ترجمه فارسی

في ظلال القرآن

سید قطب

مصطفی خرم دل

بسم الله الرحمن الرحیم



مرکز نشر اندیشه اسلامی

وب سایت ما:

www.ghotb.net

ایمیل ما:

info@ghotb.net

«مهر ماه ۱۳۹۳»

قطب، سید، ۱۹۰۵-۱۹۶۶م.
فی ظلال القرآن. فارسی
فی ظلال القرآن / به قلم سید قطب؛ ترجمه مصطفی خرم‌دل
ویراست ۲
تهران: احسان، ۱۳۸۶.
۷ج.
ISBN: 978-964-356-617-3
ISBN: 978-964-356-622-7
تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴. خرم دل، مصطفی، ۱۳۱۵ - مترجم.
BP۹۸/ ۹۰۴۱ف۶ق ۱۳۸۶ ۲۹۷/۱۷۹
کتابخانه ملی ایران ۱۰۹۱۳۱۲

فی ظلال القرآن (جلد پنجم)

- مؤلف: سید قطب
- مترجم: دکتر مصطفی خرم‌دل
- ناشر: نشر احسان
- چاپخانه: اسوه
- نوبت چاپ: دوم - ۱۳۸۷
- تیراژ: ۳۵۰۰
- قیمت دوره: ۷۵۰۰۰ تومان

فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شمارهٔ ٤٠٦ - تلفن: ٦٦٩٥٤٤٠٤
صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ١١٤٩٥

ISBN C: 978-964-356-617-3 شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۱۷-۳
ISBN 5: 978-964-356-622-7 شابک ج ۵: ۹۷۸-۹۶۴-۳۵۶-۶۲۲-۷



نشر احسان

فهرست جلد پنجم

جزءبیست‌ویکم

جزءبیست‌ودوم

جزء بیست و سوم

جزء بیست و چهارم

جزء بیست و پنجم

جزء بیست و ششم

فی ظلال القرآن

جزء بیست ویکم

سورۀ عنکبوت آیات ٤٦-٦٩، سورۀ روم، سورۀ لقمان
سورۀ سجده و سورۀ احزاب تا آیۀ ٢٧

۞ وَلَا تُجَٰدِلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلۡكِتَٰبِ إِلَّا بِٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُ إِلَّا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنۡهُمۡۖ وَقُولُوٓاْ ءَامَنَّا بِٱلَّذِيٓ أُنزِلَ إِلَيۡنَا وَأُنزِلَ إِلَيۡكُمۡ وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمۡ وَٰحِدٞ وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴿٤٦﴾ وَكَذَٰلِكَ أَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَۚ فَٱلَّذِينَ ءَاتَيۡنَٰهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ يُؤۡمِنُونَ بِهِۦۖ وَمِنۡ هَٰٓؤُلَآءِ مَن يُؤۡمِنُ بِهِۦۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا كُنتَ تَتۡلُواْ مِن قَبۡلِهِۦ مِن كِتَٰبٖ وَلَا تَخُطُّهُۥ بِيَمِينِكَۖ إِذٗا لَّٱرۡتَابَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴿٤٨﴾ بَلۡ هُوَ ءَايَٰتُۢ بَيِّنَٰتٞ فِي صُدُورِ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلۡعِلۡمَۚ وَمَا يَجۡحَدُ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَّا ٱلظَّٰلِمُونَ ﴿٤٩﴾ وَقَالُواْ لَوۡلَآ أُنزِلَ عَلَيۡهِ ءَايَٰتٞ مِّن رَّبِّهِۦۖ قُلۡ إِنَّمَا ٱلۡأٓيَٰتُ عِندَ ٱللَّهِ وَإِنَّمَآ أَنَا۠ نَذِيرٞ مُّبِينٌ ﴿٥٠﴾ أَوَلَمۡ يَكۡفِهِمۡ أَنَّآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡكِتَٰبَ يُتۡلَىٰ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحۡمَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِقَوۡمٖ يُؤۡمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلۡ كَفَىٰ بِٱللَّهِ بَيۡنِي وَبَيۡنَكُمۡ شَهِيدٗاۖ يَعۡلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۗ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱلۡبَٰطِلِ وَكَفَرُواْ بِٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴿٥٢﴾ وَيَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَلَوۡلَآ أَجَلٞ مُّسَمّٗى لَّجَآءَهُمُ ٱلۡعَذَابُۚ وَلَيَأۡتِيَنَّهُم بَغۡتَةٗ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴿٥٣﴾ يَسۡتَعۡجِلُونَكَ بِٱلۡعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةُۢ بِٱلۡكَٰفِرِينَ ﴿٥٤﴾ يَوۡمَ يَغۡشَىٰهُمُ ٱلۡعَذَابُ مِن فَوۡقِهِمۡ وَمِن تَحۡتِ أَرۡجُلِهِمۡ وَيَقُولُ ذُوقُواْ مَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ ﴿٥٥﴾ يَٰعِبَادِيَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ أَرۡضِي وَٰسِعَةٞ فَإِيَّٰيَ فَٱعۡبُدُونِ ﴿٥٦﴾ كُلُّ نَفۡسٖ ذَآئِقَةُ ٱلۡمَوۡتِۖ ثُمَّ إِلَيۡنَا تُرۡجَعُونَ ﴿٥٧﴾ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ ٱلۡجَنَّةِ غُرَفٗا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَاۚ نِعۡمَ أَجۡرُ ٱلۡعَٰمِلِينَ ﴿٥٨﴾ ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٥٩﴾ وَكَأَيِّن مِّن دَآبَّةٖ لَّا تَحۡمِلُ رِزۡقَهَا ٱللَّهُ يَرۡزُقُهَا وَإِيَّاكُمۡۚ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴿٦٠﴾ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّنۡ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۖ فَأَنَّىٰ يُؤۡفَكُونَ ﴿٦١﴾ ٱللَّهُ يَبۡسُطُ ٱلرِّزۡقَ لِمَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦ وَيَقۡدِرُ لَهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٞ ﴿٦٢﴾ وَلَئِن سَأَلۡتَهُم مَّن نَّزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءٗ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ مِنۢ بَعۡدِ مَوۡتِهَا لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُۚ قُلِ ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِۚ بَلۡ أَكۡثَرُهُمۡ لَا يَعۡقِلُونَ ﴿٦٣﴾ وَمَا هَٰذِهِ ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا لَهۡوٞ وَلَعِبٞۚ وَإِنَّ ٱلدَّارَ ٱلۡأٓخِرَةَ لَهِيَ ٱلۡحَيَوَانُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ ﴿٦٤﴾ فَإِذَا رَكِبُواْ فِي ٱلۡفُلۡكِ دَعَوُاْ ٱللَّهَ مُخۡلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ فَلَمَّا نَجَّىٰهُمۡ إِلَى ٱلۡبَرِّ إِذَا هُمۡ يُشۡرِكُونَ ﴿٦٥﴾ لِيَكۡفُرُواْ بِمَآ ءَاتَيۡنَٰهُمۡ وَلِيَتَمَتَّعُواْۚ فَسَوۡفَ يَعۡلَمُونَ ﴿٦٦﴾ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّا جَعَلۡنَا حَرَمًا ءَامِنٗا وَيُتَخَطَّفُ ٱلنَّاسُ مِنۡ حَوۡلِهِمۡۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَكۡفُرُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَوۡ كَذَّبَ بِٱلۡحَقِّ لَمَّا جَآءَهُۥٓۚ أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡكَٰفِرِينَ ﴿٦٨﴾ وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَمَعَ ٱلۡمُحۡسِنِينَ ﴿٦٩﴾

این، واپسین مرحلهٔ سورهٔ عنکبوت است. در جزء بیستم دو مرحله از آن گذشت. محور سوره ـ همان‌گونه که گفتیم ـ سخن از امتحان و آزمون کسی است که واژهٔ ایمان را بر زبان می‌راند و خویشتن را مسلمان می‌خواند. امتحان و آزمون بدان خاطر است که دلها سره شود، و راستگویان و راستروان از منافقان و دورویان با مقیاس و معیار صبر و شکیبائی بر امتحان و آزمون جدا گردند . . . در کنار آن هم از شأن و منزلت نیروهای زمینی کاسته می‌شود، نیروهائی که رو در روی ایمان و ایمانداران می‌ایستند، و مؤمنان را با اذیّت و آزار از دین برمی‌گردانند و از راه خدا بازمی‌دارند. در ضمن تأکید می‌شود که خدا بدان را گرفتار می‌سازد و به کیفرشان می‌رساند، و مؤمنان را کمک و یاری می‌کند، مؤمنانی که در برابر امتحان و آزمون شکیبائی می‌نمایند و در مقابل اذیّت و آزار می‌ایستند و پایداری می‌کنند. این هم سنّت و قانون خدا است و در همهٔ رسالتها و دعوتها بوده است و از زمان نوح علیه‌السلام تاکنون بر سر مسلمانان آمده است. این سنّت و قانون خدا است و دگرگون نمی‌شود. سنّت و قانونی است که مرتبط با حقّ بزرگ و سترگی است که با سرشت این جهان آمیخته شده است، و در دعوت یگانهٔ خدا نیز مجسّم گردیده است، دعوت یگانه‌ای که

سرشت آن دگرگون نمی‌گردد و تغییر و تبدیل نمی‌شناسد.

مرحلهٔ دوم به پایان آمد در جزء پیشین، با دعوت پیغمبر ﷺ و دعوت مؤمنان بدو به تلاوت و قرائت چیزی که از کتاب قرآن به او وحی گردیده است، و این که نماز را برای یاد خدا بخوانند، و بدانند که خدای مطّلع و آگاه، کارهائی را می‌پاید که آنان انجام می‌دهند.

در مرحلهٔ واپسین، سخن از این کتاب استمرار پیدا می‌کند، و از ارتباط این کتاب با کتابهای پیشین صحبت می‌شود. به مسلمانان دستور داده می‌شود که با اهل کتاب به جدال و ستیز ننشینند مگر به شیوه و روش زیباتر و بهتر، و با سخنان مستدل‌تر و دلپسندتر از شیوه و روش و سخنان ایشان، مگر با اهل کتابی که ظلم و ستم کرده‌اند و به تبدیل و تغییر کتابهای خود دست یازیده‌اند، و به سوی شرک گرائیده‌اند و از راستای راه یگانه‌پرستی منحرف گردیده‌اند. معلوم است شرک هم ظلم و ستم بزرگی است. به پیغمبر ﷺ و به مؤمنانِ بدو دستور داده می‌شود ایمان خود را به همهٔ رسالتها و دعوتهای آسمانی، و به همهٔ کتابهای آسمانی، اعلام و اعلان دارند، چه کتابهای آسمانی حقّ هستند و از سوی خدا نازل گردیده‌اند و کتابی را تصدیق می‌کنند که با خود دارند و قرآن نام دارد.

آن‌گاه روند قرآنی از ایمان برخی از اهل کتاب بدین قرآن سخن می‌گوید که واپسین کتاب آسمانی است، در صورتی که مشرکانی بدان ایمان نمی‌آورند که خدا آن را بر پیغمبرشان نازل کرده است، و پاس این فضیلت بزرگ را نمی‌دارند، و بدین فضیلت بسنده نمی‌کنند که در نزول قرآن بر پیغمبری از خودشان مجسّم می‌گردد، پیغمبری که با قرآن ایشان را مخاطب قرار می‌دهد، و با کلام یزدان با آنان سخن می‌گوید، و پیش از آن کتابی را نمی‌خوانده است و آن را نمی‌نوشته است، تا کم‌ترین شبهه و تردیدی پدید آید که این کتاب ساخته و پرداختهٔ او است و جزو تألیفات وی بشمار است.

مشرکان را برحذر می‌دارد از شتابی که در فرارسیدن عذاب خدا می‌ورزند، و ایشان را از ناگهانی فرارسیدن آن عذاب بیم می‌دهد، و برای آنان نزدیکی آن عذاب را به تصویر می‌کشد، و بدیشان گوشزد می‌کند که دوزخ دربرشان خواهد گرفت، و آنان چه حالی خواهند داشت بدان هنگام که عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان ایشان را فرامی‌گیرد.

آن‌گاه به مؤمنان رو می‌کند، مؤمنانی که در مکّه دچار امتحان و آزمون و گرفتار اذیّت و آزارند. آنان را به هجرت تشویق می‌کند و ایشان را برمی‌انگیزد دین خود را سالم به در ببرند و به سوی خدا مهاجرت کنند تا بتوانند او را به یگانگی بپرستند. با شیوهٔ شگفتی بدیشان رو می‌کند. به چاره‌جوئی هر خطره‌ای می‌پردازد که بر دلهایشان می‌گذرد، و هر سدّ و مانعی را از سر راهشان برمی‌دارد که ایشان را از مهاجرت بازمی‌دارد، و دلهایشان را میان انگشتان خداوند مهربان در پسوده‌هائی زیر و رو می‌کند که گواه بر این هستند که نازل‌کنندهٔ این قرآن آفریدگار این دلها است، و کسی راه‌های نهان نفوذ و ورود به دلها را نمی‌داند، و دلها را این‌گونه لمس نمی‌کند و نمی‌پساید مگر آفریدگار دقیق و آگاه از دلها.

از این کار به شگفت زده کردن از حال مشرکان منتقل می‌گردد، آن مشرکانی که در خیالبافیهای خود دست و پا می‌زنند. آنان اقرار می‌کنند که یزدان سبحان آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را به زیر فرمان کشیده است، و آب را از آسمان نازل کرده است، و زمینهای مرده را حیات بخشیده است. هنگامی که سوار کشتی می‌شوند خدا را فریاد می‌دارند و به کمک می‌طلبند، و دین را خالصانه ازآن او می‌دانند و مخلصانه در برابرش کرنش می‌برند . . . ولی آنان پس از نجات از دریا شرک می‌ورزند و برای خدا انباز قرار می‌دهند، و کتاب او را نمی‌پذیرند و بدان کافر می‌شوند، و پیغمبرش را اذیّت و آزار می‌رسانند، و مؤمنان بدو را به بلا و مصیبت گرفتار می‌گردانند.

مشرکان را به نعمت خدا تذکّر می‌دهد، و به یادشان می‌آورد که یزدان در سایهٔ این حرم پرامن و امان چه نعمتی بدیشان روا داشته است، امن و امانی که در آن بسر می‌برند و در آن می‌زیند، در حالی که مردمان پیرامون ایشان در ترس و هراس بسر می‌برند و دچار پریشانی و نابسامانی هستند. یادآور می‌شود که همچون مشرکانی از زبان خدا دروغ می‌گویند، و خدایانی را به هم می‌بافند و انباز او می‌سازند! در برابر این کار دوزخ را بدیشان وعده می‌دهد، و آنجا را اقامتگاه کافران معرّفی می‌کند.

سوره پایان می‌پذیرد با وعدهٔ مؤکّدی که خدا به هدایت دادن مجاهدان راه خود می‌دهد، مجاهدانی که می‌خواهند خالصانه تسلیم فرمان یزدان شوند، و از موانع و بلاها و سختیها و درازای راه بگذرند، و بر کسانی پیروز گردند که ایشان را از راه بازمی‌دارند و برایشان سختیها و گرفتاریها ایجاد می‌کنند.



﴿ وَ لاٰ تُجٰادِلُوا أَهْلَ الْكِتٰابِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ـ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ـ وَ قُولُوا: آمَنّٰا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنٰا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ، وَ إِلٰهُنٰا وَ إِلٰهُكُمْ وٰاحِدٌ، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾.

با اهل کتاب (یعنی با یهودیان و مسیحیان) جز به روشی که نیکوتر (و نرمتر و آرامتر و به قبول نزدیکتر) باشد، بحث و گفتگو مکن، مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابلهٔ با آنان بلامانع است). بگوئید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که قرآن و تورات و انجیل است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم.

دعوتی که نوح عليه‌السلام و پیغمبران بعد از او با خود به ارمغان آورده‌اند و پرچم آن را بر دوش کشیده‌اند تا به خاتم پیغمبران محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده است، دعوت یگانه‌ای و از سوی خدای یگانه‌ای است. دعوتی است که دارای هدف یگانه‌ای است که برگرداندن بشریّت گمراه به سوی پروردگارشان، و رهنمود کردن آنان به راه خدا، و تربیت ایشان برابر برنامهٔ او است. مؤمنان و باورمندان به هر رسالتی برادران مؤمنان و باورمندان به سائر رسالتها هستند: همهٔ آنان ملّت یگانه‌اند، و خدای یگانه‌ای را پرستش می‌کنند. انسانها در میان همهٔ نسلهای خود دو دسته‌اند: دسته‌ای مؤمنانند که حزب یزدانند، و دسته‌ای دشمنان یزدانند که حزب شیطانند، فرقی نمی‌کند که زمان و مکان آنان نزدیک باشد یا دور. هر نسلی از نسلهای مؤمنان حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ درازی است که در طول زمان کشیده شده است.

این حقیقت سترگ و بزرگ و والائی است که اسلام بر آن پایدار و استوار می‌گردد، و این آیهٔ قرآنی آن را مقرّر می‌دارد. این حقیقتی است که روابط انسانها را فراتر از این می‌برد که رابطه تنها رابطهٔ خون یا نسب یا نژاد، یا میهن، یا تبادل افکار، و یا بازرگانی و تجارت باشد. این حقیقتی است که روابط انسانها را از همهٔ اینها بالاتر می‌برد تا بدانجا که رابطه را به خداپرستی می‌کشاند که در عقیدهٔ یگانه‌ای مجسّم می‌گردد و همهٔ نژادها و رنگها در آن ذوب می‌شوند، و نژادها و میهنها در آن نهان، و زمان و مکان در آن متلاشی می‌گردند، و چیزی برجای نمی‌ماند مگر دستاویز بسیار محکمی که به آفریدگار دیّان، یعنی قاضی القضات جهان، متّصل و مرتبط است.

بدین خاطر است که قرآن مسلمانان را از مجادله و ستیز با اهل کتاب بازمی‌دارد، مگر مجادله و ستیزی که با دلائل استوار و با شیوهٔ زیبا و دل‌انگیزی که بیانگر فلسفهٔ رسالت نوین باشد، و پیوند میان این رسالت نوین و میان رسالتهای پیشین را بیان دارد، و اهل کتاب را قانع کند که پیروی کردن از واپسین شکل رسالتهای خدا ضروری است، واپسین شکلی که با دعوتهای قبل از خود موافق و هماهنگ است، و برابر حکمت خدا و

اطّلاع او از نیاز بشریّت آمده است تا مکمّل دعوتهای پیشین گردد.

﴿ إِلاَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ ﴾.

مگر با کسانی از ایشان که ستم کنند (و متوسّل به زور یا گستاخی شوند و از حدّ اعتدال در جدال، خارج گردند. در این صورت شدّت و حدّت در مقابلهٔ با آنان بلامانع است).

مگر کسانی از ایشان که ستم کنند و از یگانه‌پرستی خارج شوند، یگانه‌پرستی‌ای که پایهٔ بنیادین عقیدهٔ جاویدان است، و برای خدا انباز قائل شوند، و به برنامهٔ خدا در زندگی زیان برسانند و خلل وارد گردانند. با ایشان جدال و نیکوکاری و نیکرفتاری نمی‌شود. اسلام با همچون کسانی جنگید، بدان هنگام که دولتی و حکومتی در مدینه پیدا کرد.

برخی از اهل کتاب به پیغمبر خدا ﷺ تهمت می‌زنند و می‌گویند: او بدان هنگام که در مکّه زندگی می‌کرد و از سوی مشرکان رانده و مانده بود، با اهل کتاب زیبا رفتار کرد و همزیستی مسالمت‌آمیزی داشت. ولی زمانی که در مدینه قدرت به هم رساند با اهل کتاب جنگید، و مخالف تمام چیزهائی که در مکّه راجع بدیشان گفته بود رفتار کرد! این سخن تهمت آشکاری است، و این نصّ مکّی گواه بر آن است. چه زیبا و پسندیده مجادله و ستیزه کردن با اهل کتاب مربوط می‌گردد به کسانی از اهل کتاب که ستم نکنند، و از آئین یزدان منحرف نگردند، و از جادهٔ یگانه‌پرستی سره و توحید خالص که همهٔ رسالتها آن را با خود به ارمغان آورده‌اند به کژراهه نیفتند و نروند.

﴿ وَ قُولُوا: آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ، وَ إِلٰهُنَا وَ إِلٰهُكُمْ وَاحِدٌ، وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ﴾.

و بگوئید: به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و بر شما نازل شده است ایمان داریم (که قرآن و تورات و انجیل است). معبود ما و معبود شما یکی است، و ما تنها تسلیم و فرمانبردار او هستیم.

در این صورت هیچ‌گونه نیازی به دشمنانگی و کشمکشی و به مجادله و ستیزی نیست. همهٔ آنان به خدای یگانه‌ای ایمان دارند، و مسلمانان ایمان دارند بدانچه بر خودشان نازل گردیده است و بدانچه که بر کسانی نازل گردیده است که پیش از ایشان بوده‌اند. آنچه اکنون نازل گردیده است و آنچه در گذشته‌ها نازل شده است در اصل خود یکی هستند و برنامهٔ خدایند، و برنامهٔ خدا دارای حلقه‌های متّصل به هم در زنجیرهٔ رسالتها است.

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ. فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ مِنْ هٰؤُلاٰءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلاَّ الْكَافِرُونَ ﴾.

این چنین ما کتاب (آسمانی قرآن) را بر تو نازل کرده‌ایم و کسانی که پیش از این، کتاب (آسمانی همچون تورات و انجیل را) برای آنان فرو فرستاده‌ایم (و ایشان به راستی بدانها پایبند و معتقدند) به این کتاب (آسمانی قرآن نام) ایمان می‌آورند (چرا که هم نشانه‌های آن را در کتابهای خود یافته‌اند و هم محتوایش را از نظر اصول کلّی هماهنگ با محتوای کتابهای خویش می‌بینند). و از میان اینان (که اهل مکّه و مشرکان عرب هستند، همچنین) کسانی بدان ایمان دارند، و آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند.

«كَذٰلِكَ: این چنین». این چنین، برابر برنامهٔ یگانهٔ متّصل به همدیگری، و برابر قانون و سنّت یگانه‌ای که دگرگون نمی‌شود، و به شیوه‌ای که خدا برابر آن به پیغمبران خود وحی کرده است و پیام داده است، ما قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم.

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ ﴾.

این چنین ما کتاب (آسمانی قرآن) را بر تو نازل کرده‌ایم.

مردمان در برابر قرآن دو دسته گردیدند: دسته‌ای از اهل کتاب و از قریشیان بدان ایمان می‌آورند، و دسته‌ای از آنان بدان ایمان نمی‌آورند و بدان نمی‌گروند و به انکارش می‌پردازند، هرچند که اهل کتاب به قرآن ایمان دارند و بر صدق آن گواهی

می‌دهند، و می‌دانند که قرآن تصدیق می‌کند آنچه را که با خود دارند . . .

﴿ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ الْکٰافِرُونَ ﴾.

آیات ما را جز کافران انکار نمی‌کنند.

این آیـات آن انـدازه روشـن هسـتند و از راسـتی و درستی برخوردارنـد کـه آنـها را جز کسـانی انکـار نمی‌کنند که بر ارواح خود پرده بکشند و ارواح خود را پوشیده دارند. تنها همچون کسانی هستند که این آیات روشن و استوار را نـمی‌بینند و آنـها را ورانـداز هـم نمی‌کنند! کفر در معنی واژگانی خود عـبارت است از پوشاندن و پرده فرو انداختن. همچون چیزی در ایـن تعبیر قرآنی مـراد است. کـافران یـعنی پـوشانندگان و پنهان‌کنندگان حقّ و حقیقت.

﴿ وَ مٰا کُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِـنْ کِـتٰابٍ وَ لاٰ تَخُـطُّهُ بِیَمِینِکَ. إِذَنْ لاَرْتٰابَ الْمُبْطِلُونَ ﴾.

تو پیش از قرآن، کتابی نمی‌خواندی، و بـا دست راست خود چیزی نـمی‌نوشتی کـه اگـر چـنین مـی‌شد (و تـو مطالعهٔ کتب می‌کردی و چـیزی مـی‌نوشتی و بـالأخره سـوادی مـی‌داشـتی) بـاطلگرایـان بـه شکّ و تـردید مـی‌افـتادند (و مـی‌گفتند: ایـن قـرآن حـاصل مـطالعهٔ شخصی و یادداشتهای فردی تو است).

بدین‌گونه قرآن مجید موارد شبهه‌های ایشان را دنـبال می‌کند و حتّی ساده‌ترین و کودکانه‌ترین شبهه‌هایشان را پی می‌گیرد. پیغمبر خدا ﷺ مدّت زیادی از زندگانی خود را در میان ایشان بسر برده است. در این مدّت نه چیزی را خوانـده است و نـه چـیزی را نـوشته است. خواندن و نـوشتنی نـمی‌دانسـته است. پس از مـدّتها زندگی در میانشان این کـتاب را بـرایشـان مـی‌آورد، کتاب شگفتی که خوانندگانِ نویسنده را مات و مبهوت و درمانده و ناتوان می‌کند. اگر پیغمبر ﷺ پیش از آن خواننده یا نویسنده می‌بود برایشان شبهه‌ای ایـجاد می‌کرد. پس چرا باید شبهه‌ای داشته باشند، در حالی که سرگذشت پیشین او این است و جلو چشمانشان است؟ می‌گوئیم: قرآن موارد شبهه‌های ایشان را دنبال می‌کند، و حتّی موارد شبهه‌های ساده و کـودکانهٔ آنـان را نـیز پیجوئی می‌نماید. اگر پـیغمبر خـدا ﷺ بـه فـرض خواننده و نویسنده هم می‌بود، برای ایشان صحیح نبود که دچار شکّ و شبهه شوند. چه این قرآن به ذات خود گواهی می‌دهد که ساختار بشری نـیست. بـلکه قـرآن بسیار فراتر از تاب و تـوان انسـان، و بسـی بـرتر از شناخت و دانش ایشان، و خیلی بالاتر از آفاق عـلم و معرفت آنان است. حقّ و حـقیقتی کـه در قـرآن است دارای سرشت مطلق است، بسان حقّ و حقیقتی کـه در جهان هستی است. هـر انـدازه در بـرابـر نـصوص آن بایستند و آنها را بررسی و وارسی کنند، به دل الهـام می‌کنند که در پشت قرآن نیروئی است، و در عـبارات آن سلطه‌ای است، نیرو و سلطه‌ای که از انسانی سر بر نمی‌زنند!

﴿ بَلْ هُوَ آیٰاتٌ بَیِّنٰاتٌ فِی صُدُورِ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ، وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاَّ الظّٰالِمُونَ ﴾.

(ایـن کـتاب آسـمانی، شکّ و تـردیدی در حـقّانیّت آن نیست و) بلکه (مجموعه‌ای از) آیـات هـویدا و روشـنی است که در سینه‌های دانشوران (ثابت و استوار) است (و در پیش‌آگاهان و فرزانگان واضح و آشکار است که این قرآن کلام یزدانی است؛ نـه کـلام انسـانی). و جـز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند.

اینها دلائل روشنی است برای کسانی که یزدان بدیشان دانش و فـرزانگـی بـخشیده است. دلائـلی است کـه پیچیدگی و دشواری در آنها نیست، و شکّ و شبهه‌ای بدانها راه ندارد. دلائلی هستند که آنها را در سینه‌های خود آشکار و روشـن مـی‌یابند، و دلهـایشان بـدانـها می‌آساید، و افزون بر آنها دلیلی و برهانی نمی‌طلبند. بالاتر از اینها دلیل و برهانی نیست. علم و دانشی کـه شایستهٔ نام علم و دانش است، آن علم و دانشی است که سینه‌ها آن را در ژرفاهای خود بیابند، و از ژرفاهای سینه بردمیده و برجوشیده باشد، و در سینه‌ها جایگزین شود، و برای سینه‌ها راه را روشن سازد، و سینه‌ها را به رشته‌ای پیوند دهد که بدانجا متّصل است.

﴿ وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ﴾.

و جز ستمگران آیات ما را انکار نمی‌کنند.

ستمگرانی که در سنجش حقائق و ارزیابی امور عدالت و دادگری می‌ورزند، و از حقّ و حقیقت و از راه راست و درست درمی‌گذرند و منحرف می‌گردند.

﴿ وَ قَالُوا: لَوْلاَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ. قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللهِ، وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

(انکار معجزهٔ قرآن را کافی نمی‌دانند) و می‌گویند: چه می‌شد اگر معجزاتی (همچون عصای موسی و ید بیضاء) از سوی پروردگارش بدو عطاء می‌گردید! (تا ما با دیدن چنین معجزه‌های محسوسی ایمان می‌آوردیم). بگو: معجزات همه متعلّق به خدا است (و آنچه او بخواهد رخ می‌دهد)، و من تنها بیم‌دهندهٔ روشنگری هستم و بس.

مرادشان از آیات، خوارق عادات و معجزات مادی است که قبلاً در دوران کودکی بشریّت با رسالتها همراه بوده‌اند، و حجّت و برهانی جز برای نسلی نبوده‌اند که آنها را دیده‌اند. در صورتی که این رسالت واپسین که حجّت و برهان آن برای هر کسی است که دعوت اسلام بدو رسیده است و می‌رسد تا آن زمان که یزدان وارث زمین و هر که در آن است می‌گردد. بدین جهت است که آیات آن، یعنی خوارق عادات و معجزات این آئین، آیات خواندنی قرآن مجید است، قرآن مجیدی که عجائب و غرائب آن پایان نمی‌پذیرد، و درهای گنجهای خود را به روی همهٔ نسلها می‌گشاید. قرآن معجزهٔ روشنی در سینه‌های کسانی و در پیش کسانی است که دانش و فرزانگی بدیشان بخشیده شده است. و همچون کسانی معجزات قرآن را احساس و لمس می‌کنندهر زمان که به بررسی و وارسی آیات آن می‌پردازند، و سرچشمهٔ آنها را احساس و لمس می‌کنند، سرچشمه‌ای که آیات قرآنی سلطهٔ شگفت و قدرت شگرف خود را از آن برمی‌گیرند.

﴿ قُلْ: إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللهِ ﴾.

بگو: معجزات همه متعلّق به خدا است (و آنچه او بخواهد رخ می‌دهد).

معجزات همه متعلّق به خدا است و در وقت نیاز بدانها آنها را برابر قضا و قدر و تدبیر و تقدیر خود پدیدار می‌سازد. مرا نرسد و نسزد که چیزی به خدا پیشنهاد کنم و پیشنهاد دهم. این کار، کار من و از زمرهٔ ادب من نیست.

﴿ وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

و من تنها بیم‌دهندهٔ روشنگری هستم و بس.

من می‌ترسانم و برحذر می‌گردانم و روشن می‌سازم و توضیح می‌دهم، و بدین وسیله وظیفه‌ای را انجام می‌دهم که بر دوش دارم.

بعد از آن کار و بار و چرخش و گردش کارها با خدا است و هرچه بخواهد همان می‌شود.

این سره کردن و پالودن عقیده از هرگونه وهم و گمانی و از هر نوع شکّ و شبهه‌ای است. روشن ساختنِ حدود وظائف پیغمبر ﷺ است. او انسانی است که از سوی یزدان برگزیده شده است. وظائف او با صفات خداوند یگانهٔ توانا نمی‌آمیزد، و شکّها و شبهه‌هائی پیرامون وظائف و تکالیف او برنمی‌انگیزد، شکّها و شبهه‌هائی که بر رسالتها سایه انداخته‌اند و آنها را مه‌آلود کرده‌اند بدان هنگام که خوارق عادات و معجزات مادی در آنها رخ داده است و جلوه‌گر آمده است، تا بدانجا که آن خوارق عادات و معجزات مادی در ذهن و شعور مردمان با اوهام و خرافات درآمیخته‌اند و ملتبس گردیده‌اند، و از آنها انحرافات و کجرویها پدیدار و نمودار شده‌اند.

آن کسانی که خوارق عادات و معجزات را می‌طلبند، از اندازهٔ لطف و فضل خدا بر خود که با نزول این قرآن بهرهٔ آنان می‌گردد، غافل و بی‌خبرند:

﴿ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ، إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَرَحْمَةً وَ ذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‌ایم و پیوسته بر آنان خوانده می‌شود (و دائماً در طیّ قرون و اعصار، همگان

را بـه مـبارزه مـی‌خوانـد و مـعجزهٔ جـاویدان یـزدان می‌ماند؟) مسلّماً در (نزول) این (کتاب) رحمت بـزرگی (در حقّ بندگان) و تذکّر سترگی است (برای کسانی که درهای قلب خود را به روی حقیقت می‌گشایند).

ناسپاسی نعمت و عنایت یزدان است، نعمت و عنایتی که فراتر از هرگونه شکر و سپاسی و ارج و ارزشی است. آیا برای آنان این بس نیست که توسّط این قرآن با آسمان می‌زیند؟ قرآن که بر آنان نازل مـی‌گردد بـا ایشـان سـخن مـی‌گوید دربـارهٔ آنـچه در درونشـان می‌گذرد، برایشـان از چـیزی سـخن مـی‌گوید کـه در پیرامونشان می‌گذرد، و بدیشان مـی‌فهماند کـه چشـم خدا ایشان را می‌پاید و آنان را نظاره می‌نماید، و آنان را آگاه می‌سازد که ایشان مهمّ هستند، تا آنجا که خدا با آنان دربارهٔ کار و بارشان صحبت می‌کند، و داسـتانها برایشان روایت می‌دارد، و بدانان بـا روایت داسـتانها تجربه‌ها مـی‌آموزد، در حـالی کـه آنـان آفـریده‌های کوچک ناچیز سرگشته‌ای در میان ملکوت بزرگ خدا هستند. آنان و زمینشان و خورشیدشان کـه زمـینشان پیرامون آن می‌گردد، ذرّات سرگشته‌ای در این فـضای هراس‌انگیزند و جز خدا کسی ایشان را نگاه نمی‌دارد و محافظت نمی‌نماید. گذشته از این، خدا ایشان را گرامی می‌دارد و ارزش می‌گذارد، تا بدانجا که سخنان خود را بر آنان نازل می‌کند، سخنانی که بر ایشـان تـلاوت و قرائت می‌گردد. امّا آنـان بسـنده نـمی‌دانـند و اکـتفاء نمی‌کنند!

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَرَحْمَةً وَ ذِکْرىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

مسلّماً در (نزول) این (کتاب) رحـمت بـزرگی (در حـقّ بندگان) و تذکّر سترگی است (برای کسانی که درهـای قلب خود را به روی حقیقت می‌گشایند).

کسانی که مؤمن هستند، آنان پسـودهٔ ایـن رحـمت و عنایت را در درون خود مـی‌یابند، و لطـف و فـضل و بزرگواری سترگ خدا را درک و فهم مـی‌کنند کـه بـا نزول این قرآن بر انسانها بهرهٔ بشریّت می‌گردد، و بـه کرم و جود خدا پی می‌برند در آن حال که ایشان را به آستانهٔ خود دعوت مـی‌کند، و بـه سـوی سـفرهٔ خـود می‌خواند، خدائی که والامقام و بزرگوار است. مؤمنان کسانیند که از این قرآن استفاده می‌کنند و بهره می‌برند، چون قرآن در دلهایشان می‌زید و حیات پیدا می‌کند، و درهـای گـنجهایش را بـرای ایشـان مـی‌گشاید، و اندوخته‌هایش را بدیشان می‌بخشد، و معرفت و نور را در جانهایشان تابان و رخشان می‌سازد.

ولی کسانی که همهٔ این چیزها را نمی‌فهمند و بـدانـها دسترسی پیدا نمی‌کنند، خارق‌العاده‌ای و مـعجزه‌ای را می‌طلبند که در سایهٔ آن این قرآن را تصدیق کنند! این نابینایان کسانیند که دریچه‌های دلهایشان را به سـوی نور نمی‌گشایند. دیگر سعی و تلاش ورزیدن با ایشان سودی نمی‌بخشد. پس باید کار داوری مـیان قـرآن و ایشان را به یزدان واگذاشت!

﴿ قُلْ كَفىٰ بِاللهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيداً، يَعْلَمُ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ. وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللهِ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ﴾.

بگو: همین بس که خدا مـیان مـن و شـما گـواه است (و می‌داند که من فرمان او را به شما رسـانده‌ام و وظیفهٔ خود را انجام داده‌ام). کسانی که (مـعبودهای) بـاطل را باور می‌دارند (و آنـها را پـرستش مـی‌کنند) و بـه خـدا اعـتقاد نـدارنـد، آنـان واقـعاً زیـانکارند (و سـرمایهٔ وجودشان را در برابر هیچ از دست می‌دهند).

گواهی خدائی که مطّلع از هر آن چیزی است کـه در آسمانها و زمین است، بزرگ‌ترین گواهـی است. خـدا است که می‌داند آنان بر باطل هستند:

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبٰاطِلِ وَ كَفَرُوا بِاللهِ أُولٰئِکَ هُـمُ الْخٰاسِرُونَ ﴾.

کسانی که (معبودهای) باطل را باور می‌دارند (و آنها را پرستش می‌کنند) و به خدا اعتقاد نـدارنـد، آنـان واقـعاً زیانکارند (و سرمایهٔ وجـودشان را در بـرابـر هـیچ از دست می‌دهند).

آنان به طور کلّی زیانمندند و زیانبارند، و هـمه چـیز خود را می‌بازند. دنیا و آخـرت را از دست مـی‌دهند.

خود را و هدایت و استقامت و اطمینان و حقّ و نور را می‌بازند.
ایمان به یزدان کسب است. در ذات خود کسب است. گذشته از این، پاداش آن فضل و کرم یزدان است. ایمان به خدا به دل آرامش می‌دهد، و انسان را در راستای راه استقامت می‌بخشد، و در مقابل حوادث و رخدادها ثابت‌قدم و استوار می‌دارد. ایمان به خدا اعتماد به تکیه‌گاه، و اطمینان به پناهگاه، و یقین به عاقبت را پدید می‌آورد، و این خودش کسب است. این همان چیزی است که کافران از دست می‌دهند، و:

﴿ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ ﴾.

آنان واقعاً زیانکارند.



آن‌گاه قرآن دربارهٔ آن مشرکان سخن را ادامه می‌دهد، و از شتابی که در نزول عذاب دارند صحبت می‌کند، عذاب دوزخی که بدیشان بسی نزدیک است:

﴿ وَ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ، وَ لَوْ لاٰ أَجَلٌ مُسَمًّى لَجٰاءَهُمُ الْعَذٰابُ، وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ. يَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذٰابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكٰافِرِينَ. يَوْمَ يَغْشٰاهُمُ الْعَذٰابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، وَ يَقُولُ: ذُوقُوا مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

آنان عذاب را با عجله از تو می‌خواهند (و مسخره‌کنان می‌گویند: اگر عذاب خدا حقّ است و دامن کفّار را می‌گیرد، پس چرا هرچه زودتر به سراغ ما نمی‌آید و نابودمان نمی‌نماید؟). اگر موعد مقرّری تعیین نشده بود، عذاب (الهی فوراً) به سراغ ایشان می‌آمد، و ناگهانی و بدون مقدّمه و بی‌آن که ایشان به خود آیند، عذاب به سراغشان می‌آمد. آنان عذاب را با شتاب از تو می‌خواهند، و حال این که مسلّماً دوزخ کافران را دربر خواهد گرفت. روزی عذاب دوزخ از بالای سرشان و از زیر پاهایشان (و به طور کلّی از هر سو) ایشان را فرا خواهد گرفت، و خداوند بدیشان خواهد فرمود: بچشید (جزای) کارهائی را که (در دنیا) می‌کردید.

مشرکان تهدید و بیم را می‌شنیدند، ولیکن حکمت خدا را در مهلت دادن خود نمی‌دانستند. با شتاب از پیغمبر ﷺ عذاب را به عنوان مبارزه می‌خواستند. در بسیاری از اوقات مهلتی که خدا به ستمگران می‌دهد استدراج بشمار است. یعنی کم کم به سوی دوزخ کشیده می‌شوند و پلّه پلّه تا ملاقات عذاب می‌روند. بدیشان مهلت داده می‌شود تا بر سرکشی و تباهی بیفزایند. مهلتی هم که به مؤمنان داده می‌شود برای این است که بر ایمان و پایداری خود بیفزایند، و از صفهای مؤمنان خارج شوند و بیرون افتند آنان که توان صبر و شکیبائی و استقامت و پایداری را ندارند. یا به مردمان مهلت داده می‌شود تا منحرفانی بمانند که خدا در ایشان خیر و صلاح سراغ دارد و وقتی که هدایت از ضلالت برایشان معلوم شود به سوی هدایت برگردند و راهیاب شوند. یا گاهی مهلت دادن برای این است که از ایشان فرزندانی بزایند که خوب و صالح هستند و خدای را می‌پرستند و به حزب او می‌پیوندند، هرچند که پدرانشان از زمرهٔ گمراهان بوده باشند . . . یا مهلت دادن به خاطر چیزهای دیگری است که در پس پردهٔ غیب است و جدای از این و از آن است و قضا و قدر خدا مقتضی است تا بعدها چه شود و گشت و گذار زمان چون رود.

امّا مشرکان از حکمت و قضا و قدر یزدان چیزی نمی‌دانستند. عذاب را به عنوان مبارزه درخواست می‌کردند و در فرا رسیدن آن شتاب می‌ورزیدند.

﴿ وَ لَوْ لاٰ أَجَلٌ مُسَمًّى لَجٰاءَهُمُ الْعَذٰابُ ﴾.

اگر موعد مقرّری تعیین نشده بود، عذاب الهی فوراً) به سراغ ایشان می‌آمد.

در اینجا یزدان ایشان را از فرا رسیدن عذابی می‌ترساند که در رخ دادن آن شتاب دارند. عذاب در وقت معیّن خود سر می‌رسد، بدان هنگام که انتظار آن را نمی‌کشند و توقّع فرا رسیدنش را ندارند. وقتی رخ می‌دهد که آنان را مات و مبهوت می‌کند و ناگهانی با آن روبرو می‌گردند:

﴿ وَ لَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَ هُمْ لاٰ يَشْعُرُونَ ﴾.

عذاب ناگهانی و بدون مقدّمه و بی‌آن که ایشان به خود آیند به سراغشان می‌آمد.

بعدها همچون عذابی در بدر به سراغشان آمد. خدا راست فرموده است. با چشمان خود دیدند که وعدهٔ خدا چگونه تحقّق پیدا می‌کند. عذاب ریشه‌کن به سراغ ایشان نیامد و یکسره آنان را نابود نکرد، بدان گونه که ملّتهای پیشین را نابود کرده است بدان هنگام که معجزهٔ مادّی را خواسته‌اند و دیده‌اند، ولی پس از وقوع معجزه رسالت را تکذیب کرده‌اند و از پذیرش حقّ و حقیقت دوری گزیده‌اند. چرا که مقدّر شده بود که بسیاری از مشرکان بعدها ایمان بیاورند، و از زمرهٔ سپاهیان خوب اسلام بشوند، و از ایشان فرزندانی بزایند که پرچم اسلام را نسل بعد از نسل تا مدّتهای زیاد بر دوش بکشند. همهٔ این امور انجام پذیرفت برابر قضا و قدر و تدبیر و تقدیری که خدا می‌دانست و جز او کسی متوجّه آن نبود و آن را نمی‌فهمید.

بعد از بیم دادنشان و تهدید کردنشان به عذاب دنیا، عذابی که ناگهانی سر می‌رسد و بدون این که به خود آیند ایشان را دربر می‌گیرد، خدا بارها و بارها شتاب ورزیدنشان را در فرا رسیدن عذاب ناپسند می‌شمارد. در فرا رسیدن عذاب شتاب می‌ورزند، در حالی که دوزخ در کمین ایشان است:

﴿ یَسْتَعْجِلُونَکَ بِالْعَذابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحیطَةٌ بِالْکافِرینَ ﴾.

آنان عذاب را با شتاب از تو می‌خواهند، و حال این که مسلّماً دوزخ کافران را دربر خواهد گرفت.

برابر شیوهٔ قرآن در به تصویر کشیدن، و در حاضر آوردن آینده بدان‌گونه که انگار پدیدار است و مشاهده می‌شود، قرآن دوزخ را به تصویر می‌کشد که انگار هم اینک کافران را احاطه کرده است و آنان را دربر گرفته است. فرا رسیدن عذاب دوزخ با توجّه به حال و وضع مشرکان آیندهٔ نهان و پنهانی است. ولی با توجّه به واقعیّت عیان برای یزدان جهان حاضر و دیدنی است. به تصویر کشیدن دوزخ بدان‌گونه که هست و از دیدگان پنهان است، به ذهن و شعور انسان ترس و هراسی می‌افکند که نگو، و شتاب ورزیدن آنان را در فرا رسیدن عذاب صد چندان زشت جلوه‌گر می‌نماید. آخر چگونه کسانی که جهنّم ایشان را احاطه کرده است و آنان را دربر گرفته است باید که در فرارسیدن عذاب شتاب بورزند، دوزخی که می‌خواهد ایشان را در خود جای دهد و درهایش بسته شود، در حالی که آنان غافل و گول خورده هستند و انتظار همچون چیزی را نمی‌کشند؟!

قرآن سیما و حال و وضعشان را در آن دوزخی ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد که ایشان را فرا گرفته است و احاطه کرده است، در حالی که آنان عذاب را با عجله می‌طلبند و شتابان درخواست فرا رسیدن آن را دارند:

﴿ یَوْمَ یَغْشاهُمُ الْعَذابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ، وَ یَقُولُ: ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

روزی عذاب دوزخ از بالای سرشان و از زیر پاهایشان (و به طور کلّی از هر سو) ایشان را فرا خواهد گرفت، و خداوند بدیشان خواهد فرمود: بچشید (جزای) کارهائی را که (در دنیا) می‌کردید.

صحنهٔ هراس‌انگیزی است. صحنه‌ای است که توبیخ خوارکننده‌ای و تهدید تلخی به همراه دارد:

﴿ ذُوقُوا ما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بچشید (جزای) کارهائی را که (در دنیا) می‌کردید.

این فرجامِ شتاب و عجله‌ای است که در فرا رسیدن عذاب داشتید، و سزای سبک شمردن تهدید و بیمی است که بدان یادآور می‌شدید.

✿

روند قرآنی به ترک منکران و تکذیب‌کنندگان و هوا و هوس‌پرستان می‌گوید و ایشان را در صحنه‌ای برجای می‌گذارد و به ترکشان می‌گوید که عذاب از بالای سرشان و از زیر پاهایشان ایشان را دربر گرفته است. به ترک ایشان می‌گوید تا به مؤمنانی سر بزند که آن تکذیب‌کنندگان می‌خواهند ایشان را از آئین خود برگردانند و از پرستش خداوندگارش منصرف گردانند

... روند قرآنی به مؤمنان رو می‌کند و آنان را دعوت می‌کند که فرار کنند و آئین خود را سالم از میدان به در ببرند، و عقیدهٔ خویش را نجات دهند. ایشان را با ندای دل‌انگیز مهربانانه‌ای، و با عنایت و رعایت فراگیری، و با شیوه‌ای که سازگار با منزلت ایشان باشد و همهٔ تارهای دلهایشان را بپساید و لمس نماید، ندا درمی‌دهد و فریاد می‌دارد:

﴿ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وٰاسِعَةٌ، فَإِيّٰايَ فَاعْبُدُونِ. كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ. وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا، نِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِينَ، الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ. وَ كَأَيِّ مِنْ دٰابَّةٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللّٰهُ يَرْزُقُهٰا وَ إِيّٰاكُمْ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

ای بندگان مؤمن من! زمین من فراخ است (و اگر در جائی تحت فشار کفّار و ستمگران بودید، می‌توانید به نقاط دیگری مسافرت کنید) و تنها مرا بپرستید. (چرا که پرستش توحیدی، رمز آزادگی و سرفرازی است. سرانجام همهٔ انسانها می‌میرند و) هر کسی مزهٔ مرگ را می‌چشد سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید (و هریک جزا و سزای خود را می‌گیرید). کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند، ایشان را در کاخهای عظیم بهشت جای می‌دهیم. کاخهائی که در زیر آنها رودبارها روان است. جاودانه در آن بسر می‌برند (و هرگز از آن نمی‌کوچند. به‌به) پاداش آنان که (برای خدا) کار می‌کنند چه پاداش خوبی است! آن کسانی (که در برابر مشکلات زندگی و مشقّات تکالیف و وظائف دینی) شکیبائی ورزیده‌اند و (در همهٔ احوال) بر پروردگار خود تکیه و توکّل داشته‌اند. چه بسیارند جنبندگانی که (در زمین با شما زندگی می‌کنند و براثر ضعف، حتّی) نمی‌توانند روزیِ خود را بردارند (و جابجا کنند، تا آن را بخورند یا بیندوزند). خدا روزی رسان آنها و شما است. (پس غم روزی را نخورید و ننگ خواری و اسارت را نپذیرید) و خدا بس شنوا و آگاه است. (لذا دعای شما و صدای سایر آفریدگان خود را می‌شنود، و از حال و روز همگان باخبر است، و سهم و روزی کسی و چیزی را فراموش نمی‌نماید).

آفریدگار این دلها، و آگاه از آنچه در این دلها می‌گذرد، و مطّلع از نهانیهای این دلها، و باخبر از خاطره‌هائی که در این دلها در گشت و گذار است، و می‌داند در زوایا و پیچ و پناه‌های این دلها چه چیزهائی جای دارد، این دلها را با این ندای دوست داشتنی فریاد می‌دارد:

﴿ يٰا عِبٰادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا . . . ﴾.

ای بندگان مؤمن من!..

بدین صورت این دلها را فریاد می‌دارد، در آن حال که دلها را ندا درمی‌دهد که دین خود را بکوچانند و با هجرت از میدان به در گردانند، تا با همچون فریاد دوست‌داشتنی‌ای دلها حقیقت خود را از نخستین لحظه بشناسند، و بدانند که منسوب به آفریدگارشان هستند و به سرورشان اضافه می‌گردند:

﴿ يٰا عِبٰادِيَ! ﴾. ای بندگان من!.

این نخستین پسوده است. پسودهٔ دوم، عبارت است از:

﴿ إِنَّ أَرْضِي وٰاسِعَةٌ ﴾.

زمین من فراخ است.

شما بندگان من هستید، و این زمین من است. زمین فراخ است. گسترده است و شما را در خود جای می‌دهد. پس چه چیز شما را در جایگاه تنگتان نگاه می‌دارد، جایگاهی که در آنجا شما را از دینتان برمی‌گردانند، و در آنجا نمی‌توانید سَرور خود خدا را پرستش کنید؟ این مکان تنگ را رها کنید و به درود گوئید ای بندگان من به سوی زمین فراخ من. آئین خود را نجات دهید، و در عبادت و پرستش خود آزاد گردید:

﴿ فَإِيّٰايَ فَاعْبُدُونِ ﴾.

و تنها مرا بپرستید.

دغدغهٔ خاطری از دوری میهن به انسان دست می‌دهد، نخستین دلهره‌ای است که در درونی پدیدار می‌آید که به هجرت خوانده می‌شود. از اینجا است که یزدان دلهای ایشان را با این دو پسوده می‌پساید: ندای

دوست‌داشتنی نزدیک:

﴿ یٰا عِبٰادِیَ! ﴾. ای بندگان من!.

دیگری خبر از فراخی زمین:

﴿ إِنَّ أَرْضِي وٰاسِعَةٌ ﴾.

زمین من فراخ است.

مادام که سراسر زمین، زمین خدا است، عزیزترین سرزمینِ کرهٔ زمین جائی است که مؤمنان در آنجا توان پرستش خدا را دارند و وادار به پرستش جز او نمی‌گردند.

آن‌گاه روند قرآنی دلواپسیها و دغدغه‌های دلها را دنبال می‌کند. دومین دلهره هراس از خطرِ هجرت است، خطر مرگی که در کمین تلاش بیرون رفتن است ـ مشرکان مؤمنان را در مکّه نگاه می‌داشتند و نمی‌گذاشتند بار سفر بربندند و بروند. بدیشان اجازهٔ هجرت نمی‌دادند. پس از آن که بیرون رفتن نخستین ایشان را دیدند احساس خطر می‌کردند ـ بعد از خطر مرگ بیرون شدن، خطر راه در میان بود، اگر هم از مکّه می‌توانستند بیرون بروند. بدین لحاظ است که دومین پسوده درمی‌رسد:

﴿ كُلُّ نَفْسٍ ذٰائِقَةُ الْمَوْتِ. ثُمَّ إِلَيْنٰا تُرْجَعُونَ ﴾.

(سرانجام همهٔ انسانها می‌میرند و) هر کسی مزهٔ مرگ را می‌چشد، سپس به سوی ما بازگردانده می‌شوید (و هریک جزا و سزای خود را می‌گیرید).

مرگ در هر مکانی قطعی و حتمی است. پس بیهوده است که برای مرگ حسابی باز کنند. چرا که مردمان اسباب و علل آن را نمی‌شناسند. سرانجام برگشت همگان هم به سوی خدا است. مؤمنان به سوی یزدان مهاجرت می‌کنند، و در سرزمین فراخ خدا به سوی او می‌کوچند، و در نهایت گشت و گذار این چند روزهٔ زندگی به سوی او برمی‌گردند. آنان بندگان اویند، بندگانی که در دنیا و آخرت ایشان را در پناه خود می‌دارد. پس چرا باید ترس و هراس بر ایشان بتازد و بدیشان دست دهد، یا چرا باید دغدغه و دلهره‌ای به درونشان بخزد و پریشان حال و پریشان روزگار شوند، پس از این که همچون پسوده‌هائی در می‌رسد؟

با وجود این، یزدان تنها با این پناه دادن و در پناه خود گرفتن به ترک ایشان نمی‌گوید. بلکه پرده از چیزهائی برمی‌دارد که در آنجا برایشان تهیّه دیده است و آماده کرده است. مؤمنان به ترک میهنی می‌گویند و از میهنی می‌کوچند، عوض آن در کرهٔ زمین سرزمین وسیع و فراخی در پیش رو دارند. به ترک خانه‌هائی می‌گویند، بجای آنها خانه‌هائی در بهشت خواهند داشت، خانه‌هائی از نوع آنها و بزرگتر از آنها:

﴿ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفاً تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهٰارُ، خٰالِدِينَ فِيهٰا ﴾.

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده باشند، ایشان را در کاخهای عظیم بهشت جای می‌دهیم. کاخهائی که در زیر آنها رودبارها روان است. جاودانه در آن بسر می‌برند (و هرگز از آن نمی‌کوچند).

در اینجا ایشان را به کار و شکیبائی و توکّل بر خدا فریاد می‌دارد:

﴿ نِعْمَ أَجْرُ الْعٰامِلِينَ، الَّذِينَ صَبَرُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾.

پاداش آنان که (برای خدا) کار می‌کنند چه پاداش خوبی است! آن کسانی (که در برابر مشکلات زندگی و مشقّات تکالیف و وظائف دینی) شکیبائی ورزیده‌اند و (در همهٔ احوال) بر پروردگار خود تکیه و توکّل داشته‌اند.

این پسوده‌ای است که همچون دلهائی را استوار می‌دارد و جرأت می‌بخشد، در جایگاهی که جایگاه پریشانی و هراس است و نیاز به پایدار کردن و دلیر نمودن دارد.

آن‌گاه به دل دغدغهٔ فراهم نبودن روزی می‌اندازد، وقتی که میهن و اموال و جولانگاه کار و تلاش عادی را رها می‌سازند و به ترک اسباب و علل معلوم روزی می‌گویند. این دغدغه و دلهره را همین جوری رها نمی‌سازد. بلکه پسوده‌ای می‌آورد که دلها در سایهٔ آن می‌آسایند و آرامش پیدا می کنند:

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لاٰ تَحْمِلُ رِزْقَهَا، اللّٰهُ يَرْزُقُهَا وَ إِيّٰاكُمْ ﴾.

چه بسیارند جنبندگانی که (در زمین با شما زندگی می‌کنند و براثر ضعف، حتّی) نمی‌توانند روزیِ خود را بردارند (و جابجا کنند، تا آن را بخورند یا بیندوزند). خدا روزی رسان آنها و شما است. (پس غم روزی را نخورید و ننگ خواری و اسارت را نپذیرید).

پسوده‌ای است که دلهایشان را بیدار می‌کند و آنها را متوجّه واقعیّت دیدنی در زندگانیشان می‌سازد. جانداران زیادی هستند که روزی خود را نمی‌توانند به دست بیاورند، و نمی‌توانند روزی خود را گرد بیاورند و آن را با خود بردارند و بدان اهتمام نمایند. و نمی‌دانند چگونه روزی را برای خود افزایش دهند، و نمی‌دانند چگونه روزی خود را بپایند و از آن محافظت نمایند. با وجود این خدا بدیشان روزی می‌رساند، و نمی‌گذارد آنها از گرسنگی بمیرند. به همین سان خدا به مردمان روزی می‌رساند، هرچند که آنان گمان می‌برند که خودشان روزی خود را می‌آفرینند و آن را خودشان پدید می‌آورند. بلکه این خدا است که وسیلهٔ کسب روزی و اسباب آن را بدیشان عطاء می‌کند. خود این عطاء کردن، روزی خداداد است. مردمان راهی به سوی روزی خود ندارند مگر در پرتو توفیق خدا. دیگر جای نگران شدن روزی به سبب هجرت نیست. زیرا آنان بندگان یزدانند و به سوی زمین یزدان مهاجرت می‌کنند، و هرکجا که باشند یزدان بدیشان روزی می‌رساند، همان‌گونه که به جاندارانی روزی می‌رساند که روزی خویش را نمی‌توانند با خود بردارند، و با این وجود خدا بدیشان روزی می‌رساند و آنها را به خود رها نمی‌سازد.

روند قرآنی این پسوده‌های مهربانانهٔ ژرف را با ارتباط دادن ایشان به یزدان، و آگاه کردن آنان از عنایت و رعایت خداوند منّان، پایان می‌بخشد، خدائی که سخنانشان را می‌شنود، و حال و وضعشان را می‌داند و ایشان را تنها رها نمی‌کند:

﴿ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

و خدا بس شنوا و آگاه است.

این چرخش و گردش کوتاه به پایان می‌رسد، چرخش و گردش کوتاهی که همهٔ زوایای این دلها را پسوده است، و به همهٔ دغدغه‌هائی که بر دلها در لحظهٔ بیرون رفتن و آغاز هجرت گذشته است پاسخ داده است، و برجای هر هراسی آرامشی جایگزین نموده است، و بر جای هر پریشانی و نگرانی‌ای یقین و اطمینانی جای داده است، و برجای هر رنجی آسایشی نهاده است و جایگزین نموده است. این چرخش و گردش این دلها را نوازش نموده است و آنها را لبریز از احساس قربت و رعایت و امن و امان در کنف حمایت خداوند مهربان منّان کرده است.

هان که دغدغه‌های دلها را این چنین درک و فهم نمی‌کند مگر آفریدگار دلها، و دلها را این چنین درمان نمی‌کند مگر خدائی که آگاه از هر آن چیزی است که در دلها است.



پس از این چرخش و گردش با مؤمنان، روند قرآنی برمی‌گردد به تناقضی که در موقعیّت مشرکان و در جهان‌بینیهای ایشان است. آنان اعتراف می‌کنند که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را مسخّر ساخته است، و آب را از آسمان بارانده است، و زمین را پس از مرگ زنده کرده است. این امر هم مایهٔ توسعهٔ روزی ایشان یا سخت گرفتن بر ایشان است. آنان در وقت ترس و هراس تنها رو به خدای یگانه می‌کنند و فقط او را فریاد می‌دارند و به کمک می‌طلبند . . . امّا بعد از همهٔ اینها برای خدا انباز قائل می‌شوند و شرک می‌ورزند، و کسانی را می‌آزارند که خدای را به یگانگی می‌پرستند، و ایشان را از عقیده و باورشان برمی‌گردانند، عقیده و باوری که هیچ‌گونه تناقضی و پریشانی در آن نیست، و نعمت خدا را در حقّ خود فراموش می‌کنند، نعمتی که در امن و امانی نهفته است که به سبب بیت‌الله الحرام بدیشان بخشیده

است. امن و امان به سبب بیت‌الله الحرام بدیشان عطاء گردد، در صورتی که خودشان بندگان یزدان را در بیت‌الله الحرام به ترس و هراس می‌اندازند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ: مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ: اللهُ. فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ؟ اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ، إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ: مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ: اللهُ. قُلِ: الْحَمْدُلِلّٰهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ. وَ مَا هٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ، لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ. فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ، لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ؟ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ؟ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ؟ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ؟ ﴾.

هرگاه از آنان (که کسانی و یا بتهائی را شریک خدا می‌دانند) بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، و خورشید و ماه را (برای منافع شما انسانها روان و) مسخّر کرده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا! (چرا که می‌دانند که این معبودهای دروغین همه مخلوقند و توانائی آفرینش کائنات و چرخش کرات را نداشته و ندارند). پس چگونه (با وجود اعتراف به یگانگی خدا در آفرینش کائنات و تسخیر کرات، از اقرار به یگانگی خدا در الوهیّت و فرمانروائی) منحرف می‌گردند؟! خداوند روزی هر کس از بندگانش را بخواهد فراوان و گسترده می‌کند و یا کم و تنگ می‌گرداند (برابر مصلحت و صلاح‌دیدی که خود می‌داند). خدا آگاه از هر چیز است. اگر از آنان (که مشکوکند) بپرسی چه کسی از آسمان آب بارانده است و زمین را به وسیلهٔ آن بعد از مردنش زنده گردانده است؟ قطعاً خواهند گفت: خدا! بگو: ستایش خدای را (که حقّ آن اندازه روشن است که مشرکان نیز بدان اعتراف دارند). امّا بیشتر آنان نمی‌فهمند و نمی‌دانند (که به چه تناقض عجیبی گرفتارند. چرا که به خالق رازق واحدی معتقدند و چیزهای دیگری را هم پرستش می‌کنند). زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست، و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشند. (چرا که به دنبال زندگی جهان مرگ است، ولی آخرت جاودانگی است). هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه خدای را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهائی برای خدا معتقد می‌شوند). بگذار چیزهائی را که بدیشان داده‌ایم نادیده بگیرند و (کفران نعمت کنند، و چند روزی از لذّات زودگذر) بهره‌مند گردند، (سرانجام) خواهند فهمید (که چه سرنوشت شومی در انتظار ایشان است). مگر (قریشیان با چشم عبرت و تفکّر) نمی‌بینند که ما (سرزمین ایشان، مکّه را) حرم پرامن و امانی ساخته‌ایم، در حالی که دور و بر آنان مردم ربوده می‌گردند (و در همه جای بیرون این حرم غارت و کشتار می‌کنند؟!). آیا به (بتهای) باطل ایمان دارند و نعمت خدا (داد امنیّت مکّه و رسالت محمّد) را نادیده و ناسپاس می‌گذارند؟ آخر چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد، و یا (دین) حقّ را چون بدو رسد تکذیب کند؟! آیا جایگاه کافران دوزخ نیست؟.

این آیه‌ها شکلی از عقیدهٔ عرب را به تصویر می‌کشد که بدان هنگام بوده است، و الهام‌بخش این واقعیّت هستند که این عقیده اصلی از توحید و یگانه‌پرستی داشته است، سپس انحراف پیدا کرده است. این هم تعجّبی ندارد، زیرا عربها از فرزندان اسماعیل پسر ابراهیم علیهماالسلام هستند، و عملاً معتقد بودند که ایشان بر آئین ابراهیم می‌باشند، و براساس این به عقیدهٔ خودشان

افتخار می‌کردند و به خودشان می‌بالیدند، و به دیانت موسوی یا عیسوی چندان توجّهی نمی‌کردند، در حالی که پیروان هر دو دیانت با ایشان در جزیرةالعرب بسر می‌بردند. علّت عدم توجّه آنان به دیانت موسوی یا عیسوی این بود که آنان بر آئین ابراهیم بودن را بزرگواری خویشتن می‌شمردند. دیگر متوجّه نبودند که عقیدهٔ آنان به چه تناقض و انحرافی دچار آمده است.

وقتی که از ایشان دربارهٔ آفرینندهٔ آسمانها و زمین، و مسخّرکنندهٔ خورشید و ماه، و نازل کنندهٔ آب از آسمان، و زنده کنندهٔ زمین پس از مرگ آن با این آب، پرسیده شود، اقرار و اعتراف می‌کنند که آفریدگار همهٔ اینها خدا است. ولیکن با وجود همهٔ اینها بتهایشان را می‌پرستند، یا جنّیان را پرستش می‌کنند، یا فرشتگان را می‌پرستند، و آنها را در عبادت و پرستش انبازهای خدا می‌سازند، هرچند هم آنها را در کار آفرینش، انبازهای خدا نمی‌کنند . . . این تناقض شگفتی است، تناقضی که خدا در این آیات از آن اظهار تعجّب می‌فرماید:

﴿ فَأَنَّیٰ یُؤْفَکُونَ؟ ﴾.

پس چگونه (با وجود اعتراف به یگانگی خدا در آفرینش کائنات و تسخیر کرات، از اقرار به یگانگی خدا در الوهیّت و فرمانروائی) منحرف می‌گردند؟!.

﴿ بَلْ أَکْثَرُهُمْ لاٰ یَعْقِلُونَ ﴾.

امّا بیشتر آنان نمی‌فهمند و نمی‌دانند (که به چه تناقض عجیبی گرفتارند. چرا که به خالق رازقِ واحدی معتقدند و چیزهای دیگری را هم پرستش می‌کنند).

کسی که عقل او همچون آمیزه‌ای را می‌پذیرد نمی‌فهمد و درک و شعور ندارد!

میان پرسش از آفرینندهٔ آسمانها و زمین، و مسخّرکنندهٔ خورشید و ماه، و نازل‌کنندهٔ آب از آسمان، و زنده کنندهٔ زمین پس از مرگ آن، روند قرآنی مقرّر می‌دارد که خدا روزی را وسعت می‌دهد برای کسی از بندگانش که بخواهد، یا روزی او را کم می‌کند. سنّت و قانون روزی را با آفرینش آسمانها و زمین و با سائر آثار قدرت و آفرینش پیوند می‌دهد، و این را به علم خدا وامی‌گذارد، علمی که همه چیز را دربر گرفته است و مطّلع از همه چیز است:

﴿ إِنَّ اللهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ﴾.

خدا آگاه از هر چیز است.

رزق و روزی با چرخش و گردش کرات ارتباط روشنی دارد. چرخش و گردش کرات با زندگی و آب و کشت و زرع نیز پیوند دارد. توسعهٔ رزق و روزی در دست خدا است و برابر اوضاع و پدیده‌های همگانی مذکور در آیات صورت می‌پذیرد. حاصل رزق و روزی از آبی است که نازل می‌گردد، و از رودبارهائی است که جریان می‌یابند، و از کشت و زرعهائی است که می‌رویند و سبز می‌شوند، و از حیواناتی است که تولید نسل می‌کنند و زاد و ولد دارند، از معدنها و فلزاتی است که در درون زمین نهفته‌اند، و از شکار و نخجیری است که در خشکی و دریا وجود دارد . . . و سائر مواردی که رزق و روزی همگانی از آنجاها به دست می‌آید. همهٔ آنها هم از قوانین و سنن آسمانها و زمین، و از مسخّر کردن خورشید و ماه، پیروی آشکار و مستقیمی دارند. اگر این قوانین و سنن از آنچه بر آن هستند کم‌ترین تغییری پیدا کنند تأثیر آن در سراسر زندگی موجود در سطح زمین، و در ثروتهای طبیعی دیگری که در درون زمین نهفته است، یکسان پدیدار و آشکار می‌گردد. چه ثروتهای طبیعی نهفته در درون زمین هم پدید آمدن و انباشته و اندوخته شدن و اختلاف و دگرگونیش در اینجا و آنجا طبق اسباب و عللی صورت می‌پذیرد که با سرشت زمین و مجموعهٔ تأثیر پذیریهایش از خورشید و ماه هماهنگی و ارتباط تنگاتنگ دارد.[1]

قرآن جهان بزرگ و صحنه‌های سترگ آن را برهان و حجّت خود می‌شمارد. صحنه‌های جهان جولانگاه نگریستن و اندیشیدن دربارهٔ چیزی است که قرآن با خود به ارمغان آورده است. دل در برابر این جهان

۱- مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند متعال: «وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِیراً» آیهٔ ۲ سورهٔ فرقان در جزء نوزدهم فی ظلال القرآن.

هستی می‌ایستد و سراپا اندیشه و نگرش می‌شود، و با بیداری و هوشیاری شگفتی به صحنه‌های جهان خیره می‌گردد، و دست آفریدگار و قدرت او را احساس می‌کند، و قوانین و سنن شگرف خدا را درک و فهم می‌نماید با نگرش ساده و بدون درد سری که نیاز به دانش سخت و دشواری ندارد، بلکه نیاز به احساس بیدار و دل بینا دارد و بس. قرآن هر زمان که نشانه‌ای از نشانه‌های شناخت خدا را در جهان هستی جلوه‌گر کرد و آشکارا نشان داد، در برابر آن می‌ایستد و با حمد و ثنای یزدان به تسبیح و تقدیس می‌پردازد و دلها را با خدا پیوند می‌دهد:

﴿ قُلِ الْحَمْدُلِلّٰهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ! ﴾.

بگو: ستایش خدای را (که حقّ آن اندازه روشن است که مشرکان نیز بدان اعتراف دارند). امّا بیشتر آنان نمی‌فهمند و نمی‌دانند (که به چه تناقض عجیبی گرفتارند. چرا که به خالق رازق واحدی معتقدند و چیزهای دیگری را هم پرستش می‌کنند).

به مناسبت سخن از زندگی در زمین، و صحبت از رزق و روزی و افزایش و کاهش آن، قرآن در برابر انسان برای سنجش کلّیّهٔ ارزشها ترازوی دقیقی می‌گذارد. به ناگاه انسان متوجّه می‌شود که زندگی دنیا با تمام رزقها و روزیها و کالاها و متاعهائی که در آن است سرگرمی و بازی است! این وقتی پدیدار می‌گردد که دنیا و رزقها و روزیها و کالاها و متاعهای آن با زندگی سرای آخرت سنجیده شود و مقایسه گردد:

﴿ وَ مٰا هٰذِهِ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا إِلاّٰ لَهْوٌ وَ لَعِبٌ، وَ إِنَّ الدّٰارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوٰانُ، لَوْ كٰانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست، و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشند. (چرا که به دنبال زندگی جهان مرگ است، ولی آخرت جاودانگی است).

زندگی این جهان به طور کلّی جز سرگرمی و بازی نیست وقتی که در آن بدان جهان نگریسته نشود، و زمانی که زندگی این جهان والاترین هدف مردمان باشد، و وقتی که کالاها و متاعهای زندگی این جهان هدف زیستن در آن شود. از آنجا که زندگی سرای دیگر یک زندگی لبریز از سرزندگی و خوشی است «زندگی» است. آخر سرای آخرت سرزندگی و خوشی زیادی در آن است و پر از سرور و شادمانی و نعمت است.

مراد قرآن از این گفتار این نیست که انسانها را به ترک کالاها و متاعهای زندگی این دنیا تشویق کند، و در ضمن از آنان بخواهد که از کالاها و متاعها بگریزند و آنها را دور بیندازند! این روح اسلام و رویکرد آن نیست. بلکه مراد قرآن از این گفتار این است که در استفادهٔ از این کالاها و متاعها آخرت را در مدّ نظر داشته باشند، و در کسب کالاها و متاعها و استفادهٔ از آنها حدود و مقرّرات خدا مراعات گردد. همچنین مراد قرآن از این گفتار این است که انسانها بر کالاها و متاعها برتری پیدا کنند و چیره شوند و انسانها اسیر کالاها و متاعها نگردند، و کالاها و متاعها بر انسانها چیزهائی تحمیل نکنند که نتوانند از زیر بار آنها بیرون آیند و از فرمان آنها سرپیچی کنند. مسأله این است که قرآن ارزشها را با ترازوی درست ارزشها می‌سنجد و برمی‌کشد. این ارج و ارزش دنیا و این هم ارج و ارزش آخرت است، و باید مؤمن این ارج و ارزش و آن ارج و ارزش را بشناسد، سپس در پرتو این شناخت از کالاها و متاعها بهره‌مند شود و استفاده کند، و در این بهره‌مندی و استفاده کردن مالک حرّیّت و آزادی خود بوده، و در نگاه و نگرش خود معتدل و میانه‌رو باشد: دنیا لهو و لعب است، و آخرت زندگی لبریز از سرزندگی و نشاط است.

قرآن پس از این ایستادن و ارزیابی کردن و سنجیدن به پیش می‌رود، و تناقضات کردار و رفتار مشرکان را بیان می‌دارد:

﴿ فَإِذٰا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ. فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذٰا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴾.

هنگامی که (مشرکان) سوار کشتی می‌شوند (و ترس و

نگرانی بدیشان دست می‌دهد) خالصانه و صادقانه خدای را به فریاد می‌خوانند (و غیر او را فراموش می‌گردانند). سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهائی برای خدا معتقد می‌شوند).

این کار تناقض آشکار است و نابسامانی اندیشۀ ایشان را می‌رساند. چه آنان وقتی که سوار کشتی می‌شوند، و بر روی دریا همچون عروسکی می‌شوند که امواج آن را بدینجا و بدانجا پرت می‌گردانند، جز خدا را یاد نمی‌کنند و به فریاد نمی‌خوانند، و جز نیروی یگانه‌ای را نمی‌شناسند که بدان پناه ببرند، و آن نیروی خدا است. با دل و جان و با بیان و زبان به طور یکسان خدا را یگانه می‌دانند و یگانه می‌خوانند، و از فطرت خود که وحدانیّت خدا را احساس می‌کند فرمانبرداری می‌کنند.

﴿ فَلَمَّا نَجّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذا هُمْ يُشْرِكُونَ ﴾.

سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند، باز ایشان شرک می‌ورزند (و به انبازهائی برای خدا معتقد می‌شوند!).

پیام درست فطرت را فراموش می‌کنند. فراموش می‌نمایند که خدا را به یگانگی فریاد می‌داشتند و به کمک می‌طلبیدند و خالصانه از او اطاعت می‌کردند، و پس از اقرار و اعتراف به یگانگی یزدان جهان و تسلیم فرمان ایزد منّان گردیدن، دیگرباره منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌روند!

سرانجام این انحراف و کژراهه رفتن، ایشان را به کفران و ناشکری نعمتهائی می‌کشاند که خدا بدیشان داده است، و فطرت سالمی را نادیده می‌گیرند که خدا بدانان بخشیده است، و دلائل روشنی را پشت گوش می‌اندازند که یزدان بدیشان نموده است. فراموش می‌کنند که بهره‌مندی و استفادۀ از کالاها و متاعهای محدود دنیا تا اجل مقدّری است که خدا تعیین فرموده است، و بعد از فرارسیدن اجل می‌شود آنچه باید بشود، و آن شرّ و بلا و درد و رنج است.

﴿ لِيَكْفُرُوا بِما آتَيْناهُمْ وَ لِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾.

بگذار چیزهائی را که بدیشان داده‌ایم نادیده بگیرند و (کفران نعمت کنند، و چند روزی از لذّات زودگذر) بهره‌مند گردند، (سرانجام) خواهند فهمید (که چه سرنوشت شومی در انتظار ایشان است).

این تهدید نهانی است به بدی و بدحالی و شکنجه و آزاری که در انتظار دارند، و بالأخره خواهند دانست!

آن‌گاه قرآن ایشان را به نعمت خدا تذکّر می‌دهد. یادآور می‌شود که خدا با اعطاء این حَرَم پرامن و امانی بدیشان، حَرَمی که در آن زندگی می‌کنند، چه نعمتی بدانان بخشیده است و از چه لطفی برخوردارشان کرده است. ولی آنان نعمت خدا را یاد نمی‌کنند و شکر آن را بجای نمی‌آورند، شکری که با به یگانگی شناختن خدا و پرستش او صورت می‌پذیرد. بلکه آنان مؤمنان را هم در این حَرَم به ترس و هراس می‌اندازند:

﴿ أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنّا جَعَلْنا حَرَماً آمِناً وَ يُتَخَطَّفُ النّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ؟ أَفَبِالْباطِلِ يُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ؟ ﴾.

مگر (قریشیان با چشم عبرت و تفکّر) نمی‌بینند که ما (سرزمین ایشان، مکّه را) حرم پرامن و امانی ساخته‌ایم، در حالی که دور و بر آنان مردم ربوده می‌گردند (و در همه جای بیرون این حرم غارت و کشتار می‌کنند؟!). آیا به (بتهای) باطل ایمان دارند و نعمت خدا (داد امنیّت مکّه و رسالت محمّد) را نادیده و ناسپاس می‌گذارند؟

اهالی حرم مکّه در امن و امان زندگی را بسر می‌بردند. مردمان به خاطر بیت‌الله برایشان احترام قائل می‌شدند، در حالی که پیرامون آنان قبائل همدیگر را می‌کشتند و سر می‌بریدند، و برخی از ایشان برخی دیگر را به ترس و هراس می‌انداختند، و مردمان در هیچ جائی در امن و امان نبودند مگر در سایۀ خانه‌ای که خدا ایشان را به سبب این خانه و در این خانه در امن و امان می‌داشت. جای شگفت بود که قریشیان خانۀ خدا را

نمایشگاه بتها کرده بودند، و آن را عبادتگاهی برای غیر خدا ـ هرکه و هرچه باشد ـ نموده بودند!

﴿ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ؟ وَ بِنِعْمَةِ اللهِ يَكْفُرُونَ؟ ﴾.

آیا به (بتهای) باطل ایمان دارند و نعمت خدا (داد امنیّت مکّه و رسالت محمّد) را نادیده و ناسپاس می‌گذارند؟.

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جاءَهُ؟ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ؟ ﴾.

آخر چه کسی ستمگرتر از کسی است که بر خدا دروغ بندد، و یا (دین) حقّ را چون بدو رسد تکذیب کند؟! آیا جایگاه کافران دوزخ نیست؟.

آنان با نسبت دادن انبازها به خدا، به یزدان جهان تهمت می‌زنند. ایشان حقّ را تکذیب می‌کنند، حقّی که به سوی ایشان آمده است و آن را نمی‌پذیرند و به انکارش می‌نشینند. آیا جایگاه کافران دوزخ نیست؟ بلی قطعاً و حتماً جایگاهشان دوزخ است!



قرآن سوره را با تصویری از گروه دیگری به پایان می‌برد. از کسانی صحبت می‌کند که در راه خدا به تلاش و جهاد ایستاده‌اند تا به خدا برسند و با او ارتباط پیدا کنند. کسانیند که در راه رضای او تحمّل کرده‌اند آنچه باید تحمّل کرد، و از اجراء وظائف و تکالیف سرباز نزده‌اند و مأیوس و ناامید از لطف ربّ نشده‌اند. آنان در برابر بلا و آزمون نفس، و در برابر بلا و آزمون مردمان شکیبائی ورزیده‌اند و راست‌قامت ایستاده‌اند. ایشان بارهای ناگواریها و نابهنجاریهای خود را بر دوش کشیده‌اند و در راه دور و دراز و سخت و دشوار و ناآشنا حرکت کرده‌اند، و طیّ طریق به سوی رفیق اعلی نموده‌اند . . . خدا هرگز آنان را تک و تنها به خود رها نمی‌کند، و هرگز ایمان ایشان را ضائع و هدر نمی‌گرداند، و هرگز تلاش و جهادشان را فراموش نمی‌فرماید. خدا قطعاً از آن مرتبهٔ والا و والای خود بدیشان به عنایت نظر می‌کند و خشنودشان می‌نماید، و به تلاش و جهادشان نظر می‌اندازد و ایشان را هدایت و رهنمود می‌سازد. به کوششها و پویشهای پیاپی و مستمرّشان می‌نگرد و دستهایشان را می‌گیرد و یاری و مددشان می‌دهد. به صبر و شکیبائی و استقامت و پایداریشان، و به احسان و نیکوکاریشان از سر مرحمت می‌نگرد و بهترین پاداش را بدیشان عطاء می‌فرماید:

﴿ وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا. وَ إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ﴾.

کسانی که برای (رضای) ما به تلاش ایستند و در راه (پیروزی دین) ما جهاد کنند، آنان را در راه‌های منتهی به خود رهنمود (و مشمول حمایت و هدایت خویش) می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است (و کسانی که خدا در صف ایشان باشد پیروز و بهروزند).



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ روم مکّی و شامل شصت آیه است.

سورة الروم

آیاتها ٦٠ — ترتیبها ٣٠

بسم الله الرحمن الرحيم

الٓمٓ (١) غُلِبَتِ ٱلرُّومُ (٢) فِىٓ أَدْنَى ٱلْأَرْضِ وَهُم مِّنۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ (٣) فِى بِضْعِ سِنِينَ ۗ لِلَّهِ ٱلْأَمْرُ مِن قَبْلُ وَمِنۢ بَعْدُ ۚ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ ٱلْمُؤْمِنُونَ (٤) بِنَصْرِ ٱللَّهِ ۚ يَنصُرُ مَن يَشَآءُ ۖ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ (٥) وَعْدَ ٱللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٦) يَعْلَمُونَ ظَٰهِرًا مِّنَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ ٱلْءَاخِرَةِ هُمْ غَٰفِلُونَ (٧) أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا۟ فِىٓ أَنفُسِهِم ۗ مَّا خَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَآ إِلَّا بِٱلْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَآئِ رَبِّهِمْ لَكَٰفِرُونَ (٨) أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوٓا۟ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا۟ ٱلْأَرْضَ وَعَمَرُوهَآ أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ ۖ فَمَا كَانَ ٱللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٩) ثُمَّ كَانَ عَٰقِبَةَ ٱلَّذِينَ أَسَٰٓـُٔوا۟ ٱلسُّوٓأَىٰٓ أَن كَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ وَكَانُوا۟ بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ (١٠) ٱللَّهُ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (١١) وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يُبْلِسُ ٱلْمُجْرِمُونَ (١٢) وَلَمْ يَكُن لَّهُم مِّن شُرَكَآئِهِمْ شُفَعَٰٓؤُا۟ وَكَانُوا۟ بِشُرَكَآئِهِمْ كَٰفِرِينَ (١٣) وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ (١٤) فَأَمَّا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ فَهُمْ فِى رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ (١٥)

وَأَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ وَكَذَّبُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا وَلِقَآئِ ٱلْءَاخِرَةِ فَأُو۟لَٰٓئِكَ فِى ٱلْعَذَابِ مُحْضَرُونَ (١٦) فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ (١٧) وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ (١٨) يُخْرِجُ ٱلْحَىَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ ٱلْمَيِّتَ مِنَ ٱلْحَىِّ وَيُحْىِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ (١٩) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَكُم مِّن تُرَابٍ ثُمَّ إِذَآ أَنتُم بَشَرٌ تَنتَشِرُونَ (٢٠) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٢١) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّلْعَٰلِمِينَ (٢٢) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (٢٣) وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْىِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٢٤)

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ۚ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِّنَ ٱلْأَرْضِ إِذَآ أَنتُمْ تَخْرُجُونَ (٢٥) وَلَهُۥ مَن فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۖ كُلٌّ لَّهُۥ قَٰنِتُونَ (٢٦) وَهُوَ ٱلَّذِى يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ۚ وَلَهُ ٱلْمَثَلُ ٱلْأَعْلَىٰ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ (٢٧) ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِّنْ أَنفُسِكُمْ ۖ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَٰنُكُم مِّن شُرَكَآءَ فِى مَا رَزَقْنَٰكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَآءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (٢٨) بَلِ ٱتَّبَعَ ٱلَّذِينَ ظَلَمُوٓا۟ أَهْوَآءَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ فَمَن يَهْدِى مَنْ أَضَلَّ ٱللَّهُ ۖ وَمَا لَهُم مِّن نَّٰصِرِينَ (٢٩) فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِى فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (٣٠) ۞ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَٱتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَلَا تَكُونُوا۟ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ (٣١) مِنَ ٱلَّذِينَ فَرَّقُوا۟ دِينَهُمْ وَكَانُوا۟ شِيَعًا ۖ كُلُّ حِزْبٍۭ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ (٣٢)

آیات نخستین این سوره به مناسبت ویژه‌ای نازل گردیده است. وقتی بوده است که ایران بر روم چیره شده است و بر مستعمره‌های جزیرةالعرب روم دستیابی پیدا کرده است. این قضیّه در گیراگیر مجادله و مباحثه‌ای بوده است که پیرامون عقیده، میان مسلمانان صدر اسلام در مکّه پیش از هجرت، و میان مشرکان درگرفته است. از آنجاکه رومیان در آن وقت اهل کتاب و مسیحی بودند، و ایرانیان یکتاپرست نبوده‌اند و آئین زردشتی داشته‌اند، مشرکان ساکن مکّه در روی دادن این حادثه فرصتی پیدا کرده‌اند که بگویند عقیدهٔ شرک بر عقیدهٔ یگانه‌پرستی غلبه پیدا کرده است، و آن را به فال نیک بگیرند و بگویند ملّت کفر بر ملّت ایمان چیره گردیده است.

این است که آیات نخستین این سوره نازل می‌گردد و مژده می‌دهد به این که اهل کتاب رومی در چند سال بعدی غلبه پیدا می‌کنند و مایهٔ شادی و سرور مؤمنان می‌گردند، مؤمنانی که دوست می‌دارند ملّت ایمان از هر آئینی که باشند پیروز گردند و نصرت پیدا کنند.

امّا قرآن مسلمانان را و دشمنان ایشان را در حدّ و مرز این وعده و این رخداد نگاه نمی‌دارد. بلکه این واقعه را مناسبتی می‌گرداند تا در پرتو آن مسلمانان را به افقهای فراخ‌تری و به فاصله‌های وسیع‌تری از این حادثهٔ موقّت ببرد و بگرداند، و ایشان را به سراسر گسترهٔ جهان بکشاند، و میان قانون و سنّت یزدان در کمک کردن و پیروز نمودن عقیدهٔ آسمانی، و میان حقّ سترگی که آسمانها و زمین و آنچه در آنها است بر آن استوار است، ارتباط برقرار سازد، و گذشتهٔ انسانها و زمان حاضر آنان و زمان آیندهٔ ایشان را به یکدیگر پیوند دهد. آنگاه انسانها را به جهان دیگری می‌رساند که پس از این جهان روی می‌دهد، و ایشان را به دنیای دیگری می‌برد که پس از این دنیای زمینی محدود برپا می‌گردد. بعد از آن ایشان را در صحنه‌های هستی به گشت و گذار می‌برد، و آنان را در ژرفاهای نفس یعنی در جهان درون به سیر و سیاحت می‌کشاند، و در اوضاع و احوال انسانها و در میان شگفتیهای فطرتها به چرخش و گردش می‌اندازد . . . ناگهان مردمان خود را در میان آن اقیانوس بزرگ فراخ هراس‌انگیز می‌یابند، و شناخت و آگاهی فراوان را پیدا می‌کنند، آن اندازه فراوان که جهان ایشان را بالا و والا می‌گرداند، و آن را آزاد و رها می‌سازد، و افقها و هدفهای زندگی را وسعت می‌بخشد، و ایشان را از این گوشهٔ تنگِ کناره‌گیری و عزلت بیرون می‌آورد. آنان را از کناره‌گیری و عزلتِ مکان و زمان و حوادث بیرون می‌کشد، و ایشان را به سراسر گسترهٔ جهان هستی می‌برد: به گذشته و حال و آیندهٔ جهان، و به میان قوانین و سنن و روابط آن.

بدین جهت جهان‌بینی مردمان دربارهٔ حقیقت ارتباطات و حقیقت روابط در جهان بزرگ اوج و برتری می‌گیرد، و سترگی قوانین و سننی را احساس می‌کنند که بر این جهان هستی و بر فطرت انسانها فرمانروائی می‌نمایند، و به دقّتِ قوانین و سننی پی می‌برند که زندگی مردمان را می‌گردانند و حوادث زندگی را پدید می‌آورند و رخدادهای آن را می‌چرخانند، و موارد پیروزی و موارد شکست را معیّن و مقرّر می‌دارند. همچنین مردمان به عدالت و دادگری معیارها و مقیاسهائی پی می‌برند که اعمال آفریدگان بدانها سنجیده می‌گردد، و کوششها و تلاشهائی که در این دنیا دارند بدانها برآورد و ارزیابی می‌شود، کوششها و تلاشهائی که براساس آنها در دنیا و آخرت به سزا و جزای خود می‌رسند.

در سایهٔ این جهان‌بینی والا و فراخ و فراگیر، جهان‌شمولی این دعوت و پیوند آن با اوضاع سراسر دنیای پیرامونش روشن می‌گردد ـ این هم در وقتی است که هنوز این دعوت نوپا در میان درّه‌ها و کوه‌های مکّه محصور است ـ جولانگاه این دعوت وسعت پیدا می‌کند و تنها به این سرزمین مربوط نمی‌گردد. بلکه به فطرت این جهان و قوانین و سنن بزرگ آن، و به فطرت نفس انسانها و به اوضاع و احوال آنان، و به گذشته و آیندهٔ ایشان نیز ارتباط دارد. حتّی نه تنها بدین زمین

مربوط است، بلکه به جهان دیگر هم مربوط است و با آن جهان ارتباط محکم و تنگاتنگی دارد.

همچنین دل مسلمان با آن افقها و فاصله‌ها ارتباط پیدا می‌کند، و در پرتو نور آنها، احساس او و جهان‌بینی او دربارهٔ زندگی و ارزشها دگرگون می‌شود، و به آسمان و آخرت چشم می‌دوزد، و بر عجائب و غرائب و اسرار و رموز پیرامون خود آگاهی و بینش پیدا می‌کند، و از رخدادها و فرجام آنها مطّلع و باخبر می‌شود، و موقعیّت خود و موقعیّت ملّت خود را در آن دریای موّاج هراس‌انگیز درک و فهم می‌نماید، و ارزش خود را و ارزش عقیدهٔ خود را در پیشگاه مردمان و در پیشگاه یزدان می‌شناسد. در این وقت نقش خود را آگاهانه اداء می‌کند، و با یقین و اطمینان و توجّه هرچه بیشتر به انجام وظائف و تکالیف خویشتن می‌پردازد.



روند سوره به عرضه کردن این ارتباطات، و به پیاده کردن معانی آنها در نظام هستی، و استوار داشتن مفاهیم آنها در دلها ادامه می‌دهد و به پیش می‌رود . . .

روند سوره در دو مرحلهٔ مرتبط به یکدیگر جلو می‌رود:

در مرحلهٔ اوّل میان پیروزی مؤمنان و میان پیروزی حقّی که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است بر آن استوار است، ارتباط برقرار می‌سازد، و کار دنیا و آخرت را بدان پیروزی مربوط می‌گرداند، و دلهای مؤمنان را به قانون و سنّت خدا دربارهٔ پیشینیان رهنمود می‌کند، پیشینیان قرون و اعصاری که پیش از آنان بوده‌اند. مسألهٔ رستاخیز و برگشت به زندگی دوباره را بر آن قیاس می‌کند. بدین جهت صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را و آنچه در آن برای مؤمنان و کافران روی می‌دهد بدیشان عرضه می‌نماید. سپس برمی‌گردد به چرخش و گردشی در میان صحنه‌های جهان هستی و نشانه‌های شناخت یزدان که در لابلاها و زوایای دنیا پخش و پراکنده‌اند، و از رهنمودهای آن صحنه‌ها و پیامهائی که به دلها دارند سخن می‌گوید. آنگاه از خودشان و از کنیزانشان برایشان مثالی را ذکر می‌کند که پرده از کوتاه‌فکری انباز و کم‌خردی شرک برمی‌دارد، و روشن می‌گرداند که اندیشهٔ شرک و انباز بر هواها و هوسهائی استوار است که به حقّ و حقیقتی یا به علم و دانشی متّکی نیست . . . این مرحله را به پایان می‌برد با رهنمون کردن پیغمبر ﷺ به طیّ کردن راه حقّ یگانهٔ ثابت و روشنی که راه فطرت است و خدا مردمان را برآن سرشته است. فطرتی که دگرگون نمی‌شود و با هوا و هوس نمی‌چرخد و نمی‌آید و نمی‌رود، و پیروان از آن دسته دسته و گروه گروه نمی‌شوند و متفرّق نمی‌گردند بسان کسانی که از هوا و هوس پیروی کرده‌اند و فرقه فرقه و طائفه طائفه گردیده‌اند.

در مرحلهٔ دوم پرده از چیزی برمی‌دارد که در سرشت انسان است، و آن دگرگونی و زیر و رو شدن است و سزاوار نیست که زندگی بر آن برپا و استوار گردد، مادام که مردمان مرتبط به معیار ثابتی و مقیاس درستی نشوند که با هواها و هوسها نچرخد و نگردد، و حال و احوالشان را در وقت برخورداری از نعمت یا دچار آمدن به زیان و ضرر، و در زمان فزونی رزق و روزی یا کم شدن و تنگ گردیدن آن به تصویر بکشد. بدین مناسبت قرآن وسائل خرج کردن و صرف نمودن این رزق و روزی، و اسباب رشد و نموّ آن را پیاپی ذکر می‌کند و پی می‌گیرد. به مسألهٔ انباز و انبازها برمی‌گردد، و آن را از این زاویه دنبال می‌نماید، و می‌گوید که انبازها نه رزق و روزی را می‌رسانند و نه می‌میرانند و نه زنده می‌گردانند. میان پیدایش فساد و تباهی در خشکی و دریا، و میان عمل و کارکرد مردمان ارتباط برقرار می‌سازد، و آنها را به همدیگر مربوط می‌شمارد، و مردمان را به سیر و سفر در زمین می‌خواند، و ایشان را دعوت به نگریستن به عواقب مشرکانی می‌کند که در گذشته‌ها بوده‌اند و سر خود گرفته‌اند. بدین خاطر قرآن پیغمبر یزدان ﷺ را به استقامت و ماندگاری بر دین فطرت رهنمود می‌گرداند

و از او می‌خواهد که بر آئین فطرت استوار و پایدار بماند، پیش از این که روزی فرا رسد که در آن همگان برابر کارهائی که کرده‌اند سزا و جزا داده می‌شوند. بعد از آن قرآن مردمان را به سوی نشانه‌های شناخت خدا که در صحنه‌های جهان هستند برمی‌گرداند، همان‌گونه که در مرحلهٔ نخست ایشان را به سوی نشانه‌های شناخت یزدان در صحنه‌های جهان برگردانده بود. آن‌گاه بر آن صحنه‌ها پیرو می‌زند و در آن ذکر می‌کند که هدایت تنها هدایت خدا است، و پیغمبر ﷺ کاری جز این نمی‌تواند بکند که پیام آسمانی را ابلاغ کند، و به مردمان فرمان ایزد سبحان را برساند. او که نمی‌تواند کور را هدایت و رهنمود کند، و کر را شنوا گرداند. آن‌گاه قرآن مردمان را به چرخش و گردش تازه‌ای می‌برد، چرخش و گردش نوینی دربارهٔ خودشان، و بدیشان مراتب و اوضاع پیدایش آنان از آغاز تا پایان را تذکّر می‌دهد، از زمان کودکی سست و ضعیف تا مرگ و رستاخیز و قیامت، و بدیشان صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را می‌نمایاند. بعد از آن این مرحله نیز پایان می‌گیرد و سوره نیز با پایان گرفتن آن به پایان می‌آید و در اواخر آن، پیغمبر ﷺ رهنمود می‌شود به صبر و شکیبائی بر دعوت خود، و استقامت و پایداری در برابر آنچه از سوی مردمان در راه دعوت بدو می‌رسد. بدو اطمینان می‌دهد که وعدهٔ خدا حقّ است و قطعاً فرا می‌رسد. پس نباید کسانی او را پریشان حال و هراسان بسازند و او را سبک بدارند و بازیچهٔ دست خود بکنند که یقین و ایمان ندارند.



فضای سوره و روند آن هر دو باهم همیاری دارند در به تصویر کشیدن موضوع اصلی و بنیادین سوره که پرده‌برداری از ارتباطات محکمی است که میان احوال مردمان، رخدادهای زندگی، گذشته و حال و آیندهٔ انسانها، و قوانین و سنن جهان هستی، موجود است. در سایهٔ این ارتباطات جلوه‌گر می‌آید که هر جنبش و صدائی، هر رخداد و هر حالت و وضعی، هر پیدایش و رویش و هر فرجام و نتیجه‌ای، و بالأخره هر پیروزی و هر شکستی، همهٔ اینها با رشتهٔ محکمی به یکدیگر مرتبط شده‌اند و گره خورده‌اند و مطیع و فرمانبردار قانون دقیقی هستند، و همهٔ اینها در دست خدا و به فرمان او است:

﴿ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ﴾.

همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند). (روم/۴)

این نخستین حقیقتی است که سراسر قرآن آن را تأکید می‌کند، و آن را حقیقت واقعی در این عقیده می‌شمارد، حقیقتی که دیگران را به سوی آن می‌خواند، و همهٔ جهان‌بینیها و احساسها و ارزشها و سنجشها برخاسته از آن و مربوط بدان است، و بدون آن اندیشه و بینشی راست و درست درنمی‌آید و راست و درست بشمار نمی‌آید.



هم اینک به بررسی مشروح سوره می‌پردازیم:

﴿ الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ، وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. فِي بِضْعِ سِنِينَ. لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ. وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ، يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ. وَعْدَ اللّٰهِ، لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهُ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ، يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ﴾.

الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیک‌ترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد در مدّت چند سالی. همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند. ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است). در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند. (آری! خوشحال

می‌شوند) از یاری خدا. خدا هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حقّ دوستان خویش) است. این وعده‌ای است که خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، ولیکن بیشتر مردم (که کافران و مشرکان و منافقانند، این را نمی‌دانند. این اکثریّت کوتاه‌بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.

این سوره با حروف مقطّعهٔ الف و لام و میم آغاز گردیده است. در تفسیر حروف مقطّعه هم گفتیم که ارجح اقوال این است که خدا مردمان را توجّه می‌دهد به این که این قرآن ـ از جمله این سورهٔ آن ـ از همچون حروفی فراهم آمده است، حروفی که عربها آنها را می‌شناسند، و با وجود این، قرآن معجزه‌ای برای ایشان است، و آنان نمی‌توانند بسان قرآن را بسازند، در حالی که این حروف در دسترس آنان است و زبان ایشان از آنها ساخته و پرداخته گردیده است.

آن‌گاه خبر صادقانهٔ ویژه‌ای دربارهٔ چیره شدن رومیان در چند سال بعدی در می‌رسد. ابن‌جریر ـ با اسنادی که دارد ـ از عبدالله ابن مسعود رضی‌الله‌عنه روایت کرده است که گفته است: ایرانیان بر رومیان پیروز شده بودند. مشرکان دوست می‌داشتند که ایرانیان بر رومیان پیروز گردند. مسلمانان هم دوست می‌داشتند که رومیان بر ایرانیان پیروز گردند، چرا که رومیان اهل کتاب بودند و به آئین مسلمانان نزدیک بشمار می‌آمدند. وقتی که نازل شد:

﴿ الم. غُلِبَتِ ٱلرُّومُ فِي أَدْنَى ٱلْأَرْضِ، وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ، فِي بِضْعِ سِنِينَ ﴾.

الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند. (این شکست) در نزدیک‌ترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد در مدّت چند سالی.

مشرکان گفتند: ای ابوبکر، دوست تو می‌گوید: رومیان بر ایرانیان در چند سال بعدی پیروز می‌شوند. ابوبکر گفت: راست فرموده است. گفتند: آیا با تو شرط و قرار ببندیم؟ با ابوبکر بر سر چهار شتر شرط و قرار بستند که در مدّت هفت سال باید این پیروزی روی بدهد و الّا باخته است.[1] هفت سال گذشت و چیزی روی نداد. مشرکان از این امر شادمان شدند، و کار بر مسلمانان سخت و دشوار گردید. ابوبکر این کار را به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عرض کرد. فرمود:

(مَا بِضْعُ سِنِينَ عِنْدَكُمْ؟).

چند سال را شما چقدر حساب می‌کنید؟

گفتند: کمتر از ده سال. فرمود:

(إِذْهَبْ فَزَايِدْهُمْ وَ ٱزْدَدْ سَنَتَيْنِ فِي ٱلْأَجَلِ).

برو بر تعداد شتران بیفزا، و دو سال مدّت پیمان را اضافه کن.

ابوبکر گفته است: دو سال به پایان نرسید که مسافران برگشتند و خبر پیروزی رومیان بر ایرانیان را آوردند. مؤمنان از این کار شادمان و مسرور گردیدند.

روایتهای زیادی دربارهٔ این رخداد آمده است. ما از میان آنها روایت امام ابن‌جریر را برگزیده‌ایم. پیش از این که از این رخداد بگذریم و در سوره به رهنمودهای بعد از آن بپردازیم، دوست می‌داریم مقابل برخی از پیامهای نیرومند این حادثه بایستیم.

نخستین پیام از میان این پیامها، پیوندی است که میان شرک و کفر در هر مکانی و در هر زمانی در برابر دعوت توحید و ایمان وجود دارد. با وجود این که در قدیم دولتها ارتباط سریع و پیوند محکمی با یکدیگر نداشتند بدان‌گونه که در روزگار کنونی ما است، مشرکان در مکّه احساس می‌کردند که پیروزی مشرکان در هر مکانی بر اهل کتاب پیروزی خودشان بشمار است، و مسلمانان نیز احساس می‌کردند که میان ایشان و میان اهل کتاب پیوندی است. لذا بدحال و ناراحت می‌شدند که مشرکان پیروز شوند در هر مکانی که

۱- مراد شرط و قرار بر سر مبلغی یا چیزی است. در خبر دیگری آمده است که شرط و قرار بر سر مبلغی یا چیزی پیش از تحریم همچون شرط و قراری بوده است که نوعی قمار است.

باشد. و می‌دانستند که دعوت آنان و مسألهٔ ایشان برکنار از چیزهائی نیست که در گوشه و کنار جهان پیرامونشان می‌گذرد. بلکه آنچه در گوشه و کنار جهان پیرامون ایشان می‌گذرد در مسألهٔ کفر و در قضیّهٔ ایمان تأثیر دارد.

از این حقیقت برجسته بسیاری از اهل زمان ما غافلند، و متوجّه این حقیقت نیستند بدان‌گونه که مسلمانان و مشرکان در روزگار پیغمبر خدا ﷺ چهارده قرن پیش از این متوجّه آن شده بودند. بدین جهت این‌گونه افراد در داخل مرزهای جغرافیائی یا نژادی بسر می‌برند و محصورند، و نمی‌دانند که مسأله در اصل خود مسألهٔ کفر و ایمان است، و پیکار در حقیقت پیکار حزب و دار و دستهٔ خدا با حزب و دار و دستهٔ اهریمن است.

مسلمانان امروزه در تمام نقاط جهان بسی نیازمند این هستند که سرشت پیکار را و حقیقت قضیّه را درک و فهم کنند، و نامهای دروغین احزاب شرک و کفر، ایشان را گول نزنند، و پرچمهای نادرستی که برافراشته می‌دارند و خویشتن را در زیر آنها پنهان می‌کنند، آنان را غافل نگرداند. چه احزاب شرک و کفر با مسلمانان نمی‌جنگند مگر به خاطر عقیده‌ای که مسلمانان دارند، هر اندازه علل و اسباب جنگ جوراجور و گوناگون جلوه داده شود.

پیام دیگر، یقین و اعتماد کامل باید به وعدهٔ خدا داشت. این یقین و اعتماد در سخن ابوبکر ﵁ پیدا و هویدا است. او بدون هرگونه لکنت و تردیدی پیمان را بست و وعده داد. مشرکان می‌خواهند او را از سخن دوستش به شگفت بیندازند. ولی او بر سخن خود جز این را نمی‌افزاید که بگوید: راست فرموده است. بعد از آن با او شرط و پیمان می‌بندند، و او با ایشان شرط و پیمان می‌بندد و مطمئنّ است که برنده می‌شود. بعدها وعدهٔ خدا تحقّق پیدا می‌کند در مدّت زمانی که آن را تعیین فرموده است:

﴿ فِي بِضْعِ سِنِينَ ﴾.

در مدّت چند سالی.

این یقین و اطمینان مطلق و بدین شیوهٔ خوشایند است که به دلهای مسلمانان نیرو و یقین و ثبات در رویاروئی با گردنه‌ها و دشواریهای سر راه و دردها و رنجها می‌داد، تا بدانجا که فرمان خدا اجراء و وعدهٔ خدا تحقّق پیدا کرد و پیاده شد. این هم توشهٔ هر صاحب عقیده‌ای در جهاد سخت طولانی است.

پیام سوم در جملهٔ معترضه‌ای است که در لابلای ذکر خبر قرار گرفته است، و آن این فرمودهٔ یزدان سبحان است:

﴿ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ﴾.

همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند).

همچنین پیام سوم در شتاب برگشت همه چیز به خدا و به فرمان خدا در این حادثه و در حوادث و امور غیر از آن است. بیان این حقیقت کلّی بدان خاطر است که این حقیقت معیار این موقعیّت و مقیاس هر موقعیّتی بشود. چه پیروزی و شکست، و چیره شدن دولتها و افزایش دارائیهای آنها، و ضعف و قوّت دولتها، بسان همهٔ حوادث و احوالی که در این جهان هستی روی می‌دهد، همه و همه به خدا برمی‌گردد و بدو واگذار است و هرگونه که بخواهد در آنها دخل و تصرّف می‌کند، برابر حکمت و موافق با اراده‌ای که دارد. رخدادها و احوال جز آثار این ارادهٔ مطلق نیست، ارادهٔ مطلقی که کسی بر آن سلطه و قدرت ندارد، و کسی نمی‌داند که در فراسوی آن چه حکمتی نهفته است، و محلّ صدور و محلّ ورود آن را کسی جز خدا نمی‌داند. در این صورت نهایت چیزی که از انسان ساخته است و بشر می‌تواند در مقابل احوال و حوادثی که خدا آنها را بر طبق قضا و قدر معیّن می‌گرداند و می‌چرخاند، تسلیم شدن و فرمان بردن است.

﴿ الم. غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ. وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ ﴾.

الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده‌اند.

(این شکست) در نزدیک‌ترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد در مدّت چند سالی.

﴿ لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ ﴾.

همه چیز در دست خدا و به فرمان او است، چه قبل (که رومیان شکست خورده‌اند) و چه بعد (که آنان پیروز می‌گردند. ضعف و قدرت و شکست و پیروزی و غیره آزمون خداوندی است).

﴿ وَ يَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللهِ ﴾.

در آن روز (که رومیان پیروز می‌گردند) مؤمنان شادمان می‌شوند از یاری خدا.

وعدهٔ خدا تحقّق پیدا کرد، و مؤمنان از یاری و مدد خدا شادمان گردیدند.

﴿ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾.

خدا هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حقّ دوستان خویش) است.

در قبل و در بعد، فرمان از آن خدا، و کار واگذار بدو است. او یاری می‌دهد و پیروز می‌گرداند هرکه را که بخواهد. هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌تواند مشیّت و ارادهٔ یزدان سبحان را مقیّد و محدود سازد. مشیّت و اراده‌ای که می‌خواهد نتیجه حاصل بشود، خود همان مشیّت و اراده‌ای است که اسباب و وسائل را میسّر می‌گرداند. پس هیچ‌گونه تعارضی میان پیروزی را به مشیّت و اراده حواله کردن، و وجود اسباب را به مشیّت و اراده ارجاع دادن نیست. قوانینی که سراسر این هستی را اداره می‌کنند و راه می‌برند از مشیّت و ارادهٔ آزاد و رها از بند قیدها سرچشمه می‌گیرند. همین مشیّت و ارادهٔ مطلقه است که خواسته است قوانین و سننی باشد که تخلّف‌ناپذیرند، و همو خواسته است که مقرّرات و نظم و نظامهائی باشند و پایدار و استوار بمانند. پیروزی و شکست احوالی است که از انگیزه‌ها برمی‌دمند طبق قوانین و سننی که آن مشیّت و ارادهٔ مطلقه اقتضاء می‌کند.

عقیدهٔ اسلامی در این جولانگاه روشن و منطقی است. عقیدهٔ اسلامی همهٔ کارها را به خدا برمی‌گرداند و وامی‌گذارد، ولیکن انسان را از استفاده و بهره‌گیری از اسباب و وسائل سرشتی و طبیعی معاف نمی‌دارد، اسباب و وسائلی که به طور عادی باید که نتائج خود را بدهند و خاصیّت خویش را در جهان دیدنی و در دنیای واقعیّت ظاهر و جلوه‌گر سازند. امّا عملاً نتائج و خواصّ آنها پیاده شود یا پیاده نشود داخل در دائرهٔ تکالیف و وظائف انسان نیست، زیرا برگشت این امر در نهایت به تدبیر و تقدیر خدا واگذار است. عربی شتر مادهٔ خود را بر در مسجد الرسول ﷺ آزاد رها کرد، و وارد مسجد شد تا نماز بخواند. گفت: «توکّل بر خدا». پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(إِعْقِلْها وَ تَوَكَّلْ).[۱]

آن را ببند و توکّل کن.

توکّل در عقیدهٔ اسلامی، مقیّد به چنگ زدن به اسباب و وسائل است. انسان باید اسباب و وسائل را مورد استفاده قرار دهد، آنگاه کار را به خدا واگذار کند و حواله دهد.

﴿ يَنْصُرُ مَنْ يَشاءُ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾.

خدا هر کسی را که بخواهد یاری می‌دهد، و او بس چیره (بر دشمنان خود) و بسیار مهربان (در حقّ دوستان خویش) است.

این پیروزی محتاج عنایات و الطاف قدرت توانائی است که آن را پدید آورد و در دنیای واقعیّت ظاهر گرداند. محتاج سایه‌های رحمت و محبّتی است که با آن پیروزی مصالح مردمان را پیاده کند و تحقّق بخشد، و آن پیروزی را رحمتی برای پیروزمندان و هم برای شکست‌خوردگان سازد.

﴿ وَ لَوْ لا دَفْعُ اللهِ النّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ ﴾.

و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیلهٔ برخی دیگر

۱- ترمذی از قول انس پسر مالک آن را استخراج کرده است.

دفع نکند، فساد زمین را فرامی‌گیرد. (بقره/۲۵۱)

اصلاح زمین در نهایت رحمت برای پیروز شدگان و شکست خوردگان است.

﴿ وَعْدَ اللهِ. لا يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ. يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَيٰاةِ ٱلدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ ﴾.

این وعده‌ای است که خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد، ولیکن بیشتر مردم (که کافران و مشرکان و منافقانند، این را) نمی‌دانند. (این اکثریّت کوتاه‌بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.

این پیروزی، وعدهٔ خدا است. وعدهٔ خدا قطعاً در واقعیّت زندگی تحقّق پیدا می‌کند و پیاده می‌شود:

﴿ لاٰ يُخْلِفُ اللهُ وَعْدَهُ ﴾.

خدا هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد.

وعدهٔ خدا از ارادهٔ آزاد او برمی‌جوشد، و از حکمت ژرف او سر برمی‌زند. خدا برای تحقّق بخشیدن و پیاده نمودن آن توانا است، و هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌تواند جلو مشیّت و خواست او را بگیرد، و هیچ کسی و هیچ چیزی نمی‌تواند حکم و فرمان او را تعقیب و پیگرد کند، و حکم و فرمان او را به تأخیر بیندازد، و در جهان جز آن چیزی نخواهد بود و نخواهد شد که خدا آن را بخواهد.

تحقّق یافتن و پیاده شدن این وعده، بخشی از قانون بزرگی است که دگرگون نمی‌شود.

﴿ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ولیکن بیشتر مردم (که کافران و مشرکان و منافقانند، این را) نمی‌دانند.

هرچند هم در ظاهر، آنان فرزانگان و علماء باشند، و بسیار بدانند و بسی آگاه باشند. این بدان خاطر است که علم و دانش آنان سطحی است و مربوط به ظواهر زندگی است، و دربارهٔ قوانین و سنن ثابت زندگی، و قوانین و سنن اصلی زندگی، ژرف و عمیق نیست، و به قوانین و سنن بزرگ زندگی، و به پیوندها و رابطه‌های محکم و استوار زندگی پی نمی‌برد:

﴿ يَعْلَمُونَ ظٰاهِراً مِنَ الْحَيٰاةِ ٱلدُّنْيا ﴾.

(این اکثریّت کوتاه‌بین) تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند.

آن‌گاه از این ظاهر و نماد فراتر نمی‌روند، و با بینش خود فراسوی آن ظاهر و نماد را نمی‌بینند.

ظاهر و نماد زندگی دنیا محدود و محصور و کوچک و اندک است، هر اندازه که برای مردمان فراخ و فراگیر جلوه‌گر و پدیدار آید، و گوشه‌ای از آن همهٔ تلاشها و کوششهایشان را دربر گیرد و صرف خود کند، و نتوانند در زندگی محدود خود همین گوشه از جهان را نیز بشناسند و آن‌گونه که باید با آن آشنا شوند.

اصلاً همهٔ زندگی‌بخش ناچیزی و گوشهٔ کوچکی از هستی هراس‌انگیزی است که قوانین و سنن مستقرّ و نهان در پیکره و ساختار جهان بر آن حکومت می‌کند و فرمان می‌راند.

کسی که دلش با نهان جهان هستی پیوند نداشته باشد، و احساس و شعورش با قوانین و سننی مرتبط نباشد که جهان هستی را می‌گردانند و آن را اداره می‌کنند، او می‌نگرد ولی انگار که نمی‌بیند، و شکل ظاهری و حرکت مستمرّ را می‌بیند ولی حکمت و فلسفهٔ جهان را درک و فهم نمی‌کند، و با حکمت و فلسفهٔ آن نمی‌زید و با آن همگام و همراه نمی‌شود. اکثر مردمان این چنین هستند، زیرا این تنها ایمان حقّ و باور راستین است که ظاهر زندگی را با اسرار وجود پیوند می‌دهد، و به علم و دانش روح و جانی می‌بخشد که اسرار وجود را درک می‌کند. مؤمنانی که این چنین ایمانی دارند در میان مجموعهٔ انسانها کم و اندکند. بدین جهت است که اکثریّت مردمان از شناخت حقیقی در پس پرده‌اند و به درون پرده راه نمی‌برند.

﴿ وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غٰافِلُونَ ﴾.

و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.

آخرت حلقه‌ای از زنجیرهٔ پیدایش جهان، و صفحه‌ای از صفحات بیشمار هستی است. کسانی که فلسفهٔ پیدایش

جهان را درک و فهم نمی‌کنند، و قانون هستی را نمی‌شناسند و با آن آشنائی پیدا نمی‌نمایند، از آخرت غافل می‌مانند، و آن را ارزیابی نمی‌کنند و ارزش آن را تشخیص نمی‌دهند، و حساب آن را نمی‌کنند و آن را به حساب نمی‌آورند، و نمی‌دانند که آخرت نقطه‌ای در خطّ سیر وجود است، و این نقطه هرگز تخلّف نمی‌پذیرد و کنار نمی‌افتد و نادیده گرفته نمی‌شود.

غفلت از آخرت همهٔ مقیاسها و معیارهای غافلان را مختلّ می‌کند، و شاهین ترازوی ارزشها را در دستهایشان بالا و پائین می‌اندازد، و بدین خاطر آنان نمی‌توانند جهان‌بینی درستی و اندیشهٔ صحیحی دربارهٔ زندگی و رخدادها و ارزشهای آن داشته باشند، و دانش و بینش آنان دربارهٔ جهان هستی، ظاهری و سطحی و ناقص خواهد بود. زیرا حساب آخرت در درون انسان دیدگاه او را دربارهٔ هر چیزی که در این زمین روی می‌دهد دگرگون می‌کند. زندگی انسان بر روی این زمین جز مرحلهٔ کوتاهی از کوچ دور و دراز او در جهان هستی نیست. و بهرهٔ انسان در این زمین جز مقدار اندکی از بهرهٔ سترگی که او در گسترهٔ هستی دارد بشمار نمی‌آید. رخدادها و اوضاع و احوالی که در این زمین صورت می‌پذیرد و شکل می‌گیرد، جز فصل کوتاهی از روایت بزرگی نیست. شایان انسان نیست که فرمانروائی خود را به مرحلهٔ کوتاهی از کوچ دور و درازی اختصاص دهد، و به مقدار ناچیزی از بهرهٔ سترگ بسنده کند، و به فصل کوچکی از روایت بزرگی اکتفاء نماید.

بدین خاطر انسانی که به آخرت ایمان دارد و برای آن حساب ویژهٔ خود را باز می‌کند، هرگز با کسی به هم نمی‌رسد و سازگار نمی‌گردد که تنها برای این دنیا زندگی می‌کند، و چشم به راه فراسوی آن نمی‌باشد، این فرد مؤمن و آن فرد کافر هرگز در ارزیابی کاری از کارهای این دنیا به هم نمی‌رسند و سر سازگاری ندارند، و در ارزشی از ارزشهای بیشمار این جهان با یکدیگر نمی‌سازند، و در حکمی از احکام دنیا راجع به حادثه‌ای، یا حالت و وضعی، و یا کاری از کارها متّفق و متّحد نمی‌شوند. چه هریک از آن دو نفر ترازوئی دارند، و هریک از آن دو نفر زاویه‌ای برای نگریستن دارند، و هریک از آن دو نفر نوری دارند که در پرتو آن چیزها و رخدادها و ارزشها و احوال و اوضاع را می‌نگرند و می‌بینند . . . این یکی ظاهری و نمادی از زندگی دنیا را می‌بیند، و آن یکی روابط و قوانینی را می‌بیند که در فراسوی ظاهر و نماد است، و قوانین و سننی را درک و فهم می‌کند که ظاهر و باطن، دیدنی و نادیدنی، دنیا و آخرت، مرگ و زندگی، گذشته و حال و آینده، و بالأخره جهان انسانها و جهان بزرگ‌تری را فرا می‌گیرد که زنده و غیر زنده‌ها را مشتمل می‌گردد . . . این افق والا و فراخی است که اسلام انسانها را به سوی آن کوچ می‌دهد، و آنان را در آنجا به منزلت و مکانت ارزشمندی می‌رساند که شایستهٔ انسان است، انسانی که در زمین خلیفه است به حکم روحی که در هستی او قرار دارد، روحی که متعلّق به یزدان است.



روند قرآن برای ارتباطِ پیاده شدن وعدهٔ خدا با حقّ بزرگی که این هستی بر آن پایدار و استوار است، و همچنین برای ارتباط کار آخرت با این حقّ بزرگ، مردمان را به سیر و سفر دیگری در فراخنای این جهان هستی می‌برد. این سیر و سفر در آسمانها و در زمین و در میان آن دو تا صورت می‌پذیرد. آن‌گاه ایشان را به جهان درون خودشان برمی‌گرداند تا به ژرفاهای درونشان بنگرند و بیندیشند، تا آن حقّ بزرگ را بشناسند، حقّ بزرگی که از آن غافل می‌شوند زمانی که از آخرت غافل می‌گردند، و از دعوتی غافل می‌شوند که آنان را به سوی دیدار آن حقّ رهبری می‌کند و به اندیشیدن دربارهٔ آن می‌کشاند:

﴿أَوَلَمْ یَتَفَکَّرُوا فِی أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى. وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَکَافِرُونَ﴾.

آیا با خود نمی‌اندیشند که خداوند آسمانها و زمین و

چیزهائی را که در میان آن دو است، جز به حقّ و برای مدّت زمان معیّنی نیافریده است؟ (بلی! آفرینش کائنات برای حکمت عالیه است و پایان مشخّصی دارد، و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت). بسیاری از مردم به ملاقات با خدا (در روز قیامت، برای حساب و کتاب و سزا و جزا) باور ندارند.

سرشت ساختار وجود خودشان، و سرشت سراسر این جهان هستی که پیرامون ایشان است، پیام می‌دهد و اشاره می‌کند به این که این جهان هستی بر حقّ استوار است و بر قانون پایدار است. نه نابسامان و پریشان می‌شود، و نه راه‌های گوناگون و جوراجور آن را پخش و پراکنده می‌کند، و نه چرخش و گردش آن تخلّف می‌پذیرد و پیش و پس می‌افتد، و نه بخشی از آن با بخش دیگر آن برخورد می‌کند، و نه برابر تصادف کور، و نه برابر هوا و هوسِ دگرگون شونده، سیر و حرکت می‌نماید. بلکه با نظم و نظام دقیق و محکم و مقدّر و کاملاً سنجیده و معیّن خود به پیش می‌رود. این حقّی که جهان هستی بر آن استوار و پایدار است مقتضی این است که آخرتی در میان باشد، آخرتی که در آن پاداش عمل به تمام و کمال داده شود، و خوبی و بدی و خیر و شرّ به فرجام کامل و نتیجهٔ شامل خود برسند. قطعاً برابر حکمت مدبّرانه‌ای که در میان است هر چیزی تا وقت مشخّص و سررسید معیّن خود برجای و ماندگار است، و هر چیزی در وقت خود پدید می‌آید، و لحظه‌ای جلو و لحظه‌ای عقب نمی‌افتد. اگر انسانها ندانند چه زمانی قیامت فرا می‌رسد، این امر بدین معنی نیست که قیامت فراز نمی‌آید و نمی‌شود! ولیکن به تأخیر افتادن آن تا وقت معیّن خود کسانی را می‌فریبد و گول می‌زند که جز ظاهری و نمادی از زندگی دنیا را نمی‌دانند:

﴿ وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ ٱلنَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ ﴾.

بسیاری از مردم به ملاقات با خدا (در روز قیامت، برای حساب و کتاب و سزا و جزا) باور ندارند.

❁

از این چرخش و گردش در نهانگاه آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است که چرخش و گردش بسیار دور و درازی در فاصله‌ها و افقهای پیکرهٔ جهان هراس‌انگیز، و در میان محتویات گوناگونی که زنده‌ها و چیزها، افلاک و اجرام، نجوم و کواکب، بزرگ و کوچک، ناپیدا و پیدا، و معلوم و مجهول را دربر می‌گیرد، برمی‌گردد و مردمان را به چرخش و گردش دیگری در نهانگاه زمان، و در فاصله‌های دور و دراز تاریخ می‌برد. آنان در آن دورنماهای زمانی بخشی از قانون و سنّت جاری و ساری خدا را مشاهده می‌کنند، قانون و سنّتی که یک بار هم تخلّف نمی‌نماید و از هدف این سو و آن سو نمی‌رود و نمی‌افتد:

﴿ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً؛ وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا؛ وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ، وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ. ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ، أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام کار مردمان پیش از ایشان به کجا کشیده است؟ آن کسانی که از ایشان نیروی بیشتری داشته‌اند، و زمین را بهتر کاویده و زیر و رو کرده‌اند (تا آب و مواد معدنی را استخراج، و درختان و گیاهان را در آن کشت و زرع کنند) و زمین را بیش از ایشان آباد کرده‌اند و در عمران آن کوشیده‌اند، و پیغمبرانشان معجزه‌ها بدیشان نموده‌اند (و دلائل روشنی را بر صحّت رسالت خود ارائه داده‌اند، امّا بجای تسلیم فرمان خدا شدن، علم طغیان و کفران برافراشته‌اند و راه کشتن پیغمبران درپیش گرفته‌اند و عاقبت به مجازات دردناک خود گرفتار آمده‌اند) و خدا بدیشان ستم نکرده است، ولیکن خودشان (با انجام کفر و معاصی) به خویشتن ستم نموده‌اند. سپس عاقبت کار کسانی که مرتکب کارهای بسیار زشت می‌شدند، بدانجا کشید که آیات خدا را هم تکذیب

می‌کردند و آنها را به باد تمسخر می‌گرفتند.

این هم دعوت به اندیشیدن دربارهٔ فرجام کارهای گذشتگان است. آنان انسانهائی از زمرهٔ مردمان، و آفریده‌هائی از جملهٔ آفریدگان خدا بوده‌اند. فرجام گذشتهٔ آنان پرده از فرجام آیندهٔ جانشینان ایشان برمی‌دارد. چه قانون و سنّت خدا، قانون و سنّت خدا دربارهٔ همگان است. قانون و سنّت خدا ثابت و ماندگار است و جهان هستی بر آن استوار است. قانون و سنّت خدا از هیچ نسلی از مردمان جانبداری نمی‌نماید و با ایشان سازش نمی‌کند، و هوا و هوسی و تمایل و گرایشی در میان نیست تا فرجام کارها با آن دگرگون و زیر و رو شود و همگام با آن بیاید و برود. حاشا که خداوند جهانیان چنین کند!

این آیات دعوتی است به سوی درک حقیقت این زندگی و روابطی که این زندگی در طول زمان دارد، و دعوتی است به سوی درک حقیقت آدمیزادگان که منشأ و سرنوشت ایشان در قرون و اعصار مختلف یکی بوده است. این دعوت بدان خاطر است که نسلی از مردمان خویش را و زندگی خود را و ارزشها و معیارها و جهان‌بینیهای خویشتن را کنار نکشد و برکنار ندارد، و از پیوند استواری غافل نماند که میان همهٔ نسلهای انسانها است، و بی‌خبر نگردد از وحدت قانون و سنّتی که بر جملگی این نسلها فرمانروائی دارد، و وحدت ارزشهای ماندگار و معیارهای پابرجا در زندگی همهٔ نسلها را پیش چشم جلوه‌گر کند و فراچشم سر و بینش درون دارد.

اینان اقوامی هستند که قبل از نسل مشرکان مکّه زندگی کرده‌اند و:

﴿ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ﴾.

کسانی بوده‌اند که از ایشان نیروی بیشتری داشته‌اند.

زمین را شخم زده‌اند، و درون آن را شکافته‌اند، و ذخائر و معادن آن را کشف کرده‌اند:

﴿ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا ﴾.

و زمین را بیش از ایشان آباد کرده‌اند و در عمران آن کوشیده‌اند.

آنان از تمدّن بیشتر و بالاتری از تمدّن عربها برخوردار بوده‌اند، و در عمران و آبادی زمین تواناتر از ایشان بوده‌اند . . . با این وجود آنان از ظاهر و نماد زندگی دنیا تجاوز نکرده‌اند و به فراتر از آن گام ننهاده‌اند:

﴿ وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ﴾.

و پیغمبرانشان معجزه‌ها بدیشان نموده‌اند (و دلائل روشنی را بر صحّت رسالت خود ارائه داده‌اند، امّا بجای تسلیم فرمان خدا شدن، علم طغیان و کفران برافراشته‌اند و راه کشتن پیغمبران درپیش گرفته‌اند و عاقبت به مجازات دردناک خود گرفتار آمده‌اند).

بینشهای ایشان باز نشده است و این معجزه‌ها را نادیده گرفته‌اند و این دلائل روشن را ندیده‌اند، و ایمان نیاورده‌اند تا دلهایشان با نوری منوّر شود که راه را با آن مشاهده کنند. این است که قانون و سنّت خدا دربارهٔ تکذیب‌کنندگان اجراء گردیده است، و قدرت و نیرویشان بدیشان سودی نرسانیده است، و علم و دانش و تمدّنشان بدانان فائده‌ای نبخشیده است، و جزا و سزای دادگرانه‌ای را دیده‌اند که مستحقّ آن بودند:

﴿ فَمَا كَانَ اللهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴾.

و خدا بدیشان ستم نکرده است، ولیکن خودشان (با انجام کفر و معاصی) به خویشتن ستم نموده‌اند.

﴿ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ ﴾.

سپس عاقبت کار کسانی که اعمال بد انجام می‌دادند بدترین سرنوشت شد.

بدی عاقبتی شد که بدکاران بدان رسیدند، و این هم سزا و جزای مطابق اعمال ایشان بود، و بدین خاطر بدان گرفتار آمدند که:

﴿ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

این هم بدان علّت بود که آیات خدا را تکذیب و آنها را تمسخر می‌کردند.

قرآن مجید تکذیب‌کنندگان تمسخرکنندهٔ آیات الهی را دعوت به سیر و سیاحت در زمین می‌کند و از ایشان

می‌خواهد که همچون حلزون در جای خود گوشه‌گیری نکنند. بروند و ببینند و دربارهٔ فرجام کسانی بیندیشند که تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت بوده‌اند و آیات الهی را به تمسخر گرفته‌اند. اینان هم که چنین کنند انتظار سرنوشتی همچون ایشان را داشته باشند، و بدانند که قانون و سنّت خدا یکی و یکسان است و با کسی سازشکاری نمی‌کند و از کسی جانبداری نمی‌نماید. بروند و ببینند و افقهای اندیشهٔ خود را وسعت و فراخی بخشند تا وحدت بشریّت، و وحدت دعوت، و وحدت سرنوشت را دربارهٔ همهٔ انسانها، درک و فهم کنند. این جهان‌بینی‌ای است که اسلام بر آن حرص و جوش دارد و می‌خواهد دل مؤمن و خرد او را بر آن سرشته و قالبریزی کند. قرآن مجید نیز نواها و آواهای زیادی را پیرامون این مسأله زمزمه و تکرار می‌نماید.



روند قرآنی مردمان را از این چرخش و گردش در ژرفناهای جهان و در دورنماهای تاریخ آن برمی‌گردد و آنان را متوجّه حقیقتی می‌کند که غافلان از آن غافل می‌گردند، حقیقت رستاخیز و بازگشت همگان به سوی یزدان جهان در سرای جاویدان. این حقیقت گوشه‌ای از حقّ بزرگی است که هستی بر آن پایدار و استوار می‌گردد:

﴿ اللهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

خداوند آفرینش (انسان) را می‌آغازد، سپس او را (می‌میراند و وی را به حیات) دوباره برمی‌گرداند. آن‌گاه به سوی خدا بازگردانده می‌شوید.

این هم حقیقت سادهٔ روشنی است. پیوند و هماهنگی میان دو جزء یا دو حلقهٔ آن هم هویدا و پیدا است. چه برگرداندن بسان سر دادن هیچ شگفتی ندارد. برگرداندن و سر دادن، دو حلقه از زنجیرهٔ پیدایش هستند، هیچ دو حلقه‌ای که به یکدیگر متّصل می‌باشند و هیچ‌گونه فاصله‌ای در میان آن دو وجود ندارد. سرانجام برگشت به سوی پروردگار جهانیان است، پروردگاری که نخستین پیدایش را سر داده است و دومین پیدایش را پدید آورده است، تا بندگانش را تربیت کند و بپاید و سرانجام ایشان را در برابر کارهائی که کرده‌اند پاداش و پادافره عطاء فرماید.

وقتی که روند قرآنی به رستاخیز و برگشت همگان به سوی یزدان می‌رسد، صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را عرضه می‌نماید، و سرنوشت مؤمنان و سرنوشت تکذیب‌کنندگان را در زمانی ترسیم می‌کند که همگان به سوی یزدان برگردانده می‌شوند، و از بیهودگی گزینش انبازها و پوچی عقیدهٔ مشرکان پرده برمی‌دارد:

﴿ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ. وَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَ كَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ. وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ. فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ. وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴾.

آن روز که قیامت برپا می‌شود، بزهکاران بهت‌زده و ناامید و سرگردان می‌گردند، و از انبازهائی که برای خدای خود گمان می‌بردند، میانجیگرانی نخواهند داشت، انبازهائی که (در دنیا) به سبب اعتقاد بدانها کافر شده بودند. روزی که قیامت برپا می‌شود، مردم از همدیگر جدا می‌گردند (و هر گروهی سرنوشت جداگانه‌ای برای خود در جهان ابدی خواهد داشت و حال و وضع کافران، جدای از حال و وضع مؤمنان خواهد بود). گروهی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان در باغ بهشت مالامال از شادی و سرور می‌گردند (و آثار شادمانی در سراپای ایشان هویدا و پیدا است). و امّا کسانی که کافر بوده‌اند و آیات ما را تکذیب کرده‌اند و به فرا رسیدن قیامت ایمان نداشته‌اند، آنان به عذاب دوزخ گرفتار می‌گردند.

هان! این قیامتی است که غافلان از آن غافل می‌گردیدند، و تکذیب‌کنندگان آن را دروغ می‌دانستند. هان! این قیامت است که فرا می‌رسد. هان! این قیامت است که برپا می‌شود! این بزهکارانند که سرگردان و ناامیدند. هیچ‌گونه امیدی به رهائی ایشان نیست. و

هیچ‌گونه امیدی برای نجات آنان نیست. از سوی انبازهایشان امیدی به میانجیگری نیست، انبازهائی که در دنیا ایشان را گمراه و گول خورده کرده‌اند! بزهکاران سرگردان و ناامیدند و هیچ رهائی‌بخشی و هیچ شفاعت‌کننده‌ای ندارند. گذشته از این، بزهکاران انبازهائی را که در دنیا پرستش کرده‌اند و آنها را شرکاء خدای جهانیان می‌دانسته‌اند، هم اینک قبول ندارند و آنها را انکار می‌کنند.

از این گذشته، این دو راههٔ جدائی مؤمنان و کافران است که در رسیده است و فراز آمده است:

﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴾.

گروهی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان در باغ بهشت مالامال از شادی و سرور می‌گردند (و آثار شادمانی در سراپای ایشان هویدا و پیدا است).

در باغ بهشت به چیزهائی دسترسی و دستیابی پیدا می‌کنند که دل را شادمان و خاطر را مسرور و درون را خوشبخت می‌سازد.

﴿ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴾.

و امّا کسانی که کافر بوده‌اند و آیات ما را تکذیب کرده‌اند و به فرا رسیدن قیامت ایمان نداشته‌اند، آنان به عذاب دوزخ گرفتار می‌گردند.

این پایان گشت و گذار است، و عاقبت نیکوکاران و بدکاران است.



روند قرآنی مردمان را از این چرخش و گردش در صحنه‌های قیامت در جهان آخرت، به این جهان برمی‌گرداند، و ایشان را به دیدن صحنه‌های هستی و زندگی می‌کشاند، و به دیدار شگفتیهای آفرینش و اسرار و رموز نفس انسان می‌برد، و سپس آنان را به تماشای خوارق عادات حوادث و رخدادها، و به تماشای معجزه‌های جهان هستی وامی‌دارد. این چرخش و گردش را می‌آغازد با تسبیح و تقدیس خدا به هنگام جایگزین همدیگر شدن شب و روز، و با تسبیح و تقدیس خدا در جهان فراخ و گسترده در شامگاهان و هنگام ظهرها و نیمروزها:

﴿ فَسُبْحَانَ اللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ. وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ عَشِيّاً وَ حِينَ تُظْهِرُونَ. يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا، وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ. وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ. وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ـ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ـ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

پس به تنزیه خدا (از هر عیب و نقصی و چیزهائی که لائق جلال و کمال او نیست) سحرگاهان و شامگاهان (و همهٔ اوقات و اوان) بپردازید. در آسمانها و زمین (و در همهٔ اوقات بویژه) عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده‌اید، خدای را حمد و ستایش کنید. خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند، و زمین موات را حیات می‌بخشد، و همین‌گونه (سهل و ساده، به سادگی آفرینش مکرّر و همیشگی حیات از ممات، شما آفرینش دوباره می‌یابید و از گورها) بیرون آورده می‌شوید (و رستاخیز برپا می‌گردد). یکی از نشانه‌های (دالّ بر عظمت و قدرت) خدا این است که

(نیای) شما را از خاک آفرید و سپس شما انسانها (به مرور زمان زیاد شدید و در روی زمین برای تلاش در پی معاش) پراکنده گشتید. و یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت (و هریک را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفائی و پرورش شخصیّت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد). مسلّماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (دربارهٔ پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند. و از زمرهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا آفرینش آسمانها و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است. بیگمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت‌آور گردانند، و در این تنوّع خلقت) دلائلی است برای فرزانگان و دانشوران. و از نشانه‌های (قدرت و عظمت) خدا، خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوششتان برای (کسب و کار و) بهره‌مندی از فضل خدا. قطعاً در این (امور، یعنی مسألهٔ خواب، و تلاش در پی معاش) دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند). و از زمرهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا، یکی این است که خدا برق را که هم باعث ترس است و هم مایهٔ امید، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آب مهمّی را می‌باراند، و زمین را بعد از مرگش، (یعنی خشک و سوزان بودن) به وسیلهٔ آن آب زنده (و سرسبز) می‌گرداند. بیگمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلائلی است برای فهمیدگان و خردمندان. و از جملهٔ دلائل و نشانه‌های (کمال قدرت و نهایت عظمت) خدا، یکی هم این است که آسمان و زمین (بدین ساختار استوار و صورت زیبا) ساخته و پرداختهٔ او و به فرمان وی برپا است. بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند، و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند، و برای زنده شدن) شما را از زمین با ندائی فرا می‌خواند و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می‌آئید. هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است ازآن خدا است، و جملگی فرمانبردار او هستند. او است که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند، و این برای او آسان‌تر است. (زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعادهٔ آن را نیز دارد). بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است، و او بسیار با عزّت و اقتدار، و سنجیده و کاربجا است. (لذا در عین قدرت نامحدود، کاری بی‌حساب انجام نمی‌دهد، و بلکه همهٔ کارهایش از روی حکمت است).

چرخش و گردش بزرگ و هراس‌انگیز و لطیف و عمیقی است، و دارای فاصله‌های دور و درازی است. چرخش و گردشی است که دل انسان را در شامگاهان و بامدادان، و در آسمانها و زمین، و در دم غروبها و در دم ظهرها، به گشت و گذار می‌اندازد. دل انسان را باز می‌کند تا دربارهٔ زندگی و مرگ، و دربارهٔ عملیّات پیوسته و پیاپی پیدایش و فرسایش و حیات و ممات بیندیشد. دل را به نخستین پیدایش انسان برمی‌گرداند، و انسان را به گرایش و کششها، و نیروها و توانهائی که در او سرشته شده است، و به علائق و روابطی که برابر آن گرایشها و کششها و این نیروها و توانها میان دو جنس مرد و زن پدید می‌آید، برگشت می‌دهد. انسان را متوجّه نشانه‌های شناخت خدا می‌کند که در آفرینش آسمانها و زمین و در اختلاف زبانها و رنگهای سیماها است و متأثّر از اختلاف محیط و مکان است. انسان را به اندیشیدن دربارهٔ خواب و بیداری و آسایش و رنجی می‌گرداند که گریبانگیر آدمیزاد می‌شود. همچنین انسان را متوجّه چیزهائی می‌گرداند که در جهان هستی روی می‌دهد، از قبیل: پدیده‌های آذرخش و باران. اشاره می‌نماید که این پدیده‌ها چه ترس و هراسی در درون انسانها برمی‌انگیزد، و در ساختار زمین چه

زندگی و شکوفائی شگفتی پدیدار می‌سازد. این چرخش و گردش شگرف در پایان دل انسان را متوجّه برپائی و برجائی آسمانها و زمین می‌سازد که همه و همه به فرمان خدا پدیدار گردیده‌اند و استوار مانده‌اند. و دل انسان را توجّه می‌دهد به این که هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است همه متعلّق به خدا است. آنگاه این چرخش و گردش با بیان حقیقتی پایان می‌پذیرد که روشن و آسان و ساده جلوه‌گر می‌آید، و آن این که خدا است انسانها را آفریده است و هم او است که آنان را زنده می‌کند و به زندگی نوین برمی‌گرداند، و معلوم است که زندگی نوین بخشیدن و زندگی را دوباره پدید آوردن برای خدا آسان‌تر از عدم زندگی را برای نخستین بار پدید آوردن است. بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است، و او بسیار با عزّت و کاربجا است:

❁

﴿ فَسُبْحَانَ اللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ، وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيّاً وَحِينَ تُظْهِرُونَ ﴾.

پس در تنزیه خدا (از هر عیب و نقصی و چیزهائی که لائق جلال و کمال او نیست) سحرگاهان و شامگاهان (و همهٔ اوقات و اوان) بپردازید. در آسمانها و زمین (و در همهٔ اوقات بویژه) عصرگاهان و زمانی که به دم ظهر رسیده‌اید، خدای را حمد و ستایش کنید.

این تسبیح و تقدیس و این حمد و ثنا به میان می‌آید به عنوان پیروی بر صحنهٔ قیامت در بند پیشین، و دستیابی مؤمنان به باغ بهشتی که در آنجا شاد و مسرور می‌گردند، و منتهی شدن کار کافران تکذیب‌کننده به دیدن عذاب. همچنین جنبهٔ دیباچه‌ای دارد برای این چرخش و گردشی که در ملکوت آسمانها و زمین، و در ژرفاهای نفس و در میان عجائب آفرینش، صورت می‌پذیرد. در نتیجه این تسبیح و تقدیس، و این دیباچه، کاملاً هماهنگ می‌شوند با پیروی که بر صحنه و بر دیباچهٔ چرخش و گردش می‌آید.

نصّ قرآنی، تسبیح و تقدیس و حمد و ثنا را از یک سو با اوقات شامگاهان و صبحگاهان و سر شبها و دم ظهرها پیوند می‌دهد، و از دیگر سو با آفاق آسمانها و زمین مرتبط می‌کند. درنتیجه با این دو جنبهٔ ارتباط، زمان و مکان را به نهایت می‌رساند، و دل انسان را به یزدان در هر جائی و در هر لحظه و آنی پیوند می‌دهد، و این رابطهٔ با آفریدگار و با پیکرهٔ جهان هستی، و گردش افلاک، و پدیده‌های شب و روز و سر شبها و دم ظهرها را پیوسته به دل پیام می‌دهد و دل را هوشیار و بیدار نگاه می‌دارد . . . بدین خاطر همچون دلی باز و بیدار و حسّاس می‌ماند، و همهٔ صحنه‌ها و پدیده‌های پیرامون او، و همهٔ اوقات و ایّام، و همهٔ احوال و اوضاعی که به سوی او می‌آیند و می‌روند، او را به یاد تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای خدا می‌اندازند، و او را با آفریدگارش و با آفریدگار صحنه‌ها و پدیده‌ها و زمانها و احوال و اوضاع مرتبط می‌سازد.

﴿ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ، وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا . . . وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴾.

خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند، و زمین موات را حیات می‌بخشد، و همین‌گونه (سهل و ساده، به سادگی آفرینشِ مکرّر و همیشگی حیات از ممات، شما آفرینش دوباره می‌یابید و از گورها) بیرون آورده می‌شوید (و رستاخیز برپا می‌گردد).

﴿ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾.

خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند، و زمین موات را حیات می‌بخشد.

این یک کار همیشگی و پیوسته‌ای است که یک لحظه از لحظات شب و روز در هیچ مکانی بر روی زمین، و در لابلاهای فضا و در ژرفاهای دریاها، باز نمی‌ایستد و سست نمی‌گردد . . . چه در هر لحظه‌ای این تبدّل و تحوّل انجام می‌گیرد. بلکه این معجزهٔ خارق‌العاده صورت می‌پذیرد و ما به سبب طول الفت و تکرار

متوجّه آن نمی‌شویم. در هر لحظه‌ای زنده از مرده، و مرده از زنده بیرون آورده می‌شود. در هر لحظه‌ای جوانهٔ ساکن در داخل دانه‌ای یا هسته‌ای می‌جنبد و دانه یا هسته را می‌شکافد و سر بر می‌زند و به سطح زندگی گام می‌نهد. در هر لحظه‌ای شاخه‌ای یا درختی و گیاهی خشک می‌گردد و به سررسید عمر خود می‌رسد و خشک و پرپر می‌شود و تخته و چوبی می‌شود. از لابلای آن گیاه خشک و پرپر شده و آن شاخه و چوب خشکیده، دانهٔ تازهٔ آرمیده، آمادهٔ پا نهادن به زندگی و سبز شدن و بالیدن است. گازی یافته می‌شود که در هوا پخش و پراکنده می‌شود یا خاکی از آن تغذیه می‌کند و آمادهٔ حاصلخیزی می‌شود. در هر لحظه‌ای زندگی به پیکر جنین می‌خزد، جنین انسانی یا حیوانی و یا پرنده‌ای. آن لاشه‌ای که به گوشه‌ای از زمین پرت می‌گردد و با خاک می‌آمیزد و خاک را از گازها باردار می‌سازد، مادهٔ تازه‌ای برای زندگی و خوراک تازه‌ای برای گیاه و از آن پس برای حیوان و انسان می‌شود! همچون کاری در ژرفاهای دریاها و در لابلاهای هوا یکسان صورت می‌پذیرد.

این چرخهٔ شگفت و هولناک دائم و همیشگی است، و کسی آن را می‌داند که دربارهٔ آن با احساس آگاه و با خرد بیدار و با دل بینا بدان بیندیشد و آن را وارسی و وارانداز کند، و در سایهٔ هدایت قرآن و در پرتو نور آن که از نور خدا مدد می‌گیرد بدان بنگرد.

﴿وَ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ﴾.

و همین‌گونه (سهل و ساده، به سادگی آفرینش مکرّر و همیشگی حیات از ممات، شما آفرینش دوباره می‌یابید و از گورها) بیرون آورده می‌شوید (و رستاخیز برپا می‌گردد).

کار بسیار عادی و واقعی است. جای شگفت نیست، و چیز نوظهور و نوینی نیست در بین چیزهائی که جهان هستی در هر لحظه‌ای از لحظات شب و روز و در هر مکانی آن را به خود می‌بیند!

﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ﴾.

و یکی از نشانه‌های (دالّ بر عظمت و قدرت) خدا این است که (نیای) شما را از خاک آفرید و سپس شما انسانها (به مرور زمان زیاد شدید و در روی زمین برای تلاش در پی معاش) پراکنده گشتید.

خاک، مرده و بی‌حرکت است. از خاک، انسان پدید آمده است و سر برزده است. در جای دیگری از قرآن آمده است:

﴿وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ﴾.[1]

ما انسان را از عُصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم. (مؤمنون/۱۲)

گِل اصل دوری برای انسان است. ولیکن در اینجا این اصل ذکر می‌شود و به دنبال آن مستقیماً خلقت انسانها از آن آورده می‌شود، انسانهائی که پخش می‌شوند و حرکت می‌کنند. این امر برای مقابلهٔ در صحنه، و برای مقابلهٔ معنی موجود میان خاک مردهٔ آرمیده، و انسان زندهٔ پویا است. این هم به دنبال همچون سخنی آمده است:

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾.

خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند.

تا همان‌گونه که شیوهٔ قرآن است هماهنگی در عرضهٔ مطالب شکل گیرد و صورت پذیرد.

این معجزهٔ خارق‌العاده، نشانه‌ای از نشانه‌های قدرت است، و اشاره هم دارد به پیوند استواری که میان انسانها و زمینی در میان است که بر روی آن زندگی می‌کنند، و در اصل آفرینش خود بدان می‌رسند، و قوانین و سنن مشترکی بر زمین و بر انسانها در گسترهٔ هستی فرمانروائی می‌کند.

کوچ بزرگِ دور و درازی که از شکل خاک ساکن ناچیز می‌آغازد و به شکل انسان پویای والامقام منتهی می‌شود، کوچی است که مایهٔ تفکّر و تدبّر دربارهٔ

۱- سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۲. برای تفسیر آن به جزء هیجدهم، صفحهٔ ۳۰۱-۳۱۰ مراجعه شود.

آفریده‌های خدا می‌گردد، و درون انسانها را به حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس خدا وامی‌دارد، و دل را برای تمجید آفریدگار بزرگوار و بخشایشگر به جنبش و خروش می‌اندازد.

آنگاه روند قرآنی از جولانگاه آفرینش اوّلیّهٔ انسانها می‌پردازد، و منتقل می‌شود به ذکر جولانگاه زندگی مشترکی که میان دو جنس انسانها است:

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا، وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

و یکی از نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت (و هریک را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفائی و پرورش شخصیّت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد). مسلّماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (دربارهٔ پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند.

مردمان احساسات خود را در برابر جنس مخالف می‌دانند. پیوند موجود میان دو جنس مخالف اعصاب و احساسات ایشان را به خود مشغول می‌دارد، و این احساسات و عواطفی که به گونه‌های گوناگون و از رویکردهای جوراجور در میان مرد و زن خودنمائی می‌کند، گامهایشان را به سوی یکدیگر برمی‌دارد، و فعّالیّت و پویش ایشان را به حرکت و جنبش می‌اندازد. ولیکن مردمان کمتر یادآور می‌شوند که این قدرت خدا است که از نوع خودشان همسرانی برای آنان آفریده است، و این عواطف و احساسات را در وجودشان سرشته است و به ودیعت گذاشته است، و در این پیوند آرامش جان و اعصاب را قرار داده است، و آن را مایهٔ آسایش جسم و دل کرده است، و زندگی و زندگانی را بدان استقرار و استمرار بخشیده است، و بالأخره آن را باعث انس و الفت روحها و درونها، و آرامش و آسایش هم مردان و هم زنان کرده است.

تعبیر ظریف و لطیف قرآنی این پیوند را به شکل الهام‌بخشی به تصویر می‌کشد. انگار آن شکل را از ژرفاهای دل و از لابلاهای حسّ و شعور می‌کشد و به تصویر می‌زند:

﴿ لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا ﴾.

تا در کنار آنان (در پرتو جاذبه و کشش قلبی) بیارامید.

﴿ وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً ﴾.

و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخته است (و هریک را شیفته و دلباختهٔ دیگری ساخته است، تا با آرامش و آسایش، مایهٔ شکوفائی و پرورش شخصیّت همدیگر شوید، و پیوند زندگی انسانها و تعادل جسمانی و روحانی آنها برقرار و محفوظ باشد).

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

مسلّماً در این (امور) نشانه‌ها و دلائلی (بر عظمت و قدرت خدا) است برای افرادی که (دربارهٔ پدیده‌های جهان و آفریده‌های یزدان) می‌اندیشند.

چون می‌اندیشند حکمت آفریدگار در آفرینش هریک از دو جنس مخالف را درک و فهم می‌کنند، به گونه‌ای که این یکی را موافق و هماهنگ با آن دیگری می‌یابند، و هریک از آن دو را پاسخگوی نیاز سرشتی روحی و عقلی و جسمی همدیگر می‌بینند، به گونه‌ای که این یکی در کنار آن دیگری به آسایش و آرامش و استقرار و ماندگاری خود می‌رسد، و هر دو تای آنان در همایش خودشان می‌آرامند و زندگی را بسنده می‌دانند، و مودّت و محبّت پیدا می‌کنند. زیرا در ترکیب‌بند ساختاری روحی و عصبی و عضوی، علائق هریک از آن دو به یکدیگر در نظر گرفته شده است و مورد نظر بوده است، و انس گرفتن آن دو با یکدیگر و آمیزش ایشان، درنهایت برای پیدایش زندگی جدیدی است که در نسل جدیدی جلوه‌گر می‌آید . . .

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ اخْتِلَافُ

أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوَانِكُمْ. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ ﴾.

و از زمرهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است. بیگمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت‌آور گردانند، و در این تنوّع خلقت) دلائلی است برای فرزانگان و دانشوران.

به نشانه‌های آفرینش آسمانها و زمین، در موارد بسیاری از قرآن بدانها اشاره می‌گردد، و اغلب ما از کنار این نشانه‌ها تند و سریع می‌گذریم، بدون این که بسیار در برابر آنها بایستیم و بیندیشیم . . . ولی واقعاً سزاوار ایستادن بسیار و اندیشیدن ژرف و نگرش عمیق هستند.

معنی آفرینش آسمانها و زمین، پدید آوردن این جهان هراس‌انگیز و بزرگ و سترگ و دقیقی است که از آن جز اندک ناچیزی نمی‌دانیم. این مجموعهٔ کرات و مدارات و ستارگان و سیّارات و سحابیها و کهکشانها جهان بشمار است، جهانی که زمین کوچک ما در برابر آن بیش از ذرّهٔ سرگشته‌ای در میان آن نیست، ذرّه‌ای که هیچ‌گونه وزن و شبحی ندارد! جهانی بدین عظمت و هولناکی هماهنگی شگفتی در میان افلاک و کرات و گردشها و چرخشهای آن است. میان افلاک و کرات و مدارات فاصله‌ها و مسافتهائی است که آنها را از برخورد و تخلّف و نابسامانی محفوظ می‌دارد، و هر چیزی از اشیاء جهان به اندازهٔ لازم و مقدار معیّن است. اینها از لحاظ شکل همگانی و نظام ظاهری بود، و امّا اسرار و رموز این پدیده‌های شگرف و هراس‌انگیز و سرشتهائی که بر آن هستند و چیزهائی که در آنها نهان می‌گردند یا بر آنها نهان می‌گردند یا بر آنها پدیدار می‌آیند، و قوانین و سنن عظیمی که آنها را می‌پایند و مصون و محفوظ می‌نمایند، و بر آنها فرمانروائی می‌کنند و آنها را اداره می‌کنند و می‌گردانند، اینها چیزهائی است که فراتر و بزرگ‌تر از آن هستند که انسانها بدانها بپردازند، و جز اندکی از آنها شناخته نشده است. حتّی این ستارهٔ کوچک ناچیزی که بر سطح آن زندگی می‌کنیم، تا به امروز جز بررسی اندکی راجع بدان صورت نپذیرفته است!

این نگاه گذرائی دربارهٔ نشانه‌های آفرینش آسمانها و زمین بود، نگاه گذرائی که تند و سریع می‌اندازیم و می‌رویم. در صورتی که بسیار سخن می‌گوئیم، واقعاً بسیار سخن می‌گوئیم دربارهٔ دستگاه کوچکی که انسانهای دانشمند و فرزانه آن را می‌سازند و اجزاء و ابزارهای آن را به یکدیگر متّصل می‌کنند، و در ساختار آن هماهنگی لازم را میان اجزاء گوناگونش مراعات می‌دارند تا پیکرهٔ آن دستگاه به کار بیفتد و منظّم و مرتّب به حرکت درآید و هیچ‌گونه برخوردی و نقصی در وقتی از اوقات نداشته باشد. این همه تلاش و کوشش و دقّت برای یک دستگاه کوچک لازم است. با وجود این برخی از سرگشتگان کج‌اندیش و کجرو می‌آیند و ادّعاء می‌کنند که این جهان بزرگ و هول‌انگیز و منظّم و مرتّب و دقیق و عجیب خود به خود پدید آمده است و سازندهٔ اندیشمندی نداشته است! فرزانگانی را هم می‌یابند که سخن ایشان را بشنوند و بدین سر و صدا گوش فرا دهند!

در میان نشانه‌های شناخت خدا در آسمانها و زمین، پدیدهٔ شگفت و شگرف اختلاف زبانها و رنگهای موجود در میان مردمان مطرح گردیده است. حتماً این امر رابطه و پیوندی با آفرینش آسمانها و زمین دارد. اختلاف جوها و فضاهای زمین، و اختلاف محیطها از سرشت وضعیّت نجومی زمین ناشی می‌گردد، و با اختلاف زبانها و رنگها ارتباط دارد و زبانها و رنگهای ایشان را به گونه‌های مختلف درمی‌آورد، هرچند که اصل و اساس و سرچشمهٔ آغازین پیدایش آدمیزادگان یکی است.

دانشمندان این زمان، تفاوت زبانها و دگرگونی رنگهای انسانها را می‌بینند، ولی از کنار آنها می‌گذرند بدون این که دست خدا را در این تفاوت و دگرگونی مشاهده کنند. چه بسا این پدیده را موضوع پژوهش خود قرار

می‌دهند و به بررسی آن می‌پردازند، ولیکن نمی‌ایستند و درنگ نمی‌کنند تا آفریدگار مدبّر این نمادهای بیرونی و رازهای درونی را بستایند، چون اکثر مردمان نمی‌دانند و نمی‌فهمند:

﴿ يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا ﴾.

تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند. (روم/۷)

نشانهٔ شناخت خدا را که در آفرینش آسمانها و زمین و در تفاوت زبانها و در دگرگونی رنگهای انسانها است جز کسانی نمی‌بینند که دانایند:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ ﴾.

بیگمان در این (آفرینش کواکب فراوان جهان که با نظم و نظام شگفت‌آور گردانند، و در این تنوّع خلقت) دلائلی است برای فرزانگان و دانشوران.

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ ابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾.

و از نشانه‌های (قدرت و عظمت) خدا، خواب شما در شب و روز است، و تلاش و کوششتان برای (کسب و کار و) بهره‌مندی از فضل خدا، قطعاً در این (امور، یعنی مسألهٔ خواب، و تلاش در پی معاش) دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند).

این هم آیه‌ای است که میان پدیده‌های جهانی، و میان چیزهائی که احوال و اوضاع انسانها بدانها مربوط می‌گردد، ارتباط برقرار می‌سازد، و این را بدان پیوند می‌دهد، و دراصل این جهان بزرگ میانشان هماهنگی برقرار می‌کند . . . دو پدیدهٔ شب و روز را با خواب انسانها و تلاش آنان برای به دست آوردن رزق و روزی خدا پیوند می‌دهد، رزق و روزی‌ای که آن را به بندگان عطاء می‌فرماید بعد از آن که تلاش خود را نشان دهند و رنج بکشند و به جستجو بپردازند. خدا مردمان را هماهنگ با جهانی آفریده است که در آن زندگی می‌کنند. نیاز ایشان به کار و تلاش را نور و روز برآورده می‌کند، و نیاز آنان به خواب و آسایش را شب و تاریکی پاسخ می‌گوید. داستان مردمان همسان داستان همهٔ زنده‌هائی است که بر پشت این ستاره هستند و هریک به نسبتهای متفاوت و به درجات مختلف از آن بهره‌مندند. همهٔ آنها در نظام همگانی جهان چیزی را می‌یابند که به سرشت آنها پاسخ می‌گوید و بدان اجازهٔ زندگی می‌دهد.

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴾.

قطعاً در این (امور، یعنی مسألهٔ خواب، و تلاش در پی معاش) دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند (و حقیقت را بپذیرند).

خواب و تلاش، آرمیدن و جنبیدن هستند، و با گوش فرا دادن درک و فهم می‌شوند. بدین خاطر این پیرو در آیهٔ قرآنی با آیه‌ای که از نشانه‌های جهانی به شیوهٔ قرآن مجید سخن می‌گوید هماهنگ می‌گردد.

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً، وَ يُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

و از زمرهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت و عظمت) خدا، یکی این است که خدا برق را که هم باعث ترس است و هم مایهٔ امید، به شما می‌نمایاند، و از آسمان آب مهمّی را می‌باراند، و زمین را بعد از مرگش، (یعنی خشک و سوزان بودن) به وسیلهٔ آن آب زنده (و سرسبز) می‌گرداند. بیگمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلائلی است برای فهمیدگان و خردمندان.

پدیدهٔ برق آسمان پدیده‌ای است که از نظم و نظام جهان برمی‌خیزد. برخی از مردمان آن را ناشی از یک جرقّهٔ الکتریکی میان دو ابری می‌دانند که دارای بار الکتریکی هستند، یا از یک ابر و یک جسم زمینی از قبیل قلّهٔ کوه پدید می‌آید. براثر آن تخلیه‌ای در هوا به وجود می‌آید که در رعدی مجسّم می‌شود که به دنبال آذرخش صورت می‌پذیرد. در اغلب اوقات از این برخورد ریزش باران درمی‌گیرد. سبب هرچه باشد، برق یک پدیده است و این پدیده از نظم و نظام این جهان پدید می‌آید بدان‌گونه که خدا آن را آفریده است و در

آن تقدیر و اندازه‌گیری را مراعات داشته است.
قرآن مجید برابر برنامه‌ای که دارد زیاد دربارهٔ سرشت و ماهیّت پدیده‌های جهان و علل و اسباب آن سخن نمی‌گوید. بلکه از پدیده‌های جهان و علل و اسباب آن ابزاری می‌سازد برای پیوند دادن دل انسان به هستی و به آفریدگار آن. بدین خاطر در اینجا مقرّر می‌دارد که این نشانه‌ای از نشانه‌های خدا است که برق را بدیشان نشان می‌دهد:

﴿ خَوْفاً و طَمَعاً ﴾.

هم باعث بیم و هم مایهٔ امید است. (بیم از آتش‌سوزیها و بارانهای نابهنگام و جریان سیلابها و جزغاله شدن به سبب صاعقه و دیگر خطرات... و امید به فوائد و برکات فراوانی که باعث آن می‌گردد. از قبیل: آبیاری زمینها، سمپاشی با آب اکسیژنهٔ حاصل از آن، و تغذیهٔ گیاهان توسّط کود حاصل از برخورد برق با هوای آسمان و غیره).

بیم و امید دو احساسی هستند که به نفس انسان در برابر همچون پدیده‌ای دست می‌دهند. احساس بیم از صاعقه‌هائی که گاهی هنگام رعد و برق انسانها و چیزها را می‌سوزانند. یا ترس پنهانی که از مشاهدهٔ آذرخش و احساسی که به انسان دست می‌دهد مبنی بر این که نیروئی بر پیکرهٔ این جهان خوفناک سلطه و قدرت دارد و در آن دخل و تصرّف می‌کند. احساس امید به خیر و برکتی که به دنبال برق پدیدار می‌آید، از قبیل بارانی که در اغلب اوقات همراه با رعد و برق می‌بارد و زمینها را آبیاری می‌کند. قرآن بدین چیز که به دنبال رعد و برق در می‌رسد اشاره کرده است و گفته است:

﴿ وَ يُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّماءِ ماءً فَيُحْيي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها ﴾.

و از آسمان آب مهمّی را می‌باراند، و زمین را بعد از مرگش، (یعنی خشک و سوزان بودن) به وسیلهٔ آن آب زنده (و سرسبز) می‌گرداند.

تعبیر با واژه‌های مرگ و زندگی دربارهٔ زمین تعبیری است که چنین به ذهن القاء می‌کند که زمین موجود زنده‌ای است و حیات و ممات دارد. بلی زمین در حقیقت خود چنین است بدان‌گونه که قرآن مجید آن حقیقت را به تصویر می‌کشد. چه این جهان آفریدهٔ زنده‌ای است که دارای عاطفه است و پاسخ می‌گوید و فرمانبردار پروردگار خود است و در برابر دستور او کرنش می‌برد و فروتنانه اطاعت می‌کند. فرمان خدا را پاسخ می‌گوید، و تسبیح‌گو و پرستشگر است. انسانی که بر روی این ستارهٔ زمینی است یکی از این پدیده‌های خدا است. انسان با این پدیده‌ها در کاروان یگانه‌ای رو به خداوند جهانیان حرکت می‌کند.

گذشته از همهٔ اینها، آب وقتی که با زمین تماس پیدا می‌کند در زمین سرسبزی و خرّمی می‌آفریند. کشت و زرع زنده و بالنده را می‌رویاند، و سطح زمین را از زندگی موجود در گیاهان به موج می‌اندازد. آنگاه زندگی را در حیوان و انسان با استفادهٔ از گیاهان به جنبش و تکان درمی‌آورد. آب پیام‌آور زندگی است. هر کجا که آب باشد زندگی خواهد بود.

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

بیگمان در این (درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن) دلائلی است برای فهمیدگان و خردمندان.

در اینجا برای اندیشیدن و برآورد کردن جولانگاهی است. بجا است که انسان بیندیشد و پژوهش کند.

﴿ وَ مِنْ آياتِهِ أَنْ تَقُومَ ٱلسَّماءُ وَ الْأَرْضُ بِأَمْرِهِ، ثُمَّ إِذا دَعاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ. وَ لَهُ مَنْ فِي ٱلسَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ ﴾.

و از جملهٔ دلائل و نشانه‌های (کمال قدرت و نهایت عظمت) خدا، یکی هم این است که آسمان و زمین (بدین ساختار استوار و صورت زیبا) ساخته و پرداختهٔ او و به فرمان وی برپا است. بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند، و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند، و برای زنده شدن) شما را از زمین با ندائی فرا می‌خواند و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می‌آئید. هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است

ازآن خدا است، و جملگی فرمانبردار او هستند.

برپائی آسمان و زمین، آن هم با این نظم و نظام شگفت، و بدون هرگونه نقص و عیبی، و با حرکات سنجیده و موزون و هم‌آوا و همنوائی، جز با قدرت و تدبیر خدا صورت نمی‌پذیرد و ممکن نمی‌گردد. هیچ آفریده‌ای نمی‌تواند ادّعاء کند که او یا دیگری همچون کاری را کرده است و آسمان و زمین را برپا داشته است. هیچ عاقلی نمی‌تواند بگوید: همهٔ اینها بدون تدبیر و تقدیر صورت می‌پذیرد و ناسنجیده و سرسری انجام می‌گیرد. در این صورت آفرینش آسمانها و زمین و دستگاه بزرگ و شگفت کیهان نشانه‌ای از نشانه‌های شناخت یزدان است، و آسمانها و زمین به فرمان خداوند سبحان پدید آمده است و پابرجا گردیده است. آسمانها و زمین فرمان او را برده‌اند، و فرمانبردارانه به حرکت درآمده‌اند و از دستور او اطاعت نموده‌اند. تشکیلات عظیم آسمانها و زمین بدون کم‌ترین انحراف و درنگ و نابسامانی سر بر خطّ فرمان می‌نهند و به کار خود می‌پردازند.

﴿ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ﴾.

بعدها وقتی (که بخواهد مردمان را می‌میراند، و این نظم و نظام را خراب می‌گرداند، و برای زنده شدن) شما را از زمین با ندائی فرا می‌خواند، و شما فوراً (مطیعانه و شتابان از زمین) بیرون می‌آئید.

کسی که این تقدیر و تدبیر را در نظام جهان ببیند، و این سلطه و قدرت بر امور و شؤون کیهان را ملاحظه کند، هیچ شکّ و تردیدی نمی‌ورزد در این که هرگاه خداوند توانای بزرگوار فرمان بیرون آمدن از گورستانها و دعوت خروج از گورها را صادر فرماید، انسانهای ضعیف اطاعت می‌کنند و سر بر خطّ فرمان می‌نهند.

آن‌گاه واپسین آهنگ در می‌رسد و این کلام و بیان را خاتمه می‌بخشد. ناگهان همهٔ کسانی که در آسمانها و زمین هستند مطیع فرمان خدا می‌گردند و کرنش‌کنان دستور را لبّیک می‌گویند.

﴿ وَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ ﴾.

هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است، ازآن خدا است، و جملگی فرمانبردار او هستند.

ما می‌بینیم که بسیاری از مردمان در برابر خدا کرنش نمی‌کنند و فرمان نمی‌برند و او را پرستش نمی‌کنند. ولی این بیان قرآنی جملگی را فرمانبردار خدا قلمداد می‌کند! مراد این است که هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است فرمان اراده و مشیّت او را می‌برد، اراده و مشیّتی که کار و بارشان را طبق قانون و سنّت معیّن و مشخّصی می‌گرداند که تخلّف‌ناپذیر است و پس و پیش نمی‌شود و از هدف این سو و آن سو نمی‌رود و آنچه بخواهد همان می‌شود. انسانها نیز محکوم این قانون و فرمانبردار این سنّت می‌باشند هرچند هم سرکش و کافر باشند. تنها خردهایشان سرکشی می‌کند، و فقط دلهایشان کفر می‌ورزد، ولیکن با وجود این محکوم قانون همگانی و مطیع سنّت الهی می‌باشند، و آفریدگارشان هرگونه که بخواهد با آنان رفتار می‌کند، و هرچه بخواهد بسان سائر بندگان بر سرشان می‌آورد و در حقّ آنان روا می‌دارد، و ایشان جز کرنش بردن و سر بر خطّ فرمان نهادن کاری نمی‌توانند بکنند و راهی نمی‌توانند بروند.

پس از آن، روند قرآنی این چرخش و گردش بزرگ و هراسناک و لطیف و عمیق را به پایان می‌برد با سخن گفتن از رستاخیز و قیامتی که غافلان از آن غافلند:

﴿ وَ هُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ـ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ـ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

او است که آفرینش را آغاز کرده است و سپس آن را بازمی‌گرداند، و این برای او آسان‌تر است. (زیرا کسی که بتواند کاری را در آغاز انجام دهد، قدرت بر اعادهٔ آن را نیز دارد). بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است، و او بسیار با عزّت و اقتدار، و سنجیده و کاربجا است. (لذا در عین قدرت نامحدود،

کاری بی‌حساب انجام نمی‌دهد، و بلکه همهٔ کارهایش از روی حکمت است).

قبلاً در این سوره از آغازیدن و برگرداندن سخن رفت. ولی در اینجا به دنبال چنین چرخش و گردش دور و درازی دوباره آغازیدن و برگرداندن تکرار می‌گردد، و بر آن چیز تازه‌ای افزوده می‌شود که عبارت است از:

﴿ وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ ﴾.

و این برای او آسان‌تر است.

اصلاً چیزی برای خدا آسان‌تر و مشکل‌تر نیست؛ زیرا:

﴿ إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ، فَيَكُونُ ﴾.

هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

(یس/۸۲)

امّا قرآن مردمان را طبق درک و فهم ایشان مخاطب قرار می‌دهد. در عرف مردمان و برابر عادت آنان، سر دادن و آغازیدن مخلوقات سخت‌تر از برگشت دادن و برگرداندن دوباره به زندگی است. ولی دلیل چیست که مردمان برگشت دادن و برگرداندن دوباره به زندگی را برای خدا نیز سخت و دشوار گمان ببرند، در صورتی که به طور طبیعی برگشت دادن و برگرداندن آسان‌تر و ساده‌تر است؟!

﴿ وَ لَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلىٰ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

بالاترین وصف، در آسمانها و زمین متعلّق به خدا است.

خداوند سبحان در آسمانها و در زمین منحصر به صفاتی است که کسی در آنها با او شرکت ندارد، و هیچ کسی بسان و همگون او نیست، بلکه یگانه و تکیه‌گاه است.

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

و او بسیار با عزّت و اقتدار، و سنجیده و کاربجا است.

با عزّت و چیره‌ای است که هرچه بخواهد انجام می‌دهد. کار بجائی است که درست و سنجیده و استوار کار و بار مردمان را می‌چرخاند و امور و شؤون آفریدگان را اداره می‌گرداند.

❁

هنگامی که این چرخش و گردش به پایان می‌آید، چرخش و گردشی که دل انسان آفاق جهان و فواصل آن را گردیده است، و ژرفاها و فراخناها را دور زده است، و سیماها و نماها را دیده است، و احوال و اوضاع را بررسی کرده است، روند قرآنی دل را با آهنگ و نوای تازه‌ای آشنا و روبرو می‌گردند:

﴿ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِكُمْ: هَلْ لَكُمْ مِمّٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُكُمْ مِنْ شُرَكٰاءَ فِيمٰا رَزَقْنٰاكُمْ. فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوٰاءٌ، تَخٰافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ؟ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيٰاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

خداوند برای شما (انسانهای مشرک) مثلی می‌آورد که از (اوضاع و احوال) خود شما برگرفته شده است، (و آن مثل این است که اگر بردگانی داشته باشید) آیا بردگانتان در چیزهائی که بهرهٔ شما ساخته‌ایم شریک شما می‌باشند، بدان‌گونه که شما و ایشان هر دو در آن یکسان و برابر باشید، و همچنان که شما آزادگان از یکدیگر می‌ترسید، از بردگان هم بیمناک باشید (و بدون اجازهٔ ایشان دست به کاری نبرید و نزنید و دخل و تصرّفی در اموال خود نکنید؟ نه! ابداً چنین چیزی تصوّر نمی‌رود. پس چطور جائز می‌دانید که بعضی از آفریدگان خدا، همچون فرشتگان و پریان و پیغمبرانی چون عیسی و عُزَیْر، و بتها و صنمها، شریک خدا در ملک و مملکت و سلطه و قدرت او باشند؟!). ما این‌سان (روشن و گویا) آیات را برای مردمانی بیان می‌داریم که می‌فهمند (و معانی ضرب‌المثلها را درک می‌کنند).

این مثل برای کسانی زده شده است که آفریدگانی از آفریده‌های خدا را انباز خدا می‌کردند. کسانی از میان جنّیان و فرشتگان، و چیزهائی اعم از بتها و درختها را شریک خدا می‌نمودند. در حالی که آنان نمی‌پسندیدند که بردگان خودشان در اموالی که داشتند شریک ایشان شوند، و بندگان خود را با خویشتن در چیزی از اعتبارات برابر نمی‌دانستند و نمی‌نهادند. کارشان جای تعجّب و مایهٔ شگفت بود. برای خدا از میان بندگان خدا انبازهائی قرار می‌دادند، خدائی که تنها او آفریدگار و روزی‌ده و روزی‌رسان است. ولی نمی‌پذیرفتند که از

میان بندگانشان شریکانی در اموالشان داشته باشند، در صورتی که اموالشان ساختهٔ خودشان نیست و بلکه اموالشان رزق و روزی خدا است. این هم تناقض عجیبی در جهان‌بینی و ارزیابی است.

﴿ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلاً مِنْ أَنْفُسِكُمْ ﴾.

خداوند برای شما (انسانهای مشرک) مثلی می‌آورد که از (اوضاع و احوال) خود شما برگرفته شده است.

این مثل دور از ذهن شما و خارج از محیط شما نیست. نیازی به سیر و سفر و کوچی نیست تا بروید در دوردستها آن را ببینید و درباره‌اش بیندیشید.

﴿ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ. فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ ﴾.

آیا بردگانتان در چیزهائی که بهرهٔ شما ساخته‌ایم شریک شما می‌باشند، بدان‌گونه که شما و ایشان هر دو در آن یکسان و برابر باشید.

آنان راضی نیستند در هیچ چیزی که دارند بردگانشان در آن شریک آنان گردند، چه رسد به این که در تمام اموال و چیزهائی که دارند بردگانشان شریک ایشان شوند.

﴿ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ؟ ﴾.

همچنان که شما آزادگان از یکدیگر می‌ترسید، آیا از بردگان هم بیمناک می‌باشید؟

آیا حساب ایشان را با خودتان بسان حساب شریکانی می‌انگارید و می‌گیرید که آزادند؟ و آیا می‌ترسید که بردگانتان بر شما جور و ظلم کنند؟ و آیا می‌پرهیزید از این که بر بردگان جور و ظلم کنید، بدان سبب که آنان همتا و انباز شمایند؟ آیا چیزی از این چیزها در محیط نزدیک به خودتان و در کار و بار ویژهٔ خودتان روی می‌دهد؟ اگر چیزی از این چیزها روی نمی‌دهد پس چگونه دربارهٔ خدا می‌پذیرید که روی بدهد، خدائی که وصف اتمّ و اکمل، و اعلی درجهٔ صفات حمیده را دارد؟ این مثل، بسیار روشن و ساده و قاطعانه است، و در آن جائی برای مباحثه و مجادله باقی نمانده است. این مثل مبتنی بر منطق ساده و بدون پیرایه، و متّکی بر عقل سالم است:

﴿ كَذٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

ما این‌سان (روشن و گویا) آیات را برای مردمانی بیان می‌داریم که می‌فهمند (و معانی ضرب‌المثلها را درک می‌کنند).

در این حدّ و حدود عرضهٔ تناقضات ایشان دربارهٔ ادّعای بی‌اساس و بی‌ارزش آنان، روند قرآنی پرده از علّت اصلی همچون دوگانگی و تناقضی برمی‌دارد، تناقضی که شکّ‌برانگیز و تردیدآمیز است: این تناقض از هوا و هوسی برمی‌خیزد که بر عقل و اندیشه تکیه ندارد:

﴿ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ. فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللهُ؟ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴾.

(مشرکان ستمگر برای شرک‌ورزی خود دلیلی ندارند و) بلکه ستمگران از هوا و هوس خود بدون علم و آگهی (از عاقبت بد شرک) پیروی می‌کنند. چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟ اصلاً برای ایشان هیچ یار و یاوری نخواهد بود (تا برای آنان میانجیگری کند و ایشان را از عذاب برهاند).

هوا و هوس هیچ‌گونه ضابطه و قاعده‌ای و مقیاس و معیاری ندارد. هوا و هوس، شهوت و لذّت دگرگون شوندهٔ نفس، و جهش و پرش پریشان و لرزان نفس، و خواستها و هراسهای نفس، و آرزوها و چشم‌داشتهای آن است، آرزوها و چشم‌داشتهائی که به حق و حقیقتی تکیه ندارد، و در حدّ و حدودی نمی‌ایستد، و با ترازو و معیاری سنجیده نمی‌شود. این هم ضلالتی است که هدایتی با آن امید نمی‌رود، و گریختنی است که با آن برگشتنی چشم داشته نمی‌شود:

﴿ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللهُ؟ ﴾.

چه کسی می‌تواند کسانی را که خدا آنان را گمراه کرده باشد هدایت کند؟

کسانی را که خدا به سبب پیروی از هواها و هوسهایشان گمراه ساخته است.

﴿ وَ مَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴾.

اصلاً برای ایشان هیچ یار و یاوری نخواهد بود (تا برای آنان میانجیگری کند و ایشان را از عذاب برهاند).

یاران و یاورانی ندارند تا ایشان را از سرنوشت بدشان برهانند.



در این حدّ و مرز، روند قرآنی از کار آن کسانی می‌پردازد که از هواها و هوسهای زیر و رو شونده و لرزنده و پریشان و نابسامان پیروی می‌کنند، و خطاب به پیغمبر ﷺ می‌گوید بر آئین یزدان راست بایستد و در راستای آن به پیش برود، آئینی که ثابت و استوار است، و مستند به فطرت خدا است، آن فطرتی که مردمان را بر آن سرشته است. دین خدا عقیدهٔ یگانهٔ ثابتی است که راه‌ها با وجود آن پراکنده نمی‌گردد، همان‌گونه که مشرکان به سبب هواها و هوسها و کششها و جهشها دسته دسته و گروه گروه شده‌اند!

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً. فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ. ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاَ يَعْلَمُونَ. مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلاَةَ وَ لاَ تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيَعاً كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ ﴾.

روی خود را خالصانه متوجّه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن. این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد (و آن را از خداگرائی به کفرگرائی، و از دینداری به بی‌دینی، و از راستروی به کجروی کشاند). این است دین و آئین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. (ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته، و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید، و نماز را چنان که باید بگزارید، و از زمرهٔ مشرکان نگردید، از آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساختهٔ هوا و هوس خود را حق می‌پندارد).

این رهنمود به رو کردن به آئین راست و درست در موعد و در جای مناسب خود می‌آید به دنبال آن چرخشها و گردشهائی که در لابلای جهان هستی و در صحنه‌های آن، و در ژرفاهای نفس و در زوایای فطرت آن، صورت گرفته است . . . این رهنمود در وقت مناسب خود می‌آید بدان هنگام که دلهائی که دارای فطرت سالم هستند آمادگی پذیره رفتن و پذیرش آن را پیدا کرده‌اند، همان‌گونه که دلهای منحرف هرگونه حجّتی و هرگونه دلیلی را از دست داده‌اند، و بدون هرگونه توشه‌ای و بدون هرگونه اسلحه‌ای که داشته باشند متوقّف مانده‌اند و برجای ایستاده‌اند . . . این دلیل نیرومندی است که قرآن آن را آشکارا بیان می‌دارد، دلیل نیرومندی که دلها در برابرش توان ایستادن ندارند، و درونها نمی‌توانند آن را نپذیرند.

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً ﴾.

روی خود را خالصانه متوجّه آئین (حقیقی خدا، اسلام) کن.

راست و درست رو به آئین خدا کن. چه این آئین است که جلوگیری می‌کند از هواها و هوسهای گوناگون و پراکنده‌ای که بر حقّ و حقیقت تکیه ندارند، و از علم و دانش مدد و یاری نمی‌گیرند، و بلکه از شهوتها و لذّتها، و از کششها و جهشها، بدون هرگونه ضابطه و قاعده‌ای، و بدون هرگونه دلیلی و حجّتی، پیروی می‌کنند . . . به آئین خدا خالصانه رو کن، و از هر آئینی جدای از این آئین روی بگردان، و به اوامر و نواهی این آئین گوش فرا بده نه به چیز دیگری:

﴿ فِطْرَةَ اللهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لاَ تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهِ ﴾.

این سرشتی است که خداوند مردمان را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد.

روند قرآنی بدین وسیله میان فطرت نفس بشری و سرشت این دین ارتباط برقرار می‌سازد. هر دوی آنها ساختار خدایند، و هر دوی آنها با قانون هستی موافق و هماوایند، و هر دوی آنها در سرشت و در رویکرد هماهنگ با یکدیگرند. خدائی که دل بشری را آفریده است، هم او است که این آئین را فرو فرستاده است تا بر دل فرمان براند و دل را بگرداند و بیماری آن را دوا

بکند و آن را از انحراف بازدارد و بر راه راست بدارد. خدا آگاه‌تر از هر کسی دربارهٔ بندگان خود است، و خدا دقیق و بس آگاه است. فطرت ثابت و استوار است، و دین هم ثابت و استوار است:

﴿ لاٰ تَبْدِیلَ لِخَلْقِ اللهِ ﴾.

نباید سرشت خدا را تغییر داد.

هنگامی که درونها از فطرت منحرف می‌شوند جز این دین هماهنگ با فطرت، آنها را به سوی فطرت برنمی‌گرداند. فطرت انسان و فطرت جهان.

﴿ ذٰلِکَ ٱلدِّینُ الْقَیِّمُ. وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

این است دین و آئین محکم و استوار، ولیکن اکثر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.

این است که از هواها و هوسهایشان بدون دانش و آگاهی پیروی می‌کنند، و از راه راست و درستی که به خدا می‌رسد منحرف می‌شوند و گمراه می‌گردند. رهنمود به رو کردن به آئین راست و درست و محکم و استوار، هرچند روی سخن با پیغمبر ﷺ است، ولی مقصود از آن جملگی مؤمنان است. بدین جهت روند قرآن رهنمود ایشان را ادامه می‌دهد و پی می‌گیرد، و معنی رو کردن به دین و آئین را برایشان توضیح و شرح و بسط می‌دهد:

﴿ مُنِیبِینَ إِلَیْهِ وَ ٱتَّقُوهُ وَ أَقِیمُوا ٱلصَّلاٰةَ وَ لاٰ تَکُونُوا مِنَ ٱلْمُشْرِکِینَ. مِنَ ٱلَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً. کُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ ﴾.

(ای مردم! رو به خدا کنید و با توبه و اخلاص در عمل) به سوی خدا برگشته، و از (خشم و عذاب) او بپرهیزید، و نماز را چنان که باید بگزارید، و از زمرهٔ مشرکان نگردید، از آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند. هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساختهٔ هوا و هوس خود را حقّ می‌پندارد).

رو کردن به خدا، برگشتن به سوی خدا و عودت در هر کاری بدو است. این هم تقوا و پرهیزگاری، حسّاسیّت درون، در نظر داشتن خدا و حاضر و ناظر دیدن او در پنهان و آشکار، و او را در کنار هر حرکتی و هر سکونی آماده دیدن است. رو کردن به خدا، اقامهٔ نماز برای پرستش خالصانهٔ خدا است. رو کردن به خدا، یکتاپرستی خالصانه‌ای است که مؤمنان را از مشرکان جدا می‌سازد.

روند قرآنی مشرکان را بدین‌گونه می‌شناساند:

﴿ الَّذِینَ فَرَّقُوا دِینَهُمْ وَ کٰانُوا شِیَعاً ﴾.

آن کسانی که آئین خود را پراکنده و بخش بخش کرده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی تقسیم شده‌اند.

شرک دارای انواع و اقسام و روشها و شیوه‌های بسیاری است. برخی از آنان جنّیان را شریک خدا می‌گردانند، و برخی دیگر فرشتگان را انباز خدا می‌نمایند، و بعضی از ایشان پدران و نیاکان را انباز او می‌گردانند. برخی از آنان هم شاهان و امیران را شریک خدا می‌کنند، و بعضی از آنان غیبگویان و راهبان را شریک خدا می‌سازند. کسانی از ایشان هم درختان و سنگها را شریک می‌سازند، و بعضی از آنان ستارگان و سیّارگان را انباز می‌کنند. برخی از آنان هم آتش را شریک می‌سازند، و کسانی از ایشان هم شب و روز را شریک می‌کنند. و بعضی از ایشان ارزشهای نادرست و علائق و آزها و طمعها را شریک می‌گردانند. گونه‌ها و شیوه‌ها و سیماهای شرک به پایان نمی‌آید . . . و:

﴿ کُلُّ حِزْبٍ بِمٰا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ ﴾.

هر گروهی هم از روش و آئینی که دارد خرسند و خوشحال است (و مکتب و مذهب ساختهٔ هوا و هوس خود را حقّ می‌پندارد).

در صورتی که دین استوار و پابرجا و راست و درست یکی است و تغییر و تحوّل نمی‌شناسد و پراکنده و تکّه تکّه نمی‌شود، و پیروان خود را جز به سوی خدای یگانه رهنمون نمی‌گرداند و نمی‌راند، خدای یگانه‌ای که آسمانها و زمین به فرمان او پابرجا و استوارند، و هرکه و هرچه در آسمانها و زمین است متعلّق بدو است، و همه در برابر او کرنش می‌برند و فرمانبرداری می‌کنند.

وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ﴿٣٥﴾ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا ۖ وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴿٣٦﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿٣٧﴾ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ ۚ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ ۖ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ ۖ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴿٣٩﴾ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ۖ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٤٠﴾ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤١﴾

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ ۚ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ﴿٤٢﴾ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ ۖ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ﴿٤٣﴾ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴿٤٤﴾ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ﴿٤٥﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٤٦﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ۖ وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٤٧﴾ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ ۖ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٤٨﴾ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴿٤٩﴾ فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴿٥١﴾ فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ﴿٥٢﴾ وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ۖ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴿٥٣﴾ ۞ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً ۚ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۖ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴿٥٤﴾ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ ۚ كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ﴿٥٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ ۖ فَهَٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٥٦﴾ فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٥٧﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ۚ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ ﴿٥٨﴾ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٩﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ ﴿٦٠﴾

این مرحله از سوره در جولانگاه اصیل خود به پیش می‌رود، جولانگاه همگانی و عامی که قضا و قدر مردمان و قضا و قدرت رخدادها بدان وابسته است. جولانگاهی است که قوانین و سنن زندگی، و قوانین و سنن دین راست و درست و استوار و پابرجا در آن هماهنگ و هماوا می‌گردد بدون هرگونه تعارضی و بدون هرگونه برخوردی که پیش بیاید.

روند قرآنی در این مرحله، شکلی از دگرگونی هواها و هوسهای بشری را در برابر ثبات قوانین و سنن، و شکلی از عقائد شرک را در مقابل نیروی دین راست و درست و استوار و پابرجا ترسیم می‌کند. نفس انسانها را هم در شادی و اندوه و در وقت افزایش و کاهش رزق و روزی، به تصویر می‌زند. مردمان در ارزیابیها و جهان‌بینیهایشان پریشان و مضطرب می‌گردند مادام که به ترازوی خدا متوسّل نشوند و تکیه نکنند که هرگز

بالا و پائین نمی‌افتد و شاهین آن کج و کژ نمی‌شود، و مادام که مردمان به قضا و قدر خدا برنگردند. خدائی که رزق و روزی را برای هر کس که بخواهد توسعه می‌دهد و فراوان می‌کند، و برای هر کس که بخواهد توسعه می‌دهد و فراوان می‌کند، و برای هر کس که بخواهد رزق و روزی را تنگ می‌گرداند و اندک می‌نماید. روند قرآنی به مناسبت رزق و روزی، انسانها را به راهی رهنمود می‌دارد که دارائی را افزایش می‌دهد و آن را پاک و پاکیزه می‌سازد، راهی که سازگار با روش راست و درست و استوار و پابرجا است، و همساز با مسیری است که انسان را به حقّ و حقیقت می‌رساند. روند قرآنی انسانها را بدین وسیله به شناخت خدای روزی‌رسانی برمی‌گرداند که می‌میراند و زنده می‌گرداند. و امّا انبازهائی که آنها را بجز خدا به خدائی گرفته‌اند و شریک آفریدگار جهانشان می‌شمارند، چه کارهائی را انجام می‌دهند؟ روند قرآنی مردمان را متوجّه تباهی و فسادی می‌سازد که عقیدهٔ شرک در هر مکانی به بار می‌آورد. همان‌گونه قرآن پیغمبر ﷺ را و مسلمانان را به ماندگاری و استواری بر برنامهٔ راست و درست و استوار و پایدار خودشان رهنمود می‌نماید. از ایشان می‌خواهد که بر این راستا بمانند و بروند پیش از این که روزی فرارسد که در آن هیچ‌گونه کاری و هیچ‌گونه کسبی صورت نمی‌پذیرد. بلکه در آن حساب و کتاب و جزا و سزای کارهائی در میان است که در دنیا می‌کرده‌اند. روند قرآنی در وقت سخن از رزق و روزی خدا، دلهای مردمان را به انواع و اقسامی از رزق و روزی توجّه می‌دهد. از آن جمله رزق و روزی مربوط به زندگی مادی آنان را مطرح می‌سازد، از قبیل آبی که از سوی آسمان نازل می‌گردد و زمین را پس از مرگ زنده می‌گرداند. کشتیها در آبها با اجازهٔ خدا حرکت می‌کنند. رزق و روزی دیگری این آیاتی است که بر پیغمبر ﷺ نازل می‌گردند تا دلهای مرده و جانهای فسرده را زنده گردانند، ولی آنان راهیاب نمی‌شوند و رهنمودهای آن آیات را نمی‌شنوند و برابر آنها نمی‌روند. روند قرآنی مردمان را به چرخش و گردش دیگری می‌برد که گشت و گذاری در اوضاع و احوال پیدایش خودشان و زندگی و حیات خودشان است از آغاز تا آن زمان که به پیش آفریدگارشان برمی‌گردند، و در آن روز معذرت‌خواهی کسانی سودمند نمی‌افتد که ستم کرده‌اند، و برایشان جلب رضایت نمی‌شود و خشنودی خدا درخواست نمی‌گردد . . . این مرحله به پایان می‌آید با رهنمود پیغمبر ﷺ به استقامت و پایمردی و در پیش گرفتن صبر و شکیبائی تا بدان‌گاه که وعدهٔ راست و درست و مورد اطمینان و اعتماد خدا تحقّق پیدا می‌کند و در می‌رسد.



﴿وَ إِذٰا مَسَّ ٱلنّٰاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ، ثُمَّ إِذٰا أَذٰاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذٰا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ، لِيَكْفُرُوا بِمٰا آتَيْنٰاهُمْ. فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ. أَمْ أَنْزَلْنٰا عَلَيْهِمْ سُلْطٰاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمٰا كٰانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ؟ وَ إِذٰا أَذَقْنَا ٱلنّٰاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهٰا، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذٰا هُمْ يَقْنَطُونَ. أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ ٱللّٰهَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ؟ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾.

هر زمان که مصائب و بلایای بزرگی (همچون طوفانها و زلزله‌ها و شدائد دیگر) به انسانها برسد، پروردگارشان را به فریاد می‌خوانند (و جز او را کاشف مصائب و دافع بلایا نمی‌دانند) و بدو پناهنده می‌گردند. سپس به مجرّد این که (حوادث زیانبار و مصائب برطرف شد و) خداوند مرحمتی از جانب خود در حقّ ایشان روا دید (و نعمتی بدیشان داد) ناگهان گروهی از آنان برای پروردگارشان شریک و انباز قرار می‌دهند (و به خداگونه‌ها و بتها معتقد می‌شوند و از راستای راه به در می‌روند. بگذار این افراد کم ظرفیّت مشرک) نعمتهائی را که ما بدانان داده‌ایم کفران کنند و ناسپاس گذارند. (ای منکران! از نعمتهای زودگذر چند روزهٔ دنیا) بهره‌مند شوید و لذّت ببرید،

امّا به زودی نتیجهٔ شوم و سرانجام وخیم اعمال خویش را) خواهید دانست. آیا ما دلیل گویا و روشنی برای آنان نازل کرده‌ایم که شرک ایشان را موجّه و پسندیده می‌شمارد؟! هرگاه به مردمان مرحمتی بکنیم و نعمتی برسانیم، از آن سرمست و مغرور می‌گردند، و اگر رنج و بلائی به خاطر کارهائی که کرده‌اند گریبانگیرشان شود، فوراً (از رحمت خدا) مأیوس و ناامید می‌گردند. آیا آنان نمی‌دانند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گسترده و فراخ و برای هرکس که بخواهد تنگ و کم می‌گرداند؟ (پس نباید نعمت دنیا انسان را مغرور، یا فقر و فاقه انسان را مأیوس سازد). قطعاً در این (افزایش و کاهش نعمتی که حکمت خدا مقتضی می‌داند) نشانه‌های آشکاری (و دلائل بارزی است بر این که کارها به دست دیگری) است، برای کسانی که (حقّ و حقیقت را) باور می‌دارند.

این تصویری است از نفس انسانی که از ارزش استواری مدد و یاری نمی‌گیرد، و برابر روش روشنی حرکت نمی‌کند. تصویری از همچون نفسی است، نفسی که میان انفعالهای عارضی، و اندیشه‌های گذرا، و بالا و پائین افتادن با امواج حادثه‌ها و سیلابهای زندگی، حرکت می‌کند. هنگامی که زیان و ضرر و بلا و مصیبتی دست می‌دهد مردمان پروردگارشان را یاد می‌کنند، و به نیروئی پناه می‌برند که جز او پناهی نیست، و نجاتی ممکن نیست مگر با برگشت بدو و استمداد از او. ولی زمانی که ابر غم زدود، و شدّت و سختی برطرف شد، و خدا از جانب خود رحمتی بدیشان نمود:

﴿ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ﴾.

ناگهان گروهی از آنان برای پروردگارشان شریک و انباز قرار می‌دهند (و به خداگونه‌ها و بتها معتقد می‌شوند و از راستای راه به در می‌روند).

این دسته همان گروهی هستند که به عقیدهٔ درستی که ایشان را به سوی برنامهٔ راست و استواری رهبری کند تکیه نمی‌کنند. خوشی و رفاه، ناچاری و اضطراری را از یادشان می‌برد که ایشان را به خدا پناهنده می‌کرده است، و سختی و شدّتی را فراموش می‌کنند که ایشان را به خدا برمی‌گردانده است. این کار آنان را به کفران نعمت هدایت و رحمتی می‌کشاند که خدا بدیشان داده است. آنان بجای شکر نعمت هدایت و رحمت، و ماندگاری بر توبه و انابت، ناشکری می‌کنند و از آئین خدا می‌گریزند.

در اینجا روند قرآنی این گروه را تهدید می‌کند، و این تهدید را با مشرکانی می‌آغازد و با مشرکانی نمودار می‌سازد که با رسالت محمّدی رویاروی می‌شدند. خطاب بدیشان سخن می‌گوید، و آنان را از زمرهٔ همچون گروهی قلمداد می‌کند:

﴿ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾.

(از نعمتهای زودگذر چند روزهٔ دنیا) بهره‌مند شوید و لذّت ببرید، امّا (به زودی نتیجهٔ شوم و سرانجام وخیم اعمال خویش را) خواهید دانست.

این تهدید ضمنیِ پیچیده‌ای است. تهدید وحشتناکی است. انسان از تهدید حاکمی یا رئیسی هراسان می‌شود، چه رسد به این که این تهدید از سوی هستی‌بخش این جهان عظیم باشد، آن هستی‌بخش که همهٔ جهان را با واژه‌ای پدید آورد:

﴿ كُنْ! : بشو! ﴾.

﴿ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ﴾.

بهره‌مند شوید و لذّت ببرید، امّا خواهید دانست!.

بعد از این تهدید هراس‌انگیز، روند قرآنی برمی‌گردد و با یک پرسش انکاری از سند ایشان در این شرکی که نعمت خدا و رحمت او را بدان پاسخ می‌گویند و پاداش می‌دهند، و از سند این کفری که بدان منتهی می‌شوند می‌پرسد:

﴿ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَاناً فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ؟ ﴾.

آیا ما دلیل گویا و روشنی برای آنان نازل کرده‌ایم که شرک ایشان را موجّه و پسندیده می‌شمارد؟!.

هیچ کسی را نسزد که چیزی از کار و بار عقیدهٔ خود را جز از خدا دریافت دارد. آیا ما دلیل و برهان قاطع و

نیرومندی را برایشان نازل کرده‌ایم، دلیل و برهانی که دالّ بر این شرک و گواه بر این انبازی باشد که درپیش می‌گیرند و می‌ورزند؟ این سؤال یک پرسش انکاری ریشخندآمیزی است. پرده از سخافت و نادرستی عقیدهٔ شرکی برمی‌دارد که مستند به هیچ دلیل و برهانی و استوار بر هیچ حجّت مستدلّی نیست. از دیگر سو این سؤال یک پرسش تقریری است و مقرّر می‌دارد که هیچ چیزی عقیده نمی‌گردد مگر آن چیزی که از سوی خدا نازل گردد و بیاید، و دلیل و برهانی از جانب خدا دربر داشته باشد. در غیر این صورت هر چیزی که باشد سست و ضعیف است.

گذشته از این، روند قرآنی صفحهٔ دیگری از صفحات نفس بشری را نشان می‌دهد که در وقت فرا رسیدن رحمت خدا چگونه برخیها شاد و شنگول می‌شوند و از خود درمی‌گذرند و گول می‌خورند و سر از پای نمی‌شناسند. و به هنگام شدّت بلا و گرفتاری یأس و نا امیدی از رحمت خدا بدیشان رو می‌کند:

﴿ وَ إِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ﴾.

هرگاه به مردمان مرحمتی بکنیم و نعمتی برسانیم، از آن سرمست و مغرور می‌گردند، و اگر رنج و بلائی به خاطر کارهائی که کرده‌اند گریبانگیرشان شود، فوراً (از رحمت خدا) مأیوس و ناامید می‌گردند.

این هم تصویری از نفْسی است که با خطّ سیر ثابتی ارتباط ندارد، خطّ سیری که کارهای خود را در همهٔ احوال با آن مقایسه کند و بسنجد، و ترازوی دقیقی در دست ندارد که شاهین آن با دگرگونیهای اوضاع بالا و پائین نیفتد و این سو و آن سو نرود. مراد از «اَلنّاسَ: مردمان» در اینجا کسانی است که با آن خطّ سیر پیوند ندارند، و با آن ترازو نمی‌کشند و نمی‌سنجند. آنان از رحمت خدا آن اندازه شاد و سرمست می‌شوند که منبع و سرچشمهٔ رحمت، و حکمت و فلسفهٔ آن را فراموش می‌کنند. از این رحمت پر و بال می‌گیرند و به پرواز درمی‌آیند، و در آن غرق می‌گردند، و شکردهندهٔ نعمت را نمی‌گویند، و متوجّه امتحان و آزمونی نیستند که در نعمت وجود دارد. تا وقتی که اراده و مشیّت خدا می‌خواهد به سبب کاری که کرده‌اند یقهٔ ایشان را بگیرد و حالت «سَيِّئَةٌ: بدی» را بدیشان بچشاند. این‌گونه مردمان همچنین از حکمت و فلسفه‌ای که در امتحان و آزمون شدّت و سختی خدا وجود دارد بی‌خبر و نابینا می‌شوند، و همهٔ امید خود را از دست می‌دهند، امید این که یزدان جهان غم و اندوه را از ایشان بزداید و بلا و مصیبت را برکنار نماید. از رحمت خدا ناامید می‌شوند و مأیوس از فرا رسیدن گشایش کار می‌گردند . . . این کار دلهائی است که از خدا می‌برند و می‌گسلند، و قوانین و سنن او را درک و فهم نمی‌کنند، و حکمت و فلسفهٔ کارهایش را نمی‌شناسند. این چنین کسانی هستند که ناآگاه و نادان بشمارند، و تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می دانند!

روند قرآنی با یک پرسش انکاری بر این تصویر پیرو می‌زند، و در آن پیرو از کار و کوتاه‌بینی و بینش کور ایشان اظهار شگفت می‌کند. کارها در وقت شادی و اندوه و داشتن و نداشتن از قانون ثابتی پیروی می‌کنند، و به اراده و مشیّت خداوند سبحان برمی‌گردند. او است که رحمت مرحمت می‌فرماید، و او است که با سختیها و دشواریها انسان را می‌آزماید، و رزق و روزی را برابر قوانین و سنن و حکمت و فلسفهٔ خود افزایش و کاهش می‌دهد. این امر هم در هر وقت و زمانی روی می‌دهد، ولیکن آنان نمی‌بینند:

﴿أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ؟ ﴾.

آیا آنان نمی‌دانند که خداوند روزی را برای هر کس که بخواهد گسترده و فراخ و برای هرکس که بخواهد تنگ و کم می‌گرداند؟ (پس نباید نعمت دنیا انسان را مغرور، یا فقر و فاقه انسان را مأیوس سازد).

نباید به هنگام نعمت فراوان شاد و شنگول و سرمست و مغرور شد، و به هنگام کمی نعمت و تنگی معیشت مأیوس و ناامید گردید. چون اینها اوضاع و احوالی

است که برابر حکمت خدا گریبانگیر مردمان می‌شود و بدیشان دست می‌دهد. دل با ایمان بـا آگـاهی از ایـن حکمت می‌داند که همه چیز در دست خدا است و بدو برگشت داده می‌شود، و همه چیز برابر قـانون و سـنّت ویژه، و مطابق با نظم و نظام ثابت، صورت می‌پذیرد، هرچند که اوضاع و احوال دگـرگون شـود و تـبدیل و تحویل به خود بیند:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

قطعاً در این (افزایش و کاهش نـعمتی کـه حکمت خـدا مقتضی می‌داند) نشانه‌های آشکاری (و دلائـل بـارزی است بر این کـه کـارها بـه دست دیگـری) است، بـرای کسانی که (حقّ و حقیقت را) باور می‌دارند.

⚫

وقتی که خـدا است کـه روزی را افـزایش یـا کـاهش می‌دهد، و او است که برابر اراده و مشیّت خود عـطاء می‌فرماید یا بازمی‌دارد، بدین منوال خدا برای مردمان راه را روشن می‌سازد، راهی که اموالشان در آن زیاد و فراوان می‌گردد و سودمند می‌افتد و سود می‌برد. پس آن‌گونه نیست که آنان گمان می‌برند، بلکه آن‌گونه است که خدا ایشان را بدان رهنمود می‌کند:

﴿ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ. ذٰلِکَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ؛ وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ. وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللهِ؛ وَ مَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴾.

(چون چنین است) پس حقّ نزدیکان (که نیکوئی و صلهٔ رحم است) و حقّ مستمندان و وامـاندگان در راه (کـه صدقه و زکات است) بده. این برای کسانی که ذات خدا را می‌جویند (و راه رضـا و جزای الله را مـی‌پویند) بـهتر (از هر چیز دیگری است) و آنان (که چنین کـنند) قـطعاً رستگارند. آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت (و بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌نماید)، و آنچه را که به عنوان زکات می‌پردازید و تنها ذات خدا را منظور نـظر مـی‌دارید، ایـن‌گونه کسـانی دارای پـاداش مـضاعف خواهند بود.

مادام که اموال، اموال خدا است، و خدا آن اموال را به برخی از بندگانش داده است، و صاحب اصلی اموال که خدا است مقرّر فرموده است بخشی از این امـوال بـه گروه‌ها و دسته‌هائی از بندگانش داده شود. این بخش را کسانی به آن گروه‌ها و دسته‌ها می‌دهند که اموال را در تصرّف دارند و از آن بهره‌مندند. بدین خاطر است که خدا این بخش از اموال را «حقّ» نامیده است. از زمرهٔ همچون گروه‌ها و دسته‌هائی که در اینجا ذکر شده‌انـد، عبارتند از:

﴿ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ﴾.

نزدیکان و مستمندان و واماندگان در راه.

هنوز مقدار زکات تعیین نگردیده است، و مستحقّان آن محدود و محصور نشده‌اند، ولی اصل اسـاسی زکـات مقرّر گردیده است. این اصل این است که اموال متعلّق به خدا است، چون که خدا دهندهٔ اموال است، و گروه‌ها و دسته‌هائی از محتاجان و نیازمندان در آن اموال حقّ و حقوقی دارند، و آن حـقّ و حـقوق از سـوی صـاحب حقیقی اموال مقرّر شده است. از راه کسی به دستشان می‌رسد که آن اموال را در اختیار دارد . . . این اصـل بنیادین دیدگاه اسلامی دربارهٔ اموال است. همهٔ شاخه‌ها و فروع در نظریّهٔ اقتصادی اسلام بدین اصل بـنیادین برمی‌گردد. پس مادام که اموال متعلّق به خدا است، در این صورت اموال تابع قوانین و مقرّراتی است که خدا دربارهٔ اموال وضع می‌کند و مشخّص می‌فرماید. زیرا خدا مالک اصلی اموال است، و باید در راه و روش به دست آوردن اموال، و در راه و روش رشـد و نـموّ و افزایش دادن اموال، و یـا در راه و روش خـرج کـردن اموال، تابع قوانین و مقرّرات خدا شد و بر آن رفت که او فرمان می‌دهد. آن کسی که اموال را در اختیار دارد آزاد نیست هرگونه که خود بخواهد در اموال خود دخل و تصرّف کند و به خرج و هزینهٔ آن بپردازد.

این خدا است که در اینجا صاحبان اموال، یعنی کسانی

را که به عنوان امناء اموال برگزیده است، به بهترین راه‌ها و روشهای رشد و نموّ دادن و رستگار شدن، راهنمائی می‌کند. این بهترین راه و روش دادن حقّ خویشاوندان و مستمندان و واماندگان در راه است، و به طور کلّی خرج کردن اموال در راه ذوالجلال است:

﴿ ذٰلِکَ خَیْرٌ لِلَّذِینَ یُرِیدُونَ وَجْهَ اللهِ؛ وَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

این برای کسانی که ذات خدا را می‌جویند (و راه رضا و جزای الله را می‌پویند) بهتر (از هر چیز دیگری است) و آنان (که چنین کنند) قطعاً رستگارند.

برخی از مردمان تلاش می‌کردند اموال خود را با عطاء کردن هدایائی به اشخاص ثروتمند افزایش دهند. هدایائی به افراد دارا بدهند تا هدایائی چندین برابر هدایای خود بدیشان بازگردانده شود! خداوند بزرگوار برایشان روشن فرمود که این راه و روش، راه و روش حقیقی رشد و نموّ دادن و فزونی بخشیدن اموال نیست:

﴿ وَمَا آتَیْتُمْ مِنْ رِباً لِیَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلاٰ یَرْبُو عِنْدَ اللهِ ﴾.

آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت (و بلکه خدا از آن می‌کاهد و نابودش می‌نماید).

این چیزی است که روایتها دربارهٔ مقصود این آیه بیان می‌دارند، هرچند که این نصّ به طور عام شامل همهٔ راه‌ها و روشهائی می‌شود که مردمان می‌خواهند در آن راه‌ها و بدان روشها و به هر شکلی از اشکال اموال و دارائی خود را افزایش دهند و فزونی بخشند[1] . . . در عین حال برای مردمان بیان داشته است که راه و روش حقیقی رشد و نموّ بخشیدن و افزایش دادن کدام است:

﴿ وَمَا آتَیْتُمْ مِنْ زَکَاةٍ تُرِیدُونَ وَجْهَ اللهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ﴾.

و آنچه را که به عنوان زکات می‌پردازید و تنها ذات خدا را منظور نظر می‌دارید، این‌گونه کسانی دارای پاداش مضاعف خواهند بود.

این وسیلهٔ تضمین شده برای چندین برابر کردن دارائی است: دادن اموال بدون مقابل و بدون انتظار چشم‌داشتی بجای آن. بلکه تنها منظور از آن رضای خداوند بزرگوار باشد و بس. مگر خدا نیست که رزق و روزی را افزایش و کاهش می‌دهد؟ آیا خدا نیست که به مردمان نعمت عطاء می‌کند یا نعمت را از ایشان بازمی‌گیرد؟ او است چیزی را که بخشندگان به خاطر یزدان می‌بخشند چندین برابر می‌گرداند. او است که اموال رباخواران و ریاکاران را کاهش می‌دهد، آن کسانی که اموال خود را برای خودنمائی و روی آوردن مردمان بدیشان هزینه کرده‌اند و داده‌اند . . . این حساب دنیوی است، و حساب اخروی برجای خود باقی است، و در آنجا هم پاداش مؤمنان چون ایشان چندین برابر می‌شود. پس این معامله‌ای است که هم در اینجا و هم در آنجا سود می‌برد!



از زاویهٔ رزق و روزی و کسب و کار، به چاره‌جوئی و چاره‌سازی مسألهٔ شرک می‌پردازد، و اثرات این مسأله را در زندگانی آنان و در زندگانی افراد پیش از ایشان پیجوئی می‌کند، و فرجام کار مشرکان پیشین را نشان می‌دهد، فرجامی که آثار برجای ماندهٔ مشرکان بر آن گواه است:

﴿ اللهُ الَّذِي خَلَقَکُمْ، ثُمَّ رَزَقَکُمْ، ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یُحْیِیکُمْ. هَلْ مِنْ شُرَکَائِکُمْ مَنْ یَفْعَلُ مِنْ ذٰلِکُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا یُشْرِکُونَ. ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا کَسَبَتْ أَیْدِي النَّاسِ، لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ. قُلْ: سِیرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلُ کَانَ أَکْثَرُهُمْ مُشْرِکِینَ ﴾.

خدا کسی است که شما را آفریده است، سپس (با عطاء کردن وسائل مادی و معنوی کسب و تهیّهٔ زمینهٔ معاش و آماده‌سازی محیط زیست) به شما روزی رسانده

۱- جز این که این راه و روش، حرام بودنی بسان حرام بودن ربای معروف همگانی ندارد. امّا این راه و روش، راه و روش افزایش پاک و محترمانه نیست.

است. بعد شما را می‌میراند، سپس دوباره زنده‌تان می‌گرداند. آیا در میان انبازهایتان (که برای خدا گمان می‌برید) کسی هست که چیزی از این (کارهای آفرینش و روزی‌رسانی و میراندن و زنده گرداندن) را انجام دهد؟ خدا دورتر و برتر از این است که برای او به انباز معتقد شوند (و او را در کنار بتهای سنگی و معبودهای ساختگی قرار دهند. همیشه چنین بوده است که) تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهائی پدیدار گشته است که مردمان انجام می‌داده‌اند. بدین وسیله خدا سزای برخی از کارهائی را که انسانها انجام می‌دهند بدیشان می‌چشاند تا این که آنان (بیدار شوند و از دست یازیدن به معاصی) برگردند. (ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: در زمین بگردید و بنگرید سرانجام کار پیشینیان به کجا کشیده است. (خواهید دید که خدا آنان را هلاک، و خانه و کاشانهٔ ایشان را ویران کرده است، زیرا که) بیشتر آنان مشرک بوده‌اند (و شرک مایهٔ تباهی است).

خدا مشرکان را با واقعیّت کارشان و حقائق حالشان رویاروی می‌گرداند، حقائقی که نمی‌توانند بدین چیز معتقد شوند که تنها خدا آن حقائق را آفریده است و پدیدار گردانده است. یا نمی‌توانند گمان برند که خدایان ادّعائی ایشان در آفرینش و پیدایش آن حقائق شرکت داشته‌اند. خدا مشرکان را رویاروی می‌گرداند به این که خدا ایشان را آفریده است، و او است که بدیشان رزق و روزی رسانده است، و خدا است که آنان را می‌میراند، و او ایشان را زنده می‌گرداند. آفرینش و پیدایش برایشان روشن است و بدان اقرار و اعتراف می‌نمایند، و امّا رزق و روزی، آنان نمی‌توانند گمان برند که خدایان ادّعائی ایشان، بدیشان رزق و روزی می‌رسانند. راجع به میراندن هم هیچ‌گونه دلیلی جز دلائل قرآن دربارهٔ آن در دست ندارند، و جز آن چیزهائی که قرآن راجع بدان اظهار می‌دارد سخنی نمی‌توانند بگویند. زنده گرداندن مانده است که مشرکان دربارهٔ آن ستیزه و جدال می‌کردند. خدا در لابلای این چیزهای مسلّم از زنده گرداندن صحبت می‌دارد تا با این وسیلهٔ یگانه و شگفتی که فطرتشان را مخاطب می‌سازد و از فراسوی انحرافی که گریبانگیرشان گردیده است با فطرتشان سخن می‌گوید. فطرت هم نمی‌تواند کار زنده شدن دوباره و رستاخیز و برگشت به زندگی مجدّد را انکار نماید. آنگاه از ایشان می‌پرسد:

﴿ هَلْ مِنْ شُرَكٰائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ؟ ﴾.

آیا در میان انبازهایتان (که برای خدا گمان می‌برید) کسی هست که چیزی از این (کارهای آفرینش و روزی‌رسانی و میراندن و زنده گرداندن) را انجام دهد؟.

منتظر پاسخ ایشان نمی‌ماند. چه این پرسش برای نفی است و به صورت سرکوبی آمده است و نیازمند پاسخ نمی‌باشد! تنها پیروی، برای تقدیس و تسبیح خدا بر آن زده می‌شود:

﴿ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ ﴾.

خدا دورتر و برتر از این است که برای او به انباز معتقد شوند (و او را در کنار بتهای سنگی و معبودهای ساختگی قرار دهند).

آنگاه برایشان پرده از ارتباط احوال و اوضاع زندگی با اعمال و افعال مردمان و کسب و کارشان برمی‌دارد. بیان می‌دارد که تباهی دلها و عقائد و اعمال آنان فساد و تباهی در زمین را پدید می‌آورد، و خشکی و آبی زمین را از این فساد و تباهی پر می‌سازد، و فساد و تباهی را بر زمین چیره می‌گرداند:

﴿ ظَهَرَ الْفَسٰادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِي النّٰاسِ ﴾.

(همیشه چنین بوده است که) تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهائی پدیدار گشته است که مردمان انجام می‌داده‌اند.

پیدایش تباهی و فساد و چیره شدن آن بدین شکل، بیهوده و سرسری صورت نمی‌پذیرد، و از روی

تصادف پدیدار و نمودار نمی‌شود. بلکه برابر تدبیر و تقدیر و قوانین و سنن خدا روی می‌دهد و سلطه پیدا می‌کند:

﴿ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذي عَمِلُوا ﴾.

بدین وسیله خدا سزای برخی از کارهائی را که انسانها انجام می‌دهند بدیشان می‌چشاند.

شرّ و فساد کرده‌اند و به آتش آن باید بسوزند، و باید به سبب شرّ و فسادشان رنج و بلا ببینند:

﴿ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

تا این که آنان (بیدار شوند و از دست یازیدن به معاصی) برگردند.

تا این که آنان برگردند و تصمیم بر مبارزهٔ با تباهی و فساد را بگیرند، و به سوی خدا و کار خوب و طیّ خطّ سیر راست و درست برگردند.

در پایان این گشت و گذار، ایشان را می‌ترساند و برحذر می‌دارد از این که همان مصیبتها و بلاهائی بدیشان برسد که به مشرکان پیش از ایشان رسیده است، و آنان عاقبت بسیاری از ایشان را می‌دانند، و عاقبت ایشان را در آثار برجای مانده‌شان می‌بینند بدان هنگام که در زمین به سیر و سیاحت و کوچ و مسافرت می‌پردازند و در راه از کنار آثارشان می‌گذرند:

﴿ قُلْ سيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذينَ مِنْ قَبْلُ كانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكينَ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: در زمین بگردید و بنگرید سرانجام کار پیشینیان به کجا کشیده است. (خواهید دید که خدا آنان را هلاک، و خانه و کاشانهٔ ایشان را ویران کرده است، زیرا که) بیشتر آنان مشرک بوده‌اند (و شرک مایهٔ تباهی است).

عاقبت ایشان همان است که می‌بینند وقتی که در زمین به سیر و سیاحت و کوچ و مسافرت می‌روند. این هم عاقبتی است که کسی را تشویق و ترغیب نمی‌کند که این راه را طیّ کند.

❁

هنگامی که بدین مقطع می‌رسند به راه دیگری اشاره می‌کند که روندگان آن گمراه نمی‌شوند، و به افق دیگری اشاره می‌کند که قصدکنندگان آن ناامید نمی‌شوند.

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ، يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ. مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ، وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ. لِيَجْزِيَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْكافِرينَ ﴾.

روی خود را به سوی آئین استوار و ماندگار (اسلام که سازگار با فطرت انسانی و مبنی بر یکتاپرستی است) متوجّه گردان، پیش از آن که روز عظیمی (قیامت نام) فرارسد که هیچ کسی نمی‌تواند آن را از خدا (به هم زند و از وقوع آن) جلوگیری کند. در آن روز مردمان به دسته‌ها و گروه‌های مختلف تقسیم می‌گردند: (بهشتیان و دوزخیان، و هریک با درجات و درکاتی خاصّ). کسانی که کافر شوند، کفرشان به زیان خودشان است (و وبال آن عاقبت دامنگیرشان می‌گردد) و کسانی که (ایمان داشته و) کارهای نیکو انجام دهند، (راه بهشت سرمدی و نعیم ابدی را) برای خود مهیّا می‌سازند. (مردمان از هم جدا می‌گردند) تا خداوند از فضل و لطف خود پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند، (چرا که ایشان محبوبان خدایند) ولی خدا کافران را دوست نمی‌دارد (تا ایشان را به حساب آورد و از آنان سخن بگوید).

تصویری را که از رویکرد به دین راست و درست می‌کشد، تصویر الهام‌بخشی است که از کمال رویکرد، و از جدّی بودن و استواری آن، تعبیر می‌کند:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدّينِ الْقَيِّمِ ﴾.

روی خود را به سوی آئین استوار و ماندگار (اسلام که سازگار با فطرت انسانی و مبنی بر یکتاپرستی است) متوجّه گردان.

در این تصویر اهتمام ورزیدن و بیدار و هوشیار گردیدن و چشم امید دوختن، و نگریستن به جهت والا

و افق بالا و رویکرد استوار در میان است.
این رهنمود برای نخستین بار در این سوره آمده است به مناسبت سخن از هواها و هوسهای جوراجور و از حزبها و دسته‌های گوناگون. در اینجا هم این رهنمود آمده است به مناسبت انبازها، روزی و چندین برابر شدن آن، فساد و تباهی ناشی از شرک، آنچه مردمان می‌کشند و می‌چشند در زمین به سبب ظهور فساد و چیره گردیدن تباهی، و سرانجام مشرکان در زمین. بدین مناسبتها این رهنمود می‌آید و سزا و جزای اخروی و بهرهٔ مؤمنان و کافران را در آنجا بیان می‌دارد، و ایشان را می‌ترساند از روزی که هیچ کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد و نگذارد که خدا چنین روزی را پدیدار گرداند، روزی که مردمان در آن به دو دسته و گروه تقسیم می‌شوند:

﴿ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ ﴾.

کسانی که کافر شوند، کفرشان به زیان خودشان است (و وبال آن عاقبت دامنگیرشان می‌گردد) و کسانی که (ایمان داشته و) کارهای نیکو انجام دهند، (راه بهشت سرمدی و نعیم ابدی را) برای خود مهیّا می‌سازند.

«يَمْهَدُونَ» به معنی «يُمَهِّدُونَ» است که مراد آماده ساختن و مهیّا کردن است. انگار کسانی که کارهای نیکو انجام می‌دهند، گهوارهٔ آسایش خود را تدارک می‌بینند، و راه یا جولانگاه خوش و آرامش خویش را مهیّا می‌کنند. همهٔ این مفاهیم، سایه‌هائی است که فراهم می‌آید و هماهنگ می‌گردد تا سرشت کارهای نیکو و وظائف و تکالیف پسندیده را به تصویر بکشند. کسانی که کارهای پسندیده می‌کنند، دراصل برای خود گهوارهٔ خوشبختی خودشان را آماده می‌کنند و تدارک می‌بینند، و اسباب و وسائل آسایش و آرامش خویشتن را مهیّا می‌سازند، در همان لحظه‌ای که به کارهای نیکو و به انجام وظیفه می‌پردازند، نه بعد از گذشت آن لحظه. این هم سایه‌ای است که تعبیر سخن می‌افکند. آن تعبیر این است:

﴿ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ ﴾.

تا خداوند پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته و بایسته کرده‌اند.

﴿ مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

از فضل و لطف خود.

چه هیچ کسی از فرزندان آدم با عمل خود سزاوار بهشت نمی‌گردد، و هر اندازه کار بکند نمی‌تواند شکر جزئی از فضل و لطف خدا را بجای آورد. خدا فضل و لطف و مرحمت خود را شامل مؤمنان می‌گرداند، و خداوند سبحان از کافران بیزار است و از ایشان بدش می‌آید:

﴿ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ الْكٰافِرِينَ ﴾.

قطعاً خدا کافران را دوست نمی‌دارد.



بعد از آن، روند قرآنی با ایشان چرخش و گردش دیگری را می‌آغازد و در آن برخی از نشانه‌های شناخت یزدان را نشان می‌دهد، و بدانان می‌نمایاند که در این نشانه‌ها چه فضل و لطف و مهر و مرحمتی از خدا نهفته است، از قبیل روزی و رزقی که بدیشان عطاء می‌فرماید، و هدایت و رهنمودی که بر ایشان نازل می‌نماید، و آنان با برخی از آن الطاف و انعام آشنا می‌گردند، و با برخی از آنها آشنا نمی‌شوند. ایشان با وجود این شکرگزاری نمی‌کنند و راهیاب نمی‌شوند:

﴿ وَ مِنْ آيٰاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيٰاحَ مُبَشِّرٰاتٍ، وَ لِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ، وَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ، وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلىٰ قَوْمِهِمْ فَجٰاءُوهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ، فَانْتَقَمْنٰا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا، وَ كٰانَ حَقّاً عَلَيْنٰا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ. اللّٰهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيٰاحَ، فَتُثِيرُ سَحٰاباً، فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمٰاءِ كَيْفَ يَشٰاءُ، وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً، فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلاٰلِهِ، فَإِذٰا أَصٰابَ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ. وَ إِنْ كٰانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ. فَانْظُرْ إِلىٰ آثٰارِ رَحْمَةِ

اللهِ کَیْفَ یُحْیِی الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا. إِنَّ ذٰلِکَ لَمُحْیِی الْمَوْتیٰ، وَ هُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ. وَ لَئِنْ أَرْسَلْنٰا ریحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ یَکْفُرُونَ ﴾.

از جملهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت) خدا این است که خداوند بادها را به عنوان مژده‌رسان (به نعمتهای گوناگون، همچون نزول باران و تلقیح گیاهان و تکان دادن آبهای فراوان و تغییر هوا و غیره) می‌فرستد. کشتیها هم با اراده و اجازهٔ او به حرکت درآیند، و شما نیز از لطف و فضل الهی برخوردار گردید و (خدا را) سپاسگزار باشید. ما قبل از تو پیغمبرانی را به سوی اقوامشان فرستاده‌ایم و آنان دلائل واضح و آشکاری (از معجزات ربّانی و منطق عقلانی) برای این اقوام آورده‌اند (و مردمان گروهی ایمان آورده و گروهی به مخالفت برخاسته‌اند). پس ما از بزهکاران انتقام گرفته‌ایم (و مؤمنان را یاری کرده‌ایم) و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است. خدا کسی است که بادها را وزان می‌سازد و بادها ابرها را برمی‌انگیزد. سپس خدا آن‌گونه که بخواهد ابرها را در (پهنهٔ) آسمان می‌گستراند و آنها را به صورت توده‌هائی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد و (پس از تلقیح، ای انسان) تو می‌بینی که از لابلای آنها بارانها فرو می‌بارد، و هنگامی که آن (باران حیات‌بخش) را بر کسانی از بندگانش می‌باراند، آنان خوشحال و مسرور می‌گردند. هرچند که (لحظاتی) پیش از نزول باران، ناامید و سرگردان بوده باشند. به آثار (باران یعنی) رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند. آن کس (که زمین مرده را این چنین با نزول باران زنده می‌کند) زنده‌کنندهٔ مردگان (در رستاخیز) است و او بر همه چیز توانا است. اگر ما بادی (داغ و سوزان) را وزان سازیم و براثر آن (افراد ضعیف‌الایمان) زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، راه ناشکری و کفران پیش می‌گیرند.

یزدان سبحان در این آیات میان روان کردن بادها به عنوان مژده‌رسان، روانه کردن پیغمبران همراه با دلائل روشن، کمک کردن و پیروز گرداندن مؤمنان توسّط پیغمبران، باراندن بارانهای زندگی‌بخش و زندگی‌آفرین، و زنده گرداندن مردگان و رستاخیز ایشان، گرد می‌آورد . . . این هم همایشی است که معنی ویژهٔ خود را دارد . . . همهٔ اینها از مرحمت خدا است، و همهٔ اینها از قانون و سنّت خدا پیروی می‌کنند. میان نظم و نظام جهان، و رسالتهای پیغمبران که هدایت را به همراه داشته‌اند، و کمک کردن و پیروز گرداندن مؤمنان، پیوند استوار و رابطهٔ محکمی است. همهٔ اینها از زمرهٔ آیات و نشانه‌های خدا است، و از جملهٔ نعمت و رحمت او است. زندگی مردمان بدانها وابسته است، و همهٔ آنها با نظام اصلی جهان تعلّق و ارتباط دارند.

﴿ وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنْ یُرْسِلَ الرِّیٰاحَ مُبَشِّرٰاتٍ ﴾.

از جملهٔ نشانه‌های (دالّ بر قدرت) خدا این است که خداوند بادها را به عنوان مژده‌رسان (به نعمتهای گوناگون، همچون نزول باران و تلقیح گیاهان و تکان دادن آبهای فراوان و تغییر هوا و غیره) می‌فرستد.

بادها مژدهٔ بارش بارانها را می‌دهند. آنان هم از روی تجربه و آگاهی خود می‌دانستند بادهائی که موجب بارش بارانها می‌شوند کدامند، و از وزش آنها شاد و خرّم می‌شدند.

﴿ وَ لِیُذیقَکُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ﴾.

تا شما را از رحمت خود بچشاند.

تا شما را از رحمت خود با آثار این مژده که سرسبزی و رشد و نموّ کشتزارها و گیاهان است برخوردار بگرداند و بچشاند.

﴿ وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ بِأَمْرِهِ ﴾.

و کشتیها هم با اراده و اجازهٔ او به حرکت درآیند.

کشتیها به حرکت درمی‌آیند با نیروی بادها و به پیش راندن آنها، و یا با تشکیل رودبارها و رودخانه‌هائی که از آب بارانها فراهم می‌آیند، و کشتیها در آنها به حرکت درمی‌آیند. گذشته از اینها کشتیها به فرمان یزدان و برابر قانون و سنّت او به حرکت درمی‌آیند، قانونی که جهان را بر آن سرشته است. کشتیها در سایهٔ

اندازه‌گیری دقیق اشیاء و آفرینش هر چیزی به اندازهٔ لازم و با ویژگی خاصّ و انجام وظیفهٔ ویژه، روان می‌شوند و به حرکت درمی‌آیند. در پرتو همین سنجش دقیق و آفرینش لازم و ویژگی خاصّ و انجام وظیفهٔ ویژه است که کشتیها بر سطح آبها روان می‌گردند و به حرکت درمی‌آیند و به پیش می‌تازند، و بادها آنها را برمی‌انگیزند و آنها بر پشت امواج سوار می‌شوند و سینهٔ امواج را می‌شکافند. هر چیزی در پیش خدا دارای اندازهٔ ویژه و لازم است . . .

﴿ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

و تا شما نیز از لطف و فضل الهی برخوردار گردید.

تا از فضل و لطف الهی در کوچها و مسافرتهای بازرگانی، و در کشت و زرع و درو کردن و برداشت محصولات، و در دریافت و پرداخت، بهره ببرید و استفاده بکنید. همهٔ اینها از فضل و لطف خدائی است که همه چیز را آفریده است و هر چیزی را به مقدار لازم و با ویژگی خاصّ خود آفریده است و کاملاً همه چیز را سنجیده است و اندازه‌گیری کرده است.

﴿ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

و تا این که شما (خدا را) سپاسگزاری کنید.

بدان امید که شما نعمتهای خدا را در همهٔ این چیزها سپاسگزاری نمائید . . . این سخنان توجّه دادن مردمان به چیزی است که لازم است بندگان با آن با نعمت خداوند منّان رویاروی شوند.

روانه کردن بادها به عنوان مژده‌رسانهائی بسان روانه کردن پیغمبران همراه با دلائل روشن و براهین متقن است:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلاً إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ﴾.

ما قبل از تو پیغمبرانی را به سوی اقوامشان فرستاده‌ایم و آنان دلائل واضح و آشکاری (از معجزات ربّانی و منطق عقلانی) برای این اقوام آورده‌اند (و مردمان گروهی ایمان آورده و گروهی به مخالفت برخاسته‌اند).

ولی مردمان با این رحمت خدا ـ که بزرگ‌تر و والاتر است ـ آن‌گونه رویاروی نشده‌اند و پذیره نرفته‌اند که با بادهای مژده‌رسان رویاروی شده‌اند و پذیرفته رفته‌اند. و از این رحمت ـ که سودمندتر و ماندگارتر است ـ آن‌گونه سود نبرده‌اند و منتفع نگردیده‌اند که از باران و آب سود برده‌اند و منتفع شده‌اند! مردمان در برابر پیغمبران دو گروه شده‌اند: مجرمان و بزهکارانی که ایمان نمی‌آورند و نمی‌اندیشند و از آزار رساندن به پیغمبران و بازداشتن مردمان از راه یزدان بازنمی‌ایستند. دستهٔ دیگر مؤمنانی هستند که آیات خدا را درک و فهم می‌کنند، و رحمت او را سپاس می‌گویند، و به وعدهٔ خدا ایمان و اطمینان دارند، و از مجرمان و بزهکاران تحمّل می‌کنند آنچه تحمّل می‌کنند . . . آن‌گاه فرجامی پیش می‌آید که با دادگری خدا و با وعدهٔ محکم و استوار او متّفق و همآوا است:

﴿ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا. وَ كَانَ حَقّاً عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

ما از بزهکاران انتقام گرفته‌ایم (و مؤمنان را یاری کرده‌ایم) و همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است.

پاک و منزّه و والامقام خدائی است که بر خود پیروزی مؤمنان را واجب گردانده است، و آن را حقّی بر خویشتن شمرده است. این هم از روی فضل و کرم او است. این حقّ را در این ساختار قاطعانه‌ای که احتمال شکّ و شبهه‌ای بدان نمی‌رود برای مردمان مؤکّد فرموده است. مگر نه این است که گوینده خداوند نیرومند و چیره و توانا و بزرگوار است، آن خدائی که بر بندگان خود غالب و چیره است، و او فرزانه و آگاه است؟ خداوند این سخن را می‌فرماید و بدان از اراده و مشیّت خود که ردخور و برگشت ندارد، و از سنّت خود که تخلّف‌ناپذیر است، و از قانونی که بر هستی فرمانروا است، تعبیر می‌فرماید.

گاهی این پیروزی ـ برابر سنجش و ارزیابی انسانها ـ به تأخیر می‌افتد و کند در می‌رسد. این بدان جهت

است که مردمان کارها را به گونه‌ای محاسبه می‌کنند و برآورد می‌نمایند که جدای از محاسبه و برآورد یزدان است. احوال و اوضاع را به گونه‌ای ارزیابی می‌کنند و می‌سنجند که خدا بدان‌گونه ارزیابی نمی‌کند و نمی‌سنجد. خدا وعدهٔ خود را تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌گرداند طبق مشیّت و خواست و قانون و سنّت خود در وقتی که می‌خواهد و می‌داند. گاهی حکمت و فلسفهٔ تعیین وقت و ارزیابی و سنجش خدا برای مردمان پیدا و روشن می‌گردد، و گاهی پدیدار و آشکار نمی‌شود. در هر صورت آنچه خدا می‌خواهد و خواست او است خوب و پسندیده است، و وقتی که او تعیین و مقرّر می‌دارد صحیح و درست است. وعدهٔ قاطعانهٔ یزدان یقیناً روی می‌دهد و قطعاً بدان وفا می‌شود، و شکیبایان آن را چشم می‌دارند و می‌پایند با اطمینان و یقین کاملی که بدان دارند.

بعد از آن، روند قرآنی به پیش می‌رود و مقرّر می‌دارد که خدا است که بادها را روانه می‌کند، و بارانها را می‌باراند، و زمین را پس از مرگش زنده می‌گرداند، و به همین صورت خدا مردگان را زنده می‌گرداند و برانگیخته می‌شوند و به رستاخیز گسیل می‌گردند . . .
این سنّت یگانه، و شیوهٔ یگانه است، و حلقه‌هائی در زنجیرهٔ قانون بزرگ و والایند:

﴿ اللهُ الَّذي يُرْسِلُ الرِّياحَ ﴾.

خدا کسی است که بادها را وزان می‌سازد.

خدا بادها را روان و وزان می‌سازد برابر قانونی که در هستی این جهان و در سازماندهی و اداره کردن آن دارد.

﴿ فَتُثيرُ سَحاباً ﴾.

بادها ابرها را برمی‌انگیزند.

بادها بخارهای آبهای زمین را بالا می‌برند، بخارهائی که از توده‌های آبهای زمین برمی‌خیزند.

﴿ فَيَبْسُطُهُ فِي السَّماءِ ﴾.

سپس خدا ابرها را در (پهنهٔ) آسمان می‌گستراند.

ابرها را می‌گستراند و پهن و گسترده می‌گرداند.

﴿ وَ يَجْعَلُهُ كِسَفاً ﴾.

و آنها را به صورت توده‌هائی بالای یکدیگر انباشته و متراکم می‌دارد.

ابرها را گرد می‌آورد و انباشته می‌کند و تکّه‌ها و لکّه‌هائی را روی تکّه‌ها و لکّه‌هائی متراکم می‌نماید. یا بعضیها با بعضیها برخورد می‌کنند و به یکدیگر می‌پیوندند، یا جرقه‌های برق میان چینهای ابر، یا میان دو قطعه ابر درمی‌گیرد.

﴿ فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ ﴾.

تو می‌بینی که از لابلای آنها بارانها فرو می‌بارد.

«وَدْق» باران است که از لابلای ابرها پائین می‌ریزد.

﴿ فَإِذا أَصابَ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ إِذا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴾.

هنگامی که آن (باران حیات‌بخش) را بر کسانی از بندگانش می‌باراند، آنان خوشحال و مسرور می‌گردند.

این خوشحالی و سرور را جز کسانی چنانکه باید درک و فهم نمی‌کنند که آنان سر و کار مستقیم با باران داشته باشند. عربها از همه کس بهتر با این اشاره آشنایند. سراسر زندگی ایشان به آب آسمان بستگی دارد. اشعارشان و اخبارشان با گرمی و حرارت و با عشق و علاقه و با احترام و بزرگداشت شگفتی نام باران را در خود گرد آورده است!

﴿ وَ إِنْ كانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ ﴾.

هرچند که (لحظاتی) پیش از نزول باران، ناامید و سرگردان بوده باشند.

این بیانِ وضع و حال ایشان است که پیش از نزول باران دارند: یأس و ناامیدی و جمود و رکود پیرامون آنان را گرفته است و بر ایشان خیمه زده است . . .
سپس آنان شادمان و خوشحال می‌گردند . . .

﴿ فَانْظُرْ إِلىٰ آثارِ رَحْمَةِ اللهِ! ﴾.

به آثار (باران یعنی) رحمت الهی بنگر.

به آثار رحمت خدا در درونهای شاد بنگر، درونهائی که

بعد از نا امیدی لبریز از سرور و شادمانی گردیده‌اند. به آثار رحمت خدا بنگر که در سرزمین شاد پدیدار گردیده است پس از جمود و رکودی که داشته است. به آثار رحمت خدا در حیاتی بنگر که به خاک و به دلها می‌خزد.

﴿ فَانْظُرْ إِلىٰ آثارِ رَحْمَةِ اللهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها ﴾.

به آثار (باران یعنی) رحمت الهی بنگر که چگونه زمین را پس از مردنش زنده می‌کند.

این حقیقت، واقعی و دیدنی است. نیازی به بیش از نگریستن و اندیشیدن ندارد. بدین جهت قرآن آن را دلیل و برهانی بر مسألهٔ رستاخیز و زنده گرداندن در آخرت قرار می‌دهد، هم بدان شیوه که اسلوب مجادله و مباحثهٔ قرآنی است، مجادله و مباحثه‌ای که از صحنه‌های دیدنی هستی، و از واقعیّت زندگی دیدنی، ماده و برهان خود را برمی‌گیرد، و از گسترهٔ فراخ هستی، جولانگاه و میدان خود را ترتیب می‌دهد و تهیّه می‌بیند:

﴿ إِنَّ ذٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتىٰ ﴾.

آن کس (که زمین مرده را این چنین با نزول باران زنده می‌کند) زنده‌کنندهٔ مردگان (در رستاخیز) است.

﴿ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

و او بر همه چیز توانا است.

این آثار رحمت خدا در زمین است که صدق این وعده را بیان می‌دارد و این فرجام را تأکید می‌کند.

روند قرآنی بعد از بیان این حقیقت، به پیش می‌رود در به تصویر کشیدن حال و احوال قومی که از بادهائی که آب را برمی‌دارند شادمان می‌گردند، و از آثار رحمت الهی به هنگام نزول آن از آسمان خوشحال می‌شوند و می‌آسایند... روند قرآنی در به تصویر کشیدن حال و احوالشان به پیش می‌رود بدان هنگام که باد را زردرنگ می‌بینند به سبب شن و خاکی که با خود حمل می‌کند نه به سبب آب و ابری که برمی‌دارد ـ همچون بادی کشت و زرع را نابود می‌کند، و پستانها را بدون شیر می‌گرداند ـ یا بادی که براثر وزیدن آن کشت و زرع زرد می‌گردد، و به گیاهان خشک و پرپری تبدیل می‌شود:

﴿ وَ لَئِنْ أَرْسَلْنا ريحاً فَرَأَوْهُ مُصْفَرّاً لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ﴾.

اگر ما بادی (داغ و سوزان) را وزان سازیم و براثر آن (افراد ضعیف‌الایمان) زراعت و باغ خود را زرد و پژمرده ببینند، راه ناشکری و کفران پیش می‌گیرند.

براثر خشم و ناامیدی ناشکری می‌کنند و کفر می‌ورزند، بجای این که تسلیم قضا و قدر یزدان شوند، و با تضرّع و زاری به آستانهٔ یزدان رو کنند تا بلا و مصیبت را از ایشان بزداید و برطرف نماید. این هم حال و وضع کسی است که به قضا و قدر خدا ایمان ندارد، و با بینش خود به حکمت خدا در کار تقدیر و تدبیرش پی نمی‌برد، و دست خدا را نمی‌بیند که در پشت سر حوادث قرار دارد و سراسر این جهان را هماهنگ می‌سازد و نظم و نظام می‌بخشد، و هر کاری و هر حادثه‌ای را برابر آن هماهنگی و نظم و نظام شامل و فراگیر مقرّر و مقدّر می‌نماید، هماهنگی و نظم و نظامی که سراسر جهان را دربر می‌گیرد. آن جهانی که تمام اجزاء و بخشهای آن با یکدیگر پیوند و ارتباط دارد.



در همین حدّ و مرز به تصویر کشیدن زیر و رو شدن انسانها برابر هواها و هوسهایشان، و ایمان نیاوردن به نشانه‌های شناخت یزدان که در جهان پیرامونشان مجسّم و برجسته آنها را می‌بینند، و درک و فهم نکردن حکمت و فلسفه‌ای که یزدان در فراسوی حوادث و وقائعی قرار داده است که آنها را مشاهده می‌کنند، در همین حدّ و مرز، روند قرآنی خطاب را متوجّه پیغمبر خدا ﷺ می‌سازد و او را دلداری می‌دهد از این که تلاش او در هدایت بسیاری از مردمان شکست خورده است، و این شکست را به سرشت آنان برمی‌گرداند، سرشتی که او هیچ‌گونه چاره‌ای در آن ندارد، و همچنین

این شکست را به کوری بینش ایشان حواله می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ فَإِنَّکَ لاٰ تُسْمِعُ الْمَوْتیٰ وَ لاٰ تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعاٰءَ إِذاٰ وَلَّوْا مُدْبِرِینَ، وَ ماٰ أَنْتَ بِهاٰدِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلاٰلَتِهِمْ، إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِناٰ فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴾.

تو (ای پیغمبر!) نمی‌توانی صدای خود را به گوش مردگان برسانی (و کافران را مؤمن گردانی) و نمی‌توانی صدا را به گوش کران برسانی، هنگامی که روی برمی‌گردانند و می‌روند. همچنین تو نمی‌توانی نابینایان (کوردلی را که صندوق دل خود را بر روی حقّ بسته‌اند) از گمراهیشان (نجات و به راستای جادۀ حقّ) راهنمائی کنی. تو تنها می‌توانی (سخنان حقّ خود را) به گوش کسانی برسانی که آیات ما را باور می‌دارند، چرا که آنان تسلیم (حقّ و حقیقت) هستند.

روند قرآنی ایشان را به تصویر می‌کشد به صورت مردگانی که حیاتی در جسم خود ندارند، و کرانی که گوش شنوا ندارند، و کورانی که به راه راست راهیاب نمی‌شوند . . . کسی که احساس او از جهان ببرد و قوانین و سنن جهان را درک و فهم نکند، مرده‌ای بشمار است که حیاتی در پیکر ندارد. بلکه حیاتی که دارد حیات حیوانی است. بلکه از حیوان هم گمراه‌تر و کم‌تر است. چه حیوان به فرمان فطرتی که کم‌تر بدو خیانت می‌کند راهیاب می‌شود! کسی که به آیاتی از آیات خدا گوش فرا نمی‌دهد، آیاتی که دارای سلطه و قدرت نافذ در دلها است، کر است هرچند که دارای دو گوش باشد و فرکانس و امواج صداها را بشنود! کسی که نشانه‌های خداشناسیِ پراکنده در صفحات جهان را نبیند، کور است هرچند که همچون حیوان دو چشم داشته باشد!

﴿ إِنْ تُسْمِعُ إِلاّٰ مَنْ يُؤْمِنُ بِآيٰاتِناٰ فَهُمْ مُسْلِمُونَ ﴾.

تو تنها می‌توانی (سخنان حقّ خود را) به گوش کسانی برسانی که آیات ما را باور می‌دارند، چرا که آنان تسلیم (حقّ و حقیقت) هستند.

این چنین کسانیند که دعوت را می‌شنوند و می‌پذیرند، زیرا دلهایشان زنده است، و چشمانشان باز است، و فهم و شعورشان سالم است. بدین خاطر آنان می‌شنوند و تسلیم می‌شوند، و دعوت جز این نمی‌کند که فطرتشان را بیدار می‌گرداند و فطرتشان پاسخ می‌گوید و می‌پذیرد.



بعد از آن، روند قرآنی برمی‌گردد تا ایشان را به چرخش و گردش تازه‌ای ببرد، و آنان را نه در صحنه‌های جهان پیرامونشان، بلکه در زوایای اندرون خودشان به سیر و سیاحت بکشاند، و حالتهای پیدایش ایشان بر این زمین را بدانان بنمایاند. این چرخش و گردش را تا نهایت خود در زندگی دنیوی طول می‌دهد، با پیوند استواری که میان دو زندگی این جهان و آن جهان است:

﴿ اللّٰهُ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ، ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفاً وَ شَيْبَةً ـ يَخْلُقُ ماٰ يَشاٰءُ ـ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ. وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاٰعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ماٰ لَبِثُوا غَيْرَ ساٰعَةٍ. كَذٰلِكَ كاٰنُوا يُؤْفَكُونَ. وَ قاٰلَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيماٰنَ: لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتاٰبِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ، فَهٰذاٰ يَوْمُ الْبَعْثِ، وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ. فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴾.

خداوند همان کسی است که شما را از (چیزی سراپا) ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوّت و قدرت بخشیده است، و آن‌گاه ضعف و پیری را جایگزین این قوّت و قدرت ساخته است. آخر خداوند هرچه را بخواهد می‌آفریند (و از هیچ، چیز می‌سازد) و او بس آگاه و توانا است (و می‌داند چگونه شما را بیافریند و چرخۀ وجود شما را چگونه بگرداند). روزی که قیامت برپا می‌شود، گناهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی در (دنیا و جهان برزخ) ماندگار نبوده‌اند! این چنین آنان (در دنیا توسّط شیاطین و شیاطین صفتان از درک حقیقت و راه درست) بازداشته شده‌اند! (و هم اینک گرفتار عذاب ابدی گشته‌اند. بدا به

حالشان!). کسانی که بدیشان علم و ایمان عطاء شده است، می‌گویند: شما بدان اندازه که خدا مقدّر فرموده بود (در دنیا و جهان برزخ) تا روز رستاخیز ماندگار بوده‌اید، این روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانسته‌اید (که چنین روزی حقّ است و فرا می‌رسد). در آن روز عذرخواهی ستمگران سودی به حالشان ندارد، و برایشان جلب رضایت نمی‌شود.

این چرخش و گردش طولانی است. اوائل این چرخش و گردش را در زندگانی دیدنی خود مشاهده می‌کنند، و اواخر آن را به صورت مؤثّری و به شکل واضحی می‌بینند و دید می‌زنند، بدان‌گونه که انگار هم اینک جلو آنان حاضر و آماده است. چرخش و گردش الهامگرانه و پیام‌آوری است برای کسی که دلی داشته باشد، یا این که گوش فرادهد و غافل نباشد.

﴿ اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ﴾.

خداوند همان کسی است که شما را از (چیزی سراپا) ضعف آفریده است.

نفرموده است: شما را ضعیف آفریده است. یا نفرموده است: شما را در حالت ضعیفی آفریده است. بلکه فرموده است:

﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ﴾.

شما را از ضعف آفرید است.

انگار ضعف مادّه اوّلیّه‌ای است که وجودشان از آن ساخته شده است . . . ضعفی که آیه بدان اشاره دارد دارای معانی گوناگون و نمودهای پراکنده در هستی این انسان است.

از جمله ضعف بنیاد بدن است که در نخستین سلول کوچک باریک و نازکی مجسّم است و جنین از آن تشکیل می‌گردد. آن‌گاه این ضعف در جنین و احوال و مراتب آن نمودار است که او در همهٔ آن احوال و مراتب بسیار سست و ضعیف است. سپس این ضعف در نوزاد و کودک تا می‌رسد به سنّ جوانی، و درشتی اندام پدیدار است.

گذشته از اینها مراد ضعفِ ماده‌ای است که انسان از آن آفریده شده است که گِل است، گِلی که اگر نفخه‌ای از روح متعلّق به خدا در آن دمیده نمی‌شد همیشه به صورت مادی خود می‌مانْد یا به صورت حیوانی خود ماندگار می‌شد. این هم با مقایسهٔ با خلقت بشری ضعیفِ ضعیف است.

از اینها هم بگذریم ضعف هستی روانی در برابر کششها و انگیزه‌ها، و آرزوها و هواها و هوسها است که اگر نفخهٔ آسمانی روح در میان نبود، و اگر اراده‌ها و استعدادها در بنیاد آدمی آفریده نمی‌شد، این پدیدهٔ انسان نام از حیوانی که فرمانبردار الهام است ضعیف‌تر می‌شد.

﴿ اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ﴾.

خداوند همان کسی است که شما را از (چیزی سراپا) ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوّت و قدرت بخشیده است.

قوّت و قدرت بخشیده است در تمام معانی و مراتب ضعفی که از آنها سخن رفت، قوّت و قدرت در وجود جسمانی، و در ساختار انسانی، و در هستی روانی و عقلانی.

﴿ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ﴾.

آن‌گاه ضعف و پیری را جایگزین این قوّت و قدرت ساخته است.

ضعف و ناتوانی وجود انسانی به طور کلّی. چه پیری سرازیر شدن به دوران کودکی است با تمام نمادها و سیماهائی که دارد. گاهی سرازیر شدن روانی ناشی از ضعف اراده هم به همراه دارد، تا بدانجا که پیر گاه گاهی لغزشها و سکندریهائی دارد همان‌گونه که کودک لغزشها و سکندریهائی دارد، و با استمداد از اراده‌اش نمی‌تواند خویشتن را بپاید. همراه پیری سفیدی موها است که بیانگر سیما و نمای پیری است.

این احوال و مراتبی که کسی از فرزندان فنا و نابودی از دست آنها نمی‌تواند بگریزد و به در رود، و این احوال و مراتبی که یک بار هم درنمی‌گذرد از کسی که

مهلت ماندن بدو داده می‌شود و عمر زیادی را سپری می‌کند، و یک بار هم کندی روا نمی‌دارد تا دیرتر از موعد مقرّر بیاید، این احوال و مراتبی که بر سر این پدیدهٔ بشری می‌آید، گواهی می‌دهد که همهٔ این احوال و مراتب و تحوّلات و دگرگونیها با دست قدرتی انجام می‌پذیرد که هرچه را بخواهد می‌آفریند، و هرچه را بخواهد مقدّر و مقرّر می‌فرماید، و برای هر آفریده‌ای اجل و احوال و مراتب حیات او را برابر دانش مورد وثوق و تقدیر و تدبیر دقیق، ترسیم می‌کند:

﴿ يَخْلُقُ مٰا يَشٰاءُ وَ هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ﴾.

خداوند هرچه را بخواهد می‌آفریند، و او بس آگاه و توانا است.

این پیدایش استوار مقدّر و مقرّر هم باید که پایانی داشته باشد که ترسیم و تعیین گردیده است. روند قرآنی همچون پایانی را در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت ترسیم می‌کند، صحنه‌ای که سرشار از جنبش و گفتگو به شیوهٔ قرآن است:

﴿ وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مٰا لَبِثُوا غَيْرَ سٰاعَةٍ ﴾.

روزی که قیامت برپا می‌شود، گناهکاران سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی در (دنیا و جهان برزخ) ماندگار نبوده‌اند.

بدین منوال در نظرشان همهٔ چیزهائی که تا به امروز پشت سر نهاده‌اند کم و اندک و ناچیز می‌نماید. قسم می‌خورند: غیر از یک ساعت ماندگار نبوده‌اند. احتمال دارد سوگند ایشان بر مدّت ماندگاری آنان در گورها باشد، و این احتمال هم دارد سوگند آنان بر مدّت ماندگاری ایشان در زمین به صورت زنده و مرده باشد.

﴿ كَذٰلِكَ كٰانُوا يُؤْفَكُونَ ﴾.

چنین آنان (در دنیا توسّط شیاطین و شیاطین‌صفتان از درک حقیقت و راه درست) بازداشته شده‌اند! (و هم اینک گرفتار عذاب ابدی گشته‌اند. بدا به حالشان!).

این‌گونه از حقّ، و از ارزیابی درست بازداشته می‌شوند و دور می‌افتند تا این که دارندگان دانش درست ایشان را به ارزیابی صحیح برمی‌گردانند:

﴿ وَ قٰالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمٰانَ: لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ. فَهٰذٰا يَوْمُ الْبَعْثِ. وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ ﴾.

کسانی که بدیشان علم و ایمان عطاء شده است، می‌گویند: شما بدان اندازه که خدا مقدّر فرموده بود (در دنیا و جهان برزخ) تا روز رستاخیز ماندگار بوده‌اید. این روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانسته‌اید (که چنین روزی حقّ است و فرا می‌رسد).

این کسانی که علم و ایمان بدیشان عطاء شده است گمان می‌رود همان مؤمنانی باشند که به قیامت ایمان داشته‌اند، و فراسوی نماد زندگی دنیا را درک و فهم نموده‌اند. معلوم است که آنان دارای علم صحیح و آگاهی درست می‌باشند و مؤمنان بینا و دانا بشمار می‌آیند. هم ایشان هستند که در اینجا کار را به تقدیر و علم خدا حواله می‌دارند:

﴿ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ إِلىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ ﴾.

شما بدان اندازه که خدا مقدّر فرموده بود (در دنیا و جهان برزخ) تا روز رستاخیز ماندگار بوده‌اید.

این مدّت مقرّری است که تعیین شده بود. حال این مدّت چه طولانی بوده باشد و چه کوتاه مهمّ نیست. این همان موعد مشخّص است و هم اینک تحقّق پذیرفته است و واقعیّت پیدا کرده است:

﴿ فَهٰذٰا يَوْمُ الْبَعْثِ. وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لاٰ تَعْلَمُونَ ﴾.

این روز رستاخیز است ولی شما نمی‌دانسته‌اید (که چنین روزی حقّ است و فرا می‌رسد).

آن‌گاه روند قرآنی صحنه را با نتیجهٔ کلّی پایان می‌دهد، به گونهٔ چکیده و مختصری که به تصویر می‌کشد چیزی را که در فراسوی صحنه است و به ستمگرانی دست می‌دهد که روز سزا و جزا را تکذیب می‌کرده‌اند:

﴿ فَيَوْمَئِذٍ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴾.

در آن روز عذرخواهی ستمگران سودی به حالشان

ندارد، و برایشان جلب رضایت نمی‌شود.

معذرت ایشان پذیرفته نمی‌گردد، و کسی ایشان را در برابر کاری که کرده‌اند سرزنش نمی‌کند، یا از ایشان درخواست نمی‌گردد معذرت بخواهند. چه امروز روز عقاب و عذاب است نه روز سرزنش و عتاب!



از این صحنهٔ بد و ناامیدکننده ایشان را به چیزی برمی‌گرداند که در دنیا می‌کرده‌اند که سرکشی و تکذیب است . . . این هم عاقبت سرکشی و تکذیب ایشان است:

﴿ وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فی هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ کُلِّ مَثَلٍ؛ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآیَةٍ لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا: إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُبْطِلُونَ. کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ الَّذینَ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

ما در این قرآن برای مردمان هرگونه مثالی را که (بیدارکننده بوده و به زندگی ایشان مربوط باشد) بیان کرده‌ایم. وقتی که آیه‌ای برای آنان می‌آوری کافران می‌گویند: شما بر باطل هستید (و این چیزهائی را که می‌گوئید بی‌اساس است). این چنین (که از اینان می‌بینی) خداوند بر دلهای کسانی که آگاهی و شعور ندارند مهر می‌نهد (تا صدای حقّ و ندای هدایت بدانها نفوذ نکند).

این هم کوچ طولانی و درازآهنگی در زمان و مکان است. ولیکن این کوچ دور و دراز در روند قرآنی می‌آید و انگار که بسی نزدیک است. زمان و مکان درهم نوردیده می‌شود، ناگهان آنان بار دیگر رویاروی قرآن هستند. قرآنی که در آن هرگونه مثلی و مثالی است، و در آن هر شیوه‌ای از شیوه‌های خطاب است، و در آن از هر وسیله‌ای برای بیداری دلها و خردها استفاده می‌شود، و در آن پسوده‌های الهامگرانهٔ بسیار مؤثّری است. قرآن هر دلی را و هر خردی را در هر محیطی مخاطب قرار می‌دهد. قرآن نفس بشری را در هر حالتی از حالات، و در هر مرتبه‌ای از مراتب مخاطب می‌سازد. ولیکن آنان ـ با وجود همهٔ اینها ـ هر آیه‌ای را تکذیب می‌کنند، و به تکذیب کردن هم بسنده نمی‌کنند، بلکه بر اهل علم صحیح نیز می‌تازند و گردن می‌افرازند، و دربارهٔ ایشان می‌گویند: آنان بر باطل هستند:

﴿ وَ لَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآیَةٍ لَیَقُولَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا: إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ مُبْطِلُونَ ﴾.

وقتی که آیه‌ای برای آنان می‌آوری کافران می‌گویند: شما بر باطل هستید (و این چیزهائی را که می‌گوئید بی‌اساس است).

روند قرآنی بر این کفر و گردنکشی و گردن‌افرازی پیرو می‌زند:

﴿ کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ الَّذینَ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

این چنین (که از اینان می‌بینی) خداوند بر دلهای کسانی که آگاهی و شعور ندارند مهر می‌نهد (تا صدای حقّ و ندای هدایت بدانها نفوذ نکند).

این چنین، و بدین شیوه، و به علّت همچون سببی . . . این کسانی که نمی‌دانند و نمی‌فهمند دارای دلهای بسته و مهر شده‌اند. بینش ایشان برای درک و فهم آیات خدا باز نمی‌گردد. آنان گردنکشان و گردن‌افرازانِ بر اهل علم و هدایت هستند. بدین خاطر سزاوار این هستند که خدا بینش ایشان را ببندد، و بر دلهایشان مهر نهد، به سبب چیزی که یزدان سبحان از این بینشها و از این دلها می‌داند.



آن‌گاه واپسین آهنگ در این سوره می‌آید پس از آن چرخشها و گردشهای با مشرکان در جهان و تاریخ و در زوایای نفسهایشان و در احوال و مراتب زندگانیشان. امّا با وجود همهٔ اینها هم کفر می‌ورزند و گردنکشی و گردن‌افرازی می‌کنند . . . واپسین آهنگ به صورت رهنمود دل پیغمبر ﷺ و دل کسان مؤمنی که با او هستند می‌آید:

﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ، وَ لاٰ یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذینَ لاٰ یُوقِنُونَ ﴾.

پس شکیبائی داشته باش. وعدهٔ خدا به طور مسلّم حقّ

است. هرگز نباید کسانی که ایمان ندارند، مایهٔ خشم و ناراحتی تو گردند (و عدم ایمان ایشان، تاب و توان و صبر و شکیبائی را از تو سلب کند).

صبر ابزار مؤمنان در راه دور و دراز پر از خاری است که گاه‌گاهی چه‌بسا بدون پایان جلوه‌گر آید. وسیله‌های دیگر اطمینان به وعدهٔ راستین یزدان، و ثبات و ایستادگی بدون اضطراب و نگرانی و تزلزل و سرگردانی و شکّ و تردید به خود راه دادن است . . . صبر و اطمینان و ثبات پیشه کردن در برابر نابسامانی دیگران، و تکذیب کردن حقّ و حقیقت توسّط کافران، و شک و تردید ایشان در وعدهٔ یزدان، اسلحه برّنده و توشهٔ راه مؤمنان است. باید دانست که همچون کارهائی از سوی کافران بدان خاطر است که آنان از علم و دانش در پس پرده‌اند، و از اسباب و وسائل یقین و اطمینان محروم و بی‌بهره‌اند. ولی مؤمنانی که به حقّ و حقیقت دست یافته‌اند و به ریسمان خدا قرآن چنگ زده‌اند، راه ایشان راه صبر و اطمینان و یقین است، هر اندازه هم این راه به طول بینجامد، و هر اندازه هم پایان و فرجام آن در پشت مه‌ها و ابرها پنهان و نهان بماند.



بدین منوال سوره‌ای که با وعده دادن خدا به پیروزی رومیان بعد از چند سالی، و با وعده دادن خدا به پیروزی مؤمنان آغاز گردیده است، با توصیهٔ صبر و شکیبائی به مؤمنان تا وعدهٔ خدا فرا می‌رسد، و همچنین با توصیهٔ صبر و شکیبائی بدیشان در برابر تلاشهائی که کافران و ناباوران می‌ورزند تا مؤمنان را سبک از جای بردارند و ایشان را به جزع و فزع اندازند و پریشان کنند، خاتمه می‌پذیرد. بدین وسیله آغاز و انجام هماهنگ می‌شود. این سوره به پایان می‌آید، در حالی که در لابلای آن آهنگ اطمینان دادن نیرومندی است به وعدهٔ راستینی که دروغ نیست و نادرست درنمی‌آید، و وعده دادن به یقین و اطمینانی که در آن بیم خیانت نمی‌رود.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ لقمان مکّی و شامل ۳۴ آیه است.

سُورَةُ لُقْمَان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ﴿١﴾ تِلْكَ ءَايَٰتُ ٱلْكِتَٰبِ ٱلْحَكِيمِ ﴿٢﴾ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ ﴿٣﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ ﴿٥﴾ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَشْتَرِى لَهْوَ ٱلْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ﴿٦﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ ءَايَٰتُنَا وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِىٓ أُذُنَيْهِ وَقْرًا ۖ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ جَنَّٰتُ ٱلنَّعِيمِ ﴿٨﴾ خَٰلِدِينَ فِيهَا ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا ۚ وَهُوَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٩﴾ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ وَأَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَآبَّةٍ ۚ وَأَنزَلْنَا مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هَٰذَا خَلْقُ ٱللَّهِ فَأَرُونِى مَاذَا خَلَقَ ٱلَّذِينَ مِن دُونِهِۦ ۚ بَلِ ٱلظَّٰلِمُونَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا لُقْمَٰنَ ٱلْحِكْمَةَ أَنِ ٱشْكُرْ لِلَّهِ ۚ وَمَن يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِىٌّ حَمِيدٌ ﴿١٢﴾ وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَىَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِ ۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴿١٣﴾ وَوَصَّيْنَا ٱلْإِنسَٰنَ بِوَٰلِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُۥ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَٰلُهُۥ فِى عَامَيْنِ أَنِ ٱشْكُرْ لِى وَلِوَٰلِدَيْكَ إِلَىَّ ٱلْمَصِيرُ ﴿١٤﴾ وَإِن جَٰهَدَاكَ عَلَىٰٓ أَن تُشْرِكَ بِى مَا لَيْسَ لَكَ بِهِۦ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا ۖ وَصَاحِبْهُمَا فِى ٱلدُّنْيَا مَعْرُوفًا ۖ وَٱتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىَّ ۚ ثُمَّ إِلَىَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٥﴾ يَٰبُنَىَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِى صَخْرَةٍ أَوْ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوْ فِى ٱلْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا ٱللَّهُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿١٦﴾ يَٰبُنَىَّ أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ وَأْمُرْ بِٱلْمَعْرُوفِ وَٱنْهَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَآ أَصَابَكَ ۖ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴿١٧﴾ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَحًا ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ﴿١٨﴾ وَٱقْصِدْ فِى مَشْيِكَ وَٱغْضُضْ مِن صَوْتِكَ ۚ إِنَّ أَنكَرَ ٱلْأَصْوَٰتِ لَصَوْتُ ٱلْحَمِيرِ ﴿١٩﴾

این قرآنِ ارزشمند آمده است تا فطرت بشری را با منطق خود مخاطب قرار دهد. قرآن را کسی نازل کرده است که این فطرت را آفریده است. آن کسی که می‌داند که چه چیز شایستۀ این فطرت است، و چه چیز آن را اصلاح و رو به راه می‌کند. و او می‌داند چگونه فطرت را مخاطب قرار دهد، و او آگاه از راه‌های نفوذ و ورود بدان، و مطّلع از گوشه‌ها و لابلاهای آن است. قرآن آمده است و حقیقتی را بدین فطرت عرضه می‌دارد که قبلاً در آن پنهان و نهفته بوده است. و فطرت پیش از این که با این قرآن مخاطب گردد با همچون حقیقتی آشنائی داشته است، زیرا فطرت در اصل هستی خود بر آن حقیقت استوار است . . . این است حقیقت اعترافی که فطرت به وجود آفریدگار و به یگانگی دارد، و همراه با همۀ کاروانیان جهان هستی که با حمد و سپاس و تسبیح و تقدیس روی به خدا می‌دارند، با توبه و پرستش روی به خدای می‌دارد . . . ولی لایه‌هائی از دود این زمین فطرت را می‌پوشانند، و ضلالتها و جهالتها و حیرتها و غفلتهائی براثر جهش گوشت و جوشش خون، فطرت را دربر می‌گیرند، و انگیزه‌هائی از هواها و هوسها و شهوتها و لذّتها فطرت را از راه منحرف می‌کنند. در اینجا و بدین هنگام است

که این قرآن می‌آید تا فطرت را با منطق خودش مخاطب بسازد، منطقی که فطرت با آن آشنا است و آن را می‌شناسد، و حقیقتی را بر فطرت عرضه می‌دارد که از آن غفلت ورزیده است، با شیوه‌ای که فطرت با آن انس و الفت دارد. قرآن بر اساس همین حقیقت سراسر برنامهٔ زندگی را برپای می‌دارد و استوار می‌سازد، برنامه‌ای که با عقیده در یک راستا است، و با فطرت در یک راستا است، و راستای راهی را می‌پیماید که روی به سوی آفریدگار یگانه و گردانندهٔ جهان و آگاه از همه چیز آن دارد.

این سورهٔ مکّی نمونه‌ای از نمونه‌های شیوه‌های قرآنی در مخاطب قرار دادن دل بشری است، در آن حال که به مسألهٔ عقیده در درونهای مشرکان می‌پردازد، مشرکانی که از این حقیقت منحرف گردیده‌اند. این مسأله قضیّه‌ای است که سوره‌های مکّی به شیوه‌های گوناگون به چاره‌جوئی آن می‌پردازد، و از زوایای مختلف به چاره‌سازی آن می‌نشیند. دل بشری را از همهٔ نواحی می‌پساید، و با انگیزه‌ها و تأثیرگذاریهای گوناگونی که فطرت را مخاطب قرار می‌دهند و آن را بیدار و هوشیار می‌کنند به سوی جوانب دل بشری خیز برمی‌دارند، و به گوش دل انسانها نواهای بیا و به سوی حقّ بیا را زمزمه می‌کنند.

این مسألهٔ یگانه ـ مسألهٔ عقیده ـ در اینجا خلاصه می‌گردد در توحید آفریدگار و پرستش او به یگانگی، و سپاسگزاری کردن از نعمتهای وی. و خلاصه می‌گردد در یقین و ایمان داشتن به آخرت و بدانچه در آن از حساب و کتاب دقیق و پاداش و پادافره دادگرانه است. همچنین خلاصه می‌گردد در پیروی از آنچه خدا نازل کرده است، و دست کشیدن از همهٔ چیزهائی که بدانها خوی گرفته‌اند و معتقد شده‌اند و جدای از آن و مغایر با آن است.

این سوره عرضه کردن این مسأله را به شیوه‌ای برعهده می‌گیرد که برای درک و فهم اسلوب شگفت و شگرف قرآنی در مخاطب قرار دادن فطرتها و دلها انسان را به تدبّر و تفکّر می‌خواند. هر کسی که دعوت‌کننده و فراخوان به سوی خدا است نیاز به اندیشیدن و بررسی این اسلوب دارد.

این سوره همچون مسأله‌ای را در جولانگاه عرضهٔ قرآنی پیش می‌کشد و نشان می‌دهد، جولانگاهی که این جهان بزرگ است: آسمان و زمین آن، خورشید و ماه آن، شب و روز آن، هواها و فضاها و دریاهای آن، موجها و بارانهای آن، گیاهان و درختان آن . . . این جولانگاه جهانی در قرآن مجید بارها و بارها تکرار می‌گردد و پیش چشم سر و دل داشته می‌شود، و سراسر جهان هستی انگیزه‌ها و تأثیرگذارهای گویائی می‌گردند، و نشانه‌های پراکنده‌ای در اینجا و در آنجای هستی برای ایمان آوردن و اخلاق پسندیده پیدا کردن می‌شوند، نشانه‌هائی که با دلهای بشری سخن می‌گویند، و در آنها تأثیر می‌نمایند و آنها را زنده می‌کنند و حیات می‌بخشند، و همهٔ راه‌ها را بر آنها می‌بندند، و تنها راه حقّ و حقیقت را برای دلها باز می‌گذارند.

با وجود این که مسأله یکی است، و جولانگاه عرضه کردن یکی است، امّا در مورد سوره چهار بار و در چهار جولانگاه عرضه می‌گردد. هریک از این دفعات دل انسان را در آن جولانگاه فراخ به گشت و گذار می‌برد، و هر بار انگیزه‌ها و تأثیرگذارهای تازه‌ای به همراه دارد، و شیوهٔ تازه‌ای هم در عرضه کردن و نشان دادن را دنبال می‌کند. دنبال کردن این چرخشها و گردشها که به شیوهٔ شگفتی می‌آغازند و به گونهٔ شگرفی به پایان می‌آیند لذّت دل و خرد را به ارمغان می‌آورند، گذشته از این که انگیزه‌های متأثّر گردیدن و پاسخ گفتن را نیز به همراه دارند.



چرخش و گردش نخستین پس از شروع سوره، با حروف مقطّعه می‌آغازد، و مقرّر می‌دارد که آیات این سوره از نوع همین حروف فراهم آمده است و آیات کتاب پرحکمت قرآن بوده و هدایت و رحمت برای

نیکوکاران هستند. نیکوکاران هم عبارتند از:
﴿ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ﴾.
آن کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و به آخرت کاملاً ایمان دارند.
این چرخش و گردش مسألهٔ باور کامل به آخرت و مسألهٔ عبادت کردن برای یزدان را مقرّر می‌دارد. به همراه آن انگیزهٔ روانی چشمگیری است، و آن عبارت است از:
﴿ أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ و أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.
آنان هدایت پروردگارشان را فراچنگ آورده‌اند و ایشان قطعاً رستگارند.
چه کسی است که نخواهد از زمرهٔ رستگاران باشد؟ . . از دیگر سو گروهی از مردمان هستند که خریدار سخنان پوچ و یاوه‌اند تا با چنین سخنانی بندگان خدا را جاهلانه از راه منحرف و سرگشته سازند و آن آیات را مسخره کنند. این چرخش و گردش با یک انگیزهٔ روانی هراس‌انگیزی با ایشان رویاروی می‌شود که با تمسخر کردن آنان به آیات خدا مناسبت دارد:
﴿ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ مُهِينٌ ﴾.
آنان عذاب خوار و رسواکننده‌ای دارند.
آن‌گاه دربارهٔ بیان حرکات همچون گروهی جلو می‌رود:
﴿ كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْراً ﴾.
گوئی در گوشهایشان سنگینی است.
انگیزهٔ دیگری هم به میان می‌آید که ایشان را می‌ترساند، و در شیوهٔ تعبیر آشکارا تمسخر پیدا و هویدا است:
﴿ فَبَشِّرْهُ بِعَذابٍ أَلِيمٍ ﴾.
ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده.
در مژده‌ای که در اینجا است ریشخندی که باید باشد هویدا است! . . آن‌گاه این چرخش و گردش رو به مؤمنان می‌کند و اندکی از رستگاری ایشان سخن می‌گوید، رستگاری‌ای که در سرآغاز این سوره فشرده و چکیده از آن ذکری به میان آورده بود. پاداش ایشان را در آخرت روشن می‌دارد، همان‌گونه که پادافره تمسخرکنندگان خودبزرگ‌بین را قبلاً روشن داشته است:
﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ جَنّاتُ النَّعِيمِ خالِدِينَ فِيها وَعْدَ اللهِ حَقّاً، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.
کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و بایسته بکنند، باغهای پرنعمت بهشت ازآن ایشان است. جاودانه در آن خواهند ماند. این وعدهٔ مسلّم الهی است، وعده‌ای تخلّف‌ناپذیر. (خداوند نه وعدهٔ دروغین می‌دهد، و نه از وفای به وعده‌های خود عاجز است، چراکه) او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است.
در اینجا پهنهٔ جهان بزرگ را نشان می‌دهد و آن را جولانگاه برهان و دلیلی می‌سازد که از هر سو به فطرت سرک می‌کشد، و با هر زبانی با فطرت سخن می‌گوید، و فطرت را با حقّ و حقیقت بسیار بزرگ و سترگی رویاروی می‌کند، حقّ و حقیقت بسیار بزرگ و سترگی که مردمان از کنار آن غافل و بی‌خبر می‌گذرند:
﴿ خَلَقَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها، وَ أَلْقىٰ فِي الْأَرْضِ رَواسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ، وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴾.
خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت (برای شما) باشد آفریده است، و در زمین کوه‌های استواری را پراکنده است، تا زمین شما را نلرزاند و سراسیمه نگرداند، و در زمین انواع جنبندگان را پخش و پراکنده کرده است. و از آسمان آب فرو فرستاده‌ایم و با آن اقسام گوناگونی از گیاهان پرارزش را رویانیده‌ایم.
در برابر این دلائل و براهین جهانی‌ای که احساس را به هراس می‌اندازد و ناگهانی با شعور رویاروی می‌شود، یقه‌های دلهای گریزان و رمان را می‌گیرد، دلهای گریزان و رمانی که برای خدا انباز قرار می‌دهند، در حالی که آفریدگان هراس‌انگیز بزرگِ خدا را می‌بینند:

﴿ هٰذا خَلْقُ اللهِ. فَأَرُونِي مٰاذٰا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ؟ بَلِ الظّٰالِمُونَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

اینها (که می‌نگرید و می‌بینید) آفریده‌های خدایند، شما به من نشان دهید آنانی که جز خدایند چه چیز را آفریده‌اند؟ (تا شایستهٔ پرستش و شراکت در الوهیّت را داشته باشند). بلکه ستمگران (کفرپیشه) در گمراهی آشکاری هستند.

در کنار این آهنگ و نوای جهانی و سترگ و ژرف، چرخش و گردش نخستین مسأله‌ها و انگیزه‌های خود را دربارهٔ پهنهٔ جهان بزرگ به پایان می‌برد.

و امّا چرخش و گردش دوم با عبور از لابلای درونهای آدمیان می‌آغازد، و بـه خـود هـمین مسأله در هـمان جولانگاه خود، با شیوهٔ تازه‌ای و با انگیزه‌های تازه‌ای می‌پردازد:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنٰا لُقْمٰانَ الْحِكْمَةَ ﴾.

ما به لقمان فرزانگی بخشیدیم.

سرشت این فرزانگی و نماد یگانهٔ آن کدام است؟ این فرزانگی در روی کردن به خـدا و سـپاسگزاری از او خلاصه می‌شود:

﴿ أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ ﴾.

(بدو دستور دادیم) که خدا را سپاسگزاری کن.

فرزانگی این است، و روی کردن حکیمانه این است . . . گام بعدی روی آوردن لقمان به پند و اندرز پسـرش است، پند و اندرز حکیمانه‌ای به پسرش کـه عـبارت است از پند و اندرز پاک و زدوده از هر عیب و ننگی، و به خود پند و اندرزگو هم فرزانگی داده شده بـاشد. همچون پند و اندرزی متّهم به چیزی نمی‌گردد. آخر پند و اندرز پدری به پسرش ممکن نیست متّهم به چیزی شود و کمترین گمان بدی بدان رود. این پند و انـدرز مسألهٔ توحید و یگانه‌پرستی را مطرح می‌کند، مسأله‌ای که چرخش و گردش نخستین از آن سخن گفته بود و آن را مقرّر داشته بـود. هـمچنین مسألهٔ آخـرت را پـیش می‌کشد، همراه با این انگیزه‌های روانـی، و هـمراه بـا انگیزه‌های تازهٔ دیگری.

﴿ وَ إِذْ قٰالَ لُقْمٰانُ لاِبْنِهِ وَ هُوَ يَعِظُهُ: يٰا بُنَيَّ لاٰ تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾.

(یادآور شو) زمانی را که لقمان بـه پسـرش گـفت: ـدر حالی کـه او را پـند مـی‌داد ـپسـر عـزیزم! (چیزی را و کسی را) انباز خدا مکن. واقعاً شرک ستم بزرگی است.

این مسأله را با انگیزهٔ دیگری تأکید می‌کند، و پـیوند پدری و مادری را با شیوه‌ای بیان می‌دارد که لبریز از عطوفت و رحمت و مهر و رأفت است:

﴿ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ ﴾.

ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حقّ ایشان نیک باشد و نیکی کند، به ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هردم به ضـعف و سسـتی تـازه‌ای دچـار آمـده است. پـایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سـال نـیز، کودک شیر، یعنی شیرهٔ جان مادر را می‌نوشد. مادر در این مـدّت ۳۳ مـاههٔ حـمل و شـیرخـوارگـی، مـهمّ‌ترین خدمات و بزرگ‌ترین فداکاری را مبذول می‌دارد).

مسألهٔ سپاسگزاری از خـدا را هـمراه مـی‌گردانـد بـا سپاسگزاری از پدر و مادر، ولی سپاسگزاری از خدا را بر سپاسگزاری از پدر و مادر مقدّم می‌گرداند:

﴿ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوٰالِدَيْكَ ﴾.

(به انسان توصیهٔ ما این است) که سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش.

آن‌گاه پـایهٔ نـخستین را در مسألهٔ عـقیده بـنیانگذاری می‌کند، و آن این است که پیوند عقیده نخستین پـیوند است و مقدّم بر پیوند حسب و نسب و گوشت و خون است، هرچند هم این پیوند دارای گرایش و نیرو است، ولی بعد از پیوند پیشین قرار دارد:

﴿ وَ إِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا، وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا مَعْرُوفاً، وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنٰابَ إِلَيَّ ﴾.

هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک مـن قـرار دهـی کـه کـم‌ترین آگاهی از بـودن آن و

(کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن، (چرا که در مسألهٔ عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست، و رابطهٔ با خدا، مقدّم بر رابطهٔ انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است. ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونهٔ بایسته‌ای رفتار کن، و راه کسانی را درپیش گیر که به جانب من (با یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند.

به همراه آن، مسألهٔ آخرت را پیش می‌کشد:

﴿ ثُمَّ إِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم (و بر طبق اعمالتان پاداش و کیفرتان می‌دهم).

این مسأله را با انگیزهٔ هراس‌انگیزی دنبال می‌کند، و آن به تصویر کشیدن بزرگی و فراخی دانش خدا و دقّت و فراگیری و احاطهٔ آن است، تصویری که وجدان بشری از آن به لرزه می‌افتد، بدان‌گاه که انسان آن تصویر را در جولانگاه فراخ هستی پی می‌گیرد:

﴿ یَا بُنَیَّ إِنَّهَا إِنْ تَکُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، فَتَکُنْ فِی صَخْرَةٍ، أَوْ فِی السَّمَاوَاتِ أَوْ فِی الْأَرْضِ یَأْتِ بِهَا اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ لَطِیفٌ خَبِیرٌ ﴾.

پسر عزیزم! اگر به اندازهٔ سنگینی دانهٔ خردلی (عمل نیک یا بد انجام گرفته) باشد و در دل سنگی، یا در آسمانها، و یا این که در میان زمین باشد، خدا آن را حاضر می‌آورد (و به حساب و کتاب آن رسیدگی می‌کند). چرا که خداوند بس دقیق و آگاه است.

آن‌گاه لقمان سفارش خود را خطاب به پسرش دنبال می‌کند و تکالیف و وظائف عقیده را برمی‌شمرد، از قبیل: امر به معروف و نهی از منکر، و شکیبائی داشتن و استقامت ورزیدن بر هر آنچه این کار در پی دارد، و گرفتاریها و اذیّت و آزارهائی که به یار و یاور عقیده روی می‌آورد و رویاروی می‌گردد، وقتی که یار و یاور عقیده گامهای طبیعی عقیده را به جلو برمی‌دارد و به پیش می‌کشاند، و عقیده را از خود فراتر می‌برد و به گوش دیگران می‌رساند و بدیشان ابلاغ می‌دارد:

﴿ وَاصْبِرْ عَلَیٰ مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَٰلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴾.

و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.

همراه با امر به معروف و نهی از منکر و شکیبائی بر مصائب، ادب لازم باید داشت، ادبی که شایستهٔ دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا است. دعوت‌کننده نباید بر مردمان گردن افرازد و خویشتن را بالاتر از ایشان گیرد. چون اگر چنین کند آنچه را که با گفتار اصلاح می‌کند، با کردار تباه می‌سازد، و نمونه بودن و سرمشق شدنِ خود را می‌بازد:

﴿ وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِی الْأَرْضِ مَرَحاً، إِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ کُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ. وَاقْصِدْ فِی مَشْیِکَ وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ. إِنَّ أَنْکَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِیرِ ﴾.

با تکبّر و بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزن) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

انگیزهٔ روانی تحقیرِ روی‌گردانی و باد به غبغب دمیدن، در تعبیر سخن مورد نظر است. با این کار، چرخش و گردش دوم هم پایان می‌پذیرد، چرخش و گردشی که به همان مسأله در گسترهٔ شناخته شدهٔ خود با انگیزه‌های نوین و با شیوهٔ تازه‌ای پرداخته است.

سپس چرخش و گردش سوم می‌آغازد . . . با عرضه کردن مسألهٔ پیشین در جولانگاه آسمانها و زمین می‌آغازد، مسأله‌ای که همراه با انگیزه‌ای از پیوند انسان با آسمانها و زمین و با آنچه در آنها از نعمت خدا برای مردمان است و آنان آن را سپاس نمی‌گویند، برگرفته شده است:

﴿ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی

الْأَرْضِ وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً. وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴾.

آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است مسخّر شما کرده است (و در مسیر منافع شما به حرکت انداخته است) و نعمتهای خود را ـ چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن ـ بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم بدون هیچگونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ (شناخت و یکتائی) خدا راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند.

در سایهٔ این انگیزه، فطرت‌ستیز و مجادلهٔ دربارهٔ خدا را زشت می‌شمرد، و دلهای سالم آن را نمی‌پسندند و دور می‌اندازند . . . آن‌گاه زشت شمردن موضعگیری کفر و رکود را دنبال می‌کند:

﴿ وَ إِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا: بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ﴾.

هنگامی که بدانان گفته می‌شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم.

این هم موضعگیری نابخردانهٔ کورکورانه‌ای است. آن را با انگیزهٔ هراس‌انگیزی دنبال می‌کند:

﴿ أَوَ لَوْ كَانَ ٱلشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ ٱلسَّعِيرِ؟ ﴾.

آیا (از نیاکان خود پیروی می‌کنند) ولو این که اهریمن ایشان را به عذاب آتش فروزان (دوزخ) فراخواند؟

بدین خاطر مسألهٔ جزا و سزای آخرت را مرتبط با مسألهٔ ایمان و کفر عرضه می‌دارد:

﴿ وَ مَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ وَ إِلَى اللهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ . . وَ مَنْ كَفَرَ فَلاَ يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا ﴾.

کسی که (دل به خدا دهد و) مطیعانه رو به خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است. سرانجام همهٔ کارها به خدا بازگشت داده می‌شود (و حسنات را پاداش، و سیّئات را پادافره می‌دهد). کسی که کافر شود (و این حقائق روشن را انکار کند) کفر او تو را غمگین نسازد. بازگشت آنان به سوی ما است و ما ایشان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازیم (و نتائج تلخ و شوم اعمالشان را بدیشان خواهیم چشاند).

به دانش فراخ و فراوان و دقیق خدا اشاره می‌نماید:

﴿ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

خدا مسلّماً از آنچه در درون سینه‌ها (از نیّات و رازها) است، کاملاً آگاه است.

﴿ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴾.

ما ایشان را اندکی (در دنیا از زندگی) بهره‌مند می‌سازیم، سپس آنان را وادار (به دخول) به عذاب سخت و شدیدی می‌گردانیم (و به آتش دوزخشان می‌کشانیم).

نزدیک به پایان چرخش و گردش، ایشان را روبروی منطق فطرت می‌نشاند، بدان‌گاه که فطرت با این جهان هستی رویاروی می‌گردد، و چاره‌ای جز اقرار و اعتراف به وجود آفریدگار یگانهٔ بزرگوار را ندارد:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ: اللهُ. قُلِ: الْحَمْدُلِلّٰهِ، بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

هرگاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا. (چرا که بتها و سائر انبازها سازندهٔ چیزی نبوده و بلکه خودشان ساخته و مخلوقند). بگو: ستایش خدا را (که مسأله آن اندازه روشن است که خودتان بدان اعتراف می‌کنید). ولی اکثر آنان (چندان چیزی) نمی‌دانند (و این است که به مقتضی اعتراف خود عمل نمی‌نمایند و عبادت را تنها منحصر به خدا نمی‌کنند).

این چرخش و گردش را با صحنه‌ای از صحنه‌های هستی پایان می‌بخشد، صحنه‌ای که طول دانش خدا را تا بی‌نهایت به تصویر می‌کشد، و مشیّت و ارادهٔ آزاد خدا را در آفریدن و پدید آوردنِ بدون حدّ و مرز

ترسیم می‌کند، و از این آفرینش و پیدایش، یک دلیل جهانی را بر رستاخیز و زندگی دوباره، و بر آفریدن و پدید آوردنِ ترتیب می‌دهد:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِی الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَ الْبَحْرُ یَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ. إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَكِیمٌ. مٰا خَلْقُكُمْ وَ لاٰ بَعْثُكُمْ إِلاّٰ كَنَفْسٍ وٰاحِدَةٍ. إِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بَصِیرٌ ﴾.

اگر همهٔ درختانی که روی زمین هستند قلم شوند، و دریا (برای آن مرکّب گردد) و هفت دریا کمک این دریا شود (و با آن مخلوقات خدا یادداشت گردد، قلمها می‌شکنند و مرکّبها می‌خشکند، ولی) مخلوقات خدا پایان نمی‌گیرند. خداوند عزیز و حکیم است (می‌داند چه چیزها را باید بیافریند و چگونه بیافریند). آفرینش شما (در آغاز) و زنده گرداندن شما (در انجام) جز همسان (آفرینش و زنده گرداندن) فردی نیست. خدا شنوا و بینا است (و اقوال و اعمال بندگان از او نهان نمی‌باشد).

چرخش و گردش چهارم با صحنهٔ جهانی‌ای می‌آغازد که دارای نوا و آوای ویژه‌ای در دل بشری است. همچون صحنه‌ای صحنهٔ شب است، بدان هنگام که دراز می‌شود و به پیکرهٔ روز می‌خزد و امتداد پیدا می‌کند، و صحنهٔ روز است، بدان هنگام که دراز می‌شود و به پیکرهٔ شب می‌خزد و امتداد پیدا می‌کند. صحنهٔ خورشید و ماه است، خورشید و ماهی که در مدار خود مسخّرند و در حدّ و مرز ترسیم شده تا زمانی در حرکت و جریان هستند که آفریدگار آگاه از آنها و مطّلع از مردمان و از هر آنچه آنان می‌کنند می‌داند:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهٰارِ وَ یُولِجُ النَّهٰارَ فِی اللَّیْلِ، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ یَجْرِی إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی، وَ أَنَّ اللّٰهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ﴾.

آیا ندیده‌ای که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند، و خورشید و ماه را مسخّر کرده (و در مسیر منافع انسانها به جریان انداخته است؟) و این که هر کدام تا سرآمد معیّنی به حرکت خود ادامه می‌دهند (و این نظم و نظام با پایان گرفتن دنیا، پایان می‌یابد) و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است؟.

این صحنهٔ جهانی را دلیل فطری بر مسألهٔ پیشین می‌گیرد:

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْحَقُّ وَ أَنَّ مٰا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبٰاطِلُ وَ أَنَّ اللّٰهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیرُ ﴾.

این (آفریده‌های عجیب و غریبی را که می‌بینید) دلیل بر آن است که خداوند حقّ است و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانید و عبادت می‌نمائید باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار (و بالاتر و برتر از آن است که به توصیف درآید).

دلها را با انگیزهٔ دیگری از نعمتهای خدا بر مردمان می‌پساید، نعمتی در شکل کشتیهائی نمودار می‌آید که در دریاها حرکت می‌کنند:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِی فِی الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللّٰهِ لِیُرِیَكُمْ مِنْ آیٰاتِهِ؟ ﴾.

آیا ندیده‌ای کشتیها بر صفحهٔ دریاها به فرمان الله، و در پرتو نعمت خدا حرکت می‌کنند، تا او گوشه‌ای از نشانه‌های (قدرت) خود را به شما بنمایاند.

بر این کار پیروی می‌زند با نگاه داشتن ایشان در برابر منطق فطرت بدان گاه که فطرت با هول و هراس دریا رویاروی می‌گردد و از هرگونه غرورِ نیرو و دانشی می‌پالاید که او را از آفریدگارش به دور بدارد . . . از این منطق دلیلی بر مسألهٔ توحید و یکتاپرستی برمی‌گیرد:

﴿ وَ إِذٰا غَشِیَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ، فَلَمّٰا نَجّٰاهُمْ إِلَی الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ؛ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاّٰ كُلُّ خَتّٰارٍ كَفُورٍ ﴾.

(منکران خدا) هنگامی که (سوار کشتی می‌شوند و) موجهائی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خالصانه خدا را به فریاد می‌خوانند و عبادت را خاصّ او می‌دانند. ولی هنگامی که آنان را نجات داده و سالم به خشکی رساندیم، برخی از ایشان میانه‌روی را درپیش می‌گیرند (و بر ایمان خود وفادار و پایدار می‌مانند، و

تعداد زیادی دوباره خدا را فراموش کرده و راه کفر درپیش می‌گیرند). آیه‌های ما را هیچ کسی جز خیانت‌پیشگانِ ناسپاس، انکار نمی‌کند.

به مناسبت موج دریا و هول و هراس آن، ایشان را به یاد هول و هراس بزرگ قیامت می‌اندازد، و مسألهٔ آخرت را مطرح می‌سازد، هول و هراسی که پیوندهای گوشتی و خونی را قطع می‌کند، پیوندهائی که در دنیا هیچ هول و هراسی آنها را قطع نمی‌نماید:

﴿ یا أَیُّهَا النّاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ. وَ اخْشَوْا یَوْماً لا یَجْزی والِدٌ عَنْ وَلَدِهِ، وَ لا مَوْلُودٌ هُوَ جازٍ عَنْ والِدِهِ شَیْئاً. إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ. فَلا تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا وَ لا یَغُرَّنَّکُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ﴾.

ای مردمان! (از خشم و عذاب) خدا بپرهیزید، و از روزی بترسید که نه پدری مسؤولیّت اعمال فرزندش را می‌پذیرد و کاری برای او می‌کند، و نه فرزندی اصلاً مسؤولیّت اعمال پدرش را می‌پذیرد و کاری برای او برآورده می‌سازد. وعدهٔ خدا (به فرارسیدن قیامت) حقّ است. پس زندگانی دنیا شما را گول نزند و (مال و مقام و نفس امّاره و اهریمنِ) فریبار شما را نفریبد.

در این بند، و با این انگیزه‌ای که وجود انسان از آن به لرزه و تکان درمی‌آید، سوره را با آیه‌ای پایان می‌بخشد که مسائلی را با آهنگ نیرومند ژرف هراسناکی مقرّر می‌دارد که به همهٔ آنها پرداخته است:

﴿ إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّاعَةِ، وَ یُنَزِّلُ الْغَیْثَ، وَ یَعْلَمُ ما فِی الْأَرْحامِ. وَ ما تَدْری نَفْسٌ ماذا تَکْسِبُ غَداً، وَ ما تَدْری نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ. إِنَّ اللهَ عَلیمٌ خَبیرٌ ﴾.

آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژهٔ خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز را فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.

این چرخشها و گردشهای چهارگانه و شیوه‌ها و انگیزه‌ها و رهنمودها و نشانه‌های آنها نمونه‌ای از اسلوب قرآن مجید در پرداختن به دلها و چاره‌سازی آنها است. این اسلوبِ برگزیدهٔ آفریدگار این دلها است و او کاملاً مطّلع از رازها و رمزهائی است که در زوایا و لابلاهای آنها است، و بسی آگاه از اسلوبها و شیوه‌هائی است که دلها بدانها اصلاح می‌گردند و همچنین آنها سزاوار دلهایند.

هم اینک به تفصیلِ این چکیده می‌پردازیم، و این چرخشها و گردشهای چهارگانه را در دو درس بررسی و وارسی می‌کنیم، دو درسی که میان آنها پیوند و هماهنگی است.



﴿ الم. تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ. هُدیً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنینَ، الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلاةَ وَ یُؤْتُونَ الزَّکاةَ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ. أُولئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾.

الف.لام.میم. این، آیات کتاب پرمحتوا و استوار (قرآن) است. هدایت و رحمت برای نیکوکاران است. آن کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و به آخرت کاملاً ایمان دارند. آنان هدایت پروردگارشان را فراچنگ آورده‌اند و ایشان قطعاً رستگارند.

با حروف مقطّعه، این سوره آغاز گردیده است:

﴿ الم ﴾: الف.لام.میم.

از این حروف خبر داده می‌شود آنها:

﴿ تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ الْحَکیمِ ﴾.

این، آیات کتاب پرمحتوا و استوار (قرآن) است.

این بدان خاطر است که یادآوری گردد این آیات کتاب از جنس همین حروف است ـ همان‌گونه که در سوره‌هائی گذشت که با حروف مقطّعه آغاز گردیده‌اند ـ توصیف کتاب در اینجا با حکمت، بدان جهت است که حکمت در این سوره مکرّر می‌گردد، و لذا مناسب است که این توصیف از توصیفات کتاب، در فضای مناسب خود ذکر شود همان‌گونه که شیوهٔ قرآن مجید است.

توصیف کتاب با حکمت بر آن سایه‌های حیات و زندگی و مشیّت و اراده را می‌افکند. انگار این کتاب موجود زنده‌ای است و متّصف به حکمت در گفتار و رهنمود خود است، و از چیزی که می‌گوید هدف دارد، و از چیزی که بدان می‌گراید و به سخن درمی‌آید قصد و هدف دارد، و در طرح و نقشه‌اش جان و حیات و حرکت است. دارای شخصیّت مستقلّ و ممتاز است. در آن انس و الفت است. صحبت و همدمی دارد. کسانی با قرآن زندگی می‌کنند و در سایهٔ آن می‌آرامند، و با آن احساس مهر و عطوفت و همآوائی می‌نمایند، درست بدان شکل که موجود زنده‌ای با موجود زنده‌ای مهربانی و همآوائی می‌کند، و دوست با دوست مهر می‌ورزد و گفتگو می‌نماید، و با یکدیگر گفت و شنید می‌نمایند!

این کتابِ پرحکمت، یا آیات آن:

﴿هُدىً وَ رَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ﴾.

هدایت و رحمت برای نیکوکاران است.

این حالِ اصلی و همیشگی قرآن است . . . حالِ اصلی و همیشگی قرآن هدایت و رحمت برای نیکوکاران است. هدایتی است که ایشان را به راهی رهنمود می‌سازد که روندگان در آن گمراه نمی‌گردند. رحمت است چون هدایت، آرامش و آسایش و قرار و آرام را به دل می‌اندازد، و دل را به سوی کار و کسب و خیر و خوبی و نجات و رستگاری سوق می‌دهد، و ارتباطها و پیوندهای میان دلهای راهیافتگانِ بدان را محکم و استوار می‌سازد. گذشته از این، میان این دلها و قوانین جهانی که دلها در آن می‌زیند، و میان ارزشها و معیارها و احوال و حوادثی که دلهای راهیاب بدانها آشنایند، و فطرتهای سالم آنها را می‌شناسند، پیوند برقرار می‌نماید.

●

نیکوکاران عبارتند از:

﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾.

آن کسانی که نماز را چنان که باید می‌خوانند، و زکات را می‌پردازند، و به آخرت کاملاً ایمان دارند.

خواندن نماز بدان‌گونه که شایسته است و ادای آن به تمام و کمال و در وقت خود، حکمت نماز و تأثیر نماز را در احساس و شعور و روش و رفتار برجای می‌گذارد، و پیوند استواری میان دل و آفریدگار پدیدار می‌آید، و بدان انس و الفت به خدا حاصل می‌گردد، و چشش شیرینی و حلاوتی دست می‌دهد که دلها را آویزهٔ نماز می‌سازد . . . پرداختن زکات برتری نفس را بر بخل فطری آن چیره می‌گرداند. از دیگر سو استوار ماندن نظام زندگی اجتماعی، بر ضمانت اجتماعی و همکاری و همیاری تکیه می‌نماید، و در آن اجتماع، ثروتمندان و فقیران هر دو یقین و اطمینان و مودّتها و محبّتهای دلهائی را می‌یابند که خوشگذرانی و نا امیدی آنها را تباه نساخته است . . . اطمینان به آخرت تضمین‌کنندهٔ بیداری دل انسان، و چشم دوختن او به چیزی است که در پیشگاه خدا است، و برتری یافتن او بر دامها و کمندهای زمین، و والائی پیدا کردن او بر کالاهای زندگی دنیا است، و خدا را در نظر داشتن در پنهان و آشکار، و بر کارهای کوچک و بزرگ، و وصول به درجهٔ نیکی و خوبی است، درجه‌ای که از رسول خدا ﷺ دربارهٔ آن سؤال گردید و فرمود:

(اَلْإِحْسانُ أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ).[1]

نیکی و خوبی این است که خدا را به گونه‌ای پرستش کنی انگار او را می‌بینی، و اگر تو او را نمی‌بینی او که تو را می‌بیند.

نیکان و خوبان کسانیند که کتاب قرآن برای ایشان هدایت و رحمت می‌شود. زیرا چون در دلهایشان گشایش و روشنی است در مصاحبت و همدمی این کتاب آسایش و آرامش و یقین و اطمینان پیدا می‌کنند، و با هدایت و نوری تماس حاصل می‌نمایند که در

۱- بخاری و مسلم آن را در مبحث ایمان ذکر کرده‌اند.

سرشت این کتاب است، و اهداف و مقاصد حکیمانهٔ آن را درک و فهم می‌کنند، و جانهایشان در پرتو این کتاب اصلاح می‌شود و راه صلاح و فلاح درپیش می‌گیرد، و همسازی و هماهنگی و همسوئی را احساس می‌کند، و روشنی راه را می‌بیند و راستای آن را درپیش می‌گیرد. این قرآن به هر دلی بدان اندازه بهره می‌رساند که در آن حسّاسیّت و گشایش و درخشش است، و بدان اندازه به هر دلی ارمغان می‌دارد و عطاء می‌کند که با محبّت و انتظار و بزرگواری بدین کتاب می‌گراید و بدان روی می‌آورد. این کتاب زنده است، و با دلهای دوست، مهر و محبّت می‌ورزد، و به احساسهای روی آورنده به خود با بال و پر گرفتن به سویش و عشق و شور نشان دادن بدان، پاسخ می‌گوید و با آنها هم‌آوا و همنوا می‌شود!

آنان کسانیند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و زکات می‌دهند و به آخرت یقین و اطمینان و اعتقاددارند:

﴿أُولٰئِکَ عَلیٰ هُدیً مِنْ رَبِّهِمْ، و أُولٰئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.

آنان هدایت پروردگارشان را فراچنگ آورده‌اند و ایشان قطعاً رستگارند.

کسی که هدایت داده شود قطعاً رستگار می‌گردد. چه او در پرتو نور حرکت می‌کند، و به هدف می‌رسد، و از گمراهی در دنیا نجات می‌یابد، و در آخرت از عواقب و پیامدهای گمراهی رهائی پیدا می‌کند. او در کوچی که بر این ستاره دارد با اطمینان خاطر و یقین کامل حرکت می‌کند، و گامهایش همگام و همراه با افلاک و قوانین هستی است. این است که احساس انس و راحت و هم‌آوائی با هر پدیده‌ای در هستی می‌کند.



آنان که راهیاب با این کتاب و آیات آن هستند، و نیکان و خوبان بشمارند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و زکات را پرداخت می‌کنند، و به آخرت یقین و اطمینان و ایمان دارند، ایشان رستگارند در دنیا و در آخرت ...

در مقابل آنان دسته و گروهی است:

﴿وَ مِنَ النّٰاسِ مَنْ یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدیثِ لِیُضِلَّ عَنْ سَبیلِ اللّٰهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَهٰا هُزُواً. أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهینٌ. وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا وَلّیٰ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهٰا، کَأَنَّ فِي أُذُنَیْهِ وَقْراً. فَبَشِّرْهُ بِعَذٰابٍ أَلیمٍ﴾.

در میان مردم کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ و یاوه‌اند تا با چنین سخنانی (بندگان خدا را) جاهلانه از راه خدا منحرف و سرگشته سازند و آن را مسخره کنند. آنان عذاب خوار و رسواکننده‌ای دارند. هنگامی که آیات ما بر او خوانده می‌شود، مستکبرانه روی برمی‌گرداند و می‌رود. انگار آنها را نشنیده است. گوئی در گوشهایش سنگینی است. ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده.

لهو حدیث هرگونه سخنی است که دل را غافل کند و وقت را بخورد، و نیکی و خوبی را به بار نیاورد، و نتیجه و محصولی به بار نیاورد که سزاوار وظیفه و تکلیف انسان جانشین در این زمین باشد، انسانی که برای آبادانی زمین با خوبی و نیکی و عدالت و دادگری و اصلاح در زمین جانشین گردیده است، این وظیفه و تکلیفی است که اسلام سرشت و حدود و وسائل آن را مقرّر و مشخّص می‌دارد، و راه را برای آن ترسیم می‌کند. این نصّ عامّ است در به تصویر کشیدن نمونه‌ای از مردمان که در هر زمانی و در هر مکانی پدید می‌آیند. برخی از روایتها اشاره دارند به این که این نصّ تصویر حادثهٔ معیّنی را در اجتماع اسلامی نخستین پیش چشم می‌دارد. نضر پسر حارث کتابهائی را خریداری می‌کرد که داستانها و افسانه‌های ایرانی و قهرمانان و جنگهای آنان را دربر داشت. بر سر راه کسانی می‌نشست که برای شنیدن قرآن به خدمت پیغمبر ﷺ می‌رفتند. تلاش می‌ورزیدند ایشان را جلب و جذب شنیدن آن‌گونه داستانها و افسانه‌ها سازد و ایشان را از گوش فرا دادن به داستانهای قرآن مجید باز دارد . . . ولی این نصّ فراتر و فراگیرتر از این

رخداد ویژه است، اگر هم این روایت در این باره صحیح باشد. این نصّ گروهی از مردمان را به تصویر می‌زند که دارای نشانه‌های روشن هستند، و در هر زمانی وجود دارند. آنان در روزگار دعوت نخستین در جامعهٔ مکّی وجود داشتند و این آیات دربارهٔ ایشان نازل گردیده است.

﴿ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ یَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِیثِ ﴾.

در میان مردم کسانی هستند که خریدار سخنان پوچ و یاوه‌اند.

همچون کسانی خرافات و افسانه‌های بیفائده و سخنان پوچ و یاوه را با اموال خود و با اوقات خود و با زندگی خود می‌خرند! این پولهای ارزشمند و بهاهای والا را می‌دهد به لهو و لعب بی‌ارزش و ناچیز، و به سخنانی که انسان را غافل از چیزهای سودمند دنیوی و اخروی می‌سازند. عمر محدود خویش را در راه آن‌گونه چیزهای ناچیز و بیسود به فنا می‌دهند، عمری که برنمی‌گردد و برگردانده نمی‌شود. این لهو و لعب و شیء ناچیز و پوچ را می‌خرند تا:

﴿ لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ وَ یَتَّخِذَها هُزُواً ﴾.

تا با چنین سخنانی (بندگان خدا را) جاهلانه از راه خدا منحرف و سرگشته سازند و آن را مسخره کنند.

آنان نادانند و از رحمت خدا در پس پرده هستند و بی‌بهره از لطف خدایند. ایشان از روی علم و دانش و با آگاهی و بینش دست‌اندرکار نمی‌شوند، و از روی حکمت نشانه نمی‌روند و به هدف نمی‌زنند. آنان بد نیّت و بد هدف هستند، و می‌خواهند که مردمان را از راه خدا منحرف و سرگشته کنند. ایشان می‌خواهند که خویشتن را و دیگران را با همچون سخنان یاوه، و با همچون کارهای پوچ و بیسودی سرگشته و منحرف گردانند و زندگی را در راه آن خرج کنند! آنان بی‌تربیت و بداخلاق هستند و راه خدا را به تمسخر می‌گیرند، و برنامه‌ای را مورد استهزاء قرار می‌دهند که خدا آن را برای زندگی و برای مردمان، ترسیم و تنظیم فرموده است. بدین خاطر قرآن بدین گروه می‌پردازد و ایشان را خوار و رسوا می‌سازد، و با تهدید و توبیخ پیش از این که ترسیم شکل ایشان را کامل کند بر آنان می‌تازد:

﴿ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ ﴾.

آنان عذاب خوار و رسواکننده‌ای دارند.

موصوف کردن عذاب به این که خوار و رسواکننده است، در اینجا مورد نظر است و برای پاسخ به بی‌ادبی و تمسخری است که در حقّ برنامهٔ خدا و راه آشکار و استوار او داشتند.

آن‌گاه در راه تکمیل تصویر آن گروه به پیش می‌رود:

﴿ وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیٰاتُنٰا وَلّیٰ مُسْتَکْبِراً کَأَنْ لَمْ یَسْمَعْهٰا ﴾.

هنگامی که آیات ما بر ایشان خوانده می‌شود، مستکبرانه روی برمی‌گردانند و می‌روند. انگار آنها را نشنیده‌اند.

این صحنه‌ای است که در آن حرکتی است که هیئت و شکل مستکبران رویگردان عیبجو را ترسیم می‌کند. آن‌گاه نیش خوارکننده‌ای را به همچون کسانی می‌زند و چنین هیئت و شکلی را تحقیر می‌نماید:

﴿ کَأَنَّ فِي أُذُنَیْهِ وَقْراً ﴾.

گوئی در گوشهایش سنگینی است.

انگار این سنگینی که در گوشهایشان است ایشان را از شنیدن آیات بزرگوار یزدان بازمی‌دارد، والّا کسی که انسان باشد و به قرآن گوش فرادارد و گوش شنوا داشته باشد بدین صورت نکوهیده و ناپسند از آن روی نمی‌گرداند . . . این اشارهٔ تحقیرآمیز را با ریشخند مورد ملاحظه‌ای تکمیل می‌کند:

﴿ فَبَشِّرْهُ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ ﴾.

ایشان را به عذاب دردناکی مژده بده.

مژده دادن به همچون موضوعی جز نوعی از ریشخند خوار و رسواکننده نیست، ریشخند خوار و رسواکننده‌ای که سزاوار متکبّران تمسخرکننده است!



به مناسبت سخن از کیفر کافرانی که تکبّر می‌ورزند و

از حقّ و حقیقت روی می‌گردانند، از پاداش مؤمنانی صحبت می‌دارد که کار می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و اهل عملند، آن کسانی که در سرآغاز سوره از ایشان صحبت کرده است. تا اندازه‌ای از کار و بار رستگاریشان سخن می‌گوید، رستگاری‌ای که در آنجا چکیده‌وار از آن سخن گفته بود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ، خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللهِ حَقّاً، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته و بایسته بکنند، باغهای پرنعمت بهشت ازآن ایشان است. جاودانه در آن خواهند ماند. این وعدهٔ مسلّم الهی است، وعده‌ای تخلّف‌ناپذیر. (خداوند نه وعدهٔ دروغین می‌دهد، و نه از وفای به وعده‌های خود عاجز است، چرا که) او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است.

در قرآن مجید هرکجا سزا و جزا ذکر شده است، پیش از آن کار نیک و ایمان بیان گردیده است. چه سرشت این عقیده می‌طلبد که ایمان در دل، حقیقت تنهای راکد بیکارهٔ پنهانی نباشد. بلکه ایمان باید حقیقت زندهٔ کارآی پویائی باشد. همین که ایمان در دل جایگزین شود و اتمام پذیرد و تکمیل شود، باید به جنبش و پویش درآید تا خود را تحقّق بخشد و آشکارا بنماید در کار و تلاش و کنش و روش، و بیانگر سرشت خویش شود در آثار برجسته‌ای که در میدان جهان واقعیّت نمودار و پدیدار می‌گرداند و خبر از آن حقیقت زندهٔ کارآی پویائی بدهد که در جهان درون از آن تشکیل گردیده و فراهم آمده است.

آن کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با عمل صالح و کار پسندیده نشان داده‌اند، آنان:

﴿ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ خَالِدِينَ فِيهَا ﴾.

برایشان باغهای پرنعمت بهشت است.

برایشان این باغهای پرنعمت، و این جاودانگی است، برای تحقّق بخشیدن وعدهٔ راستین خدا:

﴿ وَعْدَ اللهِ حَقّاً ﴾.

وعده‌ای که خدا می‌دهد تخلّف‌ناپذیر است.

لطف آفریدگار نسبت به بندگان بدان درجه است که نیکی بدیشان را به پاداش نیکی آنان به خودشان نه به یزدان سبحان، بر خویشتن واجب می‌فرماید! آخر یزدان سبحان بی‌نیاز از همگان است!

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

او عزیز و قدرتمند، و حکیم و آگاه است.

خدا توانا است بر پیاده کردن و تحقّق بخشیدن وعدهٔ خود، و کاربجا و آگاه در آفرینش و وعده دادن و پیاده کردن و تحقّق بخشیدن است.



نشانهٔ قدرت و توان، و نشانهٔ حکمت و کاربجائی و آگاهی، و دلیل و برهان همهٔ مسائلی که در روند سوره گذشت، نشانهٔ همهٔ اینها و دلیل و برهان همهٔ اینها این جهان بزرگ و هراس‌انگیز است، جهان سترگ و شگفت و هراس‌انگیز و هولناکی که هیچ کسی از مردمان نمی‌تواند ادّعاء کند که او آن را آفریده است، یا کس دیگری جز او آن را پدید آورده است و هستی بخشیده است نه خداوند سبحان؛ جهانی که بس بزرگ و هراس‌انگیز و دارای نظم و نظام دقیق و هم‌آوائی و هماهنگی شگفت است و دل را شیدا و ویلان خود می‌کند، و عقل و هوش را می‌رباید و مات و مبهوت خویش می‌نماید، و با فطرت بی‌پرده و آشکار رویاروی می‌شود، و فطرت از آن نمی‌تواند بگریزد یا از آن رویگردان شود، و جز تسلیم وحدانیّت آفریدگار بزرگوار چاره‌ای نخواهد داشت، و جز اعتراف به گمراهی کسانی که خدایان دیگری را شریک آفریدگار جهان می‌کنند، و به حقّ و حقیقت روشن و آشکار ستم می‌نمایند، راهی پیدا نخواهد کرد:

﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا، وَ أَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ، وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ، وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ. هٰذَا خَلْقُ اللهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ؟ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت (برای شما) باشد آفریده است، و در زمین کوه‌های استواری را پراکنده است، تا زمین شما را نلرزانند و سراسیمه نگرداند، و در زمین انواع جنبندگان را پخش و پراکنده کرده است. و از آسمان آب فرو فرستاده‌ایم و با آن اقسام گوناگونی از گیاهان پرارزش را رویانده‌ایم. اینها (که می‌نگرید و می‌بینید) آفریده‌های خدایند، شما به من نشان دهید آنانی که جز خدایند چه چیز را آفریده‌اند؟ (تا شایستهٔ پرستش و شراکت در الوهیّت را داشته باشند). بلکه ستمگران (کفرپیشه) در گمراهی آشکاری هستند.

این آسمانها که ـ با ظاهر معنی و مدلولی که دارد، و بدون ژرف‌نگری و پرداختن به پژوهشی از پژوهشهای پیچیدهٔ علمی ـ با چشم و احساس رویاروی می‌گردد، هراس‌انگیز و فراخ و بلند است. فرق نمی‌کند این آسمانها، این ستاره‌ها و سیّاره‌ها و کهکشانها و سحابیهای شناور در فضائی باشد که راز و اندازهٔ آن را جز خدا کسی نمی‌داند، یا مراد این قبّه و بارگاهی باشد که چشمها آن را می‌بینند، و کسی نمی‌داند واقعاً چیست و چگونه است. چه مراد از آسمانها این باشد یا آن باشد، آفریده‌های بزرگ و سترگ و هراس‌انگیز و هولناکی هستند که بدون ستونی که بر آن بلمند و تکیه بدهند[1] آویزان و معلّق هستند، و مردمان آنها را می‌بینند تا آنجاکه در شب و روز چشمانشان می‌تواند ببیند، هر اندازه هم بر سطح این ستارهٔ سیّار با آسمانها فاصله داشته باشند. وارانداز کردن آسمانها با چشم غیر مسلّح، و وارسی کردن آن بدون درک و فهم حقیقتِ ستبری و سترگی آسمانها هم سرها را گیج می‌کند، برای به لرزه انداختن و به تکان درآوردن هستی بشری در برابر این ستبری و سترگیِ هراس‌انگیزِ بی‌نهایت و بدون حدود و ثغور، و در برابر این زیبائی دلربائی که چشمها را به خود خیره می‌کند و چشمها را مجذوب خود می‌دارد بدون این که چشمها از نگریستن سیر و خسته شوند، و در برابر این زیبائی دل‌انگیز دل به اندیشه می‌ایستد و هرگز خسته و درمانده نمی‌گردد، و احساس و شعور غرق تأمّل و تفکّر می‌شود، و انگار نمی‌خواهد از این تأمّل و تدبّر دور و دراز برگردد و دست بکشد! اگر انسان بداند که هر نقطه‌ای از این نقطه‌های کوچک درخشان شناور در این فضای گستردهٔ هراس‌انگیز، حجم آنها چندین برابر حجم زمینی است که او بر آن زندگی می‌کند، و وزن آنها میلیونها برابر زمین است، چه حالی پیدا می‌کند؟

روند قرآنی از این کوچ هراس‌انگیزی که در اقطار و کرانه‌های فضا با آهنگ و نوای آن اشارهٔ سریعی که درپیش گرفته است و می‌فرماید:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ﴾.

خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت (برای شما) باشد آفریده است.

برمی‌گردد و دل بشری را به زمین عودت می‌دهد. دل بشری هم بر زمین استقرار می‌پذیرد، ولی انگار نمی‌خواهد بر آن آرام بگیرد و سکونت بپذیرد! آخر زمین را کوچکِ کوچک می‌بیند، بسان ذرّه‌ای که گوئی گرد و خاک ناچیزی در میان تودهٔ عظیم جهان هستی است! دل بشری چگونه به این زمین برگردد؟ زمینی که انسان آن را بزرگ و سترگ و گسترده و فراخ می‌بیند، ولی در برابر کرات بیشمار جهان هستی ذرّه‌ای بیش نیست، امّا با وجود این اگر کسی در تمام عمر کوتاه خود روی این ستارهٔ کوچک زمین بگردد و به سیر و سیاحت بپردازد به همهٔ اطراف و اکناف آن نمی‌رسد! روند قرآنی دل بشری را بدین زمین برمی‌گرداند تا با چشمان باز و بیدار به زمین بنگرد، و ملالت تکرار و خستگی الفت با صحنه‌های شگفت این زمین بزداید و از آن به دور گردد:

﴿ وَ أَلْقَىٰ فِى ٱلْأَرْضِ رَوٰاسِىَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ ﴾.

۱- «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا» دارای دو معنی است: الف ـ آسمانها را می‌بینید که خداوند آنها را بدون ستون آفریده است. ب ـ آسمانها را آفریده و با ستونهای نامرئیِ قوّهٔ جاذبه به هم پیوند داده است. یعنی دارای ستون بوده ولی ستونها را نمی‌بینید. (مترجم)

و در زمین کوه‌های استواری را پراکنده است، تا زمین شما را نلرزاند و سراسیمه نگرداند.

«رَواسِیَ»: کوه‌ها . . . دانشمندان لایه‌شناسی می‌گویند: کوه‌ها بریدگیهائی در سطح کرهٔ زمین هستند که از سرد شدن درون زمین و منجمد شدن گازهای داخل آن و کاهش گازها پیدا می‌شوند. سطح زمین فروکش می‌نماید و چین‌خوردگی پیدا می‌کند، و در آن بلندیها و پستیهائی برابر فروکش کردنهای گازهائی که سرد می‌شوند و حجم آنها کاستی می‌پذیرد، در اینجا و آنجا پدیدار و نمودار می‌گردد. این نظریّه چه درست باشد و چه نادرست، این کتاب مقرّر می‌دارد که وجود این کوه‌ها توازن زمین را حفظ می‌کند، و درنتیجه زمین به تکان و جولان درنمی‌آید و به رفت و برگشت و جنبش نمی‌افتد. چه بسا نظریّهٔ دانشمندان زمین‌شناسی درست باشد و برجستگیهای کوه‌ها بدین شکل و بدین‌گونه توازن زمین را مصون و محفوظ دارد بدان هنگام که گازها فروکش می‌کنند و سطح زمین در اینجا و آنجا منقبض می‌گردد، و برجستگیها و طاقدیسهای کوه‌ها در اینجا، با فرو رفتگیها و ناودیسهای سطح زمین در آنجا، موازنه برقرار می‌سازد. به هر حال فرمودهٔ خداوند، بالاتر و والاتر از هر سخن دیگری است، و خدا راستگوترین گویندگان است.

﴿ وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّةٍ ﴾.

و در زمین انواع جنبندگان را پخش و پراکنده کرده است.

این یکی از شگفتیهای بزرگ هستی است. وجود حیات بر این زمین رازی است که کسی ـ تا به امروز ـ ادّعاء نکرده است که آن را درک و فهم کرده است و آن را تفسیر و تعبیر نموده است. حیات در نخستین شکلهای خود، در یک سلول سادهٔ کوچک، چگونه بدین راز بزرگ و حیات سترگ تبدیل می‌گردد، و حیات چگونه گوناگون و جوراجور می‌شود و ترکیب پیدا می‌کند و به انواع و اقسام و اجناس و نژادها و نمونه‌های بیشمار تبدیل می‌گردد که انسانها از آنها چیزی می‌دانند یا سرشماری می‌نمایند؟ با وجود این اکثر مردمان از کنار این شگفتیها و شگرفیها چشم بسته و کوردل می‌گذرند، به گونه‌ای که انگار از کنار یک چیز معمولی که جلب توجّه نمی‌کند می‌گذرند. در حالی که آنان در برابر دستگاه سادهٔ کوچک ساختهٔ انسانها شیدا و حیران و شگفت‌زده می‌مانند، دستگاهی که دارای تشکیلات بسیار سادهٔ ناچیزی است وقتی که با یک سلول از سلولهای زنده مقایسه می‌گردد و با عملکرد دقیق و منظّم و عجیب آن سنجیده می‌شود. تازه از موجودات زندهٔ پیچیده نگو که جای خود دارند. از انسان نگو، انسانی که پیکرش صدها کارگاه شیمیائی شگفت، و صدها انبار نگاهداری و پخش، و صدها مرکز مخابرات برای پیام دادن و پیام گرفتن، و صدها وظیفه و کار پیچیده‌ای دارد که جز خدای دانا و آگاه راز آنها را نمی‌داند و از آنها سر در نمی‌آورد!!!

﴿ وَ أَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ ﴾.

و از آسمان آب فرو فرستاده‌ایم و با آن اقسام گوناگونی از گیاهان پرارزش را رویانده‌ایم.

نازل کردن آب از آسمان یکی از شگفتیهای جهان است که ما از کنار آن غافل و بی‌خبر می‌گذریم. این آبی که جویبارها و رودخانه‌ها از آن لبریزند، و دریاچه‌ها از آن پرند، و چشمه‌سارها آن را برمی‌جوشانند، از آسمان برابر نظم و نظام دقیقی پائین می‌آید که با تشکیلات و نظام آسمانها و زمین، و با نسبتها و فاصله‌ها و سرشتها و هستیهائی که میان آسمانها و زمین است، ارتباط و پیوند دارد . . . رویاندن گیاهان از زمین به دنبال نزول آب، شگفتی دیگری است که پیوسته جای تعجّب بوده و خواهد بود. شگفتی حیات، و شگفتی تنوّع و دگرگونی، و شگفتی وراثت و ویژگیهای نهان در دانهٔ کوچکی تا بتواند خود را در گیاه کوچکی و در درخت بزرگی نشان و برگشت دهد، و بررسی پخش رنگها در گل یک گیاه، دل گشوده و باز را به ژرفاهای حیات و به اعماق ایمان به خدا، یعنی نوآفرین این حیات، سوق

می‌دهد و می‌کشاند.
نصّ قرآنی مقرّر می‌دارد که یزدان گیاهان را به صورت زوج آفریده است و زوجیّت بخشیده است:
﴿ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴾.
اقسام گوناگونی از گیاهان پرارزش.
زوجیّت در گیاهان حقیقت بزرگی است که علم به تازگی براثر تجربه بدان پی برده است و مدّت کمی از کشف این حقیقت بزرگ گذشته است. هر گیاهی دارای سلولهای نر و سلولهای ماده است. این دو بخش گاهی در یک گل گرد می‌آیند یا در دو گلِ یک گیاه جداگانه وجود دارند، و یا در دو گیاه یا دو درخت جداگانه قرار می‌گیرند، یعنی گیاهان و درختان، یک پایه یا دو پایه هستند. میوه و ثمره جز بعد از تلقیح زوج نر و ماده امکان‌پذیر نیست، بدان‌گونه که در انسان و حیوان حال چنین است.
توصیف زوج یا جفت با واژهٔ «کَرِیم : با ارزش» سایه روشن ویژه‌ای دارد و در اینجا مقصود و منظور است تا سزاوار این باشد که بدان:
﴿ خَلْقُ اللهِ ﴾. آفریدهٔ خدا.
گفته شود، و خدا آن را بالا ببرد و به پیش چشمان مردمان بدارد و بدان اشاره بفرماید:
﴿ هٰذَا خَلْقُ اللهِ ﴾.
اینها (که می‌نگرید و می‌بینید) آفریده‌های خدایند.
و ایشان را به مبارزه بطلبد و ادّعاهای بی‌ارزش و سبکسرانهٔ آنان را پوچ گرداند:
﴿ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ؟ ﴾.
شما به من نشان دهید آنانی که جز خدایند چه چیز را آفریده‌اند؟ (تا شایستهٔ پرستش و شراکت در الوهیّت را داشته باشند).
در مناسب‌ترین وقت برای این مبارزه‌طلبی پیرو می‌زند:
﴿ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.
بلکه ستمگران (کفرپیشه) در گمراهی آشکاری هستند.
چه گمراهی بزرگی و چه ستم سترگی فراتر از این شرک است در این نمایشگاه مات و مبهوت‌کنندهٔ عظیم جهانی؟
هنگام رسیدن بدین آهنگ نیرومند، نخستین چرخش و گردش در سوره پایان می‌پذیرد با این انگیزهٔ ژرفی که به میان می‌آید.



بعد از این، گردش و چرخش دوم را می‌آغازد. آن را به روش و روال نوینی می‌آغازد که روش و روال داستان و رهنمود غیرمستقیم است. به مسألهٔ سپاسگزاری از یزدان یگانه می‌پردازد، و او را از هرگونه شرکی منزّه می‌سازد. از مسألهٔ سرای آخرت و کار و سزا و جزاء، در لابلای داستان سخن به میان می‌کشد:
﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ؛ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ، وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾.
ما به لقمان فرزانگی بخشیدیم (و بدو دستور دادیم) که خدا را سپاسگزاری کن و (بدان که) هرکس سپاسگزاری کند، به سود خویش سپاسگزاری می‌کند، و هرکس ناسپاسی کند (به خود زیان می‌رساند نه به خدا). چرا که خدا بی‌نیاز و ستوده است.
لقمانی که قرآن او را برگزیده است تا از زبان او مسألهٔ توحید و یکتاپرستی را و مسألهٔ آخرت را بیان دارد، روایات راجع بدو گوناگون است: روایتی می‌گوید که او پیغمبر بوده است. روایت دیگری می‌گوید که او بندهٔ شایسته‌ای بوده است ولی پیغمبر نشده است. بیشتر راویان سخن دوم را می‌پسندند. می‌گویند: او یک بندهٔ حبشی بوده است. همچنین گفته‌اند: او اهل نوبه[1] بوده است. بعضی گفته‌اند: او در میان بنی‌اسرائیل یکی از قضات ایشان بوده است . . . لقمان هرکه و هرچه بوده است، قرآن مقرّر فرموده است که او مردی بوده است که خدا بدو حکمت و فرزانگی عطاء کرده است، حکمت و فرزانگی‌ای که شکر و سپاس خدای را می‌طلبیده است:

۱- ایالتی است در شمال شرقی کشور سودان. (مترجم)

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنا لُقْمانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلّهِ ﴾.

ما به لقمان فرزانگی بخشیدیم (و بدو دستور دادیم) که خدا را سپاسگزاری کن.

این رهنمود قرآنی متضمّن سپاسگزاری از خدا است به پیروی از آن مرد فرزانهٔ برگزیده‌ای که قرآن داستان او را و گفتار او را روایت می‌کند. در کنار این رهنمود ضمنی، رهنمود دیگری است. چه سپاسگزاری از خدا پشتوانهٔ اندوخته‌ای برای سپاسگزار است و خود او از آن سود می‌برد. زیرا خدا بی‌نیاز از سپاسگزاری دیگران است. خدا خود به خود سپاس او گفته می‌شود هرچند کسی از آفریدگان یزدان سپاس او را نگوید:

﴿ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّما يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ. وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾.

هرکس سپاسگزاری کند، به سود خویش سپاسگزاری می‌کند، و هرکس ناسپاسی کند (به خود زیان می‌رساند نه به خدا) چرا که خدا بی‌نیاز و ستوده است.

در این صورت نادان‌ترین نادانان کسی است که از حکمت سرباز می‌زند، و با فرزانگی مخالفت می‌ورزد، و همچون پشتوانه‌ای را برای خود اندوخته نمی‌سازد.

❁

آن‌گاه مسألهٔ توحید و یکتاپرستی به صورت موعظه و اندرزی از سوی لقمان حکیم به فرزندش به میان می‌آید:

﴿ وَ إِذْ قالَ لُقْمانُ لِابْنِهِ ـ وَ هُوَ يَعِظُهُ ـ يا بُنَيَّ لا تُشْرِكْ بِاللّهِ. إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾.

(یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش گفت ـ در حالی که او را پند می‌داد ـ پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است.

این پند و اندرزی است که دور از هرگونه تهمتی است. چه پدر برای پسرش جز خیر و خوبی نمی‌خواهد. پدر جز دلسوز پسرش نمی‌باشد. این لقمان حکیم است که پسرش را از شرک نهی می‌کند و بازمی‌دارد. علّت این نهی و بازداشتن را این می‌شمارد که شرک ستم بزرگی است. دو بار هم این حقیقت را تأکید می‌کند. یک بار با نهی و بازداشتن و بیان علّت آن، و بار دیگر با حروف «إِنَّ» و «لَ» . . . این همان حقیقتی است که محمّد ﷺ آن را به قوم خود گوشزد می‌کند و آنان دربارهٔ آن با او به جدال و ستیز می‌پردازند و دربارهٔ هدفی که در پشت سر آن دارد به شکّ و تردید می‌افتند، و می‌ترسند که او هدفی که در پشت سر آن دارد بیرون کشیدن قدرت و فرماندهی از دست ایشان باشد و بخواهد بر آنان برتری و بزرگی کند! امّا دیگر چه باید گفت دربارهٔ لقمان حکیم بدان هنگام که آن حقیقت را به پسرش می‌گوید و او را بدان دستور می‌دهد؟ پند و اندرز پدر به پسرش پاک و برکنار از هر شبهه‌ای است، و دور از هر گمانی است. این حقیقت، یک حقیقت قدیمی است و بر زبان هر کسی از مردمان که رفته است خدا بدو حکمت و فرزانگی بخشیده است. مراد از این حقیقت خیر محض است، و مراد از آن چیز دیگری نیست . . . این هم یک انگیزهٔ روانی مورد نظر است.

❁

در سایهٔ پند و اندرز پدر به پسرش، پیوند میان والدین با اولاد را به شیوهٔ مهربانانه‌ای بیان می‌دارد، و این پیوند را با تصویر الهامگرانه‌ای که در آن گرایش و عطوفت است به تصویر می‌کشد. با وجود این، پیوند عقیده مقدّم بر آن پیوند استوار است:

﴿ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ، حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ، وَ فِصالُهُ فِي عامَيْنِ، أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ، إِلَيَّ الْمَصِيرُ. وَ إِنْ جاهَداكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما، وَ صاحِبْهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً، وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنابَ إِلَيَّ. ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

ما به انسان در بارهٔ پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم (که در حقّ ایشان نیک باشد و نیکی کند، به‌ویژه مادر، چرا که) مادرش بدو حامله شده است و هردم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال نیز،

کودک شیر، یعنی شیرهٔ جان مادر را می‌نوشد. مادر در این مدّت ۳۳ ماههٔ حمل و شیرخوارگی، مهمّ‌ترین خدمات و بزرگ‌ترین فداکاری را مبذول می‌دارد. لذا به انسان توصیهٔ ما این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و (بدان که سرانجام) بازگشت به سوی من است (و نیکان را جزا و بدان را سزا می‌دهم). هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کم‌ترین آگاهی از بودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. (چرا که در مسألهٔ عقائد و کفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست، و رابطهٔ با خدا، مقدّم بر رابطهٔ انسان با پدر و مادر است، و اعتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است. ولی در عین حال) با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونهٔ بایسته‌ای رفتار کن. و راه کسانی را درپیش گیر که به جانب من (با یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه (در دنیا) می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم (و بر طبق اعمالتان پاداش و کیفرتان می‌دهم).

سفارش کردن فرزندان در حقّ پدران و مادران در قرآن مجید، و در سفارشهای پیغمبر خدا ﷺ مکرّر آمده است، ولی سفارش کردن پدران و مادران در حقّ فرزندان جز مقدار اندکی نیامده است. بیشتر آنها هم در حالت زنده به گور کردن است، و آن نیز حالت ویژه‌ای در شرائط و ظروف ویژه‌ای است. این بدان خاطر است که فطرت به تنهائی رعایت و عنایت پدران و مادران نسبت به فرزندان را تضمین و تأمین می‌کند. فطرت پدران و مادران را برمی‌انگیزد که نسل نوزاد و نوخاسته را بپایند و بدیشان برای ادامهٔ حیات عنایت نمایند، بدان‌گونه که خدا خواسته است. پدران و مادران فدای فرزندان خود می‌کنند جسم و اعصاب و عمر و هر چیز گرانبها و گرامی خود را که داشته باشند، بدون این که آه برکشند و ناله سر دهند، و بلکه بدون این که متوجّه باشند و بدانند که چه چیزی را مبذول می‌دارند! حتّی آنچه را که فدا می‌کنند و مبذول می‌نمایند با شادی و شادمانی و فرح و سرور بر طَبَق اخلاص می‌گذارند! انگار خودشان از آنچه به فرزندان می‌بخشند و تقدیم می‌دارند استفاده می‌کنند و بهره می‌برند! لذا فطرت به تنهائی ضامن سفارش به پدران و مادران است و به سفارش‌کنندگانِ دیگری نیاز نیست. ولی فرزندان به سفارشهای مکرّری نیاز دارند تا به نسلی توجّه و التفات داشته باشند که خویشتن را فدا کرده‌اند و پشت به زندگی نموده‌اند و بار سفر بربسته‌اند و در حالِ جهان را به درود کردنند، پس از آن که شیرهٔ عمر و روح و اعصاب خود را به جام نسلی ریخته‌اند که رو به جهان نهاده‌اند و پذیرهٔ حیات رفته‌اند و به آینده خیره گردیده‌اند! اگر فرزندان همهٔ عمر خود را وقف خدمت به پدران و مادران کنند نمی‌توانند برخی از آنچه پدران و مادران بذل ایشان کرده‌اند جبران کنند و جایگزین آن را بدانان دهند. این هم تصویر الهامگرانه‌ای است که می‌فرماید:

﴿ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلىٰ وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِي عٰامَيْنِ ﴾.

مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است (و در این دو سال نیز، کودک شیر، یعنی شیرهٔ جان مادر را می‌نوشد. مادر در این مدّت ۳۳ ماههٔ حمل و شیرخوارگی، مهمّ‌ترین خدمات و بزرگ‌ترین فداکاری را مبذول می‌دارد).

این تصویر الهامگرانه سایه‌روشنهای این بذل و بخشش بزرگوارانه را ترسیم می‌کند. مادر با سرشتی که دارد قسمت بیشتری از فداکاریها را تحمّل می‌کند، و با شوق و شور والاتر و سخت‌تر و ژرف‌تر و مهربانانه‌تر و دوستدارانه‌تری وجود خویشتن را فدا و قربان می‌کنند . . . حافظ ابوبکر بزّار در مسند خود ـ با اسنادی که دارد ـ از برید و او از پدرش روایت کرده است که مردی مادرش را در طواف کعبه بر دوش گرفته بود و او را دور کعبه می‌گرداند و طواف می‌داد. از پیغمبر ﷺ پرسید: آیا حقّ او را اداء کرده‌ام؟ فرمود:

(لا. وَ لا بِزَفْرَةٍ واحِدَةٍ).

نه... و نه سزا و جزای یک ناله را.

این‌گونه و بس... نه سزا و جزای نـالـه‌ای را داده‌ای، ناله‌ای که در حاملگی یـا در زادن سـر داده است... مادر بدو حامله شده است و باردار گشته است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است.

در سایهٔ این تصویر مهربانانه، به سپاسگزاری از خـدا کـه نـخستین نـعمت‌بخش است مـی‌گرایـد و تـوجّه می‌نماید، و به سپاسگزاری از پدر و مادر می‌گراید و توجّه می‌نماید که نعمت بخشندگان بـعد از خـدایـند. آن‌گاه وظائف و تکـالیف را تـرتیب مـی‌دهد و تـعیین مـی‌کند. نـخست سـپاسگزاری خـدا و بـعد از او سپاسگزاری از پدر و مادر به میان می‌آید:

﴿ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوٰالِدَيْكَ ﴾.

(توصیهٔ ما به انسان این است) که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش.

با این حقیقت، حقیقت آخرت پیوند می‌خورد:

﴿ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ﴾.

بازگشت به سوی من است (و نـیکان را جـزا و بـدان را سزا می‌دهم).

آن روز، پشتوانهٔ اندوختهٔ سپاسگزاری سود می‌بخشد. پیوند پدر و مادر با فرزند ـ با همهٔ این گرایشها و بـا همهٔ این بزرگداشتها ـ از نظر مراتب پیوستگی بعد از پیوند عقیده قرار دارد. بقیّهٔ سفارش به انسان، در بارهٔ پیوند او با پدر و مادرش است.

﴿ وَ إِنْ جٰاهَدٰاكَ عَلىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مٰا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا ﴾.

هرگاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک مـن قـرار دهـی کـه کـم‌ترین آگـاهی از بـودن آن و (کوچک‌ترین دلیل بر اثبات آن) سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن، (چـرا کـه در مسألهٔ عـقائد و کـفر و ایمان همگامی و همراهی جائز نیست، و رابطهٔ بـا خـدا، مقدّم بر رابـطهٔ انسـان بـا پـدر و مـادر است، و اعـتقاد مکتبی برتر از عواطف خویشاوندی است).

در اینجا وجوب اطاعت به پایان می‌آید، و پیوند عقیده بر هر پیوند دیگری برتری دارد. این است که هر اندازه پدر و مادر بکوشند و تلاش کنند و بخواهند چیره شوند و فرزند را قانع کنند و او را گول بزنند که بـرای خـدا چیزی را شریک سازد، چیزی که الوهیّت او را نمی‌داند ـ هر چیزی هم جز خدا الوهیّت نـدارد تـا الوهـیّت آن شناخته شود ـ از سوی خدا به فرزند دستور است که از پدر و مادر اطاعت نکند، و در این باره فرمان یزدان را ببرد که صاحب حقّ نخستین در اطاعت است.

امّا اختلاف در عقیده، و دستور به عدم اطاعت از پدر و مادر در مخالفت با عقیده، نباید حقّ پدر و مادر را در رفتار خوب و همدمی بزرگوارانه با ایشان ضائع بکند:

﴿ وَ صٰاحِبْهُمٰا فِي الدُّنْيٰا مَعْرُوفاً ﴾.

بـا ایشـان در دنـیا بـه طـرز شـایسته‌ای و بـه گـونهٔ بایسته‌ای رفتار کن.

این کوچ، کوچ کوتاه مدّتی بـر ایـن زمـین است و در حقیقت اصلی تأثیر نمی‌گذارد:

﴿ وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنٰابَ إِلَيَّ ﴾.

راه کسـانی را در پـیش گـیر کـه بـه جـانب مـن (بـا یکتاپرستی و طاعت و عبادت) رو کرده‌اند.

کسانی که رو به خدا کرده‌اند مؤمنانند.

﴿ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ ﴾.

بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید.

به سـوی مـن بـرمی‌گردید پس از ایـن کـوچ و سـفر محدودی که بر روی زمین دارید.

﴿ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

و مـن شـما را از آنـچه (در دنـیا) مـی‌کردهایـد آگـاه مـی‌سازم (و بـر طـبق اعـمالتان پـاداش و کـیفرتان می‌دهم).

هر کسی سزا و جزای ناسپاسی یا سپاسگزاری خود را دریافت می‌دارد، و کیفر شرک یا پاداش توحید خویش را می‌گیرد.

روایت شده است که این آیه و آیهٔ مشابه آن در سورهٔ عنکبوت[1] و همچنین در سورهٔ احقاف[2]، در بارهٔ سعد پسر ابی‌وقّاص و مادرش نازل گردیده است - همان‌گونه که در تفسیر آن در جزء بیستم در سورهٔ عنکبوت گفتم - روایت شده است که این آیه دربارهٔ سعد پسر مالک نازل گردیده است. طبرانی در مبحث عشرت - با اسنادی که دارد - از داوود پسر ابوهند آن را روایت نموده است. در صحیح مسلم از قول سعد پسر ابی‌وقّاص، داستان روایت گردیده است. ارجح اقوال هم همین است، ولی مدلول و مفهوم آیه عام است و شامل همهٔ حالتهای همگون آن می‌شود. مدلول و مفهوم آیه خویشاوندیها و پیوندها را و همچنین وظائف و تکالیف را ترتیب می‌دهد و سامان می‌بخشد. پیوند با خدا نخستین خویشاوندی و ارتباط است، و وظیفه و تکلیف راجع به حقّ خدا نخستین وظیفه و تکلیف است. قرآن مجید این قانون و قاعده را مقرّر می‌دارد و آن را در هر مناسبتی و به شیوه‌ها و به صورتهای گوناگونی تأکید می‌کند تا در ذهن و شعور فرد مؤمن پیدا و هویدا و قطعی و حتمی گردد، و هیچ‌گونه شکّ و شبهه و پیچیدگی و ابهامی در آن نماند.



پس از ذکر این جملات معترضه در روند سفارش لقمان به پسرش، بخش دوم سفارش او به فرزندش به میان می‌آید تا مسألهٔ آخرت و حساب و کتاب دقیق و سزا و جزای دادگرانهٔ آن را مقرّر و بیان دارد. ولیکن این حقیقت به همین سهل و سادگی و بدون هرگونه آرایه و پیرایه‌ای ذکر نمی‌شود. بلکه این حقیقت در جولانگاه فراخ هستی عرضه می‌شود، و به صورت مؤثّری بیان می‌شود که وجدان از آن به لرزه و جنبش می‌افتد، بدان هنگام که علم شامل و دقیق و لطیف و فراخ و فراگیر و شگفت و شگرف خدا را مطالعه می‌نماید:

﴿ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ، فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ، أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ، أَوْ فِي الْأَرْضِ، يَأْتِ بِهَا اللَّهُ. إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴾.

پسر عزیزم! اگر به اندازهٔ سنگینی دانهٔ خردلی (عمل نیک یا بد انجام گرفته) باشد، و در دل سنگی، یا در آسمانها، و یا این که در میان زمین باشد، خدا آن را حاضر می‌آورد (و به حساب و کتاب آن رسیدگی می‌کند). چرا که خداوند بس دقیق و آگاه است.

هیچ تعبیری دربارهٔ دقّت علم خدا و فراگیری آن، و راجع به قدرت یزدان سبحان، و در بارهٔ دقّت حساب و کتاب و دادگری و عدالت ترازو به پای این تعبیر تصویرگر نمی‌رسد. این هم شیوهٔ اعجازانگیز و زیبا بیان و ژرف آهنگ قرآن است[3] . . . دانهٔ خردلی، کوچک و ناچیز است و نه وزنی دارد و نه ارزشی.

﴿ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ ﴾.

در دل سنگی باشد.

سنگی که سخت است و دانهٔ خردل در وسط آن فشرده و نهان گردد و بدان دسترسی نباشد.

﴿ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ ﴾.

یا در آسمانها باشد.

در آسمانها که هراس‌انگیز و وسیع است و به گونه‌ای گسترده و فراخ است که ستارهٔ بزرگی که دارای حجم عظیمی است همچون نقطهٔ شناوری یا ذرّهٔ سرگشته‌ای به نظر می‌آید.

﴿ أَوْ فِي الْأَرْضِ ﴾.

یا این که در میان زمین باشد.

در میان خاکها و سنگ‌ریزه‌ها باشد که پیدا نیست.

﴿ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ ﴾.

خدا آن را حاضر می‌آورد.

علم خدا بدان می‌رسد، و از دائرهٔ قدرت او بیرون

۱- آیهٔ ۸ (مترجم)

۲- آیهٔ ۱۵. (مترجم)

۳- مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» فصل: «طریقة القرآن».

نمی‌رود.

﴿ إِنَّ اللهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴾.

چرا که خدا بس دقیق و آگاه است.

پیروی است که با آن صحنهٔ نهان و لطیف و ظریف مناسبت دارد.

خیال به دنبال آن دانهٔ خردل راه می‌افتد و آن را در آن مکانهای سخت و دور و ژرف و فراخ دنبال می‌کند. علم خدا را وارانداز می‌کند، علمی که آن دانهٔ خردل را می‌پاید و تعقیب می‌نماید، تا بدانجا که دل به کرنش می‌افتد و به توبه و استغفار می‌افتد و به سوی یزدان بس آگاه و دقیق و مطّلع از نهانیهای جهانهای غیب و دنیاهای ناپیدا برمی‌گردد. آنگاه آن حقیقتی که قرآن می‌خواهد در دل جایگزین گردد حاصل می‌آید و استقرار می‌پذیرد، آن هم با این شیوهٔ شگفت و شگرف.



روند قرآنی به نقل قول لقمان که پسرش را نصیحت می‌کند ادامه می‌دهد. لقمان با پسرش گامهائی را دربارهٔ عقیده برمی‌دارد، پس از آن که عقیده در درون پدیدار و استوار گردیده است، و ایمان به خدای بدون انباز استقرار پذیرفته است، و شکّ و شبهه‌ای در مسألهٔ یقین و اطمینان به آخرت برجای نمانده است، و به دادگری و عدالت سزا و جزای کار اگر به اندازهٔ دانهٔ خردلی هم باشد اعتماد حاصل شده است . . . گام بعدی با نماز رو به خدا کردن، و با دعوتِ مردمان به سوی خدا بدیشان توجّه نمودن، و صبر و شکیبائی ورزیدن بر انجام وظائف و تکالیف دعوت و مشکلات و مشقّاتی است که قطعاً دعوت دارد و خواهد داشت:

﴿ يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ. إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴾.

ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.

این راه ترسیم شدهٔ عقیده است: توحید و یکتاپرستی خدا، نظارت و مراقبت خدا را درنظر داشتن و احساس کردن، به چیزی چشم امید دوختن که در پیشگاه یزدان برای مؤمنان است، ایمان و اعتقاد به عدالت و دادگری خدا، و ترس و هراس از عذاب و عقاب او . . . آنگاه به دعوت مردمان و اصلاح حالشان پرداختن، امر به معروف و نهی از منکر کردن، یعنی مردمان را به کارهای نیک و پسندیده رهنمود نمودن و ایشان را از کارهای بد و ناپسند بازداشتن، پیش از همهٔ اینها توشه برگرفتن برای مبارزه و پیکار با شرّ و بدی از توشهٔ اصلی که توشهٔ عبادت خدا و رو بدو نمودن با نماز خواندن است. گذشته از آن شکیبائی و استقامت ورزیدن در برابر چیزهائی است که گریبانگیر دعوت‌کنندهٔ مردمان به سوی یزدان می‌شود، از قبیل کجرفتاری برخی از انسانها و دشمنانگی ایشان با حقّ و حقیقت، و انحراف دلها و روی‌گردانی آنها، و اذیّت و آزاری که زبانها می‌رسانند و دستها بدان دراز می‌گردند، و امتحان و آزمون با مال و جان وقتی که دعوت خواهان آن است.

﴿ إِنَّ ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴾.

اینها از کارهای (اساسی و مهمّی) است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید.

«عَزْمِ الْأُمُورِ: آنچه باید در راه رسیدن بدان به تلاش ایستاد و جدّی بود»: به کارهائی گفته می‌شود که پس از تصمیم گرفتن بر انجام آنها باید راه شکّ و تردید را بست.



لقمان در ادامهٔ سفارش خود به پسرش که قرآن آن را در اینجا بیان می‌دارد به آداب و رسوم شخص دعوت‌کنندهٔ مردمان به سوی یزدان می‌پردازد. چه در دعوت به انجام کارهای خوب و پسندیده، برتری‌جوئی

بر مردمان و فخرفروشی بر ایشان به نام رهبری و رهنمودشان به سوی خوبیها و نیکیها، درست نیست. به طریق اولیٰ برتری‌جوئی و فخرفروشی بدون دعوت مردمان به سوی خوبیها و نیکیها زشت‌تر و پست‌تر است:

﴿ وَ لاٰ تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّٰاسِ، وَ لاٰ تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً. إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ. وَ اَقْصِدْ فِي مَشْيِکَ، وَ اَغْضُضْ مِنْ صَوْتِکَ. إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾.

با تکبّر و بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و (در سخن گفتنت) از صدای خود بکاه (و فریاد مزن) چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

«صَعَر: بیماری گردن کجی و یا چهره یاگونه کژی» یک نوع بیماری است که گریبانگیر شتران می‌گردد و گردن آنها را کج می‌سازد. شیوهٔ قرآنی این تعبیر را برمی‌گزیند تا مردمان را از حرکت مشابه بیماری صَعَر گریزان و بیزار گرداند. آن حرکت هم حرکت تکبّر و کجروی، و رویگردانی از مردمان با برتری‌جوئی و خودبزرگ‌بینی است.

راه رفتن مغرورانه بر زمین، راه رفتن با تکبّر و خودبزرگ‌بینی و سرمستانه و بدون توجّه کردن و اهمّیّت دادن به مردمان است. این هم حرکت زشت و ناپسندی است که یزدان آن را دشمن می‌دارد و مردمان آن را زشت می‌شمارند. همچون حرکتی بیانگر احساس و شعور نابسامان و بیمار است، احساس و شعوری که در راه رفتن مغرورانه و سرمستانه خودنمائی می‌کند!

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يُحِبُّ كُلَّ مُخْتٰالٍ فَخُورٍ ﴾.

خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد.

همراه با نهی از راه رفتن مغرورانه و سرمستانه، از راه رفتن معتدلانهٔ هدفدار سخن می‌رود:

﴿ وَ اَقْصِدْ فِي مَشْيِکَ ﴾.

و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن.

قصد که مصدر فعل «اِقْصِدْ» است در اینجا به معنی میانه‌روی کردن و زیاده‌روی نکردن، و هدر ندادن نیرو و توان در خودبزرگ‌بینی و سرمستانه خم و چم شدن و به خود بالیدن است. به معنی خودِ قصد کردن و هدف داشتن نیز می‌باشد. زیرا راه رفتن با قصد و اراده به سوی هدفی، لنگ لنگ کردن و چمیدن و نازیدن و تکبّر و فخرفروشی ندارد. بلکه سهل و ساده به سوی هدف راه رفتن انجام می‌گیرد و روان و آزاد از هر قید و بندی صورت می‌پذیرد.

کاستن از صدا و پائین آوردن آن، دارای ادب و اعتماد و اتّکاء به خود در صدق گفتار و داشتن تاب و توان است. فریاد نمی‌زند یا درشت نمی‌گوید و بلند مخاطب قرار نمی‌دهد مگر شخص بی‌ادب و بی‌تربیت، یا شخصی که دربارهٔ ارزش گفتار خود یا دربارهٔ ارزش شخصیّت خود، شکّ و تردید دارد، و تلاش می‌کند این شکّ و تردید را با تندی و تیزی و داد و بیداد و هاف و هوف و فریاد پنهان دارد! شیوهٔ قرآنی این کار را پست و زشت می‌شمارد، و آن را به شکل چندش‌آور و پلشت و رسواگرانه‌ای به تصویر می‌کشد، بدان‌گاه که با این فرموده‌اش همچون پیروی بر آن می‌زند:

﴿ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوٰاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ﴾.

زشت‌ترین صداها، صدای خرها است.

بدین وسیله صحنهٔ خنده‌آوری را ترسیم می‌کند که سر به تمسخر و ریشخند می‌کشد، گذشته از نفرت‌انگیزی و زشتی و پلشتی که به همراه دارد. هر شخص صاحب احساس و شعوری وقتی که این صحنهٔ خنده‌آور را از فراسوی تعبیر نوآور و نوآفرین قرآن پیش چشم می‌دارد، می‌کوشد از عرعر این الاغ اندکی بکاهد.

بدین منوال چرخش و گردش دوم به پایان می‌آید، بعد از آن که مسألهٔ نخستین را با این گوناگونی عرضه کردن و تازگی شیوه چاره‌جوئی کرده است.

أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ۗ وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ ﴿٢٠﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۚ أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿٢١﴾ ۞ وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ ۗ وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴿٢٢﴾ وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ ۚ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٣﴾ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٢٤﴾ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ ۚ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٥﴾ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٦﴾ وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٢٧﴾ مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ ۗ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴿٢٨﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿٢٩﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُم مِّنْ آيَاتِهِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣١﴾ وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ ۚ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِي وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَن وَالِدِهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۖ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿٣٣﴾ إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ۖ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾

چرخش و گردش سوم با روال و روش تازه‌ای می‌آغازد. با عرضه کردن دلیل و حجّت هستی‌ای می‌آغازد که مرتبط به انسان، و آمیزهٔ مصالح و زندگی و زندگانی ایشان، و متعلّق به نعمتهای خدا بدیشان است، نعمتهای پیدا و نعمتهای ناپیدای خدا، آن نعمتهائی که از آنها استفاده می‌کنند و بهره می‌برند، و با وجود آنها شرم نمی‌کنند دربارهٔ خداوندی به جدال و ستیز می‌پردازند که بخشندهٔ نعمت و بخشایشگر و دهندهٔ همه چیز است . . . این چرخش و گردش بر این روال و روش به پیش می‌رود و نخستین مسأله‌ای را بیان می‌دارد که دو چرخش و گردش پیشین بدان پرداخته بودند:

﴿ أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَ بَاطِنَةً؟ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لَا هُدًى وَ لَا كِتَابٍ مُنِيرٍ. وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ: اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا: بَلْ نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا. أَوَ لَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ؟ ﴾.

آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است مسخّر شما کرده است (و در مسیر منافع شما به حرکت انداخته است)، و نعمتهای خود را ـ چه نعمتهای ظاهر و چه نعمتهای باطن ـ بر شما گسترده و افزون ساخته است؟ برخی از مردم بدون هیچ‌گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ (شناخت و یکتائی) خدا راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند. هنگامی که بدانان گفته می‌شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم. آیا (از نیاکان خود پیروی می‌کنند) ولو این که اهریمن ایشان را به عذاب آتش فروزان (دوزخ) فراخواند؟.

این نگرش در قرآن به شیوه‌های گوناگون مکرّر می‌گردد و هربار هم نو و تازه جلوه‌گر می‌آید، زیرا این جهان پیوسته در حسّ و شعور نو و تازه می‌نماید هر زمان که دل بدان بنگرد، و دربارهٔ رازهای آن بیندیشد،

و شگفتیهای بی‌پایان آن را وارانداز کند، شگفتیهائی که اگر انسان تمام عمر خود را صرف برشمردن آنها کند به نهایت نمی‌آیند. این شگفتیها هم در هر نگاهی با رنگ جدیدی و با سیمای تازه‌ای و با آوا و نوای نوینی پدیدار و نمودار می‌شوند.

روند قرآنی این شگرفیها و شگفتیها را در اینجا از زاویهٔ هم‌آوائی موجود میان نیازمندیهای انسان بر روی زمین و میان ترکیب‌بند این جهان عرضه می‌دارد، هم‌آوائی‌ای که قاطعانه فریاد می‌دارد که این هماهنگی ممکن نیست جهشی و ناگهانی و از روی تصادف باشد. هیچ چاره‌ای جز این نیست که باید پذیرفت و تسلیم این واقعیّت گردید ارادهٔ یگانه‌ای که اداره‌کنندهٔ جهان و گردانندهٔ کیهان است میان ترکیب‌بند پیکرهٔ این دنیای بزرگ و سترگ و میان نیازمندیهای انسانها بر این ستارهٔ کوچک ناچیز زمین هماهنگی برقرار می‌سازد.

سراسر زمین بدان اندازه نمی‌رسد که ذرّهٔ کوچکی در ساختار جهان هستی بشمار آید! انسان هم در این زمین، آفریدهٔ کوچک ناچیز ضعیفی با مقایسهٔ او نسبت به حجم این زمین، و با مقایسهٔ او نسبت به نیروها و آفریده‌های زنده و غیر زنده‌ای است که در آن موجود می‌باشند. انسان از لحاظ حجمی که دارد وقتی که با کرهٔ زمین و نیروها و آفریده‌های زنده و غیر زنده‌ای که در زمین هستند سنجیده می‌شود و مقایسه می‌گردد چیزی بشمار نمی‌آید. ولیکن تفضّل خدا بدین انسان و دمیدن از روح متعلّق خود بدو و والا و بالا بردن او بر بسیاری از آفریدگانش، این فضل و لطف به تنهائی اقتضاء می‌کند که برای این آفریده ارج و ارزش و وزن و وقاری در سیستم جهان و در حساب و کتاب آن داشته باشد، و خدا برای او قدرت و قوّتی را مهیّا کند و تهیّه ببیند که بتواند بسیاری از نیروها و انرژیهای این جهان را به کار گیرد و مورد بهره‌برداری قرار دهد، و از ذخائر و منابع و خیرات و برکات گیتی استفاده کند. این است تسخیری که در آیه بدان اشارت رفته است، بدان هنگام که نعمتهای پیدا و ناپیدای خدا برشمرده می‌شود و عرضه می‌گردد، و این عام‌تر از مسخّر کردن چیزهائی است که در آسمانها و در زمین است. وجود انسان پیش از هر چیز نعمتی از خدا و لطفی از او است. مجهّز کردن انسان به نیروها و توانها و استعدادها و عطاهای دیگری که در وجود انسان سرشته شده است و بدو داده شده است این هم نعمتی از فضل و کرم خدا در حقّ او است. روانه کردن پیغمبران و فرو فرستادن کتابهای آسمانی بر آنان بزرگ‌ترین فضل و لطف، و سترگ‌ترین نعمت و عطاء از جانب خدا است، و از مسیر همهٔ اینها پیوند دادن انسان به رحمت یزدان نعمت و فضلی از سوی خداوند منّان است. هر نفسی که انسان می‌کشد، و هر ضربانی که دل او می‌زند، و هر عکس و تصویری که چشم او از مناظر طبیعت می‌کشد و برمی‌دارد، و هر صدا و نغمه‌ای که گوش او می‌شنود و دریافت می‌کند، و هر خاطره‌ای که بر دلش می‌گذرد و به درونش می‌خزد، و هر اندیشه‌ای که خردش به وارسی و بررسی آن می‌پردازد، چیزی جز نعمتی نیست که اگر لطف و فضل خدا نبود انسان بدان دسترسی پیدا نمی‌کرد و نائل نمی‌گردید.

خداوند برای این آفریدهٔ انسان نام تمام چیزهائی را مسخّر فرموده است که در آسمانها است. سود بردن از نور خورشید و پرتو ماه و راهیابی به وسیلهٔ ستارگان را در دسترس او قرار داده است، و او را از باران و هوا و پرندگان شناور در هوا بهره‌مند ساخته است. هرچه در زمین است همه را به تسخیر او درآورده است و به سود او پدیدار و نمودار کرده است. این چیز کاملاً دیده می‌شود و به سادگی تشخیص داده می‌شود. خداوند انسان را در این ملک و مملکت عریض و طویل خلیفه و جانشین گردانده است، و او را برخوردار کرده است از منابع و ذخائری که زمین در خود جای داده است، منابع و ذخائری که پیدا یا ناپیدا است، و انسانها با آنها آشنا یا ناآشنایند، و اسرار و رموز نیروها و انرژیهائی که انسانها بدون این که بدانند اصلاً اسرار و رموز آنها

را درک و فهم نکرده‌اند. انسانها در هر لحظه‌ای از لحظات شب و روز غرق نعمتهای خدا است، نعمتهائی که فراوان و فراگیرند و انسانها اندازهٔ آنها را نمی‌دانند و انواع و اقسام آنها را نمی‌توانند سرشماری نمایند. با وجود همهٔ اینها دسته‌ای از مردمان سپاس خدا را نمی‌گویند و چیزهائی را یادآور نمی‌گردند و دربارهٔ آنها نمی‌اندیشند که پیرامون ایشان قرار دارند، و به بخشندهٔ نعمتها و فضل و لطف‌کنندهٔ والای والا ایمان نمی‌آورند:

﴿ وَ مِنَ ٱلنَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ لاٰ هُدىً وَ لاٰ كِتَابٍ مُنِيرٍ ﴾.

برخی از مردم بدون هیچ‌گونه دانش و هدایت و کتاب روشن و روشنگری، دربارهٔ (شناخت و یکتائی) خدا راه ستیز و جدال را پیش می‌گیرند.

این جدال و ستیز در سایهٔ آن حجّت و برهان جهانی، و در جوار این نعمتهای فراوان و فراگیر، شگفت و زشت پدیدار می‌آید، و نپذیرفتن خدا و انکار کردن او ناپسند و پلشت و شرم‌آور جلوه‌گر می‌گردد، و درون از آن به لرزه و تکان می‌افتد. این دسته از مردمانی که دربارهٔ حقیقت خدا، و راجع به پیوند آفریدگان بدین حقیقت، راه جدال و ستیز درپیش می‌گیرند، دارای فطرت منحرف هستند و به سراسر جهان پیرامونشان که ایشان را به سوی خدا می‌خوانند پاسخ نمی‌گویند. منکر نعمتها می‌شوند و شرم و حیاء نمی‌کنند که دربارهٔ دهندهٔ نعمتها که این همه نعمت فراوان و فراگیر را ارزانی می‌دارد راه جدال و ستیز درپیش می‌گیرند. چیزی که بر زشتی و پلشتی موضعگیری و موقعیّت ایشان می‌افزاید این است که در این جدال و ستیز متّکی به علم و دانشی نیستند، و در پرتو رهنمود و رهنمونی راه نمی‌سپرند و راهیاب نمی‌گردند، و به کتاب روشن و روشنگری که مسأله را برایشان روشن گرداند تکیه نمی‌ورزند و استناد نمی‌کنند و دلیل و برهانی ارائه نمی‌دارند.

﴿ وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ: ٱتَّبِعُوا مٰا أَنْزَلَ اللهُ قٰالُوا: بَلْ نَتَّبِعُ مٰا وَجَدْنٰا عَلَيْهِ آبٰاءَنٰا ﴾.

هنگامی که بدانان گفته می‌شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از چیزی پیروی می‌کنیم که پدران خود را بر آن یافته‌ایم.

این سند و مدرک یگانهٔ ایشان است. این دلیل شگفت آنان است. تقلید کورکورانه و کهنه‌پرستانه‌ای است که بر علم و دانشی پابرجا نمی‌گردد و بر اندیشه و تفکّری تکیه نمی‌ورزد. تقلیدی است که اسلام می‌خواهد ایشان را از آن آزاد و رها گرداند، و خردهایشان را آزاد سازد تا بیندیشند، و در عقلهایشان بیداری و حرکت و نور پدیدار و پراکنده شود. ولی آنان از قید و بند گذشتهٔ کجرو و منحرف نمی‌خواهند برهند و آزاد شوند. بلکه سخت به غلها و زنجیرها می‌چسبند و چنگ می‌زنند!

اسلام آزادی درون، حرکت فهم و شعور، چشم دوختن به سوی نور، و برنامهٔ تازه‌ای برای زندگی آزاد از بند تقلید و از رشتهٔ رکود و جمود است. با وجود این، آن دسته از مردمان از آن سرباز می‌زدند، و هدایت و رهنمون آن را از ارواح خود به دور می‌داشتند و در دفع آن می‌کوشیدند، و دربارهٔ خدا بدون علم و دانشی، و بدون هدایت و رهنمونی، و بدون کتاب روشن و روشنگری، به جدال و ستیز می‌پرداختند . . . بدین سبب قرآن ایشان را به تمسخر می‌گیرد و ریشخندشان می‌سازد، و با گوشهٔ چشمی به فرجام این موضعگیری و این موقعیّت شکّ و تردیدبرانگیز اشاره می‌نماید:

﴿ أَوَ لَوْ كٰانَ ٱلشَّيْطٰانُ يَدْعُوهُمْ إِلىٰ عَذٰابِ ٱلسَّعِيرِ؟ ﴾.

ولو این که اهریمن ایشان را به عذاب آتش فروزان (دوزخ) فراخواند؟.

این موضعگیری و موقعیّت، دعوت اهریمن از ایشان است و می‌خواهد آنان را به عذاب آتش سوزان برساند. آیا ایشان بر این موضعگیری و موقعیّت پافشاری می‌ورزند هرچند که اهریمن آنان را بدان سرنوشت برساند؟ . . این پسودهٔ بیدارکننده و مؤثّر و

هراس‌انگیزی است که به دنبال آن دلیل بزرگ و دقیق جهانی می‌آید.

به مناسبت آن جدال و ستیز غلط‌انداز موذیانه‌ای که مستند به علمی و دانشی نمی‌باشد، و در پرتو رهنمون و هدایتی راهیاب نمی‌شود و در راستای راه نمی‌رود، و به کتابی استناد نمی‌جوید و از کتابی استمداد نمی‌طلبد، قرآن به روش لازمی اشاره می‌کند که باید در برابر دلیل جهانی و در مقابل نعمت فراوان و فراگیر درپیش گرفته شود:

﴿وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللهِ ـ وَ هُوَ مُحْسِنٌ ـ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ، وَ إِلَی اللهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.

کسی که (دل به خدا دهد و) مطیعانه رو به خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است. سرانجام همهٔ کارها به خدا بازگشت داده می‌شود (و حسنات را پاداش، و سیئّات را پادافره می‌دهد).

تسلیم شدن مطلق در برابر خدا است، همراه با انجام کار نیکو و روش پسندیده، تسلیم شدن با معنی کامل خود. و آرمیدن و دل دادن به قضا و قدر یزدان، و رجوع کردن به اوامر او، و اهتمام دادن به انجام وظائف و تکالیف، و گرائیدن به رهنمونها و رهنمودهای خدا، همراه با احساس اطمینان و اعتماد کامل به رحمت، و آسودن و آرمیدن در پناه رعایت و عنایت، و رضایت درونی، رضایتی که از آرامش و آسایش بردمد، به همهٔ اینها با رمز دل به خدا دادن و مطیعانه رو به خدا کردن، اشاره می‌شود . . . وجه یا چهره بزرگوارترین و والاترین چیز در انسان است. این است که تسلیم کردن وجه یا چهره به خدا، بیانگر دل به خدا دادن و فرمانبردارانه رو به خدا کردن است.

﴿وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اللهِ ـ وَ هُوَ مُحْسِنٌ ـ فَقَدِ اسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقیٰ﴾.

کسی که (دل به خدا دهد و) مطیعانه رو به خدا کند، در حالی که نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است.

دستاویز بسیار محکمی که گسیخته نمی‌شود و نازک و باریک نمی‌گردد، و به کسی که در خوشی و ناخوشی و تندرستی و بیماری بدان چنگ بزند، خیانت نمی‌کند و زیان نمی‌رساند. کسی که در راه سنگلاخ و نابهنجار و در شب تار، و در میان گردبادها و بارانهای سیل‌آسا، بدان چنگ بزند، گمراه نمی‌گردد.

این دستاویز محکم، رابطهٔ مطمئنّ و استوار و برقراری میان دل مؤمن تسلیم آفریدگار، و میان پروردگار و خداوندگار دل است. این اطمینان، آرمیدن و دل دادن با کمال خشنودی و باور و پذیرش هر آن چیزی است که قضا و قدر می‌خواهد و با خود می‌آورد. این اطمینان، آرامش و آرمیدن و برجای ماندن نفس را مصون و محفوظ می‌دارد در رویاروی شدن با حوادث و رخدادها، و در چیره شدن بر خوشیها و شادیها تا غرور نیافرینند و سرمست نکنند، و در غلبه کردن بر زیانها و ضررها تا خوار و حقیر ندارند و کوچک و ناچیز نگردانند، و در برتری پیدا کردن بر بلاها و مصیبتهای ناگهانی تا هوش از سر انسان نربایند و گیج و ویج ننمایند، و در چیره شدن بر شدّتها و سختیها و محنتها و اندوه‌هائی که بر سر راه ایمان قرار می‌گیرند، و در کمک کردن بر زدودن دست‌اندازها و بریدن گردنه‌هائی که در اینجا و آنجای راه ایمان پخش و پراکنده‌اند.

کوچ، طولانی و سخت و پر از خطرها است. خطر کالا و وجدان در این کوچ کوچک‌تر و کم‌تر از خطر محروم شدن و بدبخت گردیدن نیست، و خطر خوشیها و شادیهای غرورآفرین و سرمست‌کننده در این کوچ ساده‌تر و آسان‌تر از خطر زیانها و ضررها نیست. نیاز به تکیه‌گاهی که سستی نشناسد، و احتیاج به ریسمانی که قطع نگردد، نیاز و احتیاجی نیست که لمس می‌گردد و دائمی است. دستاویز محکم، دستاویز تسلیم خدا شدن و کاملاً بدو دل دادن و از او اطاعت کردن و پیوسته نیکوئی کردن و نیک ماندن است.

﴿وَ إِلَی اللهِ عاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾.

سرانجام همهٔ کارها به خدا بازگشت داده می‌شود (و حسنات را پاداش، و سیّئات را پادافره می‌دهد).

برگشت به سوی خدا است و رجوع به آستانهٔ او است. پس برای انسان خوب است که خود را از همان ابتداء تسلیم فرمان خدا کند و رو به خدا دارد، و در پرتو یقین و اطمینان و هدایت و نور ایمان، به سوی او راه را طیّ کند و رهسپار شود.

﴿ وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ، فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا، إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ. نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً، ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴾.

کسی که کافر شود (و این حقائق روشن را انکار کند) کفر او تو را غمگین نسازد. بازگشت آنان به سوی ما است و ما ایشان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازیم (و نتائج تلخ و شوم اعمالشان را بدیشان خواهیم چشاند). خدا مسلّماً از آنچه در درون سینه‌ها (از نیّات و رازها) است، کاملاً آگاه است. ما ایشان را اندکی (در دنیا از زندگی) بهره‌مند می‌سازیم، سپس آنان را وادار (به دخول) به عذاب سخت و شدیدی می‌گردانیم (و به آتش دوزخشان می‌کشانیم).

آن پایان کار کسی بود که خود را تسلیم خدا می‌دارد و نیکوکار است. و این پایان کار کسی است که کفر می‌ورزد و کالای دنیا او را گول می‌زند. پایان او در دنیا حقیر و ناچیز شمردن کار او برای پیغمبر خدا ﷺ و برای مؤمنان است:

﴿ وَ مَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ ﴾.

کسی که کافر شود (و این حقائق روشن را انکار کند) کفر او تو را غمگین نسازد.

چه کار او و مقام او سبک‌تر و بی‌ارزش‌تر از آن است که تو را غمگین سازد، و کوچک‌تر و ناچیزتر از آن است که برایت مهمّ باشد و بدان اهمّیّت بدهی . . . پایان کار او در آخرت نیز خواری و پستی و رسوائی است. او در آنجا در دست خدا گرفتار است و راه گریز ندارد، و در برابر اعمال و افعالش اسیر و مورد بازخواست است. خدا مطّلع‌تر و آگاه‌تر از هر کسی از کارهائی است که کرده است، و از نیّاتی است که در سینه‌اش پنهان نگاه داشته است:

﴿ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا. إِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

بازگشت آنان به سوی ما است و ما ایشان را از کارهائی که کرده‌اند آگاه می‌سازیم (و نتائج تلخ و شوم اعمالشان را بدیشان خواهیم چشاند). خدا مسلّماً از آنچه در درون سینه‌ها (از نیّات و رازها) است، کاملاً آگاه است.

متاع و کالای زندگی که او را گول می‌زند اندک است، و مدّت آن کوتاه است، و ارزش آن ناچیز است.

﴿ نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلاً ﴾.

ما ایشان را اندکی (در دنیا از زندگی) بهره‌مند می‌سازیم.

سرانجامی که به دنبال آن می‌آید خوفناک و بسیار زشت و توانفرسا است. آنان را بدان هول می‌دهند و پرت می‌کنند و ایشان نمی‌توانند خویشتن را از آن بازدارند و برگردانند:

﴿ ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴾.

سپس آنان را وادار (به دخول) به عذاب سخت و شدیدی می‌گردانیم (و به آتش دوزخشان می‌کشانیم).

توصیف عذاب با غلظت و سختی و درشتی، عذاب را مجسّم می‌کند ـ همان‌گونه که شیوهٔ قرآن است ـ تعبیر با اضطرار و وادار کردن، سایهٔ هول و هراسی را می‌اندازد که کافران تلاش می‌کنند خویشتن را از روبرو شدن با آن بازدارند و دور کنند، ولی از دفع کردن و برطرف نمودن آن درمانده و ناتوان می‌گردند. حتّی نمی‌توانند درنگ کنند و دیرتر بدان بیفتند! اینان کجا و کسانی کجا که دل به خدا می‌دهند و خود را تسلیم اوامر خدا می‌سازند و به دستاویز محکم چنگ می‌زنند، و در پایان کار با دل بی‌دغدغه و درون آرام و فکر آسوده و اطمینان خاطر به سوی پروردگارشان برمی‌گردند؟



آن‌گاه قرآن ایشان را جلو منطق فطرتشان نگاه می‌دارد،

وقتی که با جهان هستی رویاروی می‌شود، و گریزی از اقرار و اعتراف به حقیقت نهان در خود و در فطرت جهان به طور یکسان نمی‌یابد. ولی کافران از این حقیقت نهفته در فطرت خویشتن و در سرشت جهان پیرامون خود کناره می‌روند و منحرف می‌شوند و کژراهه را درپیش می‌گیرند، و از منطق درست و استوار فطرت غافل می‌گردند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ لَيَقُولُنَّ: اللهُ. قُلِ: الْحَمْدُلِلّٰهِ. بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ. لِلّٰهِ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ. إِنَّ اللهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

هرگاه از آنان (که معتقد به انبازها و شرکاء هستند) بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا. (چرا که بتها و سائر انبازها سازندهٔ چیزی نبوده و بلکه خودشان ساخته و مخلوقند). بگو: ستایش خدا را (که مسأله آن اندازه روشن است که خودتان بدان اعتراف می‌کنید). ولی اکثر آنان (چندان چیزی) نمی‌دانند (و این است که به مقتضی اعتراف خود عمل نمی‌نمایند و عبادت را تنها منحصر به خدا نمی‌کنند). ازآن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است. لذا خدا بی‌نیاز (از عبادت انسانها) و ستوده (از طرف همهٔ آفریده‌های جهان) است.

انسان وقتی که از فطرت خود فتوا می‌طلبد، و زمانی که به درون خود مراجعه می‌کند، نمی‌تواند این حقیقت روشن گویا را انکار نماید و نپذیرد. چه این آسمانها و زمین برپا و برجا است. اوضاع و احجام و حرکات و ابعاد و خواصّ و صفات به گونه‌ای اندازه‌گیری گردیده است و سر و سامان و نظم و نظام بخشیده شده است که کاملاً پیدا است که مقصود و منظوری در آن بوده است و اراده و مشیّتی آنها را مرتّب و منظّم کرده است. هماهنگی و همنوائی نیز در ساختار جهان نمایان است و هویدا و پیدا برای همگان است. این پدیده‌ها پیش از هر چیز آفریده‌هائی هستند که کسی نمی‌تواند ادّعاء کند که او آنها را ساخته است، و کسی هم نمی‌تواند ادّعاء کند که خدای دیگری در آفرینش آنها سهیم و شریک بوده است. ممکن هم نیست که پدیده‌های جهان خود به خود پدید آیند و از عدم سر برزنند. گذشته از این، ممکن نیست پدیده‌های جهان بدون تدبر و اندیشه‌ای، و بدون مدبّر و اندیشمندی نظم و نظام بپذیرند و هماوا و همنوا بشوند و پدیدار و استوار گردند و با همدیگر منتظم و مرتبط شوند. سخنی که می‌گوید پدیده‌های جهان اتوماتیک و خود به خود یا خودسر و جهشی و یا تصادفی پدید آمده‌اند و سر و سامان یافته‌اند، سزاوار احترام بحث و فحش را ندارند. افزون بر این، فطرت از ژرفای خود فریاد می‌زند که آن را زشت می‌داند و مردود می‌شمارد.

آنان کسانی بودند که با شرک رویاروی عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی می‌گردیدند، و با جدال و ستیز سخت و نابهنجار پذیرای دعوت پیغمبر خدا ﷺ می‌رفتند و با آن مقابله می‌کردند. ایشان نمی‌توانستند منطق فطرتشان را منحرف کنند و به کژراهه ببرند، بدان‌گاه که فطرتشان با دلیل جهان مجسّم در وجود آسمانها و زمین مواجه و روبرو می‌گردید، و آسمانها و زمین را برجا و برپا جلو چشمان خود می‌دیدند و مشاهده می‌گردید که آسمانها و زمین نیازی به بیش از نگریستن ندارند و کافی است که مردمان چشم باز کنند و زیر پا و بالای سر خود را ببینند!

بدین خاطر است که بدون منگ منگ کردن و درنگ نمودن پاسخ می‌دهند اگر از ایشان پرسیده شود:

﴿ مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ ﴾.

چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟.

پاسخشان این است: «الله: خدا».

بدین سبب خدا پیغمبرش ﷺ را رهنمود می‌کند که بر این پاسخشان با حمد و ستایش خدا پیرو بزند:

﴿ قُلِ: الْحَمْدُلِلّٰهِ ﴾.

بگو: ستایش خدا را (که مسأله آن اندازه روشن است که خودتان بدان اعتراف می‌کنید).

خدا را شکر که حقّ از نظر فطرت روشن و پیدا است.

حمد و سپاس خدا را سزا است که در برابر دلیل جهانی اقرار و اعتراف جبری و قهری است. خدا را سپاس بر هر حال و احوالی. سپس قرآن با پیرو دیگری از جدال و ستیز درمی‌گذرد:

﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ولی اکثر آنان (چندان چیزی) نمی‌دانند (و این است که به مقتضی اعتراف خود عمل نمی‌نمایند و عبادت را تنها منحصر به خدا نمی‌کنند).

بدین خاطر به جدال و ستیز می‌پردازند، و منطق فطرت را نادیده می‌گیرند، و دلالت این جهان را بر وجود آفریدگار بزرگوار شناخته می‌انگارند.

به مناسبت اقرار و اعتراف فطرتشان به این که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، قرآن مقرّر می‌دارد که مالکیّت مطلق همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین است ازآن خدا است، چه آن چیزهائی که آنها را به تسخیر انسانها درآورده است، و چه آن چیزهائی که آنها را به تسخیر انسانها درنیاورده است. خدا با وجود این بی‌نیاز از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است، و خدا خود به خود ستوده است اگر هم انسانها با حمد و ثنا به خدا رو ننمایند و او را نستایند:

﴿ لِلّٰهِ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ. إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

ازآن خدا است آنچه در آسمانها و زمین است. لذا خدا بی‌نیاز (از عبادت انسانها) و ستوده (از طرف همهٔ آفریده‌های جهان) است.



هم اینک این چرخش و گردش پایان می‌پذیرد با صحنهٔ جهانی‌ای که به بی‌نیازی خدا اشاره می‌نماید، بی‌نیازی‌ای که بی‌نهایت و تمام ناشدنی است، و به علم خدا اشاره می‌نماید، علمی که نامحدود است، و به قدرت خدا اشاره می‌نماید، قدرت بر آفریدنی و هستی بخشیدنی که پیوسته تجدید و نو می‌گردند و پایان نمی‌گیرند، و به اراده و مشیّت خدا که مطلق است و در هر آنچه که بخواهد نهایت ندارد:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ، وَ الْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ، مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ. إِنَّ اللّٰهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. مٰا خَلْقُكُمْ وَ لاٰ بَعْثُكُمْ إِلاّٰ كَنَفْسٍ وٰاحِدَةٍ. إِنَّ اللّٰهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾.

اگر همهٔ درختانی که روی زمین هستند قلم شوند، و دریا (برای آن مرکّب گردد) و هفت دریا کمک این دریا شود (و با آن مخلوقات خدا یادداشت گردد، قلمها می‌شکنند و مرکّبها می‌خشکند، ولی) مخلوقات خدا پایان نمی‌گیرند. خداوند عزیز و حکیم است (می‌داند چه چیزها را باید بیافریند و چگونه بیافریند). آفرینش شما (در آغاز) و زنده گرداندن شما (در انجام) جز همسان (آفرینش و زنده گرداندن) فردی نیست. خدا شنوا و بینا است (و اقوال و اعمال بندگان از او نهان نمی‌باشد).

این صحنه‌ای برگرفته از معلومات انسانها و مشاهدات محدود ایشان است. این صحنه برای این است که معنی تجدید و تجدّد نامحدودِ اراده و مشیّت را به ذهن ایشان نزدیک گرداند، تجدید و تجدّدی که ذهن انسان نمی‌تواند چنان که باید آن را درک و فهم کند بدون همچون مجسّم کردنی و مثال زدنی.

انسانها دانش خود را می‌نوشتند، و گفتار خویش را می‌نگاشتند، و دستورها و فرمانهای خویشتن را از راه نوشتن آنها با قلمها به اجراء درمی‌آوردند ـ قلمهائی که از نی بیشه‌زارها تهیّه می‌شد، و دوات آنها از ابریشم یا کتان پر می‌گردید، و جوهر و مرکّب دواتها از گیاهان و موادّ مختلف فراهم می‌آمد ـ مردمان با جوهر و مرکّب و همانند اینها مطالب خود را می‌نگاشتند. این جوهر یا مرکّب از حجم دواتی یا حجم شیشه‌ای بیشتر نبود. دواتی را یا شیشه‌ای را پر می‌کرد و بس. این قرآن است که برای انسانها مثالی می‌زند و برایشان بیان می‌دارد که اگر همهٔ درختان روی زمین به قلم تبدیل گردند، و همهٔ دریاهای روی زمین جوهر و مرکّب شوند، بلکه اگر هفت برابر این دریاها هم جوهر و مرکّب گردند و به کمک دریاهای روی زمین گرفته شوند، و

نویسندگان بنشینند و کلمات نوین خدا را بنویسند، کلماتی که دالّ بر دانش یزدانند و بیانگر اراده و مشیّت او هستند، چه می‌شود؟ قلمها به پایان می‌آیند و جوهرها و مرکّبها می‌خشکند و خاتمه می‌یابند. درختان تمام می‌شوند و دریاها می‌خشکند و پایان می‌گیرند، ولی کلمات خدا هنوز می‌مانند و پایان نمی‌گیرند، و به نهایت نمی‌رسند . . . قلمها و دریاها محدودند و با غیر محدود روبرو می‌شوند. محدود هرچه و هر اندازه که باشد به پایان خواهد رسید، و غیر محدود باقی می‌ماند و اصلاً چیزی از آن کاسته نمی‌شود . . . کلمات خدا پایان نمی‌گیرند، چون دانش خدا محدود نیست، و اراده و مشیّت او کوتاه نمی‌آید و حدّ و مرزی نمی‌شناسد، و اراده و مشیّت یزدان سبحان اجراء می‌گردد و حدودی و قیودی نمی‌شناسد.

درختها و دریاها در میان نمی‌مانند، و زنده‌ها و چیزها، و اشکال و احوال نهان و پنهان می‌گردد، و دل انسان در برابر عظمت آفریدگار باقی و پایداری که تغییر نمی‌پذیرد و دگرگون نمی‌شود و زوال نمی‌شناسد خاشعانه می‌ایستد، و در مقابل قدرت آفریدگار توانا و اداره‌کنندهٔ جهان و کار بجا کرنش می‌برد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾.

خداوند عزیز و حکیم است (می‌داند چه چیزها را باید بیافریند و چگونه می‌آفریند).

در برابر این صحنهٔ خاشعانه، واپسین آهنگ را در این چرخش و گردش سر می‌دهد، و از آن صحنه یک دلیل جهانی بر آسان بودن آفرینش و سادگی رستاخیز و دوباره زنده شدن می‌سازد و ارائه می‌دهد:

﴿ مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ. إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾.

آفرینش شما (در آغاز) و زنده گرداندن شما (در انجام) جز همسان (آفرینش و زنده گرداندن) فردی نیست. خدا شنوا و بینا است (و اقوال و اعمال بندگان از او نهان نمی‌باشد).

اراده و مشیّتی که به محض این که بخواهد بیافریند آفرینش صورت می‌پذیرد و پدیده پدیدار می‌آید، برای همچون اراده و مشیّتی یک نفر و بسیاری از مردمان یکسان است. او که تلاش محدودی را در آفرینش فردی صرف نمی‌کند، و با یکایک افراد هم تلاش را صرف نمی‌کند. در این صورت آفریدن فردی و آفریدن میلیونها فرد برابر است. دوباره زنده گرداندن فردی و زنده گرداندن دوبارهٔ میلیونها نفر یکسان است. چیزی که زنده گرداندن را انجام می‌دهد واژه‌ای بیش نیست، و آن اراده و مشیّت است:

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾.

هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

(یس/۸۲)

همراه با قدرت، دانش و آگاهی است که با آفریدن و دوباره زنده گرداندن، و گذشته از آنها با حساب و کتاب به سزا و جزای دقیق، همدم و همسو است:

﴿ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ﴾.

خداوند شنوا و بینا است (و اقوال و اعمال بندگان از او نهان نمی‌باشد).



واپسین چرخش و گردش درمی‌رسد و به مسأله‌ای می‌پردازد که قبلاً سه تا چرخش و گردش بدان پرداخته‌اند. بیان می‌دارد که خدا حقّ است، و خدایان و معبودهائی را که بجز خدا ادّعاء می‌کنند و به فریاد می‌خوانند باطل و ناحقّ هستند. همچنین مقرّر می‌دارد که باید خالصانه برای خداوند یگانه عبادت و پرستش کرد و بس. مسألهٔ روزِ آخرت را نیز روشن می‌کند، روزی که اصلاً در آن نه پدری برای پسرش می‌تواند کاری بکند، و نه پسری برای پدرش می‌تواند کاری را انجام دهد . . . همراه با این مسأله‌ها انگیزه‌های گوناگون تازه‌ای به میان می‌آید، و واپسین چرخش و گردش آنها را در جولانگاه وسیع هستی نشان می‌دهد و عرضه می‌دارد.

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي

ٱللَّیْلِ؟ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ. کُلٌّ یَجْرِی إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمّیً؟ وَ أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ؟ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ، وَ أَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ، وَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ ﴾.

آیا ندیده‌ای که خداوند شب را در روز، و روز را در شب داخل می‌گرداند، و خورشید و ماه را مسخّر کرده (و در مسیر منافع انسانها به جریان انداخته است؟) و این که هر کدام تا سرآمد معیّنی به حرکت خود ادامه می‌دهند (و این نظم و نظام تا پایان گرفتن دنیا، پایان نمی‌یابد) و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است؟ این (آفریده‌های عجیب و غریبی را که می‌بینید) دلیل بر آن است که خداوند حقّ است، و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانید و عبادت می‌نمائید باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار (و بالاتر و برتر از آن است که به توصیف درآید).

صحنهٔ دخول شب در روز، و دخول روز در شب، و کاهش و افزایش هریک از آن دو به هنگام دگرگونی فصلها، واقعاً صحنهٔ شگفتی است. ولی بر اثر طول انس و الفت بدانها و تکرار پیاپی آنها، بسیاری از مردمان در برابر آنها حسّاسیّت خود را از دست می‌دهند، این شگفتی را ملاحظه نمی‌کنند، شگفتی‌ای که با نظم و نظام دقیقی تکرار می‌گردد، و یک بار هم تأخیر نمی‌کند و به عقب نمی‌افتد و نابسامان و نابهنجار نمی‌شود، و این چرخهٔ همیشگی انحراف نمی‌پذیرد و کندی و تندی ندارد، و مسیر طبیعی خود را منظّم و مرتّب طی می‌کند و می‌پیماید . . . تنها خدای یگانه بر آفرینش و پیدایش این نظم و نظام و محافظت و مراقبت از آن قادر و توانا است و بس. درک و فهم این حقیقت نیازی به بیش از مشاهدهٔ این چرخهٔ دائمی و بدون کندی و تندی و انحراف ندارد.

پیوند این چرخه با خورشید و ماه و جریان منظّم آن دو، پیوند روشن و آشکاری است، مسخّر کردن خورشید و ماه، شگفتی بزرگ‌تری از شگفتی شب و روز، و از شگرفی کاهش و افزایش آن دو است. مسخّر کردن خورشید و ماه از کسی جز خدای توانا و آگاه ساخته نیست. فقط خدا می‌داند خورشید و ماه تا وقت مشخّص چه مدّت زمانی بدین حرکت و جریان خود ادامه می‌دهند، و تنها خدا می‌تواند این مدّت زمان آن دو را به حرکت و جریان بیندازد. همراه با حقیقت داخل کردن شب در روز، و روز در شب، و حقیقت مسخّر کردن خورشید و ماه ـ که دو حقیقت جهانی برجسته هستند ـ حقیقت دیگری که همسان آن دو است، قرآن آن حقیقت را با دو حقیقت قبلی در یک آیه ذکر می‌کند:

﴿ وَ أَنَّ اللهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرٌ ﴾.

و خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.

بدین منوال این حقیقت غیبی نیز در کنار حقائق جهانی، آشکارا جلوه‌گر می‌آید. این حقیقت هم بسان همهٔ حقائق جهانی است و دارای ارتباط استوار با آنها است.

آن‌گاه بر این حقائق سه گانه با حقیقت بزرگ‌تری که همهٔ حقائق دیگر بر آن استوارند پیرو می‌زند. این حقیقت است که این چرخش و گردش بدان می‌پردازد، و برای آن این دلیل را دیباچه می‌سازد:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ، وَ أَنَّ مَا یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ، وَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ ﴾.

این (آفریده‌های عجیب و غریبی را که می‌بینید) دلیل بر آن است که خداوند حقّ است، و آنچه را که بجز او به فریاد می‌خوانید و عبادت می‌نمائید باطل است، و خداوند والامقام و بزرگوار (و بالاتر و برتر از آن) است (که به توصیف درآید).

«ذٰلِکَ: آن»، آن نظم و نظام جهانی و ثابت و همیشگی و هماهنگ و دقیق، آن نظم و نظام برپا و برجا است به دلیل این که خدا حقّ است و چیزهائی را که بجز او به کمک می‌طلبند و می‌پرستند باطل هستند. خدا با این حقیقت بزرگی که همهٔ حقائق دیگر بر آن تکیه دارند، و جهان هستی بر آن استوار است، متّصف است. وجود خدا حقّ است. خدا پاک و منزّه از شریک و انباز است. خدا است که این جهان را برپا و برجا می‌دارد. او است که این جهان را محفوظ و مصون می‌گرداند. او است که

جهان را اداره می‌کند و کار و بار آن را می‌چرخاند. او است که ثبات و استقرار و پیوند و هماهنگی آن را تضمین می‌نماید، تا آنجا که یزدان بخواهد که جهان بماند.

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ﴾.

این (آفریده‌های عجیب و غریبی را که می‌بینید) دلیل بر آن است که خداوند حقّ است.

هر چیزی جز خدا دگرگونی می‌پذیرد. هر چیزی جز خدا تحوّل و تبدّل پیدا می‌کند. هر چیزی جز خدا افزایش و کاهش می‌گیرد، و قوّت و ضعف بدان دست می‌دهد، و شکوفائی و پژمردگی و ترقّی و تنزّل و خوشبختی و بدبختی و پیشروی و پسروی دارد. هر چیزی جز خدا پس از نبودن وجود پیدا می‌کند و از نیستی به هستی می‌آید، و پس از وجود پیدا کردن و هستی یافتن زوال می‌پذیرد و نیست می‌شود. تنها خداوند سبحان است که ازلی و ابدی و ماندگار و باقی است و تغییر و تبدیل بدو راه ندارد و زوال و فنا گریبانگیرش نمی‌شود.

آن‌گاه در نفس از فرمودهٔ خداوند بزرگوار باقیمانده‌ای می‌ماند:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ هُوَ الْحَقُّ ﴾.

این بدان سبب است که خدا حقّ است.

واژه‌ها آن باقیمانده را نمی‌توانند به رشتهٔ تعبیر بکشند، و نمی‌توانند با کلام بشری به بیان آن بپردازند، آن تعبیر و کلامی که به انسان داده شده است و به تملّک او درآورده شده است. باقیمانده‌ای است که دل آن را به تصویر می‌کشد، و درون آن را احساس می‌کند، و سراسر وجود بشری آن را حسّ می‌نماید، ولی تعبیر نمی‌تواند بیانگر آن باشد!.. همچنین است:

﴿ وَ أَنَّ اللهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾.

و خداوند والامقام و بزرگوار (و بالاتر و برتر از آن) است (که به توصیف درآید).

خداوندی که جز او کسی «عَلِیّ: والامقام» نیست، و جز او کسی «کَبیر: بزرگوار» نمی‌باشد... چه می‌گوئی آیا چیزی از آنچه در وجود من در گشت و گذار است و در برابر آن تعبیر شگفت قرآنی بر دلم می‌گذرد گفته‌ام؟ احساس می‌کنم که همهٔ تعبیرهای بشری وقتی که به بیان همچون حقائق بزرگی می‌پردازند از آنها می‌کاهند و بر آنها نمی‌افزایند، و تنها تعبیر قرآنی است - همان‌گونه که هست - تعبیر الهامگرانهٔ منحصر به فردی است که می‌تواند از چنین حقائق بزرگی چیزی بگوید و روشنگری کند.

روند قرآنی بر آن صحنهٔ جهانی، و بر این پسودهٔ درونی، با صحنهٔ دیگری از چیزهائی که مربوط به زندگی انسانها است و در زندگی انسانها معمول و ملموس است پیرو می‌زند، این صحنه، صحنهٔ کشتی است که در پرتو لطف خدا در دریا حرکت می‌کند. در این صحنه مردمان را در برابر منطق فطرت نگاه می‌دارد، بدان هنگام که با هول و هراس دریا و با بیم و ترس خطر دریا رویاروی می‌شود، و از هرگونه نیرو و توانی و قدرت و قوّتی و سرمستی و غروری بی‌بهره است:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْکَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَةِ اللهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ؟ إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ. وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ، وَ مَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴾.

آیا ندیده‌ای کشتیها بر صفحهٔ دریاها به فرمان الله، و در پرتو نعمت خدا حرکت می‌کنند، تا او گوشه‌ای از نشانه‌های (قدرت) خود را به شما بنمایاند. قطعاً در این (گشت و گذار کشتیها در گسترهٔ دریاها) نشانه‌های بزرگی (بر قدرت خدا) است برای کسانی که بس شکیبا و بسیار سپاسگزار باشند. (منکران خدا) هنگامی که (سوار کشتی می‌شوند و) موجهائی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خالصانه خدا را به فریاد می‌خوانند و عبادت را خاصّ او می‌دانند. ولی هنگامی که آنان را نجات داده و سالم به خشکی رساندیم، برخی از ایشان میانه‌روی را درپیش می‌گیرند (و بر ایمان خود وفادار و پایدار می‌مانند، و تعداد زیادی دوباره خدا را

فراموش کرده و راه کفر درپیش می‌گیرند). آیه‌های ما
را هیچ کسی جز خیانت‌پیشگانِ ناسپاس، انکار نمی‌کند.

کشتی در دریا حرکت می‌کند برابر قوانینی که خدا در دریا و کشتی و باد و زمین و آسمان به ودیعت نهاده است. آفرینش این آفریده‌ها با خواصّ و ویژگیهائی که دارند سبب می‌شود کشتی بتواند در دریا حرکت کند و به دریا فرو نرود یا از حرکت باز نایستد. اگر این خواصّ و ویژگیها کمترین اختلال و نقصی پیدا کنند، کشتی در دریا حرکت نمی‌کند. اگر غلظت آب، غلظت مادهٔ کشتی، نسبت فشار هوا بر سطح دریا، امواج آبی و امواج هوائی، درجهٔ حرارت از حدّ و مرزی که آب با آن آب می‌ماند و امواج آب و هوا در حدود مناسب خود محفوظ می‌گردد، اگر نسبتی از اینها مختلّ گردد و نقص بپذیرد، کشتی در آب حرکت نمی‌کند. گذشته از همهٔ اینها این می‌ماند که خدا نگاهدار و نگاهبان کشتی است بدان‌گاه که بالای امواج در وسط گردبادها و طوفانها و بارانها قرار می‌گیرد و سینهٔ آبها را می‌شکافد! آنجا که محافظ و مراقبی جز خدا وجود ندارد. کشتی در پرتو نعمت خدا و لطف و مرحمت او در همه حال و آن حرکت می‌کند، و همچنین نعمت خدا و فضل او را با خود حمل می‌کند. تعبیر قرآنی دربرگیرندهٔ این معنی و هم آن معنی است:

﴿ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ ﴾.

تا او گوشه‌ای از نشانه‌های (قدرت) خود را به شما بنمایاند.

نشانه‌های قدرت خدا در معرض دید همگان است. هرکس که می‌خواهد آنها را ببیند، آنها را می‌تواند ببیند. نه پیچیدگی بر سر راه دیدن است و نه آنها پنهان از دیدگانند.

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴾.

قطعاً در این (گشت و گذار کشتیها در گسترهٔ دریاها) نشانه‌های بزرگی (بر قدرت خدا) است برای کسانی که بس شکیبا و بسیار سپاسگزار باشند.

«صَبّار» و شکیبا در وقت زیان و ضرر و بلا و مصیبت است. «شَکُور» و سپاسگزار در وقت نفع و سود و خوشی و شادمانی است. این دو حالت، دچار انسان می‌شوند و به انسان دست می‌دهند.

انسانها صبر و شکیبائی نمی‌ورزند، و شکر و سپاس نمی‌کنند و نمی‌گویند. بلکه انسانها وقتی که ضرر و زیان و مصیبت و بلا بدیشان دست می‌دهد به ناله و فریاد درمی‌آیند. خدا ایشان را از این ضرر و زیان و مصیبت و بلا نجات می‌دهد، امّا آنان شکر نمی‌کنند و سپاس نمی‌گویند مگر اندکی از مردمان:

﴿ وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴾.

(منکران خدا) هنگامی که (سوار کشتی می‌شوند و) موجهائی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، خالصانه خدا را به فریاد می‌خوانند و عبادت را خاصّ او می‌دانند.

در برابر خطری همچون این خطر، در حالی که موجهائی همچون کوه آنان را فرا می‌گیرد، و کشتی بسان پر پرنده‌ای، سرگردان در میان آبهای فراوان هراس‌انگیزی بدین سو و بدان سو می‌افتد و می‌رود، دلهای مردمان از نیروی گول‌زننده، و از قدرت خیالی و موهومی که در وقت شادمانی و خرسندی، حقیقت فطرت را از دیدگاه مردمان پنهان می‌دارد، و پیوند فطرت و آفریدگار فطرت را قطع می‌کند، تهی و خالی می‌شود و لخت و عریان جلوه‌گر می‌آید. وقتی هم این پرده‌ها و مانعها کنار رفت و فرو افتاد، و فطرت از هرگونه پرده‌ای به در آمد و لخت و عریان جلوه‌گر گردید، رو به سوی خدا می‌کند و راست و درست به سوی آفریدگار خود می‌گراید و روی می‌نماید، و عبادت و پرستش را خاصّ او می‌داند، و هرگونه شریک و انبازی را نفی می‌کند، و هرگونه میانجی و واسطه‌ای را به دور می‌اندازد. و مردمان خالصانه خدا را به فریاد می‌خوانند و عبادت و پرستش را خاصّ او می‌دانند.

﴿ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ ﴾.

ولی هنگامی که آنان را نجات داده و سالم به خشکی

رساندیم، برخی از ایشان میانه‌روی را درپیش می‌گیرند (و بر ایمان خود وفادار و پایدار می‌مانند، و تعداد زیادی دوباره خدا را فراموش کرده و راه کفر درپیش می‌گیرند).

امن و امان و رفاه و خوشی، ایشان را به نسیان و فراموشی و بیشرمی و پرروئی نمی‌راند و نمی‌کشاند. بلکه خدا را یاد می‌کنند و سپاسگزار انعام و الطاف او می‌شوند، هرچند هم حقّ سپاس و حقّ شکر او را چنانکه باید نمی‌توانند بجای آورند و از عهدهٔ ذکر و شکر او به در آیند. نهایت چیزی که ذکرکننده و شکرکننده بدان دسترسی پیدا می‌کند این است که در ادای وظیفه و انجام تکلف میانه‌رو باشد.

در میان مردمان کسانی هستند که خدا را انکار می‌کنند و آیات خدا را مردود می‌دارند همین که خطر برطرف گردید و خوشی و رفاه برگشت:

﴿ وَ مٰا یَجْحَدُ بِآیٰاتِنٰا إِلاّٰ کُلُّ خَتّٰارٍ کَفُورٍ ﴾.

آیه‌های ما را هیچ کسی جز خیانت‌پیشگانِ ناسپاس، انکار نمی‌کند.

«خَتّار» غدّار است. به کسی ختّار و غدّار می‌گویند که بسیار غدر می‌کند.[1] «کَفُور» بسیار ناسپاس است. به کسی کَفُور و بسیار ناسپاس می‌گویند که سخت کفر بورزد.[2]

این مبالغهٔ وصفی در اینجا سزاوار کسی است که آیات خدا را انکار می‌کند، بعد از آن که این صحنه‌های جهانی را می‌نگرد و می‌بیند، و منطق خالصانهٔ روشن و روشنگر فطرت را پیش چشم می‌دارد و به عیان مشاهده می‌کند.



به مناسبت سخن از هول و هراس دریا و خطری که به دنبال دارد و درونها را از غرور قدرت و قوّت و علم و دانش تهی می‌سازد، و از درونها این مانعها و سدّهای باطل را فرو می‌ریزد، و مردمان را رویاروی منطق فطرت نگاه می‌دارد، و به مناسبت این هول و هراس، ایشان را به یاد هول و هراس بسیار بزرگ قیامت می‌اندازد، هول و هراس بزرگی که هول و هراس دریا در برابر آن کوچک و ناچیز است. هول و هراس آن روزی که رشتهٔ پیوندهای حسب و نسب و قوم و خویشی را پاره می‌کند و می‌گسلاند، و پدر را از پسر غافل می‌کند و میان پسر و پدر جدائی می‌اندازد، و هر کسی در آن تک و تنها می‌گردد، و از هر یاری و مددی و از هر تکیه‌گاه و پشتیبانی می‌برد و بی‌بهره می‌شود، و از هر قوم و خویشی و از هر پیوستگی و خویشاوندی گریزان و رمان می‌گردد:

﴿ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ اتَّقُوا رَبَّکُمْ، وَ اخْشَوْا یَوْماً لاٰ یَجْزِی وٰالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ، وَ لاٰ مَوْلُودٌ هُوَ جٰازٍ عَنْ وٰالِدِهِ شَیْئاً. إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ. فَلاٰ تَغُرَّنَّکُمُ الْحَیٰاةُ الدُّنْیٰا، وَ لاٰ یَغُرَّنَّکُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ ﴾.

ای مردمان! (از خشم و عذاب) خدا بپرهیزید، و از روزی بترسید که نه پدری مسؤولیّت اعمال فرزندش را می‌پذیرد و کاری برای او می‌کند، و نه فرزندی اصلاً مسؤولیّت اعمال پدرش را می‌پذیرد و کاری برای او برآورده می‌سازد. وعدهٔ خدا (به فرارسیدن قیامت) حقّ است. پس زندگانی دنیا شما را گول نزند و (مال و مقام و نفس امّاره و اهریمنِ) فریبکار شما را نفریبد.

هول و هراس در اینجا هول و هراس روانی و جانی است. اندازهٔ آن را باید از روی تأثیر آن در حسّ و شعور و دل سنجید.[3] پیوندهای خویشاوندی و نزدیکی و قوم و خویشی، و قطع شدن پیوندهای حسب و نسب موجود میان پدر و پسر، پسر و پدر، و سرگرمی و پرداختن هرکس به کار و بار خود، به گونه‌ای که کسی برای کسی نتواند کاری بکند، و به کسی چیزی جز عمل و کسب او سودی نرساند، اینها

۱- مراد عهدشکن ستم‌پیشه‌ای است که عهود خدا با خود را مراعات نمی‌دارد. (مترجم)

۲- مراد بسیار ناسپاسی است که نسبت به نعمتهای خدا سخت کفران می‌ورزد. (مترجم)

۳- مراجعه شود به کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» فصل: دنیای دیگر در قرآن. صفحهٔ ۴۲-۴۴.

همه جز به خاطر هول و هراسی نیست که مثل و مانندی در عرف و عادت مردمان ندارد . . . دعوت به ترس و هراس از عذاب و خشم خدا در اینجا بجا است و در جائی است که بدان پاسخ داده می‌شود و پذیرفته می‌گردد. و مسألهٔ آخرت هم در سایهٔ این هول و هراسِ فراگیر عرضه می‌گردد، و این است که دلها بدان گوش فرا می‌دهند و آن را می‌شنوند.

﴿ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ ﴾.

وعدهٔ خدا (به فرا رسیدن قیامت) حقّ است.

وعدهٔ خدا عقب نمی‌افتد و قطعاً رخ می‌دهد. هیچ چاره‌ای از رویاروی شدن با این هول و هراس سخت و شدید نیست. گریزی از رویاروی شدن با حساب و کتاب دقیق و جزا و سزای دادگرانه نیست، هول و هراس شدید و حساب و کتاب دقیق و سزا و جزای دادگرانه‌ای که در هنگامهٔ آن، پدری برای پسری، و پسری برای پدری نمی‌تواند کاری بکند.

﴿ فَلاٰ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰاةُ الدُّنْيٰا ﴾.

پس زندگانیِ دنیا شما را گول نزند.

دنیا و آنچه در آن از کالا و لهو و لعب و سرگرمی و مشغله است شما را نفریبد. چه دنیا مهلت و مدّت محدودی است. دنیا محلّ امتحان و آزمون است. دنیا جایگاه سزاوار سزا و جزا شدن است.

﴿ وَ لاٰ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ﴾.

و (مال و مقام و نفس امّاره و اهریمن) فریبکار شما را نفریبد.

شما را نفریبد کالائی که انسان را غافل می‌سازد، یا سرگرمی و مشغلتی که خدا را از یاد انسان می‌برد، یا اهریمنی که در سینه‌ها وسوسه به راه می‌اندازد، یا اهریمنانی که زیاد و فراوانند: گول خوردن با مال و دارائی اهریمن است. گول خوردن با عمر و سن و سال اهریمن است. گول خوردن با قدرت و قوّت اهریمن است. گول خوردن با سلطه و حاکمیّت اهریمن است. انگیزش هوا و هوس اهریمن است. جهش شهوت اهریمن است . . . از خشم و عذاب خدا پرهیز کردن و ترسیدن، و آخرت را تصوّر کردن و پیش چشم داشتن، نگاهدار انسان از هرگونه گول خوردنی است.



در پایان چرخش و گردش چهارم، و در پایان سوره، و در سایهٔ این صحنهٔ هراس‌انگیز، واپسین آهنگ در سوره فرا می‌رسد نیرومند و ژرف و ترس‌آور، و دانش فراگیر خدا، و ناتوانی انسان و در پس پرده از غیبها بودن او را به تصویر می‌کشد، و مقرّر می‌دارد مسأله‌ای را که این سوره با همهٔ اجزاء خود بدان می‌پردازد. همهٔ اینها هم در صحنه‌ای از صحنه‌های تصویرگر شگفت قرآنی پدیدار و نمودار می‌آید:

﴿ إِنَّ اللهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السّٰاعَةِ، وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ، وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْأَرْحٰامِ، وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰا تَكْسِبُ غَداً، وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ. إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾.

آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژهٔ خدا است، و او است که باران را می‌باراند، و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز را فراچنگ می‌آورد، و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.

یزدان سبحان قیامت را غیب کرده است و نهان داشته است. این است که هیچ کسی جز خودش نمی‌داند کی قیامت فرا می‌رسد. این کار بدان خاطر است که مردمان پیوسته برحذر بمانند، و همیشه انتظار آن را بکشند، و دائماً فرا رسیدن آن را بپایند، و همیشه بکوشند که اندوخته‌ای برای قیامت بفرستند. در حالی که آنان نمی‌دانند قیامت کی فرامی‌رسد، چرا که قیامت ناگهانی در یک لحظه درمی‌رسد، و نباید مردمان دربر گرفتن زاد و توشه تأخیر کنند، و بلکه باید با عجله پشتوانه‌ای برای خویشتن دست و پا کنند.

خداوند باران را برابر حکمت خودش می‌باراند، بدان اندازه که می‌خواهد. گاهی انسانها نزدیکی نزول باران را در پرتو تجارب و مقیاسهای خود می‌دانند، ولیکن

نمی‌توانند اسباب و علل بارش باران را بیافرینند. این نصّ قرآنی مقرّر می‌دارد که خدا است باران می‌باراند، زیرا یزدان سبحان است که اسباب و علل جهانی‌ای را پدید می‌آورد که باران را تشکیل می‌دهند و آن را نظم و نظام می‌بخشند. اختصاص بارش باران به خدا، اختصاص قدرت است، همان‌گونه که از نصّ پیدا و هویدا است. برخیها گمان می‌برند که باران از جملهٔ غیبهائی است که به علم خدا اختصاص دارد. هرچند که تنها علم خدای یگانه در هر چیزی و در هر کاری علم است و بس. تنها علم خدا علم صحیح و کامل و شامل و دائمی است که افزایش و کاهشی بدان راه ندارد.

﴿ وَ يَعْلَمُ مٰا فِي الْأَرْحٰامِ ﴾.

و مطّلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است.

آگاهی از آنچه در رحمها می‌گذرد به خدا اختصاص دارد، همان‌گونه که اطّلاع از فرارسیدن «قیامت» به خدا اختصاص دارد. فقط خدا تمام خصوصیّات و جزئیّات و فعل و انفعالات داخل رحمها و چیزهای داخل رحمها را می‌داند و بس. علم خدا علم یقینی است. خدا می‌داند در ارحام در هر لحظه و آنی چه می‌گذرد و چه احوال و اوضاع و مراتبی پدیدار و نمودار می‌شود. چه برجوشیدن و فروکش کردنی رخ می‌دهد. چه حمل و جنینی پدیدار می‌آید و چه کیفیّت و کمیّت و استعدادی خواهد داشت، پیش از این که حمل و جنین حجمی و وزنی داشته باشد. آیا این حمل و جنین نر است یا ماده، در آن زمان که کسی نمی‌تواند چیزی از آن حمل و جنین بفهمد و بدان در آن لحظهٔ نخستین که سلول و اوول یکسان و متّحدند. سیماهای جنین و ویژگیهای آن و حالتها و استعدادهای آن چگونه و چطور خواهد بود . . . همهٔ اینها مختصّ به علم خدای بزرگوار است.

﴿ وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ مٰاذٰا تَكْسِبُ غَداً ﴾.

و هیچ کسی نمی‌داند فردا چه چیز فراچنگ می‌آورد.

هیچ کسی نمی‌داند چه چیزی را از خیر و شرّ، نفع و ضرر، رفاه و آسایش و سختی و تنگدستی، تندرستی و بیماری، و طاعت و معصیت فراچنگ می‌آورد. کسب یعنی فراچنگ آوردن، فراتر از سود مالی و چیزی است که در این راستا است. کسب یا فراچنگ آوردن، هر آن چیزی است که انسان فردا به دست می‌آورد. این هم غیب است و نهان از دیدگان است. غیبی است که درگاه آن بسته است، و پرده‌ها بر آن آویزان گردیده است. انسان در برابر تاریکی غیب مات و مبهوت می‌ایستد، و نمی‌تواند چیزی را ببیند که در آن سوی پرده است. همچنین است:

﴿ وَ مٰا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ ﴾.

و هیچ کسی نمی‌داند که در کدام سرزمینی می‌میرد.

این کار هم در پس پردهٔ فروهشتهٔ ستبری است که گوشها و چشمها به فراسوی آن راه ندارند و نمی‌توانند بدان نفوذ بکنند و از آن عبور نمایند.(۱)

انسان در برابر این پرده‌ها عاجز و درمانده و کرنش‌کنان و ویلان می‌ماند. وقتی که انسان با این پرده‌ها روبرو می‌شود تا اندازه‌ای از آنها چیزی می‌فهمد، و علم محدود و ناچیز خود را آشکارا می‌بیند و پی به مقصود دانش بشری می‌برد، و غرور علم و معرفتی که ادّعا می‌کرده است سقوط می‌کند و از میان برمی‌خیزد. متوجّه می‌شود که مردمان در برابر پردهٔ فروهشتهٔ غیب جز دانش اندکی ندارند، و در آن سوی پردهٔ فروهشتهٔ غیب چیزهای بسیاری است که مردمان از آنها هیچ‌گونه علم و اطّلاعی ندارند. اگر مردمان همهٔ چیزهای این سوی پردهٔ غیب را بدانند باز هم مات و مبهوت و حیران و ویلان در برابر پردهٔ غیب می‌ایستند و نمی‌دانند فردا چه خواهد شد و چه بازی کند روزگار! بلکه مردمان نمی‌دانند پس از همین لحظه چه می‌شود و چه روی می‌دهد. در این وقت است که نفس بشری از کبریاء خود پائین می‌آید و در برابر خدا کرنش می‌نماید.

روند قرآنی این انگیزه‌های ژرف را عرضه می‌دارد،

۱- مراد از عدم آگاهی مردم از امور پنجگانهٔ مذکور در آیه، خصوصیّات و جزئیّات هریک از موارد است. (مترجم)

انگیزه‌هائی که سخت در دل بشری تأثیر می‌گذارند، و گسترهٔ فراخ و فراوانی را فرا می‌گیرند، گسترهٔ فراخی از زمان و مکان، واقعیّت موجود، آیندهٔ مورد نظر، غیب بسیار نهان از دیدگان، خاطره‌های درون، و فاصله‌هائی که مرغ خیال در آنها به پرواز درمی‌آید و بال و پر می‌زند: فاصله‌های میان قیامت دوردست، و بارانهائی که سرچشمه‌های بعیدی دارند، و چیزهائی که در رحمها نهانند و پنهان از دیدگانند، و چیزهائی که فردا چنگ آورده می‌شوند که از لحاظ زمان نزدیکند ولی در دل زمان فرو خزیده‌اند و ناپیدایند. و بالأخره جای مرگ و دفن آن هم در میان گمانها گم گردیده است و دور از دسترس انسان شده است.

این گستره، پهنهٔ فراخی با فاصله‌های زمانی و اقطار و اکناف مکانی است. امّا پسوده‌های فراوانی که آن فاصله‌ها و زمانها را به تصویر می‌کشند پس از پرداختن بدانها و گشت و گذار در آنها، آن فاصله‌ها و زمانها کم‌کم دامن فراهم می‌چینند و در کنار نقطهٔ غیب مجهول گرد می‌آیند. با جملگی آنها در جلو سوراخ کوچک بسته‌ای می‌ایستیم. اگر به اندازهٔ سر سوزنی از این سوراخ بازگردد نزدیک و دور فراسوی آن یکسان می‌شود، و دورترین نقطه و نزدیک‌ترین نقطهٔ آنجا آشکار و پدیدار می‌گردد[1] . . . ولی با وجود این، سوراخ غیب رویاروی انسان بسته می‌ماند، چون سوراخ غیب فراتر از قدرت و توان انسان است و در فراسوی دانش آدمیزاد قرار دارد. پیوسته غیب، غیب می‌ماند، و دربست به خدا مربوط می‌گردد و جز او کسی بدان دسترسی پیدا نمی‌کند، مگر خدا اجازه بدهد و مقداری برای انسانها پدیدار و آشکار شود.

﴿ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾.

قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.

غیر از خدا کسی علیم و خبیر، یعنی بس آگاه و بسیار باخبر نمی‌باشد.



بدین ترتیب این سوره پایان می‌پذیرد، و این کوچ دور و دراز، با همان فاصله‌ها و کرانه‌ها و ژرفاهای بسیار خود باقی می‌ماند، و دل از این کوچ دور و دراز و فراگیر و فراخ، با گامهای کند و درمانده‌ای برمی‌گردد؛ چرا که بسیار گردیده است و سنگینیهای فراوانی را بر دوش کشیده است، و دربارهٔ آن جهانها و صحنه‌ها و زندگیها بسی اندیشیده است و به تفکّر نشسته است.

این سوره با وجود این که از ۳۴ آیه بیشتر نیست، این همه گستره‌های فراخ را می‌پیماید و از این همه مسائل به سخن درمی‌آید. مبارک و بزرگوار خدا است که آفریدگار دلها، و نازل کنندهٔ این قرآن است، قرآنی که شفاءبخش چیزهائی است که در سینه‌ها است، و هدایت و رحمت برای مؤمنان است.



۱ـ گلچینی از کتاب: «التصویر الفنی فی‌القرآن». فصل: هماهنگی هنری.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ سجده مکّی و شامل سی آیه است.

سُورَةُ السَّجْدَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الٓمٓ ﴿۱﴾ تَنزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِن رَّبِّ الْعَالَمِينَ
﴿۲﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۚ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا
مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿۳﴾ اللَّهُ
الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا
تَتَذَكَّرُونَ ﴿۴﴾ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ
إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿۵﴾ ذَٰلِكَ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۶﴾ الَّذِي أَحْسَنَ
كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنسَانِ مِن طِينٍ ﴿۷﴾ ثُمَّ جَعَلَ
نَسْلَهُ مِن سُلَالَةٍ مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿۸﴾ ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ
مِن رُّوحِهِ ۖ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۚ قَلِيلًا
مَّا تَشْكُرُونَ ﴿۹﴾ وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي
خَلْقٍ جَدِيدٍ ۚ بَلْ هُم بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ﴿۱۰﴾ ۞ قُلْ يَتَوَفَّاكُم
مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿۱۱﴾

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ
رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ
﴿۱۲﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ
مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴿۱۳﴾
فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ ۖ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾ إِنَّمَا يُؤْمِنُ
بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ
رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۩ ﴿۱۵﴾ تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ
عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنفِقُونَ ﴿۱۶﴾ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۷﴾ أَفَمَن كَانَ مُؤْمِنًا كَمَن كَانَ فَاسِقًا ۚ
لَّا يَسْتَوُونَ ﴿۱۸﴾ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ
جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۹﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ۖ كُلَّمَا أَرَادُوا أَن يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ
لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿۲۰﴾

وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۱﴾ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ
أَعْرَضَ عَنْهَا ۚ إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ ﴿۲۲﴾ وَلَقَدْ آتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ ۖ وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿۲۳﴾ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۖ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾ إِنَّ رَبَّكَ
هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ
﴿۲۵﴾ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ
يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ ۖ أَفَلَا يَسْمَعُونَ
﴿۲۶﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ
بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ ۖ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ﴿۲۷﴾
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۸﴾
قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ
﴿۲۹﴾ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴿۳۰﴾

این سورۀ مکّی نمونۀ دیگری از نمونه‌های سخن گفتن قرآنی با دل انسان است، سخن گفتن با دل انسان با عقیدۀ بزرگی که قرآن آمده است تا آن را در فطرتها بیدار گرداند، و آن را در دلها متمرکز و استوار دارد. آن هم عقیدۀ پرستش یزدان یگانه و یکتا، پشتیبان، آفریدگار جهان و مردمان، گرداننده و اداره‌کنندۀ آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها و موجودات موجود در آنها است که شمارۀ آنها را جز خدا نمی‌داند. و تصدیق رسالت محمّد ﷺ است که این قرآن بدو وحی گردیده است برای این که در پرتو آن مردمان را به سوی یزدان دعوت کند و فراخواند. و اعتقاد به زنده شدن دوباره و رستاخیز و قیامت و حساب و کتاب و جزا و سزا.

این مسأله‌ای است که این سوره بدان می‌پردازد. این هم مسأله‌ای است که همۀ سوره‌های مکّی بدان می‌پردازند. هریک از آن سوره‌ها هم با شیوۀ ویژه‌ای، و با انگیزه‌های ویژه‌ای بدین عقیده می‌پردازد. همۀ این سوره‌ها نیز در این به یکدیگر می‌رسند که دل بشری را مخاطب قرار می‌دهند با خطاب خداوندی که بسی آگاه و دانا و مطّلع از رازهای این دلها و زوایا و نهانگاه‌ها و پیچها و خمها و راه‌های دلها، و آشنا با سرشت و ترکیب‌بند آنها است، و می‌داند چه چیزهائی از احساسها و انگیزه‌ها و دریافتها و پذیرشها و پاسخگوئیها در همۀ احوال و اوضاع و شرائط و ظروف در لابلاهای دلها است.

سورۀ سجده به این مسأله با شیوه و روشی می‌پردازد که جدای از شیوه و روش سورۀ لقمان است که پیش از این سوره قرار گرفته است. این سوره این مسأله را در آیه‌های نخستین بیان می‌دارد، سپس آیه‌های بعدی انگیزه‌هائی را ذکر می‌کنند که دل را بیدار، و روح را روشن می‌کنند، و تفکّر و تدبّر را برمی‌انگیزند. همچنین دلیلها و برهانهائی را بر این مسأله ارائه می‌دهند که در صفحۀ جهان و در صحنه‌های آن نشان داده شده است و جلوه‌گر آمده است، و در پیدایش انسان و در مراتب و حالات او، و در صحنه‌های آن جهان که لبریز از سرزندگی و جنبش و حرکت است، و در مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگان، و در آثار برجای ماندۀ ایشان که آشکارا درسهای عبرت و پند کسانی هستند که بدان درسها گوش فرا می‌دهند و دربارۀ گفتار و منطق آنها می‌اندیشند، دلیلها و برهانها جای گرفته‌اند و نشان داده شده‌اند.

همچنین این سوره تصویرهائی را از درونهای با ایمان به هنگام کرنش بردنها و چشم امید به الطاف الهی دوختنهایشان ترسیم می‌کند، و تصویرهائی را از درونهای منکر خدا به هنگام سرکشیها و لجاجتهائی که می‌ورزند ترسیم می‌نماید، و تصویرهائی از جزا و سزائی را به نمایش می‌گذارد که اینان و آنان دریافت می‌نمایند. به گونه‌ای تصویرها را نشان می‌دهد و در معرض دیدگان به نمایش درمی‌آورد که انگار هم اینک حاضر و آماده‌اند و واقعیّت و حقیقت دارند و چشمها آنها را می‌پایند، و هرکس که قرآن را بخواند آنها را مشاهده می‌نماید!

این سوره در همۀ این نمایشگاه‌ها و صحنه‌ها دل انسان را رویاروی می‌گرداند با چیزی که یک بار دل را بیدار می‌کند و به حرکت درمی‌آورد و به تدبّر و تفکّر می‌خواند، و بار دیگر دل را به ترس و هراس می‌کشاند، و به چشم امید دوختن و امیدوار بودن رهنمود می‌گرداند. دفعه‌ای دل را برحذر می‌کند، و درباره‌اش تهدید و بیم روا می‌دارد، و دفعه‌ای دل را به حرص و طمع می‌اندازد، و گاهی دل را به قناعت داشتن می‌خواند . . . آنگاه در پایان این امور دل را زیر این انگیزه‌ها و رویاروی این قوانین رها می‌گرداند و او را به حال خود رها می‌سازد تا راه خویش را برگزیند، و منتظر سرنوشتی باشد که از روی علم و آگاهی و در پرتو هدایت و نور برای خویشتن می‌پسندد و انتخاب می‌کند.

روند سوره به پیش می‌رود و به عرضه کردن این مسأله در چهار یا پنج بند متّصل به همدیگر می‌پردازد.

این عرضه کردن با حروف مقطّعهٔ «الف. لام. میم» می‌آغازد، و با این حروف توجّه می‌دهد به این که ساختار نزول این کتاب با حروف همجنس این حروف است، و هیچ‌گونه شکّ و تردیدی نیست که از سوی یزدان جهان شرف نزول پیدا کرده است و وحی شده است:

﴿ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است.

یک پرسش انکاری می‌کند وقتی که آنان می‌گفتند:

﴿ إِفْتَرَاهُ ﴾.

خودش آن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ به خدا نسبت داده است).

روند سوره تأکید می‌کند که قرآن حقّ است و از سوی پروردگارش نازل گردیده است تا قوم خود را بیم دهد و بترساند:

﴿ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴾.

شاید هدایت یابند (و به سوی حقّ رهنمود شوند).

این نخستین مسأله از مسائل عقیده است که مسألهٔ وحی و صدق پیغمبر ﷺ در کار تبلیغ از سوی پروردگار جهانیان است.

آنگاه مسألهٔ الوهیّت و صفت آن را در صفحهٔ هستی نشان می‌دهد. آن را در موجودات آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، و در مراقبت و مواظبت از جهان و گرداندن و اداره کردن امور آسمانها و زمین، و دادرسی و وارسی کارها را به پیشگاه او بردن در سرای آخرت، نشان می‌دهد . . . سپس پیدایش انسان، و مراتب و مراحل او را خاطر نشان می‌کند، و از چیزهائی همچون گوش و چشم و درک و فهمی که خدا بدو بخشیده است سخن می‌راند. انسانها با وجود همچون نعمتهائی که دارند کم‌تر سپاسگزارند و کم‌تر سپاسگزاری می‌کنند.

این هم مسألهٔ دوم است، مسألهٔ الوهیّت و صفت آن که صفت آفریدن، اداره کردن و گرداندن، نیکی و نیکوکاری، نعمت دادن، دانش و آگاهی، و رحم و شفقت است. همهٔ این صفات هم در روند آیه‌های آفرینش و پیدایش جهان ذکر گردیده است.

بعد از آن مسألهٔ رستاخیز و زنده گرداندن دوباره را مطرح می‌کند، و از شکّ و تردید برخی از مردمان دربارهٔ آن صحبت می‌نماید، مردمانی که گمان می‌برند پس از مردن و پخش و پراکنده شدن ذرّات وجودشان در میان خاکها، زنده شدن مجدّد و زندگی دوباره ممکن نیست:

﴿ وَ قَالُوا: أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ ﴾.

(کافران) می‌گویند: آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم گشتیم (و ذرّات وجود ما آمیزهٔ خاک گردید و اثری از آن نماند) آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت (و دوباره زندگی را از سر می‌گیریم؟). (سجده/۱۰)

با ساختار واژگانی قاطعانه و یقینی بدین شکّ و تردید پاسخ می‌گوید.

این هم مسألهٔ سوم است که مسألهٔ رستاخیز و سرنوشت است.

بدین خاطر صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را عرضه می‌دارد:

﴿ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴾.

در آن هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب گرد آورده شده‌اند، و ایشان از خجالت) سر به زیر افکنده‌اند. (سجده/۱۲)

بدین هنگام یقین و ایمان خود را دربارهٔ آخرت، و یقین و ایمان خود را دربارهٔ حقّ و حقیقتی که دعوت با خود آورده است، بیان می‌دارند، و سخنی را می‌گویند که اگر در دنیا می‌گفتند درهای بهشت به رویشان باز می‌گردید. ولی گفتن همچون سخنی در همچون موقعیّتی سودی به حالشان ندارد و فائده‌ای نمی‌بخشد. چه بسا این صحنه ایشان را بیدار گرداند ـ پیش از این که فرصت مناسب از دست برود ـ و سخنی را اظهار بدارند که در آن موقعیّت سخت خواهند گفت. امید است آن را هم اینک بگویند که وقت مناسب آن است.

در کنار این صحنهٔ ناجور و اندوهبار، صحنهٔ مؤمنان را در این زمین نشان می‌دهد، بدان هنگام کـه بـا آیـات پروردگارشان پند و اندرز داده می‌شوند.

﴿ خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ هُمْ لاٰ یَسْتَکْبِرُونَ. تَتَجٰافیٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ یُنْفِقُونَ ﴾.

بـه سـجده مـی‌افـتند، و سـتایشگرانـه بـه تسـبیح پـروردگارشان مـی‌پردازنـد و تکـبّر نـمی‌ورزند. پـهلوهایشان از بسـترها بـه دور مـی‌شود (و خـواب شـیرین را تـرک گـفته و بـه عـبادت پـروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فـریاد مـی‌خوانـند، و از چـیزهائی کـه بـدیشان داده‌ایـم می‌بخشند. (سجده/۱۵ و ۱۶)

این هم تصویر الهامگرانهٔ روشن و شفّافی است که دلها پیرامون آن به پرواز درمی‌آید. در جوار ایـن صـحنه چیزهائی را عرضه می‌دارد که برای اشخاص متواضع و ترسان و امیدوار آماده گردیده است، و آنها نعمتهائی هستند که فراتر از تصوّر انسانهای فناپذیر می‌باشند:

﴿ فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْیُنٍ جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ ﴾.

هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهائی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چـه چـیزهای شـادی‌آفرین و مسـرّت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است. (سجده/۱۷)

روند سوره بر آن پیرو می‌زند بـا صـحنهٔ سـریعی از سرنوشت مؤمنان در بهشت جاویدان، و از سـرنوشت بزهکاران در آتش دوزخ مشتعل و سـوزان. هـمچنین بزهکاران را تهدید می‌کند با انتقام گرفتن از ایشان در زمین، پیش از این که به سرنوشت دردنـاک خـود در آخرت گرفتار آیند.

سپس اشاره‌ای می‌شود به موسی علیه‌السلام و به وحدانـیّت رسالت او و رسالت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و به راه‌یافتگان قوم او، و صبر و شکیبائی ایشان بر دعوت، و پاداش ایشان در برابر این صبر و شکیبائی، و آن این است که خـدا آنان را پیشوایانی می‌گرداند. در این اشاره پـیامی بـه دعوت‌کنندگان به سوی اسلام است که باید در بـرابـر مکر و کید و نیرنگ و تکذیب نمودن و دروغ قلمداد کردنی که در مسیر دعوت گریبانگیرشان می‌شود صبر و شکیبائی کنند.

به دنبال این اشاره، چرخش و گردشی در میان مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای نسلهای گذشته سر داده می‌شود، نسلهای گذشته‌ای که اینان غافل و بـی‌خبر در مـنازل ایشان راه می‌روند و گام برمی‌دارند . . . سپس چرخش و گردشی در سرزمین مرده‌ای آغاز می‌گردد که بـاران بر آن می‌بارد و آب باران مایهٔ حیات و رشد می‌شود. صحنهٔ فرسودگی و پوسیدگی، و صحنهٔ حیات و زندگی، در چند سطر تقابل پیدا می‌کنند و رویاروی یکـدیگر قرار می‌گیرند.

این سوره با نقل قول ایشان پایان می‌پذیرد:

﴿ مَتیٰ هٰذَ الْفَتْحُ؟ ﴾.

این روز فیصلهٔ (کار) و قـضاوت (پـروردگار در مـیان کافران و مؤمنان) کی خواهد بود؟!. (سجده/۲۸)

آنان با شکّ و تردید دربارهٔ روز فیصلهٔ کار و قضاوت دادار که این تهدید و بیم در آن روی مـی‌دهد سـؤال می‌کنند. با ترساندن از این روز و با تهدید پاسخ داده می‌شود. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز رهنمود می‌گردد که از ایشان صرف نظر کند و روی برگرداند و آنان را به سرنوشت قطعی خودشان بسپارد.

هم اینک به عرضه کردنِ تفصیلیِ سوره می‌پردازیم:



﴿ الم. تَنْزِیلُ الْکِتٰابِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ مِنْ رَبِّ الْعٰالَمِینَ. أَمْ یَقُولُونَ: اَفْتَرٰاهُ؟ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِیرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ ﴾.

الف. لام. میم. (این) کتابی است که از سوی پـروردگار جهانیان نازل شده است و تردیدی در آن نیست (که از سوی خدا فـرو فـرستاده شـده است). امّـا (مشـرکان) می‌گویند: (محمّد) خودش آن را از پیش خـود سـاخته است (و به دروغ به خدا نسبت داده است). بـلکه قـرآن (سخن) حقّی است کـه از سـوی پـروردگارت (بـر تـو)

نازل شده است تا گروهی را (از خشم خدا) بترسانی که پیش از تو پیغمبری برای آنان نیامده است، شاید هدایت یابند (و به سوی حقّ رهنمود شوند).

«الف. لام. میم» از زمرهٔ حروف الفبائی هستند که عربها با آنها آشنا بودند، عربهائی که مخاطبان این قرآن بودند، و می‌دانستند که از آنها جملات و عبارات و سخنانی را ترتیب دهند. این را هم درک و فهم می‌کردند که آنچه خودشان با این حروف می‌سازند چه فرق عظیمی با این قرآن دارد. این فرق را درک و فهم می‌کند هر کسی که از شیوهٔ گفتار و نحوهٔ سخن به خوبی آگاه باشد، و با واژگان بتواند از معانی و افکار تعبیر کند. همچون کسی همچنین پی می‌برد که در نصوص قرآنی نیروی نهانی و عنصر پنهانی وجود دارد. این نیرو و این عنصر به نصوص قرآنی سلطه و قدرتی و آهنگ و نوائی در دل و ذهن می‌دهد. همچون سلطه و قدرتی و آهنگ و نوائی در سائر سخنانی که از حروف زبان، ساخته و پرداخته گردیده‌اند وجود ندارد، سخنانی که انسانها آنها را در همهٔ قرون و اعصار می‌گویند. این هم پدیدهٔ آشکاری است و جدال و ستیز دربارهٔ آن نمی‌توان کرد. زیرا شنونده آن را درک و فهم می‌کند و آن را تمییز و تشخیص می‌دهد، و از آن به جنب و جوش و شادی و شعف درمی‌آید نه از سخنان دیگری، هرچند هم پیش از آن ندانسته باشد که این کلام، قرآن است! تجربه‌های فراوانی این پدیده را در میان مردمان عامّهٔ مختلفی به اثبات می‌رساند و تأکید می‌نماید.

فرق میان قرآن و کلامی که انسان آن را با همین حروف می‌سازد، بسان فرق میان ساختهٔ یزدان و ساختهٔ انسان در تمام چیزها است. ساختهٔ یزدان آشکار و ممتاز است و در کوچک‌ترین چیز هم ساختهٔ انسان به پایهٔ آن نمی‌رسد. تقسیم و توزیع رنگها در شکوفهٔ یک گل برای ماهرترین نقّاشان در همهٔ دوران، معجزه جلوه‌گر می‌آید . . . همچنین است ساختار خدا در قرآن، و ساختار انسان در کلامی که از همین حروف می‌سازد!

الف. لام. میم. . . .

﴿ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ - لاٰ رَيْبَ فِيهِ - مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

(این) کتابی است که از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است و تردیدی در آن نیست (که از سوی خدا فرو فرستاده شده است).

این مسأله قطعی است و هیچ‌گونه شکّ و تردیدی در آن نیست، مسألهٔ نازل شدن این کتاب از سوی پروردگار جهانیان . . . روند قرآنی در وسط آیه، میان مبتدا و خبر شکّ و تردید را نفی می‌کند. زیرا این امر اصل قضیّه، و نقطهٔ مقصود در نصّ است. مقدّمه‌چینی این مسأله با ذکر این حروف مقطّعه، تردیدکنندگان و شکّ‌پیشگان را رویاروی واقعیّت کاری قرار می‌دهد که جای جدال و ستیزی با آن نیست. چه این کتاب از جنس همین حروفی ساخته و پرداخته گردیده است که آنها را می‌شناسند. روال و روش آن هم همان روال و روش اعجازانگیزی است که در معجزه بودن آن راه جدال و ستیز درپیش نمی‌گیرند وقتی که آن را به محک تجربهٔ واقعیّت می‌زنند، و با معیارها و میزانهائی می‌سنجند، که همگان معترف بدانها هستند.

هر آیه‌ای و هر سوره‌ای عنصر شگفت و اعجازانگیزی را فریاد می‌دارد که در این قرآن نهان است، و اشاره به نیروی پنهانی دارد که در این کلام به ودیعت نهاده شده است. وجود انسان در برابر این قرآن به لرزه و رعشه می‌افتد و از پای می‌نشیند و خود را نمی‌تواند نگاه دارد، زمانی که دل باز می‌گردد، و احساس صاف و صوف می‌شود، و درک و شعور بالا می‌رود، و حسّاسیّتِ دریافت و پاسخگوئی اوج می‌گیرد. این پدیده وضوح و روشنی بیشتری پیدا می‌کند هر وقت که فرهنگ انسان وسعت می‌یابد و دانش بشری فراخی می‌پذیرد، و انسانها دربارهٔ جهان و آنچه و آنکه در آن است شناخت زیادتری پیدا می‌کنند و بیش از پیش اطّلاعاتشان شکوفا می‌گردد. این کار هم تنها یک مرحلهٔ تأثیرپذیری درونی پیچیده و مبهم نیست و بس.

بلکه این یک کار حقیقی است و پیوسته جلوه‌گر می‌آید هر زمان که قرآن فطرت را بدون واسطه و مستقیم مخاطب قرار می‌دهد. این حقیقت تحقّق پیدا می‌کند و جلوه‌گر می‌آید هر وقت قرآن، دل کارآزموده، و خرد تحصیل کرده و با فرهنگ، و ذهن لبریز از علم و معلومات را مخاطب قرار می‌دهد. نصوص قرآنی گسترهٔ مدلولها و مفهومها و نواهای آنها وسعت می‌گیرد هر وقت که درجهٔ علم و فرهنگ و معرفت و اطّلاع بالا می‌رود، مادام که فطرت درست و سالم مانده باشد و انحراف نگرفته باشد و هواها و هوسها و لذّت‌پرستیها و خوشگذرانیها آن را در لجنزار خود غرق نکرده و فرو نبرده باشد.[1] این امر قاطعانه بیان می‌دارد که ساختار این قرآن به طور یقین ساختار انسان نیست، و بلکه این کتاب بدون شکّ از سوی پروردگار جهانیان نازل گردیده است.

﴿أَمْ يَقُولُونَ: افْتَرَاهُ؟ ﴾.

آیا (مشرکان) می‌گویند: (محمّد) خودش آن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ به خدا نسبت داده است).

آنان این سخن را آن‌گونه که می‌پنداشتند می‌گفتند و ریشخند می‌کردند و تمسخر می‌نمودند. ولی روند قرآنی در اینجا این را در ساختاری مطرح می‌کند که بیانگر زشت شمردن و ناپسند دیدن همچون گفتاری است از سوی هر کسی که گفته شود:

﴿أَمْ يَقُولُونَ: افْتَرَاهُ؟ ﴾.

آیا (مشرکان) می‌گویند: (محمّد) خودش آن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ به خدا نسبت داده است).

این گفتاری است که نباید بر زبان آورده شود. از یک سو تاریخ زندگانی محمّد ﷺ در میان ایشان همچون گفتار ستمگرانه‌ای را نفی می‌کند، و از دیگر سو اصلاً سرشت این کتاب خودش همچون گفتار ستمگرانه‌ای را نفی می‌نماید، و مجالی به شکّ و تردید نمی‌دهد:

﴿بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ﴾.

بلکه قرآن (سخن) حقّی است که از سوی پروردگارت (بر تو) نازل شده است.

قرآن حقّ است . . . زیرا در سرشت قرآن درستی و راستی است، و قرآن با حقّ ازلی‌ای که در فطرت نهفته است مطابقت می‌نماید، و با حقّ ثابتی که در سرشت هستی است و در هماهنگی‌ای که در آن دیده می‌شود، و در استمرار نظام آن، و در ثبات و دوام این نظام، و در شمول و فراگیری آن، و در عدم برخورد و تصادف اجزاء آن، یا در عدم پخش و پراکنده شدن اجزاء آن، و در آشنائی این اجزاء با یکدیگر و دریافت پیام از همدیگر، مطابقت دارد.

قرآن حقّ است . . . چرا که قرآن بیانگر قوانین این جهان بزرگ است، و بدون واسطه آن قوانین را بیان می‌دارد، بدان‌گونه که انگار قرآن تصویر واژگانی معنوی آن قوانین طبیعی و واقعی و کارآی هستی است.

قرآن حقّ است . . . چون قرآن میان انسانهائی پیوند برقرار می‌سازد که برنامهٔ قرآن و جهان را می‌پسندند، جهانی که در آن زندگی می‌کنند و در میان کلّیّهٔ قوانین آن بسر می‌برند، و به صلح و امن و امان و تعاون و تفاهم و به هم رسیدنی راضی هستند که میان انسانها و میان همهٔ نیروهای هستی گره می‌زنند و ارتباط برقرار می‌کنند، به گونه‌ای که خویشتن را دوست همهٔ چیزهائی می‌شمارند که از این جهان بزرگ پیرامونشان هستند.

قرآن حقّ است . . . قرآنی که فطرت بدان پاسخ می‌گوید وقتی که آهنگ آن را ساده و آسان و بدون رنج و زحمت می‌شنود، زیرا در قرآن حقّ ازلی قدیمی را دریافت می‌دارد که در آن نهان و نهفته است.

قرآن حقّ است . . . قرآنی که برنامهٔ زندگی بشری را کاملاً ترسیم می‌کند، و در این برنامه همهٔ نیروها و توانها و کششها و نیازمندیهای بشریّت را در نظر می‌گیرد و می‌پاید، و هرگونه بیماری یا ضعف یا نقص

---

[1] - مراجعه شود به تفسیر این فرمودهٔ خداوند متعال: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً». آیهٔ دو سورهٔ فرقان در فی ظلال‌القرآن.

و یا آفت بلائی را پیش چشم می‌دارد که گریبانگیر جانها و درونها می‌گردد و دلها را تباه می‌سازد.

قرآن حقّ است . . . قرآنی که به کسی در دنیا یا آخرت ستم روا نمی‌دارد، و به نیروئی یا توانی در جان و درون، و به اندیشه‌ای در دل، یا به جنبشی در زندگی ظلم نمی‌کند و آن را از بودن و تلاش ورزیدن بازنمی‌دارد، مادام که با حقّ بزرگ و اصیل در اصل هستی متّفق و همگام باشد.

﴿ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ ﴾.

بلکه قرآن (سخن) حقّی است که از سوی پروردگارت (بر تو) نازل شده است.

قرآن از سوی تو نازل نگردیده است. بلکه قرآن از سوی پروردگار تو نازل گردیده است. آن کس که پروردگار جهانیان است قرآن را نازل کرده است، همان‌گونه که در آیهٔ پیشین فرموده است. این اضافه در اینجا برای بزرگداشت است، بزرگداشت پیغمبری که او را متّهم می‌کردند به این که خودش قرآن را تهیّه می‌بیند و آن را از پیش خود می‌سازد و به پروردگارش نسبت می‌دهد. این اضافه گذشته از بزرگداشت پیغمبر ﷺ بیانگر نزدیکی او به پروردگار جهانیان است، و در عین حال این اتّهام بزهکارانه را پاسخ می‌دهد و مردود اعلام می‌دارد، و پیوند استواری را نیز بیان می‌دارد که همراه با معنی بزرگداشت معنی، استواری خاستگاه و درستی دریافت را نیز به تصویر می‌کشد، و امانتداری نقل و تبلیغ را تصدیق می‌کند.

﴿ لِتُنْذِرَ قَوْماً مٰا أَتٰاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِکَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴾.

تا گروهی را (از خشم خدا) بترسانی که پیش از تو پیغمبری برای آنان نیامده است، شاید هدایت یابند (و به سوی حقّ رهنمود شوند).

عربهائی که پیغمبر اسلام محمّد ﷺ به سویشان روانه گردیده است، پیش از او پیغمبری به سویشان فرستاده نشده است، و تاریخ بعد از اسماعیل علیه‌السلام که نیای نخستین عربها است تا روزگار محمّد ﷺ پیغمبری را ثبت و ضبط نکرده است. خداوند بزرگوار این کتاب حقّ را برای پیغمبر ﷺ نازل کرده است تا آنان را بدان بیم بدهد.

﴿ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴾.

شاید هدایت یابند (و به سوی حقّ رهنمود شوند).

هدایت یافتن و راهیاب گردیدن ایشان با این کتاب امید می‌رود، چه در این کتاب حقّی است که فطرتها و دلها را مخاطب قرار می‌دهد.



کسانی که خدا قرآن را بر پیغمبرش ﷺ نازل کرد تا ایشان را بدان بیم بدهد، همراه خدا معتقد به خداگونه‌ها و معبودهای دیگری بودند. در اینجا قرآن صفت خدائی را بیان می‌دارد و سخن را بدان می‌آغازد که با آن صفت، حقّ الوهیّت یزدان سبحان را می‌شناختند، و با آن صفت کسی را تشخیص می‌دادند که سزاوار همچون وصف بزرگی است که «الله» یعنی خدا است، و کسانی را در پرتو آن می‌شناختند و فرق می‌نهادند که سزاوار همچون وصفی نبوده و درست نخواهد بود که ایشان را با مقام و منزلت الله که پروردگار جهانیان است مقرون و همبر و همردیف کرد:

﴿ اللهُ الَّذي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا في سِتَّةِ أَيّٰامٍ، ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ، مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ شَفيعٍ. أَفَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ؟ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمٰاءِ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ في يَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمّٰا تَعُدُّونَ. ذٰلِکَ عٰالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ الْعَزيزُ الرَّحيمُ. الَّذي أَحْسَنَ کُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ، وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسٰانِ مِنْ طينٍ. ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهينٍ. ثُمَّ سَوّٰاهُ وَ نَفَخَ فيهِ مِنْ رُوحِهِ، وَ جَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ. قَليلاً مٰا تَشْکُرُونَ ﴾.

خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش دوره بیافرید و سپس بر تخت فرماندهی جهان قرار گرفت. بجز خدا برای شما هیچ یاوری (که شما را از عذاب خدا برهاند) و هیچ شفیعی (که در پیش خدا ـ جز با اجازهٔ خدا ـ برایتان

شفاعت کند) وجود ندارد. آیا یادآور می‌شوید؟ خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، (و جز او مدبّری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازهٔ آن هزار سال از سالهائی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد. او خداوندی است که از پنهان و آشکار باخبر است، و چیره و مهربان است. آن کسی است که هرچه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان (اوّل) را از گِل آغازید. سپس خداوند ذرّیّهٔ او را از عُصارهٔ آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید. آن‌گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلّق به خود (که سرّی از اسرار است) در او دمید. و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید، امّا) شما کمتر شکرِ (نعمتهای او) را بجای می‌آورید.

﴿اللهُ الَّذي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيّامٍ﴾.

خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش دوره بیافرید.

آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است، این همه آفریده‌های فراوان و عجیب و غریبی است که ما اندکی از آنها را می‌شناسیم و بسیاری از آنها را نمی‌شناسیم و از آنها بی‌خبریم . . . آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است ملک و ملکوت طویل و عریض و بزرگ و فراخی است که انسان در برابرش مات و حیران است و ویلان و مبهوت و مدهوش می‌گردد از ساختار استوار و زیبا و هماهنگ و دقیق و منظّمی که دارد . . . آنها این آفریده‌هائی هستند که گذشته از عظمت چشمگیر و سرگردان‌کنندهٔ خود، زیبائی دلربا و شیفته‌کننده‌ای نیز دارند، زیبائی دلربا و شیفته‌کننده‌ای که زیبائی حقیقی و کاملی است و چشم و حسّ و شعور و دل و عقل جای نقصی در آن نمی‌یابند، و وراندازکنندهٔ آن و پژوهشگر آن هر اندازه که بیشتر و بیشتر آن را وارانداز کند و پژوهش نماید خسته و افسرده نمی‌گردد، و تکرار و الفت هم از جاذبهٔ نو به نو و شگفت و شگرف آن نمی‌کاهد. گذشته از اینها این آفریده‌های گوناگون و جوراجور و دارای انواع و اقسام و اندام و شکل و پیکره و ویژگی و سیما و نماد و استعداد و وظیفه و کار و روش و رفتار مختلف و متفاوت، همه و همه از یک قانون پیروی می‌کنند، و همه و همه تلاش و پویش یگانهٔ هماهنگی دارند، و همه و همه رو به سوی سرچشمهٔ یگانه‌ای دارند و از آن رهنمود و رهنمون می‌گیرند، و با اطاعت و تسلیم بدان رو می‌کنند و سر بر آستانهٔ فرمانش می‌گذارند.

الله یا خدا آن کسی است که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است همه را او آفریده است . . . پس خداوند سبحان است که سزاوار این توصیف عظیم است و بس.

﴿خَلَقَ السَّماواتِ وَ الأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما في سِتَّةِ أَيّامٍ﴾.

آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش دوره آفریده است.

قطعاً این شش روز، روزهای این کرهٔ زمینی نیست که ما با آن آشنا هستیم. چه یک روز این زمین معیار و مقیاس زمانی برآمده از یک بار گردش زمین به دور خود در برابر خورشید است. وقتی که زمین یک بار به دور خود در برابر خورشید می‌چرخد شبی و روزی را پدید می‌آورد بر سطح این زمین کوچک و ناچیزی که بیش از ذرّهٔ سرگشته و ویلانی در فضای فراخ جهان هستی نیست. این معیار و مقیاس زمانی هم پس از پیدایش زمین و خورشید پدید آمده است و وجود پیدا کرده است. این معیار و مقیاس نیز تنها برای ما به درد می‌خورد، ما که زادگان این زمین کوچک و ناچیز هستیم.

و امّا حقیقت این شش روز یا شش دوره‌ای که در قرآن ذکر گردیده است، خدا از آنها آگاه است و بس. ما نمی‌توانیم آنها را محدود و معیّن داریم و اندازه و مقدار آنها را بگوئیم. زیرا این روزها یا دوره‌ها از زمرهٔ روزها و دوره‌های خدا است و خودش دربارهٔ آنها

می‌فرماید:

﴿ وَ إِنَّ یَوْماً عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴾.

یک روز خدا، بسان هزار سالی است که شما می‌شمارید و به حساب می‌آرید. (حج/۴۷)

این شش روزه چه‌بسا شش دوره‌ای باشد که آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است در آن مدّت به وجود آمده است و بدین صورت موجود درآمده است. یا شش مرحله‌ای است که در پیدایش و تشکیل جهان طیّ شده است. یا مراد شش زمانی است که فاصلهٔ میان این یکی با آن دیگری را جز خدا کسی نمی‌داند . . . در هر صورت این شش روز جدای از روزهای زمینی است که آدمیان فناپذیر بدانها آشنایند و سر و کار دارند. پس ما نیز بهتر آن است آنها را جزو غیب بشماریم و به خدا حواله داریم، و دقیقاً مشخّص و معیّن نینگاریم. تعبیر سخن می‌خواهد تدبیر و تقدیر و اندیشمندی و اندازه‌گیری و سنجشی را بیان دارد که در کار آفرینش برابر حکمت و علم خدا صورت گرفته است، و زیبانگاری و نیک‌آفرینی خدا را در هر چیزی برساند که یزدان سبحان در خلقت بخشیدن هر چیزی در زمانها و مرحله‌ها و حالتهای مقدّر و مقرّر خود رعایت فرموده است و در آفرینش یکایک اشیاء جهان هستی بزرگ و سترگ گنجانده است و به کار برده است.

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ ﴾.

سپس بر تخت فرماندهی جهان قرار گرفت.

استواء بر عرش، رمز چیره شدن و زمام امور همهٔ آفریده‌ها و آفریدگان را به دست گرفتن است. و امّا دربارهٔ خود عرش چیزی نمی‌توان گفت، و باید به همین واژهٔ عرش بسنده کرد و بس. استواء چنین نیست. روشن است که استواء کنایه از استعلاء و فرمانروائی و چیره شدن و زمام امور را به دست گرفتن است. واژهٔ «ثُمَّ» قطعاً ممکن نیست برای ترتیب زمانی باشد. زیرا یزدان سبحان، احوال و اوضاع بر او عارض نمی‌گردد، و تغییر احوال و اوضاع بر او نمی‌گذرد. خدا در حالی یا وضعی که بعد از آن، حال و وضع دیگری روی دهد و بر او بگذرد، قرار نمی‌گیرد. مراد از این مراتب مذکور در قرآن مراتب معنوی است. چه چیره شدن و زمام امور را به دست گرفتن درجه‌ای فراتر از آفریدن است که این تعبیر بیانگر این ترتیب معنوی است.

در پرتو چیره شدن و فرمانروائی مطلق، دلهایشان را با حقیقتی می‌پساید که برای ایشان ملموس می‌گردد:

﴿ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ شَفیعٍ ﴾.

بجز خدا برای شما هیچ یاوری (که شما را از عذاب خدا برهاند) و هیچ شفیعی (که در پیش خدا ـ جز با اجازهٔ خدا ـ برایتان شفاعت کند) وجود ندارد.

کجا و از کجا غیر از خدا ولی و شفیعی خواهد بود؟ آن ولی غیر از او کجا خواهد بود؟ آن شفیعی که بر سلطه و قدرتش بشورد کجا خواهد بود؟ مگر نه این است که یزدان سبحان بر عرش و آسمانها و زمین و آنچه در میان آسمانها و زمین است سیطره و تسلّط دارد؟ مگر ایزد متعال آفریدگار آسمانها و زمین و آنچه در میان آنها است نیست؟

﴿ أَفَلاٰ تَتَذَکَّرُونَ ﴾.

آیا یادآور می‌شوید؟.

یادآوری این حقیقت، دل را به اقرار و اعتراف به وجود خدا برمی‌گرداند، و دل را تنها متوجّه او می‌گرداند و بس. همراه آفریدن و چیره شدن، تدبیر و تقدیر در دنیا و آخرت است . . . چه هر کاری که در آسمانها و زمین و میان آن دو انجام بگیرد، در روز قیامت به پیشگاه خدا برگشت داده می‌شود و عرضه می‌گردد، و در آن روز دراز به حضور او آورده می‌شود:

﴿ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمٰاءِ إِلَى الْأَرْضِ. ثُمَّ یَعْرُجُ إِلَیْهِ فِی یَوْمٍ کٰانَ مِقْدٰارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ ﴾.

خداوند (تمام عالم هستی را) از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است، (و جز او مدبّری در این جهان وجود ندارد). سپس تدبیر امور در روزی که اندازهٔ آن هزار سال از سالهائی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز می‌گردد.

تعبیر، جولانگاه تدبیر کارها و گرداندن امور را به گونهٔ

فراخ و دیدنی و فراگیری ترسیم می‌کند:

﴿ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ﴾.

از آسمان تا زمین... از آسمان گرفته تا زمین....

تا به حسّ و شعور بشری سایه‌روشنهائی را القاء گرداند که انسانها تاب و توان آنها را دارند و می‌توانند آنها را تصوّر کنند، و با تصوّر آنها به کرنش درآیند. وگرنه جولانگاه تدبیر خدا فراخ‌تر و فراگیرتر از آسمان تا به زمین است. ولی حسّ و شعور بشری را این بس است که در جلو این جولانگاه گسترده بایستد، و تدبیری را پیگیری و پیجوئی کند که دربرگیرندهٔ این پهنهٔ هراس‌انگیز است، پهنهٔ هراس‌انگیزی که ناشناخته است و حتّی ارقام و اعداد نیز نمی‌توانند اندازه و گسترهٔ آن را بیان و روشن دارند!

گذشته از این، گزارش هر تدبیری و هر تقدیری همراه با فرجام و نتائج و عواقب آن برای او برده می‌شود، و به سوی یزدان سبحان والامقام در روزی بالا برده می‌شود که آن را برای عرضهٔ خاتمهٔ کارها و گفتارها و چیزها و زنده‌ها تعیین کرده است.

﴿ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴾.

در روزی که اندازهٔ آن هزار سال از سالهائی است که شما می‌شمارید.

چیزی از همهٔ اینها بیهوده به خود رها نشده است و بیهوده آفریده نگردیده است. بلکه هر چیزی به فرمان یزدان تا سررسید زمان معیّن خود اداره می‌گردد و تدبیر آن صورت می‌پذیرد... آنگاه بالا برده می‌شود. لذا هر چیزی و هر کاری و هر تدبیری و هر فرجام و خاتمه‌ای، پائین‌تر از مقام خداوند بزرگوار است. هر یک از امور پیشین و سائر چیزها به سوی او بالا می‌رود، یا هر وقت خدا بخواهد با اجازهٔ او بالا برده می‌شود.

﴿ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

او خداوندی است که از پنهان و آشکار باخبر است، و چیره و مهربان است.

آن... آن کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، و آن کسی که بر تخت فرماندهی جهان قرار گرفته است، و آن کسی که از آسمان گرفته تا زمین را اداره می‌کند و امور کلّ عالم هستی را می‌گرداند...

﴿ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ﴾.

او خداوندی است که از پنهان و آشکار باخبر است.

او مطّلع از هر آن چیزی است که پنهان و نهان است و غیب بشمار است، و آگاه از هر آن چیزی است که حاضر و آماده و پیدا و عیان است. او آفریدگار چیره و گرداننده و اداره‌کنندهٔ جهان هستی است. او:

﴿ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

چیره و مهربان است.

او نیرومند و توانا بر هر آن چیزی است که بخواهد. او مهربان در اراده و مشیّت و گرداندن و اداره کردن آفریده‌های خود است.

﴿ ٱلَّذِيٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ ﴾.

او کسی است که هرچه را آفرید، نیکو آفرید.

خداوندا این حقّی است که فطرت آن را می‌یابد و چشم آن را می‌بیند و خرد آن را تشخیص می‌دهد. حقّی است که در اشکالِ اشیاء و در وظائف آنها، در سرشت چیزها به طور فردی، در هماهنگی آنها به گونهٔ جمعی، در سیماها و نمودها و احوال و اوضاع و فعّالیّت و تلاش و حرکت و جنبش همهٔ پدیده‌ها، پدیدار و آشکار است، و در هر چیزی جلوه‌گر است که دور یا نزدیک مربوط به وصف زیبائی و زیبانگاری و نو و نوآفرینی است.

پاکا یزدان سبحان! این ساختار او در هر چیزی است. این دست قدرت او است که آثار پدیدار و نموداری در پدیده‌ها و آفریده‌ها دارد. این هر چیزی است که آفریده است و زیبانگاری و نوآفرینی و محکم‌کاری و استواری در آن جلوه‌گر آمده است، بدون این که فرارَوی و کوتاهی شود، و فزونی از حدّ و مرز زیبانگاری بشود و کم و کاستی روی بدهد، و افراط و تفریطی در حجم یا شکل یا ساختار و یا وظیفه و کاری صورت پذیرد. هر چیزی به اندازهٔ لازم است و از حدّ و مرز هماهنگی زیبا و دقیق فزونی یا کاستی داشته و از

موعد مقرّر خود پیشی یا پسی بگیرد و از فاصلهٔ زمانی خود درگذرد یا کوتاهی کند . . . در هر چیزی از ذرّهٔ کوچکی گرفته تا بزرگ‌ترین اجرام، و از سلول ساده‌ای گرفته تا پیچیده‌ترین اجسام، زیبانگاری و استواری در آن جلوه‌گر می‌آید . . . همهٔ اعمال و احوال و حرکات و حوادث نیز همچنین است. همهٔ آنها هم از زمرهٔ ساختار خدایند، و در یکایک آنها اندازه‌گیری دقیقی در موعد و در جولانگاه و در فرجامی که دارند انجام گرفته است، برابر طرحی که در حرکت و سیر این جهان از ازل تا به ابد با تدبیر و تقدیر خدا پی افکنده شده است و ریخته گردیده است.

هر چیزی و هر آفریده‌ای ساخته شده است تا نقش ویژهٔ خود را در نمایش هستی اجراء و اداء کند، و برای اجراء و اداء این نقش آمادگی دقیقی دارد، و با استعدادها ویژگیهائی آماده گردیده است و زاد و توشه داده شده است که او را برای اجراء و اداء نقش خود کاملاً شایسته و بایسته کرده است. این سلول تنهائی که مجهّز است برای انجام انواع وظائف، این کرمی که در حرکت است و مجهّز به پاها یا موها و با نرمی تن و آرامی و قدرت بر راه رفتن است به زیباترین شکلی و شیوه‌ای که باید باشد، این ماهی، این پرنده، این خزنده، این حیوان، این جانور . . . همچنین این انسان، این ستاره، این سیّاره، این افلاک، این جهانها، این گردشها و چرخشهای منظّم و مرتّب و دقیق و هماهنگ و شگفت و با اوقات دقیق و حرکات پیاپی، هر چیزی و هر چیزی، تا آنجائی که چشم کار می‌کند و بُرد دارد، دارای ساختار استوار و پیکرهٔ شگرف است و در یکایک آنها زیبانگاری و محکم‌کاری به کار رفته است و به گونهٔ ماهرانه و استادانه ساخته و پرداخته گردیده است.

چشم باز و ذهن آگاه و دل بینا، زیبائی و زیبانگاری را در همهٔ موجودات و پدیده‌های هستی مشاهده می‌کند. زیبائی و زیبانگاری را در هریک از اجزاء و افراد هستی می‌بیند. اندیشیدن دربارهٔ آفریدگان یزدان، هر کجا که دیده یا دل و یا ذهن بنگرد و توجّه کند، به انسان پشتوانه‌ای از اندوخته‌های بزرگ و سترگی از ذخائر زیبائی و زیبانگاری عطاء می‌کند، و نواها و آواهائی از هماهنگی و کمال بدو می‌بخشد، نواها و آواهائی که از هر سو خوشبختی را با شیرین‌ترین مزه‌هائی که دارد گرد می‌آورند، و آب حیات خوشبختی را به دل انسان می‌ریزند. آن وقت است که انسان در این جشن باشکوه و زیبا و دقیق و بدیع الهی بسر می‌برد، و نشانه‌های زیبانگاری و استواری را در هر چیزی که می‌بیند و در هر چیزی که می‌شنود و در هر چیزی که درک و فهم می‌کند، وارانداز و مشاهده می‌نماید، در آن مدّت زمانی که کوچ خود را بر این ستاره ادامه می‌دهد و زندگی خویش را بسر می‌برد. همچنین از فراسوی شکلها و تصویرهای این جهان فانی، با جمال باقی برجوشیده از جمال ساختار اصیل الهی، پیوند و اتّصال پیدا می‌کند.

دل از این نعمتهای فراوان در این کوچ زمینی خود چیزی را درک و فهم نمی‌کند مگر زمانی که از جمود و رکودِ عادت و خوی بیدار شود و به در آید، و از خستگی و فرسودگی انس و الفت بیرون شود و برخیزد، و نواها و آواهای جهان هستی پیرامون خود را بشنود، و به پیامها و اشاره‌های آن چشم بدوزد، و در پرتو نور الهی بنگرد تا چیزها و پدیده‌ها عنصر زیبای اصیل خود را بنمایند آن‌گونه که از دست قدرت و نوآفرین خدا بیرون آمده‌اند و پدیدار گردیده‌اند، و هر زمان که چشم یا خرد او به یکی از نوآوریها و زیبانگاریهای خدا بیفتد او را به یاد بیاورد و ذکر او را بگوید، در این وقت است که دل احساس می‌کند که پیوندی میان آفریدگار نوآور زیبانگار، و میان چیزی وجود دارد که آن را از نیستی به هستی آورده است و خلعت زیبای وجود بر تن او چست کرده است، و همچون دلی آنچه را که می‌بیند و آنچه را که احساس می‌کند زیباتر و آراسته‌تر مشاهده می‌کند، چون جمال کردگار متعال را در فراسوی آن می‌بیند.

این جهان زیبا است، و زیبائی آن از میان نمی‌رود، و

انسان در درک و فهم این زیبائی مراتب والاتری را می‌پیماید و بیشتر و بهتر آن را می‌بیند و مشاهده می‌نماید، و خوب‌تر و نیک‌تر از آن جمال لذّت می‌برد و بهره می‌جوید تا مرز نامحدودی و بدان اندازه که بخواهد و جهان‌آفرین و هستی‌بخش بدو اجازه دهد.

عنصر جمال و زیبائی در پهنۀ این جهان هستی، کاملاً مقصود و منظور است. محکم‌کاری و استواری در ساختار هر چیزی کمال وظیفه را در آن جای می‌دهد و می‌گنجاند، تا بدانجا که به حدّ و مرز جمال و زیبائی می‌رسد و جمیل و زیبا می‌شود. کمال ساختار پیکرۀ هر چیزی در هر عضو و اندامی، و در هر آفریده‌ای جلوه‌گر است و بر در و دیوار وجود جلوه‌گر می‌آید . . . بنگر به این زنبور عسل، بدین گل، بدان ستاره، بدین شب، بدین روز، بدان سایه‌ها، بدان ابرها، بدین موسیقی و آهنگی که در سراسر وجود طنین‌انداز و نغمه‌پرداز است، بدین هم‌آوائی و هماهنگی که نابهنجاری و ناموزونی ندارد و لحظه‌ای قطع نمی‌گردد و بریده نمی‌شود. و . . .

این کوچ لذّت‌بخشی که در این جهان زیبا و در ساختار شگفت‌انگیز و دل‌آرای ترکیب‌بند ساختار آن است، قرآن ما را متوجّه این کوچ می‌کند تا ما آن را وارانداز کنیم و به دیدۀ دل بدان بنگریم و از مشاهدۀ این همه جمال و جلالی که دارد لذّت ببریم. بدان هنگام که قرآن می‌فرماید:

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴾.

آن کسی است که هرچه را آفرید، نیکو آفرید.

قرآن مجید بدین وسیله دل را بیدار می‌سازد تا مواضع و موارد حسن و جمال را در گسترۀ این جهان بزرگ ببیند.

﴿ الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴾.

آن کسی است که هرچه را آفرید، نیکو آفرید.

﴿ وَ بَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسانِ مِنْ طِينٍ ﴾.

و آفرینش انسان (اوّل) را از گِل آغازید.

از جملۀ نوآفرینی و زیبانگاری خدا در کار آفرینش این است که آفرینش این انسان را از گِل آغاز کرده است. از تعبیر کلام می‌توان فهمید که گِل نخستین مادۀ آفرینش است و در مرحلۀ نخستین قرار دارد. قرآن تعداد مراحل آفرینش انسان را محدود و مقرّر نداشته است و از زمان و فاصلۀ آنها نیز صحبت نکرده است، مراحلی که به دنبال مرحلۀ گِل قرار گرفته‌اند و آمده‌اند. لذا درگاه آن برای هرگونه تحقیق صحیحی و پژوهش درستی باز است، به ویژه وقتی که این نصّ را به نصّ دیگری که در سورۀ «مؤمنون» آمده است ضمیمه و اضافه کنیم:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ مِنْ سُلالَةٍ مِنْ طِينٍ ﴾.

ما انسان را از عُصاره‌ای از گِل آفریده‌ایم.

(مؤمنون/۱۲)

از این نصّ ممکن است چنین درک و فهم کرد و گفت: این نصّ اشاره به زنجیرۀ مراحل و مراتب پیدایش انسان دارد، و دراصل به مرحله و مرتبۀ گِل برمی‌گردد. چه بسا هم این نصّ به آغاز پیدایش سلول زندۀ نخستین در زمین اشاره داشته باشد، و این نخستین سلول زنده از گِل پیدا و پدیدار آمده باشد. گِل مرحله‌ای پیش از دمیدن جان به پیکر نخستین سلول زنده به فرمان یزدان است. این هم راز سر به مهری است که کسی بدان دست نیافته است و به کشف آن نائل نگردیده است. کسی هم ندانسته است که حیات چیست، و چگونه بوده است. از این سلول زنده انسان به وجود آمده است. قرآن نمی‌گوید این امر چگونه صورت گرفته است، و چه مدّت زمانی از مراحل و مراتب پیدایش را به خود اختصاص داده است. کار تحقیق و پژوهش دربارۀ این زنجیره به بررسیهای درست واگذار گردیده است، و تحقیق و پژوهش در این باره با نصّ قرآنی که قاطعانه می‌گوید نخستین پیدایش انسان از گِل آغاز گردیده است، هیچ‌گونه برخورد و ممانعتی در میان نمی‌باشد. این حدّ و مرزی است که جای لغزشی در آن نیست و می‌توان بر آن تکیه کرد و با توجّه به حقیقت قرآنی و پذیرش چیزی که هرگونه

تحقیق و پژوهش صحیح علمی پرده از آن برمی‌دارد، بدان اعتماد و اطمینان داشت.

امّا بدین مناسبت زیبا است که نظریّهٔ تکامل و رشد داروین را پیش کشید و بیان داشت که می‌گوید: انواع موجودات در آغاز خلقت از یک سلول شروع شده است و زنجیرهٔ اصل انواع (از راه انتخاب طبیعی) در مراحل پیاپی به انسان منتهی گردیده است! حلقه‌های زنجیرهٔ تکامل و رشد متّصل به همدیگر اصل انسان را مستقیماً حیوانی می‌داند که برتر از میمونهای ردهٔ بالا و پائین‌تر از انسان است! . . این تئوری در این نقطه و نکته درست نمی‌باشد. کشف عوامل وراثت ـ که داروین آنها را نمی‌شناخت ـ تحوّل نوعی از نوع دیگری را محال و ناممکن می‌شمارد. عوامل وراثت نهان در سلول هر نوعی تمام خصائص و ویژگیهای نوع خود را دربر می‌گیرد و محفوظ نگاه می‌دارد، و قطعی و حتمی هر نوعی را در دائرهٔ نوع خود قرار می‌دهد، نوعی که از آن پدیدار گردیده است، و هرگز از دائرهٔ نوع خود بیرون نمی‌رود و به نوع جدیدی تحوّل پیدا نمی‌کند. برای مثال گربه اصل آن گربه است و در طیّ قرون متمادی گربه خواهد ماند. و همچنین است سگ، گاو، اسب، میمون، انسان و . . . آنچه ممکن است ـ برابر نظریّه‌های وراثت ـ روی دهد رشد و ترقّی نوعی در حدود و ثغور خود همان نوع است، بدون این که به نوع دیگری انتقال یابد و تحوّل پیدا کند. این مطالب بخش اصلی و اساسی نظریّهٔ داروین را باطل می‌گرداند، نظریّه‌ای که گروهی از گول خوردگانِ واژهٔ علم چنین برداشت کرده‌اند که این تئوری حقیقتی است و قابل ردّ و نقض در هیچ روزگاری از روزگاران نیست![1]

پس از این به فی ظلال القرآن برمی‌گردیم:

﴿ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلاٰلَةٍ مِنْ مٰاءٍ مَهِينٍ ﴾.

سپس خداوند ذرّیّهٔ او را از عُصارهٔ آب (به ظاهر) ضعیف و ناچیزی (به نام منی) آفرید.

نژاد او را از آب منی آفرید که نخستین مرحله در تحوّل جنین است. نُطفه: منی. عَلَقه: خون بستهٔ زالوگونه. مُضْغَه: قطعه گوشتی بدان شکل و اندازه که جویده شود، عِظام: استخوانها، و ترکیب‌بند کامل جنینی. در این عُصاره و فشردهٔ خالص، یعنی نطفهٔ آدمی همهٔ اینها نهفته است که با آب ضعیف و ناچیز تعبیر و آغاز گردیده است! این هم کوچ هراس‌انگیزی است وقتی که به سرشت تحوّلات و تغییراتی که این نقطهٔ ضائع از آن آب ضعیف و ناچیز نگاه انداخته می‌شود و از مدّ نظر می‌گذرد، تا آن زمان که این آب ضعیف و ناچیز به انسان تبدیل می‌گردد، انسانی که دارای ترکیب‌بند پیچیده و پیکرهٔ زیبا است! واقعاً فاصلهٔ زیادی میان مرحلهٔ نخستین و مرحلهٔ واپسین است.

این کوچ همان چیزی است که قرآن در یک آیه از آن تعبیر می‌کند، آیه‌ای که این کوچ دراز آهنگ و دور و دراز را به تصویر می‌کشد:

﴿ ثُمَّ سَوّٰاهُ، وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ، وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصٰارَ وَ الْأَفْئِدَةَ ﴾.

آن‌گاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلّق به خود (که سرّی از اسرار است) در او دمید، و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید).

خداوندا! این کوچ چه اندازه بزرگ و سترگ است! چه فاصلهٔ فراوان و مسافت زیادی! چه معجزهٔ عظیمی است که انسانها غافل و بی‌خبر از کنار آن می‌گذرند! این نقطهٔ کوچک ناچیز کجا و آن انسان کجا که همچون نقطه‌ای بدان می‌انجامد؟! اگر دست قدرت نوآفرین و زیبانگار خدا نبود و این معجزه را نمی‌آفرید، همچون چیزی کی صورت می‌گرفت، آن دست قدرت نوآفرین و زیبانگاری که این نقطهٔ کوچ و ناچیز را رهنمود می‌کند تا بتواند راه خود را در پیش گیرد و رشد و نموّ کند و از آن موضع و حالت ساده و ابتدائی بدان آفریدهٔ

۱- مراجعه شود به کتاب: «اَلْعِلْمُ يَدْعُو إِلَى الْإِيمٰانِ»، و تفسیر فی ظِلاٰلِ الْقُرآن، جزء نوزدهم، سورهٔ فرقان، آیهٔ ۵۴.

پیچیدهٔ مرکّب و شگفت و شگرف تبدیل گردد؟!
تقسیم و تکثیر سلّول واحدی گذشته از گوناگونی اقسام و انواع سلّولهای بیشماری که دارای سرشتها و عملکردهای مختلفند، و اقسام و انواع سلّولها نیز به نوبهٔ خود تکثیر پیدا می‌کنند تا هر گروهی و مجموعه‌ای از آنها عضو ویژه‌ای را تشکیل دهند که دارای عملکرد ویژه‌ای است، و این عضوی که سلّولهای معیّنی که از نوع خاصّی هستند و آن را تشکیل می‌دهند، به نوبهٔ خود اجزائی را دربر می‌گیرند که دارای عملکردهای ویژه‌ای و سرشتهای ویژه‌ای هستند. سلّولهائی که این اجزاء را نیز تشکیل می‌دهند تخصّص بیشتری در کار درون عضو واحدی دارند... این تقسیم و تکثیر، همراه با این گوناگونی انواع و اقسام، چگونه در سلّول نخستین که یک سلّول بیش نیست صورت می‌پذیرد؟ همهٔ این خصائص و ویژگیهائی که بعدها پدیدار و نمودار می‌شوند در هر گروه و مجموعه‌ای از سلّولهای متخصّصی که از این تک سلول نخستین به وجود می‌آیند، قبلاً کجا نهان و پنهان بوده‌اند و جای داشته‌اند؟ گذشته از این، ویژگیها و خصائص جداگانهٔ جنین انسان از سائر جنینها کجا بوده است و کجا جای داشته است؟ علاوه از این، هر جنین انسانی هم که با سائر جنینهای انسانهای دیگر فرق و تفاوت دارد کجا کمین کرده است و کجا جای داشته است؟ باز هم می‌پرسیم استعدادهای ویژه‌ای که بعدها در جنین پدیدار می‌آید، و وظائف معیّنی و نشانه‌ها و سیماهای مشخّصی خواهد داشت، چگونه نگاهداری و بایگانی و محافظت و مراقبت می‌گردد؟!

چه کسی ممکن بود تصوّر کند که این معجزهٔ شگفت امکان دارد روی بدهد و وقوع پیدا بکند، اگر عملاً روی نمی‌داد و به وقوع نمی‌پیوست، و وقوع آن تکرار نمی‌گردید و پیاپی نمی‌شد؟

این دست قدرت خدا بوده است که این انسان را آراسته و پیراسته کرده است. و این روح متعلّق به خدا است که به کالبد انسان دمیده شده است... این یگانه تفسیر ممکنی دربارهٔ این کار شگفتی است که در هر لحظه‌ای تکرار می‌گردد، ولی مردمان از آن غافل و بی‌خبرند... گذشته از این، این دمیدن روح متعلّق به خدا است که از موجود مهره‌دار، انسانی را ساخته است که می‌شنود و می‌بیند و درک و فهم می‌کند، درک و فهمی که انسان را از سائر جانداران مهره‌دار جدا می‌سازد:

﴿ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ ﴾.

و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید).

هرگونه تعلیل دیگری درمانده از تفسیر این چیز شگفت و شگرفی است که عقل بشری را با حیرت فراگیر روبرو می‌سازد، حیرت فراگیری که بدون این تفسیر از عهدهٔ آن برآمدن امکان ندارد.

با وجود این همه جوشش فضل و بزرگواری، فضل و بزرگواری‌ای که از آب ضعیف و ناچیز، انسان بزرگوار و مکرّم را پدید می‌آورد، فضل و بزرگواری‌ای که در این سلّول کوچک ضعیف، این همه پشتوانهٔ قدرت بر جمع‌آوری اموال و اولاد، و توان بر رشد یافتن و نموّ پیدا کردن، و تحوّل و تبدّل، و تجمّع و تخصّص را گرد آورده است. گذشته از این، آن همه خصائص و استعدادها و وظائف والائی را در این یک سلّول به ودیعت نهاده است که از انسان، انسان را می‌سازد... امّا با وجود این همه فیض و رحمت، مردمان سپاسگزاری اندکی دارند:

﴿ قَلِيلاً مَا تَشْكُرُونَ ﴾.

شما کمتر شکر (نعمتهای او) را بجای می‌آورید.



در سایهٔ صحنهٔ پیدایش اوّلیّهٔ انسان، و مراحل این پیدایش شگفت و خارق‌العادهٔ فراتر از عرف و عادت مردمان و معمول و مشهور ایشان، هرچند که در هر لحظه‌ای تکرار می‌گردد، و در برابر دیدگان و گوشهای آنان به وقوع می‌پیوندد، در سایهٔ این صحنه اعتراض ایشان را بر پیدایش آخرت و زندگی دوباره و مجدّد، و شکّ و تردیدشان را دربارهٔ رستاخیز و قیامت، عرضه

می‌دارد. این شکّ و تردید و آن اعتراض بسیار عجیب و غریب به نظر می‌رسد:

﴿ وَ قالُوا: أَإِذا ضَلَلْنا فِي الأَرْضِ أَإِنّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ ﴾.

(کافران) می‌گویند: آیا هنگامی که ما مردیم و در زمین گم گشتیم (و ذرّات وجود ما آمیزۀ خاک گردید و اثری از آن نماند) آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت (و دوباره زندگی را از سر می‌گیریم؟) بلکه آنان منکر ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) هم هستند.

آنان بعید می‌دانند که خداوند متعال ایشان را دوباره بیافریند و زندگی مجدّد ببخشد، پس از آن که مرده‌اند و در خاک دفن گردیده‌اند، و اجسام آنان به استخوانهای فرسوده و پوسیده‌ای تبدیل شده است و در زمین از دیده نهان گردیده است و با ذرّات خاک آمیخته است و در میان خاکها گم و ناپدید شده است. امّا این کار در برابر پیدایش نخستین چه جای تعجّب است؟ خدا آفرینش انسان را از گِل آغازیده است، و ایشان را از همین زمینی برآورده است که می‌گویند استخوانهای فرسوده و پوسیدۀ ایشان در آن گم خواهد شد و با آن خواهد آمیخت. پیدایش واپسین در آن جهان، همگون پیدایش نخستین در این جهان است. نه چیز غریب و عجیبی است و نه کار نوین و جدیدی است.

﴿ بَلْ هُمْ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ كافِرُونَ ﴾.

بلکه آنان منکر ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) هم هستند.

این کفر و عدم پذیرش ملاقات با خدا است که سایۀ شکّ و تردید را بر دلهایشان می‌افکند، و مایۀ اعتراض ایشان بر کارِ روشن و آشکار می‌گردد که یک بار روی داده است، و آنچه در هر لحظه‌ای روی می‌دهد نزدیک بدان است.

بدین خاطر قرآن با بیان مردن ایشان و برگشت دادنشان به اعتراض آنان پاسخ می‌دهد، و به دلیل و برهان زنده‌ای بسنده می‌کند که در پیدایش پیشین ایشان پیدا و هویدا است، و بیش از این چیزی نمی‌گوید:

﴿ قُلْ: يَتَوَفّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ، ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴾.

بگو: فرشتۀ مرگ که بر شما گماشته شده است، به سراغتان می‌آید و جان شما را می‌گیرد، سپس به سوی پروردگارتان بازگردانده می‌شوید.

این گونه پاسخ داده می‌شود به صورت خبر یقینی و بدون هرگونه شکّ و تردیدی . . . و امّا فرشتۀ مرگ کیست؟ او چگونه جانها را می‌گیرد؟ این امور از زمرۀ غیب است و غیب واگذار به خدا است، غیبی که ما خبر آن را از این منبع معتمد و مؤکّد دریافت می‌داریم، و چیزی بر آنچه از این منبع یگانه دریافت می‌داریم نمی‌افزائیم.



به مناسبت رستاخیزی که بر آن اعتراض دارند، و برگشتی که درباره‌اش به شکّ و تردید پرداخته‌اند، ایشان را رویاروی صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت نگاه می‌دارد، صحنه‌ای که زنده و برجسته و لبریز از تأثّرها و حرکتها و گفتگوها است و انگار هم اینک حاضر است و واقعیّتی دیدنی است:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ ناكِسُو رُؤُسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ. رَبَّنا أَبْصَرْنا وَ سَمِعْنا، فَارْجِعْنا نَعْمَلْ صالِحاً، إِنّا مُوقِنُونَ ـ وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها وَ لٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النّاسِ أَجْمَعِينَ ـ فَذُوقُوا بِما نَسِيتُمْ لِقاءَ يَوْمِكُمْ هٰذا، إِنّا نَسِيناكُمْ، وَ ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

اگر (می‌شد) ببینی گناهکاران را در آن هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب گرد آورده شده‌اند، و ایشان از خجالت) سر به زیر افکنده‌اند و می‌گویند: پروردگارا! دیدیم (آنچه خود را از آن به کوری زده بودیم) و شنیدیم (آنچه خود را از آن به کری زده بودیم. هم اینک پشیمانیم) پس ما را (به جهان) بازگردان تا عمل صالح انجام دهیم (و سرافراز به خدمت برگردیم). ما (به قیامت و فرمودۀ پیغمبرانت)

یقین کامل داریم. اگر ما می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازمه‌اش را می‌دادیم، ولیکن (انسان را صاحب اراده و مکلّف به تکالیف و مسؤول در برابر اعمال خود، و قابل هدایت به وسیلهٔ پیغمبران آفریدیم و) من مقرّر کردم که دوزخ را از جملگی افراد (بی‌ایمان و گناهکار) جنّ و انس پر کنم. بچشید (عذاب جهنّم) را به خاطر این که ملاقات امروز خود را (با پروردگارتان برای حساب و کتاب) فراموش کرده‌اید، و ما نیز شما را (در میان عذاب رها و) به دست فراموشی می‌سپاریم، و بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی (که در دنیا) انجام می‌داده‌اید.

این صحنهٔ خواری و رسوائی، و اعتراف به گناه، و اقرار به حقّی است که آن را انکار می‌کرده‌اند. صحنهٔ اعلان و اعلام یقین و باور به چیزی است که درباره‌اش شکّ و تردید می‌ورزیده‌اند. درخواست برگشت به زمین می‌کنند تا بدان برگردند و به اصلاح کاری بپردازند که در زندگی دنیا از دست ایشان به در رفته است و فرصت آن بیهوده گذشته است . . . آنان از خجالت و شرمندگی و خواری و رسوائی سر به زیر افکنده‌اند . . .

﴿ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴾.

در پیشگاه پروردگارشان.

پروردگاری که ملاقات با او را در دنیا انکار می‌کردند . . . لیکن همهٔ اینها بعد از فوت فرصت و گذشت زمان مناسب خود روی می‌دهد، در آن هنگامی که اعتراف و اقرار و اعلان و اعلام سودی نمی‌بخشد و فائده‌ای دربر ندارد.

پیش از این که روند قرآنی پاسخ نابهنجار و رسواگرانهٔ ایشان را اعلان نماید، حقیقتی را بیان می‌دارد که بر سراسر موقعیّت و جایگاه حاکم است، و پیش از آن بر دنیای مردمان و سرنوشت و فرجام ایشان فرمانروا بوده است:

﴿ وَ لَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا. وَ لَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ ﴾.

اگر ما می‌خواستیم به هر انسانی هدایت لازمه‌اش را می‌دادیم، ولیکن (انسان را صاحب اراده و مکلّف به تکالیف و مسؤول در برابر اعمال خود، و قابل هدایت به وسیلهٔ پیغمبران آفریدیم و) من مقرّر کردم که دوزخ را از جملگی افراد (بی‌ایمان و گناهکار) جنّ و انس پر کنم.

اگر خدا می‌خواست برای همهٔ مردمان یک راه قرار می‌داد، و آن راه هدایت است، همان‌گونه که راه همهٔ آفریده‌های دیگر را یک راه گردانده است و با الهامی راهیاب می‌شوند که در فطرتشان نهفته است، و راه یگانه‌ای را در زندگانیشان درپیش می‌گیرند، اعمّ از حشرات و پرندگان و حیوانات، یا آفریده‌هائی که جز اطاعت و فرمانبرداری چیز دیگری را نمی‌دانند، از قبیل فرشتگان. امّا اراده و مشیّت خدا بر آن بوده است که این آفریده‌ای که انسان نام دارد سرشت ویژه‌ای داشته باشد و در پرتو آن بتواند هدایت و ضلالت را درپیش گیرد، و بتواند هدایت را برگزیند یا از آن کناره‌گیری کند. توان این را داشته باشد که در این جهان نقش خود را اجراء کند در پرتو سرشت ویژه‌ای که خدا او را بر آن سرشته است به خاطر هدف و حکمتی که در طرح و نقشهٔ این جهان منظور و مقصود است. این است که خدا در قضا و قدر خود لازم دیده است و واجب گردانده است که دوزخ را از جنّ و انسی پر کند که ضلالت را برمی‌گزینند، و راهی را درپیش می‌گیرند که به دوزخ منتهی می‌گردد.

این گناهکارانی که به پیشگاه پروردگارشان عرضه گردیده‌اند، در حالی که سر به زیر افکنده‌اند، اینان از زمرهٔ کسانیند که این سخن بر ایشان صدق می‌کند و سزاوارشان می‌باشد. بدین جهت بدیشان گفته می‌شود:

﴿ فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا ﴾.

بچشید (عذاب جهنّم) را به خاطر این که ملاقات امروز خود را (با پروردگارتان برای حساب و کتاب) فراموش کرده‌اید.

امروزتان که حاضر است. پس ما در صحنه‌ای از روز آخرت هستیم . . . بچشید به سبب این که ملاقات این

روز را فراموش کرده‌اید، و خود را برای آن آماده ننموده‌اید در آن روز و روزگاری که وقت باقی بود و فرصت در میان. بچشید، زیرا:

﴿ إِنّٰا نَسِينٰاكُمْ ﴾.

ما شما را (در میان عذاب رها و) به دست فراموشی سپرده‌ایم.

خدا که کسی را فراموش نمی‌کند. مراد این است که با ایشان همچون کسانی رفتار می‌گردد که بدانان توجّه نگردد و اهمّیّت داده نشود و ایشان را از یاد ببرند و فراموششان بکنند. رفتاری است که در آن خواری و رسوائی، و در آن مهمل و بی‌ارزش رها کردن و حقیر و کوچک گرفتن ایشان است.

﴿ وَ ذُوقُوا عَذٰابَ الْخُلْدِ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بچشید عذاب همیشگی را به سبب اعمالی (که در دنیا) انجام می‌داده‌اید.

پردهٔ نمایش بر صحنه فرود می‌آید. سخن فیصله‌بخش در آن گفته شده است. بزهکاران هم به سرنوشت خوارکننده و رسواکننده سپرده شده‌اند و به حال بدشان رها گردیده‌اند. خوانندهٔ قرآن در آن حال که این آیات را خوانده است و به پایان آنها رسیده است، خیال می‌کند که بزهکاران را در آنجا رها کرده است و به ترک گناهکاران گفته است. انگار بزهکاران در آنجائی که رها شده‌اند نمایان هستند و دیده می‌شوند. این هم یکی از ویژگیهای تصویرگری قرآنی است که صحنه‌ها را زنده می‌گرداند و به دلها پیام می‌رساند.



روند قرآنی پرده بر این صحنه فرو می‌اندازد تا آن را از روی صحنهٔ دیگری براندازد. صحنه‌ای که در سایه‌روشن دیگری و در فضای دیگری، و با عطر و بوی دیگری، آن را بنماید. عطر و بوئی که جانها از آن بیاساید، و دلها از آن به پرواز درآید. این صحنه، صحنهٔ مؤمنان است. صحنهٔ مؤمنان فروتن و کرنش برنده و پرستشگری است که دیگران را به سوی پروردگارشان می‌خوانند، در حالی که دلهای خودشان از ترس و خوف خدا لرزان و هراسان، و آزمند و امیدوار به فضل و لطف خداوند مهربان است. پروردگارشان سزا و جزائی برایشان اندوخته است که مرغ خیال نمی‌تواند به سوی آن بال و پر بکشد و آن را به تصوّر درآورد:

﴿ إِنَّمٰا يُؤْمِنُ بِآيٰاتِنَا الَّذِينَ إِذٰا ذُكِّرُوا بِهٰا خَرُّوا سُجَّداً وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ هُمْ لاٰ يَسْتَكْبِرُونَ. تَتَجٰافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضٰاجِعِ، يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً، وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ. فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ، جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدانها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند، و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند و تکبّر نمی‌ورزند. پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند. هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهائی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرّت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.

این تصویر، تصویر درخشانی است از ارواح مؤمن، لطیف، شفّاف، هراسان از ترس و خوف خدا، با طاعت و عبادت روی آورنده به پروردگار خود، و امیدوار به الطاف الهی، بدون این که برتری‌جوئی و خودبزرگ‌بینی درپیش گیرند. این ارواح همان ارواحی هستند که به آیات خدا ایمان دارند، و آیات خدا را با ذهن و شعور آگاه و دل بیدار و درون روشن دریافت می‌دارند.

﴿ خَرُّوا سُجَّداً ﴾.

(برای خدا) به سجده می‌افتند.

زیرا از آنچه بدان تذکّر و اندرز داده می‌شوند متأثّر می‌گردند، و خداوندی را بزرگ می‌دارند که به آیات او تذکّر و اندرز داده می‌شوند، و احساس جلالت و عظمت خدا را می‌کنند و نخستین عکس‌العملی که نشان

می‌دهند به سجده افتادن است، تا با سجده و کرنش از احساسی تعبیر کنند که جز با غلطاندن چهره‌ها در خاک نمی‌توان از آن تعبیر کرد.

﴿ وَ سَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ﴾.

و ستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند.

به تسبیح پروردگارشان می‌پردازند، همراه با حرکت بدن با سجده کردن و کرنش بردن.

﴿ وَ هُمْ لاٰيَسْتَكْبِرُونَ ﴾.

و آنان تکبّر نمی‌ورزند.

این هم فرمانبرداری اشخاص مطیع و فروتن و توبه‌کاری است که جلالت و عظمت خدای بزرگ و سترگ را احساس می‌کنند.

آن‌گاه صحنهٔ مصوّر ایشان پدیدار می‌آید، صحنه‌ای که وضع جسمانی و احساسات درونی ایشان را در یک لحظه نشان می‌دهد و نمایان می‌گرداند، با تعبیر شگفتی و شگرفی که حرکت پیکرها و دلها را مجسّم و آشکار می‌دارد:

﴿ تَتَجَافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً ﴾.

پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند و) پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند.

آنان برای خواندن نمازِ شب برمی‌خیزند که نماز عشاء و وتر است. نماز تهجّد یعنی نماز شب را می‌خوانند، و خدا را به فریاد می‌خوانند. ولیکن تعبیر قرآنی از این برخاستن به شیوهٔ دیگری تعبیر می‌کند:

﴿ تَتَجَافىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ ﴾.

پهلوهایشان از بسترها به دور می‌شود (و خواب شیرین را ترک گفته و به عبادت پروردگارشان می‌پردازند).

تعبیر قرآنی تصویر بسترها و رختخوابها را در شب که پهلوها را به خواب و استراحت و لذّت بردن از خواب می‌خواند ترسیم می‌کند، ولیکن این پهلوها نمی‌پذیرند و پاسخ نمی‌گویند، و سعی و تلاش بسیاری می‌کنند در مقاومت کردن با فراخواندن دعوت شیرین بسترها و رختخوابها. زیرا این پهلوها کارهای دیگری دارند که آنان را از بسترها و رختخوابهای نرم و از خواب شیرین غافل می‌کند و به خود مشغول می‌دارد. آنان سرگرم پرستش خدای خود هستند. بر آستانهٔ خدا ایستاده‌اند و غافل و بی‌خبر از چیزهای دیگر شده‌اند. ایشان با کرنش و فروتنی به خدا روی آورده‌اند، و بیم و امید را آمیزهٔ این کرنش و فروتنی کرده‌اند، بیم از عذاب خدا و امید به رحمت او، و ترس از خشم یزدان و چشم طمع دوختن به رضا و خشنودی او، و هراس از نافرمانی خدا و چشم طمع دوختن به توفیق او. تعبیر قرآنی این احساسات لرزان و هراسان را که در دلها و درونها است در یک پسوده به تصویر می‌کشد، به گونه‌ای که انگار مجسّم و ملموس است:

﴿ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَ طَمَعاً ﴾.

پروردگار خود را با بیم و امید به فریاد می‌خوانند.

آنان در کنار این حسّاسیّت نازک، و این نماز خاشعانه، و این دعای گرم، وظیفهٔ خودشان را در حقّ گروه مسلمانان برای اطاعت از خدا و دادن زکاتِ نعمت و قدرت، انجام می‌دهند:

﴿ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾.

و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم می‌بخشند.

با این تصویر ارزشمند و درخشان و حسّاس و روشن، تصویری از پاداش والا و ویژهٔ شگفتی است. پاداشی است که در آن سایه‌روشنهای رعایت ویژه و عنایت خاص، و بزرگداشت شخصیّت، و احترام الهی و پذیرائی گرم ربّانی از این انسانها است:

﴿ فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهائی که (مؤمنان) انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرّت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.

تعبیر شگفتی است! تعبیری است که به گرم گرفتن

یزدان سبحان از انسانهای با ایمان اشاره می‌نماید، و می‌رساند که ایزد بزرگوار خودش عهده‌دار آماده کردن چیزی برای مؤمنان است که برایشان اندوخته است، و گرم گرفتن و بزرگداشتی را با آنان و در حقّ ایشان روا می‌دارد که روشنی‌بخش چشمها و شادی‌آفرین دلها است. از این اندوخته کسی جز خدا مطّلع نیست. اندوختهٔ ویژه و پنهانی است که در پیشگاه خدا برای مؤمنان نگاهداری می‌شود تا روز ملاقات با او برای صاحبان خودش پرده از آن برداشته شود و آشکار گردد! بلی در وقت ملاقات با خدا این اندوخته برملا می‌شود! چه تصویر درخشانی از این ملاقات گرامی و ارزشمند پیش چشم داشته می‌شود! ملاقات حضور با خدا و در بارگاه او!

خداوندا! چه اندازه فراوان، یزدان منّان، در حقّ بندگان خود، بزرگواری و عنایت می‌فرماید! چه اندازه فراوان، یزدان سبحان، با فضل و لطف خود ایشان را می‌نوازد و غرق در الطاف و عنایات خود می‌سازد! آخر آنان کیستند ـ اعمال و عبادات و طاعات و انتظارات ایشان هرچه و هر اندازه که باشد ـ تا خدای بزرگوار خودش عهده‌دار آماده کردن چیزی برای آنان شود که برایشان اندوخته می‌دارد و سزا و جزای ایشان می‌نماید، با عنایت و رعایت و محبّت و گرمی و جشنی که بهرهٔ آنان می‌گرداند و برای ایشان برپا می‌دارد؟ امّا این فضل و لطف خداوند بخشنده و بزرگوار در حقّ انسانهای فرمانبردار است!



جلو صحنهٔ بزهکاران بدحال و بدشگون و خوار و رسوا، و جلو صحنهٔ مؤمنان صاحب نعمت و محترم و بزرگوار، با چکیده‌ای از سزا و جزای دادگرانه‌ای که میان بدان و نیکان در دنیا یا آخرت جدائی می‌اندازد، و سزا و جزا را براساس عدالت دقیق آویزهٔ عمل می‌دارد، پیرو می‌زند:

﴿أَفَمَنْ كٰانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كٰانَ فٰاسِقاً؟ لاٰ يَسْتَوُونَ. أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَلَهُمْ جَنّٰاتُ الْمَأْوىٰ نُزُلاً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ. وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوٰاهُمُ النّٰارُ. كُلَّمٰا أَرٰادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهٰا أُعِيدُوا فِيهٰا، وَ قِيلَ لَهُمْ: ذُوقُوا عَذٰابَ النّٰارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذٰابِ الْأَدْنىٰ دُونَ الْعَذٰابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيٰاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهٰا؟ إِنّٰا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ﴾.

آیاکسی که مؤمن بوده است، همچون کسی است که فاسق بوده است؟! (نه، هرگز! این دو) برابر نیستند. و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، باغهای بهشت که جای زندگی است، ازآن ایشان خواهد بود، به عنوان محلّ پذیرائی (خدا از ایشان) در برابر کارهائی که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند. و امّا کسانی که (از فرمان خدا و اطاعت از او) به در رفته (و راه کفر درپیش گرفته‌اند) جایگاه ایشان آتش دوزخ است. هر زمان که بخواهند از آن به در آیند، ایشان بدانجا بازگردانده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود: بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌پنداشتید! ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر (دنیا) را پیش از عذاب بزرگ‌تر (آخرت) بدیشان می‌چشانیم، شاید (از کفر و معاصی دست بکشند، و به سوی خدا) برگردند. چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود، و او از آنها روی بگرداند؟ مسلّماً ما همگی بزهکاران را کیفر خواهیم داد.

مؤمنان به یزدان و بیرون‌روندگان از فرمان خدای سبحان در سرشت و احساس و روش یکسان نیستند، تا ایشان در سزا و جزای دنیا و آخرت یکسان گردند. مؤمنان دارای فطرت سالم هستند و رو به خدا می‌دارند، و برابر برنامهٔ راست و درست خدا عمل می‌کنند. به در روندگان از فرمان یزدان، منحرف و گریزان از دستور ایزد سبحان هستند، و در زمین تباهکاری می‌کنند، و در راستای راهی حرکت نمی‌نمایند که ایشان را به خدا برساند، و هماهنگ با برنامهٔ خدا برای زندگی باشد، و با قانون اصیل او بخواند. پس در این صورت جای شگفت نیست که راه

مؤمنان و بزهکاران نافرمان، در آخرت جدا و مختلف گردد، و هریک از آنان به سزا و جزائی برسد که مناسب با اندوختهٔ خودشان و با چیزی باشد که دستهایشان پیشاپیش به سرای آخرت فرستاده است.

﴿ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوىٰ ﴾.

امّا کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، باغهای بهشت که جای زندگی است، ازآن ایشان خواهد بود.

باغهای بهشتی که ایشان را در خود جای می‌دهد و منزل و مأویٰ می‌بخشد، به عنوان «نُزُلاً: پذیرائی از ایشان». بهشت محلّ پذیرائی از مؤمنان می‌گردد، و مؤمنان در آنجا اقامت می‌گزینند و آرام می‌گیرند، به عنوان پاداش:

﴿ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

کارهائی که (در دنیا) می‌کرده‌اند.

﴿ وَ أَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ﴾.

و امّا کسانی که (از فرمان خدا و اطاعت از او) به در رفته (و راه کفر درپیش گرفته‌اند) جایگاه ایشان آتش دوزخ است.

به سوی آتش دوزخ می‌روند و بدان درمی‌افتند و منزل و مأوا می‌گزینند. وای چه بد منزل و مأوائی که گریختن از آن بهتر از خود آن است!

﴿ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا ﴾.

هر زمان که بخواهند از آن به در آیند، ایشان بدانجا بازگردانده می‌شوند.

صحنه‌ای است که در آن حرکت و تلاش برای گریختن از آتش و دفع آن از خود است.

﴿ وَ قِيلَ لَهُمْ: ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴾.

و بدیشان گفته می‌شود بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می‌پنداشتید!.

این سرکوبی و تهدید هم افزون بر دفع آتش از خود و عذاب آن است.

این سرنوشت بیرون‌روندگان از فرمان یزدان در آخرت است. با وجود این، بدان وعده‌گاه رها نمی‌شود و بس. بلکه یزدان ایشان را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد به عذاب در این دنیا که پیش از عذاب آخرت گریبانگیرشان می‌گردد:

﴿ وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ ﴾.

ما قطعاً عذاب نزدیک‌تر (دنیا) را پیش از عذاب بزرگ‌تر (آخرت) بدیشان می‌چشانیم.

لیکن سایه‌روشنهای رحمت از فراسوی این عذاب دنیا جلوه‌گر می‌آید. چه یزدان سبحان دوست نمی‌دارد که بندگان خود را عذاب بدهد هرگاه با عمل خودشان سزاوار عذاب نگردند، و هرگاه که بر موجبات عذاب پافشاری نکنند. خدا بزهکاران نافرمانبردار و بیرون‌روندگان از فرمان کردگار را تهدید می‌نماید که ایشان را به عذاب در زمین گرفتار می‌سازد.

﴿ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

شاید (از کفر و معاصی دست بکشند، و به سوی خدا) برگردند.

شاید هم فطرتشان بیدار گردد، و درد عذاب ایشان را به راه راست برگرداند. اگر آنان چنین می‌کردند به سرنوشت فاسقان و بیرون‌روندگان از فرمان یزدان گرفتار نمی‌آمدند، سرنوشتی که آن را در صحنهٔ دردناک ایشان دیدیم. ولی وقتی که با آیات پروردگارشان پند و اندرز داده شده‌اند و متذکّر گردیده‌اند از آیات خدا روی‌گردان شده‌اند و بدانها پشت کرده‌اند و عذاب دنیا گریبانگیرشان گردیده است و آنان برنگشته‌اند و دست نکشیده‌اند و عبرت نگرفته‌اند. پس ایشان در این صورت ستمگرند:

﴿ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا؟ ﴾.

چه کسی ستمکارتر از آن کسی است که به آیات پروردگارش پند داده شود، و او از آنها روی بگرداند؟.

آنان در این صورت سزاوار انتقام در دنیا و آخرت

هستند:

﴿ إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ﴾.

مسلّماً ما همگیِ بزهکاران را کیفر خواهیم داد.

وای چه هول و هراسی از این تهدید و بیم دست می‌دهد! این یزدان قادر متعال است که این افراد ضعیف و مسکین را به انتقام هراس‌انگیز تهدید می‌کند و بیم می‌دهد!

❁

این چرخش و گردش به پایان می‌آید همراه با سرنوشت بزهکاران و شایستگان، و عواقب مؤمنان و فاسقان بیرون‌رونده از فرمان یزدان، و صحنه‌های اینان و آنان در روزی که راجع بدان شکّ و تردید دارند. آن‌گاه روند سوره به چرخش و گردش تازه‌ای با موسی و قوم و رسالت او می‌پردازد. چرخش و گردش مختصری که بیش از اشاره‌ای به کتاب موسی علیه‌السلام نیست، کتابی که خدا آن را هدایت و رهنمود بنی‌اسرائیل کرده است، بدان‌گونه که قرآن کتاب محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را هدایت و رهنمود مؤمنان نموده است. روند سوره به ملاقات و به هم رسیدن صاحب قرآن با صاحب تورات در اصل یگانه و در عقیدهٔ ثابت نیز اشاره‌ای می‌کند. اشاره‌ای هم به گزینش شکیبایان معتقد قوم موسی می‌نماید تا سرمشق قوم خودشان شوند، و پیامی به مسلمانان آن زمان باشد که شکیبائی و عقیده داشته باشند، و بیانگر صفتی باشد که با بودن آن، پیشوائی و ماندگاری در زمین ممکن می‌گردد:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ـ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ. وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ. إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾.

ما برای موسی کتاب (تورات) را فرستادیم، و شکّ نداشته باش که موسی تورات را دریافت داشت، و ما آن را رهنمون و راهنمای بنی‌اسرائیل گرداندیم. و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمائی می‌نمودند، بدان‌گاه که بنی‌اسرائیل (در راه خدا بر تحمّل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند. پروردگار تو، روز قیامت، میان آنان دربارهٔ چیزهای مورد اختلاف ایشان (از قبیل: مسائل دین، رستاخیز، ثواب و عقاب) داوری می‌کند (و هریک را به جزا و سزای خود می‌رساند).

این عبارت معترضه:

﴿ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ ﴾.

شکّ نداشته باش که موسی تورات را دریافت داشت.

پیغمبر را پایدار و ثابت‌قدم می‌دارد بر حقّی که با خود آورده است، و بیان می‌کند که این حقّ همان حقّ یگانه و ثابتی است که موسی با خود در کتاب خویش آورده است، و همین حقّ است که این دو پیغمبر در آن به همدیگر رسیده‌اند، و دو کتاب ایشان در آن به یکدیگر رسیده‌اند . . . این تفسیر به عقیدهٔ من بهتر از تفسیری است که برخی از مفسّران ذکر کرده‌اند و فرموده‌اند: این بخش از آیه اشاره دارد به ملاقات پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با موسی علیه‌السلام در شب اسراء و معراج. زیرا به همدیگر رسیدن در حقّ ثابت، و در عقیدهٔ یگانه، سزاوار ذکر و شایان بیان است، و این امر درخور رشتهٔ سخن در روند سوره است، روندی که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را تشویق و ترغیب می‌نماید به این که ثابت و پایدار بماند و استقامت نشان دهد در برابر تکذیب و روی‌گردانی دیگران از حقّی که با خود به ارمغان آورده است، و از سختی و محنت و درد و رنجی که مسلمانان می‌بینند و می‌چشند آزرده‌خاطر و پریشان حال نشود، چه پایان شب سیه سفید است. همچنین این معنی سازگار و هماوا با چیزی است که پس از این بخش در آیه آمده است:

﴿ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴾.

و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (و برابر قوانین ما، مردمان را) راهنمائی می‌نمودند، بدان‌گاه که بنی‌اسرائیل (در راه خدا بر

تحمّل سختیها) شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند.

به تعداد کم و اندک مسلمانانی هم که در آن روز و روزگار در مکّه بودند پیام می‌دهد که شکیبائی و بردباری کنند، همان‌گونه که برگزیدگان بنی‌اسرائیل شکیبائی و بردباری کرده‌اند، و یقین و اطمینان داشته باشند بدان‌گونه که برگزیدگان بنی‌اسرائیل یقین و اطمینان داشته‌اند، تا از میان آنان نیز پیشوایانی برای مسلمانان به وجود آید، بدان شکل که برگزیدگان بنی‌اسرائیل پیشوایان بنی‌اسرائیل گردیده‌اند. همچنین این بخش از آیه راه و روش پیشوائی و رهبری را به تصویر می‌کشد، و آن شکیبائی ورزیدن و پایداری کردن، و یقین و اطمینان داشتن است.

بنی‌اسرائیل که بعد از آن حق، اختلاف پیدا کردند، اختلاف ایشان دربارهٔ حقّ به خدا واگذار است:

﴿إِنَّ رَبَّکَ هُوَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فِیمَا کَانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ ﴾.

پروردگار تو، روز قیامت، میان آنان دربارهٔ چیزهای مورد اختلاف ایشان (از قبیل: مسائل دین، رستاخیز، ثواب و عقاب) داوری می‌کند (و هریک را به جزا و سزای خود می‌رساند).

پس از این اشاره، روند سوره تکذیب‌کنندگان حق و حقیقت را به چرخش و گردش دیگری می‌برد و ایشان را در منازل و جایگاه‌های نقش زمین شدن و نابود گردیدن گذشتگان می‌گرداند:

﴿أَوَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ کَمْ أَهْلَکْنَا مِنْ قَبْلِهِم مِنَ الْقُرُونِ یَمْشُونَ فِی مَسَاکِنِهِمْ؟ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ. أَفَلَا یَسْمَعُونَ؟ ﴾.

آیا برای ایشان روشن نشده است که پیش از آنان ما مردمانِ نسلهای فراوانی را هلاک کرده‌ایم و (ایشان هم اینک) در مسکن و (مأویٰ و جا و) مکان آنان راه می‌روند (و در سفرهای خود ویرانه‌های منازلشان را می‌بینند؟). واقعاً در این (دیدار دیار متروک و خالی از سکنهٔ جبّاران و تبهکاران تاریخ) نشانه‌هائی (از قدرت خدا، و درسهای عبرتی از گذشتگان) است. آیا (این اندرزهای الهی، و پندهای عبرت را از زبان حال کاخهای ویران و کنگره‌های سر به فلک سایان) نمی‌شنوید؟.

جایگاه‌های هلاک و نابودی نسلهای گذشته از سنّت و قانون خدا در بارهٔ تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت سخن می‌گویند، و بیانگر این واقعیّت هستند که قانون و سنّت خدا به اجراء درمی‌آید، و تخلّف نمی‌پذیرد و با کسی سازش نمی‌کند و از کسی جانبداری نمی‌نماید. انسانها تابع قوانین و سنن ثابت و تغییرناپذیری در تولّد و مرگ و رشد و نموّ پیدا کردن و فرسودن و فرتوت شدن و نیرو و توان پیدا نمودن و ضعیف و ناتوان گردیدن هستند. قرآن مجید به ثبات این قوانین و سنن توجّه می‌دهد، و همگان را متوجّه استمرار و استقرار این قوانین و سنن می‌کند، و از جایگاه‌های نقش زمین شدن نسلها، و از آثار گذشتگان، چه آثاری که ویران گردیده است، و چه آثاری که پس از ساکنانش برجای مانده است و خالی از سکنه شده است، نمایشگاه‌هائی برای عبرت گرفتن و برای بیداری دلها، و برانگیختن حسّاسیّت، و برای ترس و هراس از تاخت و تاز خدا بر قلدران و زورگویان و گرفتار ساختن و انتقام گرفتن از ایشان، تهیّه می‌بیند و ترتیب می‌دهد. همچنین از این‌گونه چیزها نمایشگاه‌هائی را برای پی بردن به ثبات و تغییرناپذیری قوانین و سنن تهیّه می‌بیند و ترتیب می‌دهد. بدین وسیله درک و شعور انسانها را بالا می‌برد، و مقیاسها و معیارهایشان را اوج می‌دهد. آن وقت بدیشان گوشزد می‌کند که ملّتی یا نسلی در محدودهٔ زمان و مکان از این قوانین و سنن برکنار نمی‌گردد و بافتهٔ جدا تافته نمی‌شود، و نباید نظم و نظام ثابت در زندگانی انسانها را فراموش بکنند، نظم و نظامی که در گذشت سالها و در میان نسلهای پیاپی، استقرار و استمرار داشته است و استقرار و استمرار خواهد داشت، هرچند هم بسیاری از مردمان از این امر درس عبرت نمی‌آموزند و بلکه آن را فراموش

می‌کنند!
آثار ویران و فروتپیده، سخن هولناک و ژرفی با دل آگاه و با شعور بینا دارد، و بر بندهای اندام لرزه می‌اندازد، و دلها را به تکان می‌افکند، و درونها را هراسان می‌سازد. عربهائی که مخاطبان نخستین این آیه بودند، از کنار منازل و جایگاه‌های عاد و ثمود می‌گذشتند، و آثار مخروبه و فروتپیدهٔ برجای ماندهٔ شهرها و روستاهای قوم لوط را می‌دیدند. قرآن بر آنان زشت می‌شمارد که جایگاه نقش زمین شدن این نسلها بدیشان نشان داده شود، و منازل و خانه‌هایشان جلو دیدگانشان باشد، و از کنار آنها بگذرند و در آنها گام بردارند و بیایند و بروند، امّا با وجود اینها دلهایشان به جوش و خروش درنیاید، و احساساتشان به لرزه و تکان نیفتد، و حسّاسیّت ایشان از ترس و هراس خدا به حرکت و جنبش درنیاید، و خویشتن را از همچون سرنوشتی نپایند و نگاهداری ننمایند، و ایشان راهیاب نشوند و چشمانشان بینا نگردد، و اعمال و افعالی را درپیش نگیرند که آنان را از سزاوار شدن و گرفتار آمدن همچون سرنوشتی نرهاند، و گرفتار آمدن و نابود گرداندنی را از ایشان باز ندارد که برابر فرمان خدا هرکس چنین کند و چنان رود، بدان دچار می‌آید:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ. أَفَلاَ يَسْمَعُونَ؟ ﴾.

واقعاً در این (دیدار دیار متروک و خالی از سکنهٔ جبّاران و تبهکاران تاریخ) نشانه‌هائی (از قدرت خدا، و درسهای عبرتی از گذشتگان) است. آیا (این اندرزهای الهی، و پندهای عبرت را از زبان حال کاخهای ویران و کنگره‌های سر به فلک سایان) نمی‌شنوند؟

آنان داستانهای پیشینیان و سرگذشت گذشتگانی را می‌شنوند که در منازل و مساکن ایشان راه می‌روند، یا این تهدید و برحذر داشتن را می‌شنوند، پیش از این که این بیم و تهدید تحقّق پیدا کند، و این عقاب و عذاب سخت و ناگوار یقهٔ ایشان را بگیرد، امّا پندو اندرز را نمی‌پذیرند و درس عبرت را نمی‌آموزند!

❁

بعد از این پسودهٔ فرسودن و پلاسیدن، و ذکر ترس و هراسی که فرسودن و پلاسیدن به ذهن و شعور می‌اندازد، و لرزه و رعشه‌ای که در دل برمی‌انگیزد، دلهای آنان را با قلم‌موی حیات جنبان و تپان در موات می‌پساید و لمس می‌نماید، و ایشان را در سرزمین مرده‌ای به گردش و چرخش می‌اندازد که حیات در آن حرکت می‌کند و جاری و ساری می‌شود، هم بدان‌گونه که پیش از آن آنان را در سرزمینی به گردش و چرخش انداخته بود که زنده بوده است و سپس فرسودن و پلاسیدن و مردن گریبانگیر آن گردیده است:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ، فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ، أَفَلاَ يُبْصِرُونَ؟ ﴾.

آیا نمی‌بینند که ما آب را (در لابلای ابرها و بر پشت بادها) به سوی سرزمینهای خشک و برهوت می‌رانیم و به وسیلهٔ آن کشتزارها می‌رویانیم که از آن هم چارپایانشان می‌خورند، و هم خودشان تغذیه می‌کنند؟ آیا نمی‌بینند؟

آنان می‌بینند که این زمین مردهٔ بایر، وقتی که دست خدا آب حیات‌بخش را به سوی آن می‌راند، چگونه سبز و خرّم می‌شود و رقص کشتزار درمی‌گیرد و از حیات موج می‌زند، کشتزاری که چهارپایان ایشان و خودشان از آن تغذیه می‌کنند. صحنهٔ سرزمین خشک و بدون گیاهی که باران بر آن می‌بارد، و ناگهان سبز و خرّم می‌شود، همچون صحنه‌ای، پنجره‌های بستهٔ دل را روبروی این حیات بالنده و رشد و نموّکننده باز می‌کند و دل را پذیرهٔ آن می‌برد، و حسّ و شعور را با شیرینی و تازگی حیات آشنا می‌گرداند، و دل را بر آن می‌دارد که بخشندهٔ این حیات زیبای سبز و خرّم را احساس کند و او را بشناسد، و عشق و محبّت را بچشد و قرب و نزدیکی را مزه کند، و قدرت یزدان نوآفرین و زیبانگار، و دست سازندهٔ آفریدگار را ببینند، دستی که زندگی و زیبائی را در صفحات هستی پدیدار می‌سازد و جهان را زیب و زینت می‌دهد.

قرآن این‌گونه دل انسان را در جولانگاه‌های حیات و زندگی و رشد و نموّ به گردش و چرخش می‌اندازد، پس از آن که دل انسان را در جولانگاه‌های فسردن و پلاسیدن و نابود شدن و مردن به چرخش و گردش انداخته بود، تا ذهن و شعور او را هم در اینجا و هم در آنجا به جوش و خروش دراندازد، و دل او را بیدار و خرد او را هوشیار گرداند و از تنبلی و کودنی الفت برهاند، و از جمود و رکود عادت رستگار گرداند، و پرده‌ها و مانعها را از میان دل انسان و از میان صحنه‌های جهان، اسرار و رموز زندگی، عبرتها و پندهای رخدادها، و شواهد تاریخ بردارد و به دور گرداند.



در پایان، واپسین بند سوره پس از این گشت و گذار دور و دراز در می‌رسد، و درخواست عذاب و عقابی را روایت می‌کند که آنان شتابگرانه فرارسیدن آن را می‌طلبند، همان عذاب و عقابی که بدان بیم داده می‌شوند. از شکّ و تردید ایشان دربارهٔ صدق بیم دادن و برحذر داشتن صحبت می‌کند. پاسخ شکّ و تردیدشان را می‌دهد با بیم دادن و برحذر داشتن از این که آنچه را که با شتاب درخواست می‌کنند فرا برسد و تحقّق حاصل کند در آن روزی که ایمان آوردنشان بدیشان سودی نمی‌بخشد، و بدانان مهلت و فرصت داده نمی‌شود که به اصلاح و جبران چیزی بپردازند که از دستشان به در رفته است و فوت و فنا پذیرفته است. خداوند بزرگوار این سوره را با رهنمود کردن پیغمبر ﷺ به روی‌گردانی از همچون کسانی، و واگذاشتن ایشان به سرنوشت قطعی خود، خاتمه می‌دهد:

﴿ وَ يَقُولُونَ: مَتَىٰ هٰذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. قُلْ: يَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ. فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ انْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ ﴾.

کافران می‌گویند: اگر راستگوئید، این روز فیصلهٔ (کار) و قضاوت (پروردگار در میان کافران و مؤمنان) کی خواهد بود؟! (چرا عذاب استیصال دنیوی، یا عذاب سرمدی اخروی، هرچه زودتر فرا نمی‌رسد و دامنگیر ما نمی‌شود؟!). بگو: در روز فیصلهٔ (کار) و قضاوت (پروردگار، کار از کار می‌گذرد و) ایمان آوردن کفّار سودی به حالشان ندارد و (لحظه‌ای از دست عذاب) بدیشان مهلت داده نمی‌شود. (ای پیغمبر! اکنون که چنین است و استهزاء و تمسخر، کار همیشگی کافرین است) به ایشان اهمّیّت مده (و به تبلیغ خود ادامه بده) و منتظر (یاری خدا و شکست مشرکان) باش، چرا که ایشان هم منتظر (شکست و هلاک تو و مؤمنان) هستند.

«فَتْح» به معنی فیصله دادن اختلاف موجود در میان دو گروه است. همچنین مراد از آن، تحقّق بخشیدن و پیاده کردن تهدید و بیمی است که گول این را خورده بودند که بدین زودیها گریبانگیرشان نمی‌گردد و بر سرشان نمی‌آید. آنان از حکمتی که خدا در به تأخیر انداختن آن از مدّتی که مقدّر و مقرّر فرموده است غافل و بی‌خبر بودند. همچنین نمی‌دانستند که شتاب کردنشان در فرا رسیدن عذاب، نه عذاب را زودتر از موقع خود می‌آورد، و نه عذاب را از موقع خود به تأخیر می‌اندازد. وقتی که عذاب سر برسد، آنان نه می‌توانند آن را دفع کنند و برگردانند، و نه می‌توانند از آن بگریزند.

﴿ قُلْ: يَوْمَ الْفَتْحِ لاٰ يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْظَرُونَ ﴾.

بگو: در روز فیصلهٔ (کار) و قضاوت (پروردگار، کار از کار می‌گذرد و) ایمان آوردن کفّار سودی به حالشان ندارد و (لحظه‌ای از دست عذاب) بدیشان مهلت داده نمی‌شود.

فرق نمی‌کند همچون روزی در دنیا باشد، بدان هنگام که خدا ایشان را گرفتار عذاب می‌سازد در حالی که آنان کافرند، و دیگر مهلتشان نمی‌دهد و بدیشان فرصت عطاء نمی‌کند، و در آن روز ایمان آوردنشان بدیشان سودی نمی‌بخشد، و چه همچون روزی در آخرت باشد، بدان هنگام که مهلت و فرصت

می‌خواهند، ولی بدیشان مهلت و فرصت داده نمی‌شود. چنین پاسخ ردّی بندهای اندامهای بدن را سست می‌گرداند، و دلها را به لرزه درمی‌آورد و از جای می‌برد . . . پس از این، واپسین آهنگ سوره درمی‌رسد:

﴿ فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَٱنتَظِرْ إِنَّهُم مُّنتَظِرُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! اکنون که چنین است و استهزاء و تمسخر، کار همیشگی کافرین است) به ایشان اهمّیّت مده (و به تبلیغ خود ادامه بده) و منتظر (یاری خدا و شکست مشرکان) باش، چرا که ایشان هم منتظر (شکست و هلاک تو و مؤمنان) هستند.

این پاسخ ردّ در لابلاهای خود تهدید و بیم نهانی و پنهانی دارد به ترساندن از عاقبتی که در انتظارشان است، این هم وقتی به میان می‌آید که پیغمبر ﷺ دست خود را از ایشان می‌شوید و از کارش ناامید می‌گردد، و آنان را به سرنوشت قطعی و حتمی خودشان وامی‌گذارد.



این سوره با آهنگ ژرف به میان می‌آید، بعد از آن همه گردشها و چرخشها و پیامها و الهامها و صحنه‌ها و انگیزه‌هائی که گذشت، و بعد از آن که دل انسان را با آهنگهای گوناگونی خطاب قرار می‌دهد، آهنگهای گوناگونی که دل انسان را از هر سو فرا می‌گیرد، و همهٔ راه‌ها را بر آن می‌بندد.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورۀ احزاب مدنی و شامل ۷۳ آیه می‌باشد.

سُورَةُ الأَحْزَابِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ ۗ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١﴾ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿٢﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٣﴾ مَّا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ۚ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ ۚ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ ۖ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ﴿٤﴾ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ اللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ ۚ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُم بِهِ وَلَٰكِن مَّا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿٥﴾ النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ ۖ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ ۗ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَن تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُم مَّعْرُوفًا ۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا ﴿٦﴾

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنكَ وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۖ وَأَخَذْنَا مِنْهُم مِّيثَاقًا غَلِيظًا ﴿٧﴾ لِّيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَن صِدْقِهِمْ ۚ وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿٨﴾

این سوره بخشهای راستینی از زندگانی گروه مسلمانان را دربر می‌گیرد، زندگانی آن دورانی که از جنگ بدر کبری آغاز و تا پیش از صلح حدیبیّه را شامل می‌شود. این دوران زندگانی مسلمانان را در مدینه به تصویر می‌کشد، تصویری که واقعی و مستقیم و بدون فاصله است، و پر از رخدادهائی است که این سوره در لابلای این دوران بدان اشاره می‌نماید، و از تشکیلات و تنظیماتی سخن می‌گوید که این سوره در جامعهٔ اسلامی نوپا به وجود آورده است یا بر آن مهر قبول زده است و آن را پسندیده است و برجای داشته است. رهنمودها و پیروهائی که دربارهٔ این رخدادها و تشکیلات و تنظیمات آمده‌اند و زده شده‌اند، تا اندازه‌ای کم هستند، و از پیکرهٔ سوره جز گسترهٔ اندکی را فرا نمی‌گیرند. آنها هم رخدادها و تشکیلات و تنظیمات را با اصل بزرگی پیوند می‌دهند که اصل عقیدهٔ به خدا و تسلیم قضا و قدر او شدن است. این امر نیز دیباچهٔ سوره بشمار است و بس:

﴿ یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ اتَّقِ اللهَ وَ لَا تُطِعِ الْکَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ، إِنَّ اللهَ کَانَ عَلِیماً حَکِیماً. وَ اتَّبِعْ مَا یُوحیٰ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ إِنَّ اللهَ کَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیراً، وَ تَوَکَّلْ عَلَى اللهِ وَکَفیٰ بِاللهِ وَکِیلاً. مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِي جَوْفِهِ ... ﴾.

ای پیغمبر! بترس از (عذاب و خشم) خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بیگمان خداوند آگاه (از هر چیزی، و) دارای حکمت (در افعال و اقوال خود) است. از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود. بیگمان خداوند از کارهائی که انجام می‌دهید بس آگاه است. و بر خدا توکّل کن (و کارهای خود را بدو بسپار). همین بس که خدا حافظ (و مدافع انسان) باشد. خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است (همان‌گونه که کسی دو پدر و یا دو مادر ندارد)...

بسان پیروی بر برخی از تشکیلات و تنظیمات اجتماعی، در اوّل سوره چنین آمده است:

﴿کَانَ ذٰلِکَ فِي الْکِتَابِ مَسْطُوراً. وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ

اَلنَّبِیِّینَ میثاقَهُمْ وَ مِنْکَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْراهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ، وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ میثاقاً غَلِیظاً. لِیَسْأَلَ الصّادِقِینَ عَنْ صِدْقِهِمْ، وَ أَعَدَّ لِلْکافِرِینَ عَذاباً أَلِیماً ﴾.

این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرّر است (و تغییر و تبدیلی نمی‌شناسد. یادآور شو) هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، (آری!) از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم (که در ادای مسؤولیّت تبلیغ رسالت، و دعوت مردم به خداشناسی و یکتاپرستی کوتاهی نکنند). هدف این است که خداوند از راستکاری و راستگوئی افراد راستکار و راستگو پرسش کند (و پاداش نیک آنان را بدهد). و خداوند عذاب دردناکی برای کافران آماده ساخته است.

(احزاب/۶-۸)

بر موضعگیری کسانی که در «جنگ احزاب» خبرهای ناگوار و نادرست در میان مردم می‌پراکندند تا ایشان را دچار اضطراب و تزلزل افکار گردانند، و این سوره به نام آنان نامگذاری شده است، چنین پیروی آمده است:

﴿ قُلْ: لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ، وَ إِذَنْ لا تُمَتَّعُونَ إِلاّ قَلِیلاً. قُلْ: مَنْ ذَا الَّذِی یَعْصِمُکُمْ مِنَ اللهِ إِنْ أَرادَ بِکُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ رَحْمَةً؟ وَ لا یَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِیّاً وَ لا نَصِیراً ﴾.

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت، و اگر (هم به فرض) سودی داشته باشد، خدا بیش از چند روزی (از زندگی دنیا) بهره‌مندتان نمی‌گرداند، (و روزگار زندگی هرچند طولانی هم باشد کم و ناچیز است). بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر ارادهٔ خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟ آنان غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری برای خود نخواهند یافت.

(احزاب/۱۶ و ۱۷)

وقتی که در صدد یکی از تشکیلات و تنظیمات جدید اجتماعی برمی‌آید که با عرف و عادت مردمان در جاهلیّت مخالفت دارد، سخنی بدین سان به میان می‌آید:

﴿ وَ ما کانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لا مُؤْمِنَةٍ إِذا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد).

(احزاب/۳۶)

در پایان، این چنین آهنگ هراسناک ژرفی به گوش می‌رسد:

﴿ إِنّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَیْنَ أَنْ یَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها، وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ، إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً ﴾.

ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوهها (و همهٔ جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفهٔ اختیاری همراه با مسؤولیّت، و انجام وظیفهٔ اجباری بدون مسؤولیّت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبهٔ جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیّت بسیار ممتازی شد. امّا برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند.

(احزاب/۷۲)

دوره‌ای که این سوره در آن به زندگانی گروه مسلمانان می‌پردازد، دارای نشانهٔ ویژه‌ای است. در این دوره سیماهای شخصیّت مسلمان در زندگانی مردمان و در زندگانی دولت پدیدار می‌گردد، دولتی که هنوز استقرار نپذیرفته است و سیطرهٔ کامل پیدا نکرده است. استقراری پیدا ننموده است که دولت اسلامی پس از فتح مکّه و دخول مردمان دسته دسته و گروه گروه به آئین یزدان، و قوّت گرفتن و شکوه یافتن دولت اسلامی، و سر و سامان حاصل کردن سیستم اسلامی، بدان دسترسی پیدا کرده است.

ایــن ســوره گـوشه‌ای از سـر و سـامان دادن گـروه مسلمانان، و از پدید آوردن و برجسته جلوه‌گر کردن آن سیماها، و از استوار داشتن آنها در زندگی خانواده و در میان عامّهٔ مردمان صحبت می‌دارد، و اصول عـقیده و ارکان شریعت را ذکر می‌کند. این از یک سو، و از دیگر سو اوضاع و احوال و عادات و اخـلاق را یـا تـعدیل می‌کند یا باطل مـی‌نماید و پـوچ اعـلام مـی‌نماید، و اوضاع و احوال و عادات و اخلاق را در همهٔ امور به اطاعت از جهان‌بینی تازهٔ اسلامی فرامی‌خواند و مطیع می‌گرداند.

در لابلای سخن از آن اوضاع و احـوال و قـوانـین و نظام، از جنگ احزاب، و از جـنگ بـنی‌قریظه سـخن مــی‌رود، و از مــوضعگیریهای کـافران و مـنافقان و یهودیان، و از دسیسه‌بازیها و توطئه‌های ایشان در میان گروه مسلمانان، و از تزلزل و آشفتگی و اذیّت و آزاری که بـه سـبب ایـن دسـیسه‌بازیها و آن مـوضعگیریها، پدیدار آمده است و دامنگیر مسلمانان گـردیده است، صحبت می‌شود. همچنین بعد از اینها از دسیسه‌بازیها و نیرنگهائی سخن به میان می‌آید که بعدها دربارهٔ اخلاق و آداب و خانواده‌ها و زنان مسلمانان انجام داده‌اند.

نقطهٔ اتّصال در روند سوره میان آن اوضاع و احوال و تشکیلات و دستگاه‌ها، و میان این دو جنگ و حوادثی که در لابلای آنها درگرفته است و به وقـوع پـیوسته است، ارتــباطی است کـه ایـن امـور و آن امـور بـا مـوضعگیریهای کـافران و مـنافقان و یـهودیان، و بـا کوشش و تـلاشی کـه ایـن گـروه‌ها و دسـته‌ها بـرای پریشانی و پراکندگی جماعت مسلمانان مـی‌ورزیدند، چه از راه یورش جـنگی و ایـجاد تـزلزل در صـفوف مؤمنان و دعوت ایشان به گریز، و چه از راه نابسامان کردن و آشفته نمودن اوضاع و احوال اجتماعی و آداب و رسوم اخلاقی . . . گـذشته از ایـنها در ایـن سـوره صحبت می‌شود از آثاری که از جـنگها و غـنیمتها در زندگانی گروه مسلمانان به دنبال داشته است و با خود آورده است و مقتضی تعدیل برخی از اوضاع و احوال اجتماعی و اندیشه‌ها و بینشهای ذهنی و درونی گردیده است، و پابرجا داشـتن اوضـاع و احـوال اجـتماعی و اندیشه‌ها و بینشهای ذهنی و درونی گـردیده است، و پابرجا داشتن اوضاع و احوال اجتماعی بر پایهٔ ثابت و اسـتواری و رو بـه راه نـمودن انـدیشه‌ها و بـینشها براساس محکم و متقنی که می‌طلبیده است و با آن آثار مناسبت داشته است، آثاری کـه جـنگها و غـنیمتها در واقعیّت زندگی گروه مسلمانان پدید آورده و برجـای نهاده است.

از این سو و از آن سو وحـدت و یگـانگی سـوره، و هماهنگی و هم‌آوائی موضوعات گوناگون آن جلوه‌گر می‌آید. هم این و هم آن در کـنار یگـانگی و وحـدت زمان پیدا و هویدا است، یگانگی و وحدتی کـه مـیان حوادث و رخدادها و میان دستگاه‌ها و تشکـیلاتی کـه سـوره بـدانـها مـی‌پردازد، ارتـباط و پـیوند بـرقرار می‌سازد.



مرحلهٔ اوّل سوره با همچون سرآغازی شروع می‌گردد، و با رهنمود کردن پـیغمبر ﷺ بـه تـرس از خـدا و اطاعت نکردن از کافران و منافقان، و توکّل کردن به خدا و تکیه نمودن بر او، و پیروی از چیزی که پروردگارش بدو وحی می‌کند، می‌آغازد. این هم سرآغازی است که همهٔ چیزهائی را که از تشکیلات و تنظیمات و حوادث و رخدادها در این سوره آمده است، به اصـل بـزرگی پـیوند مـی‌دهد کـه مـقرّرات و قـوانـین، رهـنمونها و رهنمودها، تشکیلات و تنظیمات، اوضـاع و احـوال، و آداب و اخلاق این آئین بر آن پابرجا و پایدار می‌گردند . . . این اصل این است که دل جلال و عظمت خـدا را احساس کند، و تسلیم مطلق اراده و مشیّت او گردد، و پیروی کند از برنامه‌ای که خدا آن را انتخاب کرده است و برگزیده است، و تنها بر خدا توکّل کند و بـدو پشت ببندد، و اطمینان و یـقین داشـته بـاشد بـه حـمایت و نگاهداری و جانبداری و کمک و یاری او و بس.

بعد از این، روند سوره سخن داورانهٔ قاطعهٔ راستینی را

دربارهٔ برخی از آداب و رسوم و اوضاع و احوال اجتماعی بیان می‌دارد. این سخن با آهنگ قاطعانه‌ای بیان می‌کند که حقیقت واقعی را مقرّر و مشخّص می‌نماید:

﴿ مٰا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است (همان‌گونه که کسی دو پدر و یا دو مادر ندارد).

بدین وسیله اشارهٔ زمانی به این دارد که انسان نمی‌تواند به بیش از یک افق رو بکند، و از یک برنامه بیشتر پیروی نماید. اگر جز این کند، نفاق می‌ورزد و دوروئی می‌کند و گامهایش لرزان و نابهنجار برداشته می‌شود. مادام که او نمی‌تواند جز یک دل داشته باشد، بناچار باید به یک معبود رو بکند و به یک برنامه بگراید و از آن پیروی نماید، و به ترک عادات و آداب و رسوم و اوضاع و احوال برنامه‌های دیگری بگوید.

بدین خاطر به ابطال عادت ظِهار می‌پردازد. ظِهار این است که مرد سوگند بخورد که زنش بر او همسان پشت مادرش است. در این صورت زن بر او بسان مادرش حرام می‌گردید:

﴿ وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ ﴾.

خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظهار» مادران شما نمی‌سازد. (احزاب/۴)

مقرّر می‌دارد که این سخن سرسری و زبانی است و حقیقتی را پدید نمی‌آورد. بلکه همسر، همسر می‌ماند و با همچون سخنی مادر نمی‌گردد[1] . . . به دنبال آن عادت فرزندخواندگی و آثار مترتّب بر آن را ذکر می‌کند:

﴿ وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ ﴾.

و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید. (احزاب/۴)

فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید، به گونه‌ای که نتوانند از این به بعد ارث ببرند. آثار دیگر فرزندخواندگی هم بر آن مترتّب نمی‌شود ـ آثاری که بعداً از آنها به طور مفصّل سخن خواهیم گفت ـ این آثار برجای می‌ماند یا به عبارت دیگر ولایت عامه را برای پیغمبر خدا ﷺ پدید می‌آورد، ولایتی که بر همهٔ مؤمنان خواهد داشت. این ولایت بر ولایت خودشان نیز مقدّم می‌گردد. همچنین پیوند مادریِ روانی میان همسران پیغمبر ﷺ و همهٔ مؤمنان برقرار می‌دارد:

﴿ اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوٰاجُهُ أُمَّهٰاتُهُمْ ﴾.

پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویّت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدّم بر اراده و خواست ایشان است). و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند (و باید احترام مادری آنان را از نظر به دور نداشت، و یکایک ایشان را بزرگ و ارجمند شمرد). (احزاب/۶)

آن‌گاه برادری را باطل می‌کند، برادری‌ای که در سرآغاز هجرت پدید آمده بود. و کار را به خویشاوندی سرشتی در ارث و دیه و چیزهای دیگری چون اینها برمی‌گرداند:

﴿ وَ أُولُو الْأَرْحٰامِ بَعْضُهُمْ أَوْلىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتٰابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهٰاجِرِينَ ﴾.

و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویّت بیشتری برخوردارند). (احزاب/۶)

بدین ترتیب تنظیمات و تشکیلات گروه مسلمانان را بر پایه‌های سرشتی خود استوار می‌دارد و به اصل خود برمی‌گرداند، و تنظیمات و تشکیلات موقّت جز آنها را باطل می‌گرداند:

بر این تنظیمات و تشکیلات جدیدی که از برنامهٔ اسلام و از حکم یزدان سرچشمه می‌گیرند پیرو می‌زند

۱- در وقت شرح و بسط این آیه، حکم همچون وضع و حالتی را روشن خواهیم کرد.

با اشاره به این که همچون چیزی در کتاب قدیم خدا نوشته شده است، و با اشاره به پیمانی که از پیغمبران گرفته شده است، به ویژه از پیغمبران اولوالعزم آنان. این هم شیوهٔ قرآن در پیرو زدن بر مقرّرات و قوانین، و در ارکان و اصول، و در رهنمونها و رهنمودها است، تا بهتر و بیشتر به دلها و درونها فرو روند و جایگزین شوند.

این چکیدهٔ مرحلهٔ نخستین در سوره است.

❁

بعد از این، حکم اختیار دادن به همسران پیغمبر ﷺ در می‌رسد، همسرانی که از پیغمبر ﷺ هزینهٔ بیشتری خواسته بودند. بدیشان اختیار داده می‌شود که یا کالاها و زر و زیورها و بهره‌مندیهای این جهان را انتخاب کنند، و یا خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را برگزینند. آنان خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را برگزیدند، و بدین مرتبت و منزلت بزرگوار در پیشگاه کردگار، و نزد پیغمبر ﷺ خداوند دادار خشنود شدند و تن دردادند، و این مکانت را بر کالاهای این جهان ترجیح دادند و برتر نهادند. بدین خاطر بدیشان اعلام گردید که اگر پرهیزگاری کنند پاداش چندین برابر می‌گیرند، و اگر مرتکب گناه بزرگ و معلوم گردند، عذاب چندین برابر خواهند داشت. علّت این پاداش مضاعف و عذاب چندین برابر به خاطر مقام بزرگی است که دارند، و به خاطر پیوندی است که با پیغمبر خدا ﷺ دارند. همچنین قرآن در خانه‌های ایشان نازل می‌گردد و تلاوت می‌شود. همچنین به سبب سخنان حکمت‌آمیزی است که از پیغمبر ﷺ می‌شنوند. بعد از آن، روند سوره بیان سزا و جزای جملگی مؤمنان زن و مرد را ادامه می‌دهد.

این هم مرحلهٔ سوم است.

❁

مرحلهٔ چهارم هم به موضوع ازدواج زینب دختر جحش قریشی هاشمی دختر خالهٔ پیغمبر خدا ﷺ با زید پسر حارثه، خادم پیغمبر ﷺ اشارهٔ نهانی دارد. بیان می‌دارد که پیش از هر چیز مؤمنان باید از آنچه دربارهٔ زید پسر حارثه بدانند این است که کار مؤمنان زن و مرد جملگی به خدا واگذار است، و آنان کم‌ترین اختیاری در این راستا ندارند، و اصلاً اختیاری از خود ندارند، و بلکه این اراده و مشیّت و قضا و قدر خدا است که هر چیزی را می‌گرداند و راه می‌برد، و مؤمن واقعی باید که کامل و صریح تسلیم فرمان یزدان باشد:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ. وَ مَنْ یَعْصِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِیناً ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد). هر کسی هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد. (احزاب/۳۶)

آن‌گاه به دنبال رخداد ازدواج حادثهٔ طلاق را می‌آورد. سپس آثار و پیامدهای فرزندخواندگی را ذکر می‌کند، فرزندخواندگی‌ای که در سرآغاز سوره از آن سخن رفت. ابطال آن با سابقهٔ عملی انجام می‌پذیرد، و برای این کار خود پیغمبر خدا ﷺ برگزیده می‌شود، چرا که این خلق و خوی در محیط عربی ریشهٔ عمیقی داشت، و بیرون رفتن از زیر بار همچون چیزی مشکل بود. آزمون آن از پیغمبر خدا ﷺ آغاز می‌شود، تا رنج آن را افزون بر رنجهای دیگری که دعوت دارد تحمّل کند، و اصول و ارکان دعوت را در واقعیّت جامعه بیان دارد، بعد از آن که آن اصول و ارکان را در ژرفاهای درون جایگزین داشته است:

﴿ فَلَمّٰا قَضیٰ زَیْدٌ مِنْهٰا وَطَراً زَوَّجْنٰاکَهٰا لِکَیْ لاٰ یَکُونَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ حَرَجٌ فِی أَزْوٰاجِ أَدْعِیٰائِهِمْ إِذٰا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً. وَ کٰانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً ﴾.

هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد (و براثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی

برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد، بدانگاه که نیاز خود را به پایان ببرند (و طلاقشان دهند). فرمان خدا باید انجام بشود.
(احزاب/۳۷)

بدین مناسبت حقیقت پیوند میان پیغمبر خدا ﷺ و جملگی مؤمنان را توضیح می‌دهد و روشن می‌سازد:

﴿ مٰا كٰانَ مُحَمَّدٌ أَبٰا أَحَدٍ مِنْ رِجٰالِكُمْ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خٰاتَمَ ٱلنَّبِيّٖنَ ﴾.

محمّد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستادهٔ خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطهٔ او با شما رابطهٔ نبوّت و رهبری است). (احزاب/۴۰)

این مرحله با رهنمون و رهنمود پیغمبر ﷺ و مؤمنان همراه او خاتمه می‌پذیرد:

﴿ وَ لاٰ تُطِعِ الْكٰافِرِينَ وَ الْمُنٰافِقِينَ وَ دَعْ أَذٰاهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللهِ وَكَفىٰ بِاللهِ وَكِيلاً ﴾.

و از کافران و منافقان فرمانبرداری مکن، و اعتنائی به اذیّت و آزارشان نداشته باش، و بر خدا تکیه کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع باشد. (احزاب/۴۸)

❁

مرحلهٔ پنجم آغاز می‌شود با بیان حکم زنانی که پیش از نزدیکی زناشوئی طلاق داده می‌شوند. آن‌گاه به نظم و نظام و سر و سامان دادن به زندگی زناشوئی پیغمبر ﷺ می‌پردازد، و روشن می‌سازد چه کسانی از خانمهای مؤمن برای او حلال و چه خانمهائی بر او حرام هستند. سخن را ادامه می‌دهد و به نظم و نظام و سر و سامان دادن پیوند مسلمانان با خانه‌ها و همسران پیغمبر ﷺ در زمان حیات او و بعد از وفات او می‌پردازد. بیان می‌دارد که همسران او حجاب را مراعات کنند مگر در نزد پدرانشان، پسرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان مسلمان، و بردگان خود. سپس کیفر کسانی را ذکر می‌نماید که پیغمبر خدا ﷺ را در مسألهٔ همسرانش و خانه‌هایش و درک و شعورش می‌آزارند. ایشان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند. این هم می‌رساند که منافقان همچون کارهائی را بسیار انجام می‌دادند.

به دنبال این کار، به همسران پیغمبر ﷺ و دختران او و جملگی زنان مؤمنان دستور می‌دهد که رداهای خود را جمع و جور بر خویشتن فرو اندازند:

﴿ ذٰلِكَ أَدْنىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلاٰ يُؤْذَيْنَ ﴾.

تا این که (از زنان بی‌بند و بار و خانمهای آلوده) بازشناخته شوند و درنتیجه مورد اذیّت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. (احزاب/۵۹)

ادامهٔ سخن دربارهٔ تهدید کردن و بیم دادن منافقان و کسانی است که در دلهایشان بیماری (هوسبازی و شهوترانی و فسق و فجور، یا نفاق، و یا ضعف ایمان) است، و از کسانی سخن می‌گوید که در مدینه خبرهای ناگوار و نادرست در میان مردم می‌پراکندند تا ایشان را دچار اضطراب و تزلزل افکار گردانند. پیغمبر ﷺ را تشویق و ترغیب می‌کند که همچون کسانی را از مدینه بیرون کند تا همچون بنی قینقاع و بنی‌نضیر که قبلاً بیرون شده‌اند بیرون گردند، یا ایشان همچون بنی‌قریظه که به تازگی تار و مار شده‌اند، تار و مار گردند. همهٔ اینها بیانگر شدّت اذیّت و آزاری است که در حقّ مجموعهٔ جامعهٔ اسلامی در مدینه روا می‌داشتند و با وسائل گوناگون و از راه‌های مختلفِ شرارت و خباثت، زشتی و پلشتی می‌کردند.

❁

مرحلهٔ ششم که واپسین مرحلهٔ سوره است دربرگیرندهٔ پرسش مردم از قیامت است. پاسخ این پرسش داده می‌شود بدین‌گونه که آگاهی و اطّلاع از وقوع قیامت تنها مربوط به خدا و منحصر بدو است. اشاره می‌شود که چه بسا فرارسیدن قیامت نزدیک باشد. به دنبال این پرسش صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت درمی‌رسد:

﴿ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنّٰارِ يَقُولُونَ: يٰا لَيْتَنٰا أَطَعْنَا اللهَ وَ أَطَعْنَا ٱلرَّسُولَ ﴾.

روزی (را خاطرنشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد (و فریادهای

حسرت‌بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش! ما از خدا و پیغمبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم). (احزاب/۶۶)

آنان سخت خشمگین هستند بر رؤساء و کبراء و بزرگان خود، آن سروران و آقایانی که آنان از ایشان اطاعت کرده‌اند و گمراهشان نموده‌اند:

﴿ رَبَّنا إِنَّا أَطَعْنا سادَتَنا وَكُبَراءَنا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ. رَبَّنا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً ﴾.

پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب کن، و ایشان را کاملاً از رحمت خود به دور دار (و کم‌ترین ترحّمی بدیشان منما). (احزاب/۶۷ و ۶۸)

این سوره با آهنگ وحشتناک و ژرف و پرمحتوا و بسیار مؤثّر خاتمه می‌یابد:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَأَشْفَقْنَ مِنْها، وَحَمَلَهَا الْإِنْسانُ، إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً. لِيُعَذِّبَ اللهُ الْمُنافِقِينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكاتِ، وَيَتُوبَ اللهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِناتِ. وَكانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها (و همهٔ جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفهٔ اختیاری همراه با مسؤولیّت، و انجام وظیفهٔ اجباری بدون مسؤولیّت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبهٔ جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیّت بسیار ممتازی شد. امّا برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند. (خداوند این امانت را به انسانها داده تا ایشان را در بوتهٔ آزمایش قرار دهد) و سرانجام خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را کیفر دهد، و بر مردان و زنان مؤمن ببخشاید و (بدیشان رحمت نماید). خداوند همواره بس بخشاینده و مهربان بوده و هست. (احزاب/۷۲و۷۳)

این آهنگی است که پرده برمی‌دارد از عظمت رنج و زحمتی که بر دوش انسانها نهاده شده است و بدیشان واگذار گردیده است، و به‌ویژه بر دوش گروه مسلمانان نهاده شده است و بدیشان واگذار گردیده است. تنها و تنها مسلمانانند که بار سنگین این امانت بزرگ را بر دوش می‌کشند و به وظیفهٔ خیر آن عمل می‌کنند. این امانت، امانت عقیده و استقامت و ماندگاری بر آن است. امانت دعوت و شکیبائی بر تکالیف و مشکلات آن است. امانت شریعت و برپای ایستادن و از پای ننشستن برای اجراء آن در میان خودشان و در سرزمینهای پیرامون خودشان و در همهٔ جهان است. این هم چیزی است که با موضوع سوره، و با فضای آن، و با سرشت برنامهٔ الهی سازگار و همگام است، آن برنامه‌ای که این سوره عهده‌دار نظم و نظام بخشیدن و سر و سامان دادن جامعهٔ اسلامی براساس آن است.

هم اینک پس از این چکیدهٔ گذرا، به طور مبسوط و مشروح به بیان معانی آیات سوره می‌پردازیم.

❁

﴿ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللهَ، وَلا تُطِعِ الْكافِرِينَ وَالْمُنافِقِينَ، إِنَّ اللهَ كانَ عَلِيماً حَكِيماً. وَاتَّبِعْ ما يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ، إِنَّ اللهَ كانَ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً. وَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ، وَكَفىٰ بِاللهِ وَكِيلاً ﴾.

ای پیغمبر! بترس از (عذاب و خشم) خدا، و از کافران و منافقان اطاعت مکن. بیگمان خداوند آگاه (از هر چیزی، و) دارای حکمت (در افعال و اقوال خود) است. از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود. بیگمان خداوند از کارهائی که انجام می‌دهید بس آگاه است. و بر خدا توکّل کن (و کارهای خود را بدو بسپار). همین بس که خدا حافظ (و مدافع انسان) باشد.

این سرآغاز سوره‌ای است که سر و سامان بخشیدن و

نظم و ترتیب دادن گوشه‌هائی از زندگی اجتماعی و اخلاقی جامعهٔ اسلامی نوپا را برعهده می‌گیرد. این سوره پیش از هر چیز سرشت نظام و سیستم اسلامی را روشن می‌کند، و قواعد و اصولی را بیان می‌دارد و آشکار می‌نماید که نظام و سیستم اسلامی در جهان بیرون و در جهان درون بر آنها استوار و پایدار می‌گردد.

اسلام تنها مجموعه‌ای از راهنمائیها و اندرزها نیست. اسلام فقط مجموعه‌ای از آداب و رسوم و اخلاق نیست. اسلام فقط قوانین و مقرّرات، و مجموعه‌ای از اوضاع و عادات نیست و بس . . . بلکه اسلام همهٔ اینها است، ولیکن همهٔ اینها اسلام بشمار نمی‌آید . . . اسلام تسلیم فرمان خدا شدن، و در برابر اراده و مشیّت و قضا و قدر خدا کرنش بردن، و پیش از هر چیز آمادهٔ اطاعت از اوامر و نواهی یزدان گردیدن، و آمادهٔ پیروی کردن از برنامه‌ای است که خدا مقرّر و معیّن می‌دارد، بدون این که به رهنمود و رهنمون برنامهٔ دیگری و به رویکرد و جهت دیگری، و همچنین بدون این که بر کسی جز خدا توکّل و اعتماد شود. این هم پیش از هر چیز احساس و آگاهی بدین است که انسانها در این جهان تابع و فرمانبردار قانون الهی یگانه‌ای هستند که کار و بار ایشان و کار و بار زمین را می‌گرداند و می‌چرخاند، بدان‌گونه که کار و بار ستارگان و افلاک آسمان را می‌گرداند و می‌چرخاند، و امور پیدا و ناپیدا و دیدنی و نادیدنی جهان هستی را، و هر آنچه را که فهم و عقل مردمان بدان آشنا و یا ناآشنا است، و آن را درک می‌کند و یا درک نمی‌کند، اداره می‌فرماید و رو به راه می‌نماید. یقین و ایمان باید داشت که مردمان چیزی از دستشان ساخته نیست مگر پیروی کردن و فرمان بردن از آنچه خدا آن را بدیشان دستور می‌دهد، و مگر دست بازداشتن و دوری گزیدن از آنچه خدا ایشان را از آن بازمی‌دارد و نهی می‌فرماید، و مگر چنگ زدن به اسباب و عللی که خدا آنها را برایشان میسّر و مهیّا ساخته است و در اختیارشان قرار داده است، و مگر چشم به راه نتائجی بودن که خدا آنها را مقدّر و مقرّر فرموده است و معیّن و مشخّص داشته است . . . اصل و اساس کار این است و بس. قوانین و مقرّرات، و آداب و عادات، و اوضاع و احوال، و اخلاق و رسوم، همه و همه بر این اصل و اساس استوار می‌گردند، و جملگی و همگی مترجم عملی و بیانگر واقعی مقتضیات و واجبات عقیده‌ای هستند که در دل و درون نهفته است، و آثار حقیقی تسلیم نفس در برابر یزدان، و حرکت برابر برنامه و خطّ سیر خدای سبحان، در زندگی این جهان است . . . مطیع بودن و تسلیم گردیدن، عقیده است. از عقیده هم شریعت برمی‌جوشد. و بر این شریعت نظام و سیستم استوار و پایدار می‌گردد. این سه چیز، یکجا و در ارتباط و در کنش با همدیگر، اسلام را تشکیل می‌دهند.

بدین خاطر است که نخستین رهنمود سوره‌ای که تنظیم زندگی اجتماعی مسلمانان را با قوانین و مقرّرات و اوضاع و احوال تازه‌ای برعهده دارد و آن را سر و سامان می‌دهد، رهنمود به تقوا و ترس از خدا است. روی سخن به پیغمبر ﷺ است که مسؤول و مراقب چنین قوانین و مقرّرات و تشکیلات و تنظیماتی است:

﴿ یا أَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ ٱتَّقِ ٱللهَ ﴾.

ای پیغمبر! بترس از (عذاب و خشم) خدا.

چه تقوا و ترس از خدا، و احساس دیدبانی و مراقبت او، و احساس جلالت و عظمت یزدان سبحان، پایه و اساس نخستین است، و پاسبان ایستاده در ژرفاهای درون و مراقب اجرای قوانین شریعت و پیاده کردن مقرّرات آسمانی است. تقوا و ترس از خدا است که هر تکلیفی و هر وظیفه‌ای و هر رهنمودی و هر رهنمونی در اسلام با آن گره می‌خورد و با آن پیوند داده می‌شود.

رهنمود و رهنمون دوم، نهی از اطاعت از کافران و منافقان، و از پیروی کردن از راهنمائی یا از پیشنهاد ایشان، و از گوش فرا دادن و پذیرفتن رأی و نظر یا تشویق و ترغیب آنان است:

﴿ وَ لاٰ تُطِعِ الْكٰافِرِينَ وَالْمُنٰافِقِينَ ﴾.

و از کافران و منافقان اطاعت مکن.

جلو انداختن این نهی به امر به پیروی از وحی خدا، اشاره دارد به این که فشار کافران و منافقان در مدینه و پیرامون آن در آن زمان، سخت و دردآور بوده است، و مقتضی این بوده که نهی از پیروی از آراء و رهنمودهایشان، و از سر فرود آوردن در برابر برانگیختن و فشارشان، مقدّم گردد. این کار در هر محیطی و در هر زمانی برجا و ماندگار می‌ماند. مؤمنان را برحذر از آن می‌دارد که آراء و نظرات کافران و منافقان را بپذیرند. به هیچ وجه نباید مؤمنان به ویژه در کار عقیده و در کار قانونگذاری و در کار نظم و نظام دادن و سر و سامان بخشیدن امور اجتماعی، از کافران و منافقان پیروی کنند، تا برنامهٔ مؤمنان خالصانه برای خدا باقی بماند، و با رهنمودها و رهنمونهای دیگران آمیخته و آلوده نشود.

کسی نباید گول علم و تجربه و اطّلاعی را بخورد که کافران و منافقان از آنها به ظاهر برخوردارند ـ همان‌گونه که برخی از مسلمانان برای خود خوش می‌دانند و می‌پسندند که در دوره‌های ضعف و انحراف گول چیزی را بخورند که کافران و منافقان به ظاهر دارند ـ چه خدا بس آگاه و بس کاربجا است، و او است که برای مؤمنان برنامه‌شان را برابر علم و حکمت خود انتخاب کرده است و برگزیده است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ عَلِيماً حَكِيماً ﴾.

بیگمان خداوند آگاه (از هر چیزی، و) دارای حکمت (در افعال و اقوال خود) است.

آنچه مردمان از علم و حکمت دارند جز پوسته‌ها نیست، و چیزی جز اندکی نمی‌باشد.

رهنمود و رهنمون سوم و بلاواسطه و مستقیم، این چنین است:

﴿ وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾.

از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود.

این است جهتی که از آن سو رهنمودها و رهنمونها در می‌رسد. این است منبع راستینی که باید از آن دریافت داشت و پیروی کرد. نصّ این آیه پسوده‌های الهامگرانه‌ای دربر دارد. این پسوده‌های الهامگرانه در ساختار تعبیر نهفته‌اند:

﴿ وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ﴾.

از چیزی پیروی کن که از سوی پروردگارت به تو وحی می‌شود.

وحی می‌شود: «إِلَيْكَ: به تو» با این تخصیص. سرچشمهٔ وحی: «مِنْ رَبِّكَ: از سوی پروردگارت» با این اضافه. دیگر پیروی کردن در اینجا به حکم این پیامهای حسّاس معیّن است، گذشته از آن که پیروی کردن معیّن است با همان فرمانی که صادر می‌گردد از جانب خدائی که صاحب امر و اطاعت شونده است . . .

پیرو آیه این چنین است:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.

بیگمان خداوند از کارهائی که انجام می‌دهید بس آگاه است.

خدا از روی آگاهی از شما و اطّلاع از آنچه انجام می‌دهید وحی می‌کند. خدا حقیقت چیزی را می‌داند که شما انجام می‌دهید، و مطّلع از انگیزه‌های درونی شما برای انجام کارهائی است که می‌کنید.

واپسین رهنمود این است:

﴿ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ، وَكَفىٰ بِاللّٰهِ وَكِيلاً ﴾.

و بر خدا توکّل کن (و کارهای خود را بدو بسپار). همین بس که خدا حافظ (و مدافع انسان) باشد.

اهمّیّت مده چه آنان با تو باشند یا بر ضدّ تو باشند. به مکر و نیرنگشان اهمّیّت مده. همهٔ کارهایت را به خدا حواله دار. خدا کارهایت را با علم و حکمت و آگاهی خود رو به راه می‌سازد . . . درنهایت تنها کارها را به خدا حواله داشتن و بر او توکّل کردن و پشت بستن، قاعدهٔ ثابت و مطمئنّی است که دل بدان برمی‌گردد و بدان می‌آرامد، و حدود و ثغور خود را در نزد آن می‌یابد و بدان حدود و ثغور بس می‌کند، و فراسوی آن

حدود و ثغور را با یقین و اعتماد و اطمینان به یزدان جهان وامی‌گذارد که صاحب امر و اداره‌کنندهٔ گیتی است.
این عنصرهای سه‌گانه: تقوا و ترس از خدا، و پیروی از وحی خدا، و توکّل کردن بر او ـ با وجود مخالفت کافران و منافقان ـ عنصرهائی هستند که دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا را با ذخیره و اندوخته و پشتوانه مجهّز و مهیّا می‌گردانند، و دعوت را بر راستای برنامهٔ روشن و خالصانهٔ آن استوار و پایدار می‌نمایند. آن وقت چنین می‌شود: دستور زندگی از خدا دریافت می‌شود، و راه زندگی به سوی خدا می‌رود و هم بدو منتهی می‌شود، و در انجام امور زندگی بر خدا تکیه و توکّل می‌گردد.

﴿ وَكَفىٰ بِاللهِ وَكيلاً ﴾.

همین بس که خدا حافظ (و مدافع انسان) باشد.

این رهنمودها و رهنمونها با آهنگ قاطعانه‌ای ختم می‌گردد که از مشاهدهٔ محسوسی کمک و یاری می‌گیرد:

﴿ ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ في جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است.

در یک بدن یک دل است و بس. پس باید یک دل یک برنامه داشته باشد و در خطّ سیر آن حرکت کند و رهسپار شود. و باید یک دل یک جهان‌بینی کلّی برای زندگی و برای هستی داشته باشد و از آن کمک و یاری بجوید و بر آن بیاید و برود و باید یک دل یک ترازو داشته باشد و تنها با آن معیارها و ارزشها را بسنجد و ارزیابی کند، و با آن رخدادها و چیزها را سبک سنگین کند . . . اگر چنین نکند از هم می‌پاشد و پراکنده دل و پریشان خاطر می‌شود و نفاق و دوروئی می‌ورزد و به کژراهه می‌رود و منحرف می‌شود، و بر یک خطّ سیر و رویکرد، استوار نمی‌ماند.
انسان نمی‌تواند آداب و رسوم و اخلاق و عادات خود را از سرچشمه‌ای برگیرد، و قوانین و مقرّرات خویش را از سرچشمهٔ دیگری فرادست آرد، و اوضاع و احوال اجتماعی یا اقتصادی خویشتن را از سرچشمهٔ سومی به دست آورد، و هنرها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشهای خود را از سرچشمهٔ چهارمی برگیرد . . . چه همچون آمیزه‌ای انسانی را تشکیل نمی‌دهد که دارای یک دل باشد. بلکه این آمیزه، تکّه‌پاره‌ها و قطعه‌هائی خواهد بود که دوام نخواهد آورد و پایدار نخواهد ماند.
صاحب عقیده نمی‌تواند واقعاً دارای عقیده‌ای باشد، آن‌گاه از مقتضیات و معیارها و ارزشهای ویژهٔ آن عقیده در موقعیّتی از موقعیّتهای سراسر زندگیش، چه کوچک باشد و چه بزرگ، سرباز بزند و دست بردارد. او نمی‌تواند سخنی را بگوید، یا حرکتی را انجام دهد، یا نیّتی را به دل گیرد، و یا اندیشه‌ای را بیندیشد، در عین حال در همهٔ اینها از عقیده‌اش فرمانبرداری نکند ـ البتّه اگر این عقیده یک عقیدهٔ حقیقی و واقعی در وجود او باشد ـ زیرا خداوند برای او جز دلی را نیافریده است و بدو نداده است، دلی که از یزدان یگانه‌ای فرمان می‌برد، و از جهان‌بینی یگانه‌ای کمک و یاری می‌جوید، و با ترازوی یگانه‌ای می‌سنجد و ارزیابی می‌کند.
صاحب عقیده نمی‌تواند دربارهٔ کاری که کرده است بگوید: چنین کاری را کرده‌ام با صفت شخصیّت خودم، و چنان کاری را کرده‌ام با صفت اسلامی خودم! همان‌گونه که سیاستمداران یا صاحبان شرکتها و تجارت‌خانه‌ها، یا سردمداران جمعیّتها و تشکیلات اجتماعی یا علمی و چیزهای دیگری از این قبیل، امروزها می‌گویند! انسان شخص یگانه‌ای است و دارای دل یگانه‌ای است، و دل او را عقیدهٔ یگانه‌ای آباد می‌گرداند. او دارای جهان‌بینی یگانه‌ای برای زندگی است، و ترازوی یگانه‌ای برای معیارها و ارزشها دارد. جهان‌بینی او که از عقیده‌اش سرچشمه می‌گیرد آمیخته با همهٔ چیزهائی است که از او روی می‌دهد و صادر می‌گردد، در هر حالتی از حالاتی که دارد بدون کم‌ترین فرق و جدائی‌ای که میان آنها باشد.
با این دل یگانه است که با خویشتن می‌زید، و در میان خانواده زندگی می‌کند، و در میان مردمان زندگانی را

سپری می‌نماید، و در میان دولت زیست می‌کند، و در جهان زندگی می‌نماید، و پنهان و آشکار می‌زید، و کارگر زندگی می‌کند و کارفرما بسر می‌برد. فرمانروا زندگی را سپری می‌سازد و فرمانبردار زندگی را به سر می‌برد. در شادی و رفاه زندگی می‌کند و در غم و اندوه و زیان و ضرر بسر می‌برد . . . در همهٔ اینها معیارها و مقیاسهایش دگرگون نمی‌شود، و شاهین ارزشهایش بالا و پائین نمی‌افتد، و اندیشه‌هایش تغییر و تبدیل حاصل نمی‌کند.

﴿ مٰا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است.

بدین خاطر برنامهٔ یگانه، و راه یگانه، و وحی یگانه، و رویکرد و جهت یگانه‌ای در میان است و بس. و آن هم کوتاه و مختصر تسلیم خدای یگانه شدن است و بس. چه یک دل دو خدا را نمی‌پرستد، و دو آقا و سرور را خدمت نمی‌کند، و دو برنامه را درپیش نمی‌گیرد، و دو رویکرد و جهت را نمی‌سپرد. اگر کاری از اینها را بکند، پراکنده حال و پریشان خاطر می‌شود و به تکّه پاره‌ها و قطعه‌ها و توده‌ها تبدیل می‌شود!

❁

روند سوره پس از این آهنگ قاطعانه در تعیین برنامه و راه، به ابطال عادت ظِهار و رسم فرزندخواندگی می‌پردازد، تا جامعه را بر بنیاد روشن و سالم و راست و درست خانواده پابرجا و استوار دارد:

﴿ وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَكُمُ اللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِكُمْ. وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ. ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ، وَ اللّٰهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ. أُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ. فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبٰاءَهُمْ فَإِخْوٰانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوٰالِيكُمْ. وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنٰاحٌ فِيمٰا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لٰكِنْ مٰا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ. وَكٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظِهار» مادران شما نمی‌سازد، و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید. این سخنی است که شما به زبان می‌گوئید (چرا که رابطهٔ پدری و فرزندی یک رابطهٔ طبیعی است و با الفاظ و قراردادها و شعارها هرگز حاصل نمی‌شود). خداوند حقّ می‌گوید و به راه راست راهنمائی می‌کند. آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند. هرگاه در این مورد اشتباه کردید (و مثلاً بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، به لغزش افتادید و به خطا رفتید) گناهی بر شما نیست. ولی آنچه را که دلتان می‌خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار می‌گوئید، گناه است و کیفر دارد). به هر حال، پیوسته خدا آمرزگار و مهربان بوده و هست (و قلم عفو بر اشتباهات و لغزشها می‌کشد و شما را می‌بخشد).

در جاهلیّت شوهر به همسر خود می‌گفت: تو برای من بسان پشت مادرم هستی. یعنی که به طور کلّی برای من حرام می‌باشی همان‌گونه که مادرم برای من حرام است. از همان لحظه مسألهٔ نزدیکی زناشوئی بر او قدغن و حرام می‌گردید. آنگاه همسر پا در هوا می‌ماند. نه طلاق داده شده بشمار می‌رفت تا با شخص دیگری ازدواج کند، و نه همسر بشمار می‌آمد تا برای شوهرش حلال باشد. در این امر سنگین‌دلی و سخت‌گیری پیدا است و نیازی به توضیح ندارد. این هم یکی از راه‌های بدرفتاری با زن و خودرأیی و استبداد با او، و تحمیل هرگونه رنج و مشقّتی بدو، در دورهٔ جاهلیّت بود.

هنگامی که اسلام از نو به سر و سامان‌دهی و نظم و نظام بخشیدن ارتباطها و پیوندهای اجتماعی در محیط خانواده می‌پردازد، و خانواده را واحد نخستین اجتماعی بشمار می‌آورد، و خانواده را مورد عنایت و رعایت قرار می‌دهد، عنایت و رعایتی که سزاوار پرورشگاهی است که نسلها در آن رشد و نموّ می‌کنند، همچون ظلم و ستمی را از زن برمی‌دارد، و ارتباطها و پیوندهای خانوادگی را با دادگری و آسانگیری اداره می‌کند و رو به راه می‌نماید. از جملهٔ مقرّراتی که اسلام وضع کرد

این قاعده بود:

﴿وَ مٰا جَعَلَ أَزْوٰاجَکُمُ اللاّٰئِي تُظٰاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهٰاتِکُمْ﴾.

خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظِهار» مادران شما نمی‌سازد.

چه سخنی که بر زبان می‌دود و بر آن می‌رود، حقیقت واقعی را تغییر نمی‌دهد و دگرگون نمی‌سازد. و آن این که مادر، مادر است، و همسر، همسر است، و سرشت ارتباط و پیوند با سختی تبدیل و تغییر نمی‌یابد. بدین خاطر ظِهار تحریم ابدی نمی‌ماند بسان تحریم مادر، بدان‌گونه که در دورهٔ جاهلیّت چنین بود.

روایت شده است که رسم ظِهار وقتی مقرّر گردیده است که در «سورهٔ مجادله» آیاتی نازل شده است، بدان هنگام که اوس پسر صامت همسر خود خوله دختر ثعلبه را ظِهار کرد. خوله دختر ثعلبه به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمد و زبان به شکایت گشود و گفت: ای پیغمبر خدا! او ثروت و دارائی مرا خورده است، و جوانی مرا به باد فنا داده است، و آنچه در شکم داشتم زیر پایش ریختم، تا بدانجا که سن و سالم بالا رفت و پیر شدم و دیگر فرزندی نزائیدم. در این وقت او مرا ظِهار کرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مٰا أَرٰاکِ إِلاّٰ قَدْ حُرِّمْتِ عَلَيْهِ).

جز این نظری ندارم که تو بر او حرام شده‌ای.

خوله دختر ثعلبه بارها سخن خود را تکرار کرد. خدا چنین نازل فرمود:

﴿قَدْ سَمِعَ اللهُ قَوْلَ الَّتِي تُجٰادِلُکَ فِي زَوْجِهٰا وَ تَشْتَکِي إِلَى اللهِ، وَ اللهُ يَسْمَعُ تَحٰاوُرَکُمٰا، إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ. الَّذِينَ يُظٰاهِرُونَ مِنْکُمْ مِنْ نِسٰائِهِمْ مٰا هُنَّ أُمَّهٰاتِهِمْ، إِنْ أُمَّهٰاتُهُمْ إِلاَّ اللاّٰئِي وَلَدْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَيَقُولُونَ مُنْکَراً مِنَ الْقَوْلِ وَ زُوراً. وَ إِنَّ اللهَ لَعَفُوٌّ غَفُورٌ. وَ الَّذِينَ يُظٰاهِرُونَ مِنْ نِسٰائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمٰا قٰالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ ـ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمٰاسّٰا ـ ذٰلِکُمْ تُوعَظُونَ بِهِ. وَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ. فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيٰامُ شَهْرَيْنِ مُتَتٰابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمٰاسّٰا؛ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَإِطْعٰامُ سِتِّينَ مِسْکِيناً. ذٰلِکَ لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ. وَ تِلْکَ حُدُودُ اللهِ وَ لِلْکٰافِرِينَ عَذٰابٌ أَلِيمٌ﴾.

خداوند گفتار زنی را می‌پذیرد که دربارهٔ شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و به خدا شکایت می‌برد. خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود، چرا که خدا شنوا و بینا است. کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند (و بدیشان می‌گویند: شما برای ما همسان مادرانمان هستید) آنان مادرانشان نمی‌گردند، و بلکه مادرانشان تنها زنانی هستند که ایشان را زائیده‌اند. چنین کسانی سخن ناهنجار و دروغی را می‌گویند (چرا که مادر و فرزند بودن، چیزی نیست که با سخن درست شود). خداوند بسیار با گذشت و آمرزگار است (و اگر مسلمانی پیش از نزول این آیات، مرتکب این عمل شده باشد، خداوند او را می‌بخشد). کسانی که زنان خود را ظِهار می‌کنند، سپس از آنچه گفته‌اند، پشیمان می‌شوند، باید بنده‌ای را آزاد کنند، پیش از آن که با یکدیگر نزدیکی و آمیزش انجام دهند. این درس و پندی است که به شما داده می‌شود، و خدا آگاه از آن چیزی است که می‌کنید. اگر هم کسی بنده‌ای را نیابد و توانائی آزاد کردن او را نداشته باشد، باید دو ماه پیاپی و بدون فاصله روزه بگیرد، پیش از آن که شوهر و همسر با همدیگر نزدیکی و آمیزش کنند. اگر هم نتوانست، باید شصت نفر فقیر را خوراک دهد. این (قانونگذاری) بدان خاطر است که به گونهٔ لازم به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید (و برابر دستور اسلام، نه جاهلیّت زندگی را بسر برید). اینها قوانین و مقرّرات خدا است (و آنها را مراعات دارید. هرکه آنها را مراعات نکند و ناچیز انگارد، به سوی کفر رهسپار است) و کافران عذاب دردناکی دارند. (مجادله/۱-۴)

خداوند ظِهار را تحریم موقّت نزدیکی زناشوئی کرد ـ نه این که ظِهار وسیلهٔ تحریم ابدی باشد یا مایهٔ طلاق شود ـ کفّارهٔ ظِهار آزاد کردن بنده‌ای، یا دو ماه پیاپی روزه گرفتن، و یا خوراک دادن به شصت نفر فقیر است. آنگاه همسر دیگرباره حلال می‌گردد، و زندگانی

زوجیّت به حال سابق خود برمی‌گردد. و حکم ثابت و مستقیم، بر حقیقت واقعی استقرار می‌پذیرد:

﴿وَ مَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللاَّئِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ﴾.

خداوند هرگز همسرانتان را با اظهار «ظِهار» مادران شما نمی‌سازد.

دیگر به وسیلهٔ آن رسم جاهلیّت، خانواده از هم نمی‌پاشد، رسمی که بیانگر گوشه‌ای از ظلم و ستم و رنج و زحمتی است که به زن می‌رساندند و می‌چشاندند، و بیانگر نابسامانی و پریشانی روابط خانوادگی، و پیچیدگی و هرج و مرج خانه و خانواده است که به سبب سرکشیها و گردن‌افرازیهای مردان و خودبزرگ‌بینی و تکبّر ایشان در جامعهٔ جاهلی خودنمائی می‌کرد و جلوه‌گر می‌آمد.

این مسألهٔ ظِهار بود که گذشت. و امّا مسألهٔ فرزندخواندگی، و صدا زدن پسران به نام غیر پدران، این هم از لرزان و نابسامان بودن ساختار خانواده، و ساختار جامعه به طور کلّی سرچشمه می‌گرفت و پدیدار می‌آمد.

هرچند که مشهور است در جامعهٔ عربی چه اندازه به عفّت و پاکدامنی افتخار می‌کردند، و چه اندازه به حسب و نسب می‌نازیدند، امّا در کنار این افتخار کردن و به خود نازیدن پدیده‌های دیگری وجود داشت که برعکس رسم و رسوم جامعه بود، مگر در میان خانواده‌ها و خاندانهای اندکی که دارای حسب و نسب معروف و سرشناسی بودند.

در جامعه پسرانی یافته می‌شدند که پدرانشان شناخته نمی‌شدند! گاهی مردی از یکی از این پسران خوشش می‌آمد و او را می‌پسندید، وی را به پسری می‌پذیرفت و او را فرزند خود صدا می‌زد، و به حسب و نسب خویش ملحق می‌نمود. از آن لحظه به بعد همچون پسری و همچون پدری از یکدیگر ارث می‌بردند بسان ارث بردنی که در میان حسب و نسب موجود و معلوم بود.

همچنین در جامعهٔ جاهلی پسرانی یافته می‌شدند که پدرانشان مشخّص بودند، ولیکن مردی از یکی از آن پسران خوشش می‌آمد و او را برمی‌گرفت و به فرزندی می‌پذیرفت و به حسب و نسب خویش ملحق می‌نمود. دیگر از آن به بعد در میان مردمان همچون پسری به نام مردی معروف و شناخته می‌شد که او را به فرزندی قبول کرده است، و او جزو خانوادهٔ آن مرد بشمار می‌آمد و در میان خانواده‌اش زندگی می‌کرد و بسر می‌برد. این قسمت بیشتر در میان اسیران صورت می‌گرفت. زمانی که کودکان و جوانان در جنگها و یورشها و ایلغارها گرفتار می‌آمدند، هرکس که می‌خواست کسی را از اینان به حسب و نسب خویشتن منسوب کند، او را پسر خود صدا می‌زد و پسر خود می‌نامید، و نام خویش را بر او می‌گذاشت، دیگر از همان لحظه آن کودک یا جوان به نام آن شخص شناخته و معروف می‌شد، و حقوق و تکالیف و وظائف فرزندی برای وی حاصل می‌آمد و واجب می‌گردید.

از جملهٔ همچون پسرانی، زید پسر حارثهٔ کلبی است. او از یک قبیلهٔ عربی بود. در کوچکی در ایلغاری از ایلغارهای روزگاران جاهلیّت اسیر گردید. حکیم پسر حزام او را برای خاله‌اش خدیجه - رَضِیَ اللهُ عَنْهَا - خریداری کرد. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ با خدیجه ازدواج فرمود، خدیجه زید را بدو بخشید. بعدها پدر زید و عموی او، زید را درخواست کردند. پیغمبر خدا ﷺ به زید اختیار داد تا هرگونه که بخواهد عمل بکند. یعنی به پیش پدرش برگردد یا در خدمت پیغمبر ﷺ بماند. زید پیغمبر خدا ﷺ را برگزید. پیغمبر ﷺ او را آزاد کرد و وی را پسرخواندهٔ خویش نمود. به زید می‌گفتند: زید پسر محمّد. زید نخستین بنده‌ای از بندگانی بود که ایمان آوردند.

هنگامی که اسلام به نظم و نظام و سر و سامان دادن روابط خانوادگی و پیوندهای خانه و خانواده بر بنیاد سرشتی خود پرداخت، و روابط و پیوندهای آن را محکم و استوار داشت، و آن را روشن و آشکار و سره

و خالص کرد، و آن را از هرگونه آمیزه و آلودگی پالود و صاف نمود، رسم فرزندخواندگی این چنانی را باطل اعلام کرد، و روابط و پیوندهای حسب و نسب را به اسباب و علل حقیقی خود برگرداند . . . یعنی روابط و پیوندهای خونی و پدری و پسری و فرزندی واقعی، نه چیز دیگری ملاک گردید. در این باره فرمود:

﴿ وَ مٰا جَعَلَ أَدْعِيٰاءَكُمْ أَبْنٰاءَكُمْ ﴾.

و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید.

﴿ ذٰالِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوٰاهِكُمْ ﴾.

این سخنی است که شما به زبان می‌گوئید (چرا که رابطهٔ پدری و فرزندی یک رابطهٔ طبیعی است و با الفاظ و قراردادها و شعارها هرگز حاصل نمی‌شود).

سخن واقعیّتی را تغییر نمی‌دهد، و چیزی ارتباط و پیوند را پدیدار و نمودار نمی‌گرداند مگر ارتباط و پیوند خونی، و ارتباط و پیوند وراثتی که نطفه ویژگیهای آن را با خود حمل می‌کند، و ارتباط و پیوند احساسات و ادراکات سرشتی ناشی از وجود فرزند که تکّه گوشت زنده‌ای از پیکر زندهٔ پدر خودش است.

﴿ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي ٱلسَّبِيلَ ﴾.

خداوند حقّ می‌گوید و به راه راست راهنمائی می‌کند.

خدا حقّ مطلقی را می‌گوید، حقّی که باطلی بدان نمی‌آمیزد. از جملهٔ حقّ، برقرار و استوار داشتن ارتباطها و پیوندها است بر آن ارتباط و پیوند حقّی که از گوشت و خون کمک و یاری می‌جوید، و بر گوشت و خون تکیه دارد، نه این که بر سخنی تکیه کند که بر زبان می‌دود و بر آن می‌رود.

﴿ وَ هُوَ يَهْدِي ٱلسَّبِيلَ ﴾.

و او به راه راست راهنمائی می‌کند.

خدا به راه راست رهنمود و رهنمون می‌کند که متّصل به قانون اصیل فطرت است، قانون اصیلی که هیچ راه و روش دیگری که ساختار انسان است جای آن را نمی‌گیرد، راه و روشی که مردمان آن را با گفتارها و گفته‌هایشان می‌سازند، و با واژه‌ها و جمله‌های بدون مدلول و مفهوم بدان می‌پردازند. سخن حقّ و سخن فطرت که خدا آن را می‌گوید و در پرتو آن به راه راست رهنمود و رهنمون می‌فرماید، بر تمام گفتارها و گفته‌هایشان غلبه می‌کند و چیره می‌شود.

﴿ أُدْعُوهُمْ لِآبٰائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ ﴾.

آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است.

این عدالت و دادگری است که پسر به نام پدرش خوانده شود. عدالت و دادگری است با پدری که این پسر از تکّه گوشت زنده‌ای از پیکر او پدیدار آمده است و رشد و نموّ گرفته است. عدالت و دادگری است با پسری که نام پدرش را با خود حمل می‌کند، و از پدرش ارث می‌برد و برای پدرش به ارث می‌گذارد، و با پدرش همیاری و همکاری می‌کند و ادامهٔ زندگی پدرش بشمار است در پرتو وراثتهائی که در وجود او نهفته و نهان هستند، و پسر بیانگر ویژگیهای پدرش و ویژگیهای پدربزرگان و نیاکان خود می‌باشد. عدالت و دادگری در ذات خود است، عدالت و دادگری‌ای که هر چیزی را در جایگاه خود قرار می‌دهد و می‌گذارد، و هرگونه ارتباط و پیوندی را بر اصل سرشتی خود استوار و برقرار می‌سازد، و هیچ‌گونه مزیّتی را از پدر یا پسر سلب نمی‌کند و هدر نمی‌دهد. همان‌گونه هم بر پدرِ غیرحقیقی رنج و زحمت فرزندی را تحمیل نمی‌نماید، و به پدر غیرحقیقی مزایای فرزندی را نمی‌دهد، و بر غیر فرزند حقیقی هم رنج و زحمت فرزندی را تحمیل نمی‌کند و خیرات فرزندی را نیز بدو نمی‌دهد.

اسلام نظام و سیستمی است که مسؤولیّتها را در خانواده همسنگ و همطراز می‌کند و توازن می‌بخشد، و خانواده را بر پایه و اساس ثابت و دقیقی که از واقعیّت یاری و کمک می‌گیرد استوار و برقرار می‌گرداند. اسلام در عین حال بنای جامعه را بر قاعدهٔ حقیقی محکمی استوار و برقرار می‌گرداند چون در آن قاعده حقّ وجود دارد، و آن قاعده با واقعیّت فطری ژرفی مطابقت می‌نماید . . . هر سیستم و نظامی که

حقیقت سرشتی خانواده را نشناسد و نادیده بگیرد، سیستم و نظام ناموفّق و ضعیفی خواهد بود، و پایه‌های آن نابجا و نامیزان، و ارکان و اصول آن نادرست و دروغین است، و ممکن نیست که برجای بماند و به زندگی ادامه دهد.[1]

با توجّه به هرج و مرج موجود در روابط و پیوندهای خانواده در دورهٔ جاهلیّت، و همچنین با توجه به هرج و مرج جنسی در آن که سبب گردیده بود حسبها و نسبها آمیزهٔ یکدیگر شود، و در برخی مواقع پدران ناشناخته بمانند، اسلام سهل و ساده مسأله را حلّ و رو به راه کرده است ـ بدان هنگام که در صدد برگرداندن نظم و نظام به کانون خانواده است، و می‌خواهد نظام و سیستم اجتماعی براساس و پایهٔ اصلی خود استوار و برقرار گردد ـ وقتی که پدران حقیقی شناخته نمی‌شوند و هیچ‌گونه راهی برای شناسائی آنان در میان نیست، اسلام برای فرزندخواندگان مکانت و منزلتی در میان گروه مسلمانان مقرّر و مشخّص می‌دارد، مکانت و منزلتی که براساس برادری دینی و بر پایهٔ دوستی آئینی برجا و برپا می‌گردد:

﴿ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ ﴾.

اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند.

این ارتباط و پیوند، ارتباط و پیوند اخلاقی و احساسی است، و تعهّدات مشخّصی بر آن مترتّب نمی‌گردد، بسان تعهّدات ارث‌گذاری و ارث‌بری و ضمانت اجتماعی در کار پرداخت دیه‌ها ـ این تعهّدات هم تعهّدات حسب و نسب در پرداخت خونبها بود، همان‌گونه که این تعهّدات با فرزندخواندگی نیز پدید می‌آمد و لازم می‌گردید ـ این برادری دینی و دوستی آئینی بدان خاطر است که این‌گونه فرزندخواندگان پس از لغو ارتباط و پیوند فرزندخواندگی، بدون ارتباط و پیوند، در میان گروه مسلمانان به خود رها نشوند.

این نصّ قرآنی که می‌فرماید:

﴿ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ ... ﴾.

اگر هم پدران ایشان را نشناختید ....

حقیقت تزلزل را در جامعهٔ جاهلی، و حقیقت هرج و مرج در روابط و تماسهای جنسی را به تصویر می‌کشد. اسلام به چاره‌جوئی این هرج و مرج و آن تزلزل پرداخته است با پابرجا داشتن نظام و سیستم خانواده براساس فرزندی، و پابرجا داشتن نظام و سیستم جامعه براساس خانوادهٔ سالم.

بعد از تلاش و کوشش در شناسائی حسبها و نسبها و برگرداندن آنها به حقائق خودشان، در حالتهائی که مسلمانان نمی‌توانند به حسب و نسب صحیح دستیابی پیدا کنند و حسب و نسب واقعی را بشناسند، بر آنان گناهی نیست:

﴿ وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ؛ وَ لٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ ﴾.

هرگاه در این مورد اشتباه کردید (و مثلاً بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، به لغزش افتادید و به خطا رفتید) گناهی بر شما نیست. ولی آنچه را که دلتان می‌خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار می‌گوئید، گناه است و کیفر دارد).

این بزرگواری و گذشت برمی‌گردد به این که یزدان سبحان متّصف به رحمت و غفران است. چون رحیم و غفور است مردمان را با چیزی دچار مشکل و مشقّت نمی‌کند که از عهدهٔ آن برنمی‌آیند و نمی‌توانند آن را انجام بدهند:

﴿ وَ كَانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

پیوسته خدا آمرزگار و مهربان بوده و هست (و قلم عفو بر اشتباهات و لغزشها می‌کشد و شما را

۱- سیستم کمونیستی می‌کوشد که بنیاد خانواده را در ساختار جامعه انکار نماید. بدین منظور پیوسته دست و پا می‌زند و به تلاش مذبوحانهٔ خود ادامه می‌دهد. علی‌رغم ارکان و اصول رژیم مکتب فلسفی، فطرت در شوروی به مبارزه برخاسته است و کم‌کم سلطه پیدا می‌کند و خود را نشان می‌دهد. (مؤلّف) ... کاش مجاهد نستوه سیّد قطب زنده بود و هم اینک می‌دید که شوروی چگونه از هم پاشیده است. (مترجم)

می‌بخشد).

پیغمبر خدا ﷺ در کار ثبوت حسب و نسب و تکیهٔ مؤکّدانه بر آن بسی تأکید می‌فرمود و سختگیری می‌کرد. چون روشنی حسب و نسب یک امر جدّی در نظم و نظام و سر و سامان‌دهی اسلام است، اسلامی که همهٔ آثار تزلزل و نابسامانی جاهلی اجتماعی را باطل می‌گرداند. پیغمبر ﷺ کسانی را به ننگ کفر می‌ترساند که حقیقت حسب و نسب را کتمان کنند و پنهان دارند. ابن‌جریر گفته است: یعقوب پسر ابراهیم برایمان از ابن‌علیّه، و او از عیینه پسر عبدالرحمن، روایت کرده است و گفته است: ابوبکر رضی الله عنه گفته است خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ أُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ، فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ ﴾.

آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند.

(احزاب/۵)

من کسی هستم که پدرم شناخته نمی‌شود. پس من از زمرهٔ برادران دینی شما می‌باشم ... پدرم گفته است ـ سخن عیینه پسر عبدالرحمن است ـ: به خدا سوگند گمان می‌کنم اگر او می‌دانست که پدرش الاغی است خویشتن را بدو نسبت می‌داد. در حدیث آمده است:

(مَنِ ادَّعیٰ إِلیٰ غَيْرِ أَبِيهِ ـ وَ هُوَ يَعْلَمُ ـ إِلاّ كَفَرَ).

هرکس خویشتن را به غیر از پدرش نسبت دهد ـ در حالی که بداند که چنین نیست ـ قطعاً کافر می‌گردد.

این‌گونه سختگیریها با عنایت اسلام به حفظ خانواده و مصون داشتن آن از هرگونه شبهه‌ای و از هرگونه وصله‌ای، و با احاطهٔ خانواده با همهٔ اسباب و ابزار حفاظت و سلامت و استوار ماندن و توانمند بودن و پایداری خانواده، همگامی و همخوانی دارد. اسلام بدین وسیله می‌خواهد بنای محکم و سالم و پاک و پاکدامن جامعه را بر پایهٔ خانواده بنیاد کند و استوار و ماندگار بدارد.

✿

اسلام بعد از آن که سیستم فرزندخواندگی را باطل اعلام می‌کند، سیستم برادری را مقرّر می‌دارد. سیستم برادری یک رسم جاهلی نیست. بلکه سیستمی است که اسلام پس از هجرت آن را پدید آورد، به خاطر رویاروی شدن با حالت مهاجرانی که اموال و اهل و عیال خود را در مکّه رها کرده بودند. همچنین به خاطر حالتی که میان مسلمانان در خود مدینه پدید آمد، مسلمانانی که میان ایشان و میان خانواده‌هایشان به سبب اسلام آوردنشان گسیخته بود و به ترک آنان گفته شده بود . . . همراه با قانون برادری، امر سرپرستی همگانی پیغمبر ﷺ و مقدّم داشتن امر سرپرستی او بر جملگی سرپرستیهای حسب و نسب ذکر می‌شود. بعد از آن مادریِ روانی میان همسران پیغمبر ﷺ و میان همگی مؤمنان بیان می‌گردد:

﴿ أَلنَّبِيُّ أَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ، وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ؛ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلیٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ. إِلاّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلیٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً. كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴾.

پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویّت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدّم بر اراده و خواست ایشان است) و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند (و باید احترام مادری آنان را از نظر به دور نداشت، و یکایک ایشان را بزرگ و ارجمند شمرد). و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویّت بیشتری برخوردارند)، (و پیمان مؤاخات و برادری موجب ارث نمی‌باشد). مگر این که بخواهید در حقّ دوستان خود کار نیکی انجام دهید (و از طریق وصیّت، مقداری برای آنان به ارث بگذارید و بدیشان خوبی کنید، که این عمل مانعی ندارد). این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرّر است (و

تغییر و تبدیلی نمی‌شناسد).

مهاجران از مکّه به مدینه هجرت کردند. همه چیز خود را پشت سر خود بجای گذاشتند. آئین خود را به سوی خدا گریز دادند و بردند. عقیدهٔ خویش را بر روابط و پیوندهای خویشاوندی، اندوخته‌های مالی، اسباب و ابزار زندگی، خاطره‌ها و یادمانهای کودکی و جوانی، و بر دوستیها و محبّتهای یاران و دوستان ترجیح و برتری دادند. تنها و تنها عقیدهٔ خود را نجات دادند، و از هر چیز جز آن دست برداشتند و دست کشیدند. با انجام چنین هجرتی و آن هم بدین شیوه و بدین‌گونه که از هر چیز قیمتی و گرانبها برای جانها دست کشیدن و دست شستن، از جمله از اهل و عیال و همسر و فرزند خود بریدن و به ترک ایشان گفتن، مثال زندهٔ واقعی و عملی در زمین است برای پیاده کردن عقیده به صورت کامل خود، و چیره و پیروز کردن عقیده بر دل، به شکلی که در دل محلّی برای غیر عقیده برجای نماند، و مثال زندهٔ واقعی و عملی است بر اتّحاد شخصیّت بشریّت برای تصدیق کردن و راست گرداندن فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ مَا جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است.

همچنین در مدینه چیز دیگری شبیه این، به گونهٔ دیگری روی داد. افرادی از اهل مدینه ایمان آوردند، و افرادی نیز بر شرک ماندگار شدند. بدین سبب پیوند اینان و آنان گسیخت و خویشاوندی برجای نماند. به هر حال تفرقه و تزلزلی در روابط خانوادگی به ظهور رسید، و بالاتر از آن تفرقه و تزلزلی در ارتباطات اجتماعی روی داد.

جامعهٔ اسلامی هنوز نوپا بود. دولت اسلامی که تازه پدیدار آمده بود به یک اندیشهٔ چیره بر نفس نزدیک‌تر بود تا به یک نظام و سیستم حکومتی که بر اوضاع و احوال مقرّر و معیّن متّکی است.

در اینجا موجی از جذر و مدّ روانیِ عقیدهٔ جدید بالا گرفت، موجی که همهٔ عواطف و احساسات را، و همهٔ اوضاع و احوال و آداب و رسوم را، و همهٔ پیوندها و ارتباطها را فراگرفت و تحت جاذبهٔ خود قرار داد، تا تنها عقیده را رابطه‌ای سازد که دلها را به یکدیگر پیوند دهد، و در عین حال افراد و اشخاصی را به یکدیگر مرتبط و متّحد سازد که از تنه‌های سرشتی خانواده و قبیله بریده‌اند، و عقیده برجای خون و نسب بنشیند، و جایگزین مصلحت و دوستی و نژاد و زبان گردد، و این افراد و اشخاص داخل دائرهٔ اسلام را آمیختهٔ همدیگر سازد، و از آنان یک مجموعهٔ حقیقی و متّحد و متّصل و سازگار و همیار و همکار و ضامن امور اجتماعی یکدیگر را تشکیل دهد، نه با بندها و ماده‌های قانونگذاری، و نه با دستورات و اوامر دولتی، ولیکن با یک انگیزهٔ داخلی و با یک جذر و مدّ روانی و با یک طوفان بینش درونی که بر همهٔ چیزهائی که مردمان در زندگی خویش بدان عادت گرفته‌اند و خویگر شده‌اند، برتری گیرد و فراتر رود. گروه مسلمانان بر این پایه و اساس برپا و برجا گردیدند، به گونه‌ای که همچون گروهی امکان نداشت که بر نظم و نظام بخشیدن و سر و سامان دادن دولت، و قدرت و قوّت اوضاع و احوال پدیدار و نمودار شوند و پا به عرصهٔ وجود گذارند.

مهاجران به نزد برادران انصار خود آمدند، انصاری که پیش از ورود مهاجران، خانه و کاشانه را آماده کرده و ایمان آورده بودند. انصار از مهاجران در خانه‌هایشان و بلکه در دلهایشان پذیرائی کردند، و در اموال خود ایشان را شرکت دادند، و در پناه دادن آنان به مسابقه پرداختند، و تا بدانجا در پذیرائی از ایشان و خدمت بدیشان بر یکدیگر سبقت گرفتند که هر مهاجری که به خانهٔ یک انصاری می‌رفت به قید قرعه می‌توانست بدانجا برود و مهمان آنجا بشود! زیرا تعداد مهاجران کم‌تر از شمارهٔ انصار مشتاق پناه دادن و پذیرائی کردن بود. انصار مهاجران را در همه چیز خود با رضایت درون و با طیب خاطر و با شادی و شادمانی حقیقی و زدوده از بخل فطری، و همچنین پاک از لاف و گزاف و

تکبّر و ریا و خودنمائی، شریک کردند!
پیغمبر خدا ﷺ میان مردان مهاجر و مردان انصار برادری برقرار کرد. این برادری پیوند شگفت و کمیابی در تاریخ ضمانت اجتماعی در میان یاران و طرفداران عقائد بود. این برادری به منزلۀ برادری خونی پدیدار و پایدار گردید، و ارث‌گذاری و ارث‌بری و تعهّدات و وظائف دیگری را شامل می‌شد که تنها از پیوند حسب و نسب مایه می‌گرفت و پدید می‌آمد، از قبیل: دیه‌ها و خونبهاها و جز آنها.
جذر و مدِّ روانی در این باره تا نوک قلّۀ بلند اوج گرفت. مسلمانان این ارتباط و پیوند نوین را بسی جدّی گرفتند ـ همان‌گونه که کارشان در هر چیزی که اسلام برای آنان با خود به ارمغان می‌آورد جدّی بود، و ایشان آن را جدّی می‌گرفتند ـ این جذر و مدّ در پدید آوردن و برپای داشتن جامعۀ اسلامی و گسترش آن، بسان دولت مقتدر و قانون مستقرّ و اوضاع مسلّمی، و بلکه بالاتر و والاتر از آن هم بود. این کار برای حفاظت و صیانت این گروه نوخاسته، و برای اتّحاد و اتّفاق آنان در همچون شرائط و ظروف استثنائیِ درهم تنیده‌ای که پدیدار گردیده بود، لازم می‌نمود و ضرورت داشت.
چنین جذر و مدِّ روانی برای پدید آوردن هر گروهی که با همچون شرائط و ظروفی رویاروی شوند، لازم و ضروری است، تا بدان هنگام که دولت مقتدر و پابرجائی و قانون مستقرّ و اوضاع مسلّمی ایجاد می‌شود و می‌تواند تضمینهای استثنائی برای ادامۀ حیات چنین گروهی، و رشد و نموّ همچون جماعتی، و حمایت و حفاظت از آن فراهم می‌آید و پدیدار می‌گردد. این کار تا بدانجا ضروری است که احوال و اوضاع طبیعی نمودار و برقرار می‌شود.
اسلام با وجود پیدا کردن با چنان جذر و مدِّ روانی، و برجای داشتن سرچشمه‌های آن در دل، در حالت پیوسته باز و همیشه جوشان و خروشان، و دائماً آمادۀ بردمیدن و فوّاره زدن، امّا با این وجود، اسلام حریصانه و آزمندانه می‌خواهد بنای خود را بر پایۀ تاب و توان عادی و معمولی نفس بشری برپای دارد، نه بر پایۀ فوریّتهای استثنائی که نقش خود را در دوره‌های استثنائی بازی می‌کنند، سپس جای خود را به حالت طبیعی و به نظم و نظام عادی می‌سپارند، هر زمان که دورۀ ضروری خاصّ آنها به پایان آمد.
بدین خاطر است که قرآن مجید به مجرّد این که احوال و اوضاع در مدینه پس از جنگ بدر تا اندازه‌ای استقرار پذیرفت، و اسباب و ابزار معقول و بخردانه برای معاش پدیدار آمد، و به دنبال اعزام گروه‌های رزمی پس از جنگ بدر کبری، و به‌ویژه بعد از این که مسلمانان بنی‌قینقاع را بیرون راندند و اموال ایشان را به غنیمت گرفتند، هزینۀ زندگی تا اندازه‌ای تأمین گردید . . . قرآن مجید به محض وفور این تضمینهای اجتماعی، سیستم برادری را از لحاظ تعهّداتی که از ناحیۀ خون و حسب و نسب پدیدار و نمودار نمی‌گردد الغاء و باطل کرد، ولی برادری را از ناحیۀ عواطف و احساسات و افکار برجای گذاشت و باقی نگاه داشت، تا دیگر باره به کار بپردازد و به کار آید هر وقت که ضرورت مقتضی گردد. سائر کارهای دیگر آن را به حالت عادی و وضع طبیعی خود در میان گروه اسلامی برگرداند. از جمله ارث‌گذاری و ارث‌بری و ضمانت دیه و تضمین خونبها را به خویشاوندی خون و حسب و نسب واگذاشت، همان‌گونه که این امر در کتاب قدیم خدا و در قانون طبیعی او اصلی از اصول است:
﴿ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً. كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴾.
و خویشاوندان نسبت به همدیگر (از نظر ارث بردن بعضی از بعضی) از مؤمنان و مهاجران، در کتاب یزدان (قرآن) از اولویّت بیشتری برخوردارند) (و پیمان مؤاخات و برادری موجب ارث نمی‌باشد). مگر این که بخواهید در حقّ دوستان خود کار نیکی انجام دهید (و از طریق وصیّت، مقداری برای آنان به ارث

بگذارید و بدیشان خوبی کنید، که این عمل مانعی ندارد). این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرّر است (و تغییر و تبدیلی نمی‌شناسد).

در همان زمان ولایت عامهٔ پیغمبر ﷺ را مقرّر می‌دارد. این ولایت بر خویشاوندی خونی مقدّم‌تر است، بلکه از خویشاوندی خودی هم مهم‌تر و جلوتر است!:

﴿ اَلنَّبِيُّ أَوْلىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ ﴾.

پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویّت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدّم بر اراده و خواست ایشان است).

مادرِی روانی همسران پیغمبر ﷺ را نیز برای جملگی مؤمنان مقرّر و معیّن می‌دارد:

﴿ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ ﴾.

و همسران پیغمبر، مادران مؤمنان محسوبند (و باید احترام مادری آنان را از نظر به دور نداشت، و یکایک ایشان را بزرگ و ارجمند شمرد).

ولایت پیغمبر ﷺ ولایت عامه‌ای است که شامل خطّ سیر برنامهٔ زندگی به تمام و کمال می‌گردد. کار و بار مؤمنان در زندگی به پیغمبر ﷺ واگذار گردیده است و آنان حقّ ندارند جز چیزی برگزینند و بخواهند مگر آنچه را که او در پرتو وحی پروردگار بدو برمی‌گزیند و می‌خواهد:

(لاٰ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّىٰ يَكُونَ هَوٰاهُ تَبَعاً لِمٰا جِئْتُ بِهِ).

هیچ‌یک از شما مؤمن بشمار نمی‌آید تا خواست او پیرو چیزی نگردد که آن را با خود آورده‌ام.

این ولایت شامل افکار و احساسات ایشان نیز می‌گردد. ذات او ﷺ باید عزیزتر برای آنان از خودشان باشد. نباید خویشتن را بر او ترجیح دهند، و نباید به خویشتن بیش از او عشق بورزند. در دلهایشان کسی یا چیزی نباید مقدّم بر ذات او شود. در حدیث صحیح آمده است:

(وَالَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لاٰ يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ مٰالِهِ وَ وَلَدِهِ وَالنّٰاسِ أَجْمَعِينَ).

بدان کسی سوگند که جان من در دست قدرت او است، هیچ یک از شما مؤمن بشمار نمی‌آید تا من در پیش او عزیزتر و محبوب‌تر از خودش و از دارائیش و از فرزندش و از جملگی مردمان نباشم.

باز هم در حدیث صحیح آمده است که عمر رضی‌الله‌عنه گفت: ای پیغمبر خدا، به خدا سوگند که تو برای من عزیزتر و گرامی‌تر از همه چیز هستی مگر از خودم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لاٰ يا عُمَرُ حَتّىٰ أَكُونَ أَحَبَّ إِلَيْكَ مِنْ نَفْسِكَ).

نه، ای عمر، (تو مؤمن بشمار نمی‌آئی) تا من برای تو از خود تو عزیزتر و گرامی‌تر نباشم.

عمر گفت: ای پیغمبر خدا به خدا سوگند تو برای من از همه چیز حتّی از خودم نیز عزیزتر و گرامی‌تر می‌باشی. پیغمبر ﷺ فرمود:

(اَلْآنَ يا عُمَرُ).

هم اینک (مؤمن بشمار می‌آئی) ای عمر.

این امر واژه‌ای نیست که گفته شود و بس. بلکه این امر مرتبهٔ والائی است که دل بدان نمی‌رسد مگر با یک پسودهٔ خدائی مستقیمی که دریچهٔ دل را رو به روی این افق بالای درخشان و رخشان باز می‌کند، افقی که در آنجا دل از جاذبهٔ خویشتن و عشق بدان که پیچها و زوایای پیکرش را فراگرفته است می‌پیراید و خویشتن را فراموش می‌نماید. چه انسان خود را دوست می‌دارد و هر چیزی را دوست می‌دارد که متعلّق به خودش باشد بالاتر از آنچه تصوّر می‌کند و بالاتر از آنچه درک و فهم می‌نماید. همین که چیزی شخصیّت او را کم‌ترین خدشه‌ای برساند و به عظمت و عزّت او ناچیزترین لطمه‌ای وارد گرداند، ناگهانی برمی‌جهد و به هیجان درمی‌آید، انگار مار او را نیش زده است! احساس می‌کند این پسوده نیش و گزش دارد و در برابر آن نمی‌تواند آرام بگیرد و خویشتن را نگاه دارد. اصلاً حبّ ذات و عشق به خویشتن در وجود انسان ریشه

دوانده است و به ژرفاهای پیکرش خزیده است! انسان خود را برای قربانی نمودن و فدا کردن زندگی و همهٔ وجودش تمرین می‌دهد و آماده می‌کند، ولی برای او سخت و ناگوار است که خود را تمرین بدهد و آماده بکند برای پذیرش چیزی که به شخصیّت او مربوط گردد و آن را برای شخصیّت خود حقارت بداند، یا عیبی و ننگی برای یکی از خصوصیّات آن بشمارد، یا انتقادی از سیمائی و نشانه‌ای از سیماها و نشانه‌های شخصیّت خویش محسوب نماید، و یا چیزی را نقص و کاستی برای صفتی از صفات آن به حساب آورد. هرچند که صاحب آن شخصیّت گمان برد بدان چیزها اهمیّت نمی‌دهد و از آنها اصلاً متأثّر نمی‌گردد و سوزش و کنشی نخواهد داشت. غلبه کردن و چیره شدن بر این عشق عمیق خودپرستی تنها واژه‌ای نیست که با زبان گفته شود. بلکه ـ همان‌گونه که گفتیم ـ درجهٔ والا و افق بالائی است که دل نمی‌تواند بدان برسد، مگر با یک پسودهٔ آسمانی، یا تلاش و کوشش زیاد و تمرین همیشگی و بیداری مستمرّ و رغبت مخلصانه‌ای که یاری خدا و مساعدت او را به دنبال دارد. این هم جهاد اکبر است همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است و آن را چنین نامیده است. این بس که عمر ـ که عمر است ـ در این پسوده به توجّه دادن پیغمبر ﷺ نیاز پیدا می‌کند، و آن پسوده چنین دل پاکی را بازمی‌گرداند و گشایش می‌بخشد.

ولایت عامهٔ پیغمبر ﷺ تعهّدات و وظائف و تکالیف مؤمنان را نیز دربر می‌گیرد. در حدیث صحیح آمده است:

(مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلاَّ وَ أَنَا أَوْلَی النَّاسِ بِهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ. إقْرَأُوا إنْ شِئْتُمْ: «اَلنَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ». فَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ تَرَکَ مَالاً فَلْيَرِثْهُ عَصَبَتُهُ مَنْ كَانُوا. وَ إِنْ تَرَکَ دَيْناً أَوْ ضَيَاعاً فَلْيَأْتِنِي فَأَنَا مَوْلاهُ).

هیچ مؤمنی وجود ندارد مگر این که من برای او از همهٔ مردمان در دنیا و آخرت اولویّت بیشتری دارم و نزدیک‌تر بدو هستم. اگر می‌خواهید (این را در قرآن) بخوانید: «پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویّت بیشتری دارد». پس هر مؤمنی که (بمیرد و از خود) دارائی و ثروتی بجای گذارد، نزدیکانش از او ارث می‌برند، هرکس که باشند. و اگر قرضی و وامی یا اهل و عیالی از خود بجای گذارد (که فقیر و نادار باشند) به پیش من بیایند (تا کمک و یاریشان نمایم). چه من سرپرست او هستم (و ولایت او را دارم).

معنی آن این است که پیغمبر ﷺ عوض او آن قرض و وام را پرداخت می‌فرماید، وقتی که او مرده است و دارائی و ثروتی از خود بجای نگذاشته است که قرض و وام از آن پرداخت شود و بسنده باشد. همچنین پیغمبر ﷺ بعد از او عهده‌دار فرزندانش می‌گردد اگر کوچک باشند، و هزینهٔ اهل و عیالش را می‌پردازد.

در غیر این مورد، زندگی بر اصول و ارکان طبیعی خود استوار و برقرار می‌گردد، و به جذر و مدّ عالیِ روانی نیازی پیدا نمی‌کند، و به جوش و خروش احساسیِ استثنائی احتیاجی نخواهد داشت. روابط و پیوندهای مودّت و محبّت در میان دوستان و خویشان بعد از الغاء قانون برادری و رسم اخوّت، به حال خود باقی و ماندگار می‌ماند. این را نیز باید گفت که دوستی می‌تواند برای دوست خود وصیّت بکند پس از مرگش چیزی بدو داده شود، یا در زمان حیات خود چیزی بدو عطاء نماید:

﴿ إِلاَّ أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفاً ﴾.

مگر این که بخواهید در حقّ دوستان خود کار نیکی انجام دهید (و از طریق وصیّت، مقداری برای آنان به ارث بگذارید و بدیشان خوبی کنید، که این عمل مانعی ندارد).

همگی این مقرّرات را به دستاویز نخستین محکم می‌بندد، و مقرّر می‌دارد که اراده و خواست خدا است که این را در کتاب قدیم خود پیشاپیش ثبت و ضبط فرموده است:

﴿ كَانَ ذٰلِکَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً ﴾.

این (حکم توارث خویشاوندان) در کتاب (قرآن) مکتوب و مقرّر است (و تغییر و تبدیلی نمی‌شناسد).

دلها آرام می‌گیرند و اطمینان پیدا می‌کنند، و به اصل بزرگی چنگ می‌زنند که هرگونه قوانین و مقرّرات و تنظیمات و تشکیلاتی بدان برمی‌گردد و با آن ارزیابی می‌شود.

بدین وسیله زندگی بر اصول طبیعی خود استقرار می‌پذیرد، و به آرامی و آسانی و سازگاری به پیش می‌رود و جریان می‌یابد. دیگر زندگی بسته و آویزهٔ افقهائی نمی‌گردد که به طور عادی و معمولی بدان نمی‌رسد مگر در اوقات استثنائی محدودی که در زندگانی گروه‌ها و افرادی پیش می‌آید.

آن‌گاه اسلام چنان سرچشمهٔ جوشان و خروشانی را باقی می‌گذارد تا هر زمان که ضرورتی پیش آمد و ناگهانی حادثه‌ای روی داد در زندگانی گروه مسلمانان، آمادهٔ جوشیدن و خروشیدن باشد.



به مناسبت چیزی که در کتاب خدا نوشته شده است، و اراده و مشیّت خدا بر آن رفته است و پیشی گرفته است، تا قانونِ باقی و ماندگاری، و برنامهٔ مستمرّ و بر دوامی گردد، به پیمان یزدان با پیغمبران به طور عامّ، و با پیغمبر ﷺ و انبیاء اولوالعزم به طور خاصّ اشاره می‌کند. با آنان بر سر حمل امانت این برنامه، استقامت بر آن، تبلیغ و رساندن آن به مردمان، و پای‌بندی بدان و اجراء آن در میان ملّتهائی که به سوی آنها فرستاده شده‌اند، پیمان می‌بندد، تا مردمان در برابر هدایت و ضلالت و ایمان و کفر خود مسؤول بوده و مورد پرسش قرار گیرند، بعد از آن که به وسیلهٔ تبلیغ پیغمبران علیهم‌السلام حجّت و برهانی برایشان نماند:

﴿ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ، وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ؛ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً. لِيَسْأَلَ ٱلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ، وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

(یادآور شو) هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم و همچنین از تو و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم، (آری!) از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم (که در ادای مسؤولیّت تبلیغ رسالت، و دعوت مردم به خداشناسی و یکتاپرستی کوتاهی نکنند). هدف این است که خداوند از راستکاری و راستگوئی افراد راستکار و راستگو پرسش کند (و پاداش نیک آنان را بدهد)، و خداوند عذاب دردناکی برای کافران آماده ساخته است.

این پیمان، پیمان یگانهٔ مستمرّی از زمان نوح علیه‌السلام تا زمان خاتم پیغمبران ﷺ است. پیمان یگانه‌ای، و برنامهٔ یگانه‌ای، و امانت یگانه‌ای است که پیغمبری از پیغمبر دیگری دریافت می‌دارد و تحویل می‌گیرد و آن پیغمبر آن را به پیغمبر بعد از خود تحویل می‌دهد.

﴿ وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ ٱلنَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ ﴾.

(یادآور شو) هنگامی را که از پیغمبران پیمان گرفتیم.

آن‌گاه به ارمغان آورندهٔ قرآن مجید، و با خود به ارمغان آورندهٔ دعوت همگانی برای همهٔ جهانیان را تخصیص می‌دهد:

﴿ وَ مِنْكَ ﴾.

و از تو.

سپس به سوی پیغمبران اولوالعزم برمی‌گردد و می‌گراید. پیغمبران اولوالعزم کسانیند که بزرگ‌ترین رسالتها را ـ پیش از واپسین رسالت ـ با خود به ارمغان آورده‌اند:

﴿ وَ مِنْ نُوحٍ وَ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَى ٱبْنِ مَرْيَمَ ﴾.

و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم پیمان گرفتیم.

روند قرآنی پس از ذکر صاحبان پیمان، به توصیف خود پیمان برگشته است:

﴿ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقاً غَلِيظاً ﴾.

از آنان پیمان محکم و استواری گرفتیم.

توصیف پیمان با واژهٔ «غَلِیظ: سخت و استوار» اشاره به اصل واژگانی لفظ غلیظ در پیمان مراد بوده است. غلیظ به ریسمان تافته و تابیده می‌گویند، و برای عهد و پیمان و پیوند و ارتباط به صورت استعاره به کار رفته است. واژهٔ غلیظ از دیگر سو برای مجسّم و محسوس نشان دادن چیز معنوی به کار برده شده است،

و از این جانب هم بر پیامی می‌افزاید کـه بـه ذهـن و شعور دارد . . . این پیمان، پیمان متین و محکمی است. پیمانی است که میان خدا و برگزیدگان بندگانش انبیاء بسته شده است. مبنی بر این که پیغمبران باید وحی خدا را دریافت دارند، و از جانب خـدا آن را بـه مـردمان برسانند، و با امانت و استقامت بر راسـتای آن پـیمان ماندگار و پایدار بمانند.

﴿ لِيَسْأَلَ ٱلصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ ﴾.

هدف این است که خداوند از راسـتکاری و راسـتگوئی افراد راستکار و راسـتگو پـرسش کـند (و پـاداش نـیک آنان را بدهد).

صادقین مؤمنان هستند. آنان کسانیند که سخنان راست گفته‌اند، و عقیدهٔ راست را پذیرفته‌اند و گردن نهاده‌اند. امّا جز ایشان دروغگو بشمار می‌آیند. زیرا معتقد بـه باطل هستند و سخن باطل می‌گویند. بدین سبب ایـن توصیف دلالت و معنی و اشاره و الهام خود را دارد. از صادقان دربـارهٔ صـدق آنـان پـرسش کـردن در روز قیامت، بدان می‌ماند که آموزگار از دانش‌آموز خوب و پیروز خود از پاسخهائی که داده است و در پرتو آنـها موفّق گردیده است و برتری پیدا کرده است پرسش کند در جلو کسانی که به جشـن نـتائج امـتحانات دعـوت شده‌اند. همچون پرسشی از یک سو برای بزرگداشت و احترام است، و از دیگر سو اعلان و اعلام در حـضور همگان، و بیان اسـتحقاق، و سـتودن و تـعریف کـردن کسانی است که سزاوار بزرگداشت و احـترام در روز بزرگ قیامت گردیده‌اند!

و امّا غیر صادقین، کسانیند که عـقیدهٔ بـاطل را گـردن نهاده‌اند و پذیرای آن گردیده‌اند، و سخن دروغ دربارهٔ بزرگ‌ترین مسأله گفته‌اند، مسأله‌ای که در آن راست یا دروغ گفته می‌شود، و آن مسألهٔ عقیده است. اینان سزا و جزای دیگری دارند که برایشان حاضر و آماده است، و در انتظار آنان است:

﴿ وَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

و خداوند عذاب دردناکی بـرای کـافران آمـاده سـاخته است.

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱذْكُرُوا۟ نِعْمَةَ ٱللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَآءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿٩﴾ إِذْ جَآءُوكُم مِّن فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ ٱلْأَبْصَـٰرُ وَبَلَغَتِ ٱلْقُلُوبُ ٱلْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِٱللَّهِ ٱلظُّنُونَا۠ ﴿١٠﴾ هُنَالِكَ ٱبْتُلِىَ ٱلْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا۟ زِلْزَالًا شَدِيدًا ﴿١١﴾ وَإِذْ يَقُولُ ٱلْمُنَـٰفِقُونَ وَٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مَّا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ إِلَّا غُرُورًا ﴿١٢﴾ وَإِذْ قَالَت طَّآئِفَةٌ مِّنْهُمْ يَـٰٓأَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَٱرْجِعُوا۟ ۚ وَيَسْتَـْٔذِنُ فَرِيقٌ مِّنْهُمُ ٱلنَّبِىَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِىَ بِعَوْرَةٍ ۖ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴿١٣﴾ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِم مِّنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا۟ ٱلْفِتْنَةَ لَـَٔاتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا۟ بِهَآ إِلَّا يَسِيرًا ﴿١٤﴾ وَلَقَدْ كَانُوا۟ عَـٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ مِن قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ ٱلْأَدْبَـٰرَ ۚ وَكَانَ عَهْدُ ٱللَّهِ مَسْـُٔولًا ﴿١٥﴾

قُل لَّن يَنفَعَكُمُ ٱلْفِرَارُ إِن فَرَرْتُم مِّنَ ٱلْمَوْتِ أَوِ ٱلْقَتْلِ وَإِذًا لَّا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٦﴾ قُلْ مَن ذَا ٱلَّذِى يَعْصِمُكُم مِّنَ ٱللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوٓءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ۚ وَلَا يَجِدُونَ لَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿١٧﴾ ۞ قَدْ يَعْلَمُ ٱللَّهُ ٱلْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ وَٱلْقَآئِلِينَ لِإِخْوَٰنِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ۖ وَلَا يَأْتُونَ ٱلْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٨﴾ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ۖ فَإِذَا جَآءَ ٱلْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَٱلَّذِى يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَإِذَا ذَهَبَ ٱلْخَوْفُ سَلَقُوكُم بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى ٱلْخَيْرِ ۚ أُو۟لَـٰٓئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا۟ فَأَحْبَطَ ٱللَّهُ أَعْمَـٰلَهُمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿١٩﴾ يَحْسَبُونَ ٱلْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا۟ ۖ وَإِن يَأْتِ ٱلْأَحْزَابُ يَوَدُّوا۟ لَوْ أَنَّهُم بَادُونَ فِى ٱلْأَعْرَابِ يَسْـَٔلُونَ عَنْ أَنۢبَآئِكُمْ ۖ وَلَوْ كَانُوا۟ فِيكُم مَّا قَـٰتَلُوٓا۟ إِلَّا قَلِيلًا ﴿٢٠﴾ لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِى رَسُولِ ٱللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلْيَوْمَ ٱلْـَٔاخِرَ وَذَكَرَ ٱللَّهَ كَثِيرًا ﴿٢١﴾ وَلَمَّا رَءَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلْأَحْزَابَ قَالُوا۟ هَـٰذَا مَا وَعَدَنَا ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ وَصَدَقَ ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥ ۚ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّآ إِيمَـٰنًا وَتَسْلِيمًا ﴿٢٢﴾

مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا۟ مَا عَٰهَدُوا۟ ٱللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَىٰ نَحْبَهُۥ وَمِنْهُم مَّن يَنتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا۟ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾ لِّيَجْزِىَ ٱللَّهُ ٱلصَّٰدِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ إِن شَآءَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿۲۴﴾ وَرَدَّ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا۟ خَيْرًا وَكَفَى ٱللَّهُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلْقِتَالَ وَكَانَ ٱللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا ﴿۲۵﴾ وَأَنزَلَ ٱلَّذِينَ ظَٰهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ ٱلْكِتَٰبِ مِن صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِى قُلُوبِهِمُ ٱلرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا ﴿۲۶﴾ وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَٰرَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُمْ وَأَرْضًا لَّمْ تَطَـُٔوهَا وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۷﴾

در گیر و دار زندگی و در کشاکش حوادث، شخصیّت مسلمان ساخته می‌شد. روز به روز و رخدادی در پی رخدادی، این شخصیّت پخته می‌گردید و رشد و نموّ پیدا می‌کرد. گروه مسلمانان از همچون شخصیّتهایی تشکیل می‌گردید و با ارکان و اصول ویژهٔ خود، و با ارزشها و معیارهای خاصّ خویش، و با قالب و سیمای ممتاز و جدا از سائر گروه‌ها ظهور پیدا می‌کرد و پای به عرصهٔ وجود می‌نهاد.

حوادث با گروه مسلمانان سختگیری می‌کرد و بر ایشان سخت می‌تاخت تا بدانجا که گاهی به درجهٔ فتنه، یعنی ذوب کردن می‌رسید، بسان ذوب کردن طلا که غل و غش را از عنصر اصلی جدا می‌کند و سره می‌نماید. همین‌گونه هم حوادث مسلمانان را در بوتهٔ آزمایش گداخته می‌کرد و حقائق درونها و گوهرهای آنها را جدا می‌ساخت و خس و خاشاک راکنار می‌انداخت، و دیگر آمیزه‌ای نمی‌ماند تا ارزش آن مجهول و ناپیدا بماند.

قرآن مجید نازل می‌گردید در گیر و دار آزمونها و آزمایشها و یا پس از پایان گرفتن آنها. حوادث را به تصویر می‌کشید، و پرتوهائی بر پیچ و خمها و گوشه و کنارها می‌انداخت، بدین وسیله موضعگیریها و موقعیّتها و اندیشه‌ها و احساسها و نیّتها و دلها و درونها پدیدار و نمودار می‌گردید. سپس دلها را که در پرتو نور جلوه‌گر می‌آمدند و لخت و عریان از هرگونه جامه و پرده‌ای آشکار می‌گردیدند، مخاطب قرار می‌داد، و جایگاه‌های متأثّر شدن و پاسخ گفتن را می‌پسود و لمس می‌نمود، و روز به روز، و رخدادی پس از رخدادی آن دلها را تربیت می‌کرد، و تأثیرپذیریها و پاسخگوئیهای آنها را برابر برنامه‌ای که می‌خواست نظم و ترتیب می‌داد.

مسلمانان بدین قرآن واگذار و رها نگشته‌اند تا اوامر و نواهی و مقرّرات و قوانین و رهنمودها و رهنمونها را یکجا برایشان نازل کند و بیاورد. بلکه خداوند مسلمانان را با تجربه‌ها و آزمایشها و بلاها و مصیبتها گرفتار می‌کند و امتحان می‌نماید. خدای بزرگوار می‌دانسته است که این آفریدهٔ بشری، ساختار سالمی پیدا نمی‌کند، و چنان که باید ساخته نمی‌شود، و به گونهٔ صحیح و درستی پخته و رسیده نمی‌گردد، و بر راستای برنامه‌ای راست و روان نمی‌ایستد، مگر با آن نوع از تربیت تجربی عملی‌ای که در گیر و دار زندگی و در کشاکش حوادث در میان دلها به کند و کاو می‌پردازد، و در داخل اعصاب به نقش و نگار می‌نشیند، و از جانها چیزهائی می‌گیرد و به جانها چیزهائی می‌دهد . . . قرآن نازل می‌گردید تا برای این جانها پرده از حقیقت و معنی چیزی بردارد که رخ می‌داد، و این دلها را رهنمود و رهنمون گرداند، دلهائی که در آتش بوتهٔ آزمایش ذوب می‌گردیدند، و با گرمی آزمون، داغ و تافته می‌شدند، و شایان راه، و آمادهٔ ساختن می‌گردیدند!

این دوره واقعاً دورهٔ شگفتی است، دوره‌ای که مسلمانان آن را در قید حیات پیغمبر ﷺ می‌گذراندند، و دورهٔ تماس آسمان با زمین بود. آسمان مستقیماً و آشکارا با زمین تماس می‌گرفت، و این تماس در حوادث و رخدادها و در واژه‌ها و جمله‌ها جلوه‌گر می‌آمد. این دوره، زمانی بود که هر مسلمانی که به شب می‌رسید احساس می‌کرد که چشم خدا حرکات او را می‌پاید، و گوش خدا سخنان او را

می‌شنود، و هر واژه و هر حرکت او، و بلکه هر اندیشه و هر نیّت او، بامدادان برای مردمان روشن و آشکار می‌گردد، و قرآن دربارهٔ او بر پیغمبر خدا ﷺ نازل می‌گردد و از او سخن می‌گوید. این دوره، زمانی بود که هر مسلمانی رابطهٔ مستقیم خود را با پروردگار خود احساس می‌کرد. هرگاه کار مهمّی برای او پیش می‌آمد، یا مشکلی گریبانگیرش می‌گردید، انتظار می‌کشید که درهای آسمان فردا یا پس فردا گشوده شود و حلّ مشکل او از آن درها نازل گردد، و فتوائی دربارهٔ کارش، و داوری و قضاوتی راجع بدو از آسمان در رسد. این دوره، زمانی بود که یزدان سبحان با همهٔ جلالت و عظمت خود شخصاً می‌فرمود: ای فلانی! تو خودت چنان گفتی، و چنان کردی، و چنین به دل راه دادی، و چنین اعلام و اعلان داشتی. این گونه باش، و آن گونه مباش . . . وای! چه کار هراسناک و شگفتی است! وای! چه اندازه ترسناک و شگرف است که خدا خطاب مشخّص خود را متوجّه فرد مشخّصی فرماید . . . آن فرد، و هرکه بر روی این زمین است، و هرچه در این زمین است، و سراسر این زمین، ذرّهٔ کوچکی در ملک و مملکت بزرگ خدای سترگ است!

واقعاً دورهٔ عجیبی بود. هرکس امروز آن دورهٔ عجیب را وارانداز کند، و رخدادها و موقعیّتهای آن را به تصوّر درآورد، او هرگز نمی‌تواند بفهمد آن دوره چگونه بوده است، دوره‌ای فراتر از هر خیالی و برتر از هر اندیشه‌ای است!

ولیکن یزدان منّان مسلمانان را بدین احساسها و ادراکها وانگذاشته است تا تنها و تنها این احساسها و ادراکها مسلمانان را تربیت کند، و شخصیّت اسلامی ایشان را پخته و آماده سازد. بلکه مسلمانان را با تجربه‌های عملی و واقعی، و با آزمایشها و آزمونهائی رویاروی و درگیر ساخته است که چیزهائی را از ایشان می‌گرفته است و چیزهائی را بدیشان می‌داده است، و همهٔ این کارها و بده و بستانها حکمت و فلسفه‌ای داشته است که خود از آنها آگاه است و بس. او بهتر از هر کسی با کسی و کسانی آشنا است که او و آنان را آفریده است، و او بسیار دقیق و بسیار آگاه است.

این فلسفه و حکمت سزاوار است بسی در جلو آن بایستیم و به درک و فهم آن بپردازیم و راجع بدان بیندیشیم و به تفکّر بنشینیم. حوادث زندگی و آزمایشها و آزمونهای آن را در پرتو عقل و ادراک و تدبیر و تفکیر وارانداز کنیم و وارسی نمائیم.



این بند از سورهٔ احزاب به شرح و بسط حادثه‌ای از حوادث بزرگی می‌پردازد که در تاریخ دعوت اسلامی پیش آمده‌اند، و در تاریخ گروه مسلمانان روی داده‌اند. این بند موقعیّتی از موقعیّتهای سخت امتحان را ترسیم می‌کند که جنگ احزاب است و در سال چهارم یا پنجم هجری درگرفته است، و برای امتحان این گروه نوپا، و برای امتحان همهٔ معیارها و ارزشها و انگاره‌ها و اندیشه‌های ایشان بوده است. اگر دربارهٔ این نصّ قرآنی بیندیشیم و پژوهش کنیم، و شیوهٔ عرضه کردن این نصّ را پیش چشم داریم، و اسلوب آن را در توصیف و تعقیب و ایستادن آن در برابر برخی از صحنه‌ها، حادثه‌ها، حرکتها، خاطره‌ها، اندیشه‌ها، و جلوه‌گر ساختن معیارها و ارزشها، و آشکار نمودن قانونها و سنّتها بنگریم، از همهٔ اینها متوجّه می‌شویم و می‌فهمیم که خدا چگونه این ملّت را با حوادث و القرآن در یک زمان تربیت می‌کرده است.

برای این که شیوهٔ ویژهٔ قرآن را در عرضه کردن و رهنمود نمودن درک و فهم کنیم، لازم است پیش از شروع به شرح و بسط نصّ قرآنی، روایت حادثه را با اختصار مناسبی بیان داریم بدان‌گونه که در کتابهای سیره و تاریخ زندگانی پیغمبر ﷺ آمده است، تا فرق بیان حوادث و وقائع از سوی یزدان سبحان، و بیان حوادث و وقائع از سوی مردمان، پدیدار آید.

از محمّد پسر اسحاق روایت شده است که با اسنادی که داشته است دربارهٔ گروه نخستین مسلمانان گفته است:

از جملهٔ چیزهائی که دربارهٔ جنگ خندق آمده است این

است که: گروهی از یهودیان، از قبیل: سلام پسر أبیّ حقیق نضری، حیی پسر أخطب نضری، کنانه پسر ابیّ حقیق نضری، هوذه پسر قیس وائلی، ابوعمّار وائلی، همراه گروهی از بنی‌نضیر، و جماعتی از بنی‌وائل، گروه‌ها و دسته‌های احزاب را بر ضدّ پیغمبر خدا ﷺ گردآوری و متّحد کردند. اینان به نزد طائفهٔ قریش در مکّه رفتند، و ایشان را به جنگ پیغمبر خدا ﷺ دعوت کردند و گفتند: ما با شما خواهیم بود تا او را ریشه‌کن و نابود می‌گردانیم. قریش بدیشان گفتند: ای گروه یهودیان، شما اهل کتاب پیشین هستید و از چیزی که ما با محمّد بر سر آن اختلاف داریم علم و آگاهی دارید، آیا آئین ما بهتر است یا آئین او؟ یهودیان بدیشان پاسخ دادند و گفتند: آئین شما بهتر از آئین او است، و شما برحق‌تر از او هستید. یزدان بزرگوار دربارهٔ این گروه از یهودیان در قرآن چنین نازل فرموده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ، وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا: هٰؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلاً ﴾.

آیا در شگفت نیستی از کسانی که بهره‌ای از (دانش) کتاب (آسمانی) بدیشان رسیده است (چگونه خویشتن را از هدایت کتابهای یزدان و راهنمائی خرد و فطرت و ندای وجدان به دور داشته‌اند و) به بتان و شیطان ایمان می‌آورند (و به دنبال اوهام و خرافات راه می‌افتند و به پرستش معبودهای باطل می‌پردازند) و دربارهٔ کافران (قریش) می‌گویند که اینان از مسلمانانی برحق‌تر و راه یافته‌ترند (که اسلام را قبول و محمّد را به پیشوائی پذیرفته‌اند!). (نساء/۵۱)

تا می‌رسد به این فرمودهٔ خدا:

﴿ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ؛ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكاً عَظِيماً. فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيراً ﴾.

آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم (عرب) داده است؟ ما که به آل ابراهیم (که ابراهیم نیای شما و ایشان است) کتاب (آسمانی) و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم. (مانند: سلطنت یوسف در مصر، و شاهی داوود و سلیمان در شام). ولی جمعی از آنان که (ابراهیم و آل ابراهیم در میانشان مبعوث شده بودند) به کتاب (آسمانی مُنزَل بر خود) ایمان آوردند، و در میانشان کسانی بودند که دیگران را از کتاب آسمانی بازداشته‌اند و خود نیز از آن رویگردان شده‌اند، آتش فروزان و زبانه‌کشان دوزخ (برای چنین افراد روگردان و بازدارنده) بسنده است. (نساء/۵۴ و ۵۵)

وقتی که این سخنان را به قریشیان گفتند، قریشیان شادمان گردیدند و آمادهٔ پذیرش چیزی شدند که یهودیان ایشان را بدان فراخواندند که جنگ با پیغمبر خدا ﷺ بود، و با همدیگر عهد و پیمان بر سر آن بستند. آن‌گاه آن گروه از یهودیان از مکّه بیرون آمدند و به پیش قبیلهٔ غطفان رفتند که از نژاد قیس عیلان بودند. آنان را به جنگ با پیغمبر خدا ﷺ دعوت کردند، و بدیشان خبر دادند که ما با شما خواهیم بود و با او خواهیم جنگید، و طائفهٔ قریش هم در این کار با ما و شما خواهند بود. قبیلهٔ غطفان نیز پذیرفتند و در این باره با ایشان متّحد و متّفق شدند.

قریشیان با پیشوائی ابوسفیان پسر حرب بیرون آمدند. اهالی قبیلهٔ غطفان با رهبری عیینه پسر حصن از خاندان بنی‌فزاره، و حارث پسر عوف از خاندان بنی‌مرّه، و مسعر پسر رخیله همراه با کسانی که از قوم او و به نام اشجع بودند، بیرون آمدند.

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ شنید این قبائل بیرون آمده‌اند، و چه هدفی دارند، پیرامون مدینه خندق کند. پیغمبر خدا ﷺ خودش در کندن خندق شرکت فرمود، و مسلمانان در خدمتش به کندن خندق پرداختند. شبانه روز او و مسلمانان به کار کندن سرگرم شدند. کسانی از منافقان در کار کندن کُندی می‌کردند و

از پیغمبر ﷺ و مسلمانان خویشتن را می‌دزدیدند، و خویشتن را به ضعف می‌زدند، و به بهانهٔ این که خندق زدن فائده‌ای ندارد واپس می‌کشیدند، و بدون آگاهی پیغمبر ﷺ و اجازهٔ او به سوی اهل و عیال خود می‌رفتند. ولی اگر فردی از مسلمانان کاری می‌داشت و لازم می‌دید برای انجام آن و برآورده کردن نیازش به خانه و کاشانهٔ خویشتن برگردد، این کار ضروری را با پیغمبر در میان می‌گذاشت و اجازهٔ مرخّصی درخواست می‌کرد و پیغمبر ﷺ بدو اجازه می‌فرمود. پس از انجام کارش و برآوردن نیازش به کار خود برمی‌گشت به خاطر عشق و علاقه‌ای که بدان داشت، و برای به دست آوردن خشنودی یزدان و دریافت داشتن اجر و پاداش خدای مهربان. خداوند دربارهٔ همچون مؤمنانی نازل فرموده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ، وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ. إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ، وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾.

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان دارند و هنگامی که در کار مهمّی (چون جهاد) با او باشند، بدون اجازهٔ وی (به جائی) نمی‌روند (و تک و تنها رهایش نمی‌کنند). کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنان واقعاً به خدا و پیغمبرش ایمان دارند. پس هرگاه از تو برای انجام بعضی از کارهای خود اجازه خواستند، به هرکس از ایشان که می‌خواهی (و صلاح می‌بینی) اجازه بده، و از خدا برای آنان آمرزش بخواه بیگمان خدا بخشایشگر و مهربان است (و با مغفرت و رحمت خود، اجازه خواستن و به دنبال مصالح خویش رفتن ایشان را که نوعی قصور در چنین اوقات بشمار است می‌بخشند). (نور/۶۲)

آن‌گاه خداوند بزرگوار دربارهٔ منافقانی که خود را از کار می‌دزدند، و بدون اجازهٔ پیغمبر ﷺ می‌روند و به ترک کار می‌گویند، می‌فرماید:

﴿لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضاً. قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذاً، فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾.

(ای مؤمنان!) دعوت پیغمبر را در میان خویش (برای اجتماع و شرکت در کارهای مهمّ) همسان دعوت برخی از برخی از خود بشمار نیاورید (چرا که فرمانش فرمان خدا و دعوتش دعوت پروردگار است). خداوند آگاه از کسانی است که در میان شما خویشتن را می‌دزدند و پشت سر دیگران خود را پنهان می‌دارند (تا پیغمبر آنان را نبیند و از انصراف و گریز ایشان نپرسد و کاری بدانان حواله نکند). آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی و زلزله و دیگر مصائب دنیوی، و دوزخ و دیگر شکنجه‌های اخروی). (نور/۶۳)

وقتی که پیغمبر خدا ﷺ از کندن خندق فارغ گردید، قریشیان آمدند و در محلّ تقاطع سیلابهای رومه فرود آمدند. آنان ده هزار نفر از سپاهیان متفرّقه و نامنظّم و از کسانی که از بنی‌کنانه و اهالی تهامه از ایشان پیروی کرده بودند ترتیب داده بودند. قبیلهٔ غطفان و کسانی که از اهالی نجد همراهشان آمده بودند فرارسیدند و در دنبالهٔ نَقْمَا در گوشه‌ای از احد فرود آمدند. پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان بیرون آمدند و سپاه سه هزار نفری ایشان فرود آمدند و پشت به سَلع کردند. پیغمبر ﷺ سپاه خود را در آنجا فرود آورد، آنجائی که خندق میان ایشان و میان قریشیان و سائر مردمان دیگر قرار داشت. دستور فرمود کودکان و زنان را به اژدها و جایگاه‌های محکم و استوار ببرند.

دشمن خدا حیی پسر اخطب نضری بیرون آمد، و به پیش کعب پسر اسد قرظی رفت. کعب همان کسی است که میان قریظه و میان پیغمبر ﷺ پیمان بسته بود و از جانب قومِ خود کار قول و قرار را جمع و جور و

استوار داشته بود . . . حیی پسر اخطب، کعب را رها نکرد و قد و بالای او را ستود تا بدانجا که او را پخت و با یکدیگر ساختند. حیی به کعب قول داد و عهد و پیمان بست که اگر قریش و غطفان برگردند و کار محمّد را یکسره نکنند و از میانش نبرند، به دژ کعب بیاید تا بدو همان بلائی برسد که به کعب می‌رسد. کعب پسر اسد پیمان خود را با مسلمانان شکست، و از قول و قرار خود با پیغمبر خدا ﷺ دست برداشت و بر عهد و پیمان او قلم بطلان کشید.

بدین هنگام بلا بیش از پیش بزرگ گردید، و ترس و هراس به اوج خود رسید. دشمنان مسلمانان از بالا و پائین ایشان به سویشان آمدند، تا بدانجا که مؤمنان دچار گمانهای گوناگونی شدند، و از سوی بعضی از منافقان نفاق جلوه‌گر آمد. در اینجا بود که معتب پسر قشیر همپیمان بنی‌عمرو پسر عوف گفت: محمّد به ما وعده می‌داد که ما از گنجهای کسری و قیصر خواهیم خورد. در حالی که امروز کسی از ما بر خود اطمینان ندارد به پیشاب برود! اوس پسر قیظی یکی از بنی‌حارثه پسر حارث نیز گفت: ای پیغمبر خدا! خانه‌های ماناامن است و از سوی دشمن در خطر است ـ این سخن را در میان جمعی از مردان قوم خود گفت ـ پس به ما اجازه بده که برویم و به خانه‌هایمان داخل شویم. زیرا خانه‌های ما در بیرون از مدینه است.

پیغمبر خدا ﷺ و مشرکان بیست و چند شبی، نزدیک به یک ماه، اقامت گزیدند. میان او و ایشان هیچ گونه جنگی درنگرفت مگر تک تیرهائی که گاهی انداخته می‌شد، و محاصره نیز ادامه داشت.

وقتی که بلا شدّت گرفت، پیغمبر خدا ﷺ کسی را به پیش عیینه پسر حصن، و به پیش حارث پسر عوف فرستاد. عیینه و حارث پیشوایان غطفان بودند. بدیشان قول داد که یک‌سوم میوه‌های مدینه را بدیشان خواهد داد، اگر خود و همراهانشان بروند و برگردند و دست از سر او و یارانش بردارند.[1] میان آن دو نفر و میان پیغمبر ﷺ صلح شد تا بدانجا که متن صلح نوشته شد. ولی هنوز امضاء و اجراء نگردیده بود. تنها سازش در این باره انجام پذیرفته بود. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ خواست که متن صلح را به امضاء برساند، کسی را به پیش سعد پسر معاذ ـ بزرگ قوم اوس ـ و به پیش سعد پسر عباده ـ بزرگ قوم خزرج ـ فرستاد و موضوع را با ایشان در میان نهاد. از ایشان نظر خواست و به مشورت پرداخت. بدو عرض کردند: ای پیغمبر خدا! آیا این کار چیزی است که تو دوست می‌داری تا ما نیز انجام دهیم؟ یا این کار چیزی است که خدا انجام آن را به تو دستور داده است و ما نیز چاره‌ای جز اطاعت و فرمانبرداری نداریم؟ و یا این که این کار را به خاطر ما می‌کنی؟ فرمود:

(بَلْ شَيْءٌ أَصْنَعُهُ لَكُمْ، وَاللهِ مَا أَصْنَعُ ذٰلِكَ إِلَّا لِأَنَّنِي رَأَيْتُ الْعَرَبَ قَدْ رَمَتْكُمْ عَنْ قَوْسٍ وَاحِدَةٍ وَكَالَبُوكُمْ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَأَرَدْتُ أَنْ أُكَسِّرَ عَنْكُمْ مِنْ شَوْكَتِهِمْ إِلَىٰ أَمْرٍ مَا).

بلکه این چیزی است که به خاطر شما آن را انجام می‌دهم. به خدا سوگند این کار را نمی‌کنم مگر بدان خاطر که من دیده‌ام که عربها از کمان یگانه‌ای به سویتان تیراندازی کرده‌اند و از هر سو بر ضدّ شما گرد آمده‌اند. من می‌خواهم شکوه و توان ایشان را تا اندازه‌ای درهم شکنم و از میان ببرم و بس.

سعد پسر معاذ گفت: ای فرستادهٔ خدا! ما و اینان مشرک بودیم، و بتان را پرستش می‌کردیم. خدا را نمی‌پرستیدیم و او را نمی‌شناختیم. آنان در این اوضاع و احوال هم نمی‌توانستند چشم طمع بدوزند و بتوانند خرمائی از مدینه را بخورند، مگر این که مهمان بشوند و یا بخرند. آیا زمانی که خداوند ما را در پرتو اسلام عزّت و احترام بخشیده است، و ما را به سوی اسلام هدایت داده است، و در سایهٔ خدا و تو عزیز و مقتدرمان فرموده است، اموال خود را بدیشان خواهیم

۱- یهودیان بدانان وعده داده بودند که اگر ایشان را کمک کنند، میوهٔ یک سال خیبر را بدانان خواهند داد. (به نقل از: إمتاع الأسماع، تألیف مقریزی).

داد؟ به خدا سوگند ما را بدین کار نیازی نیست، به خدا سوگند جز شمشیر را بدیشان نمی‌دهیم، تا خدا میان ما و ایشان چگونه قضاوت کند و کار را فیصله دهد.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَأَنْتَ وَ ذاکَ).

پس این تو و آنچه می‌خواهی.

سعد پسر معاذ نامه را برگرفت، و نوشتهٔ آن را پاک کرد. سپس گفت: بگذار بر ضدّ ما بکوشند و به تلاش ایستند.

پیغمبر خدا ﷺ و اصحاب او در ترس و هراس و سختی و شدّتی ماندند که خدا آن را بیان فرموده است. به خاطر این که دشمنانشان بر ضدّ ایشان جمع شده بودند، و از بالا و از پائین آنان به سویشان آمده بودند.[1]

نعیم پسر مسعود پسر عامر که از قبیلهٔ غطفان بود، به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمد و بدو عرض کرد: ای پیغمبر خدا من مسلمان شده‌ام. قوم من هنوز از مسلمان شدن من اطّلاع ندارند. هرچه می‌خواهی به من دستور بده. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّما أَنْتَ فِینا رَجُلٌ واحِدٌ فَخَذِّلْ عَنّا إِنِ اسْتَطَعْتَ، فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَةٌ).

تو در میان ما مردی بیش نیستی، اگر می‌توانی دیگران را برای ما خوار گردان. چه جنگ نیرنگ است.

نعیم پسر مسعود چنین کرد. میان احزاب و میان بنی‌قریظه سلب اعتماد و اطمینان کرد، و آنان را به یکدیگر بدبین نمود، با شرح و تفصیلی که روایتهای سیره از او نقل کرده‌اند، و ما چکیده‌وار آن را بیان می‌کنیم تا سخن به درازا نکشد.

خداوند ایشان را خوار داشت، و دیگر همدیگر را کمک و یاری نکردند. خداوند بادی را در یک شب سرد و سرمای زمستانی بر ایشان گماشت. باد دیگهای ایشان را سرنگون می‌کرد، و چادرهایشان را فرو می‌انداخت، و اجاقهایشان را ویران می‌نمود و ...

وقتی که خبر اختلاف میان ایشان، و پریشانی احوالشان، به گوش مبارک پیغمبر ﷺ رسید، حذیفه پسر یمان را به حضور طلبید، و او را به سوی آنان فرستاد تا ببیند آن اقوام شب هنگام چه کار می‌کنند.

ابن‌اسحاق روایت کرده است و گفته است: زید پسر زیاد از قول محمّد پسر کعب قرظی برایم روایت کرده است و گفته است:

مردی از اهل کوفه به حذیفه پسر یمان گفت: ای ابوعبدالله! آیا پیغمبر خدا ﷺ را دیده‌اید و با او همدم شده‌اید؟ حذیفه پسر یمان پاسخ داد و گفت: بلی ای برادرزاده‌ام. آن مرد گفت: چگونه عمل می‌کردید؟ پاسخش داد و گفت: در خدمتش به سعی و تلاش می‌پرداختیم و رنج و زحمت می‌کشیدیم. آن مرد گفت: به خدا سوگند اگر به خدمتش می‌رسیدیم و شرف حضور او را درک می‌کردیم، نمی‌گذاشتیم او بر روی زمین راه برود. بلکه او را بر دوشهایمان سوار می‌کردیم. ابن‌اسحاق گفته است: حذیفه بدو گفت: ای برادرزاده‌ام، به خدا سوگند ما در خندق با پیغمبر خدا ﷺ بودیم. پیغمبر خدا ﷺ در بخشی از شب نماز خواند. سپس به ما رو کرد و فرمود:

(مَنْ رَجُلٌ یَقُومُ فَیَنْظُرُ لَنا ما فَعَلَ الْقَوْمُ، ثُمَّ یَرْجِعُ، یُشْرِطُ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ الرَّجْعَةَ. أَسْأَلُ اللهَ تَعالیٰ أَنْ یَکُونَ رَفِیقِی فِی الْجَنَّةِ؟).

چه کسی برمی‌خیزد و برای ما می‌نگرد که این اقوام چه کار کرده‌اند و می‌کنند و آن‌گاه برگردد؟ پیغمبر خدا ﷺ با او شرط می‌بندد که برمی‌گردد، و از خداوند بزرگوار درخواست می‌نمایم که او رفیق من در

۱- امّ‌سلمه ـ رَضِیَ اللهُ عَنْها ـ گفته است: من در خدمت پیغمبر ﷺ در جنگها و ترسهای زیادی شرکت کرده‌ام. از جمله: مریسیع، خیبر، حدیبیّه، فتح، و حنین ... هیچ یک از اینها برای پیغمبر خدا ﷺ خستگی‌آورتر، و برای ما خوفناک‌تر از خندق نبوده است. در خندق مسلمانان همچون بیشه‌ای از هر سو احاطه شده بودند. بر کودکان می‌ترسیدیم که از بنی‌قریظه بدیشان صدمه‌ای برسد. مدینه تا بامدادان نگهبانی می‌شد. در مدینه صدای تکبیر از ترس و هراس تا دم صبح به گوش می‌رسید. تا زمانی که خداوند ایشان را با دلی لبریز از خشم بازگرداند، در حالی که به هیچ یک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیده بودند.

بهشت باشد.
ولی کسی از شدّت ترس و هراس، و از شدّت گرسنگی، و به خاطر سردی هوا از جای برنخاست! زمانی که پیغمبر خدا ﷺ دید که کسی بلند نشد، مرا به خدمتش طلبید. وقتی که مرا خواست چاره‌ای جز بلند شدن نداشتم. فرمود:
(یا حُذَیْفَةُ اذْهَبْ فَادْخُلْ فِی الْقَوْمِ فَانْظُرْ ماذا یَصْنَعُونَ، وَ لا تُحَدِّثْ شَیْئاً حَتّیٰ تَأْتِیَنا).
ای حذیفه برو و به میان جمعیّت آن مردمان داخل شو و بنگر که چه کار می‌کنند، و چیزی مگو تا به پیش ما برمی‌گردی.
حذیفه گفته است: پس رفتم و به میان آن مردمان داخل شدم. باد و سپاهیان خدا بر سر آن اقوام می‌آوردند آنچه که می‌آوردند! نه دیگی بر اجاق مستقرّ می‌ماند، و نه آتشی روشن می‌گردید و برجای می‌ماند، و نه چادر و سرپناهی برجا و برپا می‌ماند! ابوسفیان برخاست و گفت: ای جماعت قریشیان! هر کسی بنگرد همدم و همجلس او کیست. حذیفه گفته است: مردی را که در کنارم بود گرفتم و گفتم: تو کیستی؟ گفت: من فلانی پسر فلانی هستم! سپس ابوسفیان گفت: ای جماعت قریشیان! شما به خدا سوگند جای امنی ندارید و نمی‌توانید در اینجا بمانید. اسبان و شتران دارند نابود می‌گردند. بنی‌قریظه با ما خلاف وعده کرده‌اند. از سوی آنان خبری به ما رسیده است که آن را نمی‌پسندیم و بلکه آن را زشت و بد می‌دانیم. شدّت و محنتی از باد دیده‌ایم که می‌بینید. نه دیگی بر اجاقهایمان ماندگار می‌ماند، و نه آتشی برجای می‌ماند، و نه چادری مستقرّ می‌گردد و برجای خود محکم می‌ماند . . . پس بکوچید که من دارم می‌کوچم ... سپس به سوی شتر خود رفت که زانوهایش بسته شده بود. بالای آن نشست و بدو زد. شتر برجست و سه بار برجهید. به خدا سوگند زانوبند شتر باز نشده بود ولی شتر برخاست و ابوسفیان را بلند کرد. اگر پیغمبر خدا ﷺ با من عهد و پیمان نمی‌بست که چیزی را نگویم تا به خدمتش برمی‌گردم، و من می‌خواستم کاری بکنم، ابوسفیان را با تیری می‌کشتم. حذیفه گفته است: به سوی پیغمبر خدا ﷺ برگشتم. او در جامه‌ای نماز می‌خواند که متعلّق به یکی از زنانش بود و پارچه‌ای یمنی داشت. هنگامی که مرا دید مرا در میان پاهای خود جای داد، و گوشه‌ای از آن جامه را بر من انداخت. سپس به رکوع و سجود رفت و من هم همان جا بودم که بودم. وقتی که سلام داد، خبر را بدو اطّلاع دادم . . . غطفان شنیدند که قریشیان چه کرده‌اند. خود را آماده کردند و به سوی دیار و سرزمین خود بار سفر بربستند و بدانجا برگشتند.



نصّ قرآنی از نامهای اشخاص، و از خود افراد، صرف نظر می‌کند و به آنان نمی‌پردازد، تا نمونه‌های بشری و مثالهای سرشتها را به تصویر بکشد. از تفصیلات حوادث و از جزئیّات وقائع هم درمی‌گذرد، تا ارزشهای ثابت و استوار و قوانین باقی و پایدار را به تصویر بزند، ارزشهای ثابت و استوار و قوانین باقی و پایداری که با پایان گرفتن حادثه پایان نمی‌گیرند، و با مردن اشخاص نمی‌گسلند، و با اتمام شرائط و ظروف منقطع نمی‌شوند، و بدین خاطر به عنوان قاعده و مثالی برای هر نسلی و برای هر قبیله‌ای برجا و برپا می‌مانند. نصّ قرآنی اهمّیّت می‌دهد به ارتباط دادن موقعیّتها و رخدادها با قضا و قدر یزدان که چیره بر حوادث و اشخاص است، و در آنها دست توانای خدا و تدبیر و تقدیر دقیق او ظاهر و نمایان می‌گردد. نصّ قرآنی همچنین در کنار هر مرحله و منزلی از پیکار می‌ایستد تا به راهنمائی و رهنمود بنشیند و پیرو بزند و با اصل سترگ ارتباط دهد و پیوند برقرار سازد.
هرچند که قرآن داستان را برای کسانی بیان می‌داشته است که با خود آن داستان بوده‌اند و در آن زیسته‌اند، و حوادث آن را دیده‌اند، ولی بر آگاهی ایشان می‌افزاید و بیش از پیش مطّلعشان می‌نماید، و برایشان پرده از گوشه‌هائی از داستان کنار می‌زند که از آنها اطّلاعی

نداشته‌اند و درک و فهمش نکرده‌اند، هرچند که قهرمانان و شرکت‌کنندگان آن داستان بوده‌اند! بر سردابها و کانالهای نفسها، و بر پیچ و خمهای دلها، و بر نهانیها و پنهانیهای درونها، پرتو می‌اندازد، و با نور اسرار و رموز و نیّتها و خطره‌های نهان در ژرفاهای سینه‌ها را شناسائی و پدیدار می‌کند.

این امر، در کنار زیبائی به تصویر کشیدن، و قدرت و حرارت آن، همراه با ریشخند کمرشکن، و به تصویر کشیدن ترسوئی و هراس و دوروئی و نفاق و کج‌مداری و کج‌سرشتی، و همراه با جلال و شکوه دلربا و دل‌انگیز و به تصویر کشیدن الهامگرانهٔ ایمان و شجاعت و صبر، و اطمینان و یقین بخشیدن به نفسهای مؤمنان، قرار دارد.

این نصّ قرآنی آماده برای عمل است، نه تنها در میان آن کسانی که با حادثه معاصر بودند و آن را مشاهده نموده بودند و بس. ولیکن این نصّ قرآنی آماده برای عمل است در میان هر مجموعه‌ای که بعد از آنان می‌آیند، و در هر دوره‌ای از تاریخ که در آینده روی می‌نماید. اصل این نصّ آمادهٔ عمل در نفس بشری به طور کلّی است. آمادهٔ عمل در نفس بشری به طور کلّی است هر زمان که با حادثه‌ای همچون این حادثه یا همگون آن در روزگاران دور و دراز، در مکانهای گوناگون، رویاروی شود. با قوّت و قدرت عمل می‌کند که در نفس گروه مسلمانان نخستین عمل کرده است.

نصوص قرآنی را چنان که باید درک و فهم نمی‌کند مگر کسی که با همچون شرائط و ظروفی رویاروی شود که نخستین بار نصوص قرآنی با آن شرائط و ظروف رویاروی گردیده است. در این وقت است که نصوص قرآنی پرده از پشتوانهٔ اندوختهٔ خود برمی‌دارد، و دلها برای درک و فهم مفاهیم و مقاصد کامل آن باز می‌شود. در اینجا آن نصوص از واژگان و جمله‌ها به نیروها و توانها تبدیل و تغییر پیدا می‌کنند، و رخدادها و واقعه‌های به تصویر کشنده به جنبش و تکان درمی‌آیند. به جنبش و تکان بسان موجودات جاندار درمی‌آیند، و پیام‌رسان و برانگیزنده و جوشان می‌شوند و در واقعیّت زندگی به کار می‌پردازند، و زندگی را به سوی حرکت حقیقی پیش می‌برند، هم در جهان واقعیّت بیرون و هم در جهان حقیقی درون.

قرآن تنها کتاب خواندن و فرهنگ نیست و بس . . . بلکه قرآن پشتوانه‌ای از سرزندگی است که پیش می‌برد و پیشرفت می‌بخشد، و پیامی است که در موقعیّتها و حادثه‌ها تازه می‌شود و تجدید حیات پیدا می‌کند! نصوص قرآنی آمادهٔ عمل کردن در هر لحظه‌ای است، هر زمان که دلی یافته شود که با قرآن همسو و همآوا گردد و بدان پاسخ دهد و لبّیک بگوید، و شرائط و ظروفی یافته شود که انرژی و توان نهان در آن نصوص را آزاد سازد، انرژی و توانی که راز شگفتی و سرّ عجیبی است.

انسان نصّ قرآنی را صد بار می‌خواند. سپس در همان موقعیّت قرار می‌گیرد، یا با همان رخداد روبرو می‌گردد. ناگهان نصّ قرآنی را تازه می‌یابد. بدو چیزی الهام می‌کند و پیام می‌دهد که هرگز پیش از آن همچون الهامی نبخشیده است و چنین پیامی نداده است، و پاسخ پرسش گیج‌کننده را می‌دهد، و دربارهٔ مسألهٔ دشوار و پیچیده‌ای فتوا می‌دهد و حکم صادر می‌کند و راه حلّ پیش می‌کشد، و راه پنهان را روشن و مشخّص می‌نماید، و جهت مراد و سمت مقصود را ترسیم می‌کند، و دل را به یقین قاطعانه در کاری برمی‌گرداند که با آن رویاروی می‌گردد، و بدو کاملاً اطمینان می‌دهد.

این چیزها در گذشته و حال برای غیر قرآن نبوده است و نخواهد بود.



روند قرآنی سخن را دربارهٔ واقعهٔ احزاب می‌آغازد با یادآوری کردن مؤمنان به نعمت خدا در حقّ ایشان. این نعمت منعکس است در این که سپاهیانی را از جانب آنان برگرداند که می‌خواستند مؤمنان را یکسره ریشه‌کن و نابود کنند. این کار را به انجام می‌رساندند

اگر یاری و مدد خدا و تدبیر و تقدیر دقیق او شامل حالشان نمی‌شد. بدین خاطر قرآن در آیهٔ یکم سرشت آن حادثه را مختصر بیان می‌کند، و آغاز و انجام آن را پیش از شرح و بسط حادثه و نشان دادن موقعیّتهای آن چکیده‌وار می‌گوید. تا بدین وسیله نعمت خدا نمایان گردد، نعمتی که آنان را بدان تذکّر می‌دهد و از ایشان می‌خواهد آن را به یاد داشته باشند. همچنین تا پدیدار و آشکار شود که خدائی به مؤمنان دستور می‌دهد از وحی او پیروی کنند، و تنها بر او توکّل کنند و پشت ببندند، و از کافران و منافقان اطاعت ننمایند، همان خدائی است که پاسداران دعوت و برنامهٔ خود را از تجاوز و تعدّی کافران و منافقان می‌پاید و محافظت و مراقبت می‌نماید:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ إِذْجٰاءَتْکُمْ جُنُودٌ، فَأَرْسَلْنٰا عَلَیْهِمْ ریحاً وَ جُنُوداً لَمْ تَرَوْهٰا، وَکٰانَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصیراً ﴾.

ای مؤمنان! به یاد آورید نعمت خدای را در حقّ خودتان، بدان‌گاه که لشکرها به سراغ شما آمدند (تا کار اسلام را برای همیشه یکسره کنند. یعنی پیغمبر را بکشند و مسلمانان را درهم بکوبند و مدینه را غارت کنند، و بالأخره چراغ اسلام را خاموش سازند). ولی ما تندباد (سخت سردی) را بر آنان گماشتیم و لشکرهائی (از فرشتگان) را به سویشان روانه کردیم که شما آنان را نمی‌دیدید. (فرشتگان رعب و هراس را به دلهایشان انداختند و طوفان باد خیمه و خرگاه ایشان را بازیچه قرار داد و بدین وسیله آنان را درهم کوبیدیم). خداوند می‌دید کارهائی را که می‌کردید.

بدین منوال در این سرآغاز مختصر، سرآغاز و سرانجام پیکار، و عناصر قاطعانه و حتمی مؤثّر در آن را ترسیم می‌کند . . . آمدن سپاهیان دشمنان، روانه شدن باد و لشکریان خدا، لشکریانی که مؤمنان آنان را نمی‌دیدند، کمک و یاری خدا که مرتبط با علم و آگاهی خدا از ایشان است، و این که خدا کارهای ایشان را می‌بیند و می‌پاید.

بعد از این چکیده، به شرح و بسط می‌پردازد، و به تصویر کشیدن را پیش می‌کشد:

﴿ إِذْ جٰاءُوکُمْ مِنْ فَوْقِکُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْکُمْ، وَ إِذْ زٰاغَتِ الْأَبْصٰارُ، وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنٰاجِرَ، وَ تَظُنُّونَ بِاللهِ الظُّنُونَا. هُنٰالِکَ ابْتُلِیَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزٰالاً شَدیداً. وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: مٰا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً. وَ إِذْ قٰالَتْ طٰائِفَةٌ مِنْهُمْ: یٰا أَهْلَ یَثْرِبَ لاٰ مُقٰامَ لَکُمْ فَارْجِعُوا. وَ یَسْتَأْذِنُ فَریقٌ مِنْهُمُ النَّبِیَّ، یَقُولُونَ: إِنَّ بُیُوتَنٰا عَوْرَةٌ، وَ مٰا هِیَ بِعَوْرَةٍ. إِنْ یُریدُونَ إِلاّٰ فِرٰاراً ﴾.

(به خاطر بیاورید) زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پائین (شهر) شما، به سوی شما آمدند (و مدینه را محاصره کردند)، و زمانی را که چشمها (از شدّت وحشت) خیره شده بود، و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگونی دربارهٔ (وعدهٔ) خدا داشتند (قویّ‌الایمان به وعدهٔ الهی مطمئنّ، و ضعیف‌الایمان نامطمئنّ بود). در این وقت مؤمنان (در کورهٔ داغ حوادث جنگ و مبارزه و هلاک و هراس) آزمایش شدند و سخت به اضطراب افتادند. و (به یاد آورید) زمانی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری (نفاق) بود می‌گفتند: خدا و پیغمبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند. و (به یاد آورید) زمانی را که گروهی از آنان (که منافق و ضعیف‌الایمان بودند) گفتند: ای اهل یثرب! اینجا (کنار خندق) جای ماندگاری شما نیست (و ایستادگی در کارزار، همگان را زیانبار می‌سازد). لذا (به منازل خود) برگردید. دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازهٔ (بازگشت به خانه‌های خود) خواستند، و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و نااستوار است (و باید برای نگهبانی از آنها برگردیم.) در حالی که بدون حفاظ و نااستوار نبود و مرادشان جز فرار (از جنگ) نبود.

این تصویری است از هول و هراسی که مدینه را به ترس و لرز انداخت، و کسی از اهالی مدینه از آن برکنار نماند و رهائی پیدا نکرد. مشرکان قریش و

غـطفان و یـهودیان بـنی‌قریظه از هـر سـو مـدینه را محاصره کرده بودند و از بالا و پـائین آن را دور زده بودند. دیگر دلی با دلی در احساس غم و اندوه فرق و جدائی نداشت. بلکه چیزی که فرق و جـدائـی داشت پاسخگوئی این دلها بود، و این که این دلها دربارهٔ خدا چگونه می‌اندیشیده‌اند، و در سختی و تـنگنا چگـونه رفتار می‌کرده‌اند، و اندیشه‌های آنها دربارهٔ ارزشها و اسباب و علل و نتائج چگونه بوده است. بـدین خـاطر باید گفت که بلا فراگیر، و آزمایش دقیق، و جداسازی مؤمنان از منافقان قاطع بوده است، و جـای هـیچ‌گونه شکّ و تردیدی نیست.

امروزه ما به موقعیّت نگاه می‌کنیم، و همهٔ نشـانه‌ها و سیماها، و همهٔ کـنشها و واکـنشها، و هـمهٔ خـطرها و خاطره‌ها، و همهٔ حرکتها و جنبشهای آن را در برابر خود مجسّم می‌بینیم. گوئی پیکار را از لابلای این نصّ کوتاه ملاحظه می‌کنیم و وارسی می‌نمائیم.

می‌نگریم و بیرون موقعیّت را وارانداز می‌کنیم:

﴿ إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ ﴾.

(به خاطر بیاورید) زمانی را که دشمنان از طرف بالا و پائین (شهر) شـما، بـه سـوی شـما آمـدند (و مـدینه را محاصره کردند).

آن‌گاه می‌نگریم تا تأثیر موقعیّت را در درونها مشاهده کنیم:

﴿ وَ إِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ﴾.

و زمانی را که چشمها (از شدّت وحشت) خـیره شـده بود، و جانها به لب رسیده بود.

این تعبیری است که حالت خوف و غم و ضیقت را به تصویر می‌کشد، و آن را بـا سـیماهای چـهره‌ها، و بـا جنبشهای دلها، ترسیم می‌کند.

﴿ وَ تَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا ﴾.

و گـمانهای گـوناگـونی دربـارهٔ (وعـدهٔ) خـدا داشـتند (قویّ‌الایمان به وعدهٔ الهی مـطمئن، و ضـعیف‌الایـمان نامطمئن بود).

روند قرآنی این گمانها را شرح و بسط نمی‌دهد. آنها را مجمل و مختصر رها می‌کند، تا حـالت اضـطراب و پریشانی را در آنچه احساس می‌شده است و در آنچه بر دلها می‌گذشته است ترسیم کند، و بیانگر این بـاشد که برخی از دلها بدین سو و برخی از آنها بـدان سـو می‌رفته است، و اندیشه‌ها در دلهای گوناگون، فرق و جدائی داشته است.

آن‌گاه نشانه‌های مـوقعیّت را آشکـارتر مـی‌نمایاند، و ویژگیهای هول و هراس پیکار را روشن‌تر بـه تـصویر می‌کشد:

﴿ هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزَالاً شَدِيداً ﴾.

در ایـن وقت مـؤمنان (در کـورهٔ داغ حـوادث جـنگ و مبارزه و هلاک و هراس) آزمایش شـدند و سـخت بـه اضطراب افتادند.

هول و هراسی که مؤمنان را بـرداشـته است و سـخت ایشان را به اضطراب انداخته است قطعاً بـاید هـول و هراس وحشتناک و ترسناک بوده باشد.

محمّد پسر مسلمه و جز او گفته‌اند: در جـنگ خـندق شب ما روز بود. مشرکان به نوبه کشیک می‌دادنـد و جایگزین یکدیگر می‌شدند. یک روز ابـوسفیان پسـر حرب همراه بـا یـارانش عـهده‌دار کـار و بـار پـیکار می‌گردید. یک روز خالد پسر ولید سـردمدار جـنگ می‌شد. روز دیگری عمرو پسر عاص رهبری را تـقبّل می‌کرد. روز دیگری هبیره پسر ابووهب فـرماندهی را برعهده می‌گرفت. یک روز هم عکرمه پسـر ابـوجهل جلودار و پیشوای معرکه می‌شد. و دیگر روز نیز ضرار پسر خطّاب امیرِ گیر و دار پیکار می‌گردید ... تا بدانجا که بلا بسی بزرگ و خیلی سخت شـد، و مـردمان را ترس و هراس شدیدی برداشت و آنـان را بـه وحشت شگفتی انداخت.

آنچه را که مقریزی در کتاب: «إمتاع الأسماع» روایت کـرده است، حـال و وضـع مسـلمانان را بـه تـصویر می‌کشد. مقریزی گفته است:

مشرکان بامدادان رسیدند. پیغمبر خدا ﷺ اصحاب

را تدارک دید و آنان را جمع و جور و راست و ریز کرد. آن روز تا پاسی از شب جنگیدند. نه پیغمبر خدا ﷺ و نه کسی از مسلمانان توانست از جای خود تکان بخورد و حرکت کند. پیغمبر خدا ﷺ نتوانست نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را بخواند! اصحاب پیغمبر ﷺ می‌گفتند: ای پیغمبر خدا ما نماز را نخوانده‌ایم! او می‌فرمود: به خدا سوگند من هم نماز را نخوانده‌ام!.. تا زمانی که خدا مشرکان را از ایشان به دور داشت، و هر دسته‌ای از دو گروه از یکدیگر جدا شدند و به جایگاه خود رفتند. اسید پسر حضیر همراه با دویست نفر بر لبهٔ خندق دیدبان شد. سوارانی از مشرکان به سرپرستی خالد پسر ولید ناگهانی تاخت آوردند. می‌خواستند در غفلت از مؤمنان کار مسلمانان را بسازند. اسید پسر حضیر مدّتی با ایشان رزمید و جنگید. وحشی، طفیل پسر نعمان پسر خنساء انصاری سلمی را با نیزه‌ای زد، و همان‌گونه که حمزه ﷺ را در احد شهید کرده بود، طفیل را نیز به شهادت رساند. آن روز پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(شَغَلَنَا الْمُشْرِکُونَ عَنْ صَلاٰةِ الْوُسْطیٰ صَلاٰةِ الْعَصْرِ. مَلَأَ اللهُ أَجْوٰافَهُمْ وَ قُلُوبَهُمْ نٰاراً).[1]

مشرکان ما را از نماز عصر بازداشتند. خدا شکمهایشان را و دلهایشان را از آتش پر کند.

دو دسته از طلایه‌داران و نگهبانان مسلمانان در شب برای دیدبانی بیرون آمدند و به یکدیگر برخورد کردند. در حالی که هیچ یک از دو گروه همدیگر را نمی‌شناختند، و گمان بردند که طرف مقابل از جملهٔ دشمنان هستند. در میانشان جنگ درگرفت و زخمی شدن و کشتن به وقوع پیوست. هر دو گروه شعار اسلامی سر دادند! گفتند:

(حم. لاٰ یُنْصَرُونَ . . .).

حا.میم. پیروز نمی‌گردند. . . .

از یکدیگر دست برداشتند. پیغمبر خدا ﷺ دربارهٔ ایشان فرمود:

(جِرٰاحُکُمْ فِي سَبِیلِ اللهِ وَ مَنْ قُتِلَ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ شَهِیدٌ).

زخمی شدنهایتان در راه خدا است، و کسی که از شما کشته شده است شهید است.

سخت‌ترین اندوه و بدترین بلا برای مسلمانان بود. آنان در محاصرهٔ مشرکان در داخل خندق بودند. ناگهان بدیشان خبر رسید که بنی‌قریظه پیمان را شکسته‌اند و از پشت چه بسا بر آنان بتازند و کارشان را بسازند. مسلمانان در هیچ لحظه‌ای از لحظات ایمن نبودند که مشرکان در خندق بر ایشان یورش آورند و بر سرشان بریزند، و یهودیان به سویشان بتازند. مسلمانان در میان این گروه‌ها و دسته‌هائی قرار داشتند که آمده بودند به قصد این که ایشان را ریشه‌کن و نابود کنند در پیکار قاطعانه‌ای که واپسین پیکار باشد.

اینها به جای خود، در کنار این گروه‌ها و دسته‌ها نیرنگ منافقان و کسانی که در مدینه خبرهای ناگوار و نادرست در میان مردم می‌پراکندند تا ایشان را دچار اضطراب و تزلزل افکار گردانند، و در میان صفوف سپاهیان اسلام خبرهای نادرست و وحشت‌انگیز پخش می‌کردند، بر شدّت بلا و بر ناگواری اندوه می‌افزود:

﴿ وَ إِذْ یَقُولُ الْمُنٰافِقُونَ وَ الَّذِینَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ: مٰا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ إِلاّٰ غُرُوراً ﴾.

و (به یاد آورید) زمانی را که منافقان و آنان که در دلهایشان بیماری (نفاق) بود می‌گفتند: خدا و پیغمبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.

اینان در طوفان غم و اندوهِ تکان‌دهنده و پریشان‌کننده، و در سیلاب شدّت و حدّت و سختی‌ای که گلوها را می‌فشرد، فرصت خوبی برای پرده برداشتن از ناپاکی درونهایشان پیدا کرده بودند. زیرا آنان ایمن از این بودند که کسی ایشان را سرزنش کند، و فرصتی هم

۱- در روایت جابر چنین است که پیغمبر خدا ﷺ در آن روز از نماز عصر بازداشته شد . . . چنین پیدا است که بازداشته شدن از نماز تکرار گردیده است. یک بار پیغمبر خدا ﷺ از نماز عصر بازداشته شده است و همچون دعائی فرموده است، و دیگرباره از همهٔ نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء بازداشته شده است . . .

دست داده بود که به سست کردن و خوار گرداندن و پخش شکّ و تردید دربارهٔ وعدهٔ خدا و وعدهٔ پیغمبر ﷺ شروع کنند. ایشان خاطرجمع بودند که کسی نیست که آنان را در برابر چیزی که می‌گویند بگیرد و کیفر دهد. واقعیّت محیط هم در ظاهر توهین و تحقیر و خوار داشتن ایشان را تصدیق می‌کرد. آنان با وجود همهٔ این چیزها با خود راست بودند و با احساسات و افکارشان منطقی بشمار می‌آمدند. چه ترس و هراس پردهٔ نازک آراستگی ظاهری و خوبی نمادین ایشان راکنار زده و به دور افکنده بود، و دلها و درونهایشان را به گونه‌ای به خوف و هول انداخته بود که ایمان متزلزل ایشان در برابرش پایدار و استوار نمی‌ماند. این بود که ماهیّت آنچه احساس می‌کردند و بدان باور داشتند، آشکار گردید، و تظاهر به اسلام را مراعات نکردند و خویشتن را نیکو و نیک‌روش نشان ندادند، و بلکه چنان که بودند خویشتن را نمودند!

همسان همچون منافقانی و بسان چنین شایعه‌پراکنانی در میان هر گروه و دسته‌ای یافته می‌شوند. موضعگیری ایشان در سختی و محنت همان موضعگیری برادران و یاران این چنانی است که دیدیم. آنان در طول تاریخ نمونه‌های مکرّری در میان همهٔ نسلها و گروه‌ها هستند!

﴿ وَ إِذْ قالَتْ طائِفَةٌ مِنْهُمْ: يا أَهْلَ يَثْرِبَ لا مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا ﴾.

و (به یاد آورید) زمانی را که گروهی از آنان (که منافق و ضعیف‌الایمان بودند) گفتند: ای اهل یثرب اینجا (کنار خندق) جای ماندگاری شما نیست (و ایستادگی در کارزار، همگان را زیانبار می‌سازد). لذا (به منازل خود) برگردید.

آنان اهالی مدینه را ترغیب و تشویق به ترک صفوف مسلمانان و برگشت به خانه‌های خود می‌کردند، با تکیه بدین دلیل و برهان که ماندگاری ایشان در جلو خندق و مرزداری و نگاهبانی بدین‌گونه و بدین روال، بیجا و بی‌مورد است، و خانه‌هایشان که در فراسوی خود برجای گذاشته‌اند در معرض خطر قرار دارد . . . این دعوت، دعوت کثیف و ناپاکی است. از سوراخ ضعیفی که در نفسها به درونها می‌خزد، و آن سوراخ ترس و خوف بر زنان و فرزندان است. خطر ایشان را دور زده بود، و هول و هراس اوج گرفته بود. اندیشه‌ها درست کار نمی‌کرد، و افکار برجای نمی‌ماند. بلکه پریشان و نابسامان بود، و گمانهای نابهنجار گوناگونی بر دلها می‌گذشت.

﴿ وَ يَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ، يَقُولُونَ: إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ ﴾.

دسته‌ای از ایشان هم از پیغمبر اجازهٔ (بازگشت به خانه‌های خود) خواستند و گفتند: واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و نااستوار است (و باید برای نگهبانی از آنها برگردیم).

آنان اجازه می‌خواستند به دلیل این که خانه‌هایشان برای دشمنان پیدا است، و بدون نگاهبانی و محافظت رها گردیده است.

در اینجا قرآن حقیقت را روشن و آشکار می‌سازد، و دلیل و حجّت را از دست ایشان می‌گیرد:

﴿ وَ ما هِيَ بِعَوْرَةٍ ﴾.

در حالی که بدون حفاظ و نااستوار نبود.

آنان را به عنوان دروغگو و نیرنگباز و ترسو و گریزان، ثبت و ضبط می‌کند:

﴿ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاَّ فِراراً ﴾.

آنان مرادشان جز فرار (از جنگ) نبود.

روایت شده است که بنی‌حارثه، اوس پسر قیظی را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ فرستادند و بدو عرض کردند:

﴿ إِنَّ بُيُوتَنا عَوْرَةٌ ﴾.

واقعاً خانه‌های ما بدون حفاظ و نااستوار است.

خانه‌های کسی از خانه‌های انصار مثل خانه‌های ما نیست. میان ما و غطفان کسی نیست که جلو ایشان را بگیرد و به دفع آنان بکوشد. لذا اجازه فرما ما برگردیم به خانه‌هایمان تا فرزندان و زنان خود را بپائیم و محافظت و مراقبت نمائیم. پیغمبر خدا ﷺ بدیشان اجازه داد. این امر به گوش سعد پسر معاذ رسید. به

پیغمبر ﷺ عرض کرد: ای فرستادهٔ خدا بدیشان اجازه مده. به خدا سوگند هر وقت بلا و مصیبتِ سختی دامنگیرمان و دامنگیرشان شده است آنان چنین کرده‌اند . . . پس پیغمبر ﷺ ایشان را برگرداند.

آنان این چنین بودند، آنان که قرآن با ایشان رویاروی می‌شود و نسبت بدیشان می‌گوید:

﴿ إِنْ يُرِيدُونَ إِلاّٰ فِراراً ﴾.

آنان مرادشان جز فرار (از جنگ) نبود.

✿

روند قرآنی در کنار این عکس هنری می‌ایستد، عکس هنری‌ای که موقعیّت تفرقه‌اندازی و آشفته‌سازی و ایجاد ترس و هراس و نیرنگبازی را به تصویر می‌کشد. روند قرآنی می‌ایستد تا یک عکس روحی و روانی از این‌گونه منافقان و از کسانی بکشد که در دلهایشان بیماری است. یک عکس روانی داخلی از سستی عقیده، و از سستی دل، و از آمادگی بیرون رفتن از صف را از ایشان بیندازد، بیرون رفتن از صف به محض این که برخوردی پیش بیاید و پیکاری درگیرد. آنان در این هنگام بر چیزی ماندگار نمی‌مانند، و به خاطر چیزی خوبی و نیکی درپیش نمی‌گیرند:

﴿ وَ لَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطارِها، ثُمَّ سُئِلُوا الْـفِتْنَةَ لَآتَوْها، وَ ما تَلَبَّثُوا بِها إِلاّٰ يَسِيراً ﴾.

(آنان آن اندازه سست اراده و ایمانند که نه آمادهٔ پیکار با دشمن و نه پذیرای شهادتند) و اگر احزاب از جوانب مدینه وارد آن شوند (و شهر را اشغال کنند) و بدیشان پیشنهاد نمایند که از دین برگردید (و بت‌پرستی و شرک را بپذیرید) به سرعت می‌پذیرند و جز مدّت کمی برای انتخاب این پیشنهاد درنگ نخواهند کرد!.

این کارشان با دشمنانشان در خارج از مدینه بود، در آن حال و احوالی که هنوز بر ایشان حمله نشده بود. معلوم است که غم و اندوه و بلا و مصیبت هر اندازه هم بزرگ باشد، خطری که انتظار می‌رود جدای از خطری است که روی داده است. اگر خطر واقعاً روی بدهد و از هر سو به مدینه تاخت آورده شود:

﴿ ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ ﴾.

آن‌گاه بدیشان پیشنهاد نمایند که از دین برگردید (و بت‌پرستی و شرک را بپذیرید) ....

و از ایشان خواسته شود که از آئین خود برگردید:

﴿ لَآتَوْها ﴾. به سرعت می‌پذیرند.

با شتاب می‌پذیرند و درنگ نمی‌کنند، و تأخیر نمی‌کنند:

﴿ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾. جز مدّت کمی.

مگر مدّت کمی. یا مگر اندکی از آنان که تا اندازه‌ای درنگ می‌کنند پیش از این که بدیشان پاسخ بدهند و سخنانشان را بپذیرند و تسلیم شوند و کافر شوند. این چنین عقیدهٔ سستی بر دوام نمی‌ماند و پایداری نمی‌کند. این ترسوئی فراگیری است و با بودن آن نمی‌توانند استوار و پایدار بمانند و مقاومت کنند.

قرآن این چنین ایشان را معرّفی می‌کند و آنان را نشان می‌دهد، و درونهایشان را بدون هرگونه پرده‌ای جلوه‌گر و نمایان می‌سازد . . . آن‌گاه ایشان را با عهدشکنی و خلاف وعده کردن ننگین می‌دارد. آنان با چه کسی عهدشکنی و خلاف وعده می‌کنند؟ با خدائی که قبلاً جز این را بدو وعده داده بودند و بر آن پیمان بسته بودند! امّا بعداً عهد و پیمان خود را با خدا مراعات نکردند و نگاه نداشتند:

﴿ وَ لَقَدْ كانُوا عاهَدُوا اللهَ مِنْ قَبْلُ لا يُوَلُّونَ الْأَدْبارَ. وَكانَ عَهْدُ اللهِ مَسْؤُولاً ﴾.

آنان قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته بودند که پشت به دشمن نکنند و نگریزند (و در دفاع از اسلام و مسلمین بایستند). عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست می‌شود).

ابن‌هشام از قول ابن‌اسحاق در سیره روایت کرده است: آنان بنو حارثه هستند. ایشان کسانیند که در جنگ احد با بنو سلمه خواستند که واپس بکشند. بعد از آن قول دادند که به چنین کاری هرگز برنگردند. قرآن ایشان را به یاد عهد و پیمان می‌اندازد که بسته‌اند و قولی که داده‌اند.

امّا در جگ احد خدا ایشان را مشمول مرحمت و عنایت خود قرار داد و ایشان را حمایت و رعایت کرد و پایدار و استوارشان بداشت، و آنان را از عواقب واپس کشیدن و سستی و تنبلی کردن مصون و محفوظ کرد. این امر درسی از دروس تربیتی در اوائل دوران جهاد بود. ولی امروز، و بعد از زمان درازی، و به دنبال تجربهٔ کافی، قرآن ایشان را این‌گونه با درشتی مخاطب قرار می‌دهد.

✿

هنگام رسیدن بدین بند ـ در حالی که آنان جلو عهد و پیمانِ شکسته هستند به امید نجات از خطر و ایمن ماندن از هول و هراس ـ قرآن یکی از ارزشهای ماندگاری را در وقت مناسب خود مقرّر می‌دارد، و اندیشه‌ای را تصحیح می‌کند که ایشان را به عهدشکنی و گریختن فرا می‌خواند:

﴿ قُلْ: لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ؛ وَ إِذَنْ لاٰ تُمَتَّعُونَ إِلاّٰ قَليلاً. قُلْ: مَنْ ذَا الَّذي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللهِ إِنْ أَرادَ بِكُمْ سُوءاً أَوْ أَرادَ بِكُمْ رَحْمَةً؛ وَ لاٰ يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصيراً ﴾.

بگو: اگر از مرگ یا کشته شدن فرار کنید، این فرار سودی به حال شما نخواهد داشت، و اگر (هم به فرض) سودی داشته باشد، خدا بیش از چند روزی (از زندگی دنیا) بهره‌مندتان نمی‌گرداند، (و روزگار زندگی هرچند طولانی هم باشد کم و ناچیز است). بگو: چه کسی می‌تواند شما را در برابر ارادهٔ خدا حفظ کند، اگر او مصیبت یا رحمتی را برای شما بخواهد؟ آنان غیر از خدا هیچ سرپرست و یاوری برای خود نخواهند یافت.

قضا و قدر خدا چیره بر حادثه‌ها و سرنوشتها است. قضا و قدر خدا حادثه‌ها و سرنوشتها را در راستای راه معیّن به پیش می‌راند، و آنها را به نهایت قطعی و به خطّ پایانی حتمی می‌رساند. مردن یا کشته شدن قضا و قدری از قضاها و قدرها است و گریزی از ملاقات آن در وقت مقرّر خود نیست. مردن یا کشته شدن نه لحظه‌ای جلو می‌افتد و نه لحظه‌ای به تأخیر می‌افتد. گریختن در دفع قضا و قدر قطعی و حتمی به گریزنده سودی نمی‌بخشد. آنان اگر بگریزند ایشان قطعاً مرگ نوشته شده و تعیین گشتهٔ خود را در موعد نزدیک خود ملاقات می‌کنند. هر موعدی هم در دنیا نزدیک بشمار است، و هر کالائی و هر نوع بهره‌مندی نیز در دنیا اندک و ناچیز است. هیچ کسی نیست که بتواند ایشان را از دست خدا نجات دهد و از اراده و مشیّت خدا باز دارد. چه خدا بخواهد بدیشان بلا و بدی برساند یا بخواهد بدانان رحمت و خوبی عطاء کند. آنان هیچ یاوری و هیچ مددکاری ندارند که ایشان را در برابر خدا حمایت و رعایت کند و از قضا و قدر او برهاند و بازدارد.

پس باید که تسلیم شوند و تسلیم. و اطاعت بکنند و اطاعت. و به عهدی که با خدا بسته‌اند در خوشی و رفاه و در ناخوشی و گرفتاری وفا بکنند و وفا. و باید که کار و بار را به خدا حواله دهند، و کاملاً بدو توکّل کنند و پشت بندند . . . این خدا است که هرچه بخواهد می‌کند.

✿

روند قرآنی آنگاه به سخن از آگاهی خدا از بازدارندگان می‌پردازد، آن کسانی که خودشان از جهاد دوری می‌گزینند و دیگران را نیز به نشستن در خانه‌ها و نرفتن به جهاد دعوت می‌کنند، و به مردمان می‌گویند:

﴿ لاٰ مُقامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا ﴾.

اینجا (کنار خندق) جای ماندگاری شما نیست (و ایستادگی در کارزار، همگان را زیانبار می‌سازد).

از آنان یک عکس روحی زیبائی می‌کشد. این عکس ـ با وجود راست بودن ـ خنده‌آور است، و این نمونه از مردمان را تمسخر می‌کند، نمونه‌ای که پیوسته تکرار می‌گردد. این عکس ترس و گوشه‌گیری و جزع و فزع و شتابزدگی و دست‌پاچگی چنین کسانی را در وقت شدّت و رفاه و امن و امان، و تنگچشمی در خیر و خیرات و نشان ندادن کوچک‌ترین تلاش در راستای نیکی و نیکوئی، و جزع و فزع کردن و آرام و قرار نگرفتن آنان را در وقتی که گمان بسیار بعید خطر رود،

به تصویر می‌کشد و آشکارا می‌نمایاند . . . تعبیر قرآنی این عکس را می‌کشد در پسوده‌های هنری زیبا و زیبانگاری که راهی برای تبدیل وتغییر آن یا بیان کردن و توضیح آن جز در روند اعجازانگیز قرآن نیست:

﴿ قَدْ يَعْلَمُ اللهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ: هَلُمَّ إِلَيْنا، وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِيلاً. أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ. فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ. فَإِذا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدادٍ. أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ. أُولٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمالَهُمْ وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً. يَحْسَبُونَ الْأَحْزابَ لَمْ يَذْهَبُوا. وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بادُونَ فِي الْأَعْرابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبائِكُمْ. وَ لَوْ كانُوا فِيكُمْ ما قاتَلُوا إِلاّ قَلِيلاً ﴾.

خداوند کسانی را به خوبی می‌شناسد که مردم را از جنگ بازمی‌داشتند، و کسانی را که به برادران خود می‌گفتند: به سوی ما بیائید و (به ما بپیوندید و خود را از معرکه بیرون بکشید)، و جز مقدار کمی (آن هم از روی اکراه یا ریا) دست به جنگ نمی‌یازیدند. آنان نسبت به شما بخیلند (و برای تهیّۀ ادوات و ابزار جنگی کم‌ترین کمکی نمی‌کنند) و هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچاک اسلحۀ همدیگر را می‌شنوند، آن چنان ترسو هستند که) می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند. امّا هنگامی که خوف و هراس نماند (و جنگ به پایان رسید و زمان امن و امان فرا رسید) زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند (و مقامات شجاعت و یاری خویشتن را می‌ستایند، و پررویانه سهم هرچه بیشتر غنائم را ادّعا می‌نمایند!) و برای گرفتن غنائم سخت حریص و آزمندند. آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند، و لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بیمزد می‌کند و این کار برای خدا آسان است. آنان (از شدّت خوف و هراس هنوز) گمان می‌کنند لشکریان احزاب نرفته‌اند، و اگر احزاب بار دیگر برگردند، ایشان دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین، صحرانشین شوند (تا اذیّت و آزاری بدیشان نرسد، و بدین اکتفاء می‌کنند که از شما خبر بگیرند) و اخبار شما را جویا شوند. اگر آنان (قبلاً فرار نمی‌کردند و به مدینه برنمی‌گشتند و) در میان شما می‌ماندند، جز مقدار کم و ناچیزی نمی‌جنگیدند (و آن هم برای ریا و خودنمائی و ...).

این نصّ می‌پردازد به سخن از آگاهی مؤکّدانۀ یزدان از منصرف‌کنندگان و بازدارندگان، آن کسانی که تلاش می‌کردند در صفهای گروه مسلمانان تزلزل و سستی به وجود آورند، و دوستان و برادران خود را به نشستن و از جنگ دست کشیدن دعوت می‌کردند.

﴿ وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلاّ قَلِيلاً ﴾.

و جز مقدار کمی (آن هم از روی اکراه یا ریا) دست به جنگ نمی‌یازیدند.

در جهاد جز زمان اندکی شرکت نمی‌کردند. آنان برای دانش خدا آشکارند، و خدا از خود آنان و از نیرنگشان آگاه است.

آن‌گاه قلم‌موی اعجازانگیز به ترسیم سیماهای این نمونه از مردمان می‌پردازد:

﴿ أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ ﴾.

آنان نسبت به شما بخیلند.

آنان در درونهایشان از مسلمانان ناراحتند و بر ایشان لب به دندان می‌گزند. نمی‌خواهند در راه مسلمانان تلاش بکنند، و دوست نمی‌دارند با دارائی و اموال بدیشان کمک بکنند و یاری برسانند. گذشته از این که کمک و یاری عملی و مالی خود را از شما دریغ می‌دارند، در عواطف و احساسات نیز نسبت به مسلمانان دریغ می‌ورزند و تنگچشمی نشان می‌دهند.

﴿ فَإِذا جاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ ﴾.

هنگامی که لحظات بیم و هراس فرا می‌رسد (و جنگجویان به سوی یکدیگر می‌روند و چکاچاک اسلحهٔ همدیگر را می‌شنوند، آن چنان ترسو هستند که) می‌بینی به تو نگاه می‌کنند در حالی که چشمانشان بی‌اختیار در حدقه به گردش درآمده است همسان کسی که دچار سکرات موت بوده و می‌خواهد قالب تهی کند.

این هم عکس روشن و نمایانی است با سیماهای آشکار و اندامهای جنبان. در عین حال خنده‌آور است و این نوع ترسویان را به تمسخر می‌گیرد، ترسویانی که بندهای اندامش و اعضاء بدنشان در لحظهٔ خوف و هراس از ترس به لرزه و تکان درمی‌آید، و از ضعف و سستی و زبونی ایشان سخن می‌گوید!

بیش از اندازه وقتی مسخره به نظر می‌آیند که هول و هراسی نمی‌ماند و امن و امان به میان می‌آید:

﴿ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ ﴾.

امّا هنگامی که خوف و هراس نماند (و جنگ به پایان رسید و زمان امن و امان فرا رسید) زبانهای تند و تیز خود را بی‌ادبانه بر شما می‌گشایند (و مقامات شجاعت و یاری خویشتن را می‌ستایند، و پررویانه سهم هرچه بیشتر غنائم را ادّعا می‌نمایند!).

از سوراخهای خود بیرون می‌آیند، و صداهایشان پس از آن لرزش و گنگی بلند می‌گردد، و شاهرگهای گردنهایشان از عظمت باد می‌کند و می‌آماسد، و بعد از این که خویشتن را پنهان می‌کردند هم اینک باد به غبغب می‌اندازند و خویشتن را چاق و فربه می‌نمایانند، و بی‌شرمانه ادّعاهائی می‌کنند آنچه را که بخواهند. ادّعاء می‌کنند که در جنگ چه از خودگذشتگیها و فداکاریها و کارهای بزرگ و سترگی داشته‌اند، و چه دلیریها و قهرمانیهائی که نشان داده‌اند!

گذشته از این، آنان:

﴿ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ ﴾.

برای گرفتن غنائم سخت حریص و آزمندند.

هیچ گونه تاب و توانی و تلاش و کوششی و دارائی و اموالی و جانی در راه خیر و صلاح نمی‌بخشند و مبذول نمی‌دارند، با وجود آن همه ادّعای عریض و طویلی که دارند، و با وجود آن همه خودستائی و خودخواهی و زبان‌درازی و روده‌درازی که دارند!

این نمونه از مردمان در میان هیچ نسلی و در میان هیچ قبیله‌ای قطع نمی‌شود. بلکه همچون نمونه‌ای پیوسته یافته می‌شود. این گروه از مردمان در وقت امن و امان و رفاه و خوشی، دلیر و گویا و برجسته و آشکارند، ولی آنان در وقت شدّت و حدّت و هول و هراس، ترسان و ساکت و گوشه‌گیرند. بخیل و تنگچشم در خیر و خیرات هستند، و نسبت به نیکان و خوبان حسود و کینه‌توزند، و جز نیش زبان بهرهٔ شایستگان و بایستگان نمی‌کنند!

﴿ أُولٰئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

آنان هرگز ایمان نیاورده‌اند، و لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بیمزد می‌کند.

این علّت نخستین است. علّت این است که خوشی ایمان با دلهایشان نیامیخته است، و دلهایشان با نور ایمان راهیاب و رهنمون نگردیده است، و خطّ سیر برنامهٔ ایمان را نپیموده است.

﴿ فَأَحْبَطَ اللهُ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

لذا خدا اعمال ایشان را باطل و بیمزد می‌کند.

آنان پیروز نگردیده‌اند، بدان خاطر که عنصر اصیل پیروزی در میان نبوده است و وجود نداشته است.

﴿ وَكَانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيراً ﴾.

و این کار برای خدا آسان است.

اصلاً چیزی وجود ندارد که برای خدا مشکل باشد، و فرمان یزدان انجام پذیرفتنی و شدنی است.

و امّا جنگ احزاب، نصّ قرآنی در به تصویر کشیدن احزاب و گروه‌ها پیش می‌رود و تصویر خنده‌آور ننگینی را از ایشان می‌کشد:

﴿ يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا ﴾.

آنان (از شدّت خوف و هراس هنوز) گمان می‌کنند لشکریان احزاب نرفته‌اند.

آنان هنوز که هنوز است بر خود می‌لرزند، و کوچکی و حقارت نشان می‌دهند، و دیگران را به خواری و ذلّت می‌خوانند! نمی‌خواهند بپذیرند و باور کنند که احزاب رفته‌اند و میدان را خالی گذاشته‌اند، و ترس و هراسی در میان نمانده است، و امن و امان فرا رسیده است!

﴿ وَ إِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ ﴾.

و اگر احزاب بار دیگر برگردند، ایشان دوست می‌دارند در میان اعراب بادیه‌نشین، صحرانشین شوند (تا اذیّت و آزاری بدیشان نرسد، و بدین اکتفاء می‌کنند که از شما خبر بگیرند) و اخبار شما را جویا شوند.

وای چه تمسخری! وای چه تصویر ننگینی! وای چه عکس خنده‌آوری! اگر احزاب بار دیگر بیایند این ترسویان دوست می‌دارند کاش هیچ وقت اهل مدینه نمی‌بودند. دوست می‌دارند کاش جزو اعراب بادیه‌نشین می‌بودند، و با اهل مدینه در زندگی شرکت نمی‌کردند و نمی‌زیستند و سرنوشتشان با اهالی آنجا گره نمی‌خورد، و حتّی نمی‌دانستند در میان اهالی مدینه چه می‌گذرد! کاش از آنچه در میان اهالی آنجا می‌گذشت چیزی نمی‌دانستند، و تنها از آن همچون غریبانی که از غریبان می‌پرسند، آنان از خبری که در مدینه می‌گذشت می‌پرسیدند!.. این سخن هم برای مبالغه در دوری و جدائی، و رهائی از هولها و هراسها است.

این چنین آرزوهای خنده‌آوری داشتند، بدان هنگام که در خانه و کاشانهٔ خود نشسته بودند و از جرگهٔ کارزار بدور بودند، و مستقیماً درگیر پیکار نبودند. بلکه هول و هراس دورادور، و ترس و لرز از حضور در جنگ در آینده بود!

﴿ وَ لَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلاً ﴾.

اگر آنان (قبلاً فرار نمی‌کردند و به مدینه برنمی‌گشتند و) در میان شما می‌ماندند، جز مقدار کم و ناچیزی نمی‌جنگیدند (و آن هم برای ریا و خودنمائی و ...).

با این خطّ و خطوط، ترسیم عکس به پایان می‌رسد، عکس آن نمونه‌ای که در میان گروه مسلمانانی می‌زیستند که تازه در مدینه پدید آمده بودند، آن نمونه‌ای که در میان هر نسلی و در بین هر قبیله‌ای همیشه تکرار می‌شوند، با همان سیماها و با همان نشانه‌ها . . . ترسیم عکس پایان می‌گیرد، ولی در دلها و درونها تحقیر این نمونه از مردمان، و تمسخر ایشان، و بیزاری از آنان، و حقارت و ناچیزی ایشان در نزد یزدان، و هم در پیش مردمان را برجای گذاشته است.



این حال و احوال منافقانی است که در دلهایشان بیماری است، و حال و احوال شایعه‌پراکنان دروغ‌پردازی است که در میان صفهای مسلمانان خبرهای نادرست پخش می‌کردند. این هم عکس نازیبا و بد ایشان بود. ولیکن هول و هراس و غم و اندوه و شدّت و سختی و به تنگنا افتادن، جملگی مردمان را بدین صورت زشت درنیاورده بود ... در آنجا صورتهای نورانی و درخشانی هم در دل تاریکیها بودند. صورتهای نورانی و درخشان کسانی که در وسط زلزلهٔ ترسها و هراسها آرمیده بودند، و به خدا ایمان و اطمینان داشتند، و به قضا و قدر او راضی بودند، و یقین داشتند که به دنبال خوف و هراس و آشفتگی و اضطراب و دلهره، کمک و یاری خدا در می‌رسد.

روند قرآنی سخن از این صورتهای نورانی می‌گوید، و آن را با پیغمبر خدا ﷺ می‌آغازد:

﴿ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ، وَ ذَكَرَ اللهَ كَثِيراً ﴾.

سرمشق و الگوی زیبائی در (شیوهٔ پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند.

پیغمبر خدا ﷺ با وجود هول و هراس بیشمار، و در تنگنا قرار گرفتن و دچار مضیقت شدن طاقت‌فرسا، پناهگاه پرامن و امان مسلمانان، و منبع یقین و اطمینان و امید و وثوق ایشان بود. بررسی موقعیّت

پیغمبر ﷺ در این حادثهٔ بزرگ چیزی است که برای رهبران گروه‌ها و سردستگان جنبشها و نهضتها، راهشان را ترسیم می‌کند و راستای مسیرشان را روشن می‌گرداند. رسول اکرم ﷺ سرمشق و الگوی زیبائی برای کسانی است که امید به خدا داشته باشند و خواهان قیامت باشند، و در پی سرمشق و الگوی زیبا و خوبی برای خود باشند، و خدای را یاد کنند و او را از یاد نبرند.

زیبا است که به پرتوهائی از این موقعیّت، برای مثال نگاهی بیندازیم. چرا که ما در اینجا نمی‌توانیم به شرح و بسط بپردازیم:

پیغمبر خدا ﷺ بیرون آمد و با مسلمانان در خندق به کار پرداخت. کلنگ می‌زد و می‌کند، و خاک را با بیل جمع می‌کرد و با زنبیل برمی‌داشت و بیرون می‌ریخت. با رجزخوانان با صدای بلند رجز می‌خواند و می‌سرود. عادت مسلمانان چنین بود که در وقت کار کردن با صدای بلند رجز بخوانند. پیغمبر ﷺ برگردان رجز را تکرار می کرد. آنان آهنگهائی از آهنگهای ساده‌ای می‌خواندند که برگرفته از حوادث جاری بود. مردی از مسلمانان جُعَیْل[1] نام داشت. پیغمبر ﷺ نام او را نپسندید و وی را عمرو نامید. کارگران خندق با یکدیگر این رجز ساده را سر دادند و خواندند:

(سَمّاهُ مِنْ بَعْدِ جُعَیْلٍ عَمْراً
وَ کانَ لِلْبائِسِ یَوْماً ظَهْراً)

«بعد از آن که جعیل نام داشت او را عمرو نامید، و او روزی و روزگاری پشتیبان فقیر و درمانده بود».

وقتی که در برگردان رجز به کلمهٔ «عمرو» می‌رسیدند، پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمود: «عَمْراً». و وقتی که به واژهٔ «ظَهْر» می‌رسیدند، پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمود: «ظَهْراً».

ما باید همچون فضائی را پیش چشم داریم، فضائی که در آن مسلمانان کار می‌کردند، و پیغمبر ﷺ در میانشان بود. کلنگ می‌زد. با بیل می‌روبید. با زنبیل خاکها را برمی‌داشت و می‌برد. با ایشان همچون نغمه‌ای را سر می‌داد . . . باید تصوّر کنیم این فضا به جانهایشان چه تاب و توانی می‌بخشید و چه نیروئی را آزاد می‌کرد، و چه چشمه‌ساری را با رضا و رغبت و یقین و اطمینان و بزرگواری در هستی ایشان برمی‌جوشاند.

زید پسر ثابت از جملهٔ کسانی بود که خاکها را می‌برد. پیغمبر ﷺ فرمود:

(أَمّا إِنَّهُ نِعْمَ الْغَلامُ!).

امّا او بهترین جوان است!.

خواب بر چشمهای زید غلبه کرد و در داخل خندق به خواب رفت. هوا سخت سرد بود. عماره پسر حزم اسلحهٔ زید را برداشت. زید متوجّه نگردید. وقتی که از خواب بیدار شد، نگران و پریشان گردید. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(یا أَبا رُقادٍ! نِمْتَ حَتّیٰ ذَهَبَ سِلاحُکَ!).

ای پدر خواب! خوابیدی تا اسلحه‌ات از دست بشد و رفت!.

سپس فرمود:

(مَنْ لَهُ عِلْمٌ بِسِلاحِ هٰذَا الْغُلامِ؟).

چه کسی از اسلحهٔ این جوان علم و اطّلاعی دارد؟.

عماره عرض کرد: ای پیغمبر خدا، اسلحه در نزد من است. فرمود:

(فَرُدَّهُ عَلَیهِ).

آن را بدو برگردان.

پیغمبر ﷺ نهی فرمود که مسلمان ترسانده شود، و کالای او شوخی‌کنان برداشته شود.

این هم حادثه‌ای است که بیداری چشم و دل کسانی را به تصویر می‌کشد که در صف مسلمانان بوده‌اند، چه کوچک و چه بزرگ. همچنین شوخی شیرین و مهربانانه و بزرگوارانه را به تصویر می‌کشد:

(یا أَبا رُقادٍ! نِمْتَ حَتّیٰ ذَهَبَ سِلاحُکَ!).

ای پدر خواب! خوابیدی تا اسلحه‌ات از دست بشد و رفت!.

۱- سرگین گردانک.

در پایان، آن فضائی را به تصویر می‌زند که مسلمانان در آن در کنف حمایت و عنایت پیغمبرشان در تنگ‌ترین و سخت‌ترین شرائط و ظروف بسر می‌بردند.

در آن هنگام روح پیغمبر ﷺ پیروزی را دورادور می‌نگرد، و چشمانش آن را در پرتو جرقّه‌هائی می‌بیند که بر اثر ضربه‌های پتکها که بر صخره سنگها آشنا مـی‌شود بـرمی‌خیزد. از آن بـرای مسلمانان سخن می‌گوید، و به دلهایشان یقین و اطمینان می‌بخشد.

ابن اسحاق گفته است: از سلمان فارسی برایم روایت کرده‌اند که گفته است: در گوشه‌ای از خندق پتک می‌زدم. صخره سنگ بزرگی را می‌زدم که سخت و ناجور بود. پیغمبر خدا ﷺ به من نزدیک بود. هنگامی که دید ضربه‌هائی می‌زنم و جایگاه من برایم سخت است پائین آمد و پتک را از دست من گرفت. با آن ضربه‌ای زد. از زیر پتک جرقّه‌ای برخاست. آن‌گاه پتک دیگری بدان صخره سنگ زد. جرقّهٔ دیگری برخاست. ضربهٔ سومی را زد. جرقّهٔ دیگری برخاست. بدو عرض کردم: ای پیغمبر خدا پدر و مادرم فدایت شوند، این چه بود که دیدم از پتک برخاست بدانگاه که ضربه‌ها را به صخره سنگ زدی؟ فرمود:

(أَوَ قَدْ رَأَيْتَ ذٰلِكَ يٰا سَلْمٰانُ؟).

ای سلمان تو آن را دیدی؟.

گفتم: بلی. فرمود:

(أَمَّا الْأُولىٰ فَإِنَّ اللّٰهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الْيَمَنَ. وَ أَمَّا الثّٰانِيَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الشّٰامَ وَ الْمَغْرِبَ. وَ أَمَّا الثّٰالِثَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ فَتَحَ عَلَيَّ بِهَا الْمَشْرِقَ).

در پرتو جرقّهٔ اوّل خدا یمن را برای من فتح کرد. و در پرتو جرقّهٔ دوم خدا شام و باختر را برای من فتح کرد. و در پرتو جرقّهٔ سوم خدا خاور را برای من گشود.

در کتاب: «إمتاع الأسماع» مقریزی، این حادثه به عمر پسر خطّاب، با حضور سلمان ـ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمٰا ـ نسبت داده شده است.

ما امروزه باید تصوّر کنیم که مثل چنین سخنی چه تأثیری در دلها داشته است، در آن حال و احوالی که خطر از هر سو دلها را احاطه کرده است.

باید بر این تصویرهای نورانی، تصویر حذیفه را بیفزائیم. وقتی که حذیفه از کسب خبر احزاب برمی‌گردد، و سرمای شدید او را دربر گرفته است، و پیغمبر خدا ﷺ بدین هنگام به نماز ایستاده است و در جامه‌ای از جامه‌های یکی از زنان خود نماز می‌خواند. وقتی پیغمبر ﷺ در نماز است و با خدای خود در تماس، حذیفه را رها نمی‌کند که بر خود از سرما بلرزد تا او از نمازش می‌پردازد. بلکه پیغمبر ﷺ حذیفه را در میان پاهای خود جای می‌دهد و گوشه‌ای از آن جامه را بر او می‌اندازد تا مهربانانه او را گرم کند، و به نماز خود ادامه می‌دهد. وقتی که نماز را به اتمام می‌رساند، حذیفه او را از خبر می‌آگاهاند. پیغمبر ﷺ حذیفه را از مژده‌ای مطّلع می‌فرماید که دلش از آن خبر داده است و با آن آشنا شده است. آن‌گاه حذیفه را می‌فرستد تا ببیند چه خبر است!

و امّا دلیری پیغمبر ﷺ در هنگامهٔ هول و هراس چگونه بوده است، و چگونه استقامت و شکیبائی و پایداری کرده است، این شجاعت در سراسر داستان نمودار و آشکار است، و نیازی نیست که ما آن را نقل کنیم. چراکه فراوان و شناخته و مشهور و معروف همگان است.

خداوند راست فرموده است:

﴿ لَقَدْ كٰانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كٰانَ يَرْجُو اللّٰهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ، وَ ذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيراً ﴾.

سرمشق و الگوی زیبائی در (شیوهٔ پندار و گفتار و کردار) پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند.



آن‌گاه تصویر ایمان استوار و پایدار و دارای اعتماد و اطمینان جلوه‌گر می‌آید. تصویر درخشان و رخشان

مؤمنان در رویاروی ایشان با هول و هراس، و در هنگامهٔ ملاقات آنان با خطری که دلهای با ایمان را نیز به لرزه و تکان می‌اندازد. این تصویر از این لرزه و تکان ماده‌ای برای آرام گرفتن و آرمیدن و اعتماد و یقین می‌سازد، و آن را مایهٔ مژده و شادی و انگیزهٔ یقین و وثوق می‌نماید:

﴿وَ لَمّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا: هٰذا ما وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ. وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ. وَ ما زادَهُمْ إِلاّ إِيماناً وَ تَسْليماً﴾.

هنگامی که مؤمنان احزاب را دیدند، گفتند: این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به ما وعده فرموده بودند. (خدا و رسول او به ما وعده داده بودند که نخست سختیها و رنجها، و به دنبال آن خوشیها و گنجها است) و خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند. این سختیها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدر شدن) ایشان نمی‌افزاید.

هول و هراسی که مسلمانان در این حادثه با آن رویاروی شدند آن اندازه بزرگ بود، و غم و اندوه و مصیبت و بلائی که با آن روبرو گردیدند آن اندازه سخت و شدید بود، و تهدید و بیم و جزع و فزعی که گریبانگیرشان شد آن اندازه نابهنجار و ناگوار بود که ایشان را سخت به لرزه و تکان انداخت و در دلهایشان زلزله‌ای افکند که راستگوترین گویندگان از آنان سخن گفته است و دربارهٔ ایشان فرموده است:

﴿هُنالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَ زُلْزِلُوا زِلْزالاً شَديداً﴾.

در این وقت مؤمنان (در کورهٔ داغ حوادث جنگ و مبارزه و هلاک و هراس) آزمایش شدند و سخت به اضطراب افتادند.

مردمان انسانهائی از آدمیزادگان بودند. آدمیزاده دارای تاب و توان محدودی است. خداوند آدمیزادگان را به کارهائی بالاتر از توانشان فرا نمی‌خواند، و بیش از حدّ و مرز تابشان از ایشان چیزی نمی‌خواهد. با وجود اعتماد و اعتقادشان به یاری و مدد خدا در فرجام کار، و با وجود مژدهٔ پیغمبر ﷺ بدیشان، آن مژده‌ای که از موقعیّت موجود به طور کلّی فراتر می‌رود و به فتح یمن و شام و باختر و خاور می‌پردازد، با وجود همهٔ اینها هول و هراسی که فرا رسیده بود و آماده و حاضر شده بود و بدیشان دست داده بود، آنان را به لرزه و تکان می‌اندازد و ایشان را پریشان حال و نگران می‌گرداند و دم و بازدمشان را با غم و غصّه می‌آلاید و گلوهایشان را می‌فشارد و ایشان را خفه می‌نماید.

چیزی که بیش از همهٔ چیزها این حالت را روشن‌تر و رساتر به تصویر می‌کشد، خبر حذیفه است. پیغمبر ﷺ حالت یاران خود را احساس می‌کند، و می‌داند در درونهایشان چه می‌گذرد. این است که می‌فرماید:

(مَنْ رَجُلٌ يَقُومُ فَيَنْظُرُ لَنا ما فَعَلَ الْقَوْمُ ثُمَّ يَرْجِعُ. يَشْرُطُ لَهُ رَسُولُ اللهِ ﷺ الرَّجْعَةَ. أَسْأَلُ اللهَ تَعالىٰ أَنْ يَكُونَ رَفيقي فِي الْجَنَّةِ).

چه کسی برمی‌خیزد و برای ما می‌نگرد که این اقوام چه کار کرده‌اند و می‌کنند و آن‌گاه برگردد؟ پیغمبر خدا ﷺ با او شرط می‌بندد که برمی‌گردد، و از خداوند بزرگوار درخواست می‌نمایم که او رفیق من در بهشت باشد.

با وجود چنین شرط و تعهّدی از سوی پیغمبر خدا ﷺ برای برگشتن، و با وجود آن دعائی که متضمّن رفاقت با پیغمبر خدا ﷺ در بهشت است، کسی از جای بلند نمی‌شود و دعوت او را پاسخ نمی‌گوید! در این وقت حذیفه با نام تعیین می‌گردد. حذیفه گفته است: وقتی که پیغمبر ﷺ نام مرا برد و مرا فراخواند، چاره‌ای جز برخاستن نداشتم ... هان! همچون چیزی روی نمی‌دهد مگر وقتی که پریشانی و نگرانی به اوج خود رسیده باشد و سخت‌ترین موقعیّت به وجود آمده باشد.

ولیکن در کنار همهٔ این زلزله‌ها و لرزشها، و انحراف چشمها و کژی بینشها، و قطع شدن نَفَسها با غمها و اندوه‌ها، پیوند و ارتباطی با خدا مانده بود که گسیخته

نمی‌گردد، و درک و فهمی مانده بود که از قوانین و سنن خدا سر نمی‌کند و به گمراهی نمی‌افتد، و یقین و باوری مانده بود که ثبات و پایداری این قوانین و سنن را متزلزل نمی‌گرداند، و اواخر آن تحقّق پیدا می‌کند اگر اوائل آن تحقّق پیدا کند. بدین خاطر بود که مسلمانان از این احساس تکان و لرزه‌ای که داشتند سبب پیروزی را ساختند، و در انتظار فرا رسیدن پیروزی نشستند و پایداری کردند. آخر آنان قبلاً فرمودهٔ خدا را تصدیق کرده بودند:

﴿ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ، مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَّاءُ وَ زُلْزِلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ: مَتَىٰ نَصْرُ اللهِ؟ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ ﴾.

آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آن که به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما در گذشته‌اند؟ (شما که هنوز رنجها و دردهائی را ندیده‌اید و باید چشم به راه تحمّل حوادث تلخ و ناگوار در راه کردگار باشید و بدانید: نخست رنج سپس گنج). زیانهای مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملّتهای پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند (همصدا شده و) می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش ننموده است و پس از تعلیم فداکاری به مؤمنان و آبدیدگی ایشان که رمز تکامل است، به وعدهٔ خود وفا کرده است و بدیشان پاسخ گفته است که:) بیگمان یاری خدا نزدیک است.

(بقره/۲۱۴)

هم اینک این مؤمنان هستند که به تکان و تب و تاب درآمده‌اند و پریشان‌حال و مضطرب شده‌اند. پس در این صورت یاری و مدد خدا بدیشان نزدیک است! بدین خاطر گفته‌اند:

﴿ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ. وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ﴾.

این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به ما وعده فرموده بودند.

﴿ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً ﴾.

این سختیها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدر شدن) ایشان نمی‌افزاید.

﴿ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَ رَسُولُهُ ﴾.

این همان چیزی است که خدا و پیغمبرش به ما وعده فرموده بودند.

این هول و هراس، و این غم و اندوه و درد و بلا، و این لرزه و تکان و پریشان‌حالی، و این مضیقت و مشقّت، چیزهائی هستند که خدا در برابر آنها به ما وعدهٔ یاری و مددکاری و پیروزی داده است. پس به ناچار باید که یاری و مددکاری و پیروزی فرا برسد:

﴿ وَ صَدَقَ اللهُ وَ رَسُولُهُ ﴾.

و خدا و پیغمبرش راست فرموده بودند.

خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند در نشانهٔ یاری و مددکاری و پیروزی، و خدا و پیغمبرش راست فرموده‌اند در دلالت نشانهٔ آن . . . بدین خاطر دلهایشان به یاری و مددکاری و پیروز گرداندن خدا و به وعدهٔ خدا اطمینان پیدا کرده است و آرمیده است:

﴿ وَ مَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَاناً وَ تَسْلِيماً ﴾.

این سختیها جز بر ایمان (به خدا) و تسلیم (قضا و قدر شدن) ایشان نمی‌افزاید.

آنان انسانهائی از آدمیزادگان بودند، و نمی‌توانستند از احساسات بشری خلاصی و رهائی یابند، و ضعف بشری نداشته باشند. از آنان خواسته نمی‌شود از حدود و ثغور نوع بشری بگذرند و فراتر روند، و از چهارچوب این نوع خارج شوند، و خصائص و ویژگیهای جنس بشری را از دست بدهند و کنار بگذارند. چه خدا ایشان را برای همین چیزها و با همین ویژگیها آفریده است. خدا ایشان را آفریده است تا انسان باشند و انسان بمانند، و به نوع دیگری تبدیل نشوند. نه فرشتگانی شوند، و نه شیاطینی گردند، و نه چهارپایانی شوند، و نه سنگهائی گردند.

آنان انسانهائی از آدمیزادگان بودند، می‌ترسیدند و در برابر سختی و دشواری به تنگنا می‌افتادند و ناراحت می‌شدند. در برابر خطری که از تاب و توان انسان درمی‌گذشت به لرزه و تکان می‌افتادند. امّا آنان با وجود همهٔ اینها با دستاویز استوار قرآن که ایشان را با یزدان مرتبط می‌کرد و پیوند می‌داد، و ایشان را از سقوط رهائی می‌بخشید، و در آنان امید و آرزو را تجدید می‌کرد، و ایشان را از نا امیدی نجات می‌داد . . . با این ویژگیها و با آن خصائص، در تاریخ بشری منحصر به فرد می‌گردیدند و همگونها و همسانهائی نمی‌داشتند.

بر ما لازم است با چنین چیزی آشنا گردیم و چنین چیزی را فهم کنیم، تا آن مردمان نمونه در تاریخ قرون و اعصار را خوب بشناسیم. بر ما است که بدانیم آنان انسان بوده‌اند، و از سرشت انسان خارج نگردیده‌اند. در سرشت بشری هم قوّت و ضعف هست. امتیاز آنان در این است که در بشریّت خود در این بخش به اوج خود رسیده‌اند، و بالای نوک هرم محافظت از خصال آدمیزادگان در زمین قرار گرفته‌اند و با تمام توان محکم به دستاویز آسمانی قرآن چنگ زده‌اند.

وقتی که یک بار ضعف خود را دیدیم، یا یک بار به لرزه و تکان درآمدیم، یا دفعه‌ای به جزع و فزع و وحشت افتادیم، یا دفعه‌ای در تنگنای هول و هراس و خطر و سختی و مضیقت و مشقّت گیر کردیم، بر ما واجب است که از خویشتن ناامید نگردیم، و شتابزده و دست‌پاچه نشویم و گمان نبریم که ما قطعاً می‌میریم و هلاک می‌گردیم. یا فکر نکنیم که ما دیگر هیچ وقت به درد کار بزرگی نمی‌خوریم! بلکه بر ما است که در همان وقت در کنار ضعف نایستیم، و نگوئیم ضعف جزو سرشت بشری ما است! بر ضعف خود نباید ماندگار شویم و اصرار بورزیم و دلیل ما این باشد که ضعف گریبانگیر افرادِ بهتر از ما می‌گردد! باید بدانیم که دستاویز استوار قرآن در دسترس است، دستاویز آسمانی. بر ما است که بدان محکم چنگ بزنیم تا از این افتادگی و سکندری برخیزیم و بلند گردیم، و یقین و وثوق و اطمینان و آرامش خود را برگردانیم و بازیابیم، و لرزه و تکان و پریشی و آشفتگی را مژده‌رسان پیروزی بدانیم، و ثابت‌قدم و استوار بمانیم، و به خویشتن نیرو و اطمینان دهیم، و در راه حرکت کنیم.

این همان توازنی است که آن دسته از انسانهای نمونه را در صدر اسلام ساخت، انسانهای نمونه‌ای که قرآن مجید موقعیّتهای گذشته و رشادت و آزمایش نیک و جهادشان را تذکّر می‌دهد، و از ثبات و ماندگاریشان بر عهد و پیمانشان با خدا سخن می‌گوید. کسانی از آنان به خدا رسیده‌اند، و کسانی از ایشان در انتظار رسیدن به خدا هستند:

﴿ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللهَ عَلَيْهِ. فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ. وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلاً ﴾.

در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند. برخی پیمان خود را بسر برده‌اند (و شربت شهادت سر کشیده‌اند) و برخی نیز در انتظارند (تا کی توفیق رفیق می‌گردد و جان را به جان‌آفرین تسلیم خواهند کرد). آنان هیچ‌گونه تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود نداده‌اند (و کم‌ترین انحراف و تزلزلی در کار خود پیدا نکرده‌اند).

اینان در مقابل آن دسته از مردمان که نمونهٔ زشت آدمیزادگانند، نمونهٔ کسانی هستند که قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته‌اند که پشت نکنند و نگریزند، ولی بعداً به عهد و پیمان خدا وفا نکرده‌اند:

﴿ وَ كَانَ عَهْدُ اللهِ مَسْؤُولاً ﴾.

عهد و پیمان خدا پرسش دارد (و از وفای بدان بازخواست می‌شود).

امام احمد ـ با اسنادی که دارد ـ از ثابت روایت کرده است که گفته است: «عمویم انس پسر نضر رضی الله عنه که من با نسبت بدو ثابت پسر انس نامیده شده‌ام در جنگ بدر با پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم شرکت نکرد. از این بابت

سخت ناراحت شد، و گفت: اوّلین جنگی که پیغمبر خدا ﷺ در آن شرکت کرد، در آن شرکت نکردم و غائب بودم! اگر خداوند بزرگوار از این به بعد صحنه‌ای از جنگ در خدمت پیغمبر خدا نصیب من فرماید، یزدان بزرگوار خواهد دید که چه خواهم کرد. ثابت گفته است: عمویم ترسید بیش از این بگوید. با پیغمبر خدا ﷺ در جنگ احد شرکت کرد. سعد پسر معاذ رضی‌الله‌عنه به سویش آمد. انس رضی‌الله‌عنه بدو گفت: ای ابو عمرو کجا؟ چه بوی بهشتی! من بوی بهشت را از جانب احد می‌بویم. ثابت گفته است: عمویم جنگید تا کشته شد. ثابت گفته است: در بدن او هشتاد و اند ضربهٔ شمشیر و نیزه و تیر یافته شد. خواهر انس ـ خالهٔ من به نام رُبَیِّع دختر نضر ـ گفته است: برادرم را نشناختم مگر با انگشتانش. ثابت گفته است: آن‌گاه این آیه نازل گردید:

﴿ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ .. ﴾.

در میان مؤمنان مردانی هستند که با خدا راست بوده‌اند در پیمانی که با او بسته‌اند.....

ثابت گفته است: چنین نظر دارند که این آیه دربارهٔ انس و یاران او رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ نازل گردیده است. (مسلم و ترمذی و نسائی آن را از قول سلیمان پسر مغیره روایت کرده‌اند).

این تصویر درخشان و رخشان از این گروه نمونهٔ مؤمنان، در اینجا ما را به یاد تکمله و متمّمی از تصویر ایمان می‌اندازد که در مقابل تصویر نفاق و ضعف و عهدشکنی آن گروهِ پست و نادرست می‌اندازد. تا در عرضهٔ تربیت با حوادث و با قرآن، تقابل صورت پذیرد. بر این تصویر درخشان و رخشان با بیان فلسفهٔ بلا و مصیبت و آزمون و امتحان، و فرجام عهدشکنی و وفای به پیمان، و در همهٔ اینها کار را حواله کردن به اراده و مشیّت یزدان، پیرو می‌زند:

﴿ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ، وَ يُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ ـ إِنْ شَاءَ ـ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ. إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

هدف این است که خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش بدهد، و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب کند، و یا (اگر توبه کنند) ببخشد و توبهٔ ایشان را بپذیرد. چرا که خداوند آمرزگار و مهربان است.

بسان چنین پیروی در لابلای حادثه‌ها و صحنه‌ها قرار می‌گیرد، تا کار را یکسره به یزدان جهان برگرداند، و پرده از حکمت حوادث و وقائع بردارد. هیچ رخدادی نیست که بیهوده یا تصادفی به وقوع پیوندند. بلکه هر رخدادی برابر حکمت مقدّر و فلسفهٔ مقرّر، و مطابق با تدبیر منظور و تقدیر مقصود، روی می‌دهد و سر برمی‌زند، و به چیزی می‌انجامد و منتهی می‌شود که خدا از عواقب و فرجامها میل داشته است و خواسته است، عواقب و فرجامهائی که در آنها رحمت خدا نسبت به بندگانش جلوه‌گر می‌آید. مرحمت و مغفرت خدا نزدیک‌ترین چیز به بندگان و بزرگ‌ترین چیز برای ایشان است:

﴿ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ﴾.

چرا که خداوند آمرزگار و مهربان است.

سخن از رخداد سترگ را با عاقبتی خاتمه می‌دهد که گمان مؤمنان را در حقّ پروردگارشان راست می‌گرداند، و گمراهی منافقان و شایعه‌پراکنان را، و خطا و اشتباه اندیشه‌های ایشان را روشن و برملا و جلوه‌گر می‌سازد، و ارزشهای ایمانی را در نهایت واقعی و عملی، اثبات می‌نماید:

﴿ وَ رَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْراً، وَ كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ، وَكَانَ اللَّهُ قَوِيّاً عَزِيزاً ﴾.

خداوند کافران را با دلی لبریز از خشم و غم بازگرداند، در حالی که به هیچ یک از نتائجی که در نظر داشتند نرسیده بودند. خداوند (در این میدان) مؤمنان را (با طوفان باد و ارسال فرشتگان) از جنگ بی‌نیاز ساخت، و خداوند نیرومند و چیره است.

پیکار درگرفت، و راه خود را درپیش گرفت، و به پایان خود رسید. زمام پیکار در تمام مراحل در دست

پروردگار بود. هرگونه که می‌خواست آن را می‌چرخاند. نصّ قرآنی این حقیقت را با اسلوب تعبیر خود نگاشته است و اثبات فرموده است. تمام حوادث و عـواقب را مستقیماً به خدا نسبت داده است، تا این حقیقت را بیان گرداند، و آن را در دلها مـاندگار و اسـتوار بـدارد، و جهان‌بینی درست اسلامی را روشـن و آشکـار نشـان دهد.



سنگ آسیاب حـادثه، تـنها بـالای مشـرکان قـریش و غطفان نچرخید و نگردید. بلکه بـالای بـنی‌قریظه کـه یهودی و همپیمان مشرکان بودند دور زد و ایشان را نیز خرد کرد:

﴿وَ أَنْزَلَ الَّذینَ ظاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْکِتابِ مِنْ صَیاصیهِمْ، وَ قَذَفَ فی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، فَریقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَریقاً. وَ أَوْرَثَکُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیارَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ، وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُوها. وَکانَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیراً﴾.

خداوند کسانی از اهل کتاب (بنی‌قریظه) را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند از دژهایشان پائین کشـید، و بـه دلهایشان ترس و هراس انداخت (و کارشان بـه جـائی رسید که) گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. و زمینها و خانه‌هایشان و دارائی آنان، و همچنین زمینی را کـه هـرگز بـدان گـام نـنهاده بـودید، بـه چـنگ شـما انداخت. بیگمان خداوند بر هر چیزی توانا است.

و امّا این داستان تا اندازه‌ای نیاز به روشنگری داستان یهودیان با مسلمانان دارد:

بعد از ایـن کـه گـروه‌ها و دسـته‌ها بـه سـوی مـدینه لشکرکشی کردند، یهودیان مدینه با اسلام بر سر پیمان نماندند و آرام ننشستند مگر مدّت زمان اندکی پیغمبر خدا ﷺ هنگامی که به مدینه تشریف‌فرما شد، هرچه زودتر با یهودیان آنجا پیمان صـلح و صـفا بست. در پیمان‌نامه واجب و لازم فرمود که ایشـان را کـمک و یاری بکند و در حمایت و حفاظت بکـوشد، مشـروط بدان که پیمان نشکنند و سـتمگری نکـنند و فسـق و فجور راه نیندازند و جـاسوسی نـنمایند و دشـمنان را کـمک و یـاری نـدهند، و در اذیّت و آزار هـمدست گروهی نشوند.

ولی یهودیان طولی نکشید احسـاس کـردند کـه دیـن جدید برای مکانت و منزلت تقلیدی ایشان خطر دارد. یهودیان چون اهل کتاب پیشین بودند، بدین خـاطر از مقام بزرگی در میان اهالی مـدینه بـرخـوردار بـودند. یهودیان همچنین احساس کـردند کـه سیستم و نـظام تـازه‌ای کـه اسـلام بـرای جـامعه بـا رهـبری پـیغمبر خدا ﷺ به ارمغان آورده است، برای ایشـان خـطر دارد. یهودیان پیش از ورود اسلام به مدینه از اختلاف موجود در میان اوس و خزرج استفاده و بـهره‌برداری می‌کردند. می‌خواستند این اخـتلاف در مـیان ایـن دو قبیله بماند، تا سخن والا و فرمان بالا در مـدینه ازآن خودشان باشد و یکه‌تاز میدان باشند. هنگامی که اسلام اوس و خـزرج را تـحت فـرمانروائـی پـیغمبر ﷺ بزرگوار مسلمانان متّحد گرداند، دیگر یـهودیان آب گـل‌آلودی را نـیافتند کـه از آب مـاهی بگـیرند، آب گل‌آلودی که در فاصلهٔ بین اوس و خزرج پیدا می‌کردند و در آنجا به شکار ماهیها می‌پرداختند!

قَشَوی که پشت شتر را شکست اسلام آوردن پیشوای دینی و فرزانهٔ ایشان عبدالله پسر سلام بود. این مسأله چنین بود که خداوند بزرگوار بـه عـبدالله پسـر سـلام توفیق عنایت فرمود که اسلام را حقّ ببیند و اسـلام را بپذیرد و مسلمان شود، و به اهل و عیال خانوادهٔ خـود نیز دستور داد مسلمان گردند و آنان هم مسلمان شدند و اسلام را پذیرا گردیدند. امّا عبدالله پسر سلام ترسید که اگر اسلام آوردن خویش را اعـلان و اعـلام دارد، یهودیان تهمتهائی بدو بزنند و سخنان ناروائی در حقّ او سرهم کنند و به هم بـبافند. از پـیغمبر خـدا ﷺ درخـواست کـرد دربـارهٔ او و از یـهودیان پـرسشهائی بفرماید پیش از این که اسـلام آوردن وی را بـدیشان خبر دهد. یهودیان گفتند: عبدالله پسر سلام بـزرگ مـا است و فرزند بزرگ پیشین ما است. او پیشوای دینی و

عالِم ما بشمار است. بدین هنگام عبدالله پسر سلام به میان جمعیّت ایشان آمد، و از آنان تقاضا کرد که بدان چیزی ایمان بیاورند که او بدان ایمان آورده است. یهودیان به جان او افتادند، و سخنان زشتی گفتند، و اهالی روستاها و آبادیهای یهودیان را از او برحذر داشتند. در این وقت بود که خطر حقیقی را احساس کردند، خطری که متوجّه وجود دینی و سیاسی ایشان بود. به مکر و کید و نیرنگ مستمرّی و بزرگی و بی‌امانی دربارهٔ محمّد ﷺ پرداختند.

از آن روز به بعد جنگ میان اسلام و یهودیان درگرفته است و تا به امروز آتش آن لحظه‌ای فروکش نکرده است و آرام نگرفته است.

در آغاز کار، این جنگ، جنگ سردی بود، همان‌گونه که امروز مصطلح است و می‌گویند. جنگ تبلیغاتی بر ضدّ محمّد ﷺ و بر ضدّ اسلام درگرفته است و ادامه داشته است. یهودیان در جنگ شیوه‌های گوناگونی درپیش گرفته‌اند، بدان‌گونه که در سراسر تاریخ ایشان از آنان دیده شده است و شناخته گردیده است. آنان نقشهٔ شکّ و تردید را دربارهٔ رسالت محمّد ﷺ می‌کشند و این خطّ سیر نیرنگبازانه را درپیش می‌گیرند. شبهه‌ها و گمانهائی پیرامون عقیدهٔ جدید به میان می‌کشند، و در میان مسلمانان دسیسه‌بازی می‌کنند و برخی از ایشان را بر برخی دیگر بدگمان و بداندیش می‌نمایند. در آن زمان گاهی میان اوس و خزرج، و گاهی میان انصار و مهاجران، به دسیسه می‌نشستند و دشمنانگی و کینه‌توزی پدید می‌آوردند. در میان مسلمانان برای دشمنان مشرک ایشان جاسوسی می‌کردند. با منافقانی که به ظاهر اسلام را می‌پذیرفتند راه دوستی نهان را درپیش می‌گرفتند و به وسیلهٔ منافقان در میان صفوف مسلمانان فتنه و آشوب می‌انداختند و فساد و تباهی می‌کردند . . . درنهایت، روبند را از چهرهٔ خود برگرفتند و راه لشکرکشی بر مسلمانان را درپیش گرفتند. دسته‌ها و گروه‌ها و قبیله‌ها را متّحد می‌کردند و به جنگ مسلمانان تحریک و ترغیب می‌نمودند، همان‌گونه که در جنگ احزاب از ایشان سر زد.

مهم‌ترین طوائف ایشان عبارت بودنداز: بنی‌قینقاع، و بنی‌نضیر، و بنی‌قریظه. هریک از طوائف کاری با پیغمبر خدا ﷺ و با مسلمانان داشت. بنوقینقاع که دلاورترین یهودیان بودند، بر پیروزی مسلمانان در بدر حسادت می‌ورزیدند و کینهٔ ایشان را به دل می‌گرفتند، و دیگران را بر ضدّ ایشان تحریک و ترغیب می‌کردند، و عهد و پیمان خود را با پیغمبر ﷺ انکار می‌نمودند، از ترس این که نکند کار او بالا گیرد و نتوانند در برابرش تاب مقاومت بیاورند، بعد از آن که در نخستین برخورد پیغمبر ﷺ با قریش، بر قریشیان پیروز گردیده بود.

ابن‌هشام در سیره از قول ابن اسحاق، کار و بار یهودیان را ذکر کرده است و گفته است:

از جملهٔ قصّهٔ بنی قینقاع این بود: پیغمبر خدا ﷺ بنی قینقاع را در بازار بنی قینقاع جمع کرد و بدیشان فرمود:

(یَا مَعْشَرَ یَهُودَ، إِحْذَرُوا مِنَ اللهِ مِثْلَ مَا نَزَلَ بِقُرَیْشٍ مِنَ النِّقْمَةِ، وَ أَسْلِمُوا، فَإِنَّکُمْ قَدْ عَرَفْتُمْ أَنِّي نَبِيٌّ مُرْسَلٌ، تَجِدُونَ ذٰلِکَ فِي کِتَابِکُمْ وَ عَهْدِ اللهِ إِلَیْکُمْ).

ای گروه یهودیان، از خدا بترسید که همان انتقامی را از شما بگیرد و همان کیفری را به شما برساند که از قریشیان گرفت و بدیشان رساند. مسلمان شوید، چه شما قطعاً دانسته‌اید و پی برده‌اید که من پیغمبر مرسلی هستم. این امر را در کتاب خود یافته‌اید و در عهد خدا با خود دیده‌اید.

یهودیان گفتند: ای محمّد، تو گمان می‌بری که ما همچون قوم تو هستیم؟ این که با قومی برخورد کرده‌ای و رزمیده‌ای که با جنگ آشنا نبوده‌اند و فنون جنگی را ندانسته‌اند، بدین سبب بر ایشان فرصتی پیدا کرده‌ای و بر آنان چیره شده‌ای، این کار تو را مغرور نکند و گول نزند. ما به خدا سوگند اگر با تو بجنگیم خواهی دانست که چه مردمانی هستیم.

ابن‌هشام از قول عبدالله پسر جعفر روایت کرده است و گفته است:

یکی از کارهای بنی قینقاع این بود: زن عرب بادیه‌نشینی چیزی را برای فروش با خود به مدینه آورد و آن را در بازار بنی‌قینقاع فروخت. در نزد زرگری در آن بازار نشست. یهودیان از او خواستند روبند را از چهره‌اش به کنار زند. او خودداری کرد. زرگر گوشه‌ای از جامهٔ او را به پشتش گره زد. وقتی که زن برخاست عورتش پدیدار گردید. یهودیان از آن خندیدند. زن فریاد برآورد. مردی از مسلمانان بر زرگر پرید و او را کشت. آن زرگر یهودی بود. یهودیان بر آن فرد مسلمان فشار آوردند و بر او تاختند و وی را کشتند. اهالی خانوادهٔ آن فرد مسلمان بر ضدّ یهودیان دادخواهی کردند و فریاد سر دادند. مسلمانان به خشم آمدند، و میان ایشان و بنی‌قینقاع شرّ و بلا درگرفت.

ابن‌اسحاق روند حادثه را تکمیل کرده است و گفته است:

پیغمبر خدا ﷺ ایشان را محاصره کرد تا فرمان او را پذیرفتند. عبدالله پسر ابیّ پسر سلول که سردستهٔ منافقان بود وقتی که دید خدا پیغمبر ﷺ را بر آنان پیروز فرمود، برخاست و گفت: ای محمّد، دربارهٔ دوستان من خوبی کن - بنی قینقاع همپیمان خزرج بودند - پیغمبر خدا ﷺ بدو پاسخ نداد و اندکی درنگ کرد. دوباره گفت: ای محمّد، دربارهٔ دوستان من خوبی کن. پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند و بدو پشت کرد. دست خود را به جیب زره پیغمبر خدا ﷺ فرو کرد و بدان چنگ زد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(أَرْسِلْنِي). (مرا رها کن).

پیغمبر خدا ﷺ خشمگین شد تا بدانجا که چهره‌اش از خشم سیاه گردید. سپس فرمود:

(وَيْحَكَ! أَرْسِلْنِي). (وای بر تو، مرا رها کن)

گفت: نه به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنم تا در حقّ دوستان من خوبی نکنی. چهارصد مرد بدون زره، و سیصد مرد دارای زره، مرا از سرخ‌پوست و سیاه‌پوست محافظت کرده‌اند، بگذارم تو آنان را در یک بامداد درو کنی. من کسی هستم که از چرخش زمان و تغییر احوال و تبدیل اوضاع می‌ترسم. پس پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(هُمْ لَکَ). (آنان برای تو).

عبدالله پسر ابیّ تا آن زمان هنوز شأن و مقامی در میان قوم خود داشت. میانجیگری او را دربارهٔ بنی قینقاع پذیرفت به شرط آن که از مدینه بکوچند و بروند، و با خود اموالشان را بجز اسلحه‌هایشان ببرند. بدین وسیله مدینه از یک گلّهٔ یهودی نیرومند بزرگ پاکیزه و پیراسته شد.

و امّا بنونضیر، پیغمبر خدا ﷺ چهار سال بعد از جنگ احد به سویشان رفت و برابر پیمانی که میان او و ایشان بسته شده بود شرکت آنان را در پرداخت دیهٔ دو نفر کشته درخواست کرد. وقتی که بدیشان رسید، گفتند: ای ابوالقاسم باشد تو را در آنچه دوست داری و از ما در پرداخت آن کمک طلبیده‌ای شرکت می‌کنیم و می‌پذیریم. آن‌گاه برخی با برخی خلوت کردند و گفتند: شما این مرد را در موقعیّتی بهتر از این موقعیّت نخواهید یافت. پیغمبر خدا ﷺ در کنار دیواری از دیوارهای خانه‌ها نشسته بود. به همدیگر گفتند: چه کسی بالای این خانه می‌رود و سنگ بزرگی را بر سر او می‌کوبد و ما را از دست او راحت می‌کند؟

آنگاه برای اجرای این توطئهٔ زشت و پلید متّحد شدند و تصمیم بر عملی کردن آن گرفتند. آنچه می‌خواستند بکنند به پیغمبر خدا ﷺ الهام گردید. بلند شد و رفت و به مدینه برگشت، و دستور فرمود مسلمانان آمادهٔ جنگ با ایشان شوند. بنونضیر خویشتن را به میان دژها انداختند و در آنجاها پناه گرفتند. عبدالله پسر ابیّ پسر سلول - سردستهٔ منافقان - کسی را به پیش ایشان فرستاد و بدانان پیام داد که ثابت‌قدم بمانید و استقامت داشته باشید، ما شما را تسلیم دیگران نخواهیم کرد و به ترک شما نخواهیم گفت. اگر با شما بجنگند ما در دفاع از شما خواهیم جنگید، و اگر اخراج شوید با

شما خواهیم آمد. ولی منافقان به عهد خود وفا نکردند. خدا به دلهای بنی‌نضیر هول و هراس انداخت. آنان بدون جنگ و مبارزه تسلیم شدند. از پیغمبر خدا ﷺ درخواست کردند که ایشان را تبعید کند ولی ایشان را نکشد. اسباب و اثاثیه‌ای که می‌توانند بر شتران بار کنند و با خود ببرند بجز اسلحه، این کار را بکنند. پیغمبر ﷺ پذیرفت. بنی‌نضیر به خیبر رفتند. برخی از ایشان به شام کوچیدند. از جملهٔ رؤساء ایشان که به خیبر رفتند، سلام پسر ابوالحقیق، و کنانه پسر بیع پسر ابوالحقیق، و حییّ پسر اخطب بودند . . . ایشان همان کسانیند که در متّحد کردن و جمع‌آوری نمودن مشرکان قریش و غطفان در جنگ احزاب، نام و نشانی دارند و از ایشان نام برده می‌شود.



هم اینک به جنگ بنی‌قریظه می‌پردازیم. در جنگ احزاب از کاری که می‌کردند سخن رفت. آنان همدست مشرکان بر ضدّ مسلمانان شدند. ایشان رؤساء بنی‌نضیر را تحریک کردند و برانگیختند. سردستهٔ آنان حییّ پسر اخطب بود. پیمان‌شکنی بنی‌قریظه در عهد و پیمانی که با پیغمبر خدا ﷺ داشتند، آن هم در این اوضاع و احوال سخت و دشوار، از حملهٔ احزاب از خارج از مدینه، برای مسلمانان ناگوارتر و نابهنجارتر بود.
چیزی که تا اندازه‌ای می‌تواند بزرگی خطری را به تصویر بکشد که مسلمانان را تهدید می‌کرد، و هول و هراس و ترس و لرزی را پیش چشم بدارد که پیمان‌شکنی بنی‌قریظه پدید آورده بود، روایتی از پیغمبر خدا ﷺ است. وقتی که خبر عهدشکنی به پیغمبر ﷺ رسید، سعد پسر معاذ رئیس قبیلهٔ اوس، و سعد پسر عباده رئیس قبیلهٔ خزرج را همراه عبدالله پسر رواحه، و خوات پسر جبیر - رَضِيَ اللهُ عَنهُمْ - فرستاد و بدیشان فرمود:
(إِنْطَلِقُوا حَتّیٰ تَنْظُرُوا أَحَقٌّ مٰا بَلَغَنٰا عَنْ هٰؤُلاٰءِ الْقَوْمِ أَمْ لاٰ؟ فَإِنْ كٰانَ حَقّاً فَالْحَنُوا لِي لَحْناً أَعْرِفُهُ وَ لاٰ تَفُتُّوا فِي أَعْضٰادِ النّٰاسِ. وَ إِنْ كٰانُوا عَلَى الْوَفٰاءِ فِيمٰا بَيْنَنٰا وَ بَيْنَهُمْ فَاجْهَرُوا بِهِ لِلنّٰاسِ).
بروید تا ببینید آیا آنچه دربارهٔ این قوم به ما رسیده است درست است یا نادرست؟ اگر درست بود به شیوه‌ای با من سخن بگوئید که آن را بدانم و بدان پی ببرم. به گونه‌ای نگوئید که مردمان را دست‌پاچه کند و درهم شکند. اگر هم بر عهد و پیمان خود وفادار مانده بودند، عهد و پیمانی که میان ما و ایشان است، آشکارا آن را به مردمان بگوئید.
این روایت به تصویر می‌کشد چیزی را که پیغمبر ﷺ انتظار داشت این عهدشکنی در درونها برانگیزد و مردمان را بر دست و پای اندازد.
آنان بیرون رفتند و رهسپار آنجا شدند. وقتی که به نزد بنی‌قریظه رسیدند دیدند که بدتر از آن چیزی هستند که بدیشان گفته‌اند. بد و بیراه در حقّ پیغمبر خدا ﷺ می‌گفتند و بیان می‌داشتند: پیغمبر خدا چه کسی است؟ میان ما و محمّد هیچ‌گونه عهد و پیمانی نیست!.. گروه اعزامی برگشتند و با گوشه و کنایه نه واضح و آشکار خبر را به پیغمبر ﷺ رساندند. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
(اَللهُ أَكْبَرُ. أَبْشِرُوا يٰا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ).
(خدا بزرگ‌تر (از همه کس و از همه چیز) است. ای گروه مسلمانان مژده بادا!).
این را بدان خاطر فرمود تا مسلمانان را برجای بدارد و کاری کند از پخش خبر ناگوار در میان صفوف مسلمانان جلوگیری شود.
ابن اسحاق گفته است: بدین هنگام بلا بزرگ گردید، و هول و هراس شدّت گرفت، و دشمنان مسلمانان از بالا و از پائین آنان به سویشان آمدند. تا بدانجا که مؤمنان هر نوع گمانی را بردند، و نفاق از سوی برخی از منافقان پدیدار و نمودار گردید. و . . .
کار این چنین بود در هنگامهٔ پیکار و کارزار با احزاب. هنگامی که خداوند بزرگوار با کمک و یاری خود پشتیبانی کرد، و دشمنانش را با دلی لبریز از خشم و کینه و بدون به هدف رسیدن و خیری را نصیب خود

کردن برگرداند، و خدا در جنگ، مسلمانان را بسنده شد، پیغمبر ﷺ پیروزمندانه به مدینه برگشت، و مردمان اسلحه‌های خود را زمین گذاشتند. در آن وقت که پیغمبر خدا ﷺ خویشتن را از چرک و کثافت و گرد و غبار مرزداری و نگاهبانی، در خانهٔ ام سلمه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - می‌شست، ناگهان جبرئیل علیه‌السلام پیدا گردید و گفت:

(أَوَضَعْتَ ٱلسِّلاٰحَ یٰا رَسُولَ اللهِ؟).

ای پیغمبر خدا! آیا اسلحه را زمین گذاشته‌ای؟.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(نَعَمْ). (بلی).

جبرئیل گفت:

(وَ لٰکِنَّ الْمَلاٰئِکَةَ لَمْ تَضَعْ أَسْلِحَتَهٰا! وَ هٰذٰا أَوٰانُ رُجُوعِي مِنْ طَلَبِ الْقَوْمِ).

ولیکن فرشتگان سلاحهای خود را زمین نگذاشته‌اند! و هم اینک من از دنبال کردن آن قوم برمی‌گردم.

آن‌گاه گفت:

(إِنَّ اللهَ تَبٰارَکَ وَ تَعٰالیٰ یَأْمُرُکَ أَنْ تَنْهَضَ إِلیٰ بَنِي قُرَیْظَةَ).

خداوند سترگ و بزرگ به تو دستور می‌دهد که برخیزی و به سوی بنی‌قریظه بروی.

بنی‌قریظه در چند مایلی مدینه بودند . . . آن وقت بعد از نماز ظهر بود. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لاٰ یُصَلِّیَنَّ أَحَدُکُمُ الْعَصْرَ إِلاّٰ فِي بَنِي قُرَیْظَةَ).

(کسی از شما نماز عصر را نخواند مگر در میان بنی‌قریظه).

مردمان رهسپار شدند. در راه وقت نماز عصر فرا رسید. برخیها نماز عصر را در راه خواندند، و گفتند: پیغمبر خدا ﷺ چیزی جز عجله کردن و شتاب نمودن نخواسته است. مرادش زود حرکت کردن و رهسپار شدن بوده است و بس. دیگران گفتند: ما نماز عصر را جز در میان بنی‌قریظه نمی‌خوانیم. هیچ یک از دو گروه، با دستهٔ مقابل درشتی ننمود و بر آنان سخت نگرفت.

پیغمبر خدا ﷺ ابن امّ مکتوم رضی‌الله‌عنه را بر مدینه گماشت و به دنبال مسلمانان حرکت کرد. ابن امّ مکتوم همان کسی است که دربارهٔ او نازل گردیده است:

﴿ عَبَسَ وَ تَوَلّیٰ أَنْ جٰاءَهُ الْأَعْمیٰ . . . ﴾.

چهره درهم کشید و روی برتافت! از این که نابینائی به پیش او آمد .... (عبس ۱ و ۲)

پیغمبر خدا ﷺ پرچم را به علی پسر ابوطالب رضی‌الله‌عنه تحویل داد. آن‌گاه با بنی‌قریظه جنگید و بیست‌وپنج شبانه روز ایشان را محاصره کرد. وقتی که اوضاع و احوال بر بنی‌قریظه به طول انجامید، حکم سعد پسر معاذ رضی‌الله‌عنه رئیس قبیلهٔ اوس را دربارهٔ خود پذیرفتند، چون در دورهٔ جاهلیّت همپیمان قبیلهٔ اوس بودند. معتقد بودند که سعد پسر معاذ در این باره بدیشان خوبی می‌کند، همان‌گونه که عبدالله پسر ابیّ پسر سلول دربارهٔ دوستان خود بنی قینقاع خوبی کرد و ایشان را از دست پیغمبر خدا ﷺ نجات داد و آزادشان کرد. اینان هم گمان بردند سعد پسر معاذ همان کاری را خواهد کرد که عبدالله پسر ابیّ در حقّ بنی‌قینقاع کرده است. امّا ندانستند که سعد رضی‌الله‌عنه در جنگ خندق تیری به شاهرگ بازویش خورده است، شاهرگی که اگر قطع گردد خون آن بند نمی‌آید. و لذا پیغمبر خدا ﷺ شاهرگ بازوی او را داغ کرده است و سوزانده است، و او را داخل خیمه‌ای در مسجد جای داده است تا از نزدیک بتواند از او عیادت کند. سعد رضی‌الله‌عنه در دعائی که کرده بود گفته بود: خداوندا اگر از جنگ قریش چیزی مانده است ما را برای شرکت در آن زنده بدار. و اگر جنگ میان ما و ایشان را به اتمام رسانده‌ای، آن را دیگرباره پدیدار آر. و مرا نمیران تا چشمم را از حقارت و شکست بنی‌قریظه روشن می‌فرمائی و شادمانم می‌نمائی . . . خداوند بزرگوار دعای او را پذیرفت. چنین مقدّر فرموده بود که بنی‌قریظه حکم او را دربارهٔ خود بپذیرند و به انتخاب و اختیار خویش داوری او را دربارهٔ خویشتن گردن نهند و خودشان نام او را ببرند و وی را برگزینند.

در این وقت پیغمبر خدا ﷺ سعد پسر معاذ را از

مدینه طلبید تا دربارهٔ ایشان قضاوت کند. هنگامی که آمد، سوار الاغی بود و برایش پشتی و متّکائی گذاشته بودند. قبیلهٔ اوس بدو پناه بردند و گفتند: ای سعد، بنی‌قریظه دوستان تو هستند، پس در حقّ ایشان خوبی کن. پیوسته سعی می‌کردند سعد را بر سر مهر بیاورند و رحم و شفقت او را برانگیزند. سعد ساکت بود و پاسخی بدانان نمی‌داد. وقتی که سخن را به درازا کشاندند، سعد ﷺ گفت: زمان آن فرا رسیده است که در او سرزنش سرزنشگری درنگیرد و تأثیر نکند. از این سخنان دانستند که سعد بنی‌قریظه را باقی نخواهد گذاشت!

وقتی که به خیمه‌ای نزدیک شد که پیغمبر خدا ﷺ در آنجا تشریف داشت، پیغمبر خدا فرمود:

(قُومُوا إِلیٰ سَيِّدِكُمْ).

(برای احترام رئیس خود بلند شوید).

مسلمانان برای احترام و بزرگداشت او برخاستند و او را پائین آوردند و بر جایگاه ولایت و قضاوت نشاندند، تا بدین وسیله حکم سعد دربارهٔ بنی‌قریظه نافذتر بوده و قوّهٔ اجرائی بیشتری داشته باشد.

وقتی که سعد نشست، پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(إِنَّ هٰؤُلاٰءِ ـ وَ أَشٰارَ إِلَيْهِمْ ـ قَدْ نَزَلُوا عَلیٰ حُكْمِكَ. فَاحْكُمْ فِيهِمْ بِمٰا شِئْتَ).

(اینان ـ اشاره به بنی‌قریظه کرد ـ داوری تو را دربارهٔ خود پذیرفته‌اند. پس آن چنان که می‌خواهی دربارهٔ ایشان حکم صادر کن).

سعد ﷺ گفت: آیا حکم ما دربارهٔ ایشان اجراء می‌گردد؟ پیغمبر ﷺ فرمود:

(نَعَمْ). (بلی).

سعد گفت: حکم من دربارهٔ کسانی هم اجراء می‌گردد که در درون این خیمه هستند؟

پیغمبر ﷺ فرمود:

(نَعَمْ). (بلی).

سعد گفت: حکم من اجراء می‌گردد دربارهٔ کسانی که همین جا هستند؟ به جانبی اشاره کرد که پیغمبر ﷺ در آن سو بود. ولی برای تعظیم و اکرام و احترام پیغمبر ﷺ از او روی برگرداند و بدو نگاه نکرد.

پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(نَعَمْ). (بلی).

سعد ﷺ گفت:

من حکم می‌کنم جنگجویانشان کشته شوند، و کودکان و زنانشان اسیر و برده شوند، و اموال و دارائیشان ضبط گردد و به غنیمت برده شود. پیغمبر خدا ﷺ بدو فرمود:

(لَقَدْ حَكَمْتَ بِحُكْمِ اللهِ تَعٰالیٰ مِنْ فَوْقِ سَبْعَةِ أَرْقِعَةٍ).

(تو دربارهٔ ایشان همان حکمی را صادر کرده‌ای که خداوند بزرگوار بالای هفت آسمان آن حکم را صادر فرموده بود).

سپس پیغمبر خدا ﷺ دستور فرمود گودالهائی کنده شود. گودالهائی در زمین کنده شد، و بنی‌قریظه را دست بسته آوردند و گردنهایشان را زدند. آنان در حدود هفت‌صد یا هشت‌صد نفر بودند. پسرانی که موی سبیلهایشان درنیامده بود ـ یعنی به سنّ بلوغ نرسیده بودند ـ و زنان اسیر و برده گردیدند، و اموال و دارائی ایشان به غنیمت گرفته شد. در میان کشتگان حیی پسر اخطب قرار داشت. او به میان بنی‌قریظه رفته بود، و همان‌گونه که با ایشان پیمان بسته بود داخل دژ آنان شده بود.

از آن روز به بعد یهودیان خوار و حقیر شدند، و جنبش نفاق در مدینه کاستی پذیرفت و ضعیف گردید. منافقان سرهایشان را به زیر انداختند، و ترسیدند که بسیاری از کارهائی را بکنند که پیش از آن می‌کردند. به دنبال اینان و آنان، مشرکان دیگر جرأت نکردند اندیشهٔ جنگ با مسلمانان را به دل خود راه دهند. بلکه این مسلمانان بودند که می‌خواستند با ایشان بجنگند و با ایشان می‌جنگیدند، تا آن زمان که فتح مکّه و طائف پیش آمد. می‌توان گفت: میان حرکات یهودیان و حرکات منافقان و حرکات مشرکان، ارتباط و پیوند وجود داشت. با تبعید یهودیان از مدینه، این ارتباط و

پیوند قطع گردید. فرق میان این دو دوره از زمان، در پیدایش دولت اسلامی و استقرار آن، روشن و آشکار است.

این مصداق فرمودهٔ یزدان سبحان است:

﴿وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ، وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ، فَرِيقاً تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِيقاً. وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضاً لَمْ تَطَؤُوهَا. وَ كَانَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴾.

خداوند کسانی از اهل کتاب (بنی‌قریظه) را که احزاب را پشتیبانی کرده بودند از دژهایشان پائین کشید، و به دلهایشان ترس و هراس انداخت (و کارشان به جائی رسید که) گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید. و زمینها و خانه‌هایشان و دارائی آنان و همچنین زمینی را که هرگز بدان گام ننهاده بودید، به چنگ شما انداخت. بیگمان خداوند بر هر چیزی توانا است.

«صَیاصِي»: دژها . . . زمینی که مسلمانان بدان گام ننهاده بودند و آن را تصاحب کردند، چه بسا همان زمینی باشد که متعلّق به بنی‌قریظه و بیرون از محلّ ایشان بود، و آن هم همراه اموال بنی‌قریظه به دست مسلمانان افتاد و ازآنِ ایشان شد. چه بسا هم اشاره به این باشد که بنی‌قریظه زمینهای خود را بدون جنگ تحویل دادند و تسلیم کردند. در این صورت معنی وَطْأ که به معنی گام نهادن است به معنی جنگ خواهد بود، چون در جنگ بر زمین گام نهاده می‌شود.

﴿وَ كَانَ اللهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴾.

بیگمان خداوند بر هر چیزی توانا است.

این پیروی است که از واقعیّت سرچشمه گرفته است. پیروی است که همه چیز و همه چیز را به خدا برمی‌گرداند و حواله می‌دهد. روند قرآنی در نشان دادن سراسر پیکار همهٔ کارها را به خدا برمی‌گرداند و حواله می‌دارد، و افعال و اعمال را در کارزار مستقیماً و بدون واسطه به خدا نسبت می‌دهد، تا این حقیقت بزرگ را ثابت و استوار بدارد، حقیقت بزرگی که خدا می‌خواهد آن را در دلهای مسلمانان با رخدادهای واقعی ثابت و استوار فرماید، و پس از رخدادهای واقعی آن را با قرآن پایدار و برقرار بدارد، تا جهان‌بینی اسلامی در دلها و درونها برپا و برجا گردد و ماندگار و پایدار شود.

بدین منوال نشان دادن آن رخداد بزرگ پایان می‌گیرد. این رخداد بزرگ قوانین و سنن و ارزشها و معیارها و رهنمودها و رهنمونها و قواعد و مقرّراتی را دربر گرفته است که قرآن آمده است تا آنها را در دلهای گروه مسلمانان و همچنین در زندگانی ایشان برجا و برپا بدارد و پایدار و ماندگار بکند.

بدین نحو حادثه‌ها مادهٔ تربیت و مایهٔ پرورش می‌شوند، و قرآن راهنما و مترجم زندگی و رخدادها و رویکردها و اندیشه‌ها و جهان‌بینیهای آن می‌گردد، و با بلاها و گرفتاریها و با قرآن، به طور یکسان، ارزشها و معیارها مقرّر و مستقرّ می‌گردد، و دلها و درونها آرام و اطمینان پیدا می‌کند!

پایان جزء بیست‌ویکم

و به دنبال آن جزء بیست‌ودوم می‌آید
که با این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌آغازد:
«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ . . .».

في ظلال القرآن

جزء بیست و دوم

سورهٔ احزاب آیات ۷۳-۲۸، سورهٔ سبأ و سورهٔ فاطر

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُل لِّأَزْوَٰجِكَ إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَٱلدَّارَ ٱلْـَٔاخِرَةَ فَإِنَّ ٱللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَـٰتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يَـٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَـٰحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ يُضَـٰعَفْ لَهَا ٱلْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ ۞ وَمَن يَقْنُتْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتَعْمَلْ صَـٰلِحًا نُّؤْتِهَآ أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَـٰنِسَآءَ ٱلنَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ ٱلنِّسَآءِ ۚ إِنِ ٱتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَيَطْمَعَ ٱلَّذِى فِى قَلْبِهِۦ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَقَرْنَ فِى بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ ٱلْجَـٰهِلِيَّةِ ٱلْأُولَىٰ ۖ وَأَقِمْنَ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتِينَ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَطِعْنَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ ٱللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ ٱلرِّجْسَ أَهْلَ ٱلْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَٱذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِى بُيُوتِكُنَّ مِنْ ءَايَـٰتِ ٱللَّهِ وَٱلْحِكْمَةِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ﴿٣٤﴾ إِنَّ ٱلْمُسْلِمِينَ وَٱلْمُسْلِمَـٰتِ وَٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ وَٱلْقَـٰنِتِينَ وَٱلْقَـٰنِتَـٰتِ وَٱلصَّـٰدِقِينَ وَٱلصَّـٰدِقَـٰتِ وَٱلصَّـٰبِرِينَ وَٱلصَّـٰبِرَٰتِ وَٱلْخَـٰشِعِينَ وَٱلْخَـٰشِعَـٰتِ وَٱلْمُتَصَدِّقِينَ وَٱلْمُتَصَدِّقَـٰتِ وَٱلصَّـٰٓئِمِينَ وَٱلصَّـٰٓئِمَـٰتِ وَٱلْحَـٰفِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَٱلْحَـٰفِظَـٰتِ وَٱلذَّٰكِرِينَ ٱللَّهَ كَثِيرًا وَٱلذَّٰكِرَٰتِ أَعَدَّ ٱللَّهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٣٥﴾

این درس سوم سورهٔ احزاب است. این درس به همسران پیغمبر ﷺ اختصاص دارد. ولیکن در آخر آن پاداش جملگی مردان و زنان مسلمان به میان می‌آید و از آن سخن می‌رود. در اوائل این سوره از همسران پیغمبر ﷺ تحت عنوان: «أمّهات المؤمنین» یعنی مادران مسلمانان، سخن رفته است. این مادری، وظائف و تکالیف و مشکلات و مشقّات خود را دارد. مرتبهٔ والائی که زنان پیغمبر ﷺ با این توصیف استحقاق آن را پیدا می‌کنند، و همچنین منزلتی که در سایهٔ همسری با پیغمبر ﷺ به دست می‌آورند، این دو چیز نیز وظائف و تکالیف و مشکلات و مشقّات خود را می‌طلبد. در این درس چیزی از این وظائف و تکالیف و مشکلات و مشقّات بیان می‌شود، و از ارزشهائی سخن می‌رود که خداوند خواسته است خانهٔ پاک نبوّت آنها را درخویشتن مجسّم و نمودار گرداند، و براساس آنها برقرار و پایدار شود، و در آن خانه نورافکنی گردند که رهروان در پرتو آن نورافکن رهنمود و راهیاب شوند.

❁

﴿ يا أَيُّهَا النَّبِيُّ، قُلْ لِأَزْواجِکَ: إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَمِيلاً. وَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ وَالدّارَ الْآخِرَةَ، فَإِنَّ اللهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِناتِ مِنْكُنَّ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

ای پیغمبر! به همسران خود بگو: اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید، بیائید تا به شما هدیه‌ای مناسب بدهم و شما را به طرز نیکوئی رها سازم. و امّا اگر شما خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهید (و به زندگی ساده از نظر مادی، و احیاناً محرومیّتها قانع هستید) خداوند برای نیکوکاران شما پاداش بزرگی را آماده ساخته است.

پیغمبر ﷺ برای خود و برای اهل بیت خویش زندگانی معمولی و بسنده را درپیش گرفته بود. این هم نه بدان خاطر بود که از متاع دنیوی بی‌بهره باشد. بلکه پیغمبر ﷺ تا بدانجا زنده ماند و زندگی کرد که سرزمینهائی فتح گردید، و غنائم فراوان شد، و درآمدهای سرزمینهائی که مردمان آنجاها بدون جنگ تسلیم گردیده بودند فزونی یافت، و کسانی که قبلاً اموال و دارائی نداشتند ثروتمند شدند. با وجود همهٔ اینها گاهی یک ماه می‌گذشت و آتشی برای پخت و پز در منازل پیغمبر ﷺ روشن نمی‌گردید. هرچندکه آن حضرت صدقه‌ها و بخششها و هدیّه‌هائی می‌داد. امّا

انتخاب چنین کاری بدان خاطر بود که بر لذائذ زندگی دنیوی و بر جاذبه و کشش اموال دنیوی چیره شود و غلبه پیدا کند، و رغبت خالصانه‌ای و عشق مخلصانه‌ای به چیزی داشته باشد که در نزد خدا است، رغبت و عشق کسی که دارا و توانا است ولیکن پاکدامنی می‌ورزد و بر نفس خود چیره می‌شود و غلبه می‌کند و راه خداپسندانه را می‌سپرد . . . پیغمبر خدا ﷺ از سوی عقیده‌اش و از سوی شریعتش مکلّف و مجبور نبود که این نوع زندگی را برای خود و برای اهل بیت خویش برگزیند و درپیش گیرد. چه در عقیده‌اش و در شریعتش لذائذ و خوشیها و استفادهٔ از کالاها و متاعها حرام نبوده است، و آنها را بر خود حرام و قدغن نفرموده است وقتی که بدون تکلّف و به طور معمولی برای او حاصل آمده است، و به گونهٔ تصادفی و اتّفاقی برایش مهیّا گردیده است. نه این که به دنبال آنها بدود، و شیفته و شیدای آنها بشود، و سراپا غرق در آنها و سرگرم بدانها گردد . . . پیغمبر ﷺ امّت خود را نیز مکلّف نکرده است و وادار نفرموده است که بسان او زندگی کنند، زندگی‌ای که آن جناب برای خود اختیار و درپیش گرفته بود. امّا اگر کسی خواست همچون زندگی‌ای را برگزیند و بخواهد بر لذائذ و کالاها و متاعها چیره شود و غلبه کند، و خویش را از جاذبه‌ها و سنگینیهای آن برهاند و آزاد گرداند، و خویشتن را به جائی برساند که در آنجا آزادی کامل از خواستها و آرزوهای نفس است، هیچ مانعی نیست.

ولیکن زنان پیغمبر ﷺ زنانی از آدمیزادگان بودند، و همان خواستها و آرزوهائی داشتند که انسانها دارند. با وجود فضیلت و کرامت و قربتی که به سرچشمه‌های نبوّت بزرگ و سترگ داشتند، علاقه و رغبت سرشتی به لذائذ و کالاهای زندگی در دلها و درونهایش زنده بود. وقتی که فراخی نعمت و رفاهی را دیدند که خدا برای پیغمبرش و برای مؤمنان ریزان و فراوان فرموده است، به پیغمبر ﷺ مراجعه کردند و درخواست نفقه و هزینهٔ زندگی کردند. این درخواست را با خوشی و روی گشاده نپذیرفت و پذیرهٔ آن نرفت، و بلکه با این درخواست با غم و اندوه و ناخشنودی روبرو گردید. چرا که پیغمبر ﷺ می‌خواست نفس او آن‌گونه زندگی کند که او برای آن انتخاب کرده بود. نفس او آزاد و رها و والا و بالا از لذائذ و کالاهای دنیا زندگی نماید، و به کفاف معاش راضی و خشنود باشد، و از سرگرم شدن به لذائذ و کالاها بپراید و کم‌ترین توجّهی بدانها ننماید. پیغمبر ﷺ می‌خواست که زندگی خودش و زندگی کسانی که بدو پناه می‌آورند و می‌گرایند بالای آن افق بالای درخشان پاکی باشد که زدوده از همهٔ سایه‌های این جهان و از آلودگیها و آمیختگیهای آن است. نه از این لحاظ که این کار حلال یا حرام است؛ چه حلال و حرام روشن گردیده است. بلکه از این لحاظ که زندگی آزاد و رها از خواستهای ناچیز و از سروشهای بی‌ارج این زمین باشد و بس.

غم و غصّه تا بدانجا به پیغمبر خدا ﷺ از درخواست نفقه و هزینهٔ زنانش دست داد که خویشتن را از اصحاب خود پنهان داشت. خود را نهان داشتن پیغمبر ﷺ برای اصحابش آن اندازه دشوار و ناگوار بود که هیچ چیز دشوار و ناگواری به پای آن نمی‌رسید. اصحاب به خانه‌اش آمدند ولی بدیشان اجازهٔ ورود داده نشد! امام احمد با اسنادی که دارد از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفته است: ابوبکر رضی الله عنه آمد و از پیغمبر خدا ﷺ اجازهٔ ورود خواست. بدو اجازه داده نشد. مردمان دم در نشسته بودند، و پیغمبر ﷺ هم در خانه نشسته بود. سپس عمر رضی الله عنه آمد و اجازهٔ ورود خواست. بدو هم اجازهٔ ورود داده نشد. پس از مدّتی به ابوبکر و عمر ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُمَا ـ اجازه داده شد. آن دو نفر داخل خانه شدند. پیغمبر ﷺ ساکت نشسته بود، و زنانش پیرامون او بودند. عمر رضی الله عنه گفت: با پیغمبر ﷺ سخن می‌گویم، بلکه او بخندد. عمر رضی الله عنه گفت: ای پیغمبر خدا! کاش دختر زید ـ همسر عمر ـ را می‌دیدی که چندی پیش از من نفقه و هزینه را درخواست کرد و من گردنش را شکستم! پیغمبر ﷺ

خندید تا بدانجا که دندانهای عقل او دیده شدند. سپس فرمود:

(هُنَّ حَوْلِي يَسْأَلْنَنِي ٱلنَّفَقَةَ!).

اینان که پیرامون من هستند، از من نفقه و هزینه می‌خواهند!.

ابوبکر ﷺ برخاست و به سوی عائشه دوید تا او را بزند. عمر نیز برخاست و به سوی حفصه دوید تا او را بزند. ابوبکر و عمر به عائشه و حفصه گفتند: از پیغمبر ﷺ چیزی می‌خواهید که ندارد؟! پیغمبر ﷺ بدانان دستور داد که بنشینند و ایشان را نزنند. زنان گفتند: به خدا سوگند بعد از این نشست از پیغمبر خدا ﷺ چیزی را درخواست نمی‌کنیم که نداشته باشد . . . جابر گفته است: آن‌گاه خدای بزرگوار مسألهٔ انتخاب را نازل فرمود. پیغمبر ﷺ کار را از عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ آغاز کرد، و بدو فرمود:

(إِنِّي أَذْكُرُ لَكِ أَمْراً مَا أُحِبُّ أَنْ تَعْجَلِيَ فِيهِ حَتَّىٰ تَسْتَأْمِرِيَ أَبَوَيْكِ).

من کاری را برایت بیان می‌دارم، نمی‌خواهم که دربارهٔ آن شتاب کنی تا راجع بدان با پدر و مادرت مشورت می‌کنی.

عائشه گفت: آن کار کدام است؟ پیغمبر ﷺ بر او خواند:

﴿ يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ . . . ﴾.

ای پیغمبر! به همسرانت بگو . . .

تا آخر دو آیه(ی ۲۸ و ۲۹)

عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ گفت: آیا راجع به تو با پدر و مادرم مشورت کنم؟! من خدای بزرگوار و پیغمبرش را برمی‌گزینم، و از تو تقاضا دارم چیزی را که برگزیده‌ام به کسی از زنانت نفرمائی. پیغمبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ لَمْ يَبْعَثْنِي مُعَنِّفاً، وَ لٰكِنْ بَعَثَنِي مُعَلِّماً مُيَسِّراً. لَا تَسْأَلُنِي ٱمْرَأَةٌ مِنْهُنَّ عَمَّا ٱخْتَرْتِ إِلَّا أَخْبَرْتُهَا).[1]

«خداوند بزرگوار مرا نفرستاده است که سختگیر و مشکل‌آفرین باشم، بلکه مرا فرستاده است که آموزگار و آسانگیر و مشکل‌گشا باشم. فردی از آنان از چیزی که تو برگزیده‌ای نمی‌پرسد مگر این که بدو اطّلاع خواهم داد».

در روایت بخاری با اسنادی که داشته است از ابوسلمه پسر عبدالرّحمن نقل کرده است که عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ همسر پیغمبر ﷺ بدو خبر داده است، پیغمبر خدا ﷺ به پیش او آمد، زمانی که خداوند متعال بدو دستور فرمود که این مسألهٔ گزینش را به همسران خود خبر دهد. عائشه گفته است: پیغمبر خدا ﷺ از من آغاز کرد و فرمود:

(إِنِّي ذَاكِرٌ لَكِ أَمْراً فَلَا عَلَيْكِ أَنْ لَا تَسْتَعْجِلِي حَتَّىٰ تَسْتَأْمِرِيَ أَبَوَيْكِ).

«من برای تو کاری را بیان می‌کنم، هیچ مانعی نیست عجله نکنی (و تصمیم نگیری) تا با پدر و مادرت مشورت می‌نمائی».

پیغمبر ﷺ می‌دانست که پدر و مادرم به من دستور نمی‌دهند که از او جدا شوم و به ترک او بگویم. عائشه گفته است: آن‌گاه پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّ اللهَ تَعَالَىٰ قَالَ: يَا أَيُّهَا ٱلنَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ . . .).

«خداوند بزرگوار فرموده است: ای پیغمبر به همسرانت بگو . . .».

تا آخر دو آیهٔ (۲۸ و ۲۹).

بدو عرض کردم: دربارهٔ کدام یک از اینها با پدر و مادرم مشورت کنم؟ من خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را می‌خواهم و بس.

قرآن مجید نازل گردیده است تا ارزشهای بنیادین جهان‌بینی اسلام را دربارهٔ زندگی مشخّص و مقرّر گرداند. این ارزشها لازم است ترجمهٔ زندهٔ خود را در خانه پیغمبر ﷺ و در زندگی ویژهٔ او بیابد و ببیند، و به طور دقیق و روشن در این خانه پیاده شود و تحقّق حاصل کند، خانه‌ای که نورافکن مسلمانان و اسلام بوده است و خواهد ماند تا آن زمان که یزدان زمین را و کسانی را به ارث می‌برد که روی زمین زندگی

۱- مسلم آن را از گفتهٔ زکریّا پسر اسحاق روایت کرده است.

می‌کنند.

دو آیهٔ گزینش نازل گردیدند تا راه را معیّن و مشخّص دارند. یا زندگی دنیا و زینت و آرایش آن را برگزینند، و یا خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را انتخاب نمایند. چه یک دل گنجایش دو جهان‌بینی دربارهٔ زندگی را ندارد و خدا هم در درون کسی دو دل را نیافریده است. زنان پیغمبر ﷺ گفتند: به خدا سوگند بعد از این نشست چیزی را از پیغمبر خدا ﷺ درخواست نمی‌کنیم که نداشته باشد. قرآن مجید نازل گردید تا اصل مسأله را مقرّر و معیّن دارد. مسأله این نیست که او داشته باشد یا نداشته باشد. بلکه مسأله این است که یکسره خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را برگزینند، و یا زینت و آرایش و کالاها و متاعها و لذائذ و خوشیها را انتخاب و اختیار کنند. چه همهٔ خزینه‌ها و گنجینه‌های زمین در دست و در دسترس ایشان باشد، یا این که خانه‌هایشان خالی از توشه و زاد باشد. همسران پیغمبر ﷺ خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را به طور مطلق برگزیدند، بعد از این اختیار قاطعانه‌ای که برای گزینش بدیشان داده شد. آنان همان جائی قرار گرفتند و سزاوار همان جایگاهی شدند که شایان منزلت و مرتبتی بود که با شرف حضور در خدمت رسول نصیب ایشان گردیده بود. ایشان در آن افق بالا و والای ارزشمندی بسر می‌بردند که لائق و شایستهٔ خانهٔ پیغمبر ﷺ بزرگوار بود. در برخی از روایتها آمده است که پیغمبر ﷺ از این گزینش شادمان شد.

می‌خواهیم لحظه‌هائی در جلو این حادثه بایستیم و از بعضی از زوایای آن بدان بنگریم و به تدبّر و تفکّر بنشینیم.

این حادثه جهان‌بینی روشن اسلامی را دربارهٔ ارزشها و معیارها مشخّص و مقرّر می‌دارد، و راه بینش خردمندانه در برداشتِ از دنیا و آخرت را ترسیم می‌کند. به انسان می‌گوید چگونه در بارهٔ دنیا و در بارهٔ آخرت بیندیشد. هرگونه تزلزلی و هرگونه تردّدی میان ارزشهای دنیا و ارزشهای آخرت را، و میان روی کردن به زمین و روی نهادن به آسمان را در دل مسلمان قطع می‌کند و از گسترهٔ آن می‌زداید، و همچون دل مسلمانی را از هرگونه پیوند غریب و ناآشنائی می‌پالاید و سره می‌نماید که میان آن و میان خالصانه پرستش یزدان و بریدن از معبودی جز ایزد جهان فاصله می‌اندازد.

این از این سو، و از دیگر سو این حادثه حقیقت زندگی پیغمبر خدا ﷺ و زندگی کسانی را برایمان به تصویر می‌کشد که با او زیسته‌اند و روزگار را بسر برده‌اند و با او ارتباط و پیوند داشته‌اند. زیباترین چیزی که در این حقیقت جایگزین است این است که این زندگی، زندگی انسانی و زندگی مردمانی از آدمیزادگان است. آنان که از بشریّت خود و از احساسات و ادراکات خویش و از نشانه‌های انسانیّت خویشتن نزدوده‌اند و بیرون نیامده‌اند، ولی با وجود این عظمت منحصری که به سوی آن اوج گرفته‌اند و بدان رسیده است، و با وجود همهٔ این خلوصی که در برابر خدا داشته‌اند، و از غیر او پالوده‌اند و تنها او را پرستیده‌اند، احساسات و عواطف بشری در درون این نفسها نمرده است و نابود نگردیده است. بلکه این نفسها اوج گرفته‌اند و بالا رفته‌اند و والا شده‌اند، و از اوباش پالوده و سره گردیده‌اند، و سرشت شیرین بشری برای آنان برجای مانده است، و این نفسها را از اوج گرفتن و به بالاترین درجات کمال ممکن برای انسان رسیدن بازنداشته است.

در مواقع بسیاری ما راه خطا می‌پوئیم و دچار اشتباه می‌شویم، بدان هنگام که برای پیغمبر ﷺ و برای اصحاب او ـ رَضِیَ اللهُ عَنهُمْ ـ یک تصویر نادرست و غیرحقیقی، و یا یک تصویر ناکامل و ناتمام می‌کشیم، و در آن تصویر ایشان را از همهٔ احساسات و عواطف بشری زدوده و برکنار می‌کنیم، به گمان این که ما با این کار ایشان را پاکیزه از هر چیزی می‌داریم که ما آن را نقص و ضعف بشمار می‌آوریم!

این خطا و اشتباه یک تصویر غیرواقعی را از ایشان می‌کشد، تصویری که با هاله‌های مبهم و غیرواضحی

احاطه شده است، و ما از لابلاهای آنها سیماهای اصیل انسانی آنان را نمی‌بینیم. بدین سبب پیوند بشری موجود در میان ما و ایشان گسیخته می‌گردد، و پیکرهایشان در حسّ و شعورمان میان آن هاله‌ها باقی می‌مانند، پیکرهائی که به خیالها و شبحها نزدیک‌ترند تا به انسانها، خیالها و شبحهائی که ملموس نیستند و با دستها گرفته می‌شوند! بدان شکل ایشان را به ذهن می‌سپاریم و به دل راه می‌دهیم که انگار آنان آفریده‌هائی جدای از ما انسانها هستند . . . گمان می‌کنیم که ایشان مثلاً فرشتگانند یا آفریدگانی بسان فرشتگانند و از احساسات و عواطف انسانها به هر حال زدوده و پالوده هستند! این تصویر خیالی با وجود شفّافی و روشنی، آنان را از محیط ما دور می‌دارد، و ما مأیوس می‌گردیم از این که همسان ایشان شویم یا از آنان عملاً در زندگی واقعی پیروی کنیم . . . بدین سبب زندگانی پیغمبر ﷺ و اصحاب علیهم‌السلام مهم‌ترین عنصر محرّک خود را از دست می‌دهد که عبارت است از به جوش و خروش و جهش و کنش انداختن احساسات و عواطف ما در پیروی و تقلید از ایشان است. بر جای آن عنصر محرّک، ترس و خودباختگی می‌نشیند، ترس و خودباختگی نتیجه‌ای نمی‌دهند مگر احساس مبهم پیچیدهٔ جادوگرانه‌ای که تأثیر عملی در زندگی واقعی ما ندارد . . . گذشته از این ما همگامی و همراهی و هماهنگی و همآوائی زنده‌ای را از دست می‌دهیم که میان ما و آن شخصیّتهای بزرگ موجود است. این همگامی و همراهی و هماهنگی و همآوائی وقتی به وقوع می‌پیوندد که ما احساس کنیم آن انسانهای حقیقی بوده‌اند، و با عواطف و احساسات و انفعالات حقیقی از نوع همان عواطف و احساسات و انفعالات حقیقی ما زیسته‌اند. با این فرق که آنان عواطف و احساسات و انفعالات خود را اوج داده‌اند و بالا برده‌اند و آنها را از آلودگیهائی زدوده‌اند و پاکیزه داشته‌اند که به ذهن و شعور ما می‌گذرد.

حکمت خدا در گزینش پیغمبران از میان آدمیزادگان، نه از میان فرشتگان، و نه از میان موجودات دیگری جز انسان، پیدا و هویدا است. این بدان خاطر است که ارتباط حقیقی میان زندگی پیغمبران و زندگی پیروانشان ماندگار بماند، و پیروان ایشان احساس کنند که دلهای پیغمبران را عواطف و احساساتی آبادان می‌کرده است که از نوع همان عواطف و احساسات آنان بوده است، هرچند که صاف گردیده است و لطافت پیدا کرده است و اوج گرفته است و والا رفته است. درنتیجه پیغمبران را دوست می‌دارند، بدان‌گونه که انسانهائی انسانهای دیگری را دوست می‌دارند، و از ایشان تقلید می‌کنند بدان‌گونه که انسانهای کوچک از انسانهای بزرگ تقلید می‌کنند.

در حادثهٔ اختیار دادن، جلو علاقهٔ سرشتی سرشته در نفسهای زنان پیغمبر ﷺ نسبت به بهره‌مندی از کالاها و لذائذ، اندکی می‌ایستیم، همان‌گونه که جلو تصویر زندگی خانوادگی پیغمبر ﷺ و همسرانش ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُنَّ ـ اندکی ایستادیم. زنان پیغمبر ﷺ همسران او هستند. به خدمت شوهر خود می‌رسند و از وی درخواست نفقه و هزینه می‌کنند. این درخواست او را ناراحت می‌سازد، ولیکن از ابوبکر و عمر ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ قبول نمی‌فرماید که عائشه و حفصه را به سبب این مراجعه بزنند. چه این مسأله یک قضیّهٔ احساسی و آرزوی بشری است. انسان جویای آن است. این خواست پاک و صاف می‌گردد و اوج داده می‌شود و بالا برده می‌شود، ولی خاموش و سرکوب نمی‌گردد. مسألهٔ درخواست به حال خود باقی می‌ماند تا زمانی که خدا به زنان پیغمبر ﷺ اختیار می‌دهد و در انتخاب خود آزاد می‌گذارد، و آنان خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را برمی‌گزینند، گزینشی که هیچ‌گونه وادار کردن و سرکوب نمودن و فشار آوردنی در آن وجود ندارد. دل پیغمبر خدا ﷺ از اوج گرفتن و والائی یافتن دلهای زنانش و از رسیدن آن دلها بدان افق بالای درخشان و رخشان شادمان می‌گردد.

اندکی هم در برابر آن عاطفهٔ شیرین بشری می‌ایستیم

که در دل پیغمبر خدا ﷺ وجود دارد. او عائشه را آشکارا دوست می‌دارد، و می‌خواهد که عائشه بدان سطح والای ارزشهائی برسد که یزدان برای پیغمبرش و برای اهل بیت او می‌خواهد. این است که در مسألهٔ اختیار دادن از عائشه می‌آغازد، و می‌خواهد که او را در اوج گرفتن و خلوص داشتن کمک و یاری کند. بدین علّت از عائشه می‌خواهد در مسألهٔ اختیار و انتخاب شتاب نکند و تا با پدر و مادر خود مشورت نکرده است تصمیم نگیرد. پیغمبر ﷺ می‌دانست که پدر و مادر عائشه بدو دستور نمی‌دهند که از پیغمبر ﷺ جدا شود و دوری گزینند، همان‌گونه که عائشه خودش هم این امر را اظهار داشته است. این عاطفهٔ شیرین که در دل پیغمبر ﷺ است عائشه را به اشتباه نمی‌اندازد. بلکه در درک و فهم آن به عائشه کمک می‌کند و او را شادمان می‌سازد، و در سخن خود به نگارش آن توجّه می‌کند و اهتمام نشان می‌دهد. از لابلای این گفتار، پیغمبر ﷺ انسانی جلوه‌گر می‌آید که همسر کوچک خود را دوست می‌دارد، و می‌خواهد که این همسر کم سن و سالش بدان افق بالا و والائی اوج گیرد و برسد که خودش در آن بسر می‌برد، و همسرش با او در آن افق درخشان و رخشان بماند و ماندگار شود، و در درک و فهم ارزشهای اصیلی مشارکت داشته باشد که در حسّ و شعور او است، آن ارزشهای اصیلی که پروردگار پیغمبر ﷺ آنها را برای او و برای اهل بیت او می‌خواهد. عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ انسانی جلوه‌گر می‌آید که دوست می‌دارد در دل شوهرش مکرّم و معزّز باشد. بدین منظور شادان و خندان حرص و آز شوهرش را نسبت به خود و عشق و علاقهٔ او را به خویشتن می‌نگارد، و رغبت شوهرش را پیش چشم می‌دارد که او بدو اختیار داده است که در گزینش افق والا از پدر و مادرش کمک بگیرد، ولی او بی‌درنگ آن افق درخشان و تابان را برمی‌گزیند و بالای آن ماندگار می‌ماند. گذشته از این، احساسات زنانهٔ او را نیز مشاهده می‌نمائیم، بدان هنگام که از پیغمبر ﷺ درخواست می‌کند به همسران دیگر خود اطّلاع ندهد که عائشه او را برگزیده است وقتی که همسرانش را در این مسأله مختار می‌فرماید و حقّ انتخاب می‌دهد! این درخواست می‌رساند که عائشه چه اندازه رغبت و علاقه دارد نشان داده شود که تنها او است که حقّ اختیار و انتخاب دارد و گزینش منحصر بدو است و بس، و پیدا و هویدا گردد که او در همچون مقام و منزلتی از سائر همسران دیگرش و یا از برخی از آنان جدا و برتر است!.. در اینجا از دیگر سو عظمت نبوّت را در پاسخ پیغمبر خدا ﷺ می‌بینیم، بدان هنگام که به عائشه می‌فرماید:

(إِنَّ اللهَ تَعالىٰ لَمْ يَبْعَثْني مُعَنِّفاً، وَ لٰكِنْ بَعَثَني مُعَلِّماً مُيَسِّراً. لاٰ تَسْأَلُني وٰاحِدَةٌ مِنْهُنَّ عَمّٰا اخْتَرْتِ إِلاّٰ أَخْبَرْتُها).

«خداوند بزرگوار مرا نفرستاده است که سختگیر و مشکل‌آفرین باشم، بلکه مرا فرستاده است که آموزگار و آسانگیر و مشکل‌گشا باشم. فردی از آنان از چیزی که تو برگزیده‌ای نمی‌پرسد مگر این که بدو اطّلاع خواهم داد».

پیغمبر ﷺ دوست نمی‌دارد چیزی را بر هیچ یک از همسران خود پوشیده بدارد که چه بسا او را در کار خیر کمک بکند و یاری بدهد. او هیچ یک از همسران خود را به گونه‌ای امتحان نمی‌کند و نمی‌آزماید که او را سردرگم کند و به مشکل دچار نماید، بلکه او یاری و مدد خود را به هر کسی از آنان تقدیم می‌دارد که او خواهان یاری و مدد باشد، تا او بر خویشتن غلبه کند و والائی گیرد، و از کششها و جاذبه‌های زمین و از گول زدنها و نیرنگبازیهای کالاها و لذّتها رهائی یابد!

لازم است این سیماهای سرشتی و خواستهای طبیعی بشری را پوشیده و پنهان نداریم، و آنها را نادیده نگیریم و ناچیز نینگاریم، و از ارزش آنها نکاهیم، بدان هنگام که از زندگانی پیغمبر ﷺ صحبت می‌داریم. چه درک و فهم ارزشهای سیماها و سرشتهای بشریّت چنان که هست ما را با شخصیّت ارتباط می‌دهد، پیوند

و ارتباط زنده‌ای که در آن همسوئی و هماوائی‌ای است که دل را برای پیروی عملی و اقتداء واقعی به جوش و خروش می‌اندازد.

❁

از این جرّ مقال و بیان حال و مآل، به سوی نصوص قرآن برمی‌گردیم. این نصوص پس از مشخّص کردن ارزشهای کار و بار دنیا و آخرت، و پیاده کردن عملی این گفتار خداوند بزرگوار در زندگانی پیغمبر ﷺ و اهل بیت او:

﴿ ما جَعَلَ اللهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ في جَوْفِهِ ﴾.

خداوند دو دل را در درون کسی قرار نداده است.

می‌بینیم که این نصوص قرآنی به بیان سزا و جزای آماده و مهیّا برای همسران پیغمبر ﷺ می‌پردازد. در این نصوص ویژگیهائی که همسران او دارند یا مسؤولیّتهای خاصّی که متوجّه ایشان است، و با مقام و مکانت بزرگوار آنان، و با قربت و منزلت ایشان در پیش پیغمبر ﷺ می‌خواند و تناسب دارد، ذکر می‌شود:

﴿ يا نِساءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ يُضاعَفْ لَهَا الْعَذابُ ضِعْفَيْنِ وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيراً. وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ، وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَريماً ﴾.

ای همسران پیغمبر هر کدام از شما مرتکب گناه آشکاری شود (از آنجا که مفاسد گناهان شما در محیط تأثیر سوئی دارد و به شخص پیغمبر هم لطمه می‌زند) کیفر او دو برابر (دیگران) خواهد بود، و این برای خدا آسان است. و هرکس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خشوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم کرد، و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم.

این چیزها پیامد مکانت و منزلت بزرگواری است که آنان در آن هستند. ایشان همسران پیغمبر خدا ﷺ و مادران مؤمنانند. همسر پیغمبر ﷺ بودن و مادر مؤمنان شدن هر دو تای این صفتها برای آنان وظائف و تکالیف دشواری و مسؤولیّتهای سنگینی را پدید می‌آورد، و ایشان را از ارتکاب گناهان نیز به دور و مصون می‌دارد. به فرض هرگاه یکی از آنان مرتکب گناه بزرگ و آشکار و روشنی شود، سزاوار عذاب دوچندانی می‌گردد. این فرض کردن و انگاشتن است و بیانگر مکانت و منزلت بزرگواری است که آنان دارند.

﴿ وَ كانَ ذٰلِكَ عَلَى اللهِ يَسيراً ﴾.

این برای خدا آسان است.

مکانت و منزلتی که آنان نسبت به پیغمبر ﷺ برگزیدهٔ خدا دارند، خدا را از همچون عذاب دوچندانی بازنمی‌دارد. این امر چه بسا به ذهنها متبادر گردد. یعنی چنین بینگارند که قرب و مقام ایشان در خدمت رسول ﷺ آنان را از دست انتقام خدا برهاند و ایشان را معاف گرداند!

﴿ وَ مَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلهِ وَ رَسُولِهِ وَ تَعْمَلْ صالِحاً ﴾.

و هرکس از شما در برابر خدا و پیغمبرش خضوع و اطاعت کند و کار شایسته انجام دهد، ....

قُنُوت که مصدر فعل «يَقْنُتْ» است به معنی اطاعت و خشوع، یعنی فرمانبرداری کردن و کرنش بردن است. کار نیکو و پسندیده، مترجم عملی اطاعت و خشوع است.

﴿ نُؤْتِها أَجْرَها مَرَّتَيْنِ ﴾.

پاداش او را دو چندان خواهیم کرد.

همچنین عذاب او هم در برابر ارتکاب گناه دو چندان خواهد بود.

﴿ وَ أَعْتَدْنا لَها رِزْقاً كَريماً ﴾.

و برای او (در قیامت) رزق و نعمت ارزشمندی فراهم ساخته‌ایم.

این رزق و نعمت ارزشمند، افزون بر اجر و پاداش است و آماده و مهیّا است و چشم به راه او است. این هم از فضل و بزرگواری خدا است.

❁

آنگاه نصوص قرآنی برای مادران مؤمنان

ویژگیهایشان را بیان می‌دارد، ویژگیهائی که زنان دیگر آنها را ندارند. وظائف و تکالیف مادران مؤمنان را در رفتار با مردمان مقرّر می‌نماید، و با ایشان از رعایت و عنایت ویژهٔ خدا در حقّ این خاندان بزرگوار سخن می‌گوید، و بدیشان گوشزد می‌فرماید که خدا این خاندان را محافظت و مراقبت می‌نماید و از ناپاکیها مصون و محفوظ می‌کند. بدانان تذکّر می‌دهد که در خانه‌هایشان آیات یزدان تلاوت می‌شود و حکمت ایزد منّان قرائت می‌گردد. این کار هم مسؤولیّتهای خاصّی بر دوش آنان می‌اندازد و پیامدهای ویژه‌ای برای ایشان دارد، و آنان را در میان زنان جهانیان ممتاز می‌گرداند:

﴿ یَا نِسَاءَ ٱلنَّبِیِّ لَسْتُنَّ کَأَحَدٍ مِنَ ٱلنِّسَاءِ إِنِ ٱتَّقَیْتُنَّ. فَلاَ تَخْضَعْنَ بِٱلْقَوْلِ فَیَطْمَعَ ٱلَّذِی فِی قَلْبِهِ مَرَضٌ؛ وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْرُوفاً. وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ وَ لاَ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْأُولیٰ؛ وَ أَقِمْنَ ٱلصَّلاَةَ وَ آتِینَ ٱلزَّکَاةَ، وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ، إِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ ٱلرِّجْسَ ـ أَهْلَ الْبَیْتِ ـ وَ یُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً. وَ اذْکُرْنَ مَا یُتْلیٰ فِی بُیُوتِکُنَّ مِنْ آیَاتِ اللهِ وَالْحِکْمَةِ. إِنَّ اللهَ کَانَ لَطِیفاً خَبِیراً ﴾.

ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید (به گونهٔ هوس‌انگیز) صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند. و بلکه به صورت شایسته و برازنده سخن بگوئید (بدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است). و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن برای انجام آنها را اجازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید) و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید) و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید. خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد. و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بیگمان خداوند دقیق و آگاه است.

اسلام وقتی که ظهور کرد، جامعهٔ عربی را ـ بسان جامعه‌های دیگر آن زمان ـ دید. جامعهٔ عربی به زن به عنوان وسیلهٔ لذّت و سیر کردن غریزه نگاه می‌کرد. بدین سبب از ناحیهٔ انسانی نگاه پستی به زن می‌انداخت و دیدگاه بدی دربارهٔ او داشت.

در جامعه نوعی هرج و مرج در روابط جنسی دید. نظم و نظام خانواده را نابسامان و فروپاشیده یافت، همان‌گونه که قبلاً در این سوره بیان آن گذشت.

گذشته از این هرج و مرج، و از آن فروپاشی، به زن نگرش بدی و پستی داشتند، و بد ذوق بودند، و تنها به بدنهای لخت توجّه داشتند و اهتمام می‌ورزیدند، و به زیبائی والا و آرام‌بخش و پاک نمی‌نگریستند و اهمّیّت نمی‌دادند . . . این امر در اشعار شعراء جاهلی پیدا است که پیرامون بدن زن است، و به زمخت‌ترین و پلشت‌ترین جاهای بدن توجّه می‌دادند، و با زشت‌ترین معانی به بیان آن می‌پرداختند!

وقتی که اسلام ظهور کرد دیدگاه جامعه را در حقّ زن بالا برد، و جنبهٔ انسانی را در پیوندهای دو جنس مخالف مورد نظر قرار داد. پیوند زناشوئی تنها برای سیر کردن غریزه، و برطرف نمودن گرسنگی جسمانی، و برای خاموش کردن آتش سرکش گوشت و خون نیست. بلکه پیوند میان دو موجود زندهٔ انسان نام است که از یک جنس بوده و همنوع هستند، و میانشان محبّت و مرحمت و مهر و عطوفت، و در تماسشان آرامش و آسایش است. این پیوند دارای هدفی است که خدا آن را در آفرینش انسان قرار داده است، و آبادانی زمین را بدان مربوط فرموده است، و خلافت انسان برابر قانون یزدان در زمین را بر آن استوار داشته است.

همچنین اسلام به روابط خانوادگی پرداخت، و خانواده را پایهٔ بنیادین نظم و نظام اجتماعی کرد، و آن را

کودکستانی بشمار آورد که در آن نسلها پدید می‌آیند و رشد و نموّ می‌نمایند و پا به پا می‌روند و پلّه پلّه اوج می‌گیرند و مدارج زندگی را طیّ می‌کنند. اسلام تضمینهای حمایت و حفاظت این کودکستان را بیشتر و بیشتر می‌نماید، و در راه پاک و پاکیزه نگاه داشتن آن از هرگونه احساسها و جهان‌بینیهائی که فضای آن را بیالاید کوشش می‌کند و به تلاش می‌ایستد.

قانونگذاری برای خانواده بخش زیادی از قانونگذاریهای اسلام را به خود اختصاص می‌دهد، و گسترهٔ قابل ملاحظه‌ای از آیات قرآن را دربر می‌گیرد. در کنار قانونگذاری، رهنمود مستمرّی به تقویت این قاعدهٔ اصلی است، قاعده‌ای که جامعه بر آن استوار و پایدار می‌گردد، به‌ویژه در مسأله‌ای که به پاکی روحی، و به نظافت روابط دو جنس، و به مصون و محفوظ داشتن روابط آن دو جنس از هرگونه آلودگی و هرزه‌درائی و نابهنجاری، و زدودن آن روابط از جهش و پرش شهوانی، حتّی در تماسهای سره جسمانی، مربوط می‌گردد.

در این سوره، نظم و نظام اجتماعی، و کارهای خانوادگی، گسترهٔ فراخی و بخش عظیمی را به خود اختصاص می‌دهد. در این آیاتی که ما بدانها می‌پردازیم، سخنی با همسران پیغمبر ﷺ زده می‌شود، و ایشان رهنمود می‌گردند به چگونگی رفتاری که با مردمان خواهند داشت، و خویشتن را چگونه باید بپایند و چگونه رفتار نمایند، و با خدا چگونه باید باشند. رهنمودی است که خدا در آن بدیشان می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ - أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾.

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

بیائید با یکدیگر به وسائلی بنگریم که ناپاکی را می‌زدایند، و وسائلی را مشاهده نمائیم که پاکی را به وجود می‌آورند، وسائلی که یزدان سبحان از آنها با همسران پیغمبر ﷺ سخن می‌گوید، و ایشان را بدانها می‌خواند. آنان که اهل بیت هستند، و همسران پیغمبر ﷺ و پاک‌ترین زنانی هستند که زمین ایشان را به خود دیده است. معلوم است که زنان دیگر به این وسائل نیاز بیشتری از خانمهائی دارند که در کنف حمایت پیغمبر خدا ﷺ و در خانهٔ والای او زیسته‌اند.

خداوند بزرگوار همسران پیغمبر ﷺ را به مقام بالا و مکانت والائی توجّه می‌دهد که از آن برخوردارند. و برتری ایشان را بر همهٔ زنان دیگر بیان و بدیشان گوشزد می‌فرماید، و امتیاز آنان را در میان زنان جهان بیان می‌نماید. این مقام والا و این امتیاز بالا وقتی بر ایشان محفوظ و بدیشان اختصاص دارد اگر حقّ این مقام و این امتیاز را به تمام و کمال مراعات بدارند و برابر مقتضیات آن عمل بکنند:

﴿ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ ﴾.

ای همسران پیغمبر! شما (در فضل و شرف) مثل هیچ یک از زنان (عادی مردم) نیستید. اگر پرهیزگار باشید.

شما مثل هیچ یک از زنان نیستید اگر پرهیزگار باشید ... چه شما در مکانت و منزلتی هستید که کسی با شما در آن شرکت ندارد و بدان نمی‌رسد، و شما هم کسی را در آن شرکت نمی‌دهید و بدانجا نمی‌رسانید. ولی این مکانت و منزلت در پرتو تقوا و پرهیزگاری دست می‌دهد و ماندگار می‌ماند. مسأله تنها نزدیکی و قرابت با پیغمبر ﷺ نیست. بلکه باید حقّ و حقوق این نزدیکی و قرابت را در خویشتن مراعات کنید و پاس آن را بدارید.

این حقّ و حقوق حتمی و قاطعانه‌ای است که این آئین بر آن استوار و ماندگار می‌ماند، و پیغمبر خدا ﷺ آن را مقرّر و بیان می‌فرماید، بدان هنگام که اهل و خویشان خود را فریاد می‌دارد که مکانت و منزلت خویشاوندی ایشان با او آنان را گول نزند. چه او اصلاً نمی‌تواند برایشان در پیشگاه یزدان کاری بکند:

(يا فاطِمَةُ ٱبْنَةُ مُحَمَّدٍ. يا صَفِيَّةُ ٱبْنَةُ عَبْدِالْمُطَّلِبِ، يا

بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ. لاٰ أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً. سَلُونِي مِنْ مٰالِي مٰا شِئْتُمْ).[1]

ای فاطمه دختر محمّد! ای صفیّه دختر عبدالمطّلب! ای پسران عبدالمطّلب! من در پیشگاه خدا برای شما نمی‌توانم کاری بکنم. از دارائی و ثروتم هرچه را می‌خواهید از من درخواست نمائید.

در روایت دیگری آمده است:

(يٰا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النّٰارِ. يٰا مَعْشَرَ بَنِي كَعْبٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النّٰارِ. يٰا مَعْشَرَ بَنِي هٰاشِمٍ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النّٰارِ. يٰا مَعْشَرَ بَنِي عَبْدِالْمُطَّلِبِ أَنْقِذُوا أَنْفُسَكُمْ مِنَ النّٰارِ. يٰا فٰاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أَنْقِذِي نَفْسَكِ مِنَ النّٰارِ. فَإِنِّي وَاللهِ لاٰ أَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً، إِلاّٰ أَنَّ لَكُمْ رَحِماً سَأَبُلُّهٰا بِبِلاٰلِهٰا).[2]

ای گروه قریش خویشتن را از آتش برهانید. ای گروه بنی‌کعب خویشتن را از آتش برهانید. ای گروه بنی‌هاشم خویشتن را از آتش برهانید. ای گروه پسران عبدالمطّلب خویشتن را از آتش برهانید. ای فاطمه دختر محمّد خود را از آتش برهان. زیرا من به خدا سوگند در پیشگاه خدا نمی‌توانم برای شما کاری بکنم. تنها چیزی که هست این است شما با من صلۀ رحم دارید و آن چنان که لازم است آن را مراعات می‌دارم و حقّ آن را بجای می‌آورم.

بعد از آن که خداوند مکانت و منزلت همسران پیغمبر ﷺ را بیان می‌فرماید، مکانت و منزلتی که با حقّ و حقوق لازمه‌اش بدان می‌رسند که تقوا و پرهیزگاری است، وسائلی را بیان می‌دارد که خدا می‌خواهد با آنها ناپاکی و پلیدی را از اهل بیت به دور نماید و ایشان را کاملاً پاک و پاکیزه بدارد:

﴿ فَلاٰ تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ، فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ ﴾.

صدا را نرم و نازک نکنید (و با اداء و اطواری بیان ننمائید) که بیماردلان چشم طمع به شما بدوزند.

خداوند ایشان را نهی می‌کند از این که با مردان بیگانه سخن بگویند به گونه‌ای که در تُن صدا و آهنگ و نوای کلام ایشان نرمی و نازکی باشد. یعنی نباید با ناز و کرشمه سخن بگویند. چه ناز و غنجه هوسهای مردان را برمی‌انگیزد و غریزه‌هایشان را تحریک می‌کند، و بیماردلان را به طمع می‌اندازد و هوسهایشان را به هیجان و تکان می‌افکند!

آن زنانی که خدا ایشان را این‌گونه برحذر می‌دارد چه کسانیند؟ آنان همسران پیغمبر ﷺ و مادران مؤمنانند. آن خانمهائی هستند که فوراً متبادر به ذهن می‌شود که هیچ طمعکاری بدیشان چشم طمع نمی‌دوزد، و هیچ خاطر بیماری به سویشان بال و پر نمی‌گشاید. در کدام روز و روزگاری همچون برحذرداشتی و دورباشی در می‌رسد؟ در روزگار پیغمبر ﷺ و در روزگار دستۀ برگزیدۀ بشریّت و گلهای سرسبد تمام قرون و اعصار . . . ولیکن خدائی که مردان و زنان را آفریده است می‌داند که در صدای زن بدان هنگام که ناز و کرشمه و غنجه می‌کند، و واژه‌ها را نازک می‌گرداند، چیزی وجود دارد که آنی دارد و طمع و آز را در دلهائی برمی‌انگیزد، و فتنه و آشوبی در دلهائی به پا می‌کند. خدا می‌کند دلهای بیماری که برانگیخته و تحریک می‌گردند و چشم طمع نمی‌دوزند. در هر عصر و زمانی وجود دارند، و در هر محیطی یافته می‌شوند، و در برابر هر زنی چنین حال و وضعی را پیدا می‌کنند، هرچند این زن همسر پیغمبر بزرگوار ﷺ و مادر مؤمنان باشد. رهائی از ناپاکی و پلیدی، و نجات از کثافت و آلودگی دست نمی‌دهد، مگر وقتی که اسباب و وسائل تحریک‌آمیز از بنیاد منع و قدغن گردد و از سر راه برداشته شود.

راستی دربارۀ جامعه‌ای که امروزه در آن بسر می‌بریم باید چه گفت و کرد؟! ما در روزگار ناپاک و پستی هستیم. در این زمانه فتنه‌ها به هیجان درمی‌آید، و

۱- مسلم آن را اخراج و روایت کرده است.

۲- مسلم و ترمذی آن را روایت کرده‌اند.

شهوتها برانگیخته می‌شود، و فتنه‌ها بـرپا مـی‌گردد، و هوسها تنوره مـی‌زند، و حـرصها و آزهـا بـه پـرواز درمی‌آید و بال و پر می‌گیرد! چه چیز بر سر ما می‌آید در این فضائی که هـمه چـیز فـتنه را بـرمی‌انگـیزد، و شهوت را به جنبش و تکان درمی‌افکـند، و غـریزه را بیدار می‌سازد، و آتش شعله‌ورِ جنسی را دامن می‌زند؟ کارمان به کجا می‌کشد در این جامعه و در این عصر و در این فضائی که زنان در نغمه‌ها و آواها و آهنگهای سخنانشان نـاز مـی‌کنند و کـرشمه مـی‌فروشند، و در صداهایشان خود را لوس و ملوس می‌کنند و زنـانگی خویشتن را در کلامشان به دیگران نشـان مـی‌دهند، و همهٔ فتنه‌گریهای زنانگی، و همهٔ نداهای جنسی، و همهٔ آتشهای شهوتها و هوسها را گرد می‌آورند، و آنـها را در صداها و نغمه‌های سخنانشان طنین‌انداز مـی‌کنند؟ این چنین زنانی کجا و پاکی کجا؟ اصلاً چگونه ممکن است که پاکی در همچون فضای آلوده‌ای بال و پر بزند و به پرواز درآید، در حالی که زنان با اندامـهایشان و حرکاتشان و صـداهـایشان آن نـاپاکـی و آلودگـی را تشکیل می‌دهند که یزدان می‌خواهـد آن را از بـندگان برگزیده‌اش بزداید؟!

﴿وَ قُلْنَ قَوْلاً مَعْروفاً ﴾.

و به صورت شایسته و برازنده سـخن بگـوئید (بـدان گونه که مورد رضای خدا و پیغمبر او است).

خداوند بزرگوار پـیشتر هـمسران پـیغمبر ﷺ را از سخنان با ناز و کرشمه و غنجه، و با لهجهٔ نـازنازان و غمزه‌کنان نهی فرمود، و بدیشان در این بخش دستور داده است که سخنانشان دربـارهٔ کـارهای پسـندیده و خوب باشد نه کارهای ناپسند و زشت. زیرا مـوضوع سخن نیز می‌تواند بسان لهجهٔ سخن، دیگران را به طمع اندازد و به بددلی بخواند. میان زن و مرد بیگانه نباید لهجهٔ نازنازان و کرشمه‌کنان، و ایماء و اشاره، و یاوه و شوخی، و بازی و مزاح باشد، تا دور یا نزدیک راهی برای چیزی باز نشود که در فراسوی آن نهفته است.

یزدان سبحان که آفریدگار انسانها است و بس آگاه از آفریدگان خود و از سرشت ایشـان است، او است کـه همچون سخنی را خطاب به مادران پاک مؤمنان می‌گوید تا آن را در گفتگوی با اهل زمان خود که بهترین زمانها به طور کلّی است رعایت کنند.

﴿وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ ﴾.

و در خانه‌های خود بمانید (و جز برای کارهائی که خدا بیرون رفتن بـرای انـجام آنـها را اجـازه داده است، از خانه‌ها بیرون نروید).

«قَرْنَ» از وَقَرَ يَقِرُ است کـه بـه مـعنی سـنگین شـد و استقرار پذیرفت می‌باشد.[1] این دستور هم بدین معنی نیست که زنان در خانه بنشینند و اصلاً از آنجا بیرون نروند. بلکه اشارهٔ زیبائی است بدین امر که خـانه در زندگانی زنان اصل است، و خانه مقرّ و مکان ماندگاری آنان است، و سوای آن استثنائی و موقّتی است و هـر وقت پیش آمد نباید در آنجا لنگر بیندازند و قـرار و آرام بگیرند. بلکه مکان موقّتی است و به اندازهٔ نـیاز در آنجا باید ماند نه بیش از آن.

خانه محلّ همایش و جایگاه پسندیدهٔ زن است، محلّ و جایگاهی است که زن در آن خود را آن چنان که هست و خدای بزرگوار برای او خواسـته است مـی‌یابد. نـه پریشان حال و پریشان روزگار می‌شود، و نه منحرف و آلوده‌دامان می‌گردد. خسته و کوفته در غـیر وظـیفه‌ای نمی‌شود که خدا او را به طور سرشتی برای انـجام آن آماده و آراسته فرموده است.

«اسلام برای این که فضای خانه را آماده و آراسته کند، و در خانه برای نورستگان و نوباوگان رعایت و عنایت را مهیّا و میسّر گرداند، بر مـرد نـفقه را واجب نـموده است، و تهیّهٔ هزینه را بر دوش او انداخته است، تا بـه مادر فرصت تـلاش، و وقت لازم، و آرامش خـاطری داده شود کـه در سـایهٔ آن بـتوانـد بـر نـورستگان و نوباوگان، یا به عبارت دیگر بر جوجگانی که به تازگی

۱- «قَرنَ»: قرار بگیرید. بمانید. اصل آن (إقْرَرْنَ) است و برای تخفیف راء اوّل را حذف و فتحهٔ آن را به قاف منتقل کرده‌اند. مرادنهی از خـروج زیـاد بی‌هدف است. (مترجم)

موی درآورده‌اند و بال و پری پیدا کرده‌اند، نظارت کند و در نگهداری آنان بکوشد، و از دیگر سو در سایهٔ همچون فرصت و وقت و آرامش خاطری خانه جایگاهی شود که نظم و نظام و عطر و عبیر و خوشی و آرامش خود را داشته باشد. چه مادری که با کسب و کار خسته و درمانده می‌گردد، و به مقتضیات کار لاغر و شکسته می‌شود، و به غل و زنجیر اوقات معیّن حضوری درمی‌آید که همهٔ تاب و توان او را به خود اختصاص می‌دهد و بالأخره به قید و بند افعال و اعمال مشخّص ناسازگار با سرشت خدادادیش کشیده می‌شود، ممکن نیست بتواند فضا و عطر مناسب خانه را به خانه ببخشد، و ممکن نیست به کودک نوزادِ خانه حقّ و حقوق واقعی او را بدهد و از او چنان که باید مواظبت و مراقبت نماید. محلّهای نگاهداری کودکان زنان کارگر و کارمند هم فضائی بیش از فضای هتلها و مسافرخانه‌ها ندارد، و در آنجاها آن عطر و عبیری پخش نمی‌گردد که در خانه به مشام می‌رسد و جان می‌بخشد. حقیقت خانه پدیدار و نمودار نمی‌آید مگر زنی آن را بیافریند و در آن بنشیند. بوی خوش خانه پخش نمی‌شود مگر این که همسری آن را بپراکند، و مهر و عطوفت خانه پدیدار و نمودار نمی‌آید مگر این که مادری عهده‌دار خانه گردد. زن یا همسر یا مادری که وقت خود را و تاب و توان خود را و نشاط و فعّالیّت روحی خود را صرف کار کردن در بیرون از خانه می‌کند، در فضای خانه جز درماندگی و خستگی و ملولی و رنجوری ندارد و بدان نمی‌بخشد.

بیرون رفتن زن برای کار کردن بلای خانه است و چه بسا ضرورت و ناچاری آن را پدید آورد و زن را وادار بدان کند. ولی مردمان خودشان توانا بوده و بتوانند از آن اجتناب کنند و بپرهیزند و به دلخواه آن را برگزینند و درپیش گیرند، این امر نفرینی است که گریبانگیر جانها و دلها و خردها می‌گردد در قرون و اعصاری که قرون و اعصار واپسگرائی و سرنگونی و شرارت و ضلالت است».(۱)

و امّا بیرون رفتن زن برای غیر کار، بیرون رفتن او برای گشت و گذار با مردان و اختلاط با ایشان، و برای رفتن به تفرّجگاه‌ها و جایگاه‌های سرگرمیها و خوشگذرانیها، و برای پلکیدن در باشگاه‌ها و در مجالس گردهمآئیها، و . . . این نوع بیرون رفتنها سرنگون شدن به لجنزاری است که بشر را به چراگاه‌های چهارپایان برمی‌گرداند.

زنان در زمان حیات پیغمبر خدا ﷺ برای نماز بیرون می‌آمدند، و شرع ایشان را از این کار بازنمی‌داشت. ولیکن آن روز و روزگار، روز و روزگار عفّت و پاکدامنی و تقوا و پرهیزگاری بود. زن برای نماز پوشیده بیرون می‌آمد و کسی او را نمی‌شناخت، و مکانی از مکانهای فتنه‌انگیز او پدیدار و نمایان نمی‌شد. با وجود این بعد از وفات پیغمبر خدا ﷺ عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ دوست نمی‌داشت زنان برای نماز هم بیرون بیایند!

در صحیح مسلم و بخاری نیز آمده است که عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ گفته است: زنان مؤمنان در نماز صبح حاضر می‌آمدند و با پیغمبر خدا ﷺ نماز را بجای می‌آوردند و سپس برمی‌گشتند، در حالی که چادرهای خود را بر خویشتن می‌انداختند و به سبب تاریکی شناخته نمی‌شدند.

در صحیح مسلم و بخاری باز هم آمده است که عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ گفته است: اگر پیغمبر خدا ﷺ می‌دید که زنان چه می‌کنند، ایشان را از حضور در مساجد بازمی‌داشت، همان‌گونه که زنان بنی‌اسرائیل بازداشته شده‌اند!

در روزگار عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ زنان چه کرده‌اند؟ چه چیز ممکن است بکنند تا عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْها ـ معتقد شود پیغمبر خدا ﷺ اگر این را می‌دید ایشان

۱- به نقل از کتاب: «اَلسّلامُ الْعالَمِيُّ وَالإِسْلامُ» فصل: «صلح و صفای خانه» صفحات ۵۴ و ۵۵.

را از حضور در مساجد برای ادای نماز بازمی‌داشت؟! آنچه در زمان عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ بوده است کجا و آنچه ما در زمان خود می‌بینیم کجا؟!

﴿ وَ لاٰ تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجٰاهِلِيَّةِ الْأُولىٰ ﴾.

و همچون جاهلیّت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمائی نکنید (و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید).

این امر وقتی است که ناچار باید بیرون رفت، و پس از ماندن در خانه‌ها ضرورت خروج از منازل پیش می‌آید. زن در دورهٔ جاهلیّت در میان مردمان ظاهر می‌شد و خودنمائی می‌کرد. ولی تمام تصویرها و شکلهائی که دربارهٔ ظاهر شدن و خودنمائی کردن زن در دوران جاهلیّت پیشین روایت می‌گردد، ساده یا موقّر بشمار می‌آیند زمانی که با ظاهر شدن و خودنمائی کردن زنان روزگار ما سنجیده می‌شوند و مقایسه می‌گردند، یعنی روزگار جاهلیّت کنونی ما!

مجاهد گفته است: زن بیرون می‌آمد و در میان مردان رفت و آمد می‌کرد. این کار ظاهر شدن و خودنمائی کردن دورهٔ جاهلیّت بشمار آمده است.

قتاده گفته است: زنان با ناز و کرشمه و لنجه و عشوه می‌خرامیدند، و خداوند بزرگوار از آن نهی فرمود.

مقاتل پسر حیّان گفته است: ظاهر شدن و خودنمائی کردن این بود که زن روسری بر سرش می‌انداخت ولی آن را محکم نمی‌بست و جواهرات و زینت‌آلات و گوشواره‌ها و گردنش را بدین سو و بدان سو می‌گرداند و می‌چرخاند و همهٔ اینها نمایان می‌گردید و دیده می‌شد. ظاهر شدن و خودنمائی کردن همین بود!

ابن‌کثیر در تفسیر خود گفته است: زنی از زنان از میان مردان می‌گذشت در حالی که سینه‌اش را لخت و پدیدار می‌کرد و چیزی آن را نمی‌پوشاند. گاهی گردنش و کاکلها و گوشواره‌هایش را نیز نشان می‌داد. این بود که خدا به زنان مؤمن دستور فرمود که سیماها و احوال و اوضاع خود را بپایند و پنهان نمایند.

اینها صورتها و شکلهای خودآرائی و خودنمائی در جاهلیّتی است که قرآن مجید به چاره‌جوئی آنها پرداخته است، تا جامعهٔ اسلامی را از پیامدها و آثار آنها پاک بدارد، و انگیزه‌های فتنه و فساد را از آن به دور نماید، و عوامل گمراهی را از سر راه آن بردارد، و عادات و آداب و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشهای جامعهٔ اسلامی را بالا برد، و ذوق آن را والا گرداند.

می‌گوئیم: ذوق . . . چه ذوق آدمی که شیدای زیبائیها و دلربائیهای تن لخت می‌گردد یک ذوق زمخت ابتدائی است. بدون شکّ همچون ذوقی پائین‌تر از ذوقی است که شیدای جمال متین حشمت و وقار می‌گردد، جمالی که اشاره به جمال روحی، و جمال عفّت، و جمال احساسها و ادراکها و فهمها و شعورها دارد.

این مقیاس و معیار، در شناخت اوجگیری سطح بشری و ترقّی آن به اشتباه نمی‌رود، و راه خطا نمی‌پوید. زیرا حشمت و وقار زیبا است و زیبائی آن حقیقی و والا است، ولیکن دارندگان ذوق زمخت جاهلی آن را درک و فهم نمی‌کنند، آن کسانی که جز زیبائی گوشت لخت را نمی‌بینند، و جز صدای گوشت پدیدار را نمی‌شنوند!

نصّ قرآنی به خودآرائی و خودنمائی جاهلیّت اشاره می‌کند، و پیام می‌دهد و اشاره می‌نماید که این خودآرائی و خودنمائی از جملهٔ بازمانده‌های جاهلیّت است، جاهلیّتی که هرکس عصر آن را پشت سر گذاشته باشد، و جهان‌بینیها و آرمانها و بینشهایش از جهان‌بینیها و آرمانها و بینشهای جاهلیّت فراتر رفته باشد، خویشتن را بالاتر از آن می‌داند و والاتر از آن می‌گیرد.

جاهلیّت تنها یک دورهٔ معیّن از زمان نیست. بلکه جاهلیّت یک حالت اجتماعی معیّنی است که جهان‌بینیها و اندیشه‌های معیّنی دربارهٔ زندگی دارد. ممکن است این حالت و این جهان‌بینی در هر زمانی و در هر مکانی یافته شود و پدید آید و دالّ بر وجود جاهلیّت گردد، هر کجا و هر آن که این حالت و این جهان‌بینی باشد.

با توجّه بدین مقیاس و بدین معیار می‌فهمیم و درک می‌کنیم که ما اکنون در دورهٔ جاهلیّت کوری هستیم، جاهلیّت کوری که احساس زمخت و جهان‌بینی حیوانی دارد، و در شناخت بشریّت به پائین‌ترین پلّه فروافتاده است. همچنین خواهیم دانست که هیچ‌گونه پاکی و پاکیزگی و خیر و برکتی در جامعه‌ای نیست که این گونه زندگی می‌کند، و از وسائلی بهره نمی‌جوید که انسان را به پاکی و پاکیزگی می‌رسانند، وسائلی که خداوند آنها را ابزار راه بشریّت به سوی تمییز شدن از ناپاکی، و نجات از جاهلیّت پیشین کرده است، و استفادهٔ از آنها را پیش از هرکس دیگری بر عهدهٔ اهل بیت پیغمبر ﷺ انداخته است، با وجود این که اهل بیت او پاک و درخشان و تمییز بوده‌اند و هیچ‌گونه آلودگی و ناپاکی نداشته‌اند.

قرآن مجید زنان پیغمبر ﷺ را بدان وسائل رهنمود می‌سازد، و آن‌گاه دلهایشان را با خدا پیوند می‌دهد، و چشمانشان را بدان افق درخشان و رخشانی می‌دوزد که از آنجا نور می‌طلبند، و از آنجا برای بالا رفتن از پلّه‌های آن افق درخشان و رخشان مدد می‌جویند:

﴿ وَ أَقِمْنَ ٱلصَّلاٰةَ، وَ آتِينَ ٱلزَّكٰاةَ، وَ أَطِعْنَ اللهَ وَ رَسُولَهُ ﴾.

و نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و از خدا و پیغمبرش اطاعت نمائید.

عبادت و پرستش خدا برکنار از رفتار اجتماعی یا اخلاقی در زندگی نیست. بلکه عبادت و پرستش او راه اوج گرفتن و بالا رفتن بدان سطح است، و توشه و زادی است که راهرو راه را با آن طیّ می‌کند و می‌پیماید. باید که پیوند با خدا باشد، پیوندی که از آن مدد و یاری و توشه و زاد می‌رسد. باید که پیوند با خدا باشد، پیوندی که دل را پاکیزه می‌دارد و آن را طهارت و پاکی می‌بخشد. باید که پیوند با خدا باشد، پیوندی که شخص با آن بر عرف و عادت مردمان و بر آداب و رسوم جامعه و بر فشار محیط اوج می‌گیرد و برتر می‌رود، و احساس می‌کند و پی می‌برد که او راهیاب‌تر و والاتر از مردمان و جامعه و محیط است، و سزاوار است او دیگران را به سوی نوری رهنمود سازد که آن را می‌بیند، نه این که دیگران او را به سوی تاریکیها و جاهلیّتی برانند و رهنمود گردانند که زندگی در آن گم می‌گردد و غرق می‌شود، هر زمان که زندگی از راه خدا کج گردد و منحرف شود.

اسلام یگانی است که شعائر و مراسم و آداب و اخلاق و قوانین و مقرّرات و ضوابط را گرد می‌آورد . . . همهٔ آنها را در چهارچوب و قلمرو عقیده جمع‌آوری می‌کند و همایش می‌بخشد، و هریک از آنها نقشی دارد و آن را در تحقّق بخشیدن و پیاده کردن این عقیده اداء و بازی می‌کند، و همهٔ آنها در رویکرد یگانه‌ای همگام و هماهنگ می‌شوند و همسو به یک جهت می‌روند. با همچون گردهمآئی و هماهنگی، هستی همگانی این آئین برجا و برپا می‌ماند، و بدون گردهمآئی و هماهنگی، این هستی استوار و ماندگار نمی‌ماند.

بدین خاطر به برپای داشتن نماز، و دادن زکات، و اطاعت از خدا و پیغمبرش، دستور داده شده است و فرمان صادر گردیده است. این دستور و فرمان، واپسین رهنمودها و رهنمونهای احساسی و اخلاقی و رفتاری است که خطاب به اهل بیت بزرگوار صادر می‌شود. زیرا چیزی از این رهنمودها و رهنمونها بدون عبادت و اطاعت برجا و برپا نمی‌ماند . . . همهٔ اینها هم دارای حکمت و قصد و هدفی است و بس:

﴿ إِنَّمٰا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ ٱلرِّجْسَ ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾.

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

در لابلای این سخن پیامهای فراوانی است. همهٔ آنها والا و مهرانگیز و دلنوازند.

خداوند ایشان را «اهل بیت» می‌نامد بدون این که بیت را موصوف یا مضاف به چیزی کند. انگار این خانه،

یگانه «بیت» یعنی خانه در این جهان و سزاوار این صفت است. اگر گفته شود: «بیت» معرفه گردیده است و معیّن و توصیف شده است، و به کعبه نیز بیت‌الله گفته شده است، و بیت، و بیت‌الحرام نامیده شده است. در این صورت، تعبیر از خانهٔ پیغمبر خدا ﷺ با بیت بیانگر تعظیم و تکریم و اختصاص و افتخار است.

خدا است که می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ - أَهْلَ الْبَيْتِ - وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً ﴾.

خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد.

در این عبارت با بیان علّت تکلیف و هدف آن، مهر و عطوفتی نهفته است، مهر و عطوفتی که اشاره دارد به این که یزدان سبحان بدیشان می‌فهماند خود خدای والامقام، پاک داشتن و پاکیزه نمودن آنان را، و زدودن ناپاکی و پلشتی از ایشان را برعهده می‌گیرد! این هم عنایت و رعایت آسمانی مستقیم و بدون واسطه‌ای در حقّ اهل این بیت است. وقتی که به تصوّر درمی‌آوریم گویندهٔ این فرموده چه کسی است، و پیش چشم می‌داریم او پروردگار این جهان است. آن کسی است که به جهان فرمود: بشو! جهان هم شد و پدیدار آمد. او خداوند بزرگوار است. او مراقب و نگاهدار جهان است. او مقتدر و توانا و والامقام و صاحب‌کبریاء است ... وقتی که به تصوّر درمی‌آوریم چه کسی گویندهٔ این فرموده است، متوجّه می‌گردیم این تکریم و تعظیم چه اندازه سترگ و بزرگ و فراخ و فراوان است.

او که یزدان سبحان است، این سخن را در کتاب خود می‌گوید، کتابی که در میان فرشتگان در جهان بالا خوانده می‌شود، و در این زمین، در هر جائی و در هر زمانی تلاوت می‌گردد، و میلیونها دل با آن به پرستش می‌پردازند، و میلیونها لب بدان می‌جنبند.

در واپسین بند این بخش، این اوامر و رهنمودها را وسیله‌ای می‌کند برای از میان بردن ناپاکی و پاکیزه نمودن این بیت شریف. تطهیر، یعنی پاکیزه داشتن، از تطهّر به معنی پاک بودن است. از میان بردن و زدودن رجس، یعنی پلیدی و پلشتی، صورت می‌پذیرد با وسائل و راه‌هائی که مردمان درپیش می‌گیرند و خویشتن را به انجام آنها وامی‌دارند، و آنها را در واقعیّت زندگی عملی پیاده می‌کنند. این راه اسلام است ... احساس و اندیشه و تقوا و پرهیزگاری در دل باشد، و روش و رفتار در زندگی دیده شود، این دو چیز با همدیگر اسلام کامل را تشکیل می‌دهند، و با هر دوی اینها هدفها و رویکردهای اسلام در زندگی تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد.

خداوند بزرگوار این رهنمودها و رهنمونهای زنان پیغمبر ﷺ را با چیزی به پایان می‌برد که همگون همان چیزی است که رهنمودها و رهنمونها را بدان آغازیده است ... زنان پیغمبر ﷺ را متوجّه مکانت و منزلتی می‌فرماید که دارند. امتیاز ایشان را بر سائر زنان ذکر می‌کند، امتیازی که به سبب جایگاهی که در پیش پیغمبر خدا ﷺ دارند نصیب ایشان شده است، و این امتیاز همچنین به علّت این است که خدا بدانان لطف فرموده است و خانه‌هایشان را جایگاه نزول قرآن، و فرودگاه حکمت و فرزانگی، و مکان طلوع نور و هدایت و ایمان نموده است:

﴿ وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللهِ وَالْحِكْمَةِ. إِنَّ اللهَ كَانَ لَطِيفاً خَبِيراً ﴾.

و آیات خدا و سخنان حکمت‌انگیز (پیغمبر) را که در منازل شما خوانده می‌شود (بیاموزید و برای دیگران) یاد کنید. بیگمان خداوند دقیق و آگاه است.

این بهرهٔ بزرگی است و کافی است که بدان تذکّر داده شود، تا دل جلالت و عظمت خدا را احساس کند، و دقّت ساختار خدا را در آن مشاهده نماید، و فراخی و فراوانی نعمتی را پیش چشم بدارد که هیچ نعمتی با آن برابری نمی‌کند.

این یادآوری و تذکّر نیز در پایان خطابی فرا می‌رسد

که زنان پیغمبر ﷺ را اختیار می‌دهد یا کالاها و لذّتها و زینتها و آرایه‌های این جهان را برگزینند، و یا خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را انتخاب و ترجیح دهند. بدین وسیله فراخی و فراوانی نعمتی جلوه‌گر می‌آید که زنان پیغمبر ﷺ را ممتاز می‌گرداند، و ناچیزی زندگی دنیا را می‌رساند با تمام کالاها و زینتهائی که دارد.



در صدد پاک داشتن گروه اسلامی، و استوار داشتن زندگی ایشان بر ارزشهائی که اسلام آنها را به ارمغان آورده است، بیان می‌شود که مردان و زنان در این امر یکسانند، چون در این راستا آنان برابرند . . . قرآن صفاتی را ذکر می‌کند که این ارزشها را با دقّت و با تفصیل پیاده می‌کنند و تحقّق می‌بخشند:

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، وَالْقَانِتِينَ وَ الْقَانِتَاتِ، وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ، وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ، وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ، وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ، وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ، وَ الْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ، وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ . . . أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً﴾.

مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همهٔ آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.

این صفات فراوانی که در این آیه گرد آمده‌اند، در ساختن شخص مسلمان، با یکدیگر همکاری و همیاری می‌کنند. این صفات عبارتند از: اسلام، ایمان، قنوت، صدق، صبر، خشوع، تصدّق، صوم، حفظ فرج، و ذکر زیاد خدا . . . هریک از اینها در ساختن شخصیّت اسلامی ارزش و جایگاه خود را دارد.

اسلام که مصدر مسلمین و مسلمات است، به معنی تسلیم فرمان خدا شدن است. ایمان که مصدر مؤمنین و مؤمنات است، به معنی تصدیق کردن است. میان اسلام و ایمان پیوند استواری است. به عبارت دیگر، یکی شکل دوم دیگری است. بلکه تسلیم فرمان خدا شدن مقتضی تصدیق کردن است. از تصدیق کردن راستین، تسلیم فرمان خدا شدن برمی‌جوشد.

قنوت که مصدر قانتین و قانتات است، به معنی اطاعت ناشی از اسلام و ایمان از روی رضایت درونی است نه رضایت اجباری بیرونی.

صدق که مصدر صادقین و صادقات است، صفتی است کسی را که متّصف بدان نباشد از صفهای ملّت مسلمان بیرون می‌اندازد. چرا که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللهِ﴾.

تنها و تنها کسانی (بر زبان خدا) دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان نداشته باشند. (نحل/۱۰۵)

چه دروغگو از صف بیرون رانده شده است، صف این ملّتی که صادق و راستگو است.

صبر که مصدر صابرین و صابرات است، صفتی است که مسلمان نمی‌تواند عقیدهٔ خود را بر دوش گیرد و حمل نماید، و وظائف و تکالیف عقیده را به انجام رساند مگر با وجود آن. عقیده در هر گامی از گامهای خود به صبر نیاز دارد. در برابر خواستها و آرزوهای نفس باید صبر کرد. در مقابل سختیها و دشواریهای دعوت باید صبر داشت. در برابر اذیّت و آزار مردمان باید صبر کرد و شکیبائی ورزید. بر کجی و کژی دلها و درونها، و بر ضعف و انحراف و هردم به رنگی و شکلی درآمدن انسانها، و در برابر بلاها و آزمایشها و فتنه‌ها و نیرنگها باید صبر کرد و استقامت داشت. در برابر

خوشیها و بهره‌مندیها و نعمتها و ناخوشیها و زیانها و ضررها باید صبر نمود و شکیبائی درپیش گرفت، و صبر و شکیبائی در برابر هردو گونهٔ آنها سخت و دشوار است.

خشوع که مصدر خاشعین و خاشعات است، صفتی است که هم مربوط به دل و هم منوط به اندامها است. خشوع و فروتنی دالّ بر متأثّر شدن دل از جلالت و عظمت خدا، و احساس ترس و هراس از هیبت و شوکت ذات کبریاء است.

تصدّق که مصدر متصدّقین و متصدّقات است و معنی بخشایش و دهش دارد، دالّ بر پاک شدن از بخل درون، و احساس ترحّم به مردمان، و ضمانت اجتماعی در میان گروه مسلمانان، و وفای به حقّ و حقوق اموال، و سپاسگزاری از دهندهٔ نعمتها است.

صوم که مصدر صائمین و صائمات است، نصّ قرآنی آن را صفتی از صفات قرار می‌دهد تا اشاره‌ای باشد به این که روزه در رشتهٔ نصّ قرار دارد و از جملهٔ خصال حمیده و ستودهٔ اشخاص مسلمان است. صوم یعنی روزه، برتری گرفتن بر نیازها و خواستهای ضروری است. روزه صبر و شکیبائی در برابر حوائج اوّلیّهٔ زندگی است. روزه استوار داشتن اراده است. روزه نشانهٔ داشتن اراده است. روزه تأکید می‌کند که انسان بر حیوان غلبه می‌کند و چیره می‌شود.

حفظ فرج که مصدر حافظین و حافظات فروج است، به معنی پاکدامنی است. در حفظ عورت، پاکی است. حفظ عورت خویشتنداری و استقامت است در برابر نیرومندترین خواستها و گرایشها، و در برابر ژرف‌ترین امیال و آرزوهائی که در ترکیب‌بند پیکرهٔ انسان است. حفظ عورت غلبه کردن بر جهش و پرشی است که جز پرهیزگارانی که یاری و مدد خدا ایشان را دریافته باشد، بر آن غلبه نمی‌کنند و چیره نمی‌شوند. حفظ عورت نظم و نظام دادن به روابط و پیوندها است. حفظ عورت هدف قرار دادن چیزی است که والاتر و برتر از جهش گوشت و جوشش خون در کار نزدیکی مرد و زن است. حفظ عورت این نزدیکی را پیرو شریعت خدا می‌سازد، و تنها برای حکمت والائی که در آفرینش دو جنس است صورت می‌پذیرد، و آن آباد کردن زمین و ترقّی بخشیدن زندگی است.

ذکر که مصدر ذاکرین و ذاکرات است، و زیاد ذکر خدا کردن، حلقهٔ اتّصال موجود در میان همهٔ فعّالیّتها و تلاشهای انسان و میان عقیدهٔ او و به یزدان جهان است. زیاد ذکر خدا کردن یاد دل انسان از ایزد سبحان در هر لحظه و آن است. بدین خاطر است که دل در هیچ اندیشه و جنبشی دست از دستاویز محکم برنمی‌دارد. زیاد ذکر خدا کردن باعث می‌گردد که دل با نور یاد خدا بدرخشد و شاد و شنگول شود و از حیات و سرزندگی لبریز گردد.

اینان که همچون صفاتی در ایشان گرد می‌آید، صفاتی که در ساختن شخصیّت انسان دست به دست هم می‌دهند و همیاری و همکاری می‌کنند، اینان هستند که:

﴿ أَعَدَّ اللهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً ﴾.

خداوند برای همهٔ آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.

بدین منوال و بر این روال، نصّ به طور عامّ از صفت مرد مسلمان و زن مسلمان و ارکان و اصول شخصیّت ایشان سخن می‌گوید، بعد از آن که به طور خاصّ از زنان پیغمبر ﷺ در سرآغاز این مرحلهٔ سوره سخن گفته است. در این آیه در کنار مرد، زن ذکر می‌شود. انگار این عمل بخشی از تلاش اسلام در بالا بردن ارزش زن، و ترقّی دادن نگرش بدو در جامعه، و اعطاء منزلت و مکانت حقیقی زن در کنار مرد در چیزی است که مرد و زن هر دو در آن یکسان و برابرند، از قبیل: ارتباط با خدا، و تکالیف و وظائف این عقیده در پاکی و پرستش و رفتار درست و روش پسندیده در زندگی.



وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴿٣٦﴾ وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ ۖ فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ﴿٣٧﴾ مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ ۖ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۚ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا ﴿٣٨﴾ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ ۗ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا ﴿٣٩﴾ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَٰكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٤٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ ۚ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ﴿٤٣﴾

تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ ۚ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٤٥﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ﴿٤٦﴾ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا ﴿٤٧﴾ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ أَذَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ﴿٤٨﴾

این درس، مرحلهٔ تازه‌ای در سر و سامان بخشیدن گروه مسلمانان براساس جهان‌بینی اسلامی است. این درس پیش از هر چیز به ابطال رسم فرزندخواندگی می‌پردازد که در سرآغاز سوره از آن سخن رفت. خدا خواسته است که برای ابطال عملی این رسم، پیغمبرش ﷺ را برگزیند. عربها ازدواج با زن مطلّقهٔ پسرخوانده را بسان ازدواج با زن مطلّقهٔ پسر نسبی حرام می‌دانستند. آنان نمی‌توانستند ازدواج با زنان مطلّقهٔ پسرخواندگان را عملاً ببینند. لازم بود سابقه‌ای باشد که این قانون تازه را مقرّر دارد. خدا پیغمبرش را برمی‌گزیند تا این مشکل را برعهده گیرد و بار سنگین آن را بر دوش کشد همان‌گونه که سائر مشکلات و بارهای سنگین رسالت را برعهده می‌گیرد و بر دوش می‌کشد. از موقعیّتی که پیغمبر ﷺ در این آزمون دارد خواهیم دید که جز او کسی نمی‌تواند این مشکل بزرگ را برعهده گیرد و بار سنگین سترگ آن را بر دوش کشد، و با انجام همچون کار غیرعادی و خلاف آداب و رسومی که ریشه در ژرفاهای دلها و درونها دارد با جامعه رویاروی شود. همچنین خواهیم دید که پیرو این حادثه یک پیرو طولانی و بلندبالائی است برای پیوند دادن دلها و درونها به خدا، و برای بیان پیوند مسلمانان با یزدان، و برای ذکر ارتباط مسلمانان با پیغمبرشان، و برای بیان وظیفهٔ پیغمبر در میان آنان . . . همهٔ اینها بدان جهت است که این کار برای دلها و درونها ساده و آسان شود، و دلها و درونها فرمان یزدان را در این قانون با رضا و رغبت بپذیرند و بدان گردن نهند.

پیش از سخن از این حادثه، از قانونی سخن رفته است که می‌گوید کار و بار به خدا و پیغمبرش واگذار می‌گردد و فرمان فرمان ایشان است. مرد مؤمن و زن مؤمن از خود اختیاری ندارند در کاری که خدا و پیغمبرش آن را تعیین می‌فرمایند. این هم بجای خود اشاره دارد به این که این کارِ مشکل و مخالف با آداب و رسوم نابهنجار عربها چه اندازه سخت و دشوار و توان‌فرسا است.



﴿ وَ مٰا كٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَى اللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاٰلاً مُبِيناً ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد). هرکس هم از دستور خدا و

پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

روایت شده است که این آیه دربارهٔ زینب دختر جحش - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - نازل گردیده است، بدان هنگام که پیغمبر ﷺ خواست فاصله‌های موروث طبقاتی را در میان گروه مسلمانان از میان بردارد و سدّها و مانعهای میان ایشان را درهم شکنند و فرو ریزد، و انسانها را برابر، بسان دانه‌های شانه گرداند. انسانها مساویند و کسی بر کسی برتری ندارد مگر با تقوا و پرهیزگاری. طبقهٔ موالی[1] - یعنی بندگان و بردگان آزاد شده - طبقهٔ پایین‌تری از طبقهٔ صاحبان بنده و برده بودند. از جملهٔ طبقهٔ موالی، زید پسر حارثه، بندهٔ آزاد شدهٔ پیغمبر خدا ﷺ بود. پیغمبر ﷺ او را پسرخواندهٔ خود کرده بود. پیغمبر ﷺ خواست مساوات و برابری کامل را پیاده گرداند. بدین منظور خانم بزرگواری از خاندان بنی‌هاشم را به ازدواج زید پسر حارثه درآورد. این خانم زینب دختر جحش، و از نزدیکان پیغمبر ﷺ بود. پیغمبر ﷺ با به ازدواج درآوردن زینب دختر جحش به حبالهٔ نکاح زید پسر حارثه خواست خودش و در میان خاندان خودش این فاصله‌های طبقاتی را بردارد. این فاصله‌های طبقاتی تا بدانجا ریشه دوانده بود و بزرگ جلوه‌گر آمده بود که آن را از میان برنمی‌داشت و سدّها و مانعهای آن را درهم نمی‌شکست و نمی‌زدود مگر با یک عمل واقعی پیغمبر خدا ﷺ تا گروه مسلمانان او را سرمشق خود کنند، و انسانها جملگی در پرتو هدایت و رهنمون او در این راه گام بردارند و رهسپار شوند.

ابن‌کثیر در تفسیر خود روایت کرده است و گفته است: عوفی از قول ابن‌عبّاس - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما - نقل کرده است: این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ . . . ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد . . . .

تا آخر آیه نازل گردید، وقتی که پیغمبر خدا ﷺ رفت تا برای غلام خود زید پسر حارثه رضی‌الله‌عنه خواستگاری کند. به نزد زینب دختر جحش اسدی - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - رفت و از او برای زید پسر حارثه خواستگاری کرد.

زینب دختر جحش گفت: من خویشتن را به ازدواج او درنمی‌آورم! پیغمبر ﷺ فرمود:

(بَلیٰ فَانْکِحیهِ).

«بلی باید با او ازدواج کنی».

زینب دختر جحش گفت: ای پیغمبر خدا! آیا اختیار خود را ندارم؟ در این وقت که آنان با یکدیگر صحبت می‌کردند، این آیه بر پیغمبر خدا ﷺ نازل گردید:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً . . . ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی را نسزد وقتی که خدا و پیغمبر او کاری را مشخّص کنند و دربارهٔ چیزی داوری کنند. . . . تا آخر آیه . . .

زینب دختر جحش گفت: ای پیغمبر خدا! آیا می‌پسندی که او شوهر من بشود؟ پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(نَعَم!). «بلی!».

زینب گفت: در این صورت از پیغمبر خدا ﷺ نافرمانی نمی‌کنم. خویشتن را به ازدواج او درآوردم!

ابن لهیعه از ابوعمره، و او از عکرمه، و عکرمه از ابن‌عبّاس - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما - روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ زینب دختر جحش را برای زید پسر حارثه رضی‌الله‌عنه خواستگاری کرد. زینب نپسندید و از این امر سرباز زد، و گفت: حسب و نسب من برتر از او هستند - زینب زن تندخوئی بود - خدا نازل فرمود:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ . . . ﴾.

هیچ مرد مؤمنی و زن مؤمنی را نسزد......تا آخر آیه.

مجاهد و قتاده و مقاتل پسر حیّان هم گفته‌اند این آیه

۱- واژهٔ «موالی» که دالّ بر طبقهٔ بردگان و بندگان آزاد شده است، دارای معانی دیگری نیز می‌باشد. مثلاً به معنی همپیمانان قبیله‌ای با قبیلهٔ دیگری نیز به کار می‌رفته است، همپیمانانی که در پرداخت دیه‌ها و قصاصها و تعویض اسیران همدیگر را یاری می‌دادند و کمک می‌کردند.

دربارهٔ زینب دختر جحش ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ نازل گردیده است، بدان هنگام که پیغمبر خدا ﷺ او را برای غلام خود زید پسر حارثه ؓ خواستگاری کرد، و زینب اوّل سرپیچی کرد و بعد پذیرفت.

ابن‌کثیر در تفسیر خود روایت دیگری را نیز ذکر کرده است و گفته است: عبدالرحمن پسر زید پسر اسلم گفته است: این آیه دربارهٔ امّ‌کلثوم دختر عقبه پسر ابومعیط ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ نازل گردیده است. امّ‌کلثوم نخستین زن مهاجر در میان زنان مهاجر بود ـ یعنی بعد از صلح حدیبیّه ـ اختیار خود را به پیغمبر ﷺ واگذار کرد.

پیغمبر ﷺ فرمود:

(قَدْ قَبِلْتُ). «پذیرفتم».

پیغمبر ﷺ او را به ازدواج زید پسر حارثه ؓ درآورد.[۱] امکلثوم و برادرش خشمگین شدند. برادرش گفت: مقصود ما پیغمبر خدا ﷺ بود، ولی پیغمبر ﷺ امکلثوم را به ازدواج بندهٔ خود درآورد!

ابن‌کثیر گفته است: آن وقت بود که این آیهٔ قرآنی نازل گردید:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً . . .﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادهٔ ایشان باید تابع ارادهٔ خدا و رسول باشد) .... تا آخر آیه.

ابن‌کثیر گفته است: فرمان دیگری جامع‌تر از این نازل گردیده است:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾.

پیغمبر از خود مؤمنان نسبت بدانان اولویّت بیشتری دارد (و اراده و خواست او در مسائل فردی و اجتماعی مؤمنان، مقدّم بر اراده و خواست ایشان است).

(احزاب/۶)

ابن‌کثیر گفته است: این آیه (یعنی آیهٔ ششم) خاصّ است و آن آیه (یعنی آیهٔ سی‌وششم) عامّ است.

در روایت سومی آمده است که امام احمد گفته است:

عبدالرّزّاق برایمان روایت کرده است که معمّر از ثابت بنانی، و او از انس ؓ نقل نموده است که گفته است: پیغمبر ﷺ برای جلیبیب[۲] زنی از انصار را از پدرش خواستگاری کرد. پدر زن گفت: اجازه می‌خواهم با مادرش مشورت نمایم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(فَنَعَمْ إِذَنْ). «در این صورت، باشد».

ابن‌کثیر گفته است: پدرش رفت و این موضوع را با همسرش در میان نهاد. همسرش گفت: نه به خدا! آیا پیغمبر خدا ﷺ جز جلیبیب را پیدا نفرموده است؟ ما که دختر خود را به فلانی و فلانی نداده‌ایم! دختر در زیر لحاف سخنانشان را می‌شنید. مرد خواست برود و پیغمبر خدا ﷺ را از این کار بیاگاهاند. دختر گفت: آیا می‌خواهید دستور پیغمبر خدا ﷺ را نپذیرید و آن را به خودش برگردانید؟ اگر پیغمبر خدا ﷺ جلیبیب را برایتان پذیرفته است و بدو خشنود گردیده است، دخترتان را به ازدواج او درآورید . . . انگار مسأله را برای پدر و مادر خود روشن گردانده است. پدر و مادرش گفتند: راست گفتی. پدرش به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رفت و بدو عرض کرد: اگر تو جلیبیب را می‌پسندی ما نیز او را می‌پسندیم.

پیغمبر ﷺ فرمود:

(فَإِنِّي قَدْ رَضِيتُهُ).

«من او را پسندیده‌ام».

آن مرد دخترش را به ازدواج جلیبیب درآورد . . . بعدها مردمان مدینه به ترس و هراس انداخته شدند. جلیبیب (همراه پیغمبر ﷺ و جنگجویانی برای غزوه‌ای)[۳] سوار شد و رفت. او را دیدند که کشته شده است و پیرامون او لاشه‌های مشرکانی افتاده است که جلیبیب ایشان را کشته است. انس ؓ گفته است: من همسر

۱- خدا بهتر می‌داند، باید این کار بعد از آن بوده باشد که زینب را طلاق داده است.

۲- جلیبیب از زمرهٔ موالی، یعنی بردگان و بندگان آزاد شده بود.

۳- نگا: تفسیر قاسمی، جلد هشتم، جزء بیست‌ودوم، صفحهٔ ۲۶۲. (مترجم)

جلیبیب را دیده‌ام. کسی در مدینه بخشنده‌تر از او نبود.
این روایتها ـ اگر صحیح باشند ـ این آیه را مربوط به حادثهٔ ازدواج زینب با زید ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنهُما ـ یا ازدواج زید با امّ‌کلثوم دختر عقبه پسر ابومعیط می‌دانند.

روایت سوم را دربارهٔ جلیبیب بدان خاطر نگاشته‌ایم، چون این روایت دالّ بر منطق محیطی است که اسلام درهم پیچیدن و درهم نوردیدن آن را به عهده گرفته است، و پیغمبر خدا ﷺ با کردار و گفتارش به تغییر و تبدیل آن کوشیده است. این هم جزئی از سر و سامان بخشیدن گروه مسلمانان برابر منطق جدید اسلام، و مطابق جهان‌بینی اسلام دربارهٔ ارزشها در این زمین، و موافق با جنبش آزادی‌بخش استوار بر برنامهٔ اسلام است، جنبش آزادی‌بخشی که از روح بزرگ اسلام یاری و کمک می‌گیرد.

ولی نصّ آیه، همگانی‌تر از هرگونه رخداد ویژه‌ای است. چه‌بسا این نصّ پیوندی با ابطال فرزندخواندگی و زدودن آثار آن، و با حلال کردن همسران پسرخواندگان، و با حادثهٔ ازدواج پیغمبر خدا ﷺ با زینب ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها ـ بعد از طلاق گرفتن او از زید، داشته باشد. ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها ـ سر و صدای زیادی در زمان خود پدید آورد، و پیوسته هم برخی از دشمنان اسلام آن را تکیه‌گاه طعنه و تشر زدن به پیغمبر خدا ﷺ تا به امروز می‌کنند، و پیرامون آن افسانه‌ها به هم می‌بافند! فرق نمی‌کند سبب نزول این آیه چیزی باشد که در روایتها آمده است، یا چیزی باشد که در مسألهٔ ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها ـ نهفته است، چه قاعده‌ای که این آیه مقرّر می‌دارد فراگیرتر و همگانی‌تر از این قضایا است، و تأثیر ژرف‌تر از اینها را در دلها و درونهای مسلمانان و در زندگی و جهان‌بینی اصیل ایشان دارد.

این رکن و اصل از ارکان و اصول عقیده، در دلهای گروه مسلمانان نخستین واقعاً استقرار پذیرفت و چنان که باید جایگزین شد. جانها و درونهایشان بدان اطمینان و یقین پیدا کرد، و اندیشه‌ها و بینشهایشان بدان دگرگون و متحوّل گردید . . . این رکن و اصل در این خلاصه می‌شود: چیزی از وجودشان متعلّق به خودشان نیست، و هیچ کار و باری از کار و بارشان متعلّق به خودشان نمی‌باشد. یعنی هیچ چیزی و هیچ اختیاری از خود ندارند! بلکه خودشان و آنچه دارند متعلّق به خدا است. هرگونه که خدا بخواهد ایشان را راه می‌برد و می‌گرداند و می‌چرخاند. هرچه را بخواهد برایشان برمی‌گزیند. مردمان جز برخی از این هستی نیستند، هستی‌ای که برابر قانون همگانی خدا می‌گردد و حرکت می‌کند و پیش می‌رود. آفریدگار این هستی و گردانندهٔ آن، ایشان را همراه با حرکت و چرخش همگانی هستی به حرکت درمی‌آورد و می‌چرخاند، و نقش ویژهٔ ایشان را در نمایش بزرگ هستی بدیشان می‌دهد، و حرکات و جنبشهایشان را در صحنهٔ بزرگ هستی مشخّص می‌کند. آنان حقّ ندارند نقشی را که بر عهده می‌گیرند و اجراء می‌کنند برگزینند، زیرا آنان نمایش را به تمام و کمال نمی‌دانند، و لذا ایشان را نسزد که حرکتی را برگزینند که آن را دوست می‌دارند. آخر آن چیزی که دوست می‌دارند چه بسا با نقشی سازگار نباشد و راست و درست درنیاید که بدانان اختصاص داده شده است! ایشان نه صاحبان نمایش و نه صاحبان صحنه هستند. آنان کارگرانی بیش نیستند، کارگرانی که در برابر کار، مزد خود را می‌گیرند. دیگر نتیجهٔ کار نه به سود ایشان و نه به زیان آنان است. فرجام کار هرچه هست بدیشان مربوط نیست!

در این صورت است که واقعاً خویشتن را تسلیم و مطیع خدا ساخته‌اند. خویشتن را سراپا و با تمام وجود تسلیم و مطیع یزدان جهان کرده‌اند، و از هستی خودشان چیزی برای خودشان باقی نمانده است. در این وقت است که جانهایشان با سرشت سراسر هستی ایستاده است و راستای راه را درپیش گرفته است، و حرکاتشان با حرکات کیهان آمیخته است و با چرخش همگانی آن همآوا و همسفر گردیده است، و آنان در مدار خودشان

به گردش درآمده‌اند همان‌گونه که ستارگان و سیّارگان در مدارهای خود به گردش افتاده‌اند. دیگر ایشان نمی‌خواهند از خطّ سیر همگامی و همراهی با جهان هستی بیرون روند، و نمی‌خواهند در گردش هماهنگ با گردش سراسر کیهان پیشی گیرند یا کندی کنند و واپس افتند.

در این وقت است که دلها و درونهایشان به هرآنچه قضا و قدر پیش بیاورد راضی و خشنود می‌گردد. چون نیک می‌دانند که قضا و قدر است هر چیزی را و هر کسی را و هر واقعه‌ای را و هر حالتی را پدیدار و نمودار می‌کند و در آنها دخل و تصرّف می‌نماید. از قضا و قدر خدا در بارهٔ خود استقبال می‌کنند با شناخت آگاهانهٔ آسایش‌بخش و موثوق و مطمئنّی که دارند.

کم‌کم کار به جائی کشید که قضا و قدر خدا را احساس نمی‌کردند وقتی که ناگهانی بر سرشان می‌تاخت و دامنگیرشان می‌شد، و احساس جزع و فزعی نمی‌نمودند که با صبر جمیل می‌توانستند آن را تحمّل کنند، و دردی را احساس نمی‌کردند که می‌توانستند در برابرش شکیبائی کنند. بلکه پذیرهٔ قضا و قدر یزدان می‌رفتند بسان پذیره رفتن شخص آگاهی که چشم به راه یک کار عادی و پسندیده‌ای است و آن را می‌پاید و ذهن و شعور خود را آمادهٔ آن می‌نماید، و این است که قضا و قدر خدا ناگهانی جلوه‌گر نمی‌آید و تکانی پدید نمی‌آورد و شگفتی ایجاد نمی‌کند.

بدین خاطر مسلمانان صدر اسلام گردش افلاک را به شتاب نمی‌انداختند تا زمان زود بگذرد و ایشان کاری را که می‌خواستند هرچه زودتر انجام بدهند. آنان حوادث را کند نمی‌دیدند تا با شتاب هدفی را که داشتند پیاده کنند و بدان هرچه زودتر نائل آیند، هرچند این هدف پیروزی دعوتشان و استقرار و تمکین آن باشد! بلکه مسلمانان صدر اسلام در راه خود با قضا و قدر خدا گام برمی‌داشتند، و قضا و قدر هر کجا که می‌خواست ایشان را می‌برد و کارشان را بدانجا می‌کشاند که می‌کشاند، و آنان خشنود و آرام و شادمان از آن می‌بودند، و آنچه از جان و تلاش و تاب و توان و اموال و دارائی داشتند بر طَبَق اخلاص می‌نهادند و مبذول می‌داشتند، بدون این که شتاب بورزند و دلتنگی کنند، و بدون این که منّتی بنهند و سرمستی و غروری بنمایند، و یا حسرتی بخورند و تأسّفی داشته باشند. آنان یقین داشتند که آنچه انجام می‌دهند چیزی است که خدا برایشان مقدّر فرموده است که انجام بدهند، و آنچه که خدا خواسته باشد همان می‌شود، و هر کاری در گرو وقت خود و سررسید ترسیم شده و تعیین گشتهٔ خود است.

آنچه بود تسلیم مطلق دست خدا شدن بود، دستی که گامهایشان را به هر کجا که بخواهد می‌برد و می‌رساند، و حرکاتشان را می‌گرداند و به هر سو که بخواهد می‌کشاند. آنان مطمئن از دستی بودند که ایشان را راه می‌برد و رهنمود می‌گرداند. ایشان با دست خدا احساس امن و امان و یقین و اطمینان می‌کردند، و به همراه آن ساده و آسان و نرمک نرمک پیش می‌رفتند و حرکت می‌کردند.

با وجود این، آنچه می‌توانستند انجام می‌دادند، و آنچه داشتند بر طبق اخلاص می‌گذاشتند و تقدیم می‌داشتند، و هیچ وقتی و زمانی و هیچ توان و تلاشی را هدر نمی‌دادند و بیهوده نمی‌گذاشتند، و هیچ چاره‌ای و هیچ وسیله‌ای را رها نمی‌ساختند. گذشته از اینها، زورکی خود را وادار به کاری نمی‌کردند که تاب و توان آن را نمی‌داشتند، و نمی‌کوشیدند از بشریّت خود و از ویژگیهای آن بیرون روند، و ضعف و قوّت آدمیزاد را فراموش کنند و نادیده بگیرند. آنان درک و فهم و تاب و توانی که در خود نمی‌دیدند ادّعاء نمی‌کردند، و دوست نمی‌داشتند که در برابر کاری ستایش گردند که انجام نداده‌اند، و دوست نمی‌داشتند که بگویند جز آنچه را که انجام می‌دادند.

توازن میان تسلیم مطلق قضا و قدر خدا شدن، و میان انجام کار توانفرسا با تمام تاب و توان، و آهسته و آرام و مطمئن در مرز نهائی چیزی توقّف کردن که

می‌توانستند، این توازن نشانی است که زندگی مجموعۀ مسلمانان صدر اسلام بدان مزیّن شده است و ایشان را ممتاز و برجسته نموده است. همین نشان است که آن مجموعۀ مبارک را شایان حمل امانت این عقیدۀ بزرگ و سترگی کرده است که بر کوه‌ها سنگینی می‌کند. استقرار آن رکن و اصل نخستین در ژرفاهای دلها و درونها همان چیزی است که برای آن گروه نخستین تضمین کرده است چنان خوارق عاداتی را در زندگی ویژۀ خود پیاده کنند و در زندگی جامعۀ انسانی آن روزی نیز تحقّق بخشند. و همان چیزی است که گامهایشان و حرکاتشان را هماهنگ با گردش افلاک و با گامهای زمان نموده است. گامهایشان با گردش افلاک و با گامهای زمان برخورد و ناسازگاری نداشته است، تا در نتیجۀ برخورد و ناسازگاری سدها و مانعها تولید کند، و یا گردش افلاک و گامهای زمان را سست و کند سازد. استقرار آن رکن و اصل نخستین همان چیزی است که درخت تلاشها و کوششهای مسلمانان صدر اوّل را برکت داد و هرچه زودتر به بار نشاند و در مدّت کوتاهی آن همه میوه‌های شیرین و فراوان و درشت را عطاء کرد.

تحوّل و دگرگونی دلها و درونها به گونه‌ای صورت پذیرفت که حرکت و جنبش ایشان با حرکت و جنبش افلاک همآوا و هماهنگ گردید، برابر قضا و قدر یزدان که گردانندۀ این جهان است . . . این تحوّل و دگرگونی در دلها و درونها معجزۀ بزرگی بود که هیچ انسانی بر نشان دادن و پدید آوردن آن توانائی ندارد. این معجزه تنها و تنها با ارادۀ مستقیم خدا صورت پذیرفت، اراده‌ای که زمین را و آسمانها را از نیستی به هستی آورده است، و خلعت وجود بر تن ستارگان و افلاک کرده است، و میان گامهای مسلمانان صدر اسلام و میان حرکات جهان، آن هماهنگی ویژۀ خدائی را پدید آورده است.

بدین حقیقت آیه‌های قرآنی زیادی اشارت می‌کنند. از جمله خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿ إِنَّکَ لاٰ تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لٰکِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ ﴾.

(ای پیغمبر!) تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری (و او را به ایمان، یعنی سرمنزل مقصود و مطلوب انسان برسانی). (قصص/۵۶)

﴿ إِنَّ الْهُدیٰ هُدَی اللهِ ﴾.

بیگمان هدایت، هدایت خدا است. (آل عمران/۷۳)

هدایت خدا هدایت است با حقیقت بزرگ و با معنی فراخی که دارد. خدا مردمان را به جایگاهشان در هیئت و هیکل جهان هستی رهنمود کرده است، و گامهایشان را با حرکت این جهان، هماهنگی بخشیده است.

تلاش و کوشش میوۀ کامل خود را نمی‌دهد مگر زمانی که دل بر راستای هدایت خدا به معنی حقیقی خود طیّ طریق کند، و حرکت شخص با گردش هستی توأم و همگام گردد، و درون به قضا و قدر فراگیر و همه جا گستر خدا اطمینان پیدا نماید، قضا و قدری که هیچ چیزی و هیچ کاری صورت نمی‌پذیرد مگر به خواست و اقتضای آن.

از این بیان روشن می‌گردد که این نصّ قرآنی:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاٰ مُؤْمِنَةٍ إِذٰا قَضَی اللهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَکُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ﴾.

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و ارادۀ ایشان باید تابع ارادۀ خدا و رسول باشد).

فراگیرتر و فراخ‌تر و فراتر از هرگونه رخداد ویژه‌ای است که دربارۀ آن نازل شده است. این نصّ یک کلّی اساسی، یا یک اساس کلّی را در برنامۀ اسلام مقرّر می‌دارد.

❁

آن‌گاه سخن از حادثۀ ازدواج پیغمبر  با زینب دختر جحش به میان می‌آید، و احکام و رهنمودهائی بیان می‌شود که بر این واقعه پیشی گرفته‌اند و یا بعد از آن به میان می‌آیند:

﴿ وَ إِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِ: أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللهَ، وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ؛ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ. فَلَمَّا قَضَىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً. وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً. مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ. سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ. وَكَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً. الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَ لَا يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ. وَكَفَىٰ بِاللهِ حَسِيباً. مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ، وَ لَٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ، وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴾.

(یادآور شو) زمانی را که به کسی (زید بن حارثه نام) که خداوند (با هدایت دادن وی به اسلام) بدو نعمت داده بود، و تو نیز (با تربیت کردن و آزاد نمودن وی) بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت (زینب بنت جحش) را نگاهدار و از خدا بترس. (ای پیغمبر!) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی. هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد (و بر اثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد. بدان‌گاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند). فرمان خدا باید انجام بشود. هیچ‌گونه گناه و تقصیری بر پیغمبر نیست در انجام چیزی که خدا بر او واجب و لازم کرده باشد. این سنّت الهی، در مورد پیغمبران (ملّتهای) پیشین نیز جاری بوده است و فرمان خدا همواره روی حساب و برنامهٔ دقیقی است و باید به مرحلهٔ اجراء درآید. (پیغمبران پیشین، یعنی آن) کسانی که (برنامه‌ها و) رسالتهای خدا را (به مردم) می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند، و همین بس که خدا حسابگر (زحمات و پاداش‌دهندهٔ اعمال آنان) باشد. محمّد پدر (نسبی) هیچ یکی از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستادهٔ خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطهٔ او با شما رابطهٔ نبوّت و رهبری است). و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.

در سرآغاز سوره ابطال رسم فرزندخواندگی گذشت، و دستور داده شد که فرزندخواندگان به پدرانشان نسبت داده شوند، و روابط خانوادگی براساس سرشتی خود استوار و پایدار گردد:

﴿ وَ مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ. ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَ اللهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ. ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللهِ. فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَ مَوَالِيكُمْ. وَ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَ لَٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ، وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً . . . ﴾.

و فرزندخواندگانتان را فرزندان حقیقی شما نمی‌نماید. این سخنی است که شما به زبان می‌گوئید (چرا که رابطهٔ پدری و فرزندی یک رابطهٔ طبیعی است و با الفاظ و قراردادها و شعارها هرگز حاصل نمی‌شود). خداوند حقّ می‌گوید و به راه راست راهنمائی می‌کند. آنان را به نام پدرانشان بخوانید که این کار در پیش خدا عادلانه‌تر بشمار است. اگر هم پدران ایشان را نشناختید، آنان برادران دینی و یاران شما هستند. هرگاه در این مورد اشتباه کردید (و مثلاً بر اثر عادت گذشته، یا سبق لسان، به لغزش افتادید و به خطا رفتید) گناهی بر شما نیست. ولی آنچه را که دلتان می‌خواهد (یعنی از روی عمد و اختیار می‌گوئید، گناه است و کیفر دارد). به هر حال، پیوسته خدا آمرزگار و مهربان بوده و هست (و قلم عفو بر اشتباهات و لغزشها می‌کشد و شما را می‌بخشد). (احزاب/۴و۵)

ولیکن سیستم فرزندخواندگی دارای اثرات واقعی در زندگی مردمان عرب بود. باطل گرداندن این اثرات واقعی در زندگی جامعه، به سادگی باطل گرداندن خود رسم فرزندخواندگی نبود. چه آداب و رسوم اجتماعی

تأثیرات بسیار ژرفی در دلها و درونها دارند. به ناچار باید سوابق عملی متضادّی در میان باشد. این سوابق نیز قطعاً در اوّل با ناخشنودی و نارضایت رویاروی می‌گردد، و برای بسیاری از مردمان سخت ناگوار و ناپذیرفتنی خواهد بود.

قبلاً گفتیم: پیغمبر خدا ﷺ زینب دختر جحش را به ازدواج زید پسر حارثه درآورد. زینب دخترخالهٔ پیغمبر خدا ﷺ بود. زید هم پسرخواندهٔ پیغمبر ﷺ بود، و زید پسر محمّد صدا زده می‌شد. سپس به پدر خودش نسبت داده شد. پیغمبر ﷺ این کار را بدان جهت کرد که با این ازدواج فواصل موروث طبقاتی را از میان بردارد و درهم شکند، و معنی این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را پیاده کند:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللهِ أَتْقَاكُمْ ﴾.

بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. (حجرات/۱۳)

همچنین پیغمبر ﷺ خواست این ارزش جدید اسلامی را با انجام یک کار عملی و واقعی مقرّر بدارد. آن‌گاه خداوند خواست پیغمبرش بعد از آن ـ همراه با زحمات بارهای سنگین رسالت ـ زحمت زدودن و نابود کردن اثرات قانون فرزندخواندگی را بکشد، و بدین منظور با زن مطلّقهٔ پسرخوانده‌اش زید پسر حارثه ازدواج کند، و این عمل را به جامعه نشان دهد، عملی که کسی نمی‌توانست آن را به جامعه نشان دهد، گرچه خود رسم فرزندخواندگی باطل گردیده باشد.

خداوند جهان به پیغمبرش ﷺ الهام فرمود که زید زینب را طلاق خواهد داد، و او با زینب ازدواج خواهد کرد، به خاطر حکمتی که خدا آن را مقدّر و مقرّر فرموده است. ارتباط زید و زینب نابسامان و پریشان گردیده بود، و به گونه‌ای درآمده بود که اشاره داشت به این که میانهٔ ایشان به هم می‌خورد و زندگیشان با یکدیگر زیاد طول نمی‌کشد.

زید بارها و بارها به خدمت پیغمبر ﷺ آمد و در خدمتش به شکوه و شکایت از نابسامانی و پریشانی زندگانی خود با زینب پرداخت، و اظهار داشت که نمی‌تواند با زینب زندگی را بسر برد. پیغمبر ﷺ با وجود دلیری و شجاعتی که در رویاروئی با قوم خود در کار عقیده داشت و بدون هرگونه تزلزل و درنگ و ترس و هراسی مسائل را به گوششان می‌رساند، احساس می‌کرد آنچه که خدا دربارهٔ زینب بدو الهام داشته است بر او سنگینی می‌کند و دشوار و ناگوار می‌آید. متردّد بود که چگونه این رسم کهنی را درهم پیچد و درهم شکند که ریشهٔ بس عمیقی در حیات قومش دارد. چگونه مسأله را با زید در میان نهد؟ زیدی که بارها بدو گفته است:

﴿ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَ اتَّقِ اللهَ ﴾.

همسرت (زینب دختر جحش) را نگاهدار و از خدا بترس.

چگونه با زید روبرو شود و قضیّه را بدو بگوید؟ زیدی که خدا با توفیق دادنش به پذیرش اسلام و با نزدیکی بخشیدنش به پیغمبرش ﷺ و بهرهٔ او ساختن محبّت پیغمبرش ﷺ به گونه‌ای که زید در دل پیغمبر ﷺ از همه کس بدون استثناء عزیزتر بود، زیدی که پیغمبر خدا با آزاد کردن و پرورده نمودن و دوست داشتن او بدو لطف کرده بود! بدین سبب پیغمبر ﷺ در بیان این کار بزرگ به مردمان درنگ می‌کرد و جسارت بیرون رفتن و آن را رو در رو به مردمان گفتن را به خود نمی‌داد، همان‌گونه که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَ تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَ تَخْشَى النَّاسَ وَ اللهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ! ﴾.

تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.

این چیزی که پیغمبر ﷺ آن را در دل خود پنهان کرده است و می‌دانسته است که خدا آن را آشکار می‌سازد، همان چیزی بوده است که خدا بدو الهام فرموده است، و به دلش انداخته است که همچون کاری

را خواهد کرد. این کار با دستور صریح خدا نبوده است، والاّ پیغمبر ﷺ یک لحظه هم در آن تردید به خود راه نمی‌داد و آن را به تأخیر نمی‌انداخت و نمی‌کوشید آن را به آینده حواله دارد. قطعاً اگر دستور صریح بود در وقت و زمان معیّن خود آن را آشکارا می‌گفت و اعلان آن هرچه در پی می‌داشت برایش مهمّ نبود. ولی پیغمبر ﷺ در برابر الهامی قرار داشت که آن را در دل خود می‌یافت، و از روبرو شدن با پیام خدا به انجام عملی آن الهام در وقت خود، و از رو در رو گفتن آن به مردمان در آن زمان، دلهره داشت. سرانجام خدا به انجام همچون کاری دستور داد. زید همسر خود را سرانجام طلاق داد. نه زید و نه زینب هیچ کدام نمی‌دانستند بعدها چه خواهد شد. عرف آن زمان زینب را مطلّقهٔ پسر محمّد ﷺ محسوب می‌داشت، و زینب را برای او حلال نمی‌دانست. حتّی بعد از ابطال رسم فرزندخواندگی هم آن را نادرست می‌دید. هنوز هم حلال شدن زنان مطلّقهٔ پسرخواندگان وحی نشده بود. بلکه حادثهٔ ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب مدّتها بعد، این قانون را مقرّر داشت. همچون قانونی با دهشت و وحشت و ترس و هراس روبرو گردید، و کار ناگهانی و بدون سابقه‌ای بشمار آمد و زشت و پلشت تلقّی شد. این چیزی است که همهٔ روایتهائی را که دربارهٔ این حادثه بیان گردیده است بر باد می‌دهد، روایتهائی که در قدیم و جدید دشمنان اسلام بدانها چنگ زده‌اند، و پیرامون این مسأله افسانه‌ها به هم بافته‌اند و تهمتها روا دیده‌اند!

کار همان گونه است که خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ فَلَمَّا قَضىٰ زَيْدٌ مِنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا، لِكَيْ لاَ يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَراً ﴾.

هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد (و بر اثر سنگدلی و ناسازگاری زینب، مجبور به طلاق شد و وی را رها کرد) ما او را به همسری تو درآوردیم، تا مشکلی برای مؤمنان در ازدواج با همسران پسرخواندگان خود نباشد. بدان‌گاه که نیاز خود را بدانان به پایان ببرند (و طلاقشان دهند).

این امر مالیاتی از مالیاتهای سنگین رسالت بود که پیغمبر ﷺ مجبور به پذیرش و پرداخت آن گردید، و دشواری از دشواریهائی بود که آن را بر دوش کشیدند. پیغمبر ﷺ آن را رو در رو به جامعه‌ای اعلان کرد که سخت آن را زشت می‌دانستند و ناجور می‌شمردند. این قضیّه آن اندازه سنگین و دشوار می‌نمود که پیغمبر ﷺ در اعلام آن به جامعه دچار تردید گردیده بود، پیغمبری که در این که یگانه‌پرستی را بدون درنگ و تردید بدان جامعه اعلام داشته بود، و معبودها و انبازهایشان را ذمّ و نکوهش کرده بود، و پدران و نیاکانشان را بر خطا و اشتباه شمرده بود!

﴿ وَكَانَ أَمْرُ اللهِ مَفْعُولاً ﴾.

فرمان خدا باید انجام بشود.

هیچ چاره‌ای از اجراء فرمان یزدان، و هیچ گریزی از پاسخ بدان در میان نیست که نیست. باید فرمان خدا عملی شود و تحقّق پیدا کند، راهی برای تخلّف و سرپیچی و کناره‌گیری از آن در میان نیست.

ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا ـ وقتی صورت گرفت که عدّهٔ او به پایان رسیده بود. پیغمبر خدا ﷺ به زید پسر حارثه فرمود:

(إِذْهَبْ فَاذْكُرْهَا عَلَيَّ).

[برو و با او دربارهٔ (ازدواج او با) من صحبت کن].

زید رفت. وقتی به نزد زینب رسید که او خمیر خود را می‌بیخت. زید گفته است: وقتی که زینب را دیدم بسیار بزرگوار به نظرم رسید، تا بدانجا که نمی‌توانستم بدو بنگرم، و بدو بگویم: پیغمبر خدا ﷺ از او یاد کرده است. این بود که بدو پشت کردم و عقب عقب رفتم، و گفتم: ای زینب! مژده باد تو را! پیغمبر خدا ﷺ مرا فرستاده است تا درخواست او را به تو بگویم. زینب گفت: من کاری نخواهم کرد مگر وقتی که با پروردگار بزرگوار خود مشورت کنم و از او نظر بخواهم! آنگاه زینب به سجده‌گاه خود رفت. آیه‌هائی از قرآن در این

باره نازل گردید. پیغمبر خدا ﷺ بدون اجازه به پیش زینب رفت.[1]

بخاری ﷺ از انس پسر مالک ﷺ آن را روایت کرده است و گفته است: زینب دختر جحش - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهَا - بر همسران پیغمبر ﷺ افتخار می‌کرد و بر خود می‌بالید و می‌گفت: اهالی خودتان شما را به ازدواج پیغمبر ﷺ درآورده است، در صورتی که خداوند بزرگوار بر بالای هفت آسمان مرا به ازدواج او درآورده است!

قضیّه سهل و ساده به پیش نرفت. سراسر جامعهٔ اسلامی به سبب آن با برخورد روبرو شد. زبانهای منافقان بازگردید و گفتند: محمّد با همسر پسرش ازدواج نموده است!

از آنجا که این قضیّه مقرّر داشتن یک قانون جدید بود، قرآن به تأیید و تأکید آن پرداخت، و شگفتی و شگرفی را از آن برداشت، و آن را به ارکان و اصول ساده و منطقی تاریخی خویش برگرداند:

﴿ مَاكَانَ عَلَى ٱلنَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللهُ لَهُ ﴾.

هیچ‌گونه گناه و تقصیری بر پیغمبر نیست در انجام چیزی که خدا بر او واجب و لازم کرده باشد.

خدا بر پیغمبر ﷺ واجب و لازم گرداند که با زینب ازدواج کند، و رسم عرب را در تحریم همسران پسرخواندگان باطل گرداند. در این صورت بر پیغمبر ﷺ در این مسأله هیچ گونه گناه و تقصیری نیست. در این راستا پیغمبر ﷺ در میان پیغمبران نوباوه و بدعتگذار نیست.

﴿ سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ﴾.

این سنّت الهی، در مورد پیغمبران (ملّتهای) پیشین نیز جاری بوده است.

این قضیّه، کاری است که برابر سنّت خدا انجام پذیرفته است، سنّتی که دگرگون نمی‌شود و به حقائق اشیاء تعلّق می‌بندد، نه به جهان‌بینیها و آداب و رسوم ساختگی که آن را می‌پایند و مصون و محفوظ می‌نمایند، جهان‌بینیها و آداب و رسومی که بر پایه و اساسی بند نیستند و تکیه‌گاهی از حقائق ندارند.

﴿ وَكَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَراً مَقْدُوراً ﴾.

و فرمان خدا همواره روی حساب و برنامهٔ دقیقی است و باید به مرحلهٔ اجراء درآید.

فرمان یزدان هم از روی حساب است و هم بی‌چون و چرا باید اجراء شود. هیچ چیزی و هیچ کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری کند و بر سر راه آن بایستد. فرمان یزدان از روی حکمت و آگاهی و ارزیابی مقرّر و مقدّر گردیده است. در آن منظور شده است که خدا چه هدفی در آن دارد. خدا ضرورت و مقدار و اندازه و زمان و مکان آن هدف را می‌داند. ایزد سبحان به پیغمبر خود دستور فرموده است که آن رسم را باطل گرداند و عملاً اثرات آن را بزداید و محو نماید، و شخص خودش سابقهٔ واقعی این قانون یزدان را پدیدار و نمودار گرداند. چاره‌ای هم جز اجراء فرمان یزدان ندارد.

این سنّت خدا در میان پیغمبرانی هم بوده است که قبلاً بوده‌اند و به ترک دنیا گفته‌اند:

﴿ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاَتِ اللهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلاَ يَخْشَوْنَ أَحَداً إِلَّا اللهَ ﴾.

(پیغمبران پیشین، یعنی آن) کسانی که (برنامه‌ها و) رسالتهای خدا را (به مردم) می‌رساندند، و از او می‌ترسیدند و از کسی جز خدا نمی‌ترسیدند.

برای مردمان حسابی باز نمی‌کردند و بدیشان اهمّیّت نمی‌دادند در کاری از کارهائی که به رسالت مربوط می‌گردید و خدا آنان را بدان مکلّف می‌فرمود. از کسی جز خدائی نمی‌ترسیدند که آنان را برای تبلیغ و عمل و اجراء فرمان فرستاده بود.

﴿ وَكَفَىٰ بِاللهِ حَسِيباً ﴾.

و همین بس که خدا حسابگر (زحمات و پاداش‌دهندهٔ اعمال آنان) باشد.

تنها خدا است که به حساب پیغمبران می‌رسد، و

---

[1]- امام احمد آن را روایت کرده است. مسلم و نسائی آن را به شیوه‌های مختلف از قول سلیمان پسر مغیره استخراج و نقل نموده‌اند.

مردمان را نسزد که از ایشان حساب بگیرد.

﴿ مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ ﴾.

محمّد پدر (نسبی) هیچ یکی از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد).

لذا زینب همسر پسرش نیست، و زید پسر محمّد ﷺ نمی‌باشد. بلکه زید پسر حارثه است. در این صورت هیچ‌گونه گناه و تقصیری بر پیغمبر ﷺ نیست، وقتی که با چشم حقیقی واقع‌بین بدان مسأله نگاه شود. پیوند موجود در میان محمّد ﷺ و در میان جملگی مسلمانان ـ از جمله زید پسر حارثه ـ پیوند پیغمبر با قوم خود است، و او پدر کسی از آنان نمی‌باشد:

﴿ وَ لٰكِنْ رَسُولَ اللهِ وَ خَاتَمَ ٱلنَّبِيّينَ ﴾.

و بلکه فرستادهٔ خدا و آخرین پیغمبران است (و رابطهٔ او با شما رابطهٔ نبوّت و رهبری است).

بدین خاطر او است که واپسین مقرّرات را وضع می‌کند تا انسانها برابر آنها راه بروند، و مطابق با واپسین رسالت آسمان برای زمینیان زندگی کنند، رسالتی که تبدیل و تغییری بعد از این در آن روی نمی‌دهد.

﴿ وَ كَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴾.

و خدا از همه چیز آگاه بوده و هست.

خدا است که می‌داند چه چیز برای این مردمان شایسته و بایسته است، و چه چیز ایشان را اصلاح و رو به راه می‌کند. خدا است که بر پیغمبر ﷺ واجب و لازم گردانیده است آنچه را که بر او واجب و لازم گردانیده است، و برای او برگزیده است و انتخاب کرده است آنچه را که برای او برگزیده است و انتخاب کرده است ... این کار بدان خاطر است که همسران پسرخواندگانشان برای ایشان حلال گردد، زمانی که پسرخواندگان نیازشان را از ایشان برآوردند، و نیازشان بدیشان پایان پذیرفت و آنان را طلاق دادند ... خداوند این قانون را مقرّر داشته است از روی علم و اطّلاعی که به همه چیز دارد، و می‌داند کدام یک از قوانین و مقرّرات و تعلیمات، بهتر و سازگارتر است، و با مرحمت او در حقّ مؤمنان می‌خواند، و با گزینش او برای ایشان موافقت دارد.



آن‌گاه روند قرآنی در پیوند دادن دلها بدین معنی واپسین، و در واصل گرداندن ایشان به یزدان، یزدانی که بر پیغمبر خود ﷺ واجب و لازم گردانیده است آنچه را که بر او واجب و لازم گردانیده است، و برای امّت مسلمان برگزیده است و انتخاب کرده است آنچه را که برگزیده است و انتخاب کرده است، به پیش می‌رود. خدا برای امّت مسلمان خیر و خوبی می‌خواهد، و دوست می‌دارد ایشان را از تاریکیها بیرون بیاورد و به سوی نور رهنمود گرداند و به نورشان برساند:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللهَ ذِكْراً كَثِيراً. وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً. هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، وَ كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً. تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ. وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً ﴾.

ای مؤمنان! بسیار خدای را یاد کنید (و هرگز او را فراموش ننمائید). و بامدادان و شامگاهان (و در همه وقت و آن) به تسبیح و تقدیس او بپردازید. او کسی است که به شما عنایت و مرحمت می‌کند، و فرشتگانش برای شما تقاضای بخشش و آمرزش می‌نمایند، تا یزدان (جهان در پرتو الطاف خود و دعای فرشتگان) شما را از تاریکیهای (کفر و ضلالت) بیرون آورده و به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان بوده است. درودشان (از جانب یزدان) در روزی که او را ملاقات و دیدار می‌کنند، امن و امانتان باد است، و خدا برای آنان پاداش گرانبها و ارزشمندی را فراهم ساخته است.

ذکر خدا، اتّصال و پیوند دل است با خدا، و پیوسته خدا را در نظر داشتن و حاضر و ناظر دیدن است. ذکر خدا تنها زبان جنبانیدن نیست. خواندن نماز ذکر و یاد خدا است. بلکه روایتهائی نقل شده است نزدیک است ذکر

را به نماز اختصاص دهند و بس:
ابوداود و نسائی و ابن ماجه، از قول اعمش، و او از اغر ابومسلم، و او هم از ابوسعید خدری و از ابوهریره روایت کرده‌اند که پیغمبر ﷺ فرموده است:
(إِذَا أَيْقَظَ الرَّجُلُ امْرَأَتَهُ مِنَ اللَّيْلِ فَصَلَّيَا رَكْعَتَيْنِ، كَانَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ مِنَ الذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَ الذَّاكِرَاتِ).

هر وقت مرد همسر خود را در شب بیدار کند، و دو رکعت نماز بخوانند، آن شب آنان جزو مردان و زنانی بشمار می‌آیند که خدای را بسیار ذکر می‌کنند.

هرچند که ذکر خدا تنها به نماز اختصاص ندارد و فراگیرتر از آن است. ذکر خدا شامل همهٔ شکلها و شیوه‌هائی می‌گردد که بنده در آنها به ذکر پروردگار خود بپردازد، و دل خود را به خدا ارتباط و پیوند دهد. چه این ذکر را با زبان آشکار گرداند، و چه آشکار نگرداند. مقصود و مراد از ذکر خدا ارتباط و پیوندی است که محرّک و الهام‌بخش باشد به هر شکل و صورتی که انجام پذیرد.
قطعاً دل، بی‌خبر یا غافل و یا سرگشته خواهد بود تا وقتی که با خدا ارتباط پیدا می‌کند و او را یاد می‌نماید و به ذکرش درمی‌آید و بدو انس و الفت می‌گیرد. هر وقت کار دل بدینجا کشید لبریز از یاد خدا می‌گردد و جدّی می‌شود و وقار پیدا می‌کند و برجای می‌ماند و راه خود را می‌شناسد، و با برنامه‌اش آشنا می‌گردد، و می‌داند از کجا به کجا برود و گامهایش را بدان سو بردارد.
بدین خاطر است که قرآن بسی به ذکر خدا تشویق می‌کند، و سنّت نبوی بسیار به ترغیب آن می‌پردازد. قرآن مجید میان ذکر خدا و میان اوقات و احوالی که انسان خواهد داشت ارتباط برقرار می‌سازد، تا اوقات و احوال انسان را به یاد ذکر خدا بیندازند و آن را تداعی کنند، و انسان را بیدار و هوشیار گردانند که بپا هم اینک اوقات و احوال ذکر خدا و ارتباط گرفتن با او است. تا بدین وسیله دل غافل و بی‌خبر نشود و یزدان منّان را فراموش نکند:

﴿ وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أَصِيلاً ﴾.

و بامدادان و شامگاهان (و در همه وقت و آن) به تسبیح و تقدیس او بپردازید.

مخصوصاً در بامدادان و شامگاهان چیزی است که دلها را برای پیوند و تماس با خدا به جوش و خروش می‌اندازد، خدائی که احوال و اوضاع را دگرگون می‌سازد، و سایه‌ها را تبدیل و تغییر می‌دهد. آن خدائی که باقی است و تغییر و تبدیل پیدا نمی‌کند، و از میان نمی‌رود و زوال نمی‌پذیرد، ولی هر چیزی جز او تغییر و تبدیل پیدا می‌کند و فنا و نیستی می‌پذیرد.
درکنار فرمان به ذکر خدا و تسبیح و تقدیس او، دلها به یاد رحمت و رعایت و عنایت او انداخته می‌شود، و گوشزد می‌گردد خدا به آفریدگان خود توجّه دارد و برایشان ارادهٔ خیر و خوبی می‌نماید. خدا بی‌نیاز از بندگان است، ولی بندگان فقیرند و به رعایت و عنایت او نیاز دارند و گدایان درگاه فضل و لطف وی هستند:

﴿ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلاٰئِكَتُهُ، لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ. وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً ﴾.

او کسی است که به شما عنایت و مرحمت می‌کند، و فرشتگانش برای شما تقاضای بخشش و آمرزش می‌نمایند، تا یزدان (جهان در پرتو الطاف خود و دعای فرشتگان) شما را از تاریکیهای (کفر و ضلالت) بیرون آورد و به نور (ایمان و هدایت) برساند. چرا که او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان بوده است.

خداوند چه بزرگوار است! چه نعمتهای بزرگی که به بندگان خود عطاء می‌فرماید! چه لطفهای سترگی که شامل ایشان می‌گرداند! فضل پیاپی و مضاعف خدای را که تواند شمار کرد؟ یا شکر یکی از هزار کرد؟ خدای بزرگ جهان این بندگان ضعیف و نیازمند و فناپذیر را یاد می‌کند! آن کسانی را یاد می‌کند که هیچ تاب و توانی از خود ندارند، و باقی و برقرار نمی‌مانند. خداوند ذوالجلال ایشان را یاد می‌کند و بدیشان عنایت و توجّه می‌فرماید، و مغفرت و بخشش خود را نصیب

ایشان می‌نماید، و فرشتگانش برایشان طلب آمرزش می‌کنند. خداوند بزرگوار آنان را در جهان بالا و در میان فرشتگان والا یاد می‌کند، و سراسر هستی هم‌آوا و همنوا یادشان می‌نماید، همان‌گونه که پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(یَقُولُ اللهُ تَعالیٰ مَنْ ذَکَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَکَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَ مَنْ ذَکَرَنِي فِي مَلَأٍ ذَکَرْتُهُ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْهُ).[1]

خداوند بزرگوار می‌فرماید: کسی که مرا در پیش خود یاد کند، او را در پیش خود یاد می‌کنم، و کسی که مرا در میان جمعی یاد کند، او را در میان جمعی یاد می‌کنم که بهتر از آن جمع هستند.

واقعاً چه عظمتی است؟! عظمتی است که عقل و شعور نمی‌تواند آن را به تصوّر درآورد! خدا می‌داند که این زمین و کسان و چیزهائی که بر روی این هستند، ذرّهٔ کوچکی و ناچیزی بیش نیستند، وقتی که باافلاک بزرگ جهان مقایسه می‌گردند. افلاک و چیزها و کسانی که در آنها هستند، متعلّق به خدایند، خدائی که خطاب به جهان هستی فرمود: بشو! فوراً شد.

﴿ هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَ مَلائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ ﴾.

او کسی است که به شما عنایت و مرحمت می‌کند، و فرشتگانش برای شما تقاضای بخشش و آمرزش می‌نمایند، تا یزدان (جهان در پرتو الطاف خود و دعای فرشتگان) شما را از تاریکیهای (کفر و ضلالت) بیرون آورد و به نور (ایمان و هدایت) برساند.

نور خدا، نور یگانه و متّصل و فراگیر است. جز نور خدا تاریکیهائی است که چندگانه و گوناگون می‌گردد. مردمان وقتی که از نور خدا بیرون بروند، در تاریکی و ظلمتی از تاریکیها و ظلمتها می‌افتند و زندگی می‌کنند، یا به همهٔ تاریکیها یکجا گرفتار می‌آیند. از این تاریکی یا از تاریکیها ایشان را جز نور خدا رهائی نمی‌بخشد، نوری که در دلهایشان می‌تابد و می‌درخشد و جانهایشان را فرا می‌گیرد، و آنان را به سوی فطرتشان هدایت و رهنمود می‌نماید. فطرتشان که همان فطرت جهان هستی است. مرحمت خدا در حقّ مؤمنان و درود فرشتگان و دعایشان برای ایشان است که آنان را از تاریکیها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمود می‌گرداند و بدان می‌رساند، وقتی که دریچهٔ دلهایشان برای ایمان باز می‌شود:

﴿ وَ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً ﴾.

او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان بوده است.

این کار و بار ایشان در دنیا، یعنی در سرای کار است. و امّا کار و بارشان در آخرت، یعنی در سرای سزا و جزا، لطف و فضل خدا به ترک ایشان نمی‌گوید، و مرحمت و رحمت او آنان را رها نمی‌کند. در آنجا پیوسته بزرگوار و شادان و خندان و دارای پاداش فراوان جاویدانند:

﴿ تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلامٌ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ أَجْراً كَرِيماً ﴾.

درودشان (از جانب یزدان) در روزی که او را ملاقات و دیدار می‌کنند، امن و امانتان باد است، و خدا برای آنان پاداش گرانبها و ارزشمندی را فراهم ساخته است.

از هرگونه ترس و هراسی در امن و امانند، و از هر رنجی بدورند، و درد و رنجی بدیشان دست نمی‌دهد ... درود را از جانب خدا دریافت می‌دارند. درود خدا را فرشتگان بدیشان می‌رسانند. فرشتگان از هر دری به پیش ایشان می‌آیند و سلامشان می‌نمایند، و درود والای خدا را بدیشان می‌رسانند. اینها گذشته از پاداش ارزشمندی است که یزدان برایشان آماده کرده است و تهیّه دیده است . . . به به چه بزرگداشت و تکریمی است!

این پروردگار آنان است که برایشان قانونگذاری می‌کند، و هرگونه قوانین و مقرّراتی را که بخواهد برایشان برمی‌گزیند. چه کسی است که این گزینش را نپسندد؟!

✿

پیغمبر ﷺ است که گزینش خدا برای ایشان را

۱- بخاری آن را استخراج کرده است.

بدیشان می‌رساند، و با سنّت عملی خود آنچه را که خدا برایشان برگزیده است و برای بندگان مقرّر داشته است، پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد. آن‌گاه روند قرآنی نگاهی به وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و بزرگواری او در حقّ مؤمنان در این جایگاه می‌اندازد:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنَّا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً، وَ دٰاعِیاً إِلَی اللّٰهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرٰاجاً مُنِیراً. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلاً کَبِیراً. وَ لاٰ تُطِعِ الْکٰافِرِینَ وَ الْمُنٰافِقِینَ وَ دَعْ أَذٰاهُمْ، وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَ کَفیٰ بِاللّٰهِ وَکِیلاً ﴾.

ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم، و به عنوان دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا طبق فرمان الله، و به عنوان چراغ تابان. (ای پیغمبر!) به مؤمنان مژده بده که ایشان از سوی خدا نعمت فراوانی (و برتری عظیمی، در دنیا و آخرت) دارند. و از کافران و منافقان فرمانبرداری مکن، و اعتنائی به اذیّت و آزارشان نداشته باش، و بر خدا تکیه کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع باشد.

وظیفهٔ پیغمبر ﷺ در میان مردمان این است که «شاهد» و گواه بر ایشان باشد. باید مردمان کارهائی بکنند که شاهد و گواه بودن را زیبا و نیکو گردانند، شاهد و گواه بودنی که دروغ نمی‌گوید و ظلم نمی‌کند، و تغییر و تبدیل نمی‌دهد. وظیفهٔ پیغمبر ﷺ در میان مردمان همچنین این است که «مبشّر» و مژده‌رسان بدیشان باشد. بدانان مژدهٔ مرحمت و مغفرت و فضل و لطف و تکریم و بزرگداشتی بدهد که منتظر نیکوکاران است. همچنین «نذیر» و بیم‌دهندهٔ کسانی باشد که غافل از عذابی و عقابی هستند که در انتظار بدکاران است. تا بی‌خبر گرفتار نگردند، و جز پس از بیم دادن، عذاب داده نشوند. از جملهٔ وظائف پیغمبر ﷺ این است که «داعِیٍ إِلَی اللّه» و فراخوان به سوی خدا باشد. آنان را به سوی خدا دعوت کند، نه به سوی دنیا، و نه به سوی مجد و عظمتی، و نه به سوی عزّت و بزرگواری نژادی، و نه به سوی نژادگرائی جاهلی، و نه به سوی غنیمت، و نه به سوی شاهی و قدرت یا جاهی و مقامی. بلکه به سوی خدا دعوت کند، و راه یگانه‌ای را بسپرد که به خدا منتهی شود. وظیفهٔ او همچنین این است که با «اذن» و اجازهٔ خدا به کار بپردازد و برابر قانون او عمل کند. پس او بدعت‌گذار نیست، و از خود چیزی نمی‌گوید، و به دلخواه کاری نمی‌کند. بلکه اجازهٔ خدا و فرمان او در میان است. پیغمبر ﷺ از اجازه و فرمان خدا تجاوز و تخطّی نمی‌کند. وظیفهٔ دیگر او این است که «سراج منیر» و چراغ روشن باشد و تاریکیها را بزداید، و شبهه‌ها را برطرف نماید، و راه را روشن گرداند، و نور آرام راهنمائی باشد بسان چراغ روشن و درخشان در دل تاریکیها.

پیغمبر خدا ﷺ و نوری که با خود به ارمغان آورده بود هم این چنین بود که گذشت. او جهان‌بینی روشن و آشکار و درخشانی را برای این هستی به ارمغان آورد. جهان‌بینی روشن و آشکار و درخشانی که با رابطهٔ هستی با آفریدگار را روشن می‌گرداند، و مکان انسان را در این هستی و با آفریدگار هستی تعیین می‌کند، و ارزشها و معیارهائی را مشخّص می‌نماید که سراسر هستی بر آنها استوار و پایدار می‌گردد، و وجود انسان نیز در هستی بر آنها استقرار می‌پذیرد و ماندگار می‌شود، و سرآغاز و سرانجام، و هدف و مقصود، و راه و وسیله را با گفتار فیصله‌بخش و داورانه‌ای معیّن می‌دارد که هیچ‌گونه شبهه و پیچیدگی در آن نمی‌ماند. با اسلوب و روشی آن گفتار را بیان می‌نماید که فطرت را مستقیم و بدون واسطه مخاطب قرار می‌دهد، و از نزدیک‌ترین راه‌ها و گشادترین درها و ژرف‌ترین جاده‌ها و مسیرها به سوی فطرت می‌رود و بدان نفوذ می‌کند.

روند سوره در وقت بیان وظیفهٔ پیغمبر ﷺ مسألهٔ مژده دادن به مؤمنان را تکرار می‌کند و تفصیل می‌دهد.

﴿ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ فَضْلاً کَبِیراً ﴾.

(ای پیغمبر!) به مؤمنان مژده بده که ایشان از سوی خدا نعمت فراوانی (و برتری عظیمی، در دنیا و آخرت) دارند.

این وقتی است که مسألهٔ مژده دادن را در این فرموده

چکیده‌وار گفته است:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِنّا أَرْسَلْناکَ شاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً ﴾.

ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.

این هم افزایش فضل و لطف یزدان بر مؤمنان است، مؤمنانی که بر دستهای این پیغمبر ﷺ برایشان قوانین و مقرّرات وضع می‌کند، قوانین و مقرّراتی که ایشان را سرانجام به شادی و شادمانی و نعمت بزرگ و فضل سترگ می‌رساند.

این خطاب به پیغمبر ﷺ دستور می‌دهد که از کافران و منافقان اطاعت نکند، و به اذیّت و آزارشان به خود و به مؤمنان اهمیّت ندهد، و تنها بر خدا توکّل نماید، و خدا ضامن یاری و کمک و پیروز گرداندن او است:

﴿ وَ لا تُطِعِ الْکافِرِینَ وَ الْمُنافِقِینَ وَ دَعْ أَذاهُمْ، وَ تَوَکَّلْ عَلَی اللهِ وَکَفیٰ بِاللهِ وَکِیلاً ﴾.

و از کافران و منافقان فرمانبرداری مکن، و اعتنائی به اذیّت و آزارشان نداشته باش، و بر خدا تکیه کن، و همین بس که خدا حامی و مدافع باشد.

این همان خطابی است که در سرآغاز سوره آمده بود، پیش از آن که به موضوعات قوانین و مقرّرات و رهنمودها و رهنمونها، و به سر و سامان بخشیدن و نظم و نظام نوین اجتماعی پرداخته شود. تنها چیزی که افزون بر آن است پیغمبر ﷺ رهنمود می‌گردد به این که به اذیّت و آزار کافران و منافقان توجّه نکند و اهمیّت ندهد، و با اطاعت از ایشان در چیزی یا تکیه کردن بر آنان در چیزی خویشتن را از اذیّت و آزارشان به دور ندارد. چه تنها خدا حافظ و مدافع است.

﴿ وَکَفیٰ بِاللهِ وَکِیلاً ﴾.

و همین بس که خدا حامی و مدافع باشد.

❁

بدین منوال دیباچه و پیرو واقعهٔ زینب و زید، و حلال کردن همسران پسرخواندگان، به درازا می‌کشد، و بسی سخن می‌رود از مثال واقعی و عملی‌ای که پیغمبر خدا ﷺ وادار بدان می‌گردد، مثالی که بیانگر سختی و دشواری این قضیّه است، و می‌رساند که دلها در همچون کاری نیاز دارند به این که خدا آنها را برجای بدارد و در پرتو کلام الهی دلها از جای نشوند و پریشان نگردند. در این مواقع است که نیاز شدیدی است به این که دلها با خدا پیوند و تماس داشته باشند، و بدانند و متوجّه باشند که در رهنمود و رهنمون خدا رحمت و رعایت و حفاظت و عنایت است. اگر دلها چنین کنند و چنین شوند مشکلات و دشواریها را با رضایت و رغبت می‌پذیرند، و تسلیم فرمان یزدان می‌گردند، و رهنمودها و رهنمونها را بر دیدهٔ منّت می‌نهند.

یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُوٓاْ إِذَا نَکَحۡتُمُ ٱلۡمُؤۡمِنَٰتِ ثُمَّ طَلَّقۡتُمُوهُنَّ مِن قَبۡلِ أَن تَمَسُّوهُنَّ فَمَا لَکُمۡ عَلَیۡهِنَّ مِنۡ عِدَّةٖ تَعۡتَدُّونَهَاۖ فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحٗا جَمِیلٗا ﴿۴۹﴾ یَٰٓأَیُّهَا ٱلنَّبِیُّ إِنَّآ أَحۡلَلۡنَا لَکَ أَزۡوَٰجَکَ ٱلَّٰتِیٓ ءَاتَیۡتَ أُجُورَهُنَّ وَمَا مَلَکَتۡ یَمِینُکَ مِمَّآ أَفَآءَ ٱللَّهُ عَلَیۡکَ وَبَنَاتِ عَمِّکَ وَبَنَاتِ عَمَّٰتِکَ وَبَنَاتِ خَالِکَ وَبَنَاتِ خَٰلَٰتِکَ ٱلَّٰتِی هَاجَرۡنَ مَعَکَ وَٱمۡرَأَةٗ مُّؤۡمِنَةً إِن وَهَبَتۡ نَفۡسَهَا لِلنَّبِیِّ إِنۡ أَرَادَ ٱلنَّبِیُّ أَن یَسۡتَنکِحَهَا خَالِصَةٗ لَّکَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِینَۗ قَدۡ عَلِمۡنَا مَا فَرَضۡنَا عَلَیۡهِمۡ فِیٓ أَزۡوَٰجِهِمۡ وَمَا مَلَکَتۡ أَیۡمَٰنُهُمۡ لِکَیۡلَا یَکُونَ عَلَیۡکَ حَرَجٞۗ وَکَانَ ٱللَّهُ غَفُورٗا رَّحِیمٗا ﴿۵۰﴾

۞ تُرۡجِی مَن تَشَآءُ مِنۡهُنَّ وَتُـٔۡوِیٓ إِلَیۡکَ مَن تَشَآءُۖ وَمَنِ ٱبۡتَغَیۡتَ مِمَّنۡ عَزَلۡتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَیۡکَۚ ذَٰلِکَ أَدۡنَیٰٓ أَن تَقَرَّ أَعۡیُنُهُنَّ وَلَا یَحۡزَنَّ وَیَرۡضَیۡنَ بِمَآ ءَاتَیۡتَهُنَّ کُلُّهُنَّۚ وَٱللَّهُ یَعۡلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمۡۚ وَکَانَ ٱللَّهُ عَلِیمًا حَلِیمٗا ﴿۵۱﴾ لَّا یَحِلُّ لَکَ ٱلنِّسَآءُ مِنۢ بَعۡدُ وَلَآ أَن تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنۡ أَزۡوَٰجٖ وَلَوۡ أَعۡجَبَکَ حُسۡنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَکَتۡ یَمِینُکَۗ وَکَانَ ٱللَّهُ عَلَیٰ کُلِّ شَیۡءٖ رَّقِیبٗا ﴿۵۲﴾ یَٰٓأَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ لَا تَدۡخُلُواْ بُیُوتَ ٱلنَّبِیِّ إِلَّآ أَن

يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ ۖ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ ۚ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ۚ ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ ۚ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا ۚ إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا ﴿٥٣﴾ إِنْ تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿٥٤﴾

لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ ۗ وَاتَّقِينَ اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٥٥﴾ إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴿٥٦﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا ﴿٥٧﴾ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا ﴿٥٨﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ۚ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ﴿٥٩﴾ ۞ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا ﴿٦٠﴾ مَلْعُونِينَ ۖ أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا ﴿٦١﴾ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ ۖ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٦٢﴾

این مرحله از سوره در سرآغاز خود یک حکم همگانی از احکام قرآن را دربر می‌گیرد، احکامی که دربارهٔ نظم و نظام کارهای خانواده است. این حکم دربارهٔ زنانی است که پیش از نزدیکی با آنان طلاق داده می‌شوند. بعد از این حکم، احکام ویژه‌ای ذکر می‌شود دربارهٔ مقرّرات زندگی پیغمبر ﷺ دربارهٔ ازدواج خاصّ او با زنان، و چگونگی پیوند همسرانش با سائر مردان، و پیوند مسلمانان با خانهٔ پیغمبر ﷺ و بزرگواری پیغمبر ﷺ و خانواده‌اش در پیشگاه خدا و فرشتگان و صدرنشینان عالم بالا . . . سرانجام یک حکم همگانی در می‌رسد که در آن زنان پیغمبر ﷺ و دخترانش و زنان مؤمنان مشترک هستند. خدا بدیشان دستور می‌دهد رداء و روپوش خود را در وقت بیرون رفتن برای قضاء حاجت و رفع نیاز بر خویشتن بیفکنند تا با همچون جامهٔ بلندبالای بدن‌پوشی ممتاز گردند و شناخته شوند، و بدین وسیله مورد اذیّت و آزار افراد بداخلاق و منافقان و شایعه‌پردازان و فاسقانی قرار نگیرند که در مدینه متعرّض زنان می‌شدند و بر سر راهشان می‌آمدند. با تهدید این‌گونه منافقان و شایعه‌پردازان به تبعید از مدینه در صورتی که دست از اذیّت و آزار زنان مؤمن و پخش فساد و تباهی نکشند، این مرحله خاتمه داده می‌شود.

این قوانین و مقرّرات و رهنمودها و رهنمونها بخشی از سر و سامان بخشیدن و نظم و نظام دادن گروه مسلمانان براساس جهان‌بینی اسلامی است. و امّا چیزی که به زندگی شخصی پیغمبر ﷺ مربوط می‌گردد، خدا خواسته است که این خانه را صفحهٔ گشوده‌ای بنماید و آن را به نسلها نشان دهد. این است که همچون چیزی را در قرآنِ جاویدان و ماندگاری قرار داده است که در هر زمان و مکانی خوانده می‌شود. آیه‌هائی که دربارهٔ زندگی شخصی پیغمبر ﷺ و خانهٔ او در قرآن آمده‌اند، نشانه‌ای از بزرگداشت یزدان سبحان در حقّ این خانه و خانواده‌ای است که خداوند بزرگوار خودش کار و بار آن را سرپرستی می‌فرماید، و این خانه و خانواده را در قرآنِ جاویدان در طول زمان، به همهٔ انسانها نشان می‌دهد.



﴿ يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ، فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ

عِـدَّةٍ تَـعْتَدُّونَهٰا، فَـمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُـوهُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً ﴾.

ای مؤمنان! هنگامی که با زنان مؤمنه ازدواج کردید و پیش از همبستری با ایشان، آنان را طلاق دادید، برای شما عدّه‌ای بر آنان نیست تا حساب آن را نگاه دارید. ایشان را از هدیهٔ مناسبی بهره‌مند سازید و به گونهٔ محترمانه و زیبائی آنان را آزاد و رها سازید.

در سورهٔ بقره حکم زنان مطلّقه‌ای که با آنان همبستری نشده است بیان گردیده است در این گفتهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَّقْتُمُ ٱلنِّسٰاءَ مٰا لَمْ تَمَسُّوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً، وَ مَتِّعُوهُنَّ عَلَى ٱلْمُوسِعِ قَدَرُهُ، وَ عَلَى ٱلْمُقْتِرِ قَدَرُهُ، مَتٰاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى ٱلْمُحْسِنِينَ. وَ إِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مٰا فَرَضْتُمْ إِلاّٰ أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ ٱلنِّكٰاحِ. وَ أَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوىٰ، وَ لاٰ تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللهَ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

اگر زنان را قبل از آمیزش جنسی و تعیین مَهر (به عللی) طلاق دهید، گناهی بر شما نیست (و در این موقع) آنان را (با هدیه‌ای مناسب حال خود) بهره‌مند سازید. آن کس که توانائی (مالی) دارد به اندازهٔ خودش، هدیه‌ای شایسته (و مناسب حال دهنده و گیرنده) می‌پردازد، و این (پرداخت هدیّه) بر نیکوکاران الزامی است. و اگر زنان را پیش از آن که با آنان تماس بگیرید (و آمیزش جنسی بنمائید) طلاق دادید، در حالی که مهریّه‌ای برای آنان تعیین نموده‌اید (لازم است) نصف آنچه را که تعیین کرده‌اید (به آنان بدهید) مگر این که آنان (حقّ خود را) ببخشند و یا (اگر صغیر و یا سفیه هستند، ولی آنان، یعنی) آن کس که عقد ازدواج در دست او است، آن را ببخشد. و اگر شما (مردان) گذشت کنید (و تمام مَهریّه را به زنان بپردازید) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش مکنید. بیگمان خداوند به آنچه انجام می‌دهید بینا است.

(بقره/۲۳۶ و ۲۳۷)

زن مطلّقه‌ای که مَهریّه‌ای برای او تعیین شده است و با او تماس جنسی نشده است، نصف این مهریّهٔ تعیین شده باید بدو داده شود. اگر هم مهریّه‌ای برای چنین زنی تعیین نشده است هدیّه‌ای بدو داده می‌شود به اندازهٔ توانائی و عدم توانائی مالی مرد طلاق‌دهنده . . . در اینجا، یعنی در سورهٔ احزاب، بیان حکم عدّه آمده است. بیان این حکم در دو آیهٔ (۲۳۶ و ۲۳۷) سورهٔ بقره نیامده است. در اینجا مقرّر گردیده است که چنین زنی عدّه‌ای نگاه نمی‌دارد. چرا که دخولی صورت نپذیرفته است. عدّه هم برای خاطر جمع شدن از خالی بودن رحم از حمل، و تأکید بر زدوده بودن رحم از اثرات ازدواج پیشین است. تا بدین وسیله نسبها و حسبها آمیزهٔ یکدیگر نشوند، و به مردی چیزی نسبت داده نشود که متعلّق بدو نیست، و یا از مردی چیزی سلب نگردد که ازآن او بوده و در رحم زن مطلّقه قرار داشته است. وقتی که دخول صورت نپذیرفته است چیزی در رحم نیست، و عدّه‌ای هم در این صورت وجود ندارد، و انتظارکشیدن و درنگ نمودنی نیز لازم نیست:

﴿ فَمٰا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهٰا ﴾.

برای شما عدّه‌ای بر آنان نیست تا حساب آن را نگاه دارید.

﴿ فَمَتِّعُوهُنَّ ﴾.

ایشان را از هدیهٔ مناسبی بهره‌مند سازید.

اگر مهریّه‌ای تعیین شده است، این هدیّه نصف مهریّه است. اگر هم مهریّه‌ای تعیین نگردیده است حقّ متاع و هدیهٔ مناسبی بدو داده می‌شود به اندازهٔ توانائی مالی شوهر.

﴿ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَرٰاحاً جَمِيلاً ﴾.

و به گونهٔ محترمانه و زیبائی آنان را آزاد و رها سازید.

نه آنان را از ازدواج بازمی‌دارید و نه بدیشان اذیّت و آزار می‌رسانید، و نه بر ایشان سختگیری می‌کنید و طعنه و تشر می‌زنید. اگر خواستند زندگی نوین دیگری

را درپیش گیرند سدّها و مانعها بر سر راهشان ایجاد نمی‌کنید.

این یک حکم همگانی است که در روند سوره آمده است، بدان هنگام که این سوره در صدد سر و سامان دادن و نظم و نظام بخشیدن به زندگی همگانی گروه مسلمانان است.

✿

بعد از آن یزدان جهان برای پیغمبر خود ﷺ بیان می‌فرماید و روشن می‌نماید چه زنانی برای او حلال هستند، و در این راستا چه خصوصیّتی برای شخص او و برای اهل بیت او در میان است. بعد از آن که سورهٔ نساء نازل گردیده است و حداکثر همسران را چهار زن قرار داده است:

﴿ فَانْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ ﴾.

با زنانی که برای شما حلالند و دوست دارید، با دو یا سه و یا چهارتا ازدواج کنید. (نساء/۳)

در حبالهٔ نکاح پیغمبر خدا ﷺ در آن هنگام نه زن بود، و با هریک از اینها به خاطر هدف و مقصود ویژه‌ای ازدواج فرموده بود. عائشه و حفصه دختران دو دوست و همدم او ابوبکر و عمر بودند. امّ حبیبه دختر ابوسفیان بود. امّ سلمه، و سوده دختر زمعه، و زینب دختر خزیمه، زنان مهاجری بودند که شوهرانشان را از دست داده بودند، و پیغمبر ﷺ خواست ایشان را کرامت و عزّت بخشد. آنان نه صاحبان جمال بودند و نه جوان. بلکه ازدواج با ایشان محض اکرام و بزرگداشتشان بود و بس. زینب دختر جحش هم با داستان ازدواجش آشنائیم. ازدواج با او جنبهٔ دلجوئی داشت. پیغمبر ﷺ او را به ازدواج زید درآورده بود و بخت و اقبال یاری نداد به خاطر کاری که خداوند بزرگوار مقدّر فرموده بود ازدواج موفّقی باشد. زید او را طلاق داد. برای تعویض این طلاق، برابر فرمان یزدان پیغمبر ﷺ مجبور به ازدواج با او گردید. داستان زینب با زید را شنیدیم و با آن آشنا شدیم.

دیگری جویره دختر حارث است که از قبیلهٔ بنی مصطلق بود. دیگری صفیّه دختر حیی پسر اخطب است. جویره و صفیّه از زمرهٔ اسیران جنگی بودند. پیغمبر ﷺ آنان را آزاد فرمود و با هر دو تای ایشان یکی پس از دیگری ازدواج کرد، برای این که با قبائل پیوستگی و خویشاوندی را استوار فرماید، و این دو خانم را کرامت و عزّت بخشد. هردوی اینان بعد از محنتی که گریبانگیر قبائلشان گردید مسلمان شدند.

همهٔ این خانمها «مادران مؤمنان» شدند، و افتخار نزدیکی با پیغمبر خدا ﷺ را پیدا کردند، و خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را به دنبال نزول دو آیهٔ اختیار(۱) برگزیدند و ترجیح دادند. برای آنان بسیار سخت و دشوار و ناگوار و نابهنجار بود که بعد از محدود کردن زنان در چهار نفر از پیغمبر خدا ﷺ جدا شوند و به ترک آن والامقام بگویند. خدا با نظر عنایت بدانان نگریست و پیغمبر خدا ﷺ را از این قید و بند استثناء فرمود. برای او حلال کرد که همهٔ زنان خود را در حبالهٔ نکاح نگاه دارد، و همهٔ ایشان را برایش حلال نمود. بعد از آن آیات قرآنی نازل گردید و قرآن برای او قدغن کرد که با زن دیگری ازدواج کند یا زن دیگری را با یکی از اینها معاوضه نماید. این امتیاز تنها بدان زنانی داده شد که همسران پیغمبر بودند، بدان خاطر که افتخار نسبت بدو را پیدا کرده بودند، بعد از آن که خدا و پیغمبرش و سرای آخرت را برگزیده و ترجیح داده بودند ... پیرامون همچون اصول و ارکانی این آیات دور می‌زنند:

﴿ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ أُجُورَهُنَّ، وَ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ، وَ بَنَاتِ عَمِّكَ وَ بَنَاتِ عَمَّاتِكَ، وَ بَنَاتِ خَالِكَ وَ بَنَاتِ خَالَاتِكَ اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ، وَ امْرَأَةً مُؤْمِنَةً إِنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا، خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ

۱- آیات ۲۸ و ۲۹ سورهٔ احزاب. (مترجم)

عَلِمْنٰا مٰا فَرَضْنٰا عَلَیْهِمْ فِی أَزْوٰاجِهِمْ وَ مٰا مَلَکَتْ أَیْمٰانُهُمْ، لِکَیْ لاٰ یَکُونَ عَلَیْکَ حَرَجٌ، وَ کٰانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً. تُرْجِی مَنْ تَشٰاءُ مِنْهُنَّ وَ تُؤْوِی إِلَیْکَ مَنْ تَشٰاءُ وَ مَنِ ابْتَغَیْتَ مِمَّنْ عَزَلْتَ فَلاٰ جُنٰاحَ عَلَیْکَ. ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ، وَ اللّٰهُ یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلِیماً حَلِیماً. لاٰ یَحِلُّ لَکَ النِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ، وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ - إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ - وَ کٰانَ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً ﴾.

ای پیغمبر! ما برای تو (جهت توفیق در کار تبلیغ دعوت و چیزهای دیگر) حلال کرده‌ایم همسرانت را که مهرشان را پرداخته‌ای، و همچنین کنیزانی را که خدا در جنگ بهرهٔ تو ساخته است، و عموزادگان، و عمه‌زادگان، و دائی‌زادگان که با تو مهاجرت کرده‌اند، و زن با ایمانی که خویشتن را به پیغمبر ببخشد و پیغمبر بخواهد او را به ازدواج خود درآورد، که (این یکی) خاصّ تو است و برای سائر مؤمنان جائز نیست (بدون مهریّه و از راه هبه، زنی را به ازدواج خود درآورند). ما خودمان می‌دانیم برای مؤمنان در مورد همسرانشان و کنیزانشان چه احکامی (همچون نفقه و مهریه و شاهدان عقد و عدم تجاوز از چهار زن) مقرّر می‌داریم. (اشاره‌ای به علم خود، یعنی سرچشمهٔ احکام گذشته به خاطر آن است) تا این که (از احکامی که خاصّ تو است دلتنگ نبوده و) رنجی گریبانگیر تو نشود. خداوند آمرزنده و مهربان است. (به خاطر شرائط خاصّ زندگی) می‌توانی موعد همخوابگی هریک از زنان را به تأخیر اندازی (و به وقت دیگری موکول کنی) و هر کدام را بخواهی می‌توانی در کنار خود جای دهی، گناهی بر تو نیست. این (حکم تفویض اختیار) بهترین وسیله‌ای است که باعث می‌گردد ایشان مسرور شوند و غمگین نشوند، و جملگی آنان بدانچه بدیشان می‌دهی خشنود گردند. (چرا که می‌دانند این فرمان خدا است و تو در پرتو آن می‌توانی بهتر فکر خود را متوجّه مسؤولیتهای بزرگ و سنگین رسالت و مصالح مهمّ امّت اسلامی کنی). و خدا می‌داند چه چیزهائی (از عشق و نفرت) در دلهای شما است، و خدا بس آگاه (از ظاهر و باطن شما بوده، و در کیفر دادن شتاب ندارد) و شکیبا است. بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (و مثلاً برخی از اینان را طلاق دهی و بجای وی همسران تازه‌ای را خواستگاری نمائی) هرچند جمال آنان تو را به شگفت درآورد، مگر کنیزان. خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است.

در این آیات خداوند برای پیغمبر ﷺ انواع زنان مذکور در آنها را حلال کرده است، هرچند از چهار تا هم بیشتر باشند. ولی برای غیر او حرام هستند. این گروه عبارتند از: زنانی که مهریّه آنان را تعیین و پرداخت کرده است، و کنیزانی که از زمرهٔ غنائم می‌باشند، و دختران عموها و عمّه‌ها و دائیها و خاله‌هائی که همراه او مهاجرت کرده‌اند نه دخترانی که با او مهاجرت ننموده‌اند - چنین ازدواجی برای احترام همچون خانمهای مهاجری بوده است - دیگری هر خانمی است که خود را به پیغمبر ﷺ بدون مهریّه و ولی هبه کند، اگر پیغمبر ﷺ بخواهد با او ازدواج فرماید. روایتها دربارهٔ همچون زنانی متناقض و مختلف است. روشن نیست آیا پیغمبر ﷺ با زنی از این نوع ازدواج فرموده است یا خیر. ارجح اقوال این است که پیغمبر ﷺ همچون زنانی را به ازدواج مردان دیگری درآورده است و بس . . . خداوند این خصوصیّت را به پیغمبر ﷺ عطاء فرموده است و آن را به کس دیگری نبخشیده است. این هم بدان علّت است که پیغمبر ﷺ ولی جملگی مردان مؤمن و زنان مؤمن است. و امّا اشخاص دیگر تابع همان قوانین و مقرّراتی هستند که خداوند آنها را بیان فرموده است و راجع به همسران و کنیزانشان واجب گردانیده است. این امتیاز برای این است که پیغمبر ﷺ به تنگنا نیفتد و بتواند همسران خود را نگاه دارد، و پاسخگوی شرائط

و ظروف ویژه‌ای باشد که شخص او را احاطه کرده‌اند.
گذشته از این، به پیغمبر ﷺ اختیار داده شده است که به حبالهٔ نکاح خود درآورد هر زنی را که خود را بدو هبه بکند و او هم وی را بخواهد، یا آن را به وقت دیگری حواله دهد. او می‌تواند هر وقت خواست به سوی چنین زنی برگردد . . . او می‌تواند با هر زنی از همسران خود همبستر شود یا وقت هر زنی از همسران خود را به تأخیر اندازد، و سپس بدو مراجعه کند . . .

﴿ ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ تَقَرَّ أَعْیُنُهُنَّ وَ لاٰ یَحْزَنَّ وَ یَرْضَیْنَ بِمٰا آتَیْتَهُنَّ کُلُّهُنَّ ﴾.

این (حکم تفویض اختیار) بهترین وسیله‌ای است که باعث می‌گردد ایشان مسرور شوند و غمگین نشوند، و جملگی آنان بدانچه بدیشان می‌دهی خشنود گردند. (چرا که می‌دانند این فرمان خدا است و تو در پرتو آن می‌توانی بهتر فکر خود را متوجّه مسؤولیّتهای بزرگ و سنگین رسالت و مصالح مهمّ امّت اسلامی کنی).

این امر برای مراعات شرائط و ظروف ویژه‌ای بوده است که شخص پیغمبر ﷺ را احاطه کرده‌اند، و با توجّه به خواستها و علاقه‌هائی است که بدو روی آورده‌اند، و به علّت حرصها و آزهائی است که برای رسیدن به افتخار پیوند و تماس با او ورزیده می‌شود. اینها چیزهائی است که خدا آنها را می‌داند و در پرتو دانش و شکیبائی خود آنها را رو به راه می‌گرداند.

﴿ وَ اللهُ یَعْلَمُ مٰا فِی قُلُوبِکُمْ وَ کٰانَ اللهُ عَلِیماً حَلِیماً ﴾.

و خدا می‌داند چه چیزهائی (از عشق و نفرت) در دلهای شما است، و خدا بس آگاه (از ظاهر و باطن شما بوده، و در کیفر دادن شتاب ندارد) و شکیبا است.

سپس خداوند بر پیغمبر ﷺ نازل فرمود هر زنی جز این زنانی که عملاً در حبالهٔ نکاح او هستند، نه از ناحیهٔ عددی، ولیکن خود همین زنان با زنان دیگری تعویض نمی‌شوند و جایگزین نمی‌گردند. پیش از تحریم هم پیغمبر ﷺ زنی را بر تعدادشان نیفزوده است:

﴿ لاٰ یَحِلُّ لَکَ النِّسٰاءُ مِنْ بَعْدُ، وَ لاٰ أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوٰاجٍ وَ لَوْ أَعْجَبَکَ حُسْنُهُنَّ ﴾.

بعد از این، دیگر زنی بر تو حلال نیست، و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (و مثلاً برخی از اینان را طلاق دهی و بجای وی همسران تازه‌ای را خواستگاری نمائی) هرچند جمال آنان تو را به شگفت درآورد.

از این زنان کسی مستثنی نیست مگر:

﴿ إِلاّٰ مٰا مَلَکَتْ یَمِینُکَ ﴾.

مگر کنیزان.

از میان کنیزان هرچند زنی را که بخواهد می‌تواند انتخاب کند و برگزیند.

﴿ وَ کٰانَ اللهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ رَقِیباً ﴾.

خداوند ناظر و مراقب بر هر چیزی است.

کار و بار این مسأله، بدین مراقبت و نظارت واگذار می‌گردد و در دلها استقرار می‌پذیرد.

عائشه ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهٰا ـ روایت کرده است که این تحریم پیش از وفات پیغمبر ﷺ لغو گردید، و آزادی ازدواج بدو داده شد. ولی پیغمبر ﷺ بعد از این آزادی هم با غیر ایشان ازدواج نفرمود، و فقط آنان مادران مؤمنان بودند و مادران مؤمنان ماندند.



بعد از آن، قرآن پیوند مسلمانان با خانه‌های پیغمبر ﷺ و با زنان او ـ مادران مؤمنان ـ را در قید حیاتش و بعد از وفاتش مقرّر می‌دارد. قرآن با حالتی رویاروی می‌شود که موجود بود. برخی از منافقان و بیماردلان، پیغمبر ﷺ را از طریق خانه‌هایش و زنانش، اذیّت و آزار می‌رساندند. قرآن مجید همچون کسانی را سخت بیم می‌دهد و برحذر می‌گرداند، و زشتی گناهشان و پلشتی جرمشان را در پیشگاه خدا بدیشان می‌نمایاند، و تهدیدشان می‌کند به این که خدا از مکر و کید و نیرنگ و شرارتی که در سینه‌هایشان نهان می‌دارند، کاملاً مطّلع و باخبر است:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلاّٰ أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ إِلیٰ طَعٰامٍ ـ غَیْرَ نٰاظِرِینَ إِنٰاهُ ـ وَ لٰکِنْ إِذٰا دُعِیتُمْ فَادْخُلُوا، فَإِذٰا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا. وَ لاٰ

مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ. إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَ اللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ، وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ. ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ. وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ، وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً. إِنَّ ذٰلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِيماً. إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴾.

ای مؤمنان! به خانه‌های پیغمبر بدون این که به شما اجازه داده شود داخل نشوید (و سرزده به منازل مردم وارد نگردید). وقتی داخل شوید که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به این که به موقع وارد شوید: نه از این که از مدّتی قبل بیائید و در انتظار پخت غذا بنشینید. ولی هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذا را خوردید پراکنده گردید، و (پس از صرف غذا هم) به گفتگو ننشینید (و در خانهٔ مردم مجلس انس تشکیل ندهید). این کار شما، پیغمبر را آزار می‌داد، امّا او شرم می‌کرد (چون میزبان بود آن را به شما تذکّر دهد)، ولی خدا از بیان حقّ شرم نمی‌کند (و اباء ندارد). هنگامی که از زنان پیغمبر چیزی از وسائل منزل به امانت خواستید، از پس پرده از ایشان بخواهید. این کار برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است. شما حقّ ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید، و هرگز حقّ ندارید که بعد از مرگ او همسرانش را به همسری خویش درآورید. این کار در نزد خدا (گناهی نابخشودنی و) بزرگ است. اگر چیزی را آشکار کنید، و یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است (و هر کسی متناسب با نیّت و عملکردش رفتار می‌کند).

بخاری با اسنادی که دارد از انس پسر مالک روایت کرده است و گفته است: پیغمبر ﷺ با زینب دختر جحش ازدواج کرد. ولیمهٔ عروسی نان و گوشت بود. پیغمبر ﷺ مرا فرستاد تا مردمان را برای خوردن طعام دعوت کنم. گروهی می‌آمدند و می‌خوردند و می‌رفتند. سپس دستهٔ دیگری می‌آمدند و می‌خوردند و می‌رفتند. مردم را دعوت کردم تا کسی را نیافتم که او را دعوت بکنم. گفتم: ای پیغمبر خدا! کسی را پیدا نمی‌کنم که او را دعوت بکنم. فرمود:

(إِرْفَعُوا طَعَامَكُمْ).

«خوراکتان را جمع کنید (و سفره‌هایتان را بردارید)». سه نفر مانده بود و در خانه به سخن گفتن سرگرم بودند. پیغمبر خدا ﷺ بیرون رفت و به سوی اتاق عائشه ـ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهَا ـ حرکت کرد. وقتی که بدانجا رسید فرمود:

(أَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ ـ أَهْلَ الْبَيْتِ ـ وَ رَحْمَةُ اللّٰهِ وَ بَرَكَاتُهُ).

(ای اهل بیت! درود و رحمت و برکت خدا بر شما باد). عائشه پاسخ را داد و گفت: درود و رحمت خدا بر تو باد.

اهل و عیال خود (زینب) را چگونه یافتی ای فرستادهٔ خدا؟ خدا او را برایت مبارک فرماید . . . همهٔ اتاقهای همسرانش را یکی پس از دیگری سرکشی کرد و بدیشان همان چیزی را فرمود که به عائشه فرموده بود. آنان هم همان پاسخی را می‌دادند و سخنانی را می‌گفتند که عائشه داده بود و گفته بود. آنگاه پیغمبر ﷺ برگشت. سه نفر پیشین در خانه نشسته بودند و سرگرم گفتگو بودند. پیغمبر ﷺ بسیار باحیا و شرم بود. بیرون رفت و به سوی اتاق عائشه حرکت کرد. نمی‌دانم آیا من او را اطّلاع دادم یا اطّلاع داده شده بود که آن سه نفر هم رفته‌اند و به ترک خانه گفته‌اند. پیغمبر ﷺ برگشت. وقتی که پائی را به آستانهٔ در نهاد و پائی در بیرون در داشت، میان من و میان خود پرده را فرو انداخت و آیهٔ حجاب نازل گردید.

این آیه متضمّن آداب و رسومی است که جاهلیّت دربارهٔ ورود به منازل نمی‌دانستند. حتّی نمی‌دانستند چگونه وارد خانه پیغمبر خدا ﷺ شوند. به خانه‌های مردمان بدون اجازه گرفتن وارد می‌گردیدند ـ همان‌گونه که در شرح آیه‌های ویژهٔ اجازه خواستن

سورهٔ نور آمده است[1] ـ این وضع و حال در ورود به خانه‌های پیغمبر ﷺ روشن‌تر و چشمگیرتر بود، بعد از آن که خانه‌های آن جناب جایگاه نزول علم و حکمت گردید. برخی از آنان وارد خانه‌های پیغمبر ﷺ می‌شدند، وقتی که می‌دیدند خوراکی بر آتش نهاده شده است و در حال پخت و پز است، به انتظار آماده شدن آن خوراک می‌نشستند تا از آن بخورند، بدون این که بدان دعوت شوند! برخی از ایشان هم بعد از خوردن طعام هم می‌نشستند ـ چه بدان خوراک دعوت شده باشند و چه خودشان بدون دعوت به سوی آن طعام یورش برده باشند ـ و به سخن گفتن و داستانسرائی می‌پرداختند، بدون این که متوجّه شوند که این کار باعث ناراحتی و آزار پیغمبر ﷺ و اهل بیت او می‌گردد. در روایتی آمده است آن سه نفری که مانده بودند و داستانسرائی می‌کردند، در حالی بود که عروس پیغمبر ﷺ زینب دختر جحش نشسته بود و رو به دیوار کرده بود! پیغمبر ﷺ خجالت می‌کشید ایشان را متوجّه ناراحتی و اذیّت و آزاری بفرماید که ماندن و نشستن آنان تولید می‌کرد. نمی‌خواست دید و بازدیدکنندگان خود را با چیزی روبرو سازد که ایشان را شرمسار نماید. تا زمانی فرا رسید که خداوند سبحان بجای او خودش عهده‌دار حقّ را آشکارا گفتن شد:

﴿ وَ اللهُ لاٰ یَسْتَحْیِي مِنَ الْحَقِّ ﴾.

خدا از بیان حقّ شرم نمی‌کند (و اباء ندارد).

از جملهٔ چیزهائی که روایت گردیده است، این است که عمر ﷺ با حسّاسیّت و تیزبینی‌ای که داشت به پیغمبر ﷺ پیشنهاد می‌کرد که دستور به حجاب صادر فرماید. این را از خدا تمنّا می‌کرد. تا زمانی فرا رسید که آیه‌هائی از قرآن مجید نازل گردید و پیشنهادش را تصدیق کرد و به حسّاسیّت او پاسخ گفت. در روایتی از بخاری با اسنادی که دارد از انس پسر مالک نقل شده است که گفته است: عمر پسر خطّاب گفت: ای پیغمبر خدا! نیکوکار و بدکار به خدمتت می‌آیند و به خانه‌ات وارد می‌شوند. کاش به مادران مؤمنان دستور حجاب می‌دادی . . . به دنبال آن خدا آیهٔ حجاب را نازل فرمود.

این آیه نازل گردید تا به مردمان بیاموزد بدون اجازه وارد منازل پیغمبر ﷺ نشوند. وقتی که برای خوراک دعوت شدند، به خانه‌هایش بیایند. ولی وقتی که دعوت نگردند وارد خانه‌ها نمی‌شوند و منتظر خوراک نمی‌گردند و چشم به راه پختن و آماده شدن آن نمی‌شوند. زمانی هم که غذا خوردند باید بیرون بروند، و بعد از خوراک خوردن برای داستانسرائی و از اینجا و آنجا سخن گفتن نمی‌مانند . . . امروزه مسلمانان چه اندازه به این رسم و ادب نیازمندند! رسم و ادبی که بسیاری از مردمان برابر آن عمل نمی‌کنند و بدان اهمّیّت نمی‌دهند. بسیاری از دعوت‌شدگان بعد از صرف طعام در خانه‌های دعوت‌کنندگان می‌نشینند، و حتّی بعد از دیگران روی سفره می‌مانند و روده‌درازی می‌کنند و سخن به درازا می‌کشند! در حالی که صاحبان سفره که اهل بیت ایشان دستور اسلام را دربارهٔ حجاب مراعات می‌دارند، از ماندن و سخن به درازا کشاندن مهمانان در رنج بوده و خودخوری می‌کنند. در زندان شرم و حیاء گرفتارند و لب از لب نمی‌گشایند، امّا مهمانان سرگرم سخنانشان هستند و به داستانسرائی خویش ادامه می‌دهند بدون این که متوجّه بوده و به چیزی اهمّیّت بدهند! در آداب و رسوم اسلامی برای هر حال و وضعی از احوال و اوضاع روش و شیوه‌ای است که بسنده و پسندیده است. اگر ما آداب و رسوم درست و استوار الهی را مراعات بداریم، ما را بس!

آن‌گاه این آیه حجاب را بر زنان پیغمبر ﷺ هنگام رویاروئی مردان بیگانه واجب می‌گرداند:

﴿ وَ إِذٰا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ﴾.

هنگامی که از زنان پیغمبر چیزی از وسائل منزل به امانت خواستید، از پس پرده از ایشان بخواهید.

۱- نور/ ۵۸-۶۱ (مترجم)

مقرّر می‌دارد این حجاب برای دلهای همگان پاک‌تر و خوب‌تر است:

﴿ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ ﴾.

این کار برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است.

کسی جز چیزی را نگوید که خدا گفته است. کسی نگوید که مختلط شدن مردان و زنان، و برداشتن حجاب، و به گفتار پرداختن و ملاقات و نشستن و مشارکت دو جنس زن و مرد با یکدیگر، برای دلها پاک‌تر و بهتر، و برای درونها مایهٔ پاکدامنی بیشتر، و برای مهار کردن غریزهٔ سرکوب شده کمک‌کننده‌تر، و برای احساس ادب و لطافت ذهن و شعور، و برای ظرافت کردار و رفتار . . . و دیگر چیزهائی که تعدادی از بندگان کوچک و کوتاه‌بین و سست عنصر و نادان و دور از حقیقت می‌گویند، سودمندتر است! هیچ کسی نباید از این گونه سخنان چیزی بگوید، در حالی که خدا می‌فرماید:

﴿ وَ إِذٰا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتٰاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ذٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ ﴾.

هنگامی که از زنان پیغمبر چیزی از وسائل منزل به امانت خواستید، از پس پرده از ایشان بخواهید این کار برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است.

خداوند سبحان این را دربارهٔ زنان پاک پیغمبر ﷺ یعنی مادران مؤمنان، و در بارهٔ مردان صدر اوّل، یعنی یاران پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید، آن زنان والا و آن مردان بالائی که کسی به پایشان نمی‌رسد و کسی همتایشان نمی‌گردد! وقتی که دربارهٔ مسأله‌ای خدا سخنی را می‌گوید، و آفریده‌ای از آفریدگانش سخنی را می‌گوید، فرمودهٔ خدا سخن است و هر سخنی جز آن یاوه و پریشان‌گوئی و داد و فریاد است و بر باد است. همچون گفته‌ای را تکرار نمی‌کند و جسارت بر زبان راندن آن را ندارد مگر بندگان فناپذیری که انگار داناتر از آفریدگار دربارهٔ نفس بشری هستند، آفریدگاری که جاویدان است و این بندگان فناپذیر را آفریده است!

واقعیّت عملی و ملموس، راستگوئی خدا را فریاد می‌دارد، و دروغگوئی مدّعیان را اعلان می‌دارد، مدّعیانی که جدای از آنچه خدا فرموده است می‌گویند. تجربه‌ها و آزموده‌هائی که امروزه در جهان ارائه می‌شود، تصدیق‌کنندهٔ چیزی است که ما می‌گوئیم. این حقیقت بیشتر جلوه‌گر آمده است و بهتر صدق پیدا کرده است در کشورهائی که مختلط شدنِ آزادانه، به اوج خود رسیده است، و این خود برنده‌تر از هر دلیلی و برهانی است. امریکا نخستین کشور از کشورهائی است که مختلط بودن بدترین ثمره و نتیجهٔ خود را داده است.(۱)

این آیه ذکر کرده است که آمدن آنان برای خوراک و منتظر نشستن ایشان بدون دعوتشان به طعام، و همچنین بعد از خوراک خوردن برای سخن گفتن ماندن و بدان پرداختن، پیغمبر ﷺ را اذیّت و رنجیده خاطر می‌کرد، ولی از آنان خجالت می‌کشید و چیزی بدیشان نمی‌فرمود. در پایان آیه آمده است که مسلمانان را نسزد که پیغمبر خدا ﷺ را اذیّت و آزار برسانند و رنجیده خاطر گردانند. همچنین بدیشان گفته شده است که مسلمانان را نسزد که با همسران پیغمبر ﷺ پس از وفات او ازدواج کنند. چرا که همسران او به منزلهٔ مادرانشان هستند، و منزلت و مکانت ویژه‌ای در پیش پیغمبر خدا ﷺ دارند، و این نیز حکم می‌کند تحریم گردد کسی پس از وفات او با همسرانش ازدواج کند. تا حرمت و احترام این خانه و عظمت و امتیاز آن محفوظ و مصون بماند:

﴿ وَ مٰا كٰانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللهِ، وَ لاٰ أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوٰاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً ﴾.

شما حقّ ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید، و هرگز حقّ ندارید که بعد از مرگ او همسرانش را به همسری خویش درآورید.

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «السلام العالمی والإسلام» فصل «صلح و صفای منزل».

نقل است که یکی از منافقان گفته است: او منتظر است که با عائشه ازدواج کند!

﴿ إِنَّ ذٰلِكُمْ كٰانَ عِنْدَ اللهِ عَظِيماً ﴾.

این کار در نزد خدا (گناهی نابخشودنی و) بزرگ است.

چه هراس‌انگیز است چیزی که در پیشگاه خدا بزرگ باشد!

روند سخن در کنار این بیم دادن هولناک نمی‌ایستد، بلکه آن را با تهدید وحشتناک دیگری پی می‌گیرد:

﴿ إِنْ تُبْدُوا شَيْئاً أَوْ تُخْفُوهُ، فَإِنَّ اللهَ كٰانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴾.

اگر چیزی را آشکار کنید، و یا آن را پنهان دارید، خداوند از همه چیز آگاه است (و هر کسی متناسب با نیّت و عملکردش رفتار می‌کند).

در این صورت این خدا است که کار و بار را به عهده می‌گیرد. او آگاه از هر آن چیزی است که پیدا یا ناپیدا گردد. مطّلع از هر اندیشه‌ای و از هر تدبیری است. این امر در پیشگاه او بزرگ بشمار می‌آید. پس هرکس که می‌خواهد اعتراض کند. هرکس که اعتراض کند خویشتن را در معرض یورش درهم‌شکننده و هراسناک و بزرگ خدا قرار می‌دهد.

بعد از تهدید و بیم، روند قرآنی برخی از کسانی را مستثنی می‌سازد که زنان پیغمبر ﷺ مانعی ندارد که خویشتن را بدانان نشان دهند:

﴿ لاٰ جُنٰاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبٰائِهِنَّ، وَ لاٰ أَبْنٰائِهِنَّ، وَ لاٰ إِخْوٰانِهِنَّ، وَ لاٰ أَبْنٰاءِ إِخْوٰانِهِنَّ، وَ لاٰ أَبْنٰاءِ أَخَوٰاتِهِنَّ وَ لاٰ نِسٰائِهِنَّ، وَ لاٰ مٰا مَلَكَتْ أَيْمٰانُهُنَّ. وَ اتَّقِينَ اللهَ. إِنَّ اللهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً ﴾.

بر آنان (یعنی همسران پیغمبر) گناهی نیست که با پدران، فرزندان، برادران، فرزند برادران، فرزندان خواهران خود، و زنان مسلمان، و بردگان خود (بدون حجاب تماس بگیرند). از خدا بترسید، قطعاً خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

این افراد محرم کسانیند که برای همهٔ زنان مسلمانان آزاد شده است که خویشتن را بدیشان نشان دهند...

نتوانستم روشن کنم که کدام یک از آیات از لحاظ نزول بر دیگری مقدّم بوده است. آیا آیه‌ای که ویژهٔ زنان پیغمبر ﷺ است پیشتر نازل گردیده است، آیه‌ای که در اینجا آمده است، یا آیه‌ای که عامّ است و برای همهٔ زنان مسلمانان در سورهٔ نور مذکور است؟[1]

ارجح این است، نخست فرمان حجاب خاصّ همسران پیغمبر ﷺ بوده است سپس عامّ گردیده است. این برداشت به سرشت وظائف و تکالیف نزدیک‌تر می‌نماید.

رهنمود به ترس از خدا، و اشاره به اطّلاع خدا بر هر چیزی را از یاد نبریم که در اینجا مذکور است:

﴿ وَ اتَّقِينَ اللهَ، إِنَّ اللهَ كٰانَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيداً ﴾.

از خدا بترسید، قطعاً خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر است.

اشاره به تقوا و ترس از خدا، و به مراقبت و نظارت خدا، در مثل چنین مواردی و مواضعی، عادی و همیشگی است. زیرا تقوا و ترس از خدا ضمانت نخستین و واپسین است. تقوا و ترس از خدا نگاهبان بیدار و شب زنده‌داری بر دلها است.



روند قرآنی به تهدید و بیم کسانی ادامه می‌دهد که پیغمبر ﷺ را می‌آزارند چه با کارهائی که متوجّه خودش می‌کنند و چه با کارهائی که متوجّه اهل و عیالش می‌نمایند. روند قرآنی کاری را که چنین کسانی می‌کنند زشت و پلشت قلمداد می‌فرماید... این امر از دو راه انجام می‌پذیرد: راه اوّل تمجید و تعریف از پیغمبر خدا ﷺ و بیان مکانت و منزلت او در نزد پروردگارش و در میان فرشتگان، یعنی ساکنان جهان بالا، و راه دوم بیان این که اذیّت و آزار رساندن به پیغمبر ﷺ اذیّت و آزار رساندن به خدای سبحان است! و کیفر اذیّت و آزاررساننده محروم کردن او از رحمت خدا در دنیا و آخرت است، و عذاب و عقابی

۱- نور/۳۱. (مترجم)

است که مناسب با کار زشت و پلشت او است:

﴿ إِنَّ اللهَ وَ مَلاٰئِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ. يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيماً. إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً ﴾.

خداوند و فرشتگانش بر پیغمبر درود می‌فرستند، ای مؤمنان! شما هم بر او درود بفرستید و چنان که باید سلام بگوئید. کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیّه می‌بیند.

درود خدا بر پیغمبر ﷺ ستودن او در جهان فرشتگان و در عالم بالا است. درود فرشتگان خدا، برای پیغمبر ﷺ در پیشگاه خداوند سبحان دعا کردن است. وای چه مرتبه و مقامی! مرتبه و مقام والائی که تعریف و تمجید خدا از پیغمبر ﷺ است و در گوشه و کنار سراسر گسترهٔ هستی طنین‌انداز می‌گردد، و سراسر گسترهٔ هستی با آن منوّر و درخشان می‌شود، و زوایای جهان آن را تکرار و پژواک می‌کند، و این تعریف و تمجید ازلی و ابدی و همیشگی و ماندگار، بر پیکر جهان ثبت و ضبط می‌گردد. فراتر از این نعمت و بالاتر از این بزرگداشت، نعمت و بزرگداشتی نیست. درود و سلام انسانها کجا، و درود و سلام خداوند بزرگوار و درود و سلام فرشتگان در جهان بالا کجا؟! خداوند می‌خواهد مؤمنان را بزرگ دارد و احترام بگذارد. بدین منظور درود و سلام ایشان را با درود و سلام خود و با درود و سلام فرشتگان خود مقرون می‌دارد، و از این مسیر ایشان را به افق والا و ارجمند و ابدی و ازلی واصل گرداند.

در پرتو این تعریف و تمجید الهی، اذیّت و آزاری که مردمان به پیغمبر ﷺ می‌رسانند، زشت و پلشت و نفرین شده و پلید جلوه‌گر می‌آید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِي الدُّنْيٰا وَ الْآخِرَةِ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذٰاباً مُهِيناً ﴾.

کسانی که خدا و پیغمبرش را (با کفر و الحاد و سخنان ناروا) آزار می‌رسانند، خداوند آنان را در دنیا و آخرت نفرین می‌کند (و از رحمت خود بی‌نصیب می‌گرداند) و عذاب خوارکننده‌ای برای ایشان تهیّه می‌بیند.

آنچه بر زشتی و پلشتی کار بیش از اندازه می‌افزاید این است که این امر اذیّت و آزار رساندن به یزدان از سوی بندگان و آفریدگان او است! آنان که نمی‌توانند یزدان را اذیّت و آزار برسانند، ولیکن این تعبیر حسّاسیّت اذیّت و آزار رساندن به پیغمبرش را به تصویر می‌کشد. اذیّت و آزار رساندن به پیغمبر ﷺ انگار اذیّت و آزار رساندن به خود خدای بزرگوار است. پس چه کار زشتی است! چه کار پلشتی است! چه کار نابجا و ناروائی است!

روند قرآنی اذیّت و آزار رساندن به مردان مؤمن و به زنان مؤمن را به طور کلّی مطرح می‌کند و ادامه می‌دهد. اذیّت و آزار رساندن بدیشان را نادرست و نابجا می‌شمارد، زیرا در مردان مؤمن و زنان مؤمن نقائص و عیوبی نیست که آن را سزاوار همچون کاری گرداند:

﴿ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا، فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتٰاناً وَ إِثْماً مُبِيناً ﴾.

کسانی که مردان و زنان مؤمن را - بدون این که کاری کرده باشند و گناهی داشته باشند - آزار می‌رسانند، مرتکب دروغ زشتی و گناه آشکاری شده‌اند.

این تهدید و بیم شدید اشاره دارد به این که در آن زمان در مدینه دسته‌ای بوده‌اند که عهده‌دار مکر و کید و اذیّت و آزار مؤمنان گشته‌اند، و با پخش سخنان بد و ناروائی دربارهٔ مؤمنان، و ترتیب توطئه‌هائی بر ضدّ ایشان، و اشاعهٔ تهمتهائی دربارهٔ آنان، باعث رنج و زحمت و نگرانی و دلهره ایشان گردیده‌اند. این هم در هر زمانی و در هر مکانی موجود است و عمومیّت دارد. مردان مؤمن و زنان مؤمن در برابر همچون مکر و کیدی قرار می‌گیرند، و از سوی اشرار منحرف و

منافقان و بیماردلان نشانهٔ تیرهای نیرنگ و تهمت واقع می‌شوند و در معرض نارواها و زشتیها قرار می‌گیرند. ولی خداوند بزرگوار به دفاع از ایشان برمی‌خیزد و به مکر و کید و نیرنگ دشمنانشان پاسخ می‌گوید، و او که راستگوترین گویندگان است دشمنان مؤمنان را به نشانِ گناه و بهتان ننگین می‌سازد.



آن‌گاه یزدان به پیغمبرش ﷺ فرمان می‌دهد که به زنانش و به دخترانش و به عموم زنان مؤمنان دستور بدهد هنگامی که برای حاجت و نیازی بیرون رفتند بدنها و سرها و گردنها و چاک سینه‌های خود را با چادرها و جامه‌ها بپوشانند و نهان گردانند، تا این چادرها و جامه‌های بلند و فراگیر ایشان را از دیگران جدا سازد و آنان را از بدکاریها و یاوه‌کاریهای فاسقان و فاجران در امن و امان نگاه دارد. چه شناخته شدن زنان مؤمن و حشمت و وقارشان هر دو باهم سبب می‌گردد شرم و حیا را به دل کسانی بیندازند که زنان را دنبال می‌کردند و به بازیچه می‌گرفتند، و ایشان را از همچون کار زشت و پلشتی بازدارند:

﴿ یا أَیُّهَا النَّبِیُّ قُلْ لِأَزْواجِکَ وَ بَناتِکَ وَ نِساءِ الْمُؤْمِنِینَ یُدْنِینَ عَلَیْهِنَّ مِنْ جَلابِیبِهِنَّ. ذٰلِکَ أَدْنیٰ أَنْ یُعْرَفْنَ فَلا یُؤْذَیْنَ. وَکانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

ای پیغمبر! به همسران و دختران خود و به زنان مؤمنان بگو که رداهای خود را جمع و جور بر خویش فرو افکنند. تا این که (از زنان بی‌بند و بار و خانمهای آلوده) بازشناخته شوند و درنتیجه مورد اذیّت و آزار (اوباش) قرار نگیرند. خداوند (پیوسته) آمرزنده و مهربان بوده و هست (و اگر تا کنون در رعایت کامل حجاب سست بوده‌اید و کوتاهی کرده‌اید، توبه کنید و از این کار دوری کنید، تا خدا با مهر خود شما را ببخشد).

سدی دربارهٔ این آیه گفته است: مردمانی از فاسقان اهل مدینه در شب بیرون می‌آمدند، و بر سر راه مدینه قرار می‌گرفتند، وقتی که تاریکی شب پدیدار می‌گردید، مزاحم زنان می‌شدند. خانه‌های اهالی مدینه تنگ بود و امکانات رفاهی نداشت. هنگامی که شب می‌شد زنان بیرون می‌آمدند و کنار جاده‌ها می‌رفتند و پیشاب می‌کردند. چنین مردان فاسقی از این کارشان سوء استفاده می‌بردند. وقتی که زنی را می‌دیدند که چادر و رداء بر خویشتن افکنده است و خود را پوشانده است، می‌گفتند: این آزاده است. از او دست می‌کشیدند. ولی وقتی که زنی را می‌دیدند که چادر و رداء بر خود نینداخته است می‌گفتند: این کنیز است و به سویش تاخت می‌بردند و بر او می‌پریدند.

مجاهد گفته است: به زنان و دختران پیغمبر ﷺ و مؤمنان دستور داده شد که چادر و رداء بر خویشتن بیفکنند تا شناخته شوند که آنان آزاده هستند، و فاسقی بدیشان اذیّت و آزار نرساند، و شکّ و شبهه‌ای دامنگیرشان نشود. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ وَکانَ اللّٰهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

خداوند (پیوسته) آمرزنده و مهربان بوده و هست.

یعنی خداوند می‌بخشد چیزهائی را که در روزگاران جاهلیّت انجام پذیرفته است، آن وقت که علم و آگاهی دربارهٔ حجاب نداشتند.

از این سخنان متوجّه می‌گردیم از آن زمان که آداب و رسوم اسلامی تا اندازه‌ای بر مردمان حاکم و فرمانروا گردیده است، تلاش مستمرّی برای پاک و پاکیزه کردن محیط عربی درمی‌گیرد، و رهنمودهای پیاپی برای از میان بردن همهٔ وسائل فتنه و فساد و هرج و مرج در می‌رسد، و پلشتیها و نارواها در کمربند تنگی محصور و محدود می‌شود.



در پایان، تهدید منافقان و بیماردلان و شایعه‌پراکنان درمی‌رسد، شایعه‌پراکنانی که شائعه‌هائی را پخش می‌کردند که در میان صفهای گروه مسلمانان تزلزل و تفرقه می‌انداخت . . . منافقان سخت تهدید می‌گردند و بدیشان تذکّر داده می‌شود که اگر از این کارهای پلید دست برندارند، و از اذیّت و آزار مردان و زنان مؤمن

دست نکشند، و از مزاحمت جملگی گروه مسلمانان دوری نکنند، خدا پیغمبرش را بر ایشان مسلّط می‌گرداند، همان‌گونه که او را قبلاً بر یهودیان چیره کرده است و فضای مدینه را از ایشان پاک داشته است. همچنین خدا دستور می‌دهد که پیغمبرش ایشان را از سرزمین مدینه براند، و خون ایشان را مباح گرداند، و هرکجا یافته شوند گرفته شوند و کشته شوند. همان‌گونه که سنّت و قانون خدا پیش از ایشان بر دست پیغمبر ﷺ دربارهٔ یهودیان اجراء گردیده است، و دربارهٔ مفسدان غیریهود نیز که در زمین به فساد و تباهی پرداخته‌اند و در روزگاران گذشته بوده‌اند، به اجراء درآمده است:

﴿ لَئِن لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ لاٰ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً؛ مَلْعُونِينَ، أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلاً. سُنَّةَ اللهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ. وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً ﴾.

اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه (شائعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و) باعث اضطراب (مؤمنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضدّ ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلّط می‌گردانیم، آن‌گاه جز مدّت اندکی در جوار تو در شهر مدینه، نمی‌مانند (و بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند. آن وقت ایشان) نفرین شدگان و (از رحمت خدا محروم و) رانده شدگانند. هر کجا یافته شوند، گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید. این سنّت الهی، در مورد پیشینیان (و گذشتگانی هم که انبیاء خود چنین رفتار ناهنجاری داشته‌اند) جاری بوده است و در سنّت خدا دگرگونی نخواهی دید.

از این تهدید و بیم قاطعانه متوجّه می‌گردیم که مسلمانان در مدینه پس از بنی‌قریظه چه اندازه نیرومند بوده‌اند، و دولت اسلامی چه اندازه بر مدینه چیره گردیده است و تسلّط داشته است. همچنین متوجّه می‌گردیم که چه اندازه منافقان کناره‌گیر بوده‌اند، مگر در مکر و کید نهانی که داشته‌اند و توطئه‌های پنهانی که ورزیده‌اند. منافقان توان ظهور نداشته‌اند، و پیوسته مورد تهدید بوده و در ترس و هراس بسر برده‌اند.

يَسْـَٔلُكَ ٱلنَّاسُ عَنِ ٱلسَّاعَةِ ۖ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِندَ ٱللَّهِ ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ ٱلسَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ إِنَّ ٱللَّهَ لَعَنَ ٱلْكَـٰفِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا ﴿٦٤﴾ خَـٰلِدِينَ فِيهَآ أَبَدًا ۖ لَّا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٦٥﴾ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِى ٱلنَّارِ يَقُولُونَ يَـٰلَيْتَنَآ أَطَعْنَا ٱللَّهَ وَأَطَعْنَا ٱلرَّسُولَا۠ ﴿٦٦﴾ وَقَالُوا۟ رَبَّنَآ إِنَّآ أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَآءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا۠ ﴿٦٧﴾ رَبَّنَآ ءَاتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَٱلْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ﴿٦٨﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَا تَكُونُوا۟ كَٱلَّذِينَ ءَاذَوْا۟ مُوسَىٰ فَبَرَّأَهُ ٱللَّهُ مِمَّا قَالُوا۟ ۚ وَكَانَ عِندَ ٱللَّهِ وَجِيهًا ﴿٦٩﴾ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ٱتَّقُوا۟ ٱللَّهَ وَقُولُوا۟ قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَـٰلَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾ إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَـٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَـٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾ لِّيُعَذِّبَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَـٰفِقِينَ وَٱلْمُنَـٰفِقَـٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَـٰتِ وَيَتُوبَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَـٰتِ ۗ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًۢا ﴿٧٣﴾

در این واپسین درس سوره، از پرسش مردمان دربارهٔ قیامت، و با عجله فرارسیدن آن را درخواست کردن، و شکّ و تردید مردمان دربارهٔ قیامت، سخن می‌رود. پاسخ این پرسش آنان به خدا واگذار می‌شود. ایشان از نزدیک بودن قیامت ترسانده می‌شوند، و بدیشان گوشزد می‌گردد که چه بسا قیامت ناگهانی دررسد و ایشان را تند دربر گیرد. سپس روند قرآنی صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد، صحنه‌ای که کسانی را خوشحال نمی‌سازد که فرارسیدن هرچه زودتر قیامت

را درخواست می‌کنند. این صحنه نشان می‌دهد که روزی چهره‌های ایشان در آتش غلت می‌خورد. در آن روز پشیمان می‌شوند که چرا از خدا و پیغمبرش اطاعت نکرده‌اند. در آن روز همچنین برای سروران و بزرگان خود عذاب دو چندان را درخواست می‌کنند. این صحنهٔ دردآوری است که هیچ شخص شتابگری در روز فرا رسیدن آن شتاب نمی‌ورزد . . . آن‌گاه روند قرآنی ایشان را از این صحنهٔ اخروی برمی‌گرداند و بار دیگر متوجّه این زمین می‌گرداند. آن وقت برمی‌گردد تا کسانی را برحذر دارد که ایمان آورده‌اند. از این برحذرشان دارد که همچون قوم موسی نباشند، قومی که موسی را اذیّت و آزار رساندند و او را متّهم کردند، و خدا او را از اتّهام چیزی تبرئه فرمود که دربارهٔ او می‌گفتند. به نظر می‌آید این پاسخی بوده است به کاری که روی داده است. گمان می‌رود این کاری که روی داده است سخن برخیها دربارهٔ ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب بوده است، ازدواجی که مخالف با عرب و عادت عرب بوده است. روند قرآنی مؤمنان را دعوت می‌کند به این که سخنان درست و استواری داشته باشند، سخنانی که دور از عیبجوئی و رخنه‌گیری باشد، تا خدا اعمال و افعالشان را اصلاح کند و نیکو گرداند، و گناهانشان را ببخشاید و بدیشان لطف نماید. خدا ایشان را دوست می‌دارد اگر از خدا و از پیغمبرش اطاعت کنند. بدیشان در برابر چنین اطاعتی پیروزی و کامیابی بزرگی وعده می‌دهد.

خداوند این سوره را با آهنگ هراسناک ژرفی پایان می‌بخشد. آهنگی که دربارهٔ امانتی است که آسمانها و زمین و کوهها از حمل آن ترسیده‌اند، ولی انسان آن را حمل کرده است، امانتی که سترگ و ستبر و هولناک و خردکننده است. این بدان خاطر است که تدبیر خدا در مترتّب شدن سزا و جزا بر کار و پیشه اتمام پذیرد، و انسان در برابر چیزی محاسبه شود و مورد پرس و جو قرار گیرد که برای خود برگزیده است و پسندیده است:

﴿ لِیُعَذِّبَ اللهُ الْمُنافِقِینَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکاتِ وَ یَتُوبَ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِناتِ وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

سرانجام خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را کیفر دهد، و بر مردان و زنان مؤمن ببخشاید و (بدیشان رحمت نماید). خداوند همواره بس بخشاینده و مهربان بوده و هست. (احزاب/۷۳)

❁

﴿ یَسْأَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ. قُلْ: إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ اللهِ. وَ ما یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّاعَةَ تَکُونُ قَرِیباً ﴾.

(ای پیغمبر!) مردم از تو دربارهٔ فرا رسیدن قیامت می‌پرسند. بگو: آگاهی از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطّلع نیست). تو چه می‌دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد.

عربها پیوسته از پیغمبر ﷺ دربارهٔ قیامت می‌پرسیدند، قیامتی که بسیار برایشان از آن سخن گفته است، و بسیار ایشان را از آن ترسانده است، و قرآن صحنه‌های آن را به گونه‌ای توصیف کرده است و صفاتش را برشمرده است انگار خوانندهٔ قرآن آن صحنه‌ها را می‌بیند. از او موعد قیامت را می‌پرسیدند، و در فرا رسیدن این موعد شتاب می‌ورزیدند. چنین شتاب‌ورزیدنی بیانگر معنی شکّ و تردید دربارهٔ قیامت، یا تکذیب آن، و یا تمسخر بدان است، برحسب اشخاص پرسنده، و نزدیکی ایشان به ایمان، و یا دوری آنان از آن. قیامت غیب است و غیب را خدای سبحان به خود اختصاص داده است، و نخواسته است کسی از آفریدگانش را از موعد آن بیاگاهاند، حتّی پیغمبران و فرشتگان مقرّب را. در حدیثِ حقیقت ایمان و اسلام آمده است: از عبدالله پسر عمر ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ نقل است که گفته است: پدرم عمر پسر خطّاب رضی الله عنه برای من نقل کرده است و گفته است: وقتی از اوقات که ما در خدمت پیغمبر خدا ﷺ نشسته بودیم، ناگهان مردی پدیدار شد که قوی بود و جامه‌های سفیدی به تن داشت. موهای بسیار سیاهی داشت، و نشانه‌ای از سفر بر او دیده نمی‌شد، و کسی از ما او را نمی‌شناخت.

آمد و در خدمت پیغمبر خدا ﷺ نشست. زانوهای خود را بـه زانـوهای او چسباند، و دستهایش را بـر رانهایش نهاد. گفت: ای محمّد مرا از اسلام بیاگـاهان. فرمود:

(أَلْإِسْلامُ أَنْ تَشْهَدَ أَنْ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ، وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ، وَ تُـقيمَ اَلصَّـلاٰةَ، وَ تُـؤْتِيَ اَلزَّكـٰاةَ، وَ تَـصُومَ رَمَضانَ، وَ تَحُجَّ الْبَيْتَ إِنِ اَسْتَطَعْتَ إِلَيْهِ سَبيلاً).

«اسلام این است گواهی بدهی جز خدا خدائی نیست، و محمّد بنده و پـیغمبر او است، و نـماز را بـخوانـی، و زکات را بدهی، و ماه رمضان روزه بگیری، و به حجّ بروی اگر توانائی رفتن بدانجا را داشته باشی».

او گفت: راست گفتی. ما تعجّب کردیم. خـودش سؤال می‌کند و خودش او را تصدیق می‌کند. سپس آن مـرد گفت: مرا از ایمان بیاگاهان. فرمود:

(أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ، وَ تُؤْمِنَ بِالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَ شَرِّهِ).

[ایمان ایـن است کـه بـاور داشـته بـاشی بـه خـدا و فرشتگانش و کتابهایش و پیغمبرانش و روز آخرت، و معتقد شوی به قضا و قدر خدا چه خیر و چه شرّ آن].

آن مرد گفت: راست گفتی. سپس گفت: مرا از احسان (و زیبا رفتار کردن) بیاگاهان. فرمود:

(أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَراهُ فَإِنَّهُ يَراكَ).

[احسان (و زیبا رفتار کردن) این است کـه خـدا را بـه گونه‌ای پرستش کنی انگار او را می‌بینی، و اگر هم تو او را نمی‌بینی او که تو را می‌بیند].

آن مرد گفت: مرا از قیامت بیاگاهان. فرمود:

(مَا الْمَسْؤُولُ عَنْها بِأَعْلَمَ مِنَ اَلسّائِلِ . . .).

[کسی که از او دربارهٔ قیامت پرسیده می‌شود، مطّلع‌تر از پرسنده (در این باره) نیست . . . تا آخر . . .].

آن‌گاه پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَإِنَّهُ جِبْرِيلُ عليه السلام أَتاكُمْ يُعَلِّمُكُمْ دينَكُمْ).[1]

[او جبریل عليه السلام بود. به نزد شما آمده بود و آئینتان را به شما می‌آموخت].

کسی که از او سؤال می‌شود که پیغمبر خـدا ﷺ و پـرسش‌کننده کـه جـبرئیل عليه السلام است، هـر دوی ایشـان نمی‌توانند قیامت چه وقت فرا می‌رسد.

﴿ قُلْ: إِنَّمٰا عِلْمُهٰا عِنْدَ اللهِ ﴾.

بگو: آگاهیِ از آن، اختصاص بـه خـدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطّلع نیست).

آگاهی از قیامت به خدا اختصاص دارد و بس. بندگان یزدان از آن اطّلاع ندارند.

خداوند این را به خاطر حکمتی که خود می‌داند چـنین مقدّر و مقرّر فرموده است. به گوشه‌ای از قیامت اشاره می‌نمائیم. مردمان را به خود وامی‌گذاریم و آنان بـاید پیوسته از کار و بار قیامت برحذر بوده، و همیشه انتظار وقوع آن را داشته باشند، و دائماً آمادگی ناگـهانی در رسیدن آن را داشته و هر وقت فرا رسد ایشان را چـه باک. کسی می‌تواند همچون آمادگی را داشته باشد که خدا برای او خیر و خـوبی خـواسـته بـاشد، و تـقوا و پـرهیزگاری را در دلش بـه امـانت نـهاده بـاشد. ولی کسانی که از قیامت غافل می‌مانند، و هر لحظه آمـادهٔ رویاروئی با آن را ندارند، همچون کسانی به خویشتن خیانت می‌کنند، و خویشتن را از آتش نمی‌پایند و بـه دور نمی‌دارند. خدا که قیامت را برایشان بـیان داشـته است و آنان را روشن کرده است، و ایشان را بـرحـذر داشته است و بیم داده است. خداوند قـیامت را غـیب ناپیدائی کرده است. هر لحظه‌ای از لحظات شب و روز باید فرارسیدن آن را انتظار کشید:

﴿ وَ مٰا يُدْرِيكَ لَعَلَّ اَلسّٰاعَةَ تَكُونُ قَرِيباً ﴾.

تو چه می‌دانی، شـاید هـم فـرا رسـیدن قـیامت نـزدیک باشد.

❁

﴿ إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكٰافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً، خٰـالِدِينَ فِيهٰا أَبَداً لاٰ يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لاٰ نَـصِيراً، يَـوْمَ تُـقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي اَلنّٰارِ، يَقُولُونَ: يٰا لَـيْتَنٰا أَطَـعْنَا اللهَ وَ أَطَعْنَا اَلرَّسُولاَ. وَ قٰالُوا: رَبَّنٰا إِنّٰا أَطَـعْنٰا سٰـادَتَنٰا وَ

۱- مسلم و ابوداوود و ترمذی و نسائی آن را استخراج کرده‌اند.

كُبَرَاءَنَا، فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا. رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ ٱلْعَذَابِ وَ ٱلْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً ﴾.

خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم ساخته است و برای ایشان آتش سوزانی فراهم کرده است. آنان جاودانه در آن خواهند ماند و سرپرست و یاوری نخواهند یافت (تا از ایشان حمایت و دفاع کنند). روزی (را خاطرنشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد (و فریادهای حسرت بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش ما از خدا و پیغمبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم). و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و گمراه کرده‌اند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب کن، و ایشان را کاملاً از رحمت خود به دور دار (و کمترین ترحّمی بدیشان منما).

آنان دربارهٔ قیامت سؤال می‌کنند. این هم صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت است:

﴿ إِنَّ اللهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِيراً ﴾.

خداوند قطعاً کافران را نفرین و از رحمت خود محروم ساخته است و برای ایشان آتش سوزانی فراهم کرده است.

خداوند کافران را از رحمت خود محروم نموده است و به دور داشته است، و برای ایشان آتش سوزانی و برافروخته‌ای را آماده کرده است. این آتش آماده و مهیّا و حاضر است.

﴿ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ﴾.

آنان جاودانه در آن خواهند ماند.

روزگاران درازی در آنجا باقی می‌مانند. اندازهٔ آن را جز خدا نمی‌داند. هیچ‌گونه پایانی برای آن تصوّر نمی‌رود مگر آنچه که خدا می‌داند و آن زمان که او بخواهد. آنان هیچ‌گونه یاری و کمکی نمی‌شوند، و محروم از هرگونه یار و یاوری هستند. هیچ‌گونه امیدی به نجات از این آتش در سایهٔ کمک و مدد دوستی و یاوری نیست:

﴿ لَا يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لَا نَصِيراً ﴾.

سرپرست و یاوری نخواهند یافت (تا از ایشان حمایت و دفاع کنند).

و امّا صحنهٔ ایشان در این عذاب، صحنهٔ ناجور و دردناکی است:

﴿ يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي ٱلنَّارِ ﴾.

روزی (را خاطرنشان ساز که در آن) چهره‌های ایشان در آتش زیر و رو و دگرگون می‌گردد.

آتش از هر سو ایشان را فرا می‌گیرد. مراد از تعبیر سخن بدین منوال و بر این روال، به تصویر کشیدن حرکت و مجسّم کردن آتش است. و امّا این که آتش به هر صفحه‌ای از صفحات رخسارهایشان می‌رسد، نشانگر افزایش عذاب و عقاب است.

﴿ يَقُولُونَ: يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللهَ وَ أَطَعْنَا ٱلرَّسُولَا ﴾.

(فریادهای حسرت‌بارشان بلند می‌شود و) می‌گویند: ای کاش! ما از خدا و پیغمبر فرمان می‌بردیم (تا چنین سرنوشت دردناکی نمی‌داشتیم!).

این امید و آرزو هم امید و آرزوی بیهوده‌ای است. نه جای همچون امید و آرزوئی است، و نه پاسخی بدان داده می‌شود. وقت آن گذشته است و فرصت از دست رفته است! تنها چیزی است که بوده است و از دست بشده است.

آن‌گاه انتقام گرفتن از سرورانشان و خشمگین شدن بر بزرگانشان از ژرفاهای وجودشان برمی‌جوشد، انتقام گرفتن و خشمگین شدن بر کسانی که ایشان را گمراه کرده‌اند و از راه به در برده‌اند. همچنین به سوی خداوند یگانه برمی‌گردند و توبه می‌نمایند، بدان هنگام که به سوی خدا برگشتن و توبه کردن سودی نمی‌بخشد:

﴿ وَ قَالُوا: رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا ٱلسَّبِيلَا. رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ ٱلْعَنْهُمْ لَعْناً كَبِيراً ﴾.

و می‌گویند: پروردگارا! ما از سران و بزرگان خود پیروی کرده‌ایم و آنان ما را از راه به در برده‌اند و

گمراه کرده‌اند. پروردگارا! آنان را دو چندان عذاب کن، و ایشان را کاملاً از رحمت خود به دور دار (و کم‌ترین ترحّمی بدیشان منما).

این است قیامت. پس پرسش از آن برای چیست؟ کار کردن برای قیامت، یگانه چیزی است که انسان را از این سرنوشت بدشگون نجات می‌دهد و رهائی می‌بخشد.



چنین به نظر می‌رسد ازدواج پیغمبر ﷺ با زینب دختر جحش ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهٰا ـ که در آن زمان مخالف عرف و عادت جاهلیّت بود و اسلام می‌خواست آن را باطل گرداند، سهل و ساده صورت نگرفت. بلکه زبانهای فراوان منافقان و بیماردلان و کسانی به حرکت و جنبش درآمد که ثابت‌قدم و استوار نشده بودند، و جهان‌بینی اسلامی روشن و ساده، در دلها و درونهایشان آشکار و هویدا نگردیده بود. شروع کردند به عیبجوئی و رخنه‌گیری و تأویلهای نادرست و اعتراضهای نابجا و ناروا و پچ پچ کردن و در گوشی سخن گفتن و وسوسه نمودن. سخنان بزرگ و درشتی را زدند و ردّ و بدل کردند.

منافقان و شایعه‌پردازان هم ساکت ننشستند. بلکه برای پخش سمّهای خود از هر فرصتی استفاده کردند، بسان سمّهائی که در جنگ احزاب، و در قضیّهٔ افک، و در تقسیم غنائم، و در هر مناسبتی که پیش می‌آمد و پیغمبر ﷺ را به ناحقّ اذیّت و آزار می‌داد، دیدیم و مشاهده کردیم.

در این وقت ـ یعنی بعد از تبعید بنی‌قریظه و پیش از آنان سائر یهودیان ـ در مدینه کسی نبود که آشکارا کافر باشد و کفر خود را ظاهر سازد. اهالی مدینه همه مسلمان شده بودند، چه کسانی که در اسلام خود صادق بودند، و چه کسانی که منافق بودند. منافقان اشخاصی بودند که شائعات را می‌پراکندند، و دروغها را پخش می‌نمودند. بعضی از مسلمانان هم به دامهایشان می‌افتادند، و در برخی از شائعات با ایشان همگام و همراه می‌شدند. آیاتی از قرآن نازل گردید و ایشان را از اذیّت و آزار رسانیدن به پیغمبر ﷺ برحذر داشت، و تهدیدشان کرد که او را نیازارند همان‌گونه که بنی‌اسرائیل پیغمبرشان موسی ﷺ را آزردند و اذیّت و آزار رساندند. این آیات قرآنی آنان را به گفتن سخنان درست و استوار رهنمود می‌نماید، و بدیشان فرمان می‌دهد که سخنان ناسنجیده و سرسری نگویند. بلکه در سخنانشان دقّت و تأمّل داشته باشند. همچنین اطاعت از خدا و پیغمبر ﷺ را و آن چیزی را که در فراسوی اطاعت است و رستگاری عظیم است، در جلو چشمانش شیرین و عزیز می‌دارد:

﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ آذَوْا مُوسیٰ فَبَرَّأَهُ اللهُ مِمّٰا قٰالُوا. وَ کٰانَ عِنْدَ اللهِ وَجِیهاً. یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً، یُصْلِحْ لَکُمْ أَعْمٰالَکُمْ، وَ یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ. وَ مَنْ یُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فٰازَ فَوْزاً عَظِیماً ﴾.

ای مؤمنان! همانند کسانی نباشید که (با گفتن سخنان ناروا) موسی را آزار رساندند (و رنجیده و آزرده کردند) و خدا او را از آنچه می‌گفتند تبرئه کرد، و او در پیشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود. ای مؤمنان از خدا بترسید (و خویشتن را با انجام خوبیها و دوری از بدیها از عذاب او درامان دارید) و سخن حقّ و درست بگوئید. در نتیجه خدا (توفیق خیرتان می‌دهد و) اعمالتان را بایسته می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. اصلاً هرکه از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد.

قرآن مجید نوع اذیّت و آزار موسی ﷺ را معیّن نفرموده است، ولی روایتهائی نقل گردیده است که آن را مشخّص می‌دارد. ما خود را نیازمند فرو رفتن به چیزی نمی‌بینیم که قرآن آن را منحصر ذکر کرده است. خداوند خواسته است مؤمنان را برحذر دارد از هر آنچه پیغمبر ﷺ را ناراحت گرداند و اذیّت و آزار برساند. خداوند بنی‌اسرائیل را در موارد زیادی از قرآن نمونهٔ کجرفتاری و انحراف معرّفی می‌کند. کافی

است که خداوند به اذیّت و آزاری اشاره بفرماید که دربارهٔ پیغمبرشان روا می‌دیدند، و مسلمانان را از پیروی آنان در اذیّت و آزار رساندن به پیغمبر خود برحذر دارد.
خدا موسی را تبرئه فرموده است از آنچه قوم او وی را بدان متّهم کرده‌اند.
﴿ وَكانَ عِنْدَ اللهِ وَجِيهاً ﴾.
و او در پیشگاه خدا گرانقدر و صاحب منزلت بود.
او دارای وجاهت و مکانت بود. خدا پیغمبران خود را از هرگونه تهمت و بهتانی تبرئه می‌فرماید. محمّد ﷺ که برترین پیغمبران است، سزاوارترین ایشان برای تبرئه و دفاع خدا از او است.
قرآن از مؤمنان می‌خواهد که متانت در گفتار داشته باشند و سخن را استوار بدارند و دربارهٔ آن دقّت کنند، و هدف و جهت کلام را بشناسند، پیش از این که سخنان سرگشتهٔ گمراهی یا مغرض پلیدی را دربارهٔ پیغمبرشان و مرشدشان و سرورشان بشنوند و بپذیرند، و از منافقان و شایعه‌پردازان پیروی کنند. قرآن مؤمنان را راهنمائی می‌کند به این که سخنان خوبی را بگویند، سخنان خوبی که ایشان را به عمل نیک بکشاند. خداوند ثابت‌قدمان راستکار و راستگو را می‌پاید و محافظت می‌نماید، و گامهایشان را جهت می‌دهد، و به راستای راه می‌برد، و کارهایشان را به پاداش ثابت‌قدمی و راستروی و راستی و درستی، نیک و پسندیده می‌گرداند. خداوند کسانی را می‌بخشاید که سخنان خوبی را بگویند و کارهای نیکی را بکنند، و گناهانی از ایشان را می‌بخشد که آدمیزادگان خطاکار از آنها رهائی نمی‌یابند، و جز بخشیدن و زدودن گناهان، چیزی ایشان را از آنها نجات نمی‌دهد.
﴿ وَمَنْ يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فازَ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.
هرکه از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد.
اطاعت خودش پیروزی و کامیابی بزرگی است. چه اطاعت ماندگاری بر راستای برنامهٔ خدا است، و ماندگاری بر راستای برنامهٔ خدا هم آسایش و اطمینان می‌بخشد، و به راه راست روشنی راهیاب شدن که انسان را به یزدان می‌رساند خودش سعادت و خوشبختی است، هرچند که جز راهیابی به چنین راهی پاداش دیگری در فراسوی آن نباشد. کسی که در راستای راه صاف و صوف و روشن حرکت می‌کند و همهٔ آفریده‌های خدا که پیرامون او هستند با او همآوا و همکار می‌گردند، بسان کسی نیست که در راهی حرکت می‌کند که پریشان‌کننده و تاریک است و همهٔ آفریده‌های خدا که پیرامون او هستند با او دشمنی می‌ورزند و با او برخورد دارند و وی را می‌آزارند! اطاعت از خدا و پیغمبرش خودش پاداش خودش را به همراه دارد، و آن پیروزی و کامیابی بزرگی است که پیش از روز حساب و کتاب و پیش از نائل شدن به نعمتهای فراوان خدا در آن جهان است. و امّا نعمتهای آخرت فضل و لطفی است که جدای از پاداش اطاعت است. فضل و لطفی از کرم خدا و از چشمه‌سار جوشان نعمت یزدان است که در مقابل چیزی عطاء نمی‌شود، و بلکه بخشش و هدیّهٔ خداوند رحیم و رحمان است، و خداوند رحیم و رحمان به هرکس که بخواهد بدون حساب و کتاب رزق و روزی عطاء می‌فرماید.



چه بسا این فضل و لطفی است که یزدان آن را به انسان می‌بخشد به سبب ضعفی که در انسان است، و به خاطر ستبری و سترگی مسؤولیّتی که انسان بر عهده دارد و بر دوش می‌کشد. انسان امانتی را بر عهده گرفته است که آسمانها و زمین و کوه‌ها از آن ترسیده‌اند و زیر بار آن نرفته‌اند، ولی تنها و تنها انسان آن امانت را پذیرا گشته است و بر دوش خود کشیده است و مسؤولیّت آن را قبول کرده است، گرچه ضعف و فشار شهوات و آرزوها و کششها و جاذبه‌ها را داشته است، و از دانش اندک و عمر کوتاه برخوردار بوده است، و موانع زمان و مکان بر سر راهش قرار گرفته است، و آشنائی کامل نداشته و فراسوی موانع و فواصل زمانی و مکانی را

ندیده است:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ، فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا؛ وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُوماً جَهُولاً ﴾.

ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوه‌ها (و همهٔ جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفهٔ اختیاری همراه با مسؤولیّت، و انجام وظیفهٔ اجباری بدون مسؤولیّت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبهٔ جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیّت بسیار ممتازی شد. امّا برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند.

آسمانها و زمین و کوه‌هائی که قرآن آنها را برگزیده است تا از آنها سخن بگوید، همهٔ این آفریده‌های بزرگ و هولناکی که انسان در آنها یا در برابر آنها زندگی می‌کند و چیز کوچک ناچیزی به نظر می‌آید، این آفریده‌ها بدون تلاش و کوشش، آفریدگار خود را می‌شناسند، و به قانون آفرینندهٔ خود راهیاب می‌شوند به وسیلهٔ خلقت و وجود و نظام و سیستمی که دارند، و از قانون آفریدگار به طور مستقیم و بدون واسطه و بدون تفکّر و تدبّر اطاعت می‌کنند، و برابر این قانون پیوسته حرکت می‌کنند بدون این که سستی بنمایند و از نقش خود کم‌تر از ثانیه‌ای تخلّف ورزند و کوتاهی کنند، و طبق خلقت و سرشتِ خویشتن بدون این که متوجّه باشند و اختیاری از خود داشته باشند کار خود را می‌کنند و به وظیفهٔ خویش برمی‌خیزند.

این خورشید در مدار خود می‌گردد و به گردش منظّم خود ادامه می‌دهد بدون این که هرگز خلل و نقصی بدان رو بکند. اشعّه‌های خود را ارسال می‌دارد و کار و وظیفه‌ای انجام می‌دهد که خدا او را بر آن سرشته است. توابع خود را یعنی منظومهٔ شمسی را به سوی خویش جذب می‌کند و می‌کشد بدون این که اراده‌ای از خود داشته باشد. درنتیجه نقش جهانی خود را به تمام و کمال اداء می‌کند.

این زمین به گردش خود ادامه می‌دهد، کشت و زرع خود را بیرون می‌دهد و رشد و نموّ می‌بخشد، زادگان خود را تغذیه می‌کند و روزی می‌دهد، مردگان خود را در خود نهان و پنهان می‌کند، و چشمه‌های خود را برمی‌جوشاند، مطابق قانون و سنّت خدا، و بدون این که اراده و اختیاری از خود داشته باشد.

این ماه، این ستاره‌ها و سیّاره‌ها، این بادها و ابرها، این هوا و این آب، این کوه‌ها، این درّه‌ها ... همه و همه ... به کار خود می‌پردازند با اجازهٔ پروردگار خود، و پروردگار خود را می‌شناسد، و بدون رنج و تلاش و کوشش خود از اراده و مشیّت آفریدگار خویش پیروی می‌نمایند ... اینها همه از پذیرش امانت مسؤولیّت، امانت اراده، امانت شناخت خود، و امانت کوشش ویژه، ترسیدند و هراسان شدند.

﴿ وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ ﴾.

و حال این که انسان (این اعجوبهٔ جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیّت بسیار ممتازی شد).

انسانی که خدا را با درک و شعور خود می‌شناسد، و با اندیشه و بینش خود به قانون و سنّت خدا راهیاب می‌شود، و مطابق با این قانون و سنّت به تلاش و کوشش و کار و فعّالیّت می‌پردازد، و از خدا با اراده و اختیار خود اطاعت می‌کند، و بار امانت را آزادانه بر دوش می‌کشد، و با انحرافها و کششها به مبارزه برمی‌خیزد، و با آرزوها و خواستها به اختیار خود پاسخ می‌دهد ... این، در هرگامی از این گامها صاحب اراده و اختیار است. او می‌داند که چه می‌کند و چه نمی‌کند. او راه خود را برمی‌گزیند و می‌داند این راه او را به کجا می‌کشاند و می‌رساند.

این امانت، امانت بزرگی است که این آفریدهٔ کوچک‌اندام، کم‌قدرت و توان، ضعیف و درمانده، دارای عمر محدود، و بالأخره آفریده‌ای که شهوات و جاذبه‌ها و کششها و آرزوها و خواستها و آزها و طمعها

او را به سوی خود می‌کشند و به یکدیگر پاس می‌دهند، این امانت را پذیرفته است و برعهده گرفته است.

واقعاً خود را به مخاطره انداختن است این که چنین مسؤولیّت سنگینی را بر دوش بگیرد. این است که:

﴿کٰانَ ظَلُوماً ﴾.

(امّا برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگرند.

به خود ستم می‌کند، و:

﴿ جَهُولاً ﴾. نادانند.

توان خود را نمی‌دانند. این ستمگری و نادانی وقتی است که انسان نداند زیر بار چه امانت بزرگی رفته است و خویشتن را با حمل آن به رنج انداخته است. ولی زمانی که انسان به وظائف این مسؤولیّت برخیزد، و وقتی که شناختی را پیدا کند که او را با آفریدگارش آشنا گرداند و بدو برساند، و با قانون خدا مستقیماً راهیاب شود، و اطاعت کاملی از ارادهٔ پروردگارش داشته باشد، شناخت و راهیابی و اطاعت با سرشتی که دارند و با آثاری که به دنبال می‌آورند، انسان را به همان چیزی می‌رسانند که آفریده‌های دیگر بدان رسیده‌اند، آفریده‌هائی که بدون واسطه می‌دانند، و بدون واسطه راهیاب می‌گردند، و بدون واسطه اطاعت می‌کنند، و سدّها و مانعها میان آنها و آفریدگارشان پدید نمی‌آید و آنها را از قانون و ارادهٔ خدا بازنمی‌دارد، و موانعی آنها را از فرمانبرداری و اطاعت و انجام وظیفه به دور نمی‌گرداند . . . وقتی که انسان به چنین پلّه‌ای برسد، و هوشیار و آگاه و با اراده باشد، او واقعاً به مقام ارزشمندی می‌رسد، و منزلت و مکانت منحصر به فردی در میان آفریده‌های خدا پیدا می‌کند.

اراده و ادراک و تلاش و مسؤولیّت‌پذیری است که انسان را از آفریده‌های یزدان جدا و ممتاز می‌سازد. همین چیزها ملاک تکریم و تعظیمی بوده است که خدا آن را در جهان بالا و در میان فرشتگان اعلان فرموده است، و فرشتگان را در برابر آدم به سجده درآورده است. و همین مقام والا را خدا در قرآنِ باقی و ماندگار خود اعلان کرده است، آنجا که می‌گوید:

﴿ وَ لَقَدْ کَرَّمْنٰا بَنِي آدَمَ ﴾.

ما آدمیزادگان را (با اعطاء عقل، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی داشته‌ایم. (اسراء/۷۰)

پس باید که انسان ملاک گرامی داشت خود را در پیشگاه خدا بداند، و باید به وظیفهٔ امانتی که با اختیار خود برعهده گرفته است عمل کند، امانتی که بر آسمانها و زمین و کوه‌ها عرضه گردیده است و آنها از پذیرش آن سرباز زده‌اند و از آن ترسیده‌اند.

این کار صورت گرفت تا:

﴿ لِیُعَذِّبَ اللهُ الْمُنٰافِقِینَ وَالْمُنٰافِقٰاتِ وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکٰاتِ، وَ یَتُوبَ اللهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ. وَکٰانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

(خداوند این امانت را به انسانها داد، تا ایشان را در بوتهٔ آزمایش قرار دهد) و سرانجام خداوند مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرک را کیفر دهد، و بر مردان و زنان مؤمن ببخشاید و (بدیشان رحمت نماید). خداوند همواره بس بخشاینده و مهربان بوده و هست.

اختصاص انسان به حمل امانت، و بر دوش کشیدن انسان این امانت را، برای این است که انسان خودش دانش و معرفت پیدا کند، و خودش راهیاب گردد، و خودش با اراده و اختیار عمل بکند، و خودش برسد بدانچه در پیش می‌گیرد . . . اینها بدان خاطر است که فرجام اختیار خود را تقبّل و تحمّل کند، و سزا و جزای او براثر عملش باشد، و خدا مردان و زنان منافق را و مردان و زنان مشرک را به عذاب گرفتار گرداند، و دست کمک و یاری برای مردان و زنان مؤمن دراز کند و به فریادشان برسد، و توبه و پشیمانی آنان را بپذیرد از کارهائی که تحت فشار نقص و ضعفی که در وجودشان سرشته شده است، و سدّها و مانعهائی که بر سر راهشان ایجاد گردیده است، و جاذبه‌ها و کششهائی که ایشان را به سوی خود جذب و جلب گردانده است،

مرتکب می‌گردند... این فضل و لطف و کمک و یاری خدا است. مغفرت و مرحمت خدا از هر چیز دیگری به بندگانش نزدیک‌تر است:

﴿ وَکَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

خداوند همواره بس بخشاینده و مهربان بوده و هست.



با این آهنگ هراس‌انگیز ژرف، سوره‌ای پایان می‌پذیرد که با رهنمود کردن پیغمبر  به اطاعت از خدا، نافرمانی از کافران و منافقان، پیروی کردن از وحی خدا، و توکّل کردن بر خدای یگانه و بس، آغاز گردیده بود.

سوره‌ای که رهنمودها و قوانین و مقرّراتی دربر گرفته است، رهنمودها و قوانین و مقرّراتی که نظام و سیستم جامعهٔ اسلامی بر آنها استوار و پایدار می‌گردد. جامعه‌ای که مخلص خدا است، و رو به خدا می‌کند و می‌رود، و مطیع رهنمودها و رهنمونهای خدا می‌شود.

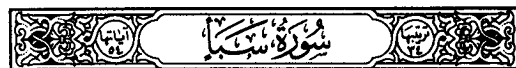
با این آهنگ این سوره پایان می‌پذیرد، آهنگی که بزرگی مسؤولیّت و سترگی امانت را به تصویر می‌کشد، و موضع بزرگی و منشأ سترگی را معیّن و مشخّص می‌دارد، و سراسر آن را در تلاش انسان برای شناخت یزدان، و راهیابی به قانون خدا، و فرمان بردن از مشیّت و ارادهٔ او، محصور و محدود می‌کند.

با این آهنگ این سوره پایان می‌پذیرد، و بدین وسیله فرجام و پایان سوره با موضوع و رویکرد آن هماهنگ و همآوا می‌گردد، هماهنگی و همآوائی اعجازانگیزی که به تنهائی دالّ بر سرچشمهٔ این کتاب است!

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ سبأ مکّی و شامل ۵۴ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَهُ ٱلْحَمْدُ فِى ٱلْءَاخِرَةِ ۚ وَهُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْخَبِيرُ ﴿١﴾ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴿٢﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَا تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ ۖ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَٰلِمِ ٱلْغَيْبِ ۖ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِى ٱلْأَرْضِ وَلَآ أَصْغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكْبَرُ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴿٣﴾ لِّيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٤﴾ وَٱلَّذِينَ سَعَوْ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مُعَٰجِزِينَ أُو۟لَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِّن رِّجْزٍ أَلِيمٌ ﴿٥﴾ وَيَرَى ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ ٱلَّذِىٓ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ هُوَ ٱلْحَقَّ وَيَهْدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَمِيدِ ﴿٦﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِى خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿٧﴾

أَفْتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبًا أَم بِهِۦ جِنَّةٌۢ ۗ بَلِ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْءَاخِرَةِ فِى ٱلْعَذَابِ وَٱلضَّلَٰلِ ٱلْبَعِيدِ ﴿٨﴾ أَفَلَمْ يَرَوْا۟ إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۚ إِن نَّشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّكُلِّ عَبْدٍ مُّنِيبٍ ﴿٩﴾

موضوعهای این سورهٔ مکّی همان موضوعهای اصلی عقیده است: توحید و یگانه‌پرستی، و ایمان به وحی، و اعتقاد به رستاخیز. در کنار این موضوعهای اصلی عقیده تصحیح برخی از ارزشها و معیارهای اساسی متعلّق به موضوعهای اصلی عقیده قرار می‌گیرد، و بیان می‌گردد که ایمان و عمل صالح ـ نه اموال و نه اولاد ـ این دو تا بنیاد حکم و فرمان و سزا و جزا در پیشگاه خدا است. همچنین ذکر می‌شود که هیچ نیروئی وجود ندارد که بتواند جلو تاخت و خشم خدا را بگیرد، و هیچ‌گونه شفاعتی در پیشگاه خدا انجام نمی‌پذیرد مگر با اجازهٔ خدا.

در این سوره بیشتر بر مسألهٔ رستاخیز و پاداش و کیفر، و بر فراگیری و دربرگیری دانش خدا و دقّت و تیزبینی آن تکیه می‌شود. همچنین در این سوره پیاپی به این مسألهٔ مرتبط به یکدیگر از راه‌های گوناگون و به شیوه‌های مختلف اشاره می‌گردد. و این اشاره بر سراسر سوره از آغاز تا انجام سایه می‌افکند.

دربارهٔ مسألهٔ رستاخیز می‌گوید:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: لاَ تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ. قُلْ: بَلَىٰ وَ رَبِّى لَتَأْتِيَنَّكُمْ ﴾.

کافران می‌گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). (سبأ/۳)

﴿ لِيَجْزِىَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ، أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ سَعَوْا فِى آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴾.

(برپائی قیامت و ضبط اعمال برای این است) تا خداوند پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای بایسته و شایسته کرده‌اند. آنان آمرزش (خدا) و روزی ارزشمند و فراخی دارند. (خداوند آمرزش خود را شامل لغزشهایشان می‌گرداند، و نعمت فراوان و خوب بهشت را بهرهٔ آنان می‌سازد). کسانی که (در دنیا پیوسته) تلاش می‌کردند آیات ما را تکذیب و انکار کنند،

و تصوّر می‌کردند که (پیغمبر را شکست می‌دهند و او را) درمانده می‌سازند (و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را می‌گیرند). آنان عذابی از بدترین و دردناکترین عذابها را خواهند داشت. (سبأ/۴و۵)

در جای دیگری نزدیک بدین آیات، در روند سوره آمده است:

﴿ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذٰا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ أَفْتَرىٰ عَلَى اللّٰهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ بَلِ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذٰابِ وَ الضَّلاٰلِ الْبَعِيدِ ﴾.

کافران (برخی به برخی دیگر، تمسخرکنان) می‌گویند: آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (و ذرّات وجودتان در جهان پخش و پراکنده گردید، دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟ (وگرنه انسان صادق و عاقل چگونه لب به چنین سخنی می‌گشاید؟ چنین نیست که ایشان تصوّر می‌کنند. نخیر!) بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، گرفتار عذاب (یک نوع نگرانی جانکاه) و گمراهی عجیب (زندگی نامفهوم و بی‌محتوا) هستند (و با وجود ظاهر آراسته، آرام و قرار ندارند، و درحقیقت ایشان دیوانه و سرگردانند. غافل‌وار به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می‌دهند تا طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده می‌شود و به دوزخ درمی‌آیند).

چند صحنه‌ای از قیامت را ذکر می‌کند، و تنبیه تکذیب‌کنندگان قیامت را در قیامت بیان می‌دارد، و بخشهائی از شکلهای عذابی را ذکر می‌نماید که بدان ایمان نداشتند، یا دربارهٔ وقوع آن شکّ و تردید داشتند، بسان این صحنه:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذِ الظّٰالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ. يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: لَوْ لاٰ أَنْتُمْ لَكُنّٰا مُؤْمِنِينَ. قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا: أَنَحْنُ صَدَدْنٰاكُمْ عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جٰاءَكُمْ؟ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ. وَ قٰالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهٰارِ إِذْ تَأْمُرُونَنٰا أَنْ نَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدٰاداً. وَ أَسَرُّوا النَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا الْعَذٰابَ، وَ جَعَلْنَا الْأَغْلاٰلَ فِي أَعْنٰاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا. هَلْ يُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ؟ ﴾.

اگر برایت ممکن بود که ببینی (حال چنین ستمگرانی را) در آن زمان در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) نگاه داشته شده‌اند (از کارشان در شگفت می‌ماندی. چرا که) همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می‌اندازد. مستضعفان و زیردستان، به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید (و ما را گمراه نمی‌کردید) ما ایمان می‌آوردیم (و اکنون رستگار می‌شدیم). مستکبران هم به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی بازداشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟! (هرگز ما چنین کاری را نکرده‌ایم و) بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید (و به کفر و الحاد گرائیده‌اید). مستضعفان به مستکبران (بار دیگر) می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکّارانهٔ شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهائی برای او قرار دهیم. (سرانجام هر دو گروه از شدّت وحشت، نَفَسهایشان در سینه‌ها حبس می‌شود) و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدان‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم (و ایشان را روانهٔ دوزخ می‌سازیم). آیا به آنان جزائی جز (جزای) کارهائی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟ (سبأ/۳۱-۳۳)

این صحنه‌ها در سوره تکرار می‌گردد و پخش می‌شود و بدانها نیز پایان می‌پذیرد:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ. وَ قٰالُوا: آمَنّٰا بِهِ. وَ أَنّٰى لَهُمُ التَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ؟ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مٰا

يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ. إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴾.

اگر برایت ممکن بود ببینی (حال ستمگران را) در آن دم که به وحشت می‌افتند و راه گریزی ندارند و اصلاً مهلتی بدیشان داده نمی‌شود، و از مکان نزدیکی گرفتار (و روانهٔ آتش می‌گردند، (صحنهٔ هراس‌انگیزی را خواهی دید که انسان از آن بر خود می‌لرزد و بیتاب می‌شود) و (به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی) خواهند گفت: به «حقّ» ایمان داریم. آنان چگونه می‌توانند از فاصلهٔ دور (از جهان که جای پذیرش ایمان و مزرعهٔ آخرت بود) سهل و ساده حقّ را فراچنگ آورند (و از مزایای ایمان بدان برخوردار شوند؟) و حال این که قبلاً (در زمان حیات که از عقل و اختیار و اراده برخوردار بوده‌اند) حقّ را نپذیرفته‌اند، و بلکه دورادور به جهان غیب نسبتهای ناروائی زده‌اند (و نبوّت و قیامت و بهشت و دوزخ و بالأخره جهان ماوراء طبیعت را به تمسخر گرفته‌اند). میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود، همان‌گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است. آخر ایشان (در جهان) سراپا در شکّ بوده‌اند (و زندگی را پیوسته با ظنّ و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند). (سبا/۵۱-۵۴)

دربارهٔ مسألهٔ علم فراگیر الهی در سرآغاز سوره چنین می‌آید:

﴿ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا ﴾.

می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود، و آنچه را که از آن خارج می‌شود، و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید، و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود. (سبا/۲)

پیروی بر تکذیب فرارسیدن قیامت چنین می‌آید:

﴿ قُلْ: بَلَىٰ وَ رَبِّي. لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ، لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ، وَ لَا أَصْغَرُ مِنْ ذَٰلِكَ وَ لَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گسترهٔ جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کم‌تر از اندازهٔ ذرّه و نه بزرگ‌تر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود. (سبا/۳)

در نزدیکی پایان سوره چنین می‌آید:

﴿ قُلْ: إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴾.

بگو: پروردگار من، حقّ را آشکارا بیان می‌دارد (و با آن باطل را از میان برمی‌دارد... او) دانای نهانیها و کاملاً آگاه از پنهانیها است. (سبا/۴۸)

در موضوع یگانه‌پرستی و توحید، این سوره با حمد و سپاس خدا می‌آغازد:

﴿ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ ﴾.

خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و زمین است ازآن او است، و هم در آن جهان سپاس او را سزا است، (چرا که حاکمیّت و مالکیّت هر دو جهان ازآن او است) و او کاربجا و بس آگاه است. (سبا/۱)

قرآن بارها و بارها دربارهٔ انبازهائی که بجز خدا به فریاد می‌خوانند و به کمک می‌طلبند، آنان را به مبارزه دعوت می‌کند:

﴿ قُلِ: ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ، لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ، وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ، وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (امّا بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی‌گشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند. چرا که) آنها در آسمانها و زمین کم‌ترین حقّ مشارکت (در خلقت و مالکیّت و ادارهٔ جهان) نداشته (و انباز خدا نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در ادارهٔ مملکت کائنات بدو نیازمند باشد). (سبا/۲۲)

آیاتی به پرستش ایشان از فرشتگان و پریان اشاره می‌کنند. این اشاره در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت می‌آید:

﴿ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلاٰئِكَةِ: أَهٰؤُلاٰءِ إِيّاكُمْ كانُوا يَعْبُدُونَ؟ قالُوا: سُبْحانَكَ! أَنْتَ وَلِيُّنا مِنْ دُونِهِمْ. بَلْ كانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴾.

(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته‌پرستان) می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟! می‌گویند: تو منزّهی (از این نسبتهای ناروائی که به ساحت مقدّست داده‌اند، ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته‌ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان. بلکه ایشان جنّیان را می‌پرستیده‌اند، و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند. (سبأ/۴۰و۴۱)

﴿ وَ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ، حَتّٰى إِذا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قالُوا: ماذا قالَ رَبُّكُمْ؟ قالُوا: الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾.

هیچ‌گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازهٔ (میانجیگری) دهد (و آن هم جز خوب و پسندیده نگوید. در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلهای شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان چیره می‌شود، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازهٔ شفاعت می‌دهد و برای چه کسانی باید شفاعت بشود. این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که (فرمان از ناحیهٔ خدا صادر می‌شود و) فزع و اضطراب از دلهای آنان زائل می‌گردد. (گروهی رو به گروه دیگر کرده شادان و خندان می‌پرسند:) آیا پروردگارتان چه (دستوری صادر) فرمود (که اجازهٔ شفاعت است) و او والا و بزرگوار است. (سبأ/۲۳)

به مناسبت پرستش شیاطین توسّط ایشان، داستان سلیمان عليه‌السلام و مسخّر شدن جنّیان برایش، و ناتوانی جنّیان از تشخیص مرگ او، به میان می‌آید:

﴿ فَلَمّا قَضَيْنا عَلَيْهِ الْمَوْتَ ما دَلَّهُمْ عَلىٰ مَوْتِهِ إِلاّٰ دابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ. فَلَمّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ ما لَبِثُوا فِي الْعَذابِ الْمُهِينِ ﴾.

زمانی که بر سلیمان (که سمبول قدرت و عظمت بود) مرگ مقرّر داشتیم، جنّیان را از مرگ او نیاگاهانید مگر چوبخواره‌هائی که (مدّتها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و) عصای وی را می‌خوردند. هنگامی که سلیمان (که در میان جنّیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پائید) فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطّلع می‌بودند، در عذاب خوارکنندهٔ (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند (و راه خود را در پیش می‌گرفتند). (سبأ/۱۴)

دربارهٔ موضوع وحی و رسالت هم این فرموده به میان می‌آید:

﴿ وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾.

کافران می‌گویند: ما هرگز به این قرآن و دیگر کتابهای پیش از آن ایمان نخواهیم آورد. (سبأ/۳۱)

این فرموده هم در این راستا است:

﴿ وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالُوا: ما هٰذا إِلاّٰ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّا كانَ يَعْبُدُ آباؤُكُمْ. وَ قالُوا: ما هٰذا إِلاّٰ إِفْكٌ مُفْتَرىً، وَ قالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ: إِنْ هٰذا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

و هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: او مردی است که می‌خواهد شما را بازدارد از چیزهائی که پدرانتان پرستش می‌کرده‌اند. و می‌گویند: این (قرآن) جز دروغ بزرگی نیست که (به خدا) نسبت داده شده است. همچنین کافران هنگامی که قرآن برایشان می‌آید، دربارهٔ آن می‌گویند: این جادوی آشکاری بیش نیست. (سبأ/۴۳)

با ذکر وحی و رسالت بدیشان پاسخ می‌گوید:

﴿ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ

رَبِّکَ هُوَ الْحَقَّ، وَ یَهْدِي إِلیٰ صِرٰاطِ الْعَزِیزِ الْحَمِیدِ ﴾.

کسانی که فرزانه و آگاهند، چیزی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، حقّ می‌بینند، و راهنمای راه خدای چیره و ستوده می‌دانند. (سبأ/۶)

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً. وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهندهٔ (کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند). (سبأ/۲۸)

دربارهٔ موضوع ارزشها و معیارها این فرموده ذکر می‌شود:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِي قَرْیَةٍ مِنْ نَذِیرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا: إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ کٰافِرُونَ. وَ قٰالُوا: نَحْنُ أَکْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِینَ. قُلْ: إِنَّ رَبِّي یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ، وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ. وَ مٰا أَمْوٰالُکُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُکُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُکُمْ عِنْدَنٰا زُلْفیٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً، فَأُولٰئِکَ لَهُمْ جَزٰاءُ الضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ. وَالَّذِینَ یَسْعَوْنَ فِي آیٰاتِنٰا مُعٰاجِزِینَ أُولٰئِکَ فِي الْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ ﴾.

ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم، سران و متنعّمان آنجا گفته‌اند: ما بدانچه آورده‌اید باور نداریم. و گفته‌اند: ما که (در دنیا) اموال و اولاد بیشتری داریم و (این نشانهٔ علاقه و محبّت خدا به ما است، و در آخرت هم) ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم. بگو: پروردگارم روزی را برای هرکس که خود بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند (اعمّ از عاصی و مطیع، داشتن و نداشتن، نشانهٔ محبّت و خشنودی، و یا نفرت و ناخشنودی خدا از بنده نیست) ولیکن بیشتر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند. اموال و اولاد شما چیزهائی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرّب سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته و بایسته بکنند آنان (مقرّب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش مضاعف دارند، و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان بسر می‌برند. کسانی که (در دنیا پیوسته) تلاش می‌کنند آیات ما را تکذیب و انکار کنند، و تصوّر می‌کنند که (پیغمبر را شکست می‌دهند و او را) درمانده می‌سازند (و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را می‌گیرند) آنان به عذاب احضارشدگانند (و جاودانه در آن ماندگار می‌مانند). (سبأ/۳۴-۳۸)

قرآن بر این امر مثالهائی از واقعیّت تاریخی موجود در این زمین می‌آورد: داستان آل داوود که شکرگزار نعمتهای خدا بودند، و داستان مردمان سبأ که سرمست و مغرور بودند و شکر نعمتهای خدا را نمی‌گزاردند. آنچه برای اینان و برای آنان روی داد و نصیبشان گردید و بر سرشان آمد، در سرنوشت و فرجام کارشان مصداق مشهود و محسوس وعد و وعید خدا است.



این مسائل و قضایائی که سوره‌های مکّی به شکلهای گوناگون بدانها می‌پردازد، در هر سوره‌ای که دربارهٔ جولانگاه هستی عرضه می‌گردد، با انگیزه‌های گوناگونی همراه می‌شود که هر بار برای دل تازه می‌نماید. جولانگاه عرضهٔ این انگیزه‌ها در سورهٔ سبأ همان جولانگاه است و در پهنهٔ آسمانها و زمینِ فراخ، در جهان غیبِ ناپیدای هراس‌انگیز، در گسترهٔ محشر هولناکِ بزرگ، در ژرفاهای درون پیچیدهٔ دقیق، در صفحات معلوم و مجهول تاریخ، و در صحنه‌های عجیب و غریب تاریخ، مجسّم می‌گردد، و در هریک از اینها انگیزه‌ای است که به دل انسان الهام و پیام می‌دهد، و دل انسان را از خواب غفلت بیدار می‌گرداند و از تنگی و جمود و رکود می‌رهاند.

این مسأله از همان زمانی می‌آغازد که سوره شروع می‌گردد و از این جهان هولناک سخن می‌گوید، و صفحات جهان را پیش چشم باز می‌کند، و نشانه‌های

شناخت خدا را نشان می‌دهد، و جولانگاه‌های دانش دقیق و فراگیر و فراوان و شگرف خدا را می‌نمایاند:

﴿ یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا، وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ السَّمٰاءِ وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا ﴾.

می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود، و آنچه را که از آن خارج می‌شود، و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید، و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود. (سبأ/۲)

﴿ وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا: لاٰ تَأْتِینَا السّٰاعَةُ. قُلْ: بَلیٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عٰالِمِ الْغَیْبِ لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ، وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ ﴾.

کافران می‌گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گسترهٔ جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کم‌تر از اندازهٔ ذرّه و نه بزرگ‌تر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود. (سبأ/۳)

قرآن کسانی را به حوادث بزرگ جهانی تهدید می‌کند که آخرت را دروغ می‌پندارند:

﴿ أَفَلَمْ یَرَوْا إِلیٰ مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ؟ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَیْهِمْ کِسَفاً مِنَ السَّمٰاءِ. إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَةً لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ ﴾.

آیا به چیزهائی که پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نمی‌کنند (تا ببینند زیر پایشان کرهٔ مذاب و سوزان و در حال فورانی است، و بالای سرشان اشعهٔ کیهانی و سنگهای سرگردانی است، و انسانها در میان دو منبع خطر زندگی می‌کنند؟). اگر بخواهیم ایشان را به دل زمین فرو می‌بریم، یا این که قطعه‌هائی از آسمان بر سرشان فرو می‌افکنیم. قطعاً در این (چیزهائی که می‌بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد به سوی خدا برگردد. (سبأ/۹)

کسانی را که بجز خدا فرشتگان یا پریان را می‌پرستند رو در روی غیب هراسناک جهان فرشتگان نگاه می‌دارد و بدیشان می‌گوید:

﴿ وَ لاٰ تَنْفَعُ الشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ. حَتّٰی إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا: مٰاذٰا قٰالَ رَبُّکُمْ؟ قٰالُوا: الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ ﴾.

هیچ گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازهٔ (میانجیگری) دهد (و آن هم جز خوب و پسندیده نگوید. در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلهای شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان چیره می‌شود، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازهٔ شفاعت می‌دهد و برای چه کسانی باید شفاعت بشود. این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که (فرمان از ناحیهٔ خدا صادر می‌شود و) فزع و اضطراب از دلهای آنان زائل می‌گردد. (گروهی رو به گروه دیگر کرده شادان و خندان می‌پرسند:) آیا پروردگارتان چه (دستوری صادر) فرمود؟ می‌گویند: حقّ را (صادر) فرمود (که اجازهٔ شفاعت است) و او والا و بزرگوار است. (سبأ/۲۳)

یا ایشان را با فرشتگان رو به رو می‌کند در گسترهٔ محشر، در آنجائی که جای نیرنگ و ستیزی نیست:

﴿ وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ: لِلْمَلاٰئِکَةِ: أَهٰؤُلاٰءِ إِیّٰاکُمْ کٰانُوا یَعْبُدُونَ؟ ﴾.

(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته‌پرستان) می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟!. (سبأ/۴۰)

تا آخر . . .

تکذیب‌کنندگان پیغمبر خدا ﷺ را نیز در برابر فطرتشان، و در برابر منطق دلهایشان، دور از هرگونه

پرده‌ها و انگیزه‌های ساختگی نگاه می‌دارد، یعنی آن کسانی که پیغمبر ﷺ را متّهم می‌کردند به این که قرآن را از پیش می‌سازد و به نام خدا ارائه می‌دهد، یا می‌گفتند او جنّ‌زده و دیوانه است:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ. أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَ فُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا. مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ. إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴾.

بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم، و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید (و اندیشه‌های خفته را زنده کنید). سپس (دربارهٔ محمّد که سالها با او بسر برده‌اید فکر خود را به کار گیرید و) بیندیشید (تا پاکی و امانتداری و سلامت جسمانی و روحانی او، در خاطره‌ها مجسّم شود ... این) همدم و همنشین (دیرینهٔ) شما، جنّ‌زده و دیوانه نیست. بلکه او بیم‌دهندهٔ شما از عذاب سختی است که در پیش است. (سبأ/۴۶)

بدین منوال و بر این روال، این سوره دل انسان را در آن جولانگاه‌های گوناگون به گشت و گذار می‌برد، و دل را با آن انگیزه‌های الهام‌بخش و بیدارکننده رو به رو می‌سازد، تا آنجا که آن انگیزه‌ها با صحنه‌ای به پایان می‌آیند که یکی از صحنه‌های سخت و هراسناک قیامت است و سراپای انسان را از ترس و خوف لبریز می‌کند، همان‌گونه که قبلاً گفتیم.



روند سوره در عرضه کردن موضوعات خود در آن جولانگاه‌ها و تحت آن انگیزه‌ها پیش می‌رود، و گشت و گذارهای کوتاه و پیاپی و چسبیده به همی را می‌آغازد که می‌توان آنها را به پنج مرحله تقسیم کرد، تا عرضهٔ سوره و شرح آن آسان گردد. چون میان آن جولانگاه‌ها و گشت و گذارها فاصله‌ای نیفتاده است که هریک از آنها را از دیگری کاملاً جدا و مشخّص سازد ... این هم قالب این سوره است، قالبی که این سوره را از سوره‌های دیگر جدا می‌گرداند.

این سوره با حمد و ثنای خدا می‌آغازد، خدائی که مالک آسمانها و زمین است، و ستوده در آخرت است، و بس فرزانه و کاربجا و آگاه و مطّلع است. این سوره سخن می‌گوید از آگاهی همه‌جا گستر و فراگیر و دقیق خدا از چیزهائی که به زمین وارد می‌گردند و از چیزهائی که از زمین بالا می‌روند. از انکار کسانی صحبت می‌دارد که به فرارسیدن قیامت باور ندارند. پاسخ خدا بدیشان را با تأکید ذکر می‌کند، پاسخی که فرا رسیدن قیامت را مؤکّد می‌دارد. از آگاهی و علم خدا سخن می‌گوید، آگاهی و علمی که به اندازهٔ ذرّه‌ای در آسمانها و زمین، و نه کوچک‌تر از آن و نه بزرگ‌تر از آن، از دید آن درنمی‌گذرد و دور نمی‌رود. جزای مؤمنان، و سزای کسانی که دربارهٔ آیه‌های خدا به تلاش مذبوحانه می‌ایستند و در این راه درمانده و ناتوان می‌گردند، از روی آگاهی و علم دقیق داده می‌شود. رأی و نظر دانایانی را ثبت و ضبط می‌دارد که آگاهی و علم حقیقی دارند و گواهی می‌دهند که آنچه خدا برای پیغمبرش نازل فرموده است حقّ است. از تعجّب کسانی سخن می‌گوید که کافرند و از قضیّهٔ رستاخیز درشگفتند. بدیشان پاسخ می‌دهد که آنان به عذاب گرفتار می‌آیند و در گمراهی سختی بسر می‌برند. ایشان را به فرو رفتن زمین در زیر پایشان یا فرو انداختن تکّه‌هائی از آسمان بر سرشان، تهدید می‌کند، و بیم می‌دهد . . . بدین قرار مرحلهٔ اوّل پایان می‌گیرد.

و امّا مرحلهٔ دوم می‌پردازد به گوشه‌ای از داستان آل داوود که سپاسگزار خدا و شکرگزار نعمتهای او بوده‌اند. خداوند نیروهای زیادی را مسخّر داوود و سلیمان کرده است. آنان نه سرمست و مغرور شده‌اند و نه تکبّر و خودبزرگ‌بینی کرده‌اند. از جملهٔ این نیروهای زیادی که با اجازهٔ یزدان به زیر فرمان ایشان درآمده‌اند جنّیان بوده‌اند، جنّیانی که برخی از مشرکان آنان را پرستش کرده‌اند، و در کار غیب از ایشان فتوا درخواست کرده‌اند و حکم طلبیده‌اند. در حالی که جنّیان غیب را ندانسته‌اند، و برای سلیمان کارهای سخت و

خوارکننده‌ای می‌کردند بعد از این که سلیمان وفات کرده بود و ایشان از مرگ او بی‌خبر و به کارهای دشوار بیگاری ادامه می‌دادند . . . در برابر داستان شکرگزاری داستان سرمستی به میان می‌آید. از داستان مردمان سبأ سخن می‌رود. بیان می‌گردد که مردمان سبأ در میان چه نعمتهائی بسر می‌برند و شکر نعمت نمی‌کردند:

﴿ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَ مَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ﴾.

(ما چنان زندگانی ایشان را پریشان کردیم و درهم پیچیدیم که) آنان را سخنانی (بر سر زبانها) نمودیم، و سخت متلاشیشان ساختیم (و هر کدام را به گوشه‌ای از جهان پرت کردیم). (سبأ/۱۹)

این بدان خاطر بوده است که آنان از اهریمن پیروی کرده‌اند، هرچند که اهریمن بر آنان سلطه و قدرتی نداشته است. ولی ایشان زمام اختیار خود را به اختیار خود به دست او داده‌اند و به دنبال او رفته‌اند!

مرحلهٔ سوم می‌آغازد با به مبارزه طلبیدن مشرکان. از ایشان خواسته می‌شود کسانی را به فریاد بخوانند و به کمکشان بطلبند که گمان می‌برند که جدای از خدا آنان هم خدایان و معبودهایند. در صورتی که آنان:

﴿ لاٰ يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَ مَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴾.

آنها در آسمانها و زمین به اندازهٔ ذرّه‌ای مالک چیزی نیستند و در آسمانها و زمین کم‌ترین حقّ مشارکت (در خلقت و مالکیّت و ادارهٔ جهان) نداشته (و انباز خدا نمی‌باشند). (سبأ/۲۲)

آنان در پیشگاه یزدان نمی‌توانند برایشان شفاعت بکنند ـ اگر هم از زمرهٔ فرشتگان باشند ـ چه فرشتگان فرمان یزدان را کرنش‌کنان و لرزان دریافت می‌دارند، و صحبتی نمی‌کنند تا زمانی که جزع و فزع و ترس و هراس فراوانشان فروکش می‌کند و از میان برمی‌خیزد ... و خدا از ایشان دربارهٔ کسانی می‌پرسد که در آسمانها و زمین بدانان روزی می‌رساند. خدا مالک آسمانها و زمین است، و او است که به مردمان بدون هرگونه انبازی روزی می‌رساند . . . آن‌گاه روند سوره کار پیغمبر ﷺ و کار ایشان را به خدا واگذار می‌گرداند، خدائی که دربارهٔ چیزی داوری می‌فرماید که آنان در آن اختلاف دارند . . . سپس این مرحله را با مبارزه‌طلبی پایان می‌بخشد، هم بدان‌گونه که این مرحله را بدان آغاز کرده بود، تا کسانی آن را ببینند که انبازهائی را برای خدا تراشیده و بدو ملحق می‌نمایند.

﴿ كَلَّا بَلْ هُوَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

نه، هرگز!(چنین چیزی ممکن نیست. آخر این یک مشت سنگ و چوب خاموش و بی‌جان، که آنها را سمبول ارواح و فرشتگان می‌دانید، ساخته و پرداختهٔ دست خودتان بوده و مرتبهٔ خدائی را نشایند) بلکه تنها الله (که آفریدگار آسمانها و زمین) و چیره و کاربجا است، خدا است و بس. (سبأ/۲۷)

مرحلهٔ چهارم و پنجم با یکدیگر، به مسألهٔ وحی و رسالت می‌پردازند، و از موضعگیری مشرکان در قبال رسالت، و از موضعگیری خوشگذرانان و مستان ناز و نعمت و قدرت در برابر هر دعوتی سخن می‌گوید. بیان می‌دارد که زورمداران و متنعّمان به اموال و اولاد خود می‌نازند. سرنوشت مؤمنان و تکذیب‌کنندگان را در چند صحنهٔ گوناگون از صحنه‌های قیامت عرضه می‌دارد. در این چند صحنه، پیروان از پیروی شدگان تبرئه می‌جویند و بیزاری نشان می‌دهند. همچنین در آنها فرشتگان نیز از پرستش گمراهان مشرک خویشتن را تبرئه می‌کنند و از ایشان بیزاری می‌جویند . . . خداوند در میان این صحنه‌ها از مشرکان گمراه می‌خواهد به سوی فطرتشان برگردند و از فطرتشان خالصانه و برکنار از هواها و هوسها، و دور از غوغاها و سر و صداهای برخاسته پیرامون این پیغمبری که بدون دلیل به تکذیبش برمی‌خیزند، الهام بگیرند. این پیغمبر ﷺ هیچ‌گونه اجر و مزدی در برابر رهنمود و رهنمون خود نمی‌گیرد، و نه دروغگو است و نه دیوانه ... هریک از این دو مرحله با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد. خود این سوره هم با آهنگها و

نواهای کوتاه و نیرومند به پایان می‌رسد:

﴿ قُلْ: إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ. قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ مَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَ مَا يُعِيدُ. قُلْ: إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴾.

بگو: پروردگار من، حقّ را آشکارا بیان می‌دارد (و با آن باطل را از میان برمی‌دارد. او) دانای نهانیها و کاملاً آگاه از پنهانیها است. بگو: حقّ به میان آمد و باطل (در پرتو نور حقّ، اثری از آن نماند و مُرد، و لذا) نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد، و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد. (به مشرکان بت‌پرست) بگو: اگر من (با ترک بتها و دوری از آئین شما) گمراه شده باشم، به زیان خود گمراه شده‌ام (و کیفر آن را می‌بینم) و اگر راهیاب بوده باشم، در پرتو چیزهائی است که پروردگارم به من وحی می‌فرماید. او شنوا و نزدیک است (و اقوال و افعال ما بر او پنهان نمی‌ماند).

(سبا/۴۸-۵۰)

این سوره با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت پایان داده می‌شود، صحنه‌ای که دارای گامهای کوتاه و نیرومند و استوار است.

✽

﴿ الْحَمْدُ لِلَّهِ، الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ، وَ مَا فِي الْأَرْضِ، وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ، وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ. يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ، وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا، وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا، وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴾.

(در همین جهان) سپاس خداوندی را سزا است که تمام آنچه در آسمانها و زمین است ازآن او است، و هم در آن جهان سپاس او را سزا است، (چرا که حاکمیّت و مالکیّت هر دو جهان ازآن او است) و او کاربجا و بس آگاه است. می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود، و آنچه را که ازآن خارج می‌شود، و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود، و او مهربان و بخشاینده است.

سرآغاز سوره‌ای که دربارهٔ انبازورزی مشرکان برای یزدان، و پیغمبر را تکذیب کردن، و شکّ و تردیدشان دربارهٔ آخرت، و بعید دانستن رستاخیز و همایش آخرت و حساب و کتاب، صحبت می‌کند، با حمد و ثنای خدا شروع می‌گردد. خدا خود به خود ستوده است - هرچند که کسی از انسانها به حمد و ثنای او نپردازد - و او در سراسر جهان ستوده است و همهٔ هستی به تسبیح و تقدیس او می‌پردازد. خدا از سوی آفریده‌های گوناگون ستوده می‌شود، هرچند که انسانها از سائر آفریده‌های خدا کنار روند و از راستای کار همگان منحرف شوند.

همراه با حمد و ثنای خدا صفت مالکیّت آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است به میان می‌آید. کسی با خدا چیزی ندارد. کسی در آسمانها و در زمین مشارکتی با خدا ندارد. در آسمانها و زمین همه چیز ازآنِ خدا است . . . این قضیّهٔ نخستین در عقیده است، قضیّهٔ توحید و یگانه‌پرستی. مالک هر چیزی خدا است، خدائی که کسی در سراسر این جهان فراخ مالک چیزی نیست جز او.

﴿ وَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْآخِرَةِ ﴾.

و در آن جهان هم سپاس او را سزا است.

حمد ذاتی، و حمدی که از سوی بندگان خدا انجام می‌گیرد، حتّی از سوی کسانی که در دنیا خدا را انکار می‌کرده‌اند، یا از روی گمراهی، چیزی یا کسی را شریک او می‌نموده‌اند، در آخرت همه چیز معلوم می‌گردد، و حمد و ثنا خالصانه به خدا اختصاص پیدا می‌کند.

﴿ وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴾.

و او کاربجا و بس آگاه است.

حکیم کسی است که هر چیزی را که می‌کند از روی حکمت می‌کند، و او کار دنیا و آخرت را از روی حکمت می‌گرداند و اداره می‌نماید، و کار و بار سراسر هستی را از روی حکمت می‌گرداند و می‌چرخاند . . . خبیر کسی است که هر چیزی را می‌داند، و از هر کاری آگاه است، و با دانش فراگیر و کامل و شامل و عمیق، به

اداره کردن و رو به راه نمودن هر عملی توانائی دارد.
آن‌گاه صفحه‌ای از صفحات علم خدا را نشان می‌دهد، صفحه‌ای که جولانگاه آن زمین و آسمان است:

﴿ یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی الْأَرْضِ، وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا، وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ، وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا ﴾.

می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود، و آنچه را که ازآن خارج می‌شود، و آنچه را که از آسمان پائین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود.

انسان در برابر این صفحهٔ نشان داده شده در چند واژه می‌ایستد، و ناگهان خود را در برابر چیزهای هراس‌انگیز فراوانی، حرکتها، حجمها، شکلها، معنیها، و سیماهای زیادی می‌بیند که مرغ خیال تاب ایستادن و نگریستن بدانها را ندارد!

اگر اهل زمین همگی تمام عمر خود را وقف دنبال کردن و سرشماری نمودن چیزهائی کنند که در یک لحظه روی می‌دهند، چیزهائی که این آیه بدانها اشاره می‌نماید، قطعاً از دنبال کردن و سرشماری نمودن آنها عاجز و درمانده می‌گردند!

در همین یک لحظه، چه چیزهای زیادی که به زمین فرو می‌رود؟ چه چیزهای زیادی که از زمین بیرون می‌آید؟ چه چیزهای فراوانی که در همین یک لحظه به زمین وارد می‌شود و فرو می‌رود! و چه چیزهای فراوانی که در همین یک لحظه از زمین بیرون می‌آید و فرا می‌رود!

چه چیزهای فراوانی که به زمین وارد می‌گردد و بدان داخل می‌شود؟ چند دانه در زمین نهان می‌شود یا در گوشه و کنار این زمین پنهان می‌گردد؟ چند کرم، حشره، مگس، پشّه، خزنده، و . . . در نواحی فراخ زمین به زمین فرو می‌روند؟ چند قطرهٔ آب، ذرّه غبار، پرتو برق، و . . . در گسترهٔ زمین به زمین می‌افتد و آمیزهٔ آن می‌گردد؟ چند و چند چیزها به زمین وارد و داخل می‌شود و چشم خدا بیدار است و آنها را می‌پاید؟

چه چیزها که از زمین بیرون می‌آید؟ چند گیاه از زمین برمی‌دمد؟ چند چشمه از زمین برمی‌جوشد؟ چند آتشفشان منفجر می‌گردد و فوران می‌کند؟ چه گازها و بخارها که بالا می‌رود؟ چه چیزهای پنهانی که آشکار می‌گردد؟ چند حشره از لانه و سوراخهای نهان خود بیرون می‌آیند؟ چند و چند چیزهائی که دیده می‌شوند یا دیده نمی‌شوند؟ چه چیزهائی که انسانها بدانها پی می‌برند؟ و چه چیزهائی که انسانها بدانها پی نمی‌برند؟ و . . . همهٔ اینها بسیارِ بسیارند؟

چه چیزها که از آسمان نازل می‌گردند؟ چه قطره‌هائی که می‌بارند و به زمین می‌افتند؟ چه شهابهائی که می‌درخشند؟ چه پرتوهائی که می‌سوزانند؟ چه نورهائی که می‌درخشند؟ چه قضاها و قدرهائی که اجراء می‌گردند؟ چه قضاها و قدرهائی که مقرّر و منظور می‌شوند؟ چه رحمتهای فراوانی که شامل هستی می‌شود و برخی از بندگان را دربر می‌گیرد؟ چه رزقها و روزیهائی که خدا آنها را برای بعضی از بندگانش می‌گستراند و فراوان می‌گرداند؟ یا آنها را برمی‌چیند و کم و اندک می‌گرداند؟ . . . و چند؟ . . و چه؟ . . شمار آنها را جز خدا نمی‌داند!

چه چیزها که از زمین به سوی آسمان صعود می‌کند و برمی‌خیزد؟ چه نَفَسهائی که از گیاهان یا حیوانات یا انسانها، و دیگر چیزهائی که انسانها با آنها آشنائی ندارند و از آنها بی‌اطّلاع هستند برمی‌خیزد؟ چه دعاها و تمنّاهائی که آشکارا یا نهان در پیشگاه یزدان جهان سر داده شده است و جز خداوند بزرگوار آنها را نشنیده است؟

چند روح و روان از ارواح و روانهای آفریده‌ها مرده‌اند که ما آنها را می‌شناسیم یا نمی‌شناسیم؟ چند فرشته به فرمان جبرئیل بالا می‌روند؟ و چند روح به سوی جهان فرشتگان بال و پر می‌گشایند و در کرانه‌های آسمانها به پرواز درمی‌آیند و جز خدا کسی از آنها آگاهی و اطّلاعی ندارد؟ باز هم بگوئیم چه اندازه ذرّات بخارها از دریاها برمی‌خیزد؟ چه اندازه ذرّات گازها از اجسام بلند می‌شود و بالا می‌رود؟ و چند؟ . . و چه؟ . . که از آنها جز خدا اطّلاع و آگاهی ندارد؟!

چه اندازه و چه چیزها در یک لحظه رخ می‌دهد و شکل می‌گیرد؟ دانش انسانها دربارهٔ همین چیزهائی که در یک لحظه رخ می‌دهد و شکل می‌گیرد کجا و این همه چیز کجا؟ اگر انسانها تمام عمر طولانی خود را صرف سرشماری چیزهائی کنند که در یک لحظه پدیدار و نمودار می‌گردند و رخ می‌دهند و شکل می‌گیرند، کی از عهدهٔ سرشماری آنها برمی‌آیند؟ علم فراگیر و فراوان و دقیق و تیزبین و ژرف خدا بر همهٔ این چیزها احاطه دارد و در هر مکانی و در هر زمانی که باشند . . . هر دلی و هر آنچه از رازها و خاطره‌ها که در آن است، و هر حرکات و هر سکناتی که در آن است، در پیشگاه چشم خدا روشن و عیان است. خدا با وجود این، بزه‌ها و گناه‌ها را می‌پوشاند و می‌بخشاید . . .

﴿ وَ هُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ﴾.

و او مهربان و بخشاینده است.

تنها یک آیهٔ قرآن بسان همین آیه، بیانگر این واقعیّت است که این قرآن سخن انسانها نیست. مثل این تصوّر جهانی طبیعی است که بر دل کسی از انسانها نمی‌گذرد. مثل این تصوّر جهانی، انگیزه‌ای از سرشت جهان‌بینی انسانی ندارد. همچون احاطه‌ای که در یک پسوده دیده می‌شود، بیانگر ساختار آفریدگار این هستی است و بس، ساختاری که ساختار بندگان بدان نمی‌ماند.



بعد از بیان چنین حقیقتی آن هم در قالب تصویر زیبا و دل‌انگیزی که گسترهٔ فراخی بدین‌سان را دربر گرفته است، منکر شدن فرارسیدن قیامت توسّط کافران را بیان می‌دارد، کافران کوتاه‌بینی که نمی‌دانند فردا چه چیز بر سرشان می‌آید و چه بازی کند روزگار. خدا است که با غیب آشنا است، خدائی که هیچ چیزی در آسمانها و زمین از دانش او نهان و پنهان نمی‌شود و از گسترهٔ آن به در نمی‌رود. قیامت بناچار باید بیاید، تا نیکوکار به پاداش و جزای خود نائل گردد، و بدکار به پادافره و سزای خود برسد، پاداش و جزا و پادافره و سزای کارهائی که در این جهان کرده‌اند:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: لاَ تَأْتِينَا السَّاعَةُ: قُلْ: بَلَىٰ وَ رَبِّي. لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ، لاَ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لاَ فِي الأَرْضِ، وَ لاَ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاَ أَكْبَرُ إِلاَّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ. لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ. وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴾.

کافران می‌گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گسترهٔ جهان) است، قیامت به سراغ شما می‌آید (و خدا به اعمال شما رسیدگی می‌نماید). به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کم‌تر از اندازهٔ ذرّه و نه بزرگ‌تر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود. (برپائی قیامت و ضبط اعمال برای این است) تا خداوند پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای بایسته و شایسته کرده‌اند. آنان آمرزش (خدا) و روزی ارزشمند و فراخی دارند. (خداوند آمرزش خود را شامل لغزشهایشان می‌گرداند، و نعمت فراوان و خوب بهشت را بهرهٔ آنان می‌سازد). کسانی که (در دنیا پیوسته) تلاش می‌کردند آیات ما را تکذیب و انکار کنند، و تصوّر می‌کردند که (پیغمبر را شکست می‌دهند و او را) درمانده می‌سازند (و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را می‌گیرند). آنان عذابی از بدترین و دردناک‌ترین عذابها را خواهند داشت.

انکار آخرت توسّط کافران بدین خاطر است که آنان حکمت خدا و تقدیر و تدبیر او را درک و فهم نمی‌کنند. حکمت خدا مردمان را بیهوده به خود رها نمی‌کند، تا کسی که از ایشان بخواهد نیکوئی کند، و کسی که از ایشان بخواهد بدی کند، و آنگاه نیکوکار به پاداش و جزای نیکی خود، و بدکار به پادافره و سزای بدی خود نرسد! خداوند بزرگوار بر زبان پیغمبرانش رانده است

و توسّط ایشان اعلام داشته است: جزا و سزا همه یا بخشی از آن برای آخرت می‌ماند. آن کس که حکمت خدا را در آفریدگان یزدان درک و فهم می‌کند، می‌داند که آخرت برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن وعدهٔ خدا و خبری که از آخرت داده است، لازم و ضروری است. ولی کسانی که کافرند از این حکمت در پس پرده‌اند و چیزی از آن نمی‌دانند، و بدین علّت است که همچون گفته‌ای را می‌گویند:

﴿ لاٰ تَأْتِينَا ٱلسَّاعَةُ ﴾.

قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی‌شود.

خداوند با تأکید و تأیید قاطعانه بدیشان پاسخ می‌دهد:

﴿ قُلْ: بَلىٰ وَ رَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ ﴾.

بگو: چرا، به پروردگارم سوگند، قیامت به سراغتان می‌آید.

خداوند بزرگوار و پیغمبرش ﷺ راست فرموده‌اند. کافران غیب نمی‌دانند و با وجود این بیهوده دم می‌زنند و برای خدا تعبیر و تفسیر می‌کنند! و دربارهٔ چیزی صحبت می‌دارند که از آن هیچ‌گونه علم و آگاهی ندارند! خدائی که فرارسیدن قیامت را با تأکید بیان می‌دارد، او:

﴿ عَالِمِ ٱلْغَيْبِ ﴾.

آن کسی است که دانای راز (نهان در گسترهٔ جهان) است.

سخن خدا حقّ است و برخاسته از آگاهی و اطّلاع بر چیزهائی است که در آنجا است و فرمودهٔ او قطعی و یقینی است.

آن‌گاه این آگهی و اطّلاع را به شکل جهانی عرضه می‌دارد همان‌گونه که در سرآغاز سوره گذشت. این شکل جهانی نیز به نوبهٔ خود گواهی می‌دهد که این قرآن ساختهٔ انسان نمی‌باشد، زیرا خیال انسان ـ بدان‌گونه که مشهور و معروف است ـ بسان این شکلها و تصویرها در آن نمی‌گنجد و همسان چنین شکلها و تصویرهائی بر دل انسان نمی‌گذرد:

﴿ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ لاٰ فِي ٱلْأَرْضِ، وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرُ إِلاّٰ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کم‌تر از اندازهٔ ذرّه و نه بزرگ‌تر از آن، چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود.

بار دیگر می‌گوئیم: سرشت این تصوّر، بشری نیست. همچون تصوّری سابقه‌ای در سخنان بشری چه شعر و چه نثر ندارد. هنگامی که انسانها از فراگیری دانش و دقّت و احاطهٔ آن سخن می‌گویند بر دلهایشان نمی‌گذرد که بدین شکل و صورت شگفت جهانی آن را به تصویر بکشند:

﴿ لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ لاٰ فِي ٱلْأَرْضِ، وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرُ . . . ﴾.

به اندازهٔ سنگینی ذرّه‌ای، در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمی‌گردد، و نه کم‌تر از اندازهٔ ذرّه و نه بزرگ‌تر از آن ....

من که در سخنان انسانها رویکرد و جهت‌یابی به سوی مثل همچون تصوّری برای علم دقیق و فراگیر سراغ ندارم. این خداوند سبحان است که خویشتن را توصیف می‌کند، و دانش خویشتن را به تصویر می‌زند با اوصاف و شیوه‌هائی که بر دل انسانها نمی‌گذرد و به خیال آنان درنمی‌آید! بدین وسیله تصوّر مسلمانان را دربارهٔ خدائی که می‌پرستند بالا می‌برد و اوج می‌دهد، و آنان به هر حال خدا را با اوصاف شایسته‌اش در حدود توان محدود بشری می‌شناسند.

نزدیک‌ترین تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ إِلاّٰ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴾.

مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری می‌شود.

این است که همچون کتابی علم خدا است، علمی که هر چیزی را فرا می‌گیرد، و به اندازهٔ ذرّه‌ای در آسمانها و زمین، و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن، از دائرهٔ علم

یزدان به در نمی‌رود و خارج نمی‌شود.
اندکی در برابر نگرش این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌ایستیم که می‌فرماید:
﴿ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ . . . وَ لاَ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ ﴾.
به اندازهٔ ذرّه‌ای . . . و نه کوچک‌تر از آن.
ذرّه یا اتم تا چندی قبل معروف و مشهور بود که کوچک‌ترین جسم از اجسام است. ولی هم اینک انسانها ـ بعد از شکافتن اتم ـ می‌دانند که کوچک‌تر از ذرّه، یعنی اتم نیز وجود دارد، و آنها اجزاء اتم هستند که در آن روز و روزگار کسی از آنها سراغ نداشت و آنها را به حساب نمی‌آورد! والامقام خداوندی است که به بندگان خود می‌آموزد از اسرار و رموز صفت خود، و از اسرار و رموز آفریده‌های خود، هرچه که بخواهد و هر وقت که بخواهد.
فرارسیدن قیامت حتمی و قطعی است. دانش خدا هم چیزی از دائرهٔ آن به در نمی‌رود و خارج نمی‌شود چه کوچک باشد و چه بزرگ:
﴿ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. أُولٰئِکَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ کَرِيمٌ. وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ، أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ﴾.
(برپائی قیامت و ضبط اعمال برای این است) تا خداوند پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای بایسته و شایسته کرده‌اند. آنان آمرزش (خدا) و روزی ارزشمند و فراخی دارند. (خداوند آمرزش خود را شامل لغزشهایشان می‌گرداند، و نعمت فراوان و خوب بهشت را بهرهٔ آنان می‌سازد). کسانی که (در دنیا پیوسته) تلاش می‌کردند آیات ما را تکذیب و انکار کنند، و تصوّر می‌کردند که (پیغمبر را شکست می‌دهند و او را) درمانده می‌سازند (و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را می‌گیرند). آنان عذابی از بدترین و دردناک‌ترین عذابها را خواهند داشت.
حکمت و قصد و تدبیری در میان است. اندازه‌گیری و سنجشی و تقدیری در آفرینش است تا جزا و پاداش کسانی داده شود که ایمان آورده‌اند وکارهای نیکو و پسندیده کرده‌اند، و تا سزا و پادافره کسانی داده شود که در دنیا پیوسته تلاش می‌کرده‌اند آیات خدا را تکذیب و انکار کنند، و تصوّر می‌کرده‌اند که می‌توانند پیغمبر ﷺ را شکست بدهند و درمانده بسازند و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را بگیرند!
کسانی که ایمان آورده‌اند و ایمان خود را با انجام کارهای پسندیده عملاً پیاده کرده‌اند، آنان «مغفرت» و آمرزش خطاها و اشتباهاتی دارند که از ایشان سر می‌زند، و دارای «رزق کریم» و روزی ارزشمند هستند. واژهٔ رزق در این سوره بسیار ذکر آن می‌رود و از آن یاد می‌گردد. پس مناسبت دارد که از نعمتهای آخرت با واژهٔ رزق تعبیر گردد. چه به هر حال نعمتهای بهشت رزقی از ارزاق خدا است.
کسانی که به تلاش می‌ایستند و تمام توان خود را برای جلوگیری از آیات خدا به کار می‌برند، عذابی از عذابهای سخت خدا را دارند. رجز[1]، عذاب سخت و بد است. همچون عذابی سزای تلاش و کوشش و مبارزه و رنج ایشان در راه بد و ناپسند است.
با دادن پاداش و پادافره بدینان و بدانان حکمت و تدبیر خدا تحقّق حاصل می‌کند، و حکمت وجود قیامت در می‌رسد که قاطعانه می‌گفتند که هرگز قیامتی نمی‌آید و دامنگیرشان نمی‌گردد. قیامت قطعاً فرا می‌رسد.



به مناسبت قاطعانه سخن گفتن ایشان از نیامدن قیامت به سراغشان ـ در حالی که قیامت غیب است و به خدا اختصاص دارد ـ و تأکید خدا بر فرارسیدن قیامت، خدائی که دانای غیب است، و به مناسبت تبلیغ پیغمبر خدا ﷺ به مردمان آنچه را که یزدان سبحان بدو دستور تبلیغ آن را صادر فرموده است، قرآن مقرّر می‌دارد:
﴿ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ . . . ﴾. کسانی که فرزانه و

۱- رجز عذابی است که دلها از آن به لرزه درآید و باعث پریشانی و سرگردانی مردم شود. (مترجم)

آگاهند می‌دانند و گواهی می‌دهند که آنچه بر پیغمبر ﷺ از سوی پروردگارش نازل گردیده است حقّ است و به راه خداوند چیره و ستوده رهنمود می‌دارد و هدایت می‌کند:

﴿ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ، وَ يَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾.

کسانی که فرزانه و آگاهند، چیزی را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، حقّ می‌بینند، و راهنمای راه خدای چیره و ستوده می‌دانند.

چنین روایت کرده‌اند که مقصود این آیه از کسانی که فرزانه و آگاهند اهل کتاب است، آن کسانی که از روی کتابشان می‌دانند این قرآن حقّ است، و این قرآن انسانها را به سوی راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند.

جولانگاه این آیه فراخ‌تر و فراگیرتر از این است. کسانی که فرزانه و آگاه باشند، در هر زمانی و در هر مکانی که زندگی کنند، و از هر نسل و از هر قبیله‌ای که باشند، حقّانیّت خدا را می‌بینند، اگر دانش ایشان راست و درست باشد، و سزاوار این باشد که به دانش و آگاهی ایشان «علم» گفت. قرآن کتاب باز و گشوده‌ای در برابر همهٔ نسلها است. حقّی در لابلای قرآن است که از خود سخن می‌گوید و خویشتن را معرّفی می‌کند برای هر کسی که دارای علم و دانش راست و درست باشد. قرآن از حقّی سخن می‌گوید که در وجود سراسر این هستی است. قرآن صادق‌ترین مترجم این هستی، و توصیف‌کننده‌ترین توصیف‌کنندهٔ حقّ اصیلی است که در آن وجود دارد.

﴿ وَ يَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴾.

و به راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند.

راه خدای چیره و ستوده، همان برنامه‌ای است که خدا آن را برای هستی خواسته است، و آن را برای انسانها برگزیده است تا گامهایشان را با گامهای این هستی که در آن زندگی می‌کنند هماهنگ گرداند. این برنامه همان قانونی است که بر همهٔ اندازه‌ها و سنجیده‌ها و مقدّرات این هستی، از جمله زندگی انسانها محافظت و مراقبت دارد، زندگی انسانها هم در اصل خود و در پیدایش خود، و در نظام و حرکت خود، از این جهان هستی و از آنچه در گسترهٔ آن است، جدا و گسیخته نیست.

قرآن به راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند با جهان‌بینی‌ای که در فهم و شعور مؤمن دربارهٔ هستی و ارتباطها و پیوندها و ارزشهای آن ایجاد می‌کند، و انسان در پرتو قرآن می‌داند چه مکانی در هستی دارد، و چه نقشی از آن بر عهدهٔ او است، و همکاری و همیاری اجزاء جهان پیرامونش به چه شکلی و به چه شیوه‌ای است، و او و اجزاء جهان پیرامونش در پیاده کردن و تحقّق بخشیدن اراده و مشیّت خدا و حکمت او از آفرینش جهان، و هماهنگی حرکات همگان، و توافق و همسفری آنها در رو کردن به آفریدگار این هستی، چگونه است و چگونه باید باشد.

قرآن به راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند با تصحیح برنامهٔ اندیشیدن، و استوار داشتن آن بر پایه‌های سالمی که همآوا و همنوا با آهنگهای جهانی‌ای است که بر تارهای فطرت بشری نواخته می‌شود، به گونه‌ای که این برنامه اندیشهٔ بشری را به درک و فهم سرشت این جهان فراخ و با خواصّ و قوانین آن آشنا می‌سازد، و اندیشهٔ بشری را به کمک گرفتن از خواصّ و قوانین آن آشنا می‌سازد، و اندیشهٔ بشری را به کمک گرفتن از خواصّ و قوانین جهان، و هماهنگی با آن خواصّ و قوانین وامی‌دارد، و کاری می‌کند که با خواصّ و قوانین جهان هستی دشمنی و برخوردی نداشته باشد و در صدد جلوگیری و ممانعت از آنها برنیاید.

قرآن به راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند با برنامهٔ تربیتی‌ای که فرد را آماده می‌سازد برای پاسخگوئی و هماهنگی با گروه انسانها، و گروه انسانها را آماده می‌سازد برای پاسخگوئی و هماهنگی ـ فرد فرد و دسته دستهٔ آنان ـ با مجموعهٔ آفریده‌هائی که این

جهان هستی را آبادان می‌گردانند، و همهٔ این آفریده‌ها را آماده می‌سازد برای پاسخگوئی و هماهنگی با سرشت جهانی که در آن زیست می‌کنند . . . تمام اینها هم سهل و ساده و آرام صورت می‌پذیرد.

قرآن به راه خدای چیره و ستوده راهنمائی می‌کند با قوانین و مقرّراتی که در آن است و با فطرت انسان و با شرائط و ظروف زندگی و زندگانی اصیل او راست و درست درمی‌آید، و با قوانین و سنن کلّی هماهنگی دارد که بر سائر زنده‌ها و بر همهٔ آفریده‌های دیگر حاکم و فرمانروا است و انسانها و قوانین و مقرّرات ایشان نیز از این قوانین و مقرّرات برکنار نیستند. انسانها هم ملّتی از این ملّتهائی هستند که در دائرهٔ این جهان بزرگ بسر می‌برند.

این کتاب راهنمای بدین راه است. راهنمائی است که آفریدگار انسان و آفریدگار راه آن را تهیّه کرده است و آشنای بدین و بدان است. اگر تو در راهی به مسافرت بپردازی و راهنمائی از مهندس آن راه را پیدا کنی خوشبخت و خوش‌شانس خواهی بود. پس اگر تو ایجادکنندهٔ راه و آفریدگار روندهٔ راه را پیدا کنی چگونه خواهی بود؟!

❁

پس از این پسودهٔ بیدارکنندهٔ جهت‌دهنده، نقل گفتارشان را از سر می‌گیرد دربارهٔ رستاخیز، و هراس فراوان ایشان از این کاری که آن را شگفت و ناشدنی می‌بینند، و می‌گویند کسی از همچون چیزی دم نمی‌زند مگر این که دیوانه و جنّ‌زده است، چون فقط دیوانه‌ها و جنّ‌زده‌ها همچون کارناشدنی و شگفتی را می‌گویند، یا بر خدا دروغ می‌بندند، و زبان به چیزی می‌گشایند که وقوع آن ممکن نیست.

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟ بَلِ الَّذِينَ لاَ يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلاَلِ الْبَعِيدِ ﴾.

کافران (برخی به برخی دیگر، تمسخرکنان) می‌گویند: آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (و ذرّات وجودتان در جهان پخش و پراکنده گردید، دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟ (وگرنه انسان صادق و عاقل چگونه لب به چنین سخنی می‌گشاید؟ چنین نیست که ایشان تصوّر می‌کنند. نخیر!) بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، گرفتار عذاب (یک نوع نگرانی جانکاه) و گمراهی عجیب (زندگی نامفهوم و بی‌محتوا) هستند (و با وجود ظاهر آراسته، آرام و قرار ندارند، و درحقیقت ایشان دیوانه و سرگردانند. غافل‌وار به مسیر نادرست و گناه آلودشان ادامه می‌دهند تا طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده می‌شود و به دوزخ درمی‌آیند).

تا بدین اندازه اظهار شگفت می‌کردند و هراس خود را نشان می‌دادند و به مقابلهٔ مسألهٔ رستاخیز می‌پرداختند، و مردمان را از کار کسی به شگفت می‌انداختند که می‌گوید رستاخیز فرا می‌رسد و زندگی نوین می‌آغازد. به مقابله و مبارزهٔ همچون سخنی با شیوهٔ تند ریشخند برمی‌خاستند و ننگین و نامعقولش جلوه می‌دادند:

﴿ هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ؟ ﴾.

آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد (و ذرّات وجودتان در جهان پخش و پراکنده گردید، دوباره زنده می‌شوید و) آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟.

آیا شما را با مرد عجیب و غریبی آشنا سازیم که سخن زشت و دور از عقلی را می‌گوید؟ او حتّی می‌گوید: شما پس از مرگ و فرسودن و کاملاً پخش و پراکنده شدن، آفرینش نوینی را پیدا می‌کنید، و به زندگی مجدّد برمی‌گردید!

بدین شگفت کردن و شگفت گرداندن ادامه می‌دهند، و این زشت دیدن و زشت نمودن و ننگین و بدنام کردن

را پی می‌گیرند:

﴿أَفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ؟﴾.

آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟ (وگرنه انسان صادق و عاقل چگونه لب به چنین سخنی می‌گشاید!).

کسی همچون سخنی را ـ به گمان ایشان ـ نمی‌گوید مگر این که دروغگو است و از زبان خدا دروغ می‌گوید و چیزی را از خدا نقل می‌کند که خدا نگفته است، یا این که جنّ‌زده است و هذیان و یاوه می‌گوید یا چیز شگفت و ناشدنی را بیان می‌دارد!

این همه چیزها را چرا می‌گویند؟ بدان خاطر می‌گویند چون پیغمبر ﷺ بدیشان می‌فرماید: شما دوباره زنده می‌شوید و آفرینش نوینی را پیدا می‌کنید! آخر آنان چرا باید تعجّب بکنند؟ مگر ایشان قبلاً از خاک آفریده نشده‌اند؟ آنان آفرینش نخستین را شگفت و شگرف نمی‌بینند! ایشان گمراهند و راهیاب نمی‌گردند. بدین جهت قرآن بر ننگین کردن و شگفت زده نمودن ایشان پیرو سخت و تند و هراسناکی می‌زند:

﴿بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ﴾.

بلکه کسانی که به آخرت ایمان ندارند، گرفتار عذاب (یک نوع نگرانی جانکاه) و گمراهی عجیب (زندگی نامفهوم و بی‌محتوا) هستند (و با وجود ظاهر آراسته، آرام و قرار ندارند، و درحقیقت ایشان دیوانه و سرگردانند. غافل‌وار به مسیر نادرست و گناه‌آلودشان ادامه می‌دهند تا طومار زندگی ننگینشان درهم پیچیده می‌شود و به دوزخ درمی‌آیند).

چه بسا مراد از عذابی که در آن هستند، عذابی باشد که در آخرت گریبانگیرشان می‌شود. ولی به سبب قطعیّت فرارسیدن آن انگار هم اینک بدان افتاده‌اند، بسان فرو افتادنشان به گمراهی شگفتی که با وجود آن به هدایت و راهیابی ایشان امیدی نمی‌رود ... چه بسا این تعبیر بیانگر معنی دیگری باشد، و آن این که: کسانی که به آخرت ایمان نمی‌آورند، در نوعی عذاب زندگی را سپری می‌کنند، هم بدان‌سان که در نوعی گمراهی زندگی را طیّ می‌کنند. این هم حقیقت ژرف و اصیلی است. چه کسی که بدون ایمان به آخرت زندگی می‌کند، در یک نوع عذاب روانی زندگی را بسر می‌برد. هیچ‌گونه امیدی ندارد، و کم‌ترین انتظار انصاف و عدالت و سزا و جزا و پاداش و پادافره را در برابر کارهائی که در دنیا می‌کند در آخرت ندارد. در زندگی هم موقعیّتهائی پیش می‌آید و بلاها و گرفتاریهائی دست می‌دهد که انسان تاب و توان رویاروئی با آنها را ندارد مگر این که در درونش امید به آخرت باشد، و به پاداش نیکوکار و به عذاب زشتکار در قیامت عقیده داشته باشد، و مگر این که برای رضای خدا کار بکند و به خشنودیش در آن جهان چشم بدوزد، جهانی که در آنجا هیچ‌گونه کار کوچکی و کار بزرگی هدر نمی‌رود و بدون سزا و جزا نمی‌ماند، و اگر به اندازهٔ دانهٔ خردلی کاری صورت بگیرد و در میان صخره سنگی یا در آسمانها و یا در نهانگاه زمین باشد، خدا آن را حاضر می‌آورد و بدان رسیدگی می‌کند. کسی که از این پنجرهٔ تابان و شادی‌آور و آرام‌بخش محروم است، بدون شکّ در عذاب بسر می‌برد همان‌گونه که در گمراهی بسر می‌برد. او در هر دوتای عذاب و گمراهی زندگی را سپری می‌کند، در حالی که هنوز زنده است و روی زمین بسر می‌برد، پیش از آن که عذاب آخرت گریبانگیرش گردد، به عنوان کیفر همین عذابی که در دنیا بدان گرفتار است!

اعتقاد به آخرت رحمت و نعمت است، رحمت و نعمتی که خدا آن دو را به کسی از بندگانش عطاء می‌فرماید که در پرتو اخلاص دل، و برگزیدن حقّ، و عشق به هدایت، سزاوار آن می‌گردد.

من این معنی را ترجیح می‌دهم و به گمانم این آیه بدان اشاره می‌نماید. این آیه عذاب و گمراهی شگفت را بهرهٔ کسانی می‌سازد و در کسانی گرد می‌آورد که به آخرت ایمان نمی‌آورند.

✿

قرآن تکذیب‌کنندگان آخرت را با به تصویر کشیدن صحنه‌ای از صحنه‌های جهانی که ایشان در آن خواهند بود و به گمراهی سخت خود گرفتار خواهند آمد ـ اگر خدا بخواهد ـ بیدار می‌گرداند. این صحنه، صحنهٔ زمین است که ایشان را در خود فرو می‌برد، و صحنهٔ آسمان است که بر آنان سقوط می‌کند و بر سرشان فرو می‌ریزد:

﴿ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ، أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ. إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾.

آیا به چیزهائی که پیش رو و پشت سر آنان از آسمان و زمین قرار دارد نگاه نمی‌کنند (تا ببینند زیر پایشان کرهٔ مذاب و سوزان و در حال فورانی است، و بالای سرشان اشعهٔ کیهانی و سنگهای سرگردانی است، و انسانها در میان دو منبع خطر زندگی می‌کنند؟). اگر بخواهیم ایشان را به دل زمین فرو می‌بریم، یا این که قطعه‌هائی از آسمان بر سرشان فرو می‌افکنیم. قطعاً در این (چیزهائی که می‌بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد به سوی خدا برگردد.

این یک صحنهٔ جهانی هولناکی است، و در عین حال از جملهٔ صحنه‌هائی است که آنها را می‌بینند یا درک و فهم می‌کنند. چه به زمین فرو رفتن رخ می‌دهد و مردمان آن را مشاهده می‌کنند، و داستانها و روایتها نیز آن را نقل می‌نمایند. سقوط تکّه‌هائی از آسمان نیز روی می‌دهد بدان هنگام که شهابها فرو می‌افتند و صاعقه‌ها درمی‌گیرند. آنان که چیزی از اینها را دیده‌اند یا شنیده‌اند. این است که چنین پسوده‌ای بیهوشانِ غافل را بیدار می‌گرداند، بیهوشان غافلی که فرارسیدن قیامت را بعید و دور از ذهن می‌شمارند. عذاب، بسیار بدیشان نزدیک است اگر خدا بخواهد در همین زمین پیش از قیامت بدانان برساند. ممکن است خدا عذاب را از همین زمین زیر پایشان و از همین آسمان بالای سرشان گریبانگیرشان گرداند، زمین و آسمانی که از هر سو ایشان را دربر گرفته است، و گذشته از قیامت که در علم خدا پیدا و در دانش غیر او ناپیدا است، زمین و آسمان که از ایشان دور و نهان نیست. از عذاب خدا کسی که در امن و امان و غفلت و بی‌خبری بسر نمی‌برد مگر مردمان فاسق.

در این چیزی که مردمان آن را می‌بینند و آسمان و زمین نام دارد، و در این چیزی که انتظار می‌رود و فرو رفتن به زمین در هر لحظه‌ای یا سقوط تکّه‌هائی از آسمان است، نشانه‌ای برای دلی است که می‌خواهد به سوی خدا برگردد و از سرکشی و بزهکاری دست بردارد:

﴿ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾.

قطعاً در این (چیزهائی که می‌بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد به سوی خدا برگردد.

آن بنده‌ای که بدان گمراهی ژرف و سخت گرفتار نمی‌آید.

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ مِنَّا فَضْلًا ۖ يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ ۖ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ ﴿١٠﴾ أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ ۖ وَاعْمَلُوا صَالِحًا ۖ إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١﴾ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ ۖ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ۖ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ۖ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ ﴿١٢﴾ يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ ۚ اعْمَلُوا آلَ دَاوُودَ شُكْرًا ۚ وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ ﴿١٣﴾ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ ۖ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿١٤﴾

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ ۖ جَنَّتَانِ عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ ۖ كُلُوا مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ ۚ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ ﴿۱۵﴾ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُم بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ مِّن سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴿۱۶﴾ ذَٰلِكَ جَزَيْنَاهُم بِمَا كَفَرُوا ۖ وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ ﴿۱۷﴾ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ ۖ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ ﴿۱۸﴾ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿۱۹﴾ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۲۰﴾ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِم مِّن سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ۗ وَرَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴿۲۱﴾

این مرحله، شکلها و گونه‌هائی از شکر و سرمستی، و شکلها و گونه‌هائی از به زیر فرمان برخی از بندگان کشیدن نیروها و آفریده‌هائی که برابر عرف و عادت معمول و مألوف انسانها به تسخیر درنمی‌آیند، دربرمی‌گیرد. ولی عرف و عادت معمول و مألوف انسانها قدرت و مشیّت خدا را مقیّد نمی‌سازند. از لابلای شکلها و گونه‌های شکر و سرمستی، و از لابلای شکلها و گونه‌های به زیر فرمان برخی از بندگان کشیدن نیروهائی و آفریده‌هائی، حقائقی دربارهٔ شیاطین، آشکار و جلوه‌گر می‌آید، شیاطینی که برخی از مشرکان آنها را پرستش می‌کردند، یا معتقد بودند که آن شیاطین از غیب اطّلاع و آگاهی دارند، در صورتی که شیاطین از غیب در پس پرده‌اند و بی‌خبرند. چیزهائی هم دربارهٔ اسباب و علل گمراهی پدیدار و جلوه‌گر می‌آید، اسباب و عللی که اهریمن به وسیلهٔ آنها بر انسان چیره می‌شود. این نیز روشن می‌گردد که شیطان هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر کسی ندارد مگر بر شخصی که خودش زمام اختیار خویشتن را به دست او سپارد و تسلیم وی شود. این مرحله پرده از تدبیر و تقدیر خدا در کشف چیزهائی از کارهای مردمان برمی‌دارد، کارهائی که پنهان و نهان انجام می‌پذیرند و خدا آنها را به صورت واقعیّت پدیدار و نمودار می‌فرماید تا به سزا و جزای آنها در آخرت نائل گردند. با یاد آخرت، این مرحله هم به پایان می‌رسد، همان‌گونه که مرحلهٔ اوّل سوره به پایان آمده است.

❁

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنا داوُدَ مِنّا فَضْلاً. يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ. وَ أَلَنّا لَهُ الْحَدِيدَ أَنِ اعْمَلْ سابِغاتٍ، وَ قَدِّرْ فِي السَّرْدِ، وَ اعْمَلُوا صالِحاً، إِنِّي بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

ما به داوود از جانب خود فضیلت بزرگی بخشیدیم. (از جمله به کوهها و پرنده‌ها دستور دادیم که) ای کوهها و ای پرندگان! با او (در تسبیح و تقدیس خدا) هم‌آواز شوید. همچنین آهن را (همچون موم) برای او نرم کردیم (تا در زره‌سازی نیازی به تافتن آن نداشته باشد. ما به داوود دستور دادیم) که زره‌های کامل و فراخ بساز، و بافته‌های (حلقه‌های آنها) را به اندازه و متناسب کن، و کار شایسته‌ای انجام دهید (و دقّت کافی در کیفیّت و کمیّت محصول و مصنوع خود داشته باشید) چرا که من می‌بینم آنچه را که انجام می‌دهید (و ساخته و پرداختهٔ کسی، بی‌حساب و کتاب نمی‌ماند).

داوود بندهٔ مخلص توبه‌کاری بود. بسان همان کسی بود که مرحلهٔ اوّل با یاد او و به پایان آمده است:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾.

قطعاً در این (چیزهائی که می‌بینند) نشانه‌ای (از عظمت و قدرت خدا) است برای هر بنده‌ای که بخواهد به سوی خدا برگردد.

روند قرآنی پس از این اشاره، بر داستان او پیرو می‌زند، و لطف و فضلی که خدا در حقّ او روا داشته است در سرآغاز آن پیرو ذکر می‌کند. آن‌گاه این لطف و فضل را روشن می‌سازد:

﴿ يا جِبالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَ الطَّيْرَ ﴾.

ای کوه‌ها و ای پرندگان با او (در تسبیح و تقدیس خدا) هم‌آواز شوید.

روایتها یادآور می‌شوند که داوود علیه‌السلام مزمورهای زبور خود را با آهنگ و نوا می‌خواند. مزمورها تسبیحات دینی بودند. از جمله در کتاب «عهد قدیم»[1] بخشهائی از آنها ذکر شده است، و خدا از هر کسی بهتر می‌داند که کدام صحیح و کدام نادرست است. در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صدای ابوموسی اشعری رضی‌الله‌عنه را شنید، بدان هنگام که در شب قرآن تلاوت می‌کرد. ایستاد و بدو گوش فرا داد. سپس فرمود:

(لَقَدْ أُوتِيَ هٰذٰا مِزْمٰاراً مِنْ مَزٰامِيرِ آلِ دٰاوُدَ).

بدین مرد آوا و نوائی از آواها و نواهای شخص داوود داده شده است.

این آیه فضل و لطف خدا بر داوود علیه‌السلام را به تصویر می‌کشد. داوود آن اندازه در تسبیحات و دعاهای خود شفّافیّت و خلوص پیدا کرده بود که میان او و میان پدیده‌ها پرده‌ها کنار رفته و مانعها برخاسته بود. حقیقت پدیده‌ها با حقیقت او در تسبیح آفریدگارش و در تسبیح آفریدگارشان پیوند یافته بود، و کوه‌ها و پرندگان با او همآوا و همخوان شده بودند. چرا که میان داوود و میان پدیده‌ها فاصله و مانعی نمانده بود. در آن زمان که همهٔ پدیده‌ها پیوند یگانهٔ مستقیمی با خدای خود پیدا می‌کنند، فرقها و جدائیها میان نوعی و نوعی از مخلوقات خدا، و میان پدیده‌ای و پدیده‌ای از پدیده‌های خدا از میان برمی‌خیزد، و همه و همه به حقیقت یگانهٔ الهی برمی‌گردند، آن حقیقتی که فاصله‌ها و جدائیها پرده بر آن می‌اندازند. بدین هنگام است که همهٔ پدیده‌ها در تسبیح و تقدیس آفریدگار هماهنگ می‌شوند، و در نغمهٔ یگانه‌ای به یکدیگر می‌رسند. این هم درجه‌ای از اشراق و صفا و از خود بریدنی است که کسی بدان درجه نمی‌رسد مگر در پرتو فضل و لطف خدا، خدائی که حجاب مادّی را از وجود آن کس می‌زداید، و او را به هستی خدادادی‌ای می‌رساند که در آن با این جهان، و با همهٔ چیزهائی که در آن است، و با همهٔ کسانی که در آن هستند، بدون سدّها و مانعها، تماس پیدا می‌کند.

وقتی که صدای داوود علیه‌السلام به نغمه درمی‌آمد و تسبیحات خود را سر می‌داد و آفریدگارش را به بزرگی می‌ستود و مدح کبریائی او را می‌گفت، کوه‌ها و پرنده‌ها آن صدای دلنشین را با او تکرار می‌کردند، و جهان آن ترانه‌های دلنواز و طنین‌انداز در هستی یگانهٔ خود که رو به آفریدگار یگانهٔ خود داشت با او می‌خواند . . . این لحظه‌های شگفتی است که مزهٔ آن لحظه‌ها را نمی‌چشد مگر کسی که اطّلاع از آنها را داشته باشد، و نوع آنها را هرچند که لحظه‌ای در تمام زندگیش آزموده باشد.

﴿ وَ أَلَنّٰا لَهُ الْحَدِيدَ ﴾.

آهن را (همچون موم) برای او نرم کردیم (تا در زره‌سازی نیازی به تافتن آن نداشته باشد).

این نیز گوشه‌ای از فضل و لطف خدا در حقّ داوود علیه‌السلام است. در سایهٔ این روند قرآنی چنین جلوه‌گر می‌آید که نرم کردن آهن معجزه‌ای بوده است و با مألوف مردمان نمی‌خوانده است. این کار تافتن آهن و ذوب کردن آن نبوده است تا بدین وسیله نرم شود و قابلیّت به شکلهائی درآمدن را پیدا کند و به شیوه‌های گوناگون از آن استفاده شود. بلکه ـ خدا هم بهتر می‌داند ـ معجزه‌ای بوده است و در پرتو آن آهن بدون ابزار معمولی ذوب و نرم کردن، به شکل خمیر درآمده است. تازه اگر تنها خدا داوود علیه‌السلام را به نحوهٔ ذوب کردن آهن رهنمود فرموده باشد فضل و لطف قابل ذکری بشمار می‌آید. ولیکن ما فضای روند و سایه‌های قرآن را ترجیح می‌دهیم، و آن فضای معجزات، و سایه‌های خوارق عاداتی است که فراتر از مألوف مردمان و کارهای

۱- کتاب مقدّس به دو عهد جدید و قدیم تقسیم می‌شود. عهد قدیم به مجموعهٔ رسائلی گفته می‌شود که پیش از عیسی علیه‌السلام بوده است. عهد جدید به مجموعه رسائلی گفته می‌شود که تعالیم عیسی علیه‌السلام و فرستادگان او در آنها ثبت و ضبط است. (مترجم)

معمولی ایشان است.

﴿ أَنِ ٱعْمَلْ سٰابِغاتٍ وَ قَدِّرْ فِي ٱلسَّرْدِ ﴾.

(ما به داوود دستور دادیم) که زره‌های کامل و فراخ بساز، و بافته‌های (حلقه‌های آنها) را به اندازه و متناسب کن.

سابغات به معنی زره‌ها است. روایت شده است که پیش از داوود علیه‌السلام زره‌ها صفحه صفحه و ورقه ورقه ساخته می‌شد. زره‌ای یک‌پارچه می‌گردید. بدین سبب بدن را دربر می‌گرفت و بر آن سنگینی می‌کرد. خدا به داوود الهام فرمود که زره‌ها را حلقه حلقه و تکّه تکّه و تو در تو بسازد. حلقه‌ها به یکدیگر فرو بروند و متداخل و متموّج و نرم باشند و به سادگی با حرکت بدن شکل بگیرند و چین و چروک بخورند. بدو دستور فرمود حلقه‌ها تنگ یکدیگر باشند تا استوار و محکم باشند و تیرها از آنها نگذرد و به بدنها نرسد. اندازه‌گیری و تناسب همین است. همهٔ این کارها از راه الهام و تعلیم خدائی بود.

داوود و اهل او مخاطب قرار می‌گیرند و بدیشان گفته می‌شود:

﴿ وَ ٱعْمَلُوا صٰالِحاً إِنِّي بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

و کار شایسته‌ای انجام دهید (و دقّت کافی در کیفیّت و کمیّت محصول و مصنوع خود داشته باشید) چرا که من می‌بینم آنچه را که انجام می‌دهید (و ساخته و پرداختهٔ کسی، بی‌حساب و کتاب نمی‌ماند).

نه فقط در زره‌ها خوب و شایسته کار بکنید، بلکه در هر چیزی که انجام می‌دهید خوب و شایسته کار بکنید، و خدا را در نظر داشته باشید و بدانید که هر کاری را که می‌کنید می‌بیند و پاداش و کیفر آن را می‌دهد، و چیزی از دید خدا نهان نمی‌ماند، و او آن را می‌بیند و می‌پاید.



این چیزی بود که خدا آن را به داوود علیه‌السلام داده بود. و امّا سلیمان علیه‌السلام خدا فضلها و لطفهای دیگری را بدو ارمغان داشته بود:

﴿ وَ لِسُلَيْمٰانَ ٱلرِّيحَ غُدُوُّهٰا شَهْرٌ وَ رَوٰاحُهٰا شَهْرٌ، وَ أَسَلْنٰا لَهُ عَيْنَ ٱلْقِطْرِ، وَ مِنَ ٱلْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ. وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنٰا نُذِقْهُ مِنْ عَذٰابِ ٱلسَّعِيرِ. يَعْمَلُونَ لَهُ مٰا يَشٰاءُ مِنْ مَحٰارِيبَ وَ تَمٰاثِيلَ وَ جِفٰانٍ كَٱلْجَوٰابِ. وَ قُدُورٍ رٰاسِيٰاتٍ. ٱعْمَلُوا آلَ دٰاوُدَ شُكْراً. وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبٰادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴾.

باد را مسخّر سلیمان کردیم که صبحگاهان مسیر یک ماه را می‌پیمود، و شامگاهان مسیر یک ماه را، و چشمهٔ مس مذاب را برای او روان ساختیم، و پروردگارش گروهی از جنّیان را رام او کرده و در پیش او کار می‌کردند و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی می‌کرد (و به سخن سلیمان گوش نمی‌داد، کیفرش می‌دادیم و) از آتش سوزان بدو می‌چشانیدیم. آنان هرچه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند، از قبیل: پرستشگاه‌های عظیم، مجسّمه‌ها، ظرفهای بزرگ غذاخوریِ همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل جابه‌جائی نبود. به دودمان داوود گفتیم:) ای دودمان داوود! سپاسگزاری (این همه نعمت را) بکنید، و (بدانید که) اندکی از بندگانم سپاسگزارند (و خدای را به هنگام خوشی و نعمت یاد می‌آرند. پس کاری کنید که از زمرهٔ این گروه گزیدهٔ شکرگزار باشید).

پیرامون باد را به تسخیر سلیمان درآوردن روایتهای زیادی نقل شده است. سایه‌های اسرائیلیّات در این روایتها روشن و پدیدار است ـ هرچند هم در کتابهای اصلی یهودیان چیزی از این روایتها نیامده است ـ پرهیز از فرو رفتن بدین روایتها سزاوارتر است، و به نصّ قرآنی بسنده کردن بهتر و به امن و امان از گناه نزدیک‌تر است. ما در کنار ظاهر این واژه می‌مانیم و از آن تجاوز نمی‌نمائیم. از نصّ قرآنی برمی‌آید که خدا باد را به تسخیر سلیمان درآورده بوده است، و بامدادان راه یک ماه را به سوی مکان معیّنی می‌پیمود که در سورهٔ انبیاء سرزمین مقدّس نامیده شده است. و شامگاهان راه یک ماه را در برگشتن می‌پیمود. این کار جهت مصلحتی بوده است که از بامدادان و شامگاهان

این مسافرت حاصل آمده است. سلیمان با آن مصلحت آشنا بوده است، و آن را به فرمان یزدان پیاده می‌کرده است و حاصل می‌آورده است . . . ما نمی‌توانیم توضیحی بر این بیفزائیم، تا به افسانه‌هائی گرفتار نیائیم که هیچ‌گونه ضابطه‌ای ندارند و هیچ‌گونه تحقیقی در این باره صورت نپذیرفته است.

﴿ وَ أَسَلْنا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ ﴾.

و چشمهٔ مس مذاب را برای او روان ساختیم.

قِطْر، مس است. روند آیات به همهٔ این معجزه‌های خارق‌العاده اشاره می‌نماید. از قبیل: نرم کردن آهن برای داوود، چه بسا چشمهٔ مس مذاب بدین شکلی بوده باشد که خداوند برای سلیمان علیه‌السلام چشمهٔ آتشفشانی مس مذابی از زمین را برجوشانده باشد، یا بدو الهام فرموده باشد که مس را ذوب بکند تا جاری بشود و قالب‌ریزی گردد و چکش‌کاری بشود. این هم فضل و لطف بزرگی از خدا است.

﴿ وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ ﴾.

و پروردگارش گروهی از جنّیان را رام او کرده و در پیش او کار می‌کردند.

خدا گروهی از جنّیان را مسخّر سلیمان علیه‌السلام کرده بود. آنان با اجازهٔ پروردگار به فرمان سلیمان علیه‌السلام کار می‌کردند. جنّ به هر موجود نهانی گفته می‌شود که انسانها آن را نبینند. در اینجا آفریده‌هائی هستند و خداوند آنها را جنّ نامیده است، و ما چیزی از کار و بارشان را نمی‌دانیم، مگر چیزی راکه قرآن از آنها گفته است و ذکر فرموده است. قرآن در اینجا بیان می‌دارد که خداوند دسته‌ای از ایشان را مسخّر سلیمان علیه‌السلام کرده است که پیغمبر بوده است. هریک از آنها هم که سرکشی و نافرمانی نموده است عذاب خدا او را دربر گرفته است:

﴿ وَ مَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنا نُذِقْهُ مِنْ عَذابِ السَّعِيرِ ﴾.

و اگر یکی از آنها از فرمان ما سرپیچی می‌کرد (و به سخن سلیمان گوش نمی‌داد، کیفرش می‌دادیم و) از آتش سوزان بدو می‌چشانیدیم.

چه‌بسا این پیرو که پیش از پایان داستان مسخّر کردن ذکر می‌شود، بیانگر این باشد که جنّیان فرمانبردار خدا بوده‌اند، جنّیانی که برخی از مشرکان بجز خدا ایشان را نیز پرستش می‌کرده‌اند. مشرکان هم بسان جنّیان اگر از فرمان یزدان سرپیچی کنند به عذاب و عقاب گرفتار می‌آیند . . . جنّیان مسخّر سلیمان علیه‌السلام بودند:

﴿ يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحارِيبَ وَ تَماثِيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ ﴾.

آنان هرچه سلیمان می‌خواست برایش درست می‌کردند، از قبیل: پرستشگاههای عظیم، مجسّمه‌ها، ظرفهای بزرگ غذاخوریِ همانند حوضها، و دیگهای ثابت (که از بزرگی قابل جابه‌جائی نبود).

مَحارِیب: پرستشگاه‌های عبادت است. تَماثِیل: تصویرها و شکلهائی از مس و تخته و چوب و غیره است. جَوابِی: جمع جابِیَة است و آن به حوضی گفته می‌شود که آب در آن جمع می‌گردد. جنّیان برای سلیمان علیه‌السلام ظرفهای بزرگ و محکم و سنگینی را برای پخت و پز غذا می‌ساختند که بسان حوضها بودند، و دیگهای بزرگی را برایش می‌ساختند که از بزرگی و سنگینی از جا تکان داده نمی‌شدند . . . اینها همه نمونه‌هائی از چیزهائی بود که خدا جنّیان را برای سلیمان مسخّر کرده بود تا آنها را با اجازهٔ خدا برای او انجام دهند هر وقت بخواهد. همهٔ اینها کارهای خارق‌العاده‌ای بودند که نمی‌توان آنها را به تصویر کشید یا تعطیل و تفسیر کرد. جز این نمی‌توان گفت که اینها کار خدا است. این تعبیر و توضیح یگانهٔ همچون کارهائی است و بس.

این امر با رویکرد خطاب به داوود پایان می‌پذیرد:

﴿ إِعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً ﴾.

ای دودمان داوود! سپاسگزاری (این همه نعمت را) بکنید.

اینها را مسخّر شما کرده‌ایم که این تسخیر در شخص داوود و در شخص سلیمان علیهما‌السلام شکل گرفته است و جلوه‌گر آمده است، پس ای دودمان داوود خدا را

سپاسگزار باشید و شکر این همه نعمت را بجای آورید. ولی به سبب آن چیزهائی که خدا مسخّر شما نموده است خودبزرگ‌بینی و فخرفروشی نکنید و تکبّر نورزید. عمل صالح و کار خوب، شکر بزرگ و سپاس سترگ خدا بشمار می‌آید.

﴿ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ ٱلشَّكُورُ ﴾.

اندکی از بندگانم سپاسگزارند (و خدای را به هنگام خوشی و ناخوشی یاد می‌آرند).

این یک پیرو بیانی و راهنمائی از پیروهای قرآن بر داستانها است. این پیرو از یک سو از بزرگی لطف و فضل و نعمت خدا پرده برمی‌دارد، تا بدانجا بزرگ است که کم‌تر کسانی سپاس آن را می‌گزارند و شکر آن را بجای می‌آرند. و از دیگر سو پرده برمی‌دارد از قصور و کوتاهی انسان در انجام شکر نعمت و فضل و لطف یزدان. انسانها هر اندازه در شکر و سپاس یزدان مبالغه و زیاده‌روی کنند از وفای شکر و سپاس او به تمام و کمال ناتوانند. پس چنانچه از اساس کوتاهی کنند و غفلت ورزند از شکر و سپاس، وضع چگونه خواهد بود؟!

این آفریدهٔ انسان نام که دارای تاب و توان محدود برای شکر کردن و سپاس نمودن از نعمتهای خدا است، و نعمتهای خدا هم نامحدودند، چه می‌تواند بکند و چه چیز از او ساخته است؟ . .

﴿ وَ إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللهِ لا تُحْصُوها ﴾.

اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید (از بس که زیادند) نمی‌توانید آنها را شمارش کنید.

(ابراهیم/۳۴ و نحل/۱۸)

این نعمتها انسانها را از بالای سرهایشان، و از پائین پاهایشان، و از طرف راستشان، و از طرف چپشان فرا می‌گیرد. این نعمتها در وجودشان نیز کمین می‌کند و از وجودشان برمی‌جوشد و سرریز می‌شود. اصلاً خود انسانها نعمتی از این نعمتهای بزرگ هستند!

گروهی با یکدیگر می‌نشستیم و با یکدیگر تبادل آراء می‌کردیم، و از هر دری سخن می‌گفتیم، و آنچه بر دلمان می‌گذشت بر زبان می‌آوردیم. در این اوضاع و احوال گربهٔ کوچک ما «سوسو» پیدا شد. در اینجا و آنجا پیرامون ما به گشت و گذار پرداخت. دنبال چیزی می‌گشت. انگار می‌خواست از ما چیزی را طلب کند، ولی نمی‌توانست آن را بگوید، و ما هم نمی‌دانستیم چه چیزی را می‌خواهد. تا وقتی که خدا به ما الهام فرمود که گربه آب می‌خواهد. چنین بود، گربه آب می‌خواست. او بسیار تشنه بود، ولی نمی‌توانست آن را بگوید و یا بدان اشاره کند . . . در این لحظه بود که ما متوجّه شدیم خدا به ما چه نعمتی را عطا فرموده است که گفتار و زبان، و درک و فهم و اندیشه و تدبیر است. سراپای وجودمان از شکر و سپاس لبریز و سرریز گردید . . . شکر و سپاس ماکجا و آن همه نعمتها و لطفهای فراوان یزدان کجا!

مدّت زیادی از دیدن خورشید محروم بودیم.[1] شعاع خورشید گاهی از سوراخی که حجم آن از یک قرش تجاوز نمی‌کرد به داخل می‌تابید به نوبه یکی از ما در مقابل این شعاع می‌ایستاد و سر و صورت و دستها و سینه و پشت و شکم و پاهای خود را تا آنجا که می‌توانست در برابر شعاع خورشید نگاه می‌داشت. آن‌گاه جای خود را به دوستش می‌داد و کنار می‌کشید تا او نیز از این نعمتی برخوردار شود که او برخوردار شده است! فراموش نمی‌کنم نخستین روزی را که بعد از آن مدّتهای مدید خورشید را یافتیم. فراموش نمی‌کنم هریک از ما چه اندازه شاد و مسرور شدیم، و این شادی و شادمانی بر چهره‌هایمان پدیدار و بر سراسر اندامهایمان نمودار بود. هریک از ما با نغمهٔ بلند و کشیده می‌گفت: الله! این خورشید است، خورشید پروردگار ما است و هنوز می‌درخشد . . . الحمدلله! خدا را سپاس!

چه اندازه در هر روز این پرتوهای حیات‌بخش را بر

۱- به نظرم این محرومیّت وقتی بوده است که شهید سیّد قطب با جمعی از یاران در بیغوله‌های زندان بوده‌اند. بدین موضوع در جائی از فی ظلال القرآن اشاره شده است. (مترجم)

خود می‌بینیم؟ چه اندازه غرق نور و گرمای خورشید می‌شویم؟ آیا به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازیم و نغمهٔ شکر این نعمت را زمزمه می‌کنیم؟ چه اندازه شکر این فیض و برکت فراگیری را می‌گوئیم که به ما داده شده است و عطا گردیده است، بدون این که پولی را بابت آن پرداخت کنیم، و رنج و زحمتی برای آن بکشیم؟

اگر بخواهیم در برشمردن نعمتهای خدا بدین‌گونه پیش برویم، تمام عمر را و همهٔ جدّ و جهد را صرف این کار خواهیم کرد و به چیزی هم نمی‌رسیم! عمر کوتاه بشر و توان اندک آنان کفایت برشمردن نعمتهای خدا را نمی‌کند. در این صورت به همین اشارهٔ الهام‌بخش بسنده می‌کنیم، به همان شیوه‌ای که قرآن در کار اشاره و الهام دارد تا هر دلی دربارهٔ آن اشاره و الهام بیندیشد، و به دنبال آن برود، بدان اندازه که خدا در نعمت شکر موفّقش می‌دارد. شکر هم نعمتی از نعمتهای خدا است و کسی را توفیق ادای آن عطا می‌فرماید که با رو کردن به خدا و خود باختن و خلوص پیدا کردن سزاوار آن می‌گردد.

آن‌گاه با نصوص داستان قرآنی در واپسین صحنه به پیش می‌رویم، صحنهٔ وفات سلیمان علیه‌السلام و جنّیانی که به فرمان او کار می‌کنند و هرچه را بدیشان دستور می‌دهد انجام می‌دهند. در همین وقت که سلیمان علیه‌السلام وفات می‌کند، آنان سرگرم کارشان هستند و از مرگ او خبر پیدا نمی‌کنند، تا این که چوبخوارکهای عصای او ایشان را از این امر باخبر می‌سازند، چوبخوارکهائی که از مدّتها پیش دست‌اندرکار فرسودن و پوسیدن عصا بوده‌اند. وقتی که سلیمان علیه‌السلام فرو می‌افتد، جنّیان متوجّه واقعیّت امر می‌شوند:

﴿ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَىٰ مَوْتِهِ إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ، فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴾.

زمانی که بر سلیمان (که سمبول قدرت و عظمت بود) مرگ مقرّر داشتیم، جنّیان را از مرگ او نیاگاهانید مگر چوبخواره‌هائی که (مدّتها بود به عصای سلیمان رخنه کرده بودند و) عصای وی را می‌خوردند. هنگامی که سلیمان (که در میان جنّیان بر عصای خود تکیه زده بود و کارهای ایشان را می‌پائید) فرو افتاد، فهمیدند که اگر آنان از غیب مطّلع می‌بودند، در عذاب خوارکنندهٔ (بیگاری و اسارت) باقی نمی‌ماندند (و راه خود را در پیش می‌گرفتند).

اینان همه جنّیانند که برخی از مردمان به پرستش ایشان می‌پردازند. اینان به بیگاری بنده‌ای از بندگان یزدان درآمده‌اند. اینان از غیب نزدیک هم محروم و در پس پرده‌اند. با وجود این شگفتا برخی از مردمان آنان را آگاه از غیب دور می‌دانند، و از ایشان درخواست اطّلاع دادن از غیب مکانها و آسمانهای دوردست را دارند!



در داستان دودمان داوود صفحه‌ای از ایمان به خدا، و شکر نعمتهایش، و حسن استفاده از نعمتهایش، نشان داده می‌شود. در صفحهٔ مقابل صفحهٔ سبأ است. در سورهٔ نمل چیزهائی ذکر گردیده است که میان سلیمان و ملکهٔ اهالی سبأ گذشته است. در اینجا خبر اهالی سبأ پس از داستان سلیمان به میان می‌آید. این خبر اشاره دارد به این که حوادثی که در ضمن داستان آمده است قبلاً میان ملکهٔ سبأ و سلیمان روی داده است و پیشتر گذشته است.

این فرض را ترجیح می‌بخشد این که داستان در اینجا از سرمستی اهالی سبأ سخن می‌گوید، سرمستی ایشان به سبب نعمتهائی که بدانان داده شده است. پس از آن از زوال و پراکندگی ایشان در اینجا و آنجا و نابود شدنشان صحبت می‌کند. آنان که در روزگار ملکهٔ سبأ بوده‌اند و ملک و مملکت بزرگی داشته‌اند و در خیرات فراوان و خوشیهای زیادی زندگی را سپری کرده‌اند. خبر ملکهٔ سبأ با سلیمان در سورهٔ نمل آمده است. بدان زمان که قاصدک از او برای سلیمان حکایت می‌کند و می‌گوید:

﴿ إِنِّي وَجَدْتُ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ، وَ أُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ، وَ لَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ. وَجَدْتُهَا وَ قَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللهِ ﴾.

من دیدم که زنی بر آنان حکومت می‌کند، و همه چیز (لازم برای زندگی) بدو داده شده است، و تخت بزرگی دارد (و دربار بسیار مجلّلی). من او و قوم او را دیدم که بجای خدا برای خورشید سجده می‌برند. (نمل/۲۳ و ۲۴)

به دنبال آن ملکه با سلیمان تسلیم و مطیع خداوند جهانیان می‌گردد. حوادث داستان در اینجا به دنبال تسلیم شدن و مطیع فرمان یزدان گردیدن ملکه روی می‌دهند، و از چیزی سخن می‌گوید که پس از روی‌گردانی اهالی سبأ از شکر و سپاس بر نعمتهائی که در آن بسر می‌برند، روی داده است.

داستان با ذکر رزق و روزی و ناز و نعمت فراوانی می‌آغازد که در آن بسر می‌برده‌اند، و از ایشان خواسته شده است که به اندازهٔ توان شکر بخشندهٔ نعمتها را بجای آورند:

﴿ لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ. كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَٱشْكُرُوا لَهُ. بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ ﴾.

برای اهالی سبأ در محلّ سکونتشان نشانه‌ای (از قدرت خدا) بود. دو باغ (عظیم و گسترده) در سمت راست و چپ (شهر یمن، با میوه‌های فراوان. بدیشان گفته شد:) از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجای آورید. شهری است پاک و پاکیزه، و (پربرکت و نعمت، و آفریدگارتان) پروردگاری است بس آمرزنده.

سبأ اسم قومی بود که در جنوب یمن زندگی می‌کردند. سرزمینهای حاصلخیزی داشتند. هنوز برخی از این سرزمینهای سرسبز و خرّم برجای هستند. تا بدانجا از نردبان ترقّی بالا رفته بودند و پیشرفت کرده بودند که آبهای بارانهای تندی را مهار می‌کردند که در جنوب و شرق از سوی دریا به سویشان می‌آمد و می‌بارید. بدین منظور سدّهای طبیعی ترتیب می‌دادند، سدّهائی که میان دو کوه قرار می‌گرفتند و دو سوی آن کوه‌ها به یکدیگر می‌پیوستند. در دهانهٔ دو کوه و در مرز دشت و بیابان سدّی را ساخته بودند که درهائی برای آن ساخته بودند که باز و بسته می‌شدند، و آب زیادی را در پشت آن جمع آورده بودند، و هرگونه که می‌خواستند از آب فراوان آن سود می‌بردند و استفاده می‌کردند. از این سدّ آب فراوانی را در اختیار می‌گرفتند و برای رفع نیازمندیهای خود به کار می‌بردند. این سدّ «سدٌّ مَأْرَب» نام داشت.

باغهای فراوان موجود در راست و شمال، رمز حاصلخیزی و سبز و خرّمی و فراوانی نعمت و رفاه و کالاهای عالی و دلپسند است. بدین جهت این باغها نشانه‌ای بودند برای شناختِ دهنده و بخشندهٔ نعمتهائی که داشتند. از ایشان خواسته شده بود که از رزق و روزی خدا استفاده بکنند و سود ببرند و سپاسگزار و شکرگزار خدا باشند:

﴿ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ ٱشْكُرُوا لَهُ ﴾.

از روزی پروردگارتان بخورید و شکر او را بجای آورید.

به نعمت خدا تذکّر داده می‌شوند، نعمت شهر خوب و پاکیزه، و بالاتر از آن نعمت، بخشش کوتاهی در شکرگزاری، و صرف نظر کردن از بدیها و گناهان.

﴿ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَ رَبٌّ غَفُورٌ ﴾.

شهری است پاک و پاکیزه، و (پربرکت و نعمت، و آفریدگارتان) پروردگاری است بس آمرزنده.

بزرگواری یزدان بدیشان در زمین، در نعمت و رفاه جلوه‌گر است، و بزرگواری یزدان بدانان در آسمان، در عفو کردن و آمرزیدن پدیدار است. پس چه چیز ایشان را از سپاسگزاری و شکرگزاری واپس کشید؟ بلی آنان شکرگزاری نکردند و به یاد خدا نبودند و نشدند:

﴿ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْعَرِمِ، وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ: خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴾.

امّا آنان روی‌گردان شدند (و مغرور رفاه و لذائذ گشتند). بدین سبب ما سیل ویرانگری را به سویشان

روان کردیم و باغهای (پربرکت و پرمیوهٔ) ایشان را به باغهای (بی‌ارزش) با میوه‌های تلخ، و درختهای شوره‌گز و اندکی درخت سدر، مبدّل ساختیم.

اهالی سبأ شکر خدا را نکردند، و از کار نیک رویگردان شدند، و در نعمتهائی که خدا بدیشان داده بود خوب رفتار نکردند و زیبا از آنها سود نبردند. این بود که خدا سبب این رفاه حال و زندگی خوبی را از ایشان گرفت که در آن بسر می‌بردند. سیل ویرانگری را به سویشان روانه کرد که عَرِم یعنی سنگ را در راه می‌کند و با خود می‌برد به علّت امواج شدید و خروشانی که داشت. این آبها سدّ را درهم شکستند و آبها روان شدند و همه چیز را زیر گرفتند و غرق کردند. بدین خاطر دیگر از آن به بعد هیچ گونه آبی اندوخته و جمع‌آوری نمی‌گردید. سرزمینها خشک شدند و سوختند. آن همه باغهای فراوان پرنعمت به بیابان برهوت تبدیل شدند و درختهای بیابانی سخت و سفت در آنجاها روئید و اینجا و آنجا پراکنده گردید:

﴿ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ: خَمْطٍ وَ أَثْلٍ وَ شَيْءٍ مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ﴾.

و باغهای (پربرکت و پرمیوهٔ) ایشان را به باغهای (بی‌ارزش) با میوه‌های تلخ، و درختهای شوره‌گز و اندکی درخت سدر، مبدّل ساختیم.

خَمْط: تلخ، بدمزه . . . درخت اراک یا هرگونه درخت خاردار را می‌گویند. أَثْل: گز. شوره گز . . . شبیه درخت طرفاء است. سِدْر: کُنار . . . درخت نبق. این بهترین درخت ایشان بود، و جز اندکی از آن برایشان نمانده است.

﴿ ذٰلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا ﴾.

این (تعویض و تبدیل،) چیزی بود که به خاطر کفران نعمت، ایشان را بدان کیفر دادیم.

ارجح این است که مراد از: «كَفَرُوا»[1] کفران نعمت باشد.

﴿ وَ هَلْ نُجَازِي إِلاَّ الْكَفُورَ ﴾.

مگر ما جز ناسپاس را مجازات می‌کنیم؟

آنان تا این زمان در روستاها و شهرهای خود و در خانه‌های خویش بوده‌اند. خدا رزق و روزی ایشان را کاست و بر آنان سخت گرفت، رفاه و نعمت ایشان را به زندگی سخت و خشکی تبدیل کرد، ولی ایشان را متفرّق و پراکنده نساخت، و آبادانی و عمران ایشان و آبادانی و عمران روستاها و شهرهای أُمَّ الْقُرىٰ، یعنی مکّه در جزیرةالعرب، و آبادانی و عمران بیت‌المقدّس در شام، هنوز به یکدیگر متّصل بوده است. یمن پیوسته در شمال مملکت سبأ آباد، و به أُمُّ الْقُرىٰ متّصل بوده است. راه میان یمن و مکّه صاف و صوف و دارای امن و امان بوده است، و مسافران در آن رفت و آمد داشته‌اند:

﴿ وَ جَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً، وَ قَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ. سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَ أَيَّاماً آمِنِينَ ﴾.

میان آنان و شهرهای دیگری که پربرکت و نعمت کرده بودیم، شهرکها و روستاهائی ساخته و پرداخته بودیم که (از یکی، دیگری) نمایان بود، و در میان آنها فاصله‌های مناسب و نزدیک به هم ترتیب داده بودیم (به گونه‌ای که امنیّت برقرار بود و نیازی هم به حمل آب و توشهٔ سفر دیده نمی‌شد. توسّط انبیاء بدیشان پیام دادیم که) شبها و روزها در امن و امان در آنجا سیر و سفر کنند (و از حقّ منحرف نشوند و به یاد الطاف خدا باشند و پرستش او را فراموش ننمایند).

گویند: مسافر از شهری بیرون می‌آمد و پیش از تاریکی شب به شهر دیگری می‌رسید. مسافرت در آن نواحی دارای فاصله‌ها و مسافتهای محدودی بود، و مسافران ایمن بودند. به سبب نزدیکی مبدأ و مقصد کاروانها و به علّت نزدیکی کاروانسراها و مکانهای استراحت در مسیر راهها رفاه و آسودگی فراوان بود.

بدبختی و بدبیاری به اهالی سبأ روی آورد، و نخستین تهدید سودی بدیشان نبخشید، و آنان را به تضرّع در

۱- کافر شدند. کفران نعمت کردند. (مترجم)

برابر یزدان نکشانید، تا چه بسا خدا رفاه و آرامش ایشان را بدیشان بازگرداند. بلکه ادّعاء جاهلانه و احمقانه‌ای داشتند:

﴿ فَقٰالُوا رَبَّنٰا بٰاعِدْ بَیْنَ أَسْفٰارِنٰا ﴾.

امّا ایشان (مست و مغرور نعمت و قدرت گشتند و همچون بنی‌اسرائیل از خوشیها سیر شدند و) گفتند: پروردگارا! فاصله‌های (منازل) سفرهای ما را زیاد بفرما (تا فقرای بی سر و پا نتوانند همچون ما اغنیاء سفر کنند).

سفرهای دور و دراز و دارای فاصله‌های زیاد را درخواست کردند. فاصله‌هائی که در طول سال بیش از چند بار طی نمی‌گردد و سفر در آنها انجام نمی‌پذیرد. سفرهائی را نمی‌خواستند که فاصله‌های کوتاهی داشتند، و کافه‌ها و کاروانسراهای سر راه کاروانهای آنها دور از یکدیگر نبودند و لذّت کوچها را اشباع نمی‌کردند! این امر هم از سرمستی و غرور دل، و از ظلم و ستم نفس نشأت می‌گرفت:

﴿ وَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ﴾.

به خود ستم کردند.

درخواست ایشان پذیرفته گردید، ولیکن بدانگونه که لازم است درخواست غرور و سرمستی پذیرفته می‌گردد:

﴿ فَجَعَلْنٰاهُمْ أَحٰادِیثَ وَ مَزَّقْنٰاهُمْ کُلَّ مُمَزَّقٍ ﴾.

(ما چنان زندگانی ایشان را پریشان کردیم و درهم پیچیدیم که) آنان را سخنانی (بر سر زبانها) نمودیم، و سخت متلاشیشان ساختیم (و هر کدام را به گوشه‌ای از جهان پرت کردم).

پخش و پراکنده گردیدند و در نواحی جزیرةالعرب متفرّق شدند، و جمعشان از هم گسیخت. داستانهائی شدند که راویان به نقل آنها پرداختند، و به صورت قصّه‌هائی بر سر زبانها افتادند. به دنبال آن که ملّتی بودند که در زندگی ارج و بهائی داشتند و مردمان از ایشان حساب می‌بردند.

﴿ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ ﴾.

قطعاً در این سرگذشت نشانه‌های عبرت برای همهٔ شکیبایان سپاسگزار است.

صبر در کنار شکر ذکر می‌شود . . . صبر در وقت نداشتن، و شکر بر نعمت در وقت داشتن. در داستان سبأ آیاتی دربارهٔ اینان و آنان است. این برداشتی از آیه بود. برداشت دیگری هم در میان است. چه بسا در آیهٔ:

﴿ وَ جَعَلْنٰا بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ الْقُرَی الَّتِی بٰارَکْنٰا فِیهٰا قُریً ظٰاهِرَةً ﴾.

میان آنان و شهرهای دیگری که پربرکت و نعمت کرده بودیم، شهرکها و روستاهائی ساخته و پرداخته بودیم که (از یکی، دیگری) نمایان بود.

مقصود از «قُریً ظٰاهِرَةً» شهرها و آبادیهای چیره و صاحب قدرت باشد. بدان هنگام که اهالی سبأ مردمان فقیری می‌گردند، و زندگی ایشان زندگی سخت صحرانشینی می‌شود، و سفرها و کوچهایشان به دنبال علفزارها و چشمه‌سارها زیاد می‌شود، و در برابر بلاها و آزمایشها صبر و شکیبائی خود را از دست می‌دهند و می‌گویند:

﴿ رَبَّنٰا بٰاعِدْ بَیْنَ أَسْفٰارِنٰا ﴾.

پروردگارا! فاصله‌های سفرهای ما را زیاد بفرما.

یعنی از سفرهای ما بکاه که ما خسته و درمانده شده‌ایم. ولی این دعا را با تضرّع و زاری و توبه و برگشت به سوی خدا همراه نکردند تا دعایشان مورد اجابت قرار گیرد و به درخواستشان پاسخ داده شود. در نعمت سرمستی کردند، و در محنت شکیبائی نورزیدند. این بود که خدا آنچه خود می‌خواست بر سرشان آورد، و آنان را سخت متفرّق و متلاشی کرد. آنان بعد از آن که وجود داشتند، روایت و حکایت شدند. سخنانی گردیدند که بر سر زبانها افتادند. داستانی شدند که نقل مجالس گردید . . . پیروی این چنین در می‌رسد:

﴿ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِکُلِّ صَبّٰارٍ شَکُورٍ ﴾.

قطعاً در این سرگذشت نشانه‌های عبرت برای همهٔ شکیبایان سپاسگزار است.

این پیرو با ناشکری ایشان بر نعمت، و با ناشکیبائیشان در محنت، مناسبت دارد . . . این هم رأی و نظری است که دربارهٔ این آیه پیدا کرده‌ام، خدا هم داناتر از هر کسی به مراد و مقصود خویش است.

✿

در پایان این داستان، نصّ قرآنی از چهارچوب محدود داستان بیرون می‌آید، و به سوی چهارچوب تدبیر عام الهی، و تقدیر محکم فراگیر، و قانون عام الهی می‌رود، و از حکمتی پرده برمی‌دارد که چکیدهٔ کلّ داستان است، و چیزی را می‌نمایاند که در خود داستان نهفته است، و تقدیر و تدبیری را نشان می‌دهد که در پشت سر داستان قرار دارد:

﴿ وَ لَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. وَ مَاكَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلاَّ لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ. وَ رَبُّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ ﴾.

واقعاً ابلیس پندار خود را دربارهٔ آنان راست گرداند (و به کرسی نشاند). چراکه همگی از او پیروی کردند مگر گروه اندکی از مؤمنان. شیطان هیچ‌گونه قدرتی بر آنان نداشت (تا با آن بتواند ایشان را به پیروی از خود وادارد. تنها کاری که از دست او ساخته است، وسوسه است. این هم بدو داده شده است) مگر بدان خاطر تا بدانیم که چه کسی به آخرت ایمان می‌آورد، و چه کسی در بارهٔ آن متردّد می‌ماند. پروردگار تو مراقب (احوال) و نگهدار (حساب افعال بندگان) است.

قوم سبأ این راه را در پیش گرفتند، راهی که بدین پایان انجامید. بدان خاطر بود که ابلیس گمان و آرزوی خود را دربارهٔ ایشان واقعیّت بخشید، و پنداری که در قدرت بر گمراه کردنشان داشت محقّق یافت. ایشان را گمراه کرد، این بود که:

﴿ فَاتَّبَعُوهُ إِلاَّ فَرِيقاً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

همگی از او پیروی کردند مگر گروه اندکی از مؤمنان.

این هم در میان گروه‌ها و دسته‌ها معمولاً رخ می‌دهد، و گروه کمی از مؤمنان یافته می‌شوند که از گمراهی سرباز می‌زنند، و ثابت می‌کنند که حقّ و حقیقت ثابت و استوار در میان است و هرکس جویای حقّ و حقیقت باشد و آن را بطلبد بدان دسترسی پیدا می‌کند، و می‌تواند حتّی در تاریک‌ترین و ناجورترین شرائط و ظروف آن را بیابد و بدان چنگ بزند. ابلیس سلطه و قدرتی بر آنان ندارد، سلطه و قدرتی که نتوانند به دفع آن بکوشند و آن را از میان بردارند. سیطره و غلبه‌ای شیطان بر مردمان ندارد. شیطان بر ایشان سلطه و قدرتی بدان اندازه دارد که هرکس بخواهد بر حقّ استوار بماند توان آن را داشته باشد، و کسی که حقّ را نخواهد و نجوید و برنگزیند، منحرف گردد و به کژراهه افتد. تا در جهان واقعیّت پدیدار آید.

﴿ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ ﴾.

چه کسی به آخرت ایمان دارد.

و ایمانش او را از انحراف مصون و محفوظ می‌نماید، و جدا می‌شود از:

﴿ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ ﴾.

از کسی که دربارهٔ آخرت متردّد است.

از آن کسی که متردّد است یا به گمراهی پاسخ می‌گوید و سرگشته می‌شود. نه خدا را مراقب و محافظ می‌بیند، و نه به روز آخرت چشم می‌دوزد

خدا می‌داند چه چیز از مردمان سر می‌زند، پیش از این که آن چیز برای مردمان ظاهر و پدیدار گردد، ولی خداوند سبحان جزا و سزا را مترتّب بر ظهور و بروز آن چیز به طور عملی در دنیای مردمان می‌گرداند.

در این جولانگاهِ فراخ گشاد، جولانگاه تقدیر و تدبیر خدا در چرخاندن و گرداندن امور و حوادث، و جولانگاهی که اهریمن در آن مردمان را گمراه می‌سازد، بدون این که سلطه و قدرتی بر آنان داشته باشد، جز بدان اندازه که سرنوشتها و نتیجه‌های نهان در علم یزدان در سایهٔ چنان سلطه و قدرتی ظاهر و پدیدار گردد، در همچون جولانگاه فراخی داستان سبأ با داستان هر قومی گره می‌خورد و پیوند پیدا می‌کند در هر مکانی و در هر جائی که باشند. جولانگاه نصّ قرآنی و

جولانگاه این پیرو، گسترش پیدا می‌کند، و دیگر به داستان سبأ محصور و محدود نمی‌شود، و بلکه شایان بیان حال جملگی انسانها می‌گردد. چه این داستان، داستان گمراه کردن و هدایت بخشیدن، و شرائط و ظروف و اسباب و مقاصد و نتائج آن دو چیز در هر حال و احوالی است.

﴿ وَ رَبُّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ حَفِیظٌ ﴾.

پروردگار تو مراقب (احوال) و نگهدار (حساب افعال بندگان) است.

هیچ چیزی از چشم خدا نهان نمی‌ماند، و هیچ چیزی نادیده گرفته نمی‌شود و هدر نمی‌رود.

❁

بدین منوال و بر این روال، چرخش و گردش دوم سوره با سخن از آخرت پایان می‌پذیرد، همان‌گونه که چرخش و گردش اوّل با سخن از آن پایان گرفته بود. همچنین چرخش و گردش دوم سوره با تکیه بر علم خدا و حفاظت و مراقبت او پایان می‌یابد. این دو چیز، یعنی آخرت و علم و محافظت و مراقبت خدا، دو موضوعی هستند که در این سوره سخت بر آنها تکیه و تأکید می‌شود.

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴿٢٢﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿٢٣﴾ ۞ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٢٥﴾ قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴿٢٦﴾ قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٢٧﴾

این چرخش و گردش کوتاهی پیرامون مسألهٔ شرک و توحید است. ولیکن چرخش و گردشی است که دل انسان را در جولانگاه سراسر هستی به گشت و گذار می‌اندازد. دل انسان را در ظاهر و باطن جهان، پیدا و ناپیدای آن، آسمان و زمین آن، و دنیا و آخرت آن، می‌گرداند و می‌چرخاند. دل انسان را در جایگاه‌های هراس‌انگیزی نگاه می‌دارد که بندهای اندامها در آنجاها به لرزه می‌افتند، و از جلال و عظمت خدا مدهوش و بیهوش می‌شوند. همچنین دل انسان را در پیشگاه رزق و روزی و کسب و کارش نگاه می‌دارد و با حساب و کتاب و سزا و جزایش رویاروی می‌گرداند، و او را به میان جمعیّت همایش آخرت می‌برد و آمیزهٔ همگان در آن جهان می‌سازد. او را به جایگاه دادگاه می‌برد و تک و تنها و دور از همه کس و همه چیز به سؤال و جوابش می‌پردازد . . . همهٔ اینها با آهنگهای نیرومند، و با فاصله‌های متّصل، و با ضربه‌های پیاپی صورت می‌پذیرد. ضربه‌ها انگار پتکها هستند: «بگو . . . بگو . . . بگو . . .». هر گفتاری هم حجّت و برهان فرد متّهم را درهم می‌شکند و پوچ می‌گرداند، و دلیل این کار را با نیرو و قدرت آشکارا بیان می‌دارد.

❁

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ. لاٰ یَمْلِکُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِی ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ، وَ مٰا لَهُمْ فِیهِمٰا مِنْ شِرْکٍ، وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِیرٍ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (امّا بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی‌گشایند و سودی و زیانی به شما نمی‌رسانند. چرا که) آنها در آسمانها و زمین کم‌ترین حقّ مشارکت (در خلقت و مالکیّت و ادارهٔ جهان) نداشته (و انباز خدا نمی‌باشند)، و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در ادارهٔ مملکت کائنات بدو نیازمند باشد).

این مبارزه‌طلبی در جولانگاه آسمانها و زمین به طور مطلق صورت می‌پذیرد:

﴿ قُلِ: ٱدْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللهِ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: کسانی را به فریاد بخوانید که بجز خدا (معبود خود) می‌پندارید. (امّا بدانید آنها هرگز گرهی از کارتان نمی‌گشایند و سودی به شما نمی‌رسانند).

آنان را به فریاد بخوانید، تا بیایند، و پشتیبانی بنمایند، و باید بگویند یا شما باید بگوئید آنان در آسمانها یا زمین چه چیزی را می‌توانند بکنند، چه بزرگ و چه کوچک؟

﴿ لاٰ يَمْلِكُونَ مِثْقٰالَ ذَرَّةٍ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ ﴾.

آنها در آسمانها و زمین به اندازهٔ ذرّه‌ای مالک چیزی نیستند.

هیچ دلیلی ندارد که آنها ادّعای مالکیّت چیزی در آسمانها یا در زمین بکنند. چه مالک چیزی باید بتواند برابر خواست خود در آن چیز دخل و تصرّف نماید. آن چیزها و آن کسانی که بجز خدا معبود گمان برده می‌شوند آیا کاری را می‌توانند بکنند؟ آیا در چه چیز موجود در گسترهٔ فراخ هستی آنان دخل و تصرّفی دارند؟

آنان در آسمانها و زمین به اندازهٔ ذرّه‌ای مالکیّت خالص ندارند، و از راه مشارکت نیز صاحب چیزی در جهان نیستند:

﴿ وَ مٰا لَهُمْ فِيهِمٰا مِنْ شِرْكٍ ﴾.

و در آسمانها و زمین کم‌ترین حقّ مشارکت (در خلقت و مالکیّت و ادارهٔ جهان) نداشته (و انباز خدا نمی‌باشند).

خداوند سبحان در چیزی از آنان کمک نمی‌گیرد. چه خدا نیازی به کمک‌کننده ندارد:

﴿ وَ مٰا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ﴾.

و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد (تا در ادارهٔ مملکت کائنات بدو نیازمند باشد).

چنین برمی‌آید که این آیه در اینجا به نوع خاصّی از شرکاء ایشان اشاره می‌نماید، شرکائی که گمان می‌بردند. آن شرکاء باید فرشتگانی باشند که عربها آنان را دختران خدا گمان می‌بردند و فریادشان می‌داشتند، و خیال می‌کردند که فرشتگان در پیشگاه یزدان برایشان شفاعت و میانجیگری می‌کنند. مشرکان عرب چه‌بسا دربارهٔ فرشتگان این سخن را گفته‌اند:

﴿ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللهِ زُلْفىٰ ﴾.

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. (زمر/۳)

بدین سبب خداوند در آیهٔ بعدی شفاعت ایشان را نفی می‌کند. نفی شفاعت آنان در صحنه‌ای انجام می‌پذیرد که بندهای اندامها از آن در پیشگاه یزدان بزرگوار جهان به لرزه و تکان می‌افتد:

﴿ وَ لاٰ تَنْفَعُ ٱلشَّفٰاعَةُ عِنْدَهُ إِلاّٰ لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴾.

هیچ‌گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازهٔ (میانجیگری) دهد (و آن هم جز خوب و پسندیده نگوید).

شفاعت در این صورت در گرو اجازهٔ خدا است. خدا هم اجازهٔ شفاعت نمی‌دهد جز برای کسانی که بدو ایمان آورده و سزاوار مرحمت خدا باشند. و امّا اشخاصی که برای خدا انباز قرار می‌دهند اصلاً سزاوار این نیستند که خدا اجازه دهد برایشان شفاعت و میانجیگری گردد،نه از سوی فرشتگان و نه از سوی غیر ایشان، از میان کسانی که اجازهٔ شفاعت کردن بدانان داده می‌شود.

﴿ حَتّٰى إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قٰالُوا: مٰاذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ؟ قٰالُوا: الْحَقَّ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾.

در آن روز اضطراب و وحشتی بر دلهای شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان چیره می‌شود، و در انتظار این هستند که ببینند خداوند به چه کسانی اجازهٔ شفاعت می‌دهد و برای چه کسانی باید شفاعت بشود. این حالت اضطراب و نگرانی همچنان ادامه می‌یابد) تا زمانی که (فرمان از ناحیهٔ خدا صادر می‌شود و) فزع و اضطراب از دلهای آنان زائل می‌گردد. (گروهی رو به گروه دیگر کرده شادان و

خندان می‌پرسند:) آیا پروردگارتان چه (دستوری صادر) فرمود؟ می‌گویند: حقّ را (صادر) فرمود (که اجازۀ شفاعت است) و او والا و بزرگوار است.

این صحنه‌ای است که در روز سختی روی می‌دهد، در آن روزی که مردمان می‌ایستند، و منتظر شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان می‌مانند و چشم به راه می‌گردند تا خداوند بزرگوار با بزرگواری خود اجازه دهد برای کسانی شفاعت گردد که بدین مقام و جایگاه نائل می‌گردند. انتظار به طول می‌انجامد. توقّع طول می‌کشد. چهره‌ها بر خاک می‌افتند و کرنش می‌برند. صداها خاموش می‌گردد. دلها در انتظار اجازۀ شفاعت از سوی خدای بزرگ و سترگ، به خضوع و خشوع می‌نشینند.

آن‌گاه فرمان بزرگ و هراس‌انگیز صادر می‌شود، و ترس و هراس شفاعت‌کنندگان و شفاعت‌شوندگان را فرا می‌گیرد، و درک و فهم و شعورشان از کار می‌افتد!

﴿ حَتّیٰ إِذٰا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ ﴾.

تا زمانی که (فرمان از ناحیۀ خدا صادر می‌شود و) فزع و اضطراب از دلهای آنان زائل می‌گردد.

ترس و هراسی که گریبانگیرشان شده بود برطرف می‌شود، و از خوف و وحشتی به در می‌آیند که ایشان را فراگرفته بود و مدهوش و بیهوششان نموده بود.

﴿ قٰالُوا: مٰاذٰا قٰالَ رَبُّكُمْ؟ ﴾.

(گروهی رو به گروه دیگر کرده شادان و خندان می‌پرسند:) آیا پروردگارتان چه (دستوری صادر) فرمود؟.

این سخن را برخی به برخی دیگر می‌گویند: چه بسا بعضی از ایشان خویشتندار بوده، و هوشیاری خود را حفظ کرده‌اند.

﴿ قٰالُوا: الْحَقَّ ﴾.

می‌گویند: حقّ را (صادر) فرمود (که اجازۀ شفاعت است).

و چه بسا فرشتگان مقرّب هستند که این سخن مختصر و فراگیر را می‌گویند و همچون پاسخی را می‌دهند:

﴿ قٰالُوا: الْحَقَّ ﴾.

می‌گویند: حقّ را (صادر) فرمود (که اجازۀ شفاعت است).

خداوند شما حقّ را فرمود، حقّ کلّی را، حقّ ازلی را، حقّ الهی را . . . چه همۀ سخنان خدا حقّ است.

﴿ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴾.

و او والا و بزرگوار است.

این صفتی که در این مقام ذکر می‌گردد، با اندک اندیشه‌ای انسان متوجّه می‌شود بزرگواری و عظمت در آن جلوه‌گر و مجسّم است.

این پاسخ مختصر به وحشت فراگیری اشاره دارد که جز یک کلمه در آن بر زبان نمی‌رود!

موقعیّت هراسناک شفاعت این است. این هم تصویر فرشتگان در این صحنه است. آنان در پیشگاه پروردگارشان برپای ایستاده‌اند. آیا بعد از این صحنه کسی می‌تواند گمان برد که فرشتگان انبازهای یزدانند، و برای کسانی که برای خدا انباز می‌ورزند شفاعت می‌کنند؟!

✿

این آهنگ نخستین در آن صحنۀ فروتنانۀ هراسناک و دلهره‌انگیز و دشوار است . . . به دنبال آن آهنگ دوم دربارۀ رزق و روزی در می‌رسد، رزق و روزی‌ای که از آن بهره‌مند و برخوردارند، ولی از منبع آن غافل و بی‌خبر هستند، منبعی که دالّ بر یگانگی آفریدگار روزی‌رسان است، آن خدائی که رزق و روزی را برای بعضیها فراخ، و برای برخیها کم می‌گرداند، و انبازی ندارد:

﴿ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ . . . قُلِ: اللّٰهُ. وَ إِنّٰا أَوْ إِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌رساند (و برکات و نعمات آنها را در اختیارتان می‌گذارد؟ اگر از روی عناد پاسخت ندادند، خودت) بگو: خدا. قطعاً یا ما (مؤمنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم.

(چرا که عقیدهٔ ما و شما باهم تضادّ روشنی دارد. پس حتماً گروهی از ما و شما اهل هدایت و دسته‌ای گرفتار ضلالت است).

رزق و روزی مسأله‌ای است که در زندگانیشان واقعیّت دارد. رزق و روزی آسمان از قبیل باران و گرما و روشنائی و نور، و . . . چیزهائی هستند که مخاطبان این قرآن با آنها آشنا بودند. غیر از اینها انواع و اقسام زیادی از رزق و روزی زمین هم از قبیل گیاه و حیوان و چشمه‌های آب و روغنها و فلزها و معدنها و منبعها، . . . و چیزهای غیر اینها که گذشتگان آنها را می‌شناختند و چیزهائی که جدای از آنها هستند و در طول زمان کشف و شناخته می‌شوند.

﴿ قُلْ: مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ؟ ﴾.

(ای پیغمبر! به مشرکان) بگو: چه کسی شما را از آسمانها و زمین روزی می‌رساند (و برکات و نعمات آنها را در اختیارتان می‌گذارد؟).

﴿ قُلِ: اللهُ ﴾.

(اگر از روی عناد پاسخت ندادند، خودت) بگو: خدا.

دربارهٔ این نمی‌توانند ستیزه کنند، و جز این را ادّعاء نمایند.

بگو: خدا. آنگاه همهٔ کارهای ایشان و همهٔ کارهای تو به خدا واگذار می‌گردد. یکی از دو طرف، تو یا ایشان، راهیاب است، و طرف دیگر قطعاً گمراه است. ممکن نیست تو و آنان یک راه را بپیمائید و هر دو طرفتان را هدایت یا راه ضلالت درپیش گیرید:

﴿ وَ إِنّٰا أَوْ إِيّٰاكُمْ لَعَلىٰ هُدىً أَوْ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

قطعاً یا ما (مؤمنان) و یا شما (مشرکان) بر هدایت یا ضلالت آشکاری هستیم.

این نهایت انصاف و عدالت و ادب در ستیزه و جدال است، این که پیغمبر خدا ﷺ به مشرکان بگوید: یکی از دو طرف ما قطعاً راهیاب است و طرف دیگر گمراه. سپس بگذارد تشخیص راهیابِ آن دو طرف، و گمراهِ آن دو طرف، به عقل سالم حواله گردد. تا بدین وسیله تدبّر و تفکّر را در کمال آرامش برانگیزد، و افتخار بزهکارانه آن را نپوشاند، و عشق و علاقهٔ به ستیزه و نیرنگبازی آن را نیالاید. زیرا پیغمبر ﷺ راهنما و معلّم است. لازم است ایشان را رهنمون و رهنمود کند، نه این که آنان را خوار و زبون سازد و سرکوب نماید، محض جانبداری از خواری و زبونی و سرکوبی!

جدالی بدین شیوهٔ پاکیزهٔ الهامگرانه، بهتر و زودتر دلهای متکبّران ستیزه‌جوئی را می‌پساید که با جاه و مقام می‌نازند و گردن می‌افرازند، و خویشتن را بالاتر از اقرار به حقّ و تسلیم شدن در برابر حقیقت می‌گیرند. همچنین جدال پاک و پسندیده، بهتر تدبّر و تفکرِ راهنما و قانع شدنِ ژرف و ریشه‌دار را برمی‌انگیزد. این هم نمونه‌ای از ادب مجادله است و سزاوار دعوت‌کنندگان مکتب اسلام است که دربارهٔ آن بیندیشند.



این هم آهنگ سوم این صحنه است، آهنگ سومی که هر دلی را در برابر عمل و مسؤولیّت آن، با قصد و انصاف و ادب لازم نگاه می‌دارد:

﴿ قُلْ: لاٰ تُسْأَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا، وَ لاٰ نُسْأَلُ عَمّٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: از شما دربارهٔ گناهانی که ما کرده‌ایم، و از ما دربارهٔ گناهانی که شما کرده‌اید، پرسیده نمی‌شود (و پافشاری ما برای راهنمائی شما تنها جنبهٔ دلسوزی به حال شما دارد و بس).

چه‌بسا این فرموده مبتنی بر اتّهام مشرکان باشد که می‌گفتند پیغمبر ﷺ و کسانی که با او هستند خطاکار و بزهکار می‌باشند! و آنان را «صٰابِئِین» یعنی از آئین پدران و نیاکان برگشتگان می‌نامیدند. این هم از باطلگرایان سر می‌زند که حقّگرایان را به گمراهی و سرگشتگی متّهم می‌کنند، و در این راستا به خود می‌بالند و هیچ‌گونه شرم و حیائی ندارند!

﴿ قُلْ: لاٰ تُسْأَلُونَ عَمّٰا أَجْرَمْنٰا، وَ لاٰ نُسْأَلُ عَمّٰا

تَعْمَلُونَ ﴾.

بگو: از شما دربارهٔ گناهانی که ما کرده‌ایم، و از ما دربارهٔ گناهانی که شما کرده‌اید، پرسیده نمی‌شود (و پافشاری ما برای راهنمائی شما تنها جنبهٔ دلسوزی به حال شما دارد و بس).

هر کسی در گرو عمل خود است. هر کسی مسؤولیّت عمل خود را دارد. هر کسی سزا و جزای کار خود را دارد . . . بر هر کسی لازم است که دربارهٔ موقعیّت خود بیندیشد، و ببیند که آیا عمل و مسؤولیت و موقعیّتی که دارد او را به نجات یا به هلاک می‌رسانند.

با این پسوده ایشان را بیدار و هوشیار می‌نماید و به تأمّل و تدبّر و تفکّرشان می‌خواند و وادارشان می‌گرداند. این نخستین گام در دیدن چهرهٔ حقّ، و گذشته از آن نخستین گام در پیش چشم داشتن قانع گردیدن است.



آن‌گاه آهنگ چهارم در می‌رسد:

﴿ قُلْ: يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا، ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ، وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴾.

بگو: پروردگارمان ما را (در روز رستاخیز) گرد می‌آورد و سپس در میان ما به حقّ داوری می‌کند. تنها او داور آگاه (از کارهای ما و شما) است.

در اوّل کار، خدا میان اهل حقّ و اهل باطل را گرد می‌آورد، تا حقّ با باطل رو در رو قرار گیرد، و اهل حقّ مردمان را به سوی حقّ خود بخوانند، و داعیان به دعوت خویش بپردازند. در اوّل کار امور با یکدیگر می‌آمیزد و گلاویز می‌شود، و حقّ باطل را نقش زمین می‌سازد، و چه بسا شبهه‌ها در برابر برهانها بایستند، و باطل حقّ را بپوشاند . . . امّا همهٔ اینها تا مدّتی ماندگار می‌ماند . . . آن وقت است که خدا میان دو دستهٔ حقّ و باطل داوری می‌فرماید، و دادگرانه آنها را از یکدیگر جدا می‌نماید، و حکم واپسین و جداسازنده و قاطع خود را بر آنان اجراء می‌سازد . . .

﴿ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴾.

تنها او داور آگاه (از کارهای ما و شما) است.

او داور آگاهی است که حقّ و باطل را از یکدیگر جدا می‌سازد، و از روی آگاهی و شناخت میان حقّگرایان و باطلگرایان داوری می‌فرماید و فرمانروائی می‌نماید.

این هم اطمینان پیدا کردن به داوری و فرمان یزدان است. خدا قطعاً فرمانروا و داور است و پرده از چهرهٔ حقّ کنار می‌زند و حقّ را پدیدار و نمودار می‌گرداند. خدا امور را جز تا مدّتی آمیزه و آمیخته رها نمی‌سازد. خداوند حقّگرایان و باطلگرایان را مختلط و متداخل با یکدیگر نگاه نمی‌دارد و گرد نمی‌آورد مگر تا آن زمان که حقّ به دعوت خود برمی‌خیزد، و تاب و توان خود را مبذول می‌دارد، تجربه و آزمون خود را تجربه می‌کند و می‌آزماید. آن گاه است که یزدان جهان فرمان خود را صادر می‌فرماید و اجراء می‌نماید و آن‌گونه که باید داوری می‌کند و مسأله را فیصله می‌بخشد و کار را به پایان می‌آورد.

یزدان سبحان است که می‌داند و مقدّر می‌فرماید که چه وقت سخن داورانه و کلام فیصله‌بخش را می‌گوید. هیچ کسی را نسزد که موعد آن سخن و آن کلام را تعیین سازد و مشخّص نماید، و هیچ کسی را نسزد که آن وقت را با عجله بخواهد و آن را به شتاب درآورد. چه این خدا است که همگان را گرد می‌آورد. و هم او است که داوری می‌کند:

﴿ وَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ ﴾.

تنها او داور آگاه (از کارهای ما و شما) است.



آن‌گاه واپسین آهنگ درمی‌رسد که همگون و همسان نخستین آهنگ است در به مبارزه طلبیدن انبازهائی که گمان برده می‌شوند:

﴿ قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ. كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

بگو: کسانی را که به عنوان شریک خدا به خدا ملحق

ساخته‌اید، به من نشان دهید (تا ببینم برابر کدام ویژگی، در الوهیّت با خداوندی انبازند که چیزی همسان او نیست؟!) نه، هرگز! (چنین چیزی ممکن نیست. آخر این یک مشت سنگ و چوب خاموش و بی‌جان، که آنها را سمبول ارواح و فرشتگان می‌دانید، ساخته و پرداختهٔ دست خودتان بوده و مرتبهٔ خدائی را نشایند) بلکه تنها الله (که آفریدگار آسمانها و زمین) و چیره و کاربجا است، خدا است و بس.

در این درخواست، زشت شمردن و سبک داشتن است:

﴿ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ ﴾.

کسانی را که به عنوان شریک خدا به خدا ملحق ساخته‌اید، به من نشان دهید.

آنها را به من نشان دهید. آنان چه کسانیند؟ آنها کیستند؟ چه ارزش و بهائی دارند؟ صفت آنها چیست؟ مکان آنها کجا است؟ به کدام حقّ این ادّعاء را از شما دارند؟.. همهٔ اینها اشاره به زشت شمردن و سبک داشتن دارند.

آن‌گاه انکار کردن با تنبیه و تهدید در می‌رسد:

﴿ كَلَّا ﴾. نه، هرگز!.

آنان و آنها هرگز انبازهای خدا نیستند. خداوند سبحان هیچ‌گونه انبازی ندارد.

﴿ بَلْ هُوَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

بلکه تنها الله (که آفریدگار آسمانها و زمین) و چیره و کاربجا است، خدا است و بس.

کسی که صفات او این باشد، اینها انبازهای وی نخواهند بود. اصلاً خدا شریک و انبازی ندارد.

❁

بدین وسیله این مرحلهٔ کوتاه به پایان می‌آید، و این آهنگهای درشت و ژرف به اتمام می‌رسد، این مرحله و آهنگهائی که دربارهٔ سیمای جهان فراخ و شگفت هستی، و دربارهٔ موقعیّت شفاعت شگرف و هراسناک، و دربارهٔ درگیری حقّ و باطل، و راجع به ژرفای نفسها و اعماق دلها است.

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۲۸﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۲۹﴾ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ ﴿۳۰﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ﴿۳۱﴾ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ ۖ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴿۳۲﴾ وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا ۚ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۳﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۴﴾ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿۳۵﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۳۶﴾ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ ﴿۳۷﴾ وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۳۸﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ ۚ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ﴿۳۹﴾

وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۴۰﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ ۖ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴿۴۱﴾ فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۴۲﴾

این چرخش و گردش موقعیّت کسانی را دربر می‌گیرد که به چیزی کفر ورزیده‌اند که پیغمبر ﷺ آن را برایشان آورده است، و از موضعگیری افراد خوشگذران و لذّت‌پرست در برابر هر رسالتی سخن می‌گوید. آنان کسانیند که اموال و اولادشان مغرورشان می‌کند و گولشان می‌زند. کالاها و متاعهائی که در این دنیا دارند ایشان را سرمست می‌نماید، و گمان می‌برند کالاها و متاعهایشان دلیل بر گزینش ایشان و برتری دادنشان است، و آنان را در دنیا و آخرت از عذاب و عقاب می‌رهاند. بدین جهت یزدان جهان صحنه‌های ایشان در آخرت را بدانان نشان می‌دهد، بدان‌گونه که گوئی هم اینک آن صحنه‌ها درگرفته‌اند و آغاز شده‌اند تا آنان ببینند آیا چیزی از آنها بدیشان سود می‌رساند یا محفوظ و مصونشان می‌دارد؟ در این صحنه‌ها همچنین روشن می‌گردد نه فرشتگانی و نه جنّیانی که آنها را در این دنیا می‌پرستند، و از ایشان کمک و یاری می‌طلبند، می‌توانند برایشان کاری بکنند و بدیشان چیزی بدهند . . . در لابلای مجادله، قرآن حقیقت ارزشهائی را روشن می‌سازد که در ترازوی خدا وزنی و در پیشگاه او ارزشی دارند. درضمن ارزشهای نادرست و ناروائی پدیدار می‌گردد که بدانها در زندگی می‌نازند و خویشتن را والا و بالا می‌گیرند. مقرّر هم می‌گردد که گسترش رزق و روزی، و کاهش رزق و روزی، هر دو کارهائی هستند که طبق اراده و مشیّت خدا جریان پیدا می‌کنند و واقع می‌گردند. نه این و نه آن دلیل بر خشنودی یا خشم خدا و یا نزدیکی به خدا یا دوری از او نیست. بلکه هر دوی آنها وسیلهٔ امتحان هستند.

❁

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً، وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ، وَ یَقُولُونَ: مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ؟ قُلْ: لَکُمْ مِیعٰادُ یَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سٰاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ ﴾.

ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهندهٔ (کافران به شقاوت سرمدی) باشی، ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند. کافران) می‌گویند: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیزی در میان است، به ما بگوئید) این وعده کی به وقوع می‌پیوندد؟ بگو: وعدهٔ شما روز مشخّصی است که نه ساعتی از آن پسی می‌گیرند، و نه ساعتی از آن پیشی می‌گیرند.

این بیان به دنبال چرخش و گردش پیشین ذکر می‌گردد، چرخش و گردشی که در آن مسؤولیّت شخصی ذکر می‌شود، و روشن می‌گردد که آنچه بر پیروان حقّ لازم است و باید در قبال پیروان باطل انجام بدهند دعوت کردن و بیان مطالب است، و از آن پس کارشان به خدا واگذار است و با خدا سر و کار دارند.

به دنبال آن در اینجا ذکر وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و نادانی و ناآگاهی ایشان از حقیقت وظیفهٔ پیغمبر ﷺ، و از او با شتاب درخواست کردن فرارسیدن سزا و جزائی که بدیشان وعده می‌دهد یا ایشان را از آن می‌ترساند، و ذکر این که فرا رسیدن سزا و جزا به موعد مقرّر و مقدّر خود در غیب خدا واگذار است، قرار می‌گیرد:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰاکَ إِلاّٰ کٰافَّةً لِلنّٰاسِ بَشِیراً وَ نَذِیراً ﴾.

ما تو را برای جملگی مردمان فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان (مؤمنان به سعادت ابدی) و بیم‌دهندهٔ (کافران به شقاوت سرمدی) باشی.

این است حدود و ثغور رسالتی که همگانی و برای جملگی انسانها است . . . مژده‌رسان و بیم دادن. در این حدّ و مرز، این رسالت به پایان می‌آید. ولی پیاده کردن این مژده رساندن و این بیم دادن، حواله به خدا است:

﴿ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ. وَ یَقُولُونَ: مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ؟ ﴾.

ولیکن اکثر مردم (از این معنی) بی‌خبرند (و همگانی بودن نبوّت تو را باور نمی‌دارند. کافران) می‌گویند: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیزی در میان است، به ما بگوئید) این وعده کی به وقوع می‌پیوندد؟!).

این پرسش اشاره دارد به ناآگاهی آنان از وظیفهٔ پیغمبر ﷺ و عدم درک و فهم ایشان از حدود و ثغور رسالت. قرآن آزمند بر سره کردن و پالودن عقیدهٔ توحید و یکتاپرستی است. چه محمّد ﷺ جز پیغمبری نیست که دارای وظیفهٔ محدود است. او در حدود و ثغور وظیفهٔ خود به کار می‌پردازد و از آن پا را درازتر نمی‌کند و از آن گام را فراتر نمی‌نهد. خدا صاحب کار و مالک امر است. خدا است که او را فرستاده است و پیغمبر کرده است، و برای او کار را تعیین فرموده است و مرزبندی نموده است. دیگر جزو وظیفهٔ او نیست وعد و وعید را پیاده کند و تحقّق بخشد، و حتّی موقع پیاده شدن و تحقّق یافتن وعد و وعید را بداند... این کار به پروردگارش واگذار است. پیغمبر ﷺ حدود و ثغور وظیفهٔ خود را می‌داند و با کار خود آشنا است. حتّی سؤال هم نمی‌کند از چیزی که پروردگارش او را بر آن مطّلع نفرموده است، و آن را بدو واگذار ننموده است و حواله نکرده است. پروردگارش او را مکلّف و موظّف می‌سازد که بدیشان پاسخ مشخّصی را بدهد و بدان برخیزد:

﴿قُلْ: لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لاٰ تَسْتَأْخِرُونَ عَنْهُ سَاعَةً وَ لاٰ تَسْتَقْدِمُونَ﴾.

بگو: وعدهٔ شما روز مشخّصی است که نه ساعتی از آن پسی می‌گیرید، و نه ساعتی از آن پیشی می‌گیرید.

هر وعده‌ای در وقت سررسیدی که خدا آن را مقرّر و مقدّر فرموده است سر می‌رسد و به وقوع می‌پیوندد. نه به خاطر خواست و رغبت کسی به تأخیر می‌افتد، و نه به خاطر تقاضا و تمنّای کسی جلو می‌افتد. چیزی از این کارها بیهوده و تصادفی روی نمی‌دهد. چه هر چیزی به اندازهٔ لازم آفریده شده است و در وقت مقرّر و مقدّر خود پدیدار می‌آید و سر از گریبان عدم برمی‌آورد و هر کاری و هر چیزی به کار و چیز دیگر متّصل و مربوط است، و قضا و قدر خدا رخدادها و موعدها و سررسیدها را ترتیب می‌دهد برابر حکمت خدا که نهان و پنهان است و کسی از بندگانش آن را درک و فهم نمی‌کند مگر بدان اندازه که خدا برای او پرده از آن برمی‌دارد و از آن آگاهش می‌سازد.

وعد و وعید خدا را به شتاب انداختن و زودتر از موعد خود خواستن، دلیل بر عدم درک و فهم این حقیقت کلّی است. بدین علّت اکثر مردم ناآگاهند و از این معنی بی‌خبرند، و ناآگاهی و بی‌خبری است که ایشان را به سؤال کردن و شتاب ورزیدن می‌کشاند.



﴿وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰـذَا الْقُرْآنِ وَ لاٰ بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ﴾.

کافران می‌گویند: ما هرگز به این قرآن و دیگر کتابهای پیش از آن ایمان نخواهیم آورد.

این کار پیش از هر چیز دشمنانگی با هدایت و پافشاری بر نپذیرفتن هدایت در همهٔ مصادر و منابع آن است. نه قرآن را می‌پذیرند، و نه کتابهای پیشین را که قرآن را تصدیق می‌کنند، و به صدق آن گواهی می‌دهند. نه آماده‌اند این را بپذیرند، و نه حاضرند آنها را قبول کنند، نه امروز و نه فردا. معنی این هم چنین است که آنان بر کفر خود ماندگارند و پافشاری می‌ورزند، و از روی عمد و قصد، قاطعانه بر این تصمیم گرفته‌اند که هرگز به دلائل و براهین هدایت ـ هرچه بوده و هرچه هست ـ ننگرند و توجّه نکنند و اهمّیّت ندهند! پس در این صورت پیشاپیش تعمّد و اصرار بر انکار هدایت دارند!

بدین لحاظ است که خداوند سبحان ایشان را با صحنه‌ای از صحنه‌های روز آخرتشان روبرو می‌فرماید، صحنه‌ای که در آن سزا و کیفر این اصرار و پافشاری است:

﴿وَ لَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ. يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: لَوْلاٰ أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ! قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا: أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ، بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ؟ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ. وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ

﴿ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْداداً. وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ، وَ جَعَلْنَا الْأَغْلالَ فِي أَعْناقِ الَّذِينَ كَفَرُوا. هَلْ يُجْزَوْنَ إِلّا ما كانُوا يَعْمَلُونَ؟ ﴾.

اگر برایت ممکن بود که ببینی (حال چنین ستمگرانی را) در آن زمان که ستمگران در پیشگاه پروردگارشان (برای حساب و کتاب) نگاه داشته شده‌اند (از کارشان در شگفت می‌ماندی. چرا که) همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می‌اندازند. مستضعفان و زیردستان، به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید (و ما را گمراه نمی‌کردید) ما ایمان می‌آوردیم (و اکنون رستگار می‌شدیم). مستکبران هم به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی بازداشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟! (هرگز ما چنین کاری را نکرده‌ایم و) بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید (و به کفر و الحاد گرائیده‌اید). مستضعفان به مستکبران (بار دیگر) می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکّارانهٔ شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهائی برای او قرار دهیم. (سرانجام هر دو گروه از شدّت وحشت، نَفَسهایشان در سینه‌ها حبس می‌شود) و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدانگاه که عذاب را مشاهده می‌کنند و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم (و ایشان را روانهٔ دوزخ می‌سازیم). آیا به آنان جزائی جز (جزای) کارهائی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟.

این سخن ایشان در دنیا بوده است:

﴿ لَنْ نُؤْمِنَ بِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ لا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ ﴾.

ما هرگز به این قرآن و دیگر کتابهای پیش از آن ایمان نخواهیم آورد.

اگر سخن ایشان را در جایگاه دیگری بشنوی، بدان هنگام که این ستمگران را می‌بینی که بدون اراده و اختیاری که داشته باشند «مَوْقُوفُونَ» نگاه داشته شدگانند چه بزهکارانند و در «عِنْدَ رَبِّهِمْ» پیشگاه پروردگارشان، در انتظار سزا و جزا نگاه داشته شده‌اند، در پیشگاه پروردگارشان که قاطعانه می‌گفتند که آنان به سخنانش و به کتابهایش هرگز ایمان نمی‌آورند، ولی هم اینک این آنانند که در پیشگاه خدا نگاه داشته شده‌اند، اگر آن روز ببینی و بنگری این ستمگران را خواهی دید که یکی دیگری را سرزنش و سرکوب می‌کند، و یکی مسؤولیّت کاری را که کرده است بر گردهٔ دیگری می‌اندازد:

﴿ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ ﴾.

همه با یکدیگر در گفتگویند و هر یکی گناه را به گردن دیگری می‌اندازند.

چه چیزی را ردّ و بدل می‌سازند و آن را به گردن یکدیگر می‌اندازند؟

﴿ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: لَوْلا أَنْتُمْ لَكُنّا مُؤْمِنِينَ ﴾.

مستضعفان و زیردستان، به مستکبران و بالادستان می‌گویند: اگر شما نبودید (و ما را گمراه نمی‌کردید) ما ایمان می‌آوردیم (و اکنون رستگار می‌شدیم).

مسؤولیّت چنان ایستادن هولناک خوارکننده را بر گردن مستکبران و بالادستان می‌اندازند، و علّت گرفتار آمدن به بلا و مصیبتی را که بدان بعد از آن دچار می‌آیند وجود ایشان می‌دانند! در این هنگام مستکبران و بالادستان با زشتی و پلشتی سخنان مستضعفان و زیردستان را پاسخ می‌گویند و دشنامهای تندی را بدیشان می‌دهند:

﴿ قالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا: أَنَحْنُ صَدَدْناكُمْ عَنِ الْهُدىٰ بَعْدَ إِذْ جاءَكُمْ؟ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴾.

مستکبران هم به مستضعفان می‌گویند: آیا ما شما را از هدایتی بازداشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟! (هرگز ما چنین کاری را نکرده‌ایم و) بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید (و به کفر و الحاد گرائیده‌اید).

این شانه خالی کردن از مسؤولیّت و پیامد است، و اقرار و اعتراف به هدایت است. آنان در دنیا هیچ گونه

ارزشی برای مستضعفان قائل نبودند، و رأی و نظری از ایشان نمی‌پذیرفتند، و اصلاً وجودشان را به حساب نمی‌آوردند، و از آنان مخالفتی و مجادله‌ای قبول نمی‌کردند! امّا امروز ـ که در برابر عذاب قرار گرفته‌اند ـ به صورت انکار کار از ایشان می‌پرسند:

﴿ أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ؟ ﴾.

آیا ما شما را از هدایتی بازداشته‌ایم که برایتان آمده بوده است؟!.

﴿ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ﴾.

بلکه خود شما گناهکار بوده‌اید (و به کفر و الحاد گرائیده‌اید).

مقصّر خود شمائید چون راهیاب نشده‌اید و بزهکار بوده‌اید!

اگر در دنیا بودند، مستضعفان یک کلمه هم نمی‌گفتند. ولیکن آنان در آخرت هستند، آنجا که هاله‌های دروغین و ارزشهای نادرست کنار می‌روند و فرو می‌افتند، و چشمهای بسته باز می‌گردند، و حقائق پوشیده پیدا و هویدا می‌آیند. این است که مستضعفان ساکت و خاموش نمی‌نشینند و کرنش نمی‌برند و فروتنی نمی‌کنند. بلکه با مستکبران و بالادستان با همان نیرنگی رویاروی می‌شوند و می‌جنگند که شب و روز بدان می‌پرداختند تا دیگران را از هدایت بازدارند، و به باطل دسترسی و دستیابی پیدا کنند، و حقّ را گول بزنند، و به پلشتی و نادرستی فراخوانند، و نفوذ و قدرت را در راه گمراه کردن و فریب دادن به کار ببرند:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ، إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَ نَجْعَلَ لَهُ أَنْدَاداً ﴾.

مستضعفان به مستکبران (بار دیگر) می‌گویند: بلکه توطئه‌ها و تبلیغات مکّارانهٔ شما در شب و روز سبب شد که ما از هدایت بازمانیم، در آن هنگامی که شما به ما دستور می‌دادید که خدا را به یگانگی نشناسیم و انبازها و همتاهائی برای او قرار دهیم.

سپس اینان و آنان متوجّه می‌شوند که این گفتگوی بیسود بدینان و بدانان نفعی نمی‌رساند، و مستکبران و مستضعفان را نجات نمی‌دهد. چه هر کسی گناه خود و کیفر خود را دارد. مستکبران بار گناهان خود را بر دوش می‌کشند، و کیفر و پیامد گمراه کردن و فریب دادن را دارند. و مستضعفان هم بار گناهان خود را بر دوش می‌کشند، و ایشان نیز مسؤول پیروی کردن از طاغیان و یاغیان هستند، و این که مستضعف و زیردست بوده‌اند ایشان را از کیفر و عذاب معاف نمی‌دارد. خداوند جهان ایشان را با اعطاء درک و فهم و حرّیّت و آزادگی، بزرگواری بخشیده است، ولی آنان درک و فهم خود را بیکاره گذاشته‌اند و بیهوده رها کرده‌اند، و حرّیّت و آزادگی خویش را فروخته‌اند، و برای خود پسندیده‌اند که دنباله‌رو باشند، و برای خویشتن پذیرفته‌اند که خوار گردند و پست شوند. لذا جملگی سزاوار عذاب گردیده‌اند، و دل شکسته و حسرت‌زده شده‌اند، و عذاب را حاضر و آماده برای خود یافته‌اند:

﴿ وَ أَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ﴾.

و پشیمانی خود را پنهان می‌دارند، بدان‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کنند.

این حالت شخص دل شکسته‌ای است که سخنها را در سینه‌ها نگاه و پنهان می‌دارد، و زبانها آنها را نمی‌گویند، و لبها بدانها نمی‌جنبند.

آن‌گاه عذاب خوارکنندهٔ سخت و دشواری ایشان را فرا می‌گیرد:

﴿ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

و ما غل و زنجیرها را به گردن کافران می‌اندازیم (و ایشان را روانهٔ دوزخ می‌سازیم).

سپس روند قرآنی بدیشان رو می‌کند و از ایشان صحبت می‌کند، در حالی که به غل و زنجیرها کشیده شده‌اند. سخن گفتن با ایشان را رها می‌سازد و تماشاگران را خطاب قرار می‌دهد:

﴿ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؟ ﴾.

آیا به آنان جزائی جز (جزای) کارهائی که می‌کرده‌اند داده می‌شود؟.

بر مستکبران و مستضعفان ستمگر پرده فروهشته می‌شود. هر دو دسته هم ستمگرند. این دسته ستمگرند به سبب زورگوئی و قلدری و سرکشی و ستم نمودن و گمراه ساختن. و این دسته ستمگرند به سبب دست کشیدن از کرامت انسانی، و تنزّل از حرمت بشری، و هدر دادن درک و فهم آدمی، و بر باد فنا دادن حرّیّت و آزادگی انسانی، و کرنش بردن و فروتنی کردن در برابر ستم و طغیانِ ستمگران و طاغیان . . . همهٔ اینان و آنان یکسان به عذاب گرفتار می‌آیند، و جزا و سزائی داده نمی‌شوند مگر جزا و سزای کارهائی که می‌کردند.

پرده فروهشته می‌شود، در حالی ستمگران خویشتن را در آن صحنهٔ زندهٔ برجسته دیده‌اند. خویشتن را در آن صحنهٔ زندهٔ برجسته دیده‌اند در حالی که آنان هنوز زده‌اند و در این زمین بسر می‌برند. دیگران هم ایشان را در آن صحنه یافته‌اند و انگار که ایشان را دیده‌اند ... هنوز هم وقت فراخ و فرصت زیاد است برای کسی که بخواهد خود را از آن موقعیّت برهاند و آسوده گرداند.



آن چیزی که متنعّمان و خوشگذرانان سران و بزرگان قریش گفته‌اند، پیش از ایشان هم همهٔ متنعّمان و خوشگذرانان رو در روی هر رسالتی گفته‌اند:

﴿ وَ مٰا أَرْسَلْنٰا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلاّٰ قٰالَ مُتْرَفُوهٰا: إِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ ﴾.

ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم، سران و متنعّمان آنجا گفته‌اند: ما بدانچه آورده‌اید باور نداریم.

این هم داستان مکرّر، و موضعگیری همیشگی در طول روزگاران بوده است. مستیِ ناز و نعمت و قدرت، دلها را سخت می‌دارد، و حسّاسیّت را از دلها می‌زداید، و فطرت را تباه می‌نماید، و آن را فرو می‌پوشاند، به گونه‌ای که دیگر فطرت دلائل هدایت را نمی‌بیند، و خویشتن را بزرگ‌تر از هدایت می‌بیند، و بر باطل پای می‌فشارد، و در برابر نور باز نمی‌گردد.

مستان ناز و نعمت و قدرت را ارزشهای نادرست و ناروا و نعمتهای فناپذیر و گذرا گول می‌زند، و دارائی و قدرتی که دارند ایشان را مغرور می‌سازد. درنتیجه گمان می‌برند که دارائی و قدرتشان ایشان را از عذاب خدا بازمی‌دارد و می‌رهاند. خیال می‌کنند داشتن دارائی و قدرت نشانهٔ رضایت خدا از ایشان است، یا این که آنان در مکانت و منزلتی هستند که بالاتر از حساب و کتاب و سزا و جزا است:

﴿ وَ قٰالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً، وَ مٰا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴾.

و گفته‌اند: ما که (در دنیا) اموال و اولاد بیشتری داریم و (این نشانهٔ علاقه و محبّت خدا به ما است، و در آخرت هم) ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم.

قرآن ترازوی ارزشها را جلو ایشان می‌گذارد و ارزشها را آن‌گونه که مقبول خدا است بدیشان نشان می‌دهد. برایشان روشن می‌سازد که افزایش رزق و روزی و کاهش آن، ارتباطی با ارزشهای ثابت اصیل ندارد، و دالّ بر رضایت یا خشم خدا نیست، و عذابی را بازنمی‌دارد و به عذابی نمی‌کشاند. بلکه افزایش و کاهش رزق و روزی جدای از حساب و کتاب و سزا و جزا و رضایت و خشم خدا است، و پیرو قانون دیگری از قوانین او است:

﴿ قُلْ: إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

بگو: پروردگارم روزی را برای هرکس که خود بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند (اعمّ از عاصی و مطیع، داشتن و نداشتن، نشانهٔ محبّت و خشنودی، و یا نفرت و ناخشنودی خدا از بنده نیست) ولیکن بیشتر مردم (چنین چیزی را) نمی‌دانند.

مسأله این است مسألهٔ فزونی و کاستی روزی. داشتن وسائل بهره‌مندی و بهره‌وری و استفادهٔ از زر و زیور، یا محرومیّت از اینها، مسأله‌ای است که چیزی از آن در سینه‌های زیادی دغدغه می‌آفریند و وسوسه می‌اندازد. این وقتی است که می‌بینند دنیا گاه گاهی درهای نعمتهایش و خوشیهایش بر روی جانبداران شرّ و باطل

و فساد باز می‌شود، و گاه‌گاهی جانبداران خیر و حقّ و صلاح از کالاها و متاعها و خوشیهای دنیا محروم می‌گردند. در این هنگام برخی از مردمان گمان می‌برند که یزدان سبحان نعمتهای خود را بر کسی فراوان و فراخ نمی‌گرداند مگر این که او در پیشگاهش دارای مقام و منزلت والا باشد. بعضی از مردمان هم دربارهٔ ارزش خیر و صلاح و حقّ و حقیقت دچار شکّ و تردید می‌شوند، بدان هنگام که خیر و صلاح و حقّ و حقیقت را مساوی با محرومیّت می‌بینند و در تنگنای تنگدستی احاطه شده مشاهده می‌کنند!

قرآن در اینجا میان کالاها و داده‌های زندگی دنیا، و میان ارزشهائی که خدا بدانها می‌نگرد و آنها را در مدّ نظر می‌گیرد، جدائی می‌اندازد. و مقرّر می‌گرداند که خدا رزق و روزی را برای هر کسی که بخواهد فراوان و فراخ می‌فرماید، و برای هر کسی که بخواهد کم و اندک می‌نماید. افزایش و کاهش رزق و روزی مسأله‌ای است، و رضایت و خشم خدا مسألهٔ دیگری است، و میان این دو امر پیوند و ارتباطی نیست. گاهی یزدان رزق و روزی کسی را فراخ و زیاد می‌نماید که بر او خشمگین است، و گاهی یزدان رزق و روزی کسی را فراخ و زیاد می‌فرماید که از او راضی و خشنود است. گاهی خدا رزق و روزی را بر جانبداران شرّ و بدی تنگ می‌گرداند و اندک می‌نماید، و گاهی نیز رزق و روزی را بر جانبداران خیر و صلاح و خوبی و نیکی تنگ می‌گرداند و اندک می‌فرماید ولیکن علّتها و هدفها و سرنوشتها و فرجامها در همهٔ این حالتها یکسان نخواهد بود.

گاهی خداوند نعمتها را بر جانبداران شرّ و بدی فراخ و فراوان می‌گرداند برای استدراج آنان و گام به گام به آتش کشاندن ایشان. تا در فرصتی که بدیشان داده می‌شود بر بدی و سرمستی و تباهکاری بیفزایند، و اندوختهٔ گناهان و بدکرداریهایشان چندین برابر شود، و آن‌گاه خدا آنان را در دنیا یا در آخرت ـ برابر حکمت و قضا و قدر خود ـ به سبب همین اندوختهٔ بزهکارانه گرفتارشان سازد و به حسابشان برسد! گاهی خدا جانبداران شرّ و بدی را از نعمتها و قدرتها محروم می‌فرماید، و آنان بر شرّ و بدی و فسق و فجور و زشتیها و پلشتیها می‌افزایند، و جزع و فزع و تنگدستی و ناامیدی از رحمت خدا را بیشتر و بیشتر می‌نمایند، و بدین خاطر به اندوختهٔ شرّ و بدی و سرگشتگی و گمراهی خود دسترسی حاصل می‌کنند و نائل می‌آیند.

گاهی هم خداوند نعمتها و داده‌های دنیا را برای اهل خیر و صلاح، فراخ و فراوان می‌فرماید، تا بدین وسیله انجام کارهای خوب و فراوان را برایشان میسّر سازد، که اگر خدا رزق و روزیشان را فراخ نمی‌گرداند به همچون کارهای پسندیده‌ای نمی‌رسیدند و دسترسی پیدا نمی‌کردند. خدا ایشان را در کارهای خوب و پسندیده توفیق عطاء می‌فرماید تا شکر نعمتهای او را با دل و زبان و کارهای زیبا بگویند، و در پرتو همهٔ اینها پشتوانه‌ای از خوبیها و نیکیها بیندوزند و اندوخته کنند، و با داشتن همچون پشتوانه‌ای، در پیشگاه خدا مستحقّ صلاح و فلاح خود گردند، و با خیر و صلاحی که خدا در دلهایشان سراغ دارد، به سعادت نائل آیند.

گاهی هم یزدان سبحان خوبان را از نعمتها و داده‌های دنیا محروم و بی‌بهره می‌سازد، و بدین وسیله صبر و شکیبائیشان را در برابر محرومیّت، و اطمینانشان به پروردگارشان، و امیدشان بدو، و تکیهٔ ایشان بر قضا و قدر او، و رضای آنان به پروردگار یگانهٔ خودشان که بهتر و ماندگارتر از هر چیز است، امتحان می‌فرماید، تا با توفیق در این امتحان، به پشتوانه و اندوختهٔ مضاعف خیر و خوبی و رضا و خشنودی خود در پیشگاه یزدان منّان برسند.

اسباب و علل افزایش و کاهش روزی هرچه باشد، اعم از اعمال مردمان، و حکمت یزدان، این مسأله‌ای است که جدای از این است که خود آن دلیل بر این گرفته شود که دارائی و روزی و فرزندان و کالاها ارزشهائی هستند که انسان را در نزد خدا جلو یا عقب می‌اندازند. ولیکن نزدیک شدن به خدا یا دور گردیدن از خدا

بستگی به نحوهٔ کار و شیوهٔ دخل و تصرّف در وقت داشتن و نداشتن نعمتها است. کسی که خدا بدو اموال و اولادی بدهد و او در آنها به گونهٔ شایسته و بایسته دخل و تصرّف بکند، خدا پاداش او را مضاعف می‌فرماید و چندین برابر بدو مزد می‌دهد به سبب دخل و تصرّف خوب و پسندیده‌ای که در برابر نعمتهای خدا داشته است. امّا خود اموال و اولاد نیست که مردمان را به خدا نزدیک می‌سازد. بلکه دخل و تصرّف ایشان در اموال و اولاد است که سزا و جزا را برایشان مضاعف و چندین برابر می‌گرداند:

﴿ وَ مٰا أَمْوٰالُكُمْ وَ لاٰ أَوْلاٰدُكُمْ بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنٰا زُلْفىٰ إِلاّٰ مَنْ آمَنَ وَ عَمِلَ صٰالِحاً، فَأُولٰئِكَ لَهُمْ جَزٰاءُ ٱلضِّعْفِ بِمٰا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْغُرُفٰاتِ آمِنُونَ. وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيٰاتِنٰا مُعٰاجِزِينَ أُولٰئِكَ فِي الْعَذٰابِ مُحْضَرُونَ ﴾.

اموال و اولاد شما چیزهائی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرّب سازند، بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته و بایسته بکنند آنان (مقرّب درگاه الهی بوده و) در برابر اعمالی که انجام داده‌اند پاداش مضاعف دارند، و ایشان در طبقات بالا (یعنی در برترین منازل بهشت) در امن و امان بسر می‌برند. کسانی که (در دنیا پیوسته) تلاش می‌کنند آیات ما را تکذیب و انکار کنند، و تصوّر می‌کنند که (پیغمبر را شکست می‌دهند و او را) درمانده می‌سازند (و جلو پخش قرآن و فرمان یزدان را می‌گیرند) آنان به عذاب احضارشدگانند (و جاودانه در آن ماندگار می‌مانند).

سپس این قاعده را تکرار می‌کند که افزایش رزق و روزی و کاهش آن، کار دیگری است و خدا آن را برابر حکمت جداگانه‌ای اراده می‌فرماید، و چیزی را که در راه خدا خرج و صرف می‌کنند ذخیره و اندوختهٔ باقی و ماندگاری است که سودمند می‌افتد. تا بدین وسیله این حقیقت واضح و آشکار در دلها مستقرّ و جایگزین شود:

﴿ قُلْ: إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ. وَ مٰا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ ٱلرّٰازِقِينَ ﴾.

بگو: پروردگارم روزی را برای هرکس که خود بخواهد فراخ یا تنگ می‌گرداند، و هرچه را (در راه خدا) ببخشید و صرف کنید، خدا جای آن را پر می‌کند، و او بهترین روزی‌دهندگان است.



قرآن این چرخش و گردش را با صحنه‌ای خاتمه می‌بخشد که روز قیامت در آن گرد می‌آیند، آنجائی که خداوند سبحان ایشان را با فرشتگانی رویاروی می‌سازد که بجز خدا آنان را پرستش می‌کرده‌اند. بعد از آن عذاب آتشی را می‌چشند که در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزیدند، و می‌گفتند این وعده کی فرا می‌رسد؟ بدان گونه که در ابتدای این مرحله آمده است:

﴿ وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً، ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلاٰئِكَةِ: أَهٰؤُلاٰءِ إِيّٰاكُمْ كٰانُوا يَعْبُدُونَ؟ قٰالُوا: سُبْحٰانَكَ أَنْتَ وَلِيُّنٰا مِنْ دُونِهِمْ. بَلْ كٰانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ. فَالْيَوْمَ لاٰ يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لاٰ ضَرّاً، وَ نَقُولُ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا: ذُوقُوا عَذٰابَ ٱلنّٰارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهٰا تُكَذِّبُونَ ﴾.

(یادآور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان (رو در روی فرشته‌پرستان) می‌گوید: آیا اینان شما را (به جای من) پرستش می‌کرده‌اند؟! می‌گویند: تو منزّهی (از این نسبتهای ناروائی که به ساحت مقدّست داده‌اند، ما به هیچ وجه با این گروه ارتباط نداشته‌ایم) و تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان. بلکه ایشان جنّیان را می‌پرستیده‌اند، و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند. در آن روز هیچ یک از شما نمی‌تواند برای دیگری سودی و زیانی داشته باشد، و به ستمگران می‌گوئیم: عذاب آتشی را بچشید که آن را دروغ می‌دانستید.

این هم فرشتگانی که آنان را به جای خدا می‌پرستیدند،

یا آنان را شفیعان و میانجیگران خود در پیشگاه خدا می‌پنداشتند. هم اینک با چنین فرشتگانی رویاروی کرده می‌شوند. فرشتگان به تسبیح و تقدیس خدا می‌پردازند و او را به پاکی از هرگونه انبازی می‌ستایند و دور از این ادّعاء قلمداد می‌نمایند، و از پرستش چنان مردمانی برای خود بیزاری می‌جویند و خویشتن را تبرئه می‌کنند و بیگناه می‌شمارند. انگار این پرستش اصلاً باطل بوده است، و انگار همچون عبادتی به وقوع پیوسته است و هیچ‌گونه حقیقتی نداشته است. بلکه آنان اهریمن را یار و یاور خود گرفته‌اند، چه با پرستش او و رو کردن بدو، و چه با اطاعت از او در برگرفتن انبازهائی برای خدا. آخر آنان وقتی که فرشتگان را پرستش کرده‌اند، دراصل برای اهریمن عبادت نموده‌اند. این به جای خود، گذشته از این هم برخی از عربها به پرستش جنّیان می‌پرداختند. دسته‌ای از آنان با عبادت یا مدد گرفتن و کمک طلبیدن به جنّیان رو می‌کردند:

﴿ بَلْ کانُوا یَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَکْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ ﴾.

بلکه ایشان جنّیان را می‌پرستیده‌اند، و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند.

به همین مناسبت داستان سلیمان و جنّیان با قضایا و موضوعاتی ارتباط پیدا می‌کند که این سوره بدان می‌پردازد، همان‌گونه که روند داستانها در قرآن مجید است.

در همین حال که صحنه نشان داده می‌شود، روند سخن تغییر می‌کند، و از حکایت و وصف، به خطاب و رویاروئی می‌گراید، و با تنبیه و تهدید و سرکوبی و سرزنش روی سخن را بدیشان می‌کند:

﴿ فَالْیَوْمَ لا یَمْلِکُ بَعْضُکُمْ لِبَعْضٍ نَفْعاً وَ لا ضَرّاً ﴾.

در آن روز هیچ یک از شما نمی‌تواند برای دیگری سودی و زیانی داشته باشد.

نه فرشتگان می‌توانند برای مردمان کاری بکنند، و نه این کافران یکی برای دیگری می‌توانند چیزی انجام دهد. آتشی که ستمگران آن را تکذیب می‌کرده‌اند، و می‌گفته‌اند: این وعده کی فرا می‌رسد اگر راستگو هستید، این آنان هستند که واقعاً آن آتش را می‌بینند و هیچ‌گونه شکّ و تردیدی دربارهٔ آن ندارند:

﴿ وَ نَقُولُ لِلَّذینَ ظَلَمُوا: ذُوقُوا عَذابَ النّارِ الَّتی کُنْتُمْ بِها تُکَذِّبُونَ ﴾.

و به ستمگران می‌گوئیم: عذاب آتشی را بچشید که آن را دروغ می‌دانستید.

بدین وسیله این چرخش و گردش پایان می‌پذیرد، چرخش و گردشی که بر مسألهٔ رستاخیز و حساب و کتاب و سزا و جزا تکیه دارد بسان همهٔ چرخشها و گردشهائی که در این سوره است.

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا إِفْكٌ مُّفْتَرًى ۚ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٤٣﴾ وَمَا آتَيْنَاهُم مِّن كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا ۖ وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِن نَّذِيرٍ ﴿٤٤﴾ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ﴿٤٥﴾ ۞ قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُم بِوَاحِدَةٍ ۖ أَن تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ۚ مَا بِصَاحِبِكُم مِّن جِنَّةٍ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُم بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٤٦﴾ قُلْ مَا سَأَلْتُكُم مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٤٧﴾ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٤٨﴾ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴿٤٩﴾ قُلْ إِن ضَلَلْتُ فَإِنَّمَا أَضِلُّ عَلَىٰ نَفْسِي ۖ وَإِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِمَا يُوحِي إِلَيَّ رَبِّي ۚ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴿٥٠﴾ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ﴿٥١﴾ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ مِن قَبْلُ ۖ وَيَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٥٣﴾ وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِم مِّن قَبْلُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ﴿٥٤﴾

این مرحلهٔ واپسین سوره با سخن گفتن از مشرکان، و گفتارهایشان دربارهٔ پیغمبر ﷺ و دربارهٔ قرآنی می‌آغازد که پیغمبر ﷺ آن را با خود آورده است. این مرحله مشرکان را تذکّر می‌دهد و یادآور می‌کند به چیزی که به امثال آنان دست داده است و بر سرشان آمده است، و جایگاه نقش زمین شدن و به هلاکت رسیدن گذشتگانی را بدیشان نشان می‌دهد که در دنیا بلا و بدی گریبانگیرشان گردیده است، در حالی که از ایشان قوی‌تر و داناتر و داراتر بوده‌اند.

به دنبال این امر چند آهنگ درشت و زمخت را می‌آورد که انگار پتکهائی هستند که پیاپی فرود می‌آیند. ایشان را در نخستین آهنگِ این آهنگها دعوت می‌کند که مخلصانه برای خدا بایستند و سپس بیندیشند بدون این که از سدّها و مانعهائی متأثّر گردند که ایشان را از هدایت و از نگرش درست بازمی‌دارد. در دومین آهنگ آنان را به اندیشیدن دعوت می‌کند دربارهٔ حقیقت انگیزه‌هائی که پیغمبر ﷺ را بر آن می‌دارد که ایشان را فرا می‌خواند، و در فراسوی آن سودی برای او نیست، و بر این کار مزدی را درخواست نمی‌کند. پس ایشان چرا باید دربارهٔ دعوتش شکّ و تردید به خود راه بدهند و پشت بکنند و رویگردان بشوند؟ آن‌گاه آهنگهائی بدین‌گونه در می‌رسد: بگو. بگو. بگو . . . هریک از آنها دل را سخت به تکان درمی‌آورد، و هر دلی که اندک حیات و شعوری در آن باشد نمی‌تواند خود را نگاه دارد.

این مرحله پایان می‌پذیرد و با آن این سوره هم پایان می‌گیرد با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت که لبریز از حرکت تند و جنبش سخت است، و آهنگ آن با آن آهنگهای سریع و سخت مناسبت دارد.

❁

﴿ وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالُوا: مٰا هٰذٰا إِلاّٰ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُكُمْ. وَ قٰالُوا: مٰا هٰذٰا إِلاّٰ إِفْكٌ مُفْتَرىً. وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ. وَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهٰا، وَ مٰا أَرْسَلْنٰا إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ. وَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ـ وَ مٰا بَلَغُوا مِعْشٰارَ مٰا آتَيْنٰاهُمْ ـ فَكَذَّبُوا رُسُلِي، فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ؟ ﴾.

و هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، می‌گویند: او مردی است که می‌خواهد شما را بازدارد از چیزهائی که پدرانتان پرستش می‌کرده‌اند. و می‌گویند: این (قرآن) جز دروغ بزرگی نیست که (به خدا) نسبت داده شده است. همچنین کافران هنگامی که قرآن برایشان می‌آید، دربارهٔ آن می‌گویند: این جادوی آشکاری بیش نیست. ما (قبلاً) هیچ کتابی برای ایشان نفرستاده‌ایم تا آن را بخوانند (و به اتکای آن، سخنان تو را تکذیب کنند). و پیش از تو هیچ پیغمبری نیز به سویشان روانه نکرده‌ایم (تا در پرتو کلام او، دعوت تازهٔ اسلام را نادرست و ناروا ببینند). کسانی که پیش از اینان (حتّی از لحاظ قوّت و قدرت) به یکدهم ایشان هم نمی‌رسند، از آنجا که پیغمبران مرا تکذیب کرده‌اند، بنگرید که چگونه کیفرشان داده‌ام (و شهر و دیارشان را آئینهٔ عبرت دیگران ساخته‌ام. پس شما ستمگران مکّه، و شما ستمگران تاریخ، سرنوشت خود را از ایشان قیاس کنید و بدانید نه سنّت الهی تغییرپذیر است و نه شما از آن برتر و مقتدرترید).

با حقّ آشکار و روشنی که پیغمبر خدا ﷺ آن را بر ایشان می‌خواند، به مبارزه پرداختند با سلاح رسوبات و ته نشستهائی از آثار گذشته، و با آداب و رسومی که براساس واضحی متّکی نبود و قوام محکم و پایداری نداشت. چرا که آنان خطری را احساس کرده‌اند که قرآن مجید ایشان را با آن رویاروی کرده است و با حقّ ساده و درست و به هم پیوسته به مبارزهٔ آنان پرداخته است. آنان خطری را احساس کرده‌اند که متوجّه عقائد و عادات و تقلیدات مخلوط و مشوّشی است که پدران و نیاکان خود را بر آنها یافته‌اند، و دربارهٔ آنها چنین سخنی را گفته‌اند:

﴿ مٰا هٰذٰا إِلاّٰ رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ يَصُدَّكُمْ عَمّٰا كٰانَ يَعْبُدُ آبٰاؤُكُمْ ﴾.

او مـردی است کـه مـی‌خواهـد شـما را بـازدارد از چیزهائی که پدرانتان پرستش می‌کرده‌اند.

ولیکن این به تنهائی بسنده نیست. چه تنها گفتن این که چنین امری با چیزی مخالفت دارد که پدران و نیاکان بر آن بوده‌اند و بر آن رفته‌اند، همهٔ خـردها و درونـها را قانع نمی‌سازد، و رخنهٔ مؤثّری و طعنهٔ کاری و ضـربهٔ کارسازی نمی‌باشد. بدین علّت ادّعای نـخستین را بـا ادّعای دیگری پی گرفتند، ادّعائی کـه امـانت مـبلّغ را می‌پساید، و گفتار او را مردود مـی‌دارد کـه مـی‌گوید چیزی راکه با خود به ارمغان آورده است از سوی خدا نازل گردیده است:

﴿وَ قٰالُوا: مٰا هٰذٰا إِلاّٰ إِفْکٌ مُفْتَرىً﴾.

و می‌گویند: این (قرآن) جز دروغ بزرگی نیست که (بـه خدا) نسبت داده شده است.

إِفْک: دروغ و سخن نادرست است. ولی آنان ایـن را مؤکّد می‌سازند:

﴿مٰا هٰذٰا إِلاّٰ إِفْکٌ مُفْتَرىً﴾.

این (قرآن) جز دروغ بزرگی نیست که (به خدا) نسبت داده شده است.

از پیش خود ساخته شده و به هم بافته گردیده را برای تأکید بیشتر می‌گفتند، تا بدین وسیله دربارهٔ ارزش آن پیشاپیش شکّ و تردید بیندازند. معتقد بودند وقتی که دربارهٔ سـرچشـمهٔ الهـی بـودن قـرآن شکّ و تـردید بیندازند، از ارزش آن می‌کاهند.

آن‌گاه دربارهٔ خود قرآن می‌گویند:

﴿وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ: إِنْ هٰـذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِینٌ﴾.

کافران هنگامی که قرآن بـرایشـان مـی‌آید، دربـارهٔ آن می‌گویند: این جادوی آشکاری بیش نیست.

قرآن کلامی است که دلها را به تکان مـی‌انـدازد، پس کافی نیست که بگویند: قرآن از پیش خود ساخته شده و به هم بافته گردیده می‌باشد. لذا کوشیدند علّت تأثیر مقهورکنندهٔ آن را در دلها بیان دارند. پس گفتند: قرآن جادوی آشکاری است.

اینجا زنجیره‌ای از اتّهامات بود. حلقه‌ای بعد از حلقه‌ای را به یکدیگر متّصل کردند و با آنها به مـبارزهٔ آیـات روشن قرآن برخاستند تا میان آن آیات و میان دلها سدّ و مانع گردند. هیچ‌گونه دلیلی هم بر ادّعای خود ندارند. ولی هرچه هست زنجیره‌ای از دروغـها است و بـرای گمراه ساختن عامّهٔ مردمان بیسود نـخواهـد بـود. امّـا کسانی که همچون سـخنی را مـی‌گفتند ـ و بـزرگان و سران قوم بودند ـ خودشان یقین و اطمینان داشتند کـه قرآن مجید بالاتر از مقدور و توان انسانها است، و از طاقت و تاب گویندگان فراتر است! در کتاب فی ظلال القرآن گذشت داستان برخی از این بزرگان و سـران، و آنچه دربارهٔ محمّد ﷺ و دربارهٔ قرآن به یکـدیگر گفتند، و کید و توطئه‌ای که در میان خود اندیشیدند تا به وسیلهٔ آن عامّهٔ مردمان را از این قرآن بازدارند و به دور نگاه دارند، قرآنی که بـر دلهـا چیره مـی‌شود، و درونها را اسیر و شیفتهٔ خود می‌سازد.(۱)

قرآن پرده از کارشان برمی‌دارد، بدان هنگام که مـقرّر می‌فرماید آنان درس نخوانده و بیسوادنـد و پـیش از این کتابی برایشان از سوی یزدان فرستاده نشده است تا در پرتو آن کتابهای دیگر را بسنجند و ارزیابی کنند، و با آن وحی را بشناسند و حکم صادر کـنند کـه آنـچه امروز برایشان آمده است کتاب آسمانی و وحی الهی نیست و از سوی یزدان نازل نگردیده است. پـیش از این پیغمبری به سوی ایشان فـرستاده نشـده است. در این صورت یاوه می‌گویند و دربارهٔ چیزی کـه از آن اطّلاع ندارند ابلهانه و ناآگاهانه دم می‌زنند، و چیزی را ادّعاء می‌نمایند که بدان آشنا نـیستند و خـبری از آن ندارند:

﴿وَ مٰا آتَیْنٰاهُمْ مِنْ کُتُبٍ یَدْرُسُونَهٰا، وَ مٰا أَرْسَـلْنٰا إِلَیْهِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَذِیرٍ﴾.

ما (قبلاً) هیچ کتابی برای ایشان نفرستاده‌ایـم تـا آن را

۱- مثل سخنان ولید پسر مغیره، و ابوسفیان پسر حرب، و اخنس پسر شریق.

بخوانند (و به اتّکای آن، سخنان تو را تکذیب کنند). و پیش از تو هیچ پیغمبری نیز به سویشان روانه نکرده‌ایم (تا در پرتو کلام او، دعوت تازهٔ اسلام را نادرست و ناروا ببینند).[۱]

دلهایشان را با یادآوری ایشان به جایگاه‌های هلاک و نقش زمین شدن کسانی می‌پساید و لمس می‌نماید که در گذشته‌ها به تکذیب پرداخته‌اند و بر باد فنا رفته‌اند. اینان که یکدهم گذشتگان قوّت و قدرت ندارند، و از اموال و اولاد برخوردار نگردیده‌اند، و به علم و دانش و عمران و آبادانی دسترسی نیافته‌اند . . . وقتی که گذشتگان پیغمبران را تکذیب کرده‌اند، به کیفر خود رسیده‌اند و مجازات خویش را دیده‌اند. یعنی هجوم و تاخت سخت و شدیدی که آوازهٔ آن در جهان پیچیده است و مشهور همگان بوده است:

﴿ وَ كَذَّبَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ـ وَ ما بَلَغُوا مِعْشارَ ما آتَيْناهُمْ ـ فَكَذَّبُوا رُسُلي، فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ؟ ﴾.

کسانی که پیش از اینان بوده‌اند (آیات کتابهای آسمانی را) تکذیب کرده‌اند، و حال این که اینان (حتّی از لحاظ قوّت و قدرت) به یکدهم ایشان هم نمی‌رسند، از آنجا که پیغمبران مرا تکذیب کرده‌اند، بنگرید که چگونه کیفرشان داده‌ام (و شهر و دیارشان را آئینهٔ عبرت دیگران ساخته‌ام. پس شما ستمگران مکّه، و شما ستمگران تاریخ، سرنوشت خود را از ایشان قیاس کنید و بدانید نه سنّت الهی تغییرپذیر است و نه شما از آنان برتر و مقتدرترید).

کیفر و مجازات ایشان بوده است که آنان را درهم کوبیده است و نابودشان نموده است. قریش که با جایگاه‌های هلاک و نقش زمین شدن برخی از ایشان در سرزمین عربستان آشنا بودند. این یادآوری ایشان را بس است. این پرسش ریشخندآمیز نیز پرسش الهامگرانه‌ای است که دلهای مخاطبان را می‌پساید و لمس می‌نماید، مخاطبانی که می‌دانستند آن کیفر و مجازات چگونه بوده است:

﴿ فَكَيْفَ كانَ نَكيرِ؟ ﴾.

(بنگرید که) چگونه کیفرشان داده‌ام؟



در اینجا قرآن مجید ایشان را خالصانه دعوت می‌کند به پژوهش از حقّ، و شناسائی دروغ از راست، و سنجش واقعیّتی که با آن رویاروی می‌شوند، بدون این که کجی و کژی و دخل و تصرّفی در آن انجام بگیرد:

﴿ قُلْ: إِنَّما أَعِظُكُمْ بِواحِدَةٍ . . . أَنْ تَقُومُوا لِلّهِ مَثْنىٰ وَ فُرادىٰ، ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا. ما بِصاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ. إِنْ هُوَ إِلاّٰ نَذيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَديدٍ ﴾.

بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم، و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید (و اندیشه‌های خفته را زنده کنید). سپس (دربارهٔ محمّد که سالها با او بسر برده‌اید فکر خود را به کار گیرید و) بیندیشید (تا پاکی و امانتداری و سلامت جسمانی و روحانی او، در خاطره‌ها مجسّم شود . . . این) همدم و همنشین (دیرینهٔ) شما، جنّ‌زده و دیوانه نیست. بلکه او بیم‌دهندهٔ شما از عذاب سختی است که در پیش است.

این دعوت جهت به پا خاستن برای خدا است. برای خدا دور از هوا و هوس، دور از مصلحت شخصی، دور از شرائط و ظروف زمین، دور از انگیزه‌ها و خاطره‌هائی که در دل جای می‌گیرند و دل را از خدا دور می‌کنند، و دور از متأثّر شدن از امواج حاکم بر محیط، و تأثیراتی که در میان مردمان شائع و پراکنده است.

دعوت برای همزیستی با واقعیّت سهل و ساده است، نه دعوت برای همراهی با مسائل و ادّعاهای رائج و شائع، و پیروی از عبارتهای شاعرانه و جذّاب و خوشایندی که دل و عقل را از روبرو شدن با حقیقت ساده و بدون شیله و پیله دور می‌دارند.

دعوت به سوی منطق آرام و صاف و صوف فطرت

۱- مراد نیامدن پیغمبری به سرزمین عربستان بدین زودیها است؛ نه از آغاز تا روزگار خاتم پیغمبران (نگا: تفسیر قاسمی، و تفسیر آلوسی). چراکه به فرمودهٔ قرآن هیچ ملّتی بدون پیغمبر نبوده است (نگا: فاطر/۲۴). . . (مترجم).

است، دعوتی دور از فریاد و غوغا و سر و صدا و اختلاط و اشتباه، و دور از دیدار پریشان و نابسامان، و دور از تاریکی و ظلمتی که صفای حقیقت را بپوشاند و نهان گرداند.

این دعوت در عین حال برنامه‌ای در جستجوی حقیقت است. برنامهٔ ساده‌ای است که بر زدودن و دوری گزیدن از رسوبات و ته نشستها و فروپوشندگان و تأثیرها و انگیزه‌ها، و بر مراقبت خدا و ترس از او، تکیه می‌کند.

این دعوت، «واحِدَة» یعنی یک چیز است . . . گر این یک چیز تحقّق پیدا کند، برنامه صحیح می‌شود، و راه درست می‌گردد، و آن خیزش و پویش و جهش و کوشش برای خدا است و بس . . . نه برای هدف و مقصودی . . . و نه برای هوا و هوسی . . . و نه برای مصلحتی . . . و نه برای نتیجه‌ای، جز رضای یزدان سبحان . . . آن‌گاه اندیشیدن و بررسی و وارسی است بدون انگیزه‌ای بیرون از واقعیّتی که برخاستگان مخلص یزدان با آن رویاروی می‌گردند.

﴿أَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مَثْنیٰ وَ فُرَادیٰ﴾.

این که خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، و یا یک نفر یک نفر، برخیزید (و اندیشه‌های خفته را زنده کنید).

دو نفر دو نفر، تا یکی با دیگری رایزنی کند و به بررسی و وارسی بپردازد، و از او استفاده نماید، و بدو استفاده برساند، بدون این که از خرد و شعور همگان و عامهٔ مردمان متأثّر گردد، مردمانی که از انگیزهٔ موقّت و تأثّر گذرا پیروی می‌کنند، و در کمال آرامش حجّت و برهان را پیگیری نمی‌نمایند . . . یک نفر یک نفر، تا با خویشتن خلوت کنند، و با خود رو در رو شوند، و آرام و ژرف به بررسی و وارسی بنشینند.

﴿ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا. مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ﴾.

سپس (دربارهٔ محمّد که سالها با او بسر برده‌اید فکر خود را به کار گیرید و) بیندیشید (تا پاکی و امانتداری و سلامت جسمانی و روحانی او، در خاطره‌ها مجسّم شود... این) همدم و همنشین (دیرینهٔ) شما، جنّ‌زده و دیوانه نیست.

شما که از او جز خرد و اندیشه و سنگینی و متانت ندیده‌اید. او که چیزی نمی‌گوید انسان را به شکّ و گمان دربارهٔ عقل و خرد و راهیابی و راهگشائی او بیندازد. آنچه می‌گوید استوار و نیرومند و روشن و روشنگر است.

﴿إِنْ هُوَ إِلاَّ نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾.

بلکه او بیم‌دهندهٔ شما از عذاب سختی است که در پیش است.

این پسوده‌ای است که عذاب شدید را به تصویر می‌کشد، عذابی که چه بسا هرچه زودتر فرارسد. گامی جلوتر از آن عذاب، بیم‌دهنده‌ای پیشی گرفته است، تا نجات دهد هرکه را که بشنود و بپذیرد. بسان کسی که فریاد برآورد و دیگران را برحذر دارد از آتشی که دارد فرو می‌گیرد هرکه را که از آن آتش نگریزد. این هم تصویری است ـ گذشته ازاین که راست و درست است ـ والا و برجسته و الهامگر و برانگیزنده است.

امام احمد فرموده است: ابونعیم بشیر پسر مهاجر برایمان روایت کرده است که گفته است، عبدالله پسر بریره از پدرش ﷺ برای من نقل نموده است و گفته است: پیغمبر خدا ﷺ روزی بیرون آمد و سه بار فریاد زد و فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ أَتَدْرُونَ مَا مَثَلِي وَ مَثَلُكُمْ؟).

«ای مردمان آیا می‌دانید داستان من و شما چگونه است؟».

مردمان گفتند: خدا و فرستاده‌اش بهتر می‌دانند. فرمود:

(إِنَّمَا مَثَلِي وَ مَثَلُكُمْ مَثَلُ قَوْمٍ خَافُوا عَدُوّاً يَأْتِيهِمْ. فَبَعَثُوا رَجُلاً يَتَرَاءىٰ لَهُمْ. فَبَيْنَمَا هُوَ كَذٰلِكَ أَبْصَرَ الْعَدُوَّ. فَأَقْبَلَ لِيُنْذِرَهُمْ، وَ خَشِيَ أَنْ يُدْرِكَهُ الْعَدُوُّ قَبْلَ أَنْ يُنْذِرَ قَوْمَهُ، فَأَهْوىٰ بِثَوْبِهِ. أَيُّهَا النَّاسُ أَتَيْتُمْ. أَيُّهَا النَّاسُ أَتَيْتُمْ).

«داستان من و شما بسان داستان قومی است که ترسیدند دشمنان به سویشان بیایند (و بر سرشان بتازند). مردی را فرستادند تا برایشان بنگرد و دیده‌بانی کند. در آن هنگام که او می‌نگریست و دیده‌بانی می‌کرد دشمنان را دید. به سوی قوم خود

برگشت تا آنان را بیم دهد و برحذرشان دارد. ترسید که دشمنان بدو برسند و او را بگیرند پیش از آن که قوم خود را بیم دهد و برحذر دارد. جامهٔ خود را بالای سرش تکان داد و اشاره کرد که ای مردمان دشمنان به سویتان آمدند. ای مردمان دشمنان به سویتان آمدند».
با همین سند روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:
(بُعِثْتُ أَنَا وَ ٱلسَّاعَةَ جَمِيعاً. إِنْ كَادَتْ لِتَسْبِقَنِي).
«من و قیامت با یکدیگر هستیم. نزدیک است که قیامت بر من پیشی گیرد».
این آهنگ مؤثّر و الهام‌بخشِ نخستین بود. به دنبال آن آهنگ دوم می‌آید:
﴿ قُلْ: مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ. إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللهِ. وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.
بگو: هر مزدی که (در قبال تبلیغ دعوت آسمانی) از شما خواسته باشم، برای خودتان. (من پاداش مادی چشم نمی‌دارم، و بلکه) اجر و مزد من بر خدا است و بس. او آگاه از هر چیزی و حاضر و ناظر بر هر امری است.
بار اوّل ایشان را دعوت کرد که آهسته و آرام و دور از هر چیزی بنشینند و بیندیشند ... همدم و همنشین آنان جنّزده و دیوانه نیست . . . در اینجا ایشان را فرامی‌خواند که بیندیشند و از خویشتن بپرسند دربارهٔ چیزی که آنان را از آن می‌ترساند و می‌گوید عذاب سختی در پیش است. بیندیشند در این کار او چه مصلحتی باید داشته باشد؟ انگیزهٔ او در این کار چیست؟ چه چیز عائد او می‌گردد؟ خدا به پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید که منطق ایشان را لمس کند و بپساید و وجدانشان را بیدار کند و به صورت الهام‌بخشی متوجّه این حقیقت نماید:
﴿ قُلْ: مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ ﴾.
بگو: هر مزدی که (در قبال تبلیغ دعوت آسمانی) از شما خواسته باشم، برای خودتان.
شما مزدی را بگیرید که من از شما خواسته‌ام!.. این هم شیوهٔ ریشخندآمیزی است. در آن رهنمون و رهنمود و هوشیارباش و بیدارباش است.
﴿ إِنْ أَجْرِيَ إِلاَّ عَلَى اللهِ ﴾.
اجر و مزد من بر خدا است و بس.
خدا است که مرا وادار فرموده است و بر عهدهٔ من انداخته است. او است که به من اجر و مزد می‌دهد. اجر و مزد او است که بدان چشم می‌دوزم. کسی که به چیزی چشم می‌دوزد که در نزد خدا است همهٔ چیزهائی که در نزد مردمان است به نظر او هیچ و ناچیز و کم و اندک است و سزاوار این نیست که بدان اندیشیده شود.
﴿ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴾.
او آگاه از هر چیزی و حاضر و ناظر بر اهر امری است.
خدا می‌داند و می‌بیند و چیزی بر او مخفی و پنهان نمی‌شود. او بر من حاضر و ناظر است. می‌داند و می‌بیند چه چیز می‌کنم و چه چیز به دل می‌گیرم و چه چیز می‌گویم.
آهنگ سوم شدّت می‌گیرد و گامهایش کوتاه می‌گردد:
﴿ قُلْ: إِنَّ رَبِّي يَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ ﴾.
بگو: پروردگار من، حقّ را آشکارا بیان می‌دارد (و با آن باطل را از میان برمی‌دارد . . . او) دانای نهانیها و کاملاً آگاه از پنهانیها است.
آنچه که برایتان آورده‌ام حقّ است. حقّ نیرومندی است که خدا آن را القاء و ارسال می‌کند. چه کسی می‌تواند در برابر حقّی ایستادگی کند که خدا آن را القاء و ارسال می‌فرماید؟ تعبیری است مصوّر و مجسّم و متحرّک. انگار حقّ گداختهٔ پرتابی است که می‌شکافد و سوراخ و پاره می‌کند و کسی بر سر راه آن نمی‌تواند بایستد ... خدا آن را القاء و ارسال می‌فرماید، خدائی که:
﴿ عَلاَّمُ الْغُيُوبِ ﴾.
دانای نهانیها و آگاه از پنهانیها است.
او این گداخته را از روی علم و اطّلاع القاء و ارسال می‌دارد. این گداخته را از روی علم و اطّلاع جهت می‌دهد و رهنمود می‌کند، و هدف و نشانه‌ای بر او مخفی و نهان نمی‌ماند، و مقصد و منظوری از او غائب و پنهان نمی‌شود. حقّی را که خدا القاء و ارسال می‌دارد

هیچ معترضی در برابرش پایداری ندارد، و هیچ سدّ و مانعی آن را بازنمی‌دارد. چه راه پیش پای آن پیدا و هویدا است، و جای نهانی و پنهانی در آن نیست.
آهنگ چهارم با همان شدّت و سرعت به دنبال آن می‌آید:

﴿ قُلْ: جاءَ الْحَقُّ، وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعيدُ ﴾.

بگو: حقّ به میان آمد و باطل (در پرتو نور حقّ، اثری از آن نماند و مُرد، و لذا) نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد، و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد.

این حقّ به شکلی از اشکال خود در رسالت، و در قرآنِ رسالت، و در برنامهٔ راست و درست رسالت، آمده است. بگو: حقّ آمده است. این اعلان را اعلام کن. این واقعه را بیان دار. این خبر را آشکار ساز. حقّ آمده است. حقّ با قوّت و قدرت خود آمده است. حقّ با جهش و پرش خود آمده است. حقّ با والائی و سیطره و سلطهٔ خود آمده است.

﴿ وَ ما يُبْدِئُ الْباطِلُ وَ ما يُعيدُ ﴾.

باطل نه کار تازه‌ای را می‌تواند انجام دهد، و نه کار گذشته‌ای را می‌تواند از سر گیرد.

کار باطل به پایان آمده است. دیگر زندگی برای او نمانده است. جولانگاهی و فرصتی ندارد. سرنوشت باطل مقرّر و معیّن گردیده است. باطل دانسته است که او به سوی زوال و نابودی می‌رود.
آهنگ تکان‌دهنده‌ای است، آهنگی که هرکس آن را بشنود پی می‌برد که مرگ حتمی در رسیده است، و دیگر مجال قابل ذکری برای چیز دیگری نیست. بلی این چنین است. چه از آن زمان که قرآن آمده است برنامهٔ حقّ استقرار پذیرفته است و روشن و آشکار گردیده است. برای باطل چیزی نمانده است مگر این که در برابر حقّ روشن و آشکار و قاطع و برّنده، به دشمنی و ستیز و مکر و نیرنگ بپردازد. هرچند که در برخی از اوضاع و احوال و شرائط و ظروف، غلبهٔ مادی با باطل باشد و باطل به ظاهر پیروز شود، ولی این غلبه و چیرگی، غلبه و چیرگی بر خود حقّ نخواهد بود. بلکه غلبه و چیرگی بر کسانی خواهد بود که خویشتن را به حقّ نسبت می‌دهند. این غلبه و چیرگی، غلبه و چیرگی مردمان است، نه غلبه و چیرگی ارکان و اصول. این هم موقّت و گذرا است و چیزی نمی‌گذرد که زوال می‌پذیرد و از میان می‌رود. امّا حقّ، روشن و آشکار و پیدا و هویدا است.
واپسین آهنگ این چنین در می‌رسد:

﴿ قُلْ: إِنْ ضَلَلْتُ فَإِنَّما أَضِلُّ عَلىٰ نَفْسي. وَ إِنِ اهْتَدَيْتُ فَبِما يُوحي إِلَيَّ رَبّي. إِنَّهُ سَميعٌ قَريبٌ ﴾.

(به مشرکان بت‌پرست) بگو: اگر من (با ترک بتها و دوری از آئین شما) گمراه شده باشم، به زیان خود گمراه شده‌ام (و کیفر آن را می‌بینم) و اگر راهیاب بوده باشم، در پرتو چیزهائی است که پروردگارم به من وحی می‌فرماید. او شنوا و نزدیک است (و اقوال و افعال ما بر او پنهان نمی‌ماند).

اگر گمراه شده باشم بر شما گناهی نیست. بلکه این من هستم که خود را سرگشته کرده‌ام. و اگر راهیاب باشم خدا است که مرا در پرتو وحی خود هدایت داده است و راهیاب فرموده است. من چیزی برای خویش نمی‌توانم بکنم مگر با اجازهٔ او، و من بنا به مشیّت و ارادهٔ خدا اسیر فضل و لطف او هستم.

﴿ إِنَّهُ سَميعٌ قَريبٌ ﴾.

او شنوا و نزدیک است.

پیغمبر ﷺ و یارانش خدا را این چنین می‌یافتند و می‌دیدند. صفات او را در درونهایشان این چنین می‌یافتند و می‌دیدند. صفات او را در زندگی حقیقی، شاداب می‌یافتند و می‌دیدند. آنان احساس می‌کردند که خدا سخنانشان را می‌شنود و او بدیشان نزدیک است. او به کار و بارشان توجّه و عنایت مستقیم دارد. ناله و شکوه و راز و نیازشان بدون واسطه بدو می‌رسد، و خدا آنها را مهمل نمی‌انگارد و به دیگران حواله نمی‌دارد. بدین جهت در انس و الفت با پروردگارشان می‌زیند، و در کنف حمایت او بسر می‌برند، و در جوار آفریدگارشان می‌مانند، و مورد مهر و عطوفت او قرار

می‌گیرند و رعایت و عنایت خداوند جهان شاملشان می‌شود. همهٔ این چیزها را در درونهایشان زنده و واقعی و سهل و ساده می‌یابند. این چیزها هم تنها معنی و اندیشه و تنها مثال زدن و به ذهن نزدیک کردن نیست.

﴿ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ﴾.

او شنوا و نزدیک است.

❁

سرانجام (پایان سوره در می‌رسد) در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت که لبریز از حرکت تند و سخت است و میان دنیا و آخرت در گشت و گذار است. انگار جولانگاه یگانه‌ای است، و آنان نیز توپ هستند، و روند قرآنی در صحنهٔ سریع و تکان‌دهنده‌ای آن توپ را بدین سو و آن سو پرت می‌کند:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلاٰ فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ. وَ قٰالُوا: آمَنّٰا بِهِ. وَ أَنّٰى لَهُمُ ٱلتَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ؟ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ. وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مٰا يَشْتَهُونَ، كَمٰا فُعِلَ بِأَشْيٰاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ، إِنَّهُمْ كٰانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ ﴾.

اگر برایت ممکن بود ببینی (حال ستمگران را) در آن دم که به وحشت می‌افتند و راه گریزی ندارند و اصلاً مهلتی بدیشان داده نمی‌شود، و از مکان نزدیکی گرفتار (و روانهٔ آتش می‌گردند، (صحنهٔ هراس‌انگیزی را خواهی دید که انسان از آن بر خود می‌لرزد و بیتاب می‌شود) و (به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی) خواهند گفت: به «حقّ» ایمان داریم. آنان چگونه می‌توانند از فاصلهٔ دور (از جهان که جای پذیرش ایمان و مزرعهٔ آخرت بود) سهل و ساده حقّ را فراچنگ آورند (و از مزایای ایمان بدان برخوردار شوند؟) و حال این که قبلاً (در زمان حیات که از عقل و اختیار و اراده برخوردار بوده‌اند) حقّ را نپذیرفته‌اند، و بلکه دورادور به جهان غیب نسبتهای ناروائی زده‌اند (و نبوّت و قیامت و بهشت و دوزخ و بالأخره جهان ماوراء طبیعت را به تمسخر گرفته‌اند). میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود، همان‌گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است. آخر ایشان (در جهان) سراپا در شکّ بوده‌اند (و زندگی را پیوسته با ظنّ و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ . . . ﴾. اگر برایت ممکن بود ببینی . . .

صحنه در معرض دیدگان است.

﴿ إِذْ فَزِعُوا ﴾. در آن دم که به وحشت می‌افتند.

به وحشت می‌افتند از ترس و هراسی که بدان گرفتار آمده‌اند، و انگار می‌خواهند از آن بگریزند.

﴿ فَلاٰ فَوْتَ ﴾. راه گریزی ندارند، و اصلاً مهلتی بدیشان داده نمی‌شود.

راه گریزی و در رفتنی در میان نیست!

﴿ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ ﴾.

و از مکان نزدیکی گرفتار (و روانهٔ آتش) می‌گردند.

در تلاش مأیوسانه و در حرکت بیهوشانهٔ خود جای دوری نمی‌توانند بروند.

﴿ وَ قٰالُوا: آمَنّٰا بِهِ ﴾.

(به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی) خواهند گفت: به «حقّ» ایمان داریم.

امّا حالا که فرصت گذشته است و زمان مناسب بسر رسیده است؟!

﴿ وَ أَنّٰى لَهُمُ ٱلتَّنٰاوُشُ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ؟ ﴾.

آنان چگونه می‌توانند از فاصلهٔ دور (از جهان که جای پذیرش ایمان و مزرعهٔ آخرت بود) سهل و ساده حقّ را فراچنگ آورند (و از مزایای ایمان بدان برخوردار شوند؟!).

چگونه در اینجا که هستند می‌توانند ایمان را حاصل کنند؟ مکان ایمان دور از ایشان قرار گرفته است و مهلت آن بسر رسیده است. جای ایمان جهان بود، و آنان جهان را از دست داده‌اند و فرصت را تباه کرده‌اند!

﴿ وَ قَدْ كَفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ﴾.

و حال این که قبلاً (در زمان حیات که از عقل و اختیار و اراده برخوردار بوده‌اند) حقّ را نپذیرفته‌اند.

دیگر کار از کار گذشته است، و امروز وقت تلاشی و پویشی برای ایشان نمانده است!

﴿وَ يَقْذِفُونَ بِالْغَيْبِ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ﴾.

و بلکه دورادور به جهان غیب نسبتهای ناروائی زده‌اند (و نبوّت و قیامت و بهشت و دوزخ و بالأخره جهان ماوراء طبیعت را به تمسخر گرفته‌اند).

این وقتی صورت گرفته است که امروز را انکار کرده‌اند و بدان باور نداشته‌اند. آن زمان جهان اخروی جزو غیب بوده است، و بر انکار آن و باور نداشتن بدان هیچ‌گونه دلیلی نداشته‌اند. بلکه از خود نسبتهای ناروائی داده‌اند و دورادور یاوه‌سرائی نموده‌اند. امروزه می‌خواهند بدان ایمان بیاورند باز هم از مکان دوری! آن وقت دور از آخرت، و امروز دور از جهان.

﴿وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ﴾.

میان ایشان و آنچه آرزو دارند (که پذیرش ایمان ایشان و نجات از عذاب است) جدائی افکنده می‌شود.

آنچه آرزو دارند، ایمان در غیر موعد خودش، و نجات از عذابی است که آن را می‌بینند، و نجات از خطری است که با آن رویاروی می‌شوند.

﴿كَمَا فُعِلَ بِأَشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ﴾.

همان‌گونه که با گروه‌های همسان و همکیش آنان قبلاً چنین عمل شده است.

گروه‌هائی که خدا آنان را گرفتار کرده است، و ایشان پس از صدور فرمان یزدان درخواست نجات نموده‌اند، بعد از آن که گریزی و گزیری از عذاب نمانده است.

﴿إِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُرِيبٍ﴾.

آخر ایشان (در جهان) سراپا در شکّ بوده‌اند (و زندگی را پیوسته با ظنّ و گمان به سر برده‌اند و اینک چنین سرنوشتی باید داشته باشند).

هم اینک یقین و اطمینان به دنبال شکّ و دودلی قرار گرفته است و جلوه‌گر آمده است!



بدین منوال و بر این روال این سوره با این آهنگ تند و شدید پایان می‌پذیرد. با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت خاتمه می‌یابد، و مسأله‌ای را بیان می‌دارد که در این سوره بر آن تکیه و تأکید می‌گردد. همان که در پایان هر مرحله‌ای و در لابلای هر مرحله‌ای گذشت. این سوره با همین مسأله آغاز گردیده است و با همین پایان تند و شدید پایان می‌گیرد.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فاطر مکّی و شامل ۴۵ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ ۚ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱) مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا ۖ وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۲) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ ۚ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ۚ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ (۳)

این سورهٔ مکّی روش ویژه‌ای در موضوع و روند خود دارد. به روش سورهٔ رعد نزدیک‌تر از هر سورهٔ دیگری است. این سوره در آهنگهائی به پیش می‌رود و از آغاز تا پایان سوره بر دل انسانها پیاپی زمزمه می‌گردد. آهنگهای الهامگرانهٔ مؤثّری است که دل را سخت به تکان می‌اندازد، و آن را از خواب غفلت بیدار می‌کند، تا به عظمت این هستی بنگرد، و زیبائی این جهان را ورانداز کند، و دربارهٔ نشانه‌های شناخت بیندیشد که پراکنده در لابلا و گوشه و کنار جهان، و پراکنده در صفحات آن هستند. و نعمتهای خدا را یادآور شود و کرنش برد، و رحمت و رعایت او را احساس کند، و مهلکه‌ها و محلّهای نقش زمین شدن گذشتگان را در زمین به تصوّر درآورد، و صحنه‌های ایشان را در روز قیامت بر پردهٔ خیال اندازد، و خشوع و خضوع کند و سر فرود آورد، در آن حال و احوالی که زیبائیها و شگفتیهای ساختار خدا را می‌بیند، و آثار دست قدرت او را در پیچ و خمها و چینها و لایه‌ها و لابلاهای جهان، و در ژرفاهای نفس، و در زندگی مردمان، و در حوادث و رخدادهای تاریخ، مشاهده می‌کند. دل در آن زیبائیها و شگفتیها و در این آثار، وحدت حقّ و وحدت قانون و وحدت دست سازندهٔ نوآفرین نیرومند توانا را می‌بیند و می‌پساید . . . همهٔ اینها در شیوه‌ای و در آهنگی پدیدار و نمودار می‌آید که دلی که احساس بکند و درک و فهم نماید، و همچون زندگانی متأثّر گردد، نمی‌تواند خویشتن را در برابر آنها نگاه دارد.

این سوره یک وحدت متّصل و مرتبط است، و دارای حلقه‌هائی است که آهنگهای آنها پیاپی می‌آید. مشکل است بتوان این سوره را به فصلهای جداگانه و دارای موضوعهای متفاوت تقسیم کرد. همهٔ موضوعها در اصل یک موضوع است و بس. همهٔ آنها آهنگهائی هستند که بر تارهای دل انسانها نواخته می‌شوند. این آهنگها از سرچشمه‌های هستی و نفس و زندگی و تاریخ و رستاخیز برمی‌جوشند، و همهٔ نواحی و گوشه و کنارهای نفس را فرامی‌گیرند و دل را از هر سو به سوی ایمان و خشوع و اعتراف و اقرار فریاد می‌دارند.

نشانهٔ برجستهٔ دیدنی در این آهنگها گرد آوردن همهٔ رشته‌ها در دست قدرت نوآفرین، نمودار ساختن این دست که همهٔ رشته‌ها را تکان می‌دهد و جمع می‌آورد، و رشته‌ها را گردآوری می‌کند و آنها را رها می‌سازد و می‌گستراند، و آنها را برمی‌تابد و محکم می‌کشد و شل می‌کند و رها می‌نماید، بدون این که پیگردی و انبازی و پشتیبانی داشته باشد.

از همان سرآغاز سوره این نشانهٔ برجسته را جلوه‌گر و هویدا مشاهده می‌کنیم، و تا به آخر سوره ادامه می‌یابد. دست توانا و چیره را می‌بینیم که این جهان بزرگ و سترگِ شگفت و شگرف را هستی می‌بخشد و به صحنهٔ ظهور می‌آورد بدان‌گونه که خود می‌خواهد:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ، جاعِلِ الْمَلائِكَةِ رُسُلاً أُولي أَجْنِحَةٍ مَثْنىٰ وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ. يَزيدُ فِي الْخَلْقِ ما يَشاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، و فرشتگان را با بالهای دو تا دو تا، و سه تا سه تا، و چهارتا چهارتائی که دارند، مأموران (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریعی) کرد. او هرچه بخواهد بر آفرینش (فرشتگان و مردمان و سائر موجودات جهان) می‌افزاید. چرا که خدا بر هر چیزی توانا است. (فاطر/۱)

این کفِ دستِ نیرومند بازمی‌گردد و رحمت را برمی‌جوشاند و روان می‌گرداند. آن‌گاه بسته می‌شود و چشمه‌هایش خشک می‌گردد و به دل زمین فرو می‌رود، بدون این که پیجو و پیگردی و شریک و انبازی داشته باشد:

﴿ ما يَفْتَحِ اللّٰهُ لِلنّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَها، وَ ما يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ هُوَ الْعَزيزُ الْحَكيمُ ﴾.

خداوند (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد، و او توانا و کاربجا است. (لذا نه در کاری درمی‌ماند، و نه کاری را بدون فلسفه انجام می‌دهد). (فاطر/۲)

هدایت و ضلالت رحمت است. این رحمت برمی‌جوشد و فوران می‌کند یا می‌خشکد و به دل زمین فرو می‌رود:

﴿ فَإِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ وَ يَهْدي مَنْ يَشاءُ ﴾.

خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد راهیاب می‌نماید. (فاطر/۸)

﴿ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشاءُ وَ ما أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. إِنْ أَنْتَ إِلاّ نَذيرٌ ﴾.

خداوند هرکس را بخواهد شنوا (و پذیرای حقّ و حقیقت) می‌گرداند، و تو نمی‌توانی (پند و اندرز آسمانی را به دلمردگان فرو بری، همان‌گونه که نمی‌توانی) مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی. تو تنها بیم‌دهنده‌ای و بس. (فاطر/۲۲ و ۲۳)

این دست، حیات پیشین را می‌سازد، و مردگان را در زندگی اخروی برمی‌انگیزد:

﴿ وَ اللّٰهُ الَّذي أَرْسَلَ الرِّياحَ، فَتُثيرُ سَحاباً، فَسُقْناهُ إِلىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ، فَأَحْيَيْنا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها. كَذٰلِكَ النُّشُورُ ﴾.

خدا کسی است که بادها را روان می‌دارد، و بادها ابرها را برمی‌انگیزد، و ما ابرها را به سوی سرزمینهای موات می‌رانیم و آن سرزمینهای موات را دارای حیات می‌گردانیم. زنده گرداندن (مردگان در گورها برای حساب و کتاب) نیز به همین منوال است. (فاطر/۹)

عزّت به طور کلّی ازآنِ خدا است، و عزّت تنها از او مدد می‌گیرد:

﴿ مَنْ كانَ يُريدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَميعاً ﴾.

هرکس عزّت و قدرت می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد. چرا که) هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است. (فاطر/۱۰)

آفریدن و هستی بخشیدن و زاد و ولد و مرگ و میر، سررشتهٔ همهٔ آنها در همان دست است و از آن رهائی ندارد:

﴿ وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْواجاً. وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لا تَضَعُ إِلاّ بِعِلْمِهِ. وَ ما يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ، وَ لا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّ في كِتابٍ. إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسيرٌ ﴾.

خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید، سپس شما (ذرّیّهٔ آدم) را از نطفه خلق کرد، و آن‌گاه شما را به صورت زوجهای (نر و ماده) درآورد. هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر که خدا می‌داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند). و هیچ شخصی از عمرش کاسته

نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است. (فاطر/۱۱)

در این کفِ دست، کلیدها و زمامهای آسمانها و زمین و حرکات ستارگان و کرات جمع می‌آید:

﴿ يُولِجُ ٱللَّيْلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَ يُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱللَّيْلِ، وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَ ٱلْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ ٱلْمُلْكُ. وَ ٱلَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴾.

خدا شب را داخل در روز، و روز را داخل در شب می‌کند. او خورشید و ماه را مسخّر کرده است (و برای سود انسانها به گردش و چرخش انداخته است). هریک از آن دو تا، مدّت معیّن و سرآمد روشنی به حرکت خود ادامه می‌دهند. آن کسی که (درازی و کوتاهی شبها و روزها و نظام نور و ظلمت و حرکات دقیق ماه و خورشید را سر و سامان داده است) الله است که خداوند شما است، و مالکیّت و حاکمیّت (جهان هستی) ازآن او است. و بجز او کسانی را که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمائید) حتّی مالکیّت و حاکمیّت پوستهٔ نازک خرمائی را ندارند. (فاطر/۱۳)

دست نوآفرین خدا در این جهان به شیوهٔ شناخته شدهٔ خودش به کار می‌پردازد، و جمادات و گیاهان و حیوانات و انسانها را رنگ‌آمیزی می‌کند و رنگارنگ می‌نماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللهَ أَنْزَلَ مِنَ ٱلسَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهَا؛ وَ مِنَ ٱلْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ، وَ مِنَ ٱلنَّاسِ وَ ٱلدَّوَابِّ وَ ٱلْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ ﴾.

(ای عاقل) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب سودمندی را می‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آورد؟ (و مگر نمی‌بینی که) کوهها خطوط و جاده‌هائی است (که بر سطح زمین کشیده شده است. خطوط و جاده‌هائی) که برخیها سفید و برخیها سرخ و بعضیها سیاه پررنگ است. و هریک از آنها به رنگهای مختلفی و در طرحهای متفاوتی (با دست تقدیر پروردگار، بر چهرهٔ زمین ترسیم گشته) است. انسانها و جنبندگان و چهارپایان نیز کاملاً دارای رنگهای مختلفی بوده و متفاوتند. (فاطر/۲۷ و ۲۸)

این دست گامهای انسانها را به جلو برمی‌دارد، و نسلها و نسلها را پدید می‌آورد:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ﴾.

سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیدهٔ خود (یعنی امّت محمّدی) عطا کردیم. (فاطر/۳۲)

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

خدا کسی است که شما را جانشین (گذشتگان) روی زمین کرده است. (فاطر/۳۹)

این دست است که این جهان بزرگ و سترگ را نگاه می‌دارد و از نابودی محفوظ می‌نماید.

﴿ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا، وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد. (فاطر/۴۱)

همین دست است که زمام امور را می‌گیرد و اصلاً هیچ چیزی او را درمانده نمی‌تواند بکند:

﴿ وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي ٱلْأَرْضِ ﴾.

هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. (فاطر/۴۴)

او ﴿ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

بر هر چیزی توانا است. (فاطر/۱)

او ﴿ ٱلْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

توانا و کاربجا است. (فاطر/۲)

﴿ وَ إِلَى اللهِ الْمَصِيرُ ﴾.

بازگشت (همگان، اعم از کافران و مؤمنان) به سوی

خدا است. (فاطر/۱۸)

او ﴿ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴾.

بس آگاه از کارهائی است که می‌کنند. (فاطر/۸)

﴿ وَ لَهُ الْمُلْكُ ﴾.

و مالکیّت و حاکمیّت (جهان هستی) از آن او است. (فاطر/۱۳)

او ﴿ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

بی‌نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است. (فاطر/۱۵)

﴿ وَ إِلَى اللهِ الْمَصِيرُ ﴾.

بازگشت (همگان، اعم از کافران و مؤمنان) به سوی خدا است. (فاطر/۱۸)

او ﴿ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴾.

توانا و چیره (در کار جهان‌آرائی است) و بس آمرزگار (برای بندگان توبه کار و امیدوار به الطاف کردگار) است. (فاطر/۲۸)

او ﴿ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

آمرزگار و سپاسگزار است. (فاطر/۳۰)

قطعاً خداوند از اوضاع بندگان خود: ﴿ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴾.

کاملاً آگاه (و به احوالشان) بینا است. (فاطر/۳۱)

خدا: ﴿ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

دانندهٔ غیب آسمانها و زمین است. (فاطر/۳۸)

خدا: ﴿ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

از چیزهائی که در درون دلها است کاملاً آگاه است. (فاطر/۳۸)

خدا: ﴿ حَلِيماً غَفُوراً ﴾.

شکیبا است (و در مجازات تعجیل روان نمی‌دارد) و آمرزنده است (و توبهٔ بزهکاران را می‌بخشاید). (فاطر/۴۱)

خدا: ﴿ عَلِيماً قَدِيراً ﴾.

بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است. (فاطر/۴۴)

خدا: ﴿ بِعِبَادِهِ بَصِيراً ﴾.

بندگان خود را دیده است (و از گفتار و کردار و پندارشان باخبر بوده است، لذا چنان که باید پاداش و پادافره آنان را می‌دهد). (فاطر/۴۵)

از این آیه‌ها و از این پیروها فضای سوره ترسیم می‌شود، و نشانهٔ چیره بر سوره، و سایه‌ای که این سوره به طور عام بر نفس می‌اندازد، به تصویر درمی‌آید.

با توجّه به سرشت این سوره، مصلحت دیدیم آن را به شش مقطع همخوان و متجانس در معانی برای ساده فهم کردن آن تقسیم کنیم. والّا این سوره یک مرحله است و آهنگها و حلقه‌های آن از آغاز تا به انجام متّصل به یکدیگر است.



﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَىٰ وَ ثُلَاثَ وَ رُبَاعَ، يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ، إِنَّ اللهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آفرینندهٔ آسمانها و زمین است، و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا، و سه‌تا سه‌تا، و چهارتا چهارتائی که دارند، مأموران (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریعی) کرد. او هرچه بخواهد بر آفرینش (فرشتگان و مردمان و سائر موجودات جهان) می‌افزاید. چرا که خدا بر هر چیزی توانا است. (فاطر/۱)

این سوره با دیباچهٔ ستایش خداوند را سزا است می‌آغازد. سوره‌ای است که بنیاد آن رهنمود دلها به سوی خدا، و بیدار گرداندن دلها برای مشاهده کردن نعمتهای خدا، و متوجّه رحمت و فضیلت و لطف و فضل خدا شدن است. این سوره زیبائیهای ساختار خدا را در آفریدگان یزدان پیش چشمها می‌دارد، و ذهن و شعور را از این زیبائیها پر می‌سازد، و کرم و بزرگواری خدا را با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و ذکر و مناجاتِ او زمزمه می‌کند:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ﴾.

ستایش خدا را سزا است.

به دنبال ستایش خدا، صفتی از صفات خدا ذکر می‌شود که دالّ بر آفریدن و از نیستی به هستی آوردن است:

﴿ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

آفرینندهٔ آسمانها و زمین بدون مدل و الگو است.

خدا پدیدآورندهٔ این آفریده‌های عجیب و غریب و شگفت و شگرفی است که برخی از آنها را بالای سر خود، و برخی از آنها را زیر پای خود می‌بینیم هر کجا که باشیم. از این آفریده‌ها جز اندکی آن هم دربارهٔ چیزی که کوچک‌تر و به ما نزدیک‌تر است نمی‌دانیم ... و آن مادرِ ما زمین است . . . آفریده‌هائی که یک قانون آنها را سر و سامان و نظم و نظام می‌بخشد، و آنها را با هماهنگی و همآوائی و سازش و سازگاری محفوظ و مصون می‌دارد، با وجود این که میان آفریده‌ها فاصله‌ها و مسافتهای بسیار دور و درازی است، فاصله‌ها و مسافتهائی که خیال ما انسانها جز با رنج و دشواری فراوان نمی‌تواند آنها را تصوّر کند، و گذشته از بزرگی و سترگی آنها و دوری کره‌ها و مدارهایشان، تناسب شگرف و شگفتی در میان آنها وجود دارد که راز و رمز سر به مهری است. اگر کوچک‌ترین خلل در همچون تناسبی پدیدار گردد همهٔ افلاک و مدارات درهم می‌شکند و پخش و پراکنده می‌گردد.

ما از کنار همچون اشاره‌ای که در قرآن مجید است می‌گذریم و به سوی آفرینش آسمانها و زمین می‌رویم، بدون این که جلو آن جز اندکی بایستیم تا دربارهٔ مدلول و مفهوم هراس‌انگیز و ترسناک آن بیندیشیم و بنگریم. همچنین از کنار صحنه‌های آسمانها و خود زمین می‌گذریم و از همینها نیز جز اندکی را نمی‌بینیم و نمی‌دانیم، و در جلو آنها جز مدّت کمی نمی‌ایستیم. چه احساس ما کندی می‌پذیرد و کودن می‌گردد، و آن صحنه‌ها بر تارهای احساسمان آن آهنگهای بیدارکنندهٔ الهامگری را نمی‌نوازند که بر دلهای پیوند یافته به ذکر خدا، و بیدار در برابر آثار دست نوآفرین و از نیستی به هستی آورندهٔ این جهان می‌نوازند. زیرا انس و الفت ما با شگرفیها و شگفتیهای جهان، ترس و هراس و زیبائی و گیرائی را از ما سلب کرده است، ترس و هراس و زیبائی و گیرائی‌ای که قلب آن را احساس می‌کند وقتی که به همچون زیبائیها و نوآوریهائی برای نخستین بار می‌نگرد.

دل باز و هوشیار و به خدا رسیده، به دانش دقیق و اطّلاع کامل از جایگاه‌های ستارگان در آسمان، حجمها و نسبتهای آنها، نسبتهای فضای پیرامون آنها، راه‌های حرکت آنها در مدارهایشان، و پیوند برخی با برخی در حجمها و اوضاع و احوال و حرکاتشان، نیاز ندارد . . . دل باز و هوشیار و به خدا رسیده، به دانش دقیق و اطّلاع کامل از همهٔ اینها نیاز ندارد تا در برابر این پدیده‌های هراس‌انگیز زیبای شگفت، احساس ترس و هراس کند. بلکه برای همچون دلی این بس است که آهنگهای خود این صحنه‌ها بر تارهایش به نوازش درآید. او را بس است که صحنهٔ ستارگان پراکنده در شب تاریک را ورانداز کند. او را بس است که صحنهٔ ماه تابان در شب مهتابی بر او بدرخشد. او را بس است بامدادانی که منوّر می‌گردد، و تابان و رخشان نوید دم زدن و حرکت کردن می‌دهد، و پویش و جنبش به ارمغان می‌آورد. او را بس است غروبی که تاریکی را به خزیدن می‌اندازد، تاریکی‌ای که پیام خداحافظی دارد و خبر از پایان گرفتن می‌دهد . . . بلکه اصلاً او را بس است این زمین و صحنه‌هائی که در آن است و پایان نمی‌پذیرد، و اگر جهانگردی تمام عمر خود را صرف گردش و نگرش و ورانداری کند، تمام صحنه‌های زمین را نمی‌تواند ببیند و به پایان برساند ... بلکه او را بس است که فقط یک گل را بنگرد تا ببیند که تأمّل و تدبّر دربارهٔ رنگها و نقشها و طرز ساختار و هماهنگی و همآوائی موجود در آن به انتهاء نمی‌رسد و پایان نمی‌پذیرد.

قرآن مجید اشاره‌های الهامگرانه‌ای دارد که انسانها را به تفکّر و تأمّل دربارهٔ این پدیده‌ها می‌خواند، پدیده‌های بزرگ و ریز آن . . . برای دل یکی از آنها بس است تا عظمت هستی‌بخش و نوآفرین آن را بشناسد، و بدو با تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و ذکر و دعا رو بکند.

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ ٱلسَّماوٰاتِ وَالأَرْضِ ﴾.

ستایش خداوندی را سزا است که آفرینندهٔ آسمانها و

زمین است.

﴿ جٰاعِلِ الْمَلاٰئِکَةِ رُسُلاً أُولِیٰ أَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ ﴾.

فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا، و سه‌تا سه‌تا، و چهارتا چهارتائی که دارند، مأموران (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریعی) کرد.

سخن در این سوره پیرامون فرستادگان و وحی و حقّی است که خدا آن را نازل کرده است . . . فرشتگان فرستادگان خدایند و وحی را به سوی کسی می‌آورند که خدا او را از میان بندگانش در زمین برمی‌گزیند. این رسالت بزرگ‌ترین و والاترین چیز است. بدین سبب است که خدا فرشتگان را با صفت رسل یعنی فرستادگان، به دنبال سخن از آفرینش آسمانها و زمین، ذکر می‌کند. فرشتگان رابطه‌ها و واسطه‌های میان زمین و آسمانند. فرشتگان به بزرگ‌ترین و والاترین وظیفه می‌پردازند در میان آفرینندهٔ آسمانها و زمین، و در میان پیغمبران او که به سوی مردمان برانگیخته و روانه می‌شوند.

برای نخستین بار است که در «فی ظلال القرآن» آیاتی از قرآن به میان می‌آید، آیاتی که وصفی از فرشتگان را به میان می‌کشد و از هیئت آنان سخن می‌راند. هرچند که از وصف سرشت و وظیفهٔ آنان پیش از این سخن رفته است. همچون این فرموده‌های خداوند بزرگوار:

﴿ وَ مَنْ عِنْدَهُ لاٰ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ لاٰ یَسْتَحْسِرُونَ، یُسَبِّحُونَ اللَّیْلَ وَ النَّهٰارَ لاٰ یَفْتُرُونَ ﴾.

کسانی که در پیشگاه خدا هستند (مقرّبان درگاه پروردگارند، یعنی فرشتگان) از پرستش او سر باز نمی‌زنند و خویشتن را بالاتر از عبادتش نمی‌دانند و (از بندگی شبانه‌روزی خود هرگز) خسته نمی‌گردند. شب و روز (دائماً به تعظیم و تمجید خدا مشغولند و پیوسته) سرگرم تسبیح و تقدیسند و سستی به خود راه نمی‌دهند. (انبیاء/۱۹ و ۲۰)

﴿ إِنَّ الَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ لاٰ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِهِ وَ یُسَبِّحُونَهُ وَ لَهُ یَسْجُدُونَ ﴾.

بیگمان کسانی که مقرّبان (درگاه) پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگ‌تر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند، و بلکه به تسبیح و تقدیس او مشغولند و در برابر او کرنش و سجده می‌برند. (اعراف/۲۰۶)

در اینجا چیزی را می‌یابیم که به خلقت ایشان مربوط است:

﴿ أُولِیٰ أَجْنِحَةٍ مَثْنیٰ وَ ثُلاٰثَ وَ رُبٰاعَ ﴾.

با بالهای دو تا دو تا، و سه تا سه تا، و چهارتا چهارتائی که دارند.

این وصفی است که فرشتگان را به تصویر نمی‌کشاند. زیرا ما نمی‌دانیم فرشتگان چگونه‌اند، و نمی‌دانیم این بالهایشان چگونه است. ما چیزی جز این نمی‌توانیم که در کنار این وصف بمانیم و از آن پا فراتر نگذاریم، و آنان را به شکل مشخّصی درنیاوریم و پیش چشم نداریم. چه هر شکلی چه بسا به خطا رود و اشتباه شود. وصف معیّنی که شکل و هیئت را از راه مورد اعتمادی مشخّص دارد به ما نرسیده است. وصفی که در قرآن آمده است این فرمودهٔ خداوند بزرگوار دربارهٔ شناخت دوزخ است:

﴿ عَلَیْهٰا مَلاٰئِکَةٌ غِلاٰظٌ شِدٰادٌ، لاٰ یَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ ﴾.

فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر، و زورمند و توانا هستند. از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم/۶)

این فرموده هم شکلی و هیئتی را مشخّص نمی‌سازد. در روایتی این چنین آمده است:

«پیغمبر ﷺ دو بار جبرئیل را به شکل اصلی خود دیده است».

در روایتی هم چنین آمده است:

«جبرئیل شش صد بال دارد».(۱)

این هم شکلی و هیئتی را مشخّص نمی‌سازد. پس در این صورت کار مطلق است و مشخّص و محدود نیست، و اطّلاع از این غیبیّات تنها مربوط به خدا است و بس.

به مناسبت ذکر بالهای دوتا دوتا، و سه‌تا سه‌تا، و چهارتا چهارتا، چون انسان جز شکل دو بال برای پرنده را نمی‌شناسد، گفته می‌شود که خدا:

﴿ یَزِیدُ فِی الْخَلْقِ مٰا یَشٰاءُ ﴾.

هرچه بخواهد بر آفرینش (فرشتگان و مردمان و سائر موجودات جهان) می‌افزاید.

بدین وسیله قرآن آزادی مشیّت و ارادهٔ خدا را مقرّر می‌دارد، و آن را مقیّد به شکلی از اشکال آفرینش نمی‌نماید . . . چیزهائی که ما می‌بینیم و چیزهائی که ما می‌شناسیم، شکلها و سیماهائی از آفریده‌ها هستند که قابل شمارش نیستند و فراتر از ارقام و اعدادند. چیزهائی که ما نمی‌دانیم بسیار بیشتر و فراوان‌تر از چیزهائی است که ما می‌دانیم:

﴿ إِنَّ اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴾.

قطعاً خدا بر هر چیزی توانا است.

این پیرو از پیرو پیش از خود فراخ‌تر و فراگیرتر است. هیچ شکلی در فراسوی این پیرو نهفته نیست مگر این که مدلول و مفهوم چنین پیروی آن را دربر می‌گیرد و مشتمل بر آن می‌گردد، اعم از شکلهای آفریدن و پدید آوردن و دگرگون کردن و تبدیل و تغییر دادن.

❁

﴿ مٰا یَفْتَحِ اللهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا، وَ مٰا یُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ، وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

خداوند (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید، و خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد، و او توانا و کاربجا است. (لذا نه در کاری درمی‌ماند، و نه کاری را بدون فلسفه انجام می‌دهد).

در این آیهٔ دوم سوره، تصویری از تصویرهای قدرت خدا است، تصویری که آیهٔ نخستین بدان خاتمه داده شده است. وقتی که این تصویر در دل انسان استقرار پذیرد، تحوّل کاملی در اندیشه‌ها و رویکردها و معیارها و مقیاسها و ارزشهای او دربارهٔ این جهان به طور کلّی به وجود می‌آید.

این آیه دل را از هرگونه نیرو گونه‌ای که در آسمانها و زمین است به دور می‌برد و آن را به نیروی خدا می‌رساند. دل را از گمان بردن هرگونه رحمتی که در آسمانها و زمین گمان می‌برد مأیوس می‌سازد و آن را به رحمت خدا می‌رساند. جلو دیدگانش هرگونه دری را در آسمانها و زمین که سراغ دارد می‌بندد و درِ خدا را در جلو دیدگانش باز می‌کند. هر راهی را که در آسمانها و زمین پیش پای خود می‌بیند می‌بندد و نابود می‌کند و تنها راه خدا را برای آن باز می‌گرداند.

رحمت خدا جلوه‌گر می‌آید در نمادها و جلوه‌گاه‌هائی که قابل شمارش نیست. انسان حتّی از برشمردن و نگاشتن رحمتی که خدا بدو روا داشته است و در هستی او سرشته است، و بزرگواریهائی که در حقّ او کرده است و بدانها مکرّم و معزّزش فرموده است، و چیزهائی که بهرهٔ انسان در پیرامونش و در بالای سرش و از زیر پایش نموده است، و نعمتهائی که بدو بخشیده است، چه نعمتهائی که بدانها آشنا است و چه نعمتهائی که بدانها آشنا نیست و این بخش از نعمتها بسیارند، عاجز و ناتوان می‌گردد.

رحمت خدا در چیزهائی که قدغن هستند جلوه‌گر می‌آید، بدان‌گونه که در چیزهائی که آزاد هستند پدیدار می‌گردد. کسی که خدا درگاه رحمت خود را برای او بازمی‌گرداند رحمت خدا را در هر چیزی، و در هر وضع و حالی، و در هر جائی و مکانی، خواهد یافت . . . رحمت خدا را می‌یابد در نفس خود، در احساسات

۱- روایت از ابن مسعود است و متّفق علیه است.

خود، در ذهن و شعور خود، در چیزهای پیرامون خود، و هرجا و هرگونه که هست و باشد. رحمت خدا را در همۀ اینها می‌یابد، حتّی اگر همۀ چیزهائی را از دست بدهد که مردمان از دست دادن آنها را محرومیّت می‌نامند ... اگر خدا رحمت خود را در همه چیز از کسی بازگیرد، چنین کسی در هر وضع و حالی، و در هر جائی و مکانی، رحمت خدا را از دست می‌دهد و محروم بشمار می‌آید، هرچند همۀ چیزهائی را داشته باشد که مردمان آنها را نشانۀ دارا بودن و به رحمت خدا رسیدن و خشنودی او را فراچنگ آوردن بدانند و بینگارند!

هر نعمتی که خدا رحمت خود را با بودن آن باز بگیرد، قطعاً بلا می‌گردد، و نعمت به نقمت تبدیل می‌شود. هر محنتی که رحمت خدا آن را دربر بگیرد، قطعاً به نعمت تبدیل می‌گردد، و خود همچون محنتی نعمت است . . . انسان اگر روی خار بخوابد و رحمت خدا او را دربر بگیرد، همچون خاری، رختخواب نرم و راحتی می‌گردد. و اگر انسان روی حریر بخواهد و رحمت خدا از او بازگرفته شده باشد، او بر خار مغیلان می‌خوابد. اگر انسان به سخت‌ترین کارها در پرتو رحمت خدا بپردازد، ناگهان این کار دشوار را ساده و آسان می‌یابد و بدون رنج و زحمت انجام می‌دهد. و اگر انسان به آسان‌ترین کارها بپردازد و به همراه آن رحمت خدا نباشد، ناگهان آن کار سخت و دشوار می‌گردد. اگر انسان به ترسها و هراسها و خطرها و مهلکه‌ها با رحمت خدا وارد گردد، ترسها و هراسها و خطرها و مهلکه‌ها ناگهان به امن و امان و امنیّت و سلامت تبدیل می‌شوند. اگر انسان بدون رحمت خدا پای به راه‌ها و شاهراه‌ها نهد، ناگهان راه‌ها و شاهراه‌ها به مهلکه‌ها و نابودگاه‌ها تبدیل می‌شوند!

با وجود رحمت خدا هیچ‌گونه گرفتاری و دشواری‌ای در میان نخواهد بود. بلکه گرفتاری و دشواری با عدم وجود رحمت خدا در میان خواهد بود. اگر رحمت خدا نصیب انسان نباشد، هرچند همه چیز دیگر را داشته باشد، در تنگنا و در بلا است. انسان اگر در ته و ژرفای چاه زندانی باشد، به شرط این که رحمت یزدان جهان و لطف ایزد منّان با او باشد، غل و زنجیر و تنگنا و بلائی در میان نیست! اصلاً با وجود لطف و مرحمت خدا انسان اگر به دوزخ عذاب گرفتار آمده باشد، یا به درّه‌های هلاک درافتاده باشد چه باک؟! اگر لطف و مرحمت یزدان از انسان به دور باشد، هرچند انسان در میان نعمتهای جهان بلولد و غلت بخورد و از همۀ اسباب و وسائل رفاه برخوردار باشد، کی همچون چیزی فراخی و آسایش بشمار است؟! اگر در درون نفس انسان رحمت یزدان باشد، چشمه‌های خوشبختی و خشنودی و آسایش و آرامش برمی‌جوشد و قُلقُل می‌زند! اگر از درون نفس انسان رحمت یزدان بازگرفته شده باشد، کژدمهای پریشانی و نابسامانی و خستگی و درد و رنج به سویش می‌خزند و پیوسته او را نیش می‌زنند!

اگر تنها این در که در رحمت است باز بماند، تو را بس. آن وقت چه باک اگر همۀ درهای دیگر، و همۀ پنجره‌ها، و همۀ راه‌ها بسته شود؟! هیچ مهمّ نیست، چون در رحمت باز است، آسایش و آرامش و خوشی و رفاه است . . . اگر تنها این در که در رحمت است بسته شود، هرچند که همۀ درهای دیگر و همۀ پنجره‌ها و همۀ راه‌ها باز باشد، سودی به حال تو ندارد. چه این امر، غم و اندوه و سختی و دشواری و درد و رنج و به تنگنا و بلا در افتادن است!

این در رحمت که درِ فیض و برکت است باز بماند، بگذار آن وقت رزق و روزی اندک شود، آرامش و آسایش کم گردد، زندگی به تنگنا بیفتد، زندگانی سخت و ناگوار بشود، و رختخواب از خار باشد، تو را چه باک؟ چون با بودن رحمت، همۀ اینها رفاه و آسایش و آرامش و خوشبختی است! اگر این فیض و برکت از تو باز گرفته شود، آن‌گاه رزق و روزی فراخ، و جاه و جلال فراوان، و بالأخره همۀ نعمتهای دنیا به تو روی آورد، برای تو چه فائده‌ای دارد؟ آخر اینها بدون وجود رحمت، درد و رنج و بدبختی و بلا و مصیبت بشمارند،

پس تو را به چه کارند؟!
اموال و اولاد، صحّت و تندرستی، قدرت و قوّت، جاه و جلال، سلطه و فرمانروائی، و . . . سرچشمهٔ پریشانی و سرگشتگی و رنج و زحمت و خستگی و درماندگی می‌گردند، وقتی که رحمت خدا با آنها همراه نباشد. وقتی که خدا درهای رحمت خود را بگشاید، در آن آرامش و آسایش و خوشی و خوشبختی است.
اگر خداوند رزق و روزی را همراه با رحمت خود فراخ و فراوان گرداند، آن رزق و روزی کالای پاک و وسیلهٔ رفاه می‌گردد. در این صورت همچون چیزی مایهٔ زندگی پرناز و نعمت دنیا می‌شود، و توشه‌ای برای آخرت خواهد گشت. امّا اگر خداوند رزق و روزی را فراخ و فراوان بگرداند، ولی رحمت خود را باز گیرد، آن رزق و روزی مایهٔ پریشانی و اضطراب و ترس و هراس می‌گردد، و وسیلهٔ حسادت و کینه‌توزی دیگران می‌شود، و چه‌بسا انسان به سبب بخل یا بیماری محروم از استفادهٔ از آن شود، و یا با افراط و اسراف، و یا با بی‌ادبی و بی‌شرمی، آن رزق و روزی تلف گردد و از میان رود.
اگر خداوند اولاد را همراه با رحمت خود به کسی ببخشد، همچون فرزندانی زینت و آرایهٔ زندگی، و سرچشمهٔ شادی و خوشی و بهره‌مندی از زندگی می‌گردند، و مایهٔ اجر و پاداش مضاعف در آخرت می‌شوند، با نوادگان و نبیرگانی که به دنیا می‌آورند و به ذکر خدا می‌پردازند. اگر خداوند اولادی به کسی بدهد و رحمت خود را بازگیرد، چنین فرزندانی باعث بلا و رنج و درد و خستگی و درماندگی و بدبختی می‌گردند، و وجودشان مایهٔ شب زنده‌داری شبانه و رنج روزانه می‌شود.
اگر خداوند صحّت و سلامت را همراه با رحمت خود به کسی ببخشد، چنین صحّت و سلامتی نعمت بشمار می‌آید و زندگی خوبی را بهرهٔ انسان می‌سازد، و به زندگی لذّت و خوشی می‌بخشد. امّا اگر خداوند رحمت خود را بازدارد، صحّت و سلامت و قدرت و قوّت انسان بلائی می‌گردد که خدا آن را بر تندرست نیرومند مسلّط می‌نماید، و او صحّت و سلامت و قدرت و قوّت خود را در راه چیزی به کار می‌برد و صرف می‌کند که تن را درهم می‌شکند، و جان را تباه می‌گرداند، و بدی و بدبختی را برای روز حساب و کتاب آخرت اندوخته می‌دارد.
اگر خداوند سلطه و قدرت و جاه و مقام را همراه با رحمت خود به انسان عطا فرماید، چنین سلطه و قدرت و جاه و مقامی وسیلهٔ اصلاح، و سرچشمهٔ امن و امان، و مایهٔ اندوختن کار نیکو و پسندیده و آثار خوب و نیک می‌شود. امّا اگر خدا رحمت خود را از انسان بازگیرد، سلطه و قدرت و جاه و مقام او سرچشمهٔ پریشانی و مایهٔ نگرانی بر از دست رفتن آنها می‌شود، و باعث سرکشی و ستمگری می‌گردد، و دشمنی و کینه‌توزی و حسادت دیگران را برمی‌انگیزد، بدان‌گونه که برای صاحب چنین سلطه و قدرت و جاه و مقامی آرام و قراری نمی‌ماند، و از جاه و مقام و سلطه و قدرت خود لذّت نمی‌برد و خوشی نمی‌بیند، و در سایهٔ آنها برای آخرت اندوختهٔ فراوانی از آتش را اندوخته می‌دارد!
دانش فراوان، و عمر طولانی، و جاه و مقام خوب، همهٔ اینها از حالی به حالی تغییر و تبدیل پیدا می‌کنند، چه دست نگاه‌داری و تنگچشمی کنی، و چه باددستی و ریخت و پاش نمائی . . . اندکی از شناخت و آگاهی، نتیجه می‌دهد و سودمند می‌افتد، و کمی از عمر، خدا بدان برکت می‌دهد، و مقدار ناچیزی از کالا، خدا آن را مایهٔ خوشبختی می‌سازد.
گروه‌ها بسان تک تک انسانها، و ملّتها بسان یکایک آدمها هستند، در هر کاری و در هر حالی و در هر وضعی . . . مشکل نیست بر این مثال قیاس کرد و هر چیزی را چنین سنجید.
اگر رحمت خدا را احساس کنی رحمت خدا بشمار است. چه رحمت خدا تو را دربر می‌گیرد و بر تو ریزان و جوشان می‌شود، ولی اگر رحمت خدا را احساس

یکنی و بدان پی ببری، این رحمت است. به رحمت خدا امیدوار باشی و بدان چشم بدوزی، این رحمت است. به رحمت خدا ایمان و اطمینان داشته باشی و در هر کاری چشم به راه آن باشی، این رحمت است. عذاب وقتی عذاب است که از رحمت خدا در پس پرده باشی یا از رحمت خدا مأیوس و نا امید شوی و یا دربارهٔ رحمت خدا شکّ و تردید نشان دهی. این عذابی است که خدا آن را بر هیچ مؤمنی هرگز فرو نمی‌ریزد و فرو نمی‌باراند.

﴿ إِنَّهُ لاٰ يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلاَّ الْقَوْمُ الْكاٰفِرُونَ ﴾.

قطعاً از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‌گردند.

(یوسف/۸۷)

رحمت خدا در هیچ مکانی و در هیچ زمانی به هیچ وجه بر جوینده دشوار و ناممکن نمی‌گردد. ابراهیم علیه‌السلام رحمت خدا را در آتش به دست آورد. یوسف علیه‌السلام رحمت خدا را در ژرفای چاه به دست آورد، همان‌گونه که آن را در زندان به دست آورد. یونس علیه‌السلام رحمت خدا را در شکم ماهی در میان سه تاریکی[1] به دست آورد. موسی علیه‌السلام رحمت خدا را در دریا به دست آورد، در آن حالی که کودکی بود بدون هرگونه قدرت و قوّت و حفاظت و مراقبتی! همچنین رحمت خدا را در کاخ فرعون یافت، در حال و احوالی که فرعون دشمن او و در کمین او بود و به دنبال وی می‌گردید. اصحاب الکهف رحمت خدا را در غار یافتند، رحمتی که آن را در کاخها و خانه‌ها از دست داده بودند. برخی به بعضی گفتند:

﴿ فَأْوُوا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ ﴾.

پس به غار پناهنده شوید (و آئین خویشتن را نجات دهید) تا پروردگارتان رحمتش را بر شما بگستراند.

(کهف/۱۶)

پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یار او، رحمت خدا را در غار یافتند، در آن حال و احوالی که قوم قریش ایشان را دنبال می‌کردند و سراغ آنان را در اینجا و آنجا می‌گرفتند و ردّ پاهایشان را می‌جستند و تعقیب می‌نمودند . . . بلی هرکس که به رحمت خدا پناه ببرد، در آن حال و احوالی که از همه چیز جز رحمت خدا مأیوس می‌گردد، و از هر چیزی که بدان گمان قدرت و قوّت می‌رود قطع امید می‌کند، و راه درگاه خدای یگانه را می‌پوید و دیگر درگاه‌ها را نمی‌جوید، رحمت خدا را به دست می‌آورد.

گذشته از این، هر وقت خدا درهای رحمتش را باز کند، هیچ چیزی و هیچ کسی نمی‌تواند آن درهای رحمت را ببندد. هر وقت هم خدا درهای رحمتش را ببندد، هیچ چیزی و هیچ کسی نمی‌تواند آن درهای رحمت را باز کند. پس چه جای ترس و هراس از چیزی و از کسی است؟ و چه جای امید به چیزی و به کسی است؟ از فوت وسیله و از دست رفتن ابزار، هول و خوفی نباید داشت. به وسیله و ابزار امیدی نباید بست. بلکه هرچه هست اراده و مشیّت خدا است و باید چشم به راه آن بود و بس. و دید تا چون کند و چون شود. خداوند درِ خزائن هر رحمتی را بگشاید کسی نمی‌تواند آن را ببندد و از آن جلوگیری نماید. و خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد. کار و بار مستقیماً به خدا واگذار می‌گردد و بس.

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

و او توانا و کاربجا است.

کارها را ردیف می‌کند و مقرّر و مقدّر می‌فرماید، بدون این که در مقابل انجام پذیرفتن یا انجام نپذیرفتن و رخ دادن و رخ ندادن، پیگردی داشته باشد و کسی بتواند در این باره بازخواست و پرس و جوئی بکند. او کارها را به انجام می‌رساند و به وقوع کارها فرمان می‌راند، و یا کارها را بازمی‌دارد و از وقوع کارها جلوگیری می‌فرماید، از روی حکمت و فلسفه‌ای که نهان در فراسوی انجام و وقوع یا عدم انجام و وقوع کارها است.

۱- تاریکیهای سه‌گانهٔ شب و دریا و شکم نهنگ. (مترجم)

﴿ مٰا يَفْتَحِ اللهُ لِلنّٰاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلاٰ مُمْسِکَ لَهٰا ﴾.

خداوند (درِ خزائن) هر رحمتی را برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند (آن را ببندد و) از آن جلوگیری نماید.

میان مردمان و رحمت یزدان جز این فاصله نیست که مستقیماً و بدون واسطه و بدون وسیله آن را از خدا بخواهند و با طاعت و عبادت و رجا و امید و یقین و اطمینان و تسلیم فرمان، رو به خدا کنند.

﴿ وَ مٰا يُمْسِکْ فَلاٰ مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ ﴾.

و خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد.

هیچ امیدی به کسی از آفریدگانش نیست. هیچ ترسی از کسی از آفریدگانش نیست. چه هیچ کسی روانه کنندهٔ رحمت خدا نیست، رحمتی که خدا آن را بازگرفته باشد.

چه اطمینان و یقینی است؟ چه قرار و آرامی است؟ این آیه به درونها چه وضوح و روشنیِ اندیشه‌ها و جهان‌بینیها و احساسها و ارزشها و سنجشها و معیارها و مقیاسهائی می‌بخشد؟!

تنها یک آیه است، ولی برای زندگی تصویر تازه‌ای می‌کشد، و در ذهن و شعور ارزشها و سنجشهای ثابت و استواری پدید می‌آورد، و معیارها و مقیاسهائی می‌نهد و می‌گذارد که شاهین آنها نمی‌جنبد و این سو و آن سو نمی‌رود و از هیچ‌گونه انگیزه‌ها و تأثیرگذارهائی متأثّر نمی‌شود. چه آنهائی که بوده‌اند و رفته‌اند و چه آنهائی که هستند و به میان آمده‌اند؛ چه آنهائی که بزرگ یا کوچک بوده و می‌باشند؛ و چه آنهائی که والا یا حقیر بشمار آمده و هستند؛ آن انگیزه‌ها و تأثیرگذارهائی که سرچشمهٔ آنها انسانها یا رخدادها و یا اشیاء است.

تصویر یگانه‌ای است، اگر در دل انسانی جایگزین شود، راست‌قامت و استوار و پابرجا و پایدار می‌ماند بسان کوهی، در برابر هرگونه رخدادها و اشیاء و اشخاص و نیروها و ارزشها و اعتبارهائی که هست، حتّی اگر انسانها و جنّها بر ضدّ او همدیگر را پشتیبانی کنند و بر او بشورند. انسانها و جنّها نمی‌توانند درِ رحمتی را که خدا بسته است باز کنند، و آنان نمی‌توانند درِ رحمتی را ببندند که خدا باز می‌کند.

﴿ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَکِيمُ ﴾.

و او توانا و کاربجا است.

قرآن مجید با آیه‌هائی بسان این آیه، و با تصویرهائی بسان این تصویر، آن گروه شگفت و شگرف انسانها را در صدر اسلام پدید آورد، گروهی که با عنایت یزدان و در پرتو این قرآن شکل گرفتند و ساخته شدند تا ابزاری از ابزارهای قدرت باشند، و در زمین پدید آورند آنچه خدا می‌خواسته است که از عقیده و جهان‌بینی، معیارها و مقیاسها، ارزشها و میزانها، قواعد و مقرّرات، و اوضاع و احوال، پدید آورند، و در زمین مستقرّ و برقرار گردانند نمونه‌هائی از زندگی واقعیّتی را که خدا خواسته است مستقرّ و برقرار گردد، نمونه‌هائی که امروزه برای ما به شکل افسانه‌ها و خوابها جلوه‌گر می‌آیند! گروهی که در صدر اسلام با عنایت یزدان و در پرتو این قرآن ساخته و پرداخته شدند، گروهی بودند که می‌توان آنان را قضا و قدر خدا نامید، قضا و قدری که خدا آن را در زمین بر هرکس که بخواهد مسلّط می‌گرداند، و محو می‌کند یا برجای می‌دارد در واقعیّت زندگانی انسانها آنچه را که خدا می‌خواهد محو بشود یا برجای بماند. امّا آن دسته و گروه گرانمایه تنها با واژه‌های این قرآن ور نمی‌رفتند و فقط به واژه‌ها بسنده نمی‌کردند، و تنها به معانی زیبائی اکتفاء نمی‌نمودند که از قرآن به تصوّر در می‌آوردند . . . بلی تنها واژه‌ها و معنیها ایشان را به خود مشغول نمی‌داشت و بس . . . بلکه آنان با حقیقتی می‌زیستند که آیات قرآن آن را به تصویر می‌کشید، و در واقعیّت زندگی خود با آن حقیقت می‌زیستند و برای آن حقیقت می‌زیستند.

هنوز که هنوز است این قرآن در دسترس مردمان است.

این قرآن توانائی آن را دارد که در پرتو آیات خود افراد و اشخاص و دسته‌ها و گروه‌هائی پدید آورد که در زمین محو کنند یا برجای بردارند ـ با اجازهٔ خدا ـ آنچه را که خدا می‌خواهد . . . این کار هم وقتی ممکن است که این تصویرها در دلها جایگزین شود، و واقعاً دلها را فراگیرد و دلها را شیفته و شیدای خود گرداند، و دلها آن تصویرها را جدّی بگیرند، و آنها را حقّ و حقیقت پندارند و پیش چشمان خود مجسّم دارند، به گونه‌ای که انگار حقّ و حقیقت را احساس می‌کنند و آن را با دستها لمس می‌نمایند و می‌پسایند و با چشمها می‌بینند و مشاهده می‌نمایند.



تنها چیزی که مانده است این است که با حمد و ثنای روی به درگاه خدا آورم و رحمت ویژهٔ او را در حقّ خود سپاس بگویم، رحمت ویژه‌ای که آن را در پرتو این آیه شناخته‌ام و بدان آشنا گردیده‌ام.

در زمانی این آیه با من رویاروی گردید و بر من در آن پرتوافشانی کرد که من دچار سختی و دشواری و رنج و زحمت بودم. در لحظه‌ای با من رویاروی شد که لحظهٔ پژمردگی جان، بدبختی درون، تنگی دل از گرفتار آمدن به تنگنائی، و گیر کردن به مشقّت و بلائی بود . . . با من در چنین لحظه‌ای رویاروی شد. خدا برای من میسّر فرمود که در پرتو این آیه از حقیقت رحمت او مطّلع شوم، و حقیقت آن به جانم بریزد. انگار شرابی است که آن را می‌نوشم و جرعه جرعه سر می‌کشم، و جریان آن و خزیدن آن را در پیکرهٔ هستی خود احساس می‌کنم. حقیقتی است که آن را می‌چشم و می‌مزم، نه معنی‌ای است که آن را درک و فهم می‌کنم. خودِ رحمت است که خویشتن را به من می‌شناساند و یک تفسیر واقعی از حقیقت آیه‌ای را برای من بیان می‌دارد که بدین‌گونه غنچهٔ آن باز می‌شود و مشام روح را معطّر می‌کند. این آیه را پیش از این بارها و بارها خوانده‌ام. پیش از این بسیار و بسیار آن را مرور و مطالعه نموده‌ام. ولیکن این آیه همین لحظه شراب خود را به جانم می‌ریزد و حقیقت معنی خود را پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد، و حقیقت خالص خود را نازل می‌گرداند و بر زمین بایر وجودم می‌باراند، و فریاد برآورد: هان این منم!.. نمونه‌ای از رحمت خدایم، رحمتی که در آن را می‌گشاید! بنگر که چگونه می‌شود!

چیزی از چیزهای پیرامون من تغییر نکرده بود، ولیکن همه چیز در ذهن و شعور من دگرگون شده بود! این نعمت بزرگی است که دل برای شناخت و دریافت حقیقت سترگی از حقائق این هستی باز بشود، حقیقتی بسان این حقیقت سترگی که این آیه آن را دربر می‌گیرد. این نعمتی است که انسان آن را می‌چشد و با آن می‌زید. ولیکن انسان کم‌تر می‌تواند این نعمت را به تصویر کشد، یا آن را برای دیگران از راه نوشتن نقل کند. من با این نعمت زیسته‌ام و آن را برای دیگران از راه نوشتن نقل کرده‌ام. من با این نعمت زیسته‌ام و آن را چشیده‌ام و با آن آشنا شده‌ام. این زیستن و چشیدن و آشنا شدن همه در سخت‌ترین و دشوارترین لحظه‌های گرفتار آمدن و به تنگنا افتادن و سختی کشیدن بوده است که در زندگانیم بر من گذشته است و گریبانگیرم گردیده است. هان! این من هستم که گشایش و آسایش و خوشی و شادابی و آزادی و رهائی از هر قید و بندی و از هر غم و اندوهی و از هر تنگی و گرفتاری‌ای را می‌یابم و به خود می‌بینم. و من در جای خود بوده و برجای خود هستم!این رحمت خدا است که یزدان در آیه‌ای از آیات خود درِ آن را باز می‌کند و فیض آن را ریزان می‌گرداند. آیه‌ای از قرآن پنجره‌ای از نور را باز می‌گرداند، و چشمه‌ای از رحمت را برمی‌جوشاند، و راه آماده‌ای را پیش پا می‌گذارد که در نگاه و لحظهٔ چشمی و در تپش و جنبش دلی، به رضا و یقین و اطمینان و آرامش و آسایش منتهی می‌گردد. خداوندا! تو را سپاس می‌گویم، ای خداوند که این

قرآن را برای هدایت و رحمت مؤمنان نازل فرموده‌ای.



پس از نگارش این درخشش و تابش، به روند سوره برمی‌گردیم . . . می‌بینیم روند سوره در آیهٔ سوم، اشاره و پیام دو آیهٔ اوّل و دوم را تأکید می‌کند، و به یاد مردم می‌آورد نعمتی را که خدا بدیشان داده است. بدانان می‌گوید تنها خدا آفریننده و تنها خدا روزی‌رسان است. خدائی جز او نیست. اظهار شگفت می‌کند چرا باید از این حقّ و حقیقت روشن روی بگردانند.

﴿ یا أَیُّهَا ٱلنَّاسُ ٱذْکُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَیْکُمْ. هَلْ مِنْ خالِقٍ غَیْرُ اللهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ ٱلسَّماءِ وَ الأَرْضِ؟ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ. فَأَنّىٰ تُؤْفَکُونَ ﴾.

ای مردم! نعمتی را که خدا به شما عطاء فرموده است (با به جای آوردن شکر و ادای حقّ آن) یادآوری کنید (و سفله و ناسپاس نباشید، و از کنار این همه مواهب و برکات و امکانات حیات، سهل و ساده نگذرید. بلکه از خود بپرسید) آیا جز الله، آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟ (نه اصلاً). جز او خدائی وجود ندارد. پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید (و از راه راست به راه کج می‌گرائید، و به جای یزدان برای بتان کرنش می‌برید و سجده می‌کنید؟).

نعمت خدا بر مردمان، به چیزی جز یاد آن نیازی ندارد. همین که نعمت خدا یاد شود آشکار و روشن جلوه‌گر می‌آید، و مردمان آن را می‌بینند و احساس می‌نمایند و می‌پسایند و لمس می‌کنند. ولیکن مردمان غافل می‌شوند و فراموش می‌کنند و نعمت خدا را یاد نمی‌کنند.

پیرامون مردمان آسمان و زمین است که نعمتهای خدا را برایشان جوشان و ریزان می‌کنند، و روزی را برایشان فراوان می‌گردانند. در هر لحظه‌ای و در هر گامی فیض و برکتی از خوبیها و نعمتهای خدا است که از سوی آسمان و زمین نصیب مردمان می‌شود. این خوبیها و نعمتها را آفریدگار بر آفریدگانش جوشان و ریزان می‌سازد. آیا آفریدگاری جز او یافته می‌شود که نصیبشان گرداند چیزهائی را که در دسترس دارند و از آنها بهره می‌برند و از این فیض و برکت فراگیر برمی‌جوشند؟ آنان نمی‌توانند چنین ادّعائی را بکنند و بگویند. ایشان در آن زمان چنین چیزی را نگفته‌اند که در غلیظ‌ترین شرک می‌لولیدند و در گمراه‌ترین شرک بسر می‌بردند. وقتی که آفریدگار روزی‌رسانی جز خدا وجود نداشته باشد، پس چرا باید نعمتهای خدا را یاد نکنند و شکر آنها را بجای نیاورند؟ چرا باید از حمد و ثنای خدا روی بگردانند و با سپاس و دعا به درگاه خداوند یگانه نگرایند؟ روشن است که:

﴿ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ ﴾.

جز او خدائی وجود ندارد.

پس چرا باید آنان از ایمان بدین حقّ و حقیقتی که جای جدال و ستیزی در آن نیست، روی بگردانند؟

﴿ فَأَنّىٰ تُؤْفَکُونَ ﴾.

پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید (و از راه راست به راه کج می‌گرائید، و به جای یزدان برای بتان کرنش می‌برید و سجده می‌کنید؟).

جای شگفت است که کسی از حمد و ثنا و شکر و سپاس خدا روی بگرداند و منحرف بشود که جز اقرار و اعتراف بدین حقّ و حقیقت روشن راه گریزی نداشته باشد!



این سه آهنگ نیرومند و ژرف، بند نخستین سوره هستند. در هریک از این سه آهنگ تصویری است که انسان را به آفریدهٔ تازه‌ای تبدیل می‌کند اگر آن تصویر با حقیقت ژرفی که دارد در دل و درونش جایگزین بشود. این سه تصویر رویهمرفته همدیگر را کامل می‌کنند و در رویکردها و جهتهای گوناگونی هماهنگ و همآوا می‌گردند.

وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِّن قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ الْغَرُورُ ﴿٥﴾ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴿٦﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴿٧﴾ أَفَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ ﴿٨﴾

بند اوّل سوره با آهنگهای سه گانهٔ ژرف خود به پایان آمد، و حقائق بزرگ و اصیلی را بیان داشت: حقیقت یگانگی آفریدگار نوآفرین، و حقیقت اختصاص رحمت به خدا، و حقیقت انحصار روزی‌رسانی خدا.

در بند دوم، روند قرآنی نخست رو به پیغمبر خدا ﷺ می‌کند و او را در برابر تکذیبش از سوی دیگران دلداری می‌دهد و از وی غمزدائی می‌کند، و همهٔ کارها را به خدا ارجاع می‌نماید و حواله می‌دارد. روند قرآنی از آن پس رو به مردمان می‌کند و آنان را فریاد می‌زند که: قطعاً وعدهٔ یزدان حقّ است. خداوند آنان را از این می‌ترساند و برحذر می‌دارد که اهریمن ایشان را به بازیچه گیرد و از همچون حقائق بزرگی غافلشان کند و گولشان بزند، و آنان را به آتش دوزخ ببرد، اهریمنی که دشمن اصلی ایشان است. آنگاه از پاداش مؤمنان و از کیفر گول خوردگان دشمن اصلی، برایشان پرده برمی‌دارد. سرانجام به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و بدو توصیه می‌نماید که بر آنان غم نخورد و متأسّف نشود، و به سبب حسرت خوردن و آه کشیدن بر ایشان، جانش قالب تهی نکند و هلاک نگردد. چه هدایت و ضلالت در دست خدا است. خدا کاملاً مطّلع و آگاه از کارهائی است که می‌کنند.

❁

روند قرآنی پیغمبر ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ، وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴾.

اگر تو را تکذیب کنند، (غم مخور، چیز تازه‌ای نیست، و) پیغمبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفته‌اند. (خدا حاضر و ناظر است و سرانجام) همهٔ کارها به سوی خدا برگردانده می‌شود (و از آنها پرس و جو می‌گردد و بدانها پاداش و پادافره داده می‌شود).

اینها حقائق بزرگ و روشن و نمایان هستند. پس اگر تو را تکذیب کنند، این تکذیب گناهی بر تو ندارد. تو در میان پیغمبران بافتهٔ جداتافته نیستی:

﴿ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ ﴾.

پیغمبران پیش از تو نیز مورد تکذیب قرار گرفته‌اند.

کار و بار ازآن خدا است، و همهٔ کارها به خدا واگذار و حواله می‌گردد. تبلیغ و تکذیب، مسائل و اسبابی بیش نیستند. عواقب و نتائج کارها به خداوند یگانه واگذار است. او کارها را آن‌گونه که بخواهد می‌چرخاند و به فرجام می‌رساند.

روند قرآنی مردمان را فریاد می‌دارد و می‌گوید:

﴿ يا أَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ. فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ ٱلدُّنْيا، وَ لاَ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ. إِنَّ ٱلشَّيْطانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوّاً. إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ ٱلسَّعِيرِ ﴾.

ای مردمان! وعدهٔ خدا حقّ است، پس زندگی دنیوی شما را گول نزند و اهریمن شما را نفریبد. بیگمان اهریمن دشمن شما است، پس شما هم او را دشمن بدانید، (و از مکر و کید او یک لحظه غافل نمانید و از وسوسه‌های او پیروی نکنید). او پیروان خود را فرا می‌خواند تا از ساکنان آتش سوزان جهنّم شوند.

وعدهٔ خدا حقّ است . . . وعدهٔ خدا قطعاً روی می‌دهد، و گمانی در این کار نیست. قطعاً وعدهٔ خدا به وقوع می‌پیوندد و تخلّف نمی‌کند. وعدهٔ خدا حقّ است و حقّ باید که روی بدهد. حقّ هدر نمی‌رود و باطل نمی‌شود و پراکنده نمی‌گردد و انحراف نمی‌پذیرد. امّا زندگی

دنیوی گول می‌زند و می‌فریبد.

﴿ فَلاَ تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ﴾.

پس زندگی دنیوی شما را گول نزند.

اهریمن هم گول می‌زند و می‌فریبد، پس او را بر خویشتن چیره نکنید.

﴿ وَ لاَ يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ ﴾.

و اهریمن شما را نفریبد.

اهریمن که دشمنانگی خود را با شما اعلان داشته است و بر دشمنی با شما پافشاری ورزیده است.

﴿ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوّاً ﴾.

پس شما هم او را دشمن بدانید (و از مکر و کید او یک لحظه غافل نمانید، و از وسوسه‌های او پیروی نکنید).

بر اهریمن تکیه ندهید، و او را دلسوز خود ندانید و به دوستی نگیرید، و از گامهایش پیروی نکنید و پا به پای او نروید. چه دشمن پا به پای گامهای دشمن خود نمی‌رود اگر عاقل باشد. اهریمن شما را به سوی خیر و صلاح دعوت نمی‌کند و فرا نمی‌خواند، و شما را به نجات نمی‌رساند:

﴿ إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ﴾.

او پیروان خود را فرا می‌خواند تا از ساکنان آتش سوزان جهنّم شوند.

آیا آدم عاقلی پیدا می‌شود که دعوت کسی را بپذیرد که او را به سوی آتش سوزان دعوت می‌کند؟!

این یک پسودهٔ درونی درستی است. چه زمانی که انسان پیکار جاویدانی پیش چشم می‌دارد که میان او و میان دشمنش شیطان است، با تمام توان و با بیداری کامل و با سرشت دفاع از خویشتن و محافظت از خود، آمادهٔ یورش و تاخت می‌شود، و خویشتن را آماده می‌سازد که گمراهی و فریبکاری اهریمن را دفع و بی‌اثر کند. می‌کوشد هوشیار و بیدار بماند و نگذارد وسوسه‌های اهریمن به درونش راه یابد. از هر وسوسه‌ای که بر دلش بگذرد به هراس می‌افتد، و می‌کوشد تند و سریع آن را با ترازوی خدا برکشد و بسنجد، ترازوئی که خدا آن را برای انسان پدید آورده است و برنهاده است تا کارها را بدان برکشد و بسنجد و درست از نادرست برای او روشن و مشخّص شود، چون این وسوسه چیزی که بر دلش گذاشته است چه بسا نیرنگ نهان دشمن دیرینه‌اش شیطان باشد.

این یک حالت درونی است که قرآن آن را در دل پدید آورد، حالت آماده‌باش و بیدارباش برای دفع وسوسهٔ اهریمن که نکند به نیرنگ بنشیند و به گمراهی بپردازد، هم بدان‌گونه که انسان خود را آمادهٔ پیکار با نقل و انتقال و هرگونه حرکت نهان دشمن خود می‌کند! این یک حالت آمادگی ذهنی بر ضدّ شرّ و بدی و انگیزه‌های آن، و بر ضدّ وسوسه‌های نهان آن در درون انسان، و بر ضدّ اسباب ظاهری و نمایان شرّ و بدی است. یک حالت آمادگی همیشگی برای پیکاری است که آتش آن یک لحظه هم فروکش نمی‌کند، و همیشه در این زمین شعله‌ور است.

آن‌گاه مردمان را بدین آمادگی و آرایش رزمی، و بدین آماده باش و هوشیارباش ذهنی فرا می‌خواند با بیان فرجام کافرانی که دعوت شیطان را لبّیک گفته‌اند و پذیرفته‌اند، و با ذکر حالت مؤمنانی که اهریمن را از خود رانده‌اند و به دورش داشته‌اند:

﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ كَبِيرٌ ﴾.

کسانی که کافر بشوند، عذاب سختی دارند و کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند، آمرزش (خدا شامل گناهانشان می‌گردد) و پاداش بزرگی دارند.



قرآن بر این امر با به تصویر کشیدن سرشت گمراهی، و حقیقت کار شیطان، و دری که اهریمن باز می‌کند و از آنجا همهٔ شرّها و بدیها وارد می‌گردد، و راه گمراهی و ضلالتی که از سوی شیطان کشیده می‌شود، و رونده همچون راهی از آن برنمی‌گردد، وقتی که پای بدان نهاد و دورتر رفت و دورتر افتاد، پیرو می‌زند:

﴿ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً ..؟ ﴾.

آیا کسی که عملهای بدش (توسّط شیطان صفتان) در

نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌بیند و از قوانین آسمانی پیروی می‌کند؟).

این است کلید هرچه شرّ و بلا است . . . این که شیطان برای انسان اعمال بدش را بیاراید و آن را خوب و پسندیده ببیند. از خودش راضی و شگفت‌زده شود، و هر کاری را که می‌کند بپسندد و زیبا قلمداد کند. کار خود را بررسی و وارسی نکند تا موارد خطا و اشتباه و کم و کاست را در آن ببیند، بدان خاطر که چنین می‌انگارد و به خود اطمینان دارد که او به خطا نمی‌رود و اشتباه نمی‌کند! او مؤکّدانه خیال می‌کند که پیوسته کارهای راست و درست می‌کند و همیشه راه راست و درست را می‌پوید! از هرچه بگوید و از هرچه بکند شگفت‌زده است و شیفتهٔ پندار و گفتار و کردار خویش است! شیدای هر آن چیزی است که بدو مربوط است و از او سر می‌زند! به دلش نمی‌گذرد که با خود در چیزی مشورت کند و با خویشتن بیندیشد، و از خویش در کاری حساب و کتاب بکشد و به پیش قاضی عقل و وجدان خود رود! معلوم است همچون انسانی توان این را ندارد در کاری که می‌کند و در رأی و نظری که می‌بیند، به کسی مراجعه کند و با او رایزنی نماید. آخر او در جلو چشمانش برای خودش زیبا و آراسته است، و برای خویشتن و در برابر احساس خویشتن مزیّن و پیراسته است. دیگر نقد و انتقاد از او جائی ندارد و بیجا است! و هیچ‌گونه نقص و نقصانی بدو رو نمی‌کند و در او موردی و جایگاهی نمی‌یابد!

این بلا و مصیبتی است که شیطان آن را بر سر انسان می‌آورد. این لگامی است که شیطان انسان را با آن به سوی گمراهی می‌کشاند، و از گمراهی به هلاکت می‌رساند!

کسی که خدا هدایت و خیر و صلاح را برای او نوشته باشد و واجب نموده باشد، حسّاسیّت و بیدارباش و هوشیارباش و از خود حساب گرفتن و به کارهای خویشتن نگریستن را به دلش می‌اندازد. این است که او از مجازات ناگهانی خدا خویشتن را ایمن نمی‌بیند، و غافل از دگرگونی دل نمی‌شود، و خود را در امن و امان از خطا و اشتباه نمی‌یابد، و از نقص و عجز خود را پاک و به دور نمی‌بیند. او پیوسته به کارهایش رسیدگی می‌کند و آنها را بازنگری می‌نماید. همیشه به حساب خود می‌رسد و از خویشتن حساب می‌گیرد. دائماً برحذر از شیطان می‌شود، و همه وقت و همه آن به یاری و کمک یزدان چشم امید می‌دوزد.

این دو راههٔ جدائی میان هدایت و ضلالت، و میان نجات یافتن و هلاک شدن است.

این یک حقیقت روانی دقیق و عمیقی است که قرآن آن را در چند واژهٔ اندک به تصویر می‌کشد:

﴿ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً ..؟ ﴾.

آیا کسی که عملهای بدش (توسّط شیطان و شیطان‌صفتان) در نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می‌بیند (همانند کسی است که واقع را آن چنان که هست می‌بیند و از قوانین آسمانی پیروی می‌کند؟).

این نمونه‌ای از اشخاص گمراه و هلاک‌شونده و بی‌هدفی است که به بدترین سرنوشت گرفتار می‌آیند. کلید همهٔ این بدبختیها هم همین آراستن و پیراستن شیطان، و این گول خوردن و به خودبزرگ‌بینی گرفتار آمدن، و این پرده‌ای است که دل و چشمش را کور می‌کند و دیگر خطرهای راه را نمی‌بیند، و کاری را نیکو انجام نمی‌دهد، چون او کار بد خود را با اطمینان کامل خوب می‌بیند! و خطا و اشتباهی را جبران و اصلاح نمی‌کند، چون مطمئن است که به خطا نمی‌رود و اشتباه نمی‌کند! او فسادی را اصلاح نمی‌کند، چون یقین دارد که او فساد و تباهی نمی‌ورزد! او در حدود و ثغوری نمی‌ایستد، چون گمان می‌برد هر گامی از گامهایش در راه اصلاح برداشته می‌شود!

این امر درگاه هر شرّ و بلائی، و پنجرهٔ هر بدی و فسادی، و کلید هرگونه گمراهی و ضلالتی است.

قرآن سؤال را بدون جواب رها نمی‌کند:

﴿أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَناً ..؟﴾.

آیا کسی که عملهای بدش (توسّط شیطان و شیطان‌صفتان) در نظرش زینت و آراسته شده است و آن را زیبا و آراسته می‌بیند ..؟.

تا شامل هر پاسخی بشود. انگار گفته می‌شود: آیا از این شخص امید خیر و صلاح و توبه و برگشت می‌رود؟ آیا این شخص همسان کسی بشمار می‌آید که خود را می‌پاید و از خویشتن حساب می‌گیرد و خدا را حاضر و ناظر بر خودش می‌بیند؟ آیا این شخص با متواضعان و متّقیان برابر است؟.. و انواع پاسخهای دیگری که به همچون پرسشی داده می‌شود. این اسلوب در قرآن بسیار آمده است و تکرار گردیده است.

این آیه دورادور پرسشی از این قبیل پرسشها را می‌دهد:

﴿فَإِنَّ اللهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ﴾.

خداوند هرکس را بخواهد گمراه می‌سازد، و هرکس را بخواهد راهیاب می‌نماید. پس خود را با غم و غصّهٔ آنان هلاک مکن.

انگار خداوند می‌فرماید: همچون کسی خدا بر او ضلالت و گمراهی نوشته است و واجب گردانده است. او مستحقّ این ضلالت و گمراهی شده است بدان خاطر که شیطان کار بدش را در نظرش آراسته است و زینت داده است، و دری را به رویش باز کرده است که هیچ شخص گمراهی از آن در، دیگر برنمی‌گردد!

خدا هرکس را بخواهد گمراه می‌کند، و هرکس را بخواهد راهیاب می‌گرداند، برابر سرشتی که گمراهی و ضلالت در این باره دارد، و مطابق سرشتی که هدایت و راهیابی در این راستا دارد. سرشت گمراهی و ضلالت، با عمل بد را عمل نیک دیدن حاصل می‌گردد، و سرشت هدایت و راهیابی، با بررسی و وارسی عمل خود و پرهیز و حذر و با حساب و کتاب گرفتن از خویشتن و تقوا فراهم می‌آید . . . و این دو راههٔ قاطعانه‌ای میان هدایت و ضلالت است.

مادام که کار چنین است:

﴿فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ﴾.

پس خود را با غم و غصّهٔ آنان هلاک مکن.

قطعاً این کار، یعنی کار هدایت و ضلالت، کار هیچ شخصی نیست، هرچند این شخص پیغمبر خدا ﷺ باشد. بلکه این کار به خدا اختصاص دارد. و دلها در میان دو انگشت از انگشتان یزدان مهربان قرار دارند. یزدان مهربان، زیر و رو کننده و دگرگون‌سازندهٔ دلها و چشمها است . . . خداوند سبحان پیغمبر ﷺ خود را ناز می‌کند و دلداری می‌دهد با بیان این حقیقت برای او. تا دل بزرگوار و مهربان و خیرخواه پیغمبر ﷺ و دوستدار قوم خود، در برابر کارهائی که از آنان می‌بیند، و می‌داند که سرنوشت قطعی ایشان به دنبال این گمراهی چیست، آرام بگیرد و برجای بماند، و به ترک حرص و آزی بگوید که برای هدایت ایشان در دل مهربانش به جوش و خروش درمی‌آید، و ناراحت و نگران است از این که کناره‌گیری ایشان را می‌بیند از حقّ و حقیقتی که برایشان به ارمغان آورده است و آنان با وجود دیدن آن و پی بردن بدان از آن دوری می‌گزینند و کژراهه می‌روند و گمراه می‌شوند! این هم حرص و آز و آرزو و اشتیاق بشری است و برای همگان معلوم و مشهور است. یزدان سبحان از نفوذ همچون حرص و آز و نگرانی و پریشانی به دل و احساس پیغمبرش بر سر مهر می‌آید و از روی لطف برایش توضیح می‌دهد و تبیین می‌کند که این کار او نیست و بدو مربوط نیست. بلکه این کار خدا و مختصّ به الله است.

این حرص و آز داشتن و نگران و پریشان شدن، حالتی است که دعوت‌کنندگان به سوی یزدان به درد آن مبتلا و گرفتار می‌آیند هر زمان که مخلصانه و دلسوزانه به دعوت بپردازند، و ارزش و زیبائی و خیر و برکتی را درک و فهم کنند که در دعوت ایشان است، ولی ببینند که با وجود این مردمان به این دعوت پشت بکنند و از آن رویگردان بشوند، و خیر و برکت و زیبائی و جمالی

را مشاهده ننمایند که در آن است، و به حقّ و حقیقت و کمالی گوش فراندارند که بدان است. بهتر است دعوت‌کنندگان به سوی یزدان حقیقتی را درک و فهم کنند که خداوند سبحان پیغمبر ﷺ خود را بدان سفارش فرموده است و چگونه دلداریش داده است و نازش نموده است. لذا دعوت‌کنندگان باید دعوت خود را با تمام تلاش و کوشش و قدرت و توانی که دارند به دیگران ابلاغ کنند و برسانند، آن‌گاه بر کسی تأسّف نخورند که خدا صلاح و فلاح را برای او مقدّر نفرموده است.

﴿ إِنَّ اللهَ عَلیمٌ بِمَا یَصْنَعُونَ ﴾.

خدا بس آگاه از کارهائی است که می‌کنند.

خدا است که هدایت یا ضلالت را قسمت مردمان می‌کنند برابر علم و اطّلاعی که از حقیقت کارشان دارد. خداوند این حقیقت را می‌داند پیش از این که این حقیقت از ایشان سر برزند، و از این حقیقت آگاه است بعد از این که روی می‌دهد و سر برمی‌زند. خدا هدایت یا ضلالت را نصیب ایشان می‌کند مطابق با علم ازلی خودش. ولیکن ایشان را بر کاری که از ایشان سر می‌زند دادگاهی نمی‌کند و به حساب و کتابشان نمی‌رسد مگر بعد از آن که آن کار از ایشان سر بزند.

❁

بدین وسیله بند دوم سوره پایان می‌پذیرد، بندی که به بند نخستین متّصل است، و هماهنگ با بندی نیز می‌باشد که بعد از این بند می‌آید.

وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ۚ كَذَٰلِكَ النُّشُورُ ﴿٩﴾ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ۚ إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ۚ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۖ وَمَكْرُ أُولَٰئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴿١٠﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا ۚ وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ ۚ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ ۚ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ﴿١١﴾

وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ۖ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۖ وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۚ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿١٣﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ۚ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿١٤﴾

این بند سوم، گردشها و چرخشهای پیاپی در جولانگاه جهانی است، جولانگاهی که قرآن دلائل ایمان را در آن بیان می‌دارد، و از صحنه‌هائی که دلها و دیده‌ها آنها را می‌بینند دلائل و براهین خود را انتخاب می‌کند و به همگان عرضه می‌دارد.

این گردشها و چرخشهای پیاپی، در این سوره پس از سخن از هدایت و ضلالت، و دلداری دادن پیغمبرش ﷺ از غم و اندوه حاصل از روی گرداندن رویگردانان از پذیرش فرمان یزدان که مذکور در این قرآن است، و بدو دستور می‌رسد که این کار را به صاحب این کار واگذارد که بس آگاه از کارهائی است که آنان می‌کنند، قرار می‌گیرد و می‌آید . . . هرکس که می‌خواهد ایمان بیاورد، اینها دلائل و براهین روشن ایمان هستند که در صفحهٔ هستی نشان داده شده‌اند، بدان‌گونه که پنهان بودن و پیچیده شدنی در آنها مشاهده نمی‌گردد و نیست.

در صحنهٔ زندگیِ لبریز از جنبش و پویشی که پس از خشکیدن و فسردن پدیدار می‌آید حجّت و دلیل بر وجود آفریدگار است. همچنین در پیدایش حیات از ممات، دلیل بر رستاخیز و زندگی دوباره است. در آفرینش انسان از خاک، و تبدیل خاک بدین آفریدهٔ

پیشرفته نیز دلیل بر وجود خدا است، آفریدهٔ پیشرفتهٔ انسان نامی که هر مرحله‌ای از مراحل خلقت و حیات او مطابق مقدار و اندازهٔ مرسوم و معلوم در کتاب روشن و روشنگری پیش می‌رود (که خدا بدان آشنا است و بس).

در صحنهٔ دو دریائی که جدای از همدیگر و متفاوت از یکدیگرند، حجّت و برهان بر وجود یزدان است. در هریک از آن دو نوع دریا نعمتهای خدا برای مردمان است که شکر و سپاس یزدان را می‌طلبد و موجب شناخت خدا می‌گردد.

در صحنهٔ شب و روز که به درون یکدیگر می‌خزند و کوتاه و بلند می‌گردند حجّت و برهان بر شناخت یزدان است. شب و روز دالّ بر تقدیر و تدبیر و اندازه‌گیری و سنجش و خرد و اندیشه است. همچنین صحنهٔ خورشید و ماه که با این نظم و نظام دقیق و شگفت به سود انسانها مسخّر و در کارند، دالّ بر وجود آفریدگارند.

همهٔ اینها دلائل و براهینی هستند که در جولانگاه جهان فراخ در معرض دیده‌ها و خردها قرار دارند و یکایک آنها خدای را فریاد می‌دارند، خدائی که آفریدگار آنها و مالک آنها است. کسانی که بجز خدا را به فریاد می‌خوانند و پرستش می‌کنند، مالک و صاحب حتّی پوستهٔ نازک و سفیدرنگ پیرامون هستهٔ خرما هم نیستند که نشان و نماد ناچیزی و کمی است. نمی‌شنوند و پاسخ نمی‌گویند، و روز قیامت از عبادت و پرستش گمراهان برای ایشان بیزاری می‌جویند. پس جدای از حقّ چه چیز جز گمراهی می‌ماند؟



﴿ وَ اللهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ، فَتُثِيرُ سَحَاباً، فَسُقْنَاهُ إِلَىٰ بَلَدٍ مَيِّتٍ، فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا. كَذَٰلِكَ النُّشُورُ ﴾.

خدا کسی است که بادها را روان می‌دارد، و بادها ابرها را برمی‌انگیزند. و ما ابرها را به سوی سرزمینهای موات می‌رانیم و آن سرزمینهای موات را دارای حیات می‌گردانیم. زنده گرداندن (مردگان در گورها برای حساب و کتاب) نیز به همین منوال است.

این صحنه در نمایش دلائلی جهانی ایمان در قرآن بسی تکرار می‌گردد، صحنهٔ بادهائی که ابرها را برمی‌انگیزند. ابرها را از دریاها برمی‌انگیزند، چه بادهای گرم بخار را برمی‌انگیزند، و بادهای سرد بخار را گرد می‌آورند و انباشته و فشرده می‌دارند تا بدانجا که بخار به ابر تبدیل می‌گردد. آن‌گاه خدا این ابر را با امواج هوای موجود در طبقات مختلف جوّ می‌راند. ابرها به راست و چپ و اینجا و آنجا حرکت می‌کنند تا به مکانی می‌رسند که خدا برای ابرها می‌خواهد که بروند، و بدان جائی برسند که خداوند ابرها را به تسخیر درمی‌آورد، و بادها و امواج هوائی را نیز به تسخیر درمی‌آورد که برانگیزنده‌های ابرها هستند. تا می‌رسند به جائی که خدا برای ابرها می‌خواهد که برسند . . . به سرزمین مواتی می‌رسند . . . آن سرزمین مواتی که در علم خدا مقدّر و مقرّر است که با این ابرها حیات در آن بجنبد و بدان بخزد. آب مایهٔ حیات هر چیزی در این زمین است.

﴿ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا ﴾.

و زمین را بعد از مرگش بدان زنده می‌گردانیم.

معجزه‌ای روی می‌دهد که در هر لحظه‌ای به وقوع می‌پیوندد، ولی مردمان از این کار بس شگفت و شگرفی که در هر لحظه‌ای روی می‌دهد غافلند. آنان با وجود این معجزه‌ای که در هر لحظه وقوع پیدا می‌کند، زنده شدن در آخرت را بعید و ناممکن می‌دانند، زنده شدنی که در دنیا جلو چشمانشان به وقوع می‌پیوندد ...

﴿ كَذَٰلِكَ النُّشُورُ ﴾.

زنده گرداندن (مردگان در گورها برای حساب و کتاب) نیز به همین منوال است.

به همین سادگی و آسانی رستاخیز صورت می‌گیرد. بدون هرگونه پیچیدگی، مسألهٔ زندگی دوباره، مطرح و نموده می‌شود. بدون هر نوع مجادله و ستیزی از آن سخن می‌رود و نمونه‌های آن پیش چشم داشته می‌شود!

این صحنه در نمایش دلائل هستی ایمان در قرآن بسیار تکرار می‌شود و می‌آید و می‌رود. زیرا صحنه‌ای است که در آن دلیل واقعی ملموسی است و راهی برای جدال و ستیز با آن وجود ندارد. از سوی دیگر این صحنه دلها را واقعاً به تکان می‌اندازد وقتی که بیدارند و این صحنه را وارانداز می‌کنند. این صحنه عقل و شعور را می‌پساید و الهامگرانه لمس می‌نماید، وقتی که عقل و شعور به تأمّل و تفکّر آن بنشینند. این صحنه بسی هیجان‌انگیز و زیبا و برانگیزنده است. به‌ویژه در دشت و بیابان، این صحنه شگفت‌انگیز است. امروز از این دشت و بیابان می‌گذری و آن را محلّ خشک و لختی می‌بینی. سپس فردا از این دشت و بیابان می‌گذری سرسبز و خرّم است براثر آب بارانی که بر آن باریده است. قرآن الهامها و پیامهای خود را از چیزهائی برمی‌گیرد که انسانها بدانها خوگرند و آشنایند و آن چیزها بدیشان عطاء گردیده‌اند، چیزهائی که غافل و بی‌خبر از فراز و کنار آنها می‌گذرند. همهٔ آنها معجزهٔ شگفت و شگرفی هستند، زمانی که دلها و دیده‌ها به تماشای آنها می‌نشینند و آنها را وارانداز می‌کنند.

✽

از صحنهٔ حیات موّاج در موات، انتقالِ تا اندازه‌ای شگفتی را به سوی یک معنی روانی و مطالب احساسی می‌آغازد.

به سوی معنی عزّت و رفعت و عظمت و والائی، انتقال می‌آغازد، و این معنی را به گفتار زیبائی ربط می‌دهد که به سوی یزدان اوج می‌گیرد و بالا می‌رود، و به عمل نیکوئی پیوند می‌خورد که خدا آن را بالا می‌برد و والا می‌گرداند. همچنین صفحهٔ مقابل آن را عرضه می‌دارد، صفحهٔ اندیشهٔ بد و تباه و نیرنگ کثیف و ناپاکی که نابود می‌گردد و رخت برمی‌بندد:

﴿ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً، إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّٰالِحُ يَرْفَعُهُ، وَ الَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئٰاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ، وَ مَكْرُ أُولٰئِكَ هُوَ يَبُورُ ﴾.

هرکس عزّت و قدرت می‌خواهد (آن را از خدا بخواهد، چرا که) هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است. (راه وصول به عزّت و قدرت هم گفتار و کردار نیک است). گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد (و گویندهٔ خود را پرواز می‌دهد). و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد (و انجام دهنده‌اش را والا می‌گرداند). کسانی که نقشه‌های سوء می‌کشند و نیرنگها به راه می‌اندازند، عذاب سختی دارند، و نقشه‌ها و نیرنگهایشان نقش بر آب و تباه می‌شود.

چه بسا پیوندی که میان حیاتی که در موات موج می‌زند، و میان سخن نیکوئی که گفته می‌شود و کردار بایسته‌ای که انجام می‌گیرد، موجود است، حیات پاکی است که در این و در آن است، و ارتباطی است که میان آن دو در سرشت جهان و حیات است. این همان پیوند و ارتباطی است که قبلاً بدان در سورهٔ ابراهیم اشاره رفته است:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهٰا ثٰابِتٌ وَ فَرْعُهٰا فِي السَّمٰاءِ تُؤْتِي أُكُلَهٰا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهٰا وَ يَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثٰالَ لِلنّٰاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مٰا لَهٰا مِنْ قَرٰارٍ ﴾.

بنگر که خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنهٔ آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. بنا به اراده و خواست خدا هر زمانی میوهٔ خود را بدهد (و دائماً به بار نشسته و سرسبز و خرّم باشد). خداوند برای مردم مثلها می‌زند تا متذکّر گردند (و پند گیرند). و سخن بد به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده باشد (و در برابر وزش طوفانها هر روز به گوشه‌ای پرتاب گردد و ثبات و) قراری نداشته باشد.

(ابراهیم/۲۴-۲۶)

این همگونی حقیقی میان سرشت سخن و سرشت درخت است. حیات و رشد آن دو نیز به یکدیگر شباهت دارند. سخن رشد و نمو می‌کند و امتداد پیدا

می‌نماید و ثمر و نتیجه می‌دهد، بدان‌گونه که درخت رشد و نمو می‌کند و قد می‌کشد و ثمر و محصول می‌دهد.

مشرکان برای خدا انباز قرار می‌دادند تا مکانت و منزلت دینی خود را در مکّه برجای دارند و ماندگار نمایند. آنان انباز می‌ورزیدند تا در سایهٔ آن ریاست قریش را بر قبائل دیگر از راه عقیده محفوظ و برقرار دارند، و به غنائم گوناگونی از راه این ریاست برسند. از جملهٔ چیزهائی که این ریاست بهرهٔ ایشان می‌ساخت عزّت و قدرت بود. این هم یک امر طبیعی است، و آنان را بر آن می‌داشت که بگویند:

﴿ إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدیٰ مَعَکَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنا ﴾.

(مشرکان مکّه به پیغمبر عرض کردند و گفتند:) اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم (و از برنامهٔ توحیدی اسلامی پیروی کنیم، قبائل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) ما را از روی زمینمان می‌ربایند (و نابودمان می‌نمایند). (قصص/۵۷)

خداوند بدیشان می‌فرماید:

﴿ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ الْعِزَّةَ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً ﴾.

هرکس عزّت و قدرت می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد. چرا که) هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است.

وقتی که این حقیقت در دلها جایگزین گردد قطعاً همهٔ معیارها را تغییر می‌دهد، و وسائل و خطّ سیرهائی را نیز دگرگون می‌کند.

هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است. هیچ‌گونه عزّت و قدرتی در دست کسی جز خدا نیست. پس کسی که عزّت و قدرت را می‌طلبد باید که آن را از سرچشمه‌ای بطلبد که سرچشمه‌ای جز آن وجود ندارد. آن را باید در پیشگاه خدا بجوید. آن را در پیشگاه خدا می‌یابد، ولی آن را در نزد کسی نمی‌یابد. عزّت و قدرت را در کنف حمایت خدا پیدا می‌کند و بس، و آن را با هیچ وسیله‌ای و در نزد هیچ واسطه‌ای نمی‌یابد.

﴿ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً ﴾.

هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است.

مردمانی که قریش عزّت و قدرت را با عقیدهٔ سست و نابهنجار بت‌پرستانهٔ خود در پیش ایشان می‌جستند، و می‌ترسیدند از هدایت پیروی کنند ـ هرچند که هدایت را می‌شناختند و بدان اعتراف می‌کردند ـ این‌گونه مردمان اعم از قبائل و عشائر و افرادی بسان اینها، منبع و سرچشمهٔ عزّت و قدرت نبودند و نمی‌توانستند عزّت و قدرت بدهند یا عزّت و قدرت را بازگیرند.

﴿ فَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ جَمِیعاً ﴾.

هرچه عزّت و قدرت است در دست خدا است.

اگر هم عزّت و قدرتی داشته‌اند از سرچشمهٔ نخستین آن بوده است که خدا است. اگر آنان شکوه و جلالی داشته‌اند، بخشندهٔ آن خدا است. در این صورت هرکس که می‌خواهد به عزّت و قدرت و شکوه و جلال برسد، به سوی سرچشمهٔ نخستین آن برود، نه این که به سوی کسی برود که عزّت و قدرت را از این سرچشمه دریافت می‌دارد. عزّت و قدرت را از رکن و اساسی دریافت دارد که تنها او عزّت و قدرت دارد. او به سوی زباله‌ها و فضله‌های مردمان نمی‌رود. آخر آنان نیز همچون خودش جویندگان و نیازمندان و ضعیفانی بیش نیستند!

این یک حقیقت اساسی از حقائق عقیدهٔ اسلامی است. این حقیقت تضمین‌کنندهٔ تعدیل ارزشها و معیارها و مقیاسها، داوری و سنجش، برنامه و روش، و وسائل و اسباب است. کافی است که این حقیقت به تنهائی در دلی جایگزین شود تا او را در برابر همهٔ دنیا، با عزّت و با قدرت و بزرگوار و والا و ثابت‌قدم و استوار نگاه دارد، به گونه‌ای که کم‌ترین لرزش و اضطرابی نداشته باشد، و راه خود را به سوی عظمت بشناسد، راهی که جز آن راهی در میان نیست!

صاحب همچون دلی سر خود را در برابر هیچ آفریدهٔ زورمدار و قلدری خم نمی‌کند، و در برابر هیچ طوفان سرکشی از جای نمی‌جنبد و کنار نمی‌رود، و در برابر هیچ حادثهٔ بزرگی خم به ابرو نمی‌آورد، و برای هیچ وضع و حالتی و حکومت و قدرتی کرنش نمی‌برد، و

در برابر هیچ دولت و مصلحتی سر فرود نمی‌آورد، و در مقابل هیچ نیروئی از همهٔ نیروهای زمین تسلیم نمی‌شود. چرا بدین‌گونه است؟ چون جملگی عزّت و قدرت در دست خدا است و بس. چیزی از عزّت و قدرت در دست کسی نیست، مگر با رضایت او.

از اینجا به بعد سخن نیک و کردار پسندیده ذکر می‌شود:

﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾.

گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد (و گویندهٔ خود را پرواز می‌دهد)، و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد (و انجام دهنده‌اش را والا می‌گرداند).

این پیرو که بلافاصله به دنبال چنان حقیقت سترگی ذکر می‌شود، معنی و مفهوم خود را دارد و دارای اشاره و پیام خاصّ خود است. این پیرو به اسباب و ابزار عزّت و قدرت اشاره می‌کند برای کسانی که آن را از سوی خدا می‌طلبند. اسباب و ابزار عزّت و قدرت، سخن خوب و کردار پسندیده است. سخن خوبی که به سوی خدا می‌رود و مقبول او می‌شود، و کردار بایسته‌ای که خدا آن را اوج می‌دهد و با بالا بردنش والائیش می‌بخشد. و بدین خاطر گویندهٔ سخن نیک و انجام‌دهندهٔ کردار پسندیده را مکرّم و معزّز می‌دارد، و بدو عزّت و والائی می‌بخشد.

عزّت راستین در دل جایگزین می‌شود پیش از این که در دنیای مردمان پدیدار و نمودار گردد. عزّت راستین حقیقتی است که در دل جایگزین می‌گردد و دل در پرتو آن بر همهٔ اسباب و علل خواری و کرنش بردن برای غیر خدا فائق می‌شود و والا می‌رود. عزّت راستین حقیقتی است که پیش از هر چیز دل در پرتو آن بر خویشتن چیره می‌شود، بر شهوات خوارکننده غالب می‌آید، بر خواستها و تمایلات شکست‌دهنده پیروز می‌گردد، و بر ترسها و هراسها و امیدها و انتظارهائی که از مردمان و غیر مردمان دارد غلبه می‌کند و چیره می‌شود. وقتی هم بر همهٔ اینها غالب آمد و چیره گردید، کسی وسیله‌ای و راهی را برای خوار کردنش و به کرنش انداختنش نخواهد داشت. چه این شهوتها و رغبتها و ترسها و هراسها و امیدها و انتظارهای مردمان است که مردمان را خوار و پست می‌نماید و ذلیل و حقیرشان می‌دارد. کسی که بر جملگی اینها چیره شود و برتری گیرد، درحقیقت بر هر وضعی و بر هر چیزی و بر هر انسانی چیره گردیده است و غالب آمده است . . .

عزّت راستین این است، عزّتی که دارای قدرت و قوّت و سلطه و والائی است.

عزّت، دشمنانگی قلدرانه و زورگوئی نابخردانه‌ای نیست که بر حقّ سرکشی می‌کند، و به باطل گردن می‌افرازد و به بزرگواری خود می‌نازد. عزّت، یاغیگری و طغیان بزهکارانه‌ای نیست که به سرکشی و زورگوئی و پافشاری بر فساد و تباهکاری می‌پردازد و بر این و آن می‌تازد. عزّت، برجهیدن و تاختن ستمگرانه‌ای نیست که از پرش و جهش شهوت‌پرستی اطاعت می‌کند و فرمان می‌برد، و رام و خوار هوا و هوس می‌شود. عزّت، قدرت و قوّت کوری نیست که بدون حقّ و رعایت عدل و صلاح یورش می‌برد و می‌تازد . . . هرگزا هرگز!.. بلکه عزّت، برتری گرفتن بر هوا و هوس نفس، و چیره شدن بر قید و بند نابهنجار این و آن، و خود را برتر دیدن از خواری و پستی تحمّل کردن از دیگران، و کرنش نبردن برای غیر یزدان است. گذشته از اینها عزّت، فروتنی در برابر خدا و کرنش بردن برای الله است. عزّت، ترس و هراس از خدا و تقوا و پرهیزگاری، و حاضر و ناظر دیدن خدا در حال صحّت و بیماری و خوشی و سرور و داشتن و دارا بودن، و در حال ناشادی و غم و اندوه و نداشتن و فقیر بودن است . . . از همچون خشوع و خضوعی در برابر خدا سرها بلند می‌شوند. از همچون ترس و هراسی از خدا است که چهره‌ها راست می‌ایستند در برابر هر آن چیزی و هر آن کسی که از خدا سرپیچی و تمرّد می‌کند. وقتی که همچون چهره‌هائی مراقبت و نظارت خدا را بر خود ببینند و او را حاضر و ناظر بر خویشتن بدانند، به چیزی

جز رضای خدا نمی‌اندیشند و توجّه نمی‌کنند.
این مکانت و منزلتِ سخن خوب و کردار پسندیده است در جایگاهی که از عزّت صحبت می‌شود. این هم پیوند موجود در میان این معنی و آن معنی در روند قرآنی است. آن‌گاه این عزّت، با صفحهٔ مقابل تکمیل می‌شود:

﴿ وَ الَّذِینَ یَمْکُرُونَ ٱلسَّیِّئَاتِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ وَ مَکْرُ أُولٰئِکَ هُوَ یَبُورُ ﴾.

کسانی که نقشه‌های سوء می‌کشند و نیرنگها به راه می‌اندازند، عذاب سختی دارند، و نقشه‌ها و نیرنگهایشان نقش بر آب و تباه می‌شود.

«یَمْکُرُونَ: نیرنگ می‌زنند و مکر و حیله می‌کنند» در اینجا متضمّن معنی می‌اندیشند و چاره‌جوئی می‌کنند می‌باشد. ولی بیشتر به معنی اندیشیدن نیرنگبازانه و چاره‌جوئی ناجوانمردانه است. اینان عذاب سختی دارند، گذشته از این که مکر و نیرنگشان نمی‌گیرد و نقش بر آب می‌گردد و تباه می‌شود. مکر و کیدشان زنده و بر دوام نمی‌ماند و ثمره و نتیجه‌ای به بار نمی‌آورد. فعل «یَبُورُ» از مصدر «بَوار» و «بَوَران» به معنی هلاک شدن و نابود گردیدن است. این هم هماهنگی با زنده گرداندن زمین و مثمرثمر و موجب محصول کردن آن است که در آیهٔ پیشین آمده است.
کسانی که نیرنگها می‌زنند و نقشه‌ها و توطئه‌های بد می‌چینند، این کارها را برای دستیابی به عزّت و قدرت دروغین، و برای چیره شدن و غلبه گردیدنی انجام می‌دهند که گمان می‌برند. چه بسا به ظاهر چنین پدیدار گردد که آنان بزرگان و والا مقامانی هستند و مقتدر و نیرومندند. ولیکن سخنِ پاک است که به سوی خدا اوج می‌گیرد و بالا می‌رود، و کردار بایسته است که خدا آن را به سوی خود بالا می‌برد و والایش می‌گرداند، و عزّت و قدرت به معنی فراخ و فراگیر خود در گرو و در پرتو آن دوتا است. نیرنگ بد و چاره‌سازی پلشت چه در گفتار و چه در کردار سبب عزّت و قدرت نمی‌شود، هرچند گاه‌گاهی نیروی سرکش ستمگری را پیاده کند و تحقّق بخشد. امّا در نهایت فرجام آن هلاک و نابودی و عذاب و عقاب سخت است. خدا چنین وعده فرموده است، و وعدهٔ خدا تخلّف‌ناپذیر است و خدا خلاف وعده نمی‌کند. اگر نیرنگبازان و توطئه‌چینان را مهلت می‌دهد، این مهلت تا وقت معیّن و مشخّص است که در قضا و قدر یزدان ترسیم و تعیین گردیده است.



آن‌گاه به دنبال سخن از پیدایش حیات به طور کلّی به وسیلهٔ آب، سخن از صحنهٔ پیدایش اوّلیّهٔ انسان می‌رود. چیزهائی هم ذکر می‌شوند که آمیزهٔ همچون پیدایشی هستند، از قبیل: حمل جنینها در شکمها، و عمر طولانی، و عمر کوتاه. همهٔ اینها هم به علم نهان یزدان مربوط می‌باشند و بس.

﴿ وَ اللهُ خَلَقَکُمْ مِنْ تُرٰابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ جَعَلَکُمْ أَزْوٰاجاً. وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ. وَ مٰا یُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ یُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ. إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللهِ یَسِیرٌ ﴾.

خداوند (اصل) شما (آدم) را از خاک بیافرید. سپس شما (ذرّیّهٔ آدم) را از نطفه خلق کرد، و آن‌گاه شما را به صورت زوجهای (نر و ماده) درآورد. هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر که خدا می‌داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید). هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند)، و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است.

اشاره به پیدایش اوّلیّهٔ انسان از خاک، در قرآن بسیار می‌آید. همچنین بسیار به نخستین مرحله از مراحل حمل اشاره می‌شود که نطفه است ... خاک عنصر بدون حیاتی است، و نطفه عنصر دارای حیات است. معجزهٔ نخستین معجزهٔ این حیاتی است که کسی نمی‌داند چگونه آمده است، و چگونه به پیکرهٔ عنصر نخستین

دویده است و بدان آمیخته است.

این امر هنوز که هنوز است برای انسانها راز سر به مهری مانده است. حیات حقیقتی است و در برابر دیدگان انسان جلوه‌گر و آماده است، و گریزی و گزیری از رویاروئی با آن و اقرار و اعتراف بدان نیست. حیات دالّ بر آفریدگار زندگی‌بخش توانا است، و همچون دلالت آشکاری را نمی‌توان ردّ کرد و نپذیرفت، و نمی‌توان دربارهٔ آن به ستیز پرداخت و به جدال نشست.

این جای خود را دارد و امّا انتقال از مرده به زنده انتقال بسیار بسیار دور و درازی است. انتقالی است که بزرگ‌تر و ستبرتر از کل ابعاد زمان و مکان است. اندیشیدن دربارهٔ این انتقال به پایان نمی‌آید، و دل زنده‌ای که دربارهٔ اسرار شگفت این هستی می‌تواند به تدبّر و تفکّر بپردازد، و هر سرّی از اسرار آن هم دارای ساختار شگرف‌تر و سترگ‌تر از دیگری است، نمی‌تواند این انتقال را وارانداز کند.

گذشته از این، انتقالی که از نطفه صورت می‌پذیرد که بیانگر مرحلهٔ تبدیل شدن سلول یگانه‌ای به پدیدهٔ کامل و منظّم جنین است، در آن زمان که نر از ماده جدا می‌گردد و متمایز می‌شود، و شکلی پدید می‌آید که قرآن در این آیه بدان اشاره می‌نماید:

﴿ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوٰاجاً ﴾.

آن‌گاه شما را به صورت زوجهای (نر و ماده) درآورد.

چه مقصود این باشد که خدا شما را به صورت نر و ماده درآورد، بدان‌گاه که جنین بودید، یا مراد این باشد که خدا پس از تولّدتان و ازدواج نر و ماده شما را شوهر و همسر کرد . . . این انتقال از نطفه به این دو نوع جدا و متمایز، انتقال دور و دراز و واقعاً شگفت و شگرف است! یک سلول نهان در نطفه کجا، و آن پدیدهٔ عجیب با ترکیب‌بند دشوار و پیچیدهٔ پیکره‌اش، و با دستگاه‌های فراوان و دارای وظائف گوناگونی که دارد کجا؟! آن سلول پنهان کجا، و این آفریدهٔ پر از ویژگیهای متمایز کجا؟!

بررسی این سلول ساده، بدان‌گاه که تقسیم می‌گردد و تولید نسل می‌کند، و هر مجموعهٔ ویژه‌ای از سلولها، از آن یک سلول هستی یافته‌اند و پدیدار آمده‌اند تا اندام ویژه‌ای را تشکیل دهند که دارای وظیفهٔ معیّن و سرشت مشخّصی باشند، آن وقت همهٔ این اندامها با یکدیگر همکاری و هماهنگی نمایند و گرد هم آیند تا آفریدهٔ یگانه‌ای بدین شیوهٔ شگفت شوند، آفریده‌ای که از سائر آفریده‌های همجنس خود جدا است، و حتّی با نزدیک‌ترین خویشاوندان خویش فرق و جدائی دارد، به گونه‌ای که هرگز دو نفر از آنان همسان و همگون نبوده و نگردند، در حالی که همهٔ آنان از نطفه‌ای سر بر می‌زنند که خرد و شعور آن چنانی ندارد که بتوان بدان پی برد و چنان که باید درک و فهم کردا.. گذشته از این، بررسی این سلولها تا بدانجا که زوج یکدیگر می‌گردند و توان تولید حیات را با نطفه‌های تازه پیدا می‌کنند، نطفه‌هائی که همان مراحل را می‌گذرانند و بدون انحراف آن مراحل را سپری می‌کنند . . . همهٔ اینها واقعاً شگفت و شگرف هستند، شگفتی و شگرفی‌ای که به پایان نمی‌آید و نهایت ندارد. بدین سبب است این اشاره بسی در قرآن بدان معجزه و خارق‌العاده‌ای می‌شود که راز سر به مهری است. بلکه این اشاره بسی در قرآن بدان معجزات و خارق‌العاده‌هائی می‌شود که رازهای ناگشوده و اسرار سر به مهرند! این اشاره‌های مکرّر بدان خاطر است که مردمان دلهایشان را به اندیشه وادارند، و ارواحشان با نواهای این آهنگ مکرّر بیدار گردد و متوجّه آن شگفتیها و شگرفیها شود!

در کنار اشاره‌ای که در اینجا آمده است، یک تصویر جهانی از علم خدا به میان می‌آید، هم بدان‌گونه که تصویرهائی از آن در این جزء در سورهٔ سبأ آمده بود. تصویری از علم خدا که محیط بر هر حمل و جنینی است که هر ماده‌ای آن حمل و جنین را در سراسر کرهٔ زمین در شکم برمی‌دارد:

﴿ وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ ﴾.

هیچ زنی باردار نمی‌شود و وضع حمل نمی‌کند مگر که

خدا می‌داند (جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید).

نصّ قرآنی از ماده‌های انسان درمی‌گذرد و به ماده‌های حیوانات، پرندگان، ماهیها، خزندگان، حشرات، و چیزهای دیگری می‌پردازد که می‌شناسیم یا نمی‌شناسیم. همهٔ آنهائی که حامله می‌گردند و وضع حمل می‌کنند یا تخمگذاری می‌نمایند. چه تخم حمل است به گونهٔ ویژه‌ای و خاصّ خودش. جنین در داخل بدن مادر رشد و نموّ نمی‌یابد. بلکه به شکل تخم پائین می‌آید و گذارده می‌شود. آن‌گاه رشد و نموّ جنین در خارج بدن مادر صورت می‌پذیرد، با مراقبت مادر از آن، و یا با مراقبت مصنوعی، تا جنین کامل می‌گردد و سپس تخم می‌شکند و جنین به رشد و نموّ عادی خود ادامه می‌دهد.

علم خدا هر حملی را و هر وضع حملی را در گسترهٔ فراخ این جهان می‌پاید و بر آن احاطه دارد!

به تصویر کشیدن علم مطلق خدا بدین شیوهٔ شگفت و شگرف، سرشت ذهن انسان نیست، و قد نمی‌کشد که آن را به تصوّر درآورد یا از آن تعبیر کند، همان‌گونه که در سورهٔ سبأ گفتیم. این امر خودش دالّ بر آن است که یزدان فرستندهٔ این قرآن است، و نشانه‌ای از نشانه‌های دالّ بر سرچشمهٔ الهی بودن آن و منحصر به یزدان است.

به همین شیوه و بر همین روال است سخن گفتن از عمر در خود همین آیه:

﴿ وَ مٰا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَ لاٰ يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ. إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ﴾.

هیچ شخص پیری عمر درازی بدو داده نمی‌شود (و زنده نمی‌ماند و عمر زیادی نمی‌کند)، و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود (و مرگ زودرس گریبانگیرش نمی‌گردد) مگر این که در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است. این برای خدا ساده و آسان است.

خیال وقتی که به راه می‌افتد و می‌اندیشد و دنبال می‌کند همهٔ زنده‌هائی را که از درخت و پرنده و حیوان و انسان و جز آنها که در این جهان هستند و در حجمها، شکلها، سیماها، نوعها، جنسها، سرزمینها، و زمانهای مختلف بسر می‌برند، و آن‌گاه به تصوّر درمی‌آورد که هریک از یکایک این گروه فراوان و از مجموعه‌ای که نمی‌توان آنها را شمارش کرد، و شمارهٔ آنها را جز آفریدگارشان نمی‌داند، زندگی را می‌آغازند و عمر طولانی می‌کنند، یا از عمرشان کاسته می‌شود و عمر کوتاهی دارند برابر آنچه در قضا و قدر خدا مشخّص است، و موافق است با دانشی که این فرد را می‌پاید و آن را دنبال می‌نماید، عمر طولانی بکند یا نکند، و بلکه این دانش الهی جزء جزء اندامهای هر فردی را می‌پاید، چه بماند و عمر بکند، و چه نماند و از عمرش کاسته شود . . . این برگ درخت چه برجای بماند یا پژمرده شود و یا هرچه زودتر بیفتد . . . این پری که از آن پرنده است بر بدن پرنده بماند یا بیفتد و دستخوش بادها شود . . . این شاخی که متعلّق بدان حیوان است بر بدن زیاد بماند یا در گیر و دار و پیکاری درهم بشکند ... این چشمی که فلان انسان دارد، و یا این موئی که بر بدن او است بماند یا بیفتد . . . همه و همه برابر قضا و قدر معلومی صورت می‌پذیرند.

همهٔ اینها:

﴿ فِي كِتٰابٍ ﴾. در کتاب (لوح محفوظ) ثبت و ضبط است.

همهٔ اینها برابر علم فراگیر و دقیق خدا صورت می‌پذیرند و انجام می‌گیرند. این کار هم تولید رنج و دشواری برای ذات باری نمی‌کنند:

﴿ إِنَّ ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ ﴾.

این برای خدا ساده و آسان است.

وقتی که دربارهٔ این امر بیندیشد و آن را پیگیری و دنبال کند، آن‌گاه چیزی را به تصوّر درآورد که در فراسوی این اندیشه و وارسی است، آن را بسیار شگفت و خیلی شگرف می‌بیند . . . این کار روی کردن به حقیقتی است که اندیشهٔ بشری بدین منوال و بر این روال بدان سمت و سو نمی‌گراید. همچنین روی کردن

و جهتگیری نمودن به سمت و سوی تصوّر این حقیقت و به تصویر کشیدن آن به گونه‌ای است که برخلاف عادات و رسوم انسانها است. بلکه این رهنمود خاصّ الهی بدین کار شگفت و شگرف است.

عمر دراز بخشیدن با به درازا کشاندن زمان و افزایش دادن شمارهٔ سالها صورت می‌پذیرد، و گاهی هم با برکت بخشیدن عمر، و توفیق دادن در بذل عمر در کارهای مفید و ثمربخش، و لبریز کردن عمر از احساسها و جنبشها و کارها و آثار است. از دیگر سو کاهش عمر با کمی شمارهٔ سالها، یا با گرفتن برکت از عمر، و صرف عمر در لهو و لعب و کارهای بیهوده و بیفائده و سستی و تنبلی و بیکاری است.

چه بسا یک ساعت از عمر با یک عمر لبریز از افکار و احساسات، و انجام کارها و پدید آوردن آثار، برکت است. چه بسا یک سال به بیکاری و بیفائدگی می‌گذرد و در ترازوی خدا حسابی برای آن باز نمی‌شود، و در پیشگاه او ارج و بهائی ندارد.

همهٔ اینها در کتابی است . . . همهٔ پدیده‌هائی که در این جهان فراخ و گسترده‌ای هستند که حدود و ثغور آن را جز خدا نمی‌داند.

گروهها بسان افرادند، و ملّتها نیز همچون افرادند . . . چه گروهها و چه ملّتها و چه یکایک انسانها، عمر زیاد می‌کنند، یا از عمرشان کاسته می‌شود. نصّ قرآنی شامل همهٔ این صورتها می‌گردد.

حتّی در این راستا اشیاء نیز همسان زنده‌ها به حساب می‌آیند. من صخره سنگ کهنی، و غار قدیمی، و رودخانه‌ای را پیش چشم می‌دارم که از دیرباز وجود دارد. صخره سنگ مدّت آن به پایان می‌آید، یا عمر آن کاهش می‌گیرد. این است ناگهان تکّه‌تکّه می‌گردد. غاری که مدّت آن به پایان می‌آید یا زمان آن کوتاه می‌شود، ناگهان درهم فرو می‌ریزد یا دهانهٔ آن بسته می‌شود. رودخانه‌ای که مدّت آن به پایان می‌آید یا زمان آن کوتاه می‌شود، ناگهان به زمین فرو می‌رود یا پخش و پراکنده می‌گردد.

چیزهائی که دست انسان آنها را می‌سازد. ساختمانی که دارای عمر زیاد است یا عمر کوتاهی دارد. دستگاهی که کهن است و عمر زیادی از آن می‌گذرد، یا عمر کمی بر آن گذشته است و کوتاه عمر است. جامه‌ای که کهنه شده است و سالهائی بر آن گذشته است، و یا عمر کوتاهی دارد و کهنه نشده است . . . همهٔ آنها دارای زمانها و عمرهائی هستند که بسان انسان در کتاب خدا ثبت و ضبط گردیده‌اند و مشخّص و معیّن شده‌اند.

همهٔ اینها به فرمان خدای دانای آگاه صورت می‌پذیرد. تصوّر این کار بدین شیوه، دل را بیدار می‌گرداند تا با احساس تازه‌ای دربارهٔ این جهان بیندیشد، و با شیوهٔ نوینی به بررسی آن بپردازد. دلی که دست خدا را احساس می‌کند، و چشم خدا را ناظر و بینندهٔ هر چیزی می‌بیند و می‌داند ـ چشم خدا هر چیزی را می‌پاید ـ دشوار می‌نماید که خدا را فراموش نماید یا از او غافل شود، و یا گمراه و سرگشته گردد. همچون کسی هر جائی را بنگرد دست خدا را و چشم خدا را و قدرت خدا را در آنجا می‌یابد که مجسّم است و هر چیزی را در این جهان می‌پاید و مراقبت می‌نماید.

قرآن دلها را این چنین می‌سازد!



روند قرآنی به سوی نگرش دیگری در این جولانگاه جهانی می‌رود، جهانی که دارای چشم‌اندازها و جلوه‌گاههای بیشمار و گوناگون است. به سوی صحنهٔ آب در این زمین می‌رود و از زاویهٔ معیّنی بدان می‌نگرد که زاویهٔ گوناگونی آب است. آب این یکی شیرین و گوارا است، و آن دیگری شور و تلخ است. هر دو تا از هم جدایند، هرچند به یکدیگر می‌رسند و به همدیگر می‌پیوندند، هر دو تا به فرمان خدا در خدمت انسانند.

﴿وَ مَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ ... هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ، وَ هٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ... وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْماً طَرِيّاً وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا. وَ تَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ. لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، وَ لَعَلَّكُمْ

تَشْکُرُونَ ﴾.

دو دریا یکسان نیستند... این یکی گوارا و شیرین و برای نوشیدن خوشگوار است، و آن دیگر شور و تلخ. (با وجود این تفاوت) از هر دوی آنها گوشت تازهٔ (ماهیها و جانوران دیگر دریا را) می‌خورید، و از هر دوی آنها وسائل زینت (مروارید و صدف و درّ و مرجان و غیره) برای پیرایش بیرون می‌آورید. (به علاوه از هر دو می‌توانید برای نقل و انتقالات استفاده کنید. لذا، شما انسانها) می‌بینید کشتیها (در پرتو قانون وزن مخصوص اشیاء، از هر طرف دل) دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند، تا از فضل خدا بهره گیرید و شکرگزار (این همه نعمت و لطف خداوندگار) باشید.

مشیّت و ارادهٔ خدا در گوناگون آفریدن آب آشکار و پیدا است. حکمت و فلسفه‌ای که در فراسوی آن است ـ تا آنجا که ما می‌دانیم ـ نمودار و پدیدار است. آب شیرین و گوارای اندکی که وجود دارد ما گوشه‌ای از حکمت و فلسفهٔ خدا در آن را می‌دانیم بدان اندازه که آن را به کار می‌گیریم و از آن سود می‌بریم. آب شیرین و گوارا بنیاد زندگی هر موجود زنده‌ای است. آب شور و تلخی هم که وجود دارد و دریاها و اقیانوسها را تشکیل می‌دهد، یکی از دانشمندان هنگام سخن گفتن از اندازه‌گیری و سنجش عجیب و شگفتی که در طرح و نقشهٔ این جهان سترگ وجود دارد می‌گوید:

«با وجود گازهائی که از زمین در طول زمانهای فراوان بیرون می‌آید ـ و اغلب آنها هم سمّی است ـ هوا در واقعیّت زندگی، بدون آلودگی مانده است، و در نسبت موازنهٔ لازم آن برای هستی انسان هیچ‌گونه تغییری پدید نیامده است. گردونهٔ این موازنهٔ بزرگ هم گسترهٔ فراخ آب ـ یعنی اقیانوس ـ است که زندگی، غذا، باران، آب و هوای معتدل، گیاهان، و بالأخره خود انسان از آن مدد می‌گیرند و هستی می‌یابند...».[1]

این برخی از چیزهائی است که از حکمت آفریدگان و گوناگونی آنها برایمان روشن گردیده است. در آفریده‌ها و گوناگونی آنها قصد و هدف و تدبیر و تفکیر نمودار است، و همچنین در آنها هماهنگیها و موازنه‌هائی پدیدار است که یکی بر دیگری در زندگی این جهان و نظم و نظام آن استوار است. این جهان پر حکمتی را که در آن هماهنگی و موازنه و نظم و نظام موج می‌زند نمی‌تواند بیافریند مگر یزدان که آفریدگار این جهان و هرکه و هرچه در آن است می‌باشد. آخر این هماهنگی دقیق به هیچ وجه تصادفی و اتّفاقی پدید نمی‌آید. اشاره‌ای که به دگرگونی دریاها است، الهامگر وجود قصد و هدف در این دگرگونی و در هرگونه دگرگونی دیگر است. در این سوره اشاره‌هائی به نمونه‌هائی از دگرگونیهای موجود در دنیای احساسها و رویکردها و ارزشها و معیارها و مقیاسها می‌شود.

﴿ وَ مِنْ کُلٍّ تَأْکُلُونَ لَحْماً طَرِیّاً وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْیَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْکَ فِیهِ مَوَاخِرَ ﴾.

و از هردوی آنها گوشت تازهٔ (ماهیها و جانوران دیگر دریا را) می‌خورید، و از هردوی آنها وسائل زینت (مروارید و صدف و درّ و مرجان و غیره) برای پیرایش بیرون می‌آورید. (به علاوه از هر دو می‌توانید برای نقل و انتقالات استفاده کنید. لذا، شما انسانها) می‌بینید کشتیها (در پرتو قانون وزن مخصوص اشیاء، از هر طرف دل) دریاها را می‌شکافند و پیش می‌روند.

گوشت تازه، ماهیها و انواع جانوران آبی هستند. مراد از زیور هم لؤلؤ و مرجان است. لؤلؤ در میان انواعی از صدفها یافته می‌شود. لؤلؤ در میان صدفها بدین‌گونه تشکیل می‌شود: وقتی که جسم غریبی همچون دانهٔ شن یا قطره‌ای از آب به داخل صدف راه پیدا می‌کند و می‌افتد، قسمت داخلی پیکرهٔ صدف ترشّحات ویژه‌ای را از خود بیرون می‌تراود که این جسم غریب را احاطه می‌کند، تا پیکرهٔ نرم صدف را نیازارد. پس از مدّت زمان معیّنی این ترشّحات، سخت و سفت می‌شود، و به لؤلؤ تبدیل می‌گردد! مرجانها جانداران گیاهواره‌ای

۱- کتاب: «انسان به تنهائی برجای نمی‌ماند». تألیف: ا. کریسی. موریسون. رئیس آکادمی علوم در نیویورک. ترجمهٔ محمود صالح فلکی، تحت عنوان: «علم به سوی ایمان می‌خواند».

هستند که درّه‌های مرجانی را تشکیل می‌دهند. گاهی این درّه‌ها چندین مایل طول دارند، و تا بدانجا تکثیر پیدا می‌کنند که در برخی اوقات خطرهائی برای کشتیرانی پدید می‌آورند، و حتّی خطرهائی برای هر نوع جاندار و جانوری دارند که به چنگالهای آنها می‌افتند. مرجانها به شیوه‌ها و گونه‌های ویژه‌ای قطع می‌گردند و از آنها زینت‌آلات ساخته و پرداخته می‌شود!

کشتیها سوت‌زنان و غرّش‌کنان دریاها و رودبارها را می‌شکافند و طیّ می‌کنند. این هم در پرتو ویژگیهائی صورت می‌پذیرد که خدا در پدیده‌های این جهان به ودیعت گذارده است. تراکم و غلظت آب، و افشردگی و سفتی اجسامی که کشتیها از آنها ساخته می‌شوند، سبب می‌گردد کشتیها بر سطح آبها قرار می‌گیرند و در آبها به حرکت درمی‌آیند. بادها نیز جای خود دارند. نیروهائی که خدا آنها را مسخّر انسانها نموده است و بدانان آموخته است که چگونه از آنها استفاده کنند و سود ببرند، مثل نیروی بخار و نیروی برق و نیروهای دیگر، تأثیر خود را در این راستا دارند، و همهٔ آنها را خدا مسخّر انسانها کرده است.

﴿ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

تا از فضل خدا بهره گیرید.

از فضل و کرم خدا بهره گیرید با مسافرت کردن و بازرگانی نمودن، و با استفاده کردن از گوشت تر و تازه و زیور و زینت‌آلات، و به کار گرفتن آبها و کشتیها در دریاها و رودبارها.

﴿ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

و تا شکرگزار (این همه نعمت و لطف خداوندگار) باشید.

خداوند اسباب شکرگزاری را برایتان ساده و آسان کرده است، و آنها را در دسترستان گذاشته است و جلو دستتان آماده نموده است. تا بدین وسیله شما را بر انجام شکرگزاری کمک نماید.

❁

این بند با چرخش جهانی در صحنهٔ شب و روز، و پس از آن در صحنهٔ تسخیر خورشید و ماه برابر نظم و نظامی که برای جریان آن دو، تا سررسید زمان معلوم، خاتمه می‌پذیرد:

﴿ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ، وَ يُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ. وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ﴾.

خدا شب را داخل در روز، و روز را داخل در شب می‌کند. او خورشید و ماه را مسخّر کرده است (و برای سود انسانها به گردش و چرخش انداخته است). هریک از آن دو تا مدّت معیّن و سرآمد روشنی به حرکت خود ادامه می‌دهند.

داخل گرداندن شب در روز، و روز در شب، چه بسا اشاره به همان دو صحنهٔ دل‌انگیزی باشد که هست. نور کم‌کم ناپدید می‌گردد. تاریکی کم‌کم وارد می‌شود تا غروب فرا می‌رسد و تاریکی به دنبال آن آهسته و آرام همه چیز را دربر می‌گیرد. صحنهٔ ورود روز در شب زمانی که صبح می‌دمد، و نور آهسته آهسته پخش می‌شود، و تاریکی کم‌کم رخت برمی‌بندد، تا بدانجا که خورشید طلوع می‌کند و نور همه جا را فرا می‌گیرد ... همچنین چه بسا مراد به درازا کشیدن شب باشد، بدان هنگام که از روز می‌خورد، انگار بدان داخل می‌گردد. طول روز بدان هنگام که از شب می‌خورد، انگار به داخل آن می‌رود . . . هر دوی شب و روز همراه همدیگر با یک تعبیر به رشتهٔ بیان قرآن درمی‌آیند. همهٔ اینها صحنه‌هائی هستند که دل را در آرامش به گشت و گذار و چرخش و گردش می‌اندازند، و دل را غرق احساس زیبائی و پرهیزگاری می‌گردانند. دل در همین حال دست خدا را می‌بیند که این خطّ را امتداد می‌دهد، و آن خطّ را درهم می‌پیچد، و این رشته را سفت می‌کند و تند می‌کشد، و آن رشته را شل می‌کند و آرام رها می‌سازد، با نظم و نظام پیاپی و مستمرّی که یک بار هم تخلّف نمی‌پذیرد و پریشان و نابسامان نمی‌گردد، و یک روز یا یک سال هم در طیّ اعصار و قرون مختلّ نمی‌شود.

مسخّر گرداندن خورشید و ماه و حرکت کردن آنها تا سررسید مدّت زمان معیّنی که دارند، و جز آفریدگارشان از آن مدّت زمان مشخّص آگاه نیست ... این هم خودش پدیده‌ای است که هر انسانی آن را می‌بیند، چه حجم این دو جرم را بداند، و نوع آنها را در میان ستارگان و سیّارگان بشناسد، و از مدارهایشان و گردشهایشان و فاصله‌هایشان باخبر باشد، یا هیچ‌یک از اینها را نداند و نشناسد و از آنها سر در نیاورد . . . چه خورشید و ماه جلو چشمان هر انسانی پدیدار می‌گردند و ناپدید می‌شوند، و بالا می‌روند و سرازیر می‌شوند در مقابل هر دیده یا از دیدگان انسانها. این حرکت همیشگی و پیاپی هم که سستی و خلل نمی‌پذیرد، حرکت دیدنی و عیانی است که وارسی و وراندازی آن نیازی به علم و دانش و حساب و کتاب ندارد! بدین جهت این هم نشانه‌ای برای شناخت خدا است و در صفحهٔ جهان به جملگی خردها و به همگی نسلها به طور یکسان نموده می‌شود. ما امروز بیش از کسانی از نماد این نشانه آگاهی داریم که مخاطبان نخستین این قرآن از آن درک و فهم می‌کردند. مهمّ این نیست، بلکه مهمّ این است که این نشانه همان چیزی را به ما الهام می‌کند و پیام می‌دهد که بدانان الهام می‌کرد و پیام می‌داد، و دلهای ما را به لرزه و تکان می‌اندازد همان گونه که دلهای ایشان را به لرزه و تکان درمی‌انداخت، و در ما همان تدبّر و تفکّر و دیدار و بینشی را برمی‌انگیزد که دست نوآفرین و زیبانگار آفریدگار هنگام عمل در این جهان شگفت در آنان برمی‌انگیخت ... زندگی، زندگی دلها است.



در سایهٔ این صحنه‌های گوناگونی که دارای معنی ژرفی و سلطهٔ نیرومندی هستند، روند قرآنی بر بیان حقیقت ربوبیّت، و بر بطلان هرگونه ادّعای شرک و انبازی، و بر زیانمندی فرجام آن در روز قیامت، پیرو می‌زند:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ، وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ. إِنْ تَدْعُوهُمْ لاَ يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ. وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ. وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ. وَ لاَ يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴾.

آن کسی که (درازی و کوتاهی شبها و روزها و نظام نور و ظلمت و حرکات دقیق ماه و خورشید را سر و سامان داده است) الله است. و بجز او کسانی را که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمائید) حتّی مالکیّت و حاکمیّت پوستهٔ نازک خرمائی را ندارند. اگر آنها را (برای حلّ مشکلات و رفع گرفتاریهای خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند، و به فرض) اگر هم بشنوند، توانائی پاسخگوئی به شما را ردّ می‌کنند (و می‌گویند: شما ما را پرستش نکرده‌اید و بیخود می‌گوئید). و هیچ کسی همچون (خداوند) آگاه (از احوال آخرت، به گونهٔ قطع و یقین، از چنین مطالبی) تو را باخبر نمی‌سازد.

آن کسی که ابرها را با بادها می‌راند، زمین را بعد از مرگش زنده می‌گرداند، شما را از خاک می‌آفریند، شما را زوجیّت بخشیده است و نر و ماده کرده است، مطّلع از هر آن چیزی است که هر ماده‌ای بدان احاطه می‌گردد و آن را می‌زداید، می‌داند چه کسی و چه چیزی عمر زیاد می‌کند یا عمر کوتاهی دارد، دریاها را آفریده است، شب را به داخل روز و روز را به داخل شب فرو می‌برد، و خورشید و ماه را مسخّر کرده است که به سود مردمان تا مدّت زمان معیّنی به حرکت خود ادامه می‌دهند، او:

﴿ اللهُ رَبُّكُمْ ﴾. الله است که خداوندگار شما است.

﴿ لَهُ الْمُلْكُ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت (جهان هستی) ازآنِ او است.

﴿ وَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴾.

و بجز او کسانی را که به فریاد می‌خوانید (و پرستش می‌نمائید) حتّی مالکیّت و حاکمیّت پوستهٔ نازک خرمائی را ندارند.

«قِطمیر»: پوستهٔ پیرامون هستهٔ خرما است. کسانی را که آنان بجز خدا به کمک می‌طلبند و ایشان را به یاری

می‌خوانند، حتّی مالک این پوستهٔ ناچیز نیستند!
آن‌گاه پرده از حقیقت کارشان برمی‌دارد و می‌فرماید:
﴿ إِنْ تَدْعُوهُمْ لاٰ یَسْمَعُوا دُعٰاءَکُمْ ﴾.
اگر آنها را (برای حلّ مشکلات و رفع گرفتاریهای خود) به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی‌شنوند.
انبازهائی که گمان می‌برید بتهای سنگی، بتهای چوبی، درختان، ستارگان، سیّارگان، فرشتگان، جنّیان، و غیره هستند . . . همهٔ آنها هم عملاً مالک پوستهٔ (نازک و سفیدرنگ پیرامون هستهٔ) خرما (که نشان و نماد ناچیزی و کمی است) نیستند. همهٔ آنها صدا و فریاد و ناله و آه پرستشگران گمراه خود را نمی‌شنوند، چه در اصل ناشنوا باشند، یا سخنان انسانها را نشنوند.
﴿ وَ لَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجٰابُوا لَکُمْ ﴾.
(به فرض) اگر هم بشنوند، توانائی پاسخگوئی به شما را ندارند.
آنانی که می‌شنوند جنّیان و فرشتگانند. جنّیان که نمی‌توانند پاسخگو باشند و جواب دهند، و فرشتگان هم پاسخگوی گمراهان نیستند و بدیشان جواب نمی‌دهند.
این در زندگی این جهان، و امّا در روز قیامت، از گمراهی و گمراهان بیزاری می‌جویند و خویشتن را تبرئه می‌کنند:
﴿ وَ یَوْمَ الْقِیامَةِ یَکْفُرُونَ بِشِرْکِکُمْ ﴾.
و در روز قیامت انبازگری و شرک‌ورزی شما را ردّ می‌کنند (و می‌گویند: شما ما را پرستش نکرده‌اید و بیخود می‌گوئید).
کسی از این امر صحبت می‌کند که بس آگاه از هر چیزی، و از هر کاری، و از دنیا و آخرت است:
﴿ وَ لاٰ یُنَبِّئُکَ مِثْلُ خَبِیرٍ ﴾.
و هیچ کسی همچون (خداوند) آگاه (از احوال آخرت، به گونهٔ قطع و یقین، از چنین مطالبی) تو را باخبر نمی‌سازد.
با بیان این امر، این بند پایان می‌یابد، و این گشت و گذارها و صحنه‌ها در آن جهانها خاتمه می‌پذیرد، و دل بشری از آنها همراه با زاد و توشه‌ای برمی‌گردد که در طول زندگیش او را بس است، هرچند هم از زاد و توشهٔ دیگری سود نبرد و بهره‌مند نشود. برای دل بشری یک بند از یک سوره بس است اگر چیزی را که می‌طلبد و می‌خواهد هدایت و راهیابی باشد، و اگر چیزی را که می‌طلبد و می‌خواهد دلیل و برهان باشد!

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ أَنتُمُ ٱلْفُقَرَآءُ إِلَى ٱللَّهِ ۖ وَٱللَّهُ هُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ۝١٥ إِن يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ۝١٦ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى ٱللَّهِ بِعَزِيزٍ ۝١٧ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۚ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَىْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰٓ ۗ إِنَّمَا تُنذِرُ ٱلَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِٱلْغَيْبِ وَأَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ ۚ وَمَن تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِۦ ۚ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلْمَصِيرُ ۝١٨ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَعْمَىٰ وَٱلْبَصِيرُ ۝١٩ وَلَا ٱلظُّلُمَٰتُ وَلَا ٱلنُّورُ ۝٢٠ وَلَا ٱلظِّلُّ وَلَا ٱلْحَرُورُ ۝٢١ وَمَا يَسْتَوِى ٱلْأَحْيَآءُ وَلَا ٱلْأَمْوَٰتُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَآءُ ۖ وَمَآ أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِى ٱلْقُبُورِ ۝٢٢ إِنْ أَنتَ إِلَّا نَذِيرٌ ۝٢٣ إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ بِٱلْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا ۚ وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ۝٢٤ وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ جَآءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ وَبِٱلزُّبُرِ وَبِٱلْكِتَٰبِ ٱلْمُنِيرِ ۝٢٥ ثُمَّ أَخَذْتُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ ۖ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۝٢٦ ﴾

روند قرآنی بار دیگر برمی‌گردد به سوی فریاد زدن مردمان که به پیوند خدا با خدا بنگرند، و حقیقت نفس خویش را نگاه کنند. به سوی پیغمبر ﷺ نیز برمی‌گردد و او را در برابر چیزهائی دلداری می‌دهد که گریبانگیر و دامنگیر او می‌گردد، و از او غم و اندوهی را می‌زداید که از رویگردانی و گمراهی دیگران بدو دست می‌دهد ـ بدان‌گونه که در بند دوم سوره گذشت ـ در اینجا این اشاره را می‌افزاید که سرشت هدایت و راهیابی جدای از سرشت گمراهی و سرگشتگی است، و اختلاف میان این دو سرشت اصیل و ریشه‌دار است، و

بسان اصیل بودن اختلاف موجود در میان کور بودن و بینا بودن، و نور و تاریکی، و سایه و گرما، و مردن و زنده بودن است. و این که میان هدایت و راهیابی و دیدن و نور و سایه و زندگی، پیوند و همگونی است. همچنین میان کوری و تاریکی و سایه و گرما و مرگ هم پیوند و همگونی است. آن‌گاه این چرخش و گردش هم با اشارهٔ به جایگاه‌های نقش زمین شدن و هلاک گردیدن تکذیب‌کنندگان پایان می‌گیرد. این اشاره بدان خاطر است که مردمان بیدار و هوشیار گردند و خویشتن را بپایند و از زشتیها کناره‌گیری نمایند.

❁

﴿ یا أَیُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَی اللهِ، وَ اللهُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ، إِنْ یَشَأْ یُذْهِبْکُمْ وَ یَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِیدٍ، وَ ما ذٰلِکَ عَلَی اللهِ بِعَزِیزٍ ﴾.

ای مردم! شما (در هر چیزی، محتاج و) نیازمند خدائید، و خدا بی‌نیاز (از عبادت شما است) و ستوده است. اگر بخواهد شما را از میان برمی‌دارد، و مردمان دیگری را جایگزین شما می‌سازد، و این کار برای خدا مشکل و سنگین نیست.

مردمان نیازمند این هستند که بدیشان این حقیقت تذکّر داده شود، بدان هنگام که به سوی هدایت دعوت می‌گردند، و تلاش می‌شود که از تاریکیهائی که در آنند بیرون آورده شوند و به سوی نور و روشنائی و هدایت و راهیابی خدا رهنمود گردند. آنان بدین امر نیازمندند، زیرا ایشان فقیرانِ نیازمند خدایند، و خدا کاملاً بی‌نیاز از ایشان است. وقتی که آنان به سوی ایمان به یزدان، و برای عبادت و پرستش و حمد و سپاس او و شکر نعمتهایش دعوت می‌شوند، خدا خود به خود ستوده است و بی‌نیاز از عبادت و پرستش ایشان و از حمد و ثنای آنان است. ایشان به هیچ وجه و به هیچ روی نمی‌توانند خدا را درمانده و ناتوان سازند، و بر او نمی‌توانند چیره گردند و او را دچار مشکل و مشقّت گردانند. او اگر بخواهد ایشان را می‌میراند و از میان برمی‌دارد، و انسانهای تازه‌ای از نژاد خودشان را یا از نژاد دیگران را جایگزین ایشان می‌نماید و در زمین مستقرّشان می‌گرداند. این کار برای خدا سهل و ساده است.

مردمان نیازمند این هستند که بدین حقیقت تذکّر داده شوند، تا غرور ایشان را برندارد و اسب سرکش تکبّر زمام اختیار را از کفشان نرباید و هلاکشان ننماید، بدان هنگام که می‌بینند خداوند بزرگوار بدیشان عنایت می‌فرماید، و پیغمبرانی را به سویشان گسیل می‌نماید، و پیغمبران هم تمام کوشش و تلاششان را به کار می‌گیرند تا آنان را از گمراهی بازدارند و به سوی هدایت بکشانند و بازگردانند، و از تاریکیهایشان بیرون بیاورند و به سوی نورشان رهنمود گردانند و به نورشان برسانند. در این اوضاع و احوال گاهی غرور ایشان را دربر می‌گیرد و گمان می‌برند که آنان در پیشگاه خدا قدر و منزلتی دارند و چیز بزرگ و سترگی هستند! و این که هدایتشان و عبادتشان چیزی بر ملک و مملکت آفریدگار بزرگوار می‌افزاید! در حالی که خدا بی‌نیاز و ستوده است.

یزدان سبحان رعایت و عنایت خود را شامل بندگانش می‌سازد، و رحمت و مرحمت خویش را بهرهٔ ایشان می‌گرداند، و با فضل و کرم فراوانش آنان را فرا می‌گیرد، بدان هنگام که پیغمبرانش را به سوی ایشان روانه می‌کند، و پیغمبران رویگردانی و اذیّت و آزارشان را تحمّل می‌کنند، و با وجود رویگردانی و اذیّت و آزارشان بر دعوت به سوی خدا ثابت و استوار می‌مانند . . . یزدان سبحان این چنین با بندگانش رفتار می‌فرماید تا رحمت و فضل و کرم و بزرگواری خود را بدیشان بنماید. چرا که اینها صفتهای متعلّق به ذات یزدانند. این کار هم نه بدان خاطر است که این بندگان چیزی بر ملک و مملکت و فرمانروائی و عظمتش می‌افزایند وقتی که هدایت گردند و راهیاب شوند، یا این بندگان چیزی از ملک و مملکت و فرمانروائی و عظمتش می‌کاهند وقتی که کور گردند و به کژراهه روند. همچنین این کار نه بدان خاطر است که این

بندگان آفریده‌های کمیاب و دشواری هستند و برگرداندن و می‌راندنشان یا تغییر و تبدیلشان سخت است، این است که هرچه از ایشان روی دهد بخشیده می‌شود، زیرا آنان صنف و نوعی هستند برگشت داده نمی‌شوند و تبدیل و تغییر ایشان ناشدنی است!

انسان به دهشت می‌افتد و حیران می‌شود از فضل و کرم و بزرگواری خدا، وقتی که می‌بیند این انسان کوچک و ناچیز و کوتاه‌بین و ضعیف و درمانده و ناتوان، این اندازه زیاد و فراوان از عنایت و رعایت یزدان برخوردار می‌شود!

انسان ساکن کوچکی از ساکنان این زمین است. زمین تابع کوچکی از تابعان خورشید است. خورشید ستاره‌ای از ستارگان بیشمار و فراتر از ارقام و اعداد است. ستارگان هم نقطه‌های کوچکی بیش نیستند - هرچند در اصل بسیار بزرگ و ستبرند - که در فضای جهان هستی پراکنده‌اند، جهانی که انسان حدود و ثغور آن را نمی‌داند. این فضائی هم که ستارگان به شکل نقطه‌های سرگشته‌ای در آن پراکنده‌اند، جز آفریده‌ای از آفریده‌های خدا نیست!

با این وجود انسان این همه عنایت و رعایت از خدا می‌بیند . . . خدا او را می‌آفریند، و در زمین خلیفه می‌کند، و این همه ادوات و وسائل خلیفه‌گری را بدو می‌بخشد - چه در هستی و ترکیب‌بند وجودیش، و چه در مسخّر نمودن نیروها و انرژیهای جهانی لازم برای خلیفه‌گریش - آن‌گاه انسان گمراه و سرگردان می‌شود، و تکبّر و خودبزرگ‌بینی می‌کند، تا بدانجا که شرک می‌ورزد و انباز برای خدا قائل می‌شود، یا وجود خدا را انکار می‌کند. پس خدا پیغمبران را یکی پس از دیگری به سویش می‌فرستد، و برای پیغمبران کتابها نازل می‌کند و بدیشان معجزه‌ها می‌دهد. فضل و کرم و بزرگواری خدا پیاپی و مستمرّ می‌گردد، تا زمانی که در کتاب واپسین خود برای انسانها داستانی بیان می‌دارد و با آنها با مردمان سخن می‌گوید، و برایشان چیزهائی را روایت می‌کند که بر سر نیاکانشان و گذشتگانشان آمده است. همچنین از وجود خودشان برایشان سخن می‌گوید، و از نیروها و انرژیهائی برایشان پرده برمی‌دارد که در وجودشان اندوخته و نهفته است، و از ضعفها و ناتوانیهائی برایشان سخن می‌گوید که در وجودشان سرشته گردیده است. و بلکه یزدان سبحان برایشان از فلانی و فلانی به طور مشخّص سخن می‌گوید. بدین یکی می‌گوید: تو کار کردی و تو کار نکردی، و بدان یکی می‌گوید: بیا این راه حلّ مشکل تو است، و بیا این راه نجات تو از تنگنا و دشواری‌ای است که بدان درافتاده‌ای!

این همه را برای انسان آفریده است، و این همه را به انسان می‌گوید، این انسانی که ساکن کوچکی از ساکنان زمین است، زمینی که تابع کوچکی از تابعان خورشید است. خورشیدی که سرگشته در گسترهٔ این جهان بزرگ هستی است، تا بدانجا نزدیک است که نزدیک است وجودش احساس نگردد! یزدان سبحان آسمانها و زمین و هستی و همه چیز و همه کس را با یک واژه و به مجرّد توجّه اراده آفریده است، می‌تواند همسان آن را دیگرباره با یک واژه و به مجرّد توجّه اراده بیافریند و از نیستی به هستی بیاورد.

سزاوار است مردمان این حقیقت را درک و فهم کنند تا مقدار فضل و کرم و عنایت و رعایت و مهر و عطوفت خدا را درک و فهم نمایند، و تا خجالت بکشند از این که فضل و کرم خالص، و عنایت و رعایت صرف، و مهر و عطوفت فراوان را با رویگردانی و انکار و ناباوری پاسخ بگویند.

این امر گذشته از این که یک حقیقت صادق و واقعی است، از دیگر سو یک پسودهٔ وجدانی و الهامگرانه‌ای است. قرآن دلهای انسانها را با حقائق می‌پساید، زیرا حقیقت وقتی که جلوه‌گر آید تأثیر بسزائی در نفس دارد و سخت در نفس مؤثّر واقع می‌شود. زیرا قرآن حقّ است و حقّ را با خود به ارمغان آورده است، و جز حقّ نمی‌گوید، و جز با حقّ قانع نمی‌شود، و جز حقّ را عرضه نمی‌دارد، و جز به حقّ اشاره نمی‌کند.

❁

پسودهٔ دیگری دربارهٔ حقیقت دیگری است، حقیقت مسؤولیّت فردی، و سزا و جزای فردی بدان‌گونه که کسی برای کسی نمی‌تواند کاری بکند و او را از دست کیفر خدا برهاند و رستگارش گرداند. پیغمبر ﷺ نیازی نداشت که آن را با هدایت ایشان برای خود برآورد کند. او خودش در برابر کارهائی که می‌کند محاسبه می‌شود، همان‌گونه که هر کس دیگری از ایشان در برابر کارهائی که می‌کند محاسبه می‌گردد، و بار گناهان خود را تنها بر دوش می‌کشد، و کسی در آن بدو کمک نمی‌کند. هر کس پاکی و پاکیزگی درپیش گیرد برای خود پاکی و پاکیزگی درپیش می‌گیرد، و او به دست‌آورندهٔ کار و نتائج کار خود است، و سرانجام کارها همه به پیشگاه خدا برگردانده می‌شوند:

﴿ وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ. وَ إِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلىٰ حِمْلِهٰا لاٰ يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ ﴾.

هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی‌کشد، و اگر انسان سنگین باری کسی را برای حمل گناهانش به فریاد خواند، (او چنین کمکی را نمی‌تواند بکند و) چیزی از بار گناهانشان برداشته نمی‌شود، هرچند از نزدیکان و بستگان باشد.

﴿ وَ مَنْ تَزَكّىٰ فَإِنَّمٰا يَتَزَكّىٰ لِنَفْسِهِ. وَ إِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ﴾.

هرکس پاکی پیشه کند (و خویشتن را از کثافات معاصی پاکیزه دارد) پاکی او برای خودش است و (خود از آن سود می‌برد. به هر حال) بازگشت (همگان، اعم از کافران و مؤمنان) به سوی خدا است (و سرانجام به حساب عاصی و مطیع خواهد رسید).

حقیقت مسؤولیّت فردی و سزا و جزای فردی، دارای تأثیر قاطعانه‌ای در فهم و شعور اخلاقی، و همچنین در رفتار و کردار عملی است. وقتی که هر کسی بفهمد و احساس کند که او در برابر کارش سزا و جزا می‌بیند، و در برابر کار دیگران مؤاخذه نمی‌گردد و گرفتار نمی‌آید، و از پاداش و پادافره کسب و کارش نجات پیدا نمی‌کند و رهائی نمی‌یابد، همچون چیزی یک عامل نیرومندی در بیداری و هوشیاریش می‌گردد و برای حساب کشیدن از خود پیش از این که از او حساب کشیده شود سخت به خود می‌آید و به خویشتن نهیب می‌زند! همراه با این بیداری و هوشیاری از هر امید و آرزوی گول‌زننده‌ای دست می‌کشد که او را فریب دهد و بگوید کسی بدو کم‌ترین سودی می‌رساند، یا امیدوارش گرداند که کسی بجای او بار گناهش را برمی‌دارد و بلاگردان او می‌گردد! در عین حال حقیقت مسؤولیّت و سزا و جزای فردی، عامل اطمینان‌بخشی است و به انسان آرامش می‌دهد. دیگر او پریشان نمی‌گردد از ترس این که نکند به گناه دیگران گرفته شود و گرفتار آید، و بدین سبب سرگشته و ناامید از این گردد که عمل خوب فردی او سودی به حالش نداشته باشد، وقتی که او وظیفهٔ خود را در دلسوزی مردمان اداء کرده باشد، و کوشیده باشد تا آنجا که می‌تواند و با هر وسیله‌ای که در دست دارد آنان را از گمراهی برگرداند.

یزدان سبحان مردمان را یکجا و همردیف دادگاهی نمی‌فرماید و برابر لیست و فهرست از ایشان حساب و کتاب نمی‌کشد. بلکه یک‌یک آنان را دادگاهی می‌فرماید و تک‌تک ایشان را محاسبه می‌نماید. هر کسی را برابر رفتار و کردارش محاکمه و دادرسی می‌فرماید، و در حدود وظیفه‌اش از او پرس و جو می‌نماید. از جملهٔ وظائف فرد این است که دلسوزی کند و در حدّ تاب و توانش به اصلاح حال دیگران بپردازد. وقتی که بدین وظیفهٔ خود اقدام نماید، دیگر مسؤولیّتی در میان گروهی ندارد که در میانشان زندگی می‌کند. او برابر خوبی و نیکی خود دادگاهی می‌شود و پاداش می‌گیرد، و خوب بودن و نیک بودن مردمان سودی به حالش ندارد، اگر او بد و ناصالح باشد. چه خدا ـ همان‌گونه که گفتیم ـ مردمان را برابر لیست و فهرست مورد محاسبه قرار نمی‌دهد و همردیف و همقطار سزا و جزایشان عطاء نمی‌فرماید!

تعبیر قرآنی این حقیقت را به شیوهٔ تصویری قرآن به تصویر می‌زند. لذا تأثیر ژرف‌تر و شدیدتری می‌بخشد. هر کسی را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که بردارندهٔ بار خود است. وقتی که بار گناهان شخصی سنگین شود و نزدیک‌ترین خویشاوندان را به کمک بطلبد تا چیزی از بار گناهانش را بردارد، کسی را نمی‌یابد که به نداء و فریادش پاسخ دهد و کمکش نماید و چیزی از بار سنگین او را بردارد و سبکبارش گرداند!

این صحنه قافله‌ای است که هر کسی در آن بار خود را برمی‌دارد و به راه خود می‌رود، تا آنجائی که در پیشگاه ترازو و ترازودار می‌ایستد! این قافله وقتی به پای حساب و کتاب می‌رسد شق و رق می‌ایستد. هر کسی به تلاش خود پرداخته است و اینک خسته و کوفته برپای ایستاده است و در گرو بار خویش مانده است و خویشتن را می‌کوشد و غافل از بیگانگان و نزدیکان است!

روند قرآنی از فراسوی قافلهٔ خسته و کوفتهٔ سنگین‌بار به سوی پیغمبر خدا ﷺ نگاهی می‌اندازد:

﴿ إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ ﴾.

تو کسانی را (با این قرآن) می‌ترسانی که نهانی از پروردگارشان می‌هراسند و نماز را چنان که باید می‌خوانند.

اینان کسانیند که بیم دادن و برحذر داشتن، ایشان را سودمند می‌افتد. اینان کسانیند که از پروردگارشان می‌ترسند، هرچند او را ندیده‌اند. نماز را چنان که باید می‌خوانند تا با پروردگارشان تماس بگیرند و او را عبادت و پرستش کنند. اینان کسانیند که از تو بهره‌مند می‌شوند و استفاده می‌کنند، و سخنان تو را می‌شنوند و فرمان تو را می‌برند... گناهی بر تو نیست اگر کسی از خدا نترسد و نماز نخواند.

﴿ وَ مَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ ﴾.

هرکس پاکی پیشه کند (و خویشتن را از کثافات معاصی پاکیزه دارد) پاکی او برای خودش است و (خود از آن سود می‌برد).

سود او برای تو نیست، و برای غیر تو هم نیست. بلکه او خود را پاکیزه می‌دارد و پاکی می‌ورزد تا خودش از پاکی و پاکیزگیش سود ببرد و استفاده کند. پاکی و پاکیزگی معنی لطیف و ظریف و شفّاف و درخشانی دارد. شامل دل و خاطره‌ها و احساسات آن می‌شود، و رفتار و روش و رویکردها و آثار کردار را فرا می‌گیرد. پاکی و پاکیزگی معنی الهام‌بخشی را دارد که در آسمانها بال و پر می‌زند.

﴿ وَ إِلَى اللهِ الْمَصِيرُ ﴾.

بازگشت (همگان، اعم از کافران و مؤمنان) به سوی خدا است (و سرانجام به حساب عاصی و مطیع خواهد رسید).

خدا حسابرس و سزا و جزادهنده است. هیچ کار خوبی هدر نمی‌شود و بیهوده نمی‌رود، و هیچ کار بدی نهان و پنهان نمی‌گردد و از میدان به در نمی‌شود. داوری و فرمان و سزا و جزا به کسی غیر از خدا واگذار نمی‌گردد، چه به کسانی که به سویشان می‌گرایند، و چه به کسانی که فراموششان می‌نمایند یا نادیده‌شان می‌گیرند و بدیشان هیچ‌گونه توجّهی نمی‌کنند.



هرگز در پیشگاه خدا ایمان و کفر، و خیر و شرّ، و هدایت و ضلالت، برابر و یکسان بشمار نمی‌آیند. همان‌گونه که کور بودن و بینا بودن، تاریکی و روشنی، سایه و گرما، و زندگی و مرگ، برابر و یکسان بشمار نمی‌آیند، و هریک از اینها از بنیاد مختلف و جداگانه‌اند:

﴿ وَ مَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَ الْبَصِيرُ. وَ لَا الظُّلُمَاتُ وَ لَا النُّورُ. وَ لَا الظِّلُّ وَ لَا الْحَرُورُ. وَ مَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَ لَا الْأَمْوَاتُ ﴾.

نابینا و بینا یکسان نیست. و تاریکیها و نور هم همسان نمی‌باشد. و سایه و گرمای سوزان هم یکی نیست. و مردگان و زندگان هم مساوی نمی‌باشند.

میان سرشت کفر و سرشت هریک از کوری و تاریکی و گرمای سوزان و مرگ، ارتباط و پیوند است. همان‌گونه هم میان سرشت ایمان و سرشت هریک از نور و دیدن و سایه و زندگی، ارتباط و پیوند است.

ایمان نور است، نوری در دل، و نوری در اندامها، و نوری در حواس است. نوری است که حقائق چیزها و ارزشها و رخدادها، و ارتباطها و نسبتها و فاصله‌های میان آنها را می‌نمایاند. چه مؤمن با این نور می‌نگرد که نور خدا است، و آن حقائق را می‌بیند، و با آن خود را می‌سازد و در پرتو آن به کار می‌پردازد، و در راه خود دستپاچه نمی‌شود و کورکورانه راه نمی‌رود و گامهایش به یکدیگر نمی‌خورد و افتان و خیزان نمی‌شود!

ایمان چشم است، چشمی که بینا است و می‌بیند، دیدن حقیقی و راستینی که دچار نوسان و اختلال نمی‌گردد، و دارندهٔ خود را در پرتو نور و یقین و اطمینان به راه می‌برد و به سرمنزل مقصود می‌رساند.

ایمان سایه است، سایهٔ گسترده و فراخی که نفس در آن می‌آرامد و دل بدان می‌آساید. سایه‌ای است برای نجات از گرمای شکّ و تردید و پریشانی و ناآرامی و سرگشتگی در بیابان تاریک و بدون راهنما!

ایمان حیات است، حیات دلها و احساسها و ذهنها و شعورها، و حیات مقصدها و رویکردها. همچنین ایمان حرکتِ سازنده و ثمربخش و هدفدار است. ایمان حرکتی است که در آن گمنامی و مرگی نیست. در این حرکت، بیهوده رفتن و هدر شدنی نیست.

کفر کوری و نابینائی است، کوری و نابینائیِ سرشت دل، و کوری و نابینائی از دیدن دلائل حقّ، و کوری و نابینائی از دیدن حقیقت وجود، و حقیقت پیوندها و ارتباطهای موجود در هستی، و حقیقت ارزشها و اشخاص و رویدادها و اشیاء.

کفر گرمای سوزان نیمروز است. تافته و داغ است. دل در آن بریان می‌شود. دل در آتشِ شعله‌ور و سوزانِ سرگشتگی و پریشانی و عدمِ استقرار بر هدفی، و عدمِ اطمینان به رستاخیز یا سرنوشت اخروی، جزغاله می‌شود. بعد از آن در آخرت به آتش گرم دوزخ و به شعله‌های عذاب درمی‌افتد!

کفر مرگ است، مرگِ درون، و گسیختن از سرچشمهٔ زندگی اصیل، و بریدن و دور افتادن از راهی که به خدا می‌رسد، و درمانده شدن از پذیرش و پاسخگوئی‌ای که از سرچشمهٔ حقیقی مدد می‌گیرند و در حرکت حیات مؤثّرند!

هر کسی سرشت خود را دارد، و هر کسی سزا و جزای خود را می‌گیرد، و این و آن در پیشگاه یزدان برابر نیستند.



در اینجا روند قرآنی به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و او را دلداری می‌دهد و از او غمزدائی می‌کند، با بیان حدود و ثغور کارش و وظیفه‌ای که در راه دعوت به سوی خدا دارد. او کار خود را می‌کند و وظیفهٔ خویش را انجام می‌دهد، و چیزهای بعد از آن را به صاحب کار جهان و فرمانروای کیهان وامی‌گذارد تا هرچه می‌خواهد روا دارد:

﴿ إِنَّ اللهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشٰاءُ، وَ مٰا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ. إِنْ أَنْتَ إِلاّٰ نَذِيرٌ. إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً، وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فِيهٰا نَذِيرٌ. وَ إِنْ يُكَذِّبُوکَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْكِتٰابِ الْمُنِيرِ. ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا. فَكَيْفَ كٰانَ نَكِيرِ؟ ﴾.

خداوند هرکس را بخواهد شنوا (و پذیرای حقّ و حقیقت) می‌گرداند، و تو نمی‌توانی (پند و اندرز آسمانی را به دل دلمردگان فرو بری، همان‌گونه که نمی‌توانی) مردگان آرمیده در گورها را شنوا گردانی. تو تنها بیم‌دهنده‌ای و بس. ما تو را همراه (دین) حقّ، به عنوان مژده‌دهندهٔ (مؤمنان به بهشت) و بیم‌دهندهٔ (کافران به دوزخ، به میان مردمان) فرستاده‌ایم. هیچ ملّتی (از ملّتهای پیشین) هم نبوده است که بیم‌دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد. اگر تو را تکذیب کنند،

(عجیب نیست). زیرا کسانی هم که پیش از آنان بوده‌اند، پیغمبران خود را که برای ایشان دلائل روشن (بیان کرده‌اند) و رساله‌ها و کتابهای آسمانی روشنگر (راه هدایت) آورده‌اند تکذیب نموده‌اند. سپس کافران را (به گناهانشان) گرفتم (و سخت تنبیهشان کردم). بنگرید که چگونه کیفرشان داده‌ام (و شهر و دیارشان را آئینۀ عبرت دیگران ساخته‌ام؟!).

تفاوتها و فرقها در سرشت جهان و در سرشت نفس انسان، اصیل و بنیادین است. اختلاف سرشتهای مردمان و اختلاف استقبال ایشان از دعوت خدا نیز بنیادین است، بسان اصالت تفاوتها و فرقهای جهانیِ بینا بودن و کور بودن، و سایه و گرما، و تاریکیها و نور، و حیات و ممات. در فراسوی همۀ اینها هم تقدیر و تدبیر و حکمت خدا نهفته است، و قدرت او بر هر آن چیزی پنهان گردیده است که بخواهد.

در این صورت، پیغمبر ﷺ بیم‌دهنده و ترساننده‌ای بیش نیست، و قدرت بشری او در این حدّ و مرز متوقّف می‌شود. او نمی‌تواند پند و اندرز آسمانی را به دل دلمردگان که همچون آرمیدگان در گورها هستند فرو برد، همان‌گونه که نمی‌تواند مردگان آرمیده در گورها را شنوا گرداند. تنها خدا است که می‌تواند هرکس را که بخواهد شنوا گرداند مطابق آنچه خود بخواهد و هرگونه که خود بخواهد. بر پیغمبر ﷺ چه چیز است که گمراه شود هرکه گمراه می‌شود، و رویگردان گردد هرکه رویگردان می‌گردد، وقتی که او امانت را اداء کند، و رسالت را برساند، و هرکه خدا بخواهد بشنود، و هرکه خدا بخواهد رویگردان بشود؟

پیش از این خداوند به پیغمبرش ﷺ فرموده است:

﴿ فَلاٰتَذْهَبْ نَفْسُکَ عَلَیْهِمْ حَسَرٰاتٍ ﴾.

خود را با غم و اندوه و غصۀ آنان هلاک مکن. (فاطر/۸)

خدا پیغمبر ﷺ را همراه دین حقّ به عنوان مژده‌دهندۀ مؤمنان به بهشت و بیم‌دهندۀ کافران به دوزخ، به میان مردمان فرستاده است. کار و بارش بسان کار و بار برادران انبیاء ـ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ـ خود است. آنان بسیار بوده‌اند. هیچ ملّتی نبوده است مگر این که پیغمبری به میانشان رفته است:

﴿ وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلاّٰ خَلاٰ فیهٰا نَذیرٌ ﴾.

هیچ ملّتی (از ملّتهای پیشین) نبوده است که بیم‌دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.

اگر پیغمبر ﷺ از قوم خود تکذیب دیده است، این سرشت اقوام در استقبال از پیغمبران بوده است. این کار نه از قصور و کوتاهی پیغمبران بوده است، و نه از کم و کاست دلیل و برهان بوده است:

﴿ وَ إِنْ یُکَذِّبُوکَ فَقَدْ کَذَّبَ الَّذینَ مِنْ قَبْلِهِمْ. جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ وَ بِالزُّبُرِ وَ بِالْکِتٰابِ الْمُنیرِ ﴾.

اگر تو را تکذیب کنند، (عجیب نیست). زیرا کسانی هم که پیش از آنان بوده‌اند، پیغمبران خود را که برای ایشان دلائل روشن (بیان کرده‌اند) و رساله‌ها و کتابهای آسمانی روشنگر (راه هدایت) آورده‌اند تکذیب نموده‌اند.

﴿ بَیِّنٰات ﴾: دلائل و براهین به شکلهای گوناگون و فراوان است، و از جملۀ آنها خوارق عادات و معجزاتی است که از آنان درخواست می‌کردند، یا پیغمبران ایشان را با آن خوارق عادات و معجزات به مبارزه می‌طلبیدند. «زُبُر»: کتابهای مختلف و مشتمل بر مواعظ و نصائح و رهنمونها و وظائف و تکالیف است. ﴿ الْکِتٰابِ الْمُنیرِ ﴾: کتاب روشنگر راه حقّ . . . ارجح اقوال این است که مراد از آن، کتاب موسی علیه‌السلام تورات است. همۀ آنان دلائل و کتابهای مشتمل بر مواعظ و نصائح، و کتاب تورات را تکذیب کرده‌اند.

این کار و بار ملّتهای بیشماری در استقبالشان از پیغمبرانشان، و از دلائل هدایتی بوده است که با خود به ارمغان آورده‌اند. پس این کار و بارِ تازه‌ای نیست، و منحصر به فرد هم نیست. بلکه کار و باری بوده است که در رفتار و کردار پیشینیان بوده است و گذشته است.

در اینجا روند قرآنی سرنوشت و فرجام تکذیب‌کنندگان را برای مشرکان بیان می‌دارد، تا خویشتن را برحذر دارند:

﴿ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

سپس کافران را (به گناهانشان) گرفتم (و سخت تنبیهشان کردم).

پرسشی را مطرح می‌کند که دالّ بر شگفت و شگرف و هول و هراس است:

﴿ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ؟ ﴾.

بنگرید که چگونه کیفرشان داده‌ام (و شهر و دیارشان را آئینهٔ عبرت دیگران ساخته‌ام؟!).

زشت شمردن و کیفر دادن سخت بوده است. گرفتار نمودن و مجازات کردن، ویران و نابود ساختن بوده است. پس کسانی باید خویشتن را از همچون سرنوشتی برحذر دارند که شیوهٔ گذشتگان را درپیش می‌گیرند و راه ایشان را می‌سپرند. بترسند از این که همان چیزهائی بر سر ایشان بیاید و دامنگیرشان گردد که بر سر پیشینیان آمده است و دامنگیرشان گردیده است!

این یک پسودهٔ قرآنی است که این بند با آن پایان می‌پذیرد، و این گشت و گذار بدان خاتمه می‌یابد. آن‌گاه گشت و گذار تازه‌ای در ناحیهٔ تازه‌ای آغاز می‌گردد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا ۚ وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَٰلِكَ ۗ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ۗ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّن تَبُورَ ﴿٢٩﴾ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ ۚ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٠﴾

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٣١﴾ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ۖ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَمِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٣٢﴾ جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا ۖ وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ ۖ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٣٤﴾ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِن فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴿٣٥﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا وَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُم مِّنْ عَذَابِهَا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ﴿٣٦﴾ وَهُمْ يَصْطَرِخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ ۚ أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُم مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ ۖ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن نَّصِيرٍ ﴿٣٧﴾ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٣٨﴾

این چرخش و گردش، قرائتهائی در کتاب جهان و در کتاب فرو فرستادهٔ قرآن است. قرائتهائی در کتاب جهان است که در صفحات زیبا و دل‌انگیز آن با رنگهای گوناگون نگاشته شده است و انواع و اجناس مختلفی پیدا کرده است. میوه‌ها با اقسام و الوان جوراجور، کوه‌ها با درّه‌های رنگارنگ، مردمان و چهارپایان و جانداران با رنگهای بسیار و بیشمار، همه و همه نگرشهای شگفت و شگرفی بدان صفحه‌های زیبا و دل‌انگیز کتاب باز و گشودهٔ جهان هستند . . . قرائتهائی که در کتاب فرو فرستاده وجود دارد، حقّ و حقیقتی که در این کتاب است و کتابهای پیشین آسمانی را تصدیق می‌کند، به ارث گذاشتن این کتاب برای ملّت مسلمان، درجات و مراتب وارثان آن، نعمتهائی که در انتظار آنان است و پس از عفو خدا و آمرزش گناهکاران نصیب همگان می‌گردد، صحنهٔ مؤمنان در سرای

پرنعمت آن جهان، و مقابل ایشان صحنۀ دردناک کافران، صفحاتی هستند که در اینجا گشوده و خوانده می‌شود. آن‌گاه این چرخش و گردش دور و دراز و شگفت و گوناگون و دارای رنگها و شکلهای مختلف خاتمه می‌پذیرد با این نکته که همۀ اینها با اطّلاع خداوند بس آگاه از راز و رمز نهان در سینه‌ها انجام می‌گیرد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً، فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهَا، وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ، وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذٰلِكَ. إِنَّمَا يَخْشَى اللهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ. إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ﴾.

(ای عاقل!) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب سودمندی را می‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آورد؟ (و مگر نمی‌بینی که) کوه‌ها خطوط و جاده‌هائی است (که بر سطح زمین کشیده شده است. خطوط و جاده‌هائی) که برخیها سفید و برخیها سرخ و بعضیها سیاه پررنگ است. و هریک از آنها به رنگهای مختلفی و در طرحهای متفاوتی (با دست تقدیر پروردگار، بر چهرۀ زمین ترسیم گشته) است. انسانها و جنبندگان و چهارپایان نیز کاملاً دارای رنگهای مختلفی بوده و متفاوتند. (این نشانه‌های بزرگ آفرینش، بیش از همه توجّه خردمندان و فرزانگان را به خود جلب می‌کند، و این است که) تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیره (در کار جهان‌آرائی است) و بس آمرزگار (برای بندگان توبه‌کار و امیدوار به الطاف کردگاری) است.

این نگرش جهانی شگفتی از نگرشهای دالّ بر سرچشمۀ این کتاب است. نگرشی است که سراسر گوشه و کنار زمین را می‌گردد و رنگها و نقشهای موجود در آن را دنبال می‌کند و در دنیاهای مختلف پیگیری می‌نماید. از قبیل: میوه‌ها، کوه‌ها، مردمان، چهارپایان، و حیوانات و جانداران. نگرشی است که در واژه‌های اندکی همۀ زنده‌ها و مرده‌های کرۀ زمین را گرد می‌آورد، و دل را شیفته و شیدای آن نمایشگاه زیبا و آراسته و بزرگ الهی می‌سازد، نمایشگاهی که سراسر زمین را فرا می‌گیرد.

این نگرش با فرو فرستادن آب از آسمان، و بیرون آوردن میوه‌ها و محصولات مختلف و رنگارنگ از زمین، می‌آغازد. چرا که نمایشگاه، نمایشگاه رنگها و نشانه‌ها است. چه در اینجا دربارۀ میوه‌ها و محصولها جز از رنگهای آنها سخن نمی‌رود:

﴿فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفاً أَلْوَانُهَا﴾.

با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را بیرون آورده‌ایم.

رنگهای میوه‌ها نمایشگاه دل‌انگیزی از رنگها است، رنگهائی که جملگی نقّاشان در میان همۀ نسلها از پدید آوردن گوشه‌ای از آنها ناتوان بوده و هستند و خواهند بود. هیچ نوعی از انواع میوه‌ها رنگ آن همسان رنگ نوع دیگری نمی‌گردد. بلکه یک نوع میوه رنگ آن با رنگ اقسام همین نوع میوه نمی‌خواند و همگونی ندارد! هرگاه در دو قسم یک نوع میوه دقّت شود، در رنگ آن دو قسم، اختلافی هرچند جزئی وجود دارد!

روند قرآنی آن‌گاه از ذکر رنگهای میوه‌ها می‌پردازد و به رنگهای کوه‌ها منتقل می‌شود. این انتقال در ظاهر عجیب می‌نماید، ولیکن از ناحیۀ بررسی رنگها طبیعی به نظر می‌رسد. چه در رنگهای صخره‌ها شباهت عجیبی با رنگهای میوه‌ها و انواع و اقسام آنها است. حتّی گاهی رنگهای صخره‌ها به شکل رنگهای میوه‌ها و همگون حجم آنها است! تا بدانجا که چه‌بسا با میوه‌های کوچک یا بزرگ تشخیص داده نشوند!

﴿وَ مِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ﴾.

کوه‌ها خطوط و جاده‌هائی است (که بر سطح زمین کشیده شده است، خطوط و جاده‌هائی) که برخیها سفید و برخیها سرخ و بعضیها سیاه پررنگ است. و

هـریک از آنـها بـه رنگهای مـختلفی و در طرحـهای متفاوتی (با دست تـقدیر پروردگار، بـر چـهرهٔ زمـین ترسیم گشته) است.

«جُدَد»: راهها و درّه‌ها. در اینجا نگرش راستینی در نصّ قرآنی است. چه راهها و درّه‌های سفید دارای رنگهای گوناگونی در نوع خود است. راهها و درّه‌های سرخ نیز دارای رنگهای گوناگونی در نـوع خـود است. درجـهٔ رنگ و سایه‌ها و رنگهای دیگری که در خـود هـمین رنگ است متفاوت و مختلف است. راهـا و درّه‌هـای سیاه پررنگ و سیاه کم‌رنگ نیز وجود دارد.

نگرش به رنگهای صخره‌ها و کثرت و تنوّع آنها تحت عنوان یک رنگ، پس از ذکر صخره‌ها به دنبال رنگهای میوه‌ها، بـه دل تکـان سـختی مـی‌دهد، و در آن حسّ چشائیِ زیبائیِ والا و بالا را بیدار می‌گرداند، حسّی که به زیبائی نگاه جداگانه‌ای می‌اندازد و آن را در صخره می‌بیند همان‌گونه که آن را در میوه می‌بیند، هرچند که میان سرشت صخره و سرشت میوه فرق و فاصله بسیار است، و وظیفهٔ آن دو ـ برابر سنجش انسان ـ بسی دور از هـمدیگر است. ولیکـن نگـاهِ صِرفِ زیـبائی و زیبانگری جمال را یک عنصر مـی‌بیند، عـنصری کـه مشترک در میان این و آن است و شایان دقّت و توجّه است.

آن‌گاه از رنگهای مردمان سخن می‌رود، رنگهائی کـه تنها به نژادهای گـوناگـون آدمـیان اخـتصاص نـدارد. گذشته از این هـر فـردی دارای رنگ ویـژه در مـیان همنوعان خود است. حتّی دو نوزاد دوقـلو کـه از یک شکم زائیده‌اند از یکدیگر جدا و هریک دارای رنگ و سیمای ویژهٔ خویشتن است!

رنگهای چهارپایان و حیوانات و جانداران نیز به همین منوال است و رنگهای گوناگـون دارنـد. واژهٔ «دَوٰابّ: چهارپایان» فراگیرتر از واژهٔ «اَنعام: حیوانـات اهـلی» است. چه دَوٰابّ که جمع دٰابَّة است، دٰابَّة به هر حیوانی گفته می‌شود. ولی اَنعام به شترها و گاوها و گوسفندها و بزها گفته می‌شود. اَنعام از دوابّ خاصّ‌تر است چـون اَنعام به انسان نزدیک‌تر است. رنگها و نـقشها دارای نمایشگاه زیبائی بسان نمایشگاه مـیوه‌ها و نـمایشگاه صخره‌ها دارند.

این کتاب جهانیِ زیبا و دارای صفحات شگفت رنگین را قرآن باز می‌کند، و صـفحات آن را ورق مـی‌زند و می‌گوید: فرزانگانی که این کتاب را می‌خوانند و آن را فـهم و درک مـی‌کنند و بـه بـررسی و پـژوهش آن می‌پردازند کسانیند که از خدا می‌ترسند:

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾.

تنها بندگان دانا و دانشـمند، از خـدا، تـرس آمـیخته بـا تعظیم دارند.

این صفحاتی که خدا آن را در این کتاب ورق می‌زند، برخی از صفحات این کتاب است. دانایان و دانشمندان کسانی هستند که این کتاب شگفت را بررسی و وارسی می‌کنند. و وقتی که آن را پژوهش بنمایند خدا را چنان که باید می‌شناسند. خـدا را از روی آثـار سـاختارش مـی‌شناسند، و بـا او از روی آثـار قـدرتش آشـنا می‌گردند. حـقیقت عـظمت خـدا را بـا دیـدن حـقیقت نوآوری و نوآفرینی و زیبانگاریش می‌شناسند. بدین جهت واقعاً از خدا مـی‌ترسند، و از خشـم و عـذابش می‌پرهیزند، و چنان که باید او را می‌پرستند. خدا را نه با احساس نهانی مـی‌شناسند کـه دل آن را بـه سـبب زیبائی جهان می‌یابد. بلکه خدا را با معرفت و شناخت دقیق و با علم و دانش مسـتقیم مـی‌شناسند . . . ایـن صفحات، نمونه‌ای از کتاب هستی است . . . رنگـها و نقشها هـم نـمونه‌ای از زیـبائیهای دیگـر جـهان و از زیبائیهای هماهنگی آن است، زیبائیهائی که تنها مطّلعان و آگاهان از این کتاب آنـها را درک و فـهم مـی‌کنند، مطّلعان و آگاهانی که علم و دانش به خـدا رسـیده‌ای دارند، علم و دانشی که دل آن را احساس می‌کند، و با آن می‌جنبد، و با آن دست نوآفرین و زیبانگار خدا را می‌بیند که دارد رنگها و نقشها را می‌آفریند، و هستی و هماهنگی را در جهان زیبا پدیدار و نمودار می‌سازد.

عنصر جمال در طرح و نقشهٔ این جهان و در هماهنگی

آن مراد و مقصود بوده است. از جملهٔ کمال این جمال هم این است که وظائف اشیاء از راه جمالشان اداء گردد. این رنگهای شگفت و شگرف گلها و بوی ویژه‌ای که می‌پراکنند، زنبوران عسل و پروانه‌ها را جذب و جلب می‌کنند. وظیفهٔ زنبوران عسل و پروانه‌ها در قبال گلها نقل گرده و تلقیح آنها است تا به بار بنشینند و میوه بدهند. گلها هم از راه زیبائی خود وظیفهٔ خویش را اداء می‌کنند!.. زیبائی موجود در جنسی وسیلهٔ جذب و جلب جنس مقابل می‌شود، تا وظیفه‌ای بجای آورده شود که بر عهدهٔ دو جنس مخالف است. به همین شیوه و روال، وظیفه و کار، از راه زیبائی و جمال انجام می‌پذیرد.

زیبائی و جمال در طرح و نقشهٔ این هستی و در هماهنگی و همآوائی آن، مقصود و منظور بوده است. بدین خاطر این نگرشها در کتاب نازل شدهٔ یزدان یعنی قرآن به زیبائی و جمال انداخته می‌شود، و زیبائی و جمال در کتاب دیدنی یزدان یعنی جهان جلوه‌گر و پدیدار است.

﴿ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴾.

قطعاً خداوند توانا و چیره (در کار جهان‌آرائی است) و بس آمرزگار (برای بندگان توبه‌کار و امیدوار به الطاف کردگاری) است.

توانا و چیره بر نوآفرینی و زیبانگاری و سزا و جزا دادن است. بس آمرزگار است و با آمرزش خود کسانی را درمی‌یابد که در ترس و هراس از خدا کوتاهی می‌کنند، در حالی که نوآوریها و زیبائیهای ساختار خدا را می‌بینند.

❁

سخن از کتاب جهان به کتاب نازل شدهٔ یزدان منتقل می‌گردد، و از کسانی که آن را می‌خوانند، و از خواندن آن چه چیز را می‌طلبند و امید چه چیز را دارند، و چه سزا و جزائی در انتظارشان است، سخن می‌رود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللهِ، وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ، وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَ عَلَانِيَةً، يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ. لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ. إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

کسانی که کتاب خدا (قرآن را) می‌خوانند، و نماز را برجای می‌دارند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، پنهان و آشکار، بذل و بخشش می‌نمایند، آنان چشم امید به تجارتی دوخته‌اند که هرگز بی‌رونق نمی‌گردد و از میان نمی‌رود. (آنان قرآن را تلاوت می‌کنند، و نماز را می‌خوانند، و بذل و بخشش می‌کنند) تا خداوند اجرشان را به تمام و کمال بدهد، و از فضل خود بر پاداششان بیفزاید. چرا که خدا آمرزگار و سپاسگزار است (و بدیهایشان را می‌بخشاید، و از خوبیهایشان سپاسگزاری می‌فرماید، و مواهبی بدیشان عطاء می‌نماید که به اندیشه و تصوّر درنمی‌آید).

تلاوت کتاب خدا چیزی جدای از زمزمهٔ واژگان قرآن یا خواندن با صدا و صوت لازمهٔ آن است. مراد تلاوت با تدبّر و تفکّر و پژوهشی است که به درک و فهم منتهی شود و تأثیر خود را ببخشد، و کار تلاوت به عمل بدان تبدیل گردد، و رفتار و کردار انسان برابر قوانین قرآن صورت پذیرد. بدین لحاظ است که روند قرآنی همچون مطلبی را با خواندن نماز، و بذل و بخشش از رزق و روزی خدا در پنهان و آشکار، پیگیری می‌کند. آن‌گاه امید ایشان به همهٔ اینها را معلوم می‌دارد و می‌گوید که به خاطر چیست:

﴿ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ ﴾.

تجارتی که هرگز بی‌رونق نمی‌گردد و از میان نمی‌رود.

آنان می‌دانند آنچه در پیشگاه خدا است بهتر از چیزی است که می‌بخشند. آنان تجارتی را انجام می‌دهند که درآمدزا است و سود آن تضمین گردیده است. آنان تنها با خدا معامله می‌کنند. این چنین معامله‌ای سودآورترین معامله است. با این کار تجارتی را در آخرت انجام می‌دهند، و تجارت آخرت هم سودآورترین و نافع‌ترین تجارت است ... تجارتی است که به تمام و کمال پاداششان را بدیشان می‌رساند، و آنان را به افزایشی از فضل و کرم خدا نائل

می‌گرداند.

﴿ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

قطعاً خدا آمرزگار و سپاسگزار است (و بدیهایشان را می‌بخشاید، و از خوبیهایشان سپاسگزاری می‌فرماید، و مواهبی بدیشان عطاء می‌نماید که به اندیشه و تصوّر درنمی‌آید).

خدا قصور و کوتاهی را می‌بخشد، و ادای وظیفه را شکر می‌گوید. شکر خداوند بزرگوار، کنایه از چیزی است که به طور عادی همراه شکر است، از قبیل: خشنودی و رضایت و پاداش خوب و نیک. ولیکن تعبیر قرآنی به انسانها الهام می‌کند که شکردهندهٔ نعمت را بجای آورند. در این کار به خدا بنگرند و شرم نمایند و بسان او سپاس نعمت را بگزارند. وقتی که می‌بینند خدا از خوب ادای وظیفه کردن بندگانش تشکّر می‌فرماید، آیا نباید که آنان از خوب عطاء کردن نعمت خدا تشکّر و سپاسگزاری بنمایند؟!

❁

آن‌گاه اشاره‌ای می‌گردد به سرشت این کتاب و به حقّ و حقیقتی که در آن است، به عنون دیباچه‌ای برای سخن گفتن از وارثانِ چنین کتابی:

﴿ وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ، مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ. إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴾.

آنچه از کتاب (قرآن) به تو پیام داده‌ایم، حقّ است، و تصدیق‌کنندهٔ کتابهای آسمانی پیش از خود است. قطعاً خداوند از (اوضاع) بندگان خود کاملاً آگاه (و به احوالشان) بینا است.

دلائل حقّ و حقیقت در اصلِ این کتاب، آشکار و پدیدار است. این کتاب در حقیقت ترجمهٔ درستی از این جهان است. یا این که این کتاب یک صفحهٔ خواندنی است، و جهان یک صفحهٔ ساکت و بیصدا است. کتاب قرآن تصدیق‌کنندهٔ کتابهائی است که از همان منبعی صادر گردیده‌اند که خودش از آن صادر گردیده است. حقّ هم یکی است و نه در آن کتابها و نه در این کتاب چندتا نمی‌گردد. فرستندهٔ آن، آن را برای مردمان فرو فرستاده است، در حالی که از ایشان آگاه و مطّلع بوده است و می‌دانسته است که چه چیزی شایان ایشان است و آنان را اصلاح می‌کند و نیک می‌گرداند:

﴿ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴾.

قطعاً خداوند از (اوضاع) بندگان خود کاملاً آگاه (و به احوالشان) بینا است.

این کتاب واقعاً کتاب است. خداوند آن را برای این ملّت مسلمان فرو فرستاده است، ملّت مسلمانی که آنان را برای به ارث بردن این کتاب برگزیده است، همان‌گونه که در اینجا در کتاب خود می‌فرماید:

﴿ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ﴾.

(ما کتابهای پیشین را برای ملّتهای گذشته فرستادیم و) سپس کتاب (قرآن) را به بندگان برگزیدهٔ خود (یعنی امّت محمّدی) عطا کردیم.

اینها واژه‌هائی هستند که به این ملّت الهام می‌دارد در پیشگاه خدا دارای کرامت و فضیلت هستند. همچنین بدیشان الهام می‌دارد که این ملّت دارای چه مسؤولیّت بزرگی است، مسؤولیّتی که از این برگزیدنی و از آن به ارث بردنی سرچشمه می‌گیرد. این مسؤولیّت بزرگی است و دارای تکالیف و وظائفی است. آیا ملّت گزیده می‌شنود و پاسخ می‌گوید؟

یزدان سبحان این ملّت را با برگزیده شدن برای به ارث بردن، بزرگ داشته است، و با فضل و لطفی که در حقّ ایشان در سزا و جزا روا می‌دارد و حتّی کسانی را هم می‌بخشاید که گناه و بدی کرده‌اند باز هم بدیشان فضل و لطف می‌فرماید:

﴿ فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ. وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ. وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾.

برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند، و گروهی از ایشان میانه‌روند، و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکیها پیشتازند.

دستهٔ اوّل ـ و چه بسا آنان جلوتر ذکر شده‌اند چون تعدادشان بیشتر است ـ:

﴿ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ﴾. به خویشتن ستم می‌کنند.

این گروه بدیهای اعمالشان بیشتر از خوبیهای اعمالشان است.

دستهٔ دوم در وسط هستند و میانه‌روند:

﴿ مُقْتَصِدٌ ﴾. میانه‌رو.

بدیها و خوبیهای ایشان متعادل و برابر است.

دستهٔ سوم:

﴿ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللهِ ﴾.

در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکیها پیشتازند.

نیکیهایشان بر بدیهایشان می‌چربد . . . ولیکن فضل و کرم خدا جملگی سه دسته را دربر می‌گیرد. این است که هر دسته به بهشت و به نعمت موصوف در آیات بعدی می‌رسند، با تفاوت درجاتی که دارند.

در اینجا بیش از آن چیزی را شرح و بسط نمی‌دهیم که قرآن در این جایگاه خواسته است از بزرگواری این ملّت گزیده بگوید، و از فضل و کرم خود دربارهٔ پاداش دادن بدیشان بفرماید. این همان پرتوی است که نصوص قرآنی در اینجا می‌اندازند، و فرجامی است که این ملّت جملگی به سبب فضل و کرم خدا بدان می‌رسند و دست می‌یازند. از چیزهائی صحبت نمی‌کنیم و درمی‌گذریم که سزا و جزای مقدّر در علم خدا است و بر این پایانه پیشی گرفته است.

از این سزا و جزای مقدّماتی درمی‌گذریم تا به پاداش نیکوئی بپردازیم که یزدان سبحان برای چنین دسته‌های سه گانه‌ای مقدّر و مقرّر فرموده است:

﴿ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ. وَ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ. إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ. الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ ﴾.

این (سبقت در خیرات) واقعاً فضیلت بزرگی است. (پاداش پیشگامان در نیکیها) باغهای اقامتی است که بدانها داخل می‌شوند، و در آنجاها با دستبندهای طلا و مروارید آراسته و پیراسته می‌گردند، و جامه‌هایشان در آنجاها ابریشمین است. و خواهند گفت: سپاس خداوندی را سزا است که غم و اندوه را از ما زدود. بیگمان پروردگار ما آمرزندهٔ (گناهان بندگان و) سپاسگزار (کارهای نیک ایشان) است. خداوندی که در پرتو فضل و لطف خویش، ما را در سرای اقامت و ماندگاری جای داد. در آن هیچگونه رنج و مشقّت جسمانی و هیچگونه ناتوانی و واماندگی روحانی به ما دست نمی‌دهد.

این صحنه پرده از نعمتهای مادی و ملموس، و نعمتهای روحی و محسوس برمی‌دارد.[1] چه آنان:

﴿ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَ لُؤْلُؤاً وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ ﴾.

در آنجاها با دستبندهای طلا و مروارید آراسته و پیراسته می‌گردند، و جامه‌هایشان در آنجاها ابریشمین است.

این برخی از لذّتهائی است که دارای نماد مادی است و به بعضی از علائق و رغائب دلها و درونها پاسخ می‌گوید. در کنار آن هم خشنودی و رضایت و امن و امان و آرامش و اطمینان است:

﴿ وَ قَالُوا: الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ ﴾.

و خواهند گفت: سپاس خداوندی را سزا است که غم و اندوه را از ما زدود.

دنیا و نگرانی از سرنوشت و فرجام کار، و تلاشها و رنجهائی که در انجام کارها دست می‌دهد، با مقایسهٔ با نعمتهای ماندگار و همیشگی آخرت، غم و اندوه بشمار می‌آید. در روز قیامت هم نگرانی از سرنوشت و فرجام کار، مایهٔ غم و اندوه بسیار می‌گردد.

﴿ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

بیگمان پروردگار ما آمرزندهٔ (گناهان بندگان و) سپاسگزار (کارهای نیک ایشان) است.

خدا ما را بخشید، و از کارهای ما سپاسگزاری فرمود با پاداشی که در برابر اعمال ما به ما داده است.

﴿ الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ ﴾.

۱- به نقل از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» صفحهٔ ۱۰۰ و ۱۰۱.

خداوندی که در پرتو فضل و لطف خویش، ما را در سرای اقامت و ماندگاری جای داد.

سرای اقامت و استقرار بهرهٔ ما گرداند:

﴿ مِنْ فَضْلِهِ ﴾. در پرتو فضل و لطف خویش.

ما که حقّی بر خدا نداریم. بلکه به هر کس هرچه می‌بخشد فضل و لطفی است که در حقّ او روا می‌دارد.

﴿ لاٰ یَمَسُّنٰا فیهٰا نَصَبٌ وَ لاٰ یَمَسُّنٰا فیهٰا لُغُوبٌ ﴾.

در آن هیچ‌گونه رنج و مشقّت جسمانی و هیچ‌گونه ناتوانی و واماندگی روحانی به ما دست نمی‌دهد.

بلکه در آنجا نعمت و راحت و اطمینان یکجا نصیب ما می‌گردد.

فضا به طور کلّی فضای آرامش و آسایش و اطمینان است. واژه‌ها برگزیده شده‌اند تا با طنین و آهنگ خود با این فضای مهربانانهٔ دوست داشتنی همآوا و همنوا شوند. حتّی واژهٔ «حَزَن» با سکون جازم خوانده نمی‌شود، بلکه با تسهیل و تخفیف گفته می‌شود. ﴿ دٰارَ الْمُقٰامَةِ ﴾ سرای اقامت که بهشت است. ﴿ نَصَبٌ ﴾ رنج و مشقّت. خستگی. ﴿ لُغُوبٌ ﴾: درماندگی ناشی از خستگی، و ناتوانی حاصل از رنج و مشقّت.[1] رنج و مشقّت و درماندگی و خستگی حتّی ایشان را نمی‌پساید و لمس نمی‌نماید. آهنگ موسیقی تعبیر به طور کلّی آرام و خوشایند و همنوا است.

آن‌گاه به سوی دیگری نگاهی می‌اندازیم. در آن سو پریشانی و آشفتگی و ناآرامی همیشگی را می‌بینیم:

﴿ وَ الَّذینَ کَفَرُوا لَهُمْ نٰارُ جَهَنَّمَ، لاٰ یُقْضیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا، وَ لاٰ یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ عَذٰابِهٰا ﴾.

کسانی که کفرپیشه‌اند، آتش دوزخ برای آنان است. هرگز فرمان مرگ ایشان صادر نمی‌شود تا بمیرند (و راحت شوند). و هرگز عذاب دوزخ برای ایشان تخفیف داده نمی‌شود (تا مدّتی بیارامند).

نه مرگشان درمی‌رسد، و نه عذابشان تخفیف داده می‌شود. حتّی رحمت با فرارسیدن مرگ هم بدیشان نمی‌رسد!

﴿ کَذٰلِکَ نَجْزی کُلَّ کَفُورٍ ﴾.

ما هر کافر لجوج در کفر را این چنین کیفر و سزا می‌دهیم.

آن‌گاه صدای درشت و در گلو شکسته و آمیخته به همی به گوشمان می‌رسد. صدائی است شیون‌گونه که از جوانب گوناگون شنیده می‌شود. صدای کسانی که به دوزخ انداخته شده‌اند:

﴿ وَ هُمْ یَصْطَرِخُونَ فیهٰا ﴾.

آنان در دوزخ فریاد برمی‌آورند (و نعره‌زنان کمک می‌طلبند).

طنین واژگان خودش همهٔ این معانی و مفاهیم را به ذهن و شعورمان می‌خوانند ... پس بگذار گوش فرا دهیم تا از این صدای بلند نابهنجار چیزی درک کنیم و ببینیم چه می‌گوید. این صدا می‌گوید:

﴿ رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا نَعْمَلْ صٰالِحاً غَیْرَ الَّذی کُنّٰا نَعْمَلُ ﴾.

پروردگارا! بیرونمان بیاور تا کارهای شایسته‌ای انجام دهیم که جدای از کارهائی باشد که قبلاً می‌کردیم.

در این صورت، این پشیمانی و توبه و اعتراف و اقرار است، ولیکن پس از فرصت مناسب و خارج از وقت خود است. هان! این ما هستیم که پاسخ ردّ قاطعانه را می‌شنویم، پاسخی که تنبیه سختی دربر دارد:

﴿ أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ مٰا یَتَذَکَّرُ فیهِ مَنْ تَذَکَّرَ؟ ﴾.

(بدیشان خواهیم گفت:) آیا بدان اندازه به شما عمر ندادیم که در آن هرکس بخواهد بیدار و هوشیار شود، کافی و بسنده باشد؟

شما از این فرصت زمان فراوان عمر سود نبردید، و الّا این مدّت زمان فراخ برای بیداری و هوشیاری کافی بوده است برای کسانی که خواسته‌اند بیدار و هوشیار شوند.

﴿ وَ جٰاءَکُمُ النَّذیرُ ﴾.

۱- برخی «نصب» را خستگی جسمی، و «لغوب» را خستگی روحی دانسته‌اند. (مترجم)

بیم‌دهندهٔ (الهی، اعم از پیغمبران و علماء ادیان، برای ابلاغ آئین آسمانی) به پیش شما آمده است.

این هم برای بیدارباش و هوشیارباش و برحذر داشتن بیشتر بوده است، ولی شما بیدار و هوشیار نشده‌اید و خویشتن را از خشم و عذاب خدا برحذر نداشته‌اید.

﴿ فَذُوقُوا. فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ﴾.

(ما که همهٔ وسائل نجات را در اختیارتان گذاشتیم و راه رستگاری را به شما نمودیم، ولی خودتان از آن بهره نگرفتید و فرصت را از دست دادید) پس بچشید. اصلاً برای ستمگران یار و یاوری نیست.

اینها دو تصویر مقابل یکدیگرند: تصویر امن و امان و آسودگی و آسایش، و مقابل آن تصویر پریشانی و آشفتگی و غم و اندوه. تصویر نغمهٔ شکر و دعا که در مقابل آن تصویر ناله و فریاد کمک خواستن و شیون سر دادن است. تصویر نماد عنایت و بزرگداشت که در مقابل آن تصویر نماد سستی و تنبلی کردن و بیدار شدن و پشیمانی بودن است. تصویر نوای نرم و دلنشین و آهنگ همنوا و همآوا است، و در مقابل آنها صدای ناتراشیده و ناخراشیده و آهنگ درشت و زمخت است. بدین وسیله تقابل به کمال می‌رسد، و هماهنگی در جزئیّات و کلّیّات، یکسان به اتمام می‌رسد.[۱]

سرانجام پیرو جملگی این صحنه‌ها، و همچنین پیرو برگزیدن و وارث گرداندن در می‌رسد:

﴿ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴾.

خداوند دانندهٔ غیب آسمانها و زمین است و مسلّماً از چیزهائی که در درون دلها است کاملاً آگاه است.

علم فراگیر و ریزبین و دقیق، مناسب‌ترین پیرو فرو فرستادن کتاب، و پیرو برگزیدن کسانی است که این کتاب را به ارث می‌برند و پرچم آن را بر دوش می‌کشند، و بهترین پیرو بر صرف نظر کردن یزدان از ظلم کسانی است که به خویشتن ستم کرده‌اند، و او بدیشان لطف و تفضّل می‌نماید با دادن چنان پاداشی که بدانان عطاء می‌فرماید. همچنین خوب‌ترین پیرو بر حکمی است که خدا دربارهٔ کسانی صادر می‌کند که چنان سرنوشتی را باور نداشته‌اند و بدان کفر ورزیده‌اند ... خدا مطّلع و آگاه از راز و رمز آسمانها و زمین است، و او بس مطّلع و آگاه از اسرار و نیّات موجود در سینه‌های مردمان است. یزدان با این علم و دانش فراگیر و ریزبین و دقیق، دربارهٔ همهٔ این امور قضاوت و داوری می‌فرماید.

هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ ۚ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ ۖ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلَّا مَقْتًا ۖ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا ﴿٣٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَتٍ مِنْهُ ۚ بَلْ إِنْ يَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا ﴿٤٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا ۚ وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ ۚ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا ﴿٤١﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ ۖ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ﴿٤٢﴾ اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ ۚ وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ۚ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ۚ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۖ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا ﴿٤٣﴾ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا ﴿٤٤﴾

وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَىٰ ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا ﴿٤٥﴾

۱- به نقل از کتاب: «مشاهد القيامة فى القرآن». صفحهٔ ۱۰۰ و ۱۰۱.

این بندِ واپسینِ سوره نیز دربرگیرندهٔ چرخشها و گردشهای زیاد و فراخی است، و پسوده‌ها و اشاره‌های گوناگونی برای دل دارد: چرخش و گردش با بشریّت در میان همهٔ نسلهای پیاپی که به دنبال یکدیگر می‌آیند و برخی جایگزین بعضی می‌شوند. چرخش و گردش در زمین و آسمانها برای جستجوی اثری از انبازهائی که کسانی آنها را شریک خدا می‌دانند و بجز خدا به کمک می‌طلبند و به فریاد می‌خوانند. چرخش و گردشی در آسمانها و زمین نیز برای دیدن دست نیرومند و توانای خدا است که آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد آسمانها و زمین فرو ریزند و نابود شوند. چرخش و گردشی با تکذیب‌کنندگان همهٔ دلائل و آیات سر داده می‌شود، تکذیب‌کنندگانی که قبلاً با خدا عهد و پیمان بسته‌اند که اگر پیغمبری به پیش ایشان بیاید راهیاب‌ترین ملّتها خواهند بود. سپس این عهد و پیمان را شکستند و با فرمان یزدان مخالفت کردند. وقتی که پیغمبری به پیش ایشان آمد جز گریز و بیزاری، چیزی بر آنان نیفزود. چرخش و گردشی در جایگاه‌های نابودی تکذیب‌کنندگان پیش از ایشان آغاز می‌گردد. اینان که آثار برجای ماندهٔ آنان را می‌بینند و با این وجود نمی‌ترسند که به سرنوشت ایشان گرفتار آیند. آسیاب زمانه ایشان را در میان گیرد و روی آنان بچرخد و بر سرشان همان سنّت و قانونی رود که بر سر تکذیب‌کنندگان پیشین رفته است . . . آن وقت، پایان الهامگرانهٔ بیدارکنندهٔ هراس‌انگیزی در می‌رسد:

﴿ وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللهُ النّاسَ بِما كَسَبُوا ما تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِها مِنْ دابَّةٍ ﴾.

هرگاه خداوند مردمان را در برابر کارهائی که می‌کنند (فوراً و بدون کم‌ترین مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی) به کیفر برساند، انسانی را بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت.

ولی فضل و کرم و لطف و مرحمت خداوند بزرگوار، مردمان را مهلت و فرصت می‌دهد، و همچون کیفر ویرانگر و نابودکننده‌ای را به تأخیر می‌اندازد.



﴿ هُوَ الَّذي جَعَلَكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ. وَ لا يَزيدُ الْكافِرينَ كُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاّ مَقْتاً. وَ لا يَزيدُ الْكافِرينَ كُفْرُهُمْ إِلاّ خَساراً ﴾.

خدا کسی است که شما را جانشین (گذشتگان) روی زمین کرده است. هرکس از شما کافر گردد، به زیان خود کافر می‌گردد، و کفر کافران در پیشگاه خدا جز بر خشم نمی‌افزاید، و جز زیان چیزی نصیب کافران نمی‌نماید.

پیاپی آمدن نسلها در زمین، رفتن نسلی و آمدن نسلی، به ارث بردن این نسل از آن نسل، جایگزین شدن اینان بر جای آنان، به پایان آمدن دولتی و بر سر کار آمدن دولتی، خاموش شدن شعله‌ای و برافروختن شعله‌ای، و پژمردن و نابود گردیدن و ظهور و پیدایش پیاپی در طول سالها و در طیّ قرنها، اینها همه تدبّر و تفکّر دربارهٔ این حرکت مستمرّ و جنبش همیشگی را می‌طلبد، و سزاوار است به دل عبرت و پند دهد، و حاضران در صحنهٔ جهان بدانند که بعد از مدّت زمان اندکی به پیشینیان تبدیل خواهند شد و گذشتگانی برای نسل بعد از خود خواهند گردید. آیندگان بعد از ایشان می‌آیند و آثار برجای ماندهٔ آنان را می‌بینند و اخبارشان را می‌شنوند و به یاد می‌آورند و برای همدیگر روایت می‌کنند، هم بدان‌گونه که دربارهٔ آثار پیش از اینان نیز می‌اندیشند و آنها را وارانداز می‌کنند و اخبارشان را به خاطر می‌آورند و برای یکدیگر نقل و روایت می‌نمایند. شایسته است این امور غافلان را بیدار گرداند و دستی را ببینند که زمانها را پیاپی می‌آورد و سالها و عمرها را می‌گرداند و به پایان می‌رساند، و چوگان را می‌چرخاند، و دولتها را جایگزین دولتها می‌سازد، و ملکها و مملکتها و حکمها و حکومتها را به ارث می‌رساند و دست به دست می‌گرداند، و نسلی را جانشین نسلی می‌نماید . . . هر چیزی می‌گذرد و به پایان می‌آید و نابود می‌شود. تنها خداوند یگانه، باقی می‌ماند، خداوندی که دائم و

ماندگار است و زوال و دگرگونی نمی‌پذیرد.

کسی که به پایان برسد و بگذرد جاودانه نمی‌ماند و باقی نمی‌گردد. کسی که در کوچ محدودی و دارای زمان معیّنی چرخان و گردان است، کس دیگری بعد از او می‌آید تا ببیند که او چه چیزی را رها کرده است و چه چیزی را انجام داده است، کسی که در نهایت به سوی خدائی رود و شود که او را بر آنچه گفته است و کرده است دادگاهی می‌کند و از او حساب می‌کشد، کسی که چنین حال و وضعی را داشته باشد، شایسته است که اقامت اندک خود را در زمین زیبا و پسندیده انجام دهد، و پس از خود ذکر جمیل و نام نیک برجای گذارد، و برای اقامت دائم و واپسینِ خود چیزی را پیشاپیش بفرستد که برای او و در آنجا سودمند افتد.

این برخی از خاطره‌هائی است که به ذهن می‌گذرد، زمانی که صحنهٔ پژمردن و پنهان شدن، و پدید آمدن و پدیدار گردیدن، طلوع و غروب، دولتهائی که می‌روند و دولتهائی که بر جایشان می‌نشینند، ملکها و مملکتهائی که دست به دست می‌شوند، زندگی و حیاتی که زوال می‌پذیرد، و به ارث گذاشتن و به ارث بردنی که پیوسته در میان این نسل و آن نسل مبادله می‌گردد، جلو چشم دل داشته می‌شود:

﴿ هُوَ الَّذِي جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

خدا کسی است که شما را جانشین (گذشتگان) روی زمین کرده است.

در سایهٔ این صحنهٔ مؤثّر و دارای منظره‌ها و دیدگاه‌های پیاپی، بدیشان مسؤولیّت فردی را تذکّر می‌دهد. هیچ کسی چیزی برای کس دیگری برنمی‌دارد و برعهده نمی‌گیرد، و کسی چیزی از کس دیگری را دفع نمی‌نماید و به دفاع از او برنمی‌خیزد. آنگاه به روی‌گردانی و کفرورزی و گمراهی ایشان اشاره می‌کند، و فرجام زیانباری را پیش چشمانشان می‌دارد که در پایان گشت و گذار این جهان در انتظارشان است:

﴿ فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ. وَ لاٰ یَزِیدُ الْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِلاَّ مَقْتاً. وَ لاٰ یَزِیدُ الْکٰافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلاَّ خَسٰاراً ﴾.

هرکس از شما کافر گردد، به زیان خود کافر می‌گردد، و کفر کافران در پیشگاه خدا جز بر خشم نمی‌افزاید، و جز زیان چیزی نصیب کافران نمی‌نماید.

«مَقْت»: شدیدترین خشم و غضب. کسی که پروردگارش او را دشمن بدارد، چه زیانی باید در انتظار او باشد؟! خود این خشم و غضب زیان بشمار است و بالاتر از هر زیان دیگری است.



چرخش و گردش دوم در آسمانها و زمین برای پیجوئی اثری یا خبری از انبازهائی است که بجز خدا می‌پرستیدند و به فریاد می‌طلبیدند. آسمانها و زمین هم اثری یا خبری از انبازهایشان ندارد:

﴿ قُلْ: أَرَأَیْتُمْ شُرَکٰاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ أَرُونِي مٰاذٰا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ؟ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِي السَّمٰاوٰاتِ؟ أَمْ آتَیْنٰاهُمْ کِتٰاباً فَهُمْ عَلیٰ بَیِّنَةٍ مِنْهُ؟ بَلْ إِنْ یَعِدُ الظّٰالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاَّ غُرُوراً ﴾.

بگو: آیا دربارهٔ انبازهای خود که علاوه از خدا آنها را به فریاد می‌خوانید، خوب دقّت کرده‌اید؟ نشانم دهید آنها کدام چیز زمین را آفریده‌اند؟ و یا در آفرینش (کدام چیز) آسمانها مشارکت داشته‌اند؟ یا شاید کتاب (آسمانی) در اختیار مشرکان گذارده‌ایم و ایشان حجّت روشنی از آن (بر کار شرک و بت‌پرستی خود) دارند؟! (اصلاً ایشان دلیل عقلی و دلیل نقلی ندارند) و بلکه ستمگران جز وعده‌های دروغ به یکدیگر نمی‌دهند (و فقط همدیگر را گول می‌زنند).

حجّت روشن است و دلیل آشکار. این زمین با تمام چیزهائی و با تمام کسانی که در آن است، دیدنی و پدیدار است. چه جزئی در زمین یا چه چیزی در آن ممکن است ادّعاء کند که کسی ـ جز خدا ـ آن را آفریده است و هستی بخشیده است؟ هر چیزی که در جهان است رو در روی همچون ادّعائی ـ اگر کسی جسارت آن را داشته باشد ـ فریاد برمی‌آورد که چنین نیست. هر چیزی فریاد می‌زند آن کسی که مرا آفریده است خدا

است و بس. هر چیزی مارک و نشان ساختار یزدان را بر خود دارد، و هیچ کسی نمی‌تواند مدّعی آفرینش آن گردد. زیرا هیچ ساختاری با ساختار یزدان همگون نیست، ساختارهائی که درماندگان، یعنی فرزندان مرگ و نابودی آن را ترتیب می‌دهند و می‌سازند!

﴿ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي ٱلسَّمَاوَاتِ؟ ﴾.

یا در آفرینش (کدام چیز) آسمانها مشارکت داشته‌اند؟.

این هم قطعاً ممکن نیست! هیچ کسی جرأت ندارد گمان برد که این خدایان دروغین در آفرینش آسمانها مشارکت داشته‌اند، یا ادّعاء کند آنها در مالکیّت آسمانها شرکت دارند، این خدایان دروغین هرچه و هرکه هستند. حتّی کسانی که جنّیان یا فرشتگان را انباز خدا می‌دانستند، جسارت همچون ادّعائی را نداشتند ... چکیدهٔ آنچه گمان می‌بردند این است از شیاطین کمک می‌گرفتند که اخبار آسمان را بدیشان برسانند، یا از فرشتگان درخواست شفاعت در پیشگاه یزدان را داشتند. ولی هیچ وقت گمان نمی‌بردند که شیاطین یا فرشتگان در آفرینش آسمان شرکت دارند و در این راستا انباز کردگارند.

﴿ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَاباً فَهُمْ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْهُ ﴾.

یا شاید کتاب (آسمانی) در اختیار مشرکان گذارده‌ایم و ایشان حجّت روشنی از آن (بر کار شرک و بت‌پرستی خود) دارند؟!.

حتّی به این درجه ـ درجه‌ای که خدا بدان انبازها کتابی داده باشد و مشرکان از آن کتاب یقین و اطمینان داشته باشند، و از محتویاتش خاطرجمع باشند ـ آن انبازهائی که گمان می‌رود نرسیده‌اند . . . این نصّ قرآنی برداشت آن را دارد که گفت این پرسش انکاری متوجّه خود مشرکان است نه انبازها. چه پافشاری مشرکان بر شرکشان اشاره به این دارد که آنان عقیدهٔ خود را از کتابی برگرفته باشند که از سوی خدا بدیشان داده شده است، و آنان با تکیه بر دلیل و برهان آن کتاب، سخن می‌گویند. ولی این امر صحیح نمی‌باشد و ممکن نیست مشرکان همچون ادّعائی کرده باشند. با توجّه بدین معنی می‌توان گفت اشاره‌ای بدین امر است که عقیده تنها از کتاب روشن خدا برگرفته می‌شود، و این کتاب منبع یگانهٔ مطمئنّی است و بس. امّا مشرکان هرگز ادّعای همچون کتابی را نداشته‌اند. در صورتی که پیغمبر ﷺ کتاب روشنی را از جانب خدا برای ایشان آورده است، پس چرا باید از آن اعراض کنند و رویگردان شوند، در حالی که کتاب روشن الهی، یگانه راه انتخاب عقیده و برگرفتن قوانین و مقرّرات از آن برای زندگی است؟!

﴿ بَلْ إِنْ يَعِدُ ٱلظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً إِلاَّ غُرُوراً ﴾.

بلکه ستمگران جز وعده‌های دروغ به یکدیگر نمی‌دهند (و فقط همدیگر را گول می‌زنند).

ستمگران بعضی به برخی وعده می‌دهند که راه ایشان بهترین راه است، و آنان سرانجام پیروزند. ولی ایشان جز گول‌خوردگان و فریفتگان نمی‌باشند. بعضی برخی را گول می‌زنند و می‌فریبند، و در فریب و نیرنگی می‌زیند که هیچ فائده‌ای دربر ندارد.



چرخش و گردش سوم ـ پس از نفی این موضوع که از انبازها در آسمانها و زمین ذکری و خبری باشد ـ دست توانا و قدرتمند خدا را نشان می‌دهد که آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد و آنها را می‌پاید و محافظت و مراقبت می‌نماید و کار و بارشان را بدون شریک و انبازی اداره و رو به راه می‌کند:

﴿ إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ أَنْ تَزُولاَ وَ لَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ. إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد (از مسیر خود) خارج و نابود شوند. هرگاه (هم بخواهند از مسیر خود) خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را (در مسیر خود) نگاه و محفوظ دارد. خداوند شکیبا است (و در مجازات تعجیل روا نمی‌دارد) و آمرزنده است (و توبهٔ بزهکاران را می‌بخشاید).

نگاهی انداختن به آسمانها و زمین، و به افلاک و اجرامی که بیرون از شمارند و پخش و پراکنده در فضائی هستند که گسترهٔ آن حدود و ثغوری ندارد، و همهٔ آنها در جایگاه خود استوار و برقرارند، و هر کره‌ای از آنها در مدار خود می‌چرخد و می‌گردد و از مدار خود خارج نمی‌شود و خلل نمی‌پذیرد، و در چرخش و گردش خود کُند یا تند نمی‌شود، و همهٔ آنها بدون ستونند، و با طناب و ریسمانی به جائی بسته نشده‌اند، و بر چیزی در اینجا و آنجا تکیه ندارند، نگاهی انداختن بدین پدیده‌ها و آفریده‌های هراس‌انگیز عجیب و غریب، انسان را بر آن می‌دارد که چشم سر و چشم دل را باز بکند و دست توانا و چیره و قدرتمندی را ببیند که این پدیده‌ها و آفریده‌ها را مهار می‌کند و نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد مختلّ بشوند و از جایگاه‌ها و مدارهای خود کنار بروند و فرو بیفتند.

اگر آسمانها و زمین از جایگاه‌ها و مدارهای خود منحرف بشوند و فرو بیفتند، و مختلّ گردند و در اینجا و آنجا پخش و پراکنده بشوند، هیچ کسی نیست که بعد از آن هرگز بتواند آنها را برجای بدارد و از نابودی برهاند. فرو افتادن کرات و مختلّ گردیدن نظم و نظام آسمانها و زمین در موعدی روی می‌دهد که قرآن در موارد بسیاری بدان اشاره می‌کند که پایان گرفتن این جهان است. پایان گرفتن این جهان وقتی روی می‌دهد که نظم و نظام افلاک مختلّ بشود و به هم بخورد و کرات درهم کوبیده شوند و پخش و پراکنده گردند، و هر چیزی که در فضا است نابسامان شود و فرو بیفتد. در این وقت هیچ کسی نمی‌تواند زمام اختیار جهان را به دست بگیرد و از زوال و نابودی آن جلوگیری کند.

این موعدی است که برای حساب و کتاب و سزا و جزای چیزی تعیین گردیده است که در زندگانی دنیا انجام پذیرفته است. وقتی که چنین هنگامه‌ای فرارسید کار به جهان دیگری می‌انجامد و جهان دیگری می‌آغازد که کاملاً سرشت آن جدای از سرشت این جهان است.

بدین خاطر است که یزدان بر نگاهداری و محافظت آسمانها و زمین از نیستی و نابودی با این فرمودهٔ خود پیرو می‌زند:

﴿ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ﴾.

خداوند شکیبا است (و در مجازات تعجیل روا نمی‌دارد) و آمرزنده است (و توبهٔ بزهکاران را می‌بخشاید).

﴿ حَلِيماً ﴾: شکیبا . . . خدا شکیبا است و به مردمان فرصت و مهلت می‌دهد. این جهان را بر سرشان ویران نمی‌گرداند، و کاکل ایشان را نمی‌گیرد و کشان کشان به سوی حساب و کتاب و سزا و جزایشان نمی‌برد مگر در مدّت معلوم و سررسید مشخّصی که خدا از آن آگاه است و بس. فرصت و مهلت بدیشان می‌دهد تا توبه بکنند و به کار بپردازند و خویشتن را آماده سازند. «غَفُوراً»: خدا بخشنده است . . . یزدان مردمان را در برابر هر جرمی که کرده‌اند و هر گناهی که نموده‌اند، بلکه از بسیاری از بدیها و بزهکاریهایشان صرف نظر می‌فرماید و آنها را می‌آمرزد، هر زمان که در مردمان خیر و صلاح سراغ ببینند. این پیروِ الهام‌بخشی است. غافلان را بیدار می‌گرداند که فرصت را غنیمت شمرند و از آن استفاده بکنند پیش از این که فرصت بگذرد و دیگر برنگردد.



چرخش و گردش چهارم با قوم مشرک است، و از عهد و پیمانی سخن می‌راند که با خدا بسته‌اند. و از چیزی سخن می‌گوید که بعد از آن کرده‌اند و بدان سبب عهد و پیمان را شکسته‌اند، و در زمین تباهی نموده‌اند. در این چرخش و گردش، ایشان برحذر داشته می‌شوند از قانون و سنّت الهی، قانون و سنّتی که تخلّف‌ناپذیر است و تبدیلی و تغییری در آن نیست:

﴿ وَ أَقْسَمُوا بِاللهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ. فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلاَّ نُفُوراً. اسْتِكْبَاراً فِي الْأَرْضِ وَ مَكْرَ السَّيِّئِ ـ وَ لَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلاَّ بِأَهْلِهِ ـ فَهَلْ

یَنْظُرُونَ إِلاّٰ سُنَّةَ الْأَوَّلِینَ؟ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیلاً وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَحْوِیلاً ﴾.

آنان (یعنی کفّار مکّه) مؤکّدانه به خدا قسم می‌خوردند که اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملّتها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت). امّا هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میانشان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حقّ) چیزی بر آنان نیفزود. (گریزشان از حقّ) به خاطر استکبار در زمین و حیله‌گریهای زشت است، و حیله‌گریهای زشت جز دامنگیر حیله‌گران نمی‌گردد. آیا آنان انتظار دارند سرنوشتی جز سرنوشت پیشینیان داشته باشند؟! هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوهٔ رفتار خدا (در معاملهٔ با امّتها) نخواهی یافت، و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

عربها یهودیان را می‌دیدند که اهل کتاب بودند و در جزیرةالعرب در همسایگی ایشان می‌زیستند. می‌دیدند که یهودیان چه اندازه منحرفند و چه اندازه کردار و رفتار بدی دارند. عربها از تاریخ ایشان و از پیغمبرکشیهای آنان می‌شنیدند و اطّلاع پیدا می‌کردند، و می‌دانستند چه اندازه از حقّ و حقیقتی به دور افتاده‌اند که پیغمبران با خود برایشان به ارمغان آورده‌اند. آن وقت از یهودیان دوری می‌گزیدند، و به خدا سوگند می‌خوردند و تا آنجا که ممکن بود در سوگند خوردن شدّت به کار می‌بردند و تأکید می‌ورزیدند:

﴿ لَئِنْ جٰاءَهُمْ نَذِیرٌ لَیَکُونُنَّ أَهْدیٰ مِنْ إِحْدَی الْأُمَمِ ﴾.

اگر پیغمبری به میان ایشان بیاید، راهیاب‌ترین ملّتها خواهند بود (و در پذیرش دین او، بر همگان پیشی خواهند گرفت).

مرادشان از ملّتها یهودیان بود. با این تعبیر با گوشه و کنایه از یهودیان صحبت می‌کردند، و آشکارا ایشان را نام نمی‌بردند.

حالشان این‌گونه و سوگندهایشان بدین شکل بود . . . روند قرآن سوگندهایشان را عرضه می‌دارد، انگار می‌خواهد شنوندگان را دعوت کند بر چیزی گواه باشند که از این‌گونه مردمان در دورهٔ جاهلیّتشان روی داده است و سر برزده است. آنگاه چیزی از ایشان می‌گوید که بعد از آن که خدا آرزویشان را برآورده است و پیغمبری به میانشان فرستاده است از آنان سر زده است:

﴿ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ نَذِیرٌ مٰا زٰادَهُمْ إِلاّٰ نُفُوراً. اَسْتِکْبٰاراً فِی الْأَرْضِ وَ مَکْرَ السَّیِّئِ! ﴾.

امّا هنگامی که پیغمبری (از خودشان برانگیخته شد و) به میانشان آمد، (بعثت او) جز گریز و بیزاری (از حقّ) چیزی بر آنان نیفزود. (گریزشان از حقّ) به خاطر استکبار در زمین و حیله‌گریهای زشت است.

واقعاً زشت است برای کسانی که چنین سوگندهای مؤکّدانه و بزرگی را بخورند ولی رفتارشان این باشد: به خاطر خودبزرگ‌بینی در زمین و برای نیرنگبازی چنین کنند و چنین روند. قرآن این چنین پرده از خود بزرگ‌بینی و نیرنگبازیشان برمی‌دارد، و این شیوهٔ زشت و پستشان را می‌نگارد و ثبت و ضبط می‌گرداند. سپس بدین رویاروئی ننگین روانی ایشان، تهدید کسانی را می‌افزاید که همچون روش ننگینی را در پیش می‌گیرند، و این راه پست و رسواگرانه را می‌پیمایند:

﴿ وَ لاٰ یَحِیقُ الْمَکْرُ السَّیِّئُ إِلاّٰ بِأَهْلِهِ ﴾.

و حیله‌گریهای زشت جز دامنگیر حیله‌گران نمی‌گردد.

حیله گریهای زشت و نیرنگهای پست دامنگیر کسی جز خود حیله گران و نیرنگبازان نمی‌شود. حیله گری زشت و نیرنگ پست دامنگیر حیله گران و نیرنگبازان می‌شود و ایشان را احاطه می‌کند و اعمالشان را هدر می‌دهد.

اگر کار چنین است پس در این صورت منتظر چه چیزند؟ آنان منتظر چیزی نیستند جز این که بر سر آنان همان بیاید و بدیشان همان رسد که پیش از ایشان بر سر تکذیب‌کنندگان آمده است و بدانان رسیده است.

این چنین چیزی هم برایشان روشن و شناخته است. این افراد تنها منتظر این هستند که قانون و سنّت ثابت و تغییرناپذیر خدا اجراء شود و راه خود را بپیماید، راهی که از آن منحرف نمی‌گردد و کناره‌گیری نمی‌کند:

﴿ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِيلاً، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَحْوِيلاً ﴾.

هـرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوهٔ رفتار خدا (در معاملهٔ با امّتها) نخواهی یافت، و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

✿

کارها دربارهٔ مردمان، ناسنجیده اجراء نمی‌شود. زندگی در زمین بیهوده سپری نمی‌گردد. بلکه قوانین و سنن ثابت و تغییرناپذیری وجود دارد و تحقّق می‌یابد و پیاده می‌شود، قوانین و سننی که تبدیل و تغییر نمی‌شناسد. قرآن این حقیقت را مقرّر می‌فرماید، و آن را به مردمان تعلیم می‌دهد، تا تک و تنها و بافتهٔ جدا تافته به حادثه‌ها و رخدادها ننگرند، و غافل و بی‌خبر از قوانین و سنن اصیل زندگی نزیند، و در چهارچوب دورهٔ کوتاهی از زمان محصور نگردند، و در محدودهٔ مکانیِ تنگی بسر نبرند. قرآن جهان‌بینی مردمان را بالا می‌برد و آن را به سوی ارتباطات زندگی و پیوندهای قوانین و سنن هستی اوج می‌دهد، و ایشان را همیشه متوجّه ثبات قوانین و سنن و استمرار نوامیس و یاساها می‌سازد، و چشمانشان را به سوی مصداق این امر خیره می‌گرداند، و چیزی را جلو چشمانشان مجسّم می‌دارد که بر سر نسلهای پیش از آنان آمده است، و آن را دلیل بر اجراء همیشگی قوانین و سنن ثابت، و استمرار نوامیس و یاساهای استوار می‌گیرد و می‌نماید.

این چرخش و گردش پنجم هم نمونه‌ای از نمونه‌های این رهنمود و رهنمون است که به دنبال بیان آن حقیقت کلّی می‌آید، حقیقتی که می‌گوید: قانون و سنّت خدا تبدیل و تغییر نمی‌یابد و پیوسته برجای و پایدار و ماندگار است:

﴿ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ـ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً ـ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ. إِنَّهُ كَانَ عَلِيماً قَدِيراً ﴾.

آیا در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند فرجام کار پیشینیان به کجا کشیده است، در حالی که آنان از اینان قدرت و قوّت بیشتری داشته‌اند؟ هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد. چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است.

سیر و سفر در زمین با چشمان باز و دل بیدار، و ایستادن بر جایگاه‌های نابودی گذشتگان، و نگریستن و وارانداز کردن چیزهائی که داشته‌اند و جاهائی که در آنجاها بوده‌اند و زیسته‌اند، و دقّت و تأمّل دربارهٔ سرنوشتی که بدان دچار آمده‌اند و هم اینک در کجاها آرمیده‌اند، همهٔ اینها می‌سزد که به دل سایه‌ها و الهامها و احساسها و ترسها و هراسها بیندازد

به همین خاطر است که این همه رهنمونها و رهنمودها در قرآن مکرّر می‌گردد برای سیر و سفر در زمین و ایستادن بر جایگاه‌های نابودی و هلاک گذشتگان، و بالای آثار برجای ماندهٔ رفتگان. و برای بیدار کردن دلها از خواب غفلتی که بدان فرو می‌روند و از آن باز نمی‌ایستند. اگر هم از آن بازایستند حسّ و شعور و اطّلاع و آگاهی ندارند. زمانی هم حسّ و شعور و اطّلاع و آگاهی پیداکنند درس عبرت نمی‌آموزند و پند و اندرز نمی‌گیرند. از این غفلت، غفلت دیگری دربارهٔ قوانین و سنن ثابت و مستمرّ الهی نشأت می‌گیرد. همچنین از این غفلت، دربارهٔ درک و فهم حوادث و رخدادها و ارتباط آنها با قوانین و سنن کلّی آنها، کوتاهی و ناتوانی به انسان می‌دهد. درک و فهم حوادث و رخدادها و ارتباط دادن آنها با یکدیگر، مشخّصه‌ای است که انسان دانا و فهمیده را از حیوان نادان و نافهمیده جدا می‌سازد، حیوانی که در طول حیات لحظه‌ها و حالتهای زندگیش منفصل و جداگانه از یکدیگر است، و هیچ‌گونه ارتباط و پیوندی با همدیگر

ندارد، و هیچ‌گونه قاعده‌ای بر لحظه‌ها و حالتهای زندگانیش حکمفرما نیست. ولیکن همنوع بشری همه و همه در برابر وحدت قانونها و سنّتها و یاساها مجموعهٔ یگانه‌ای هستند.

قرآن در برابر این توقّفی که آنان را در آن، جلو جایگاه‌های نابودی گذشتگان پیش از ایشان نگاه می‌دارد، گذشتگانی که از ایشان نیرومندتر بوده‌اند و قدرت بیشتری داشته‌اند، ولی با این وجود قوّت و قدرتشان آنان را از سرنوشت قطعی و حتمی نرهانیده است و مصون و محفوظشان نداشته است، ذهن و شعور ایشان را در همچون ایستگاهی متوجّه قوّت و قدرت بزرگ خداوند می‌سازد، قوّت و قدرت بزرگی که چیزی بر آن چیره نمی‌گردد و چیزی آن را درمانده نمی‌کند. همان قوّت و قدرت بزرگی که چیزی بر آن چیره نمی‌گردد و چیزی آن را درمانده نمی‌کند. همان قوّت و قدرت بزرگی که یقهٔ گذشتگان را گرفته است و زبون و نابودشان کرده است، و می‌تواند یقهٔ اینان را هم بگیرد و بسان پیشینیان زبون و نابودشان کند:

﴿ وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي ٱلْأَرْضِ ﴾.

هیچ چیزی چه در آسمانها و چه در زمین خدا را درمانده و ناتوان نخواهد کرد.

بر این حقیقت پیرو می‌زند با تفسیر و ذکر سندهای این حقیقت:

﴿ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً قَدِيراً ﴾.

چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است.

علم خدا همه چیز آسمانها و زمین را احاطه کرده است. قوّت و قدرت خدا نیز در کنار علم او آرمیده است. این است که هیچ چیزی از علم او به در نمی‌رود، و هیچ چیزی در برابر قوّت و قدرت او تاب و توان ایستادن ندارد. بدین سبب چیزی در آسمانها و زمین او را عاجز و درمانده نمی‌سازد. هیچ گریزی از قوّت و قدرت او نیست، و به هیچ وجه چیزی از علم او نهان و پنهان نمی‌گردد:

﴿ إِنَّهُ كٰانَ عَلِيماً قَدِيراً ﴾.

چرا که او بسیار فرزانه و خیلی قدرتمند است.



سرانجام، خاتمهٔ سوره درمی‌رسد. این خاتمه پرده از شکیبائی و رحمت خدا در کنار قوّت و قدرت خدا برمی‌دارد، و تأکید می‌کند که مهلت و فرصت دادن به مردمان به خاطر شکیبائی و رحمتی است که خدا دارد، و این امر در دقّت حساب و کتاب خدا و عدالت و دادگری او در سزا و جزا، هیچ‌گونه تأثیری ندارد:

﴿ وَ لَوْ يُؤٰاخِذُ اللّٰهُ ٱلنّٰاسَ بِمٰا كَسَبُوا مٰا تَرَكَ عَلىٰ ظَهْرِهٰا مِنْ دٰابَّةٍ. وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى. فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللّٰهَ كٰانَ بِعِبٰادِهِ بَصِيراً ﴾.

هرگاه خداوند مردمان را در برابر کارهائی که می‌کنند (فوراً و بدون کم‌ترین مهلتی برای اصلاح و تجدید نظر و خودسازی) به کیفر برساند، انسانی را بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت. ولیکن خداوند (به لطف و کرم خود، کیفر) ایشان را تا سررسید زمان معیّنی (که قیامت است) به تأخیر می‌اندازد. وقتی که مدّت مشخّصهٔ ایشان فرارسید، خداوند بندگان خود را دیده است (و از گفتار و کردار و پندار ایشان باخبر بوده است، لذا چنان که باید پاداش و پادافره آنان را می‌دهد).

آنچه مردمان مرتکب می‌شوند، از قبیل: ناسپاس گذاشتن نعمت خدا، و شرّ و بدی و فساد و تباهی، و ظلم و ستم و طغیان و سرکشی در زمین، همهٔ اینها واقعاً زشت و پلشت است. اگر یزدان مردمان را به گناهانشان بگیرد، و به سبب بزرگی و زشتی و پلشتی بزهکاریها کیفرشان دهد، بلا و مصیبت نه تنها شامل مردمان می‌گردد بلکه از ایشان تجاوز می‌کند و شامل هر زندهٔ دیگری می‌شود که روی این زمین است. آن وقت سراسر زمین به طور کلّی برای حیات نابایست و ناشایست می‌گردد. نه تنها برای حیات بشر نابایست و ناشایست می‌شود، بلکه برای هر حیات دیگری نابایست و ناشایست می‌گردد!

تعبیری که بدین‌گونه است، زشتی و پلشتی کارهای

مردمان را کاملاً می‌نمایاند، و تأثیر تباه‌کننده و ویرانگر جملگی حیات توسّط آن را آشکار نشان می‌دهد، تعبیری که می‌گوید: اگر خدا مردمان را به گناهانشان بگیرد و فوراً به کیفرشان برساند و بدیشان هیچ‌گونه فرصت و مهلتی ندهد . . . و . . .

امّا خدا شکیبا است و دربارهٔ مردمان شتاب نمی‌ورزد:

﴿ وَ لٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ﴾.

ولیکن خداوند (به لطف و کرم خود، کیفر) ایشان را تا سررسید زمان معیّنی (که قیامت است) به تأخیر می‌اندازد.

فرد فردِ آنان را تا سررسید مدّت مشخّصی به تأخیر می‌اندازد تا آن‌گاه که عمرشان به پایان می‌رسد. گروه گروهِ ایشان را نیز تا سررسید مدّت مشخّصی به تأخیر می‌اندازد تا آن‌گاه که کار خلافتشان به پایان می‌آید و خلافت را به نسل بعد از خود تحویل می‌دهند. جنس آدمیزاد را مهلت می‌دهد و ایشان را به تأخیر می‌اندازد تا آن گاه که عمر این جهان به پایان می‌آید و زمان قیامت کبری فرا می‌رسد . . . این فرصت و مهلت را بدیشان می‌دهد و گسترهٔ آن را برایشان فراخ می‌گرداند، تا آنان به کار نیک بپردازند و توشه‌ای برای خود فراهم سازند.

﴿ فَإِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ ﴾.

وقتی که مدّت مشخّصهٔ ایشان فرا رسید ....

زمانی که مدّت کار و کسب به پایان آمد، و وقت حساب و کتاب و سزا و جزا فرارسید، نه کار کوچکی و نه کار بزرگی از کارهایشان ـ چه به نفع ایشان باشد و چه به زیان آنان ـ فوت و فنا نمی‌شود و هدر نمی‌رود.



این واپسین آهنگ سوره‌ای است که با حمد و سپاس خدائی آغاز گردیده است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است.

﴿ جٰاعِلِ الْمَلاٰئِكَةِ رُسُلاً أُولِي أَجْنِحَةٍ ﴾.

فرشتگان بالدار را مأموران (قدرتمند اجرای فرمان خود در زمینه‌های مختلف تکوینی و تشریعی) کرده است. (فاطر/۱)

فرشتگان رسالت آسمان را برای زمین می‌برند، با تمام چیزهائی که در رسالت است از قبیل مژده دادن به بهشت، و ترساندن از دوزخ ... آن‌گاه مردمان یا رهسپار بهشت می‌شوند، و یا به سوی دوزخ می‌روند...

میان آغاز و انجام سوره، این گشت و گذارهای دور و دراز در آن جهانهائی است که این سوره مردمان را در آنجاها به چرخش و گردش انداخته است. این هم پایان چرخش و گردش، و پایان حیات، و نهایت انسان است...

پایان جزء بیست‌ودوم

جزء بیست‌وسوم به دنبال آن می‌آید که
با سورهٔ یس می‌آغازد.

فی ظلال القرآن

جزء بیست و سوم

سورهٔ یس، سورهٔ صافات و سورهٔ ص

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ یس مکّی و هشتاد و سه آیه است

سُورَةُ يسٓ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يسٓ ﴿١﴾ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣﴾ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٤﴾ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ﴿٥﴾ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴿٦﴾ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٧﴾ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ ﴿٨﴾ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ﴿٩﴾ وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٠﴾ إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ﴿١١﴾ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴿١٢﴾

وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿١٣﴾ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴿١٤﴾ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ﴿١٥﴾ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ ﴿١٦﴾ وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ﴿١٧﴾ قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَلَيَمَسَّنَّكُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١٨﴾ قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴿١٩﴾ وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعَىٰ قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ﴿٢٠﴾ اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢١﴾ وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢٢﴾ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ بِضُرٍّ لَا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ﴿٢٣﴾ إِنِّي إِذًا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢٤﴾ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴿٢٥﴾ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴿٢٧﴾

۞ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ ﴿٢٨﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴿٢٩﴾

این سورهٔ مکّی دارای فاصله‌های کوتاه، و آهنگهای سریع است. بدین خاطر آیات آن هشتاد و سه تا گردیده است، هرچند این سوره کوچک‌تر و کوتاه‌تر از سورهٔ پیشین خود ـ سورهٔ فاطر ـ است که تعداد آیات آن چهل و پنج تا بود.

کوتاه بودن فاصله‌ها همراه با سرعت آهنگها این سوره را با قالب خاصّی قالبگیری می‌کند و سیمای ویژه‌ای را بدان می‌دهد. آهنگهای آن پیاپی و متّصل می‌آیند، و مضرابهای متوالی بر حسّ و شعور آشنا می‌کنند. این کار تأثیر سوره را دوچندان می‌سازد با تصویرها و سایه روشنهائی که صحنه‌های پشت سر هم از آغاز سوره تا پایان سوره با خود دارند، صحنه‌های گوناگون و الهامگرانه‌ای که تأثیرات ژرفی به سوره می‌بخشند.

موضوعهای اصلی این سوره همان موضوعهای سوره‌های مکّی است. نخستین هدف موضوعها هم ساختن و استوار داشتن پایه‌های عقیده و باور است. این سوره از همان آغاز به سرشت وحی و صدق رسالت می‌پردازد:

﴿ يس. وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ... ﴾.

یا.سین. سوگند به قرآن حکیم! تو قطعاً از زمرهٔ

فرستادگان (یزدان) هستی، و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است) ....

آن‌گاه داستان ساکنان شهر (انطاکیه) را به پیش می‌کشد بدان هنگام که پیغمبران بدانجا آمدند تا مردمان را از سرانجام تکذیب کردن وحی و رسالت بترسانند. این سرانجام را نیز در داستانی بیان می‌دارد بدان‌گونه که شیوهٔ قرآن در استفادهٔ از داستانها برای استحکام مسأله‌ها و قضیّه‌ها است. این سوره نزدیک به پایان خود، به خود موضوع اصلی برمی‌گردد:

﴿ وَ مٰا عَلَّمْنٰاهُ ٱلشِّعْرَ ـ وَ مٰا یَنْبَغِی لَهُ ـ إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِینٌ. لِیُنْذِرَ مَنْ کٰانَ حَیّاً وَ یَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَی الْکٰافِرِینَ ﴾.

ما به پیغمبر (اسلام سرودن) چکامه نیاموخته‌ایم ـ و چامه‌سرائی او را نسزد ـ این (کتاب هم که بر او نازل کرده‌ایم) جز یادآوری (عاقلان به قانون و فرمان یزدان جهان) و کتاب خواندنی روشنگر (حقائق برای مؤمنان) نیست. (هدف از فرو فرستادن آن، این است که) تا افراد زندهٔ (بیداردل) را با آن بیم دهد، و بر کافران (اتمام حجّت شود و) فرمان عذاب مسلّم گردد. (یس/۶۹ و ۷۰)

این سوره همچنین به مسألهٔ الوهیّت و وحدانیّت می‌پردازد. زشت شمردن و پلشت داشتن شرک و انباز بر زبان مرد مؤمنی می‌رود که از دورترین نقطهٔ شهر آمده است تا با قوم خود با دلیل و برهان به جدال و ستیز بنشیند و از کار پیغمبران به دفاع بپردازد. آنجا که می‌گوید:

﴿ وَ مٰا لِیَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِی فَطَرَنِی وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ؟ أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ یُرِدْنِ ٱلرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّی شَفٰاعَتُهُمْ شَیْئاً وَ لاٰ یُنْقِذُونِ؟ إِنِّی إِذاً لَفِی ضَلاٰلٍ مُبِینٍ ﴾.

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او برگردانده می‌شوید؟ آیا غیر از خدا، معبودهائی را برگزینم (و پرستش نمایم) که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند، میانجیگری ایشان کمترین سودی برای من ندارد و مرا (از زیان وارده) نجات نمی‌دهند؟ (هرگاه چنین کاری را بکنم و انبازهائی را پرستش نمایم) در این صورت من در گمراهی آشکاری خواهم بود. (یس/۲۲-۲۴)

نزدیک به نهایت سوره، دیگر باره ذکر این موضوع به میان می‌آید:

﴿ وَ ٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ. لاٰ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴾.

آنان گذشته از خدا، معبودهائی برای خود برگزیده‌اند. بدین امید که (از سوی ایشان) یاری شوند. معبودها(ی دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری دهند، و بلکه پرستندگان، سپاه‌های آمادهٔ معبودها(ی عاجز خود) هستند (و از آنها مواظبت می‌نمایند و از بلاها و گزندها بدور می‌دارند). (یس/۷۴ و ۷۵)

مسأله‌ای که در این سوره بر آن تکیه می‌شود، مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره است. این مسأله در جاهای زیادی از سوره تکرار می‌گردد. در سرآغاز این مسأله آمده است:

﴿ إِنّٰا نَحْنُ نُحْیِی الْمَوْتیٰ وَ نَکْتُبُ مٰا قَدَّمُوا وَ آثٰارَهُمْ وَ کُلَّ شَیْءٍ أَحْصَیْنٰاهُ فِی إِمٰامٍ مُبِینٍ ﴾.

ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم، و چیزهائی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهائی که کرده‌اند، و همچنین) چیزهائی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهائی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم و) می‌نویسیم. و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم. (یس/۱۲)

این مسأله در داستان ساکنان شهر (انطاکیه) ذکر می‌گردد، بدان هنگام که از چیزهائی صحبت می‌شود که بر سر مرد مؤمن آمده است، و کیفر زودرس همین جهان ساکنان شهر چه بوده است، کیفری که روند سخن بدان پرداخته است:

﴿ قِیلَ: ٱدْخُلِ الْجَنَّةَ. قٰالَ: یٰا لَیْتَ قَوْمِی یَعْلَمُونَ بِمٰا غَفَرَ لِی رَبِّی وَ جَعَلَنِی مِنَ الْمُکْرَمِینَ ﴾.

(مردمان بر او شوریدند و شهیدش کردند. از سوی خدا) بدو گفته شد: وارد بهشت شو. (وقتی که آن همه نعمت و کرامت دید) گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده است و از زمرهٔ گرامیانم قلمداد فرموده است. (یس/۲۶ و ۲۷)

آن‌گاه این مسأله در وسط سوره تکرار می‌شود:

﴿ وَ يَقُولُونَ: مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؟ مٰا يَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَيْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ يَخِصِّمُونَ فَلاٰ يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَ لاٰ إِلىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

و خواهند گفت: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقق می‌یابد؟! (پاسخ استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را دربر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمرّهٔ زندگی، سرگرم و) درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتّی توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن نخواهند داشت. و حتّی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد. (یس/۴۸-۵۰)

سپس روند سوره استمرار می‌یابد و به سوی صحنهٔ کاملی از صحنه‌های قیامت، خیز برمی‌دارد. در پایان سوره این مسأله به شکل گفتگو تکرار می‌گردد:

﴿ وَ ضَرَبَ لَنٰا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ. قٰالَ: مَنْ يُحْيِي الْعِظٰامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهٰا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴾.

برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را (از خاک) فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهائی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار (از نیستی به هستی آورده است و آنها را بدون الگو و مدل) آفریده است، و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگی و ویژگی) همهٔ آفریدگان است.

(یس/۷۸ و ۷۹)

این مسأله‌ها که به بنیاد ساختار عقیده و باور متعلّق هستند، در سوره‌های مکّی تکرار می‌گردند، ولیکن هربار از زاویهٔ معیّنی آن را عرضه می‌دارند، و در پرتو ویژه‌ای بدان می‌نگرند، همراه با انگیزه‌هائی که با فضای سوره می‌خوانند، و با آهنگها و تصویرها و سایه‌روشنهای سوره همآوائی دارند.

این انگیزه‌ها در این سوره از صحنه‌های قیامت ـ به شکل ویژه‌ای ـ و از صحنه‌های داستان و موقعیّتها و گفتگوهای آن، و از جایگاه‌های نقش زمین شدنها و هلاک گردیدنهای گذشتگان در طول قرون و اعصار، برگرفته شده‌اند. گذشته از اینها این انگیزه‌ها برگرفته شده از صحنه‌های فراوان و الهام‌انگیز جهانی، از قبیل: صحنهٔ زمین مرده‌ای که زندگی بدان می‌خزد، شبی که روز از آن بیرون کشیده می‌شود و ناگهان تاریکی فراگیر می‌گردد، خورشیدی که به سوی جایگاه خود حرکت می‌کند، ماه که آهسته و آرام منزلگاه‌ها و برجهای نجومی خود را می‌پیماید و سپری می‌نماید تا بدان هنگام که بسان خوشهٔ کهن درخت خرما درمی‌آید، کشتی پری که فرزندان پیشین انسانها را در خود برمی‌دارد، چهارپایانی که به تسخیر آدمیزادگان درآورده شده‌اند، نطفه، انسانی که دشمن آشکاری می‌گردد، و صحنهٔ درخت سبزی که آتشی در آن نهان می‌گردد و آن را می‌سوزانند و برافروخته می‌دارند و رستاخیز انرژیها جلوه‌گر می‌آید!

در کنار این صحنه‌ها انگیزه‌های دیگری است که وجدان بشری را می‌پسایند و آن را بیدار می‌نمایند، از جمله: تصویر تکذیب کنندگانی که فرمان خدا در بارهٔ کفرشان صادر گردیده است و برایشان قطعی و حتمی شده است، و این است که دیگر آیه‌ها و اندرزها سودی بدیشان نمی‌رساند:

﴿ إِنّٰا جَعَلْنٰا فِي أَعْنٰاقِهِمْ أَغْلاٰلاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقٰانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ؛ وَ جَعَلْنٰا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنٰاهُمْ فَهُمْ لاٰ يُبْصِرُونَ ﴾.

ما به گردنهایشان غلهائی می‌اندازیم که تا چانه‌هایشان

می‌رسد و سرهای ایشان (براثر آن) رو به بالا نگاه داشته می‌شود (و نه می‌توانند به زیر پاهای خود بنگرند، و نه می‌توانند سرهایشان را بدین سو و آن سو حرکت دهند). ما در پیش روی آنان سدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌مانند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند. (یس/۸ و ۹)

انگیزهٔ دیگری پیش چشم داشتن درونهایشان است، درونهائی که پنهان و آشکار آنها برای علم خدا پیدا و هویدا است و هیچ پرده و مانعی آن درونها را از خدا پوشیده نمی‌دارد . . . انگیزهٔ دیگری هم ترسیم ابزار آفرینش است با یک واژه نه بیشتر:

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ. فَيَكُونُ ﴾.

هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود. (یس/۸۲)

همهٔ این انگیزه‌ها دل انسان را می‌پسایند، و انسان مصداق آنها را در واقعیّت هستی می‌بینند.



روند سوره برای عرضهٔ موضوعهای خود، در سه مرحله به پیش می‌رود:

مرحلهٔ اوّل با سوگند خوردن به دو حرف «یا. سین» و سوگند خوردن به قرآن حکیم، یعنی دارای حکمت و دانش سودمند، می‌آغازد، سوگند خوردن بر رسالت پیغمبر ﷺ و بر این که او در راستای راه راست است. به دنبال آن، پرده از فرجامِ تباه و ناگوار غافلانی کنار می‌رود که حقائق را تکذیب می‌کنند. این فرجام تباه و ناگوار نتیجهٔ فرمان یزدان دربارهٔ ایشان است، مبنی بر این که آنان راهی به سوی هدایت نمی‌یابند و راهیاب نمی‌شوند، و میان آنان و هدایت برای همیشه حائل و مانع ایجاد می‌گردد. آنگاه بیان می‌شود که بیم دادن تنها به کسی سود می‌رساند که از قرآن پیروی کند و نهانی از خدا بترسد، و دل خود را برای پذیرش دلائل هدایت و الهامهای ایمان آماده بسازد . . .

پس از آن پیغمبر خدا ﷺ رهنمود می‌گردد به این که برای ایشان مثالی را ذکر کند. آن مثال مربوط به ساکنان شهر (انطاکیه) است. در این راستا داستان تکذیب و عاقبت تکذیب‌کنندگان را روایت می‌کند، و سرشت ایمان در دل شخص مؤمن و تأثیر آن در فرجام ایمان و تصدیق را ذکر می‌نماید.

بدین جهت مرحلهٔ دوم با فریاد حسرت بر بندگانی می‌آغازد که پیوسته هر پیغمبری را تکذیب می‌کنند و او را تمسخر می‌نمایند، و از جایگاه‌های نابودی و نقش زمین شدنهای تکذیب‌کنندگان درس عبرت نمی‌آموزند و پند نمی‌گیرند، و برای دیدن و خواندن آیه‌های بیشمار یزدان در گسترهٔ جهان بیدار و هوشیار نمی‌شوند . . . در اینجا آن صحنه‌های جهانی را نمایش می‌دهد که در سرآغاز سوره بدانها اشاره گردیده است. همچنین صحنهٔ دور و درازی از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد. در این صحنه تفصیل زیادی است.

مرحلهٔ سوم تقریباً همه موضوعهای سوره را خلاصه می‌کند. در سرآغاز آن شعر بودن آنچه محمّد ﷺ با خود به ارمغان آورده است را نفی می‌کند، و هرگونه پیوند پیغمبر ﷺ با شعر را از بنیاد مردود اعلام می‌نماید. بعد از آن برخی از صحنه‌ها و پسوده‌هائی را عرضه می‌دارد که دالّ بر الوهیّت یگانه است. انتخاب خدایانی بجز یزدان را بر آنان زشت می‌شمارد، خدایانی که از آنها پیروزی و بهروزی می‌خواهند، در حالی که آنان خودشان از خدایانشان مواظبت و محافظت می‌کنند و از آن معبودهای خیالی مراقبت و نگاهداری می‌نمایند! . . از مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره سخن می‌راند، و ایشان را به یاد پیدایش نخستین خودشان از نطفه می‌اندازد تا دقّت کنند و ببینند که زنده گرداندن استخوانهای پوسیده بسان پدید آوردن انسانها از نطفه است و جای شگفتی نیست. درخت سبز را برایشان مثال می‌زند که چگونه آتش در آن نهان می‌گردد. به ظاهر این دو مثال دور از

یکدیگرند! آفرینش آسمانها و زمین را برایشان بیان می‌دارد که گواه بر توانائی و قدرت خدا بر آفرینش انسانهائی همچون ایشان در پیدایش نخستین و واپسین است. . . سرانجام واپسین آهنگ در این سوره طنین‌انداز می‌گردد:

﴿ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ. فَيَكُونُ. فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود پاکا خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست او است. و شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). (یس/۸۲ و ۸۳)

هم اینک پس از این عرضهٔ کوتاه به تفصیل سخن می‌پردازیم.

❁

﴿ يس. وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ. تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ. لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالاً فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ. وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ. إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ، وَ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ. إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ﴾.

یا. سین. سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمرهٔ فرستادگان (یزدان) هستی، و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است). این قرآن را فرو فرستاده است خداوند چیره و مهربان. (آن را برای تو فرو فرستاده است). تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان (نزدیک) ایشان (توسّط پیغمبران) بیم داده نشده‌اند، و به همین علّت است که غافل و بی‌خبر (از قانون آسمانی، نسبت به خدا و خود و مردمان) هستند. (ایشان مستحق عذاب گشته‌اند و) سخن (خدا مبنی بر پر کردن جهنّم از چنین افرادی) دربارهٔ بیشتر آنان به حقیقت پیوسته است، و آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. ما به گردنهایشان غلهائی می‌اندازیم که تا چانه‌هایشان می‌رسد و سرهای ایشان (بر اثر آن) رو به بالا نگاه داشته می‌شود (و نه می‌توانند به زیر پاهای خود بنگرند، و نه می‌توانند سرهایشان را بدین سو و آن سو حرکت دهند). ما در پیش روی آنان سدّی و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌مانند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند. چه آنان را بترسانی چه ایشان را نترسانی، برایشان یکسان است ایمان نمی‌آورند. تو تنها کسی را می‌ترسانی (و با بیم دادنت بدو سود می‌رسانی) که از قرآن پیروی کند، و پنهانی از (خداوند) مهربان هراس داشته باشد. چنین کسی را به گذشت و پاداش ارزشمندی مژده بده. ما خودمان زنده می‌گردانیم، و چیزهائی را که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهائی را که کرده‌اند، و همچنین) چیزهائی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهائی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم و) می‌نویسیم و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم.

یزدان سبحان به این دو حرف «یا. سین» و به قرآن حکیم سوگند می‌خورد. یکجا جمع آوردن میان این دو حروف مقطّعه و میان قرآن، ترجیحی را رجحان می‌دهد که ما در تفسیر این حروف که در اوائل برخی از سوره‌ها آمده‌اند برگزیده‌ایم و در پیش گرفته‌ایم و از رابطهٔ این حروف با قرآن سخن گفته‌ایم، و بیان نموده‌ایم که نشانهٔ خدائی بودن این قرآن و نزول آن از سوی یزدان، نشانه‌ای که دربارهٔ آن نمی‌اندیشند و قرآن ایشان را به سوی آن برمی‌گرداند و آنان را به

اندیشه و پژوهش آن می‌خواند، این است که این قرآن از جنس همین حروف که سهل و ساده در دسترس ایشان است فراهم آمده است، ولیکن شیوهٔ تفکیر و تعبیر آن بالاتر از ساختاری است که آنان از همین حروف می‌سازند و تهیّه می‌بینند.

یزدان بدان هنگام که بدین قرآن سوگند می‌خورد، آن را توصیف می‌کند بدین امر که:

﴿ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ﴾.

قرآن حکیم (یعنی دارای حکمت و دانش سودمند).

حکمت صفت انسان خردمند است. تعبیر سخن بدین روال و بر این منوال، صفت حیات و قصد و اراده را به قرآن می‌دهد. این صفت از مقتضیات کسی است که حکیم باشد. هرچند این امر مَجاز است، ولیکن حقیقتی را به تصویر می‌کشد و آن را به ذهن نزدیک می‌گرداند. چه این قرآن روحی دارد، و دارای صفات موجود زنده‌ای است! قرآن با تو مهر و محبّت می‌ورزد و تو با او مهر و محبّت می‌ورزی، زمانی که دلت را صاف و صادق به قرآن بدهی و گوش جانت را بدو فرا داری! هر زمان که دریچهٔ دلت را رو به قرآن باز کنی، و آئینهٔ روحت را پاک و پاکیزه رو به قرآن نگاه داری، تو با رازها و رمزهائی از قرآن آشنا می‌گردی که نگو! تو در پرتو قرآن مشتاق سیماها و نشانه‌هائی می‌گردی، هم بدان سان که مشتاق سیماها و نشانه‌هائی از دوست می‌شوی. این عشق و عاشقی وقتی دست می‌دهد که مدّتی با قرآن همدم شوی و دمی در سایهٔ آن بغنوی و بدان انس و الفت گیری! پیغمبر خدا ﷺ دوست می‌داشت تلاوت قرآن را از دیگران بشنود. اگر از دمِ دری می‌گذشت که از داخل آن صدای قرآن به گوش می‌رسید می‌ایستاد و به تلاوت قرآن گوش فرا می‌داد، بدان‌گونه که دوست برای شنیدن شرح حال دوست خود می‌ایستد و خاموشی می‌گزینند.

قرآن حکیم است. هر کسی را به اندازهٔ توانش مخاطب قرار می‌دهد، و بر تار حسّاس دلش ضربه آشنا می‌کند و نغمه می‌نوازد، و به اندازهٔ لازم با او سخن می‌گوید، و با حکمتی با او صحبت می‌کند که او را اصلاح و روبراه و رهنمود گرداند.

قرآن حکیم است. با حکمت تربیت می‌کند، مطابق با برنامهٔ عقلانی و روحانی راست و درستی. برنامه‌ای که همهٔ نیروها و انرژیهای بشر را آزاد می‌سازد و آنها را به راه پسندیده و درست رهنمود می‌گرداند، و برای زندگی نیز نظم و نظام مقرّر و معیّن می‌کند، نظم و نظامی که به همهٔ تلاشها و کوششهای انسانها اجازه می‌دهد در محدودهٔ قوانین و مقرّرات آن برنامهٔ حکیمانه به گشت و گذار بپردازند و جنب و جوش داشته باشند.

یزدان سبحان به یاء و سین، و به قرآن حکیم سوگند می‌خورد بر حقیقت وحی و پیامی که به پیغمبر ﷺ بزرگوار می‌شود، و بر حقیقت نبوّت و رسالتی که بدو واگذار می‌گردد:

﴿ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴾.

قطعاً تو از زمرهٔ فرستادگان (یزدان) هستی، و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است).

خدا که نیازی به سوگند خوردن ندارد، ولی این سوگند یزدان سبحان به قرآن و حروف آن، بدان چیزی که سوگند بر آن یاد شده است عظمت و جلالت می‌بخشد. چه خداوند جز به چیز بزرگ و امر سترگی سوگند نمی‌خورد که به پایه و پلّهٔ سزاوار قسم یادکردن بدو رسیده باشد!

﴿ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴾.

قطعاً تو از زمرهٔ فرستادگان (یزدان) هستی.

تعبیر سخن بدین شیوه، الهام‌بخش این است که روانه کردن پیغمبران کار مقرّر و مشخّصی است، و سوابق معیّنی دارد. پس مراد اثبات روانه کردن پیغمبران نیست، بلکه مراد این است که ثابت شود محمّد ﷺ از زمرهٔ آن پیغمبران است. این سوگند هم خطاب خدا به پیغمبر ﷺ است، نه خطاب به انکارکنندگان تکذیب‌کننده. این هم بدان خاطر است که سوگند و پیغمبر و رسالت، والاتر از آن گرفته شوند که مورد

جدال و ستیز قرار گیرند. بلکه این کار بیانگر خبر دادن مستقیم خدا به پیغمبر ﷺ است.

﴿ إِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِینَ عَلَیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴾.

قطعاً تو از زمرهٔ فرستادگان (یزدان) هستی، و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است).

این هم بیان سرشت رسالت، به دنبال بیان حقیقت پیغمبر است. سرشت این رسالت راست و درست بودن است. چه این رسالت راست و درست بسان لبهٔ شمشیر است. هیچ‌گونه کجی و کژی در آن نیست. نه پیچ و خمی پیدا می‌کند، نه کجی و کژی می‌شناسد. حقّ در آن آشکار است و هیچ‌گونه پیچیدگی در آن نیست و با چیزی آمیخته نمی‌شود. با هوا و هوس بدین سو و آن سو نمی‌گراید، و با هیچ‌گونه مصلحتی به انحراف نمی‌افتد و نمی‌گراید. هرکس به دنبال آن برود و جستجویش نماید، سهل و ساده و دقیق و ظریف و خالصانه و مخلصانه آن را می‌یابد.

رسالت چون راست و درست است ساده و بدون پیچیدگی است، و در راستای راه آن پیچ و خمی نیست. کارها را گره‌خورده و پیچیده نمی‌کند، و انسان را به اشکالات قضیّه‌ها و جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و انواع جدالها دچار نمی‌سازد. بلکه حقّ را روشن و آشکار بیان می‌دارد، و به ساده‌ترین صورت، پیراسته از شائبه‌ها و آمیزه‌ها، بی‌نیاز از هرگونه شرح و تفصیلی، دور از عبارت‌پردازیها و واژه‌تراشیها، و بدون کشاندن معانی و مفاهیم به راه‌های گوناگون و پیچ و خمهای جوراجور، حقّ را ذکر می‌کند و بی‌پرده پیش چشم می‌دارد. به گونه‌ای که شهری و روستائی، بیسواد و باسواد، دانا و نادان، و کوخ‌نشین و کاخ‌نشین، با آن و بدان می‌زید، هریک از آنان نیاز خود را در آن می‌یابد، و از آن درک و فهم می‌کند چیزی را که زندگی و نظم و نظام و روابط او سهل و ساده بدان راست و ریز می‌گردد.

رسالت راست و درست است با سرشت جهان و با قوانین و سنن کیهان، و با سرشت چیزها و زنده‌های پیرامون انسان. این است که با سرشت چیزها برخورد ندارد، و انسان را بر آن نمی‌دارد که با سرشت چیزها برخورد داشته باشد. بلکه رسالت راست و درست بر برنامهٔ خویش است، و هماهنگ با خویش است، و همچنین هماهنگ با تمام قوانینی است که بر این هستی و بر همهٔ چیزها و بر همهٔ کسانی که در گسترهٔ هستی هستند حکومت و فرمانروائی می‌کند.

رسالت بدین خاطر بر راستای راه رسیدن به خدا است. رسالت خود به خدا می‌رسد و دیگران را نیز به خدا می‌رساند. کسی که از رسالت پیروی کند نمی‌ترسد که سرگشته شود و خدای خویش را گم کند. همچنین نمی‌ترسد از راه منتهی به خدا منحرف شود و به کژراه رود. چراکه او رهرو راه درستی است که به خدا منتهی می‌گردد و او را به رضایت آفریدگار بزرگوار می‌رساند.

قرآن راهنمای این راه راست و درست است. هرکجا انسان با قرآن برود این راستی و درستی را در به تصویر کشیدن حقّ، و در رهنمود و رهنمون بدان، و در احکامی که میان معیارها و مقیاسها و ارزشها داوری می‌کند، و در قرار دادن هر ارزشی در جای خود، مشاهده می‌نماید.

﴿ تَنْزِیلَ الْعَزِیزِ الرَّحِیمِ ﴾.

(این قرآن را) فرو فرستاده است خداوند چیره و مهربان.

خداوند در همچون مواردی خود را به بندگانش معرّفی می‌کند و می‌شناساند، تا حقّانیّت چیزی را درک و فهم کنند که بر آنان نازل گردیده است. خدا چیره و نیرومند است و هرچه را بخواهد انجام می‌دهد. خدا نسبت به بندگانش مهربان است و هرچه را بخواهد در حقّ ایشان روا می‌دارد، امّا آنچه می‌خواهد بدیشان روا دارد رحمت است و بس.

حکمت و فلسفهٔ نازل کردن قرآن بیم دادن و پیام‌رسانی است:

﴿ لِتُنْذِرَ قَوْماً ما أُنْذِرَ آباؤُهُمْ فَهُمْ غافِلُونَ ﴾.

(آن را برای تو فرو فرستاده است) تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان (نزدیک) ایشان (توسّط پیغمبران) بیم داده نشده‌اند، و به همین علّت است که غافل و بی‌خبر (از قانون آسمانی، نسبت به خدا و خود و مردمان) هستند.

بدترین چیزی که دل را تباه می‌گرداند غفلت است. چه دل غافل دلی است که به وظیفه و تکلیف خود نمی‌پردازد. دریافت نمی‌دارد و متأثّر نمی‌شود و پاسخ نمی‌گوید. دلائل هدایت از کنار او می‌گذرد یا او از کنار دلائل هدایت می‌گذرد بدون این که آن دلائل را احساس کند یا درک و فهم نماید. بدون این که تکان بخورد یا پذیرا گردد. به همین علّت سزاوارترین چیزی که درخور غفلتی باشد که مردمان بدان گرفتار بوده‌اند، آن کسانی که نسلها گذشته است و بیم دهنده‌ای ایشان را بیم نداده است، یا آنان را بیدارکننده‌ای بیدار و هوشیار نکرده است، بیم دادن است. آنان از نسل اسماعیل هستند و بعد از اسماعیل پیغمبری به سویشان نیامده است. پس بیم دادن غافلان غرق غفلت را بیدار می‌گرداند، آن کسانی که بیم‌دهنده‌ای به سوی ایشان و به سوی پدران و نیاکان آنان نیامده است.

آن‌گاه از سرنوشت این غافلان، و از قضا و قدر الهی که بر سرشان می‌آید، مطابق آنچه خدا از دلهایشان و از کار و بارشان سراغ دارد، و بوده است و خواهد بود، پرده برمی‌دارد:

﴿ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لاَ يُؤْمِنُونَ ﴾.

(ایشان مستحق عذاب گشته‌اند و) سخن (خدا مبنی بر پر کردن جهنّم از چنین افرادی) در بارهٔ بیشتر آنان به حقیقت پیوسته است، و آنان دیگر ایمان نمی‌آورند.

در بارهٔ کار و بارشان داوری شده است و فرمان صادر گردیده است، و قضا و قدر خدا بر بیشتر ایشان رفته است و به حقیقت پیوسته است، برابر آنچه خدا از حقیقت کار و بارشان و اوضاع و احوالشان دانسته است، و به سرشت احساسها و ادراکهایشان پی برده است. آنان دیگر ایمان نمی‌آورند. این هم فرجام واپسین بسیاری از مردمان است. چه دلها و جانهایشان از هدایت در پس پرده است، و از دیدن دلائل هدایت یا پی بردن بدانها، سربسته است.

قرآن در اینجا صحنهٔ محسوسی از این حالت روانی را ترسیم می‌کند، همان‌گونه که ایشان را هم بدان گونه به تصویر می‌کشد که انگار به غل و زنجیر کشیده شده‌اند و زورکی از دیدن و مشاهده کردن بازداشته شده‌اند، و میان آنان و میان هدایت و ایمان سدّها و مانعها ایجاد کرده‌اند، و بر چشمانشان پرده‌ها کشیده‌اند و این است که نمی‌بینند:

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلاَلاً، فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ، فَهُمْ مُقْمَحُونَ. وَ جَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدّاً وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدّاً. فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ ﴾.

ما به گردنهایشان غلهائی می‌اندازیم که تا چانه‌هایشان می‌رسد و سرهای ایشان (براثر آن) رو به بالا نگاه داشته می‌شود (و نه می‌توانند به زیر پاهای خود بنگرند، و نه می‌توانند سرهایشان را بدین سو و آن سو حرکت دهند). ما در پیش روی آنان سدّی، و در پشت سر ایشان سدّی قرار داده‌ایم (و لذا به کسانی می‌مانند که در میان دو سدّ، گیر کرده باشند، و پیش رو و پشت سر خود را مشاهده نکنند) و بدین وسیله جلو چشمان ایشان را گرفته‌ایم و دیگر نمی‌بینند.

دستهایشان با غل و زنجیر به گردنهایشان بسته شده است، و به زیر چانه‌هایشان گذاشته شده است. بدین جهت به ناچار سرهایشان رو به بالا مانده است، و با همچون سرهای شق و رقی نمی‌توانند به جلو بنگرند! و بدین سبب آنان آزادانه نمی‌توانند بنگرند و ببینند، در حالی که آنان در این صحنهٔ نابهنجار و رنج‌آور قرار دارند! بدین خاطر میان ایشان و میان حقّ و هدایت سدّی در جلوشان و سدّی در پشت سرشان زده شده است. اگر هم غلها و زنجیرها اندکی شل گردند نمی‌توانند بنگرند و ببینند و با چشمانشان فراسوی این سدّها را مشاهده کنند! چه راه دیدن بر آنان بسته شده است، و با پردهٔ رنج و خستگی چشمانشان از دیدن

بازمانده است!

با وجود این صحنهٔ محسوس نابهنجار و دارای شدّت و حدّت فراتر از انتظار، انسان کسانی از این نوع مردمان را می‌تواند ببیند. انسان گمان می‌برد که آنان حقّ روشن و آشکار را نمی‌بینند، و درک و فهم نمی‌کنند چون حائل و مانعی بسان چنین حائل و مانع سخت و ستبری میان ایشان و میان حقّ قرار دارد. اگر هم همچون غلها و زنجیرهائی بر دستهایشان نباشد، و اگر سرهایشان شق و رق رو به بالا نگاه داشته نشده باشد، جانها و بینشهایشان نیز زورکی از هدایت بازداشته شده است، و از حقّ کاملاً برگردانده شده است و پیچ داده شده است، و میان جانها و بینشهایشان و میان دلائل و براهین هدایت، در اینجا و آنجا سدّها و مانعها ایجاد گردیده است. آن‌گونه مردمان که با این قرآن با چنان عدم پذیرشی و با چنان انکاری رویاروی گردیدند از این دست مردمان بودند. در حالی که قرآن حجّت و برهان را آشکار و روشن بیان می‌داشت، و حجّت و برهان را بدون پرده پیش می‌کشید، آنان حقّ و حقیقت را نمی‌دیدند و دلیل و برهان را نمی‌شنیدند. این قسم روشن و آشکار حجّت و برهان گفتن و پیش کشیدن، خودش حجّت و برهان قوی است و هیچ انسانی در برابر آن قادر به ایستادگی نیست و خویشتن را نگاه نمی‌دارد.

﴿وَ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ﴾.

چه آنان را بترسانی و چه ایشان را نترسانی، برایشان یکسان است ایمان نمی‌آورند.

خداوند فرمان خود را در بارهٔ ایشان به اجراء درآورده است، به سبب آنچه از سرشت دلهایشان می‌دانسته است، دلهائی که ایمان بدانها راه نمی‌یابد. بیم دادن به دلی سود نمی‌رساند که برای ایمان آماده نباشد، و دریچهٔ آن بر ایمان بسته شده باشد، و میان آن و میان ایمان سدّها و مانعها ایجاد شده باشد. زیرا بیم دادن دلها را نمی‌آفریند، بلکه دلی را بیدار می‌گرداند که زنده و آمادهٔ دریافت باشد:

﴿إِنَّمَا تُنْذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ، فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.

تو تنها کسی را می‌ترسانی (و با بیم دادنت بدو سود می‌رسانی) که از قرآن پیروی کند، و پنهانی از (خداوند) مهربان هراس داشته باشد. چنین کسی را به گذشت و پاداش ارزشمندی مژده بده.

مراد از «ذِکْر» در اینجا قرآن است ـ بنا به ارجح اقوال ـ کسی هم که از قرآن پیروی کند، و از خدا بترسد بدون این که او را دیده باشد، او از بیم دادن سود می‌برد. انگار تنها او است که بیم دادن خطاب بدو شده است، و انگار تنها پیغمبر ﷺ او را به بیم دادن اختصاص داده است، هرچند بیم دادن را به طور عام فرموده است. امّا میان همگان و میان دریافت بیم دادن حائل و مانع ایجاد گردیده است، و این است که بیم دادن منحصر به کسی شده است که از قرآن پیروی کرده است و پنهانی از یزدان مهربان ترسیده است. این چنین کسی هم پس از سود بردن از بیم دادن، شایان مژده دادن بدو گردیده است:

﴿فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَ أَجْرٍ كَرِيمٍ﴾.

چنین کسی را به گذشت و پاداش ارزشمندی مژده بده.

گذشت از اشتباه‌ها و لغزشهائی که انسان بدانها دچار می‌آید ولی در آنها پافشاری نمی‌کند و اصرار نمی‌ورزد. پاداش ارزشمند هم در برابرِ این است که پنهانی از خدا می‌ترسد، و در برابرِ پیروی او از آیاتی است که یزدان مهربان از قرآن نازل می‌فرماید. ترس از یزدان مهربان و پیروی از قرآن لازم و ملزوم یکدیگر در دل هستند. چه همین که ترس از خدا به دل وارد شود، عملِ به چیزی به دنبال آن می‌آید که خدا نازل کرده است، و قرار گرفتنِ بر راستای برنامه‌ای در می‌رسد که خدا خواسته است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتىٰ، وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ، وَ كُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ﴾.

ما خودمان مردگان را زنده می‌گردانیم، و چیزهائی را

که (در دنیا) پیشاپیش فرستاده‌اند و (کارهائی که کرده‌اند، و همچنین) چیزهائی را که (در آن) برجای نهاده‌اند (و کارهائی را که نکرده‌اند، ثبت و ضبط می‌کنیم و) می‌نویسیم. و ما همه چیز را در کتاب آشکار (لوح محفوظ) سرشماری می‌نمائیم و می‌نگاریم.

زنده کردن مردگان، یکی از مسائلی است که جدال و ستیز زیادی را برانگیخته است. از این نوع جدال و ستیز نمونه‌های گوناگونی در این سوره خواهد آمد. زنده گرداندن مردگان ایشان را بیم می‌دهد از این که هر عملی را که کرده‌اند و پیشاپیش فرستاده‌اند، و کارهایشان هر اثری را برجای نهاده است و به دنبال داشته است، همهٔ آنها نوشته می‌شود و سرشماری می‌گردد، و چیزی از آنها کنار نمی‌افتد و فراموش نمی‌شود. خداوند سبحان است که مردگان را زنده می‌گرداند. او است که چیزهائی را می‌نویسد که پیشاپیش فرستاده‌اند و چیزهائی را که برجای نهاده‌اند. او است که هر چیزی را سرشماری می‌کند و ثبت و ضبط می‌نماید. در این صورت باید همهٔ این چیزها به شکلی انجام پذیرد که شایان کاری باشد که دست یزدان عهده‌دار آن می‌گردد.

دربارهٔ إِمامٍ مُبینٍ (کتاب آشکار) و لَوحِ محفوظ، و امثال اینها نزدیک‌ترین تفسیر به ذهن و شعور این است که علم ازلی و قدیم خدا معنی شود، علم ازلی و قدیمی که محیط بر همه چیز است و همه چیز را دربر گرفته است.



بعد از عرضه کردن مسألهٔ وحی و رسالت، و مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره و حساب و کتاب، بدین شکلِ بیان، روند قرآنی برمی‌گردد تا این دو مسأله را به شکل داستان عرضه کند. شکل داستان دل را می‌پساید و لمس می‌نماید با موقعیّتهای تکذیب و ایمان و فرجام آن دو امر، موقعیّتهائی که به گونه‌ای از آنها سخن رفته است که انگار دیده می‌شوند و عیان هستند و نیازی به بیان بیشتر دربارهٔ آنها نیست:

﴿وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلاً أَصْحابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جاءَهَا الْمُرْسَلُونَ. إِذْ أَرْسَلْنا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُما فَعَزَّزْنا بِثالِثٍ، فَقالُوا: إِنّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ. قالُوا: ما أَنْتُمْ إِلاّ بَشَرٌ مِثْلُنا، وَ ما أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ، إِنْ أَنْتُمْ إِلاّ تَكْذِبُونَ. قالُوا: رَبُّنا يَعْلَمُ إِنّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ. وَ ما عَلَيْنا إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ. قالُوا: إِنّا تَطَيَّرْنا بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ. قالُوا: طائِرُكُمْ مَعَكُمْ، أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ؟ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ﴾.

(ای پیغمبر! از آنجا که داستان قریشیان همچون داستان ساکنان انطاکیه که در روزگاران گذشته است) برای ایشان سرگذشت ساکنان شهر (انطاکیه) را مثال بزن، بدان‌گاه که فرستادگان (خدا) به سوی آنان آمدند. وقتی (از اوقات) دو نفر (از فرستادگان خود) را به سوی ایشان روانه کردیم و آنان آن دو را تکذیب کردند. سپس آنان را (با ارسال فرد) سومی تقویت نمودیم. آنان (سه نفری بدیشان) گفتند: ما فرستادگانی هستیم که به سوی شما روانه شده‌ایم. (در پاسخ ایشان، بدانان) گفتند: شما انسانهائی همچون ما بیش نیستید، و خداوند مهربان چیزی را (از وحی آسمانی برای کسی) فرو نفرستاده است، و شما جز دروغ نمی‌گوئید. گفتند: به خدا! پروردگارمان می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. (مهمّ نیست شما بپذیرید یا نپذیرید. ما که به وظیفهٔ خود عمل کرده‌ایم. چرا که) بر ما جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد. گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. (وجود شما شوم است و مایهٔ بدبختی شهر و دیار ما است. سوگند می‌خوریم که از این سخنان) اگر دست برندارید، قطعاً شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجهٔ دردناکی از ما خواهید دید. گفتند: شومی خودتان (که ناشی از کفرتان است) با خودتان همراه است (و اگر درست بیندیشید، به این حقیقت واقف خواهید شد که تیره‌روزی شما ناشی از افکار منحطّ و اعمال زشت و عقیدهٔ پلشتی است که دارید، نه این که به سبب دعوت ما به خداپرستی و انجام نیکیها و ترک بدیها باشد) آیا اگر یادآور گردید

(به خدا و اوامر و نواهی او و چیزهائی که سعادت شما در آنها است، باید ما دعوت‌کنندگان را شکنجه دهید و بکشید؟!) اصلاً شما گروهی هستید که (در سرکشی و کفر از حدّ درمی‌گذرید، و در معاصی و زشتکاریها) اسرافکار و متجاوزید.

قرآن نفرموده است که ساکنان آن شهر چه کسانی بوده‌اند، و آن شهر کدام شهر بوده است. روایتها دربارهٔ آن کسان و آن مکان مختلف است. به دنبال آن روایتها رفتن هیچ سودی دربر ندارد.

چون قرآن از آن کسان و از آن مکان نام نبرده است دلیل بر این است که روشن و مشخّص کردن نامهای آن کسان و آن مکان بر رهنمود و رهنمون و الهام و پیام داستان چیزی نمی‌افزاید و سودی در بر ندارد. بدین جهت است که قرآن از نام بردن و مشخّص کردن آن کسان و آن مکان صرف نظر کرده است، و به اصل عبرت و مغز آن پرداخته است. آنجا شهری بوده است و خداوند دو پیغمبر را بدانجا گسیل فرموده است. همان‌گونه که موسی علیه‌السلام و برادرش هارون علیه‌السلام را با یکدیگر به سوی فرعون و فرعونیان ارسال نموده است. اهالی شهر آن دو پیغمبر را تکذیب کرده‌اند، و خداوند با ارسال پیغمبر سومی آن دو پیغمبر را تقویت و پشتیبانی فرموده است. آن پیغمبر بدیشان تأکید می‌کند که من و آن دو نفر از سوی خدا به پیش شما فرستاده شده‌ایم. هر سه نفر دوباره به دعوت خود می‌پردازند و مردمان را به سوی پرستش یزدان فرامی‌خوانند:

﴿ فَقَالُوا: إِنَّا إِلَيْكُمْ مُرْسَلُونَ ﴾.

آنان (سه نفری بدیشان) گفتند: ما فرستادگانی هستیم که به سوی شما روانه شده‌ایم.

در اینجا اهالی شهر بدیشان پرخاش می‌کنند و اعتراض می‌نمایند، و همان اعتراضهائی را دارند که در طول تاریخ زندگانی پیغمبران و پیغمبریها تکرار گردیده‌اند:

﴿ قَالُوا: مَا أَنْتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِثْلُنَا ﴾.

گفتند: شما انسانهائی همچون ما بیش نیستید.

﴿ وَ مَا أَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ مِنْ شَيْءٍ ﴾.

و خداوند مهربان چیزی را (از وحی آسمانی برای کسی) فرو نفرستاده است.

﴿ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ تَكْذِبُونَ ﴾.

شما جز دروغ نمی‌گوئید.

این اعتراض مکرّر بر انسان بودن پیغمبران بیانگر سادگی جهان‌بینی و ابتدائی بودن درک و فهم ایشان است. همچنین پیدا است که وظیفهٔ پیغمبر را نمی‌دانند. همیشه همچون افرادی انتظار داشته‌اند که باید در شخصیّت و زندگی پیغمبر راز پیچیده و ناگشوده‌ای بوده و در پشت سر او اوهام و اساطیر نهفته باشد . . . آیا پیغمبر پیام‌رسان آسمان به سرنشینان زمین نیست؟ پس چگونه باید اوهام و اساطیر او را احاطه نکند؟ چگونه شخصیّت پیغمبر آشکار و ساده و بی‌پیرایه است، و هیچ‌گونه رازها و چیستانهائی پیرامون او وجود ندارد؟! مگر می‌شود شخصیّت پیغمبر یک شخصیّت بشری از جملهٔ شخصیّتهای عادی باشد، شخصیّتهائی که بازارها و خانه‌ها از آنها لبریز است؟!

این سادگی جهان‌بینی و ابتدائی بودن اندیشه است. چه رازها و رمزها و لغزها و چیستانها صفتی بشمار نمی‌آیند که ملازم نبوّت و رسالت باشد. نبوّت و رسالت بدین شکل سادهٔ کودکانه نیست. بلی راز و رمز بزرگ و سترگی در میان است، و لیکن در حقیقت سادهٔ واقعی جلوه‌گر می‌آید، حقیقت این که در پیغمبران که از آدمیان هستند استعداد آسمانی به ودیعت نهاده می‌شود، و با آن استعداد وحی آسمان را دریافت می‌دارند، بدان هنگام که خدا ایشان را برای دریافت این وحی شگفت برمی‌گزیند. این حقیقت شگرف‌تر از این است که خدا فرشتگان را پیغمبر سازد، همان‌گونه که پیشنهاد می‌کرده‌اند!

رسالت برنامهٔ الهی است و انسانها با آن زندگی می‌کنند. زندگی پیغمبر نمونهٔ واقعی زندگی برابر آن برنامهٔ الهی است، نمونه‌ای که پیغمبر قوم خود را برای پیروی از آن دعوت می‌کند. آنان هم انسانند. پس باید

پیغمبرشان نیز از انسانها باشد تا نمونه‌ای از زندگی را پیاده کند و تحقّق بخشد و ایشان بتوانند از او پیروی کنند.

بدین خاطر بود که زندگی پیغمبر ﷺ به دیدگان امّتش نشان داده می‌شد. قرآن ـ کتاب جاویدان یزدان ـ نشانه‌های اصلی زندگانی او را با کوچک‌ترین تفصیلها و رخدادها ثبت و ضبط کرده است، و آن را به عنوان صفحهٔ گشوده‌ای فراچشم دیدگان امّت او در طول سالها و قرنها داشته است. از جملهٔ این تفصیلهای کوتاه، زندگی خانوادگی و شخصی او است. حتّی قرآن در برخی موارد چیزهائی را نگاشته است که بر دل مبارک او گذشته است، تا نسلها بر آنها اطّلاع پیدا کنند و از لابلای آنها دل آن پیغمبر انسان را ببینند.

این حقیقت آشکار و زود فهم، همیشه مورد اعتراض انسانها بوده است!

اهالی آن شهر به پیغمبران سه‌گانهٔ خود گفتند:

﴿ مَا أَنتُمْ إِلاَّ بَشَرٌ مِّثْلُنَا ﴾.

شما انسانهائی همچون ما بیش نیستید.

هدفشان این بود که شما پیغمبر نیستید.

﴿ وَ مَا أَنزَلَ الرَّحْمٰنُ مِن شَيْءٍ ﴾.

و خداوند مهربان چیزی را (از وحی آسمانی برای کسی) فرو نفرستاده است.

خداوند مهربان چیزی را از چیزهائی که شما ادّعاء می‌کنید که آن را بر شما نازل کرده است و ما را به سوی آن دعوت می‌کنید، نازل نکرده است.

﴿ إِنْ أَنتُمْ إِلاَّ تَكْذِبُونَ ﴾.

شما جز دروغ نمی‌گوئید.

شما دروغ می‌گوئید در این که ادّعاء می‌کنید پیغمبران خدا هستید!

پیغمبران با اطمینان به صدق خود، و آگاه از حدود وظیفهٔ خویش، بدیشان پاسخ دادند:

﴿ قَالُوا: رَبُّنَا يَعْلَمُ إِنَّا إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ. وَ مَا عَلَيْنَا إِلاَّ الْبَلاَغُ الْمُبِينُ ﴾.

گفتند: به خدا! پروردگارمان می‌داند که ما به سوی شما فرستاده شده‌ایم. (مهمّ نیست شما بپذیرید یا نپذیرید. ما که به وظیفهٔ خود عمل کرده‌ایم. چرا که) بر ما جز تبلیغ روشن و روشنگر نمی‌باشد.

خدا می‌داند، و این بس است. وظیفهٔ پیغمبران تبلیغ و رساندن پیام است. این وظیفه را هم اداء کرده‌اند و کار خود را انجام داده‌اند. مردمان بعد از آن آزادند در انتخاب چیزی که برای خود می‌خواهند و در کاری که می‌خواهند در پیش بگیرند، و آزادند بار چه کارهائی را بر دوش بکشند و مسؤولیّت چه عملکردهائی را بر عهده بگیرند. کاری که مشترک میان پیغمبران و میان مردمان است کار تبلیغ فرمان یزدان بدیشان است. هروقت پیغمبران تبلیغ فرمان یزدان را بجای آوردند و آن را به گوش مردمان رساندند، همهٔ کارهای بعد از آن بر عهدهٔ یزدان است و واگذار به خدای سبحان است.

ولیکن تکذیب‌کنندگان گمراه کارها را این‌گونه سهل و ساده و پیدا و هویدا وارسی و بررسی نمی‌کنند و در پیش نمی‌گیرند، و وجود دعوت‌کنندگان به سوی هدایت را تحمّل نمی‌کنند. بلکه عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرامی‌گیرد، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر می‌کشاند، و به شیوهٔ تندخوئی و بد عنقی می‌گرایند و سرسختانه در برابر دلیل و حجّت می‌ایستند. چراکه باطل کم حوصله و بداخلاق و زشتخو است:

﴿ قَالُوا: إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ! لَئِن لَّمْ تَنتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ، وَ لَيَمَسَّنَّكُم مِّنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم. (وجود شما شوم است و مایهٔ بدبختی شهر و دیار ما است. سوگند می‌خوریم که از این سخنان) اگر دست برندارید، قطعاً شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجهٔ دردناکی از ما خواهید دید.

گفتند: ما شما را به فال بد گرفته‌ایم، و در دعوت شما شرّ و بلا می‌بینیم. اگر دست از سرِ ما برندارید، ما ساکت نمی‌نشینیم و در برابرتان خاموش نمی‌مانیم، و شما را به حال خود وا نمی‌گذاریم تا به دعوت خود

ادامه دهید:

﴿ لَنَرْجُمَنَّكُمْ، وَ لَيَمَسَّنَّكُمْ مِنّا عَذابٌ أَلِيمٌ ﴾.

قطعاً شما را سنگسار خواهیم کرد و شکنجهٔ دردناکی از ما خواهید دید.

باطل بدین شیوه از ظلم و جهل خود پرده برداشته است، و تیر بیم و تهدید خود را به سوی راهنمایان نشانه رفته است، و در تعبیر و تفکیر، ظلم و جور در پیش گرفته است!

ولیکن وظیفه‌ای که بر دوش پیغمبران انداخته شده است از ایشان می‌خواهد در راه خویش به پیش روند:

﴿ قالُوا: طائِرُكُمْ مَعَكُمْ ﴾.

گفتند: شومی خودتان (که ناشی از کفرتان است) با خودتان همراه است.

سخن از شومی و نحوست دعوتی یا روشی، خرافه‌ای از خرافات جاهلی است. پیغمبران برای قوم خود روشن می‌سازند همچون باورداشتی خرافه و یاوه است، و بهره و نصیب ایشان از خیر و شرّ، از خارج از نفوس آنان نمی‌آید. بلکه همراه با خودشان، و از سوی خودشان است. مرتبط با نیّتهای درونشان و اعمال بیرونشان است. منوط به کسب و کارشان و متوقّف بر کردار و رفتارشان است. آنان می‌توانند بهرهٔ خود را و نصیب خود را خوب و نیک کنند یا آن را بد و زشت گردانند. چه خواست خدا در حقّ بنده از لابلای نفس بنده، و از لابلای رویکرد او، و از لابلای کردار او، به مرحلهٔ اجراء در می‌آید. انسان شومی و نحوست و بدبختی و تیره‌روزی خود را با خود برمی‌دارد. این حقیقت ثابتی است و برجا بر پایهٔ سالم و اساس درستی است. ولی شومی و نحوست و بدبختی و تیره‌روزی را از چهره‌ها یا جاها و یا واژه‌ها دانستن و دیدن، خرافه و یاوه است، و بر اصل معلوم و قاعدهٔ مفهومی استوار و پایدار می‌گردد.

بدیشان گفتند:

﴿ أَ إِنْ ذُكِّرْتُمْ؟ ﴾.

آیا یادآور گردیدید؟.

یعنی آیا ما را سنگسار می‌کنید و شکنجه و عذاب می‌دهید، بدان علّت که ما شما را پند داده‌ایم و خدا و نیکیها و بدیها را به شما گوشزد کرده‌ایم؟! آیا این پاداش پند دادن و خدا و نیکیها و بدیها را گوشزد کردن است؟!

﴿ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُسْرِفُونَ ﴾.

اصلاً شما گروهی هستید که (در سرکشی و کفر از حدّ درمی‌گذرید، و در معاصی و زشتکاریها) اسرافکار و متجاوزید.

در تفکیر و تقدیر و اندیشه و سنجش، از حدود و ثغور درمی‌گذرید، و پند و اندرز را با تهدید کردن و بیم دادن، سزا و جزا می‌دهید! و دعوت را با سنگسار نمودن و عذاب دادن پاسخ می‌گوئید!



این بود پاسخ دلهای بسته به دعوت پیغمبران. این‌گونه دلها نمونهٔ دلهائی است که این سوره در چرخش و گردش نخستین از آنها سخن راند، و شکل واقعی آن نمونهٔ بشری است که در آنجا ترسیم و تصویر شده بود:

﴿ وَ جاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْعىٰ، قالَ: يا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مَنْ لا يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ. وَ مالِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؟ أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّي شَفاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لا يُنْقِذُونِ؟ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلالٍ مُبِينٍ. إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴾.

مردی از دورترین نقطهٔ شهر با شتاب بیامد، گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید (که سعادت هر دو جهان شما در آن است). پیروی کنید از کسانی که پاداشی (در برابر تبلیغ خود) از شما نمی‌خواهند و آنان (از کردار و گفتارشان پیدا است که) افرادی راهیاب و هدایت یافته‌اند. من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او برگردانده می‌شوید؟ آیا غیر از خدا، معبودهائی را برگزینم (و پرستش نمایم) که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند، میانجیگری ایشان کم‌ترین سودی برای من

ندارد و مرا (از زیانی وارده) نجات نمی‌دهند؟ (هرگاه چنین کاری را بکنم و انبازهائی را پرستش نمایم) در این صورت من در گمراهی آشکاری خواهم بود. من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، پس بشنوید، (و بدانید که من دعوت این فرستادگان خدا را پذیرفته‌ام. شما نیز دعوت ایشان را پذیرا شوید که سعادتتان در پذیرش فرموده‌ها و رهنمودهای آنان است).

این هم پاسخ فطرت سالم بـه دعـوت راست و درست حقّ است. در ایـن پـاسخ، صـداقت، سـادگی، گـرمی، استواری درک و فهم، و پذیرش آهنگ نیرومند به حقّ روشن و روشنگر است.

این مرد دعوت را شنید و بدان پاسخ گفت، بعد از آن که دلائل حق و براهین منطقی را مشاهده کرد که در پایان سخنش به قومش از آن صحبت کرده است. وقتی کـه این مرد دلش حقیقت ایمان را احساس کرد، این حقیقت در دلش به جنبش و تکان درآمد، و دیگر نتوانست بر آن خاموش بماند. وقتی که او گمراهی را و کفر و فساد و تباهی و بزهکاری را پیرامون خود دید، نتوانست در خانه‌اش چهار زانو بنشیند و عقیدهٔ خـود را مـصون و محفوظ در خانه نگاه دارد. بلکه او حقّی را شتابان بـه میدان مبارزه برد که در دلش جایگزین شده بود و در ذهن و شعورش استقرار پذیرفته بود. حقّ را شتابان به مبارزهٔ قومش برد، در آن حال کـه آنـان بـه تکـذیب پرداخته بودند و به کفر و زندقه نشسته بودند و تهدید می‌کردند و بیم می‌دادند. از دورترین نقطهٔ شهر آمد و شتابان در قبال قوم به وظیفهٔ خود پرداخت که دعـوت ایشان به سوی حقّ، و بازداشتن آنان از ظلم و ستم، و مبارزه با تجاوز و تعدّی بزهکارانه‌ای بود که داشـتند تازیانهٔ آن را بر پیغمبران فرود می‌آوردند.

پیدا است که این مـرد دارای جـاه و مـقام و سـلطه و قدرتی نبوده است، و با آن مردمان نسبتی نداشته است یا در پناه قوم و عشیره‌ای نزیسته است و سایهٔ ایشان را بر سر نداشته است. بلکه تنها عقیدهٔ زنده‌ای کـه در درونش بوده است او را برانگـیخته است و بـه پـیکار کشانده است و وی را از دورترین نقطهٔ شهر به میدان مبارزه دوانده است:

﴿ قٰالَ: يٰا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ. اتَّبِعُوا مَنْ لاٰ يَسْأَلُكُمْ أَجْراً وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

گفت: ای قوم من! از فرستادگان (خدا) پیروی کنید (که سعادت هر دو جهان شما در آن است). پیروی کنید از کسـانی کـه پـاداشی (در بـرابـر تـبلیغ خـود) از شـما نمی‌خواهند و آنان (از کردار و گفتارشان پیدا است که) افرادی راهیاب و هدایت یافته‌اند.

کسی که این چنین دعوتی داشته باشد و پاداشی نخواهد و غنیمتی نجوید، او صادق و راستگو است. اگـر ایـن نباشد چه چیز او را بر آن می‌دارد که هـمچون رنـج و زحمتی را بر خود هموار بکند؟ جز این نمی‌ماند که او فرمان یزدان را لبّیک می‌گوید و به انجام وظیفهٔ الهی خود می‌پردازد. اگر پاسخ فرمان یزدان نباشد چه چیز او را بر آن می‌دارد که غم و اندوه دعوت را پذیرا گردد؟ جز پاسخ به فرمان یزدان چه چیز او را بر آن می‌دارد که عقیده‌ای را با آنان در میان بگذارد که بدان انس و الفت ندارند؟

﴿ اِتَّبِعُوا مَنْ لاٰ يَسْأَلُكُمْ أَجْراً ﴾.

پیروی کنید از کسانی که پاداشی (در برابر تبلیغ خود) از شما نمی‌خواهند.

﴿ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

و آنان (از کـردار و گـفتارشان پـیدا است کـه) افـرادی راهیاب و هدایت یافته‌اند.

راهیابی و هدایت ایشان از سرشت و شیوهٔ دعـوتشان پیدا و هویدا است. چه آنان دیگران را به سوی معبود یگانه‌ای، و به سوی برنامهٔ روشنی، و به سوی عقیدهٔ بدون خرافـه و پـیچیدگی، دعـوت مـی‌کنند. لذا آنـان هدایت‌دهندگان به سوی برنامهٔ سالمی، و راه راست و درستی هستند.

آن‌گاه به خود برمی‌گردد و از خویش سخن می‌گوید و از علل ایمان خویشتن صحبت می‌کند. همان فطرتی را در ایشان جستجو می‌کند که در خودش بیدار گـردیده

است و در پرتو برهان فطری سالم قانع شده است:
﴿ وَ مٰا لِيَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ؟ أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ؟ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است و به سوی او برگردانده می‌شوید؟ آیا غیر از خدا، معبودهائی را برگزینم (و پرستش نمایم) که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند، میانجیگری ایشان کم‌ترین سودی برای من ندارد و مرا (از زیان وارده) نجات نمی‌دهند؟ (هرگاه چنین کاری را بکنم و انبازهائی را پرستش نمایم) در این صورت من در گمراهی آشکاری خواهم بود.

این پرسشِ فطرتی است که با آفریدگار خود آشنا است، و با سرچشمهٔ یگانهٔ وجودش در ارتباط است:
﴿ وَ مٰا لِيَ لاٰ أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي؟ ﴾.

من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده است.

چه چیز مرا به دور می‌دارد از این برنامهٔ طبیعی‌ای که پیش از هر چیز دیگری بر دل می‌گذرد و پسند دل است؟ فطرتها قطعاً مجذوب کسی می‌شوند که آنها را آفریده است. پیش از هر چیز دیگری بدو می‌گرایند، و از او روی نمی‌گردانند مگر به وسیلهٔ انگیزهٔ دیگری که بر فطرتها بشورد. فطرتها به کژراهه نمی‌روند و منحرف نمی‌شوند مگر بر اثر مؤثر دیگری که جزو سرشت فطرتها نیست. رو به آفریدگار کردن نخستین چیز و برترین چیز است. همچون جهتی، نیازی به عنصری خارج از سرشت نفس و کشش فطری ندارد. شخص مؤمن این را در ژرفای درون خود احساس می‌کند، و بدون برخود فشار آوردن و پیچ دادن و گره زدن، آن را به رشتهٔ سخن می‌کشد و آن را فریاد می‌دارد.

مرد مؤمن همچنین با فطرت راست و پاک خود احساس می‌کند که سرانجام آفریده به سوی آفریدگار برمی‌گردد، بدان گونه که هر چیزی به منبع اصلی خود برمی‌گردد. در این راستا می‌گوید:
﴿ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

و به سوی او برگردانده می‌شوید.

او می‌پرسد: چرا نباید خدائی را بپرستم که مرا آفریده است و از نیستی به هستی آورده است، و به سوی او سرانجام بازگشت همگان است و در پیشگاه او همایش مردمان است؟ مرد مؤمن با ایشان از بازگشتشان به سوی یزدان سخن می‌گوید. یزدان آفریدگار ایشان است، و از زمرهٔ حقوق یزدان بر بندگان این است که او را بپرستند و بندگی کنند.

سپس برنامهٔ دیگری را بدیشان نشان می‌دهد که مخالف با برنامهٔ فطری راست و درست است. و آن را گمراهی آشکاری می‌بیند و می‌شمارد:
﴿ أَ أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمٰنُ بِضُرٍّ لاٰ تُغْنِ عَنِّي شَفٰاعَتُهُمْ شَيْئاً وَ لاٰ يُنْقِذُونِ؟ ﴾.

آیا غیر از خدا، معبودهائی را برگزینم (و پرستش نمایم) که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند، میانجیگری ایشان کم‌ترین سودی برای من ندارد و مرا (از زیان وارده) نجات نمی‌دهند؟

آیا گمراه‌تر از کسی وجود دارد که منطق فطرت را رها می‌کند، منطقی که آفریده را به پرستش آفریدگارش فرا می‌خواند، آن کسی که از پرستش خدا به پرستش غیر خدا می‌گراید، بدون این که ضرورتی و انگیزه‌ای در میان باشد؟ آیا گمراه‌تر از کسی یافته می‌شود که از آفریدگار جهان می‌بُرد و منحرف می‌شود و به خدایان ضعیفی می‌گراید که نه او را حمایت می‌کنند و نه از او ضرر و زیانی را بازمی‌دارند، ضرر و زیانی که آفریدگارش به سبب انحراف و گمراهیش بخواهد بدو برساند و او را بدان مبتلا گرداند؟
﴿ إِنِّي إِذاً لَفِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

(هرگاه چنین کاری را بکنم و انبازهائی را پرستش نمایم) در این صورت من در گمراهی آشکاری خواهم بود.

هم اینک آن مرد مؤمن با زبان فطرتِ راست و آگاه و

آشکـار، آخـرین قـرار و مـدار خـود را رو در روی تکذیب‌کنندگان تهدیدکننده و بیم‌دهنده می‌گوید: صدای فطرت در دل او نیرومندتر از هر تهدید کردنی و بیم دادنی، و از هر تکذیب نـمودنی و دروغ نـامیدنی است:

﴿ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمَعُونِ ﴾.

من به پروردگار شما ایمان آورده‌ام، پس بشنوید (و بدانید که من دعوت این فرستادگان خدا را پذیرفته‌ام. شما نیز دعوت ایشان را پذیرا شوید که سعادتتان در پذیرش فرموده‌ها و رهنمودهای آنان است.

مرد مؤمن این‌گونه سخن راست و اطمینان‌بخش خود را بیان داشت، و ایشان را بر آن سخن گواه کرد، و بدانان الهام نمود و اشاره کرد که آنان هم آن را بگویند بدان گونه که او آن را گفته است. یا خیر بدیشان الهام ننموده است و اشاره نکرده است، بلکه بدانان اعلام مـی‌دارد که برای او مهمّ نیست آنان هرچه بگویند!



روند داستان بعد از آن، الهام می‌نماید و اشاره می‌کند که آنان بدو مهلت و فرصت نـدادنـد و او را کشـتند، هرچند روند داستان آشکارا چیزی در ایـن بـاره بـیان نکرده است. بلکه روند سخن پرده را بر دنیا و آنچه در آن است، و بر مردمان و آنچه در صدد انجام آن هستند، فرو می‌اندازد، و بعد پرده را کنار می‌زند تا ما صحنهٔ شهادت این شهید را ببینیم، شهیدی که سـخن حـقّ را آشکارا گفته است، و با پیروی از صـدای فـطرت بـه سخن حقّ زبان گشوده است و بلند آن را سر داده است روی در روی کسانی که می‌توانند تهدید کنند و بـیم دهند و به غل و زنجیر بکشند و توبیخ و شکنجه نمایند. مـا او را در جـهان دیگـری مـی‌یابیم، و بـر تـوشه و ذخیره‌ای اطّلاع پیدا می‌کنیم که خدا برای او انـدوخته است و بدو چه بزرگواری و لطـف و کـرمی فـرموده است، اندوخته و بزرگواری و لطف و کرمی که سزاوار مقام و منزلت مرد مؤمن و شجاع و مـخلص و شـهید است:

﴿ قِيلَ: ادْخُلِ الْجَنَّةَ. قَالَ: يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ. بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴾.

(مردمان بر او شوریدند و شـهیدش کـردند. از سـوی خدا) بدو گفته شد: وارد بهشت شو. (وقتی که آن هـمه نعمت و کرامت دید) گفت: ای کاش! قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزیده است و از زمـرهٔ گرامـیانم قلمداد فرموده است.

زندگی دنیا با زندگی آخرت به هم می‌آمیزد. مرگ را می‌بینیم که کوچی است از جهان فنا به جهان بقا. گامی است که مؤمن با برداشتن آن، از تنگنای زمین نجات پیدا می‌کند و به فراخی و گسترهٔ بعثت پای می‌نهد. از گردن‌کشیِ باطل به آرامش حقّ می‌رسد. از تهدیدِ ظلم و جور، به سـلامت و رحـمتِ جـهان پـرنعمت مـنتقل می‌شود. از تاریکیهای جاهلیّت به نور یقین بـار سـفر برمی‌بندد.

مرد مؤمن را می‌بینیم کهورانداز می‌کند چیزهائی را که خدا در بهشت بدو داده است، و مشاهده می‌کند مغفرت و مکرمتی که خدا بـدو بـخشیده است. از قـوم خـود خوشدل و خشنود یاد می‌کند. آرزو می‌نماید کاش قوم او مـی‌دیدند و مشـاهده مـی‌کردند کـه پـروردگارش چگونه از او خشنود گردیده است و چه بـزرگواری و کرامتی بهرهٔ او نموده است، تا حقّ را با یقین و اطمینان می‌شناختند و آن را آشکار و عیان می‌دیدند.



این پاداش ایمان بود. و امّا طغیان و سرکشی، در نـزد خدا خوارتر و ناچیزتر از آن است که فرشتگان را برای نیستی و نابودی آن روانه دارد. چه طغیان و سرکشی بسی ضعیف است:

﴿ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ. وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ. إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ ﴾.

مـــا بـــعد از (قـتل) او، اصـلاً لشکـری از آسـمان فرونفرستادیم، و حکمت ما اقتضاء نمی‌کرد کـه (بـرای نابودی ایشان) سپاهی از فرشتگان روانه سازیم. تنها

یک صدا بود و بس که (موج انفجارش کار ایشان را ساخت و) ناگهان جملگی خاموش شدند (و برجای سرد گشتند و مردند).

روند قرآنی در اینجا در شناسائی جایگاه نقش زمین شدن و نابود گردیدن قوم، سخن را به درازا نمی‌کشاند تا شأن و مقام ایشان را خوار دارد، و منزلت و مرتبت آنان را کوچک شمارد. تنها یک صدا بود و بس و نفسشان بند آمد و رفتند و انگار که نبودند آن گاه پرده بر صحنهٔ بدبیارانه و رسواگرانه و خوارشان فرومی‌افتد!

❁

يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ۚ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٠﴾ أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ﴿٣١﴾ وَإِنْ كُلٌّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٣٢﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ ﴿٣٣﴾ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ﴿٣٤﴾ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٥﴾ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ ﴿٣٧﴾ وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ۚ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴿٤٠﴾

وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلَا صَرِيخَ لَهُمْ وَلَا هُمْ يُنْقَذُونَ ﴿٤٣﴾ إِلَّا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ ﴿٤٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَمَا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿٤٥﴾ وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٤٦﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٤٧﴾ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوْصِيَةً وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ﴿٥٠﴾ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ ﴿٥١﴾ قَالُوا يَا وَيْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا ۜ ۗ هَٰذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ ﴿٥٢﴾ إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ﴿٥٣﴾ فَالْيَوْمَ لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٥٤﴾

إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ ﴿٥٥﴾ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ ﴿٥٦﴾ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ ﴿٥٧﴾ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ﴿٥٨﴾ وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٩﴾ ۞ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۖ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٠﴾ وَأَنِ اعْبُدُونِي ۚ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا ۖ أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ﴿٦٢﴾ هَٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٦٣﴾ اصْلَوْهَا الْيَوْمَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٦٤﴾ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٦٥﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ ﴿٦٦﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ ﴿٦٧﴾ وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ۖ أَفَلَا يَعْقِلُونَ ﴿٦٨﴾

بعد از آن که در درس اوّل سخن از مشرکانی رفت که با تکذیب کردن و دروغ نامیدن با دعوت اسلام رویاروی گردیدند و به مقابله برخاستند، و مثالی برایشان آورده شد در داستان ساکنان شهر (انطاکیه) که پیغمبران را تکذیب کردند و دروغگو نامیدند، و ذکر

گردید که کار و بارشان سرانجام به کجا کشید:

﴿ فَإِذٰا هُمْ خٰامِدُونَ ﴾.

ناگهان جملگی خاموش شدند (و بر جای سرد گشتند و مردند).

در این درس سخن آغاز می‌شود از همگانی بودن موقعیّت تکذیب‌کنندگان در میان هر ملّتی و آئینی که باشند. این درس تصویر بشریّت گمراه را در طول قرون و اعصار نشان می‌دهد. بندگان را فریاد می‌دارد و بر ایشان آه و ناله سر می‌دهد که آهای چه کار می‌کنید و کجا می‌روید! ولی آنان از جایگاه‌های نابودی و بر باد فنا رفتن گذشتگان عبرت و اندرز نمی‌گیرند، گذشتگانی که پیش از ایشان رفته‌اند و برنمی‌گردند مگر در روز سزا و جزای قیامت:

﴿ وَ إِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ ﴾.

همهٔ آنان (بدون استثناء در روز قیامت) نزد ما گرد می‌آیند و حاضر می‌گردند.

آن‌گاه روند قرآنی به نشان دادن نشانه‌های جهانی می‌پردازد، نشانه‌هائی که مردمان از کنار آنها غافل و بی‌خبر می‌گذرند و بدانها پشت می‌کنند. این نشانه‌ها در درونهایشان و در همه چیز پیرامونشان و در تاریخ کهنشان پخش و پراکنده است. آنان با وجود این همه نشانه‌ها به حقّ و حقیقت پی نمی‌برند و را ه نمی‌یابند، و هنگامی که بدانها توجّه و تذکّر داده می‌شوند پند و اندرز نمی‌گیرند و یادآور نمی‌شوند:

﴿ وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ﴾.

هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان نمی‌آید، مگر این که از آن رویگردان می‌شوند. (یس/۴۶)

آنان عذاب را با شتاب می‌خواهند و در فرارسیدن آن عجله می‌کنند، چه به عذاب و عقاب ایمان ندارند:

﴿ وَ يَقُولُونَ: مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

خواهند گفت: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقّق می‌یابد؟!. (یس/۴۸)

به مناسبت همین شتاب در فرارسیدن عذاب، و تکذیب کردن رستاخیز و قیامت، روند قرآنی صحنهٔ دور و درازی از صحنه‌های قیامت را نمایش می‌دهد و پیش چشم می‌دارد. در این صحنهٔ طولانی، آنان سرنوشت خود را می‌بینند، سرنوشتی که در فرارسیدن آن شتاب دارند. این صحنه آن گونه به نمایش درمی‌آید که گوئی چشمها آن را مشاهده می‌کنند.



﴿ يٰا حَسْرَةً عَلَى الْعِبٰادِ! مٰا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُونَ. أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لاٰ يَرْجِعُونَ؟ وَ إِنْ كُلٌّ لَمّٰا جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ ﴾.

فسوسا و دریغا بندگان را! هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر این که او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند. مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملّتهای فراوانی را (به گناهانشان گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان باز نمی‌کردند (و دیگر به دنیا گام نمی‌گذارند؟!). همهٔ آنان (بدون استثناء در روز قیامت) نزد ما گرد می‌آیند و حاضر می‌گردند.

«حَسْرَةً»: درد و افسوس . . . یک دگرگونی روانی است بر حال اسف‌انگیزی که انسان نمی‌تواند در برابر آن به هیچ وجه خویشتنداری کند. تنها کاری که می‌تواند بکند این است که آه بکشد و ناله سر دهد و دردمند گردد. یزدان سبحان که دریغا و فسوسا بر بندگان سر نمی‌دهد و آه و ناله ندارد. بلکه خداوند بزرگوار مقرّر می‌فرماید که حال و وضع این بندگان به گونه‌ای که سزاوار است غم و اندوه خورندگان بر آن دریغا و فسوسا سر دهند! چون همچون بندگانی حال و وضعی دارند که مایهٔ تأسّف است و آنان را به شرّ و بدی ناگوار و به مصیبت و بلای نابهنجاری می‌رساند و منتهی می‌گرداند! دریغا و فسوسا بر بندگانی که فرصت نجات بدانان بخشیده می‌شود، و لی از آن سود نمی‌برند و بلکه بدان پشت می‌کنند. دردا و حسرتا بر

ایشان که بر سر راهشان جایگاه‌های هلاک‌شدگان و نابودگشتگان پیشین است و در این باره نمی‌اندیشند و درس عبرت نمی‌آموزند و بهره نمی‌برند! یزدان مهربان درهای رحمت خود را برایشان می‌گشاید با فرستادن پیغمبران به سویشان پیاپی و زمان به زمان، ولیکن آنان با درهای رحمت جفاپیشگی و با خدا بی‌ادبی می‌کنند:

﴿ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

هیچ پیغمبری به سوی ایشان نمی‌آید مگر این که او را مسخره می‌کنند و به باد استهزاء می‌گیرند.

﴿ أَلَمْ یَرَوْا کَمْ أَهْلَکْنٰا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ أَنَّهُمْ إِلَیْهِمْ لاٰ یَرْجِعُونَ ﴾.

مگر نمی‌دانند که در روزگاران پیش از ایشان چه ملّتهای فراوانی را (به گناهانشان گرفته‌ایم و) نابودشان نموده‌ایم، که هرگز به سویشان بازنمی‌گردند (و دیگر به دنیا گام نمی‌گذارند؟!).

در هلاک شدن و بر باد فنا رفتن گذشتگان و پیشینیانی که برنمی‌گردند، و در طول اعصار و قرون سر خود گرفته‌اند و مرده‌اند، پند و اندرز بزرگی برای کسانی است که بیندیشند و با چشم خرد بنگرند. ولیکن بندگان بدبخت و بدبیار نمی‌اندیشند و نمی‌نگرند، و به همان سرنوشتی دچار می‌آیند که گذشتگان و پیشینیان داشته‌اند. مگر چه حال و وضعی مثل این حال و وضع اسفناک انسان را به آه و ناله سر دادن و دریغا و فسوسا گفتن فرامی‌خواند؟!

حیوان به لرزه درمی‌آید وقتی که جلو خود همجنس خویش را نقش بر زمین می‌بیند. تلاش می‌کند تا آنجا که می‌تواند خویشتن را از همچون سرنوشتی به دور دارد. پس انسان را چه شده است که جایگاه‌های نقش زمین شدن را یکی پس از دیگری می‌بیند، سپس همان خطّ سیر را شتابان می‌سپرد؟ غرور ریسمان فریب را برای او شل می‌کند و وی را از مشاهدهٔ سرنوشت طی شده غافل و فریفته می‌نماید! این خطّ سیر دور و دراز جایگاه‌های نقش زمین شدنها و مهلکه‌ها پیدا و هویدا برای دیدگان است، ولیکن بندگان انگار کورند و نمی‌بینند!

وقتی که نابودشدگان و رفتگان به پیش جانشینان آیندهٔ خود برنمی‌گردند، جانشینان ایشان هم بدانند که به حال خود رها نمی‌شوند و بعد از مدتی به حساب و کتاب خدا گرفتار می‌آیند و نمی‌توانند از آن بگریزند.

﴿ وَ إِنْ کُلٌّ لَمّٰا جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ ﴾.

همهٔ آنان (بدون استثناء در روز قیامت) نزد ما گرد می‌آیند و حاضر می‌گردند.

❁

﴿ وَ آیَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَیْتَةُ أَحْیَیْنٰاهٰا وَ أَخْرَجْنٰا مِنْهٰا حَبّاً فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ؛ وَ جَعَلْنٰا فِیهٰا جَنّٰاتٍ مِنْ نَخِیلٍ وَ أَعْنٰابٍ، وَ فَجَّرْنٰا فِیهٰا مِنَ الْعُیُونِ، لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مٰا عَمِلَتْهُ أَیْدِیهِمْ، أَفَلاٰ یَشْکُرُونَ؟ سُبْحٰانَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْوٰاجَ کُلَّهٰا مِمّٰا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمّٰا لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

نشانه‌ای (از قدرت خدا بر رستاخیز) برای آنان، زمین مرده است که آن را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هائی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند. و در زمین باغ‌های خرما و انگور (و سائر درختان و گیاهان دیگر) پدیدار کردیم، و چشمه‌سارانی از آن بیرون آوردیم، تا از میوه‌های آن درختان که (به صورت غذای آماده و بسته‌بندی شده بر شاخسارها ظاهر می‌شوند و) دست انسانها در ساختن آنها کم‌ترین دخالتی نداشته است، تناول کنند. آیا انسانها (در برابر این همه خوراکیهای لذیذ و بی‌نیاز از پخت و پز) سپاسگزاری نخواهند کرد؟! تسبیح و تقدیس خداوندی را سزا است که همهٔ نر و ماده‌ها را آفریده است، اعم از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهائی که ایشان نمی‌دانند.

آنان پیغمبران را تکذیب می‌کنند و دروغگویشان می‌نامند. در بارهٔ جایگاه‌های نابود شدن تکذیب‌کنندگان نمی‌اندیشند. معنی و مفهوم این را درک و فهم نمی‌کنند که چرا از میان می‌روند و

برنمی‌گردند. پیغمبران ایشان را به سوی خدا می‌خوانند و دعوت می‌کنند. هرآنچه در هستی است و پیرامون آنان است با ایشان از وجود خدا سخن می‌گوید، و بر خدا دلالت دارد، و گواه وجود او است. این زمین نزدیک بدیشان است. آن را مرده می‌بینند، مرده‌ای که هیچ‌گونه حیاتی در آن نیست، و هیچ آبی در میان نیست که بدان زندگی ببخشد. آن‌گاه آن زمین را می‌بینند که زنده است و دانه را می‌رویاند، و از باغهای خرما و انگور زینت می‌گیرد، و چشمه‌سارها در آن برمی‌جوشند، هرکجا جاری شوند حیات را به جریان می‌اندازند.

حیات معجزه‌ای است که دست انسانها نمی‌تواند آن را پدیدار و جاری گرداند. بلکه این دست خدا است که آن را پدید می‌آورد و ساری و جاری می‌نماید، همان دستی که معجزه‌ها را پدیدار و نمودار و ساری و جاری می‌سازد، و روح حیات در موات می‌دمد. دیدن کشتزار بالیده و نموّ کرده، و باغهای پر از درختان گشن و سبز و خرّم، و میوه‌های رسیده، چشم و دل را برای دیدن دست نوآفرین و معجزه‌گر خدا باز می‌کند، در آن هنگام که خاک را از روی گیاهکی کنار می‌زند که به سوی آزادی و نور برمی‌دمد، و شاخه را سبز و خرّم می‌کند، شاخه‌ای که به سوی خورشید و نور سر می‌کشد، و شاخهٔ ترد و نرم را با برگها و میوه‌ها می‌آراید، و شکوفه را باز می‌کند، و میوه را می‌رساند و آن را آمادهٔ چیدن می‌گرداند:

﴿لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ مَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ﴾.

تا از میوه‌های آن درختان که (به صورت غذای آماده و بسته‌بندی شده بر شاخسارها ظاهر می‌شوند و) دست انسانها در ساختن آنها کم‌ترین دخالتی نداشته است، تناول کنند.

دست خدا است که مردمان را بر کار کردن توانا کرده است، همان‌گونه که کشتزارها را بر حیات و نموّ قدرت بخشیده است!

﴿أَفَلَا يَشْكُرُونَ؟﴾.

آیا انسانها (در برابر این همه خوراکیهای لذیذ و بی‌نیاز از پخت و پز) سپاسگزاری نخواهند کرد؟.

روند سخن بعد از این پسودهٔ دل‌انگیز و مهربانانه به ترک ایشان می‌گوید تا به تسبیح و تقدیس خدائی بپردازد که گیاه‌ها و باغها را برایشان رویانیده است و پدیدار گردانیده است، و کشت و زرع را زوجیّت بخشیده است و به صورت نر و ماده بسان انسانها و سائر آفریده‌های دیگر درآورده است، آفریده‌هائی که جز خدا کسی از آنها اطّلاع و آگاهی ندارد:

﴿سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾.

تسبیح و تقدیس خداوندی را سزا است که همهٔ نرها و ماده‌ها را آفریده است، اعمّ از آنچه از زمین می‌روید، و از خود آنان، و از چیزهائی که ایشان نمی‌دانند.

این تسبیح و تقدیس در وقت مناسب و در جایگاه فراخور خود در می‌رسد، و همراه با خود حقیقت سترگی از حقائق این هستی را ترسیم می‌کند که حقیقت وحدت آفریدگان، و وحدت بنیاد و آفرینش جهان است . . . یزدان سبحان زندگان را به صورت نر و ماده آفریده است، و بلکه مثل انسانها گیاهان را نیز زوجیّت بخشیده است، و بلکه گذشته از انسانها و زنده‌ها و گیاه‌ها همه چیز دیگر دارای نر و ماده است و مبتنی بر زوجیّت است:

﴿وَ مِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾.

و از چیزهائی که ایشان نمی‌دانند.

این وحدت، اشاره به وحدت دستِ نوآفرین زیبانگار دارد، دستی که قانون زوجیّتِ ساختار را در همهٔ زنده‌ها با وجود اختلاف شکلها و حجمها و نوعها و جنسها، و با وجود دگرگونی ویژگیها و سیماها و نشانه‌ها، پدید می‌آورد، زنده‌هائی که تعداد آنها را جز خدا نمی‌داند. . . کسی چه می‌داند، شاید این قانون زوجیّتِ ساختار، در همه چیز جهان حتّی جمادات باشد! معلوم گردیده است که اتم - کوچک‌ترین چیزی که پیش از این از اجزاء ماده شناخته شده است - از دو جفت مختلف پرتوهای

الکتریسیته فراهم آمده است، الکتریسیتهٔ منفی و مثبت که جذب یکدیگر می‌شوند و اتّحاد پیدا می‌کنند! حتّی هزاران ستارهٔ دوگانه مشاهده گردیده است که از دو ستارهٔ مرتبط به یکدیگر تشکیل شده است و یکی دیگری را برجای و استوار می‌دارد، و در مدار واحدی می‌گردند و انگار با نغمهٔ هماهنگی همراه و همردیف می‌شوند!

✿

این نشانهٔ شناخت خدا و پی بردن به قدرت او است که در زمین مرده حیات برمی‌دمد و برمی‌جوشد . . . از آن پس به نشانهٔ دیگری از نشانه‌های شناخت خدا و پی بردن به قدرت او می‌پردازد که آسمان و سیماها و نمادهای متعلّق بدان است، سیماها و نمادهائی که بندگان آشکارا آنها را می‌بینند، و کاملاً متوجّه می‌شوند که دست خدا این سیماها و نمادها را می‌چرخاند و آنها را با خوارق عادات و معجزات همراه می‌گرداند:

﴿ وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ فَإِذا هُمْ مُظْلِمُونَ، وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّىٰ عادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ. لاَ الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَها أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَ لاَ اللَّيْلُ سابِقُ النَّهارِ، وَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾.

و نشانه‌ای (دالّ بر قدرت ما) شب است. ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد. و (نشانهٔ دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیینِ خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است. برای ماه نیز منزلگاه‌هائی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت ته‌ماندهٔ کهنهٔ (خوشهٔ خرما بر درخت) درمی‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ). نه خورشید را سزد (در مدار خود سریع‌تر شود و) به (مدار) ماه رسد، و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد (و مانع پیدایش آن شود). هریک در مداری شناورند (و مسیر خود را بدون کم‌ترین تغییر ادامه می‌دهند).

صحنهٔ فرارسیدن شب درمی‌رسد، بدان هنگام که نور از دیدگان نهان می‌گردد، و تاریکی فراگیر و همه جاگستر می‌شود . . . این هم صحنهٔ مکرّری است. مردمان آن را در هر جائی در مدّت بیست و چهار ساعت می‌بینند - مگر در جاهائی که روز در آنجاها دراز می‌گردد همان‌گونه که شب در آنجاها به طول می‌انجامد، و هرروز یا هرشب هفته‌ها و ماه‌ها طول می‌کشد. چنین جاهائی نزدیک دو قطب شمال و جنوب است - همچون صحنه‌ای که گرچه روزانه مکرّر است، ولیکن شگفت‌انگیز است و انسان را به شگرف وامی‌دارد و به تأمّل و تدبّر فرامی‌خواند.

تعبیر قرآن دربارهٔ این پدیده - در این جایگاه - تعبیر نادری است. این تعبیر قرآنی روز را به تصویر می‌کشد در حالی که آمیزهٔ شب می‌شود. آن‌گاه روز را از شب بیرون می‌کشد، و ناگهان مردمان به تاریکی می‌افتند. چه بسا ما چیزی از راز این تعبیر نادر درک و فهم کنیم وقتی کار را در حقیقتی که هست تصوّر کنیم. زمین کروی در گردش خود به دور خویش در برابر خورشید هر نقطه‌ای از آن رو به خورشید می‌افتد، و نور خورشید بر هر نقطه‌ای از زمین می‌تابد. این نقطه‌ای که روبروی خورشید قرار گرفته است روز است تا وقتی که زمین دور می‌زند و این نقطه از مقابل خورشید کنار می‌رود. در این وقت، روز از این نقطه برچیده می‌شود و تاریکی آن نقطه را فرامی‌گیرد، و در خود می‌پیچد. به همین منوال این پدیده یکایک نقطه‌های زمین را با نظم و نظام و پشت سرهم فرو می‌گیرد، و انگار نور روز بیرون کشیده می‌شود، یا نور روز پوست است از تن زمین بیرون آورده می‌شود و تاریکی جایگزین روشنائی می‌گردد و شب بر جای روز می‌نشیند. این تعبیر، حقیقت هستی را با دقیق‌ترین تصویر پیش چشم می‌دارد.

﴿ وَ الشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَها ﴾.

و (نشانهٔ دیگری بر قدرت خدا، این است که) خورشید

به سوی قرارگاه خود در حرکت است.

خورشید پیرامون خود دور می‌زند. گمان می‌رفت که خورشید در جایگاه خود ثابت است، جایگاهی که در آنجا پیرامون خود می‌گردد. و لیکن به تازگی دانسته شده است که خورشید در جایگاه خود ثابت نیست. بلکه خورشید در حرکت است، و واقعاً به پیش می‌رود. در سمت یگانه‌ای از فضای هراس‌انگیز جهانی پیش می‌تازد با سرعتی که ستاره‌شناسان آن را حساب کرده‌اند و دوازده مایل در ثانیه دانسته‌اند![1]

خداوند بزرگوار که خداوندگار آگاه از خورشید و حرکت خورشید و سرنوشت آن است می‌فرماید: خورشید به سوی قرارگاه خود حرکت می‌کند. این قرارگاهی که خورشید بدان خواهد رسید، جز خدای سبحان کسی از آن آگاه نیست، و همچنین جز یزدان جهان کسی نمی‌داند چه وقت بدانجا خواهد رسید و موعد آن کی خواهد بود.

وقتی که به تصوّر درآوریم که حجم خورشید حدود یک میلیون برابر حجم زمین ما است، و این تودهٔ هراس‌انگیز حرکت می‌کند و در فضا جریان دارد و چیزی تکیه‌گاه آن نیست، گوشه‌ای از صفت قدرتی را درمی‌یابیم که این هستی را با توان و دانش اداره می‌کند و می‌گرداند و می‌چرخاند:

﴿ ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ﴾.

این، محاسبه و اندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است.

﴿ وَ الْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّیٰ عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ ﴾.

برای ماه نیز منزلگاه‌هائی تعیین کرده‌ایم که (پس از طی کردن آنها) به صورت تهماندهٔ کهنهٔ (خوشهٔ خرما بر درخت) درمی‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ).

بندگان، ماه را در این منزلگاه‌های خود می‌بینند. آنان مشاهده می‌کنند که ماه به شکل هلال رؤیت می‌گردد. سپس هرشب بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود، تا به شکل بدر تمام درمی‌آید و کرهٔ کاملی می‌گردد. آنگاه رو به کاستی می‌گذارد تا وقتی که دیگر باره به شکل هلال درمی‌آید و قوسی می‌شود بسان پایهٔ خوشهٔ خرما که پس از چیدن خوشه بر درخت می‌ماند و زرد رنگ و قوسی شکل است. «عُرْجُون» به خوشه‌ای گفته می‌شود که میوهٔ نارس خرما در آن قرار می‌گیرد.

کسی که ماه راورانداز کند و هرشب آن را زیر نظر بدارد، متوجّه سایه روشن تعبیر شگفت قرآنی می‌گردد:

﴿ حَتَّیٰ عَادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ ﴾.

تا بدان گاه که به صورت تهماندهٔ کهنهٔ (خوشهٔ خرما بر درخت) درمی‌آید (قوسی شکل و زرد رنگ).

مخصوصاً چنین شخصی متوجّه سایه روشن واژهٔ «قدیم» یعنی کهنه، می‌شود. چه ماه در شبهای اوّل به شکل هلال است، و در شبهای آخر نیز به شکل هلال است . . . ولیکن ماه در شبهای اوّل تازه و جوان و تمییز به نظر می‌آید، ولی در شبهای آخر می‌درخشد بدان‌گونه که انگار غمها و اندوه‌ها بدو روی کرده‌اند و سیلیها خورده است و لاغریها و پژمردگیها دیده است و زرد رنگ و افسره بسان تهماندهٔ خوشهٔ کهنه بر درخت خرما گردیده است! این تصادفی نیست که قرآن مجید چنین تعبیر الهام بخش شگفتی از ماه داشته باشد!

زیستن با ماه شب به شب، در ذهن و شعورمان احساسها و خاطره‌های تازه و خوشایند و الهامگرانه و ژرفی را برمی‌انگیزد. دل انسانی که یک دور کامل با ماه بماند و با آن زیست کند، از تأثیرها و پاسخگوئیها و پذیرشها و همآوائیها رهائی نمی‌یابد، و چاره‌ای جز این نخواهد داشت به تسبیح و تقدیس دست زیبانگار و نوآفرینی بپردازد که جمال و جلال می‌آفریند، و کرات و افلاک را با نظم و نظام خاصّ می‌گرداند، و جهان و کیهان را روبراه و اداره می‌کند. چه چنین دلی راز همچون منزلگاه‌ها و شکلهای گوناگون ماه را بداند و چه چیزی از آنها را نداند. زیرا نگریستن خودش به

۱- خورشید با مجموعهٔ منظومهٔ شمسی در وسط کهکشان ما به سوی یک سمت معیّن و ستارهٔ دوردستی به نام «وِگا» با سرعت ۷۰۰ کیلومتر در ثانیه حرکت می‌کند. (مترجم)

تنهائی برای بـه جـنبش درآوردن دل، و بـه جـوش و خروش انداختن عقل و شعور، و بـرانگـیختن تـدبّر و تفکّر، کافی و بسنده است.

هم اینک دقّتِ نظم و نظام جهانی را بیان مـی‌فرماید، نظم و نظامی کـه ایـن کـرات و افـلاک هـراس‌انگـیز فرمانروا است، و پدیده‌ها را مترتّب بـر نـظم و نـظام یگانه و دقیق می‌شمارد:

﴿لاَ ٱلشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ، وَ لاَ ٱللَّيْلُ سَابِقُ ٱلنَّهَارِ، وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾.

نه خورشید را سزد (در مدار خود سریع‌تر شود و) به (مدار) ماه رسد، و نه شب را سـزد کـه بـر روز پـیشی گـیرد (و مـانع پیدایش آن شـود). هـریک در مـداری شناورند (و مسیر خود را بدون کـم‌ترین تـغییر ادامـه می‌دهند).

هر ستاره‌ای یا هر سیّاره‌ای فلکی یا مداری دارد و در حرکت خود یا در گردش خود از آن تـخطّی و تـجاوز نمی‌کند. مسافتها و فاصله‌های میان ستارگان و سیّارگان مسافتها و فاصله‌های زیـاد و هـراس‌انگـیز است. چـه مسافت و فاصلهٔ میان زمین ما و میان خورشید حدود نود و سه میلیون مایل برآورد می‌گردد. مـاه از زمـین حدود دویست و چهل هزار مایل فاصله دارد . . . ایـن مسافتها و فاصله‌ها با وجود دوری، چیز قـابل ذکـری نیست وقتی که با مسافت و فاصلهٔ منظومهٔ شمسی ما با نزدیک‌ترین ستاره از ستارگان آسمان دیگـر سـنجیده می‌شود. نزدیک‌ترین ستارهٔ آسمان دیگر حدود چـهار سال نوری برآورد می‌گردد! سرعت نور در یک ثانیه صد و هشتاد و شش هزار مایل برآورد می‌شود! یعنی نزدیک‌ترین ستاره به ما حدود صد و چهار بیلیون مایل از ما دور است!

یزدان سبحان آفریدگار این جهانِ هراس‌انگیز مـقدّر و مقرّر فرموده است همچون مسـافتها و فـاصله‌هائی در میان مدارات ستارگان و سیّارگان باشد، و نقشه و طرح جهان را بدین گـونه درآورده است و ریـخته است تـا جهان را در پرتو دانش و آگاهی خود از بـرخـوردن و درهم شکستن محفوظ و مصون دارد، تا آن وقت کـه سررسید زمان معلوم فرامی‌رسد. چه خورشید نباید به ماه برسد، و شب نباید بر روز پـیشی گـیرد، و در راه برای آن مزاحمت تولید کند. زیرا گردش و چرخشی که شب و روز را پدید می‌آورد، هرگز عیب و نقص و کم و کاستی پیدا نمی‌کند، و لذا هیچ یک از آن دو بر دیگری سبقت نمی‌گیرد یا در حرکت مزاحمت تولید نمی‌کند!

﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾.

هریک در مداری شناورند.

حرکت این افلاک و کرات در فضای گستردهٔ هولناک، بسان حرکت کشتیها در میان امواج آبهای فراخ دریاها و اقیانوسها است. امّا این افـلاک و کـرات بـا وجـود بزرگی و سترگی خود بیش از نقطه‌هائی نیستند که در گسترهٔ عظیم و هولناک فضا شناورند.

انسان وقتی که به میلیونها و میلیونها ستارهٔ گـردنده و سـیّارهٔ چـرخـندهٔ بـیش از شـمار خـیره مـی‌شود و می‌اندیشد، خودش را کوچک و ناچیز می‌بیند، ستارگان و سیّارگانی که در گسترهٔ فضا پراکنده‌اند، و در اقیانوس بیکران آسمان شناورند، و فضای پیرامون آنها گسترده و فراخ است، و حجمهای ستبر و سترگ آنها سرگردان در آن فضای وسیع و گشاد است!!!



﴿وَ آيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، وَ خَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ، وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاَ صَرِيخَ لَهُمْ وَ لاَ هُمْ يُنْقَذُونَ، إِلاَّ رَحْمَةً مِنَّا وَ مَتَاعاً إِلَىٰ حِينٍ ﴾.

و نشـانه‌ای (دیگـر بـر قـدرت مـا، ایـن کـه بـرابـر وزن مخصوص اجسام و خواصّ ویژهٔ آب) ما آدمیزادگـان را در کشـتی مـملوّ (از ایشـان و کـالاهایشان) حـمل می‌کنیم. (کشتیهائی که حرکت آنـها در دل اقیانوسها، بی‌شباهت به حرکت کواکب در گسترهٔ آسمانها نیست). و برای ایشان همسان کشتی چیزهائی را آفریده‌ایم که بر آنها سوار می‌شوند. و اگر بـخواهـیم آنـان را غـرق خواهیم کرد، به گونه‌ای کـه هـیچ فـریادرسی نـداشـته

باشند، و اصلاً نجات داده نشوند. مگر این که رحمت ما باشد (و نسیم لطف ما وزیدن گیرد) و تا زمانی (که اجل ایشان درمی‌رسد، آنان را از زندگی) بهره‌مند سازیم.

در روند سخن مناسبت لطیف و ظریفی است میان ستارگان و سیّارگانی که در مدارها شناورند، و میان کشتیهای پری که در آب شناورند و نسل و نژاد آدمیزادگان را در خود برمی‌دارند! مناسبتی در شکل، و مناسبتی در حرکت، و مناسبتی در تسخیر این و آن به فرمان یزدان، و مناسبتی در حفظ هم آسمانها و هم زمین است.

این نشانه را بسان آن نشانه، بندگان می‌بینند و در بارهٔ آن نمی‌اندیشند. بلکه این نشانه بدیشان نزدیک‌تر و برایشان ساده‌تر است که در باره‌اش بیندیشند و به تدبّر و تفکّرش بنشینند، اگر دلهایشان را در برابر نشانه‌ها باز کنند.

چه بسا کشتی پر، همان کشتی نوح است که در اینجا از آن سخن رفته است، نوح که پدر دوم آدمیزادگان است، و نژاد انسانها را در کشتی خود برداشت. بعدها خداوند کشتیهائی بسان این کشتی را برای آدمیان ترتیب داد که بر سطح آبها شناور می‌گردیدند و سینه‌های امواج را می‌شکافتند و به پیش می‌تاختند. چه سواران کشتی نوح مراد باشد و چه سواران کشتیهای دیگر، قدرت و قوانین خدا است که اینان و آنان را سوار بر کشتی برداشته است و بدینجا و آنجا حرکت داده است، قدرت و قوانینی که بر جهان هستی فرمانروائی می‌کند و آن را اداره می‌گرداند، و کشتیها را به گونه‌ای درمی‌آورد و شرائط آنها را مهیّا می‌سازد که بر سطح آبها طبق خواصّ و ویژگیهائی که کشتیها دارند، و برابر خواصّ و ویژگیهائی که آب، باد، یا بخار، یا انرژی‌ای که از اتم آزاد می‌گردد، و یا انرژیهای دیگری غیر از آن، شناور می‌گردند . . . همهٔ اینها هم به فرمان خدا و برابر آفرینش و سنجش و ارزیابی او است.

﴿وَ إِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلاٰ صَرِيخَ لَهُمْ وَ لاٰ هُمْ يُنْقَذُونَ. إِلاّٰ رَحْمَةً مِنّٰا وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ﴾.

اگر بخواهیم آنان را غرق خواهیم کرد، به گونه‌ای که هیچ فریادرسی نداشته باشند، و اصلاً نجات داده نشوند. مگر این که رحمت ما باشد (و نسیم لطف ما وزیدن گیرد) و تا زمانی (که اجل ایشان درمی‌رسد، آنان را از زندگی) بهره‌مند سازیم.

کشتی در میان امواج آبهای فراوان بسان پر پرنده‌ای است که بادها آن را بردارند و بدین سو و بدان سو پرت کنند، وزن کشتی هر اندازه هم زیاد، و حجم کشتی هر اندازه بزرگ، و ساختار کشتی هر اندازه محکم و استوار باشد. اگر رحمت خدا کشتی را درنیابد قطعاً نابود می‌شود و بر باد فنا می‌رود چه در لحظه‌ای از شب باشد و چه در لحظه‌ای از روز. کسانی که سوار کشتی شده‌اند و بر سطح آبها مسافرت نموده‌اند، چه با قایق بادبانی، و چه با کشتیهای بزرگ اقیانوس‌پیما، می‌دانند که دریا چه اندازه دارای هول و هراس است. می‌دانند که محفوظ ماندن از خطر دریای هراس‌انگیز و رهائی از خشم تند و قدرتمند آن، چه اندازه ناچیز و چه اندازه اندک است! همچون کسانی معنی رحمت خدا را احساس می‌کنند، و می‌دانند تنها رحمت خدا پناه و پشتیبان و رهائی‌بخش از طوفانها و گردبادها و امواج در میان این آفریدهٔ هولناک و خوفناکی است که دست رحمت خدا زمام سرکش آن را می‌گیرد، و هیچ دستی جز آن دست در زمین یا در آسمان نمی‌تواند آن را بگیرد و نگاه دارد. این امر تا بدان هنگام است که موعد مقرّر خدا درمی‌رسد، و زمان مقرّر آن در وقت خود سر برمی‌زند، برابر چیزی که خداوند حکیم و خبیر مقرّر و مقدّر فرموده است:

﴿وَ مَتٰاعاً إِلىٰ حِينٍ﴾.

و تا زمانی (که اجل ایشان درمی‌رسد، آنان را از زندگی) بهره‌مند سازیم.



با وجود این نشانه‌های روشن و آشکار، بندگان در غفلت بسر می‌برند، و چشمانشان بازنمی‌گردد، و دلهایشان بیدار نمی‌شود، و از تمسخرشان و تکذیبشان

دست نمی‌کشند و دوری نمی‌کنند، و باز هم در فرارسیدن عذاب شتاب می‌ورزند، عذابی که پیغمبران آنان را از آن بیم می‌دهند و می‌ترسانند:

﴿ وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ: اتَّقُوا مٰا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مٰا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ. وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمْ: أَنْفِقُوا مِمّٰا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ، قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشٰاءُ اللّٰهُ أَطْعَمَهُ؟ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ. وَ يَقُولُونَ: مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ؟ ﴾.

هنگامی که بدانان گفته شود: بپرهیزید از عذاب و مجازات دنیوی که پیش رو دارید، و از عذاب و مجازات اخروی که در پشت سر دارید، تا به شما رحم شود، (اعتنا نمی‌کنند). هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر این که از آن روی‌گردان می‌شوند. و هنگامی که به آنان گفته شود: از چیزهائی که خدا به شما داده است، انفاق و احسان کنید. کافران به مؤمنان می‌گویند: آیا به کسی خوراک بدهیم که اگر خدا می‌خواست خوراک بدو می‌داد (و فقیرش نمی‌کرد؟ مگر مشیّت الهی چنین نخواسته است؟ ما با مشیّت الهی مخالفت نمی‌ورزیم) شما در گمراهی آشکار و روشنی هستید. و خواهند گفت: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقق می‌یابد؟!.

این نشانه‌ها به تنهائی در دلهایشان نگرش و اندیشه و بینش و پرهیزگاری را برنمی‌انگیزد. در حالی که این نشانه‌ها به تنهائی بسنده است که در دل باز لرزش و چندش و ترس و تکان برانگیزد، و دل را آمیزۀ جهان هستی سازد. این کتاب باز و گشوده‌ای که هر صفحه‌ای از صفحات آن به عظمت آفریدگار، و به لطف تدبیر و تقدیرش اشاره دارد، این افراد کوردل آن را نمی‌بینند، و اگر هم آن را ببینند در باره‌اش نمی‌اندیشند. خداوند ـ به سبب رحمت فراوان ـ آنان را با وجود این رها نمی‌سازد و بدون پیغمبرشان نمی‌گذارد، پیغمبری که ایشان را بترساند و برحذرشان گرداند و رهنمودشان سازد، و به سوی خداوندگار این هستی و آفریدگار این کیهان و جهان دعوتشان نماید، و در دلهایشان بینش و ترس و پرهیزگاری برانگیزد، و ایشان را از چیزهائی برحذر دارد که موجب خشم و عذاب خدا می‌گردند. این‌گونه چیزها هم که موجب خشم و عذاب خدا می‌گردند، ایشان را احاطه کرده است و در برشان گرفته است، از روبرویشان و از پشت سرشان و از هر سو و از هر جهت دیگرشان. اگر بیدار و هوشیار نشوند در هر گامی از گامهایشان به خشم خدا گرفتار می‌آیند و به عذاب خدا در می‌افتند. نشانه‌های قدرت خدا گذشته از نشانه‌های جهانی، ایشان را دربر می‌گیرد به هرسو که رو بکنند. ولی با وجود این آنان در کوری خود ماندگار می‌مانند و در آن غرق می‌گردند و بدان فرومی‌افتند:

﴿ وَ إِذٰا قِيلَ لَهُمُ: اتَّقُوا مٰا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ وَ مٰا خَلْفَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ. وَ مٰا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيٰاتِ رَبِّهِمْ إِلاّٰ كٰانُوا عَنْهٰا مُعْرِضِينَ ﴾.

هنگامی که بدانان گفته شود: بپرهیزید از عذاب و مجازات دنیوی که پیش رو دارید، و از عذاب و مجازات اخروی که در پشت سر دارید، تا به شما رحم شود، (اعتنا نمی‌کنند). هیچ آیه‌ای از آیات پروردگارشان برای آنان نمی‌آید، مگر این که از آن روی‌گردان می‌شوند.

وقتی که به بخشش چیزی از مالشان برای خوراک دادن به فقیران دعوت می‌شوند، مسخره‌کنان و طعنه‌زنان می‌گویند:

﴿ أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشٰاءُ اللّٰهُ أَطْعَمَهُ؟ ﴾.

آیا به کسی خوراک بدهیم که اگر خدا می‌خواست خوراک بدو می‌داد (و فقیرش نمی‌کرد؟ مگر مشیّت الهی چنین نخواسته است؟ ما با مشیّت الهی مخالفت نمی‌ورزیم).

آنان سرکشی می‌کردند بر کسانی که ایشان را به سوی نیکی کردن و خرج کردن دعوت می‌نمودند. می‌گفتند:

﴿ إِنْ أَنْتُمْ إِلاّٰ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

شما در گمراهی آشکار و روشنی هستید.

اندیشیدن ایشان بدین شیوهٔ ماشینی، اشاره دارد به عدم درک و فهم آنان از قوانین و سننی که خدا در زندگی بندگان پدید آورده است. خدا روزی‌رسان همگان و خوراک‌دهندهٔ ایشان است هرچیزی از رزقها و روزیهائی که در زمین است و مردمان آن را به دست می‌آورند، از جملهٔ آفریده‌های خدا است. چه مردمان برای خود چیزی از آن رزقها و روزیها را نیافریده‌اند، و آنان بر آفرینش چیزی به هیچ وجه توانائی ندارند. ولیکن خواست خدا در آباد کردن این زمین بر این بوده است و بر این رفته است که مردمان احتیاجها و نیازهائی داشته باشند و بدانها نرسند جز با کار کردن و رنج بردن، شخم کردن و کشت نمودن این زمین، دست بردن به موادّ خام و هنرنمائی کردن در موادّ اوّلیّهٔ زمین، بردن خیرات و برکات زمین از جائی به جای دیگر. دست بردن و بر دست گرفتن این خیرات و برکات و دریافت چیزهائی در مقابل آنها، از قبیل کالاها و پولها و ارزشها که با اختلاف زمان و مکان، اختلاف پیدا می‌کنند. این امر هم مقتضی است که نحوهٔ استفادهٔ مردمان از خیرات و برکات جهان، و استعدادهای ایشان در گردآوری و فراچنگ آوردن نعمتها مطابق نیازمندیهای خلافت کاملشان در این زمین، متفاوت و جوراجور و گوناگون شود. این خلافت تنها نیازمند داده‌ها و آمادگیهائی نیست که مربوط به گردآوری اموال و ارزاق است و بس. بلکه به داده‌ها و آمادگیهای دیگری نیازمند است که نیازهای بنیادین خلافت جنس بشری را در زمین پیاده و برآورده می‌سازد، هرچند که گردآوری اموال و ارزاق از دست انسانها به در رفته باشد و ایشان را به فقر و فاقه کشانده باشد!

در میان این امواج بلند و فراخ نیازمندیها و خواستهای خلافت، و داده‌ها و آمادگیهای لازم برای خلافت، و چیزهائی که بر این و بر آن مترتّب می‌شود، از قبیل: منافع و ارزاق، و کشاکش و پیکار برای فراچنگ آوردن سهمها و بهره‌ها، در میان یک نسل، بلکه در میان نسلهای فراوانی که نزدیک یا دور، و یا گذشته یا حاضر و یا آینده‌اند، اموال و ارزاق در دست بندگان متفاوت و مختلف خواهد بود . . . برای این که این تفاوت و اختلاف به تباهی زندگی و جامعه منتهی نشود و سر نکشد، تفاوت و اختلافی که در اصل از حرکت زندگی برای پیاده کردن و تحقّق بخشیدن خلافت انسان در زمین ناشی می‌گردد و سرچشمه می‌گیرد، اسلام برابر اصل ضمانت اجتماعی، حالتهای فردی ضروری را چاره‌سازی می‌سازد با صرف نظر کردن صاحبان ثروت از مقداری از دارائیشان و بخشیدن آن به فقراء و تنگدستان، و بدین وسیله برآورد کردن خوراکشان و برطرف نمودن نیازهایشان . . . با همین مقدار، جانها و درونهای بسیاری از اشخاص نادار و اشخاص دارا یکسان صلح و صفا می‌گیرد و اصلاح و رو به راه می‌گردد. اسلام این مقدارِ به ظاهر اندک را زکات نامیده است و زکات قرار داده است. در زکات پاکی را منظور داشته است، و زکات را عبادت کرده است، و با زکات فقیران و ثروتمندان را در جامعهٔ برتر خود که آن را بی‌مثال و نمونه پدیدار می‌گرداند، میان فقیران و ثروتمندان انس و الفت برقرار می‌گرداند.

سخن آن اشخاصی که حکمت خدا را در زندگی نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند:

﴿ أَنُطْعِمُ مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللهُ أَطْعَمَهُ؟ ﴾.

آیا به کسی خوراک بدهیم که اگر خدا می‌خواست خوراک بدو می‌داد (و فقیرش نمی‌کرد؟).

و سخنان ایشان در برابر کسانی که آنان را به صدقه دادن و بذل و بخشش کردن فرامی‌خواندند:

﴿ إِنْ أَنْتُمْ إِلاَّ فِي ضَلاَلٍ مُبِينٍ ﴾.

شما در گمراهی آشکار و روشنی هستید.

این گونه سخنان گمراهی آشکار و حقیقی و به دور افتادن از درک و فهم سرشت قوانین و سنن خدا، و از درک و فهم حرکت حیات، و از سترگی این حرکت، و از بزرگی هدفی است که به خاطر آن عطاها و استعدادها متنوّع و مختلف می‌گردند، و اموال و ارزاق متفاوت و متفرّق می‌شوند.

اسلام سیستم و نظامی را مقرّر می‌دارد که فرصتهای عادلانه را برای هر کسی تضمین می‌کند. آنگاه می‌گذارد فعّالیّت و تلاش گوناگون انسانی لازم برای خلافت در زمین راه پاک خود را بپیماید. در کنار آن، آثار بد و ناپسند را با وسائل پیشگیرانه و بازدارندهٔ خود چاره‌جوئی می‌کند.

هم اینک از شکّ و تردیدشان دربارهٔ وعدهٔ خدا، و از تمسخرشان به تهدید و بیم او، سخن می‌رود:

﴿ وَ یَقُولُونَ: مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ؟ ﴾.

و خواهند گفت: اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقّق می‌یابد؟!.

وعدهٔ خدا به خاطر شتاب مردمان جلو نمی‌افتد، و به سبب درخواست آنان مبنی بر به تأخیر انداختن آن، به تأخیر انداخته نمی‌شود. چه هر چیزی در پیشگاه خدا دارای اندازهٔ مشخّص و دارای وقت معیّن است. هر کاری در گرو زمان مقرّر خود است. کارها در وقت خود انجام می‌پذیرند مطابق حکمت ازلی خدا، حکمتی که هر چیزی را در جای خود، و هر حادثه‌ای را در وقت خود پدیدار می‌گرداند، و در ادارهٔ این جهان و راه بردن آنچه و هرکه در آن است مطابق نظم و نظام مقدّر و مقرّری که در کتاب آشکار لوح محفوظ است به پیش می‌رود.

پاسخ این درخواست زشت ایشان، در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت می‌آید. در این صحنه می‌بینند که چه می‌شود و چگونه می‌شود، نه این که چه وقت روی می‌دهد و چه زمانی می‌شود.

●

﴿ مٰا یَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ. فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لاٰ إِلیٰ أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ. وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَإِذٰا هُمْ مِنَ الْأَجْدٰاثِ إِلیٰ رَبِّهِمْ یَنْسِلُونَ. قٰالُوا: یٰا وَیْلَنٰا! مَنْ بَعَثَنٰا مِنْ مَرْقَدِنٰا؟ هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ. إِنْ کٰانَتْ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً فَإِذٰا هُمْ جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ ﴾.

(پاسخ استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را دربر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمرّهٔ زندگی، سرگرم و) درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتّی توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن پیدا نخواهند کرد. (برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود و بناگاه همهٔ آنان از گورها بیرون آمده و به سوی (دادگاه حساب و کتاب) پروردگارشان شتابان رهسپار می‌گردند. خواهند گفت: ای وای بر ما! چه کسی ما را از خوابمان (بیدار کرد و) برانگیخت؟! این همان چیزی است که خداوند مهربان وعده داده بود، و فرستادگان (خدا در سخنها و پیامهای خود) راست گفته بودند. صدای واحدی بیش نخواهد بود (که ایشان را دعوت به خروج از گورها می‌کند) و ناگهان ایشان در پیشگاهمان (برای دادگاهی) گرد آورده می‌شوند و حاضر می‌گردند.

تکذیب‌کنندگان می‌پرسند:

﴿ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ؟ ﴾.

اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقّق می‌یابد؟!.

پاسخ آن، صحنهٔ ناگهانی و تند و سریعی است . . . صدائی است که هر زنده‌ای را می‌میراند و نابود می‌گرداند، و با همچون صدائی، زندگی و زندگانی پایان می‌پذیرد:

﴿ مٰا یَنْظُرُونَ إِلاّٰ صَیْحَةً وٰاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ یَخِصِّمُونَ. فَلاٰ یَسْتَطِیعُونَ تَوْصِیَةً وَ لاٰ إِلیٰ أَهْلِهِمْ یَرْجِعُونَ ﴾.

(پاسخ استهزاء ایشان، این است که آنان، چندان) انتظار نمی‌کشند مگر صدائی را که (ناگهان طنین‌انداز می‌گردد و موج آن) ایشان را دربر می‌گیرد (و نابودشان می‌گرداند) در حالی که با یکدیگر (به معامله و کار و بار روزمرّهٔ زندگی، سرگرم و) درگیرند. (این حادثه به قدری سریع و برق‌آسا و غافلگیرانه است که) حتّی

توانائی وصیّت نمودن و سفارش کردن پیدا نخواهند کرد و حتّی فرصت مراجعت به سوی خانواده و فرزندانشان را پیدا نخواهند کرد.

این صدای طنین‌انداز ایشان را ناگهانی فرا می‌گیرد، در حالی که آنان به جدال و ستیز و دشمنانگی خود در پیکار زندگی سرگرم هستند، و اصلاً انتظار همچون صدائی را نمی‌کشند و برای آن حسابی باز نمی‌کنند. ناگهانی زندگی ایشان به پایان می‌آید و درجا نابود می‌شوند. هر کسی همچون حالی را دارد و به همان مرگ ناگهانی گرفتار می‌آید. این است که کسی نمی‌تواند به کس دیگری توصیه و سفارشی بکند. نمی‌تواند به سوی اهل و عیال خود برگردد و بدیشان یک کلمه بگوید . . . اهل و عیال او کجایند؟ آنان نیز مثل او در جای خود ناگهانی مرده‌اند و به ترک دنیا گفته‌اند!

بعدها در صور دمیده می‌شود، ناگهانی از گورها برمی‌خیزند و به جنب و جوش می‌افتند، و سریع و شتابان رهسپار می‌شوند. در حالی که به وحشت و دهشت و ترس و هراس بزرگی افتاده‌اند، از همدیگر می‌پرسند:

﴿ مَنْ بَعَثَنا مِنْ مَرْقَدِنا؟ ﴾.

چه کسی ما را از خوابمان (بیدار کرد و) برانگیخت؟!.

سپس اندکی از وحشت و دهشت و ترس و هراسشان کاسته می‌شود، و می‌فهمند و می‌دانند که:

﴿ هٰذٰا مٰا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ! ﴾.

این همان چیزی است که خداوند مهربان وعده داده بود؛ و فرستادگان (خدا در سخنها و پیامهای خود) راست گفته بودند!.

بعد از آن صدای واپسین طنین‌انداز می‌گردد، یک صدای بلند . . . ناگهانی این مردمان پراکندهٔ هراسناکی که بیهوش و شتابان گام می‌زنند و راه می‌روند، به خود می‌آیند و به خویشتن برمی‌گردند و در پیشگاه خدا حاضر و آماده می‌شوند:

﴿ فَإِذٰا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنٰا مُحْضَرُونَ ﴾.

ناگهان ایشان در پیشگاهمان (برای دادگاهی) گرد آورده می‌شوند و حاضر می‌گردند.

صفها تشکیل و سر و سامان می‌گیرد. سانِ همگان در مدّت زمان چشم به هم زدنی، و بدان اندازه که پژواک در کوهسار بپیچد، آماده می‌گردد، و جملگی شق و رق می‌ایستند. ناگهانی فرمان الهی در فضای جایگاه، همخوان با سرشت حساب و کتاب و سزا و جزا، به همگان اعلام و اعلان می‌شود:

﴿ فَالْيَوْمَ لاٰ تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً وَ لاٰ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

در چنین روزی به هیچ کس کم‌ترین ستمی نمی‌گردد، و به شما جز پاداش و پادافرهٔ کارهائی که در دنیا می‌کرده‌اید داده نمی‌شود.

در این شتاب ناگهانی و تندی که آن صحنه‌های سه گانه صورت می‌پذیرد، هماهنگی است در پاسخ بدان کسانی که در بارهٔ روز وعدهٔ آشکار، شکّ و تردید داشته‌اند! سپس روند قرآنی جایگاه حساب و کتاب با مؤمنان را درهم می‌پیچد و چیزی از آن نمی‌گوید، و شتابان یک راست به بیان چیزی می‌پردازد که مؤمنان بدان رسیده‌اند و آن چنان نعمتهائی را فراچنگ آورده‌اند:

﴿ إِنَّ أَصْحٰابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فٰاكِهُونَ. هُمْ وَ أَزْوٰاجُهُمْ فِي ظِلاٰلٍ عَلَى الْأَرٰائِكِ مُتَّكِئُونَ. لَهُمْ فِيهٰا فٰاكِهَةٌ وَ لَهُمْ مٰا يَدَّعُونَ. سَلاٰمٌ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ﴾.

بهشتیان در چنین روزی، سخت سرگرم خوشی، و شادانند (و بی‌خبر از غم و اندوه دیگران، و خندان از نعمتهای یزدانند). آنان و همسرانشان در زیر سایه‌های پر و فراخ، بر تختها تکیه زده‌اند. برای آنان در بهشت، میوه‌های لذّت‌بخش و فراوانی است. و هرچه بخواهند در اختیار ایشان خواهد بود. از سوی پروردگاری مهربان، بدیشان درود و تهنیت گفته می‌شود.

مؤمنان در میان نعمتهای بهشت غوطه‌ور و سرگرم هستند. لذّت می‌برند و خوش می‌گذرانند. آنان در زیر سایه‌های خوشایند بسر می‌برند و از نسیم عطرآگین و

خوشبوی آنجا بهره می‌برند . . . آنان و همسرانشان آسوده خاطر و غوطه‌ور در نعمتها بر تختها می‌لمند و تکیه می‌زنند. در آنجا میوه‌ها دارند، و هرچه بخواهند و آرزو کنند برایشان آماده است. آنان شاهان و امیرانند و هرچه طلب و ادّعاء کنند برایشان آماده و آورده می‌شود. آنان افزون بر لذّتهای شایستگی و بزرگداشت، برخوردارند از:

﴿ سَلاٰمٌ ﴾. درود.

این سلام و درود را از سوی پروردگار بزرگوارشان دریافت می‌دارند:

﴿ قَوْلاً مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ ﴾.

از سوی پروردگار مهربان (بدیشان) گفته می‌شود.

ولی روند قرآنی موقعیّت حساب و کتاب دیگران را درهم نمی‌پیچد. بلکه موقعیّت ایشان را نشان می‌دهد، و سرکوب و تنبیه آنان را برجسته و آشکار می‌نمایاند:

﴿ وَ امْتٰازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ. أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ ـ یٰا بَنِی آدَمَ ـ أَلاّٰ تَعْبُدُوا الشَّیْطٰانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ. وَ أَنِ اعْبُدُونِی هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ. وَ لَقَدْ أَضَلَّ مِنْکُمْ جِبِلاًّ کَثِیراً. أَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ؟ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ. اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ﴾.

ای بزهکاران امروز (از مؤمنان) جدا و بدور شوید . . . ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟ و (آیا به شما دستور ندادم) این که مرا بپرستید و بس که راه راست همین است. اهریمن گروه‌های فراوانی از شما انسانها را گمراه کرده است. آیا (تاریخ جبّاران گمراه پیشین را خواندید، و آثار سرنوشت گول خوردگان ابلیس را دیدید و) نیندیشیدید؟ این (که در پیش رو دارید و بدان می‌نگرید) همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد. به سبب کفری که می‌ورزیدید، امروز به دوزخ وارد شوید و بدان بسوزید.

آنان تحقیر می‌شوند و خواری می‌بینند:

﴿ وَ امْتٰازُوا الْیَوْمَ أَیُّهَا الْمُجْرِمُونَ ﴾.

ای بزهکاران امروز (از مؤمنان) جدا و بدور شوید.

گوشه‌گیری کنید و کنار بکشید، و این‌گونه از مؤمنان دور شوید و فاصله بگیرید!

﴿ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَیْکُمْ ـ یٰا بَنِی آدَمَ ـ أَلاّٰ تَعْبُدُوا الشَّیْطٰانَ إِنَّهُ لَکُمْ عَدُوٌّ مُبِینٌ ﴾.

ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟

اینجا که این‌گونه فریاد زده می‌شوند:

﴿ یٰا بَنِی آدَمَ ﴾. ای آدمیزادگان!.

در این فریاد زدنشان سرکوبی و توسری و توبیخی است که هست. اهریمن پدرشان را از بهشت بیرون کرده است، آن‌گاه اینان اهریمن را می‌پرستند، در حالی که اهریمن دشمن آشکار ایشان است!

﴿ وَ أَنِ اعْبُدُونِی ﴾.

و این که مرا بپرستید و بس.

﴿ هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقِیمٌ ﴾.

راه راست همین است.

این راه به من منتهی می‌گردد و به خشنودی من واصل می‌شود.

امّا شما از دشمن خودتان برحذر نشدید و دوری نگرفتید، دشمنی که نسلهای زیادی از شما را گمراه کرده است.

﴿ أَفَلَمْ تَکُونُوا تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

آیا نیندیشیدید و نفهمیدید؟

روند قرآنی در پایان این جایگاه سخت و دشوار و خوارکننده، جزای دردناک را اعلام و اعلان می‌دارد، به صورت ریشخند و تنبیه:

﴿ هٰذِهِ جَهَنَّمُ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ. اصْلَوْهَا الْیَوْمَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ﴾.

این (که در پیش رو دارید و بدان می‌نگرید) همان دوزخی است که به شما وعده داده می‌شد. به سبب کفری که می‌ورزیدید، امروز به دوزخ وارد شوید و

بدان بسوزید.

صحنه در کنار این جایگاه آزاردهنده باز نمی‌ایستد و بساط خود را در هم نمی‌پیچد. بلکه به نشان دادن ادامه می‌دهد و ناگهان پردهٔ تازهٔ شگفتی پدیدار می‌آید:

﴿ اَلْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلىٰ أَفْواهِهِمْ، وَ تُكَلِّمُنا أَيْديهِمْ، وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

امروز بر دهانهایشان مهر می‌نهیم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بر (کارهائی که انجام می‌داده‌اند و) چیزهائی که فراچنگ می‌آورده‌اند، گواهی می‌دهند.

بدین شکل برخی بعضی را خوار می‌دارند، و اندامهایشان بر آنان گواهی می‌دهند، و شخصیّت ایشان از هم می‌پاشد و تکّه تکّه و جدا جدا می‌شود، و یکی دیگری را تکذیب می‌کند و دروغگو می‌خواند. هر اندامی از اندامها جداگانه به پیشگاه پروردگارش برمی‌گردد، و تسلیم آفریدگارش می‌شود!



بدین روال و بدین منوال صحنه به پایان رسید، در حالی که زبانهایشان بسته است و دستهایشان سخن می‌گوید، و پاهایشان گواهی می‌دهد، برعکس چیزی که عادت معمولی و روال عادی ایشان بر آن بوده است، و برعکس چیزی که انتظارش می‌کشیدند و چشم به راهش بودند. اگر خدا می‌خواست کاری جز این کار را در حقّ ایشان انجام می‌داد و روا می‌دید، و برسرشان بلائی می‌آورد که خود می‌خواست . . . در اینجا روند قرآنی دو نوع از همچون بلائی را ذکر می‌کند، بلائی که اگر خدا می‌خواست هر کسی را بدان گرفتار می‌کرد که خود می‌خواست:

﴿ وَ لَوْ نَشاءُ لَطَمَسْنا عَلىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّراطَ، فَأَنّىٰ يُبْصِرُونَ؛ وَ لَوْ نَشاءُ لَمَسَخْناهُمْ عَلىٰ مَكانَتِهِمْ فَمَا اسْتَطاعُوا مُضِيّاً وَ لا يَرْجِعُونَ ﴾.

اگر ما بخواهیم ایشان را (در دنیا مجازات کنیم، می‌توانیم. از جمله) کورشان می‌نمائیم، به گونه‌ای که اگر آنان بخواهند در راه بر یکدیگر پیشی گیرند، به هیچ وجه نتوانند راه را ببینند. و اگر ما بخواهیم، ایشان را با وجود مکانت و منزلتشان، در جای خود مسخ می‌نمائیم و (آنان را به شکل انسان افلیج یا زمینگیر درمی‌آوریم.) به گونه‌ای که نه بتوانند به جلوحرکت کنند و نه به عقب برگردند.

این دو صحنه، صحنه‌هائی هستند که در آنها گذشته از بلا و مصیبت، تمسخر و استهزاء است، تمسخر تکذیب‌کنندگان و استهزاء استهزاءکنندگان، آن کسانی که می‌گفتند:

﴿ مَتىٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ؟ ﴾.

اگر راست می‌گوئید (که رستاخیز و قیامتی در میان است) این وعده کی تحقّق می‌یابد؟!.

آنان در صحنهٔ اوّل کور و نابینا هستند. ایشان با وجود این کوری و نابینائی در راه می‌خواهند بر یکدیگر پیشی گیرند، و در عبور کردن برای یکدیگر مزاحمت تولید می‌کنند و فشار وارد می‌آورند. بسان کوران و نابینایان دست و پا می‌زنند، هنگامی که با یکدیگر به مسابقه می‌پردازند و می‌خواهند بر یکدیگر پیشی گیرند! زمانی بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و به مسابقه می‌نشینند بسان کوران و نابینایان فرو می‌افتند و سکندری می‌خورند.

﴿ فَأَنّىٰ يُبْصِرُونَ ﴾.

به هیچ وجه نمی‌توانند راه را ببینند.

آنان در صحنهٔ دوم ناگهانی در جای خود خشکیده‌اند، و تبدیل به مجسّمه‌هائی گردیده‌اند که نه راه می‌روند و نه برمی‌گردند، به دنبال این که لحظه‌ای قبل کورها و نابینایانی بودند و به مسابقهٔ در رفتن می‌پرداختند و تکان و جنبشی داشتند!

آنان در هر دو صحنه همانند عروسکها و اسباب‌بازیها به نظر می‌آیند، و وضع و حالی را دارند که موجب تمسخر و استهزاء قرار می‌گیرند. در صورتی که چندی پیش بیم و تهدید خدا را سبک می‌انگاشتند و آن را به تمسخر و استهزاء می‌گرفتند!



همهٔ این چیزها در هنگامهٔ موعدی است که شتابان آن را درخواست می‌کردند و هم اینک فرا رسیده است . . . اگر مردمان در زمین رها می‌گردیدند و به حال خود واگذاشته می‌شدند، و طول عمر می‌داشتند و اجل مقرّر تا مدّت زمانی بدیشان مهلت می‌داد و یقهٔ ایشان را در وقت معیّن خود نمی‌گرفت، آنان به شرّ و بلائی دچار می‌آمدند که شتابان مرگ را خواستن از ایشان پسندیده و زیبا می‌نمود . . . چه آنان پیر و فرتوت می‌گشتند و اندک اندک مشوّش و پریشان حال و روزگار می‌شدند و ذهن و شعور و اندیشه و خردشان سر در نشیب می‌نهاد:

﴿ وَ مَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ. أَفَلاَ يَعْقِلُونَ؟ ﴾.

به هرکس که طول عمر بدهیم، او را از لحاظ خلقت و آفرینش وارونه و واژگونه می‌کنیم. آیا متوجّه نیستند (که سیر صعودی، سیر نزولی به دنبال دارد، و این جهان سرای فنا است نه سرای بقا؟).

پیری سر در نشیب نهادن به سوی کودکی است، آن کودکی که شیرینی کودکانه و پاکی محبوبانهٔ آن را به همراه ندارد! پیر پیوسته سر در نشیب می‌نهد و به سوی کودکی خود برمی‌گردد. آنچه را که یاد گرفته است و دانسته است فراموش می‌کند! اعصاب او خسته و خسته‌تر می‌گردد! اندیشه‌اش سستی و ضعف می‌پذیرد! تحمّل او کم و کم‌تر می‌شود! تا بدانجا که به کودکی خویش برمی‌گردد. ولیکن کودک، تازه زبان گرفتن و گنگ و نامفهوم گفتن او دوست داشتنی است. هر کار ابلهانه‌ای که بکند از آن دلها شاد می‌گردد و لبها می‌خندد و چهره‌ها می‌گشاید و شادی می‌نماید. ولی پیر، زشت و گندیده است. اشتباه او بخشیده نمی‌شود و از او صرف نظر نمی‌گردد، مگر این که در حقّ او مهربانی و دلسوزی بکنند و از سر ترحّم از او درگذرند. پیر مسخره می‌گردد هر وقت نشانه‌های کودکی بر او پدیدار و از وی صادر گردد، و نادانی و ابلهی کند بدان هنگام که سالها پشت او را کمانی و خمیده کرده است!

این فرجام بسان آن فرجام چشم به راه تکذیب‌کنندگان است، آن کسانی که خدا ایشان را با اعطاء ایمانِ گرانبها و والا، مکرّم و معزّز نمی‌دارد.



وَمَا عَلَّمْنَٰهُ ٱلشِّعْرَ وَمَا يَنۢبَغِى لَهُۥٓ ۚ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْءَانٌ مُّبِينٌ ﴿٦٩﴾ لِّيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ ٱلْقَوْلُ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿٧٠﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَٰمًا فَهُمْ لَهَا مَٰلِكُونَ ﴿٧١﴾ وَذَلَّلْنَٰهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ﴿٧٢﴾ وَلَهُمْ فِيهَا مَنَٰفِعُ وَمَشَارِبُ ۖ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لَّعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَهُمْ لَهُمْ جُندٌ مُّحْضَرُونَ ﴿٧٥﴾ فَلَا يَحْزُنكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّا نَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ ﴿٧٦﴾ أَوَلَمْ يَرَ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن نُّطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ ﴿٧٧﴾ وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِىَ خَلْقَهُۥ ۖ قَالَ مَن يُحْىِ ٱلْعِظَٰمَ وَهِىَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا ٱلَّذِىٓ أَنشَأَهَآ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۖ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلشَّجَرِ ٱلْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَآ أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ ﴿٨٠﴾ أَوَلَيْسَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم ۚ بَلَىٰ وَهُوَ ٱلْخَلَّٰقُ ٱلْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾ فَسُبْحَٰنَ ٱلَّذِى بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٣﴾

در این بندهای واپسین سوره، همهٔ مسائلی که سوره بدانها می‌پردازد، عرضه می‌شود . . . مسأله وحی و سرشت آن، مسألهٔ الوهیّت و وحدانیّت، و مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره، در بندهای جداگانه نشان داده می‌شوند، همراه با انگیزه‌های نیرومندی در آهنگهای ژرفی. همهٔ اینها رو به آشکارا نمودار کردن دست قدرتی می‌شوند که دارد هر چیزی را در این جهان می‌سازد و هرکاری را در این جهان می‌کند، و

زمام همهٔ چیزها و کارها را در خود محکم و استوار نگاه می‌دارد. این معنی در آخر آیه‌ای متمرکز و مجسّم می‌گردد که این سوره بدان پایان می‌پذیرد:

﴿ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

پاکا خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست او است و شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد). (یس/۸۳)

این دست نیرومند نوآفرین زیبانگار است که چهارپایان را برای انسانها می‌آفریند و آنها را برایشان رام می‌گرداند. این دست است که از درختان سبز آتش را پدیدار می‌سازد و رستاخیز انرژیهای آنها را برپا می‌دارد. همین دست است که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. خلاصه همین دست است که مالک و صاحب هر آن چیزی است که در جهان و کیهان است . . . این امر، اصل بنیادین این واپسین بند است.

﴿ وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ ـ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ ـ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ. لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيّاً وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴾.

ما به پیغمبر (اسلام سرودن) چکامه نیاموخته‌ایم و چامه‌سرائی او را نسزد. این (کتاب هم که بر او نازل کرده‌ایم) جز یادآوری (عاقلان به قانون و فرمان یزدان جهان) و کتاب خواندنی روشنگر (حقائق برای مؤمنان) نیست. (هدف از فرو فرستادن آن، این است که) تا افراد زندهٔ (بیدار دل) را با آن بیم دهد، و بر کافران (اتمام حجّت شود و) فرمان عذاب مسلّم گردد.

مسألهٔ وحی در سرآغاز سوره آمده است:

﴿ يس وَ الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ. إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ. لِتُنْذِرَ قَوْماً مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ ﴾.

یا. سین. سوگند به قرآن حکیم! قطعاً تو از زمرهٔ فرستادگان (یزدان) هستی، و بر راه راست (خداشناسی) قرار داری (که دین اسلام است. این قرآن را) فروفرستاده است خداوند چیره و مهربان. (آن را برای تو فرستاده است) تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان (نزدیک) ایشان (توسّط پیغمبران) بیم داده نشده‌اند، و به همین علّت است که غافل و بی‌خبر (از قانون آسمانی، نسبت به خدا و خود و مردمان) هستند.

هم اینک مسألهٔ وحی بدین شکلی که هست پاسخ به چیزی است که برخی از ایشان ادّعاء می‌کردند و می‌گفتند: پیغمبر ﷺ شاعر است. به پیغمبر شاعر و به چیزی که با خود به ارمغان آورده است شعر می‌گفتند. برای بزرگان قریش هم کار مخفی نبود و آشکارا می‌دانستند این کار چنین نیست. محمّد ﷺ چیزی را که با خود به ارمغان آورده است سخنی است که در زبانشان نامأنوس و نامعهود است. سران قریش آن اندازه غافل نبودند که تشخیص ندهند قرآن با شعر فرق دارد. بلکه این ادّعای ایشان گوشه‌ای از جنگ تبلیغاتی بود، جنگی که بر ضدّ آئین نوین، و بر ضد آورندهٔ آن، یعنی پیغمبر ﷺ در میان عامّهٔ مردمان به راه انداخته بودند. در این ادّعای شعر بودن قرآن بر زیبائی شیوهٔ مؤثّر قرآن تکیه می‌کردند و گیرائی آن را بهانه می‌نمودند. این تکیه و بهانه‌جوئی سبب می‌گردید عامّهٔ مردمان را گول بزنند، و با این توجیه نادرست، قرآن و شعر را در ذهن و شعورشان با یکدیگر بیامیزند.

در اینجا خدای سبحان این را نفی می‌کند که به پیغمبر ﷺ شعر آموخته باشد. وقتی هم خدا بدو شعر نیاموخته باشد، او شعر را نمی‌تواند بگوید و بسراید. زیرا هیچ کسی هیچ چیزی را نمی‌آموزد مگر این که خدا آن را بدو بیاموزد.

آن‌گاه لیاقت شعر گفتن را از پیغمبر ﷺ سلب می‌کند:

﴿ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ ﴾.

و چامه‌سرائی او را نسزد.

شعر و چکامه برنامه‌ای جدای از برنامهٔ نبوّت دارد. شعر و چکامه، متأثّر و دگرگون شدن، و از این متأثّر و

دگرگون شدن تعبیر کردن است. متأثّر و دگرگون شدن هم با احوال و اوضاع تغییر پیدا می‌کند. ولی نبوّت وحی است و دارای برنامهٔ ثابت است و بر راستای راه قرار دارد. از قانون ثابت خدا پیروی می‌کند، قانونی که بر همهٔ هستی فرمان می‌راند و فرمانروائی دارد، و تبدیل و تغییر نمی‌شناسد و با هواها و هوسهای عارضی دگرگون نمی‌شود و زیر و رو نمی‌گردد، همان گونه که شعر و چکامه با متأثّر شدنها و دگرگون گردیدنهای نوینی که هیچ وقت ثابت و استوار نمی‌مانند، تبدیل و تغییر پیدا می‌کند و جوراجور و گوناگون می‌شود.

نبوّت تماس دائم با خدا، و دریافت مستقیم از وحی خدا، و تلاش و کوشش همیشگی برای برگرداندن زندگی به سوی خدا است. در صورتی که شعر و چکامه ـ در والاترین شکل خود ـ شور و شوق انسانی به جمال و کمال است، و آمیخته با کوتاهی انسان و قصور اندیشه‌های او است، اندیشه‌هائی که محدود به درکها و فهمها و استعدادهای بشری است. اگر شعر و چکامه از والاترین شکل خود فرو افتد، چیزی جز متأثّر شدنها و دگرگون گردیدنها و جهشها و کششهائی نخواهد بود که چه بسا فرو افتد تا بدانجا که جز فریاد جسم و فوران گوشت و خون نخواهد ماند! پس سرشت نبوّت و سرشت شعر دو چیز جداگانه‌اند و از بنیاد با یکدیگر مختلف و متفاوتند. سرشت شعر و چکامه ـ در والاترین شکل خود ـ شورها و شوقهائی است که از زمین برمی‌خیزد و به سوی آسمان اوج می‌گیرد، ولی سرشت نبوّت در اصل خود هدایت و رهنمود و رهنمونی است که از سوی آسمان به سوی زمین نازل می‌گردد و پائین می‌آید.

﴿ إِنْ هُوَ إِلاَّ ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ ﴾.

این (کتاب هم که بر او نازل کرده‌ایم) جز یادآوری (عاقلان به قانون و فرمان یزدان جهان) و کتاب خواندنی روشنگر (حقائق برای مؤمنان) نیست.

ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ، یعنی یادآوری و خواندنی است. ذکر و یادآوری است بنا به وظیفه‌ای که دارد. و قرآن و خواندنی است، چون که تلاوت و قرائت می‌گردد. قرآن ذکر و یاد خدا است و دل بدان می‌پردازد، و خواندنی است و تلاوت و قرائت می‌گردد و زبان بدان می‌پردازد. قرآن نازل گردیده است تا وظیفهٔ مشخّص و مقرّر خود را اداء کند و به انجام برساند:

﴿ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيّاً، وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكافِرِينَ ﴾.

(هدف از فروفرستادن قرآن، این است که) تا افراد زندهٔ (بیدار دل) را با آن بیم دهد، و بر کافران (اتمام حجّت شود و) فرمان عذاب مسلّم گردد.

تعبیر قرآنی کفر را در مقابل حیات قرار می‌دهد. کفر را مرگ می‌انگارد، و آمادگی دل برای پذیرش ایمان را حیات می‌شمارد. بیان می‌دارد که وظیفهٔ این قرآن که بر پیغمبر ﷺ نازل گردیده است این است که کسانی را بیم دهد و بترساند که دارای حیات هستند. تا بیم دادن و ترساندن ایشان سود بدهد و مفید فائده باشد. ولی کافران مردگانند و لذا صدای بیم‌دهنده و ترساننده را نمی‌شنوند. وظیفهٔ این قرآن در حقّ ایشان ثبت و ضبط استحقاق عذاب و عقاب است. چه خدا کسی را عذاب و عقاب نمی‌دهد تا رسالت بدو نرسد و بعد از آن از روی دلیل کافر بشمار آید و بدون داشتن هرگونه حجّت و برهانی هلاک گردد، و هیچ گونه عذر و بهانه‌ای در دست او نماند.

بدین جهت مردمان باید بدانند که آنان در قبال قرآن دو دسته‌اند: گروهی فرمان قرآن را می‌شنوند و از آن اطاعت می‌کنند و اینان زنده به حساب می‌آیند. و گروهی فرمان قرآن را نادیده و ناشنیده می‌گیرند واز آن اطاعت نمی‌کنند و اینان مرده بشمار می‌روند. این دسته می‌دانند که فرمان خدا سزاوار ایشان است، و عذاب او درخور آنان است!

❁

بند دوم در میان این بندها مسأله الوهیّت و وحدانیّت را عرضه می‌دارد. آن را در چهارچوب صحنه‌هائی از

مـردمان، و از دیـدگاه نـعمتهائی مـطرح مـی‌کند کـه آفریدگار بدیشان عطاء فرموده است، ولی آنان شکر و سپاس آن نعمتها را نمی‌گویند:

﴿أَوَلَمْ یَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَیْدِینَا أَنْعَاماً فَهُمْ لَهَا مَالِکُونَ؟ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَکُوبُهُمْ وَ مِنْهَا یَأْکُلُونَ. وَ لَهُمْ فِیهَا مَنَافِعُ وَ مَشَارِبُ أَفَلاَ یَشْکُرُونَ؟ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ یُنْصَرُونَ. لاَ یَسْتَطِیعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ. فَلاَ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ. إِنَّا نَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ﴾.

مگر نمی‌بینند که برخی از آن چیزهائی کـه قـدرت مـا آفریده است، چهارپایانی است که بـرای انسـانها خـلق کرده‌ایم و ایشان صاحب آنهایند؟ و چـهارپایان را رام ایشـان سـاخته‌ایم. بـرخـی از آنـها را مـرکب خـود می‌سازند، و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند. و از برخی از آنها استفاده‌هائی مـی‌کنند و (از پشـم و کـرک و مـو و پـوست و اسـتخوانشـان فـائده‌ها مـی‌برند، و از شـیر برخی) از آنها نـوشیدنیها و فـرآورده‌هـای شـیری بـه دست می‌آورند. آیا نباید شکرگزار (این همه نعمت خدا) باشند؟ آنـان گـذشته از خـدا، مـعبودهائی بـرای خـود برگزیده‌اند، بدین امید که (از سوی ایشان) یاری شوند. معبودها(ی دروغین) نـمی‌توانـند پـرستندگان خـود را کمک کنند و یاری دهند، و بلکه پرستندگان، سپاه‌های آمادهٔ معبودها(ی عاجز خود) هستند (و از آنها مواظبت می‌نمایند و از بلاها و گزندها بدور می‌دارند). پس (حالا که چـنین است) سـخنان آنـان تـو را غـمگین نکند. مـا می‌دانیم آنچه را که مخفی می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند.

مگر نمی‌بینند؟ چه نشانهٔ قدرت خدا در اینجا دیدنی و مشاهده کردنی است و در برابر دیدگانشان قـرار دارد. از دیدگانشان نه پنهان و نه دور است. بـرایشـان هـم پیچیده و دشوار نیست تا به تدبّر و تفکّر نـیاز داشـته باشد . . . این نشـانهٔ دالّ بـر قـدرت کـردگار، هـمین چهارپایانی است که یزدان آنها را برای ایشان آفـریده است و ایشان را مالک و صاحب آنها کرده است. آنها را رام ایشان نموده است و آنان بر آنها سوار می‌شوند و از آنـها مـی‌خورند و شـیرشان را مـی‌نوشند و از فرآوردهٔ آن اسـتفاده مـی‌کنند. بـا داشـتن چـهارپایان سودهای گوناگونی و بهره‌های فراوانی را می‌برند . . . همهٔ اینها از قدرت خدا و تـدبیر او، و از ویـژگیهائی سرچشمه می‌گیرد که در مـردمان و در چـهارپایان بـه ودیعت نهاده است. خداونـد مـردمان را تـوانـائی رام کردن چـهارپایان داده است، و ایشـان را بـرای بکـار گـرفتن و اسـتفاده کـردن از آنـها تـوانـا کـرده است. چـهارپایان را رام مـردمان سـاخته است، و آنـها را فرمانبردار و سودمند برای آدمـیزادگـان در بـرآوردن نیازهای ایشان کرده است. انسانها هیچ کاری از اینها را نمی‌توانند بکنند، و آنان نمی‌توانـند حـتّی مگسـی را بیافرینند اگر هم همگان برای آفـریدن آن گـردآیند و همدیگر را کمک نمایند! ایشان حتّی نمی‌توانند مگسی را رام و فرمانبردار خود کنند اگر خداوند در ترکیب‌بند ویژگیهایش نمی‌سرشت که رام و فرمانبردارشان شود!..

﴿أَفَلاَ یَشْکُرُونَ﴾.

آیا نباید شکرگزار (این همه نعمت خدا) باشند؟

هنگامی که انسان به این کار با این چشم می‌نگرد، و در پرتوی بدان نگـاه مـی‌انـدازد کـه قـرآن مـجید آن را می‌پراکند، او فوراً احساس می‌کند که غـرق جـوشش لطف و کرم نعمتهای خدا است، جوشش لطـف و کـرم نعمتهائی که در هر چیز پیرامونش مـجسّم و جـلوه‌گـر می‌آید . . . هربار که سوار بر چهارپائی می‌گردد، یا تکّه گوشتی می‌خورد، یا جرعه‌ای از شیر می‌نوشد، یا اندکی از روغن یا کمی از پـنیر بـرمی‌دارد و مـی‌خورد، یـا جامه‌ای از مو یا پشم یا کرک مـی‌پوشد . . . و سـائر چیزهای دیگر، یک پسودهٔ وجدانی بدو دست می‌دهد که دل او را با آفریدگار و رحـمت و نـعمت او آشـنا می‌سازد. این امر در هر چـیزی اسـتمرار مـی‌یابد کـه دستش از اشیاء پیرامونش لمس می‌کند و می‌پساید، و هر چیزی که از آن استفاده می‌کند، زنده یا جامد در این جهان بزرگ، بدو چنین آشنائی و اطّلاعی را می‌دهد و

آفریدگار جهان را بدو می‌شناساند. آن‌گاه سراسر زندگانیش به تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و عبادت و پرستش یزدان در همهٔ لحظات شب و در همهٔ اوقات روز تبدیل می‌شود.

ولیکن مردمان شکر خدا را نمی‌کنند و سپاس او را نمی‌گویند. در میان مردمان حتّی کسانی پیدا می‌شوند که با وجود همهٔ این چیزها خداگونه‌هائی برمی‌گیرند و با خدا یا به جای خدا آنها را عبادت و پرستش می‌کنند!:

﴿ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنْصَرُونَ. لاٰ يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴾.

آنان گذشته از خدا، معبودهائی برای خود برگزیده‌اند. بدین امید که (از سوی ایشان) یاری شوند. معبودها(ی دروغین) نمی‌توانند پرستندگان خود را کمک کنند و یاری دهند، و بلکه پرستندگان، سپاه‌های آمادهٔ معبودها(ی عاجز خود) هستند (و از آنها مواظبت می‌نمایند و از بلاها و گزندها بدور می‌دارند).

در گذشته خداگونه‌ها بتهای سنگی یا چوبی بودند. یا درختی و یا ستاره‌ای، و فرشتگان و یا جنّیان بودند. بت‌پرستی همیشه تا به امروز در برخی از نواحی زمین بوده و برقرار است. ولی کسانی هم هستند که هرچند این گونه خداگونه‌ها را پرستش نمی‌کنند توحید خالص ندارند و یگانه پرستی سره را در پیش نمی‌گیرند. امروزه شرک چنین کسانی در ایمان آنان به نیروهای ناروائی جدای از نیروی خدا، و در تکیه و اعتمادشان به تکیه گاه‌هائی جز خدا، مجسّم و جلوه‌گر می‌آید. شرک رنگها و گونه‌های جوراجوری دارد، رنگها و گونه‌هائی که با اختلاف زمان و مکان مختلف و متفاوت می‌شود.

مشرکان همچون خداگونه‌هائی را برمی‌گرفتند تا در سایهٔ ایشان به پیروزی برسند. در صورتی که خود بت‌پرستان از آن خداگونه‌ها حفاظت و حمایت می‌کردند تا تجاوزکننده‌ای بدانها دست‌درازی و تخطّی نکند یا بلا و مصیبتی بدانها نرساند. بت‌پرستان سپاهیان و حامیان آماده برای یاری کردن و کمک نمودن به خداگونه‌ها بودند:

﴿ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ﴾.

پرستندگان، سپاه‌های آمادهٔ معبودها(ی عاجز خود) هستند.

این هم نهایت تباهی جهان‌بینی و نادرستی اندیشه است. امروزه اکثر مردمان از این تباهی جهان‌بینی و نادرستی اندیشه بالا نرفته‌اند مگر از لحاظ شکل بت‌پرستی! آنان کسانیند که طاغیان و یاغیان و زورمداران و قلدران را إلٰه و خداگونه می‌کنند، و چندان با پرستشگران و بندگان آن بتهای سنگی و چوبی فاصله ندارند. زیرا همچون کسانی سپاهیان آمادهٔ طاغیان و یاغیانند، و کسانیند که از طاغیان و یاغیان دفاع می‌کنند و از طغیان و یاغیگری ایشان حمایت می‌نمایند. آنان گذشته از این، در برابر طغیان و یاغیگری کرنش می‌برند و به سجده می‌افتند!

بت پرستی همان بت‌پرستی است ولی در شکلهای گوناگون خود. هر زمان که عقیدهٔ توحید و باور یگانه‌پرستی کم‌ترین لرزش و لغزشی پیدا کند، بت‌پرستی به میان می‌آید، و شرک درمی‌رسد، و جاهلیّت به میان می‌آید! انسانها محفوظ شدن و در امان ماندنی ندارند مگر با توحید خالص و یگانه‌پرستی سره‌ای که الوهیّت را تنها به خدا اختصاص بدهد، و تنها عبادت و پرستش را ازآن او بداند و بس. تنها رو بدو کند و تنها بر او تکیه و اعتماد نماید. تنها از او اطاعت کند و فقط وی را تعظیم و تکریم نماید.

﴿ فَلاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ. إِنّٰا نَعْلَمُ مٰا يُسِرُّونَ وَ مٰا يُعْلِنُونَ ﴾.

پس (حالا که چنین است) سخنان آنان تو را غمگین نکند، ما می‌دانیم آنچه را که مخفی می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند.

خطاب به پیغمبر ﷺ است، در احوال و اوضاعی که با کسانی رویاروی می‌گردد که بجز خدا بتها و خداگونه‌هائی را برگرفته‌اند، و سپاس خدا را و شکر

نعمت او را نمی‌گویند، و به یاد خدا نیستند و به ذکرش نمی‌پردازند. تا دلش از ناحیهٔ ایشان بیارامد. آنان برای علم خدا پیدا و عیانند. هر کاری را که بکنند و هر توطئه‌ای را که بچینند و هر نیرنگی را که بیندیشند، عیان در برابر دیدگان یزدان است. دیگر بر پیغمبر ﷺ از سوی ایشان چیزی نیست، چرا که بر رسولان پیام باشد و بس. کار و بارشان هم برای قدرت عظیم و کارآی خدا آشکار و نمودار است، و خدا ایشان را از هرسو احاطه کرده است و پیرامونشان را گرفته است.

بدین سبب کار و بارشان برای خدا ناچیز و سهل و ساده است، و آنان برای مؤمنی که به خدا تکیه کند و بدو پشت بندد هیچ گونه خطری ندارند. خطری که شخص مؤمن آن را احساس می‌کند و می‌انگارد. او می‌داند که خدا مطّلع و آگاه از چیزی است که پنهان می‌دارند و یا آشکار می‌سازند. آنان در قبضهٔ تصرّف و در برابر دیدگان یزدانند، ولی ایشان نمی‌فهمند و بی‌خبر از ایزد سبحان و کار و بار خداوند جهانند!



بند سوم در میان این بندهای واپسین، از مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره سخن می‌گوید:

﴿ أَوَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ. وَ ضَرَبَ لَنا مَثَلاً وَ نَسِيَ خَلْقَهُ. قالَ: مَنْ يُحْيِي الْعِظامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَها أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ. الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ ناراً فَإِذا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ. أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِقادِرٍ عَلىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؟ بَلىٰ وَ هُوَ الْخَلّاقُ الْعَلِيمُ. إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ: كُنْ. فَيَكُونُ ﴾.

آیا انسان (با چشم عقل و دیدهٔ بینش ننگریسته است و) ندیده است که ما او را از نطفهٔ ناچیزی آفریده‌ایم و هم اینک او پرخاشگری است که آشکارا به پرخاش برمی‌خیزد؟! (زهی بی‌خبری و خیره‌سری!). برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را (از خاک) فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهائی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار (از نیستی به هستی آورده است و آنها را بدون الگو و مدل) آفریده است، و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگی و ویژگی) همهٔ آفریدگان است. آن کسی که از درخت سبز، برای شما آتش بیافریده است، و شما با آن، آتش روشن می‌کنید. (او که قادر بر رستاخیز انرژیها است، قادر بر برانگیختن مردگان و بازگرداندن به زندگی دوبارهٔ ایشان است). آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد (انسانهای خاک شده را دوباره) به گونهٔ خودشان بیافریند؟ آری! (می‌تواند چنین کند) چرا که آفریدگار بس آگاه و دانا است. هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

این بند می‌آغازد با رویاروی کردن انسان با واقعیّت شخصیّت خود و با ویژگی‌ای که دارد. این واقعیّت آفرینش و پیدایش او را به تصویر می‌کشد و بدو می‌گوید که از چه چیز آفریده شده است، چیزی که آن را در زندگی خویش مشاهده می‌کند، و بارها و بارها آن را با دیدگان بیرون و درون خود می‌بیند و مکرّرش می‌یابد. امّا با وجود این به معنی و مفهوم آن پی نمی‌برد، و آن را مصداق وعدهٔ خدا نمی‌گیرد، وعده‌ای که خدا به رستاخیز و زندگی دوباره می‌دهد و بدو می‌گوید که بعد از مردن و فرسودن دیگر باره زنده می‌شود و جان به پیکرش می‌دود.

﴿ أَوَ لَمْ يَرَ الْإِنْسانُ أَنَّا خَلَقْناهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ﴾.

نطفه‌ای که انسان شکّ و تردید ندارد در این که اصل نزدیک او است، چیست؟ نطفه نقطه‌ای از آب ناچیز است و نه بنیادی دارد و نه ارزشی! نقطه‌ای از آبی است که مشتمل بر هزاران سلول است... یک سلول از این هزاران سلول است که جنین خواهد شد. آنگاه جنین همین انسانی می‌شود که با پروردگار خود راه جدال و

ستیز درپیش می‌گیرد و از خدا برهان و دلیل می‌طلبد!. این قادرِ آفریننده است که از این نطفه، آن دشمن آشکار را می‌سازد. میان ابتدای کوچ و انتهای کوچ بسی دور است! آیا انسان برای این قدرت آفریننده مشکل و دشوار می‌بیند که او را به زندگی دوباره برگرداند، و پس از فرسودن و پخش و پراکنده شدن او را حیات بخشد و به زندگی نوین برساند؟

﴿ وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلاً ـ وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ـ قَالَ: مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴾.

برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را (از خاک) فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهائی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟ بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار (از نیستی به هستی آورده است و آنها را بدون الگو و مدل) آفریده است. و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگی و ویژگی) همهٔ آفریدگان است.

چه ساده و آسان! چه منطق فطری‌ای! چه منطق واقعیّت نزدیک و دیدنی‌ای!

آیا نطفه از استخوان فرسوده و تکّه‌تکّه شده، حیات یا قدرت و یا ارزش بیشتری دارد؟ مگر انسان از همین نطفه ساخته نشده است؟ مگر نطفه منشأ پیدایش اوّلیّهٔ انسان نبوده است؟ آیا کسی که این نطفه را به انسان تبدیل کرده است، و او را دشمن آشکار روشنی نموده است، نمی‌تواند استخوان فرسوده و پراکنده را آفریدهٔ زندهٔ تازه‌ای گرداند؟

این کار، ساده‌تر و نمایان‌تر از آن است که پرسشی در بارهٔ آن بشود. پس این جدال و ستیز طولانی چرا است؟

﴿ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ هُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴾.

بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار (از نیستی به هستی آورده است و آنها را بدون الگو و مدل) آفریده است، و او بس آگاه از (احوال و اوضاع و چگونگی و ویژگی) همهٔ آفریدگان است.

آن گاه توضیح بیشتری برایشان در بارهٔ قدرت آفریننده، و در بارهٔ کارها و ساختارهای او می‌دهد، کارها و ساختارهائی که در مقابل دیدگان و در دسترس ایشان است و دارندگان آنها هستند:

﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَاراً فَإِذَا أَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ ﴾.

آن کسی که از درخت سبز، برای شما آتش بیافریده است، و شما با آن، آتش روشن می‌کنید. (او که قادر بر رستاخیز انرژیها است، قادر بر برانگیختن مردگان و بازگرداندن به زندگی دوبارهٔ ایشان است).

دیدن اوّلیّهٔ ساده‌ای، با راستی و درستی این چیز شگفت و شگرف قانع می‌گردد! چیز شگفت و شگرفی که از کنار آن و بر آن غافل و بی‌خبر می‌گذرند. جای شگفت و شگرف است این که درخت سبز شادابی، شاخه‌ای از آن به شاخهٔ دیگری مالیده می‌شود و تولید آتش می‌کند. گذشته از این، افروزینهٔ آتش می‌شود، بعد از آن که درخت ترد و سبزی بوده است . . . آگاهی علمی ژرفی که در بارهٔ سرشت گرمائی که درخت سبز از انرژی خورشیدی می‌مکد و در خود ذخیره و اندوخته می‌کند، و آن را در خود نگاه می‌دارد، در حالی که درخت سیراب و آبدار و سبز است و از سبزی سرشار است، و همین درخت تولید آتش می‌کند وقتی که به همدیگر مالیده می‌شود، و تولید آتش می‌کند وقتی که سوزانده می‌شود، این آگاهی علمی بر شگفتی و شگرفی می‌افزاید، و آن را در حسّ و شعور روشن‌تر و آشکارتر و برجسته‌تر جلوه‌گر می‌نماید. آفریدگار جهان است که این ویژگیها را در درختان به ودیعت نهاده است، آفریدگاری که به هرچیزی آفرینش ویژه‌ای داده است و آن را رهنمود و رهنمون در مسیر خود کرده است.[1] امّا ما این چیزها را با چشمان باز نمی‌نگریم، و

۱- مراد از «نَاراً» انرژی ذخیره شدهٔ آفتاب براثر فتوسنتز در چوبهای درختان است که بر اثر اصطکاک و مالش، به صورت جرقّهٔ الکتریسیته ظاهر می‌شود و باعث روشن شدن آتش می‌گردد، یا با سوزاندن چوبها، ⇦

با آن حسّ و خرد آگاهانه در بارهٔ آنها به تدبّر و تفکّر نمی‌پردازیم. این است که آنها از رازها و رمزهای شگفت خود برایمان پرده برنمی‌دارند، و ما را به آفریدگار نوآفرین و زیبانگار هستی رهنمود و رهنمون نمی‌نمایند. اگر ما برای این چیزهای شگفت و شگرف گوشهای دلهایمان را باز گردانیم رازها و رمزهای خود را به ما می‌گویند و به ما هدیّه می‌نمایند، و ما با آن چیزهای عجیب و غریب به عبادت و پرستش و تسبیح و تقدیس دائم درمی‌آئیم!

آن‌گاه روند قرآنی به عرضهٔ دلائل قدرت و شرح و بسط مسأله آفرینش و برگرداندن جملگی مردمان به زندگی دوباره ادامه می‌دهد:

﴿أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؟ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ﴾.

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد (انسانهای خاک شده را دوباره) به گونهٔ خودشان بیافریند؟ آری! (می‌تواند چنین کند) چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است.

آسمانها و زمین آفریده‌های شگفت و شگرف و هولناک و بزرگ و دقیقی هستند... همین زمینی که ما روی آن زندگی می‌کنیم، و میلیونها جنس و نوع دیگر با ما در زندگی بر آن شرکت دارند، ما در برابر حجم آن چیزی نیستیم، و چندان چیزی از حقیقت آن نمی‌دانیم، و تا به امروز جز آگاهی اندکی و چیز اندکی راجع بدان به دست نیاورده‌ایم، همین زمین به طور کلّی تابع کوچکی از توابع خورشید است، خورشیدی که زمین کوچک ما در پرتو نور و حرارت آن زندگی می‌کند، و این خورشید یکی از صد میلیون خورشیدی است که در کهکشان راه شیری است و خورشید ما آن را همراهی و با آن حرکت می‌کند، و دنیای نزدیک ما را نمی‌سازد! در جهان کهکشانهای زیاد دیگری است. یا به عبارت دیگر دنیاهای کوچک دیگری بسان دنیای نزدیک ما است. ستاره‌شناسان تا به امروز صد میلیون کهکشان را با تلسکوپهای محدود خود شناسائی کرده‌اند. آنان امیدوارند هر اندازه که بتوانند تلسکوپها و رصدخانه‌ها را بزرگتر و مجهّزتر سازند، بیش از پیش کهکشانها را کشف نمایند.[1] فاصلهٔ میان کهکشان ما یا دنیای ما و میان کهکشان دیگر نزدیک به ما حدود هفت‌صد و پنجاه هزار سال نوری است! سال نوری هم بیست‌وشش میلیارد مایل است... توده‌های بزرگی از سحابیها در فضای جهان است که گمان می‌رود این خورشیدها از تکّه‌های پراکندهٔ آنها است. این بخشی است که در دائرهٔ دانش ناچیز و محدود ما می‌گنجد!

این آفتابهائی که بسیار و خارج از شمارند، هریک مداری دارد که در آن جاری است. بیشتر آنها هم دارای منظومهٔ خود هستند که در مدارهای خود پیرو خورشید خویش می‌باشند مثل مدار زمین ما پیرامون خورشید... همهٔ آنها هم با دقّت پیوسته می‌چرخند و می‌گردند. یک لحظه نیز نمی‌ایستند و منحرف و نابسامان نمی‌گردند. چه اگر یک لحظه بایستند یا منحرف و نابسامان گردند، جهانِ قابل مشاهده درهم می‌شکند و این توده‌های هولناک و بزرگ و شناور در فضای فراخ به یکدیگر می‌خورند.

این فضائی که میلیونها ستاره در آن شناورند، ستاره‌هائی که قابل شمارش نیستند و خارج از شمارند، انگار ذرّه‌های کوچکی هستند. تلاش نمی‌کنیم نه آن فضا را به تصویر درآوریم و نه آن را تصوّر کنیم... این چیزی است که سرها را گیج و ویج می‌سازد!

﴿أَوَ لَيْسَ الَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ؟﴾.

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، قدرت ندارد (انسانهای خاک شده را دوباره) به گونهٔ

⇦ انرژی نهان در آنها آزاد می‌شود، و نور و حرارت اندوخته و پنهان در ذرّات پیکرهٔ درختان، دیگر بار به صورت روشنائی و گرما جلوه‌گر می‌آید. به عبارت دیگر رستاخیز انرژیها صورت می‌پذیرد! یعنی انرژیهای به ظاهر مردهٔ آفتاب و مدفون در درختان دوباره زنده می‌گردد و در برابر دیدگان پدیدار و نمودار می‌آید! (مترجم)

۱- دانشمندان تا به امروز ۱۲۳ میلیارد کهکشان کشف نموده‌اند. (مترجم)

خودشان بیافریند؟.

مردمان در برابر آن آفریده‌های هولناک شگفت چه چیز بشمارند؟

﴿ بَلیٰ! وَ هُوَ الْخَلاَّقُ الْعَلِیمُ ﴾.

آری! (می‌تواند چنین کند) چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است.

ولیکن خداوند سبحان هم این را و هم آن را و چیزهای دیگر جز این را و جز آن را بدون هرگونه رنج و زحمتی و تلاش و کوششی می‌آفریند. برای خدا آفریدن چیز بزرگ و آفریدن چیز کوچک، فرق نمی‌کند:

﴿ إِنَّمٰا أَمْرُهُ إِذٰا أَرٰادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ: کُنْ. فَیَکُونُ ﴾.

هرگاه خدا چیزی را بخواهد که بشود، کار او تنها این است که خطاب بدان بگوید: بشو! و آن هم می‌شود.

این چیزی را که می‌آفریند فرق نمی‌کند آسمان باشد یا زمین، پشّه‌ای باشد یا مورچه‌ای. این و آن در برابر فرمان یزدان یکسان است:

﴿ کُنْ. فَیَکُونُ ﴾. بشو! و آن هم می‌شود.

برای خدا، این مشکل است و آن آسان، و این نزدیک است و آن دور، وجود ندارد . . . اراده و خواست خدا متوجّه آفرینش چیزی شود بس است، و برای پیدایش آن، هرچه و هرکه که هست اراده و خواست او کافی و بسنده است. خدا کارها را به ذهن انسان نزدیک می‌گرداند تا آنها را برابر مقیاس و معیار محدود بشری خود درک و فهم کنند، والاّ کارها برای خدا خارج از قیاس و گمان ما انسانها است و این گونه بودن و آن گونه شدن نمی‌خواهد.



در کنار این بند، واپسین آهنگ سوره درمی‌رسد، آهنگی که حقیقت ارتباط موجود در میان هستی و آفریدگار هستی را به تصویر می‌کشد:

﴿ فَسُبْحٰانَ الَّذِی بِیَدِهِ مَلَکُوتُ کُلِّ شَیْءٍ. وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

پاکا خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست او است، و شما به سوی او برگردانده می‌شوید (و به حساب و کتابتان رسیدگی می‌گردد).

واژهٔ «مَلَکوت» که به معنی مالکیّت و حاکمیّت، کشور عظیم، و قدرت فراوان است، با این ساختار واژگانی که دارد، حقیقت این ارتباط را بزرگ و سترگ می‌کند، ارتباط مالکیّت مطلق خدا بر هرچیزی که در هستی است، و ارتباط سیطره و چیرگی مسلّط و غالب بر هر چیزی که در دست این بندهٔ خدا است.

گذشته از این، برگشتن و شدن، تنها به سوی خدا است و بس.

این آهنگ پایانی است و با این گشت و گذار دور و دراز و هولناک و ترسناک، و با کلّ سوره، و با موضوعات متعلّق بدین حقیقت بزرگ که هرگونه شرح و بسطی مندرج در آن است، مناسبت دارد.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ صافات مکّی و ۱۸۲ آیه است

سُورَةُ الصَّافَّاتِ
ترتيبها ٣٧ — آياتها ١٨٢

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالصَّافَّاتِ صَفًّا ﴿١﴾ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا ﴿٢﴾ فَالتَّالِيَاتِ ذِكْرًا ﴿٣﴾ إِنَّ إِلَٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ ﴿٤﴾ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ﴿٥﴾ إِنَّا زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ﴿٦﴾ وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ ﴿٧﴾ لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ وَيُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ﴿٨﴾ دُحُورًا ۖ وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ ﴿٩﴾ إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴿١٠﴾ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا ۚ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴿١١﴾ بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿١٢﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿١٣﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿١٤﴾ وَقَالُوا إِنْ هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿١٦﴾ أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ﴿١٧﴾ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿١٨﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُوا يَا وَيْلَنَا هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿٢٠﴾ هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿٢١﴾ ۞ احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَزْوَاجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿٢٢﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿٢٣﴾ وَقِفُوهُمْ ۖ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿٢٤﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنَاصَرُونَ ﴿٢٥﴾ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿٢٦﴾ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٢٧﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿٢٨﴾ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٢٩﴾ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ۖ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَاغِينَ ﴿٣٠﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا ۖ إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿٣١﴾ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴿٣٢﴾ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٣﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿٣٤﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ ﴿٣٦﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿٣٧﴾ إِنَّكُمْ لَذَائِقُو الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ﴿٣٨﴾ وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٣٩﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٤٠﴾ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ ﴿٤١﴾ فَوَاكِهُ ۖ وَهُمْ مُكْرَمُونَ ﴿٤٢﴾ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٤٣﴾ عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ﴿٤٤﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ ﴿٤٥﴾ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ﴿٤٦﴾ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ ﴿٤٧﴾ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴿٤٨﴾ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴿٤٩﴾ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿٥٠﴾ قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ إِنِّي كَانَ لِي قَرِينٌ ﴿٥١﴾ يَقُولُ أَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ﴿٥٢﴾ أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ﴿٥٣﴾ قَالَ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ﴿٥٤﴾ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٥٥﴾ قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ ﴿٥٦﴾ وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴿٥٧﴾ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ﴿٥٩﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٠﴾ لِمِثْلِ هَٰذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ﴿٦١﴾ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ﴿٦٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ﴿٦٣﴾ إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ﴿٦٤﴾ طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ﴿٦٥﴾ فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ﴿٦٦﴾ ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ﴿٦٧﴾ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴿٦٨﴾

این سورهٔ مکّی ـ بسان سورهٔ پیش از خود ـ دارای فاصله‌های کوتاه، آهنگهای سریع و تند، صحنه‌ها و موقعیّتهای زیاد، شکلها و سایه‌روشنهای گوناگون، و انگیزه‌های ژرف است. این انگیزه‌ها برخیها دارای ضربه‌های سختی و تأثیرهای تندی است.

این سوره ـ مانند سایر سوره‌های مکّی ـ به ساختن و استوار داشتن زیربنای عقیده در درونها می‌پردازد، و

می‌کوشد درونها را از آلودگیهای شرک در هر شکلی و صورتی که هست بزداید و پاکیزه نماید. به ویژه به چاره‌جوئی شکل و صورت مشخّصی از شکلها و صورتهای شرکی می‌پردازد که در محیط اوّلیّهٔ عربی رایج و حکمفرما بود. در مقابل این شکل و صورت شرک بسیار می‌ایستد، و با وسائل مختلف و از راه‌های گوناگون از پوچی و ناروائی آن پرده برمی‌دارد... این شکل و صورت شرک را جاهلیّت عربها خوشایند و روا می‌دید، و گمانشان بر این بود که میان یزدان سبحان و میان جنّیان قرابت و خویشاوندی است! آنان بدین افسانهٔ خود ادامه می‌دادند و در آن پیش می‌رفتند و گمان می‌بردند که از ازدواج خداوند بزرگوار و جنّ ماده‌ای، فرشتگان متولّد گردیده‌اند! گذشته از این، گمان می‌بردند که فرشتگان ماده هستند، و آنان دختران یزدانند!

به این افسانه در این سوره حملهٔ شدیدی می‌شود و سخت مورد تاخت و تاز قرار می‌گیرد. این یورش پرده از ناروائی و نادرستی و هیچی و پوچی آن برمی‌دارد. با توجّه به این که این افسانه موضوع نمایان و برجسته‌ای است که این سوره بدان می‌پردازد و چارهٔ آن را می‌سازد، این سوره با اشاره به گروه‌هائی از فرشتگان می‌آغازد:

﴿ وَ ٱلصّافّاتِ صَفّاً. فَالزّاجِراتِ زَجْراً. فَالتّالِیاتِ ذِکْراً... ﴾.

قسم به آنان که (در مقام عبودیّت و انقیاد) محکم صف کشیده‌اند! و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! و قسم به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند....

(صافّات/۱-۳)

به دنبال این اشاره، سخن از اهریمنان سرکش می‌رود، و ایشان را با آذرخشهای آسمانی سوراخ کننده سنگباران می‌کند تا به جهان والای فرشتگان نزدیک نشوند و راه پیدا نکنند، و به چیزهائی گوش فرا ندهند که در آنجا می‌گذرد، هرچند هم افسانه‌های جاهلی گمان می‌برده‌اند اهریمنان این‌گونه رانده نشده‌اند! همچنین قرآن میوه‌های درختچهٔ زقّوم را که ستمگران در دوزخ بدان شکنجه و عذاب داده می‌شوند، به سرهای اهریمنان تشبیه می‌کند تا زشتی و پلشتی و رسوائی و خواری ایشان را به نمایش درآورد!

در پایان این سوره، حملهٔ مستقیمی بدین افسانهٔ پوچ و نادرست می‌گردد:

﴿ فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَناتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ؟ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلائِکَةَ إِناثاً وَ هُمْ شاهِدُونَ؟ أَلا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ: وَلَدَ اللهُ وَ إِنَّهُمْ لَکاذِبُونَ أَصْطَفَی الْبَناتِ عَلَی الْبَنِینَ؟ ما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؟ أَفَلا تَذَکَّرُونَ؟ أَمْ لَکُمْ سُلْطانٌ مُبِینٌ؟ فَأْتُوا بِکِتابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ... سُبْحانَ اللهِ عَمّا یَصِفُونَ! ﴾.

از آنان (که ساکن مکّه بوده و به دنبال خرافات راه افتاده و معتقدند که فرشتگان دختران خدایند) بپرس که آیا دختران ازآنِ پروردگار تو باشند و پسران ازآنِ خودشان؟ (آیا این عادلانه است؟). یا این که (وقتی که) ما فرشتگان را به صورت ماده می‌آفریدیم، ایشان ناظر (بر خلقت فرشتگان) بوده‌اند؟ هان! آنان تنها از روی دروغها و تهمتهای به هم بافتهٔ خود می‌گویند: خداوند فرزند زاده است! قطعاً ایشان دروغگویند. آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داده است (در صورتی که به گمان شما پسران از دختران بهترند؟ تازه اگر برابر اندیشهٔ تباه شما هم بود، می‌بایست خدا پسران را نصیب خود کند؛ نه دختران را!). چه چیزتان شده است، چگونه داوری می‌کنید؟ (هیچ می‌فهمید چه می‌گوئید؟!). آیا یادآور نمی‌گردید (و از این بی‌خبریها به خود نمی‌آئید، و از این بیهوده‌گوئیها دست برنمی‌دارید؟!). یا این که شما دلیل روشن و روشنگری (در این زمینه) دارید؟ اگر راست می‌گوئید (که دلیل و برهانی دارید) کتاب خود را بیاورید و بنمائید. آنان معتقد به خویشاوندی و نزدیکی میان خدا و جنّیان هستند. در صورتی که جنّیان می‌دانند که مشرکان (و هم خودشان، اگر شرک بورزند، در میان دوزخ) حاضر آورده می‌شوند... خداوند، پاک و منزّه است از توصیفهائی که (این گروه مشرک و خرافه پرست)

می‌کنند. (صافات/۱۴۹-۱۵۹)

در کنار چاره‌جوئی این شکل ویژه از شکلهای جاهلی شرک، این سوره به گوشه‌های دیگر عقیده می‌پردازد، گوشه‌هائی که سوره‌های مکّی مطرح و بررسی می‌کنند. در این راستا اندیشهٔ یگانه‌پرستی و توحید را با استدلال به جهان دیدنی ثابت می‌دارد:

﴿ إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ رَبُّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ الْمَشٰارِقِ ﴾.

آن کسی که خداوند آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو قرار دارد، و خداوند مشرقها است. (صافات/۴ و ۵)

در لابلای صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت هم آشکارا بیان می‌دارد که شرک سبب و مایهٔ عذاب شدگان است:

﴿ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذٰابِ مُشْتَرِكُونَ. إِنّٰا كَذٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. إِنَّهُمْ كٰانُوا إِذٰا قِيلَ لَهُمْ: لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اللهُ يَسْتَكْبِرُونَ؛ وَ يَقُولُونَ أَئِنّٰا لَتٰارِكُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ؟ بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ. إِنَّكُمْ لَذٰائِقُوا الْعَذٰابِ الْأَلِيمِ. وَ مٰا تُجْزَوْنَ إِلاّٰ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

در نتیجه آنان (همگی، اعم از راهبران و پیروان) در عذاب، با یکدیگر و مشترکند. ما این‌گونه با بزهکاران رفتار می‌کنیم. (چرا که) وقتی که بدانان گفته می‌شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند). و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟! (امّا او شاعر و مجنون نیست و) بلکه حقّ را آورده و پیغمبران را تصدیق کرده است. (محتوای دعوت محمّد و هماهنگی آن با دعوت انبیاء، دلیل صدق گفتار او است). شما (ای مشرکان کوردل!) قطعاً عذاب دردناک (الهی) را خواهید چشید، و جز برابر کارهائی که می‌کرده‌اید کیفر داده نمی‌شوید. (صافات/۳۳-۳۹)

همچنین این سوره به مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره و حساب و کتاب و سزا و جزا می‌پردازد:

﴿ وَ قٰالُوا: إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ سِحْرٌ مُبِينٌ. أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبٰاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دٰاخِرُونَ ﴾.

و خواهند گفت: این (چیزی که ما می‌بینیم) جز جادوی آشکار و روشنی نیست. آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان گشتیم، ما زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان گذشتهٔ ما نیز (زنده می‌گردند که سالیان سال است مرده‌اند و ذرّات وجودشان در پهنهٔ زمین پراکنده و نابود شده است؟). بگو: بلی! (همهٔ شما زنده می‌شوید) در حالی که خوار و پست خواهید بود. (صافات/۱۵-۱۸)

آن‌گاه بدین مناسبت، صحنهٔ دور و دراز عجیب و غریبی از صحنه‌های قیامت را عرضه می‌دارد که لبریز از چشم‌اندازها و جنبشها و شرمندگیها و رویاروئیهای ناگهانی است!

مسألهٔ وحی و رسالت را عرضه می‌دارد، وحی و رسالتی که چنین در سخنانشان از آن تعبیر شده است:

﴿ أَ إِنّٰا لَتٰارِكُوا آلِهَتِنٰا لِشٰاعِرٍ مَجْنُونٍ؟ ﴾.

آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!. (صافات/۳۶)

پاسخ بدیشان هم چنین می‌آید:

﴿ بَلْ جٰاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴾.

(امّا او شاعر و مجنون نیست و) بلکه حقّ را آورده و پیغمبران را تصدیق کرده است. (محتوای دعوت محمّد و هماهنگی آن با دعوت انبیاء، دلیل صدق گفتار او است). (صافات/۳۷)

به مناسبت گمراهی آنان و تکذیب ایشان، زنجیره‌ای از داستانهای پیغمبران را عرضه می‌دارد، پیغمبرانی از قبیل: نوح، ابراهیم و پسرانش، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس. در این زنجیرهٔ داستانها رحمت خدا و کمک او به پیغمبران خود، و گرفتار ساختن تکذیب کنندگان عذاب و عقاب و تنبیه و توبیخ، پیدا و هویدا است:

﴿ وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا فِيهِمْ

مُنْذِرِينَ. فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ. إِلاَّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

قبل از اینان هم، اکثر پیشینیان گمراه بوده‌اند (چون مثل همین مشرکان از نیاکانشان تقلید کرده‌اند و کورکورانه مسیر ایشان را پیموده‌اند). و ما در میانشان بیم‌دهندگانی (برانگیختیم و به سویشان) روانه کردیم. بنگر که فرجام کار بیم داده شدگان چه شده است؟! (همه نابود شده‌اند و عبرت تاریخ گشته‌اند). مگر بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ خدا، (که از این مهلکه جان به در برده‌اند و به بهشت نعیم و فوز عظیم رسیده‌اند). (صافات/۷۱-۷۴)

در میان این زنجیرهٔ داستانها داستان ابراهیم با پسرش اسماعیل به گونهٔ ویژه‌ای پدیدار و نمودار می‌گردد. داستان ذبح کردن و قربان و فدا نمودن است. در این داستان فرمانبرداری کردن و تسلیم فرمان یزدان شدن در زیباترین و دل‌انگیزترین و ژرف‌ترین و والاترین شکل خود جلوه‌گر می‌شود، و به قلّهٔ اوجی می‌رسد که جز ایمان خالصی بدان نمی‌رسد که جانها را بدان افق بلند درخشان بالا می‌برد و نائل می‌گرداند.

❁

انگیزه‌های الهامگرانه‌ای که با عرضه کردن موضوعات و مسائل این سوره همراهی و همگامی دارد، به صورت روشن و آشکاری جلوه‌گر می‌آید در:

صحنهٔ آسمان و ستاره‌ها و آذرخشها و نشانه رفتنهای آن:

﴿ إِنّا زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِزِينَةٍ الْكَواكِبِ. وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ. لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ. إِلاَّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ ﴾.

ما نزدیک‌ترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمرّدی، کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (و صدرنشینان عالم ملکوت، که فرشتگان کبارند) دزدکی گوش فرادهند (و اسرار غیب را بشنوند) چرا که از هر سو به سویشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود. آنان سخت (به عقب رانده می‌شوند و از صحنهٔ آسمان) طرد می‌گردند، و عذاب به تمام و کمالی (در دنیا) و دائمی و سرمدی (در آخرت) دارند. و امّا از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ‌کنندهٔ (جوّ آسمان و بدن آن شیطان) به دنبال او روان می‌گردد (و وی را می‌سوزاند و نابودش می‌گرداند). (صافات/۶-۱۰)

و در صحنه‌های قیامت و موقعیّتهای هیجان‌آور و عجیب و غریب آن، و رخدادهای ناگهانی شگفت و شگرف، و شرمندگیهای سخت آن . . .

صحنه‌هائی که این سوره آنها را دربر دارد واقعاً دارای قالب بی‌نظیر و بی‌همتائی است. ما این را لمس خواهیم نمود و خواهیم پسود، وقتی که در جای خود در این سوره به طور مفصّل عرضه می‌شود، و زمانی که در لابلای داستانها و موقعیّتها و الهامها و اشاره‌ها از آن سخن می‌رود. به ویژه وقتی که داستان ابراهیم و پسر قربانیش اسماعیل علیه‌السلام به میان می‌آید، و انگیزه‌های الهامگرانه در اینجا به قلّهٔ اوجی می‌رسد که دلها را ژرف و سخت به تکان در می‌آورد.

گذشته از این، آهنگ موسیقی در این سوره دارای جنبه و جذبه و نوا و آوای ویژه‌ای است، با شکلها و سایه‌روشنها و صحنه‌ها و موقعیّتها و الهامها و اشاره‌های پیاپی ژرف خود آب و هوای خاصّ خویش را پیدا کرده است.

❁

روند سوره در عرضه کردن موضوعات خود سه مرحلهٔ اصلی را طیّ می‌کند:

مرحلهٔ اوّل متضمّن افتتاح سوره با سوگند خوردن بدان گروههای فرشتگان است:

﴿ وَ الصّافّاتِ صَفّاً. فَالزّاجِراتِ زَجْراً. فَالتّالِياتِ ذِكْراً ﴾.

قسم به آنان که (در مقام عبودیّت و انقیاد) محکم صف کشیده‌اند! و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! و قسم

به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند.

(صافات/۱-۳)

فرشتگانی که به ذکر و یاد وحدانیّت خدا می‌پردازند، خدای خاورها، و آراینده و زینت دهندۀ آسمان با ستاره‌ها. سپس مسألۀ شیاطین پیش کشیده می‌شود، و از گوش فرادادن و استراق سمع کردن آنان از جهان والای فرشتگان، و از تیرهای شهاب سوزاننده و سوراخ‌کننده نشانه رفتن به سوی همچون شیاطین و اهریمنانی، سخن می‌رود. به دنبال این امر، پرسشی از ایشان می‌شود:

﴿ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً؟ ﴾.

آیا آفرینش (دوبارۀ) ایشان سخت‌تر و دشوارتر است؟

(صافات/۱۱)

یا آفرینش آن آفریدگان، از قبیل: فرشتگان، آسمان، ستارگان، شیاطین، آذرخشها؟

این پرسش بدان خاطر است تا آنچه در بارۀ رستاخیز و زندگی دوباره می‌گویند، جاهلانه و بی‌خردانه به نظر آید، و آنچه آن را بعید می‌شمردند و وقوع آن را به تمسخر می‌گرفتند اثبات شود. بدین خاطر روند قرآنی آن صحنۀ طولانی رستاخیز و زندگی دوباره و حساب و کتاب و نعمتهای بهشت و عذاب دوزخ را نشان می‌دهد و پیش چشم می‌دارد. این صحنه، بی‌همتا و بی‌نظیر است.

مرحلۀ دوم می‌آغازد با بیان این که همچون سرگشتگانی در میان پیشینیان نیز همگون و همانند داشته‌اند. کسانی بوده‌اند که پندها و اندرزها و ترسانندگان و بیم‌دهندگان به سویشان آمده‌اند، امّا اغلب مردمان، سرگشته و گمراه شده‌اند. سپس این مرحله به داستانهای آن بیم داده‌شدگان و برحذر داشتگان ادامه می‌دهد که از اقوام نوح، ابراهیم، موسی، هارون، الیاس، لوط، و یونس بوده‌اند. و بیان می‌دارد که عاقبت بیم داده‌شدگان و برحذرداشتگان، و عاقبت مؤمنان چگونه بوده است و چه شده است.

مرحلۀ سوم سخن می‌گوید از افسانه‌ای که از آن سخن رفت، افسانۀ جنّیان و فرشتگان. همچنین این مرحله مقرّر می‌دارد وعدۀ خدا به پیغمبران مبنی بر پیروزی و چیره شدن ایشان، چگونه تحقّق پیدا کرده است و پیاده شده است:

﴿ وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

وعدۀ ما راجع به بندگان فرستادۀ ما قبلاً (در لوح محفوظ) ثبت و ضبط گشته است. و آن این که ایشان قطعاً یاری می‌گردند، و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند.

(صافات/۱۷۱-۱۷۳)

روند قرآنی سوره را خاتمه می‌بخشد با منزّه کردن و تقدیس نمودن یزدان سبحان، و درود فرستادن بر پیغمبرانش، و اعتراف و اقرار به ربوبیّت و خداوندگاریش:

﴿ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ. وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیفهائی که (مشرکان دربارۀ خدا به هم می‌بافند و سر هم) می‌کنند، خداوندگار عزّت و قدرت. درود بر پیغمبران! ستایش، یزدان را سزا است که خداوندگار جهانیان است.

(صافات/۱۸۰-۱۸۲)

اینها مسائلی است که این سوره در طرح و نقشۀ خود دارد . . .

هم اینک به تفصیل و تشریح می‌پردازیم:



﴿ وَ الصَّافَّاتِ صَفّاً. فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً. فَالتَّالِيَاتِ ذِكْراً. إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوَاحِدٌ. رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ ﴾.

قسم به آنان که (در مقام عبودیّت و انقیاد) محکم صف کشیده‌اند! و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! و قسم به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند! قطعاً معبود شما یکی است (نه بیشتر). آن کسی که خداوند آسمانها و زمین و همۀ چیزهائی است که در میان آن دو قرار دارد، و خداوند مشرقها است.

صافّات و زاجِرات و تالِیات، دسته‌ها و گروه‌هائی از فرشتگان است. خداوند آنان را در اینجا به نام کارهایشان نام برده است و خودش از آن کارها آگاه است. چه‌بسا مراد از صافّات فرشتگانی است که در نماز پاهای خود را جفت همدیگر می‌کنند، یا بالهای خود را برای اجراء فرمان یزدان راست و ریز می‌نمایند و دستور او را می‌پایند. چه‌بسا مراد از زاجرات فرشتگانی است که بر سرکشان در وقت قبض ارواحشان یا در گسترهٔ حشر و هنگام راندنشان به سوی دوزخ، یا در هر حالتی و در هر جائی، می‌توپند و بر سرشان فریاد می‌کشند. و چه بسا مراد از تالیات فرشتگانی باشد که ذکر، یعنی قرآن یا کتابهای آسمانی دیگری جز آن را تلاوت و قرائت می‌کنند، یا به ذکر و یاد خدا در خروشند و تسبیحگوی او هستند.

خداوند سبحان به این گروه‌ها و دسته‌های فرشتگان سوگند می‌خورد بر وحدانیّت و یگانگی خودش:

﴿ إِنَّ إِلٰهَكُمْ لَوٰاحِدٌ ﴾.

قطعاً معبود شما یکی است (نه بیشتر).

مناسبت این سوگند ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ همان افسانه‌ای است که در جاهلیّت شائع بود. و آن این که فرشتگان را دختران خدا می‌دانستند. این بود که فرشتگان را خداگونه‌ها و معبودهای خود قرار می‌دادند. چرا که به گمان ایشان فرشتگان دختران خدایند!

آن‌گاه خدا خود را با صفت مناسب وحدانیّت و یگانگی، به بندگانش معرّفی می‌کند و می‌شناساند:

﴿ رَبُّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا وَ رَبُّ ٱلْمَشٰارِقِ ﴾.

آن کسی که خداوند آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو قرار دارد، و خداوند مشرقها است.

این آسمانها و زمین در برابر دیدگان بندگان حاضر و آماده‌اند. برایشان از خدائی سخن می‌گویند که آفریدگار و اداره‌کنندهٔ این ملک و مملکت فراخ و هراس‌انگیز است، ملک و ملکوتی که هیچ فردی ادّعاء نمی‌کند که می‌تواند آن را بیافریند و آن را اداره کند و کار و بارش را بگرداند و بچرخاند. هیچ کسی نمی‌تواند از اعتراف و اقرار به قدرت مطلقه و وحدانیّت حقّهٔ آفریدگارش بگریزد و فرار کند.

﴿ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا ﴾.

و همهٔ چیزهائی که در میان آن دو قرار دارد.

همهٔ چیزهائی که در میان آن دو قرار دارد، از قبیل: هوا، ابر، اشعّه، نور، و آفریده‌های ریز و دقیق و لطیفی که انسانها گاه گاهی و زمانی بعد از زمانی چیزی از آنها را کشف و شناسائی می‌کنند، و بیش از آنچه کشف و شناسائی می‌کنند، بر ایشان پنهان و نهان می‌ماند!

آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو قرار دارد، آن اندازه از ستبری و بزرگی و دقّت و تنوّع و زیبائی و هماهنگی برخوردارند که انسان وقتی که دلش بیدار می‌شود نمی‌تواند خویشتن را در برابر آنها نگاه دارد و از تأثیر ژرف، و از زیبائی فراوان و بیکران، و از اندیشهٔ دور و دراز، خویشتن را کنار بکشد. انسان وقتی که از جلو این آفریده‌های بزرگ می‌گذرد نمی‌تواند متأثّر نشود و به تدبّر و تفکّر نیفتد، مگر وقتی که دلش مرده باشد. چه آن وقت متأثّر شدن و پاسخ گفتن به آهنگهای این جهان پر از عجائب و غرائب را از دست می‌دهد:

﴿ وَ رَبُّ ٱلْمَشٰارِقِ ﴾.

و خداوند مشرقها است.

هر ستاره‌ای مشرقی دارد. هر سیّاره‌ای مشرقی دارد. مشرقها در هر طرفی از اطراف آسمانهای فراخ بسیارند . . . تعبیر قرآنی معنی دقیق دیگری دارد بدان هنگام که از واقعیّت موجود در کرهٔ زمین سخن می‌گوید، کره‌ای که بر آن زندگی خواهیم کرد. زیرا کرهٔ زمین در گردش خود در برابر خورشید مشرقهای گوناگونی در نواحی مختلف زمین خواهد داشت ـ همان‌گونه که مغربهای جوراجوری دارد ـ هر زمان که قسمتی از کرهٔ زمین در مقابل خورشید قرار بگیرد، مشرقی برای آن قسمت از کرهٔ زمین خواهد بود، و

برای قسمت مقابل آن مغرب خواهد بود. زمانی هم زمین حرکت کرد، مشرق دیگری برای بخش دیگری، و مغرب دیگری برای جای دیگری که مقابل آن تکّه از زمین است پدیدار می‌گردد، و به همین روال و منوال ... این حقیقتی است که در زمان نزول قرآن مجید مردمان بدان آشنا نبودند، ولی یزدان جهان در آن زمان دیرین بدیشان از آن خبر داد!

این نظم و نظام دقیقی که در پیاپی آمدن مشرقهای این زمین، و این زیبائی و آراستگی و شکوهی که جهان را در مطلعهای مشرقها و افقهای خاورها فرا می‌گیرد، هر دوتای اینها سزاوار است در دلهای انسانها انگیزه‌های الهامگرانه‌ای پدید آورد که دلها را به تدبّر و تفکّر در بارهٔ ساختار ربّ غفور فراخواند، و به سوی ایمان به وحدانیّت آفریدگار زیبانگار گرداننده و چرخاننده و اداره کنندهٔ جهان بکشاند، و در پرتو آثار ساختار یگانهٔ موجود در وجود که هیچ گونه اختلافی در قالب دقیق و جمیل آن یافته نمی‌شود، به شناخت خدا برساند و نائل گرداند.

مناسبت ذکر این صفت از صفات یگانهٔ یزدان در این مقام، این بود. خواهیم دید که ذکر آسمان و ذکر مشرقها مناسبت دیگری در آیاتی دارد که ذکرشان بعد از این آیات خواهد آمد، زمانی که سخن به میان خواهد آمد از ستاره‌ها و سیّاره‌ها و از آذرخشها و شیطانها و تیرهای شهابی که به سویشان نشانه می‌رود.



﴿ إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَاۤءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ، وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، لاٰ يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلاَّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ ﴾.

ما نزدیک‌ترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‌ایم. ما آن را از هر شیطان متمرّدی، کاملاً حفظ کرده‌ایم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (و صدرنشینان عالم ملکوت، که فرشتگان کبارند) دزدکی گوش فرادهند (و اسرار غیب را بشنوند) چرا که از هر سو به سویشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود. آنان سخت (به عقب رانده می‌شوند و از صحنهٔ آسمان) طرد می‌گردند، و عذاب به تمام و کمالی (در دنیا) و دائمی و سرمدی (در آخرت) دارند. و امّا از آنان هر که با سرعت استراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ‌کنندهٔ (جوّ آسمان و بدن آن شیطان) به دنبال او روان می‌گردد (و وی را می‌سوزاند و نابودش می‌گرداند).

روند قرآنی بعد از آن که در سرآغاز سوره، بخش ویژهٔ فرشتگان را در آن افسانه پسوده است و لمس نموده است، هم اینک بخش دوم آن افسانه را می‌پساید و لمس می‌نماید که مربوط به شیاطین است. مردمان گمان می‌بردند که میان یزدان و میان جنّیان قوم و خویشی است. برخی از مردمان بر اساس این گمان، و بر اساس این که معتقد بودند شیاطین با جهان والای فرشتگان ارتباط دارند، غیب را می‌دانند، شیاطین را می‌پرستیدند!

بعد از ذکر آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، و بعد از ذکر مشرقها، چه مشرقهای ستارگان و سیّارگان، و چه مشرقهای پیاپی نواحی و بخشهای زمین، و چه اینها و چه آنها و نورها و پرتوهائی که در آنها است، از ستارگان سخن می‌رود:

﴿ إِنَّا زَيَّنَّا ٱلسَّمَاۤءَ ٱلدُّنْيَا بِزِينَةٍ الْكَوَاكِبِ ﴾.

ما نزدیک‌ترین آسمان (به شما) را با زینت ستارگان آراسته‌ایم.

نگاهی انداختن به آسمان برای دیدن این زینت و آرایش بسنده است. کافی است به آسمان خیره شد و متوجّه گردید زیبائی و جمال، عنصری است که در ساختار زیربنائی این جهان منظور و مقصود بوده است، و صنعت صانع سبحان در اساس و پایهٔ جهان، دارای زیبائی ساختار و جمال هماهنگی است، و زیبائی و جمال در جهان جوهری و ریشه‌دار است نه عَرَضی و سطحی، و طرح و نقشهٔ جهان بر زیبائی و جمالِ ساختار، استوار و پایدار است، همان‌گونه که درست

یک اندازه بر کمالِ وظیفه برجا و پابرجا است. چه هر چیزی در جهان به اندازهٔ لازم و بـه مـقدار ضـروری است، و هر چیزی در جهان وظیفهٔ خود را با دقّت انجام می‌دهد، و جهان رویهمرفته زیبا و دل‌انگیز است.

آسمان، و پراکندگی ستارگان در آن، زیباترین منظره‌ای است که چشم بر آن می‌افتد، و چشم از بسیار نگـاه کردن بدان خسته و رنجور نمی‌گردد. هر ستاره و هـر سیّاره‌ای با نور خود چشمک و سوسو می‌زند. انگـار هر ستاره و هر سیّاره‌ای چشم محبّت است و دزدانه و زیر زیرکی به تو نگاه می‌اندازد. وقتی تو بدان خیره می‌شوی چشم برهم نمی‌نهد و پنهان می‌شود، و وقتی که از آن روی می‌گردانی می‌درخشد و پرتو می‌افکند! تغییر جای دادن ستاره‌ها و سیّاره‌ها و هر شب در منزلی از منازل خود بودن و دم به دم تغییر جایگاه دادن لذّتی دارد که جان انسان از برانداز کردن آن هرگز مـلول و رنجور نمی‌شود!

آنگاه آیهٔ بعدی مـقرّر مـی‌دارد کـه ایـن ستارگان و سـیّارگان وظـیفهٔ دیگـری دارنـد. بـرخـی از آنـها آذرخشهائی هستند که با آنها به سوی شیاطین نشـانه می‌روند تا به جهان والای فرشتگان نزدیک نشوند:

﴿وَ حِفْظاً مِنْ كُلِّ شَيْطانٍ مارِدٍ. لا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلىٰ وَ يُقْذَفُونَ مِنْ كُلِّ جانِبٍ دُحُوراً وَ لَهُمْ عَذابٌ واصِبٌ. إِلاَّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ﴾.

ما آن را از هر شیطان متمرّدی، کاملاً حـفظ کـرده‌ایـم. آنان نمی‌توانند به گروه والامقام (و صدرنشینان عـالم ملکوت، که فرشتگان کبارند) دزدکی گوش فرادهـند (و اسرار غیب را بشنوند) چرا که از هر سو بـه سـویشان (تیرهای شهاب) نشانه می‌رود. آنان سـخت (بـه عـقب رانده می‌شوند و از صحنهٔ آسمان) طـرد مـی‌گردند، و عذاب به تمام و کمالی (در دنیا) و دائمی و سرمدی (در آخرت) دارند. و امّا از آنان هر کـه بـا سـرعت اسـتراق سمعی کند، فوراً آذرخشی سوراخ‌کنندهٔ (جوّ آسـمان و بدن آن شیطان) بـه دنـبال او روان مـی‌گردد (و وی را می‌سوزاند و نابودش می‌گرداند).

برخی از ستارگان انداختنی هستند و آسـمان را از هـر شیطان سرکشی و متمرّدی حـفظ مـی‌کنند، و آن را از گوش فرا دادن شیاطین به چیزی کـه در جـهان بـالا و والای فرشتگان می‌گذرد مصون و محفوظ می‌دارنـد. هرگاه شیطانی کوشید گوش فرادارد، آذرخشهائی او را از هر سو دربر می‌گیرند و می‌قاپند و سخت وی را طرد می‌کنند و می‌رانند. هـمچون شیطانی در آخـرت نـیز عذاب پیاپی و ناگسیخته‌ای دارد. گاهی شیطان سرکش و متمرّدی دزدکی چیزی را تند و سـریع مـی‌رباید از چیزهائی که در جهان بالا و والای فرشتگان می‌گذرد. فوراً آذرخشی او را دنبال می‌کند و در فرو آمدن بدو مـی‌رسد و او را دربـر مـی‌گیرد و کـاملاً وی را می‌سوزاند.

ما نمی‌دانیم چگونه شـیطان متمرّد و سـرکش گـوش فرامی‌دهد، و چگونه چیزی را تند و سریع برمی‌گیرد و مـی‌رباید و دریـافت مـی‌نماید، و چگـونه آذرخش سوراخ‌کننده و سوزاننده به سـویش نشـانه مـی‌رود و انداخته می‌شود. زیرا همهٔ اینها غیب هستند و سرشت بشری ما از تصوّر چگونگی ایـنها عـاجز و درمـانده است. آنچه می‌توانیم این است که تصدیق بکنیم و باور داشته باشیم بدان چیزهائی که از سوی خدا در بارهٔ آنها گفته شده است. آیا ما در بارهٔ چیزی از چیزهای جهان جز آگاهی سطحی داریم؟! آیا از چیزی جز پوستهٔ آن را می‌دانیم؟!

مهمّ این است که این شیاطینی که از رسیدن به جـهان بالا و والای فرشتگان بازداشته می‌شوند، و نمی‌گذارند به چیزهائی که در جهان بالا و والای فرشتگان می‌گذرد گوش فرادارند، همان شیاطینی هستند که مدّعیان ادّعاء مـی‌کنند کـه مـیان آنـان و مـیان یـزدان قـرابت و خویشاوندی برقرار است! اگـر چیزی از ایـن چیزها درست می‌بود رفتار با شیاطین کاملاً تغییر می‌کرد و به گونهٔ دیگری بـا ایشـان رفـتار مـی‌شد، و سـرنوشت نزدیکان و خویشان و دامادان ـ بـه گـمان مشـرکان ـ

راندن ایشان و نشانه رفتن به سویشان و برای همیشه سوزاندنشان و به عذاب گرفتار کردنشان نمی‌بود!



بعد از ذکر فرشتگان، و ذکر آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، و ذکر ستارگانی که آسمان نزدیک را می‌آرایند، و ذکر شیاطین سرکش و متمرّد و تیرهای آذرخشی که به سویشان نشانه می‌رود و انداخته می‌شود و بدانان می‌رسد و از پایشان درمی‌آورد، یزدان سبحان پیغمبر ﷺ را مکلّف و موظّف می‌فرماید که از مشرکان و ناباوران بپرسد آیا آفرینش ایشان سخت‌تر است یا آفرینش این مخلوقات؟ وقتی که این آفریده‌ها سخت‌تر و نیرومندتر هستند پس چرا باید از مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره حیران بشوند و به دهشت بیفتند و آن را به تمسخر گیرند، و وقوع آن را بعید بدانند؟ در صورتی که زنده گرداندن قابل مقایسهٔ با آفرینش این آفریده‌های بزرگ نیست:

﴿ فَاسْتَفْتِهِمْ أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمْ مَنْ خَلَقْنَا؟ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ. بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ. وَ إِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ. وَ إِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ. وَ قَالُوا: إِنْ هٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ. أَ إِذَا مِتْنَا وَ كُنَّا تُرَاباً وَ عِظَاماً أَ إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ ﴾.

(به منکران بعث و قیامت بگو و) از ایشان پرس و جو کن که آیا آفرینش (دوبارهٔ) ایشان سخت‌تر و دشوارتر است یا آفرینش (آسمانها و زمین و فرشتگان و سائر) چیزهائی که آفریده‌ایم؟ ما که ایشان را از گِل چسبندهٔ ناچیزی (در آغاز خلقت انسان) آفریده‌ایم (و بر آفرینش آنان توانا بوده‌ایم. لذا سهل و ساده ایشان را بازآفرینی می‌کنیم و مشکلی در این امر نمی‌بینیم). امّا تو (آن‌قدر مسألهٔ معاد را مسلّم و واضح می‌بینی که از ناباوری ایشان) تعجّب می‌کنی، و ایشان (آن‌قدر مسألهٔ معاد را محال و ناممکن می‌دانند که هم تو و هم معاد را) مسخره می‌کنند. و هنگامی که بدانان (قدرت خدا و ادلّهٔ قیامت) تذکّر داده شود، متذکّر و پندپذیر نمی‌گردند. (و به کفر و شرک و زشتکاریهای خود ادامه می‌دهند). و هرگاه معجزه‌ای (از معجزات) یا دلیلی (از دلائل دالّ بر قدرت خدا) را ببینند، (نه تنها خود به تمسخر می‌پردازند، بلکه) دیگران را به مسخره کردن فرا می‌خوانند. و خواهند گفت: این (چیزی که ما می‌بینیم) جز جادوی آشکار و روشنی نیست. آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان گشتیم، ما زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان گذشتهٔ ما نیز (زنده می‌گردند که سالیان سال است مرده‌اند و ذرّات وجودشان در پهنهٔ زمین پراکنده و نابود شده است؟!).

از ایشان پرس و جو کن و بپرس: وقتی که فرشتگان، آسمانها و زمین و هرچه در میان آن دو است، شیاطین، ستارگان، و آذرخشها، همه از زمرهٔ آفریده‌های خدایند، آیا آفرینش آنان سخت‌تر و دشوارتر از آفرینش این همه جهانها و کیهانها و آفریده‌ها است؟

منتظر پاسخ ایشان نمی‌ماند، چه کار پیدا و هویدا است. بلکه این یک پرسش انکاری و برای شگفت از حالِ شگرف ایشان است. برای نشان دادن غفلت آنان از چیزهای پیرامونشان است. برای استهزاء سنجش و تمسخر ارزیابی امور از جانب ایشان است. بدین جهت مادهٔ اوّلیّهٔ آفرینش آنان را بر ایشان عرضه می‌دارد، که گِل نرم و چسبنده و برگرفته از بخشی از همین زمین است، زمینی که یکی از آن آفریده‌ها است:

﴿ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ﴾.

ما ایشان را از گِل چسبندهٔ ناچیزی (در آغاز خلقت انسان) آفریده‌ایم.

خلقت آنان قطعاً سخت‌تر و دشوارتر از خلقت آن آفریده‌ها نیست! در این صورت موضعگیری ایشان مایهٔ شگفت است. آنان آیات خدا را به تمسخر می‌گیرند، و وعده‌ای را که بدیشان داده می‌شود مبنی بر این که رستاخیز و زندگی دوباره‌ای در پیش است مورد استهزاء قرار می‌دهند! این تمسخر و استهزاء ایشان، شگفت و شگرف را در دل پیغمبر ﷺ ایجاد می‌کرد. او تعجّب می‌فرمود چرا باید بدین موضعگیری خود ادامه دهند:

﴿ بَلْ عَجِبْتَ وَ يَسْخَرُونَ. وَإِذا ذُكِّرُوا لا يَذْكُرُونَ. وَ إِذا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴾.

امّا تو (آن‌قدر مسألهٔ معاد را مسلّم و واضح می‌بینی که از ناباوران ایشان) تعجّب می‌کنی، و ایشان (آن‌قدر مسألهٔ معاد را محال و ناممکن می‌دانند که هم تو و هم معاد را) مسخره می‌کنند. و هنگامی که بدانان (قدرت خدا و ادلّهٔ قیامت) تذکّر داده شود، متذکّر و پندپذیر نمی‌گردند. (و به کفر و شرک و زشتکاریهای خود ادامه می‌دهند). و هرگاه معجزه‌ای (از معجزات) یا دلیلی (از دلائل دالّ بر قدرت خدا) را ببینند، (نه تنها خود به تمسخر می‌پردازند، بلکه) دیگران را به مسخره کردن فرا می‌خوانند.

می‌سزد که پیغمبر خدا ﷺ از کار و بارشان تعجّب کند. مؤمنی که خدا را در دلش می‌بیند همان‌گونه که محمّد ﷺ آن را می‌بیند، و نشانه‌های شناخت و قدرت خدا را آشکارا بدین‌گونه آشکار، و بسیار این چنین بسیار می‌بیند، بدون شکّ تعجّب می‌کند و به دهشت و وحشت می‌افتد از این که چگونه دلها باید کور بشوند و این همه نشانه‌های شناخت و قدرت را نبینند؟! و چگونه ممکن است این چنین موضعگیری و موقعیّت شگفت‌آوری را در برابر نشانه‌های شگرف و فراوان یزدان به خود بگیرند؟!

در همان زمان که پیغمبر خدا ﷺ این‌گونه از ایشان تعجّب می‌کند، آنان این مسألهٔ روشن و آشکار را به تمسخر می‌گرفتند، مسألهٔ روشن و آشکاری که پیغمبر ﷺ آن را دربارهٔ یگانگی خدا، یا دربارهٔ زندگی دوباره، برایشان بیان می‌فرمود و توضیح می‌داد. آنان چون بینشهای کوری داشتند دلهایشان برای پذیرش پندها و اندرزها باز نمی‌شد، و میخ آهنینِ رهنمون و رهنمود به دلهای سنگینشان فرو نمی‌رفت. آنان آیات خدا را سخت تمسخر می‌کردند و از کسی که آن آیات و نشانه‌ها را بدیشان نشان می‌داد تعجّب می‌نمودند و اظهار شگفت می‌کردند، و آن را موجب استهزاء می‌دانستند و آن گونه که واژهٔ «يَسْتَسْخِرُونَ»[1] می‌رساند در سخریّه مبالغه و زیاده‌روی می‌کردند. از جملهٔ این کارهای نابهنجارشان این بود که قرآن را سحر و جادو می‌نامیدند، و از چیزهائی تعجّب می‌نمودند که ایشان را از آنها می‌ترسانید:

﴿ وَ قالُوا: إِنْ هٰذا إِلاّ سِحْرٌ مُبِينٌ. أَإِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً وَ عِظاماً أَإِنّا لَمَبْعُوثُونَ؟ أَوَ آباؤُنَا الْأَوَّلُونَ؟ ﴾.

و خواهند گفت: این (چیزی که ما می‌بینیم) جز جادوی آشکار و روشنی نیست. آیا هنگامی که مردیم و خاک و استخوان گشتیم، ما زنده گردانده می‌شویم؟! آیا پدران و نیاکان گذشتهٔ ما نیز (زنده می‌گردند که سالیان سال است مرده‌اند و ذرّات وجودشان در پهنهٔ زمین پراکنده و نابود شده است؟).

آنان از آثار قدرت یزدان در چیزهای پیرامونشان، و در وجود خودشان، و در آفرینش آسمانها و زمین و هرآنچه میان آن دو است، و در آفرینش ستارگان و سیّارگان و شهابها و آذرخشها، و در آفرینش فرشتگان و شیاطین، و در آفرینش خودشان از گِل چسبنده، . . . غافل و بی‌خبر مانده‌اند. از آثار قدرت یزدان جهان در همهٔ اینها غافل و بی‌خبر مانده‌اند و برای این قدرت مطلق بعید و ناممکن می‌دانند که وقتی آنان بمیرند و استخوان و خاک بشوند ایشان را زنده بکند، و پدران و نیاکان پیشین ایشان را هم زنده بکند! کسی که واقعیّت را بنگرد و اندکی بیندیشد، و در پرتو این دیدنیهائی که در آفاق و انفس و بیرون و درون، همگان را فرا گرفته است، مسأله را وارانداز کند، رستاخیز و زندگی دوباره را برای یزدان سبحان عجیب و غریب و ناممکن و ناشدنی نمی‌بیند.



وقتی که در کمال آرامش و با زبان خوش به راه نمی‌آیند و به اندیشه و وراندازی این دیدنیها نمی‌پردازند، یزدان جهان ایشان را با تندی و درشتی و

۱- «يَسْتَسْخِرُونَ»: دیگران را به مسخره کردن دعوت می‌کنند. در سخریّه مبالغه و زیاده‌روی می‌کنند. (مترجم)

شدّت و حدّت از خواب غفلت بیدار می‌گرداند، و آنان را در برابر صحنه‌ای نگاه می‌دارد که ایشان پس از زنده شدن در آخرت خواهند داشت، و آن را برایشان به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که دارند بر خود می‌لرزند و پریشان حال و سرگردانند:[۱]

﴿ قُلْ نَعَمْ وَ أَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴾.

بگو: بلی! (همهٔ شما زنده می‌شوید) در حالی که خوار و پست خواهید بود.

بلی شما و پدران و نیاکان پیشین شما زنده و برانگیخته خواهید شد. خوار و پست و ذلیل و فرمانبردار زنده و برانگیخته خواهید شد! بدون این که سرکشی و خودداری بکنید . . . بلی . . . آن‌گاه به عرضه کردن همچون مسأله‌ای می‌پردازد و می‌گوید که چگونه چنین کاری خواهد شد. ناگهان آنان در برابر صحنه‌ای از صحنه‌های دور و دراز و دارای گوشه‌ها و کنارهای فراوانی قرار می‌گیرند، صحنه‌هائی که دارای شیوه‌های گوناگون است و از دیدگاه‌های زنده و حرکتهای پیاپی آکنده است. در این صحنه‌ها وصف با گفتگو به هم می‌آمیزد. مدّتی به شیوهٔ داستان پیش می‌رود، و سپس به شیوهٔ گفتگو برمی‌گردد. در لابلای عرضهٔ رخدادها و حرکتها حاشیه‌ها و پیروهائی بر آن صحنه‌ها آورده می‌شود. صحنه بدین وسیله همهٔ نشانه‌ها و سیماهای زندگی را پیدا می‌کند:

﴿ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴾.

تنها یک صدا و به ناگاه آنان (سر از گورها به در آورده و به چیزی که بدیشان وعده داده شده خیره می‌شوند و) می‌نگرند.

بدین منوال در یک درخشش گذرا، درخششی بدان اندازه که فریاد برخیزد، آن فریادی که «زَجْرَة» نامیده می‌شود و نوعی از شدّت و حدّت را می‌رساند، و بیانگر توپیدن و درشتی نمودن است، و بر بلندای خاستگاهِ فریاد دلالت دارد:

﴿ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴾.

به ناگاه آنان (سر از گورها به در آورده و به چیزی که بدیشان وعده داده شده خیره می‌شوند و) می‌نگرند.

ناگهان بدون مقدّمه‌چینی و زمینه‌سازی می‌نگرند و خیره می‌شوند، و یکهو سرگردان و حیران فریاد برآورند و به غوغا می‌افتند:

﴿ وَ قَالُوا: يَا وَيْلَنَا! هٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴾.

و خواهند گفت: ای وای بر ما! این، روز جزا است!.

در همان هنگام که آنان مبهوت مانده‌اند و ناگهانی بر سرشان تاخته‌اند، یکهو صدائی بلند می‌شود و دور از انتظارشان سرکوبشان می‌کند و سرکوفتشان می‌زند:

﴿ هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ! ﴾.

(و بدیشان پاسخ داده می‌شود) این، روز داوری و حسابرسی است، همان روزی که در دنیا دروغش می‌نامیدید.

بدین‌گونه روند قرآنی از خبر به خطاب می‌گراید و رو به کسانی می‌نماید که روز سزا و جزا و داوری را تکذیب می‌کرده‌اند. این یک نوع سرکوبی و توسری قاطعانه است. آن‌گاه دستور را متوجّه فرشتگانی می‌کند که مأموران اجراء فرمان هستند:

﴿ أُحْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْوَاجَهُمْ وَ مَا كَانُوا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطِ الْجَحِيمِ. وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُولُونَ ﴾.

(ای فرشتگان من!) کسانی را که (با کفر و زندقه) به خود ستم کرده‌اند، همراه با همسران (کفرپیشهٔ) آنان، به همراه آنچه می‌پرستیده‌اند، جمع‌آوری کنید. غیر از خدا (هرچه را پرستش می‌کرده‌اند، همه را یکجا گرد آورید و) آن‌گاه آنان را به راه دوزخ راهنمائی کنید (تا بدان درآیند). آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند (و از عقائد و اعمالشان پرسیده شود).

گردآوری کنید کسانی را که ستم کرده‌اند، و کسانی را از بزهکاران که همسان آنان هستند. چه ستمکاران و گناهکاران، همگون و همتایند . . . در این فرمان ـ با

۱- در اینجا برای تعبیر این صحنه صفحاتی را از کتاب: «مشاهد القیامة فی القرآن» با اندک تغییری نقل می‌کنیم.

لهجهٔ قاطعانه‌ای که در آن است ـ ریشخند آشکاری است، آنجاکه می‌فرماید:

﴿ فَاهْدُوهُمْ إِلىٰ صِراطِ الْجَحِيمِ ﴾.

آن‌گاه آنان را به راه دوزخ راهنمائی کنید (تا بدان درآیند).

عجب راهنمائی و رهنمودی! گمراهی از این راهنمائی و رهنمود بهتر است. این هم پاسخ درخور و مناسب ضلالت ایشان از هدایت راست و درست است. آنان چون در دنیا به راه راست راهیاب نگردیده‌اند و هدایت نیافته‌اند، امروز باید به راه دوزخ راهیاب شوند و رهنمود گردند!

هان! هم اینک این ایشانند که راهنمائی و رهنمود گردیده‌اند، راهنمائی و رهنمود گردیده‌اند به راه دوزخ! و ایشان را نگاه داشته‌اند و آمادهٔ پرسش و پاسخ نموده‌اند. هان! این ایشانند که مورد خطاب قرار می‌گیرند، خطابی که سرکوبی و سرزنش است ولی به شکل پرسش پاک و بی‌آلایش نمودار و پدیدار می‌آید:

﴿ مٰا لَكُمْ لاٰ تَنٰاصَرُونَ؟! ﴾.

(ای مشرکان!) شما چرا همدیگر را یاری نمی‌دهید (و در نجات هم نمی‌کوشید؟!).

چرا شما همدیگر را یاری نمی‌دهید و یکی در نجات دیگری نمی‌کوشید، شما که در اینجا کنار هم و با یکدیگرید؟ مگر همهٔ شما به یار و یاور نیاز ندارید؟! پس چرا کاری نمی‌کنید مگر خداگونه‌هائی که می‌پرستیدید با شما نیستند؟!

معلوم است نه پاسخی دارند که بدهند و نه می‌توانند سخنی بگویند! تنها حاشیه و پیرو در می‌رسد:

﴿ بَلْ هُمُ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴾.

بلکه آنان امروز کاملاً مطیع و تسلیمند.

هم پرستش‌کنندگان و هم پرستش شوندگان مطیع و تسلیم هستند!!!

آن‌گاه روند قرآنی بار دیگر به حکایت حالشان برمی‌گردد، و صحنهٔ ایشان را نشان می‌دهد که دارند با یکدیگر مجادله و ستیز می‌کنند:

﴿ وَ أَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلىٰ بَعْضٍ يَتَسٰاءَلُونَ. قٰالُوا: إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنٰا عَنِ الْيَمِينِ ﴾.

(مستضعفان به مستکبران) می‌گویند: شما از راه خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید (تا به ما ضربه بزنید و گمراهمان سازید).[1]

یعنی شما از سوی راست ما به سویمان می‌آمدید و ما را وسوسه می‌کردید ـ همان‌گونه که غالباً برای وسوسه کردن از طرف راست می‌آیند ـ پس شما مسؤول چیزی هستید که هم اینک ما بدان گرفتار آمده‌ایم. بدین هنگام متّهمان برای ناچیزی این اتّهام و نابخردانه بودن آن برمی‌خیزند و به دفاع از خود می‌پردازند و مسؤولیّت را حوالهٔ خود مستضعفان می‌نمایند:

﴿ قٰالُوا: بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴾.

(مستکبران به مستضعفان در پاسخ) می‌گویند: بلکه خودتان بی‌ایمان و بی‌باور بودید (گناه ما چیست. بروید و خویشتن را سرزنش و نفرین کنید).

وسوسهٔ ما نبوده است که بعد از ایمان، شما را گول زده است، و پس از هدایت و راهیابی، شما را به ضلالت و گمراهی کشانده است.

﴿ وَ مٰا كٰانَ لَنٰا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ ﴾.

ما که هیچ‌گونه سلطه و قدرتی بر شما نداشتیم (تا از شما سلب اختیار کنیم).

ما که سلطه و قدرتی بر شما نداشته‌ایم تا شما را وادار به گزینش چیزی گردانیم که خودمان صلاح دیده باشیم، و شما را با قهر و زور به انجام چیزی کشانده باشیم که شما نخواسته‌اید و بدان میل و رغبت نداشته‌اید.

﴿ بَلْ كُنْتُمْ قَوْماً طٰاغِينَ ﴾.

بلکه خودتان مردمان سرکش و نافرمانی بودید (و بر حقّ و حقیقت شوریدید و به چنین روزی افتادید).

۱- «عَنِ الْيَمِينِ»: از طریق خیرخواهی و دلسوزی. از راه دین. از راه قدرت. مراد این است که شما گفتید: ما خیرخواه شما هستیم، و آئینی که دارید حق است، و با زور وادار به گمراهیمان کردید.

(مترجم)

شما از حقّ و حقیقت دوری گزیده‌اید، و به خود ستم نموده‌اید، و حدود ثغور قوانین و مقرّرات الهی را مراعات نکرده‌اید.

﴿ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴾.

پس عذاب پروردگارمان گریبانگیرمان شد، و ما باید آن را بچشیم.

ما و شما هردو سزاوار عذاب شده‌ایم، و تهدید و بیم خدا بر ما واجب گردیده است و برابر آن باید عذاب و عقاب را بچشیم.

شما هم با ما به لغزش افتاده‌اید، چون آمادگی گمراهی داشته‌اید. ما که کاری در حقّ شما نکرده‌ایم، این شما بوده‌اید که در گمراهیمان از ما پیروی نموده‌اید و به دنبالمان راه افتاده‌اید:

﴿ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ﴾.

ما خودمان گمراه بودیم و شما را هم گمراه کردیم.

در اینجا حاشیهٔ دیگری درمی‌رسد. انگار حکمی است که در حضور گواهان اعلان می‌شود و اسباب و علل خود را دربر دارد، و آنچه را در دنیا کرده‌اند و به خاطر آن مستحقّ تهدید و بیم خدا در آخرت گردیده‌اند، بدیشان نشان می‌دهد:

﴿ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ. إِنَّا كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ. إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ: لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ؛ وَ يَقُولُونَ: أَ إِنَّا لَتَارِكُو آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَجْنُونٍ؟ ﴾.

در نتیجه آنان (همگی، اعمّ از راهبران و پیروان) در عذاب، با یکدیگر و مشترکند. ما این‌گونه با بزهکاران رفتار می‌کنیم. (چرا که) وقتی که بدانان گفته می‌شد: جز خدا معبودی نیست، بزرگی می‌نمودند (و خویشتن را بالاتر از آن می‌دیدند که یکتاپرستی را بپذیرند). و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟!.

آن‌گاه روند قرآنی حاشیه را تکمیل می‌کند و در آن گویندگان همچون سخن رسواگرانه‌ای را سرکوب و نکوهش می‌نماید:

﴿ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ. إِنَّكُمْ لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ. وَ مَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

(امّا او شاعر و مجنون نیست و) بلکه حقّ را آورده و پیغمبران را تصدیق کرده است. (محتوای دعوت محمّد و هماهنگی آن با دعوت انبیاء، دلیل صدق گفتار او است). شما (ای مشرکان کوردل!) قطعاً عذاب دردناک (الهی) را خواهید چشید، و جز برابر کارهائی که می‌کرده‌اید کیفر داده نمی‌شوید. مگربندگان مخلص خدا (که پروردگارشان از کیفر لغزشهایشان می‌گذرد، و پاداش مضاعف ده تا هفت صد برابر کردار نیکشان و گاهی افزون بر آن، بدیشان عطاء می‌فرماید).

در کنار یاد بندگان مخلص و یکرنگ خدا - آن کسانی که آنان را از چشیدن عذاب دردناک مستثنی می‌فرماید - پرده‌ای از این بندگان مخلص و یکرنگ را نشان می‌دهد که در روز سزا و جزا دارند. نشان دادن آن پرده شیوهٔ خبر دادنی را در پیش می‌گیرد که نعمتهائی را به تصویر می‌کشد که همچون بندگانی در آخرت دارند و در میان آن غوطه‌ورند. این نعمتهای بندگان مخلص و یکرنگ در برابر آن عذاب دردناکی ذکر می‌گردد که تکذیب کنندگان بدان گرفتار می‌آیند:

﴿ أُولَٰئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ. فَوَاكِهُ وَ هُمْ مُكْرَمُونَ. فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ. لَا فِيهَا غَوْلٌ وَ لَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ. وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ... ﴾.

ایشان را روزی ویژه و معیّنی است. یعنی میوه‌های رنگارنگ. و آنان مکرّم و معزّزند (و با نهایت احترام از ایشان پذیرائی می‌گردد). در میان باغها و بوستانهای پرنعمت بهشت بسر می‌برند. بالای تختهای آراسته و مزیّن، رو به روی یکدیگر می‌نشینند. قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است، می سفید رنگ و خوشگواری برای نوشندگان. نه در آن تباهیها و گرفتاریهائی (همچون

بیهوشی و سردرد و سائر مضرّات و مفاسد) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می‌آیند. همسرانی دارند با چشمانی درشت و خمارآلود. انگار آنان تخمهای (شتر مرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردمان و گرد و غبار) باشند.

این نعمت، نعمت چندین برابری است که همهٔ نمادهای نعمت را گرد می‌آورد. نعمتی است که هم روح از آن بهره‌مند می‌شود و لذّت می‌برد، هم جسم. هرکسی هرچه از انواع و اجناس نعمت را بخواهد و آرزو کند در آنجا بدان دسترسی پیدا می‌کند و آن را می‌یابد.

آنان ـ پیش از هرچیز ـ بندگان مخلص و یکرنگ خدایند. در این چیز هم والاترین مراتب و منازل بزرگداشت است. دوم آنان:

﴿ مُكْرَمُونَ ﴾. مکرّم و معزّز هستند.

ایشان در نزد فرشتگانند و در جهان بالا و والای زندگی بسر می‌برند. واقعاً عجب احترام و بزرگداشتی است! گذشته از اینها آنان دارای:

﴿ فَوٰاكِهُ ﴾. میوه‌ها.

هستند. و ایشان لمیده‌اند بر:

﴿ سُرُرٍ مُتَقٰابِلِينَ ﴾. تختهای آراسته و مزیّن، و رو به روی یکدیگرند.

آنان را خدمت می‌کنند و اصلاً در سرای آسایش و خشنودی و نعمت، کم‌ترین رنج و زحمتی نمی‌کشند:

﴿ يُطٰافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ. بَيْضٰاءَ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِينَ. لاٰ فِيهٰا غَوْلٌ وَ لاٰ هُمْ عَنْهٰا يُنْزَفُونَ ﴾.

قدحهای می برگرفته از رودبار جاری شراب، گرداگرد آنان در گردش است، می سفید رنگ و خوشگواری برای نوشندگان. نه در آن تباهیها و گرفتاریهائی (همچون بیهوشی و سردرد و سائر مضرّات و مفاسد) است، و نه میخواران از آن به حالت تهوّع (و استفراغ و عرق و کثرت بول) در می‌آیند.

این هم زیباترین وصف شراب است، شرابی که لذّت شراب را تحقّق می‌بخشد، و گرفتاریها و دردسرهای آن را ندارد. خماری که سرها را به درد آورد در میان نیست. نه ممانعتی از آن در میان است و نه گسیختنی دارد، ممانعت و گسیختنی که لذّت بهره‌مندی را از میان می‌برد!

﴿ وَ عِنْدَهُمْ قٰاصِرٰاتُ الطَّرْفِ عِينٌ ﴾.

و همسرانی دارند با چشمانی درشت و خمارآلود.

زنان سیاه‌چشم کم سنّ و سالی هستند، و به خاطر حیا و شرم و عفّت و پاکدامنی به غیر شوهران خود نمی‌نگرند. هرچند که دارای چشمان درشت هستند زیبا چشمند و پاکدامنند. نازک‌اندام و لطیف و ظریف هستند:

﴿ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ﴾.

انگار آنان تخمهای (شتر مرغ) هستند که (در زیر بال و پر شترمرغ) پنهان (از دید مردمان و گرد و غبار) باشند.

چشمهائی و دستهائی آنان را مبتذل نمی‌نماید و کارشان را به رسوائی نمی‌کشد!

سپس روند قرآنی در نقل حکایت تصویرگرانه به پیش می‌رود. ناگهان این چنین بندگان مخلص و یکرنگی ـ بعد از آن همه نعمتهای جوراجور و بهره‌مندیهای گوناگونی که دارند ـ از داستان آرام‌بخشی برخوردار می‌گردند و لذّت می‌برند. در میان این همه خوشیها و نعمتها گذشته و حال را به یاد می‌آورند. از گذشته‌ها می‌گویند و از زمان حال خشنودند. در صورتی که کافران و مشرکان در آنجا با یکدیگر می‌ستیزند و به دشمنی می‌نشینند. همدیگر را نفرین می‌کنند، و به سرزنش و نکوهش یکدیگر می‌پردازند. نزاع و جدال در میانشان اوج می‌گیرد، و کشمکش درمی‌افتد میان بزهکارانی که در صحنهٔ اوّل به تصویر درآمدند. یکی از بندگان مخلص خدا گذشته‌های خود را به خاطر می‌آورد و از آن می‌گوید. از جمله برای دوستانش رخدادی از رخدادهای خود را نقل می‌کند:

﴿ قٰالَ قٰائِلٌ مِنْهُمْ: إِنِّي كٰانَ لِي قَرِينٌ. يَقُولُ: أَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ. أَ إِذٰا مِتْنٰا وَ كُنّٰا تُرٰاباً وَ عِظٰاماً أَ إِنّٰا

لَمَدِينُونَ ﴾.

یکی از آنان می‌گوید: من همنشینی (در دنیا) داشتم (که با من در بارهٔ دین و قوانین آسمانی مجادله می‌کرد). می‌گفت: آیا تو از زمرهٔ کسانی هستی که باور می‌کنند (به این که بعد از مرگ، زندگی و رستاخیزی، و حساب و کتابی، و سزا و جزائی در میان است؟). آیا زمانی که مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا ما مورد بازخواست (از اعمال و اقوال خود) قرار می‌گیریم و سزا و جزا می‌بینیم؟!.

این دوست او و همدم او روز آخرت را قبول نداشته است. این است که با وحشت و دهشت از او می‌پرسد: آیا او از زمرهٔ کسانی است که باور می‌کند مردمان دوباره زنده می‌شوند و برانگیخته می‌گردند و بعد از این که خاک و استخوان شدند مورد محاسبه و بازپرسی قرار می‌گیرند؟!

در آن هنگام که این بندهٔ مخلص خدا به داستان خود ادامه می‌دهد و آن را برای دوستان خود روایت می‌کند، به دلش می‌گذرد که از آن دوست و همدم دنیوی خود سراغی بگیرد تا بداند سرنوشتش به کجا انجامیده است و چه حال و وضعی را پیدا کرده است. هرچند که او به مقتضای حال می‌داند که دوست و همدم دنیوی او به دوزخ گرفتار آمده است و به زندان آن در افتاده است. در بهشت به سوی دوزخ می‌نگرد، و دوستانش را به وارانداز کردن آنجا دعوت می‌کند و می‌گوید:

﴿ هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ؟ فَاطَّلَعَ فَرَآهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴾.

آیا شما می‌توانید نگاهی (به دوزخ) بیندازید و آن را بنگرید؟ پس آن‌گاه خودش دیده‌ور می‌شود (و به دوزخ می‌نگرد) و او را در وسط دوزخ می‌بیند.

آن‌گاه رو به دوستش می‌کند که او را در وسط دوزخ دیده است. بدو رو می‌کند تا بدو بگوید: آهای فلانی! نزدیک بود که با وسوسهٔ خود مرا به هلاک و نابودی بکشانی و از جملهٔ بیچارگانم گردانی. اگر خدا به من مرحمت نمی‌فرمود و مرا از پذیرش سخنانت باز نمی‌داشت، حالا چه حالی داشتم!

﴿ قَالَ: تَاللهِ إِنْ كِدْتَ لَتُرْدِينِ. وَ لَوْ لاَ نِعْمَةُ رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ﴾.

می‌گوید: به خدا سوگند! نزدیک بود (با نیرنگ خود) مرا پرت کنی و هلاکم سازی. اگر نعمت (هدایت و توفیق) پروردگارم (دستگیرم) نبود، من هم (هم اینک) از احضار شدگان (در دوزخ) بودم.

دیدن دوستش در وسط دوزخ احساسات او را برمی‌انگیزد و او را به یاد فراوانی نعمتی می‌اندازد که خودش و دوستان او، یعنی بندگان مخلص یزدان بدان رسیده‌اند. با این وجود دوست دارد همچون نعمتی را تأکید کند و بر پردهٔ خیالها به تصویر بکشد، و به ماندگاری و جاویدانگی آن نعمت اطمینان یابد و اطمینان دهد. این کار را هم برای لذّت بردن از همچون نعمتی و یادی از فزونی نعمت انجام می‌دهد. می‌خواهد بدین وسیله بیشتر از بهره‌مندیهای بهشت جاویدان لذّت ببرد و بیش از پیش خوش باشد. این است که می‌گوید:

﴿ أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ إِلاَّ مَوْتَتَنَا الْأُولىٰ؟ وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ؟ إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

آیا ما دیگر نمی‌میریم، مگر مرگ نخستینی که داشتیم (و بعد از آن برانگیخته شدیم؟!). و ما هرگز عذاب داده نمی‌شویم؟! این (نعمت و کرامتی که خدا به ما روا دیده است) واقعاً پیروزی بزرگی است (که به دست آورده‌ایم، و رستگاری سترگی است از عقاب و عذاب اخرویی که در دنیا از آن می‌ترسیدیم).

در اینجا حاشیه‌ای می‌آید و دلها را بیدار می‌گرداند و آنها را به کار و کوشش و مسابقه و رقابت با یکدیگر جهت به دست آوردن همچون فرجام و سرنوشتی دعوت و تشویق می‌گرداند:

﴿ لِمِثْلِ هٰذَا . . . ﴾.

برای رسیدن به چنین چیزی....

برای رسیدن به چنین نعمتی که هرگز بر باد فنا نمی‌رود، و ترسی بر تمام شدن آن نیست، و مرگی به دنبال ندارد، و عذابی آن را تهدید نمی‌کند، باید کارکنندگان

کار بکنند . . . این چیزی است که باید برای آن جشن گرفت. غیر از این نعمت جاودانه هرچه هست و انسانها عمر خود را برای رسیدن بدان در زمین صرف می‌کنند، بسی ناچیز و بی‌ارزش است وقتی که با همچون جاودانگی‌ای مقایسه می‌گردد و سنجیده می‌شود.

برای این که فرق بزرگی روشن و پدیدار گردد که میان این نعمت جاودانه و رضایت‌بخش و ایمن و همیشگی، و میان فرجام و سرنوشتی است که منتظر دستهٔ دیگری است، روند قرآنی به بیان چیزی ادامه می‌دهد که چشم به راه این دسته بعد از همایش محشر و حساب و کتاب است و در سرآغاز این صحنهٔ شگفت‌انگیز آمده است:

﴿أَ ذٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلاً أَمْ شَجَرَةُ ٱلزَّقُّومِ! إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ. إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ ٱلشَّيَاطِينِ. فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ. ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ. ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ﴾.

آیا آن (همه نعمتهای بیکران و جاویدانی) که بهشتیان را با آن پذیرائی می‌کنند بهتر است، یا درخت زقّوم (نفرت‌انگیز که از آن به دوزخیان می‌دهند؟). ما آن را مایهٔ رنج و محنت ستمگران کرده‌ایم. زقّوم درختی است که در ته دوزخ می‌روید. شکوفه و میوهٔ آن انگار کلّه‌های شیاطین است. دوزخیان از آن می‌خورند و شکمها را پر و آکنده می‌سازند. سپس آب داغ کثیف و آلوده‌ای را بر آن می‌نوشند. آن‌گاه (که زقّوم خوردند و از آب داغ آلوده نوشیدند) به دوزخ برمی‌گردند.

آیا آن نعمت ماندگار و همیشگی بهتر و والاتر است و مکانت و منزلت بالاتری دارد یا درخت زقّوم؟

آیا درخت زقّوم چیست؟

﴿إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ ٱلشَّيَاطِينِ﴾.

زقّوم درختی است که در ته دوزخ می‌روید. شکوفه و میوهٔ آن انگار کلّه‌های شیاطین است.

مردمان نمی‌دانند کلّه‌های شیاطین چگونه است! ولی ذکر کلّه‌های شیاطین ترس‌آور است و در این شکّ و تردیدی نیست. همین که انسان کلّه‌های شیاطین را به تصوّر درمی‌آورد باعث ترس و هراس می‌گردد. پس اگر پیش چشم بدارند که شکوفه و میوهٔ آن را می‌خورند و شکمها را از آن پر می‌سازند، چه حالی پیدا می‌کنند؟!

خداوند این درخت را وسیلهٔ آزمون و رنج و عذاب ستمگران کرده است. آنان وقتی که نام این درخت را شنیدند به تمسخر پرداختند و گفتند: چگونه درختی در دوزخ می‌روید و نمی‌سوزد؟ یکی از ستمگران به نام ابوجهل پسر هشام به تمسخر پرداخت و شوخی‌کنان و لبخندزنان گفت: «آیا ای قریشیان می‌دانید زقّومی که محمّد شما را از آن می‌ترساند چیست؟ گفتند: نه . . . گفت: خرمای یثرب است که آن را با کره می‌خورند! به خدا سوگند اگر بدان دسترسی پیدا کنیم از آن لقمه می‌سازیم و آن را قورت می‌دهیم و می‌بلعیم!».[1]

ولی درخت زقّوم که در اینجا آمده است، چیز دیگری است، و جدای از آن طعامی است که می‌شناختند.

﴿فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ﴾.

دوزخیان از آن می‌خورند و شکمها را از آن پر و آکنده می‌سازند.

وقتی که این درخت در گلوهایشان گیر کرد، درختی که میوه‌های آن بسان سرهای شیاطین است، و شکمهایشان را سوزاند زقّومی که در ته دوزخ می‌روید و خودش نمی‌سوزد چون نوعی از اشیاء دوزخ است، و خواستند به آب سردی دسترسی پیدا کنند که تشنگی را بنشاند و شعله‌ها را خاموش گرداند، آنان بر سر آن، آب داغ و گرمی را سر می‌کشند که کثیف و آلوده است:

﴿ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْباً مِنْ حَمِيمٍ﴾.

سپس آب داغ کثیف و آلوده‌ای را بر آن می‌نوشند.

بعد از این یک وعدهٔ غذا، به ترک سفره می‌گویند و به

۱- در متن عربی، واژهٔ «زَقْم» که به معنی لقمه چیدن و بلعیدن است به تمسخر گرفته شده است. گویا «زَقُّوم» نیز به زبان آفریقائی به معنی خوردن خرما با کره است. (مترجم)

مقرّ اصلی خود برمی‌گردند . . . وای چه پذیرائی و ضیافتی! وای چه مراجعه و برگشتی!

﴿ ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ﴾.

آن‌گاه (که زقّوم خوردند و از آب داغ آلوده نوشیدند) به دوزخ برمی‌گردند.

این صحنهٔ شگفت و منحصر به فرد بدین‌گونه خاتمه می‌پذیرد؛ و مرحلهٔ اوّل سوره به پایان می‌آید. این مرحله انگار بخشی از واقعیّت دیدنی بوده است.

إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ ﴿٦٩﴾ فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴿٧٠﴾ وَلَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٧١﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِم مُّنذِرِينَ ﴿٧٢﴾ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنذَرِينَ ﴿٧٣﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿٧٤﴾ وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴿٧٥﴾ وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿٧٦﴾ وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ ﴿٧٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿٧٨﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ﴿٧٩﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٨٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨١﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴿٨٢﴾ ۞ وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ ﴿٨٣﴾ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴿٨٤﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ ﴿٨٥﴾ أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ ﴿٨٦﴾ فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٨٧﴾ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي النُّجُومِ ﴿٨٨﴾ فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ ﴿٨٩﴾ فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ﴿٩٠﴾ فَرَاغَ إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ فَقَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ﴿٩١﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنطِقُونَ ﴿٩٢﴾ فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ﴿٩٣﴾ فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴿٩٤﴾ قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ ﴿٩٥﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ﴿٩٦﴾ قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُنْيَانًا فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴿٩٧﴾ فَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴿٩٨﴾ وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٩٩﴾ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿١٠٠﴾ فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ﴿١٠١﴾ فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ۚ قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ ۖ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴿١٠٢﴾ فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴿١٠٣﴾ وَنَادَيْنَاهُ أَن يَا إِبْرَاهِيمُ ﴿١٠٤﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا ۚ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٠٥﴾ إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ﴿١٠٦﴾ وَفَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴿١٠٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٠٨﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿١٠٩﴾ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١١٠﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١١١﴾ وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ ﴿١١٢﴾ وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ ۚ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ ﴿١١٣﴾ وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١١٤﴾ وَنَجَّيْنَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ﴿١١٥﴾ وَنَصَرْنَاهُمْ فَكَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ ﴿١١٦﴾ وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ﴿١١٧﴾ وَهَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ﴿١١٨﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ﴿١١٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ﴿١٢٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢١﴾ إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٢﴾ وَإِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٢٣﴾ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ﴿١٢٤﴾ أَتَدْعُونَ بَعْلًا وَتَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴿١٢٥﴾ اللَّهَ رَبَّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٢٦﴾ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٢٧﴾ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴿١٢٨﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴿١٢٩﴾ سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ﴿١٣٠﴾ إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣١﴾ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٣٢﴾ وَإِنَّ لُوطًا لَّمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٣﴾ إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ﴿١٣٤﴾ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ﴿١٣٥﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ﴿١٣٦﴾ وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِم مُّصْبِحِينَ ﴿١٣٧﴾ وَبِاللَّيْلِ ۗ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٣٨﴾ وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ﴿١٣٩﴾ إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ﴿١٤٠﴾ فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ﴿١٤١﴾ فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿١٤٢﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ﴿١٤٣﴾ لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٤٤﴾ ۞ فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ سَقِيمٌ ﴿١٤٥﴾ وَأَنبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّن يَقْطِينٍ ﴿١٤٦﴾ وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ﴿١٤٧﴾ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿١٤٨﴾

در این درس، روند قرآنی از گشت و گذارِ نخستین برمی‌گردد، گشت و گذاری که در میدان قیامت، و در جولانگاه‌های نعمتها و در غلت خوردنها و دور زدنهای عذاب، صورت گرفته بود. روند قرآنی برمی‌گردد تا گردش و چرخش دیگری را در تاریخ انسانها بیاغازد و در میان آثار گذشتگان پیشین سر دهد. در این چرخش و گردش داستان هدایت و راهیابی و ضلالت و گمراهی را عرضه می‌دارد از آن زمان که صبح بشریّت نخستین بردمیده است. ناگهان متوجّه می‌شویم این داستان، پیوسته تکرار می‌شود و برگشت پیدا می‌کند، و می‌بینیم افرادی که با پیغمبر ﷺ در مکّه با کفر و ضلال رویاروی می‌شوند، باقیمانده‌هائی از آن گذشتگان گمراه هستند. پرده را برای اینان از کاری برمی‌دارد که بر سرگذشتگان پیش از ایشان آمده است. دلهایشان را با این صفحات پیچیده در لابلای تاریخ می‌پساید و لمس می‌نماید، و مؤمنان را از رعایت و حمایت یزدان مطمئن می‌سازد، رعایت و حمایتی که در گذشته‌ها هم از مؤمنان دور نبوده است و بلکه ایشان را دربر گرفته است.

در این روند قرآنی، بخشی از داستانهای نوح، ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، موسی، هارون، الیاس، لوط و یونس بیان می‌گردد و نشان داده می‌شود . . . روند قرآنی در برابر داستان ابراهیم و اسماعیل بیشتر می‌ایستد، و در آن از عظمت ایمان، فدای جان، اطاعت از یزدان، و سرشت حقیقی تسلیم دستور ایزد منّان شدن، سخن می‌گوید، بدان‌گونه که در درون ابراهیم و اسماعیل بوده است و از ایشان آشکارا در عالم واقعیّت سر برزده است. این تسلیم فرمان یزدان شدن ابراهیم و اسماعیل در حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ داستان آن دو بزرگوار تنها در روند این سوره آمده است و در جای دیگری سخن از آن نرفته است . . . این داستانها بنیاد اصلی این درس بشمارند.

❁

﴿ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ، فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ. وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ. وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ. فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ. إِلَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

آنان پدران خود را در گمراهی یافته‌اند (و به دنبال ایشان کورکورانه روان گشته‌اند. چنان دل و دین به تقلید نیاکان داده‌اند که انگار) آنان را به دنبال نیاکانشان به شتاب می‌رانند. قبل از اینان هم، اکثر پیشینیان گمراه بوده‌اند (چون مثل همین مشرکان از نیاکانشان تقلید کرده‌اند و کورکورانه مسیر ایشان را پیموده‌اند). و ما در میانشان بیم‌دهندگانی (برانگیختیم و به سویشان) روانه کردیم. بنگر که فرجام کار بیم داده‌شدگان چه شده است؟! (همه نابود شده‌اند و عبرت تاریخ گشته‌اند). مگر بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ خدا، (که از این مهلکه جان به در برده‌اند و به بهشت نعیم و فوز عظیم رسیده‌اند).

آنان در گمراهی ریشه دوانیده‌اند. ایشان از پدران و نیاکانشان تقلید می‌کنند و نمی‌اندیشند و به تدبّر و تفکّر نمی‌پردازند. بلکه بال و پر می‌گیرند و شتابان مسیر پدران و نیاکان گمراهشان را می‌پیمایند. در این کار به چیزی نمی‌نگرند و خردمندانه نمی‌روند و به عقل و خرد گوششان بدهکار نیست:

﴿ إِنَّهُمْ أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ ضَالِّينَ، فَهُمْ عَلَىٰ آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ﴾.

آنان پدران خود را در گمراهی یافته‌اند (و به دنبال ایشان کورکورانه روان گشته‌اند. چنان دل و دین به تقلید نیاکان داده‌اند که انگار) آنان را به دنبال نیاکانشان به شتاب می‌رانند.

آنان و پدران و نیاکانشان تصویری از تصویرهای گمراهی و ضلالتی هستند که بیشتر گذشتگان بیانگر آن بوده‌اند و بدین مسیر رفته‌اند:

﴿ وَ لَقَدْ ضَلَّ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

قبل از اینان هم، اکثر پیشینیان گمراه بوده‌اند (چون مثل همین مشرکان از نیاکانشان تقلید کرده‌اند و کورکورانه مسیر ایشان را پیموده‌اند).

گمراهی ایشان بعد از بیم دادن و بر حذر داشتن بوده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ مُنْذِرِينَ ﴾.

و ما در میانشان بیم‌دهندگانی (برانگیختیم و به سویشان) روانه کردیم.

امّا فرجام کار چه شده است و چگونه بوده است؟ عاقبت تکذیب‌کنندگان چه شده است و چگونه بوده است؟ سرانجام بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ خدا چه شده است و چگونه بوده است؟ اینها در زنجیرهٔ داستانهائی بیان گردیده است و نموده شده است. این اعلان در دیباچهٔ آن داستانها برای بیدارباش و هوشیارباش آمده است:

﴿ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ، إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

بنگر که فرجام کار بیم داده‌شدگان چه شده است؟! (همه نابود شده‌اند و عبرت تاریخ گشته‌اند). مگر بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ خدا، (که از این مهلکه جان به در برده‌اند و به بهشت نعیم و فوز عظیم رسیده‌اند).

﴿ وَ لَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ. وَ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ. وَ جَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ، سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ. ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴾.

نوح ما را به فریاد خواند و ما بهترین پاسخ‌دهندگان (برای او) بودیم. ما او را و خانواده و پیروان او را از اندوه بزرگ (تمسخر و آزار قومش، و طوفان و غرق شدن در امواج کوه پیکر آب) نجات دادیم. و نژاد او را بازماندگان (روی زمین) کردیم. و نام نیک او را در میان ملّتهای بعدی باقی گذاردیم. و آن درود بر نوح، در میان جهانیان است. ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش خواهیم داد. چرا که او از بندگان با ایمان ما بود. سپس دیگران را غرق کردیم.

این اشاره به نوح توجّه می‌دهد که پروردگار خود را فریاد دارد و به کمک بطلبد. دعا و ندای او به تمام و کمال پذیرفته می‌گردد از سوی کسی که بهترین پاسخ‌دهندگان است، و او یزدان سبحان است:

﴿ فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ﴾.

و ما بهترین پاسخ دهندگان (برای او) بودیم.

این اشاره متضمّن نجات او و اهل و عیال او و از غم و اندوه بزرگ است، غم و اندوه طوفانی که کسی از آن نجات پیدا نکرد مگر کسی که خدا نجات را برای او خواسته بود و حیات را برایش مقدّر و مقرّر فرموده بود ... این اشاره این را نیز دربر دارد که خدا از فرزندان نوح آبادکنندگانی برای این زمین قرار داده بود و ایشان را جانشینان دیگران در زمین نموده بود. خدا همچنین خواسته بود که یاد نوح در خاطره‌های نسلهای آینده تا آخر زمان ماندگار بماند:

﴿ وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴾.

و نام نیک او را در میان ملّتهای بعدی باقی گذاردیم.

در مشرق و مغرب و همه جای دنیا اعلان می‌گردد: درود خدا بر نوح، به پاداش نیکی و نیکوکاریش:

﴿ سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ. إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴾.

و آن درود بر نوح، در میان جهانیان است. ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش خواهیم داد.

چه پاداشی فراتر است از درود خدا، و از یاد برجای مانده در طول روزگاران است؟! نماد نیکی و نیکوکاری و سبب سزا و جزا، ایمان است:

﴿ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

چرا که او از بندگان با ایمان ما بود.

این فرجام مؤمنان است ... ولی غیر مؤمنانِ قوم نوح، خدا بر آنان هلاک و فنا را مقرّر و مقدّر فرموده است:

﴿ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ﴾.

سپس دیگران را غرق کردیم.

از بامدادان بسیار دورِ پیدایش انسانها تا به امروز قوانین و سنن خدا بر آن چیزی رفته است و به اجراء درآمده است که بدان در این چکیدهٔ داستانها اشاره گردیده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا فيهِمْ مُنْذِرينَ. فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرينَ. إِلاّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصينَ ﴾.

و ما در میانشان بیم‌دهندگانی (برانگیختیم و به سویشان) روانه کردیم. بنگر که فرجام کار بیم داده شدگان چه شده است؟! (همه نابود شده‌اند و عبرت تاریخ گشته‌اند). مگر بندگان پاکیزه و برگزیدهٔ خدا، (که از این مهلکه جان به در برده‌اند و به بهشت نعیم و فوز عظیم رسیده‌اند).

✿

آن‌گاه داستان ابراهیم در می‌رسد، و در دو حلقهٔ اصلی آن داستان عرضه می‌شود که حلقهٔ دعوت ابراهیم از قوم خود، و حلقهٔ درهم شکستن بتها و زمزمهٔ تصمیم آن قوم بر کشتن او، و حمایت و حفاظت یزدان از او و خوار داشتن دشمنانش است. حلقهٔ دوم، پیش از این در سوره‌های قرآن تکرار گردیده است . . . حلقهٔ تازه‌ای در اینجا به میان می‌آید که در غیر این سوره از آن ذکری نرفته است. این حلقه مربوط به حادثهٔ خواب دیدن و ذبح کردن و فدیه دادن است. مرحله‌ها و گامها و موقعیّتهای آن مفصّل و مشروح آمده است به شیوهٔ گیرا و جذّابی که دارد و به گونهٔ هراس‌انگیز و وحشتناکی که بیان گردیده است! این حلقه بالاترین تصویر از تصویرهای فرمانبرداری و جانبازی و فداکاری و تسلیم را در جهان عقیده در مسیر طولانی تاریخ بشریّت، پیش چشم می‌دارد:

﴿ وَ إِنَّ مِنْ شيعَتِهِ لَإِبْراهيمَ. إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ. إِذْ قالَ لِأَبيهِ وَ قَوْمِهِ: ماذا تَعْبُدُونَ؟ أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللهِ تُريدُونَ؟ فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمينَ؟ ﴾.

از زمرهٔ دنباله‌روان نوح (در اصول دین، و پیمودن راه او در دعوت به توحید و خداشناسی) ابراهیم بود. وقتی که با قلب سالم (زدوده از شرک) رو به پروردگارش آورد. زمانی به پدر و قوم خود گفت: اینها چه چیزند که می‌پرستید؟! آیا غیر از خدا، خواستار معبودهای سراپا دروغ هستید؟! آخر، شما در بارهٔ پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟!.

این سرآغاز داستان، و صحنهٔ نخستین آن است . . . از نوح به ابراهیم می‌پردازد. میان این دو بزرگوار پیوند عقیده و دعوت و راه است. ابراهیم از پیروان نوح است هرچند که زمان میان دو پیغمبر و رسالتهای ایشان بسیار از یکدیگر دور است. ولیکن برنامهٔ الهی برنامهٔ یگانه‌ای است، برنامه‌ای است که هر دو تای ایشان در آن به همدیگر می‌رسند و با آن پیوند می‌خورند و در آن مشترک می‌گردند.

از صفات برجستهٔ ابراهیم سلامت قلب و صحّت عقیده و خلوص دل و درون است:

﴿ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَليمٍ ﴾.

وقتی که با قلب سالم (زدوده از شرک) رو به پروردگارش آورد.

این تصویر خالصانهٔ تسلیم شدن فرمان یزدان است و در رو به پروردگارش آوردن مجسّم می‌گردد. تصویر پاکی و پاکیزگی و بیگناهی و پایداری و ماندگاری در سلامت دل او جلوه‌گر می‌آید. تعبیر با سلامت، تعبیر الهامگرانه‌ای است که مدلول و مفهوم خود را به تصویر می‌کشد. در عین حال ساده و نزدیک به ذهن و زودفهم و پیدا و هویدا است. هرچند این تعبیر دربرگیرندهٔ صفات بسیاری از پاکی و پاکیزگی و یکرنگی و اخلاص و استقامت است، امّا ساده به نظر می‌رسد و پیچیده نیست، و معنی خود را فراتر و فراخ‌تر از معانی همچون صفاتی که رویهمرفته می‌رسانند پیش چشم می‌دارد! این یکی از زیبائیهای تعبیر منحصر به فرد قرآنی است.

با این دل سالم، چیزی را زشت و پلشت شمرد که قوم او بر آن بودند، زشت و پلشت شمردنی که احساس و شعور سالم زشت می‌شمارد هر چیزی را که فطرت راستین از اندیشه‌ها و از رفتارها زشت بشمارد و از آن بیزاری و گریز داشته باشد:

﴿ إِذْ قالَ لِأَبيهِ وَ قَوْمِهِ: ماذا تَعْبُدُونَ؟ أَ إِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللهِ تُريدُونَ؟ فَما ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعالَمينَ؟ ﴾.

زمانی به پدر و قوم خود گفت: اینها چه چیزند که

می‌پرستید؟! آیا غیر از خدا، خواستار معبودهای سراپا دروغ هستید؟! آخر، شما در بارهٔ پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟!.

ابراهیم می‌بیند آنان بتهای سنگی و چوبی را می‌پرستند. ایشان را فریاد می‌دارد بسان فریاد داشتن فطرت سالمی که سخت و شدید می‌تازد و بر ناروائیها یورش می‌برد.

﴿ مٰاذٰا تَعْبُدُونَ؟ ﴾.

چه چیزی را می‌پرستید؟!.

چه چیزی را؟ چه آنچه را که می‌پرستید در مقامی نیست که پرستیده شود، و پرستشگرانی داشته باشد! چیزی را که انسان بپرستد به گمان حقّ بودن، دروغ گفتن از زبان خدا و تهمت محض است، تهمتی که هیچ شکّ و تردیدی در آن نیست. شما که عمداً به سوی دروغ و تهمت می‌روید:

﴿ أَإِفْكاً آلِهَةً دُونَ اللهِ تُرِيدُونَ؟ ﴾.

آیا غیر از خدا، خواستار معبودهای سراپا دروغ هستید؟!.

تصوّر شما در بارهٔ خدا چیست؟ آیا تصوّر شما تا این اندازه پائین و منحرف است که فطرت با نخستین نگاه بدان از آن بیزاری می‌جوید و زشت و پلشتش می‌یابد:

﴿ فَمٰا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعٰالَمِينَ؟ ﴾.

آخر، شما در بارهٔ پروردگار جهانیان چگونه می‌اندیشید؟!.

این سخنی است که در آن بیزاری فطرت سالم و پاک پیدا است، وقتی که فطرت سالم و پاک کاری را می‌نگرد که آشکارا با احساس و شعور و عقل و وجدان برخورد دارد و نمی‌خواند.

روند سخن قرآنی در اینجا پاسخ مردمان به ابراهیم را، و گفتگوی ایشان با او را حذف می‌کند، و یک راست در صحنهٔ بعدی به سوی عزم و اراده‌ای می‌رود که ابراهیم دارد و آن را در برابر این تهمت و بهتان عیان به دل گرفته است و بر آن عزم را جزم کرده است:

﴿ فَنَظَرَ نَظْرَةً فِي ٱلنُّجُومِ. فَقٰالَ: إِنِّي سَقِيمٌ. فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ. فَرٰاغَ إِلىٰ آلِهَتِهِمْ فَقٰالَ: أَلاٰ تَأْكُلُونَ؟ مٰا لَكُمْ لاٰ تَنْطِقُونَ؟ فَرٰاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ ﴾.

سپس نگاهی به ستارگان انداخت. (انگار می‌خواهد از اوضاع کواکب حوادث آینده را پیش‌بینی کند). گفت: من ناخوش هستم. (روحم از این کفر و شرک و ظلم بیمار است). آنان بدو پشت کردند و (به دنبال مراسم خود) رفتند. شتابان و نهان، به سراغ معبودهای ایشان رفت (و تمسخرکنان فریاد زد) و گفت: آیا (از غذاهای رنگارنگ) نمی‌خورید؟ شما را چه شده است که حرف نمی‌زنید؟ با قدرت هرچه بیشتر ضربه‌های سخت و پیاپی بر آنها فرو کوفت.

نقل است که آن قوم عیدی داشتند ـ چه بسا عید نوروز بوده است ـ در آن عید به سوی باغها و گوشه و کنارها بیرون می‌رفتند. پیش از بیرون رفتن میوه‌ها و خوراکیهائی در کنار بتها می‌گذاشتند تا خداگونه‌هایشان آنها را متبرّک کنند. بعد از سیر و سیاحت و گردش و چرخش و شادی و شادمانی در بیرون آبادی، برمی‌گشتند و میوه‌ها و خوراکیهای متبرّک خود را برمی‌داشتند و تناول می‌کردند! ابراهیم علیه‌السلام پس از این که از ایشان مأیوس گردید و دانست که بدو نمی‌گروند، و اطمینان پیدا کرد که فطرتشان به گونه‌ای انحراف پیدا کرده است و به کژراهه افتاده است که قابل اصلاح نیست، تصمیمی را گرفت و نقشه‌ای کشید. منتظر همچون روزی گردید که آنان در آن روز از پرستشگاه‌ها و بتها دور می‌گردند تا در آن روز تصمیم و نقشهٔ خود را اجراء کند. از انحراف و کژراهه افتادن ایشان بسیار ناراحت و رنجور و دل شکسته و گرفته بود. دیگر تاب و توانی برایش نمانده بود و تحمّلش به نهایت رسیده بود. وقتی که از او درخواست شد به ترک پرستشگاه بگوید و بیرون رود، نگاهی به آسمان انداخت و آن را وانداز کرد و گفت:

﴿ إِنِّي سَقِيمٌ ﴾.

من ناخوش هستم. (روحم از این کفر و شرک و ظلم

بیمار است).[1]

نمی‌توانم بیرون بیایم و به گردشگاه‌ها و گوشه و کنارها بروم. بلکه کسانی بدانجا می‌روند که بخواهند لذّت ببرند و خوش باشند. دلهای بدون غم و اندوهی داشته باشند و دلتنگ و رنجیده خاطر نباشند . . . دل ابراهیم آسوده نبود. درون او آرامش نداشت.

گفت من ناخوش هستم. بدین‌گونه از دلتنگی و رنجش و آزردگی خود تعبیر کرد. آن را گفت تا به ترک او بگویند و او را به خود رها بکنند. این سخن ابراهیم دروغ نبود. چرا که در زندگیش در آن وقت واقعیّت داشت. گاهی دلتنگی و آزردگی سبب بیماری می‌گردد و شخص دلتنگ و آزرده خاطر را مریض می‌کندا

قوم او برای رفتن شتاب داشتند. می‌خواستند هرچه زودتر بروند و به عادات و تقلیدات و مراسم زندگی خود در آن عید بپردازند. این بود چندان نایستادند تا از حال و احوال ابراهیم بپرسند. بلکه بدو پشت کردند و در رفتند و سرگرم چیزهائی شدند که در معتقدات خود داشتند. این هم همان فرصتی بود که ابراهیم می‌خواست.

به سوی خداگونه‌های ادّعائی ایشان شتاب گرفت و رفت. جلو خوش‌ترین خوراکیهایشان و میوه‌های نورسشان ایستاد، و ریشخندکنان گفت:

﴿أَلاَ تَأْكُلُونَ؟ ﴾.

آیا نمی‌خورید؟

معلوم است بتها بدو پاسخی ندادند. به ریشخند کردن خود ادامه داد و با خشم و تمسخر گفت:

﴿مَا لَكُمْ لاَ تَنْطِقُونَ؟ ﴾.

شما را چه شده است که حرف نمی‌زنید؟

این یک حالت روانی معروف و مشهود است انسان وقتی که سخن خود را متوجّه چیزی می‌کند و حقیقت آن را هم می‌داند و یقین دارد که آن چیز نمی‌شنود و سخن نمی‌گوید! امّا تنها دلتنگی و ناراحتی بود که او را بر همچون سخنانی وا می‌داشت، دلتنگی و ناراحتی از خداگونه‌هائی که آن قوم گمان می‌بردند و اندیشهٔ تباهی در حقّ آنها داشتند.. باز هم خداگونه‌ها به ابراهیم پاسخی ندادند!!! در اینجا بود که ابراهیم نیروی خشم نهان خود را ـ با جنبیدن نه سخن گفتن ـ آزاد کرد:

﴿فَرَاغَ عَلَيْهِمْ ضَرْباً بِالْيَمِينِ ﴾.

با قدرت هرچه بیشتر ضربه‌های سخت و پیاپی بر آنها فرو کوفت.

با ضربه‌های سخت و پیاپی بر آنها درون خود را تسکین داد و خویشتن را از بیماری و غم و اندوه و دلتنگی رهائی بخشید و جان او بهبودی یافت!..

این صحنه به پایان می‌رسد و صحنهٔ دیگری به دنبال آن می‌آید. مردمان از دشت و صحرا برگشتند و قطعه‌ها و تکّه‌های خداگونه‌های خود را دیدند! روند قرآنی پرسش ایشان را دربارهٔ کسی که چنین کاری را بر سر خداگونه‌هایشان آورده است در سورهٔ دیگری به تفصیل گفته است و استدلال ایشان را بر ضدّ انجام‌دهندهٔ جسور همچون کاری در نهایت بیان نموده است. در اینجا این پرسش و جسارت را چکیده‌وار می‌گوید تا مردمان را رو در روی ابراهیم نگاه دارد:

﴿فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ يَزِفُّونَ ﴾.

به طرف ابراهیم دوان دوان آمدند (و همچون شترمرغ بال گرفتند، و او را فرو کوفتند).

خبر را شنیده بودند، و دانسته بودند که کنندهٔ کار چه کسی است. این بود به سویش شتاب گرفتند و گامهای بلندی برداشتند و بسان شترمرغها گرد او جمع شدند و به داد و بیداد پرداختند . . . آنان گروه بسیاری بودند و به هیجان آمده بودند و سراپا خشم شده بودند. او هم تنها یک نفر بود. ولی او یک نفر مؤمن بود. کسی بود که می‌دانست راه او کجا و کدام است. جهان‌بینی و اندیشهٔ روشنی در بارهٔ پروردگار خود داشت. عقیده‌اش برایش مشخّص و معیّن بود. عقیده‌اش را در درون خود می‌دید، و آن را در جهان پیرامون خویش ملاحظه

۱- مراد حضرت ابراهیم عليه‌السلام بیماری روح و آزار دل از پندارگرائی و اوهام‌پرستی مردم، و برداشت ایشان از سخن او بیماری ظاهری بود. (مترجم)

می‌کرد. درنتیجه او نیرومندتر از این جمعیّت زیاد و به هیجان درآمده و به موج افتاده بود، جمعیّتی که عقیدهٔ ناسره و ویرانی، و جهان‌بینی آلوده و پریشانی داشتند. بدین خاطر حقّ و حقیقت فطری و ساده‌ای را بدیشان می‌رسانید و با آن به مبارزهٔ ایشان می‌پرداخت، و به تعداد زیاد و هیجان و غوغای آنان اهمّیّت نمی‌داد:

﴿ قٰالَ: أَتَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ؟ وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

(ابراهیم بدیشان) گفت: آیا چیزهائی را می‌پرستید که خودتان می‌تراشید؟ خداوند هم شما را آفریده است، و هم بتهائی را که می‌سازید.

این منطق فطرت است که رو در روی ایشان فریاد برمی‌آورد:

﴿ أَتَعْبُدُونَ مٰا تَنْحِتُونَ؟ ﴾.

آیا چیزهائی را می‌پرستید که خودتان می‌تراشید؟.

معبود راستین باید که آفریننده باشد نه آفریده، و سازنده باشد نه ساخته:

﴿ وَ اللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَ مٰا تَعْمَلُونَ ﴾.

خداوند هم شما را آفریده است، و هم بتهائی را که می‌سازید.

تنها خدا آفریننده و سازنده‌ای است که سزاوار پرستش و شایان معبود بودن است.

با وجود روشنی و سادگی این منطق، آنان بر اثر غفلتشان و سر در گمراهی نهادن و بدان غوطه‌ور شدنشان، بدو گوش فرا ندادند. آخر کی باطل به صدای ساده و بی‌پیرایهٔ حقّ گوش فرا می‌دهد؟ فرمانروایان و امر و نهی کنندگانشان طغیان و سرکشی خود را به شکل تند و تیز نشان دادند و برجهیدند و توپیدند و:

﴿ قٰالُوا: ابْنُوا لَهُ بُنْيٰاناً فَأَلْقُوهُ فِي الْجَحِيمِ ﴾.

گفتند: برای او چهار دیواری بزرگی بسازید (و در میان آن آتش بیفروزید) و او را به میان آتش سوزان و پر اخگر بیفکنید.

این منطقِ آهن و آتش است. منطقی است که طاغیان و یاغیان جز آن منطق دیگری را نمی‌شناسند. بدان چنگ می‌زنند هر زمان که دلیل و حجّتی برایشان نمی‌ماند، و در برابر دلیل و حجّت دیگران درمانده و ناتوان می‌شوند، و هر زمان که سخن مخلصانه و قدرتمند و روشن حقّ، ایشان را به تنگنا می‌افکند و مات و مبهوتشان می‌گرداند.

روند قرآنی چکیدهٔ چیزی را در اینجا بیان می‌دارد که پس از همچون سخنی از ایشان سر بر زده است، تا بدین وسیله فرجامی را به تصویر کشد که وعدهٔ یزدان در بارهٔ بندگان مخلصش، و تهدید و بیم او را در بارهٔ دشمنان تکذیب‌کنندگانشان، پیاده و محقّق می‌گرداند:

﴿ فَأَرٰادُوا بِهِ كَيْداً فَجَعَلْنٰاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ﴾.

(خلاصه، آنان) برای نابودی ابراهیم نقشه‌ای پی افکندند و نیرنگی اندیشیدند، ولی ما (او را نجات دادیم و والایش کردیم، و) آنان را پست و حقیر و مغلوب و ذلیل نمودیم.

وقتی که خدا بخواهد کسی را محفوظ فرماید و کاری را بنماید مکر و کید و نیرنگ بندگان به کجا می‌رسد و چه چیزی از آنان برمی‌آید؟ اصلاً آن طاغیان و یاغیان و زورگویان و زورمداران و صاحبان سلطه و قدرت ضعیف و حقیر، و آن مددکاران و یاوران ناچیز و ناتوان ایشان از میان بزرگان و سران، چه می‌توانند بکنند، وقتی که رعایت و حمایت خدا بندگان مخلص خود را دربر می‌گیرد آنان را می‌پاید و از ایشان مراقبت می‌نماید؟..

آن‌گاه حلقهٔ دوم داستان ابراهیم در می‌رسد... کار ابراهیم با پدرش و با قومش پایان می‌گیرد. آنان خواستند ابراهیم را در میان آتشی بسوزانند که آن را دوزخ می‌نامند و «جحیم» می‌خوانند. خدا هم اراده فرمود که ایشان پست و خوار و به زیر افتاده و شکست خورده گردند. این بود که ابراهیم را از مکر و کید و نیرنگ جملگی آنان نجات داد.

بدین هنگام ابراهیم مرحله‌ای از زندگانیش را پشت سر گذاشت، تا به مرحلهٔ دیگری پای بگذارد و پذیرهٔ آن رود. صفحه‌ای از کتاب زندگانی خود را ورق زد تا

صفحهٔ دیگری را باز کند:

﴿ وَ قٰالَ: إِنِّي ذٰاهِبٌ إِلىٰ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴾.

ابراهیم گفت: من به سوی پروردگارم می‌روم، او مرا رهنمود می‌کند.

این‌گونه . . . من به سوی پروردگارم می‌روم . . . این هجرت است. هجرت روحانی آسمانی است و پیش از هجرت جسمانی مکانی انجام می‌گیرد. هجرتی است که در آن همه چیزِ گذشتهٔ زندگیش را پشت سرش رها می‌سازد. پدر و قوم و اهل و خانواده و خانه و میهن خود را و هر چیزی را رها می‌کند که او را بدین زمین و بدین مردمان پیوند و ارتباط می‌دهد. همچنین به ترک هر چیزی جز اینها می‌گوید که مانع او گردد و وی را به خود مشغول دارد. او به سوی پروردگارش سبکبال و سبکبار از همه چیز مهاجرت می‌کند. هر چیزی را پشت سر خود رها می‌سازد، و خویشتن را تسلیم پروردگارش می‌گرداند، و از خویشتنِ خویش چیزی را برجای نمی‌گذارد. او مطمئن است و یقین دارد که پروردگارش وی را هدایت خواهد داد و راهیاب می‌گرداند، و گامهایش را در راه راست به سر منزل مقصود می‌رساند.

این هجرت کاملی از حالی به حالی، و از وضعی به وضعی، و از پیوندهای گوناگون به سوی پیوند یگانه‌ای است که در دل جز آن نمی‌گنجد و جای چیز دیگری با آن نیست. این هم تعبیری از خودگذشتگی و خلوص و پاکی و تسلیم شدن و اطمینان یافتن و یقین پیدا کردن است.

ابراهیم تا بدین لحظه تنها است و فرزندانی ندارد. آنچه را که بر جای می‌گذارد پیوندهای خانوادگی و خویشاوندی و همدمی و آشنائی و هر آن چیزی است که در گذشتهٔ زندگانیش بدان خو گرفته است و خویگر شده است، و هر آن چیزی است که او را به زمین استوار می‌دارد، زمینی که در آن زاده است و پرورش یافته است و بزرگ گردیده است. سرزمینی است که در آن میان او و میان ساکنانش قطع ارتباط گردیده است، ساکنانی که او را در آن به میان آتش شعله‌ور، یعنی دوزخ انداختند! ابراهیم به پروردگارش رو کرد، پروردگاری که ابراهیم اعلان کرده بود به سویش رهسپار می‌شود. ابراهیم رو به پروردگارش کرد و فرزندان مؤمن و بازماندگان صالح و شایسته‌ای از او درخواست فرمود:

﴿ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصّٰالِحِينَ ﴾.

پروردگارا! فرزندان شایسته‌ای به من عطاء کن. (فرزندانی که بتوانند کار دعوت را به دست گیرند و برنامهٔ مرا تداوم بخشند).

خداوند دعای بندهٔ خوب و مخلص خود را پذیرفت، بنده‌ای که همه چیز خود را در پشت سر خود رها کرده است، و با دل سالم به پیشگاه او آمده است.

﴿ فَبَشَّرْنٰاهُ بِغُلاٰمٍ حَلِيمٍ ﴾.

ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم.

آن پسر، اسماعیل است ـ همان‌گونه که روند سیره و سوره ترجیح می‌دهد ـ آثار بردباری و خردمندی این پسر را خواهیم دید، بردباری و خردمندی‌ای که پروردگارش او را بدان ستوده است، در آن زمان که نوجوانی بوده است. ما می‌توانیم شادی ابراهیمِ یگانهٔ تنهای مهاجر بریده از اهل و اقرباء را تصوّر کنیم ما می‌توانیم شادی ابراهیم را از داشتن جوانی تصوّر کنیم که پروردگار ابراهیم او را حلیم، یعنی شکیبا و خردمند توصیف فرموده است.

هم‌اینک وقت آن فرا رسیده است که بدان موقعیّت بزرگ و سترگ و منحصر به فردی بنگریم که در زندگی ابراهیم پدید آمده است. نه بلکه در زندگی همهٔ انسانها پدیدار و نمودار گردیده است. هم اینک وقت آن فرا رسیده است که در روند سخن داستانی از قرآن در پیشگاه مثال الهامگرانه‌ای بایستیم که خدا آن را از زندگانی پدر ملّت اسلام یعنی ابراهیم، برای ملّت اسلام بیان می‌فرماید و بدیشان می‌نماید:

﴿ فَلَمّٰا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ، قٰالَ: يٰا بُنَيَّ إِنِّي أَرىٰ فِي الْمَنٰامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ، فَانْظُرْ مٰاذٰا تَرىٰ. قٰالَ: يٰا أَبَتِ افْعَلْ مٰا

تُؤْمَرُ. سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ ﴾.

وقتی که (او متولّد شد و بزرگ گردید و) به سنّی رسید که بتواند با او به تلاش (در پی معاش) ایستد، ابراهیم بدو گفت: فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست؟ گفت: ای پدر! کاری که به تو دستور داده می‌شود بکن. به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت.

خدایا و خداوندا! وای ایمان و اطاعت و تسلیم چه زیبا و دلربا است. این ابراهیم پیر است. آن کسی که از اهل و عیال و اقرباء و خویشان بریده است و دور افتاده است. از سرزمین و میهن خود مهاجرت کرده است. آهای! این او است که در سنّ پیری پسری بدو عطاء می‌گردد. مدّتها انتظار او را کشیده است. هنگامی که آن پسر بدو عطاء گردیده است و نوجوان ممتازی شده است و خدا بر او گواهی می‌فرماید که شکیبا و خردمند است، و بدو انس و الفت گرفته است، و دوران کودکی را پشت سر نهاده است و غنچهٔ او باز شده است، و با ابراهیم به سعی و تلاش می‌پردازد، و در زندگی دوست و همراه او می‌شود، بدین هنگام که هنوز خوب بدو الفت نگرفته است و از این جوانِ یگانه آسایشی آن چنان ندیده است، در خواب می‌بیند که باید او را ذبح کند و قربانی نماید! می‌داند که این اشاره‌ای از سوی پروردگارش به سر بریدن و قربانی کردن است. پس چه باید کرد؟ او به خود شکّ و تردیدی روا نمی‌دارد، و جز احساسِ اطاعت بدو دست نمی‌دهد، و به دلش جز تسلیم نمی‌گذرد . . . بلی این اشاره‌ای است. تنها اشاره‌ای است. وحی صریح نیست، و فرمان مستقیم نمی‌باشد. ولیکن اشاره‌ای از سوی پروردگارش است... این هم بس است . . . این بس است برای لبّیک گفتن و گوش به فرمان دادن. بدون این که اعتراض کند، و بدون این که از پروردگارش سؤال نماید . . . و بگوید: ای پروردگار من، چرا من باید یگانه فرزندم را سر ببرم؟! ابراهیم پاسخ می‌گوید و فرمان می‌برد بدون این که جزع و فزعی بنماید. با پریشان‌حالی و آشفتگی هم پاسخ نمی‌گوید و فرمان نمی‌برد . . . هرگز! هرگز! بلکه با قبول و رضا و آسایش و آرامش فرمان می‌پذیرد و دستور را بر دیدهٔ منّت می‌نهد. این کار در واژه‌ها و جمله‌هایش پدیدار است، در آن حال و احوالی که فرمان بزرگ و هراس‌انگیز را با آرامش خاطر و با اطمینان شگفت به پسر خود می‌گوید و کار را با او در میان می‌گذارد:

﴿ قَالَ: يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ. فَانْظُرْ مَاذَا تَرَىٰ ﴾.

گفت: فرزندم! من در خواب چنان می‌بینم که باید تو را سر ببرم (و قربانیت کنم). بنگر نظرت چیست؟.

این سخنان کسی است که بر اعصاب خود مسلّط است. به فرمانی ایمان و اطمینان دارد که بدو داده می‌شود. او به خود اعتماد دارد که می‌تواند وظیفهٔ خویش انجام دهد. این سخنان در عین حال سخنان شخص مؤمنی است که فرمان یزدان او را به ترس و هراس نمی‌اندازد، و بلکه به اجراء فرمان ایزد سبحان دست می‌یازد، و آن را با شتاب و ذوق و علاقه انجام می‌دهد تا هرچه زودتر وظیفه را به انجام برساند و کار را به پایان ببرد، و از زیر بار آن بیرون بیاید و نگذارد فشار کار و فرمان آفریدگار اعصاب او را خسته و درمانده کند!

کار بسی مشکل است ـ در این باره شکّی نیست ـ چه یزدان سبحان از ابراهیم نمی‌خواهد که پسرِ یگانه‌اش را به پیکار و کارزار بفرستد، و از او نمی‌خوهد که پسر دردانه‌اش را وادار به کاری کند که سرانجام به زندگی او خاتمه دهد . . . بلکه یزدان سبحان از ابراهیم می‌خواهد که کار اسماعیل را با دست خود بسازد و جان او را با دست خود بگیرد! راستی ابراهیم عهده‌دار چه کاری باید بشود؟ او باید عهده‌دار سر بریدن فرزندش گردد!..امّا ابراهیم با وجود این فرمان دشوار، دستور خدا را دریافت می‌دارد و آن را بر دیدهٔ منّت می‌نهد، و سپس آن را این‌گونه که دیدیم با فرزندش در میان می‌گذارد و از او می‌خواهد در بارهٔ کار و بار خود بیندیشد، و بگوید در این باره نظرش چیست!

ابراهیم ناگهانی پسرش را به اجراء فرمان نمی‌خواند تا وادار شود اشارهٔ پروردگارش را اجراء کند و گوش به فرمان یزدان فرا دارد، و دیگر کار از کار بگذرد و دستور به مرحلهٔ اجراء درآید. بلکه کار را بدو عرضه می‌دارد و فرمان یزدان را با او به صورت معمولی در میان می‌نهد. انگار یک کار عادی است! اجراء فرمان یزدان در ذهن و شعور ابراهیم این چنین عادی و معمولی و سهل و ساده بود! خدایش چنین می‌خواهد. پس باید همان‌گونه باشد که او می‌خواهد! هرچه خدا می‌خواهد روی چشم و بالای سر نهاده می‌شود! پسرش هم باید این را بداند، و فرمان یزدان را اطاعت کند و تسلیم دستور آفریدگارش شود. فرمان یزدان را نه با قهر و زور بپذیرد، بلکه فرمانبردار یزدان و تسلیم دستور ایزد سبحان باشد، تا او هم پاداش اطاعت را ببرد، و او هم تسلیم فرمان خدای منّان شود و شیرینی تسلیم شدن را بچشد! ابراهیم برای پسرش اسماعیل می‌خواهد لذّت فرمانبرداری و اطاعتی را بچشد که خود چشیده است! و به خیر و صلاحی برسد که او آن را ماندگارتر از زندگی و اندوخته‌تر از آن می‌بیند.

راستی کار جوان به کجا می‌کشد؟ آن جوانی که سر بریدن او با وی در میان نهاده می‌شود! سر بریدن او در برابر خوابی که پدرش دیده است و او باید آن را تصدیق کند و باور دارد!

او بر فراز همان افق بلندی می‌رود که قبلاً پدرش بدان پای نهاده بود:

﴿ قٰالَ: يٰا أَبَتِ ٱفْعَلْ مٰا تُؤْمَرُ. سَتَجِدُنِي ـ إِنْ شٰاءَ ٱللّٰهُ ـ مِنَ ٱلصّٰابِرِينَ ﴾.

گفت: ای پدر! کاری را که به تو دستور داده می‌شود بکن. به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت.

اسماعیل فرمان را اطاعت می‌کند و تسلیم دستور می‌گردد و بس. فرمان را اطاعت می‌کند و تسلیم دستور می‌شود با خشنودی و ایمان کامل.

﴿ يٰا أَبَتِ ﴾. ای پدر!.

بدون این که دور شود، مهربانانه می‌گوید: ای پدر!..

اسماعیل همان چیزی را احساس می‌کند که قبلاً دل پدرش احساس کرده است. احساس می‌کند که این خواب اشاره‌ای است، و اشاره هم امر است. این اشاره بس است برای او تا لبّیک بگوید و بدون تردید و تزلزل و سهل‌انگاری فرمان را گردن نهد.

گذشته از این، این ادب با خدا است، و شناخت حدود و ثغور قدرت و طاقت و تاب تحمّل خود است. این یاری خواستن و کمک طلبیدن از پروردگارش در برابر ضعف و ناتوانی خویشتن، و نسبت دادن فضل و کرم به خدا در مدد خواستن از او و این که بدو توان تحمّل فداکاری را بدهد و بتواند خود را قربان کند، و کمک طلبیدن از خدا است در این که بتواند اطاعت و فرمانبرداری نماید:

﴿ سَتَجِدُنِي ـ إِنْ شٰاءَ ٱللّٰهُ ـ مِنَ ٱلصّٰابِرِينَ ﴾.

به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت.

قربانی کردن خود را پهلوانی نخواند. آن را دلیری هم ننامید. بدون اهمّیّت خود را به خطر افکندن هم قلمداد نکرد. هیچ توجّهی به خویشتن هم ننمود و سایه و حجم و ارزش و بهائی به خود نداد . . . بلکه خویش را به تمام و کمال به خدا واگذار کرد و فضل و برتری را بدو داد و از او خواست که وی را بر چیزی کمک فرماید و شکیبائی دهد که از وی می‌خواهد و خواست او است:

﴿ سَتَجِدُنِي ـ إِنْ شٰاءَ ٱللّٰهُ ـ مِنَ ٱلصّٰابِرِينَ ﴾.

به خواست خدا مرا شکیبا خواهی یافت.

وه از این ادب با خدا! وه از این ایمان زیبا! وای چه اطاعت بزرگوارانه‌ای! وای چه تسلیم شدن محترمانه‌ای!

این صحنه گام دیگری را به فراسوی گفتگو و سخن برمی‌دارد . . . به سوی اجراء فرمان گام می‌نهد:

﴿ فَلَمّٰا أَسْلَمٰا وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ ﴾.

هنگامی که (پدر و پسر) هر دو تسلیم (فرمان خدا) شدند (و ابراهیم پسر را روی شنها دراز کشاند) و رخسارهٔ او را بر خاک انداخت ....

بار دیگر عظمت اطاعت، و بزرگی ایمان، و آرامش

رضا به قضای خدا اوج می‌گیرد و فراتر از هر آن چیزی می‌رود که آدمیزادگان بدان آشنا هستند . . . مردی می‌رود و پسرش را بر رخساره می‌اندازد تا او را آمادهٔ سر بریدن سازد! جوانی تسلیم فرمان یزدان می‌شود و کم‌ترین تکان و جنبشی از خود نشان نمی‌دهد که نشانهٔ سرپیچی باشد! تنها این می‌ماند که اجراء فرمان عیان دیده شود و کار پایان بگیرد!

هنگامی که هر دو تسلیم فرمان یزدان شدند . . . این اسلام است. این است اسلام در حقیقتی که دارد. اسلام یقین داشتن و اطاعت کردن و آرمیدن و خشنود شدن و تسلیم گشتن است . . . و آن‌گاه اسلام اجراء فرمان است . . . هر دوی ایشان جز این احساسهائی را در درون نداشتند که جز ایمان بزرگ آنها را پی نمی‌افکند و نمی‌سازد.

این شجاعت و دلیری، و بیباکی و حماسه‌آفرینی نیست که مجاهد را به میدان کارزار می‌کشاند و می‌دواند تا بکشد و کشته بشود. چه فدائی اسلام برمی‌جهد و به میدان پیکار می‌دود در حالی که می‌داند دیگر برنمی‌گردد. امّا همهٔ اینها چیزی است و آنچه ابراهیم و اسماعیل در اینجا می‌کنند چیز دیگری است . . . در اینجا خون جوشانی و حماسهٔ پیش‌اندازی و با شتاب برجهیدنی در میان نیست که ترس و هراس ترسوئی و سرنگونی را در فراسوی خود پنهان و نهان دارند! بلکه آنچه هست تنها تسلیم آگاهانه و خردمندانه و هدفدار و مرادی است که صاحب آن می‌داند که چه می‌کند، و مطمئن است که چه می‌شود. نه نه بالاتر از این، در اینجا خشنودی آرام و شادان و چشندهٔ مزهٔ اطاعت و طعم زیبای آن هم در میان است!

در اینجا ابراهیم و اسماعیل وظیفهٔ خود را انجام داده‌اند. هر دو تسلیم شده‌اند. فرمان را پیاده و وظیفه را محقّق نموده‌اند. چیزی نمانده است جز این که اسماعیل سر بریده شود، و خونش بریزد و جاری شود، و جانش از کالبد به در رود . . . دیگر اینها چه هستند و چه ارزشی در ترازوی خدا دارند، وقتی که ابراهیم و اسماعیل جانهایشان را، و اراده و تصمیمشان را، و عقل و شعورشان، و بالأخره هرچه را که پروردگارشان از ایشان خواسته است، در این ترازو قرار داده‌اند.

آزمون به تمام و کمال رسید. امتحان به عمل آمد. نتائج آزمایش نمایان گردید. اهداف امتحان تحقّق پیدا کرد. جز درد جسمانی، و جز خون ریخته، و جز بدن سر بریده، چیزی باقی نماند. خداوند بزرگوار نمی‌خواهد بندگانش را به وسیلهٔ امتحان و آزمون بیازارد و دچار شکنجه گرداند. خونشان و جسمشان را اصلاً نمی‌خواهد. هر زمان که بندگان خالصانه از آن او شوند و برای انجام وظیفه با تمام وجودشان آماده شوند، کار خود را کرده‌اند و تکلیف خود را به انجام رسانده‌اند، و از آزمون پیروزمندانه به در آمده‌اند.

خدا آگاه از صداقت ابراهیم و اسماعیل گردید. دید که آن دو در حقیقت انجام وظیفه کردند و صدق نیّت خود را نمودند و آن را در جهان واقعیّت پیاده کردند و با خدایشان راست بودند و در مسیرشان راست قامت رفتند:

﴿ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا. إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ. وَ فَدَيْنَاهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ ﴾.

فریادش زدیم که: ای ابراهیم! تو خواب را راست دیدی و دانستی (و برابر فرمان آن عمل کردی و مأموریّت خود را بجای آوردی. دست نگهدار که در این آزمایش بزرگ موفّق شدی. بیش از این رنج تو و فرزندت را نمی‌خواهیم). ما این‌گونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم. این (آزمایش بزرگ که ذبح فرزند با دست پدر است) مسلّماً آزمایشی است که بیانگر (ایمان کامل و یقین صادق به خداوند هستی) است. ما قربانی بزرگ و ارزشمندی را فدا و بلاگردان او کردیم.

تو خواب را راست دیدی و دانستی و عملاً آن را پیاده کردی. خدا جز تسلیم فرمان شدن و مطیع دستور گردیدن نمی‌خواهد، تسلیم شدن و مطیع گردیدنی که در وجود انسان چیزی برجای نماند که بنده آن را از خدا

پنهان دارد، یا آن را گرامی‌تر و ارزشمندتر از دستور او بداند، یا آن را برای خویشتن نگاه دارد و در راه خدا مبذول ننماید و نبخشاید، هرچند آن چیز پسر، یعنی پارهٔ جگر بوده، و یا آن چیز جان و زندگی باشد. تو ای ابراهیم کار خود را کردی. همه چیز را بخشیدی. عزیزترین چیز را فدا کردی. عزیزترین چیز را با رضا و رغبت و در کمال آرامش و اطمینان و یقین و باور بخشیدی. تنها گوشت و خون مانده است. اینها هم با ذبح و سر بریدن فدا می‌گردند و نیست می‌شوند. خدا بلاگردانِ این جان را می‌دهد، جانی که خود را تسلیم کرده است و وظیفهٔ خود را اداء نموده است. بلاگردان او می‌فرماید حیوان بزرگ و ارزشمندی را. گویند: آن بلاگردان قوچی بود که ابراهیم آن را آمادهٔ قربانی دید، قوچی که خدا آن را روانه کرده بود و اراده فرموده بود که ذبح شود و بجای اسماعیل قربانی گردد!

به ابراهیم گفته است:

﴿إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْـمُحْسِنِينَ ﴾.

ما این‌گونه به نیکوکاران سزا و جزا می‌دهیم.

ما این چنین سزا و جزای نیکوکاران را می‌دهیم با گزینش ایشان برای همچون آزمونی. سزا و جزای ایشان را می‌دهیم با رهنمود کردن دلهایشان و بالا بردن دلهایشان به سطح وفای به وظیفهٔ خودشان. سزا و جزایشان می‌دهیم با بالا بردن مقامشان و صابر گرداندنشان برای ادای تکلیفشان. همچنین ایشان را جزا و سزا می‌دهیم بدین شکل که آنان را سزاوار پاداش می‌گردانیم.

با این کارِ ابراهیم، سنّت و قانون قربانی کردن در جشن قربان برجا و برپا گردید، تا قربانی کردن یادآور این رخداد بزرگ باشد که به عنوان مشعلی فروزان بر قلّهٔ حقیقت ایمان و اطاعت زیبا، و سترگی تسلیم یزدان جهان پایدار و برقرار می‌ماند. ملّت مسلمان بدین رخداد سترگ برمی‌گردد تا حقیقت پدرشان ابراهیم را درک و فهم کنند، ابراهیمی که امّت اسلامی از او پیروی می‌کند و حسب و نسب و عقیده و باورش را به ارث می‌برد، و سرشت عقیده و باوری را باید درک و فهم بکند که با آن استوار و ماندگار می‌ماند، یا بر آن پایدار و برقرار می‌شود. و باید بداند که عقیده‌اش تسلیم رضا و قدر خدا با رضا و رغبت شدن و اطاعت و فرمانبرداری کردن و با یقین و اطمینان دستور یزدان را لبّیک گفتن و به راه او رفتن است، بدون این که از پروردگار خود بپرسد که چرا؟ ملّت مسلمان نباید در پیاده کردن خواست یزدان کوچک‌ترین تردید و درنگی به خود راه دهد، و باید نخستین اشارهٔ یزدان سبحان و نخستین رهنمون و رهنمود ایزد منّان برای او بس باشد. او باید فوراً به پیاده کردن ارادهٔ خدای مهربان بپردازد، و برای خود از نفْس خود چیزی برجای نگذارد و بلکه همه چیز خود را فدای خواست خدا نماید. ملّت مسلمان نباید در چیزی که به خدا تقدیم می‌دارد شکلی و شیوه‌ای را برگزیند، مگر بدان شکل و بدان شیوه‌ای که خدایش دستور می‌دهد که آن گونه و آن جور باشد و بشود!

گذشته از این باید ملّت مسلمان بداند که پروردگارش نمی‌خواهد آنان را با امتحان و آزمون شکنجه دهد و بیازارد. بلکه خدا از ایشان می‌خواهد که فرمانبردار و لبّیک‌گویان و وفای به عهدکنندگان و وظیفه انجام‌دهندگان، به سویش بیایند. تسلیم فرمان باشند و بدو پیشنهادی ندهند و بر او پیشی نگیرند. هرگاه خدا از ملّت مسلمان در این امور صدق و صداقت را ببیند، ایشان را از فداکاریها و قربانی دادن و دردها و رنجها معاف می‌فرماید، و آن امور را برایشان وفای به عهد و ادای وظیفه محسوب می‌دارد، و آن کارها را از آنان می‌پذیرد و بلاگردان و عوض آنها را بدیشان می‌دهد و می‌رساند، و ایشان را گرامی و بزرگوار می‌کند همان‌گونه که پدرشان را گرامی و بزرگوار کرده است.

﴿وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ﴾.

و نام نیک او را در میان ملّتهای بعدی باقی گذاردیم (و اسوهٔ آیندگان با ایمان و قدوهٔ پاکبازان جهانش کردیم).

ابراهیم در طول اعصار و قرون به نیکی یاد می‌شود و

نام او بر زبان نسلهای پیاپی به نیکی می‌رود. ابراهیم به تنهائی ملّتی است. او به پدر پیغمبران ملقّب می‌شود. او پدر این ملّت مسلمان نیز است. این ملّت مسلمان وارث ملّت او است. خدا برای این ملّت مسلمان رهبری جامعهٔ بشریّت را نوشته است و باید این رهبری را برابر آئین ابراهیم انجام دهد. خداوند ملّت مسلمان را نوادگان و پس‌ماندگان و حسب و نسب ابراهیم تا روز جزا و سزای قیامت کرده است.

﴿ سَلاَمٌ عَلَیٰ إِبْرَاهِیمَ ﴾.

درود بر ابراهیم!.

درود خدا از سوی پروردگار ابراهیم بر ابراهیم باد، درودی که در کتاب جاودانه‌اش آن را می‌نگارد، و آن را بر صفحات بزرگ و سترگ هستی ثبت و ضبط می‌فرماید.

﴿ کَذٰلِکَ نَجْزِي الْمُحْسِنِینَ ﴾.

ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش خیر خواهیم داد.

ما این‌گونه نیکوکاران را با آزمون، و وفای به عهد، و به نیکی نام بردن، و درود، و بزرگداشت، پاداش خیر می‌دهیم.

﴿ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

چرا که او از بندگان با ایمان ما بود.

این پاداش ایمان است. این حقیقت ایمان است که آزمایش روشن پرده از آن برداشته است.

آن‌گاه دوباره پروردگار ابراهیم بار دیگر بر ابراهیم با فضل و لطف و نعمت و عنایت خود جلوه‌گر می‌آید و بدو در سنّ کهنسالی اسحاق را می‌بخشد، و ابراهیم و اسحاق را مبارک می‌گرداند، و اسحاق را پیغمبری از میان شایستگان می‌نماید:

﴿ وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِیّاً مِنَ الصَّالِحِینَ. وَ بَارَکْنَا عَلَیْهِ وَ عَلَیٰ إِسْحَاقَ ﴾.

ما او را به (تولّد) اسحاق که پیغمبر و از زمرهٔ صالحان بود، مژده دادیم. و ما به ابراهیم و (فرزندش) اسحاق خیر و برکت دادیم (در عمر و زندگی، در نسلهای آینده، در مکتب و ایمان، و ...).

بعد از آن دو، دودمان ایشان به یکدیگر می‌رسد و می‌پیوندد. ولی وراثت این دودمان وراثت خون و حسب و نسب نیست. بلکه این وراثت، وراثت دین و برنامه است. پس هرکس از ابراهیم و اسحاق پیروی کند نیکوکار است، و هرکس منحرف گردد به خود ستم می‌کند و حسب و نسبِ دور یا نزدیک بدو سودی نمی‌رساند:

﴿ وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِینٌ ﴾.

از دودمان این دو، افرادی نیکوکار به وجود آمدند، و هم افرادی که (به خاطر عدم ایمان) آشکارا به خود ستم کردند.



از زمرهٔ دودمان ابراهیم و اسحاق، موسی و هارون بودند:

﴿ وَ لَقَدْ مَنَنَّا عَلَیٰ مُوسَیٰ وَ هَارُونَ. وَ نَجَّیْنَاهُمَا وَ قَوْمَهُمَا مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ. وَ نَصَرْنَاهُمْ فَکَانُوا هُمُ الْغَالِبِینَ. وَ آتَیْنَاهُمَا الْکِتَابَ الْمُسْتَبِینَ. وَ هَدَیْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیمَ. وَ تَرَکْنَا عَلَیْهِمَا فِي الْآخِرِینَ. سَلاَمٌ عَلَیٰ مُوسَیٰ وَ هَارُونَ. إِنَّا کَذٰلِکَ نَجْزِي الْمُحْسِنِینَ. إِنَّهُمَا مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

ما به موسی و هارون واقعاً نعمتهای گرانبهائی بخشیدیم. آنان و قوم ایشان را از غم و اندوه بزرگ (اذیّت و آزار فرعون و فرعونیان) نجات دادیم. و آنان را یاری کردیم تا (بر دشمنانشان) پیروز شدند. و به آن دو کتاب روشنگر (احکام دین، و بیانگر رهنمودهای امور زندگی آن روزی) عطاء کردیم (که تورات است). و آن دو را به راه راست رهنمود کردیم (که راه انبیاء و اولیاء است، و خطر انحراف و گمراهی و سقوط در آن وجود ندارد). و نام نیک آنان را در اقوام بعد باقی گذاردیم. درود بر موسی و هارون! ما این‌گونه نیکوکاران را پاداش می‌دهیم. آن دو نفر، از زمرهٔ بندگان مؤمن ما بودند.

این پرتوی از داستان موسی و هارون است که فضل و لطف خدا را در حقّ آن دو جلوه‌گر می‌سازد، فضل و

لطفی که در گزینش و بعثت آنان، و نجات آنان و قوم ایشان «از غم و اندوه بزرگ» پدیدار و نمودار می‌آید. غم و اندوه بزرگی که داستان موسی و هارون آن را در سوره‌های دیگر شرح و بسط می‌دهد. فضل و لطف خدا در حقّ آنان همچنین جلوه‌گر و پدیدار می‌آید در یاری کردن و پیروز گرداندنشان بر جلّادان فرعون و فرعونیان، دادن کتاب روشن و روشنگر بدیشان، هدایت دادن و رهنمودشان به راه راست، راه خدائی که مؤمنان را بدان راهنمائی و رهنمون می‌فرماید، و در جاودانه برجای گذاشتن نامشان و یادشان در میان نسلها و نژادها و قرون و اعصاری که پیاپی می‌آیند. این پرتو با درود و سلام خدا بر موسی و هارون، و با پیروی خاتمه می‌یابد که در این سوره مکرّر می‌گردد برای بیان جزا و سزائی که نیکوکاران بدان دست می‌یابند، و برای بیان ارزش ایمانی که مؤمنان به خاطر آن بزرگ داشته می‌شوند.



بر این پرتو با پرتو دیگری پیرو زده می‌شود که بسان همین پرتو است. این پرتو در بارۀ الیاس است. ارجح اقوال این است که الیاس همان پیغمبری است که در کتاب عهد قدیم، ایلیاء نام دارد. الیاس به سوی مردمانی در سوریّه فرستاده شده است که بتی را به نام بعل می‌پرستیدند. هنوز که هنوز است آثار باستانی شهر بعلبک بر باقیمانده‌های این پرستش دلالت دارد.

﴿ وَ إِنَّ إِلْيَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلاَ تَتَّقُونَ؟ أَتَدْعُونَ بَعْلاً وَ تَذَرُونَ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. اللهَ رَبَّكُمْ وَ رَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ؟ فَكَذَّبُوهُ فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ. إِلاَّ عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ. وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ. سَلاَمٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ. إِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ. إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

الیاس از پیغمبران بود. زمانی به قوم خود گفت: آیا پرهیزگاری پیشهٔ خود نمی‌کنید؟ آیا بت بعل را به فریاد می‌خوانید (و نیازمندیهای خود را از او می‌خواهید) و آیا بهترین آفرینندگان را رها می‌سازید؟! خدا، که معبود شما و معبود نیاکان پیشین شما است. آنان الیاس را تکذیب کردند، پس ایشان (توسّط فرشتگان در دوزخ) گرد آورده می‌شوند. مگر بندگان مخلص خدا (که ایشان رستگار و کامگارند). و نام نیک او را در میان ملّتهای بعدی باقی گذاردیم. درود بر الیاس! ما این چنین پاداش نیکوکاران را خواهیم داد. الیاس از زمرۀ بندگان با ایمان ما بود.

الیاس قوم خود را به توحید و یگانه‌پرستی فراخواند، و پرستش بعل را بر ایشان زشت شمرد، و به ترک خدا گفتن را، یعنی:

﴿ أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ﴾. بهترین آفرینندگان.

را ننگ ایشان دانست. بهترین آفرینندگان که پروردگار ایشان و نیاکان پیشین آنان است. بدان‌گونه که ابراهیم پرستش پدر و قوم خود را زشت شمرد که برای بتها انجام می‌دادند. هم بدان سان که هر پیغمبری پرستش قوم بت‌پرست خود را زشت شمرده است و ننگ ایشان قلمداد کرده است.

سرانجام قوم الیاس او را تکذیب کردند. یزدان سبحان قسم می‌خورد و تأکید می‌فرماید که آنان با زور حاضر آورده می‌شوند تا سزای تکذیب‌کنندگان را ببینند و بچشند، مگر کسانی از آنان که ایمان آورده باشند و یزدان ایشان را از میان آن قوم رها و خاصّ خود کرده باشد.

این نگاه کوتاه که دربارۀ الیاس است با این خاتمۀ مکرّر و مقصود در سوره پایان می‌پذیرد، تا با سلام و درود بر پیغمبران پیش از او، ادای تعظیم و تکریم آن بزرگواران شود، و از پاداش نیکوکاران سخن رود، و از ارج و ارزش ایمان مؤمنان گفته آید.

سیرۀ الیاس برای نخستین بار در مثل همچون نگاه کوتاه و گذرائی به میان می‌آید. اندکی می‌ایستیم تا به جنبۀ هنری آیه بپردازیم:

﴿ سَلاَمٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ ﴾.

درود بر الیاس!.[1]

با ساختار «إلیاسین» فاصله و آهنگ موسیقی مراعات گردیده است، بدان‌گونه که در شیوۀ قرآن ملاحظه می‌گردد بدان هنگام که هماهنگی آوا و نوا در تعبیر مورد نظر باشد.[2]

❁

آن‌گاه پرتوی از داستان لوط به میان می‌آید، داستانی که در جاهای دیگری به دنبال داستان ابراهیم آمده است:

﴿ وَ إِنَّ لُوطاً لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ. إِلاَّ عَجُوزاً فِي الْغَابِرِينَ. ثُمَّ دَمَّرْنَا الآخَرِينَ. وَ إِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ عَلَيْهِمْ مُصْبِحِينَ. وَ بِاللَّيْلِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؟ ﴾.

قطعاً لوط از زمرۀ پیغمبران بود. زمانی، او و جملگی خاندان و پیروان او را نجات دادیم. مگر پیرزنی (که همسر لوط بود و با کافران در اذیّت و آزار مؤمنان همکاری می‌کرد، و بدین سبب) از زمرۀ هلاک‌شدگان گردید. آن‌گاه (که لوط و مؤمنان را نجات دادیم دیگران را درهم کوبیدیم و نابود کردیم. و شما (ای اهل مکّه در سفر تجارتی خود به سرزمین شام) بامدادان از سرزمین ایشان عبور می‌کنید (و پیوسته آثار ویران آنان را دید می‌زنید). و شامگاهان هم (مخروبه‌های شهر ایشان سدوم را می‌بینید). آیا نمی‌اندیشید و متوجّه نیستید (که بدکرداری و تباهکاری ایشان، موجب ویرانی سرزمینشان و بدفرجامی خودشان شده است؟).

این پرتو همگون‌ترین پرتو بدان پرتوی است که از داستان نوح به میان آمده است. این پرتو به رسالت لوط و نجات او و نجات اهل و عیالش بجز همسرش اشاره می‌نماید. از هلاکت تکذیب‌کنندگان گمراه صحبت می‌دارد. با پسوده‌ای هم به پایان می‌آید که دلهای عربهائی را می‌پساید و لمس می‌نماید که از سرزمین و از کنار خانه و کاشانۀ قوم لوط همیشه بامدادان و شامگاهان می‌گذشتند و دلهایشان بیدار و هوشیار نمی‌گردید، و گوشهایشان از شنیدن داستان سرزمینها و خانه و کاشانه‌های فرو تپیده و ویران شدۀ قوم لوط شنوا نمی‌شد. به خود نمی‌آمدند و از فرجامی نمی‌ترسیدند که بسان فرجام غم‌انگیز قوم لوط گریبانگیرشان شود.

❁

این پرتوها و نگاه‌ها با پرتو و نگاهی از یونس، همنشین ماهی، خاتمه می‌پذیرد:

﴿ وَ إِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ. فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ وَ هُوَ مُلِيمٌ. فَلَوْلاَ أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. فَنَبَذْنَاهُ بِالْعَرَاءِ وَ هُوَ سَقِيمٌ. وَ أَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ. وَ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ. فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ﴾.

مسلّماً یونس هم از زمرۀ پیغمبران بود. زمانی، او به سوی کشتی پر (از مسافر و کالا، بدون اجازۀ پروردگارش، از میان قوم خود) گریخت. (کشتی دچار سانحه شد و می‌بایست بر طبق قرعه، افرادی از سرنشینان به دریا انداخته شوند). یونس در قرعه‌کشی شرکت کرد و از جملۀ کسانی شد که قرعه به نام ایشان درآمد. (پس برابر عرف آن روز به دریا انداخته شد). ماهی او را بلعید، در حالی که مستحقّ ملامت بود (و می‌بایست در برابرکاری که کرده بود زندانی شود). اگر او قبلاً از زمرۀ پرستشگران نمی‌بود، او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند. ما او را در یک سرزمین برهوت خالی (از درخت و گیاه) افکندیم، در حالی که بیمار و نزار بود. ما کدوبنی بر بالای او رویانیدیم (تا در سایۀ برگهای پهن و مرطوب آن

۱- «آل یاسین»: تلفظ دیگر الیاس است، همچون سَیْناء و سِینِین که هر دو نام سرزمین معیّنی است، یا ابراهیم و أبراهام، میکال و میکائیل، و... به عبارت دیگر ال یاسین، جمع الیاسی نبوده تا بعد از تخفیف «الیاسین» شده باشد، همان‌گونه که برخی معتقدند. (مترجم)

۲- مراجعه شود به هماهنگی هنری در کتاب: «التصویرالفنی فی القرآن»، بخش آهنگ موسیقائی.

بیارامد. یونس کم‌کم بهبودی یافت) و او را به سوی جمعیّت یک صد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم (تا ایشان را به ایمان آوردن و توبه کردن از بدیها و انجام نیکیها دعوت کند.) آنان همه ایمان آوردند و ما ایشان را از مواهب فراوان و نعمتهای فراخ زندگی تا مدّت مشخّصی بهره‌مند ساختیم.

قرآن نمی‌فرماید که قوم یونس کجا بودند و کجا می‌زیستند. ولی مفهوم سخن بیانگر این است که آنان در سرزمینی نزدیک به دریا بسر می‌برده‌اند. روایتها نیز بیان می‌دارد که یونس از تکذیب قوم خود به تنگ آمد. آنان را از عذاب نزدیکی بیم داد، و خشمناک و گریزان از پیش ایشان رفت و به ترک ایشان گفت. خشم او را به کنار دریا کشاند، آنجائی که سوار کشتی پر از مسافر و کالا شد. در وسط آب، بادها و موجها بر کشتی تاختند. طوفان بادها و امواج آبها به عقیدهٔ سرنشینان کشتی نشانهٔ این بوده است که یکی از مسافران مورد خشم خدا است چون مرتکب گناهی گردیده است. قطعاً باید او به آب انداخته شود تا کشتی از غرق شدن رهائی یابد. قرعه کشیدند تا به نام چه کسی به در آید و وی را از کشتی بیرون بیندازند. قرعه به نام یونس به در آمد. یونس در نزد ایشان به خیر و صلاح معروف و مشهور بود. ولی قرعه مکرّر و مؤکّد به نام او به در آمد. او را به دریا انداختند، یا او خود را به دریا انداخت. ماهی او را بلعید، در حالی که او:

﴿ مُلِیمٌ ﴾ گناهکار بود ... مستحقّ سرزنش و درخور نکوهش بود.

یعنی او مستحقّ لومه و ملامت بود، زیرا او از وظیفه‌ای شانه خالی کرده بود که خدا او را همراه با آن فرو فرستاده بود، و خشمناک به ترک قوم خود گفته بود پیش از این که خدا بدو اجازه دهد. یونس وقتی که در شکم ماهی احساس مضیقت و دلتنگی کرد به تسبیح و تقدیس خدا پرداخت و از او طلب آمرزش کرد و گفت که او از زمرهٔ ستمکاران شده است. به پیشگاه باری عرض کرد:

﴿ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنْتَ سُبْحٰانَکَ إِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰالِمِینَ ﴾.

پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزّهی. من از جملهٔ ستمکاران شده‌ام. (انبیاء/۸۷)

خدا دعای او را شنید و آن را پذیرفت و بدان پاسخ گفت. ماهی او را پرت کرد.

﴿ فَلَوْلاٰ أَنَّهُ کٰانَ مِنَ الْمُسَبِّحِینَ لَلَبِثَ فِی بَطْنِهِ إِلیٰ یَوْمِ یُبْعَثُونَ ﴾.

اگر او قبلاً از زمرهٔ پرستشگران نمی‌بود، او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می‌ماند.

یونس از شکم ماهی، بیمار و لخت و عور بیرون آمد و بر ساحل افتاد.

﴿ وَ أَنْبَتْنٰا عَلَیْهِ شَجَرَةً مِنْ یَقْطِینٍ ﴾.

ما کدوبنی بر بالای او رویانیدیم (تا در سایهٔ برگهای پهن و مرطوب آن بیارامد).

«یَقْطِین» کدو است. بر یونس سایه انداخت با برگهای پهنی که داشت، و از مگسها او را محفوظ و مصون نمود. گویند که مگس به کدوبن نزدیک نمی‌شود. این هم از فضل و لطف خدا و چاره‌اندیشی او برای یونس بود. وقتی که تندرستی کامل خود را بازیافت، پروردگارش او را به سوی قوم خود برگرداند، قومی که خشمناک به ترک ایشان گفته بود. آن قوم پس از بیرون رفتن یونس از میان خود از عذابی به هراس افتاده بودند که ایشان را از آن بیم داده بود. ایمان آورده بودند و طلب آمرزش و درخواست عفو کرده بودند. خدا هم ایمان و درخواست آنان را قبول فرموده بود و عذاب تکذیب‌کنندگان را گریبانگیرشان ننموده بود:

﴿ فَآمَنُوا فَمَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ ﴾.

آنان همه ایمان آوردند و ما ایشان را از مواهب فراوان و نعمتهای فراخ زندگی تا مدّت مشخّصی بهره‌مند ساختیم.

آنان صد هزار نفر بیشتر بودند نه کم‌تر. همه هم ایمان آوردند.[1]

۱- بدین داستان در سورهٔ انبیاء جزء هفدهم (صفحهٔ ۱۰۱) مراجعه شود.

این پرتو با روندی که دارد در اینجا فرجام کسانی را روشن می‌سازد که ایمان آورده‌اند. در کنار آن داستانهای پیشین فرجام کسانی را روشن ساخته‌اند که ایمان نیاورده‌اند. و لذا قوم محمّد ﷺ یکی از این دو فرجام را برمی‌گزینند هرگونه که می‌خواهند!!!

بدین‌گونه این مرحله از سوره به پایان می‌آید بعد از آن که همچون گشت و گذار دور و دراز و فراخی در طول تاریخ از زمان نوح به بعد صورت پذیرفت و با بیم داده‌شدگان بسر رسید، چه آنان که از ایشان ایمان آورده‌اند و چه آنان که از ایشان ایمان نیاورده‌اند.

فَٱسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ ٱلْبَنَاتُ وَلَهُمُ ٱلْبَنُونَ ﴿١٤٩﴾ أَمْ خَلَقْنَا ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ إِنَٰثًا وَهُمْ شَٰهِدُونَ ﴿١٥٠﴾ أَلَآ إِنَّهُم مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ﴿١٥١﴾ وَلَدَ ٱللَّهُ وَإِنَّهُمْ لَكَٰذِبُونَ ﴿١٥٢﴾ أَصْطَفَى ٱلْبَنَاتِ عَلَى ٱلْبَنِينَ ﴿١٥٣﴾ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿١٥٤﴾ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿١٥٥﴾ أَمْ لَكُمْ سُلْطَٰنٌ مُّبِينٌ ﴿١٥٦﴾ فَأْتُوا۟ بِكِتَٰبِكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿١٥٧﴾ وَجَعَلُوا۟ بَيْنَهُۥ وَبَيْنَ ٱلْجِنَّةِ نَسَبًا ۚ وَلَقَدْ عَلِمَتِ ٱلْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴿١٥٨﴾ سُبْحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٥٩﴾ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٠﴾ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ﴿١٦١﴾ مَآ أَنتُمْ عَلَيْهِ بِفَٰتِنِينَ ﴿١٦٢﴾ إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ ٱلْجَحِيمِ ﴿١٦٣﴾ وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ ﴿١٦٤﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلصَّآفُّونَ ﴿١٦٥﴾ وَإِنَّا لَنَحْنُ ٱلْمُسَبِّحُونَ ﴿١٦٦﴾ وَإِن كَانُوا۟ لَيَقُولُونَ ﴿١٦٧﴾ لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا مِّنَ ٱلْأَوَّلِينَ ﴿١٦٨﴾ لَكُنَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلْمُخْلَصِينَ ﴿١٦٩﴾ فَكَفَرُوا۟ بِهِۦ ۖ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿١٧٠﴾ وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٧١﴾ إِنَّهُمْ لَهُمُ ٱلْمَنصُورُونَ ﴿١٧٢﴾ وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ ٱلْغَٰلِبُونَ ﴿١٧٣﴾ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٤﴾ وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٥﴾ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ﴿١٧٦﴾ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَآءَ صَبَاحُ ٱلْمُنذَرِينَ ﴿١٧٧﴾ وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿١٧٨﴾ وَأَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴿١٧٩﴾ سُبْحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿١٨٠﴾ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلْمُرْسَلِينَ ﴿١٨١﴾ وَٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿١٨٢﴾

در پرتو داستانهائی که مرحلهٔ دوم سوره آنها را ذکر کرد، و در پرتو چیزهائی که حقیقت رابطهٔ میان یزدان و بندگانش دربر گرفته است، و چگونه با این حقیقت تکذیب‌کنندگان را گرفتار و به جزا و سزای خود رسانده است، تکذیب‌کنندگانی که جز خدا را می‌پرستیده‌اند، یا برخی از آفریده‌هایش را انباز خدا می‌دانسته‌اند، و در پرتو خود همین حقیقت که درس نخست سوره در برداشت، در این مرحلهٔ واپسین سوره پیغمبر ﷺ را رهنمون و رهنمود می‌فرماید که راجع بدین افسانه با ایشان مجادله و مباحثه کند، افسانه‌ای که در آن گمان می‌برند که فرشتگان دختران خدایند، و افسانهٔ دیگری که در آن آمده است که مشرکان گمان می‌برند میان خداوند سبحان و میان جنّیان خویشاوندی و حسب و نسب برقرار است! همچنین یزدان منّان به پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید بگوید به مشرکانی که پیش از این رسالت آرزو می‌کردند و می‌گفتند اگر خدا پیغمبری را در میانشان برانگیزد از او پیروی می‌کنند و راهیاب می‌شوند و آمادگی هدایت را دارند، چرا وقتی که پیغمبر ﷺ به سویشان روانه شده است کافر می‌گردند؟.. این سوره با نگارش وعده‌ای که خدا به پیغمبران خود می‌دهد، وعدهٔ این که پیغمبران سرانجام پیروز می‌گردند، و با تنزیه یزدان سبحان از هرآنچه مشرکان او را بدان وصف می‌کنند، و با توجّه دادن به حمد و سپاس یزدان، یعنی پروردگار جهانیان، خاتمه می‌پذیرد.

﴿ فَاسْتَفْتِهِمْ أَ لِرَبِّکَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ؟ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِکَةَ إِنَاثاً وَ هُمْ شَاهِدُونَ؟ أَلاَ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَيَقُولُونَ: وَلَدَ اللهُ. وَ إِنَّهُمْ لَکَاذِبُونَ. أَصْطَفَی الْبَنَاتِ عَلَی الْبَنِينَ؟ مَا لَکُمْ کَيْفَ تَحْکُمُونَ؟ أَفَلاَ تَذَکَّرُونَ؟ أَمْ لَکُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ؟ فَأْتُوا بِکِتَابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

از آنان (که ساکن مکّه بوده و به دنبال خرافات راه افتاده و معتقدند که فرشتگان دختران خدایند) بپرس که آیا دختران ازآنِ پروردگار تو باشند و پسران ازآنِ

خودشان؟ (آیا این عادلانه است؟). یا این که (وقتی که) ما فرشتگان را به صورت ماده می‌آفریدیم، ایشان ناظر (بر خلقت فرشتگان) بوده‌اند؟ هان! آنان تنها از روی دروغها و تهمتهای بهم بافتهٔ خود می‌گویند: خداوند فرزند زاده است! قطعاً ایشان دروغگویند. آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داده است (در صورتی که به گمان شما پسران از دختران بهترند؟ تازه اگر برابر اندیشهٔ تباه شما هم بود، می‌بایست خدا پسران را نصیب خود کند؛ نه دختران را!). چه چیزتان شده است، چگونه داوری می‌کنید؟ (هیچ می‌فهمید چه می‌گوئید؟!). آیا یادآور نمی‌گردید (و از این بی‌خبریها به خود نمی‌آئید، و از این بیهوده‌گوئیها دست برنمی‌دارید؟!). یا این که شما دلیل روشن و روشنگری (در این زمینه) دارید؟ اگر راست می‌گوئید (که دلیل و برهانی دارید) کتاب خود را بیاورید و بنمائید.

یزدان سبحان افسانهٔ ایشان را از هر طرف محاصره می‌کند و سوراخها و سنبه‌های آن را می‌گیرد. با آنان با منطق خودشان و منطق محیطی که در آن زندگی می‌کنند صحبت می‌کند و اظهار دلیل می‌نماید. ایشان پسران را بر دختران ترجیح می‌دادند. تولّد نوزاد دختر را درد و رنج می‌دانستند. دختر را آفریده‌ای می‌دانستند که مرتبهٔ پائین‌تری از پسر داشت. با وجود این ادّعاء می‌کردند که فرشتگان دخترند، و آنان دختران خدا هستند!

خدا در اینجا با ایشان برابر منطق خودشان به پیش می‌رود، و با منطق خودشان محکومشان می‌سازد تا اندازهٔ بیهودگی و یاوه‌سرائی همچون افسانه‌ای را درک و فهم کنند و به هیچی و پوچی آن حتّی برابر معیارها و مقیاسهای معمول و متداول خود پی ببرند:

﴿ فَاسْتَفْتِهِمْ . . . أَ لِرَبِّکَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ؟ ﴾.

از آنان (که ساکن مکّه بوده و به دنبال خرافات راه افتاده و معتقدند که فرشتگان دختران خدایند) بپرس که آیا دختران ازآنِ پروردگار تو باشند و پسران ازآنِ خودشان؟ (آیا این عادلانه است؟).

آیا وقتی که دختران ـ همان‌گونه که ادّعاء می‌کنند ـ مرتبهٔ پائین‌تری از پسران دارند، دختران را برای پروردگارشان درنظر گرفته‌اند و پسران را برای خود به حساب آورده‌اند؟! یا این که خدا دختران را برای خود برگزیده است و پسران را بدیشان داده است؟! هم این تقسیم‌بندی و هم آن تقسیم‌بندی نادرست است و با منطق خودتان هم نمی‌خواند. از ایشان در بارهٔ این گمان نابجا و نادرست بپرس.

از آنان همچنین بپرس که سرچشمهٔ این افسانه کجا است و چگونه پیدا شده است و شکل گرفته است؟ از کجا علم و اطّلاع پیدا کرده‌اند که فرشتگان دختر هستند؟ آیا آنان ناظر آفرینش فرشتگان بوده‌اند و این است که بر جنسیّت ایشان آگاهی یافته‌اند؟

﴿ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلٰئِکَةَ إِنٰاثاً وَ هُمْ شٰاهِدُونَ؟ ﴾.

یا این که (وقتی که) ما فرشتگان را به صورت ماده می‌آفریدیم، ایشان ناظر (بر خلقت فرشتگان) بوده‌اند؟.

متن گفتار دروغین و بهم بافته‌ای را بیان می‌دارد که از زبان خدا نقل و روایت می‌کنند و می‌گویند:

﴿ أَلاٰ إِنَّهُمْ مِنْ إِفْکِهِمْ لَیَقُولُونَ: وَلَدَ اللهُ. وَ إِنَّهُمْ لَکٰاذِبُونَ ﴾.

هان! آنان تنها از روی دروغها و تهمتهای به هم بافتهٔ خود می‌گویند: خداوند فرزند زاده است! قطعاً ایشان دروغگویند.

حتّی آنان برابر قضاوت عرف مشهورشان و منطق شائعشان که می‌گوید: پسران مقدّم بر دختران هستند، ایشان دروغگویند. آخر چگونه خدا دختران را بر پسران ترجیح داده است و به خویشتن اختصاص فرموده است؟!

﴿ أَصْطَفَی الْبَنٰاتِ عَلَی الْبَنِینَ؟! ﴾.

آیا خدا دختران را بر پسران ترجیح داده است (در صورتی که به گمان شما پسران از دختران بهترند؟! تازه اگر برابر اندیشهٔ تباه شما هم بود، می‌بایست خدا

پسران را نصیب خود کند؛ نه دختران را!).

اظهار شگفت می‌فرماید از قضاوتی که در آن، منطق شائع میان خودشان را فراموش می‌کنند:

﴿ ما لَکُمْ؟ کَیْفَ تَحْکُمُونَ؟ أَفَلا تَذَکَّرُونَ؟ ﴾.

چه چیزتان شده است، چگونه داوری می‌کنید؟ (هیچ می‌فهمید چه می‌گوئید؟!) آیا یادآور نمی‌گردید (و از این بی‌خبریها به خود نمی‌آئید، و از این بیهوده‌گوئیها دست برنمی‌دارید؟).

سند و دلیل این داوری را از کجا می‌آورند؟ چگونه همچون حکمی را گمان می‌برند؟

﴿ أَمْ لَکُمْ سُلْطانٌ مُبِینٌ؟ فَأْتُوا بِکِتابِکُمْ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ ﴾.

یا این که شما دلیل روشن و روشنگری (در این زمینه) دارید؟ اگر راست می‌گوئید (که دلیل و برهانی دارید) کتاب خود را بیاورید و بنمائید.

افسانهٔ دیگری، افسانهٔ پیوند موجود در میان یزدان سبحان و جنّیان است:

﴿ وَ جَعَلُوا بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْجِنَّةِ نَسَباً. وَ لَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ﴾.

آیا معتقد به خویشاوندی و نزدیکی میان خدا و جنّیان هستند. در صورتی که جنّیان می‌دانند که مشرکان (و هم خودشان، اگر شرک بورزند، در میان دوزخ) حاضر آورده می‌شوند.

عربها گمان می‌بردند که فرشتگان دختران خدایند و جنّیان آنان را برای خدا زاده‌اند و به دنیا آورده‌اند! این است حسب و نسب و خویشاوندی و قرابتی که گمان می‌بردند! جنّیان که می‌دانند آنان آفریدگانی از آفریدگان یزدان سبحان هستند، و این که آنان در روز قیامت با اجازهٔ خدا حاضر آورده می‌شوند. این هم معاملهٔ حسب و نسب و خویشاوندی و دامادی نیست! در اینجا ایزد سبحان ذات خود را از همچون تهمت ناروا و دروغ شاخداری پاک و منزّه می‌فرماید:

﴿ سُبْحانَ اللهِ عَمّا یَصِفُونَ ﴾.

خداوند پاک و منزّه است از توصیفهائی که (این گروه مشرک و خرافه‌پرست) می‌کنند.

از این جنّیانی که زورکی آنان را در عذاب حاضر می‌کنند و گرد می‌آورند، دسته‌ای از آنان که ایمان آورده‌اند مستثنی می‌گردند. در میان جنّیان هم مؤمنانی بوده‌اند:

﴿ إِلاّ عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصِینَ ﴾.

مگر بندگان مخلص خدا (که در دوزخ گرد آورده نمی‌شوند).

به مشرکان و به خداگونه‌هائی که گمان می‌برده‌اند و می‌پرستیده‌اند، و حتّی به عقائد منحرفی که داشته‌اند، خطاب می‌شود. بدیشان از سوی فرشتگان خطاب می‌شود، همان‌گونه که از تعبیر سخن برمی‌آید:

﴿ فَإِنَّکُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ، ما أَنْتُمْ عَلَیْهِ بِفاتِنِینَ، إِلاّ مَنْ هُوَ صالِ الْجَحِیمِ. وَ ما مِنّا إِلاّ لَهُ مَقامٌ مَعْلُومٌ. وَ إِنّا لَنَحْنُ الصّافُّونَ. وَ إِنّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ﴾.

شما و چیزهائی که پرستش می‌کنید، هرگز نمی‌توانید کسی را با فتنه و فساد از خداپرستی منحرف سازید (و به بت‌پرستی بکشانید). مگر کسی را که مائل باشد به آتش دوزخ بسوزد. هریک از ما مقام مشخّص و جایگاه جداگانه‌ای داریم (و در آنجا و در آن پُست به انجام وظیفه مشغول و گوش به فرمان یزدانیم). و ما جملگی (برای اطاعت یزدان و اجراء فرمان خداوند سبحان) به صف ایستاده‌ایم (و کسی از ما جرأت حرکت از جای خود، و گام بیرون نهادن از دائرهٔ حوزهٔ کارش را ندارد). و ما جملگی به تسبیح و تقدیس خدا مشغولیم (و ستایشگران ایزد بیچونیم).

یعنی قطعاً شما و چیزهائی که می‌پرستید نمی‌توانید بندگان خدا را تباه و منحرف سازید و ایشان را گول بزنید و فریب دهید. هرگز شما نمی‌توانید بندگان او را گمراه سازید، مگر کسانی را که از اهل دوزخ بشمار آمده‌اند، کسانی که مقدّر و مقرّر گردیده است به دوزخ درآیند و بدان بسوزند. شما نمی‌توانید کسانی را تباه و

منحرف سازید که دل مؤمن و فطرت سالمی داشته باشند و از زمرهٔ مؤمنان فرمانبردار باشند. چه دوزخ افروزینهٔ خود را دارد و افروزینهٔ آن از نوع ویژه‌ای است. سرشت همچون کسانی ایشان را برای تباه شدن و منحرف گردیدن آماده می‌سازد، و آنان را آمادهٔ شنیدن وسوسه‌ها و سخنان گول زنندگان و مفسدان می‌گرداند.

فرشتگان افسانهٔ ایشان را پاسخ می‌دهند و می‌گویند: هریک از ما مقام مشخّص و جایگاه جداگانه‌ای دارد که از آن تخطّی و تجاوز نمی‌کند. ما بندگانی از آفریدگان خدائیم. ما دارای وظائف و تکالیفی در اطاعت و فرمانبرداری هستیم. ما برای نماز به صف می‌ایستیم، و به حمد و ثنای خدا می‌پردازیم. هریک از ما در مقام و درجه‌ای که دارد می‌ایستد و پا از گلیم خود فراتر نمی‌گذارد . . . خدا، خدا است و بس.



آن‌گاه روند قرآنی برمی‌گردد تا از مشرکانی سخن بگوید که همچون افسانه‌هائی را پخش می‌کنند. بدین منظور عهدها و وعده‌هایشان را عرضه می‌دارد، در آن روزی که آنان بر اهل کتاب حسادت می‌بردند چون اهل کتاب بودند، و می‌گفتند: اگر ما ذِکْر، یعنی کتابی از کتابهای آسمانی انبیاء پیشین ـ از قبیل ابراهیم یا پیغمبرانی که پس از او مبعوث گردیده‌اند ـ می‌داشتیم دارای مرتبه‌ای از ایمان می‌شدیم که ما را به خاطر آن یزدان سبحان از بندگان خاصّ خود می‌کرد و ما را برمی‌گزید:

﴿ وَ إِنْ كَانُوا لَيَقُولُونَ: لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا ذِكْراً مِنَ الْأَوَّلِينَ. لَكُنَّا عِبَادَ اللهِ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

هرچند مشرکان (پیش از بعثت) می‌گفتند: اگر کتابی همچون کتابهای (آسمانی) پیشینیان می‌داشتیم، ما قطعاً بندگان مخلص خدا می‌شدیم.

وقتی که کتابی به سویشان آمد که بزرگ‌ترین کتابهائی است که به زمین نازل گردیده است، چیزی را که می‌گفتند فراموش نمودند و برعکس آن کردند:

﴿ فَكَفَرُوا بِهِ. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾.

(آرزوی آنان جامهٔ عمل به خود پوشید و بزرگ‌ترین کتاب آسمانی قرآن برای ایشان فرو فرستاده شد) و ایشان بدان کفر ورزیدند، و فرجام کار خود را خواهند دانست.

تهدید نهانی که در این فرمودهٔ خدا است:

﴿ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾. فرجام کار خود را خواهند دانست.

سزاوار کفری است که به دنبال آرزو کردنها و وعده دادنها صورت پذیرفته است! به مناسبت تهدید و بیم، وعدهٔ یزدان به پیغمبران ذکر می‌شود، وعدهٔ کمک و یاری کردنشان و چیره شدن و پیروزیشان:

﴿ وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

وعدهٔ ما راجع به بندگان فرستادهٔ ما قبلاً (در لوح محفوظ) ثبت و ضبط گشته است. و آن این که ایشان قطعاً یاری می‌گردند، و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند.

وعده رخ می‌دهد. فرمودهٔ خدا برقرار و پایدار است. ریشه‌های عقیده در زمین استقرار پذیرفته است، و کاخ ایمان برافراشته گردیده است، با وجود همهٔ موانعی که در میان بوده است، و تکذیب تکذیب‌کنندگان نیز وجود داشته است، و شکنجه و عذاب دعوت‌کنندگانِ به سوی یزدان و پیروانشان هم پیوسته بوده است. این از این سو، ولی از دیگر سو عقیده‌ها و باورداشتهای مشرکان و کافران بر باد رفته است، و سلطه و قدرت و دولت ایشان در میان نمانده است و از دست بشده است، و تنها عقیده‌ها و باورداشتهائی باقی و برجای مانده است که به پیغمبران تعلّق داشته است و ارمغان آسمانی بوده است. عقیده‌ها و باورداشتهای پیغمبران بر دلها و خردهای مردمان چیره گردیده است، و جهان‌بینیها و فهم و آگاهیشان را دگرگون کرده است و اوج داده است. و هنوز که هنوز است با وجود همه چیز عقیده‌ها و

باورداشتهای انبیاء نمایان‌ترین و پابرجای‌ترین چیز بوده است که در نواحی جهان بر مردمان چیره می‌گردد و غلبه پیدا می‌کند. همهٔ تلاشها و کوششهائی که برای محو ونابودی عقائد الهی می‌شود که توسّط پیغمبران برای مردمان به ارمغان آمده است، و همهٔ نیرنگها و کلکهائی که زده می‌شود تا اندیشه‌ها یا فلسفه‌های دیگری چیره شوند و غلبه پیداکنند، همه و همه نقش بر آب می‌گردند و پوچ درمی‌آیند و شکست می‌خورند ... حتّی این تلاشها و کوششها و نیرنگها و کلکها در خود سرزمینی محکوم به فنا و نیستی می‌شوند که آن اندیشه‌ها و یا فلسفه‌ها در آنجا برجوشیده است و پدیدار آمده است! و وعدهٔ یزدان به پیغمبران بجای آمده است و تحقّق پیدا نموده است، وعده‌ای که بدیشان داده است که آنان پیروز می‌گردند و لشکریان خدا چیره می‌شوند و غلبه پیدا می‌کنند.

این یک صفت عام و همگانی است، و پدیده‌ای پدیدار و نمودار است، و در سراسر نواحی کرهٔ زمین، و در همهٔ عصرها و زمانها آشکار و جلوه‌گر می‌آید.

این پدیده همچنین در هر دعوتی تحقّق حاصل می‌کند که لشکریان الهی در آن مخلص باشند و دعوت‌کنندگان آن از خود بگذرند و خدا را درنظر داشته باشند. همچون دعوتی پیروز می‌شود هرچند سدّها و مانعها در مسیر آن ایجاد گردد، و دشواریها و نابهنجاریها فرا راه آن داشته شود، و هر اندازه هم نیروهای آهن و آتشِ باطلگرایان به سوی آن نشانه روند، و نیروهای تبلیغ و تهمت در کمین آن بنشینند، و نیروهای جنگ و مبارزه به پیکار آن درآیند. بلی این کارها و پیکارها جز کارها و پیکارهائی نخواهد بود که نتائج مختلف و جوراجوری در پی خواهد داشت، ولی سرانجام به وعدهٔ خدا خواهد انجامید، وعده‌ای که یزدان جهان به پیغمبران خود داده است، و خلاف آن نمی‌شود هرچند که همهٔ نیروهای زمین بر سر راه آن بایستند و با آن برزمند. آن وعده، وعدهٔ کمک کردن و پیروز گرداندن و استقرار بخشیدن است.

این وعده قانون و سنّتی از قوانین و سنن جهانی خدا است، قانون و سنّتی است که جاری و ساری می‌شود و به راه خود می‌رود همان‌گونه که ستارگان و سیّارگان در مدارهای منظّم خود جاری و ساری می‌شوند و به راه خود می‌روند، و همان گونه که شبها و روزها در زمین در مدارهای زمان پیاپی می‌آیند و می‌روند، و همان‌گونه که حیات در سرزمین مرده سر برمی‌زند و برمی‌دمد وقتی که باران بر آن نازل می‌شود و می‌بارد ... امّا پیاده شدن و تحقّق یافتن وعدهٔ خدا به انبیاء و پیروانشان در گرو تقدیر و تدبیر خدا است و هر وقت که خواست آن را پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد. این است که گاهی آثار پیاده شدن و تحقّق یافتن وعدهٔ خدا با توجّه به عمر محدود بشری کندی می‌پذیرد و دیر سر می‌رسد و نمودار و پدیدار می‌گردد، ولی هرچه هست هرگز خلاف وعده نمی‌شود و زمان آن به تأخیر نمی‌افتد. گاهی وعدهٔ خدا به شکل و صورتی پیاده می‌شود و تحقّق پیدا می‌کند که انسانها متوجّه آن نمی‌شوند و درک و فهمش نمی‌کنند. زیرا انسانها دنبال شکلی و صورتی از شکلها و صورتهای یاری و پیروزی می‌گردند که معمول و مشهور خودشان باشد. آنان پیاده شدن و تحقّق یافتن قانون و سنّت یزدان را در شکل و صورت تازه‌ای که دارد جز بعد از گذشت مدّت زمانی درک و فهم نمی‌کنند!

گاهی انسانها شکل و صورت معیّن و مشخّصی از شکلها و صورتهای یاری و پیروزی را برای لشکریان یزدان و برای پیروان پیغمبران می‌خواهند. ولی خدا شکل و صورت دیگری را می‌خواهد که کامل‌تر و ماندگارتر است، و عاقبت همان می‌شود که خدا می‌خواهد، هرچند هم لشکریان رنج و مشقّت بیشتری را بکشند و زمان طولانی‌تری از زمانی که انتظار آن را می‌کشند بسر برند . . . مسلمانان اندکی پیش از جنگ بدر می‌خواستند که کاروان قریش نصیب ایشان

گردد. ولی خدا خواست که کاروان پرسود و آسان، از دست آنان برود، و با نفرات سپاهیان قریش رویاروی گردند و با دسته و گروهی بجنگند که مقتدر و قدرتمند بودند. این چیزی که خدا برای ایشان خواسته بود صورت گرفت و برایشان و برای اسلام خیر و برکت گردید. پیروزی و نصرتی شد که خدا برای پیغمبرش و برای سپاهیان و دعوت خود در طول روزگاران اراده فرموده بود.

چه بسا سپاهیان خدا در پیکاری از پیکارها شکست بخورند، و آسیاب زمان بر آنان بگردد و تکّه و پاره‌شان کند، و به آزمون سختی گرفتار آیند، و بلا و مصیبت ناگواری ببینند. این هم بدان خاطر باشد که خدا ایشان را برای پیروزی و نصرتی در پیکار بزرگ‌تری آماده بفرماید، و شرائط و ظروف پیرامونشان را مهیّا گرداند تا پیروزی و نصرت در آن روز و روزگار نتائج و میوه‌های خود را فراخ‌تر و بیشتر بدهد، و خطّ سیر طولانی‌تر، و آ ثار بردوام‌تری، بهرهٔ لشکریان بلا دیدهٔ یزدان کند.

سخن خدا برتری و پیشی گرفت، و قضا و قدر خدا بر آن رفت، و زمان وعده‌اش فرارسید، و قانون و سنّت او ثابت و استوار و حاصل و پایدار شد، قانون و سنّتی که تخلّف نمی‌پذیرد و کناره‌گیری نمی‌کند و در موقع خود سر می‌رسد و صورت می‌گیرد:

﴿ وَ لَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ وَ إِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ ﴾.

وعدهٔ ما راجع به بندگان فرستادهٔ ما قبلاً (در لوح محفوظ) ثبت و ضبط گشته است. و آن این که ایشان قطعاً یاری می‌گردند، و لشکر ما حتماً پیروز می‌شوند.

در وقت اعلان این وعدهٔ قاطعانه، و این فرمان پیشین و سرمدی خدا، یزدان سبحان به پیغمبر خود ﷺ دستور می‌فرماید از آنان دست بدارد و ایشان را به وعده و فرمان خدا بسپارد، و بپاید و منتظر بماند تا آنان را ببینند در آن حال و احوالی که سخن خدا پیاده شده است و وعدهٔ او تحقّق پذیرفته است. آنان را رها کند تا بعدها خودشان ببینند و با دیدهٔ سر مشاهده کنند که چه می‌شود:

﴿ فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. وَ أَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ. أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ؟ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ. وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ. وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ﴾.

از آنان دست بدار و ایشان را تا مدّت زمانی معیّن به حال خود واگذار. (آن وقت) نگاهشان کن (که چه بلائی بر سرشان می‌آید) و آنان خود بالأخره خواهند دید (هزیمت خویش را و نصرت شما را) آیا عذاب ما را با شتاب می‌خواهند؟! (مگر خرد ندارند؟!) هنگامی که عذاب ما در حیاط منازلشان (و در میدان زندگیشان) فرود آمد، بیم‌شدگان چه بامداد بدی خواهند داشت! دست از آنان بدار و ایشان را تا مدّت زمانی معیّن به حال خود واگذار. (آن وقت، کارِ آشفته و وضعِ پریشان ایشان را) تو ببین، و آنان خودشان هم (فرجام بد و حال تباه خویش را) خواهند دید.

از آنان روی بگردان و دست بردار. بدیشان پشت کن و توجّهی بدانان مکن و بدیشان اهمّیّت مده. ایشان را به روز و روزگاری واگذار که آنان را در آن خواهی دید، و آنان هم خواهند دید که کار به کجا کشیده است و فرجام کار چه شده است، و وعدهٔ خدا در حقّ تو و در حقّ ایشان عاقبت به کجا انجامیده است. آنان در فرارسیدن عذاب ما شتاب می‌ورزند! واویلا به حالشان در آن زمانی که عذاب ما گریبانگیرشان می‌گردد! عذاب ما وقتی که مردمانی را فرا گیرد آنچه نباید بر سرشان می‌آورد، و هرچه نشاید یقهٔ ایشان را می‌گیرد، آن نباید و نشایدی که قبلاً از آن بیم داده شده‌اند. فرمان روی گرداندن از ایشان و دست برداشتن از آنان، و دستور توجّه نکردن و اهمّیّت ندادن بدانان، و تهدید و بیم پیچیده در لابلای سخن از آن کار هراس‌انگیز را تکرار می‌فرماید:

﴿ وَ تَوَلَّ عَنْهُمْ حَتّیٰ حِینٍ ﴾.

از آنان دست بدار و ایشان را تا مدّت زمانی معیّن به حال خود واگذار.

همچنین اشارهٔ بدان هول و هراسی را تکرار می‌فرماید که روی خواهد داد:

﴿ وَ أَبْصِرْ فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ ﴾.

(آن وقت، کارِ آشفته و وضع پریشان ایشان را) تو ببین، و آنان خودشان هم (فرجام بد و حال تباه خویش را) خواهند دید.

آنان را کوتاه و مختصر رها می‌سازد تا اشاره به هول و هراسِ وحشتناک داشته باشد.



این سوره را با تنزیه و تقدیس یزدان سبحان، و اختصاص دادن او به عزّت و قدرت مطلق فراوان، و درود خدا بر پیغمبران، و اعلان حمد و سپاس یزدان یگانهٔ جهان، آفریدگار بدون انباز جهانیان، خاتمه می‌دهد:

﴿ سُبْحَانَ رَبِّکَ ـ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ. وَ سَلاٰمٌ عَلَی الْمُرْسَلِینَ. وَالْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ ﴾.

پاک و منزّه است خداوندگار تو از توصیفهائی که (مشرکان در بارهٔ خدا به هم می‌بافند و سر هم) می‌کنند، خداوندگار عزّت و قدرت. درود بر پیغمبران! ستایش، یزدان را سزا است که خداوندگار جهانیان است.

این خاتمهٔ مناسب با موضوعات سوره است، و چکیدهٔ مسائل و قضایائی است که این سوره بدانها پرداخته است.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ص مکّی و ۸۸ آیه است

سُورَةُ صٓ — ترتيبها ۳۸ — آياتها ۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

صٓ وَالْقُرْءَانِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن قَرْنٍ فَنَادَوا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجِبُوٓا أَن جَآءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ وَقَالَ الْكَٰفِرُونَ هَٰذَا سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ الْأٓلِهَةَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴿٥﴾ وَانطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَىٰٓ ءَالِهَتِكُمْ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْأٓخِرَةِ إِنْ هَٰذَآ إِلَّا اخْتِلَٰقٌ ﴿٧﴾ أَءُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِّن ذِكْرِي بَل لَّمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ﴿٨﴾ أَمْ عِندَهُمْ خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾ أَمْ لَهُم مُّلْكُ السَّمَٰوَٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَٰبِ ﴿١٠﴾ جُندٌ مَّا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِّنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾ وَثَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَٰبُ لْـَٔيْكَةِ أُولَٰٓئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾ إِن كُلٌّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿١٤﴾ وَمَا يَنظُرُ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا صَيْحَةً وَٰحِدَةً مَّا لَهَا مِن فَوَاقٍ ﴿١٥﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجِّل لَّنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾

این سوره مکّی است. از میان موضوعهای سوره‌های مکّی، به مسألهٔ توحید و یگانه‌پرستی، و مسألهٔ وحی به محمّد ﷺ و مسألهٔ حساب و کتاب در آخرت می‌پردازد. این سه مسأله را در سرآغاز خود عرضه می‌دارد، سرآغازی که مرحلهٔ اوّل سوره را تشکیل می‌دهد. این مرحله از آیات ارزشمندی فراهم می‌گردد که فراتر از کلام انسانند. این سوره وحشت و دهشت و شگفت و شگرف را به تصویر می‌کشد، و ناگهان مشرکان را در مکّه با دعوت پیغمبر ﷺ از آنان به سوی توحید و یگانه‌پرستی، و اطّلاع دادن بدیشان از داستان وحی و گزینش او به عنوان پیغمبری از سوی خدا، رویاروی می‌سازد:

﴿ وَ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ. وَ قالَ الْكافِرُونَ هٰذا ساحِرٌ كَذّابٌ، أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً واحِداً: إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ عُجابٌ. وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ: أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ إِنَّ هٰذا لَشَيْءٌ يُرادُ. ما سَمِعْنا بِهٰذا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذا إِلَّا اخْتِلاقٌ. أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنا؟ ﴾.

در شگفتند از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است، و کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است. آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست. آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟ (ص/۴-۸)

این سوره همچنین استهزاء و تمسخر مشرکان، و انکار عذابی از سوی ایشان را به تصویر می‌کشد که یزدان آنان را بدان به عنوان جزا و سزایشان تهدید می‌فرماید:

﴿ وَ قالُوا: رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسابِ ﴾.

(کافران مسخره‌کنان) می‌گویند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز رستاخیز و حساب و کتاب (قیامت) به ما برسان. (ص/۱۶)

این را بسی سنگین می‌دیدند که یزدان سبحان مردی را از میان ایشان برگزیند، تا جدای از همگان قرآن بر او نازل شود، و این مرد محمّد پسر عبدالله باشد، کسی که تا به حال ریاستی بر ایشان نداشته است و در میانشان فرمانروائی نکرده است! بدین خاطر خداوند بزرگوار در سرآغاز سوره به عنوان پیروی بر سنگین شمردن و ناگوار دیدن این امر از سوی ایشان، و به عنوان پیروی بر گفتارشان این پرسش آنان را ذکر می‌فرماید:

﴿ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا؟ ﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟ (ص/۸)

از ایشان نیز می‌پرسد:

﴿ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ؟ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبٰابِ ﴾.

راستی مگر گنجهای رحمت پروردگار بسیار با عزّت و بس بخشایندهٔ تو در دست ایشان است؟ (تا هرکه را که بخواهد نبوّت بدهند و هرکس را که بخواهند محروم سازند؟!). یا مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو است، ازآن ایشان است؟ اگر چنین است با وسائل و اسباب (لازمهٔ صعودی که در دست دارند، به سوی آسمانها) بالا روند (و هرگونه که خود می‌خواهند حکومت کنند، و به هر کس که می‌خواهند وحی بفرستند). (ص/۹ و ۱۰)

خداوند این پرسشها را از ایشان می‌کند تا بدیشان بگوید: وقتی که خدا بخواهد درِ رحمت را برای کسی باز کند، چیزی نمی‌تواند آن در رحمت را ببندد. در مالکیّت آسمانها و زمین هیچ چیزی متعلّق به کسی نیست و هیچ کسی سهمی در آن ندارد. تنها خدا است که درِ رزق و رحمت خود را برای هرکس که بخواهد می‌گشاید. یزدان سبحان از میان بندگان خود هرکس را که سزاوار خیر و خوبی ببیند او را برمی‌گزیند. تنها خدا است که نعمتهای بیشمار و بی‌حساب و بدون حدّ و مرز خویش را به بندگانش عطاء می‌فرماید. در روند سخن اینجا داستان داوود و داستان سلیمان آمده است، و از نبوّت و ملک و مملکت فراخ و فراوانی سخن رفته است که بدانان داده است. از مسخّر کردن کوه‌ها و پرندگان و جنّیان و بادها برای ایشان صحبت گردیده است که افزون بر ملک و مملکت و خزینه‌ها و گنجینه‌های زمین و سلطه و قدرت و کالا بدیشان داده شده است.

داوود و سلیمان ـ با وجود همهٔ اینها ـ انسانهائی از آدمیزادگان بودند. ضعف بشری و عجز بشری بدیشان روی کرده است، و رحمت خدا و عنایت خدا آنان را دریافته است، و ضعف و عجزشان را جبران نموده است و از ایشان زدوده است. از ایشان توبه و برگشت را پذیرفته است، و گامهایشان را در راه خدا استوار داشته است.

همراه با داستانهای داوود و سلیمان، رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی آمده است، صبر و شکیبائی در برابر اذیّت و آزاری که از سوی تکذیب‌کنندگان بدو دست می‌دهد، و صبر و شکیبائی در چشم دوختن به فضل و لطف خدا و رعایت و عنایت او، هم بدان‌گونه که داستان داوود و داستان سلیمان بیانگر آن است:

﴿ إِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ ٱذْكُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوّٰابٌ . . . ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبا باش، و به خاطر بیاور (پیغمبران شکیبا، از جمله) بندهٔ ما داوود قدرتمند و توانا را. واقعاً او (در همه کار و همه حال به خدا بازمی‌گشت و) بسی توبه‌کار بود .... (ص/۱۷)

تا آخر . . .

همچنین داستان ایّوب آمده است. این داستان امتحان گرفتن خدا از بندگان خود با زیان و ضرر است. صبر و شکیبائی ایّوب مثال والای صبر و شکیبائی است. داستان ایّوب فرجام نیک و حسن عاقبت را به تصویر می‌کشد، و بیان می‌دارد که چگونه خدا او را با رحمت خود دربر گرفته است و رنج و زحمت او را جبران فرموده است. رحمت خدا او را غرق امواج خویش

نموده است، و دست مهربانانهٔ خویشتن را بر دردها و رنجهایش کشیده است . . . ذکر این داستان برای این است که پیغمبر ﷺ و مؤمنان بدین داستان اقتداء کنند و به روال آن روند در زیانها و بلاها و تنگدستیها و رنجهائی که در مکّه بدو و به مؤمنان می‌رسانند. این داستان بدیشان می‌آموزد که به رحمتی بنگرند و چشم امید بدوزند که در فراسوی آزمایش است، رحمتی که از خزائن خدا برمی‌جوشد هر وقت که خدا بخواهد و اراده فرماید.

این داستانها بیشترین بخش سوره را پس از دیباچه دربر می‌گیرند، و مرحلهٔ دوم سوره را تشکیل می‌دهند. همچنین این سوره پاسخ می‌دهد به شتاب و عجله‌ای که در فرارسیدن عذاب داشتند، و می‌گفتند:

﴿ رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطَّنَا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴾.

پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز رستاخیز و حساب و کتاب (قیامت) به ما برسان. (ص/۱۶)

در این سوره پس از ذکر داستانها صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت عرضه می‌شود، صحنه‌ای که نعمت پرهیزگاران را به تصویر می‌کشد، نعمتی که پرهیزگاران چشم به راه آن هستند، و دوزخی را پیش چشم می‌دارد که منتظر تکذیب‌کنندگان است. همچنین این صحنه از استقرار معیارها و ارزشهای حقیقی موجود در میان پرهیزگاران و تکذیب‌کنندگان پرده می‌بردارد، معیارها و ارزشهای حقیقی و راستینی که در آخرت پابرجا می‌گردد و به میان می‌آید، زمانی که متکبّران و خودبزرگ‌بینان سرنوشت خودشان و سرنوشت فقیران ضعیفی را می‌بینند که در زمین ایشان را به تمسخر می‌گرفتند و ناچیزشان می‌شمردند، و بسیار بعید می‌دیدند که یزدان ایشان را غرق رحمت خود فرماید و لطف و مرحمتش را شاملشان نماید. آخر آنان جزو بزرگان و از زمرهٔ سران نبوده‌اند . . . در همان حال که پرهیزگاران فرجام نیکو و حسن عاقبت دارند:

﴿ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ، مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَ شَرَابٍ. وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴾.

(منزل و مأوائی که) باغهای جاویدان بهشت و محلّ ماندگاری همیشگی است و درها(ی آنجا) به روی ایشان باز است (و پیوسته در انتظارشان است). در آنجا (راحت و آسوده بر تختها) تکیه می‌زنند و میوه‌های فراوان و نوشیدنیهای زیادی را می‌طلبند (و خدمتکاران بهشتی فوراً خواستهایشان را برآورده می‌کنند). در کنار ایشان همسرانی هستند که (با زیبائی و ملاحتی که دارند چشم شوهران خود را متوجّه خود می‌کنند و از دیگران بازمی‌دارند، و به سبب زیبائی شوهرانشان) تنها به شوهرانشان چشم می‌دوزند، و جملگی همسنّ و سال می‌باشند (و در میانشان پیر وجود ندارد و گوئی همه در یک زمان متولّد گردیده‌اند). (ص/۵۰-۵۲)

طاغیان و سرکشان هم بدترین فرجام را دارند:

﴿ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ. هٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَ غَسَّاقٌ. وَ آخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴾.

آن دوزخ است که بدانجا درمی‌آیند و بدان می‌سوزند، و چه بد جایگاه و قرارگاهی است. این آب داغ و خونابهٔ (اندام دوزخیان است که نوشیدنی ایشان) است، باید که از آن پیوسته بچشند و بخورند. و جز این، انواع کیفرهای دیگری از این قبیل دارند. (ص/۵۶-۵۸)

آنان در دوزخ همدیگر را نفرین می‌کنند و با یکدیگر دشمنانگی می‌ورزند، بیان می‌دارند که چگونه ایشان مؤمنان را استهزاء می‌کردند و به تمسخرشان می‌پرداختند:

﴿ وَ قَالُوا: مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرَارِ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ؟ ﴾.

(سرانجام، دوزخیان به همدیگر) می‌گویند: ما چرا کسانی را نمی‌بینیم که (در دنیا) ایشان را از زمرهٔ بدان و بدکاران به حساب می‌آوردیم؟ آیا ما (اشتباهاً در دنیا) ایشان را حقیر و ناچیز گرفته بودیم و بدیشان گپ می‌زدیم (و هم اینک در بهشت بسر می‌برند و از مقرّبان

درگاه یزدانند؟) و یا این که (همان گونه‌اند که ما گمان می‌بردیم و الآن در دوزخند و در میان این دودها و شعله‌های آتش)، چشمان (نزدیک‌بین ما) ایشان را نمی‌توانند ببینند؟. (ص/۶۲و۶۳)

آنان را در دوزخ نمی‌یابند. آخر به اطّلاع همگان رسیده است که آنان در بهشتند! . . این هم پاسخ آن شتاب و عجله و تمسخر و استهزاء است!

این صحنه نیز مرحلهٔ سوم سوره را تشکیل می‌دهد.

همچنین پاسخ انکار کردنشان فرا می‌رسد، انکار کردن چیزی که پیغمبر ﷺ از کار و بار وحی بدیشان خبر می‌داد. این پاسخ در داستان آدم علیه‌السلام با جمع فرشتگان جلوه‌گر می‌آید. پیغمبر ﷺ در میان جمع فرشتگان در آن جهان بالا و والا نبوده است و از داستان آدم و فرشتگان آگاهی نداشته است. وقتی که از حادثهٔ آدم و فرشتگان به مشرکان خبر می‌دهد، پیدا است که یزدان جهان بدو خبر می‌دهد و از آنچه به وقوع پیوسته است و جز آدم انسانی در آنجا حاضر نبوده است وی را آگاه می‌سازد . . . در لابلای داستان آدم و فرشتگان پدیدار می‌آید چیزی که ابلیس را به هلاکت کشانده است، و او را دچار لعنت و نفرین خدا و طرد از رحمت یزدان نموده است حسودی بردن ابلیس نسبت به آدم علیه‌السلام  بوده است، و این را بیش از مقام آدم دیده است که خدا او را برگزیند و بر وی ترجیح دهد. درست بدان گونه که مشرکان این را بیش از مقام محمّد ﷺ می‌دیدند که خدا او را از میان ایشان برگزیند و بر آنان ترجیح دهد و جدای از همگان قرآن را بر او نازل کند. موقعیّتی که مشرکان داشتند و موضعگیری‌ای که نمودند، همسانی و همگونی روشنی با موقعیّت ابلیس و موضعگیری او دارد، ابلیسی که از رحمت خدا مطرود شد و نفرین گردید.

این سوره با این مرحلهٔ چهارم که واپسین مرحلهٔ آن است به پایان می‌آید. پیغمبر ﷺ به مشرکان می‌گوید: چیزی که آنان را به سوی پذیرش آن می‌خواند، چیزی نیست که خودش آن را سرهم کند و از پیش خود بسازد. بلکه آنچه برایشان آورده است ساختار خدا است. در برابر این ارمغان الهی اجر و مزدی از ایشان نمی‌خواهد. بعدها هم روشن خواهد شد که این ارمغان چه مرتبه و مقام والائی دارد:

﴿ قُلْ مٰا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ. إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِكْرٌ لِلْعٰالَمِينَ. وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمرهٔ مدّعیان (دروغین نبوّت هم) نیستم (و آنچه می‌گویم ساختگی نبوده و از پیش خود به هم نمی‌بافم). این قرآن، چیزی جز پند و اندرز جهانیان (و مایهٔ بیداری جملگی ایشان) نمی‌باشد. و خبر آن را بعد از مدّت زمانی خواهید دانست (و به زودی صدق وعد و وعید و راستی اخبار و گفتار قرآن را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید دید). (ص/۸۶-۸۸)

❁

این چهار مرحله‌ای که موضوعات سوره را این‌گونه بیان می‌دارد و به پیش می‌برد، دل انسان را در محلّهای نقش زمین شدن و هلاک گردیدن پیشینیانی به گردش و چرخش می‌برد و می‌گرداند که طغیان کرده‌اند و قلدری نموده‌اند و خویشتن را بر پیغمبران و بر مؤمنان بالاتر و والاتر دیده‌اند و شمرده‌اند. سرانجام هم کارشان به شکست و خواری و نابودی کشیده است:

﴿ جُندٌ مٰا هُنٰالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزٰابِ. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتٰادِ. وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحٰابُ الْأَيْكَةِ أُولٰئِكَ الْأَحْزٰابُ. إِنْ كُلٌّ إِلاّٰ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقٰابِ ﴾.

اینان که اینجا (در شهر مکّه) هستند، سپاه ناچیز شکست خورده‌ای از دسته‌ها و گروه‌هایند (که قبلاً در برابر پیغمبران عَلَم طغیان برافراشته‌اند و سرانجام مغلوب گشته‌اند و تار و مار شده‌اند). قبل از اینان نیز قوم نوح و عاد و فرعون که دارای بناهائی بلند و استوار همچون کوه بوده‌اند (پیغمبران ما را) تکذیب کرده‌اند. و قوم ثمود و لوط و صاحبان باغهای فراوان

سر درهم کشیده (به تکذیب پیغمبران پرداخته‌اند و کیفر خویش را دیده‌اند). اینان همان گروه‌ها و دسته‌هایند. (گروه‌ها و دسته‌های ششگانه‌ای که نمونه‌ای از مردمان کفرپیشه و ستمگر تاریخند و بر پیغمبران شوریده‌اند و به عذاب الهی گرفتار آمده‌اند). هریک از این گروه‌ها، پیغمبران را تکذیب کرده و عذاب من گریبانگیرشان گشته است. (ص/۱۱-۱۴)

این سوره این صفحه را به دل انسان نشان می‌دهد، صفحهٔ شکست و نابودی و هلاک طاغیان تکذیب‌کننده را، در مقابل آن صفحهٔ عزّت و استقرار و رحمت و رعایت و عنایت یزدان را نشان می‌دهد که یزدان بهرهٔ بندگان برگزیدهٔ خود فرموده است، و آن را در داستانهای داوود و سلیمان و ایّوب به تصویر زده است. هم این صفحه و هم آن صفحه را در واقعیّت زمین نشان می‌دهد، و آن‌گاه این دل را در روز قیامت و در میان شکلها و انواع نعمت و رضایت خدا که در فراسوی روز قیامت است، به گشت و گذار می‌برد، و تصویرهائی از دوزخ و خشم خدا را پیش چشم دل می‌دارد، به گونه‌ای که دل انسان نوع دیگری را از چیزهائی می‌بیند که دو گروه مذکور در سرای جاویدان بدان می‌رسند، بعد از آن که در همین سرای نیستی بدان رسیده‌اند. یعنی آنان که مزهٔ خشنودی خدا و عنایت او را در دنیا چشیده‌اند دیگر باره مزهٔ خشنودی خدا و عنایت او را به شکل بهتری و خوشایندتری می‌چشند، و آنان که طعم تلخ خشم خدا را دیده‌اند، دیگر باره خشم خدا و انتقام او را از خود به شکل ناگوارتری می‌بینند و برای همیشه بدان گرفتار می‌آیند. واپسین چرخش و گردش در داستان نخستین انسان، و در داستان حسودی و گمراهی نخستین دشمن، سر داده می‌شود. نخستین دشمنی که گامهای گمراهان را از روی قصد و عمد، و با همان پافشاری و اصراری که از او دیده شده است، سمت و سو می‌دهد و راه می‌برد، در حالی که گمراهان از او غافل و بی‌خبرند.

همچنین در لابلای داستانها نگرشی می‌شود که دل انسان را می‌پساید و لمس می‌نماید و آن را بیدار و هوشیار می‌سازد و مطّلع از حقّ و حقیقتی می‌گرداند که در ساختار آسمان و زمین نهفته است، حقّ و حقیقتی که خدا می‌خواهد با روانه کردن پیغمبران آن را میان مردمان در زمین مستقرّ و استوار بفرماید. از آن جمله:

﴿ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَاءَ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ﴾.

ما آسمانها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. (ص/۲۷)

این نگرشی است که در قرآن نظائر و همگونهائی دارد ... این هم حقّ و حقیقت اصیلی از حقائق این عقیده است، حقائقی که مادهٔ اصیل قرآنِ مکّی است . . .

هم اینک به تفصیل و تشریح می‌پردازیم:

✿

﴿ ص. وَ الْقُرْآنِ ذِي ٱلذِّكْرِ. بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ. كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ، فَنَادَوْا وَ لَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ﴾.

صاد ... سوگند به قرآن پرآوازه و والا و یادآور و بیانگر (ارزشهای حقیقی و قوانین سعادتبخش خدا. اگر می‌بینید کافران در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارگر تسلیم نمی‌شوند، نه به خاطر این است که پرده‌ای بر این کلام حقّ افتاده است). بلکه کافران گرفتار تکبّر و غروری هستند (که آنان را از قبول حقّ بازداشته) و عداوت و عصیانی (که ایشان را از پذیرش دعوت تو باز می‌دارد). پیش از ایشان اقوام زیادی بوده‌اند که ما آنان را (به خاطر کفر و شرک و ستم و گناه) هلاک کرده‌ایم و (به هنگام نزول عذاب) فریاد برآورده‌اند و شیون سر داده‌اند، ولی (چه سود دیر شده است و) زمان نجات و خلاص باقی نمانده است.

خدا به حرف «صاد» قسم می‌خورد، همان گونه که یزدان سبحان از دیگر سو به قرآن قسم می‌خورد، قرآنی که پرآوازه و بزرگوار و بیانگر ارزشهای حقیقی و قوانین سعادتبخش خدا است. این حرف ساختاری از ساختارهای خداوند بزرگ است. خدا آن را پدید آورده است. آن را به شکل صدائی در حنجره‌های

انسانها پدیدار کرده است. خدا این حرف را حرفی از حروف هجاء نموده است، حروف هجائی که تعبیرات قرآنی از آنها فراهم آمده است. این حروف در دسترس مردمان است، و لیکن قرآن ساختن و پرداختن، در توان و در دسترس ایشان نیست، چون قرآن ساختار یزدان و فروفرستادهٔ آسمان است. قرآن متضمّن صنعت خدا است، صنعتی که انسانها همچون آن را نمی‌توانند بسازند و بیاورند، نه در قرآن و نه در غیر قرآن.

این صدا که «صاد» است و از حنجرهٔ انسان بیرون می‌آید، با قدرت آفریدگار نوآفرین و زیبانگاری از این حنجر به در می‌آید که حنجره را و صداهائی را که از حنجره بیرون می‌آید ساخته است. انسانها نمی‌توانند مثل این حنجرهٔ زنده را بسازند که این صداها را بیرون می‌دهد! حنجره معجزهٔ خارق‌العاده‌ای است اگر مردمان در بارهٔ معجزات خارق‌العاده‌ای بیندیشند که در هر جزئی از جزئیات وجودشان است، وجودشان که از همه چیز به خودشان نزدیک‌تر است! اگر بفهمند و بدانند در برابر وحی شگفته زده نمی‌شدند، آن وحی که به انسان برگزیده‌ای از میان خودشان پیام می‌دهد. زیرا وحی عجیب‌تر و شگفت‌تر از این ویژگیهای معجزه‌هائی نیست که در پیکرهٔ خودشان به ودیعت نهاده شده‌اند!

﴿ ص. وَ الْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴾.

صاد... سوگند به قرآن پرآوازه و والا و یادآور و بیانگر (ارزشهای حقیقی و قوانین سعادت بخش خدا).

قرآن ذکر را دربر دارد، همان گونه که مشتمل بر قانونگذاری و داستانسرائی و پاک و پاکیزه داشتن است . . . ولیکن ذکر خدا و رو کردن به خدا در درجهٔ اوّل است.[1] ذکر حقیقت نخستین در این قرآن است. بلکه قانونگذاری و داستانسرائی و جز آنها برخی از این ذکر بیش نیستند. چه همهٔ اینها در این قرآن یزدان را به یاد انسان می‌اندازند و دل را متوجّه او می‌سازند. چه بسا معنی «ذِي الذِّكْرِ» مذکور و مشهور باشد. مذکور و مشهور هم صفت اصلی برای قرآن است:

﴿ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَ شِقَاقٍ ﴾.

(اگر می‌بینید کافران در برابر این آیات روشنگر و قرآن بیدارگر تسلیم نمی‌شوند، نه به خاطر این است که پرده‌ای بر این کلام حقّ افتاده است) بلکه کافران گرفتار تکبّر و غروری هستند (که آنان را از قبول حقّ بازداشته) و عداوت و عصیانی (که ایشان را از پذیرش دعوت تو باز می‌دارد).

این روی‌گردانی از چیزی و پرداختن به چیزی دیگر جلب توجّه می‌کند. چه این امر انگار گسیختن از موضوع اوّل است که موضوع قسم خوردن به صاد و به قرآن پرآوازه و والا و یادآور و بیانگر ارزشهای حقیقی و قوانین سعادت‌بخش خدا است. این سوگند که به ظاهر پایان نگرفته است و جواب قسم در تعبیر سخن مانده است. یعنی آنچه بر آن سوگند یاد شده است ذکر نگردیده است و بدانچه بدان سوگند یاد شده است بسنده گردیده است، و به دنبال آن از مشرکان و تکبّر و ناراحت کردن و به دشواری انداختنی سخن رفته است که مشرکان دست‌اندرکار آن هستند. ولی این گسیختن از مسألهٔ اوّل، گسیختن ظاهری و نمادین است و بر توجّه موضوع بعدی می‌افزاید. خداوند به صاد و قرآن پرآوازه و والا و یادآور و بیانگر ارزشهای حقیقی و قوانین سعادت‌بخش سوگند خورده است. این امر می‌رساند که همچون کاری بزرگ و سترگ است و می‌سزد که خداوند سبحان بدان قسم بخورد. در کنار این قسم خوردن، تکبّر مشرکان و ناراحت کردن و به دشواری انداختن ایشان در این قرآن ذکر می‌شود. این هم مسأله‌ای است که پیش از حرف اضرابِ «بَلْ» و بعد از آن می‌آید. ولیکن این نگرش در اسلوب سخن، سخت توجّه می‌دهد به این که میان تعظیم و تکریم یزدان از این قرآن، و میان خود را بزرگتر دیدن مشرکان از پذیرش این قرآن، و دشمنانگی ورزیدن آنان با آن،

۱- «ذِي الذِّكْرِ»: پرآوازه. بزرگوار. یادآورنده. بیانگر . . . قرآن دارای صیت همه جاگیر و عظمت فراگیر بوده، و انسان را به یاد خدا و معاد می‌اندازد، و او را به ارزشهای وجودی خود آشنا می‌گرداند، و بیان آسمانی، ظلمات غفلت و پرده‌های فراموشکاری انسانی را کنار می‌زند. (مترجم)

فرق بسیاری و فاصلهٔ فراوانی است. این هم چیز مهمّ و قابل توجّهی است.

بر این تکبّر و دشمنانگی پیرو می‌زند با صفحهٔ هلاک کردن و نابود نمودن کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و سرِ خود گرفته‌اند، کسانی که همسان ایشان تکذیب‌کننده بوده‌اند، و بسان آنان تکبّر ورزیده‌اند و خود بزرگ‌بینی کرده‌اند و با حقّ و حقیقت دشمنانگی نموده‌اند و راه ستیز درپیش گرفته‌اند. صحنهٔ زندگانی متکبّران پیش چشم داشته می‌شود که دارند فریاد برآورند و کمک می‌طلبند، ولی پاسخی بدانان داده نمی‌شود و کمک نمی‌گردند. در این حال و احوال تکبّرشان بر باد رفته است و خواری ایشان را فراگرفته است. از دشمنانگی کناره‌گیری کرده‌اند و مهر و عطوفت یزدان را می‌جویند، ولیکن زمان آن گذشته است و فرصت کار بسر رسیده است:

﴿كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ، فَنٰادَوْا، وَ لاٰتَ حِينَ مَنٰاصٍ! ﴾.

پیش از ایشان اقوام زیادی بوده‌اند که ما آنان را (به خاطر کفر و شرک و ستم و گناه) هلاک کرده‌ایم (و به هنگام نزول عذاب) فریاد برآورده‌اند و شیون سر داده‌اند، ولی (چه سود دیر شده است و) زمان نجات و خلاص باقی نمانده است.

چه بسا این مشرکان متکبّر وقتی که این صفحه را ببینند از تکبّر خود به در آیند و گردن نیفرازند و بلکه سر اطاعت پائین اندازند. از دشمنانگی و ستیزِ با حقّ و حقیقت دست بکشند و از ناسازگاری برگردند. خویشتن را بجای آنان که تکبّر ورزیده‌اند و عظمت فروخته‌اند و روی در نقاب خاک کشیده‌اند و فریاد برآورده‌اند و کمک طلبیده‌اند، ولی جوابی نشنیده‌اند و یاری نشده‌اند، حساب کنند و بینگارند. حالا که میدان کار و عمل است به نیکی بگرایند و دنبالهٔ کار خویش گیرند، پیش از این که فریاد کمک برآورند و مدد بطلبند، ولی زمان نجات و خلاص باقی نمانده باشد و بدیشان گفته شود: چه وقتِ کمک خواستن و خلاص خود را طلبیدن است؟!

❁

این ضربه گوش دلهایشان را نوازش می‌دهد، و این صدا به درون دلهایشان می‌خزد پیش از این که از آن عزّت و عظمت و از این مخالفت و دشمنانگی به تفصیل سخن بگوید . . . آن گاه به شرح و بسط کار بپردازد، و حکایت حال و وضعی را بیان دارد که در آن هستند اعمّ از عزّت و عظمت، و مخالف دشمنانگی:

﴿وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، وَ قٰالَ الْكٰافِرُونَ: هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ. أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً؟ إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ! وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ: أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلىٰ آلِهَتِكُمْ. إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ يُرٰادُ. مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ. إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ ﴾.

در شگفتند از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است، و کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است. آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست.

این عزّت است:

﴿أَ أُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنٰا؟ ﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟.

این هم مخالفت و دشمنانگی است:

﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً؟ . . ﴾.

آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟...

﴿مٰا سَمِعْنٰا بِهٰذٰا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ! . . ﴾.

ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم! . . .

﴿هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ ﴾.

این، جادوگر بسیار دروغگوئی است.

﴿ إِنْ هٰذٰا إِلاَّ اخْتِلاٰقٌ ﴾.

این جز دروغ ساختگی نیست... تا آخر... تا آخر...

داستان تعجّب کردن از این که پیغمبر انسان باشد داستان کهنه و قدیمی است. از دیرباز این داستان تکرار می‌گردد و بازگوئی می‌شود. همهٔ قومها و نژادها آن را گفته‌اند، و از ابتدای رسالتهای آسمانی با تکرار و بازگوئی آن بدان استناد جسته‌اند. پیغمبران از میان انسانها آمده‌اند، و مردمان نیز پیوسته به این اعتراض زبان گشوده‌اند و به تکرار آن اقدام نموده‌اند:

﴿ وَ عَجِبُوا أَنْ جٰاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ ﴾.

در شگفتند از این که بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان آمده است.

واجب‌ترین چیز و نزدیک‌ترین چیز به حکمت و منطق این است که بیم‌دهنده از خود انسانها باشد. انسانی باشد که درک و فهم کند که انسانها چگونه می‌اندیشند. چگونه پی می‌برند. چگونه احساس می‌کنند چیزی را که در درونهایشان است و چه چیزهائی در وجودشان در گشت و گذار است. بداند چه نقصها و ضعفهائی انسانها دارند. چه آرزوها و کششهائی در خود می‌یابند. چه تلاشها و کارهائی را می‌توانند و چه تلاشها و کارهائی را نمی‌توانند. چه سدّها و مانعهائی بر سر راهشان است. و چه انگیزه‌هائی در ایشان مؤثّر می‌افتد، و چه پاسخهائی به انگیزه‌ها می‌دهند، و سازش و کنش ایشان چیست.

بیم‌دهنده باید انسان باشد و میان انسانها زندگی بکند و از خودشان باشد. تا زندگی او سرمشق زندگی انسانها باشد، و خودش نمونه‌ای برای آنان باشد. آنان احساس بکنند که او یکی از خودشان است، و میان ایشان و میان او همگونی و پیوند باشد. تا از آنان خواسته شود که برابر برنامه‌ای عمل کنند و بیایند و بروند که او بدان عمل می‌کند و برابر آن می‌آید و می‌رود و ایشان را به پیروی از آن دعوت می‌کند، و آنان توان عمل بدین برنامه را دارند و می‌توانند برابر آن بیایند و بروند، چون انسانی از خودشان جلو چشمانشان آن را در زندگی عملی خود پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد.

بیم‌دهنده باید انسان باشد. از نسل آنان باشد. زبان ایشان را داشته باشد. اصطلاحات آنان را بداند و عادات و آداب و تفصیلات زندگی ایشان را درک و فهم بکند. آنان هم زبانش را بدانند، و از او فهم کنند و بدو بفهمانند. تفهیم و تفاهم داشته باشند. بدو پاسخ دهند و از او پاسخ بشنوند. همآوا و همصدا بیایند و بروند و مشکلی با او در این زمینه نداشته باشند. میان ایشان و میان او اختلاف نژاد یا اختلاف زبان یا اختلاف سرشت زندگی نبوده و تفصیلات پیچ و خم زندگی همدیگر را بتوانند درک و فهم کنند.

به نظر می‌رسد چیزی که بسیار موجب شگفت شده است و باعث انکار گردیده است و مورد تکذیب واقع شده است، این بوده است که آنان از یک سو حکمت و فلسفهٔ این گزینش را ندانسته‌اند، و از دیگر سو در تصوّر سرشت رسالت به خطا رفته‌اند. بجای این که رسالت را رهبری واقعی بشریّت در راه به سوی خدا بدانند، رسالت را خیال مبهم و انگارهٔ پیچیده‌ای دیده‌اند که با هاله‌ای از اسرار و رموز احاطه شده است و نمی‌توان آن را فهمید و نزدیک به عقل و شعور دید! رسالت را برای نمونه خیالی می‌دیدند که در گسترهٔ ذهن در پرواز است و نمی‌شود آن را با دست پسود و با گوش شنود و در پرتو نور با چشم دید. بلکه نه آشکارا می‌توان بدان پی‌برد، و نه در دنیای واقعی زندگی انسانها وجود دارد! بدین لحاظ بود که به عنوان یک افسانهٔ گنگ و بی‌سر و ته به رسالت می‌نگریستند و بدان پاسخ می‌گفتند، بدان گونه که به افسانه‌هائی می‌نگریستند و پاسخ می‌گفتند که عقائد خرافی پست و سرگردان‌کنندهٔ ایشان را تشکیل می‌داد!

ولیکن یزدان مهربان برای انسانها اراده فرموده است و خواسته است ـ به ویژه در واپسین رسالت ـ که با این رسالت زندگی طبیعی و واقعی بکنند، زندگی پاک و پاکیزه و عالی و مترقّی، و در عین حال در این زمین حقیقت داشته باشد، نه این که گمان و خیال باشد و در

آسمان افسانه‌ها و خوابها به پرواز درآید. به اصطلاح خواب و خیال باشد و نتوان آن را پیاده کرد و تحقّق بخشید. بلکه به میان ابرهای خیالات و مه‌های اوهام فروخیزد و بگریزد!

﴿ وَ قَالَ الْكَافِرُونَ: هٰذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴾.

کافران می‌گویند: این، جادوگر بسیار دروغگوئی است.

این چنین می‌گفتند تا نشان دهند که دور از عقل و شعور است خدا به مردی از آنان پیام دهد و برای او وحی بفرستد. همچنین این را می‌گفتند تا عامّهٔ مردمان را از محمّد ﷺ متنفّر گردانند و گریزان کنند، و حقّ و حقیقت روشن و آشکارِ پیدا و هویدا در سخنانش را آشفته و آلوده کنند، و صدق و صداقتِ مشهور و معروف شخصیّت او را خدشه‌دار و نابهنجار بنمایانند.

حقّ و حقیقتی که هیچ‌گونه شکّ و شبهه‌ای در آن نیست این است که بزرگان قریش در این که می‌گفتند محمّد ﷺ پسر عبدالله جادوگر و دروغ‌پرداز است، یک لحظه هم با خود صادق نبودند. او را خوب می‌شناختند و می‌دانستند که این سخنان در حقّ او نارو است، ولی خود را گول می‌زدند و به خویشتن دروغ می‌گفتند و به دیگران نارو می‌زدند! این دروغگوئی و نارو زدن سلاحی از سلاحهائی بود که برای تشویش افکار و آلودن اذهان و گمراه کردن مردمان به کار می‌بردند، و این کار جنگ خدعه و پیکار نیرنگی بود که بزرگان و سران در آن مهارت داشتند، و آن را برای حمایت از خویشتن و حفاظت از مراتب و مقامات خود از خطر حقّ و حقیقتی در پیش می‌گرفتند که در این عقیده مجسّم و جلوه‌گر است و ارزشهای نارو و اوضاع نابجا و باطلی را متزلزل می‌کرد که آن بزرگان و سران بر آن تکیه می‌زدند و پشت می‌بستند!

قبلاً روایت کردیم و در اینجا نیز روایت می‌کنیم رخدادی را که میان بزرگان قریش روی داد. بزرگان قریش قرار گذاشتند که جنگ تبلیغاتی راه بیندازند بر ضدّ محمّد ﷺ و بر ضدّ حقّ و حقیقتی که آن را با خود به ارمغان آورده بود، تا بدین وسیله خودشان و اوضاع و احوالشان را در میان مردمان مکّه محفوظ و مصون دارند، و قبیله‌هائی را از دین جدید و به ارمغان آورندهٔ آن پیغمبر ﷺ یزدان بازدارند که در موسم حجّ به مکّه می‌آمدند.

ابن اسحاق گفته است: نزد ولید پسر مغیره گروهی از قریشیان گرد آمدند. او از همهٔ آنان مسنّ‌تر بود. موسم حجّ فرارسیده بود. بدانان گفت: ای گروه قریشیان، موسم حجّ فرارسیده است. دسته‌ها و گروه‌های عربها به سوی شما می‌آیند. در بارهٔ کار و بار این دوستتان چیزهائی شنیده‌اند. پس در بارهٔ او همسخن شوید و یک چیز بگوئید و سخنان گوناگون و مخالف نگوئید. اگر همرأی و همسخن نشوید یکی از شما دیگری را تکذیب می‌کند و سخن یکی از شما با سخن دیگری مخالف می‌افتد. گفتند: ای ابو عبد شمس نظر تو چیست، بگو چه بگوئیم؟ هرچه تو بخواهی همان می‌گوئیم. گفت: امّا شما بگوئید، من می‌شنوم. گفتند: می‌گوئیم: او کاهن و غیبگو است. گفت: نه، به خدا سوگند او کاهن و غیبگو نیست. ما که کاهنان و غیبگویان را دیده‌ایم. آنچه او می‌گوید پچ‌پچ کاهن و سخنان مسجّع او نیست. گفتند: پس می‌گوئیم: او دیوانه است. گفت: او دیوانه نیست. ما که دیوانگی را دیده‌ایم و با آن آشنا شده‌ایم. آنچه او با خود آورده است و می‌گوید خفگی و پریشانی و خیالات دیوانگی نیست. گفتند: پس می‌گوئیم: او شاعر است. گفت: او شاعر نمی‌باشد. ما همهٔ انواع شعر را شناخته‌ایم و با رجز و هزج و چکامه و مقبوض و مبسوط آن آشنائی داریم. آنچه او می‌گوید شعر نیست. گفتند: پس می‌گوئیم او جادوگر است. گفت: او جادوگر هم نمی‌باشد. آنچه او می‌گوید دمیدن در گره‌ها و فوت کردن و گره زدن ایشان نیست. گفتند: ای ابو عبد شمس پس چه بگوئیم؟ گفت: به خدا سوگند سخن او شیرین است. تنهٔ درخت سخنش تنومند و دارای شاخ و برگ زیاد است. شاخه‌های آن میوه‌دار است. هرچه از این سخنانی که گفتید اگر بگوئید روشن می‌شود که باطل و پوچ است.

امّا بهتر است که بگوئید: او جادوگر است. با جادوی خود میان پسر و پدر، برادر و برادر، میان شوهر و همسر، و میان شخص و قبیله‌اش، جدائی می‌اندازد. بر این سخن متّفق و متّحد شدند و از همدیگر پراکنده شدند. بر سر راه مردمان که در موسم حجّ به مکّه می‌آمدند نشستند. هرکس که از کنار ایشان عبور می‌کرد او را از پیغمبر ﷺ برحذر می‌داشتند، و کار و بار وی را بدو گوشزد می‌نمودند.

این بود داستان سران قریش در گفتارشان:

﴿ سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴾. جادوگر بسیار دروغگوئی است.

آنان که می‌دانستند خودشان در این گفتارشان دروغ می‌گویند. ایشان می‌دانستند که پیغمبر ﷺ نه جادوگر بوده است و نه دروغگو.

آنان همچنین اظهار شگفت می‌کردند از این که پیغمبر ﷺ ایشان را به سوی پرستش خدای یگانه می‌خواند. این سخن هم راست‌ترین سخن و سزاوارترین گفتار برای شنیدن و پذیرفتن است:

﴿ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وَاحِداً؟ إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ! وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ: أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ، إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ. مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴾.

آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است. سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود. ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست.

تعبیر قرآنی اندازهٔ دهشت و وحشت ایشان از این حقیقت فطری و معقول را به تصویر می‌کشد:

﴿ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وَاحِداً؟ ﴾.

آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟.

انگار یکتاپرستی کار دور از ذهنی است که هیچ کسی نمی‌تواند آن را تصوّر بکند:

﴿ إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴾.

واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است.

حتّی ساختار واژگانی «عُجَابٌ» یعنی عجیب و شگفت، الهامگر شدّت شگرف و فراوانی و فراخی تعجّب ایشان است!

همچنین راه و روش ایشان را در مبارزهٔ با این حقیقت در نفوس عامّهٔ مردمان، و ماندگار ماندن ایشان بر عقیدهٔ موروثی و پستشان را به تصویر می‌کشد، و به گمان انداختن دیگران در بارهٔ دعوت تازه را پیش چشم می‌دارد. سران قریش کاملاً مطّلع از فراسوی کارها بودند و می‌دانستند که در فراسوی این دعوت چیز نهانی که خلاف ظاهر باشد وجود ندارد. ولی با وجود این اظهار می‌داشتند که ظاهر این دعوت جدید با باطن آن همخوانی و همآوائی ندارد!

﴿ وَ انْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَ اصْبِرُوا عَلَىٰ آلِهَتِكُمْ، إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴾.

سرکردگان ایشان راه افتادند (و به یکدیگر گفتند) که بروید و (محکم به بتان خویش بچسبید و) بر (عبادت) خدایان خود ثابت و استوار باشید. این همان چیزی است که خواسته می‌شود.

این دعوت جدید، دین نیست، و عقیده هم نیست. بلکه این چیز دیگری است. هدف از آن چیزی است که در فراسوی این دعوت نهفته است. چیز نهفته‌ای که باید عامّهٔ مردمان بدان کاری نداشته باشند و آن را به صاحبان و افراد والامقام آگاه از این کار بسپارند و واگذارند، آنان که خوب نهانیها را می‌دانند و از مانورها و دسیسه بازیها سر در می‌آورند! عامّهٔ مردمان باید به آداب و رسوم موروثی بگرایند، و به پرستش خدایان مشهور و بتان معروف خود ادامه دهند، و خویشتن را درگیر چیزی نسازند که در پشت سر مانور دین جدید نهفته است! سران و بزرگانی هستند که عهده‌دار مبارزهٔ با آن شوند. لذا عامّهٔ مردمان باید

خاطر جمع باشند و آرامش خود را حفظ کنند. سران و بزرگان بیدارند و مواظب مصالح و عقائد و إلهۀ ایشان هستند!

این راه معمول و مکرّری است که طاغیان و قلدران عامّۀ مردمان را از توجّه به کارهای همگانی، و از دنبال حقیقت رفتن و گشتن، و از تدبّر و تفکّر در بارۀ حقائق مهمّ و بزرگی که با آنان رویاروی می‌شود، بازمی‌دارند. زیرا عامّۀ مردمان اگر خودشان برای آشنائی با حقائق تلاش کنند و شخصاً به پژوهش حقائق بپردازند برای طاغیان و قلدران، و برای سران و سردمداران خطر دارد، و این کار ایشان سبب می‌گردد باطلهائی که عامّۀ مردمان را بدان سرگرم می‌دارند روشن شود و یاوه‌کاریها و یاوه سرائیهایشان پوچ از آب درآید. آخر سران و سردمداران جز در سایۀ غرق کردن عامّۀ مردمان در باطلها و یاوه‌کاریها و یاوه‌سرائیها زندگی نمی‌کنند!

گذشته از این، مردمان را گول می‌زنند با ظواهر عقیده‌ای که به فهم و شعور ایشان نزدیک است که عقیدۀ اهل کتاب است، بعد از آن که افسانه‌هائی به عقیدۀ اهل کتاب رخنه کرده است، افسانه‌هائی که این عقیده را از توحید و یگانه‌پرستی خالص منحرف کرده است. آنان می‌گویند:

﴿ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ. إِنْ هَٰذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴾.

ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم. این جز دروغ ساختگی نیست.

عقیدۀ تثلیث ـ یعنی سه‌گانه پرستی ـ در مسیحیگری، و افسانۀ عُزَیْر نیز در یهودیگری، شائع و پخش بود. سران قریش بدین مطلب اشاره می‌کردند، وقتی که می‌گفتند:

﴿ مَا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ ﴾.

ما در آئین دیگری، این (یکتاپرستی) را نشنیده‌ایم.

ما این یکتاپرستی مطلق برای خدا را نشنیده‌ایم که محمّد ﷺ آن را با خود آورده است، پس در این صورت جز دروغ ساختگی نمی‌گوید!

اسلام سخت آزمند پالودن عقیدۀ توحید و یگانه‌پرستی است، و کاملاً می‌کوشد عقیدۀ توحید و یگانه‌پرستی را بپالاید و خلاص نماید از هرآن چیزی که از افسانه‌ها و آمیزه‌ها و کجرویهائی که بر عقائد پیشین عارض گردیده است و آمیختۀ آنها شده است. این اندازه حرص و آز داشته است چون توحید و یگانه‌پرستی نخستین حقیقت بزرگ است و سراسر هستی بر آن استوار است. گسترۀ هستی آشکارا و مؤکّد بر این امر گواهی می‌دهد. توحید و یگانه‌پرستی در عین حال پایۀ بنیادینی است که زندگی بشریّت به طور کلّی در اصول و فروع خود وقتی شایسته و بایسته می‌گردد که بر آن استوار و پایدار شود.

در این وقت که ما از مبارزۀ قریش با این عقیده سخن می‌گوئیم و دهشت و وحشت آنان و شگفت و شگرف ایشان را بیان می‌داریم از این که اسلام خدایان را یک خدا می‌سازد، و می‌گوئیم پیش از مشرکان قریش هم در طول تاریخ بشریّت و پیاپی آمدن رسالتهای آسمانی همراه با این حقیقت، و پافشاری هر پیغمبری بر آن، و استوار گردیدن و پایدار شدن هر رسالتی بر پایه و اساس توحید، و صرف کوشش و تلاش بسیاری که برای استقرار این حقیقت در نفوس مردمان در طول قرون و اعصار گردیده است، زیبا است اندکی در بارۀ ارزش این حقیقت صحبت بکنیم.

توحید و یگانه‌پرستی، نخستین حقیقت بزرگ و سترگی است که هستی بر آن استوار می‌گردد، و هرچه در گسترۀ هستی است بدان گواهی می‌دهد.

وحدت قوانین جهانی حاکم بر سراسر جهان دیدنی را آشکارا مشاهده می‌کنیم. وحدتی که گویای این واقعیّت است این است اراده‌ای که این قوانین را آفریده است قطعاً باید ارادۀ واحدی باشد . . . به هرجای این جهان بنگریم این حقیقت خود را به ما نشان می‌دهد، حقیقت وحدت قوانین. آن وحدتی که بیانگر وحدت اراده است.

هر چیزی که در این جهان است دارای حرکت دائمی و منظّمی است . . . اتم کوچکی که نخستین واحد ساختار هر چیزی اعمّ از زنده و غیر زنده است، پیوسته در حرکت است. اتم فراهم آمده است از الکترونهائی که پیوسته پیرامون هسته می‌گردند، هسته‌ای که از پروتونها تشکیل گردیده است. الکترونها بدان گونه پیرامون هسته می‌گردند که سیّارگان پیرامون خورشید در منظومهٔ شمسی می‌چرخند. همچنین کهکشان که از منظومه‌ها و سحابیها تشکیل گردیده است پیرامون خود می‌گردد . . . الکترونها و سیّاره‌ها و کهکشانها همه و همه رو به یک جهت حرکت می‌کنند که از غرب به شرق، و برعکس گردش عقربهٔ ساعت است![1]

عناصری که زمین و سائر سیّارگان از آنها تشکیل شده‌اند یکسان هستند. عناصر ستارگان نیز همانند عناصر زمین می‌باشند. عناصر از اتمها فراهم آمده‌اند، و اتمها هم از الکترونها و پروتونها و نوترونها تشکیل شده‌اند . . . همهٔ ذرّات جهان بدون استثناء از همین آجرهای سه‌گانه فراهم آمده‌اند!

همان گونه که همهٔ موادّ از این آجرهای سه‌گانه فراهم آمده‌اند، دانشمندان «انرژیها» را نیز به یک اصل برمی‌گردانند: نور و حرارت . . . پرتوهای رادیو آکتیو، امواج رادیوئی، اشعهٔ گاما، و همهٔ پرتوهائی که در دنیا هستند، شکلهای متعدّد و گوناگونی از یک انرژی هستند، و آن پرتو الکترومانیتیک است. همهٔ اشعّه‌ها با یک سرعت حرکت می‌کنند، و اختلاف آنها تنها در اختلاف طول موج است.

ماده زیربنای سه‌گانهٔ مشترکی دارد، و انرژیها اشکال گوناگونی از یک پرتو واحد هستند.[2]

انیشتین می‌آید و در نظریّهٔ نسبیّت خاصّ خود میان ماده و انرژی سازش و آشتی می‌دهد، و می‌گوید: ماده و انرژی یک چیزند. آزمایشها ادّعای او را ثابت می‌کنند. آخرین آزمایش ادّعای او را با بلندترین صدائی که دنیا آن را می‌شنود تصدیق می‌کند. این آزمایش شکافتن اتم در بمب اتمی است.[3]

ماده و انرژی در این صورت اصل یکسانی دارند.[4]

این است وحدتی که در هستی جهان است، بدان گونه که انسانها در این اواخر آن را در آزمایشهای محسوس خود شناخته‌اند . . . یک وحدت ظاهری و نمودار در نظام هستی است همان گونه که به قانون حرکت همیشگی اشاره کردیم. گذشته از این، این حرکت همیشگی حرکت منظّم و هماهنگی است که چیزی در این جهان از آن مستثنی نمی‌گردد و کناره نمی‌رود . . . توازن و همآوائی این حرکت در میان تمام پدیده‌های کائنات است، بدان شکلی که یکی دیگری را از کار نمی‌اندازد و یکی با دیگری برخورد ندارد. نزدیک‌ترین نمونه، این سیّارگان و ستارگان و کهکشانهای بزرگ و سترگی است که در فضا شناور هستند:

﴿كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾. (انبیاء/۳۳)

همه در مداری می‌گردند.

این سیّارگان و ستارگان و کهکشانهای بزرگ و سترگ گواهی می‌دهند که گردانندهٔ آنها در این فضا، و تنظیم کنندهٔ حرکت و حجم و فاصله و موقعیّت آنها یکی است و دو تا و بیشتر نیست. او آگاه از طبیعت و حرکت آنها است. او همهٔ آنها را در طرح و نقشهٔ این جهان شگفت اندازه‌گیری کرده است و دقیق گنجانده است.

بدین نگاه گذرا بسنده می‌کنیم در دنبال کردن حقیقت وحدتی که نظام جهان بر آن منطبق است، و هرآنچه در جهان است گواه بر آن است.

۱- به نقل از کتاب: «مَعَ اللهِ فِي السَّمَاءِ». تألیف: دکتر احمد زکی، رئیس سابق دانشگاه الأزهر.

۲- میلیونها نوع ماده از بسیط و مرکّب، در آخر کار همه از سه نوع ذرّات الکتریکی ساخته شده‌اند. و آن سه چیز، شکلهای سه گانهٔ حقیقت واحد، یعنی الکتریسیته است، و این یکی نیز به نوبهٔ خود مظهری از حقیقت نهائی «انرژی» است. (نگا: اثبات وجود خدا، صفحهٔ ۴۸، مقالهٔ جان کلولند کوثرن). (مترجم)

۳- $E = MC^2$. (مترجم)

۴- کتاب: «مَعَ اللهِ فِي السَّمَاءِ». تألیف: دکتر احمد زکی. رئیس سابق دانشگاه الأزهر.

این وحدت، حقیقتی است که کار و بار انسانها جز بر آن راست و درست درنمی‌آید. روشنی این حقیقت در درون انسانها دارای اهمّیّت فراوانی در اندیشهٔ آنان راجع به جهان پیرامونشان، و راجع به موقعیّت ایشان در این جهان، و راجع به ارتباط و پیوندشان با هرکه و هرچه از زنده و غیر زنده در این جهان است. گذشته از این، روشنی این حقیقت در اندیشهٔ ایشان راجع به خداوند یگانه، و راجع به حقیقت ارتباط و پیوندشان با او و با هرکه و هرچه جز او در این جهان است، تأثیر بسزائی دارد و از اهمّیّت فراوانی برخوردار است . . .
همهٔ اینها دارای اهمّیّت زیادی در دگرگونی احساسات و تفکّرات بشری راجع به همهٔ کار و بار زندگی است.
کسی که به خدای یگانه ایمان دارد، و معنی این وحدت را می‌داند، ارتباط خود را با خدای خود بر این اساس دگرگون می‌سازد، و ارتباط خویش را با هرکسی و با هرچیزی جز خدا در جای مربوط و مشخّص آن قرار می‌دهد و از آن تعدّی و تخطّی نمی‌کند. در نتیجه نیروها و احساسها و اندیشه‌های چنین فرد مؤمنی میان خدایان و معبودهائی که دارای سرشتهای گوناگونند، و میان کسانی و چیزهائی که خدا آنان و آنها را آفریده است، پخش و پراکنده نمی‌گردد و هرز نمی‌رود.
فرد مؤمنی که معتقد است خدای یگانه این هستی یگانه را آفریده است، با هرکه و با هرچه در جهان است بر اساس آشنائی و همکاری و الفت و مودّت رفتار می‌کند. برای زندگی امیدی و رنگی می‌سازد که جدای از آن چیزی است که در درون کسی است که بدین وحدت ایمان ندارد، و این وحدت را در میان خود و در میان کسانی و چیزهائی که پیرامونش هستند احساس نمی‌کند.
شخصی که به قانون الهی حاکم بر جهان ایمان دارد، رهنمودها و مقرّراتی را که خدا برای او معیّن و مشخّص می‌دارد، به گونهٔ خاصّی دریافت می‌دارد و پذیرای آنها می‌گردد، تا میان قانون حاکم زندگی انسانها و میان قانونی که بر سراسر جهان فرمانروا است هماهنگی برقرار سازد. چنین کسی قانون خدا را ترجیح می‌دهد، چون خدا است که میان حرکت انسان و حرکت کلّ هستی هماهنگی برقرار می‌فرماید.
به طور کلّی درک و فهم این حقیقت ضروری است برای اصلاح دل انسان و برقرار و پایدار نمودن آن، روشن کردن دل و سازش آن با جهان پیرامونش، هماهنگ ساختن حرکت انسان با حرکت کلّ جهان، روشن شدن ارتباط و پیوندها میان انسان و میان آفریدگارش، جدای از این، میان او و میان جهان پیرامونش، و بالاتر از این، میان او و میان هرکه و هرچه در این جهان اعم از زنده و غیر زنده است. بالأخره درک و فهم این حقیقت برای همهٔ انگیزه‌های اخلاقی و رفتاری و اجتماعی و انسانی به طور کلّی و در هر زمینه‌ای از زمینه‌های زندگی، ضروری است.[1]
بدین خاطر است که این همه حرص و آز برای استقرار عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی مبذول می‌شود. این تلاش و کوشش در هر رسالتی و از طرف هر پیغمبری پیوسته شده است و پیاپی تکرار گردیده است. این اصرار و پافشاری ، بی وقفه و بی‌امان از سوی همهٔ پیغمبران - صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ - بر سخن توحید و یگانه‌پرستی شده است.
این اصرار و پافشاری و کوشش و تلاش در تکرار کردن مسألهٔ توحید و مقتضیات یگانه‌پرستی در سوره‌های قرآن مجید به ویژه در سوره‌های مکّی، و در سوره‌های مدنی نیز به شکلهائی که با سرشت موضوعاتی می‌خواند و تناسب دارد که سوره‌های مدنی بدانها می‌پردازند، کاملاً پیدا و هویدا است.
این همان حقیقتی است که مشرکان از آن تعجّب می‌کردند، و در شگفت بودند که چرا باید محمّد ﷺ این همه اصرار و پافشاری بر این حقیقت داشته باشد. در بارهٔ این حقیقت با او گفتگو می‌نمودند و مانور

۱- امیدواریم که خداوند توفیق عطاء فرماید این را در کتابی به نام: «فکرة الإسلام عن الکون و الحیاة و الإنسان» شرح و بسط دهیم.

می‌رفتند و قدرت‌نمائی می‌کردند، و با هر وسیلهٔ ممکن ایشان را از همچون حقیقتی برمی‌گرداندند و بازشان می‌داشتند.



گذشته از این، از این که خدا او ﷺ را برگزیده است تا پیغمبری بشود، تعجّب می‌کردند و اظهار شگفت می‌نمودند:

﴿أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا؟﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟.

این که مایهٔ شگفتی نیست. بلکه این رشک ورزیدن است. رشک ورزیدنی که به دشمنانگی و خود بزرگ‌بینی و مخالفت سر می‌کشد.

ابن اسحاق گفته است: محمّد پسر مسلم پسر شهاب زهری برایم روایت کرده است که چنین اتّفاق افتاد ابوسفیان پسر حرب، ابوجهل پسر هشام، و اخنس پسر شریق پسر عمرو پسر وهب ثقفی همپیمان بنی زهره، شبی بیرون آمدند تا به سخنان پیغمبر خدا ﷺ گوش فرادهند بدان هنگام که او به نماز شب در منزل خود می‌پرداخت. هریک از این افراد در گوشه‌ای نشست و بدو گوش فراداد. هیچ یک از آنان هم از جایگاه دوست خود مطّلع نبود. تا پایان شب بدو گوش فرادادند. وقتی که بامدادان سپیده دمید پراکنده شدند. در راه به یکدیگر رسیدند و همدیگر را سرزنش و نکوهش کردند. یکی به دیگری گفت: دیگر به چنین کاری برنگردید. اگر فردی از نادانان قوم شما را ببیند دغدغه‌ای را به دل او راه می‌اندازید. آن گاه همدیگر را رها کردند و رفتند. وقتی که دیگر باره شب فرارسید در شب دوم نیز هریک از ایشان به جایگاه شب قبل خود برگشت و تا دم صبح بدو گوش فراداد. چون سپیده دمید برخاستند و پراکنده شدند. باز هم در راه به یکدیگر رسیدند و به همدیگر همان چیزهائی را گفتند که شب اوّل گفته بودند. آن گاه رفتند و پراکنده شدند. شب سوم هم به همان شکل برگشتند و در جایگاه خود نشستند و تا سپیده‌دم بدو گوش فرادادند. بامدادان برخاستند و رفتند و در راه به یکدیگر رسیدند. به همدیگر گفتند: از اینجا تکان نمی‌خوریم تا پیمان نبندیم که دیگر برنگردیم. با یکدیگر بر این کار پیمان بستند و پراکنده شدند . . . وقتی که روز شد اخنس پسر شریق چوگان خود را برگرفت و بیرون رفت و راه منزل ابوسفیان را در پیش گرفت. وقتی که به خانهٔ ابوسفیان وارد شد، بدو گفت: ای ابوحنظله نظریّهٔ خود را در بارهٔ آنچه از محمّد شنیدی به من بگو. پاسخ داد و گفت: ای ابوثعلبه به خدا سوگند چیزهائی را شنیدم که می‌دانم چیستند و مراد آنها کدام است. و چیزهائی را هم شنیدم نمی‌دانم چیستند و مراد آنها چه چیز است. اخنس گفت: من هم بدان کسی سوگند که تو بدو سوگند خوردی همین گونه شنیده‌ام و برداشت کرده‌ام. پس از پیش او بیرون آمد و به سوی خانهٔ ابوجهل رفت. وقتی که به خانه‌اش وارد شد گفت: ای ابوحکم، نظریّهٔ تو در بارهٔ چیزهائی که از محمّد شنیده‌ای چیست؟ گفت: چه چیز شنیده‌ام؟ ما و بنی عبد مناف بر سر شرافت و کرامت به پیکار برخاستیم: آنان خوراک دادند ما هم خوراک دادیم. ایشان مردمان را سوار کردند ما هم مردمان را سوار کردیم. آنان بذل و بخشش کردند و هدیّه و عطاء دادند ما هم بذل و بخشش کردیم و هدیّه و عطاء دادیم. تا کار بدانجا کشید که به موازات یکدیگر تاختیم و همچون دو اسب مسابقه از همدیگر پیشی و پسی نداشتیم. سرانجام آنان گفتند: پیغمبری از میان ما برانگیخته شده است و از آسمان بدو وحی و پیام می‌شود. دیگر ما کی بدین مرتبه و مقام می‌رسیم؟ به خدا سوگند هرگز بدین پیغمبر نمی‌گرویم و ایمان نمی‌آوریم و او را تصدیق نمی‌نمائیم! اخنس از پیش او برخاست و به ترک او گفت . . .

این رشک ورزیدن است، همان گونه که می‌بینیم. رشک ورزیدنی که ابوجهل را از اعتراف و اقرار به حقّ باز می‌دارد، حقّی که ابوجهل در سه شب خواسته است خود را از شنیدن آن به دور بدارد و بر نفس خویشتن پیروز بشود، ولی نفس ابوجهل بر ابوجهل

غلبه می‌کند و چیره می‌شود. این رشک ورزیدن به چیزی است که محمّد بدان رسیده است و هیچ کسی نمی‌تواند امید رسیدن بدان را داشته باشد. این همان رازی است که نهان در گفتار کسانی است که می‌گفتند:

﴿ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا؟ ﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟.

آنان همان کسانیند که می‌گفتند:

﴿ لَوْلا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلٰى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴾.

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!.

(زخرف/۳۱)

مرادشان از دو شهر، مکّه و طائف بود. در آن دو شهر بزرگان و سران مشرکان بودند و فرمانروائی و ریاست داشتند. کسانی بودند که به سروری و آقائی از راه دین چشم طمع می‌دوختند، هر وقت که می‌شنیدند پیغمبر تازه‌ای زمان مبعوث شدنش فرارسیده است. اشخاصی بودند که تازیانهٔ حسد و تکبّر بر دل و درونشان نواخته شد، وقتی که خدا آگاهانه پیغمبرش محمّد ﷺ را برگزید، و درهای رحمتش را برای او گشود، و از گنجینه‌هایش چیزهای فراوانی بدو بخشید، چیزهائی که او را سزاوار آنها می‌دید و جهانیان را شایان آنها نمی‌دید.

بدین پرسش ایشان پاسخی می‌دهد که بوی ریشخند و بیم و تهدید از آن برمی‌خیزد:

﴿ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي. بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ﴾.

اصلاً آنان در بارهٔ قرآن من بدگمان و متردّدند. اصلاً آنان عذاب مرا نچشیده‌اند (این است که چنین گستاخانه سخن می‌گویند).

آنان می‌پرسند:

﴿ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ ٱلذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا؟! ﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟!.

در حالی که آنان در بارهٔ خودِ قرآن بدگمان و متردّدند، و دلها و درونهایشان نیارمیده است و یقین پیدا نکرده است به این که قرآن از جانب یزدان نازل گردیده است: ایشان در بارهٔ حقیقت قرآن به ستیز می‌پردازند. قرآن فراتر از گفتار انسانها و بالاتر از سخنانی است که بدانها خویگر و آشنا هستند.

آن‌گاه از گفتارشان در بارهٔ قرآن، و از شکّ و تردیدشان در بارهٔ آن صرف‌نظر می‌کند تا با تهدیدشان به عذاب پذیرهٔ ایشان رود:

﴿ بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا عَذَابِ ﴾.

اصلاً آنان عذاب مرا نچشیده‌اند (این است که چنین گستاخانه سخن می‌گویند).

انگار می‌فرماید: آنان می‌گویند آنچه را که می‌گویند، چون ایشان هنوز برکنار از عذاب هستند. ولی زمانی که عذاب را می‌چشند از این چیزها چیزی نمی‌گویند. زیرا بدان هنگام خواهند دانست که دنیا چه خبر است!

سپس بر این که رحمتی را زیاد می‌دانند که خدا به محمّد داده است و او را از میان ایشان به عنوان پیغمبری برگزیده است، با پرسشی از ایشان پیرو می‌زند. از آنان می‌پرسد مگر ایشان صاحبان گنجینه‌های رحمت خدا هستند تا داوری و فرمانروائی بکنند در بارهٔ کسانی که بدیشان لطف می‌شود و نعمت داده می‌شود یا کسانی که از لطف و مرحمت خدا محروم می‌گردند:

﴿ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ؟ ﴾.

راستی مگر گنجهای رحمت پروردگار بسیار با عزّت و بس بخشایندهٔ تو در دست ایشان است؟ (تا هرکه را بخواهند نبوّت بدهند و هرکس را که بخواهند محروم سازند؟!).

ایشان را تهدید می‌کند در برابر سوء ادبی که با خدا دارند، و از این که دخالت می‌کنند در چیزی که به بندگان مربوط نیست و فراتر از وظیفهٔ ایشان است. خدا است به هرکس که بخواهد لطف می‌کند و نعمت می‌دهد، و هرکس را که بخواهد از لطف و نعمت خود محروم می‌کند. او بسیار با عزّت و بسیار توانا است، با

عزّت و توانائی که کسی نمی‌تواند در برابر اراده و خواست او بایستد و آن را بازدارد. او بسیار بخشاینده و بخشایشگر است، بخشاینده و بخشایشگری که عطاء و بخشش او پایان نمی‌پذیرد.

آنان این را برای محمّد ﷺ زیاد می‌دیدند که خدا او را برگزیند. آخر ایشان به چه حقّی و با داشتن چه مقام و منزلتی عطاء و دادهٔ خدا را تقسیم می‌کنند، در حالی که آنان صاحبان گنجینه‌های رحمت خدا نیستند؟!

﴿ أَمْ لَهُم مُّلْكُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا؟ ﴾.

یا مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو است، ازآن ایشان است؟.

این هم ادّعائی است که جرأت آن را نمی‌کنند. مالک آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو است که می‌بخشد و بازمی‌دارد. هرکه را که بخواهد برمی‌گزیند و برانگیخته می‌کند. وقتی که آنان مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین و چیزهائی را ندارند که در میان آن دو است، چرا باید در کار و بار مالک کائنات دخالت کنند، مالکی که در چیزهای خودش هرگونه که بخواهد تصرّف می‌کند و بدانها دست می‌برد؟

از راه ریشخند کردن و سرکوفت زدن بر پرسش ایشان پیرو می‌زند بدین‌گونه که اگر مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو است متعلّق بدیشان است، پس:

﴿ فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴾.

با وسائل و اسباب (لازمهٔ صعودی که در دست دارند بـه سـوی آسـمانها) بـالا رونـد (و هـرگونه کـه خـود می‌خواهند حکومت کنند، و به هرکس کـه مـی‌خواهـند وحی بفرستند).

به آسمانها و زمین و چیزهائی که در میان آن دو است سرک بکشند و نظارت بکنند، و در گنجینه‌های خدا تصرّف و دخالت بنمایند، و به هرکس که می‌خواهند عطاء کنند و هرکس را که می‌خواهند محروم کنند. همان گونه که مقتضی اعتراض ایشان است بر این که خدا هرکه را که می‌خواهد برمی‌گزیند، خدائی که مالک جهان است و در هرچیزی که دارد هرگونه که بخواهد دخل و تصرّف می‌کند.

آن گاه این فرض ریشخندآمیز را با بیان حقیقت واقعیّت ایشان به پایان می‌برد:

﴿ جُندٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴾.

اینان که اینجا (در شهر مکّه) هستند، سپاه ناچیز شکست خورده‌ای از دسته‌ها و گروه‌هایند (که قبلاً در برابر پیغمبران عَلَم طغیان برافراشته‌اند و سرانجام مغلوب گشته‌اند و تار و مار شده‌اند).

آنان بیش از این نیستند که سپاه شکست خورده‌ای بوده و «هُنَالِكَ: آنجا» دور افکنده شده‌اند. نه به گرداندن و اداره کردن این ملک و مملکت می‌توانند نزدیک بشوند، و نه به چرخاندن و دست یازیدن آن خزینه‌ها و گنجینه‌ها می‌توانند دست ببرند. اصلاً آنان هیچ‌گونه کاری بر عهده ندارند در امور و شؤونی که در ملک و مملکت خدا می‌گذرد، و کم‌ترین قوّت و قدرتی برای تغییر اراده و خواست خدا ندارند . . . «جُندٌ مَا: گروهک و سپاه ناچیزی هستند» . . . گروهک و سپاه ناچیز و بی‌نام و نشان و کم اهمیّت می‌باشند. «مَهْزُومٌ: شکست خورده» هستند . . . انگار شکست خوردن صفت لازمهٔ ایشان است. بدیشان چسبیده است، و آمیزهٔ سرشتشان شده است! . . مِنَ الْأَحْزَابِ: از دسته‌ها و گروهکهایند» ... از زمرهٔ دسته‌ها و گروهکهائی هستند که دارای رویکردها و خواستهای گوناگون و مختلف می‌باشند!

دشمنان خدا و پیغمبرش بیش از این جایگاه و پایگاهی ندارند که در اینجا سایه‌روشنهای تعبیر قرآنی آن را به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد. سایه روشنهای تعبیر قرآن الهامگر ناتوان و سستی و دور بودن دشمنان خدا و پیغمبرش از دائرهٔ اداره کردن و گرداندن و چرخاندن و راه بردن کار و بار است . . . آنان هر اندازه نیرومند باشند، و تاخت و تازشان شدّت و حدّت داشته باشد، و در زمین مدّت زمانی زور بگویند و قلدری بکنند، عاجز و ضعیف محسوب می‌شوند و از رتق و فتق امور درمانده بشمارند.

یزدان مثالهائی را از میان کسانی می‌آورد که در طول قرون و اعصار زورگوئی کرده‌اند و قلدری ورزیده‌اند، و سرانجام تبدیل شده‌اند به:

﴿ جُنْدٌ ما هُنالِکَ مَهْزُومٌ مِنَ الْاَحْزابِ ﴾.

اینان که اینجا (در شهر مکّه) هستند، سپاه ناچیز شکست‌خورده‌ای از دسته‌ها و گروه‌هایند (که قبلاً در برابر پیغمبران عَلَم طغیان برافراشته‌اند و سرانجام مغلوب گشته‌اند و تار و مار شده‌اند).

﴿کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُوالْأَوْتادِ، وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحابُ الْأَیْکَةِ. أُولٰئِکَ الْأَحْزابُ. إِنْ کُلٌّ إِلاّ کَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقابِ ﴾.

قبل از اینان نیز قوم نوح و عاد و فرعون که دارای بناهائی بلند و استوار همچون کوه بوده‌اند (پیغمبران ما را) تکذیب کرده‌اند. و قوم ثمود و لوط و صاحبان باغهای فراوانِ سر درهم کشیده (به تکذیب پیغمبران پرداخته‌اند و کیفر خویش را دیده‌اند). اینان همان گروه‌ها و دسته‌هایند. (گروه‌ها و دسته‌های ششگانه‌ای که نمونه‌ای از مردمان کفرپیشه و ستمگر تاریخند و بر پیغمبران شوریده‌اند و به عذاب الهی گرفتار آمده‌اند). هریک از این گروه‌ها، پیغمبران را تکذیب کرده و عذاب من گریبانگیرشان گشته است.

﴿أُولٰئِکَ الْأَحْزابُ ﴾.

اینان همان گروه‌ها و دسته‌هایند.

اینان کسانی بوده‌اند که پیغمبران را تکذیب کرده‌اند. کارشان به کجا کشیده است، گرچه طاغی و یاغی و ستمگر و زورگو و قلدر بوده‌اند؟

﴿ فَحَقَّ عِقابِ ﴾.

و عذاب من گریبانگیرشان گشته است.

و کارشان بدانجا کشیده است که کشیده است. چنان رفتند که انگار که نبودند. از ایشان جز آثار و ویرانه‌هائی نمانده است که گویای شکست و مقهور و مغلوب شدن ایشان است!

این فرجام کار دسته‌ها و گروه‌هائی بوده است که در تاریخ بوده‌اند و گذشته‌اند . . . و امّا اینان ـ به طور عام ـ به خود رها می‌شوند تا وقتی که صدائی برمی‌خیزد و زندگی را در زمین پایان می‌دهد پیش از این که روز حساب و کتاب به میان آید:

﴿ وَ ما یَنْظُرُ هٰؤُلاءِ إِلاّ صَیْحَةً واحِدَةً ما لَها مِنْ فَواقٍ ﴾.

اینان (نیز با این اعمال و افعال که دارند) انتظاری جز این نمی‌کشند که یک صدای آسمانی فرا رسد، صدائی که نیازی به تکرار ندارد (و در آن بازگشتی نیست).

این صدا وقتی که بلند می‌شود و فرا می‌رسد به تأخیر نمی‌افتد حتی مدّت کوتاهی به اندازهٔ: «فَواقُ ناقَةٍ: برگشتن شتر ماده برای دوشیدن». فَواق فاصلهٔ میان دو شیر دوشیدن است.[1] این فریاد در موعد مشخّص خود سر می‌دهد، موعد مشخّصی که جلو یا عقب نمی‌افتد. خداوند برای این ملّت واپسین مقدّر فرموده است که بدیشان مهلت و فرصت دهد، و زود ایشان را هلاک و نابود نفرماید بدان‌گونه که آن گروه‌ها و دسته‌ها را تار و مار کرده است و دمار از روزگارشان برآورده است.

این هم لطف و مرحمت خدا در حقّ این ملّت واپسین است، ولی آنان قدر این لطف و مرحمت را نشناخته‌اند، و شکر این نعمت و فضیلت را بجای نیاورده‌اند. این است که شتابان فرا رسیدن زودرس سزا و جزای خود را خواسته‌اند، و درخواست نموده‌اند که بهره و نصیب عذابشان هرچه زودتر در رسد پیش از این که روز قیامت فرا رسد که یزدان بدیشان تا آن وقت مهلت و فرصت داده است:

﴿ وَ قالُوا: رَبَّنا عَجِّلْ لَنا قِطَّنا قَبْلَ یَوْمِ الْحِسابِ ﴾.

(کافران مسخره‌کنان) می‌گویند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز رستاخیز و حساب و کتاب

۱- فَواق: تکرار. رجوع و بازگشت. مهلت . . . یعنی این صیحه و فریاد یکباره همه جا و همه کس را فرا می‌گیرد و درها به روی انسانها بسته می‌شود. نه رهائی از آن ممکن است و نه پشیمانی سودی دارد و نه فریادها به جائی می‌رسد. (مترجم)

(قیامت) به ما برسان.

در اینجا روند قرآنی به ترک ایشان می‌گوید، و به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و به دلداریش می‌پردازد و بدو گوشزد می‌کند که نادانی این قوم، بی‌ادبی ایشان با خدا، جزا و سزا را پیش از موقع خود با شتاب خواستن، تکذیب تهدید و بیم وعدهٔ الهی، ناسپاس گذاشتن لطف و مرحمت خدا، و غیره را به هیچ گیرد و گوشش بدانان و بدان کارهای نابهنجارش بدهکار نباشد . . . روند قرآنی پیغمبر ﷺ را دعوت می‌کند به این که بلاها و آزمونهائی را یاد کند و پیش چشم بدارد که پیش از او پیغمبران بدانها گرفتار آمده‌اند و بدانها آزموده شده‌اند. به یاد آورد لطف و مرحمتی را که خدا به پیغمبران بعد از گذشت بلاها و آزمونها کرده است و چگونه ایشان را مشمول فضل و کرم خود فرموده است.

اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ﴿١٨﴾ وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً ۖ كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴿١٩﴾ وَشَدَدْنَا مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ﴿٢٠﴾ ۞ وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ﴿٢١﴾ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ ۖ قَالُوا لَا تَخَفْ ۖ خَصْمَانِ بَغَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ ﴿٢٢﴾ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ﴿٢٣﴾ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ ۖ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَا هُمْ ۗ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا وَأَنَابَ ۩ ﴿٢٤﴾ فَغَفَرْنَا لَهُ ذَٰلِكَ ۖ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٢٥﴾ يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ ﴿٢٦﴾

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ۚ ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ ﴿٢٧﴾ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ ﴿٢٨﴾ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٢٩﴾ وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ ۚ نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٣٠﴾ إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ ﴿٣١﴾ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّىٰ تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ﴿٣٢﴾ رُدُّوهَا عَلَيَّ ۖ فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ ﴿٣٣﴾ وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ ﴿٣٤﴾ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ۖ إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴿٣٥﴾ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ ﴿٣٦﴾ وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَغَوَّاصٍ ﴿٣٧﴾ وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿٣٨﴾ هَٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٣٩﴾ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٠﴾ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَعَذَابٍ ﴿٤١﴾ ارْكُضْ بِرِجْلِكَ ۖ هَٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ﴿٤٢﴾

وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٤٣﴾ وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا تَحْنَثْ ۗ إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا ۚ نِعْمَ الْعَبْدُ ۖ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿٤٤﴾ وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ ﴿٤٥﴾ إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴿٤٦﴾ وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٧﴾ وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ ۖ وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ ﴿٤٨﴾

این درس سراسر آن داستانها و مثالهائی از زندگانی پیغمبران - صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ - است. آنها ذکر می‌شوند تا پیغمبر خدا ﷺ به یاد آنها باشد و گوش به چیزهائی ندهد که از سوی قوم خود می‌بیند، از قبیل تکذیب و اتّهام و اظهار شگفت کردن و افتراء زدن. در برابر چیزی که با آن به مبارزه و مقابله‌اش می‌پردازند و از آن دلتنگ و ناراحت می‌شود، شکیبائی کند و صبر

پیش گیرد.

این داستانها در عین حال، آثار رحمت خدا در حقّ پیغمبران پیش از او را بیان می‌دارد، و از نعمت و فضلی یاد می‌کند که ایشان را دربرگرفته است، و ذکر می‌کند که یزدان چه ملک و مملکت و حکومت و قدرتی به پیغمبران داده است و با چه رعایت و عنایت و نعمت و کرامتی ایشان را فراگرفته است، و چگونه آنان را پائیده است و از دردها و رنجها نجات بخشیده است. ذکر این امور بدان خاطر است که به شگفت کردن قوم او از این که خدا او را برگزیده است پاسخ دهد، و بدیشان بگوید که محمّد ﷺ چیز نوظهور و بی‌سابقه‌ای در میان انبیاء نیست. کسانی در بین پیغمبران بوده‌اند که خدا گذشته از نبوّت و رسالت، بدیشان ملک و مملکت و سلطه و قدرت داده است. کسانی هم در بین آنان بوده‌اند که خدا کوه‌ها را مسخّر ایشان کرده است، و کوه‌ها و پرندگان با آنان به تسبیح و تقدیس یزدان پرداخته‌اند. همچنین در میان پیغمبران کسانی بوده‌اند که یزدان سبحان بادها و شیاطین را در اختیار او قرار داده است . . . از قبیل داوود و سلیمان . . . پس چه جای تعجّب است که خدا محمّدِ ﷺ صادق و امین را برگزیند تا در میان قریش و در آخر زمان قرآن را بر او نازل فرماید؟

همچنین این داستانها رعایت و عنایت یزدان در حقّ پیغمبرانش را به تصویر می‌کشد، و پیش چشم مردمان می‌دارد که چگونه خدا ایشان را از هرسو پائیده است و رهنمود و رهنمونشان کرده است و پرورده و تربیتشان نموده است. آخر پیغمبران انسان بوده‌اند ـ همان گونه که محمّد ﷺ انسان است ـ در آنان ضعف و ناتوانی بشریّت بوده است، و خدا ایشان را پائیده است و تحت رعایت و عنایت خویش قرار داده است. آنان را به ضعف و عجز بشری وانگذاشته است و به خود رها نکرده است. بلکه امور را برایشان بیان کرده است و توضیح داده است، و راهنمائیشان فرموده است و به راه راستشان انداخته است. ایشان را به بلاها و مصیبتها و آزمونها مبتلا فرموده است. تا آنان را ببخشاید و بزرگوارشان فرماید. در ذکر این امور چیزی است که مایهٔ دلداری پیغمبر ﷺ می‌گردد، و دل مبارک او را به رعایت و عنایت خدایش اطمینان می‌دهد، و بدو یادآوری می‌کند در هر گامی که آن را در زندگانیش برمی‌دارد تحت حمایت و حفاظت خدا قرار دارد.



﴿ إِصْبِرْ عَلىٰ مٰا یَقُولُونَ، وَ اذْکُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ ذَا الْأَیْدِ، إِنَّهُ أَوّٰابٌ. إِنّٰا سَخَّرْنَا الْجِبٰالَ مَعَهُ یُسَبِّحْنَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِشْرٰاقِ. وَ الطَّیْرَ مَحْشُورَةً کُلٌّ لَهُ أَوّٰابٌ. وَ شَدَدْنٰا مُلْکَهُ وَ آتَیْنٰاهُ الْحِکْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطٰابِ ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبا باش، و به خاطر بیاور (پیغمبران شکیبا، از جمله) بندهٔ ما داوود قدرتمند و توانا را. واقعاً او (در همه کار و همه حال به خدا بازمی‌گشت و) بسی توبه‌کار بود. ما کوه‌ها را با او هم‌آوا کردیم. (کوه‌ها همصدا با او) شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس (آفریدگار جهان) می‌پرداختند. و پرندگان را نیز (با او در تسبیح و تقدیس) هم‌آوا کردیم و در پیش او گرد آوردیم. جملگی آنها فرمانبردار داوود بودند (و به دستور او عمل می‌کردند). و حکومت او را (با در اختیار قرار دادن وسائل مادی و معنوی) استحکام بخشیدیم، و بدو فرزانگی و شناخت (امور) دادیم، و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

«إِصْبِرْ: شکیبائی کن» . . . اشاره است به راه طیّ شده در زندگانی پیغمبران ـ عَلَیْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهِ ـ راهی که جملگی ایشان را به همدیگر می‌رساند و در کنار یکدیگر گرد می‌آورد. چه همگی آنان بر این راه بوده‌اند و در این راه رفته‌اند. همگی ایشان رنج برده‌اند، و جملگی آنان به بلا و مصیبت گرفتار آمده‌اند و آزمایش شده‌اند. همگی هم شکیبائی کرده‌اند. شکیبائی زاد و توشهٔ راهشان بوده است، و قالب زندگانیش شده است. هریک از آنان در پلّهٔ ویژهٔ خود در نردبان انبیاء قرار داشته‌اند و مرتبه و مقام خاصّ

خویش را احراز نموده‌اند . . . سراسر زندگانی پیغمبران لبریز از بلاها و مصیبتها و آزمایشها و آزمونها بوده است! لبریز بوده است از دردها و رنجها. حتّی خوشیها هم آزمایش و آزمون بوده است و محک صبر و شکیبائی ایشان بر سرورها و شادیها گذشته از صبر و شکیبائی ایشان بر غمها و اندوه‌ها بوده است. معلوم است خوشیها و ناخوشیها هر دوتا صبر و شکیبائی را می‌طلبند و تاب و تحمّل را لازم دارند.

زندگانی پیغمبران را به طور همگانی پیش چشم می‌داریم، بدان گونه که قرآن مجید آن را برایمان روایت کرده است. در زندگانی پیغمبران می‌بینیم که صبر پایهٔ بنیادین و عنصر برجستهٔ ساختار زندگانی ایشان، و بلا و امتحان ماده و آب آن ساختار است.

انگار آن زندگانی برگزیده ـ بلکه واقعاً هم آن چنان بود ـ صفحاتی از بلا و امتحان و صبر و شکیبائی است و به انسانها نشان داده می‌شود، تا بنگارد که چگونه روح انسان می‌تواند بر دردها و نیازمندیها پیروز گردد، و چگونه می‌تواند بر همهٔ چیزهائی که در زمین بدانها می‌نازد و آنها را مایهٔ عزّت و قدرت می‌بیند برتری و والائی گیرد، و از هواها و هوسها و لذّتها و خوشیهای نابجا و از هرآنچه گول‌زننده و فریبنده است ببرد و بپیراید و صرف‌نظر نماید، و خالصانه ازآن خدا شود و در امتحان موفّق گردد، و خدا را بر هر چیز دیگری ترجیح دهد . . . گذشته از این در نهایت به بشریّت بگوید: راه این است. راه رسیدن به والائی و راه اوجگیری این است. راه رسیدن به خدا این است.

﴿ إِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبا باش.

آنان گفته‌اند:

﴿ هٰذٰا سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ ﴾.

این، جادوگر بسیار دروغگوئی است.

همچنین گفته‌اند:

﴿ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً؟ إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ ﴾.

آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است.

و گفته‌اند:

﴿ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنٰا؟ ﴾.

آیا از میان همهٔ ما قرآن بر او نازل شده است؟.

و چیزهای زیادی جز اینها را گفته‌اند. خداوند پیغمبرش را به صبر و شکیبائی در برابر آنچه می‌گویند رهنمود و رهنمون می‌فرماید. او را راهنمائی می‌نماید به این که با دل با نمونه‌های دیگری جدای از این کافران زندگی کند، نمونه‌هائی که برگزیده و بزرگوارند. آنان برادرانش، یعنی پیغمبرانی هستند که پیغمبر ﷺ ایشان را به یاد می‌آورد و احساس می‌کند خویشاوندی استواری میان او و آنان است، و در بارهٔ ایشان سخن برادرانه و خویشاوندانه می‌گوید. او می‌فرماید: خدا برادرم فلانی را رحمت کناد. یا می‌فرماید: من سزاوارتر برای فلانی، و نزدیک‌تر به فلانی هستم.

﴿ إِصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدَنٰا دٰاوُدَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوّٰابٌ ﴾.

در برابر چیزهائی که می‌گویند شکیبا باش. و به خاطر بیاور (پیغمبران شکیبا، از جمله) بندهٔ ما داوود قدرتمند و توانا را. واقعاً او (در همه کار و همه حال به خدا بازمی‌گشت و) بسی توبه‌کار بود.

داوود را در اینجا قدرتمند و توانا نام می‌برد، و او را بسی توبه‌کار می‌شمارد . . . پیش از این، قوم نوح و عاد و فرعون که دارای بناهائی بلند و استوار همچون کوه بوده‌اند، و قوم ثمود و قوم لوط و صاحبان باغهای فراوان سر درهم کشیده را ذکر کرده است . . . آنان سرکش و ستمگر بوده‌اند و عَلَم طغیان و عصیان برافراشته‌اند. مظهر قدرت و نماد قوّت ایشان سرکشی و ستمگری و تکذیب بوده است. ولی داوود قدرتمند و توانا بوده است، ولیکن توبه‌کار بوده و به سوی خدا برگشته است و توبه نموده است. او به سوی خدا برمی‌گشت فرمانبردارانه و توبه‌کارانه و پرستشگرانه و ذاکرانه. او نیرومند و مقتدر بود و سلطه و قدرت داشت.

سرآغاز داستان داوود، و نمودار و پدیدار آمدن او در سپاه طالوت در میان بنی‌اسرائیل گذشت. بدان هنگام که پس از موسی بنی‌اسرائیل به پیغمبری از پیغمبران خود گفتند: شاهی برای ما انتخاب کن تا تحت فرماندهی او در راه خدا جنگ کنیم. او طالوت را شاه ایشان کرد، و آنان را به جنگ دشمن قدرتمندشان جالوت و سپاهیانش برد و با ایشان رویاروی کرد. داوود که در آن وقت جوانی بود جالوت را کشت. از آن زمان به بعد ستارهٔ اقبال داوود اوج گرفت تا سرانجام حکومت را به دست گرفت و صاحب سلطه و قدرت شد. امّا با وجود داشتن حکومت و سلطه و قدرت توبه‌کار بود و پیوسته با طاعت و عبادت و ذکر و استغفار به سوی خدایش برمی‌گشت و کرنش می‌برد.

به همراه نبوّت و حکومت، خدا به داوود از آستانهٔ فضل و کرمش بدو دلی ذاکر و صدائی خوش عطاء فرموده بود. زمزمهٔ دعاهایش را با این صدای زیبا طنین‌انداز می‌کرد و با آن پروردگارش را مدح و ثنا می‌نمود. آن اندازه نیروی غرق شدن او به ذکر قوی گردید، و آن اندازه زمزمهٔ دعاهایش زیبا شد که میان وجود او و وجود این جهان پرده‌ها کنار رفت و مانعها زدود، و حقیقت هستی او به حقیقت هستی کوه‌ها و پرنده‌ها پیوست. کوه‌ها و پرنده‌ها در ارتباط او با آفریدگارش همراه و همنوای وی گردیدند، و با داوود در ستودن و پرستش کردن پروردگار شرکت کردند. کوه‌ها با او به تسبیح و تقدیس خدا می‌پرداختند، و پرندگان پیرامون او گرد می‌آمدند و با او نغمهٔ پرستش سر می‌دادند و مولای خودشان و مولای داوود را مدح و ثنا می‌گفتند:

﴿ إِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَ الْإِشْرَاقِ. وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ﴾.

ما کوه‌ها را با او همآوا کردیم. (کوه‌ها همصدا با او) شامگاهان و بامدادان به تسبیح و تقدیس (آفریدگار جهان) می‌پرداختند. و پرندگان را نیز (با او در تسبیح و تقدیس) همآوا کردیم و در پیش او گرد آوردیم. جملگی آنها فرمانبردار داوود بودند (و به دستور او عمل می‌کردند).

مردمان در برابر این خبر مدهوش می‌ایستند . . . کوه‌های جامد شامگاهان و بامدادان با داوود همصدا می‌شوند و به تسبیح و تقدیس یزدان می‌پردازند، بدان هنگام که به پرستش خدای خود می‌نشیند و با زمزمه‌های خود به مدح و ثنا و ذکر او می‌پردازد! پرندگان پیرامون زمزمه‌ها و نغمه‌هایش گرد می‌آیند تا بدو گوش فرا دهند و با او سرودهایش را تکرار کنند و سر بدهند . . . مردمان مدهوش می‌مانند از این خبری که با عادت و خوی ایشان نمی‌خواند، و با چیزی مخالفت دارد که همیشه دیده‌اند و آن را لمس کرده‌اند. پیوسته دیده‌اند که جنس انسان و جنس پرندگان و جنس کوه‌ها از هم جدا بوده‌اند!

ولیکن دهشت و وحشت چرا؟ چرا باید شگفت کرد؟ این آفریده‌ها همه دارای یک حقیقت هستند، حقیقتی که در فراسوی جداگانگی جنسها و شکلها و صفتها و نشانه‌ها و سیماها است . . . حقیقت واحدی دارند که در آن با آفریدگار جملگی هستی چه زنده‌ها و چه غیر زنده‌ها گرد می‌آیند. وقتی که ارتباط انسان با یزدان به درجهٔ خلوص و اشراق و صفا رسید، پرده‌ها کنار می‌روند و سدّها و مانعها فرو می‌ریزند، و حقیقت صرف برای همهٔ آنها روان و نمایان می‌شود و جاری و ساری می‌گردد و در فراسوی سدّها و مانعهای جنس و شکل و صفت و نشانه و سیمائی که آنها را برابر عرف و عادت حیات از یکدیگر جدا می‌سازد، به همدیگر می‌پیوندد!

خدا همچون ویژگی و خاصیّتی را به داوود عطاء فرمود. کوه‌ها را با او همنوا و همآوا کرد. کوه‌ها در شامگاهان و بامدادان با او به تسبیح و تقدیس می‌پرداختند. پرندگان را پیرامون او گرد آورد. پرندگان همراه و هماهنگ با زمزمه‌های داوود نغمه‌های تسبیح و تقدیس خدا سر می‌دادند. این هم هدیهٔ همراه با نبوّت و خلوص بود، و افزون بر ملک و مملکت و سلطه و قدرت بود.

﴿ وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ. وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطَابِ ﴾.

و حکومت او را (با در اختیار قرار دادن وسائل مادی و معنوی) استحکام بخشیدیم، و بدو فرزانگی و شناخت (امور) دادیم، و قدرت داوری قاطعانه و عادلانه‌اش ارزانی داشتیم.

ملک و مملکت داوود فراخ، و فرمانروائی و حکومتش قدرتمند و شکوهمند بود. کشورش را با حکمت و فرزانگی و همچنین با دوراندیشی و آینده‌نگری اداره می‌کرد. «فَصْلَ الْخِطابِ: سخن فیصله‌دهنده» گفتار نیرومندی که نمایانگر قضاوت عادلانه و بیانگر داوری قاطعانه است. سخنی که قاطعانه انجام می‌گیرد و دوراندیشی بدون هرگونه شکّ و تردیدی در آن مراعات می‌شود. اگر حکمت و قوّت در داوری و فرمانروائی مراعات گردد، داوری کامل و فرمانروائی شامل در جهان انسان بشمار می‌آید.

با وجود این، داوود در معرض آزمایش و بلا قرار می‌گیرد. ولی چشم خدا بدو بود و او را می‌پائید و گامهایش را رهنمود می‌کرد. دست خدا با او بود و ضعف و اشتباه او را برطرف می‌نمود و می‌زدود، و از خطر او را می‌پائید و بدو می‌آموخت که خدا او را چگونه محفوظ و مصون می‌دارد:

﴿ وَ هَل أَتاکَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرابَ؟ إِذْ دَخَلُوا عَلیٰ داوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ. قالُوا: لاٰ تَخَفْ. خَصْمانِ بَغیٰ بَعْضُنا عَلیٰ بَعْضٍ. فَاحْکُمْ بَیْنَنا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ. وَ اهْدِنا إِلیٰ سَواءِ الصِّراطِ. إِنَّ هٰذا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِیَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ، فَقالَ: أَکْفِلْنِیها، وَ عَزَّنِي فِي الْخِطابِ. قالَ: لَقَدْ ظَلَمَکَ بِسُؤالِ نَعْجَتِکَ إِلیٰ نِعاجِهِ، وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَیَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ إِلاَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ ـ وَ قَلِیلٌ ما هُمْ ـ وَ ظَنَّ داوُدُ أَنَّما فَتَنّاهُ. فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ راکِعاً وَ أَنابَ ﴾.

(ای محمّد!) آیا داستان شاکیانی به تو رسیده است که وقتی (از اوقات) از دیوار عبادتگاه (نه از درگاه خانه، به سوی داوود) بالا رفتند؟ ناگهان بر داوود وارد شدند (و ناگهانی در برابرش ظاهر گشتند) و او از ایشان ترسید (و گمان برد که قصد کشتن وی را دارند. بدو) گفتند: مترس! ما دو نفر شاکی هستیم و یکی از ما بر دیگری ستم کرده است. تو در میان ما به حقّ و عدل داوری کن و ستم روا مدار، و ما را به راستای راه رهنمود فرما. (یکی از دو نفر گفت:) این برادر من است و او نود و نه میش دارد، و من تنها یک میش دارم، و (وی به من) می‌گوید: آن را به من واگذار (چرا که این یکی هم از من باشد بهتر است، و هیچی از یکی خوبتر است!) و او بر من در سخن چیره شده است (چون از لحاظ فصاحت و بلاغت از من گویاتر و رساتر است و مرا مغلوب و منکوب قدرت منطق خود کرده است، و نیز با اصرار زیادی که در این باره می‌ورزد خسته و درمانده‌ام نموده است. داوود) گفت: مسلّماً او با درخواست یگانه میش تو برای افزودن آن به میشهای خود، به تو ستم روا می‌دارد. اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سر و کار دارند، نسبت به همدیگر ستم روا می‌دارند، مگر آنان که واقعاً مؤمنند و کارهای شایسته می‌کنند، ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند. داوود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (و اندازهٔ هراس او از دیگران، و نیز نحوهٔ قضاوت وی را به محکّ آزمایش زده‌ایم). پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد.

در توضیح این آزمایش باید گفت: داوود که پیغمبر و شاه بود، برخی از اوقات خود را صرف کارهای مملکتداری و فرمانروائی می‌کرد، و به قضاوت و داوری در میان مردمان می‌نشست. و بقیّهٔ اوقات به خلوت کردن و پرستش نمودن و سرودن و خواندن سروده‌ها و زمزمه‌های تسبیح و تقدیس یزدان در عبادتگاه می‌پرداخت. وقتی که به عبادتگاه برای عبادت می‌رفت و به خلوت می‌نشست کسی به پیش او وارد نمی‌شد تا او خودش از عبادتگاه بیرون می‌آمد و به سوی مردم می‌رفت.

در یکی از روزها ناگهانی دو مرد از دیوار عبادتگاهی که بر او بسته شده بود بالا آمدند و به پیش او رفتند. از

ایشان ترسید. چون شخص مؤمنی و فرد امینی از دیوار عبادتگاه بالا نمی‌رود! آن دو نفر هرچه زودتر او را اطمینان دادند:

﴿ قالُوا: لا تَخَفْ. خَصْمانِ بَغيٰ بَعْضُنا عَليٰ بَعْضٍ ﴾.

گفتند: مترس! ما دو نفر شاکی هستیم و یکی از ما بر دیگری ستم کرده است.

برای قضاوت به پیش تو آمده‌ایم.

﴿ فَاحْكُمْ بَيْنَنا بِالْحَقِّ وَ لا تُشْطِطْ وَ اهْدِنا إِليٰ سَواءِ الصِّراطِ ﴾.

تو در میان ما به حقّ و عدل داوری کن و ستم روا مدار، و ما را به راستای راه رهنمود فرما.

یکی از آن دو آغاز به سخن کرد و دعوای خود را مطرح کرد:

﴿ إِنَّ هٰذا أَخي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِيَ نَعْجَةٌ واحِدَةٌ. فَقالَ: أَكْفِلْنيها ﴾.

این برادر من است و او نود و نه میش دارد، و من تنها یک میش دارم، و (وی به من) می‌گوید: آن را به من واگذار (چرا که این یکی هم از من باشد بهتر است، و هیچی از یکی خوبتر است).

یعنی این یک میش را نیز به من بده و جزو دارائی من کن و به من واگذار.

﴿ وَ عَزَّني فِي الْخِطابِ ﴾.

و او بر من در سخن چیره شده است (چون از لحاظ فصاحت و بلاغت از من گویاتر و رساتر است و مرا مغلوب و منکوب قدرت منطق خود کرده است، و نیز با اصرار زیادی که در این باره می‌ورزد خسته و درمانده‌ام نموده است).

یعنی در سخن بر من سخت تاخته است و شدّت و غلظت به کار برده است.

مسأله ـ همان‌گونه که یکی از دو طرف دعاوی مطرح می‌کند ـ ستم گویا و احساس برانگیزی را عرضه می‌دارد، ستمی که قابل تأویل نیست. بدین سبب است که داوود برمی‌جهد و به دنبال شنیدن آن مسأله راجع بدین ستم گویا حکم صادر می‌کند و داوری می‌نماید، و با طرف دعوای دیگر صحبت نمی‌کند سخن او را نمی‌شنود، و از او نمی‌خواهد قضیّه را توضیح دهد، و دلیل خود را بیان نماید. ولیکن تصمیم به قضاوت می‌گیرد و داوری می‌کند:

﴿ قالَ: لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤالِ نَعْجَتِكَ إِليٰ نِعاجِهِ. وَ إِنَّ كَثيراً مِنَ الْخُلَطاءِ لَيَبْغي بَعْضُهُمْ عَليٰ بَعْضٍ. إِلاَّ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ قَليلٌ ما هُمْ ﴾.

(داوود) گفت: مسلّماً او با درخواست یگانه میش تو برای افزودن آن به میشهای خود، به تو ستم روا می‌دارد. اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سر و کار دارند، نسبت به همدیگر ستم روا می‌دارند، مگر آنان که واقعاً مؤمنند و کارهای شایسته می‌کنند، ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند. داوود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (و اندازهٔ هراس او از دیگران، و نیز نحوهٔ قضاوت وی را به محکّ آزمایش زده‌ایم). پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد.

چنین به نظر می‌آید که این دو مرد در همین‌جا پنهان گردیده‌اند. آنان دو فرشته بوده‌اند و برای امتحان داوود آمده‌اند! امتحان پیغمبری که شاه است و خدا بدو کار مردمان را واگذار فرموده است، تا در میانشان با حقّ و عدل داوری کند، و پیش از روشن کردن حقّ حکم صادر ننماید. آن دو فرشته مسأله را به صورت واضح و احساس برانگیزی مطرح کردند . . . ولیکن برای قاضی لازم است که احساساتی نشود، و شتاب نورزد. بر او لازم است که به ظاهر گفتار یکی از دو طرف دعاوی بسنده نکند، پیش از این که فرصت و مهلت به دیگری برای اظهار دلیل و حجّت بدهد و سخنش را بشنود. زیرا پس از شنیدن سخن و اظهار دلیل و برهان او، چه بسا صورت مسأله به طور کلّی یا برخی از آن تغییر کند، و پدیدار آید که ظاهر گفتار شخص اوّل گول‌زننده یا دروغ و یا ناقص بوده است.

بدین هنگام داوود متوجّه گردید که این کار امتحان بوده است:

﴿ وَ ظَنَّ دٰاوُدُ أَنَّمٰا فَتَنّٰاهُ ﴾.

داوود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم (و اندازهٔ هراس او از دیگران، و نیز نحوهٔ قضاوت وی را به محکّ آزمایش زده‌ایم).

در اینجا بود که سرشت خودش او را دریافت:

﴿ إِنَّهُ أَوّٰابٌ ﴾.

واقعاً او (در همه کار و همه حال به خدا بازمی‌گشت و) بسی توبه‌کار بود.

﴿ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رٰاكِعاً وَ أَنٰابَ ﴾.

پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد.

﴿ فَغَفَرْنٰا لَهُ ذٰلِكَ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ ﴾.

به هر حال، ما این (ترک اولی و سیّئهٔ مقرّبین) را بر او بخشیدیم (و وی را مشمول لطف و محبّت خود قرار دادیم) و او در پیشگاه ما دارای مقام والا و برگشتگاه زیبا است (که بهشت برین و نعمت‌های فردوس اعلی است).

برخی از کتابهای تفسیر پیرامون این امتحان بسی به افسانه‌های اسرائیلی فرورفته‌اند، افسانه‌هائی که سرشت نبوّت از آنها بیزار و گریزان است، و اصلاً با حقیقت نبوّت نمی‌خواند. حتّی روایتهائی که تلاش کرده‌اند این افسانه‌ها را تخفیف بدهند نیز گامهائی با آنها برداشته‌اند. این افسانه‌های اسرائیلی از پای‌بست ویران و از اساس بر باد است و بررسی و وارسی را نشاید. این افسانه‌ها با فرمودهٔ خداوند بزرگوار سازگار نیست:

﴿ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنٰا لَزُلْفىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ ﴾.

و قطعاً او در پیشگاه ما دارای مقام والا و برگشتگاه زیبا است (که بهشت برین و نعمت‌های فردوس اعلی است).

پیرو قرآنی‌ای که به دنبال این داستان می‌آید نیز پرده از سرشت این امتحان و آزمون برمی‌دارد، و مقصود خدا از آن را برای بندهٔ خودش که داوری میان مردمان و فرمانروائی بر ایشان را بدو واگذار کرده است مشخّص و معیّن می‌نماید:

﴿ يٰا دٰاوُدُ إِنّٰا جَعَلْنٰاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ، فَاحْكُمْ بَيْنَ النّٰاسِ بِالْحَقِّ. وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَوىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ. إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ. بِمٰا نَسُوا يَوْمَ الْحِسٰابِ ﴾.

ای داوود! ما تو را در زمین نمایندهٔ (خود) ساخته‌ایم (و بر جای پیغمبران پیشین نشانده‌ایم) پس در میان مردم به حقّ داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد. بیگمان کسانی که از راه خدا منحرف می‌گردند عذاب سختی به خاطر فراموش کردن روز حساب و کتاب (قیامت) دارند.

این امتحان، خلافت در زمین، و فرمانروائی برابر حقّ و حقیقت در میان مردم، و عدم پیروی از هوا و هوس است. پیروی از هوا و هوس ـ در آنچه مربوط به پیغمبری است ـ راه افتادن با نخستین منفعل شدن، و تأمّل نکردن و درنگ ننمودن و کار را روشن نساختن است . . . اینها چیزی است که ادامهٔ آنها و پافشاری بر آنها به گمراهی می‌کشاند. ولی پیروی که به دنبال آیه می‌آید و فرجام گمراهی را به تصویر می‌کشد، این یک حکم عام و مطلق در بارهٔ گمراهی از راه خدا است. گمراهی از راه خدا نیز خدا را فراموش کردن و خویشتن را در روز حساب و کتاب در معرض عذاب و عقاب قرار دادن است.

از عنایت و رعایتی که خدا به بندهٔ خود داوود داشته است این است که خدا داوود را در نخستین نگاه و نگرشی که داشته است آگاه و هوشیار کرده است و او را بیدارباش داده است، و وی را از پیروی کردن از نخستین احساس و برداشت باز داشته است، و او را از فرجام آیندهٔ دور کار ترسانده است و برحذر فرموده است. داوود حتّی گامی هم به سوی آن فرجام آیندهٔ دور برنداشته است! این هم لطف و فضل خدا در حقّ بندگان برگزیده‌اش می‌باشد. بندگان برگزیده‌اش چه بسا پاهایشان کم‌ترین سکندری و لغزشی داشته باشد، ولی خدا سکندری و لغزش ایشان را بپاید و جبران نماید، و

دست ایشان بگیرد و بدیشان بیاموزد که توبه کنند و به سوی او برگردند، و بدانان توفیق توبه و برگشت عنایت فرماید و ایشان را ببخشاید، و به دنبال آزمون نعمتهایش را برای آنان فراوان و بر سرشان ریزان گرداند.



هنگام بیان کردن قاعدهٔ حقّ در خلافت زمین و در داوری میان مردمان، و پیش از این که داستان داوود در روند قرآنی به پایان خود برسد، این حقّ به قاعدهٔ بزرگ خود برگردانده می‌شود، قاعده‌ای که آسمان و زمین و آنچه در بین آن دو است بر آن استوار می‌گردد، و ریشه در سراسر این هستی دارد، و فراگیرتر از خلافت زمین، و از داوری در میان مردمان است، و بزرگ‌تر از این زمین است. همچنین این قاعده فراخ‌تر از زندگی دنیا است، زیرا این قاعده نقشهٔ جهان را دربر می‌گیرد، و فراتر از آن، زندگی آخرت را نیز فرا می‌گیرد. از این قاعده و بر این قاعده رسالت واپسین پدیدار گشته است و استوار گردیده است، و کتاب قرآن آمده است که این اصل حقِ فراگیر بزرگ را تفسیر و تعبیر کند:

﴿ وَ مَا خَلَقْنَا ٱلسَّمَاءَ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً. ذٰلِکَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ ٱلنَّارِ. أَمْ نَجْعَلُ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصَّالِحَاتِ كَٱلْمُفْسِدِينَ فِي ٱلْأَرْضِ؟ أَمْ نَجْعَلُ ٱلْمُتَّقِينَ كَٱلْفُجَّارِ؟ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْکَ مُبَارَکٌ، لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ، وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُو ٱلْأَلْبَابِ ﴾.

ما آسمانها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگارهٔ اندیشه بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند. آیا (با حکمت و عدالت ما سازگار است) کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران (و فسادپیشگان در زمین) بشمار آوریم؟ و یا این که پرهیزگاران را با بزهکاران برابر داریم؟ (ای محمّد! این قرآن) کتاب پرخیز و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا در بارهٔ آیه‌هایش بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

بدین منوال، در این آیه‌های سه گانه، آن حقیقت سترگ و شگرف و فراگیر و دقیق و ژرف، با همهٔ اطراف و جوانب و شاخه‌ها و حلقه‌هایش بیان می‌شود.

آفرینش آسمان و زمین و آنچه میان آنها است بیهوده نبوده است و بر باطل استوار نگردیده است. بلکه به حقّ آفریده شده است و به حقّ استوار گردیده است. از این حقّ بزرگ است که سائر حقّها جدا می‌شود: حقّ در خلافت زمین، حقّ در فرمانروائی بر مردمان و داوری در میانشان، حقّ در راست و درست گرداندن احساسها و اندیشه‌ها و اعمال و افعال انسانها، و . . . بدین خاطر است کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده کرده‌اند همسان مفسدان و تباهکاران در زمین نخواهند بود، و ارج و ارزش پرهیزگاران با ارج و ارزش بزهکاران یکسان شمرده نخواهد شد. حقّی که این کتاب مبارک ـ که خدا آن را نازل فرموده است ـ با خود به ارمغان آورده است تا خردمندان در بارهٔ آیات آن بیندیشند و یادآور شوند آنچه را که لازم است از این حقائق اصیل یادآور گردند، حقائق اصیلی که کافران نمی‌توانند آنها را تصوّر کنند و به خاطر سپارند، چون فطرتشان با حقّ اصیل در ساختار این جهان نمی‌تواند تماس بگیرد و پیوند پیدا کند، و به همین سبب است که گمانشان در بارهٔ خدایشان بد می‌گردد، و خودشان از اصالت حقّ چیزی درک و فهم نمی‌کنند:

﴿ ذٰلِکَ ظَنُّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ ٱلنَّارِ ﴾.

این، گمان کافران است (و انگارهٔ اندیشهٔ بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند.

شریعت خدا برای مردمان، گوشه‌ای از قانون خدا در آفرینش هستی است. کتابی را که خدا نازل فرموده است بیانگر حقّی است که قانون جهان بر آن استوار و پایدار است. عدل و عدالتی که از جایگزینان این زمین و از فرمانروایان بر مردمان و داوران میان ایشان،

خواسته می‌شود، گوشه‌ای از آن حقّ کلّی است. کار و بار مردمان راست و درست نمی‌گردد مگر زمانی که با بقیّهٔ چیزهای موجود در اطراف ایشان هماهنگ گردد. انحراف از شریعت خدا، و از حقّ در خلافت، و از عدالت در فرمانروائی، و از دادگری در داوری، در حقیقت انحراف از قانون جهانی است، قانون جهانی‌ای که آسمان و زمین بر آن برجا و پابرجا است. در این صورت انحراف از شریعت و حقّ و عدالت کار بسیار خطرناک و شرّ و بلای بزرگی است. و اصلاً برخورد با نیروهای سترگ جهانی است و سرانجام باید که درهم شکند و درهم ریزد و هلاک و نابود شود. ممکن نیست ستمگر سرکش منحرف از سنّت یزدان و از قانون جهان و از سرشت هستی پایداری کند و برجای بماند... ممکن نیست ستمگر سرکش منحرف برجای بماند... ممکن نیست بتواند با نیروی سست و ناچیز خود در برابر آن نیروهای خردکنندهٔ هراس‌انگیز تاب مقاومت بیاورد و ایستادگی کند. ممکن نیست در زیر چرخهای ارّابهٔ قدرتمند و خردکنندهٔ هستی بایستد و له و لورد نشود.

این چیزی است که باید اندیشمندان در باره‌اش بیندیشند، و خردمندان آن را به یاد داشته باشند.



بعد از این پیروِ معترضه‌ای که در وسط داستان آمده است تا آن حقیقت بزرگ را آشکار و نمودار سازد، روند قرآنی به پیش می‌رود و نعمتی را یادآوری می‌کند که خدا به داوود داده است. این نعمت در فرزندان و نوادگانی جلوه‌گر است که خدا به داوود عطاء فرموده است، به ویژه در اعطاء پسرش سلیمان بدو، و در لطف و مرحمت و فضلی جلوه‌گر است که به سلیمان بخشیده است:

﴿ وَ وَهَبْنا لِداوُدَ سُلَيْمانَ. نِعْمَ الْعَبْدُ. إِنَّهُ أَوّابٌ. إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصّافِناتُ الْجِيادُ. فَقالَ: إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتّى تَوارَتْ بِالْحِجابِ. رُدُّوها عَلَيَّ. فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعْناقِ. وَ لَقَدْ فَتَنّا سُلَيْمانَ وَ أَلْقَيْنا عَلى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنابَ. قالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي، إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهّابُ. فَسَخَّرْنا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخاءً حَيْثُ أَصابَ. وَ الشَّياطِينَ كُلَّ بَنّاءٍ وَ غَوّاصٍ. وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفادِ. هذا عَطاؤُنا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسابٍ. وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنا لَزُلْفى وَ حُسْنَ مَآبٍ ﴾.

ما سلیمان را به داوود عطاء کردیم. او بندهٔ بسیار خوبی بود، چرا که او توبه‌کار بود. (خاطرنشان ساز) زمانی را که شامگاهان اسبهای نژادهٔ تندرو و زیبای تیزرو، بدو نموده و عرضه شد. سلیمان گفت: من اسبان را سخت دوست می‌دارم، چون ساز و برگ من برای عبادت پروردگارم می‌باشند (که جهاد است. او همچنان به آنها نگاه می‌کرد) تا از دیدگانش در پردهٔ (گرد و غبار) پنهان شدند. (اسبها آن قدر جالب بودند که سلیمان به چاکران دستور داد) آنها را به سوی من بازگردانید. (او شخصاً سواران را مورد تفقّد، و اسبان را مورد نوازش قرار داد) و بر ساقها و گردنهای اسبها دست کشید. ما سلیمان را دچار بیماری ساختیم و وی را همچون کالبدی (بی‌جان) بر تخت سلطنت انداختیم (تا به ابهّت خود ننازد و به نیروی خویش تکیه نکند و بداند که عظمت و قدرت انسان با کم‌ترین ناخوشی و کوچک‌ترین بیماری متزلزل و چه بسا نابود می‌گردد). سلیمان آن‌گاه (که بلای خدا را دید، توبه و استغفار سرداد و به درگاه الله) بازگشت. سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد (که چنین سلطنت و عظمتی داشته باشد). بیگمان تو بسیار بخشایشگری. پس ما (دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را به زیر فرمان او درآوردیم. باد برابر فرمانش به هر کجا که می‌خواست، آرام حرکت می‌کرد. و به زیر فرمان او درآوردیم همهٔ بنّاها و غوّاصان دیو را. و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم (تا از فساد و اذیّت و آزارشان به مردم جلوگیری نماید. ما

بدو وحی کردیم که) این (چیزهائی که به تو داده‌ایم) عطاء ما است، پس (به هر کس که می‌خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‌خواهی) بازدار، بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود). قطعاً سلیمان در پیشگاه ما، مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو دارد.

در اینجا اشاره‌ای که به «اَلصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ» می‌شود که اسبهای نژادهٔ تندرو و زیبای تیزرونده است، و اشاره‌ای هم که به کالبدی بی‌جان فرو افتاده بر تخت سلیمان می‌شود، برای هر دوی این اشاره‌ها در میان تفسیرها و روایتها تفسیری یا روایتی را پیدا نکردم که دلم بدان بیاساید و مرا آسوده خاطر نماید. هرچه را دیدم و یافتم یا اسرائیلیّات زشت، و یا تأویلات بدون سند بود. خودم هم نتوانستم سرشت این دو حادثه را به گونه‌ای پیش چشم دارم که چنگی به دل بزند و دلم بدان بیاساید، و در اینجا آن را به تصویر بکشم و نقل کنم. در میان احادیث شریف هم حدیث صحیحی را پیدا نکردم مگر یک حدیث صحیح را. حدیثی که از لحاظ خودش صحیح است ولی پیوند آن با یکی از این دو حادثه مؤکّد نیست. این حدیث را ابوهریرة رضي الله عنه از پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم روایت کرده است، و مسلم آن را به عنوان حدیث مرفوعی در کتاب صحیح خود ثبت و ضبط نموده است. بدین گونه:

(قَالَ سُلَیْمَانُ: لَأَطُوفَنَّ اَللَّیْلَةَ عَلَی سَبْعِینَ اَمْرَأَةً کُلُّ وَاحِدَةٍ تَأْتِي بِفَارِسٍ یُجَاهِدُ فِي سَبِیلِ اللهِ. وَ لَمْ یَقُلْ: إِنْ شَاءَ اللهُ. فَطَافَ عَلَیْهِنَّ. فَلَمْ تَحْمِلْ إِلاَّ اَمْرَأَةٌ وَاحِدَةٌ جَاءَتْ بِشِقِّ رَجُلٍ. وَالَّذِي نَفْسِي بِیَدِهِ، لَوْ قَالَ إِنْ شَاءَ اللهُ لَجَاهَدُوا فِي سَبِیلِ اللهِ فُرْسَاناً أَجْمَعُونَ).

سلیمان گفت: امشب به پیش هفتاد زن می‌روم. هریک از آنان سواری را به دنیا خواهد آورد که در راه خدا خواهد جنگید. او نگفت: اگر خدا بخواهد. سلیمان به نزد ایشان رفت. ولی جز یکی از خانمها حامله نشد، و او هم پسر ناقص‌الخلقه به دنیا آورد. بدان کسی سوگند که جانم در قبضهٔ توان او است، اگر سلیمان می‌گفت: اگر خدا بخواهد، (آن هفتاد پسر به دنیا می‌آمدند و) قطعاً همهٔ ایشان سوارکارانی می‌شدند و در راه خدا می‌جنگیدند.[1]

درست خواهد بود که این رخداد همان امتحانی باشد که آیات قرآنی در اینجا بدان اشاره می‌کنند. و مراد از کالبد هم همین پسر ناقص‌الخلقه باشد. امّا این تنها احتمالی است و احتمالی بیش نیست . . . و امّا داستان اسبان، در این باره گفته‌اند: سلیمان عليه السلام شامگاهان از گلّهٔ اسبان خود دیدن کرد. نمازی از او به تأخیر افتاد و وقت آن گذشت، نمازی که پیش از غروب می‌خواند. سلیمان گفت: اسبها را برگردانید. آنها را برگرداندند. به خاطر این که آن اسبها او را از یاد خدا غافل کرده بودند، همهٔ آنها را گردن زد و دست و پا برید! روایت دیگری می‌گوید: سلیمان ساقها و گردنهای اسبها را دست کشید و نازشان کرد برای این که نشان دهد آن اسبها عزیز و گرامیند چون برای جنگ در راه خدا مورد استفاده قرار می‌گیرند . . . هیچ دلیلی بر صحّت این دو روایت در دست نیست، و قاطعانه در بارهٔ چیزی از مطالب آنها نمی‌توان سخن گفت.

بدین خاطر هیچ پژوهشگری نمی‌تواند چیزی را در شرح و بسط این دو رخدادی که در قرآن بدانها اشاره شده است بگوید.

آنچه می‌توانیم در اینجا بگوئیم و خویشتن را از تنگنا برهانیم این است که بلا و مصیبتی از سوی خدا در رسید، و آزمایش پیغمبر خدا سلیمان عليه السلام در کاری از کارهای مربوط به ملک و مملکت و شاهی و فرمانروائی او در میان بوده است. همان گونه که خدا پیغمبران خود را به بلا و مصیبتی گرفتار می‌سازد و ایشان را دچار امتحان و آزمونی می‌فرماید تا آنان را رهنمود و رهنمون نماید، و گامهایشان را از لغزش

۱- برخی از واژه‌های اصل این حدیث در تفسیر فی ظلال القرآن حذف گردیده است . . . مراجعه شود به تفسیر «التحریر و التنویر» ابن عاشور. (مترجم)

بپاید و به دور فرماید.[1] سلیمان به سوی خدای خود برگشت و توبه کرد، و از او طلب آمرزش خواست، و با دعا و امید رو به آستانهٔ یزدان کرد:

﴿ قَالَ: رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ هَبْ لِي مُلْكاً لاَ يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ﴾.

سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد (که چنین سلطنت و عظمتی داشته باشد). بیگمان تو بسیار بخشایشگری.

نزدیک‌ترین تأویل پسندیدهٔ این درخواست از طرف سلیمان علیه‌السلام این است که سلیمان مرادش خودنمائی و انحصارگرائی نبوده است. بلکه درخواست ویژگی و اختصاصی کرده است که به شکل معجزه جلوه‌گر شود. مقصودش از این درخواست نوعی معجزه بوده است. خواسته است نوعی مملکتداری و فرمانروائی دیگری که بعد از او خواهد بود جدا و ممتاز گرداند. مملکتداری و فرمانروائی او سرشت ویژه‌ای داشته باشد که مکرّر نبوده و در میان مملکتداریها و فرمانروائیهائی که انسانها می‌شناسند معهود و معروف نباشد.

پروردگار دعا و درخواست او را پذیرفت، و یک نوع مملکتداری و فرمانروائی بدو عطاء کرد که فراتر از مملکتداری و فرمانروائی معهود و معروف انسانها بود، و مملکتداری و فرمانروائی خاصّی بدو داده شد که هرگز جهان همسان آن را به خود نمی‌بیند:

﴿ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ. وَ الشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ وَ غَوَّاصٍ. وَ آخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴾.

پس ما (دعای سلیمان را برآورده کردیم و) باد را به زیر فرمان او درآوردیم. باد برابر فرمانش به هر کجا که می‌خواست، آرام حرکت می‌کرد. و به زیر فرمان او درآوردیم همهٔ بنّاها و غوّاصان دیو را. و گروه دیگری از دیوها را در غل و زنجیر به زیر فرمان او کشیدیم (تا از فساد و اذیّت و آزارشان به مردم جلوگیری نماید).

باد به زیر فرمان بنده‌ای از بندگان یزدان با اجازهٔ خداوند سبحان درآید، بدین معنی نیست که باد از زیر فرمان ایزد منّان خارج شود و بدون ارادهٔ او بدینجا و بدانجا رود. بلکه باد همیشه مسخّر فرمان یزدان و ارادهٔ خداوند سبحان می‌ماند و شکّی در این نیست. باد به فرمان یزدان برابر قوانین و سنن او حرکت می‌کند. هرگاه در مدّت زمانی از ازمنه خدا برای بنده‌ای از بندگانش ممکن نمود بیانگر ارادهٔ یزدان سبحان شود، و در آن مدّت فرمان آن بنده با فرمان یزدان موافق و هماهنگ گردد، و مثلاً باد برابر فرمانش به هر کجا که خواست آرام حرکت کند، این کار برای خدا مشکل نیست. همسان همچون کاری به شکلهای گوناگون روی می‌دهد. یزدان سبحان در قرآن به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید:

﴿ لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ لاَ يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلاَّ قَلِيلاً ﴾

اگر منافقان و بیماردلان و کسانی که در مدینه (شائعات بی‌اساس و اخبار دروغین پخش می‌کنند و) باعث اضطراب (مؤمنان و تزلزل دین ایشان) می‌گردند، از کار خود دست نکشند، تو را بر ضدّ ایشان می‌شورانیم و بر آنان مسلّط می‌گردانیم. آن‌گاه جز مدّت اندکی در جوار تو در شهر مدینه، نمی‌مانند (و بلکه در پرتو شوکت اسلام از آنجا رانده می‌شوند). (احزاب/۶۰)

معنی این چیست؟ معنی این، چنین است که اگر آنان دست نکشند و کار را به پایان نیاورند، ارادهٔ ما متوجّه مسلّط گرداندن و چیره ساختن تو بر آنان و بیرون راندن ایشان از مدینه می‌گردد. و این کار با رهنمود و

---

[1] – عبدالکریم خطیب در تفسیر خود به نام: «التفسیر القرآنی للقرآن» با استفاده از تقریرات استاد محمّد شاهین حمزه، سخنی بدین مفهوم در بارهٔ «جَسَداً» دارد: چه بسا روح سلیمان در حال بیداری از پیکر او جدا شده و دورا دور ناظر لاشهٔ بی‌روان خود بوده است. این عمل را امروزه «الطرح الروحیّ» یعنی تجرید روح یا فرافکنی روح می‌نامند (نگا: جزء ۲۴، صفحهٔ ۱۰۸۶)...
(مترجم)

رهنمون کردن ارادهٔ تو، و مشتاق نمودن تو به پیکار و جنگشان و بیرون راندنشان، صورت می‌پذیرد. آن وقت ارادهٔ ما نیز در حقّ ایشان از راه ارادهٔ تو پیاده و محقّق می‌گردد. این هم نوعی از توافق و هماهنگی کار یزدان سبحان و کار پیغمبر ﷺ است. اراده و کار خدا اصل و اساس همه چیز است. اراده و کار خدا در اراده و کار پیغمبر ﷺ جلوه‌گر می‌آید، اگر یزدان سبحان بخواهد که چنین بشود. این سخن معنی تسخیر باد به زیر فرمان سلیمان علیه‌السلام را به ذهن ما نزدیک می‌کند، تسخیر باد مطابق میل و خواستی که سلیمان خواهد داشت و مطابق و موافق با فرمان یزدان در رهنمود و رهنمون بادها جلوه‌گر می‌آید، رهنمود و رهنمونی که بیانگر فرمان خدا و تعبیرکنندهٔ آن در همه حال و همه آن است.

همچنین یزدان سبحان شیاطین و اهریمنان را مسخّر فرمانش نمود تا برای او بسازند هرچه او از ایشان بخواهد. برایش در دریا غوّاصی کنند. به داخل زمین فرو روند، تا برایش آنچه می‌خواهد جستجو کنند. خدا به سلیمان سلطه و قدرت عقاب و عذاب مخالفان و مفسدان عطاء فرمود، مخالفان و مفسدانِ دیوهائی که آنها را مسخّرش ساخته بود و به زیر فرمانش در آورده بود. او می‌توانست آن مخالفان و مفسدان را به غل و زنجیر بکشد و دستشان را به پایشان ببندد، یا آنان را اگر بخواهد دوتا دوتا یا بیشتر به یکدیگر ببندد و به غل و زنجیرشان بکشد.

گذشته از این بدو گفته شد: تو آزادی در سلطه و قدرت و نعمتی که خدا به تو داده است. به هرکس که می‌خواهی و هرگونه که می‌خواهی بذل و بخشش کن و هدیّه و عطاء بده. یا به هرکس که می‌خواهی نبخش و نده. یا بدان اندازه ببخش و بده که می‌خواهی:

﴿ هٰذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾.

(ما بدو وحی کردیم که) این (چیزهائی که به تو داده‌ایم) عطاء ما است، پس (به هر کس که می‌خواهی) ببخش یا (آن را از هر کس که می‌خواهی) بازدار، بدون هیچ‌گونه حساب و کتابی (که در برابر دادن یا ندادن، از تو کشیده شود).

این هم نشانهٔ بزرگ‌داشت و لطف و مرحمت بیشتر یزدان در حقّ سلیمان بود. آن‌گاه افزون بر همهٔ اینها بیان می‌شود که او در پیشگاه پروردگارش در دنیا قربت و منزلت، و در آخرت فرجام نیکو و بازگشتگاه پسندیده دارد:

﴿ وَ إِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَىٰ وَ حُسْنَ مَآبٍ ﴾.

قطعاً سلیمان در پیشگاه ما، مقامی ارجمند و سرانجامی نیکو دارد.

این پلّهٔ والائی و مرتبهٔ بالائی از رعایت و عنایت و رضایت و اعطاء نعمت و تکریم و تعظیم است.



آن گاه با داستان بلا و مصیبت و امتحان و آزمون به پیش می‌رویم، و گذشته از آن، نعمت و فضل و لطف و مرحمت خدا را مشاهده می‌کنیم و دید می‌زنیم. در روند قرآنی به داستان ایّوب می‌رسیم و با آن به پیش می‌رویم:

﴿ وَ اذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ. ارْكُضْ بِرِجْلِكَ. هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ. وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ. وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لَا تَحْنَثْ. إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِراً نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴾.

(ای محمّد!) خاطرنشان ساز (سرگذشت) بندهٔ ما ایّوب را. بدان گاه که پروردگار خود را خواند و گفت: اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است (و سخت زار و نزار و بیمارم. به فریادش رسیدیم و او را ندا دردادیم که) پای خود را به زمین بکوب. (هنگامی که چنین کرد چشمهٔ آبی برجوشید. بدو پیام دادیم،) این، آبی است که هم برای شستشوی (تنت مفید) است و هم برای نوشیدن (گوارا و سودمند) است. (بیماری و ناراحتی ایّوب را برطرف ساختیم و بجای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دوچندان بدو عطاء کردیم، محض مرحمتمان

(در حقّ ایّوب) و تذکاری (از صبر و شکیبائی) برای خردمندان (تا همچون ایّوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات، رشتهٔ صبر جمیل را از دست ندهند. ایّوب سوگند خورده بود که یکی از افراد خانواده‌اش را تنبیه کند و چندین ضربه چوب بزند. ما برای رفع این مشکل نیز بدو دستور دادیم) بسته‌ای (از چوبهای نازک، یا رشتهٔ خرما، و یا ساقه‌های گندم و همانند آن) را برگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن. (و با کم‌ترین اذیّت و آزاری قسم خویش را به مرحلهٔ اجراء درآور). ما ایّوب را شکیبا یافتیم. چه بندهٔ خوبی بود! او بسیار توبه و استغفار سرمی‌داد.

داستان بلا و مصیبت و امتحان و آزمون و صبر و شکیبائی ایّوب مشهور و زبان‌زد خاصّ و عامّ است. داستان ایّوب ضرب‌المثل بلا و مصیبت و امتحان و آزمون و صبر و شکیبائی شده است. ولیکن داستان ایّوب با اسرائیلیّاتی آمیخته شده است که بر خود داستان می‌چربد. آن مقدار که در این داستان دور از اسرائیلیّات و مصون از پرت و پلا است، این است، ایّوب عليه‌السلام آن گونه که در قرآن آمده است بندهٔ شایسته و توبه‌کاری بوده است. خدا او را به بلا و مصیبت گرفتار کرده است و امتحان و آزمون فرموده است، و او صبر جمیل داشته است. به نظر می‌رسد که بلا و مصیبت و امتحان و آزمون او با از میان رفتن جملگی دارائی و اهل و فرزندان و صحّت و تندرستی بوده است. امّا با وجود این ایّوب پیوندش را با پروردگارش قطع نکرده است، و از یقین و اطمینان خود به آفریدگارش نکاسته است، و راضی به چیزی بوده است که خدا بدو روا دیده بود.

اهریمن افراد مخلص اندکی را که بدو وفادار مانده بودند ـ از جمله همسرش ـ وسوسه می‌کرد که اگر خدا ایّوب را دوست می‌داشت او را به بلا و مصیبت گرفتار نمی‌ساخت. این افراد مخلص چنین چیزی را به ایّوب می‌گفتند. این گفتار او را سخت می‌رنجاند، و او را بیش از بلا و مصیبت و زیان و ضرری که دیده بود آزار می‌داد. وقتی که زنش برخی از این گونه وسوسه‌ها را بدو گفت، سوگند خورد اگر خدا بدو بهبودی بخشد او را چندین تازیانه ـ گویا صد تازیانه ـ می‌زند.

بدین هنگام بود که رو به آستانهٔ یزدان نمود و ناله سرداد و از اذیّت و آزار وسوسهٔ اهریمن شکوه کرد، و از دست تأثیرات وسوسهٔ اهریمن در درون نزدیکان و مخلصانش به افغان درآمد و کمک خواست. این اذیّت و آزار، او را زار و نزار کرد. فریاد برآورد: کریما!

﴿أَنِّي مَسَّنِيَ ٱلشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ وَ عَذَابٍ﴾.

اهریمن مرا دچار رنج و درد کرده است (و سخت زار و نزار و بیمارم).

وقتی که پروردگارش صدق و صداقت و صبر و شکیبائی او را دید، و گریز و نفرت او را از تلاشهای شیطان مشاهده نمود، و به رنج و دردش از کوششهای اهریمن پی برد، با رحمت و عنایت خود او را دریافت، و بلا و مصیبت و امتحان و آزمون او را به پایان رساند، و صحّت و تندرستی را بدو برگرداند. یزدان سبحان بدو دستور فرمود پا به زمین بکوبد تا چشمهٔ خنکی برجوشد و خود را بدان بشوید و از آب آن بیاشامد تا شفا یابد و بهبودی پیدا کند:

﴿أُرْكُضْ بِرِجْلِكَ. هٰذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَ شَرَابٌ﴾.

(به فریادش رسیدیم و او را ندا دردادیم که) پای خود را به زمین بکوب. (هنگامی که چنین کرد چشمهٔ آبی برجوشید. بدو پیام دادیم) این، آبی است که هم برای شستشوی (تنت مفید) است و هم برای نوشیدن (گوارا و سودمند) است.

قرآن مجید می‌فرماید:

﴿وَ وَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُم مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾.

(بیماری و ناراحتی ایّوب را برطرف ساختیم و بجای) اولاد (و اموالی که از دست داده بود) دو چندان بدو عطاء کردیم، محض مرحمتمان (در حقّ ایّوب) و تذکاری (از صبر و شکیبائی) برای خردمندان (تا

همچون ایّوب شکیبا و امیدوار به لطف و فضل خدا باشند و در حوادث و مشکلات، رشتهٔ صبر جمیل را از دست ندهند.

برخی از روایات می‌گوید: خداوند برای ایّوب فرزندانش را زنده کرد و به اندازهٔ آنان هم اولاد دیگری بدو عطاء فرمود . . . ولی در نصّ قرآنی چیزی وجود ندارد که دالّ بر زنده گرداندن کسانی باشد که مرده‌اند. چه بسا معنی چنین باشد: خداوند ایّوب را بهبودی بخشید و اهل و عیال و فرزندانش را بدو برگرداند، اهل و عیال و فرزندانی که نسبت بدو گمشده و از دست رفته بشمار می‌آمدند، و بدو اولاد دیگری عطاء فرمود. این هم دالّ بر نعمت و رحمت و عنایت و حفاظت پروردگار بدو بود، و شایستهٔ این است که خردها را بیدار کند و مایهٔ هوشیاری گردد و درک و شعور را تلنگری بزند.

چیز مهمّی که در اینجا در بیان داستانها است به تصویر زدن رحمت و عنایت و فضل و لطف یزدان بر بندگانش است، بندگانی که خدا ایشان را به بلا و مصیبت گرفتار می‌سازد و ایشان را به محکّ امتحان و آزمون می‌زند، و آنان بر بلا و مصیبت صبر و شکیبائی می‌ورزند، و راضی به قضا و قدر خدا می‌گردند، و از امتحان و آزمون سرافراز بیرون می‌آیند.

و امّا مسألهٔ سوگند خوردن ایّوب مبنی بر این که همسرش را کتک بزند، رحمت خدا او را و همسرش را دریافت، همسری که به خدمتگذاری شوهرش برخاسته بود و بر بلا و مصیبت ایّوب و بر گرفتار درد و رنج آمدن خود به خاطر او، صبر و شکیبائی نموده بود، خدا به ایّوب دستور داد بسته‌ای از چوبها به تعدادی که معیّن کرده بود برگیرد، و یک بار همسرش را با آن بسته بزند. این هم قسم او را کفایت می‌کند و لازم نیست سوگندش را بشکند:

﴿ وَ خُذْ بِيَدِكَ ضِغْثاً فَاضْرِبْ بِهِ وَ لاٰ تَحْنَثْ ﴾.

(ایّوب سوگند خورده بود که یکی از افراد خانواده‌اش را تنبیه کند و چندین ضربه چوب بزند. ما برای رفع این مشکل نیز بدو دستور دادیم) بسته‌ای (از چوبهای نازک، یا رشتهٔ خرما، و یا ساقه‌های گندم و همانند آن) را برگیر و (او را) با آن بزن، و سوگند خود را مشکن، (و با کم‌ترین اذیّت و آزاری قسم خویش را به مرحلهٔ اجراء درآور).(۱)

❁

پس از بیان این داستانهای سه گانه با اندک تفصیلی، بدان خاطر که پیغمبر خدا ﷺ آنها را به یاد داشته باشد و در برابر بلاها و مصیبتها و رنجها و دردهائی که می‌بیند شکیبائی کند، روند قرآنی به طور اجمال به مجموعه‌ای از داستانهای انبیاء اشاره می‌فرماید، انبیائی که در داستانهایشان از یک سو بلا و مصیبت و صبر و شکیبائی است، و از دیگر سو نعمت و عنایت و لطف و فضل الهی است، همان چیزهائی که در داستانهای داوود و سلیمان و ایّوب علیهم‌السلام بود. برخی از آن پیغمبران بر اینان مقدّم بوده‌اند و جلوتر زندگی کرده‌اند و زمان ایشان هم مشهور و معروف است. بعضی از آنان هم زمان ایشان را نمی‌دانیم، چون قرآن و مصادر معتبری که در دست داریم زمانشان را مشخّص و معیّن نکرده‌اند:

﴿ وَ اذْكُرْ عِبٰادَنٰا إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصٰارِ. إِنّٰا أَخْلَصْنٰاهُمْ بِخٰالِصَةٍ ذِكْرَى الدّٰارِ. وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنٰا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيٰارِ. وَ اذْكُرْ إِسْمٰاعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ ذَا الْكِفْلِ وَ كُلٌّ مِنَ الْأَخْيٰارِ . . . ﴾.

(ای پیغمبر!) از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن بگو، آنان که دارای قدرت و بینش (کافی و قوی

۱- «ضِغْثاً»: دسته‌ای از ساقه‌های گندم و جو یا چوبهای نازک. بسته‌ای از رشته‌های خرما یا گیاهان . . . اجراء حدود اسلامی به گونه‌ای که در آیه است، یا باید آن را خاصّ شریعت ایّوب و مرحمتی در حقّ او دانست، و یا این که چنین حکمی را در مورد فرسودگان و بیماران خطاکار قلمداد کرد، و یا این که راجع به کسانی انگاشت که مرتکب جرمی نشده‌اند، ولیکن سرپرست یا ولی ایشان سوگند خورده است که آنان را کیفر دهد و چوب بزند و ظاهر قانون حدود را رعایت کنند . . . وگرنه اجراء حدّ زنا و تهمت و سوگند و غیره با بسته‌ای از ساقه‌ها و رشته‌ها و دسته‌ای از چوبهای نازک، یعنی تعطیل کردن حدود الهی، و چنین کاری مجاز نیست (نگا: تفسیر قاسمی). . . (مترجم)

در بارهٔ امور زندگانی و رموز آئین یزدانی) بودند. ما آنان را با صفت خاصّی ویژگی بخشیدیم که یاد همیشگی ایشان از) سرای آخرت بود. ایشان در پیشگاه ما از زمرهٔ برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند ....

ابراهیم و اسحاق و یعقوب ـ همچنین اسماعیل ـ قطعاً پیش از داود و سلیمان می‌زیسته‌اند، ولیکن نمی‌دانیم با زمان ایّوب چگونه بوده‌اند. همچنین است تاریخ زندگانی الیسع و ذوالکفل. در قرآن در بارهٔ الیسع و ذوالکفل جز اشاره‌های گذرائی بدیشان نیست. پیغمبری از پیغمبران بنی‌اسرائیل بنا به ارجح اقوال نام عبری او «الیشع» که الیسع در زبان عربی است. ولی ذوالکفل چیزی از او نمی‌دانیم این صفت او را:

﴿ مِنَ الْأَخْيارِ ﴾.

از زمرهٔ برگزیدگان بس نیک و نیکوکار بوده است.

خداوند ابراهیم و اسحاق و یعقوب را چنین توصیف می‌فرماید:

﴿ أُولِي الْأَيْدِي وَ الْأَبْصارِ ﴾.

آنان دارای قدرت و بینش (کافی و قوی در بارهٔ امور زندگانی و رموز آئین یزدانی) بودند.

این هم کنایه از انجام کارهای شایسته و بایسته با دستها، و نظریّهٔ درست یا اندیشهٔ استوار با چشمان درون و بیرون است. انگار کسی که کار شایسته و بایسته نمی‌کند دست ندارد، و کسی که اندیشهٔ سالم ندارد عقل و خرد یا رأی و نظر ندارد!

همچنین صفت بزرگ داشت ایشان را بیان می‌دارد و می‌فرماید: خدا ایشان را با صفت خاصّی ویژگی بخشیده است تا سرای آخرت را یاد کنند و به یاد آن جهان باشند، و از هرگونه چیز دیگری جز آخرت ببرّند و بپالایند:

﴿ إِنَّا أَخْلَصْناهُمْ بِخالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ ﴾.

ما آنان را با صفت خاصّی ویژگی بخشیدیم که یاد (همیشگی ایشان از) سرای آخرت بود.

این امتیازشان و والائیشان بود، و این امتیاز و والائی حاصل از این صفت، ایشان را در پیشگاه خدا از زمرهٔ برگزیدگان و خوبان کرده بود:

﴿ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيارِ ﴾.

ایشان در پیشگاه ما از زمرهٔ برگزیدگان بس نیک و نیکوکارند.

همچنین یزدان سبحان برای اسماعیل و الیسع و ذوالکفل گواهی می‌دهد که از زمرهٔ خوبان و نیکان بوده‌اند. خداوند بزرگوار خاتم الأنبیاء محمّد مصطفی ﷺ را که خوب‌ترین خوبان و نیک‌ترین نیکان پیغمبرانش می‌باشد تذکّر می‌دهد که آنان را یاد کند و با ایشان راه کاروان زندگی را بسپرد، و در بارهٔ صبر و شکیبائی ایشان و لطف و مرحمت خدا بدیشان بیندیشد، و در برابر چیزهائی که از قوم تکذیب‌کنندهٔ گمراهش می‌بیند صبر و شکیبائی نماید. چه صبر و شکیبائی راه رسالتها و پیغمبریها، و راه دعوتها و فراخوانیها به سوی خدا است. خدا هم بندگان صابر و شکیبای خود را رها نمی‌سازد و به خود واگذار نمی‌نماید. بلکه در برابر صبر و شکیبائی آنان بدیشان خیر و خوبی و رحمت و عنایت و برکت و امتیاز مبذول می‌فرماید . . . آنچه در پیشگاه خدا است خوبتر و بهتر از همه چیز است. مکر و کید و دسیسه و نیرنگ مکّاران و دسیسه‌سازان و نیرنگبازان تکذیب‌کننده، در برابر رحمت و رعایت و نعمت و لطف و فضل خدا ناچیز و حقیر است . . .

❁

هَٰذَا ذِكْرٌ

وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ ﴿٤٩﴾ جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ ﴿٥٠﴾ مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ ﴿٥١﴾ ۞ وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ ﴿٥٢﴾ هَٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴿٥٣﴾ إِنَّ هَٰذَا لَرِزْقُنَا مَا لَهُ مِنْ نَفَادٍ ﴿٥٤﴾ هَٰذَا ۚ وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ ﴿٥٥﴾ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ ﴿٥٦﴾ هَٰذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ وَغَسَّاقٌ ﴿٥٧﴾ وَآخَرُ مِنْ شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ ﴿٥٨﴾ هَٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ۖ لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ۚ إِنَّهُمْ صَالُو النَّارِ ﴿٥٩﴾ قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ۖ أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا ۖ فَبِئْسَ الْقَرَارُ ﴿٦٠﴾ قَالُوا رَبَّنَا مَنْ قَدَّمَ لَنَا هَٰذَا فَزِدْهُ عَذَابًا ضِعْفًا فِي النَّارِ ﴿٦١﴾

وَقَالُوا مَا لَنَا لَا نَرَىٰ رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِّنَ الْأَشْرَارِ ﴿٦٢﴾ أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصَارُ ﴿٦٣﴾ إِنَّ ذَٰلِكَ لَحَقٌّ تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ ﴿٦٤﴾

گشت و گذار پیشین، با زندگی و یاد و یادآوری برگزیدگان بندگان یزدان بود. از بلا و مصیبت و امتحان و آزمون و صبر و شکیبائی و رحمت و عنایت و لطف و فضل خدا سخن رفت. یادی از آن زندگیهای والا در این زمین و در همین دنیا بود . . . پس از آن روند قرآن گامهای خود را با بندگان پرهیزگار یزدان برمی‌دارد، و با تکذیب‌کنندگان و سرکشان به جهان دیگر می‌رود و در سرای جاویدان رویاروی ایشان می‌شود . . . روند قرآن گامهایش را در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت به جلو برمی‌دارد و دنبالهٔ آن را می‌گیرد. برای نشان دادن آن صحنه صفحاتی را از کتاب «مشاهد القیامة فی القرآن» به عاریت می‌گیریم و با اندک دخل و تصرّفی بیان می‌داریم:

این صفحه بامنظرهٔ متقابل کامل در مجموعه و اجزاء و در سیماها و نمادها است: منظرهٔ «پرهیزگاران و متّقیانی» است که دارای «حسن عاقبت و سرانجام نیک» هستند. و منظرهٔ «طاغیان و سرکشانی» است که دارای «سوء عاقبت و سرانجام بد» هستند. گروه نخست، پیشاپیش برایشان بازگردیده است. در آنجا آسوده خاطر تکیه می‌زنند، و از خوراک و نوشیدنی خوب لذّت می‌برند. گذشته از لذّت خوراک و نوشیدنی لذّت حوریان جوان را دارند. حوریان گذشته از این که جوانند «تنها به شوهران خود چشم می‌دوزند و شوهرانشان را دلباختهٔ خود می‌کنند». به کسان دیگری چشم طعم نمی‌دوزند و چشم‌چرانی نمی‌کنند. همهٔ آنان جوان و همسنّ و سالند. این هم لذّت دائم و نعمتی از سوی خدا است و «هرگز نابودی و پایان ندارد».

و امّا گروه دوم و جدای از ایشان، جایگاه و قرارگاه دارند، ولیکن هیچ گونه آسایش و آرامشی در آن نیست. آنجا دوزخ است و «دوزخ چه بد جایگاه و قرارگاهی است!». در آنجا نوشیدنی گرمی و خوراک قی و استفراغ‌آوری دارند. این نوشیدنی خونابه و گندابی است که از پیکرهای دوزخیان بیرون می‌تراود! برای ایشان انواع دیگری از نوع همین عذاب است. قرآن از آن انواع با واژهٔ «أَزْوَاج» به معنی اقسام تعبیر می‌کند!

آنگاه صحنه با منظرهٔ سومی پایان می‌پذیرد، منظرهٔ سومی که زنده و برجسته است و در آن آشکارا گفتگو می‌شود: آهای اینان گروهی هستند از زمرهٔ آن سرکشان دوزخی! ایشان در دنیا عزیزان و دوستداران یکدیگر بودند. ولی امروز دشمنان و بیزاری‌جویندگان همدیگر هستند. در دنیای یکی دیگری را در گمراهی فرو می‌برد و رشتهٔ گمراهی را برای همدیگر دراز و شل می‌کردند و یکدیگر را به خوشی و لذّت‌پرستی دعوت می‌کردند. برخی از آنان خویشتن را از مؤمنان بالاتر می‌گرفتند و بر ایشان تفاخر می‌فروختند، و سخن از بهشت گفتن آنان را و دعوت دیگران بدانجا را تمسخر می‌کردند. بدانگونه که سران قریش چنین می‌نمودند و همچون روش و رفتاری داشتند و می‌گفتند:

﴿ أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا؟ ﴾.

آیا از میان همهٔ ما، قرآن بر او نازل شده است؟ (ص/۸)

هان! هم اینک این ایشان هستند که دسته دسته خود را به آتش می‌زنند و گروهی پس از دیگری بدان می‌افتند! آهای آنان یکی به دیگری می‌گوید:

﴿ هٰذَا فَوْجٌ مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ﴾.

این گروه انبوه، بر اثر فشار و زور (فرشتگان) خود را به میان شما می‌اندازند (و جا را بر شما تنگ می‌کنند)!.

پاسخ باید چه باشد؟ پاسخ ایشان از سوی برخی دیگر با برآشفتن و کینه‌توزی، چنین است:

﴿ لَا مَرْحَباً بِهِمْ إِنَّهُمْ صَالُوا النَّارِ! ﴾.

خوش نیامدند و خوشی نبینند، آنان با آتش دوزخ سوخته می‌شوند!.

آیا دشنام داده شدگان ساکت و خاموش می‌مانند؟ هرگز. آنان بدیشان جواب می‌دهند:

﴿ قٰالُوا: بَلْ أَنْتُمْ لاٰ مَرْحَباً بِکُمْ. أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنٰا فَبِئْسَ الْقَرٰارُ! ﴾.

(پیروان خطاب به سروران خود) می‌گویند: بلکه شما خوش نیامدید و خوشی نبینید. چرا که این شما بودید که چنین جائی را بهرهٔ ما کردید. وه که چه مقرّ و جایگاه بدی است!.

شما سبب این عذاب بودید. ناگهان دعائی می‌شود لبریز از دشمنانگی و بغض و کینه و ناراحتی و انتقامجوئی:

﴿ قٰالُوا: رَبَّنٰا مَنْ قَدَّمَ لَنٰا هٰذٰا فَزِدْهُ عَذٰاباً ضِعْفاً فِي اَلنّٰارِ! ﴾.

می‌گویند: پروردگارا! هرکس چنین جایگاه و عذابی را نصیب ما نموده است، عذاب او را در آتش دوزخ چندین برابر گردان!.

سپس چه شد؟ سپس آهای! این آنانند که به دنبال مؤمنانند! مؤمنانی که در دنیا خویشتن را از ایشان بالاتر می‌دیدند و بر آنان تفاخر می‌کردند و عظمت می‌فروختند، و گمان می‌بردند که ایشان بلا و بدی می‌بینند و خیر و خوبی نمی‌بینند. هم ادّعای بهشت ایشان را مسخره می‌کردند، و هم دعوتشان را به سوی نعمت و سعادت اخروی به باد استهزاء می‌گرفتند. آهای! این آنانند که مؤمنان را جستجو می‌کنند و می‌خواهند ایشان را در دوزخ بیابند. ولی ایشان را با خود به آتش افتاده نمی‌یابند. این است که از یکدیگر می‌پرسند: مؤمنان کجایند؟ آنان کجا رفته‌اند؟ آیا ایشان در اینجا هستند و چشمانشان آنان را نمی‌بینند؟:

﴿ وَ قٰالُوا: مٰا لَنٰا لاٰ نَرىٰ رِجٰالاً كُنّٰا نَعُدُّهُمْ مِنَ الْأَشْرٰارِ أَتَّخَذْنٰاهُمْ[1] سِخْرِيًّا؟ أَمْ زٰاغَتْ عَنْهُمُ الْأَبْصٰارُ؟ ﴾.

(سرانجام، دوزخیان به همدیگر) می‌گویند: ما چرا کسانی را نمی‌بینیم که (در دنیا) ایشان را از زمرهٔ بدان و بدکاران به حساب می‌آوردیم؟ آیا ما (اشتباهاً در دنیا) ایشان را حقیر و ناچیز گرفته بودیم و بدیشان گپ می‌زدیم (و هم اینک در بهشت بسر می‌برند و از مقرّبان درگاه یزدانند؟) و یا این که (همان گونه‌اند که ما گمان می‌بردیم و الآن در دوزخند و در میان این دودها و شعله‌های آتش)، چشمان (نزدیک‌بین ما) ایشان را نمی‌توانند ببینند؟.

در همان حال که دوزخیان در جستجوی یافتن مؤمنان هستند، مؤمنان در آنجا، یعنی در میان باغهای بهشت بسر می‌برند!

این صحنه با بیان واقعیّت حال دوزخیان پایان می‌پذیرد:

﴿ إِنَّ ذٰلِکَ لَحَقٌّ تَخٰاصُمُ أَهْلِ اَلنّٰارِ!!! ﴾.

این (گفتگوهائی را که از زبان دوزخیان بیان داشتیم) یک واقعیّت است (و قطعاً در وقت خود به وقوع می‌پیوندد) و نزاع و سخنان خصمانهٔ دوزخیان با یکدیگر خواهد بود!!!.

سرنوشت آنان چه اندازه از سرنوشت مؤمنان فاصله دارد! مؤمنانی که کافران ایشان را به تمسخر می‌گرفتند، و این را برای مؤمنان بسی زیاد می‌دیدند که خدا آنان را برگزیند و به اصطلاح ایشان را کسی بشمار آورد. بهرهٔ کافران چه بهرهٔ بدی است! کافرانی که در فرارسیدن همچون بهره‌ای شتاب می‌ورزیدند، و ایشان بودند که می‌گفتند:

﴿ رَبَّنٰا عَجِّلْ لَنٰا قِطَّنٰا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسٰابِ ﴾.

(کافران مسخره‌کنان) می‌گویند: پروردگارا! سهم (عذاب) ما را پیش از روز رستاخیز و حساب و کتاب (قیامت) به ما برسان!. (ص/۱۶)

۱- قرائت دیگری جملهٔ «أَتَّخَذْنٰاهُمْ سِخْرِيًّا». [آیا ما ایشان را به مسخره گرفته‌ایم و ناچیزشان دانسته‌ایم؟]. را استفهامی نمی‌سازد، و بلکه آن را خبری می‌داند. ولی ما قرائت استفهامی را برگزیده‌ایم، زیرا معنی براساس پرسشی، دقیق‌تر و روشن‌تر است، و «أَتَّخَذْنٰاهُمْ سِخْرِيًّا» تکملهٔ جملی قبلی و صفت «رِجٰالاً» می‌گردد.

قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَٰهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (٦٥) رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ (٦٦) قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ (٦٧) أَنتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ (٦٨) مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ (٦٩) إِن يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ (٧٠) إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّن طِينٍ (٧١) فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (٧٢) فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ (٧٣) إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (٧٤) قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنتَ مِنَ الْعَالِينَ (٧٥) قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِن طِينٍ (٧٦) قَالَ فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ (٧٧) وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ (٧٨) قَالَ رَبِّ فَأَنظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ (٧٩) قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ (٨٠) إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ (٨١) قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ (٨٢) إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ (٨٣)

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ (٨٤) لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنكَ وَمِمَّن تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (٨٥) قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ (٨٦) إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ (٨٧) وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ (٨٨)

این واپسین درس سوره، به بیان مسائل و قضایائی می‌پردازد که در دیباچهٔ آن ذکر گردیده است: توحید و یگانه‌پرستی، و وحی و پیام آسمانی، و سزا و جزا در آخرت . . . این درس داستان آدم را به عنوان دلیل وحی و پیام آسمانی ذکر می‌کند. چرا که مسألهٔ آدم بیانگر چیزی است که روزی و روزگاری در جهان بالا و در عالم فرشتگان درگرفته است، و سخن می‌گوید از محاسبهٔ همگان در روز قیامت در برابر هدایت و ضلالت ایشان در این جهان. این هم مسأله‌ای بوده است که در جهان بالا و در عالم فرشتگان، آن روز مورد گفتگو بوده است. همچنین داستان آدم بیانگر رشک بردن و حسادتی است که در درون شیطان وجود داشته است، و همین رشک بردن و حسادت بوده است که شیطان را به هلاکت انداخته است و از رحمت خدا رانده و مانده کرده است، آن زمان که لطف و فضلی را برای آدم زیاد شمرده است که خدا بدو ارزانی داشته است. همچنین این سوره پیکار همیشگی و مستمرّی را به تصویر می‌کشد که میان شیطان و آدمیزادگان برقرار است، پیکاری که زبانهٔ آتش جنگ آن لحظه‌ای فروکش نمی‌کند و این رزم لحظه‌ای بارهای سنگین خود را فرو نمی‌اندازد و بر زمین نمی‌گذارد. معرکه‌ای است که شیطان در فراسوی آن می‌خواهد بیشترین آدمیزادگان را به تورهای خود بزند و به دامهای خود درافکند تا ایشان را با خود به آتش دوزخ داخل کند. این را هم برای انتقام گرفتن از پدرشان آدم انجام می‌دهد، چون وجود آدم بود که او را از رحمت خدا محروم و مطرود ساخت. جنگ میان شیطان و آدمیزادگان دارای اهداف مشهور و مشخّصی است، ولیکن فرزندان آدم تسلیم دشمن قدیمی خود می‌گردند و فرمان او را می‌برند!

این سوره با تأکید مسألهٔ وحی، و بیان عظمت چیزی خاتمه داده می‌شود که در فراسوی وحی است، چیزی که تکذیب‌کنندگان غافل از آن به خواب غفلت می‌روند.



﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ، وَ مَا مِنْ إِلٰـهٍ إِلاَّ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ. رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴾.

بگو: من تنها بیم‌دهندهٔ (مردمان از عذاب یزدان) می‌باشم و بس. و هیچ معبودی جز خداوند یگانهٔ غالب (بر هر چیز و هر کس) وجود ندارد. پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو است و بسیار با عزّت و آمرزگار است.

بگو بدان مشرکانی که به شگفت و وحشت و دهشت و شگرف و شگفت می‌افتند و می‌گویند:

﴿ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وَاحِداً؟ إِنَّ هٰذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴾.

آیا او بجای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد

است؟ واقعاً این (حرفی که می‌زند) چیز شگفتی است.
(ص/۵)

بدیشان بگو: حقیقت همین است و بس:
﴿ وَ مٰا مِنْ إِلٰهٍ إِلاَّ اللهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ ﴾.
و هیچ معبودی جز خداوند یگانهٔ غالب (بر هر چیز و هر کس) وجود ندارد.

بدیشان بگو: هیچ کار و باری در دست تو نیست. آنچه از سوی خدا وظیفهٔ تو است این است که بترسانی و برحذر داری، و بعد از آن مردمان را به خدای واحد و یگانهٔ چیره و توانا وامی‌گذاری و حواله می‌داری:
﴿ رَبُّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا ﴾.
پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو است.

خداوند دارای انبازی نیست. جز خدا پناه و پشتیبانی در آسمانها یا در زمین و یا در میان آن دو وجود ندارد. او «عَزیز» و توانا و نیرومند است. او «غَفّار» و بس آمرزگار است و از گناهان صرف نظر می‌فرماید و توبه را می‌پذیرد، و کسانی را می‌بخشاید که به سوی حمایت و حفاظت او برگردند و خویشتن را در پناه او دارند. بدیشان بگو: آنچه را که تو برای ایشان به ارمغان آورده‌ای و آنچه که ایشان از آن روی می‌گردانند بس بزرگ‌تر و والاتر از چیزی است که آنان گمان می‌برند و تصوّر می‌کنند. آنچه درفراسوی آن است بلی که در فراسوی آن است، آنچه که ایشان از آن غافلند:
﴿ قُلْ: هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ. أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ﴾.
بگو: (آنچه من شما را به وسیلهٔ) آن (بیم می‌دهم که قرآن بزرگوار است) خبر سترگی است. شما (براثر غفلت) از آن روگردانید.

قرآن کار عظیمی است، بسیار عظیم‌تر از ظاهر نزدیک آن. قرآن کاری از کارهای خدا در سراسر گسترهٔ هستی است. کاری از کارهای جهان به طور کلّی است. قرآن قضا و قدری از قضاها و قدرهای یزدان در نظام این جهان است. قرآن نه بریده و نه دور از کار و بار آسمانها و زمین، و از کار گذشتهٔ دور و آیندهٔ دور است.

این خبر عظیم آمده است تا از قریش در مکّه، و از عربها در جزیرة العرب، و از نسلی که با این دعوت در زمین معاصر است، بگذرد و تجاوز کند. بگذرد و تجاوز کند از این فاصلهٔ محدودهٔ مکان و زمان، و در سراسر آیندهٔ بشریّت در همهٔ قرون و اعصار و نواحی و اقطار، تأثیر بگذارد، و سرنوشتها را دگرگون کند از همان زمانی که بدین زمین نازل گردیده است تا آن زمان که یزدان زمین و کسانی را به ارث ببرد که در زمین بسر خواهند برد. قرآن در وقت مناسب خود و در زمان مقرّر و مقدّر خود در نظام سراسر هستی نازل گردیده است، تا نقش خود را در زمانی بازی کند که یزدان آن را برای قرآن مقدّر و مقرّر فرموده است.

قرآن خطّ سیر تاریخ بشریّت را تغییر داد و انسانها را به راهی رهنمود کرد که دست قضا و قدر آن را با این خبر عظیم ترسیم نموده بود. فرق نمی‌کند این انسانها بدان ایمان آورده باشند یا بدان ایمان نیاورده باشند و از آن رویگردان شده باشند، و همراه آن رزمیده باشند و یا با آن جنگیده باشند. انسانها جزو معاصران آن و یا در میان نسلهای بعد از آن بوده باشند. در سراسر تاریخ بشریّت حادثه‌ای یا خبری نبوده است که در بشریّت آثاری برجای بگذارد و تأثیراتی به ارمغان آرد که بسان آثار و تأثیراتی باشد که این خبر عظیم برجای گذاشته است.

این قرآن ارزشها و اندیشه‌ها و معیارها و جهان‌بینیهائی پدید آورده است، و قواعد و قوانین و مقرّراتی را در سراسر این زمین پدیدار و نمودار کرده است و در میان جملگی نسلهای بشریّت استوار و پایدار نموده است که عربها آن را نه تنها تصوّر نمی‌کردند، بلکه بر پردهٔ خیال هم نمی‌دیدند!

در آن زمان درک و فهم نمی‌کردند که این خبر آمده است تا چهرهٔ زمین را دگرگون سازد، و خطّ سیر تاریخ را رهنمود و رهنمون کند، و قضا و قدر خدا را در

سرنوشت این زندگی پیاده کند و تحقّق بخشد، و در دل و درون بشریّت و در واقعیّت ایشان تأثیر بگذارد، و همهٔ اینها را با سراسر خطّ سیر هستی پیوند دهد، و با حقّ و حقیقتی مرتبط سازد که در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه میان آن دو است نهفته است. این خبر تا به روز قیامت نیز سر می‌کشد، و نقش خود را در رهنمود و رهنمون مقدّرات مردمان و مقدّرات زندگی اداء کند.

مسلمانان امروزه در برابر این خبر می‌ایستند بدان‌گونه که عربها بار نخست در برابرش ایستادند. مسلمانان امروزه نمی‌دانند سرشت این قرآن و ارتباط سرشت آن با سرشت هستی گره خورده است. دربارهٔ حقّ نهان در قرآن نمی‌اندیشند و پژوهش نمی‌کنند، تا بدانند که این حقّ بخشی از حقّ نهان در ساختار جهان است. مسلمانان به آثار و تأثیرات قرآن در تاریخ بشریّت و در خطّ سیر دور و دراز بشریّت نمی‌نگرند و آن گونه که باید آن را پیش چشم نمی‌دارند. مسلمانان در نگرش به قرآن باید تکیه کنند بر نظریّهٔ مستقلّی که از آراء و نظرات دشمنان این خبر برگرفته نشده باشد، دشمنانی که پیوسته در این اندیشه‌اند از مقام و منزلت قرآن بکاهند و تأثیر آن را در دگرگونی زندگانی انسانها و در تعیین خطّ سیر تاریخ اندک نشان دهند . . . بدین خاطر است مسلمانان حقیقت نقش خودشان را در گذشته یا حال و یا آینده درک و فهم نمی‌کنند، نقشی که در این زمین تا آخر زمان جاری و ساری است.

عربهای پیشین گمان می‌بردند که این امر به خودشان و به محمّد پسر عبدالله ﷺ مربوط است. او از میان ایشان برگزیده می‌شود تا قرآن بر او نازل گردد و بس. همّ و غمّ خود را بدین شکل، محصور و منوط می‌کردند. قرآن دیدگانشان را با این خبر متوجّه کار بسیار بزرگتر از این می‌سازد، کاری که بزرگتر از خودشان و از محمّد پسر عبدالله ﷺ است. بدیشان می‌فهماند که او تنها حامل این خبر و مبلّغ آن است. او آن را ابتکار نکرده است و از خود ارائه نداده است. اصلاً او نمی‌توانست که بداند در فراسوی آن چه چیز نهان است و چه چیز خواهد شد، اگر خدا آن را بدو تعلیم نمی‌داد و نمی‌آموخت. محمّد پسر عبدالله ﷺ حاضر در مجلسی نبوده است که در آن میان فرشتگان در سرآغاز آفرینش آدم سخنانی ردّ و بدل می‌شده است تا از این امر باخبر گردد. بلکه خدا است که او را از این خبر آگاه و مطّلع می‌فرماید:

﴿ مَا كَانَ لِيَ مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ إِذْ يَخْتَصِمُونَ إِنْ يُوحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

من از ملأ اعلی (و فرشتگان عالم بالا) هنگامی که (در بارهٔ آفرینش آدم) گفتگو می‌کردند، خبر ندارم. (تنها چیزی که در این زمینه می‌دانم آن مقداری است که از طریق وحی به من رسیده است و بس). به من هم وحی نمی‌شود مگر بدان خاطر که (پیغمبر خدایم و) بیم‌دهندهٔ (مردمان از عذاب یزدان و) بیانگر (اوامر و نواهی الهی) می‌باشم.



در این حدّ و مرز روند قرآنی به ذکر داستان بشریّت می‌پردازد. از گفتگوئی سخن می‌گوید که در عالم بالا و در جهان فرشتگان در آغاز آفرینش درگرفته است و راجع به بشریّت بوده است. گفتگوئی در آنجا در گرفته است که خطّ سیر بشریّت را مشخّص می‌سازد، و مقدّرات و سرنوشتهای انسانها را رقم می‌زند. این هم چیزی است که محمّد ﷺ فرستاده نشده است تا آن را در آخر زمان تبلیغ کند و مردمان را بدان بیم دهد:

﴿ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ: إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ. فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴾.

وقتی (این گفتگو در ملأ اعلی و عالم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم. هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجدهٔ (بزرگداشت و درود) ببرید.

ما نمی‌دانیم چگونه خدا فرمود یا چگونه به فرشتگان

می‌فرماید. ما همچنین نمی‌دانیم چگونه فرشتگان از یزدان سبحان فرمان دریافت کردند، و نمی‌دانیم اصل ایشان و حقیقت آنان چیست، مگر بدان اندازه که در کتاب خدا صفات ایشان برای ما ذکر گردیده است و به ما رسیده است. هیچ‌گونه نیازی هم نداریم به این که در چیزی از اینها فرو رویم چون هیچ فائده‌ای در فراسوی فرو رفتن بدین چیزها وجود ندارد. بلکه ما به دنبال هدف داستان و مقصود آن هستیم بدان شکل و بدان گونه که قرآن آن را برایمان روایت می‌فرماید و مشخّص می‌نماید.

خداوند این پدیدهٔ بشری را از گِل آفریده است، همان‌گونه که سائر موجودات زندهٔ کرهٔ زمین از گِل آفریده شده‌اند. همهٔ عنصرهای موجودات زنده از گِل است، مگر راز حیات. راز حیاتی که کسی نمی‌داند از کجا آمده است و چگونه آمده است! همهٔ عنصرهای پدیدهٔ بشری هم از گِل است مگر آن راز حیات، و مگر آن نفخهٔ آسمانی که انسان را انسان کرده است. همهٔ عنصرهای اندامهای بدن انسان از گِل است. انسان از مادرش زمین متولّد شده است، و از عنصرهای زمین متشکّل شده است. سرانجام انسان بدان عنصرها تبدیل می‌گردد در آن وقت که آن راز ناشناختهٔ الهی بدن انسان را رها می‌کند و از آن جدا می‌شود، و با جداشدن آن، آثار آن نفخهٔ آسمانی هم از میان می‌رود، نفخهٔ آسمانی‌ای که خطّ سیر انسان را در زندگی تعیین می‌کند.

ما اصل این نفخه را نمی‌دانیم. ولیکن ما آثار آن را می‌شناسیم. چه آثار آن همان است که این پدیدهٔ انسانی را از سائر پدیده‌های دیگر این زمین جدا و ممتاز می‌گرداند. او را جدا و ممتاز می‌گرداند با ویژگی و خاصّیّتی که قابلیّت ترقّی و تعالی عقلی و روحی را دارد. این ویژگی و خاصّیّت همان است که به عقل انسان اجازه می‌دهد به تجربه‌ها و آزموده‌های زمان گذشته بنگرد، و خطّ سیرهای آینده را ترسیم کند. به روح انسان اجازه می‌دهد از چیزهائی تجاوز کند و فراتر رود که با حواسّ و با عقول درک و فهم می‌شوند، تا با ناشناخته‌هائی تماس پیدا کند که با حواس و با عقول درک و فهم نمی‌گردند.

ویژگی و خاصّیّت ترقی و تعالی عقلی و روحی یک ویژگی و خاصّیّت انسانی صرف است. سائر زنده‌های موجود در این زمین با انسان در این ویژگی و خاصّیّت شرکت ندارند. همزمان با تولّد انسان نخستین، انواع و اجناس مختلفی از زنده‌ها به وجود آمده‌اند و پای به جهان گذاشته‌اند. ولی در طول تاریخ دور و دراز اتّفاق نیفتاده است که نوعی یا جنسی - حتّی فردی از افراد آنها - ترقّی و تعالی عقلی یا روحی پیدا کرده باشد، حتّی اگر هم ترقّی و تعالی عضوی و اندامی را بپذیریم. خداوند از روح متعلّق به خود بدین پدیدهٔ بشری دمیده است، زیرا اراده و مشیّت او بر آن بوده است که انسان در زمین جایگزین و جانشین شود، و زمام اختیار این ستارهٔ زمین نام را در حدود و ثغوری به دست گیرد که خدا برایش مقدّر و مقرّر فرموده است، حدود و ثغور آبادانی زمین، و تسخیر نیروها و انرژیهائی که مقتضی چنین آبادانی است.

خداوند در وجود انسان قدرت ترقّی و تعالی دانش و آگاهی را به ودیعت نهاده است. از همان روز نخست که انسان قدرت به هم می‌رساند، هر زمان که با سرچشمهٔ آن نفخه در تماس باشد، و از آن سرچشمه راست و درست مدد و یاری بطلبد، اوج می‌گیرد و پیشرفت می‌کند. ولی زمانی که انسان از آن سرچشمهٔ آسمانی منحرف بشود، امواج دانش و آگاهی در وجودش و در زندگانیش هماهنگ و همراه نمی‌گردد، و رویکرد کامل و هماهنگ و هم‌جهتی را در پیش نمی‌گیرد و جلو نمی‌افتد. و بلکه این امواج متقابل و متناقض خطری برای راستای رویکرد او می‌شود و سلامت آن را به مخاطره می‌اندازد. تازه اگر هم انسان را در ویژگیهای انسانیش سرنگون و واژگون نگرداند، و از نردبان ترقّی و تعالی حقیقی فرو نیندازد، هرچند هم علوم و تجارب او در ناحیه‌ای از نواحی زندگی افزایش یافته باشد و

فزونی گرفته باشد.
این پدیدهٔ کوچک و کم‌جثّه‌ای که نیروی محدودی و عمر کوتاهی و دانش و آگاهی معیّنی دارد، او را نسزد به چیزی از این مکانت و کرامت برسد مگر در سایهٔ آن چیز ظریف و لطیف و ارزشمند الهی که روح است و ارمغان آسمانی است . . . اگر روح یعنی آن ارمغان آسمانی نباشد انسان چیست؟ او آن پدیدهٔ کوچک و ناچیز و ضعیفی است که بر این ستارهٔ زمینی همراه با میلیونها انواع و اجناس زنده‌ها زندگی می‌کند. ستارهٔ زمینی هم جز کرهٔ کوچکی از کرات نیست. از این کره‌ها میلیونها میلیون در فضائی است که جز خداوند بزرگوار کسی گسترهٔ آن را نمی‌داند. . . پس این انسان چه مقامی دارد که فرشتگان خدای مهربان برایش سجده ببرند، مگر با بودن آن راز ظریف و لطیف و عظیمی که در او با نفخهٔ ربّانی به ودیعت نهاده شده است؟ قطعاً انسان در پرتو آن راز نهان، گرامی و بزرگوار است. هر زمان آن راز نهان از بدن انسان جدا و از آن گسیخته شود، به اصل ناچیز خود برمی‌گردد که گِل است!
فرشتگان فرمان پروردگارشان را بردند، همان گونه که فطرت ایشان است:

﴿ فَسَجَدَ الْمَلٰائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴾.

پس همهٔ فرشتگان جملگی سجده بردند.

چگونه؟ کجا؟ چه وقت؟ همهٔ اینها غیب است و غیب را خدا می‌داند و بس. آگاهی از آن هم چیزی بر هدف داستان نمی‌افزاید، هدفی که در بالا بردن ارزش این انسان ساخته و پرداخته از گِل، برجسته و هویدا است. ارزش انسان آن زمان از ارزش اصل خود بالا رفت و اوج گرفت که روح متعلّق به خداوند بزرگوار با آن نفخه در او دمیده شد.
فرشتگان برای فرمانبرداری از فرمان خدا، و به سبب اطّلاع از حکمت او در هرآنچه که بخواهد، سجده بردند.

﴿ إِلاّٰ إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكٰانَ مِنَ الْكٰافِرِينَ ﴾.

جز ابلیس که تکبّر ورزید، و از کافران گردید.

آیا ابلیس از زمرهٔ فرشتگان بوده است؟ ظاهر این است که او از زمرهٔ فرشتگان نبوده است.[1] زیرا اگر او از زمرهٔ فرشتگان می‌بود سرکشی و نافرمانی نمی‌کرد. چه فرشتگان:

﴿ لاٰ يَعْصُونَ اللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مٰا يُؤْمَرُونَ ﴾.

از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند، و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند. (تحریم/۶)

خواهد آمد که ابلیس از آتش آفریده شده است. در حدیث آمده است که فرشتگان از نور آفریده شده‌اند... ابلیس در میان فرشتگان بوده است و به سجده بردن دستور داده شده است. در فرمان به سجده بردن از او نام برده نشده است. چون سرکشی و نافرمانی کرده است بدو اهمّیّت داده نشده است. متوجّه هم شدیم که فرمان یزدان جهت توبیخ شیطان بدو رو کرده است و مخاطب واقع شده است:

﴿ قٰالَ: يٰا إِبْلِيسُ مٰا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ؟ أَسْتَكْبَرْتَ؟ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِينَ؟ ﴾.

فرمود: ای ابلیس! چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام؟ آیا تکبّر ورزیده‌ای؟ یا اصلاً از متکبّران بوده‌ای؟.

﴿ مٰا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمٰا خَلَقْتُ بِيَدَيَّ؟ ﴾.

چه چیز تو را بازداشت از این که سجده ببری برای چیزی که من آن را مستقیماً با قدرت خود آفریده‌ام؟.

خدا که آفریدگار هر چیزی است. پس باید یک ویژگی و خصوصیّتی در آفرینش این انسان باشد که سزاوار همچون بیدارباشی و هوشیارباشی باشد. این ویژگی و خصوصیّت، عنایت ربّانی در حقّ این پدیده است. به ودیعت نهادن نفخه‌ای از روح متعلّق به خدا هم بر این عنایت دلالت دارد.

۱- قاطعانه این است که ابلیس از زمرهٔ فرشتگان نیست. مگر در قرآن مجید نیامده است؟: «. . . إِلاّٰ إِبْلِيسَ كٰانَ مِنَ الْجِنِّ . . .». (کهف/۵۰) . . . (مترجم)

﴿ أَسْتَكْبَرْتَ؟ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ؟ ﴾.

آیا تکبّر ورزیده‌ای؟ یا اصلاً از متکبّران بوده‌ای؟.

آیا بزرگی فروخته‌ای یا از خودبزرگ‌بینان هستی، خودبزرگ‌بینانی که کرنش نمی‌برند و فروتنی نمی‌کنند؟

﴿ قَالَ: أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ. خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ! ﴾.

گفت: من بهتر از او هستم. تو مرا از آتش آفریده‌ای و وی را از گِل!.

رشک و حسد از این پاسخ برمی‌جوشد. غفلت کردن یا خود را به غفلت زدن از عنصر ارزشمندی که افزون بر گِل در آدم است، و آدم را سزاوار این تکریم و تعظیم کرده است، انگیزهٔ دیگر نافرمانی اهریمن بوده است. این پاسخ زشت از سرشتی بیرون می‌آید که از هرگونه خیر و صلاحی در آن جایگاه دیدنی پالوده و زدوده است.

در اینجا است که فرمان والای الهی برای طرد این آفریدهٔ سرکش و زشت و پلشت صادر می‌گردد:

﴿ قَالَ: فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ. وَ إِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ﴾.

گفت: از میان آن (جماعت ملأ اعلی و فرشتگان عالم بالا) بیرون شو، چرا که تو مطرود (از رحمت ما) و رانده شده (از میان فرشتگان) هستی. قطعاً نفرین من تا روز جزا بر تو خواهد بود.

نمی‌توانیم مرجع ضمیر را در این فرمودهٔ یزدان: «مِنْهَا: از آن» دقیقاً مشخّص کنیم. آیا مرجع «جَنَّة: بهشت» است؟ یا مرجع «رَحْمَة» و مرحمت یزدان است؟ . . . جائز است مرجع ضمیرِ «ها» هریک از این دو چیز باشد. جای جدل و ستیز فراوان نیست. آنچه هست این است که جزا و سزای سرکشی و نافرمانی و جسارت و جرأت در برابر دستور خداوند بزرگوار، طرد و لعنت و غضب است.

در اینجا حسد و رشک به کینه و دشمنانگی تبدیل شده است، و بدانجا سرکشیده است که ابلیس تصمیم انتقام بگیرد و برای آن نقشه بریزد:

﴿ قَالَ: رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴾.

گفت: پروردگارا! (حال که چنین است) پس تا روزی مرا مهلت بده و ممیران که مردمان دوباره زنده می‌گردند (و رستاخیز شروع می‌شود).

اراده و مشیّت خدا به خاطر حکمت مقدّر و مقرّر در دانش او اقتضاء کرد که درخواست اهریمن را بپذیرد، و بدو مهلت و فرصتی بدهد که تقاضا نموده بود:

﴿ قَالَ: فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ. إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴾.

فرمود: تو از مهلت داده شدگانی (و تا پایان جهان زنده می‌مانی). تا روز زمان معیّن (که پایان عمر جهان و سرآغاز قیامت است).

اهریمن پرده از هدفی برداشت که کینه توزی و دشمنانگی خود را در راه آن به کار می‌برد و صرف آن می‌کند:

﴿ قَالَ: فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴾.

گفت: به عزّت و عظمتت سوگند که (در پرتو عمر جاویدان و تلاش بی‌امان) همهٔ آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص تو از ایشان را (که بر آنان سلطه و قدرتی نداشته و وسوسه‌ام در ایشان نمی‌گیرد).

بدین گونه برنامهٔ اهریمن و راه روش او معیّن و مشخّص گردید. او به عزّت و عظمت خدا سوگند یاد می‌کند همهٔ آدمیزادگان را گمراه می‌سازد. او جز کسانی را مستثنی نمی‌گرداند که بر ایشان تسلّط ندارد. این هم نه بذل و بخششی از سوی او است. این را به خاطر ناتوانی از دستیابی بدیشان می‌گوید. بدین وسیله روشن می‌کند که سدّ و مانع میان او و میان رهائی یابندگان از گمراهسازی و نیرنگبازی او چیست، و چه چیزی آدمیزادگان را از دست او می‌رهاند و مانع دسترسی وی بدیشان می‌شود. آن چیز عبادت خدا است. عبادت خدا ایشان را مال خدا می‌سازد. عبادت

طوق نجات و ریسمان حیات است! . . این هم برابر مشیّت و ارادهٔ خدا و تقدیر و تدبیر خدا در کار هلاک و در کار نجات است. خداوند سبحان اراده و مشیّت خود را اعلام و اعلان داشته است، و برنامه و راه را مشخّص فرموده است:

﴿ قَالَ: فَالْحَقُّ. وَ الْحَقَّ أَقُولُ. لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ ﴾.

فرمود: به حقّ سوگند - و حقّ می‌گویم (و جز حقّ نمی‌گویم) - هرآینه دوزخ را هم از تو و هم از کسانی که از تو پیروی کنند پر و لبریز می‌سازم.

خداوند همیشه حقّ می‌گوید. قرآن این را بیان می‌دارد و اشارهٔ بدان را در این سوره به شکلهای جوراجور و در مناسبتهای گوناگون تأکید می‌کند. طرفین دعاوی وقتی که از دیوار بالا می‌روند و به محراب داوود داخل می‌شوند، بدو می‌گویند:

﴿ فَاحْکُمْ بَیْنَنَا بِالْحَقِّ وَ لاٰ تُشْطِطْ ﴾.

تو در میان ما به حقّ و عدل داوری کن و ستم روا مدار. (ص/۲۲)

یزدان سبحان بندهٔ خود داوود را ندا درمی‌دهد:

﴿ فَاحْکُمْ بَیْنَ ٱلنَّاسِ بِالْحَقِّ وَ لاٰ تَتَّبِعِ الْهَوىٰ ﴾.

در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن. (ص/۲۶)

آن گاه بر این کار پیرو می‌زند با اشاره‌ای به حقِّ نهانی که در آفرینش آسمانها و زمین است:

﴿ وَ مٰا خَلَقْنَا ٱلسَّمٰاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا بٰاطِلاً. ذٰلِکَ ظَنُّ الَّذِینَ کَفَرُوا ﴾.

ما آسمانها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگارهٔ اندیشهٔ بیمار ایشان). (ص/۲۷)

گذشته از اینها ذکر حقّ بر زبان خداوند توانا و چیره می‌رود:

﴿ قَالَ: فَالْحَقُّ. وَ الْحَقَّ أَقُولُ ﴾.

فرمود: به حقّ سوگند - و حقّ می‌گویم (و جز حقّ نمی‌گویم).

این حقّ همان حقّی است که مواضع و موارد و صورتها و شکلهایش متعدّد می‌شود، ولی سرشت و اصل آن یکی است. از جملهٔ حقّ، این وعدهٔ راستین است:

﴿ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْکَ وَ مِمَّنْ تَبِعَکَ مِنْهُمْ أَجْمَعِینَ ﴾.

هرآینه دوزخ را هم از تو و هم از کسانی که از تو پیروی کنند پر و لبریز می‌سازم.

در این صورت این پیکار موجود در میان شیطان و آدمیزادگان است. هر دو طرف آگاهانه بدین پیکار می‌روند و بدان داخل می‌شوند. فرجام کار هم برایشان در وعدهٔ راستین و روشن و آشکار خدا پیدا و هویدا است. بعد از این بیان، مسؤولیّت چیزی بر عهدهٔ خودشان است که آن را برای خویشتن انتخاب می‌کنند. خداوند مهربان خواسته است که آنان را نادان و ناآگاه و غافل و بی‌خبر رها نسازد. بدین خاطر بیم‌دهندگانی را به سوی ایشان ارسال فرموده است.



در آخر این مرحله و در پایان این سوره، پروردگار جهان پیغمبر ﷺ را موظّف و مکلّف می‌فرماید که واپسین سخن را رو در روی ایشان بگوید:

﴿ قُلْ: مٰا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ؛ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ. إِنْ هُوَ إِلاّٰ ذِکْرٌ لِلْعٰالَمِینَ. وَ لَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِینٍ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمرهٔ مدّعیان (دروغین نبوّت هم) نیستم (و آنچه می‌گویم ساختگی نبوده و از پیش خود به هم نمی‌بافم). این قرآن، چیزی جز پند و اندرز جهانیان (و مایهٔ بیداری جملگی ایشان) نمی‌باشد. و خبر آن را بعد از مدّت زمانی خواهید دانست (و به زودی صدق وعده و وعید و راستی اخبار و گفتار قرآن را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید دید).

این دعوت خالصانه برای نجات و رستگاری است که بعد از روشن کردن فرجام کار و سرنوشت مردمان، و پس از اعلان تهدید و بیم ذکر می‌گردد. دعوت

خالصانه‌ای است که شخص دعوت‌کننده اجر و مزدی نمی‌خواهد. او دعوت‌کننده‌ای است که دارای فطرت سالم است. او با زبان خود سخن می‌گوید و تکلّف و تصنّع ندارد. به چیزی دستور نمی‌دهد مگر این که سهل و ساده باشد و فطرت الهامگر آن باشد. آنچه می‌گوید پند و اندرز برای جملگی جهانیان، و یادآوری ایشان است. تذکّر و یادآوری است چون چه‌بسا آنان فراموش بکنند و غافل گردند. این خبر بزرگی است و آنان امروز بدان دل نمی‌دهند و توجّه نمی‌کنند، ولی پس از مدّت زمانی از آن آگاهی پیدا می‌کنند. از خبر آن در زمین مطّلع می‌گردند ـ چند سال بعد از این سخن از آن آگاهی پیدا کردند ـ و از خبر آن در روز مشخّص قیامت هم آگاهی پیدا می‌کنند، بدان هنگام که وعدهٔ راستین خدا تحقّق پیدا می‌کند و عملاً روی می‌دهد:

﴿ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

هرآینه دوزخ را هم از تو و هم از کسانی که از تو پیروی کنند پر و لبریز می‌سازم.

این پایانی است که با سرآغاز سوره و با موضوعات آن و با مسائل و قضایائی که سوره بدان می‌پردازد هماهنگ می‌گردد. این هم‌آهنگی است که طنین‌انداز و ژرف است، و بیانگر بزرگی و سترگی چیزی است که روی خواهد داد:

﴿ وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ ﴾.

و خبر آن را بعد از مدّت زمانی خواهید دانست (و به زودی صدق وعد و وعید و راستی اخبار و گفتار قرآن را هم در این جهان و هم در آن جهان خواهید دید).

پایان جزء بیست‌وسوم

به دنبال آن جزء بیست‌وچهارم می‌آید که
با سورهٔ زمر می‌آغازد.

فی ظلال القرآن

جزء بیست و چهارم

سورهٔ زمر، سورهٔ غافر و سورهٔ فصلت

بسم الله الرحمن الرحیم

مکّی و مشتمل بر ۷۵ آیه است

سُورَةُ الزُّمَر — ترتیبها ٣٩ — آیاتها ٧٥

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ إِنَّا أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ الدِّينَ ﴿٢﴾ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ۚ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ ﴿٣﴾ لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا لَّاصْطَفَىٰ مِمَّا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ سُبْحَانَهُ ۖ هُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٤﴾ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ ۖ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴿٥﴾ خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ۚ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ ۖ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ﴿٦﴾ إِن تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنكُمْ ۖ وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ۖ وَإِن تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ۗ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم مَّرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٧﴾

این سوره تقریباً محدود به توضیح مسألهٔ توحید و یگانه‌پرستی است. دل انسان را به گردشهای پیاپی می‌برد، و بر تارهای دل آهنگهای متّصل را می‌نوازد، و دل را از ژرفا، تکانهای سخت و پیاپی می‌دهد تا حقیقت توحید و یگانه‌پرستی را بر دل بنگارد و آن را در دل جایگزین گرداند، و از دل هرگونه شبهه‌ای را و هرگونه شبحی را دور گرداند که این حقیقت را بیالاید و آن را آغشته بنماید. بدین خاطر این سوره دارای یک موضوع یگانه است که از آغاز تا به انجام متّصل به هم است و به شکلهای گوناگون عرضه می‌گردد.

از سرآغاز این سوره، این مسألهٔ یگانه‌ای که نزدیک است سوره تنها بدان محدود شود و به چاره‌جوئی آن بپردازد، خودنمائی می‌کند و جلوه‌گر می‌آید:

﴿ تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ. أَلا لِلّهِ الدِّينُ الْخالِصُ ... ﴾ ... الخ ...

نزول کتاب (قرآن) از سوی خداوند با عزّت و با حکمت انجام پذیرفته است. (ای پیغمبر!) ما این کتاب را که دربرگیرندهٔ حقّ و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاصّ او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس ...... تا آخر ... (زمر/۱-۳)

این مسأله در بندهای خود و در بخشهای نزدیک به یکدیگر تکرار می‌گردد، چه به صورت نصّ، و چه به شکل مفهوم.

به صورت نصّ مانند این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ. وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قُلِ: اللهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا ما شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ ... الخ ...

بگو: اگر من از (اوامر) پروردگارم سرکشی کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (چرا که من باید اوّلین مؤمن به آئین خویش و پیشگام‌ترین مسلمانان در انجام وظائف مکتب آسمانی باشم، و هرکس در هر

مقامی که باشد اگر در برابر مقام الوهیّت، عبودیّت خود را نشان ندهد، باید به عذاب الهی بسوزد). بگو: تنها خدا را مـی‌پرستم و بس، و عـبادت و طـاعتم را خـاصّ او مـی‌کنم و (پـرستش او را از هـرگونه کـفر و شـرک می‌زدایم و) می‌پالایم. امّا شما هرچه و هـرکه را جـز او می‌خواهید بپرستید ... ... تا آخر ... (زمر/۱۱-۱۵)

یا این فرمودهٔ خدای بزرگوار:

﴿ قُلْ أَفَغَيْرَ اللهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؟ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شـده است کـه اگـر شـرک ورزی کـردارت (بـاطل و بـی‌پاداش مـی‌گردد و) هـیچ و نـابود مـی‌شود، و از زیـانکاران خواهی بود. پس در این صورت تنها خدا را بـپرست و از زمرهٔ سپاسگزاران باش. (زمر/۶۴-۶۶)

به صورت مفهوم همچون این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ، وَ رَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ. هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً؟ الْحَمْدُلِلّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

خداوند مثالی زده است: مـردی را کـه بـردهٔ شـریکانی است کـه پـیوسته در بـارهٔ او بـه مشـاجره و مـنازعه مشغولند (و هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد و او در میان دستورهای ضدّ و نقیض ایشان سـرگردان و ویلان است). و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است (و تحت سرپرستی او خطّ و برنامه‌اش مشـخّص است و لذا سرگردان و حیران در میان این و آن نیست). آیا این دو (برده که نمونهٔ مشرک و موحّدند) برابر و یکسانند؟ (هرگز). حمد و سپاس تنها خدا را سزا است (نه بـتها و انبازها و معبودهای دروغـین را) ولیکن بـیشتر آنـان نمی‌دانند (و این حقیقت را فراموش کرده‌اند). (زمر/۲۹)

یا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ، وَمَنْ يَهْدِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ. أَلَيْسَ اللهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟ ﴾.

آیا خداوند برای (حفاظت و حـمایت از) بـنده‌اش کـافی نیست؟ آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند. (مگر بتها و معبودهای دروغین و عداوت کافران و دشمنان و طوفان حوادث زمان، مـی‌توانـند کـمترین زیـانی بـه کسی برسانند کـه خـدا پشـتیبان او است؟). هـرکس را خـدا گمراه کند، راهـنما و رهـبری نـخواهـد داشت، و هرکس را خدا رهنمود کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهـد داشت. مگر خـدا چـیرهٔ انـتقام‌گیرنده نـیست؟ (پس ای مؤمنان! تکیه بـر لطـف خـدا کنید و از انـبوه دشـمنان نهراسید و از کمی همراهان باک مدارید). (زمر/۳۶ و ۳۷)

در کنار حقیقت توحید و یگانه‌پرستی‌ای که این سـوره مـی‌خواهـد آن را در دل بـنگارد و جـایگزین سـازد، می‌بینیم که در این سوره رهنمودها و اشاره‌هائی برای بیدار کردن این دل و به جوش و خروش انداختن آن و برانگیختن حسّاسیّت و گوش به زنگ شـدن آن بـرای دریافت و تأثـیرپذیری و پـاسخگوئی، مـوجود است. مثال آن همچون این فرموده‌های خداوند بزرگوار:

﴿ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَ أَنَابُوا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللهُ، وَ أُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾.

کسانی که از عـبادت طـاغوت دوری مـی‌گزینند، و (بـا توبه و استغفار) به سوی خدا بـازمی‌گردند، ایشـان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم خداوندی). مژده بده به بندگانم، آن کسانی کـه بـه هـمهٔ سـخنان گـوش فـرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانیند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند. (زمر/۱۷ و ۱۸)

﴿ اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ، ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَ قُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللهِ: ذَٰلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ. وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴾.

خداوند بهترین سخن را (به نام قرآن) فرو فرستاده است، کتابی را که (از لحاظ کاربرد و گیرائی الفاظ، و والائی و هم‌آوائی معانی، در اعجاز) همگون و (مطالبی چون مواعظ و براهین و قصص، و مسائل مقابل و مختلفی همانند: ایمان و کفر، حق و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شرّ، حسنات و سیّئات، بهشت و دوزخ؛ البتّه هربار به شکلی تازه و به شیوه‌ای نو، در آن) مکرّر است. از (شنیدن آیات) آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند، و از آن پس پوستهایشان و دلهایشان (و همهٔ وجودشان) نرم و آمادهٔ پذیرش قرآن خدا می‌گردد (و آن را تصدیق و بدان عمل می‌کنند). این (کتاب مشتمل بر) رهنمود الهی است و خدا هرکه را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد، و خدا هرکه را گمراه سازد، اصلاً راهنما و راهبری نخواهد داشت. (زمر/۲۳)

﴿ وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ، ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ. وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ. قُلْ: تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً إِنَّكَ مِنْ أَصْحٰابِ ٱلنّٰارِ ﴾.

هنگامی که گزندی متوجّه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرّع‌کنان رو به درگاه او می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به خوشی می‌برد و به ترک دعا می‌گوید) و خداگونه‌هائی را برای خدا می‌سازد تا (هم خود را و هم مردمان را بدان) از راه او به در برد و گمراه کند. (ای پیغمبر! به چنین فردی) بگو: اندک روزگاری از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن خوش بگذران، امّا بدان که) تو از دوزخیانی. (زمر/۸)

پدیدهٔ نمایانی در فضای سوره دیده می‌شود . . . سایهٔ آخرت از اوّل سوره تا آخرِ آن را می‌پوشاند. روند سوره دل بشری را در هر مرحله‌ای از مراحل کوتاه آن به گشت و گذار درمی‌اندازد، و دل بشری را اغلب اوقات به زندگی در زیر سایه‌های جهان دیگر می‌برد!

این جولانگاه نمایش نخستین در سوره است که برجسته و مکرّر در لابلای آن به میان می‌آید. بدین خاطر است که صحنه‌های قیامت یا اشارهٔ بدانها در هر بخش و بندی از بخشها و بندهای فراوان آن پیاپی ذکر می‌شود و به همدیگر می‌پیوندد. مثل این اشاره‌ها:

﴿ أَمْ مَنْ هُوَ قٰانِتٌ آنٰاءَ ٱللَّيْلِ سٰاجِداً وَ قٰائِماً يَحْذَرُ ٱلْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ؟ ﴾.

یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت به دور می‌دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد؟. (زمر/۹)

﴿ قُلْ: إِنِّي أَخٰافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذٰابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

بگو: اگر من از (اوامر) پروردگارم سرکشی کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم (چرا که من باید اوّلین مؤمن به آئین خویش و پیشگام‌ترین مسلمانان در انجام وظائف مکتب آسمانی باشم، و هرکس در هر مقامی که باشد اگر در برابر مقام الوهیّت، عبودیّت خود را نشان ندهد، باید به عذاب الهی بسوزد). (زمر/۱۳)

﴿ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذٰابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي ٱلنّٰارِ؟ ﴾.

آیا کسی که (به خاطر ارتکاب معاصی و اصرار بر ظلم و فساد، روح ایمان و تشخیص برای همیشه در او مرده است و وجودش یکپارچه وجود جهنّمی شده است، و لذا) فرمان عذاب دربارهٔ او قطعی و محقّق گشته است (تو می‌توانی وی را از عذاب برهانی؟) آیا تو می‌توانی کسی را نجات دهی که در آتش دوزخ قرار گرفته است؟. (زمر/۱۹)

﴿ أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ؟ ﴾.

آیا کسی که عذاب بد (و سوزناک دوزخ) را در روز قیامت با چهره و صورت از خود دور می‌سازد (زیرا دست و پای وی در غل و زنجیر است، همانند کسی است که در آن روز در نهایت امنیّت و خوشی بسر می‌برد؟). (زمر/۲۴)

﴿ وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.
و قطعاً عذاب آخرت (انسان از عذاب ذلّت و پستی همین جهان ایشان، بسیار سخت‌تر و) بزرگ‌تر است اگر بدانند (و اهل سنجش و بینش باشند). (زمر/۲۶)

﴿ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكافِرِينَ؟ ﴾.
آیا منزل و مأوای کافران در دوزخ نخواهد بود؟. (زمر/۳۲)

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ؛ وَ بَدا لَهُمْ مِنَ اللهِ ما لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴾.
اگر ستمکاران (مشرک) تمام چیزهائی که در زمین است و همچندان آن مال ایشان باشد، حاضر خواهند بود همهٔ آنها را در برابر رهائی خود از عذاب شدید روز قیامت بپردازند... و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند (و به فکرشان هم نمی‌رسید). (زمر/۴۷)

﴿ وَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ. وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ. أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ: يا حَسْرَتا عَلىٰ ما فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللهِ وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّاخِرِينَ. أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللهَ هَداني لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ. أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ... ﴾.
و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سیّئات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداری کنید) پیش از این که عذاب (خانه‌برانداز و ریشه‌کن کنندهٔ دنیوی و سخت و دردناک و سرمدی اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید (و کسی نتواند شما را از عذاب خدا برهاند) و از زیباترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید پیش از این که عذاب (دنیوی یا اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد، در حالی که شما بی‌خبر باشید. (به درگاه خدا برگردید و تسلیم فرمان او شوید و از تعالیم وی پیروی کنید) تا روز قیامت کسی نگوید: دردا و حسرتا! چه کوتاهیها که در حقّ (طاعت و عبادت) خدا کرده‌ام. دریغا و فسوسا! من از زمرهٔ مسخره‌کنندگان (آئین یزدانی) بوده‌ام. (وای بر من! سرمایهٔ وجودم را باخته‌ام و گرفتار خشم خدا شده‌ام. یا این که نگوید: اگر خداوند راهنمائیم می‌کرد از زمرهٔ نیکوکاران گردم!. (زمر/۵۴-۵۸)

اینها گذشته از صحنه‌های کاملی است که گسترهٔ فراخی از سوره را فرا می‌گیرند، و با سایه‌های آخرت بر آن سایه می‌افکنند.

و امّا صحنه‌های جهانی را که بسیار و به شیوه‌های گوناگون در سوره‌های مکّی دیده‌ایم بدان‌گاه که حقائق عقیده را بیان می‌دارند، در این سوره اندک هستند.

یک صحنهٔ جهانی است که در سرآغاز سوره بیان می‌گردد:

﴿ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهارِ وَ يُكَوِّرُ النَّهارَ عَلَى اللَّيْلِ، وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمّىً. أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّارُ ﴾.
خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به بازیچه). شب را بر روز، و روز را بر شب می‌پیچد، و خورشید و ماه را فرمانبردار (دستور خود) کرده است (و برای مصلحت بندگان به گردش و چرخش انداخته است). هریک از آنها تا مدّت معیّن و مشخّصی (که خدا می‌داند) در حرکت خواهد بود. هان! خدا بسیار مقتدر و بخشنده است (و هرچه را بخواهد می‌کند و هرکه را بخواهد می‌بخشد). (زمر/۵)

صحنهٔ دیگری هم در میانهٔ سوره است:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي الْأَرْضِ؛ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوانُهُ؛ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَراهُ مُصْفَرّاً؛ ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطاماً؟ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ

لِأُولِي الْأَلْبابِ ﴾.

(ای مخاطب!) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب را می‌باراند و آن را به آب‌انبارهای زیرزمینی زمین وارد و مستقرّ می‌گرداند، و سپس به وسیلهٔ آن انواع سبزه‌زارها و کشتزارها را با رنگهای گوناگون می‌رویاند، و آن‌گاه سبزه‌زارها و کشتزارها می‌بالند و لبریز از جوش و خروش می‌شوند و بعداً آنها را پژمرده و زردرنگ می‌بینی، و آن وقت خدا آنها را خشک و پرپر می‌سازد؟ واقعاً در این (چرخهٔ آب و گیاه، درس) عبرتی برای خردمندان است. (زمر/۲۱)

بجز این دو صحنهٔ برجسته و پیدا اشاره‌های تند و سریعی به آفرینش آسمانها و زمین می‌گردد.

همچنین این سوره پسوده‌هائی از واقعیّت زندگانی انسانها و ژرفاهای درونشان را دربر دارد که در لابلای آن پخش و پراکنده‌اند.

در سرآغاز سخن از پیدایش انسان آمده است:

﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَةٍ؛ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها. وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ، يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ. لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ، فَأَنّىٰ تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید، سپس از جنس او همسرش را (به نام حوّاء) خلق کرد، و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت. او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه‌گانه، آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین را هردم به گونه‌ای درآورده و به پلّه‌ای از خلقت می‌رساند). کسی که چنین (نعمتهائی را می‌بخشد و این‌گونه نقش‌آفرینی) می‌کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) ازآن او است. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حقّ منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟ (زمر/۶)

در این سوره از سرشت نفس بشری در وقت زیان و ضرر و درد و رنج، و در وقت سود و نفع و خوشی و شادی، سخن می‌رود:

﴿ وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ؛ ثُمَّ إِذا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ ما كانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ... ﴾ ... الخ ...

هنگامی که گزندی متوجّه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرّع‌کنان رو به درگاه او می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به خوشی تبدیل کرد) خدا را که قبلاً به فریاد می‌خواند فراموش می‌کند (و گزند را از یاد می‌برد و به ترک دعا می‌گوید) ... ... تا آخر ... (زمر/۸)

﴿ فَإِذا مَسَّ الْإِنْسانَ ضُرٌّ دَعانا؛ ثُمَّ إِذا خَوَّلْناهُ نِعْمَةً مِنّا، قالَ: إِنَّما أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ. بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ... ﴾.

هنگامی که به انسان گزند و آزار و زیان و ضرری برسد، ما را به فریاد می‌خواند، و هنگامی که از سوی خود نعمتی بدو عطاء می‌کنیم، خواهد گفت: این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانیم به من داده شده است. چنین نیست؛ بلکه این نعمت وسیلهٔ آزمایش است ... . (زمر/۴۹)

در به تصویر کشیدن این که جان انسانها در همه آن و همه حال در قبضهٔ تصرّف خدا است، آمده است:

﴿ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِها وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنامِها؛ فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ، وَ يُرْسِلُ الْأُخْرىٰ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) بازمی‌گرداند تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است). در این مسألهٔ (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌ای روشنی (از

مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است. (زمر/۴۲)

ولیکن سایهٔ آخرت و فضای آن پیوسته بر سراسر این سوره چیره است ـ همان‌گونه که قبلاً گفتیم ـ تا بدانجا که این سوره با صحنهٔ فروتنانه‌ای که سایهٔ آن روز و فضای آن را ترسیم می‌کند، به پایان می‌رسد:

﴿ وَ تَرَی الْمَلٰائِکَةَ حٰافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَ قِیلَ: الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ ﴾.

(در آن روز، ای مخاطب!) فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغولند. در میان (بندگان خدا داوری می‌شود) و دادگرانه و واقعی در میانشان داوری می‌گردد، (و از سوی همهٔ هستی فریاد برآورده می‌شود) و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزا است!. (زمر/۷۵)

این سایه هماهنگ با فضای سوره، و با نوع پسوده‌هائی است که سوره دل بشری را با آنها فرا می‌گیرد. این پسوده‌ها به فضای ترس و هراس و لرزش و تپش نزدیک‌ترند. بدین خاطر حالتهائی را که می‌یابیم، حالتهای لرزش و تپش و تکان و جنبش و ترس و هراس دل است. این امر را در تصویر کسی می‌یابیم که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و خویشتن را از عذاب آخرت به دور می‌دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد.(۱) و آن را همچنین در تصویر کسانی می‌یابیم که از پروردگار خود می‌ترسند و در برابر این قرآن پوستهایشان به لرزه به افتد، و آن‌گاه پوستهایشان و دلهایشان نرم و آمادهٔ پذیرش قوانین و احکام قرآن و تسلیم حقائق و معانی آن می‌گردد.(۲) همچنین این امر را در رهنمون و رهنمود به تقوا و پرهیزگاری و ترس و هراس از عذاب، و در بیم دادن و برحذر داشتن از عذاب، خواهیم یافت:

﴿ قُلْ: إِنِّی أَخٰافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذٰابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ ﴾.

بگو: اگر من از (اوامر) پروردگارم سرکشی کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (زمر/۱۳)

﴿ لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّٰارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ. ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهِ عِبٰادَهُ. یٰا عِبٰادِ فَاتَّقُونِ ﴾.

بالای سرشان سایبانهائی از آتش و در زیر پاهایشان سایبانهائی از آتش دارند (و بلکه از هر سو آتش بر آنان خیمه زده است و طبقات آتش ایشان را فراگرفته است). این چیزی است که خداوند بندگان خود را از آن می‌ترساند (و برحذر می‌دارد). پس ای بندگانم! خویشتن را از (عذاب من بپرهیزید و با انجام طاعت و عبادت خود را از آتش دوزخ در امان دارید). (زمر/۱۶)

گذشته از این، همچون امری را خواهیم یافت در صحنه‌های قیامت و در جزع و فزع و ترس و هراسی که در آنها جلوه‌گر می‌آید، و در توبه و برگشت و پشیمانی و خشوع و خضوعی که در آنها پدیدار می‌گردد.



این سوره به یک موضوع اساسی با چرخشها و گردشهای کوتاه و پیاپی می‌پردازد. هر چرخش و گردشی تقریباً با صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت، و یا با سایه‌روشنی از سایه‌روشنهای آن، به اتمام می‌رسد و خاتمه می‌پذیرد. خواهیم کوشید این چرخشها و گردشهای پیاپی را بدان‌گونه که در روند قرآنی آمده است بررسی و وارسی کنیم و نشان دهیم. چراکه تقسیم این سوره به درسهای طولانی مشکل می‌نماید. هر مجموعهٔ اندکی از آیات سوره، حلقه‌ای را تشکیل می‌دهد که در جای مناسب آن آیات نشان داده می‌شود، و همهٔ این حلقه‌ها هم به حقیقت واحدی می‌پردازند که حقیقت بزرگ توحید و یگانه‌پرستی است.



﴿ تَنْزِیلُ الْکِتٰابِ مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ. إِنّٰا أَنْزَلْنٰا

۱- مراجعه شود به زمر/۹. (مترجم)

۲- مراجعه شود به زمر/۲۳. (مترجم)

إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ، فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ. أَلاَ لِلّهِ الدِّينُ الْخالِصُ، وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ ما نَعْبُدُهُمْ إِلاَّ لِيُقَرِّبُونا إِلَى اللهِ زُلْفى. إِنَّ اللهَ يَحْکُمُ بَيْنَهُمْ فِي ما هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ کاذِبٌ کَفّارٌ ﴾.

نزول کتاب (قرآن) از سوی خداوند با عزّت و باحکمت انجام پذیرفته است. (ای پیغمبر!) ما این کتاب را که دربرگیرندهٔ حقّ و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم. خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاصّ او گردان. هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس. کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت میان ایشان (و مؤمنان) در بارهٔ چیزی که در آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. خداوند دروغگوی کفرپیشه را (به سوی حقّ) هدایت و رهنمود نمی‌کند (و او را با وجود کذب و کفر به درک و فهم حقیقت نائل نمی‌گرداند).

این سوره با همچون بیان قاطعانه‌ای آغاز می‌گردد:

﴿ تَنْزِيلُ الْکِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَکِيمِ ﴾.

نزول کتاب (قرآن) از سوی خداوند با عزّت و باحکمت انجام پذیرفته است.

خداوند با عزّتی که بر فرو فرستادن قرآن توانا است. حکیم و کاربجا است و می‌داند در بارهٔ چه چیز و برای چه آن را نازل می‌گرداند. این کار را با حکمت و تدبیر و تقدیر انجام می‌دهد.

روند قرآنی در حدّ و مرز این حقیقت زیاد نمی‌ایستد. چه این حقیقت دیباچهٔ مسألهٔ اصیلی است که نزدیک است این سوره وقف آن شود، و قرآن نازل گردیده است تا آن را بیان کند و مؤکّدش دارد. این مسأله، توحید یزدان و یگانه‌پرستی ایزد سبحان، و تنها او را پرستیدن، و فقط از او اطاعت کردن و فرمان بردن، و او را از هرگونه شرکی در هر شکلی از اشکال شرک زدودن و مبرّا دانستن، و مستقیم و بدون واسطه و میانجی رو بدو کردن است:

﴿ إِنّا أَنْزَلْنا إِلَيْکَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ ﴾.

(ای پیغمبر!) ما این کتاب را که دربرگیرندهٔ حقّ و حقیقت است، بر تو فرو فرستاده‌ایم.

بنیاد حقّی که کتاب قرآن را با خود به ارمغان آورده است، وحدانیّت مطلقی است که جهان هستی بر آن استوار و پایدار است. در آیهٔ پنجم همین سوره آمده است:

﴿ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به بازیچه).

این حقّ همان است که آسمانها و زمین بر آن استوار و پایدار است، و این کتاب قرآن نام بدان ناطق و بیانگر آن است. حقّ واحد و یگانه‌ای است که وحدت نظام هستی بدان گواهی می‌دهد، نظامی که آسمانها و زمین را می‌گرداند، و این کتاب آسمانی گویای آن است. حقّی است که هرچه در وجود است و از ساختار سازندهٔ نوآفرین و زیبانگار است نشاندار بدان است.

﴿ فَاعْبُدِ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ ﴾.

خدا را پرستش کن و پرستش خود را سره و خاصّ او گردان.

خطاب به پیغمبر خدا ﷺ است که این کتاب که دربرگیرندهٔ حقّ و فرمان‌دهندهٔ به حقّ است بر او نازل گردیده است. این کتاب برنامهٔ او است، برنامه‌ای که جملگی مردمان را به سوی آن می‌خواند . . . محتوای آن خدا را به یگانگی پرستیدن، و پرستش و اطاعت خود را سره و خاصّ او کردن، و سراسر زندگی را بر بنیاد این توحید و یگانه‌پرستی استوار و پایدار داشتن است.

خدا را به یگانگی پرستیدن و اطاعت و پرستش را سره و خاصّ او کردن، تنها سخنی نیست که با زبان گفته شود و بس، بلکه برنامهٔ کامل زندگی است. از جهان‌بینی و باور درون می‌آغازد، و به سیستم و نظامی منتهی

می‌شود که شامل زندگی فرد و اجتماع است.
دلی که خدا را به یگانگی می‌پرستد، تنها او را پرستش می‌کند، و فقط از او اطاعت می‌نماید و فرمان می‌برد، و سرش را در برابر کسی جز او خم نمی‌کند، و چیزی از غیر او نمی‌طلبد، و بر کسی از آفریدگانش تکیه نمی‌کند، و به کسی جز او پشت نمی‌بندد. زیرا تنها خدا به عقیدهٔ او توانا و نیرومند است، و فقط او بر بندگانش چیره و مسلّط است. بندگان همگی ضعیف و ناتوانند. آنان نه مالک سودی و نه مالک زیانی هستند. پس نیازی ندارد به این که سرش را در برابر کسی از ایشان خم کند و برای او کرنش برد. آنان جملگی همسان اویند، نه مالک سودی و نه مالک زیانی برای خودشان هستند. تنها خدا است که بخشنده و بازدارنده است. هیچ نیازی بدین ندارد که متوجّه کسی شود و به سوی کسی جز خدا روی آرد. خدا است که بی‌نیاز و دارا است، و آفریدگان همه نیازمند و نادارند.
دلی که خدا را به یگانگی می‌شناسد، به وحدت قانون الهی ایمان می‌آورد، قانونی که سراسر جهان هستی را اداره می‌کند، و در این صورت ایمان می‌آورد به این که سیستم و نظامی که خدا آن را برای انسانها برگزیده است بخشی از آن قانون یگانه است، و زندگانی انسانها خوب و رو به راه نمی‌گردد و با جهان هستی‌ای که انسانها در آن زندگی می‌کنند راست و درست درنمی‌آید مگر با پیروی از این قانون. بدین خاطر همچون دلی چیزی را برنمی‌گزینند مگر آن چیزی را که خدا از مقرّرات برگزیده است، و از چیزی پیروی نمی‌کند مگر از شریعت خدا، شریعتی که با سیستم و نظام کلّ هستی و با سیستم و نظام حیات هماهنگ است.
دلی که خدا را به یگانگی می‌شناسد، میان خود و میان همهٔ چیزهائی که دست خدا در این جهان از زنده‌ها و غیر زنده‌ها آفریده است و به جهان گسیل داشته است، قرابت و نزدیکی را احساس می‌کند، و در جهانی زندگی می‌کند که دوست او بشمار می‌آید. نسبت بدین جهان مهر می‌ورزد و با آن هم‌آوا می‌شود، و دست خدا را در همهٔ چیزهائی احساس می‌کند که پیرامون او هستند. این است که در انس و الفت با خدا و آفریده‌های او زندگی می‌کند، آفریده‌هائی که دستهایش آنها را می‌پساید و لمس می‌نماید و چشمانش بر آنها می‌افتد و آنها را مشاهده می‌کند. همچنین همچون دلی می‌فهمد که باید از اذیّت و آزار رساندن به افراد دوری بگزینند، و چیزی را تلف نکند و نابود نسازد، و در بارهٔ کسی یا چیزی کاری نکند مگر بدان گونه و بدان شیوه که خدا دستور داده است و اجازه فرموده است، خدائی که آفریدگار هر چیزی، و زندگی‌بخش هر زنده‌ای، و پروردگار او و پروردگار هر چیزی و هر زنده‌ای است.
همچنین آثار توحید جلوه‌گر می‌آید در جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها و احساسها، بدان‌گونه که آثار توحید جلوه‌گر می‌آید در رفتار و کردار و اعمال و افعال. برای سراسر زندگی هم برنامهٔ کامل و واضح و ممتازی را ترسیم می‌کند. آن وقت است که توحید و یگانه‌پرستی تنها کلمه‌ای نخواهد بود که بر زبان رود و بس. از همین جا است این همه عنایت و توجّه می‌شود به بیان عقیدهٔ توحید و توضیح آن و تکرار سخن از آن در کتابی که خدا آن را نازل فرموده است. هرکسی هم نیاز به تدبّر و تفکّر این سخن دارد، در هر عصر و زمانی و در هر محیط و مکانی که باشد. چه توحید و یگانه‌پرستی در معنی واقعی خود دارای مفهوم بزرگ و فراگیری است و نیاز به درک و فهم دارد.

﴿ أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ﴾.

هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس.

عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی را بدین‌گونه طنین‌انداز و بلند در این تعبیر بلندآوای قرآنی اعلان می‌دارد، و آن را با واژهٔ افتتاح «أَلَا: هان» و به شیوهٔ کوتاه ذکر می‌فرماید:

﴿ لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ ﴾.

تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس.

و با ساختار واژگانی عبارت، معنی انحصار را مؤکّد می‌فرماید . . . این هم قاعده‌ای است که زندگی به طور کلّی بر آن استوار می‌گردد، و بلکه سراسر هستی بر آن پایدار می‌شود. بدین خاطر لازم است به ژرفای دلها فرو رود و واضح و آشکار شود و بدین شیوهٔ مؤکّد و قاطعانه اعلام و اعلان گردد:

﴿أَلاٰ لِلّٰهِ ٱلدِّينُ الْخٰالِصُ﴾.

هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای خدا است و بس.

آن‌گاه روند قرآنی به چاره‌جوئی افسانهٔ گنگ و پیچیده‌ای می‌پردازد که مشرکان آن را در برابر عقیدهٔ توحیدی و یگانه‌پرستی اظهار می‌داشتند و به پیکار آن می‌رفتند:

﴿وَ الَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ مٰا نَعْبُدُهُمْ إِلاّٰ لِيُقَرِّبُونٰا إِلَى اللّٰهِ زُلْفىٰ. إِنَّ اللّٰهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مٰا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ كَفّٰارٌ﴾.

کسانی که جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری را برمی‌گیرند (و بدانان تقرّب و توسّل می‌جویند، می‌گویند:) ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند. خداوند روز قیامت میان ایشان (و مؤمنان) در بارهٔ چیزی که در آن اختلاف دارند داوری خواهد کرد. خداوند دروغگوی کفرپیشه را (به سوی حقّ) هدایت و رهنمود نمی‌کند (و او را با وجود کذب و کفر به درک و فهم حقیقت نائل نمی‌گرداند).

مشرکان اعلان می‌داشتند که خدا آفریدگار ایشان و آفریدگار آسمانها و زمین است ... ولیکن آنان با منطق فطرت راه نمی‌رفتند در این که آفریدگار را تنها عبادت کنند، و اطاعت و عبادت را فقط به خدا اختصاص دهند و برای او شریک و انباز درست نکنند. بلکه ایشان افسانهٔ فرزند بودن فرشتگان برای یزدان سبحان را به هم می‌بافتند، و فرشتگان را فرزندان خدا می‌دانستند. بدین لحاظ مجسّمه‌هائی را از فرشتگان می‌ساختند و آنها را پرستش می‌کردند. گمان هم می‌بردند که عبادت مجسّمه‌های فرشتگان ـ همان چیزهائی که آنها را آلهه می‌نامیدند، از قبیل: لات، و عُزّیٰ، و منات ـ عبادت آن مجسّمه‌ها نیست. بلکه عبادت مجسّمه‌ها عبادت خدا است، و این مجسّمه‌ها وسیلهٔ قربت و نزدیک شدن به خدا می‌گردند و در پیشگاه خدا برایشان شفاعت می‌نمایند و میانجیگری می‌کنند!

این کار انحراف از سادگی و درستی فطرت، به سوی پیچیدگی و خیالبافی و خرافه‌گرائی است. چه نه فرشتگان دختران یزدانند، و نه بتها مجسّمه‌های فرشتگانند، و نه یزدان سبحان از این انحراف خشنود می‌گردد، و نه شفاعت و میانجیگری را برایشان می‌پذیرد، و نه ایشان را از این راه به خود نزدیک می‌فرماید و عزیزشان می‌نماید.

انسانها از منطق فطرت منحرف می‌گردند هر زمان که از توحید خالص ساده‌ای منحرف می‌شوند که اسلام آن را با خود آورده است، و هر عقیده‌ای از عقائد یگانهٔ الهی هم فقط آن را به همراه آورده است و به مردمان ارمغان داشته است. ما امروزه در هر مکانی می‌بینیم که مردمان مقدّسان و پاکان و اولیاء یزدان را عبادت می‌کنند! عبادتی که شبیه به عبادت عربهای نخستین برای فرشتگان ـ یا برای مجسّمه‌های فرشتگان ـ است و مراد از آن ـ به گمان ایشان ـ قربت و نزدیک شدن به خدا، و طلب شفاعت از آن مقدّسان و پاکان و اولیاء یزدان در پیشگاه ایزد منّان است! در حالی که یزدان سبحان راه رسیدن به آستانهٔ خود را مشخّص و معیّن فرموده است که راه توحید خالصانه و یگانه‌پرستی ساده و بی‌آلایشی است که با وساطتی یا شفاعتی بسان آن افسانهٔ شگفت و شگرف آمیخته و آلوده نگردد.

﴿إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ كٰاذِبٌ كَفّٰارٌ﴾.

قطعاً خداوند دروغگوی کفرپیشه را (به سوی حقّ) هدایت و رهنمود نمی‌کند (و او را با وجود کذب و کفر به درک و فهم حقیقت نائل نمی‌گرداند).

مشرکان از زبان خدا دروغ می‌گفتند، و فرزندیِ فرشتگان را به یزدان سبحان نسبت می‌دادند، و از زبان

خدا دروغ می‌گفتند و اظهار می‌داشتند که این عبادت در پیشگاه خدا وسیلهٔ شفاعت و نجاتشان می‌گردد! در صورتی که با همچون عبادتی کافر می‌شدند، و با آن از راه یزدان منحرف می‌گردیدند و با فرمان واضح و صریح او مخالفت می‌ورزیدند.

خدا کسی را هدایت عطاء نمی‌فرماید و به راستای راه حقّ رهنمود نمی‌نماید که از زبان او دروغ بگوید، و بدو کافر شود. چه هدایت و راهیابی، پاداش رو به خدا کردن و مخلصِ فرمان او بودن و دوری از گناه نمودن، و همچنین عشق و علاقهٔ به هدایت و راهیابی و برگزیدن راه توحید و یگانه‌پرستی است. و امّا کسانی که از زبان خدا دروغ می‌گویند و کافر می‌گردند، آنان مستحقّ هدایت خدا و سزاوار رعایت و عنایت او نیستند. ایشان خودشان دوری از راه خدا را برای خویشتن برمی‌گزینند، پس کی و کجا هدایت را به خود می‌بینند؟

آن‌گاه روند قرآنی پرده از این هرزه‌درائی و یاوه‌سرائی و بی‌ارجیِ اندیشه و جهان‌بینی برمی‌دارد:

﴿ لَوْ أَرادَ اللهُ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَداً لَاصْطَفىٰ مِمّا يَخْلُقُ ما يَشاءُ. سُبْحانَهُ! هُوَ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ﴾.

اگر خداوند می‌خواست فرزندی داشته باشد، می‌بایست از میان چیزهائی که خود می‌آفریند کسی یا چیزی را برگزیند. (در صورتی که فرزند باید از جنس پدر بوده و همچون او قدیم باشد. این هم ناممکن است). خداوند پاک و منزّه (از همهٔ عیبها به‌ویژه از نیاز به فرزند) است. او خداوند یگانهٔ پیروزمند است (و فرزند داشتن مخالف با یگانگی، و نیاز به فرزند بیانگر عدم پیروزمندی و چیرگی است).

این یک فرض جدلی برای تصحیح جهان‌بینی است. چه اگر خدا می‌خواست فرزندی را برگزیند، از میان آفریدگان خود چیزی یا کسی را برمی‌گزید. اراده و مشیّت خدا مطلق و نامقیّد است. ولیکن یزدان سبحان خود را از گزینش فرزند منزّه و مبرّا فرموده است. لذا کسی را نسزد که بدو فرزندی را نسبت دهد. این ارادهٔ او است. این مشیّت او است. این تقدیر و تدبیر او است. و این هم منزّه و مبرّا فرمودن خدا از فرزند و انباز است:

﴿ سُبْحانَهُ! هُوَ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ﴾.

خداوند پاک و منزّه (از همهٔ عیبها به‌ویژه از نیاز به فرزند) است. او خداوند یگانهٔ پیروزمند است (و فرزند داشتن مخالف با یگانگی، و نیاز به فرزند بیانگر عدم پیروزمندی و چیرگی است).

او را به برگزیدن فرزند چه نیاز است؟ او که همه چیز را از نیستی به هستی آورده است. او آفریدگار هر چیزی است. او گرداننده و اداره کنندهٔ هر چیزی است. همه چیز و همه کس ازآنِ او است. او هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّماٰوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ، يُكَوِّرُ ٱللَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهارِ وَ يُكَوِّرُ ٱلنَّهارَ عَلَى ٱللَّيْلِ؛ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى. أَلا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفّارُ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به بازیچه). شب را بر روز، و روز را بر شب می‌پیچد، و خورشید و ماه را فرمانبردار (دستور خود) کرده است (و برای مصلحت بندگان به گردش و چرخش انداخته است). هریک از آنها تا مدّت معیّن و مشخّصی (که خدا می‌داند) در حرکت خواهد بود. هان! خدا بسیار مقتدر و بخشنده است (و هرچه را بخواهد می‌کند و هرکه را بخواهد می‌بخشد).

این نگاه گذرا به ملکوت آسمانها و زمین، و به پدیدهٔ شب و روز، و به تسخیر خورشید و ماه، حقیقت الوهیّت را به فطرت الهام می‌کند که با آن سزاوار نیست فرزندی یا انبازی باشد. چه کسی که این مخلوقات را می‌آفریند و آنها را از نیستی به هستی می‌آورد، نیاز به فرزند ندارد و انبازی با او نیست.

نشانهٔ وحدانیّت پدیدار و نمایان است در نحوهٔ آفرینش آسمانها و زمین، و در قانونی که بر جهان فرمانروا است. تنها نگاهی به آسمانها و زمین انداختن،

الهام‌بخش وحدت ارادهٔ آفریننده‌ٔ اداره‌کنندهٔ جهان هستی است. چیزی که انسانها تا به امروز از دلائل وحدت کشف کرده‌اند و بدان رسیده‌اند کافی و بسنده است. روشن شده است که جهانِ شناخته شده برای انسان، سراسر آن از اتمهائی ساخته و پرداخته گردیده است که همهٔ آنها در ماهیّت یکسانند.

همهٔ آنها در نقشی که بر عهده دارند از پرتوهائی فراهم آمده‌اند که دارای سرشت واحدی هستند. روشن هم شده است که همهٔ اتمها و همهٔ ستاره‌هائی که از اتمها تشکیل گردیده‌اند، چه زمینی که روی آن زندگی می‌کنیم یا ستارگان و سیّارگان دیگر همه در حرکت دائم هستند و پیوسته می‌گردند، و این حرکت و گردش قانون ثابتی است و حتّی در اتم کوچکی و همچنین در ستارهٔ بزرگی تخلّف نمی‌پذیرد. روشن هم شده است که این حرکت و گردش دارای سیستم و نظام ثابتی است که این هم به نوبهٔ خود بیانگر وحدت آفرینش و وحدت تدبیر و تقدیر و گرداندن و اداره کردن جهان هستی است . . .

انسانها هر روز به کشف جدیدی از دلائل وحدت نائل می‌آیند، وحدتی که در طرح و نقشهٔ جهان هستی است. و هر روز حقّ ثابتی را کشف می‌کنند که در این طرح و نقشه است و با آرزوها و گرایشهای این و آن دگرگون نمی‌گردد، و بدین سو و بدان سو منحرف نمی‌شود، و یک لحظه هم تخلّف نمی‌کند و کناره نمی‌رود.

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ بِٱلْحَقِّ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است (نه به بازیچه).

کتاب قرآن را به حقّ نازل کرده است و دربرگیرندهٔ حقّ است . . . این حقّ، حقّ واحدی در جهان و در قرآن است . . . هم جهان و هم قرآن از سرچشمهٔ یگانه‌ای بردمیده‌اند و سرچشمه گرفته‌اند. هردوتای جهان و قرآن نشانه‌ای بر وحدت هستی‌بخش توانای فرزانهٔ کاربجا هستند.

﴿ يُكَوِّرُ ٱلَّيْلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيْلِ ﴾.

شب را بر روز، و روز را بر شب می‌پیچد.

تعبیر شگفتی است. کسی که بدین تغییر بنگرد وادار می‌شود که به چیزی توجّه کند و اهمّیّت بدهد که به تازگی در بارهٔ کروی بودن زمین کشف شده است. من هرچند در «فی ظلال القرآن» آزمندم بر این که قرآن را در پرتو نظریّه‌هائی دنبال نکنم که انسانها به کشف آنها نائل می‌آیند، زیرا نظریّه‌ها گاهی به خطا می‌روند و گاهی درست درمی‌آیند. چه بسا امروز نظریّه‌ای درست باشد و فردا نادرست قلمداد شود. ولی قرآن حقّ ثابت و پابرجائی است و نشانهٔ صدق خود را در ضمن خود دارد و با خود برمی‌دارد، و از موافقت یا از مخالفت چیزی کمک نمی‌گیرد که انسانهای ضعیف و ناچیز به کشف آن نائل می‌آیند.

ولی با وجود این آزمندی، این تعبیر مرا بر آن وامی‌دارد که به موضوع کروی بودن زمین بنگرم و توجّه کنم. چه این موضوع یک حقیقت مادّی محسوس و ملحوظی را در سطح زمین به تصویر می‌کشد. زمین کروی است و پیرامون خود روبروی خورشید می‌گردد. بخشی از سطح کروی زمین که روبروی خورشید قرار می‌گیرد، نور بدان می‌تابد و آن را فرا می‌گیرد و روز بشمار می‌آید. ولیکن این بخش ثابت و بر دوام نمی‌ماند چون زمین پیرامون خود دور می‌زند. هر وقت که زمین حرکت می‌کند و دور می‌زند، شب کم‌کم از ناحیهٔ دیگری در می‌رسد و تاریکی سطحی را می‌پوشاند که در آنجا روز بود. این سطح نیز درهم پیچیده می‌شود. چه روز درهم پیچیده می‌شود و شب به دنبالش می‌آید و آن را درهم می‌پیچد و بساط آن را جمع می‌گرداند. بعد از زمانی روز از ناحیهٔ دیگری می‌آغازد و بر شب می‌پیچد و بساط آن را جمع می‌کند. این کارِ شب و روز، همیشگی و پیوسته در چرخش و گردش است. واژه‌ای که در اینجا به کار رفته است[1] شکل را ترسیم می‌کند، و وضعیّت را مشخّص

۱- این واژه «يُكَوِّرُ» است به معنی می‌پیچد . . . خداوند زمین را کروی

می‌گرداند، و نوع سرشت زمین و حرکت آن را معیّن می‌سازد. کروی بودن زمین و گردش آن این تفسیر را دقیق‌تر از هر تفسیر دیگری که با این نظریّه همراه نباشد به تصویر می‌کشند.

﴿ وَ سَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ﴾.

و خورشید و ماه را فرمانبردار (دستور خود) کرده است (و برای مصلحت بندگان به گردش و چرخش انداخته است). هریک از آنها تا مدّت معیّن و مشخّصی (که خدا می‌داند) در حرکت خواهد بود.

خورشید در مدار خود حرکت می‌کند. ماه در مدار خود حرکت می‌کند. هر دوی آنها مسخّر فرمان یزدانند. هیچ کسی گمان نبرده است و گمان نمی‌برد که او خورشید و ماه را به حرکت در می‌اندازد. منطق فطرت هم نمی‌پذیرد خورشید و ماه بدون حرکت‌دهنده حرکت بکنند، و آن دو را بگرداند و بچرخاند و کار و بارشان را رو به راه سازد با این نظم و نظامی که در میلیونها سال به اندازهٔ موئی خلل نپذیرفته و خلل نمی‌پذیرد.

خورشید حرکت خواهد کرد، و ماه حرکت خواهد کرد تا:

﴿ لِأَجَلٍ مُسَمًّى ﴾. تا مدّت معیّن و مشخّصی (که خدا می‌داند).

تا مدّت معیّن و مشخّصی که کسی جز یزدان سبحان از آن آگاه نیست.

﴿ أَلاٰ هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ ﴾.

هان! خدا بسیار مقتدر و بخشنده است (و هرچه را بخواهد می‌کند و هرکه را بخواهد می‌بخشد).

خدا با وجود داشتن قدرت و قوّت و عزّت، بخشندهٔ کسی است که توبه کند و به سوی او برگردد، از آن کسانی که از زبان خدا دروغ می‌گویند و کافر می‌شوند و با او خداگونه‌هائی را برمی‌گزینند، و گمان می‌برند که یزدان دارای فرزند است ـ بدان‌گونه که گفته شد ـ در جلوشان راه باز است تا برگردند به سوی خداوند چیره و توانا و بخشنده و آمرزنده.

✿

روند قرآنی از این نگاه گذرا به افقهای جهان بزرگ، منتقل می‌شود به پسودن دلها و درونهای بندگان، و به نشانهٔ زندگی نزدیک خودشان که در خویشتن خودشان و در چهارپایان مسخّر ایشان، وجود دارد:

﴿ خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وٰاحِدَةٍ. ثُمَّ جَعَلَ مِنْهٰا زَوْجَهٰا. وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعٰامِ ثَمٰانِيَةَ أَزْوٰاجٍ. يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهٰاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمٰاتٍ ثَلاٰثٍ. ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ. لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

خداوند شما را از یک تن (به نام آدم) بیافرید، سپس از جنس او همسرش را (به نام حوّاء) خلق کرد. و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت. او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه‌گانه، آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین را هردم به گونه‌ای درآورده و به پلّه‌ای از خلقت می‌رساند). کسی که چنین (نعمتهائی را می‌بخشد و این‌گونه نقش‌آفرینی) می‌کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) ازآن او است. جز او معبودی وجود ندارد. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حقّ منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟.

وقتی که انسان دربارهٔ وجود خود بیندیشد می‌بیند که خودش وجودش را نیافریده است. از آفرینش وجودش چیزی نمی‌داند مگر آنچه را که خدا برای او روایت می‌فرماید. وجودش منحصر به فرد است. سرشت یگانه‌ای دارد. دارای ویژگیهای خاصّ خود است. ویژگیهائی دارد که او را از سائر آفریدگان جدا می‌سازد، هرچند هم که این ویژگیها در تمام همنوعان او هست و همهٔ همنوعانش را در چهارچوبی گرد

⇦ آفریده است و به دور خود به گردش انداخته است. بر اثر این گردش، قسمتی از کرهٔ زمین روز و قسمتی شب است. گوئی از یک سو نوار سفید بر سیاه، و از سوی دیگر نوار سیاه بر سفید پیچیده می‌شود. مصدر آن «تکویر» است که به معنی پیچیدن عمامه و دستار به دور سر است. (مترجم)

می‌آورد. نفس بشری در جملگی میلیونها افراد پراکنده در زمین و در میان همهٔ نسلها و در همهٔ سرزمینها یکسان است. همسرش نیز از جنس او است. زن با مرد در ویژگیهای عمومی بشری شرکت دارد ـ با وجود اختلاف کلّی در تفصیلات این ویژگیها ـ همهٔ اینها بیانگر وحدت طرح و نقشهٔ بنیادین این پدیدهٔ بشری است، اعم از زن و مرد، و بیانگر وحدت اراده‌ای است که این نفس واحده را با دو نیم آن ـ که زن و مرد است ـ آفریده است.

هنگام اشاره به خاصیّت زوجیّت در نفس بشری، بدین خاصیّت که در چهارپایان نیز موجود است اشاره‌ای به میان می‌آید. این هم بیانگر وحدت قانون در جملگی زنده‌ها است:

﴿ وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعامِ ثَمانِيَةَ أَزْواجٍ ﴾.

و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت.

چهارپایان هشتگانه ـ همان‌گونه که در آیهٔ دیگری هم آمده است[۱] ـ عبارتند از: گوسفند و بز و گاو و شتر ... نر و مادهٔ اینها. هریک از نر و ماده جفت همدیگر نامیده می‌شوند، وقتی که در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند. چهار نوع حیوان نر و چهار صنف حیوان ماده، رویهمرفته هشت تا می‌گردند . . . تعبیر قرآنی بیانگر مسخّر کردن حیوان برای انسان است، چون می‌فرماید از سوی خدا روانه کردن و گسیل داشتن آنها صورت پذیرفته است. معلوم است این تسخیر از جانب خدا صورت گرفته است، و از آستانهٔ والای او اجازهٔ استفادهٔ انسان از حیوان صادر گردیده است.

روند قرآنی بعد از این اشاره به وحدت خاصیّت زوجیّت در انسانها و همچنین در چهارپایان، به پیگیری مراحل آفرینش جنینها در شکمهای مادرانشان برمی‌گردد:

﴿ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهاتِكُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ ﴾.

او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه‌گانه، آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد (و جنین را هردم به گونه‌ای درآورده و به پلّه‌ای از خلقت می‌رساند).

مراد تطوّرات جنین و تحوّلات عجیب آن در مراحل مختلف است، از قبیل: نطفه، علقه، مضغه، عظام،[۲] و آن‌گاه مخلوق شکل گرفته و پدیداری که در آن عنصر بشری هویدا و پیدا است.

﴿ فِي ظُلُماتٍ ثَلاثٍ ﴾.

در میان تاریکیهای سه‌گانه.

این سه تاریکی عبارتند از: تاریکی مشیمه یا بچّه‌دان که جنین را فرا می‌گیرد. تاریکی رحم که مشیمه یا بچّه‌دان درآن قرار می‌گیرد. تاریکی شکم که رحم در آن جایگزین می‌شود.[۳] دست قدرت خدا این سلول کوچک را آفرینشهای پیاپی می‌بخشد و هردم آن را به شکلی درمی‌آورد. چشم خدا این آفریده را می‌پاید و قدرت رشد و نموّ در او به ودیعت می‌گذارد، و توانائی تحوّل و ترقی بدو می‌بخشد. بدو قدرت می‌دهد ببالد و گام به گام در راه انسان شدن حرکت کند و پیشرفت نماید بدان‌گونه که آفریدگارش برای او مقدّر و مقرّر فرموده است.

دنبال کردن این کوچ کوتاه مدّتی که دارای فاصله‌ها و مرحله‌های دور از یکدیگر است، و اندیشیدن در بارهٔ این تغییرات و تحوّلات، و تدبّر و تفکّر دربارهٔ آن ویژگیهای شگفتی که گامهای این سلول ضعیف را در کوچ شگرفی که دارد رهبری و راهنمائی می‌کند در داخل تاریکیهائی که فراتر از دانش انسان و قدرت انسان و چشم انسان است، همهٔ اینها می‌طلبد که دل بشری را به دیدن دست آفریدگار زیبانگار بکشاند،

۱- سورهٔ انعام آیهٔ ۱۴۳. (مترجم)

۲- «نطفة»: مراد موجود زندهٔ حاصل در منی است. «علقة»: خون بستهٔ زالوگونه. «مضغة»: قطعه گوشتی بدان شکل و اندازه که جویده شود. «عظام»: استخوانها . . . مراجعه شود به سورهٔ حجّ آیهٔ ۵. (مترجم)

۳- «ظُلُماتٍ ثَلاثٍ»: چه بسا مراد ظلمت شکم مادر، و ظلمت رحم، و ظلمت مشیمه یا بچّه‌دان باشد. یا مراد لایه‌های جنینی اکتودرم و مزودرم و اندودرم باشد. و یا این که مراد تخمدان و لولهٔ فالوپ و رحم باشد. (مترجم)

دیدن دست آفرینندهٔ دادار از دریچهٔ مشاهدهٔ آثار زندهٔ روشن و برجسته و پدیدار و نمودار. همچنین همهٔ اینها می‌طلبد که دل بشری ایمان بیاورد به وحدانیّتی که اثر آن در کار آفرینش و پیدایش هویدا و پیدا است. با وجود همهٔ اینها چگونه دلی یافته می‌شود که از دیدن این حقیقت منصرف و روی‌گردان می‌گردد؟:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ. لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ. فَأَنّٰىٰ تُصْرَفُونَ؟ ﴾.

الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت (سراسر عالم هستی) ازآن او است. جز او معبودی وجود ندارد. پس چگونه (با وجود این همه موجبات و دواعی عبادت از حقّ منحرف می‌گردید، و از پرستش خدا به پرستش چیزهای دیگر) برگردانده می‌شوید؟.

✿

روند قرآنی پس از نگاه داشتن مردمان در پیشگاه مشاهدهٔ آشکارِ نشانهٔ وحدانیّت مطلق، و نشانهٔ قدرت کامل، مردمان را در پیشگاه وجود خودشان نگاه می‌دارد، و دوراههٔ جدائی کفر و شکر را بدیشان نشان می‌دهد، و آنان را به مسؤولیت فردی و مستقیم در گزینش راه آشنا می‌گرداند، و پایان کوچ را دورادور بدیشان نشان می‌دهد، و بدانان می‌گوید که حساب و کتابی در انتظارشان است، حساب و کتابی که کسی عهده‌دار آن است که ایشان را در آن تاریکیهای سه گانه می‌آفریند، و مطّلع و آگاه از همهٔ اسرار و رموزی است که در سینه‌ها نهان و پنهان می‌شود:

﴿ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ. وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ. وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ. وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ. ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ ﴾.

اگر کافر گردید، خدا بی‌نیاز از (ایمان و عبادت) شما است، ولیکن کفر را از بندگان خود نمی‌پسندد، و اگر (با انجام عبادت و طاعت خدا را) سپاسگزاری کنید، از این کارتان خشنود می‌گردد. هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد). بعدها بازگشت همهٔ شماها به سوی پروردگارتان خواهد بود و از چیزهائی که می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد ساخت. چرا که او آگاه از اسرار و افکار نهفته در سینه‌ها است.

کوچ درون شکمهای مادران مرحله‌ای از راه دور و دراز است. به دنبال این مرحله، مرحلهٔ زندگی بیرون از شکمهای مادران می‌آغازد. بعدها به دنبال این مرحله هم مرحلهٔ واپسین می‌آید که مرحلهٔ حساب و کتاب و سزا و جزا است. این مراحل با تدبیر و تقدیر خداوند هستی‌بخش بس دانا و بس آگاه صورت می‌پذیرد.

یزدان سبحان بی‌نیاز از بندگان ضعیف و ناچیز است. امّا فضل و مرحمت او می‌طلبد که بندگانش را تحت عنایت و رعایت خود بگیرد. آنان همان ضعف و ناچیزی را دارند که دارند.

﴿ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللهَ غَنِيٌّ عَنْكُمْ ﴾.

اگر کافر گردید، خدا بی‌نیاز از (ایمان و عبادت) شما است.

ایمان شما چیزی بر ملک و مملکت خدا نمی‌افزاید. کفر شما هم از ملک و مملکت خدا چیزی نمی‌کاهد. ولیکن خدا از کفر کافران راضی نیست و آن را دوست نمی‌دارد:

﴿ وَ لاٰ يَرْضىٰ لِعِبادِهِ الْكُفْرَ ﴾.

کفر را از بندگان خود نمی‌پسندد.[1]

﴿ وَ إِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ ﴾.

و اگر (با انجام عبادت و طاعت خدا را) سپاسگزاری کنید، از این کارتان خشنود می‌گردد.

از شکر و سپاس شما خشنود می‌شود و آن را دوست می‌دارد، و پاداش خوبی در برابر آن به شما می‌دهد. هرکسی در گرو عمل خویش است، و در برابر کار و کسب و رفتار و کردارش محاسبه می‌گردد و مورد پرس

۱- واژهٔ کفر در این آیه می‌تواند به معنی الحاد و بی‌دینی، و به معنی ناشکری و کفران نعمت هم باشد. (مترجم)

و جو قرار می‌گیرد. هیچ کسی بار گناهان کس دیگری را برنمی‌دارد و بر دوش نمی‌کشد. بلکه هر کسی بار خود را خودش برمی‌دارد و مسؤول کار خود است.

﴿ وَ لاٰ تَزِرُ وٰازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ ﴾.

هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد).

بازگشت همگان سرانجام به سوی یزدان است نه به سوی دیگران. هیچ گریزی و گزیری از حضور در پیشگاه خدا نیست، و هیچ‌گونه پناهگاهی در نزد غیر او پیدا نمی‌شود:

﴿ ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

بعدها بازگشت همهٔ شماها به سوی پروردگارتان خواهد بود و از چیزهائی که می‌کرده‌اید آگاهتان خواهد ساخت.

هیچ چیزی از کار و بار شما بر خدا پوشیده نمی‌ماند:

﴿ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ ﴾.

او آگاه از اسرار و افکار نهفته در سینه‌ها است.

این، سرانجام کار است. آن هم دلائل هدایت و راهیابی است. این هم دو راههٔ جدائی است . . . هر کسی هرچه می‌خواهد می‌تواند برگزیند، ولی این گزینش باید از روی دلیل و حجّت و تدبّر و تفکّر باشد و در پرتو دانش و بینش صورت پذیرد.

❁

﴿ وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْهُ نَسِيَ مَا كَانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِن قَبْلُ وَجَعَلَ لِلَّهِ أَندَادًا لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ ۚ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا ۖ إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ ﴿٨﴾ أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ ۗ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٩﴾ قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ ۚ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ۗ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ ۗ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿١٠﴾

در چرخش و گردش نخستین، خداوند بزرگوار دلهای مردمان را پسود و لمس نمود با ذکر داستان وجودشان، و آفرینش ایشان از یک کس، و آفرینش یک زن از جنس خودش، و زوجیّت انسان، و همچنین آفرینش حیوان و زوجیّت بخشیدن بدان. اشاره شد به آفرینش انسانها در شکمهای مادرانشان و قرار گرفتن آنان در تاریکیهای سه‌گانه. بدیشان فهماند که دست قدرت خدا است که ویژگیهای جنس بشری را اوّلین بار بدانان داده است، و ویژگیهای ماندگاری و رشد و نموّ و ترقّی و تعالی را بدیشان ارزانی داشته است.

در اینجا دیگر باره دلهایشان را می‌پساید و لمس می‌نماید، بدان گاه که هیئت و وضع ایشان را وقت خوشی و ناخوشی و داشتن و نداشتن بدیشان نشان می‌دهد، و دگرگونی و سستی و ادّعاء و ناپایداریشان را بر یک روال و یک منوال پیش چشمانشان می‌دارد. بدیشان اطّلاع می‌دهد تنها وقتی نیرومند و پایدار می‌مانند و ضعف و زبونی بدانان دست نمی‌دهد که با پروردگارشان در تماس باشند و بدو چشم امید بدوزند و برایش کرنش برند و تسلیم فرمانش شوند. آن وقت است که راه را می‌شناسند، و حقیقت را می‌دانند، و از ویژگیهای انسان که خدا بدیشان داده است بهره‌مند می‌شوند و سود می‌برند.

❁

﴿ وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰا رَبَّهُ مُنِيباً إِلَيْهِ. ثُمَّ إِذٰا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِنْهُ نَسِيَ مٰا كٰانَ يَدْعُو إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ، وَ جَعَلَ لِلّٰهِ أَنْدٰاداً، لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ. قُلْ: تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً، إِنَّكَ مِنْ أَصْحٰابِ النّٰارِ ﴾.

هنگامی که گزندی متوجّه انسان می‌گردد، پروردگار خود را به فریاد می‌خواند و تضرّع‌کنان رو به درگاه او می‌آورد. سپس هنگامی که نعمت بزرگی از جانب خود بدو داد (و شقاوت او را به سعادت و ناخوشی وی را به خوشی می‌برد و به ترک دعا می‌گوید) و خداگونه‌هائی را برای خدا می‌سازد تا (هم خود را و هم مردمان را بدان) از راه او به در برد و گمراه کند. (ای پیغمبر! به

چنین فردی) بگو: اندک روزگاری از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن خوش بگذران، امّا بدان که) تو از دوزخیانی.

وقتی که زیان و ضرر و بلا و مصیبتی به انسان می‌رسد، فطرت انسان لخت و آشکار جلوه‌گر و پدیدار می‌گردد، و توده‌ها و انباشته‌ها از روی فطرت فرو می‌افتند و کنار می‌روند، و پرده‌ها از روی آن دور می‌گردند، و اوهام و خیالبافیها از آن دور می‌شوند، در این وقت فطرت تنها رو به پروردگار خود می‌کند، و تنها به سوی او برمی‌گردد، و فقط از او یاری و مدد می‌طلبد. چون بدین هنگام فطرت می‌داند و درک و فهم می‌کند که جز خدا کسی و چیزی زیان و ضرر و بلا و مصیبت را دفع و برطرف نمی‌کند، و آگاه می‌گردد که انبازها و میانجیگرانی که قبلاً به کمک خواسته است و از ایشان مدد طلبیده است، همه پوچ و نقش بر آب هستند.

ولی زمانی که زیان و ضرر و بلا و مصیبت از میان می‌رود، و زمان رفاه و خوشی در می‌رسد، و خدا نعمتی از جانب خود بدو می‌دهد، و درد و رنج و زبونی و گرفتاری را از او می‌زداید و به دور می‌نماید، آن انسانی که در وقت زیان و ضرر و بلا و مصیبت فطرتش لخت و زدوده شده بود برمی‌گردد و توده‌ها و انباشته‌ها را بر فطرتش می‌گذارد و آن را آغشته و آلوده می‌دارد، و تضرّع و زاری و توبه و بازگشت به سوی خدا و یگانه‌پرستی پروردگارش را فراموش می‌نماید، و چشم دوختن خود به آستانهٔ الهی در وقت محنت و زحمت را از یاد می‌برد، در آن وقت که دفع درد و رنج و بلا و مصیبت را فقط از خدا می‌خواست و جز خدا نمی‌توانست محنت و زحمت را از دوش او بردارد و شرّ بلا و مصیبت را از سر او کوتاه کند . . . همهٔ اینها را فراموش می‌کند و انبازها و شریکهائی برای خدا ترتیب می‌دهد، چه خداگونه‌هائی که آنها را می‌پرستد بدان گونه که در جاهلیّت پیشین خود آنها را می‌پرستید، و یا ارزشها و اشخاص و اوضاعی که برای آنها در درون خود با خدا شرکتشان می‌دهد، بدان‌سان که در جاهلیّتهای فراوانش چنین می‌کند. ناگهان دیده می‌شود که او هواها و هوسها، آرزوها و گرایشها، آزها، ترسها و بیمها، اموال و اولاد، و فرمانروایان و بزرگانش را عبادت و پرستش می‌کند، بدان‌گونه که خدا را می‌پرستد، یا حتّی عبادت و پرستش مخلصانه‌تری برای آنها انجام می‌دهد، و آنها را دوست می‌دارد و یا بیشتر از خدا هم دوستشان می‌دارد! . . . شرک انواع و اقسامی دارد. در میان انواع شرک یکی شرک خفی یا نهان است و مردمان آن را شرک نمی‌انگارند. زیرا این نوع شرک، شکل شرک معروف و شناخته شده را به خود نمی‌گیرد، ولی در اصل خودِ شرک بشمار می‌آید. چنین کاری سرانجام گمراهی و دور شدن از راه خدا است. چه راه خدا یکی بیش نیست و چند تا نمی‌شود. تنها خدا را عبادت و پرستش کردن، و تنها رو به درگاه او آوردن و سر بر آستانه‌اش سودن، و فقط عشق و محبّت او را داشتن، راه او است و بس. عقیدهٔ به خدا تاب تحمّل شرکت کسی با خدا در دل را ندارد، و شرکتِ مال، فرزند، میهن، زمین، صدیق، خویشاوند و غیره را با خدا نمی‌پذیرد. هرگونه شرک با خدا از این چیزها و امثال آنها، انباز ورزیدن و شریک نمودن است، و گمراهی بشمار می‌آید و راه خدا را گم کردن است، و بعد از مدّت زمان اندکی بهره‌وری و استفاده از خوشیها و کالاها بر روی این زمین است:

﴿قُلْ: تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلاً: إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾.

بگو: اندک روزگاری از کفر خود بهره‌مند شو (و با آن خوش بگذران، امّا بدان که) تو از دوزخیانی.

هرگونه بهره‌مندی و لذّتی در این زمین اندک بشمار است هرچند هم زیاد و فراوان باشد و به طول بینجامد. روزهائی که انسان بر روی این زمین دارد قابل شمارش و اندک است، هر اندازه هم عمر کرده باشد و سالهای سال را پشت سر گذاشته باشد. بلکه زندگانی جنس بشری رویهمرفته کوتاه است و بهره‌مندی اندک

محسوب می‌گردد، وقتی که با روزها و روزگاران خدا مقایسه می‌شود و با آخرت سنجیده و مقایسه می‌گردد.

❁

روند قرآنی در کنار این سیمای بدبیار و نکبت‌بار انسان، سیمای دیگری را نشان می‌دهد . . . سیمای دلی که از خدا می‌ترسد و از عذاب او می‌هراسد. خدا را به یاد دارد و به ذکرش در خروش است، و خدا را در شادی و خوشی و ناشادی و ناخوشی و در هنگام داشتن و نداشتن، فراموش نمی‌کند، و در سراسر زندگی خود بر روی این زمین، آخرت را به یاد دارد و خویشتن را از عذاب آن می‌پاید، و به مرحمت و محبّت و لطف و کرم خدا چشم امید می‌دوزد، و از تماس و پیوندی که با خدا دارد دانش درست و آگاهی صحیحی از حقائق هستی خواهد داشت و در راستای راه راست گام برمی‌دارد:

﴿أَمْ مَنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً، يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ؟ قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ؟ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ﴾.

(آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم، بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و (خویشتن را) از (عذاب) آخرت به دور می‌دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد؟ بگو: آیا کسانی که (وظیفهٔ خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟! (هرگز). تنها خردمندان (فرق اینان را با آنان تشخیص می‌دهند، و از آن) پند و اندرز می‌گیرند.

این تصویر درخشان و رخشان و لطیف و ظریفی است. کرنش بردن و اطاعت کردن و توجّه نمودن ـ در حالی که انسان بر سجده افتاده است و به پا خاسته است ـ و این حسّاسیّت تیزبینانه و هوشمندانه ـ در حالی که انسان خویشتن را از عذاب آخرت می‌پاید و رحمت پروردگارش را چشم می‌دارد ـ و این پاکی و این شفّافیّتی که بینش را باز می‌کند، و به دل نعمت دیدار و تماس و دریافت را می‌بخشد، همهٔ اینها تصویری را ترسیم می‌کنند که متعلّق به انسانی است دارای چهرهٔ درخشان و نورانی که در برابر آن تصویر زشت و پلشت و واژگونه و بدشگونی قرار دارد که آیهٔ پیشین ترسیم کرده بود. به ناچار این کار مقایسه و سنجش را دشوار و پیچیده می‌سازد:

﴿قُلْ: هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ؟﴾.

بگو: آیا کسانی که (وظیفهٔ خود را در قبال خدا) می‌دانند، با کسانی که (چنین چیزی را) نمی‌دانند، برابر و یکسانند؟!.

دانش راستین، آشنائی و شناخت است. آشنائی و شناخت هم درک و فهم حقیقت است. درک و فهم حقیقت نیز باز شدن بینش است. باز شدن بینش هم تماس و پیوند با حقائق ثابت و پایدار در این جهان است. دانش عبارت از معلومات مجرّد و منقطعی نیست که در ذهن انباشته می‌شوند، و به حقائق جهان بزرگ منتهی نمی‌گردند، و از ظواهر محسوسات فراتر نمی‌روند.

راه رسیدن به دانش راستین و راه دستیابی به شناخت روشن و روشنگر همین است . . . این همان راه است ... تسلیم خدا شدن و برایش کرنش بردن، حسّاسیّت دل، هوشیار و بیدار از عذاب آخرت پرهیز کردن، چشم امید به رحمت و فضل خدا دوختن و به لطف و کرمش امیدوار بودن، و خدا را ترسان و کرنش‌کنان مراقب اوضاع و احوال خود دیدن، راه این است. کسی که این صفات را داشته باشد عقل و مغز را می‌شناسد. دانش و شناخت دارد. می‌داند چه می‌کند. از آنچه می‌بیند سود می‌برد. از آنچه می‌آزماید بهره‌مند می‌گردد. و سرانجام کارش به جائی می‌کشد که حقائق بزرگ و ثابت جهان را با دوربین کوچک مشاهدات اندک و تجارب‌کم خود می‌بیند و درک و فهم می‌کند. و امّا کسانی در حدّ و مرز تجارب مجرّد و مشاهدات ظاهر

می‌ایستند، آنان گردآورندگان معلومات هستند و عالم و فرزانه بشمار نمی‌آیند.

﴿ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴾.

تنها خردمندان پند و اندرز می‌گیرند.

تنها و تنها صاحبدلان هوشیار و بینا و دارای بینش باز و درک و فهم فراخ با حقائقی آشنائی پیدا می‌کنند که در فراسوی ظواهر است، آن صاحبدلانی که سود می‌برند و استفاده می‌کنند از آنچه می‌بینند و از آنچه آگاهی پیدا می‌کنند. آن کسانی که هر چیزی را که ببینند و هر چیزی را که لمس کنند با آن به یاد خدا می‌افتند و خدا را به یاد می‌آورند، و خدا را فراموش نمی‌کنند، و خدا هم در روزی که او را ملاقات می‌نمایند ایشان را فراموش نمی‌فرماید.

❁

روند قرآنی پس از نشان دادن این دو تصویر، به کسانی رو می‌کند که ایمان آورده‌اند. ایشان را فریاد می‌دارد از خدا بترسند و پرهیزگاری کنند و نیکی و نیکوکاری در پیش گیرند. زندگانی کوتاهی را که بر روی این زمین دارند وسیلهٔ فراچنگ آوردن اندوختهٔ فراوان آخرت کنند:

﴿ قُلْ: يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ. لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ. وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ. إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴾.

(ای پیغمبر! از سوی من به مردمان) بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان (خویشتن را) بپرهیزید. کسانی که نیکی کنند، در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود. (در مراکز کفر و شرک و ظلم و غرق در گناه زندگی نکنید و پستی و خواری را نپذیرید و هجرت را پیشه سازید). زمین خداوند وسیع و فراخ است (و در دیار غربت شکیبائی کنید). قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.

در این تعبیر نگرش ویژه‌ای است:

﴿ قُلْ: يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

بگو: ای بندگان مؤمن من!.

در اصل چنین است: بگو به بندگان من، آن کسانی که ایمان آورده‌اند . . . بگو بدیشان: از پروردگار خود بترسید و بهراسید. ولیکن آن را به شکل منادا بیان فرموده است. ایشان را فریاد می‌دارد، چون در فریاد داشتن اعلان و اعلام و بیدارباش و هوشیارباش است.

پیغمبر ﷺ بدیشان نمی‌گوید:

﴿ يَا عِبَادِي ﴾ ای بندگان من. زیرا آنان بندگان خدایند. این نگرشی است که در اینجا آمده است و در لابلای انجام وظیفه‌اش صنعت التفات به کار رفته است، وظیفه‌اش که تبلیغ فرمان و از جمله فریاد داشتن ایشان به نام یزدان است. این نداء در حقیقت از سوی خدا است. محمّد ﷺ جز رسانندهٔ نداء بدیشان نیست.

﴿ قُلْ: يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ ﴾.

بگو: ای بندگان مؤمن من! از (عذاب) پروردگارتان (خویشتن را) بپرهیزید.

تقوا و پرهیزگاری حسّاسیّتی در دل است. چشم دوختن به خدا است همراه با ترس و هراس از او، و امیدوار بودن به کرم و لطف او، و طمع ورزیدن به نعمت و فضل او. درضمن خویشتن را از خشم خدا دور نگاه داشتن و به اوامر و نواهی او تن دردادن و خشنود بودن با آمادگی و هوشیاری لازم . . . این تصویر درخشان و رخشانی است که آیهٔ پیشین از آن گروه فروتن و مطیع بندگان خدا ترسیم کرده است.

﴿ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ ﴾.

کسانی که نیکی کنند، در همین جهان بدیشان نیکی می‌شود.

چه سزا و جزای فراوانی است! حسنه‌ای که در این جهان کوتاه و دارای روزهای ماندگاری اندک انجام بگیرد، در برابرش حسنه‌ای در آخرت دارد که سرای ماندگاری و جاودانگی است. ولیکن این فضل و لطف خدا در حقّ این انسان است. خدائی که ضعف و عجز انسان را می‌داند و از ناچیزی تلاش و پویش او آگاه است. این است که در حقّ انسان اکرام و انعام

می‌فرماید و او را تحت رعایت و عنایت خود قرار می‌دهد.

﴿ وَ أَرْضُ اللهِ وٰاسِعَةٌ ﴾.

زمین خداوند وسیع و فراخ است.

عشق به زمین، و انس و الفت به مکان، و روابط خویشاوندی و نزدیکی و دوستی در سرزمینی، شما را از هجرت از آنجا بازندارد، زمانی که از لحاظ دین بر شما تنگ گرفتند، و شما را از نیکی و نیکوکاری بازداشتند. در همچون حالتی چسبیدن به زمین راهی از راههای نفوذ اهریمن است، و نوعی از انتخاب انبازها برای خدا در دل است.

این هم یک نگرش ظریف و لطیف قرآنی است. انسان را توجّه می‌دهد به محلّهای نهانی شرک در دل آدمی. این نگرش وقتی انداخته می‌شود که از توحید و یکتائی خدا و از ترس و هراس از او سخن می‌رود. این نگرش خبر از سرچشمهٔ این قرآن می‌دهد. به معالجه و چاره‌جوئی این دل بشری این چنین نمی‌پردازد مگر آفرینندهٔ این دل و بینندهٔ این دل و آگاه از اسرار و نهانیهای این دل.

خدا که آفریدگار مردمان است، می‌داند که کوچیدن و هجرت کردن از سرزمینی برای دل و درون آدمی چه اندازه مشکل و دشوار است. بریدن از همهٔ آن پیوندها و خویشاوندیها کار سخت و سنگینی است. به ترک عادات و زندگی مأنوس گفتن، و وسائل و ابزار رزق و روزی را رها کردن، و پذیرای زندگی در سرزمین تازه‌ای رفتن، تکلیف و وظیفهٔ دشوار و سختی برای آدمیزادگان است. بدین خاطر خدا در اینجا به صبر کردن و پاداش مطلق و بدون حساب آن در نزد خدا اشاره می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا يُوَفَّى ٱلصّٰابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسٰابٍ ﴾.

قطعاً به شکیبایان اجر و پاداششان به تمام و کمال و بدون حساب داده می‌شود.

خدا دلهای شکیبایان را با این پسوده در جای مناسب خود لمس می‌نماید، و به چاره‌جوئی آن دلهای ضعیف می‌پردازد، و این‌گونه به تمام و به کمال آن دلها را معالجه و مداوا می‌فرماید، و در جایگاه سختی و دشواری نسیم قربت و رحمت را بر آن دلها وزان می‌کند، و درهای عوض میهن و زمین و اهل و انس و الفت را برایشان باز می‌گرداند، به عنوان عطای بدون حسابی از سوی خود . . . پاک و منزّه خداوندگاری است که از این دلها کاملاً آگاه است، و از جایگاه‌های ورود و نفوذ اهریمن دقیقاً خبر دارد، و می‌داند چه اسرار نهانی به دلها می‌خزد و در آنها چه چیزهائی در غوغا است.

قُلْ إِنِّىٓ أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ ٱللَّهَ مُخْلِصًا لَّهُ ٱلدِّينَ ﴿١١﴾ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴿١٢﴾ قُلْ إِنِّىٓ أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٣﴾ قُلِ ٱللَّهَ أَعْبُدُ مُخْلِصًا لَّهُۥ دِينِى ﴿١٤﴾ فَٱعْبُدُوا۟ مَا شِئْتُم مِّن دُونِهِۦ ۗ قُلْ إِنَّ ٱلْخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓا۟ أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۗ أَلَا ذَٰلِكَ هُوَ ٱلْخُسْرَانُ ٱلْمُبِينُ ﴿١٥﴾ لَهُم مِّن فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِّنَ ٱلنَّارِ وَمِن تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ۚ ذَٰلِكَ يُخَوِّفُ ٱللَّهُ بِهِۦ عِبَادَهُۥ ۚ يَٰعِبَادِ فَٱتَّقُونِ ﴿١٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱجْتَنَبُوا۟ ٱلطَّٰغُوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوٓا۟ إِلَى ٱللَّهِ لَهُمُ ٱلْبُشْرَىٰ ۚ فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ ٱلَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُۥٓ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ هَدَىٰهُمُ ٱللَّهُ ۖ وَأُو۟لَٰٓئِكَ هُمْ أُو۟لُوا۟ ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٨﴾ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ أَفَأَنتَ تُنقِذُ مَن فِى ٱلنَّارِ ﴿١٩﴾ لَٰكِنِ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْا۟ رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِّن فَوْقِهَا غُرَفٌ مَّبْنِيَّةٌ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَعْدَ ٱللَّهِ ۖ لَا يُخْلِفُ ٱللَّهُ ٱلْمِيعَادَ ﴿٢٠﴾

فضای آخرت بر سراسر این بخش سایه‌انداز است. ترس و هراس از عذاب و امید به ثواب آخرت بر این بخش حاکم است. این بخش می‌آغازد با رهنمون و رهنمود کردن پیغمبر ﷺ به اعلان سخن توحید خالصانه و یگانه‌پرستی مخلصانه، و اعلام ترس و هراس او ـ هرچند که پیغمبر مرسل است ـ از فرجام انحراف از توحید و یگانه‌پرستی، و اعلان تصمیم او بر

ماندگاری و پایداری بر برنامه و راه خود، و واگذاری ایشان به برنامه و راهشان. و بالأخره بیان عاقبت این راه و آن راه در روزی که حساب و کتاب به میان می‌آید.

❁

﴿ قُلْ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّينَ؛ وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ. قُلْ: إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

بگو: به من فرمان داده شده است به این که خدا را بپرستم و پرستش را (از هرگونه شائبهٔ کفر و شرک و ریاء پالوده و زدوده سازم و) خاصّ او کنم. و به من دستور داده شده است که نخستین فرد از افراد منقاد (اوامر خدا) باشم. بگو: اگر من از (اوامر) پروردگارم سرکشی کنم، از عذاب روز بزرگ (قیامت) می‌ترسم. (چرا که من باید اوّلین مؤمن به آئین خویش و پیشگام‌ترین مسلمانان در انجام وظائف مکتب آسمانی باشم، و هرکس در هر مقامی که باشد اگر در برابر مقام الوهیّت، عبودیّت ـ خود را نشان ندهد، باید به عذاب الهی بسوزد).

این اعلان از سوی پیغمبر ﷺ مبنی بر این که او مأمور و موظّف است که تنها خداوند یکتا را بپرستد و بس، و طاعت و عبادت را تنها بدو اختصاص دهد و بس، و بدین وسیله نخستین فرد مسلمان (و پیرو دین اسلام باشد و قدوه و الگوی دیگران گردد، و نخستین فرد) از تسلیم‌شوندگان (اوامر یزدان در حرکت با کاروان ایمان به قافله‌سالاری پیغمبران) باشد، و اعلان دارد که او از عذاب روز بزرگ قیامت می‌ترسد اگر از پروردگار خود نافرمانی کند، همچون اعلان و اعلامی دارای ارج و ارزش فراوانی در زدودن و پالودن و خالص گرداندن عقیدهٔ توحید و یگانه‌پرستی است، عقیده‌ای که اسلام آن را با خود به ارمغان آورده است. چه پیغمبر ﷺ در چنین مرتبت و منزلتی بندهٔ خدا است. این مقام او است و از آن تخطّی و تجاوز نمی‌کند. در مقام عبادت هم همهٔ بندگان صف می‌کشند و به صف می‌ایستند، و ذات یزدان سبحان منحصر می‌ماند و بالاتر و والاتر از جملگی بندگان قرار می‌گیرد . . . مقصود و مراد نیز همین است.

در اینجا معنی الوهیّت، و معنی عبودیّت روشن می‌گردد و از همدیگر جدا می‌شود. دیگر الوهیّت و عبودیّت با همدیگر نمی‌آمیزد و با یکدیگر اشتباه نمی‌گردد. صفت وحدانیّت یزدان سبحان از انباز و همگون می‌پالاید . . . وقتی که محمّد ﷺ پیغمبر خدا در مقام عبودیّت خود برای خدای یگانه می‌ایستد و بندگی خود را برای خدا اعلان می‌دارد، و این چنین از سرکشی و نافرمانی می‌هراسد، دیگر مجالی به هیچ وجه برای این ادّعاء نمی‌ماند که گفته شود ما بتها یا فرشتگان را جدای از خدا یا به همراه خدا عبادت می‌کنیم تا برایمان شفاعت و میانجیگری کنند.

بار دیگر این اعلان و اعلام همراه با اصرار بر راه خود، و مشرکان را به راه خودشان رها کردن و به سرنوشت دردناکشان واگذاشتن، مکرّر می‌گردد:

﴿ قُلْ: اللهَ أَعْبُدُ مُخْلِصاً لَهُ دِينِي فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُونِهِ. قُلْ: إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَلَا ذٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ ﴾.

بگو: تنها خدا را می‌پرستم و بس، و عبادت و طاعتم را خاصّ او می‌کنم و (پرستش او را از هرگونه کفر و شرکی می‌زدایم و) می‌پالایم. امّا شما هرچه و هرکه را جز او می‌خواهید بپرستید. (راه من این بود و راه شما هرچه می‌خواهد باشد، هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت). بگو: زیانکاران واقعی کسانی هستند که (عمر و جان) خود را (به سبب گمراهی، و حتّی عمر و جان اهل و عیال) و وابستگان خود را (با گمراهسازی)، در روز قیامت (هدر دهند و) زیانبار کنند. هان! زیان آشکار واقعاً همین است.

بار دیگر اعلام و اعلان می‌دارد: قطعاً من به راه خود ادامه می‌دهم. تنها و تنها خدا را عبادت و پرستش می‌کنم. و دینداری و دین‌باوری و طاعت و عبادت را مخلصانه از آن او می‌کنم. و امّا شما به راه خود بروید،

راهی که دوست می‌دارید و می‌خواهید. هرکه و هرچه را می‌خواهید با خدا یا بدون خدا بپرستید و عبادت کنید. ولیکن بدانید که به زیان و ضرری گرفتار می‌آئید که جز آن هرگونه زیان و ضرری زیان و ضرر بشمار نمی‌آید. زیان و ضرر وجودتان که به دوزخ درمی‌افتد. زیان و ضرر اهل و عیالتان که آنان را چه مؤمن باشند و چه کافر از دست می‌دهید. اگر آنان مؤمن باشند مشرکان ایشان را از دست می‌دهند، چون اینان راهی را در پیش گرفته‌اند و آنان راه دیگری را طی می‌کنند. اگر هم اهل و عیالشان همسان خودشان مشرک باشند، جملگی اینان و آنان وجود خود را می‌بازند چون آن را به آتشِ دوزخ می‌اندازند!

﴿أَلا ذٰلِکَ هُوَ الْخُسْرانُ الْمُبِینُ ﴾.

هان! زیان آشکار واقعاً همین است.

آن گاه صحنهٔ زیان آشکار را نشان می‌دهد:

﴿لَهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ ظُلَلٌ مِنَ النّارِ وَ مِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ. ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللهُ بِهِ عِبادَهُ. یا عِبادِ فَاتَّقُونِ ﴾.

بالای سرشان سایبانهائی از آتش و در زیر پاهایشان سایبانی از آتش دارند (و بلکه از هرسو آتش بر آنان خیمه زده است و طبقات آتش ایشان را فراگرفته است). این چیزی است که خداوند بندگان خود را از آن می‌ترساند (و برحذر می‌دارد). پس ای بندگانم! خویشتن را از (عذاب) من بپرهیزید (و با انجام طاعت و عبادت خود را از آتش دوزخ در امان دارید).

واقعاً این صحنهٔ هراس‌انگیزی است، صحنهٔ آتش به شکل سایبانهائی که بر بالای سرشان و سایبانی که در زیرشان است. آنان در میان توده‌ها و لابلای این سایبانهای تاریک قرار دارند و چنین سایبانهائی ایشان را در خود می‌پیچد و از هرسو آنان را فرامی‌گیرد. این سایبانها هم از آتش هستند!!!

صحنهٔ هراس‌انگیزی است. یزدان سبحان آن را به بندگانش نشان می‌دهد، در حالی که ایشان هنوز در زمین هستند و می‌توانند خود را از راه ورود بدان به دور دارند. این فرجامِ بدفرجام را بدیشان نشان می‌دهد تا خویشتن را از آن بپرهیزند و دور نگاه دارند:

﴿ذٰلِکَ یُخَوِّفُ اللهُ بِهِ عِبادَهُ ﴾.

این چیزی است که خداوند بندگان خود را از آن می‌ترساند (و برحذر می‌دارد).

خداوند بندگان خود را فریاد می‌دارد تا هوشیار و بیدار گردند و خویشتن را برحذر دارند و بپرهیزند و تسلیم فرمان یزدان شوند:

﴿یا عِبادِ فَاتَّقُونِ ﴾.

ای بندگانم! خویشتن را از (عذاب) من بپرهیزید (و با انجام طاعت و عبادت خود را از آتش دوزخ در امان دارید).

بر کنارهٔ آن سوی دیگر، رستگاران می‌ایستند، آن کسانی که از این سرنوشت منحوس و از این فرجا شوم ترسیده‌اند:

﴿وَالَّذِینَ اجْتَنَبُوا الطّاغُوتَ أَنْ یَعْبُدُوها وَ أَنابُوا إِلَى اللهِ لَهُمُ الْبُشْرىٰ. فَبَشِّرْ عِبادِ الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ، أُولٰئِکَ الَّذِینَ هَداهُمُ اللهُ. وَ أُولٰئِکَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ ﴾.

کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند، و (با توبه و استغفار) به سوی خدا بازمی‌گردند، ایشان را بشارت باد (به اجر و پاداش عظیم خداوندی). مژده بده به بندگانم، آن کسانی که به همهٔ سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آنها پیروی می‌کنند. آنان کسانیند که خدا هدایتشان بخشیده است، و ایشان واقعاً خردمندند.

«طاغوت»[1] ساختاری از طغیان است. برای مبالغه به کار می‌رود، همچون: مَلَکُوت و عَظَمُوت و رَحَمُوت.[2] بر مبالغه و ستبری دلالت دارد. طاغوت هرکه و هرچه طغیان و سرکشی کند و پای از حدّ و مرز خود فراتر

۱- مصدر است و از «طغو» یا «طغی». بر وزن «فَعَلوت» است. لام‌الفعل بر عین‌الفعل مقدّم گردیده است و به الف تبدیل شده است. (مترجم)

۲- ملکوت: ملک و مملکت بزرگ و فراخ. عظموت: بسی بزرگ و سترگ. رحموت: مهر فراوان.

(مترجم).

نهد. کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند، از عبادت هر کسی و هر چیزی جز معبود راستین خودداری می‌کنند و دوری می‌گزینند، این عبادت به هر نوعی و هر شکلی از انواع و اشکال عبادت باشد. آن کسانیند که به سوی پروردگارشان برگشته‌اند و توبه نموده‌اند، و در مقام بندگی خدای یگانه استوار و پایدار مانده‌اند.

همچون کسانی: ﴿ لَهُمُ الْبُشْرىٰ ﴾ ایشان را بشارت باد. بشارتی که از جهان والا صادر می‌گردد، و پیغمبر ﷺ آن را به مردمان به فرمان یزدان ابلاغ می‌دارد:

﴿ فَبَشِّرْ عِبادِ ﴾. مژده بده به بندگانم.

این بشارت مژدهٔ جهان والا است که پیغمبر عزیز ﷺ آن را با خود می‌آورد و به دیگران می‌رساند. این نیز به تنهائی نعمت است.

از جمله صفاتِ این چنین کسانی این است که به سخنانی که گوش فرا می‌دارند، دلهایشان زیباترین و خوب‌ترینِ آنها را برمی‌گیرند و جز آن را دور می‌اندازند. بر دلهایشان جز سخنان خوب نمی‌نشیند، سخنان خوبی که جانها و قلبها بدانها اوج می‌گیرد و پاکیزه می‌گردد . . . جان پاک رو به سخن پاک می‌گشاید و آن را دریافت می‌نماید و بدان پاسخ می‌گوید. جان ناپاک جز رو به سخن ناپاک نمی‌گشاید و جز بدان پاسخ نمی‌گوید.

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ هَدٰاهُمُ اللهُ ﴾.

آنان کسانیند که خدا هدایتشان بخشیده است.

خداوند در جانها و دلهایشان از خیر و خوبی اطّلاع پیدا کرده است، این است که آنان را به گوش فرادادن به زیباترین و بهترین سخن و پاسخگوئی بدان هدایت داده است و رهنمود کرده است. هدایت و رهنمود هم تنها هدایت و رهنمود یزدان است و بس.

﴿ وَ أُولٰئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبابِ ﴾.

و ایشان واقعاً خردمندند.

عقل سالم عقلی است که دارندهٔ خود را به پاکی و پاکیزگی بکشاند و به نجات و رستگاری برساند. کسی که راه پاکی و پاکیزگی و نجات و رستگاری را دنبال نکند و نسپرد، انگار که عقل ندارد و محروم از این نعمتهائی است که خدا بدو عطاء فرموده است.

پیش از این که صحنهٔ اینان را در نعمت و ناز آخرتشان بیان دارد، مقرّر می‌کند که بندگان طاغوت، یعنی بتان و شیاطین و هر معبودی جز خدا، عملاً به آتش دوزخ در افتاده‌اند، و کسی نمی‌تواند ایشان را از این آتش بیرون بیاورد و برهاند:

﴿ أَفَمَنْ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النّارِ؟ ﴾.

آیا کسی که (به خاطر ارتکاب معاصی و اصرار بر ظلم و فساد، روح ایمان و تشخیص برای همیشه در او مرده است و وجودش یکپارچه وجود جهنّمی شده است، و لذا) فرمان عذاب دربارهٔ او قطعی و محقّق گشته است (تو می‌توانی وی را از عذاب برهانی؟) آیا تو می‌توانی کسی را نجات دهی که در آتش دوزخ قرار گرفته است؟.

خطاب متوجّه پیغمبر خدا ﷺ است. وقتی که او نتواند آنان را از آتشی برهاند که بدان درافتاده‌اند، چه کسی جز او می‌تواند این کار را بکند؟!

در برابر صحنهٔ اینان در آتش ـ که انگار عملاً هم اینک بدان درافتاده‌اند، چرا که عذاب سزاوارشان شده است ـ صحنهٔ کسانی را نشان می‌دهد که از پروردگارشان ترسیده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند، و از هرآنچه خدا ایشان را از آن بیم داده است پرهیز نموده‌اند:

﴿ لٰكِنِ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ غُرَفٌ مِنْ فَوْقِها غُرَفٌ مَبْنِيَّةٌ، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ. وَعْدَ اللهِ. لا يُخْلِفُ اللهُ الْمِيعادَ ﴾.

و امّا کسانی که از (عذاب) پروردگارشان (خویشتن را) بپرهیزند، آنان (در بهشت برین جای دارند و) دارای قصرها و کاخهائی هستند که بالای یکدیگر ساخته شده‌اند و در زیر آنها رودبارها جاری است. این وعده را خدا می‌دهد و خدا خلاف وعده نمی‌کند.

صحنهٔ قصرها و کاخهای ساخته و پرداخته و آماده‌ای که بالای آنها قصرها و کاخها وجود دارد، و در زیر آنها جویبارها روان است، این صحنه با صحنه‌ای تقابل دارد که سایبانهای آتش از بالایشان و از پائینشان در آنجا وجود دارد. این همان تقابلی است که با آن تعبیر قرآنی صحنه‌هائی را برای چشمها ترسیم می‌کند و به تصویر می‌زند.

این وعدهٔ خدا است، و وعدهٔ خدا هم تخلّف‌ناپذیر است و قطعاً رخ می‌دهد. خدا خلاف وعده نمی‌فرماید.

مسلمانانی که در صدر اسلام برای نخستین بار این قرآن را دریافت داشتند، عملاً و واقعاً با این صحنه‌ها می‌زیستند. آنان در درونهایشان چنین تصوّر نمی‌کردند که اینها وعد و وعید است و در آیندهٔ دوری با آنها رویاروی می‌شوند و پیاده شدن آنها را می‌بینند. بلکه وعد و وعید برایشان حاضر و آماده بود و دلهایشان آنها را می‌نگریست و احساس می‌کرد و می‌دید. دلهایشان متأثّر می‌گردید و بر خود می‌لرزید و بدانچه می‌دید پاسخ می‌گفت. بدین خاطر دلها و درونهایشان آن دگرگونی شگفت و شگرف را پیدا کرد، و زندگانیشان بر روی این زمین در پرتو آن واقعیّت اخروی چنین حال و وضعی به خود گرفت، آن واقعیّت اخروی‌ای که با آن می‌زیستند در حالی که هنوز در دنیا بودند! مسلمان باید وعدهٔ خدا را این چنین دریافت دارد.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعَ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَامًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴿٢١﴾ أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ ۚ فَوَيْلٌ لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم مِّن ذِكْرِ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢٢﴾ اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَن يَشَاءُ ۚ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴿٢٣﴾ أَفَمَن يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ وَقِيلَ لِلظَّالِمِينَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٢٤﴾ كَذَّبَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٢٥﴾ فَأَذَاقَهُمُ اللَّهُ الْخِزْيَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٢٧﴾ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿٢٨﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا ۚ الْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٩﴾

در این بند سوره نگرشی به زندگی گیاهان بر روی زمین می‌گردد به دنبال بارش باران از آسمان بر آن، و سرانجامی که بدان هرچه زودتر می‌رسد. در بسیاری از اوقات مثال گیاهان و باران به عنوان ضرب‌المثل حقیقت زندگی دنیای فناپذیر بیان می‌شود.

خردمندان هم رهنمود می‌گردند که این مثال را به خاطر آورند و در باره‌اش بیندیشند و آن را به یاد دارند. پس از یاد فروفرستادن باران از آسمان به کتاب نازل شده از آسمان هم اشاره می‌شود تا دلها بدان زنده شود و سینه‌ها از آن شاد گردد و بگشاید. با تصویر الهامگرانه‌ای از پاسخگوئی دلهائی که فروتنانه و لرزان، و بعد آهسته و آرام و با اطمینان رو به این کتاب باز شده‌اند، و با تصویر دیگری از فرجام کار کسانی که دل به یاد خدا داده‌اند و فرمان او را لبّیک گفته‌اند، و با تصویر سومی از سنگدلانی که از یاد خدا غافل مانده‌اند و او را فراموش کرده‌اند، این بند به دنبال این تصویرها، در نهایت متوجّه حقیقت توحید و یگانه‌پرستی می‌شود، و مثال کسی را می‌آورد که خدای یگانه را می‌پرستد و عبادت می‌کند، و مثال کسی را ذکر می‌کند خدایان متعدّدی را می‌پرستد و عبادت می‌کند. معلوم است که این کسان برابر و یکسان بشمار

نمی‌آیند و یک حال و یک وضع را ندارند. بدان‌گونه که حال و وضع بنده‌ای که صاحبان زیادی دارد با بنده‌ای برابر و یکسان نیست که یک صاحب دارد و برای یک آقا کار می‌کند و کسی با اربابش در او سهیم نمی‌باشد.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمٰاءِ مٰاءً، فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ، ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرٰاهُ مُصْفَرّاً، ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطٰاماً؟ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبٰابِ﴾.

(ای مخاطب) مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب را می‌باراند و آن را به آب‌انبارهای زیرزمینی زمین وارد و مستقرّ می‌گرداند و سپس به وسیلهٔ آن انواع سبزه‌زارها و کشتزارها را با رنگهای گوناگون می‌رویاند، و آن‌گاه سبزه‌زارها و کشتزارها می‌بالند و لبریز از جوش و خروش می‌شوند و بعداً آنها را پژمرده و زردرنگ می‌بینی، و آن وقت خدا آنها را خشک و پرپر می‌سازد؟ واقعاً در این (چرخهٔ آب و گیاه، درس) عبرتی برای خردمندان است.

این پدیده‌ای که قرآن چشمها را برای وارسی کردن و اندیشیدن متوجّه آن می‌سازد، پدیده‌ای است که پیوسته در نواحی زمین تکرار می‌گردد، تا بدانجا که انس و الفت بدان و شگفتیهائی که در گام به گام و مرحله به مرحلهٔ آن وجود دارد، تازگی و عظمت آن را از میان می‌برد و می‌زداید. قرآن مجید دیدگان را متوجّه رؤیت دست خدا و دنبال کردن آثار آن در هر گامی از گامهای زندگی می‌گرداند.

این آبی که از آسمان نازل می‌گردد، چیست و چگونه پائین می‌آید؟ ما به خاطر الفت زیاد بدان و طول تکرار آن، تند و سریع از کنار آن می‌گذریم. خود آفرینش آب، معجزه است. هرچند که ما می‌دانیم آب از ترکیب دو اتم ئیدروژن با یک اتم اکسیژن[1] در شرائط ویژه حاصل می‌گردد، این آگاهی باید که دلهایمان را بیدار گرداند و دست خدا را به ما بنمایاند، دستی که این جهان را به گونه‌ای ساخته است که ئیدروژن و اکسیژن و شرائط ویژه‌ای یافته می‌شود، شرائطی که اجازه می‌دهد ئیدروژن و اکسیژن ترکیب شوند، و از این ترکیب آب حاصل گردد، و آن گاه زندگی در این زمین پدیدار آید و میسّر شود. اگر آب نبود حیات هم نبود. اینها زنجیره‌ای از اندیشه و پژوهش است و از راه آن به وجود آب و به وجود حیات می‌رسیم. در پشت سر این چرخهٔ آب و حیات خدا است. همهٔ اینها ساختار دست آفریدگار است . . . گذشته از تشکیل و پیدایش آب، بارش این آب و نزول آن نیز معجزهٔ نوینی است که از پابرجائی زمین و جهان بر این نظم و نظامِ استوار است، نظم و نظامی که اجازه می‌دهد آب تشکیل و حاصل شود و برابر تدبیر و تقدیر خدا ببارد و پائین بیاید.

آن گاه گام و مرحلهٔ بعدی نزول آب به میان می‌آید:

﴿فَسَلَكَهُ يَنٰابِيعَ فِي الْأَرْضِ﴾.

و آن را به آب انبارهای زیرزمینی زمین وارد و مستقرّ می‌گرداند.

فرقی نمی‌کند چه مراد رودبارهای جاری بر سطح زمین باشد، و چه مراد رودبارهای جاری در زیر چینها و لایه‌های زمین باشد. رودبارهای زیرزمینی از آبهای سطحی تشکیل می‌گردند، سپس به شکل چشمه‌ها و چشمه‌سارها از زمین برمی‌جوشند، یا به شکل چاه‌ها پدیدار می‌آیند. دست خدا آب را نگاه و محفوظ می‌دارد و نمی‌گذارد به ژرفاهای زمین آن اندازه فرو برود که هرگز بدان دسترسی حاصل نگردد و اثری از آن دیده نشود!

﴿ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعاً مُخْتَلِفاً أَلْوٰانُهُ﴾.

سپس به وسیلهٔ آن انواع سبزه‌زارها و کشتزارها را با رنگهای گوناگون می‌رویاند.

زندگی گیاهی که به دنبال نزول آب قرار می‌گیرد و از آب پدید می‌آید، این نوع زندگی هم معجزه است،

---

(۱)- H^2O^I. (مترجم).

معجزه‌ای که در برابرش کوشش و تلاش انسان درمانده و ناتوان می‌ماند. دیدن گیاهک کوچکی که پردهٔ خاک زمین را پاره می‌کند و آن را کنار می‌زند، و توده‌های سنگین را از روی خود می‌زداید، و رو به فضا و نور و آزادی می‌رود و کم‌کم می‌بالد و به سوی بالا اوج می‌گیرد، دیدن چنین چیزی کافی است برای این که دل باز را از یاد خدا لبریز کند، و در آن احساس شناخت خدای آفریدگار نوآفرین زیبانگاری را برانگیزد که به هر چیزی آفرینش ویژهٔ خودش را داده است و سپس او را به راه و روش خود رهنمون و رهنمود کرده است. سبزه‌زار و کشتزاری که دارای رنگهای گوناگونی در سرزمینی است، بلکه در یک گیاه، و بلکه در یک شکوفه و گل است، جز نمایشگاه قدرت‌نمائی نیست. انسان با دیدن این همه رنگها و زیبائیها احساس می‌کند کاملاً ناتوان از پدیدآوردن چیزی از این رنگها و زیبائیها است!

این سبزه‌زار و کشتزاری که رشد و نموّ می‌کند و نرم و لطیف است و حیات در آن موج می‌زند، به تمام و کمال خود می‌رسد، و روزهای خود را سپری می‌نماید:

﴿ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرّاً ﴾.

آن‌گاه سبزه‌زارها و کشتزارها می‌بالند و لبریز از جوش و خروش می‌شوند، و بعداً آنها را پژمرده و زردرنگ می‌بینی.

سبزه‌زارها و کشتزارها به پایان عمر مقدّر و مقرّر خود در قانون هستی، و در نظام جهان، و در مراحل حیات می‌رسد، و آمادهٔ درو می‌گردد:

﴿ ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطَاماً ﴾.

و آن وقت خدا آنها را خشک و پرپر می‌سازد.

سبزه‌زارها و کشتزارها به سر رسید عمر خود رسیده‌اند و نقش خود را ایفاء نموده‌اند و بازی کرده‌اند بدان اندازه و بدان گونه که بخشندهٔ حیات، مقدّر و مقرّر فرموده است.

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِأُولِي الْأَلْبَابِ ﴾.

واقعاً در این (چرخهٔ آب و گیاه، درس) عبرتی برای خردمندان است.

آن خردمندانی که به تدبّر و تفکّر می‌پردازند و خدای را به یاد می‌آورند، و از عقل و خرد و درک و فهمی که خدا بدیشان بخشیده است استفاده می‌کنند و سود می‌برند.

❁

﴿ أَفَمَنْ شَرَحَ اللهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ؟ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ. أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَاباً مُتَشَابِهاً مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ؛ ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ إِلَىٰ ذِكْرِ اللهِ. ذٰلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ، وَمَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ ﴾.

آیا کسی که خداوند سینه‌اش را برای پذیرش اسلام گشاده و فراخ ساخته است و دارای (بینشی روشن از) نور پروردگارش می‌باشد (و در پرتو آن، راه را از چاه تشخیص می‌دهد، همچون کسی است که هدایت الهی در سایهٔ اسلام پرتوی به دل او نیفکنده است و درونش با ایمان تابان نشده است؟!). وای بر کسانی که دلهای سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد (و قرآن یزدان در آنها اثر نمی‌گذارد!). آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند. خداوند بهترین سخن را (به نام قرآن) فروفرستاده است. کتابی را که (از لحاظ کاربرد و گیرائی الفاظ، و والائی و همآوائی معانی، در اعجاز) همگون و (مطالبی چون مواعظ و براهین و قصص، و مسائل مقابل و مختلفی همانند: ایمان و کفر، حقّ و باطل، هدایت و ضلالت، خیر و شرّ، حسنات و سیئات، بهشت و دوزخ، البتّه هربار به شکلی تازه و به شیوه‌ای نو، در آن) مکرّر است. از (شنیدن آیات) آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند، و از آن پس پوستهایشان و دلهایشان (و همهٔ وجودشان) نرم و آمادهٔ پذیرش قرآن خدا می‌گردد (و آن را تصدیق و بدان عمل می‌کنند). این (کتاب مشتمل بر) رهنمود الهی است و خدا هرکه را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد، و خدا هرکه را

گمراه سازد، اصلاً راهنما و راهبری نخواهد داشت.

همان گونه که خدا آب را از آسمان نازل می‌کند، و سبزه‌زار و کشتزار را به رنگهای گوناگون بدان می‌رویاند، به همین شکل از آسمان آب را نازل می‌کند و آن را مایهٔ یاد و یادآوری می‌گرداند، و دلهای زنده آن را دریافت می‌دارند و بدان باز و شکوفا می‌شوند و می‌گشایند و جنبش حیات به حرکت و موج درمی‌آید، ولی دلهای سخت قرآن را دریافت می‌دارند امّا بدان گونه که صخره سنگهای سخت بدون حیات و بدون تری و شادابی، آن را دریافت می‌دارند!

خداوند دلهائی را برای پذیرش اسلام می‌گشاید و فراخی می‌بخشاید که در آنها خیر و صلاح سراغ داشته باشد. همچون دلهائی را به نور خود واصل می‌گرداند. در این وقت چنین دلهائی درخشان و رخشان می‌شوند. فرق میان این دلها و دلهای دیگری که سخت و سنگین هستند، فرق زیادی است.

﴿ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللهِ ﴾.

وای بر کسانی که دلهای سنگینی دارند و یاد خدا بدانها راه نمی‌یابد.

﴿ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴾.

آنان واقعاً به گمراهی و سرگشتگی آشکاری دچارند.

این آیه حقیقت دلهائی را به تصویر می‌کشد که اسلام را دریافت می‌دارند و می‌پذیرند و از آن شاد و گشوده می‌گردند و بدان شاداب و تازه می‌شوند. و حال و وضع چنین دلهائی را با خدا به تصویر می‌زند، حال و وضع گشایش یافتن و شکفتن و بازشدن و شادابی یافتن و شادمان گردیدن و درخشان و رخشان شدن. همچنین این آیه حقیقت دلهای دیگری را به تصویر می‌کشد و با سنگینی و زمختی و مردگی و خشکی و تیرگی و تاریکی‌ای که دارند . . . کسانی که خدا سینه‌های ایشان را برای پذیرش اسلام بگشاید و از نور خود بدانان کمک نماید، قطعاً بسان کسانی نیستند که سنگین‌دلانی هستند و خدا را به یاد ندارند و به ذکرش نمی‌پردازند. واقعاً فاصله‌های زیادی میان اینان و میان آنان است.

همچنین آیهٔ دوم، هیئت و حالت دریافتن و پذیرفتن این قرآن از سوی مؤمنان را به تصویر می‌زند. این کتاب هماهنگ است. نه در سرشت خود، و نه در رویکرد خود، و نه در روح خویش، و نه در ویژگیهای خویشتن اختلاف ندارد. این کتاب «مُتشابه» یعنی همگون و همسان است. این کتاب «مَثانی» یعنی مکرّر یا دو تا و جفت همدیگر است. بندها و بخشها و داستانها و رهنمودها و صحنه‌های آن تکرار می‌شوند، ولیکن اختلاف پیدا نمی‌کنند و متعارض نمی‌افتند و ضدّ و نقیض درنمی‌آیند. بلکه در موارد متعدّدی به شکلهای متفاوت و صورتهای مختلف تکرار می‌شوند و عودت می‌گردند، برابر فلسفه و حکمتی که در تکرار و عودت است. هماهنگی و استواری این کتاب و اصول ثابت متشابهی است، به گونه‌ای که هیچ‌گونه تناقض و تعارضی و هیچ‌گونه تضادّ و اختلافی در آن یافته نمی‌شود.

کسانی که از پروردگار خود می‌ترسند و از خشم و عذاب او خویشتن را می‌پرهیزند، و با پرهیز و هراس زندگی می‌کنند و پیوسته چشم امید به خدا می‌دوزند، این قرآن را با ترس و لرز دریافت می‌دارند، و سخت از آن متأثر می‌شوند و پوستهای بدنشان از آن به لرزه می‌افتد، سپس درونهایشان آرام می‌گیرد، و دلهایشان بدین قرآن انس و الفت پیدا می‌کند، و پوستهایشان و دلهایشان نرم می‌شود و به یاد خدا اطمینان پیدا می‌کند و آرامش می‌یابد.

این تصویر زندهٔ حسّاسی است که واژه‌ها آن را ترسیم می‌کنند و نزدیک است حرکات در آن پدیدار و نمودار گردد.

﴿ ذَلِكَ هُدَى اللهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ ﴾.

این (کتاب مشتمل بر) رهنمود الهی است و خدا هرکه را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد.

دلها بدین منوال و بر این روال به جنبش و لرزش درنمی‌افتند مگر زمانی که انگشت خداوند مهربان آنها

را به سوی هدایت و پاسخگوئی و درخشندگی حرکت دهد. خداوند از حقیقت دلها چیزی را می‌داند که هدایت یا ضلالت است و در برابر آن پاداش و پادافره می‌دهد:

﴿ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ﴾.

خـدا هـرکه را گـمراه سـازد، اصـلاً راهـنما و راهـبری نخواهد داشت.

خدا او را گمراه می‌کند در برابر حقیقت ضلالتی کـه از او سراغ دارد و وی را مستقرّ بر آن می‌بیند، ضلالتی که هدایت نمی‌پذیرد و به هیچ وجه به سوی آن نمی‌گراید.

سپس چیزی را که منتظر گمراهان در روز قیامت است، در صحنهٔ ناامیدوارانه‌ای که مربوط به موعد درو کردن اعمال و خرمن افعال است نشان می‌دهد!

﴿ أَفَمَنْ يَتَّقِي بِوَجْهِهِ سُوءَ الْعَذابِ يَوْمَ الْقِيامَةِ؟ وَ قِيلَ لِلظّالِمِينَ: ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴾.

آیا کسی کـه عـذاب بـد (و سـوزناک دوزخ) را در روز قیامت با چهره و صورت از خود دور مـی‌سازد (زیـرا دست و پای وی در غـل و زنـجیر است، هـمانند کسـی است که در آن روز در نـهایت امـنیّت و خـوشی بسـر می‌برد؟ در آن روز) به ظالمان گفته مـی‌شود: بـچشید (کیفر) کارهائی را که کرده‌اید.

انسان معمولاً با دست و بدن خـود، چـهره و صـورت خویش را مـحفوظ و مـصون مـی‌دارد. امّـا در ایـنجا نمی‌تواند با دستها و پاهایش از چهره و صورتش آتش را به دور دارد. بلکه با چهره و صورتش به دفع آتش می‌کوشد، و با چهره و صورت عذاب بد و سخت دوزخ را به دور می‌دارد! این هم چیزی است که بیانگر هول و هراس و شدّت و حدّت و اضطراب و پـریشانی است. در گیر و دار همچون عذابی، انسـان دوزخـی تـنبیه و تهدید را می‌شنود، و اندوختهٔ زندگانیش بـه سـوی او پرت می‌شود. وای چه اندوخته‌ای!:

﴿ وَ قِيلَ لِلظّالِمِينَ: ذُوقُوا ما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴾.

به ظالمان گفته می‌شود: بچشید (کیفر) کارهائی را کـه کرده‌اید.

از این صـحنه مـی‌پردازد و روی بـه سـخن گـفتن از تکذیب‌کنندگانی می‌آورد که با محمّد ﷺ رو در رو می‌شدند. تا بـدیشان بگـوید حکـایت آنـچه بـر سـر تکذیب‌کنندگان پیش از آنان آمده است. بلکه بیدار و هوشیار شوند و خویشتن را دریابند:

﴿ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتاهُمُ الْعَذابُ مِنْ حَيْثُ لا يَشْعُرُونَ. فَأَذاقَهُمُ اللهُ الْخِزْيَ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا، وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

(ستمگران تـصوّر نکنند فـقط در آخـرت دچـار عـذاب می‌گردند و در این جهان در امان می‌مانند) کسانی کـه قـبل از ایشـان بـوده‌انـد (و پیغمبران مـا را) تکذیب کرده‌اند، عذاب (الهی به گونه‌ای و) از جائی دامانشان را گـرفته است کـه (انـتظارش را نـداشـته و) بـدان پـی نـبرده‌انـد. خـداونـد خـواری و رسـوائـی را بـدیشان چشانده است، و قطعاً عذاب آخرت (آنان از عذاب ذلّت و پستی همین جهان ایشان، بسیار سخت‌تر و) بزرگ‌تر است اگر بدانند (و اهل سنجش و بینش باشند).

این حال تکذیب‌کنندگان است در دنیا و آخرت. در دنیا خدا خواری و رسوائی را بهرهٔ ایشان مـی‌سازد، و در آخرت عذاب بس بزرگ و سترگ در انتظارشان است. قانون و سنّت خدا اجراء می‌گردد و تخلّف‌ناپذیر است. محلّهای نابودی و نقش زمین شدن نسـلهای پـیش از ایشان گواهی بر این قضیّه است. وعدهٔ کیفری هـم کـه خدا بدیشان می‌دهد در آخرت حـاضر و آمـاده است. هنوز هم فرصت جبران گذشته‌ها در اخـتیارشان است. این نیز پند و اندرز برای کسی است که پند و انـدرز بگیرد.

﴿ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ ﴾.

اگر بدانند (و اهل سنجش و بینش باشند).

❁

﴿ وَ لَقَدْ ضَرَبْنا لِلنّاسِ فِي هٰذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَـثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، قُرْآناً عَرَبِيّاً غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَعَلَّهُمْ يَـتَّقُونَ. ضَرَبَ اللهُ مَـثَلاً رَجُـلاً فِـيهِ شُرَكـاءُ مُتَشاكِسُونَ وَ رَجُلاً سَلَماً لِـرَجُلٍ، هَـلْ يَسْـتَوِيانِ مَثَلاً؟ الْحَمْدُ لِلّٰهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

ما در این قرآن برای مردمان هر نوع مثلی را (که برای رهنمود و بیداری ایشان مفید باشد) بیان داشته‌ایم، تا این که آنان پند گیرند و هوشیار گردند. قرآن فصیحی که به زبان عربی (نازل شده) است و خالی از هرگونه کژی (ظاهری) و نادرستی (معنوی) است، شاید که ایشان پرهیزگاری پیشه کنند (و در پرتو فهم قرآن، خویشتن را از خواری دنیا و عذاب سخت آخرت برهانند و به دور دارند).

برای بندهٔ یکتاپرست و برای بندهٔ مشرک مثال می‌آورد. بندهٔ مشرک بسان برده‌ای است که اربابان و صاحبانی داشته باشد و بر سر او یکی با دیگری به جدال و نزاع بپردازد. او در میانشان سرگردان باشد و هریک او را به کاری و راهی رهنمود گرداند و تکلیف و وظیفه‌ای برایش تعیین کند و از او بخواهد. او در میانشان پریشان شود و برابر برنامه‌ای کار نکند، و بر راستای راهی استوار نماند، و نتواند خواستها و آرزوهای ستیزه‌جویانه و پرخاشگرانه و متناقض و متضادّشان را برآورد کند، خواستها و آرزوهائی که رویکردها و نیروهای او را پخش و پراکنده می‌دارند! بندهٔ یکتاپرست هم بسان برده‌ای است که یک ارباب و صاحب داشته باشد. در نتیجه او می‌داند ارباب و صاحبش چه چیزی از او می‌خواهد و او را وادار به انجام چه تکلیف و وظیفه‌ای می‌کند. همچون برده‌ای آسوده‌خاطر است و خود را مستقرّ بر برنامهٔ یگانهٔ آشکاری می‌بیند و می‌داند چه کاری را باید بکند.

﴿ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً؟ ﴾.

آیا این دو (برده که نمونهٔ مشرک و موحّدند) برابر و یکسانند؟ (هرگز).

آن دو برده برابر نیستند. برده‌ای که یک ارباب و صاحب دارد از آسایش استقرار و شناخت و اطمینان برخوردار است. توان و نیروی خود را جمع می‌کند، و جهت یگانه‌ای را در پیش می‌گیرد، و راه و روش روشنی برای خود دارد. امّا برده‌ای که مطیع و فرمانبردار اربابان و صاحبان کشمکش‌کننده و درگیر جنگ با یکدیگر است، معذّب و مضطرب و پریشان‌حال و روزگار است. بر حال و وضع یگانه‌ای مستقرّ نمی‌ماند، و یکی از آنان را خشنود نمی‌گرداند چه رسد به این که همهٔ ایشان را خشنود گرداند!

این مثال حقیقت توحید و یکتاپرستی، و حقیقت شرک و چندگانه‌پرستی را در تمام اوضاع و احوال به تصویر می‌کشد. چه دلی که به حقیقت توحید و یکتاپرستی ایمان دارد، دلی است که کوچ این جهانی را در پرتو هدایت و راهیابی بر روی این زمین می‌سپرد، چون چشمانش همیشه متوجّه ستارهٔ واحدی بر روی افق است و راه را کج و گم نمی‌کند. زیرا او سرچشمهٔ یگانه‌ای برای زندگی و قدرت و رزق، و برای سود و زیان، و برای بخشیدن و بازداشتن می‌شناسد و بس. در نتیجه گامهایش را راست و روان به سوی این سرچشمهٔ یگانه برمی‌دارد، و تنها از او مدد و کمک می‌جوید و می‌خواهد، و دستهایش را تنها به رشتهٔ یگانه‌ای محکم می‌کند، و به دستاویز آن سخت متوسّل می‌شود و چنگ می‌زند، و به رویکرد و جهت خود اطمینان دارد و می‌داند که راستای راهش به سوی هدف یگانه‌ای است. چشمانش از این هدف یگانه سر نمی‌کشد و جز آن را نمی‌نگرد. به خدمت ارباب واحدی می‌پردازد، و می‌داند که چه چیز او را خشنود می‌گرداند، آن را انجام می‌دهد، و می‌داند که چه چیز او را خشمگین می‌نماید، از آن دوری و پرهیز می‌کند . . . بدین لحاظ نیرویش جمع می‌گردد و یکسو می‌شود، و به تمام و کمال توان و تلاش او به ثمر می‌نشیند، و در حالی که پاهایش بر زمین راست و استوار قرار دارد، چشمانش را به خداوند یگانه‌ای که در آسمان است می‌دوزد... .

روند قرآنی بر این مثالِ گویای الهامگرانه پیرو می‌زند با حمد و ستایش خدائی که برای بندگانش آسایش و آرامش و استقامت و استقرار برگزیده است. ولی با این وجود مشرکان منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌افتند، و اکثر ایشان نادان هستند.

این مثال از جملهٔ مثالهائی است که قرآن آنها را برای مردمان ذکر می‌کند، تا یادآور شوند و پند و اندرز گیرند. قرآن به زبان عربی و گویا و روشن و راست و درست است. در قرآن کجی و کژی و انحراف و اشتباهی وجود ندارد. قرآن فطرت را با منطق نزدیک به ذهن و قابل فهم فطرت، مخاطب قرار می‌دهد.

إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ ﴿۳۰﴾ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِندَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴿۳۱﴾ ۞ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿۳۲﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۙ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿۳۳﴾ لَهُم مَّا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾

این بند و این بخش پیروی است بر چیزی که پیش از آن آمده است و از آن سخن رفته است، بعد از آن که معجزهٔ آبی را نشان داده است که از آسمان پائین می‌آید، و معجزهٔ سبزه‌زار و کشتزاری را پیش چشم داشته است که با همچون آبی می‌روید و سر برمی‌زند و می‌بالد، و معجزهٔ کتابی را عرضه کرده است که از سوی خدا نازل گردیده است، و به مثلهائی اشاره کرده است که در قرآن آورده می‌شوند، و آنگاه گفته است:

﴿ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ ﴾.

بلکه بیشتر آنان نمی‌دانند.

بر این امر پیرو زده شده است که کار پیغمبر ﷺ و کار ایشان به خدا واگذار می‌گردد، و این خدا است که پس از مرگ میانشان داوری می‌کند، و دروغگویان تکذیب‌کننده را کیفر و مجازاتی خواهد داد که سزاوار آن هستند، و راستگویان تصدیق‌کننده را جزا و سزائی خواهد داد که لیاقت آن را دارند.

۞

﴿ إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ، ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَخْتَصِمُونَ ﴾.

(ای محمّد! مرگ از مسائلی است که همهٔ انسانها در آن یکسانند، و شتری است که بر در خانهٔ همه کس می‌خوابد. لذا) تو هم می‌میری، و همهٔ آنان می‌میرند (و سرانجام نیک و خوش و جاویدان ازآنِ پرهیزگاران است). سپس شما روز قیامت نزد پروردگارتان به نزاع و کشمکش می‌پردازید (و خدا در میانتان داوری می‌کند و حقّ هرکسی را به کف دستش می‌نهد).

این مرگ است که فرجام هر زنده‌ای است. هیچ کسی جاودانه نیست بجز خدا. در مرگ همهٔ انسانها مساویند، حتّی محمّد پیغمبر خدا ﷺ با ایشان در این قضیّه یکسان است. بیان این حقیقت در اینجا حلقه‌ای از حلقه‌های توحید و یکتاپرستی را تشکیل می‌دهد، توحید و یکتاپرستی که سراسر این سوره آن را مقرّر و مؤکّد می‌دارد. بعد از بیان این امر از چیزی سخن می‌رود که بعد از مرگ روی می‌دهد. چه مرگ پایان گشت و گذار نیست. بلکه مرگ حلقه‌ای است و حلقه‌های دیگری از پیدایش مقدّر و نشأت مجدّد را به دنبال دارد که هیچ بخشی از آن بیهوده و بیفائده و سرسری و ناسنجیده نیست. مثلاً در روز قیامت بندگان با یکدیگر به دفاع از اختلافاتی می‌پردازند که در میانشان بوده است. پیغمبر خدا ﷺ در پیشگاه پروردگار خود می‌ایستد و مردمانی نیز نگاه داشته می‌شوند و دادگاهی می‌گردند دربارهٔ چیزهائی که در حقّ او می‌گفتند و کارهائی که می‌کردند، و پیکاری که با هدایت نازل شده از سوی خدا داشته‌اند و با آن مبارزه می‌کرده‌اند.

﴿ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ؟ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْكَافِرِينَ؟ ﴾.

چه کسی ستمکارتر از کسی است که بر خدا دروغ می‌بندد، و حقیقت و صداقت را که (توسّط پیغمبران) بدو رسیده است (بدون کم‌ترین پژوهش و اندیشه‌ای)

تکـذیب مـی‌کند؟ آیـا مـنزل و مأوای کـافران در دوزخ نخواهد بود؟ (پس بگذار هرچـه مـی‌خواهـند بگـویند و بکنند، تا بدانجا می‌رسند).

این پرسشی برای تقریر و بیان است. چه، کسی یـافته نمی‌شود که ستمگرتر از فردی باشد که بر خـدا دروغ ببندد و گمان برد خدا دختـرانی دارد و یا انبازهائی دارد. صدقی را تکذیب کند که پیغمبر خـدا ﷺ بـا خـود آورده است، و سخن توحید و یکـتاپرستی را تـصدیق نکند و باور نداشته باشد. این کار کفر است، و جایگاه کافران دوزخ است. این مطلب به شکل سؤال تقریری بیان می‌شود برای توضیح و تأکید بیشتر.

این یک طرف جدال و ستیز است. و امّا طـرف آخـر کسی است که صدق را از سـوی خـدا آورده است، و خودش آن را تصدیق کـرده است و از روی عـقیده و قانع گردیدن به تبلیغ آن کوشیده است. همهٔ پـیغمبرانِ پـیش از پـیغمبر خـدا ﷺ در ایـن صـفت شـرکت می‌ورزند، همان‌گونه که هرکسی با پیغمبر خـدا ﷺ شرکت می‌ورزد که به سوی این صدق دعوت کـند و خودش بدان قانع شده باشد و ایمان داشته باشد که این صدق حقّ است. و در این مسأله دلش هم با زبانش در چیزی که بدان دعوت می‌کند یکی باشد.

﴿ أُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴾.

آنان پرهیزکاران واقعی هستند.

یزدان سبحان در عرضه کردن صفت این پرهیزگاران، و در توصیف سزا و جزائی که برایشان آماده کرده است، بیشتر صحبت می‌فرماید:

﴿ لَهُـمْ مٰـا يَشٰـاءُونَ عِـنْدَ رَبِّهِـمْ، ذٰلِکَ جَـزٰاءُ الْـمُحْسِنِينَ ﴾.

هرچه بـخواهـد بـرایشـان در پیشگاه پـروردگارشان آمـاده است. ایـن، پـاداش نـیکوکاران است. (آنـان کـه عقیدهٔ نیک و کردار نیک دارند).

این تعبیرِ شامل و جامعی است. همهٔ رغائب و علائق و چیزهای مورد علاقه و دوست داشتنی شخص مؤمن را در برمی‌گیرد. بیان هم می‌فرماید که اینها:

﴿ لَهُمْ ﴾. برای ایشان است و دارند.

در پیشگاه خدایشان . . . این حقِّ ایشان است، حقّی که نه سر به ناامیدی می‌کشد، و نه هدر می‌رود و ضـائع می‌شود.

﴿ ذٰلِکَ جَزٰاءُ الْـمُحْسِنِينَ ﴾.

این پـاداش نـیکوکاران است، (آنـان کـه عـقیدهٔ نـیک و کردار نیک دارند).

این بدان خاطر است که خدا می‌خواهد خیر و خوبی و کرامت و بزرگواری‌ای را که برایشـان خـواسـته است تحقّق بخشد و پیاده فرماید، و فضل و لطـفی در حـقّ ایشان کند که بر عدل و عدالتی فزونی گیرد که با آن با آنان رفتار می‌نماید. این هم تفضّل و احسانی است که خود روا می‌دارد:

﴿ لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّـذِي عَـمِلُوا، وَ يَجْـزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

خداوند (چـنین تـفضّلی در حـقّ ایشـان مـی‌فرماید) تـا بـدترین کـارهای ایشـان را (چـه بـرسد بـه لغزشهای نـاچیزشان بـزدایـد و) بـبخشاید، و آنـان را بـرابـر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء نماید.

دادگری این است خوبیها و بدیها محاسبه شود، و آنگاه جزا و سزا تعلّق بگیرد.

تفضّل این است که خدا به این بندگان پرهیزگار خود روا می‌دارد. بدین‌گونه که بدترین اعمالشان را می‌بخشاید، و دیگر چیزی از گناهانشان در ترازوی حسابشان باقی نمی‌ماند. و بدیشان هم پاداششان را برابر بـا بـهترین اعمالشان می‌دهد. بدین وسـیله خـوبیهایشان افـزایش می‌یابد و بالا می‌رود و در ترازوی حساب و کتاب اوج می‌گیرد.

این لطف و فـضل یـزدان است، آن را بـه هـرکس کـه بخواهد عطاء می‌فرماید. با وعده‌ای که خدا بدین کـار مـی‌دهد، آن را بـر خـود واجب مـی‌نماید. پس قـطعاً همچون چیزی تحقّق پیدا می‌کند و پرهیزگاران نیکوکار بدان اطمینان و یقین دارند.

أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِن دُونِهِ وَمَن يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (٣٦) وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّضِلٍّ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَزِيزٍ ذِي انتِقَامٍ (٣٧) وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (٣٨) قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ (٣٩) مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ (٤٠)

إِنَّا أَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ (٤١) اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (٤٢) أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئًا وَلَا يَعْقِلُونَ (٤٣) قُل لِّلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَّهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (٤٤) وَإِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (٤٥) قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (٤٦) وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِن سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ (٤٧)

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ (٤٨) فَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ ضُرٌّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ نِعْمَةً مِّنَّا قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ (٤٩) قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (٥٠) فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هَٰؤُلَاءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ (٥١) أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (٥٢)

این چرخش و گردش، فراخ‌ترین بخش از بخشهای سوره است، و حقیقت توحید و یکتاپرستی را از زوایای متعدّدی و با پسوده‌های متنوّعی فرامی‌گیرد. با به تصویر کشیدن دل مؤمن و موضع آن در برابر نیروهای زمین، و اهمّیّت دادن و پشت بستن به نیروی یگانهٔ یزدان جهان و تکیه کردن بر آن، بدون توجّه نمودن به غیر آن که نیروهای ناچیز و ضعیف دیگران است. بدین جهت دل مؤمن دست خود را از همهٔ این نیروهای وهمی و گمانی می‌شوید و کار و بار خود را و کار و بار ستیزه‌گران با خود را به خدا وامی‌گذارد تا در روز قیامت آنچه خواهد بدیشان روا دارد. و به راه خود ادامه می‌دهد و استوار و پایدار راه خویش را می‌سپرد و به سرنوشت خود یقین و اطمینان دارد.

به دنبال این، وظیفه و تکلیف پیغمبر ﷺ می‌آید، و بیان می‌شود که او وکیل و محافظ بندگان در کار هدایت و ضلالت ایشان نیست. بلکه این خدا است که بر بندگان مسلّط و چیره است. در هر حالتی از حالات ایشان، زمام اختیارشان در دست خدا است. جز خدا شفیع و میانجی ندارند، چه شفاعت به طور کلّی متعلّق به خدا است، و ملک و مملکت و حکومت و فرمانروائی آسمانها و زمین ازآن یزدان است که آفریدگار همه چیز و همگان است. و برگشت بندگان به سوی او است و سرنوشت همگان در دست او است.

آن گاه خوی و خصال مشرکان بیان می‌شود، و از منقبض گردیدن دلهایشان به هنگام ذکر کلمهٔ توحید و یگانه‌پرستی، و منبسط شدن و گشودن دلهایشان در وقت ذکر شرک و انباز ورزی، سخن می‌رود. بر این امر

پیروی می‌آید مبنی بر دعوت پیغمبر ﷺ به این که خالصانه از توحید و یگانه‌پرستی سخن بگوید، و کار مشرکان را به خدا واگذارد. سپس مشرکان را در روز قیامت به تصویر می‌کشد، در آن حال و احوالی که آنان دوست می‌دارند پُرِ زمین و همچندان آن ثروت می‌داشتند و آن را فدیهٔ خود می‌دادند و خویشتن را از عذاب می‌رهانیدند! خدا عذاب و عقابی را بدیشان می‌نمایاند که آدمی را می‌ترساند و بیهوش می‌گرداند! مشرکان که در دنیا انبازها به خدا نسبت می‌دهند، در وقت زیان و ضرر و بلا و مصیبت تنها خداوند یکتا را به کمک و یاری می‌طلبند. زمانی که خدا از سوی خود بدیشان نعمتی می‌دهد ادّعای عریض و طویلی سر می‌دهند، و گویندهٔ ایشان می‌گوید: این نعمت در پرتو علم و دانش خودم به من داده شده است! این هم سخنی است که افراد پیش از ایشان آن را گفته‌اند و همچون ادّعائی را داشته‌اند، و خداوند آنان را به جرم گناهشان گرفته است، خداوندی که می‌تواند اینان را نیز به جرم گناهشان بگیرد. نه آنان و نه اینان نتوانسته‌اند و نمی‌توانند خداوند را از این کار بازداشته و دارند و درمانده و ناتوان کرده و کنند. دادن نعمت به بندگان و بازگرفتن نعمت از ایشان، قانون و سنّتی از قوانین و سنن خدا است، و برابر حکمت و قضا و قدر خدا جاری و ساری می‌شود. کسی که دهندهٔ نعمت است تنها خدا است، و کسی که بازدارندهٔ نعمت است تنها خدا است:

﴿إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

واقعاً در این (افزایش و کاهش نعمت) نشانه‌های مهمّی برای مؤمنان است (این که مواظب باشند مسبّب الأسباب را فراموش نکنند و تنها به اسباب چشم ندوزند). (زمر/۵۲)

﴿أَلَيْسَ اللهُ بِکَافٍ عَبْدَهُ؟ وَ يُخَوِّفُونَکَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ. وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ. وَ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ. أَلَيْسَ اللهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللهُ. قُلْ: أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ، إِنْ أَرَادَنِيَ اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ کَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِکَاتُ رَحْمَتِهِ؟ قُلْ: حَسْبِيَ اللهُ، عَلَيْهِ يَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُونَ. قُلْ: يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَکَانَتِکُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴾.

آیا خداوند برای (حفاظت و حمایت از) بنده‌اش کافی نیست؟ آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند. (مگر بتها و معبودهای دروغین و عداوت کافران و دشمنان و طوفان حوادث زمان، می‌توانند کم‌ترین زیانی به کسی برسانند که خدا پشتیبان او است؟). هرکس را خدا گمراه کند، راهنما و رهبری نخواهد داشت. و هرکس را خدا رهنمود کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت. مگر خدا چیرهٔ انتقام‌گیرنده نیست؟ (پس ای مؤمنان! تکیه بر لطف خدا کنید و از انبوه دشمنان نهراسید و از کمی همراهان باک مدارید). اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا چیزهائی را که بجز خدا به فریاد می‌خوانید چنین می‌بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حقّ من روا دارد، آنها بتوانند جلو لطف و مرحمتش را بگیرند و آن را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکّل‌کنندگان تنها بر او تکیه و توکّل می‌کنند و بس. بگو: ای قوم من! شما بر موضع خود باشید و هرچه در توان دارید انجام دهید، من نیز در راه خود ثابت‌قدم هستم و به وظیفهٔ خود عمل می‌کنم، امّا خواهید دانست که چه کسی عذاب خوارکنندهٔ (دنیا) به سراغ او خواهد آمد و خوار و رسوایش خواهد کرد. و (به دنبال آن) عذاب جاویدان (آخرت) گریبانگیرش می‌گردد.

این آیه‌های چهارگانه، منطق ایمان صحیح را با سادگی و نیرو و روشنی و ژرفائی که دارد به تصویر می‌کشد، آن‌گونه ایمان صحیحی که در دل پیغمبر خدا ﷺ

بوده است، و آن‌گونه ایمان صحیحی که باید در دل هرکسی بوده و باشد که به رسالتی ایمان دارد، و موظّف به دعوتی و ناظر بر دعوتی است، و آن رسالت و دعوت یگانه قانون اساسی او است، قانونی که او را از هر قانون دیگری بی‌نیاز می‌کند و او را بسنده است، و راهِ رساننده به سعادت، و راه درست و استوار او بشمار می‌آید.

در بارهٔ شأن نزول این آیه گفته‌اند: مشرکان قریش پیغمبر خدا ﷺ را از خدایان خود می‌ترساندند و او را از خشم آنها بیم می‌دادند. او معبودهایشان را با اوصاف ننگین‌کننده‌ای معرّفی می‌فرماید. آنان تهدیدش می‌کنند که اگر از آنها دست برندارد خداگونه‌هایشان بدو اذیّت و آزار خواهند رساند.

ولی مدلول و مفهوم این آیه‌ها فراخ‌تر و فراگیرتر از این حادثه است. این آیه‌ها حقیقت پیکار موجود میان دعوت‌کنندهٔ به سوی حقّ و میان همهٔ نیروهای دشمن موجود در زمین را به تصویر می‌کشد. همان‌گونه که وثوق و یقین و اطمینان و آرامش موجود در دل مؤمن را به تصویر می‌زند، بعد از برکشیدن و سنجیدن این نیروها با ترازوی درست این آیات.

﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ؟ ﴾.

آیا خداوند برای (حفاظت و حمایت از) بنده‌اش کافی نیست؟.

بلی که کافی است. پس چه کسی بنده‌اش را به هول و هراس می‌اندازد، و چه چیز او را به ترس و خوف می‌اندازد، وقتی که خدا با او باشد؟ و وقتی که او مقام عبودیّت را درپیش گرفته باشد و حقّ این مقام را اداء کرده باشد؟ اصلاً چه کسی در کافی بودن و بس بودن خدا برای بنده‌اش شکّ و تردید می‌کند؟ مگر نه این است که خدا بر بندگان خود غالب و چیره است؟

﴿ وَ يُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ﴾.

آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند. (مگر بتها و معبودهای دروغین و عداوت کافران و دشمنان و طوفان حوادث زمان، می‌توانند کم‌ترین زیانی به کسی برسانند که خدا پشتیبان او است؟).

بنده‌ای که خدا او را بپاید و مراقبت بنماید چگونه می‌ترسد؟ کسی جز خدا نمی‌تواند شخصی را بترساند که خدا او را محافظت و مراقبت می‌فرماید. آیا تمام کسانی که در زمین هستند، پائین‌تر از خدا نیستند؟

این مسألهٔ سادهٔ روشنی است و نیازی به جدال و ستیز و خسته کردن ذهن و شعور ندارد . . . او خدا است، و دیگران پائین‌تر از او هستند. وقتی که موضع این‌گونه است دیگر شکّ و تردیدی برجای نمی‌ماند، و اشتباهی رخ نمی‌دهد.

اراده و مشیّت خدا غالب و چیره است و اجراء می‌گردد. این خدا است که آنچه بخواهد در حقّ بندگان خود می‌کند، و در بارهٔ ذات خودشان، و نسبت به حرکات دلهایشان و احساسات حواسّشان قضا و قدر خود را پیاده می‌نماید:

﴿ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ. وَ مَنْ يَهْدِ اللهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُضِلٍّ . . . ﴾.

هرکس را خدا گمراه کند، راهنما و راهبری نخواهد داشت. و هرکس را خدا رهنمود کند، هیچ گمراه‌کننده‌ای نخواهد داشت. . .

خدا می‌داند چه کسی سزاوار گمراهی است و او گمراهش می‌کند، و چه کسی مستحقّ هدایت است و او هدایتش می‌دهد. هروقت قضا و قدرش این را خواست یا آن را خواست هیچ کسی نمی‌تواند آنچه را که او خواسته است تغییر دهد و دگرگون سازد.

﴿ أَلَيْسَ اللهُ بِعَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ؟ ﴾.

مگر خدا چیرهٔ انتقام گیرنده نیست؟.

بلی که خدا چیرهٔ انتقام‌گیرنده است. او غالب و قوی است. او هرکسی را سزا و جزا می‌دهد آن گونه که سزاوار و مستحقّ است. او انتقام می‌گیرد از کسی که سزاوار و مستحقّ انتقام باشد. پس چگونه شخصی که حقّ عبودیّت و بندگی را در قبال خدا انجام می‌دهد، و خدا عهده‌دار او و کافی برای او است، از کسی یا چیزی می‌ترسد؟

پس این حقیقت را به شکل دیگری بیان می‌دارد، به شکلی که برگرفته از منطق خودشان است، و از واقعیّت چیزی نشأت می‌گیرد و برمی‌جوشد که در فطرتشان است، و آن حقیقت توحید و یگانه پرستی است:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ لَيَقُولُنَّ اللهُ. قُلْ: أَفَرَأَيْتُمْ مٰا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ إِنْ أَرٰادَنِيَ اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كٰاشِفٰاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرٰادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكٰاتُ رَحْمَتِهِ؟ قُلْ: حَسْبِيَ اللهُ، عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴾.

اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: خدا. بگو: آیا چیزهائی راکه بجز خدا به فریاد می‌خوانید چنین می‌بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حقّ من روا دارد، آنها بتوانند جلو لطف و مرحمتش را بگیرند و آن را بازدارند؟ بگو: خدا مرا بس است. توکّل‌کنندگان تنها بر او تکیه و توکّل می‌کنند و بس.

مشرکان وقتی که از ایشان پرسش می‌گردید، می‌گفتند: خدا آفریدگار آسمانها و زمین است. هیچ فطرتی جز این را نمی‌تواند بگوید، و هیچ عقلی نمی‌تواند پیدایش آسمانها و زمین را تعلیل کند مگر این که بگوید ارادهٔ والائی آسمانها و زمین را پدید آورده است. خدا ایشان را و جملگی خردمندان را با این حقیقت فطری روشن، رویاروی و گرفتار می‌نماید . . . وقتی که خدا آفریدگار آسمانها و زمین است، آیا کسی یا چیزی در این آسمانها و زمین می‌تواند زیان و ضرر و بلا و مصیبتی را برطرف نماید که خدا اراده فرموده باشد به بنده‌ای از بندگانش برساند؟ یا کسی و یا چیزی در این آسمانها و زمین می‌تواند رحمتی را باز دارد که خدا اراده فرموده باشد به بنده‌ای از بندگانش برسد؟

پاسخ قاطعانه این است که خیر . . . وقتی که همچون چیزی مقرّر گردید، دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا از چه چیز می‌ترسد؟ از چه چیز می‌ترسد و به چه چیز امیدوار می‌گردد؟ چه کسی می‌تواند زیان و ضرر و بلا و مصیبت را از او برطرف گرداند؟ چه کسی می‌تواند مانع رحمت خدا بدو شود؟ چه چیز او را نگران و پریشان می‌کند یا او را به هول و هراس می‌اندازد و یا او را از راه خودش باز می‌دارد؟

هر زمان این حقیقت در دل مؤمن مستقرّ شود، نسبت بدو کار پایان پذیرفته است، و جدال و ستیز تمام شده است، و هول و هراس نمانده است، و امید و آرزو گسیخته است، از هر کسی و از هر چیزی مگر از حضرت یزدان سبحان. چه یزدان سبحان برای بنده‌اش کافی و بسنده است، و همچون بنده‌ای تنها بر او تکیه می‌کند و بدو توکّل می‌نماید:

﴿ قُلْ: حَسْبِيَ اللهُ. عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴾.

بگو: خدا مرا بس است. توکّل‌کنندگان تنها بر او تکیه و توکّل می‌کنند و بس.

آن‌گاه به دنبال این، آرامش و اعتماد و یقین است. آرامشی که ترس و هراس نمی‌شناسد، و اعتمادی که آشفته و پریشان نمی‌شود، و یقین و باوری که لرزان و جنبان نمی‌گردد، و به راه ادامه دادنی که به پایان راه ایمان و اطمینان است:

﴿ قُلْ: يٰا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلىٰ مَكٰانَتِكُمْ إِنِّي عٰامِلٌ. فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذٰابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذٰابٌ مُقِيمٌ ﴾.

بگو: ای قوم من! شما بر موضع خود باشید و هرچه در توان دارید انجام دهید، من نیز در راه خود ثابت‌قدم هستم و به وظیفهٔ خود عمل می‌کنم، امّا خواهید دانست که چه کسی عذاب خوارکنندهٔ (دنیا) به سراغ او خواهد آمد و خوار و رسوایش خواهد کرد، و (به دنبال آن) عذاب جاویدان (آخرت) گریبانگیرش می‌گردد.

ای قوم من به شیوهٔ خود کار کنید و راه خود را درپیش گیرید و بر حال و احوال خویش بمانید. قطعاً من به شیوهٔ خود عمل می‌کنم و به راه خود می‌روم و کج و کژ و منحرف نمی‌شوم، و هول و هراس ندارم، و آشفته و پریشان نمی‌گردم. خواهید دانست چه کسی عذابی بدو

می‌رسد که او را در دنیا خوار و رسوا می‌کند، و در آخرت عذاب ماندگار و جاودانی گریبانگیرش می‌شود. بعد از بیان حقیقت ساده‌ای که فطرت گویای آن است، و هستی گواه آن است، کار پایان می‌پذیرد و قضاوت انجام می‌گیرد . . . خدا آفریدگار آسمانها و زمین است. خدا چیره بر آسمانها و زمین است. خدا صاحب این دعوت است، دعوتی که پیغمبران پرچم آن را بر دوش کشیده‌اند و دعوت‌کنندگان عهده‌دار آن شده‌اند. چه کسی در آسمانها و زمین می‌تواند مالک و صاحب چیزی در آسمانها و زمین برای پیغمبران خدا یا دعوت‌کنندگان او بشود؟ چه کسی می‌تواند از ایشان زیان و ضرر و بلا و مصیبتی دفع بکند یا رحمتی را از آنان بازگیرد؟ وقتی که کسی نمی‌تواند برایشان چنین و چنان کند، پس از چه چیز می‌ترسند و چه چیز را می‌طلبند از پیشگاه کسی جز خدا؟

هان! کار روشن است و راه معیّن. دیگر جائی برای جدال و ستیز و شدن و ناشدن، نمانده است و نیست!

❁

این حقیقت وضع و حال میان پیغمبران یزدان و میان سائر نیروهای زمین است، نیروهائی که بر سر راه پیغمبران می‌ایستند و مشکلات و موانع برایشان تولید می‌کنند. پس حقیقت وظیفهٔ پیغمبران و اصل کار و بارشان با تکذیب‌کنندگان چگونه است؟

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ. فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَلِنَفْسِهِ، وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا. وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ. اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَ الَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا، فَيُمْسِکُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَ يُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى. إِنَّ فِي ذٰلِکَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ شُفَعَاءَ؟ قُلْ: أَوَ لَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ؟ قُلْ: لِلّٰهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً. لَهُ مُلْکُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

ما کتاب (قرآن) را که مشتمل بر حقّ و حقیقت است بر تو نازل کرده‌ایم تا آن را به مردمان برسانی. هرکس (از آن درس برگیرد و) هدایت پذیرد، به نفع خود او است، و هرکس (از آن دوری گزیند و) گمراه گردد، به زیان خود سرگردان و ویلان شود (وظیفهٔ تو تنها ابلاغ و انذار است) و تو مواظب و مراقب ایشان نمی‌باشی (تا اعمالشان را بپائی و افعالشان را زیر نظر بداری). خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند، تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است. در این مسألهٔ (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است. بلکه آنان بدون رضایت و اجازهٔ خداوند میانجیهائی را برگزیده‌اند (تا به گمان ایشان میان آنان و خداوند سبحان، در برآوردن نیازمندیهای این جهان و دفع عذاب آن جهان، واسطه گردند.) بگو: آیا (چنین چیزهائی را میانجی و متصرّف در امور می‌دانید) هرچند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟ بگو: هرگونه میانجیگری ازآنِ خدا است (و کسی نمی‌تواند کم‌ترین میانجیگری بکند، مگر این که: کسی که برای او میانجیگری می‌شود مورد رضایت خدا بوده، و به شخص میانجی هم اجازهٔ این کار داده شود، و شفاعت هم حَسَنه باشد). مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین ازآن خدا است. (پس در این جهان کاری از دست کسی برنمی‌آید). بعد (هم در آخرت که روز جزا و سزا است) به سوی خدا برگردانده می‌شوید (و کسی دارای کوچک‌ترین اختیار و توانی نیست تا برای شما کاری بکند).

﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْکَ الْکِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ ﴾.

ما کتاب (قرآن) را که مشتمل بر حقّ و حقیقت است بر تو نازل کرده‌ایم برای مردمان.

حقّ در سرشت این کتاب است. حقّ در برنامهٔ این کتاب

است. حقّ در شریعت این کتاب است، حقّی که آسمانها و زمین بر آن پایدار است، و نظام بشریّت بر آن در این کتاب استوار می‌گردد، و نظام سراسر هستی بر آن در هماهنگی به همدیگر می‌رسد.

این حقّ نازل شده است ﴿ لِلنّاسِ ﴾. برای مردمان. تا در پرتو آن هدایت یابند و راهیاب گردند و با آن زندگی کنند و بر آن بایستند و پایدار گردند. تو مبلّغ و رسانندهٔ پیامی، و ایشان بعد از آن هرچه می‌خواهند برای خود از هدایت و ضلالت و نعمت و عذاب بگذار برگزینند و درپیش گیرند. هر کسی می‌تواند خود را به چیزی در اندازد که می‌خواهد. تو بر آنان چیره نیستی و مسؤول اعمال ایشان نمی‌باشی:

﴿ فَمَنِ اهْتَدىٰ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا يَضِلُّ عَلَيْهٰا، وَمٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

هرکس (از آن درس برگیرد و) هدایت پذیرد، به نفع خود او است، و هرکس (از آن دوری گزیند و) گمراه گردد، به زیان خود سرگردان و ویلان شود. (وظیفهٔ تو تنها ابلاغ و انذار است) و تو مواظب و مراقب ایشان نمی‌باشی (تا اعمالشان را بپائی و افعالشان را زیر نظر بداری).

بلکه مواظب و مراقب آنان تنها خدا است، و ایشان در بیداریشان و در خوابشان و در هر حالتی از حالتهایشان در قبضهٔ تصرّف خدایند، و او هرگونه که بخواهد دربارهٔ ایشان روا می‌دارد:

﴿ اللهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهٰا، وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنٰامِهٰا. فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرىٰ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ﴾.

خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند، تا سرآمد معیّنی (و وقت مشخّصی که پایان عمر است).

خداوند جان کسانی را که به سر رسید عمر خود می‌رسند به تمام و کمال می‌گیرد، و جان کسانی را که به سررسید عمر خود نرسیده‌اند در وقت خوابیدن می‌گیرد ـ گرچه هنوز نمرده‌اند ـ چنین کسانی در خواب تا مدّتی می‌میرند. کسی که اجلش فرا رسیده باشد دیگر بیدار نمی‌گردد و خدا جان او را برنمی‌گرداند. ولی کسی که هنوز اجلش فرا نرسیده باشد خدا جان او را برمی‌گرداند و از خواب بیدار می‌شود. این کار تا زمانی است که اجل معیّن و مشخّص او فرامی‌رسد . . . جانها همیشه در قبضهٔ تصرّف خدایند چه در وقت بیداری مردمان و چه در وقت خواب ایشان.

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

در این مسألهٔ (خواب و بیداری که همسان مردن و زنده شدن است) نشانه‌های روشنی (از مبدأ و معاد و قدرت خدا و ضعف انسانها) برای اندیشمندان است.



مردمان همیشه این‌گونه در قبضهٔ قدرت خدایند. او محافظ و مراقب ایشان است. تو محافظ و مراقب آنان نیست. آنان اگر هدایت شوند و راهیاب گردند به نفع خود هدایت می‌شوند و راهیاب می‌گردند، و اگر آنان گمراه شوند و سرگردان گردند به زیان خود گمراه می‌شوند و سرگردان می‌گردند. مردمان در این صورت محاسبه و بازپرسی می‌شوند و به ترک ایشان گفته نمی‌شود و به خود رها نمی‌گردند . . . پس در این صورت برای آزاد گردیدن و نجات یافتن به چه چیز امیدوارند، و وسیلهٔ نجات خود را در چه می‌بینند و از که می‌خواهند؟

﴿ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ شُفَعٰاءَ؟ قُلْ: أَوَلَوْ كٰانُوا لاٰ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلاٰ يَعْقِلُونَ؟ قُلْ: لِلّٰهِ الشَّفٰاعَةُ جَمِيعاً. لَهُ مُلْكُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ، ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

بلکه آنان بدون رضایت و اجازهٔ خداوند میانجیهائی را برگزیده‌اند (تا به گمان ایشان میان آنان و خداوند سبحان، در برآوردن نیازمندیهای این جهان و دفع عذاب آن جهان، واسطه گردند.) بگو: آیا (چنین چیزهائی را میانجی و متصرّف در امور می‌دانید)

هرچند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟ بگو: هرگونه میانجیگری ازآنِ خدا است. (و کسی نمی‌تواند کم‌ترین میانجیگری بکند، مگر این که: کسی که برای او میانجیگری می‌شود مورد رضایت خدا بوده، و به شخص میانجی هم اجازهٔ این کار داده شود، و شفاعت هم حَسَنه باشد). مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین ازآن خدا است. (پس در این جهان کاری از دست کسی برنمی‌آید). بعد (هم در آخرت که روز جزا و سزا است) به سوی خدا برگردانده می‌شوید (و کسی دارای کوچک‌ترین اختیار و توانی نیست تا برای شما کاری بکند).

این پرسش برای ریشخند کردن و به تمسخر گرفتن گمان ایشان است. آنان گمان می‌برند که مجسّمه‌های فرشتگان را پرستش و عبادت می‌کنند تا ایشان را به خدا نزدیک کنند و مقرّب دارند!

﴿ أَوَلَوْ كَانُوا لاَ يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لاَ يَعْقِلُونَ؟ ﴾.

آیا (چنین چیزهائی را میانجی و متصرّف در امور می‌دانید) هرچند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟

یک بیان قاطعانه‌ای بر این عقیده و باور پیرو زده می‌شود و اعلام می‌گردد هرگونه میانجیگری و شفاعتی ازآنِ خدا است و بس. خدا است که اجازهٔ میانجیگری و شفاعت را برای کسی که خود بخواهد به شخصی می‌دهد که خود بخواهد. پس آیا ایشان را سزاوار شفاعت می‌کند این که بجز خدا انبازهائی را برگیرند و به شریکانی برای او معتقد شوند؟!

﴿ لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین ازآنِ خدا است.

کسی و چیزی در سراسر هستی وجود ندارد که از زیر این مالکیّت و حاکمیّت به در رود و تحت اراده و مشیّت خدا نباشد.

﴿ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

بعد (هم در آخرت که روز جزا و سزا است) به سوی خدا برگردانده می‌شوید (و کسی دارای کوچک‌ترین اختیار و توانی نیست تا برای شما کاری بکند).

نه گزیری و نه گریزی از برگشتن به سوی او است، در آن زمان که گشت و گذار جهان به پایان می‌آید.



در همچون موقعیّتی که تنها یزدان سبحان دارای مالکیّت و حاکمیّت و قوّت و قدرت است، خداوند بزرگوار بیان می‌فرماید: آنان چرا باید از سخن توحید و یگانه‌پرستی بیزاری جویند و از سخن شرک و انبازورزی شادمان گردند؟! شرک و انبازی که همهٔ موجودات پیرامونشان در جهان، بیزار از آن هستند، و آن را زشت می‌شمارند و پلشت می‌دانند:

﴿ وَ إِذٰا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ ٱشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ، وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴾.

هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‌شود، کسانی که به آخرت ایمان ندارند، دلهایشان می‌گیرد و بیزار (از یکتاپرستی) می‌گردد. امّا هنگامی که از معبودهائی جز خدا سخن به میان می‌آید شاد و خوشحال می‌شوند!.

این آیه واقعیّت حال و وضعی را بیان می‌دارد که در روزگار پیغمبر ﷺ بوده است. مشرکان بدان هنگام شاد می‌شدند و شادمانی می‌کردند وقتی که از بتها و معبودهایشان سخن می‌رفت، و آزرده‌خاطر و دلتنگ و گریزان می‌شدند وقتی که سخن توحید و یگانه‌پرستی به میان می‌آمد و از یکتاپرستی سخن می‌رفت. گذشته از این شأن نزول، این آیه یک حالت روانی را بیان می‌دارد که در محیطهای گوناگون و در زمانهای مختلف تکرار می‌گردد و به میان می‌آید. در میان مردمان کسانی هستند دلهایشان می‌گیرد و جانهایشان به لب می‌رسد وقتی که به سوی خدای یگانه دعوت می‌شوند و یکتاپرستی را به گوششان می‌رسانند، و ایشان را دعوت می‌کنند که تنها شریعت خداوند یکتا قانون ایشان باشد، و فقط برنامهٔ خدا برنامهٔ نظام و سیستم زندگانیشان باشد. امّا زمانی که از برنامه‌های زمینی و از مقرّرات زمینی و از شریعتهای زمینی سخن

می‌رود، شاد می‌شوند و شادمانی می‌کنند و به همچون سخنی خوش‌آمد می‌گویند و از آن دلهایشان می‌گشاید، و سینه‌هایشان را برای دریافتن و پاسخ گفتن بدان باز و فراخ می‌گردانند. این افراد درست همان کسانیند که یزدان نمونه‌ای از آنان را در این آیه به تصویر می‌کشد، و همچون اشخاصی درست در هر زمانی و در هر مکانی وجود دارند. آنان کسانیند که فطرتهایشان مسخ گردیده است، و سرشتشان منحرف شده است، و گمراه و گمراه‌کننده‌اند، هرچند که محیطها و زمانها مختلف و جوراجور باشد، و نژادها و قومها متفاوت و گوناگون باشند.

پاسخ همچون مسخ شدن و منحرف گردیدن و گمراه شدنی، همان چیزی است که خداوند بزرگوار آن را به پیغمبر خود تلقین می‌فرماید تا آن را رو در روی حال و وضعی بدین‌سان بگوید:

﴿ قُلِ: اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ، أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾.

بگو: خداوندا! ای هستی‌بخش آسمانها و زمین! ای آگاه از نهان و آشکارا! این توئی که در میان بندگانت راجع بدانچه در آن اختلاف دارند داوری می‌کنی. (من آئین توحیدی را به این کج‌اندیشان رساندم. در قیامت تو خود دانی و گمراهان).

این دعای فطرتی است که آسمان و زمین را می‌بیند، و برایش دشوار است آفریدگاری را بجز خدا برای آسمان و زمین بیابد، خدائی که آسمانها و زمین را از نیستی به هستی آورده است. این است چنین فطرتی با اعتراف و اقرار رو به خدا می‌کند، و او را با صفتی می‌ستاید که سزاوار آفرینندهٔ آسمانها و زمین است.

﴿ عَالِمَ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ ﴾.

آگاه از نهان و آشکارا.

آگاه از حاضر و غائب و ظاهر و باطن.

﴿ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾.

این توئی که در میان بندگانت راجع بدانچه در آن اختلاف دارند داوری می‌کنی.

تنها خدا قاضی و داور است در روزی که مردمان به سوی یزدان برگردانده می‌شوند. مردمان هم قطعاً به سوی یزدان برگردانده می‌شوند.



بعد از این تلقین و دیکته کردن، حال هراسناک ایشان را نشان می‌دهد، حالی که در آن روز که به سوی خدا برگردانده می‌شوند تا در میانشان داوری کند در بارهٔ چیزهائی که راجع بدانها اختلاف داشته‌اند و بر سر آنها کشمکش نموده‌اند:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ بَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ. وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

اگر ستمکاران (مشرک) تمام چیزهائی که در زمین است و همچندان آن، مالِ ایشان باشد، حاضر خواهند بود همهٔ آنها را در برابر رهائی خود از عذاب شدید روز قیامت بپردازند . . . و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند (و به فکرشان هم نمی‌رسید. در آن روز) اعمال زشتی را که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند برای ایشان نمایان و آشکار می‌گردد (و کیفر بدیها را می‌بینند) و آنچه را که (در دنیا) به باد تمسخر می‌گرفته‌اند آنان را دربر می‌گیرد.

این هول و خوفی است که در لابلاهای تعبیر هراس‌انگیز است. اگر برای این ستمگران ـ ستمگرانی که به سبب شرک ستمگر بشمارند، چون شرک ستم بزرگ است ـ باشد:

﴿ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً ﴾.

تمام چیزهائی که در زمین است.

برای این ستمگران باشد تمام چیزهائی که در زمین است، آن چیزهائی که بر آنها حرص و جوش می‌خورند و با افتخارِ به داشتن آنها از پذیرش اسلام دوری می‌گزینند، و افزون بر این چیزها:

﴿ وَ مِثْلَهُ مَعَهُ ﴾.

و همچندان آن، مالِ ایشان باشد.

همه و همه را می‌دهند تا آنها را فدیهٔ بازخرید خود کنند و خویشتن را از دست عذاب بد روز قیامت که بدان گرفتار آمده‌اند، نجات دهند.

هول و هراس دیگری در لابلاهای این تعبیرِ فشرده است:

﴿ وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴾.

و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند (و به فکرشان هم نمی‌رسید).

از جانب خدا چیزی برایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که آنان در دنیا انتظارش را نمی‌کشیده‌اند، یزدان جهان آشکارا از چنین چیزی سخن نمی‌گوید، و واضح و روشن آن را ذکر نمی‌فرماید. ولیکن به همین منوال و روالِ ترس‌آور و هولناک و وحشت‌انگیز بدان اشاره می‌نماید . . . او خدا است، خدائی که از جانب او برای این ضعیفان چیزی پدیدار می‌آید که توقّع و انتظارش را ندارند! به همین منوال و روال، بدون شناساندن و مشخّص نمودن بدان اشاره می‌رود و دیگر هیچ!

﴿ وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا، وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

(در آن روز) اعمال زشتی را که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند برای ایشان نمایان و آشکار می‌گردد (و کیفر بدیها را می‌بینند) و آنچه را که (در دنیا) به باد تمسخر می‌گرفته‌اند آنان را دربر می‌گیرد.

این هم بسان اشارهٔ قبلی بر بدی موقعیّت می‌افزاید. وقتی که بدی و زشتی کارهائی پدیدار و نمودار می‌گردد که در دنیا انجام داده‌اند، و زمانی که چیزی ایشان را فرامی‌گیرد که در دنیا به تمسخرش می‌گرفته‌اند و وعد و وعید و بیم و تهدید آن را استهزاء می‌نموده‌اند، در آن حال و احوالی که هستند و در آن موقعیّت وحشتناکی که دارند . . . راستی باید عذابشان و درد و رنجشان را چگونه پیش چشم داشت و از آن چه گفت؟!

❁

پس از بیان این صحنه‌ای که از حال و احوالشان سخن می‌گوید، حال و احوالی که در آن روزی دارند که به سوی خدا برگردانده می‌شوند، خدائی که برای او شریک و انباز قرار می‌دادند، و دلهایشان بیزاری می‌جست وقتی که خدا به یگانگی یاد می‌شد، و دلهایشان شاد می‌گردید زمانی که بتها و خداگونه‌های ادّعائی ایشان یاد می‌گردید. پس از نشان دادن این صحنه، به تصویر کشیدنِ حال شگفت ایشان برمی‌گردد. آنان وحدانیّت خدا را انکار می‌کنند، ولی زمانی که زیان و ضرری و بلا و مصیبتی بدیشان دست می‌دهد، جز به سوی خداوند یکتا رو نمی‌کنند و جز بر آستانهٔ او نمی‌نالند و برنمی‌گردند! اینان وقتی که خدا بدیشان لطف می‌فرماید و نعمت بدانان عطاء می‌نماید، تکبّر و تفاخر می‌کنند، و خدا را فراموش می‌نمایند:

﴿ فَإِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ ضُرٌّ دَعٰانٰا؛ ثُمَّ إِذٰا خَوَّلْنٰاهُ نِعْمَةً مِنّٰا، قٰالَ: إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ. بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

هنگامی که به انسان گزند و آزار و زیان و ضرری برسد، ما را به فریاد می‌خواند، و هنگامی که از سوی خود نعمتی بدو عطاء می‌کنیم، خواهد گفت: این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانیم به من داده شده است. چنین نیست؛ بلکه این نعمت وسیلهٔ آزمایش است، ولیکن بیشتر مردم (این مسأله را) نمی‌دانند.

این آیه نمونهٔ مکرّری از انسانها را به تصویر می‌کشد، انسانهائی که فطرتشان به سوی حقّ راهیاب نمی‌شود، و به سوی پروردگار یگانهٔ خود برنمی‌گردد، و راه وصول به او را نمی‌شناسد، تا در شادی و اندوه و داشتن و نداشتن سرگشته نگردد و خدا را فراموش ننماید.

ضرر و زیان و بلا و مصیبت، توده‌های هواها و هوسها و شهوات و لذائذ را از روی فطرت فرو می‌اندازد، و فطرت را از انگیزه‌ها و وسیله‌های ساختگی لخت و

عریان می‌سازد، انگیزه‌ها و وسیله‌هائی را که حقِّ نهان در فطرت و پنهان در لابلای این جهان هستی را از چشم فطرت پوشیده می‌دارد. بدین هنگام که توده‌ها برافتاد و انگیزه‌ها و وسیله‌ها در میان نماند، فطرت خدا را می‌بیند، و او را می‌شناسد، و تنها بدو رو می‌کند. ولی آن زمان که شدّت و سختی می‌گذرد، و آسایش و آرامش و خوشی در می‌رسد، دوباره این چنین انسانی آنچه را که در شدّت و سختی و به هنگام زیان و ضرر و بلا و مصیبت گفته است فراموش می‌کند، و فطرتش بر اثر هواها و هوسها و شهوات و لذائذ منحرف می‌گردد، و در بارهٔ نعمت و لطف و فضل و رزق و روزی خدا می‌گوید:

﴿ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ ﴾.

این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانیم به من داده شده است.

این سخن را قارون گفته است،[1] و هر گول‌خورده‌ای آن را بر زبان رانده است که گول علم و دانش، یا پیشه و صنعت، و یا چاره‌جوئی و چاره‌سازی و حیله و نیرنگی را خورده است، و آن را سبب کسب ثروتی یا سلطه و قدرتی شمرده است، و از سرچشمهٔ نعمت و دهندهٔ قدرت و بخشندهٔ علم و دانش غافل گردیده است، و مسبِّب الأسباب، و مقدِّر الأرزاق را فراموش کرده است.

﴿ بَلْ هِيَ فِتْنَةٌ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

بلکه این نعمت وسیلهٔ آزمایش است، ولیکن بیشتر مردم (این مسأله را) نمی‌دانند.

این نعمت و قدرت وسیلهٔ آزمایش و امتحان است. این نعمت و قدرت برای این است که روشن شود چه کسی شکر و سپاس آن را می‌گوید، و چه کسی ناشکری و ناسپاسی می‌کند. چه کسی در سایهٔ نعمت و قدرت خوب می‌گردد و به اصلاح می‌پردازد، و چه کسی با داشتن نعمت و قدرت تباه می‌شود و به تباهی می‌پردازد، و چه کسی راه را خواهد شناخت و راستای راه راست را در پیش می‌گیرد، و چه کسی منحرف و گمراه می‌شود و به کژراهه می‌رود.

قرآن رحمت بندگان است. پرده را به کنار می‌زند و راز خوشبختی و بدبختی را بدیشان می‌گوید. مردمان را از خطر آگاه می‌سازد، و آنان را از فتنه و بلا، و از امتحان و آزمون مطّلع می‌گرداند. دیگر حجّتی و عذر و بهانه‌ای پس از همچون بیانی برایشان نمی‌ماند.

قرآن دلهای انسانها را می‌پساید و لمس می‌نماید با نشان دادن محلّهای نقش زمین شدن و هلاک گردیدن کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند و سرِ خود گرفته‌اند. بدیشان می‌گوید که پیشینیان با گفتن همچون سخنِ نابجا و ناروائی که گویندهٔ ایشان گفته است، نقش زمین شده‌اند و هلاک گردیده‌اند و بدبخت و بیچاره شده‌اند:

﴿ إِنَّمٰا أُوتِيتُهُ عَلىٰ عِلْمٍ ﴾.

این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانیم به من داده شده است.

﴿ قَدْ قٰالَهَا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ، فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ. فَأَصٰابَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا. وَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ هٰؤُلاٰءِ سَيُصِيبُهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

این سخن را کسانی هم گفته‌اند که پیش از ایشان می‌زیسته‌اند. امّا چیزهائی را که به دست آوردند بدیشان سودی نبخشید (و آنان را از عذاب ما رها نساخت و دیدند آنچه را که می‌بایست ببینند). پس بدیهای اعمال خود را دیدند (و کیفر کارهای زشتشان را چشیدند) و از اینان هم کسانی که ستم می‌کنند (و کفر و شرک می‌ورزند) بدیهای اعمالشان (و کیفر کردار ناپاکشان) گریبانشان را خواهد گرفت و هرگز نمی‌توانند (از چنگال عذاب الهی بگریزند و خدای را) ناتوان کنند.

این درست همان سخن گمراهانه‌ای است که کسانی آن

۱- نگا: قصص/۷۸. (مترجم)

را گفته‌اند که پیش از اینان بوده‌اند. همچون سخن نابجا و ناروائی ایشان را به بدی و بدبختی کشانده است و سزاوار کیفرشان نموده است و فرجام ایشان را تباه گردانده است. علم و دانششان بدیشان سودی نرسانیده است، و ثروت و قدرتشان کاری برایشان نکرده است. بدینان هم خواهد رسید همان چیزی که به پیشینیان و گذشتگان رسیده است. چه قانون و سنّت خدا تبدیل و تغییر نمی‌پذیرد.

﴿ وَ مٰا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴾.

و آنان هرگز نمی‌توانند (از چنگال عذاب الهی بگریزند و خدای را) ناتوان کنند.

آفریدگان ضعیف و ناچیز خدا، خدا را نمی‌توانند عاجز و درمانده کنند. و امّا چیزی که خدا از نعمت بدیشان داده است، و آنچه از رزق و روزی بدانان بخشیده است، همچون کاری پیرو اراده و مشیّت خدا است و برابر حکمت و فلسفه و تدبیر و تقدیری صورت می‌پذیرد که ناظر بر بسط دادن و فزونی بخشیدن روزی، و کم کردن و کاستن روزی است. افزایش و کاهش رزق و روزی برای امتحان و آزمون بندگان خدا است، و برای این است که یزدان اراده و مشیّت خود را اجراء فرماید بدان‌گونه و بدان شکلی که خود می‌خواهد:

﴿ أَوَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ؟ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴾.

مگر ندانسته‌اند که خداوند روزی را برای هرکس که خود بخواهد گسترده و فراخ یا تنگ و کم می‌گرداند؟ واقعاً در این (افزایش و کاهش نعمت) نشانه‌های مهمّی برای مؤمنان است (این که مواظب باشند مسبّب الأسباب را فراموش نکنند و تنها به اسباب چشم ندوزند).

آیات خدا را سبب کفر و ضلال نسازند. چه آیات خدا برای هدایت و ایمان نازل گردیده‌اند.

﴿ قُلْ يٰعِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا ۚ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥٣﴾ وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ ﴿٥٤﴾ وَاتَّبِعُوا أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَغْتَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٥٥﴾ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاخِرِينَ ﴿٥٦﴾ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٥٧﴾ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٨﴾ بَلَىٰ قَدْ جَاءَتْكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ﴿٥٩﴾ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ ۚ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٦٠﴾ وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦١﴾

وقتی خدا حال هراسناکی را به تصویر می‌کشد که ستمگران در روز قیامت خواهند داشت، و می‌فرماید:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوءِ الْعَذٰابِ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ، وَ بَدٰا لَهُمْ مِنَ اللهِ مٰا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ، وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا كَسَبُوا وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

اگر ستمکاران (مشرک) تمام چیزهائی که در زمین است و همچندان آن، مالِ ایشان باشد، حاضر خواهند بود همهٔ آنها را در برابر رهائی خود از عذاب شدید روز قیامت بپردازند... و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند (و به فکرشان هم نمی‌رسید. در آن روز) اعمال زشتی را که (در دنیا) انجام می‌داده‌اند برای ایشان نمایان و آشکار می‌گردد (و کیفر بدیها را می‌بینند) و آنچه را که (در دنیا) به باد تمسخر می‌گرفته‌اند آنان را دربر می‌گیرد.

آن‌گاه برمی‌گردد و دو لنگۀ درهای رحمتش را برای توبه باز می‌فرماید. تا بدانجا که گناهکاران هر اندازه هم گناه کرده باشند به مرحمتش و به مغفرتش چشم طمع می‌دوزند. یزدان مهربان بزهکاران را به توبه و برگشت دعوت می‌فرماید، و از ایشان می‌خواهد مأیوس و ناامید نگردند. همراه دعوت به مرحمت و مغفرت تصویری از چیزی است که منتظرشان است اگر برنگردند و توبه نکنند، و اگر از این فرصت و مهلت داده شده استفاده نکنند و زمان آن بگذرد و مدّت آن بسر رسد . . .

❁

﴿ قُلْ: يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ. إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً. إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾.

(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید، قطعاً خداوند همۀ گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.

این رحمت فراخ و فراوانی است که هر گناهی را دربر می‌گیرد، این گناه هرچه بوده است و هرچه هست. این دعوت به برگشتن و توبه نمودن است. دعوت بزهکاران اسراف‌کنندۀ گریزپای فرو رفته در ژرفای گمراهی است. دعوت ایشان به سوی امید و آرزو و یقین و اطمینان به عفو و گذشت یزدان است، یزدانی که نسبت به بندگانش بس مهربان است. او ضعف و عجزشان را می‌داند، و عوامل و اسباب و انگیزه‌های درونی و بیرونی وجودشان را می‌شناسد. آگاه است از این که اهریمن در اینجا و آنجا و همه‌جا در کمین ایشان است. هر راهی از راه‌هایشان را می‌گیرد و بر سر راهی از راه‌هایشان می‌نشیند. با سواران و پیادگان خود بر سرشان می‌تازد. اهریمن کاملاً در کار زشت و پلشت خود جدّی و تلاشگر است! می‌داند که ساختار وجودی این آفریدۀ انسان نام سست‌بنیاد و لرزان است. انسان بیچاره است، و هرچه زودتر فرو می‌افتد اگر رشتۀ یزدان یعنی قرآن از دستش بگسلد، رشته‌ای که او را محکم نگاه می‌دارد، و اگر دستاویز الهی یعنی کتاب آسمانی از دستش به در رود، دستاویزی که او را بر جای خود استوار و پایدار می‌دارد. اهریمن می‌داند که وظائف و امیال و شهواتی که در ترکیب‌بند سرشت انسان است، هرچه زودتر از توازن و همآوائی منحرف می‌گردد، و در اینجا یا آنجا انسان را به کژراهه می‌اندازد، و او را به گناه آلوده می‌سازد، انسانی که در این هنگام ناتوان از حفظ توازن صحیح و همآوائی درست است.

یزدان سبحان همۀ اینها را از این آفریده می‌داند و بدو کمک و یاری می‌رساند، و رحمت را برای او گسترش می‌دهد، و او را به گناهش نمی‌گیرد تا نخست جمیع وسائل را برای او آماده می‌سازد تا در پرتو آنها اشتباه خود را اصلاح بکند و گامهایش را بر راستای راه استوار و پایدار بدارد. و بعد از این که به گناه بیفتد و بدان فرو رود، و در بزهکاری اسراف ورزد، و گمان برد که او رانده و مانده است و کار او ساخته است، و دیگر پذیرفته نمی‌شود و پذیرفته نخواهد شد، در این لحظه، در لحظۀ یأس و ناامیدی، ندای رحمت دلنواز و دل‌انگیز و ظریف و لطیف را می‌شنود:

﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللهِ. إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً. إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾.

(از قول خدا به مردمان) بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید، قطعاً خداوند همۀ گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.

میان او ـ که در گناه زیاده‌روی کرده است، و بر گناه اصرار ورزیده است، و از قرق خدا گریخته است، و از گلیم خود پا را فراتر نهاده است، و از راه دوری گزیده است ـ و میان رحمت دلنواز و خوشایند و

سایه‌روشنهای بخششِ حیات‌بخش، و میان او و همهٔ اینها جز توبه فاصله‌ای نیست، تنها توبه. یعنی برگشتن به درگاه باری که دربانانی بر آن نیستند تا انسان را از آنجا بازدارند، و کسی که بدانجا وارد می‌گردد نیازی به اجازه خواستن و اجازه گرفتن ندارد:

﴿ وَ أَنِيبُوا إِلىٰ رَبِّكُمْ وَ أَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ. وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ ﴾.

و به سوی پروردگار خود برگردید (و با ترک سیّئات و انجام حسنات به سوی آفریدگارتان تغییر مسیر دهید) و تسلیم او شوید (و خاضعانه و خاشعانه از اوامرش فرمانبرداری کنید) پیش از این که عذاب (خانه‌برانداز و ریشه‌کن‌کنندهٔ دنیوی و سخت و دردناک و سرمدی اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد و دیگر کمک و یاری نشوید (و کسی نتواند شما را از عذاب خدا برهاند. و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید پیش از این که عذاب (دنیوی یا اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد، در حالی که شما بی‌خبر باشید.

توبه کردن و برگشتن، تسلیم فرمان یزدان شدن، برگشتن به سوی سایه‌های طاعت و عبادت، و به زیر سایه‌روشنهای فرمانبرداری، اینها همه چیزند. هیچ‌گونه آداب و رسومی، شروط و رسومی، سدّها و مانعهائی، و واسطه‌ها و میانجیگرانی ندارد و نمی‌خواهد!

حساب و کتابی میان بنده و پروردگار است، و پیوند مستقیمی میان آفریده و آفریدگار است. از گریزپایان هرکس که می‌خواهد برگردد می‌تواند برگردد، و هرکس از گمراهان می‌خواهد بازآید می‌تواند بازآید. و از سرکشان هرکس که می‌خواهد فرمانبردار شود بیاید و فرمانبردار شود . . . هرکس و هرکس، می‌خواهد برگردد و بازآید، برگردد و بازآید و وارد شود، چه دروازه باز است، و سایه‌ها و سایه‌روشنها و شبنمها و ژاله‌ها و شادیها و خوشیها همه و همه در پشت دروازه است. نه دربانی آنجا است و نه حسابرسی!

آهای! آهای بیائید پیش از آن که فرصت از دست برود و زمان مناسب به سر آید. بیائید و برگردید:

﴿ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ ثُمَّ لاٰ تُنْصَرُونَ ﴾.

پیش از این که عذاب (دنیوی یا اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد، و دیگر کمک و یاری نشوید (و کسی نتواند شما را از عذاب خدا برهاند).

دیگر آن وقت کمک‌کننده و فریادرسی در میان نخواهد بود. بیائید و برگردید وقت تضمین نمی‌گردد. چه‌بسا دادرسی و بازپرسی کارها شروع شود، و درها و دروازه‌ها در یک لحظه از لحظه‌های شبها و روزها بسته گردد. بیائید و برگردید:

﴿ وَ اتَّبِعُوا أَحْسَنَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

و از زیباترین و بهترین چیزی که از سوی پروردگارتان برای شما فرو فرستاده شده است (که قرآن است) پیروی کنید.

آن چیز این قرآن است که در دسترس شما قرار دارد ...

﴿ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذٰابُ بَغْتَةً وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ ﴾.

پیش از این عذاب (دنیوی یا اخروی) ناگهان به سوی شما تاخت آرد، در حالی که شما بی‌خبر باشید.

آهای بیائید پیش از این که بر از دست رفتنِ فرصت و مهلت، و بر کوتاهی کردن در اطاعت از خدا، و بر تمسخر کردن و استهزاء نمودن به وعد و وعید خدا، حسرت ببرید و فسوسا و دریغا سر بدهید:

﴿ أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ: يٰا حَسْرَتٰا عَلىٰ مٰا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللّٰهِ. وَ إِنْ كُنْتُ لَمِنَ السّٰاخِرِينَ ﴾.

(به درگاه خدا برگردید و تسلیم فرمان او شوید و از تعالیم وی پیروی کنید) تا روز قیامت کسی نگوید: دردا و حسرتا! چه کوتاهیها که در حقّ (طاعت و عبادت) خدا کرده‌ام. دریغا و فسوسا! من از زمرهٔ مسخره‌کنندگان (آئین یزدانی) بوده‌ام. (وای بر من! سرمایهٔ وجودم را باخته‌ام و گرفتار خشم خدا شده‌ام!).

یا کسی بگوید: خدا گمراهی را بر من نوشته بود و واجب فرموده بود، اگر بر من هدایت و رهنمود نوشته بود و واجب فرموده بود، من راهیاب می‌شدم و تقوا در پیش می‌گرفتم:

﴿أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللهَ هَدٰانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾.

یا این که کسی بگوید: اگر خداوند راهنمائیم می‌کرد از زمرهٔ پرهیزگاران می‌شدم (و هم اکنون همچون ایشان در بهشت بسر می‌بردم. امّا دیگر گذشت).

اینها علّت‌تراشیها و بهانه‌آوردنهائی است که اصل و اساسی ندارند. چه فرصت هم اینک درپیش است، و وسائل هدایت و اسباب راهیابی هنوز آماده و در دسترس است. درگاه توبه و بازگشت هم اکنون باز است.

﴿أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذٰابَ: لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ﴾.

یا این که ـ بدان‌گاه که عذاب را مشاهده می‌کند ـ کسی بگوید: کاشکی بازگشتی به دنیا برایم میسّر می‌بود تا از زمرهٔ نیکوکاران گردم!.

این آرزوئی است که برنمی‌آید و بدان دسترسی حاصل نمی‌گردد. چه وقتی که این دنیا به پایان آمد، هیچ‌گونه بازگشت و رجوعی وجود نخواهد داشت. آهای! هم اینک شما در دنیا هستید که سرای عمل و کار کردن است و مزرعهٔ آخرت بشمار است. دنیا یک فرصت و مهلت است، هر زمان این فرصت و مهلت تمام شد و به پایان آمد، دیگر برنمی‌گردد. از شما در بارهٔ فرصت و مهلت دنیا پرس و جو می‌گردد، آن هم با سرکوبی و خوار داشتن همراه است:

﴿بَلىٰ قَدْ جٰاءَتْكَ آيٰاتِي فَكَذَّبْتَ بِهٰا وَ اسْتَكْبَرْتَ وَ كُنْتَ مِنَ الْكٰافِرِينَ﴾.

آری! (ای پشیمان!) آیه‌های من (که دربرگیرندهٔ تعالیم من بود، توسّط پیام‌آورانم) به تو رسید، ولی آنها را تکذیب کردی و تکبّر نمودی و از زمرهٔ کافران گشتی. (مقصّر اصلی خودت هستی و خودکرده را چاره نیست).

❁

آن‌گاه روند قرآنی به پیش می‌رود، در حالی که دلها را و احساسها را به میدان آخرت رسانده است . . . به پیش می‌رود و به نشان دادن صحنهٔ تکذیب‌کنندگان و پرهیزگاران، در آن موقعیّت بزرگ و جایگاه سترگ، می‌پردازد:

﴿وَ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ. أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوىً لِلْمُتَكَبِّرِينَ؟ وَ يُنَجِّي اللهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفٰازَتِهِمْ، لاٰ يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

کسانی که بر خدا دروغ می‌بندند، روز قیامت آنان را خواهی دید که (براثر غم و اندوه و ذلّت و خواری) روهایشان سیاه است، مگر جایگاه متکبّران دوزخ نیست؟ خداوند کسانی را که تقوا پیشه کرده‌اند رهائی می‌بخشد و به مقصودشان می‌رساند. هیچ‌گونه بدی و بلائی بدیشان نمی‌رسد و غمگین و اندوهگین نمی‌گردند.

این سرنوشت واپسین است. دسته‌ای از خواری و دل‌شکستگی و شعله‌های آتش دوزخ، سیاه‌روی هستند. این دسته جماعتی می‌باشند که در زمین تکبّر می‌ورزیدند و خودبزرگ‌بینی می‌کردند. آن کسانیند که به سوی خدا دعوت می‌شدند، و این دعوت بعد از اسراف ایشان در گناه و سرکشی ادامه داده می‌شد، ولی آنان نداءدهندهٔ نجات و رستگاری را پاسخ نگفته‌اند. اینان ایشانند که امروز در خواری و پستی هستند و از خواری و پستی روهایشان سیاه است. دستهٔ دیگری گروه رستگارانند. بدی بدیشان نمی‌رسد و ایشان را نمی‌پساید و غم و اندوه گرد ایشان نمی‌گردد و آنان را لمس نمی‌نماید. اینان گروه پرهیزگارانند، آن کسانیند که در دنیا زیسته‌اند در حالی از عذاب آخرت خویشتن را برحذر داشته‌اند، و چشم طمع به رحمت خدا دوخته‌اند. این است که امروز به نجات و رستگاری و مقصود و مراد و امن و امان می‌رسند:

﴿لاٰ يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾.

هیچ‌گونه بدی و بلائی بدیشان نمی‌رسد و غمگین و اندوهگین نمی‌گردند.

بعد از این بیان هرکس که می‌خواهد ندای دعوت به سوی رحمتِ خوشایند و سایه‌انداز پاسخ بگوید که در پشت درِ باز و گشوده است، و هرکس که می‌خواهد در اسراف خود و در بدیهای خویش بماند تا عذاب ایشان را فرا می‌گیرد در حالی که آنان غافل و بی‌خبر زندگی را می‌سپرند!

اَللَّهُ خَٰلِقُ كُلِّ شَيْءٍۖ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿۶۲﴾ لَّهُۥ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِۗ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْخَٰسِرُونَ ﴿۶۳﴾ قُلْ أَفَغَيْرَ ٱللَّهِ تَأْمُرُوٓنِّيٓ أَعْبُدُ أَيُّهَا ٱلْجَٰهِلُونَ ﴿۶۴﴾ وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿۶۵﴾ بَلِ ٱللَّهَ فَٱعْبُدْ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴿۶۶﴾ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِۦ وَٱلْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطْوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦۚ سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۶۷﴾ وَنُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا مَن شَآءَ ٱللَّهُۖ ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنظُرُونَ ﴿۶۸﴾ وَأَشْرَقَتِ ٱلْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ وَجِاْيٓءَ بِٱلنَّبِيِّـۧنَ وَٱلشُّهَدَآءِ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۶۹﴾ وَوُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿۷۰﴾ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا فُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَآ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَٰتِ رَبِّكُمْ وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَآءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَاۚ قَالُواْ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ حَقَّتْ كَلِمَةُ ٱلْعَذَابِ عَلَى ٱلْكَٰفِرِينَ ﴿۷۱﴾ قِيلَ ٱدْخُلُوٓاْ أَبْوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَبِئْسَ مَثْوَى ٱلْمُتَكَبِّرِينَ ﴿۷۲﴾ وَسِيقَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَوْاْ رَبَّهُمْ إِلَى ٱلْجَنَّةِ زُمَرًاۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَٰبُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَٱدْخُلُوهَا خَٰلِدِينَ ﴿۷۳﴾ وَقَالُواْ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُۥ وَأَوْرَثَنَا ٱلْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ ٱلْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَآءُۖ فَنِعْمَ أَجْرُ ٱلْعَٰمِلِينَ ﴿۷۴﴾ وَتَرَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةَ حَآفِّينَ مِنْ حَوْلِ ٱلْعَرْشِ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِٱلْحَقِّ وَقِيلَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿۷۵﴾

این بخش واپسین سوره، حقیقت توحید و یگانه‌پرستی را از جنبهٔ وحدانیّت آفریدگاری اعلان می‌دارد که همه چیز را آفریده است، و مالک و صاحب همه چیز است و متصرّف در همه چیز است. این حقیقت توحید می‌آغازد با دعوت مشرکان از پیغمبر ﷺ برای شرکت او در عبادت بتها و خداگونه‌هایشان تا آنان هم شرکت بکنند در عبادت خدای او! این دعوت، عجیب و غریب جلوه‌گر می‌آید. مگر خدا آفریدگار همه چیز، و متصرّف در ملکوت آسمانها و زمین بدون شریک و انباز نیست؟ پس چطور با او چیز دیگری پرستیده می‌شود، در حالی که مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین تنها در دست قدرت او است؟!

﴿ وَ ما قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾.

آنان آن‌گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند (این است که تو را به شرک می‌خوانند).

آنان برای خدا شریک و انباز قرار می‌دهند، در صورتی که تنها او معبود توانا و چیره است:

﴿ وَ الْأَرْضُ جَمیعاً قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَةِ وَ السَّماواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ ﴾.

(خدا آن کسی است که) در روز قیامت سراسر کرهٔ زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌شود.

به مناسبت به تصویر کشیدن این حقیقت بدین شیوه و بدین‌گونه در روز قیامت، صحنهٔ شگرفی از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد، صحنه‌ای که به پایان می‌آید با

موقعیّت فرشتگان، فرشتگانی که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس پروردگارشان مشغولند، و کلّ جهان هستی هم با حمد و ثنای خدا به گفتار درمی‌آید:

﴿وَ قِيلَ الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.

و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزا است!.

بدین وسیله این سخن نهائی در بارهٔ حقیقت توحید زده خواهد شد و آن را فیصله می‌دهد.

❁

﴿اللّٰهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ. لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

خدا آفریدگار همه چیز است و همه چیز را می‌پاید و مراقبت می‌نماید. کلیدهای آسمانها و زمین ازآن او است. کسانی که آیات خدا را باور نمی‌دارند ایشان زیانکارند. (چرا که قوانین و رهنمودهای کسی را نمی‌پذیرند که مالک و صاحب سراسر جهان و فرمانده و گردانندهٔ آن است).

این حقیقتی است که همه چیز گویای آن است. چه هیچ کسی نمی‌تواند ادّعاء کند که او چیزی را آفریده است. و هیچ عقلی نمی‌تواند گمان برد که هستی پیدا شده است بدون پدیدآورنده‌ای. هر چیزی که در جهان است بیانگر قصد و هدف و تدبیر و تقدیر است. هیچ کاری از کارهای جهان به خود رها نشده است و تصادفی پدیدار نگشته است، چه کار آن کوچک باشد و چه بزرگ:

﴿وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾.

او همه چیز را می‌پاید و مراقبت می‌نماید.

رهبری آسمانها و زمین ازآنِ خدا است. او است که آسمانها و زمین را آن‌گونه که بخواهد اداره می‌کند، و آسمانها و زمین با نظم و نظامی حرکت می‌کنند و راه می‌روند که او مقدّر و مقرّر فرموده است. هیچ اراده‌ای و خواستی جز اراده و خواست یزدان در اداره کردن و گرداندن امور جهان دخالت ندارد. فطرت بر این گواه است، و واقعیّت گویای آن است، و دل و خرد معترف بدان است.

﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ أُولٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾.

کسانی که آیات خدا را باور نمی‌دارند ایشان زیانکارند.

آنان فهم و شعور را باخته‌اند و از دست داده‌اند، فهم و شعوری که زندگانی ایشان را در زمین با زندگی سراسر جهان هستی هماهنگ و همآوا می‌گرداند. ایشان آسایش هدایت و جمال ایمان و آرامش اعتقاد و حلاوت و شیرینی یقین را باخته‌اند و از دست داده‌اند. این در همین دنیا، و در آخرت آنان خودشان را و اهل و عیالشان را می‌بازند و از دست می‌دهند. پس واقعاً آنان زیانمندانی هستند که واژهٔ «خَاسِرُونَ: زیانباران» بر ایشان منطبق است!

❁

در پرتو این حقیقتی که آسمانها و زمین گویای آن است، و هر چیزی که در جهان هستی است گواه بر آن است، یزدان سبحان به پیغمبر ﷺ دستور می‌فرماید و دیکته می‌نماید مشرکان آنچه را که بدو پیشنهاد می‌کنند نپذیرد و زشت و پلشت بداند. آنچه مشرکان پیشنهاد می‌کردند این بود که پیغمبر ﷺ بتها و خداگونه‌هایشان را عبادت و پرستش بکند تا در برابر این کار او، ایشان هم همراه با او خدای وی را عبادت و پرستش بکنند! انگار عبادت و پرستش قابل معامله است و در بازار به خرید و فروش گذاشته می‌شود و شایان افزایش و کاهش قیمت است!

﴿قُلْ: أَفَغَيْرَ اللّٰهِ تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؟﴾.

بگو: ای نادانان! آیا به من دستور می‌دهید که غیر خدا را پرستش کنم؟!.

این هم زشت و پلشت شمردنی است که فطرت آن را فریاد می‌دارد رو در روی همچون پیشنهاد ابلهانه‌ای که بیانگر جهل مطلق و نادانی همه‌جانبه و کوری کامل بینش است.

بر این امر با برحذر داشتن از شرک پیرو می‌زند. این بیدارباش و دورباش، نخست از انبیاء و مرسلین

می‌آغازد. انبیاء و مرسلین ـ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ـ هرگز کم‌ترین شرکی به دلهایشان راه پیدا نمی‌کند. ولیکن این بیدارباش و دورباش در اینجا غیر انبیاء و مرسلین را آگاهی و هوشیاری می‌دهد، یعنی اقوام و کسانی که از ایشان پیروی کرده‌اند و می‌کنند باید بیدار و هوشیار باشند و تنها یزدان سبحان را عبادت و پرستش کنند، و تنها خدا در مقام عبادت و پرستش باشد، و جملگی انسانها یکپارچه در مقام عبودیّت و بندگی بمانند، چه انسانها انبیاء و مرسلین باشند و چه دیگران:

﴿ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ: لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ، وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾.

به تو و به یکایک پیغمبران پیش از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی کردارت (باطل و بی‌پاداش می‌گردد و) هیچ و نابود می‌شود، و از زیانکاران خواهی بود.

این برحذر از شرک باش و دور از شرک باش، با فرمان به توحید خاتمه می‌پذیرد، توحید عبادت و شکر بر هدایت و یقین، و شکر نعمتهای یزدان که جملگی بندگانش را دربر می‌گیرد، و نعمتهای او بیرون از شمار است و مردمان از شمارش آنها درمانده و ناتوانند، آن نعمتهائی که خودشان در آنها غرق هستند:

﴿ بَلِ اللهَ فَاعْبُدْ وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴾.

پس در این صورت تنها خدا را بپرست و از زمرهٔ سپاسگزاران باش.



﴿ وَ مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ ﴾.

آنان آن‌گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند.

بلی، آنان آن‌گونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند، این است که برخی از آفریده‌هایش را شریک و انباز او می‌کنند. آنان آن‌گونه که باید خدا را عبادت و پرستش نمی‌کنند، و ایشان وحدانیّت خدا و عظمت او را درک و فهم نمی‌کنند، و به جلال و عظمت و قدرت و قوّت او پی نمی‌برند.

آن‌گاه خدا گوشه‌ای از عظمت و قوّت خود را برایشان نمودار و پدیدار می‌سازد، به شیوهٔ تصویرگری قرآنی که حقائق کلّی را به صورت جزئی به انسانها نشان می‌دهد، و به ذهن آنان نزدیک می‌گرداند، بدان‌گونه که درک و فهم محدودشان بدان پی ببرد:

﴿ وَ الْأَرْضُ جَمِيعاً قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيامَةِ. وَ السَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ ﴾.

(خدا آن کسی است که) در روز قیامت سراسر کرهٔ زمین یکباره در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او درهم پیچیده می‌شوند. خدا پاک و منزّه از شرک آنان (و دور از انبازهای ایشان، و فراتر از اندیشهٔ انسان) است.

همهٔ چیزهائی که در قرآن و در حدیث از این قبیل تصویرها و صحنه‌ها می‌آید، تنها و تنها برای نزدیک گرداندن حقائقی به ذهن است که انسانها نمی‌توانند آنها را درک و فهم کنند، مگر این که برایشان به رشتهٔ تعبیر به شکلی درآیند که آنها را بفهمند و تصوّر کنند. از جملهٔ همچون مواردی یکی هم به تصویر کشیدن گوشه‌ای از حقیقت قدرت مطلق است، قدرت مطلقی که مقیّد به شکلی و صورتی نیست، و در قید و بند مکان و زمان نمی‌گنجد، و حدود و ثغوری ندارد.[۱]



آن‌گاه به صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت می‌پردازد، و آن را از دمیدن نخستین بار به صور می‌آغازد، و با همایش در محشر، و راندن دوزخیان به سوی آتش دوزخ، و رهنمود کردن بهشتیان به سوی بهشت، و انحصار خدای بزرگوار به خدائی، و رو کردن کلّ جهان با تسبیح و تقدیس به یزدان، خاتمه می‌پذیرد.

این هم صحنه‌ای زیبا و لبریز از صفا است. متحرّک و جنبان آغاز می‌گردد. سپس آهسته و آرام به پیش می‌رود، تا بدانجا که هر حرکت و جنبشی آرام می‌گیرد، و هر ناله‌ای و زمزمه‌ای به سکوت می‌گراید، و بر گسترهٔ نمودن و نشان دادن، عظمتِ سکوت و هراسِ خشوع در پیشگاه خداوند یگانهٔ چیره و توانا، خیمه می‌زند!

۱- برای اطّلاع بیشتر مراجعه شود به کتاب: «التصویر الفنی فی‌القرآن». فصل التخییل الحسی و التجسیم.

آهای! این نخستین فریاد است که بلند می‌شود. به دنبال آن هر زنده‌ای کـه در زمـین مـانده است مـی‌میرد، و همچنین هرکس که در آسمانها است قالب تهی می‌کند ـ مگر آن کس که خدا بخواهد ـ ما نمی‌دانیم چه مـدّت باید بگذرد تا فریاد دوم برخیزد:

﴿ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلّٰا مَنْ شٰاءَ اللّٰهُ. ثُمَّ نُفِخَ فِيهِ أُخْرىٰ فَإِذٰا هُـمْ قِيٰامٌ يَنْظُرُونَ ﴾.

در صـور دمیده خـواهـد شـد و تـمام کسـانی کـه در آسمانها و زمین هستند می‌میرند مگر کسانی کـه خـدا بخواهد (آنان را تا زمان دیگری زنده بدارد). سپس بار دیگر در آن دمیده می‌شود. بناگاه همگی (جان می‌گیرند و) بپا می‌خیزند و می‌نگرند (تا در حقّ ایشان چه شود و حساب و کتابشان کی انجام پذیرد و سرنوشتشان به کجا بینجامد).

فریاد سوم در اینجا ذکر نمی‌شود که فریاد هـمایش و گردآوری است. آه‌ها و ناله‌ها و غوغاها و صـداهـای محشر هم به تصوّر درنمی‌آید. زیرا این صحنه در اینجا به آرامی ترسیم می‌شود، و در آرامش حرکت می‌کند و به جنبش می‌افتد.

﴿ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهٰا ﴾.

و زمـین (مـحشر و عـرصات قـیامت) بـا نـور (تـجلّی) خداوندگارش روشن می‌شود.

سرزمین گستره‌ای مراد است که سان دیـدن و بـازدید کردن همگان در آنجا صورت می‌پذیرد. و مراد از نور پروردگارش، نور یزدان است که نوری جز نـور او در این جایگاه وجود ندارد.

﴿ وَ وُضِعَ الْكِتٰابُ ﴾.

و کتاب (و نامهٔ اعـمال بـه دست صـاحبانش) گـذاشـته می‌شود.

کتابی که بایگانی و حافظ اعمال بندگان است.

﴿ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ ٱلشُّهَدٰاءِ ﴾.

و پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند.

پیغمبران و گواهان آورده می‌شوند تا سخن حقّی را که می‌دانند بگویند . . . هرگونه مـجادله و دشـمنانگی و ستیزی درهم پیچیده می‌شود و در ایـن صـحنه از آن سخن نمی‌رود تا هماهنگی و همآوائی با فضای عظمت و خشوعی برقرار شود که بر جایگاه عامّ محشر حاکم است:

﴿ وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ. وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مٰا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا يَفْعَلُونَ ﴾.

و راست و درست در میان مـردم داوری مـی‌گردد، و اصلاً بدیشان ستم نمی‌شود. و به تمام و کمال سـزا و جـزای هـر کـاری را کـه انسـان کـرده است بـدو داده می‌شود، و خدا (از هرکس دیگری) بهتر می‌داند که آنان چه کارهائی را می‌کرده‌اند.

هـیچ‌گونه نـیازی بـه گـفتن سـخنی نـیست. هـیچ‌گونه احتیاجی به صدائی نیست که برخیزد و بـرآیـد. بـدین جهت کار حساب و کتاب و سـؤال و جـوابـی کـه در صحنه‌های دیگری نشان داده مـی‌شود و از آن سـخن می‌رود، در اینجا چکیده و خلاصه بدان اشاره می‌گردد و طومار آن درهم پیچیده می‌شود. زیرا مقام در اینجا مقام دل‌انگیزی و زیبائی و جلال و عظمت است.

﴿ وَ سِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلىٰ جَهَنَّمَ زُمَراً ﴾.

و کافران به سوی دوزخ گروه گروه رانده می‌شوند.

﴿ حَتّٰى إِذٰا جٰاءُوهٰا فُتِحَتْ أَبْوٰابُهٰا ﴾.

هنگامی کـه بـدانـجا رسـیدند درهـای آن بـه رویشـان گشوده می‌گردد.

نگهبانان دوزخ به سویشان می‌آیند و سزاواری ایشان برای دوزخ را می‌نویسند، و بدیشان اسباب و علل فرو افتادنشان به دوزخ را گوشزد می‌کنند:

﴿ وَ قٰالَ لَهُمْ خَزَنَتُهٰا: أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَـتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيٰاتِ رَبِّكُـمْ وَ يُـنْذِرُونَكُمْ لِـقٰاءَ يَـوْمِكُمْ هٰذٰا؟ ﴾.

و نگهبانان دوزخ بدیشان می‌گویند: آیـا پـیغمبرانـی از جـنس خـودتان بـه مـیانتان نیامده‌اند تـا آیه‌های پـروردگارتان را بـرای شـما بـخوانند و شـما را از رویاروئی چنین روزی بترسانند؟

﴿ قٰالُوا: بَلىٰ. وَ لٰكِـنْ حَـقَّتْ كَـلِمَةُ الْـعَذٰابِ عَـلَى الْكٰافِرِينَ ﴾.

می‌گویند: آری! (پیغمبران برانگیخته شدند و اوامـر و نواهی خدا را به ما رساندند و از عذاب آخرت بـیمان

دادند) و لیکن فرمان عذاب بر کافران ثابت و قطعی است (و ما راه کفر درپیش گرفتیم و باید هم تاوان آن را بپردازیم و چنین سرنوشت شومی داشته باشیم).

این جایگاه، جایگاه اقرار و اعتراف و تسلیم شدن و فرمان بردن است. نه جایگاه جنگ و جدال و دشمنانگی و ستیز کردن است. آنان اعتراف می‌کنند و تسلیم می‌شوند!

﴿ قیلَ ادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدینَ فیها. فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَكَبِّرینَ ﴾.

بدیشان گفته می‌شود: از درهای دوزخ داخل شوید. جاویدانه در آن می‌مانید. جایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است!.

آنان کاروانیان دوزخ بودند که متکبّرانند. امّا کاروانیان بهشت چگونه هستند، آنان که پرهیزگارانند؟

﴿ وَ سیقَ الَّذینَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَی الْجَنَّةِ زُمَراً. حَتّیٰ إِذا جاءُوها وَفُتِحَتْ أَبْوابُها. وَ قالَ لَهُمْ خَزَنَتُها: سَلامٌ عَلَيْكُمْ. طِبْتُمْ. فَادْخُلُوها خالِدینَ ﴾.

و کسانی که از (عذاب و خشم) پروردگارشان می‌پرهیزند، گروه گروه به سوی بهشت رهنمود می‌شوند تا بدان‌گاه که به بهشت می‌رسند، بهشتی که درهای آن (برای احترامشان به رویشان) باز است. بدین هنگام نگاهبانان بهشت بدیشان می‌گویند: درودتان باد! خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید، پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید.

این استقبال خوبی است. مدح و ثنای دوست داشتنی است. بیان سبب و علّت ورود به بهشت است:

﴿ طِبْتُمْ ﴾.

در دنیا خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید ... خوش باشید و به خوشی زندگی کنید! . . تلاشتان نیکو بوده است و پاداشتان نیکو خواهد بود ... جاه و مکان خوب و خوشی دارید.

پاک و خوب بوده‌اید. افراد نیکی بوده‌اید. خوش آمدید. در بهشت جز خوب و نیک وجود ندارد. جز خوبان و نیکان به بهشت درنمی‌آیند. در اینجا جاودانه زیستن در میان این نعمتها است.

در اینجا زمزمهٔ تسبیح و تقدیس بهشتیان نغمه‌پرداز می‌شود:

﴿ وَ قالُوا: الْحَمْدُلِلّٰهِ. الَّذی صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ أَوْرَثَنا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ ﴾.

و می‌گویند: سپاس و ستایش خداوندی را سزا است که با ما به وعدهٔ خویش (که توسّط پیغمبران به آدمیزادگان داده بود) وفا کرد و سرزمین (بهشت) را ازآن ما نموده است تا در هر جائی از بهشت که بخواهیم منزل گزینیم و بسر بریم.

اینجا سرزمینی است که می‌سزد به ارث برده شود. بهشتیان در بهشت سکونت می‌گزینند در هر جا که بخواهند و از بهشت به دست می‌آورند هرچه را که بخواهند.

﴿ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعامِلینَ ﴾.

پاداش عمل‌کنندگان (به دستورات پروردگار) چه خوب و جالب است!.

آن‌گاه صحنه پایان می‌پذیرد با جمال و هیبت و عظمتی که جان را فرامی‌گیرد، و با چیزی که با فضای کلّ صحنه و با سایه‌روشن آن هماهنگی و همآوائی دارد. آنچه این سوره بدان پایان می‌پذیرد مناسب‌ترین خاتمه است. سراسر جهان هستی با حمد و ثنا، و با خشوع و خضوع و تسلیم شدن و فرمان بردن، رو به پروردگار خود می‌کند. حمد و ثنا را هر زنده‌ای و هر موجود دیگری با تسلیم شدن و فرمان بردن می‌گوید:

﴿ وَ تَرَی الْمَلائِكَةَ حافّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ، يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَ قيلَ: الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمینَ ﴾.

(در آن روز، ای مخاطب!) فرشتگان را خواهی دید که گرداگرد عرش خدا حلقه زده‌اند و به سپاس و ستایش پروردگار خود مشغولند. در میان (بندگان خدا داوری می‌شود) و دادگرانه و واقعی در میانشان داوری می‌گردد، (و از سوی همهٔ هستی فریاد برآورده می‌شود) و گفته می‌شود: حمد و سپاس خداوند جهانیان را سزا است!.

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

مکّی و مشتمل بر ۸۵ آیه است

سُورَةُ غَافِر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ ٱلْكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴿٢﴾ غَافِرِ ٱلذَّنۢبِ وَقَابِلِ ٱلتَّوْبِ شَدِيدِ ٱلْعِقَابِ ذِى ٱلطَّوْلِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ إِلَيْهِ ٱلْمَصِيرُ ﴿٣﴾ مَا يُجَٰدِلُ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِى ٱلْبِلَٰدِ ﴿٤﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَٱلْأَحْزَابُ مِنۢ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍۭ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ وَجَٰدَلُوا۟ بِٱلْبَٰطِلِ لِيُدْحِضُوا۟ بِهِ ٱلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ﴿٥﴾ وَكَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓا۟ أَنَّهُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِينَ يَحْمِلُونَ ٱلْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِۦ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَىْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَٱغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا۟ وَٱتَّبَعُوا۟ سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ ٱلْجَحِيمِ ﴿٧﴾

رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّٰتِ عَدْنٍ ٱلَّتِى وَعَدتَّهُمْ وَمَن صَلَحَ مِنْ ءَابَآئِهِمْ وَأَزْوَٰجِهِمْ وَذُرِّيَّٰتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَزِيزُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٨﴾ وَقِهِمُ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَمَن تَقِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُۥ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ ﴿٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يُنَادَوْنَ لَمَقْتُ ٱللَّهِ أَكْبَرُ مِن مَّقْتِكُمْ أَنفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى ٱلْإِيمَٰنِ فَتَكْفُرُونَ ﴿١٠﴾ قَالُوا۟ رَبَّنَآ أَمَتَّنَا ٱثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا ٱثْنَتَيْنِ فَٱعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِّن سَبِيلٍ ﴿١١﴾ ذَٰلِكُم بِأَنَّهُۥٓ إِذَا دُعِىَ ٱللَّهُ وَحْدَهُۥ كَفَرْتُمْ وَإِن يُشْرَكْ بِهِۦ تُؤْمِنُوا۟ فَٱلْحُكْمُ لِلَّهِ ٱلْعَلِىِّ ٱلْكَبِيرِ ﴿١٢﴾ هُوَ ٱلَّذِى يُرِيكُمْ ءَايَٰتِهِۦ وَيُنَزِّلُ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ رِزْقًا وَمَا يَتَذَكَّرُ إِلَّا مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾ فَٱدْعُوا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ وَلَوْ كَرِهَ ٱلْكَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾

رَفِيعُ ٱلدَّرَجَٰتِ ذُو ٱلْعَرْشِ يُلْقِى ٱلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنْ عِبَادِهِۦ لِيُنذِرَ يَوْمَ ٱلتَّلَاقِ ﴿١٥﴾ يَوْمَ هُم بَٰرِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى ٱللَّهِ مِنْهُمْ شَىْءٌ لِّمَنِ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ لِلَّهِ ٱلْوَٰحِدِ ٱلْقَهَّارِ ﴿١٦﴾

ٱلْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍۭ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ ٱلْيَوْمَ إِنَّ ٱللَّهَ سَرِيعُ ٱلْحِسَابِ ﴿١٧﴾ وَأَنذِرْهُمْ يَوْمَ ٱلْـَٔازِفَةِ إِذِ ٱلْقُلُوبُ لَدَى ٱلْحَنَاجِرِ كَٰظِمِينَ مَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ﴿١٨﴾ يَعْلَمُ خَآئِنَةَ ٱلْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِى ٱلصُّدُورُ ﴿١٩﴾ وَٱللَّهُ يَقْضِى بِٱلْحَقِّ وَٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِۦ لَا يَقْضُونَ بِشَىْءٍ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴿٢٠﴾

این سوره می‌پردازد به مسألهٔ حق و باطل، ایمان و کفر، دعوت و تکذیب، و در آخر مسألهٔ برتری‌جوئی و زورگوئی به ناحقّ در زمین. همچنین از انتقام خدائی سخن می‌گوید که برتری‌جویان زورگو را فرامی‌گیرد ... در لابلای این قضیّه، سوره به جایگاه مؤمنان راهیاب فرمانبردار، و کمک خداوند دادار بدیشان، و طلب آمرزش فرشتگان برایشان، و پذیرش دعایشان از سوی یزدان جهان، و چیزی که در آخرت در انتظارشان است، سخن می‌گوید.

بدین خاطر فضای کلّی این سوره، انگار فضای پیکار است، پیکار میان حقّ و باطل، و میان ایمان و طغیان، و میان متکبّران زورگو و زورمدار روی زمین. سخن می‌رود از انتقام خدائی که متکبّران زورگو و زورمدار را فرامی‌گیرد و ایشان را هلاک و نابود می‌سازد. در لابلای همچون فضائی نسیمهای رحمت و رضایت وزیدن می‌گیرد، بدان هنگام که ذکر مؤمنان می‌شود و

از ایشان سخن می‌رود!
این فضا پدیدار و نمودار می‌آید در نشان دادن نابودگاه‌های گذشتگان و محلّهای هلاک پیشینیان. همچنین این فضا آشکار و جلوه‌گر می‌شود در نشان دادن صحنه‌های قیامت. هم این و هم آن در روند سوره پخش و پراکنده است، و به شکل آشکار و پدیدار تکرار می‌گردد، و به صورتهای تازنده و هراسناک و ترس‌آوری که با فضای کلّی سوره هماهنگی دارد، نشان داده می‌شود. این صورتها و شکلهای تند و تیز و وحشتناک و هراس‌برانگیز با قالب درشتی و زمختی و شدّت و حدّت سوره، اشتراک و همخوانی دارد.
چه‌بسا آنچه با این نشانه متّفق و همآوا است سرآغاز این سوره است. سرآغاز این سوره با آهنگهائی می‌آغازد که دارای طنین ویژه‌ای است:
﴿غَافِرِ ٱلذَّنْبِ. وَ قَابِلِ ٱلتَّوْبِ. شَدِيدِ الْعِقَابِ. ذِي ٱلطَّوْلِ. لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ. إِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾.
یزدانی که بخشندهٔ گناه، پذیرندهٔ توبه، دارای عذاب سخت، و صاحب انعام و احسان است. هیچ معبودی جز او وجود ندارد. بازگشت به سوی او است. (غافر/۳)
انگار این آهنگها پتکهائی هستند با صدای ضربه‌های منظّم و پیاپی و دارای آواهای یکنواخت با بندهای برجای و استوار، و همچنین با معانی و مفاهیمی که تکیه‌گاه آهنگهای موسیقی سوره است.
همچنین واژهٔ «بَأْسِ اللهِ: عذاب شدید خدا» و «بَأْسَنَا: عذاب شدید ما» را خواهیم یافت که در موارد گوناگون سوره آمده است.[1] واژه‌های دیگری وجود دارد که بیانگر شدّت و حدّت و تندی و درشتی در ساختار و یا در معنی هستند.



به طور عموم، سراسر این سوره چنین به نظر می‌آید که پتکها و چکّشهائی هستند و بر دل انسانها فرود می‌آیند و با شدّت و حدّت بر دل تأثیر می‌گذارند، در آن حال و احوالی که این سوره صحنه‌های قیامت و محلّهای نقش زمین شدنهای گذشتگان را نشان می‌دهد. گاه‌گاهی نیز این سوره لطیف و ظریف می‌گردد و به پسوده‌ها و آهنگهائی تبدیل می‌شود که دلها را آرام می‌پساید و نوازش می‌نماید. این هم وقتی است که این سوره از بردارندگان عرش و از کسانی صحبت می‌کند که در اطراف عرش هستند و پروردگارشان را با دعا و زاری فریاد می‌دارند که بر بندگان مؤمن خود بزرگواری بفرماید و فضل و کرم بنماید. و یا در زمانی است که نشانه‌های پیدا و هویدای جهان بیرون را به دل نشان می‌دهد و یا نشانه‌های پنهان و نهان در جهان درون بشری را بدو عرضه می‌دارد.
برخی از مثالهائی از این و از آن ذکر می‌کنیم که فضای این سوره و سایه‌روشن آن را ترسیم می‌کند.
دربارهٔ نقش زمین شدنها و نابودگاه‌های گذشتگان می‌خوانیم:
﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ، وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ. فَأَخَذْتُهُمْ. فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ؟﴾.
پیش از اینان (که مشرکان معاصرند) قوم نوح و دسته‌ها و گروه‌هائی (همچون عاد و ثمود و لوط) که بعد از ایشان بوده‌اند (پیغمبران خدا را) تکذیب کرده‌اند و همهٔ ملّتها خواسته‌اند که (با زر و زور و تزویر) در حقّ پیغمبر خود توطئه کنند تا او را بگیرند و (بکشند. گذشته از این با دلائل و براهین فرستادگان خدا) به ناحقّ جدال و نزاع ورزیده‌اند، تا بدین وسیلهٔ باطل حقّ را نابود و برطرف کنند. ولی من ایشان را (به عذاب دنیوی) گرفتار ساخته‌ام. آیا عقاب (و عذاب دنیوی) من نسبت بدیشان چگونه است؟ (ویرانه‌های شهرهایشان در مسیر مسافرتهای شما به چشم می‌خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریک ایشان بر صفحات تاریخ و در سینه‌های صاحبدلان ثبت است. بنگرید و عبرت بگیرید. (غافر/۵)
﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

۱- نگا: غافر/۲۹ و ۸۴ و ۸۵ (مترجم)

الَّذینَ کانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ، کانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ، فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ؛ وَ ما کانَ لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ واقٍ. ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَکَفَرُوا، فَأَخَذَهُمُ اللهُ، إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقابِ ﴾.

آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده است. آنان نیرویشان و آثارشان در زمین بیشتر از شما بوده است و خداوند ایشان را به سبب گناهانشان گرفته و هلاک ساخته است و مدافعی در برابر (عذاب) خدا نداشته‌اند (و کسی ایشان را از عذاب رهائی نداده است). این (هلاک و عذاب) بدان خاطر بوده است که پیغمبرانشان دلائل و براهین روشن برای ایشان می‌آوردند و ارائه می‌دادند و آنان راه کفر درپیش می‌گرفتند، و خدا ایشان را گرفته و هلاک می‌کرد. چرا که او نیرومند شدیدالعقابی است.

(غافر/۲۱ و ۲۲)

دربارهٔ صحنه‌های قیامت می‌خوانیم:

﴿ وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ کاظِمِینَ. ما لِلظّالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لا شَفِیعٍ یُطاعُ ﴾.

(ای محمّد!) آنان را از روزِ نزدیک بترسان (که قیامت است). آن زمانی که دلها (از شدّت وحشت) به گلوگاه می‌رسند (و انگار از جای خود کنده و به بالا پرت شده‌اند) و تمام وجودشان مملوّ از خشم و اندوه می‌گردد (خشم بر کسانی که ایشان را به چنین سرنوشتی دچار کرده‌اند، و خشم بر خود که به حرف دیگران گوش فراداده‌اند، و غم و اندوه بر روزگار هدر رفته و طلای عمرِ باخته شده). ستمگران نه دارای دوست دلسوزند، و نه دارای میانجیگری که میانجی او پذیرفته گردد. (غافر/۱۸)

﴿ الَّذینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ یُسْحَبُونَ فِي الْحَمِیمِ ثُمَّ فِي النّارِ یُسْجَرُونَ . . . ﴾.

کسانی که کتابهای آسمانی و چیزهائی را که به همراه پیغمبران فرو فرستاده‌ایم تکذیب می‌دارند، به زودی (نتیجهٔ شوم کار خود را) خواهند فهمید، آن زمان که غُلها و زنجیرها در گردن دارند و روی زمین کشیده می‌شوند. در آب بسیار داغ برافروخته، و سپس در آتش تافته می‌گردند. . . (غافر/۷۰-۷۲)

از جملهٔ پسوده‌های خوشایند و شادی‌آفرین، صحنهٔ بردارندگان عرش با دعاهای خاشعانهٔ خداجویانه است:

﴿ الَّذینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذینَ آمَنُوا. رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ. رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ، وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ. وَ قِهِمُ السَّیِّئاتِ، وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ. وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ ﴾.

آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند:) پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است (هم اعمال اقوالشان را کاملاً می‌دانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را دربرگیرد) پس درگذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعت و عباداتت می‌پردازند، و از راههای انحرافی دوری می‌گزینند و به راستای راهت) برمی‌گردند و راه تو را درپیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما. پروردگارا! آنان را به باغهای ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسّط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایستهٔ ایشان. قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی. و آنان را از (عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدیها نگاهدار. و تو هرکه را در آن روز از کیفر بدیها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای (و مورد الطاف خود قرار داده‌ای) و آن مسلّماً رستگاری بزرگ

و نیلِ به مقصود سترگی است. (غافر/۷-۹)

از پسوده‌های الهامگرانه‌ای که آیات و نشانه‌های خدا را در أنفس و آفاق می‌نمایانند، می‌خوانیم:

﴿ هُوَ الَّذي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ، ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً. وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّىٰ مِنْ قَبْلُ، وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمّىً، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. هُوَ الَّذي يُحْيي وَ يُميتُ. فَإِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴾.

خدا کسی است که شما را از خاک می‌آفریند، سپس (خاک را) به منی تبدیل می‌گرداند، و بعد (منی را) به زالوگونه‌ای تبدیل می‌نماید، و آن‌گاه به شکل نوزادی (از شکم مادرانتان) بیرونتان می‌آورد. بعد (شما را زنده نگاه می‌دارد) تا می‌رسید به کمال قوّت خود، آن‌گاه پیر می‌شوید. برخی از شما پیش از آن مرحله می‌میرند - و (باز هم شما را زنده نگاه می‌دارد) تا به وقت معیّن (اجل تامّ) می‌رسید. امید است شما (درسهای عبرت و نشانه‌های قدرتی را که در این احوال و اطوار است) بفهمید. او کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، و هنگامی که خواست کاری انجام پذیرد، تنها بدو می‌گوید: باش، پس می‌شود.

(غافر/۶۷ و ۶۸)

﴿ اللهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً. إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النّاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَشْكُرُونَ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ. لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ فَأَنّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید و بیارامید، و روز را روشن گردانید (تا در آن به فعّالیّت و کار و کوشش بپردازید). خداوند نسبت به مردم فضل و کرم دارد، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. آن (که دهندهٔ نعمتها است) الله، پروردگار شما، و آفریدگار همهٔ اشیاء است و جز او معبودی نیست. پس چگونه منحرف گردانده می‌شوید؟ (غافر/۶۱ و ۶۲)

﴿ اللهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَراراً و السَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ. فَتَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمينَ ﴾.

خدا کسی است که زمین را جایگاه و قرارگاه شما کرد، و آسمان را به شکل خیمه و خرگاه ساخت و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید، و خوراکیهای پاکیزه نصیبتان نمود. آن که چنین (الطافی) در حقّ شما کرده است الله است. پس بالا و والا خداوند تعالی است که پروردگار جهانیان است.

(غافر/۶۴)

اینها و آنها فضای سوره را به تصویر می‌کشند، و سایه‌روشنهای آن را ترسیم می‌کنند، و با موضوع سوره با قالب آن هماهنگ می‌گردند.

❁

روند سوره موضوعات را در چهار مرحلهٔ جداگانه به پیش می‌برد.

نخستین مرحلهٔ سوره با شروع سوره به وسیلهٔ حروف مقطّعه می‌آغازد:

﴿ حم. تَنْزيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزيزِ الْعَليمِ ﴾.

حا. میم ... فرو فرستادن این کتاب (قرآن) از سوی یزدان چیره و آگاه انجام می‌پذیرد. (غافر/۱ و ۲)

به دنبال آن، این آواها و آهنگهای متین و استوار می‌آید:

﴿ غافِرِ الذَّنْبِ. وَ قابِلِ التَّوْبِ. شَديدِ الْعِقابِ ذِي الطَّوْلِ. لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ. إِلَيْهِ الْمَصيرُ ﴾.

یزدانی که بخشندهٔ گناه، پذیرندهٔ توبه، دارای عذاب سخت، و صاحب انعام و احسان است. هیچ معبودی جز او وجود ندارد. بازگشت به سوی او است.

(غافر/۳)

سپس بیان می‌دارد که سراسر هستی مطیع و فرمانبردار خدا است. و جز کسانی که کافر باشند در بارهٔ آیات و نشانه‌های خدا به جدال و ستیز نمی‌پردازند، و آنان با این جدال و ستیز از سائر موجودات و مخلوقات دور می‌افتند و کژراهه می‌روند. بدین خاطر است که ایشان

سزاوار این نیستند که پیغمبر خدا ﷺ بدیشان اهمّیّت بدهد، هراندازه هم در کالاها و نعمتها غوطه‌ور باشند و خوش باشند و خوش بگذرانند. چه آنان به همان سرنوشتی گرفتار می‌آیند که گروه‌ها و دسته‌های تکذیب‌کنندهٔ پیش از ایشان بدان گرفتار آمده‌اند، و خداوند آنان را سخت گرفتار عقاب و عذابی کرده است که بسی شگفت‌انگیز بوده است! با وجود گرفتار کردن ایشان به عقاب و عذاب دنیوی، عقاب و عذاب آخرت هم در انتظار ایشان است . . . اینان این گونه‌اند، در صورتی که بردارندگان عرش و فرشتگان پیرامون آن ایمان خود را به پروردگار خویش اظهار و اعلان می‌دارند، و او را عبادت و پرستش می‌کنند، و برای کسانی که در زمین ایمان آورده‌اند طلب آمرزش می‌نمایند، و دعای مغفرت و نعمت و نجات و رستگاری را برایشان سر می‌دهند. . . در همان وقت صحنهٔ کافران نشان داده می‌شود. که در روز قیامت از سوی همه چیز جهان هستی که مطیع و فرمانبردار خدا هستند، فریاد زده می‌شوند:

﴿ لَمَقْتُ اللهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى الْإِيمَانِ فَتَكْفُرُونَ ﴾.

قطعاً خدا بیش از این که خودتان بر خویشتن خشمگینید بر شما خشمگین است. چرا که (در دنیا توسّط انبیاء و علماء) به سوی ایمان آوردن فراخوانده می‌شدید و راه کفر در پیش می‌گرفتید. (غافر/۱۰)

کافران بدین هنگام در جایگاه خواری و رسوائی و سرشکستگی هستند، و این خواری و رسوائی و سرشکستگی ایشان به دنبال تکبّر و خودبزرگ‌بینی است. آنان به گناه خود اعتراف می‌کنند، و به وجود پروردگارشان اقرار می‌نمایند، ولی اعتراف و اقرار سودی بدیشان نمی‌رساند. بدانان شرک و تکبّرشان گوشزد می‌گردد، شرک و تکبّری که در دنیا می‌ورزیده‌اند . . . از این جایگاه حضور در پیشگاه خدا که در قیامت است، روند قرآنی مردمان را به پیشگاه خدا در همین جهان برمی‌گرداند:

﴿ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقاً ﴾.

او کسی است که دلائل (قدرت) و نشانه‌های (عظمت) خود را به شما می‌نمایاند و از آسمان برای شما روزی می‌فرستد. (غافر/۱۳)

بدیشان تذکّر می‌دهد که به سوی پروردگارشان برگردند و توبه کنند و او را به یگانگی بپرستند:

﴿ فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴾.

اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. (غافر/۱۴)

به وحی و برحذر داشتن از آن روز سخت اشاره می‌کند، و به صحنهٔ ایشان در قیامت می‌رسد:

﴿ يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لَا يَخْفَىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ﴾.

روز رویاروئی روزی است که مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند (و تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌روند، و موانع مادی برچیده می‌شوند. بالأخره علاوه از سر برآوردن مردم از گورها، درون و برون و خلوت و جلوتِ همهٔ انسانها نمودار می‌گردد) و چیزی از (کار و بار و رفتار و پندار) ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند. (غافر/۱۶)

در حالی که قلدران و زورگویان و متکبّران و ستیزه‌گران نهان گردیده‌اند:

﴿ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴾.

(فریاد وحشتناکی را می‌شنوند که می‌گوید:) ملک و حکومت، امروز ازآنِ کیست؟ (پاسخ قاطعانه داده می‌شود که) ازآنِ خداوند یکتای چیره و توانا است. (غافر/۱۶)

روند قرآنی به نشان دادن تصویرهائی از آن روزی می‌پردازد که یزدان جهان ـ جَلَّ جَلالُهُ ـ منحصر به فرد در فرمانروائی و داوری می‌گردد، و هرکه و هرچه را که پیش از آن بجز خدا می‌پرستیده‌اند پنهان می‌گردد و نابود می‌شود، هم بدان‌گونه که طاغیان و بزهکاران در

آنجا پنهان می‌شوند.
مرحلهٔ دوم می‌آغازد با نگرشی به جایگاه‌های نقش زمین شدن پیشینیان و گذشتگان پیش از ایشان، به عنوان مقدّمه‌ای برای سخن گفتن از داستان موسی علیه‌السلام با فرعون و هامان و قارون. این مقدّمه موضعگیری طغیان و سرکشی در برابر دعوت به سوی حقّ را پیش چشم می‌دارد. حلقهٔ تازه‌ای در آن ذکر می‌گردد که در داستان موسی پیش از این نیامده است، و جز در این سوره بیان نگردیده است. این حلقه هم حلقهٔ پیدایش مرد مؤمنی از اهل و بیت فرعون است که ایمان خود را پنهان می‌دارد. این مرد مؤمن از موسی که تصمیم به قتل او گرفته‌اند دفاع می‌کند، و سخن حقّ و بیان ایمان را اوّل با نرمش و حذر مطرح می‌کند، و سپس در پایان کار روشن و آشکار حقّ و حقیقت و عقیده و ایمان را فریاد می‌دارد. در مجادله‌ای که با فرعون می‌کند دلائل و براهین حقّ و حقیقت را قوی و واضح ذکر می‌نماید و برمی‌شمرد، و فرعون و فرعونیان را از روز قیامت می‌ترساند و برحذر می‌گرداند، و برخی از صحنه‌های قیامت را با شیوهٔ مؤثّری پیش چشم می‌دارد، و ایشان را به یاد موضعگیریشان و موضعگیری نسلهای پیشین با یوسف علیه‌السلام و با رسالت او می‌اندازد . . . روند قرآنی داستان را ادامه می‌دهد تا نهایت آن به دامنهٔ قیامت می‌رسد. به ناگاه آنان را در قیامت می‌یابیم. ایشان را می‌یابیم که دارند در آتش برای همدیگر دلیل و برهان می‌آورند. میان افراد ضعیف و میان اشخاص متکبّر دنیا کشمکش و گفتگو درگرفته است. میان جملگی ایشان با نگاهبانان دوزخ کشمکش و گفتگو درگرفته است و از نگاهبانان دوزخ درخواست نجات و رهائی می‌کنند. امّا دیگر فرصت گذشته است و وقت نجات و رهائی نمانده است! در پرتو همین صحنه، خداوند بزرگوار پیغمبر خود صلی‌الله‌علیه‌وسلم را به صبر و شکیبائی، و یقین و اطمینان به وعدهٔ راستین خدا، و رو کردن به سوی پروردگارش با تسبیح و حمد و طلب آمرزش، دعوت می‌فرماید.
و امّا مرحلهٔ سوم می‌آغازد با بیان این که کسانی که در بارهٔ آیات خدا و نشانه‌های او، بدون دلیل و برهان به مجادله و ستیزه‌گری می‌پردازند، تنها چیزی که ایشان را بدین کار برمی‌انگیزد خود را بالاتر و بزرگ‌تر از آن دانستن است که به دنبال حقّ راه بیفتند و بدان چنگ بزنند. در صورتی که آنان بسی کوچک‌تر و ناچیزتر از این خود بزرگ‌بینی و بالا و والا دیدن خویشتن هستند. روند قرآنی در اینجا چشم بینش دلها را متوجّه جهان بزرگ و سترگی می‌کند که خدا آن را آفریده است، جهانی که بسیار بزرگ‌تر از جملگی مردمان است. بدان امید که متکبّران در برابر عظمت آفریده‌های یزدان خویشتن را کوچک ببینند و ناچیز بینگارند، و چشم بینش درونشان بگشاید و دیگر کور نگردند و نابینا نشوند:

﴿ وَ مٰا يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ لاَ الْمُسِيءُ. قَلِيلاً مٰا تَتَذَكَّرُونَ ﴾.

آنان که چشمانشان (از دیدن حقّ) کور است، با آنان که (حقّ را) می‌بینند، و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند، با کسانی که بدکار و بزهکارند یکسان نیستند. امّا شما (بر اثر خودخواهی و زشتکاری) کمتر پند می‌گیرید (و متوجّه حقیقت می‌شوید). (غافر/۵۸)

ایشان را متوجّه آمدن قیامت می‌کند، و آنان را به دعا کردن و نالیدن به آستانهٔ خدا دعوت می‌کند، خدائی که دعا را قبول می‌فرماید و استجابت می‌نماید. کسانی که تکبّر بکنند و عظمت بفروشند، خوار و حقیر به آتش دوزخ در می‌افتند. در این صورت موقعیّت برخی از نشانه‌های جهانی را بدیشان می‌نمایاند که غافل و بی‌خبر از کنار آنها می‌گذرند. شب را به عنوان وسیلهٔ آرمیدن و آسایش پیدا کردن، و روز را به عنوان دیدن و به تلاش ایستادن، نشان می‌دهد. زمین را محلّ استقرار و آسمان را ساختمان و خیمه‌گاه معرّفی می‌کند. ایشان را متوجّه دستگاه وجودشان می‌نماید، و بدیشان می‌گوید خدا ایشان را شکل بخشیده است و آنان را به شکل زیبائی آفریده است. ایشان را به پذیرش دعوت

خدا فرامی‌خواند، و از آنان مـی‌خواهـد دیـن خـود را خالصانه ازآن خدا کنند. به پیغمبر ﷺ تلقین می‌گردد و دیکته می‌شود که از عبادت ایشان بـیزاری و دوری جوید، و بدیشان اعلان دارد که خدا بدو دستور فرموده است از بتها و خداگونه‌هایشان بیزاری و دوری جوید، و بدو فـرمان داده است کـه خـویشتن را تـنها تسـلیم پروردگار جهانیان گرداند و فقط مطیع دستور او باشد. آن‌گاه دلهایشان را می‌پساید بدین امر که خدای یگانه است آنان را از خاک بیافریده است و سپس از نـطفه هستی بخشیده است . . . خدا است که حیات می‌بخشد و زنده می‌گرداند، و حیات را پس می‌گیرد و می‌میراند. آن گاه بار دیگر رونـد قـرآنـی بـرمی‌گردد و پـیغمبر خدا ﷺ را از کار و بار کسانی شگفت‌زده می‌سازد که دربارهٔ خدا به مجادله و ستیز می‌پردازند، و آنان را از عـذاب روز قـیامت در صـحنهٔ خشـن و تـندی می‌ترساند:

﴿ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴾.

آن زمان که غُلها و زنـجیرها در گـردن دارنـد و روی زمین کشیده می‌شوند. در آب بسیار داغ برافروخته و سپس در آتش تافته می‌گردند. (غافر/۷۱ و ۷۲)

ناگهان کسانی که مشرکان آنان را انباز و شریک خدا می‌انگاشتند از مشرکان دست می‌کشند، و مشرکان هم منکر این مـی‌گردند کـه چیزی را پـرستیده بـاشند و عبادت نموده باشند! سرانجام کار هر دو طرف به دوزخ می‌کشد و بدان درمی‌افتند، بدیشان گفته می‌شود:

﴿ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴾.

(به کافران و مشرکان دستور داده می‌شود) از درهای دوزخ داخل شوید و جاودانه در آنـجا بـمانید. جـایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است. (غافر/۷۶)

در پرتو این صحنه، یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را بار دیگر به صبر و شکیبائی رهنمود می‌گرداند، و او را دیگر باره به یقین و اطمینان به وعـدهٔ راسـتین الهـی می‌خواند. حال چه زنده بماند و برخی از تحقّق یـافتن این وعده را ببیند، یا خدا او را بمیراند پیش از این که شاهد پیاده شدن بخشی از این وعده گردد. به هر حال وعدهٔ خدا تخلّف‌ناپذیر است و روی می‌دهد.

مرحلهٔ پایانی سوره به مرحلهٔ سوم مـی‌پیوندد، پس از آن که پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی و انتظار تحقق یافتن وعدهٔ الهی دعـوت مـی‌شود، و بـدو تـذکّر داده می‌شود یزدان جـهان پـیغمبران زیـادی را پـیش از او برانگیخته است و روانه کرده است.

﴿ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ نداشته است معجزه‌ای را (که قوم او پیشنهاد کرده‌اند) نشان دهد مگر به فرمان خدا. (غافر/۷۸)

هـرچـند نشـانه‌هائی در جـهان است، و در حـضور و دسترسشان آیه‌ها و نشانه‌های نـزدیک فـراوان است، ولی آنان از بررسی و پژوهش آنها غافلند . . . هـمین چهارپایانی که مسخّر و فرمانبردار ایشان هستند، چـه کسی آنها را مسخّر و فرمانبردار ایشان کرده است؟ این کشتیهائی که ایشان را برمی‌دارد آیا نشانه‌ای نیست که آن را می‌بینند؟! جایگاه‌های نقش زمین شدن پیشینیان آیا در دلهایشان پـند و انـدرز و تـقوا و پـرهیزگاری برنمی‌انگیزد؟!. این سوره با نوا و آوای نیرومندی که بـر جـایگاهی از جـایگاه‌های نـابودی و نـقش زمـین گردیدن تکذیب‌کنندگان سر می‌دهد به پـایان مـی‌آید، تکذیب‌کنندگانی که عقاب و عذاب خدا را مـی‌بینند و آن‌گاه ایمان می‌آورند:

﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴾.

امّا ایمانشان به هنگام مشاهدهٔ عذاب شدید ما، بدیشان سودی نرسانیده است و نفعی به حالشان نداشته است. این سنّت و شیوهٔ همیشگی خدا در مورد بندگانش بوده است و کافران بدان هنگام زیـانبار شـده‌انـد. (چـرا کـه سرمایهٔ وجود خود را در بیراهه هدر داده‌اند و حاصلی جز گناه و رسوائی و عـذاب دردنـاک خـدائی فـراهـم

نساخته‌اند). (غافر/۸۵)

این پایانی است که نهایت کار متکبّران را بـه تـصویر می‌کشد، و با فضای سوره و با سایه‌روشن و با قـالب اصیل آن اتّفاق و اتّحاد دارد.

بیائید اینک با روند سوره به طـور مشـروح هـمراه و همگام شویم:

﴿ حم. تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ. غـافِرِ ٱلذَّنْبِ، وَ قابِلِ ٱلتَّوْبِ، شَدِيدِ الْعِقابِ، ذِي ٱلطَّوْلِ، لا إِلهَ إِلاّ هُوَ، إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

حا. میم . . . فرو فرستادن ایـن کـتاب (قـرآن) از سـوی یزدان چیره و آگاه انجام می‌پذیرد. یزدانی که بخشندهٔ گناه، پذیرندهٔ توبه، دارای عذاب سخت، و صاحب انعام و احســان است. هـیچ مـعبودی جـز او وجـود نـدارد. بازگشت به سوی او است.

این سرآغاز هفت سوره است که همهٔ آنها با «حا. میم» آغاز می‌گردند. از این هفت سوره در یکی از آنها بـه دنبال حروف «حا. میم» سه حـرف دیگـر مـی‌آید کـه عبارتند از: «عین. سین. قاف». دربارهٔ حروف مـقطّعهٔ واقع در آغاز برخی از سوره‌ها قبلاً سخن گفته‌ایم. این حروف اشاره دارند به این که ساختار هـمین قـرآن از همین حروف است. ولی قرآن برای ایشان معجزه است و آنان را از ساختن همچون قرآنـی درمـانده مـی‌کند. قرآن ایشان را درمانده مـی‌کند از ایـن کـه بـا وجـود دسترسی سهل و ساده بدین حروف و آشنائی آنان بـا این حروف که حروف زبان خودشان است، زبـانی کـه بدان سخن می‌گویند و بدان می‌نویسند، بتوانند همچون قرآن (یا ده سوره و حتّی یک سورهٔ مثل آن) را بسازند و ارائه دهند.

به دنبال این حروف مقطّعه، اشاره‌ای به نازل گرداندن این کتاب می‌شود . . . نازل گرداندن کتاب حـقیقتی از حقائقی است که به‌ویژه در سوره‌های مکّی سخن از آن مکرّر می‌شود، بدان هنگام که از ساختار عقیده صحبت می‌گردد:

﴿ تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾.

فرو فرستادن این کتاب (قرآن) از سوی یزدان چیره و آگاه انجام می‌پذیرد.

این تنها اشاره‌ای است و پس از آن رونـد قـرآن بـه شناسائی برخی از صفات خدائـی مـی‌پردازد کـه ایـن کتاب را نازل فرموده است. صفاتی که در ایـنجا ذکـر می‌شود مجموعه‌ای از صفاتی است که دارای ارتـباط موضوعی با محتویات سراسر این سوره و با مسائل آن دارد:

﴿ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، غافِرِ ٱلذَّنْبِ، وَ قابِلِ ٱلتَّوْبِ، شَدِيدِ الْعِقابِ، ذِي ٱلطَّوْلِ، لا إِلهَ إِلاّ هُوَ، إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

یزدان چیره، آگاه، بخشندهٔ گناه، پـذیرندهٔ تـوبه، دارای عـذاب سـخت، و صـاحب انـعام و احسـان است. هـیچ معبودی جز او وجود ندارد. بازگشت به سوی او است.

سخن می‌رود از عزّت و شوکت، علم و دانش، بخشایش گناهان، پذیرش توبه، عذاب و عقاب شـدید، فـضل و نعمت، وحدانیّت الوهیّت، و وحدانیّت برگشت همگان به سوی یزدان جهان . . .

همهٔ موضوعات سوره مربوط بدین مـعانی و مـفاهیم هستند، معانی و مفاهیمی که در سرآغاز سوره آمده‌اند، و با نواها و آواهائی بیان گردیده‌اند که طنینِ استوار، و ترکیب‌بند پایدار دارند، و بـیانگر اسـتقرار و ثـبات و رسوخ هستند.

یزدان سبحان خود را به بـندگانش بـا صـفات خـویش می‌شناساند، صفاتی که دارای تأثیر در زندگانی بندگان و در وجودشان است. با ایـن صـفات عـقل و خـرد و دلهایشان را می‌پساید، و درنتیجه امید و آزشـان را و همچنین ترس و هراسشان را بـرانگـیخته مـی‌نماید، و بدیشان می‌فهماند که آنان در قـبضهٔ دست قـدرت او هستند و هیچ‌گونه گریزی و گزیری از دخل و تـصرّف یزدان در خودشان ندارند. از جملهٔ چنین صفاتی ایـنها هستند:

﴿ الْعَزِيزِ ﴾: خدای نیرومند توانائی که چیره می‌گردد و مـغلوب نـمی‌شود، و کـار و بـار را اداره مـی‌کند و می‌گرداند، کار و باری که کسی بر انجام آن تاب و توان

ندارد، و نیز کسی نمی‌تواند او را به سبب آن بازپرسی و پیجوئی کند.
﴿ الْعَلِيمِ ﴾: خدائی که با علم و دانش و آگاهی و بینش جهان هستی را اداره می‌کند و می‌گرداند، و چیزی بر او پنهان نمی‌ماند، و چیزی از علم و اطّلاع او به در نمی‌رود و مخفی نمی‌شود.
﴿ غَافِرِ الذَّنْبِ ﴾: خدائی که گناهان بندگان را می‌بخشاید برابر استحقاق بخشایشی که در ایشان سراغ دارد.
﴿ قَابِلِ التَّوْبِ ﴾: خدائی که توبهٔ بزهکاران را می‌پذیرد، و ایشان را در حمایت و حفاظت خود می‌گیرد، و درگاه خود را برایشان باز می‌کند و می‌گشاید و دربان و نگهبانی بر آن نمی‌گمارد.
﴿ شَدِيدِ الْعِقَابِ ﴾: خدائی که متکبّران و خودبزرگ‌بینان را درهم می‌شکند و نابود می‌کند، و عنادپیشگان و دشمنان را عقاب و عذاب می‌رساند، عنادپیشگان و دشمنانی که توبه نکنند و طلب آمرزش ننمایند.
﴿ ذِي الطَّوْلِ ﴾: خدائی که با نعمت دادن لطف و عنایت می‌کند، و خوبیها و نیکیها را چندین برابر می‌سازد و چندین برابر به شمار می‌آورد، و بدون حساب و کتاب و حدود و ثغور عطاء می‌فرماید.
﴿ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾: جز او معبودی نیست. الوهیّت تنها او را است. هیچ شریک و انبازی و همتا و همگونی در الوهیّت ندارد.
﴿ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾: برگشت و بازگشت به سوی او است. هیچ‌گونه گریزی از حساب و کتاب با او نیست، و راه فراری از ملاقات و رویاروی شدن با او وجود ندارد. برگشت و بازگشت به پیشگاه او قطعی و حتمی است.
بدین صورت رابطهٔ خدا با بندگانش، و رابطهٔ بندگانش با او روشن و آشکار می‌گردد. این رابطه در عقل و خرد و درک و فهمشان، و در احساسها و اندیشه‌هایشان، روشن و آشکار است. این است که بندگان می‌دانند با خدا چگونه بیدار و هوشیار رفتار کنند، و بدانند و بفهمند که چه چیز خدا را خشمگین می‌سازد، و چه چیز خدا را خشنود می‌گرداند.
پیروان عقیده‌های افسانه‌ای در برابر رفتار با خدایان خود حیران و سرگردان بودند. دربارهٔ خدایان خود چیز منضبط و مضبوط و جمع و جوری نمی‌دانستند. برایشان معلوم نبود که چه چیز خدایان را خشمگین، و چه چیز آنها را خشنود می‌سازد. خدایان را به تصوّر درمی‌آوردند که خواستهای غیر ثابت و متغیّری دارند. هردم چیزی را می‌خواهند و جهتهای گنگ و پیچیده‌ای درپیش می‌گیرند. زود منقلب و متأثّر می‌شوند، و سخت برمی‌شورند و آشفته می‌گردند. پیروانشان نسبت بدیشان دائماً در نگرانی و پریشانی بسر می‌برند و از راه‌های گوناگون رضای آنان را می‌جستند. گاهی با دعاها و نوشته‌ها، و زمانی با قربانیها خشنودیشان را می‌طلبیدند. نمی‌دانستند آیا خدایانشان خشمگین شده‌اند و یا خشنود گردیده‌اند. در این باره کارشان بر حدس و گمان بود.
اسلام می‌آید و روشن و آشکار سخن می‌گوید. مردمان را با خدای حقّ و راستینشان ارتباط می‌دهد، و خدا را با صفات خودش بدیشان معرّفی می‌کند، و ایشان را از خواست یزدان و مشیّت و ارادهٔ ایزد سبحان آگاه می‌گرداند، و بدانان می‌آموزد چگونه به خدا نزدیک شوند، و چگونه رحمت و عنایت او را بجویند، و از عذاب و عقاب او به چه شکلی بپرهیزند، و بر راستای راه روشن و درست بایستند و با برنامه و هدف معیّن به سوی سرمنزل مقصود حرکت کنند.



﴿ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا، فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ. كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ، وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ، فَأَخَذْتُهُمْ. فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ؟ وَ كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴾.
هیچ کسی در مقابل آیات خدا پرخاشگری نمی‌کند و به ستیز نمی‌ایستد، مگر آنان که کافر باشند. آمد و شد و سلطه و قدرت کافران در شهرها و کشورها، تو را گول

نزند. پیش از اینان (که مشرکان معاصرند) قوم نوح و دسته‌ها و گروه‌هائی (همچون عاد و ثمود و لوط) که بعد از ایشان بوده‌اند (پیغمبران خدا را) تکذیب کرده‌اند و همهٔ ملّتها خواسته‌اند که (با زر و زور و تزویر) در حقّ پیغمبر خود توطئه کنند تا او را بگیرند و (بکشند. گذشته از این با دلائل و براهین فرستادگان خدا) به ناحقّ جدال و نزاع ورزیده‌اند، تا به وسیلهٔ باطل حقّ را نابود و برطرف کنند. ولی من ایشان را (به عذاب دنیوی) گرفتار ساخته‌ام. آیا عقاب (و عذاب دنیوی) من نسبت بدیشان چگونه است؟ (ویرانه‌های شهرهایشان در مسیر مسافرتهای شما به چشم می‌خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریک ایشان بر صفحات تاریخ و در سینه‌های صاحبدلان ثبت است، بنگرید و عبرت بگیرید). این چنین، فرمان پروردگارت بر کافران (و مشرکانی که راه‌های ظلم و جنایت را با پای خود پیموده‌اند و با ارادهٔ خویش بر گناهکاریها و بزهکاریها اصرار و ابرام ورزیده‌اند، اجراء شده است و) تحقّق پذیرفته است، و آن این که ایشان دوزخیانند.

پس از بیان این صفات والای الهی، و پس از ذکر وحدانیّت و یگانگی یزدان سبحان، توضیح می‌دهد که این حقائق مسلّم و قطعی بشمار است از سوی هرکسی که در جهان هستی است، و از سوی هر چیزی که در جهان هستی است. چه فطرت هستی همه مرتبط بدین حقائق است، و بدون واسطه متّصل بدین حقائق است، اتّصالی که جای ستیز و جدالی و حیله و نیرنگی باقی نمی‌گذارد. هرچه در سراسر جهان هستی است با آیه‌ها و نشانه‌های شناخت خدا معتقد و مقتنع گردیده است، آیه‌ها و نشانه‌هائی که گواه بر حقیقت و وحدانیّت وجود خدا است. هیچ کسی دربارهٔ حقیقت و وحدانیّت خدا به جدال و ستیز نمی‌پردازد، مگر کسانی که کفر ورزند و حقّ را پنهان دارند. آنان با پنهان داشتن حقّ و حقیقت، از راه هرچه در هستی است و هرکه در هستی است انحراف پیدا می‌کنند و کژراهه می‌روند:

﴿ مَا يُجَادِلُ فِي آيَاتِ اللهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا ﴾.

هیچ کسی در مقابل آیات خدا پرخاشگری نمی‌کند و به ستیز نمی‌ایستد، مگر آنان که کافر باشند.

کافرانند که در میان همهٔ مخلوقات و موجودات جهان بزرگ و سترگ هستی کناره می‌روند و منحرف می‌شوند. تنها آنان در میان این همه مخلوقات عظیم به کژراهه می‌روند و گمراه می‌شوند. ایشان که ـ با مقایسهٔ آنان با این زمین ـ ضعیف‌تر و کم‌تر از مورچه هم هستند. آنان وقتی که در یک صف می‌ایستند و در بارهٔ آیات خدا پرخاشگری می‌کنند و به ستیز می‌ایستند، و همهٔ جهان بزرگ و سترگ در یک صف می‌ایستد و معترف به وجود آفریدگار یزدان و متّکی به نیروی یزدان چیره و توانا است، آنان در همچون موضعگیری‌ای سرنوشتشان معلوم و مقطوع است، و کار و بارشان روشن، و فرجامشان معیّن است، هراندازه هم قدرت و قوّت داشته باشند، و هراندازه هم اسباب و ابزار مال و جاه و سلطه و قدرت در دست داشته باشند:

﴿ فَلَا يَغْرُرْكَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ﴾.

آمد و شد و سلطه و قدرت کافران در شهرها و کشورها، تو را گول نزند.

آنان هراندازه هم آمد و شد و بیا و برو داشته باشند، و هراندازه هم بجنبند و حرکت کنند، و هراندازه هم از ملک و مال و کالا و متاع و لذّت و قدرت برخوردار باشند، ایشان رو به نابودی و نیستی می‌روند و هلاک می‌شوند. پایان پیکار هم معلوم است. تازه اگر پیکاری بتواند درگیرد میان قدرت و قوّت جهان و آفریدگار آن، با قدرت و قوّت ضعیفان و بیچارگان!

قومها و گروه‌های همچون ایشان و بسان آنان آمده‌اند. فرجام همچون قومها و گروه‌هائی که پیش از این بوده‌اند فرجام کسی است که رو در روی نیروی خُردکنندهٔ جادوکننده‌ای بایستد که هرکس خود را گرفتار عذاب و عقاب خدا سازد در معرض آن قرار می‌گیرد:

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ، وَ جَادَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ. فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ؟ ﴾.

پیش از اینان (که مشرکان معاصرند) قوم نوح و دسته‌ها و گروه‌هائی (همچون عاد و ثمود و لوط) که بعد از ایشان بوده‌اند (پیغمبران خدا را) تکذیب کرده‌اند و همهٔ ملّتها خواسته‌اند که (با زر و زور و تزویر) در حقّ پیغمبر خود توطئه کنند تا او را بگیرند و (بکشند. گذشته از این با دلائل و براهین فرستادگان خدا) به ناحقّ جدال و نزاع ورزیده‌اند، تا به وسیلهٔ باطل حقّ را نابود و برطرف کنند. ولی من ایشان را (به عذاب دنیوی) گرفتار ساخته‌ام. آیا عقاب (و عذاب دنیوی) من نسبت بدیشان چگونه است؟ (ویرانه‌های شهرهایشان در مسیر مسافرتهای شما به چشم می‌خورد، و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریک ایشان بر صفحات تاریخ و در سینه‌های صاحبدلان ثبت است، بنگرید و عبرت بگیرید).

این هم داستان قدیمی و کهنی از روزگاران نوح است. پیکاری است که دارای موقعیّتهای همگون در هر زمانی است. این آیه همچون داستانی را به تصویر می‌کشد، داستان رسالت و تکذیب و طغیان را در طول قرنها و در میان نسلها. همچنین فرجام معلوم همیشگی را به تصویر می‌کشد که پیروزی حقّ بر باطل است.

پیغمبری می‌آید، و طاغیان و یاغیان مردمان آن روزگار آن را تکذیب می‌کنند. حجّت را با حجّت پاسخ نمی‌گویند بدان هنگام که مبارزهٔ حجّت با حجّت است. بلکه به منطق طغیان و سرکشی سخت و شدید پناه می‌برند. می‌خواهند بر پیغمبرشان بتازند و یورش برند. باطل را برای عامّهٔ مردم می‌آرایند تا با آن حقّ را مغلوب کنند و شکست دهند . . . در اینجا است که دست قدرت خدا دخالت می‌فرماید، و ایشان را سخت گرفتار و اسیر می‌نماید. به گونه‌ای گرفتارشان می‌سازد که مایهٔ شگفت و وحشت می‌شود. جای شگفت هم دارد و می‌سزد از آن صحبت کرد و به دیگران نمود:

﴿ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ؟ ﴾.

آیا عقاب (و عذاب دنیوی) من نسبت بدیشان چگونه است؟.

عقاب و عذاب خدا عقاب و عذاب ویرانگر و نابودکنندهٔ سخت و شدیدی بوده است. جایگاه‌های نقش زمین شدن مردمان که آثار آن برجا است بر سختی و شدّت عقاب و عذاب یزدان گواهی می‌دهد، و سخنها و روایتها گویای آن است.

این پیکار به پایان نیامده است. این پیکار سر به دامنهٔ قیامت می‌کشد و آثار طولانی و فراوانی در آخرت دارد:

﴿ وَكَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ﴾.

این چنین، فرمان پروردگارت بر کافران (و مشرکانی که راه‌های ظلم و جنایت را با پای خود پیموده‌اند، و با ارادهٔ خویش بر گناهکاریها و بزهکاریها اصرار و ابرام ورزیده‌اند، اجراء شده است و) تحقّق پذیرفته است، و آن این که ایشان دوزخیانند.

فرمان یزدان در بارهٔ هرکس که تحقّق پذیرفته است و واقع گردیده است، واقعاً تحقّق پذیرفته است و واقع گردیده است و کار از کار گذشته است و دمار از روزگار طرف برآورده است و هرگونه جدال و ستیزی را باطل کرده است و به پایان رسانده است!

قرآن این‌گونه حقیقتی را به تصویر می‌کشد که روی داده است، حقیقت پیکار میان ایمان و کفر، و میان حقّ و باطل، و میان دعوت‌کنندگان به سوی خداوند یگانه و طاغیان و یاغیانی که به ناحقّ در زمین تکبّر ورزیده‌اند و عظمت فروخته‌اند. بدین منوال ما متوجّه می‌شویم این پیکار، یک کارزار قدیمی است و از بامدادان پیدایش انسانها در جهان، آتش آن شعله‌ور شده است و خاموشی نپذیرفته است. میدان آن هم فراخ‌تر از سراسر کرهٔ زمین است. زیرا همهٔ جهان هستی به پروردگارشان ایمان دارند و در برابر فرمانش سر کرنش فرود می‌آرند. تنها از جملگی جهان هستی کسانی کناره‌گیری می‌کنند و بیراهه می‌روند که کافرند، و تک و تنها ایشان دربارهٔ آیات و نشانه‌های خدا به جدال و ستیز می‌پردازند، و با سائر مخلوقات این جهان بزرگ در این

باره همراه و هماهنگ نمی‌گردند! همچنین نتیجه و فرجام این پیکار نابرابر را هم می‌دانیم. پیکاری که میان صفّ حقّ طویل و بزرگ و سترگ و هراس‌انگیز، و میان این گروه باطل و اندک و ناتوان و ناچیز درگرفته است و در می‌گیرد، هراندازه هم اینان در شهرها و کشورها بگردند و بچرخند و برو و بیائی داشته باشند، و هرچند هم به ظاهر از قدرت و قوّت و سلطه و حکومت و کالاها و متاعها بهره‌مند و برخوردار باشند!

این حقیقت ـ حقیقت پیکار و نیروهای موجود در آن، و میدان آن در گستره و پهنهٔ زمان و مکان ـ را قرآن به تصویر می‌کشد تا در دلها مستقرّ گردد، و خصوصاً کسانی آن را بشناسند که بر دوش‌کشندگان پرچم دعوت حقّ و ایمان در هر زمانی و در هر مکانی هستند. تا قدرت و قوّت باطل در جلو چشمانشان بزرگ ننماید وقتی که در دورهٔ محدودی از زمان و در پهنهٔ محدودی از مکان، پفیده و باد به غبغب انداخته نمودار و پدیدار می‌آید. چه این شکل ظاهری باطل، حقیقت نیست. بلکه حقیقت آن چیزی است که کتاب خدا آن را برایشان به تصویر می‌کشد، و سخن خدا گویای آن است. خدا هم راستگوترین گویندگان است، و او با عزّت و چیره و بس دانا و آگاه است.



بدین حقیقت نخستین، این امر می‌پیوندد که بردارندگان عرش و آنان که پیرامون عرش هستند ـ آنان هم گروهی از فرشتگان و به عنوان دستهٔ برگزیده‌ای از میان همهٔ نیروهای مؤمن این جهان هستند ـ از انسانهای مؤمن و ایماندار در پیشگاه خدای دادار یاد می‌کنند، و برایشان آمرزش می‌طلبند، و درخواست می‌کنند که یزدان وعده‌ای را برآورده فرماید که بدیشان داده است. این یاد کردن و آمرزش طلبیدن و درخواست وفای به وعده نمودن، به خاطر رابطهٔ ایمان است که میان فرشتگان و میان مؤمنان است:

﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا. رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً، فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ، وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ، وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ؛ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. وَ قِهِمُ السَّيِّئَاتِ ـ وَ مَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ ـ وَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند (و می‌گویند:) پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است (هم اعمال و اقوالشان را کاملاً می‌دانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را دربر گیرد) پس درگذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعت و عباداتت می‌پردازند، و از راه‌های انحرافی دوری می‌گزینند و به راستای راهت) برمی‌گردند و راه تو را درپیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما. پروردگارا! آنان را به باغهای همیشه ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسّط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایستهٔ ایشان. قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی. و آنان را از (عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدیها نگاهدار. و تو هرکه را در آن روز از کیفر بدیها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای (و مورد الطاف خود قرار داده‌ای) و آن مسلّماً رستگاری بزرگ و نیلِ به مقصود سترگی است.

ما نمی‌دانیم عرش چیست. و شکلی برای آن نمی‌توانیم پیش چشم داریم. و نمی‌دانیم بردارندگان عرش چگونه آن را برمی‌دارند، و کسانی که پیرامون عرش هستند چگونه‌اند، و پیرامون آن کجا و تا به کجا است. هیچ گونه فائده‌ای در این نیست که انسان به دنبال شکلها و صورتهائی راه بیفتد و پژوهش کند که سرشت انسان توان پرداختن بدانها و درک و فهم آنها را ندارد. هیچ‌گونه سودی از مجادله و مباحثهٔ پیرامون چیزهای

غیبی نیست، غیبیّاتی که یزدان کسی از مجادله و مباحثه‌کنندگان را از آنها مطّلع نکرده است. آنچه مربوط به حقیقتی است که روند سوره آن را بیان می‌فرماید این است که بندگان مقرّبی از بندگان یزدان هستند:

﴿ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ ﴾.

به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرم هستند.

﴿ وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ ﴾.

و بدو ایمان دارند.

قرآن ایمان ایشان را ذکر می‌کند ـ هرچند که بدون گفتن هم این موضوع روشن است ـ تا به رابطه‌ای اشاره بفرماید که آنان را با انسانهای مؤمن پیوند می‌دهد . . . این بندگان مقرّب درگاه یزدان پس از تقدیس و تسبیح خدا به دعا کردن برای انسانهای مؤمن می‌پردازند و خیر و خوبی ایشان را درخواست می‌نمایند، بدان گونه که انسان مؤمن برای انسان مؤمن دعای خیر و خوبی می‌کند.

آنان دعای خود را با ادب می‌آغازند تا به ما بیاموزند که ادب دعا و درخواست چگونه باید باشد و به چه شیوه‌ای باید دعا کرد. آنان می‌گویند:

﴿ رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً ﴾.

پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است.

در دیباچهٔ دعای خود می‌گویند که آنان ـ در درخواست رحمت برای مردمان ـ از مهربانی خدا مدد و یاری می‌طلبند، مهربانی‌ای که همه چیز را فراگرفته است. و مهربانی نمودن را به علم خدا و دانش او حواله می‌دارند، علم و دانشی که مشتمل و محیط بر همه چیز است. آنان چیزی به خدا پیشنهاد نمی‌کنند و بر سخنش پیشی نمی‌گیرند. بلکه از رحمت و علم خدا استمداد می‌طلبند و بدان دو پناه می‌برند:

﴿ فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَ قِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴾.

(هم اعمال و اقوال آنان را کاملاً می‌دانی و هم مرحمت و مهربانیت می‌تواند ایشان را دربر گیرد) پس درگذر از کسانی که (از گناهان دست می‌کشند و به طاعات و عباداتت می‌پردازند، و از راههای انحرافی دوری می‌گزینند و راه تو را درپیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما.

این اشاره، با مغفرت و توبهٔ سرآغاز سوره، و با صفت خدا که در آنجا آمده‌اند می‌خواند:

﴿ غَافِرِ الذَّنْبِ وَ قَابِلِ التَّوْبِ ﴾.

بخشندهٔ گناه، و پذیرندهٔ توبه.

همچنین اشارهٔ به عذاب دوزخ با این صفت خدا می‌خواند:

﴿ شَدِيدِ الْعِقَابِ ﴾.

دارای عذاب سخت.

آن گاه فرشتگان به دعای خود ادامه می‌دهند و از طلب آمرزش و محفوظ و مصون داشتن از عذاب، بالاتر و فراتر می‌روند، و به درخواست بهشت و وفای به عهد خدا با بندگان شایسته و بایسته‌اش می‌پردازند:

﴿ رَبَّنَا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ، وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ أَزْوَاجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

پروردگارا! آنان را به باغهای ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان (توسّط پیغمبران) وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایستهٔ ایشان. قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی.

وارد شدن به بهشت هم نعمت است و هم رستگاری و نیل به مقصود و رسیدن به مراد. بدانها چیز دیگری افزوده می‌شود: همدمی با پدران و همسران و فرزندانی که شایسته و بایسته بوده‌اند. این نعمت نیز نعمت جداگانهٔ دیگری است. گذشته از اینها این چیز نمادی از نمادهای وحدت موجود در میان جملگی مؤمنان است. وقتی که انسان پیمان ایمان می‌بندد به پدران و فرزندان و همسران ملحق می‌شود و به جوار آنان می‌رود. امّا اگر این عقد و پیمان نباشد، رشتهٔ

پیوندشان می‌گسلد و از همدیگر می‌برند.

پیرو این بند دعا که می‌گوید:

﴿إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ﴾.

قطعاً تو (بر هر چیزی) چیره و توانا و (در هر کاری) دارای فلسفه و حکمت هستی.

اشاره می‌کند به قدرت و قوّت، همان گونه که اشاره می‌کند به فلسفه و حکمت. در پرتو قدرت و قوّت و فلسفه و حکمت است که قضاوت و داوری در بارهٔ کار بندگان صورت می‌پذیرد.

﴿وَ قِهِمُ ٱلسَّیِّئَاتِ. وَ مَنْ تَقِ ٱلسَّیِّئَاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ. وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾.

و آنان را از (عقوبت دنیوی و کیفر اخروی) بدیها نگاهدار. و تو هرکه را در آن روز از کیفر بدیها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای (و مورد الطاف خود قرار داده‌ای) و آن مسلّماً رستگاری بزرگ و نیلِ به مقصود سترگی است.

این دعا ـ بعد از دعای داخل گرداندن ایشان به باغهای ماندگار بهشت ـ نگرشی به بنیاد نخستین در این جایگاه سخت و سنگین است. چه بدیها و گناهها است که بدکاران و گناهکاران را در آخرت هلاک می‌سازد و به زندان دوزخ می‌اندازد. وقتی که یزدان جهان بندگان مؤمن خود را از بدیها و گناهها به دور و به سلامت دارد. این هم رحمت است و مهربانی در آن جایگاه ترس و هراس همگانی. گذشته از این، برداشتن گامهای نخستینی است که به سوی سعادت و خوشبختی برداشته می‌شود.

﴿وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ﴾.

و آن مسلّماً رستگاری بزرگ و نیلِ به مقصود سترگی است.

مصون ماندن انسان از پیامد بدیها و گناهان خودش کار بزرگی است.

❁

در همان زمان که بردارندگان عرش و فرشتگانی که پیرامون عرش هستند برای برادران مؤمن خود این دعا را به پیشگاه پروردگارشان سر می‌دهند، می‌بینم در چنین جایگاهی که هرکسی چشم به راه یار و یاوری می‌دوزد و یار و یاوری هم پیدا نمی‌شود، کافران ـ که میان ایشان و میان هرکسی و هرچیزی در جهان ارتباط برقرار گردیده است ـ از هرسو فریاد زده می‌شوند و خواری و خشم و تنبیه برایشان می‌خواهند. همین کافران که در دنیا تکبّر ورزیده‌اند و عظمت فروخته‌اند، اکنون در جایگاه خواری و رسوائی ایستاده‌اند، و چشم امید به الطاف یزدان دوخته‌اند، ولی زمان امیدواری بسر رسیده است و فرصت آن پایان پذیرفته است:

﴿إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنَادَوْنَ لَمَقْتُ اللهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمَانِ فَتَکْفُرُونَ. قَالُوا: رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَیْنِ وَ أَحْیَیْتَنَا اثْنَتَیْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا، فَهَلْ إِلَیٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِیلٍ؟ ذٰلِکُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِیَ اللهُ وَحْدَهُ کَفَرْتُمْ، وَ إِنْ یُشْرَکْ بِهِ تُؤْمِنُوا، فَالْحُکْمُ لِلّٰهِ الْعَلِیِّ الْکَبِیرِ﴾.

کافران صدا زده می‌شوند که قطعاً خدا بیش از این که خودتان بر خویشتن خشمگینید بر شما خشمگین است، چرا که (در دنیا توسّط انبیاء و علماء) به سوی ایمان آوردن فراخوانده می‌شدید و راه کفر درپیش می‌گرفتید. کافران می‌گویند: پروردگارا! ما را دو بار می‌رانده‌ای و دو بار زنده کرده‌ای، و ما (در این مرگها و حیاتها به قدرت تو پی برده‌ایم و همه چیز را فهمیده‌ایم، اکنون) به گناهان خود اعتراف می‌کنیم. آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟! این (عذابی که در آن هستید) بدان خاطر است که شما هنگامی که خدا به یگانگی خوانده می‌شد نمی‌پذیرفتید، و اگر برای خدا انباز قرار داده می‌شد باور می‌داشتید. پس در این صورت فرمانروائی و داوری ازآنِ خداوند والامقام و بزرگوار است (و هرگونه که خود بخواهد دربارهٔ شما حکم صادر و داوری خواهد کرد. هم اینک بتان و کسانی را که شریک خدا و صاحب سلطه می‌دانستید به فریاد خوانید تا شما را از دوزخ به درآرند!).

«مَقْت»: سخت زشت شمردن. خشم شدید . . . آنان از هرسو فریاد زده می‌شوند و بدیشان گفته می‌شود: خشم خدا بر شما بود همان روزی که به سوی ایمان دعوت شده‌اید و شما کفر ورزیده‌اید. خشم خدا در آن روز بر شما از خشم خودتان بر خودتان سخت‌تر و شدیدتر بوده است، خشمی که امروز بر خودتان دارید بدان جهت که به بدترین شرّ و بلا افتاده‌اید و با دست خویش خود را بدبخت و نگونسار کردیده‌اید. علّت این بدبختی و نگونساری این است که کفر ورزیده‌اید و از ایمان روی گردانده‌اید، بدان هنگام که فرصت نگذشته بود و مهلت باقی بود . . . این تذکّر دادن و سرکوفت زدن در این موقع هراسناک و نابهنجار چه اندازه دردناک است!

اکنون که پردهٔ گول زدن و گمراه شدن کنار رفته است، می‌دانند که تنها باید رو به خدا کرد و رو به خدا رفت. این است رو به خدا می‌کنند و می‌گویند:

﴿ قَالُوا: رَبَّنَا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ، فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا، فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟ ﴾.

کافران می‌گویند: پروردگارا! ما را دو بار می‌رانده‌ای، و دو بار زنده کرده‌ای، و ما (در این مرگها و حیاتها به قدرت تو پی برده‌ایم و همه چیز را فهمیده‌ایم، اکنون) به گناهان خود اعتراف می‌کنیم. آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟!.

این سخن شخص خوار و ناامید و بیچاره و درمانده‌ای است . . .

«رَبَّنَا: پروردگارا! ... خداوند ما!...»

در صورتی که قبلاً منکر خدا می‌شدند و کفر می‌ورزیدند. تو ما را اوّلین بار با دمیدن روح به کالبد موات حیات بخشیدی. این یک حیات. سپس بعد از مردنمان بار دیگر ما را زنده کردی، و به پیشگاهت آمدیم تو می‌توانی ما را از آنچه بدان گرفتاریم و در آنیم به در آوری و برونمان بری. ما که به گناهان خود اعتراف می‌کنیم و اقرار داریم.

﴿ فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ؟ ﴾.

آیا راهی برای خارج شدن (از دوزخ و بازگشت به دنیا و جبران مافات) وجود دارد؟!.

این یک سؤال انکاری است و بیانگر تأسّف شدید و ناامیدی تلخی است.

در اینجا در سایهٔ این موقعیّت بد و ناجور، این سرنوشت را بدیشان رویاروی اعلام می‌دارد و با آن سرکوبشان می‌سازد:

﴿ ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ، وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا، فَالْحُكْمُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴾.

این (عذابی که در آن هستید) بدان خاطر است که شما هنگامی که خدا به یگانگی خوانده می‌شد نمی‌پذیرفتید، و اگر برای خدا انباز قرار داده می‌شد باور می‌داشتید. پس در این صورت فرمانروائی و داوری ازآنِ خداوند والامقام و بزرگوار است (و هرگونه که خود بخواهد دربارهٔ شما حکم صادر و داوری خواهد کرد. هم اینک بتان و کسانی را که شریک خدا و صاحب سلطه می‌دانستید به فریاد خوانید تا شما را از دوزخ به در آرند!).

این است چیزی که شما را بدان جایگاه خوار و موقعیّت رسواگرانه می‌راند. شما معتقد به انبازها بودید، و وحدانیّت را نمی‌پذیرفتید. پس فرمان، فرمان یزدان بزرگوار و والا است. این دو صفت، مناسب با جایگاه و موقعیّت قضاوت و داوری است: یکی برتری گرفتن بر هر چیزی، و دیگری والا بودن بر هر چیزی است، آن هم در جایگاه واپسین قضاوت و داوری.



در سایهٔ این صحنه مقداری از صفات خدا را برمی‌شمرد و ادامه می‌دهد، صفاتی که با جایگاه و موقعیّت برتری داشتن و والا بودن مناسبت دارد، مؤمنان را در مکان و مقام رهنمود می‌سازد که با دعا رو به خدا کنند، و خدا را به یگانگی بستایند، و عبادت و طاعت را خاصّ او کنند. همچنین به پیام آسمانی دربارهٔ بیم دادن از روز ملاقات و رویاروئی و داوری

و سزا و جزا اشاره می‌کند. روز ملاقات و رویاروئی زمانی خواهد بود که ملک و مملکت و حکومت و قدرت و برتری و والائی فقط متعلّق به خدا خواهد بود:

﴿ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ، وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقاً، وَ مَا يَتَذَكَّرُ إِلاَّ مَنْ يُنِيبُ. فَادْعُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ. رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ، ذُو الْعَرْشِ، يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاَقِ. يَوْمَ هُمْ بَارِزُونَ لاَ يَخْفَىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ. لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ. الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ. لاَ ظُلْمَ الْيَوْمَ. إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴾.

او کسی است که دلائل (قدرت) و نشانه‌های (عظمت) خود را به شما می‌نمایاند و از آسمان برای شما روزی می‌فرستد. امّا تنها کسانی متوجّه (این مسأله) می‌گردند که (عناد را رها کنند و به سوی اندیشیدن در بارهٔ نشانه‌های آفاق و انفس خدا) برگردند. اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هرچند که کافران دوست نداشته باشند. خدا دارای مقامات والا و کمالات بالا و تخت فرماندهی است. و او وحی را به فرمان خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا (مردمان را) از روز رویاروئی (ایشان با خدا برای حساب و کتاب) بترساند. روز رویاروئی روزی است که مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند (و تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌روند و موانع مادی برچیده می‌شوند. بالأخره علاوه از سر برآوردن مردم از گورها، درون و برون و خلوت و جلوت همهٔ انسانها نمودار می‌گردد) و چیزی از (کار و بار و رفتار و پندار) ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند. (فریاد وحشتناکی را می‌شنوند که می‌گوید:) ملک و حکومت، امروز ازآنِ کیست؟ (پاسخ قاطعانه داده می‌شود که) ازآنِ خداوند یکتای چیره و توانا است. امروز هر کسی در برابر کاری که کرده است جزا و سزا داده می‌شود. هیچ‌گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت. بیگمان خداوند سریع‌الحساب است (و حساب و کتاب کسی را از موقع مقرّر به تأخیر نمی‌اندازد).

﴿ هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ آيَاتِهِ ﴾.

او کسی است که دلائل (قدرت) و نشانه‌های (عظمت) خود را به شما می‌نمایاند.

آیات خدا، یعنی دلائل قدرت و نشانه‌های عظمت او، در هر چیزی از چیزهائی که در جهان است، آشکار و پدیدار است، چه در چیزهای بزرگی همچون خورشید و ستارگان و شب و روز و رعد و برق و باران . . . و چه در چیز کوچکی بسان اتم و سلول و برگ و شکوفه . . . در هر چیزی از چیزها نشانهٔ معجزه و علامت خارق‌العاده پیدا است. وقتی عظمت آن چیز نمودار و پدیدار می‌آید که انسان بخواهد از آن چیز تقلید کند ـ چه رسد به این که بخواهد آن را پدید آورد ـ تقلید کامل و دقیق از یک چیز هم محال است، تقلید از کوچک‌ترین و ساده‌ترین چیزی که دست قدرت یزدان آن را از نیستی به هستی آورده است و به جهان گسیل داشته است.

﴿ وَ يُنَزِّلُ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ رِزْقاً ﴾.

و از آسمان برای شما روزی می‌فرستد.

آنچه را که انسانها از این نزول و فروفرستادن می‌دانند و می‌شناسند باران است، باران که اصل حیات در این زمین، و سبب طعام و شراب و خوردنی و نوشیدنی است. ولی بجز باران چیزهای دیگر فراوان است و مردمان روز به روز آنها را کشف می‌کنند و بدانها پی می‌برند. از جمله: اشعّه‌هائی که حیات‌بخش هستند و اگر آنها نباشند حیات بر روی این ستارهٔ زمین نام ممکن نمی‌شد و پدیدار نمی‌گردید. چه بسا از جملهٔ این رزق و روزی آن رسالتهای آسمانی است که از سوی یزدان برای مردمان نازل گردیده‌اند، و گامهای انسانها را از همان سرآغاز پیدایش آدمیزادگان رهبری و رهنمود کرده‌اند، و گامهایشان را در راه درست برداشته‌اند، و به سوی برنامه‌های حیات هدایت داده‌اند، برنامه‌هائی که انسان را به خدا رسانده است، و با قوانین استوار او

آشنا نموده است.

﴿ وَ مٰا يَتَذَكَّرُ إِلاّٰ مَنْ يُنِيبُ ﴾.

جز کسانی متوجّه (این مسأله) نمی‌گردند که (عناد را رها کنند و به سوی اندیشیدن در بارهٔ نشانه‌های آفاق و انفس خدا) برگردند.

کسانی که به سوی پروردگار خود برمی‌گردند، نعمتها و فضل و کرم او را یاد می‌کنند و آیات و نشانه‌های شناخت او را پیش چشم می‌دارند، آیات و نشانه‌هائی که سنگدلان آنها را فراموش می‌کنند.

در پرتو ذکر برگشتن و توبه کردن، و در پرتو تدبّر و تفکّر و یاد و یادآوری‌ای که برگشتن و توبه کردن را در دلها برمی‌انگیزد، یزدان سبحان مؤمنان را رهنمود می‌کند خدا را به یگانگی بپرستند و فریاد دارند و طاعت و عبادت را خاصّ او کنند، بدون این که به بد آمدن و ناخشنود بودن کافران توجّه کنند و اهمّیّت بدهند:

﴿ فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكٰافِرُونَ ﴾.

اکنون که چنین است، خدا را به فریاد بخوانید و عبادت و طاعت را خاصّ او بدانید، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.

کافران هرگز راضی و خشنود از مؤمنان نمی‌گردند این که آئین خود را و عبادت و طاعت خود را خاصّ خدا کنند، و این که او را به یگانگی بپرستند و فقط او را به کمک بطلبند و فریاد دارند نه کسی و چیزی جز او را. مؤمنان هراندازه هم به کافران لطف و مهربانی کنند، یا با ایشان راه صلح و ساز درپیش گیرند، و با آرامش و نرمش با آنان رفتار نمایند، و رضای ایشان را با شیوه‌های گوناگون بجویند، هیچ امیدی نمی‌رود کافران از مؤمنان راضی گردند و بپسندند که ایشان آئین خود را و عبادت و طاعت خود را خاصّ خدا گردانند، و او را به یگانگی بپرستند و فقط از او کمک و مدد بطلبند و تنها او را به فریاد بخوانند و بس. پس مؤمنان باید راه خود را درپیش گیرند و به سوی هدف خویش بروند. پروردگار یگانهٔ خویشتن را فریاد دارند و عبادت و پرستش کنند، و عقیدهٔ خود را خاصّ او نمایند، و مخلصانه گوشهای دلهایشان را به فرموده‌ها و رهنمودهای خدا فرادارند. دیگر راضی شدن و خشنود گردیدن کافران یا خشمگین شدن و ناخشنود بودن ایشان، وظیفهٔ مؤمنان نیست. باید هم بدانند کافران هیچ وقت از مؤمنان راضی و خشنود نمی‌گردند!

آن گاه چند صفت دیگری از صفات خدا را ذکر می‌کند در این جایگاه و مقامی که مؤمنان را در آن به عبادت خدای یگانهٔ جهان دعوت می‌کند، هرچند هم کافران نپسندند و ناخشنود گردند. از این گونه صفات بیان می‌دارد که یزدان سبحان:

﴿ رَفِيعُ الدَّرَجٰاتِ، ذُو الْعَرْشِ، يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلىٰ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ ﴾.

خدا دارای مقامات والا و کمالات بالا و تخت فرماندهی است. و او وحی را به فرمان خود برای هرکس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند.

تنها خداوند سبحان صاحب رفعت و مقام عالی است، و تنها او صاحب عرش و سریر سلطنت ملک کائنات و غالب و چیره بر همه چیز است. او است فرمانِ حیات‌بخش جانها و دلها را پیام می‌دهد به هرکس از بندگانش که بخواهد. این پیام کنایه از وحی رسالت است. ولیکن تعبیر از وحی با این ساختار واژگانی، پیش از هرچیز بیانگر حقیقت این وحی است، و می‌رساند که وحی روح و حیات بشریّت است. در مرتبهٔ دوم می‌رساند که وحی از بالا بر بندگان برگزیده، یعنی پیغمبران نازل می‌گردد . . . همهٔ اینها هم سایه‌روشنهائی است که با این صفت خدا هماهنگ است:

﴿ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ ﴾. والامقام و بزرگوار.

و امّا وظیفهٔ برجستهٔ کسی که خدا او را از میان بندگانش برمی‌گزیند و روح، یعنی وحی را به فرمان خود بر او نازل می‌کند، عبارت است از بیم دادن و ترساندن:

﴿ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ ﴾.

تا (مردمان را) از روز رویاروئی (ایشان با خدا برای حساب و کتاب) بترساند.

در این روز است که جملگی مردمان همدیگر را ملاقات می‌کنند و به همدیگر می‌رسند. در این روز است که انسانها می‌رسند به اعمال و افعالی که در زندگی دنیا انجام داده‌اند و پیشاپیش فرستاده‌اند. در این روز است که آدمیزادگان با فرشتگان و جنّیان و جملگی آفریده‌هائی که در آن روز دیدنی گرد می‌آیند و در همایش قیامت شرکت می‌نمایند ملاقات دارند. در این روز است که جملگی آفریدگان با پروردگارشان در وقت حساب و کتاب دادگاه الهی ملاقات می‌کنند. پس روز رویاروئی چنین روزی است، با تمام معانی و مفاهیمی که رویاروئی دارد.

گذشته از این، این روز روزی است که همگان لخت و عریان بدون هرگونه پرده و حفاظ و فریب دادن و نیرنگ زدنی، آن‌گونه که هستند پدیدار می‌آیند و می‌نمایند:

﴿ يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفىٰ عَلَى اللهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ ﴾.

روز رویاروئی روزی است که مردمان ظاهر و آشکار می‌شوند (و تمام پرده‌ها و حجابها کنار می‌روند، و موانع مادی برچیده می‌شوند. بالأخره علاوه از سر برآوردن مردم از گورها، درون و برون و خلوت و جلوت همهٔ انسانها نمودار می‌گردد) و چیزی از (کار و بار و رفتار و پندار) ایشان بر خدا پنهان نمی‌ماند.

در هیچ وقت و در هیچ حالی چیزی از مردمان بر یزدان سبحان پنهان نمی‌ماند. ولی مردمان در غیر چنین روزی چه بسا چنین می‌انگارند که ایشان نهان و پنهان از دیدگان یزدانند، و اعمالشان و حرکاتشان نهان و پنهان است. ولی امروز لمس می‌کنند و می‌بینند که ایشان برملا و آشکارند، و می‌دانند که آنان رسوایند، و لخت و عریان از هر پرده و حجابی، حتّی پرده و حجاب خیالها و گمانهایند!

در آن روز متکبّران و خودبزرگ‌بینان نابودمند و کوچک می‌گردند، و جبّاران و زورمداران کز می‌کنند و منزوی می‌گردند، و سراسر جهان هستی کرنش‌کنان در برابر یزدان می‌ایستند، و بندگان همگی خاشع و خاضع و فروتن برپای می‌ایستند. و تنها و تنها خدای یگانه و توانا صاحب ملک و ملکوت و فرمانروائی و قدرت و عظمت و جبروت است و بس. خداکه همیشه منحصر به ملک و ملکوت و فرمانروائی و قدرت و عظمت و جبروت است، ولی در این روز این کار عیان است و نیازی به بیان ندارد. آنچه برای دلها پدیدار بود در این روز برای چشمها آشکار می‌گردد. این را هر منکری می‌داند و هر متکبّری بدان پی می‌برد. هر صدائی خاموش می‌شود و هرحرکتی و جنبشی ساکت و راکد می‌گردد. تنها صدای بلند والائی و هراس‌انگیزی می‌پرسد و پاسخ می‌گوید. در آن روز در سراسر هستی پرسنده‌ای و پاسخ‌دهنده‌ای جز او وجود ندارد:

﴿ لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ؟ ﴾.

ملک و حکومت، امروز ازآنِ کیست؟.

﴿ لِلّٰهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ ﴾.

ازآنِ خداوند یکتای چیره و توانا است.

﴿ الْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ. لا ظُلْمَ الْيَوْمَ. إِنَّ اللهَ سَرِيعُ الْحِسابِ ﴾.

امروز هر کسی در برابر کاری که کرده است جزا و سزا داده می‌شود. هیچ‌گونه ستمی امروز وجود نخواهد داشت. بیگمان خداوند سریع‌الحساب است (و حساب و کتاب کسی را از موقع مقرّر به تأخیر نمی‌اندازد).

امروز روز سزا و جزای راستین است. امروز روز داوری فیصله‌بخش است. هیچ‌گونه سستی و کندی و مهلت دادن و به تأخیر افکندی در میان نیست.

جلال و عظمت و سکوت و خاموشی خیمه می‌زند. ترس و هراس و خضوع و خشوع جایگاه همایش رستاخیز را فرامی‌گیرد. مردمان گوش می‌دهند و می‌شنوند و کرنش می‌برند و فروتنی می‌کنند. کار به پایان می‌آید، و نامه‌های حساب و کتاب درهم پیچیده

می‌شود.

این سایه‌روشن هماهنگ می‌گردد با فرمودهٔ یـزدان در بارهٔ کسانی که راجع به آیات و نشانه‌های خدا به ستیز می‌پردازند. این بخش در سرآغاز سوره آمده است:

﴿ فَلاٰ یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلاٰدِ ﴾.

آمـد و شـد و سـلطه و قـدرت کـافران در شـهرها و کشورها، تو را گول نزنند. (غافر/۴)

این پایان گشت و گذار در زمـین، و بـرتری‌جوئی بـه ناحقّ، و زورگـوئی و خـودبزرگ‌بینی و ثـروتمندی و بهره‌مندی از کالاها و خوشیها است.



روند قرآنی به پیش می‌رود و پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند به این که مردمان را از آن روز بترساند. این هم در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت کـه فـرمانروائـی و داوری در آنـجا مـنحصر بـه خـدا است، نشـان داده می‌شود. این امر قبلاً به صورت حکایت برایشان بیان گردیده بود، ولی به شکل خطاب بدیشان نیامده بود:

﴿ وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَةِ إِذِ الْقُلُوبُ لَـدَی الْحَنٰاجِرِ کٰاظِمِینَ، مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ وَ لاٰ شَفِیعٍ یُطٰاعُ. یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِي الصُّدُورُ. وَ اللّٰهُ یَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لاٰ یَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ ﴾.

(ای محمّد!) آنان را از روز نزدیک بترسان (کـه قـیامت است). آن زمانی که دلها (از شدّت وحشت) به گـلوگاه می‌رسند (و انگار از جـای خـود کـنده و بـه بـالا پـرت شـده‌انـد) و تـمام وجـودشان مـملوّ از خشـم و انـدوه مـی‌گردد (خشـم بـر کسـانی کـه ایشـان را بـه چـنین سرنوشتی دچار کرده‌اند، و خشم بر خود که به حرف دیگران گوش فرادادهاند، و غم و اندوه بر روزگار هدر رفته و طـلای عـمرِ بـاخته شـده). سـتمگران نـه دارای دوست دلسوزند، و نه دارای میانجیگری که میانجی او پذیرفته گردد. خداوند به حقّ و عدل داوری مـی‌کند، و کسانی را که بجای او به فریاد می‌خوانند (به سبب عجز و نـاتوانـی) کـم‌ترین داوری از دست ایشـان سـاخته نیست (و اصلاً کاره‌ای نیستند تا داوری به پیش ایشان برده شود). تنها خدا شنوا و بینا است.

«الْآزِفَةِ»: نزدیک و شتابنده . . . و آن قیامت است. این واژه قیامت را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگـار قیامت نـزدیک و خـزنده است. بـدین خـاطر نَـفَسها غم‌آلود و بریده بریده است. انگار دلهای غـمناک بـر گلوگاه‌ها فشار وارد می‌آورند. مردمان نَفَسهای خود را باز می‌گیرند و دردهـا و تـرسهای خـویش را قـورت می‌دهند. قورت دادن ایشان را غمگین می‌سازد، و بـر سینه‌هایشان سنگینی می‌کند، و آنـان دوسـتی را پـیدا نمی‌کنند که بدیشان مهر و عطوفت ورزد، و میانجیگر و شفیعی را نمی‌یابند که سخنش ارج و رواجی داشـته باشد و از او در این جایگاه سخت و غم‌آلود اطـاعت بشود و سخنش پذیرفته گردد!

آنـان در ایـن روز پـیدا و نـمایان هسـتند. چیزی از چیزهای ایشان از یزدان نهان و پنهان نمی‌گردد، حتّی دزدیده نگاه کردنشان، و راز پنهان در سینه‌هایشان:

﴿ یَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْیُنِ وَ مٰا تُخْفِي الصُّدُورُ ﴾.

خداونـد از دزدانـه نگـاه کـردن چشـمها و از رازی کـه سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است.

چشم خیانت‌پیشه سعی می‌کند خیانت خـود را پـنهان دارد. ولی آن خیانت بر خدا پنهان نمی‌ماند. سینه‌ها راز پوشیده را پنهان می‌دارند، ولی آن راز برای علم خـدا علنی و آشکار است.

تنها خدا است که در این روز داوریِ حقّ خود را انجام می‌دهد. و خداگونه‌های ادّعائی ایشان هیچ‌گونه منزلت و مقامی ندارند و هـیچ‌گونه کـاری را و حکـمی را و قضاوتی را نمی‌توانند بکنند:

﴿ وَ اللّٰهُ یَقْضِي بِالْحَقِّ وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِـهِ لاٰ یَقْضُونَ بِشَيْءٍ ﴾.

خداوند به حقّ و عدل داوری مـی‌کند، و کسـانی را کـه بجای او به فریاد می‌خوانند (به سبب عجز و ناتوانـی) کم‌ترین داوری از دست ایشان ساخته نیست (و اصلاً کاره‌ای نیستند تا داوری به پیش ایشان برده شود).

خداوند به حـقّ و عـدل داوری مـی‌کند. داوری او از روی دانش و آگاهی است و او می‌شنود و می‌بیند. این

است بر کسی ظلم نمی‌کند و چیزی را فراموش نمی‌نماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾.

تنها خدا شنوا و بینا است.

۞ أَوَلَمْ يَسِيرُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ فَيَنظُرُوا۟ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلَّذِينَ كَانُوا۟ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا۟ هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَءَاثَارًا فِى ٱلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنَ ٱللَّهِ مِن وَاقٍ ﴿٢١﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَت تَّأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَكَفَرُوا۟ فَأَخَذَهُمُ ٱللَّهُ ۚ إِنَّهُۥ قَوِىٌّ شَدِيدُ ٱلْعِقَابِ ﴿٢٢﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَا وَسُلْطَٰنٍ مُّبِينٍ ﴿٢٣﴾ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَٰمَٰنَ وَقَٰرُونَ فَقَالُوا۟ سَٰحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٢٤﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِٱلْحَقِّ مِنْ عِندِنَا قَالُوا۟ ٱقْتُلُوٓا۟ أَبْنَآءَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ وَٱسْتَحْيُوا۟ نِسَآءَهُمْ ۚ وَمَا كَيْدُ ٱلْكَٰفِرِينَ إِلَّا فِى ضَلَٰلٍ ﴿٢٥﴾

وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِىٓ أَقْتُلْ مُوسَىٰ وَلْيَدْعُ رَبَّهُۥٓ ۖ إِنِّىٓ أَخَافُ أَن يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَن يُظْهِرَ فِى ٱلْأَرْضِ ٱلْفَسَادَ ﴿٢٦﴾ وَقَالَ مُوسَىٰٓ إِنِّى عُذْتُ بِرَبِّى وَرَبِّكُم مِّن كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَّا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ ٱلْحِسَابِ ﴿٢٧﴾ وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ ءَالِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَٰنَهُۥٓ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَن يَقُولَ رَبِّىَ ٱللَّهُ وَقَدْ جَآءَكُم بِٱلْبَيِّنَٰتِ مِن رَّبِّكُمْ ۖ وَإِن يَكُ كَٰذِبًا فَعَلَيْهِ كَذِبُهُۥ ۖ وَإِن يَكُ صَادِقًا يُصِبْكُم بَعْضُ ٱلَّذِى يَعِدُكُمْ ۖ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِى مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ ﴿٢٨﴾ يَٰقَوْمِ لَكُمُ ٱلْمُلْكُ ٱلْيَوْمَ ظَٰهِرِينَ فِى ٱلْأَرْضِ فَمَن يَنصُرُنَا مِنۢ بَأْسِ ٱللَّهِ إِن جَآءَنَا ۚ قَالَ فِرْعَوْنُ مَآ أُرِيكُمْ إِلَّا مَآ أَرَىٰ وَمَآ أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٢٩﴾ وَقَالَ ٱلَّذِىٓ ءَامَنَ يَٰقَوْمِ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُم مِّثْلَ يَوْمِ ٱلْأَحْزَابِ ﴿٣٠﴾ مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَٱلَّذِينَ مِنۢ بَعْدِهِمْ ۚ وَمَا ٱللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ﴿٣١﴾ وَيَٰقَوْمِ إِنِّىٓ أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ ٱلتَّنَادِ ﴿٣٢﴾ يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۗ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِنْ هَادٍ ﴿٣٣﴾

وَلَقَدْ جَآءَكُمْ يُوسُفُ مِن قَبْلُ بِٱلْبَيِّنَٰتِ فَمَا زِلْتُمْ فِى شَكٍّ مِّمَّا جَآءَكُم بِهِۦ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا هَلَكَ قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ ٱللَّهُ مِنۢ بَعْدِهِۦ رَسُولًا ۚ كَذَٰلِكَ يُضِلُّ ٱللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ ﴿٣٤﴾ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَٰنٍ أَتَىٰهُمْ ۖ كَبُرَ مَقْتًا عِندَ ٱللَّهِ وَعِندَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ ۚ كَذَٰلِكَ يَطْبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ ﴿٣٥﴾ وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَٰهَٰمَٰنُ ٱبْنِ لِى صَرْحًا لَّعَلِّىٓ أَبْلُغُ ٱلْأَسْبَٰبَ ﴿٣٦﴾ أَسْبَٰبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلَىٰٓ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّى لَأَظُنُّهُۥ كَٰذِبًا ۚ وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ۚ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِى تَبَابٍ ﴿٣٧﴾ وَقَالَ ٱلَّذِىٓ ءَامَنَ يَٰقَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴿٣٨﴾ يَٰقَوْمِ إِنَّمَا هَٰذِهِ ٱلْحَيَوٰةُ ٱلدُّنْيَا مَتَٰعٌ وَإِنَّ ٱلْءَاخِرَةَ هِىَ دَارُ ٱلْقَرَارِ ﴿٣٩﴾ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلَا يُجْزَىٰٓ إِلَّا مِثْلَهَا ۖ وَمَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُو۟لَٰٓئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ ﴿٤٠﴾

۞ وَيَٰقَوْمِ مَا لِىٓ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجَوٰةِ وَتَدْعُونَنِىٓ إِلَى ٱلنَّارِ ﴿٤١﴾ تَدْعُونَنِى لِأَكْفُرَ بِٱللَّهِ وَأُشْرِكَ بِهِۦ مَا لَيْسَ لِى بِهِۦ عِلْمٌ وَأَنَا۠ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفَّٰرِ ﴿٤٢﴾ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُونَنِىٓ إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُۥ دَعْوَةٌ فِى ٱلدُّنْيَا وَلَا فِى ٱلْءَاخِرَةِ وَأَنَّ مَرَدَّنَآ إِلَى ٱللَّهِ وَأَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَٰبُ ٱلنَّارِ ﴿٤٣﴾ فَسَتَذْكُرُونَ مَآ أَقُولُ لَكُمْ ۚ وَأُفَوِّضُ أَمْرِىٓ إِلَى ٱللَّهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ بَصِيرٌۢ بِٱلْعِبَادِ ﴿٤٤﴾ فَوَقَىٰهُ ٱللَّهُ سَيِّـَٔاتِ مَا مَكَرُوا۟ ۖ وَحَاقَ بِـَٔالِ فِرْعَوْنَ سُوٓءُ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٥﴾ ٱلنَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۖ وَيَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوٓا۟ ءَالَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٦﴾ وَإِذْ يَتَحَآجُّونَ فِى ٱلنَّارِ فَيَقُولُ ٱلضُّعَفَٰٓؤُا۟ لِلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنتُم مُّغْنُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِّنَ ٱلنَّارِ ﴿٤٧﴾ قَالَ ٱلَّذِينَ ٱسْتَكْبَرُوٓا۟ إِنَّا كُلٌّ فِيهَآ إِنَّ ٱللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ ٱلْعِبَادِ ﴿٤٨﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ فِى ٱلنَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ٱدْعُوا۟ رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ ٱلْعَذَابِ ﴿٤٩﴾

قَالُوٓاْ أَوَلَمۡ تَكُ تَأۡتِيكُمۡ رُسُلُكُم بِٱلۡبَيِّنَٰتِۖ قَالُواْ بَلَىٰۚ قَالُواْ فَٱدۡعُواْۗ وَمَا دُعَٰٓؤُاْ ٱلۡكَٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَٰلٍ ﴿٥٠﴾ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَيَوۡمَ يَقُومُ ٱلۡأَشۡهَٰدُ ﴿٥١﴾ يَوۡمَ لَا يَنفَعُ ٱلظَّٰلِمِينَ مَعۡذِرَتُهُمۡۖ وَلَهُمُ ٱللَّعۡنَةُ وَلَهُمۡ سُوٓءُ ٱلدَّارِ ﴿٥٢﴾ وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا مُوسَى ٱلۡهُدَىٰ وَأَوۡرَثۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡكِتَٰبَ ﴿٥٣﴾ هُدٗى وَذِكۡرَىٰ لِأُوْلِي ٱلۡأَلۡبَٰبِ ﴿٥٤﴾ فَٱصۡبِرۡ إِنَّ وَعۡدَ ٱللَّهِ حَقّٞ وَٱسۡتَغۡفِرۡ لِذَنۢبِكَ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِ رَبِّكَ بِٱلۡعَشِيِّ وَٱلۡإِبۡكَٰرِ ﴿٥٥﴾

قبلاً موضوع این بند سوره را خلاصه کردیم. پیش از این که به تفصیل آن بپردازیم ملاحظه خواهیم کرد که این حلقه از داستان در اینجا همگام با موضوع سوره، همگام با شیوهٔ تعبیر آن، ذکر می‌گردد. گاهی هم عین عبارات سوره تکرار می‌شود و با همان شیوهٔ تعبیر پیشین هم اداء می‌گردد . . . مثلاً از زبان مرد مؤمن معنیها و تعبیرهائی نقل می‌شود که قبلاً در سوره آمده است. او فرعون و هامان و قارون را تذکّر می‌دهد و یادآور می‌کند به این که آنان در شهرها و کشورها در گشت و گذارند و بیا و برو دارند، بپایند خویشتن را اسیر هوا و هوس ننمایند. آنان را برحذر می‌دارد از روزی و روزگاری بسان روزی و روزگاری که به دسته‌ها و گروه‌ها رسید و دمار از روزگارشان برآمد و بر باد فنا رفتند. همچنین ایشان را برحذر می‌دارد از روز قیامت، روزی که از صحنه‌های آن در سرآغاز سوره سخن رفته است. از کسانی سخن می‌گوید که دربارهٔ آیات و نشانه‌های یزدان به جدال و ستیز می‌پردازند و خویشتن را گرفتار خشم خدا و خشم مؤمنان می‌سازند. این بخش هم در مرحلهٔ اوّل آمده است. سپس روند قرآنی صحنهٔ ایشان را در آتش دوزخ نشان می‌دهد که خوار و رسوا هستند و به لابه و زاری می‌پردازند و دعا می‌کنند و فریاد برمی‌آورند، ولی پاسخی بدانان داده نمی‌شود. سرنوشت شوم امثال چنین کسانی قبلاً در سوره آمده است.

بدین روال و بر این منوال چیزهائی آمده است و تکرار گردیده است که بیانگر این واقعیّت است: منطق ایمان و منطق مؤمنان یکی است. زیرا منطق ایمان و مؤمنان از حقّ یگانه‌ای مدد می‌جوید و یاری می‌طلبد، و خطّ سیری را می‌سپرد که با فضای سوره هماهنگی دارد و می‌خواند، و به سوره «شخصیّت» مستقلّی می‌بخشد که دارای سیماها و نمادهای همگون و همسان است. این هم پدیدهٔ چشمگیری در همهٔ سوره‌های قرآن است.

❁

﴿أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ، كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ، فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ. وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ وَاقٍ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ، فَكَفَرُوا، فَأَخَذَهُمُ اللهُ، إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾.

آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده است. آنان نیرویشان و آثارشان در زمین بیشتر از شما بوده است و خداوند ایشان را به سبب گناهانشان گرفته و هلاک ساخته است و مدافعی در برابر (عذاب) خدا نداشته‌اند (و کسی ایشان را از عذاب رهائی نداده است). این (هلاک و عذاب) بدان خاطر بوده است که پیغمبرانشان دلائل و براهین روشن برای ایشان می‌آوردند و ارائه می‌دادند و آنان راه کفر درپیش می‌گرفتند، و خدا ایشان را گرفته و هلاک می‌کرد. چرا که او نیرومند شدیدالعقابی است.

این گذرگاه موجود در میان داستان موسی علیه‌السلام و موضوع پیشین سوره، مجادله‌کنندگان و ستیزه‌گران مشرک عرب را که با آیات و نشانه‌های خدا درمی‌افتند، به درس عبرت تاریخ پیش از ایشان تذکّر و حواله می‌دهد، و ایشان را رهنمود می‌کند که به سیر و سیاحت در زمین، و دیدار از جایگاه‌های نقش زمین

شدن گذشتگان بپردازند، آن نقش زمین شدگانی که موضعگیری و موقعیّت ایشان را درپیش گرفته‌اند، و گام به گام آنان می‌روند. به مشرکان عرب اطّلاع می‌دهد که هلاک شدگان و نابودگشتگان پیشین نیرو و آثاری در زمین داشته‌اند که از نیرو و آثار اینان فراتر بوده است. ولی با وجود قدرت و عظمت و کاخها و آبادیهائی که داشته‌اند، در برابر تاخت و یورش و عذاب و عقاب خدا ضعیف و ناچیز بوده‌اند، و گناهانشان ایشان را از منبع قدرت و قوّت حقیقی بریده است و به کناری افکنده است، و نیروهای ایمان که نیروی یزدان چیره و توانا با آنها همراه بوده است بر آن بزهکاران کافر تاخته است و ایشان را نابود کرده است:

﴿ فَأَخَذَهُمُ اللهُ بِذُنُوبِهِمْ. وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنَ اللهِ مِنْ وٰاقٍ ﴾.

خداوند ایشان را به سبب گناهانشان گرفته و هلاک ساخته است و مدافعی در برابر (عذاب) خدا نداشته‌اند (و کسی ایشان را از عذاب رهائی نداده است).

هیچ مدافعی و محافظی جز ایمان و عمل صالح و جای گرفتن در جبههٔ ایمان و حقّ و خوبی وجود ندارد. قطعاً تکذیب کردن پیغمبران و نادیده گرفتن دلائل و براهین، سر به نابودی و عذاب می‌کشد:

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كٰانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ، فَكَفَرُوا. فَأَخَذَهُمُ اللهُ، إِنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقٰابِ ﴾.

این (هلاک و عذاب) بدان خاطر بوده است که پیغمبرانشان دلائل و براهین روشن برای ایشان می‌آوردند و ارائه می‌دادند و آنان راه کفر درپیش می‌گرفتند، و خدا ایشان را گرفته و هلاک می‌کرد. چرا که او نیرومند شدیدالعقابی است.

❁

بعد از این اشارهٔ کلّی و مختصر، روند قرآنی به بیان حال نمونه‌ای از نمونه‌های کسانی می‌پردازد که پیش از اینان بوده‌اند، و از اینان نیروی بیشتر و آثار فراوان‌تری در زمین داشته‌اند. خداوند آنان را در برابر گناهانشان گرفته است و نابودشان نموده است. آنان فرعون و قارون و هامان، و کسانی از قلدران و زورگویان و سرکشان و یاغیانی بوده‌اند که با فرعون و قارون و هامان همکاری و همراهی داشته‌اند.

این حلقه از داستان موسی علیه‌السلام به موقعیّتها و دیدگاه‌ها تقسیم می‌شود. با موقعیّت عرضه کردن رسالت به فرعون و فرعونیان می‌آغازد، و سر به دامنهٔ قیامت می‌کشد و در آنجا خاتمه می‌پذیرد. فرعون و فرعونیان و سران کافر و پیروان ایشان در میان آتش دوزخ به جدال و نزاع و اظهار دلیل و برهان برای یکدیگر می‌پردازند! این بخش، کوچ دور و درازی است. ولیکن روند قرآنی «تکّه‌های» مشخّصی از این کوچ را برمی‌گزیند، تکّه‌هائی که مقصود و منظور این حلقه را به‌ویژه در این سوره بیان می‌دارد:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسىٰ بِآيٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِينٍ، إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ قٰارُونَ، فَقٰالُوا: سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ ﴾.

ما موسی را همراه با معجزات و دلیل روشن فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون. ایشان گفتند: موسی جادوگر دروغگوئی است.

این جایگاه نخستین ملاقات است. این سو موسی است و با خود معجزات و آیات خدا را به ارمغان آورده است. هیبت و شکوهی دارد که برگرفته از حقّی است که در دست او است. آن سوی دیگر فرعون و هامان و قارون ایستاده‌اند. باطلِ ناروا و نیروی ظاهری و مرکز حکومتشان همراه با آنان است. بر مرکز حکومتشان از رویاروی حق با آن که نیرومند و قوی است می‌ترسند. . . بدین هنگام به ناحقّ به جدال و ستیز می‌پردازند تا با آن حقّ را از میدان به در سازند:

﴿ فَقٰالُوا: سٰاحِرٌ كَذّٰابٌ ﴾.

ایشان گفتند: موسی جادوگر دروغگوئی است.

❁

روند قرآنی شرح و بسط چیزی را درهم می‌پیچد که پس از این کشمکش و ستیز درگرفته است. موقعیّت مسابقه و مبارزهٔ با جادوگران را، و ایمان آوردن جادوگران به حقّی که بر باطلشان پیروز گردیده است، و

بلعیدن عصای موسی آنچه را که به هم می‌بافتند و تزویرهائی را که می‌نمودند، همهٔ اینها را درهم پیچیده است و ذکری از آنها ننموده است، و به موقعیّتی بسنده کرده است که پس از این حوادث آمده است:

﴿ فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنٰا قٰالُوا: اقْتُلُوا أَبْنٰاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسٰاءَهُمْ ﴾.

هنگامی که موسی از جانب ما حقّ را بدیشان رساند، (سردمداران کفر به پیروان خود) گفتند: بکشید فرزندان کسانی را که همراه موسی ایمان آورده‌اند (تا دودمانشان از صفحهٔ روزگار زدوده گردد) و زنانشان را زنده بگذارید (تا به خدمتگزاری و کنیزی ما مشغول شوند).

پیش از تکمیل معنی آیه، بر این موقعیّت چنین پیرو می‌زند:

﴿ وَ مٰا كَيْدُ الْكٰافِرِينَ إِلاّٰ فِي ضَلاٰلٍ ﴾.

لیکن نیرنگ کافران بی‌نتیجه بوده و جز گمراهی نخواهد بود (و تیرشان پیوسته به سنگ خواهد خورد، و طرحهای شیطانی آنان سرانجام دامنگیر خودشان خواهد شد).

این است منطق طاغیان و یاغیان درشتخوی ناتراشیده و ناخراشیده. سلسلهٔ دشمنی را می‌جنبانند هر زمان که حجّت و برهان، ایشان را به تنگنا بیندازد و خوارشان بسازد، و بترسند که حقّ بر اهداف باطلشان پیروز بشود، چون در حقّ قدرت و قوّت و فصاحت و بلاغت و روشنی و روشنگری است، و حقّ فطرت را مخاطب قرار می‌دهد، و فطرت به حقّ پاسخ مثبت می‌دهد و سخن او را می‌شنود و می‌پذیرد. برای مثال جادوگرانی که آورده شده بودند تا بر موسی و آنچه با خود داشت پیروز گردند، ولی نخستین کسانی شدند که رو در روی فرعون زورمدار و زورگو به حقّ ایمان آوردند و به دنبال حقّ روان شدند.

فرعون و هامان و قارون گفتند:

﴿ اُقْتُلُوا أَبْنٰاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسٰاءَهُمْ ﴾.

بکشید فرزندان کسانی را که همراه موسی ایمان آورده‌اند (تا دودمانشان از صفحهٔ روزگار زدوده گردد) و زنانشان را زنده بگذارید (تا به خدمتگزاری و کنیزی ما مشغول شوند).

فرعون - در روزگار تولّد موسی - همچون فرمانی را صادر کرده بود. پس از صدور نخستین فرمان، یکی از دو احتمال وجود دارد که روی داده باشد. احتمال اوّل این است که فرعونی که آن فرمان را صادر کرده است مرده است و پسرش جانشین او گردیده است یا ولیعهد وی شده است، و در زمان صدور فرمان، دستور به مرحلهٔ اجراء درنیامده است تا آن زمان که موسی آمده است و با فرعون جدید رویاروی گردیده است، فرعون جدیدی که موسی را می‌شناخته است بدان هنگام که ولیعهد بوده است، و با نحوهٔ تربیت موسی در قصر آشنا گشته است، و از فرمان نخستین مبنی بر سر بریدن پسران و برجای گذاشتن دختران بنی‌اسرائیل هم باخبر بوده است. اطرافیان او بدین امر اشاره می‌کرده‌اند، و کسانی را نام می‌برده‌اند که به موسی ایمان آورده‌اند، چه از میان جادوگران و چه از میان بنی‌اسرائیل اندکی که با وجود ترس از فرعون و فرعونیان به موسی ایمان آورده‌اند . . . احتمال دوم این است که فرعون اوّل که موسی را به فرزندی پذیرفته است، هنوز بر تخت سلطنت بوده است و اجراء فرمان نخستین را پس از مدّتی به تأخیر انداخته است. یا این که بعد از آن که شدّت و حدّت آن سپری گردیده است، عملی کردن آن را متوقّف ساخته است. اطرافیان به تجدید عملیّات اشاره می‌کنند و ادامهٔ کار را بدو پیشنهاد می‌نمایند. تنها خواستار کشتن کسانی می‌شوند که ایمان آورده‌اند و با موسی متّحد و همدست می‌گردند، تا ایشان را بترسانند و به وحشت و دهشت بیندازند.

ولی چنان که به نظر می‌رسد فرعون رأی و نظر دیگری دارد، یا پیشنهادی افزون بر آن توطئه دارد، تا بدین وسیله از دست موسی نجات پیدا کند و آسوده‌خاطر شود!

﴿ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ: ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسىٰ، وَ لْيَدْعُ رَبَّهُ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ، أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴾.

فرعون (به اطرافیان و مشاوران خود) گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد خواند. من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد، یا این که در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.

از سخن فرعون که می‌گوید:

﴿ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسىٰ ﴾.

بگذارید من موسی را بکشم.

چنین پیدا است که این رأی و نظر با اشکالی ـ از لحاظ سیاستمداری و کشورداری ـ روبرو می‌گردد. انگار گفته می‌شود: کشتن موسی اشکال را برطرف نمی‌کند و مشکل را از سر راه برنمی‌دارد. چه بسا کشتن موسی سبب شود عامّهٔ مردمان او را مقدّس دارند و شهید بشمارند، و ذهن و اندیشهٔ ایشان به سوی او و آئینی که با خود آورده است بگراید و شور و غوغائی برای جانبداری از او و آئینش به‌پا خیزد. مخصوصاً جادوگران در ملأ عامّ و همایش همگانی ملّی ایمان خود را اعلام داشته‌اند، و سبب ایمان آوردن خویشتن را اعلان کرده‌اند. جادوگرانی که ایشان را آورده‌اند تا کار موسی را باطل کنند و با او دشمنی ورزند و مبارزه نمایند . . . چه‌بسا هم یکی از مشاوران شاه احساس هراس کرده است از این که نکند خدای موسی از فرعون انتقام بگیرد، و بر آنان بتازد و کار ایشان را بسازد. این هم چیز دور از ذهنی نیست. چه بت‌پرستان معتقد به تعدّد خدایان بودند و چندگانه‌پرست بودند، و بسیار زود تصوّر می‌کردند که موسی خدائی داشته باشد و انتقام او را از کسانی بگیرد که بدو تجاوز و تعدّی بکنند!.. سخن فرعون هم پاسخ همین اشاره است:

﴿ وَلْيَدْعُ رَبَّهُ ﴾.

و او پروردگارش را (برای نجات خود از دست من) به فریاد بخواند.

هرچند هم از فرعون بعید نیست که بدون هرگونه مقدّمه‌ای همچون سخن گناه‌آلودی را از راه خودستائی و هرزه‌درائی گفته باشد، و سزای آن را هم در پایان گشت و گذار گرفت، همان‌گونه که خواهد آمد.

شاید بد نباشد اندکی در برابر حجّت و برهان فرعون برای کشتن موسی بایستیم:

﴿ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ ﴾.

من از این می‌ترسم که آئین شما را تغییر دهد، یا این که در زمین فساد را گسترش دهد و پراکنده سازد.

آیا شگفت‌تر و شگرف‌تر از این یافته می‌شود که فرعون گمراه بت‌پرست دربارهٔ موسی علیه‌السلام پیغمبر خدا بگوید:

﴿ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ؟! ﴾.

آیا این عین همان سخنی نیست که هر طاغوت تباه‌پیشه‌ای دربارهٔ هر دعوت‌کنندهٔ مصلح و اصلاحگری آن را زده است و می‌زند؟ آیا این عین همان سخنی نیست که فرد باطلگرای اخمو و ترشرو آن را در برابر حقّ زیبا و آراسته گفته است و می‌گوید؟ آیا این عین همان سخنی نیست که شخص گول‌زنندهٔ ناپاک آن را رو در روی ایمانِ آرام و آرامبخش، برای برانگیختن احساسات مردمان گفته است و می‌گوید؟

این منطق یگانه‌ای است که تکرار می‌گردد هر زمان که حقّ و باطل، و ایمان و کفر، و صلاح و طغیان، در طول روزگاران و در سرزمینهای مختلف، به همدیگر برسند و یکدیگر را ملاقات کنند. داستان قدیمی و مکرّری است، و هرچندگاهی بیان و روایت می‌شود.

و امّا موسی علیه‌السلام به پایهٔ استواری و دژ محکمی پناه برد. او خویشتن را به آستانه‌ای انداخت که پناهندگان را می‌پاید و حمایت و حفاظت می‌فرماید، و به جوار آیندگان را جوار می‌دهد و در پناه خود می‌گیرد:

﴿ وَ قَالَ مُوسىٰ: إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاٰ يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ ﴾.

موسی (خطاب به فرعون و فرعونیان) گفت: من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از دست هر مستکبری که به روز حساب و کتاب (قیامت) ایمان نداشته باشد.

موسی این را گفت و آرام گرفت، و کار و بار خود را به خدائی واگذار کرد که برتر و بالاتر از هر متکبّر و خودبزرگ‌بینی است، و بر هر زورمدار زورگوئی چیره است، و برای حمایت پناهندگان به خود از دست مستکبران توانا است. به وحدانیّت و یکتائی خدای خود و خدای ایشان اشاره کرد. موسی وحدانیّت و یکتائی خدا را از ترس و هراس تهدید و تنبیه فرعون و فرعونیان فراموش نکرد و به ترک آن نگفت. همچنین به عدم ایمان فرعون و فرعونیان به روز حساب و کتاب نیز اشاره کرد. چه هر متکبّری که به روز حساب و کتاب ایمان داشته باشد تکبّر نمی‌ورزد و عظمت نمی‌فروشد، وقتی که موقعیّت خود را در آن روز پیش چشم دارد و بداند که او حسرت‌زده و فروتن و کرنش‌کن و خوار می‌ایستد، بدون هرگونه نیرو و قدرتی، و بدون داشتن هرگونه دوست صمیمی و شفیع و میانجی‌ای که از او اطاعت شود.



در اینجا مردی از خاندان فرعون که حقّ به دلش راه پیدا کرده است و او ایمان خود را نهان داشته است، برمی‌خیزد و از موسی دفاع می‌کند، و به چاره‌جوئی و رهائی موسی از دست مردمان می‌پردازد، و در خطاب به فرعون و فرعونیان روشهای گوناگونی به کار می‌برد، و با پند و اندرز و از راه دلسوزی به دلهایشان راه پیدا می‌کند، و با ترساندن و قانع کردن حسّاسیّت آنان را برمی‌انگیزد:

﴿ وَ قالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمانَهُ: أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ: رَبِّيَ اللهُ، وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ؟ وَ إِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ، وَ إِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ، إِنَّ اللهَ لا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذّابٌ. يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ، فَمَنْ يَنْصُرُنا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جاءَنا؟ قالَ فِرْعَوْنُ: ما أُرِيكُمْ إِلاّ ما أَرى، وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلاّ سَبِيلَ الرَّشادِ. وَ قالَ الَّذِي آمَنَ: يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزابِ. مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ، وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ. وَ يا قَوْمِ إِنِّي أَخافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنادِ. يَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِينَ ما لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ. وَ لَقَدْ جاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّناتِ، فَما زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّا جاءَكُمْ بِهِ، حَتّى إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ: لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً. كَذلِكَ يُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ. الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا، كَذلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ ﴾.

مرد مؤمنی از خاندان فرعون که ایمان خود را پنهان می‌داشت گفت: آیا مردی را خواهید کشت بدان خاطر که می‌گوید: پروردگار من الله است، در حالی که دلائل روشنی و معجزات آشکاری از جانب پروردگارتان برایتان آورده است و به شما نموده است؟ اگر او دروغگو باشد، دروغگوئیش دامنگیر خود او خواهد شد، و اگر راستگو باشد، برخی از عذابهائی که شما را از آن می‌ترساند گریبانگیرتان خواهد گشت. قطعاً خداوند کسی را (به راه نجات و رستگاری) رهنمود نمی‌سازد که تجاوزکار و دروغ‌پرداز باشد. (مرد مؤمن ادامه داد و گفت:) ای قوم من! امروز حکومت در دست شما است، و در این سرزمین پیروز و چیره‌اید. امّا اگر عذاب سخت (خانه‌برانداز و ریشه‌کن‌ساز) الهی دامنگیرتان شود، چه کسی ما را مدد و یاری خواهد کرد و برای رستگاریمان خواهد کوشید؟ فرعون گفت: من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم. (پس دستور من کشتن موسی است و باید اجراء شود). آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلائی به شما برسد که در روزگاران گذشته به گروه‌ها و دسته‌ها رسیده است. از سزای

عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند (می‌ترسم که گریبانگیرتان شود). خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند (و نمی‌پسندد که بندگانش هم به همدیگر ستم کنند). ای قوم من! بر شما از روز صدا زدن (که قیامت است) می‌ترسم. آن روزی که پشت می‌کنید و می‌گریزید، امّا هیچ پناهی جز خدا (برای حفظ خود از عذاب) ندارید. آخر خدا کسی را که (از راستای بهشت منحرف و) گمراه سازد، هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت. پیش از این، یوسف آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما آورده بود، امّا شما پیوسته دربارهٔ آنچه آورده بود و ارائه داده بود شکّ و تردید می‌کردید (و به دنبال او راه نمی‌افتادید) تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند بعد از او دیگر پیغمبری را برانگیخته نخواهد کرد. این چنین خداوند اشخاص متجاوز و متردّد را گمراه و سرگشته می‌سازد. آنان کسانیند که بدون هیچ دلیلی که (از عقل یا نقل در دست) داشته باشند، در برابر آیات الهی (موضعگیری می‌کنند و) به ستیز و کشمکش می‌پردازند. (چنین جدال بی‌اساس و نادرستی با آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی خواهد شد که ایمان آورده باشند. این‌گونه خداوند بر هر دلی که خودبزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حسّ تشخیص را از آن می‌گیرد).

این چرخش و گردش، چرخش و گردش بزرگ و فراخی است که مرد مؤمن با توطئه‌گران فرعون و فرعونیان می‌آغازد. این منطقِ فطرتِ با ایمانی است که محتاطانه و ماهرانه و نیرومندانه، مطالب و مقاصد را به گوش دیگران می‌رساند.

نخست به رسواگری چیزی می‌پردازد که آنان در صدد اقدام بدان هستند:

﴿ أَتَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ: رَبِّيَ اللهُ ﴾.

آیا مردی را خواهید کشت بدان خاطر که می‌گوید: پروردگار من الله است؟

آیا این سخن پاک متعلّق به اعتقاد دل و باور درون، سزاوار کشتن است، و باید در برابر آن خونی را ریخت و جانی را گرفت؟ اگر چنین شود و چنین رود، کار بسیار زشت و پلشت صورت خواهد گرفت، کاری که آشکار و پدیدار است که ناشایست و نابایست است.

سپس مرد مؤمن گام دیگری را با ایشان برمی‌دارد. کسی که این سخن پاک را بدیشان می‌گوید:

﴿ رَبِّيَ اللهُ ﴾.

پروردگار من خدا است.

آن را می‌گوید و دلیل آن را و برهان آن را در دست دارد:

﴿ وَ قَدْ جاءَكُمْ بِالْبَيِّناتِ مِنْ رَبِّكُمْ ﴾.

در حالی که دلائل روشنی و معجزات آشکاری از جانب پروردگارتان برایتان آورده است.

اشاره می‌کند به دلائل و معجزاتی که موسی علیه‌السلام آنها را آورد و نمود، و آنان آنها را دیدند. ایشان ـ که با خود خلوت کرده‌اند و دور از دیگران نشسته‌اند ـ مشکل است دربارهٔ آن دلائل و معجزات با یکدیگر ستیزه و جدال کنند!

سپس بدترین فرضیّه را برایشان مطرح می‌کند، و در برابر این مسأله همچون شخص دادگری می‌ایستد و با ایشان از آن سخن می‌گوید. این فرضیّه را برای همگامی با ایشان به میان می‌کشد، و کم‌ترین چیزی است که می‌توان پیش چشم داشت:

﴿ وَ إِنْ يَكُ كاذِباً فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ ﴾.

اگر او دروغگو باشد، دروغگوئیش دامنگیر خود او خواهد شد.

او مسؤولیّت کارش را خواهد داشت، و به سزای آن خواهد رسید، و گناه آن را بر گردن خواهد گرفت. به هر حال این کار که بدیشان اجازه نمی‌دهد او را بکشند.

احتمال دیگری هم در میان است، و آن این که چه بسا راستگو است. باید در برابر این احتمال، خوب احتیاط کرد، و خویشتن را در معرض نتائج و پیامدهای آن قرار نداد:

﴿ وَ إِنْ يَكُ صادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ الَّذي يَعِدُكُمْ ﴾.

و اگر راستگو باشد، برخی از عذابهائی که شما را از آن می‌ترساند گریبانگیرتان خواهد گشت.

گریبانگیر ایشان شدن برخی از عذابهائی که آنان را از آن می‌ترساند نیز کم‌ترین احتمال در این قضیّه است. مرد مؤمن بیش از این از ایشان نمی‌خواهد، و این هم نهایت انصاف در جدال و تلاش برای سرکوب نمودن و محکوم کردن است.

آن‌گاه به طور پنهان تهدیدشان می‌کند، آن‌گاه که سخنی را می‌گوید منطبق بر حال و احوال موسی و نیز منطبق بر ایشان و حال و احوالشان:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذّٰابٌ ﴾.

قطعاً خداوند کسی را (به راه نجات و رستگاری) رهنمود نمی‌سازد که تجاوزکار و دروغ‌پرداز باشد.

اگر همچون کسی موسی باشد، خدا او را هدایت نمی‌دهد و موفّق نمی‌کند. پس بگذارید او از خدا سزای خود را بگیرد. از این هم خویشتن را برحذر دارید که موسی و پروردگار او را تکذیب دارید و در گناهان زیاده‌روی کنید، و درنتیجه همچون سرنوشتی گریبانگیرتان گردد و به سزای خود برسید!

وقتی که مرد مؤمن، فرعون و فرعونیان را بدینجا می‌کشاند که هرکس زیاده‌روی و تکذیب کند، بر آنان می‌تازد و ایشان را از عقاب خدا می‌ترساند، و از عذاب او برحذر می‌دارد، عذابی که ملک و مملکت و سلطه و قدرتی که دارند ایشان را از آن نمی‌رهاند. ایشان را تذکّر می‌دهد به نعمتی که سزاوار آن است شکر و سپاس آن گفته شود نه کفران و ناسپاسی آن کرده شود:

﴿ يٰا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظٰاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ. فَمَنْ يَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جٰاءَنٰا؟ ﴾.

(مرد مؤمن ادامه داد و گفت:) ای قوم من! امروز حکومت در دست شما است، و در این سرزمین پیروز و چیره‌اید. امّا اگر عذاب سخت (خانه‌برانداز و ریشه‌کن‌ساز) الهی دامنگیرتان شود، چه کسی ما را مدد و یاری خواهد کرد و برای رستگاریمان خواهد کوشید؟!.

مرد مؤمن همان احساسی را دارد که دل با ایمان دارد. او احساس می‌کند عذاب خدا به صاحبان ملک و مملکت و سلطه و قدرت در زمین از هرکس دیگری نزدیک‌تر است. لذا آنان سزاوارترین مردمان برای پرهیز از عذاب خدا هستند، و شایسته‌ترین مردمان برای احساس کردن عذاب خدا و دوری گزیدن از آن می‌باشند. آنان بایسته است پیوسته از عذاب خدا هراسان باشند. چه عذاب خدا در هر لحظه‌ای از لحظات شبانه‌روز در انتظارشان است. این است که مرد مؤمن ایشان را به یاد ملک و مملکت و حکومت و قدرتی می‌اندازد که دارند و در آنند. او بدین معنی اشاره می‌کند که در حسّ و شعورِ بینای او جای گرفته است و استقرار پذیرفته است. سپس خود را از جملهٔ ایشان می‌شمارد، در آن حال که آنان را به یاد عذاب خدا می‌اندازد و متذکّرشان می‌سازد:

﴿ فَمَنْ يَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اللهِ إِنْ جٰاءَنٰا؟ ﴾.

اگر عذاب سخت (خانه‌برانداز و ریشه‌کن‌ساز) الهی دامنگیرتان شود، چه کسی ما را مدد و یاری خواهد کرد.

این سخن بدان خاطر است که بدیشان بفهماند که کار و بارشان برای او مهمّ است، چه او یکی از ایشان است، و منتظر سرنوشت خود با آنان است. لذا او در این صورت دلسوز ایشان و مهربان در حقّ آنان است. مرد مؤمن امیدوار است این سخن ایشان را بر آن دارد که به بیدارباش و هوشیارباشِ او خوب توجّه کنند و اهمّیّت بدهند، و او را سرچشمهٔ پاکی و بیگناهی و اخلاص و یکرنگی بدانند. مرد مؤمن می‌کوشد که بدانان بفهماند اگر عذاب خدا بیاید هیچ کسی نیست که یار و مددکار انسان بشود و او را از عذاب برهاند و از آن پناهش دهد. مردمان در مقابل عذاب یزدان بسیار ضعیف و بسی ناتوانند.

در اینجا فرعون متوسّل به همان چیزی شد که هر طاغی‌ای بدان متوسّل می‌شود وقتی که پند و اندرز

داده شود. عزّت بزهکارانه و غرور گناه او را فرا می‌گیرد و کبریا و نخوتِ دروغین او را به انجام گناه بیشتر می‌کشاند. چنین می‌انگارد که پند و اندرز خالصانه فرمانروائی بر سلطه و قدرت او است، و مایهٔ کاهش نفوذ او می‌گردد، و در نفوذ و حکومتش مشارکت می‌شود:

﴿ قَالَ فِرْعَوْنُ: مَا أُرِيكُمْ إِلاَّ مَا أَرَىٰ وَ مَا أَهْدِيكُمْ إِلاَّ سَبِيلَ ٱلرَّشَادِ ﴾.

فرعون گفت: من جز آنچه صلاح دیده‌ام و پیشنهاد کرده‌ام صلاح نمی‌بینم و به شما پیشنهاد نمی‌کنم، و من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم (پس دستور من کشتن موسی است و باید اجراء شود).

من به شما چیزی را نمی‌گویم مگر چیزی را که آن را خوب و نیک ببینم، و معتقد باشم که سودمند است، و قطعاً شایسته و بایسته است، و بدون هرگونه مجادله‌ای چنین باید کرد و درست هم همین است! آیا طاغیان و سرکشان جز راهیابی و خیر و خوبی و راست و درست نمی‌بینند؟! و اصلاً آنان اجازه می‌دهند کسی گمان برد که طاغیان و سرکشان به خطا می‌روند و راه خطا می‌پویند؟! آیا اصلاً درست است که با وجود در میان بودن رأی و نظر طاغیان و سرکشان، رأی و نظری باشد؟! اگر چنین نباشد چگونه آنان طاغی و سرکش بشمار می‌آیند؟!

ولیکن آن مرد مؤمن در پرتو ایمانش جز این می‌اندیشد. او فکر می‌کند که وظیفهٔ او این است که بترساند و برحذر دارد و پند و اندرز دهد و رأی و نظری را اظهار نماید که آن را راست و درست می‌بیند. او چنین معتقد است که بر او واجب است در کنار حقّی بایستد که بدان باور دارد، رأی و نظر طاغیان و سرکشان هرچه باشد. آنگاه مرد مؤمن با نوا و آهنگ دیگری درهای دلهایشان را می‌زند، بدان امید که دلهایشان احساس کند و بیدار گردد و بلرزد و نرم شود. زنگ درهای دلهایشان را با نگاهی گذرا بر جایگاه‌های نقش زمین شدن گروه‌ها و دسته‌های پیش از ایشان به صدا درمی‌آورد. زیرا آن جایگاه‌ها گواه بر این هستند که عذاب سخت خدا تکذیب‌کنندگان و طاغیان را فراگرفته است و فرامی‌گیرد:

﴿ وَ قَالَ الَّذِي آمَنَ: يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الأَحْزَابِ. مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ. وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ ﴾.

آن مرد باایمان گفت: ای قوم من! می‌ترسم همان بلائی به شما برسد که در روزگاران گذشته به گروه‌ها و دسته‌ها رسیده است. از سزای عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنان بوده‌اند (می‌ترسم که گریبانگیرتان شود). خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند (و نمی‌پسندد که بندگانش هم به همدیگر ستم کنند).

هر گروه و دسته‌ای روزی و روزگاری داشته است، ولی مرد مؤمن همهٔ این روزها و روزگارها را در روزی و روزگاری جمع می‌کند:

﴿ مِثْلَ يَوْمِ الأَحْزَابِ ﴾.

مثل روز و روزگار گروه‌ها و دسته‌ها.

این همان روز و روزگاری است که عذاب سخت خدا در آن پدیدار و نمودار می‌گردد. این روزها و روزگارها هم هرچند که با توجّه به گروه‌ها و دسته‌ها متعدّد و پراکنده است، ولی سرشت یگانه‌ای دارد، و لذا یک روز و روزگار بشمار است.

﴿ وَ مَا اللهُ يُرِيدُ ظُلْماً لِلْعِبَادِ ﴾.

خداوند نمی‌خواهد به بندگان ستم کند (و نمی‌پسندد که بندگانش هم به یکدیگر ستم کنند).

خداوند بندگانش را در برابر گناهانشان گرفتار و معذّب می‌فرماید، و کسانی را که پیرامون ایشان زندگی می‌کنند، و افرادی را که بعد از ایشان پای به جهان می‌گذارند، اصلاح کرده است و اصلاح می‌کند با مصائب و بلایائی که خدا گریبانگیر بزهکاران ساخته است و می‌سازد.

آنگاه زنگ درهای دلهایشان را با آهنگ دیگری به

صدا در می‌آورد. در آن حال که ایشان را به روز و روزگار دیگری از روزها و روزگارهای خدا تذکّر می‌دهد[۱]، و آن روز و روزگار قیامت است که زمان صدا زدن همدیگر است:

﴿ وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ ٱلتَّنادِ. یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ. وَ مَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ﴾.

ای قوم من! بر شما از روز صدا زدن (که قیامت است) می‌ترسم. آن روزی که پشت می‌کنید و می‌گریزید، امّا هیچ پناهی جز خدا (برای حفظ خود از عذاب) ندارید. آخر خدا کسی را که (از راستای بهشت منحرف و) گمراه سازد، هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت.

در آن روز که قیامت است فرشتگانی که مردمان را برای جایگاه همایش همگانی محشر جمع آوری می‌کنند فریاد برمی‌آورند. کسانی که در اعراف هستند بهشتیان را و همچنین دوزخیان را فریاد می‌دارند. بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند، و دوزخیان نیز بهشتیان را صدا می‌زنند . . . پس فریاد زدن به شکلهای گوناگون وجود دارد.[۲] روز قیامت که «یَوْمَ ٱلتَّنادِ: روز صدا زدن» نامیده شده است، سایه‌روشن فریاد برآوردن و شیون سردادن و صدای واویلا از اینجا و از آنجا برخاستن را ترسیم می‌کند، و ازدحام و دشمنانگی را به تصویر می‌کشد. با گفتهٔ مرد مؤمن نیز اتّفاق و همآوائی دارد:

﴿ یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ ما لَکُمْ مِنَ اللهِ مِنْ عاصِمٍ ﴾.

آن روزی که پشت می‌کنید و می‌گریزید، امّا هیچ پناهی جز خدا (برای حفظ خود از عذاب) ندارید.

چه‌بسا این پشت کردن و گریختن، وقتی انجام می‌گیرد، که ترس و هراس دوزخ بدیشان رو می‌کند، یا بخواهند بگریزند. امّا هیچ پناهی آن روز پیدا نمی‌کنند، و وقت گریز هم نیست. تصویر جزع و فزع و گریختن و فرار کردن در اینجا بیشتر مربوط به مستکبران زورگو و زورمدار روی زمین است که صاحبان جاه و جلال و حکومت و قدرت می‌باشند!

﴿ وَ مَنْ یُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ ﴾.

خدا کسی را که (از راستای بهشت منحرف و) گمراه سازد، هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت.

شاید در این سخن اشارهٔ نهانی به گفتهٔ فرعون باشد که می‌گفت:

﴿ وَ ما أَهْدِیکُمْ إِلَّا سَبِیلَ ٱلرَّشادِ ﴾.

من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم.

مرد مؤمن گوشه می‌زند به این که هدایت خدا هدایت است و بس، و کسی را که خدا گمراه سازد هیچ راهنما و راهبری نخواهد داشت. خدا از حال و وضع مردمان و اصل و حقیقت ایشان، می‌داند چه کسی سزاوار هدایت است و چه کسی درخور ضلالت و گمراهی.

در پایان ایشان را به موضعگیری آنان در برابر یوسف تذکّر می‌دهد و یادآور می‌شود. از نژاد یوسف، موسی - عَلَیْهِمَا ٱلسَّلامُ ـ است. یادآور می‌شود که آنان چگونه موضعگیری کردند و نسبت به رسالت او شکّ و تردید ورزیدند. بدین وسیله تکذیب می‌کند سخنی را که قاطعانه می‌گفتند مبنی بر این که پس از یوسف خداوند پیغمبری را مبعوث نمی‌کند و برانگیخته نمی‌دارد. هان! این موسی است که می‌آید پس از مدّت زمانی که از دوران یوسف می‌گذرد. این امر همچون سخنتان را تکذیب می‌دارد، و دروغ قلمداد می‌کند:

﴿ وَ لَقَدْ جاءَکُمْ یُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَیِّناتِ. فَما زِلْتُمْ فِی شَکٍّ مِمّا جاءَکُمْ بِهِ، حَتّیٰ إِذا هَلَکَ قُلْتُمْ: لَنْ یَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً. کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ

۱- مراد از «أیّام الله» یا روزها و روزگارهای خدا، حوادث خوش و ناخوشی است که در آنها رخ داده است و مصائب و بلایائی است که آنها را گریبانگیر دسته‌ای، و نعمتها و لطفهائی است که آنها را بهرهٔ گروهی نموده است. (مترجم)

۲- فریاد زدن، گذشته از موارد بالا به شکلهای دیگری نیز وجود دارد. در آن روز هر ملّتی را به نام پیغمبرش فریاد می‌دارند. مردمان همدیگر را صدا می‌زنند و به کمک می‌طلبند. مردمان کافر واویلا سر می‌دهند و نابودی خود را فریاد می‌دارند. و . . . (مترجم)

مُرْتابٌ. الَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ. كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا. كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّارٍ ﴾.

پیش از این، یوسف آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما آورده بود، امّا شما پیوسته دربارهٔ آنچه آورده بود و ارائه داده بود شکّ و تردید می‌کردید (و به دنبال او راه نمی‌افتادید) تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند بعد از او دیگر پیغمبری را برانگیخته نخواهد کرد. این چنین خداوند اشخاص متجاوز و متردّد را گمراه و سرگشته می‌سازد. آنان کسانیند که بدون هیچ دلیلی که (از عقل یا نقل در دست) داشته باشند، در برابر آیات الهی (موضعگیری می‌کنند و) به ستیز و کشمکش می‌پردازند. (چنین جدال بی‌اساس و نادرستی با آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی خواهد شد که ایمان آورده باشند. این‌گونه خداوند بر هر دلی که خودبزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حسّ تشخیص را از آن می‌گیرد).

این نخستین باری است که در قرآن به رسالت یوسف ﷺ اشاره می‌گردد. مبعوث می‌شود تا در مصر قوانین خدا را برساند. در سورهٔ یوسف آگاه شدیم که یوسف به مقامی رسید که می‌توانست بر گنجها و خزینه‌های زمین گمارده شود و در آنها دخل و تصرّف کند. او «عزیز مصر» شد. عزیز مصر لقبی است که چه بسا به نخست‌وزیر مصر گفته می‌شد. در خود سورهٔ یوسف می‌توان برداشت کرد که یوسف بر تخت مملکت مصر نشسته است، هرچند که نمی‌توان آن را مؤکّد دید و حتمی انگاشت. مرادمان این فرموده است:

﴿ وَ رَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ: يا أَبَتِ هٰذا تَأْوِيلُ رُؤْيايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَها رَبِّي حَقّاً ﴾.

یوسف پدر و مادرش را بر تخت نشاند (و به رسم مردمان آن زمان، در حقّ سران و امیران و فرمانروایان، جملگی) در برابرش کرنش بردند. یوسف گفت: پدرا! این تعبیر خواب پیشین (روزگار کودکی) من است! پروردگارم آن را به واقعیّت مبدّل کرد.

(یوسف/۱۰۰)

چه‌بسا این تخت که یوسف پدر و مادرش را بر آن نشانده است تخت سلطنت و حکومت مصری فرعونی نباشد و بلکه تختی جدای از آن باشد. به هر حال یوسف به مکان حکومت و به مقام سلطنت رسیده است. بدین خاطر می‌توانیم حالتی را به تصوّر درآوریم که مرد مؤمن بدان اشاره می‌کند، حالت شکّ و تردیدی که ایشان در بارهٔ چیزی داشتند که قبلاً یوسف برایشان آورده بود. آنان با یوسف سازش می‌کردند و آشکارا او را تکذیب نمی‌کردند بدان هنگام که یوسف بر مسند قدرت و سلطنت نشسته بود!

﴿ حَتّىٰ إِذا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اللهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً ﴾.

تا زمانی که از دنیا رفت، گفتید: خداوند بعد از او دیگر پیغمبری برانگیخته نخواهد کرد.

انگار به سبب مرگ یوسف راحت شده‌اند. بدین خاطر خوشحالی خود را اظهار می‌دارند، و بیان می‌کنند که از توحید خالص و یکتاپرستی سره بیزار بوده‌اند، توحید خالص و یکتاپرستی سره‌ای که از سخنی پدیدار و آشکار می‌گردد که یوسف با دو دوست زندانی خود گفته است:

﴿ أَأَرْبابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللهُ الْواحِدُ الْقَهّارُ ﴾.

آیا خدایان پراکنده (و گوناگونی که انسان باید پیرو هریک از آنها شود) بهترند یا خدای یگانهٔ چیره (بر همه چیز و همه کس؟).

(یوسف/۳۹)

آنان گمان می‌بردند بعد از یوسف هرگز پیغمبری را به سویشان روانه نمی‌کند. این هم آرزوی ایشان بود. اغلب اتّفاق می‌افتد که انسان چیزی را آرزو می‌کند و بدان رغبت می‌ورزد، و بعد از آن تحقّق یافتن آن را باور می‌دارد، چه تحقّق یافتن آن بدین آرزو و رغبت پاسخ می‌گوید!

مرد مؤمن در اینجا شدّت و حدّت می‌ورزد، در حالی که به این شکّ و تردید و اسراف و زیاده‌روی در

تکذیب اشاره می‌کند و می‌گوید:

﴿ کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ ﴾.

این چنین خداوند اشخاص متجاوز و متردّد را گمراه و سرگشته می‌سازد.

مرد مؤمن ایشان را می‌ترساند که خداوند گمراه می‌سازد کسی را که اسراف‌کننده باشد و در عقیدهٔ خود شکّ و تردید داشته باشد، عقیده‌ای که همراه با آن دلائل روشن باشد.

سپس مرد مؤمن در رویاروئی با ایشان تندی می‌کند و سخت آنان را از خشم خدا و از خشم مؤمنان می‌ترساند. بدیشان اعلام می‌دارد که تازیانهٔ خشم خدا و مؤمنان بر سر کسانی فرود می‌آید که در بارهٔ آیات و نشانه‌های خدا بدون دلیل و برهان جدال و ستیز درپیش گیرند. فرعون و فرعونیان همچون جدال و ستیزی در زشت‌ترین صورت خود داشتند. مرد مؤمن بر تکبّر و خودبزرگ‌بینی و زورگوئی و قلدری می‌تازد، و بیم می‌دهد از این که خدا چشم دلهای خودبزرگ‌بینان و زورگویان را کور گرداند و بینش درونهایشان را بازگیرد!

﴿ الَّذینَ یُجادِلُونَ فی آیاتِ اللهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللهِ وَ عِنْدَ الَّذینَ آمَنُوا. کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّارٍ ﴾.

آنان کسانیند که بدون هیچ دلیلی که (از عقل یا نقل در دست) داشته باشند، در برابر آیات الهی (موضعگیری می‌کنند و) به ستیز و کشمکش می‌پردازند. (چنین جدال بی‌اساس و نادرستی با آیات الهی) موجب خشم عظیم خدا و کسانی خواهد شد که ایمان آورده باشند. این‌گونه خداوند بر هر دلی که خودبزرگ‌بین و زورگو باشد، مهر می‌نهد (و حسّ تشخیص را از آن می‌گیرد).

تعبیری که بر زبان مرد مؤمن جاری شده است نزدیک است همان اصل تعبیر مستقیم در سرآغاز سوره باشد. تازیانهٔ خشم بر سر کسانی فرود می‌آید که در بارهٔ آیات و نشانه‌های خدا بدون دلیل و برهان جدال بکنند و بستیزند. خدا کسانی را گمراه می‌کند که خودبزرگ‌بین و زورگو باشند. تا بدان اندازه خدا ایشان را گمراه می‌سازد که در دلهایشان جائی برای هدایت، و روزنهٔ امیدی برای درک و فهم نمانده باشد.



با وجود این که مرد مؤمن چنین چرخش و گردشی را سر داد که با آن دلهایشان را تسخیر کرد، فرعون در گمراهی و ضلالت باقی ماند، و بر عدم شناخت حقّ مُصِرّ بود و بر آن پافشاری می‌کرد. امّا چنان وانمود کرد که او در بارهٔ ادّعای موسی تحقیق و پژوهش خواهد کرد. این جور هم به نظر می‌آید که منطق شخصی مؤمن و حجّت و برهان او تا بدانجا تأثیر داشته است و جای گرفته است که فرعون و همراهان او نتوانستند آن را نادیده و ناشنیده بگیرند. امّا فرعون برای خود گریزگاه تازه‌ای را پیدا کرد:

﴿ وَ قالَ فِرْعَوْنُ: یا هامانُ ابْنِ لی صَرْحاً لَعَلّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلیٰ إِلٰهِ مُوسیٰ. وَ إِنّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً. وَ کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ، وَ صُدَّ عَنِ السَّبیلِ وَ ما کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلّا فی تَبابٍ ﴾.

فرعون (از قتل موسی موقّتاً دست کشید، ولی بر مرکب غرور سوار شد و) گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز، شاید من به وسائلی دست یابم (که با آنها به سوی خدای موسی بالا بروم)، وسائل (صعود به) آسمانها، تا به خدای موسی بنگرم و از او آگاه شوم. هرچند که من گمانم بر این است که موسی دروغگو است. این چنین، کارهای بد فرعون در نظرش آراسته و پیراسته گشته، و از راه (حقّ) بازداشته شده بود، و توطئه و نیرنگ فرعون (و فرعونیان) جز به زیان و نابودی نینجامید.

ای هامان ساختمان بلندی را برایم بساز، شاید من به وسائل صعود به آسمانها دسترسی پیدا کنم. در بلندای آن ساختمان بنگرم و در بارهٔ خدای موسی پژوهش کنم.

﴿ وَ إِنّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً ﴾.

من گمانم بر این است که موسی دروغگو است.

بدین منوال و بر این روال، فرعونِ طاغی و یاغی حقیقت را پوشیده می‌دارد و به گفتگو می‌نشیند و به چاره‌سازی می‌پردازد، تا آشکارا با حقّ رویاروی نگردد، و به دعوت توحیدی و ندای یگانه‌پرستی اقرار و اعتراف نکند، دعوت و ندائی که تخت سلطنت او را به لرزه می‌اندازد، و افسانه‌هائی را تهدید می‌کند که ملک و مملکت و حکومت و قدرت او بر آنها استوار و پایدار است. همچون احتمالی بسیار بعید است که این درک و فهم فرعون باشد. دور از ذهن هم هست که فرعون در بررسی و پژوهش از خدای موسی بدین شیوهٔ محسوس مادی و ساده جدّی بوده باشد. فراعنهٔ مصر از لحاظ فرهنگ به حدّ و مرزی رسیده بودند که همچون تصوّری را دور از عقل می‌سازد. به نظر می‌آید از یک سو مراد از این کار باطلگرائی و تمسخر باشد، و از دیگر سو مراد تظاهر به عدل و عدالت و پایداری و استواری باشد. چه‌بسا این نقشه، توطئه‌ای برای جبران شکستی بوده است که در برابر پتکهای منطق مرد مؤمن داشته‌اند! همهٔ این فرضها بر اصرار و پافشاری فرعون بر گمراهی دلالت می‌کنند، و می‌رسانند فرعون چه اندازه در کفر و شرک و انکار خدا مصرّ بوده است و پافشاری داشته است:

﴿ وَ كَذٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ، وَ صُدَّ عَنِ ٱلسَّبِيلِ ﴾.

این چنین، کارهای بد فرعون در نظرش آراسته و پیراسته گشته، و از راه (حقّ) بازداشته شده بود.

فرعون سزاوار است که از راه حقّ دیگران را باز دارد، با همین ستیزه‌جوئی و ستیزه‌گری‌ای که از راستای راه راست کج می‌شود و از راه درست منحرف می‌شود.

روند قرآنی بر این مکر و حیله و نیرنگ پیرو می‌زند و بیان می‌دارد که این حقّه‌بازیها و نیرنگ‌سازیها به ناامیدی و نابودی سر می‌کشد:

﴿ وَ مٰا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّٰ فِي تَبٰابٍ ﴾.

و توطئه و نیرنگ فرعون (و فرعونیان) جز به زیان و نابودی نینجامید.

✿

در برابر این نیرنگبازی و دسیسه‌سازی، و این باطلگرائی و یاوه‌سرائی، و این ابرام و اصرار بر کجروی و انحراف، مرد مؤمن واپسین سخن خود را آشکارا طنین‌انداز کرد، بعد از آن که ایشان را به پیروی از خویش در پیمودن راهی که به خدا می‌رسد دعوت نمود که راه هدایت است. برایشان قیمت و ارزش این دنیای ناپایدار و زوال‌پذیر را بیان داشت، و آنان را شائق و راغب نعمتهای زندگی جاودانه کرد، و برایشان روشن نمود که در عقیدهٔ شرک چه پوچی و هیچی است:

﴿ وَ قٰالَ الَّذِي آمَنَ: يٰا قَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ ٱلرَّشٰادِ. يٰا قَوْمِ إِنَّمٰا هٰذِهِ ٱلْحَيٰاةُ ٱلدُّنْيٰا مَتٰاعٌ، وَ إِنَّ ٱلْآخِرَةَ هِيَ دٰارُ ٱلْقَرٰارِ. مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلاٰ يُجْزىٰ إِلاّٰ مِثْلَهٰا، وَ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ ٱلْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيهٰا بِغَيْرِ حِسٰابٍ. وَ يٰا قَوْمِ مٰا لِيَ أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجٰاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى ٱلنّٰارِ. تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللّٰهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ، وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلْعَزِيزِ ٱلْغَفّٰارِ. لاٰ جَرَمَ أَنَّ مٰا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي ٱلدُّنْيٰا وَ لاٰ فِي ٱلْآخِرَةِ، وَ أَنَّ مَرَدَّنٰا إِلَى اللّٰهِ، وَ أَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحٰابُ ٱلنّٰارِ. فَسَتَذْكُرُونَ مٰا أَقُولُ لَكُمْ، وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ. إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ ﴾.

مرد با ایمان گفت: ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم. ای قوم من! این حیات دنیوی کالای ناچیزی (و توشهٔ اندکی و خوشی گذرائی) است، و آخرت سرای ماندگاری و استقرار است. هرکس عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن، کیفر داده نمی‌شود، ولی هرکس کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن ـ به شرط این که مؤمن باشد ـ چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا نعمت و روزی بدیشان بدون حساب و کتاب عطاء می‌گردد. ای قوم من! چه خبر است؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری می‌خوانم، شما مرا به سوی

آتش دوزخ می‌خوانید؟! مرا فرا می‌خوانید تا خدا را باور ندارم، و انبازی برای او قرار دهم که اطّلاعی از آن نداشته و (دلیل و برهانی از کتابهای آسمانی بر صحّت معبود بودنش سراغ) ندارم. در حالی که من شما را به سوی (پرستش خداوند) باعزّت و بامغفرت فرامی‌خوانم. قطعاً چیزهائی که مرا به سوی آنها فرامی‌خوانید، نه در دنیا دعوتی دارند و نه در آخرت. (در دنیا دیده یا شنیده نشده است که بتها پیغمبرانی را به سوی مردم فرستاده باشند تا ایشان را توسّط انبیاء به پرستش خود دعوت کنند و بدین وسیله حقّ الوهیّت داشته باشند، و در آخرت هم کسی را برای دادگاهی و حسابرسی خویش به سوی خود نمی‌خوانند) و بازگشت ما در آخرت تنها به سوی خدا است و بس. و (باید بدانید که) اسرافکاران، دوزخی و همدم آتشند. به زودی آنچه من به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد (و به صدق گفتار من پی خواهید برد). من کار و بار خود را به خدا وامی‌گذارم و حواله می‌دارم. خداوند بندگان را می‌بیند (و پندار و گفتار و کردارشان را می‌پاید).

اینها حقائقی است که قبلاً در سرآغاز سوره بیان گردیده است. مرد مؤمن از نو آنها را رو در روی فرعون و فرعونیان بازگو می‌کند. او رو در روی فرعون می‌گوید:

﴿ يا قَوْمِ ٱتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ ٱلرَّشادِ ﴾.

ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم.

فرعون چند لحظه پیش می‌گفته است:

﴿ وَ ما أَهْدِيكُمْ إِلاَّ سَبِيلَ ٱلرَّشادِ ﴾.

و من جز به راه هدایت و منتهی به سعادت، شما را رهنمود نمی‌کنم. (غافر/۲۹)

پس این مبارزه صریح و واضح است و مرد مؤمن بی‌پرده حقّ را می‌گوید، و در سخن خود از سلطه و قدرت فرعون زورگو و زورمدار نمی‌ترسد، و از درباریان فرعون باکی به خود راه نمی‌دهد، درباریانی از قبیل هامان و قارون که با فرعون توطئه‌چینی کرده بودند و نقشه کشیده بودند. هامان و قارون گویا وزیران فرعون بوده‌اند.

برایشان پرده از حقیقت دنیا کنار می‌زند:

﴿ إِنَّما هٰذِهِ الْحَياةُ ٱلدُّنْيا مَتاعٌ ﴾.

این حیات دنیوی کالای ناچیزی (و توشهٔ اندکی و خوشی گذرائی) است.

این زندگی کالای اندک و لذّت گذرا و بهرهٔ ناچیز و زوال پذیری است که ثابت و بردوام نمی‌ماند.

﴿ وَ إِنَّ ٱلآخِرَةَ هِيَ دارُ الْقَرارِ ﴾.

و آخرت سرای ماندگاری و استقرار است.

آخرت اصل است و باید بدان نگریست و بدان اعتبار داد.

قانون حساب و کتاب و سزا و جزای سرای همیشگی و ماندگاری و استقرار و جاودانگی را برایشان بیان می‌دارد:

﴿ مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزىٰ إِلاَّ مِثْلَها، وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ ﴾.

هرکس عمل بدی انجام دهد، (در آخرت) جز همسان آن، کیفر داده نمی‌شود، ولی هرکس کار خوبی انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن - به شرط این که مؤمن باشد - چنین کسانی به بهشت می‌روند و در آنجا نعمت و روزی بدیشان بدون حساب و کتاب عطاء می‌گردد.

فضل و کرم خدا مقتضی این است که خوبیها را چندین برابر فرماید، و امّا بدیها را چندین برابر ننماید. این هم بدان خاطر است که یزدان در حقّ بندگان خود مهربان است و نسبت بدیشان لطف و مرحمت دارد، و ضعف بندگانش را می‌داند، و آگاه است که جاذبه‌ها و مانعها بر سر راهشان در مسیر خیر و خوبی و استقامت و ایستادگی است. این است که خوبیها را چندین برابر می‌کند و می‌شمارد، و آنها را کفّارهٔ بدیها می‌نماید. آنان زمانی که بعد از حساب و کتاب به بهشت رسیدند، خدا بدیشان بدون حساب و خارج از شمار رزق و

روزی می‌دهد.

مرد مؤمن این را بر آنان زشت می‌شمارد که او ایشان را به سوی نجات و رستگاری بخواند، ولی ایشان او را به سوی آتش دوزخ دعوت کنند. بر آنان می‌توپد و فریاد بر می‌آورد:

﴿ وَ یٰا قَوْمِ مٰا لِي أَدْعُوكُمْ إِلَى ٱلنَّجٰاةِ وَ تَدْعُونَنِي إِلَى ٱلنّٰارِ ﴾.

ای قوم من! چه خبر است؟ من شما را به سوی نجات و رستگاری می‌خوانم، شما مرا به سوی آتش دوزخ می‌خوانید؟!.

آنان که او را به سوی آتش دوزخ نخوانده‌اند، و بلکه او را به سوی شرک دعوت کرده‌اند. امّا چه فرقی میان دعوت به سوی شرک، و میان دعوت به سوی آتش دوزخ است؟ آتش دوزخ بسی نزدیک و بسیار نزدیک است. در آیهٔ بعدی دعوتشان را با دعوتش مقایسه می‌کند و به رشتهٔ سخن می‌کشد:

﴿ تَدْعُونَنِي لِأَكْفُرَ بِاللهِ وَ أُشْرِكَ بِهِ مٰا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ. وَ أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى الْعَزِيزِ الْغَفّٰارِ ﴾.

مرا فرامی‌خوانید تا خدا را باور ندارم، و انبازی برای او قرار دهم که اطّلاعی از آن نداشته و (دلیل و برهانی از کتابهای آسمانی بر صحّت معبود بودنش سراغ) ندارم.

در حالی که من شما را به سوی (پرستش خداوند) باعزّت و بامغفرت فرامی‌خوانم.

میان این دو نوع دعوت فاصلهٔ زیاد و فرق بسیاری است. دعوت او از ایشان روشن و آشکار و راست و روان است. او ایشان را به سوی خداوند باعزّت و بامغفرت فرامی‌خواند. آنان را به سوی معبود یگانه‌ای دعوت می‌کند، معبود یگانه‌ای که آثارش بر صفحهٔ هستی بر یگانگی و وحدانیّت او گواهی می‌دهد، و زیبائیهای ساختارش گواه بر قدرت و عظمت او، و بیانگر تقدیر و تدبیر و اندازه‌گیری و سنجش او است. مرد مؤمن ایشان را به سوی یزدان جهان می‌خواند تا آنان را بیامرزد، و یزدان سبحان بر آمرزش ایشان توانا است، و آمرزش گوشه‌ای از فضل و کرم او است:

﴿ الْعَزِيزِ الْغَفّٰارِ ﴾.

خداوند باعزّت و بامغفرت.

امّا آنان او را به سوی چه چیزی فرامی‌خوانند؟ ایشان او را به سوی کفر و خدانشناسی دعوت می‌کنند. او را به سوی کفر از راه شرک دعوت می‌کنند. او را فرامی‌خوانند که چیزی را شریک و انباز خدا کند که هیچ اطّلاعی بر صحّت آن ندارد، و آنچه در بارهٔ شریک و انباز می‌گویند جز ادّعا و خیالبافیها و چیستانها نیست!

بدون این که شکّ و تردیدی به خود راه دهد بیان می‌دارد که این شریکها و انبازها هیچ کاره‌اند و کاری از آنها ساخته نیست. نه کاری در دنیا و نه امری در آخرت از دست ایشان برمی‌آید. بازگشت همگان تنها به سوی یزدان یگانهٔ جهان است. آن کسانی که در ادّعاء خود اسراف و زیاده‌روی می‌کنند و از حدّ درمی‌گذرند اهل آتش دوزخ خواهند بود:

﴿ لاٰ جَرَمَ أَنَّ مٰا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي ٱلدُّنْيٰا وَ لاٰ فِي ٱلْآخِرَةِ. وَ أَنَّ مَرَدَّنٰا إِلَى اللهِ. وَ أَنَّ ٱلْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحٰابُ ٱلنّٰارِ ﴾.

قطعاً چیزهائی که مرا به سوی آنها فرامی‌خوانید، نه در دنیا دعوتی دارند و نه در آخرت. (در دنیا دیده یا شنیده نشده است که بتها پیغمبرانی را به سوی مردم فرستاده باشند تا ایشان را توسّط انبیاء به پرستش خود دعوت کنند و بدین وسیله حقّ الوهیّت داشته باشند، و در آخرت هم کسی را برای دادگاهی و حسابرسی خویش به سوی خود نمی‌خوانند) و بازگشت ما در آخرت تنها به سوی خدا است و بس. و (باید بدانید که) اسرافکاران، دوزخی و همدم آتشند.

بعد از این بیان روشن فراگیر در بارهٔ حقائق اصلی عقیده، دیگر چه چیز می‌ماند؟ مرد مؤمن این حقائق اصلی عقیده را رو در روی فرعون و فرعونیان بدون پیچ‌پیچ نمودن و منگ‌منگ کردن اظهار داشت، در صورتی که پیش از آن ایمان خود را پنهان می‌کرد و پوشیده می‌داشت، امّا حالا این چنین روشن و قاطعانه

ایمان خود را اظهار و اعلان می‌دارد، دیگر چه می‌ماند؟ چیزی جز این نمی‌ماند که کار خود را به خدا حواله دارد. او سخنی را گفته است که با آن دل و درون خویش را آسوده نموده است. او فرعون و فرعونیان را تهدید کرده است و بیم داده است و بدیشان گفته است که آنان سخن او را به یاد خواهند آورد در جایگاهی که یادآور شدن در آنجا سودی نمی‌بخشد، و کار و بار به طور کلّی به خدا واگذار است:

﴿ فَسَتَذْكُرُونَ مٰا أَقُولُ لَكُمْ، وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللهِ، إِنَّ اللهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ ﴾.

به زودی آنچه من به شما می‌گویم به خاطر خواهید آورد (و به صدق گفتار من پی خواهید برد). من کار و بار خود را به خدا وامی‌گذارم و حواله می‌دارم. خداوند بندگان را می‌بیند (و پندار و گفتار و کردارشان را می‌پاید).

مجادله و گفتگو پایان می‌گیرد، و حال این که مؤمن خاندان فرعون سخن حقّ را بر صفحهٔ درون زمان نگاشته است و جاودانه‌اش کرده است.

❁

روند قرآنی حلقه‌های داستان را از این به بعد خلاصه می‌کند. از آنچه میان موسی و فرعون و بنی‌اسرائیل گذشته است، تا به جایگاهی که غرق و نجات می‌رسد. در آنجا می‌ایستد تا «تکّه‌هائی» پس از این واپسین موقعیّت بنگارد، و به بعد از حیات اشارتی دارد:

﴿ فَوَقٰاهُ اللهُ سَيِّئٰاتِ مٰا مَكَرُوا، وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذٰابِ. اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوّاً وَ عَشِيّاً، وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ وَ إِذْ يَتَحٰاجُّونَ فِي النّٰارِ، فَيَقُولُ الضُّعَفٰاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: إِنّٰا كُنّٰا لَكُمْ تَبَعاً، فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا نَصِيباً مِنَ النّٰارِ؟ قٰالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: إِنّٰا كُلٌّ فِيهٰا، إِنَّ اللهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبٰادِ. وَ قٰالَ الَّذِينَ فِي النّٰارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ: ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنّٰا يَوْماً مِنَ الْعَذٰابِ. قٰالُوا: أَوَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ؟ قٰالُوا: بَلىٰ. قٰالُوا: فَادْعُوا وَ مٰا دُعٰاءُ الْكٰافِرِينَ إِلّٰا فِي ضَلٰالٍ ﴾.

(خاطرنشان ساز) زمانی را که در آتش دوزخ (دوزخیان) با همدیگر به کشمکش و پرخاشگری می‌پردازند. ضعفاء (یعنی پیروان دنیوی) به مستکبران (یعنی رؤسای دنیوی) می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا (هم‌اینک ای سردمداران) بخشی از عذاب را بجای ما پذیرا می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟ مستکبران (پاسخ می‌دهند و) می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم (و سرنوشت مشترکی داریم) خداوند در میان بندگان (خود عادلانه) داوری کرده است (و سهم هریکی را از عذاب چنان که باید داده است). دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که یک روز (بلی فقط یک روز) عذاب را از ما بردارد. (نگهبانان دوزخ به آنان) می‌گویند: آیا پیغمبران شما آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما نمی‌آوردند؟ می‌گویند: آری. می‌گویند: پس خودتان درخواست کنید، ولی درخواست کافران (بجائی نمی‌رسد و بیفائده است و) جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد.

دنیا درهم پیچیده شده است، و نخستین صفحهٔ بعد از دنیا بازگردیده است و نشان داده شده است. ناگهان می‌بینیم مرد مؤمن که سخن حقّ را زده است و رفته است، خدا او را از بدیهای نیرنگ فرعون و فرعونیان محفوظ فرموده است، و چیزی از آثار بدیهای مکر و کیدشان نه‌تنها در دنیا بلکه در آخرت نیز بدو نرسیده است و او را نپسوده است. ولیکن عذاب سخت و بد قیامت خاندان فرعون را فراگرفته است:

﴿ اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوّاً وَ عَشِيّاً. وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ ﴾.

آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و امّا روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید.

نصّ قرآنی الهام می‌فرماید که عرضه شدن ایشان به آتش بامدادان و شامگاهان، در مدّتی از زمان، بعد از مرگ تا فرارسیدن قیامت است. چه بسا مراد عذاب گور باشد. چرا که قرآن بعد از این می‌فرماید:

﴿ وَ یَوْمَ تَقُومُ ٱلسَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذابِ ﴾.

و امّا روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون را به شدیدترین عذاب دچار سازید.

در این صورت، چنین عذابی، عذابی است که پیش از روز قیامت وقوع پیدا می‌کند، و عذاب سخت و بدی است. عرضه شدن به آتش در بامدادان و شامگاهان یا برای عذاب دادن با مشاهدهٔ آتش و انتظار کشیدن گزش و سوزش آن است ـ که این خود عذاب شدید و سختی است ـ و یا این که عملاً بدان آتش در افتادن و بدان سوختن است. چه در موارد بسیاری واژهٔ «عرض» یعنی نشان دادن، در معنی پسودن و لمس کردن و دچار آمدن است . . . اگر مراد بامدادان و شامگاهان عملاً به آتش درافتادن و بدان سوختن باشد، این خود عظیم‌ترین بلا است . . . سپس خدا در روز قیامت به فرشتگان دستور می‌فرماید آنان را به شدیدترین عذاب دچار سازید!

و امّا در آیهٔ بعدی قیامت عملاً برپا گردیده است، و روند قرآنی موقعیّتی را پیش می‌کشد که در آتش دوزخ دارند! در آن حال و احوالی که آنان با یکدیگر در جدال و ستیزند و برای همدیگر به ذکر دلیل و برهان می‌پردازند:

﴿ فَیَقُولُ ٱلضُّعَفاءُ لِلَّذینَ ٱسْتَکْبَرُوا: إِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً. فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصیباً مِنَ ٱلنّارِ ﴾.

ضعفاء (یعنی پیروان دنیوی) به مستکبران (یعنی رؤسای دنیوی) می‌گویند: ما پیروان شما بودیم، آیا (هم‌اینک ای سردمداران) بخشی از عذاب را بجای ما پذیرا می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟

در این صورت ضعفاء با مستکبران در آتش هستند. برای ایشان شفاعت و میانجیگری نشده است و بیان نگردیده است که اینان پیروان و دنباله‌روان و طفیلیها بوده‌اند و ناسنجیده و نادانسته همراه دیگران شده‌اند و زندگی را سپری کرده‌اند! عذاب ایشان هم تخفیف داده نمی‌شود به علّت این که گوسفندانی بوده‌اند و آنها را رانده‌اند! نه از خود رأی و نظری داشته‌اند، و نه دارای اراده و اختیاری بوده‌اند!

خداوند در دنیا بدیشان کرامت و حرمت داده بود، کرامت و حرمت بشری، و کرامت و حرمت مسؤولیّت فردی، و کرامت و حرمت اختیار و آزادی. ولی آنان خودشان از همهٔ این کرامتها و حرمتها دست برداشته‌اند و صرف نظر کرده‌اند، و به دنبال بزرگان و سران و طاغیان و یاغیان و درباریان و اطرافیان راه افتاده‌اند و حرکت کرده‌اند. بدیشان نگفته‌اند: نه. بلکه در این باره نیندیشیده‌اند که بگویند نه. بلکه نیندیشیده‌اند که چیزی را بررسی و وارسی بکنند که بدیشان گفته‌اند، و آنان را به سوی آن رانده‌اند که ضلالت و گمراهی بوده است.

﴿ إِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً ﴾.

ما پیروان و دنباله‌روان شما بودیم.

دست برداشتن از آنچه خدا بدیشان عطاء کرده است، و پیروی کردن آنان از بزرگانشان، شفیع و میانجیگرشان در پیشگاه خدا نمی‌گردد. آنان در آتش هستند. سرانشان ایشان را بدان آتش سوق داده‌اند و رانده‌اند، و هم بدان‌گونه که در زندگی دنیوی آنان را سوق می‌دادند و می‌راندند، بسان سوق دادن و راندن گوسفندان! بگذریم هم اینک این ایشانند که از بزرگانشان می‌پرسند:

﴿ فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصیباً مِنَ ٱلنّارِ ﴾.

آیا (هم اینک ای سردمداران) بخشی از عذاب را بجای ما پذیرا می‌گردید و به گردن می‌گیرید؟

سردمداران در زمین به گمان پیروان خود می‌انداختند که ایشان دنباله‌روان خویش را به راه هدایت سوق می‌دهند و می‌رانند، و آنان را از فساد و تباهی محفوظ

می‌دارند، و ایشان را از شرّ و بلا و ضرر و زیان و مکر و کید دشمنان مصون می‌نمایند و بازمی‌دارند!

و امّا مستکبران از مستضعفان رنجیده و آزرده می‌گردند و به تنگ می‌آیند و بدیشان با دلتنگی و بیزاری و سرزنش پاسخ می‌گویند، و بعد از آن همه خودبزرگ‌بینی و تکبّر، اقرار و اعتراف می‌کنند:

﴿ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا: إِنَّا كُلٌّ فِيهَا، إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴾.

مستکبران (پاسخ می‌دهند و) می‌گویند: ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم (و سرنوشت مشترکی داریم) خداوند در میان بندگان (خود عادلانه) داوری کرده است (و سهم هر یکی را از عذاب چنان که باید داده است).

﴿ إِنَّا كُلٌّ فِيهَا ﴾.

ما و شما همگی در این آتش دوزخ هستیم (و سرنوشت مشترکی داریم).

ما و شما همگی ضعیف هستیم. نه دستیار و یاوری داریم و نه کمک‌کننده و مددکاری. ما و شما جملگی بدین غم و اندوه دچاریم و در این تنگنا گرفتاریم. این چه سؤالی است که شما از ما می‌کنید؟ مگر نمی‌بینید که بزرگان و کوچکان و سردمداران و پیروان یکسان در آتش یزدانیم؟

﴿ إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ﴾.

خداوند در میان بندگان (خود عادلانه) داوری کرده است (و سهم هریکی را از عذاب چنان که باید داده است).

دیگر هیچ‌گونه برگشتی از حکم نیست. و هیچ گونه تغییری و تبدیلی در آن نمی‌شود. کار از کار گذشته است و قضاوت صورت پذیرفته است. هیچ بنده‌ای از بندگان نمی‌تواند چیزی از حکم خدا را تخفیف دهد و از آن چیزی بکاهد.

وقتی که اینان و آنان می‌فهمند که پناهی جز پناه خدا نیست، هم اینان و هم آنان رو به نگهبانان دوزخ می‌کنند با خواری و کرنشی که همگان را فرامی‌گیرد، و با تضرّع و زاری نگهبانان را فریاد می‌دارند، تضرّع و زاری‌ای که این گروه را با آن گروه برابر و یکسان می‌نماید:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ: ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ ﴾.

دوزخیان به نگهبانان دوزخ می‌گویند: شما از پروردگارتان درخواست کنید که یک روز (بلی فقط یک روز) عذاب را از ما بردارد.

آنان نگهبانان دوزخ را شفیع و واسطه می‌سازند که پروردگارشان را فریاد دارند. بدان امید که از شدّت بلا و مصیبت بکاهد:

﴿ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْماً مِنَ الْعَذَابِ ﴾.

شما از پروردگاتان درخواست کنید که یک روز (بلی فقط یک روز) عذاب را از ما بردارد.

یک روز . . . فقط یک روز . . . یک روز عذاب را از ایشان بردارد تا نَفَسی تازه کنند و دمی بیاسایند. چه یک روز هم نیاز به شفاعت و میانجیگری و تضرّع و زاری و دعا و لابه دارد!

امّا نگهبانان دوزخ بدین تضرّع و زاریِ ناگوار و لابهٔ حقیرانهٔ اندوهبار پاسخ نمی‌دهند. زیرا آنان اصول کار را می‌دانند، و قوانین و سنن خدا را می‌شناسند، و می‌دانند مهلت و فرصت از دست رفته است. بدین خاطر نگهبانان بر عذاب دوزخیان می‌افزایند با سرزنش کردنشان و یادآور نمودن سبب این عذاب بدیشان:

﴿ قَالُوا: أَوَ لَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ؟ . . قَالُوا: بَلَىٰ ﴾.

(نگهبانان دوزخ به آنان) می‌گویند: آیا پیغمبران شما آیه‌های روشن و دلائل آشکاری را برای شما نمی‌آوردند؟ . . می‌گویند: آری.

در پرسش آنان و در پاسخ نگهبانان بدانان چیزی است که ایشان را از هرنوع گفتگوی دیگری بی‌نیاز می‌سازد. بدین هنگام نگهبانان از ایشان دست می‌کشند، و آنان را به ناامیدی و یأسی می‌سپارند که همراه با تمسخر و بی‌توجّهی بدیشان است:

﴿ قَالُوا: فَادْعُوا ﴾.

می‌گویند: پس خودتان درخواست کنید.

اگر درخواست می‌تواند دردی را دوا بکند و چیزی از حال و احوالتان را تغییر بدهد شما خودتان درخواست بکنید.

این آیه پیش از به پایان آمدن، بر این درخواست پیرو می‌زند:

﴿ وَ مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلاَّ فِي ضَلاَلٍ ﴾.

ولی درخواست کافران (به جائی نمی‌رسد و بیفائده است و) جز سردرگمی نتیجه‌ای ندارد.

درخواست کافران به جائی نمی‌رسد، و به نتیجه‌ای نمی‌انجامد، و پاسخی ندارد. بلکه آنچه می‌شود نادیده گرفتن و تحقیر کردنِ هم بزرگان و هم ضعیفان است.

❁

در کنار این جایگاه حسّاس، بر تمام این حلقه، و بر اشاره‌ای که پیش از آن به گروه‌ها و دسته‌ها شده است، گروه‌ها و دسته‌هائی که بر اثر تکذیب و تکبّری که نموده‌اند خود را در معرض عذاب خدا قرار داده‌اند، واپسین پیرو زده می‌شود:

﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُ. يَوْمَ لاَ يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ، وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ. وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَىٰ وَ أَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ هُدًى وَ ذِكْرَىٰ لِأُولِي الأَلْبَابِ. فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ. وَاسْتَغْفِرْ لِذَنبِكَ، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَ الإِبْكَارِ ﴾.

ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپا می‌خیزند، یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم. آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند، و نفرین (و طرد از رحمت خدا) بهرهٔ آنان خواهد بود و سرای بد (دوزخ) ازآن ایشان خواهد شد. ما به موسی هدایتهائی (در مسیر انجام رسالتش) عطاء کردیم و بنی‌اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) نمودیم. (کتابی که) راهنما و اندرزگوی خردمندان بود. پس (ای محمّد! بر اذیّت و آزار کفّار و ناملایمات روزگار) شکیبائی کن. چرا که وعدهٔ خدا (در امر کمک به پیغمبران خود و مؤمنان بدیشان، تخلّف‌ناپذیر و) حقّ است. و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز.

این پیرو قاطعانه، با آن جایگاه حسّاس مناسبت دارد. از دریچهٔ آن، انسانها یکسان به سرانجام حقّ و باطل می‌نگرند، به سرانجام حقّ و باطل در دنیا و همچنین در آخرت. انسانها می‌بینند که سرانجام فرعون و فرعونیان در زندگی دنیا به کجا انجامیده است، و نهایت کار ایشان در این زمین و نیز در آخرت چه بوده است و چه شده است. انسانها سرنوشت فرعون و فرعونیان را در زندگی دنیوی دیده‌اند و مشاهده کرده‌اند. در آخرت هم فرجام و سرنوشت فرعون و فرعونیان را خواهند دید و ملاحظه خواهند کرد که دارند در آتش دوزخ با یکدیگر می‌ستیزند و به ذکر دلیل و برهان می‌پردازند، و عاقبت به دست فراموشی و خواری سپرده می‌شوند، و بی‌نام و نشان و حقیر و پریشان به خود واگذار می‌گردند. این هم فرجام هر کاری در هر مسأله‌ای است همان‌گونه که قرآن بیان و مقرّر می‌دارد:

﴿ إِنَّا لَنَنصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الأَشْهَادُ. يَوْمَ لاَ يَنفَعُ الظَّالِمِينَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴾.

ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپامی‌خیزند، یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم. آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند، و نفرین (و طرد از رحمت خدا) بهرهٔ آنان خواهد بود و سرای بد (دوزخ) ازآن ایشان خواهد شد.

و امّا در آخرت، هیچ کسی از مؤمنان چه‌بسا دربارهٔ همچون نهایتی مجادله و ستیز ننماید، و اصلاً علّتی را نمی‌یابد که او را به همچون مجادله و ستیزی بکشاند و بدان نیازمند گرداند. و امّا پیروزی در زندگی دنیوی چه‌بسا به مجادله و بیانی نیاز داشته باشد.

وعدهٔ خدا حتمی و قطعی است:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا... ﴾.

ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم ....

در صورتی که مردمان می‌بینند که پیغمبران برخی کشته شده‌اند و بعضی از سرزمین خود و از میان قوم خود هجرت نموده‌اند، در حالی که تکذیب شده‌اند و رانده و مانده گردیده‌اند. در میان مؤمنان هم برخی عذاب شده‌اند و شکنجه گردیده‌اند. بعضی به گودالهای پر از آتش افکنده شده‌اند. برخی شهید گشته‌اند. بعضی با غم و اندوه و شدّت و سختی و تحت فشار زندگی نموده‌اند . . . پس وعدهٔ خدا بدیشان مبنی بر پیروزی آنان در زندگی دنیوی کو و کجا است؟ . . اهریمن از این سوراخ به درون دلها می‌خزد و وسوسه‌ها و دغدغه‌ها برمی‌انگیزد!

ولیکن مردمان ظواهر امور را می‌بینند و از روی ظواهر حکم صادر می‌کنند و کارها را می‌سنجند، و غافل از ارزشهای زیادی و حقائق زیادی در کار ارزیابی و سنجش می‌شوند.

مردمان کارها را با ترازوی مدّت کوتاهی از زمان، و در گسترهٔ محدودی از مکان، برمی‌کشند و می‌سنجند. اینها هم مقیاسها و معیارهای کوچک بشری هستند. ولی مقیاس کامل و معیار شامل، مسأله را در پهنهٔ فراخی از زمان و مکان نشان می‌دهد و پیش چشمان همگان می‌دارد، و حدود و ثغور را میان عصری و دوره‌ای و میان مدّتی و زمانی، و میان مکانی و مکانی، محدود نمی‌سازد و مرزبندی نمی‌کند. اگر به مسألهٔ اعتقاد و ایمان در این جولانگاه بنگریم، خواهیم دید که مسألهٔ اعتقاد و ایمان بدون شکّ و تردید پیروز است. پیروزی مسألهٔ اعتقاد و ایمان نیز پیروزی صاحبان اعتقاد و ایمان است. چه صاحبان اعتقاد و ایمان دارای وجود خارجی و جدای از اعتقاد و ایمان نیستند. نخستین چیزی را هم که اعتقاد و ایمان از آنان می‌خواهد این است که در اعتقاد و ایمان فانی بشوند و خودشان در میان نمانند و اعتقاد و ایمان را بنمایانند!

مردمان نیز معنی پیروزی را در شکلهای مشهور و معیّن خودشان مختصر و محدود می‌کنند، و آن هم شکلهای نزدیک به چشمانشان و در بُرد دیدگانشان است. ولیکن شکلهای پیروزی دارای انواع و اقسام گوناگونی است. برخی از آن شکلها چه بسا از دیدگاه نگاه کوتاه‌بینانه شکست بشمار آید . . . ابراهیم عليه‌السلام در آن هنگام که به آتش انداخته می‌شود و او از عقیدهٔ خود برنمی‌گردد و از دعوت بدان دست نمی‌کشد، آیا در موقعیّت پیروزی یا در موقعیّت شکست قرار داشت؟ بدون شکّ ـ از لحاظ منطق عقیده ـ او در اوج پیروزی بود، بدان هنگام که داشت به آتش انداخته می‌شد. همچنین ابراهیم دیگر باره پیروز بود، بدان هنگام که از آتش نجات پیدا می‌کرد. این شکلی از پیروزی، و آن دیگر شکل دیگری از پیروزی است. در صورتی که این دو شکل پیروزی، بسی دور و جدای از همدیگرند. ولی در حقیقت این دو شکل پیروزی بسی نزدیک به هم و در کنار همدیگرند . . . حسین ـ رِضْوانُ اللهِ عَلَيْهِ ـ از یک سو با آن شکل بزرگ و سترگ شهید می‌شود، و از دیگر سو شهادت او فاجعهٔ بسیار عظیم است، آیا همچون شهادتی پیروزی است یا شکست؟ . . به صورت ظاهر و با معیار کوچک انسان شکست بشمار می‌آید. ولی در اصلِ حقیقت و با معیار بزرگ یزدان پیروزی است. زیرا در زمین شهیدی نیست که همچون حسین ـ رِضْوانُ اللهِ عَلَيْهِ ـ دلها به عشق او بتپد و درونها لبریز از مهر و محبّت او باشد، و جانها شیدای او گردد و از غیرت و فداکاری او به جوش و خروش درآید، چه دلها و درونها و جانهای شیعیان مسلمان و چه سنّیان مسلمان، و حتّی دلها و درونها و جانهای غیر مسلمانان!

چه‌بسا شهیدی که اگر هزار سال زنده می‌ماند

نمی‌توانست عقیدهٔ خود را و دعوت خود را یاری دهد و پیروز گرداند، آن‌گونه که با شهادت خود عقیدهٔ خود را و دعوت خود را یاری داده است و پیروز گردانده است و نمی‌توانسته است با هیچ سخنرانی‌ای در دلها مفاهیم والا و بالا را به ودیعت نهد، و هزاران شخص را به انجام کارهای بزرگ و سترگ برانگیزد، آن‌گونه که با واپسین سخنرانی خونین خود چنین کرده است و آن را با خون نوشته است، و انگیزهٔ حرکت و نهضت و قیام فرزندان و نوادگان گردیده است، و اصلاً برانگیزانندهٔ جنبش و شورش در خطّ سیر سراسر تاریخ در میان همهٔ نسلها شده است.

پیروزی کدام است؟ و شکست کدام است؟ ما نیازمند مراجعه به شکلها و صورتها و انواع و اقسام ارزشها و معیارها هستیم، پیش از آن که بپرسیم: وعدهٔ یاری و پیروزی خدا در دنیا به پیغمبران خود و به مؤمنان کو و کجا است؟!

هرچند هم حالتهای زیادی بوده است که یاری و پیروزی به شکل ظاهری نزدیک خود صورت گرفته است و به اتمام رسیده است. این نیز وقتی بوده است که شکل ظاهری نزدیک، به شکل باقی و ثابت پیوسته است. محمّد ﷺ در زندگی خود پیروز گردید، چون این پیروزی با مفهوم پابرجائی این عقیده در حقیقت کامل خود ارتباط و پیوند داشت. زیرا این عقیده به صورت کامل و شامل خود به اتمام نمی‌رسید مگر این که بر زندگی جماعت بشری و تمام امور و شؤون ایشان حاکم می‌گردید، از دلِ تنها گرفته تا دولت فرمانروا. این بود که خدا خواست صاحب این عقیده را در مدّت زندگی خود پیروز گرداند، تا بتواند این عقیده را به صورت کامل و شامل خود تحقّق بخشد و پیاده گرداند، و این حقیقت را مقرّر و مشخّص در یک رخداد تاریخی محدود و مشهود برجای گذارد. بدین جهت شکل پیروزی نزدیک با شکل دور دیگری اتّصال پیدا کرد، و صورت ظاهری با صورت حقیقی اتّحاد حاصل نمود، آن‌گونه که قضا و قدر خدا و نظم و ترتیب او می‌خواست.

اعتبار دیگری هم در میان است و زیبا است که آن هم مراعات گردد. قطعاً وعدهٔ خدا به پیغمبران خود و به مؤمنان برجا و برپا است. لازم است حقیقت ایمان در دلهائی یافته شود و جایگزین گردد که این وعده بر آنها منطبق می‌گردد. در بسیاری از اوقات مردمان در بارهٔ حقیقت ایمان به خطا می‌روند و دچار اشتباه می‌شوند. حقیقت ایمان یافته نمی‌شود مگر زمانی که دل از شرک بپالاید، شرک به هر شکلی و صورتی از شکلها و صورتهای فراوان شرک که باشد. شرک دارای شکلها و صورتهای نهان و پنهانی است. دل از آنها نمی‌پالاید و رهائی نمی‌یابد مگر وقتی که دل تنها رو به خدای یگانه آورد، و تنها بر او توکّل و تکیه کند، و به قضا و قدر او در حقّ خود رضا دهد و خشنود شود، و احساس کند تنها خدای یگانه است که او را راه می‌برد و امور او را می‌چرخاند، و هیچ‌گونه گزینش و انتخابی ندارد مگر آنچه که خدا برای او برمی‌گزیند و انتخاب می‌کند، و این امر را با اطمینان و یقین و رضا و قبول دریافت می‌دارد و بر دیدهٔ منّت می‌نهد. زمانی که دل بدین درجه و بدین پلّه برسد، چیزی را به خدا پیشنهاد نمی‌کند و بر سخن او چیزی نمی‌گوید. شکل و صورت مشخّصی از شکلها و صورتهای پیروزی یا خیر و صلاح به خدا پیشنهاد نمی‌دهد. همهٔ اینها را به خدا حواله می‌دارد و وامی‌گذارد، و ملازم این امر می‌ماند، و هر چیزی که بر سر او بیاید و هر بلا و مصیبتی که بدو اصابت نماید آن را خیر و صلاح می‌پندارد و به صورت خیر و صلاح دریافت می‌دارد . . . این یک معنی و مفهوم از معانی و مفاهیم پیروزی است . . . پیروزی بر ذات خود و بر شهوات است. این پیروزی داخلی است و پیروزی خارجی بدون آن به هیچ وجه صورت نمی‌پذیرد و تحقّق نمی‌یابد.

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ

یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهادُ. یَوْمَ لا یَنْفَعُ الظّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّارِ ﴾.

ما قطعاً پیغمبران خود را و مؤمنان را در زندگی دنیا و در آن روزی که گواهان بپامی‌خیزند، یاری می‌دهیم و دستگیری می‌کنیم. آن روزی که عذرخواهی ستمگران بدیشان سودی نمی‌رساند، و نفرین (و طرد از رحمت خدا) بهرهٔ آنان خواهد بود و سرای بد (دوزخ) ازآن ایشان خواهد شد.

در صحنهٔ پیشین دیدیم چگونه عذرخواهی ستمگران به ستمگران سودی نمی‌رساند، و چگونه نفرین خدا را می‌برند و از رحمت او بی‌بهره و نصیب می‌مانند، و چگونه سرای بد دوزخ ازآن ایشان خواهد شد. و امّا شکلی و صورتی از شکلها و صورتهای فراوان پیروزی که در داستان موسی است، این است:

﴿ وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْهُدیٰ وَ أَوْرَثْنا بَنِی إِسْرائِیلَ الْکِتابَ هُدیً وَ ذِکْریٰ لِأُولِی الْأَلْبابِ ﴾.

ما به موسی هدایتهائی (در مسیر انجام رسالتش) عطاء کردیم و بنی‌اسرائیل را وارثان کتاب (تورات) نمودیم. (کتابی که) راهنما و اندرزگوی خردمندان بود.

این نمونه‌ای از نمونه‌های پیروزی و یاری خدا است: دادن کتاب و هدایت، و به ارث بردن کتاب و هدایت. این نمونه‌ای است که خدا آن را به عنوان مثالی در داستان موسی بیان فرموده است. این مثال پهنهٔ فراخی را در برابر دیدگانمان جلوه‌گر می‌نماید. در این پهنهٔ فراخ شکل و صورت ویژه‌ای از شکلها و صورتهای پیروزی و یاری خدا را می‌بینیم، و ملاحظه می‌کنیم که به جهت مقصود اشاره دارد.

در اینجا واپسین آهنگ در این بند به گوش می‌رسد. این آهنگ راهنمائی می‌کند پیغمبر خدا ﷺ را و کسانی از مؤمنان را که در مکّه در خدمتش بوده‌اند و موقعیّت سخت و دشوار و پر رنج و مشقتی داشته‌اند. گذشته از آنان این آهنگ راهنمائی می‌کند هر کسی از امّت پیغمبر ﷺ را که بعد از ایشان می‌آیند، و با همان موقعیّتی رویاروی می‌شوند که پیغمبر ﷺ و یاران او در آن بوده‌اند و بدان گرفتار آمده‌اند:

﴿ فَاصْبِرْ. إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ. وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ، بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ ﴾.

پس (ای محمّد! بر اذیّت و آزار کفّار و ناملایمات روزگار) شکیبائی کن، چرا که وعدهٔ خدا (در امر کمک به پیغمبران خود و مؤمنان بدیشان، تخلّف‌ناپذیر و) حقّ است. و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز.

واپسین آهنگ، دعوت به صبر و شکیبائی است، صبر و شکیبائی در برابر اذیّت و آزار، و صبر و شکیبائی در برابر باد به غبغب انداختن باطل، و پفیدن باطل به سبب چیره شدن و سلطه پیدا کردن آن در دوره‌ای از زمان. صبر و شکیبائی در مقابل سرشتهای مردمان و اخلاق و کارهای ایشان در اینجا و آنجای جهان. صبر و شکیبائی در برابر هواها و هوسها و آرزوهای نفس، و ناراحتیها و پریشانیهای نفس، و چشم دوختن و رغبت ورزیدن و علاقه داشتن آن به پیروزی زودرس و به علائق و آمالی که پیروزی به همراه دارد. صبر و شکیبائی بر چیزهای زیادی که در راه است و گاهی از جانب دوستان به انسان می‌رسد پیش از این که از جانب دشمنان به انسان برسد!

﴿ فَاصْبِرْ. إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ ﴾.

پس (ای محمّد! بر اذیّت و آزار کفّار و ناملایمات روزگار) شکیبائی کن. چرا که وعدهٔ خدا (در امر کمک به پیغمبران خود و مؤمنان بدیشان، تخلّف‌ناپذیر و) حقّ است.

وعدهٔ خدا تخلّف‌ناپذیر است، هر اندازه هم به طول انجامد، و هر اندازه هم کارها پیچ بخورد، و هر اندازه هم اسباب و علل زیر و رو گردد. چرا که وعده، وعدهٔ کسی است که می‌تواند آن را تحقّق بخشد و پیاده کند، و وعدهٔ کسی است که وعده داده است چون خودش خواسته است و اراده کرده است.

تو در راه هستی، پس توشهٔ راه را برگیر:

﴿وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ، وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ﴾.

و آمرزش گناهانت را بخواه، و بامدادان و شامگاهان به سپاس و ستایش پروردگارت بپرداز.

توشهٔ راه دور و دراز و لبریز از رنج و درد، صبر و شکیبائی، طلب آمرزش گناهان، و زبان به تسبیح و تقدیس و حمد و ثنای یزدان گشودن است. طلب آمرزش همراه با تسبیح و تقدیس هرچه زودتر پذیرفته می‌شود. این کار در عین حال وسیلهٔ تربیت نفس و آمادگی بخشیدن بدان است، و پاک داشتن و تمییز ساختن دل است. این شکل پیروزی است شکلی که در دل اتمام می‌پذیرد و کامل می‌شود. آن‌گاه شکل دیگری که مربوط به واقعیّت زندگی است به دنبال آن می‌آید. انتخاب شامگاهان و بامدادان، یا کنایه از همهٔ اوقات شبانه‌روزی است، و شامگاهان و بامدادان دو سوی اوقات شبانه‌روزی است. یا انتخاب شامگاهان و بامدادان بدان جهت است که دل در این دو وقت صاف و پاک است، و مجال تدبّر و تفکّر و به یاد خدا بودن و ذکر خدا کردن فراخ است.

این برنامه‌ای است که خدا آن را برای تهیّه و افزایش توشه و زادراهِ صبر و شکیبائی برگزیده است. هر پیکاری هم توشه و زاد می‌خواهد و اسباب و ابزار ویژهٔ خود را می‌طلبد.

إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿٥٦﴾ لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٩﴾ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴿٦٠﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦١﴾ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٦٢﴾ كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ ﴿٦٣﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَارًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٤﴾ هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٥﴾ ۞ قُلْ إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْبَيِّنَاتُ مِنْ رَبِّي وَأُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٦٦﴾ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى مِنْ قَبْلُ وَلِتَبْلُغُوا أَجَلًا مُسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾ هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ فَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ﴿٦٨﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ ﴿٦٩﴾ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَبِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٧٠﴾ إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ ﴿٧١﴾ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴿٧٢﴾ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ ﴿٧٣﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ﴿٧٤﴾ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ﴿٧٥﴾ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴿٧٦﴾ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴿٧٧﴾

این مرحله کاملاً متّصل به مرحلهٔ پیش از خود است. این مرحله ادامهٔ بخش واپسین درس گذشته است. تکملهٔ رهنمود و رهنمون کردن پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی است، صبر و شکیبائی در برابر تکذیب، اذیّت و آزار، بازداشتن از حقّ، و به ناحقّ خودبزرگ‌بینی و تکبّر ورزیدن، پس از این رهنمود و رهنمون، پرده برداشته می‌شود از علّت مجادلهٔ با آیات خدا بدون حجّت و بدون برهان. علّت چنین مجادلهٔ ناروائی خودبزرگ‌بینی و تکبّری است که خودبزرگ‌بینان و متکبّران را از تسلیم حقّ شدن بازمی‌دارد. خودبزرگ‌بینان و متکبّران خودشان بسیار کوچکتر و ناچیزتر از این خودبزرگ‌بینی و تکبّری هستند که در سینه‌ها در گشت و گذار است.

بدین خاطر است تذکّر داده می‌شود به بزرگی و سترگی این جهانی که خدا آن را آفریده است، و به کوچکی و ناچیزی جملگی مردمان در مقایسهٔ ایشان با آسمانها و زمین. این درس به پیش می‌رود و برخی از نشانه‌های جهانی را عرضه می‌دارد. از فضل و لطف خدا سخن می‌گوید در این که برخی از نشانه‌های جهانی را مسخّر انسانها نموده است، هرچند که انسانها بسیار کوچکتر و ناچیزتر از آنها هستند. به فضل و لطف خدا اشاره می‌کند که چگونه به مردمان در ذات خودشان روا دیده است. هم این و هم آن بر وحدانیّت هستی‌بخشی گواهی می‌دهند که برایش شریک و انباز قرار می‌دهند. پیغمبر ﷺ را رهنمود و رهنمون می‌نماید به این که آشکارا سخن توحید و یکتاپرستی را بگوید و از چیزی که بجز خدا می‌پرستند رویگردان شود. این مرحله با صحنهٔ تند و نابهنجاری از صحنه‌های قیامت پایان می‌پذیرد. در این صحنه از مشرکان پرسش می‌شود چه چیز را شریک و انباز خدا کرده‌اند. البتّه این پرسش برای سرکوفت زدن و نکوهش کردن و خوار و رسوا نمودن مشرکان است. این مرحله خاتمه می‌یابد بدان‌گونه که مرحلهٔ پیشین خاتمه یافت، با رهنمود و رهنمون کردن پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی نمودن، چه خدا او را زنده بدارد تا برخی از چیزهائی را ببیند که بدیشان وعده داده است، و چه خدا او را بمیراند و به سوی خود برگرداند پیش از این که وعدهٔ خدا دربرسد و بدان وفا شود. چه کار و بار به خدا واگذار است، و فرمان فرمان کردگار است، و مردمان در هر صورت به سوی خدا برمی‌گردند.



﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ، إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ. فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ، وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ. وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ، وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَلَا الْمُسِيءُ، قَلِيلًا مَا تَتَذَكَّرُونَ. إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ. وَقَالَ رَبُّكُمُ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾.

کسانی که بدون دلیلی که (از سوی خدا) در دست داشته باشند، در بارهٔ آیات الهی به ستیزه‌گری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌هایشان جز برتری‌جوئی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند. پس (از شرّ این‌گونه افراد خودخواه و برتری‌طلب) خود را در پناه خدا دار که او (سخنان بی‌اساس ایشان را) می‌شنود و (توطئه‌های ناجوانمردانهٔ آنان را) می‌بیند. قطعاً آفرینش آسمانها و زمین (از عدم در آغاز خلقت) بسی دشوارتر است از آفرینش مردمان (در پایان این جهان برای شروع زندگی در آن جهان) ولیکن بیشتر مردمان (که کفّار و مشرکانند چنین چیزی را درست) نمی‌دانند. آنان که چشمانشان (از دیدن حقّ) کور است، با آنان که (حقّ را) می‌بینند، و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند با کسانی که بدکار و بزهکارند یکسان نیستند. امّا شما (بر اثر خودخواهی و زشتکاری) کمتر پند می‌گیرید (و متوجّه حقیقت می‌شوید). روز قیامت قطعاً فرا می‌رسد

و شکّی در آن نیست، ولی بیشتر مردم تصدیق نمی‌کنند. پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.

این آفریدهٔ انسان نام در بسیاری از اوقات خود را فراموش می‌کند. فراموش می‌کند که او پدیدهٔ بسیار کوچکی و ناتوانی است. او نیرو و توان را می‌طلبد امّا نه از خودش، بلکه از تماسی که با سرچشمهٔ نخستینِ نیرو و توان پیدا می‌کند، یعنی از خدا. گاهی این تماس را قطع می‌کند و باد به غبغب می‌اندازد و می‌آماسد و گردن می‌افرازد و سر را بالا می‌گیرد و بزرگی و عظمت می‌فروشد. تکبّر سینه‌اش را قلقلک می‌دهد. از شیطانی تکبّر را می‌خواهد که خودش بر اثر همین تکبّر هلاک گردیده است. شیطان بر همچون انسانی چیره است و با دست او کارهائی می‌کند که نگو!

همچون انسانی در بارهٔ آیات خدا و نشانه‌های عظمت او به مجادله و ستیزه‌گری می‌پردازد. آیات و نشانه‌هائی که پدیدار و گویا هستند، و با فطرت به زبان فطرت سخن می‌گویند و از حقّ و حقیقت تعبیر می‌کنند. همچون انسانی گمان می‌برد و به گمان مردم می‌اندازد که او قانع نشده است، و به مجادله و مباحثه می‌نشیند چون او یقین پیدا نکرده است و مطمئن نگردیده است. خدائی که بس آگاه از بندگان خود است، و شنوا و بینا است و مطّلع از رازها و رمزها است، بیان می‌فرماید که مجادله و مباحثهٔ او از تکبّر و خودبزرگ‌بینی نشأت می‌گیرد این کار او تنها بر اثر تکبّر و خودبزرگ‌بینی است و بس. تکبّر و خودبزرگ‌بینی است که سینه‌اش را قلقلک می‌دهد، و او را به مجادله و مباحثه در بارهٔ کاری دعوت می‌کند که به مجادله و مباحثهٔ در بارهٔ آن نیازی نیست. تکبّر و خودبزرگ‌بینی او به خاطر چشم دوختن به چیزی و سر کشیدن به سوی چیزی است که آن چیز بسی بزرگتر از خود او است. تلاش برای رسیدن به پلّه و مقامی است که شایستهٔ او نیست و او را نمی‌سزد، و خمیرهٔ وجود خودش او را شایان رسیدن بدان مکانت و منزلت نمی‌سازد. اصلاً او دارای حجّت و برهانی نیست تا در پرتو آن به مجادله و مباحثه بپردازد، و حجّت و برهانی ندارد تا آن را آشکارا بگوید و آن را آشکار و نمایان سازد. بلکه آنچه می‌گوید از سر تکبّر است و بس:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ، إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ ﴾.

کسانی که بدون دلیلی که (از سوی خدا) در دست داشته باشند، در بارهٔ آیات الهی به ستیزه‌گری و کشمکش می‌پردازند، در سینه‌هایشان جز برتری‌جوئی نیست و هرگز هم به برتری نمی‌رسند.

اگر انسان حقیقت خود را و حقیقت این هستی را بشناسد، اگر انسان نقش خود را بداند و آن را نیکو بازی کند و تلاش ننماید از نقش خود تعدّی و تجاوز کند و دربگذرد، اگر انسان مطمئن باشد که او پدیده‌ای از زمرهٔ پدیده‌هائی است که بسیارند و بشمار نمی‌آیند و به فرمان یزدان آفریدگار این جهان مسخّر انسانند برابر اندازه‌گیری و سنجشی که جز خدا کسی از آن آگاه نیست، و اگر انسان بداند که نقش او برحسب حقیقت وجودش، در پیکرهٔ این جهان مقرّر و مقدّر است . . . اگر انسان همهٔ اینها را بداند آسوده‌خاطر می‌شود و می‌آساید، و سر فرود می‌آورد و فروتنی می‌کند، و با خودش و با جهان پیرامون خودش در صلح و صفا بسر می‌برد، و تسلیم و مطیع خدا می‌شود.

﴿ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾.

پس خود را در پناه خدا دار که او (سخنان بی‌اساس ایشان را) می‌شنود و (توطئه‌های ناجوانمردانهٔ آنان را) می‌بیند.

به خدا پناه بردن در مقابلهٔ با تکبّر، بیانگر زشتی و پلشتی خودبزرگ‌بینی است. چه انسان خود را در پناه خدا می‌دارد از چیزی که زشت و پلشت و ناجور باشد و از آن انتظار شرّ و بدی و اذیّت و آزار رود . . . در تکبّر و خودبزرگ‌بینی همهٔ اینها هست. تکبّر و

خودبزرگ‌بینی دارندۀ خود را و مردمان پیرامون او را خسته می‌کند و به رنج می‌اندازد. تکبّر و خودبزرگ‌بینی سینه‌ای را اذیّت می‌کند و آزار می‌رساند که در آن در گشت و گذار است و آن را قلقلک می‌دهد، و سینه‌های دیگران را نیز اذیّت می‌کند و آزار می‌رساند. این است که تکبّر و خودبزرگ‌بینی شرّ و بلا است و شایسته است که خود را از دست آن در پناه خدا داشت.

﴿إِنَّهُ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾.

قطعاً او شنوا و بینا است.

خدا می‌شنود و می‌بیند. تکبّر و خودبزرگ‌بینی نکوهیده، در حرکت و جنبشی مجسّم می‌گردد که دیده می‌شود، و در صحبت و سخنی جلوه‌گر می‌آید که شنیده می‌شود. این است که انسان مؤمن کار و بار خود را به شنوای بینائی موکول می‌کند و حواله می‌دارد که سرپرستی او را بر عهده می‌گیرد و او را از آنچه می‌شنود و می‌بیند مصون و محفوظ می‌دارد.

آن‌گاه پرده برمی‌دارد از وضعیّت حقیقی انسان که در این جهان بزرگ دارد، و پرده برمی‌دارد از ناچیزی انسان با مقایسۀ او با برخی از آفریده‌های یزدان که قابل دیدن برای مردمان است، و همین که بنگرند بزرگی و ستبری آنها را درک و فهم می‌کنند، و وقتی که از حقیقت آنها مطّلع شوند بر فهم و شعور خود می‌افزایند:

﴿لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ. وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾.

قطعاً آفرینش آسمانها و زمین (از عدم در آغاز خلقت) بسی دشوارتر است از آفرینش مردمان (در پایان این جهان برای شروع زندگی در آن جهان) ولیکن بیشتر مردمان (که کفّار و مشرکانند چنین چیزی را درست) نمی‌دانند.

آسمانها و زمین در معرض دید انسان هستند و آنها را می‌بیند، و می‌تواند خود را با آنها مقایسه کند و بسنجد. ولیکن وقتی که «بداند» حقیقت نسبتها و فاصله‌ها و حقیقت حجمها و نیروها را، از تکبّر و خودبزرگ‌بینی خود پائین می‌آید و سر فرود می‌آورد، و خویشتن را کوچک و ناچیز می‌بیند تا بدانجا که از کوچکی و ناچیزی خود چه بسا عقل و هوش خود را از دست بدهد. مگر این که آن عنصر آسمانی را به یاد بیاورد که خدا آن را در او به ودیعت گذاشته است، و به خاطر آن خدا او را گرامی و بزرگوار فرموده است. تنها این عنصر آسمانی است که انسان را در برابر عظمت این جهان هولناک و عظیم، برجا و سرپا نگاه می‌دارد. نگاه گذرائی به آسمانها و زمین برای این درک و فهم بسنده خواهد بود.

این زمینی که روی آن زندگی می‌کنیم، کرۀ کوچکی از کرات منظومۀ شمسی است. زمین سه میلیونم بخش از بخشهای تابع خورشید است! و حجم زمین کم‌تر از یک میلیونم حجم خورشید است!

این خورشید هم یکی از حدود صد میلیون خورشیدی است که در کهکشان نزدیک به ما است، کهکشانی که ما جزو آن هستیم. انسانها تا به امروز حدود صد میلیون از این کهکشانها را کشف کرده است![1] این کهکشانها در فضای بس فراخ دور و بر کهکشان راه شیری پراکنده‌اند و کمی مانده است که کهکشان ما در این فضای بیکران گم و سرگردان شود!

چیزی که انسانها کشف کرده‌اند گوشۀ ناچیز و کوچکی است که در ساختار عظیم هستی قابل ذکر نیست! امّا جهان مکشوف با وجود ناچیزی و کوچکی، هراس‌انگیز و فراخ است و تنها به تصوّر درآوردن آن سرها را گیج و ویج می‌کند. مسافت میان ما و میان خورشید حدود نود و سه میلیون مایل است. خورشید که در رأس خانوادۀ ستارۀ زمین کوچک ما است، بلکه خورشید ـ بنا به ارجح اقوال ـ مادر این زمین کوچک است، و زمین ما از آغوش مادرش مسافت چندانی دور نشده

۱- تا آنجا که من می‌دانم ۱۲۳ میلیارد کهکشان تا به حال کشف گردیده است. (مترجم)

است، این مسافت نود و سه میلیون مایل است و بس! و امّا کهکشان ما ـ یعنی کهکشان راه شیری ـ که خورشید جزو آن است، قطر آن حدود صد هزار میلیون سال نوری است . . . سال نوری یعنی فاصله‌ای که شش صد میلیون مایل است! چراکه سرعت نور صد و هشتاد و شش هزار مایل در ثانیه است!
نزدیک‌ترین کهکشان از میان کهکشانهای دیگر به کهکشان ما حدود هفت صد و پنجاه هزار سال نوری فاصله دارد.
بار دیگر می‌گوئیم این مسافتها و فاصله‌ها و این حجمها چیزی است که دانش ناچیز انسانها توانسته است آنها را کشف کند. دانش انسانها خودش معترف است که آنچه راکه کشف کرده است تکّه‌ها و بخشهای کوچکی در میان این جهان عریض و طویل است!
یزدان سبحان می‌فرماید:

﴿ لَخَلْقُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنّٰاسِ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

قطعاً آفرینش آسمانها و زمین (از عدم، در آغاز خلقت) بسی دشوارتر است از آفرینش مردمان (در پایان این جهان برای شروع زندگی در آن جهان) ولیکن بیشتر مردمان (که کفّار و مشرکانند چنین چیزی را درست) نمی‌دانند.

برای قدرت خدا بزرگتر و کوچکتر، و مشکل‌تر و آسانتر وجود ندارد. او آفریدگار همه چیز است، و همه چیز را با واژه‌ای آفریده است . . . این اشیاء و چیزها است که در سرشت خود جلوه‌گر می‌آیند، و بدان‌گونه می‌نمایند که مردمان بدان آشنایند و آنها را می‌سنجند و اندازه‌گیری می‌نمایند . . . انسان کجا و این جهان هولناک کجا؟ تکبّر انسان، در میان این همه آفریده‌های بزرگ انسان را به کجا می‌رساند؟

﴿ وَ مٰا يَسْتَوِي ٱلْأَعْمىٰ وَ ٱلْبَصِيرُ ﴾.

آنان که چشمانشان (از دیدن حقّ) کور است، با آنان که (حقّ را) می‌بینند، یکسان نیستند.

﴿ وَ ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصّٰالِحٰاتِ وَ لاَ ٱلْمُسِيءُ ﴾.

و کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند با کسانی که بدکار و بزهکارند یکسان نیستند.

چه بینا می‌بیند و می‌داند، و قدر و قیمت خود را می‌شناسد، و گردن نمی‌افرازد و سرکشی نمی‌کند، و باد به غبغب نمی‌اندازد و خود را پفیده نمی‌کند و تکبّر نمی‌ورزد و عظمت نمی‌فروشد. چون او می‌بیند و درک می‌کند. ولی شخص کور نمی‌بیند، و مکان خود را نمی‌داند، و نسبت خود را با اشیاء پیرامون خویش تشخیص نمی‌دهد. این است که در سنجش ذات خودش و در سنجش چیزهای دور و برش به خطا می‌رود، و بر اثر سنجش نادرست در اینجا و آنجا دست و پا می‌زند و افتان و خیزان می‌رود. همچنین کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند بسان بزهکاران و بدکاران نیستند و یکسان بشمار نمی‌آیند. کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند دیده‌اند و شناخته‌اند و لذا زیبا سنجیده‌اند و نیکو ارزیابی نموده‌اند. ولی بزهکاران و بدکاران کور و نادانند و لذا کار بد می‌کنند . . . هر چیزی را بد انجام می‌دهند، و با هر چیزی بد می‌کنند. با خویشتن بد می‌کنند. با مردمان بد می‌کنند. و قبل از هر چیز در درک و فهم ارزش خود و ارزش چیزهای پیرامون خود بد می‌کنند. در مقایسهٔ خود با اشیاء پیرامون خود به خطا می‌روند. پس در این صورت کور هستند . . . امّا کوری ایشان کوری دلهایشان است!

﴿ قَلِيلاً مٰا تَتَذَكَّرُونَ ﴾.

امّا شما (بر اثر خودخواهی و زشتکاری) کمتر پند می‌گیرید (و متوجّه حقیقت می‌شوید).

اگر یادآور می‌شدیم می‌دانستیم. کار روشن و زودفهم است. به چیزی بیش از یادآور شدن و یادآوری کردن نیازی ندارد.
اگر ما آخرت را به یاد می‌آوردیم، و به آمدن آن اطمینان می‌داشتیم، و موقعیّت خود را در آنجا به تصوّر درمی‌آوردیم، و صحنهٔ خود را در آنجا پیش چشم می‌داشتیم، حال و احوال دیگری پیدا می‌کردیم:

﴿ إِنَّ ٱلسَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾.

روز قیامت قطعاً فرا می‌رسد و شکّی در آن نیست، ولی بیشتر مردم تصدیق نمی‌کنند.

بدین خاطر آنان به جدال و ستیز می‌پردازند و تکبّر می‌ورزند، و به حقّ اذعان و اعتراف نمی‌کنند، و مکانت و منزلت حقیقی خود را نمی‌شناسند تا از آن درنگذرند و تجاوز نکنند.

رو به خدا کردن با عبادت و پرستش، و خدا را به کمک طلبیدن و به فریاد خواندن، و به درگاه الهی ناله و زاری سر دادن، از جملهٔ چیزهائی است که سینه‌ها را از خودبزرگ‌بینی و تکبّر می‌رهانند و شفاء می‌بخشند، خودبزرگ‌بینی و تکبّری که باد به غبغب خودبزرگ‌بینان و متکبّران می‌اندازد و آنان را به جدال و ستیز با آیات خدا فرامی‌خواند، جدال و ستیزی که دلیل و برهانی به همراه ندارد. یزدان سبحان درهای رحمت خود را روبرویمان می‌گشاید تا رو به آستانه‌اش کنیم و او را به یاری و کمک بخوانیم. خداوند بزرگوار به ما اعلام می‌کند و اطّلاع می‌دهد که چه چیز را بر خود واجب و لازم کرده است. او اعلام فرموده است و اطّلاع داده است که به دعای کسی گوش فرا می‌دهد و آن را می‌پذیرد که به درگاهش دعا کند و بنالد، و کسی را کمک و یاری می‌دهد که او را به کمک و یاری بطلبد. ایزد جهان کسانی را از خواری و رسوائی و سر به زیر افکندن در دوزخ برحذر می‌دارد و می‌ترساند که خویشتن را بزرگ‌تر از آن بدانند که به عبادت و پرستش او بپردازند:

﴿ وَقَالَ رَبُّكُمُ: ٱدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ. إِنَّ ٱلَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ﴾.

پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم. کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت.

دعا کردن ادبی دارد و باید در دعا ادب داشت. آن ادب این است: دل باید مخلص خدا شود و خالصانه بدو رو کند. باید به پذیرش دعا یقین و اطمینان داشت. و به خدا شکل معیّن و شیوهٔ ویژه‌ای از پذیرش را پیشنهاد نکرد. یا پذیرش دعا را به وقت معیّنی و به شراط مشخّصی اختصاص نداد. چه چنین پیشنهادی با ادب درخواست سازگار نیست. باید هم اعتقاد داشت که رو به دعا آوردن توفیق خداوندی است، و پذیرش دعا فضل و لطف دیگری از سوی او است. عمر رضی‌الله‌عنه می‌گفت: «من غم و اندوه پذیرش دعا را نمی‌خورم. بلکه غم و اندوه دعا کردن را دارم. هرگاه دعا کردن به من الهام گردد، پذیرش دعا با آن همراه می‌گردد».

این سخن از دل آگاه برمی‌آید، دل آگاهی که درک می‌کند و می‌فهمد زمانی که خدا پذیرش دعا را مقرّر و مقدّر می‌فرماید، دعا کردن را با آن مقرّر و مقدّر می‌نماید. چه وقتی که توفیق خدا در میان باشد، دعا کردن و پذیرش آن هر دو، همگام و همراه و موافق و مطابق می‌گردند.

و امّا کسانی که از رو کردن به یزدان، خود را بزرگ‌تر می‌دانند، سزای حقّ ایشان این است که خوار و حقیر و سرشکسته و سر به زیر به سوی دوزخ برده شوند! این هم فرجام خودبزرگ‌بینی و تکبّری است که دلها و سینه‌ها در این زمین کوچک و حقیر، و در این زندگی کم ارج و کم بها، به سبب آن باد به غبغب می‌اندازند و می‌آماسند، و بزرگی و ستبری آفریده‌های خدا را فراموش می‌کنند، گذشته از این که بزرگی و سترگی خدا را فراموش می‌کنند، آخرت را هم فراموش می‌کنند، آخرتی که قطعاً و حتماً فرامی‌رسد، و جایگاه همایش قیامت را نیز فراموش می‌کنند، جایگاه همایشی که در آنجا به دنبال باد به غبغب انداختن و خودبزرگ‌بینی و تکبّر کردن در دنیا، خوار و حقیر می‌ایستند.



بعد از آن که از کسانی یاد کرد که خود را بزرگ‌تر از عبادت و پرستش خدا می‌دانند، می‌پردازد به نشان دادن

بعضی از نعمتهای یزدان بر مردمان، آن نعمتهائی که بیانگر عظمت خداوند بزرگوارند، و آنان شکر آن نعمتها را نمی‌گزارند و بلکه کفران نعمت می‌کنند، و خود را بزرگ‌تر از عبادت و پرستش خدا و رو کردن بدو می‌دانند:

﴿اللهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ ٱللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فيهِ وَ ٱلنَّهارَ مُبْصِراً. إنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى ٱلنَّاسِ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ؟ كَذٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذينَ كانُوا بِآياتِ اللهِ يَجْحَدُونَ. اللهُ الَّذي جَعَلَ لَكُمُ الأَرْضَ قَراراً وَ ٱلسَّماءَ بِناءً، وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ، وَ رَزَقَكُمْ مِنَ ٱلطَّيِّباتِ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ. فَتَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمينَ. هُوَ الْحَيُّ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ، الْحَمْدُلِلّٰهِ رَبِّ الْعالَمينَ﴾.

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید و بیارامید. و روز را روشن گردانید (تا در آن به فعّالیّت و کار و کوشش بپردازید). خداوند نسبت به مردم فضل و کرم دارد، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند. آن (که دهندهٔ نعمتها است) الله، پروردگار شما، و آفریدگار همهٔ اشیاء است، و جز او معبودی نیست. پس چگونه (از عبادت او) برگردانده می‌شوید و (از حقّ) به کدام سو منحرف گردانده می‌شوید؟ کسانی که (در میان ملّتهای گذشته) آیات مرا نمی‌پذیرفته‌اند، به همین شکل (زشت و بی‌دلیل، از حقّ) منحرف و رویگردان می‌شده‌اند. خدا آن کسی است که زمین را جایگاه و قرارگاه شما کرد، و آسمان را به شکل خیمه و خرگاه ساخت، و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید، و خوراکیهای پاکیزه نصیبتان نمود. آن که چنین (الطافی) در حقّ شما کرده است الله است. پس بالا و والا خداوند تعالی است که پروردگار جهانیان است. زندهٔ جاوید او است. جز او خدائی وجود ندارد، پس او را به فریاد خوانید و عبادت را خاصّ او بدانید. سپاس و ستایش الله را سزا است که پروردگار جهانیان است.

شب و روز دو پدیدهٔ جهانی هستند. زمین و آسمان هم دو آفریدهٔ جهانی هستند. این پدیده‌ها و آفریده‌ها یاد می‌گردند با صورت بخشیدن یزدان به انسان و بیان زیبا شکل بخشیدن بدیشان، همراه با روزی رساندن ایزد سبحان به انسان و بهرهٔ ایشان نمودن رزق و روزی از چیزهای پاکیزهٔ جهان . . . همهٔ اینها در وقت عرضه کردن نعمتهای یزدان و فضل و کرم او بر مردمان، و در وقت بیان وحدانیّت یزدان، و اخلاص دین برای خداوند مهربان، ذکر می‌شود. این هم دالّ بر ارتباط این پدیده‌ها و آفریده‌ها و معنیها است، و بیانگر وجود تماس و پیوند آنها با یکدیگر است، و باید که در بارهٔ آنها اندیشید و آنها را در محیط فراخ خود بررسی کرد و پژوهش نمود، و ارتباط و اتّفاق میان آنها را ملاحظه کرد و دید.

کاخ جهان بر پایه‌ای برقرار و استوار است که خدا آن را بر آن بنا نهاده است. سپس جهان را راه برده است و به حرکت درآورده است طبق قانونی که خدا آن را برای جهان مقدّر و مقرّر فرموده است. خدا است که اجازه داده است حیات در این زمین پدید آید و رشد و نموّ حاصل کند و پیشرفت نماید. همچنین خدا است که اجازه داده است حیات بشری بدان شکلی که با آن آشنائیم پدید آید، و همگام با نیازمندیهای انسان باشد، نیازمندیهائی که وجود انسان و فطرت او آنها را می‌طلبد. خدا است که شب را مایهٔ آرامش و آسایش و استراحت انسان کرده است. و روز را روشن نموده است و آن را کمکِ دیدن و حرکت کردن فرموده است. و زمین را قرارگاه خوبی برای زندگی و تلاش کرده است. و آسمان را خیمه و خرگاهی ساخته است که به گونه‌ای محکم و استوار است نه درز و شکاف برمی‌دارد و نه فرو می‌ریزد. نسبتها و فاصله‌های آن خلل نمی‌پذیرد و مختلّ نمی‌گردد. چه اگر خلل بپذیرد و مختلّ گردد، بودن و زیستن انسان بر روی زمین ناممکن می‌شود، و چه بسا وجود حیات بر روی زمین امکان نداشته باشد! خدا است که اجازه داده است که

روزیهای پاک وجود داشته باشد، روزیهای پاکی که از زمین پدیدار می‌گردد و از آسمان پائین می‌آید و این انسان از آنها استفاده می‌کند و سود می‌برد، انسانی که خدا بدو شکل بخشیده است و صورت زیبائی بدو داده است، و در وجودش ویژگیها و استعدادهائی سرشته است و به ودیعت گذاشته است که هماهنگ با این جهان هستی است، و شایان شرائط و ظروفی است که در آن زندگی می‌کند و می‌زید و با این جهان بزرگ مرتبط می‌شود . . . همهٔ اینها امور و شؤونی است که با یکدیگر پیوند دارند و هماهنگ هستند همان گونه که دیده می‌شود. بدین خاطر است و در پرتو همین پیوند و ارتباط است که قرآن آنها را در یک مکان ذکر می‌کند، و آنها را حجّت و برهان بر وحدانیّت آفریدگار جهان می‌نماید، و در سایهٔ آن دل انسان را رهنمود می‌سازد به این که تنها خدا را به کمک بطلبد و تنها او را بپرستد و دین را مخلصانه ازآن او بداند، و فقط از او اطاعت نماید، و فقط او را عبادت کند، و فریاد برآورد: حمد و سپاس خداوندگار جهانیان را سزا است. و اقرار و اعتراف کند کسی که این جهان را ساخته است و با این هماهنگی و زیبائی آن را از نیستی به هستی آورده است، فقط او است که شایان معبود بودن است، و او خدا است که پروردگار جهانیان است. پس چگونه باید مردمان از این حقّ و حقیقت روشن و آشکار روی بگردانند؟

در اینجا نگاه‌های گذرائی خواهیم داشت که اشاره به برخی ارتباطها و پیوندهای موجود در طرح و نقشهٔ این جهان هستی دارد، و بیانگر ارتباط و پیوند این جهان با زندگی انسان است . . . بلی تنها نگاه‌های گذرائی که با همسوئی و رویکرد این اشارهٔ کوتاه و مختصر در کتاب یزدان همراه و همگام باشد و بس:

«اگر زمین در مقابل خورشید پیرامون خود نمی‌گردید، شب و روز پیاپی یکدیگر نمی‌آمد . . . اگر زمین پیرامون خود سریع‌تر از سرعت چرخش خویش می‌گردید، منزلها و ساختمانها پخش و پراکنده می‌شدند، و زمین از هم می‌پاشید، و آن‌گاه که تکّه تکّه می‌شد در هوا پراکنده می‌گردید . . .

اگر زمین، پیرامون خود کندتر از سرعت چرخش خویش می‌گردید، مردمان از گرما و از سرما هلاک می‌شدند و می‌مردند. سرعت گردش زمین پیرامون خود، سرعتی که هم اینک وجود دارد، سرعتی است که با همهٔ چیزهائی که در زمین است و حیات حیوانی یا حیات نباتی نام دارد، در فراخ‌ترین معانی خود به طور کامل موافقت دارد . . .

اگر گردش زمین پیرامون خود وجود نمی‌داشت، دریاها و اقیانوسها از آب خود خالی می‌شدند و آبی در آنها نمی‌ماند . . .

اگر محور زمین متعادل و برابر بود[1]، و زمین در مدار خود پیرامون خورشید در دائره‌ای می‌گردید و خورشید مرکز آن دائره می‌بود، چه می‌شد؟ اگر چنین می‌بود فصولی نمی‌داشتیم، و مردمان نمی‌دانستند تابستان کدام و زمستان کدام است و بهار چیست و پائیز چیست».[2]

«اگر قشر زمین چند قدم بیشتر از ضخامت فعلی می‌بود، دی اکسید کربن، اکسیژن را می‌مکید، و وجود حیات گیاهان ناممکن می‌شد.

اگر ارتفاع آتمسفر هوا بیشتر از آنچه هست می‌بود، میلیونها شهابی که هم اینک در آتمسفر می‌سوزند، به همهٔ گوشه و کنار زمین می‌افتادند. سرعت این شهابها میان شش مایل تا چهل مایل در ثانیه است. آن وقت شهابها همهٔ چیزهای قابل سوختن را شعله‌ور می‌ساختند. اگر این میلیونها شهاب با سرعت کندی بسان سرعت گلولهٔ تفنگ حرکت می‌کردند، همهٔ آنها به زمین فرو می‌رفتند، و عاقبتِ هراس‌انگیزی می‌شد. اگر شهاب ناچیزی با سرعت هفتاد برابر بیشتر از سرعت گلولهٔ تفنگ حرکت می‌کرد و به بدن انسان برخورد

۱- زمین بیست و سه درجه مَیْلِ محوری نسبت به سکون خود دارد. (مترجم)

۲- به نقل از کتاب: «معالله فی السماء» تألیف دکتر احمد زکی.

می‌نمود، تنها حرارت عبور آن شهاب اندام انسان را تکّه تکّه می‌کرد.
اگر اکسیژن هوا بجای بیست و یک درصد، پنجاه درصد یا بیشتر می‌گردید، همۀ موادّ سوختنی زمین آتش می‌گرفت و مشتعل می‌شد. مثلاً اگر جرقه‌ای از آذرخش آسمان به درختی اصابت می‌کرد، قطعاً سراسر جنگل آتش می‌گرفت و می‌سوخت تا بدانجا که امکان داشت منفجر هم بشود. اگر هم اکسیژن هوا ده درصد یا کم‌تر از آن می‌گردید، حیات چه بسا با مرور عصرها و قرنها خود را با آن تطبیق می‌داد، ولیکن در همچون حالتی عناصر تمدّنی که امروز انسان بدانها دسترسی دارد ـ از قبیل آتش ـ کم‌تر برایش میسّر می‌گردید و در دسترس او قرار می‌گرفت».[1]
گذشته از اینها، هزاران موافقت و مطابقت و هم‌آوائی و همنوائی دیگر در پروژه و نقشۀ این جهان است که اگر یکی از آنها کم‌ترین خلل و ناموزونی پیدا می‌کرد، زندگی به صورت کنونی و به شکل امروزی که با آن آشنائیم و هماهنگ و همساز با زندگی انسان است نمی‌بود.
و امّا انسان خودش اگر بدان بنگریم شگفتیها در او می‌بینیم. مثلاً قیافۀ برازنده‌ای و سیمای زیبائی که دارد او را در میان همۀ جانداران منحصر به فرد نموده است. انسان از لحاظ دستگاه‌های بدنی ظریف و دقیقی که دارد ـ دستگاه‌هائی که وظائف خود را ساده و آسان انجام می‌دهند ـ جای شگفت است. هماهنگی موجود در میان هستی انسان و در میان شرائط و ظروف همگانی جهان که بدو اجازه می‌دهد زنده بماند و در وسط جهان آن‌گونه که هست حرکت بکند و به تلاش و کوشش بپردازد، مایۀ شگفت است. گذشته از اینها ویژگی بزرگی که انسان دارد و انسان را خلیفۀ یزدان در زمین ساخته است، و او را مجهّز ساخته است به وسائل و ابزار اوّلیّۀ خلافت، یعنی عقل و تماس روحانی با چیزی که در فراسوی شکلها و عَرَضها است، جای شگفت است.

﴿ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ﴾.
و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید.
در بارۀ هر اندام کوچکی، و بلکه در برابر هر سلولی از سلولهائی که در پیکرۀ دقیق و شگفت انسان است، حیران و سرگشته می‌مانیم.
برای این دقّت و ظرافت شگفت و شگرف فک انسان و شیوۀ قرار گرفتن دندانها در آن را فقط از نظر مادّی و آن‌گونه که محسوس است، مثال می‌زنیم. فک انسان آن‌گونه دقیق و ظریف است که اگر چیزی به اندازۀ یک به توان ده میلیمتر روی لثّه بیفتد یا روی زبان قرار بگیرد، بر لثّه و بر زبان سنگینی می‌کند. اگر چیزی به همین اندازه روی دندانی قرار بگیرد، دندانهای بالا و پائین را بر آن می‌دارد روی هم بیفتد و آن را بجوند و ریزه ریزه و آسیاب کنند! قرار گرفتن برگی همچون برگ سیگار میان دو فک بالا و پائین موجب می‌گردد آرواره‌ها فشار آن را احساس کنند. نشانه‌های فشار بر آن برگ پدیدار می‌آید، چون آرواره‌ها از دقّت و ظرافتی برخوردارند به طور کامل بر یکدیگر می‌افتند تا فکها آن برگه را بجوند و آسیاب کنند، برگه‌ای که ستبری آن به اندازۀ ستبری برگ سیگار است!
گذشته از این، این انسان با دستگاه وجودیش آمادگی آن را دارد که در این جهان زندگی را سپری کند . . .
چشم انسان در برابر فرکانسهای نور تنظیم شده است به گونه‌ای که چشم بتواند به وظیفۀ خود عمل کند و قادر به دیدن در زمین باشد. گوش انسان در برابر فرکانسهای صوتی تنظیم شده است به گونه‌ای که گوش بتواند به وظیفۀ خود عمل کند و قادر به شنیدن در زمین باشد. هریک از حواسّ انسان یا هر عضوی از اعضاء بدن او طرح‌ریزی شده است به گونه‌ای که با جهانی که در آن زندگی می‌کند و با محیطی که برای آن آماده گردیده است بتواند خود را تطبیق دهد و زندگی

۱- به نقل از کتاب: «العلم یدعو للإیمان» ترجمۀ (عربی) محمود صالح فلکی.

را ادامه دهد، و این آمادگی را نیز داشته باشد که در وقت تغییر ظروف و شرائط بتواند دگرگون و هماهنگ و هماوا گردد.

انسان آفریده‌ای برای این جهان است. آفریده شده است تا در جهان زندگی کند، و از جهان متأثّر گردد، و در جهان تأثیر بگذارد. میان پروژه و نقشۀ این جهان هستی و میان وجود انسان، ارتباط محکم و پیوند استوار است. قیامه و سیمای انسان بدین شکل و شمائل دارای ارتباط و پیوند با محیط جهانی است که در آن زندگی می‌کند که زمین و آسمان است. بدین خاطر قرآن صورت انسان را در قرآن در خودِ آیه‌ای ذکر می‌کند که در آن از زمین و آسمان سخن می‌رود.. . هان! این هم اعجاز این قرآن است.

این اشاره‌های چکیده و مختصر به دقّت و ظرافت ساختار یزدان، و هماهنگی برقرار کردن او در میان جهان و انسان، بس است.

بگذار در برابر نصوص قرآنی ایستادنها و نگرشهای کوتاهی داشته باشیم:

﴿ اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً ﴾.

خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید و بیارامید، و روز را روشن گردانید (تا در آن به فعّالیّت و کار و کوشش بپردازید).

آسودن و آرمیدن در شب برای هر جانداری ضروری است. مدّتی باید تاریکی باشد تا در آن سلولهای زنده بیاسایند و بیارامند، و بعد از آن در روشنائی و نور به تلاش و کوشش بپردازند و فعّالیّت خود را دوباره بیاغازند. تنها خواب برای حصول این آسودن و آرمیدن بسنده نیست. بلکه باید شبی باشد، و لازم است تاریکی‌ای باشد. زیرا سلول زنده پیوسته در برابر روشنی و تابندگی مستمرّ و بر دوام قرار می‌گیرد که تا اندازه‌ای سر به خستگی و فرسودگی می‌کشد و بافتهای سلول به سبب آن تلف می‌شوند و از میان می‌روند، چرا که بافتها به بهرۀ مورد نیاز خود از آسودن و آرمیدن نرسیده‌اند.

﴿ وَ النَّهَارَ مُبْصِراً ﴾.

و روز را روشن گردانید.

تعبیر سخن با واژۀ «مُبْصِر» که به معنی «بینا» است، تعبیر تصویرپردازی و مشخّصی‌سازی است. انگار روز زنده‌ای است که بینا است و می‌بیند. و انگار که مردمان هم در آن بینا می‌گردند و می‌بینند. این هم صفت غالبی برای واژۀ «مُبْصِر» است.

گشت و گذار و آمد و شد شب و روز بدین منوال و بر این روال نعمتی است و در لابلای آنها نعمتها است. اگر یکی از شب و روز سرمدی می‌شد، و نه تنها سرمدی بلکه یکی از آن دو چند برابرِ درازای فعلی به طول می‌کشید، حیات از میان می‌رفت. پس جای تعجّب نیست اگر پیاپی آمدن شب و روز مقرون به ذکر فضل و لطفی شود که اکثر مردمان شکر آن را بجای نمی‌آورند:

﴿ إِنَّ اللهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ، وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لاٰ يَشْكُرُونَ ﴾.

خداوند نسبت به مردم فضل و کرم دارد، ولیکن بیشتر مردم شکرگزاری نمی‌کنند.

بر این دو پدیدۀ جهانی پیرو می‌زند. بدین‌گونه: آن کس که شب و روز را آفریده است او معبود است و سزاوار چنین نام بزرگی است:

﴿ ذٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ، لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ، فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

آن (که دهندۀ نعمتها است) الله، پروردگار شما، و آفریدگار همۀ اشیاء است، و جز او معبودی نیست. پس چگونه (از عبادت او) برگردانده می‌شوید و (از حقّ) به کدام سو منحرف گردانده می‌شوید؟

واقعاً جای تعجّب است، مایۀ شگفت است که مردمان دست خدا را در همه چیز ببینند، و بدانند که او آفریدگار هر چیزی است. آنان علم و دانش حتمی و قطعی بدین امر داشته باشند و وجود اشیاء پذیرش خدا را بر عقل واجب گرداند، و هیچ کسی نباشد که بگوید و

ادّعاء کند من چیزی از جهان را آفریده‌ام و هستی بخشیده‌ام، و با عقل و دانش هم درست درنیاید اشیاء جهان بدون آفریننده خود به خود پدید آمده باشد، و ... با وجود همهٔ اینها مردمان بیایند و از ایمان و اقرار به وجود کردگار منصرف و منحرف شوند.

﴿ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

پس چگونه (از عبادت او) برگردانده می‌شوید و (از حقّ) به کدام سو منحرف گردانده می‌شوید؟.

امّا به همین صورت مردمان از حقّ روشن برگردانده می‌شوند و منحرف می‌گردند. به همین صورت که مخاطبان اوّلیّهٔ این قرآن از حقّ برگردانده می‌شدند و منحرف می‌گشتند. در هر زمانی نیز چنین بوده است، مردمان بدون سبب و بدون حجّت و برهانی برگردانده شده‌اند و منحرف گردیده‌اند:

﴿ كَذَٰلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ ﴾.

کسانی که (در میان ملّتهای گذشته) آیات مرا نمی‌پذیرفته‌اند، به همین شکل (زشت و بی‌دلیل، از حقّ) منحرف و رویگردان می‌شده‌اند.

از دو پدیدهٔ شب و روز به طرح و نقشهٔ زمین می‌پردازد تا پدید آید زمین محلّ استقرار و سکونت می‌گردد، و آسمان خیمه و خرگاه می‌شود:

﴿ اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ قَرَاراً وَ السَّمَاءَ بِنَاءً ﴾.

خدا آن کسی است که زمین را جایگاه و قرارگاه کرد، و آسمان را به شکل خیمه و خرگاه ساخت.

زمین قرارگاه و منزلگاه خوبی است برای زندگی انسانها با آن ساختارهای هماهنگ و همآوائیهای فراوانی که دارد و ما به برخی از آنها به طور اختصار اشاره کردیم. آسمان ساختمان برافراشته و خیمه و خرگاه باعظمتی است که دارای اندازه‌های ثابتی است. نسبتها و فاصله‌ها و حرکتها و چرخشها و گردشهای حساب شده‌ای دارد، و بدین خاطر استقرار انسانها و ماندگاری زندگی آنان را تضمین می‌کند. حساب زندگی انسانها در طرح و نقشهٔ جهان هستی مورد نظر بوده است و مراعات گردیده است، و در ساختار و ساختمان وجود اندازه‌گیری دقیقی به عمل آمده است، و هر چیزی در آن به مقدار لازم و به اندازه کافی آفریده شده است.

به ترکیب‌بند آسمان و زمین، ترکیب‌بند انسان و رزق و روزی او و از چیزهای پاکیزه، پیوند می‌خورد، و بدین شیوه که از آن صحبت می‌شود که به برخی از اسرار و رموز آن اشاره کردیم:

﴿ وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ﴾.

و شما را شکل بخشید و شکلهایتان را زیبا بیافرید، و خوراکیهای پاکیزه نصیبتان نمود.

بر این آیه‌ها و بخششها پیرو می‌زند، همان‌گونه که بر آیه‌ها و بخششهای پیشین پیرو زد:

﴿ ذَٰلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ. فَتَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

آن که چنین (الطافی) در حقّ شما کرده است الله است.

پس بالا و والا خداوند تعالی است که پروردگار جهانیان است.

خدا است که می‌آفریند و اندازه‌گیری می‌کند و به تدبیر می‌نشیند و جهان هستی را می‌گرداند و می‌چرخاند، و حال شما را مراعات می‌کند و مکانی را برایتان در ملک خویش درنظر می‌گیرد و مقدّر و مقرّر می‌گرداند ... آن کس که چنین می‌کند پروردگار شما است.

﴿ فَتَبَارَكَ اللهُ ﴾.

بالا و والا خداوند تعالی است.

خدا دارای برکت و عظمت فراوان و فراتر از شمار است.

﴿ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

پروردگار جهانیان است.

پروردگار جملگی جهانیان است.

﴿ هُوَ الْحَيُّ ﴾.

زندهٔ جاوید او است.

بلی. تنها او زنده است. او زنده است و حیات او ذاتی و از خود او است. حیات او نه کسبی است و نه آفریده. نه

دارای آغاز و نه دارای پایان است. نه دگرگونی می‌پذیرد و نه زوال می‌گیرد. نه تغیّر می‌پذیرد و نه تحوّل می‌یابد . . . حیات هیچ کسی و هیچ چیزی همچون صفتی ندارد. پاک و منزّه خدای سبحان است که دارای حیات منحصری در کلّ جهان است.

الوهیّت تنها متعلّق به خدا است و بس، چون که او منحصر به حیات است. زندۀ یگانه خدا است:

﴿ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ ﴾.

جز او خدائی وجود ندارد.

بدین خاطر:

﴿ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ﴾.

پس او را به فریاد خوانید و عبادت را خاصّ او بدانید.

خدا را در به فریاد خواندن، حمد و سپاس بگوئید:

﴿ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

سپاس و ستایش الله را سزا است که پروردگار جهانیان است.



در برابر این آیه‌ها و بخشها، و پیروهائی که به دنبال آنها می‌آید، و در سخت‌ترین لحظه‌های لبریز شدن از حقیقت وحدانیّت، و حقیقت الوهیّت، و حقیقت ربوبیّت، درسی به پیغمبر خدا ﷺ آموخته می‌شود و بدو دستور می‌رسد به مردمان اعلان و اعلام بدارد که او منع گردیده است و بازداشته شده است از عبادت و پرستش چیزهائی که بجز خدا عبادت می‌کنند و می‌پرستند، و مأمور است که تسلیم خدا شود که پروردگار جهانیان است:

﴿ قُلْ: إِنِّي نُهِيتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ، لَمّٰا جٰاءَنِيَ الْبَيِّنٰاتُ مِنْ رَبِّي، وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾.

بگو: من بازداشته شده‌ام از این که معبودهائی را بجز خدا بپرستم که شما آنها را به فریاد می‌خوانید، از آن زمانی که آیات روشن و دلائل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است. و به من فرمان داده شده است که خاشعانه و خاضعانه تسلیم پروردگار جهانیان گردم.

اعلان و اعلام کن بدین کسانی که از آیه‌های خدا روی می‌گردانند و بخششهای او را انکار می‌نمایند، که من نهی شده‌ام از عبادت و پرستش چیزهائی که شما بجز خدا می‌پرستید و به فریاد می‌خوانید. بدیشان بگو: من نهی شده‌ام و کار را هم به پایان برده‌ام و فرمان را اجراء کرده‌ام:

﴿ لَمّٰا جٰاءَنِيَ الْبَيِّنٰاتُ مِنْ رَبِّي ﴾.

از آن زمانی که آیات روشن و دلائل آشکاری از جانب پروردگار برایم آمده است.

من دلیل و برهان روشنی دارم، و من بدان ایمان دارم. حقّ این دلیل و برهان را اداء کردن این چنین است که من بدان بسنده کنم و آن را راست بدانم، و آنگاه سخن حقّ را آشکارا اعلان و اعلام نمایم . . . با دست کشیدن و دوری گزیدن از عبادت و پرستش هر چیزی جز خدا ـ که این نفی و سلب است ـ تسلیم خداوندگار جهانیان شدن است ـ که این اثبات و ایجاب است ـ از این دو بخش، عقیده تکامل می‌یابد و کمال می‌پذیرد.

آن‌گاه نشانه‌ای از نشانه‌های شناخت خدا را، یا به عبارت دیگر معجزه‌ای از معجزات خدا را در درونهایشان، یعنی در جهان صغیر عرضه می‌دارد، بعد از آن که نشانه‌ها و معجزه‌ها را در کرانه‌ها، یعنی در جهان کبیر نشان داده بود. این نشانه یا معجزه، نشانه و معجزۀ حیات بشری و احوال و اوضاع شگفت بشری است. از این حیات دیباچه‌ای ترتیب می‌دهد برای بیان حقیقت حیات، حیاتی که به طور کلّی در دست خدا است:

﴿ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ، ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخاً، وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ، وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى، وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ. هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَ يُمِيتُ، فَإِذٰا قَضٰى أَمْراً فَإِنَّمٰا يَقُولُ لَهُ: كُنْ. فَيَكُونُ ﴾.

خدا کسی است که شما را از خاک می‌آفریند، سپس

(خاک را) به منی تبدیل می‌گرداند، و بعد (منی را) به زالوگونه‌ای تبدیل می‌نماید، و آن‌گاه به شکل نوزادی (از شکم مادرانتان) بیرونتان می‌آورد. بعد (شما را زنده نگاه می‌دارد) تا می‌رسید به کمال قوّت خود. آن‌گاه پیر می‌شوید. برخی از شما پیش از آن مرحله می‌میرند ـ و (باز هم شما را زنده نگاه می‌دارد) تا به وقت معیّن (اجل تام) می‌رسید. امید است شما (درسهای عبرت و نشانه‌های قدرتی را که در این احوال و اطوار است) بفهمید. او کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، و هنگامی که خواست کاری انجام پذیرد، تنها بدو می‌گوید: باش، پس می‌شود.

این داستان پیدایش انسان است. در آن چیزهائی است که مردمان آنها را ندانسته‌اند، چون این چیزها پیش از وجود انسان بوده‌اند. و در آن چیزهائی است که مردمان آنها را می‌بینند و مشاهده می‌کنند، ولیکن این کار وقتی دانسته شده است و آشکار گردیده است که دانش جدید قرنها بعد از نزول قرآن سر از آن درآورده است و بدان دسترسی پیدا کرده است!

چه آفرینش انسان از خاک، یک حقیقت مسلّمی است که بر وجود انسان سبقت و پیشی دارد. خاک اصل حیات به طور کلّی بر روی این زمین است، از جمله حیات انسان. جز خدا هم کسی نمی‌داند این معجزه چگونه درگرفته است و حیات از خاک پدیدار آمده است. و اصلاً کسی نمی‌داند این حادثهٔ عظیم در تاریخ زمین و در تاریخ حیات چگونه صورت پذیرفته است و تحقّق حاصل کرده است . . . و امّا افزایش انسانها بعد از آن، از راه ازدواج حاصل گردیده است. سلول نر اسپرماتوزوئید که نطفه است، با سلول ماده که اوول است به همدیگر رسیده‌اند و جفت یکدیگر گردیده‌اند و موجود واحدی را تشکیل داده‌اند، و در رحم به شکل زالوگونه استقرار پذیرفته‌اند . . . در پایان مرحلهٔ جنینی، بعد از چند تحوّل و تغیّر بزرگ و پیمودن مراتب سترگ در سرشت سلول اوّلیّه، کودک پای به جهان می‌گذارد ... مرحله‌ای که نخستین سلول طیّ می‌کند، اگر با چشم اندیشه و پژوهش بدان بنگریم درازترین و مهم‌ترین مراحل کودک بشمار می‌آید، مراحلی که کودک از تولّد تا مرگ بسر می‌برد. در کنار برخی از مراحل برجستهٔ زندگی انسان، روند قرآنی اندکی می‌ایستد و نگاه گذرائی بدانها می‌اندازد: مرحلهٔ کودکی، سپس مرحلهٔ رسیدن به قدرت و قوّت که در دور و بر سی سالگی دست می‌دهد، و آن‌گاه مرحلهٔ پیری. اینها مراحلی هستند که بیانگر نهایت نیروی انسان هستند و میان دو سوی ضعف قرار گرفته‌اند.

﴿ وَ مِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفّٰى مِنْ قَبْلُ ﴾.

برخی از شما پیش از آن مرحله می‌میرند.

برخی از شما پیش از آن که همهٔ این مراحل یا برخی از آنها را طیّ کنند می‌میرند.

﴿ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّى ﴾.

و (باز هم شما را زنده نگاه می‌دارد) تا به وقت معیّن (اجل تامّ) می‌رسید.

وقت معیّن، اجل مقرّر و مقدّری است که معلوم گردیده است و از آن ساعتی عقب نمی‌افتید و ساعتی جلو نمی‌زنید.

﴿ وَ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴾.

امید است شما (درسهای عبرت و نشانه‌های قدرتی را که در این احوال و اطوار است) بفهمید.

برای تعقیب کردن و پژوهش نمودن کوچ جنین، و کوچ کودک، و بررسی و وارسی چیزهائی که این دو کوچ بدانها اشاره دارند، از قبیل: آفرینش زیبا و سنجش و اندازه‌گیری دقیق و ظریف، عقل در این باره نقش بسزائی دارد.

کوچ جنین، کوچ واقعاً شگفت و شگرف و خوشایند و لذّت‌بخشی است. پس از پیشرفت علم پزشکی و مخصوصاً دانش جنین‌شناسی، چیزهای زیادی را از آن شناخته‌ایم و به شگفتیهای زیادی پی برده‌ایم. ولیکن اشارهٔ قرآن بدان، آن هم با این دقّت در حدود چهارده قرن قبل، موضوعی است که باید در کنار آن ایستاد و خوب آن را وارانداز کرد. برای هیچ خردمندی جائز

نیست که از کنار این موضوع بگذرد و به تدبّر و تفکّر در بارهٔ آن ننشیند و ژرف بدان ننگرد.

کوچ جنین و کوچ کودک، هر دو تا بر تارهای احساس بشری آهنگ قدرت و عظمت آفریدگار را می‌نوازند، و بر تارهای دل انسان در هر محیطی و در هر مرحله‌ای از مراحل رشد و نموّ عقلانی، نغمهٔ عجبا و شگفتا ساز می‌کنند. هر نسلی این پسوده را بر دل خویش به نوعی احساس می‌نماید، و با شیوهٔ ویژه و طبق معلومات خود زمزمهٔ آن را با گوش جان می‌شنود. این است که قرآن همهٔ نسلهای بشری را با آن مخاطب قرار می‌دهد . . . آنان هم آن را می‌پسایند و احساس می‌نمایند . . . آن‌گاه بدان پاسخ می‌گویند یا پاسخ نمی‌گویند! قرآن بر این مرحله با بیان حقیقت زنده گرداندن و میراندن، و ذکر حقیقت آفریدن و پدید آوردن همگان پیرو می‌زند:

﴿ هُوَ الَّذي يُحْيي وَ يُميتُ. فَإِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ: كُنْ، فَيَكُونُ ﴾.

او کسی است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند، و هنگامی که خواست کاری انجام پذیرد، تنها بدو می‌گوید: باش، پس می‌شود.

در قرآن زیاد به معجزه‌های حیات و موت اشاره می‌شود. زیرا حیات و موت دل انسان را سخت و ژرف می‌پسایند. گذشته از این، حیات و موت دو پدیده‌ای هستند که برجسته و مکرّرند در هر چیزی که فهم و شعور انسان آن را احساس و ادراک کند. حیات بخشیدن و میراندن دارای مدلول و مفهوم بزرگ‌تر از آن است که نخست به نظر می‌آید. حیات انواع و اقسامی دارد، و موت نیز انواع و اقسامی دارد. دیدن زمین مرده، سپس دیدن آن در آن زمان که دارد از حیات به تکان درمی‌آید و جنب و جوش پیدا می‌کند ... و دیدن درختی که برگهای آن و شاخه‌های آن در فصلی خشکیده است، سپس دیدن آن درخت که همهٔ پیکره‌اش به جنب و جوش می‌افتد، و سبز می‌گردد و برگ می‌دهد و شکوفه می‌کند، بدان‌گونه که انگار حیات در آن منفجر می‌گردد و به جوش و خروش درمی‌افتد . . . و دیدن تخم‌مرغ، سپس دیدن جوجه‌ها ... و دیدن دانه، و سپس دیدن گیاهک . . . و عکس این کوچ و سفر . . . که از حیات می‌آغازد و به موت سر می‌کشد، همچنین مشاهدهٔ کوچی که از موت می‌آغازد و به حیات می‌انجامد . . . همهٔ اینها دل را می‌پسایند و آن را به مقداری از تأثّر و تدبّر می‌کشانند و به جوش و خروش درمی‌آورند، و با مختلف بودن درونها و حالتها مختلف می‌گردند و متفاوت می‌شوند.

از حیات و موت گرفته تا حقیقت پدید آوردن و ادات و ابزار نوآوری و زیبانگاری، چیزی جز اراده کردن و خواستن نیست. کافی است ارادهٔ خدا رو به آفریدن کند، آفریدن هر چیزی که باشد. بس است که واژهٔ «كُن: بشو» گفته شود . . . ناگهان هستی به دنبال آن برمی‌جوشد و «فَيَكُونَ: پس می‌شود». بالا و والا خداوند تعالی است که بهترین آفریننده است.



در مقابل پیدایش حیات بشری، و در سایهٔ صحنهٔ حیات و موت، و در پرتو آفریدن و نوآوری کردن . . . مجادله و ستیز در بارهٔ آیات خدا، شگفت و شگرف و زشت و پلشت جلوه‌گر می‌آید. و تکذیب پیغمبران، عجیب و غریب و قبیح پدیدار و نمودار می‌گردد. بدین خاطر با همچون کاری و حالتی با تهدید هراس‌انگیزی در قالب صحنه‌ای از صحنه‌های سخت قیامت رویاروی می‌گردد:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ يُجادِلُونَ في آياتِ اللهِ أَنّىٰ يُصْرَفُونَ؟ الَّذينَ كَذَّبُوا بِالْكِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ. إِذِ الْأَغْلالُ في أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ، فِي الْحَميمِ ثُمَّ فِي النّارِ يُسْجَرُونَ. ثُمَّ قيلَ لَهُمْ: أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ قالُوا: ضَلُّوا عَنّا، بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً. كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ الْكافِرينَ. ذٰلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ. اُدْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدينَ فيها. فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرينَ ﴾.

مگر نمی‌بینی کسانی که در بارهٔ آیات خدا به کشمکش و

ستیز می‌پردازند، چگونه (از تفکّر و تعقّل حقّ) بازگردانده می‌شوند؟ کسانی که کتابهای آسمانی و چیزهائی را که به همراه پیغمبران فرو فرستاده‌ایم تکذیب می‌دارند، به زودی (نتیجهٔ شوم کار خود را) خواهند فهمید. آن زمان که غلها و زنجیرها در گردن دارند و روی زمین کشیده می‌شوند. در آب بسیار داغ برافروخته و سپس در آتش تافته می‌گردند. آنگاه بدیشان می‌گویند: آن چیزهائی را که انباز خدا می‌کردید (و می‌پرستیدید) کجایند؟ (همان انبازهائی که) غیر از خدا (می‌پرستیدید). می‌گویند: از ما نهان شده‌اند و هدر رفته‌اند. بلکه اصلاً ما قبلاً (در دنیا چیزی را که ارزش و مقامی داشته باشد (نپرستیده‌ایم. چیزهائی را که پرستش می‌کرده‌ایم اوهام و خیالاتی بیش نبوده‌اند). خدا این چنین کافران را سرگشته می‌سازد. این (عذابی که در آن هستید) به سبب شادمانیهای ناپسند و بیجائی است که (در برابر اموال دنیا) در زمین می‌کردید (تا بدانجا که اموال دنیا، احوال آخرت را از یادتان برده بود، و به انجام معاصی و گناهانتان کشانده بود) و نیز به سبب نازشها و بالشهائی است که (در برابر انجام بزهکاریها و زشتکاریها) می‌نمودید (و ارتکاب معاصی و اقدام به اذیّت و آزار دیگران را نشانهٔ قوّت و قدرت و عظمت خود می‌دیدید. به کافران دستور داده می‌شود) از درهای دوزخ داخل شوید و جاودانه در آنجا بمانید. جایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است.

تعجّب می‌شود و شگفت می‌گردد از کار و بار کسانی که در بارهٔ آیات خدا مجادله می‌کنند و به ستیز می‌پردازند. در سایهٔ عرضه کردن این آیات، دیباچه‌ای ترتیب داده می‌شود برای چیزی که در آنجا در انتظارشان است!

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللهِ أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ؟﴾.

مگر نمی‌بینی کسانی که در بارهٔ آیات خدا به کشمکش و ستیز می‌پردازند، چگونه (از تفکّر و تعقّل حقّ) بازگردانده می‌شوند؟

﴿الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بِمَا أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلَنَا﴾.

کسانی که کتابهای آسمانی و چیزهائی را که به همراه پیغمبران فرو فرستاده‌ایم تکذیب می‌دارند.

آنان فقط یک کتاب را و یک پیغمبر را تکذیب می‌کنند. ولیکن ایشان با تکذیب همین کتاب و همین پیغمبر همهٔ کتابهائی را تکذیب می‌دارند که پیغمبران با خود به ارمغان آورده‌اند. امّا این عقیدهٔ واحده است. همهٔ کتابهای آسمانی یک عقیده را با خود آورده‌اند و به دیگران رسانده‌اند. این است که تکذیب یک کتاب تکذیب همهٔ کتابها بشمار است، آن هم عقیده‌ای که چکیدهٔ همهٔ عقائد است و در کامل‌ترین شکل خود مجسّم گردیده است و در واپسین رسالت جای گرفته است و عرضه شده است. بدین جهت آنان هر رسالتی را و هر پیغمبری را تکذیب کرده‌اند . . . هر تکذیب‌کننده‌ای چه در قدیم و چه در جدید، زمانی که پیغمبر خود را تکذیب کرده است که حقّ واحد را و عقیدهٔ توحید و یکتاپرستی را برای او آورده است، دراصل همهٔ پیغمبران را تکذیب کرده است و همین حکم بر او صادق است.

﴿فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾.

به زودی (نتیجهٔ شوم کار خود را) خواهند فهمید.

سپس بیان می‌دارد چه چیزی را خواهند فهمید.

این خوار داشتن و تحقیر نمودن ایشان در آتش است، نه فقط عذاب و عقاب.

﴿إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ﴾.

آن زمان که غلها و زنجیرها در گردن دارند و روی زمین کشیده می‌شوند.

غلها و زنجیرها در گردن دارند و با این حقارت روی زمین کشیده می‌شوند، بدانگونه که چهارپایان و حیوانات را کشان کشان می‌برند! آخر چرا بدیشان احترام گذاشته شود؟ مگر آنان نشانه و درجهٔ تکریم و تعظیم را از خود نکنده‌اند و به دور نیفکنده‌اند؟!

بعد از روی زمین کشاندن و در عذاب با این حقارت

راه بردن و چرخاندن، گشت و گذارشان به آب بسیار داغ و به آتش منتهی می‌شود:

﴿ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ ﴾.

در آب بسیار داغ برافروخته و سپس در آتش تافته می‌گردند.

«يُسْجَرُونَ»[1] به معنی بسته می‌شوند و محبوس می‌گردند، همان‌گونه که سگها را می‌بندند و محبوس می‌کنند. (یعنی ساجور را به گردنشان می‌اندازند که چوب و کنده است). یعنی مکان را برایشان پر از آب داغ و آتش شعله‌ور می‌سازند. کار و بارشان بدینجا می‌کشد. در آن حال و احوالی که به همچون عذاب خوارکننده‌ای گرفتارند، سرکوفت زدن و سرکوب کردن و خوار داشتن و به تنگنا انداختن و به رنج افکندن، بدیشان رو می‌کند:

﴿ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ: أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ ﴾.

آن‌گاه بدیشان می‌گویند: آن چیزهائی را که انباز خدا می‌کردید (و می‌پرستیدید) کجایند؟ (همان انبازهائی که) غیر از خدا (می‌پرستیدید).

آنان پاسخ می‌دهند بسان گول خورده‌ای که گول خوردنش روشن و آشکار گردد، و ناامید و حسرت‌زده شود:

﴿ قَالُوا: ضَلُّوا عَنَّا. بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئاً ﴾.

می‌گویند: از ما نهان شده‌اند و هدر رفته‌اند. بلکه اصلاً ما قبلاً (در دنیا) چیزی را که ارزش و مقامی داشته باشد (نپرستیده‌ایم. چیزهائی را که پرستش می‌کرده‌ایم اوهام و خیالاتی بیش نبوده‌اند).

از ما نهان شده‌اند، و راهی به سوی ایشان نمی‌شناسیم، و آنان هم راهی به سوی ما نمی‌شناسند. همهٔ آنها گمانها و گمراهیها بوده‌اند!

به دنبال پاسخ نومیدانه و رنج‌آوری که می‌دهند، پیرو همگانی درمی‌رسد:

﴿كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللهُ الْكَافِرِينَ ﴾.

خدا این چنین کافران را سرگشته می‌سازد.

سپس واپسین نکوهش و سرزنش متوجّه ایشان می‌گردد:

﴿ ذٰلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ. ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴾.

این (عذابی که در آن هستید) به سبب شادمانیهای ناپسند و بیجائی است که (در برابر اموال دنیا) در زمین می‌کردید (تا بدانجا که اموال دنیا، اهوال آخرت را از یادتان برده بود، و به انجام معاصی و گناهانتان کشانده بود) و نیز به سبب نازشها و بالشهائی است که (در برابر انجام بزهکاریها و زشتکاریها) می‌نمودید (و ارتکاب معاصی و اقدام به اذیّت و آزار دیگران را نشانهٔ قوّت و قدرت و عظمت خود می‌دیدید. به کافران دستور داده می‌شود) از درهای دوزخ داخل شوید و جاودانه در آنجا بمانید. جایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است.

ای خدای فریادرس! در این صورت به غلها و زنجیرها کشاندن کجا بوده است، و آب گرم و آتش کجا؟ چنین به نظر می‌آید که اینها مقدّمهٔ ورود به جهنّم برای همیشه ماندن در آنجا است.

﴿ فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ﴾.

جایگاه متکبّران چه بد جایگاهی است.

از تکبّر، چنین خواری و رسوائی برخاسته است و پدیدار آمده است. و این تحقیر سزای خودبزرگ‌بینی است!



در برابر این صحنه، صحنهٔ خواری و پستی و عذاب و عقاب وحشتناک، و جدال و ستیز با آیات خدا، و تکبّر باد به غبغب انداخته و در سینه‌ها پفیده و آماسیده، در برابر این صحنه و این عاقبت، روند قرآنی به پیغمبر خدا ﷺ رو می‌کند و او را سفارش می‌نماید به صبر و شکیبائی در برابر تکبّر و جدالی که می‌ورزند، و در هر حال و احوالی یقین و اطمینان داشته باشد به وعدهٔ

۱- «يُسْجَرُونَ»: تمام وجودشان پر از آتش می‌گردد. برافروخته و تافته می‌گردند. (مترجم)

حقّ خدا، چه در قید حیات خود برخی از چیزهائی را بدو نشان دهد که به مشرکان و کافران وعده داده است، و یا خدا جان او را بگیرد و به سوی خود برگرداند، و سرپرستی کار و بارش را برعهده گیرد. چه همهٔ کارها به خدا حواله می‌شود و بدو برمی‌گردد، و بر پیغمبر ابلاغ رسالت و پیام باشد و بس. آنان به سوی خدا برمی‌گردند و او می‌داند که با ایشان چه می‌کند:

﴿ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ. فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ﴾.

(ای محمّد! شکیبا باش، وعدهٔ خدا حقّ است (و عذاب را گریبانگیر کفّار می‌سازد). این عذابی را که ایشان را بدان وعده داده‌ایم، یا قسمتی از آن را به تو می‌نمایانیم (و در روزگار حیات تو انجام می‌پذیرد) یا این که تو را می‌میرانیم و (تو آن را نخواهی دید. چه آن را ببینی و چه آن را نبینی مهمّ نیست. چرا که) به سوی ما برگردانده می‌شوند.

در اینجا در برابر نگرشی می‌ایستیم و آن را ورانداز می‌کنیم که سزاوار تدبّر و تفکّر ژرف است. بدین پیغمبری که دچار اذیّت و آزار و تکذیب و تکبّر و کینه‌توزی دیگران است، گفته می‌شود چیزی که مفهوم آن این است: وظیفهٔ خود را انجام بده و کار خود را بکن و بایست و فراتر از آن مرو. چه نتائج کار مربوط به تو نیست و هرچه بادا باد. حتّی تسکین دل خودش نیز در دست او نیست. بدین صورت که پیاده شدن برخی از وعده‌های خدا را در بارهٔ متکبّران تکذیب‌کننده در قید حیات خود ببیند و دلی خنک کند. بلکه او را نسزد که دلش را آویزهٔ همچون کاری کند! او باید کار بکند و بس. وظیفهٔ خود را انجام بدهد و برود. نتائج کار و مشاهدهٔ فرجام بد متکبّران و تکذیب‌کنندگان بدو واگذار نشده است و بیرون از حوزهٔ وظیفهٔ او است. این قضیّه، از دائرهٔ مسؤولیّت او بیرون است. کار کلاًّ به خدا واگذار است، و خدا آنچه را که بخواهد به انجام می‌رساند.

وای خدا! عجب منزلت و مرتبت والائی! چه تربیت کاملی که خدا اصحاب این دعوت را با آن پرورده می‌فرماید، و این لطف و مرحمت را در حقّ شخص پیغمبر ﷺ بزرگوار خود جلوه‌گر، و به پیروان دعوتش می‌نماید. کار سخت و دشواری برای نفس بشری است، این که انسان کار بکند و به فرجام آن ننگرد، و بلکه سرِ خود گیرد. انجام وظیفه بکند و راه خود را بسپرد و برود و هرچه خدا خواهد بشود . . . این کار نیاز به صبر و شکیبائی دارد، صبر و شکیبائی بر علائق شدیدی که دل انسان دارد. دل انسان آرزو دارد فرجام کار را با چشم سر ببیند و تسکینی حاصل کند. آیا به خاطر همین است که در این مکان سوره چنین رهنمودی و رهنمونی به صبر و شکیبائی می‌شود؟ هرچه هست رهنمود و رهنمون به نوعی از انواع به صبر و شکیبائی است، و تکرار رهنمود و رهنمون پیشین نیست. صبر و شکیبائی تازه‌ای خواسته می‌شود که بسی سخت‌تر و ناگوارتر از صبر و شکیبائی بر اذیّت و آزار و تکبّر و خودبزرگ‌بینی و تکذیب مشرکان و کافران است.

نفس بشری را بازداشتن از این که رغبت بورزد و علاقه نشان بدهد به این که ببیند چگونه خدا دشمنان او را و دشمنان دعوت او را گرفتار می‌سازد، در همان حال و احوالی که دشمنی و کینه‌توزی آن‌گونه دشمنان را بر ضدّ این دعوت ببیند و لمس کند، برای نفس بشری بسی سخت و دشوار و ناگوار است. امّا این تربیت والای الهی است. پرورش الهی است، پرورشی که خدا برگزیدگان پاک خود را با آن مهیّا و آراسته و پیراسته می‌سازد، و دلهای برگزیدگان پاک خود را رهائی می‌بخشد از هر آن چیزی که برای خود در آن هدفی و نظری داشته باشند، حتّی اگر این هدف و نظر پیروزی بر دشمنان این دین باشد!

لازم است دلهای دعوت‌کنندگان مردمان به سوی یزدان در هر زمانی بدین نگرش ژرف، توجّه داشته باشند، و این نکتهٔ دقیق و ظریف را در مدّ نظر داشته باشند: انجام وظیفه بشود و کار خالصانه برای خدا باشد و

بس. دیگر چه می‌شود داعیان را چه کار؟! کمربند نجات در میان امواج دریای علائق و رغائب همین است، علائق و رغائبی که در ابتدای کار، پاک آغاز می‌گردند و خالصانه برای خدا در مدّ نظرند، ولی بعد از آن اهریمن خود را به وسط آن علائق و رغائب می‌اندازد و در آن به شنا می‌پردازد!

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ مِنْهُم مَّن قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُم مَّن لَّمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ ۗ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴿٧٨﴾ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٩﴾ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴿٨٠﴾ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ تُنكِرُونَ ﴿٨١﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِندَهُم مِّنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ﴿٨٤﴾ فَلَمْ يَكُ يَنفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا ۖ سُنَّتَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ ۖ وَخَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

این مرحله، تکملهٔ پیروی است که در آخر درس گذشته آمده است. تکملهٔ رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ و مؤمنان است. به صبر و شکیبائی کردن، تا خدا اجازه می‌دهد، و وعد و وعید او پیاده می‌شود و تحقّق پیدا می‌کند، چه این وعد و وعید در قید حیات پیغمبر ﷺ پیاده شود و تحقق پیدا کند، و چه به تأخیر بیفتد و پس از وفات او پیاده شود و تحقّق پیدا کند. در هر صورت، این وظیفهٔ او نبوده و بدو مربوط نیست. بلکه پیاده شدن و تحقّق حاصل کردن و نتیجه دادن وعد و وعید الهی، و کار این عقیده، و وظیفهٔ مؤمنان بدان و مجادله‌کنندگان در بارهٔ آن، یعنی آن ستیزه‌گرانی که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که بدین عقیده گردن نهند، به خدا واگذار است، و قاضی و داور این کار ذات پاک کردگار است و بس. خدا است که این عقیده را رهبری می‌کند و بدان حرکت و جهت می‌دهد و آن‌گونه که بخواهد گامهایش را سمت و سو می‌دهد.

و امّا این مرحلهٔ تازه‌ای که این سوره بدان پایان داده می‌شود، به عرضه کردن گوشه‌های دیگری از این حقیقت ادامه می‌دهد و جوانب دیگری را دنبال می‌کند. داستان این کار، داستان طولانی و قدیمی است. تنها با رسالت اسلام و پیغمبرش ﷺ نیاغازیده است. بلکه پیش از پیغمبر اسلام پیغمبران زیادی آمده‌اند و بوده‌اند. خدا داستان برخی از آنان را برای تو گفته است، و داستان برخی از ایشان را برایت نقل ننموده است. همهٔ پیغمبران با تکذیب و تکبّر دیگران رویاروی شده‌اند. از همهٔ آنان معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها درخواست شده است. همهٔ پیغمبران هم آرزو کرده‌اند که کاش خدا معجزه و خارق‌العاده‌ای می‌نمود که تکذیب‌کنندگان بدان اقرار و اعتراف می‌کردند. امّا هیچ معجزه‌ای و هیچ خارق‌العاده‌ای رخ نمی‌دهد و نموده نمی‌شود، مگر با اجازهٔ یزدان، آن هم در زمانی که خدا خودش بخواهد. چه این دعوت، دعوت خدا است، و هر آن‌گونه که خود بخواهد آن را پدیدار و نمودار می‌گرداند، و آن را نشان می‌دهد و می‌نمایاند.

هرچند که نشانه‌ها و معجزه‌های یزدان در سطح جهان پراکنده‌اند، و در هر زمانی و در هر مکانی در معرض دید مردمانند، در اینجا از چهارپایان سخن می‌رود، و از کشتیها گفتگو می‌شود، و یک اشارهٔ همگانی به سائر چیزهائی می‌شود که کسی نمی‌تواند آنها را انکار کند و نپذیرد.

این سوره را با پسودهٔ نیرومندی در بارهٔ محلّ هلاک گذشتگان و جایگاه نقش زمین شدنشان به پایان

می‌برد، گذشتگانی که موقعیّت تکذیب‌کنندگان را درپیش گرفتند، و نیرو و آبادانی و دانشی که در این همچون موقعیّتی داشتند و پیدا کردند ایشان را مغرور کرد و گولشان زد، و بعد از آن، قانون و سنّت خدا ایشان را دربر گرفت، و بر بادشان داد:

﴿ فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا، سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴾.

امّا ایمانشان به هنگام مشاهدهٔ عذاب شدید ما، بدیشان سودی نرسانیده است و نفعی به حالشان نداشته است. این سنّت و شیوهٔ همیشگی خدا در مورد بندگانش بوده است و کافران بدان هنگام زیانبار شده‌اند. (چرا که سرمایهٔ وجود خود را در بیراهه هدر داده‌اند و حاصلی جز گناه و رسوائی و عذاب دردناک خدائی فراهم نساخته‌اند). (غافر/۸۵)

با این آهنگ، سوره‌ای به پایان می‌آید که سراسر آن پیکار میان حقّ و باطل، و ایمان و کفر، و خوبی و نیکی و طغیان و سرکشی بوده است، تا زمانی که با این واپسین خاتمه، پایان داده می‌شود.

❁

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ، مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ، وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ؛ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ، فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ، وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴾.

پیش از تو پیغمبرانی را (برای رهنمود مردمان) فرستاده‌ایم. سرگذشت بعضیها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخیها را برای تو بازگو نکرده‌ایم. هیچ پیغمبری حقّ نداشته است معجزه‌ای را (که قوم او پیشنهاد کرده‌اند) نشان دهد مگر به فرمان خدا. زمانی هم فرمان خدا (مبنی بر ارائهٔ آن معجزه صادر شده است و پیشنهادکنندگان ایمان نیاورده‌اند) دادگرانه داوری شده است. (بدین معنی که خدا پیغمبران و مؤمنان را نجات داده است) و آن وقت باطلگرایان (هلاک و) زیانمند گشته‌اند.

این کار سوابق بسیاری دارد. خدا برخی از آنها را در این کتاب برای پیغمبر خود ﷺ نقل فرموده است، و برخی از آنها را روایت ننموده است. آن چیزهائی را که از کار و بار پیغمبران روایت فرموده است، اشاره به راه دور و دراز متّصل و دارای نشانه‌های علامتگذاری روشنی دارد، و چیزهائی را می‌رساند که بیانگر قانون و سنّت ساری و جاری خدا است، قانون و سنّتی که تخلّف‌ناپذیر است. همچنین بیانگر چیزهائی است که حقیقت رسالت و وظیفهٔ پیغمبران و حدود و ثغور مأموریّتشان را دقیق و روشن توضیح می‌دهد.

این آیه حقیقتی را تأکید می‌کند که نیاز به استقرار مؤکّدانهٔ آن در دل و درون آدمی دارد. این آیه بر همچون حقیقتی تکیه می‌کند تا آن را سفت و سخت استقرار بخشد و محکم و استوارش دارد:

﴿ وَ مَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ نداشته است معجزه‌ای را (که قوم او پیشنهاد کرده‌اند) نشان دهد مگر به فرمان خدا.

چه نفس انسان ـ اگرچه این نفس، نفس پیغمبر باشد ـ تمنّا می‌کند و می‌خواهد و علاقه نشان می‌دهد و رغبت می‌ورزد که دعوت برتری گیرد و چیره شود، و دشمنان و ستیزه‌جویان تند و سریع اقرار و اعتراف کنند به حقّانیّت دعوت و بدان گردن نهند. این است که نفس بشری به پیدایش معجزه خارق‌العاده‌ای چشم امید می‌دوزد، معجزهٔ خارق‌العاده‌ای که بر هر دشمنی و ستیزه‌گری غلبه کند و چیره شود. ولیکن خدا می‌خواهد بندگان برگزیده‌اش صبر مطلق درپیش گیرند، و نفس خود را بر آن تمرین دهند. این است که برایشان بیان می‌فرماید که هیچ‌گونه کار و باری و انتخاب و اختیاری بدیشان داده نشده است، و وظیفهٔ ایشان وقتی که پیام را رساندند و ابلاغ فرمان کردند به پایان می‌رسد، و آوردن معجزه و نشان دادن خارق‌العاده بر عهدهٔ خدا است و هر وقت که بخواهد آن را نشان می‌دهد. این بدان خاطر است که پیغمبران دلهایشان اطمینان یابد و بیارامد و محکم و استوار بماند، و از هر آن چیزی که

بر دستهایشان انجام می‌شود و توسّط ایشان روی می‌دهد راضی باشند، و بعد از آن کار را به طور کلّی به خدا واگذارند.

همچنین یزدان سبحان می‌خواهد مردمان بدانند سرشت الوهیّت چیست و سرشت نبوّت کدام است، و آگاه باشند که پیغمبران انسانهائی از خودشان هستند. خدا ایشان را برگزیده است، و برای آنان تعیین وظیفه کرده است، و حدود و ثغوری برای وظیفهٔ ایشان مشخّص داشته است. دیگر پیغمبران نمی‌توانند و تلاش آن را هم ندارند از حدود و ثغور وظیفهٔ خود تجاوز کنند و پا را فراتر نهند.

همچنین مردمان باید بدانند تأخیر در نشان دادن معجزات پیشنهادی، لطف و مرحمت در حقّ ایشان است. چرا که قانون و سنّت خدا چنین بوده است هر وقت معجزات پیشنهادی مردمان را بدیشان نموده است و آنان باز هم ایمان نیاورده‌اند و از فرمان خدا سرپیچی کرده‌اند، تکذیب‌کنندگان را نابود کرده است. در این صورت اگر معجزات پیشنهادی به تأخیر انداخته شده است و به درخواستشان پاسخ داده نشده است، این مهلت و فرصت بشمار آمده است، و محبّت و مرحمتی بوده است که خدا در حقّ ایشان روا دیده است:

﴿ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ﴾.

زمانی هم فرمان خدا (مبنی بر ارائهٔ آن معجزه صادر شده است و پیشنهادکنندگان ایمان نیاورده‌اند) دادگرانه داوری شده است. (بدین معنی که خدا پیغمبران و مؤمنان را نجات داده است) و آن وقت باطلگرایان (هلاک و) زیانمند گشته‌اند.

دیگر مجالی برای کار کردن و توبه نمودن و دست کشیدن نمانده است پس از آن که خدا واپسین داوری را فرموده است و آخرین حکم را صادر نموده است.



آن‌گاه درخواست‌کنندگان معجزات و خوارق عادات را به معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی ارجاع می‌دهد که دم دست هستند و حاضر و آماده می‌باشند، ولی آنان به سبب طول انس و الفتِ بدانها وجود آنها را فراموش می‌کنند. این معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها را اگر اندکی بنگرند و برخی از آنها را خوب ورانداز کنند و با معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی مقایسه نمایند که آنها را پیشنهاد می‌نمایند، خواهند دید معجزه‌ها و خارق‌العاده‌های حاضر و آماده‌ای که براثر طول انس و الفت آنها را فراموش کرده‌اند گواه بر الوهیّت خدا هستند، و هرگونه ادّعائی را قلم بطلان می‌کشند که بگوید کسی جز خدا اینها را آفریده است، و همچنین هرگونه ادّعائی را باطل اعلام می‌کنند که بگوید اینها بدون آفریدگار مدبّر و با اراده‌ای خود به خود پدیدار آمده‌اند و خلعت هستی پوشیده‌اند:

﴿ اللهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا، وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ. وَ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ، وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ، وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ. وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ، فَأَيَّ آيَاتِ اللهِ تُنْكِرُونَ؟ ﴾.

خدا کسی است که چهارپایان را برای شما آفریده است تا سوار برخی از آنها شوید و برخی از آنها را بخورید. و برای شما در آنها منافع زیاد و قابل توجّه دیگری است (همچون: شیر، پشم، پوست، و غیره). و بر چهارپایان (که وسیلهٔ مسافرت در خشکی هستند) و روی کشتیها (که وسیلهٔ مسافرت در دریا هستند، کالای شما و خود) شما حمل می‌شوید. خداوند نشانه‌های (قدرت و عظمت) خود را (در آفاق و انفس) به شما نشان می‌دهد (حال بگوئید) کدامیک از نشانه‌های (قوّت و شوکت) خدا را می‌توانید انکار کنید؟.

پیش از هر چیز، آفرینش این چهارپایان معجزهٔ خارق‌العاده‌ای بسان آفرینش انسانها است. دمیدن حیات در وجود آنها، و ترکیب‌بند پیکرهٔ آنها، و شکل و قیافهٔ آنها، همه و همه خارق‌العاده و معجزه است. انسانها نمی‌توانند ادّعاء کنند که آنان آنها را آفریده‌اند و بدین سیما و نما به جهان گسیل داشته‌اند. رام کردن

این چهارپایان و مسخّر کردن آنها برای انسان کار خدا است. در میان چهارپایانی برخیها جسم بزرگ‌تر و نیروی بیشتری از انسان دارند:

﴿ اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا، وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ . . . ﴾.

خدا کسی است که چهارپایان را برای شما آفریده است تا سوار برخی از آنها شوید و برخی از آنها را بخورید ....

این سخن با احترام انسان سازگار نیست که کسی بیاید و بگوید: چهارپایان به همین شکل خود به خود پدید آمده‌اند، و السّلام! و اینها برای انسان معجزه نیستند! و وجود آنها بر آفریدگار دلالت ندارد، آفریدگاری که آنها را پدید آورده است و خلقت بخشیده است و آنها را رام انسان نموده است طبق ویژگیهائی که در آنها سرشته است و در انسان به ودیعت گذاشته است! . . منطق فطرت این جدال و ستیز را مردود می‌دارد، و به سختی جز این اعتراف و اقرار می‌کند.

بدیشان نعمتهای بزرگی را تذکّر می‌دهد که در این معجزه‌های خارق‌العاده نهفته است:

﴿ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا، وَ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴾.

تا سوار برخی از آنها شوید و برخی از آنها را بخورید.

﴿ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهَا حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ. وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴾.

و منظور دیگر (از آفرینش آنها) این بوده است که بر آنها سوار شوید و به مقاصدی که در دل دارید برسید (مانند حمل بار و تفریح و سیاحت و غیره). و بر چهارپایان (که وسیلهٔ مسافرت در خشکی هستند) و روی کشتیها (که وسیلهٔ مسافرت در دریا هستند، کالای شما و خود) شما حمل می‌شوید.

مقاصدی که در دل بوده است، و مقاصدی که سوار بر چهارپایان بدانها رسیده‌اند، نیازمندیهای مهمّی بوده است که در آن زمان وجود داشته است، پیش از این که وسائل حمل و نقل و مسافرت و تماس پدید آید و پیشرفت کند، و آن نیازمندیها جز بر پشت این چهارپایان برآورده نمی‌گردیده است. البتّه هنوز که هنوز است نیازمندیهائی در میان است که چه امروز و چه فردا پیوسته بر پشت این چهارپایان برآورده می‌شود. تا به همین لحظه مسافرتهائی در کوه‌ها صورت می‌پذیرد که جز سوار بر این چهارپایان و بر پشت این چهارپایان انجام نمی‌پذیرد، هرچند که قطار و ماشین و هواپیما در میان است. زیرا این مسافرتها در گذرگاه‌های تنگی صورت می‌پذیرد که جز با پای چهارپایان طی نمی‌شود!

﴿ وَ عَلَيْهَا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ﴾.

و بر چهارپایان (که وسیلهٔ مسافرت در خشکی هستند) و روی کشتیها (که وسیلهٔ مسافرت در دریا هستند، کالای شما و خود) شما حمل می‌شوید.

این هم بسان آن نشانه‌ای از نشانه‌های شناخت خدا است، و نعمتی از نعمتهای یزدان برای انسان است. حرکت کشتیها در آبها بر قوانین و هم‌آوائیهائی استوار است که در طرح و نقشهٔ این جهان: اعم از آسمان آن و زمین آن، و خشکی آن و آبی آن، و در سرشت اشیاء آن و عناصر آن، وجود دارد. باید این قوانین و هم‌آوائیها باشد تا کشتیها در آبها حرکت بکنند و بروند، چه کشتیهای بادبانی و چه کشتیهای بخاری و چه کشتیهای انرژی اتمی، و غیر اینها باشند، و با نیروهای دیگری جدای از بادبان و بخار و انرژی اتمی حرکت بکنند، نیروهائی که خدا آنها را در این جهان به ودیعت نهاده است، و استفادهٔ از آنها را برای انسان مقدور و میسّر ساخته است . . . بدین خاطر است از کشتیها در وقت عرضهٔ معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها و نشانه‌های شناخت خدا، و در وقت عرضهٔ نعمتهای او، در هر دو بخش یکسان یاد می‌شود.

چه معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها و نشانه‌های زیاد شناخت خدا از این قبیل وجود دارد و در سراسر هستی پخش و پراکنده است، و انسانی که جدّی باشد نمی‌تواند آنها را انکار کند:

﴿ وَ يُرِيكُمْ آيَاتِهِ. فَأَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ تُنْكِرُونَ؟ ﴾.

خداوند نشانه‌های (قدرت و عظمت) خود را (در آفاق و انفس) به شما نشان می‌دهد (حال بگوئید) کدامیک از نشانه‌های (قوّت و شوکت) خدا را می‌توانید انکار کنید؟.

بلی بعضیها هستند که به انکار می‌پردازند، و برخی هم هستند که در بارهٔ معجزه‌ها و خارق‌العاده‌ها و نشانه‌های شناخت خدا به جدال و ستیز می‌نشینند، و گروهی هم یافته می‌شوند که به ناحقّ به مجادله می‌پردازند و می‌خواهند با باطل حقّ را مغلوب سازند. ولیکن هیچ یک از آنان مجادله و ستیز را جز از روی کجرفتاری، یا غرض و مرض، یا تکبّر و خودبزرگ‌بینی، و یا مغالطه و سفسطه‌بازی نمی‌آغازند، آن هم برای هدفی جز حقیقت که در مدّ نظر دارند.

کسانی یافته می‌شوند که به جدال و ستیز می‌پردازند چون طاغوتهائی بسان فرعون و امثال او هستند، و بر شاهی و فرمانروائی خود، و یا بر تخت سلطنت خود می‌ترسند. زیرا تختشان بر افسانه‌هائی استوار است که حقّ آن را از بین می‌برد، حقّی که در پرتو پایداری و ماندگاری حقیقت الوهیّت واحده، پایدار و ماندگار می‌ماند!

کسانی یافته می‌شوند که به جدال و ستیز می‌پردازند، چون دارای مکتبی همچون کمونیستی در حکومت و فرمانروائی هستند. اگر حقیقت عقیدهٔ آسمانی در دلها و درونها جایگزین و مستقرّ شود آن مکتب درهم می‌شکند و فرو می‌ریزد. زیرا همچون کسانی می‌خواهند مردمان به زمین بچسبند، و دلهایشان را به معده‌هایشان و هواها و هوسهای بدنهایشان آویزان گردانند، و دلها و درونهای انسانها را از عبادت و پرستش خدا خالی نمایند تا مکتبی را بپرستند و یا رهبری را بپرستند!

کسانی هم هستند به جدال و ستیز می‌پردازند چون به سیطره و قدرت مردان آئینی گرفتار آمده‌اند - همان‌گونه که در تاریخ کلیسای قرون وسطیٰ رخ داده است - بدین جهت آنان می‌خواهند از همچون سیطره و قدرتی نجات پیدا کنند، درنتیجه افراط می‌کنند و خدای کلیسا را به کلیسا برمی‌گردانند، خدائی که انسانها به نام او پرستش می‌شوند!

در دنیا اسباب و علل دیگری نیز وجود دارد . . . به هر حال منطق فطرت از همچون جدال و ستیزی گریزان است، و به حقیقت ثابتی معترف و مقِرّ است که در دل هستی است، و در فراسوی هر جدال و ستیزی، آیات خدا گویای آن است.



در پایان، این آهنگ نیرومندِ واپسین درمی‌رسد:

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ، فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثَاراً فِي الْأَرْضِ، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. فَلَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا: آمَنَّا بِاللهِ وَحْدَهُ، وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ. فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا. سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبَادِهِ. وَ خَسِرَ هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ ﴾.

آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند سرنوشت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده است (و کارشان به کجا انجامیده است؟) آنان که از اینان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده‌اند، ولی چیزهائی که فراچنگ آورده بودند ایشان را (از عذاب خدا) رهائی نداد و بدیشان سودی نبخشید. هنگامی که پیغمبران آیه‌های روشن و دلائل آشکاری برای ایشان می‌آوردند، به دانش و معلوماتی که خودشان (در بارهٔ مظاهر دنیا) داشتند خوشحال و شادان می‌شدند و (بدان اکتفاء می‌نمودند و علوم و معارفِ وحی آسمانی را به بازیچه و تمسخر می‌گرفتند، و سرانجام) عذابی که توسّط انبیاء از آن بیم داده می‌شدند و ایشان مسخره‌اش می‌دانستند، آنان را دربر می‌گرفت. هنگامی که عذاب شدید ما را می‌دیدند، می‌گفتند: به خدای یگانه ایمان داریم و انبازهائی را که

به سبب آنها مشرک بشمار می‌آمده‌ایم نمی‌پذیریم و مردود می‌شماریم. امّا ایمانشان به هنگام مشاهدهٔ عذاب شدید ما، بدیشان سودی نرسانیده است و نفعی به حالشان نداشته است. این سنّت و شیوهٔ همیشگی خدا در مورد بندگان بوده است و کافران بدان هنگام زیانبار شده‌اند. (چرا که سرمایهٔ وجود خود را در بیراهه‌ها هدر داده‌اند و حاصلی جز گناه و رسوائی و عذاب دردناک خدائی فراهم نساخته‌اند).

محلّهای هلاک شدن و نقش زمین گشتن گذشتگان، در تاریخ بشری فراوان است. برخیها هنوز آثارشان حکایت از داستانشان دارد، و برخیها روایتهای زبان به زبان، داستانشان را محفوظ نگاه داشته است، یا اوراق و کتابها آن را مصون نموده است و برجای داشته است. قرآن مجید در موارد بسیاری دلها را بدان آثار و جایگاه‌ها توجّه می‌دهد، چرا که در این آثار و جایگاه‌ها دلائلی بر حقائق ثابت و ماندگاری در خطّ سیر بشری و در مسیر تاریخ انسانها است. گذشته از این، تأثیر بسزائی و ژرفی در نفس انسان دارد، و در آن سخت تأثیر می‌گذارد. قرآن مجید فطرت را مخاطب قرار می‌دهد با چیزی که نازل‌کنندهٔ این قرآن بهتر می‌داند. او با حقیقت فطرت آشنا است، و محلّهای ورود و خروج فطرت را خوب می‌داند، و درهای فطرت را می‌شناسد، درهائی که باید زده شود تا باز گردد و بگشاید. برخی از این درها با آشنا کردن ضربهٔ خفیفی بدان باز و گشوده می‌شود، و برخیها بعد از آشنا کردن ضربه‌های بسیاری باز و گشوده می‌گردد، آن درهائی که بر دل صاحبان آنها توده‌هائی افتاده است و زنگ انبوهی نشسته است!

در اینجا از ایشان پرسش می‌کند، و آنان را بر سر حال و نشاط برای سیر و سیاحت در زمین می‌آورد، و از ایشان می‌خواهد با چشمان باز، و با حسّ و شعور آماده و آگاه، و با دل بینا، به مسافرت بپردازند، تا بنگرند و ببینند و وارنداز کنند و بیندیشند در بارهٔ چیزی که پیش از ایشان بوده است، و چیزی که آنان هم در مسیر جریان آن قرار دارند، و چه بسا همین چیز بر سرشان بیاید:

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ ﴾.

آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند سرنوشت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده است (و کارشان به کجا انجامیده است؟).

پیش از این که بیان دارد که این عاقبت چگونه بوده است، حال و احوال کسانی را به تصویر می‌کشد که پیش از ایشان بوده‌اند، و حال و احوال اینان را با آنان برابر می‌دارد تا سنجش و ارزیابی به تمام و کمال انجام گیرد، و عبرت کامل و شامل دست دهد:

﴿ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ، وَأَشَدَّ قُوَّةً وَآثَاراً فِي الْأَرْضِ ﴾.

آنان که از اینان نیرومندتر و دارای آثار بیشتری در زمین بوده‌اند.

بیشتر بوده‌اند، و نیرو و قدرت بیشتر داشته‌اند، و آبادانی بیشتری را پدید آورده‌اند. از جملهٔ چنین کسانی، نسلها و ملّتهائی بوده‌اند که پیش از عربها می‌زیسته‌اند. خدا داستان کثرت و قوّت و عمران بعضی از آنان را برای پیغمبر خود ﷺ روایت فرموده است، و از بعضیها سخن به میان نیاورده است. عربها داستان زندگی برخی از آنان را می‌دانستند و از کنار آثار باستانی ایشان می‌گذشتند.

﴿ فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

ولی چیزهائی که فراچنگ آورده بودند ایشان را (از عذاب خدا) رهائی نداد و بدیشان سودی نبخشید.

نه قوّت و نه کثرت و نه آبادانی و نه کاخ، ایشان را مصون نکرد و نجات نداد. اینها همان چیزهائی بودند که بدانها می‌نازیدند و خویشتن را بزرگ می‌دیدند، و سرمست آنها می‌شدند و گول آنها را می‌خوردند. بلکه اینها باعث اصلی بدبختی آنان بودند، و سبب هلاک ایشان شدند:

﴿ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ

مِنَ الْعِلْمِ ﴾.

هنگامی که پیغمبرانشان آیه‌های روشن و دلائل آشکاری برای ایشان می‌آوردند، به دانش و معلوماتی که خودشان (در بارهٔ مظاهر دنیا) داشتند خوشحال و شادان می‌شدند و (بدان اکتفاء می‌نمودند و علوم ومعارفِ وحی آسمانی را به بازیچه و تمسخر می‌گرفتند).

دانش ـ بدون ایمان ـ بلا است، بلائی که کور می‌کند و به طغیان و سرکشی می‌کشاند. چرا که این نوع دانشِ نمادین و علم ظاهری تولید غرور و سرمستی می‌کند. چون دارندهٔ همچون علم و دانشی گمان می‌برد با چنین علم و دانشی بر نیروهای سترگی حاکمیّت دارد و فرمانروائی می‌نماید، و مقدّرات و مقدورات زیادی را در تصرّف دارد. بدین هنگام خود را از منزلت و مکانت خویش بالاتر و فراتر می‌برد! و مسافتهای فراخ و چیزهای زیادی را که نمی‌داند فراموش می‌نماید، آن مسافتها و چیزهائی که در این جهان موجود هستند، و او هیچ گونه سلطه و قدرتی بر آنها ندارد. بلکه بدانها احاطه ندارد، و بلکه هیچ آگاهی از آنها ندارد مگر آگاهی سطحی و نمادین. با وجود این باد به غبغب می‌اندازد و خویشتن را باد می‌کند و بیش از حقیقتی که هست خویشتن را بالا و والا می‌گیرد. علم و دانشش او را به بازیچه می‌گیرد و سبک می‌دارد، و نادانیش را از یادش می‌برد. اگر چنین انسانی آنچه را که در این جهان می‌داند مقایسه کند و بسنجد با آنچه که در این جهان نمی‌داند، و آنچه را که بر آن در این جهان توانائی دارد مقایسه کند و بسنجد با آنچه که در این جهان بر آن توانائی ندارد حتّی از درک و فهم راز آن هم عاجز و درمانده است، از کبریاء و عظمت خود پائین می‌آید، و از شادی و فرحی که او را به بازیچه می‌گیرد و سبک می‌دارد می‌کاهد.

اینان با علم و دانشی که داشته‌اند شاد و سرمست گشته‌اند، و کسانی را به تمسخر گرفته‌اند و مورد استهزاء قرار داده‌اند که ایشان را به چیزهای فراسوی علم و دانششان تذکّر داده‌اند و یادآوری کرده‌اند:

﴿ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

و (سرانجام) عذابی که توسّط انبیاء از آن بیم داده می‌شدند و ایشان مسخره‌اش می‌دانستند، آنان را دربر می‌گرفت.

هنگامی که عذاب سخت خدا را می‌دیدند، روبندشان فرو می‌افتاد، و می‌دانستند تا به کجا غرور داشته‌اند و چه اندازه گول خورده‌اند، و بدانچه انکارش می‌کردند اعتراف می‌نمودند، و وحدانیّت خدا را می‌پذیرفتند و بدان اقرار می‌کردند، و انبازها و معبودهای جز خدا را باور نمی‌داشتند، ولیکن مهلت و فرصت توبه کردن و برگشتن و یکتاپرستی را پذیرفتن بسر رسیده است و از دست بشده است:

﴿ فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا: آمَنّا بِاللهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکینَ. فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا ﴾.

هنگامی که عذاب شدید ما را می‌دیدند، می‌گفتند: به خدای یگانه ایمان داریم و انبازهائی را که به سبب آنها مشرک بشمار می‌آمده‌ایم نمی‌پذیریم و مردود می‌شماریم. امّا ایمانشان به هنگام مشاهدهٔ عذاب شدید ما، بدیشان سودی نرسانیده است و نفعی به حالشان نداشته است.

این بدان خاطر است که قانون و سنّت خدا بر آن جاری است که بعد از پیدا شدن و پدید آمدن عذاب شدیدِ خدا توبه پذیرفته نگردد و پشیمانی سودی نداشته باشد. چه توبه و پشیمانی بدین هنگام توبه و پشیمانیِ جزع و فزع است، نه توبه و پشیمانی ایمان:

﴿ سُنَّةَ اللهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ فِي عِبادِهِ ﴾.

این سنّت و شیوهٔ همیشگی خدا در مورد بندگانش بوده است.

قانون و سنّت خدا ثابت و بردوام و ماندگار است و سستی و پریشانی نمی‌شناسد و دگرگون نمی‌شود و از راه راست به کژراهه نمی‌افتد و نمی‌رود.

﴿ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ ﴾.

و کافران بدان هنگام زیانبار شده‌اند. (چرا که سرمایهٔ وجود خود را در بیراهه‌ها هدر داده‌اند و حاصلی جز گناه و رسوائی و عذاب دردناک خدائی فراهم نساخته‌اند).

در کنار این صحنهٔ ناگوار و نابهنجار، صحنهٔ عذاب شدید خدا که تکذیب‌کنندگان را دربر می‌گیرد، و در کنار صحنهٔ تکذیب‌کنندگان که دارند کمک می‌طلبند و جزع و فزع می‌کنند، و اقرار و اعتراف و تسلیم و اطاعت خود را اعلان و اعلام می‌دارند، این سوره پایان می‌گیرد. درنتیجه این خاتمه با فضا و سایه روشن و موضوع اصلی سوره هماهنگ و همآوا می‌گردد.

در لابلای این سوره، مسائل و قضایای عقیده‌ای را دیدیم و بررسی کردیم که سوره‌های مکّی بدانها می‌پردازند. از قبیل: قضیّه توحید و یکتاپرستی، و قضیّه رستاخیز و زندگی دوباره، و قضیّهٔ وحی . . . ولیکن اینها موضوع برجستهٔ این سوره نبود. بلکه آنچه برجسته بود پیکار حقّ و باطل، و مبارزهٔ ایمان و کفر، و رویاروئی اصلاح و طغیان بود. سیماهای پیکار و مبارزه «شخصیّت سوره» را ترسیم می‌کرد، و نشانه‌های ممتاز آن را در میان سوره‌های قرآن نشان می‌داد.



بسم الله الرحمن الرحیم

مکّی و مشتمل بر ۵۴ آیه است

سُورَةُ فُصِّلَتْ

تَرتیبها ۴۱ — آیاتها ۵۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ﴿٢﴾ كِتَٰبٌ فُصِّلَتْ
ءَايَٰتُهُۥ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٣﴾ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ
أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿٤﴾ وَقَالُوا۟ قُلُوبُنَا فِىٓ أَكِنَّةٍ
مِّمَّا تَدْعُونَآ إِلَيْهِ وَفِىٓ ءَاذَانِنَا وَقْرٌ وَمِنۢ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ
فَٱعْمَلْ إِنَّنَا عَٰمِلُونَ ﴿٥﴾ قُلْ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰٓ إِلَىَّ
أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ فَٱسْتَقِيمُوٓا۟ إِلَيْهِ وَٱسْتَغْفِرُوهُ ۗ وَوَيْلٌ
لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَهُم بِٱلْءَاخِرَةِ
هُمْ كَٰفِرُونَ ﴿٧﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ لَهُمْ
أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾ ۞ قُلْ أَئِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِٱلَّذِى خَلَقَ
ٱلْأَرْضَ فِى يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُۥٓ أَندَادًا ۚ ذَٰلِكَ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٩﴾
وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ مِن فَوْقِهَا وَبَٰرَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَآ أَقْوَٰتَهَا فِىٓ
أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَآءً لِّلسَّآئِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ
فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ ﴿١١﴾

فَقَضَىٰهُنَّ سَبْعَ سَمَٰوَاتٍ فِى يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِى كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَا ۚ
وَزَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَٰبِيحَ وَحِفْظًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ
ٱلْعَلِيمِ ﴿١٢﴾ فَإِنْ أَعْرَضُوا۟ فَقُلْ أَنذَرْتُكُمْ صَٰعِقَةً مِّثْلَ صَٰعِقَةِ
عَادٍ وَثَمُودَ ﴿١٣﴾ إِذْ جَآءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنۢ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ
خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوٓا۟ إِلَّا ٱللَّهَ ۖ قَالُوا۟ لَوْ شَآءَ رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً
فَإِنَّا بِمَآ أُرْسِلْتُم بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿١٤﴾ فَأَمَّا عَادٌ فَٱسْتَكْبَرُوا۟ فِى

ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ وَقَالُوا۟ مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ۖ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ
ٱلَّذِى خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ۖ وَكَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ
﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِىٓ أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ لِّنُذِيقَهُمْ
عَذَابَ ٱلْخِزْىِ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ ٱلْءَاخِرَةِ أَخْزَىٰ ۖ وَهُمْ
لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾ وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَٰهُمْ فَٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْعَمَىٰ عَلَى
ٱلْهُدَىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صَٰعِقَةُ ٱلْعَذَابِ ٱلْهُونِ بِمَا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ
﴿١٧﴾ وَنَجَّيْنَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَكَانُوا۟ يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾ وَيَوْمَ يُحْشَرُ
أَعْدَآءُ ٱللَّهِ إِلَى ٱلنَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا مَا جَآءُوهَا شَهِدَ
عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَٰرُهُمْ وَجُلُودُهُم بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾

وَقَالُوا۟ لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدتُّمْ عَلَيْنَا ۖ قَالُوٓا۟ أَنطَقَنَا ٱللَّهُ ٱلَّذِىٓ
أَنطَقَ كُلَّ شَىْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١﴾
وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُكُمْ
وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ
﴿٢٢﴾ وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ ٱلَّذِى ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَىٰكُمْ فَأَصْبَحْتُم
مِّنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٢٣﴾ فَإِن يَصْبِرُوا۟ فَٱلنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ۖ وَإِن
يَسْتَعْتِبُوا۟ فَمَا هُم مِّنَ ٱلْمُعْتَبِينَ ﴿٢٤﴾ ۞ وَقَيَّضْنَا لَهُمْ
قُرَنَآءَ فَزَيَّنُوا۟ لَهُم مَّا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ
ٱلْقَوْلُ فِىٓ أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ ٱلْجِنِّ وَٱلْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ
كَانُوا۟ خَٰسِرِينَ ﴿٢٥﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَا تَسْمَعُوا۟ لِهَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ
وَٱلْغَوْا۟ فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴿٢٦﴾ فَلَنُذِيقَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَذَابًا
شَدِيدًا وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ ٱلَّذِى كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ ﴿٢٧﴾ ذَٰلِكَ جَزَآءُ
أَعْدَآءِ ٱللَّهِ ٱلنَّارُ ۖ لَهُمْ فِيهَا دَارُ ٱلْخُلْدِ ۖ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ بِـَٔايَٰتِنَا يَجْحَدُونَ
﴿٢٨﴾ وَقَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ رَبَّنَآ أَرِنَا ٱلَّذَيْنِ أَضَلَّانَا مِنَ ٱلْجِنِّ
وَٱلْإِنسِ نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ ٱلْأَسْفَلِينَ ﴿٢٩﴾

إِنَّ ٱلَّذِينَ قَالُوا۟ رَبُّنَا ٱللَّهُ ثُمَّ ٱسْتَقَٰمُوا۟ تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا۟ وَلَا تَحْزَنُوا۟ وَأَبْشِرُوا۟ بِٱلْجَنَّةِ
ٱلَّتِى كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ
ٱلدُّنْيَا وَفِى ٱلْءَاخِرَةِ ۖ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِىٓ أَنفُسُكُمْ

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿٣١﴾ نُزُلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴿٣٢﴾ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٣٣﴾ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴿٣٤﴾ وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَمَا يُلَقَّاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ﴿٣٥﴾ وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٣٦﴾

قضیّهٔ عقیده همراه با حقائق اساسی آن، مسأله‌ای است که این سوره بدان می‌پردازد. حقائق اساسی از قبیل: الوهیّت یگانه، و زندگی اخروی، و وحی رسالت و پیام آسمانی ... افزون بر آنها از شیوهٔ دعوت به سوی خدا، و خلق و خوی دعوت‌کننده، سخن می‌رود.

هرچه در این سوره است شرح این حقائق و استدلال بر آنها است. درضمن سخن می‌رود از نشانه‌های شناخت خدا در آفاق و انفس، برحذر داشتن از تکذیب آن نشانه‌ها، یادآوری کردن محلّهای هلاک و جایگاه‌های نقش زمین شدن تکذیب‌کنندگان در میان نسلهای پیشین، نشان دادن صحنه‌های کسانی که روز قیامت را تکذیب داشته‌اند، بیان این که تنها تکذیب‌کنندگان جنّ و انس هستند که این حقائق را نمی‌پذیرند و تسلیم و مطیع فرمان یزدان یکتای جهان نمی‌گردند، در صورتی که آسمان و زمین و خورشید و ماه و فرشتگان، همه و همه برای یزدان جهان سجده می‌برند و کرنش می‌کنند و تسلیم و مطیع می‌گردند و اطاعت و فرمانبرداری می‌نمایند.

در بارهٔ حقیقت الوهیّت یگانه در سرآغاز سوره می‌آید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ، فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: من فقط و فقط انسانی مثل شما هستم، و به من وحی می‌شود که خداوندگار شما خداوندگار یگانه‌ای بیش نمی‌باشد. پس راست به سوی او رو کنید و روید (و پندار و گفتار و کردارتان در مسیر رضای وی باشد و از او آمرزش بخواهید. وای به حال مشرکان!.

(فصلت/۶)

﴿ قُلْ أَإِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَادًا؟ ذَٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه از این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد. (فصلت/۹)

از داستان عاد و ثمود می‌گوید و بیان می‌دارد که پیغمبرانشان خودِ این حقیقت را بدانان گفته‌اند:

﴿ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ ﴾.

جز خدا را پرستش نکنید. (فصلت/۱۴)

در وسط سوره می‌آید:

﴿ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ، وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ ﴾.

برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آنها را آفریده است، سجده کنید. (فصلت/۳۷)

در پایان سوره در بارهٔ خود این حقیقت می‌آید:

﴿ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكَائِي؟ قَالُوا: آذَنَّاكَ مَا مِنَّا مِنْ شَهِيدٍ ﴾.

روزی خداوند مشرکان را ندا می‌دهد: شریکها و انبازهائی که برای من می‌پنداشتید کجایند؟ پاسخ می‌دهند و می‌گویند: ما به تو عرض کردیم که کسی از ما گواهی نمی‌دهد (که تو دارای شریک و انباز هستی).

(فصلت/۴۷)

در باره مسألهٔ آخرت تهدید کسانی به میان می‌آید که به آخرت ایمان ندارند:

﴿ وَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴾.

وای به حال مشرکان! مشرکانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند و آنان به آخرت هم ایمان ندارند.

(فصلت/۶ و ۷)

این سوره پایان می‌پذیرد با این فرمودهٔ یزدان سبحان:

﴿أَلاٰ إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقٰاءِ رَبِّهِمْ، أَلاٰ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ﴾.

آگاه باشید که ایشان در بارهٔ ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند). هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را دربر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است). (فصلت/۵۴)

همچنین ذکر این مسأله در صحنه‌های قیامت می‌آید، قیامتی که محلّ عرضهٔ چیزهائی است که در دنیا روی می‌دهد. این هم خود دالّ بر تأکید وقوع همچون مسأله‌ای است. بلکه این شیوه بیشتر این مسأله را تأکید می‌کند و برجسته می‌نماید.

در بارهٔ مسألهٔ وحی سخنان زیادی می‌آید، تا بدانجا که نزدیک است این موضوع را موضوع اصلی این سوره سازد. این سوره به طور مشروح با آن می‌آغازد:

﴿حم. تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ. كِتٰابٌ فُصِّلَتْ آيٰاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ. وَ قٰالُوا: قُلُوبُنٰا فِي أَكِنَّةٍ مِمّٰا تَدْعُونٰا إِلَيْهِ، وَ فِي آذٰانِنٰا وَقْرٌ، وَ مِنْ بَيْنِنٰا وَ بَيْنِكَ حِجٰابٌ، فَاعْمَلْ إِنَّنٰا عٰامِلُونَ. قُلْ: إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ...﴾.

حا. میم. (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حقّ و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شنوند. می‌گویند: دلهایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی (که یگانه‌پرستی است). در میان پوششهائی قرار گرفته است (و آنچه می‌گوئی بدان نمی‌رسد) و در گوشهایمان سنگینی است (و کلام تو را نمی‌شنود) و میان ما و تو پردهٔ ستبر و مانع بزرگی است (که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم). پس تو (برابر آئین خود) عمل کن و ما هم (برابر آئین خود) عمل می‌کنیم. بگو: من فقط و فقط انسانی مثل شما هستم، و به من وحی می‌شود.... (فصل/۱-۶)

در وسط سوره از رویاروئی و مبارزهٔ مشرکان با این قرآن صحبت می‌شود:

﴿وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ﴾.

کافران (به همدیگر) می‌گویند: گوش به این قرآن فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصلت/۲۶)

آن‌گاه تفصیل زیادی در بارهٔ این رویاروئی و مبارزه به میان می‌آید، و به سخنانشان در بارهٔ قرآن پاسخ داده می‌شود:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ، وَ إِنَّهُ لَكِتٰابٌ عَزِيزٌ، لاٰ يَأْتِيهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ، تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. مٰا يُقٰالُ لَكَ: إِلاّٰ مٰا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ. إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقٰابٍ أَلِيمٍ. وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقٰالُوا: لَوْ لاٰ فُصِّلَتْ آيٰاتُهُ؟ أَ أَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ؟ قُلْ: هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفٰاءٌ، وَ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ فِي آذٰانِهِمْ وَقْرٌ، وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمىً. أُولٰئِكَ يُنٰادَوْنَ مِنْ مَكٰانٍ بَعِيدٍ...﴾.

کسانی که قرآن را انکار می‌کنند بدان‌گاه که به ایشان می‌رسد، (بر ما پوشیده نمی‌مانند و سزای آن را می‌بینند). قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه آن نمی‌گردد، (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان

و پسینیان مختلف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستادهٔ یزدان است که باحکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایستهٔ حمد و ستایش بسیار است). از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهائی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. (و چنین نسبتهای ناروائی و سخنان نازیبائی بدیشان داده شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب مردمان بی‌دین و بی‌ایمان). مسلّماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حقّ مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حقّ کافران) است. چنان که قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات آن (به عربی) توضیح و تبیین می‌گردید (چه می‌شد؟ در این صورت ما آن را روشن و گویا فهم می‌کردیم. و می‌گفتند:) آیا (کتاب) غیر عربی و (پیغمبر) عربی؟ بگو: قرآن برای مؤمنان مایهٔ راهنمائی و بهبودی است. (ایشان از راههای گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند، و از بیماریهای شکّ و گمان نجات می‌بخشد) و امّا برای غیر مؤمنان، کری گوشهای ایشان و کوری (چشمان) آنان است. (انگار) آنان کسانیند که از دور صدا زده می‌شوند. (این است که با وجود چشم باز و گوش باز، منادیگر را چنان که باید نمی‌بینند، و ندائی را که معلوم و مفهوم باشد نمی‌شنوند) .... (فصلت/۴۱-۴۴)

و امّا در بارهٔ شیوهٔ دعوت، و خلق و خوی دعوت‌کننده، همچون فرموده‌ای می‌آید:

﴿ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللهِ وَ عَمِلَ صَالِحاً، وَ قَالَ: إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. وَ لاَ تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّيِّئَةُ. ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا، وَ مَا يُلَقَّاهَا إِلاَّ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. وَ إِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمرهٔ مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم؟ نیکی و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجهٔ این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، بناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهرهٔ بزرگی (از ایمان و تقوا و اخلاق ستوده) داشته باشند. هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجّه تو گردید (به هوش باش و در مقابل آن مقاومت کن و) خود را به خداوند بسپار (و به سایهٔ لطف او پناه ببر) که او بس شنوا و آگاه است (و تو را می‌پاید و محافظت می‌نماید). (فصلت/۳۳-۳۶)

این مسائل و قضایا همراه با مجموعه‌ای از انگیزه‌های ژرف احساس و شعور، عرضه می‌شوند. آنها در جولانگاه جهانی لبریز از نشانه‌های بزرگ شناخت خدا نشان داده می‌شوند. و در جهان نفس بشری عرضه می‌گردند که دارای ساختار شگفت و شگرفی است. و در جولانگاه زندگی انسانهائی نشان داده می‌شوند که در میان پیشینیان هلاک گردیده‌اند و نقش زمین شده‌اند. در پایان، آنها عرضه می‌شوند در فضای صحنه‌های قیامت و در لابلای تأثیرهای ژرفی که آن صحنه‌ها دارند و برجای می‌گذارند. برخی از این صحنه‌ها در تصویرها و موقعیّتهائی که دارند منحصر به خود هستند، و باعث هراس زیاد و دهشت شدید می‌شوند.

از میان صحنه‌های جهانی‌ای که در این سوره آمده‌اند، صحنهٔ آفرینش آغازین زمین و آسمانی است که با شرح و تفصیل شگفت‌انگیز زیادی ذکر شده است:

﴿ قُلْ أَإِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ

وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً؟ ذٰلِکَ رَبُّ الْعالَمِینَ. وَ جَعَلَ رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَکَ فِیها وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها فِی أَرْبَعَةِ أَیّامٍ سَواءً لِلسّائِلِینَ. ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً. قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ. فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ، وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها. وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ حِفْظاً. ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ﴾.

بگو: آیا به آن کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه از این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد او در زمین کوه‌های استواری قرار داد، و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذائی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازهٔ لازم مقدّر و مشخّص کرد. اینها همه (اعم از خلق زمین و ایجاد کوه‌ها و تقدیر اقوات) رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و کم‌ترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن‌گاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر (و به نظام و تدبیر خاصّی مقرّر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم و (آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است. (فصّلت/۹-۱۲)

از جملهٔ این صحنه‌ها همچنین صحنه‌های نشانه‌های شب و روز و خورشید و ماه و عبادت فرشتگان و کرنش زمین با عبادت، و جنبش آن از حیات است:

﴿ وَ مِنْ آیاتِهِ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ. فَإِنِ اسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا یَسْأَمُونَ. وَ مِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الْأَرْضَ خاشِعَةً؛ فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ. إِنَّ الَّذِی أَحْیاها لَمُحْیِی الْمَوْتیٰ، إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ﴾.

از نشانه‌های (قدرت) خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آنها را آفریده است، سجده کنید، اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید. اگر (مشرکان) خود را بزرگ‌تر از آن دیدند (که به عبادت و پرستش پروردگار بپردازند، باک مدار. چرا که) آنان که در پیشگاه پروردگارت منزلت و مکانت دارند (که فرشتگان مقرّبند) شب و روز به تسبیح و تقدیس او سرگرمند و به هیچ وجه ایشان (از این کار) خسته و درمانده نمی‌گردند. و از نشانه‌های (قدرت) خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی، امّا هنگامی که (قطره‌های حیات‌بخش) آب بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و آماسیده می‌گردد (و بعدها به صورت گل و گیاه و سبزه موج می‌زند). آن کس که این زمین خشک و برهوت را زنده می‌کند، هم او مردگان را نیز (در قیامت) زنده می‌گرداند، چرا که او بر هر چیزی توانا است. (فصّلت/۳۷-۳۹)

از حقیقت نفس بشری در این سوره پرده برمی‌دارد، و حقیقت آن لخت از هر پرده و مانعی به انسانها نموده می‌شود:

﴿ لا یَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَیْرِ، وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَیَؤُوسٌ قَنُوطٌ، وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنّا مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ: هٰذا لِی، وَ ما أَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً، وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلیٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنیٰ، فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِما عَمِلُوا وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنْ عَذابٍ غَلِیظٍ. وَ إِذا

أَنْعَمْنا عَلَى الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجانِبِهِ، وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِيضٍ ﴾.

انسان (بی‌ایمان از طلبیدن دارائی و نعمت سیر نمی‌گردد و خسته نمی‌شود، ولی زمانی که بلا و سختی و فقر و ناقه بدو رو کرد، فوراً دلسرد و ناامید می‌گردد (و از خود و زندگی بیزار و گریزان می‌شود). اگر ما به چنین انسانی، به دنبال ناراحتی و زیانی که بدو رسیده است، از سوی خود مرحمتی (همچون ثروت و صحّت) روا داریم، گستاخانه خواهد گفت: این (ثروت و صحّت) حقّ من است (و آن را در سایهٔ تلاش و کوشش و علم و دانش خود به دست آورده‌ام) و اصلاً گمان نمی‌برم که قیامتی در کار باشد. اگر (به فرض، قیامتی هم در کار باشد و) من به سوی پروردگارم برگردم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم (چرا که ذاتاً محترمم، و همان‌گونه که در دنیا خدا گرامیم داشته است و به من قدرت و نعمت داده است، در آخرت نیز گرامیم می‌دارد و به من عزّت و حرمت می‌بخشد) ما کافران را مسلّماً از کارهائی که کرده‌اند آگاه خواهیم کرد و حتماً عذاب سخت و زیادی را بدیشان می‌چشانیم. هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم رویگردان (از دینداری و شکرگزاری) می‌گردد و تکبّر و غرور می‌ورزد، و هنگامی که به بلا و گرفتاری و ناراحتی و بیماری دچار گردید، دعاهای عریض و طویلی سر می‌دهد (و به شکوه و گلایه می‌پردازد که چرا خدا نعمت خود را از او بازگرفته است و بدو ظلم کرده است). (فصّلت/۴۹-۵۱)

از میان هلاک و نابودی و نقش زمین شدن گذشتگان، بر باد فنا رفتن و از میان رفتن عاد و ثمود را به تصویر می‌کشد:

﴿ فَأَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ قالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً؟ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً، وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ. فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيّامٍ نَحِساتٍ لِنُذِيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزىٰ وَ هُمْ لا يُنْصَرُونَ. وَ أَمّا ثَمُودُ فَهَدَيْناهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ، فَأَخَذَتْهُمْ صاعِقَةُ الْعَذابِ الْهُونِ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ ﴾.

و امّا قوم عاد در زمین به ناحقّ بزرگی فروختند (و مغرورانه) گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟! آنان (بر اثر این پندار بی‌اساس) پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند. سرانجام باد تند و پرصدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سویشان وزان کردیم، تا عذاب خوار و پست‌کننده‌ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم. (تازه این عذاب دنیا است) و عذاب آخرت خوار و پست‌کننده‌تر (از عذاب دنیوی ایشان) است، و آنان اصلاً (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شوند. و امّا قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم (و راه خیر و راه شرّ را بدیشان نمودیم) و آنان کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند، و لذا به سبب کارهائی که می‌کردند، صاعقهٔ عذاب خوارکننده‌ای ایشان را فرو گرفت. و کسانی را که مؤمن و متقی بودند نجات دادیم (و از عذاب درامان و از دست کفّار متکبّر رهائی بخشیدیم). (فصّلت/۱۵-۱۸)

از جملهٔ صحنه‌های مؤثّر قیامت در این سوره به صحنه‌های زیر می‌توان اشاره کرد:

﴿ وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْداءُ اللهِ إِلَى النّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. حَتّىٰ إِذا ما جاءُوها شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِما كانُوا يَعْمَلُونَ. وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا؟ قالُوا: أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ. وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

روزی دشمنان خدا (یعنی کفّار و مشرکان همهٔ ملّتها) به سوی آتش دوزخ رانده و بر لبهٔ آن گرد آورده می‌شوند (و دسته‌های پیشین را نگاه می‌دارند تا گروه‌های پسین را بدانان ملحق گردانند). هنگامی که

در کنار دوزخ گرد آمدند، گوشها و چشمها و پوستهای ایشان بر کارهائی که (در دنیا) می‌کرده‌اند، گواهی می‌دهند. آنان به پوستهای خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟ پاسخ می‌دهند: خداوندی ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نموده است، و همو در آغاز شما را (از عدم) آفریده است و (در پایان زندگی و بعد از ممات، دوباره جامهٔ حیات به تنتان کرده و برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده شده‌اید. (فصّلت/۱۹-۲۱)

از جملهٔ این صحنه‌های مؤثّر، صحنهٔ روشن و آشکاری از گول خوردگان در برابر گول زدگان است:

﴿ وَ قَالَ الَّذِینَ کَفَرُوا: رَبَّنَا أَرِنَا اللَّذَیْنِ أَضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، نَجْعَلْهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا، لِیَکُونَا مِنَ الْأَسْفَلِینَ! ﴾.

کافران (در میان دوزخ فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! کسانی را از دو گروه انس و جنّ به ما نشان بده که ما را گمراه کرده‌اند، تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم و لگدمالشان گردانیم و بدین وسیله از زمرهٔ پست‌ترین مردم (از لحاظ مقام و مکان) شوند!. (فصّلت/۲۹)

بدین منوال و بر این روال در این سوره حقائق عقیده در میان مجموعه‌ای از انگیزه‌های ژرف عرضه می‌گردد. چه بسا این مجموعهٔ گوناگون انگیزه‌ها فضای سوره را توصیف کند، و قالب آن را به تصویر بکشد، و سایه‌روشنهای آن را ترسیم نماید . . . واقعیّت این است دل می‌داند که از سرآغاز سوره تا پایان آن، در برابر انگیزه‌ها و آهنگهائی قرار گرفته است که او را به گشت و گذار ملکوت آسمانها و زمین در ژرفاهای نفس، و در محلّهای هلاک و نقش زمین شدن انسانها، و در جهان آخرت، می‌برد و می‌اندازد، و بر تارهایش آهنگهای گوناگون را می‌نوازد، آهنگهائی که همه مؤثّر و ژرف هستند.



روند سوره موضوعها و انگیزه‌های خود را در دو مرحله به پیش می‌برد، دو مرحله‌ای که دارای حلقه‌های متّصل و مرتبط به یکدیگرند. مرحلهٔ اوّل با آیه‌هائی می‌آغازد که از نزول تدریجی قرآن و از سرشت آن و از موضعگیری مشرکان در قبال آن صحبت می‌کند. به دنبال آن آیه‌ها داستان آفرینش آسمان و زمین به میان می‌آید. سپس از داستان عاد و ثمود سخن می‌رود. صحنهٔ آنان در قیامت پیش چشم داشته می‌شود که در آن گوشها و چشمها و پوستها دارند بر ضدّ آنان گواهی می‌دهند. از اینجا به بعد برمی‌گردد به صحبت از ایشان در دنیا، و بیان می‌دارد چگونه گمراه شده‌اند و بدین گمراهی گرفتار آمده‌اند. سپس ذکر می‌کند که خداوند همدمان بدی از جنّ و انس را برایشان ترتیب داده است و همدمان آنان نموده است. این همدمان آنچه را که حاضر و آماده است، و آنچه را که در آینده حاضر و آماده می‌شود، برایشان زینت می‌دهند و می‌آرایند. در این راستا سخنانشان چنین است:

﴿ لاَ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصّلت/۲۶)

سپس موضعگیری ایشان در روز قیامت عرضه می‌شود که دلهایشان لبریز از کینه‌توزی و دشمنانگی همدمان جنّ و انسی است که آنان را گول زده‌اند! بر ساحل دیگر کسانی هستند که در دنیا گفته‌اند:

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ﴾.

پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفتهٔ خود که اقرار به وحدانیّت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند. (فصّلت/۳۰)

اینان فرشتگان به سویشان می‌آیند ـ نه همدمان بد ـ و آنان را اطمینان می‌دهند و مژده می‌رسانند و دوستی

دنیوی و اخروی خود را بدیشان اعلام می‌کنند. به دنبال این بخش هم از دعوت خدا و دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا سخن می‌رود . . . و با این کار مرحلهٔ اوّل به پایان می‌آید.

به دنبال مرحلهٔ اوّل مرحلهٔ دوم می‌آغازد و سخن از نشانه‌های شناخت خدا می‌رود که شب و روز و خورشید و ماه و فرشتگان پرستشگر، و زمین فروتن، و حیاتی است که در زمین به جنبش و پویش درمی‌افتد، و زمین پس از مرگ خود تکان می‌خورد و می‌آماسد و حیات در آن به موج می‌افتد. به دنبال همچون کلامی از کسانی صحبت می‌شود که آیات خدا و کتابهای آسمانی را نپذیرفته‌اند و بدانها کفر ورزیده‌اند. در اینجا سخن از کتاب می‌رود، و به کتاب موسی و اختلاف مردمان در بارهٔ آن اشاره می‌شود. کار و بارشان بعد از فرارسیدن اجل به خدا واگذار می‌گردد و خدا خود می‌داند که پس از فرارسیدن اجل معیّن با ایشان چه می‌کند.

در اینجا سخنی هم از قیامت به میان می‌آید، و فرا رسیدن آن به علم و آگاهی خدا حواله داده می‌شود. اطّلاع از بارور شدن میوه‌ها و از غلاف بیرون آمدن آنها، و آگاهی از جنینها در میان رحمها، به خدا اختصاص پیدا می‌کند و منحصر بدو است. صحنهٔ کافران نشان داده می‌شود که از ایشان در بارهٔ انباز پرسش می‌گردد. به دنبال این سخن، از نفس بشری صحبت می‌شود که لخت و عریان از پرده‌ها و پوششها به در آمده است. انسان هرچند که بسیار خود را دوست می‌دارد، همان‌گونه که پدیدار و آشکار است، امّا برخیها در حقّ خود احتیاط و آینده‌نگری نمی‌کنند و به تکذیب حقّ و حقیقت می‌پردازند و راه کفر و زندقه را درپیش می‌گیرند. دیگر نمی‌اندیشند این تکذیب و کفر چه هلاکت و چه عذابی به دنبال دارد.

این سوره خاتمه می‌یابد با وعده‌ای که خدا به انسانها می‌دهد مبنی بر این که در آفاق و انفس، یعنی در جهان صغیر و در جهان کبیر، پرده از نشانه‌های شناخت خود برمی‌دارد تا بدان اندازه که کاملاً مسأله برایشان روشن می‌شود و یقین و اطمینان کامل پیدا می‌کنند:

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ. أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴾.

ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حقّ است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟ (چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و حکمت خود را بر روی همهٔ ذرّات کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟). آگاه باشید که ایشان دربارهٔ ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند). هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را دربر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است). (فصّلت/۵۳ و ۵۴)

با این واپسین آهنگ این سوره خاتمه می‌یابد . . . هم اینک به شرح و بسط آیات آن می‌پردازیم . . .

❁

﴿ حم. تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ. وَ قَالُوا: قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ، وَ فِي آذَانِنَا وَقْرٌ. وَ مِنْ بَيْنِنَا وَ بَيْنِكَ حِجَابٌ. فَاعْمَلْ إِنَّنَا عَامِلُونَ. قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ، فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ؛ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ، الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ، وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴾.

حـا. مـیم. (ایـن کـتابی است که) از طـرف خـداونـد بخشایشگر مهرورز نازل شـده است. کـتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است، بـرای قـومی (فـهم مــعانی آن آســان) است کـه اهـل دانش بـاشند. قـرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشـویق و تـهدید قـرآن در دل مـتعصّبان لجـوج بـی‌اثـر است) و اکـثر آنـان (از حـقّ و حـقیقت) رویگردانند و این است کـه (روح شـنوائی و پـذیرائی حـقائق را از دست داده‌انـد و گـوئی کـه کـرند و) هـیچ نمی‌شنوند. می‌گویند: دلهایمان در برابر چیزی که ما را بـدان مـی‌خوانـی (کـه یگـانه‌پرستی است)، در مـیان پوششهائی قرار گرفته است (و آنـچه مـی‌گوئی بـدان نمی‌رسد) و در گوشهایمان سنگینی است (و کلام تو را نمی‌شنود) و میان ما و تو پردهٔ سـتبر و مـانع بـزرگی است (که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم). پس تو (برابر آئین خود) عمل کن و ما هم (بـرابـر آئـین خـود) عمل می‌کنیم. بگو: مـن فـقط و فـقط انسـانی مـثل شـما هستم، و به مـن وحـی مـی‌شود که خـداونـدگار شـما خداوندگار یگانه‌ای بیش نمی‌باشد، پس راست به سوی او رو کنید و رویـد (و پـندار و گـفتار و کـردارتـان در مسیر فضـای وی باشد و از او آمرزش بخواهـید. وای به حال مشـرکان! مشـرکانی کـه بـه پـاکسـازی خـود نمی‌پردازند و آنان به آخرت هم ایمان ندارنـد. مسـلّماً کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و بایسته انجام می‌دهند، اجر و پاداش ناگسیختنی دارند.

قبلاً از افتتاح برخی از سوره‌ها با حروف مقطّعه سخن به میان آمد. تکرار همچون افتتاحی: «حا. میم» با شیوهٔ قرآن همگام است در تکرار اشاره بـه حـقائقی کـه دل بشری را لمس می‌کنند و می‌پسایند. زیرا فطرت ایـن دل نیاز به تکرار تذکّر و یادآوری دارد. دل انسان دچار فراموشی می‌شود و مطالب را از یاد می‌برد وقتی کـه زمان تذکّر و یادآوری به طول بینجامد و آن را مدّتها بیدار و هوشیار نـنماید. دل انسـان نـیاز بـه تـذکّر و یادآوری به شیوه‌های گوناگون و از راه‌های جوراجور دارد تا یک حقیقت عقلی و ذهـنی در آن جـایگزین و مستقرّ شود.

قــرآن مـجید ایـن دل را بـا چـیزهائی از ویـژگیها و استعدادها فرا می‌گیرد که در فـطرت آن سـرشته شـده است و به ودیعت نهاده شده است، طبق آنچه آفریدگار این دل می‌داند، و موافق با چیزی است که گردانندهٔ این دل می‌خواهد.

﴿ تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ ﴾.

(ایـن کـتابی است کـه) از طـرف خـداونـد بـخشایشگر مهرورز نازل شده است.

انگار «حا. میم» اسم این سوره است. یا «حا. میم» برای بیان جنس قرآن و بیانگر آن است. زیرا «حا. مـیم» از جنس همان حروفی است که واژگان این قرآن از آنـها ساخته و پرداخته گردیده است. «حا. میم» مبتدا است، و «تَنْزِيلٌ مِنَ ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ» خبر مبتدا است.

ذکر «ٱلرَّحْمٰنِ ٱلرَّحِيمِ» در وقت ذکر تَنْزِيل یعنی نازل کردن تدریجی کتاب، اشاره دارد به صفت غالبه‌ای که در این تنزیل یعنی نـازل کـردن تـدریجی است و آن صـفت رحـمت است. شکّـی نـیست کـه نـازل کـردن تدریجی این کتاب رحمت برای جهانیان است. رحمت برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و از آن پـیروی کرده‌اند. همچنین رحمت برای غیر ایشان هم می‌باشد. این کتاب نه تـنها رحـمت بـرای انسـانها است، بـلکه رحمت برای جملگی زنده‌ها است. قـرآن بـرنامه‌ای را طرح‌ریزی کرده است و نقشه‌ای را ترسیم نموده است که بر خیر و صلاح همگان استوار و برقرار است. قرآن در حیات بشریّت، و در جهان‌بینیها و اندیشه‌ها و بینشها و برداشتها و خطّ سیر بشریّت تأثیر گذاشته است، و در این راستا تنها به مؤمنان بدان بسنده نکرده است، بلکه تأثیر قرآن جهانی و مستمرّ است از آن زمـان کـه بـه سوی جهانیان آمده است. کسانی کـه در بـارهٔ تـاریخ بشری با انصاف و دقّت پژوهش کنند، و آن را در معنی انسانی همگانی، و به طور کامل از لحاظ همهٔ راه‌های

فعّالیّت و تلاش انسانی، بررسی و وارسی بکنند، این حقیقت را درک می‌کنند، و بدان اطمینان و یقین خواهند داشت. بسیاری از چنین پژوهشگرانی این مطلب را ثبت و ضبط کرده‌اند و آشکارا بدان اقرار و اعتراف نموده‌اند.

﴿ کِتابٌ فُصِّلَتْ آیاتُهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ ﴾.

کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند.

تفصیل محکم و استوار، مطابق مقاصد و اهداف، و سازگار با انواع سرشتها و خردها، و منطبق با محیطها و زمانها، و متّفق با حالتهای نفسانی و حاجتهای گوناگون، صفت واضح و نشانهٔ آشکاری در این کتاب است. این کتاب تفصیل و تبیین شده است مطابق همچون اعتباراتی. تفصیل و تبیین شده است در قالب الفاظ گویا و زیبا و جمله‌بندیهای دلکش و دلربا و با معانی ژرف و رسای عربی.

﴿ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ ﴾.

برای قومی که اهل دانش باشند.

برای کسانی که آمادگی علم و معرفت و تشخیص را داشته باشند. این قرآن به انجام وظیفهٔ خود برخاسته است و کار خود را کرده است:

﴿ بَشیراً وَ نَذیراً ﴾.

قرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است.

مؤمنان تلاشگر را بشارت می‌دهد، و تکذیب‌کنندگان بدکردار را بیم می‌دهد، و اسباب و علل بشارت را و اسباب و علل بیم دادن را با شیوهٔ عربی روشن و روشنگر خود، معلوم می‌گرداند، برای مردمانی که زبانشان عربی است. امّا با وجود این اکثر آنان آن را نمی‌پذیرند و بدان پاسخ نمی‌گویند:

﴿ فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لا یَسْمَعُونَ ﴾.

ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حقّ و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شوند.

آنان روی می‌گرداندند و می‌رفتند و عملاً نمی‌شنیدند. خویشتن را دور نگاه می‌داشتند تا دلهایشان را از تأثیر این قرآنِ چیره بگردانند و بازدارند. عامّهٔ مردمان را نیز تشویق می‌کردند به این که گوش به قرآن فراندارند، همان‌گونه که گفتارشان خواهد آمد:

﴿ لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصلت/۲۶)

گاهی به قرآن گوش فرامی‌دادند، در حالی که انگار نمی‌شنوند. زیرا آنان با تأثیر این قرآن در نفوس خود مبارزه می‌کردند و مقاومت می‌نمودند. در نتیجه انگار آنان کرند و نمی‌شنوند!

﴿ وَ قالُوا: قُلُوبُنا فی أَکِنَّةٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَیْهِ، وَ فی آذانِنا وَقْرٌ، وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ، فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ ﴾.

می‌گویند: دلهایمان در برابر چیزی که ما را بدان می‌خوانی (که یگانه‌پرستی است) در میان پوششهائی قرار گرفته است (و آنچه می‌گوئی بدان نمی‌رسد) و در گوشهایمان سنگینی است (و کلام تو را نمی‌شنود) و میان ما و تو پردهٔ ستبر و مانع بزرگی است (که نمی‌گذارد ما با تو در یکجا گرد آئیم). پس تو (برابر آئین خود) عمل کن و ما هم (برابر آئین خود) عمل می‌کنیم.

این را می‌گفتند تا بدان کینه‌توزی و سرکشی خود را بنمایند، و پیغمبر ﷺ را مأیوس از ایمان آوردن خویشتن کنند، و او از دعوت کردنشان دست بکشد. چرا که می‌دیدند سخنانش در دلهایشان تأثیر می‌کند و

بـــر دلهـایشان مـی‌نشیند، در حـالی کـه آنـان عـمداً نمی‌خواستند مؤمن گردند و به اسلام بگروند!

می‌گفتند: دلهـایمان در پـرده‌هائی است و سـخنان تـو بدانها نفوذ نمی‌کند و نمی‌رسد. در گـوشهایمان کـری است و دعوت تو را نمی‌شنود. مـیان مـا و مـیان تـو حجاب و مانعی است و لذا میان ما و میان تو تماس و ارتباط نیست. پس ما را به حال خود بگذار و رها کن، و برو برای خودت کار کن. مـا هـم مـی‌رویم و بـرای خودمان کار می‌کنیم. یا آنـان بـدون اهـمّیّت دادن بـه چیزی می‌گفتند: ما به گفتار و کردار تو اهمّیّت نمی‌دهیم، و توجّهی به بیم دادن و برحـذر داشـتن تـو نـداریـم. هروقت خواستی راه خود را ادامه بده و بسپر، ما هم راه خـــود را ادامـــه مـــی‌دهیم و مـی‌سپریم. سـخنانت را نمی‌شنویم و نمی‌پذیریم، هرچه می‌خواهی بکن و هرچه دل تنگت می‌خواهد بگو. آنچه ما را از آن می‌ترسانی بر سر ما بیاور و باک مدار. ما هیچ‌گونه تـوجّهی بـه کارت نداریم، و از تهدیدهایت هراسی به دل نداریم.

این نمونه‌ای است از چیزهائی کـه نـخستین صـاحبِ دعوت ﷺ با آن رویاروی می‌شد. امّا آن حـضرت راه خود را ادامه می‌داد و می‌سپرد و دعوت می‌کرد و فرامی‌خواند و از دعوت کـردن و فـراخـوانـدن دست نمی‌کشید و باز نمی‌ایستاد، و از مأیوس کردن دیگران مأیوس نمی‌شد، و وعدۀ خدا را دیـر نـمی‌دید و کـند نـــمی‌پنداشت، و وعـــید و تـــهدید خـــدا را در حقّ تکذیب‌کنندگان دیر نمی‌پنداشت و کند نـمی‌انگـاشت. مأمور بود برود و به مردمان اعلام و اعلان کند که پیاده شدن و حاصل آمدن وعید و تهدید خـدا در دست او نیست. او جز انسانی نیست که وحی بدو می‌شود و پیام بدو می‌رسد، و او فرمان یزدان و پیام آسمان را ابلاغ می‌دارد و می‌رساند، و مردمان را به سوی خدای یگانه دعوت می‌کند، و ایشان را بر ماندگاری بـر راه راست فرامی‌خوانـد، و مشـرکان را بـیم مـی‌دهد و بـرحـذر می‌گرداند همان‌گونه که بدو دستور داده شده است کـه چنین کند. بعد از آن، کار و بار به خدا حواله می‌گردد و پیغمبر ﷺ چیز دیگری نمی‌تواند بکند و چیزی از او ساخته نیست. چه او تنها انسان مأموری است و بس:

﴿ قُلْ: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ، يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلٰهُكُمْ إِلٰـهٌ وَاحِـدٌ؛ فَـاسْتَقِيمُوا إِلَـيْهِ وَ اسْـتَغْفِرُوهُ، وَ وَيْـلٌ لِلْمُشْرِكِينَ ﴾.

بگو: من فقط و فقط انسانی مثل شما هستم، و بـه مـن وحی می‌شود که خداوندگار شما خداوندگار یگانه‌ای بیش نمی‌باشد. پس راست به سوی او رو کنید و روید (و پندار و گفتار و کردارتان در مسیر رضای وی باشد و از او آمرزش بخواهید. وای به حال مشرکان!.

وای که صبر و شکیبائی و تحمّل و بردباری و ایمان و تسلیم و اطاعت چـه عـظمتی دارد! آنـچه در صـبر و شکیبائی در برابر همچون حال و احوالی نهفته است، و آنچه در صبر و شکیبائی در برابر دست شستن و دست کشـــیدن از هـــرگونه قـــدرت و قـــوّتی در هـمچون موضعگیری و موقعیّتی نهفته است، و آنچه در تحمّل و بردباری در برابر رویگردانی و تـکذیب مـتکبّرانـه و بیشرمانه قرار دارد، درک و فهم نمی‌شود مگر با شتاب آیه‌ای پیش چشم داشته شـود کـه بـر رویگـردانـان تکذیب‌کنندۀ بیشرم تاخت می‌برد و ایشان را از کارشان باز می‌دارد . . . قطعاً درد و رنج و سختی و مشقّت و دشواری و سنگینی‌ای را درک و فهم نـمی‌کند کـه در صبر و شکیبائی در برابر این حال و احوال نهفته است، و مشقّت و زحمتی را درک و فهم نمی‌کند که در تحمّل و بردباری در برابر این همه گرفتاری قرار دارد، مگـر کسی که خودش رنج گوشه‌ای از ایـن مـوقعیّت را در واقعیّت زندگی بچشد، و آنگاه راه را بسـپرد و ادامـه دهد!

تنها چیزی که به پیغمبر ﷺ دستور داده مـی‌شد در مـــقابل خـــودستائی و خـودبزرگ‌بینی و پـرروئی و بیشرمی بکند، این بود که بگوید:

﴿ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴾.

وای به حال مشرکانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند

و آنان به آخرت هم ایمان ندارند.
ذکر «زَکٰاة» در این موضع و در این مورد، باید که دارای مناسبتی باشد. ما بدین مناسبت پی نبردیم. چه این آیه مکّی است، و زکات در سال دوم هجری در مدینه واجب گردیده است. هرچند اصل زکات در مکّه مشهور بوده است، و تنها چیزی که در مدینه تازه آمده است و تازگی داشته است بیان اندازه و مقدار زکات دارائی، و دریافت آن به عنوان فریضهٔ معیّنی بوده است. امّا در مکّه زکات یک کار همگانی بوده است و هرکس که خواسته است آن را به عنوان احسان پرداخته است بدون این که مقدار زکات محدود و مشخّص بوده باشد. پرداخت آن هم به دل و درون اشخاص واگذار بوده است . . . ولی آخرت را نپذیرفتن و بدان کافر گردیدن، عین همان کفر و زندقه‌ای است که سزاوار واویلا سر دادن و به افغان درآمدن است.
برخی از مفسّران گفته‌اند: مراد از زکات در اینجا، ایمان آوردن و پاکسازی از شرک است. این هم نظری است و در چنین شرائط و ظروفی احتمال آن می‌رود.

❁

آنگاه دعوت‌کننده به پیش می‌رود و از زشتی گناه و پلشتی جرمی که به سبب شرک و کفر مرتکب آن می‌شوند، برایشان پرده برمی‌دارد. ایشان را به جولانگاه جهان بزرگ و سترگ هستی می‌برد، جولانگاه آسمان و زمین، و جولانگاه جهانی که آنان با مقایسهٔ بدان چیز ضعیف و نحیف و کوچکی هستند. ایشان را در همچون جولانگاهی می‌گرداند تا برایشان از عظمت و قدرت و سلطه و شوکت خدائی پرده بردارد که آنان او را نمی‌پذیرند و برابر منطق فطرت جهانی که ایشان جزئی از آن هستند کافر بشمار می‌روند. آنگاه ایشان را از زاویهٔ تنگ کوچکی که در آن خودشان و شخصیّت خودشان را بزرگِ بزرگ می‌بینند، و از دقّت و پژوهش در بارهٔ این دعوت، و از پژوهش در بارهٔ علّت گزینش محمّد ﷺ نه برگزیدن ایشان باز می‌مانند و غافل می‌گردند. حرص و جوشی که بر حفظ مکانت و منزلت و مصالح خود داشتند، و سائر چیزهای کوچکی که در مدّ نظر داشتند و بدانها اهمّیّت می‌دادند، ایشان را باز می‌داشت و غافل می‌کرد از این که بدین حقیقت بزرگ و سترگی بنگرند و توجّه کنند که محمّد ﷺ آن را برایشان به ارمغان آورده است، و این قرآن آن را شرح و بسط داده است، حقیقتی که با آسمانها و زمین تماس می‌گیرد، و با بشریّت به طور کلّی و در همهٔ اعصار و ادوار تاریخ بشری پیوند پیدا می‌کند، و با حقّ بزرگی گره می‌خورد که از زمان و مکان آنان و از خود ایشان فراتر می‌رود و تجاوز می‌کند، و در طرح و نقشه با سراسر جهان پیوند پیدا می‌نماید:

﴿ قُلْ: أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ، وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً؟ ذٰلِكَ رَبُّ الْعٰالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهٰا رَوٰاسِيَ مِنْ فَوْقِهٰا، وَ بٰارَكَ فِيهٰا، وَ قَدَّرَ فِيهٰا أَقْوٰاتَهٰا فِي أَرْبَعَةِ أَيّٰامٍ سَوٰاءً لِلسّٰائِلِينَ. ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰاءِ وَ هِيَ دُخٰانٌ، فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ: ائْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً. قٰالَتٰا: أَتَيْنٰا طٰائِعِينَ. فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ، وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا، وَ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً. ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴾.

بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه از این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد او در زمین کوه‌های استواری قرار داد، و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذائی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازهٔ لازم مقدّر و مشخّص کرد. اینها همه (اعم از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواران را برآورده کند (و کم‌ترین کم و زیادی در آن نباشد). سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و

زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن‌گاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصّی مقرّر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغ‌های بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم و (آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.

بدیشان بگو: شما وقتی که کافر می‌شوید، و زمانی که این سخن درشت را با پرروئی و بیشرمی می‌گوئید، شما کار بسیار زشت و پلشت و سخت نابهنجاری می‌کنید. شما کفر می‌ورزید نسبت به کسی که زمین را آفریده است و بر بالای آن کوه‌های استواری را قرار داده است، و در آن خیرات و برکات زیادی را آفریده است، و مواد غذائی و اقوات را در آن پدیدار و نمودار کرده است.

او کسی است که آسمانها را آفریده است و کار و بار آنها را نظم و نظام بخشیده است و سر و سامان داده است، و آسمان نزدیک را با چراغهائی آراسته است و محفوظ و مصونش داشته است. خدائی است که آسمان و زمین فرمانبردارانه و مطیعانه زمام امور خود را بدو سپرده‌اند و تسلیم او گردیده‌اند . . . و شما . . . بلی شما که برخی از ساکنان این زمین هستید از فرمانبرداری یزدان سرپیچی می‌کنید و خود بزرگ‌بینی می‌نمائید و عظمت می‌فروشید!

ولیکن روند قرآنی این حقائق را با شیوهٔ قرآن بیان می‌دارد، شیوه‌ای که به ژرفای دلها فرو می‌رود و دلها را سخت به تکان در می‌آورد. پس بکوشیم با این روند به ترتیب و تفصیل حرکت کنیم و به پیش رویم:

﴿ قُلْ: أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ، وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْدَاداً. ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ. وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا، وَ بَارَكَ فِيهَا، وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلسَّائِلِينَ ﴾.

بگو: آیا به کسی که زمین را در دو روز آفریده است ایمان ندارید، و برای او همگونها و انبازهائی قرار می‌دهید؟ او (علاوه از این که آفریدگار زمین است) آفریدگار جهانیان هم می‌باشد. او در زمین کوه‌های استواری قرار داد، و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذائی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازهٔ لازم مقدّر و مشخّص کرد. اینها همه (اعم از خلق زمین و ایجاد کوهها و تقدیر اقوات) رویهم در چهار روز کامل به پایان آمد، بدان‌گونه که نیاز نیازمندان و روزی روزی‌خواهان را برآورده کند (و کم‌ترین کم و زیادی در آن نباشد).

او حقیقت آفرینش زمین در دو روز را بیان می‌دارد. سپس پیش از عرضه کردن بقیّهٔ داستان زمین، بر آن حقیقت پیرو می‌زند. بر نخستین حلقهٔ داستان زمین چنین پیروی می‌آورد:

﴿ ذٰلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾.

او آفریدگار جهانیان است.

او که آفریدگار جهانیان است، شما نسبت بدو کفر می‌ورزید، و برای او انبازهائی قرار می‌دهید. در حالی که فقط او است که این زمین را آفریده است، زمینی که شما روی آن زندگی می‌کنید و هستید. پس این چه تکبّری است که دارید؟! و این چه پرروئی و بیشرمی‌ای است که می‌ورزید؟! و چه کار زشتی است که می‌کنید؟!

این روزها بدون شکّ و گمان از روزهائی هستند که تنها یزدان جهان اندازه و مقدار آنها را می‌داند و بس. قطعاً جزو روزهای این زمین نیست. چراکه روزهای این زمین مقیاسهای زمانی هستند و بعد از پیدایش زمین به وجود آمده‌اند. همان‌گونه که زمین روزهائی دارد و بیانگر مدّت زمانی هستند که زمین در جلو

خورشید پیرامون خود می‌گردد، ستارگان دیگر هم روزهائی برای خود دارند. روزهائی که ستارگان دارند جدای از روزهای زمین هستند. برخیها کوتاه‌تر از روزهای زمین، و بعضیها درازتر از روزهای زمین می‌باشند.

روزهائی که نخست در آنها زمین آفریده شده است، و بعد از آن کوه‌ها شکل گرفته‌اند و پدیدار گشته‌اند، و بعد مواد غذائی و اقوات مقرّر و مقدّر گردیده است و نمودار و جلوه‌گر آمده است، روزهای دیگری هستند و با مقیاس دیگری سنجیده و برآورد گردیده‌اند. ما از آن روزها چیزی نمی‌دانیم. ولیکن متوجّه هستیم که آن روزها بسیار زیاد از روزهای مشهور و معیّن زمین طولانی‌تر بوده‌اند.

نزدیک‌ترین چیزی که می‌توانیم تصوّر کنیم در پرتو علمی که ما انسانها بدان دسترسی پیدا نموده‌ایم، این است که آن روزها زمانهائی بوده است که این زمین در دورانهای پیاپی پشت سر گذاشته است، تا بدان گاه که استقرار پذیرفته است و سطح آن سخت و سفت شده است و شایان حیاتی شده است که با آن آشنائیم. این مدّت ـ آن‌گونه که نظریّه‌های موجود می‌گویند ـ حدود دو هزار میلیون سال از سالهای زمین ما طول کشیده است!

این تنها سنجشها و ارزیابیهای علمی است و مستند به بررسی صخره‌سنگها و اندازه‌گیری عمر زمین از روی آنها است. ما در بررسی قرآن بدان سنجشها و ارزیابیها به عنوان حقائق نهائی پناه نمی‌بریم. چه آن سنجشها و ارزیابیها در اصل چنین نبوده و دقیقاً چنین نیستند. بلکه تنها نظریّه‌ها و فرضیّه‌ها بشمارند و قابل تعدیل و تصحیح هستند. ما قرآن را بر آنها تحمیل نمی‌کنیم. بلکه چنین می‌گوئیم که آن نظریّه‌ها و فرضیّه‌ها درست خواهند بود اگر ببینیم میان آنها و میان نصّ قرآنی نزدیکی باشد، و ببینیم که آن نظریّه‌ها و فرضیّه‌ها بدون هرگونه تکلّف و پیچ و خمی سزاوار تفسیر نصّ قرآنی هستند. در پرتو همین نزدیکی با قرآن خواهیم گفت این نظریّه و فرضیّه و یا آن نظریّه و فرضیّه به صحّت نزدیک‌تر است چون به مدلول و مفهوم نصّ قرآنی نزدیک‌تر است.

هم اینک نظریّه و فرضیّهٔ راجح در میان گفتارهای علمی این است که زمین قبلاً کرهٔ شعله‌ور و سوزانی بوده است و حالت گازی شکلی بسان خورشید امروزی داشته است ـ ولی ارجح این است که زمین قطعه‌ای از خورشید بوده است و از آن جدا شده است به سبب و علّتی که درست روشن نیست ـ کرهٔ زمین مدّتهای مدیدی طول کشیده است تا سطح آن سرد و سخت گردیده است. درون زمین هنوز که هنوز است مذاب است بر اثر حرارت شدیدی که دارد، تا بدانجا گرم و داغ است که سخت‌ترین سنگها در آن ذوب می‌گردند. زمانی که سطح زمین سرد گردیده است منجمد و سفت و سخت شده است. چینهائی از صخره‌سنگها بالای چینهای دیگری از صخره‌سنگها قرار گرفته است و لایه لایه روی هم افتاده است.

در همان اوائل مدّت زمان چندانی نگذشته است که آبها از اکسیژن و ئیدروژن به نسبت دو و یک (H_2O_1) فراهم آمده‌اند، و آبها دریاها و اقیانوسها را تشکیل داده‌اند.

«هوا و آب موجود در زمین ما با همکاری یکدیگر سنگها را تکّه و پاره کرده‌اند، و بدینجا و آنجا برده‌اند و ته‌نشین کرده‌اند، تا بدان‌گاه که بر اثر این کار خاک تشکیل گردیده است، خاکی که قابل کشت و زرع باشد. همچنین هوا و آب با همکاری یکدیگر کوه‌ها و فلاتها را تراشیده‌اند و کنده‌اند و چاله و چوله‌ها را پر کرده‌اند. هیچ چیزی را تقریباً بر روی زمین نخواهی یافت مگر این که بر اثر ویران کردن و بر اثر ساختن پدید آمده است و وجود پیدا کرده است. پوستهٔ زمین پیوسته در حال حرکت است، و دائماً تغییر و تبدیل می‌یابد. دریا موج برمی‌انگیزد و در پوستهٔ زمین تأثیر می‌گذارد. خورشید آب دریا را تبخیر می‌کند. بخار به سوی آسمان می‌رود و به شکل ابرها درمی‌آید و سپس

می‌بارد و گوارا و شیرین به زمین برمی‌گردد. سیلابها جوشان و خروشان به راه می‌افتند، و رودبارها تشکیل می‌شوند. رودبارها روی پوستهٔ زمین جریان پیدا می‌کنند و در آن تأثیر می‌گذارند. در سنگها هم تأثیر می‌کنند و آنها را به تحلیل می‌برند و این سنگها را به سنگهای دیگری تبدیل می‌کنند. سنگهای تکّه و پاره را با خود می‌برند و بدینجا و آنجا نقل می‌کنند. سطح زمین در طول قرنها و صدها و هزارها قرن تبدیل و تغییر پیدا می‌کند. برفهائی که به شکل یخ درمی‌آیند با سطح زمین همان کاری را انجام می‌دهند که آب جاری انجام می‌دهد. بادها هم همان کاری را با سطح زمین می‌کنند که آب می‌کند. خورشید نیز با تابش نور و گرمای خود در زمین همان کاری را با پوستهٔ زمین می‌کند که آب و باد می‌کنند. موجودات زندهٔ روی زمین نیز سطح زمین را تغییر می‌دهند. آتشفشانهائی که از درون زمین فوران می‌کنند و برمی‌جوشند سطح زمین را تغییر می‌دهند.

از فرزانهٔ زمین شناس ـ دانشمند ژئولوژی ـ در بارهٔ سنگهای پوستهٔ زمین می‌پرسی، مقدار زیادی از سنگها را برایت نام می‌برد، و از اقسام سه‌گانهٔ بزرگ و بنیادین آنها برایت سخن می‌گوید.

برای تو از سنگهای آذرین صحبت می‌کند. آن سنگهائی که از درون زمین به شکل مذاب بیرون آمده‌اند و گدازه‌ها را تشکیل داده‌اند و سپس سرد گردیده‌اند. و از میان آنها سنگ گرانیت و سنگ بازلت را برایت مثال می‌زند. از آنها سنگی را برای نمونه برایت می‌آورد و بلورهائی را به تو نشان می‌دهد که در دل آن سنگ جای دارند، و سفید یا سرخ و یا سیاه هستند. به تو می‌گوید: هر بلوری از اینها دالّ بر یک نوع محلول شیمیائی جداگانه‌ای است. چه خمیرهٔ این سنگها از آمیزه‌های گوناگونی تشکیل گردیده است. آن وقت فکر تو را متوجّه این قسمت می‌سازد که از این سنگهای آذرین و همگونهای آنها پوستهٔ زمین تشکیل گردیده است در آن دورانی که در قدیم الأیّام زمین سر و سامان گرفته است و هستی پیدا کرده است. آن‌گاه آب در پوستهٔ زمین به فعل و انفعالات خود پرداخته است. از آسمان باریدن گرفته است، یا روی زمین جاری شده است، و یا به شکل جامد برف و یخ درآمده است، و بالأخره آنچه باید کرده است. هوا و باد دست‌اندرکار شده‌اند و تأثیر خود را بر پوستهٔ زمین انجام داده‌اند. همهٔ اینها برپای خاسته‌اند و به دگرگونی این سنگها پرداخته‌اند، و در سرشت و ترکیب شیمیائی آنها تغییراتی ایجاد کرده‌اند. همهٔ این عوامل سنگهائی را ایجاد نموده‌اند که جدای از سنگهای پیشین بوده‌اند، تا کار بدانجا کشیده است که هیچ چیزی آنها را از لحاظ نمای بیرون و درون جمع نمی‌آورده است و شیء واحدی معرّفی نمی‌کرده است.

آن دانشمند زمین شناس (ژئولوژیست) تو را با نوع دوم و مهمّ دیگری از سنگها آشنا می‌سازد، و آن سنگهای رسوبی هستند. سنگهای رسوبی آنهائی هستند که به سبب تأثیر آب و باد و خورشید، و یا بر اثر فعل و انفعالات زنده‌هائی که در میان درزها و شکافهای صخره‌سنگها زندگی می‌کنند، لایه لایه و ریزه ریزه شده‌اند، این نوع سنگها از سنگهای دیگری به وجود آمده‌اند که در زمین اصالت بیشتری دارند و پیچیده‌تر می‌باشند. این سنگها را سنگهای رسوبی گفته‌اند، چون در جاهای نخستین خود نمانده‌اند. بعد از گسیختن و فروافتادن از صخره سنگهای پیشین، و واریزه شدن، به جای دیگری برداشته شده‌اند و حمل گردیده‌اند. یا در حال قطعه قطعه شدن و دانه دانه گردیدن هستند. آب یا باد آنها را بر می‌دارد، و سپس در جای دیگری از زمین فرو می‌افتند و رسوب می‌کنند و جایگزین می‌شوند.

آن دانشمند زمین‌شناس مثالی از سنگهای رسوبی را برایت می‌زند. سنگ آهک را به تو نشان می‌دهد، همان سنگی که کوهی بسان کوه مقطّم از آن تشکیل می‌گردد. مردمان قاهره از این نوع سنگ خانه‌های خود را می‌سازند. به تو می‌گوید: سنگ آهک یک آمیزهٔ

شیمیائی است که مشهور به کربنات کلسیم است، در زمین بر اثر عملکرد زنده‌ها یا فعل و انفعال شیمیائی پدید آمده است. برایت مثالی از شن می‌آورد، و به تو می‌گوید: اکثر موادّ شن اکسید سیلسیوم است. شن نیز دانه‌هائی از سنگهای دیگر است. مثال دیگری را برای تو می‌آورد از ماسه و گِل. همهٔ اینها از سنگهای اصلی سابق مشتقّ و جدا گردیده‌اند.

از سنگهای اصلی سابقی می‌پرسی که سنگهای رسوبی با همهٔ اختلافی که دارند، از آنها جدا گردیده‌اند. خواهی دانست که آنها از سنگهای آذرین پدیدار آمده‌اند و جدا گردیده‌اند. زمین در آغاز پیدایش مواد مذاب بود. سپس کم‌کم سرد و سفت گردید. بر این سطح سرد و سفت جز سنگهای آذرین نبود. بعدها آب پدید آمد، و به دنبال آن دریاها شکل گرفتند. سنگهای آذرین و آب دست‌اندرکار شدند. هوا نیز در این امر با آنها همکاری و همیاری کرد. گازهای فعّال و طوفان بادها و خورشید با نور و حرارت خود در این کار شرکت نمودند، و همهٔ این عوامل به کار پرداختند، و مطابق با سرشت خدادادی خود به سوخت و ساز ادامه دادند، و سنگهای آذرین سخت و بیسود را به سنگهای نافع و سودمند تبدیل کردند. سنگهائی را به وجود آوردند که در ساختن ساختمانها به درد می‌خورند. سنگهائی را ترتیب دادند که در استخراج معادن و فلزات سودمند هستند. مهم‌تر از همهٔ اینها، و بزرگ‌تر از همهٔ اینها این سنگهای آذرین سفت و سختی که برای حیاتی که بر آنها مستقرّ و پابرجا گردد سودمند نیستند، خاکی را پدید آوردند که در سطح زمین ته‌نشین شد و رسوب کرد، و زمینه را برای پدیدآمدن موجودات زنده و انسانها آماده نمود.

سنگ گرانیت برای کشت و زرع یا آبیاری سودمند نمی‌افتد. ولیکن از سنگ گرانیت و نظائر آن خاک ریز و نرمی پدیدار آمده است. با پیدایش این خاک ریز و نرم گیاهان رسته‌اند و پدیدار گردیده‌اند. با پیدایش گیاهان حیوانات سر برآورده‌اند و پای به عرصهٔ وجود گذاشته‌اند. آن‌گاه زمین آمادهٔ پیدایش سردفتر موجودات این زمین گردیده است که انسان است . . .».[1]

این کوچ دور و درازی است که دانش جدید آن را تعیین می‌کند و به تصویر می‌کشد. چه‌بسا این کوچ دراز آهنگ در فهم معنی روزهای آفرینش زمین و ساختار کوه‌های استوار بالای آن، و ایجاد خیرات و برکات در آن، و تقدیر و تعیین اقوات و ارزاق زمین در چهار روز از روزهای خدا که ما نمی‌دانیم چگونه و چه اندازه بوده‌اند، و تنها و قطعاً می‌دانیم که آن روزها غیر از روزهای معمولی این زمین بوده‌اند، به ما کمک کند.

لحظه‌ای در پیشگاه هر بندی از نصوص قرآنی می‌ایستیم، پیش از این که زمین را به سوی آسمان ترک کنیم و به‌درود گوئیم!

﴿ وَ جَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا ﴾.

او در زمین کوه‌های استواری قرار داد.

در موارد بسیاری کوهها به نام «رَوَاسِي» ذکر می‌شوند. در جاهائی علّت وجود این رواسی، یعنی کوه‌های ثابت و استوار، چنین ذکر می‌شود:

﴿ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ ﴾.

تا این که زمین شما را نلرزاند (و با حرکت خود شما را مضطرب نگرداند). (نحل/۱۵ و لقمان/۱۰)

کوهها در زمین ثابت و استوارند، و زمین را ثابت و استوار نگاه می‌دارند، و توازن آن را محفوظ می‌کنند و نمی‌گذارند که بلرزد و تکان بخورد . . . زمانها گذشته است و مردمان گمان برده‌اند که زمین ایشان ثابت و بدون حرکت است و بر پایه‌های محکمی استوار است! بعدها زمانی فرارسیده است که اکنون در آن به مردمان گفته می‌شود: این زمینی که بر آن زندگی می‌کنید کرهٔ کوچکی بیش نیست و در فضای مطلق شناور است و بر چیزی تکیه ندارد . . . چه‌بسا وقتی که برای نخستین بار بدیشان چنین گفته می‌شود به هراس می‌افتند، یا چه‌بسا

۱- به نقل از کتاب «مع الله فی السماء». تألیف: دکتر احمد زکی.

در میانشان کسانی باشند با ترس و هراس چپ و راست پیرامون خود را بنگرند، نکند زمین آنان را بدین سو و بدان سو پرت بکند یا ایشان را به ژرفای فضا بیندازد! امّا همچون کسانی مطمئن باشند و آرام بگیرند. چه دست خدا زمین را نگاه می‌دارد و نمی‌گذارد زمین و آسمان از جای بشوند و از مسیر خود خارج گردند. هرگاه هم بخواهند از جای بشوند و از مسیر خود خارج گردند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را در مسیر خود نگاه و محفوظ دارد. آنان مطمئن باشند و آرام بگیرند، چه قوانین و سنن حاکم بر این جهان هستی، محکم و استوار است و ساختار خدای نیرومند و چیره است!

به سوی کوه‌ها برمی‌گردیم. می‌بینیم قرآن می‌فرماید کوه‌ها «رواسی» یعنی ثابت و استوار هستند، و کوه‌ها زمین را نگاه می‌دارند و نمی‌گذارند بلرزد و بجنبند. و چه‌بسا ـ همان‌گونه که در جای دیگری از این فی ظلال القرآن گفته‌ایم[1] ـ کوه‌ها هماهنگی موجود در میان گودیهای اقیانوسها و بلندیهای خشکیهای زمین و به طور کلّی پستیها و بلندیهای آن را محفوظ می‌دارند، و درنتیجه زمین توازن پیدا می‌کند و به لرزش و جنبش در نمی‌آید.

این هم فرزانه‌ای که می‌گوید:

«هر رخدادی که در زمین رخ می‌دهد، در سطح زمین یا در زیر سطح آن، به سبب آن انتقال ماده‌ای از جائی به جائی صورت می‌پذیرد و این انتقال در سرعت گردش زمین تأثیر دارد. تنها جزر و مد انگیزهٔ این کار نیست. (مراد از این کار، کندی سرعت زمین است، چنان که پیش از این بخش گفته است). حتّی رودبارها که آب خود را از جائی به جای دیگر زمین می‌برند در سرعت گردش زمین تأثیر دارد. چیزی را که بادها با خود می‌برند و به جای دیگری منتقل می‌کنند، در سرعت گردش زمین تأثیر دارد. اگر چیزی به ته دریاها بیفتد، و یا چیزی در اینجا و آنجای روی سطح زمین پدید آید در سرعت گردش زمین تأثیر دارد . . . از جملهٔ چیزهائی که در سرعت گردش زمین تأثیر دارند این است که به هر سبب و علّتی که هست زمین منبسط و یا منقبض گردد، هرچند که این انبساط و انقباض جزئی و ناچیز بوده و بر قطر آن نیفزاید یا از قطر آن نکاهد مگر چند قدمی را».[2]

این زمین که تا این اندازه حسّاس است، جای شگفت نیست اگر کوه‌های ثابت و استوار محافظ آن باشند و نگذارند:

﴿أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾.

تا این که زمین شما را نلرزاند (و با حرکت خود شما را مضطرب نگرداند).

همان گونه که چهارده قرن پیش در قرآن آمده است.

﴿وَ بَارَكَ فِيهَا وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا﴾.

و خیرات و برکات زیادی در آن آفرید، و مواد غذائی (مختلف و جوراجور ساکنان) زمین را به اندازهٔ لازم مقدّر و مشخّص کرد.

این بند تصویر کشت و زرع نمو کننده و بالندهٔ این زمین، و برخی از معادن سودمند همچون طلا و نقره و آهن، و چیزهائی از این قبیل که خدا آنها را در دل زمین پنهان فرموده است، به ذهن پیشینیان ما می‌انداخت . . . امّا امروز بعد از آن که یزدان چیزهای زیادی از خیرات و برکاتی را که در زمین به ودیعت نهاده است و اقوات و ارزاقی را که در زمین در طول روزگاران درازی انباشته کرده است، برای انسان کشف و برملا فرموده است، این بند مدلول و مفهوم چندین برابری به ذهن ما می‌اندازد.

ما دیدیم که چگونه عناصر هوا با یکدیگر همکاری کرده‌اند و آب را تشکیل و پدیدار کرده‌اند، و چگونه آب و هوا و خورشید و بادها همکاری و همیاری نموده‌اند و بارانها را ایجاد کرده است که منشأ آب شیرین است، چه آب رودبارهای ظاهری و بیرونی و چه آب رودبارهای باطنی و درونی که به شکل

۱- جلد نهم، صفحه ۵۱. (مترجم)

۲- به نقل از کتاب: «معالله فی السماء». تألیف: دکتر احمد زکی.

چشمه‌ها و چشمه‌سارها و چاه‌ها در می‌آید . . . همهٔ اینها از جملهٔ پایه‌های بنیادین برکات و اقوات هستند. هوا در میان است. نفسهایمان و بدنهایمان بر هوا استوار و ماندگارند . . .

«زمین کره‌ای است که گرداگرد آن را پوسته‌ای از صخره‌سنگها فراگرفته است. پیرامون اکثر صخره‌سنگها را آب احاطه کرده است. دور و بر هردوی صخره‌سنگها و آب را لایه‌ای از هوا دربر گرفته است. این لایهٔ هوا طبقهٔ ستبری از گاز است، و بسان دریا ژرفاها دارد. ما آدمیزادگان، و حیوانات و نباتات در این ژرفاها زندگی می‌کنیم و به سبب آن چیزی که در آن است در آرامش بسر می‌بریم.

از اکسیژن هوا نَفَسهایمان را برمی‌گیریم و تنفّس می‌کنیم. گیاهان پیکرهٔ خود را از کربن هوا، و بلکه از اکسید کربن هوا ترتیب می‌دهند، همان چیزی که شیمیدانان آن را دی اکسیدکربن می‌نامند. گیاه پیکر خود را از کربن می‌سازد. ما گیاه را می‌خوریم، و حیوانی را می‌خوریم که از گیاه تغذیه می‌کند. و از گیاه و حیوان بدن خود را می‌سازیم. از گازهای هوا نیتروژن، یعنی ازت مانده است. ازت را برای رقیق کردن اکسیژن استشمام می‌کنیم تا از نَفَسهایمان نسوزیم. بخار آب مانده است. بخار آب برای مرطوب کردن هوا است. گازهای دیگری در هوا است. مقدار این گازها اندک است. از قبیل: آرگون، هلیوم، نئون، و جز اینها . . . گاز دیگری ئیدروژن است. این گاز چه‌بسا از بقایای آفرینش نخستین زمین برجای مانده باشد».(۱)

موادّی که آنها را می‌خوریم، و موادّی که در زندگی خودمان از آنها استفاده می‌کنیم ـ اقوات بیشترین قسمت آنها در شکمها مصرف می‌گردند ـ همهٔ آنها مرکّب از عنصرهای اصلی هستند، عنصرهائی که زمین آنها را در درون خود یا در فضای خود دارد. برای مثال، این شکر . . . شکر چیست؟ شکر مرکّب از کربن و ئیدروژن و اکسیژن است. ما متوجّه شدیم که آب از ئیدروژن و اکسیژن ترکیب شده است . . . به همین ترتیب است هر چیزی که از خوردنی و نوشیدنی، و یا پوشیدنی و ابزار و ادوات، مورد بهره‌برداری قرار می‌دهیم . . . همهٔ آنها مرکّب از عناصر این زمین هستند و در آن به ودیعت گذاشته شده‌اند . . .

همهٔ اینها به چیزی از برکات و به چیزی از تقدیر اقوات اشاره دارند . . . در چهار روز از مراحل زمانی طولانی پیدایش یافته‌اند . . . آنها روزهای خدایند. مقدار و اندازهٔ آنها را جز خدا نمی‌داند.

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَ هِيَ دُخَانٌ. فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً. قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ. فَقَضَاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ، وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَآءٍ أَمْرَهَا. وَ زَيَّنَّا ٱلسَّمَآءَ ٱلدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ حِفْظاً. ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ ٱلْعَلِيمِ ﴾.

سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود. به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای). آن‌گاه آن را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند، و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصّی مقرّر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید). آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم و (آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم. این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.

«اِستواء» که مصدر فعل «إِسْتَوىٰ» است در اینجا به معنی قصد است. قصد کردن از جانب خدای بزرگوار، مراد توجّه و اراده نمودن است. واژهٔ «ثُمَّ»: سپس، گاهی برای ترتیب زمانی نیست، و بلکه برای ارتقاء معنوی

۱- مرجع سابق.

است.[۱] «اَلسَّمَاء»: آسمان. از لحاظ ذهن و شعور، به جایگاه بالاتر و والاتر می‌گویند.

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ ﴾.

سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود.

اعتقاد بر این است که پیش از آفرینش ستارگان، چیزی وجود داشته است که آن را سحابی می‌گویند. این سحابی گاز بوده است . . . یعنی دود.

«سحابیها ـ چه روشن و چه تیره ـ گاز و غبار موجود در آن، آثار باقیماندهٔ آفرینش ستارگان بوده است و بس. نظریّهٔ آفرینش چنین است: کهکشان از گاز و غبار تشکیل گردیده است. از انباشته شدن گاز و غبار، ستارگان تشکیل شده‌اند. مقداری از گاز و غبار مانده است. از این باقیماندهٔ گاز و غبار در این کهکشان فراخ باقی مانده است. گاز و غبار باقیمانده برابر است با مقدار گاز و غباری که ستارگان از آن تشکیل گردیده‌اند. پیوسته ستارگان از این بخش گاز و غبارِ برجای مانده، با نیروی جاذبه به سوی خود می‌کشند، و آسمان را خوب از گاز و غبار جارو می‌کنند. ولیکن این جاروکنندگان هرچند که تعدادشان به صورت وحشتناکی فراوان است، ولی نسبت به گستره‌هائی که باید آنجاها را جارو کنند، کم و اندک هستند».[۲]

این سخن چه بسا درست باشد، چون نزدیک‌ترین گفته به مدلول و مفهوم حقیقت قرآنی است:

﴿ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰٓ إِلَى ٱلسَّمَآءِ وَهِىَ دُخَانٌ ﴾.

سپس ارادهٔ آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود (گونه، و به شکل سحابیها در گسترهٔ فضای بی‌انتهاء پراکنده) بود.

آن گاه اندکی در جلو این حقیقت هراس‌انگیز می‌ایستیم:

﴿ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ٱئْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَآ أَتَيْنَا طَآئِعِينَ ﴾.

به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید، پدید آئید (و شکل گیرید). گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای).

اشارهٔ شگفتی به فرمانبرداری این جهان از قانون یزدان، و به تماس حقیقت این جهان با آفریدگار خود است، تماسی که تماس اطاعت از فرمودهٔ خدا، و تسلیم اراده و مشیّت او شدن است. در این صورت هیچ چیزی جز انسان در میان نیست مگر این که با خواست خود در برابر قانون همگانی خدا کرنش می‌برد و از آن فرمانبردارانه اطاعت می‌کند، مگر انسان که در برخی از اوقات وادار به کرنش بردن و اطاعت کردن از قانون همگانی خدا می‌شود. انسان قطعاً در برابر این قانون همگانی الهی کرنش و فرمان می‌برد. او نمی‌تواند از دائرهٔ آن بیرون رود. انسان سپر بسیار کوچکی در گردونهٔ این جهان بس بزرگ و سترگ است. قوانین همگانی جهان بر انسان ساری و جاری می‌گردد چه بخواهد و چه نخواهد. ولیکن تنها او است که بسان اطاعت آسمان و زمین اطاعت نمی‌کند. بلکه می‌خواهد بگریزد، و از مسیر خوش و بی‌درد سر منحرف شود. این است که با قوانینی برخورد پیدا می‌کند که حتماً آن قوانین بر او چیره می‌گردد و او را شکست می‌دهد ـ و گاهی او را در هم می‌کوبد و خردش می‌کند ـ آن وقت غیر فرمانبردارانه کرنش می‌برد و به زانو درمی‌افتد. مگر بندگان خدا، آن کسانی که دلهایشان، وجودشان، حرکاتشان، تصوّراتشان، اراده‌هایشان، علائق و رغائبشان، و رویکردهایشان در صلح و صفا است . . . در صلح و صفا است با قوانین همگانی الهی . . . این است که آنان مطیعانه سر بر خطّ فرمان می‌نهند، و آرام و آسان با گردونهٔ جهان بزرگ و سترگ به راه می‌افتند و راه را می‌سپرند. با کاروان جهان به سوی پروردگارشان رهسپار می‌گردند، و با تمام نیروهای موجود در این کاروان پیوند پیدا می‌کنند . . . بدین

۱- «ثُمَّ»: سپس، در اینجا برای تأخیر بیانی است نه تأخیر زمانی. یعنی آفرینش آسمانها قبلاً صورت گرفته است و زمین بعد از آن. (مترجم)

۲- «معالله فی السماء». تألیف: دکتر احمد زکی.

هنگام است که شگفتیها می‌آفرینند، و خوارق عاداتی انجام می‌دهند، چون با قانون خدا در صلح و صفایند، و از نیروی شگرف آن قانون استمداد می‌نمایند، و آنان با آن قانون هستند و آن قانون در راه به سوی خدا مشتمل بر ایشان است، و همگان: «طٰائِعِین»: مطیعان یزدان می‌باشند، و دلبخواه فرمانبرداری می‌کنند.
ما ناخواسته کرنش می‌بریم و اطاعت می‌کنیم. کاشکی ما فرمانبردارانه کرنش می‌بردیم و اطاعت می‌کردیم. ای کاش که ما همچون لبّیکِ زمین و آسمان لبّیک می‌گفتیم. با رضا و رغبت، و با شادی و شادمانیِ ملاقاتِ با یزدان، سر بر خطّ فرمان ایزد سبحان می‌نهادیم، و با روح جهانِ کرنش‌برنده و مطیع و لبّیک گوینده و تسلیم ایزد منّان و خداوندگار جهانیان، همگام و همراه می‌شدیم.
ما گاه‌گاهی حرکات خنده‌آوری از خود نشان می‌دهیم ... گردونهٔ قضا و قدر در راه خود می‌چرخد، و با سرعت خود می‌گردد، و جهت خود را می‌سپرد، و جملگی هستی را با خود می‌گرداند و می‌برد، مطابق قوانین و سننی که در میان است . . . ما می‌آئیم و می‌خواهیم سرعت بگیریم، و یا کندی کنیم. ما در میان این کاروان بزرگ و کوکبهٔ سترگ هستیم. گاهی غم و اندوه و پریشانی و شتاب و خودپرستی و آز و طمع و علاقه و رغبت و ترس و هراس، به ما دست می‌دهد ـ و آن وقتی است که ما از گردونهٔ جهان می‌گسلیم و از خطّ سیر جهانی منحرف می‌گردیم ـ بدین هنگام اینجا و آنجا می‌گریزیم، در حالی که کاروان جهان و کوکبهٔ کیهان به راه خود ادامه می‌دهد. با این سپر و با آن سپر برخورد می‌کنیم و به درد می‌آئیم و به ناله می‌افتیم. در اینجا و آنجا به مانع می‌خوریم و تصادف می‌کنیم و درهم می‌شکنیم. در حالی که گردونهٔ جهان با سرعتی که دارد در راه خود و رو به هدف خویش می‌چرخد و به پیش می‌رود. نیروهایمان و تلاشهایمان همه و همه هدر می‌رود و هرز و بیهوده می‌شود . . . امّا زمانی که دلهایمان واقعاً ایمان داشته باشد، و حقیقتاً تسلیم خدا باشد، و به راستی با جان هستی تماس پیدا کند، ما در این صورت نقش اصلی خود را می‌شناسیم، و میان گامهایمان و میان گامهای قضا و قدر همسوئی و هماهنگی برقرار می‌گردانیم، و در لحظهٔ مناسبی با سرعت مناسبی، در گسترهٔ مناسبی به حرکت درمی‌آئیم. با جملگی نیروی هستی حرکت می‌کنیم، نیروئی که از آفریدگار هستی استمداد می‌طلبد و یاری می‌خواهد. عملاً کارهای بزرگی را انجام می‌دهیم، بدون این که غرور به ما دست بدهد. زیرا ما منبع قدرتی را خواهیم شناخت که با مدد و یاری او این کارهای بزرگ را انجام خواهیم داد. اطمینان و یقین پیدا می‌کنیم که این قدرت، قدرت خودمان نیست. بلکه قدرت ما که چنین کرده است متّصل به قدرت بزرگ یزدان جهان بوده است.

وای چه رضا و خشنودی‌ای! وای چه خوشبختی و سعادتی! وای چه آسودگی و آسایشی! وای چه آرامشی که دلهایمان را فرا می‌گیرد در آن روز و روزگاری که در کوچ کوتاه خود هستیم! کوچی که بر این ستارهٔ فرمانبردار و لبّیک‌گوی پروردگار داریم، ستاره‌ای که در این کوچ بزرگی که به سوی خداوندگار این ستاره داریم، در پایان این گشت و گذار با ما همراه و همسفر است!
چه صلح و صفائی که بر جانهایمان می‌ریزد در آن حال و احوالی که ما در جهانی زندگی می‌کنیم که دوست ما است، جهانی که با تمام وجود تسلیم فرمان پروردگارش می‌باشد، و ما نیز با آن تسلیم فرمان پروردگارمان می‌باشیم. گامهایمان از گامهای جهان جدا نمی‌گردد، و با ما دشمنی نمی‌ورزد و ما با آن دشمنی نمی‌ورزیم. چون ما از آنیم، و با آن هم جهت و همسوئیم:

﴿ قٰالَتٰا أَتَیْنٰا طٰائِعِینَ ﴾.

گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای).

﴿ فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِی یَوْمَیْنِ ﴾.

آن‌گاه آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز به انجام رساند.

﴿ وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَماءٍ أَمْرَها ﴾.

و در هر آسمانی فرمان لازمه‌اش را صادر (و نظام و تدبیر خاصّی مقرّر) فرمود (و مخلوقات و موجودات متناسب با آنجا را آفرید).

دو روز چه‌بسا مراد دو دوره‌ای باشد که ستارگان از سحابیها تشکیل شده‌اند. یا در آنها هستی پیدایش پیدا کرده است آن‌گونه که خدا می‌داند و بس. وحی و پیام فرمان در هر آسمان، اشاره به روان کردن قوانین لازم در آن است، برابر رهنمون و رهنمودی که خدا فرموده است. امّا آسمانِ مقصود، کدام است، ما نمی‌توانیم آن را معیّن و مشخّص داریم. چه‌بسا فاصلهٔ دوری، آسمان بشمار آمده است. یا کهکشانی آسمانی نام گرفته است. و چه‌بسا هم کهکشانهائی که فاصله‌های متفاوتی داشته‌اند آسمانها بشمار آمده‌اند ... و چیزهای دیگری جز اینها، که واژهٔ آسمان برداشت آنها را دارد، و چنین چیزهائی بسیارند.

﴿ وَ زَيَّنَّا ٱلسَّماءَ ٱلدُّنْيا بِمَصابيحَ وَ حِفْظاً ﴾.

آسمان نزدیک را با چراغهای بزرگی (از ستارگان درخشان و تابان) بیاراستیم و (آن را کاملاً از آفات و استراق سمع شیاطین) محفوظ داشتیم.

«ٱلسَّماء ٱلدُّنْيا»: نزدیک‌ترین آسمان . . . این هم مدلول و مفهوم واحد و مشخّصی ندارد. چه‌بسا نزدیک‌ترین کهکشانها به ما مراد باشد که بدان جادهٔ کاه‌فروش می‌گویند.[1] اندازهٔ قطر کهکشان ما صد هزار میلیون سال نوری است! چه بسا مراد از آسمان چیزی جز این هم باشد، چیزی از چیزهائی که واژهٔ آسمان می‌تواند بر آن منطبق گردد. در آن ستارگان و سیّارگانی هستند که بسان چراغها در جلو دیدگان ما می‌درخشند.

«حِفْظاً»: نگاهداری. مراد حفظ از شیاطین است . . . همان‌گونه که در جاهای دیگری از قرآن مفاهیمی دالّ بر این معنی آمده است . . . ما نمی‌توانیم در بارهٔ شیاطین چیز زیادی را بگوئیم، و بیش از اشاره‌های گذرائی را بیان بداریم که در قرآن آمده‌اند. این اشاره‌ها ما را بس است.

﴿ ذٰلِكَ تَقْديرُ الْعَزيزِ الْعَليمِ ﴾.

این (امور مذکوره، اعم از آفرینش جهان هستی و دوران شکل‌گیری و نظم دقیق، برجوشیده از) برنامه‌ریزی خداوند بسیار توانا و بس آگاه است.

آیا اینها را مقدّر و مقرّر و اندازه‌گیری می‌کند، و سراسر هستی را نگاهداری می‌نماید، و همهٔ جهان را می‌گرداند و می‌چرخاند و اداره کند، کسی جز خداوند چیره و نیرومند و توانا؟ و جز خداوند بسیار آگاه و مطّلع از موارد و مصادر نظام هستی؟



بعد از این چرخش و گردش جهانی شگفت‌انگیز، موضع کسانی که کفر می‌ورزند و خدا را نمی‌پذیرند و برای او انبازها قرار می‌دهند چگونه خواهد بود؟ وقتی که آسمان و زمین به پروردگارشان عرض می‌کنند:

﴿أَتَيْنا طائِعينَ ﴾.

فرمانبردارانه پدید آمدیم (و به همان صورت درآمده‌ایم که اراده فرموده‌ای).

آخر این مورچهٔ کوچکِ درماندهٔ انسان نام که روی زمین می‌لغزد و حرکت می‌کند، چگونه با تکبّر و بیشرمی خدا را انکار می‌کند؟

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صاعِقَةً مِثْلَ صاعِقَةِ عادٍ وَ ثَمُودَ. إِذْ جاءَتْهُمُ ٱلرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْديهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ. قالُوا: لَوْ شاءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً، فَإِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ. فَأَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ قالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً؟ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً؟ وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ. فَأَرْسَلْنا عَلَيْهِمْ ريحاً صَرْصَراً في أَيّامٍ نَحِساتٍ لِنُذيقَهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ ٱلدُّنْيا، وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَخْزىٰ وَ هُمْ لا

۱- در زبان فارسی آن را کاهکشان یا کهکشانِ راه شیری می‌گویند. (مترجم)

يُنْصَرُونَ. وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ، فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) روی‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم. زمانی (صاعقه گریبانگیر قوم عاد و ثمود شد) که پیغمبران از پیش رو و پشت سر (و از هر سو و جهات دیگر) به نزدشان آمدند (و به عناوین مختلف و به شیوه‌های گوناگون پندشان دادند و ارشادشان کردند و گفتند:) جز خدا را پرستش نکنید. پاسخ دادند که: اگر خدا می‌خواست پیغمبرانی روانه دارد فرشتگانی را (به عنوان پیغمبر) فرو می‌فرستاد (نه انسانهائی مانند خود ما). ما قطعاً به آن چیزهائی باور نداریم که با خود آورده‌اید. و امّا قوم عاد در زمین به ناحقّ بزرگی فروختند (و مغرورانه) گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟! آنان (بر اثر این پندار بی‌اساس) پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند. سرانجام باد تند و پرصدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سویشان وزان کردیم، تا عذاب خوار و پست‌کننده‌ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم. (تازه این عذاب دنیا است) و عذاب آخرت خوار و پست‌کننده‌تر (از عذاب دنیوی ایشان) است. و آنان اصلاً (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شوند. و امّا قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم (و راه خیر و راه شرّ را بدیشان نمودیم) و آنان کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند، و لذا به سبب کارهائی که می‌کردند، صاعقهٔ عذاب خوارکننده‌ای ایشان را فروگرفت. و کسانی را که مؤمن و متّقی بودند نجات دادیم (و از عذاب درامان و از دست کفّار متکبّر رهائی بخشیدیم).

این تهدید و بیم هراسناک و هراس‌انگیزی که می‌فرماید:

﴿ فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ ﴾.

بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم.

مناسب با زشتیِ گناه و پلشتی بزه، و با خودبزرگ‌بینی و تکبّری است که مشرکان می‌ورزیدند، و در سرآغاز این سوره حکایت گردیده است. همچنین مناسب با انحراف و کجروی‌ای است که کفّار آدمیان در کاروان بزرگی مرتکب می‌شده‌اند که پیش از این تهدید و بیم بیان شده است.

ابن‌اسحاق داستانی از این تهدید و بیم را روایت کرده است و گفته است: یزید پسر زیاد از محمّد پسر کعب قرظی نقل نموده است که او گفته است: برایم نقل شده است، عتبه پسر ربیعه که رئیسی بود، روزی در مجلس قریشیان نشسته بود، و پیغمبر خدا ﷺ هم تک و تنها در مسجدالحرام نشسته بود، عتبه رو به قریشیان کرد و گفت: ای گروه قریشیان آیا برنخیزم و به پیش محمّد بروم و با او سخن بگویم و چند کاری را بدو پیشنهاد بکنم. بدان امید که برخیها را بپذیرد و یکی از آنها را که بخواهد بدو بدهیم و از ما دست بکشد؟ - این وقتی بود که حمزه ﷺ ایمان آورده بود و دیدند یاران و پیروان پیغمبر ﷺ فزونی می‌یابند و افزایش پیدا می‌کنند. گفتند: بلی ای ابو ولید، بلند شو و به پیش او برو و با وی سخن بگو. عتبه برخاست و به پیش پیغمبر خدا ﷺ رفت و در کنارش نشست و بدو گفت: ای برادرزاده‌ام! تو می‌دانی در میان ما چه مکانت و منزلتی داری. جزو عشیرهٔ ما هستی و از حسب و نسب والائی برخورداری. تو کار بزرگی را برای قوم خود آورده‌ای، و با آن میانشان تفرقه افکنده‌ای. خردهایشان را بیخردی قلمداد کرده‌ای، و از خدایانشان عیبجوئی نموده‌ای و دینشان را ننگین دانسته‌ای. آئینشان را نمی‌پذیری و بدان گردن نمی‌نهی، آئینی که پدران و نیاکانشان بر آن بوده‌اند و بر آن رفته‌اند. از من بشنو تا چه می‌گویم. من کارهائی را به تو پیشنهاد می‌کنم، بنگر که در بارهٔ آنها نظرت

چیست. شاید تو برخی از آنها را پذیرفتی . . . پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

﴿ قُلْ يا أَبَا الْوَلِيدِ أَسْمَعْ ﴾.

«ای ابو الولید بگو، می‌شنوم».

عتبه گفت: ای برادرزاده‌ام! اگر تو از این چیزی که با خود آورده‌ای مقصودت مال و دارائی است، از اموال و دارائیهای خود آن اندازه برایت جمع می‌کنیم و به تو می‌دهیم تا ثروتمندترین ما خواهی شد. اگر هم از این کار مرادت ریاست است، تو را بر خود رئیس می‌کنیم و هیچ کاری را بدون فرمان تو انجام نمی‌دهیم. اگر نیز منظورت فرمانروائی و شاهی است، تو را بر خود فرمانروا و شاه می‌کنیم. اگر هم جنّ به پیش تو می‌آید و او را می‌بینی و نمی‌توانی او را از خود برانی، ما پزشکانی را دعوت می‌کنیم، و در این راه اموالی را که داریم خرج می‌نمائیم تا تو را از دست او می‌رهانیم. چه‌بسا جنّ بر کسی غالب می‌شود تا وقتی که مداوا می‌گردد و از دست او نجات داده می‌شود . . . و سخنان دیگری که گفته است . . . پیغمبر خدا ﷺ گوش به سخنان عتبه فراداشته بود و چیزی نفرمود تا او خاموش گردید. آنگاه فرمود:

﴿ أَفَرَغْتَ يا أَبَا الْوَلِيدِ؟ ﴾.

«ای ابو ولید آیا تمام شدی؟»

عتبه گفت: بلی. پیغمبر ﷺ فرمود:

﴿ فَاسْتَمِعْ مِنِّي ﴾.

«پس از من بشنو».

عتبه گفت: چنین کنم . . . فرمود:

﴿ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. حم. تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ ﴾.

به نام خداوند بخشندهٔ مهربان. حا. میم. (این کتابی است که) از طرف خداوند بخشایشگر مهرورز نازل شده است. کتابی است که آیات آن تفصیل و تبیین شده است (و واضح و روشن گشته است. یعنی) قرآن که به زبان عربی است، برای قومی (فهم معانی آن آسان) است که اهل دانش باشند. قرآن بشارت‌دهندهٔ (مؤمنان به نعمتهای فراوان و جاویدان) و ترسانندهٔ (کافران به عذاب دردناک و سرمدی یزدان) است. ولی (تشویق و تهدید قرآن در دل متعصّبان لجوج بی‌اثر است) و اکثر آنان (از حقّ و حقیقت) رویگردانند و این است که (روح شنوائی و پذیرائی حقائق را از دست داده‌اند و گوئی که کرند و) هیچ نمی‌شنوند.

سپس پیغمبر ﷺ به قرائت بقیّهٔ آیات این سوره ادامه داد و آنها را بر عتبه خواند. وقتی که عتبه گوش می‌کرد، ساکت و خاموش گوش بدان آیات می‌داد، و دستهایش را بر پشت خود گرفته بود و بر آنها تکیه زده بود. به سخنان پیغمبر ﷺ گوش می‌داد تا فرموده‌هایش به آیهٔ سجده در همین سوره رسید و سجده برد. سپس گفت:

﴿ قَدْ سَمِعْتَ يا أَبَا الْوَلِيدِ مَا سَمِعْتَ فَأَنْتَ وَ ذَاكَ ﴾.

«ای ابو ولید شنیدی آنچه را که شنیدی، این تو و این آن (خواهی بپذیر و خواهی نپذیر)».

عتبه برخاست و به پیش یارانش برگشت. یارانش به یکدیگر گفتند: به خدا سوگند می‌خوریم ابو ولید با چهره‌ای به سویتان برگشته است که جدای از چهره‌ای است که با آن از پیشتان رفته است. وقتی که عتبه در کنارشان نشست گفتند: ای ابو ولید چه به دنبال داری و خبر چیست؟ گفت: آنچه به دنبال دارم و از آن باخبر گردیده‌ام این است به خدا سوگند سخنی را شنیده‌ام که هرگز همانند آن را نشنیده‌ام. به خدا همچون سخنی سحر نیست، و شعر هم نیست، و غیبگوئی نیز نیست. ای گروه قریشیان از من اطاعت کنید و کار را به من واگذارید . . . میان این مرد و میان آنچه در صدد آن است راه را بازگذارید و رهایش سازید. به خدا سوگند سخنی را که من از او شنیده‌ام خبری به دنبال دارد. اگر عربها بدو دسترسی پیدا کنند و نابودش کنند، توسّط دیگران از شرّ او رهائی یافته‌اید. اگر هم بر عربها پیروز شود، حکومت و فرمانروائی او حکومت و فرمانروائی

شما است، و عزّت و عظمت او عزّت و عظمت شما است، و شما خوشبخت‌ترین مردمان در سایهٔ او خواهید بود . . . گفتند: به خدا سوگند ای ابو ولید او با زبانش تو را جادو کرده است! عتبه گفت: این رأی و نظر من بود، هرچه به نظرتان رسیده است انجام دهید.

بغوی در تفسیر خود حدیثی را با استنادی که دارد و آن را از محمّد پسر فضیل، و او آن را از اجلح ـ که پسر عبدالله کندی کوفی است ـ ابن‌کثیر گفته است: تا اندازه‌ای ضعیف به حساب آمده است ـ و اجلح آن را از زیال پسر حرمله، و او آن را از جابر پسر عبدالله ﷺ نقل کرده است. تا می‌رسد به:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) روی‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود می‌ترسانم.

عتبه دست بر دهان پیغمبر ﷺ گذاشت، و او را به صلهٔ رحم سوگند داد، و به میان اهل و عیال خود برگشت و بیرون نیامد و به پیش قریشیان برنگشت، و از ایشان کناره‌گیری نمود و خود را در منزل زندانی کرد . . . تا آخر . . .

بعدها که در این باره با عتبه سخن گفتند، گفت: «دست بر دهانش گذاشتم و او را به صلهٔ رحم سوگند دادم که دست بردارد و بس کند. شما که می‌دانید محمّد وقتی که چیزی را گفته است دروغ نگفته است. من ترسیدم که عذاب را بر شما نازل گرداند . . .».

این تصویری از تأثیر همچون تهدید و بیمی از دهان پیغمبر خدا ﷺ بر دل مردی است که ایمان نیاورده است! به ترک این روایت نمی‌گوئیم پیش از این که توقّف کوتاهی در جلو سیمای پیغمبر ﷺ و ادب و اخلاق بزرگوارانه و آرامش دل با ایمان او نداشته باشیم. او به عتبه گوش می‌دهد و عتبه این اندیشه‌های کوچک و پیشنهادهای بی‌ارزش را به عرض مبارکش می‌رساند. در حالی که دل پیغمبر ﷺ به چیزی سرگرم است که بسی والاتر و بزرگ‌تر از اینها است. وقتی که این اندیشه‌ها و پیشنهادهای چندش‌آور و مایهٔ نفرت مطرح می‌شود، پیغمبر ﷺ شکیبایانه آنها را می‌شنود، و بزرگوارانه بدانها گوش فرامی‌دارد، و آرام و متین و مهربانانه می‌نشیند، و از عتبه نمی‌خواهد که زودتر این اندیشه‌ها و پیشنهادها را بگوید و بدانها پایان دهد. وقتی هم عتبه سخن را به پایان می‌برد، آرام و خویشتن نگاهدار و محترمانه بدو می‌فرماید:

﴿أَفَرَغْتَ يَا أَبَا الْوَلِيدِ؟﴾.

«ای ابو ولید آیا سخنانت به پایان آمد؟»

عتبه می‌گوید: بلی . . . پس بدو می‌فرماید:

﴿فَاسْتَمِعْ مِنِّي﴾.

«پس به من گوش کن و از من بشنو».

هرچه زودتر به عتبه پاسخ نمی‌دهد و شتابان نمی‌فرماید: چنین می‌کنم. بلکه با آرامش خاطر و با روح بزرگ، فرمودهٔ خداوندگار خود را نه سخن خود را بر او می‌خواند: ﴿بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ. حم . . .﴾.

این سیمائی است که به دل شوکت و حرمت، یقین و اطمینان، مودّت و محبّت، می‌اندازد . . . بدین خاطر بود که دلهای شنوندگان خود را جذب می‌کرد و بر آنها چیره می‌گردید . . . دلهای شنوندگانی که نخست قصد تمسخر او را داشتند، و یا پیشاپیش کینهٔ او را به دل می‌گرفتند، و بعد به خدمتش می‌رفتند!

درود و مرحمت خدا بر او باد . . . خداوند بزرگوار راست فرموده است:

﴿اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حوالت می‌دارد. (انعام/۱۲۴)

پس از این توقّف کوتاه به نصّ قرآن مجید برمی‌گردیم:

﴿فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ: أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ . . .﴾.

اگر (مشرکان مکّه از پذیرش ایمان) روی‌گردان شدند، بگو: شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقهٔ عاد و ثمود

می‌ترسانم ....

این هم چرخش و گردشی بر محلّهای هلاک شدن و نقش زمین گردیدن گذشتگان است که پس از چرخش و گردش در آسمانها و زمین به میان می‌آید. چرخش و گردشی است که دلهای خودبزرگ‌بین را از دیدن محلّهای هلاک گردیدن و نقش زمین شدن مستکبرین، به لرزه و تکان درمی‌آورد:

﴿ إِذْ جاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاَّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللهَ ﴾.

زمانی (صاعقه گریبانگیر قوم عاد و ثمود شد) که پیغمبران از پیشِ رو و پشت سر (و از هر سو و جهات دیگر) به نزدشان آمدند (و به عناوین مختلف و به شیوه‌های گوناگون پندشان دادند و ارشادشان کردند و گفتند:) جز خدا را پرستش نکنید.

این سخنی است که جملگی پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند، و بنیاد هر آئینی بر آن استوار گردیده است.

﴿ قالُوا: لَوْ شاءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ مَلائِكَةً. فَإِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ ﴾.

پاسخ دادند که: اگر خدا می‌خواست پیغمبرانی روانه دارد، فرشتگانی را (به عنوان پیغمبر) فرو می‌فرستاد (نه انسانهائی مانند خود ما). ما قطعاً به آن چیزهائی باور نداریم که با خود آورده‌اید.

این شبههٔ تکراری‌ای که به هر پیغمبری گفته شده است. هیچ پیغمبری نمی‌تواند انسانها را مخاطب قرار دهد و با ایشان به سخن بپردازد مگر این که خودش انسان باشد. ایشان را بشناسد و آنان او را بشناسند. در او سرمشق واقعی خود را بیابند، و او را الگوی خویش بکنند. او همان رنج و دردی را بچشد، و با همان مسائل و قضایائی روبرو بشود که ایشان می‌چشند و با آنها روبرو می‌شوند. امّا عاد و ثمود کفرشان را در حقّ پیغمبرانشان اعلان و اعلام کردند، بدان علّت که پیغمبران انسان بودند و فرشته نشدند، آن‌گونه که ایشان پیشنهاد می‌کردند!

تا بدینجا سرنوشت عاد و ثمود را رویهم خلاصه می‌کند و گرد می‌آورد، چون هر دو گروه عاد و ثمود سرنوشت یگانه‌ای داشته‌اند. چه هم اینان و هم آنان کارشان به صاعقه کشیده است و آذرخش آسمان دمار از روزگارشان برآورده است. سپس داستان هریک را تا اندازه‌ای از همدیگر جدا می‌سازد:

﴿ فَأَمّا عادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ. وَ قالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً؟ ﴾.

و امّا قوم عاد در زمین به ناحق بزرگی فروختند (و مغرورانه) گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟.

حقّ این است که بندگان در برابر یزدان کرنش برند، و در زمین خودبزرگ‌بینی نکنند و بزرگی نفروشند. آنان با مقایسهٔ با عظمت مخلوقات خدا، کیستند و چیستند؟ آنان همانهائی هستند که هستند. آفریده‌های کوچک انسان نامی در گسترهٔ هستی هستند و بس. لذا هرگونه تکبّری در زمین به ناحقّ است و نادرست می‌باشد. آنان تکبّر ورزیدند و مغرور شدند و گول خوردند.

﴿ وَ قالُوا: مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً؟ ﴾.

گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟.

این یک احساس دروغین است که طاغیان و یاغیان دارند. احساس می‌کنند که نیروئی در زمین وجود ندارد که در برابر نیروی ایشان بایستد. آنان فراموش می‌کنند:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ﴾.

مگر آنان نمی‌دانستند خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟.

این چیز ابتدائی آشکار و مسألهٔ سادهٔ روشنی است ... کسی که در اصل ایشان را آفریده است، از آنان قدرت بیشتری دارد. زیرا او است که این مقدار قدرت محدودی را هم که دارند بدیشان داده است و در وجودشان سرشته است. امّا طاغیان و یاغیان چنین چیزی را یاد نمی‌کنند، و بلکه آن را فراموش می‌کنند:

﴿ وَ كانُوا بِآياتِنا يَجْحَدُونَ ﴾.

آنان (بر اثر این پندار بی‌اساس) پیوسته آیه‌های ما را

انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند.

بدان هنگام که آنان زور بازوان خود را در این صحنه به نمایش می‌گذارند، و از بزرگی و عظمت خود دم می‌زنند، ناگهان صحنهٔ بعدی در آیهٔ بعدی می‌آغازد، صحنه‌ای که محلّ هلاک و نقش زمین شدن را نشان می‌دهد و مناسب با این خودپسندی پست و رسواگرانه است:

﴿ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ. لِنُذِيقَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾.

سرانجام باد تند و پرصدا و سخت سردی را در روزهای شومی به سویشان وزان کردیم، تا عذاب خوار و پست‌کننده‌ای در زندگی همین دنیا بدیشان بچشانیم.

این گردباد و طوفانِ گیج و ویجی است که هر چیزی را با خود جارو می‌کند و می‌برد، و سخت سرد است. در روزهای شوم و بدی وزیدن گرفته است. خواری و رسوائی را در زندگی دنیا به وجود آورده است، خواری و رسوائی‌ای که سزاوار متکبّرانی است که به خود می‌بالند و بر بندگان فخرفروشی می‌کنند و می‌نازند.

این تازه در زندگی این جهان است . . . آنان در آخرت به حال خود رها نمی‌شوند. بلکه:

﴿ وَ لَعَذَابُ الآخِرَةِ أَخْزَىٰ. وَ هُمْ لاٰ يُنْصَرُونَ ﴾.

(تازه این عذاب دنیا است) و عذاب آخرت خوار و پست‌کننده‌تر (از عذاب دنیوی ایشان) است. و آنان اصلاً (از سوی کسی) یاری و کمک نمی‌شوند.

﴿ وَ أَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَىٰ عَلَى الْهُدَىٰ ﴾.

و امّا قوم ثمود، ما ایشان را رهنمود کردیم (و راه خیر و راه شرّ را بدیشان نمودیم) و آنان کوردلی (و گمراهی) را بر هدایت (و رهنمود الهی) ترجیح دادند.

چنین به نظر می‌رسد این بند اشاره باشد به رهنمون و رهنمود کردن ایشان، پس از وقوع معجزهٔ شتر ماده. آنان در سایهٔ همچون معجزه‌ای راهیاب گردیده‌اند، ولی بعد از دین برگشته‌اند و مرتدّ گردیده‌اند و کفر را برگزیده‌اند. کوردلی را بر هدایت و راهیابی ترجیح داده‌اند. روشن است گمراهی پس از راهیابی و هدایت الهی سخت‌ترین و بدترین کوری و کوردلی است!

﴿ فَأَخَذَتْهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴾.

و لذا به سبب کارهائی که می‌کردند، صاعقهٔ عذاب خوارکننده‌ای ایشان را فروگرفت.

خواری مناسب‌ترین فرجام است. چه خواری فقط عذاب نیست و بس، و تنها نابود شدن نیست و بس. و بلکه خواری سزای کوردلی پس از ایمان داشتن است.

﴿ وَ نَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ ﴾.

و کسانی را که مؤمن و متّقی بودند نجات دادیم (و از عذاب درامان و از دست کفّار متکبّر رهائی بخشیدیم).

چرخش و گردش بر محلّهای هلاک و نقش زمین گردیدن عاد و ثمود به پایان می‌آید، و بیم دادن از این محلّهای هلاک و نقش زمین گردیدن هراسناک و هراس‌انگیز خاتمه می‌پذیرد. سلطه و قدرت خدا برایشان روشن و جلوه‌گر می‌شود، سلطه و قدرتی که هیچ‌گونه قدرت و قوّتی نمی‌تواند آن را برگرداند، و هیچ‌گونه دژی نمی‌تواند کسی را از دست آن مصون و محفوظ دارد، و مثلاً متکبّر سرکشی را در خود پناه دهد و درامان از عذاب یزدان دارد.



هم اینک که برایشان از سلطه و قدرت موجود خدا در سرشت جهان، و از سلطه و قدرت موجود خدا در تاریخ انسانها، پرده برداشته است، ایشان را آگاه و مطّلع می‌گرداند بر سلطه و قدرت خدا در وجود خودشان، وجود خودشان که هیچ چیزی از آن متعلّق به خودشان و در اختیار خودشان نیست، و هیچ چیزی از اندامهایشان را نمی‌توانند از سلطه و قدرت خدا محفوظ بدارند و دور نگاه دارند. حتّی گوشهایشان و چشمهایشان و پوستهایشان در جایگاه دادگاه قیامت از آنان سرکشی و نافرمانی می‌کند، و برخی از گواهانی

خواهند شد که بر ضدّ ایشان گواهی می‌دهند:

﴿وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ. حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. وَ قَالُوا لِجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟ قَالُوا: أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ. وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لَا أَبْصَارُكُمْ وَ لَا جُلُودُكُمْ، وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيراً مِمَّا تَعْمَلُونَ. وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ، فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ. فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ. وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ﴾.

روزی دشمنان خدا (یعنی کفّار و مشرکان همهٔ ملّتها) به سوی آتش دوزخ رانده و بر لبهٔ آن گرد آورده می‌شوند (و دسته‌های پیشین را نگاه می‌دارند تا گروه‌های پسین را بدانان ملحق گردانند). هنگامی که در کنار دوزخ گرد آمدند، گوشها و چشمها و پوستهای ایشان بر کارهائی که (در دنیا) می‌کرده‌اند، گواهی می‌دهند. آنان به پوستهای خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟ پاسخ می‌دهند: خداوندی ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نموده است، و همو در آغاز شما را (از عدم) آفریده است و (در پایان زندگی و بعد از ممات، دوباره جامهٔ حیات به تنتان کرده و برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده شده‌اید. شما اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضدّ خود بیم داشته باشید (چرا که اصلاً باور نمی‌کردید روزی اینها به سخن درآیند و بر ضدّ کسی گواهی دهند.) بلکه گمان می‌بردید خدا بسیاری از اعمالی را که (مخفیانه) انجام می‌دهید نمی‌داند. این گمان بدی که در بارهٔ پروردگارتان داشته‌اید شما را به هلاکت انداخته است، و لذا از زمرهٔ زیانکاران شده‌اید. اگر آنان شکیبائی کنند (یا نکنند، یکسان است و) آتش دوزخ جایگاه ایشان است (و راه نجاتی از آن ندارند). اگر هم تقاضای رضایت و درخواست عفو (الهی) کنند (به جائی نمی‌رسد و پذیرفته نمی‌شود) و مورد عفو قرار نمی‌گیرند.

رویاروئی هراسناک و شگفتی است که در جایگاه همایش همگان و در دادگاه ایزد سبحان پیش می‌آید. در آنجائی که اندامهای بدنهای بزهکاران از سلطه و قدرت یزدان اطاعت می‌کند و به گفتار درمی‌آید و به پرسشها پاسخ می‌گوید، در جایگاهی که صاحبان اندامها دشمنان خدا نامیده می‌شوند و با این نام، ننگین می‌گردند. راستی باید سرنوشت دشمنان خدا به کجا بینجامد و چه باشد؟ آنان را گرد می‌آورند، و اوّلشان را به آخرشان می‌رسانند و بسان گلّهٔ گوسفندان جمع می‌گردانند! به سوی کجایشان می‌برند؟ به سوی آتش دوزخ! وقتی که به کنار آتش دوزخ رسیدند و حساب و کتاب درگرفت، ناگهان گواهان بر ضدّ ایشان گواهی می‌دهند، گواهانی که حسابی برای آنان باز نمی‌شد و گمان سر زدن همچون کاری از ایشان نمی‌رفت. زبانهایشان بسته است و به سخن درنمی‌آید، همان زبانهائی که در دنیا دروغ می‌گفت و تهمت می‌زد و یاوه‌سرائی می‌کرد و به تمسخر می‌نشست. امّا گوشهایشان و چشمهایشان و پوستهایشان بر ضدّ ایشان به میدان درمی‌آیند تا به پروردگارشان پاسخ دهند و اطاعت کنند و تسلیم شوند، و از بزهکاران بگویند و روایت کنند آنچه را که آنان راز گمان می‌بردند و نادانسته می‌شمردند. آنان خود را از خدا پنهان می‌داشتند، و گمان می‌کردند که خدا ایشان را نمی‌بیند، و می‌توانند رازهایشان را نهان دارند، و گناهانشان را مخفی کنند. آنان اگر هم از مردمان رازهایشان را نهان و گناهانشان را پنهان داشته‌اند، امّا نتوانسته‌اند رازها و گناه‌ها را از چشمانشان و گوشهایشان و پوستهایشان نهان و پنهان کنند. چگونه می‌توانسته‌اند این کار را بکنند، مگر نه این است که چشمها و گوشها و پوستهایشان جزو اندامهایشان بوده است؟! آهای این چشمها و گوشها و پوستهایشان است که برملا و رسوا می‌کنند چیزی را که بزهکاران آن را

پنهان و نهان از جملگی مردمان می‌دانستند! و حتّی آن را از پروردگار جهانیان پنهان و نهان می‌انگاشتند!
وای از این رویاروئی شگفتی که با سلطه و قدرت مخفیِ خدا پیدا می‌کنند. هم اینک همان سلطه و قدرت بر اندامهایشان چیره می‌گردد و اندامهایشان به فرمان یزدان لبّیک می‌گویند و پاسخ می‌گویند!

﴿ وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَیْنا؟ ﴾.

آنان به پوستهای خود می‌گویند: چرا بر ضدّ ما شهادت دادید؟.

ناگهان پوستهایشان بدون هرگونه کلک و نیرنگ و ساخت و پاختی، حقیقتی را رو در رویشان می‌گویند که برای آنان پنهان بوده است:

﴿ قالُوا: أَنْطَقَنَا اللهُ الَّذي أَنْطَقَ کُلَّ شَيْءٍ ﴾.

پاسخ می‌دهند: خداوندی ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نموده است.

آیا خدا نیست که زبانها را گویا کرده است؟ خدا می‌تواند غیر زبانها را نیز گویا گرداند. او همه چیز را گویا کرده است. این است که امروز همه چیز صحبت می‌کند و سخن می‌گوید و روشنگری می‌نماید.

﴿ وَ هُوَ خَلَقَکُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ ﴾.

و همو در آغاز شما را آفریده است و (در پایان زندگی و بعد از ممات دوباره جامهٔ حیات به تنتان کرده و برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده شده‌اید.

آفرینش و پیدایش نخستین و واپسین از او است، و سرنوشت و بازگشت همگان در دست او و به سوی او است. نه در اوّلی و نه در دومی گریزی از قبضهٔ قدرت او نیست.

این چیزی است که قبلاً با وجود داشتن خردها آن را نپذیرفته‌اند و انکارش کرده‌اند، ولی امروز پوستها بر حقیقت آن گواهی می‌دهند.

بقیّهٔ سخن می‌تواند حکایت اقوال برخی از ایشان بدیشان باشد، و می‌تواند پیروی بر موضعگیری شگفت آنان باشد:

﴿ وَ ما کُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ یَشْهَدَ عَلَیْکُمْ سَمْعُکُمْ وَ لا أَبْصارُکُمْ وَ لا جُلُودُکُمْ ﴾.

شما اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضدّ خودتان بیم داشته باشید (چرا که اصلاً باور نمی‌کردید روزی اینها به سخن درآیند و بر ضدّ کسی گواهی دهند).

شما که به دلتان نمی‌گذشت و خطور نمی‌کرد که گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضدّ شما قیام می‌کنند و گواهی می‌دهند. تازه اگر هم می‌خواستید از آنها خویشتن را پنهان دارید نمی‌توانستید چنین کنید و خود را نهان دارید.

﴿ وَ لٰکِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللهَ لا یَعْلَمُ کَثِیراً مِمّا تَعْمَلُونَ ﴾.

بلکه گمان می‌بردید خدا بسیاری از اعمالی را که (مخفیانه) انجام می‌دهید نمی‌داند.

این گمان جاهلانهٔ بزهکارانه، شما را گول زده است و شما را به سوی دوزخ رانده است:

﴿ وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْداکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخاسِرِینَ ﴾.

این گمان بدی که در بارهٔ پروردگارتان داشته‌اید شما را به هلاکت انداخته است و لذا از زمرهٔ زیانکاران شده‌اید.

آن‌گاه واپسین پیرو درمی‌رسد:

﴿ فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوىً لَهُمْ ﴾.

اگر آنان شکیبائی کنند (یا نکنند، یکسان است و) آتش دوزخ جایگاه ایشان است، و لذا از زمرهٔ زیانکاران شده‌اید.

وای چه تمسخری! چه اکنون صبر و شکیبائی کردن، بر آتش صبر و شکیبائی نمودن است. این صبر و شکیبائی آن صبر و شکیبائی‌ای نیست که گشایش به دنبال داشته باشد و پاداش نیکو مترتّب بر آن گردد. این صبر و شکیبائی، صبر و شکیبائی‌ای است که پاداشش آتش است! سزای آن ماندن و قرار گرفتن در آتش است! و چه بد ماندنی و قرار گرفتنی است!

﴿ وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِینَ ﴾.

اگر هم تقاضای رضایت و درخواست عفو (الهی) کنند (به جائی نمی‌رسد و پذیرفته نمی‌شود) و مورد عفو قرار نمی‌گیرند.

در آنجا درخواست عتاب و سرزنش فائده‌ای ندارد. در آنجا توبه و پشیمانی سودی نمی‌بخشد. عادت چنین است کسی درخواست عتاب[1] و سرزنش را دارد که به دنبالش چشم به راه عفو و رضایت می‌گردد بعد از آن که اسباب و علل جفا و ستم از میان رفته است. امّا امروز بر روی عتاب و سرزنش دربسته شده است. عفو و رضایتی هم در میان نمانده است، عفو و رضایتی که به دنبال عتاب و سرزنش می‌آید.



آن‌گاه دیگر باره برایشان از سلطه و قدرت خدا بر دلهایشان، پرده برمی‌دارد، در حالی که آنان هنوز در دنیا هستند، و خویشتن را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که به خدا ایمان بیاورند. خدا برایشان ـ چون مطّلع بر فساد دلهایشان است ـ همنشینان و همدمان بدی از جنّ و انس ترتیب داده است. این همنشینان و همدمان بد، کارهای زشت و پلشت را در نظرشان می‌آرایند، و ایشان را به کاروانهای کسانی ملحق می‌گردانند که زیانباری بر ایشان نوشته شده است و واجب گردیده است، و فرمان عذاب در بارهٔ آنان لازم و ثابت گردیده است:

﴿ وَ قَيَّضْنٰا لَهُمْ قُرَنٰاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مٰا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مٰا خَلْفَهُمْ، وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، إِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ ﴾.

ما برای آنان همنشینان (زشت‌سیرتی از جنّ و انس) ترتیب داده‌ایم (و این دوستان تبهکار، ایشان را از هر سو احاطه می‌کنند و افکارشان را می‌دزدند و چنان بر آنان چیره می‌شوند) که کار دنیا و آخرت را در نظرشان می‌آرایند (و اقدام به محرّمات و ترک عبادات را و همچنین عقاب و عذاب دوزخ را برایشان سهل و ساده جلوه‌گر می‌نمایند. تا بدانجا که به آسانی به گرداب فساد فرو می‌روند) و فرمان عذاب الهی در بارهٔ آنان ثابت و صادر می‌شود و به سرنوشت اقوام گمراهی از جنّ و انسی گرفتار می‌گردند که پیش از ایشان بوده‌اند (و همچون ایشان کرده‌اند. جملگی اینان و آنان مسلّماً زیانبار شده‌اند.

باید بنگرند چگونه آنان در قبضهٔ خداوندی گرفتارند که خود را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که به پرستش و عبادتش بپردازند. باید بنگرند چگونه دلهایشان که در درونشان است ایشان را به سوی عذاب و زیانباری می‌کشاند و رهنمود می‌گرداند. خدا همنشینان و همدمانی برای آنان ترتیب داده است و حاضر آورده است که به وسوسه کردن ایشان می‌پردازند، و هرگونه کار بدی را در نظرشان می‌آرایند که پیرامون ایشان یافته می‌شود، و کارهایشان را برایشان زیبا جلوه‌گر می‌دهند، و این است که زشتی و پلشتی موجود در کارهایشان را احساس نمی‌کنند و بدان پی نمی‌برند. سخت‌ترین بلا و بدترین مصیبت این است که انسان احساس زشتی و پلشتی اعمال خود را از دست بدهد، و به بدی و نابهنجاری انحراف خویش پی نبرد، و چنین بینگارد هر کاری و هر چیزی که او می‌کند و او دارد زیبا و برازنده است! این هلاک و نابودی است. این سراشیبی و لغزشگاهی است که پیوسته به هلاک و نابودی سر می‌کشد و منتهی می‌شود. ناگهان خود را در میان گلّهٔ بدی می‌بینند. خویشتن را در میان ملّتهائی از جنّ و انس می‌یابند که وعدهٔ خدا در بارهٔ ایشان تحقّق پیدا کرده است و پیاده شده است، و آنان گلّهٔ زیانبارانند:

﴿ إِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ ﴾.

(جملگی) اینان و آنان مسلّماً زیانبار شده‌اند.

از جملهٔ آراستن همنشینان و همدمان برای ایشان این است که آنان را به مبارزهٔ با این قرآن برمی‌انگیزند و به پیش می‌رانند، بدان هنگام که احساس می‌کنند چه

---

۱ - واژهٔ «إِنْ يَسْتَعْتِبُوا» به معنی: طلب رضایت و گذشت کنند، است. یعنی درخواست «عُتْبیٰ» که به معنی رضایت است. ولی مؤلّف فرزانه به معنی: درخواست عتاب و سرزنش کنند، جمله را معنی فرموده است!.. (مترجم)

سلطه و قدرتی در قرآن است:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: لاَ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

کافران (به همدیگر) می‌گویند: گوش بـه ایـن قـرآن فـرا ندهید، و در (هـنگام تـلاوت) آن یـاوه‌سرائـی و جـار و جنجال کنید تا (مردمان هـم قـرآن را نشـنوند و مـجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید.

این سخنی بود که بزرگان قریش به همدیگر می‌گفتند و یکدیگر را بدان سفارش می‌کردند. بدین وسیله عـامّهٔ مردمان را بدان گول می‌زدند. امّا آنان از مقابلهٔ با غلبهٔ قـرآن و تأثـیر آن در درونـهایشان و در درون عـامّهٔ مردمان درمانده گردیدند و شکست خوردند.

﴿ لاَ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندهید.

آنان ادّعاء مـی‌کردند کـه ایـن قـرآن ایشـان را جـادو می‌کند، و بر خردهایشان چیره می‌شود، و زنـدگانیشان را تباه می‌سازد، و میان پدر و پسر جدائی می‌اندازد، و شوهر و همسر را از یکدیگر دور و جدا می‌گرداند. بلی که قرآن جدائی می‌اندازد، ولیکن آن جدائی که یزدان میان ایمان و کفر، و میان هدایت و ضلالت، انـداخـته است. خدا دلهائی را مخلص و آویزهٔ این قرآن می‌کرد. همچون دلهائی هیچ‌گونه پیوندی را نمی‌پذیرفت مگـر پیوند قرآنی را. این است که قرآن فرقان است. یـعنی جداسازندهٔ حقّگرایان از بـاطلگرایـان، و گـمراهـان از راهیابان است . . .

﴿ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

و در (هنگام تلاوت) آن یـاوه‌سرائـی و جـار و جـنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گـرفته شـود و) شـما پـیروز گردید.

این سخن، یاوه‌سرائی و پریشان‌گوئی است و سـزاوار انسان واقعی نیست. امّا درمـاندگی از رویـاروئی بـا حجّت و برهان، و ناتوانی از پاسخ دلیل با دلیل، سر به یاوه‌سرائی و پریشان‌گوئی می‌کشد، توسّط کسـی کـه خویشتن را بزرگ‌تر از پذیرش ایمان می‌بیند.

یاوه‌سرائی و بیهوده‌گوئی مـی‌کردند از جـمله بـا نـقل داستانهای رستم و اسفندیار. همان‌گونه که مالک پسر نضر چنین می‌کرد تا مردمان را از قرآن بازدارد و دور نگاه دارد. با داد و بیداد و جار و جنجال نـیز بـه کـار یاوه‌سرائی و پریشان‌گوئی می‌پرداختند. با بیان سخنان مسجّع و خوانـدن اشـعار رجـز نـیز بـدین کـار دست می‌یازیدند و بیهوده‌گوئی می‌کردند. امّا همهٔ اینها بر باد رفتند و قرآن پیروز گردید، چون راز پیروزی را با خود حمل می‌کرد، و قرآن حقّ بود، و حقّ پیروز است هرچند که باطلگرایان بکوشند و بجوشند و بخروشند.

برای پاسخ بدین گفتار زشتشان، تهدید و بیم مـناسبی درمی‌رسد:

﴿ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَاباً شَدِيداً، وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ. ذٰلِكَ جَـزَاءُ أَعْـدَاءِ اللهِ النَّارُ، لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ، جَزَاءً بِمَا كَـانُوا بِآيَـاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴾.

ما قطعاً (جنگ بـا قـرآن را فـرامـوش نـمی‌نمائیم و) بـه کافران عذاب سختی مـی‌چشانیم، و آنـان را در بـرابـر بدترین کاری که کرده‌اند (که مبارزهٔ با قرآن است) جزا و سزا خواهیم داد. این کیفر دشمنان خدا است که آتش (سوزان جهنّم) است. (امّا نـه آتش مـوقّتی و زودگذر، بلکه) سرای همیشگی ایشان در میان آن است. این هـم بدان خاطر است که پیوسته آیات ما را (با وجود علم به واقعیّت آنها) انکار می‌کرده‌اند.

چه زود ایشان را در آتش خواهیم یافت! چه زود خشم گول‌خوردگان را خواهیم دید، آن کسانی که همنشینان و همدمان ایشان چیزهائی را برایشان می‌آراستند و زیبا جلوه می‌دادند که حاضر و در دسترسشان بود و یا در آینده پیش می‌آمد و اتّفاق می‌افتاد. و آنان را تشویق و ترغیب بدین مهلکه‌ای می‌کردند که گشت و گـذرشان عاقبت سر بدان کشید.

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا: رَبَّنَا أَرِنَا الَّذَيْنِ أَضَلاَّنَا مِنَ

الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ، نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ أَقْدٰامِنٰا، لِيَكُونٰا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴾.

کافران (در میان دوزخ فریاد برمی‌آورند و) می‌گویند: پروردگارا! کسانی را از دو گروه انس و جنّ به ما نشان بده که ما را گمراه کرده‌اند، تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم و لگدمالشان گردانیم و بدین وسیله از زمرهٔ پست‌ترین مردم (از لحاظ مقام و مکان) شوند!.

این خشم تندی است. آتش انتقام است:

﴿ نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ أَقْدٰامِنٰا ﴾.

تا ایشان را زیر پاهای خود بگذاریم و لگدمالشان گردانیم.

﴿ لِيَكُونٰا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴾.

تا بدین وسیله از زمرهٔ پست‌ترین مردم (از لحاظ مقام و مکان) شوند!.

این خشم تند و درخواست لگدمال کردن، به دنبال دوستی و رفاقت و وسوسه کردن و آراستن و زیبا جلوه‌گر داشتن است!



این پیوند و رابطه‌ای بود که پیوند و رابطهٔ وسوسه کردن و گول زدن است. پیوند و رابطهٔ دیگری نیز در میان بوده است که پیوند و رابطهٔ دلسوزی و مهرورزی و دوستی و رفاقت واقعی است. کسانی که همچون پیوند و رابطه‌ای با یکدیگر داشته‌اند مؤمنانند. آن کسانید که می‌گفتند: خدای ما الله است. سپس بر راستای راه منتهی به خدا در پرتو ایمان و عمل صالح می‌ماندند و راه را ادامه می‌دادند. خداوند بزرگوار برای چنین کسانی همدمان و همنشینان بدی از جنّ و انس را ترتیب نمی‌دهد. بلکه فرشتگانی را موظّف و مکلّف می‌فرماید که امن و امان و آرامش و اطمینان به دلهای مؤمنان بریزند و پدیدار گردانند، و ایشان را به بهشت مژده بدهند، و در زندگی دنیا و در زندگی آخرت ایشان را به دوستی بگیرند و عهده‌دار امورشان شوند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا: رَبُّنَا اللّٰهُ، ثُمَّ اسْتَقٰامُوا، تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلاٰئِكَةُ: أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا، وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ. نَحْنُ أَوْلِيٰاؤُكُمْ فِي الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا وَ فِي الْآخِرَةِ. وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَدَّعُونَ. نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ ﴾.

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفتهٔ خود که اقرار به وحدانیّت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسّط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است. اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است.

ماندگاری بر سخن:

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾.

پروردگار ما تنها خدا است.

ماندگاری بر آن چنان که باید و شاید است، و حقّ و حقیقت آن را مراعات کردن است. ماندگاری بر آن باید از لحاظ احساس و آگاهی درون، و از نظر رفتار و کردار زندگی بیرون باشد. ماندگاری بر آن، و صبر و شکیبائی بر تکالیف و وظائف آن، قطعاً کار دشوار و بزرگی است. بدین خاطر است که سزاوار این نعمت بزرگ و لطف سترگ در پیشگاه خدا است. شایان همنشینی و همدمی با فرشتگان و دوستی و رفاقت و مودّت و محبّت ایشان است. این چیزهائی است که در آن چیزی پدیدار و نمودار است که خدا در بارهٔ ایشان روایت می‌فرماید. فرشتگان به دوستان مؤمن خود می‌گویند: نترسید. غمگین نباشید. شما را مژده باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد. ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم. آن‌گاه فرشتگان

بهشتی را برایشان به تصویر می‌کشند که بدیشان وعده داده می‌شد. به گونه‌ای بهشت را برایشان به تصویر می‌کشند که دوست برای دوستش چیزی را به تصویر می‌کشد که می‌داند آگاهی از آن او را مسرور و خوشحال می‌کند، و دیدنِ بهره و نصیبی که دارد و چشم به راه آن است، او را شاد و شنگول می‌گرداند: برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است. بر جمال و کمال و کرامت و عظمت آن می‌افزایند و می‌گویند: اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است. اینها از سوی خدا است. خدا شما را در پرتو مغفرت و مرحمت خود به آنجا نازل کرده است و در آنجا فرود آورده است. پس چه نعمتی فراتر از این نعمت است؟

❁

این مرحله به پایان آورده می‌شود با ترسیم شکلی از دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا، و توصیف روح او و گفتار او، و بیان سخن او و ادب او. پیغمبرِ خود ﷺ را و هر دعوت‌کننده‌ای از امّت او را متوجّه این شکل می‌فرماید و او را بدان می‌خواند. سرآغاز این سوره در بارهٔ سنگدلی و جفاپیشگی و بی‌ادبی و خودبزرگ‌بینی زشت کسانی بود که به سوی قرآن و اسلام دعوت می‌شدند. تا بدین وسیله به دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا بگوید: این برنامه و راه تو است، کارها هرگونه که باشد:

﴿ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَى اللهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ: إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ! وَ لاٰ تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّيِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدٰاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ. وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الَّذِينَ صَبَرُوا، وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ. وَ إِمّٰا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمرهٔ مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم؟ نیکی و بدی یکسان نیست. (هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجهٔ این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد. به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نمی‌رسند مگر کسانی که بهرهٔ بزرگی (از ایمان و تقوا و اخلاق ستوده) داشته باشند. هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجّه تو گردید (به هوش باش و در مقابل آن مقاومت کن و) خود را به خداوند بسپار (و به سایهٔ لطف او پناه ببر) که او بس شنوا و آگاه است (و تو را می‌پاید و محافظت می‌نماید).

به وظیفهٔ دعوت به سوی خدا برخاستن، و به خاطر دعوت مردمان به سوی یزدان رویاروی شدن با کجرویهای انسانها، و نادانیهای آنان، و افتخار کردنشان بدانچه بدان الفت گرفته‌اند، و خود را بزرگ‌تر از آن دانستن که بدیشان گفته شود: شما در گمراهی بسر می‌برید و به کژراهه می‌روید، و حرص و آزشان بر شهوات و مصالحشان، و عشقشان به مقام و منزلتی که دارند و ببینند دعوت به سوی خدای یگانه آن مقام و منزلت را تهدید می‌کند، دعوتی که جملگی مردمان در پیشگاه او یکسان و برابرند، برخاستن به وظیفهٔ دعوت در رویاروئی با چنین شرائط و ظروفی، کار بس دشوار و سنگینی است. ولیکن کار بزرگ و سترگی است:

﴿ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَى اللهِ، وَ عَمِلَ صٰالِحاً، وَ قٰالَ: إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمرهٔ مسلمانان (و منقادان اوامر یزدان) هستم؟.

در این صورت سخن دعوت زیباترین و بهترین سخنی

است که در زمین گفته می‌شود، و مقدّم بر همۀ سخنهای پاک به سوی آسمان بلند می‌گردد و می‌رود. ولیکن سخن دعوتی که با عمل صالح همراه بشود و عمل صالح آن را تصدیق بکند، و همچنین سخن دعوتی که همراه بشود با تسلیم خدا شدن به گونه‌ای که ذات انسان با بودن آن نهان و پنهان گردد و خودی در میان نماند. در این وقت است که دعوت خالصانه و دربست ازآن خدا خواهد گردید و شخص دعوت‌کننده سهمی در آن جز تبلیغ نخواهد داشت.

بعد از آن که دعوت با عمل صالح و تسلیم خدا شدن همراه گردید، دیگر برای دعوت‌کننده مسؤولیّتی نخواهد ماند اگر سخنش با رویگردانی و پشت کردن دیگران، یا با بی‌ادبی مردمان، و یا با خودبزرگ‌بینی و انکار این و آن رویاروی بشود. کاری که دعوت‌کننده می‌کند این است که زیبا و نیکو دست‌اندرکار بشود و با همگان خوب و پسندیده گفتار و رفتار داشته باشد. در این وقت است که او در مقام والا و بالا است، و غیر او که بد می‌گوید و بد رفتار می‌کند در مقام پائین و پست است:

﴿ وَلاَ تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلاَ ٱلسَّيِّئَةُ ﴾.

نیکی و بدی یکسان و برابر نیست.

دعوت‌کنندۀ به سوی یزدان را نسزد که بدی را با بدی پاسخ بگوید. چه خوبی و نیکی تأثیر آن ـ همچنین ارج و ارزش آن ـ با بدی و پلشتی یکسان و برابر نیست. صبر و شکیبائی کردن، و صرف نظر و گذشت نمودن، و بزرگ‌منشی و بزرگواری، و بالأخره چیره شدن بر میل و رغبتی که نفس به مقابلۀ بدی با بدی و پاسخ شرّ با شرّ دارد، مردمان سرکش و گریزپا را به صلح و صفا می‌کشاند و به آرامش و اطمینان برمی‌گرداند. آن وقت است که چنین کسانی از دشمنی به دوستی می‌گرایند، و از سرکشی و گریز به نرمش و آرامش درمی‌آیند و گام می‌گذارند:

﴿ إِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ، فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ ﴾.

(هرگز بدی را با بدی، و زشتی را با زشتی پاسخ مگوی. بلکه بدی و زشتی دیگران را) با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجۀ این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد.

این قاعده در اغلب اوقات و در بسیاری از حالات، صدق می‌کند. داد و بیداد به نرمش و آرامش، و خشم و کین به سکون و لین، و خودبزرگ‌بینی و عظمت فروختن به حیا و شرم، تبدیل می‌گردد، در برابر گفتن سخن خوب و زیبائی، و زمزمه و نغمۀ آرام و دلنوازی، و لبخند مهربانانه‌ای، رو در روی شخصی که به هیجان درآمده است و آتش خشم او را فراگرفته است، و خودخواهی و خودپرستی زمام اختیار از کفش به در آورده است!

اگر با همچون شخصی مقابله به مثل می‌شد، هیجان و خشم و خودخواهی و سرکشی او افزوده می‌گردید، و سرانجام حیا و شرم خود را کنار می‌گذاشت، و زمام خودپرستی را شل می‌کرد، و عزّت گناه و بزهکاری او را فرامی‌گرفت.

امّا چنین بزرگواری و بزرگ‌منشی به دل بزرگی نیاز دارد، دلی که عطوفت و مهربانی کند و عفو و گذشت داشته باشد، در حالی که بتواند بدی کند و پاسخ دندان‌شکن بدهد. همچون قدرتی هم لازم است تا عفو و گذشت و بزرگواری و بزرگ‌منشی تأثیر خود را ببخشد، و زیبا رفتار کردن و خوبی نمودن در نزد شخص بدکاره و هرزه‌درا، ضعف بشمار نیاید. اگر شخص بدکردار احساس کند که این زیبا رفتار کردن و خوبی نمودن از ضعف سرچشمه می‌گیرد چنین کاری را ارج نمی‌نهد و برای آن احترام قائل نمی‌شود، و اصلاً زیبارفتار کردن و خوبی نمودن تأثیری نخواهد داشت.

این عفو و گذشت و بزرگواری و بزرگ‌منشی هم محدود به اوقات و حالاتی است که بی‌تربیتی و بد و

بیراهِ دیگران متوجّه خود انسان دعوت‌کننده بـه سـوی یزدان باشد. امّا اگر بیشرمی و بی‌ادبی و تجاوز و تعدّی متوجّه عقیده و برگرداندن مؤمنان از عقیده بـاشد، در این صورت باید مقاومت کرد و رزمید، و به هر شکلی از اشکال مبارزه به دفع پرروئی و بی‌تربیتی و بـد و بیراه دیگران کوشید. یـا صـبر و شکـیبائی ورزیـد تـا خداوند به انجام برساند کاری که باید بشود.

این درجه، یعنی درجهٔ دفع بدی با نیکی، و بزرگواری و گذشتی که بر انگیزه‌های خشم و غضب برتری می‌گیرد و غالب می‌گردد، و خویشتنداری و تـوازن مـراعـات می‌شود، خویشتنداری و توازنی که مـعلوم است چـه وقت بزرگواری و بزرگ‌منشی است و چه وقت دفـع بدی با نیکی و پاسخ شـرّ بـا خـوبی است . . . درجـهٔ بزرگ و والائی است که هر انسانی بدان دسترسی پیدا نمی‌کند. همچون مرتبت و منزلتی به صبر و شکـیبائی نیاز دارد. همچنین این مقام والا و درجـهٔ اعـلی، یک عطیّهٔ خدادادی است، یزدان مهربان آن را بـه بـندگان خود عطاء می‌فرماید، بندگانی که به تلاش و کـوشش می‌پردازند و در سایهٔ سعی و عمل سزاوار دریافت آن می‌گردند:

﴿وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلَّا الَّذِینَ صَبَرُوا، وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلّٰا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ﴾.

به این خوی (و خلق عظیم) نمی‌رسند مگر کسـانی کـه دارای صبر و استقامت باشند، و بدان نـمی‌رسند مگـر کسـانی کـه بـهرهٔ بـزرگی (از ایـمان و تـقوا و اخـلاق ستوده) داشته باشند.

این مرتبت و منزلت، درجه و مقام والا و بالائی است، تا بدان اندازه پیغمبر خدا ﷺ که هرگز بـرای نـفس خود خشمگین نگردیده است، و زمانی هم که برای خدا خشمگین شده است کسـی نـتوانسـته است در بـرابـر خشمش مقاومت و ایستادگی کند، بدو گفته شده است، و به هر کسی که دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا باشد گـفته شده است:

﴿وَ إِمّٰا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِـاللّٰهِ، إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ﴾.

هرگاه وسوسه‌ای از شیطان (در این مسیر) متوجّه تو گردید (به هوش بـاش و در مـقابل آن مـقاومت کـن و) خود را به خداوند بسپار (و به سایهٔ لطف او پناه ببر) که او بس شنوا و آگاه است (و تـو را مـی‌پاید و مـحافظت می‌نماید).

خشم گاهی انسان را به سوی گناه بـرمی‌انگـیزد و بـه سوی بدی می‌خواند. گاهی خشم ناشکیبائی در برابـر بی‌ادبی و بدی دیگران را به دل مـی‌انـدازد. یـا دل را تنگ می‌گرداند، و جائی در آن برای عفو و گـذشت و بزرگواری و بزرگ‌منشی باقی نمی‌گذارد. پناه بردن به خدا از دست شیطان مطرود از رحمت خدا بدین هنگام انســان را مـحفوظ و مـصون مـی‌دارد، و تـلاشها و کوششهای اهریمن را بی‌اثر می‌گرداند، و نمی‌گذارد از خشم و کین، اهریمن لعین استفاده بکند و بهره ببرد، و از سوراخ آن به درون دل بخزد.

آفریدگار این دل بشری، آن آفـریدگاری کـه راه‌هـای نفوذ و محلّهای ورود به دل را می‌داند، و اندازهٔ تاب و توان، و مقدار آمادگی آن را نیز می‌دانـد، و مـی‌دانـد اهریمن از کـجا بـه سـوی او مـی‌دود و بـه درون او مـی‌رود، او دل دعــوت‌کنندهٔ بــه سـوی خـدا را از انگیزه‌های خشم یا از وسوسه‌های اهـریمن مـصون و محفوظ می‌دارد، انگیزه‌ها و وسوسه‌هائی که بر سر راه او است و شخص بردبار را بر سر خشم می‌آورد.

واقعاً راهِ سخت و دشواری است، راهِ حرکت برای نفوذ به دلها و درونها و تأثیر گذاشتن در آنها. باید شیوه‌های گوناگون به‌کار برد و مسیرهای جوراجور را طی کرد، و از خارستانها گذشت، و گردنه‌ها را پشت سر گذاشت، تا دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا بدان شیوه‌ها و از آن مسیرها و از آنجاها بتواند به دلها و درونها راه یابد و جایگاه رهنمود و رهـنمون را پـیدا کـند و نـقطهٔ راهـنمائی و راهبری را بیابد.

وَمِنْ ءَايَٰتِهِ
ٱلَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ وَٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ ۚ لَا تَسْجُدُوا۟ لِلشَّمْسِ
وَلَا لِلْقَمَرِ وَٱسْجُدُوا۟ لِلَّهِ ٱلَّذِى خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ
إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿٣٧﴾ فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُوا۟ فَٱلَّذِينَ عِندَ
رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُۥ بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْـَٔمُونَ ۩ ﴿٣٨﴾

وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنَّكَ تَرَى ٱلْأَرْضَ خَٰشِعَةً فَإِذَآ أَنزَلْنَا عَلَيْهَا ٱلْمَآءَ
ٱهْتَزَّتْ وَرَبَتْ ۚ إِنَّ ٱلَّذِىٓ أَحْيَاهَا لَمُحْىِ ٱلْمَوْتَىٰٓ ۚ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ
قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَآ ۗ أَفَمَن
يُلْقَىٰ فِى ٱلنَّارِ خَيْرٌ أَم مَّن يَأْتِىٓ ءَامِنًا يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ ٱعْمَلُوا۟ مَا شِئْتُمْ ۖ
إِنَّهُۥ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِٱلذِّكْرِ لَمَّا جَآءَهُمْ ۖ
وَإِنَّهُۥ لَكِتَٰبٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ
خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ مَّا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ
لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾
وَلَوْ جَعَلْنَٰهُ قُرْءَانًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا۟ لَوْلَا فُصِّلَتْ ءَايَٰتُهُۥٓ ۖ ءَا۬عْجَمِىٌّ
وَعَرَبِىٌّ ۗ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ هُدًى وَشِفَآءٌ ۖ وَٱلَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ فِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ
يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍۭ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾ وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ
فَٱخْتُلِفَ فِيهِ ۗ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ لَقُضِىَ
بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّهُمْ لَفِى شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿٤٥﴾ مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا
فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٤٦﴾

۞ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ ٱلسَّاعَةِ ۚ وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَٰتٍ مِّنْ أَكْمَامِهَا
وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِۦ ۚ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ
شُرَكَآءِى قَالُوٓا۟ ءَاذَنَّٰكَ مَا مِنَّا مِن شَهِيدٍ ﴿٤٧﴾ وَضَلَّ
عَنْهُم مَّا كَانُوا۟ يَدْعُونَ مِن قَبْلُ ۖ وَظَنُّوا۟ مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٤٨﴾
لَّا يَسْـَٔمُ ٱلْإِنسَٰنُ مِن دُعَآءِ ٱلْخَيْرِ وَإِن مَّسَّهُ ٱلشَّرُّ فَيَـُٔوسٌ
قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ وَلَئِنْ أَذَقْنَٰهُ رَحْمَةً مِّنَّا مِنۢ بَعْدِ ضَرَّآءَ مَسَّتْهُ
لَيَقُولَنَّ هَٰذَا لِى وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ
رَبِّىٓ إِنَّ لِى عِندَهُۥ لَلْحُسْنَىٰ ۚ فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ بِمَا عَمِلُوا۟
وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ
أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعَآءٍ عَرِيضٍ
﴿٥١﴾ قُلْ أَرَءَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُم
بِهِۦ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِى شِقَاقٍۭ بَعِيدٍ ﴿٥٢﴾ سَنُرِيهِمْ
ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْـَٔافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ ۗ
أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾ أَلَآ إِنَّهُمْ
فِى مِرْيَةٍ مِّن لِّقَآءِ رَبِّهِمْ ۗ أَلَآ إِنَّهُۥ بِكُلِّ شَىْءٍ مُّحِيطٌۢ ﴿٥٤﴾

این مرحلهٔ تازه‌ای است که با دل انسان در جولانگاه دعوت می‌آغازد. با گردش و چرخشی در میان نشانه‌های جهانی شناخت خدا: شب و روز و خورشید و ماه، می‌آغازد. در میان مشرکان کسانی بوده‌اند که گذشته از خدا برای خورشید و ماه هم سجده می‌برده‌اند. در صورتی که خورشید و ماه هر دو تا از آفریده‌های خدایند. بر عرضه کردن این نشانه‌های شناخت خدا پیرو می‌زند بدین امر که اگر آنان خود را بزرگ‌تر از پرستش خدا بدانند، کسانی هستند که از ایشان هم به خدا نزدیک‌ترند، خدا را پرستش می‌کنند. گذشته از آنان سراسر زمین به عبادت و پرستش خدا مشغول است، زمینی که حیات را از پروردگار خود دریافته است. کافران و مشرکان هم حیات را از خدا دریافته‌اند، ولی با آن حیات به سوی خدا حرکت نکرده‌اند. بلکه آنان نشانه‌های جهانی شناخت خدا را باور نمی‌دارند، و با آیه‌های قرآنی خدا نیز سر ستیز و جدال دارند، قرآنی که به زبان عربی است و آمیخته با غیر عربی نمی‌باشد. آنگاه ایشان را به سوی صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت می‌برد. سپس ذات خودشان را لخت و عریان و با تمام ضعف و دگرگونی و فراموشی و حرص و آز بر خیر، و جزع و فزع از ضرر و زیان، به خودشان می‌شناساند. بعد از آن بدیشان می‌گوید که آنان خود را از شرّ و بلائی محفوظ نمی‌دارند که در پیشگاه خدا گریبانگیرشان می‌گردد. این سوره با

وعده‌ای پایان می‌یابد که یزدان سبحان می‌دهد، مبنی بر این که خدا نشانه‌های شناخت خود را در آفاق جهان و در وجود خودشان بدیشان نشان می‌دهد تا برایشان روشن می‌گردد که خدا حقّ است، و شکّ و تردیدی که در بارهٔ شناخت خدا در دلهایشان دارند کاملاً از میان می‌رود.



﴿وَ مِنْ آيَاتِهِ ٱللَّيْلُ وَ ٱلنَّهَارُ وَ ٱلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. لاٰ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لاٰ لِلْقَمَرِ. وَٱسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ. إِنْ كُنْتُمْ إِيّٰاهُ تَعْبُدُونَ﴾.

از نشانه‌های (قدرت) خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آنها را آفریده است، سجده کنید، اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید.

این نشانه‌ها در معرض دید همگان اعم از دانا و نادان است. عالم و جاهل آنها را می‌بینند. به دل انسان بدون واسطه زیبائی می‌اندازند و جلوه‌گری می‌فروشند، اگر هم انسان چیزی از حقیقت علمی آنها را نداند. چه میان آن نشانه‌ها و میان پدیدهٔ بشری پیوندی ژرف‌تر از شناخت علمی است. میان آن نشانه‌ها و میان انسان این پیوند در آفرینش نخستین، و در فطرت، و در هستی برقرار است. انسان از آن نشانه‌ها، و آن نشانه‌ها از انسانند. هستی انسان هستی آن نشانه‌ها، و خمیرمایهٔ انسان خمیرمایهٔ آن نشانه‌ها، و فطرت انسان فطرت آن نشانه‌ها، و قانون حاکم بر انسان حاکم بر آن نشانه‌ها، و خدای انسان خدای آنها است . . . این است که انسان به تکان درمی‌آید و پذیرای آن نشانه‌ها می‌رود با احساس ژرفی که دارد، و مستقیماً منطق ژرف آنها را درک و فهم می‌کند.

بدین خاطر است که قرآن در اغلب موارد دل را متوجّه آن نشانه‌های عظمت و قدرت یزدان می‌سازد، و دل را با دیدن آنها تلنگری می‌زند و از خواب غفلت بیدار می‌کند. این خواب غفلت گاهی به سبب طول انس و الفت بدان نشانه‌ها است، و گاهی بر اثر تراکم سدّها و مانعها بر سر راه او است. این است که قرآن سدّها و مانعها را از سر راه انسان برمی‌دارد، و دیده‌ها را دیگر باره بدان نشانه‌ها خیره می‌سازد تا سوسوی آنها را بنگرد و از نو برخیزد و هوشیار گردد و خود را تکان دهد و زنده و بیدار با این جهان دوست مهرورزی کند، و با همان سابقهٔ آشنائی قدیم و ریشه‌داری که با جهان دارد از آن بشنود و بدان پاسخ گوید.

شکلی از شکلهای انحراف همان است که این آیه در اینجا بدان اشاره می‌کند. مردمانی بوده‌اند احساس منحرفانه و گمراهی در بارهٔ خورشید و ماه داشته‌اند، و در آن احساس مبالغه نموده‌اند، و خورشید و ماه را پرستیده‌اند، به عنوان این که خورشید و ماه زیباترین و درخشان‌ترین آفریده‌های خدا هستند! قرآن آمد تا ایشان را از این انحراف برگرداند، و تاریکی را از روی عقیدهٔ وارداتی ایشان بزداید و برطرف نماید، و بدیشان بگوید: اگر واقعاً خدا را می‌پرستید برای خورشید و ماه سجده نبرید.

﴿وَٱسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ﴾.

برای خدائی که آنها را آفریده است، سجده کنید.

تنها آفریدگار است که باید آفریدگان همه رو بدو کنند. خورشید و ماه مثل شما رو به آفریدگار خود می‌کنند، پس همراه با آنها رو کنید به آفریدگار یگانه‌ای که سزاوار است که او را عبادت و پرستش کنید. قرآن ضمیری را که به خورشید و ماه برمی‌گردد و باید «هُمٰا» باشد، در واژهٔ «خَلَقَهُنَّ» به صورت «هُنَّ» که برای جمع مؤنّث است، ذکر کرده است، به اعتبار این که جنس آن دو و همسانهای آن دو در میان ستارگان و سیّارگان مطرح و مورد نظر است. از آنها نیز با ضمیر جمع مؤنّثی صحبت کرده است که برای انسان به کار می‌رود، بدین وسیله خلعت حیات و عقل را به تن آنها کند، و آنها را به شکل اشخاصی به تصویر کشد که دارای سیما و پیکرند!

اگر بعد از نشان دادن این نشانه‌های قدرت و عظمت، و بعد از این بیان، باز هم تکبّر ورزیدند و خود را فراتر

از ایمان به یزدان دیدند، چه باک. این کار ایشان نه پیش می‌اندازد و نه به جلو می‌برد، و بر چیزی نمی‌افزاید، و از چیزی نمی‌کاهد. زیرا دیگران هستند که بدون تکبّر و خودبزرگ‌بینی خدای را عبادت بکنند و بپرستند:

﴿ فَإِنِ ٱسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ ٱلنَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ ﴾.

اگر (مشرکان) خود را بزرگ‌تر از آن دیدند (که به عبادت و پرستش پروردگار بپردازند، باک مدار. چرا که) آنان که در پیشگاه پروردگارت منزلت و مکانت دارند (که فرشتگان مقرّبند) شب و روز به تسبیح و تقدیس او سرگرمند و به هیچ وجه ایشان (از این کار) خسته و درمانده نمی‌گردند.

نزدیک‌ترین چیزی که بر دل می‌گذرد، وقتی این بند از آیه ذکر می‌شود:

﴿ الَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ ﴾.

آنان که در پیشگاه پروردگارت منزلت و مکانت دارند.

فرشتگان هستند. امّا چه‌بسا جدای از فرشتگان، بندگان مقرّب دیگری باشند. مگر ما جز چیز اندکی و ناچیزی می‌دانیم و می‌شناسیم؟!

آنان که در پیشگاه پروردگار تو هستند، و درجات والا و مراتب بالائی دارند، و ایشان بزرگوار و برجسته‌تر از دیگرانند، تکبّر نمی‌ورزند. و خویشتن را بالاتر از آن نمی‌دانند که برای خدای خود عبادت کنند و او را پرستش نمایند، بدان‌گونه که این منحرفان گمراه و سرگشته در زمین تکبّر می‌نمایند و خویشتن را بالاتر از عبادت و پرستش خدا می‌دانند. آنان که مقرّبان درگاه یزدانند با قربتی که به خدا دارند مغرور نمی‌شوند و گول نمی‌خورند، و شب و روز از تسبیح و تقدیس ایزد سبحان سست نمی‌گردند و درمانده نمی‌شوند:

﴿ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ ﴾.

و آنان به هیچ وجه خسته و درمانده نمی‌گردند.

با چه چیز برابر است کسی که از سرنشینان زمین در حقیقت عبودیّت و اصل بندگی خدا، برخلاف همگان عمل کند؟

زمینی که آدمیان روی آن زندگی می‌کنند ـ زمینی که مادر ایشان است و آنان را خوراک و ارزاق می‌دهد ـ زمینی که آنان بر روی آن بسان مورچگانند، مورچگانی که روی آن حرکت می‌کنند، و نه خوردنی دارند و نه نوشیدنی، مگر خوردنی و نوشیدنی‌ای که آن را از زمین برگیرند . . . این زمین در برابر خدا کرنش می‌برد و فروتن می‌ایستد، و از دستهای خدا حیات را دریافت می‌دارد:

﴿ وَ مِنْ آياتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خاشِعَةً، فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ. إِنَّ الَّذِي أَحْياها لَمُحْيِي الْمَوْتىٰ، إِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

و از نشانه‌های (قدرت) خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی، امّا هنگامی که (قطره‌های حیات‌بخش) آب بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و آماسیده می‌گردد (و بعدها به صورت گل و گیاه و سبزه موج می‌زند). آن کس که این زمین خشک و برهوت را زنده می‌کند، هم او مردگان را نیز (در قیامت) زنده می‌گرداند، چرا که او بر هر چیزی توانا است.

لحظه‌ای در جلوِ دقّت تعبیر قرآنی در هر موضع و موقعی می‌ایستیم. خشوع زمین در اینجا سکونی است که زمین پیش از نزول آب دارد. امّا:

﴿ فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَيْهَا الْماءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ ﴾.

هنگامی که (قطره‌های حیات‌بخش) آب بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و آماسیده می‌گردد (و بعدها به صورت گل و گیاه و سبزه موج می‌زند).

انگار این جنبش، حرکت شکر کردن و نماز گزاردن در برابر فراهم آمدن اسباب و علل حیات است. این بدان خاطر است که روندی که این آیه در آن آمده است روند خشوع و عبادت و تسبیح است. در این صحنه، زمین به عنوان فردی از افرادِ صحنه آورده شده است، و او در این صحنه با احساس و درک و فهم مناسب و با حرکت و جنبش مناسب شرکت می‌کند.

در اینجا یک صفحه از کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن» را به امانت می‌گیریم که دربارهٔ هماهنگی هنری در مواردی بسان این تعبیر است:

«قرآن از زمین قبل از آن که باران بر آن ببارد، و پیش از آن که گیاهی در آن بروید و گیاهکها آن را بشکافند، گاهی با واژهٔ «هٰامِدَةً» تعبیر کرده است، و گاهی هم با واژهٔ «خٰاشِعَةً». برخی از مردم چنین برداشت می‌کنند که این امر تنها برای گوناگونی در تعبیر است و بس. پس بنگریم و ببینیم این دو شکل و صورت چرا چنین آمده‌اند:

این دو شکل و صورت در دو روند مختلف آمده‌اند، بدین شیوه:

واژهٔ «هٰامِدَةً» در این روند آمده است:

﴿ یٰا أَیُّهَا ٱلنّٰاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی رَیْبٍ مِنَ الْبَعْثِ، فَإِنّٰا خَلَقْنٰاکُمْ مِنْ تُرٰابٍ، ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ، ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ، ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَ غَیْرِ مُخَلَّقَةٍ. لِنُبَیِّنَ لَکُمْ وَ نُقِرُّ فِی الْأَرْحٰامِ مٰا نَشٰاءُ إِلیٰ أَجَلٍ مُسَمًّی، ثُمَّ نُخْرِجُکُمْ طِفْلاً، ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ، وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّٰی، وَ مِنْکُمْ مَنْ یُرَدُّ إِلیٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ، لِکَیْ لاٰ یَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَیْئاً. وَ تَرَی الْأَرْضَ هٰامِدَةً، فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا الْمٰاءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ، وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهِیجٍ ﴾.

ای مردم! اگر در بارهٔ رستاخیز (مردگان و زندگانی دوبارهٔ ایشان) تردید دارید، (بدین نکته توجّه کنید تا به گوشه‌ای از قدرت الهی پی ببرید و به خود آئید:) ما شما را از خاک می‌آفرینیم، سپس (این خاک پیشِ پا افتاده را) به نطفه، و بعد (نطفه، این پدیدهٔ اسرارآمیز فراهم آمده از اسپرم مرد و اوول زن را) به خون بستهٔ (زالومانند)، و پس از آن (این خون بسته را به چیزی شبیه) به یک قطعه گوشت (جویده شده) درمی‌آوریم که برخی (کامل و تامّ‌الخلقه و) بسامان، و برخی (ناتمام و ناقص‌الخلقه و) نابسامان است. (همهٔ اینها) بدین خاطر است که برای شما روشن سازیم (که ما بر آفرینش و تغییر و تبدیل و هرگونه کاری، از جمله زندگی دوباره بخشیدن توانائیم). ما جنینهائی را که بخواهیم تا زمان خود در رحمها نگاه می‌داریم و آن‌گاه شما را به صورت کودک (پسر یا دختر، از شکم مادران) بیرون می‌آوریم، سپس (شما را تحت نظارت و رعایت خود می‌پائیم) تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید. برخی از شما (در این میان) می‌میرند و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند. تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهند داشت (و دانسته‌های خویش را فراموش کرده و از یاد می‌برند، و درست همانند یک کودک می‌شوند. و دلیل دیگری بر قدرت خدا در همه چیز، به ویژه در بارهٔ مسألهٔ رستاخیز، این است که ای انسان در فصل زمستان) تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی، امّا هنگامی که (فصل بهار در می‌رسد و) بر آن آب می‌بارانیم، حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند. (حجّ/۵)

و واژهٔ «خٰاشِعَةً» در این روند آمده است:

﴿ وَ مِنْ آیٰاتِهِ ٱللَّیْلُ وَ ٱلنَّهٰارُ وَ ٱلشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ. لاٰ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لاٰ لِلْقَمَرِ، وَٱسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّٰاهُ تَعْبُدُونَ. فَإِنِ ٱسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ ٱلنَّهٰارِ وَ هُمْ لاٰ یَسْأَمُونَ. وَ مِنْ آیٰاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الْأَرْضَ خٰاشِعَةً، فَإِذٰا أَنْزَلْنٰا عَلَیْهَا الْمٰاءَ ٱهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ ﴾.

از نشانه‌های (قدرت) خدا، شب و روز و خورشید و ماه است. برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدائی که آنها را آفریده است، سجده کنید، اگر واقعاً او را عبادت و پرستش می‌کنید. اگر (مشرکان) خود را بزرگ‌تر از آن دیدند (که به عبادت و پرستش پروردگار بپردازند، باک مدار. چرا که) آنان که در پیشگاه پروردگارت منزلت و مکانت دارند (که فرشتگان مقرّبند) شب و روز به تسبیح و تقدیس او سرگرمند و به هیچ وجه ایشان (از این کار) خسته و درمانده نمی‌گردند. و از نشانه‌های (قدرت) خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی، امّا

هنگامی که (قطره‌های حیات‌بخش) آب بر آن فرو می‌فرستیم، به جنبش درمی‌آید و آماسیده می‌گردد (و بعدها به صورت گل و گیاه و سبزه موج می‌زند).

هنگامی که تند و سریع به این دو روند بیندیشیم و بدانها نگاه گذرائی بیفکنیم، چهرهٔ هماهنگی در «هٰامِدَةً» و «خٰاشِعَةً» برای ما پدیدار و آشکار می‌گردد. در روند پیشین، فضای رستاخیز و زنده گرداندن و بیرون دادن است. پس آنچه با چنین فضائی هماهنگی دارد و می‌خواند «هٰامِدَةً» است که به معنی خشک و خاموش است، و در اینجا مراد زمین خشکیده و مرده‌ای است که بعدها به جنبش درمی‌آید و آماسیده و پفیده می‌شود و انواع گیاهان سبز و خرّم و زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند. فضای روند دوم، فضای عبادت کردن و فروتنی نمودن و به سجده افتادن است. با آن چنین هماهنگی برقرار می‌گردد که زمین را «خٰاشِعَةً» به تصویر کشید که به معنی کرنش‌کننده و فروتن است و مراد خشک و برهوت و ساکن و بدون حرکت است. زمانی که آب بر آن نازل گردید و باران بارید، به جنبش درمی‌آید و آماسیده و پفیده می‌شود.

در اینجا بر جنب و جوش و آماسیده شدن و پفیده گردیدن، رویاندن و بیرون دادن اضافه نمی‌گردد، همان‌گونه که در روند نخستین افزوده شده است. زیرا در فضای عبادت و خشوع و سجود، برای آنها محلّ و جایگاهی نیست. در اینجا هم که این دو واژه ذکر شده‌اند:

﴿ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ ﴾.

به جنبش درمی‌آید و تکان می‌خورد، و بالا می‌آید و آماسیده و پفیده می‌شود.

برای هدفی ذکر نگردیده‌اند که این دو واژه در آنجا برای آن آمده‌اند. این دو واژه در آنجا حرکت زمین را به دنبال خشوع به خیال می‌اندازند و به تصویر می‌کشند، ولی در اینجا خود این حرکت و جنبش مورد نظر است. چون هر چیزی که در این صحنه است در حال حرکت و جنبشِ عبادت و پرستش است. مناسب نیست که در این میان تنها زمین ساکت و ساکن بماند. پس زمین هم به حرکت درآمده است و به جنبش افتاده است تا در صف عبادت‌کنندگان و پرستشگران متحرّک و پویا جای بگیرد و همچون آنان جنبش و پویش داشته باشد، و جزئی از اجزاء صحنه، ساکت و ساکن نماند، در حالی که همهٔ اجزاء پیرامون آن بجنبد و حرکت بکند. این هم نوعی از دقّت و تیزبینی و ریزبینی است که در هماهنگی حرکت و جنبشِ خیال‌انگیز است و بر هر تقدیری و تدبیری برتری دارد . . . ».(۱) و . . . و . . .

به سوی نصّ قرآنی برمی‌گردیم. می‌بینیم پیروی که در پایان آیه آمده است به زنده گرداندن مردگان اشاره می‌نماید، و زنده گرداندن زمین را مثالی و دلیلی بر آن می‌داند و می‌شمارد:

﴿ إِنَّ الَّذِي أَحْيٰاهٰا لَمُحْيِي الْمَوْتىٰ، إِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

آن کس که این زمین خشک و برهوت را زنده می‌کند، هم او مردگان را نیز (در قیامت) زنده می‌گرداند، چرا که او بر هر چیزی توانا است.

نشان دادن همچون صحنه‌ای، و آن را به عنوان مثالی برای زنده گرداندن در آخرت آوردن، و به عنوان دلیلی بر قدرت گرفتن، در قرآن بارها تکرار می‌گردد. صحنهٔ پیدایش حیات در زمین، به هر دلی نزدیک است. زیرا پیدایش حیات دلها را پیش از خردها می‌پساید و لمس می‌نماید. حیات هنگامی که در میان موات می‌جنبد و سر برمی‌زند، اشارهٔ نهان و پنهانی به قدرتی دارد که می‌آفریند. این اشاره در ژرفاهای عقل و شعور به جنبش و پویش می‌افتد و با زبان حال با فطرت سخن می‌گوید. قرآن با فطرت از نزدیک‌ترین راه‌ها و به زبان خودش گفتگو می‌کند.



در برابر صحنهٔ این نشانه‌های جهانی که دارای تأثیر ژرفی در عقل و شعور هستند، تهدید کردن و بیم دادن

۱- کتاب: «التصویر الفنی فی القرآن». چاپ چهارم. صفحهٔ ۹۸-۱۰۰.

کسانی پیش کشیده می‌شود که این نشانه‌های جهانیِ پدیدار و آشکار و دلربا و زیبای چهره را نمی‌پذیرند و آنها را انکار می‌کنند یا دربارهٔ آنها به سفسطه می‌نشینند و به غلط‌اندازی و نیرنگبازی می‌پردازند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا. أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

کسانی که آیات ما را مورد طعن قرار می‌دهند و به تحریف (حقائق و معانی) آن دست می‌یازند، بر ما پوشیده نخواهند بود (و کیفرشان را خواهیم داد). آیا کسی که به آتش دوزخ انداخته می‌شود بهتر است یا کسی که (در سایهٔ ایمان) در نهایت امن و امان، روز قیامت (به عرصهٔ محشر) می‌آید؟ هر کاری که می‌خواهید بکنید، او می‌بیند هرآنچه را که انجام می‌دهید.

تهدید و بیم نهانی و فشرده‌ای است و در عین حال هراس‌انگیز:

﴿ لَا يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا ﴾.

بر ما پوشیده نخواهند بود.

آنان برای علم خدا پدیدار و آشکارند. آنان در برابر کفر و الحادشان گرفتار می‌آیند و کیفر می‌بینند، هر اندازه هم سفسطه بکنند و دسیسه بچینند و کجی و کژی درپیش گیرند، و گمان برند که از دست انتقام خدا می‌گریزند، بدان‌گونه که از دسترس حساب و کتاب مردمان با غلط‌اندازی و نیرنگبازی گاهی خویشتن را دور نگاه می‌دارند و خود را سالم از میدان به در می‌برند.

آن‌گاه آشکارا و بی‌پرده تهدید و بیم در می‌رسد:

﴿ أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ ﴾.

آیا کسی که به آتش دوزخ انداخته می‌شود بهتر است یا کسی که (در سایهٔ ایمان) در نهایت امن و امان، روز قیامت (به عرصهٔ محشر) می‌آید؟

این، گوشه زدن بدیشان است، و کنایه از چیزی است که در انتظارشان است، از قبیل درانداختن ایشان به آتش دوزخ، و ترس و هراس و جزع و فزعی که بر سر راهشان است. در مقابل اینان، مؤمنان در امن و امان به عرصهٔ محشر می‌آیند و بسر خواهند برد.

این آیه به پایان می‌آید با تهدید و بیم فشرده و نهانی دیگری:

﴿ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ. إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾.

هر کاری که می‌خواهید بکنید، او می‌بیند هرآنچه را که انجام می‌دهید.

واویلا چه ترس و هراسی باید داشته باشد کسی که رها می‌شود هرچه می‌خواهد بکند و آیه‌ها و نشانه‌های قدرت و عظمت خدا را انکار نماید! در حالی که خدا می‌بیند آنچه که او می‌کند!



آن‌گاه سخن را ادامه می‌دهد و به کسانی می‌پردازد که آیات قرآنی خدا را نمی‌پذیرند. قرآن کتاب خداوند چیره و توانا و والامقام است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، و نه در حال و نه در آینده، متوجّه قرآن نمی‌گردد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ، وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ، لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ. تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ. مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ، إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ. وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآناً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا: لَوْ لَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ!؟ أَأَعْجَمِيٌّ وَ عَرَبِيٌّ؟ قُلْ: هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءٌ. وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ، وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى. أُولَٰئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴾.

کسانی که قرآن را انکار می‌کنند بدان‌گاه که به ایشان می‌رسد، (بر ما پوشیده نمی‌مانند و سزای آن را می‌بینند). قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه قرآن نمی‌گردد، (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان

بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستادهٔ یزدان است که باحکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایستهٔ حمد و ستایش بسیار است). از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهائی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. (و چنین نسبتهای ناروائی و سخنان نازیبائی بدیشان داده شده است و گفته شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب مردمان بی‌دین و بی‌ایمان). مسلّماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حقّ مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حقّ کافران) است. چنان که قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات آن (به عربی) توضیح و تبیین می‌گردید (چه می‌شد؟ در این صورت ما آن را روشن و گویا فهم می‌کردیم. و می‌گفتند:) آیا (کتاب) غیر عربی و (پیغمبر) عربی؟ بگو: قرآن برای مؤمنان مایهٔ راهنمائی و بهبودی است. (ایشان را از راه‌های گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند، و از بیماریهای شکّ و گمان نجات می‌بخشد) و امّا برای غیر مؤمنان، کری گوشهای ایشان و کوری (چشمان) آنان است. (انگار) آنان کسانیند که از دور صدا زده می‌شوند. (این است که با وجود چشم باز و گوش باز، منادیگر را چنان که باید نمی‌بینند، و ندائی را که معلوم و مفهوم باشد نمی‌شنوند).

نصّ قرآنی از کسانی سخن می‌گوید که قرآن را نپذیرفته‌اند وقتی که بر آنان نازل گردیده است. دیگر نمی‌گوید آنان چه کسانی هستند و بر سر ایشان چه چیز خواهد آمد. خبری در این باره نمی‌دهد. یعنی مبتدا و نهاد، بدون خبر و گزاره می‌ماند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ . . . ﴾.

کسانی که قرآن را انکار می‌کنند بدان‌گاه که به ایشان می‌رسد ....

انگار گفته می‌شود: کردارشان به سبب زشتی و پلشتی، شناسه‌ای ندارد که بتواند آن را بشناساند. خلاصه آن اندازه زشت و پلشت است که نگو!

بدین جهت نصّ قرآنی خبر و گزارهٔ «إِنَّ» را رها می‌کند و آن را بیان نمی‌نماید. به توصیف قرآنی ادامه می‌دهد که آن را نپذیرفته‌اند و بدان کفر ورزیده‌اند، تا چنان کار بدی را رسوا سازد و زشت و پلشت بنماید:

﴿ وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ. لاَ يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاَ مِنْ خَلْفِهِ. تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾.

قرآن کتاب ارزشمند و بی‌نظیری است. هیچ‌گونه باطلی، از هیچ جهتی و نظری، متوجّه قرآن نمی‌گردد، (نه غلطی و تناقضی در الفاظ و مفاهیم آن است، و نه علوم راستین و اکتشافات درست پیشینیان و پسینیان مخالف با آن، و نه دست تحریف به دامان بلندش می‌رسد. چرا که) قرآن فرو فرستادهٔ یزدان است که باحکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایستهٔ حمد و ستایش بسیار است).

کی باطل می‌تواند بدین کتاب رو کند، در حالی که این کتاب از سوی خدای حقّ آمده است، و آشکارا حقّ را فریاد می‌دارد، و با حقّی پیوند دارد که آسمانها و زمین بر آن استوار و پایدارند؟

کی باطل می‌تواند بدین کتاب رو کند، کتابی که ارزشمند و بی‌نظیر و چیره و شکست‌ناپذیر است؟ کتابی که به فرمان خدا محفوظ و مصون است؟ خدائی که حفاظت و حراستِ از آن را خودش برعهده گرفته است و گفته است:

﴿ إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴾.

ما خودمان قرآن را فرو فرستاده‌ایم و خودمان پاسدار آن هستیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم). (حجر/۹)

پژوهشگر این قرآن، در قرآن آن حقّی را می‌یابد که آن را با خود نازل کرده است و به ارمغان آورده است. آن حقّی که قرآن آمده است تا آن را استقرار بخشد و استوار دارد. پژوهندهٔ قرآن حقّ را در جان قرآن و در متن قرآن می‌یابد. آن حقّ را سهل و ساده می‌یابد، حقّی

که اطمینان‌بخش و یقین‌آور و فطری و سرشتی است. حقّی که با ژرفاهای فطرت به سخن درمی‌آید، و فطرت را لبریز از حقّ می‌گرداند، و در آن تأثیر شگفت و شگرفی می‌نماید.

قرآن: ﴿ تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ ﴾.

فرو فرستادهٔ یزدان است که باحکمت و ستوده است (و افعالش از روی حکمت است، و شایستهٔ حمد و ستایش بسیار است).

حکمت در ساختار قرآن پدیدار است، و در رهنمود و رهنمونش آشکار است. حکمت در شیوهٔ نزول قرآن نمایان، و در معالجه و مداوای دل بشری از کوتاه‌ترین راه عیان است. خدائی که قرآن را نازل کرده است سزاوار حمد و ثنا است. در قرآن چیزهای فراوانی است که دل را به جوش و خروش و غُلغُل و قُلقُلِ حمد و ثنای بسیار یزدان می‌اندازد.

آن‌گاه روند سخن میان قرآن و سائر وحی پیشین آن در گذشت زمان، و میان پیغمبر خاتم ﷺ و جملگی پیغمبران ـ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَیْهِمْ ـ ارتباط برقرار می‌سازد، و خانوادهٔ نبوّت را به طور کلّی در یک کنگره و همایش گرد می‌آورد، خانوادهٔ یگانه‌ای که سخن یگانه‌ای را از پروردگارشان دریافت می‌دارند، و با همین سخن یگانه جانهایشان و دلهایشان پیوند پیدا می‌کند، و راه را در پرتو آن می‌سپارند، و دعوت را در سایهٔ آن می‌رسانند، و راه را و دعوت را با عشق آن ادامه می‌دهند و به پیش می‌روند. و این است که مسلمان واپسین احساس می‌کند که شاخه‌ای از آن درخت گشن پر شاخ و برگ سایه‌اندازی است که ریشه در ژرفاهای خاک دارد، و عضوی از اعضاء خانوادهٔ اصیل و قدیمی است که تاریخ کهن و دور و درازی دارد:

﴿ مٰا یُقٰالُ لَکَ إِلاّٰ مٰا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ. إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقٰابٍ أَلِیمٍ ﴾.

از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهائی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است. (و چنین نسبتهای ناروائی و سخنان نازیبائی بدیشان داده شده است. خلاصه نه دعوت تو به سوی یکتاپرستی مطلب تازه‌ای است، و نه تهمت و تکذیب مردمان بی‌دین و بی‌ایمان). مسلّماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حقّ مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حقّ کافران) است.

وحی و پیام یگانه‌ای است. رسالت و نبوّت یگانه‌ای است. عقیده و باور یگانه‌ای است. این از یک سو، و از دیگر سو پذیره رفتن یگانه‌ای از سوی مردمان است. تکذیب یگانه‌ای است. و اعتراضهای یگانه‌ای . . . گذشته از اینها پیوند یگانه‌ای، شجرهٔ یگانه‌ای، خانوادهٔ یگانه‌ای، دردها و رنجهای یگانه‌ای، آزمونها و آزموده‌های یگانه‌ای، در نهایت کار هدف یگانه‌ای، و راه متّصل و دور و دراز یگانه‌ای در میان است.

آیا این حقیقت چه احساس انس و الفت و قوّت و قدرت و صبر و مقاومت و تصمیم و اراده‌ای می‌بخشد به کسانی که مردمان را به سوی آئین یزدان دعوت می‌کنند، آن کسانی که در راهی حرکت می‌کنند که قبلاً نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد و جملگی برادران انبیاء ایشان ـ صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ ـ آن راه را پیموده‌اند؟

در برابر مشکلات و دشواریها و لغزشها و افتادنها و خارها و گردنه‌ها و ناهمواریهای راه چه احساس کرامت و عزّت و عظمتی به دعوت‌کنندگان مردمان به سوی آئین یزدان دست می‌دهد وقتی که می‌دانند پیشینیان در این راه آن گروه و دستهٔ برگزیدهٔ جملگی انسانها و گل سرسبد باغ خدا انبیاء هستند؟

این حقیقت است:

﴿ مٰا یُقٰالُ لَکَ إِلاّٰ مٰا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ ﴾.

از طرف (کافران و منافقان و جاهلان) چیزی به شما گفته نمی‌شود، مگر همان چیزهائی که قبلاً به پیغمبران پیش از تو گفته شده است.

این چیزی است که این قرآن آن را ساخته و پرداخته می‌کند، در آن حال و احوالی که مثل چنین حقیقت بزرگ و سترگی را بیان می‌دارد و آن را در دلها

می‌کارد.
از جملهٔ چیزهائی که به پیغمبران ـ صَلَواتُ اللهِ وَ سَلامُهُ عَلَیْهِمْ أَجْمَعِینَ ـ و به محمّد ﷺ که خاتم النبیّین است، گفته شده است این است:

﴿ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِیمٍ ﴾.

مسلّماً پروردگار تو دارای آمرزش فراوان (در حقّ مؤمنان) و دارای مجازات دردناک (در حقّ کافران) است.

این بدان خاطر است که نفس مؤمن راست برود و هماهنگ بشود و استقامت و توازن داشته باشد. درنتیجه شخص مؤمن به مرحمت و مغفرت خدا چشم طمع بدوزد و هرگز از مرحمت و مغفرت او مأیوس و نومید نگردد. از عقاب و عذاب خدا بترسد و بپرهیزد و هرگز از آن غافل نشود.
این اعتدال و توازنی است که قالب اصیل اسلام است.
آن‌گاه آنان را تذکّر می‌دهد به نعمتی که خدا بدیشان روا دیده است. و آن این که این قرآن را به زبان عربی که زبان خودشان است برایشان فروفرستاده است.
همچنین به راهی که درپیش گرفته‌اند اشاره می‌کند که راه کینه‌توزی و دشمنانگی و کفر و الحاد و مجادله و ستیز و تحریف حقائق است:

﴿ وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیّاً لَقالُوا: لَوْ لا فُصِّلَتْ آیاتُهُ! أَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ؟ ﴾.

چنان که قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستادیم، حتماً می‌گفتند: اگر آیات آن (به عربی) توضیح و تبیین می‌گردید (چه می‌شد؟ در این صورت ما آن را روشن و گویا فهم می‌کردیم. و می‌گفتند:) آیا (کتاب) غیر عربی و (پیغمبر) عربی؟.

آنان به قرآن چون عربی است گوش فرانمی‌دارند. زیرا ایشان از قرآن می‌ترسند چون عربی است و فطرت عربها را به زبان خودشان مخاطب قرار می‌دهد. بدین جهت آنان می‌گویند:

﴿ لا تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ ﴾.

گوش به این قرآن فرا ندهید، و در (هنگام تلاوت) آن یاوه‌سرائی و جار و جنجال کنید تا (مردمان هم قرآن را نشنوند و مجال اندیشه در بارهٔ مفاهیم آن از ایشان گرفته شود و) شما پیروز گردید. (فصلت/۲۶)

اگر هم خدا قرآن را به زبانی جز زبان عربی فرو می‌فرستاد، باز هم بدان اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: چه می‌شد اگر قرآن به زبان عربی روان و فصیح می‌آمد و به همین زبان، دقیق شرح و بسط داده می‌شد؟ اگر هم خدا بخشی از قرآن را به زبان غیر عربی، و بخشی را به زبان عربی فرو می‌فرستاد، دوباره اعتراض می‌کردند و می‌گفتند: آیا غیر عربی و عربی با یکدیگر سازگار است؟!.. این کارها دشمنانگی و ستیزه‌گری و مجادله و بی‌دینی نام دارد و بس.
از فراسوی این جدال و ستیزی که پیرامون شکل ظاهری قرآن درگرفته است، حقیقتی خودنمائی می‌کند. آن حقیقت این که قرآن هدایت و شفای مؤمنان است. چه دلهای مؤمنان دلهائی است که سرشت و حقیقت قرآن را درک و فهم می‌کند و در پرتو آن راهیاب می‌گردد و بهبودی حاصل می‌نماید. ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند دلهایشان بسته و پوشیده است و خوشی و مزهٔ این کتاب آمیزهٔ آنها نمی‌گردد. این است که انگار قرآن در گوشهایشان سنگینی، و در دلهایشان کوری است، و بدین سبب آنان چیزی از قرآن را درک و فهم نمی‌کنند. آخر ایشان واقعاً چیزی از سرشت این کتاب را درک و فهم نمی‌نمایند، و از سروشهای آن چیزی نمی‌شنوند:

﴿ قُلْ: هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ، وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فِي آذانِهِمْ وَقْرٌ، وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمیً، أُولٰئِکَ یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ ﴾.

بگو: قرآن برای مؤمنان مایهٔ راهنمائی و بهبودی است. (ایشان را از راه‌های گمراهی و سرگشتگی می‌رهاند، و از بیماریهای شکّ و گمان نجات می‌بخشد) و امّا برای غیر مؤمنان، کری گوشهای ایشان و کوری (چشمان) آنان است. (انگار) آنان کسانیند که از دور صدا زده

می‌شوند. (این است که با وجود چشم باز و گوش باز، منادیگر را چنان که باید نمی‌بینند، و ندائی را که معلوم و مفهوم باشد نمی‌شنوند).

انسان مصداق این سخن را در هر زمانی و در هر مکانی و محیطی می‌یابد. مردمانی هستند که این قرآن در نفْسهایشان کارگر می‌افتد و نفْسهایشان را رشد و نمو می‌بخشد و بدانها حیات ارزانی می‌دارد، و از آن نفْسها و با آن نفْسها بزرگانی را از ذات خودشان و از افراد پیرامونشان می‌سازد. مردمانی هم هستند که این قرآن برای گوشهایشان سنگینی و برای دلهایشان کوری است، و بر آنان جز کری و کوری نمی‌افزاید و بدانان ارمغان نمی‌نماید. قرآن تغییر پیدا نکرده است، ولیکن دلها تغییر پیدا کرده‌اند . . . خداوند بزرگوار راست فرموده است.

❁

به موسی و کتابش و به اختلافات قومش در بارهٔ کتابش اشاره می‌کند. به موسی اشاره می‌کند به عنوان نمونه‌ای از پیغمبرانی که قبلاً چکیده‌وار ذکر ایشان شده است. خداوند داوری در بارهٔ اختلافشان را به وقت مناسب خود واگذار فرموده است، و قبلاً فرمان خود را در این باره صادر نموده است، و داوری را در بارهٔ همهٔ این کارها به روز بزرگ داوری حوالت کرده است:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فيهِ، وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّهُمْ لَفي شَكٍّ مِنْهُ مُريبٍ ﴾.

ما به موسی کتاب (آسمانی تورات) دادیم و در آن (از طرف بنی‌اسرائیل) اختلاف گردید (و دسته دسته و پراکنده شدند. این هم سنّت همیشگی در میان همهٔ ادیان و اقوام است. قوم تو نیز از این قاعده مستثنی نیست). اگر سخن پروردگارت از پیش بر این نرفته بود (که عذاب کافران و مجازات شدید مبطلان تا روز رستاخیز به تأخیر انداخته شود) در میان (قوم تو نیز با نابود کردن کافران و برجای داشتن مؤمنان) ایشان داوری می‌گردید. چرا که آنان در بارهٔ قرآن به شکّ و تردید شگفتی گرفتار آمده‌اند (واز حقیقت فرسنگها به دور افتاده‌اند).

همچنین سخن پروردگارت از پیش بر این رفته است که داوری را در بارهٔ مسألهٔ رسالت واپسین رها کند تا آن روز فرا می‌رسد که وعدهٔ فرا رسیدنش داده شده است. و بگذارد مردمان هرچه می‌خواهند بکنند، سپس در برابر چیزهائی که می‌کنند جزا و سزا داده شوند:

﴿ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها، وَ ما رَبُّكَ بِظَلّامٍ لِلْعَبيدِ ﴾.

هرکس که کار نیک بکند به نفع خود می‌کند، و هرکس که کار بد بکند به زیان خود می‌کند، و پروردگار تو کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کند.

این رسالت آمده است که رشد بشریّت را اعلان دارد، و بر دوش انسانها سنگینی اختیار را بگذارد، و قانون مسؤولیّت فردی را اعلام کند. هرکس هرچه را که می‌خواهد برگزیند و راهی را در پیش گیرد که صلاح می‌بیند:

﴿ وَ ما رَبُّكَ بِظَلّامٍ ﴾.

پروردگار تو کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کند.[1]

❁

به مناسبت اشاره کردن به سررسید عمر جهان، و بیان عدل و عدالت یزدان در آن زمان، مقرّر می‌دارد که کار و بار قیامت و اطّلاع و آگاهی از آن به یزدان یگانهٔ جهان واگذار می‌گردد. علم و دانش یزدان را نیز در برخی از جولانگاه‌های آن به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که الهام‌بخش بوده و ژرفاهای دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید. بدان هنگام که درصدد نشان دادن صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت است، و در آن صحنه، مشرکان با یکدیگر به گفت و شنود و پرستش و پاسخ در می‌آیند:

﴿ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّاعَةِ، وَ ما تَخْرُجُ مِنْ ثَمَراتٍ مِنْ أَكْمامِها، وَ ما تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لا تَضَعُ إِلّا بِعِلْمِهِ. وَ

۱- در اینجا جزء بیست و چهارم پایان می‌گیرد. ولی صلاح در آن دیدیم که سورهٔ فصّلت را تا به آخر ادامه دهیم که چندان چیزی از آن نمانده است.

یَوْمَ یُنادِیهِمْ: أَیْنَ شُرَکائِي؟ قالُوا: آذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شَهِیدٍ. وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ، وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ ﴾.

آگاهی از وقوع قیامت به خدا بازمی‌گردد و بس (و کسی جز خدا نمی‌داند قیامت کی خواهد بود). هیچ میوه‌ای (بارور نمی‌شود و) از غلاف خود بیرون نمی‌آید (و پوستهٔ خویش را نمی‌شکافد)، و هیچ ماده‌ای باردار نمی‌گردد و وضع حمل نمی‌کند، مگر در پرتو دانش او و با اطّلاع او. روزی خداوند مشرکان را ندا می‌دهد: شریکها و انبازهائی که برای من می‌پنداشتید کجایند؟ پاسخ می‌دهند و می‌گویند: ما به تو عرض کردیم که کسی از ما گواهی نمی‌دهد (که تو دارای شریک و انباز هستی). و اثری از معبودهائی که قبلاً (در دنیا) به فریاد می‌خواندند و می‌پرستیدند نمی‌بینند، و یقین حاصل می‌کنند که هیچ گریزگاهی و راه فراری ندارند.

روز قیامت غیب بشمار می‌آید و به دل جهان مجهول فرو رفته است. میوه‌ها هم در پوسته و غلاف خود راز نادیدنی است. بارداری رحمها هم غیب و نهان از دیدگان است. همهٔ اینها به علم خدا واگذار است، و علم خدا محیط بر همهٔ آنها است. دل می‌رود تا میوه‌ها را در پوسته‌ها و غلافهایشان دنبال کند و پژوهش نماید، و جنینها را در رحمها وارسی و بررسی کند. به همهٔ گوشه‌ها و کنارهای زمین سر می‌زند و پوسته‌ها و غلافها را وارانداز می‌کند، پوسته‌ها و غلافهائی که بیرون از شمارند. جنینهائی را به تصوّر درمی‌آورد که خیال نمی‌تواند آنها را محصور و محدود گرداند! بر دل تصویر علم خدا شکل می‌بندد، دل انسان تاب تصوّر حقیقتی را ندارد که حدود و ثغوری ندارد.

گلّهٔ انسانهای گمراه را به تصویر می‌کشد که در برابر علمی ایستاده‌اند و دادگاهی می‌شوند که هیچ پنهان و هیچ نهان و هیچ پوشیده‌ای بر او مخفی نمی‌ماند:

﴿ وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ: أَیْنَ شُرَکائِي؟ ﴾.

روزی خداوند مشرکان را ندا می‌دهد: شریکها و انبازهائی که برای من می‌پنداشتید کجایند؟

در اینجا و در این روزی که جدال و ستیزی سودی نمی‌بخشد، و تحریف کلام و تبدیل سخن، و مکر و نیرنگ، فائده‌ای ندارد، آنان چه چیز را می‌گویند:

﴿ قالُوا: آذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شَهِیدٍ ﴾.

می‌گویند: ما به تو عرض کردیم که کسی از ما گواهی نمی‌دهد (که تو دارای شریک و انباز هستی ما هرگز به شریک معتقد نبوده‌ایم).

ما به تو اعلام کرده‌ایم، امروز کسی در میان ما یافته نمی‌شود که گواهی بدهد برای تو شریک و انبازی است!

﴿ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ، وَ ظَنُّوا ما لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ ﴾.

و اثری از معبودهائی که قبلاً (در دنیا) به فریاد می‌خواندند و می‌پرستیدند نمی‌بینند، و یقین حاصل می‌کنند که هیچ گریزگاهی و راه فراری ندارند.

از ادّعاهای سابقشان چیزی به یاد ندارند. به دلهایشان می‌گذرد که برایشان راه بیرون روی و بیرون شوی از آنچه در آن گرفتارند وجود ندارد. این نشانهٔ غم و اندوهی است که انسان را فراموشکار می‌گرداند، و گذشته را سراپا از خاطر او محو می‌کند، و انسان گذشته را فراموش می‌نماید و به یاد نمی‌آورد جز چیزی را که هم اینک در آن بسر می‌برد.



این همان روزی است که احتیاط آن را نمی‌کردند، و خویشتن را از آن مصون و محفوظ نمی‌داشتند، هرچند که انسان بر خیر و صلاح خود بسیار حرص و آز دارد، و از زیان و ضرر بسیار می‌پرهیزد . . . در اینجا ایشان را برای خودشان به تصویر می‌کشد که لخت و عریان از هرگونه جامه و پوششی هستند، و از هرگونه پرده‌ای به در آمده‌اند، و هیچ نوع مکر و کید و حیله و نیرنگی ندارند و عاطل و باطل مانده‌اند:

﴿ لا یَسْأَمُ الْإِنْسانُ مِنْ دُعاءِ الْخَیْرِ، وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَیَؤُوسٌ قَنُوطٌ. وَ لَئِنْ أَذَقْناهُ رَحْمَةً مِنّا مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ

مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ: هٰذا لي، وَ ما أَظُنُّ ٱلسّاعَةَ قائِمَةً، وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبّي إِنَّ لي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ. فَلَنُنَبِّئَنَّ ٱلَّذينَ كَفَرُوا بِما عَمِلُوا، وَ لَنُذيقَنَّهُم مِنْ عَذابٍ غَليظٍ. وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَى ٱلْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأىٰ بِجانِبِهِ، وَ إِذا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَريضٍ ﴾.

انسان (بی‌ایمان از طلبیدن دارائی و نعمت سیر نمی‌گردد و خسته نمی‌شود. ولی زمانی که بلا و سختی و فقر و ناقه بدو رو کرد، فوراً دلسرد و ناامید می‌گردد (و از خود و زندگی بیزار و گریزان می‌شود). اگر ما به چنین انسانی، به دنبال ناراحتی و زیانی که بدو رسیده است، از سوی خود مرحمتی (همچون ثروت و صحّت) روا داریم، گستاخانه خواهد گفت: این (ثروت و صحّت) حقّ من است (و آن را در سایهٔ تلاش و کوشش و علم و دانش خود به دست آورده‌ام) و اصلاً گمان نمی‌برم که قیامتی در کار باشد. اگر (به فرض، قیامتی هم در کار باشد و) من به سوی پروردگارم برگردم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم (چرا که ذاتاً محترمم، و همان‌گونه که در دنیا خدا گرامیم داشته است و به من قدرت و نعمت داده است، در آخرت نیز گرامیم می‌دارد و به من عزّت و حرمت می‌بخشد) ما کافران را مسلّماً از کارهائی که کرده‌اند آگاه خواهیم کرد و حتماً عذاب سخت و زیادی را بدیشان می‌چشانیم. هنگامی که ما به انسان نعمت دهیم رویگردان (از دینداری و شکرگزاری) می‌گردد و تکبّر و غرور می‌ورزد. و هنگامی که به بلا و گرفتاری و ناراحتی و بیماری دچار گردید، دعاهای عریض و طویلی سر می‌دهد (و به شکوه و گلایه می‌پردازد که چرا خدا نعمت خود را از او بازگرفته است و بدو ظلم کرده است).

این تصویر دقیق و صادقی از نفس انسان است، نفسی که در پرتو هدایت خدا راهیاب نمی‌گردد تا بر راستای راه، راست و درست بماند و برود . . . تصویری است که دگرگونی، ضعف و سستی، جدال و ستیز، دوست داشت خیر و خوبی، عشق به نعمت و ثروت، انکار نعمت، مغرور شدن و سرمست گردیدن در وقت خوشی و داشتن، و جزع و فزع نفْس در برابر زیان و ضرر را به صورت دقیق و عجیبی نشان می‌دهد و پیش چشم می‌دارد.

این چنین انسانی از خواستار شدن خیر و خوبی و نعمت و ثروت سیر نمی‌گردد. او در دعا کردن اصرار می‌ورزد، و خواستار شدن را تکرار می‌کند. خیر و خوبی و ثروت و قدرت را برای خودش می‌خواهد و از طلبیدن خسته و درمانده نمی‌شود. اگر هم شرّ و بلا چنین انسانی را بپساید و لمس نماید، بلی تنها او را بپساید و لمس نماید و بس، امید و آرزو را از دست می‌دهد. گمان می‌برد که راه بیرون روی و بیرون شوی وجود ندارد . . . فرج و گشایشی درنمی‌رسد. همهٔ اسباب و ابزار زندگی از دست او فرو می‌افتد و گسیخته می‌شود. غم و اندوهش می‌افزاید. از رحمت خدا مأیوس می‌گردد و از رعایت و عنایت او ناامید می‌شود. این بدان جهت است که اعتماد و اعتقاد او به خدا اندک است، و پیوندش با او ضعیف و سست است!

همچون انسانی، وقتی که خدا از جانب خود بدو بعد از آن ضرر و زیان رحمتی چشاند و نعمتی داد، شکر و سپاس را فراموش می‌کند، و رفاه و خوشی او را به پرواز درمی‌آورد، و در نتیجه از سرچشمهٔ رحمت و منبع نعمت غافل می‌گردد، و می‌گوید: این مال من است. من با شایستگی و بایستگی خود بدان دست یافته‌ام و همیشه برای من خواهد ماند! آخرت را فراموش می‌کند، و بعید می‌داند آخرتی باشد:

﴿ وَ ما أَظُنُّ ٱلسّاعَةَ قائِمَةً ﴾.

و اصلاً گمان نمی‌برم که قیامتی در میان باشد.

باد به غبغب می‌اندازد و خویشتن را آماسیده و پفیده می‌کند. شروع به سوگند خوردن به خدا می‌نماید و قسمها می‌خورد. برای خود مرتبت و منزلتی در پیشگاه خدا گمان می‌برد، مرتبت و منزلتی که او را نسزد و آن را ندارد. در حالی که او آخرت را نمی‌پذیرد و خدا را قبول ندارد، با این وجود گمان می‌برد اگر او به سوی

خدا برگردد دارای جاه و مقام و حرمت و احترام در پیشگاه خدا می‌گردد!

﴿ وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ ﴾.

اگر (به فرض، قیامتی هم در کار باشد و) من به سوی پروردگارم برگردم، حتماً در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم (چرا که ذاتاً محترمم، و همان‌گونه که در دنیا خدا گرامیم داشته است و به من قدرت و نعمت داده است، در آخرت نیز گرامیم می‌دارد و به من عزّت و حرمت می‌بخشد).

این غرور و سرمستی است. این گول خوردن و فریب خوردن است . . . بدین هنگام تهدید و بیم درمی‌رسد و بجا هم درمی‌رسد و بر این غرور و سرمستی تاخت می‌برد:

﴿ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا، وَ لَنُذِيقَنَّهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴾.

ما کافران را مسلّماً از کارهائی که کرده‌اند آگاه خواهیم کرد و حتماً عذاب سخت و زیادی را بدیشان می‌چشانیم.

این چنین انسانی وقتی که خدا بدو لطف کرد و نعمت داد، خودبزرگ‌بینی می‌کند و خویشتن را بزرگ می‌شمارد و سرکشی و طغیان می‌کند. به حقّ و حقیقت پشت می‌نماید و دوشهایش را بالا می‌اندازد و سر را بالا می‌گیرد. ولی زمانی که شرّ و بلا او را پسود و لمس نمود، خوار و ذلیل می‌شود و سقوط می‌کند و بر دست و پای می‌میرد و می‌افتد، و کوچک و ناچیز می‌گردد، و به تضرّع و زاری درمی‌آید و از آن بس نمی‌کند، و دعاهای دور و درازی سر می‌دهد!

چه دقّتی! چگونه کوچک و بزرگ موجود در نفس انسان نگاشته شده است! خدا آفریدگار انسان است، آفریدگاری که انسان را می‌شناساند. خدا آفریدگار انسان است، آفریدگاری که با پیچ و خمها و راهها و جاده‌های نفس انسان آشنا است. خدا می‌داند که انسان در این راه‌های پرپیچ و خم و کج و کوله دَور خواهد زد و ویلان و حیران خواهد شد، مگر این که به راه راست هدایت یابد . . . آن وقت است که راست و درست می‌رود و راستای راه را می‌سپرد . . .

در پیشگاه همین نفس لخت و عریان از هر نوع جامه و لباسی، و به در آمده از هرگونه پرده و حجابی، از ایشان می‌پرسد: اگر این چیزی که آن را تکذیب می‌دارید و دروغ می‌شمارید، از سوی خدا آمده باشد، و این وعدهٔ تهدید و بیم حقّ باشد، و شما خود را در معرض فرجام این تکذیب و دشمنانگی قرار دهید، در این صورت شما چه می‌کنید؟:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ؟ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ؟ ﴾.

(ای محمّد) بگو: به من خبر دهید اگر این (قرآن) از سوی خداوند آمده باشد و آن‌گاه شما به آن ایمان نداشته باشید، چه کسی گمراه‌تر خواهد بود از آن کسی که (با حقّ و حقیقت) سخت در مبارزه و مقابله باشد؟.

این احتمالی است که سزاوار احتیاط است. آیا آنان چه چیزی را از وسائل احتیاط برگرفته‌اند و تا به کجا آینده‌نگری و دوراندیشی کرده‌اند؟



بعد از این ایشان را رها می‌کند تا بیندیشند و حساب خود را بکنند. به جهان بزرگ و هستی سترگ رو می‌کند. پرده برمی‌دارد از برخی از چیزهائی که در دنیای کبیر بیرون و همچنین در دنیای صغیر درون مقدّر و معیّن گردیده است و به اندازهٔ لازم و به گونهٔ سنجیده پدیدار و نمودار آمده است:

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ. أَوَ لَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ. أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ. أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴾.

ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حقّ است. آیا (برای برگشت کافران از کفر و مشرکان از شرک) تنها

این بسنده نیست که پروردگارت بر هر چیزی حاضر و گواه است؟ (چه حضور و شهادتی از این برتر و بالاتر که با خطّ تکوین، دلائل قدرت و حکمت خود را بر روی همهٔ ذرّات کائنات و وجود موجودات نگاشته است؟). آگاه باشید که ایشان دربارهٔ ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند). هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را دربر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است).

این واپسین نوا و آوا است. این نوا و آوای بلند و والائی است . . .

این وعدهٔ یزدان به بندگان خود ـ یعنی آدمیزادگان ـ است. وعدهٔ این که یزدان ایشان را هم بر چیزهائی از نهانیهای گسترهٔ این جهان، و هم بر پنهانیهای زوایای درونشان، مطّلع و آگاه می‌سازد. بدیشان وعده می‌دهد که آیات و نشانه‌های شناخت و قدرت و عظمت خود را هم در کرانه‌های جهان بیرون، و هم در گوشه و کنارهای جهان درون خودشان، بدیشان نشان خواهد داد، تا برایشان روشن و محقّق می‌گردد که آن حقّ است. یعنی این آئین، و این کتاب، و این برنامه، و این سخنی که بدیشان می‌گوید . . . چه کسی راستگوتر از خدا است؟ خدا در وعدهٔ خود با ایشان راست بوده است. برای ایشان در طیّ چهارده قرنی که از این وعده سپری شده است، از آیات و نشانه‌های شناخت و قدرت و عظمت خود در کرانه‌های جهان، و در گوشه و کنارهای جهان درون خودشان، پرده برداشته است، و پیوسته در هر روزی برایشان از چیز تازه‌ای پرده برمی‌دارد.

انسان می‌نگرد و می‌بیند که انسانها از آن زمان تاکنون واقعاً چیزهای فراوانی را کشف کرده‌اند و پی به رازها و رمزهای زیادی برده‌اند. آفاق و کرانه‌های جهان برایشان گشوده است و بازگردیده است، و پیچیدگیها و دشواریهای درونشان بدان اندازه که خدا خواسته است برایشان روشن و برطرف شده است.

آنان چیزهای زیادی را شناخته‌اند و به چیزهای فراوانی دست یافته‌اند. اگر آنان می‌دانستند چگونه آنها را شناخته‌اند و چگونه بدانها پی‌برده‌اند، خیر و خوبی زیادی برایشان دربر می‌داشت.

از آن زمان تاکنون پی برده‌اند زمینی که بر روی آن زندگی می‌کنند و آن را مرکز جهان هستی تصوّر می‌کرده‌اند، جز ذرّهٔ کوچکی نیست که جزو منظومهٔ شمسی است. آنان دانسته‌اند که خورشید کرهٔ کوچکی است و از این گونه خورشیدها صدها میلیون در جهان وجود دارد. ایشان سرشت زمینشان، و سرشت خورشیدشان ـ و چه بسا سرشت جهانشان ـ را شناخته‌اند، اگر شناختی که پیدا کرده‌اند صحّت داشته باشد.

آنان چیزهای بسیاری از مادهٔ جهانی را شناخته‌اند که در آن زندگی می‌کنند، اگر صحیح باشد که ماده‌ای در جهان وجود دارد. ایشان پی برده‌اند بنیاد ساختار این جهان اتم است. اطّلاع هم پیدا کرده‌اند که اتم به پرتو تبدیل می‌گردد. در این صورت دانسته‌اند که جهان جملگی از پرتو تشکیل گردیده است. پرتو نیز به صورتهای گوناگونی است، و پرتو است که از جهان این شکلها و حجمها را می‌سازد.

از ستارهٔ زمینی کوچکشان چیزهای بسیاری را دانسته‌اند. اطّلاع یافته‌اند که زمین کره‌ای یا بسان کره‌ای است. و پی برده‌اند زمین پیرامون خود و پیرامون خورشید می‌گردد. به قاره‌ها و اقیانوسها و رودبارهای زمین پی برده‌اند. چیزهائی را از باطن و درون زمین کشف کرده‌اند. بسیاری از اقوات و ارزاق نهان در دل این ستاره را شناخته‌اند، و به این گونه اقوات و ارزاق پراکنده در فضای زمین نیز پی برده‌اند! وحدت قوانین و سننی را شناخته‌اند که ستارهٔ ایشان را با جهان بزرگ هستی پیوند می‌دهد، و این جهان بزرگ و سترگ را می‌گرداند و اداره می‌نماید. در میان انسانها کسانی هستند که هدایت یافته‌اند و از راه شناخت قوانین و سنن به شناخت آفریدگارِ قوانین و سنن اوج گرفته‌اند و رسیده‌اند. در میان انسانها هم کسانی هستند که منحرف گردیده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند و به ظواهر علم بسنده کرده‌اند. و از آن درنگذشته‌اند و پا فراتر

ننهاده‌اند. به هر حال انسانها بعد از گمراهی و گریزی که در سایهٔ علم پیدا کرده‌اند، از راه علم هم شروع به بازگشت نموده‌اند، و دارند از همین راه پی می‌برند که خدا حقّ است.

آگاهیهای علمی و شناختهائی که مردمان از ژرفای درون انسان پیدا کرده‌اند، دست کمی از آگاهیها و شناختهای ایشان در بارهٔ پیکرهٔ جهان ندارد. مردمان به چیزهای زیادی از جسم انسان و ترکیب‌بند و ویژگیها و رازهای آن پی برده‌اند.

از ساختار و ترکیب‌بند بدن انسان اطّلاع پیدا کرده‌اند، و عملکرد اندامها، بیماریها، غذاها و خوراکیها، و نقش و وظیفهٔ بدن انسان را شناخته‌اند. از اسرار عمل و حرکت بدن سر درآورده‌اند. خلاصه چیزهائی را از بدن انسان دانسته‌اند که خوارق عادات و معجزات بشمارند و کسی جز خدا آنها را نمی‌سازد و پدید نمی‌آرد.

چیزهائی را هم از روح انسان شناخته‌اند. ولی چنین شناختی به اندازهٔ شناخت ایشان از جسم او نیست. زیرا عنایت یزدان سخت متوجّه مادهٔ این انسان و آلی بودن جسم او بوده است. این عنایت بیشتر متوجّه تن انسان بوده است تا عقل و روح او . . . به هر حال چیزهائی که شناخته شده است اشاره دارد به اکتشافاتی که خواهد شد و به آگاهیهائی که دست خواهد داد . . .

انسان هنوز در راه رسیدن به کشفیّات و دستیابی به اطّلاعات است.

وعدهٔ خدا هم برقرار و ماندگار است:

﴿ سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ﴾.

ما به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی (آسمانها و زمین، که جهان کبیر است) و در داخل و درون خودشان (که جهان صغیر است) به آنان (که منکر اسلام و قرآنند) نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حقّ است.

نیمهٔ دوم این وعده طلیعهٔ آن از سرآغاز این قرن به شکل قابل ملاحظه‌ای پدیدار و نمودار گردیده است.

چه کاروانیان ایمان از راه‌های گوناگون گرد می‌آیند. بسیاری از این کاروانیان از راه علم صرف مادی می‌آیند و در کوکبهٔ ایمان جایگزین می‌شوند. دسته‌ها و گروه‌هائی در آن دوردستها دارند گرد می‌آیند و جمع می‌شوند . . . این امر با وجود موج الحاد و کفر طغیانگر و سرکشی است که نزدیک بوده است این کاروان را در گذشته فراگیرد. ولیکن اکنون این موج فروکش می‌کند و واپس می‌کشد. بلی با وجود تمام ظواهری که مخالف چنین کاری است، این موج فروکش می‌کند و واپس می‌کشد، و چه‌بسا این قرن که ما در آن هستیم به پایان نیاید. این موج کاملاً فروکش کند و واپس کشد و دامن فراهم چیند ان شاءالله، یا دست کم نزدیک بدین امر شود، و موج کفر و الحاد از میان رود تا وعدهٔ خدا محقّق گردد و پیاده شود، وعده‌ای که قطعاً و حتماً بدان وفا می‌شود:

﴿ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ ﴾.

آگاه باشید که ایشان در بارهٔ ملاقات با پروردگارشان (برای حساب و کتاب) در شکّ و تردیدند (و رستاخیز را باور نمی‌دارند).

بدین خاطر است از ایشان روی می‌دهد آنچه روی می‌دهد. سبب آن هم شکّ و تردیدی است که در بارهٔ ملاقات خدا دارند. ملاقات مردمان با آفریدگارشان حتمی و قطعی است.

﴿ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ ﴾.

هان بدانید که خدا (علم و قدرتش) همه چیز را دربر گرفته است (و از هر چیزی آگاه و بر هر چیزی توانا است).

وقتی که خدا محیط بر همه چیز و آگاه از همه چیز و توانا بر همه چیز است، به کجا می‌توانند بروند تا از ملاقات با خدا آزاد و رها شوند؟

پایان جزء بیست و چهارم

به دنبال آن جزء بیست و پنجم
می‌آید که با سورهٔ شُوریٰ
آغاز می‌گردد.

فی ظلال القرآن

جزء بیست و پنجم

سورهٔ شوریٰ، سورهٔ زخرف، سورهٔ دخان
و سورهٔ جاثیه



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ شوری مکّی و ۵۳ آیه است

سُورَةُ الشُّورَىٰ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حم ﴿١﴾ عسق ﴿٢﴾ كَذَٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِن فَوْقِهِنَّ ۚ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَن فِي الْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنتَ عَلَيْهِم بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾ وَكَذَٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِّتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ ۚ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَٰكِن يُدْخِلُ مَن يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ ۚ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُم مِّن وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٨﴾ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِهِ أَوْلِيَاءَ ۖ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٩﴾ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِن شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿١٠﴾

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا ۖ يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ ۚ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ۖ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿١١﴾ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٢﴾ ۞ شَرَعَ لَكُم مِّنَ الدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ ۖ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ۚ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ۚ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَن يُنِيبُ ﴿١٣﴾ وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَّقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِن بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٍ ﴿١٤﴾ فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ ۖ وَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ ۖ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ ۖ وَقُلْ آمَنتُ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِن كِتَابٍ ۖ وَأُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ ۖ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ۖ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ۖ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ ۖ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا ۖ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾ وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِن بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿١٦﴾ اللَّهُ الَّذِي أَنزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ ۗ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا ۖ وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ۗ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾ اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ ۖ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾ مَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ ۖ وَمَن كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِن نَّصِيبٍ ﴿٢٠﴾ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُم مِّنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَن بِهِ اللَّهُ ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ۗ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ ۗ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ ۖ لَهُم مَّا يَشَاءُونَ عِندَ رَبِّهِمْ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾

ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ۗ قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ ۗ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۖ فَإِن يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ ۗ وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ ۚ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

این سوره بسان همهٔ سوره‌های مکّی، به مسألهٔ عقیده می‌پردازد. ولیکن به شیوهٔ ویژه‌ای بر حقیقت وحی و رسالت تکیه می‌کند، تا بدانجا که درست خواهد بود گفته شود: این سوره، محور اصلی و بنیادینی است که سراسر سوره بدان مرتبط می‌گردد و پیوند می‌خورد، و بقیّه موضوعات دیگر این سوره تابع و پیرو این حقیقت اصلی و بنیادین هستند.

این به جای خود، این سوره از حقیقت وحدانیّت به طور گسترده سخن می‌راند، و از زوایای گوناگون وحدانیّت را مورد بررسی قرار می‌دهد. هم بدان سان از حقیقت قیامت و ایمان به آن سخن می‌گوید. یاد آخرت و صحنه‌های آن در موارد زیادی از سوره به میان می‌آید. همچنین این سوره صفات مؤمنان و اخلاقی را بیان می‌دارد که مسلمانان در پرتو آن اخلاق از دیگران جدا می‌گردند و ممتاز می‌شوند. از دیگر سو به مسألهٔ رزق و روزی می‌پردازد، و آن را از لحاظ فراوانی و فراخی و کمی و کاستی ورانداز می‌کند، و صفت انسان را در وقت داشتن و نداشتن و تندرستی و بیماری و خوشی و ناخوشی مطرح می‌سازد.

با وجود همهٔ اینها حقیقت وحی و رسالت، و آنچه بدان مربوط است، پیوسته در محیط سوره حقیقت برجسته‌ای می‌ماند، و سوره را به قالب خود می‌زند و بر آن سایه می‌اندازد. انگار سائر موضوعهای دیگر برای تقویت و تأکید این حقیقت برجسته به میان آورده می‌شوند.

روند سوره در راه عرضهٔ این حقیقت پیش می‌رود، و موضوعهای دیگر همراه آن را مطرح می‌سازد و با شیوه‌ای بدانها می‌پردازد که تدبّر و تفکّر و ملاحظه و نگرش بیشتری را می‌طلبد. این حقیقت از زوایا و جوانب گوناگونی مورد بررسی قرار می‌گیرد. برخی از این زوایا و جوانب با برخ دیگری از زوایا و جوانب آن جدائی پیدا می‌کند با ذکر چند آیاتی که صحبت می‌کند از وحدانیّت آفریدگار، یا وحدانیّت روزی‌دهنده و روزی‌رسان، یا وحدانیّت گرداننده و فرمانروای دلها، و یا وحدانیّت حاکم و دگرگونساز سرنوشت، و . . . گذشته از این، سخن از حقیقت وحی و رسالت می‌رود، و از آن به بیان وحدانیّت وحی‌کنندهٔ سبحان، و وحدت عقیده، و وحدت برنامه و راه، و سرانجام به وحدت رهبری و رهنمود بشریّت در سایهٔ عقیده می‌پردازد.

بدین خاطر خطّ سیر وحدانیّت، برجسته و آشکار با معانی و مفاهیم گوناگون و سایه‌روشنهای جوراجور و پیامهای مختلفی که دارد، از فراسوی جملگی موضوعهای سوره، در درون انسان شکل می‌بندد و ترسیم می‌شود . . . برخی از مثالهای سوره را چکیده‌وار بیان می‌داریم، پیش از آن که به شرح و تفصیل بپردازیم:

این سوره با حروف مقطّعهٔ: «حا. میم. عین. سین. قاف» می‌آغازد. به دنبال آن می‌آید:

﴿كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدای نیرومند و فرزانه، به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند این چنین (معانی و مقاصدی که در این سوره است) وحی می‌کند. (سرچشمهٔ وحی همه جا و همه وقت یکی است که پروردگار جهان است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلّیّات برای جملگی پیغمبران یکی است). (شوری/۳)

در اینجا وحدتِ سرچشمهٔ وحی در میان پیشینیان و پسینیان بیان می‌گردد:

﴿إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾.

به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند. (شوری/۳)

آن‌گاه روند قرآنی به بیان صفت خداوند نیرومند و فرزانه می‌پردازد:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خدا است، و او والا و بزرگوار است. (شوری/۴)

با این آیه، وحدانیّت مالک و صاحب همهٔ چیزهائی بیان

می‌شود که در آسمانها و زمین موجود است. همچنین بیان می‌گردد که تنها و تنها او است که والامقام و بزرگوار و چیره بر همه چیز و توانا در همه کار است.
آن‌گاه دیگر بار روند قرآنی به پیش می‌رود و حال و وضع جهان هستی را در برابر مسألهٔ ایمان به مالک و صاحب یگانه، و در مقابل شرکی بیان می‌دارد که برخی از مردمان با اعتقاد بدان از مسیر منحرف می‌گردند:

﴿ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ، وَ الْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، أَلاٰ إِنَّ اللهَ هُوَ الْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ، وَ الَّذِينَ ٱتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، اللهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ، وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

(خدا که مالکیّت عالم هستی از آن او است، به قدری عظیم است که) آسمانها (با همهٔ عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلالت و عظمت او کرنش‌کنان) از بالا درهم بشکافند، و فرشتگان (با همهٔ قدرتی که دارند دائماً) به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می‌کنند. هان! (ای انسانِ غافل از اطاعت آسمانها و افلاک و عبادت فرشتگان پاک، بدان که) یزدان آمرزگار و مهربان است. (اگر از سر صدق سر بندگی بر آستانهٔ او بگذاری و دست دعا به سویش برداری، با عالم علوی هم‌آوا شده‌ای، و قلم عفو الهی بر گناهانت کشیده می‌شود). افرادی که جز خدا (کسانی و چیزهای دیگری را) مددکار و یاور خود می‌گیرند، خداوند مراقب ایشان است (و اقوال و افعال آنان را زیر نظر دارد و حساب گفتار و کردارشان را نگاه می‌دارد و در موقع خود کیفر لازم را بدیشان می‌دهد) و تو مأمور و مسؤول حسابرسی و پائیدن کار و بار آنان نیستی. (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس). (شوری/۵ و ۶)

ناگهان متوجّه می‌شویم که سراسر جهان هستی مسألهٔ ایمان و شرک را می‌نگرند و بدان سرگرمند، تا بدانجا که آسمانها اندکی مانده است از کجروی و انحراف برخی از سرنشینان زمین تکّه تکّه شوند و از هم بپاشند. در همان حال فرشتگان برای همهٔ سرنشینان زمین طلب آمرزش می‌کنند از این کار زشتی که برخی از منحرفان مرتکب آن می‌شوند!
روند قرآنی پس از این چرخش و گردش به حقیقت نخستین برمی‌گردد:

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، قُرْآناً عَرَبِيّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا، وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴾.

این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی و (همهٔ مردمان را) از روز گردهمآئی (قیامت) که شکّ و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ. (شوری/۷)

آن‌گاه این بخش را پیگیری می‌کند:

﴿ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي ٱلسَّعِيرِ ﴾.

گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ. (شوری/۷)

بیان می‌دارد که اگر خدا می‌خواست آنان را ملّت یگانه‌ای می‌کرد، ولیکن مشیّت و ارادهٔ خدا بر آن قرار گرفته است و مقتضی این بوده است ـ برابر علم و حکمتی که دارد ـ هرکس را بخواهد غرق رحمت خود گرداند:

﴿ وَ ٱلظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ ﴾.

و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه یاوری. (شوری/۸)

همچنین مقرّر می‌دارد که ولی تنها خدا است و بس:

﴿ وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

او مردگان را زنده می‌گرداند و او بر همه چیز توانا است. (شوری/۹)

بدین خاطر به حقیقت نخستین باز می‌گردد که حقیقت وحی و رسالت است، و مقرّر می‌دارد که داور هر چیزی که انسانها دربارهٔ آن اختلاف داشته باشند،

خداوندگاری است که این قرآن را نازل کرده است تا مردمان در هر اختلافی بدان مراجعه نمایند:

﴿ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللهِ. ذٰلِكُمُ اللهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾.

در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد (و کتاب قرآن قانون دادگاه یزدان است و در پرتو آن کشمکشها باید فیصله پیدا کند). چنین داوری خدا است که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم، (و برای قضاوت در منازعات، و رفع اختلافات، و حلّ مشکلات) به (کتاب) او مراجعه می‌کنم.
(شوری/۱۰)

همراه با ربوبیّت، به وحدانیّت آفریدگار، و به یگانگی ذات او، و به وحدانیّت متصرّف در مقدورات آسمانها و زمین، و در افزایش و کاهش روزی، ادامه می‌دهد، و به علم و آگاهی یزدان از هر چیز جهان می‌پردازد:

﴿ فَاطِرُ السَّمٰاوٰاتِ وَالْأَرْضِ، جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً، وَ مِنَ الْأَنْعٰامِ أَزْوٰاجاً، يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. لَهُ مَقٰالِيدُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشٰاءُ وَ يَقْدِرُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسانها و تولید و تکثیر نسل حیوانها) می‌افزاید. هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید، و از جمله زاد و ولد انسانها و حیوانها را می‌پاید). کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است. برای هرکس که بخواهد روزی را فراوان و یا کم می‌گرداند. او از همه چیز کاملاً آگاه است.
(شوری/۱۱ و ۱۲)

آن‌گاه به حقیقت نخستین برمی‌گردد:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً، وَ الَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ، وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ: أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ. كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ. اللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ، وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ، وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتٰابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ. فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ قُلْ: آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتٰابٍ ...». الخ ... ﴾.

خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همهٔ آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید (که پابرجا داشتن اصول و ارکان دین است) بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند و هرکه (از دشمنانگی با دین دست بکشد و) به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند. (پیروان پیغمبران پیشین، در بارهٔ دین) گروه گروه و دسته دسته نشده‌اند (و راه اختلاف درپیش نگرفته‌اند) مگر بعد از علم و آگاهی (از برنامه و اصول و ارکان دین و پی بردن به حقّانیّت آئین). و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است. اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا سرآمد معیّنی (که قیامت است، زنده و آزاد) باشند، میانشان (با مجازات و نابودی) داوری می‌گردید. آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، در بارهٔ آن دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوء ظنّ شده‌اند. (و الّا اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند پی می‌بردند که تو حقیقتاً فرستادهٔ خدائی). تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و

آن گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواستها و هوسهای ایشان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم. تا آخر... (شوری/۱۳-۱۵)

بدین شیوه و بر این روال، این سوره به پیش می‌رود و این حقیقت را نشان می‌دهد، حقیقتی که با همچون فضائی احاطه گردیده است، و این‌گونه پیجوئیها را ردیف می‌کند و پیاپی می‌آورد، پیجوئیهائی که به مسائل بَعدی عقیده مربوط می‌گردد، و در عین حال برای حقیقت نخستینی ضبط و ثبت می‌شوند که انگار موضوع اصلی سوره است.

این شیوه کاملاً در این درسِ اوّل سوره آشکار و پدیدار است. چه خواننده بعد از هرچند آیتی، با حقیقت وحی و رسالت در زاویه‌ای از زوایای وحی و رسالت رویاروی می‌شود.

و امّا درس دوم که بقیهٔ این سوره را تشکیل می‌دهد، با عرضه کردن برخی از نشانه‌های شناخت یزدان در کار و بار: افزایش و کاهش روزی، بارش باران در پرتو مرحمت ایزد منّان، آفرینش آسمانها و زمین، آنچه در آسمانها و زمین جاندار و جنبنده است، و کشتیهای کوه‌پیکری که پر از کالاها در دل دریاها حرکت می‌کنند. از بیان این نشانه‌ها می‌پردازد و به بیان صفات مؤمنان می‌پردازد، صفاتی که مؤمنان را منحصر و ممتاز می‌گرداند و گروه آنان را از دیگران جدا می‌سازد. سپس صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را پیش چشم می‌دارد که در آن، حال و وضع ستمگران جلوه‌گر می‌آید، در آن هنگام که عذاب را مشاهده می‌کنند:

﴿ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ، وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ﴾.

خواهند گفت: (پروردگارا) آیا راهی برای برگشت (به جهان و جبران گذشته‌ها) وجود دارد؟ آنان را خواهی دید که (به کنار آتش برده می‌شوند و) به آتش نموده می‌شوند، در حالی که بر اثر مذلّت و خواری کز کرده‌اند و زیرچشمی مخفیانه (به آتش) می‌نگرند!. (شوری/۴۴ و ۴۵)

برتری مؤمنان را در آن روز نشان می‌دهد، و موقعیّت مشخّص ایشان را در برابر حال و احوال ستمگران پیش چشم می‌دارد:

﴿ وَ قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا: إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُقِيمٍ ﴾.

(در این هنگام) مؤمنان می‌گویند: واقعاً زیانکاران کسانیند که در روز قیامت (سرمایهٔ گرانبهای وجود) خود را و اهل و عیال خود را از دست داده باشند! هان! (ای مردمان! همه بدانید که از این به بعد) ستمگران کفرپیشه در عذاب دائم خواهند بود. (شوری/۴۵)

در سایهٔ این صحنه، مردمان را فرامی‌خواند که خویشتن از همچون موقعیّتی برهانند پیش از آن که فرصت از دست برود و مدّت عمر به سر رسد:

﴿ إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ، مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَإٍ يَوْمَئِذٍ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴾.

هرچه زودتر مخلصانه فرمان پروردگار خود را پذیرا گردید، پیش از آن که روزی (قیامت نام) فرارسد که خدا هرگز آن را برنمی‌گرداند. در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه اصلاً می‌توانید (بعد از گواهی دادن نامهٔ اعمال و فرشتگان و اندامهای بدن، کارهای خود را) انکار کنید. (شوری/۴۷)

آن‌گاه به حقیقت نخستین سوره برمی‌گردد و گوشه‌ای از گوشه‌های آن را بررسی می‌کند، حقیقت وحی و رسالت:

﴿ فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغُ... ﴾.

اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی‌گردان شدند (باک مدار و غمگین مباش) چرا که ما تو را به عنوان مراقب و مواظب (کردار و رفتار) ایشان نفرستاده‌ایم. بر تو پیام باشد و بس.... (شوری/۴۸)

روند سوره تا پایان سوره به پیش می‌رود و بدون واسطه یا با واسطه بر این محور می‌چرخد. قالب پیگیری و پیجوئی در میان هر اشاره‌ای با اشارهٔ دیگری را که بدین حقیقت می‌شود مصون و محفوظ می‌دارد تا بدان‌گاه که در پایان سوره این بیان در بارهٔ وحی و رسالت درمی‌رسد:

﴿ وَ ما کانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ إِلاّ وَحیاً أَوْ مِنْ وَراءِ حِجابٍ، أَوْ یُرْسِلَ رَسُولاً فَیُوحِیَ بِإِذْنِهِ ما یَشاءُ، إِنَّهُ عَلِیٌّ حَکِیمٌ. وَکَذٰلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنا، ما کُنْتَ تَدْرِي مَا الْکِتابُ وَ لاَ الإِیمانُ؛ وَ لٰکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا، وَ إِنَّکَ لَتَهْدِي إِلیٰ صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ. صِراطِ اللهِ الَّذی لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الأَرْضِ أَلاٰ إِلَی اللهِ تَصِیرُ الأُمُورُ ﴾.

هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی (به قلب، به گونهٔ الهام در بیداری، و یا خواب در غیر بیداری) یا از پس پرده‌ای (از موانع طبیعی) و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را می‌خواهد (به پیغمبران) وحی کند. وی والا و کاربجا است. همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایهٔ حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی، راه خدائی که متعلّق بدو است همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین است. هان! همهٔ کارها به خدا بازمی‌گردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با اطّلاع و اجازهٔ او انجام می‌پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است). (شوری/۵۱-۵۳)

گذشته از این در پرتو تکیه بر حقیقت وحی و رسالت در روند کلّی سوره، هدف ویژه‌ای برای عرضهٔ سوره بدین روال و منوال، و با این پیاپی قرار گرفتن و به دنبال یکدیگر آمدن، نمودار و پدیدار می‌آید. این هدف، تعیین رهبری تازه برای مژده داده‌شدگان است، رهبری‌ای که مجسّم و جلوه‌گر است در رسالت واپسین، و در پیغمبر این رسالت و آئین، و در امّت مسلمانی که از برنامهٔ استوار و پایدار و ماندگار پیغمبر خود پیروی می‌کند. نخستین اشاره در سرآغاز این سوره فرامی‌رسد:

﴿ کَذٰلِکَ یُوحِي إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

خداوند نیرومند و فرزانه، به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند این چنین (معانی و مقاصدی که در این سوره است) وحی می‌کند. (سرچشمهٔ وحی همه جا و همه وقت یکی است که پروردگار جهان است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلّیات برای جملگی پیغمبران یکی است).

تا این اشاره بیان دارد خدا است که همهٔ رسالتها را به همهٔ پیامبران وحی می‌کند، و واپسین رسالت امتداد و ادامهٔ کاری است که از دیرباز مقرّر و مستمرّ بوده است.

دومین اشاره پس از اندکی فرامی‌رسد:

﴿ وَکَذٰلِکَ أَوْحَیْنا إِلَیْکَ، قُرْآناً عَرَبِیّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَها ﴾.

این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی.

این اشاره هم، مرکز رهبری تازه‌ای را بیان و مقرّر می‌داردکه بعداً بدان اشاره می‌گردد.

در اشارهٔ سوم، یزدان سبحان وحدت و یگانگی رسالت را بیان می‌فرماید بعد از آن که در اشارهٔ وحدت و یگانگی مصدر و سرچشمه را مقرّر فرموده است و مشخّص فرموده است:

﴿ شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ ما وَصّیٰ بِهِ نُوحاً وَ الَّذِي أَوْحَیْنا إِلَیْکَ وَ وَصَّیْنا بِهِ إِبْراهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِیهِ ﴾.

خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم. (به همهٔ آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا

دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.

این اشاره به پیش می‌رود و بیان می‌دارد که این تفرقه با وجود این توصیه روی داده است، آن هم نه این که پیروان آن پیغمبران بزرگ نداشته باشند، بلکه از روی علم و آگاهی راه تفرقه در پیش گرفته‌اند و دسته دسته و گروه گروه گشته‌اند:

﴿ وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلّٰا مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ ﴾.

(پیروان پیغمبران پیشین، در بارهٔ دین) گروه گروه و دسته دسته نشده‌اند (و راه اختلاف در پیش نگرفته‌اند) مگر بعد از علم و آگاهی (از برنامه و اصول و ارکان دین و پی بردن به حقّانیّت آئین). و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است.

باز هم این اشاره به پیش می‌رود و حال و احوال کسانی را بیان می‌دارد که پس از همچون کسانی تفرقه‌جو آمده‌اند و پای به جهان گذاشته‌اند:

﴿ و إن الذين أورثوا الكتاب من بعدهم لفي شكّ منه قريب ﴾.

آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، دربارهٔ آنها دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوءظنّ شده‌اند (والّا اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند، پی می‌بردند که تو حقیقةً فرستادهٔ خدایی.

در این حدّ و مرز، روشن می‌گردد که انسانها به هرج و مرج افتاده‌اند و دچار شکّ و گمان گردیده‌اند، و رهبری راهیابی برایشان نمانده است، رهبری راهیابی که بر برنامهٔ ثابت و استواری پابرجا و ماندگار باشد... آخر رسالت آسمان، رسالتی که انسانها را رهبری می‌کند، در میان پیروان خود دچار تفرقه و اختلاف گردیده است. و آنان که بعد از ایشان آمده‌اند و پای به جهان گذاشته‌اند با شکّ و تردید آن رسالت را دریافت داشته‌اند، شک و تردیدی که با رهبری راهیاب سازگار نیست و راست و درست درنمی‌آید.

بدین خاطر یزدان سبحان نمایندگی واپسین رسالت، و نمایندهٔ حامل این رسالت برای این رهبری را اعلان و اعلام می‌فرماید:

﴿ فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ قُلْ: آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتٰابٍ... ﴾. الخ...

تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و آن گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواستها و هوسهای ایشان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شما است ... ... (تاآخر) ...

بدین خاطر صفت گروه مؤمنین متمایز به میان می‌آید، گروهی که دارای سرشت ویژه‌ای در روند این سوره است ـ و در درس دوم ذکر می‌گردد ـ صفت این گروه چنان است که رهبری انسانها را برابر آن برنامهٔ استوار و پایدار و راست و درست، به دست می‌گیرد.

در پرتو این حقیقت، روند سوره و موضوعهای اصلی و موضوعهای دیگر در این سوره دارای هدف روشن و پدیدار و رویکرد معیّن و آشکار می‌گردد. پیگری مفصّل این روند، بر روشنی و آشکاری این امر می‌افزاید.



﴿ حم. عسق. كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ. تَكٰادُ السَّمٰاوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ، وَ الْمَلٰائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ، أَلاٰ إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ اللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ، وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

حا.میم. عین. سین. قاف. خدای نیرومند و فرزانه، به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند این چنین (معانی و مقاصدی که در این سوره است) وحی می‌کند. (سرچشمهٔ وحی همه جا و همه وقت یکی است که پروردگار جهان است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلّیّات برای جملگی پیغمبران یکی است). آنچه در

آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خدا است، و او والا و بزرگوار است. (خدا که مالکیّت عالم هستی از آن او است، به قدری عظیم است که) آسمانها (با همهٔ عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلالت و عظمت او کرنش‌کنان) از بالا درهم بشکافند. و فرشتگان (با همهٔ قدرتی که دارند دائماً) به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می‌کنند. هان! (ای انسان غافل از اطاعت آسمانها و افلاک و عبادت فرشتگان پاک! بدان که) یزدان آمرزگار و مهربان است. (اگر از سر صدق سر بندگی بر آستانهٔ او بگذاری و دست دعا به سویش برداری، با عالم علوی هم‌آوا شده‌ای، و قلم عفو الهی بر گناهانت کشیده می‌شود). افرادی که جز خدا (کسانی و چیزهای دیگری را) مددکار و یاور خود می‌گیرند، خداوند مراقب ایشان است (و اقوال و افعال آنان را زیر نظر دارد و حساب گفتار و کردارشان را نگاه می‌دارد و در موقع خود کیفر لازم را بدیشان می‌دهد) و تو مأمور و مسؤول حسابرسی و پائیدن کار و بار آنان نیستی. (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

تا کنون از حروف مقطّعهٔ اوائل سوره‌ها، به اندازهٔ کافی سخن رفته است. حروف مقطّعه در اینجا در سرآغاز این سوره نیز ذکر می‌گردد، و به دنبال آنها این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌آید:

﴿كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدای نیرومند و فرزانه، به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند این چنین (معانی و مقاصدی که در این سوره است) وحی می‌کند. (سرچشمهٔ وحی همه جا و همه وقت یکی است که پروردگار جهان است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلّیّات برای جملگی پیغمبران یکی است).

یعنی همسان آن، و بر این منوال و روال، و به همین شیوه و طریقه، به تو وحی می‌گردد و به کسانی که پیش از تو بوده‌اند وحی گردیده است. وحی کلمه‌ها و واژه‌ها و عبارتهائی است که از همین حرفهائی ساخته شده است که مردم آنها را می‌شناسند و درک و فهمشان می‌کنند و معانی و مفاهیمشان را می‌دانند، امّا با این وجود نمی‌توانند از آن حرفهائی که می‌شناسند همگون این آیات را بسازند و ارائه دهند.

از دیگر سو یگانگی وحی، و یگانگی سرچشمهٔ وحی بیان می‌شود که خداوند چیره و کاربجا است. وحی‌کننده یزدان سبحان است و وحی بدیشان شده پیغمبران در طول روزگارانند. وحی از لحاظ اصل و بنیاد یکی است هرچند که پیغمبران گوناگون بوده‌اند و زمانها مختلف بوده است:

﴿إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ﴾.

به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند (این چنین معانی و مقاصدی که در این سوره است وحی می‌کند).

این داستانی است که سرآغاز آن بسی دور است، و ریشه در پیچها و لابلاهای زمان دارد. زنجیرهٔ آن دارای حلقه‌های بیشماری است. حلقه‌های آن هم تو در تو و درهم تنیده است. دارای برنامه‌ای است که هرچند شاخه‌ها و فروع آن گوناگون است از ارکان و اصول ثابت و استواری برخوردار است.

این حقیقت ـ بدین منوال و بر این روال ـ وقتی که در دلها و درونهای مؤمنان جایگزین می‌گردد، مؤمنان را با اصالت و ثبات چیزی که بر آن هستند، و با یگانگی سرچشمه و وحدت راه و روش آن آشنا می‌سازد، و ایشان را با سرچشمهٔ این وحی، سخت مرتبط می‌کند و محکم و استوار می‌بندد:

﴿اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدای نیرومند و فرزانه.

همچنین مؤمنان را با خویشاوندی و قرابتی آشنا می‌گرداند که میان آنان و میان سائر مؤمنان، یعنی پیروان وحی در هر زمان و در هر مکانی است. به مؤمنان تفهیم می‌کند که این خانوادهٔ ایشان است که ریشه در ژرفاهای تاریخ دارد، و رگه‌ها و ریشه‌های آن در درّه‌های زمان لمیده است، و همه و همه در نهایت به خدا می‌رسند و می‌پیوندند، و در خدا جملگی همدیگر را ملاقات می‌کنند. خدا «عزیز» و چیره است. او

نیرومند و توانا و «حکیم» و کاربجا است. برابر حکمت و صلاحدید خود به هرکس که بخواهد آنچه را که بخواهد وحی می‌کند و پیام می‌دهد. پس چرا از این برنامهٔ الهی یگانه و استوار کناره‌گیری می‌کنند و به راه‌های متفرّقه و پراکنده‌ای می‌گرایند که به خدا منتهی نمی‌شوند، و سرچشمه‌ای برای آنها شناخته نمی‌شود، و رویکرد هدفداری و استواری ندارند؟!

روند قرآنی در ذکر صفات خداوندی به پیش می‌رود که به جملگی پیغمبران وحی فرستاده است. مقرّر می‌دارد که صاحب یگانهٔ آنچه در آسمانها و زمین است او است، و تنها او والا و بزرگوار است:

﴿ لَهُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ، وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴾.

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است، از آن خدا است، و او والا و بزرگوار است.

در بسیاری از اوقات انسانها گول می‌خورند و گمان می‌برند که صاحب و مالک چیزی هستند، همین که می‌بینند آنان چیزهائی را در دستهایشان می‌یابند و می‌بینند که آن چیزها مسخّر آنان و در دسترسشان قرار دارد و از آن سود می‌برند و استفاده می‌کنند، و در راه کاری که می‌خواهند آن چیزها را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. امّا این ملک حقیقی بشمار نمی‌آید. بلکه ملک حقیقی متعلّق به خدا است، خدائی که پدیدار می‌گرداند و نابود می‌نماید، و زندگی می‌بخشد و می‌میراند، و می‌تواند به مردمان آنچه بخواهد بدهد، و ایشان را از آنچه بخواهد محروم کند، و هرچه را که در دسترس آنان و مورد بهره‌برداری ایشان است از دستشان بگیرد و بیرون بیاورد، و در دسترسشان قرار دهد و به دستشان بسپارد هرچه را که خود بخواهد، عوض آنچه از دسترسشان بیرون آورده است و از دستشان گرفته است . . . ملک حقیقی متعلّق به خدائی است که بر سرشت اشیاء فرمان می‌راند و سرشت اشیاء را برابر قانون و سنّتِ منتخب و برگزیده می‌گرداند، و سرشت اشیاء فرمان ببرد و اطاعت کند و بگردد و بچرخد مطابق آن قانون و سنّتی که یزدان نهاده است و مقرّر داشته است. بدین اعتبار هرچه که در آسمانها و هرچه در زمین است متعلّق به «خدا» است و کسی جز او در آن شرکت ندارد.

﴿ وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴾.

او والا و بزرگوار است.

او تنها مالک نیست و بس، بلکه او مالک خود بالائی و والائی و بزرگی و سترگی است. بالائی و والائی و بزرگی و سترگی‌ای که همه چیز با مقایسهٔ بدان پائین و ناچیز است.

هروقت این حقیقت در دلها و درونها واقعاً جایگزین گردد، مردمان می‌دانند در چیزی که برای خود می‌خواهند، چه خیر و خوبی و چه رزق و روزی و چه کسب و کار باشد، به کجا رو می‌کنند. چه هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است متعلّق به خدا است، و مالک کسی است که عطاء کردن و بخشیدن در دست او باشد. گذشته از این، خدا: «والا و بزرگوار» است، والا و بزرگواری که هرکه دست درخواست به سویش بردارد کوچک و حقیر و پست و ناچیز نمی‌گردد، بسان کسی که دست درخواست به سوی آفریده‌ها دراز می‌کند، در حالی که آفریده‌ها نه والا و نه بزرگوارند.

آنگاه نمادی از اختصاص مالکیّت یزدان در جهان، و تعلّق علوّ و عظمت به ایزد منّان را نشان می‌دهد که در حرکت آسمانها جلوه‌گر می‌آید، آسمانهائی که از شکوهمندی عظمتی که از آفریدگار خود درمی‌یابند نزدیک است از همدیگر پراکنده گردند و فروپاشند و نیز از مشاهدهٔ کجروی و انحراف برخی از کسانی که در زمین بسر می‌برند و از مسیر آسمانها دور می‌افتند و به کژراهه می‌افتند. همچنین این اختصاص مالکیّت یزدان در جهان، و تعلّق علوّ و عظمت به ایزد منّان در حرکت فرشتگان جلوه‌گر می‌آید، فرشتگانی که به حمد و ثنای پروردگار خود می‌پردازند، و برای سرنشینان زمین‌طلب آمرزش می‌کنند، آمرزش کجروی و انحرافی که می‌ورزند و سرکشی و گردنکشی‌ای که نشان می‌دهند:

﴿ تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ، وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي ٱلْأَرْضِ. أَلَآ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

(خدا که مالکیّت عالم هستی از آن او است، به قدری عظیم است که) آسمانها (با همهٔ عظمتی که دارند) نزدیک است (در برابر جلالت و عظمت او کرنش‌کنان) از بالا درهم بشکافند، و فرشتگان (با همهٔ قدرتی که دارند دائماً) به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می‌کنند. هان! (ای انسان غافل از اطاعت آسمانها و افلاک و عبادت فرشتگان پاک! بدان که) یزدان آمرزگار و مهربان است. (اگر از سر صدق سر بندگی بر آستانهٔ او بگذاری و دست دعا به سویش برداری، با عالم علوی هم‌آوا شده‌ای، و قلم عفو الهی بر گناهانت کشیده می‌شود).

آسمانها آن آفریده‌های بزرگ و سترگ وحشت‌انگیزی هستند که بر فراز سر خود آنها را می‌نگریم وقتی که بر روی این زمین قرار داریم، و جز چیزهای اندکی از گوشهٔ کوچکی از آنها را نمی‌دانیم. تا به امروز به برخی از چیزهائی که در آسمانها هستند پی برده‌ایم و دانسته‌ایم که حدود صد هزار میلیون کهکشان وجود دارد.[1] در هر کهکشانی حدود صد هزار میلیون خورشید وجود دارد خورشیدهای همچون خورشید ما، و حجم خورشید ما بیش از یک میلیون برابر حجم زمین کوچک ما است! این کهکشانهائی که ما توانسته‌ایم در رصدخانه‌های کوچک خود آنها را رصد کنیم و زیر نظر بداریم در فضای آسمان پراکنده‌اند، و فاصلهٔ آنها از یکدیگر بسیار فراخ و گشاد است، و صدها هزار و میلیونها میلیون سال نوری تخمین زده می‌شود. یعنی با سرعت نور سنجیده می‌شود، و نور در هر ثانیه ۱۶۸۰۰۰ مایل سرعت دارد!

این آسمانهائی که گوشهٔ کوچک محدودی از آنها را شناختیم، نزدیک است از بالا درهم بشکافند و متلاشی گردند . . . از ترس خدا و به خاطر عظمت و والائی او، و همچنین به سبب ترس از انحراف و کجروی برخی از اهالی زمین، و ترس از این که چنان منحرفان و کجروانی همچون والائی و عظمتی را فراموش می‌کنند، والائی و عظمتی که سراسر جهان هستی آن را احساس می‌کنند و از آن بر خود می‌لرزند و به تکان درمی‌آیند، و نزدیک می‌گردد از بالاترین نقطهٔ موجود در آن درز بردارند و پاره پاره گردند!

﴿ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ ﴾.

فرشتگان (با همهٔ قدرتی که دارند دائماً) به تسبیح و تقدیس پروردگارشان مشغول و برای کسانی که در زمین هستند درخواست آمرزش می‌کنند.

فرشتگان پرستشگران و مطیعان مطلق هستند. لذا سزاوارترین آفریدگان برای آرامش و اطمینان می‌باشند. ولیکن آنان پیوسته به تسبیح و تقدیس پروردگارشان می‌پردازند، چرا که والائی و عظمت او را لمس می‌کنند و پیش چشم می‌دارند، و از کوتاهی و قصور در حمد و ثنا و طاعت و عبادت خود هراس دارند. در صورتی که ساکنان مقصّر و ضعیف زمین منکر چنین والائی و عظمتی می‌گردند و راه انحراف در پیش می‌گیرند و کژراهه می‌روند. فرشتگان از این بابت هم از خشم خدا می‌ترسند، و پیوسته برای ساکنان زمین درخواست آمرزش می‌کنند، آمرزش نافرمانی و کوتاهی و بزه و گناهی که از انسانها سر می‌زند. جائز است که مقصود درخواست آمرزش فرشتگان برای کسانی باشد که مؤمن هستند، همان گونه که در سورهٔ غافر آمده است:

﴿ الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ، وَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَ يَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا ﴾.

آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند.

(غافر/۷)

در این حالت پدید می‌آید که چه اندازه فرشتگان از هر معصیت و گناهی به هراس می‌افتند، معصیت و گناهی که در زمین رخ می‌دهد، حتّی معصیت و گناهی که از مؤمنان سر می‌زند. می توان تصوّر کرد که فرشتگان چه اندازه از معصیت و گناه انسانها به هراس می‌افتند و از پروردگارشان طلب آمرزش می‌کنند، در حالی که آنان

۱- تاکنون ۱۲۳ میلیارد کهکشان کشف گردیده است. (مترجم)

بر اثر احساس والائی و عظمت خدا، و به هراس افتادن از هر معصیت و گناهی که در ملک و مملکت خدا روی می‌دهد، و برای درخواست مغفرت و مرحمت یزدان مهربان، و محض امید دسترسی به مغفرت و مرحمت ایزد سبحان، به تسبیح و تقدیس خداوند منّان می‌پردازند:

﴿ أَلَا إِنَّ اللّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴾.

هان! (ای انسانِ غافل از اطاعت آسمانها و افلاک و عبادت فرشتگان پاک! بدان که) یزدان آمرزگار و مهربان است.

خداوند عزّت و حکمت، و علوّ و عظمت، و مغفرت و مرحمت را یکجا گرد می‌آورد . . . بندگان پروردگارشان را با صفات گوناگونش می‌شناسند.

در پایان این بخش ـ بعد از بیان چند صفاتی و تأثیر آنها در سراسر جهان هستی ـ به ذکر کسانی می‌پردازد که بجز خدا ولی و مددکار و یاور می‌گیرند. روشن است که در جهان جز خدا ولی و مددکار و یاوری نیست. پیغمبر خدا ﷺ از کارهائی که دیگران می‌کنند معاف و غیر مسؤول می‌گردد. چه پیغمبر ﷺ مأمور و مسؤول حسابرسی و پائیدن کار و بار مردمان محسوب نمی‌شود. تنها خدا است که مراقب اعمال و پایندهٔ اقوال انسانها است، و او ایشان را بسنده است:

﴿ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ، اللّهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴾.

افرادی که جز خدا (کسانی و چیزهای دیگری را) مددکار و یاور خود می‌گیرند، خداوند مراقب ایشان است (و اقوال و افعال آنان را زیر نظر دارد و حساب گفتار و کردارشان را نگاه می‌دارد و در موقع خود کیفر لازم را بدیشان می‌دهد) و تو مأمور و مسؤول حسابرسی و پائیدن کار و بار آنان نیستی. (بلکه بر رسولان پیام باشد و بس).

چهرهٔ این افراد پلشت و بدبخت و هلاک شده، در برابر چشم درون جلوه‌گر می‌آید، در حالی که دارند جز خدا را یار و یاور و ولی و مددرسان می‌گیرند. کسی که و چیزی که بدان چنگ می‌زنند هیچ و پوچ بشمارند و انگار دستشان خالی است و باد در دست دارند. جز گرد و غبار چیزی در میان نیست! تصویر ناهمگون و بدشگون ایشان بر صفحهٔ دل ظاهر می‌گردد، در حالی که ناچیزی خودشان و ناچیزی اولیائی که بجز خدا برگرفته‌اند و بدانها معتقد شده‌اند هویدا و پیدا است. خدا مراقب ایشان است و آنان را زیر نظر دارد. ایشان ضعیف و کوچک هستند و در دست قدرت خدا گرفتارند. و امّا پیغمبر ﷺ و مؤمنان همراه او، لازم نیست دربارهٔ همچون کسانی بیندیشند و بدانان توجّه کنند و اهمّیّت بدهند. خدا به جای ایشان به حال مشرکان می‌رسد.

باید که این حقیقت در دلهای مؤمنان جایگزین شود تا از این سو و از این بابت دلهایشان در تمام اوضاع و در جمیع احوال بیارامد و آرامش به هم رساند، چه کسانی که بجز خدا اولیاء و فریادرسانانی برمی‌گزینند، ممکن است صاحبان سلطه و قدرت ظاهری در زمین باشند، یا دارندگان سلطه و قدرت ظاهری در زمین نباشند. در حالت نخستین دلهای مؤمنان می‌آرامد چون کار و بار صاحبان سلطه و قدرت ظاهری را حقیر و ناچیز می‌شمارد ـ هر اندازه هم جبروت و عظمت نشان دهند ـ مادام که سلطه و قدرتی که دارند از خدا دریافت ندارند. خدا ایشان را زیر نظر می‌دارد، و از هر سو ایشان را احاطه می‌کند و آنان را در محاصره دارد. سراسر جهان هستیِ پیرامون آنان به خدا ایمان دارد، و تنها ایشان منحرف و ناهماهنگ با کلّ کائنات هستند، درست بسان نغمهٔ ناساز و ناموزونی که در میان آواها و نواهای همصدا و هماهنگی بلند گردد و ناتراشیده و ناخراشیده شنیده شود. در حالت دوم نیز دلهای مؤمنان می‌آرامد، چون گناهی بر مؤمنان نیست در این که کسانی جز خدا را فریادرس و مددکار خویش می‌انگارند و ولی و یاورشان می‌دانند. چرا که مؤمنان وکیل و مسؤول کسانی نیستند که از مسیر آفریدگان جهان منحرف می‌شوند و کژراهه می‌روند. تنها وظیفهٔ مؤمنان پند و اندرز دادن و تبلیغ فرمان یزدان است. خدا است که بر دلهای بندگان مسلّط است و مراقب ایشان است.

بدین خاطر مؤمنان راستای راه خود را در پیش می‌گیرند و به راه خود ادامه می‌دهند. مطمئنّ هستند که راهشان راهی است که در پرتو وحی خدا تعیین شده است و یک راست به خدا می‌رسد و منتهی به خشنودی او می‌شود. دیگر زیان و ضرری متوجّه آنان نمی‌گردد از این که منحرفان از راستای راه خدا منحرف می‌شوند و به کژراهه می‌روند، این انحراف و کژراهه‌روی هرچه و هرگونه که باشد . . .

❁

سپس روند قرآنی به سوی حقیقت نخستین برمی‌گردد:

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا، وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فيهِ، فَريقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَريقٌ فِي السَّعيرِ. وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً، وَلٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ، وَ الظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصيرٍ. أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ؟ فَاللّٰهُ هُوَ الْوَلِيُّ. وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ. وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی و (همهٔ مردمان را) از روز گردهمآئی (قیامت) که شکّ و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ. اگر خدا می‌خواست همهٔ مردمان را یک دین و یک آئین می‌کرد (و به جملگی ایشان یک نوع طرز تفکّر می‌داد و به یک راه رهبری می‌نمود) امّا خدا (به انسانها آزادی داده است تا در پرتو آن راه یزدان یا راه شیطان را برگزینند، و بر اثر این انتخاب به بهشت یا به دوزخ روند . . . او) هرکه را بخواهد وارد عذاب خود می‌گرداند که کافرانند) و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه یاوری. (چنین ستمگران کفرپیشه‌ای خدا را به سرپرستی نمی‌گیرند) و بلکه جز او را به سرپرستی گرفته‌اند، در صورتی که سرپرست او است و او مردگان را زنده می‌گرداند و او بر همه چیز توانا است.

﴿ وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيّاً . . . ﴾.

این چنین (روشن و گویا) قرآن بزرگواری را که به زبان عربی است به تو وحی می‌کنیم . . . .

این طرف از حقیقت وحی را بر آن طرف عطف می‌کند که سوره را بدان آغازیده است. مناسبت موجود در اینجا میان حروف مقطّعه و میان عربی بودن قرآن، مناسبت ظاهر و آشکاری است. چه این حروف عربی آنان، و این هم قرآن عربی ایشان است. خدا وحی خود را با این شکل عربی فرو فرستاده است تا وحی هدف مشخّص و معلوم خود را حاصل و پیاده کند:

﴿ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا ﴾.

تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی.

«أُمَّ الْقُرىٰ» مکّهٔ مکرّمه است. مکرّم و معزّز است به سبب وجود بیت‌الله آزاد و رها و قدیمی و گرامی در آنجا. خدا چنین خواسته است که بیت الله و آبادیهای دور و بر آن، جایگاه نزول این رسالت واپسین گردند، و قرآن را به زبانهای عربی آنجا نازل کرده است به خاطر کاری که خود می‌داند و اراده می‌فرماید:

﴿ اللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. (انعام/۱۲۴)

امروز ما وقتی که از فراسوی رخدادها و پیجوئیها، و از فراسوی شرائط و ظروف و مقتضیات می‌نگریم، و بعد از آن که این دعوت مسیری را پیموده است که پیموده است، و در این خطّ سیر نتائجی را به بار آورده است که به بار آورده است . . . وقتی که ما امروز این گونه می‌نگریم و چنین نگاهی می‌اندازیم، گوشه‌ای از حکمت خدا در گزینش این قطعه از زمین را درک و فهم می‌کنیم، و متوجّه می‌گردیم که چرا در آن زمان همچون مکانی مقرّ این واپسین رسالت آسمانی می‌گردد، رسالتی که برای همهٔ انسانها آمده است، و جهانی بودن آن از همان روزهای نخستین پیدا و هویدا بوده است.

سرزمین آبادان آن روزی ـ زمان پیدایش این واپسین رسالت ـ تقریباً چهار امپراتوری آن را میان خود تقسیم

کرده بودند: امپراتوری رومانی که اروپا و بخشی از آسیا و آفریقا را در تصرّف داشت. امپراتوری ایرانی که بر بخش بزرگی از آسیا و آفریقا سلطه و قدرت داشت. امپراتوری هندی. امپراتوری چینی. امپراتوریهای هند و چین تقریباً محدود به سرزمینهای خود بودند و عقائد خویش را داشتند و با ارتباطات سیاسی و پیوندهای دیگرِ خویشتن می‌ساختند. این گوشه‌گیری امپراتوریهای هند و چین باعث گردیده بود که امپراتوریهای رومانی و ایرانی دارای نفوذ حقیقی در زندگانی مردمان و تغییرات و تحوّلات ایشان گردند.

آئینهای آسمانی پیش از اسلام، یعنی آئینهای یهودی و مسیحی، کارشان بدانجا کشیده بود که به شکلی از اشکال زیر نفوذ دو امپراتوری رومانی و ایرانی قرار گیرند. به گونه‌ای که در حقیقت دولت بر آئینهای یهودی و مسیحی سلطه و قدرت داشت و آنها بر دولت سلطه و قدرت نداشتند! گذشته از این، آئین یهودی و آئین مسیحی به انحراف و فساد گرفتار آمده بودند.

آئین یهودیّت دفعه‌ای شکار فشار رومانیان گردید، و دفعه‌ای شکار ایرانیان شد. به هر حال در کرهٔ زمین برای یهودیّت، سلطه و قدرت قابل ذکری باقی نماند. کار یهودیّت ـ به سبب عوامل گوناگون ـ بدانجا کشید که یک آئین محدود به بنی‌اسرائیل گردید، و هیچ امیدی و هیچ رغبتی برایش نماند در این که ملّتهای دیگری را به زیر بال و پر خود بکشد.

و امّا مسیحیّت در سایهٔ دولت رومانی رشد و نموّ پیدا کرد، دولتی که هنگام تولّد مسیح علیه‌السلام بر فلسطین و سوریه و مصر و بر سائر مناطقی سلطه و قدرت داشت که مسیحیّت نهانی در آنجاها رونق گرفته بود. مسیحیّت پنهان می‌گردید از دید تاخت و تاز سختی که امپراتوری رومانی بر آن می‌برد و به گونهٔ زشت و پلشتی بر عقیدهٔ جدید می‌تاخت و فشار وارد می‌ساخت. در خلال یورشها و فشارهای سخت آن امپراتوری، کشت و کشتارها به راه افتاد و ده‌ها هزار نفر به نحو سنگین‌دلانهٔ آشکاری جان خود را از دست دادند. وقتی که روزگار فشار و خفقان رومانی بسر رسید، و امپراتوری رومانی مسیحیّت را پذیرفت، همراه با این پذیرش، افسانه‌های بت‌پرستانهٔ رومانی به آئین مسیحیّت وارد شد، و مباحث فلسفی بت‌پرستانهٔ یونانی نیز بدان راه یافت، و مسیحیّت قالب و شکلی به خود گرفت که برای آئین مسیحیّت بیگانه و غریب بود. دیگر آئین مسیحیّت آسمانی پیشین برجای نماند. از دیگر سو دولت امپراتوری رومانی مطابق سرشتی که داشت خیلی از آئین مسیحیّت تأثیر نپذیرفت، و بلکه چیره بر آئین مسیحیّت گردید، و عقیدهٔ مسیحیّت اصلاً بر آن غلبه نکرد و فرمانروا نشد. گذشته از همهٔ اینها مذهبهای متعدّد مسیحیّت با یکدیگر به کشمکش و نزاع پرداختند و جنگ همه‌جاگیری درگرفت، جنگی که مسیحیّت را پراکنده کرد و از هم پاشید، و نزدیک بود که دولت را نیز به طور کلّی پراکنده کند و از هم پاشد. این جنگ و جدال، مخالفان مذهب رسمی دولت را به فشار و خفقان زشت و پلشتی گرفتار ساخت. هم اینان و هم آنان هر دو دسته به طور یکسان از حقیقت مسیحیّت منحرف شده بودند.

در این زمان اسلام سررسید. اسلام آمد تا انسانها را به طور کلّی از فروپاشی، فشار و زور، و جاهلیّت کور در همهٔ مکانهای معمور و آباد برهاند و به راستای راه راست آسمانی برگرداند. اسلام آمد تا زندگی بشریّت را بپاید و مراقبت نماید، و بشریّت را در راه منتهی به خدا در پرتو هدایت و نور رهنمود و رهنمون کند. هیچ چاره‌ای نبود از این که اسلام بیاید و چیره شود و فرمانروائی نماید تا این کوچ بزرگ و انتقال سترگ را در زندگانی انسانها پیاده کند و تحقّق بخشد. چاره‌ای جز این نبود که می‌بایستی اسلام این کوچ و انتقال خود را از سرزمین آزادی بیاغازد، سرزمینی که هیچ امپراتوری از آن دست امپراتوریها، سلطه و قدرتی در آنجا نداشته باشد، و پیش از آن که قدرت و شوکتی از سوی امپراتوریها بر آنجا حکومت کند و چیره گردد، رشد و نموّ و ترقّی و تعالی پیدا کند و آزادانه ببالد و هیچ نیروی خارجی بر سرشت آن تسلّط پیدا نکند و چیره نشود. بلکه اسلام در آنجا بر خویشتن و بر کسانی چیره گردد. جزیرةالعرب، و به‌ویژه مکّه و پیرامون آن، در آن روزگار شایسته‌ترین مکان روی زمین برای

بالیدن و پرورش یافتن اسلام بود. شایسته‌ترین نقطه‌ای بود که اسلام از آنجا می‌توانست کوچ جهانی خود را بیاغازد، کوچ جهانی‌ای که از همان لحظهٔ اوّل به خاطر آن آمده بود.

در جزیرةالعرب حکومت منظّم و مرتّبی نبود، حکومتی که دارای قوانین و مقرّرات و سپاهیان و پاسبانان و سلطه و قدرت فراگیری در آنجا باشد و در برابر عقیدهٔ جدید ایستادگی کند و برزمد با سلطه و قدرتی که دارد، و مردمان دقیقاً از آن فرمان ببرند و اطاعت کنند، بدان‌گونه که در امپراتوریهای چهارگانه چنین بود.

همچنین در جزیرةالعرب آئین ثابت و استواری نبود که دارای روشها و منشها و نشانه‌های روشن خطّ سیر باشد. آئینی که در آنجا بود بت‌پرستی پراکندهٔ جاهلیّت، و باورها و پرستشهای گوناگون و جوراجور بود و بس. عربها خداگونه‌های مختلفی از فرشتگان و جنّیان و ستارگان و بتها داشتند، هرچند که کعبه و قریش از سلطه و قدرت دینی همگانی در جزیرةالعرب برخوردار بودند، ولی این سلطه و قدرت، سلطه و قدرت استوار و محکمی نبود که بتواند در برابر دین جدید بایستد و منظّم و مرتّب پایداری کند و برزمد. اگر به خاطر مصالح اقتصادی و اوضاع و احوال خاصّ رؤساء و سران قریش نبود، رو در روی اسلام این اندازه هم مقاومت نمی‌کردند و سرسختی نشان نمی‌دادند. آنان می‌دانستند که در عقائدشان چه اندازه پریشانی و تزلزل و نابسامانی وجود دارد.

نابسامانی و پریشانی نظام سیاسی جزیرةالعرب همراه با نابسامانی و پریشانی نظام دینی، بهترین شرائط و ظروفی بود که دین جدید در آن می‌توانست پابرجا شود و آزاد از هرگونه سلطه و قدرتی باشد که با سرشت این آئین نمی‌ساخت و در دوران رشد و بالندگیش بر آن می‌تاخت.

در میان این نابسامانی و پریشانی، اوضاع اجتماعی موجود در جزیرةالعرب نیز در کار حمایت از رشد و نموّ و بالندگی دعوت جدید، ارزش خود را داشت. نظام قبیله‌گری حاکم بود. عشیره مقام و ارج خود را در این نظام داشت. هنگامی که محمّد ﷺ دعوت خویش را شروع کرد شمشیرهای بنی‌هاشم را برای حمایت از خود دید. هماهنگی قبیله‌گری را فرصت مناسبی یافت. زیرا عشائر می‌ترسیدند بر ضدّ بنی‌هاشم به خاطر حمایت از محمّد ﷺ جنگی را به راه اندازند، هرچند بنی‌هاشم بر آئین او نبودند. بلکه عشائر می‌ترسیدند بر کسانی بشورند و دست تعدّی دراز کنند که در میان آنان افراد اندکی بودند که در ابتدای دعوت اسلامی مسلمان شده بودند و خاندان و قوم و قبیله‌ای داشتند. از اذیّت و آزار ایشان و از ادب کردن و تنبیه آنان خودداری می‌کردند به خاطر خود خاندان و قوم و قبیله‌ای که داشتند. بندگانی که به خاطر اسلامشان شکنجه و آزار می‌دیدند تنها شکنجه و آزارشان از سوی صاحبان و سرورانشان روا دیده می‌شد. بدین خاطر ابوبکر رضی الله عنه این بندگان را می‌خرید و آزادشان می‌کرد. بدین‌گونه از اذیّت و آزار رهائی می‌یافتند، و از برگشت از آئین اسلام نجات پیدا می‌نمودند . . . پیدا است که این حال و وضع چه امتیازی برای رشد و نموّ و بالندگی و پیشرفت دین جدید در بر داشته است.

افزون بر اینها، خود صفات ملّت عرب، از قبیل دلیری و آزادگی و بزرگمنشی، به پذیرش و گسترش دین اسلام کمک کرد. چه این صفات، استعدادها و آمادگیهای ضروری و مورد نیاز برای قبول عقیدهٔ جدید و برعهده گرفتن مشکلات و معضلات و اقدام به تکالیف و وظائف آن است.

جزیرةالعرب در آن روز و روزگار مزرعهٔ آماده و خوبی برای دانه‌های نهضت و قیام بود. جزیرةالعرب موج می‌زد از لیاقتها و شایستگیها و استعدادها و شخصیتهائی که آمادهٔ پذیره رفتن و در آغوش گرفتن این نهضت و جنبش اندوخته در دل غیب بودند. جزیرةالعرب لبریز از تجربه‌های معیّن بشری بود، تجربه‌هائی که حاصل کوچها و مسافرتهای عربها به اطراف و نواحی امپراتوریهای شاهان ایران و شاهان روم بود. مشهورترین کوچها و مسافرتها، کوچها و مسافرتهای زمستانی به جنوب، و کوچها و مسافرتهای تابستانی به شمال بود، دو کوچ و مسافرتی که در قرآن در این فرمودهٔ خداوند متعال ذکر گردیده است:

﴿ لِإِيلَافِ قُرَيْشٍ. إِيلَافِهِمْ رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ. فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هَٰذَا الْبَيْتِ، الَّذِي أَطْعَمَهُمْ مِنْ جُوعٍ وَ آمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ﴾.

به خاطر انس و الفت قریش. به خاطر انس و الفت ایشان به کوچ زمستانه و تابستانهٔ (بازرگانی به سوی یمن در زمستان و به سوی شام در تابستان). بایستی خداوندگار این خانهٔ (خدا، کعبه) را بپرستند (که این امن و امنیّت را در طول راه و در شهرها و کشورهای پر از کشمکش و ستم و جنگ و غارت، برای ایشان فراهم آورده است). خداوندگاری که از گرسنگی ایشان را رهانیده است و خوراکشان داده است، و آنان را از خوف و هراس (راهزنان قبائل در راه‌ها، و ستمگران و قلدران در شهرها و کشورها، رهائی بخشیده است و) ایمن ساخته است. (سورهٔ قریش)

اسباب و علل زیادی دست به دست هم داده بود تا این پشتوانهٔ ستبر و فراوان تجربه‌ها با آمادگی کامل محیط یکجا جمع شود، و دریچه‌های سینه‌ها برای استقبال از این وظیفهٔ بزرگ بازگردد، وظیفهٔ بزرگی که جزیرةالعرب برای آن برگزیده شده بود. هنگامی که اسلام آمد از همهٔ این پشتوانه استفاده کرد، و این نیروی اندوخته را رهنمود نمود، نیروی اندوخته‌ای که گنجینه‌های آن برای گشودن آماده می‌گردید. خدا آن گنجینه‌ها را با کلید اسلام باز کرد، و آنها را پشتوانه و اندوختهٔ اسلام کرد. چه‌بسا این برخی از چیزهائی است که برای ما وجود این جمع مردان بزرگ صحابه را در نسل نخستین تفسیر می‌کند، نسل نخستینی که در زمان حیات پیغمبر ﷺ می‌زیستند، امثال: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حمزه، عبّاس، ابوعبیده، سعد پسر ابی‌وقّاص، خالد پسر ولید، سعد پسر معاذ، ابوایّوب انصاری، و جز آنان از زمرهٔ آن گروهی که اسلام را دریافتند، و با آغوش باز پذیرهٔ آن رفتند و پرچم آن را بر دوش کشیدند، و در پرتو اسلام بالیدند و بزرگ گردیدند و شایسته و بایسته شدند. به هر حال با خود دانه‌های خوب و ارزشمندی برای رشد و نموّ و کمال برداشتند.

اینجا جای شرح و بسط توصیف آمادگی جزیرةالعرب برای حمل رسالت جدید، و حفظ و حمایت رشد و نموّ رسالت جدید، و توان حفاظت و صیانت خود و کسان پیرامونش نیست، شرح و بسط چیزهائی که بیانگر برخی از اسباب و علل گزینش آنجا به عنوان گهوارهٔ عقیدهٔ جدید است، عقیدهٔ جدیدی که برای جملگی انسانها آمده است، اسباب و عللی که می‌رسانند چرا مخصوصاً این خانه برگزیده شده است تا پرچمدار این رسالت ﷺ از اهالی آنجا باشد. اگر شرح و بسط لازم را بدهیم به طول می‌انجامد. همچون شرح و بسطی کتاب جداگانهٔ ویژه‌ای را می‌طلبد. برای ما این اشارهٔ گذرا به حکمت نهان یزدان بس است، حکمتی که تدبّر و تفکّر برخی از اطراف و نواحی آن را بیان می‌دارد هر زمان که تجربه‌های بشری فراخی گیرد و قوانین و سنن حیات را درک و فهم کند.

بدین خاطر این قرآن به زبان عربی آمده است تا مکّه و پیرامون آنجا را بیم دهد. هنگامی که جزیرةالعرب از جاهلیّت بیرون آمد و به اسلام تن درداد، و سراسر آنجا دربست متعلّق به اسلام گردید، جزیرةالعرب پرچم اسلام را برداشت و آن را به شرق و غرب برد، و رسالت جدید و نظام انسانی استوار بر پایهٔ آن را به جملگی انسانها تقدیم کرد، همان‌گونه که سرشت جهانی این رسالت بود. کسانی که پرچم این آئین را برداشته بودند شایسته‌ترین آفریدگان یزدان برای برداشتن این پرچم و با خود بردن آن بودند. چنین شایستگانی این پرچم را از شایسته‌ترین مکان روی زمین برای پیدایش و بالندگی این رسالت، بر دوش گذاشتند و با خود بردند.

تصادفی نیست که پیغمبر ﷺ زندگی می‌کند و زنده می‌ماند تا جزیرةالعرب دربست از آنِ اسلام می‌گردد، و این گهوارهٔ عقیده که آگاهانه برای این عقیده برگزیده شده است خالصانه متعلّق به اسلام می‌شود. از دیگر سو آگاهانه زبان عربی برای همچون عقیده‌ای انتخاب گردیده است، زبانی که شایان رساندن پیام اسلام به اقطار و اکناف سراسر کرهٔ زمین است. زبان عربی به پختگی کامل خود رسیده بود، و سزاوار حمل این دعوت و بردن آن به اقطار و اکناف کرهٔ زمین گردیده

بود. اگر زبان عربی زبان مرده‌ای می‌بود یا هستی ناتمام و سرشت ناقصی می‌داشت، اوّلاً سزاوار حمل این رسالت نمی‌بود، و ثانیاً سزاوار حمل این رسالت به خارج از جزیرةالعرب نمی‌شد . . . زبان عربی بسان گویندگان آن، و بسان محیط آن، شایسته‌ترین زبان برای این رخداد بزرگ جهانی بود.

بدین منوال زنجیرهٔ درازی از هماهنگیها و همآوائیهای برگزیده برای این رسالت پدیدار می‌آید و دست به دست یکدیگر می‌دهد. اگر پژوهشگر بنگرد و روی به اندیشیدن در بارهٔ حکمت خدا و انتخاب او و مصداق فرمودهٔ او آورد:

﴿ اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ ﴾.

خداوند بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حواله می‌دارد. (انعام/۱۲۴)

﴿ لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهَا، وَ تُنْذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فيهِ، فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴾.

تا اهل مکّه و دور و بر آن را (از خشم خدا و عذاب دوزخ) بترسانی و (همهٔ مردمان را) از روز گردهمآئی (قیامت) که شکّ و تردیدی در وقوع آن نیست بیم دهی. (در آن روز، مردمان دو گروه بیش نیستند) گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ.

بیم دادن بزرگتر و سخت‌تر و دارای تکرار بیشتر در قرآن، بیم دادن از روز همایش همگان در قیامت است، آن روزی که خداوند همهٔ مردمانی را گرد می‌آورد که در روزگاران دور و دراز و در مکانهای گوناگون و جوراجور بوده‌اند و پراکنده گردیده‌اند، تا دیگر باره از نو ایشان را تقسیم‌بندی کند:

﴿ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴾.

گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ.

این هم برحسب عملی است که ایشان در سرای کار و در مدّت زمان زندگی خود در دنیا کرده‌اند.

﴿ وَ لَوْ شٰاءَ اللهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً. وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ، وَ الظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ ﴾.

اگر خدا می‌خواست، همهٔ مردمان را یک دین و یک آئین می‌کرد (و به جملگی ایشان یک نوع طرز تفکّر می‌داد و به یک راه رهبری می‌نمود) امّا خدا (به انسانها آزادی داده است تا در پرتو آن راه یزدان یا راه شیطان را برگزینند، و بر اثر این انتخاب به بهشت یا به دوزخ روند . . . او) هرکه را بخواهد غرق رحمت خود می‌کند (که مؤمنانند، و هرکه را بخواهد وارد عذاب خود می‌گرداند که کافرانند) و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه یاوری.

اگر خدا می‌خواست انسانها را بر سرشت دیگری می‌آفرید و رفتار و روند ایشان را متّحد می‌ساخت. در نتیجه فرجام و سرنوشت آنان یکسان می‌گردید. یا همگان به بهشت می‌رفتند، و یا جملگی به آتش دوزخ درمی‌افتادند. ولی یزدان سبحان انسانها را برای انجام وظیفه‌ای آفریده است. انسانها را برای جانشینی و خلافت در این زمین درست کرده است و هستی بخشیده است. از جملهٔ مقتضیات این جانشینی و خلافت، بدان‌گونه که خدا خواسته است، این است که انسانها دارای استعدادها و آمادگیهای خاصّ جنس خود باشند، استعدادها و آمادگیهائی که ایشان را از فرشتگان و از شیاطین و از آفریده‌های دیگر خدا جدا می‌سازد، و سرشت جداگانهٔ منحصر به فردی و دارای مسیر واحدی بدیشان عطاء می‌کند. استعدادها و آمادگیهائی یزدان به مردمان داده است که دسته‌ای با آن استعدادها و آمادگیها پرواز می‌کنند و با همراهی و همگامی با آنها به سوی هدایت و نور و عمل صالح بال و پر می‌کشند، و گروهی به سبب آنها و با آنها به سوی گمراهی و تاریکی و عمل بد می‌روند و می‌دوند! هر دسته و گروهی از آنان موافق با احتمالی از احتمالاتِ جایگزین در سرشت هستی این آفریدهٔ انسان نام راه را طی می‌کند، و به پایان و فرجام مقرّر و معیّن برای این راه طی شده می‌رسد:

﴿ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴾.

گروهی در بهشت بسر می‌برند و دسته‌ای در آتش دوزخ.

همچنین:

﴿ يُدْخِلُ مَنْ يَشاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظّالِمُونَ ما لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا نَصِيرٍ ﴾.

(خدا به انسانها آزادی داده است، تا در پرتو آن راه یزدان یا راه شیطان را برگزینند، و بر اثر این انتخاب، به بهشت یا به دوزخ روند... او) هرکه را بخواهد غرق رحمت خود می‌کند (که مؤمنانند، و هرکه را بخواهد وارد عذاب خود می‌گرداند که کافرانند) و کافران (در قیامت) نه دوستی دارند و نه یاوری.

اولیاء و یاورانی را که کافران و مشرکان بجز خدا برمی‌گزیدند، در این صورت اصل و اساس و حقیقت و وجودی نداشته‌اند.

آن‌گاه روند قرآنی برمی‌گردد و به گونهٔ سؤال استنکاری می‌پرسد:

﴿ أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ؟ ﴾.

یا انگار جز خدا اولیاء و یاورانی برگرفته‌اند؟

تا پس از این پرسش انکاری مقرّر فرماید که تنها خدا ولی و یاور است و بس. خدا است که قدرت و توانائیش جلوه‌گر و پدیدار می‌آید در زنده گرداندن مردگان. زنده گرداندن مردگان کاری است که قدرت و توانائی منحصر به فرد، در روشن‌ترین و برجسته‌ترین نماد خود، هویدا و پیدا و آشکار و نمودار می‌گردد:

﴿ فَاللّهُ هُوَ الْوَلِيُّ، وَ هُوَ يُحْيِي الْمَوْتىٰ ﴾.

در صورتی که ولی و یاور خدا است و بس، و او است که مردگان را زنده می‌گرداند.

آن‌گاه جولانگاه قدرت را تعمیم می‌دهد و فراگیر می‌کند و حقیقت فراگیر و همه‌جاگستر آن را در همه چیز و بر همه چیز برجسته نشان می‌دهد، حقیقتی که به حدود و ثغور، محدود و منحصر نمی‌گردد:

﴿ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

او بر همه چیز توانا است.



آن‌گاه به سوی حقیقت نخستین برمی‌گردد تا بیان کند و روشن نماید جهتی را که در هرگونه اختلافی بدان مراجعه می‌شود و برگشت انجام می‌پذیرد. چنین جهتی این وحی است، وحی‌ای که از سوی خدا آمده است و دربرگیرندهٔ فرمان و حکم خدا است، تا دیگر برای هوای دگرگون شونده و آرزوی تغییرپذیر تأثیری در زندگی نماند بعد از آن که این برنامهٔ راست و درست و پابرجا و استوار الهی شرف نزول پیدا کرده است و به انسانها ارمغان شده است:

﴿ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّهِ. ذٰلِكُمُ اللّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ. فاطِرُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ، جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً، يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ، لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. لَهُ مَقالِيدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ، إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد (و کتاب قرآن قانون دادگاه یزدان است و در پرتو آن کشمکشها باید فیصله پیدا کند). چنین داوری خدا است که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم، (و برای قضاوت در منازعات، و رفع اختلافات، و حلّ مشکلات) به (کتاب) او مراجعه می‌کنم. او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسانها و تولید و تکثیر نسل حیوانها) می‌افزاید. هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید، و از جمله زاد و ولد انسانها و حیوانها را می‌پاید). کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است. برای هرکس که بخواهد روزی را فراوان و یا کم می‌گرداند. او از همه چیز کاملاً آگاه است.

شیوهٔ بیان و ذکر این حقائق، و پیاپی آمدن و جمع شدن آنها در این بند به گونهٔ شگفتی است. به گونه‌ای است که شایان تدبّر و تفکّر است. چه ارتباط نهان و نمایان میان اجزاء و بخشهای آن، ارتباط لطیف و دقیقی است. دستور می‌رسد هر اختلافی که میان مردمان درمی‌گیرد باید به خدا واگذار گردد و بدو ارجاع شود:

﴿ وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللّهِ ﴾.

در هر چیزی که اختلاف داشته باشید، داوری آن به خدا واگذار می‌گردد (و کتاب قرآن قانون دادگاه یزدان است و در پرتو آن کشمکشها باید فیصله پیدا کند).

خدا داوری و حکم قاطعانهٔ خود را در این قرآن نازل کرده است، و سخن فیصله‌بخش خویش در بارهٔ کار و بار دنیا و آخرت فرموده است، و برای مردمان برنامهٔ زندگی فردی و گروهی و نظام زندگانی و همزیستی و حکومتی و سیاستمداری و اخلاق و روش و منش ایشان را انتخاب و اختیار نموده است. همهٔ اینها را برایشان به تمام و کمال و کافی و وافی بیان کرده است و توضیح داده است. خداوند این قرآن را قانون شامل و فراگیر زندگی انسانها نموده است، قانونی که فراتر و فراخ‌تر و فراگیرتر از قوانین داوری و فرمانروائی است. لذا هرگاه مردمان در کاری یا رویکردی اختلاف ورزیدند باید که به داوری و فرمان یزدان مراجعه کنند، داوری و فرمانی که در قرآن پیام ایزد منّان به پیغمبرش ﷺ حاضر و آماده است. خدای سبحان قرآن را نازل فرموده است تا زندگی بر پایه و بنیاد آن استوار و برقرار گردد.

به دنبال بیان این حقیقت، گفتار پیغمبر ﷺ را می‌آورد، گفتاری که بیانگر تسلیم همهٔ کار و بارش به خدا، و برگشت کامل و توبهٔ شامل او به سوی پروردگارش است:

﴿ ذَالِكُمُ اللهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ، وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ ﴾.

چنین داوری خدا است که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم، (و برای قضاوت در منازعات، و رفع اختلافات، و حلّ مشکلات) به (کتاب) او مراجعه می‌کنم.

این برگشت و مراجعه، و آن توکّل و پشت بستن، و آن اقرار و اعتراف از زبان پیغمبر خدا ﷺ در جایگاه روانی خود و مناسب با پیروِ بر چنان حقیقتی می‌آید ... آهای! این پیغمبر آفریدگار و نبیّ کردگار است که گواهی می‌دهد یزدان پروردگار او است، و او تنها بر پروردگارش تکیه و توکّل می‌کند، و او تنها به سوی پروردگارش برمی‌گردد و مراجعت می‌کند نه به سوی غیر پروردگارش. پس مردمان در این صورت چگونه به سوی غیر خدا مراجعه می‌کنند و برای رفع و رجوع مشکلات به سوی دیگران می‌روند وقتی که در کاری از کارها اختلاف پیدا می‌کنند و داوری را از ایشان می‌طلبند، در حالی که پیغمبرِ هدایت یافته، داوری را به سوی جز او نمی‌برد؟! سزاوار است مردمان داوری را به سوی سخن فیصله‌بخش یزدان ببرند و برابر آن بیایند و بروند و رفتار کنند، و لحظه‌ای در اینجا یا در آنجا از آن روی نگردانند. آخر چگونه مردمان در کاری از کارهایشان به سوئی جز سوی خدا روی می‌کنند و روی می‌آورند، در حالی که پیغمبر هدایت یافته تنها بر خدا تکیه و توکّل می‌فرماید، و فقط بدو مراجعت می‌کند و به سوی او برمی‌گردد، هرچند که خدا پروردگار او و سرپرست و عهده‌دار کار او و حافظ او و راهنمای او به هر جا و به هر سوئی است که انتخاب می‌کند و برمی‌گزینند؟

استقرار این حقیقت در دل و درون مؤمن، راه را برای او روشن و منوّر می‌گرداند و نشانه‌ها و علائم‌راه را برایش مشخّص و معیّن و پیدا و هویدا می‌نماید. این است که نه در اینجا و نه در آنجا از راستای راه منصرف و منحرف نمی‌گردد. در پیمودن راهی که در پیش گرفته است بدو اطمینان می‌دهد، و گامهایش را در قدمگاه‌های خطّ سیری که دارد قرص و محکم می‌نماید. این است که مؤمن نه گرفتار شکّ و تردید می‌شود و نه درنگ می‌ورزد و نه سرگردان و ویلان می‌گردد. استقرار این حقیقت در دل و درون مؤمن، به مؤمن می‌فهماند که خدا حافظ و نگاهدار او است، و گامهایش را در این رویکرد و جهت، راست و استوار می‌نماید. پیغمبر هدایت یافته همین راه را به سوی خدا طیّ می‌کند و به همین راه می‌رود.

استقرار این حقیقت در دل و درون مؤمن، آگاهی او را در بارهٔ برنامه و راهش بالا می‌برد. این است که او برنامهٔ دیگری یا راهی را نمی‌یابد که درست باشد بدان رو نماید و آن را طیّ کند. اصلاً احساس نمی‌کند که داوری و حکمی جز سخن خدا و فرمان او وجود دارد تا بدان در وقت اختلاف مراجعه شود. در حالی که می‌بیند که پیغمبرِ هدایت یافته به سوی پروردگارش برمی‌گردد و مراجعت می‌کند، پروردگاری که این برنامه را مقرّر

فرموده است و این فرمان را رانده است و این‌گونه داوری نموده است.
آن‌گاه بار دیگر با چیزی پیرو می‌زند که استقرار و تمکین بیشتری بدین حقیقت می‌بخشد:
﴿ فَاطِرُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالأَرْضِ، جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً وَ مِنَ الأَنْعٰامِ أَزْوٰاجاً. يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ. لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾.
او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است. او شما را به صورت مرد و زن، و چهارپایان را به شکل نر و ماده درآورده است و بدین وسیله بر آفرینش شما (انسانها و تولید و تکثیر نسل حیوانها) می‌افزاید. هیچ چیزی همانند خدا نیست (و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند، و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند) و او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید، و از جمله زاد و ولد انسانها و حیوانها را می‌پاید).
خدا این قرآن را نازل کرده است تا داوری آن فیصله‌بخش در هر چیزی باشد که مردمان در آن اختلاف پیدا می‌کنند . . . خدا است که:
﴿ فَاطِرُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَالأَرْضِ ﴾.
او آفرینندهٔ آسمانها و زمین است.
خدا گردانندهٔ آسمانها و زمین و چرخانندهٔ امور آنها است. قانونی که بر آسمان و زمین فرمان می‌راند، داوری فیصله‌بخش او است که در بارهٔ هر چیز آسمان و زمین است. امور و شؤون زندگی و بندگان جز بخشی از کار و بار آسمانها و زمین نیست. داوری خدا راجع به امور و شؤون آسمانها و زمین، داوری‌ای است که میان زندگی مردمان و زندگی این جهان عریض و طویل هماهنگی برقرار می‌سازد، تا در امن و امان با جهانی زندگی کنند که ایشان را فراگرفته است، همان جهانی که خدا بدون هرگونه انبازی در بارهٔ امور و شؤون آن داوری می‌کند و فرمان می‌راند. خداوندی که باید به فرمانش گردن نهند و به داوریش برگردند در هر چیزی که در آن اختلاف پیدا بکنند، آفرینندهٔ مردمان است، آفریننده‌ای که اندامهای ایشان را هماهنگ کرده است و سر و سامان بخشیده است و آنها را به یکدیگر پیوند داده است:
﴿ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوٰاجاً ﴾.
او شما را به صورت مرد و زن آفریده است.
خدا زندگی شما را از پایه و اساس، نظم و نظام بخشیده است. خدا داناتر و آگاه‌تر از چیزی است که برای زندگی خوب است، و از چیزی که زندگی بدان خوب می‌گردد و راست و درست می‌شود. خدا است که زندگی شما را به جریان انداخته است مطابق قاعدهٔ آفرینشی که آن را برای جملگی زندگان برگزیده است:
﴿ وَ مِنَ الأَنْعٰامِ أَزْوٰاجاً ﴾.
و چهارپایان را به شکل نر و ماده آفریده است.
وحدتی در هستی بخشیدن و پدید آوردن است که دالّ بر یگانگی روش و منش و اراده و مشیّت، و گواه بر تدبیر و تقدیر منظور و مقصود آن است . . . خدا است که شما را و چهارپایان را به گونه‌ای آفریده است که تولید نسل و تکثیر مثل و تداوم وجودی دارید برابر برنامه و شیوه‌ای که برایتان قرار داده شده است و پدیدار گردیده است. خدا منحصر به فرد است. هیچ کدام از آفریده‌های خدا منحصر به فرد نیست. چیزی از آفریدگان در گسترهٔ جهان همگون یزدان سبحان نمی‌باشد:
﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴾.
هیچ چیزی همانند او نیست.
فطرت انسان گواه بر این مسأله است، و آشکارا آن را فریاد می‌دارد. آفرینندهٔ اشیاء چیزی از این اشیاء همسان او نیست، اشیائی که همه و همه آفریده‌های او هستند . . . بدین خاطر همگان هنگامی که در کاری با یکدیگر اختلاف پیدا می‌کنند باید به فرمان و داوری خدا برگردند و گردن نهند، و نباید به فرمان و داوری کسی جز او مراجعه کنند و گوش بدهند. چرا که کسی همگون و همتای او نیست تا بتوان هنگام اختلاف مرجع دیگری یافت و به سویش شتافت.
هرچند که یزدان سبحان:
﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ ﴾.
هیچ چیزی همانند او نیست.
با وجود این اختلاف کامل، پیوند میان او و میان آنچه

آفریده است بریده و منقطع نیست. او می‌شنود و می‌بیند:

﴿ وَ هُوَ ٱلسَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴾.

او شنوا و بینا است (و پیوسته بر کارگاه جهان نظارت می‌نماید).

خدا همچون شنوا و بینا فرمان می‌دهد و داوری می‌نماید. گذشته از این، وقتی که فرمان می‌دهد و داوری می‌نماید در بارهٔ چیزی که مردمان در آن اختلاف پیدا می‌کنند، فرمان و داوری او یگانه فرمان و داوری فیصله‌بخش است. این امر بر بنیاد این حقیقت استوار و پایدار است که همهٔ کلیدهای آسمانها و زمین در دست او قرار دارد از آن زمان که آنها را نخستین‌بار از نیستی به هستی آورده است و خلعت وجود بخشیده است و برای آنها قانونی را وضع فرموده است که آنها را می‌گرداند و می‌چرخاند و اداره می‌کند:

﴿ لَهُ مَقَالِيدُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ﴾.

کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است.

مردمان نیز برخی از چیزهائی هستند که در آسمانها و زمین موجودند. پس کلیدهای ایشان بدو واگذار است و قاضی و فرماندهٔ آنان او است و بس.

گذشته از این هم، خدا است که عهده‌دار کار و بار روزی مردمان است چه در کاستن و چه در افزودن. این هم بخشی از عهده‌داری کلیدهای آسمانها و زمین است:

﴿ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ ﴾.

برای هرکس که بخواهد روزی را فراوان و یا کم می‌گرداند.

خدا روزی‌رسان ایشان و محافظ و عهده‌دار امور آنان و خوراک‌دهنده و آب‌دهندهٔ همگان است. پس در این صورت در بارهٔ چیزی که در آن اختلاف پیدا می‌کنند بجز او و به چه کسی مراجعه می‌کنند تا در میانشان داوری کند؟ مردمان باید به روزی‌رسان و محافظ جهان و ضامن ارزاق همگان و ادارهٔ‌کنندهٔ کیهان رو کنند، آن خدائی که با علم و حکمت و تدبیر و تقدیر خود همه چیز را می‌پاید و رو به راه می‌نماید:

﴿ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

او از همه چیز کاملاً آگاه است.

آن کس که از هر چیز کاملاً آگاه است او باید فرمان براند و داوری نماید. و او است که فرمانش دادگرانه و داوریش عادلانه است، فرمان دادگرانه و داوری عادلانه‌ای که فیصله‌بخش اختلافات مردمان است.

بدین منوال و بر این روال، معانی و مفاهیم با این دقّت ظریف و لطیف و شگفت و شگرف، ذکر می‌گردد و همآوا می‌شود، تا بر تارهای دلهای انسانها نغمه‌ای بعد از نغمه‌ای را ساز کند و بنوازد، بدان اندازه که آهنگ کمال می‌یابد و نوای هماهنگ ژرفی طنین‌انداز می‌شود.



سپس به حقیقت نخستین برمی‌گردد:

﴿ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ ٱلدِّينِ مَا وَصَّىٰ بِهِ نُوحاً، وَ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ، وَ مَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ: أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ. كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ. اللهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ، وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ. وَ مَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ـ بَغْياً بَيْنَهُمْ ـ وَ لَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ. فَلِذَٰلِكَ فَادْعُ وَ ٱسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ، وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ قُلْ: آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتَابٍ؛ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ، اللهُ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ، لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ، لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ، اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ. وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللهِ مِنْ بَعْدِ مَا ٱسْتُجِيبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴾.

خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همهٔ آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید. این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید (که پابرجا داشتن اصول و ارکان دین است) بر مشرکان سخت گران می‌آید. خداوند هرکه را

بخواهد برای این دین برمی‌گزیند و هرکه (از دشمنانگی با دین دست بکشد و) به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند. (پیروان پیغمبران پیشین، در بارهٔ دین) گروه گروه و دسته دسته نشده‌اند (و راه اختلاف در پیش نگرفته‌اند) مگر بعد از علم و آگاهی (از برنامه و اصول و ارکان دین و پی بردن به حقّانیّت آئین). و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است. اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا سرآمد معیّنی (که قیامت است، زنده و آزاد) باشند، میانشان (با مجازات و نابودی) داوری می‌گردید. آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، در بارهٔ آن دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوء ظنّ شده‌اند. (و الّا اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند پی می‌بردند که تو حقیقتاً فرستادهٔ خدائی). تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و آن گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواستها و هوسهای ایشان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ما است (نه از آن شما) و اعمال شما از آن شما است (نه از آن ما، و هر کسی در مقابل کارهایش مسؤول است). میان ما و شما خصومت و مجادله‌ای نیست (چرا که حقّ را بیان و آشکار کردم و از این به بعد نیازی به جدال و استدلال نمی‌باشد). خداوند (سرانجام در قیامت در یکجا) ما را جمع خواهد کرد، و بازگشت (همه در آن روز، برای داوری و حساب و کتاب) به سوی او است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت). کسانی که در بارهٔ (دین) خدا به مخاصمه و مجادله می‌پردازند و (علیه آن) دلیل و برهان (بی‌اساس و پوسیده) ذکر می‌کنند، آن هم زمانی که (به سبب وضوح و روشنی، از سوی مردم) پذیرفته شده است، خصومت آنان بیهوده و دلائل و براهین ایشان در پیشگاه پروردگارشان باطل و ناپذیرفتنی است، و خشم شدید (خدا در قیامت) گریبانگیرشان می‌گردد و عذاب سختی خواهند داشت.

در سرآغاز سوره آمده است:

﴿كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾.

خدای نیرومند و فرزانه، به تو و به کسانی که پیش از تو (پیغمبر) بوده‌اند این چنین (معانی و مقاصدی که در این سوره است) وحی می‌کند. (سرچشمهٔ وحی همه جا و همه وقت یکی است که پروردگار جهان است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلّیّات برای جملگی پیغمبران یکی است). (شوری/۳)

این هم اشارهٔ مجمل و مختصری به یگانگی سرچشمه، و یگانگی برنامه، و یگانگی رویکرد است. اکنون نیز این اشاره را شرح و بسط می‌دهد، و بیان می‌دارد چیزی که یزدان برای مسلمانان قانون و شریعت فرموده است، به طور عام همان چیزی است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان سفارش نموده است. این چیز هم این است که آئین یگانهٔ خدا را پابرجا کنند و آن را پاس بدارند، و در آن تفرقه و اختلاف نورزند. بر این اشارهٔ مجمل و مختصر، نتائج و پیامدهای آن را مترتّب می‌دارد، که عبارت است از وجوب ثبات و لزوم استقامت بر راستای برنامهٔ راست و درست الهی، بدون توجّه به هواها و هوسهای کسانی که راه اختلاف در پیش می‌گیرند و خریداران بازار بی‌رونق تفرقه هستند. دیگر این که این آئین روشن و راست و درست، چیره می‌شود و پیروز می‌گردد، و دلیل و برهان کسانی قلم بطلان می‌خورد که در بارهٔ خدا به جدال و ستیز می‌پردازند. منکرانِ خدا را باید از خشم و عذاب شدید و سخت خدا بیم داد و به هراس انداخت.

در این بند نیز بسان بند پیشین آن، به گونهٔ چشمگیری پیوستگی و هماهنگی جلوه‌گر و نمایان است:

﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مٰا وَصّىٰ بِهِ نُوحاً، وَ الَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ، وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ: أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ﴾.

خداوند آئینی را برای شما (مؤمنان) بیان داشته و

روشن نموده است که آن را به نوح توصیه کرده است و ما آن را به تو وحی و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نموده‌ایم (به همهٔ آنان سفارش کرده‌ایم که اصول) دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.

بدین وسیله حقیقتی را بیان و مقرّر می‌دارد که ما در سرآغاز سوره به طور مشروح بدان پرداختیم، و آن حقیقتِ اصل واحد، و پیدایش و نشأتی است که ریشه در ژرفاهای زمان دارد. بدین حقیقت، پرتوی می‌افکند که این پرتو در حسّ و شعور مؤمن تأثیر ظریف و لطیفی دارد. مؤمن به گذشتگان و پیشینیان خود می‌نگرد که دارند راه دور و درازی را می‌پیمایند و سپری می‌نمایند. ناگهان متوجّه می‌گردد که کاروانیانِ پیاپی همدیگر این راه دور و دراز، این بزرگوارانند: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمّد - صَلَوٰاتُ اللهِ وَ سَلاٰمُهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ . . . متوجّه می‌شود که خودش نیز دنباله‌رو این کاروان بزرگ و سترگ است، و در خطّ سیر این چنین بزرگوارانی حرکت می‌کند و راه ایشان را می‌سپرد! این است با خوشی و شادی این راه را طی می‌کند و سر از پا نمی‌شناسد، هرچند که در این راه خارها و رنجها ببیند، و از نعمتهای بیشماری بی‌بهره و محروم شود. آخر او با رفیقان و راهروان این کاروان بزرگوار حرکت می‌کند، بزرگوار در پیشگاه خدای دادار! کاروانی که از بامداد تاریخ حرکت کرده است، و در پیشگاه یزدان و همهٔ جهان عزیز و گرامی است!

گذشته از اینها، بیان صلح و صفای ژرفی است که میان معتقدان به آئین یگانهٔ یزدان برقرار است، آن کسانی دارای شریعت ثابت و راه واحد می‌باشند، و اختلاف و دشمنانگی در میانشان نیست، و خویشاوندی محکم و متینی را در میان خویشتن احساس می‌کنند، خویشاوند محکم و متینی که ایشان را به همکاری و همیاری و تفهیم و تفاهم فرامی‌خواند، و آنان را ندا درمی‌دهد که حال را با گذشته، و گذشته را با حال، پیوند دهند، و همه با هم راه را بسپرند و طیّ طریق کنند.

وقتی که آئینی که خدا برای مسلمانان و باورمندان به محمّد ﷺ پدید آورده است همان آئینی است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان سفارش فرموده است، پس پیروان موسی و پیروان عیسی بر سر چه چیز با یکدیگر می‌جنگند؟ بر سر چه چیز پیروان مذهبهای گوناگون مسیحی با یکدیگر می‌رزمند؟ پیروان موسی و عیسی بر سر چه چیز با پیروان محمّد به جنگ و جدال برمی‌خیزند؟ مشرکانی که گمان می‌برند پیروان آئین ابراهیم هستند بر سر چه چیز با مسلمانان می‌جنگند؟ چرا همگی با یکدیگر متّحد نمی‌شوند و زیر پرچم یگانه‌ای نمی‌ایستند که واپسین پیغمبرشان آن را برداشته است و با خود حمل کرده است؟ توصیه و سفارش یگانه‌ای که برای همگان است و شرف صدور از جانب خداوند غفور پیدا کرده است، این است:

﴿ أَنْ أَقِيمُوا ٱلدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴾.

دین را پابرجا دارید و در آن تفرقه نکنید و اختلاف نورزید.

باید که دین را پابرجا دارند، و به تکالیف و وظائف آن برخیزند، و از آن منحرف نشوند و کج نروند، و در یک صف زیر پرچمش بایستند، آن پرچمی که یگانه پرچم است، و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی - صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ - آن پرچم یگانه را پیاپی برافراشته‌اند و بر دوش کشیده‌اند، تا بدانجا که این پرچمِ یگانه به دست محمّد ﷺ در روزگار واپسین رسیده است.

ولیکن مشرکان مکّه و پیرامون آنجا که گمان می‌بردند بر آئین ابراهیم هستند با دعوت قدیمِ جدید، موضعگیری دیگری داشتند:

﴿ كَبُرَ عَلَى ٱلْمُشْرِكِينَ مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ ﴾.

این چیزی که شما مشرکان را بدان می‌خوانید (که پابرجا داشتن اصول و ارکان دین است) بر مشرکان سخت گران می‌آید.

بر مشرکان سخت گران می‌آید که از میان ایشان وحی بر محمّد ﷺ نازل گردد. آنان می‌خواستند که وحی نازل شود:

﴿ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴾.

بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف).

(زخرف/۳۱)

یعنی بر مرد صاحب سلطه و قدرت از میان بزرگانشان نازل می‌شد. صفات شخصی محمّد ﷺ که به اعتراف خودشان صادق و امین بود، و حسب و نسب او که از خاندان متوسّط قریش بود، همهٔ اینها از دیدگاه ایشان سزاوار این نبود که محمّد ﷺ سرور و آقای صاحب قدرت و شوکت قبیله‌ای گردد!

بر آنان سخت گران می‌آمد که سلطه و قدرت دینی ایشان به پایان آید با به پایان آمدن روزگار بت‌پرستی و افسانه‌هائی که همچون سلطه و قدرتی بر آنها استوار و پایدار بود، و مصالح اقتصادی و شخصی ایشان در گرو آنها بود. این بود با چنگ و دندان به شرک چسبیدند، و برایشان سخت گران آمد که یگانه‌پرستی و توحید خالص و واضحی را بپذیرند که پیغمبر ﷺ آنان را به سوی آن فرامی‌خواند.

برای ایشان سخت گران می‌آمد که گفته شود: پدرانشان که بر شرک مرده‌اند بر گمراهی و بر جاهلیّت مرده‌اند. این بود که به حماقت و نادانی چنگ زدند، و عزّت بزهکارانه و غرور گناه ایشان را فرا گرفت، و کبریا و نخوت دروغین آنان را به انجام گناه بیشتر کشاند. این را برگزیدند که خویشتن را به دوزخ اندازند، و به پدرانشان انگ و ننگ گمراه مردن زده نشود.

قرآن بر این موضعگیریشان پیرو می‌زند، بدین‌گونه که خدا است که برمی‌گزیند و انتخاب می‌کند هرکه را که بخواهد، و خدا است که رهنمود و رهنمون می‌کند کسی را که از گریزندگان و رمندگان بخواهد و رغبت نماید خود را در کنف حمایت او دارد، و به سوی سایه‌اش رود و خواهان لطف و مرحمتش شود:

﴿ اللهُ يَجْتَبي إِلَيْهِ مَنْ يَشاءُ وَيَهْدي إِلَيْهِ مَنْ يُنيبُ ﴾.

خداوند هرکه را بخواهد برای این دین برمی‌گزیند و هرکه (از دشمنانگی با دین دست بکشد و) به سوی آن برگردد، بدان رهنمودش می‌گرداند.

آن‌گاه برمی‌گردد به سوی موقعیّتی که پیروان پیغمبران داشتند، پیغمبرانی که آئین یگانه‌ای برای اقوام خود آوردند، ولی پیروانشان گروه گروه و دسته دسته گردیدند:

﴿ وَ ما تَفَرَّقُوا إِلّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ ـ بَغْياً بَيْنَهُمْ ـ وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّ الَّذينَ أُورِثُوا الْكِتابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفي شَكٍّ مِنْهُ مُريبٍ ﴾.

(پیروان پیغمبران پیشین، در بارهٔ دین) گروه گروه و دسته دسته نشده‌اند (و راه اختلاف درپیش نگرفته‌اند) مگر بعد از علم و آگاهی (از برنامه و اصول و ارکان دین و پی بردن به حقّانیّت آئین) و این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است. اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا سرآمد معیّنی (که قیامت است، زنده و آزاد) باشند، میانشان (با مجازات و نابودی) داوری می‌گردید. آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، در بارهٔ آن دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوء ظنّ شده‌اند. (و الّا اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند پی می‌بردند که تو حقیقتاً فرستادهٔ خدائی).

آنان از روی نادانی تفرقه پیدا نکرده‌اند و پراکنده نشده‌اند. ایشان تفرقه پیدا نکرده‌اند و پراکنده نشده‌اند بدان جهت که آنان اصل یگانه‌ای را نشناخته‌اند که ایشان را به یکدیگر پیوند و ارتباط می‌دهد، و میان پیغمبرانشان و معتقداتشان پیوند و ارتباط برقرار می‌سازد. بلکه آنان تفرقه پیدا کرده‌اند و پراکنده گردیده‌اند پس از آن که دانش و آگاهی بدیشان رسیده است. این تفرقه‌جوئی تنها به خاطر ستمگری و کجروی در میان خودشان بوده است، و از ستمگری در حقّ حقیقت و همچنین در حقّ خویشتن برخاسته است و نشأت گرفته است. تفرقه پیدا کرده‌اند و اختلاف ورزیده‌اند تحت تأثیر هواها و هوسهای ستمگرانه و کجروانه و سرکشانه‌ای که داشته‌اند. تفرقه پیدا کرده‌اند و پراکنده گردیده‌اند بدون استناد به سبب و علّتی که از عقیدهٔ صحیح و برنامهٔ درست برخاسته باشد. اگر آنان مخلص عقیدهٔ خودشان می‌بودند، و از برنامهٔ خودشان پیروی می‌کردند، تفرقه پیدا نمی‌نمودند و پراکنده نمی‌گردیدند.

آنان سزاوار این بودند که یزدان هرچه زودتر در این

جهان ایشان را به عذاب گرفتار گرداند، به خاطر ستمگری و ظلمی که ناشی از این تفرقه پیدا کردن و تفرقه انداختن است. ولی خداوند سبحان ایشان را تا سررسید عمر مهلت و فرصت می‌دهد، به خاطر فرمانی که از سوی خدا صادر گردیده است و حکمت و فلسفه‌ای را دربر داشته است و آن حکمت و فلسفه مراد و منظور ایزد سبحان بوده است:

﴿وَ لَوْلاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ﴾.

اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود که آنان تا سرآمد معیّنی (که قیامت است، زنده و آزاد) باشند، میانشان داوری می‌گردید.

آن وقت حقّ تحقّق پیدا می‌کرد و پیاده می‌شد، و باطل پوچ می‌گردید و قلم بطلان می‌خورد، و در همین دنیا کار پایان می‌گرفت و خاتمه پیدا می‌کرد. ولی ایشان تا وقت معلوم و زمان مشخّص که قیامت است مهلت و فرصت داده می‌شوند.

و امّا نسلهائی که کتاب را به ارث برده‌اند بعد از آن کسانی که تفرقه پیدا کرده‌اند و تفرقه انداخته‌اند از پیروان هر پیغمبری که بوده‌اند، عقیدهٔ خود را و کتاب خود را بدون یقین قاطع و اطمینان کامل دریافت داشته‌اند. زیرا اختلافات پیشین انگیزه‌ای گردیده است که چیزی را با یقین و اطمینان دریافت ندارند. علّت دیگر عدم یقین و اطمینان ایشان، شکّ و تردید و گنگی و پیچیدگی و حیران و ویلان شدن در میان مذاهب گوناگون و اختلافات جوراجور است:

﴿وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ﴾.

آنانی که (در روزگار تو اهل کتاب بشمارند و) کتابهای آسمانی بعد از گذشتگان به دستشان رسیده است، در بارهٔ آن دچار شکّ و گمان توأم با بدبینی و سوء ظنّ شده‌اند. (و الّا اگر به کتابهای خود ایمان کامل داشتند، پی می‌بردند که تو حقیقتاً فرستادهٔ خدائی).

عقیده که این‌گونه نمی‌شود. چه عقیده صخره‌سنگ سختی است و مؤمن بر آن می‌ایستد. زمین پیرامون او به جنبش و تکان درمی‌افتد ولی او بالای صخره سنگ سختی که نمی‌جنبد و تکان نمی‌خورد ثابت‌قدم و راست‌قامت می‌ایستد. عقیده ستاره‌ای است که راهنما و ثابت بالای افق است. شخص مؤمن در میان بارانها و طوفانها و گردبادها بدان ستاره چشم می‌دوزد. این است که گمراه نمی‌گردد و منحرف نمی‌شود. امّا وقتی که عقیده خودش دچار شکّ و تردید و انگیزهٔ ظنّ و گمان می‌گردد، دیگر در دل و درون پیرو آن عقیده هیچ گونه ثبات و ماندگاری بر چیزی و بر کاری نمی‌ماند، و در رویکرد و جهتی استقرار نمی‌پذیرد، و در مسیر و طریقی اطمینان پیدا نمی‌کند و نمی‌آرامد.

عقیده آمده است تا پیروانش راه خود را بشناسند و رویکرد خویش را بدانند، راه و رویکردی که به سوی خدا می‌روند. انسانها را بدون درنگ و تردید و سرگشتگی به دنبال خود بکشند و راه ببرند. اگر پیروان عقیده، خودشان دچار شکّ و تردید باشند، آنان شایسته و بایستهٔ رهنمود و رهبری کسی نیستند. آخر آنان خودشان سرگردان و ویلانند. آن زمان که این آئین جدید آمد، حال و وضع پیروان پیغمبران چنین بود.

استاد ابوالحسن ندوی هندی در کتاب خود به نام «مٰاذٰا خَسِرَ الْعٰالَمُ بِانْحِطٰاطِ الْمُسْلِمِينَ» می‌گوید:

«ادیان بزرگ نخجیر بیکارگان و بی‌مایگان و یاوه‌سرایان گردید، و بازیچهٔ دست تحریف‌پیشگان و منافقان شد. تا بدانجا ادیان بزرگ، روح و شکل و قالب و محتوای خود را از دست داد، که اگر یاران نخستین و پیروان پیشین آن ادیان زنده می‌گردیدند ادیان خود را نمی‌شناختند. مراکز تمدّن و فرهنگ و فرماندهی و سیاستمداری، نمایشگاه هرج و مرج، فروپاشی اخلاقی، نابسامانی فرمانروائی، بدی نظم و نظام حکومتی، و ظلم و زور حاکمان و فرماندهان گردید. ادیان بزرگ سر به لاک خود فرو بردند و جز به خویشتن نپرداختند. برای جهان و جهانیان رسالت و پیامی با خود برنداشتند، و برای ملّتها دعوت و فراخوانی به همراه نیاوردند. از لحاظ معنویات فقیر و تهیدست شدند، و سرچشمه‌های زندگی آنها خشک گردیدند. هیچ آبشخور زلالی از دین آسمانی، و هیچ قانون درستی از قوانین یزدانی، به همراه نداشتند، و حتّی هیچ نظم و

نظام ثابت و استواری از حکم و فرمان بشری هم با آنها نبود و نماند».[1]

نویسندهٔ اروپائی «ج. ه. دنیسون» در کتاب خودش «اَلْعَواطِفُ كَأَساسٍ لِلْحَضارَةِ»[2] می‌گوید:

«در دو قرن پنجم و ششم، جهان متمدّن بر لبهٔ هرج و مرجی قرار گرفته بود که هرآن فرو ریزد و فروپاشد. زیرا عقائدی که برای پابرجائی تمدّن کمک می‌کردند فروریخته بودند و داشتند سقوط می‌کردند. چیز قابل توجّهی هم در میان نبود که بتواند جای عقائد را بگیرد و جایگاه آنها را پر کند. در آن هنگام تمدّن بزرگی که ساختار آن مرهون چهار هزار سال زحمت و تلاش بود، داشت از هم می‌پاشید و فرو می‌ریخت. بشریّت دیگر باره داشت به هرج و مرجی برمی‌گشت که در گذشته‌ها دچار آن بوده است. زیرا قبیله‌ها و عشیره‌ها به جان هم افتاده بودند و به کشت و کشتار دست یازیده بودند. نه قانونی در میان بود و نه نظامی. دستورات و مقرّراتی هم که مسیحیّت آنها را به میان آورده بود، تنها تفرقه می‌آفرید و باعث سقوط و نابودی می‌گردید، به جای این که اتّحاد و اتّفاق بیافریند و نظم و نظام به ارمغان بیاورد. تمدّن بسان درخت بزرگ و گشن و پر شاخ و برگی بر سراسر جهان سایه افکنده بود. بر جای خود ایستاده بود و می‌نالید، چون مرگ به تمام اندامهای پیکره‌اش خزیده بود . . . در میان این نمادهای تباهی و فساد فراگیر و همه‌جاگستر، مردی متولّد شد که سراسر جهان را متّحد و متّفق کرد» . . . مرادش محمّد ﷺ است.

از آنجاکه پیروان پیغمبران تفرقه پیدا کرده بود ـ بعد از آن که علم و آگاهی بدیشان رسیده بود ـ و بدان خاطر که کسانی که پس از ایشان کتاب را به ارث برده بودند، دچار شکّ و تردید شگفت و شگرفی شده بودند، بدین جهت و بدان جهت، و بدان سبب هم که مرکز رهبری بشریّت خالی بود از پیشوای پابرجا و مطمئنّ و معتقدی که راه خود را به سوی خدا بشناسد، یزدان جهان محمّد ﷺ را برانگیخت و پیامبر کرد، و بدو دستور فرمود که مردمان را به سوی آئین یزدان دعوت کند، و بر کار دعوت خود پیوسته استوار و پایدار بماند، و به هواها و هوسها و خواستها و آرزوهای سرگیجه‌آورِ پیرامون خود و پیرامون دعوت روشن و راست و درست خود، توجّه نکند و گوش فرا ندارد، و تجدید ایمان را با دعوت یگانه‌ای اعلان و اعلام دارد که خداوند آن را برای جملگی پیغمبران مقرّر و معیّن داشته است و برنامهٔ جملگی ایشان بوده است:

﴿ فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ، وَ قُلْ: آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ كِتٰابٍ. وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ. اللّٰهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ. لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ. لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ. اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا، وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

تو نیز مردمان را به سوی آن (آئین واحد الهی دعوت کن که اسلام است) و آن‌گونه که به تو فرمان داده شده است (بر دعوت مردمان به دین یزدان ماندگار باش و در این راه) ایستادگی کن و از خواستها و هوسهای ایشان پیروی مکن، و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم، و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم. خدا پروردگار ما و پروردگار شما است. اعمال ما از آن ما است (نه از آن شما) و اعمال شما از آن شما است (نه از آن ما، و هر کسی در مقابل کارهایش مسؤول است). میان ما و شما خصومت و مجادله‌ای نیست (چرا که حقّ را بیان و آشکار کردم و از این به بعد نیازی به جدال و استدلال نمی‌باشد). خداوند (سرانجام در قیامت در یکجا) ما را جمع خواهد کرد، و بازگشت (همه در آن روز، برای داوری و حساب و کتاب) به سوی او است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).

این رهبری تازه‌ای برای جملگی انسانها است. رهبری دوراندیشانه‌ای است که بر راستای برنامهٔ روشنی و باور استواری قرار دارد. با بینش و آگاهی مردمان را به سوی یزدان می‌خواند، و بدون کم‌ترین کجی و کژی و

۱- صفحهٔ ۲۲ چاپ دوم.

۲- ترجمهٔ «Emotion as the Basis of Civlisation».

انحرافی سر بر خطّ فرمان یزدان می‌نهد و می‌رود. خود را به دور می‌دارد از هواها و آرزوهای پریشانی که در اینجا و در آنجا به غوغا درمی‌آیند و هو و جنجال می‌آفرینند. رهبری‌ای است که یگانگی رسالت و یگانگی کتاب و یگانگی برنامه و راه را اعلان و اعلام می‌کند. رهبری‌ای است که ایمان را به اصل ثابت و یگانهٔ خود برمی‌گرداند، و جملگی انسانها را بدان اصل یگانه برگشت می‌دهد:

﴿ وَ قُلْ: آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللهُ مِنْ كِتٰابٍ ﴾.

و بگو: من به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده باشد ایمان دارم.

گذشته از این، این رهبری والائی و نگاهبانی ناشی از حقّ و حقیقت و عدل و عدالت را به ارمغان می‌آورد:

﴿ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ ﴾.

و به من دستور داده شده است که در میان شما دادگری کنم.

این رهبری دارای سلطه و قدرت است و عدل و عدالت را در زمین میان همگان اعلان و اعلام می‌دارد. (این سخنان وقتی زده می‌شود که دعوت هنوز در مکّه است و میان درّه‌های مکّه محصور و محدود است، و خود این دعوت و پیروان آن تحت فشار و رنج و آزارند. ولیکن سرشت این دعوت که حفاظت و حمایت و شمول و فراگیری است آشکارا پدیدار و نمودار است) ... این رهبری ربوبیّت یگانه را اعلان و اعلام می‌دارد:

﴿ اللهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ ﴾.

خدا پروردگار ما و پروردگار شما است.

مسؤولیّت فردی و شخصی را اعلان و اعلام می‌دارد:

﴿ لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ ﴾.

اعمال ما از آن ما است (نه از آن شما) و اعمال شما از آن شما است (نه از آن ما، و هر کسی در مقابل کارهایش مسؤول است).

پایان جنگ و جدال را با سخنان فیصله‌بخش اعلان و اعلام می‌دارد:

﴿ لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمْ ﴾.

میان ما و شما خصومت و مجادله‌ای نیست (چرا که حقّ را بیان و آشکار کردم و از این به بعد نیازی به جدال و استدلال نمی‌باشد).

کار و بار را یکسره به خدا واگذار می‌کند، خدائی که فرمان قاطعانه و سخن نهائی از آن او است:

﴿ اللهُ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴾.

خداوند (سرانجام در قیامت در یکجا) ما را جمع خواهد کرد، و بازگشت (همه در آن روز، برای داوری و حساب و کتاب) به سوی او است (و هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت).

این یک آیه، از سرشت این واپسین رسالت، پرده برمی‌دارد در بندهای دارای فاصله‌های کوتاه خود، بندهائی که این چنین جامع و قاطع و دقیق ذکر گردیده است. این رسالت رسالتی است که آمده است تا راه خود را بسپرد و جلو برود بدون این که از هواها و خواستهای مردمان متأثّر بشود. آمده است تا حفاظت و حمایت کند و دادگری را در زمین تحقّق بخشد و پیاده نماید. آمده است تا راه را به سوی خدا یک راه کند، همان‌گونه که راه به سوی خدا در حقیقت خود همین گونه است، و در طول دوران رسالتها هم همین گونه یگانه و یکتا بوده است.

بعد از روشن شدن مسأله بدین نحو و بدین گونه، و بعد از پاسخگوئی و لبّیک‌گوئی گروه مؤمنان به یزدان سبحان بدین شکل و بدین شیوه، جدال و ستیز مجادله‌کنندگان و ستیزه‌جویان راجع به آئین یزدان، زشت و پلشت می‌نماید و شایستهٔ توجّه و بایستهٔ اهمّیّت نمی‌باشد، و دلیل و حجّت ایشان باطل و پوچ درمی‌آید و مردود و نامقبول می‌شود، و سخنانشان در این راستا هیچ‌گونه ارج و ارزشی نخواهد داشت، و حساب و کتابی برای گفته‌هایشان نباید باز کرد. این بند با فرمودهٔ فیصله‌بخشی در بارهٔ کار و بارشان پایان می‌پذیرد، و ایشان به تهدید شدید یزدان جهان واگذار می‌گردند و حواله می‌شوند:

﴿ وَالَّذِينَ يُحٰاجُّونَ فِي اللهِ، مِنْ بَعْدِ مٰا اسْتُجِيبَ لَهُ، حُجَّتُهُمْ دٰاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ، وَ عَلَيْهِمْ غَضَبٌ، وَ لَهُمْ

عَذابٌ شَدیدٌ ﴾.

کسانی که در بارهٔ (دین) خدا به مخاصمه و مجادله می‌پردازند و (علیه آن) دلیل و برهان (بی‌اساس و پوسیده) ذکر می‌کنند، آن هم زمانی که (به سبب وضوح و روشنی، از سوی مردم) پذیرفته شده است، خصومت آنان بیهوده و دلائل و براهین ایشان در پیشگاه پروردگارشان باطل و ناپذیرفتنی است، و خشم شدید (خدا در قیامت) گریبانگیرشان می‌گردد و عذاب سختی خواهند داشت.

کسی که دلیل و برهان او در نزد پروردگارش باطل و ناپذیرفتنی قلمداد شود در اصل هیچ‌گونه دلیل و برهانی و سلطه و شوکتی ندارد. به دنبال شکست و بطالت در زمین، خشم تند و عذاب سخت در آخرت است. این هم سزا و جزائی است که مناسب با لجاجت بیهوده و پافشاری نادرستی است که به دنبال پذیرش و پاسخگوئی دلهای مخلص دیگران انجام می‌گیرد، و سزا و جزائی است که پادافره جدال و ستیز کینه‌توزانه‌ای است که بعد از وضوح و روشنی حقّ، صریح و آشکار به میان می‌آید و دیدار می‌نماید.



آن‌گاه چرخش و گردش تازه‌ای با حقیقت نخستین صورت می‌پذیرد:

﴿ اللهُ الَّذی أَنْزَلَ الْکِتابَ بِالْحَقِّ وَالْمیزانَ. وَ ما یُدْریکَ لَعَلَّ السّاعَةَ قَریبٌ. یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذینَ لا یُؤْمِنُونَ بِها، وَ الَّذینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْها وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلا إِنَّ الَّذینَ یُمارُونَ فِی السّاعَةِ لَفی ضَلالٍ بَعیدٍ. اللهُ لَطیفٌ بِعِبادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزیزُ. مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فی حَرْثِهِ، وَ مَنْ کانَ یُریدُ حَرْثَ الدُّنْیا نُؤْتِهِ مِنْها، وَ ما لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصیبٍ ﴾.

خدا است که کتاب (قرآن) را نازل کرده است که مشتمل بر حقّ و حقیقت است (و جنبهٔ ذهنی و پنداری ندارد، و در قرآن، برای ارزیابی ارزشها، ضوابط و قواعد) و معیار و میزان ایجاد کرده است. تو چه می‌دانی، شاید قیامت نزدیک باشد (و هرچه زودتر به حساب همگان رسیدگی شود). کسانی که به قیامت ایمان ندارند، در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزند (و مسخره‌کنان بیان می‌دارند: این قیامتی که شما می‌گوئید، کی خواهد آمد؟). و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند، به سبب (اعتقاد به وقوع) آن در خوف و هراسند و می‌دانند که قیامت حقّ است (و چه دیر و چه زود قطعاً فرامی‌رسد). هان! مسلّماً کسانی که نسبت به قیامت شکّ و تردید دارند و (تمسخرکنان در بارهٔ آن) به جدال و ستیز می‌پردازند، در گمراهی سخت ژرف و بسیار دور (از راستای راه رستگاری) قرار دارند. خداوند نسبت به بندگانش بسیار لطف و مرحمت دارد، و به هرکس که خود بخواهد روزی می‌رساند (و بدو نعمت فراوان می‌دهد و خوبی می‌کند)، و او نیرومند و چیره است (و قادر بر انجام هر کاری، و وفای به عهدها و وعده‌های خویش است. گروهی برای آخرت کشت می‌کنند و گروهی برای دنیا). هرکس که کشت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی و برکت می‌دهیم، و هرکس که کشت دنیا را بخواهد، مقداری از دنیا بدو می‌دهیم، و دیگر در آخرت کم‌ترین بهره‌ای ندارد.

خدا است که کتاب را فرو فرستاده است، کتابی که مشتمل بر حقّ و حقیقت است. خدا است که دادگری را وضع کرده است و مقرّر فرموده است. خدا این کتاب قرآن نام را قاضی و داور در چیزهائی کرده است که صاحبان عقائد گذشته، و آراء و نظریّه‌های همهٔ مردمان در حال و آینده، در بارهٔ آنها اختلاف داشته و خواهند داشت. خداوند شرائع و قوانین خود را بر دادگری و عدالت در داوری استوار و پایدار فرموده است، دادگری و عدالت دقیقی که انگار ترازوی راست و درستی است و ارزشها و معیارها بدان سنجیده می‌گردد، و حقوق بدان ارزیابی می‌شود، و اعمال و افعال بدان برکشیده می‌شود.

روند سخن از این حقیقت که حقیقتِ کتاب نازل شدهٔ مشتمل بر حقّ و عدل است، منتقل می‌شود به ذکر و یاد قیامت، و مناسبتی که میان این و آن است. چه قیامت میعادگاه قضاوت و داوری دادگرانه و سخن فیصله‌بخش

است. قیامت جزو غیب است. کسی چه می‌داند چه بسا هرچه زودتر در رسد:

﴿ وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ ٱلسّٰاعَةَ قَرِیبٌ ﴾.

تو چه می‌دانی، شاید قیامت نزدیک باشد (و هرچه زودتر به حساب همگان رسیدگی شود).

مردمان غافل از قیامت هستند، در حالی که قیامت بدیشان نزدیک است. هنگام فرارسیدن قیامت، حساب و کتاب از روی حقیقت و عدالت صورت می‌پذیرد، حقیقت و عدالتی که چیزی در آن نادیده گرفته نمی‌شود و هدر نمی‌رود.

روند سخن، موضعگیری مؤمنان و موضعگیری غیرمؤمنان را در قبال قیامت به تصویر می‌کشد:

﴿ یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهٰا، وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ ﴾.

کسانی که به قیامت ایمان ندارند، در فرارسیدن آن شتاب می‌ورزند (و مسخره‌کنان بیان می‌دارند: این قیامتی که شما می‌گوئید، کی خواهد آمد؟). و امّا کسانی که ایمان آورده‌اند، به سبب (اعتقاد به وقوع) آن در خوف و هراسند و می‌دانند که قیامت حقّ است (و چه دیر و چه زود قطعاً فرامی‌رسد).

کسانی که به قیامت ایمان ندارند، دلهایشان هول و هراس قیامت را احساس نمی‌کند، و چیزی را نمی‌توانند برآورد کنند و پیش چشم دارند که در قیامت منتظر ایشان است. این است جای تعجّب نیست اگر آنان در فرارسیدن قیامت شتاب بورزند و بیشرمی و یاوه‌سرائی بکنند. زیرا ایشان از وضع قیامت در پس پرده‌اند و چیزی از آن درک و فهم نمی‌کنند، و ناآگاه و نفهم هستند. ولی کسانی که ایمان آورده‌اند در فرارسیدن قیامت گمانی به خود راه نمی‌دهند و بدان یقین کامل دارند. این است که آنان می‌ترسند و می‌هراسند، و لرزان و بیمناک در انتظار فرارسیدن قیامت بسر می‌برند. آخر آنان می‌دانند وقتی که قیامت فرامی‌رسد قیامت چگونه است و چه چیز در آن روی می‌دهد و می‌شود.

قیامت حقّ است. مؤمنان می‌دانند که قیامت حقّ است. میان مؤمنان و میان حقّ پیوند و ارتباط است، این است که می‌دانند قیامت چیست و آن وقت چه می‌شود که قیامت برپا می‌شود.

﴿أَلاٰ إِنَّ الَّذِینَ یُمٰارُونَ فِی ٱلسّٰاعَةِ لَفِی ضَلاٰلٍ بَعِیدٍ ﴾.

هان! مسلّماً کسانی که نسبت به قیامت شکّ و تردید دارند، در گمراهی سخت ژرف و بسیار دور (از راستای راه رستگاری) قرار دارند.

در گمراهی فرورفته‌اند و به ژرفاهای آن رسیده‌اند. دیگر مشکل است که از این گمراهی ژرف برگردند و به در آیند.

روند سوره از سخن در بارهٔ آخرت و ترس و هراس از آن، یا یاوه‌سرائی و بیشرمی در حقّ آن، منتقل می‌شود به رزق و روزی‌ای که خدا با آن بر بندگان خویش می‌بخشاید و بزرگواری می‌فرماید:

﴿اللهُ لَطِیفٌ بِعِبٰادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَشٰاءُ وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ ﴾.

خداوند نسبت به بندگانش بسیار لطف و مرحمت دارد، و به هرکس که خود بخواهد روزی می‌رساند (و بدو نعمت فراوان می‌دهد و خوبی می‌کند)، و او نیرومند و چیره است (و قادر بر انجام هر کاری، و وفای به عهدها و وعده‌های خویش است).

در ظاهر امر، میان این حقیقت و آن حقیقت، فاصله بسیار است و مناسبت دور بشمار است، ولیکن هنگامی که آیهٔ زیر خوانده می‌شود، فاصله نزدیک و مناسبت استوار است:

﴿ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ، وَ مَنْ کٰانَ یُرِیدُ حَرْثَ ٱلدُّنْیٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِی الْآخِرَةِ مِنْ نَصِیبٍ ﴾.

(گروهی برای آخرت کشت می‌کنند، و گروهی برای دنیا). هرکس که کشت آخرت را بخواهد، به کشت او فزونی و برکت می‌دهیم، و هرکس که کشت دنیا را بخواهد، مقداری از دنیا بدو می‌دهیم، و دیگر در آخرت کم‌ترین بهره‌ای ندارد.

خداوند دارای لطف و مرحمت بسیار در حقّ بندگان

خود است. هرکه را بخواهد رزق و روزی می‌دهد. به خوب و بد، و به مؤمن و کافر رزق و روزی عطاء می‌فرماید. این بندگان، ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند به خویشتن کم‌ترین رزق و روزی برسانند. خدا بدیشان زندگی بخشیده است و جان به پیکرشان دمیده است، و اسباب و ابزار اوّلیّهٔ زندگی را برایشان تضمین کرده است و عهده‌دار آن گردیده است. اگر خدا رزق و روزی خود را از کافر و فاسق و بدکار و بزهکار بازدارد، آنان نمی‌توانند به خویشتن رزق و روزی رسانند و از گرسنگی و برهنگی و تشنگی، و از درماندگی دستیابی به اسباب و ابزار اوّلیّهٔ زندگی می‌میرند، و حکمت خدا در زنده نگاه داشتن آنان و دادن فرصت بدیشان برای این که در زندگی دنیا کاری بکنند که در آخرت به نفع یا به زیانشان گرفته شود تحقّق نمی‌یابد و پیاده نمی‌شود. بدین سبب رزق و روزی را از دائرهٔ خوبی و بدی و ایمان و کفر خارج کرده است، و آن را آویزهٔ اسباب موصول به اوضاع زندگی عمومی، و مربوط به استعدادهای خصوصی نموده است، و آن را وسیلهٔ آزمایش و آزمون کرده است. به مردمان برابر توفیق یا عدم توفیق در آن امتحان، در روز قیامت جزا و سزا می‌دهد.

گذشته از این، آخرت را مزرعه و دنیا را نیز مزرعه کرده است. هرکس که مزرعهٔ آخرت را می‌خواهد در آن به کار می‌پردازد، و خدا مزرعهٔ او را فزونی می‌بخشد، و برابر نیّتی که دارد در آن بدو کمک می‌کند و یاریش می‌نماید، و طبق عملی که در آن انجام می‌دهد به مزرعه‌اش برکت می‌بخشد. همراه با مزرعهٔ آخرت خدا در همین دنیا رزق و روزی مقرّر او را می‌رساند و از چیزی از آن محروم و بی‌بهره نمی‌شود. بلکه این رزق و روزی‌ای که در زمین بدو داده می‌شود چه‌بسا نسبت بدو خودِ همان مزرعهٔ آخرت باشد، وقتی که در ثمربخشی و بهره‌وری و اداره کردن آن و لذّت بردن و استفاده کردن از آن، و بذل و بخشش از آن، خدا را در مدّ نظر داشته باشد . . . کسی هم که مزرعهٔ دنیا را بخواهد، خداکالای دنیا را بدان اندازه که رزق و روزی مقرّر او است بدو می‌رساند و از چیزی از آن محروم و بی‌بهره نمی‌گردد. ولیکن در آخرت نصیب و بهره‌ای نخواهد داشت. چه او در مزرعهٔ آخرت کاری نکرده است تا منتظر چنان نصیب و بهره‌ای باشد.

نگاهی به خواستاران مزرعهٔ دنیا و خواستاران مزرعهٔ آخرت، پرده از حماقت و نادانی آن کسی برمی‌دارد که مزرعهٔ دنیا را می‌خواهد. چه خدا لطف می‌فرماید و رزق و روزی دنیا را بدینان و بدانان عطاء می‌کند. هر دسته‌ای از ایشان نصیب و بهرهٔ خود را از مزرعهٔ دنیا دارد مطابق قسمت مقرّری که در علم خدا برای آنان تعیین گردیده است. آن‌گاه مزرعهٔ آخرت تنها برای کسانی می‌ماند که خواستار آن بوده‌اند و در راه آن کار کرده‌اند.

در میان خواستاران مزرعهٔ آخرت، ثروتمندان و فقیران را می‌یابیم، مطابق با اسباب رزق و روزی متعلّق به اوضاع و احوال عمومی، و مطابق با استعدادها و آمادگیهای خصوصی. حال و وضع خواستاران مزرعهٔ آخرت را درست به همین شکلی می‌یابیم. در این زمین هیچ‌گونه اختلافی میان دو گروه در امر مسألهٔ رزق و روزی نیست. بلکه اختلاف و امتیاز در آنجا پدیدار می‌آید. این کدام احمقی است که مزرعهٔ آخرت را رها سازد، در صورتی که رهاسازی مزرعهٔ آخرت چیزی از کار و بار این زندگی را تغییر نمی‌دهد؟!

در نهایت، کار و بار به حقّ و حقیقت و معیار و مقیاس مرتبط می‌گردد و پیوند می‌خورد، حقّ و حقیقت و معیار و مقیاسی که کتاب از سوی خدا توأم با آنها نازل گردیده است. تأثیر حقّ و حقیقت و دادگری و عدالت، در تعیین مقدار رزق و روزی جملگی زندگان، و در افزایش مزرعهٔ آخرت برای کسانی که آن را بخواهند، و در محروم شدن و بی‌بهره گردیدن کسانی که مزرعهٔ دنیا را به جای مزرعهٔ آخرت در روز سزا و جزا می‌خواهند، پدیدار و آشکار است.



از اینجا به بعد چرخش و گردش دیگری پیرامون حقیقت نخستین می‌آغازد:

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ؟ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ، وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ. تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَ هُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ، وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ، لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ، ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. ذَٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ. قُلْ: لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا، إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ﴾.

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟). اگر این سخنِ قاطعانه و داورانهٔ (خدا، مبنی بر مهلت کافران و تأخیر قیامت تا وقت معیّن آن) نبود، میانشان (با اهلاک کافران و ابقاء مؤمنان) داوری می‌گردید (و دستور عذاب دنیوی یا اخروی صادر می‌گشت و مجالی به کافران نمی‌داد. در عین حال آنان نباید این حقیقت را فراموش کنند که) قطعاً ستمگران عذاب دردناکی دارند. ستمکاران (کیفرپیشه) را (در روز قیامت) خواهی دید که از (کیفر) کارهائی که کرده‌اند سخت بیمناکند، ولی (عذاب و عقاب) آن حتماً ایشان را فرو می‌گیرد، و کسانی را خواهی دید که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهای بهشت بسر می‌برند و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برایشان فراهم است. واقعاً فضل بزرگ و لطف سترگ این است. این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند. بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقهٔ نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می‌گردد). هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی عمل او می‌افزائیم (و دست کم یک خوبی را ده خوبی بشمار می‌آوریم). خداوند آمرزگار و شکرگزار است (و گناهان بندگان را می‌بخشد و کارهای خوبشان را به بهترین وجه پاداش می‌دهد).

در بند پیشین مقرّر فرمود که خدا آنچه را که برای ملّت مسلمان تعیین کرده است و شریعت نموده است همان چیزی است که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی را بدان سفارش کرده است، و همان چیزی است که به محمّد ﷺ وحی فرموده است. در این بند نیز به صورت یک پرسش استنکاری از چیزی سؤال می‌کند که آنان بدان مشغول گردیده‌اند و بر آن بوده‌اند. می‌پرسد: این چه کسی است که برای ایشان آئینی را مقرّر داشته است که خدا آن را برایشان مقرّر نفرموده است، و آن چیز مخالف آئینی است که خدا آن را در تمام رسالتها و قانونها مقرّر و معیّن داشته است از آن زمان که نبوّتها و قانونگذاریها آغازیده است؟

﴿أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ؟﴾.

شاید آنان انبازها و معبودهائی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است (و از آن بی‌خبر است؟).

هیچ کسی از آفریدگان خدا را نسزد ـ هرکه باشد ـ آئین و شریعتی را مقرّر دارد که یزدان آن را مقرّر نفرموده باشد و بدان اجازه نداده است. چه تنها و تنها خدا است که حقّ تعیین آئین و بیان شریعت برای بندگانش را دارد. از آنجا که یزدان سبحان سراسر هستی را از نیستی پدید آورده است، و خدا است که با قوانین کلّی و بزرگی که برای جهان برگزیده است، دنیا را اداره می‌کند و امور آن را راه می‌برد، فقط او حقّ تعیین آئین و شریعت را دارد و بس. زندگی انسانها جز سپر کوچکی در گردونهٔ این جهان بزرگ بشمار نمی‌آید. بدین لحاظ لازم است که بر زندگی انسانها شریعت و قانونی فرمان براند و حاکم گردد، شریعت و قانونی که با آن قوانین کلّی و بزرگ همگام و همراه باشد. این امر هم تحقّق پیدا نمی‌کند و حاصل نمی‌شود مگر زمانی که محیطِ بر آن قوانین برای زندگی انسانها قانون بنگارد و آئین وضع کند. جای جدال و ستیز نیست که همهٔ کسان بجز یزدان سبحان از همچون احاطه‌ای ناتوانند و محیط بر آن قوانین کلّی و بزرگ نبوده و نیستند. لذا

وضع آئین و شریعت برای زندگی انسانها با وجود چنین کوتاهی و قصوری مورد اعتماد نیست و اطمینان را نشاید.

با وجود روشنیِ این حقیقت تا سرحدّ بداهت، بسیاری از مردمان در بارهٔ آن به جدال و ستیز می‌پردازند، و یا این که بدان قانع نمی‌شوند و بسنده نمی‌کنند. آنان به خود جرأت می‌دهند که قانونگذاری را از چیزی جدای از شریعت و آئین خدا بطلبند، به گمان این که ایشان برای ملّتهای خود خیر و خوبی می‌خواهند، و نیک و پسندیده را برمی‌گزینند، و میان شرائط و ظروف و میان قوانین و مقرّراتی که خودشان وضع می‌کنند و مقرّر می‌دارند، توافق و سازش برقرار می‌سازند! انگار آنان از یزدان جهان داناتر و کاربجاترند! گوئی ایشان انبازها و معبودهائی بجز خدا دارند و برایشان قوانین و مقرّرات وضع می‌نمایند، قوانین و مقرّراتی که خدا بدان اجازه نداده است! بدتر و بدبیارتر از همچون کسانی وجود ندارد، و جز ایشان کسی جرأت چنین جسارت و بی‌آزرمی در برابر خدا به خود نمی‌دهد!

یزدان جهان برای مردمان چیزی را مقرّر می‌دارد و آن را آئین و شریعتشان می‌فرماید که می‌داند با سرشتشان و فطرتشان، و با سرشت و فطرت دنیائی که در آن زندگی می‌کنند، هماهنگ و سازگار است. بدین خاطر برای انسانها نهایت تعاون و همکاریشان با یکدیگر و در میان همدیگر را تضمین و تأمین می‌کند و آن را تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌نماید. گذشته از این، نهایت تعاون و همکاری را با نیروهای بزرگ جهانی پدیدار و برقرار می‌گرداند. خداوند در آئین و شریعت خود اصول و ارکانی را مقرّر فرموده است، و تنها به انسانها حقّ استنباط مقرّرات جزئی را واگذار نموده است، مقرّراتی که با نیازمندیهای زندگی نوین، تجدید و تازه و نو می‌گردند، آن هم در حدود و ثغور برنامهٔ کلّی و قوانین و مقرّرات عمومی و بس. هر وقت انسانها در چیزی از این امور اختلاف پیدا کردند آن را به خدا حواله می‌دهند، و آن را بدان اصول و ارکان کلّی که خدا آنها را تعیین و تبیین فرموده است برمی‌گردانند و می‌سنجند و ارزیابی می‌کنند، تا بدین وسیله اصول و ارکان دین خدا ترازوئی باشد که انسانها همهٔ مقرّرات جزئی و همهٔ تطبیقات را با آن برکشند و بسنجند.

بدین روال و منوال، سرچشمهٔ قانونگذاری یکی و متّحد و متّفق می‌شود، و حاکمیّت و قضاوت از آن خدای یگانه می‌گردد. خدا بهترین حاکمان و داوران است. جز این برنامه هرچه باشد بر شریعت خدا و بر آئین او شوریدن است، و علم طغیان برافراشتن بر ضدّ دین و شریعتی است که خدا آن را به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد ـ عَلَيْهِمُ ٱلصَّلاٰةُ وَ ٱلسَّلاٰمُ ـ توصیه و سفارش فرموده است:

﴿ وَ لَوْلاٰ كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ﴾.

اگر سخن قاطعانه و داورانهٔ (خدا، مبنی بر مهلت کافران و تأخیر قیامت تا وقت معیّن آن) نبود، میانشان (با اهلاک کافران و ابقاء مؤمنان) داوری می‌گردید (و دستور عذاب دنیوی یا اخروی صادر می‌گشت و مجالی به کافران نمی‌داد.

خداوند بزرگوار گفتار قاطعانه و دادگرانهٔ خود را فرموده است و در پرتو آن ایشان را تا روز عدالت و قضاوت قیامت مهلت و فرصت داده است. اگر این فرموده و وعده نبود، خدا در میانشان داوری می‌کرد و کار را به پایان می‌برد، بدین شیوه که مخالفان شریعت و آئین خود را نابود می‌کرد، مخالفانی که آئین و شریعتی را برای خود برمی‌گزینند و در پیش می‌گیرند که جدای از آئین و شریعت یزدان است. آنان را به کیفر کارشان هرچه زودتر می‌گرفت و جزا و سزای فوری ایشان را می‌داد. ولیکن خدا ایشان را تا روز جزا و سزای قیامت وامی‌گذارد و مهلت و فرصت عطاء می‌فرماید.

﴿ وَ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

قطعاً ستمگران عذاب دردناکی دارند.

این عذاب دردناکی که منتظر ایشان است کیفر و سزای ستمگری آنان است. آیا ستمگری و ظلمی بالاتر از مخالفت کردن با آئین و شریعتی است که خدا آن را مقرّر فرموده است؟ آیا ستمگری و ظلمی بالاتر از کناره‌گیری از آئین و شریعت یزدان، و گرائیدن به آئین

و شریعت دیگران است؟
بدین خاطر است که یزدان چنین ستمگرانی را در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت نشان می‌دهد. بدان‌گونه نشانشان می‌دهد که دارند از عذاب می‌ترسند و می‌لرزند، در حالی که قبل از آن در جهان نمی‌ترسیدند و نمی‌لرزیدند. بلکه در فرارسیدن عذاب شتاب می‌ورزیدند و عجله می‌کردند و بیشرمی و پرروئی می‌نمودند:

﴿ تَرَى ٱلظّٰالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا كَسَبُوا وَ هُوَ وٰاقِعٌ بِهِمْ ﴾.

ستمکاران (کفرپیشه) را (در روز قیامت) خواهی دید که از (کیفر) کارهائی که کرده‌اند سخت بیمناکند، ولی (عذاب و عقاب) آن حتماً ایشان را فرو می‌گیرد.

تعبیر شگفت قرآنی ترس ایشان را «مِمّٰا كَسَبُوا: از چیزهائی که به دست آورده‌اند و از کارهائی که کرده‌اند» بشمار آورده است. انگار آنچه که به دست آورده‌اند و کاری که کرده‌اند غول خوفناکی است، و ایشان آن غول را فراچنگ آورده‌اند و آن را با دستهای خودشان ساخته‌اند و بدان شادمان بوده‌اند! ولی امروز آنان از این غول می‌ترسند و می‌لرزند.

﴿ وَ هُوَ وٰاقِعٌ بِهِمْ ﴾.

و آن (غول عذاب و عقاب) بر ایشان فرومی‌افتد (و بدیشان می‌رسد و ایشان را فرامی‌گیرد).

انگار آنچه را که کسب کرده‌اند و فراچنگ آورده‌اند، خود آن به عذاب و عقابی تبدیل گردیده است که نجات از آن ممکن نیست، و آن قطعاً گریبانگیرشان می‌گردد! در صحنهٔ دیگری، مؤمنان را خواهیم یافت، آن کسانی که از امروز می‌ترسیدند و از آن ترس و هراس داشتند. ایشان را در امن و امان و سلامت و صحّت و خوشی و رفاه می‌یابیم:

﴿ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصّٰالِحٰاتِ فِي رَوْضٰاتِ الْجَنّٰاتِ، لَهُمْ مٰا يَشٰاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ. ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ. ذٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبٰادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصّٰالِحٰاتِ ﴾.

و کسانی را خواهد دید که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، در باغهای بهشت بسر می‌برند و هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برایشان فراهم است. واقعاً فضل بزرگ و لطف سترگ این است. این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد، بندگانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند.

این تعبیر سراسر آن از خوشی و رفاه موج می‌زند، و سایه‌های شادی و شادمانی ترسیم می‌کند:

﴿ فِي رَوْضٰاتِ الْجَنّٰاتِ ﴾.

در باغهای بهشت.

﴿ لَهُمْ مٰا يَشٰاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ﴾.

هرچه بخواهند نزد پروردگارشان برایشان فراهم است.

بدون هرگونه حدودی و قیودی.

﴿ ذٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴾.

واقعاً فضل بزرگ و لطف سترگ این است.

﴿ ذٰلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللّٰهُ عِبٰادَهُ ﴾.

این همان چیزی است که خداوند بندگان خود را بدان نوید می‌دهد.

در این صورت، مژدهٔ حاضر و آماده‌ای است، به مصداق مژده‌ای که قبلاً گذشت. سایهٔ مژده در اینجا مناسب‌ترین سایه‌ها است.

در لابلای صحنهٔ این نعمت دلربا و خوشایند و زیبا و آراسته و سایه‌دار و پیراسته، به پیغمبر ﷺ تلقین می‌کند و پیام می‌دهد که بدانان بگوید: او در برابر هدایت و رهنمود و رهنمونی که ایشان را به این نعمت می‌رساند، و آنان را از آن عذاب دردناک می‌رهاند، انتظار هیچ گونه مزد و چشم‌داشتی از ایشان ندارد. تنها و تنها آنچه او از ایشان خواستار است مودّت و محبّت خویشاوندی آنان در حقّ او است و بس. این مزد او را بس است:

﴿ قُلْ: لاٰ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ. وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهٰا حُسْناً. إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

بگو: در برابر آن (همه نعمت که در پرتو دعوت اسلام

به شما خواهد رسید) از شما پاداش و مزدی نمی‌خواهم جز عشق و علاقهٔ نزدیکی (به خدا) را (که سود آن هم عائد خودتان می‌گردد). هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی عمل او می‌افزائیم (و دست کم یک خوبی را ده خوبی بشمار می‌آوریم). خداوند آمرزگار و شکرگزار است (و گناهان بندگان را می‌بخشد و کارهای خوبشان را به بهترین وجه پاداش می‌دهد).

معنائی که بدان اشاره کردم، و آن این که پیغمبر ﷺ از ایشان پاداش و مزدی را درخواست نمی‌کند و نمی‌خواهد. بلکه چیزی که او را به رساندن پیام آسمانی بدیشان وامی‌دارد مودّت و محبّت خویشاوندی است. پیغمبر خدا ﷺ با هر تیره‌ای از تیره‌های قریش خویشی و خویشاوندی داشت. تلاش می‌فرمود با هدایتی که به همراه دارد ایشان را رهنمود و رهنمون کند، و خیر و صلاح را نصیب آنان سازد تا این مودّت و محبّت خویشاوندی را که در حقّ ایشان داشت تحقّق بخشد و این احساس را ارضاء کند، و این پاداش و مزد او بود و بس!

این معنائی است که بر دل و درونم پرتو افکنده است آن زمان که این تعبیر قرآنی را در مواردی مطالعه می‌کرده‌ام که در آنجاها همچون تعبیری به میان آمده است. تفسیر منقول از ابن‌عبّاس ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُما ـ را در اینجا ذکر می‌کنم چون در صحیح بخاری آمده است: بخاری گفته است: محمّد پسر بشّار، و محمّد پسر جعفر، و شعبه از عبدالملک پسر میسره، برایمان روایت کرده‌اند. میسره گفته است: از طاووس شنیدم که از زبان ابن عبّاس ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُما ـ نقل می‌کرد که او در بارهٔ فرمودهٔ خداوند بزرگوار «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» پرسش نموده است. سعید پسر جبیر گفته است: «مراد از خویشاوندی آل محمّد ﷺ است. ابن عبّاس گفت: شتاب کردی. پیغمبر ﷺ تیره‌ای از تیره‌های قریش نبود مگر این که با ایشان قرابت و خویشی داشت. ادامه داد و گفت: مراد این است: مگر خویشاوندی و قرابتی را پیوند دهید و صلهٔ رحمی را به جای آورید که میان من و شما است».

بنابراین معنی چنین خواهد بود: مگر این که برای مراعات قرابت و خویشاوندی اذیّت و آزار خود را بازگیرید، و گوش فرادهید و نرمش داشته باشید در حقّ چیزی که شما را به سوی آن رهنمود و رهنمون می‌کنم. این پاداش و مزدی است که از شما درخواست می‌کنم و بس.

تفسیر ابن عبّاس ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنهُما ـ از تفسیر سعید پسر جبیر ﷺ به حقیقت نزدیک‌تر است، ولیکن من هنوز که هنوز است معتقد بدان معنی هستم و به گمانم به مقصود نزدیک‌تر و رساتر است . . . خدا هم آگاه‌تر از ما به معنی و مفهوم واقعی است.[۱]

به هر حال یزدان جهان به مردمان تذکّر می‌دهد ـ در جلو صحنهٔ باغهای بهشت و مژده‌ها ـ که پیغمبر ﷺ در برابر چیزی از اینها از ایشان پاداش و مزدی نمی‌خواهد، هرچند که دلّالان و راهنمایان در برابر چیزهای بسیار کوچک‌تر و ناچیزتر از اینها پاداش و مزد کلانی دریافت می‌دارند! ولیکن فضل یزدان سبحان در حقّ بندگان بر آن است که با ایشان حساب و کتاب تجارت و بازرگانی را نداشته باشد، و حساب و کتاب عدل و عدالت را نیز مراعات نفرماید، بلکه حساب و کتاب بخشندگی و بزرگواری را با ایشان ملحوظ نماید:

﴿ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْناً ﴾.

هرکس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی عمل او می‌افزائیم (و دست کم یک خوبی را ده خوبی بشمار می‌آوریم).

تنها مسألهٔ دریافت نکردن پاداش و مزد نیست. بلکه افزایش و فزونی و لطف و کرم نیز در میان و بر سر آن است . . . گذشته از همهٔ اینها مغفرت و آمرزش و شکر و سپاس هم وجود دارد:

﴿ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴾.

خداوند آمرزگار و شکرگزار است (و گناهان بندگان را

۱- به نظر اینجانب معنی «إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» چنین است: مگر شور و شوق تقرب به خدا با انجام حسنات و دوری از سیّئات. یعنی آنچه از شما می‌خواهم در پیش گرفتن راه خدا است (نگا: فرقان/۵۷). (مترجم)

می‌بخشد و کارهای خوبشان را به بهترین وجه پاداش می‌دهد).

خداوند می‌بخشاید و می‌آمرزد. گذشته از این، خداوند شکرگزاری هم می‌کند . . . شکر چه کسی را می‌گوید؟ شکر بندگان خود را می‌گوید. در حالی که خودش به بندگانش توفیق نیکی و نیکوکاری را داده است. گذشته از این، خدا حسنات و خوبیهایشان را فزونی می‌بخشد، و سیّئات و بدیهایشان را می‌آمرزد و مورد عفو قرار می‌دهد. افزون بر این و بر آن، از ایشان هم سپاسگزاری می‌کند . . . وای چه فضل و فیضی که انسان از وارانداز کردن آن درمانده و ناتوان است، چه رسد به این که شکر آن را بتواند و سپاس آن را به تمام و کمال به انجام برساند!

❁

آن‌گاه به سوی سخن از آن حقیقتِ نخستین برمی‌گردد:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ: ٱفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً؟ فَإِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ، وَ يَمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ، وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ، إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

آیا می‌گویند: (محمّد) بر خدا دروغ و افتراء بسته است (و خدا بدو چیزی وحی نکرده است و زائیدۀ اندیشۀ خود را به او نسبت داده است؟). اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می‌نهد (و قدرت حفظ آیات خود را از تو می‌گیرد). خداوند با سخنان (قرآنی) خود باطل را از میان برمی‌دارد و حقّ را پابرجا می‌دارد. مسلّماً او بسیار آگاه از همۀ چیزهائی است که در درون سینه‌ها است.

در اینجا به واپسین شبهه‌ای می‌پردازد که موضعگیری خود را با آن در برابر وحی آسمان تعلیل و توجیه می‌کردند، آن وحی که از سرچشمه و سرشت و هدف آن در چرخشها و گردشهای گذشته سخن به میان آورده است:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ: ٱفْتَرَىٰ عَلَى اللهِ كَذِباً؟ ﴾.

آیا می‌گویند: (محمّد) بر خدا دروغ و افتراء بسته است (و خدا بدو چیزی وحی نکرده است و زائیدۀ اندیشۀ خود را به او نسبت داده است؟).

آیا آنان به همین خاطر محمّد ﷺ را تصدیق نمی‌کنند؟ به همین خاطر که ایشان گمان می‌برند بدو وحی نگردیده است، و از سوی خدا چیزی بدو نرسیده است؟

ولی این سخن پذیرفتنی نیست. چه خدا کسی را رها نمی‌سازد بیاید و ادّعاء کند که خدا بدو وحی کرده است و پیام داده است، در حالی که بدو چیزی وحی نشده باشد. خدا می‌تواند بر دل محمّد ﷺ مهر نهد، و دیگر نتواند زبان به قرآنی بسان این قرآن بگشاید و آن را قرائت و بیان نماید. خدا می‌تواند پرده از باطلی بردارد که او ادّعای آن را دارد، و اصلاً باطل را محو کند و اثری از آن برجای نگذارد، و حقّ را به دنبال آن نمایان گرداند و استوار و پایدارش نماید:

﴿ فَإِنْ يَشَأِ اللهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ، وَ يَمْحُ اللهُ الْبَاطِلَ، وَ يُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ ﴾.

اگر خدا بخواهد بر دل تو مهر می‌نهد (و قدرت حفظ آیات خود را از تو می‌گیرد). خداوند با سخنان (قرآنی) خود باطل را از میان برمی‌دارد و حقّ را پابرجا می‌دارد.

بر خداوند چیزی نهان نبوده است از آنچه در دل محمّد ﷺ در گشت و گذار بوده است پیش از این که آن را بگوید:

﴿ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ ٱلصُّدُورِ ﴾.

مسلّماً او بسیار آگاه از همۀ چیزهائی است که در درون سینه‌ها است.

پس این شبهه، بیجا و بی‌اساس است، و ادّعائی است که مخالف است با علم و آگاهی خدا از رازها و نهانیها، و با قدرت خدا بر انجام هرچه که بخواهد و اراده فرماید، و با قانون و سنّت خدا در ماندگار کردن حقّ و از میان بردن باطل . . . در این صورت این وحی و پیام حقّ است، و گفتار محمّد ﷺ راست و درست است. آنچه افتراء است و به ناروا از زبان خدا گفته می‌شود، جز پوچ و ستم و گمراهی نیست . . . بدین وسیله موقّتاً سخن از وحی به پایان می‌آید، و به دنبال این قرار و مدار ایشان را به چرخش و گردش دیگری می‌برد.

وَهُوَ ٱلَّذِى يَقۡبَلُ ٱلتَّوۡبَةَ عَنۡ عِبَادِهِۦ وَيَعۡفُواْ عَنِ ٱلسَّيِّـَٔاتِ وَيَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ ﴿٢٥﴾ وَيَسۡتَجِيبُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ وَيَزِيدُهُم مِّن فَضۡلِهِۦۚ وَٱلۡكَٰفِرُونَ لَهُمۡ عَذَابٌ شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾ ۞ وَلَوۡ بَسَطَ ٱللَّهُ ٱلرِّزۡقَ لِعِبَادِهِۦ لَبَغَوۡاْ فِى ٱلۡأَرۡضِ وَلَٰكِن يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرُۢ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى يُنَزِّلُ ٱلۡغَيۡثَ مِنۢ بَعۡدِ مَا قَنَطُواْ وَيَنشُرُ رَحۡمَتَهُۥۚ وَهُوَ ٱلۡوَلِىُّ ٱلۡحَمِيدُ ﴿٢٨﴾ وَمِنۡ ءَايَٰتِهِۦ خَلۡقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَآبَّةٍۚ وَهُوَ عَلَىٰ جَمۡعِهِمۡ إِذَا يَشَآءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾ وَمَآ أَصَٰبَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتۡ أَيۡدِيكُمۡ وَيَعۡفُواْ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾ وَمَآ أَنتُم بِمُعۡجِزِينَ فِى ٱلۡأَرۡضِۖ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِن وَلِىٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾

وَمِنۡ ءَايَٰتِهِ ٱلۡجَوَارِ فِى ٱلۡبَحۡرِ كَٱلۡأَعۡلَٰمِ ﴿٣٢﴾ إِن يَشَأۡ يُسۡكِنِ ٱلرِّيحَ فَيَظۡلَلۡنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾ أَوۡ يُوبِقۡهُنَّ بِمَا كَسَبُواْ وَيَعۡفُ عَن كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾ وَيَعۡلَمَ ٱلَّذِينَ يُجَٰدِلُونَ فِىٓ ءَايَٰتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ ﴿٣٥﴾ فَمَآ أُوتِيتُم مِّن شَىۡءٍ فَمَتَٰعُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٌ وَأَبۡقَىٰ لِلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾ وَٱلَّذِينَ يَجۡتَنِبُونَ كَبَٰٓئِرَ ٱلۡإِثۡمِ وَٱلۡفَوَٰحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُواْ هُمۡ يَغۡفِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَٱلَّذِينَ ٱسۡتَجَابُواْ لِرَبِّهِمۡ وَأَقَامُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾ وَٱلَّذِينَ إِذَآ أَصَابَهُمُ ٱلۡبَغۡىُ هُمۡ يَنتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾ وَجَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثۡلُهَاۖ فَمَنۡ عَفَا وَأَصۡلَحَ فَأَجۡرُهُۥ عَلَى ٱللَّهِۚ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَلَمَنِ ٱنتَصَرَ بَعۡدَ ظُلۡمِهِۦ فَأُوْلَٰٓئِكَ مَا عَلَيۡهِم مِّن سَبِيلٍ ﴿٤١﴾ إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظۡلِمُونَ ٱلنَّاسَ وَيَبۡغُونَ فِى ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنۡ عَزۡمِ ٱلۡأُمُورِ ﴿٤٣﴾ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن وَلِىٍّ مِّنۢ بَعۡدِهِۦۗ وَتَرَى ٱلظَّٰلِمِينَ لَمَّا رَأَوُاْ ٱلۡعَذَابَ يَقُولُونَ هَلۡ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِّن سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

وَتَرَىٰهُمۡ يُعۡرَضُونَ عَلَيۡهَا خَٰشِعِينَ مِنَ ٱلذُّلِّ يَنظُرُونَ مِن طَرۡفٍ خَفِىٍّۗ وَقَالَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِنَّ ٱلۡخَٰسِرِينَ ٱلَّذِينَ خَسِرُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ وَأَهۡلِيهِمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِۗ أَلَآ إِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ فِى عَذَابٍ مُّقِيمٍ ﴿٤٥﴾ وَمَا كَانَ لَهُم مِّنۡ أَوۡلِيَآءَ يَنصُرُونَهُم مِّن دُونِ ٱللَّهِۗ وَمَن يُضۡلِلِ ٱللَّهُ فَمَا لَهُۥ مِن سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾ ٱسۡتَجِيبُواْ لِرَبِّكُم مِّن قَبۡلِ أَن يَأۡتِىَ يَوۡمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُۥ مِنَ ٱللَّهِۚ مَا لَكُم مِّن مَّلۡجَإٍ يَوۡمَئِذٍ وَمَا لَكُم مِّن نَّكِيرٍ ﴿٤٧﴾ فَإِنۡ أَعۡرَضُواْ فَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ حَفِيظًاۖ إِنۡ عَلَيۡكَ إِلَّا ٱلۡبَلَٰغُۗ وَإِنَّآ إِذَآ أَذَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِنَّا رَحۡمَةً فَرِحَ بِهَاۖ وَإِن تُصِبۡهُمۡ سَيِّئَةُۢ بِمَا قَدَّمَتۡ أَيۡدِيهِمۡ فَإِنَّ ٱلۡإِنسَٰنَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾ لِّلَّهِ مُلۡكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ يَخۡلُقُ مَا يَشَآءُۚ يَهَبُ لِمَن يَشَآءُ إِنَٰثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَآءُ ٱلذُّكُورَ ﴿٤٩﴾ أَوۡ يُزَوِّجُهُمۡ ذُكۡرَانًا وَإِنَٰثًاۖ وَيَجۡعَلُ مَن يَشَآءُ عَقِيمًاۚ إِنَّهُۥ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾ ۞ وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ ٱللَّهُ إِلَّا وَحۡيًا أَوۡ مِن وَرَآءِ حِجَابٍ أَوۡ يُرۡسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذۡنِهِۦ مَا يَشَآءُۚ إِنَّهُۥ عَلِىٌّ حَكِيمٌ ﴿٥١﴾

وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحًا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِى مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورًا نَّهۡدِى بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ وَإِنَّكَ لَتَهۡدِىٓ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسۡتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾ صِرَٰطِ ٱللَّهِ ٱلَّذِى لَهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلۡأَرۡضِۗ أَلَآ إِلَى ٱللَّهِ تَصِيرُ ٱلۡأُمُورُ ﴿٥٣﴾

این بخش دوم سوره، سخن از دلائل ایمان می‌گوید، دلائل موجود در جهان درون و در جهان بیرون. همچنین سخن می‌گوید از آثار قدرتی که پدیدار در چیزهائی است که مردمان را احاطه کرده‌اند و پیرامون ایشان پخش و پراکنده‌اند. و از چیزهائی سخن می‌گوید که مستقیماً به زندگی و زندگانی انسانها مربوط هستند. از صفات مؤمنان صحبت می‌کند، صفاتی که گروه مؤمنان را از دیگران جدا و مشخّص می‌گرداند . . . این هم به دنبال سخن از وحی و رسالت از زوایای گوناگون در بخش نخستین است . . . آن‌گاه در پایان سوره برمی‌گردد به سخن گفتن از سرشت وحی و راه و روش و روند و روال آن. میان این دو بخش هم پیوند آشکار

و پدیدار است. چه آنها دو راه به سوی دل انسانند، و این دو راه به وسیلهٔ وحی و ایمان بـه دل مـی‌رسند و می‌پیوندند.

❁

﴿وَ هُوَ الَّذي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ، وَ يَعْفُو عَنِ السَّيِّئاتِ، وَ يَعْلَمُ ما تَفْعَلُونَ. وَ يَسْتَجيبُ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ يَزيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ، وَالْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ. وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ، وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ، إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبيرٌ بَصيرٌ﴾.

تـنها خدا است کـه تـوبه را از بـندگانش مـی‌پذیرد، و گناهان را می‌بخشد، و آنچه را انجام می‌دهید می‌داند. و دعا و درخواست کسـانی را اجـابت مـی‌کند کـه ایـمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، و از فضل خـود بدیشان بیشتر (از آن چیزهائی که درخواست نموده‌اند و به فکرشان نیامده است) عطاء می‌کند. امّا کافران (به جای لطف و احسان یـزدان) عـذاب سـخت و شـدیدی دارند. اگر خداوند رزق و روزی را برای همهٔ بندگانش (بدان گونه که خودشان می‌خواهند) توسعه و گسترش دهد، قطعاً در زمین سرکشی و ستمگری مـی‌کنند و لذا بدان اندازه که خود می‌خواهد روزی را می‌رساند، چرا که او بندگانش را می‌بیند و با (اوضاع و احوال) ایشان کاملاً آشنا است.

این پسوده درمی‌رسد بعد از آنچه گـذشت از صـحنهٔ ستمگرانی که می‌ترسیدند و بر خود می‌لرزیدند، ترس و لرزی که داشتند از دست کارهائی که کرده بـودند و فراچنگ آورده بودند، و کیفر کارها و سزای فراچـنگ آورده‌هـا داشت گـریبانگیرشان مـی‌شد و بـر ایشـان می‌تاخت. و به دنبال آن صحنهٔ کسانی که ایمان آورده بودند و به پاداش آن در باغهای بهشت بودند. همچنین به دنبال نفی هرگونه شبهه‌ای از صدق و صداقت پیغمبر خدا ﷺ در چـیزهائی کـه از سـوی خـدا بـدیشان می‌رساند و پیام می‌داد. و به دنبال بیان علم و اطّلاعی که خدا از رازها و رمزهای سینه‌ها و نهانیها و پنهانیهای درون مردمان دارد.

این پسوده در می‌رسد تا تشویق و ترغیب بکند کسی را که می‌خواهد توبه بکند و از گمراهی‌ای برگردد کـه در آن است، پیش از این که خدا فرمان نهائی را صادر کند و واپسین داوری را انجام دهد. خـدا دو لنگـهٔ در توبه را کاملاً بـاز مـی‌کند. چـه خـدا تـوبهٔ ایشـان را می‌پذیرد، و بدیهایشان و گناهانشان را نیز می‌بخشد و از آنها صرف نظر می‌فرماید. دیگـر انگـیزه‌ای بـرای نا‌امید شدن و بر بزهکاریها و نافرمانیها پـای فشـردن نمی‌ماند، و نباید از بزهکاریها و نافرمانیهائی ترسید و هراسید که قبلاً بوده‌اند و صورت گرفته‌اند. خدا می‌داند و اطّلاع دارد که چه می‌کنند. خدا توبهٔ راست و درست را می‌شناسد و می‌داند و آن را می‌پذیرد. همچنین آگاه و مطّلع از بدیها و پلشتیهائی هم هست که در گـذشته صـورت پـذیرفته‌انـد، و آنـها را عـفو مـی‌نماید و می‌بخشاید.

در لابلای این پسوده به جزای مؤمنان و سزای کافران برمی‌گردد. کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای خوب و پسندیده انجام داده‌اند و دعوت و فراخوانی پروردگار خود را استجابت می‌کنند و می‌پذیرند. خدا هم بر فضل و فیض خود در حقّ ایشان می‌افزاید.

﴿وَ الْكافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَديدٌ﴾.

و امّا کافران (بـه جـای لطـف و احسـان یـزدان) عـذاب سخت و شدیدی دارند.

درگاه توبه و بازگشت برای نـجات و رهـائی از ایـن عذاب شدید، و دریافت فضل و فیض خدا باز است. چه هرکس کـه تـوبه کـند و از بـزهکاریها دست بـردارد، همچون فضل و فیضی را بهرهٔ خود می‌گرداند.

فضل و لطف خدا در آخرت بدون حسـاب و کـتاب و افزون از شمار است. در آنجا فضل و کرم خدا حدود و قیودی ندارد. ولی در دنـیا رزق و روزی خـدا بـرای بندگانش مقیّد و محدود است، به خـاطر آنـچه یـزدان سبحان از بندگان خود می‌داند. خدا می‌داند که انسانها در این زمین تاب فضل و کرم بدون حدود و قـیود را

ندارند، و به صلاح ایشان نیست درگاه فضل و فیض نامحدود یزدان برایشان باز شود.

﴿ وَ لَوْ بَسَطَ اللهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِي الأَرْضِ، وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ ما يَشاءُ، إِنَّهُ بِعِبادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴾.

اگر خداوند رزق و روزی را برای همهٔ بندگانش (بدان گونه که خودشان می‌خواهند) توسعه و گسترش دهد، قطعاً در زمین سرکشی و ستمگری می‌کنند و لذا بدان اندازه که خود می‌خواهد روزی را می‌رساند. چرا که او بندگانش را می‌بیند و با (اوضاع و احوال) ایشان کاملاً آشنا است.

این سخن بیانگر این واقعیّت است که آنچه در این جهان ارزاق و انعام است ـ هر اندازه هم زیاد و فراوان باشد ـ نسبت بدانچه از فضل و فیض گسترده و فراخ در آخرت است، کم و اندک و ناچیز است. خداوند می‌داند که این بندگان انسان نامش، تاب و توان دارائی و ثروتمندی را ندارند مگر به اندازهٔ لازم. اگر خدا رزق و روزی را برایشان گسترده و فراخ کند بدان گونه که در آخرت چنین می‌کند، مردمان سرکشی و ستمگری در پیش می‌گیرند. چرا که مردمان کوچک‌تر از آن هستند که بتوانند توازن و هماهنگی را مراعات و محفوظ دارند. انسانها ضعیف هستند تحمّل قدرت و ثروت را جز به اندازهٔ لازم ندارند. خدا کاملاً بندگان خود را می‌بیند و از اوضاع و احوالشان بسی مطّلع و آگاه است. بدین خاطر رزق و روزی ایشان را در این زمین مقدّر و مشخّص و محدود و مقیّد فرموده است، بدان اندازه که تاب و توان آن را دارند. فضل فراوان و فیض فراخ خود را نگاه داشته است برای کسانی که در این زمین پیروز و موفّق می‌گردند، و در امتحان قبول می‌شوند، و سالم و در امن و امان پای به سرای باقی می‌گذارند تا فضل و فیض خدا را دریافت دارند، فضل و فیضی که بدون حدود و قیود برایشان ذخیره گردیده است و اندوخته شده است.

❁

﴿ وَ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا، وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ، وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

و او است که باران را می‌باراند بعد از آن که (مردمان از بارش آن) ناامید می‌گردند، و رحمت خود را می‌گستراند (و دامنهٔ باران را به اینجا و آنجا می‌کشاند و فراگیرش می‌گرداند). او سرپرست ستودهٔ (بندگان و عهده‌دار پسندیدهٔ کارهای ایشان) است.

این هم پسودهٔ دیگری است. این پسوده نیز مردمان را به گوشه‌ای از فضل و کرم یزدان بر بندگانش در زمین، تذکّر می‌دهد. آن بندگانی که باران از ایشان بریده است و مدّتها است برایشان نباریده است. عاجز و درمانده در برابر آب، یعنی اوّلین وسیلهٔ حیات مانده‌اند و راه به جائی نبرده‌اند . . . یأس و نومیدی بدیشان دست داده است. در این هنگام خدا باران را برایشان می‌باراند، و با باران یاری و کمکشان می‌کند و به مددشان می‌رسد. زمین زنده می‌گردد، و گیاهانِ خشکیده سبز و خرّم می‌شوند، و دانه‌ها می‌رویند، و گیاهان سر بر می‌زنند و رقص گلزار درمی‌گیرد. هوا صاف و لطیف می‌شود. زندگی موج می‌زند و به پیکرها می‌دود. سرور و شادمانی خیز برمی‌دارد و گره‌ها از پیشانیها باز می‌شود. دلها می‌گشاید. امیدها می‌جنبد. آرزوها می‌شکفد و شاداب می‌گردد و جوش و خروش برمی‌دارد . . . فاصلهٔ میان ناامیدی مردمان و رحمت یزدان جز لحظاتی به درازا نمی‌کشد. در این لحظاتِ چند، درهای رحمت می‌گشاید، و درهای آسمان با ریزش و شور شور آب باران باز می‌شود.

﴿ وَ هُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴾.

او سرپرست ستودهٔ (بندگان و عهده‌دار پسندیدهٔ کارهای ایشان) است.

او مددکار و یاور و ضامن و سرپرستی است که ذات و صفاتش ستوده و پسندیده است.

واژه‌ای که در این مناسبت برای باران برگزیده شده است، لفظ «غَيْث» است . . . غیث که به معنی باران است، سایه روشن «غَوْث» را القاء می‌کند که به معنی فریادرسی و یاری است. جرقّه‌ای از پاسخگوئی به

درماندهٔ در تنگنا و اندوه پرتوانداز می‌شود.

﴿ وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ ﴾.

و رحمت خود را می‌گستراند (و دامنهٔ باران را به اینجا و آنجا می‌کشاند و فراگیرش می‌گرداند).

سایه‌روشنهای تری و تازگی و خرّمی و امید و شادی و شادابی‌ای می‌افکند که عملاً از باز شدن و شکفتن گیاهان در زمین، و انتظار میوه‌ها بر شاخه‌ها، پدیدار و نمودار می‌گردد. صحنه‌ای نیست که بسان بارش باران پس از خشکی زمین، حسّ و شعور را آرامش بخشد، و اعصاب را آرام کند، و دل و درون را شادی بیفزاید و فرحناک نماید. صحنه‌ای نیست که ناراحتیها و غمهای دل را برباید و رنجها و خستگیهای درون را بزداید، بسان صحنهٔ زمینی که پس از باران گیاهان آن برمی‌دمند و غنچه و گل می‌کنند، و سبزه‌زارها و گلزارها پس از خشکیدن زمین سر در هم می‌نهند و بر یکدیگر می‌پیچند و بالا و بالاتر می‌روند.

❁

﴿ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ. وَ هُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ. وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ، وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴾.

برخی از نشانه‌های (پی بردن به خدا و قدرت) او، آفرینش آسمانها و زمین و همهٔ جنبندگانی است که در آن دو پدیدار و پراکنده کرده است، و او هر وقت که بخواهد می‌تواند آنها را گرد آورد. آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهائی است که خود کرده‌اید. تازه خداوند از بسیاری (از کارهای شما) گذشت می‌کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای نیک آنها را از نامهٔ اعمال زدوده و پاک کرده‌اید). شما هرگز نمی‌توانید (از چنگال قدرت خدا) در زمین (فرار کنید و خدای را از دستیابی به خود) ناتوان سازید، و سوای خدا هیچگونه سرپرست و یاوری ندارید (تا به کمک شما بشتابند و شما را از مصائب و بلایای نازله برهانند).

این نشانهٔ جهانی که در جلو دیدگان پدیدار و آشکار است، ایستا و برپا است و خودش گواه بر آن چیزی است که وحی آمده است تا بر آن گواهی دهد. ولیکن مردمان در باره‌اش به شکّ و تردید افتاده‌اند، و در تأویل و تفسیرش اختلاف ورزیده‌اند. نشانهٔ آسمانها و زمین، جای مجادله و ستیز و شکّ و تردید نیست. این نشانه، در رسائی مفهوم خود قاطع و قطعی است. با فطرت به زبان فطرت سخن می‌گوید. مجادله‌کننده و ستیزه‌گری که در کار مباحثه و مناظرهٔ خود جدّی باشد، در بارهٔ آن به جدال و ستیز نمی‌پردازد. این نشانه گواهی می‌دهد که کسی که آن را آفریده است، و آن را نظم و نظام بخشیده است، و آن را اراده کرده است و راه برده است، انسان نیست، و آفریدهٔ دیگری هم از آفریده‌های یزدان نیست. گریزی و گزیری جز اعتراف و اقرار به پدیدآورندهٔ گردانندهٔ اداره‌کننده وجود ندارد. چه سترگی و بزرگی هراس‌انگیز آن، و هماهنگی و همآوائی دقیق آن، و نظم و نظام پیوسته و همیشهٔ آن، و وحدت قوانین و سنن ثابت و پایدار آن، از لحاظ عقل و منطق همه و همه قابل تفسیر و توجیه نیستند مگر با معتقد شدن به این که خدائی در میان است که آنها را آفریده است و رو به راه و اداره کرده است و سر و سامان بخشیده است. فطرت بدون واسطه، منطق این جهان را دریافت می‌دارد، و جهان را درک و فهم می‌کند، و بدین منطق و شناخت اعتماد و اطمینان دارد و بدان می‌آرامد، پیش از این که یک کلمه هم خارج از خود بشنود و استماع کند!

﴿ وَ مَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ ﴾.

و همهٔ جنبندگانی است که در آن دو پدیدار و پراکنده کرده است.

حیات در همین زمین و بس ـ چه رسد به حیاتهای دیگری که در آسمانها است و ما از آنها چیزی نمی‌دانیم ـ نشانهٔ دیگری از نشانه‌های شناخت خدا است. حیات رازی است که کسی به سرشت آن پی

نبرده است، چه رسد به این که از پیدایش آن سر درآورد و اطّلاع پیدا کند. حیات راز پیچیده‌ای است و کسی نمی‌داند از کجا آمده است، و چگونه آمده است، و چگونه به تن زنده‌ها می‌خزد و به پیکرهٔ آنها می‌دود! همهٔ تلاشها و کوششهائی که در راه پژوهش سرچشمهٔ این راز یا سرشت آن شده است هدر رفته است و پرده‌ها بر آن فروهشته گردیده است و درها بر روی آن بسته مانده است، و پژوهشها جملگی محدود و منحصر به تغییر و تحوّل زنده‌ها ـ بعد از پیدایش حیات ـ و انواع و اقسام و وظائف آنها شده است. در این دائرهٔ تنگ و دیدنی هم آراء و نظریّات، مختلف و جوراجور است. امّا آن رازی که در پس پرده است راز نهانی مانده است و چشمی بدان نگاهی نمی‌اندازد و آن را نمی‌بیند، و عقل و شعوری بدان دسترسی پیدا نمی‌کند ... این راز به خدا واگذار است، و جز او کسی آن را درک و فهم نمی‌نماید و بدان پی نمی‌برد.

این زنده‌هائی که در هر مکانی پخش و پراکنده‌اند، چه بر سطح زمین و چه در لابلاها و لایه‌ها و چینهای آن، و چه آنهائی که در ژرفاهای دریا و در اقطار فضا هستند ـ تصوّر زنده‌های دیگر موجود در آسمان را رها کن ـ همهٔ این زنده‌هائی که پخش و پراکنده‌اند و انسان جز مقدار کمی از آنها را نمی‌شناسد، و با وسائل و ابزار محدودی که دارد جز اطّلاع اندکی که معلوم همگان است راجع بدانها به دست نمی‌آورد و از راز و رمز آنها سر درنمی‌آورد. این زنده‌هائی که در آسمانها و زمین می‌جنبند و می‌خزند، خداوند هر زمان که بخواهد آنها را گرد می‌آورد. حتّی یکی از آنها هم به در نمی‌رود و غائب نمی‌شود!

آدمیزادگان درمانده و ناتوانند از این که دسته‌ای از پرندگان اهلی را گرد آورند وقتی که از قفسهایشان می‌پرند، یا گروهی از زنبوران عسل را جمع‌آوری کنند زمانی که از کندوهایشان پرواز نمایند و پراکنده شوند! دسته‌هائی از پرندگان که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، دسته‌هائی از زنبوران عسل و مورچگان و چیزهائی بسان آنها که تعدادشان را جز خدا نمی‌داند، دسته‌هائی از حشرات و پشّه‌ها و مگسها و میکروبهائی که جاهای آنها را جز خدا نمی‌داند، دسته‌هائی از ماهیها و حیوانات دریائی‌ای که تعداد آنها را جز خدا نمی‌داند، گلّه‌هائی از چهارپایان اهلی و حیوانات غیر اهلی چرنده و پراکنده در هر مکانی، و گروه‌هائی از انسانهائی در زمین در اینجا و آنجا پراکنده‌اند . . . به اضافهٔ آفریده‌هائی که تعدادشان از اینها بیشتر و مکان آنها پنهان‌تر است و آفریدگان خدایند، همه و همهٔ آنها را آفریدگار جهان هر وقت که بخواهد جمع‌آوری می‌کند و گرد می‌آورد.

میان پخش کردن آنها در آسمانها و زمین و گرد آوردن آنها فاصله‌ای جز گفتن یک کلمه نیست که شرف صدور پیدا می‌کند و پخش و جمع آنها صورت می‌گیرد. تعبیر سخن به شیوهٔ قرآنی میان صحنهٔ پخش کردن و صحنهٔ گردآوری نمودن را در یک لحظه مقابل همدیگر قرار می‌دهد. دل این دو صحنهٔ هراسناک را مشاهده می‌کند پیش از این که زبان از خواندن یک آیهٔ کوتاه قرآن بپردازد!

در سایهٔ این دو صحنه، برایشان سخن می‌گوید از جزا و سزای مقداری از آنچه کرده‌اند نه از همهٔ چیزهائی که انجام داده‌اند، جزا و سزائی که در همین دنیا گریبانگیرشان می‌شود. زیرا یزدان در این جهان در برابر همهٔ کارهائی که مردمان کرده‌اند جزا و سزایشان نمی‌دهد. بلکه از بسیاری از کارهایشان صرف نظر می‌کند و مورد عفوشان قرار می‌دهد. عجز و ناتوانیشان را به تصویر می‌کشد و بدان تذکّرشان می‌دهد. آنان جز دسته‌ها و گروه‌های کوچکی در جهان بزرگ زندگان نیستند:

﴿ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ. وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ﴾.

آنچه از مصائب و بلا به شما می‌رسد، به خاطر کارهائی است که خود کرده‌اید. تازه خداوند از

بسیاری (از کارهای شما) گذشت می‌کند (که شما از آنها توبه نموده‌اید و یا با کارهای نیک آنها را از نامهٔ اعمال زدوده و پاک کرده‌اید). شما هرگز نمی‌توانید (از چنگال قدرت خدا) در زمین (فرار کنید و خدای را از دستیابی به خود) ناتوان سازید، و سوای خدا هیچ‌گونه سرپرست و یاوری ندارید (تا به کمک شما بشتابند و شما را از مصائب و بلایای نازله برهانند).

در آیهٔ نخستین، عدالت خدا جلوه‌گر می‌شود، و رحمت او در حقّ این انسان ضعیف روشن و آشکار می‌گردد. هر مصیبتی که گریبانگیر انسان می‌شود به سبب کاری است که خود انسان آن را انجام داده است. ولی یزدان مهربان انسان را در برابر همهٔ کارهائی که کرده است گرفتار نمی‌فرماید. چرا که خدا ضعف انسان را می‌داند، و مطّلع از انگیزه‌ها و دافعه‌ها و جاذبه‌هائی است که فطرتِ او را تشکیل می‌دهند و در بسیاری از اوقات بر او چیره و غالب می‌آیند. این است که ایزد سبحان در پرتو رحمت و عطوفت و بزرگواری و بخشایشی که دارد از بسیاری از گناهان انسان صرف نظر می‌فرماید و آنها را عفو می‌نماید.

در آیهٔ دوم، ضعف انسان جلوه‌گر می‌شود. او نمی‌تواند در زمین خدا را از دستیابی به خود درمانده سازد. او بجز خدا سرپرست و یاور و کمک‌کننده‌ای ندارد. پس به کجا می‌رود و کجا را دارد که بدانجا برود؟ او تنها باید به سرپرست و یاور و کمک‌کنندهٔ خود پناه ببرد که ایزد سبحان و دادار مهربان است.



﴿ وَ مِنْ آیاتِهِ الْجَوارِ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ. إِنْ یَشَأْ یُسْکِنِ الرِّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلیٰ ظَهْرِهِ. إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ. أَوْ یُوبِقْهُنَّ بِما کَسَبُوا وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ. وَ یَعْلَمَ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ ﴾.

از جملهٔ نشانه‌های (شناخت خدا و قدرت) او کشتیهائی است همچون کوه‌ها که بر صفحهٔ دریاها به حرکت درمی‌آیند. اگر خداوند بخواهد باد را از وزیدن می‌اندازد و کشتیها بر روی دریاها متوقّف می‌گردند. قطعاً در این (حرکت بادها، جریان کشتیها، آفرینش دریاها بدین وسعت و ویژگیهای آبها، و نظم و نظامی که بر امور حکمفرما است) دلائل روشنی (بر وجود خدا) است برای هرکس که بسیار شکیبا و بسیار سپاسگزار باشد. یا اگر بخواهد کشتیها را به خاطر کارهائی که سرنشینان آنها مرتکب شده‌اند، نابود می‌سازد، و از بسیاری گذشت می‌کند (و مردمان زیادی را می‌بخشد و از مجازات برکنار می‌دارد. خداوند چنین می‌کند تا مؤمنان عبرت گیرند) و تا کافرانی که به مخالفت آیات برمی‌خیزند و آنها را نمی‌پذیرند بدانند که هیچ گریزگاه و پناهگاهی (از دست عذاب خدا) ندارند (و پیوسته در دسترس قدرت او هستند).

کشتیهائی که همچون کوه‌هایند و در دریاها به حرکت درمی‌آیند، نشانهٔ دیگری از نشانه‌های خدا هستند، نشانه‌ای که جلو چشمها حاضر و آماده است و دیده می‌شود. نشانه‌ای است که بر نشانه‌های دیگری استوار و پایدار می‌گردد که همهٔ آنها جای ستیز نیست از زمرهٔ ساختارهای خدایند. این دریا را چه کسی پدید آورده است؟ کیست چه انسان و چه غیر انسان، همچون ادّعائی را داشته باشد؟ چه کسی این ویژگیها را به دریا داده است، ویژگیهائی از قبیل: تراکم و ژرفی و فراخی، تا کشتیهای بزرگ و سترگ را بر روی خود بردارد؟ چه کسی مواد خام این کشتیها را آفریده است و بدین مواد ویژگیهای خود را داده است و کاری کرده است که بر سطح آبها بمانند و شناور شوند؟ این بادهائی که کشتیهای آن چنانی را که در آن زمان برای مخاطبان این قرآن معلوم بود، و نیروهای دیگری جز بادها را در این زمان، از قبیل: بخار یا اتم یا چیزهای دیگری که از این به بعد کشف می‌شوند، چه کسی پدید آورده است و به نیرو و انرژی در این جهان تبدیل کرده است، نیرو و انرژی‌ای که کشتیهای کوه‌پیکر را به حرکت درمی‌آورند؟

﴿ إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَىٰ ظَهْرِهِ ﴾.

اگر خداوند بخواهد باد را از وزیدن می‌اندازد و کشتیها بر روی دریاها متوقّف می‌گردند.

این بادها گاهی از وزیدن می‌مانند، درنتیجه این کشتیهای کوه‌پیکر از حرکت می‌ایستند. انگار قالب تهی می‌کنند و حیات به ترک آنها می‌گوید!

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴾.

قطعاً در این (حرکت بادها، جریان کشتیها، آفرینش دریاها بدین وسعت و ویژگیهای آبها، و نظم و نظامی که بر امور حکمفرما است) دلائل روشنی (بر وجود خدا) است برای هرکس که بسیار شکیبا و بسیار سپاسگزار باشد.

هم در حرکت کردن و هم از حرکت باز ایستادن کشتیها به طور یکسان دلائل روشنی و نشانه‌های واضحی است برای هرکس که شکیبا و سپاسگزار باشد. صبر و شکیبائی و شکر و سپاسگزاری اغلب در قرآن همراه با یکدیگر ذکر می‌شوند. صبر و شکیبائی در برابر بلا و مصیبت و ناخوشیها، و شکر و سپاس نعمتها و خوشیهائی که پیش می‌آید، و بدین وسیله خدا انسان را امتحان می‌نماید، صبر و شکر، پایگاه شخص مؤمن در وقت زیان و ضرر و ناخوشی، و در روزگار داشتن و دارائی و سلامت و خوشی است.

﴿ أَوْ يُوبِقْهُنَّ بِمَا كَسَبُوا ﴾.

یا اگر بخواهد کشتیها را به خاطر کارهائی که سرنشینان آنها مرتکب شده‌اند، نابود می‌سازد.

کشتیها را درهم می‌شکند یا آنها را غرق می‌کند به سبب گناهان و بزهکاریهائی که مردمان مرتکب می‌شوند، و به علّت سرکشیها و نافرمانیها و مخالفتهائی که آنان با ایمانی می‌ورزند که جملگی آفریدگان ـ بجز برخی از آدمیزادگان ـ بدان متدیّن و بر آن هستند!

﴿ وَ يَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴾.

و از بسیاری گذشت می‌کند (و مردمان زیادی را می‌بخشد و از مجازاتهای بسیاری از گناهان ایشان صرف نظر می‌کند).

یزدان مردمان را در برابر همهٔ گناهانی که مرتکب می‌شوند گرفتار نمی‌کند و کیفرشان نمی‌دهد. بلکه بزرگواری می‌فرماید و از بسیاری از بزهکاریهایشان صرف نظر می‌کند و عفوشان می‌نماید.

﴿ وَ يَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴾.

(خداوند چنین می‌کند تا مؤمنان عبرت گیرند) و تا کافرانی که به مخالفت آیات برمی‌خیزند و آنها را نمی‌پذیرند بدانند که هیچ گریزگاه و پناهگاهی (از دست عذاب خدا) ندارند (و پیوسته در دسترس قدرت اویند).

اگر خدا بخواهد ایشان را در برابر عذاب خود شق و رق نگاه می‌دارد، و کشتیهایشان را درهم می‌شکند و نابود می‌نماید، و آنان راه نجاتی پیدا نمی‌کنند!

بدین منوال یزدان سبحان به مردمان می‌فهماند که هرچه از دارائیها و کالاهای زندگی این دنیا دارند، همه در معرض نیستی و نابودی هستند. هیچ چیزی ثابت و برجای نمی‌ماند مگر پیوند و ارتباط مطمئنّ و مورد اعتمادی که مردمان با یزدان دارند.



سپس گام دیگری را به جلو برمی‌دارد، و مردمان را مطّلع می‌نماید که هرچه در این زمین از اولاد و اموال و غیره بدیشان داده شده است موقّت و گذرا است و در وقت مشخّص از زندگی این دنیا رخت سفر برمی‌بندد و می‌کوچد. چیزهای ارزشمند باقی و جاویدی که خدا آنها را برای کسانی می‌اندوزد و ذخیره می‌کند که ایمان می‌آورند و بر پروردگارشان توکّل می‌نماید، در حقیقت قیمتی و دارای ارج و بهایند. آنگاه ادامه می‌دهد و روند سخن را به درازا می‌کشاند و صفات همچون مؤمنانی را مشخّص و معیّن می‌نماید، به گونه‌ای که ایشان را از دیگران ممتاز و جدا می‌سازد، و آنان را به عنوان ملّتی که دارای ویژگیها و نشانه‌های خاصّ خود است معرّفی می‌گرداند:

﴿ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ.

وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَواحِشَ، وَ إِذا ما غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ. وَ الَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقامُوا الصَّلاةَ، وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ، وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ. وَالَّذِينَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ. وَ جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها، فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ، إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظّالِمِينَ. وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ ما عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ. إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النّاسَ وَ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ. وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴾.

آنچه به شما داده شده است، متاع (زودگذر و فناپذیر) زندگی دنیا است (و در اصل برق جهان، شعله‌ای در برابر باد، حبابی بر سطح آب، و غباری در مسیر طوفان است). ولی آنچه (از پاداشها و مواهبی که) نزد خدا است بهتر و پایدارتر برای کسانی است که ایمان آورده باشند و بر پروردگارشان توکّل کرده باشند. و کسانیند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلودهٔ گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و به خشم آورندگان را) می‌بخشند. و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوهٔ رایزنی و بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند. و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند. ولی از آنجا که یاری کردن نباید از مسیر مساوات و عدالت خارج شود و به انتقامجوئی و کینه‌توزی و تجاوز از حدّ منتهی گردد، باید توجّه داشته باشند که) کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است. اگر کسی (به هنگام قدرت، برای هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی از بدکار) گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با خدا است. خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد. بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می‌گیرند، (و برابر تعدّی و ظلمی که بدیشان شده است، خصم را سرکوب می‌سازند) عتاب و عقابی نیست. بلکه عتاب و عقاب متوجّه کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحق سرکشی می‌آغازند. چنین کسانی دارای عذاب دردآور و دردناکی هستند. کسی که (در برابر ظلم دیگران) شکیبائی کند و (زمام اختیار را از دست ندهد، و با وجود قدرت، از ستمگر) درگذرد (ولی بداند که این عمل باعث گستاخی ظالم نمی‌گردد، این کار او) از زمرهٔ کارهائی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد.

در این سوره قبلاً گذشت که قرآن حالت بشری را به تصویر می‌کشد، بدان‌گاه که اشاره می‌کند به کسانی از اهل کتاب که اختلاف ورزیده‌اند و تفرقه در پیش گرفته‌اند، بعد از آن که علم و آگاهی پیدا کرده‌اند. اختلاف و تفرقهٔ ایشان هم به سبب ظلم و ستم بوده است نه به علّت جهل و نادانی و ناآگاهی از کتابی که خدا برایشان نازل فرموده است، و نه به علّت عدم اطّلاع آنان از برنامهٔ ثابت و استواری که از روزگار نوح تا به روزگار ابراهیم و موسی و عیسی ـ عَلَيْهِمْ صَلَوٰاتُ اللهِ ـ ادامه داشته است و بردوام بوده است. قرآن همچنین اشاره می‌کند به این که کسانی پس از چنان اشخاصی که اختلاف ورزیده‌اند و راه تفرقه پوئیده‌اند، کتاب را به ارث برده‌اند ولی بدان یقین و اطمینان نداشته‌اند و نسبت بدان در شکّ و تردید ژرفی عمر خود را سر کرده‌اند.

وقتی که اهل کتاب و پیروان ادیان آسمانی و دنباله‌روان پیغمبران الهی ـ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ ـ این چنین بوده باشند، کسانی که از پیغمبری پیروی نکرده‌اند و به کتابی ایمان نداشته‌اند معلوم است چه اندازه گمراه‌تر و کورتر بوده‌اند، و از اهل کتاب حال و وضع بدتر و زشت‌تری داشته‌اند.

بدین خاطر انسانها نیاز به رهبری راهیاب و راهنما

داشتند که ایشان را از این جاهلیّت کوری برهاند، جاهلیّت کوری که در آن فرو رفته بودند، و دست ایشان را بگیرد و به دستاویز بس محکمی برساند، و گامهایشان را به راهی رهنمود کند که به خدا می‌رسد، خدائی که پروردگار آنان و پروردگار همهٔ این هستی است.

خداکتاب را بر بنده‌اش محمّد ﷺ نازل فرمود، کتاب قرآن نامی که به زبان عربی است، تا مردمان مکّه و کسان پیرامون آن را بترساند و بیمناک از عذاب آفریدگار جهان گرداند. در این کتاب همان آئین و شریعتی را گنجاند که آن را قبلاً به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی سفارش فرموده است، تا حلقه‌های زنجیرهٔ دعوت را به یکدیگر متّصل و درهم تنیده گرداند، دعوتی که از بامداد تاریخ شروع گردیده است و زنجیرهٔ آن طنین‌انداز و به درازا کشیده است. همچنین این قرآن آمده است تا برنامهٔ دعوت و راه آن و هدف آن را وحدت بخشد و یکی گرداند، و گروه مسلمانی را پدیدار و نمودار نماید که محافظ دین خدا و راهنمای انسانها به سوی خدا باشند، و وجود این دعوت را تحقّق بخشند و پیاده کنند بدان سان که خدا اراده فرموده است، و به شکلی که خدا پسندیده است و از آن خشنود است.

در اینجا و در این آیه‌ها ویژگیهای آن گروهی را به تصویر می‌کشد که آن را شکل می‌بخشد و متمایز می‌گرداند. هرچند که این آیه‌ها مکّی است، و پیش از پیدایش دولت اسلامی در مدینه نازل شده است، ما می‌بینیم که در این آیه‌ها صفتی از صفات مسلمانان این چنین گردیده است:

﴿ وَأَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ ﴾.

کارشان به شیوهٔ رایزنی و بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است.

این امر الهام می‌دارد که کار شوریٰ در زندگی مسلمانان ژرف‌تر و مهمّ‌تر از این است که سیستم اسلامی فقط یک نظام سیاسی باشد و بس. چه شوریٰ قالب اساسی و پیکرهٔ اصلی جملگی گروه مسلمانان است. کار و بار گروهی ایشان بر شوریٰ استوار و پایدار می‌گردد. آن گاه از گروه به دولت سرایت می‌کند. یعنی مسلمانان هم گروه آنان و هم دولت ایشان بر پایهٔ شوریٰ استوار و برقرار می‌گردد. طبیعی است شوریٰ وجه تمایز گروه مسلمانان است و ایشان را از دیگران مستقلّ می‌گرداند. صفت دیگری از صفات گروه مسلمانان این است:

﴿ وَالَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾.

و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند).

هرچند فرمانی که در مکّه به مسلمانان داده شده بود این بود که صبر و شکیبائی کنند و دشمنی و تعدّی را با دشمنی و تعدّی پاسخ نگویند، تا آن‌گاه که در مدینه فرمان دیگری درمی‌رسد و بعد از هجرت بدیشان اجازهٔ جنگ داده می‌شود و گفته می‌شود:

﴿ أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقٰاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللهَ عَلىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ ﴾.

اجازهٔ (دفاع از خود) به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می‌گردد. چرا که بدیشان ستم رفته است (و آنان مدّتهای طولانی در برابر ظلم ظالمان شکیبائی ورزیده‌اند و خون دل خورده‌اند) و خداوند توانا است بر این که ایشان را پیروز کند. (حجّ/۳۹)

در اینجا این صفت در آیات مکّی ذکر می‌شود، بدان‌گاه که قرآن در صدد این است که قالب و پیکرهٔ گروه مسلمانان را به تصویر بکشد. این امر اشاره دارد به این که پیروزی بر ظلم و ستم صفت ثابت بنیادینی است، و فرمان نخستین به دست نگاه داشتن و شکیبائی کردن، یک دستور استثنائی و مربوط به شرائط و ظروف مشخّصی است. از آنجا که اینجا جای بیان صفات اساسی گروه مسلمانان است، از میان این‌گونه صفات این صفت اساسی ثابت همیشگی ذکر گردیده است، هرچند که این آیات مکّی هستند، و هنوز که هنوز است شیوهٔ پیروزی بر تجاوز و تعدّی و پاسخ به جنگ با

زبان جنگ، بیان نگـردیده است، و دسـتور آن شـرف صدور پیدا نکرده است.
ذکر این صفاتِ جـداسـازِ هـیئت گـروه مسـلمانان از دیگران، گروه مسلمانانی که بـرای رهـبری بشـریّت و اخراج انسانها از تاریکی جاهلیّت و رهنمود و رهنمون ایشان به سوی نور اسلام، ذکـر ایـن صـفات در یک سورهٔ مکّی، آن هم پیش از آن که رهبری عملی عملاً در دست ایشان باشد، جای تأمّل و تـدبّر است. ایـنها صفاتی هستند که لازم است قبلاً برپا و برجا شوند و در میان گروه مسلمانان تحقّق پیدا کنند و پیاده شـوند تـا گروه مسلمانان در پرتو آنها سـزاوار رهـبری عـملی گردند. بدین خاطر لازم است که بسیار در بـارهٔ آنـها بیندیشیم. این صفتها کدامهایند؟ حقیقت آنـها کـدام و چیست؟ ارزش آنها در زندگی جـملگی انسـانها چـه اندازه و چیست؟
این صفتها: ایـمان، تـوکّل، دوری از گـناهان بـزرگ و زشتیها و پلشتیها، بخشیدن هنگام خشمگین گـردیدن، اطاعت فرمان یزدان، نماز خواندن، شوریٰ و رایزنی در همهٔ کارها، بذل و بخشش از آنچه خدا عطاء فـرموده است، پیروزی و غلبهٔ بر ظلم و زور، عـفو و گـذشت، اصلاح حـال خـود و دیگـران، و صـبر و شکـیبائی و استقامت است.
حقیقت این صفتها و ارزش آنها کدام است؟ زیبا است این امر را روشن گردانیم، در حـالی کـه داریـم چـنین صفاتی را در روند قرآنی بررسی و وارسی می‌نمائیم.
مردمان جلو ترازوی ثابت و استوار الهی مـی‌ایسـتند، ترازوئی که حقیقت ارزشها بـدان سـنجیده و ارزیـابی مـی‌گردد، چـه ارزشـهای زوال‌پـذیر و گـذرا و چـه ارزشهای فناناپذیر و برجا. تـا کـار و بـار در دلهـا و درونهایشان به هم نیامیزد و شفّاف و روشـن پـدیدار گردد. چه اگر کار و بار در دلها و درونها به هم بیامیزد و شفّاف و روشن پدیدار نیاید، همه چیز در سـنجش و ارزیابی ایشان مختلّ می‌گردد و خلل می‌پذیرد. قـرآن ایـن تـرازو را دیـباچهٔ بـیان صـفات گـروه مسـلمانان می‌گرداند:
﴿ فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴾.
آنچه به شما داده شده است، متاع (زودگذر و فناپذیر) زندگی دنیا است (و در اصل بـرق جـهان، شـعله‌ای در برابـر بـاد، حـبابی بـر سـطح آب، و غـباری در مسـیر طوفان است). ولی آنچه (از پاداشها و مواهبی که) نزد خدا است بهتر و پایدارتر است.
در این زمین کالاهای دلربـای پـرزرق و بـرقی است. روزیها، فرزندان، شهوات، لذائذ، جاه و جلال، سلطه و قدرت، مقام و مرتبت است. در دنیا نعمتهائی است که خداوند آنها را از روی لطف و از سر بـخشندگی بـه بندگان خود داده است. خداوند این نعمتها را آویزهٔ گناه ورزیدن و نافرمانی کردن، یا آویزهٔ عـبادت نـمودن و فرمان بردن، در زندگی این جهان نفرموده است. هرچند که به نعمت مطیع و فرمانبردار ـ هرچند هم کم و اندک باشد ـ برکت می‌دهد و بر آن می‌افزاید، و از نـعمت سرکش و نافرمانبردار ـ هرچند هم زیاد داشته بـاشد ـ برکت را برمی‌دارد و از آن می‌کاهد.
به هر حـال هـیچ یک از ایـنها ارج و بـهای ثـابت و پایداری نیست. بلکه هریک از اینها کـالای گـذرائـی است. دارای مدّت زمان محدودی است. نـه از مـدّت زمان خود فراتر می‌رود، و نه از زمان معیّن آن کاسته می‌شود. وجود نعمت در دست ایـن یـا آن، نـه دلیـل بزرگواری و کرامت، و نه دلیل کوچکی و حـقارت در پیشگاه خدا است، و نه نشانهٔ خشنودی و نه نشانهٔ خشم خدا است. بلکه نعمت و کالائی است و بس:
﴿ وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ﴾.
آنچه (از پاداشها و مواهبی که) نـزد خـدا است بـهتر و پایدارتر است.
آنچه در پیشگاه خـدا مـی‌ماند بـهتر، و دارای مـدّت طولانی‌تری است. متاع و نعمت دنـیا انـدک و نـاچیز است وقتی که با چیزی سنجیده می‌شود که در پیش خدا است. و دارای روزهـای مـحدودی است و سـررسید

مشخّصی دارد وقتی که با لطف و فیض فراوان و جوشان و ریزان یزدان مقایسه می‌گردد. برای فرد درازترین مدّت ماندگاری نعمت، مدّت زمان عمر او است. برای بشریّت هم درازترین مدّت ماندگاری نعمت، مدّت زمان عمر انسانها است. مدّت زمان عمر این جهان فرد یا بشریّت وقتی که با روزگاران آن جهان یزدان مقایسه و سنجیده می‌گردد، لحظه‌ای یا کم‌تر از لحظه‌ای بشمار می‌آید.

بعد از بیان این حقیقت، به ذکر صفات مؤمنانی می‌پردازد که خدا برای آنان چیزی را ذخیره و اندوخته می‌نماید که بهتر و ماندگارتر برایشان است.

این صفات با صفت ایمان می‌آغازد:

﴿وَ مَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾.

آنچه (از پاداشها و مواهبی که) نزد خدا است بهتر و پایدارتر برای کسانی است که ایمان آورده باشند.

ارزش ایمان است که ایمان شناختِ حقیقتِ نخستینی است که شناخت صحیحی در بارهٔ چیزی در گسترهٔ این هستی جز از راه آن در دل و درون انسانها جایگزین و مستقرّ نمی‌گردد. از راه ایمان به خدا، درک و فهم حقیقت این هستی میسّر می‌شود. بعد از درک و فهم این حقیقت است که انسان می‌تواند با جهان همساز و همراه شود و بده و بستان نماید. زیرا او سرشت جهان را و همچنین قوانین آن را می‌شناسد، قوانینی که بر جهان حاکم و فرمانروا است. بدین خاطر شخص مؤمن حرکت خود را با حرکت این هستی بزرگ، هماهنگ و همآوا می‌گرداند، و از قوانین کلّی منحرف نمی‌گردد، و با این هماهنگی و همآوائی خوشبخت می‌شود، و همراه با سراسر هستی به سوی آفریدگار هستی، با اطاعت و تسلیم و در امن و امان، حرکت می‌کند و می‌رود. این صفت، برای هر انسانی لازم است، ولی این صفت برای گروهی که انسانها را به سوی آفریدگار هستی رهبری و رهنمود می‌کنند لازم‌تر است.

ارزش ایمان، همچنین آرامش دل و درون، و یقین و اعتماد بر راه، و حیران و سرگردان نشدن، و ترس و هراس نداشتن است. این صفتها برای هر انسانی در کوچ و سفرش بر این ستاره لازم است. ولیکن این صفتها برای رهبر و راهنمائی که پای در راه می‌نهد و راه را می‌سپرد، و انسانها را در این راه رهنمود و رهنمون می‌کند، لازم‌تر است.

ارزش ایمان، نجات از هواها و هوسها و اغراض و مصالح شخصی و فراچنگ آوردن غنیمتها است. چراکه دل آویزهٔ هدفی بالاتر و والاتر از ذات انسان می‌گردد، و انسان احساس می‌کند که هیچ چیزی متعلّق بدو و از آن او نیست و از خود چیزی و اختیاری ندارد. بلکه هرچه هست دعوت به سوی خدا است، و انسان در این کار کارگر خدا است! این احساس لازم‌ترین چیز برای کسی است که وظیفهٔ رهبری و راهنمائی بدو واگذار می‌گردد تا زمانی که دسته‌ها و گروه‌های گریزان و گریزپا پشت کردند، و رفتند، یا در راه دعوت شکنجه و اذیّت و آزار دید، مأیوس و ناامید نگردد، و زمانی که دسته‌ها و گروه‌ها دعوت او را پذیرفتند و بدان لبّیک گفتند و گردن نهادند، مغرور نشود و گول نخورد. چه او کارگر خدا است و بس.

گروه نخستین و پیشتاز مسلمانان ایمان کاملی آوردند، ایمان کاملی که در دلها و درونها و اخلاق و رفتار و روش ایشان تأثیر شگفتی گذاشت. تصویر ایمان در دل و درون انسانها راکد و مبهم گردیده بود. تا بدانجا که تأثیر خود را در اخلاق و رفتار مردمان از دست داده بود. زمانی که اسلام آمد تصویر ایمان را زنده و مؤثّر و کارآ پدیدار و آشکار کرد، به گونه‌ای که این گروه در پرتو آن شایستهٔ رهبری و راهنمائی گردیدند، رهبری و راهنمائی‌ای که بر عهده گرفته بودند.

استاد ابوالحسن ندوی در کتاب خود «مَاذَا خَسِرَ الْعَالَمُ بِانْحِطَاطِ الْمُسْلِمِينَ» در بارهٔ چنین ایمانی می‌گوید:

«گره بزرگ ـ گره کفر و شرک ـ باز گردید، و با باز شدن آن همهٔ گره‌های دیگر باز شدند. پیغمبر ﷺ با ایشان جهاد اوّل را انجام داد، و در پرتو آن به جهاد دیگری برای هر امر و نهی نیاز پیدا نکرد. اسلام بر

جاهلیّت در پیکار نخستین، پیروز گردید. به دنبال آن، در هر پیکاری پیروزی نصیب او گردید. همگان با دلها و اندامها و جانهایشان به صلح و صفا درآمدند و اسلام را پذیرفتند. بعد از آن با پیغمبر ﷺ دشمنی نکردند، بعد از آن که هدایت برایشان روشن و پدیدار گردید. هیچ گونه ناراحتی و رنجشی در دلها و درونهایشان در برابر چیزی که بدان دستور می‌داد و داوری می‌کرد و مقرّر می‌فرمود وجود نداشت. هیچ گونه اختیاری برای خود قائل نمی‌شدند بعد از آن که پیغمبر ﷺ امر و نهی می‌فرمود و به چیزی دستور انجام دادن یا دستور انجام ندادن صادر می‌کرد...».[1]

«تا بدانجا که بهرهٔ شیطان در دلها و درونهایشان نماند، بلکه بهره‌ای از وجودشان برای خودشان هم باقی نماند. از خویشتن حقّ را به تمام و کمال می‌گرفتند همان گونه که از دیگران حقّ را به تمام و کمال می‌گرفتند. یعنی با خود و با دیگران یکسان معامله کردند و انصاف نمودند و دادگری کردند. در این جهان مردان آن جهان شدند. در امروز انسانهای فردا گردیدند. بلا و مصیبتی ایشان را به جزع و فزع و ناله و افغان نمی‌انداخت. نعمتی ایشان را سرمست و مغرور نمی‌کرد. فقر و فاقه‌ای آنان را به خود مشغول نمی‌داشت و از خود بی‌خبر نمی‌کرد. دارائی و ثروتی ایشان را به طغیان و سرکشی نمی‌انداخت. بازرگانی و تجارتی آنان را غافل و بی‌خبر نمی‌کرد. قوّت و قدرتی ایشان را بازیچهٔ دست خویش نمی‌نمود و سبک از جایشان برنمی‌کند. خواهان برتری‌جوئی و تباهی در زمین نبودند. برای مردمان ترازوی راست و درستی شدند. دادگرانه رفتار می‌کردند. برای خدا گواهی می‌دادند هرچند بر ضدّ خودشان یا پدر و مادرشان و یا خویشاوندانش می‌بود ... نواحی و اطراف زمین از ایشان فرمانبرداری و اطاعت کردند، و پناهگاه انسانها شدند، و محافظان و نگهبانان جهان، و دعوت‌کنندگان مردمان به سوی دین یزدان گردیدند . . .».[2]

در بارهٔ تأثیر ایمان درست در اخلاق و آرزوها می‌گوید:

«مردمان عرب و عجم در زندگی جاهلیّت بسر می‌بردند. در زندگی خود برای چیزهائی سجده می‌بردند که به خاطر ایشان و برای استفادهٔ ایشان آفریده شده بود و تحت اراده و عملکردشان بود. شخص مطیع و نیکوکار به جائزه‌ای دست نمی‌یافت، و شخص سرکش و بزهکار عقوبتی نمی‌دید. امر به معروفی و نهی از منکری در میان نبود. دینداری و دین‌باوری، سطحی و در زندگیشان کم‌رنگ بود. دینداری و دین‌باوری سلطه و قدرتی بر جانها و دلها و درونهایشان نداشت، و تأثیری بر اخلاق و اجتماعشان نمی‌گذاشت. به خدا ایمان داشتند به عنوان آفریدگاری که کار خود را به پایان برده و گوشه‌گیری کرده و از مملکت خود دست کشیده و کار و بار جهان را به برخی از مردمان واگذاشته است که خلعت خداوندگاری و ربوبیّت به تن ایشان کرده است.

آنان زمام امور را به دست گرفته‌اند، و ادارهٔ مملکت را و چرخاندن و گرداندن کار و بار آن را و پخش ارزاق و تقسیم روزیها را و سائر چیزهای دیگری که مصالح حکومت منظّم آنها را می‌طلبد، عهده‌دار شده‌اند و به دست گرفته‌اند. ایمان ایشان به یزدان بیش از شناخت تاریخی نبود. ایمانشان به خدا، و نسبت دادن آفرینش آسمانها و زمین به خدا، فرقی با پاسخ دانش‌آموزی از دانش‌آموزان درس تاریخ نداشت، دانش‌آموزی که بدو گفته می‌شود: چه کسی این کاخ باستانی را ساخته است؟ دانش‌آموز نام شاهی از شاهان پیشین را می‌برد، بدون این که از آن شاه بترسد و برایش کرنش ببرد . . . دین آنان خالی از خشوع و خضوع برای خدا، و خالی از به کمک طلبیدن و یاری خواستن از او بود. نمی‌دانستند چه چیزهائی ایشان را در پیشگاه یزدان عزیز و محبوب می‌گرداند. شناخت ایشان از یزدان

۱- صفحهٔ ۷۳ چاپ دوم.

۲- صفحهٔ ۷۴ چاپ دوم.

شناخت گنگ و پیچیده، و نارسا و کوتاه و مجمل بود. به گونه‌ای بود که در دلها و درونهایشان هیبت و وقار و محبّت و مودّتی برنمی‌انگیخت . . . عربها و کسانی که اسلام آوردند و مسلمان گردیدند از این شناخت بیمارگونهٔ پیچیدهٔ مرده، به شناخت ژرف روشن روانی رسیدند، شناختی بر جان و روان و دل و درون و همهٔ اندامها سلطه و قدرت داشت، و بر اخلاق و اجتماع تأثیر گذاشت، و بر زندگی و آنچه بدان مربوط و مرتبط بود سیطره پیدا کرد و چیره شد. به خدائی ایمان پیدا کردند که دارای اسماء حسنیٰ و نامهای زیبا، و دارای صفات و خصال والا و بالا بود. ایمان آوردند به پروردگار جهانیان، بخشندهٔ مهربان، مالک روز سزا و جزا، فرمانروا و فرمانفرما، پاک و منزّه، بی‌عیب و نقص، امنیّت بخشنده و امان‌دهنده، محافظ و مراقب، قدرتمند و چیره، شکوهمند و دارای جبروت، والامقام و فرازمند، طرّاح هستی و اندازه‌گیرندهٔ اشیاء در کمیّت و کیفیّت لازم، آفریدگار جهان از نیستی، صورتگر و شکل‌دهندهٔ جهان بدین‌گونه که هست، حکیم و کاربجا، آمرزگار و بخشایشگر، بسیار دوستدار و بامحبّت، بس رؤوف و مهربان، دارای مرحمت و لطف بیشمار، خدائی که آفریدن و فرمان دادن از آن او است، خدائی که فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و ملک فراخ کائنات و حکومت مطلقه از آن او است، و او است که پناه می‌دهد هرکه را که بخواهد و کسی را نمی‌توان از عذاب او پناه داد . . . و سائر صفات و خصالی که در قرآن راجع به یزدان آمده است. خدا است که با بهشت پاداش می‌دهد، و با دوزخ عذاب و عقاب می‌رساند. برای هرکه بخواهد روزی را فراخ می‌گرداند و برای هرکه بخواهد روزی را کم می‌نماید. از نهانیهای آسمانها و زمین آگاه است. از دزدانه نگاه کردن چشمها مطّلع است، و می‌داند آنچه را که سینه‌ها در خود نهان می‌دارند، و سائر قدرتها و تصرّفها و آگاهیهائی که در قرآن ذکر گردیده است . . . با همچون ایمان فراخ و ژرف و روشن و آشکاری دلها و درونهایشان سخت دگرگون شد و تغییر و تحوّل شگفتی پیدا کرد. هرگاه کسی به خدا ایمان می‌آورد و گواهی می‌داد و می‌پذیرفت جز خدا معبودی نیست. زندگیش زیر و رو می‌گردید. ایمان به ژرفاهای درونش می‌خزید و به تمام رگها و احساسات و ادراکاتش سرک می‌کشید، و بسان جان و روان و خون در کالبدش حرکت می‌کرد، و میکروبهای جاهلیّت و ریشه‌های آن را می‌کشد و می‌کند، و با جوش و خروش خود خرد و دل را فرامی‌گرفت، و از او شخص دیگری را می‌ساخت، شخصی که زیبائیهای ایمان و یقین و صبر و شجاعت از او به ظهور می‌رسید و جلوه‌گر می‌گردید، و افعال و اخلاق خارق‌العاده‌ای از او سر بر می‌زد که عقل و فلسفه و تاریخ اخلاق را حیران و ویلان می‌کرد، و هنوز که هنوز است جای حیرت و دهشت است و جای حیرت و دهشت می‌ماند، و دانش از تعلیل و توجیه آن با چیزی جز ایمان کاملاً ژرف، حیران مانده است و حیران می‌ماند».[1]

«این ایمان مدرسهٔ اخلاقی و تربیت روانی بود، مدرسه‌ای که به شاگردان خود فضائل اخلاقی دیکته می‌کرد، از قبیل: ارادهٔ استوار و نیروی نفسانی، و از خود حساب گرفتن و داد ستاندن. ایمان نیرومندترین بازدارنده‌ای است که تاریخ اخلاق و علم روانشناسی در بارهٔ لغزشهای اخلاقی و اشتباه‌های بشری سراغ دارد. زمانی که تندی و تیزی حیوانی در وقتی از اوقات سرکشی و طغیان می‌کند، و انسان دچار اشتباه و لغزشی می‌شود، بدان گاه که چشمی او را نمی‌پاید، و دست قانون بدو نمی‌رسد، همچون ایمانی تبدیل به نفس لوّامهٔ سختگیری می‌گردد، و درفش گزنده‌ای برای دل و درون می‌شود، و شبح هراس‌انگیزی می‌گردد، به گونه‌ای که انسان آسوده و آسوده خاطر نمی‌ماند مگر زمانی که در برابر قانون به گناه خود اعتراف و اقرار می‌کند، و خود را تسلیم عقوبت شدید و کیفر سخت

۱- صفحهٔ ۷۵ و ۷۶ چاپ دوم.

می‌سازد، و آن عقوبت و کیفر را آرام و آسوده تحمّل می‌نماید، تا بدین وسیله خویشتن را از خشم خدا و شکنجه و آزار آخرت بازرهاند».[1]

«. . . این چنین ایمانی پاسبان امانتداری و پاکدامنی و بزرگواری انسان بود. به نفس خود توانائی آن را می‌داد که در رویاروئی با حرصها و آزها و طوفانهای موّاج شهوتهای جاروکننده، هنگامی که تنها و دور از چشم دیگران است و کسی او را نمی‌بیند، و بدان‌گاه که دارای قدرت و قوّت و سلطه و شوکت و نفوذ است و از کسی نمی‌ترسد، خویشتندار و پاک و پاکیزه بماند و به لجنزار بزه و گناه نیفتد و فرو نرود . . . در تاریخ فتوحات اسلامی مسائلی از پاکی و پارسائی در غنیمت، و تحویل امانت به صاحبان امانت، و اخلاص با خدا، پیش آمده است و رخ داده است که تاریخ انسانها ناتوان از نظائر آن بوده و هست. این هم جز نتیجهٔ رسوخ ایمان، و خدای را حاضر و ناظر دیدن، و او را در هر جائی و در هر مکانی آگاه و آماده یافتن و مطّلع دانستن، نبوده و نمی‌باشد».[2]

«مسلمانان قبل از همچون ایمانی در هرج و مرج بسر می‌بردند، هرج و مرج در افعال و اخلاق و رفتار و کردار و دریافتن و رها کردن و سیاست و اجتماع. از سلطه و قدرتی پیروی نمی‌کردند، و به نظام و سیستمی اعتراف نمی‌نمودند و گردن نمی‌نهادند. راه و روشی را نمی‌پذیرفتند و خطّ سیر واحدی را نمی‌پیمودند. هرگونه که دلهایشان می‌خواست می‌زیستند و می‌رفتند. کورکورانه بر اسب سرکش هوا و هوس سوار می‌شدند و می‌نشستند. کورکورانه دست و پا می‌زدند و گام برمی‌داشتند. امّا پس از اسلام آوردن، اکنون به چهاردیواری ایمان و عبودیّت درآمده‌اند و از آنجا بیرون نمی‌روند. به خدا ایمان آورده‌اند و حکومت و فرمانروائی و امر و نهی را از آن او می‌دانند. خویشتن را رعیّت و بنده و مطیع مطلق می‌شمارند. زمام اختیارشان به دست خدا سپرده‌اند، و خویشتن را کاملاً تسلیم فرمان الهی کرده‌اند. بارهای سنگین گناهان را بر زمین گذاشته‌اند و به ترک آنها گفته‌اند. از هواها و آرزوها و خودخواهیهای خویشتن پیراسته‌اند و به در آمده‌اند، و بندگانی شده‌اند که نه مالی و نه نفسی دارند، و در زندگی کم‌ترین تصرّف و تملّکی نمی‌ورزند و ندارند، مگر آنچه که خدا آن را بپسندد و بدان اجازه دهد. نه می‌جنگند و نه صلح و سازشی در پیش می‌گیرند مگر با اجازهٔ خدا. نه راضی و خشنود می‌شوند، و نه خشم می‌گیرند و خشمگین می‌گردند، و نه می‌بخشند و خرج می‌کنند، و نه دست باز می‌دارند و خرج نمی‌کنند، و نه صلهٔ رحمی بجای می‌آورند، و نه از خویشاوندان و دیگران می‌برند، مگر با اجازهٔ خدا و طبق فرمان خدا».[3]

این همان ایمانی است که این آیه بدان اشاره می‌کند، بدان هنگام که گروهی را توصیف می‌نماید که با این عقیده برای رهبری و رهنمون انسانها برگزیده شده است. از مقتضیات این ایمان، توکّل کردن بر خدا و پشت بستن بدو است. ولی قرآن این صفت را جداگانه ذکر می‌کند و بدان توجّه و اهمّیّت می‌دهد:

﴿ وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴾.

و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند.

این تقدیم و تأخیر در ترکیب‌بند جمله می‌رساند توکّل باید تنها بر پروردگارشان باشد و بس. دیگر نباید بر غیر خدا توکّل کرد و پشت بست. ایمان به خدا مقتضی توکّل بر او است نه بر کس و چیز دیگری. این هم توحید و یکتاپرستی است در نخستین شکل از اشکالی که دارد. مؤمن، به خدا و به صفات او ایمان می‌آورد، و یقین دارد که کسی در سراسر این هستی کاری را و چیزی را نمی‌تواند بکند مگر با مشیّت و ارادهٔ او، و در سراسر این هستی کاری نمی‌شود و چیزی رخ نمی‌دهد و به وقوع نمی‌پیوندد مگر با اذن و اجازهٔ او. بدین خاطر مؤمن تنها بدو توکّل می‌کند و پشت می‌بندد و

۱- صفحهٔ ۷۶.
۲- صفحهٔ ۷۷.
۳- صفحهٔ ۸۱.

بس. و در انجام کاری یا در انجام ندادن کاری جز به خدا توجّه نمی‌نماید و رو نمی‌کند.

این احساس برای هر کسی ضروری و لازم است، تا سربلند بایستد و سر خود را جز برای خدا خم نکند و جز برای او کرنش نبرد. دلش به هنگام زیان و ضرر و بلا و مصیبت برجای بماند، و در خوشی و شادی و ثروتمندی، خوشحال و شادمان باشد، و نعمت و دارائی و تنگدستی و بی‌چیزی او را از جای برنکند و از مسیر منحرف نسازد . . . امّا همچون احساسی برای رهبر و پیشوا سخت ضروری و بسیار لازم است، رهبر و پیشوائی که مسؤولیّت رهنمود و رهنمون راه را بر عهده دارد.

﴿ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ ﴾.

و کسانیند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند.

پاکی دل، و پاکی رفتار از گناهان بزرگ، و از اعمال بسیار زشت و ناپسند، اثری از آثار ایمان صحیح است، و ضرورتی از ضرورتهای رهبری راهیاب و پیشوائی والا است. دلی بر صفای ایمان و پاکی آن ماندگار نمی‌ماند که به گناهان بزرگ و اعمال زشت و ناپسند اقدام کند و از آنها دوری نگزیند و اجتناب نکند. دلی هم که صفای ایمان از آن جدا گردد و بزهکاریها آن را آلوده سازد و نور آن را از میان ببرد، شایسته و بایستهٔ رهبری و پیشوائی نیست.

ایمان احساس باریک و نازک دلهای گروه مؤمنان را بالا برد، تا بدان درجه و پلّه‌ای رسیدند که گلچینهای پیشین[1] بدان اشاره کردند. درجه و پلّه‌ای که گروه نخستین و پیشتاز اسلام را سزاوار رهبری انسانها ساخت، رهبری‌ای که نه پیش از آنان سابقه‌ای داشته است و نه بعد از آنان به گرد آن می‌رسند. ولی این رهبری بسان تیری بود که به سوی ستاره‌ای پرتاب شود و بدان اشاره رود تا هرکس که بخواهد در گیر و دار شهوات با آن رهنمود و رهنمون و راهیاب گردد!

یزدان ضعف این آفریدهٔ انسان نام را می‌داند. این است که برای او حدّ و مرزی را تعیین می‌کند تا چون بدان برسد شایان رهبری بشود، و با آن بتواند به چیزی دسترسی پیدا کند که در پیشگاه خدا است. این حدّ و مرز، دوری و اجتناب از گناهان بزرگ و اعمال بسیار زشت و ناپسند است، نه گناهان کوچک و لغزشهای ناچیز. رحمت خدا شامل چنین گناهان کوچکی می‌گردد که از انسان سر می‌زنند، زیرا خدا آگاه‌تر و داناتر از هر کسی نسبت به تاب و توانی است که انسان دارد. این هم فضل و لطف و بزرگواری و مهری است که یزدان نسبت بدین انسان دارد. اینها باید انسان را بر آن دارد که از یزدان خجالت بکشد. چه بزرگواری و بخشندگی او انسان را شرمنده می‌سازد، و عفو و گذشت او در دل انسان ارجمند و بزرگ، معنی حیا و شرم را می‌انگیزد.

﴿ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴾.

و هنگامی که خشمناک می‌گردند (زمام اختیار از دست نمی‌دهند و پرت و پلا نمی‌گویند و آلودهٔ گناه نمی‌شوند، و بلکه نفس خود را مهار می‌کنند و به خشم آورندگان را) می‌بخشند.

این صفت بعد از اشارهٔ نهان به بزرگواری و بخشندگی یزدان با انسان نسبت به گناهان و لغزشهای او، به میان می‌آید، و بزرگواری و بخشندگی و عفو و گذشت را در میان انسانها عزیز و گرامی می‌کند، و صفت مؤمنان را چنین قرار می‌دهد: آنان هنگامی که خشمناک می‌گردند می‌بخشند و گذشت می‌کنند.

بزرگواری اسلام با خود انسان دیگر باره جلوه‌گر می‌آید. اسلام انسان را وادار به کاری نمی‌کند که فراتر از تاب و توان او باشد. خدا می‌داند که خشم یک واکنش بشری است و از فطرت او برمی‌جوشد. خشم به طور کلّی شرّ و بد نیست. چه خشم گرفتن برای خدا و دین او و عدل و داد، خشم مطلوب و مقبولی است و در آن خیر و خوبی است. بدین خاطر یزدان مهربان خشم را از پایه و اساس حرام نمی‌سازد و آن را گناه و لغزش

۱- در صفحهٔ ۷۷ «ماذا خسر العالم بانحطاط المسلمین».

نمی‌سازد. بلکه وجود خشم را در فطرت و سرشت انسان به رسمیّت می‌شناسد و بدان اعتراف می‌فرماید. این است که یزدان سبحان انسان را از حیرت و ویلانی و پریشانی و تفرقه‌ای که او در میان فطرت خود و کار و بار آئین خود پیدا می‌کند معاف می‌دارد. ولی در عین حال انسان را رهبری و رهنمود و رهنمون می‌کند به این که بر خشم خود غالب آید و چیره گردد، و عفو و گذشت داشته باشد و صرف نظر کند. همچون صفتی را هم برای انسان صفت والائی از صفات دوست داشتنی ایمان می‌شمارد. گذشته از این، از پیغمبر خدا ﷺ خشم دیده شده است. ولی آن حضرت هرگز برای خود خشمگین نگردیده است، بلکه برای خدا خشمناک شده است، و زمانی که خشم گرفته است چیزی در برابر خشم او برجای نمانده است و تاب استقامت نداشته است. ولیکن این درجه و پلّهٔ آن نفس محمّدی بزرگوار والا است، و خدا نفسهای مؤمنان را بدان وادار و مکلّف نمی‌سازد، هرچند که آن را در نظرشان می‌آراید و عزیز و گرامی جلوه‌گرش می‌فرماید. بلکه این را برای مؤمنان بس می‌داند و پسندیده می‌شمارد که هنگام خشمگین شدن ببخشایند و گذشت نمایند. در وقت قدرت عفو روا دارند، و در زمان چیرگی و برتری بر احساسِ انتقام غلبه کنند و والا گردند، مادام که کار و بار مربوط به خودشان و در محدودهٔ دائرهٔ شخصیّت متعلّق به افراد و اشخاص باشد.

﴿وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ﴾.

و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند.

موانع و عوائقی را از سر راه برمی‌دارند که میان ایشان و میان پروردگارشان باشد. موانع و عوائق نهان درونشان را کنار می‌زنند و برطرف می‌کنند که نگذارد وصول حاصل شود و رسیدن به قرب خدا دست دهد. میان نفس و پروردگار نفس، موانع و عوائقی جز برخاسته از خود نفس پدیدار و نمودار نمی‌گردد. مواضع و عوائق از شهوتها و کششها و جهشها برپا و برجا می‌شود. موانع و عوائق از خود نفس برمی‌جوشد و از خودرأیی و خودخواهی سر بر می‌زند. وقتی که نفس از همهٔ اینها بپالاید و رهائی یابد راه به سوی پروردگارش را پیدا می‌کند، راهی که باز و فراخ است و به خدا منتهی می‌شود. آن وقت است نفس انسان بدون هرگونه موانع و عوائق پاسخ می‌گوید. با تمام وجودش پاسخ می‌دهد و پذیرای فرمان یزدان می‌گردد. در برابر هر وظیفه و تکلیفی به وسیلهٔ بازدارنده و مانعی از هوا و هوس نمی‌ایستد، هوا و هوسی که از او جلوگیری می‌کند و او را از راه بازمی‌دارد . . . این امر به طور عام پاسخگوئی بشمار است و لبّیک به فرمان ایزد دادار است . . . آنگاه برخی از این پاسخگوئیها و لبّیک‌گوئیها را شرح و بسط می‌دهد:

﴿وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ﴾.

و نماز را چنان که باید می‌خوانند.

نماز در این آئین دارای منزلت والا و مرتبت بالائی است. بدین خاطر نماز به دنبال پایهٔ نخستین و رکن اوّل این دین ذکر می‌شود، پایه و رکنی که گواهی دادن بدین گونه است: جز خدای معبودی نیست و محمّد پیغمبر خدا است. این نخستین شکل پاسخگوئی به فرمان یزدان است و توحید نام دارد و رابطهٔ میان بنده و پروردگارش بشمار است. نماز هم نماد برابری در میان بندگان است. همهٔ آنان در یک صف می‌ایستند و به رکوع می‌روند و به سجده می‌افتند. سری بلندتر از سری نمی‌گردد، و پائی بر پائی جلو نمی‌افتد.

شاید به همین علّت است که به دنبال خواندن نماز صفت شوریٰ را می‌آورد، پیش از این که زکات را ذکر کند:

﴿وَ أَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾.

و کارشان به شیوهٔ رایزنی و بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است.

تعبیر کلام بیانگر این است که همهٔ کارهایشان شورائی است، تا بدین وسیله سراسر زندگیشان را با رنگ شوریٰ رنگ‌آمیزی کند. همان‌گونه که گفتیم این سخن یک نصّ مکّی است، و پیش از برپائی دولت اسلامی

نازل گردیده است. پس در این صورت، این قالب و قانونی است که عمومی‌تر و فراگیرتر از خود دولت در زندگی مسلمانان است، قالب و دکور گروه اسلامی در همهٔ احوال و اوضاع ایشان است، هرچند که هنوز هم دولت به معنی خاصّ خود پابرجا و برقرار نشده باشد.
واقعیّت این است که دولت در اسلام چیزی جز این نیست که جماعت مسلمانان و ویژگیهای خاصّ ایشان، به طور طبیعی و سرشتی جدا و ممتاز شود. جماعت مسلمانان هم دولت اسلامی را در ضمن خود دارند، و جماعت مسلمانان و دولت اسلامی هر دو با همدیگر برنامهٔ اسلامی و نگاهبانی و مراقبت برنامهٔ اسلامی بر زندگی فردی و گروهی را تحقّق می‌بخشند و پیاده می‌کنند.
بدین خاطر قالب و قانون شوریٰ در میان گروه مسلمانان سابقهٔ دیرینه‌ای دارد، و مدلول و مفهوم آن فراخ‌تر و ژرف‌تر از محیط دولت و امور حکومت در آن است. شوریٰ قالب و قانون ذاتی زندگی اسلامی است. نشانه‌ای است که گروه برگزیده برای رهبری بشریّت را جدا و ممتاز می‌سازد. شوریٰ لازم‌ترین صفت از صفات رهبری است.
شکل و دکوری که شوریٰ با آن به تمام و کمال می‌رسد در یک قالب آهنی ریخته و آماده نمی‌گردد. بلکه شکل شوریٰ به محیط و زمانی واگذار می‌شود که با آن سازگار و همآوا بوده و در زندگی گروه مسلمانان تحقّق پیدا کند و پیاده شود. مقرّرات اسلامی شکلهای جامد و راکدی نیستند و نصّ حرف به حرف نمی‌باشند. بلکه مقرّرات اسلامی پیش از هر چیز روح و جانی است که از استقرار حقیقت ایمان در دل، و از دگرگونی احساس و شعور و رفتار و روش در پرتو این حقیقت، پدیدار و نمودار می‌گردد. پژوهش در بارهٔ شکلهای مقرّرات اسلامی بدون توجّه به حقیقت ایمان، حقیقتی که در فراسوی شکلها پنهان و نهان است، به چیزی منتهی نمی‌گردد و نتیجه‌ای نخواهد داشت . . . این سخنِ هوائی و بیهوده و نامرتّبی است همان که در نگاه اوّل به نظر کسی می‌رسد که حقیقت ایمان را در پرتو عقیدهٔ اسلامی نمی‌شناسد. چه عقیدهٔ اسلامی ـ از نظر ارکان و اصول خالص عقیدتی، و پیش از هرگونه توجّهی به مقرّرات آن ـ شامل حقائق نفسانی و عقلانی است، حقائقی که خودش چیزی است که حضور و کارآئی و تأثیر در هستی بشری دارد. به گونه‌ای که شکلهای مشخّصی از مقرّرات را و اوضاع معیّنی از زندگی بشری را آماده می‌کند و تهیّه می‌بیند و پیش چشم می‌دارد. آن‌گاه آیه‌ها نازل می‌گردند و بدین شکلها و اوضاع اشاره می‌کنند، تنها برای تنظیم و سر و ساماندهی آنها نه برای آفریدن و پدید آوردن آنها. برای این که شکلی از اشکال مقرّرات اسلامی پدید آید، پیش از آن لازم است مسلمانانی در میان باشند، و ایمانی وجود داشته باشد که کارآ و مؤثّر باشد و الّا همهٔ شکلهای مقرّرات و سر و ساماندهی نیاز را برآورده نمی‌کنند و مفید فائده واقع نمی‌گردند و نظام و سیستمی را تحقّق نمی‌بخشند و پیاده نمی‌کنند که درست باشد بدان نظام و سیستم اسلامی گفت.
هرگاه واقعاً مسلمانانی یافته شوند، و ایمان چنان که هست حقیقتاً در دلهایشان پدیدار گردد، نظام و سیستم اسلامی خود به خود نمودار می‌شود و پدیدار می‌آید، و شکلی از آن برپا می‌گردد و قامت راست می‌کند که متناسب این چنین مسلمانانی و محیط ایشان و همهٔ احوال و اوضاعشان می‌شود، و همهٔ ارکان و اصول اسلامی را به بهترین وجه تحقّق می‌بخشد و پیاده می‌کند.

﴿ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ﴾.

و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می‌کنند.

این هم نصّی است که زودتر از زمان تعیین فرائض زکات نازل گردیده است، زکاتی که در سال دوم هجری مقرّر شده است. ولیکن بذل و بخشش عمومی از رزق و روزی خداداد، رهنمود و رهنمون زودرسی در زندگی گروه مسلمانان بوده است، و بلکه همراه با

پیدایش گروه مسلمانان پدید آمده است.
لازم است برای دعوت بذل و بخشش نمود و هزینه کرد. بخشیدن و هزینه کردن دل را از بخل و تنگچشمی پاک می‌دارد و می‌زداید، و انسان را بر دوست داشت ملک و مال چیره می‌گرداند، و مایهٔ یقین و اطمینان به چیزی می‌شود که در نزد خدا است. همهٔ اینها هم برای تکمیل معنی ایمان ضروری است. همچنین اینها برای زندگی اجتماعی نیز ضروری است. چه دعوت مبارزه است. در این مبارزه هم ضمانت اجتماعی ضروری است و باید برای پیامدهای مبارزه و آثار آن آمادگی داشت و فداکاری نمود. گاهی این ضمانت اجتماعی به طور کامل انجام می‌پذیرد و همگانی می‌گردد و برای هیچ کسی اموال و دارائی مستقلّ و جداگانه‌ای در میان نمی‌ماند. همان‌گونه که در ابتدای هجرت مهاجران از مکّه، و رفتن ایشان به پیش برادرانشان در مدینه چنین بود. تا آن زمان که شدّت و حدّت شرائط و ظروف فروکش کرد. آن وقت بود که اساس و پایهٔ دائمی بذل و بخشش در زکات ریخته شد، و سهام و موارد فریضهٔ زکات تعیین و ابلاغ گردید.
به هر حال بذل و بخشش به طور عام نشانه‌ای از نشانه‌های گروه مؤمنان برگزیده برای رهبری با همچون صفاتی است . . .

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾.

و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند).

همان‌گونه که قبلاً گفته شد، ذکر این صفت در سوره‌های مکّی دارای معنی و مفهوم ویژه‌ای است. این سخن بیانگر صفت بنیادین و اساسی گروه مسلمانان است. این صفت بیان می‌دارد که مسلمانان باید در برابر ظلم و زور به یاری همدیگر بشتابند، و ظلم و زور را نپذیرند و بدان گردن ننهند. این کار هم طبیعی است برای گروهی که آفریده شده‌اند تا به مردمان خدمت کنند و بهترین ملّت باشند. ملّتی که به کار نیک دستور می‌دهند و از کار بد نهی می‌کنند، و در پرتو حقّ و حقیقت و عدل و عدالت، زندگی انسانها را می‌پایند و از آن محافظت می‌نمایند. ملّتی است که با تکیه بر خدا و داشتن خدا عزیز و مقتدرند.

﴿ وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

عزّت و قدرت از آن خدا و فرستادهٔ او و مؤمنان است.

(منافقون/۸)

سرشت این گروه و وظیفهٔ او بر این است و چنین است که بر ظلم و زور پیروز شوند و در مبارزهٔ با آن همدیگر را یاری کنند، و جلو تعدّی و تجاوز را بگیرند و با آن برزمند. اگر می‌بینیم دوره‌ای بوده است که به علّت شرائط و ظروف محلّی در مکّه، و با توجّه به مقتضیات تربیتی به ویژه در زندگی مسلمانان نخستینِ عرب، مسلمانان از جنگ و مبارزه دست بازدارند و به تاخت و تاز دیگران با تاخت و تاز پاسخ نگویند، و بلکه نماز بخوانند و زکات بدهند، این یک حالت موقّتی و گذرا بوده است و به ویژگیهای گروه ثابت اصیل مربوط نمی‌شود.
اسباب و علل ویژه‌ای باعث گردیده است که در دوران مکّی شیوهٔ مسالمت‌آمیز و صبر و شکیبائی در پیش گرفته شود. از جمله:
اذیّت و آزار مسلمانان نخستین، و برگرداندن از آئینشان، توسّط یک دسته و گروه ویژهٔ مسلّط بر جامعه صورت نمی‌پذیرفت. وضع سیاسی و اجتماعی در جزیرةالعرب یک وضع قبیله‌گری متزلزلی بود. بدین خاطر اذیّت و آزار فرد مسلمان توسّط کسانی انجام می‌گرفت که از وابستگان او بشمار می‌آمدند، اگر آن فرد مسلمان صاحب حسب و نسب می‌بود. چرا که هیچ شخص بیگانه‌ای جرأت نمی‌کرد چنین فرد مسلمانی را اذیّت و آزار برساند. جز به صورت نادر روی نداده است و سابقه نداشته است که تعدّی و تجاوز از سوی گروهی متوجّه فرد مسلمانی یا دستهٔ مسلمانی شده باشد و گروهی بر او یا بر ایشان بتازند و کار او یا ایشان را یکسره سازند. بلکه سران و بزرگان قریش بندگان و بردگان خود را اذیّت و آزار می‌رساندند. امّا

وقتی که مسلمانان بندگان و بردگانشان را بازخرید می‌کردند و ایشان را آزاد می‌نمودند، آن وقت اغلب کسی جرأت و جسارت نمی‌کرد دست به اذیّت و آزارشان بیازد و بر آنان بتازد. پیغمبر ﷺ نیز دوست نمی‌داشت جنگ و پیکار در هر خانه‌ای میان فرد مسلمان آن خانه و میان کسانی درگیرد که در آن خانه هنوز مسلمان نشده بودند. مسالمت و سازش برای نرم کردن دلها و جذب آنها از خشونت و تندی و تیزی مؤثّرتر و به صلاح و فلاح نزدیک‌تر بود.
دیگر این که محیط عربی یک محیط بزرگمنشی و غیرت بود. اگر صاحب حقّی را اذیّت و آزار می‌رساندند، به دفاع از او برانگیخته می‌شدند و برمی‌خاستند. تحمّل اذیّت و آزار از سوی مسلمانان، و صبر و استقامت ایشان بر عقیدهٔ خود، هرچه زودتر این بزرگمنشی و غیرت را در صف اسلام و در میان مسلمانان برمی‌انگیخت. این چیزی بود که عملاً در برابر حادثهٔ شِعب ابوطالب و محاصره کردن بنی‌هاشم در آنجا روی داد. بزرگمنشی و غیرت بر ضدّ این محاصره برانگیخته شد، و پیمانی را پاره کرد که در صفحهٔ بزرگی نگاشته و گنجانده شده بود، و این پیمان ستمگرانه را شکست.

همچنین محیط عربی محیط جنگ و زود دست بردن به شمشیر بود. اعصاب رمنده و جهنده‌ای بر آن محیط چیره و غالب بود که زیر بار نظام و سیستمی نمی‌رفت. همنوائی و همآوائی حاکم بر شخصیّت اسلامی می‌طلبید که آتش این رمندگی و جهندگی دائم را فرو نشاند، و همچون اعصابی را در برابر هدفی به کرنش درآورد، و آن اعصاب را به صبر و شکیبائی و خویشتنداری عادت دهد. همراه با آن، به مردمان بیاموزد و تفهیم کند که عقیده بر هرگونه سرکشی و رمندگی‌ای، و بر هرگونه غنیمتی و نعمتی برتری دارد. بدین لحاظ، دعوت به صبر و شکیبائی در برابر اذیّت و آزار، با برنامهٔ تربیتی‌ای متّفق بود که هدفش ایجاد هماهنگی در شخصیّت اسلامی، و تعلیم صبر و استقامت و ادامهٔ راه به شخصیّت اسلامی بود.

این چیزها و چیزهای همگون و همسان اینها، مسالمت و سازش و صبر و شکیبائی را در مکّه می‌طلبید. در کنار اینها قالب اساسی و ترکیب‌بند دائمی و همیشگی گروه مسلمانان را مقرّر و مشخّص می‌دارد:

﴿ وَ الَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴾.

و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند (و زیر بار ظلم نمی‌روند).

این قاعده را تأکید می‌کند، وقتی که آن را قاعدهٔ همگانی و همیشگی در زندگی می‌شمارد:

﴿ وَ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا ﴾.

کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است.

این اصل و قانون جزا و سزا است. بدی را با بدی باید پاسخ داد، تا شرّ و بدی به خود نبالد و طغیان و سرکشی نیاغازد، وقتی که مانعی و سرعت‌شکنی بر سر راه خود نبیند آن را از تباهی در زمین بازدارد. اگر از شرّ و بدی جلوگیری نشود، معلوم است در راه خود در امن و امان و با آرامش و اطمینان پیش می‌رود و هرچه خواهد کند. در کنار این امر، به عفو و گذشت، محض دریافت اجر و مزد خدا، و برای پالودن نفس از خشم و غضب، و برای رهائی جامعه از کینه و کینه‌توزیها، ترغیب و تشویق می‌شود. این هم مستثنیٰ از آن قاعده و قانون است. عفو و گذشت هم وقتی محبوب و مقبول است که انسان بتواند پاداش بدی را با بدی بدهد. در اینجا است که عفو ارزش و بهای خود را دارد و در اصلاح حال تعدّی‌کننده و تجاوزپیشه و همچنین در اصلاح حال خود عفوکننده و صرف‌نظرکننده تأثیر دارد. چه تعدّی‌کننده و تجاوزپیشه وقتی که احساس کند که عفو و گذشت طرف مقابل از روی بزرگواری و بخشیدن بوده است و از روی ضعف و ناتوانی سر نزده است و انجام نپذیرفته است، شرمنده می‌شود و خجالت می‌کشد، و احساس می‌کند دشمنی که عفو و گذشت کرده است بالاتر و والاتر از او است. امّا برعکس در وقت ضعف و عجز چنین احساس نمی‌کند. صحیح

نیست به هنگام ضعف و عجز از عفو و گذشت لاف زد و سخن گفت. چراکه بدین هنگام عفو و گذشت وجود خارجی ندارد، و عفو و گذشت در همچون موقعیّتی شرّ و بدی بشمار است و تعدّی‌کننده و تجاوزپیشه دندان طمع تیزتر می‌کند، و کسی که بر او تعدّی رفته است و تجاوز گردیده است خوار و ذلیل می‌شود، و فساد و تباهی در زمین پخش و پراکنده و فراگیر می‌گردد.

﴿ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾.

خداوند قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد.

این از یک سو تأکید قاعده و قانون نخستین است:

﴿ وَ جَزَٰٓؤُاْ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا ﴾.

کیفر هر بدی، کیفری همسان آن است.

و از دیگر سو پیام می‌دهد که در مواقعی پاسخ بدی را با بدی ندهیم، و حتّی عفو کنیم. اگر هم پاسخ بدی را با بدی دادیم، پاسخ ما همسنگ و همچندان بدی دیگران باشد نه بیشتر.

تأکید دیگری که به میان می‌آید، شرح و بسط بیشتری می‌دهد:

﴿ وَ لَمَنِ ٱنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ، فَأُولَٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِّنْ سَبِيلٍ. إِنَّمَا ٱلسَّبِيلُ عَلَى ٱلَّذِينَ يَظْلِمُونَ ٱلنَّاسَ، وَ يَبْغُونَ فِي ٱلْأَرْضِ بِغَيْرِ ٱلْحَقِّ. أُولَٰٓئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می‌گیرند، (و برابر تعدّی و ظلمی که بدیشان شده است، خصم را سرکوب می‌سازند) عتاب و عقابی نیست. بلکه عتاب و عقاب متوجّه کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین به ناحقّ سرکشی می‌آغازند. چنین کسانی دارای عذاب دردآور و دردناکی هستند.

کسی که پس از ستمی که بدو رفته است انتقام می‌گیرد، و کیفر بدی را با بدی می‌دهد، و از حدّ و مرز حقّ خود تعدّی و تجاوز نمی‌کند، گناهی متوجّه او نمی‌گردد. او حقّ شرعی و الهی خود را می‌گیرد. هیچ کسی قدرت عتاب و عقابی بر او ندارد. کسی نمی‌تواند سر راه را بر او بگیرد. بلکه کسانی که باید سر راه را بر ایشان گرفت و جلو آنان ایستاد کسانیند که به مردم ظلم و ستم می‌کنند، و به ناحقّ در زمین سرکشی می‌آغازند و جور و تعدّی می‌ورزند. هرگاه در زمین ستمگر و ظالمی باشد و مردمان جلو او را نگیرند تا وی را از ظلم و ستم بازدارند و مانع جور و تعدّی او گردند و وی را به قصاص و سزای لازم برسانند، زمین جای صلاح و فلاح نخواهد بود. خداوند ستمگر سرکش را به عذاب دردناک بیم می‌دهد. مردمان هم باید جلو او را بگیرند و بر دست او بزنند و به کیفرش برسانند.

آن‌گاه روند قرآنی برمی‌گردد به ذکر هماهنگی و برابری و میانه‌روی و خویشتنداری و شکیبائی و عفو و گذشت در حالات فردی، و هنگام قدرتِ بر انتقام و توانِ بر سزا و جزا دادن، همان‌گونه که معلوم و مفهوم است، و هنگامی که شکیبائی و عفو و گذشت از روی والائی و در حال غلبه و چیرگی باشد نه از روی خواری و حقارت و ناتوانی، و وقتی که شکیبائی و عفو و گذشت موجب عزّت باشد نه سبب ذلّت:

﴿ وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴾.

کسی که (در برابر ظلم دیگران) شکیبائی کند و (زمام اختیار را از دست ندهد، و با وجود قدرت، از ستمگر) درگذرد (ولی بداند که این عمل باعث گستاخی ظالم نمی‌گردد، این کار او) از زمرهٔ کارهائی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد.

مجموعهٔ نصوص قرآنی در بارهٔ این مسأله، میانه‌روی و هماهنگی میان دو رویکرد را به تصویر می‌کشد، و بیانگر ترغیب حفظ دل و درون از کینه و خشم، و از ضعف و عجز و مذلّت و خواری، و از ظلم و جور و تعدّی و تجاوز است. همچنین این نصوص قرآنی دل و درون انسان را در هر حال و وضعی متمسّک به خدا، و جویای رضای او می‌سازد، و صبر و استقامت را توشهٔ راه و کوچ اصلی او می‌گرداند.

مجموعهٔ صفات مؤمنان، قالب و ترکیب‌بند گروهی را ترسیم می‌کند که انسانها را رهبری و رهنمود و رهنمون می‌کنند، و به چیزی دل می‌بندند و امیدوار می‌شوند که

در پیشگاه خدا است، و آن برای کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکّل می‌کنند و بدو پشت می‌بندند، بهتر و ماندگارتر است.



بعد از بیان صفت مؤمنانی که خدا برایشان چیزی را ذخیره و اندوخته می‌کند که بهتر و ماندگارتر است، در صفحهٔ مقابل شکل ستمگران گمراه و سرگشته را نشان می‌دهد، و خواری و زیانی را پیش می‌کشد که در انتظار ایشان است:

﴿ وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ؛ وَ تَرَى الظّالِمِينَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ يَقُولُونَ: هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ؟ وَ تَراهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْها خاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قالَ الَّذِينَ آمَنُوا: إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ؛ أَلا إِنَّ الظّالِمِينَ فِي عَذابٍ مُقِيمٍ، وَ ما كانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِياءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَما لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴾.

کسی که خدا گمراهش سازد، به غیر از خدا یار و یاوری ندارد (تا او را مدد کند و او را در قیامت از عذاب برهاند. ای مخاطب، آن روز) ستمگران کفرپیشه را خواهی دید که وقتی چشمانشان به عذاب می‌افتد خواهند گفت: (پروردگارا) آیا راهی برای برگشت (به جهان و جبران گذشته‌ها) وجود دارد؟ آنان را خواهی دید که (به کنار آتش برده می‌شوند و) به آتش نموده می‌شوند، در حالی که بر اثر مذلّت و خواری کز کرده‌اند و به هم آمده‌اند، و زیرچشمی مخفیانه (به آتش) می‌نگرند! (در این هنگام) مؤمنان می‌گویند: واقعاً زیانکاران کسانیند که در روز قیامت (سرمایهٔ گرانبهای وجود) خود را و اهل و عیال خود را از دست داده باشند! هان! (ای مردمان! همه بدانید که از این به بعد) ستمگران کفرپیشه در عذاب دائم خواهند بود. آنان یاوران و دوستانی ندارند که ایشان را در برابر (عذاب) خدا یاری و کمک کنند. خدا هرکه را گمراه سازد، او راهی (برای نجات) ندارد.

ستمکاران طاغی و یاغی بوده‌اند، لذا مناسبت دارد که مذلّت و خواری سیمای پدیدار و نمودار ایشان در روز سزا و جزا باشد. آنان عذاب را می‌بینند و با دیدن آن عظمت و شوکت ایشان فرو می‌ریزد و سقوط می‌کند، و با سرشکستگی و خواری می‌پرسند:

﴿ هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ؟ ﴾.

آیا راهی برای برگشت (به جهان و جبران گذشته‌ها) وجود دارد؟.

با این واژگان و ساختار می‌پرسند، واژگان و ساختاری که به یأس و ناامیدی توأم با شوق و شور اشاره دارند، و می‌رسانند که آنان دارند سقوط می‌کنند و از پای می‌افتند هرچند که به پرتو نجات و خلاصی چشم دوخته‌اند! در حالی هستند که به آتششان نزدیک و عرضه می‌کنند، و «خاشِعِينَ: به هم آمدگان و کز کردگان» هستند، نه به خاطر داشتن تقوا و نه به سبب حیا، ولیکن به علّت مذلّت و خواری! آنان را به کنار آتش می‌برند و به آتش عرضه می‌کنند در حالی که چشمانشان را فروهشته و سر به زیرند، و از خواری و ننگ، به بالا نمی‌نگرند و سرهایشان را بلند نمی‌گردانند:

﴿ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ ﴾.

زیرچشمی مخفیانه (به آتش) می‌نگرند.

این هم تصویر کسانی است که زل زده و خوار با گوشهٔ چشم دزدانه و مخفیانه نگاه می‌کنند.

در این وقت پدید می‌آید که مؤمنان سروران جایگاه همایش همگانند. آنان به گفتار درمی‌آیند و بیان می‌دارند:

﴿ وَ قالَ الَّذِينَ آمَنُوا: إِنَّ الْخاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ ﴾.

(در این هنگام) مؤمنان می‌گویند: واقعاً زیانکاران کسانیند که در روز قیامت (سرمایهٔ گرانبهای وجود) خود را و اهل و عیال خود را از دست داده باشند!

آنان کسانیند که هر چیزی را از دست داده‌اند و باخته‌اند. کسانیند که کز کرده‌اند و خوار و ذلیل به

کرنش افتاده‌اند و می‌گویند:

﴿ هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ؟ ﴾.

(پروردگارا!) آیا راهی برای برگشت (به جهان و جبران گذشته‌ها) وجود دارد؟

پیروِ همگانی و عامّی بر صحنه زده می‌شود تا سرانجامِ همچون کسانی را روشن دارد که به دوزخ عرضه می‌گردند

﴿ أَلاٰ إِنَّ ٱلظّٰالِمِينَ فِي عَذٰابٍ مُقِيمٍ، وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيٰاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللهِ، وَ مَنْ يُضْلِلِ اللهُ فَمٰا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴾.

هان! (ای مردمان! همه بدانید که از این به بعد) ستمگران کفرپیشه در عذاب دائم خواهند بود. آنان یاوران و دوستانی ندارند که ایشان را در برابر (عذاب) خدا یاری و کمک کنند. خدا هرکه را گمراه سازد، او راهی (برای نجات) ندارد.

دیگر یاور و مددکاری در میان نمانده است، و راه بسته شده است.



در سایهٔ این صحنه، به دشمنان حقّ و حقیقت خودبزرگ‌بین و ستیزه‌گر، خطاب می‌شود و بدیشان گوشزد می‌گردد به پروردگار خویش پاسخ مثبت بدهند و فرمان یزدان را بپذیرند، پیش از آن که همچون سرنوشت و فرجامی ناگهان بدیشان رسد و گریبانگیرشان گردد، و آن وقت هیچ پناهگاهی را نیابند که ایشان را بپاید و مصون و محفوظ نماید، و هیچ یار و یاوری پیدا نکنند که فرجام و سرنوشت دردناک آنان را دگرگون نماید. پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌کند و توجّه می‌دهد به این که از ایشان دست بردارد و به حال خودشان واگذارد، زمانی که آنان روی بگردانند و به بیم و تهدید گوش فراندارند و فرمان یزدان را نپذیرند. چه بر او پیام باشد و بس. او وظیفهٔ تبلیغ را انجام می‌دهد و دیگر او ضامن و حافظ ایشان نمی‌باشد، و مکلّف و موظّف نیست که آیا ایشان فرمان می‌برند یا از پذیرش فرمان دوری می‌گزینند:

﴿ إِسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللهِ، مٰا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ. فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمٰا أَرْسَلْنٰاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظاً إِنْ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلاٰغُ ﴾.

هرچه زودتر مخلصانه فرمان پروردگار خود را پذیرا گردید، پیش از آن که روزی (قیامت نام) فرارسد که خدا هرگز آن را برنمی‌گرداند. در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه اصلاً می‌توانید (بعد از گواهی دادن نامهٔ اعمال و فرشتگان و اندامهای بدن، کارهای خود را) انکار کنید. اگر (مشرکان از پذیرش دعوت تو) روی‌گردان شدند (باک مدار و غمگین مباش) چرا که ما تو را به عنوان مراقب و مواظب (کردار و رفتار) ایشان نفرستاده‌ایم. بر تو پیام باشد و بس.

آن‌گاه از سرشت چنین انسانی پرده برمی‌دارد، انسانی که به ستیز و پیکار و دشمنانگی و سرکشی می‌پردازد، و خویشتن را در معرض اذیّت و آزار و عذاب و عقاب قرار می‌دهد. چنین انسانی تاب تحمّل اذیّت و آزار را ندارد. کم تاب و توان است. وقتی که بدو نعمتی می‌رسد به پرواز درمی‌آید و از جای به در می‌رود. زمانی هم شدّت و سختی بدو می‌رسد، به جزع و فزع و ناله و آه درمی‌آید، و از حدّ خود درمی‌گذرد و از ناراحتی و دلتنگی ناشکری می‌کند و چه بسا کافر و بی‌دین می‌گردد:

﴿ وَ إِنّٰا إِذٰا أَذَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً فَرِحَ بِهٰا، وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسٰانَ كَفُورٌ ﴾.

هنگامی که ما از جانب خویش لطف و مرحمتی به انسان برسانیم (و فراخی و گشایشی نصیبش گردانیم) به سبب آن سرمست و شادان می‌گردد (و غرور دارائی و اموال او را فرامی‌گیرد)، و اگر بلا و مصیبتی (و زیان و ضرری) به خاطر کارهائی که کرده است (و معاصی و گناهانی که نموده است) بدو برسد (لطف و مرحمت ما را فراموش می‌نماید و) کفران نعمت می‌کند (و چه بسا کافر و بی‌دین می‌گردد).

بر این امر پیرو می‌زند و می‌گوید بهرهٔ این انسان از شادی و ناشادی و داشتن و نداشتن و سود و زیان و بخشیدن نعمت بدو و محروم کردن او از نعمت، همه و همه در دست خدا است. این انسان که عاشق نعمت و دارائی و خیر و خوبی، و بیزار و نالان از فقر و تنگدستی و شرّ و بلا است، چرا باید در همهٔ احوال و در جمیع اوضاع از خداوند دوری جوید و راه گریز پوید، خدائی که مالک کار و بار او است؟!

﴿ لِلّٰهِ مُلْکُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ، یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ ٱلذُّکُورَ. أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرٰاناً وَ إِنٰاثاً، وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقِیماً، إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آن خدا است. هرچه بخواهد می‌آفریند. به هرکس که بخواهد دخترانی می‌بخشد و به هرکس که بخواهد پسرانی عطاء می‌کند. و یا این که هم پسران می‌دهد و هم دختران. و خدا هرکه را بخواهد نازا می‌کند. او بس آگاه و توانا است.

اولاد و فرزندان نمادی از نمادهای بخشیدن و نبخشیدن و دادن و ندادن و داشتن و نداشتن هستند. اولاد و فرزندان به خود انسان نزدیکند. انسان سخت نسبت به اولاد و فرزندانش حسّاسیّت دارد. از این سو انسان را پسودن نیرومندتر و ژرف‌تر است. از رزق و روزی و داشتن و نداشتن و افزایش و کاهش آن در همین سوره سخن رفت. این هم تکمیل سخن از رزق و روزی است تحت عنوان اولاد و فرزندان. چراکه اولاد و فرزندان نیز بسان دارائی و اموال از سوی خدا به انسان می‌رسد.

دیباچه‌ای که بیان می‌دارد: هرچه در آسمانها و زمین است متعلّق به خدا و از آن او است، دیباچهٔ مناسبی است برای هر چیز جزئی دیگری که بعد از آن ذکر می‌شود و دنبالهٔ این مالکیّت عمومی و همگانی است. همچنین ذکر شده است:

﴿ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ ﴾.

هرچه بخواهد می‌آفریند.

این تأکیدی برای پیام روحانی مطلوب در این جایگاه است. انسان عاشق خیر و خوبی را به سوی خدائی برمی‌گرداند که هرچه بخواهد می‌آفریند، چه آنچه شاد می‌گرداند یا چه آنچه بدحال می‌نماید، و چه عطاء کردن و دادن باشد و چه محروم کردن و ندادن.

آن‌گاه حالتهای عطاء کردن یا محروم نمودن را شرح و بسط می‌دهد: خدا به هرکس که بخواهد دخترانی می‌بخشد ـ عربها از دختران خوششان نمی‌آمد ـ و به هرکس که بخواهد پسرانی عطاء می‌کند، و به هرکس که بخواهد هم پسرانی و هم دخترانی را می‌دهد، به صورت دوقلو و یا جدا جدا. هرکه را بخواهد نازا می‌کند و از فرزند محروم می‌دارد، نازائی را هم کسی دوست نمی‌دارد . . . همهٔ این حالات تابع مشیّت و ارادهٔ خدا است. هیچ کسی جز خدا در این حالت دخالت ندارد. او است که برابر علم و آگاهی خود همچون حالاتی را مقدّر و مقرّر می‌فرماید، و یکایک آنها را با قدرت و قوّت خویش اجراء و تنفیذ می‌نماید:

﴿ إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ ﴾.

او بس آگاه و توانا است.



در پایان سوره، روند سخن به حقیقتِ نخستین برمی‌گردد، حقیقتی که این سوره بر محور آن دور می‌زند و می‌گردد. حقیقتِ نخستین، حقیقتِ وحی و رسالت است. روند سخن بدین حقیقت برمی‌گردد تا پرده از سرشت پیوند و تماس موجود میان یزدان و بندگان برگزیدهٔ او بردارد، و بیان نماید که پیوند و تماس به چه شکلی صورت می‌پذیرد. تأکید هم می‌کند که همچون پیوند و تماسی عملاً با واپسین پیغمبر ﷺ صورت پذیرفته است برای هدفی که یزدان سبحان می‌خواهد و اراده‌اش می‌فرماید، تا هرکه را بخواهد رهنمود و رهنمون گرداند و به راه است هدایت دهد:

﴿ وَ مٰا کٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ یُکَلِّمَهُ اللهُ إِلّٰا وَحْیاً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ

حِجٰابٍ، أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ. وَكَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا، مٰاكُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَلاَ الْإِيمٰانُ، وَلٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا، وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ. صِرٰاطِ اللهِ الَّذِي لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَمٰا فِي الْأَرْضِ. أَلاٰ إِلَى اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴾.

هیچ انسانی را نسزد که خدا با او سخن بگوید، مگر از طریق وحی (به قلب، به گونهٔ الهام در بیداری، و یا خواب در غیر بیداری) یا از پس پرده‌ای (از موانع طبیعی) و یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد و او به فرمان آفریدگار آنچه را می‌خواهد (به پیغمبران) وحی کند. وی والا و کاربجا است. همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایهٔ حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی. راه خدائی که متعلّق بدو است همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین است. هان! همهٔ کارها به خدا بازمی‌گردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با اطّلاع و اجازهٔ او انجام می‌پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است).

این نصّ قاطعانه می‌گوید: این در شأن و مقام انسان نیست که خدا رو در رو و عیان صحبت بکند. از عائشه رضی الله عنها روایت شده است که گفته است:

(مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّداً رَأىٰ رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللهِ الْفِرْيَةَ).[1]

هرکس گمان برد که محمّد پروردگارش را دیده است، تهمت بزرگی به خدا زده است.

سخن گفتن یزدان با انسان از یکی از سه راه صورت می‌پذیرد:

یکی «وَحْياً» از طریق وحی که بدون واسطه پیام به دل و درون انسان می‌شود و مستقیماً تماس حاصل می‌گردد، و انسان می‌داند که این مطالب از سوی یزدان بدو رسانده می‌شود.

﴿ أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ ﴾.

یا از پس پرده‌ای (از موانع طبیعی).

بدان گونه که خدا با موسی علیه السلام سخن گفت. وقتی که موسی از خدا تقاضا کرد خود را بدو بنماید و دیدار حاصل گردد، بدین درخواست پاسخ مثبت داده نشد، و موسی تاب تجلّی خدا بر کوه را نیاورد:

﴿ وَخَرَّ مُوسىٰ صَعِقاً. فَلَمّٰا أَفٰاقَ قٰالَ: سُبْحٰانَكَ تُبْتُ إِلَيْكَ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. وقتی که به هوش آمد گفت: پروردگارا! تو منزّهی (از آن که با چشمان سر قابل رؤیت باشی. بلکه این چشمان دل و خردند که می‌توانند تو را مشاهده کنند). من (از این پرسش پشیمانم و) به سوی تو برمی‌گردم و من نخستین مؤمنان (به عظمت و جلال یزدان در این زمان) هستم.
(اعراف/۱۴۳)

﴿ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً ﴾.

یا این که خداوند قاصدی را (به نام جبرئیل) بفرستد.

چنین قاصدی فرشته است.

﴿ فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ ﴾.

و او به فرمان آفریدگار آنچه را که خدا بخواهد (به پیغمبران) وحی کند.

وحی کردن و پیام رساندن هم از راه‌ها و به شیوه‌هائی انجام می‌گیرد که از پیغمبر صلی الله علیه و سلم خدا روایت شده است:

یکم: آنچه فرشته به دل و درونش القاء می‌کند، بدون این که فرشته را ببیند، همان‌گونه که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است:

(إِنَّ رُوحَ الْقُدُسِ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتّىٰ تَسْتَكْمِلَ رِزْقَهٰا، فَاتَّقُوا اللهَ وَأَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ).

۱- متّفق‌علیه است.

جبرئیل به دل و درونم دمید که هیچ کسی نمی‌میرد تا روزی خود را به تمام و کمال فراچنگ می‌آورد و می‌خورد. پس از خدا بترسید و در جستجوی (رزق و روزی) زیبا رفتار کنید.

دوم: برای پیغمبر ﷺ فرشتهٔ وحی به شکل مردی پدیدار و نمودار می‌گردید، و با او سخن می‌گفت تا بدان هنگام که از او می‌آموخت و یاد می‌گرفت آنچه را که بیان می‌کرد.

سوم: وحی بسان صدای زنگوله به گوش او می‌رسید. سخت بر او فشار می‌آورد، تا بدانجا که از پیشانیش در روز سخت سردی عرق جاری می‌گردد، و اگر بر شترش سوار می‌بود بر زمین می‌خوابید. وحی تنها یک بار بدین شکل بدو پیام گردید. در این حالت ران پیغمبر ﷺ بالای ران زید پسر ثابت بود. آن اندازه ران پیغمبر ﷺ بر ران زید پسر ثابت سنگینی کرد که نزدیک بود ران او را بشکند.

چهارم: پیغمبر ﷺ فرشتهٔ وحی را به شکل فرشتگی و اصل خلقت خود می‌دید، و فرشته آنچه خدا می‌خواست بدو وحی شود وحی می‌کرد. این نحو وحی دو بار برای پیغمبر ﷺ روی داده است، همان‌گونه که در سورهٔ نجم آمده است.(۱)

این شکلهای وحی و شیوه‌های تماس بود.

﴿إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ﴾.

او والا و کاربجا است.

خدا از مرتبهٔ والا و بالا وحی می‌کند، و از روی حکمت به کسی وحی می‌نماید که او را برمی‌گزیند.

باری نبوده است که در برابر آیه‌ای یا حدیثی راجع به وحی نایستم و در بارهٔ این تماس نیندیشم و تأمّل نکنم مگر این که احساس کرده‌ام لرزشی به بندهای اندامهایم افتاده است . . . چگونه؟ چگونه این تماس ذات ازلی و ابدی و بدون مکان و بدون زمان و محیط بر همه چیز، و خدائی که هیچ چیزی بدو نمی‌ماند و همگون او نیست، صورت می‌پذیرد؟! چگونه این تماس میان ذات والای یزدان و ذات انسانِ محدود به مکان و زمان و مقیّدِ حدود و ثغور آفریدگان فناپذیر، انجام می‌گیرد؟! گذشته از این، چگونه این تماس به شکل معانی و مفاهیم و واژه‌ها و کلمه‌ها و جمله‌ها و عبارتها مجسّم می‌گردد؟!

ذات محدود فناپذیری چگونه دریافت می‌دارد سخن خدای ازلی و ابدی‌ای را که جا و مکانی ندارد و بدون حدود و ثغور است، و نه شکلی دارد و نه قبلاً با او انس و الفتی رفته است و نه انس و الفتی بوده است؟! و چگونه؟.. و چگونه؟..

ولیکن به خود می‌آیم و می‌گویم: تو را از چگونگی پرسیدن، چه کار؟ تو که نمی‌توانی چیزی را به تصوّر درآوری مگر در حدود و ثغور ذات خودت که در بند زمان و مکان اسیر است و ناتوان و فناپذیر است، تو را که تاب و توان چنین است، پرسش سزاوار تو آیا این است؟ این حقیقت رخ داده است و در شکلی مجسّم و نمودار گردیده است. این حقیقت وجودی پیدا کرده است وجودی که تو می‌توانی آن را درک و فهم کنی.

ولیکن ترس و لرز و هراس از میان نمی‌رود! نبوّت واقعاً کار بزرگ و سترگی است. لحظهٔ دریافت وحی نیز واقعاً بزرگ و سترگ است. آخر ذات انسان وحی را از ذات والای یزدان دریافت می‌دارد!.. ای برادر من، برادری که این جمله‌ها را می‌خوانی، آیا تو در بارهٔ این تصوّر با من همداستان هستی؟ آیا تو با من هستی و می‌کوشی بیندیشی و به تصوّر درآوری؟ این وحی از آنجا صادر شده است. آیا من می‌گویم: آنجا؟! هرگز. اصلاً «آنجائی» در میان نیست! «آنجائی» که از مکان و زمان و حدّ و مرز و سو پدید نیامده باشد! بلکه از سوی خدای مطلق نهائی و ازلی و ابدی پدیدار گردیده است و شرف صدور پیدا کرده است. از جانب خدای بزرگوار صادر گردیده است و به دست انسان رسیده است . . . انسان هرچند هم نبیّ و رسول باشد باز هم

۱- به نقل از «زادالمعاد» تألیف امام شمس‌الدین ابوعبدالله ابن القیّم جوزیه.

انسانِ دارای حدود و ثغور و قید و قیود است . . . این وحی، این تماس شگفت و شگرف و خارق‌العاده و اعجازانگیز، جز خدا کسی نمی‌تواند آن را واقع گرداند و تحقّق بخشد و پیاده نماید . . . برادر من! برادری که این جمله‌ها را می‌خوانی و این سخنها را پیش چشم می‌داری، آیا تو هم همان چیزی را از فراسوی جمله‌ها احساس می‌کنی و درمی‌یابی که من احساس می‌کنم و درمی‌یابم؟ جمله‌هائی که در داخل عبارتهای گلچینی هستند که من تلاش می‌کنم با آنها از چیزی خبر دهم و سخن بگویم که در سراسر وجودم در تب و تاب و گشت و گذار است. من نمی‌دانم چه چیز بگویم در بارهٔ ترس و هراسی که سراسر وجودم را فراگرفته است، در آن حال و احوالی که من تلاش می‌کنم چنان رخداد بزرگ و شگفت و خارق‌العاده را با سرشتی که دارد به تصوّر درآورم و شکل معجزه‌انگیزی را پیش چشم دارم، رخدادی که بارها و بارها رخ داده است، و مردمانی وقوع آن را احساس کرده‌اند وقتی که مظاهرش را با چشمان خود در روزگار پیغمبر خدا ﷺ دیده‌اند. این عایشه رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا است که چنین لحظه‌های شگفت تاریخ بشری را دیده است. در بارهٔ یکی از این لحظه‌ها روایت می‌کند و می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(يَا عَائِشَةُ، هٰذَا جِبْرِيلُ يُقْرِئُكَ ٱلسَّلَامَ).

ای عائشه، این جبرئیل است و به تو سلام می‌کند.

گفتم: بر او سلام و رحمت خدا باد. عائشه گفته است: پیغمبر ﷺ چیزی را می‌دید که ما نمی‌دیدیم[1]. . . این هم زید پسر ثابت رضی‌الله‌عنه است که همچون لحظه‌ای را می‌بیند، در آن حال و احوالی که ران پیغمبر خدا ﷺ روی ران او بود. وحی نازل گردید. رانش آن اندازه سنگین شد که داشت می‌شکست. اینها هم اصحاب - رِضْوَانُ اللهِ عَلَيْهِمْ - هستند بارها و بارها همچون رخدادی را می‌بینند و آن را از چهرهٔ پیغمبر ﷺ درک و فهم می‌کنند. او را به خود رها می‌کنند و به وحی وامی‌گذارند تا از دریافت وحی می‌پردازد و پیام وحی به اتمام می‌رسد. آن‌گاه پیغمبر ﷺ به سوی ایشان برمی‌گردد و آنان به سوی او برمی‌گردند.

گذشته از اینها، این چه سرشتی است، سرشت آن شخصی که وحی آسمانی و ارزشمند را دریافت می‌کند؟ این چه عنصر اصیلی از عنصرهای ارواحی است که با این وحی تماس پیدا می‌کند، و با آن عنصر می‌آمیزد، و با سرشت و محتوای آن هماهنگ می‌شود؟ این هم مسألهٔ دیگری است! این حقیقت است، ولیکن آنجا بالای افق بلند، دورادور به نظر می‌آید، تا بدانجا دور است که نزدیک است عقل و خرد و سائر مدارک تنها آن را وارانداز کنند و بدان بنگرند.

روح این پیغمبر ﷺ روح این انسان، آیا چگونه این تماس را احساس و این پیام را دریافت می‌کرده است؟ این روح چگونه باز و شکوفا می‌شده است؟ آن لطف و فیض چگونه بدان روح می‌ریخته است؟ آیا در آن لحظه‌های شگفت و شگرفی که خدا بر هستی تجلّی می‌فرمود، و سراسر هستی همآوا و نغمه‌پرداز با سخنان یزدان می‌شد، آن روح هستی را چگونه می‌یافت و می‌دید؟

گذشته از اینها، چه رعایت و عنایتی، و چه مرحمت و مکرمتی، و چه بزرگواری و حرمتی بدین انسان از سوی یزدان می‌شد؟ خداوند متعال و بزرگوار لطف می‌فرمود و بدین آفریدهٔ ناچیز انسان نام توجّه می‌نمود و اهمّیّت می‌داد، و بدو وحی می‌کرد تا کار و بار او را اصلاح و روبراه کند، و راه او را روشن و منوّر نماید، و گریزپای رمندهٔ او را به راه راست بازگرداند . . . این آفریدهٔ ناچیز، برای یزدان ناچیزتر از پشّه برای انسان است، وقتی که این آفریدهٔ ناچیز با ملک و مملکت فراخ و بزرگ ایزد سبحان سنجیده و مقایسه می‌گردد. امّا با این وجود آیا بدو اهمّیّت داده می‌شود و بد وحی می‌گردد؟!

این حقیقت است، و لیکن حقیقتی است که والاتر و

۱- بخاری آن را استخراج کرده است.

بالاتر از آن است که انسان آن را تصوّر کند. تنها کاری که انسان می‌تواند بکند چشم دوختن بدان افق بلند و والا و رخشان و تابان است و بس:

﴿ وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَ لَا الْإِيمٰانُ. وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا. وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ. صِرٰاطِ اللّٰهِ الَّذِي لَهُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ. أَلٰا إِلَى اللّٰهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴾.

همان‌گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم (که قرآن نام دارد و مایۀ حیات دلها است. پیش از وحی) تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام، ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم. تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی، راه خدائی که متعلّق بدو است همۀ چیزهائی که در آسمانها و زمین است. هان! همۀ کارها به خدا بازمی‌گردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با اطّلاع و اجازۀ او انجام می‌پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است).

«وَ كَذٰلِكَ: همان گونه که». بدین طریق و بدین‌گونه، و با همچون پیوند و تماسی . . .

«أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ: به تو نیز وحی کرده‌ایم».

وحی به گونه و شیوۀ معهود و معمول پیشین صورت گرفته است و کار تو چیز نوظهور و بدون سابقه نبوده است . . . به تو وحی کرده‌ایم:

«رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا: جان را به فرمان خود».

در این وحی حیات است. حیات را به دلها و به کالبد اجتماع و به واقعیّت عملی و دیدنی می‌دمد، و زندگی را به پیش می‌راند و به تکان و جنبش درمی‌آورد و آن را رشد و نمو می‌دهد.

﴿ مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَ لَا الْإِيمٰانُ ﴾.

تو که نمی‌دانستی کتاب چیست و ایمان کدام.

این چنین خود پیغمبر خدا ﷺ را بدان‌گاه که هنوز وحی را دریافت نکرده است به تصویر می‌کشد، در حالی که خدا آگاه‌تر از حال او و از هرکس دیگری است. پیغمبر خدا ﷺ در بارۀ کتاب و ایمان چیزهائی شنیده بود. چرا که در جزیرةالعرب اهل کتاب می‌زیستند و با عربها نشست و برخاست داشتند و دارای عقیده بودند، و کتاب و ایمان مشهور و معروف بود. پس آشنائی با کتاب و ایمان مقصود و مراد نیست. بلکه هدف اشتمال دل بر این حقیقت، و آگاهی از آن و متأثّر شدن بدان است. این چیزی است که پیش از نزول این روح به فرمان یزدان بوده است، روحی که آمیزۀ دل محمّد ﷺ گردیده است.

﴿ وَ لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشٰاءُ ﴾.

ولیکن ما قرآن را نور عظیمی نموده‌ایم که در پرتو آن هرکس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می‌بخشیم.

این سرشت سره و خالص این روح است. این سرشت این وحی است. این وحی روح است. این کتاب روح است. این کتاب نور است. نوری است که پرتو آن آمیزۀ دلهائی می‌گردد که خدا بخواهد با این نور راهیاب شوند و هدایت را به چنگ آورند. وقتی که خدا حقیقت این هدایت را به دلها بیاموزد، و این نور را با آن دلها بیامیزد، آن دلها راهیاب می‌گردند و راستای راه خوشبختی را طیّ می‌کنند.

﴿ وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلىٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی.

در اینجا تأکید می‌شود این مسأله که مسألۀ هدایت است، به اراده و مشیّت یزدان سبحان اختصاص دارد و بس. هدایت بخشیدن مختصّ خدا است و از هرگونه آمیزۀ دیگری می‌پالاید و می‌زداید. هدایت به خدای یگانه تعلّق دارد و تنها در دست او است. خداوند در پرتو دانش و آگاهی ویژۀ خود هدایت را مقرّر و مقدّر می‌فرماید برای هرکس که خودش بخواهد، دانش و آگاهی‌ای که جز خدا کسی بدان آشنا نیست. پیغمبر ﷺ واسطه‌ای برای تحقّق بخشیدن و پیاده

کردن این اراده و مشیّت است. او هدایت را در دلها پدید نمی‌آورد. بلکه او رسالت را تبلیغ می‌کند و پیام را می‌رساند، و آن گاه اراده و مشیّت یزدان وقوع پیدا می‌کند و حاصل می‌آید.

﴿وَ إِنَّکَ لَتَهْدِي إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِيمٍ. صِرٰاطِ اللهِ الَّذِي لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ﴾.

تو قطعاً (مردمان را با این قرآن) به راه راست رهنمود می‌سازی، راه خدائی که متعلّق بدو است همهٔ چیزهائی که در آسمانها و زمین است.

این هدایت، رهنمود و رهنمون است به سوی راه خدا، راهی که مکتبها و مذهبهای آسمانی در آن به یکدیگر می‌رسند. زیرا آن راه، راهی است به سوی صاحب و مالکی که متعلّق بدو است هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است. آن کس که به راه خود هدایت می‌دهد به سوی قانون آسمانها و زمین، و به سوی نیروهای آسمانها و زمین، و به جانب رزق و روزی آسمانها و زمین، و به جانب رویکرد آسمانها و زمین به مالک و صاحب بزرگوار خودشان، هدایت می‌بخشد. مالک و صاحب آسمانها و زمین است که آسمانها و زمین بدو رو می‌کنند، و سرانجام کار و بار آسمانها و زمین بدو منتهی می‌شود و بدو برمی‌گردد:

﴿ أَلاٰ إِلَی اللهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ ﴾.

هان! همهٔ کارها به خدا بازمی‌گردد (و هر کاری تحت نظارت دقیق او و با اطّلاع و اجازهٔ او انجام می‌پذیرد، و هر چیزی بدو مربوط است).

همهٔ کارها به خدا واگذار و بدو منتهی می‌گردد، و در پیشگاه او به یکدیگر می‌رسد، و او برابر فرمان خود در بارهٔ آنها قضاوت و داوری می‌فرماید.

این نور به راهی هدایت می‌دهد و رهنمون می‌کند که برای بندگان برگزیده تا آن را طی کنند، و در نهایت به پیشگاهش راهیاب و فرمانبردار برگردند.



بدین منوال سوره‌ای به پایان می‌رسد که با سخن از وحی آغاز گردیده بود، و وحی محور اصلی آن بود. این سوره به داستان وحی از نخستین نبوّتها و رسالتها آغازیده بود، تا بدین وسیله وحدت دین، و وحدت برنامه، و وحدت راه را بیان و مقرّر دارد، و رهبری جدید بشریّت را اعلان و اعلام نماید، رهبری جدیدی که در رسالت محمّد ﷺ و در گروه مؤمن بدین رسالت، مجسّم و جلوه‌گر می‌آید. همچنین تا بدین گروه امانت رهبری را بسپارد و آنان مردمان را به سوی راه راست، دعوت و رهنمود گردانند، راه راست خدائی که متعلّق بدو است هرچه در آسمانها و هرچه در زمین است. همچنین تا خصال و ویژگیهای این گروه، و قالب مستقلّ و ترکیب‌بند ممتاز ایشان را بیان و روشن نماید، قالب و ترکیب‌بندی که با داشتن آن سزاوار و شایان رهبری می‌گردند، و می‌توانند این امانت را به دست گیرند، امانتی که از آسمان به زمین نازل گردیده است از آن راه شگفت و بزرگی که بدان اشارت رفت.



بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ زخرف مکّی و ۸۹ آیه است

سُورَةُ الزُّخْرُفِ

ترتیبها ۴۳ — آیاتها ۸۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حمٓ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيٌّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾ أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ ﴿٥﴾ وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا وَمَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿١٠﴾

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا كَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿١١﴾ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿١٢﴾ لِتَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿١٣﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿١٤﴾ وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمِ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَٰنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾ أَوَمَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ ﴿١٨﴾ وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَٰنِ إِنَاثًا أَشَهِدُوا خَلْقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾ وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَٰنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ ﴿٢١﴾ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ﴿٢٢﴾ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ ﴿٢٣﴾ ۞ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿٢٤﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴿٢٥﴾

این سوره گوشه‌ای از مشکلات و معضلات و موانع و پیکارها و مبارزه‌هائی را بیان می‌دارد که دعوت اسلامی با آنها برخورد داشته است و دست و پنجه نرم کرده است. همراه با آنها بیان می‌دارد که قرآن مجید چگونه با آنها در گسترهٔ دلها و درونها رویاروی گردیده است و به چاره‌جوئی آنها پرداخته است، و در لابلای همچون گیرودارهائی چگونه حقائق و معیارها و ارزشهای خود را به جای خرافات و بت‌پرستیها و معیارها و ارزشهای پوچ جاهلیّت جایگزین نموده است و استوار کرده است، جاهلیّتی که بدان هنگام بر دلها و درونها حاکم بوده است، و هنوز که هنوز است بخشی از آن بر دلها و درونها در هر زمانی و در هر مکانی حاکم و فرمانروا است.

بت‌پرستی جاهلیّت می‌گفت: در این چهارپایانی که خدا آنها را مسخّر بندگان فرموده است، قسمتی سهم خدا است، و بخشی سهم معبودها و خداگونه‌های ادّعائی ایشان است:

﴿ وَ جَعَلُوا لِلَّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَ الْأَنْعَامِ نَصِيباً. فَقَالُوا: هٰذَا لِلَّهِ ـ بِزَعْمِهِمْ ـ وَ هٰذَا لِشُرَكَائِنَا. فَمَا كَانَ

لِشُرَکائِهِمْ فَلا یَصِلُ إِلَی اللهِ، وَ ما کانَ لِلّهِ فَهُوَ یَصِلُ إِلیٰ شُرَکائِهِمْ ﴾.

(بت‌پرستان همیشه دچار اوهامِ خرافاتند. مثلاً این گونه) مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است (و با این سهم به خدا تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را به مهمانان و ناتوانان می‌دهیم) و این برای شرکاء (و معبودهای) ما است (و با این سهم نیز به بتها و اصنام تقرّب می‌جوئیم و بدین منظور آن را صرف رؤساء و پرده‌داران و خادمان بتکده‌ها و معابد می‌نمائیم). امّا آنچه به شرکاء (و معبودهای) ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد (و صرف آن در راه او ممنوع است) و آنچه متعلّق به خدا می‌باشد به شرکاء (و معبودهای) ایشان می‌رسد (و می‌تواند صرف آنها گردد و به سرپرستان و خدمتگذاران اصنام ایشان داده شود).

(انعام/۱۳۶)

در بارهٔ چهارپایان افسانه‌های گوناگون و خرافات دیگری داشتند. همهٔ آنها از انحرافات عقیده سرچشمه می‌گرفت. انواع چهارپایانی داشتند که سوار شدن بر آنها حرام بود، و انواع چهارپایان دیگری داشتند که گوشت آنها را حرام می‌دانستند:

﴿ وَ قالُوا: هٰذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا یَطْعَمُها إِلّا مَنْ نَشاءُ ـ بِزَعْمِهِمْ ـ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها، وَ أَنْعامٌ لا یَذْکُرُونَ اسْمَ اللهِ عَلَیْهَا افْتِراءً عَلَیْهِ ﴾.

و (از جملهٔ خرافات ایشان این است که) می‌گویند: این (قسمت از) چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است (و مخصوص بتها می‌باشد) و جز کسانی (از خدمتکاران اصنامی) که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این (قاعدهٔ ناروا ساختهٔ آنان و ناشی از) گمان ایشان است (نه ناشی از فرمان یزدان، و همچنین می‌گفتند: اینها) حیواناتی هستند که به هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند (بلکه نام بتان را بر آنها می‌رانند و این را دستور خدا می‌دانند و) بر خدا دروغ می‌بندند.

(انعام/۱۳۸)

در این سوره تصحیح این انحرافات اعتقادی، و برگرداندن مردمان به فطرت و به حقائق پیشین است. چهارپایان از جملهٔ آفریده‌های یزدانند، و گوشه‌ای از معجزات زندگی هستند، و با آفرینش جملگی آسمانها و زمین ارتباط و پیوند دارند. خدا چهارپایان را آفریده است و آنها را مسخّر انسانها نموده است تا آنان نعمت پروردگارشان را بر خود یاد کنند و سپاس آن را بگویند، نه این که برای خدا شرکاء و انبازهائی قرار دهند، و نه این که برای خویشتن قوانین و مقرّرات در بارهٔ چهارپایان تهیّه و تنظیم کنند، قوانین و مقرّراتی که خدا بدانها دستور نداده است. در عین حال که به وجود خداوند اعتراف می‌کنند و او را آفریدگار و زیبانگار و هستی‌بخش جهان از نیستی می‌دانند، با این وجود از مقتضیات این حقیقت منحرف می‌گردند، حقیقتی که بدان اقرار می‌نمایند، و آن را از واقعیّت زندگیشان حذف می‌کنند و بر زندگیشان حاکم نمی‌گردانند، و به دنبال خرافه‌ها و افسانه‌ها راه می‌افتند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ لَیَقُولُنَّ: خَلَقَهُنَّ الْعَزِیزُ الْعَلِیمُ، الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ مَهْداً، وَ جَعَلَ لَکُمْ فِیها سُبُلاً لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ، وَ الَّذِی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً، کَذٰلِکَ تُخْرَجُونَ، وَ الَّذِی خَلَقَ الْأَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ، لِتَسْتَوُوا عَلیٰ ظُهُورِهِ، ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ، وَ تَقُولُوا: سُبْحانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنا هٰذا، وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنِینَ، وَ إِنّا إِلیٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ﴾.

اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوند با عزّت و بس آگاه. (چرا که می‌دانند بتهای ایشان چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حق خالقیّت نمی‌دهند). کسی که زمین را گاهوارهٔ (زندگی و محلّ آرامش) شما کرده است و در آن راه‌هائی به وجود آورده است تا این که رهنمود شوید. و آن کسی که از

سوی آسمان، آبی به اندازهٔ لازم باراند. ما با چنین آبی زمین مرده را زندگی بخشیدیم، همین گونه (که زمینهای مرده با نزول باران زنده گردانده می‌شوند، شما نیز زنده گردانده می‌شوید و) بیرون آورده می‌شوید (و برای حساب و کتاب به محشر گسیل می‌گردید). و همان کسی است که همهٔ جفتها (و نرها و ماده‌ها، اعمّ از انسانها و حیوانها و گیاهها) را آفریده است. و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی تهیّه دیده است که بر آنها سوار می‌گردید (و راحت و سریع راه را طی می‌کنید و بدینجا و آنجا می‌روید. خدا این مراکب را آفریده است) تا این که بر پشت آنها قرار بگیرید، و هنگامی که بر آنها سوار شدید نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگوئید: پاک و منزّه خدائی است که او اینها را به زیر فرمان ما درآورد، وگرنه ما بر (رام کردن و نگهداری) آنها توانائی نداشتیم. و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم (و حساب و کتاب نحوهٔ زندگی دنیای خود را بازپس می‌دهیم).

(زخرف/۹-۱۴)

بت‌پرستی جاهلیّت می‌گفت: فرشتگان دختران یزدانند. هرچند عربهای جاهلی از تولّد دختران ناراحت می‌شدند و دوست نداشتند دخترانی داشته باشند، برای خدا دخترانی انتخاب می‌کردند و برمی‌گزیدند! و بجز خدا آن دختران را نیز می‌پرستیدند، و می‌گفتند: ما آنان را با اراده و مشیّت خدا می‌پرستیم. اگر خدا می‌خواست می‌توانست از پرستش آنان جلو ما را بگیرد، و ما هم آنان را پرستش نمی‌کردیم! این باور، افسانه‌ای بیش نبود و از انحراف عقیده پدید آمده بود.

در این سوره، خداوند با منطق خودشان با ایشان رویاروی می‌شود، و همچنین با منطق روشن فطرت با ایشان به استدلال می‌پردازد و پیرامون این افسانه صحبت می‌کند، افسانه‌ای که به طور کلّی بر چیزی تکیه ندارد و مستند به چیزی نیست:

﴿ وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبِینٌ... أَمِ اتَّخَذَ مِمّا یَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاکُمْ بِالْبَنِینَ، وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ کَظِیمٌ. أَوَ مَنْ یُنَشَّأُ فِی الْحِلْیَةِ وَ هُوَ فِی الْخِصامِ غَیْرُ مُبِینٍ؟ وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمٰنِ إِناثاً، أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ؟ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْأَلُونَ. وَ قالُوا: لَوْ شاءَ الرَّحْمٰنُ ما عَبَدْناهُمْ! ما لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلّا یَخْرُصُونَ. أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِکُونَ؟ بَلْ قالُوا: إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلیٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلیٰ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ! ﴾.

مشرکان از میان بندگان یزدان، برخی را پاره‌ای از او می‌دانند (چرا که فرشتگان را دختران خدا قلمداد می‌کنند و فرزند هم جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنان جدا می‌شود). واقعاً انسان بس ناسپاس و کفرپیشهٔ آشکاری است. آیا از میان چیزهائی که خدا می‌آفریند، دختران را برای خود برگزیده است و پسران را ویژهٔ شما کرده است؟ در حالی که هرگاه یکی از آنان را به همان چیزی مژده دهند که نظیر و شبیه برای خدای مهربان می‌سازد، چهره‌اش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و مملو از خشم و کین می‌گردد! آیا کسی را که در لابلای زینت و زیور پرورش می‌یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله (به خاطر حیا و شرم و عاطفهٔ نازکی که دارد) نمی‌تواند مقصود خود را خوب و آشکار بیان و اثبات کند، (فرزند خدا می‌دانید و پسران را فرزند خود؟!). آنان فرشتگان را که بندگان خدای مهربانند، مؤنّث بشمار می‌آورند (و دختران خدا قلمداد می‌نمایند!). آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته‌اند و خلقتشان را مشاهده نموده‌اند؟! اظهار و گواهی ایشان (بر این عقیدهٔ بی‌اساس، در نامه‌های اعمالشان) ثبت و ضبط می‌شود و (در روز قیامت، از سوی خدا) بازخواست می‌گردند. و می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما فرشتگان را پرستش نمی‌کردیم. آنان کم‌ترین اطّلاع و کوچکترین خبری از این (رضایت الهی) ندارند! ایشان سخنانشان جز بر پایهٔ حدس و گمان و تخمین نیست. یا این که ما کتابی را

پیش از این قرآن، بدانان داده‌ایم و آنان بدان چنگ زده‌اند (و آن کتاب افتراء ایشان را تأیید می‌کند؟). بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم (و راه بت‌پرستی را در پیش می‌گیریم). (زخرف/۱۵-۲۲)

وقتی که به مشرکان گفته شد: شما بتهای سنگی و درختان را می‌پرستید، و شما و چیزهائی که می‌پرستید بجز خدا آتشگیره و هیزم خواهید بود. بجز خدا هر معبودی و پرستشگرانش به آتش دوزخ می‌افتند. این سخن روشن و آشکار را دگرگونه برداشت کردند و آن را مادهٔ جدال و وسیلهٔ ستیز نمودند، و گفتند: پس عیسی چه می‌شود، عیسویان که او را پرستش کرده‌اند؟ آیا او به آتش دوزخ می‌افتد؟ سپس ادامه دادند و گفتند: بتها مجسّمه‌های فرشتگانند، و فرشتگان دختران یزدانند. پس ما در پرستش خود برای بتها برحق‌تر و بهتر از عیسویان هستیم. چه آنان عیسی را پرستش و عیسی هم انسان است و سرشت انسانی دارد!

در این سوره پرده از کجروی ایشان در این جدال و ستیزشان به کنار انداخته می‌شود، و عیسی علیه‌السلام تبرئه می‌گردد از کارهائی که پیروانش بعد از او مرتکب می‌شوند و او در همچون کارهائی دخالت ندارد و به گناه آن گرفتار نمی‌آید:

﴿ وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ. وَ قَالُوا: أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ؟ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً. بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرَائِيلَ . . . ﴾.

هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد، قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه انداختند. (مشرکان ادامه دادند) و گفتند: آیا (به نظر شما) معبودهای ما بهترند یا عیسی؟ (به عقیدهٔ شما او به دوزخ می‌رود، پس بگذار ما و معبودهایمان که از او هم بدترند به دوزخ برویم!). آنان این مثال را جز از روی جدال بیان نمی‌دارند. بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزهٔ با تو و جلوگیری از حقّ، به استدلال باطل متوسّل می‌شوند). عیسی بنده‌ای بیش نبود که ما بدو نعمت خود را ارزانی داشتیم و او را نمونه و الگوئی برای بنی‌اسرائیل کردیم .... (زخرف/۵۷-۵۹)

مشرکان گمان می‌بردند که آنان بر دین پدر خود ابراهیم هستند، و ایشان بدین سبب از اهل کتاب راهیاب‌تر و راه‌یافته‌ترند، و عقیدهٔ ایشان از عقیدهٔ آنان خوبتر و برتر است. مشرکان در این جاهلیّت بت‌پرستی کورکورانه دست و پا می‌زدند.

یزدان سبحان در این سوره آئین ابراهیم را برایشان روشن می‌فرماید، و بدیشان گوشزد می‌نماید که آئین ابراهیم آئین یگانه‌پرستی سره و توحید خالص بوده است، و سخن یگانه‌پرستی و توحید در میان بازماندگانش باقی و برقرار است، و پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم همان یگانه‌پرستی و توحید را با خود برای ایشان به ارمغان آورده است، و لیکن آنان از این آئین و از خود پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم استقبال کردند و پذیره رفتند با چیزی که و به گونه‌ای که سزاوار نژاد ابراهیم نبوده و نیست:

﴿ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ. وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلَاءِ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ. وَ لَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا: هٰذَا سِحْرٌ، وَ إِنَّا بِهِ كَافِرُونَ . . . ﴾.

(ای پیغمبر! برای تکذیب‌کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را). وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهائی که می‌پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حقّ) رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا این که ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند. (مشرکان امید ابراهیم را برآورده نکردند و برنامه‌اش را پیاده ننمودند و من هم در عقوبت ایشان عجله‌ای نکردم) بلکه من اینان و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختم تا (قرآن فراخوانندهٔ مردمان به) حقّ (و حقیقت)، و پیغمبر

روشنگری به نزدشان آمد. هنگامی که قرآن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادو است و ما بدان باور نداریم... (زخرف/۲۶-۳۰)

حکمت خداوند سبحان را در گزینش پیغمبرش ﷺ درک و فهم نکردند. معیارها و ارزشهای ناچیز زمینی در نزد ایشان ارج و بها داشت، معیارها و ارزشهائی که بدانها خوی گرفته بودند و عادت داشتند که اشخاص را با آنها بسنجند و ارزیابی کنند.

در این سوره ایزد منّان تصوّرات و اقوال ایشان را در این راستا نقل می‌فرماید، و با معیارها و ارزشهای حقیقی بدانها پاسخ می‌دهد، و ناچیزی معیارها و ارزشهائی را ذکر می‌نماید که آنان آنها را معتبر می‌دانند و والا و بالا می‌انگارند:

﴿ وَ قَالُوا: لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً، وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ. وَ لَوْلاَ أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ، وَ لِبُيُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُرُراً عَلَيْهَا يَتَّكِئُونَ، وَ زُخْرُفاً. وَ إِنْ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هرکس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم، و برخی را بر برخی دیگر برتریهائی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است (که نبوّت است و نبوّت از همهٔ مقامات برتر است). اگر (بهره‌مند شدن کفّار از انواع مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همهٔ مردم (تمایل به کفر پیدا کنند و در گمراهی) ملّت واحدی گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هائی با سقفهائی از نقره فراهم می‌آوردیم، و برای آنان پلّه‌ها و نردبانهای سیمین ترتیب می‌دادیم که از آنها بالا روند. (چرا که نعمت چند روزهٔ حیات بی‌ارزش است و در مقابل نعمت جاویدان آخرت چیزی به حساب نمی‌آید). و برای خانه‌هایشان درهائی فراهم می‌آوردیم، و تختهائی نقره‌ای که بر آنها تکیه می‌زنند و می‌لمند ترتیب می‌دادیم، و زر و زیور و انواع وسائل تجمّلی و زینت‌آلات بدیشان می‌دادیم. امّا همهٔ اینها متاع زندگی این جهانی است، و آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزگاران آماده است (و نعمت سرای جاویدان که از آن خداپرستان است، با نعمت جهان گذران قابل مقایسه نیست). (زخرف/۳۱-۳۵)

آن‌گاه حلقه‌ای از حلقه‌های زنجیرهٔ داستان موسی علیه‌السلام بافرعون را به میان می‌آورد. در این داستان روشن می‌شود که فرعون با داشتن همچون معیارها و ارزشها و نعمتهای ناچیز و گذرائی به خود می‌بالد. معیارها و ارزشها و نعمتهائی که در پیشگاه خدا ناچیز و بی‌ارج هستند. از ناچیزی و بی‌ارجی این چیزها، و از خواری و کوچکی فرعونی که بدین چیزها می‌بالد و می‌نازد، سخن می‌رود، و فرجامی مطرح می‌گردد که در انتظار فرعون و همهٔ کسانی است که با چنین چیزهائی به خود می‌بالند و می‌نازند:

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ، فَقَالَ: إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ. وَ مَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلاَّ هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. وَ قَالُوا: يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ، إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ. فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ. وَ نَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ: يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ، وَ هٰذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي، أَفَلاَ تُبْصِرُونَ؟ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لاَ يَكَادُ يُبِينُ؛ فَلَوْلاَ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ

مَعَهُ الْمَلٰائِکَةُ مُقْتَرِنِینَ! فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطٰاعُوهُ، إِنَّهُمْ کٰانُوا قَوْماً فٰاسِقِینَ. فَلَمّٰا آسَفُونٰا انْتَقَمْنٰا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنٰاهُمْ أَجْمَعِینَ. فَجَعَلْنٰاهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِینَ ﴾.

ما موسی را همراه با معجزات خود (که دالّ بر حقّانیّت پیغمبری او بود) به سوی فرعون و درباریانش روانه کردیم. (موسی بدیشان) گفت: من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم. هنگامی که معجزات ما را بدیشان نمود، ناگهان همگی بدانها خندیدند (و موسی و کارهایش را به مسخره گرفتند تا به دیگران بفهمانند که دعوت او ارزش برخورد جدّی را ندارد و قابل تأمّل و بررسی نیست). هیچ معجزه‌ای بدیشان نمی‌نمودیم مگر این که یکی از دیگری بزرگ‌تر و مهمّ‌تر بود. و (هنگامی که به سرکشی خود ادامه دادند و بر لجاجت خویش افزودند) ایشان را به انواع بلایا گرفتار کردیم تا این که (از گمراهی خود) برگردند و توبه کنند. (هنگامی که بلایا ایشان را فراگرفت، از موسی کمک طلبیدند) و گفتند: ای جادوگر! پروردگار خود را برایمان با توسّل به عهدی که با تو کرده است، به کمک بخوان، (تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد، و مطمئنّ باش که) ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت. امّا هنگامی که عذاب و مصائب را از ایشان بدور داشتیم و برطرف ساختیم، آنان هرچه زودتر عهدشکنی کردند. فرعون در میان قوم خود ندا درداد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهائی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آن من نیست، مگر (ضعف موسی و شکوه مرا) نمی‌بینید؟ اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادهٔ پائین و از طبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد. اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟). فرعون (برای ادامهٔ خودکامگی خود) قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بار آورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند. هنگامی که ما را (با افراط در فساد و استمرار در طغیان) بر سر خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه را (در رودخانهٔ دریاگون نیل) غرق کردیم. ما آنان را پیشگامانی (در کفر و زندقه) و پیشینیانی (برای کفّار و فسقه)، و مثالی عبرت‌انگیز و سرگذشتی پندآمیز برای دیگران ساخته‌ایم. (زخرف/۴۶-۵۶)

❁

پیرامون این افسانه‌های بت‌پرستی، و پیرامون این انحرافهای اعتقادی، و دور و بر همین معیارها و ارزشهای درست و نادرست، این سوره دور می‌زند، و به چاره‌جوئی آنها بدان شکلی می‌پردازد که گذشت. این کار در سه مرحله انجام پذیرفته است. از نخستین آنها پیش از این سخن رفت. به برخی از مواد و موارد مرحله‌های دوم و سوم اشاره کردیم، و آیاتی از این سوره را در بارهٔ آنها گلچین کردیم. هم اینک به شرح و بسط می‌نشینیم:

﴿ حم. وَ الْکِتٰابِ الْمُبِینِ. إِنّٰا جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ. وَ إِنَّهُ فِی أُمِّ الْکِتٰابِ لَدَیْنٰا لَعَلِیٌّ حَکِیمٌ. أَفَنَضْرِبُ عَنْکُمُ الذِّکْرَ صَفْحاً أَنْ کُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِینَ؟ وَ کَمْ أَرْسَلْنٰا مِنْ نَبِیٍّ فِی الْأَوَّلِینَ. وَ مٰا یَأْتِیهِمْ مِنْ نَبِیٍّ إِلاّٰ کٰانُوا بِهِ یَسْتَهْزِئُونَ. فَأَهْلَکْنٰا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً، وَ مَضیٰ مَثَلُ الْأَوَّلِینَ ﴾.

حا. میم. سوگند به قرآن، که خود روشن و روشنگر (عقائد و احکام آسمانی) است. ما قرآن را به زبان عربی فراهم آورده‌ایم تا شما (بتوانید پی به اعجاز آن ببرید و معانی و مفاهیم آن را) درک کنید. قرآن که در لوح محفوظ در پیش ما است، والا و استوار است. آیا ما این قرآن را (که مایهٔ بیداری و راهیابی شما است) از شما

بـازگیریم (و شـما را بـه خـود واگـذاریـم و بـا آیـات حیات‌بخش آن رهنمودتان نسازیم) بدان خاطر که شما مردمان متجاوز و اسرافکارید؟! (هرگز چنین نمی‌کنیم. بلکه قرآن را بر شما نازل می‌نمائیم تا دلهائی که انـدک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و گمراهـانی چـون شـما، فـردای قیامت حـجّتی در دست نـداشـته باشند. فرستادن پیغمبری بـه سـوی شـما چـرا بـاید عـجیب بـاشد؟ قبلاً) مـا پـیغمبران زیـادی را بـه مـیان ملّتهای پیشین روانه کرده‌ایم.

این سوره با دو حرف «حا. میم» می‌آغازد، سپس بر آن دو این فرموده عطف می‌گردد:

﴿ وَ الْکِتابِ الْمُبِینِ ﴾.

سوگند به قرآن، که خود روشـن و روشـنگر (عـقائد و احکام آسمانی) است.

خداوند سبحان به حا، میم، سوگند می‌خورد، همان گونه که به کتاب روشن و روشنگر سوگند می‌خورد. حا، میم از جنس کتاب روشن و روشنگر است، یا کتاب روشن و روشنگر از جنس حا، میم است. چه این کتاب روشن و روشنگر در شکل واژگانی خود از جنس این دو حرف است. این دو حرف - بسان بقیّهٔ حروف زبان انسان - نشانه‌ای از نشانه‌های شـناخت آفـریدگاری است کـه انسان را بدین شکل و بدین سـاختار آفـریده است، و این اصوات را برای ایشان پدید آورده است. بـیش از یک معنی و بیش از یک مفهوم، ایـن حـروف دارنـد وقتی که از قرآن سخن می‌رود.

خداوند سبحان به حا، میم، و به کتاب روشن و روشنگر سوگند یاد می‌کند بر هدفی که از ساختن و پرداختن این قرآن مراد است بدین شکل و صورتی که برای عـربها آمده است:

﴿ إِنّا جَعَلْناهُ قُرْآناً عَرَبِیّاً لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ ﴾.

ما قـرآن را بـه زبـان عـربی فـراهـم آورده‌ایـم تـا شـما (بتوانید پی به اعجاز آن ببرید و معانی و مفاهیم آن را) درک کنید.

هدف این است که قرآن را بفهمند وقتی کـه آن را بـه گویش و به زبان خود می‌یابند، زبانی که بدان آشنایند. قرآن وحی خداوند بزرگوار و ایزد سبحان است. آن را در شکل واژگانی خود، عربی ساخته است، بدان هنگام که عرب را برای حمل این رسالت بـرگزیده است، بـه خاطر حکمت و فلسفه‌ای که به گوشه‌ای از آن در سورهٔ شوریٰ اشاره کردیم. و به خاطر صلاحیّتی که خـدا در این ملّت و در این زبـان بـرای حـمل ایـن رسـالت و رساندن آن به دیگران، سـراغ دارد. خـداونـد بـهتر از هرکس دیگری می‌داند رسالت خـود را بـه دست چـه کسی و چه کسانی بسپارد.

آنگاه منزلت و مرتبت این قرآن را در پیشگاه خود، و قیمت و ارزش آن را در تقدیر و تدبیر ازلی و ابـدی خویش، بیان می‌دارد:

﴿ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِيٌّ حَکِیمٌ ﴾.

قرآن که در لوح محفوظ در پیش ما است، والا و استوار است.

ما به بحث و گفتگوی مدلول و مفهوم دقیق أُمِّ الْکِتابِ نمی‌پردازیم و نمی‌گوئیم که درست چیست: آیـا لوح محفوظ است، یا علم ازلی خدا است. چه لوح محفوظ یا علم ازلی خدا نیز بسام أمّ‌الکتاب مـدلول و مـفهوم دقیق ندارند، و درست نمی‌توان گـفت کـه چـیستند و چگونه‌اند. ولیکن مدلول و مـفهومی را از أمّ‌الکـتاب درمی‌یابیم که به تصوّر ما از حقیقت کلّی، کمک می‌کند. زمانی که این آیه را می‌خوانیم:

﴿ وَ إِنَّهُ فِي أُمِّ الْکِتابِ لَدَیْنا لَعَلِيٌّ حَکِیمٌ ﴾.

قرآن که در أُمّ‌الکتاب در پـیش مـا است، والا و اسـتوار است.

ما ارزش اصلی ثـابت ایـن قـرآن را در عـلم خـدا و ارزیابی او، احساس می‌کنیم. و این ما را بس است. این قـرآن «عَـلِيٌّ: والا» است . . . «حَکِیمٌ: مسـتحکم و خلل‌ناپذیر» است . . . اینها دو صفت هستند، دو صفتی که خلعت حیات عاقل را به تن قرآن می‌کنند. بلی کـه قرآن چنین است! انگـار در کـالبد قـرآن روح و جـان است. روح و جانی که دارای نشانه‌ها و ویژگیهای خود

است و با روحها و جانهائی هماهنگ است که آن را می‌پسایند و با آن تماس پیدا می‌نمایند. قرآن با والائی و حکمتی که دارد بر انسانها نظارت می‌نماید و ایشان را طبق سرشت و ویژگیهائی که دارد هدایت می‌دهد و رهبری می‌کند. قرآن در درک و فهم انسانها و در زندگی ایشان، ارزشها و اندیشه‌ها و حقائقی را پدید می‌آورد که این دو صفت «عَلِیٌّ» و «حَکِیمٌ» بر آنها منطبق می‌گردد.

بیان این حقیقت تضمین می‌کند مردمانی که این قرآن به زبان ایشان نازل گردیده است ارزش هدیّهٔ بزرگی را احساس کنند، و ارزش نعمتی را بدانند که خدا بدیشان داده است. قرآن برایشان روشن می‌کند که چه اندازه اسراف زشتی داشته‌اند، اسراف در رویگردانی ایشان از آن و سبک داشتن آن. و بیان می‌دارد که مردمان چه اندازه سزاوار عدم توجّه و لائق روی‌گردانی هستند. باید بدیشان توجّه نکرد و اهمّیّت نداد. بدین خاطر قرآن بدیشان و به اسراف آنان گوشه می‌زند، و ایشان را به رها کردنشان و توجّه ننمودن بدیشان تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، به سبب اسرافی که ورزیده‌اند:

﴿أَفَنَضْرِبُ عَنْكُمُ ٱلذِّكْرَ صَفْحاً أَنْ كُنْتُمْ قَوْماً مُسْرِفِينَ؟﴾.

آیا ما این قرآن را (که مایهٔ بیداری و راهیابی شما است) از شما بازگیریم (و شما را به خود واگذاریم و با آیات حیات‌بخش آن رهنمودتان نسازیم) بدان خاطر که شما مردمان متجاوز و اسرافکارید؟! (هرگز چنین نمی‌کنیم. بلکه قرآن را بر شما نازل می‌نمائیم تا دلهائی که اندک آمادگی دارند، تکان بخورند و به راه آیند، و گمراهانی چون شما، فردای قیامت حجّتی در دست نداشته باشند).

واقعاً جای شگفت بوده است و هنوز که هنوز است جای شگفت است، این که یزدان سبحان با همهٔ عظمت و والائی و بی‌نیازی‌ای که دارد به این دسته از انسانها توجّه فرماید و اهمّیّت بدهد، و برایشان به زبان خودشان کتابی را فرو فرستد، کتابی که برای آنان صحبت می‌کند از آنچه در دلها و درونهایشان است، و برایشان از مسائل مربوط به زندگیشان پرده برمی‌دارد، و راه هدایت را برایشان روشن می‌سازد، و داستانهای پیشینیان را برایشان می‌گوید، و آنان را به قانون و سنّت خدا در بارهٔ گذشتگان و از دنیا رفتگان تذکّر می‌دهد . . . با وجود همهٔ اینها این دسته از مردمان سستی می‌کنند و به این کتاب پشت می‌کنند و از حقّ و حقیقت رویگردان می‌شوند!

واقعاً تهدید خوفناک و هراس‌انگیزی است که یزدان سبحان بدیشان اشاره کند و بفرماید آیا به سبب تجاوز از حدّ و گمراهی بیش از اندازهٔ شما، رعایت و عنایت خود را از شما بازگیریم و شما را از حساب و کتاب خود نترسانیم؟!

در کنار این تهدید و بیم، ایشان را یادآور می‌کند به قانون و سنّت خدا در بارهٔ تکذیب‌کنندگان حقّ و حقیقت، بعد از آن که پیغمبرانی به سویشان روانه شده‌اند و به میانشان آمده‌اند:

﴿وَ كَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ، وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشاً، وَ مَضَىٰ مَثَلُ الْأَوَّلِينَ﴾.

(فرستادن پیغمبری به سوی شما چرا باید عجیب باشد؟ قبلاً) ما پیغمبران زیادی را به میان ملّتهای پیشین روانه کرده‌ایم. هیچ پیغمبری به پیش آنان نمی‌آمد، مگر این که او را مورد استهزاء قرار می‌دادند. (رویگردانیها و تمسخرها هم بی‌کیفر نمانده است) و ما کسانی را هلاک کرده‌ایم که نیرومندتر از اینها هم بوده‌اند و قدرت بیشتری هم داشته‌اند. نمونه‌هائی از داستان پیشینیان (بارها در قرآن به میان آمده و) گذشته است.

آنان انتظار چه چیز را دارند؟ خداوند کسانی را نابود کرده است که نیرومندتر از ایشان بوده‌اند، آن کسانی که پیغمبران را تمسخر می‌کرده‌اند، بدان شکل که اینان تمسخر می‌کنند.



عجیب این است این‌گونه مردمان به وجود خدا اعتراف داشتند، و معتقد بودند که خدا آسمانها و زمین را آفریده است و هستی بخشیده است، امّا با این وجود نتائج طبیعی این اعتراف و اعتقاد را نشان نمی‌دادند و در پی نمی‌آوردند، از قبیل: خدا را به یگانگی پرستیدن و تنها بدو رو کردن و مدد و یاری خواستن . . . بلکه برای خدا شرکاء و انبازهائی قرار می‌دادند. برخی از چهارپایان را خاصّ انبازها می‌دانستند و به بتها اختصاص می‌دادند. از دیگر سو گمان می‌بردند فرشتگان دختران خدایند، و جز خدا ایشان را در شکل و پیکرهٔ بتها می‌پرستیدند!

قرآن به این اعتراف و اعتقادشان می‌پردازد، و نتائج آن اعتراف و اعتقاد را ذکر می‌کند، و آنان را متوجّه منطق فطرت می‌سازد، منطقی که ایشان از آن دوری می‌گزینند و کناره‌گیری می‌کنند. بدیشان هم تذکّر می‌دهد وظیفهٔ لازم در مقابل نعمتی که خدا بدانان داده است چیست، نعمتی همچون کشتیها و چهارپایانی که خدا برایشان آفریده است و در دسترسشان قرار داده است. آن‌گاه با منطق خودشان در بارهٔ ادّعائی که در بارهٔ فرشتگان داشتند، با ایشان مباحثه و مجادله می‌کند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ: مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ لَيَقُولُنَّ: خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ. الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً، وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلاً لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ. وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمٰاءِ مٰاءً بِقَدَرٍ، فَأَنْشَرْنٰا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً، كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ. وَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوٰاجَ كُلَّهٰا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ. لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ، ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا ٱسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَ تَقُولُوا: سُبْحٰانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا، وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَ إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ ﴾.

اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، قطعاً خواهند گفت: خداوندِ باعزّت و بس آگاه. (چرا که می‌دانند بتهای ایشان چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حقّ خالقیّت نمی‌دهند). کسی که زمین را گهوارهٔ (زندگی و محلّ آرامش) شما کرده است و در آن راههائی به وجود آورده است تا این که رهنمود شوید، و آن کسی که از سوی آسمان، آبی به اندازهٔ لازم باراند. ما با چنین آبی زمین مرده را زندگی بخشیدیم، همین گونه (که زمینهای مرده با نزول باران زنده گردانده می‌شوند، شما نیز زنده گردانده می‌شوید و) بیرون آورده می‌شوید، (و برای حساب و کتاب به محشر گسیل می‌گردید). و همان کسی است که همهٔ جفتها (و نرها و ماده‌ها، اعمّ از انسانها و حیوانها و گیاهها) را آفریده است. و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی تهیّه دیده است که بر آنها سوار می‌گردید (و راحت و سریع راه را طیّ می‌کنید و بدینجا و آنجا می‌روید. خدا این مرکبها را آفریده است) تا این که بر پشت آنها قرار بگیرید، و هنگامی که بر آنها سوار شدید نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگوئید: پاک و منزّه خدائی است که او اینها را به زیر فرمان ما درآورد، وگرنه ما بر (رام کردن و نگهداری) آنها توانائی نداشتیم، و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم (و حساب و کتاب نحوهٔ زندگی دنیای خود را بازپس می‌دهیم).

عربها عقیده‌ای داشتند. چنین گمان می‌بریم که عقیدهٔ ایشان بقایای دین حنیف و حقّگرای نخستینِ ابراهیم علیه‌السلام است، ولیکن آئین توحیدی ابراهیم علیه‌السلام آمیزهٔ دروغ گردیده است و انحراف پذیرفته است و افسانه‌هائی بدان وارد شده است. از آئین ابراهیمی چیزهائی در عقیدهٔ عربها برجای بوده است که فطرت نمی‌تواند منکر آن شود. از قبیل: اعتقاد به آفریدگاری برای این جهان، آفریدگاری که خدا نام دارد. چرا که ممکن نیست ـ برابر منطق فطرت و بداهت آن ـ این جهان بدین نظم و نظام بدون آفریدگار پدید آمده باشد، و امکان ندارد چیزی جز خدا آن را آفریده باشد. آنان هرچند از این حقیقت آگاه بودند، حقیقتی که فطرت آشکارا آن را فریاد می‌دارد همین که شکل ظاهری جهان را می‌بیند، ولی به چیزهائی که در فراسوی آن

نهفته است و از مقتضیات سرشتی آن است، اعتراف نمی‌نمودند و آن چیزها را نمی‌پذیرفتند:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ: مَنْ خَلَقَ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ؟ لَيَقُولُنَّ: خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴾.

اگر از مشرکان بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ قطعاً خواهند گفت: خداوند باعزّت و بس آگاه. (چرا که می‌دانند بتهای ایشان چنین کاری را نکرده‌اند و آنان به معبودان خود حق خالقیّت نمی‌دهند).

روشن است که این دو صفت: «الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ: با عزّت و بس آگاه» جزو سخنان مشرکان نبوده است. آنان اعتراف می‌کردند به این که کسی که آسمانها و زمین را آفریده است «خدا» است . . . ولیکن ایشان خدا را با صفاتی نمی‌شناختند که اسلام آنها را با خود آورده است، صفات مثبتی که ذات خدا را در حیات ایشان و در حیات این جهان کاملاً مؤثّر و کارآ می‌سازد. آنان خدا را آفریدگار این جهان، و همچنین آفریدگار خود می‌دانستند. ولیکن آنان برای خدا شرکاء و انبازهائی قرار می‌دادند، چون ایشان خدا را با صفات خاصّی نمی‌شناختند که از خدا شرک و انباز را نفی می‌کند و آن را نادرست و خرافه می‌شمارد.

قرآن در اینجا بدیشان یاد می‌دهد خدائی که اعتراف و اقرار می‌کنید که او آفریدگار آسمانها و زمین است، همو «الْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ: با عزّت و بس آگاه» است . . . او قادر و توانا و بس آگاه و دانا است. از اعتراف و اقرارشان کار را می‌آغازد، و گام به گام در پرتو این اعتراف و اقرار، ایشان را جلو می‌برد، و گامهای پیاپی با آنان برمی‌دارد.

سپس گام دیگری ایشان را راه می‌برد و در آن آنان را با صفات یزدان سبحان آشنا می‌گرداند، و بدیشان تذکّر می‌دهد که خدا پس از آفرینش ایشان در حقّ آنان چه لطف و کرم و فضل و فیضی داشته است:

﴿ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً، وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهٰا سُبُلاً، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

کسی که زمین را گاهوارهٔ (زندگی و محلّ آرامش) شما کرده است و در آن برای شما راه‌هائی به وجود آورده است تا این که رهنمود شوید.

حقیقت تبدیل این زمین به گهوارهٔ انسان را هر عقلی در هر نسلی به شکلی از اشکال درک و فهم می‌کند. کسانی که اوّلین بار مخاطبان این قرآن بودند و آن را پیش از دیگران دریافت می‌کردند، چه بسا گهواره شدن زمین را چنین برداشت و دریافت نموده‌اند که زمین زیر پاهایشان برای سیر و سیاحت و گردش و حرکت و کشت و زرع، و به طور عام برای زندگی در آن و رشد و نمو و ترقّی و پیشرفت همگان آماده و مهیّا است. امروز ما این حقیقت را در گسترهٔ فراخ‌تر و به شکل ژرف‌تر درک و فهم می‌کنیم، بدان اندازه که دانش ما به سرشت این زمین و تاریخ دور و دراز و بعید و قریب آن پی برده است، تازه اگر نظریّه‌های ما در این باره صحیح، و سنجشها و ارزیابیهای ما راست و درست باشد. کسانی که بعد از ما به جهان پای می‌گذارند از این حقیقت چیزی را درک و فهم می‌کنند که ما درک و فهم نکرده‌ایم. مدلول و مفهوم این نصّ، فراخی و ژرفا پیدا می‌کند و آفاق و کرانه‌های آن گسترده‌تر و بیشتر می‌شود، هر زمان که آگاهی زیادتر و دانش افزونتر و پیشرفته‌تر می‌گردد، و مجهولات برای این انسان برطرف و بر معلوماتش افزوده می‌شود.

ما امروزه حقیقت تبدیل زمین به گهوارهٔ جنس بشری را درک و فهم می‌کنیم، و می‌دانیم چگونه انسان در زمین راه‌های زندگی را پیدا می‌کند. این ستاره تغییرات و تبدیلات پیاپی را به خود دیده است، تا گهوارهٔ آدمیزادگان گردیده است. در لابلای این تغییرات و تبدیلات، سطح زمین از صخره سنگهای خشک و لخت به خاک شایسته و بایستهٔ کشت و زرع تبدیل شده است، و از ترکیب ایدروژن و اکسیژن روی زمین آب به وجود آمده است. و کم‌کم از سرعت گردش آن پیرامون خود کاسته شده است تا به گردش امروزی رسیده است و به گونه‌ای درآمده است که حرارت آن

معتدل گردیده است و صلاحیّت پذیرش و پیدایش حیات را داشته است. سرعت آن به گونه‌ای درآمده است که چیزها و زنده‌ها بر سطح آن مانده‌اند و به هوا پرت نگردیده‌اند و در فضا پخش و پراکنده نشده‌اند!
در بارهٔ این حقیقت چیز دیگری را که می‌دانیم این است خداوند بزرگوار در این ستاره از جملهٔ ویژگیهائی که به ودیعت نهاده است ویژگی نیروی جاذبه است. از راه نیروی جاذبه، لایه‌ای از هوا را نگاهداری می‌کند. این لایهٔ هوا[1] موجب حیات است. اگر این لایهٔ هوای محیط بر این ستاره از نیروی جاذبهٔ زمین بگریزد، ممکن نیست بر روی زمین حیات بماند، همان گونه که بر سطح ستاره‌های دیگری که نیروی جاذبهٔ آنها کاهش یافته است و ناچیز گردیده است و درنتیجه هوای آنها گریز پیدا کرده است همچون ماه، حیات وجود ندارد! آفریدگار جهان، خود این نیروی جاذبه را با عوامل دافعهٔ ناشی از حرکت زمین، متعادل و هماهنگ فرموده است. درنتیجه چیزها و زنده‌ها به فضا پرت نمی‌گردند و در گسترهٔ هستی پخش و پراکنده نمی‌شوند! از دیگر سو انسان در سایهٔ نیروی جاذبهٔ زمین انسانها و سائر جانداران می‌توانند روی سطح زمین حرکت کنند. اگر نیروی جاذبه از این اندازهٔ مناسب فعلی بیشتر می‌شد، چیزها و زنده‌ها به زمین می‌چسبیدند و جابه‌جائی و حرکت آنها ناممکن می‌گردید یا دشوار می‌شد. این از یک سو، از دیگر سو فشار هوا بر زمین افزایش می‌یافت و چیزها و زنده‌ها کاملاً به زمین می‌چسبیدند، یا فشار هوا آنها را له می‌کرد، همان‌گونه که ما مگسها و پشّه‌ها را گاهی با ضربهٔ چیزی که هوا را فشرده می‌سازد له می‌کنیم، بدون این که دستمان به مگسها و پشّه‌ها برسد! اگر این فشار هوا کم‌تر و سبک‌تر از آنچه هست می‌شد، سینه‌ها و شریانها سخت منفجر می‌گردیدند!
از جملهٔ چیزهای دیگری که از حقیقت تبدیل زمین به گهواره، و امکان وجود جاده‌ها و راهها در آن برای زندگی، یکی نیز این است آفریدگار توانا و دانا در زمین هماهنگیها و همآوائیهای گوناگونی را مقرّر و مقدّر فرموده است. این هماهنگیها و همآوائیها همه با هم اجازه می‌دهند این انسان وجود داشته باشد و زندگی برای او میسّر و آسان گردد. اگر یکی از این هماهنگیها و همآوائیها خلل بپذیرد، این زندگی ناممکن و یا دشوار می‌گردد. از جملهٔ این هماهنگیها و همآوائیها، هماهنگیها و همآوائیهائی است که ذکر کردیم.
دیگر این که خداوند سبحان مقدار آبهای روی زمین را در اقیانوسها و دریاها به اندازه‌ای آفریده است که برای مکیدن گازهای سمّی کافی و بسنده باشد، گازهای سمّی‌ای که از فعل و انفعالات بسیاری پدید می‌آیند که روی زمین انجام می‌گیرند. آبهای زمین جوّ زمین را پیوسته در حالتی نگاه می‌دارند که زندگی را برای زنده‌ها ممکن گرداند. هماهنگی و همآوائی دیگری این است که خداوند گیاهان را وسیلهٔ موازنهٔ اکسیژنی کرده است که زنده‌ها آن را می‌مکند تا با آن زندگی کنند و زنده بمانند. گیاهان هنگام کربن‌گیری تولید اکسیژن می‌کنند. اگر این موازنه نبود، زنده‌ها بعد مدّت زمانی خفه می‌شدند.
به همین منوال، و بر این روال، هماهنگیها و همآوائیهای زیادی وجود دارد که مصداق مفاهیم و معانی بیشمار این حقیقت هستند:

﴿ جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْداً وَ جَعَلَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلاً ﴾.

زمین را گاهوارهٔ (زندگی و محلّ آرامش) شما کرده است و در آن راه‌هائی برای شما به وجود آورده است.

هر روز هماهنگیها و همآوائیهای تازه‌ای برایمان کشف می‌شود، و بر مفاهیم و معانی‌ای افزوده می‌گردد که مخاطبان نخستین این قرآن درک و فهم می‌کرده‌اند. همهٔ اینها دالّ بر قدرت و گواه بر دانش آفریدگار آسمانها و زمین است، آفریدگار توانا و دانا. همهٔ اینها به دل و خرد انسانها دست قدرتمند و اداره‌کنندهٔ جهان را نشان می‌دهد. تا بدانجا که چشم کار می‌کند و

۱- مراد لاهٔ اوزن یا آتمسفر زمین است. (مترجم)

می‌بیند، و تا بدانجا که به ذهن می‌رسد و مرغ خیال می‌تواند بال و پر بزند، هماهنگیها و هماوائیها دیده می‌شود و جلوه‌گر می‌آید، و انسان متوجّه می‌شود که انسان بیهوده آفریده نشده است و خود به خود پدید نیامده است و به خود رها نگردیده است. بلکه این دست قدرتمند و اداره‌کنندهٔ آفریدگار است که انسان را محافظت و مراقبت می‌نماید و او را می‌پاید، و گام به گام او را به جلو منتقل می‌کند، و کارش را در هر گامی از گامهایش در زندگی، و پیش از زندگی، و بعد از زندگی، برعهده می‌گیرد و سرپرستی می‌کند.

﴿ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴾.

تا این که رهنمود شوید.

تدبّر و تفکّر در بارهٔ این جهان، و در بارهٔ قوانین و سنن هماهنگی که در آن است، هدایت دل را به سوی آفریدگار این جهان، و به سوی به ودیعت گذارندهٔ این همه نظم و نظام دقیق و عجیب را تضمین می‌کند.

آنگاه گام دیگری ایشان را در راه پیدایش حیات و زنده‌ها به پیش می‌برد، پیدایش حیات و زنده‌ها بعد از آن که زمین را برای انسان آماده کرده است جاده‌ها و راه‌ها را در زمین برای زندگی مهیّا و آماده نموده است:

﴿ وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ، فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً، كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴾.

و آن کسی که از سوی آسمان، آبی به اندازهٔ لازم باراند. ما با چنین آبی زمین مرده را زندگی بخشیدیم، همین گونه (که زمینهای مرده با نزول باران زنده گردانده می‌شوند، شما نیز زنده گردانده می‌شوید و) بیرون آورده می‌شوید، (و برای حساب و کتاب به محشر گسیل می‌گردید).

آبی که از آسمان نازل می‌گردد، هر انسانی آن را می‌شناسد، و هر انسانی آن را می‌بیند. ولیکن بیشتر مردم به خاطر طول انس و الفت به آب و تکرار آن، از کنار این واقعهٔ شگفت می‌گذرند، بدون این که بیدار شوند و بدون این که تکانی بخورند. ولی محمّد ﷺ فرستادهٔ خدا، قطره‌های آب را با عشق و علاقه و گرمی و شادی دریافت می‌کرد، چون این قطره‌ها از سوی خدا به سوی او آمده است. چرا که دلِ زندهٔ او، اثر ساختار خداوند زنده را در این قطره‌ها درک و فهم می‌کرد، و دست سازندهٔ او را می‌دید! دلِ به خدا رسیده باید این چنین قطرات آب را بنگرد و ببیند، و قوانین و سنن خدا را در گسترهٔ این هستی لمس نماید و بپساید. چه این قطرات زادهٔ همین قوانین و سننی است که دست‌اندرکار این جهان است. چشم خدا آن قطرات را می‌پاید و دست خدا در ساختار هر بار آن و در هر قطرهٔ آن دخالت دارد. از حرارت و گرمی این حقیقت نمی‌کاهد، و تأثیر آن را پائین نمی‌آورد، این که اصل آب بخاری است که از زمین بالا می‌رود، و در نواحی فضا انباشته می‌گردد. آیا چه کسی این زمین را پدید آورده است؟ چه کسی در بخار خاصیّت بالا رفتن را قرار داده است؟ چه کسی حرارت و گرما را بر بخارِ مسلّط گردانده است، و خاصیّت انباشته شدن بخار در اقطار و نواحی فضا را به بخار بخشیده است؟ چه کسی در جهان ویژگیها و خصائص دیگری را به ودیعت نهاده است، ویژگیها و خصائصی که بخار انباشته را با الکتریسیته تلقیح می‌کند، الکتریسیته‌ای که دارای بار مثبت و بار منفی است، مثبت و منفی همدیگر را جذب می‌کنند، سپس تخلیهٔ الکتریسیته انجام می‌پذیرد و آب می‌بارد و پائین می‌آید؟ الکتریسیته چیست؟ این چیست و آن کدام خصائص و اسراری است که همه و همه به بارش آب منتهی می‌شوند؟ ما توده‌های سنگینی از علم و دانش را بر ذهن و شعور خود می‌اندازیم، و این توده‌های سنگین ما را از تأثیر نغمه و نوای این جهان شگفت بازمی‌دارد، به جای این که از علم و دانش، شناخت و معرفتی به هم رسانیم که ذهن و شعور ما را تیز و هوشیار، و دلهای ما را رقیق و لطیف و بیدار گرداند!

﴿ وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ ﴾.

و آن کسی که از سوی آسمان، آبی به اندازهٔ لازم

باراند.

آب به اندازهٔ لازم و سنجیده و برکشیده است. زیاد نمی‌شود تا غرق گرداند، و کم نمی‌گردد تا زمین بخشکد و حیات از میان رود.[1] ما این هماهنگی و همآوائی شگفت را می‌بینیم، و امروزه ضرورت آن را برای پدید آوردن حیات و دوام آن همان‌گونه که خدا خواسته است می‌شناسیم.

﴿ فَأَنْشَرْنٰا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً ﴾.

ما با چنین آبی زمین مرده را زندگی بخشیدیم.

«إِنْشار» که مصدر فعل «أَنْشَرْنٰا» است به معنی زنده گرداندن و حیات بخشیدن است. حیات به دنبال آب پدیدار می‌گردد. هر چیز زنده‌ای هم از آب آفریده شده است.[2]

﴿كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ﴾.

همین گونه (که زمینهای مرده با نزول باران زنده گردانده می‌شوند، شما نیز زنده می‌شوید و) بیرون آورده می‌شوید (و برای حساب و کتاب به محشر گسیل می‌گردید).

خدائی که حیات را نخستین بار پدید آورده است، به همین منوال او حیات را برمی‌گرداند و اعادت می‌دهد. خدائی که زنده‌ها را نخستین بار از زمین مرده بیرون آورده است، به همین منوال زنده‌ها را در روز قیامت از زمین بیرون می‌آورد و به زندگی اعادت می‌دهد. چه برگشت دادن و اعادت بخشیدن، از آغاز گرداندن و از ابتداء سر دادن آسان‌تر و ساده‌تر است، و برای خدا این کار اصلاً مشکل و دشوار نیست.

گذشته از این، همین چهارپایانی که بخشی از آنها را به خدا و بخشی از آنها را به غیر خدا اختصاص می‌دهند، خداوند آن چهارپایان را برای این کار نیافریده است، بلکه چهارپایان را آفریده است تا جزو نعمتهای خدا برای مردمان باشد. بر آنها سوار گردند همان‌گونه که بر کشتیها سوار می‌گردند، و خدا را در برابر تسخیر هر دو نوع سپاسگزاری کنند، و نعمت خدا را بدان‌گونه پذیره گردند که می‌سزد:

﴿ وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوٰاجَ كُلَّهٰا، وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعٰامِ مٰا تَرْكَبُونَ. لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ، وَ تَقُولُوا: سُبْحٰانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنٰا هٰذٰا، وَ مٰا كُنّٰا لَهُ مُقْرِنِينَ، وَ إِنّٰا إِلىٰ رَبِّنٰا لَمُنْقَلِبُونَ ﴾.

و همان کسی است که همهٔ جفتها (و نرها و ماده‌ها، اعمّ از انسانها و حیوانها و گیاه‌ها) را آفریده است و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی تهیّه دیده است که بر آنها سوار می‌گردید (و راحت و سریع راه را طیّ می‌کنید و بدینجا و آنجا می‌روید. خدا این مراکب را آفریده است) تا این که بر پشت آنها قرار بگیرید، و هنگامی که بر آنها سوار شدید نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگوئید: پاک و منزّه خدائی است که او اینها را به زیر فرمان ما درآورد، وگرنه ما بر (رام کردن و نگهداری) آنها توانائی نداشتیم، و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم (و حساب و کتاب نحوهٔ زندگی دنیای خود را بازپس می‌دهیم).

زوجیّت اساس حیات است، همان‌گونه که این آیه بدان اشاره می‌کند. همهٔ زنده‌ها نر و ماده دارند. حتّی یک سلول نخستین نیز ویژگیهای مذکّر و مؤنّث را با خود برمی‌دارد. بلکه گذشته از این، زوجیّت پایه و اساس سراسر جهان است نه تنها پایه و اساس حیات و بس، زمانی که پایه و اساس جهان را اتم بدانیم، اتمی که از الکترون با بار منفی و از پروتون با بار مثبت تشکیل گردیده است، همان‌گونه که پژوهشهای طبیعی تا کنون بدان اشاره دارد.

به هر حال زوجیّت در جانداران، هویدا و پیدا است. خدا کسی است که همهٔ زوجها را در انسان و غیر انسان آفریده است:

۱- در عصر حاضر، دانشمندان موفّق به ضبط و ثبت و مقدار باران نازل شده در سطح جهان گردیده‌اند. در هر ثانیه بر روی کرهٔ زمین، هفده میلیون تن باران می‌بارد که مساوی با ۵۳۶ تریلیون (۵۳۶۰۰۰ میلیارد) تن در سال است. و این رقمی است ثابت و لایتغیّر. (مترجم)

۲- نگا: انبیاء/۳۰. (مترجم)

﴿ وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَ الْأَنْعامِ ما تَرْكَبُونَ ﴾.

و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهائی تهیّه دیده است که بر آنها سوار می‌گردید (و راحت و سریع راه را طیّ می‌کنید و بدینجا و آنجا می‌روید).

یزدان سبحان با این اشاره نعمت خود را به مردمان تذکّر می‌دهد، و به یادشان می‌آورد که با برگزیدن ایشان برای خلافت این زمین، و با مسخّر کردن نیروها و انرژیهای زمین برایشان، چه نعمت بزرگی بدیشان داده است و چه لطفی بدانان کرده است. آنگاه ایشان را رهنمود و رهنمون می‌کند به ادب واجبی که باید در شکر این نعمت و شکر این گزینش داشته باشند، و هر زمان نعمت پدیدار و نمودار آمد باید دهندهٔ نعمت را یاد کرد، تا دلها با خدا ارتباط و تماس داشته باشند به هنگام هر حرکتی و جنبشی که در زندگی روی می‌دهد:

﴿ لِتَسْتَوُوا عَلىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ تَقُولُوا: سُبْحانَ الَّذي سَخَّرَ لَنا هٰذا وَ ما كُنّا لَهُ مُقْرِنينَ ﴾.

(خدا این مراکب را آفریده است) تا این که بر پشت آنها قرار بگیرید، و هنگامی که بر آنها سوار شدید نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگوئید: پاک و منزّه خدائی است که او اینها را به زیر فرمان ما درآورد، وگرنه ما بر (رام کردن و نگهداری) آنها توانائی نداشتیم.

ما که نمی‌توانیم نعمت خدا را با نعمت همسان آن پاسخ بگوئیم، و بلکه جز شکر نعمت، پاسخ نعمت خدا را با چیزی نمی‌توانیم بگوئیم.

گذشته از این، باید به یاد آورند که بعد از خلافت در زمین به سوی پروردگارشان برمی‌گردند تا ایشان را در برابر کارهائی که در مدّت این خلافت کرده‌اند پاداش بدهد، خلافتی که در آن خدا با نعمتهای خود بدیشان توشه داده است و کمک و یاری کرده است، و در مدّت خلافت، نیروها و انرژیهائی را مسخّر ایشان نموده است.

﴿ وَ إِنّا إِلىٰ رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ﴾.

و ما به سوی پروردگارمان بازمی‌گردیم (و حساب و کتاب نحوهٔ زندگی دنیای خود را بازپس می‌دهیم).

این است ادب لازم در برابر نعمت‌دهنده. خدا آن را خطاب به ما می‌گوید تا او را به یاد آوریم هر زمان که بهره‌مند شدیم از نعمتی که ما را در بر می‌گیرد، و ما در میان آن غلط می‌خوریم . . . و چه بسا سپس آن را فراموش می‌کنیم!..

ادب اسلامی در این باره پیوند استواری با تربیت دل و زنده گرداندن درون دارد. ادب اسلامی تنها مراسم و شعارهائی نیست که هنگام سوار شدن بر کشتی و چهارپایان انجام گیرد و گفته شود، و تنها جمله‌ها و عبارتهائی نیست که بر زبان رود. بلکه ادب اسلامی زنده نگاه داشتن ذهن و شعور و دل و درون است تا حقیقت خدا را، و حقیقت پیوند موجود میان خدا و میان بندگانش را احساس کند، و دست خدا را در هر چیزی احساس کند که مردمان را احاطه می‌کند و خدا آنها را در اختیارشان می‌گذارد، و در هر چیزی که از آن بهره‌مند می‌گردند. این هم محض فضل و لطف است، و از سرِ نعمت بخشیدن است، نعمت بدون عوض و مقابلی از سوی مردمان. چرا که مردمان توان این را ندارند که با چیزی عوض نعمت خدا را بدهند و در قبال فضل او پرداخت نمایند. گذشته از این، ذکر ادب اسلامی بدان خاطر است که دلهایشان از ملاقات خدا در پایان کار دنیا برای حساب و کتاب پس دادن بترسد و بر خوف و هراس ماندگار بماند . . . این احساسها تضمین می‌کند که دل انسان بیدار و هوشیار و حسّاس بماند و بداند که خدا انسان را در همهٔ احوال و اوضاع می‌پاید و دیده‌بانی می‌نماید. لذا انسان نباید جامد و راکد بماند و به رکود و جمود و غفلت و نسیان بگراید و تکیه نماید.



بعد از آن، قرآن افسانهٔ فرشتگان و إلهه شمردن و خداگونه دانستن ایشان را چاره‌جوئی می‌نماید. عربها فرشتگان را به گمان خود دختران خدا می‌دانستند! در حالی که فرشتگان بندگان یزدانند:

﴿ وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً. إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبينٌ. أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنينَ؟ وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظيمٌ. أَوَ مَنْ يُنَشَّأُ فِي الْحِلْيَةِ وَ هُوَ فِي الْخِصامِ غَيْرُ مُبينٍ؟ وَ جَعَلُوا الْمَلائِكَةَ الَّذينَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمٰنِ إِناثاً أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ؟ سَتُكْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ يُسْأَلُونَ. وَ قالُوا: لَوْ شاءَ الرَّحْمٰنُ ما عَبَدْناهُمْ ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلّا يَخْرُصُونَ. أَمْ آتَيْناهُمْ كِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ؟ بَلْ قالُوا: إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلىٰ أُمَّةٍ، وَ إِنّا عَلىٰ آثارِهِمْ مُهْتَدُونَ. وَ كَذٰلِكَ ما أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ في قَرْيَةٍ مِنْ نَذيرٍ إِلّا قالَ مُتْرَفُوها: إِنّا وَجَدْنا آباءَنا عَلىٰ أُمَّةٍ وَ إِنّا عَلىٰ آثارِهِمْ مُقْتَدُونَ. قالَ: أَوَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدىٰ مِمّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آباءَكُمْ؟ قالُوا: إِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ كافِرُونَ. فَانْتَقَمْنا مِنْهُمْ، فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُكَذِّبينَ ﴾.

مشرکان از میان بندگان یزدان، برخی را پاره‌ای از او می‌دانند (چرا که فرشتگان را دختران خدا قلمداد می‌کنند و فرزند هم جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنان جدا می‌شود). واقعاً انسان بس ناسپاس و کفرپیشهٔ آشکاری است. آیا از میان چیزهائی که خدا می‌آفریند، دختران را برای خود برگزیده است و پسران را ویژهٔ شما کرده است؟ در حالی که هرگاه یکی از آنان را به همان چیزی مژده دهند که نظیر و شبیه برای خدای مهربان می‌سازد، چهره‌اش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و مملوّ از خشم و کین می‌گردد! آیا کسی را که در لابلای زینت و زیور پرورش می‌یابد، و به هنگام گفتگو و کشمکش در بحث و مجادله (به خاطر حیا و شرم و عاطفهٔ نازکی که دارد) نمی‌تواند مقصود خود را خوب و آشکار بیان و اثبات کند، (فرزند خدا می‌دانید و پسران را فرزند خود؟!). آنان فرشتگان را که بندگان خدای مهربانند، مؤنّث بشمار می‌آورند (و دختران خدا قلمداد می‌نمایند!). آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته‌اند و خِلقتشان را مشاهده نموده‌اند؟! اظهار و گواهی ایشان (بر این عقیدهٔ بی‌اساس، در نامه‌های اعمالشان) ثبت و ضبط می‌شود و (در روز قیامت، از سوی خدا) بازخواست می‌گردند. و می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما فرشتگان را پرستش نمی‌کردیم. آنان کم‌ترین اطّلاع و کوچکترین خبری از این (رضایت الهی) ندارند! ایشان سخنانشان جز بر پایهٔ حدس و گمان و تخمین نیست. یا این که ما کتابی را پیش از این قرآن، بدانان داده‌ایم و آنان بدان چنگ زده‌اند (و آن کتاب افتراء ایشان را تأیید می‌کند؟). بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم (و راه بت‌پرستی را در پیش می‌گیریم). همین‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم‌دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که متنعّمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرت) آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوهٔ ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم. (پیغمبرشان بدیشان) می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت‌بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید (باز هم از گذشتگان خود پیروی می‌کنید و بر بت‌پرستی خویش می‌روید و دست به دامان تقلید می‌شوید؟). می‌گفتند: (آری! چنین است و) اصلاً ما به چیزی که (با خود آورده‌اید و) بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم). پس ما از ایشان انتقام گرفته‌ایم (و آنان را به مجازات سخت دنیوی گرفتار ساخته‌ایم. ای مخاطب اندیشمند) بنگر عاقبت کار تکذیب‌کنندگان (پیغمبران، به کجا کشیده است و) چگونه شده است.

قرآن این افسانه را از هر سو احاطه می‌کند، و در درون جانهایشان با آن از هر سو رویاروی می‌گردد، و هیچ سوراخ بازی را باقی نمی‌گذارد، مگر این که آن را از ایشان می‌گیرد. در همهٔ اینها با منطق خودشان و با مسلّمات خودشان و با واقعیّت زندگی خودشان، با

ایشان رویاروی می‌شود. آنان را از سرنوشت پیشینیانی آگاه می‌سازد که بسان ایشان رویاروی حقّ و حقیقت ایستاده‌اند، و سخنانی همچون سخنان ایشان را گفته‌اند.

از به تصویر کشیدن ناچیزی و نادرستی این افسانه می‌آغازد، و کفر صریح موجود در همچون گفتاری را ذکر می‌کند:

﴿ وَ جَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبادِهِ جُزْءاً، إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴾.

مشرکان از میان بندگان یزدان، برخی را پاره‌ای از او می‌دانند (چرا که فرشتگان را دختران خدا قلمداد می‌کنند و فرزند هم جزئی از وجود پدر و مادر است که به صورت نطفه از آنان جدا می‌شود). واقعاً انسان بس ناسپاس و کفرپیشهٔ آشکاری است.

فرشتگان بندگان یزدانند. نسبت فرزندی به فرشتگان دادن، معنیش این است که ایشان را از صفت عبودیّت و بندگی شستن و کنار زدن، و ایشان را به قرابت ویژه‌ای با خدا نسبت دادن. در حالی که فرشتگان بندگان یزدان بسان سائر بندگانند. دیگر هیچ چیزی ایجاب نمی‌کند که فرشتگان را به صفتی جدای از صفت عبودیّت و بندگی در پیوندشان با خداوندگارشان و با آفریدگارشان اختصاص داد. هر آفریده‌ای از آفریدگان یزدان بندگان او هستند و خالصانه و مخلصانه عبودیّت و بندگی را انجام می‌دهند. انسانی که همچون ادّعائی دارد، قرآن با نسبت کفر صریح و بدون شبهه‌ای بدو، وی را سرکوب می‌سازد:

﴿ إِنَّ الْإِنْسانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ﴾.

واقعاً انسان بس ناسپاس و کفرپیشهٔ آشکاری است.

آن‌گاه با منطق خودشان و با عرف خودشان با ایشان گفتگو و استدلال می‌کند، و یاوگی و پوچی ادّعایشان را به باد تمسخر می‌گیرد، ادّعائی که در بارهٔ فرشتگان داشتند و ایشان را دخترانی تصوّر می‌کردند و به خدا نسبتشان می‌دادند:

﴿ أَمِ اتَّخَذَ مِمّا يَخْلُقُ بَناتٍ وَ أَصْفاكُمْ بِالْبَنِينَ؟ ﴾.

آیا از میان چیزهائی که خدا می‌آفریند، دختران را برای خود برگزیده است و پسران را ویژهٔ شما کرده است؟.

وقتی که خداوند سبحان فرزندانی را می‌گیرد، او چرا باید دختران را برای خود برگزیند، و پسران را خاصّ ایشان سازد؟ آیا سزاوار است همچون گمانی را ببرند، در صورتی که آنان تولّد دختران را برای خود نمی‌پسندند و از زادن دختران برای خودشان بدحال می‌گردند:

﴿ وَ إِذا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِما ضَرَبَ لِلرَّحْمٰنِ مَثَلاً ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدّاً وَ هُوَ كَظِيمٌ ﴾.

در حالی که هرگاه یکی از آنان را به همان چیزی مژده دهند که نظیر و شبیه برای خدای مهربان می‌سازد، چهره‌اش (از فرط ناراحتی) سیاه می‌شود و مملوّ از خشم و کین می‌گردد!.

آیا سزاوار انسانها چنین نیست، و ادب آنان با یزدان سبحان نمی‌طلبد که به خدا کسی را نسبت ندهند که خودشان وقتی که به زادن آن مژده داده می‌شوند چهره‌هایشان از بدحالی سیاه می‌شود، بدحالی درونی‌ای که از تصریح آن فراتر و نمودارتر است و هرچند که بدحالی خود را پنهان و خشم خود را قورت می‌دهند، ولی اندکی می‌ماند که از ناراحتی بترکند؟! آیا سزاوار انسانها و ادب ایشان با خدا نمی‌طلبد که به یزدان سبحان نسبت ندهند کسی را که در زینت و زیور و رفاه و آرایش و آسایش بزرگ می‌گردد، و توان ستیز و پیکار و مجادله و مباحثه را ندارد، در صورتی که خود همین انسانها در محیط خود برای سوارکاران و سخنورانِ مرد جشن می‌گیرند؟!

در اینجا یزدان سبحان با منطق خودشان با ایشان به استدلال می‌پردازد، و آنان را شرمنده می‌دارد با برگزیدن چیزی که خودشان نمی‌پسندند و آن را به خدا نسبت می‌دهند. چرا نباید آنان چیزی را برگزینند و به خدا نسبت دهند که می‌پسندند و نیکویش می‌دانند و از وجودش شاد و مسرور می‌گردند، اگر مجبورند چنین کاری را بکنند و همچون گزینش و انتخابی را داشته باشند؟!

آن‌گاه ایشان را و افسانهٔ آنان را از ناحیهٔ دیگری

محاصره می‌کند. ایشان ادّعاء می‌کردند که فرشتگان ماده هستند. آیا این ادّعاء را به استناد چه چیز دارند؟

﴿ وَ جَعَلُوا الْمَلائِکَةَ الَّذِینَ هُمْ عِبادُ الرَّحْمنِ إِناثاً. أَ شَهِدُوا خَلْقَهُمْ؟ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْأَلُونَ ﴾.

آنان فرشتگان را که بندگان خدای مهربانند، مؤنّث بشمار می‌آورند (و دختران خدا قلمداد می‌نمایند!). آیا ایشان به هنگام آفرینش فرشتگان حضور داشته‌اند و خلقتشان را مشاهده نموده‌اند؟! اظهار و گواهی ایشان (بر این عقیدۀ بی‌اساس، در نامه‌های اعمالشان) ثبت و ضبط می‌شود و (در روز قیامت، از سوی خدا) بازخواست می‌گردند.

آیا آنان بر آفرینش فرشتگان حاضر بوده‌اند؟ این است که دانسته‌اند که فرشتگان ماده هستند؟ چه دیدن حجّت و دلیلی است که صاحب آن سزاوار است بر آن تکیه کند. ایشان نمی‌توانند گمان برند که آفرینش فرشتگان را دیده‌اند. ولیکن ایشان بدین امر گواهی می‌دهند و آن را ادّعاء می‌کنند. پس باید مسؤولیّت این گواهی را بپذیرند و پاسخگوی آن باشند، هرچند که آنان بر آفرینش فرشتگان حاضر نبوده‌اند:

﴿ سَتُکْتَبُ شَهادَتُهُمْ وَ یُسْأَلُونَ ﴾.

اظهار و گواهی ایشان (بر این عقیدۀ بی‌اساس، در نامه‌های اعمالشان) ثبت و ضبط می‌شود و (در روز قیامت، از سوی خدا) بازخواست می‌گردند.

آن گاه این تهمت و افتراء را دنبال می‌کند و جدال و ستیز و معذرت ایشان را پیجوئی و تعقیب می‌نماید، جدال و ستیز و معذرتی که پیرامون این تهمت و افتراء می‌سازند و آن را ترتیب می‌دهند:

﴿ وَ قالُوا: لَوْ شاءَ الرَّحْمنُ ما عَبَدْناهُمْ. ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ. إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ ﴾.

و می‌گویند: اگر خدا می‌خواست ما فرشتگان را پرستش نمی‌کردیم. آنان کم‌ترین اطّلاع و کوچک‌ترین خبری از این (رضایت الهی) ندارند! ایشان سخنانشان جز بر پایۀ حدس و گمان و تخمین نیست.

آنان تلاش می‌کنند بگریزند، زمانی که دلائل و براهین ایشان را محاصره می‌کند، و افسانۀ آن سقوط می‌کند و بر دستهایشان می‌ماند و خریداری نخواهد داشت. بدین هنگام کار را به مشیّت و خواست خدا حواله می‌دارند، و گمان می‌برند که خدا راضی است که آنان فرشتگان را بپرستند. اگر خدا از عبادت ایشان برای فرشتگان راضی نبود نمی‌گذاشت ایشان فرشتگان را پرستش نمایند، و ایشان را از این کار سخت بازمی‌داشت!

این گفتار، نیرنگ کردن با حقیقت است. بلی هر چیزی که در گسترۀ این هستی روی می‌دهد برابر مشیّت و خواست خدا صورت می‌پذیرد و انجام می‌گیرد. این حقّ است. ولیکن از زمرۀ مشیّت و خواست خدا این است که به انسان قدرت این را داده است که بتواند هدایت را یا ضلالت را اختیار کند و برگزیند. و خدا او را مکلّف کرده است که هدایت را اختیار کند و برگزیند، و خدا از او بدین راضی و خشنود است و از او این را می‌پسندد، و کفر و ضلال را از او نمی‌پسندد و از آن خشنود نیست. مشیّت و ارادۀ خدا انسان را به گونه‌ای آفریده است که پذیرای هدایت شود یا به سوی ضلالت رود و گمراه گردد.

آنان وقتی که کار را به مشیّت و ارادۀ خدا حواله می‌دارند، در اصل کورکورانه دست و پا می‌زنند. چرا که ایشان یقین و اطمینان ندارند که خدا خواسته است فرشتگان را بپرستند. آخر یقین و اطمینان از کجا به سراغ ایشان می‌آید؟

﴿ ما لَهُمْ بِذلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا یَخْرُصُونَ ﴾.

آنان کم‌ترین اطّلاع و کوچک‌ترین خبری از این (رضایت الهی) ندارند! ایشان سخنانشان جز بر پایۀ حدس و گمان و تخمین نیست.

آنان به دنبال اوهام راه می‌افتند و از گمانها پیروی می‌کنند.

﴿ أَمْ آتَیْناهُمْ کِتاباً مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِکُونَ؟ ﴾.

یا این که ما کتابی را پیش از این قرآن، بدانان داده‌ایم و آنان بدان چنگ زده‌اند (و آن کتاب افتراء ایشان را تأیید می‌کند؟).

آنان بدان کتاب در ادّعای خود استناد می‌کنند، و در پرستش خود بدان کتاب تکیه می‌نمایند. به حقائقی که در آن است چنگ می‌زنند. و به دلائل و براهین موجود در آن که در پیش خود دارند تکیه می‌کنند!!!

بدین منوال از این ناحیه سر راه را بر ایشان می‌گیرد، و بدیشان همچنین پیام می‌دهد که در عقائد نباید کورکورانه دست و پا زد و ناسنجیده پیشرفت رفت. در عقائد نباید به ظنّ و گمان چنگ زد و به دنبال اوهام روان شد. بلکه عقائد از کتاب خدا برگرفته می‌شود، و هرکه آن کتاب بدو می‌رسد باید بدان چنگ بزند و تمسّک بجوید.

تا بدین حدّ و مرز، پرده از یگانه سند اعتقادشان برمی‌دارد، اعتقاد بدین افسانهٔ پوچ و بی‌پایه و مایه‌ای که متّکی به مشاهده‌ای نیست، و انجام عبادت باطلی که مستند به کتابی نمی‌باشد:

﴿ بَلْ قَالُوا: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ، وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم (و راه بت‌پرستی را در پیش می‌گیریم).

این هم گفتاری است که باید آن را به تمسخر گرفت و بدان خندید، گذشته از این که پوچ و یاوه است به نیروئی تکیه ندارد. این گفتار تنها تقلید است و برای تقلید است، تقلیدی که تدبّر و تفکّری و حجّت و دلیلی به همراه ندارد. تصویر ایشان تصویر ننگینی است، به تصویر گلّه‌ای می‌ماند که به هرکجا آنها را برانند راه می‌افتند و می‌روند، و نمی‌پرسند: به کجا می‌رویم؟ خودشان هم نشانه‌های راه را نمی‌دانند!

اسلام رسالت آزادی اندیشه و آزادی عقل و شعور است. این رسالت چنین تقلید ننگینی را نمی‌پذیرد و به رسمیّت نمی‌شناسد، و تقلید از پدران و نیاکان ناشی از عزّت بزهکارانه و برخاسته از غرور گناه را قبول ندارد. باید سند داشت. باید به تدبّر و تفکّر نشست. آن گاه گزینشی مبنی بر ادراک و یقین داشت.

در پایان این چرخش و گردش، سرنوشت کسانی را بدیشان نشان می‌دهد و جلو چشمانشان می‌دارد که سخنی بسان سخن ایشان را می‌گویند و راه ایشان را در تقلید کورکورانه و رویگردانی از حقّ و حقیقت و تکذیب پیغمبران می‌پویند، گذشته از این که بر کار خود پافشاری می‌کنند و اصرار دارند، هرچند که خدا عذرشان را با ذکر دلیل و برهان خواسته است و حجّتی برایشان برجای نگذاشته است و حقّ و حقیقت را برایشان روشن و بیان داشته است.

﴿ وَ كَذٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا: إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ. قَالَ: أَوَ لَوْ جِئْتُكُمْ بِأَهْدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ؟ قَالُوا: إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ. فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ: فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ﴾.

همین‌گونه در هیچ شهر و دیاری پیش از تو (پیغمبر) بیم‌دهنده‌ای مبعوث نکرده‌ایم مگر این که متنعّمان (خوشگذران و مغرور از ثروت و قدرتِ) آنجا گفته‌اند: ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما هم قطعاً (بر شیوهٔ ایشان ماندگار می‌شویم و) به دنبال آنان می‌رویم. (پیغمبرشان بدیشان) می‌گفت: آیا اگر من آئینی را هم برای شما آورده باشم که از آئینی هدایت‌بخش‌تر باشد که پدران و نیاکان خود را بر آن یافته‌اید (باز هم از گذشتگان خود پیروی می‌کنید و بر بت‌پرستی خویش می‌روید و دست به دامان تقلید می‌شوید؟) می‌گفتند: (آری! چنین است و) اصلاً ما به چیزی که (با خود آورده‌اید و) بدان مأمور و مبعوث شده‌اید، باور نداریم). پس ما از ایشان انتقام گرفته‌ایم (و آنان را به مجازات سخت دنیوی گرفتار ساخته‌ایم. ای مخاطب اندیشمند) بنگر عاقبت کار تکذیب‌کنندگان (پیغمبران، به کجا کشیده است و) چگونه شده است.

بدین منوال پدید می‌آید که سرشت رویگردانان از هدایت یکسان است، و دلیل آنان نیز تکراری است:

﴿ إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَ إِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ! ﴾.

ما پدران و نیاکان خود را بر آئینی یافته‌ایم (که بت‌پرستی را بر همگان واجب کرده است) و ما نیز بر پی آنان می‌رویم (و راه بت‌پرستی را درپیش می‌گیریم).

در آیهٔ ۲۲ زخرف «مُهْتَدُونَ» و در آیهٔ ۲۳ آن «مُقْتَدُونَ» آمده است، و هر دو تقریباً دارای معنی یکسانی هستند . . . بعد از آن دلهایشان بر روی این تقلید بسته می‌شود، و خردهایشان در بارهٔ هیچ چیز تازه‌ای نمی‌اندیشد، و چشمان دلشان از دیدن چیز تازه کور می‌شود، هرچند این چیز تازه راهیاب‌تر و سزاوارتر باشد و آشکارا زبان به دلیل و برهان بگشاید و آن را فریاد دارد. پس از این مرحله، جز نابودی و تنبیه این سرشت چیزی نمی‌ماند، سرشتی که نمی‌خواهد چشمان خود را باز کند تا ببیند، یا دل خود را باز کند تا احساس کند، و یا خرد خود را باز کند تا درک و فهم کند.

این سرنوشت و سرانجام آن دسته از مردمان است. آن را بدیشان نشان می‌دهد تا پایان راهی را ببینند که آن راه را در پیش گرفته‌اند و طیّ می‌کنند.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَٰهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِۦٓ إِنَّنِى بَرَآءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا ٱلَّذِى فَطَرَنِى فَإِنَّهُۥ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا كَلِمَةًۢ بَاقِيَةً فِى عَقِبِهِۦ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾ بَلْ مَتَّعْتُ هَٰٓؤُلَآءِ وَءَابَآءَهُمْ حَتَّىٰ جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿٢٩﴾ وَلَمَّا جَآءَهُمُ ٱلْحَقُّ قَالُوا۟ هَٰذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِۦ كَٰفِرُونَ ﴿٣٠﴾ وَقَالُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ ٱلْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ ۚ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِى ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَٰتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُم بَعْضًا سُخْرِيًّا ۗ وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾ وَلَوْلَآ أَن يَكُونَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً لَّجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِٱلرَّحْمَٰنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فِضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ ﴿٣٣﴾

وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَٰبًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِـُٔونَ ﴿٣٤﴾ وَزُخْرُفًا ۚ وَإِن كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَٰعُ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا ۚ وَٱلْءَاخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾ وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ ٱلرَّحْمَٰنِ نُقَيِّضْ لَهُۥ شَيْطَٰنًا فَهُوَ لَهُۥ قَرِينٌ ﴿٣٦﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ ﴿٣٧﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءَنَا قَالَ يَٰلَيْتَ بَيْنِى وَبَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ ٱلْقَرِينُ ﴿٣٨﴾ وَلَن يَنفَعَكُمُ ٱلْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِى ٱلْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿٣٩﴾ أَفَأَنتَ تُسْمِعُ ٱلصُّمَّ أَوْ تَهْدِى ٱلْعُمْىَ وَمَن كَانَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٤٠﴾ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُم مُّنتَقِمُونَ ﴿٤١﴾ أَوْ نُرِيَنَّكَ ٱلَّذِى وَعَدْنَٰهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِم مُّقْتَدِرُونَ ﴿٤٢﴾ فَٱسْتَمْسِكْ بِٱلَّذِىٓ أُوحِىَ إِلَيْكَ ۖ إِنَّكَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَإِنَّهُۥ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ ۖ وَسَوْفَ تُسْـَٔلُونَ ﴿٤٤﴾ وَسْـَٔلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَآ أَجَعَلْنَا مِن دُونِ ٱلرَّحْمَٰنِ ءَالِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِـَٔايَٰتِنَآ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَإِي۟هِۦ فَقَالَ إِنِّى رَسُولُ رَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَآءَهُم بِـَٔايَٰتِنَآ إِذَا هُم مِّنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾

وَمَا نُرِيهِم مِّنْ ءَايَةٍ إِلَّا هِىَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا ۖ وَأَخَذْنَٰهُم بِٱلْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾ وَقَالُوا۟ يَٰٓأَيُّهَ ٱلسَّاحِرُ ٱدْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَهِدَ عِندَكَ إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمُ ٱلْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنكُثُونَ ﴿٥٠﴾ وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِى قَوْمِهِۦ قَالَ يَٰقَوْمِ أَلَيْسَ لِى مُلْكُ مِصْرَ وَهَٰذِهِ ٱلْأَنْهَٰرُ تَجْرِى مِن تَحْتِىٓ ۖ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿٥١﴾ أَمْ أَنَا۠ خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا ٱلَّذِى هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ﴿٥٢﴾ فَلَوْلَآ أُلْقِىَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّن ذَهَبٍ أَوْ جَآءَ مَعَهُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴿٥٣﴾ فَٱسْتَخَفَّ قَوْمَهُۥ فَأَطَاعُوهُ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا۟ قَوْمًا فَٰسِقِينَ ﴿٥٤﴾ فَلَمَّآ ءَاسَفُونَا ٱنتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَٰهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٥٥﴾ فَجَعَلْنَٰهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْءَاخِرِينَ ﴿٥٦﴾

قریشیان می‌گفتند: ما از نژاد ابراهیم علیه‌السلام هستیم. این درست است. و می‌گفتند: ما بر آئین ابراهیم علیه‌السلام هستیم. ولی این نادرست است. چه ابراهیم توحید و یگانه‌پرستی را نیرومند و روشن اعلان داشته است، به گونه‌ای که گنگی و پیچیدگی در آن نیست. ابراهیم به خاطر توحید و یگانگی به ترک پدرش و قوم خود گفت وقتی که در معرض کشتن و سوختن قرار گرفت. شریعت او بر توحید و یگانه‌پرستی استوار بود، و فرزندان خویش را به توحید و یگانه‌پرستی سفارش کرد. اصلاً هیچ‌گونه شکّ و شبهه‌ای از شرک در توحید و یگانه‌پرستی او وجود نداشته است، و شرک سایه‌ای بر آن نیفکنده است و خطّی بدان نینداخته است.

در این مرحله از سوره، قرآن قریشیان را بدین حقیقت تاریخی برمی‌گرداند، تا ادّعائی را که دارند در آئینهٔ آن بنگرند و عرضه دارند . . . سپس اعتراض ایشان از رسالت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را مطرح می‌نماید و سخن آنان را نقل می‌کند:

﴿ لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!. (زخرف/۳۱)

این گفته را نقد می‌کند، و اشتباهی را بیان می‌دارد که در آن است برابر ارزشها و معیارهای اصیلی که خداوند زندگی را بر بنیاد آن برقرار و استوار داشته است، و برابر ارزشها و معیارهای نادرستی که به ذهنشان می‌رسد و ایشان را از حقّ و هدایت بازمی‌دارد . . . به دنبال بیان حقیقت در این مسأله، آنان را از عاقبت رویگردانان از یاد خدا مطّلع می‌گرداند، بعد از آن که ایشان را بر علّت این کوری و کوردلی ناشی از وسوسهٔ اهریمن مطّلع می‌سازد . . . در پایان این درس به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم رو می‌کند و او را دلداری می‌دهد و نوازش می‌کند. در برابر رویگردانی قریشیان و کوری و کوردلی ایشان. بدو دلداری می‌دهد که او نمی‌تواند کوران و کوردلان را هدایت بخشد و کران و ناشنوایان را شنوا گرداند. آنان جزای خود را خواهند دید، چه او انتقام خدا از ایشان را ببیند، یا انتقام را خدا به تأخیر اندازد و او آن را نبیند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم را رهنمون و رهنمود می‌کند به این که به چیزی چنگ بزند و متوسّل شود که بدو وحی گردیده است. چه آن چیز حقّ است، حقّی که همهٔ پیغمبران آن را با خود به ارمغان آورده‌اند. چه جملگی پیغمبران توحید و یگانه‌پرستی را با خود آورده‌اند:

﴿ وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا: أَ جَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴾.

از (پیروان راستین) انبیای پیشین ما بپرس که آیا ما معبودهائی بجز خدا را برای پرستش شدن پدیدار کرده‌ایم؟. (زخرف/۴۵)

آن گاه حلقه‌ای از داستان موسی علیه‌السلام را نشان می‌دهد، حلقه‌ای که این رخداد عربها با پیغمبرشان را پیش چشم می‌دارد. انگار این حلقه، نسخه مکرّری است و همان اعتراضهائی را در بر دارد که آنان اظهار می‌دارند، و همان ارزشها و معیارهائی را بیان می‌دارد که فرعون و درباریانش بدانها افتخار می‌کردند و می‌بالیدند، و هم اینک مشرکان بدانها افتخار می‌کنند و می‌بالند . . .

❁

﴿ وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ: إِنَّنِي بَرَاءٌ مِمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ. وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴾.

(ای پیغمبر! برای تکذیب‌کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را). وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهائی که می‌پرستید بیزارم.

دعوت توحید و یگانه‌پرستی‌ای که آنان انکارش می‌کنند دعوت پدرشان ابراهیم است. دعوتی است که آن را به پدرش و قومش رسانده است، و با آن با عقیدهٔ باطلشان مخالفت کرده است و رویاروی ایستاده است. ابراهیم به دنبال عبادت ارثی ایشان راه نیفتاد، و بدان عقیده نگروید، بدان خاطر که پدرش را و قومش را بر آن یافته است. بلکه با ایشان سازش هم نکرد و بیزاری

کلّی خود را از عقیدهٔ ایشان اعلان داشت با سخنان آشکار و صریحی که قرآن کریم آن را چنین حکایت می‌کند:

﴿إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ، إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ﴾.

من از معبودهائی که می‌پرستید بیزارم، بجز آن معبودی که مرا آفریده است. (او را خواهم پرستید) چرا که او مرا (به راه حقّ) رهنمود خواهد کرد.

از سخن ابراهیم علیه‌السلام و بیزاری جستن او از هرآنچه می‌پرستند بجز آن کسی که او را از نیستی به هستی آورده است و او را وجود بخشیده است، چنین پدیدار و جلوه‌گر می‌آید که آنان به هیچ وجه خدا را انکار نمی‌کردند. بلکه آنان برای خدا شریک و انباز قرار می‌دادند و چیزهای دیگری را همراه با او پرستش می‌کردند. ابراهیم از همهٔ چیزهائی که می‌پرستیدند بیزاری جسته است، و خدا را مستثنی نموده است، و خدا را با صفتی ستوده است که پیش از هر چیز او را سزاوار پرستش می‌کند. آن صفت این است که خدا او را از نیستی به هستی آورده است. او را آفریده است و وجود بخشیده است. چون خدا آفریننده و پدیدآورنده است او سزاوار پرستش است. یقین و اطمینان دارد که پروردگارش او را هدایت می‌بخشد و رهنمود و رهنمون می‌فرماید، به دلیل این که خدا او را از نیستی به هستی آورده است. او را هستی بخشیده است تا وی را هدایت دهد و رهنمونش گرداند. خدا از هرکس دیگری بهتر می‌داند که چگونه او راهدایت می‌دهد و رهنمون می‌گرداند.

ابراهیم سخنی را می‌گوید که زندگی با آن پابرجا و برجا می‌گردد، و آن سخنِ توحید و یگانه‌پرستی است، سخنی که هستی بر آن گواهی می‌دهد:

﴿وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا این که ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند.

ابراهیم علیه‌السلام بیشترین بهره را در استقرار این سخن در زمین، و در ابلاغ آن به نسلهای بعد از خود، توسّط فرزندان و بازماندگان دارد. از میان فرزندان او پیغمبرانی بوده‌اند و چنین گفته‌ای را به دیگران رسانده‌اند. از میان آنان سه نفر از جملهٔ پیغمبران اولوالعزم بوده‌اند، و آنان عبارتند از: موسی و عیسی و محمّد خاتم‌الأنبیاء ـ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتُ اللهِ وَ سَلَامُهُ ـ و امروز بعد از ده‌ها قرن در زمین بیش از هزار میلیون از پیروان آئینهای بزرگ وجود دارند و معتقد به سخن توحید و یگانه‌پرستی پدرشان ابراهیم هستند، ابراهیمی که این سخن را در میان قوم خود باقی گذاشته است. از میان ایشان هرکس که می‌خواهد از این سخن توحید و یگانه‌پرستی دور بیفتد و گمراه بشود، بگذار دور بیفتد و گمراه بشود. ولی این سخن باقی و ماندگار است و هدر نمی‌رود و ضائع نمی‌شود. ثابت و استوار است و تزلزل ندارد. روشن و آشکار است باطل آمیزهٔ آن نمی‌گردد:

﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾.

تا این که ایشان (بدان ایمان آورده و) برگردند.

به سوی کسی برگردند که ایشان را آفریده است. او را بشناسند و بپرستند. به سوی حقّ یگانه و یکتا برگردند و آن را درک و فهم کنند و ملازم آستانه‌اش گردند.

انسانها پیش از ابراهیم سخن توحید و یگانه‌پرستی را شناخته‌اند و با آن آشنا بوده‌اند. امّا این سخن در زمین ماندگار و مستقرّ نگردیده است مگر بعد از ابراهیم. انسانها سخن توحید و یگانه‌پرستی را از زبان نوح و هود و صالح و چه‌بسا ادریس شنیده‌اند و آن را شناخته‌اند. البتّه سخن توحید و یگانه‌پرستی را از زبان پیغمبران دیگری هم شنیده‌اند و درک و فهم کرده‌اند، ولی فرزندان و بازماندگانی از ایشان برجای نمانده‌اند تا بر این سخن ماندگار شوند، و با آن زندگی کنند، و برای آن زندگی کنند. وقتی که انسانها سخن توحید و یگانه‌پرستی را از زبان ابراهیم شنیده‌اند و با آن آشنا گردیده‌اند، این سخن در میان زادگان و بازماندگانش

پیاپی ماندگار و برقرار ماند، و بعد از او پیغمبرانی پیاپی و ناگسیخته مبعوث گردیدند و به میان مردمان روانه شدند. تا آن‌گاه که واپسین فرزندش که از نژاد اسماعیل بود، و از همه کس به ابراهیم شباهت بیشتری داشت، پای به جهان گذاشت و مبعوث گردید.[1] این فرزند، محمّد ﷺ خاتم‌الأنبیاء بود. او سخن توحید و یگانه‌پرستی را در شکل واپسین و کامل و شامل خود بیان فرمود، سخن توحید و یگانه‌پرستی‌ای که سراسر زندگی را به شکلی درمی‌آورد که پیرامون آن بچرخد و دور بزند، و آن را در همهٔ تلاشها و فعّالیّتها و در همهٔ اندیشه‌ها و تصوّرهای انسان مؤثّر می‌سازد.

این داستان توحید و یگانه‌پرستی است از روزگار پدرشان ابراهیم که خود را بدو منسوب می‌دانند. این هم سخن توحید و یگانه‌پرستی‌ای است که ابراهیم آن را در میان فرزندان و بازماندگان خود باقی گذاشت و ماندگار کرد. این هم سخن توحید و یگانه‌پرستی است که از زبان یکی از فرزندان ابراهیم بدین نسل می‌رسد. آیا چگونه پذیرهٔ توحید و یگانه‌پرستی می‌روند کسانی که خویشتن را به ابراهیم، و به آئین ابراهیم منسوب می‌دانند؟

روزگاران زیادی بر ایشان گذشت. خداوند نسلی بعد از نسلی از ایشان را پدیدار و از زندگی و نعمتهایشان برخوردار کرد. تا آن گاه که زمان زندگانیشان به درازا کشید، و آئین ابراهیم را فراموش کردند، و سخن توحید و یگانه‌پرستی در میانشان غریب و عجیب جلوه‌گر آمد. از بازآورندهٔ سخن توحید و یگانه‌پرستی بدترین استقبال را انجام دادند، و رسالت آسمانی را با مقیاسها و معیارهای زمینی سنجیدند و ارزیابی کردند. این بود شاهین هرگونه ترازوئی در دستشان خلل پذیرفت و بالا و پائین افتاد:

﴿ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّٰی جٰاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِینٌ. وَ لَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ قٰالُوا: هٰذٰا سِحْرٌ وَ إِنّٰا بِهِ کٰافِرُونَ. وَ قٰالُوا: لَوْلاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلیٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ! أَ هُمْ یَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّکَ؟ نَحْنُ قَسَمْنٰا بَیْنَهُمْ مَعِیشَتَهُمْ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا، وَ رَفَعْنٰا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ، لِیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِیّاً، وَ رَحْمَةُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِمّٰا یَجْمَعُونَ. وَ لَوْلاٰ أَنْ یَکُونَ النّٰاسُ أُمَّةً وٰاحِدَةً لَجَعَلْنٰا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعٰارِجَ عَلَیْهٰا یَظْهَرُونَ، وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْوٰاباً وَ سُرُراً عَلَیْهٰا یَتَّکِئُونَ، وَ زُخْرُفاً، وَ إِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمّٰا مَتٰاعُ الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا؛ وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ ﴾.

(مشرکان امید ابراهیم را برآورده نکردند و برنامه‌اش را پیاده ننمودند و من هم در عقوبت ایشان عجله‌ای نکردم) بلکه من اینان و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختم تا (قرآن فراخوانندهٔ مردمان به) حقّ (و حقیقت)، و پیغمبر روشنگری به نزدشان آمد. هنگامی که قرآن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادو است و ما بدان باور نداریم. گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟! آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هرکس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم، و برخی را بر برخی دیگر برتریهائی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است (که نبوّت است و نبوّت از همهٔ مقامات برتر است). اگر (بهره‌مند شدن کفّار از انواع مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همهٔ مردم (تمایل به کفر پیدا کنند و در

۱- جابر از پیغمبر ﷺ روایت کرده است که فرموده است:
(عُرِضَ عَلَیَّ الْأَنْبِیٰاءُ، فَإِذٰا مُوسیٰ علیه‌السلام رَجُلٌ ضَرْبٌ مِنَ الرِّجٰالِ کَأَنَّهُ مِنْ رِجٰالِ شَنُوءَةَ، فَرَأَیْتُ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ علیه‌السلام فَإِذٰا أَقْرَبُ مَنْ رَأَیْتُ بِهِ شِبْهاً عُرْوَةُ ابْنُ مَسْعُودٍ. وَ رَأَیْتُ إِبْرٰاهِیمَ علیه‌السلام فَإِذٰا أَقْرَبُ مَنْ رَأَیْتُ بِهِ شِبْهاً صٰاحِبُکُمْ).
پیغمبران به من نشان داده شدند. موسی علیه‌السلام مرد لاغر باریک‌اندامی بود. انگار مردی از مردان قبیلهٔ شنوءة است. عیسی پسر مریم علیه‌السلام را دیدم، او از همه کس به عروه پسر مسعود شبیه‌تر بود. ابراهیم علیه‌السلام را دیدم. او از همه کس بیشتر به رفیق شما شباهت داشت.

گمراهی) ملّت واحدی گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هائی با سقفهائی از نقره فراهم می‌آوردیم، و برای آنان پلّه‌ها و نردبانهای سیمین ترتیب می‌دادیم که از آنها بالا روند. (چرا که نعمت چند روزهٔ حیات بی‌ارزش است و در مقابل نعمت جاویدان آخرت چیزی به حساب نمی‌آید). و برای خانه‌هایشان درهائی فراهم می‌آوردیم، و تختهائی نقره‌ای که بر آنها تکیه می‌زنند و می‌لمند ترتیب می‌دادیم، و زر و زیور و انواع وسائل تجمّلی و زینت‌آلات بدیشان می‌دادیم. امّا همهٔ اینها متاع زندگی این جهانی است، و آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزگاران آماده است (و نعمت سرای جاویدان که از آن خداپرستان است، با نعمت جهان گذران قابل مقایسه نیست).

روند قرآنی از سخن گفتن در بارهٔ ابراهیم می‌پردازد، و به مردمان حاضر رو می‌کند:

﴿ بَلْ مَتَّعْتُ هٰؤُلاٰءِ وَ آبٰاءَهُمْ حَتّىٰ جٰاءَهُمُ الْحَقُّ وَ رَسُولٌ مُبِينٌ ﴾.

بلکه من اینان و پدرانشان را از مواهب دنیا بهره‌مند ساختم تا (قرآن فراخوانندهٔ مردمان به) حقّ (و حقیقت)، و پیغمبر روشنگری به نزدشان آمد.

انگار با این دست برداشتن از ابراهیم، می‌گوید: بگذار سخن از ابراهیم را رها سازیم، چرا که ایشان با ابراهیم پیوند و مناسبتی ندارند. بگذار به کار و بار اینان بپردازیم. اینان که کار و بارشان با کار و بار ابراهیم نمی‌خواند . . . برای اینان و برای پدران و نیاکانشان پیش از اینان، کالا و متاع آماده کردیم و نعمت و قدرت بدیشان دادیم، و عمرشان را به طول کشاندیم، تا بدان گاه که حقّ و حقیقت در این قرآن به پیش ایشان آمد و به دستشان رسید، و پیغمبر روشنگری به میانشان آمد، و این حقّ و حقیقت را آشکارا و روشن بدیشان عرضه فرمود:

﴿ وَ لَمّٰا جٰاءَهُمُ الْحَقُّ قٰالُوا: هٰذٰا سِحْرٌ، وَ إِنّٰا بِهِ كٰافِرُونَ ﴾ . . .

هنگامی که قرآن به پیش ایشان آمد، گفتند: این جادو است، و ما بدان باور نداریم. . .

حقّ با سحر نمی‌آمیزد. این مسأله پیدا و هویدا است. این ادّعاء باطلی است که دارند و بر زبان می‌رانند. آنان نخستین کسانی بوده‌اند که بطلان آن را می‌شناختند. سران و بزرگان قریش کسانی نبوده‌اند که حقّانیّت قرآن از دیدشان پنهان و نهان شود. ولیکن آنان عامّهٔ مردمان دنباله‌رو خود را گول می‌زدند، و می‌گفتند: قرآن سحر است. کفر و عدم پذیرش خود را در حقّ قرآن برای تأکید مسأله اعلان می‌داشتند، و می‌گفتند:

﴿ وَ إِنّٰا بِهِ كٰافِرُونَ ﴾.

و ما بدان باور نداریم.

تا با این سخن خود به دل عامّهٔ مردمان بیندازند که ایشان بدانچه می‌گویند یقین و اطمینان دارند، و عامّهٔ مردمان را از راه الهام و پیام و منقاد کردن و رام نمودن، به دنبال خود روان سازند. این هم کار و بار سران و بزرگان در میان هر قومی است. عامّهٔ مردمان را گول می‌زنند، از ترس این که نکند از تحت سلطه و قدرتشان بگریزند، و به سوی سخن توحید و یگانه‌پرستی راه پیدا کنند و هدایت یابند، سخن توحید و یگانه‌پرستی‌ای که بزرگ و سترگی سقوط می‌کند، و جز خداوند بزرگ و والامقام پرستیده نمی‌گردد، و جز از خداوند بزرگ و والامقام بیم و هراسی نمی‌شود.

آنگاه قرآن نقل می‌کند که آنان معیارها و ارزشها را به هم می‌آمیزند، و بر انتخاب خدا اعتراض می‌گیرند، و گزینش محمّد ﷺ را توسّط خدا برای حمل حقّ و نور برایشان نمی‌پذیرند:

﴿ وَ قٰالُوا: لَوْلاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

گفتند: چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!.

مرادشان از دو شهر، مکّه و طائف است. پیغمبر خدا ﷺ از خاندانهای بزرگ قریش، و از نجبای

بنی‌هاشم بود. بنی‌هاشم نیز از سران عرب بودند. همچنین شخص پیغمبر ﷺ پیش از بعثت در محیط خود با داشتن اخلاق والا معروف و مشهور بود. ولیکن او رئیس قبیله‌ای یا رئیس عشیره‌ای نبود، در محیطی که همچون معیارها و ارزشهای قبیله‌گری مایهٔ افتخار بشمار می‌آمد. این چیزی است که افراد معترض با سخنانشان بدان اشاره می‌کنند:

﴿ لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!.

خدا می‌داند رسالت خود را کجا و به چه کسی می‌سپارد. خداوند کسی را برای رسالت خود برگزیده است که می‌داند او شایستهٔ آن است. چه‌بسا یزدان سبحان نخواسته است برای این رسالت سندی خارج از سرشت آن، و نیروئی خارج از حقیقت آن را بیاورد. این است مردی را انتخاب فرموده است که امتیاز بزرگ او اخلاق است . . . اخلاق نیز جزو سرشت این دعوت است . . . و نشانهٔ برجستهٔ او اخلاص و از خودگذشتگی است . . . اخلاص و از خودگذشتگی هم جزو این دعوت است . . . خداوند برای این رسالت شخصی را برنگزیده است که رئیس قبیله‌ای، یا رئیس عشیره‌ای، یا صاحب جاه و جلالی، و یا صاحب دارائی و ثروتی باشد. تا هیچ معیار و ارزشی از معیارها و ارزشهای این زمین با این دعوتِ فروفرستاده از آسمان نیامیزد. و تا این که این دعوت با زیب و زینتی از زیب و زینتهای این زمین خود را نیاراید، زیب و زینتی که اصلاً جزو حقیقت این دعوت نمی‌باشد. و تا این که هیچ مؤثّری همراه این دعوت نگردد که خارج از ذات وارستهٔ خودش باشد. و تا این که آزمندی بدین دعوت درنیاید، و پاکدامنی از این دعوت خودداری ننماید.

این بود مردمانی که کالاهای زمینی بر ایشان غالب آمده بود، و کسانی که سرشت این دعوت آسمانی را درک و فهم نکرده بودند، این چنین اعتراضی را داشتند:

﴿ لَوْلاَ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است؟!.

قرآن بدیشان پاسخ می‌دهد، و این اعتراض بر رحمت خدا را زشت می‌شمارد، رحمتی که برای آن هرکه از بندگانش را بخواهد برمی‌گزینند. بر آمیزهٔ معیارها و ارزشهای زمین با معیارها و ارزشهای آسمان می‌تازد، و برایشان معیارها و ارزشهائی را روشن می‌سازد که آنان بدانها افتخار می‌کنند و می‌بالند، و بدیشان می‌گوید این معیارها و ارزشها چه اندازه صحیح هستند، و درست چه وزن و بهائی در ترازوی خدا دارند:

﴿ أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ؟ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ، لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً، وَ رَحْمَةُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ﴾.

آیا آنان رحمت پروردگار تو را تقسیم می‌کنند (و کلید رسالت را به هرکس که بخواهند می‌سپارند؟). این مائیم که معیشت آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده‌ایم، و برخی را بر برخی دیگر برتریهائی داده‌ایم، تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند). و رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است (که نبوّت است و نبوّت از همهٔ مقامات برتر است).

رزق و روزی زندگی در این دنیا تابع بهره‌های خدادادی افراد، و شرائط و ظروف زندگی، و روابط اجتماعی و پیوندهای جامعه است. نسبتهای تقسیم ارزاق در میان افراد و در بین جامعه‌ها، طبق همهٔ آن عوامل، اختلاف پیدا می‌کند. از محیطی تا محیطی فرق خواهد داشت، و از زمانی تا زمانی جدائی حاصل می‌کند، و از جامعه‌ای تا جامعهٔ دیگری مختلف و دگرگون خواهد شد، برابر مقرّرات و ارتباطات و شرائط و ظروفی که آن جامعه خواهد داشت. ولی شکل

ماندگار و برقرار در رزق و روزی، آن شکلی که هرگز تغییر پیدا نمی‌کند ـ حتّی در جامعه‌های ساختگی پیرو مکتبهای هدفدار ـ این است که تقسیم ارزاق و توزیع کالاها در میان افراد، متفاوت است و یکسان نیست.
اسباب و علل تفاوت، میان انواع جامعه‌ها و اقسام نظامها و سیستمها، فرق و جدائی خواهد داشت. ولیکن تفاوت در اندازه‌ها و بهره‌های رزق و روزی هرگز تغییر پیدا نمی‌کند. هرگز روزی و روزگاری نبوده است ـ حتّی در جامعه‌های ساختگی هدفدار پیرو مکتبها و شیوه‌های ویژهٔ تولید و تقسیم ـ همهٔ افراد در بهره‌مندی از رزق و روزی مساوی و برابر بوده باشند:

﴿ وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ ﴾.

برخی را بر برخی دیگر برتریهائی داده‌ایم.

فلسفهٔ این تفاوت و فرقی که در همهٔ زمانها، و در تمام محیطها، و در میان تمام جامعه‌ها دیده می‌شود، این است:

﴿ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً سُخْرِيّاً ﴾.

تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند (و به یکدیگر خدمت کنند).

تا بعضی از آنان بعضی دیگر را به کار گیرند . . . و دولاب زندگی تا در جریان است برخی از مردم قطعاً برخی دیگر را به کار گیرند. مسخّر کردن و به کار گرفتن به معنی برتری‌جوئی و چیره شدن نیست . . . بدین معنی که طبقه‌ای بر طبقه‌ای والائی و برتری یابد، یا فردی بر فردی والائی و برتری یابد . . . هرگزا هرگز! این معنی سطحی نزدیک به ذهن و ساده‌ای است، و بیانگر معنی فرمودهٔ جاویدان الهی نیست. هرگزا هرگز! مدلول و مفهوم این فرمودهٔ الهی، پایدارتر و فراتر از هرگونه تغییرات یا تحوّلات اوضاع گروه‌های بشری است، و بسیار بالاتر و والاتر از شرائط و ظروفی است که از میان می‌رود یا به میان می‌آید . . . همهٔ انسانها برخی مسخّر بعضی دیگرند. دولاب زندگی همه را با خود می‌چرخاند و می‌گرداند و راه می‌برد، و برخی را مسخّر برخی می‌نماید در هر وضعی و در هر شرائطی که باشند. آن کس که رزق و روزی کمی دارد مسخّر آن کسی است که رزق و روزی زیادی دارد. عکس این هم درست است. چه این یکی مسخّر است تا اموال و دارائی را گرد آورد، و خودش از آن بخورد و به آن یکی بخوراند. هر دوتای دارا و نادار یکسان مسخّر یکدیگرند. این اختلاف در رزق و روزی که این را مسخّر آن، و آن را مسخّر این، در چرخهٔ زندگی می‌گرداند . . . کارگر مسخّر مهندس و کارفرما است. مهندس مسخّر کارگر و کارفرما است. کارفرما مسخّر مهندس و هم کارگر است . . . همهٔ آنان نیز مسخّر خلافت در زمین هستند با در نظر داشتن تفاوت در بهره‌های خدادادی و استعدادهای سرشتی، و در اعمال و ارزاق . . .

گمانم بر این است که بسیاری از داعیان مکتبهای هدفدار، این آیه را بهانه‌ای برای حمله به اسلام و قوانین و مقرّرات اجتماعی و اقتصادی آن می‌سازند. فکر می‌کنم که برخی از مسلمانان می‌ایستند و در برابر این نصّ منگ منگ می‌کنند. اسلام که معتقد به اختلاف و فرق اندازهٔ رزق و روزی است، انگار می‌خواهند اسلام را از این تهمت تبرئه کنند و بگویند اسلام چنین چیزی را نگفته است. همچنین اسلام که معتقد به اختلاف و فرق اندازهٔ رزق و روزی است و فلسفهٔ آن را مسخّر کردن این یکی آن دیگری، و آن دیگری این یکی، ذکر می‌کند، انگار می‌خواهند بگویند این تهمت است و اسلام دور از همچون چیزی است!

چنین فکر می‌کنم وقت آن فرارسیده است که پیروان اسلام، اسلام خود را رویاروی و آشکار در جایگاه والائیِ مطلق نگاه دارند، نه این که اسلام را در جایگاه دفاعِ از خود در برابر تهمت ناروای ناچیز نگاه دارند! اسلام حقائق جاودانهٔ مستقرّ در فطرت این هستی را مقرّر و بیان می‌دارد، حقائقی که ثابت و استوارند بسان ثابت و استوار بودن آسمانها و زمین و قوانین و سنن آسمانها و زمین، قوانین و سننی که خلل نمی‌پذیرند و مختلّ و متزلزل نمی‌شوند.

سرشت این زندگی بشری بر پایۀ تفاوت استوار است، تفاوت داده‌ها و نعمتهای افراد، و تفاوت در کار و وظیفه‌ای که هر فردی انجام می‌دهد، و تفاوت در اندازۀ مهارت هر کسی در کاری که می‌کند. وجود تفاوت ضروری است برای تنوّع نقشهائی که مردمان برعهده دارند، و خلافت در زمین ادای آن نقشهای متفاوت را می‌طلبد. اگر همۀ مردمان نسخه‌های تکراری بودند، ممکن نمی‌گردید زندگی در این زمین بدین شکل و صورت پدیدار و برقرار گردد. و کارهای زیادی باقی می‌ماند، و زندگی لیاقتها و مهارتهائی برای انجام آن کارها پیدا نمی‌کرد، و کسانی را نمی‌یافت بدان کارها اقدام کنند و دست بیازند. کسی که زندگی را آفریده است، و خواسته است که زندگی برجای بماند و پیشرفت پیدا کند، او لیاقتها و مهارتها و استعدادها و آمادگیها را مختلف و گوناگون آفریده است، همان‌گونه که وظیفه‌ها و نقشها را جوراجور و گوناگون آفریده است . . . و امّا نسبت تفاوت رزق و روزی، از جامعه‌ای تا جامعۀ دیگری، و از سیستم و نظامی تا سیستم و نظام دیگری، فرق می‌کند. ولیکن قاعده و قانون فطری است و هماهنگ با سرشت زندگی است و برای رشد و نموّ زندگی ضروری و لازم است. بدین خاطر است که پیروان مکتبهای ساختگی و زورکی نتوانسته‌اند میان حقوق کارگر و حقوق مهندس، و میان حقوق سرباز و افسر، مساوات و برابری برقرار کنند، گرچه بسیار تلاش کرده‌اند قوانین مکتب خود را تحقّق بخشند و پیاده کنند. آنان در برابر قانون الهی که این آیه از قرآن مجید آن را مقرّر و معیّن می‌دارد، شکست خورده‌اند و از میدان گریخته‌اند. این آیه قانون ثابت و استواری از قوانین زندگی را روشن و آشکار می‌نماید.

این کار و بار رزق و روزی در این زندگی دنیوی است. در فراسوی آن رحمت یزدان سبحان است:

﴿ وَ رَحْمَةُ رَبِّکَ خَیْرٌ مِّمَّا یَجْمَعُونَ ﴾.

رحمت پروردگارت از تمام آنچه جمع‌آوری می‌کنند بهتر است (که نبوّت است و نبوّت از همۀ مقامات برتر است).

خداوند برای این رحمت هرکه را بخواهد برمی‌گزیند، از میان کسانی که می‌داند آنان شایستگی آن را دارند.
این معیارها و ارزشها در پیشگاه خدا بسی ناچیز و ناقابلند. بدین جهت است در آنها بیگناهان و بزهکاران مشترک هستند، و نیکان و بدان به آن دسترسی پیدا می‌کنند. در صورتی که خداوند تنها برگزیدگان را به رحمت خود می‌رساند و نائل می‌گرداند.

معیارها و ارزشهای این زمین آن اندازه ناچیز و بی‌ارج است که اگر خدا می‌خواست آنها را برای کافران فراخ و فراوان می‌کرد و ایشان را غرق نعمتها می‌نمود. امّا این امر مردمان را از دین برمی‌گرداند، و ایشان را از ایمان به یزدان بازمی‌دارد:

﴿ وَ لَوْلاَ أَنْ یَکُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ یَکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِبُیُوتِهِمْ سُقُفاً مِنْ فِضَّةٍ وَ مَعَارِجَ عَلَیْهَا یَظْهَرُونَ، وَ لِبُیُوتِهِمْ أَبْوَاباً وَ سُرُراً عَلَیْهَا یَتَّکِئُونَ، وَ زُخْرُفاً. وَ إِنْ کُلُّ ذٰلِکَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَیَاةِ الدُّنْیَا، وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِینَ ﴾.

اگر (بهره‌مند شدن کفّار از انواع مواهب مادی) سبب نمی‌شد که همۀ مردم (تمایل به کفر پیدا کنند و در گمراهی) ملّت واحدی گردند، ما برای کسانی که به خداوند مهربان باور نمی‌داشتند خانه‌هائی با سقفهائی از نقره فراهم می‌آوردیم، و برای آنان پلّه‌ها و نردبانهای سیمین ترتیب می‌دادیم که از آنها بالا روند. (چرا که نعمت چند روزۀ حیات بی‌ارزش است و در مقابل نعمت جاویدان آخرت چیزی به حساب نمی‌آید). و برای خانه‌هایشان درهائی فراهم می‌آوردیم، و تختهائی نقره‌ای که بر آنها تکیه می‌زنند و می‌لمند ترتیب می‌دادیم. و زر و زیور و انواع وسائل تجمّلی و زینت‌آلات بدیشان می‌دادیم. امّا همۀ اینها متاع زندگی این جهانی است، و آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزگاران آماده است (و نعمت سرای جاویدان که از آنِ خداپرستان است، با نعمت جهان گذران قابل

مقایسه نیست).
به همین صورت، اگر مردمان از دین برنمی‌گشتند ـ خدا هم بهتر می‌داند ضعف انسانها تا به کجا است، و کالاها و متاعهای دنیا چه گیرائی و تأثیری در دلهایشان دارد ـ خدا برای کسانی که خداوند مهربان و صاحب رحمت فراوان را انکار می‌کنند و بدو باور ندارند، خانه‌هائی می‌ساخت که سقفهای آنها از نقره، و نردبانهای آنها از طلا می‌بود. خانه‌هائی با درهای زیاد، و کاخهائی با تختها و مبلمانهائی برای تکیه زدن، و زینت‌آلاتی برای آراستن و پیراستن آنها . . . این سخن اشاره دارد به ناچیزی و بی‌ارجی این نقره‌ها و طلاها و زیورها و کالاها، تا آنجا که رایگان داده می‌شد به کسانی که یزدان مهربان را قبول ندارند و کافرند!

﴿ وَ إِنْ كُلُّ ذٰلِکَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ﴾.

امّا همهٔ اینها متاع زندگی این جهانی است.

متاع و کالای زوال‌پذیر است. از میان می‌رود و از مرز زندگی این دنیا فراتر نمی‌رود. متاع ناچیز اندکی است و تنها سزاوار زندگی دنیوی است و بس.

﴿ وَ الْآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّکَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾.

آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزگاران آماده است.

اینان با پرهیزگاری و تقوائی که دارند، در پیشگاه خدا مکرّم و محترمند. خدا برایشان اندوخته می‌کند چیزی را که ارزشمندتر و ماندگارتر است، و بدیشان می‌رساند چیزی را که برجاتر و گرانبهاتر است. آنان را از کسانی جدا می‌سازد که خداوند مهربان را قبول ندارند و کافرند، آن کافرانی که خدا بدیشان آن متاع بی‌ارزش و کم‌بهائی را می‌دهد که به حیوانات عطاء می‌فرماید!

کالای زندگی دنیوی که خدا نمونه‌هائی از قبیل دارائی و زر و زیور و لذّت بردن آن را ذکر فرموده است، بسیاری از مردمان را گول می‌زند. چنین کسانی سخت گول می‌خورند وقتی که کالا و متاع دنیا را در دست بزهکاران می‌بینند، و مشاهده می‌کنند که دست نیکان تهی از کالا و متاع دنیا است، یا این که می‌بینند که خوبان در تنگدستی یا در سختی و یا در گرفتاری بسر می‌برند. خداوند تأثیر این آزمون در دلها و درونهای مردمان را می‌داند. ولیکن یزدان برایشان پرده از روی ناچیزی و بی‌ارجی این ارزشها و معیارها و پستی و خواری آنها در پیشگاه ایزد سبحان برمی‌دارد، و همچنین برایشان پرده از نفیس بودن و ارج و بها داشتن چیزی برمی‌دارد که آن را برای نیکان و پرهیزگاران در پیشگاه خود ذخیره کرده است و اندوخته است. دل با ایمان، از انتخاب و گزینش یزدان برای خوبان و بدان و نیکوکاران و بزهکاران، مطمئنّ است و بدان می‌آساید.

آن کسانی که بر انتخاب و گزینش خدا اعتراض می‌گیرند، و انتخاب و گزینش مردی برای رسالت را نمی‌پسندند که چیزی از کالای زندگی دنیوی بدو داده نشده است، و مردمان را با ریاستی که دارند، و یا با اموالی که به دست می‌آورند می‌سنجند و بها می‌دهند، آنان در پرتو این آیات، خواری و حقارت این کالاها و ناچیزی آنها را در پیشگاه خدا مشاهده می‌کنند. آنان می‌بینند که این کالاها به بدترین آفریدگان یزدان و مبغوض‌ترین ایشان در پیشگاه یزدان داده می‌شود. لذا داشتن دارائی دالّ بر نزدیکی به خدا و خشنودی او نیست، و بر برازندگی و گزینش او دلالت ندارد.

بدین‌گونه و بدین شیوه، قرآن چیزها را در جایگاه خود قرار می‌دهد، و پرده از قوانین و سنن خدا در توزیع و تقسیم ارزاق در دنیا و آخرت برمی‌دارد، و حقیقت معیارها و ارزشها را آن‌گونه که در پیشگاه خدا استوار و برجای هستند نشان می‌دهد. این امر وقتی صورت می‌گیرد که قرآن در صدد پاسخ به معترضان بر رسالت محمّد ﷺ و گزینش او از سوی خدا، و کنار زدن و دور افکندن بزرگان غالب و چیره بر اوضاع، برمی‌آید.

بدین منوال و بر این روال، قرآن پایه‌های بنیادین و حقائق کلّی را محکم و استوار می‌دارد، پایه‌ها و حقائقی که متزلزل نمی‌گردند و تغییر نمی‌پذیرند، و دگرگونیها و تحوّلات زندگی، اختلاف قوانین و مقرّرات،

جوراجوری سیستمها و نظامها، تعدّد مکتبها، و تنوّع محیطها، در آنها تأثیری ندارد. زندگی قوانین و سنن ثابت و استواری دارد، قوانین و سننی که زندگی در جولانگاه آنها می‌گردد و می‌چرخد، ولیکن از چهارچوب آنها بیرون نمی‌رود. کسانی که ظواهر متغیّر، ایشان را از تدبّر و تفکّر در بارهٔ حقائق ثابت و استوار باز می‌دارد، بدین قانون الهی پی نمی‌برند، قانونی که ثابت ماندن و تغییر پذیرفتن در اصل زندگی و در احوال و اوضاع آن را گرد می‌آورد. آنان گمان می‌برند تحوّلات و تغییرات شامل حقائق اشیاء می‌گردد بدان سان که شامل شکلها و صورتهای اشیاء می‌شود. گمان می‌برند که تحوّل و دگرگونی مستمرّ، مانع از آن است که قواعد ثابتی کاری از کارها داشته باشد. منکر این هستند که قانون ثابتی جز قانون تحوّل و دگرگونی مستمرّ موجود باشد. تنها قانون تحوّل و دگرگونی است که به ثبات آن ایمان دارند و بس!

امّا ما پیروان عقیدهٔ اسلامی، در واقعیّت زندگی مصداق چیزی را می‌بینیم که یزدان سبحان آن را مقرّر و بیان می‌فرماید، و آن این که ثبات و تغیّر در هر زاویه‌ای از زوایای جهان، و در هر گوشه‌ای از گوشه‌های زندگی، لازم و ملزوم و همراه و همگام یکدیگرند. نزدیک‌ترین نمونهٔ این لازم و ملزوم و همراه و همگام بودن، ثبات تفاوت رزق و روزی میان مردمان، و وجود تغیّر و دگرگونی نسبتهای تفاوت و اسباب و علل آن در سیستمها و نظامها و جامعه‌ها است . . . این ملازمت و همراهی در غیر این مثال نیز بردوام و برقرار است.(۱)



بعد از آن که قرآن ناچیزی کالاها و متاعهای زندگی دنیا، و حقارت و خواری دنیا در پیشگاه خدا را بیان می‌دارد، و می‌فرماید چیزی که از کالاها و متاعهای زندگی دنیا به بزهکاران داده می‌شود دالّ بر بزرگواری و احترام ایشان در پیشگاه یزدان نیست، و اشاره به این ندارد که آنان رستگارند. و بعد از آن که قرآن بیان می‌دارد که آخرت برابر حکم پروردگارت متعلّق به پرهیزگاران است. دنبالهٔ سخن را می‌گیرد و سرنوشت کسانی را بیان می‌دارد که همچون کالاها و متاعهائی را به دست می‌آورند، و از یاد خدا غافل و بی‌خبرند، و از طاعات و عبادات رویگردانند، طاعات و عباداتی که انسانها را شایستهٔ رزق و روزی آخرت می‌سازد، و آخرت برای پرهیزگاران آماده گردیده است:

﴿ وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَاناً فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ. وَ إِنَّهُمْ لَیَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِیلِ وَ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ. حَتّٰیٰ إِذٰا جٰاءَنٰا قٰالَ: یٰا لَیْتَ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ بُعْدَ الْمَشْرِقَیْنِ. فَبِئْسَ الْقَرِینُ. وَ لَنْ یَنْفَعَکُمُ الْیَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّکُمْ فِی الْعَذٰابِ مُشْتَرِکُونَ ﴾.

هرکس از یاد خداغافل و روگردان شود، اهریمنی را مأمور او می‌سازیم، و چنین اهریمنی همواره همدم وی می‌گردد (و گمراه و سرگشته‌اش می‌سازد). شیاطین این گروه را از راه (خدا) بازمی‌دارند و (به گونه‌ای گمراهی را در نظرشان می‌آرایند که) گمان می‌کنند ایشان هدایت‌یافتگان حقیقی هستند. تا آنگاه که چنین کسی (همراه با چنان اهریمنی، در قیامت) به پیش ما می‌آید، رو بدین همنشین نفرت‌انگیز می‌کند و نادمانه) می‌گوید: کاشکی! میان من و تو، به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله بود! (ای وای من!) چه همدم و همنشین بدی است! هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی نمی‌بخشد، چرا که شما ستم کرده‌اید، و حقّ این است که همگی در عذاب دوزخ مشترک باشید.

«عَشِیّ»: کم‌سو شدن چشم. چشم تنبلی. شب‌کوری . . . این امور وقتی پیش می‌آید که چشم با نور درخشان و شدیدی رویاروی شود، و چشم نتواند بدان خیره گردد. یا وقتی این امور پیش می‌آید که تاریکی شب درمی‌رسد و چشم ضعیف در تاریکی نمی‌تواند اشیاء را تشخیص دهد. گاهی هم این امور براثر بیماری ویژه‌ای به چشم دست می‌آید. در اینجا کوردلی و

۱- اندیشهٔ اسلام در بارهٔ جهان و زندگی و انسان، پژوهشی است که مؤلف آن را به اتمام نرسانیده است . . .

گمراهی و رویگردانی از یاد خداوند مهربان، و غفلت دل و درون از وجود خدا، و فراموش کردن این که خدا او را زیر نظر دارد و پیوسته او را می‌پاید، مراد است.

﴿ وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ ٱلرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطٰاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴾.

هرکس از یاد خداغافل و روگردان شود، اهریمنی را مأمور او می‌سازیم، و چنین اهریمنی همواره همدم وی می‌گردد (و گمراه و سرگشته‌اش می‌سازد).

اراده و مشیّت خدا بر این بوده است که خِلقت و آفرینش انسان چنین باشد. و مقتضی این بوده است که هروقت دل انسان از یاد خدا غافل می‌شود شیطان بدو راه پیدا می‌کند، و همدم بدی برای او ترتیب داده می‌شود. این همدم بد به وسوسه کردن او می‌پردازد، و بدی را برایش می‌آراید. این شرط و جواب شرط در اینجا در آیه، بیانگر این اراده و مشیّت کلّی ثابتی هستند که به محض تحقّق یافتن سبب، نتیجه تحقّق پیدا می‌کند، بدان‌گونه که خدا برابر علم خود مقرّر و معیّن فرموده است.

وظیفهٔ شیاطینِ همدم این است که انسانهای همدم خود را از راه خدا بازدارند، در حالی که همچون انسانهائی گمان می‌برند که آنان راهیاب و هدایت‌یافته هستند:

﴿ وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ ٱلسَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴾.

شیاطین این گروه را از راه (خدا) بازمی‌دارند و (به گونه‌ای گمراهی را در نظرشان می‌آرایند که) گمان می‌کنند ایشان هدایت‌یافتگان حقیقی هستند.

این بدترین کاری است که همنشینی با همنشین خود می‌کند. این که او را از راه یگانهٔ راست و درست بازدارد، سپس او را رها نکند بیدار شود و به خود آید، یا گمراهی برطرف شود و او از سرگشتگی دست بکشد و برگردد. بدو چنین تفهیم کند و به دلش الهام کند که او در راه راست و درست حرکت می‌کند! تا آن گاه که به سرنوشت دردناک برخورد می‌کند و گرفتار می‌آید.

تعبیر سخن با فعلهای مضارع:

«لَيَصُدُّونَهُم: شیاطین کفّار را بازمی‌دارند» . . . «يَحْسَبُونَ: گمان می‌برند». این را به تصویر می‌کشد که چنین کاری برجا و بردوام و مستمرّ است و به چشمها نشان داده می‌شود و دیگران آن را مشاهده می‌نمایند. ولی گمراهانی که به سوی دام، بی‌خبر و ناآگاه حرکت می‌کنند، چنین کاری را نمی‌بینند.

آن‌گاه فرجام کار ناگهان درمی‌رسد، در حالی که آنان سرگردان و حیران و ویلان می‌روند، یقهٔ ایشان را می‌گیرد:

﴿ حَتَّىٰ إِذٰا جٰاءَنٰا قٰالَ: يٰا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ. فَبِئْسَ ٱلْقَرِينُ ﴾.

تا آن‌گاه که چنین کسی (همراه با چنان اهریمنی، در قیامت) به پیش ما می‌آید، رو بدین همنشین نفرت‌انگیز می‌کند و نادمانه) می‌گوید: کاشکی! میان من و تو به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله بود! (ای وای من!) چه همدم و همنشین بدی است!.

بدین‌گونه ما در یک لحظه از این دنیا به آخرت منتقل می‌شویم و می‌رویم. نوار زندگیِ سرگشته درهم پیچیده می‌شود. کوران، یعنی آن کسانی که از یاد خدای مهربان غافل و رویگردان بودند، ناگهان و بدون انتظار به پایانِ گشت و گذار می‌رسند. در اینجا هوشیار و بیدار می‌شوند، بدان‌گونه که شخص مست از مستی به در می‌آید و به خود می‌آید. چشمان کور و کم‌سوی خود را باز می‌کنند و به اطراف خود خیره می‌شوند و می‌نگرند. هریک از آنان به شیطان همنشین و همراه خود نگاه می‌کند، شیطان همنشین و همراه بدی که گمراهی را برایش آراسته است، و بدو ضلالت را هدایت نشان داده است! او را در راه هلاکت و نابودی رهنمود و رهنمون کرده است، و برایش هلاکت را سلامت جلوه‌گر نموده است! با خشم و کین بدو می‌نگرد، و با صدای بشکسته از غیظ و غضب می‌گوید:

﴿ يٰا لَيْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ بُعْدَ ٱلْمَشْرِقَيْنِ ﴾.

کاشکی! میان من و تو به اندازهٔ مشرق و مغرب فاصله

بود!.

کاش به همدیگر نمی‌رسیدیم و یکدیگر را اصلاً نمی‌دیدیم. آن اندازه از هم دور دور بودیم که مشرق و مغرب از یکدیگر دورند!

قرآن داستان گفتار همنشین هلاک شده خطاب به همنشین بد را تعقیب می‌کند و می‌گوید:

﴿ فَبِئْسَ الْقَرِينُ! ﴾.

(ای وای من!) چه همدم و همنشین بدی است!.

بدان گاه که پرده بر روی همگان فروهشته می‌شود، سخن مأیوس‌کننده و خُردکنندهٔ این و آن را، می‌شنویم:

﴿ وَ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذابِ مُشْتَرِكُونَ ﴾.

هرگز این گفتگوها امروز به حال شما سودی نمی‌بخشد، چرا که شما ستم کرده‌اید، و حقّ این است که همگی در عذاب دوزخ مشترک باشید.

عذاب کامل است. شرکت در عذاب از عذاب نمی‌کاهد. شریکان آن را میان خود نمی‌توانند تقسیم بکنند تا بدین وسیله عذاب هریک سبک‌تر شود و عقاب کاهش یابد!



بدین هنگام قرآن از اینان منصرف می‌شود، و ایشان را در صحنهٔ بد و ناگوارشان به حال خودشان رها می‌کند، و به ترک ایشان می‌گوید تا یکدیگر را سرزنش کنند و به همدیگر بد و بیراه بگویند و دشنام دهند. روی سخن را به پیغمبر ﷺ می‌کند و او را از این سرنوشت بدی که دسته‌ای از انسانها بدان رسیده‌اند دلداری می‌دهد، و از این که چنین کسانی از او روی می‌گردانند و به چیزی ایمان نمی‌آورند که با خود به ارمغان آورده است، او را نوازش می‌نماید و از او غمزدائی می‌کند. او را بر حقّ و حقیقتی ثابت و استوار می‌دارد که بدو وحی گردیده است و پیام شده است، همان حقّ و حقیقتی که ثابت و استوار است و از قدیم و دیرباز ادامه و استمرار داشته است، در رسالت هر پیغمبری که به میان مردمان روانه گردیده است:

﴿ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كانَ فِي ضَلالٍ مُبِينٍ؟ فَإِمّا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنّا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ. أَوْ نُرِيَنَّكَ الَّذِي وَعَدْناهُمْ فَإِنّا عَلَيْهِمْ مُقْتَدِرُونَ. فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ، وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ. وَ اسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنا: أَجَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؟ ﴾.

آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ و یا این که کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند، رهنمود گردانی؟ هرگاه تو را بمیرانیم و از میان برداریم (و ناظر بر مجازات ایشان نباشی) قطعاً ما از آنان انتقام خواهیم گرفت (و به مجازاتشان خواهیم رساند). یا (اگر زنده بمانی) آنچه را از عذاب بدیشان وعده داده‌ایم، به تو نشان خواهیم داد. زیرا ما بر آنان مسلّط و توانائیم. محکم چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است. چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری. و قرآن مایهٔ بیداری تو و قوم تو است، و از شما (در بارهٔ این برنامهٔ الهی) پرسیده خواهد شد. از (پیروان راستین) انبیای پیشین ما بپرس که آیا ما معبودهائی بجز خدا را برای پرستش شدن پدیدار کرده‌ایم؟.

این معنی در قرآن تکرار می‌گردد برای دلداری و دلجوئی از پیغمبر خدا ﷺ و برای بیان و توضیح سرشت هدایت و ضلالت، و برگشت دادن آن دو به اراده و مشیّت و تدبیر و تقدیر خداوند یگانه، و برای اخراج آن دو از دائرهٔ وظیفهٔ پیغمبران ـ عَلَيْهِمُ الصَّلاةُ وَ السَّلامُ ـ و قرار دادن مرزهائی که میان جولانگاه قدرت محدود بشری، حتّی در بالاترین درجهٔ خود که درجه نبوّت است، و میان جولانگاه قدرت مطلق خدا که آزاد و رها از حدود و ثغور است، فاصله و جدائی بیندازد، و برای تثبیت معنی توحید به صورتی از دقیق‌ترین صورتهای توحید، و در جایگاهی از لطیف‌ترین جایگاه‌های آن:

﴿ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ مَنْ كانَ فِي

ضَلالٍ مُبِینٍ ﴾.

آیا تو می‌توانی سخن خود را به گوش کران برسانی؟ و یا این که کوران و کسانی را که در گمراهی آشکاری هستند، رهنمود گردانی؟.

آنان که نه کرند و نه کور، ولیکن بر اثر گمراهی، و سود نبردن از ندای به سوی هدایت، و استفاده نکردن از دلائل هدایت، به کران و کوران می‌مانند. وظیفهٔ پیغمبر ﷺ این است بشنواند کسی را که می‌شنود، و هدایت دهد کسی را که می‌بیند. وقتی که آنان اندامهای خود را تعطیل می‌کنند و بیکاره می‌نمایند، و سوراخهای ایشان و ارواحشان را می‌بندند، دیگر پیغمبر ﷺ نمی‌تواند راهی برای هدایتشان پیدا کند و ایشان را رهنمود گرداند. در این صورت ضلالت و گمراهی آنان بدو زیانی نمی‌رساند و در قبال ویلانی و سرگردانی ایشان مسؤولیّت ندارد. چرا که او وظیفهٔ خود را انجام داده است، وظیفه‌ای که توانائی آن را دارد. بعد از ادای وظیفهٔ محدود پیغمبر ﷺ خدا خودش کار را بر عهده می‌گیرد:

﴿ فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِکَ فَإِنّٰا مِنْهُمْ مُنْتَقِمُونَ. أَوْ نُرِیَنَّکَ الَّذِي وَعَدْنٰاهُمْ فَإِنّٰا عَلَیْهِمْ مُقْتَدِرُونَ ﴾.

هرگاه تو را بمیرانیم و از میان برداریم (و ناظر بر مجازات ایشان نباشی) قطعاً ما از آنان انتقام خواهیم گرفت (و به مجازاتشان خواهیم رساند). یا (اگر زنده بمانی) آنچه را از عذاب بدیشان وعده داده‌ایم، به تو نشان خواهیم داد. زیرا ما بر آنان مسلّط و توانائیم.

کار از این دو حالت خارج نیست. وقتی که خدا پیغمبر خود ﷺ را بمیراند و از دنیا ببرد، خود خدا عهده‌دار انتقام گرفتن از تکذیب‌کنندگان می‌شود. اگر هم خدا مقدّر فرموده باشد که به زندگی ادامه دهد تا تحقّق پیدا کند و پیاده شود آنچه ایشان را از آن می‌ترساند، خدا بر تحقّق بخشیدن و پیاده کردن تهدید و بیم توانا است، و آنان نمی‌توانند خدا را عاجز و درمانده کنند. برگشت کار به اراده و مشیّت یزدان و قدرت او در هر دو حالت است. خدا صاحب دعوت است، و پیغمبر ﷺ بجز فرستاده‌ای نیست.

﴿ فَاسْتَمْسِکْ بِالَّذِي أُوحِیَ إِلَیْکَ. إِنَّکَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴾.

محکم چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است. چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری.

ثابت و استوار بمان بر چیزی که بر آن و در آن هستی، و راه خود را درپیش بگیر و برو، و بدیشان توجّه مکن و اهمیّت مده که چه کرده‌اند و چه می‌کنند. با اطمینان خاطر راه خود را در پیش بگیر و برو.

﴿ إِنَّکَ عَلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ ﴾.

تو قطعاً بر راه راست قرار داری.

راه راست، تو را به کژراهه نمی‌افکند، و منحرف نمی‌گردد و کناره نمی‌رود و پرت و پلا نمی‌شود.

این عقیده با حقیقت بزرگ جهان پیوند دارد، و با قانون کلّی هماهنگ است، قانونی که هستی بر آن استوار و پایدار می‌باشد. این عقیده با قانون هستی سازگار و همساز است و از آن نمی‌گسلد و جدا نمی‌شود. این عقیده پیرو خود را با آفریدگار این هستی آشنا می‌گرداند، و کوچ او را با اطمینان خاطر در راستای راهی به پیش می‌برد که او را به خدا می‌رساند.

یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را با تأکید این حقیقت ثابت‌قدم می‌دارد. این حقیقت بعد از پیغمبر ﷺ همچنین دعوت‌کنندگان به سوی یزدان را ثابت‌قدم و استوار می‌دارد، هر اندازه هم از گریزندگان از راه، اذیّت و آزار و دشمنی و سرکشی ببینند.

﴿ وَ إِنَّهُ لَذِکْرٌ لَکَ وَ لِقَوْمِکَ، وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴾.

قرآن مایهٔ بیداری تو و قوم تو است، و از شما (در بارهٔ این برنامهٔ الهی) پرسیده خواهد شد.

نصّ این آیه در اینجا برداشت یکی از دو معنی را دارد: این قرآن مایهٔ بیداری تو و قوم تو است. در روز قیامت در بارهٔ آن از شما پرسیده می‌شود. بعد از تذکّر دادن و یادآوری کردن هیچ گونه عذر و بهانه و حجّت و دلیلی نمی‌ماند.

یا این قرآن مایهٔ افتخار و سبب شهرت و آوازهٔ تو و

قوم تو است . . . این امر عملاً روی داد و تحقّق پیدا کرد.

از پیغمبر خدا ﷺ بگوئیم. صدها میلیون لب بر او درود و سلام و صلوات می‌فرستد، و شبانه‌روز نزدیک به ۱۴۰۰ سال است عاشقانه و مشتاقانه نام او را می‌برد و یاد او را می‌کند. و صدها میلیون دل از بردن نام او و عشق او به تکان و تپش درمی‌افتد، از آن تاریخ دور و دراز تا دامنهٔ قیامت و آن زمان که خدا زمین و سرنشینان آن را به ارث می‌برد.

از قوم پیغمبر ﷺ بگوئیم. وقتی که این قرآن برایشان به ارمغان آمد دنیا وجود ایشان را احساس نمی‌کرد. اگر هم وجود ایشان را احساس می‌کرد ایشان را در حاشیهٔ زندگی می‌دید. قرآن بود که اجراء بزرگ‌ترین نقش را در تاریخ بشریّت بدیشان واگذار کرد. قرآن بود که قوم پیغمبر ﷺ آن را به دست گرفتند و با آن با دنیا رویاروی گردیدند، و دنیا آنان را شناخت و در دورانی که به قرآن چنگ زده بودند دنیا فرمانشان را گردن نهاد و از ایشان اطاعت کرد. ولی وقتی که از قرآن دست برداشتند دنیا وجودشان را انکار کرد و ناآشنایشان قلمداد نمود، و دنیا کوچک و ناچیزشان شمرد، و ایشان را به عقب کاروان انداخت و از زمرهٔ پسروان قافله کرد، بعد از آن که قافله‌سالاران کاروان بودند و همگان بدیشان چشم می‌دوختند!

مسؤولیّت بزرگی است و در بارهٔ آن از ملّتی پرسیده می‌شود که خدا آنان را برای آئین خود برگزیده است، و ایشان را انتخاب کرده است تا رهبری قافلهٔ بشریّت گریزپا را بر عهده گیرند. اگر آنان از این امانت شانه خالی کنند، از ایشان پرسیده می‌شود.

﴿ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ ﴾.

از شما (در بارهٔ عمل به قرآن و حکمت در پرتو آن) پرسیده می‌شود.

این معنی فراخ‌تر و فراگیرتر است. من این معنی را بیشتر می‌پسندم.

﴿ وَ ٱسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنَا: أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ ٱلرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؟ ﴾.

از (پیروان راستین) انبیای پیشین ما بپرس که آیا ما معبودهائی بجز خدا را برای پرستش شدن پدیدار کرده‌ایم؟.

توحید و یگانه‌پرستی اساس دین یگانهٔ خدا بوده است و هست، از آن زمان که نخستین پیغمبر مبعوث و روانه گردیده است. در این صورت اینان که بجز خدا معبودهائی را پرستش می‌کنند سند و تکیه‌گاهشان چیست؟

قرآن این حقیقت را بدین شکل زیبا و پسندیده بیان می‌کند . . . این شکل بدین‌گونه است که پیغمبر ﷺ از پیغمبران پیش از خود در بارهٔ این مسأله بپرسد:

﴿ أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ ٱلرَّحْمٰنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ؟ ﴾.

آیا ما معبودهائی بجز خدا را برای پرستش شدن پدیدار کرده‌ایم؟.

پیرامون این پرسش، سایه‌روشنهای پاسخ قاطعانهٔ یکایک پیغمبران است. این شکل گفتار، واقعاً شکل زیبا و دل‌انگیزی است. شیوهٔ الهامگرانه‌ای است که تأثیر بسیاری در دلها دارد.

فاصله‌های زمان و مکان میان پیغمبر ﷺ و میان پیغمبران پیش از او است. همچنین فاصله‌های مرگ و زندگی در میان است، فاصله‌هائی که فراخ‌تر و دورتر از فاصله‌های زمان و مکان است . . . ولیکن همهٔ این فاصله‌ها در اینجا در مقابل این حقیقت ثابت و مستمرّ از میان می‌روند، حقیقت وحدت و یگانگی رسالتهائی که همه و همه بر توحید و یگانه‌پرستی متمرکز و استوار بوده‌اند.

رسالت است که نمایان و استوار می‌ماند، ولی زمان و مکان و مرگ و زندگی و سائر پدیده‌های تغییرپذیر، متلاشی می‌گردند و از میان می‌روند. زنده‌ها و مرده‌ها در طول زمان، در رسالت به هم می‌رسند و یکدیگر را می‌شناسند و همدیگر را درک و فهم می‌کنند . . . این سایه‌روشنهای تعبیر لطیف و ظریف و عجیب و غریب قرآنی است.

باید دانست که با توجّه به جایگاهی که پیغمبر ﷺ و برادران انبیاء او در پیشگاه پروردگارشان دارند، چیزی باقی نمی‌ماند که بدین دور و بدان نزدیک گفته شود. بلکه پیوسته آن لحظهٔ لدنی و پیشگاهی است که سدّها و مانعها در آن نیست و نابود می‌شود، و حقیقت کلّی بدون هرگونه پوشش و پرده‌ای لخت و عریان جلوه‌گر و نمایان می‌گردد که حقیقت سراسر هستی و آفریده‌های موجود در این هستی است. وحدتِ متّصل جلوه‌گر و نمایان می‌گردد، وحدتِ متّصلی که موانع و عوائق زمان و مکان و شکل و صورت از آن برافتاده است و ورافتاده است. در اینجا است که پیغمبر ﷺ می‌پرسد و پاسخ می‌شنود، بدون این که حاجزی و حجابی در میان باشد. هم بدان گونه که در شب اسراء و معراج روی داد.

زیبا است در همچون جاهائی زیاد به چیزی توجّه نکنیم و ننگریم که در زندگی خودمان بدان خوی و الفت گرفته‌ایم. چه این خوی و الفت، قانون کلّی و همگانی نیست. وقتی که ما به گوشه‌ای از قانون این هستی دسترسی پیدا می‌کنیم، از این هستی جز برخی از ظواهر آن و بعضی از آثار آن را درک و فهم نمی‌کنیم. حجابهائی از خود پیکرهٔ وجودمان، و حجابهائی از خویهاو عادتهائی که بر پیکرهٔ وجودمان مترتّب می‌سازیم و بنیاد می‌نهیم، در میان است. ولی لحظه‌ای که نفس انسان از این موانع و عوائق زدوده شد و پیراست، ملاقات حقیقتِ مجرّد با حقیقتِ مجرّد هر چیز دیگری برای انسان کاری می‌گردد ساده‌تر از لمس و تماس اجسامی با اجسامی!



در روند دلداری و دلجوئی خدا از پیغمبر ﷺ در برابر اعتراضی که بزرگان قوم بر برگزیده شدن او دارند، و با معیارها و ارزشهای باطل و پوچ، خویشتن را محترم و والا می‌شمارند، و به کالاها و متاعهای این دنیا می‌نازند و می‌بالند، حلقه‌ای از حلقه‌های داستان موسی علیه‌السلام با فرعون و درباریانش به میان می‌آید. در این حلقه همان افتخار کردن و بزرگی فروختن فرعون با چیزهائی است که کسانی بدانها می‌بالند و می‌نازند که می‌گویند:

﴿ لَوْلاٰ نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلىٰ رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ! ﴾.

چرا این قرآن بر مرد بزرگواری از یکی از دو شهر (مکّه و طائف) فرو فرستاده نشده است!.

در این حلقه فرعون به دارائی و ملک و سلطه و قدرتی می‌نازد و می‌بالد که دارد، و با نازش و بالش به خود، و در کمال تکبّر و تفاخر می‌پرسد:

﴿ أَ لَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ أَفَلاٰ تُبْصِرُونَ؟ ﴾.

آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهائی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آن من نیست؟ مگر (ضعف موسی و شکوه مرا) نمی‌بینید؟.

فرعون بر موسی ـ بندهٔ خدا و پیغمبر او ـ خود را فراتر می‌شمارد. موسی که جاه و جلال زمینی و کالا و متاع دنیوی ندارد:

﴿ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لاٰ يَكٰادُ يُبِينُ ﴾.

اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادهٔ پائین و از طبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد.

پیشنهاد فرعون بسان همان پیشنهادی است که اینان می‌کنند و می‌دهند:

﴿ فَلَوْلاٰ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جٰاءَ مَعَهُ الْمَلاٰئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ ﴾.

(اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است) پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟).

انگار این حلقهٔ داستان، نسخهٔ مکرّری، یا نواری است

که از نو برگشت داده می‌شود و تکرار می‌گردد!
آن گاه قرآن بیان می‌دارد که عامّهٔ مردمانِ خوار و پست شده و گول خورده چگونه از فرعون اطاعت می‌کنند و بدو لبّیک می‌گویند، با وجود این که معجزاتی را می‌بینند که موسی علیه‌السلام بدیشان نشان می‌دهد، و با وجود این که به بلاها و مصیبتهائی گرفتار می‌آیند، و برای برطرف کردن آنها از موسی کمک می‌خواهند و از او درخواست می‌کنند که پروردگارش را به فریاد بطلبد تا بلا و مصیبت را از ایشان بردارد.
آن گاه بیان می‌شود عاقبت کار چگونه شد بعد از آن که خداوند سبحان به وسیلهٔ رساندن پیام و تبلیغ حقائق، دلیل و برهان را از دستشان گرفت و عذری برایشان برجای نگذاشت:

﴿ فَلَمّا آسَفُونَا انْتَقَمْنا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْناهُمْ أَجْمَعِينَ، فَجَعَلْناهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِينَ ﴾.

هنگامی که ما را (با افراط در فساد و استمرار در طغیان) بر سر خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه را (در رودخانهٔ دریاگون نیل) غرق کردیم. ما آنان را پیشگامانی (در کفر و زندقه) و پیشینیانی (برای کفّار و فسقه)، و مثالی عبرت‌انگیز و سرگذشتی پندآمیز برای دیگران ساخته‌ایم.

از لابلای این حلقه، وحدت رسالت، و وحدت برنامه، و وحدت راه، جلوه‌گر و پدیدار می‌آید. همچنین سرشت بزرگان و سرکشان در کار استقبال از دعوت حقّ، و افتخار و تفاخر به کالاها و متاعهای بی‌ارزش و ناچیز این زمین، و سرشت گروهها و دسته‌های عامّهٔ مردمانی که بزرگان و سرکشان در طول قرون و اعصار ایشان را خوار داشته‌اند و سبک شمرده‌اند، پیدا و هویدا می‌شود.

❁

﴿ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسىٰ بِآياتِنا إِلىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ، فَقالَ: إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ. فَلَمّا جاءَهُمْ بِآياتِنا إِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ ﴾.

ما موسی را همراه با معجزات خود (که دالّ بر حقّانیّت پیغمبری او بود) به سوی فرعون و درباریانش روانه کردیم. (موسی بدیشان) گفت: من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم. هنگامی که معجزات ما را بدیشان نمود، ناگهان همگی بدانها خندیدند (و موسی و کارهایش را به مسخره گرفتند تا به دیگران بفهمانند که دعوت او ارزش برخورد جدّی را ندارد و قابل تأمّل و بررسی نیست).

قرآن در اینجا حلقهٔ نخستین ملاقات موسی و فرعون را نشان می‌دهد، و آن را در اشاره‌ای گلچین به عنوان دیباچه‌ای برای عرضه کردن نقطهٔ اصلی و مقصود داستان در اینجا بیان می‌دارد - این اعتراض به اعتراضهای مشرکان عرب و معیارها و ارزشهای ایشان شباهت دارد - قرآن حقیقت رسالت موسی را خلاصه می‌کند:

﴿ فَقالَ: إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعالَمِينَ ﴾.

(موسی بدیشان) گفت: من فرستادهٔ پروردگار جهانیانم.

این همان حقیقتی است که هر پیغمبری آن را با خود به ارمغان آورده است و گفته است: من «فرستاده» هستم، و کسی که او را فرستاده است «پروردگار جهانیان» است.
همچنین اشارهٔ سریعی به معجزاتی می‌کند که موسی نشان داده است. این اشاره با شیوهٔ استقبال مردمان از معجزات به پایان می‌آید:

﴿ إِذا هُمْ مِنْها يَضْحَكُونَ ﴾.

ناگهان همگی بدانها خندیدند.

به این معجزات خندیدند، همان‌گونه که کار نادانان متکبّر و خودبزرگ‌بین است.
به دنبال این، اشاره‌ای به بلاها و مصیبتهائی می‌شود که گریبانگیر فرعون و فرعونیان گردیده است و در سوره‌های دیگر به طور مشروح از آنها سخن رفته است:

﴿ وَ ما نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِها، وَ

أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. وَ قالُوا: يا أَيُّهَا السّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ. فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴾.

هیچ معجزه‌ای بدیشان نمی‌نمودیم مگر این که یکی از دیگری بزرگ‌تر و مهمّ‌تر بود. و (هنگامی که به سرکشی خود ادامه دادند و بر لجاجت خویش افزودند) ایشان را به انواع بلایا گرفتار کردیم تا این که (از گمراهی خود) برگردند و توبه کنند. (هنگامی که بلایا ایشان را فراگرفت، از موسی کمک طلبیدند) و گفتند: ای جادوگر پروردگار خود را برایمان با توسّل به عهدی که با تو کرده است به کمک بخوان، (تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد، و مطمئنّ باش که) ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت. امّا هنگامی که عذاب و مصائب را از ایشان بدور داشتیم و برطرف ساختیم، آنان هرچه زودتر عهدشکنی کردند.

بدین وسیله پدید می‌آید معجزاتی که موسی علیه‌السلام نشان داده است، موجب ایمان آوردن نگردیده‌اند، معجزه‌هائی که پیاپی بدیشان نموده می‌شد، و یکی از دیگری بزرگ‌تر بود. این چیزی است که فرمودهٔ خداوند بزرگوار را تصدیق می‌کند، فرموده‌ای که در موارد زیادی از قرآن به میان آمده است. مفهوم آن فرموده این است که معجزات دلی را هدایت نمی‌دهند که آماده و سزاوار هدایت نباشد، و این که پیغمبر کران را نمی‌شنواند و کوردلان را هدایت نمی‌دهد.

چیز شگفتی که قرآن در اینجا در بارهٔ فرعون و فرعونیان حکایت می‌کند، این سخن ایشان است:

﴿ يا أَيُّهَا السّاحِرُ ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ ﴾.

ای جادوگر! پروردگار خود را برایمان با توسّل به عهدی که با تو کرده است به کمک بخوان، (تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد، و مطمئنّ باش که) ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت.

آنان در برابر بلا و مصیبت قرار دارند و از موسی کمک می‌طلبند و او را به فریاد می‌خوانند که بلا و مصیبت را از ایشان دور و برطرف گرداند، ولی با وجود این بدو می‌گویند:

﴿ يا أَيُّهَا السّاحِرُ ﴾. ای جادوگر!.

همچنین بدو می‌گویند:

﴿ ادْعُ لَنا رَبَّكَ بِما عَهِدَ عِنْدَكَ ﴾.

پروردگار خود را برایمان با توسّل به عهدی که با تو کرده است به کمک بخوان، (تا ما را از این درد و رنج و بلا و مصیبت رهائی بخشد).

موسی علیه‌السلام بدیشان می‌گوید: او فرستادهٔ «پروردگار جهانیان» است نه فقط فرستادهٔ پروردگار خودم و بس. ولیکن معجزات یا سخن فرستادهٔ خدا دلهایشان را لمس نمی‌کند و نمی‌پساید، و خوشیِ ایمان با دلهایشان نمی‌آمیزد، هرچند که می‌گویند:

﴿ إِنَّنا لَمُهْتَدُونَ ﴾.

(مطمئنّ باش که) ما راه هدایت را پیش خواهیم گرفت.

﴿ فَلَمّا كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِذا هُمْ يَنْكُثُونَ ﴾.

امّا هنگامی که عذاب و مصائب را از ایشان بدور داشتیم و برطرف ساختیم، آنان هرچه زودتر عهدشکنی کردند.

ولیکن عامّهٔ مردمان تحت تأثیر خارق‌العاده‌ایِ معجزات قرار می‌گیرند، و حقّ و حقیقت راهی به سوی دلهای گول خوردهٔ ایشان پیدا می‌کند. در اینجا است که فرعون با جاه و جلال و سلطه و قدرت و زر و زیور خود پیش می‌آید و خویشتن را می‌نماید. با منطق سطحی، خردهای ساده‌لوحانِ عامّهٔ مردمان را می‌رباید. امّا سخنانش تنها در میان گروه‌های به بندگی کشیده شده در روزگاران طغیان و سرکشی درمی‌گیرد و رواج پیدا می‌کند، گروه‌هائی که گول شکوه و عظمت ظاهری و زرق و برق زر و زیور را می‌خورند:

﴿ وَ نادىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ: قالَ: يا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي؟ أَفَلا تُبْصِرُونَ؟ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ، وَ لا يَكادُ يُبِينُ؟ فَلَوْلا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جاءَ مَعَهُ الْمَلائِكَةُ مُقْتَرِنِينَ؟ ﴾.

فرعون در میان قوم خود ندا درداد و گفت: ای قوم من! آیا حکومت و مملکت مصر، و این رودبارهائی که در زیر (کاخها و قصرهای) من روانند، از آنِ من نیست، مگر (ضعف موسی و شکوه مرا) نمی‌بینید؟ اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادهٔ پائین و از طبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد. اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟) و یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟).

ملک و مملکت مصر و این رودبارهائی که در زیر فرعون جاری می‌گردند، چیزهائی هستند که به دیدگانِ عامّهٔ مردم نزدیک و برایشان ملموس و مشهود است. آنان را مات و مبهوت خود می‌کند، و اشارهٔ بدانها ایشان را سبک از جای برمی‌دارد و به بازیچه می‌گیرد. ولی ملک و مملکت آسمانها و زمین و هرآنچه در میان آنها است ـ که مصر در برابر چنین ملک و مملکتی ذرّه‌ای هم نیست ـ چیزی است که نیاز به دلهای مؤمنی دارد تا آن را احساس کند، و آن را و ملک و مملکت مصر کوچک و ناچیز را با یکدیگر بسنجد و برکشد!

گروهها و دسته‌های عامّهٔ مردم به بندگی کشیده شده و در بی‌خبری نگاه داشته شده را زرق و برق گول‌زننده و نزدیک به دیدگان همگان گول می‌زند و می‌فریبد، و دلهایشان و خردهایشان تا بدانجا قد نمی‌کشد که در بارهٔ ملک و مملکت جهان عریض و طویل و دور از دیدگان بیندیشد و به تدبّر و تفکّر بپردازد.

بدین خاطر فرعون دانسته است چگونه تارهای این دلها را به بازیچه گیرد و آنها را با زرق و برق نزدیک برباید و غافل و بی‌خبر نماید.

﴿ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ، وَ لاٰ يَكٰادُ يُبِينُ؟ ﴾.

اصلاً من برترم از این مردی که حقیر و ضعیف (و از خانوادهٔ پائین و از طبقهٔ پستی) است و هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد.

مراد فرعون از حقارت و پستی این است که موسی نه شاه است و نه امیر و فرمانروا. نه صاحب شکوه و قوّت و قدرت است و نه دارای دارائی و اموال زیاد و چشمگیر. چه‌بسا فرعون با این سخن اشاره بکند به این که موسی از میان آن ملّت بنده و برده و خوار و حقیر است که ملّت اسرائیل است. امّا این گفتارش:

﴿ وَ لاٰ يَكٰادُ يُبِينُ ﴾.

هرگز نمی‌تواند گویا سخن بگوید و مراد خویش را روشن بیان دارد.

بهره‌برداری از چیزی باشد که در بارهٔ موسی معروف بوده است و آن لکنت زبان پیش از بیرون رفتن موسی از مصر است. و الاّ بعد از آن‌که موسی پروردگار خود را به فریاد خوانده است و درخواست او پذیرفتهٔ درگاه حقّ گردیده است، لکنت زبان نداشته است:

﴿ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسٰانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴾.

(موسی خاشعانه به دعا پرداخت و گفت:) پروردگارا! سینه‌ام را فراخ و گشاده دار (تا در پرتو شرح صدر، خشم و کین از دل برخیزد، و با آرامش تمام رسالت آسمانی را بجای آورم). و کار (رسالت) مرا بر من آسان گردان (تا آن را به گونهٔ آراسته و پیراسته، به گوش فرعون و فرعونیان برسانم). و گره از زبانم بگشای (تا روشن و گویا آن را بیان دارم). تا این که سخنان مرا بفهمند (و دقیقاً متوجّه مقصود من شوند).

(طه/۲۵-۲۸)

گره از زبان موسی عملاً برطرف گردیده بود و لکنتی نداشت، و گویا و روشن سخن می‌گفت.

در پیش گروهها و دسته‌های عامّهٔ مردم ساده‌لوح و غافل و بی‌خبر، قطعاً فرعونی که دارای ملک و مملکت مصر و این رودبارهائی است که در زیر او روان است،

بهتر و فراتر از موسی علیه‌السلام است، موسائی که سخن حقّ و مقام نبوّت و دعوت نجات و رهائی از عذاب دردناک را دارد و بس!

﴿ فَلَوْلاَ أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ ﴾.

(اگر راست می‌گوید که پیغمبر خدا و دارای مقام والا است) پس چرا دستبندهای زرّین بدو داده نشده است (تا دستبندها نشانهٔ عظمت و ریاست او باشد؟).

این چنین گفته‌اند و می‌گویند! سخن از آن کالاها و متاعهای ناچیز و بی‌ارزش و بها است! دستبندی از طلا رسالت پیغمبری را تصدیق کند و بیانگر صدق آن باشد! دستبند زرّینی ارزش بیشتری از آیات و معجزاتی داشته باشد که یزدان جهان پیغمبر بزرگوار خود را با آن تأیید و تصدیق می‌فرماید! چه‌بسا هم مراد فرعون از داده شدن دستبندهای زرّین به موسی، تاجگذاری موسی و داشتن تاج زرّین باشد. چرا که تاجگذاری جزو مراسم ایشان بوده است. به نظر آنان پیغمبر هم باید ملک و مملکت و سلطه و قدرت داشته باشد.

﴿ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلاَئِكَةُ مُقْتَرِنِينَ؟ ﴾.

یا چرا فرشتگان همراه او نیامده‌اند (تا صداقت گفتار و ادّعای رسالت او را تأیید کنند و برای پیروزی او بکوشند و بجنگند؟).

این هم اعتراض دیگری است و از جهتی دارای زرق و برق گول‌زنندهٔ خود می‌باشد، زرق و برقی که چشم عامّهٔ مردمان را می‌رباید و خیره می‌نماید. به ظاهر اعتراض زیبا و بجائی است! این اعتراض همیشه تکرار گردیده است و بارها و بارها به میان آمده است و به پیغمبران بسیاری گفته شده است!

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ، إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴾.

فرعون (برای ادامهٔ خودکامگی خود) قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بار آورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند.

سبکسر و فرومایه کردن و کم خرد و بی‌خبر بار آوردن عامّهٔ مردمان، کاری است که جای شگفت و شگرف نیست. آنان عامّهٔ مردمان را پیش از هر چیز از همهٔ راه‌های علم و معرفت بازمی‌داشتند، و حقائق را از ایشان نهان و پنهان می‌داشتند تا حقائق را فراموش کنند، و به سوی پژوهش و جستجوی آنها نروند. به ذهن و شعورشان آنچه می‌خواستند از ایده‌ها و انگیزه‌ها می‌انداختند، تا دل و درونشان با همچون ایده‌ها و انگیزه‌های ساختگی خوپذیر می‌گردید و جزو سرشتشان می‌شد. بدین خاطر بعد از آن، سبکسر و فرومایه کردن و کم‌خرد و بی‌خبر بار آوردن ایشان سهل و ساده می‌گردید، و رهبری و رهنمودشان آسان دست می‌داد، و آنان را با اطمینان خاطر به راست و چپ می‌بردند و به کژراهه می‌انداختند!

طاغیان و یاغیان نمی‌توانند در حقّ عامّهٔ مردمان چنین کاری را روا دارند، مگر این که آنان از راستای راه راست خارج شوند و فاسق و فاجر گردند، و به رشتهٔ خدا و کلام الله چنگ نزنند، و با ترازوی ایمان نسنجند و برنکشند. ولی مؤمنان گول زدنشان و سبکسر و فرومایه کردنشان و کم خرد و بی‌خبر بار آوردنشان، و بسان پرِ پرنده‌ای که دستخوش بادها شود ایشان را به بازیچه گرفتن، سخت و دشوار است. بدین جهت است که قرآن علّت فرمانبرداری عامّهٔ مردمان از فرعون را بیان می‌دارد و می‌فرماید:

﴿ فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ. إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْماً فَاسِقِينَ ﴾.

فرعون (برای ادامهٔ خودکامگی خود) قوم خویش را فرومایه و ناآگاه بار آورد (و آنان را در سطح پائینی از فرهنگ و رشد فکری نگاه داشت) و ایشان هم از او فرمانبرداری و پیروی کردند. آنان قومی فاسق (و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل) بودند.

مرحلهٔ امتحان و بیم دادن و آگاهی بخشیدن به پایان رسید. خدا می‌دانست که آن قوم دیگر ایمان

نمی‌آورند. بلا و مصیبت همه‌جاگیر گردید. عامّهٔ مردمان از فرعون طاغی و یاغی و خودستا و متکبّر اطاعت کردند، و از آیات روشن و منوّر رویگردان شدند و کوردل گشتند. این بود که فرمان یزدان دررسید و تهدید کردن و بیم دادن تحقّق پیدا کرد و پیاده شد:

﴿ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ، فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفاً وَ مَثَلاً لِلْآخِرِينَ ﴾.

هنگامی که ما را (با افراط در فساد و استمرار در طغیان) بر سر خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه را (در رودخانهٔ دریاگون نیل) غرق کردیم. ما آنان را پیشگامانی (در کفر و زندقه) و پیشینیانی (برای کفّار و فسقه)، و مثالی عبرت‌انگیز و سرگذشتی پندآمیز برای دیگران ساخته‌ایم.

یزدان سبحان در مقام انتقام و ویران ساختن، از خود سخن می‌گوید، تا خشم خود را و جبروت و عظمت خود را در این مقام بیان دارد. می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا آسَفُونَا ﴾. هنگامی که ما را بر سر خشم آوردند.

یعنی ما را سخت خشمگین کردند . . .

﴿ إِنْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

از آنان انتقام گرفتیم و به کیفرشان رساندیم و همه را (در رودخانهٔ دریاگون نیل) غرق کردیم.

یعنی فرعون و درباریان و سپاهیان او را . . . آنان کسانی بودند که موسی و قوم او را دنبال می‌کردند و غرق گردیدند. خدا ایشان را پیشگامانی و پیشینیانی برای همهٔ آیندگان ستمگر کرد.

﴿ وَ مَثَلاً لِلْآخِرِينَ ﴾.

و مثالی عبرت‌انگیز و سرگذشتی پندآمیز برای دیگران ساخت.

ایشان را مایهٔ پند و عبرت کسانی ساخت که پس از ایشان می‌آیند، و با داستان آنان آشنا می‌شوند، و درس عبرت می‌آموزند.



بدین منوال و بر این روال، این حلقه از داستان موسی علیه‌السلام با حلقهٔ مشابه خود از داستان عرب در رویاروئی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بزرگوار به همدیگر می‌رسند. این حلقه، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مؤمنان همراه او را استوار و پایدار می‌سازد، و مشرکان معترض و رویگردان را برحذر می‌دارد، و ایشان را از فرجام و سرنوشتی بسان فرجام و سرنوشت پیشینیان می‌ترساند.

در لابلای داستان، حقیقت با هماهنگی میان حلقهٔ عرضه شده و میان حال موجود، و غایت و هدف از ذکر این حلقه در این حال موجود، می‌پیوندند و به هم می‌رسد، و داستان بدین وسیله ابزار تربیت در برنامهٔ حکیمانهٔ الهی می‌گردد.



آن‌گاه روند قرآنی از این حلقه در داستان موسی منتقل می‌شود به حلقه‌ای از داستان عیسی، به مناسبت جدال و ستیزی که میان قریشیان به سبب عبادتشان برای فرشتگان، و میان برخی از مسیحیان به سبب عبادتشان برای عیسی، درمی‌گیرد . . . این بخش در درس واپسین این سوره ذکر می‌گردد.

﴿ وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنْ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِبَنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿٦٢﴾ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ ﴿٦٣﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا

مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿٦٥﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿٦٦﴾ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴿٦٧﴾ يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ﴿٦٨﴾ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٦٩﴾ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿٧٠﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٧١﴾ وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٧٢﴾ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٧٣﴾

إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ﴿٧٤﴾ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿٧٥﴾ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿٧٦﴾ وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴿٧٧﴾ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ﴿٧٨﴾ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿٧٩﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿٨٠﴾ قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ ﴿٨١﴾ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴿٨٢﴾ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴿٨٣﴾ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿٨٤﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٨٥﴾ وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّىٰ يُؤْفَكُونَ ﴿٨٧﴾ وَقِيلِهِ يَا رَبِّ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٨٨﴾ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

در این درسِ واپسینِ سوره، روند قرآنی به روایت افسانه‌هایشان پیرامون پرستش فرشتگان می‌پردازد. رخدادی از رخدادهای جدال و ستیزی را نقل می‌کند که از آن به عنوان حربه‌ای استفاده می‌کردند، در آن حال و احوالی که از عقائد سست و پوچ خود به دفاع می‌پرداختند. دفاع ایشان به منظور وصول به حقّ نبود، بلکه جنبهٔ ستیزه‌جوئی و نیرنگبازی داشت.

﴿ إِنَّكُمْ وَ مٰا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهٰا وٰارِدُونَ ﴾.

(ای کافران ستمگر!) شما و چیزهائی که جز خدا می‌پرستید آتشگیره و هیزم دوزخ خواهید بود. شما حتماً وارد آن می‌گردید. (انبیاء/۹۸)

مراد این آیه بتها است. عربها برای فرشتگان مجسّمه‌هائی ساختند، و بعدها آنها را پرستیدند. بدیشان گفته شد: قطعاً هرکه و هرچه جز خدا پرستیده شود، و خودِ پرستندهٔ آنها دوزخی است و به آتش می‌افتد. وقتی که این سخن بدیشان گفته شد، برخی عیسی پسر مریم را مثال می‌زدند ـ بعضی از منحرفان مسیحی عیسی را پرستش می‌کردند ـ می‌گفتند: آیا او هم به آتش می‌افتد؟ مرادشان از این پرسش تنها جدال و ستیز بود و بس. گذشته از این می‌گفتند: وقتی که اهل کتاب عیسی را می‌پرستند و عیسی انسان است، ما که فرشتگان را می‌پرستیم و فرشتگان دختران خدایند، ما از اهل کتاب راهیاب‌تر و هدایت‌یافته‌تریم! این سخن باطل اندر باطل و پوچ در پوچ است.

بدین مناسبت روند قرآنی گوشه‌ای از داستان عیسی پسر مریم را ذکر می‌کند. پرده از حقیقت خودش و حقیقت دعوتش برمی‌دارد. از اختلاف مردمان پیش از او و بعد از او صحبت می‌کند.

آنگاه جملگی منحرفان از راستای عقیده را با فرارسیدن ناگهانی قیامت بیم می‌دهد. در اینجا قرآن صحنهٔ دور و درازی از صحنه‌های قیامت را ذکر می‌کند. این صحنه صفحه‌ای از نعمتهای پرهیزگاران، و صفحه‌ای از عذاب دردناک گناهکاران را نشان می‌دهد.

افسانه‌های ایشان را در بارهٔ فرشتگان نفی می‌کند، و یزدان سبحان را پاک و منزّه می‌دارد از چیزهائی که در بارهٔ او می‌گویند. خدا را با برخی از صفتهایش معرّفی می‌کند و می‌شناساند. مالکیّت مطلق این جهان و آن

جهان و آسمان و زمین یزدان را ذکر می‌کند، و اعـلام می‌دارد که همگان به سوی ایزد منّان برمی‌گردند.
سوره را خاتمه می‌دهد با رهنمود پیغمبر ﷺ به عفو و گذشت از ایشان، و این که دست از آنان بـدارد تـا بدانند آنچه خواهند دانست! این هم تهدید ضمنی است و سزاوار مجادله کنندگان ریاکار است. این تهدید بعد از این روشنگری و تبیین و توضیح، بیان می‌شود.

❁

﴿ وَ لَمّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلاً إِذا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ. وَ قالُوا: أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ؟ ما ضَرَبُوهُ لَكَ إِلّا جَدَلاً. بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ. إِنْ هُوَ إِلّا عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَعَلْناهُ مَثَلاً لِبَنِي إِسْرائِيلَ. وَ لَوْ نَشاءُ لَجَعَلْنا مِنْكُمْ مَلائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ. وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ. هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ. وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴾.

هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد، قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه انداختند. (مشـرکان ادامه دادند) و گفتند: آیا (به نظر شما) معبودهای ما بهترند یا عیسی؟ (به عقیدهٔ شما او به دوزخ می‌رود، پس بگذار ما و معبودهایمان که از او هم بدترند به دوزخ برویم!). آنان این مثال را جز از روی جدال بیان نمی‌دارند. بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزهٔ با تو و جلوگیری از حقّ، به استدلال باطل متوسّل می‌شوند). عیسی بنده‌ای بیش نبود که ما بدو نعمت خود را ارزانی داشتیم و او را نمونه و الگوئی برای بنی‌اسرائیل کردیم. اگر ما بخواهیم از شما فرزندان صالح و فرشته‌گونی پدیدار و در زمین جایگزین شما می‌سازیم. قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد، و هرگز در بارهٔ قیامت شکّ و تردید نداشته باشید، و از من پیروی کنید که راه راست این است. (به هوش باشید) شیطان شما را (از راه خدا و از توجّه به سرنوشتتان در رستاخیز) بازندارد. او دشمن آشکار شما است. (پس مواظب وی باشید).

﴿ وَ لَمّا جاءَ عِيسىٰ بِالْبَيِّناتِ قالَ: قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَاتَّقُوا اللهَ وَ أَطِيعُونِ. إِنَّ اللهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ. فَاخْتَلَفَ الْأَحْزابُ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

هنگامی که عیسی با در دست داشتن معجزات آشکار و آیات روشن (به پیش بنی‌اسرائیل) آمد، گفت: من شریعت حکیمانه‌ای را (در بارهٔ مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر) برای شما آورده‌ام، و آمده‌ام تا برایتان برخی از امور (دینی) را روشن گردانم که در آنها اختلاف می‌ورزید. پس از خدا بترسید و از من پیروی کنید. به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید. راه راست این است. گروه‌ها و دسته‌ها(ی اهل کتاب نسبت به عیسی) در میان خود به اختلاف پرداختند (و هریک او را به نامی خواندند و راه افراط و تفریط در پیش گرفتند). وای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبانگیرشان می‌گردد!.

ابن اسحاق در کتاب سیره ذکر کرده است و گفته است: به من چنین خبر رسیده است که پیغمبر ﷺ با ولید پسر مغیره در مسجد نشست. نضر پسر حارث آمد و با ایشان نشست. در مجلس مردانی از قریش بودند. پیغمبر خدا ﷺ به سخن پرداخت. نضر پسر حارث به پیش پیغمبر ﷺ آمد. پیغمبر خدا با او سخن گفت و او را مغلوب کرد. سپس برایشان تلاوت کرد:

﴿ إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ ﴾.

شما و چیزهائی که جز خدا می‌پرستید آتشگیره و هیزم دوزخ خواهید بود. شما حتماً وارد آن می‌گردید.
(انبیاء/۹۸)

سپس پیغمبر خدا ﷺ برخاست و رفت. عبدالله پسر زبعری تمیمی بیامد و نشست. ولید پسر مغیره بدو گفت: به خدا سوگند نضر پسر حارث با پسر عبدالمطّلب نشست و برخاست نمی‌کند! محمّد گمان می‌برد ما و معبودها و اِلهه‌ای که می‌پرستیم آتشگیره و هیزم دوزخ

هستیم. عبدالله پسر زبعری گفت: به خدا سوگند اگر من محمّد را ببینم با او می‌جنگم. شما از محمّد بپرسید آیا همهٔ چیزها و همه کسانی که بجز خدا پرستیده می‌شوند همراه با پرستندگانشان در دوزخ خواهند بود؟ ما فرشتگان را می‌پرستیم. یهودیان عُزَیْر را می‌پرستند. مسیحیان عیسی پسر مریم را می‌پرستند. ولید و کسانی که در مجلس او بودند از سخن عبد پسر زبعری شگفت‌زده گردیدند. چنین تصوّر کردند که او دلیل و برهان لازم را گفته است و در استدلال و مبارزه پیروز است. این سخنان به سمع مبارک پیغمبر خدا ﷺ رسید. فرمود:

(کُلُّ مَنْ أَحَبَّ أَنْ یُعْبَدَ مِنْ دُونِ اللهِ فَهُوَ مَعَ مَنْ عَبَدَهُ. فَإِنَّهُمْ إِنَّمَا یَعْبُدُونَ ٱلشَّیْطَانَ وَ مَنْ أَمَرَهُمْ بِعِبَادَتِهِ).

«هرکس که دوست داشته باشد بجز خدا او هم پرستیده شود، او با کسی همراه خواهد بود که او را می‌پرستد. چه چنین کسانی در حقیقت شیطان را و کسی را می‌پرستند که شیطان ایشان را به پرستش او دستور داده است».

آن‌گاه ایزد متعال نازل فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنیٰ أُولٰئِکَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ ﴾.

آنان که (به خاطر ایمان درست و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعدهٔ نیک داده‌ایم، چنین کسانی از دوزخ (و عذاب آن) دور نگاه داشته می‌شوند.

(انبیاء/۱۰۱)

یعنی عیسی و عزیر و کسانی که از پیشوایان و دیرنشینانی که از خداوند بزرگوار اطاعت کرده‌اند و مرده‌اند، و گمراهان بعدها ایشان را بجز خدا خداوندگاران و پروردگارانی بشمار آورده‌اند، چنین کسانی گناهی متوجّه ایشان نیست و از دوزخ دور نگاه داشته می‌شوند. آیاتی در بارهٔ کار عیسی ـ عَلَیْهِ ٱلصَّلاٰةُ وَ ٱلسَّلاٰمُ ـ و پرستش او با خدا نازل گردید. ولید و حاضران مجلس از استدلال و جدال او تعجّب کردند:

﴿ وَ لَمَّا ضُرِبَ ٱبْنُ مَرْیَمَ مَثَلاً إِذَا قَوْمُکَ مِنْهُ یَصِدُّونَ ﴾.

هنگامی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد، قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا به راه انداختند.

به سبب آن، از کار تو رویگردان می‌شوند . . .

صاحب تفسیر کشّاف زمخشری در تفسیر خود ذکر کرده است: «وقتی که پیغمبر خدا ﷺ برای قریشیان تلاوت فرمود:

﴿ إِنَّکُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ ﴾.

شما و چیزهائی که جز خدا می‌پرستید آتشگیره و هیزم دوزخ خواهید بود. (انبیاء/۹۸)

از این گفته سخت خشمگین شدند. عبدالله پسر زبعری گفت: آیا این آیه تنها در بارهٔ ما و إلهه و معبودهای ما است و بس، یا شامل جملگی ملّتها است؟ پیغمبر ﷺ فرمود:

(هُوَ لَکُمْ وَ لِآلِهَتِکُمْ وَ لِجَمِیعِ الْأُمَمِ).

این حکم، شامل شما و إلهه و معبودهای شما، و همهٔ ملّتها است.

عبدالله پسر زبعری گفت: به خداوندگار کعبه سوگند بر تو دست یافتم و چیره شدم! مگر تو گمان نمی‌بری که عیسی پسر مریم پیغمبر است، و او را و مادرش را می‌ستائی؟ تو که می‌دانی مسیحیان عیسی و مریم را می‌پرستند؟ عزیر پرستیده می‌شود؟ فرشتگان پرستش می‌گردند؟ اگر اینان به دوزخ می‌افتند ما راضی هستیم که ما و إلهه و معبودهایمان با ایشان باشیم! قریشیان شاد شدند و خندیدند. پیغمبر ﷺ ساکت شد. خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنیٰ . . . ﴾.

آنان که (به خاطر ایمان و انجام کارهای خوب و پسندیده) قبلاً بدیشان وعدهٔ نیک داده‌ایم ....

(انبیاء/۱۰۱)

معنی چنین است: وقتی که عبدالله پسر زبعری عیسی پسر مریم را مثال زد، و با پیغمبر خدا ﷺ به جدال پرداخت و پرستش مسیحیان برای عیسی را ذکر کرد.

﴿ إِذَا قَوْمُکَ ﴾. ناگهان قوم تو ....

یعنی قریشیان، از این مثال:

﴿ يَصِدُّونَ ﴾ . می‌خندند. سر و صدا به راه می‌اندازند. رویگردان می‌شوند.

یعنی سر و صدا و غوغای آنان بلند می‌شود، به سبب شادمانی و خوشحالی و خندیدن از این که سکوت پیغمبر خدا ﷺ را در مباحثه و مجادله می‌بینند. همچنین سر و صدا و غوغای قریشیان بلند شد وقتی که از ذکر حجّت و برهان درمانده شدند و مغلوب استدلال گردیدند. کسانی که «يَصِدُّونَ» را با ضمّه خوانده‌اند آن را از صُدُود به معنی رویگردانی گرفته‌اند. یعنی به خاطر این مثال از حقّ روی می‌گردانند و بدان پشت می‌کنند. این فعل از صَدِید است که به معنی جبّه است. یعنی جامه بر سر می‌کشند. این دو تلفّظهای گوناگون هستند، بسان: يَعْكُفُ و يَعْكِفُ، و واژگان دیگری بسان آن دو:

﴿ وَ قَالُوا: أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ؟ ﴾.

(مشرکان ادامه دادند) و گفتند: آیا (به نظر شما) معبودهای ما بهترند یا عیسی؟.

مرادشان این است که إلهه و معبودهای ما به عقیدهٔ تو بهتر از عیسی نیستند. وقتی که عیسی از جملهٔ آتشگیره و هیزم آتش دوزخ است، کار إلهه و معبودان ساده است!».

صاحب کشّاف ذکر نکرده است که این روایت را از کجا برگرفته است. این روایت در مجموع با روایت ابن‌اسحاق متّفق است.

از این دو روایت کجرفتاری در مجادله، و ستیزه‌گری در مباحثه، پدیدار و نمودار می‌آید. همچنین پیدا و هویدا می‌گردد که قرآن در بارهٔ سرشت آن قوم می‌گوید، آنجا که می‌فرماید:

﴿ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴾.

بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزهٔ با تو و جلوگیری از حقّ، به استدلال باطل متوسّل می‌شوند).

آنان سخت کینه‌توز و یاوه‌گو هستند. چه ایشان هرچه زودتر درک و فهم می‌کنند چیزی را که مراد قرآن است و چیزی را که مقصود پیغمبر ﷺ است، ولی آن را هیچ می‌دهند و از راستای هدف کج می‌کنند، و به دنبال شبهه‌ای می‌روند که در سخن می‌یابند، و از راه آن به دشمنانگیِ مجادله‌ای و کینه‌توزی مباحثه‌ای گرفتار می‌آیند که زیان همچون کاری را می‌بینند کسی که اخلاص نداشته باشد، و به ترک راستی و درستی بگوید، و با حقّ و حقیقت بجنگد، و دنبال شبهه‌ای بگردد که در واژه‌ای یا عبارتی بیابد، و یا راهی برای مخالفت با حقّ و حقیقت پیدا کند! بدین خاطر است که پیغمبر ﷺ از مجادله و مباحثه‌ای نهی فرموده است و سختگیری کرده است که مراد از آن روشن شدن حقّ و حقیقت نباشد. بلکه مقصود از آن تنها غلبه پیدا کردن و چیره شدن باشد هرگونه و از هر راهی که دست بدهد.

ابن‌جریر گفته است: ابوکریب، و احمد پسر عبدالرحمن برایمان از عباده، و او از جعفر، و او از قاسم، و وی از ابوامامه رضی الله عنه روایت کرده‌اند که ابوامامه گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به نزد مردم آمد، در حالی که آنان در بارهٔ قرآن کشمکش و بگو مگو داشتند. سخت خشمگین شد، تا بدان اندازه که انگار بر رخساره‌اش سرکه پاشیده شده است. سپس پیغمبر ﷺ فرمود:

(لاٰ تَضْرِبُوا كِتَابَ اللهِ بَعْضَهُ بِبَعْضٍ. فَإِنَّهُ مَا ضَلَّ قَوْمٌ قَطُّ إِلاَّ أُوتُوا الْجَدَلَ).

بخشی از کتاب خدا را با بخشی دیگر به هم نزنید. چه قومی هرگز گمراه نگردیده است مگر این که به جدال و ستیز پرداخته است.

سپس پیغمبر ﷺ این آیه را خواند:

﴿ مَا ضَرَبُوهُ إِلاَّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴾.

آنان این مثال را جز از روی جدال بیان نمی‌دارند. بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مبارزهٔ با تو و جلوگیری از حقّ، به استدلال باطل متوسّل می‌شوند).

در بارهٔ تفسیر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار احتمالی وجود دارد:

﴿وَ قالُوا: أَ آلِهَتُنا خَيْرٌ أَمْ هُوَ؟﴾.

(مشـرکان ادامـه دادنـد) و گـفتند: آیـا (بـه نـظر شـما) معبودهای ما بهترند یا عیسی؟.

این احتمال را روند آیات تهیّه و آماده می‌بیند، بـدان هنگام که در صـدد بـیان افسـانه‌های ایشـان در بـارهٔ فرشتگان برمی‌آید. این احتمال چـنین است: چـه بسـا مرادشان این باشد که عبادتشان برای فرشتگان بهتر از عبادت مسیحیان برای عیسی پسـر مـریم است. زیـرا فرشتگان ـ برابر افسانه‌های ایشان ـ سرشت و طبیعت و حسب و نسب آنان به خداوند نزدیک‌تر است!.. پاک و منزّه است یزدان بزرگوار جهان از چـیزهائی کـه او را بدان موصوف می‌دارند. پیرو این سخن ایـن فـرمودهٔ خدا است:

﴿ما ضَرَبُوهُ لَکَ إِلاّ جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ﴾.

آنان این مثال را جز از روی جدال بیان نمی‌دارند. بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند (و برای مـبارزهٔ با تو و جلوگیری از حقّ، بـه اسـتدلال بـاطل مـتوسّل می‌شوند).

این پاسخ پسر زبـعری است، هـمان‌گونه کـه گـذشت. بیانگر این هم است که مثال زدنشان به عبادت مسیحیان برای عیسی باطل و پوچ است. چه کار مسیحیان دلیل و حجّت بشمار نمی‌آید، چراکه کارشان انحراف از توحید و یگانه‌پرستی است. انحراف مسیحیان بسان انـحراف خود قـریشیان است. دیگـر جـای سـنجش و تـرجـیح انحرافی با انحرافی و بـر انـحرافـی نـیست. انـحراف، جملگی ضلالت و گمراهـی است. بـرخـی از مـفسّران بدین معنی نیز اشاره کرده‌اند. نزدیک به ذهن هم همین معنی است. بدین خاطر پس از این پیروی بدین گونه می‌آید:

﴿إِنْ هُوَ إِلاّ عَبْدٌ أَنْعَمْنا عَلَيْهِ وَ جَـعَلْناهُ مَـثَلاً لِـبَنِي إِسْرائِيلَ﴾.

عیسی بنده‌ای بیش نبود که ما بدو نعمت خود را ارزانی داشتیم و او را نمونه و الگوئی برای بنی‌اسرائیل کردیم.

عیسی علیه‌السلام خدا و معبودی نیست تا پرستیده شود، همان گونه که دسته‌ای از مسیحیان گـمراه شـده‌انـد و او را پرستش کرده‌اند. بلکه او بنده‌ای است که یـزدان بـدو لطف فرموده است و نعمت خود را ارزانی داشته است. هیچ گونه گناهی متوجّه او نیست در این که این دستهٔ گمراه او را پرستش می‌کنند. بلکه خدا بدو لطف کرده است و نعمت بخشیده است تا نمونه و الگـوئی بـرای بنی‌اسرائیل گردد و بدو بنگرند و از او پیروی کنند. امّا آنان این نمونه و الگو را فراموش کرده‌انـد و گـمراه و سرگشته شده‌اند!

قرآن افسانهٔ ایشـان را دنـبال مـی‌کند، افسـانه‌ای کـه پیرامون فرشتگان دارند. برایشان روشن مـی‌نماید کـه فرشتگان آفریدگانی از آفریده‌های خدا هستند، آن‌گونه که خودشان از آفریده‌های یزدانند. اگر خدا می‌خواست فرشتگان را در زمین جایگزین ایشان می‌کرد، یا برخی از مردمان را به فرشته تـبدیل مـی‌نمود و آنـان را در زمین جانشینان ایشان می‌ساخت:

﴿وَ لَـوْ نَشـاءُ لَجَـعَلْنا مِـنْكُمْ مَـلائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ﴾.

اگر ما بخواهیم از شما فرزندان صالح و فـرشته‌گـونی پدیدار، و در زمین جایگزین شما می‌سازیم.

کار آفرینش به اراده و مشیّت آفریدگار حواله می‌گردد. خدا هر نوع آفریده‌ای را بخواهد پدید آید، پـدیدار و نمودار می‌شود. هـیچ فـردی از آفـریدگانش حسب و نسب به خدا نمی‌رساند، و پیوندی که با یزدان سبحان دارد پیوند مخلوق و خالق، و بنده با خداوند، و عابد و معبود است.

آن‌گاه چیزهائی در بارهٔ عیسی علیه‌السلام بیان می‌دارد. ایشان را به یاد قیامت مـی‌انـدازد، قـیامتی کـه آن را دروغ می‌نامند یا در بارهٔ آن شکّ می‌کنند:

﴿وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ. فَلا تَمْتَرُنَّ بِها وَ اتَّبِعُونِ. هٰذا صِراطٌ مُسْتَقِيمٌ. وَ لا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾.

قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد، و هرگز در بارهٔ قیامت شکّ و تردید نـداشـته بـاشید، و از مـن

پیروی کنید که راه راست این است. (به هوش باشید) شیطان شما را (از راه خدا و از توجّه به سرنوشتتان در رستاخیز) بازندارد. او دشمن آشکار شما است. (پس مواظب وی باشید).

احادیث گوناگونی در بارهٔ نزول عیسی علیه‌السلام به زمین اندکی پیش از قیامت ذکر گردیده است. این همان چیزی که این آیه بدان اشاره می‌کند:

﴿ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّٰاعَةِ ﴾.

قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد.

بدین معنی که عیسی نزدیک شدن فرا رسیدن قیامت را اعلام می‌دارد. قرائتِ دوم آیه، بدین شکل است:

﴿ وَ إِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّٰاعَةِ ﴾.

قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد.

«عَلَم» به معنی نشانه و علامت است. «عَلَم» و «عِلْم» دارای معنی نزدیک به هم هستند.

از ابوهریره رضی‌الله‌عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود:

(وَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ لَيُوشِكُنَّ أَنْ يَنْزِلَ فيكُمُ ٱبْنُ مَـرْيَمَ حَكَماً مُقْسِطاً، فَيَكْسُرَ ٱلصَّليبَ، وَ يَقْتُلَ الْخِنْزيرَ، وَ يَضَعَ الْجِزْيَةَ، وَ يُفيضَ الْمٰالَ حَتّىٰ لاٰ يَقْبَلَهُ أَحَدٌ، حَتّىٰ تَكُونَ ٱلسَّجْدَةُ الْوٰاحِدَةُ خَيْراً مِنَ ٱلدُّنْيا وَ مٰا فيهٰا).[۱]

«بدان خدائی سوگند که جانم در دست قدرت او است نزدیک است پسر مریم به میان شما به عنوان داور دادگری برگردد. صلیب را بشکند، خوک را بکشد، خراج را بردارد، و دارائی را ریزان و فراوان گرداند، تا بدانجا که کسی آن را نخواهد، و یک سجده از دنیا و آنچه در آن است بهتر بشود».

از جابر رضی‌الله‌عنه روایت شده است که گفته است: پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود:

(لاٰ تَزٰالُ طٰائِفَةٌ مِنْ أُمَّتي يُقٰاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظٰاهِرينَ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ. فَيَنْزِلُ عيسىَ ٱبْنُ مَرْيَمَ، فَيَقُولُ أَميرُهُمْ: تَعٰالَ: صَلِّ لَنٰا. فَيَقُولُ: لاٰ. إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلىٰ بَعْضٍ أُمَرٰاءَ تَكْرِمَةَ اللهِ تَعٰالىٰ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ).[۲]

«همیشه گروهی از امّت من برای دفاع از حقّ می جنگند و تا روز قیامت پیروز می‌گردند. عیسی پسر مریم فرود می‌آید. امیر مسلمانان بدو می‌گوید: بیا، برایمان امام شو و نماز بخوان. می‌گوید: نه. برخی از خودتان بر برخی دیگرتان امیر هستید، و این بزرگداشت خداوند بزرگوار از این ملّت است».

این غیبی از غیبها است و راستگوی درستکار پیغمبر آفریدگار صلی‌الله‌علیه‌وسلم از آن برایمان سخن گفته است، و قرآن مجید بدان اشاره کرده است. کسی نمی‌تواند در بارهٔ آن سخنی داشته باشد، مگر سخن او برگرفته از این دو منبع پایدار و استوار تا روز سزا و جزا باشد.

﴿ فَلاٰ تَمْتَرُنَّ بِهٰا. وَ ٱتَّبِعُونِ. هٰذٰا صِرٰاطٌ مُسْتَقيمٌ ﴾.

هرگز در بارهٔ قیامت شکّ و تردید نداشته باشید، و از من پیروی کنید که راه راست این است.

آنان در بارهٔ قیامت شکّ و تردید داشتند. قرآن ایشان را به یقین و اطمینان بدان فرا می‌خواند. ایشان از هدایت می‌گریختند. قرآن از زبان پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم آنان را به پیروی از او دعوت می‌کند. چه او آنان را در راه راست حرکت می‌دهد، راه راستی که رو به هدف اصلی می‌رود و ایشان را بدان می‌رساند. راهی است که طیّ‌کنندگان آن گمراه نمی‌شوند.

برای آنان روشن می‌گرداند که انحرافشان و گریزشان براثر پیروی از شیطان است. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سزاوارتر است که از او پیروی کنند:

﴿ وَ لاٰ يَصُدَّنَّكُمُ ٱلشَّيْطٰانُ. إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبينٌ ﴾.

(به هوش باشید) شیطان شما را (از راه خدا و از توجّه به سرنوشتتان در رستاخیز) بازندارد. او دشمن آشکار شما است. (پس مواظب وی باشید).

قرآن پیوسته انسانها را به یاد پیکار جاویدانی می‌اندازد که آتش آن از روزگار پدرشان آدم، میان شیطان و ایشان برافروخته شده است، و از نخستین پیکار در بهشت، شعلهٔ آن بالا گرفته است و زبانه

۱- مالک و مسلم و بخاری و ابو داوود آن را استخراج کرده‌اند.

۲- مسلم آن را استخراج کرده است.

کشیده است. غافل‌ترین فرد کسی است که می‌داند دشمنی دارد و در کمین او است. آن دشمن با قصد و اراده و اصرار کمین کرده است و قبلاً نیز تهدید نموده است و بیم داده است. امّا چنین کسی با وجود اینها خویشتن را از او برحذر نمی‌دارد و از خود مواظبت نمی‌نماید. گذشته از این، از همچون دشمن آشکاری، پیروی می‌نماید!

اسلام انسان را در این پیکار همیشگی، پایدار و استوار نگاه می‌دارد، پیکاری که میان انسان در طول زندگانیش بر این زمین، و میان شیطان برقرار است. اسلام برای انسان غنیمتی را آماده کرده است ـ اگر پیروز گردد ـ که بر دل کسی نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند. و همچنین زیانی را برای انسان تهیّه دیده است ـ اگر شکست بخورد و واپس بکشد ـ که بر دل کسی نمی‌گذرد و خطور نمی‌کند. بدین وسیله اسلام نیروی جنگیدن موجود در انسان را به سوی این پیکار همیشگی و مستمرّ جهت می‌دهد، پیکار همیشگی و مستمرّی که از انسان، انسان می‌سازد، و قالب ویژهٔ خودش را بدو می‌بخشد، قالب ویژه‌ای که در میان همهٔ آفریده‌های گوناگون و دارای قالبها و سرشتهای مختلف او را ممتاز و برجسته می‌گرداند، و بزرگ‌ترین هدف انسان بر روی زمین را این می‌سازد که بر دشمن خود شیطان پیروز گردد، و بدین وسیله بر بدیها و زشتیها و ناپاکیها فائق آید، و ارکان و اصول خیر و خوبی و دلسوزی و پاکی را استوار و پایدار سازد.

قرآن پس از این نگرش به بیان حقیقت عیسی علیه‌السلام و حقیقت چیزی که با خود آورده است برمی‌گردد، و بیان می‌دارد پیش از او و بعد از او قوم او چگونه اختلاف پیدا کرده‌اند:

﴿ وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ: قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ، وَ لِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُونِ. إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ، هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ. فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ، فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

هنگامی که عیسی با در دست داشتن معجزات آشکار و آیات روشن (به پیش بنی‌اسرائیل) آمد، گفت: من شریعت حکیمانه‌ای را (در بارهٔ مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر) برای شما آورده‌ام، و آمده‌ام تا برایتان برخی از امور (دینی) را روشن گردانم که در آنها اختلاف می‌ورزید. پس از خدا بترسید و از من پیروی کنید. به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید، راه راست این است. گروه‌ها و دسته‌ها(ی اهل کتاب نسبت به عیسی) در میان خود به اختلاف پرداختند (و هریک او را به نامی خواندند و راه افراط و تفریط در پیش گرفتند). وای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبانگیرشان می‌گردد!.

عیسی برای قوم خود دلائل و براهین روشنی را به ارمغان آورد، اعمّ از خوارق و معجزاتی که بر دست او انجام گرفت، و کلمات و سخنان و رهنمودها و رهنمونهائی که به راه راست ارشاد نمود. به قوم خود گفت:

﴿ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ﴾.

من شریعت حکیمانه‌ای را (در بارهٔ مبدأ و معاد و نیازهای زندگی بشر) برای شما آورده‌ام.

کسی هم حکمت و فرزانگی بدو داده شده باشد، خیر و خوبی زیادی بدو داده شده است، و از لغزش و یاوه‌سرائی در امان می‌ماند، هم بدانگونه که از کوتاهی و قصور در امان می‌ماند، و مطمئنّ می‌گردد که گامهایش را در راه هماهنگ و همآوا برمی‌دارد، و در پرتو نور و روشنائی حرکت می‌کند. عیسی آمده بود تا برای آنان برخی از چیزهائی را روشن سازد که در آنها اختلاف پیدا کرده بودند. ایشان در موارد زیادی از شریعت موسی علیه‌السلام اختلاف نظر پیدا کردند، و به دسته‌هائی و ملّتهائی تقسیم و تبدیل شدند. ایشان را به ترس و هراس از خدا، و به اطاعت از خود در چیزهائی که از سوی خدا برایشان آورده بود، دعوت کرد. توحید و یگانه‌پرستی خالص و بدون شکّ و شبهه و پیچیدگی

را آشکارا فریاد زد و اعلام داشت:

﴿ إِنَّ اللهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ﴾.

به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید.

قرآن نفرموده است: عیسی خدا است. و نفرموده است: عیسی پسر خدا است. اشارهٔ نزدیک یا دوری هم نفرموده است که عیسی پیوندی با پروردگارش دارد، جز این که از یک سو عیسی پیوند عبودیّت و بندگی با خدا دارد، و از دیگر سو خدا که پروردگار همگان است پیوند ربوبیّت و خداوندگاری با عیسی دارد. بدیشان گفته است: این راه راست و درستی است و هیچ‌گونه کجی و کژی، و هیچ‌گونه لغزش و گمراهی در آن نیست. ولیکن کسانی که پس از او آمده‌اند اختلاف ورزیده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌هائی تقسیم گردیده‌اند، بدان‌سان که کسانی که پیش از او بوده‌اند اختلاف ورزیده‌اند و به دسته‌ها و گروه‌هائی تقسیم گردیده‌اند. ستمگرانه اختلاف ورزیده‌اند بدون این که حجّت و برهانی و شبهه و گمانی بر این اختلاف داشته‌اند:

﴿ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

وای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبانگیرشان می‌گردد!.

رسالت عیسی علیه‌السلام برای بنی‌اسرائیل بود. بنی‌اسرائیل انتظار او را می‌کشیدند تا ایشان را از خواری و حقارت حاصل از تسلّط رومانی بر ایشان برهاند و آزاد و رها از فرمانروائی آن گرداند. انتظارشان به طول انجامید. و زمانی که عیسی مبعوث گردید و به سویشان آمد، او را به پیغمبری نشناختند و با او دشمنانگی کردند، و خواستند وی را به دار بزنند!

عیسی وقتی که آمد، ایشان را به شکل دسته‌ها و مذهبهای زیاد یافت مهمّ‌ترین آنها چهار فرقه یا طائفه بودند:

فرقه یا طائفهٔ صدوقیّون که منسوب به «صدوق» است. از روزگار داوود و سلیمان، سرپرستیِ کاهنان بدو و به خاندان او واگذار بوده است. برابر شریعت باید حسب و نسب او به هارون برادر موسی برگردد. فرزندان او مواظبت از هیکل را بر عهده داشته‌اند. صدوقیّون برابر وظیفه و پیشه‌ای که داشته‌اند در آداب و مراسم ظاهری عبادت سختگیری می‌کردند. «بدعت» و نوآوری را زشت می‌شمردند. در عین حال در زندگی شخصی خود خویشتن را آزاد می‌دانستند و از هرگونه فرصت زندگی استفاده می‌کردند و سود می‌جستند. به قیامت معتقد نبودند.

فرقه یا طائفهٔ فریسیان، این دسته با صدوقیّون مخالف بودند. سختگیری ایشان را در آداب و مراسم ظاهری عبادت زشت می‌دیدند، و انکار رستاخیز و حساب و کتاب قیامت ایشان را نادرست می‌شمردند. نشانهٔ چیره و علامت غالب فریسیان پارسائی و تصوّف است، هرچند که بعضی از آنان به علم و معرفت افتخار می‌کردند و می‌نازیدند. حضرت عیسی علیه‌السلام این افتخار و نازش را بر ایشان زشت می‌شمرد، و این همهمهٔ دهان و لغلغهٔ زبان آنان را بد و ناپسند می‌دید.

فرقه یا طائفهٔ سامریان، این دسته و گروه آمیزه‌ای از یهودیان و آشوریان بودند. به کتابهای پنجگانهٔ موجود در عهد قدیم که معروف به کتابهای موسوی هستند ایمان داشتند. کتابهای دیگری را نفی می‌کردند که در روزگاران بعدی بدین کتابها افزوده شده‌اند، کتابهای دیگری که جز سامریان دیگران به قداست آنها ایمان داشته‌اند.

فرقه یا طائفهٔ آسین یا اسینیان، این دسته و گروه متأثّر از برخی از مکتبهای فلسفی بودند. آنان از بقیّهٔ طوائف یهودی دوری و کناره‌گیری می‌کردند. بر خود سخت می‌گرفتند و درویشانه می‌زیستند و در فقر و فاقه بسر می‌بردند. پیروان خود را سخت به نظم و نظام وامی‌داشتند.

غیر از این فرقه‌ها و طائفه‌ها مذهبهای گوناگون شخصی و فردی، وجود داشته است، و آشفتگی در اعتقاد و آداب و رسوم آئینی میان بنی‌اسرائیل بوده است، بنی‌اسرائیلی که زیر فشار امپراتوری رومانی

می‌نالیدند و خوار و سرکوفته بسر می‌بردند، و چشم به راه نجات و رهائی خود با دست نجات‌دهنده و رهائی‌بخشی بودند که انتظار او را می‌کشیدند. منتظر آمدن چنین ناجی و آزادی‌بخشی بودند که بیاید و ایشان را از ظلم و زور همگان آزاد و رها نماید.

هنگامی که عیسی ﷺ توحید و یگانه‌پرستی را به ارمغان آورد و آن را اعلام و اعلان داشت:

﴿ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ﴾.

به طور قطع خداوند پروردگار من و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید.

هنگامی که عیسی ﷺ شریعت سهل و ساده‌ای را با خود آورد که به تزکیهٔ روح، و پاکیزه داشتن دل انسان، بیش از شکلهای ظاهری آداب و مراسم آئینی توجّه و عنایت داشت، اشخاص حرفه‌ای، آنان که تنها به شکلهای ظاهری آداب و مراسم آئینی می‌چسبند و از این راه نان می‌خورند و سفرهٔ خود را رنگین می‌کنند، با عیسی ﷺ جنگ و جدال آغازیدند و به پیکار پرداختند!

از جملهٔ سخنانی که از عیسی ﷺ راجع به چنین افرادی روایت شده است این است: «آنان وقار و عظمت را کمربند خود می‌کنند. مردمان را وامی‌دارند این کمربند را بر دوشهایشان بردارند. انگشتی را به سوی این کمربند دراز نکنند تا نکند آن را تکان بدهند و بدین سو و آن سو بجنبانند. ایشان هرچه می‌کنند همه و همه برای این است که مردمان بدیشان بنگرند و بدانان خیره شوند! عمامه‌های خود را کلفت و ستبر می‌سازند. تارها و ریشه‌های جامه‌هایشان را طول می‌دهند و دراز می‌کنند. در سور و ساتها و جشنها و دعوتها بالش نخستین را به خود اختصاص می‌دهند، و در همایشها و مجلسها بالاترین و والاترین جا را از آن خود می‌دانند، و از همگان در بازارها سلام کردن به خود را انتظار دارند. هرکجا بروند می‌خواهند خطاب بدیشان گفته شود: آقایم! سرورم!».

عیسی ﷺ این چنین اشخاصی را مخاطب قرار می‌دهد و بدیشان می‌فرماید: «ای رهبران کور و کوردلی که در برابر پشّه‌ای دیگران را دادگاهی می‌کنید و خودتان شتر را قورت می‌دهید و می‌بلعید! شما بیرون جام و کاسه را پاک و پاکیزه می‌دارید، در حالی که درون جام و کاسه از کثافت و بیشرمی لبریز است . . . وای به حال شما ای نویسندگان و فریسیان ریاکار! شما به گورهائی می‌مانید که سفید و آراسته و پیراسته کرده باشند. بیرون آنها از قشر زیبائی پوشیده است، و درون آنها استخوانهای پوسیده است».[1]

انسان وقتی که این جمله‌های منقول از عیسی ﷺ و چیزهای دیگری که در جای مربوط به خود می‌خواند، نزدیک است که متصدّیان آئینی‌ای را به تصوّر درآورد، آن کسانی که در روزگار ما مردان آئینی حرفه‌ای هستند. یک قالب و یک روال است و مکرّر در این زمان است. اینان که سمت رسمی آنان و حرفهٔ اصلی ایشان کار آئینی است، مردمان آنان را در هر زمانی می‌بینند!

وقتی هم عیسی ﷺ به سوی پروردگار خود برگشت، بعد از او پیروانشان اختلاف پیدا کردند، و دسته‌ها و گروه‌های گوناگونی گشتند. بعضیها عیسی را خدا می‌دانند. بعضیها هم او را پسر خدا می‌شمارند. برخیها خدا را سومین خدا از اقانیم ثلاثه می‌دانند، و عیسی پسر مریم را یکی از سه خدا می‌شمارند. سخن توحید و یگانه‌پرستی خالص و سره‌ای که عیسی ﷺ آن را با خود آورده بود، ضائع گردیده است و هدر رفته است. و دعوت او از مردمان به سوی پروردگارشان و این که تنها خدا را بپرستند و اطاعت و عبادت را خاصّ خدا بدانند، ضائع گردیده است و هدر رفته است.[2]

۱- جمله‌های مستقیم از کتاب: «عبقریة المسیح» استاد عقّاد نقل گردیده است. سخن دربارهٔ فرقه‌ها و طائفه‌های یهودیان نیز با کمک از مطالب آن کتاب تهیّه و تنظیم شده است.

۲- مراجعه شود به این اختلافات با اندک تفصیلی در صفحهٔ ۳۷۷ بیستم جلد دهم «فی ظلال القرآن» آیهٔ ۷۶ سورهٔ نمل: «إِنَّ هٰذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ».

﴿ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴾.

گروه‌ها و دسته‌ها(ی اهل کتاب نسبت به عیسی) در میان خود به اختلاف پرداختند (و هریک او را به نامی خواندند و راه افراط و تفریط در پیش گرفتند). وای بر کسانی که ستم کردند! چه عذاب دردناکی در روز قیامت گریبانگیرشان می‌گردد!.

بعدها مشرکان عرب بیامدند و با پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ عیسی علیه‌السلام به استدلال پرداختند و به حجّت نشستند، و از کارهائی سخن گفتند که دسته‌ها و گروه‌های مختلف پس از عیسی چه کردند، و چه افسانه‌هائی را پیرامون او به هم بافتند و گفتند!

❁

وقتی که روند قرآنی به سخن گفتن از ستمگران می‌رسد، دسته‌ها و گروه‌هائی را که بعد از عیسی علیه‌السلام اختلاف ورزیده‌اند، با ستیزه‌گرانی می‌آمیزد که با پیغمبر خدا در بارهٔ کار این دسته‌ها و گروه‌های مختلف به استدلال پرداخته‌اند. حال و احوال آنان را در روز قیامت به تصویر می‌کشد و آن را در صحنهٔ طولانی دل‌انگیزی بیان می‌دارد، صحنه‌ای که گوشه‌ای از حال و احوال پرهیزگاران را نیز نشان می‌دهد که مکرّم و محترم در باغهای پرنعمت بهشت بسر می‌برند:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ؟ الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ. يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ. ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ. يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ، وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ، وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ. إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ. لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ. وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَٰكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ. وَنَادَوْا: يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ. قَالَ: إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ﴾.

آیا منتظر همین هستند که قیامت ناگهانی و در حالی که از آن بی‌خبرند به سر وقتشان بیاید؟ دوستان در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران. ای بندگان (پرهیزگار) من! امروز نه بیمی بر شما است (که عذاب و عقابی گریبانگیرتان شود) و نه غم و اندوهی دارید. آن بندگانی که به آیه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمان و مطیع فرمان (آفریدگار خود) بوده‌اند. شما و همسرانتان به بهشت درآئید. در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود. برایشان کاسه‌ها و جامهای زرّین به گردش انداخته می‌شود، و هرچه دل بخواهد و هرچه چشم از آن لذّت ببرد، در بهشت وجود دارد، و شما در آنجا جاودانه خواهید بود. این بهشتی است که به سبب کارهائی که می‌کرده‌اید، بدان دست یافته‌اید. در آنجا برایتان میوه‌های فراوان و جوراجوری است که از آنها می‌خورید و استفاده می‌کنید. بزهکاران، جاودانه در عذاب دوزخ می‌مانند. عذابشان کاسته نمی‌گردد و سبک نمی‌گردد، و آنان در میان عذاب، اندوهناک و نومید و خاموش می‌مانند. ما بدیشان ستم نکرده‌ایم (که آنان را بدین گرفتار ساخته‌ایم) ولیکن خودشان به خویشتن ستم کرده‌اند (که با انجام کارهای زشت و بیراهه رفتن، خود را به دوزخ انداخته‌اند). آنان فریاد می‌زنند: ای مالک پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم. او بدیشان) می‌گوید: شما (اینجا) می‌مانید (و مرگ و میر و نیستی و نابودی در کار نیست).

صحنه با رخ دادن ناگهانی قیامت، در حالی که ایشان غافل از آن هستند، و از فرارسیدن آن هم اطّلاعی ندارند، می‌آغازد:

﴿ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾.

آیا منتظر همین هستند که قیامت ناگهانی و در حالی که از آن بی‌خبرند به سر وقتشان بیاید؟.

این ناگهانی سر رسیدن، رخداد شگفتی را پدید می‌آورد، رخدادی که زیر و رو می‌کند هرآنچه را که

در زندگی دنیا بدان انس و الفت گرفته‌اند:

﴿ اَلْأَخِلّاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴾.

دوستان، در آن روز، دشمنان یکدیگر خواهند شد، مگر پرهیزگاران.

دشمنی دوستان از سرچشمهٔ مودّت و محبّتشان برمی‌جوشد . . . آنان در زندگی دنیا پیرامون شرّ و بدی گرد می‌آمدند، و بعضی برخی را در گمراهی رها می‌کردند و از ضلالت بهره‌مند می‌ساختند. در نتیجه امروز همدیگر را لومه و سرزنش می‌نمایند. امروز بعضی مسؤولیّت گمراهی و فرجام شرّ و بدی را بر گردن برخی می‌اندازند. امروز به دشمنانی تبدیل می‌گردند و به کشمکش و نزاع با یکدیگر می‌پردازند. چرا که آنان در دنیا دوستانی بودند که به راز و نیاز می‌پرداختند و در گوشی با یکدیگر سخن می‌گفتند!

﴿ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ﴾. مگر پرهیزگاران.

پرهیزگاران مودّت و محبّتشان برقرار و برجا است. چه پیرامون هدایت گرد می‌آمدند، و همدیگر را به خیر و صلاح رهنمود می‌کردند، و لذا فرجام کارشان به نجات و رستگاری انجامیده است . . .

در همان حال و در همان زمان که سرگشتگان به کشمکش و نزاع و دشمنی با یکدیگر سرگرم هستند، سراسر هستی صدای والای ارزشمند آسمانی را طنین‌انداز می‌کند، صدائی که خطاب به پرهیزگاران می‌گوید:

﴿ يا عِبادِ لا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ. الَّذِينَ آمَنُوا بِآياتِنا وَ كانُوا مُسْلِمِينَ. اُدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْواجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴾.

ای بندگان (پرهیزگار) من! امروز نه بیمی بر شما است (که عذاب و عقابی گریبانگیرتان شود) و نه غم و اندوهی دارید. آن بندگانی که به آیه‌های ما ایمان آورده‌اند و مسلمان و مطیع فرمان (آفریدگار خود) بوده‌اند. شما و همسرانتان به بهشت درآئید. در آنجا شادمان و شادکام و مکرّم و محترم خواهید بود.

یعنی به گونه‌ای مسرور می‌گردید که سُرور در پیچ و خمها و سیماها و درون و بیرون اندامهایتان پخش و پراکنده می‌شود و شادمانی و شادکامی بر شما پیدا و هویدا می‌گردد.

سپس با دیدهٔ خیال می‌بینیم جامها و کاسه‌های زرّین برایشان به گردش درمی‌آید، و در بهشت برایشان هست هرچه دل آرزو کند و بخواهد، و بالاتر از خواست دلها لذّت بردن چشمها موجود است، تا بزرگداشت و احترام کمال و جمال گیرد:

﴿ يُطافُ عَلَيْهِمْ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَ أَكْوابٍ. وَ فِيها ما تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ، وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ ﴾.

برایشان کاسه‌ها و جامهای زرّین به گردش انداخته می‌شود، و هرچه دل بخواهد و هرچه چشم از آن لذّت ببرد، در بهشت وجود دارد.

با این نعمتها چیزی همراه است که فراتر و برتر از همهٔ این نعمتها است، و آن بزرگداشت یزدان بزرگوار جهان از انسان با مخاطب قرار دادن او است:

﴿ وَ أَنْتُمْ فِيها خالِدُونَ. وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. لَكُمْ فِيها فاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْها تَأْكُلُونَ... ﴾.

و شما در آنجا جاودانه خواهید بود. این بهشتی است که به سبب کارهائی که می‌کرده‌اید، بدان دست یافته‌اید. در آنجا برایتان میوه‌های فراوان و جوراجوری است که از آنها می‌خورید و استفاده می‌کنید.

حال و احوال بزهکارانی که اندکی پیش در جنگ و جدال و گیر و دار با یکدیگر، رهایشان کرده بودیم چه خواهد شد؟

﴿ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذابِ جَهَنَّمَ خالِدُونَ ﴾.

بزهکاران، جاودانه در عذاب دوزخ می‌مانند.

عذاب همیشگی است. آتشی است با درجهٔ حرارت بسیار. یک لحظه هم سستی نمی‌پذیرد. اندکی هم سرد نمی‌شود. جرقه‌ای از امید به نجات برایشان نمی‌درخشد. دورادور هم سوراخ رهائی پیدا نیست. آنان ناامید و مأیوس در عذاب بسر می‌برند:

﴿ لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَ هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴾.

عذابشان کاسته نمی‌گردد و سبک نمی‌شود، و آنان در

میان عذاب، اندوهناک و نومید و خاموش می‌مانند.

بدین منوال و بر این روال، آنان با خود چنین کرده‌اند و بر سر خویش چنین آورده‌اند، و خویشتن را بدین جایگاه هلاک و نابودی وارد گردانده‌اند، و بدین لحاظ ستمگرند نه ستمدیده:

﴿ وَ مٰا ظَلَمْنٰاهُمْ وَ لٰكِنْ كٰانُوا هُمُ اَلظّٰالِمِينَ ﴾.

ما بدیشان ستم نکرده‌ایم (که آنان را بدین گرفتار ساخته‌ایم) ولیکن خودشان به خویشتن ستم کرده‌اند (که با انجام کارهای زشت و بیراهه رفتن، خود را به دوزخ انداخته‌اند).

آن گاه فریادی از دور در فضا می‌پیچد، فریادی که همهٔ معانی ناامیدی و غم و اندوه و گرفتاری را با خود دارد:

﴿ وَ نٰادَوْا: يٰا مٰالِكُ! لِيَقْضِ عَلَيْنٰا رَبُّكَ ﴾.

آنان فریاد می‌زنند: ای مالک! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم).

فریاد شیونی است که از ژرفای دوردست نابودکننده‌ای طنین‌انداز می‌شود. از فراسوی درهای بستهٔ دوزخ برمی‌خیزد و در فضا می‌پیچد. فریاد و واویلای آن بزهکاران ستمگر است. آنان فریاد برنمی‌آورند برای درخواست رهائی، یا برای درخواست کمک. آنان ناامید و اندوهگین هستند. بلکه ایشان فریاد برمی‌آورند و نابودی را خواستار می‌شوند. می‌خواهند هرچه زودتر نابود گردند، و نابودی آنان را برباید و آسوده‌شان نماید . . . این بس است که مرگ و نابودی، امید و آرزو گردد!.. همچون فریاد و ندائی، سایهٔ تاریک و انبوه غم و اندوه و گرفتاری را می‌اندازد و پیش دیدهٔ خیال می‌دارد. نزدیک است ما از فراسوی فریاد کمک طلبیدن، کسانی را مشاهده کنیم که عذاب ایشان را از خود بیخود کرده است و عقل و هوش از ایشان گرفته است. جسمها و پیکرهائی را مشاهده کنیم که درد و الم تاب و توانی برایشان برجای نگذاشته است. همچون فریاد تلخی بدین سبب است که برمی‌خیزد:

﴿ يٰا مٰالِكُ! لِيَقْضِ عَلَيْنٰا رَبُّكَ ﴾.

ای مالک! پروردگارت ما را بمیراند و نابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم و از این عذاب دردناک آسوده شویم.

ولیکن پاسخ در می‌رسد، پاسخی که ناامید و مأیوس و خوار و پست می‌گرداند، و هیچ‌گونه رعایت و عنایتی به همراه ندارد:

﴿ قٰالَ: إِنَّكُمْ مٰاكِثُونَ ﴾.

می‌گوید: شما (اینجا) می‌مانید (و مرگ و میر و نیستی و نابودی در کار نیست).

نه نجات و خلاصی، و نه مرگ و میری، و نه پایان دادنی و به نهایت رساندنی در میان است . . . شما می‌مانید و ماندگار هستید!



در سایهٔ این صحنهٔ دل‌شکن و اندوهبار، این دشمنان حقّ، و رویگردانان از هدایت، و مبتلاشوندگان بدین فرجام و سرنوشت را مخاطب قرار می‌دهد، و با حضور همگان از کار و بارشان اظهار تعجّب می‌کند، آن هم در مناسب‌ترین فضای برحذر داشتن و شگفت‌زده کردن:

﴿ لَقَدْ جِئْنٰاكُمْ بِالْحَقِّ، وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كٰارِهُونَ. أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً؟ فَإِنّٰا مُبْرِمُونَ. أَمْ يَحْسَبُونَ أَنّٰا لاٰ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوٰاهُمْ؟ بَلىٰ وَ رُسُلُنٰا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴾.

(خداوند بدیشان پیام می‌دهد که) ما حقّ را برای شما آوردیم (و توسّط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اکثر شما حقّ را نپسندیدید و آن را دشمن داشتید، بلکه، آنان تصمیم محکمی (بر توطئهٔ قتل محمّد) گرفتند و ما نیز ارادهٔ محکم و تغییرناپذیری کردیم (در بارهٔ مجازات سخت و کیفر دادنشان در دنیا و آخرت). آیا گمان می‌برند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری! (ما آگاه از راز و رمز ایشان و شنوای نجوای آنان بوده و) گذشته از این، فرشتگان مأمور ما در کنارشان حاضر و بر اعمالشان ناظرند و (همهٔ کردار و گفتارشان را) می‌نویسند و ثبت و ضبط می‌کنند.

برآمدن از حقّ و دشمن داشتن حقّ است که میان ایشان

و میان پیروی از حقّ فاصله و جدائی می‌اندازد، نه این که درک و فهم نکنند حقّ کدام و حقّ چیست، و شکّ و تردید در بارهٔ صدق و صداقت پیغمبر بزرگوار ﷺ هم نیست که آنان را از حقّ بازمی‌دارد. هرگز ندیده‌اند و نشنیده‌اند که با مردمان دروغ گفته باشد. پس چگونه بر خدا دروغ می‌بندد و از زبان خدا ادّعاء می‌کند آنچه ادّعاء می‌کند؟

کسانی که با حقّ می‌جنگند اغلب اوقات چنین نیست که ندانند که حقّ، حقّ است. ولیکن ایشان از حقّ بدشان می‌آید، چون حقّ با هواها و هوسهایشان و با آرزوها و خواستهایشان برخورد می‌نماید، و راه شهوات ایشان را می‌گیرد. آنان خودشان هم ضعیف‌تر از آن هستند که بر هواها و شهوات خود غالب آیند و چیره شوند. امّا آنان بر حقّ و بر داعیان به سوی حقّ جسارت و جرأت بسیار دارند!

بدین خاطر است که یزدان مقتدر و توانای جهان ایشان را تهدید می‌نماید، یزدانی که بسیار آگاه از چیزی است که پنهان می‌دارند، و بس آگاه از مکر و نیرنگی است که می‌ورزند:

﴿ أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً؟ فَإِنَّا مُبْرِمُونَ. أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لاَ نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْوَاهُمْ؟ بَلَىٰ وَ رُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴾.

بلکه، آنان تصمیم محکمی (بر توطئهٔ قتل محمّد) گرفتند و ما نیز ارادهٔ محکم و تغییرناپذیری کردیم (در بارهٔ مجازات سخت و کیفر دادنشان در دنیا و آخرت). آیا گمان می‌برند که ما اسرار پنهانی و سخنان در گوشی آنان را نمی‌شنویم؟! آری! (ما آگاه از راز و رمز ایشان و شنوای نجوای آنان بوده و) گذشته از این، فرشتگان مأمور ما در کنارشان حاضر و بر اعمالشان ناظرند و (همهٔ کردار و گفتارشان را) می‌نویسند و ثبت و ضبط می‌کنند.

پافشاری ایشان بر باطل رو در روی حقّ، فرمان قاطعانه و ارادهٔ استوار یزدان بر استقرار این حقّ و پایدار کردن آن را به دنبال دارد. چاره‌اندیشی و نیرنگبازی ایشان در تاریکی، علم و آگاهی خدا از سرّ و راز و پچ‌پچ و در گوشی سخن گفتن را به دنبال دارد. عاقبت کار هم روشن است، وقتی که آفریدگان ضعیف و کوتاه‌بین و کوتاه‌فکر، در برابر آفریدگار مقتدر و آگاه می‌ایستند و به مقابله می‌پردازند.



پس از این تهدید و بیم هراس‌انگیز، ایشان را رها می‌کند، و پیغمبر بزرگوارش را رهنمود و رهنمون می‌کند به گفتن سخنی که بدیشان بگوید. آن‌گاه پس از آن ایشان را به سرنوشتشان می‌سپارد، سرنوشتی که تصویرش را اندکی پیش دیده‌اند:

﴿ قُلْ: إِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ وَلَدٌ فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ. سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَ الأَرْضِ. رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ. فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتَّىٰ يُلاَقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ﴾.

بگو: اگر خداوند مهربان فرزندی می‌داشت، من نخستین کسی بودم که چنین (فرزندی را) پرستش می‌کردم (چرا که من ایمان و اعتقادم به خدا بیشتر و شناخت و آگاهیم فزونتر است. امّا خدا نیازی به فرزند ندارد، و بندگانی چون عزیر و عیسی و فرشتگان کی خود را فرزند خدا نامیده‌اند؟!). خداوندگار آسمانها و زمین و عرش (و تخت سلطنت مجموعهٔ عالم هستی) پاک و منزّه از این توصیفهائی است که (در بارهٔ او) می‌کنند. آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور گردند و سرگرم بازی شوند، تا برخورد می‌کنند به روز قیامتی که بدیشان وعده داده می‌شود (و سرانجامِ تلخ اعمال زشت و افکار پلشت خود را می‌بینند).

آنان فرشتگان را می‌پرستیدند، به گمان این که فرشتگان دختران خدایند! اگر خدا فرزندی می‌داشت سزاوارترین فرد برای پرستش آن فرزند، و آگاه‌ترین فرد از او، پیغمبر خدا ﷺ می‌بود. پیغمبر ﷺ بدو نزدیک می‌بود، و او از همه کس زودتر به طاعت و عبادت خدا می‌پرداخت و از او فرمان می‌برد، و هرچه زودتر به تعظیم و بزرگداشت فرزند خدا می‌پرداخت، اگر خدا فرزندی می‌داشت همان گونه که ایشان گمان

می‌برند. ولیکن پیغمبر ﷺ جز خدا را نمی‌پرستد. همین بس که این دلیل باطل بودن گمانی باشد که می‌برند و به خیالشان کسی فرزند خدا است. همچون گمانی اصل و اساسی ندارد، و بدون سند و مدرک و دلیل و حجّت است. پاک و منزّه از این گمان عجیب و غریب، خداوند بزرگوار است.

﴿ سُبْحٰانَ رَبِّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ. رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمّٰا يَصِفُونَ ﴾.

خداوندگار آسمانها و زمین و عرش (و تخت سلطنت مجموعهٔ عالم هستی) پاک و منزّه از این توصیفهائی است که (در بارهٔ او) می‌کنند.

انسان وقتی که بدین آسمانها و زمین، و نظم و نظام آنها، و هماهنگی آنها، و عظمت و والائی فراوان، و سلطه و قدرت زیادی که در فراسوی این نظم و نظام قرار دارد، آن نظم و نظام و هماهنگی و عظمت و والائی و سلطه و قدرتی که این فرموده به همهٔ اینها اشاره می‌نماید:

﴿ رَبِّ ٱلْعَرْشِ ﴾. خداوندگار عرش (و تخت سلطنت مجموعهٔ عالم هستی).

در این وقت هرگونه خیالی و هرگونه گمانی از این قبیل، در برابر دیدگان انسان کوچک می‌نماید و ناچیز جلوه‌گر می‌آید، و در پرتو فطرت خود درک و فهم می‌کند که آفریدگار همهٔ اینها درست و صحیح نیست که هیچ‌گونه شباهتی به آفریدگان خود داشته باشد، این شباهت هرچه باشد، آفریدگانی که می‌زایند و فرزند به دنیا می‌آورند و تولید نسل می‌کنند. بدین سبب همچون سخنی سرگرمی و بازی و به باطل فرو رفتن و بی‌گدار به آب زدن بشمار می‌آید، و اصلاً سزاوار مجادله و مباحثه نمی‌باشد. بلکه می‌سزد که بدان توجّه نشود یا از آن پرهیز و دوری شود:

﴿ فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَ يَلْعَبُوا حَتّٰى يُلاٰقُوا يَوْمَهُمُ ٱلَّذِي يُوعَدُونَ ﴾.

آنان را به حال خود واگذار تا در باطل غوطه‌ور گردند و سرگرم بازی شوند، تا برخورد می‌کنند به روز قیامتی که بدیشان وعده داده می‌شود (و سرانجامِ تلخ اعمال زشت و افکار پلشت خود را می‌بینند).

آنچه که تصویر آن را دیده‌اند، روزی رخ می‌دهد و می‌شود.



آن‌گاه پس از رویگردانی از ایشان و بی‌توجّهی بدانان، به پیش می‌رود و به تمجید و تعظیم آفریدگار و یگانه‌پرستی او بدان گونه و بدان چیزی که سزاوار خداوندگاری او بر آسمانها و زمین و عرش عظیم است می‌پردازد:

﴿ وَ هُوَ ٱلَّذِي فِي ٱلسَّمٰاءِ إِلٰهٌ وَ فِي ٱلْأَرْضِ إِلٰهٌ، وَ هُوَ ٱلْحَكِيمُ ٱلْعَلِيمُ. وَ تَبٰارَكَ ٱلَّذِي لَهُ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا، وَ عِنْدَهُ عِلْمُ ٱلسّٰاعَةِ، وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ. وَ لاٰ يَمْلِكُ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ ٱلشَّفٰاعَةَ إِلاّٰ مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ ﴾.

خدا آن کسی است که در آسمان معبود است و در زمین معبود، و او حکیم و علیم است. بزرگوار و دارای خیر و برکت آن کسی است که شاهی و مملکت آسمانها و زمین، و هرآنچه میان آن دو است از آن او است، و آگاهی از وقوع قیامت ویژهٔ او. و همهٔ شما (در آخرت برای حساب و کتاب و جزا و سزا) به سوی او برگردانده می‌شوید. معبودهائی که مشرکان بجز خدا به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند قدرت و توانائی هیچ گونه شفاعت و میانجیگری را ندارند، مگر کسانی که آگاهانه بر حقّ شهادت و گواهی داده (و خدا را به یگانگی پرستیده) باشند (همچون عیسی و عزیر و فرشتگان).

این بیانِ الوهیّت و خداوندگاری یگانه در آسمان و در زمین است. منحصر بودن خدا بدین صفت است و کسی با خدا در این صفت مشارکت ندارد. بیانِ این است که هرچه خدا می‌کند دارای حکمت و فلسفه است. و علم و اطّلاع مطلق از این ملک و مملکت عریض و طویل و بزرگ و سترگ به یزدان جهان اختصاص دارد و بس.

گذشته از اینها در واژهٔ «تَبٰارَكَ» به معنی بزرگوار است خداوند و فراتر از آن چیزی است که گمان می‌برند و تصوّر می‌کنند، تمجید و تعظیم یزدان است. خدا

«پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو است». خدا کسی است که تنها او از وقت فرارسیدن قیامت آگاه است. برگشت همگان به سوی او است و بس.

در آن روز و روزگار که قیامت درمی‌رسد هیچ کسی از آنهائی که مشرکان اولاد یا شرکاء خدایشان می‌خوانند و می‌دانند، نمی‌تواند برای فردی از ایشان شفاعت و میانجیگری بکند. در صورتی که مشرکان گمان می‌برند آن اولاد و شرکاء را شفیعان خود در پیشگاه یزدان می‌کنند. امّا هیچ‌گونه شفاعتی نمی‌شود مگر شفاعت کسی که به حقّ گواهی دهد، و به حقّ ایمان بیاورد. کسی هم که به حقّ گواهی می‌دهد برای کسی شفاعت نمی‌کند و میانجیگری نمی‌نماید که حقّ را انکار می‌کند و با حقّ دشمنی می‌نماید.

❁

سپس با منطق فطرت با ایشان رویاروی می‌شود. با چیزی با ایشان رویاروی می‌گردد که در بارهٔ آن مجادله و ستیزه نمی‌کنند، و در باره‌اش شکّ و تردید ندارند. و آن این است که خدا آفریدگارشان است، پس چگونه در این صورت کسی را در پرستش او شریک و انباز می‌کنند، یا از کسی انتظار دارند در پیشگاه خدا شفاعت بکند برای کسی که شریک و انباز برای خدا قرار داده است:

﴿ وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ؟ لَيَقُولُنَّ اللهُ. فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ؟ ﴾.

اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است؟ مؤکّدانه می‌گویند: خدا! پس چگونه (از عبادت حقّ تعالی) منحرف می‌شوند (و متوجّه پرستش چیزهای دیگری می‌گردند؟!).

چگونه از حقّ و حقیقتی رویگردان می‌شوند که فطرتشان گواه بر آن است، و از مقتضیات منطقی و حتمی حقّ و حقیقت کناره‌گیری می‌نمایند؟

❁

در پایان این سوره، خدا کار و بار رو کردن پیغمبر ﷺ به پروردگارش را بزرگ می‌دارد، رو کردنی که در آن از کفرشان و از عدم ایمانشان می‌نالد و شکوه می‌کند. بدین منظور خدا این ناله و شکوه را برجسته و نمایان نشان می‌دهد و بدان سوگند می‌خورد:

﴿ وَ قِيلِهِ. يٰا رَبِّ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ قَوْمٌ لاٰ يُؤْمِنُونَ ﴾.

به گفتار او سوگند که می‌گوید: پروردگارا! اینها قومی هستند که ایمان نمی‌آورند.[1]

این هم تعبیر ویژه‌ای است و دارای دلالت و اشارت خاصّی است و بیانگر ژرفای این سخن، و اندازهٔ فراخنای گوش فرا دادن بدان است. و می‌رساند که خدای سبحان چه اندازه بدان عنایت و توجّه دارد و آن را می‌پاید و رعایت می‌نماید.

بدین سخن پاسخ می‌گوید و آن را می‌پاید و رعایت می‌نماید. در این راستا پیغمبر ﷺ را رهنمود و رهنمون می‌فرماید به این که عفو و گذشت داشته باشد و از ایشان صرف نظر نماید و بدیشان اهمّیّت ندهد و توجّه ننماید. آرامش خود را حفظ کند، و با این کار با سلامت قلب و بزرگواری و گذشت و رضا و رغبت رویاروی شود. با این وصف، پنهان و نهان مواظب مکر و کید افراد رویگردان از حقّ و حقیقت، و دشمنان این آئین باشد. همچنین خویشتن را برحذر دارد از آنچه در انتظار همچون رویگردانان و دشمنان است، در آن روزی که نهانیها و پنهانیها آشکار و پدیدار می‌گردند:

﴿ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَ قُلْ سَلاٰمٌ. فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴾.

پس از آنان روی بگردان و بگو: بدرود! بعدها خواهند دانست (که برای خود چه آشی پخته‌اند و چه آتش سوزانی و عذاب دردناکی را فراهم ساخته‌اند).

❁

۱- قِیل و قَول و مَقال، مصدر ثلاثی مجرّدند و به معنی گفته و سخن هستند. برخی واژهٔ «قِیل» را عطف بر «اَلسّاعَةِ» در سه آیهٔ قبل می‌دانند که معنی چنین می‌شود: خدا از قیامت آگاه است و از شکایت پیغمبر نیز در بارهٔ ایمان نیاوردن قوم خود آگاه است ... بعضی هم واو پیش از آن را حرف جرّ و برای قسم می‌دانند، و چیزی را که قسم بر آن یاد شده است «يٰا رَبِّ إِنَّ هٰؤُلاٰءِ قَوْمٌ لاٰ يُؤْمِنُونَ»، و یا این که محذوف می‌دانند. (مترجم)

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ دخان مکّی و ۵۹ آیه است

سُورَةُ الدُّخَانِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حمٓ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا أَنزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُّبَارَكَةٍ ۚ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾ أَمْرًا مِّنْ عِندِنَا ۚ إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٧﴾ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ ۖ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى النَّاسَ ۖ هَٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿١١﴾ رَّبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿١٣﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ ﴿١٤﴾ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا ۚ إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿١٥﴾ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿١٦﴾ ۞ وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴿١٧﴾ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ ۖ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿١٨﴾

وَأَن لَّا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ ۖ إِنِّي آتِيكُم بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٩﴾ وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَن تَرْجُمُونِ ﴿٢٠﴾ وَإِن لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴿٢١﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ﴿٢٢﴾ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَاتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْوًا ۖ إِنَّهُمْ جُندٌ مُّغْرَقُونَ ﴿٢٤﴾ كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ ﴿٢٧﴾ كَذَٰلِكَ ۖ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ ﴿٢٨﴾

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنظَرِينَ ﴿٢٩﴾ وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِن فِرْعَوْنَ ۚ إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾ وَآتَيْنَاهُم مِّنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ﴿٣٣﴾ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿٣٤﴾ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنشَرِينَ ﴿٣٥﴾ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٦﴾ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ أَهْلَكْنَاهُمْ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٣٧﴾ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ ﴿٣٨﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾

إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٤٠﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَن مَّوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿٤١﴾ إِلَّا مَن رَّحِمَ اللَّهُ ۚ إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿٤٢﴾ إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامُ الْأَثِيمِ ﴿٤٤﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾ ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾ إِنَّ هَٰذَا مَا كُنتُم بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿٥١﴾ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥٢﴾ يَلْبَسُونَ مِن سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ مُّتَقَابِلِينَ ﴿٥٣﴾ كَذَٰلِكَ وَزَوَّجْنَاهُم بِحُورٍ عِينٍ ﴿٥٤﴾ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴿٥٥﴾ لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ ۖ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿٥٦﴾ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٥٧﴾ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿٥٨﴾ فَارْتَقِبْ إِنَّهُم مُّرْتَقِبُونَ ﴿٥٩﴾

آهنگهای این سورهٔ مکّی، با فاصله‌های کوتاه، قافیه‌های نزدیک به هم، تصویرهای تند و درشت، و سایه روشنهای الهامگرانه‌ای که دارد، شبیه به آهنگهای مضرابهائی است که بر تارهای سفت دل انسان نواخته می‌شود.

نزدیک است روند سوره سراسر آن، وحدت متّصل و مرتبطی گردد، با محور یگانه‌ای که تارها و رشته‌ها جملگی بدان محور محکم بسته شوند. فرق نمی‌کند سخن رود از داستان، صحنهٔ قیامت، جایگاه‌های نقش زمین شدن و نابود گردیدن گذشتگان، صحنهٔ جهانی مستقیم سخن گفتن از مسألهٔ توحید و یگانه‌پرستی و رستاخیز و رسالت . . . چه همهٔ اینها ابزارها و وسیله‌ها و انگیزه‌هائی هستند برای بیدار کردن دل انسان، و به جوش و خروش درانداختن دل برای پذیرش حقیقت، دلی که زنده و جنبنده باشد، و حقیقت ایمانی که این قرآن آن را در زوایای دلها پخش و پراکنده می‌سازد.

این سوره می‌آغازد با سخن گفتن از قرآن و نازل گرداندن آن در شب مبارکی که در آن هرگونه کار حکیمانه‌ای بیان و مقرّر می‌گردد، به خاطر مرحمتی که خدا در حقّ بندگان دارد، و برای بیم دادن و برحذر داشتن ایشان. سپس مردمان را با پروردگارشان آشنا می‌کند، آن کسی که خداوند آسمانها و زمین و هر آن چیزی است که در میان آن دو است. سپس از وحدانیّت و یگانگی خدا سخن می‌رود، خدائی که زنده می‌گرداند و می‌میراند و پروردگار پیشینیان و پسینیان است.

سپس از این سخن دست می‌کشد تا به سخن از کار قوم بپردازد:

﴿ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ! ﴾.

اصلاً مشرکان (در بارهٔ رسالت و دعوت آسمانی) در شکّ و تردیدند و (آن را، و کلاً زندگی را به) بازی می‌گیرند. (دخان/۹)

در برابر این شکّ و تردید و به بازیچه گرفتن، هرچه زودتر با تهدید و بیم هراس‌انگیزی بر سرشان می‌تازد:

﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى ٱلنَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند، دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک عظیم است. (دخان/۱۰ و ۱۱)

آنان درخواست می‌کنند که عذاب را از سر ایشان بردارند. ولیکن عذاب روزی که در می‌رسد برطرف نمی‌شود و پایان نمی‌گیرد. بدیشان تذکّر داده می‌شود که این عذاب هنوز نیامده است. هم اینک بدان عذاب گرفتار نیستند، پس فرصت را غنیمت شمارند، پیش از آن که عذاب بر سرشان تاخت آورد و یقهٔ ایشان را بگیرد، آن عذاب خوفناکی که از آن سخن می‌رود:

﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴾.

روزی سخت بر آنان می‌تازیم، (و با چنین یورش تندی) آنان را به مجازات می‌رسانیم. (دخان/۱۶)

از آهنگ درشت و سخت صحنهٔ عذاب و صحنهٔ تاخت بردن بزرگ و انتقام گرفتن سترگ، ایشان را به محلّ نقش زمین شدن فرعون و فرعونیان منتقل می‌کند، و بدیشان روزی را تذکّر می‌دهد که پیغمبر بزرگوارشان آمد و آنان را ندا درداد:

﴿ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. وَ أَلَّا تَعْلُوا عَلَى اللهِ ﴾.

(موسی بدیشان گفت: ای فرعونیان!) بندگان خدا را به من بسپارید که من پیغمبر درستکارم. و بر خدا بزرگی نکنید و تکبّر نورزید. (دخان/۱۸ و ۱۹)

فرعون و فرعونیان نخواستند که بشنوند و بپذیرند. کار بدانجا کشید که پیغمبرشان از ایشان مأیوس گردید. خدا آن‌گاه از مقام عظمت و استکبار ایشان را فروانداخت، و خوار و حقیر نقش زمین شدند و نابود گردیدند:

﴿ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَةٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ. كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ. فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ ٱلسَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ ﴾.

چه باغها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاه‌های جالب و گرانبهائی را. و نعمتهای فراوان (دیگری) که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما این نعمتها را به قوم دیگری دادیم (بدون درد سر و خون جگر). نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه

کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند). (دخان/۲۵-۲۹)

در بحبحه و گیر و دار این صحنهٔ الهامگرانه به سخن گفتن از تکذیب کردن آخرت از سوی ایشان برمی‌گردد، و این گفتهٔ آنان را بیان می‌دارد:

﴿ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولىٰ وَ مٰا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ. فَأْتُوا بِآبٰائِنٰا إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ ﴾.

(ای محمّد و ای مؤمنان!) اگر راست می‌گوئید (که بعد از مرگ حیاتی در کار است، از خدا بخواهید) پدران و نیاکان ما را (زنده گرداند و آنان را) نزد ما بیاورید (تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند). (دخان/۳۵ و ۳۶)

تا بدین وسیله ایشان را به محلّ نقش زمین شدن قوم تبّع تذکّر دهد، و بدیشان اعلام دارد که اینان از قوم تبّع بهتر نیستند تا از سرنوشت دردناک آنان نجات پیدا کنند و از دست عذاب رهائی یابند.

میان رستاخیز و میان حکمت خدا از آفرینش آسمانها و زمین ربط می‌دهد:

﴿ وَ مٰا خَلَقْنَا ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا لاٰعِبِينَ. مٰا خَلَقْنٰاهُمٰا إِلَّا بِالْحَقِّ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم. (جهان دالانی است به سوی جهان عظیم و ابدی آخرت که پشت سر این جهان قرار دارد). ما آن دو را جز به حقّ نیافریده‌ایم (و جهان را بدین نظم و نظام شگفت بیهوده و بی‌حکمت درست نکرده‌ایم) ولیکن غالب ایشان (گوش شنوا و چشم بینا ندارند، و حقائق را نمی‌شنوند و این همه نقش عجب را بر در و دیوار وجود نمی‌بینند، و درحقیقت) نمی‌فهمند. (دخان/۳۸ و ۳۹)

آن‌گاه از روز داوری برایشان سخن می‌گوید:

﴿ مِيقٰاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴾.

(روز داوری و قضاوت بین افراد بر حقّ و افراد ناحقّ که قیامت است) وعده‌گاه همهٔ آنان است. (دخان/۴۰)

در اینجا صحنهٔ خشن و سختی را نشان می‌دهد با نام بردن از درخت زقّوم، و درشتخوی سنگین‌دل بزهکاری که به ته دوزخش می‌برند، و از بالای سرش بر او آب داغ می‌ریزند، و او را سرکوب می‌کنند و خوار می‌دارند:

﴿ ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ. إِنَّ هٰذٰا مٰا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴾.

بچش که تو زوردار و بزرگواری! این (عذابی که هم اینک می‌بینید و لمسش می‌کنید) همان چیزی است که پیوسته در بارهٔ آن شکّ و تردید می‌کردید. (دخان/۴۹ و ۵۰)

در کنار این صحنه، صحنهٔ نعمتهائی است که بسیار لذّت‌بخش و شادی‌آفرین هستند، بدان‌گونه که صحنهٔ عذاب بسیار سخت و شدید می‌باشد. این هم برای همگامی با سایه‌روشنهای ژرف این سوره و آهنگ تند و شدید آن است.

این سوره با اشارهٔ به قرآن پایان می‌پذیرد، همان گونه که این سوره با اشارهٔ به قرآن آغاز می‌گردد:

﴿ فَإِنَّمٰا يَسَّرْنٰاهُ بِلِسٰانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾.

ما قرآن را به زبان تو (که عربی است نازل و) آسان کرده‌ایم تا آنان (آن را بفهمند و بیاموزند و) پند گیرند. (دخان/۵۸)

و خاتمه می‌پذیرد با تهدید و بیم پنهان و نهان و تازنده و پرخاشگرانه‌ای:

﴿ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴾.

تو منتظر (وعده‌های الهی در زمینهٔ پیروزی بر کفّار، و منتظر مجازات دردناک الهی در بارهٔ این قوم لجوج و ستمگر) باش که آنان منتظر (ناکامی تو و شکست دعوت تو) هستند. (دخان/۵۹)

این سوره‌ای است که از آغاز تا پایان بر دل انسان تاخت می‌برد، با آهنگ سریع و پیاپی. با آهنگ خود بر دل انسان می‌تازد، همان گونه که با تصویرها و سایه‌روشنهای گوناگون و متّفق در نشان درشتی و سختی و متوالی خود بر دل آدمی می‌تازد. دل را به گشت و گذار می‌برد، گشت و گذار در جهانهای گوناگون آسمان و زمین، دنیا و آخرت، دوزخ و بهشت، گذشته و حال، دیدنی و نادیدنی و پنهان و آشکار،

مرگ و زندگی، و قانونها و سنّتهای آفرینش و هستی ... این سوره با وجود کوتاهی نسبی، کوچ بزرگ و سترگی در دنیای دیدنی و جهان نادیدنی است.

❁

﴿ حم. وَ الْكِتابِ الْمُبِينِ. إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ. فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. أَمْراً مِنْ عِنْدِنا إِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ. رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ. رَبِّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَيْنَهُما إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ. لا إِلهَ إِلاّ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

حا. میم. سوگند به قرآن! که روشن و روشنگر است. ما قرآن را در شب پرخیر و برکتی فرو فرستاده‌ایم. ما همواره بیم‌دهندهٔ (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده‌ایم (و کتابها برایشان فرو فرستاده‌ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله است). در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را به حقیقت آشنا و به سعادت برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است. کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است و) ما فرستندهٔ (محمّد و همهٔ انبیاء، و قرآن و همهٔ کتابهای آسمانی) بوده‌ایم. (این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حقّ انسانها) است. خدا شنوا و آگاه است. (پروردگار تو) که پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو است. اگر شما طالب یقین و باورید (به این که خدا آفریدگار شما، روزی‌رسان بندگان، و به زیر فرمان کشانندهٔ خورشید و ماه است). جز او خدائی نیست، و او است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، و پروردگار شما و پروردگار پدران و نیاکان پیشین شما است.

این سوره با دو حرف حا و میم می‌آغازد. بدان دو حرف، و به کتاب روشن و روشنگری سوگند یاد می‌شود که از این گونه حرفها تألیف و فراهم گردیده است. سخن گفتن در بارهٔ حروف مقطّعه‌ای که در اوائل سوره‌ها آمده‌اند، بارها تکرار گردیده است. بدین حرفها بسان قسم یاد کردن به کتاب، سوگند خورده شده است. چه هر حرفی خودش معجزهٔ حقیقی یا آیه‌ای از آیات الهی است در ترکیب‌بند وجود انسان، توانائی آدمی بر سخن، ترتیب دادن مخرجهای حرفها، رمز موجود میان اسم حرف و صدای آن، و توانائی انسان بر علم و معرفت در پرتو آن . . . همهٔ اینها حقائق بزرگی هستند. اگر انسان از تأثیر الفت و عادتی بیرون بیاید که هرگونه تازگی را می‌زداید، و در بارهٔ اینها بیندیشد، بسی در دل بزرگ و سترگ جلوه‌گر می‌گردند.

آنچه بدان قسم خورده می‌شود نازل کردن این کتاب در شب مبارکی است:

﴿ إِنّا أَنْزَلْناهُ فِي لَيْلَةٍ مُبارَكَةٍ. إِنّا كُنّا مُنْذِرِينَ. فِيها يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ. أَمْراً مِنْ عِنْدِنا إِنّا كُنّا مُرْسِلِينَ. رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴾.

ما قرآن را در شب پرخیر و برکتی فرو فرستاده‌ایم. ما همواره بیم‌دهندهٔ (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده‌ایم (و کتابها برایشان فروفرستاده‌ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله است). در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را با حقیقت آشنا و به سعادت برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است. کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است و) ما فرستندهٔ (محمّد و همهٔ انبیاء، و قرآن و همهٔ کتابهای آسمانی) بوده‌ایم. (این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حقّ انسانها) است. خدا شنوا و آگاه است.

شب پرخیر و برکت شبی است که قرآن در آن نازل گردیده است ـ خدا هم بهتر می‌داند ـ شبی که نزول قرآن در آن آغاز شده است. این شب، یکی از شبهای ماه رمضان است، همان شبی که در بارهٔ آن گفته است:

﴿ شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾.

ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن فروفرستاده شده است. (بقره/۱۸۵)

همهٔ قرآن در آن شب نازل نگردیده است. همان گونه هم همهٔ قرآن در ماه رمضان نازل نشده است. ولیکن سرآغاز نزول قرآن، و ابتدای تماس آن با این زمین است. این شب، موعد این تماس و پیوند مبارک است. این هم در تفسیر فرو فرستادن قرآن در این شب پرخیر و برکت، کافی و بسنده است.

این شب واقعاً پرخیر و برکت است. شبی است که در آن چنان پیروزی و فتحی نصیب انسانها می‌گردد. شبی است استقرار این برنامهٔ الهی در زندگی انسانها در آن می‌آغازد. شبی است که در آن انسانها با قوانین و سنن جهانی تماس می‌گیرند، قوانین و سنن جهانی بزرگی که اندکی در این قرآن بازگو شده است. قوانین و سنن جهانی بزرگی که فطرت بدان پاسخ مثبت می‌دهد و آهسته و آرام بدان لبّیک می‌گوید، و بر پایه و بنیاد آن جهان بشری را استوار و برقرار می‌دارد، جهانی که بر پایه‌های فطرت و بر پاسخگوئیهای آن به فطرت مستقرّ است، و هماهنگ با کلّ هستی‌ای است که انسان در آن پاک و پاکیزه و بزرگوارانه و بدون تکلّف و تصنّع زندگی می‌کند، و در حالی که بر روی زمین می‌زید، در هر زمان با آسمان پیوند دارد.

آن کسانی که نخستین بار قرآن برایشان نازل گردید دوران شگفتی در کنف حمایت آسمان زندگی کردند. مستقیماً با خدا تماس و پیوند داشتند. خدا ایشان را پیش از هر چیز با خودشان آشنا و از خودشان آگاه کرد، و قبل از هر چیز بدیشان فهماند و آگاهشان کرد که چشمان او آنان را می‌پاید و بر ایشان نظارت می‌نماید. آنان هم حساب این پائیدن و نظارت نمودن، و حساب این رعایت و عنایت را داشتند در هر حرکتی و در هر چیزی که بر دلهایشان می‌گذشت. در کاری و امری هرچه زودتر به خدا پناه می‌بردند و تنها او را به فریاد می‌خواندند، و مطمئنّ بودند که او نزدیک است و پاسخشان را می‌گوید و به فریادشان می‌رسد.

آن نسل مبارک رفتند و به سوی خدای خود برگشتند، ولیکن بعد از آنان قرآن به عنوان کتاب گشوده‌ای در برابر دیدگان انسانها و دارای پیوند با دلهایشان برجای ماند. این قرآن با دلهائی که دریچهٔ خود را بر روی قرآن باز کنند کاری می‌کند که سحر و جادو نمی‌کند، و فهم و شعور دلها را به گونه‌ای درمی‌آورد که گاهی از زمرهٔ افسانه‌ها شمرده می‌شود!

این قرآن ماند تا برنامهٔ روشن و کامل و شایسته‌ای گردد برای پدید آوردن زندگی بشری نمونه‌ای در هر محیطی و در هر زمانی، زندگی بشری نمونه‌ای که در محیط خود و در زمان خود داخل کمربند برنامهٔ الهی می‌زید. آن برنامهٔ الهی ممتازی که دارای قالب و ویژگیهای مختصّ به خود است، و کم‌ترین تحریفی و تغییری ندارد. این هم علامت و نشانهٔ برنامهٔ الهی است و بس. اصلاً این علامت و نشانهٔ هر آن چیزی است که ساختهٔ دست قدرت الهی است.

انسانها چیزی را می‌سازند که افراد همسان خود را بس است و ایشان را بی‌نیاز می‌گردانند، و سزاوار برای دوره‌ای از زمان، و برای ظروف و شرائط ویژه‌ای از زندگی است. ولی ساختهٔ خدا قالب دوام و کمال را با خود برمی‌دارد، و دارای صلاحیّت مستمرّ است و به نیازمندیها در هر شرائط و ظروفی و در هر وقت و زمانی پاسخ می‌گوید، و ثبات حقیقت و تشکّل صورت را در هماهنگی شگفتی گرد می‌آورد.

خدا این قرآن را در این شب پرخیر و برکت نازل نموده است، پیش از هر چیز برای بیم دادن و برحذر داشتن:

﴿إِنَّا كُنَّا مُنْذِرِينَ﴾.

ما همواره بیم‌دهندهٔ (کافران و مشرکان و ظالمان، با ارسال پیغمبران به سویشان) بوده‌ایم (و کتابها برایشان فروفرستاده‌ایم. این قرآن هم آخرین حلقه از این سلسله و زنجیره است).

خدا آگاه از غفلت این انسان و فراموشکاری او و نیاز او به تهدید و بیم و بیدارباش و هوشیارباش است.

شبی که با نزول این قرآن مبارک گردیده است، با این

نازل گرداندن فیصله‌بخش و جدائی‌انداز شده است:

﴿ فِیهَا یُفْرَقُ کُلُّ أَمْرٍ حَکِیمٍ ﴾.

در این شب مبارک، هرگونه کار حکیمانه‌ای (که انسان را به حقیقت آشنا و به سعادت برساند، و او را از باطل و شقاوت دور گرداند، از سوی خدا) بیان و مقرّر گشته است.

در این شب با این قرآن، هرگونه کاری تفصیل و تبیین گردیده است، و در این شب هر امری فیصله پیدا کرده است و بیان شده است، و حقّ جاودان و باطل گذرا از یکدیگر جدا گردیده است، و حدود و ثغور گذاشته شده است، و نشانه‌های راه برای کوچ بشریّت به طور کلّی پس از این شب تا روز سزا و جزا گذاشته شده است. دیگر اصلی از اصول نمانده است، اصلی که زندگی بر آن بشود و در دنیای آدمیزادگان مرسوم و معمول باشد، مبهم بماند و روشن نشود. اصول و ارکان و قواعد و قوانین، روشن شدند و معلوم گردیدند، بدان سان که قانون کلّ هستی از آغاز جهان روشن و معلوم بوده است و هست.

این کارِ روشنگری، همه و همه به اراده و مشیّت خدا و به فرمان او صورت گرفته است، و هدف آفریدگار از ارسال پیغمبران مشخّص کردن حقّ و باطل و توضیح و تبیین موارد حلال و حرام است:

﴿ أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا کُنَّا مُرْسِلِینَ ﴾.

کار و باری که از سوی ما صادر و بدان دستور داده شده است (و در قرآن برای انسانها روانه گشته است و) ما فرستندهٔ (محمّد و همهٔ انبیاء، و قرآن و همهٔ کتابهای آسمانی) بوده‌ایم.

همهٔ اینها رحمت یزدان در حقّ انسان تا روز سزا و جزا است:

﴿ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ﴾.

(این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حقّ انسانها) است. خدا شنوا و آگاه است.

رحمت یزدان در حقّ بندگان در هیچ کاری آن گونه جلوه‌گر نمی‌آید که در نازل کردن این قرآن جلوه‌گر می‌آید. یزدان این گونه سهل و ساده قرآن را سریع به دل می‌چسباند و به ژرفاهای آن می‌رساند. بدان سرعت که گردش خون در رگها صورت می‌پذیرد، پاسخگوئی به قرآن انجام می‌گیرد، و پدیدهٔ بشری را به انسان بزرگواری تبدیل می‌کند، و جامعهٔ بشری را به خواب زیبائی تبدیل می‌سازد، جز این که چنین جامعه‌ای واقعیّت پیدا می‌کند و چشمها آن را می‌بینند!
این عقیده‌ای که قرآن آن را با خود به ارمغان آورده است دارای کمال و هماهنگی آن اندازه زیبائی است که باید آن را دوست داشت و بدان عشق ورزید. آن اندازه زیبا است که دلها آویزه و شیفتهٔ آن می‌گردد! در این عقیده تنها وجود کمال و دقّت و خیر و صلاح نیست و بس. بلکه این چیزها در این عقیده پیوسته اوج می‌گیرند و بالا و بالاتر می‌روند تا کمال آنها به مرتبهٔ جمال دوست داشتنی و آزاد و رها از هرگونه قید و بندی می‌رسد، آن جمالی که همهٔ جزئیّات را با دقیق‌ترین تفصیلات دربر می‌گیرد، سپس جزئیّات را جمع می‌آورد و آنها را هماهنگ می‌سازد، و جملگی را به اصل بزرگی پیوند و ارتباط می‌دهد.

﴿ رَحْمَةً مِنْ رَبِّکَ ﴾.

(این کار) به خاطر رحمتی از سوی پروردگارت (در حقّ انسانها) است.

رحمت پروردگارت این قرآن را در آن شب مبارک نازل گردانده است.

﴿ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ﴾.

خدا شنوا و آگاه است.

خدا می‌شنود و می‌داند، و نازل می‌گرداند آنچه را که برای مردمان نازل می‌گرداند. می‌داند و آگاهی دارد از آنچه مردمان می‌گویند و از آنچه می‌کنند. می‌داند و آگاه است از قوانین و مقرّرات و رهنمودهای صحیح و درستی که به صلاح مردمان است و در پرتو آنها مردمان اصلاح می‌شوند.
خدا ناظر بر این هستی و حافظ آنچه و آن که در آن است می‌باشد:

﴿ رَبِّ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مٰا بَیْنَهُمٰا. إِنْ کُنْتُمْ مُوقِنِینَ ﴾.

(پروردگار تو) که پروردگار آسمانها و زمین و همهٔ چیزهائی است که در میان آن دو است. اگر شما طالب یقین و باورید (به این که خدا آفریدگار شما، روزی‌رسان بندگان، و به زیر فرمان کشانندهٔ خورشید و ماه است).

آنچه را که برای مردمان نازل می‌گرداند بدان ایشان را تربیت و پرورده می‌سازد. این هم گوشه‌ای از پروردگاری و ربوبیّت خدا بر سراسر جهان هستی است. بخشی از قوانین و سننی است که جهان را با آن اداره می‌کند و می‌گرداند . . . اشاره‌ای که در اینجا به یقین و باورشان می‌شود، اشاره‌ای به عقیدهٔ پریشان و نابسامان و متزلزل ایشان را نیز در بر دارد. چراکه آنان معترف و مقرّ بودند به این که خدا آسمانها و زمین را آفریده است، با وجود این جز خدا به خداگونه‌هائی اعتقاد داشتند و معبودهائی را برمی‌گرفتند. این کارشان اشاره دارد به پیچیدگی این حقیقت در درونهایشان، و این که اعتقادشان سطحی است و از ثبات و یقین فاصلهٔ زیادی دارد.

او خدای یگانه‌ای است که مرگ و زندگی در دست او است، و او خداوندگار پیشینیان و پسینیان است:

﴿ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ یُحْیِی وَ یُمِیتُ، رَبُّکُمْ وَ رَبُّ آبٰائِکُمُ الْأَوَّلِینَ ﴾.

جز او خدائی نیست، و او است که زنده می‌گرداند و می‌میراند، و پروردگار شما و پروردگار پدران و نیاکان پیشین شما است.

زنده گرداندن و میراندن کارهائی هستند که همگان آنها را می‌بینند، ولی با این وجود زنده گرداندن و میراندن بیرون از توان همهٔ آفریدگان است. این امر با ساده‌ترین نگاه و کم‌ترین اندیشه مشخّص می‌گردد. صحنهٔ مرگ بسان صحنهٔ زندگی، به هر شکلی و صورتی که باشد دل بشری را می‌پساید و آن را به تکان می‌اندازد، و آن را به جوش و خروش می‌افکند، و برای متأثّر شدن و دگرگون گردیدن آماده می‌سازد، و آن را مهیّای پذیرش و پاسخگوئی می‌نماید. بدین سبب در قرآن بسی از مرگ یاد می‌شود، و عقلها و شعورها متوجّه آن می‌گردد، و گاه گاهی دلها با آن پسوده می‌شود.



وقتی که موقعیّت بدین حدّ و مرزِ برانگیختن و به جوش و خروش درانداختن می‌رسد، روند سخن از آن صرف نظر می‌کند، و به سخن گفتن از حال و احوالشان در برابر مرگ می‌پردازد. حال و احوالی در این موقعیّت دارند که مخالف با چیزی است که می‌بایست بر آن باشند بدان هنگام که با موقعیّت جدّی‌ای رویاروی می‌شوند که شوخی‌بردار نیست و نباید آن را به بازیچه گرفت:

﴿ بَلْ هُمْ فِی شَکٍّ یَلْعَبُونَ. فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی ٱلسَّمٰاءُ بِدُخٰانٍ مُبِینٍ، یَغْشَی ٱلنّٰاسَ، هٰذٰا عَذٰابٌ أَلِیمٌ. رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذٰابَ إِنّٰا مُؤْمِنُونَ. أَنّٰی لَهُمُ ٱلذِّکْرٰی وَ قَدْ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِینٌ. ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قٰالُوا: مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ. إِنّٰا کٰاشِفُوا الْعَذٰابِ قَلِیلاً إِنَّکُمْ عٰائِدُونَ. یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرٰی إِنّٰا مُنْتَقِمُونَ ﴾.

اصلاً مشرکان (در بارهٔ رسالت و دعوت آسمانی) در شکّ و تردیدند و (آن را، و کلاّ زندگی را به) بازی می‌گیرند. منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند، دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک عظیم است. (مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ما ایمان آورده‌ایم (و به اشتباهات خود پی برده‌ایم). کی بیداری برای آنان فائده‌ای دارد؟ قبلاً که پیغمبری (با رسالتی روشن و معجزاتی دالّ بر صداقتش، و زبان گویا و) بیانگر (قوانین سرنوشت‌ساز و سعادت‌بخش) به پیش آنان آمده بوده است. سپس از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای (است که این مطالب توسّط دیگران بدو) آموخته شده است. اگر مدّت اندکی عذاب را (از شما) به دور داریم (و به دنیا برگردانیم) قطعاً شما (به کفر و شرک و فسق و

فجور خود برمی‌گردید. روزی سخت بر آنان می‌تازیم (و با چنین یورش تندی آنان را) به مجازات می‌رسانیم.

می‌گوید: آنان در برابر این جدّی بودن مسأله به شوخی و بازی می‌پردازند، و در بارهٔ این آیات ثابت و استوار به شکّ و گمان می‌نشینند. پس ایشان را رها و به روز هراسناک سخت قیامت واگذارشان کن:

﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ. يَغْشَى ٱلنَّاسَ. هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند. دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک عظیم است.

پیشینیان در تفسیر آیهٔ دخان اختلاف نظر داشته‌اند. برخی از ایشان گفته‌اند: این دود، دود روز قیامت است. تهدیدِ به انتظار فرارسیدن آن بسان تهدید مکرّر در جاهای دیگر قرآن است. این دود پدیدار می‌آید. ایشان در انتظار آن می‌مانند و پیغمبر خدا ﷺ هم در انتظار آن می‌ماند. بعضی از آنان هم گفته‌اند: این دود عملاً فرارسیده است، بدان‌گونه که ایشان را از آن بیم داده است. سپس با دعا کردن پیغمبر ﷺ از سر مشرکان برطرف گردیده است. لازم است در اینجا چکیدهٔ هر دو نظریّه و سند و مدرک هر دو گروه را ذکر کنیم. آن گاه آنچه خدا توفیق دهد بیان داریم. گمان می‌بریم ـ اگر خدا بخواهد ـ کار درستی باشد:

سلیمان پسر مهران اعمش، از ابوضحی مسلم پسر صبیح، و او از مسروق روایت کرده است که گفته است به مسجد داخل شدیم ـ مراد مسجد کوفه است ـ مسجدی که نزد دروازه‌های کنده است. دیدم که مردی برای دوستان خود در بارهٔ این آیه صحبت می‌کند:

﴿ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ ﴾.

روزی که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند.

می‌گفت: آیا می‌دانید این دود چیست؟ این دود در روز قیامت پدیدار می‌آید، و گوشها و چشمهای منافقان را فرامی‌گیرد، و مؤمنان را به شبه زکامی مبتلا می‌سازد. مسروق گفته است: به پیش ابن‌مسعود ﷺ آمدیم و این سخن را برای او ذکر کردیم. او بر پهلو دراز کشیده بود، به هراس افتاد و نشست و گفت: یزدان بزرگوار به پیغمبر شما ﷺ فرموده است:

﴿ قُلْ: مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مَا أَنَا مِنَ ٱلْمُتَكَلِّفِينَ ﴾.

(ای پیغمبر!) بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی‌طلبم، و از زمرهٔ مدّعیان (دروغین نبوّت هم) نیستم (و آنچه می‌گویم ساختگی نبوده و از پیش خود به هم نمی‌بافم).

(ص/۸۶)

نشانهٔ علم و آگاهی است وقتی که کسی چیزی را نمی‌داند بگوید: خدا داناتر و آگاه‌تر است. در این باره برایتان سخن می‌گویم. قریشیان وقتی که در پذیرش اسلام درنگ کردند و کندی نمودند، و از فرمانبرداری از پیغمبر خدا ﷺ خودداری نمودند، پیغمبر ﷺ دعا کرد و قحطیها و خشکسالیهائی بسان قحطیها و خشکسالیهای مورد درخواست یوسف را برای ایشان درخواست کرد. درنتیجه دچار رنج و مشقّت و قحطی و گرسنگی شدند، تا بدانجا که استخوانها و مرده‌ها را خوردند. به آسمان می‌نگریستند و چیزی جز دود نمی‌دیدند . . . در روایت دیگری آمده است: انسان به آسمان نگاه می‌کرد، میان خود و میان آسمان به سبب درد و رنج فراوان چیزی بسان دود می‌دید. خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ يَغْشَى ٱلنَّاسَ هٰذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾.

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند، دودی که تمام مردم را فرا می‌گیرد. این همان عذاب دردناک عظیم است.

به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند و گفتند: ای پیغمبر خدا برای قبیلهٔ مضر طلب باران کن، چه دارند نابود می‌گردند. پیغمبر ﷺ درخواست باران از آستان یزدان سبحان کرد. لطف ایزد جهان شامل حالشان گردید و باران بارید. این آیه نازل گردید:

﴿إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ﴾.

اگر مدّت اندکی عذاب را (از شما) به دور داریم (و به دنیا برگردانیم) قطعاً شما (به کفر و شرک و فسق و فجور خود برمی‌گردید.

ابن مسعود رضی الله عنه گفته است: آیا روز قیامت عذاب از ایشان برداشته می‌شود؟.. هنگامی که رفاه و خوشی بدیشان دست داد، به حال خود برگشتند و مثل سابق گردیدند. پس خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ﴾.

روزی سخت بر آنان می‌تازیم (و با چنین یورش تندی آنان را) به مجازات می‌رسانیم.

ابن مسعود گفته است: مراد زمان جنگ بدر است. پنج چیز فرارسید و سپس برطرف گردید: دود، غلبهٔ روم، شقّ‌القمر، تاخت و تاز بزرگ، و جنگ بدر.

این حدیث در صحیح بخاری و در صحیح مسلم آمده است، و امام احمد آن را در مسند خود ذکر کرده است. ترمذی و نسائی در بخش تفسیر آن را بیان داشته‌اند. ابن جریر، و ابن ابی حاتم، به شیوه‌های گوناگون آن را از اعمش نقل نموده‌اند. ابن مسعود رضی الله عنه تفسیر آیه را بدین‌گونه بیان کرده است. گروهی از پیشینیان مثل مجاهد، ابوالعالیه، ابراهیم نخعی، ضحّاک، و عطیّهٔ عوفی، معتقد بوده‌اند که مسألهٔ دود دنیوی بوده است و گذشته است. ابن جریر نیز همین نظریّه را پسندیده است.

دیگران گفته‌اند: دود هنوز پدیدار نگردیده است. بلکه دود از نشانه‌های قیامت است، همان گونه که در حدیث ابوسریحه حذیفه پسر اسید غفاری رضی الله عنه آمده است و گفته است: از سوی عرفه پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر ما پدیدار گردید، در حالی که ما در بارهٔ قیامت داشتیم صحبت می‌کردیم. پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ تَرَوْا عَشْرَ آيَاتٍ: طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا، وَ الدُّخَانُ، وَ الدَّابَّةُ، وَ خُرُوجُ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ، وَ خُرُوجُ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ، وَ الدَّجَّالُ، وَ ثَلَاثَةُ خُسُوفٍ، خَسْفٍ بِالْمَشْرِقِ، وَ خَسْفٍ بِالْمَغْرِبِ، وَ خَسْفٍ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ، وَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنْ قَعْرِ عَدَنٍ تَسُوقُ النَّاسَ - أَوْ تَحْشُرُ النَّاسَ - تَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا، وَ تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا).

قیامت فرانمی‌رسد تا ده نشانه را نبینید: طلوع خورشید از مغرب خود، دود، دابةالأرض، ظهور یأجوج و مأجوج، ظهور عیسی پسر مریم، پیدایش دجّال، سه ماه گرفتگی: یکی در خاور و یکی در باختر، و دیگری در عربستان، آتشی که از ژرفای عدن بیرون می‌آید و مردمان را جلو می‌راند - یا مردمان را گرد می‌آورد - شب هرکجا بروند با آنان خواهد بود، و روز هر کجا بشوند با ایشان خواهد شد.

تنها مسلم این حدیث را در صحیح خود استخراج کرده است.

ابن‌جریر گفته است: محمّد پسر عوف - محمّد پسر اسماعیل پسر عیاش از پدرش، ضمضم پسر زرعه از شریح پسر عبید، و او از مالک اشعری رضی الله عنه برایم روایت کرده‌اند که مالک اشعری گفته است: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است:

(إِنَّ رَبَّكُمْ أَنْذَرَكُمْ ثَلَاثاً: الدُّخَانُ يَأْخُذُ الْمُؤْمِنَ كَالزَّكْمَةِ، وَ يَأْخُذُ الْكَافِرَ فَيَنْتَفِخُ حَتَّىٰ يَخْرُجَ مِنْ كُلِّ مَسْمَعٍ مِنْهُ، وَ الثَّانِيَةُ الدَّابَّةُ، وَ الثَّالِثَةُ الدَّجَّالُ).

پروردگارتان شما را از سه چیز ترسانده است: از دودی که مؤمن را بسان زکام فرامی‌گیرد، و کافر را به گونه‌ای فرامی‌گیرد که از هر گوش او دود بیرون می‌آید. دومی دابةالأرض است، و سومی دجّال.

طبرانی در آن از هاشم پسر زید، و او از محمّد پسر اسماعیل پسر عیاش، با همین متن روایت کرده است ... ابن‌کثیر در تفسیر خود گفته است: این سند خوبی است.

ابن‌جریر نیز گفته است: یعقوب برایم روایت کرده است که ابن علیّه از ابن جریج، و او از عبدالله پسر ابوملیکه، روایت نموده است که گفته است: روزی صبح زود به پیش ابن عبّاس - رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا - رفتم. ابن عبّاس

گفت: امشب تا صبح نخوابیده‌ام. گفتم: چرا؟ گفت: ستارهٔ دنباله‌داری پدیدار گردید. ترسیدم که دود است و فرارسیده است. این بود تا صبح نخوابیدم.

ابن ابی حاتم نیز از پدرش روایت کرده است. او نیز از ابن عمر، و او هم از سفیان، و وی از عبدالله پسر ابویزید، و او از عبدالله پسر ابوملیکه، و او از ابن عبّاس ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ آن را به همین شکل روایت نموده است.

ابن‌کثیر در تفسیر خود گفته است: استناد درستی است که به ابن عبّاس ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمَا ـ داده شده است، ابن عبّاس که به حبرالأمّة و ترجمان القرآن ملقّب گردیده است، یعنی: فرزانهٔ ملّت اسلام، و مفسّر قرآن، نام گرفته است. سخن برخی از اصحاب و تابعین ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِینَ ـ موافق با او بوده است. برخی از احادیث صحیح و حَسَن و غیره که منقول است، بیانگر این هستند و انسان را قانع می‌کنند و آشکارا می‌رسانند که دود یکی از نشانه‌هائی است که باید منتظر آن شد و بعدها پیدا می‌گردد. این معنی هماهنگ و همآوا با ظاهر قرآن است. خداوند تبارک و تعالی فرموده است:

﴿ فَارْتَقِبْ یَوْمَ تَأْتِی ٱلسَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِینٍ ﴾.

منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند.

یعنی دود آشکاری که هر کسی آن را می‌بیند. آن گونه که ابن مسعود ﷺ معنی کرده است این دود یک امر خیالی بوده است و مردمان از شدّت گرسنگی و رنج و مشقّت آن را چنین دیده‌اند و پنداشته‌اند . . . این فرمودهٔ خداوند بزرگوار نیز بیانگر این است که در آینده چنین دودی درمی‌رسد:

﴿ یَغْشَى ٱلنَّاسَ ﴾. دودی که تمام مردم را فرامی‌گیرد.

یعنی ایشان را فرامی‌گیرد و آنان را کور می‌کند. اگر این دود یک امر خیالی بود و تنها مشرکان اهل مکّه را دربر می‌گرفت، گفته نمی‌شد:

﴿ یَغْشَى ٱلنَّاسَ ﴾. دودی که تمام مردم را فرامی‌گیرد.

و گفته نمی‌شد:

﴿ هٰذَا عَذَابٌ أَلِیمٌ ﴾. این همان عذاب دردناک عظیم است.

یعنی اینها بدیشان گفته می‌شود برای تنبیه و توبیخ. از قبیل این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ یَوْمَ یُدَعُّونَ إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ دَعًّا، هٰذِهِ ٱلنَّارُ ٱلَّتِی کُنْتُمْ بِهَا تُکَذِّبُونَ ﴾.

روزی آنان را با زور به میان آتش دوزخ می‌اندازند. (در این وقت فرشتگان بدیشان می‌گویند:) این همان آتشی است که آن را دروغ می‌پنداشتید. (طور/۱۳ و ۱۴)

آیا این را یکی از آنان به یکی دیگر می‌گوید؟.. و این فرمودهٔ یزدان سبحان خداوند متعال:

﴿ رَبَّنَا ٱکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴾.

(مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ما ایمان آورده‌ایم (و به اشتباهات خود پی برده‌ایم). (دخان/۱۲)

یعنی کافران چنین می‌گویند وقتی که عذاب و عقاب خدا را دیدند. بدین وسیله درخواست می‌کنند آن عذاب و عقاب برطرف شود و از ایشان برداشته شود. همان گونه که این گفتار ایزد بزرگوار نیز می‌رساند:

﴿ وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى ٱلنَّارِ فَقَالُوا: یَا لَیْتَنَا نُرَدُّ وَ لاٰ نُکَذِّبَ بِآیَاتِ رَبِّنَا وَ نَکُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ﴾.

اگر تو (ای محمّد!) آنان را مشاهده کنی بدان گاه که ایشان را (در کنار) آتش دوزخ نگاه می‌دارند (و هراس جهنّم ایشان را برداشته است، منظره‌های وحشت‌انگیزی را می‌بینی و سخنهای شگفت‌انگیزی را می‌شنوی!) آنان می‌گویند: ای کاش! (برای نجات از این سرنوشت شوم، بار دیگر) به دنیا برمی‌گشتیم و (در آنجا دیگر) آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم و از زمرهٔ مؤمنان می‌شدیم. (انعام/۲۷)

همچنین است این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ أَنْذِرِ ٱلنَّاسَ یَوْمَ یَأْتِیهِمُ الْعَذَابُ فَیَقُولُ الَّذِینَ

ظَلَمُوا: رَبَّنَا أَخِّرْنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ نُّجِبْ دَعْوَتَكَ وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ. أَوَلَمْ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ؟ ﴾.

و مردمان را بترسان از روزی که عذاب به سراغشان می‌آید و ستمکاران (و ظالمانی که با کفر و معصیت، به خود و دیگران ظلم نموده‌اند) می‌گویند: پروردگارا! (ما را به جهان برگردان و اندک) روزگاری به ما مهلت ده تا دعوت (به یکتاپرستی) تو را پاسخ گفته و از پیغمبرانت پیروی نمائیم (و جبران مافات بنمائیم. امّا کار از کار گذشته و دیگر برگشتی به جهان نیست و پاسخ می‌شنوند که) مگر شما قبلاً (در جهان روشن) سوگند نخوردید که (دنیا را پایانی و) شما را زوالی نیست؟!.

(ابراهیم/۴۴)

همچنین یزدان بزرگوار و والامقام در اینجا فرموده است:

﴿ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ، وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ، ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا: مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴾.

کی بیداری برای آنان فائده‌ای دارد؟ قبلاً که پیغمبری (با رسالتی روشن و معجزاتی دالّ بر صداقتش، و زبان گویا و) بیانگر (قوانین سرنوشت‌ساز و سعادت‌بخش) به پیش آنان آمده بوده است. سپس از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای (است که این مطالب توسّط دیگران بدو) آموخته شده است.. (دخان/۱۳ و ۱۴)

چگونه آنان پند می‌گیرند و سخن می‌پذیرند؟ ما که پیغمبری را به سوی ایشان روانه کرده‌ایم با رسالت روشن و بیم دادن آشکار. با وجود این آنان از او روی برگردانده‌اند و با او موافقت ننموده‌اند، و بلکه او را تکذیب کرده‌اند و دروغگویش نامیده‌اند، و گفته‌اند: او دیوانه‌ای است که این مطالب توسّط دیگران بدو آموخته شده است!.. این سخن بسان این فرمودهٔ خداوند عظیم و جلیل است:

﴿ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ﴾.

در آن روز انسان به خود می‌آید، ولی چنین به خود آمدنی کی سودی به حال او دارد؟!. (فجر/۲۳)

این فرمودهٔ یزدان سبحان نیز بیانگر همین امر است:

﴿ وَ لَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا، فَلَا فَوْتَ، وَ أُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. وَ قَالُوا: آمَنَّا بِهِ. وَ أَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ؟ ﴾.

اگر برایت ممکن بود ببینی (حال ستمگران را) در آن دم که به وحشت می‌افتند و راه گریزی ندارند و اصلاً مهلتی بدیشان داده نمی‌شود، و از مکان نزدیکی گرفتار (و روانهٔ آتش) می‌گردند. (صحنهٔ هراس‌انگیزی را خواهی دید که انسان از آن بر خود می‌لرزد و بیتاب می‌شود). و (به هنگام گرفتار شدن در چنگال مجازات الهی) خواهند گفت: به «حقّ» ایمان داریم. آنان چگونه می‌توانند از فاصلهٔ دور (از جهان که جای پذیرش ایمان و مزرعهٔ آخرت بود) سهل و ساده حقّ را فراچنگ آورند (و از مزایای ایمان بدان برخوردار شوند؟). (سبأ/۵۱ و ۵۲) ... تا آخر سورهٔ سبأ.

این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ قَلِيلاً إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾.

اگر مدّت اندکی عذاب را از شما به دور داریم (و به دنیا برگردانیم) قطعاً شما (به کفر و شرک و فسق و فجور خود برمی‌گردید.

برداشت دو معنی را دارد: یکم این که اگر عذاب را از شما به دور داریم و شما را به سرای دنیا برگردانیم دوباره به کفر و تکذیبی برمی‌گردید که قبلاً در دنیا گرفتار آنها بودید. این معنی با معانی آیات زیر متّفق است:

﴿ وَ لَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴾.

اگر بدیشان رحم کنیم و بلاها و گرفتاریهای گریبانگیرشان را برطرف سازیم، در طغیان و سرکشی خود مصرّانه و سرگردان دست و پا می‌زنند.

(مؤمنون/۷۵)

و مانند این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ لَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴾.

اگر هم (به فرض محال به دنیا) برگردانده شوند، به

سراغ همان چیزی می‌روند که از آن نهی شده‌اند. ایشان (در وعدهٔ ایمان) دروغگویند. (انعام/۲۸)

دوم: مراد این باشد که ما عذاب را از شما اندک زمانی به دور می‌گردانیم، بدان گاه که اسباب و علل فرارسیدن آن مهیّا می‌گردد و باید که به شما برسد و دامنگیرتان گردد، و شما به طغیان و سرکشی و ضلالت و گمراهی خود ادامه می‌دهید. از واژهٔ برطرف کردن عذاب از سر آنان، چنین برنمی‌آید که آن عذاب دامنگیرشان گردیده است و بر سرشان آمده است. مثل این فرمودهٔ یزدان:

﴿ إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴾.

مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند، عذاب خوارکننده را در دنیا از آنان به دور داشتیم و ایشان را تا مدّت زمانی (که خواسته‌ایم بمانند، از زندگی) برخوردار کردیم. (یونس/۹۸)

عذاب به قوم یونس دست نداده بود و گریبانگیرشان نشده بود. بلکه تنها اسباب و علل آن فراهم آمده بود ... قتاده گفته است: شما به سوی عذاب خدا برمی‌گردید ... این فرمودهٔ خداوند بزرگوار را که می‌فرماید:

﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴾.

روزی سخت بر آنان می‌تازیم، (و با چنین یورش تندی) آنان را به مجازات می‌رسانیم. (دخان/۱۶)

ابن مسعود ﷺ آن را روز بدر تفسیر کرده است. این گفتهٔ گروهی از کسانی هم می‌باشد که با ابن مسعود ﷺ موافق بوده‌اند. دسته‌ای هم دود را بدان معنی که گذشت تفسیر کرده‌اند. از ابن عبّاس ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ـ به نقل از عفوی و ابیّ بن کعب ﷺ همان معنی روایت شده است. این احتمال ممکن است. ولی ظاهر معنی این است که دود مربوط به روز قیامت است. اگرچه روز بدر نیز یورش تند و حملهٔ سخت بوده است. ابن جریر گفته است: یعقوب از ابن علیّه، و او از خالد حذاء، و او از عکرمه نقل کرده است و گفته است: ابن عبّاس ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ـ گفته است، ابن مسعود ﷺ در بارهٔ «الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ: یورش تند، حملهٔ شدید» گفته است که مراد روز بدر است. ولی من می‌گویم: مراد روز قیامت است. این سند درستی است که به ابن عبّاس نسبت داده می‌شود، و حسن بصری و عکرمه در صحیح‌ترینِ دو روایت، بر این اعتقادند . . . خدا هم بهتر می‌داند . . . سخن ابن کثیر در اینجا به پایان می‌آید.

ما گفتار ابن عبّاس ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا ـ را در بارهٔ تفسیر دود برمی‌گزینیم که معتقد است در هنگام فرارسیدن قیامت چنین دودی سرمی‌رسد. گفتار ابن کثیر در تفسیر آن هم مؤیّد همین مفهوم است. مراد تهدید است و در قرآن مجید نظائر زیادی در همچون مناسبتی ذکر گردیده است. معنی آن چنین است: آنان شکّ و تردید می‌ورزند و به بازیچه می‌نشینند. پس به ترک ایشان بگوی، و منتظر آن روز هراس‌انگیز باش، روزی که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند و آن دود مردمان را فرامی‌گیرد. این دود را عذاب دردناکی نامیده است، و واویلا و درخواست کمکشان را این گونه به تصویر کشیده است:

﴿ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴾.

(مردم رو به درگاه خدا می‌کنند و می‌گویند:) پروردگارا! عذاب را از ما برطرف گردان، ما ایمان آورده‌ایم (و به اشتباهات خود پی برده‌ایم).

پاسخ ایشان، نپذیرفتنِ درخواستشان است. چرا که زمان پذیرشِ درخواست سپری گردیده است:

﴿ أَنَّىٰ لَهُمُ الذِّكْرَىٰ وَ قَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُبِينٌ. ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ قَالُوا مُعَلَّمٌ مَجْنُونٌ ﴾.

کی بیداری برای آنان فائده‌ای دارد؟ قبلاً که پیغمبری (با رسالتی روشن و معجزاتی دالّ بر صداقتش، و زبان گویا و) بیانگر (قوانین سرنوشت‌ساز و سعادت‌بخش) به پیش آنان آمده بوده است. سپس از او رویگردان شدند و گفتند: او دیوانه‌ای (است که این مطالب توسّط دیگران بدو) آموخته شده است.

یک غلام غیرعرب ـ آن گونه که گمان برده‌اند ـ آن را بدو آموخته است، و او دیوانه‌ای است!

در سایهٔ این صحنه‌ای که در آن تقاضای برطرف شدن عذاب را می‌کنند ولی بدیشان پاسخ مثبت داده نمی‌شود، بدانان می‌گوید: هنوز فرصت دارید و زمان آن به پایان نرسیده است، و این عذاب از شما اندکی دور گردیده است و کمی به تأخیر انداخته شده است و هنوز شما در دنیا هستید. هم اینک که این عذاب گریبانگیرتان نگردیده است، ایمان بیاورید همان گونه که وعده می‌دهید در آخرت ایمان می‌آورید، و به شما پاسخ داده نمی‌شود و درخواستتان پذیرفته نمی‌گردد. شما که حالا به بلا و مصیبت گرفتار نیستید خویشتن را بپائید و از فرصت استفاده نمائید، چراکه این سلامت از عذاب و فرصت عمر ادامه نخواهد داشت و بر دوام نخواهد ماند. شما هرچه زودتر به سوی ما برمی‌گردید:

﴿ یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرىٰ ﴾.

روزی سخت بر آنان می‌تازیم.

آن روزی که دودی فرامی‌رسد، دودی که صحنهٔ آن را در تصویر قرآن از آن دیده‌اید.

﴿ إِنّٰا مُنْتَقِمُونَ ﴾.

(با چنین یورش تندی آنان را) به مجازات می‌رسانیم.

سزای این شوخی و بازی با حقّ شما را خواهیم داد. کیفر مات و مبهوت کردنی را به شما خواهیم داد، مات و مبهوت کردنی که پیغمبر ﷺ راگرفتار آن می‌کنید، وقتی که در بارهٔ او می‌گوئید:

﴿ مُعَلَّمٌ مُجْنُونٌ ﴾.

او دیوانه‌ای (است که این مطالب توسّط دیگران بدو) آموخته شده است.

در صورتی که او صادقِ امین و پیغمبرِ ربّ‌العالمین است.

بدین روال و بر این منوال تفسیر این آیات درست درمی‌آید، آن‌گونه که به نظر ما می‌رسد. خدا هم بهتر می‌داند که چه چیز را می‌خواهد.



بعد از آن، ایشان را به چرخش و گردش دیگری با داستان موسی علیه‌السلام می‌برد. این داستان را به طور مختصر ذکر می‌کند، مختصری که با تاخت و تاز سخت و شدید دیگری در این زمین پایان می‌گیرد. این هم وقتی است که بدیشان تاخت و تاز سخت و شدید روزی را نشان داده است که آسمان دود آشکاری را می‌آورد و پدیدار و نمودارش می‌گرداند:

﴿ وَ لَقَدْ فَتَنّٰا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ، وَ جٰاءَهُمْ رَسُولٌ کَرِیمٌ: أَنْ أَدُّوا إِلَیَّ عِبٰادَ اللهِ، إِنِّی لَکُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ. وَ أَلّٰا تَعْلُوا عَلَى اللهِ إِنِّی آتِیکُمْ بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ. وَ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ، وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِی فَاعْتَزِلُونِ.

فَدَعٰا رَبَّهُ أَنَّ هٰؤُلٰاءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ . . . فَأَسْرِ بِعِبٰادِی لَیْلاً إِنَّکُمْ مُتَّبَعُونَ، وَ اتْرُکِ الْبَحْرَ رَهْواً، إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ.

کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّٰاتٍ وَ عُیُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ مَقٰامٍ کَرِیمٍ. وَ نَعْمَةٍ کٰانُوا فِیهٰا فٰاکِهِینَ. کَذٰلِکَ وَ أَوْرَثْنٰاهٰا قَوْماً آخَرِینَ، فَمٰا بَکَتْ عَلَیْهِمُ السَّمٰاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مٰا کٰانُوا مُنْظَرِینَ.

وَ لَقَدْ نَجَّیْنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ مِنَ الْعَذٰابِ الْمُهِینِ. مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ کٰانَ عٰالِیاً مِنَ الْمُسْرِفِینَ. وَ لَقَدِ اخْتَرْنٰاهُمْ عَلىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعٰالَمِینَ. وَ آتَیْنٰاهُمْ مِنَ الْآیٰاتِ مٰا فِیهِ بَلٰاءٌ مُبِینٌ ﴾.

ما پیش از اینان، قوم فرعون را آزموده‌ایم. پیغمبر بزرگواری (به نام موسی) به نزدشان آمد. (موسی بدیشان گفت: ای فرعونیان!) بندگان خدا را به من بسپارید که من پیغمبر درستکارم. و بر خدا بزرگی نکنید و تکبّر نورزید (و ادّعای الوهیّت و ربوبیّت ننمائید و کارهائی انجام ندهید که با اصول بندگی شما سازگار نمی‌باشد). من دلیل روشنی (بر درستی گفتار و راستی پیغمبری خود) برای شما آورده‌ام. من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که بتوانید مرا سنگسار کنید. اگر به من ایمان نمی‌آورید، از من کناره‌گیری کنید و مرا نیازارید. موسی (وقتی که از ایمان آوردن فرعون و فرعونیان و سائر کفّار و مشرکان مأیوس گردید رو به درگاه خدا کرد و)

پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اینان مردم گنهکار (و کفرپیشه) هستند (و امیدی به هدایتشان باقی نمانده است. تو خود دانی که در حقّ ایشان چه می‌کنی. از سوی خدا بدو دستور داده شد: حال که چنین است) پس بندگان مرا شبانه کوچ بده (تا فرعون و فرعونیان دستشان به شما نرسد) چرا که تعقیب می‌گردید (و فرعون و لشکریانش دنبالتان می‌نمایند). و دریا را (بعد از عبور از آن) گشوده واگذار. (تا آنان بدان وارد شوند). ایشان گروهی هستند که قطعاً غرق می‌گردند (و هلاک می‌شوند). چه باغها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاه‌های جالب و گرانبهائی را. و نعمتهای فراوان (دیگری) که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما این نعمتها را به قوم دیگری دادیم (بدون درد سر و خون جگر). نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند). ما بنی‌اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهائی بخشیدیم. (ایشان را نجات دادیم) از فرعون. کسی که بر دیگری بزرگی می‌فروخت و ستمگری می‌نمود، و از زمرۀ تبهکارانی بود که ظلم و فساد را از حدّ می‌گذرانند. ما بنی‌اسرائیل را آگاهانه (و با شناختی که از ایشان داشتیم، در آن عصر و زمان) برگزیدیم و بر جهانیان برتری دادیم (و آنان را ملّت گزیدۀ عصر خویش کردیم). ما معجزاتی را توسّط موسی بدیشان ارائه نمودیم که در آنها آزمایش آشکاری بود (برای ایشان، تا به محکّ زده شوند و روشن گردد چه کسانی عابد و شاکر، و چه افرادی کافر و فاجر خواهند شد).

این گردش و چرخش می‌آغازد با پسودۀ نیرومندی که دلها را بیدار می‌گرداند و آنها را متوجّه می‌سازد که ارسال پیغمبر ﷺ به سوی قوم خودش برای امتحان و آزمون است. همچنین مهلت دادن به تکذیب‌کنندگان مدّتی از زمان، در حالی که بر خدا بزرگی و عظمت می‌فروشند، و پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنان همراه او را اذیّت و آزار می‌رسانند، چه‌بسا امتحان و آزمون باشد. خشمگین کردن پیغمبر ﷺ و به پایان آمدن شکیبائی و تحمّل او در برابر اذیّت و آزارشان، و قطع امید او از راهیابی و هدایتشان نیز چه بسا در فراسوی آن گرفتار آمدنشان به عذاب دردناک و یورش شدید را در پی داشته باشد:

﴿ وَ لَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ ﴾.

ما پیش از اینان، قوم فرعون را آزموده‌ایم.

ایشان را با نعمت و سلطه و قدرت، استقرار در زمین، مهلت و فرصت دادن بدیشان در رفاه و خوشی، و اعطاء اسباب و وسائل ثروتمندی و برتری گرفتن و بالادست شدن، امتحان کردیم و آزمودیم.

﴿ وَ جاءَهُمْ رَسُولٌ كَرِيمٌ ﴾.

پیغمبر بزرگواری (به نام موسی) به نزدشان آمد.

این نیز گوشه‌ای از امتحان و آزمون بود. در پرتو آن نوع پاسخگوئیشان به پیغمبر بزرگوارشان روشن می‌گردد، پیغمبری که از ایشان چیزی برای خود نمی‌خواهد. بلکه آنان را به سوی خدا می‌خواند، و از ایشان درخواست می‌کند که هر چیزی را برای خدا انجام بدهند، و چیزی از هستی خود را برجای نگذارند و آن را از خدا دریغ ندارند:

﴿ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبادَ اللهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ. وَ أَلَّا تَعْلُوا عَلَى اللهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطانٍ مُبِينٍ. وَ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَ رَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ. وَ إِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي فَاعْتَزِلُونِ ﴾.

(موسی بدیشان گفت: ای فرعونیان!) بندگان خدا را به من بسپارید که من پیغمبر درستکارم. و بر خدا بزرگی نکنید و تکبّر نورزید (و ادّعای الوهیّت و ربوبیّت ننمائید و کارهائی انجام ندهید که با اصول بندگی شما سازگار نمی‌باشد). من دلیل روشنی (بر درستی گفتار و راستی پیغمبری خود) برای شما آورده‌ام. من به پروردگار خود و پروردگار شما پناه می‌برم از این که بتوانید مرا سنگسار کنید. اگر به من ایمان نمی‌آورید، از من کناره‌گیری کنید و مرا نیازارید.

از آنان می‌خواهد پذیرش کامل داشته باشند، و کاملاً فرمان را اجراء کنند، و تسلیم مطلق داشته باشند، تسلیم مطلق خدا.[۱] خدائی که آنان بندگان او هستند. بندگان را نسزد که بر خدا بزرگی بفروشند و تفاخر کنند. این دعوت خدا است و پیغمبر آن را برای بندگان می‌آورد. دلیل و برهان را هم با خود می‌آورد، مبنی بر این که او فرستادهٔ خدا برای ایشان است. دلیل و برهان و سلطه و قدرت روشنی که دلها بدان اقرار و اعتراف می‌کنند، او به پروردگار خود پناه می‌برد، و خویشتن را در پناه او می‌دارد و درخواست می‌کند بر او نتازند و او را سنگسار ننمایند. اگر آنان از پذیرش ایمان سرباز بزنند، او از ایشان جدا می‌گردد و کناره‌گیری می‌کند و دوری می‌گزیند، و از آنان هم می‌خواهد که از او جدا گردند و کناره‌گیری کنند و دوری گزینند. این نهایت انصاف و عدالت و مسالمت است.

امّا طغیان، کم‌تر انصاف و دادگری را می‌پذیرد. چه طغیان از حقّ می‌ترسد، می‌ترسد که حقّ آزاد و رها گردد، و بکوشد در امن و امان به مردمان برسد. بدین جهت است با حقّ می‌جنگد و سخت بر آن تاخت می‌برد، و هرگز با حقّ همزیستی مسالمت‌آمیز نخواهد داشت. آخر معنی مسالمت و سازش این است که حقّ آهسته و آرام بخزد و هر روز بر درونها و دلها غلبه یابد و چیره گردد. بدین جهت باطل سخت می‌تازد، و سنگ‌اندازی می‌کند، و دست از حقّ برنمی‌دارد و دست از حقّ نمی‌کشد و نمی‌گذارد حقّ سالم بماند یا استراحت بکند و آسوده بشود!

روند قرآنی در اینجا حلقه‌های زیادی از داستان را خلاصه می‌کند، تا به پایان داستان نزدیک می‌شود. وقتی که آزمون به نهایت خود می‌رسد، و موسی احساس می‌کند که مردمان هرگز ایمان نمی‌آورند و هرگز به دعوت او پاسخ مثبت نمی‌دهند و هرگز با او نمی‌سازند، یا دست از یقهٔ او برنمی‌دارند، و دید که بزهکاری ایشان ژرف و عمیق است و امیدی به دست کشیدن آنان از او نیست، بدین هنگام به پروردگار خود پناه می‌برد، و خویشتن را به واپسین پناهگاه خویش می‌اندازد:

﴿ فَدَعَا رَبَّهُ أَنَّ هٰؤُلاَءِ قَوْمٌ مُجْرِمُونَ ﴾.

(موسی وقتی که از ایمان آوردن فرعون و فرعونیان و سائر کفّار و مشرکان مأیوس گردید رو به درگاه خدا کرد و) پروردگار خود را به فریاد خواند و گفت: اینان مردم گنهکار (و کفرپیشه) هستند (و امیدی به هدایتشان باقی نمانده است. تو خود دانی که در حقّ ایشان چه می‌کنی).

پیغمبر چه کاری بکند جز این که هرچه را به دست آورده است به پیشگاه پروردگارش برگرداند؟ و جز این که بار خود را در حضورش فروانداز و کار خود را بدو واگذار نماید، و بگذارد هرچه خواهد بکند؟

موسی پاسخ خود را دریافت داشت. فریاد او شنیده شد. از پروردگارش تصویب چیزی را دریافت داشت که فرعون و فرعونیان را بدان مقهور و مغلوب ساخت ... واقعاً آنان گنهکار و بزهکارند.

﴿ فَأَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلاً إِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ. وَ اتْرُكِ الْبَحْرَ رَهْواً إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ﴾.

(از سوی خدا بدو دستور داده شد: حال که چنین است) پس بندگان مرا شبانه کوچ بده (تا فرعون و فرعونیان دستشان به شما نرسد) چرا که تعقیب می‌گردید (و فرعون و لشکریانش دنبالتان می‌نمایند). و دریا را (بعد از عبور از آن) گشوده واگذار، (تا آنان بدان وارد شوند). ایشان گروهی هستند که قطعاً غرق می‌گردند (و هلاک می‌شوند).

«إسراء» که شب‌روی است، جز در شب انجام نمی‌گیرد،

۱- این فرمودهٔ خدا: «أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللهِ» تفسیر دیگری هم دارد. یعنی بنی‌اسرائیل راکه بندگان خدایند به من واگذارید. ایشان را به من بسپارید و با سخره گرفتن و عذاب دادن، آنان را از من بازنگیرید. این تفسیر مفهوم این آیه را دارد: ﴿ أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾. (پروردگار جهانیان به تو دستور می‌دهد) این که بنی‌اسرائیل را (آزاد از زنجیر اسارت و بردگی کنی و) با ما همراه سازی (تا به سرزمین مقدّس، یعنی فلسطین برویم). (شعراء/۱۷)

و واژهٔ «لَیْلاً» یعنی شب برای تأکید هرچه بیشتر است و تصویر صحنه را برمی‌گرداند، صحنهٔ کوچ دادن بندگان یزدان در شب. آن بندگان، بنی‌اسرائیل هستند. گذشته از این، الهام‌بخش فضای نهان و پنهانی است. زیرا بنی‌اسرائیل باید شب‌روی را نهان و پنهان از چشمان فرعون و فرعونیان انجام بدهند و نگذارند آنان از همچون کوچی اطّلاع پیدا بکنند. «رَهْواً»: ساکن و آرام ... خدا به موسی علیه‌السلام دستور فرمود که او و قوم او از دریا عبور کنند و دریا را پشت سر خود ساکن و آرام با همان هیئت و شکلی که از آن عبور کرده‌اند رها سازند، تا فرعون و سپاهیانش تشویق به دنبال کردن شوند، و قضا و قدر خدا در بارهٔ ایشان پیاده گردد و تحقّق پذیرد، بدان گونه که خدا در حقّ آنان خواسته است:

﴿ إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ﴾.

ایشان گروهی هستند که قطعاً غرق می‌گردند (و هلاک می‌شوند).

بدین روال و بر این منوال قضا و قدر خدا از لابلای اسباب و علل ظاهری اجراء می‌شود و تنفیذ پیدا می‌کند. خود اسباب و علل هم گوشه‌ای از این قضا و قدر حتمی و قطعی است.

روند قرآنی، حکایت صحنهٔ غرق شدن یا نشان دادن غرق گردیدن را مختصر می‌کند. این مختصر با جمله‌ای بیان می‌شود و بدان بسنده می‌شود که باید اجراء و تنفیذ گردد:

﴿ إِنَّهُمْ جُنْدٌ مُغْرَقُونَ ﴾.

ایشان گروهی هستند که قطعاً غرق می‌گردند (و هلاک می‌شوند).

از این صحنهٔ باریک و اندک می‌گذرد و به پیرو زدن بر آن می‌پردازد، پیروی که اشاره دارد به خواری و پستی فرعون سرکش و خودبزرگ‌بین، و خواری و پستی فرعونیانی که فرعون را در ظلم و زور و طغیان و سرکشی کمک می‌کردند. فرعون و فرعونیان در پیشگاه خدا خوار و پست هستند. اصلاً ایشان نزد این جهانی که فرعون در آن بینی خود را بالا می‌گیرد و تفاخر می‌فروشد، و فرعونیان گول خوردهٔ او برایش سر را پائین می‌اندازند و کرنش می‌برند، خوار و پست هستند. فرعون کم‌تر و ناچیزتر از آن است که جهان، بودنِ او را احساس کند. نعمت از او بازگرفته می‌شود، و او نمی‌تواند از فنا و نابودی آن نعمت جلوگیری کند. او بر باد فنا می‌رود، ولی کسی بر فرجام بدش مرثیه‌ای نمی‌خواند و نوحه‌ای سر نمی‌دهد:

﴿ كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ. وَ زُرُوعٍ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ. وَ نَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ. كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْماً آخَرِينَ. فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴾.

چه باغها و چشمه‌سارهای زیادی از خود به جای گذاشتند! و کشتزارها و اقامتگاه‌های جالب و گرانبهائی را، و نعمتهای فراوان (دیگری) که در آن شادان و با ناز و نعمت زندگی می‌کردند. این چنین بود (ماجرای آنان) و ما همهٔ این نعمتها را به قوم دیگری دادیم (بدون درد سر و خون جگر). نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند).

صحنه شروع می‌گردد با تصویرهائی از نعمتهائی که در آن می‌لولند و می‌غلتند و نازان و دامن‌کشان می‌روند ... باغها، چشمه‌سارها، کشتزارها، مکانهای والائی که بدانها چشم دوخته می‌شود، و در آنها به احترام و تکریم نائل می‌آیند، نعمتی که از آن لذّت می‌برند و از آن می‌خورند و در آن شادان و خندان زندگی می‌کنند. آن‌گاه همهٔ اینها را از ایشان می‌گیرد، یا خودشان از آن به دور می‌گردند، و مردمان دیگر آن را به ارث می‌برند ... در جای دیگری فرموده است:

﴿ كَذٰلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ﴾.

این چنین (شد که بنی‌اسرائیل پیروز گشتند) و آنها را میراث بنی‌اسرائیل کردیم. (شعراء/۵۹)

بنی‌اسرائیل خود ملک و مملکت فرعون را به ارث نبردند، بلکه آنان ملک و مملکت همسان ملک و مملکت فرعون را در سرزمین دیگری به ارث بردند.

پس مقصود نوعِ ملک و نعمت است، ملک و نعمتی که از دست فرعون و فرعونیان برفت، و بنی‌اسرائیل به ملک و نعمت رسیدند و آن را به ارث بردند.

آن‌گاه چه شد؟ آن‌گاه این طاغیان و یاغیانی که دیدگان دیگران و درونهای ایشان را در این زمین پر کرده بودند، مردند و رفتند. نه کسی بر مردن و رفتن آنان اطّلاع پیدا کرد. و نه آسمانی و نه زمینی احساس کرد که رفته‌اند. آن چنان رفتند که انگار که نبودند. هنگامی که وعدهٔ مرگشان دررسید بدیشان مهلت و فرصتی داده نشد:

﴿ فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ وَ مَا كَانُوا مُنْظَرِينَ ﴾.

نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین، و نه بدیشان مهلتی داده شد (تا چند صباحی بمانند و توبه کنند و به جبران گذشته‌ها بپردازند).

این هم تعبیری است که از خواری و پستی خبر می‌دهد، و همچنین بر جفا و بی‌وفائی دلالت دارد . . . این طاغیان و یاغیانی که بزرگی می‌فروختند و خویشتن را والا و والامقام می‌دیدند، در زمینی و در آسمانی کسی از رفتنشان آگاه نشد، و کسی در زمینی و در آسمانی بر ایشان تأسّف نخورد. بسان مورچگان رفتند، آنان که قلدران و زورگویان روی زمین بودند و دیگران را زیر کفشهایشان له و په می‌کردند! رفتند و کسی آه و ناله‌ای بر ایشان سر نداد، و غم و اندوهی بر ایشان نخورد. چرا که این جهان هستی ایشان را دشمن می‌داشت، بدان سبب که ایشان از جهان هستی گسیخته بودند. جهان هستی به پروردگار خود ایمان داشت، ولی آنان به پروردگارشان ایمان نداشتند! آخر آنان ارواح کثیف و خبیث و شرور و گسیخته و بریده از این جهان هستی بودند، هرچند که در آن می‌زیستند و به سر می‌بردند!

اگر قلدران و زورگویان و زورمداران روی زمین اشاره و پیامی را درک و فهم بکنند که در این واژگان است، می‌دانند و می‌فهمند که آنان چه اندازه در پیشگاه یزدان و در پیشگاه کلّ جهان چه اندازه خوار و پست هستند. می‌دانند و می‌فهمند که آنان در میان این جهان زندگی می‌کنند، ولی دورافتاده از آن می‌باشند و گسیخته از آن هستند. هیچ گونه پیوند و رابطه‌ای ایشان را با جهان ارتباط نمی‌دهد، وقتی که پیوند و رابطهٔ میان ایمان گسیخته و بریده است.

در صفحهٔ مقابل این خواری و پستی، صحنهٔ نجات و رستگاری و تعظیم و تکریم و انتخاب و گزینش است:

﴿ وَ لَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ. وَ لَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْعَالَمِينَ. وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ﴾.

ما بنی‌اسرائیل را از عذاب خوارکننده رهائی بخشیدیم. (ایشان را نجات دادیم) از فرعون، کسی که بر دیگری بزرگی می‌فروخت و ستمگری می‌نمود، و از زمرهٔ تبهکارانی بود که ظلم و فساد را از حدّ می‌گذرانند. ما بنی‌اسرائیل را آگاهانه (و با شناختی که از ایشان داشتیم، در آن عصر و زمان) برگزیدیم و بر جهانیان برتری دادیم (و آنان را ملّت گزیدهٔ عصر خویش کردیم). ما معجزاتی را توسّط موسی بدیشان ارائه نمودیم که در آنها آزمایش آشکاری بود (برای ایشان، تا به محکّ زده شوند و روشن گردد چه کسانی عابد و شاکر، و چه افرادی کافر و فاجر خواهند شد).

در اینجا نجات بنی‌اسرائیل از عذاب «خوارکننده» ذکر می‌شود در مقابل خواری و پستی‌ای که قلدران زورگو و زورمدار و برتری‌طلب، و اسراف‌کنندگانِ در زورگوئی و برتری‌جوئی، کارشان بدان انجامیده است:

﴿ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴾.

(ایشان را نجات دادیم) از فرعون. کسی که بر دیگری بزرگی می‌فروخت و ستمگری می‌نمود، و از زمرهٔ تبهکارانی بود که ظلم و فساد را از حدّ می‌گذرانند.

آن‌گاه برگزیدن بنی‌اسرائیل از سوی یزدان ذکر می‌شود، برگزیدنی که از روی علم و آگاهی از خوبی و بدی ایشان صورت می‌پذیرد. روشن است این برگزیدن، برگزیدن ایشان و ترجیح آنان بر جهانیان زمان خودشان

است نه بر جملگی گذشتگان و آیندگان. آنان برگزیده می‌شوند هرچند که به سطح عالی ایمان هم نرسیده باشند. هرگاه در میانشان رهبری باشد ایشان را رو به یزدان در پرتو هدایت و بصیرت رهنمود گرداند و در راستای راه سوق دهد و براند.

﴿وَ آتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ﴾.

ما معجزاتی را توسّط موسی بدیشان ارائه نمودیم که در آنها آزمایش آشکاری بود (برای ایشان، تا به محکّ زده شوند و روشن گردد چه کسانی عابد و شاکر، و چه افرادی کافر و فاجر خواهند شد).

آنان به وسیلهٔ این معجزات و دلائل در معرض آزمایش قرار گرفتند، معجزات و دلائلی که خداوند آنها را برای آزمایش بدیشان داده بود. وقتی که امتحان آنان به پایان آمد، و دورهٔ جانشینی ایشان تمام شد، خداوند آنان را در برابر انحرافشان و کجرویشان گرفتار ساخت، و بدیشان نتیجهٔ آزمایش و آزمونشان را داد. بدین منظور آنان را با کسانی درگیر جنگ کرد که ایشان را در زمین، گریزان و ویلان کردند. خدا خواری و بیچارگی را بهرهٔ ایشان نمود. و آنان را تهدید کرد و بیم داد که تا روز قیامت هر وقت در زمین ظلم و ستم کنند ایشان را تنبیه کند و به کیفر برساند.



بعد از این چرخش و گردش در جایگاه نقش زمین شدن و نابود گشتن فرعون و فرعونیان، و بیان نجات موسی و قوم او، و به دنبال بلا و مصیبتی که بر سر فرعون می‌آید و به کیفر خود می‌رسد، و قوم موسی با معجزاتی و دلائلی آزموده می‌گردند، روند سخن به موضعگیری مشرکان در برابر مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره، و شکّ و تردیدی که در بارهٔ آن می‌ورزند، و حتّی به انکار آن می‌پردازند، برمی‌گردد تا میان مسألهٔ رستاخیز و طرح و نقشهٔ جهان هستی به طور کلّی و میان ساختار جهان، بر حقّ و حقیقت و جدّیّت، ارتباط و پیوند برقرار می‌سازد، حقّ و حقیقت و جدّیّتی که مقتضی این رستاخیز و زندگی دوباره می‌باشد:

﴿إِنَّ هٰؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ: إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَ مَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ. فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ. وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ. مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لَا هُمْ يُنْصَرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ﴾.

اینان می‌گویند: مرگ ما جز مرگ اوّل نیست (و بعد از آن) ما هرگز زنده نخواهیم شد. (ای محمّد و ای مؤمنان!) اگر راست می‌گوئید (که بعد از مرگ حیاتی در کار است، از خدا بخواهید) پدران و نیاکان ما را (زنده گرداند و آنان را) نزد ما بیاورید (تا بر صدق گفتار شما گواهی دهند). آیا آنان بهترند (و از ثروت و قدرت و دبدبه و کوکبهٔ بیشتری برخوردارند) یا قوم تبّع (که ملوک و شاهان یمن بودند و در همسایگی ایشان می‌زیستند) و کسانی که پیش از آنان بودند؟ (همچون قبائل نوح و عاد و ثمود). ما آنان را در گذشته هلاک ساخته‌ایم چون مجرم و گناهکار بوده‌اند. ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم. (جهان دالانی است به سوی جهان عظیم و ابدی آخرت که پشت سر این جهان قرار دارد). ما آن دو را جز به حقّ نیافریده‌ایم (و جهان را بدین نظم و نظام شگفت بیهوده و بی‌حکمت درست نکرده‌ایم) ولیکن غالب ایشان (گوش شنوا و چشم بینا ندارند، و حقائق را نمی‌شنوند و این همه نقش عجب را بر در و دیوار وجود نمی‌بینند، و درحقیقت) نمی‌فهمند. روز داوری (و قضاوت بین افراد برحقّ و افراد ناحقّ که قیامت است) وعده‌گاه همهٔ آنان است. آن روزی که هیچ خویشی و دوستی کمترین کمکی به خویش و دوست خود نمی‌کند، و به هیچ وجه (مردمان از سوی همدیگر همکاری و) یاری نمی‌گردند، مگر کسی که خدا بدو مرحمت کند (و از او درگذرد و از شفاعت خوبان بهره‌مندش گرداند) چرا که خداوند باعزّت و توانا و

بامحبّت و مهربان است.

این مشرکان عرب می‌گویند: مرگی وجود ندارد جز مرگی که با آن می‌میریم و بس. بعد از آن نه زندگی‌ای و نه رستاخیزی است. آنان چنین مرگی را مرگ «الْأُولیٰ» می‌نامند که به معنی پیشین و جلوتر از موعد رستاخیز و زندگی دوباره‌ای است که بدیشان وعده داده می‌شود. بر این که جز این مرگ چیز دیگری وجود ندارد و کار به پایان می‌رسد، استدلال می‌گیرند به این که پدران و نیاکانشان چنین مرگی را پشت سر نهاده‌اند و از بین رفته‌اند و کسی از ایشان نمانده است و کسی از آنان زنده نگردیده است. آنان درخواست می‌کنند که اگر زندگی دوباره حقّ است و راست است ایشان را زنده کنید و به جهان بیاورید.

آنان در این درخواست از حکمت و فلسفهٔ رستاخیز و زندگی دوباره غفلت می‌ورزند، و نمی‌دانند آخرت حلقه‌ای از حلقه‌های پیدایش انسانها است، و دارای حکمت و فلسفهٔ ویژه و هدف معیّنی برای سزا و جزای چیزی است که در حلقهٔ نخستین انجام گرفته است. برای این است که مطیعان و فرمانبرداران را به فرجام بزرگوارانه و ارزشمندی نائل گرداند که گامهای راست و درستشان در کوچ زندگی دنیا ایشان را درخور و سزاوار آن ساخته است، و عاصیان و نافرمانبرداران را به فرجام خوار و پستی برساند که گامهای واژگون و سرنگون در لجنزار گندیده، ایشان را بدانجا درمی‌اندازد . . . حکمت و فلسفه‌ای که در میان است فرارسیدن رستاخیز و زندگی دوباره را پس از اتمام مرحلهٔ زمین می‌طلبد، و مانع از آن می‌گردد که رستاخیز و زندگی دوباره، عروسک دست این و آن شود، و برحسب خواست یا آرزوی بشری کسی یا گروهی از انسانها صورت بگیرد تا به رستاخیز و زندگی دوباره ایمان بیاورند! ایمان آنان کامل نمی‌شود مگر این که بدین مسأله گواهی دهند و نادیده آن را بپذیرند، مسأله‌ای که پیغمبران از آن بدیشان خبر می‌دهند، و تدبّر و تفکّر در بارهٔ سرشت این جهان، مقتضی و معرّف وجود آن است، و حکمت و فلسفهٔ یزدان در آفرینش آن بر این اساس استوار و پایدار است. خود این تدبّر و تفکّر به تنهائی برای ایمان آوردن به آخرت و تصدیق کردن رستاخیز و زندگی دوباره بس است.

خداوند بزرگوار پیش از این که در اینجا ایشان را به چنین تدبّر و تفکّری رهنمود و رهنمون کند و به اندیشیدن در بارهٔ طرح و نقشهٔ خود این جهان بخواند، دلهایشان را با نقش زمین شدن و نابود گشتن قوم تبّع، سخت لمس می‌کند و می‌پساید. تبابعه سلسله‌ای از شاهان حمیر در عربستان بودند. داستانی که یزدان جهان بدان اشاره می‌فرماید قطعاً برای شنوندگان و مخاطبان این قرآن آشنا و روشن بوده است. بدین لحاظ است اشارهٔ گذرائی بدان می‌فرماید تا دلهایشان را سخت و شدید بدان لمس کند و بپساید، و آنان را از همچون سرنوشتی برحذر نماید:

﴿ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴾.

آیا آنان بهترند (و از ثروت و قدرت و دبدبه و کوکبهٔ بیشتری برخوردارند) یا قوم تُبّع (که ملوک و شاهان یمن بودند و در همسایگی ایشان می‌زیستند) و کسانی که پیش از آنان بودند؟ (همچون قبائل نوح و عاد و ثمود). ما آنان را در گذشته هلاک ساخته‌ایم چون مجرم و گناهکار بوده‌اند.

در پرتو این تذکّر و یادآوری، و تکان و لرزش دلها از تصوّر آن، ایشان را به نگرش در طرح و نقشهٔ آسمانها و زمین می‌خواند، و به هماهنگی جهان هستی رهنمود می‌گرداند، و آنان را متوجّه اراده و هدف و صدق و تدبیری می‌سازد که در فراسو و پشت سر این هماهنگی قرار دارد:

﴿ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ. مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ. إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لَا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ. إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ

الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾.

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم. (جهان دالانی است به سوی جهان عظیم و ابدی آخرت که پشت سر این جهان قرار دارد). ما آن دو را جز به حقّ نیافریده‌ایم (و جهان را بدین نظم و نظام شگفت بیهوده و بی‌حکمت درست نکرده‌ایم) ولیکن غالب ایشان (گوش شنوا و چشم بینا ندارند، و حقائق را نمی‌شنوند و این همه نقش عجب را بر در و دیوار وجود نمی‌بینند، و درحقیقت) نمی‌فهمند. روز داوری (و قضاوت بین افراد برحقّ و افراد ناحقّ که قیامت است) وعده‌گاه همهٔ آنان است. آن روزی که هیچ خویشی و دوستی کم‌ترین کمکی به خویش و دوست خود نمی‌کند. و به هیچ وجه (مردمان از سوی همدیگر همکاری و) یاری نمی‌گردند. مگر کسی که خدا بدو مرحمت کند (و از او درگذرد و از شفاعت خوبان بهره‌مندش گرداند) چرا که خداوند باعزّت و توانا و بامحبّت و مهربان است.

نگرش ظریف و لطیفی است. مناسبتی که آفرینش آسمانها و زمین، و آفرینش آنچه میان آن دو است، با مسألهٔ رستاخیز و زندگی دوباره دارد مناسبت دقیق و باریکی است. ولیکن فطرت بشری آن را ساده و آسان درک و فهم می‌کند، هنگامی که بسان همچون رهنمود و رهنمونی فطرت بشری به سوی آن رهنمود و رهنمون گردد، و بدان توجّه داده شود.

واقعیّت این است که تدبّر و تفکّر در بارهٔ دقّت و حکمت و هدفمندی و قصد و اراده‌ای که پیدا و هویدا است، هماهنگی و همآوائی‌ای که پدیدار و نمودار است، آفرینش هر چیزی با مقدار و اندازه‌ای که برای محقّق ساختن و پیاده کردن هدفی که از خلقت آن منظور و مراد است و افزایش و کاهش پیدا نمی‌کند، محقّق نمودن و پیاده کردن هماهنگی هر چیزی با چیزهای پیرامون خود، پدیدار بودن قصد و هدف در هر چیزی به اندازه و به شکلی که بر آن آفریده شده است، نفی تصادف و عبث در هر گوشه‌ای و در هر چیز کوچک یا بزرگی از جهان در طرح و نقشهٔ این پدیده‌ها و آفریده‌های بزرگ و سترگ و خوفناک و هراس‌انگیز، و این پدیده‌ها و آفریده‌های ریز و دقیق و لطیف و ظریف . . . واقعیّت این است که تدبّر و تفکّر در بارهٔ همهٔ اینها، به دل و اندرون انسان می‌اندازد که این پدیده‌ها و آفریده‌ها هدفمند و دارای هدف هستند، و هیچ‌گونه کار عبث و بیهوده‌ای در آن نمی‌باشد. همهٔ اینها بر حقّ و حقیقت استوار و برقرارند و هیچ باطل و پوچی در آنها یافته نمی‌شود. همهٔ آنها هم دارای پایان و فرجام می‌باشند ولی هنوز زمان آن فرانرسیده است، و با مرگ درنمی‌رسد، مرگی که پس از این کوچ کوتاه بر این ستاره دست می‌دهد. بلکه کار و بار آخر، و کار و بار سزا و جزای آن قطعی و حتمی است و بدون شکّ و تردید روزی درمی‌رسد. منطق خالصانهٔ طرح و نقشهٔ مقصود و منظورِ موجود در ساختار این زندگی و این جهان بیانگر همین امر است و همین امر را می‌طلبد. این کار باید که صورت بگیرد تا هدف سرشتی خوبی و بدی و صلاح و فسادی که در زندگی دنیا انجام گرفته است تحقّق پیدا کند و پیاده شود. انسان به گونه‌ای ساخته شده است که ترکیب‌بند وجودش آمادگی خوبی و بدی و صلاح و فساد را دارد. این تلاش و ارادهٔ انسان است که خوبی و صلاح را برمی‌گزینند، یا بدی و فساد را انتخاب می‌کند و درپیش می‌گیرد. به سزا و جزای همچون گزینش و انتخابی رسیدن در پایان چرخش و گردش این چند روزهٔ زندگی بر این کرهٔ خاکی است.

آفریدن انسان با همچون آمادگی دوگانه‌ای و استعداد مزدوجی، و نفی عبث و بیهودگی از کار یزدان سبحان، این را می‌طلبد و مقتضی این است که این انسان سرنوشت معیّنی در پایان گشت و گذار این کرهٔ خاکی داشته باشد، و در پایان این کوچ زمینی بدان برسد. این هم اصل مسألهٔ آخرت است و طرح و نقشهٔ آخرت بر آن استوار است. بدین لحاظ پس از رهنمود به حکمت و فلسفه و قصد و هدف موجود در آفرینش آسمانها و

زمین، این فرمودهٔ خداوند بزرگوار به میان می‌آید:

﴿ إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ. يَوْمَ لاَ يُغْنِي مَوْلىً عَنْ مَوْلىً شَيْئاً وَ لاَ هُمْ يُنْصَرُونَ إِلاَّ مَنْ رَحِمَ اللّهُ، إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴾.

روز داوری (و قضاوت بین افراد برحقّ و افراد ناحقّ که قیامت است) وعده‌گاه همهٔ آنان است. آن روزی که هیچ خویشی و دوستی کم‌ترین کمکی به خویش و دوست خود نمی‌کند. و به هیچ وجه (مردمان از سوی همدیگر همکاری و) یاری نمی‌گردند.

این سخن در جای کاملاً مناسب خود می‌آید و با ماقبل خود ارتباط کلّی دارد. چه حکمت خدا می‌طلبد و مقتضی این است که روزگاری باشد که در آن میان آفریدگان داوری شود، و میان هدایت و ضلالت قضاوت گردد، و خیر و خوبی بزرگ داشته شود و شرّ و بدی خوار و حقیر گردد، و انسانها از هرگونه پشتیبان و تکیه‌گاه دنیوی خود دستشان قطع شود، و هرگونه نزدیکی و خویشاوندی از میان رود. تک و تنها به پیشگاه آفریدگارشان برگردند، همان‌گونه که تک و تنها آفریدگارشان ایشان را آفریده بود و از پیشگاه او آمده بودند. سزا و جزای ساختهٔ دستهای خود را دریافت دارند. کسی بدیشان کمک و یاری نکند، و کسی بدیشان رحم ننماید. تنها کسی رستگار و سرافراز گردد که رحمت پروردگار قادر و توانا و رحیم و مهربان خود را به دست آورد، آن پروردگاری که ساختار دست او بودند و از زیر دست او بیرون آمده بودند تا کار بکنند، و سپس به زیردست او برگردند تا سزا و جزای خود را از او دریافت دارند. روزگار موجود میان خروج ایشان از پیشگاه یزدان و رجوع آنان به پیشگاه ایزد سبحان، فرصت و مهلت کار کردن و جولانگاه امتحان دادن است و بس.

حکمت و فلسفهٔ پیدا و هویدا در طرح و نقشهٔ این جهان، و پدیدار و نمودار در آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است، و عیان و نمایان در تقدیر و تدبیر واضح و در قصد و هدف ناطق در هر چیزی از چیزهای این جهان، همین گونه می‌طلبد و مقتضی همین امر است.



بعد از بیان این اصل، صحنه‌ای از صحنه‌های روز داوری، و عذاب و نعمتی که کار نافرمایان و فرمانبرداران بدان می‌انجامد را بدیشان نشان می‌دهد، صحنه‌ای که سخت و شدید است و با سایه‌های این سوره همچنین با فضای تند و خشن آن هماهنگی دارد و سازگار است:

﴿ إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الأَثِيمِ، كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ. خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ. ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ. ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ. إِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ. فِي جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ. يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَ إِسْتَبْرَقٍ مُتَقَابِلِينَ. كَذٰلِكَ وَ زَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ. يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ. لاَ يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلاَّ الْمَوْتَةَ الأُولىٰ وَ وَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ. فَضْلاً مِنْ رَبِّكَ. ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

قطعاً درخت زقّوم، خوراک گناهکاران است. همچون فلز گداخته در شکمها می‌جوشد. جوششی همچون آب گرم و داغ. (به مأموران دوزخ فرمان داده می‌شود:) این کافرِ فاجر را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید. سپس بر سر او آب جوشان بریزید (تا بر عذاب و دردش افزوده گردد). بچش که تو زوردار و بزرگواری! این (عذابی که هم اینک می‌بینید و لمسش می‌کنید) همان چیزی است که پیوسته در بارهٔ آن شکّ و تردید می‌کردید.

پرهیزگاران در جایگاه امن و امانی هستند. در میان باغها و چشمه‌سارها. آنان لباسهائی از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند، و در مقابل یکدیگر می‌نشینند (و به شادی می‌پردازند). بهشتیان این چنین هستند و زنان بهشتی سیاه‌چشم با چشمان درشت را نیز به همسری آنان درمی‌آوریم. آنان در آنجا هر میوه‌ای را که

بخواهند (با کمال راحت) می‌طلبند (و مشکلاتی که در بهره‌گیری از میوه‌های دنیا وجود دارد برای آنان وجود نخواهد داشت، و از بیماریها و ناراحتیهائی که گاه بر اثر خوردن میوه‌ها در این دنیا پیدا می‌شود در آنجا وجود ندارد، و همچنین بیمی از فساد و کمبود و فنای آنها نیست) و از هر نظر درامانند. آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده‌اند و بعد از آن زنده شده‌اند) نخواهند چشید، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ بدور و محفوظ داشته است. همهٔ اینها فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است. این رستگاری و خوشبختی بزرگی است (که شامل حال پرهیزگاران می‌شود).

صحنه شروع می‌گردد با عرضه کردن درخت زقّوم، بعد از این که بیان می‌شود زقّوم خوراک بزهکار است. عرضه کردن هراس‌انگیز و ترس‌آور و خوفناکی است. این خوراک بسان ته‌مانده و خلط روغن جوشیده و داغ شده است ـ بدان مُهْل می‌گویند ـ در شکمها بسان آب گرم و داغ می‌جوشد و غلغل می‌زند. در آنجا چنین بزهکاری حضور دارد. بزهکاری که بر پروردگار خود و بر پیغمبر امین، بزرگی فروخته است و عظمت نشان داده است. این است که فرمان یزدان والامقام خطاب به نگاهبانان دوزخ صادر می‌شود که او را بگیرند با خشونت و شدّتی که سزاوار مقام «کریم» و عظیم او باشد!:

﴿ خُذُوهُ فَاعْتِلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ. ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴾.

(به مأموران دوزخ فرمان داده می‌شود:) این کافر فاجر را بگیرید و به میان دوزخ پرتابش کنید. سپس بر سر او آب جوشان بریزید (تا بر عذاب و دردش افزوده گردد).

او را سخت بگیرید و تند پرتاب کنید. او را محکم با تحقیر و درشتی بگیرید و ببندید، بدون این که هیچ گونه کرامت و بزرگواری و نرمش و سازشی در میان باشد. آن گاه بر سرش از آن آب داغ جوشانی بریزید که بریان می‌کند و می‌سوزاند و تافته می‌گرداند. همراه شدّت و حدّت و کشیدن و پرت کردن و داغ نمودن و بریان و تافته گرداندن، سرزنش کردن و خوار داشتن است:

﴿ ذُقْ. إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ ﴾.

بچش که تو زوردار و بزرگواری!.

این جزای عزیز و کریمی است که هیچ‌گونه عزّت و کرامتی نداشته است، ولی بر خدا و پیغمبران، بزرگی می‌فروخته است و عظمت می‌نموده است!

﴿ إِنَّ هٰذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴾.

این (عذابی که هم اینک می‌بینید و لمسش می‌کنید) همان چیزی است که پیوسته در بارهٔ آن شکّ و تردید می‌کردید.

شما که در بارهٔ این روز شکّ و تردید می‌کردید، و آن را تمسخر می‌نمودید و به استهزاء می‌گرفتید!

در همان هنگام که گرفتن و پرت کردن و آب داغ ریختن و داغ و تافته کردن، سرزنش و خوار داشتن در جانبی از جوانب گستردهٔ میدان است، چشم ـ با دیدهٔ خیال ـ به جانب دیگر گسترهٔ آن میدان می‌نگرد و آن را ورانداز می‌کند. ناگهان «متّقیان» و پرهیزگارانی را می‌بیند که از این روز می‌ترسیده‌اند و از آن هراسناک بوده‌اند. ناگهان آنان را می‌بینند که:

﴿ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴾.

در جایگاه امن و امانی هستند.

جایگاه امن و امانی که ترس و هراسی در آنجا نیست. نه شدّت و حدّت، و نه کشیدن و پرت کردن، و نه آب داغ ریختن در میان است. بلکه آنان در میان نعمت دامن‌کشان و خرامان می‌روند:

﴿ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴾.

در میان باغها و چشمه‌سارها.

جامهٔ «سُنْدُس» یعنی حریر نازک، و «إِسْتَبْرَق» یعنی حریر ضخیم می‌پوشند، و مقابل همدیگر در مجالس خود می‌نشینند و قصّه‌پردازی می‌کنند و به گفتگو می‌پردازند. اینها بجای خود، حوریان چشم درشت را به ازدواجشان درمی‌آورند، حوریانی که نعمت با

وجودشان تکمیل می‌شود. آنان در بهشت صاحبان خانه هستند، و هرچه را بخواهند درخواست می‌کنند و می‌طلبند:

﴿ يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمِنِينَ ﴾.

آنان در آنجا هر میوه‌ای را که بخواهند (با کمال راحت) می‌طلبند (و مشکلاتی که در بهره‌گیری از میوه‌های دنیا وجود دارد برای آنان وجود نخواهد داشت، و از بیماریها و ناراحتیهائی که گاه بر اثر خوردن میوه‌ها در این دنیا پیدا می‌شود در آنجا وجود ندارد، و همچنین بیمی از فساد و کمبود و فنای آنها نیست) و از هر نظر درامانند.

آنان چشم به راه پایان این نعمت نخواهند بود. چه مرگی در میان نیست. مرگ پیشین را چشیده‌اند و جز آن مرگ دیگری را نمی‌چشند . . . این هم در مقابل سخنی است که مشرکان می‌گفتند:

﴿ إِنْ هِيَ إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴾.

مرگ ما جز مرگ اوّل نیست (و بعد از آن) ما هرگز زنده نخواهیم شد.

بلی تنها مرگ اوّل است و بس، ولیکن به دنبال آن دوزخ یا نعمت بهشت است.

﴿ وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴾.

و خداوند آنان را از عذاب دوزخ بدور و محفوظ داشته است.

این هم از فضل و فیض و لطف و مرحمت یزدان سبحان است. چه نجات از عذاب جز در پرتو فضل و فیض و لطف و مرحمت او صورت نمی‌گیرد:

﴿ فَضْلًا مِنْ رَبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴾.

همهٔ اینها فضل و بخششی از سوی پروردگار تو است. این رستگاری و خوشبختی بزرگی است (که شامل حال پرهیزگاران می‌شود).

چه فضلی و بخششی؟! چه لطفی و مرحمتی؟!



در سایهٔ این صحنهٔ تند و خشن و سخت مؤثّری که در هر دو سوئی که دارد به ژرفاهای دل سرک می‌کشد، این سوره خاتمه می‌پذیرد با تذکّر دادن نعمت رسالت و با ترساندن و برحذر داشتن از عاقبت تکذیب کردن و دروغ انگاشتن:

﴿ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴾.

ما قرآن را به زبان تو (که عربی است نازل و) آسان کرده‌ایم تا آنان (آن را بفهمند و بیاموزند و) پند گیرند.

این خاتمه‌ای است که فضای سوره و سایهٔ آن را خلاصه و جمع‌بندی می‌کند، و با سرآغاز سوره و خطّ سیر آن، هماهنگ و همآوا می‌گردد. این سوره با ذکر کردن کتاب قرآن و فرو فرستادن آن از آسمان برای بیم دادن و یادآور کردن مردمان، آغاز گردیده است، و در روند این سوره چیزی بیان شده است که در انتظار تکذیب‌کنندگان است:

﴿ يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَىٰ إِنَّا مُنْتَقِمُونَ ﴾.

روزی سخت بر آنان می‌تازیم، (و با چنین یورش تندی) آنان را به مجازات می‌رسانیم. (دخان/۱۶)

این خاتمه می‌آید و ایشان را به نعمت خدا تذکّر می‌دهد، نعمتی که در آسان کردن این قرآن نهفته است، قرآنی که به زبان پیغمبرِ عربی است و آن را می‌فهمند و معانی آن را درک می‌کنند. همچنین آنان را از فرجام و سرنوشت، با تعبیر فشرده و هراس‌انگیزی بیم می‌دهد و می‌ترساند:

﴿ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ ﴾.

تو منتظر (وعده‌های الهی در زمینهٔ پیروزی بر کفّار، و منتظر مجازات دردناک الهی در بارهٔ این قوم لجوج و ستمگر) باش که آنان منتظر (ناکامی تو و شکست دعوت تو) هستند.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ جاثیه مکّی و ۳۷ آیه است

سُورَةُ الجَاثِيَة
ترتيبها ٤٥ — آياتها ٣٧

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

حمٓ (١) تَنزِيلُ ٱلۡكِتَٰبِ مِنَ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ (٢) إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَأٓيَٰتٖ لِّلۡمُؤۡمِنِينَ (٣) وَفِي خَلۡقِكُمۡ وَمَا يَبُثُّ مِن دَآبَّةٍ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ (٤) وَٱخۡتِلَٰفِ ٱلَّيۡلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن رِّزۡقٖ فَأَحۡيَا بِهِ ٱلۡأَرۡضَ بَعۡدَ مَوۡتِهَا وَتَصۡرِيفِ ٱلرِّيَٰحِ ءَايَٰتٞ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ (٥) تِلۡكَ ءَايَٰتُ ٱللَّهِ نَتۡلُوهَا عَلَيۡكَ بِٱلۡحَقِّۖ فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَ ٱللَّهِ وَءَايَٰتِهِۦ يُؤۡمِنُونَ (٦) وَيۡلٞ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٖ (٧) يَسۡمَعُ ءَايَٰتِ ٱللَّهِ تُتۡلَىٰ عَلَيۡهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسۡتَكۡبِرٗا كَأَن لَّمۡ يَسۡمَعۡهَاۖ فَبَشِّرۡهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٖ (٨) وَإِذَا عَلِمَ مِنۡ ءَايَٰتِنَا شَيۡـًٔا ٱتَّخَذَهَا هُزُوًاۚ أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ عَذَابٞ مُّهِينٞ (٩) مِّن وَرَآئِهِمۡ جَهَنَّمُۖ وَلَا يُغۡنِي عَنۡهُم مَّا كَسَبُواْ شَيۡـٔٗا وَلَا مَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَوۡلِيَآءَۖ وَلَهُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٠) هَٰذَا هُدٗىۖ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ لَهُمۡ عَذَابٞ مِّن رِّجۡزٍ أَلِيمٌ (١١) ۞ ٱللَّهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلۡبَحۡرَ لِتَجۡرِيَ ٱلۡفُلۡكُ فِيهِ بِأَمۡرِهِۦ وَلِتَبۡتَغُواْ مِن فَضۡلِهِۦ وَلَعَلَّكُمۡ تَشۡكُرُونَ (١٢) وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا مِّنۡهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَتَفَكَّرُونَ (١٣)

قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغۡفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ لِيَجۡزِيَ قَوۡمَۢا بِمَا كَانُواْ يَكۡسِبُونَ (١٤) مَنۡ عَمِلَ صَٰلِحٗا فَلِنَفۡسِهِۦۖ وَمَنۡ أَسَآءَ فَعَلَيۡهَاۖ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمۡ تُرۡجَعُونَ (١٥) وَلَقَدۡ ءَاتَيۡنَا بَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحُكۡمَ وَٱلنُّبُوَّةَ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَى ٱلۡعَٰلَمِينَ (١٦) وَءَاتَيۡنَٰهُم بَيِّنَٰتٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِۖ فَمَا ٱخۡتَلَفُوٓاْ إِلَّا مِنۢ بَعۡدِ مَا جَآءَهُمُ ٱلۡعِلۡمُ بَغۡيَۢا بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقۡضِي بَيۡنَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخۡتَلِفُونَ (١٧) ثُمَّ جَعَلۡنَٰكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٖ مِّنَ ٱلۡأَمۡرِ فَٱتَّبِعۡهَا وَلَا تَتَّبِعۡ أَهۡوَآءَ ٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَ (١٨) إِنَّهُمۡ لَن يُغۡنُواْ عَنكَ مِنَ ٱللَّهِ شَيۡـٔٗاۚ وَإِنَّ ٱلظَّٰلِمِينَ بَعۡضُهُمۡ أَوۡلِيَآءُ بَعۡضٖۖ وَٱللَّهُ وَلِيُّ ٱلۡمُتَّقِينَ (١٩) هَٰذَا بَصَٰٓئِرُ لِلنَّاسِ وَهُدٗى وَرَحۡمَةٞ لِّقَوۡمٖ يُوقِنُونَ (٢٠) أَمۡ حَسِبَ ٱلَّذِينَ ٱجۡتَرَحُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن نَّجۡعَلَهُمۡ كَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَوَآءٗ مَّحۡيَاهُمۡ وَمَمَاتُهُمۡۚ سَآءَ مَا يَحۡكُمُونَ (٢١) وَخَلَقَ ٱللَّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّ وَلِتُجۡزَىٰ كُلُّ نَفۡسِۭ بِمَا كَسَبَتۡ وَهُمۡ لَا يُظۡلَمُونَ (٢٢)

أَفَرَءَيۡتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلَٰهَهُۥ هَوَىٰهُ وَأَضَلَّهُ ٱللَّهُ عَلَىٰ عِلۡمٖ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمۡعِهِۦ وَقَلۡبِهِۦ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِۦ غِشَٰوَةٗ فَمَن يَهۡدِيهِ مِنۢ بَعۡدِ ٱللَّهِۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (٢٣)

این سورهٔ مکّی، گوشه‌ای از استقبال مشرکان از دعوت اسلامی را به تصویر می‌کشد، و شیوهٔ کارشان در رویاروئی با دلائل و براهین دعوت اسلامی و با آیات و نشانه‌های آن را پیش چشم می‌دارد. روشن می‌کند چگونه با حقائق و مسائل دعوت اسلامی سرسختانه برخورد کردند، و چگونه به دنبال هوا و هوس کاملاً رهسپار شدند، بدون این که از حقّ و حقیقت واضح و آشکار، و از دلائل و براهین قوی و پایدار، سود ببرند و به خود آیند. همچنین این سوره به تصویر می‌زند که چگونه قرآن به چاره‌جوئی دلهای سرکش و تازنده با هوا و هوسشان می‌پردازد، دلهائی که بر روی هدایت بسته شده‌اند. قرآن به چاره‌جوئی دلهایشان با آیات قاطع و دارای تأثیر ژرف و مفهوم و معنی عمیق می‌رود، و ایشان را به یاد عذاب خدا می‌اندازد، و

پاداش خدا را برایشان به تصویر می‌کشد، و قوانین و سنن او را بدانان تذکّر می‌دهد، و ایشان را با قوانین و سنن جاری خدا در گسترهٔ این هستی آشنا می‌سازد.
از لابلای آیات این سوره، و از خلال به تصویر کشیدن قومی که در مکّه با این دعوت رویاروی شدند، دسته‌ای از مردمان را می‌بینیم که بر گمراهی پافشاری می‌کنند، و با حقّ و حقیقت می‌ستیزند، و سخت دشمنی می‌ورزند، و نسبت به خدا و سخن او بی‌تربیتی و بی‌ادبی می‌کنند. می‌بینیم این آیات ایشان را ترسیم می‌کند، و با آنان رویاروی می‌گردد با خوار داشتن و تهدید کردنشان به عذابی که خوارکننده و دردناک و بزرگ است:

﴿ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا، فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً، أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ، وَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾.

وای بر هرکس که دروغپرداز و بزهکار باشد! آن کسی که پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او خوانده می‌شود (و از وعد و وعید، بیم دادن و مژده دادن، امر و نهی، و پند و اندرز، صحبت می‌دارد، امّا او) پس از آن از روی تکبّر (بر کفر و مخالفت با حقّ و انجام گناه) اصرار می‌ورزد؛ انگار آیه‌های خدا را نشنیده است! (حال که چنین است) پس او را به عذاب بس دردناکی مژده بده. هنگامی که چیزی از آیات ما را فرامی‌گیرد، آن را به تمسخر می‌گیرد و مایهٔ استهزاء می‌گرداند! این چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده‌ای دارند. رویاروی آنان دوزخ است، و آنچه (از مال و جاه دنیا) به دست آورده‌اند، و کسانی که سوای خدا به عنوان اولیاء برگزیده‌اند، اصلاً به حالشان سودی نمی‌رساند (و از دوزخ نمی‌رهاند) و عذاب بس بزرگی دارند.
(جاثیه/۷-۱۰)

گروهی از مردمان را می‌بینیم ـ چه بسا از اهل کتاب و دارای اندیشه و ارزیابی بدی بوده‌اند ـ برای حقیقت ایمان خالص، ارزشی قائل نمی‌گردند، و فرق چندانی میان خود که مرتکب زشتیها و پلشتیها می‌شوند، و میان مؤمنانی که خوبیها و نیکیها را انجام می‌دهند، نمی‌بینند و احساس نمی‌کنند. قرآن ایشان را مطّلع می‌سازد و آگاه می‌گرداند که فرق بسیاری میان دو گروه مؤمنان و ایشان در ترازوی یزدان است. داوری بدشان و اندیشهٔ نابهنجارشان در بارهٔ کارها را مشخّص می‌دارد، و بدانان می‌گوید که در ترازوی خدا همه چیز با دادگری و عدالت سنجیده و برآورد می‌گردد، دادگری و عدالتی که در اصل کلّ جهان هستی قرار گرفته است از همان زمان که آفرینش صورت پذیرفته است و آفریده‌ها پدیدار گردیده‌اند:

﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَ مَمَاتُهُمْ؟ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ! وَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدیها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام می‌دهند، و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!!! خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است، تا هر کسی در برابر کارهائی که انجام می‌دهد، سزا و جزا داده شود، و به انسانها هیچ گونه ستمی نگردد.
(جاثیه/۲۱ و ۲۲)

گروهی از مردمان را نیز می‌بینیم که حکم و فرمانی جز حکم و فرمان هوا و هوسشان را به رسمیّت نمی‌شناسند. هوا و هوسشان معبودشان است، معبودی که آن را می‌پرستند، و از هرآنچه او صلاح ببیند اطاعت می‌نمایند. این گروه از مردمان را می‌بینیم که در این آیه به شکل شگفتی به تصویر کشیده شده‌اند. قرآن از کارشان اظهار تعجّب می‌کند، و غفلتشان و

کوردلیشان را آشکار و نمایان می‌نماید:

﴿ أَفَرَأَیْتَ مَنِ ٱتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ، وَ أَضَلَّهُ اللهُ عَلیٰ عِلْمٍ، وَ خَتَمَ عَلیٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ، وَ جَعَلَ عَلیٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَةً؟ فَمَنْ یَهْدیهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ؟ أَفَلاٰ تَذَکَّرُونَ؟ ﴾.

هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی (از حقّ و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته است، و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز خدا (و خدا هم از وی رویگردان است) می‌تواند او را راهنمائی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟.

(جاثیه/۲۳)

این گروه از مردمان را می‌بینیم که مسألهٔ آخرت را نمی‌پذیرند، و در بارهٔ مسألهٔ رستاخیز و حساب و کتاب اخروی کاملاً شکّ و تردید می‌کنند، و در انکار آخرت ستیز می‌ورزند، و دلائل و براهینی را برای اثبات آخرت می‌طلبند که در این زمین راه دسترسی بدانها نیست. قرآن این گروه از مردمان را متوجّه دلائل و براهینی می‌سازد که حاضر و آماده‌اند و صدق این مسأله را ثابت می‌دارند. ولی آنان از همچون دلائل و براهینی روی می‌گردانند:

﴿ وَ قٰالُوا: مٰا هِیَ إِلَّا حَیٰاتُنَا ٱلدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا، وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلَّا ٱلدَّهْرُ. وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلَّا یَظُنُّونَ. وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ مٰا کٰانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قٰالُوا: ٱئْتُوا بِآبٰائِنٰا إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ. قُلِ: اللهُ یُحْیِیکُمْ ثُمَّ یُمِیتُکُمْ ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ. وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ ٱلنّٰاسِ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد! آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، و بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند. هنگامی که آیات روشن ما (که دالّ بر توانائی ما برای ایجاد رستاخیز و زندگی دوباره‌اند) بر آنان خوانده می‌شود، در برابر آنها دلیلی جز این ندارند که می‌گویند: اگر راست می‌گوئید (که قیامتی و زندگی دومی در کار است) پدران و نیاکان ما را زنده کنید و بیاورید (تا نمونه‌ای از زنده شدن مردگان را ببینیم و باور کنیم). بگو: خداوند شما را (از نیستی به هستی می‌آورد و) زنده می‌کند، سپس (بعد از به پایان آمدن اجلتان) شما را می‌میراند، سپس (بعد از دوران برزخ و ماندگاری در گورها، شما را دوباره زنده می‌کند و) در روز قیامت که در آن تردیدی نیست شما را گرد می‌آورد، ولیکن بیشتر مردم (به علّت نیندیشیدن و تأمّل نکردن، قدرت خدا را بر ایجاد رستاخیز) نمی‌دانند.

(جاثیه/۲۴-۲۶)

درست است که اینان همگی یک گروه از مردمان باشند و هم این و هم آن از ایشان سر بزند، و قرآن آنان را در اینجا و آنجای سوره معرّفی بکند. همچنین درست خواهد بود که آنان دسته‌های متعدّدی باشند، دسته‌هائی که در مکّه با دعوت اسلام رویاروی شده باشند. همراه ایشان برخی از اهل کتاب نیز باشند. چون اندکی از اهل کتاب در مکّه بوده‌اند. درست هم است این گفتار اشاره‌ای به این دسته باشد تا اهالی مکّه در پرتو این اشاره درس عبرت بگیرند، بدون این که همچون دسته‌ای از اهل کتاب در مکّه در آن زمان عملاً وجود داشته باشند.

به هر حال قرآن با صفات و کارهای همچون انسانهائی روبرو گردیده است، و در این سوره همچون سخنی را در بارهٔ ایشان گفته است . . . قرآن همچنین ایشان را با آیه‌ها و نشانه‌هائی که در کرانه‌های جهان بیرون و در زوایای جهان درون هستند روبرو نموده است و آنها را بدیشان نشان داده است، و آنان را از حساب و کتاب روز قیامت ترسانده است، و از چیزی که بر سر کسانی آمده است که پیش از ایشان بوده‌اند آگاه کرده است، کسانی که از آئین درست خدا منحرف گردیده‌اند و به کژراهه افتاده‌اند . . . آیه‌های خدا را با این شیوهٔ ساده و آسان و مؤثّر و ژرف، بدیشان نشان داده است، و آنان

را با آنها رویاروی گردانده است:

﴿ إِنَّ فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ لَآيٰاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مٰا يَبُثُّ مِنْ دٰابَّةٍ آيٰاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. وَٱخْتِلاٰفِ ٱللَّيْلِ وَ ٱلنَّهٰارِ وَ مٰا أَنْزَلَ ٱللهُ مِنَ ٱلسَّمٰاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيٰا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا، وَ تَصْرِيفِ ٱلرِّيٰاحِ آيٰاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ. تِلْكَ آيٰاتُ ٱللهِ نَتْلُوهٰا عَلَيْكَ بِٱلْحَقِّ، فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ ٱللهِ وَ آيٰاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟ ﴾.

بدون شکّ در آسمانها و زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی (بر وجود خدا) است برای مؤمنان. همچنین در آفرینش شما (بدین صورت زیبا و آراسته، و دستگاههای داخلی پیچیده و اسرارانگیز: رشته‌های ارتباطی سلسله اعصاب، رگها و مویرگها، مغز، سلولها، گردش خون، خصال و صفات ویژه، و تنوّع خلقت و فطرت ظاهری و باطنی هریک از افراد بشر) و نیز در آفرینش جنبندگانی که خداوند در سراسر زمین پراکنده می‌سازد (از موجودات ذرّه‌بینی گرفته تا حیوانات غول‌پیکر، با ویژگیهای گوناگون و ساختارهای جوراجور و الوان و اشکال رنگارنگ) نشانه‌های بزرگ و دلائل قوی (برای پی بردن به خدا و خالق یکتا) است برای آنان که اهل یقین هستند. همچنین در دگرگونی شب و روز (از لحاظ تغییر رنگ و کوتاهی و درازی و فعل و انفعالاتی که در هریک انجام می‌پذیرد) و در چیزهائی که خدا از آسمان فرومی‌فرستد و (سبب) رزق و روزی هستند (همچون باران و نور و اشعّه‌های گوناگون) و خدا به وسیلهٔ آنها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد، و نیز در وزش بادها (و بالطّبع دگرگونی هوا) نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی است (بر وجود خدا و خالق یکتا) برای آنان که به تعقّل می‌پردازند و اهل عقل و درایت هستند. اینها آیات خدا است که به حقّ بر تو می‌خوانیم. با این حال، اگر به خدا و آیات او (با وجود این همه دلائل موجود در گسترهٔ جهان و پیدا در عبارات قرآن) ایمان نیاورند، پس به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!. (جاثیه/۳-۶)

قرآن ایشان را دیگر باره با آیات خدا روبرو می‌سازد، و با یادآوری نعمتهائی از نعمتهای بیشماری که یزدان بدیشان بخشیده است و آنان از آنها غافل گردیده‌اند و از اندیشیدن در بارهٔ آنها واپس کشیده‌اند، به بیدارباش و هوشیارباش ایشان می‌پردازد:

﴿ ٱللهُ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَكُمُ ٱلْبَحْرَ لِتَجْرِيَ ٱلْفُلْكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ سَخَّرَ لَكُمْ مٰا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ. إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيٰاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است تا کشتیها برابر فرمان و اجازهٔ او (که به مادهٔ کشتیها و خود آبها و دیگر عوامل طبیعی داده است) در دریا روان شوند، و شما انسانها از فضل خدا بهره گیرید، و شاید سپاسگزار گردید (و شکر نعمتهای بیکران یزدان را بجای آورید). و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیهٔ خود، مسخّر شما ساخته است. قطعاً در این (تسخیر موجودات مختلف و به گردش و چرخش درآوردن چرخهٔ حیات به نفع انسانها) نشانه‌های مهمّی (بر قدرت و مهربانی خدا در حقّ آدمیزادگان) است، برای کسانی که می‌اندیشند (و اندیشمندانه به اشیاء دور و بر، و به خود زندگی می‌نگرند). (جاثیه/۱۲ و ۱۳)

همچنین ایشان را با حال و وضعی روبرو می‌سازد که در روز قیامت خواهند داشت، روزی که آنان آن را انکار می‌کنند یا در باره‌اش می‌ستیزند:

﴿ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ. وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جٰاثِيَةً. كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتٰابِهَا. ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. هٰذٰا كِتٰابُنٰا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِٱلْحَقِّ، إِنّٰا كُنّٰا نَسْتَنْسِخُ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. فَأَمَّا ٱلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا ٱلصّٰالِحٰاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ. ذٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْمُبِينُ. وَ أَمَّا ٱلَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيٰاتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ فَٱسْتَكْبَرْتُمْ وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ؟ وَ إِذٰا قِيلَ: إِنَّ وَعْدَ ٱللهِ حَقٌّ وَ ٱلسّٰاعَةُ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا. قُلْتُمْ: مٰا نَدْرِي مَا ٱلسّٰاعَةُ، إِنْ نَظُنُّ إِلاّٰ ظَنّاً، وَ مٰا نَحْنُ

بِمُسْتَيْقِنِينَ. وَ بَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ. وَ قِيلَ: الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هٰذَا، وَ مَأْوَاكُمُ النَّارُ، وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ: ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللهِ هُزُواً وَ غَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَ لَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴾.

آن روز که قیامت برپا می‌شود، باطلگرایان زیان می‌بینند. (ای مخاطب در آن روز) هر ملّتی را می‌بینی که (خاشعانه و خاضعانه، چشم به انتظار فرمان یزدان، در محضر دادگاه خداوند دادگر مهربان) بر سر زانوها نشسته است. هر ملّتی به سوی نامهٔ اعمالش فراخوانده می‌شود (و بدیشان گفته می‌شود:) امروز جزا و سزای کارهائی که می‌کرده‌اید به شما داده می‌شود. این (نامهٔ اعمال که دریافت می‌دارید) کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند. ما (از فرشتگان خود) خواسته بودیم که تمام کارهائی را یادداشت کنند و بنویسند که شما در دنیا انجام می‌دادید. و امّا کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان ایشان را (به بهشت می‌برد و) غرق نعمت خویش می‌گرداند. رستگاری و پیروزی آشکار همین است. و امّا کسانی که کافر می‌گردند (بدیشان گفته می‌شود:) مگر آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما بزرگی و عظمت می‌فروختید و تکبّر می‌کردید، و مردمان بزهکار و گناهکاری بودید؟ و هنگامی که گفته می‌شد: وعدهٔ خدا راست است (و کیفر هر کسی را در سرای دیگر به تمام و کمال می‌دهد) و قیامت حتماً فرا می‌رسد و هیچ گونه شکّی در رخ دادن آن نیست، می‌گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست! ما تنها گمانی (در بارهٔ آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرابرسد). سزا و جزای کارهای بدی که کرده‌اند هویدا و گریبانگیرشان می‌شود، و آنچه که مسخره‌اش می‌دانستند (که عذاب دوزخ است) از هر سو آنان را فرامی‌گیرد. و (از سوی خدا) بدیشان گفته می‌شود: ما امروز شما را (در عذاب رها می‌سازیم و) از یاد خود می‌بریم، همان گونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید (و ما را از یاد بردید، و مسائل و حوادث قیامت را پشت گوش انداختید) و جایگاهتان آتش دوزخ است و هیچ یار و یاوری ندارید. (گرفتار شدنتان بدین سرنوشت اسفناک) بدان خاطر است که شما آیات خدا را به تمسخر گرفته‌اید و زندگی دنیا، شما را گول زده است. امروز آنان از آتش دوزخ بیرون آورده نمی‌شوند، و از ایشان خواسته نمی‌شود که عذرخواهی کنند و خشنودی بطلبند. (جاثیه/۲۷-۳۵)

همچنین قرآن شکّ و شبهه‌ای در دادگری سزا و جزا، و در مسؤولیّت فردی و شخصی برجای نمی‌گذارد. بیان فرموده است که این اصل، ژرف و عمیق در سراسر پیکرهٔ جهان هستی است، و جهان هستی بر آن استوار و پایدار است. بدان گاه که می‌گوید:

﴿ مَنْ عَمِلَ صَالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴾.

هرکس که کار نیک بکند، به سود خود او است، و هرکس که کار بد بکند به زیان خود او است. سپس همهٔ شما به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید (و نتیجهٔ اعمال خویش را می‌بینید). (جاثیه/۱۵)

وقتی که گفتار کسانی را مردود می‌شمارد که مرتکب گناهان و بدیها می‌شوند و گمان می‌برند در پیشگاه خدا همسان مؤمنانی به شمار می‌آیند که کارهای خوب و پسندیده انجام می‌دهند، می‌فرماید:

﴿ وَ خَلَقَ اللهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَ لِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴾.

خداوند آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است، تا هر کسی در برابر کارهائی که انجام می‌دهد، سزا و جزا داده شود، و به انسانها هیچ گونه ستمی نگردد. (جاثیه/۲۲)



سراسر این سوره در پرداختن به موضوع خود یکپارچه است، ولیکن ما آن را به دو درس جداگانه تقسیم کرده‌ایم تا آسان بتوان سوره را بررسی و وارسی کرد و

آن را ساده شرح و بسط داد.

این سوره با حروف مقطّعه می‌آغازد:

﴿ حم ﴾. حا. میم.

در سرآغاز آن به قرآن مجید هم اشاره می‌شود:

﴿ تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾.

این کتاب (قرآن نام) از سوی خداوند با عزّت و باحکمت نازل می‌گردد.

این سوره با حمد خدا و ربوبیّت مطلقهٔ خدا و با تمجید و تعظیم او پایان می‌گیرد. این تمجید و تعظیم، در برابر کار کسانی است که از آیات خدا غافل می‌گردند، و آنها را به تمسخر می‌گیرند، و خویشتن را بزرگ‌تر از آن می‌دانند که از آیات الهی پیروی کنند:

﴿ فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّماواتِ وَ رَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعالَمِينَ. وَ لَهُ الْكِبْرِياءُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴾.

ستایش تنها خداوندی را سزا است که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همهٔ جهانیان است. بزرگواری و والائی در آسمانها و زمین، ازآن او است، و او صاحب عزّت و قدرت، و دارای حکمت و فلسفه (در همهٔ امور) است. (جاثیه/۳۶ و ۳۷)

روند سوره به پیش می‌رود، و ساده و آسان و آرام و روشن، و با بیان دقیق و ژرف، موضوع خود را مطرح می‌کند، برعکس آهنگ تند و خشنی که روند سورهٔ دخان که پیش از این سوره بود درپیش گرفته بود، آهنگی که انگار نواهایش پتکهائی است و بر دلها فرود می‌آیند.

یزدان آفرینندهٔ دلها و نازل‌کنندهٔ قرآن، گاهی درهای دلها را تند و بلند می‌کوبد و می‌زند، و گاهی آرام و مهربانانه دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید، و گاهی هم با گفتار آرام و آهسته و لطیف و ظریف با دلها به سخن درمی‌آید، برحسب تنوّع و دگرگونی‌ای که این سوره از آن برخوردار است و برحسب تنوّع و دگرگونی حالتها و موقعیّتهائی که در اصل و متن این سوره وجود دارد. خدا دقیق و آگاه است، و او صاحب عزّت و قدرت، و دارای حکمت و فلسفه در همهٔ امور است.

هم اینک به شرح و بسط می‌نشینیم.



﴿ حم. تَنْزِيلُ الْكِتابِ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ. إِنَّ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لَآياتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ. وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ ما يَبُثُّ مِنْ دابَّةٍ آياتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ. وَ اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ ما أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

حا. میم. این کتاب (قرآن نام) از سوی خداوند با عزّت و باحکمت نازل می‌گردد. بدون شکّ در آسمانها و زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی (بر وجود خدا) است برای مؤمنان. همچنین در آفرینش شما (بدین صورت زیبا و آراسته، و دستگاه‌های داخلی پیچیده و اسرارانگیز: رشته‌های ارتباطی سلسله اعصاب، رگها و مویرگها، مغز، سلولها، گردش خون، خصال و صفات ویژه، و تنوّع خلقت و فطرت ظاهری و باطنی هریک از افراد بشر) و نیز در آفرینش جنبندگانی که خداوند در سراسر زمین پراکنده می‌سازد (از موجودات ذرّه‌بینی گرفته تا حیوانات غول‌پیکر، با ویژگیهای گوناگون و ساختارهای جوراجور و الوان و اشکال رنگارنگ) نشانه‌های بزرگ و دلائل قوی (برای پی بردن به خدا و خالق یکتا) است برای آنان که اهل یقین هستند. همچنین در دگرگونی شب و روز (از لحاظ تغییر رنگ و کوتاهی و درازی و فعل و انفعالاتی که در هریک انجام می‌پذیرد) و در چیزهائی که خدا از آسمان فرومی‌فرستد و (سبب) رزق و روزی هستند (همچون باران و نور و اشعه‌های گوناگون) و خدا به وسیلهٔ آنها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد، و نیز در وزش بادها (و بالطّبع دگرگونی هوا) نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی است (بر وجود خدا و خالق یکتا) برای آنان که به تعقّل می‌پردازند و اهل عقل و درایت هستند.

دو حرف «حا. میم» را ذکر می‌کند. به دنبال آن دو

حرف، نازل گرداندن کتاب قرآن از سوی یزدان باعزّت و باحکمت را بیان می‌دارد. این دو حرف دالّ بر سرچشمهٔ کتاب قرآن هستند، همان گونه که در بارهٔ حروف مقطّعهٔ اوائل سوره‌ها سخن گفته‌ایم. حروف مقطّعه اشاره دارند به این که این کتابِ معجزه از همچون حرفهائی ساخته شده است، ولی مردمان توان این را ندارند که همچون این کتاب (یا ده سوره همانند سوره‌های آن و یا حتّی یک سوره بسان سوره‌های آن) را بسازند. این هم دلیل پابرجا و ماندگاری است بر این که این کتاب از سوی خدای «باعزّت» توانائی نازل گردیده است که چیزی او را عاجز و درمانده نمی‌سازد. «باحکمت» و کاربجائی است که هر چیزی را به اندازهٔ لازم می‌آفریند، و هر کاری را برابر حکمت و فلسفه‌ای به انجام می‌رساند. این هم پیروی است که با فضای این سوره سازگار است، و با دلها و درونهای گوناگونی مناسب است که با همچون فضائی رویاروی می‌گردند.

پیش از این که به مردمان و موضعگیری ایشان در قبال این کتاب بپردازد، به آیه‌ها و نشانه‌هائی اشاره می‌کند که در جهانِ پیرامون ایشان پراکنده‌اند. این آیه‌ها و نشانه‌ها به تنهائی برای رهنمود و رهنمون ایشان به سوی ایمان بس بود. یزدان دلهایشان را متوجّه آن آیه‌ها و نشانه می‌سازد بدان امید که دلها را بیدار کنند و قفلهای بستهٔ آنها را بگشایند، و احساس خداشناسی را به جوش و خروش درآورند، خدائی که نازل‌کنندهٔ این کتاب است، و آفریدگار این جهان بزرگ است:

﴿ إِنَّ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَآيَٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

بدون شکّ در آسمانها و زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی (بر وجود خدا) است برای مؤمنان.

آیه‌ها و نشانه‌های پراکنده در آسمانها و زمین، محدود به چیزی جدای از چیزی، و منحصر به حالی جدای از حالی نمی‌باشند. انسان هرکجا را بنگرد آیه‌ها و نشانه‌های خدا را می‌بیند که در این جهان شگفت بدو خیره گردیده‌اند و زل زده‌اند . . . آخر چه چیزی آیه و نشانه نیست؟

این آسمانها با تمام ستارگان و سیّارگان بزرگی که دارند، و با تمام مدارهای شگفتی که از آنها برخوردارند، و ـ با وجود بزرگی و شگفتی ـ مثل دانه‌های ریز در فضا پراکنده‌اند، فضای هولناک و فراخ و زیبا!..

چرخش این ستارگان و سیّارگان در مدارهایشان با دقّت و استمرار و هماهنگی انجام می‌پذیرد، هماهنگی زیبائی که چشم از دیدن آن سیر نمی‌گردد، و دل از پیگیری آن بس نمی‌کند و خسته نمی‌شود!

این زمین که برابر مقیاس و معیار انسانها فراخ و گسترده است، ذرّه‌ای یا گرد و غباری است در برابر ستارگان بزرگ، و با توجّه فضائی که در آن سرگردان و سرگشته می‌گردد، سرگردان و سرگشته می‌شود اگر قدرت و قوّتی نباشد که آن را نگاه دارد، و آن را در رشتهٔ جهانی به رشته نکشد که چیزی در آن سرگردان و سرگشته نمی‌گردد!

خدا هرچه را که در سرشت این زمین سرشته است، و هرچه را که به موقعیّت ویژهٔ جهانیش بخشیده است، خوب و زیبا و بجا است. هر صلاحیّتی را که برای رشد حیات، روی زمین پدیدار فرموده است، برازنده و به اندازه است. هر ویژگی و خاصّیّتی را که در آن پدید آورده است دقیق و منظور نظر و همآوا و متّفق و متّحد است. اگر یک ویژگی و خاصّیّت از ویژگیها و خاصّیّتها مختلّ و ناموزون گردید، یا تخلّف بپذیرد و کند گردد و از قافلهٔ خواصّ عقب بماند، ممکن نیست حیات در زمین برجای بماند یا ادامه پیدا بکند![1]

هر چیزی در این زمین و هر زنده‌ای در آن آیه و نشانه‌ای است . . . هر جزئی از هر چیزی و از هر زنده‌ای در این زمین آیه و نشانه‌ای است . . . هر چیز کوچکی و هر زندهٔ کوچکی بسان هر چیز بزرگی و هر زندهٔ بزرگی آیه و نشانه‌ای است . . . این برگ کوچک

۱- مراجعه شود به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار: «وَ خَلَقَ كُلَّ شَىْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيراً» جزء نوزدهم، صفحهٔ ۲۷ تا ۳۱.

بر این درخت بزرگ یا بر این بوتۀ ناچیز آیه و نشانه‌ای است . . . آیه و نشانه‌ای است در رنگش و در پسوندش. آیه و نشانه‌ای است در عملکرد و ترکیب‌بندش. این موئی که روی بدن جسم حیوان یا انسان است آیه و نشانه‌ای است . . . آیه و نشانه‌ای است در ویژگیها و رنگ و حجمش. این پر موجود در بال پرنده آیه و نشانه‌ای است . . . آیه و نشانه‌ای در ماده و هماهنگی و عملکردش می‌باشد. انسان به هر کجا در این زمین یا در آسمان بنگرد آیه‌ها و نشانه‌ها پیاپی جلوه‌گر می‌آیند و پشت سر یکدیگر قرار می‌گیرند، و خود را به دل و گوش و چشم انسان نشان می‌دهند.

ولیکن چه کسانی هستند که این آیه‌ها و نشانه‌ها را می‌بینند و بدانها پی می‌برند؟ این آیه‌ها و نشانه‌ها خود را به چه کسانی نشان می‌دهند و وجودشان را برایشان اعلام و اعلان می‌دارند؟ به چه کسانی؟

﴿ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾. به مؤمنان.

چه ایمان است که دلها را برای دریافت صداها و نورها باز می‌کند، و دلها را بر آن می‌دارد که آیه‌ها و نشانه‌های پراکنده در زمین و آسمان را احساس کنند. ایمان است آن چیزی که دلها با خوشی آن می‌آمیزند و زنده و رقیق و لطیف می‌گردند، و پیامهائی را دریافت می‌دارند که پنهان و آشکار، جهان هستی آنها را در خود می‌اندوزد، پیامهائی که همۀ آنها به دست سازنده اشاره می‌نمایند، و قالب جداگانۀ آنها در هرآن چیزی است که این دست آن را می‌سازد و از نیستی به هستی می‌آورد اعم از چیزها و از زنده‌ها. هر چیزی که ساختۀ این دست قدرت است معجزه‌ای است که هیچ کسی از آفریدگان یزدان نمی‌تواند آن را بیافریند.

آن‌گاه روند قرآنی ایشان را از کرانه‌های جهان به سوی وجود خودشان کوچ می‌دهد، وجود خودشان که از هر چیز دیگری به خودشان نزدیک‌تر است، و ایشان در حقّ خودشان بیش از هر چیز دیگری حسّاسیّت دارند:

﴿ وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾.

همچنین در آفرینش شما (بدین صورت زیبا و آراسته، و دستگاه‌های داخلی پیچیده و اسرارانگیز: رشته‌های ارتباطی سلسله اعصاب، رگها و مویرگها، مغز، سلولها، گردش خون، خصال و صفات ویژه، و تنوّع خلقت و فطرت ظاهری و باطنی هریک از افراد بشر) و نیز در آفرینش جنبندگانی که خداوند در سراسر زمین پراکنده می‌سازد (از موجودات ذرّه‌بینی گرفته تا حیوانات غول‌پیکر، با ویژگیهای گوناگون و ساختارهای جوراجور و الوان و اشکال رنگارنگ) نشانه‌های بزرگ و دلائل قوی (برای پی بردن به خدا و خالق یکتا) است برای آنان که اهل یقین هستند.

آفرینش انسان با این ترکیب‌بند شگفتی که دارد، و با این ویژگیهای منحصر به خود، و با این وظیفه‌ها و کارهای دقیق و ظریف و گوناگون بسیاری که در آن است، معجزه‌ای است. معجزه‌ای که بر اثر تکرار فراوان آن، و به سبب نزدیکی آن به خودمان، آن را فراموش کرده‌ایم! ولیکن ترکیب‌بند هر عضوی از اعضاء این انسان مسأله‌ای است که از تعجّب و دهشت و ترس و هراس مشاهدۀ آن، سر به گردش و چرخش درمی‌آید! حیات در ساده‌ترین شکلهایش معجزه‌ای است. معجزه‌ای در آمیب تک‌سلولی و تک‌یاخته‌ای است. معجزه‌ای است در چیزی که کوچک‌تر از آمیب است. حیات در انسان باید چگونه باشد، انسانی که دارای ترکیب‌بند بسیار پیچیده است؟ پس انسان در ترکیب‌بند روحانی بسی پیچیده‌تر از ترکیب‌بند جسمانی است!

پیرامون انسان آفریده‌هائی است که روی زمین حرکت می‌کنند و دارای انواع و اجناس و اشکال و احجامی هستند، تا آنجا که جز خدا کسی آنها را نمی‌تواند بشمارد. کوچک‌ترین آنها بسان بزرگ‌ترین آنها در آفرینش خود معجزه است. در کارهائی که می‌کند معجزه است. در تناسب حیاتی خود روی این زمین معجزه است. هر نوع و جنسی به‌گونه‌ای و به اندازه‌ای است که از حدود محدود و معیّن خود فراتر نمی‌رود و

بیشتر نمی‌شود. آن نوع و آن جنس بدان اندازه موجود و بدان اندازه می‌زید که هستیِ آن نوع و جنس بماند و به حیات خود ادامه دهد، و بر انواع و اجناس دیگر به گونه‌ای طغیان و سرکشی نکند که آنها را نابود سازد. دستی که زمام انواع و اجناس را گرفته است، برخی از انواع و اجناس را فراوان می‌گرداند، و برخی از انواع و اجناس را کم می‌نماید، برابر حکمت و فلسفه و تقدیر و تدبیری که در میان است و مشیّت و ارادهٔ خدا بر آن است. در هریک از آنها ویژگیها و نیروها و وظیفه‌هائی را قرار داده است که توازن و هماهنگی موجود در میان جملگی آنها محافظت و نگاهداری شود و برقرارو بردوام بماند.

کرکسها پرندگان گوشتخوار شکاری هستند و عمر درازی دارند. ولیکن در مقابل این امر تعدادشان کم است و تخمهای اندکی می‌گذارند و جوجه‌های کمی با مقایسهٔ با گنجشکها و سارها دارند . . . می‌توانیم تصوّر کنیم کار به کجا می‌انجامید اگر کرکسها بسان گنجشکها جوجه‌های زیادی می‌داشتند. چگونه کرکسها در آن صورت جملگی پرندگان را از میان می‌بردند.

شیرها نیز در جهان حیوانات گوشتخوار و شکاری هستند. اگر شیرها مانند آهوها و گوسفندها تولید نسل می‌کردند، چه می‌شد؟ در آن صورت شیرها گوشتی و غذائی را در بیشه برجای نمی‌گذاشتند . . . امّا آن دستی که زمام امور را گرفته است زاد و ولد شیرها را محدود کرده است و به اندازهٔ مطلوب درآورده است! و به علّت معلومی آهوها و گوسفندها و حیوانهای دیگری را زیاد کرده است که غذا و گوشت بشمارند.

مگس در هر تخمگذاری صدها هزار تخم می‌گذارد . . . در برابر این، هر مگسی بیش از حدود دو هفته زنده نمی‌ماند. حال چه می‌شد اگر مگس لجام گسیختگی می‌کرد و هر مگسی چند ماهی یا چند سالی می‌ماند؟ آیا مگسها جسمها را نمی‌پوشاندند و چشمها را نمی‌خوردند؟ ولیکن دستی که جهان را اداره می‌کند و چرخ امور را می‌گرداند، کار و بار هستی را سر و سامان می‌بخشد و مرتّب و منضبط می‌گرداند مطابق با تقدیر و تدبیر دقیق و لطیف، و حساب و کتابی که همهٔ نیازها و احوال و اوضاع و شرائط و ظروف در آن گنجانده شده است.

به همین منوال و بر این روال است هر چیزی و هر زنده‌ای از آفریده‌های یزدان، چه خود وجودشان، چه ویژگیهایشان، و چه در تقدیر و تدبیر و راه بردن و اداره کردن امور زندگانیشان، اعم از جهان انسانها و جهان حیوانها . . . در همه چیزشان آیه‌ها و نشانه‌ها و معجزه‌های گویائی است. امّا برای چه کسانی؟ چه کسانی آن آیه‌ها و نشانه‌ها و معجزه‌ها را می‌بینند و در بارهٔ آنها می‌اندیشند و آنها را درک و فهم می‌کنند؟

﴿ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾. برای آنان که در پی رسیدن به یقین باشند.

یقین حالتی است که دلها را آمادگی می‌بخشد تا احساس کند، و متأثّر گردد، و توبه نماید و برگردد . . . آن یقینی مراد است که دلها را آزاد و رها می‌سازد تا بیارامند و ثابت و استوار بمانند و آرامش به هم رسانند، و ساده و آسان و با اعتماد و اطمینان، و آسوده از هرگونه پریشانی و سرگردانی و ویلانی، حقائق جهان را دریافت دارند، و از کم‌ترین چیزی که فراچنگ می‌آورند، بزرگ‌ترین نتائج و عظیم‌ترین آثار این هستی را بیافرینند.

آن گاه قرآن ایشان را از سخن گفتن در بارهٔ خودشان و حرکت زنده‌های پیرامونشان منتقل می‌کند به سخن گفتن از پدیده‌های جهان و اسباب و عللی که از آنها پدید می‌آیند و موجب حیات خودشان و وسیلهٔ حیات جملگی زنده‌ها می‌گردند:

﴿ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ، وَما أَنْزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها، وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ، آياتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

در دگرگونی شب و روز (از لحاظ تغییر رنگ و کوتاهی و درازی و فعل و انفعالاتی که در هریک انجام می‌پذیرد) و در چیزهائی که خدا از آسمان

فرومی‌فرستد و (سبب) رزق و روزی هستند (همچون باران و نور و اشعّه‌های گوناگون) و خدا به وسیلهٔ آنها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد، و نیز در وزش بادها (و بالطّبع دگرگونی هوا) نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی است (بر وجود خدا و خالق یکتا) برای آنان که به تعقّل می‌پردازند و اهل عقل و درایت هستند.

دگرگونی و آمد و شد شب و روز پدیده‌هائی هستند که تکرار آنها چه بسا تازگی آنها را در برابر دیدگان انسانها کهنه سازد! ولیکن چه شگفتی و تعجّبی به انسان دست می‌داد اگر برای نخستین بار انسان با شب یا با روز رویاروی می‌شد؟ دل آگاه همیشه این چیز عجیب و غریب را خواهد دید اگر دریچهٔ آن باز باشد. پیوسته از این چیز عجیب و غریب بر خود می‌لرزد، و دست خدا را می‌بیند، دستی که سراسر جهان هستی را اداره می‌کند و راه می‌برد، هر زمان که شب و روز را مشاهده کند و وارانداز نماید.

آگاهی انسانها بالا می‌رود، و دانش ایشان در بارهٔ برخی از پدیده‌های هستی فراخی می‌گیرد و فراوان می‌گردد، و می‌دانند که شب و روز دو پدیده‌ای هستند که از گردش زمین پیرامون محور خود در برابر خورشید، یک بار در مدّت بیست و چهار ساعت، به وجود می‌آیند. امّا این آگاهی و دانش چیزی از شگفتی و شگرفی نمی‌کاهد. چه گردش زمین، خودش چیز عجیب و غریبی است، گردش این جرم پیرامون خود با این سرعت منظّم و مرتّب، در حالی که زمین در فضا چرخان و شناور است، و بر چیزی تکیه ندارد مگر بر قدرتی که زمین را نگاه می‌دارد و آن را می‌گرداند آن گونه که خواسته است، و با این نظم و نظام آن را به حرکت درانداخته است، نظم و نظامی که تخلّف‌ناپذیر است و خلل بدان راه ندارد، و حرکت آن بدان اندازه و مقداری باشد که به زنده‌ها و چیزها اجازه دهد که بر سطح این ستارهٔ شناور و چرخنده در فضا بمانند و به زندگی ادامه دهند!

آگاهی و دانش انسانها فراخی می‌گیرد و پیشرفت می‌کند و اهمّیّت این دو پدیده را بر سطح زمین برای زندگی و زنده‌ها درک و فهم می‌کنند، و می‌دانند که تقسیم اوقات به دو بخش شب و روز با این نسبت موجود بر سطح این ستاره، عامل اصلی وجود زندگی و بقای زنده‌ها است، و درک و فهم می‌کنند که اگر این دو پدیده با این اندازه و مقدار معمول و با این نظم و نظام موجود نبود، همه چیز بر روی زمین تغییر می‌کرد و دگرگون می‌شد، به ویژه این حیات بشری که مختصّ به مخاطبان است که از زمرهٔ زندگانند! بدین خاطر اهمّیّت این دو پدیده در حسّ و شعور بشری افزایش می‌یابد و کاهش نمی‌پذیرد!

﴿ وَ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّمٰاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيٰا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهٰا ﴾.

و در چیزهائی که خدا از آسمان (فرومی‌فرستد و (سبب) رزق و روزی هستند (همچون باران و نور و اشعّه‌های گوناگون) و خدا به وسیلهٔ آنها زمین را بعد از مرگش حیات می‌بخشد (نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی بر وجود خدا و خالق یکتا است) ....

مراد از «رزق» چه بسا آبی باشد که از آسمان نازل می‌گردد، آن گونه که پیشینیان برداشت کرده‌اند. ولیکن رزق آسمان بیش از این است. این اشعّه‌هائی که از آسمان نازل می‌شوند، تأثیرشان در زندگی بخشیدن به زمین کم‌تر از تأثیر آب در زندگی بخشیدن نیست. بلکه آب با اجازهٔ خدا از اشعّه‌ها تولید می‌گردد. چه حرارت خورشید است که آب دریاها را بخار می‌گرداند و بخارها انباشته می‌شوند و به شکل بارانها پائین می‌آیند، و به صورت چشمه‌ها و رودبارها جاری می‌گردند، و زمین بدانها پس از مرگ خود زنده می‌گردد. زمین با آب و با حرارت و با نور است که زنده می‌شود!

﴿ وَ تَصْرِيفِ الرِّيٰاحِ ﴾.

و نیز در وزش بادها (و بالطّبع دگرگونی هوا، نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی بر وجود خدا است).

بادها هستند که به سوی شمال و جنوب و شرق و غرب

می‌وزند. راست می‌وزند و کج می‌وزند. سرد هستند و گرم هستند، برابر نظم و نظام دقیق و ظریفی که در طرح و نقشهٔ این جهان شگفت گنجانده شده است. حساب و کتاب هر چیزی در جهان آن اندازه دقیق و ظریف است که برای تصادفِ کور محلّی باقی نمی‌گذارد و اتّفاقِ ناسنجیده بدان راه ندارد. وزش و حرکت بادها رابطهٔ مشهور و معروفی با گردش زمین، و با پدیده‌های شب و روز، و با رزقی دارد که از آسمان نازل می‌گردد. همهٔ آنها هم در پیاده کردن و تحقّق بخشیدن مشیّت و ارادهٔ یزدان در بارهٔ موجودات این جهان، و در وزش و حرکت بادها بدان گونه که خدا خواسته است، همکاری و همیاری دارند. در بادها «نشانه‌های بزرگی و دلائل سترگی» است، و این نشانه‌ها و دلائل در گسترهٔ جهان نشان داده شده‌اند و عرضه گردیده‌اند. ولیکن به چه کسانی؟

﴿ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴾.

به آنان که به تعقّل می‌پردازند و اهل عقل و درایت هستند.

عقل در اینجا می‌تواند کار بکند و به تلاش درآید. در این میدان می‌تواند به جولان درآید.



این برخی از آیه‌ها و نشانه‌های جهانی بود که این اشاره‌های الهام‌بخش مؤمنان بدانها اشاره می‌نمایند، آن مؤمنانی که یقین دارند و به دنبال یقین هستند، و به تعقّل و تفکّر می‌پردازند، و می‌فهمند و درک می‌کنند. بدان آیه‌ها و نشانه‌ها با آیات قرآنی خدا اشاره می‌کند، و دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید، و خردها را بیدار می‌گرداند و هوشیار می‌سازد، و فطرتها را با زبان بدون واسطهٔ فطرتها مخاطب قرار می‌دهد، با آن زبانی که میان فطرتها و میان این جهان مشترک است. چرا که فطرتها با جهان هستی پیوند ژرف نهانی دارند. بیدار گرداندن فطرتها نیازی جز به این ندارد که با واژه‌ها و سخنان الهامگرانه‌ای بسان آیات این قرآن مخاطب قرار داده شوند. کسانی که با این آیات بر سر ایمان نروند و ایمان نیاورند، با هیچ چیز دیگری بر سر ایمان نمی‌روند و ایمان نمی‌آورند، و کسانی که این اشاره‌های الهام‌بخش ایشان را بیدار و هوشیار نگرداند، هیچ گونه فریادها و صداهائی جز این فریاد و صدائی که شنیده شدنی و پذیرفتنی است آنان را بیدار و هوشیار نمی‌سازد:

﴿ تِلْكَ آيَاتُ اللهِ نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟ ﴾.

اینها آیات خدا است که به حقّ بر تو می‌خوانیم. با این حال، اگر به خدا و آیات او (با وجود این همه دلائل موجود در گسترهٔ جهان و پیدا در عبارات قرآن) ایمان نیاورند، پس به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!.

قطعاً هیچ سخنی به پای سخن یزدان در قرآن نمی‌رسد. قطعاً هیچ نوآوری و نوآفرینی‌ای به پای نوآوری و نوآفرینی یزدان در جهان نمی‌رسد. قطعاً هیچ گونه حقیقتی به پای حقیقت یزدان در ثبوت و وضوح و یقین نمی‌رسد.

﴿ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللهِ وَ آيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ؟ ﴾.

با این حال، اگر به خدا و آیات او (با وجود این همه دلائل موجود در گسترهٔ جهان و پیدا در عبارات قرآن) ایمان نیاورند، پس به چه سخنی ایمان می‌آورند؟!.

در اینجا چیزی جز تهدید و تنبیه و سرزنش و نکوهش، سزاوار کسانی نیست که ایمان نمی‌آورند:

﴿ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ. يَسْمَعُ آيَاتِ اللهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا. فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ إِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً، أُولٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ. مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ، وَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَ لَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِيَاءَ، وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴾.

وای بر هرکس که دروغپرداز و بزهکار باشد! آن کسی که پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او خوانده می‌شود (و از وعد و وعید، بیم دادن و مژده دادن، امر و نهی، و پند و اندرز، صحبت می‌دارد، امّا او) پس از آن از روی تکبّر (بر کفر و مخالفت با حقّ و انجام گناه)

اصرار می‌ورزد؛ انگار آیه‌های خدا را نشنیده است! (حال که چنین است) پس او را به عذاب بس دردناکی مژده بده. هنگامی که چیزی از آیات ما را فرامی‌گیرد، آن را به تمسخر می‌گیرد و مایهٔ استهزاء می‌گرداند! این چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده‌ای دارند. رویاروی آنان دوزخ است، و آنچه (از مال و جاه دنیا) به دست آورده‌اند، و کسانی که سوای خدا به عنوان اولیاء برگزیده‌اند، اصلاً به حالشان سودی نمی‌رساند (و از دوزخ نمی‌رهاند) و عذاب بس بزرگی دارند.

این آیات ـ همان‌گونه که در دیباچهٔ سوره گفتیم - گوشه‌ای از رویاروئی مشرکان با این دعوت در مکّه را، و پافشاری مشرکان بر باطل و پوچشان را، و خود را بزرگ‌تر از آن دانستنشان که سخن حقّ و روشن را بشنوند، و در برابر همچون حقّی ستیزه کردن و عظمت فروختنشان بدان گونه که انگار حقّ به گوششان نرسیده است و به درون ذهن و شعورشان نخزیده است و فرو نرفته است، و سوء ادبشان با خدا و با کلام او را به تصویر می‌کشد . . . و مقابلهٔ قرآن با همهٔ اینها را پیش چشم می‌دارد، و نشان می‌دهد که چگونه قرآن این کارهایشان را تحقیر و تقبیح می‌کند، و ایشان را تهدید می‌کند و بیم می‌دهد، و به عذاب بزرگ دردناکی اشاره می‌نماید که آنان را خوار و رسوا می‌گرداند.

﴿ وَيْلٌ لِكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ﴾.

وای بر هرکس که دروغپرداز و بزهکار باشد!

«وَيْلٌ» به معنی هلاک است. «أَفَّاكٍ» به معنی بسیار دروغگوئی است که به دروغگوئی خوی گرفته باشد. «أَثِيمٍ» به معنی گناهکاری است که بسیار مرتکب گناه می‌شود . . . تهدیدی که در میان است شامل هریک از این صفتها می‌گردد. این تهدید از سوی خدائی صادر می‌گردد که نیرومند و توانا و چیره است. خدائی که می‌تواند هلاک سازد و دمار از روزگار هر دروغپرداز بزهکاری برآورد. خدا دارای وعدهٔ راست و درست است، و او تهدید کردن و بیم دادن خود را پیاده می‌کند و تحقّق می‌بخشد. لذا تهدید و بیم هراس‌انگیز و خوفناکی است.

این دروغپرداز بزهکار، نشانهٔ دروغپردازیش و علامت بزهکاریش این است که بر باطل اصرار و پافشاری می‌کند، و در برابر حقّ عظمت می‌فروشد، و خویشتن را بزرگ‌تر از آن می‌داند که در مقابل آیات خدا کرنش ببرد و فروتنی کند، و با خدا ادب لازم را مراعات بدارد:

﴿ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَىٰ عَلَيْهِ، ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا ﴾.

آن کسی که پیوسته آیات خدا را می‌شنود که بر او خوانده می‌شود (و از وعد و وعید، بیم دادن و مژده دادن، امر و نهی، و پند و اندرز، صحبت می‌دارد، امّا او) پس از آن از روی تکبّر (بر کفر و مخالفت با حقّ و انجام گناه) اصرار می‌ورزد؛ انگار آیه‌های خدا را نشنیده است!

این تصویر مبغوض و زشت، هرچند که تصویر دسته‌ای از مشرکان مکّه است، ولی در هر جاهلیّتی تکرار می‌گردد، و امروز و فردا مکرّر می‌شود. در میان کسانی که گفته می‌شود مسلمان هستند کسی یافته می‌شود آیات خدا را می‌شنود که بر او تلاوت می‌گردد، مستکبرانه بر بزهکاری و فسق و فجور پافشاری می‌کند! انگار آیات خدا را نشنیده است. چرا که آیات خدا با هواها و هوسهایش نمی‌سازد، و با چیزهائی که بدانها خوی گرفته است همسو و همراه نمی‌باشد، و آیات خدا با او در ماندگاری بر باطل و پوچی، همیاری و همکاری نمی‌کند، و او را بر شرّ و بدی خود مستقرّ و ماندگار نمی‌گرداند، و با او در هیچ راهی همراه نمی‌گردد، و در جهت او حرکت نمی‌کند!

﴿ فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴾.

او را به عذاب بس دردناکی مژده بده.

بشارت و مژده دادن، برای خیر و خوبی به کار می‌رود. ولی در اینجا برای تمسخر و استهزاء آمده است. وقتی که چنین کسی سخنان بیم‌دهندهٔ آسمانی را نمی‌شنود، بگذار واویلای مورد نظر در صدای مژده‌رسان به

گوش او برسد! تا تمسخر و استهزاء و تحقیر و خوار داشتن افزایش یابد.

﴿ وَ إِذٰا عَلِمَ مِنْ آیٰاتِنٰا شَیْئاً اتَّخَذَهٰا هُزُواً ﴾.

هنگامی که چیزی از آیات ما را فرامی‌گیرد، آن را به تمسخر می‌گیرد و مایهٔ استهزاء می‌گرداند!

تمسخر و استهزاء آن هم بعد از این که آیات خدا را درک و فهم می‌کند و سرچشمهٔ آیات را می‌شناسد. این امر بدتر و ناپسندتر است. این هم شکلی است که در جاهلیّتهای پیشین و پسین تکرار گردیده است و تکرار می‌گردد. در میان مردمان کسان بسیاری هستند، و در میان کسانی که گفته می‌شود که مؤمن می‌باشند، کسانی یافته می‌شوند که آیات خدا را می‌دانند ولی آنها را به تمسخر می‌گیرند، و ماده و مایهٔ استهزاء می‌سازند! آیات خدا را به تمسخر می‌گیرند و مؤمنان به آیات را مورد استهزاء قرار می‌دهند، و کسانی را تمسخر می‌کنند که بخواهند کارهای مردمان و زندگی را به آیات خدا حواله دهند و برگردانند.

﴿ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُهِینٌ ﴾.

این چنین کسانی عذاب بزرگ و خوارکننده‌ای دارند.

خواری سزای مناسب کسی است که آیات خدا را می‌داند و آنها را به تمسخر می‌گیرد. این عذاب، آماده و نزدیک است، هرچند که موعد آن پس از مدّتی فرامی‌رسد، ولیکن درحقیقت این عذاب حاضر و موجود است:

﴿ مِنْ وَرٰائِهِمْ جَهَنَّمُ ﴾.

رویاروی آنان دوزخ است.

واژهٔ «مِنْ وَرٰائِهِمْ» گذشته از معنی آن، سایه روشنهای آن هم مورد نظر است . . . سایه روشنهایش این است که عذاب بر سر راه ایشان و پیش روی آنان است، ولی آن را نمی‌بینند، چون از آن غافل هستند، امّا از ایشان درنمی‌گذرد و بدان خواهند افتاد!

﴿ وَ لاٰ یُغْنِی عَنْهُمْ مٰا کَسَبُوا شَیْئاً وَ لاٰ مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ أَوْلِیٰاءَ ﴾.

و آنچه (از مال و جاه دنیا) به دست آورده‌اند، و کسانی که سوای خدا به عنوان اولیاء برگزیده‌اند، اصلاً به حالشان سودی نمی‌رسانند (و از دوزخ نمی‌رهانند).

هیچ چیزی از آنچه کرده‌اند یا به دست آورده‌اند و داشته‌اند کم‌ترین سودی بدیشان نمی‌رساند و به حالشان ندارد. چه اعمالشان ـ اگر هم خوب و پسندیده بوده باشد ـ ضائع می‌شود و غباری در هوا می‌گردد و بر باد می‌رود، و به چیزی از آن دسترسی پیدا نمی‌کنند. چرا که اعمالشان بر پایهٔ ایمان استوار نبوده است. املاک و دارائیهایشان راه زوال در پیش می‌گیرد و نابود می‌شود، و چیزی از آن املاک و اموال که سودی داشته باشد و به دردشان بخورد همراهشان نمی‌ماند. اولیائی که بجز خدا داشته‌اند ـ اعم ازمعبودها، یا یاوران و سپاهیان، و یا دوستان و برادران ـ نمی‌توانند کمکی بدیشان بکنند و شفاعتی برایشان بنمایند.

﴿ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ ﴾.

و عذاب بس بزرگی دارند.

گذشته از آن که این عذاب بس بزرگ است خوارکننده و رسواکننده نیز می‌باشد. چه گناهی که در استهزاء و تمسخر آیات خدا مرتکب گردیده‌اند زشت و پلشت است و خواری و رسوائی را می‌طلبد. همچون استهزاء و تمسخری چون بزرگ است مقتضی بزرگیِ عذاب است.

این بند به پایان می‌آید، بندی که در آن به طور مختصر از استهزاء و تمسخر آیات یزدان، و بازداشتن دیگران از آن آیات، و خود را بزرگ‌تر و برتر دیدن از پیروی کردن از آن آیات، سخن رفته است با گفتاری از حقیقت آن آیات، و بیان جزا و سزای کسی که به این حقیقت باور نمی‌دارد و بدان کافر می‌شود:

﴿ هٰذٰا هُدیً. وَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیٰاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذٰابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِیمٌ ﴾.

این قرآن راهنما است، و کسانی که آیات پروردگارشان را باور نمی‌دارند، عذاب بزرگی از (بدترین و) دردناک‌ترین نوع عذاب دارند.

درحقیقت این قرآن هدایت است. هدایت صاف و

خالص است. هدایت محضی است که ضلالتی آمیزهٔ آن نمی‌گردد و آن را نمی‌آلاید. کسی که با وجود این حقیقت، بدان آیات کفر ورزد سزاوار دردناک‌ترین عذاب می‌گردد، عذابی که تأکید معنی شدّت و دردآوری آن را به تصویر می‌کشد و مجسّم می‌نماید. «رِجْز» عذاب شدید است. عذابی که بدان تهدید می‌گردند و بیم داده می‌شوند عذابی است از نوع سخت‌ترین و بدترین عذاب . . . تکراری بعد از تکراری است، و تأکیدی بعد از تأکیدی است. این سخت‌ترین و بدترین عذاب با این تکرار و تأکید بسیار، سزاوار کسی است که هدایت صاف و خالص و محض و صریح و آشکار را نپذیرد و راه کفر در پیش گیرد.



بعد از این تهدید کردن هراس‌انگیز، و بیم دادن وحشت‌انگیز برمی‌گردد، و دلهایشان را نرمک نرمک می‌پساید و لمس می‌نماید، با یادآوری کردن نعمتهائی که در این جهان بزرگ و سترگ خدا آنها را در دسترسشان قرار داده است و در اختیارشان گذاشته است:

﴿ اللهُ الَّذي سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فيهِ بِأَمْرِهِ، وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ، وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ. وَ سَخَّرَ لَكُمْ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ جَميعاً مِنْهُ. إِنَّ في ذٰلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

خداوند همان کسی است که دریا را رام شما کرده است، تا کشتیها برابر فرمان و اجازهٔ او (که به مادهٔ کشتیها و خود آبها و دیگر عوامل طبیعی داده است) در دریا روان شوند، و شما انسانها بتوانید از فضل خدا بهره گیرید، و شاید سپاسگزار گردید (و شکر نعمتهای بیکران یزدان را بجای آورید). و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیهٔ خود، مسخّر شما ساخته است. قطعاً در این (تسخیر موجودات مختلف و به گردش و چرخش درآوردن چرخهٔ حیات به نفع انسانها) نشانه‌های مهمّی (بر قدرت و مهربانی خدا در حقّ آدمیزادگان) است، برای کسانی که می‌اندیشند (و اندیشمندانه به اشیاء دور و بر، و به خود زندگی می‌نگرند).

این آفریدهٔ کوچک انسان نام، از رعایت و عنایت فراوان خدا بهره‌مند می‌گردد، آن اندازه که بدو اجازه می‌دهد آفریده‌های بزرگ و هراس‌انگیز را مسخّر سازد و به زیر فرمان خود بکشد، و به شیوه‌ها و از راه‌های گوناگون از آنها سود ببرد و استفاده کند. این امر در پرتو راهیابی به گوشه‌ای از راز و رمز قانون الهی حاکم بر آفریده‌ها نصیب انسان می‌گردد، قانونی که پدیده‌ها برابر آن راه می‌سپرند و از آن سرکشی و تمرّد نمی‌کنند. اگر این راهیابی به گوشه‌ای از آن راز و رمز نبود، انسان با نیروی ناچیز و محدود خود نمی‌توانست از چیزی از آن پدیده‌های سترگ و هراس‌انگیز جهان هستی سود ببرد، بلکه نه تنها سود نمی‌برد نمی‌توانست با آن پدیده‌ها زندگی را ادامه بدهد. آخر انسان موجود کوچکِ ناچیزی است، ولی پدیده‌ها دیوها و عفریتهای قدرتمندی هستند که از نیرو و انرژیها و حجمها و جِرمها ساخته و پرداخته گردیده‌اند.

دریا یکی از این موجودات قدرتمند و بزرگی است که یزدان آن را به زیر فرمان انسان درآورده است و آن را مسخّرش نموده است. یزدان انسان را به چیزی از راز و رمز پدیده‌های هستی راهیاب فرموده است. انسان در پرتو این راهیابی کشتیها را شناخته است و بدانها پی برده است، کشتیهائی که سینهٔ این آفریدهٔ بزرگ و هراس‌انگیز را می‌شکافند، و بر دوش امواج بزرگ آن قرار می‌گیرند و از امواج کوه‌پیکرش هراسی به خود راه نمی‌دهند!

﴿ لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ فيهِ بِأَمْرِهِ ﴾.

تا کشتیها برابر فرمان و اجازهٔ او (که به مادهٔ کشتیها و خود آبها و دیگر عوامل طبیعی داده است) در دریا روان شوند.

یزدان سبحان است که دریا را با این خصائص و ویژگیها آفریده است، و مادهٔ کشتیها را با این خصائص و

ویژگیها پدید آورده است، و خصائص و ویژگیهای فشار هوا را پدیدار نموده است، و به بادها سرعت، و به زمین نیروی جاذبه بخشیده است . . . و سائر خصائص و ویژگیهای جهانی دیگر را پدید آورده است تا کمک کنند و کشتیها در پرتو همهٔ این عوامل در دریا حرکت نمایند. یزدان انسان را به همهٔ اینها رهنمون و رهنمود کرده است تا بتواند از آنها استفاده کند، و از دریا نیز در نواحی و زوایای دیگری بهره ببرد:

﴿ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ ﴾.

و شما بتوانید از فضل خدا بهره گیرید.

مثل شکار کردن برای خوردن و زینت و آراستن، و همچنین تجارت و بازرگانی نمودن، و دانش و تجربه آموختن و ورزش کردن، و سائر چیزهای دیگری که انسان زنده در دریاها از فضل و فیض خدا می‌جوید. یزدان دریاها و کشتیها را به تسخیر انسان درآورده است تا فضل و لطف خدای را بجوید، و با شکر بزرگواری و نعمت بخشیدن یزدان به انسان بدو رو کند، و سپاس تسخیر و راهیابی را بگوید:

﴿ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾.

و شاید سپاسگزار گردید (و شکر نعمتهای بیکران یزدان را بجای آورید).

خدا دل انسان را با این قرآن متوجّه وفای بدین حقّ می‌کند، و آن را با آن افق ارتباط می‌دهد، و به درک و فهم وحدتی فرامی‌خواند که میان انسان و میان جهان است، و آن وحدتِ سرچشمه و وحدت رویکرد و جهت است . . . و آن رو به خدا کردن و رو به خدا رفتن است...

قرآن بعد از ذکر دریا به گونهٔ خاصّ، به ذکر پدیده‌های دیگر به گونه عامّ می‌پردازد. یزدان مسخّر انسان ساخته است هرچه را که در آسمانها و در زمین از نیروها و انرژیها و نعمتها و برکات و خیرات است، آن قسمت که به صلاح انسان و داخل در دائرهٔ وظیفهٔ خلافت او است:

﴿ وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ ﴾.

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیهٔ خود، مسخّر شما ساخته است.

هر چیزی که در این جهان هستی است از او است و بدو برمی‌گردد و حواله می‌گردد. خدا پدیدآورندهٔ آن، و گرداننده و اداره‌کنندهٔ آن، و تسخیرکنندهٔ آن یا به زیر سلطه و قدرت درآورندهٔ آن است . . . انسان این آفریدهٔ کوچک، از سوی یزدان مجهّز به استعدادی گردیده است که در سایهٔ آن می‌تواند با بخشی از قوانین جهانی آشنا شود، و نیروها و انرژیهائی را با آن استعداد به تسخیر خود درآورد که بالاتر از قدرت و قوّت و طاقت و توان او است بدان اندازه که نمی‌توان سنجید و با معیار و مقیاس بشری برکشید! همهٔ اینها هم از فضل و فیض یزدان در حقّ انسان است. در هریک از اینها هم نشانه‌ها و آیه‌هائی است برای کسی که بیندیشد و پژوهش کند، و با دلش و با خِردش پسوده‌ها و لمسهای دستِ سازندهٔ اشیاء، و اداره‌کننده و گردانندهٔ جهان، و متصرّف در این نیروها و انرژیها را دنبال و پیجوئی نماید:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴾.

قطعاً در این (تسخیر موجودات مختلف و به گردش و چرخش درآوردن چرخهٔ حیات به نفع انسانها) نشانه‌های مهمّی (بر قدرت و مهربانی خدا در حقّ آدمیزادگان) است، برای کسانی که می‌اندیشند (و اندیشمندانه به اشیاء دور و بر و به خود زندگی می‌نگرند).

اندیشه، درست و ژرف و فراگیر نخواهد بود مگر زمانی که از نیروها و انرژیهائی فراتر رود و درگذرد که راز و رمز آنها را کشف می‌کند و با آنها آشنا می‌شود، فراتر رود و درگذرد به سوی سرچشمهٔ این نیروها و انرژیها . . . و به سوی قوانینی بال و پر بگشاید که بر این نیروها و انرژیها حاکم و فرمانروا هستند. این پیوند و ارتباط است که تماس انسان با نیروها و انرژیها را ممکن می‌گرداند، و درک و فهم آنها را برایش میسّر

می‌سازد. اگر همچون پیوند و ارتباطی نباشد نه تماسی در میان خواهد بود و نه درک و فهمی حاصل می‌شود. نه شناختی و نه دسترسی، و نه دستیابی و نه سود بردنی از چیزی از این نیروها و انرژیها میسّر می‌گردد . . .



وقتی که روند سوره بدین بند نیرومندی می‌رسد که دل مؤمن را با دل این هستی پیوند می‌دهد، و آن را از سرچشمهٔ نیروی حقیقی آگاه می‌گرداند که راهیابی به اسرار این هستی است . . . در این زمان است که مؤمنان را به والائی و بالائی و داشتن فراخی افق و سعهٔ صدر در رویاروئی با ضعیفان عاجزی فرامی‌خواند که دلهایشان با آن سرچشمهٔ دارا و غنی تماس نمی‌گیرد و پیوند پیدا نمی‌کند. همچنین مؤمنان را به عطف توجّه و مهر و عطوفت با آن مسکینان محروم از دسترسی بدان حقائق روشن و روشنگر نیرومند بزرگ دعوت می‌کند، آن مسکینانی که مصائب و وقائعی را نمی‌نگرند که خدا بر سر ملّتهای پیشین آورده است، در آن روزهائی که عظمت و اسرار و قوانین خدا در آنها جلوه‌گر می‌آید:

﴿ قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لا يَرْجُونَ أَيَّامَ اللهِ، لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ أَساءَ فَعَلَيْها، ثُمَّ إِلى رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴾ .

به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: بر کسانی ببخشایند که روزهای (مصائب و بلایای) الهی را چشم نمی‌دارند (و روزهائی را فراموش می‌کنند که بر سر گذشتگان کافر و فاسق و فاجر همچون قوم فرعون و لوط و ثمود چه آمده است، و با متانت و رزانت از ایشان صرف نظر نمایند) تا خداوند خودش آنان را در برابر کارهائی که کرده‌اند کیفر دهد. هرکس که کار نیک بکند، به سود خود او است و هرکس که کار بد بکند به زیان خود او است. سپس همهٔ شما به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید (و نتیجهٔ اعمال خویش را می‌بینید).

این رهنمود بسیار ارزشمندی است برای کسانی که ایمان آورده‌اند تا با کسانی گذشت داشته باشند که روزهای مصائب و بلایای الهی را چشم نمی‌دارند. رهنمود و رهنمون می‌شوند که آمرزش و گذشت بکنند، و در حال قوّت و قدرت ببخشایند و گذشت نمایند، و در هنگام بزرگی و برتری صرف نظر کنند و عفو فرمایند. درواقع کسانی که روزهای مصائب و بلایای الهی را چشم نمی‌دارند و انتظار نمی‌کشند مسکین و فقیر هستند و گاه گاهی مستحقّ ترحّم و شفقت می‌باشند، چون از آن سرچشمهٔ جوشان محروم و بی‌بهره‌اند، سرچشمهٔ جوشانی که از لطف و رحمت و قوّت و ثروت موج می‌زند. این سرچشمه، سرچشمهٔ ایمان به یزدان، و اطمینان و اعتماد بدان، و پناه بردن به ستون آن، و خویشتن را به دژ حمایت آن انداختن در ساعات غم و اندوه و شدّت و ضیقت است. همچنین مستحقّ ترحّم هستند چون از دانش و آگاهی حقیقی و متّصل به اصل قوانین جهانی، و از نیروها و ثروتهائی که در فراسوی قوانین جهانی هستند محروم و بی‌بهره می‌باشند. مؤمنانی که گنج و خزینهٔ ایمان را دارند، و از رحمت و لطف و فضل و فیض ایمان بهره‌مند و برخوردارند، بیش از هر کسان دیگری شایان و سزاوارند که عفو کنند و بر همچون مسکینان و محرومانی سرکشیها و نادانیها را ببخشایند و از ایشان گذشت نمایند.

این از یک سو، از سوی دیگر، باید این مؤمنان کار را یکسره به خدا واگذار نمایند تا خدا پاداش نیکوکار را در برابر نیکوکاریش بر عهده گیرد، و کیفر بدکار را در برابر بدکرداریش بدهد. و عفو کردن و صرف نظر نمودن مؤمنان از بدی و بدکرداریِ چنین مسکینانی را در نامه‌های خوبیهایشان خوبی بشمار آورد و به عنوان خوبی بنگارد. امّا این عفو و گذشت مؤمنان از چنین مسکینانی وقتی باید باشد که از عفو و گذشتشان فساد و تباهی در زمین پیدا نگردد، و همچنین روشن است بر قوانین و مقرّرات خدا و بر مقدّسات او تعدّی و تجاوز نشود:

﴿ لِيَجْزِيَ قَوْماً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ ﴾ .

تا خداوند خودش مردمان را در برابر کارهائی که کرده‌اند کیفر دهد.

بر این کار، با مسؤولیّت شخصی، و عدالت سزا و جزا، و تأکید بر برگشتن به سوی یزدان یکتا در پایان گشت و گذار دنیا، پیرو می‌زند:

﴿ مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا، ثُمَّ إِلىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴾.

هرکس که کار نیک بکند، به سود خود او است، و هرکس کار بد بکند به زیان خود او است، سپس همهٔ شما به سوی پروردگارتان بازمی‌گردید (و نتیجهٔ اعمال خویش را می‌بینید).

بدین وسیله مؤمن سعهٔ صدر پیدا می‌کند و نیروی تحمّلش بیشتر می‌شود، و فهم و شعورش بالا می‌رود، و تباهیها و بدکرداریهای فردی و سرکشیها و یورشهای کور گروهی از محرومان از لطف و فضل یزدان، و نابینایان از حقّ و حقیقت جهان را تحمّل می‌کند، بدون این که ضعفی از خود نشان دهد و یا به تنگنا افتد و رنجیده‌خاطر گردد. چه شخص مؤمن، بسی بزرگ‌تر و دارای سعهٔ صدر بیشتر و نیرومندتر از آن است که از هر بادی بلرزد و از میدان پیکار در راه کردگار بیرون رود. آخر شخص مؤمن بردارندهٔ مشعل نور هدایت برای محرومان از نور است، و بردارندهٔ مرهم شفای محرومانِ از سرچشمهٔ هدایت است. او در برابر کارش پاداش داده می‌شود، و از گناه بزهکار چیزی دامنگیر او نمی‌گردد. در پایان، کار و بار واگذار به یزدان است، و برگشت همگان به سوی او در آن جهان است.



بعد از آن، قرآن از رهبری مؤمنانهٔ بشریّت صحبت می‌کند. این رهبری سرانجام در رسالت محمّدیّه متمرکز می‌شود. به اختلاف بنی‌اسرائیل اشاره می‌کند و بیان می‌دارد چگونه بعد از آن که خدا بدیشان کتاب و حکومت و نبوّت داد، در بارهٔ کتابشان اختلاف ورزیدند. بیان می‌دارد که پرچم رهبری و حکومت، به دست صاحب دعوتِ واپسین داده می‌شود. در حالی که صاحب دعوتِ واپسین هنوز در مکّه است، و دعوت واپسین از هر سو رانده و در محاصره است. ولیکن سرشت دعوت واپسین همان است که هست، و وظیفهٔ آن همان است که هست از آن زمان که پدیدار گردیده است و پای به عرصهٔ کارزار گذاشته است:

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنٰا بَنِي إِسْرٰائِيلَ الْكِتٰابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ، وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ الطَّيِّبٰاتِ، وَ فَضَّلْنٰاهُمْ عَلَى الْعٰالَمِينَ. وَ آتَيْنٰاهُمْ بَيِّنٰاتٍ مِنَ الْأَمْرِ، فَمَا اخْتَلَفُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ. إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ فِيمٰا كٰانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. ثُمَّ جَعَلْنٰاكَ عَلىٰ شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهٰا وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ. إِنَّهُمْ لَنْ يُغْنُوا عَنْكَ مِنَ اللّٰهِ شَيْئاً، وَ إِنَّ الظّٰالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيٰاءُ بَعْضٍ، وَ اللّٰهُ وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ. هٰذٰا بَصٰائِرُ لِلنّٰاسِ وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾.

ما به بنی‌اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوّت بخشیدیم، و از روزیهای حلال و پاکیزه بدیشان عطاء کردیم، و آنان را بر جهانیان (عصر خویش) برتری دادیم. ما دلائل واضح و نشانه‌های روشنی در بارهٔ کار (نبوّت و شریعت دین خود را) در اختیار بنی‌اسرائیل گذاردیم، ولی آنان (در این باره با همدیگر) اختلافی نداشتند مگر بعد از آن که علم و آگاهی (از حقیقت دین و احکام آن) پیدا کردند. در این هنگام به سبب برتری‌جوئی و عداوت و حسادت میان خود، (در بارهٔ دین و احکام آن) اختلاف ورزیدند. قطعاً پروردگار تو، روز قیامت در میان ایشان در بارهٔ چیزی که راجع بدان اختلاف پیدا کرده‌اند، داوری خواهد کرد (و به قضاوت خواهد نشست). سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامهٔ تو و همهٔ انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی بکن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هواها و هوسهای کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حقّ) آگاهی ندارند. آنان هرگز تو را از عذاب خدا نمی‌رهانند (و در آخرت در برابر خدا کم‌ترین

کمکی به تو نمی‌توانند بکنند، و هیچ دردی را از تو دوا نمی‌کنند). ستمگران کفرپیشه، برخی یار و یاور برخی دیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است. این (قرآن و شریعت) وسیلهٔ بینش مردمان و مایهٔ هدایت و سبب رحمت برای کسانی است که اهل یقین هستند.

پیش از اسلام، رهبری در دست بنی‌اسرائیل بود. آنان صاحبان عقیدهٔ آسمانی بودند، عقیده‌ای که خدا آن را در این دوره از تاریخ برای ایشان برگزیده بود. انسانها قطعاً باید دارای رهبری‌ای باشند که از آسمان مدد و یاری گرفته باشد. چه زمین رهبری آن هوا و هوس یا جهل و نادانی و یا قصور و ناتوانی خواهد بود. خدا که آفریدگار انسانها است تنها او است که برای انسانها شریعت وضع می‌کند، شریعتی که پاک از هوا و هوس و گرایش بدینان یا بدانان است، چون همگان بندگان او هستند، و مبرّا از جهل و نادانی، و دور از قصور و کوتاهی است، چه خدا است که مردمان را آفریده است و او از آفریدگان خود از هرکس دیگری مطّلع‌تر و باخبرتر است، و او بسیار دقیق و بسیار آگاه است.

﴿ وَ لَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ﴾.

ما به بنی‌اسرائیل کتاب آسمانی و حکومت و نبوّت بخشیدیم.

تورات در میانشان شریعت خدا بود. حکومت نیز برای نگاهداری شریعت در دست آنان بود. نبوّت بعد از رسالت موسی و کتاب او در میانشان بود برای نظارت بر شریعت و نگاهبانی از کتاب. پیغمبران زیادی از میانشان برگزیده شده بودند و در دورانِ نسبتاً طولانیِ تاریخ پیاپی آمده بودند.

﴿ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ ﴾.

و از روزیهای حلال و پاکیزه بدیشان عطاء کردیم.

مملکت ایشان و نبوّتهایشان در سرزمین مقدّس و پاک و پرخیرات و برکاتی میان نیل و فرات بود.

﴿ وَ فَضَّلْناهُمْ عَلَى الْعالَمِينَ ﴾.

و آنان را بر جهانیان (عصر خویش) برتری دادیم.

روشن است برتری ایشان بر مردمان زمان خودشان بود. اوّلین نماد برتری ایشان گزینش آنان برای رهبری برابر شریعت خدا، و اعطاء کتاب و حکومت و نبوّت بدیشان بود:

﴿ وَ آتَيْناهُمْ بَيِّناتٍ مِنَ الْأَمْرِ ﴾.

ما دلائل واضح و نشانه‌های روشنی در بارهٔ کار (نبوّت و شریعت دین خود را) در اختیار بنی‌اسرائیل گذاردیم.

آنچه بدیشان داده شده بود شریعت روشن و قاطع و جداسازندهٔ حقّ از باطل بود. هیچ‌گونه پیچیدگی و اشتباهی و کجی و کژی و انحرافی در آن نبود. چیزی در میان نبود که باعث اختلاف ورزیدن در بارهٔ این شرع روشن گردد، اختلافی که در میانشان بروز کرد و درگرفت. اختلاف ایشان ناشی از پیچیدگی کار نبود، و از عدم آگاهی آنان از صحیح بودن فرمان سرچشمه نگرفته بود.

﴿ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ ﴾.

ولی آنان (در این باره با همدیگر) اختلافی نداشتند مگر بعد از آن که علم و آگاهی (از حقیقت دین و احکام آن) پیدا کردند.

اختلافی که پیدا کردند تنها از حسادت موجود در میان خودشان، و از کشمکش و ستمگریشان برخاسته بود. آنان اختلاف پیدا کردند با وجود این که حقّ را می‌شناختند و درست را می‌دانستند:

﴿ بَغْياً بَيْنَهُمْ ﴾.

به سبب حبّ ریاست و برتری‌جوئی و عداوت و حسادت میان خود.

بدین سبب رهبری ایشان در زمین پایان گرفت، و جانشینی آنان باطل شد، و دیگر در روز قیامت سر و کارشان با خدا است:

﴿ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴾.

قطعاً پروردگار تو، روز قیامت در میان ایشان در بارهٔ چیزی که راجع بدان اختلاف پیدا کرده‌اند، داوری خواهد کرد (و به قضاوت خواهد نشست).

سپس خداوند حکم خلافت زمین را برای رسالت نوینی و پیغمبر تازه‌ای نوشت و واجب گرداند. پیغمبری که به شریعت خدا راستی و درستی خود را برمی‌گرداند، و آشکار و روشن بودن را به رهبری آسمان عودت می‌دهد، و شریعت خدا، نه هواها و هوسهای مردمان را در این رهبری حاکم می‌گرداند:

﴿ ثُمَّ جَعَلْنٰاکَ عَلیٰ شَرِیعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ، فَاتَّبِعْهٰا، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ ﴾.

سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامهٔ تو و همهٔ انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی کن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هواها و هوسهای کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حقّ) آگاهی ندارند.

بدین منوال و بر این روال کار خلاصه می‌شود: یا شریعت یزدان، و یا هواها و هوسهای مردمان در میان است و بس. فرض سوم در میان نیست، و راه میانه‌ای میان شریعت راست و پابرجای یزدان، و میان هواها و هوسهای تغییرپذیر و دگرگون‌شوندهٔ مردمان، وجود ندارد. لذا هرکس به ترک شریعت خدا بگوید، برابر هواها و هوسها حکومت و داوری می‌کند. چه سوای شریعت یزدان هوا و هوس مردمان است و کسانی بدان هوا و هوس عشق می‌ورزند و می‌گرایند که نادان هستند و درک و فهم ندارند!

یزدان سبحان پیغمبر خود ﷺ را برحذر می‌دارد از این که به دنبال هواها و هوسهای کسانی راه بیفتد که نادانند و درک و فهم ندارند. آنان او را اصلاً از خدا بی‌نیاز نمی‌کنند و از دست او نمی‌رهانند. ایشان برخی بعضی را به دوستی و سرپرستی می‌گیرند. آنان نمی‌توانند هیچ گونه زیانی بدو برسانند، وقتی که برخی بعضی را به دوستی و سرپرستی می‌گیرند، زیرا خدا مولی و سرور او است:

﴿ إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللهِ شَیْئاً، وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ. وَ اللهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ ﴾.

آنان هرگز تو را از عذاب خدا نمی‌رهانند (و در آخرت در برابر خدا کم‌ترین کمکی به تو نمی‌توانند بکنند، و هیچ دردی را از تو دوا نمی‌کنند). ستمگران کفرپیشه، برخی یار و یاور برخی دیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است.

این آیه با آیهٔ پیش از آن، راه صاحب دعوت را مشخّص و معیّن می‌دارد، و در این راستا انسان را بی‌نیاز از هر سخنی و گفتاری، و از هر تعلقه و تحشیه‌ای یا شرح و بسطی بی‌نیاز می‌گرداند:

﴿ ثُمَّ جَعَلْنٰاکَ عَلیٰ شَرِیعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهٰا، وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ. إِنَّهُمْ لَنْ یُغْنُوا عَنْکَ مِنَ اللهِ شَیْئاً، وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِینَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ، وَ اللهُ وَلِیُّ الْمُتَّقِینَ ﴾.

سپس ما تو را (مبعوث کردیم و) بر آئین و راه روشنی از دین (خدا که برنامهٔ تو و همهٔ انبیاء پیشین بوده است و اسلام نام دارد) قرار دادیم. پس، از این آئین پیروی بکن و بدین راه روشن برو (چرا که آئین رستگاری و راه نجات است) و از هواها و هوسهای کسانی پیروی مکن که (از دین خدا بی‌خبرند و از راه حقّ) آگاهی ندارند. آنان هرگز تو را از عذاب خدا نمی‌رهانند (و در آخرت در برابر خدا کم‌ترین کمکی به تو نمی‌توانند بکنند، و هیچ دردی را از تو دوا نمی‌کنند). ستمگران کفرپیشه، برخی یار و یاور برخی دیگرند، و خدا هم یار و یاور پرهیزگاران است.

این شریعت خدا است که سزاوار چنین توصیفی است. سوای شریعت خدا هواها و هوسها است و منبع و سرچشمهٔ آنها جهل و نادانی است. بر صاحب دعوت واجب است از شریعت آسمانی پیروی کند و بس، و هواها و هوسها را به طور کلّی رها سازد و ترک کند. زیرا پیروان این هواها و هوسها ناتوان‌تر از این هستند که او را که صاحب شریعت است از عذاب خدا برهانند و در آخرت کم‌ترین کمکی بدو بنمایند. آنان بر ضدّ او همدست و همیارند و برخی دوست و یاور برخی

دیگرند. ایشان در میان خود به یکدیگر تکیه می‌کنند و بر ضدّ صاحب شریعت متّحد می‌گردند. لذا درست نیست که صاحب شریعت چشم یاری از برخی از ایشان داشته باشد و کمک یا داوری از هواها و هوسهای آنان بطلبد، هواها و هوسهائی که ایشان را با رشتهٔ خود به یکدیگر ربط و پیوند می‌دهد. بلکه آنان ضعیف‌تر و ناتوان‌تر از آن هستند که بتوانند بدو اذیّت و آزار برسانند. خدا ولی و یاور و سرپرست پرهیزگاران است. ولایت و یاوری و سرپرستی خدا کجا و ولایت و یاوری و سرپرستی دیگران کجا؟! ضعیفان جاهل و لاغری که برخی از آنان برخی دیگر را کمک و یاوری می‌کنند کجا و صاحب شریعتی کجا که خدا او را کمک و یاری می‌کند، خدائی که ولی و یاور و سرپرست پرهیزگاران است؟!

به عنوان پیروی بر این بیان قاطع و جازم، یزدان از یقین سخن می‌گوید، و از چیزی صحبت می‌دارد که در این گفتار و امثال آن، بینش و هدایت و رحمت برای اهل یقین در قرآن است:

﴿ هٰـذٰا بَصٰائِرُ لِـلنّٰاسِ وَ هُـدیً وَ رَحْمَـةٌ لِـقَوْمٍ یُوقِنُونَ ﴾.

این (قرآن و شریعت) وسیلهٔ بینش مردمان و مایهٔ هدایت و سبب رحمت برای کسانی است که اهل یقین هستند.

قرآن، بینشهای درون و دلائل متقن و براهین روشن، برای مردمان نامیده شده است. این توصیف معنی هدایت و روشنگری موجود در قرآن را ژرفا می‌بخشد. قرآن خودش بینشهای درون و دلائل متقن و براهین روشن است و حقّ را از باطل جدا می‌سازد، همان‌گونه که بینشهای درون و دلائل متقن و براهین روشن، پرده از کارها کنار می‌زند. قرآن خودش هدایت است. قرآن خودش رحمت است . . . امّا همهٔ اینها منوط به یقین است. مربوط به وثوق و اعتمادی است که شکّ و تردیدی بدان راه ندارد و آمیزهٔ آن نمی‌گردد، و پریشانی و اضطرابی با آن نمی‌آمیزد و آن را نمی‌آلاید، و شکّ و دودلی بدان راه پیدا نمی‌کند و به داخل آن نمی‌خزد. زمانی که دل یقین پیدا کند و به وثوق برسد، راه خود را می‌شناسد، و متردّد نمی‌گردد و تزلزل پیدا نمی‌کند و منحرف نمی‌شود و کژراهه نمی‌رود. بدین هنگام راه برای او واضح و آشکار پدیدار می‌گردد، و افق روشن جلوه‌گر می‌آید، و هدف مشخّص و معیّن می‌شود، و برنامه، راست و درست نمودار می‌گردد. در این زمان است این قرآن با این یقین برای او نور و هدایت و رحمت می‌شود.



پیرو می‌زند بر سخن از دوستی و سرپرستی ستمکاران، و این که آنان برخی با برخی دیگر دوستی می‌ورزند و عهده‌دار امور یکدیگر می‌گردند، و خدا هم ولی و سرپرست پرهیزگاران است. از سرشت این قرآن نسبت به مؤمنان سخن رفت، و گفته شد که قرآن بینشهای درون و دلائل متقن و براهین روشن، و هدایت و رحمت برای اهل یقین و معتقدان واقعی است . . . بر این سخن پیرو می‌زند با جدائی قاطعانه‌ای که میان حال کسانی است که مرتکب بدیها می‌شوند، و میان حال کسانی است که کارهای نیکو می‌کنند و مؤمن هستند. این را ناپسند می‌شمارد که آنان و اینان را برابر بشمارند و یکسان بگمارند، در حالی که در ترازوی خدا آنان و اینان برابر و مساوی نیستند. خدا آسمانها و زمین را بر حقّ و حقیقت و عدالت و دادگری، استوار و پایدار فرموده است، و حقّ و حقیقت در طرح و نقشهٔ این جهان هستی، اصل و اساس است:

﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئٰاتِ أَنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ سَوٰاءً مَحْیٰاهُمْ وَ مَمٰاتُهُمْ. سٰاءَ مٰا یَحْکُمُونَ. وَ خَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ بِالْحَقِّ، وَ لِتُجْزیٰ کُلُّ نَفْسٍ بِمٰا کَسَبَتْ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ ﴾.

آیا کسانی که مرتکب گناهان و بدیها می‌شوند، گمان می‌برند که ما آنان را همچون کسانی بشمار می‌آوریم که ایمان می‌آورند و کارهای پسندیده و خوب انجام

می‌دهند، و حیات و ممات و دنیا و آخرتشان یکسان می‌باشد؟ (اگر چنین بیندیشند) چه بد قضاوت و داوری می‌کنند!!! خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است، تا هر کسی در برابر کارهائی که انجام می‌دهد، سزا و جزا داده شود، و به انسانها هیچ گونه ستمی نگردد.

جائز است که در اینجا سخن از اهل کتاب باشد، آن کسانی که از کتاب خود منحرف گردیده‌اند، و مرتکب بزهکاریها و بدیها شده‌اند، و پیوسته خود را در ردیف ایمانداران و جزو ایشان قلمداد می‌کنند، و خویشتن را همتا و همسان مسلمانانی می‌شمارند که کارهای خوب و پسندیده انجام می‌دهند. همچون اهل کتابی گمان می‌برند که برابر معیار و مقیاس خدا در زندگی دنیوی و در زندگی اخروی، ایشان با مؤمنان همتا و همسانند. یعنی در وقت حساب و کتاب و سزا و جزای آخرت برابر با مسلمانانند . . . جائز هم است سخن همگانی باشد و مراد بیان ارزشهای بندگان در ترازوی یزدان بوده، و بیان گردد که کفّهٔ ترازوی مؤمنان، دارندگان اعمال شایسته و بایسته، برتری می‌گیرد و رجحان می‌یابد. همتا و همسان شمردن مرتکبان بدیها و انجام‌دهندگان خوبیها، نامقبول و ناپسند است. زشت است آنان و اینان را در دنیا یا در آخرت همتا و همسان شمرد. نیکان و بدان را یکسان دانستن مخالف با قاعدهٔ ثابت و اصیل در ساختار کلّ هستی است که قاعدهٔ حقّ است، حقّی که در ساختار هستی جلوه‌گر و پدیدار است، همان گونه که در شریعت خدا جلوه‌گر و پدیدار است. حقّی که جهان بر آن استوار و برقرار است، همان گونه که زندگی مردمان بر آن استوار و برقرار است. حقّی که تحقق می‌یابد در جدائی انداختن میان بدان و نیکان در همهٔ اوضاع و احوال؛ و تحقّق پیدا می‌کند در پاداش دادن و کیفر رساندن هر کسی برابر هدایت یا ضلالتی که در پیش گرفته است. حقّی که در پیاده کردن عدالت و دادگری با همهٔ مردمان جلوه‌گر می‌شود:

﴿ وَ هُمْ لاَ يُظْلَمُونَ ﴾.

به انسانها هیچ‌گونه ستمی نگردد.

معنی اصالت حقّ در ساختار جهان، و ارتباط حقّ با شریعت یزدان برای انسان، و اجرای داوری حقّ در روز سزا و جزا بر ایشان، معنائی است که در قرآن مجید مکرّر ذکر می‌گردد، زیرا حقّ اصلی از اصول این عقیده است، و مسائل مختلف و متفرّق بر آن گرد می‌آید، و در زوایای جهان درون و در کرانه‌های جهان بیرون به سوی آن برمی‌گردد، و بالأخره حقّ در قانون جهان و در شریعت انسان نهفته است، و حقّ اساس «اندیشهٔ اسلام در بارهٔ هستی و زندگی و انسان»[1] است.



در جوار این اصل ثابت و استوار، به هوا و هوس دگرگون‌شونده و تغییرپذیر اشاره می‌کند، هوا و هوسی که برخی از مردمان از آن خدائی برای خود ترتیب می‌دهند و می‌سازند و آن را پرستش می‌کنند، و بدین سبب به گونه‌ای گمراه می‌گردند که راهیابی و هدایتی به دنبال ندارد ـ پناه بر خدا:

﴿ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوَاهُ، وَ أَضَلَّهُ اللهُ عَلَىٰ عِلْمٍ، وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ، وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً؟ فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللهِ؟ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ؟ ﴾.

هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی (از حق و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته است، و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز خدا (و خدا هم از وی رویگردان است) می‌تواند او را راهنمائی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟.

تعبیر قرآنی نوآفرین، نمونهٔ شگفتی از نفس بشری را ترسیم می‌کند، نفسی که اصل ثابت و استوار را رها می‌سازد، و به دنبال هوا و هوسِ زیر و رو شونده و تغییرپذیر راه می‌افتد، و هوا و هوس را می‌پرستد و برایش کرنش می‌برد، و آن سرچشمهٔ اندیشه‌ها و احکام و احساسات و جنبشهاو تلاشهای خود می‌کند، و آن را معبود چیرهٔ آن اندیشه‌ها و احکام و احساسات و

۱- پژوهشی است که مؤلّف امیدوار است ـ ان‌شاءالله ـ آن را تقدیم بدارد.

جنبشها و تلاشها می‌گرداند، و اشارات تغییرپذیر هوا و هوس را با اطاعت و تسلیم و قبول دریافت می‌دارد و بر دیده می‌گذارد. تعبیر قرآنی این تصویر را ترسیم می‌کند و زشت بدان می‌نگرد و از آن اظهار تعجّب می‌نماید:

﴿ أَفَرَأَیْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ، ﴾.

هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است.

آیا او را دیده‌ای؟ او موجود شگفتی است. سزاوار است به تماشای او نشست و از او در شگرف ماند! همچنین می‌سزد که خدا او را گمراه و سرگشته کند، و با رحمتِ هدایت او را درنیابد. چه او در دل خود جائی برای هدایت باقی نگذاشته است. آخر او هوا و هوس بیمار خود را پرستش و بندگی می‌کند!

﴿ وَ أَضَلَّهُ اللّٰهُ عَلیٰ عِلْمٍ ﴾.

و با وجود آگاهی (از حقّ و باطل، آرزوپرستی کرده است و) خدا او را گمراه ساخته است.

خدا با علم به این که طرف (استحقاق هدایت ندارد و در فسق و فجور غرق است و) سزاوار گمراهی است. یا با وجود علم طرف به حقّ (و باطل و شناخت راه درست و نادرست) او در برابر هوا و هوسش استقامت و پایداری نشان نمی‌دهد، و این آگاهی او را از این که هوا و هوسش را معبودی بگیرد که از او اطاعت گردد بازنمی‌دارد. لذا این امر باعث می‌گردد که خدا او را ویلان و سرگردان سازد، و بدو مهلت و فرصت دهد که در کوری و کوردلی خود بسر برد و جلو برود:

﴿ وَ خَتَمَ عَلیٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلیٰ بَصَرِهِ غِشٰاوَةً ﴾.

و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است.

درنتیجه پنجره‌هائی که نور از آنها وارد می‌گردیده است بسته شده است، و جایگاه‌های درک و فهمی که هدایت از آنجاها به داخل می‌خزیده است محو گردیده است، و وسائل و ادوات خرد و شعور به علّت اطاعت از هوا و هوس درهم شکسته است و بیفائده و بیکاره گشته است، اطاعتی که بسان اطاعت عبادت و تسلیم است.

﴿ فَمَنْ یَهْدِیهِ مِنْ بَعْدِ اللّٰهِ؟ ﴾.

چه کسی جز خدا (و خدا هم از او رویگردان است) می‌تواند او را راهنمائی کند؟.

هدایت، هدایت خدا است و بس. هیچ فردی هدایت یا ضلالت در دست او نیست. بلکه هدایت دادن و گمراه کردن کار خدا و در دست خدا است، کاری که هیچ کس در آن با خدا شرکت ندارد، حتّی پیغمبران برگزیده‌اش.

﴿ أَفَلاٰ تَذَکَّرُونَ؟ ﴾.

آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟.

هرکس که متذکّر شود بیدار و هوشیار می‌گردد، و از رشتهٔ هوا و هوس رهائی می‌یابد، و به سوی راه راست و درست و صاف و روشنی برمی‌گردد که روندگان آن گمراه نمی‌شوند.

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ ۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ ۖ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾ وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَاثِيَةً ۚ كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٨﴾ هَٰذَا كِتَابُنَا يَنطِقُ عَلَيْكُم بِالْحَقِّ ۚ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٩﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴿٣٠﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٣١﴾ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُم مَّا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِن نَّظُنُّ إِلَّا ظَنًّا وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ﴿٣٢﴾

وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٣٣﴾ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن نَّاصِرِينَ ﴿٣٤﴾ ذَٰلِكُم بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ هُزُوًا وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ﴿٣٥﴾ فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

این بندِ واپسین سوره، سخن مشرکان در بارهٔ آخرت و رستاخیز و حساب و کتاب را بازگو می‌کند، و پاسخ این سخنشان را می‌دهد با واقعیّت پیدایش ایشان، پیدایشی که جای انکار آن نیست. واقعیّتی است که بدیشان بسی نزدیک است. گاه صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد، صحنه‌ای که انگار ایشان را فراگرفته است ـ هرچند که هنوز موعد آن فرا نرسیده است ـ امّا تصویر قرآنی آن را زنده و برجسته پیش چشم ایشان می‌دارد، انگار آنان آن را عیناً از لابلای واژه‌ها مشاهده می‌کنند.

آن‌گاه سوره پایان می‌پذیرد با حمد و سپاس خدا، خدای یگانه‌ای که در آسمانها و در زمین خداوندگار است، و خداوندگار جهانیان در آسمانها و زمین است، و با تمجید و تعظیم بزرگواریِ منحصر به فرد خدا در آسمانها و زمین، بزرگواری‌ای که در برابرش سری بلند نمی‌گردد، و گردن‌کشی در مقابل آن گردن نمی‌افرازد ... او عزیز و مقتدر و حکیم و کاربجا است . . .

❁

﴿ وَ قالُوا: ما هِيَ إِلَّا حَياتُنَا الدُّنْيا نَمُوتُ وَ نَحْيا، وَ ما يُهْلِكُنا إِلَّا الدَّهْرُ، وَ ما لَهُمْ بِذٰلِكَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. وَ إِذا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ ما كانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قالُوا: ائْتُوا بِآبائِنا إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ. قُلِ: اللّٰهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ لا رَيْبَ فِيهِ. وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّاسِ لا يَعْلَمُونَ ﴾.

منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد! آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، و بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند. هنگامی که آیات روشن ما (که دالّ بر توانائی ما برای ایجاد رستاخیز و زندگی دوباره‌اند) بر آنان خوانده می‌شود، در برابر آنها دلیلی جز این ندارند که می‌گویند: اگر راست می‌گوئید (که قیامتی و زندگی دومی در کار است) پدران و نیاکان ما را زنده کنید و بیاورید (تا نمونه‌ای از زنده شدن مردگان را ببینیم و باور کنیم). بگو: خداوند شما را (از نیستی به هستی می‌آورد و) زنده می‌کند، سپس (بعد از به پایان آمدن اجلتان) شما را می‌میراند، سپس (بعد از دوران برزخ و ماندگاری در گورها، شما را دوباره زنده می‌کند و) در روز قیامت که در آن تردیدی نیست شما را گرد می‌آورد، ولیکن بیشتر مردم (به علّت نیندیشیدن و تأمّل نکردن، قدرت خدا را بر ایجاد رستاخیز) نمی‌دانند.

این گونه کوتاه‌بینانه می‌نگریستند. تنها به چیزی می‌نگریستند که دم دستشان بود. زندگی از دیدگاه ایشان در این مرحلهٔ کوتاهی خلاصه می‌شد که در این دنیا با چشم می‌دیدند و بس. نسلی می‌میرد و نسلی به دنیا می‌آید. در ظاهر امر، با مرگ دستی به سویشان دراز نمی‌شود. بلکه این روزها و روزگارها است که سپری می‌شوند و می‌گذرند، و طومار زمان درهم پیچیده می‌گردد، و ناگهان آنان می‌میرند. در این صورت این زمانه است که مدّت عمرشان را به پایان می‌رساند، و مرگ گریبانگیر پیکرهایشان می‌شود و آنان می‌میرند!

این دیدگاه سطحی و کوتاه‌بینانه‌ای است و از ظواهر و نمادها فراتر نمی‌رود، و اسرار و رموز فراسوی ظواهر و نمادها را نمی‌نگرد و بررسی نمی‌کند. آیا حیات از کجا به سراغشان آمده است و به پیکرهایشان خزیده است؟ وقتی که حیات به سراغشان آمده است و به پیکرهایشان خزیده است چه کسی آن را از ایشان

بازپس می‌گیرد؟ مرگ که برابر نظم و نظام مشخّصی و با گذشت روزهای معیّنی دامنگیر پیکرها نمی‌گردد، تا آنان گمان برند گذشت زمان است که حیات را از ایشان می‌گیرد. چه کودکان می‌میرند همان گونه که پیران می‌میرند، و تندرستان می‌میرند همان گونه که بیماران می‌میرند، و نیرومندان می‌میرند همان گونه که ضعیفان می‌میرند. در این صورت درست نیست که گفته شود زمانه مرگ را می‌آورد. این را کسی درک و فهم می‌کند که کار را با دیدهٔ پژوهشگرانه‌ای بنگرد، و بکوشد اصل کار را بداند، و حقیقت اسباب و علل را فهم کند.

بدین خاطر خداوند در بارهٔ ایشان به حقّ فرموده است:

﴿ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَظُنُّونَ ﴾.

آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، و بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند.

گمان می‌برند گمان پیچیدهٔ سستی که بر تدبّر و تفکّر استوار نیست، و تکیه بر یقین و آگاهی ندارد، و دالّ بر درک و فهم حقائق امور نمی‌باشد. آنان به رازی نمی‌نگرند که در فراسوی دو پدیدهٔ حیات و موت است، رازی که بر ارادهٔ دیگری جدای از ارادهٔ انسان، و بر سبب دیگری غیر از گذشت روزگاران گواهی می‌دهد.

﴿ وَ إِذٰا تُتْلیٰ عَلَیْهِمْ آیٰاتُنٰا بَیِّنٰاتٍ، مٰا کٰانَ حُجَّتَهُمْ إِلاّٰ أَنْ قٰالُوا: اۤئْتُوا بِآبٰائِنٰا إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ ﴾.

هنگامی که آیات روشن ما (که دالّ بر توانائی ما برای ایجاد رستاخیز و زندگی دوباره‌اند) بر آنان خوانده می‌شود، در برابر آنها دلیلی جز این ندارند که می‌گویند: اگر راست می‌گوئید (که قیامتی و زندگی دومی در کار است) پدران و نیاکان ما را زنده کنید و بیاورید (تا نمونه‌ای از زنده شدن مردگان را ببینیم و باور کنیم).

این درخواست هم بسان درخواست پیشین بیانگر سطحی‌نگری و دیدگاه کوتاه‌بینانه‌ای است که قوانین آفرینش را درک و فهم نمی‌کند، و به حکمت یزدان که نهان در قوانین جهان است پی نمی‌برد، و راز حیات و ممات پنهان در فراسوی آن دو را نمی‌داند، رازی که همراه آن حکمت ژرف الهی است. مردمان در این زمین زندگی می‌کنند تا بدیشان فرصت و مهلت داده شود کار بکنند، و خدا ایشان را بیازماید در چیزی که امکان آن را بدانان می‌دهد و ایشان را از آن برخوردار می‌فرماید. آن گاه می‌میرند تا موعد حساب و کتابی فرامی‌رسد که خدا آن را مشخّص و معیّن نموده است. در موعد حساب و کتاب در برابر کارهائی که کرده‌اند بازپرسی و دادگاهی می‌شوند، و نتیجهٔ امتحان و آزمون دورهٔ حیات روشن می‌گردد. این است که وقتی که انسانها مردند به دنیا برنمی‌گردند. چون برگشتنشان به دنیا پیش از روز قیامت حکمت و فلسفه‌ای ندارد. آنان به دنیا برنمی‌گردند، بدان خاطر که دسته‌ای از انسانها این را پیشنهاد می‌کنند. به سبب پیشنهادهای انسانها قوانین بزرگی تغییر نمی‌یابد که بر بنیاد و پایهٔ آنها، هستی برپا و برجا گردیده است! بدین خاطر جای همچون پیشنهاد ساده و ساده‌لوحانه‌ای نیست، پیشنهادی که با بیان آن به مبارزهٔ آیات روشن و گویا می‌روند:

﴿ إِئْتُوا بِآبٰائِنٰا إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ ﴾.

اگر راست می‌گوئید (که قیامتی و زندگی دومی در کار است) پدران و نیاکان ما را زنده کنید و بیاورید (تا نمونه‌ای از زنده شدن مردگان را ببینیم و باور کنیم).

چرا یزدان پدران و نیاکان ایشان را پیش از موعد مقرّر زنده کند و بیاورد، موعد مقرّری که آن را تعیین و مشخّص کرده است به خاطر حکمت و فلسفهٔ والائی که دارد؟ آیا برای این است که آنان قانع شوند که خدا می‌تواند مردگان را زنده گرداند؟ شگفتا! مگر خدا نیست که در هر لحظه حیات را جلو دیدگان آنان پدیدار و نمودار می‌سازد، مطابق قانون پدید آوردن و نمایان ساختن حیات؟

﴿ قُلِ اللّٰهُ یُحْیِیکُمْ، ثُمَّ یُمِیتُکُمْ، ثُمَّ یَجْمَعُکُمْ إِلیٰ یَوْمِ الْقِیٰامَةِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ ﴾.

بگو: خداوند شما را (از نیستی به هستی می‌آورد و) زنده می‌کند، سپس (بعد از به پایان آمدن اجلتان) شما را می‌میراند، سپس (بعد از دوران برزخ و ماندگاری در گورها، شما را دوباره زنده می‌کند و) در روز قیامت که در آن تردیدی نیست شما را گرد می‌آورد.

این معجزه‌ای است که می‌خواهند آن را در بارهٔ پدران و نیاکان خود ببینند. هان! این معجزه در جلو دیدگان ایشان دارد عیناً روی می‌دهد. خدا است که زنده می‌گرداند. هم او است که می‌میراند. پس در این صورت هیچ‌گونه تعجّبی ندارد که خدا مردمان را زنده گرداند، و ایشان را در روز قیامت جمع گرداند. هیچ چیزی موجب شکّ و تردید در بارهٔ چنین کاری نمی‌گردد، کاری که نظائر آن در حضور خودشان صورت می‌پذیرد:

﴿ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ ﴾.

ولیکن بیشتر مردم (به علّت نیندیشیدن و تأمّل نکردن، قدرت خدا را بر ایجاد رستاخیز نمی‌دانند.

بر این حقیقت که حاضر و آماده است و اصل کلّی را مجسّم می‌گرداند و بدان برمی‌گردد، این چنین پیرو می‌زند:

﴿ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضِ ﴾.

مالکیّت و حاکمیّت آسمانها و زمین از آنِ خدا است.

خدا نگاهدار و محافظ همهٔ چیزهائی است که در ملک و مملکت کائنات است. او آفریدگار همهٔ چیزهائی است که در ملک و مملکت کائنات است. او توانا بر پدید آوردن و برگشت دادن هر آن چیزی و هر آن کسی است که در ملک و مملکت کائنات است.



﴿ وَ يَوْمَ تَقُومُ ٱلسّٰاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَخْسَرُ ٱلْمُبْطِلُونَ. وَ تَرىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جٰاثِيَةً. كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعىٰ إِلىٰ كِتٰابِهٰا. ٱلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. هٰذٰا كِتٰابُنٰا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ. إِنّٰا كُنّٰا نَسْتَنْسِخُ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

آن روز که قیامت برپا می‌شود، باطلگرایان زیان می‌بینند. (ای مخاطب! در آن روز) هر ملّتی را می‌بینی که (خاشعانه و خاضعانه، چشم به انتظار فرمان یزدان! در محضر دادگاه خداوند دادگر مهربان) بر سر زانوها نشسته است. هر ملّتی به سوی نامهٔ اعمالش فراخوانده می‌شود (و بدیشان گفته می‌شود:) امروز جزا و سزای کارهائی که می‌کرده‌اید به شما داده می‌شود. این (نامهٔ اعمال که دریافت می‌دارید) کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند. ما (از فرشتگان خود) خواسته بودیم که تمام کارهائی را یادداشت کنند و بنویسند که شما در دنیا انجام می‌دادید.

در آیهٔ نخستین تند و سریع فرجام باطلگرایان را بدیشان اعلام می‌دارد. آنان زیانباران و زیان‌کنندگانند در آن روزی که در باره‌اش شکّ و تردید می‌ورزیده‌اند. از لابلای کلمات می‌نگریم، ناگهان میدان هراس‌انگیزِ سان دیدن را می‌بینیم، در حالی که نسلهای زیادی که این ستاره را در عمر دور و درازِ خودشان آباد کرده‌اند، عمری که هرچند دور و دراز بوده است، ولی اندک و کوتاه بوده است، همه گرد آمده‌اند، و بر روی زانوها نشسته‌اند و ملّت ملّت گردیده‌اند و جدای از یکدیگر آرام گرفته‌اند، در انتظار حساب و کتاب هراس‌انگیزند . . . این صحنه، صحنهٔ هراس‌انگیزی است. هراس‌انگیز است چون همهٔ نسلها در یک سرزمین گرد آمده‌اند و همایش کرده‌اند. هراس‌انگیز است چون هیئت شگفتی و سیمای شگرفی دارد. همه بر زانوها نشسته‌اند. هراس‌انگیز است به سبب حساب و کتابی که به دنبال دارد. هراس‌انگیز است چون گذشته از همه چیز مردمان همگان در پیشگاه خداوند توانا و چیره ایستاده‌اند، خداوند نعمت‌دهنده و بخشاینده‌ای که شکر نعمتهای او گفته نشده است و فضلها و کرمهایش از سوی اکثر این ایستادگان ناسپاس مانده است!

آن گاه بدین گروه‌ها و دسته‌های گرد آمده‌ای که بر زانوها نشسته‌اند، و آب در دهانشان خشکیده است و صدا در گلویشان شکسته است و جان به لبشان رسیده

است، گفته می‌شود:

﴿ اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. هٰذٰا كِتٰابُنٰا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ. إِنّٰا كُنّٰا نَسْتَنْسِخُ مٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾.

امروز جزا و سزای کارهائی که می‌کرده‌اید به شما داده می‌شود. این (نامهٔ اعمال که دریافت می‌دارید) کتاب ما است و اعمال شما را صادقانه بازگو می‌کند. ما (از فرشتگان خود) خواسته بودیم که تمام کارهائی را یادداشت کنند و بنویسند که شما در دنیا انجام می‌دادید.

همگان خواهند دانست که چیزی فراموش نخواهد شد یا ضائع و هدر نخواهد گردید! آخر چگونه فراموش خواهد شد یا ضائع و هدر خواهد گردید، در حالی که هر چیزی نوشته شده است و نگارش یافته است، و چیزی از علم و دانش خدا دور نمی‌افتد و کنار نمی‌رود و غائب و پنهان نمی‌شود؟!

آن‌گاه جمعیّتهای فراوان و ملّتهای گوناگون و جوراجوری که در فاصلهٔ نسلها و آمد و شد نژادها پای به جهان گذاشته‌اند و هم اینک در اینجا گرد آمده‌اند، دو دسته می‌گردند. دو دسته می‌شوند، و این دو دسته همهٔ این جمعیّتها و مجموعه‌ها را در خود گرد می‌آورند: کسانی که ایمان آورده‌اند، و کسانی که کفر ورزیده‌اند. این دو دستهٔ مؤمنان و کافران در پیشگاه یزدان تنها دو پرچم دارند و بس، پرچم ایمان و پرچم کفر. آنان دو حزب هستند و بس: حزب یزدان، و حزب شیطان. همهٔ ملّتها و مذهبها و نژادها و دسته‌های دیگر بدین دو حزب برمی‌گردند و در داخل یکی از این دو تا قرار می‌گیرند:

﴿ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ، فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ. ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِينُ ﴾.

و امّا کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، پروردگارشان ایشان را (به بهشت می‌برد و) غرق نعمت خویش می‌گرداند. رستگاری و پیروزی آشکار همین است.

آنان از طول انتظار آسوده شده‌اند، و از پریشانی و اضطراب آرمیده‌اند. نصّ قرآنی کارشان را با سرعت، و سهل و ساده به پایان می‌برد، تا این سایه‌روشن زیبا و خوشایند پدیدار و نمودار آید.

آن‌گاه از لابلای کلمات چشمانمان را به دستهٔ دیگری می‌دوزیم. ما چه چیز را می‌یابیم و می‌بینیم؟ آنچه مشاهده می‌کنیم تنبیه و سرزنش طولانی، و شناسائی شرم‌آور، و یادآور کردن بدترین اقوال و اعمال است:

﴿ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا. أَفَلَمْ تَكُنْ آيٰاتِي تُتْلىٰ عَلَيْكُمْ، فَاسْتَكْبَرْتُمْ، وَ كُنْتُمْ قَوْماً مُجْرِمِينَ؟ وَ إِذٰا قِيلَ: إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ وَ السّٰاعَةُ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا. قُلْتُمْ: مٰا نَدْرِي مَا السّٰاعَةُ! إِنْ نَظُنُّ إِلاّٰ ظَنّاً، وَ مٰا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِينَ ﴾.

و امّا کسانی که کافر می‌گردند (بدیشان گفته می‌شود:) مگر آیه‌های من بر شما خوانده نمی‌شد و شما بزرگی و عظمت می‌فروختید و تکبّر می‌کردید، و مردمان بزهکار و گناهکاری بودید؟ و هنگامی که گفته می‌شد: وعدهٔ خدا راست است (و کیفر هر کسی را در سرای دیگر به تمام و کمال می‌دهد) و قیامت حتماً فرا می‌رسد و هیچ گونه شکّی در رخ دادن آن نیست، می‌گفتید: ما نمی‌دانیم قیامت چیست! ما تنها گمانی (در بارهٔ آن) داریم و به هیچ وجه یقین و باور نداریم (که قیامت فرابرسد).

روند قرآنی لحظه‌ای ایشان را رها می‌کند تا برای همگان چیزی را اعلان و اعلام دارد چیزی از چیزهائی را که گریبانگیر این افراد بدبیار و بدکردار می‌شود:

﴿ وَ بَدٰا لَهُمْ سَيِّئٰاتُ مٰا عَمِلُوا، وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

سزا و جزای کارهای بدی که کرده‌اند هویدا و گریبانگیرشان می‌شود، و آنچه که مسخره‌اش می‌دانستند (که عذاب دوزخ است) از هر سو آنان را فرامی‌گیرد.

سپس به سویشان برمی‌گردد و با خوار داشتن و تنبیه کردن و اعلان و اعلام ناچیز انگاشتن و کوچک شمردن، و بیان فرجام دردناک ایشان، بر سرشان می‌تازد:

﴿ وَ قِيلَ: الْيَوْمَ نَنْسٰاكُمْ كَمٰا نَسِيتُمْ لِقٰاءَ يَوْمِكُمْ هٰذٰا. وَ مَأْوٰاكُمُ النّٰارُ. وَ مٰا لَكُمْ مِنْ نٰاصِرِينَ ذٰلِكُمْ بِأَنَّكُمُ

اَتَّخَذْتُمْ آیاتِ اللهِ هُزُواً، وَ غَرَّتْکُمُ الْحَیاةُ الدُّنْیا ﴾.

و (از سوی خدا) بدیشان گفته می‌شود: ما امروز شما را (در عذاب رها می‌سازیم و) از یاد خود می‌بریم، همان گونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید (و ما را از یاد بردید، و مسائل و حوادث قیامت را پشت گوش انداختید) و جایگاهتان آتش دوزخ است و هیچ یار و یاوری ندارید. (گرفتار شدنتان بدین سرنوشت اسفناک) بدان خاطر است که شما آیات خدا را به تمسخر گرفته‌اید و زندگی دنیا، شما را گول زده است.

آن‌گاه پرده بر آنان فرو انداخته می‌شود با اعلان و اعلام واپسین سرنوشت و سرانجام ایشان. آنان در دوزخ رها می‌گردند و به ترک ایشان گفته می‌شود. ایشان از آنجا بیرون آورده نمی‌شوند، و از ایشان خواسته نمی‌شود که معذرت‌خواهی کنند و عذر تقصیر بیاورند و پوزش بطلبند و آمرزش بخواهند:

﴿ فَالْیَوْمَ لاٰیُخْرَجُونَ مِنْهٰا، وَ لاٰ هُمْ یُسْتَعْتَبُونَ ﴾.

امروز آنان از آتش دوزخ بیرون آورده نمی‌شوند، و از ایشان خواسته نمی‌شود که عذرخواهی کنند و خشنودی بطلبند.

انگار ما با آواهای این واژه‌ها صدای جریر جریر و تق و توق درها را می‌شنویم که برای آخرین بار بسته می‌شوند! صحنه هم به پایان آمده است. دیگر بعد از این در این صحنه تغییر و تبدیلی حاصل نمی‌گردد!



در اینجا صدای حمد و سپاس و ستودن و ثنا گفتن خدا برمی‌خیزد، و برای واپسین بار در سوره به دنبال این صحنهٔ مؤثّر ژرف، طنین‌انداز می‌گردد:

﴿ فَلِلّٰهِ الْحَـمْدُ. رَبِّ السَّمٰاوٰاتِ. وَ رَبِّ الْأَرْضِ. رَبِّ الْعٰالَمِینَ. وَ لَهُ الْکِبْرِیٰاءُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

ستایش تنها خداوندی را سزا است که پروردگار آسمانها و پروردگار زمین و پروردگار همهٔ جهانیان است. بزرگواری و والائی در آسمانها و زمین، از آنِ او است، و او صاحب عزّت و قدرت، و دارای حکمت و فلسفه (در همهٔ امور) است.

صدای حمد و سپاس برمی‌خیزد، و وحدت ربوبیّت و یگانگی خداوندگاری را در این هستی اعلان و اعلام می‌دارد. در آسمانها و زمین جهان، در میان انسانها و پریهای جهان، در میان پرندگان و جانوران جهان، و در میان همه چیز و همه کس جهان، سپاس و ستایش طنین‌انداز می‌شود. همهٔ جهانیان تحت رعایت و عنایت خداوندگار یگانه‌ای هستند. کار و بارشان را اداره می‌کند و می‌گرداند و ایشان را می‌پاید و از آنان محافظت می‌نماید. لذا باید او را در برابر رعایت و عنایت و تدبیر و تقدیرش ستود و حمد گفت.

صدای تعظیم و تکریم برمی‌خیزد. بزرگی و سترگیِ مطلق خدا را در این جهان هستی اعلان و اعلام می‌کند. هر بزرگی و هر سترگی در این جهان هستی، کوچک می‌گردد، و هر چیره و توانائی کرنش می‌برد و دولا می‌شود، و هر سرکشی و نافرمانی تسلیم می‌گردد، در برابر بزرگواری و والائی مطلق یزدان جهان.

همراه با بزرگی و سترگی، عزّت و حکمت است، عزّتی که چیره است، و حکمتی که اداره‌کننده است:

﴿ وَ هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ ﴾.

او صاحب عزّت و قدرت، و دارای حکمت و فلسفه (در همهٔ امور) است.

حمد و سپاس خدا را سزا است که پروردگار جهانیان است.

پایان جزء بیست‌وپنجم

به دنبال آن جزء بیست‌وششم
قرار می‌گیرد که با سورهٔ
احقاف می‌آغازد.

فی ظلال القرآن

جزء بیست و ششم

سورهٔ احقاف، سورهٔ محمّد، سورهٔ فتح،

سورهٔ حجرات و سورهٔ ق

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ احقاف مکّی و ۳۵ آیه است

سُورَةُ الأَحْقَافِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

حمٓ ﴿١﴾ تَنزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ قُلْ أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ۖ ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾

وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۖ قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ۖ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ۖ كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۖ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾ قُلْ مَا كُنتُ بِدْعًا مِّنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٩﴾ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كَانَ مِنْ عِندِ اللَّهِ وَكَفَرْتُم بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّن بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَّا سَبَقُونَا إِلَيْهِ ۚ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَٰذَا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾ وَمِن قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً ۚ وَهَٰذَا كِتَابٌ مُّصَدِّقٌ لِّسَانًا عَرَبِيًّا لِّيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

این سورهٔ مکّی، به مسألهٔ عقیده می‌پردازد . . . مسألهٔ ایمان به وحدانیّت و یگانگی و ربوبیّت و خداوندگاری مطلقهٔ یزدان بر این هستی و بر هرکه و بر هرچه در آن است. ایمان به وحی و رسالت، و به این که محمّد ﷺ پیغمبری است و پیغمبران پیش از او آمده‌اند، و به این که قرآن بدو وحی گردیده است، قرآنی که کتابهای آسمانی پیشین را تصدیق می‌کند. ایمان به رستاخیز و زندگی دوباره و آنچه به دنبال زنده شدن پیش می‌آید و صورت می‌پذیرد، از قبیل حساب و کتاب و سزا و جزای کارهای خوب و بدی که در دنیا انجام گرفته است.

اینها پایه‌هائی است که اسلام بنیاد خود را کلاً بر آنها استقرار می‌بخشد و استوار می‌دارد. بدین خاطر قرآن در هر سوره‌ای از سوره‌های مکّی کاملاً آن را چاره‌جوئی کرده است و به گونهٔ بنیادین بدان پرداخته است. همچنین قرآن پیوسته در سوره‌های مدنی بر این مسأله تکیه می‌کند، هر زمان که قصد رهنمود یا قانونگذاری برای زندگی داشته باشد پس از پیدایش گروه و دسته‌ای از مسلمانان یا پدیدار آمدن و استقرار یافتن دولت اسلامی. این بدان جهت است که سرشت این دین چنین است که مسألهٔ ایمان به وحدانیّت و یگانگی یزدان سبحان، و بعثت محمّد ﷺ و ایمان به آخرت و سزای و جزائی که در آن است، همه را محوری می‌سازد که آداب و رسوم و مقرّرات و قوانین این آئین جملگی پیرامون آن می‌چرخد و می‌گردد، و با این آئین محکم‌ترین پیوند را پیدا می‌کند. بدین سبب آداب و رسوم و مقرّرات و قوانین این آئین، زنده و پویا و گرم و فعّال می‌مانند، و از تأثیر دائم آن ایمان،

سرچشمه می‌گیرند و برمی‌جوشند.
این سوره از همهٔ راه‌ها این مسأله را به دلها می‌برد، و در دلها آن را بر هریک از تارها می‌نوازد، و آن را در جولانگاه‌های گوناگون، همراه با انگیزه‌های جهانی و نفسانی و تاریخی، به نمایش درمی‌آورد. همچنین آن را مسألهٔ سراسر هستی می‌گرداند ـ نه فقط مسألهٔ انسان ـ درنتیجه گوشه‌ای از داستان جنّ با این قرآن را تذکّر می‌دهد، همان‌گونه که موضعگیری برخی از بنی‌اسرائیلیها در برابر قرآن را به پیش می‌کشد. از فطرت راستگو و راستکاری شاهدی را حاضر می‌گرداند، همان‌گونه که از برخی از بنی‌اسرائیلیها شاهدی را حاضر می‌آورد، درست این بسان آن، برابر و یکسان.
آن‌گاه این سوره چنین دلهائی را در کرانه‌های آسمانها و زمین، و در میان صحنه‌های قیامت در آخرت، به چرخش و گردش درمی‌آورد و به گشت و گذار می‌برد. همچنین انسانها را در جایگاه‌های نقش زمین شدن و نابود گشتن قوم هود، و ساکنان شهرها و آبادیهای پیرامون مکّه، می‌گرداند و می‌چرخاند، و از آسمانها و زمین کتابی می‌سازد که به حقّ سخن می‌گوید همان‌گونه که این قرآن به حقّ سخن می‌گوید، هر دو برابر و یکسان و این یکی بسان آن.



روند سوره در چهار مرحلهٔ مرتبط به پیش می‌رود، به گونه‌ای که انگار یک مرحله است و دارای چهار بند می‌باشد.
مرحلهٔ نخستین می‌آغازد. همراه با آن، سوره با دو حرف: حا، میم، شروع می‌شود، هم بدان گونه که شش سورهٔ قبل آن آغاز گردیده است. به دنبال دو حرف: حا، میم، به کتابِ قرآن و وحی آن از سوی یزدان اشاره می‌شود:

﴿ تَنْزِیلُ الْکِتَابِ مِنَ اللهِ الْعَزِیزِ الْحَکِیمِ ﴾.

این کتاب (قرآن نام) از سوی خداوند با عزّت و باحکمت نازل می‌گردد.

بدون فاصله به کتاب جهان، و به پابرجائی جهان بر حقّ و حقیقت، و به تقدیر و تدبیر الهی در کارگاه هستی اشاره می‌کند:

﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَیْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمّیً ﴾.

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حقّ و برای سرآمد معیّنی نیافریده‌ایم. (در مجموعهٔ عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حقّ یافته نمی‌شود، و این مجموعه، همان‌گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرارسیدن آن دنیا فانی می‌شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع می‌گردد، و نتائج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده می‌شود).

کتاب قرآن که کتاب خواندنی است، و کتاب جهان که کتاب دیدنی است، هر دو بر حقّ وَ حقیقت و بر تدبیر و تقدیر، کاملاً گرد می‌آیند:

﴿ وَالَّذِینَ کَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴾.

ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی‌پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می‌شوند (که فرارسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می‌گردانند.

بعد از این سرآغاز قوی و جامع به مسألهٔ عقیده می‌پردازد و آن را با زشت شمردن شرکی می‌آغازد که آن قوم بر آن بودند، شرکی که براساس واقعیّت جهان استوار نیست، و بر سخن درستی تکیه ندارد، و بر گفته‌ای از دانش پابرجا نمی‌باشد:

﴿ قُلْ: أَرَأَیْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ أَرُونِی مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ؟ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاوَاتِ؟ اِئْتُونِی بِکِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ ﴾.

بگو: آیا دقّت کرده‌اید در بارهٔ چیزهائی که بجز خدا به فریاد می‌خوانید و می‌پرستید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اصلاً در (آفرینش و گردش و چرخش) آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟ (اگر فرضاً می‌گوئید بلی آنها شرکت داشته‌اند) کتابی (از

کتابهای آسمانی) پیش از این (قرآن که گفتار شما را تصدیق کند) یا یک اثر علمی (و باستانی از علمای گذشته که گواهی دهد بر راستی چنین ادّعائی) برای من بیاورید، اگر راست می‌گوئید.

بر گمراهی شخصی می‌توپد و ضلالت او را اعلام می‌دارد که بجز خدا را به فریاد می‌خواند و می‌پرستد، آن چیزی یا کسی را که سخن پرستشگر خود را نمی‌شنود و بدو پاسخ نمی‌گوید، و در روز قیامت با پرستشگر به مجادله می‌پردازد و از عبادت او در چنین روز سختی بیزاری می‌جوید و خویشتن را تبرئه می‌کند و بیگناه می‌شمارد!

بعد از این مطلب، سوء استقبال ایشان از حقّ و حقیقتی را مطرح می‌کند که محمّد ﷺ پیغمبر خدا آن را برایشان با خود به ارمغان آورده است. این سخنشان را بیان می‌دارد که راجع به قرآن می‌گفتند:

﴿ هٰذا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

این جادوی آشکاری است.

از این ادّعاء پا را فراتر می‌نهادند و گمان می‌بردند: محمّد قرآن را از پیش خود ساخته است و به دروغ آن را به خدا نسبت داده است . . . به پیغمبر خدا ﷺ یاد می‌دهد که بدیشان پاسخی بدهد که سزاوار مقام نبوّت باشد، پاسخی که از ترس و هراس از خدا برمی‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد. بدو دستور می‌رسد که همهٔ کار و بار را در دنیا و آخرت به خدا واگذارد:

﴿ قُلْ: إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُ فَلاٰ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً. هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا تُفِيضُونَ فِيهِ. كَفىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. قُلْ: مٰا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ، وَ مٰا أَدْرِي مٰا يُفْعَلُ بِي وَ لاٰ بِكُمْ، إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ، وَ مٰا أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

(بدیشان) بگو: اگر من قرآن را از پیش خود ساخته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم، (قطعاً خدا مرا به مجازات می‌رساند و) شما نمی‌توانید کم‌ترین کاری در برابر خدا برایم بکنید (و مرا از عقاب و عذاب او برهانید. پس چگونه من چنین کاری را می‌کنم و بدین وسیله خویشتن را برای شما در معرض عذاب الهی قرار می‌دهم؟!). خداوند از هرکس دیگری بهتر می‌داند که به چه سخنانی (برای رخنه گرفتن از قرآن) فرو می‌روید (و گاهی آن را شعر، و گاهی سحر، و زمانی ساخته و بافتهٔ بشر می‌نامید، و کارشکنیها و دروغ‌پردازیهای شما را نیز می‌بیند، و همین برای من و شما کافی است. از این کارها دست بکشید و به سوی خدا برگردید. خدا توبه‌کاران را می‌بخشد، و آنان را مشمول رحمت واسعهٔ خود می‌سازد. چرا که) او بسیار بخشاینده و مهربان است. بگو: من نوبر پیغمبران و نخستین فرد ایشان نیستم (و چیزی را با خود نیاورده‌ام که کسی پیش از من آن را نیاورده باشد. بلکه پیغمبران بیشماری پیش از من آمده‌اند و توحید و مکارم اخلاق را به انسانها رسانده‌اند و من آخرین فرد آنان و ادامه‌دهندهٔ خطّ سیر ایشانم) و نمی‌دانم (در دنیا) خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد. (آیا سرنوشت من و شما در همین دنیا چگونه خواهد بود؟ زندگی چگونه خواهد گذشت؟ من پیش از شما و یا شما پیش از من می‌میرید؟ من ایمان آوردن همهٔ شما و یا اکثر شما را می‌بینم و یا نمی‌بینم؟ لحظه‌ها و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سالهای آینده غیب است و من غیب نمی‌دانم). من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم‌دهندهٔ آشکاری نیستم.

با ایشان موقعیّت بعضی از بنی‌اسرائیل را دلیل می‌آورد، آن کسانی که به حقّ و حقیقت رهنمون و رهنمود شدند زمانی که در قرآن مصداق چیزی را دیدند که در کتاب موسی ﷺ بدان آشنا بودند:

﴿ فَآمَنَ وَ ٱسْتَكْبَرْتُمْ ﴾.

کسانی (از بنی‌اسرائیل بر همچون کتابی گواهی دهند و) ایمان بیاورند، و شما تکبّر بورزید (و خویشتن را بزرگ‌تر از این بدانید که از آن پیروی کنید، آیا شما به خود ظلم نمی‌کنید؟).

ستمگری ایشان را اعلام می‌دارد و بر آن می‌تازد،

ستمگری‌ای که با پافشاری بر تکذیب حقائق می‌ورزند، با وجود این که گواهی اهل کتابِ آگاه را می‌بینند:

﴿ إِنَّ اللهَ لايَهْدِي الْقَوْمَ الظّالِمِينَ ﴾.

بیگمان خداوند ظالمان را (به سوی خیر و به راه سعادت) رهنمود نمی‌سازد. (ظالمانی که راستای راه حقّ را می‌بینند و آن را درپیش نمی‌گیرند).

به بیان بهانه‌ها و معذرتهای سست و لرزان ایشان بر این پافشاریشان ادامه می‌دهد، و سخن ایشان در بارهٔ مؤمنان را دنبال می‌کند که می‌گویند:

﴿ لَوْكانَ خَيْراً ما سَبَقُونا إِلَيْهِ ﴾.

اگر (قرآن که برنامهٔ اسلام است) چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند (و ما قبل از ایشان به اسلام می‌گرویدیم و به قرآن ایمان می‌آوردیم).

پرده از علّت این موقعیّت زشتشان را برمی‌دارد:

﴿ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ: هٰذا إِفْكٌ قَدِيمٌ! ﴾.

چون خودشان به وسیلهٔ آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغهای قدیمی است (و از افسانه‌های کهن فراهم آمده است!).

به کتاب موسی اشاره می‌کند که پیش از قرآن نازل گردیده است، و بیان می‌دارد که این قرآن آن را تصدیق می‌کند، و وظیفه و کار قرآن را ذکر می‌نماید:

﴿ لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴾.

تا وسیلهٔ بیم دادن ستمگران و مژده دادن نیکوکاران باشد.

این مرحله را با شرح و بسط این مژده دادن به کسانی که خدا را باور می‌دارند و بر راستای راه می‌مانند، پایان می‌بخشد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ قالُوا: رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ. أُولٰئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ خالِدِينَ فِيها جَزاءً بِما كانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها یزدان است، سپس (بر این توحید و یکتاپرستی) ماندگار می‌مانند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. آنان به پاداش کارهائی که می‌کنند، ساکنان بهشت بوده و جاودانه در آن می‌مانند.

مرحلهٔ دوم دو نمونهٔ فطرت بشری را نشان می‌دهد: فطرت درست و راسترو، و فطرت نادرست و کجرو، در رویاروئی با مسألهٔ عقیده. از پرورش ابتدائی با ایشان سخن می‌گوید، بدان هنگام که آنان در آغوش پدر و مادرشان هستند. عملکرد ایشان را در زمان رسیدن به رشد و مسؤولیّت و اختیار دنبال می‌کند. آن که دارای فطرت درست و راسترو است نعمت خدا را احساس می‌کند و به پدر و مادرش نیکی می‌نماید. مشتاق انجام وظیفهٔ شکر و سپاس است. توبه می‌کند و تسلیم فرمان یزدان است. به سوی خدا برمی‌گردد و به آستانه‌اش می‌نالد:

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ فِي أَصْحابِ الْجَنَّةِ، وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كانُوا يُوعَدُونَ ﴾.

آنان کسانیند که کارهای خوبشان را می‌پذیریم و کلّیهٔ اعمال نیکشان را همسان نیک‌ترین آنها می‌گیریم، و همچون سایر بهشتیان از بدیها و گناهانشان درمی‌گذریم. این وعدهٔ راستینی است که پیوسته بدیشان داده شده است.

و امّا دومی، یعنی آن کس که دارای فطرت نادرست و کجرو است، از فرمان پدر و مادرش سرپیچی و سرکشی می‌کند. از فرمان پروردگارش نیز سرپیچی و سرکشی می‌کند. او آخرت را قبول ندارد و آن را نفی می‌کند. پدر و مادرش از او به تنگنا می‌افتند و خسته و رنجیده می‌گردند:

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْخَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ ﴾.

آنان کسانیند که فرمان عذاب الهی راجع بدیشان و همهٔ ملّتهای انسان و پری پیش از ایشان صادر شده است. واقعاً آنان زیانمندند. (چرا که آخرت را باخته‌اند).

این مرحله را خاتمه می‌دهد با صحنهٔ سریع و گذرائی

از صحنه‌های قیامت. در این صحنه سرنوشت این دسته را نشان می‌دهد:

﴿ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ. أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا، فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ، وَ بِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴾.

روزی (را خاطرنشان ساز که در آن) کافران به آتش دوزخ نزدیک گردانده می‌شوند و به آن عرضه می‌گردند. (در این وقت بدیشان گفته می‌شود:) شما لذائذ و خوشیهای خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام برگرفته‌اید (و برای امروز چیزی باقی نگذاشته‌اید. لذا حالا بهره‌ای از نعمتها و خوشیها ندارید و) امروزه شما به سبب استکباری که به ناحقّ در زمین می‌کردید، و به علّت گناهان و تمرّدی که می‌ورزیدید، با عذاب خوارکننده و ذلّت‌باری جزا داده می‌شوید.

مرحلهٔ سوم، ایشان را به جایگاه نقش زمین شدن و هلاک گردیدن عاد می‌برد، بدان هنگام که پیغمبرِ ترسانندهٔ خود را تکذیب کردند و دروغگویش نامیدند. از داستان عاد حلقهٔ بادی را بیان می‌دارد که خیر و برکت و راحت و خوشی به همراه ندارد، بادی که انتظار داشتند سیرابی و زندگی به همراه بیاورد. ناگهان می‌بینند که همچون بادی هلاک و نابودی را به همراه می‌آورد، و عذابی را فرامی‌رساند که با عجله خواستارش بودند و شتابان آن را می‌طلبیدند:

﴿ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا: هٰذَا عَارِضٌ مُمْطِرُنَا، بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ، رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ، تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا، فَأَصْبَحُوا لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسَاكِنُهُمْ، كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می‌شود و به سوی سرزمینهای ایشان رو می‌آورد (خوشحال شدند و گفتند:) این ابر بر ما باران را می‌باراند. (هود بدیشان گفت: چنین نیست). بلکه این همان چیزی است که آن را با شتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! (تندبادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد. پس (از چندی، تندباد ایشان را دربر گرفت و هلاک گشتند و) به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد! ما این سان مردمان بزهکار را سزا و کیفر می‌دهیم.

با این جایگاه هلاک و نابودی دلهایشان را لمس می‌کند و می‌پساید، و بدیشان یادآوری می‌کند که قوم عاد نیروی بیشتری و ثروت فراوان‌تری از ایشان داشته‌اند:

﴿ وَ لَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ، وَ جَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصَاراً وَ أَفْئِدَةً، فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لاٰ أَبْصَارُهُمْ وَ لاٰ أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ. إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللهِ، وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

ما قوم عاد را از امکاناتی برخوردار کرده بودیم که چنین امکاناتی را به شما نداده‌ایم. ما بدیشان گوشها و چشمها و دلهائی داده بودیم (که در درک و دید و تشخیص واقعیّتها آنان را قوی‌تر از دیگران می‌کرد). امّا گوشها و چشمها و دلهایشان سودی بدانان نبخشید. چرا که آیات خدا را تکذیب می‌کردند و (رهنمودهای پیغمبران را نمی‌پذیرفتند. سرانجام همان) چیزی ایشان را فرو گرفت که مسخره‌اش می‌دانستند (و آن عذاب خدا بود).

در پایان این مرحله، جایگاه‌های هلاک مردمان و ویرانی شهرهای پیرامونشان را بدیشان تذکّر می‌دهد، و ناتوانی خداگونه‌های ادّعائیشان از یاری دادن و کمک کردنشان را یادآور می‌شود، و تهمت زدن و ناروا گفتن آنان را می‌نمایاند، بدان امید که ایشان متأثّر گردند و توبه کنند و به سوی خدا برگردند.

مرحلهٔ چهارم، داستان گروهی از پریان با این قرآن را دربر می‌گیرد، بدان‌گاه که خدا ایشان را موفّق به شنیدن این قرآن می‌کند، و آنان نتوانستند خود را از جاذبهٔ تأثیر قرآن به دور دارند و بدان پاسخ مثبت ندهند، و گواهی ندهند که این قرآن حقّ است:

﴿ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلىٰ طَريقٍ مُسْتَقيمٍ ﴾.

کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتابهای آسمانی پیشین است). و به سوی حقّ رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید.

به سوی قوم خود رو می‌کنند و ایشان را بیم می‌دهند و آنان را به ایمان آوردن فرامی‌خوانند:

﴿ يٰا قَوْمَنٰا أَجيبُوا دٰاعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ، يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَليمٍ. وَ مَنْ لاٰيُجِبْ دٰاعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءُ، أُولٰئِكَ في ضَلاٰلٍ مُبينٍ ﴾.

ای قوم ما! سخنان فراخوانندهٔ الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هرکس هم سخنان فراخوانندهٔ الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویشتن را از چنگال عذاب الهی پناه دهد و از دست انتقام او بگریزد). و برای او جز خدا هیچ ولیها و یاورهائی نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند.

سخن گروهی از پریها متضمّن اشاره به کتاب باز جهان دارد، کتاب بازی که بیانگر قدرت خدا بر آفرینش نخستین و برگشت دوباره، یعنی رستاخیز همگان است:

﴿ أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذي خَلَقَ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقٰادِرٍ عَلىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتىٰ؟ بَلىٰ إِنَّهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديرٌ ﴾.

آیا نمی‌دانند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفرینش آنها خسته و درمانده نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر کاری توانا است.

در اینجا دلهایشان را با صحنه‌ای از کسانی که کفر ورزیده‌اند لمس می‌کند و می‌پساید، کافرانی که در آن روز بر آتش عرضه می‌شوند، و آنان به چیزی اقرار و اعتراف می‌کنند که آن را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند، امّا چه فائده؟! دیگر فرصت اقرار و اعتراف یا یقین و باور داشتن گذشته است!

این سوره با رهنمود و رهنمون پیغمبر ﷺ به صبر و شکیبائی کردن، و در فرارسیدن عذابشان شتاب نورزیدن، خاتمه می‌پذیرد. آنان عمر کوتاهی دارند و در آن بدیشان مهلت داده می‌شود، آنگاه پس از سپری شدن این مدّت کوتاه، عذاب و هلاکشان درمی‌رسد:

﴿ فَاصْبِرْ كَمٰا صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لاٰ تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مٰا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّٰ سٰاعَةً مِنْ نَهٰارٍ. بَلاٰغٌ. فَهَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الْفٰاسِقُونَ ﴾.

پس (در برابر اذیّت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن. روزی که ایشان چیزی را مشاهده می‌کنند که بدیشان وعده داده می‌شد، انگار که آنان مدّتی از یک روز در دنیا مانده‌اند (و زندگی کرده‌اند. این قرآن) ابلاغ است و بسنده است. مگر جز مردمان گناهکار و سرکش از اطاعت خدا، هلاک می‌گردند؟

هم اینک به شرح و بسط این مرحله‌ها می‌پردازیم:



﴿ حم. تَنْزيلُ الْكِتٰابِ مِنَ اللهِ الْعَزيزِ الْحَكيمِ. مٰا خَلَقْنَا السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا إِلاّٰ بِالْحَقِّ وَ أَجَلٍ مُسَمًّى، وَ الَّذينَ كَفَرُوا عَمّٰا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴾.

حا. میم. این کتاب (قرآن نام) از سوی خداوند باعزّت و باحکمت نازل می‌گردد. ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حقّ و برای سرآمد معیّنی نیافریده‌ایم. (در مجموعهٔ عالم خلقت، چیزی ناموزون و ناسنجیده و مخالف حقّ یافته نمی‌شود، و این مجموعه، همان‌گونه که سرآغازی داشته است، سرانجامی نیز دارد، و با فرارسیدن آن دنیا فانی می‌شود، و به دنبال آن جهان دیگری شروع می‌گردد، و نتائج اعمال در آن بررسی، و پاداش و پادافره داده

می‌شود) ولیکن کافران (که این حقیقت را نمی‌پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می‌شوند (که فرارسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می‌گردانند.

این آهنگ نخستین است که در سرآغاز سوره می‌آید. این آهنگ، رابطهٔ موجود میان حرفهای عربی که زیربنای ساختار سخنان عربها هستند، و میان کتاب فراهم آمده از جنس همین حرفها را لمس می‌کند و می‌پساید، کتابی که با همین حرفها ساخته شده است ولی بسان سخن انسانها نمی‌باشد. این امر گواه است بر این که قرآن از سوی خداوند باعزّت و باحکمت نازل گردیده است. همچنین رابطه‌ای را لمس می‌کند و می‌پساید که میان کتاب خواندنی و نازل شده از سوی یزدان، و میان کتاب دیدنی و ساختهٔ یزدان وجود دارد که این جهان است و چشمها آن را مشاهده می‌کنند، و دلها آن را می‌خوانند.

هر دو کتاب، بر حقّ و حقیقت، و بر تدبیر و تقدیر استوار و پایدارند. چه فرو فرستادن کتاب قرآن:

﴿ مِنَ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴾.

از سوی خداوند با عزّت و باحکمت است.

این امر نشان‌دهندهٔ قدرت خدا و بیانگر حکمت او است. آفرینش آسمانها و زمین و هرآنچه در میان آن دو است، آمیزهٔ حقّ و با حقّ همراه گردیده است:

﴿ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ ﴾.

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان این دو است جز به حقّ نیافریده‌ایم.

آمیزهٔ تقدیر و تدبیر دقیق است:

﴿ وَ أَجَلٍ مُسَمّىً ﴾.

و جز برای سرآمد معیّنی نیافریده‌ایم.

در این سرآمد معیّن، حکمت خدا که در آفرینش پدیده‌ها نهفته است جلوه‌گر می‌گردد، و هدفی که خدا در پدیده‌ها مقدّر و مقرّر فرموده است نمودار می‌شود. هر دو کتاب قرآن و جهان باز و گشوده هستند. به گوشها و چشمها نموده می‌گردند و نشان داده می‌شوند. هر دو تا از قدرت خدا سخن می‌گویند، و بر حکمت خدا گواهی می‌دهند، و به تدبیر و تقدیر او اشاره می‌کنند. کتاب دیدنی جهان بر صدق کتاب خواندنی قرآن، و بر ترساندن و مژده دادن موجود در آن، دلالت دارد:

﴿ وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنْذِرُوا مُعْرِضُونَ ﴾.

و کافران (که این حقیقت را نمی‌پذیرند و) از آنچه از آن بیم داده می‌شوند (که فرارسیدن دادگاه بزرگ قیامت و شقاوت آخرت است) روی می‌گردانند.

این کار، زشت و ناپسند و جای شگفت است. در پرتو این اشاره‌ای که به کتاب نازل شده و به کتاب دیدنی می‌شود زشتی و شگرفی چنین کاری بهتر پدیدار و نمودار می‌گردد.

کتاب نازل شدهٔ خواندنی مقرّر می‌دارد که خدا یکتا است و چندتا نیست، و یزدان خداوندگار هر چیزی است، چون او آفریدگار هر چیزی است، و گردانندهٔ امور هر چیزی، و مقرّرکننده و ارزیابی‌کنندهٔ هر چیزی است. کتاب زندهٔ هستی، گویای خود این حقیقت است. چه نظم و نظام و هماهنگی و همآوائی آن، همه و همه گواه بر وحدانیّت و یگانگی سازنده و مقرّر و مقدّرکننده و مدبّر و گردانندهٔ جهان است. آن خدائی که با علم و دانش می‌آفریند و می‌سازد، و با شناخت و آگاهی، زیبانگاری و نوآفرینی می‌کند، و قالب ساخت و ساختار در هر آنچه می‌سازد و می‌آفریند و زیبانگاری و نوآفرینی می‌نماید یکتا و یگانه است. پس چرا باید مردمان جز خدا معبودها و خداگونه‌هائی برگیرند؟ آخر این گونه معبودها و خداگونه‌ها چه چیز را ساخته‌اند و آفریده‌اند؟

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُم مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللهِ؟ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ؟ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؟ اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا، أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

بگو: آیا دقّت کرده‌اید در بارهٔ چیزهائی که بجز خدا به فریاد می‌خوانید و می‌پرستید؟ به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟ یا اصلاً در (آفرینش و

گردش و چرخش) آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟ (اگر فرضاً می‌گوئید بلی آنها شرکت داشته‌اند) کتابی (از کتابهای آسمانی) پیش از این (قرآن که گفتار شما را تصدیق کند) یا یک اثر علمی (و باستانی از علمای گذشته که گواهی دهد بر راستی چنین ادّعائی) برای من بیاورید، اگر راست می‌گوئید.

این درسی است که یزدان سبحان به پیغمبرش ﷺ می‌آموزد تا گواهی کتاب باز و گشودهٔ جهان را با ایشان بازگو کند و رو در رو بگوید، کتابی که برای جدال و غلط‌اندازی جائی باقی نمی‌گذارد. بعد از گواهی جهان هرچه انسان بگوید ستیزه‌جوئی و نیرنگبازی است. کتاب جهان کتابی است که فطرت را با منطق فطرت مخاطب قرار می‌دهد، آن منطقی که میان جهان و میان فطرتها است، و نهان در پیوند ذاتی و پنهان است، و چیره شدن بر آن و غلط‌اندازی با آن مشکل و دشوار است.

﴿ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ؟ ﴾.

به من نشان دهید چه چیزی از زمین را آفریده‌اند؟.

هیچ انسانی نمی‌تواند گمان برد که این معبودها ـ چه سنگها، یا درختها، یا پریها، یا فرشته‌ها، و یا چیزهای دیگری باشند ـ چیزی از زمین را آفریده‌اند، یا چیزی در زمین را پدید آورده‌اند. منطق فطرت منطق واقعی است. رو در روی هر ادّعائی از این قبیل فریاد می‌دارد و بر آن می‌تازد.

﴿ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ؟ ﴾.

یا اصلاً در (آفرینش و گردش و چرخش) آسمانها مشارکتی داشته‌اند؟.

همچنین هیچ انسانی نمی‌تواند گمان برد که این معبودها در آفرینش آسمانها و زمین یا در مالکیّت آسمانها و زمین مشارکتی داشته‌اند. نگاهی به آسمانها انداختن احساس عظمت آفریدگار را به دل می‌اندازد، و دل را با یگانگی خدا آشنا می‌سازد، و انحرافها و کجرویها و بیهودگیها و یاوه‌ها را از دل می‌زداید . . . خدا که نازل‌کنندهٔ این قرآن است تأثیر نگاه انداختن به جهان در دلهای انسانها را می‌داند. بدین خاطر است که مردمان را به کتاب جهان رهنمود می‌کند تا آن را وارانداز و وارسی کنند و در باره‌اش بیندیشند و آن را در پیشگاه بینش خود حاضر آورند و آهنگها و نواهای مستقیم و بدون واسطه‌اش را بشنوند که بر تارهای دلها می‌نوازند.

آن‌گاه راه را می‌بندند بر انحراف دوری که چه بسا به برخی از نفسها بخزد و به دلهایشان داخل شود. گاهی این انحراف، نفسها را بر آن می‌دارد که این گمان یا آن گمان را بدون هرگونه دلیل و حجّتی ببرند و کژراهه بروند. لذا سر راه نفسها را می‌گیرد، و از آنها دلیل و حجّت می‌طلبد. در عین حال بدانها راه استدلال درست را نشان می‌دهد، و آنها را با روش صحیح و شیوهٔ درست نگریستن و داوری کردن و سنجیدن و ارزیابی نمودن آشنا می‌سازد:

﴿ اِئْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هٰذَا، أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ، إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴾.

کتابی (از کتابهای آسمانی) پیش از این (قرآن که گفتار شما را تصدیق کند) یا یک اثر علمی (و باستانی از علمای گذشته که گواهی دهد بر راستی چنین ادّعائی) برای من بیاورید، اگر راست می‌گوئید.

یا کتاب راست و درستی از سوی خدا بیاورید. یا باقیمانده‌ای از دانش یقینی و ثابتی را ارائه دهید. همهٔ کتابهائی که از سوی یزدان پیش از این قرآن نازل گردیده‌اند بر وحدانیّت آفریدگار و نوآفرین و اداره‌کننده و اندازه‌گیر و ارزیاب جهان هستی گواهی می‌دهند. در میان کتابهای آسمانی کتابی نیست که خرافهٔ خداگونه‌های متعدّد و گوناگون را بپذیرد و بدان اعتراف کند، یا بگوید این چنین خداگونه‌ها در زمین چیزی را آفریده‌اند یا در آسمانها مشارکتی داشته‌اند. هیچ‌گونه علم و دانش درستی هم در میان نیست که همچون گمان یاوه‌ای و ناروائی را تأکید و تأیید کند.

بدین منوال و بر این روال، قرآن ایشان را با گواهی و شهادت این جهان رویاروی می‌گرداند، گواهی و

شهادتی که حتمی و قطعی است، و راه ادّعای بدون دلیل ایشان را می‌بندد، و روش صحیح و شیوهٔ درست سخن گفتن و پژوهش کردن را بدیشان یاد می‌دهد، در آیه‌ای که دارای واژگان اندک، و جولانگاه فراخ، و آهنگ نیرومند، و دلیل قاطع است.

آن‌گاه ایشان را به نگرش موضوعی در بارهٔ حقیقت این خداگونه‌های ادّعائی رهنمود می‌کند، و آنان را به گمراهی و ضلالتی توجّه می‌دهد که به سبب اعتقاد به همچون خداگونه‌هائی بدان درافتاده‌اند، خداگونه‌هائی که بدیشان پاسخ نمی‌گویند، و از فریاد و پرستش ایشان در دنیا آگاه نمی‌گردند، و گذشته از این در روز آخرت به دشمنانگی آنان برمی‌خیزند، و ادّعای به فریاد خواندن و پرستش کردن پیروان خود را انکار می‌کنند:

﴿ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللهِ مَنْ لاٰ يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيامَةِ، وَهُمْ عَنْ دُعٰائِهِمْ غٰافِلُونَ؟ وَإِذٰا حُشِرَ النّٰاسُ كٰانُوا لَهُمْ أَعْدٰاءً وَكٰانُوا بِعِبٰادَتِهِمْ كٰافِرِينَ ﴾.

چه کسی گمراه‌تر از کسی است که افرادی را به فریاد بخواند و پرستش کند که (اگر) تا روز قیامت (هم ایشان را به فریاد بخواند و پرستش کند) پاسخش نمی‌گویند؟ (نه تنها پاسخش را نمی‌دهند بلکه سخنانش را هم نمی‌شنوند) و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریادخواهندگان غافل و بی‌خبرند. و زمانی که مردمان (در قیامت) گرد آورده می‌شوند، چنین پرستش‌شدگان و به فریاد خواسته شدگانی، دشمنان پرستشگران و به فریادخواهندگان می‌گردند (و از ایشان بیزاری می‌جویند) و عبادت ایشان را نفی می‌کنند و نمی‌پذیرند.

برخی از مردمان بتها را خداگونه و معبود می‌شمردند. این بتها به اعتبار خودشان یا به اعتبار این که مجسّمه‌های فرشتگانند پرستیده می‌شدند. بعضی از انسانها درختان را به خدائی می‌گرفتند. برخیها هم مستقیماً فرشتگان یا شیاطین را می‌پرستیدند . . . همهٔ این خداگونه‌ها و معبودها اصلاً به پرستشگران و به فریادخواهندگان خود پاسخی نمی‌دهند، یا پاسخی بدیشان نمی‌دهند، که سودمند افتد و به درد بخورد. سنگها و درختها اصلاً پاسخی نمی‌گویند. فرشتگان هم به مشرکان جواب نمی‌دهند. شیاطین نیز پاسخی جز وسوسه کردن ایشان و گمراه ساختن آنان را بدیشان نمی‌دهند. گذشته از این وقتی که روز قیامت فرامی‌رسد و مردمان در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده می‌شوند، هم اینان و هم آنان از بندگان سرگردان و ویلان و گمراه خود بیزاری می‌جویند و خویشتن را تبرئه و بیگناه قلمداد می‌کنند. حتّی اهریمن نیز چنین کاری می‌نماید، همان‌گونه که در سورهٔ دیگری آمده است:

﴿ وَقٰالَ الشَّيْطٰانُ لَمّٰا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ، وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ، وَمٰا كٰانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ، إِلاّٰ أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي. فَلاٰ تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ، مٰا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمٰا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ. إِنِّي كَفَرْتُ بِمٰا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ. إِنَّ الظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ ﴾.

و اهریمن (سردستهٔ کفر و ضلال) هنگامی که کار (حساب و کتاب) به پایان رسید (و بهشتیان آمادهٔ بهشت و دوزخیان آمادهٔ دوزخ شدند، خطاب به پیروان بدبخت خود) می‌گوید: خداوند (بر زبان پیغمبران) به شما وعدهٔ راستینی داد (که فرمانبرداران را پاداش و نافرمانبرداران را پادافره خواهم داد، و بدان وفا کرد) و من به شما وعده دادم (که ثواب و عقاب و بهشت و دوزخی در میان نیست) و با شما خلاف وعده کردم (و دروغ گفتم) و من بر شما تسلّطی نداشتم (و کاری نکردم) جز این که شما را دعوت (به گناه و گمراهی) نمودم و شما هم (گول وسوسهٔ مرا خوردید و) دعوتم را پذیرفتید. پس مرا سرزنش مکنید و بلکه خویشتن را سرزنش بکنید. (امروز) نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید. من (امروز) از این که مرا قبلاً (در دنیا برای خدا) انباز کرده‌اید، تبرّی می‌جویم (و آن را انکار می‌کنم). بیگمان کافران عذاب دردناکی دارند. (ابراهیم/۲۲)

بدین منوال قرآن ایشان را رو در روی حقیقت ادّعایشان و سرانجامشان در دنیا و آخرت نگاه می‌دارد. به دنبال آن که آنان را در برابر حقیقت جهانی‌ای نگاه داشته بود که این ادّعاء را زشت می‌شمرد و آن را ردّ می‌کرد. در هر دو حالت، حقیقت ثابت و استوار، پدیدار و نمودار می‌آید، حقیقت وحدانیّتی که کتاب وجود گویای آن است، و مصلحت خود مشرکان آن را واجب و لازم می‌گرداند، و نگاه به سرانجامشان در دنیا و آخرت، آن را واجب و لازم می‌نماید.

وقتی که قرآن ضلالت و گمراهی کسانی را فریاد می‌دارد که جز خدا افرادی را به عنوان خداگونه و معبود می‌پرستند و به کمک می‌طلبند، افرادی که تا روز قیامت بدیشان پاسخ نمی‌گویند، مراد از این سخن تنها خداگونه‌ها و معبودهائی است که گروه‌ها و دسته‌های بشریّت آنها را در زمان نزول این قرآن می‌شناخته‌اند. ولی این نصّ مدلول و مفهوم فراخ‌تر و فراگیرتری دارد، و از محدودهٔ واقعیّت زمانی نزول قرآن فراتر می‌رود. چه کسی گمراه‌تر از فردی است که بجز خدا شخصی را در هر زمانی و در هر مکانی بپرستد و به کمک بطلبد؟ هیچ کسی ـ هرکه باشد ـ اصلاً پاسخ کسی را نمی‌دهد که او را بپرستد و به کمک بطلبد، و اصلاً نمی‌تواند پاسخ بدهد و به فریاد برسد. هیچ کسی جز خدا کارآ و فعّال در چیزی نیست که بخواهد و اراده کند. شرک محدود به شکلهای ساده‌ای نیست که مشرکان پیشین با آنها آشنا بوده‌اند. بسیارند مشرکانی که صاحب قدرتی، یا دارای جاه و جلالی، و یا دارندهٔ اموالی را شریک خدا می‌کنند، و بدیشان چشم امید می‌دوزند، و با دعا و عبادت بدیشان روی می‌آورند و به کمک و یاریشان می‌خوانند! همهٔ این خداگونه‌ها و معبودها ناتوان‌تر و درمانده‌تر از آن هستند که به پرستشگران و به فریادخواهندگان خود را واقعاً پاسخ بدهند و نیازشان را برآورده کنند و به کمک و یاریشان بشتابند. همهٔ آنها مالک نفعی یا ضرری برای خودشان هم نمی‌باشند. پرستش کردن آنها و به کمک و یاری فراخواندن آنها شرک است. بدیشان امید داشتن و چشم امید دوختن شرک است . . . ترس و هراس داشتن از ایشان شرک است. ولیکن شرکِ خفی و نهانی است که بسیاری ناآگاهانه بدان دست می‌یازند و گرفتار می‌آیند.



آن‌گاه روند قرآنی به پیش می‌رود و از موضعگیری مشرکان با پیغمبر خدا ﷺ و از حقّ و حقیقتی که برایشان آورده است سخن می‌گوید، بعد از آن که از واقعیّت آنان و از بیهودگی و پوچی عقیدهٔ شرک سخن گفته است. مسألهٔ وحی را مقرّر می‌دارد، همان‌گونه که مسألهٔ توحید و یگانه‌پرستی را مقرّر داشته است:

﴿ وَ إِذٰا تُتْلىٰ عَلَيْهِمْ آيٰاتُنٰا بَيِّنٰاتٍ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمّٰا جٰاءَهُمْ: هٰذٰا سِحْرٌ مُبِينٌ. أَمْ يَقُولُونَ: اَفْتَرٰاهُ؟ قُلْ: إِنِ اَفْتَرَيْتُهُ فَلاٰ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً. هُوَ أَعْلَمُ بِمٰا تُفِيضُونَ فِيهِ. كَفىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ، وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. قُلْ: مٰا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ، وَ مٰا أَدْرِي مٰا يُفْعَلُ بِي وَ لاٰ بِكُمْ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّٰ مٰا يُوحىٰ إِلَيَّ، وَ مٰا أَنَا إِلاّٰ نَذِيرٌ مُبِينٌ. قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَ كَفَرْتُمْ بِهِ، وَ شَهِدَ شٰاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرٰائِيلَ عَلىٰ مِثْلِهِ، فَآمَنَ وَ اسْتَكْبَرْتُمْ؟ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ. وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا: لَوْ كٰانَ خَيْراً مٰا سَبَقُونٰا إِلَيْهِ. وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ: هٰذٰا إِفْكٌ قَدِيمٌ. وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتٰابُ مُوسىٰ إِمٰاماً وَ رَحْمَةً، وَ هٰذٰا كِتٰابٌ مُصَدِّقٌ لِسٰاناً عَرَبِيّاً، لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴾.

هنگامی که آیه‌های روشن ما بر آنان خوانده می‌شود، کافران به محض این که حقّ و حقیقت بدیشان می‌رسد فوراً در بارهٔ آن می‌گویند: این جادوی آشکاری است. آیا آنان می‌گویند که: (محمّد) قرآن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ آن را به خدا نسبت داده است؟ بدیشان) بگو: اگر من قرآن را از پیش خود ساخته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم، (قطعاً خدا مرا به مجازات می‌رساند و) شما نمی‌توانید

کم‌ترین کاری در برابر خدا برایم بکنید (و مرا از عذاب و عقاب او برهانید. پس چگونه من چنین کاری را می‌کنم و بدین وسیله خویشتن را برای شما در معرض عذاب الهی قرار می‌دهم؟!). خداوند از هرکس دیگری بهتر می‌داند که به چه سخنانی (برای رخنه گرفتن از قرآن) فرو می‌روید (و گاهی آن را شعر، و زمانی ساخته و بافتهٔ بشر می‌نامید، و بدان نسبتهای ناروای دیگری می‌دهید). همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد. (خدا صدق دعوت و تلاش در ابلاغ رسالت مرا می‌داند، و کارشکنیها و دروغ‌پردازیهای شما را نیز می‌بیند، و همین برای من و شما کافی است از این کارها دست بکشید و به سوی خدا برگردید. خدا توبه‌کاران را می‌بخشد، و آنان را مشمول رحمت واسعهٔ خود می‌سازد. چرا که) او بخشاینده و مهربان است. بگو: من نوبرِ پیغمبران و نخستین فرد ایشان نیستم (و چیزی را با خود نیاورده‌ام که کسی پیش از من آن را نیاورده باشد. بلکه پیغمبران بیشماری پیش از من آمده‌اند و توحید و مکارم اخلاق را به انسانها رسانده‌اند و من آخرین فرد آنان و ادامه‌دهندهٔ خطّ سیر ایشانم) و نمی‌دانم (در دنیا) خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد. (آیا سرنوشت من و شما در همین دنیا چگونه خواهد بود؟ زندگی چگونه خواهد گذشت؟ من پیش از شما و یا شما پیش از من می‌میرید؟ من ایمان آوردن همهٔ شما و یا اکثر شما را می‌بینم و یا نمی‌بینم؟ لحظه‌ها و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سالهای آینده غیب است و من غیب نمی‌دانم). من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم‌دهندهٔ آشکاری نیستم. بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما بدان ایمان نیاورید، و کسانی از بنی‌اسرائیل بر همچون کتابی گواهی دهند و ایمان بیاورند، و شما تکبّر بورزید (و خویشتن را بزرگ‌تر از این بدانید که از آن پیروی کنید، آیا شما به خود ظلم نمی‌کنید؟). بیگمان خداوند ظالمان را (به سوی خیر و به راه سعادت) رهنمود نمی‌سازد. (ظالمانی که راستای راه حقّ را می‌بینند و آن را در پیش نمی‌گیرند). کافران (تمسخرکنان) می‌گویند: اگر (قرآن که برنامهٔ اسلام است) چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند (و ما قبل از ایشان به اسلام می‌گرویدیم و به قرآن ایمان می‌آوردیم. چرا که ما سران بوده و از عقل برتری و خردمندی بیشتری برخورداریم). چون خودشان به وسیلهٔ آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغهای قدیمی است (و از افسانه‌های کهن فراهم آمده است). پیش از قرآن، کتاب موسی (تورات) پیشوا و رحمت بوده، و (هم اینک) این (قرآن) کتاب (دین و شریعت) است که تصدیق‌کنندهٔ (تورات و سائر کتابهای آسمانی) و به زبان عربی است تا وسیلهٔ بیم دادن ستمگران و مژده دادن نیکوکاران باشد.

سخن از مسألهٔ وحی آغاز می‌گردد با یاوه شمردن سخنانشان در بارهٔ وحی، و استقبال زشتشان از آن. در صورتی که وحی به شکل آیه‌های «روشن و آشکار» شرف نزول پیدا کرده است. هیچ گونه شکّ و شبهه‌ای، و هیچ‌گونه پیچیدگی و گمانی در آن نیست. گذشته از این، «حقّ» است، حقّی که شکّ و تردیدی در آن نیست. آنان بدین آیات و بدین حقّ می‌گویند:

﴿ هٰذا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴾.

این جادوی آشکاری است.

میان حقّ و سحر فاصله و فرق بسیاری است. حقّ و سحر آمیزهٔ یکدیگر نمی‌گردند و با همدیگر مشتبه نمی‌شوند.

بدین منوال از همان سرآغاز، بر گفتار ستمگرانه و بر ادّعای زشتشان هجوم می‌گردد و تاخت می‌رود، گفتار ستمگرانه و ادّعای زشتی که نه مستند به شبهه‌ای است و نه متّکی بر کوچک‌ترین دلیلی.

آن‌گاه به ردّ سخن زشت دیگرشان می‌پردازد که می‌گفتند:

﴿ إِفْتَرَاهُ ﴾.

آن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ آن را به خدا نسبت داده است).

سخن ایشان را به صورت خبری بازگو نمی‌کند، بلکه آن را به صورت پرسش بیان می‌دارد. انگار همچون سخنی ممکن نیست گفته شود. بعید است مطرح گردد:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَاهُ؟ ﴾.

آیا آنان می‌گویند که: (محمّد) قرآن را از پیش خود ساخته است (و به دروغ آن را به خدا نسبت داده است؟).

گردنکشی ایشان را به جائی کشانده است که همچون سخنی را بگویند، سخنی که بر دلی نمی‌گذرد؟!

خداوند به پیغمبر ﷺ می‌آموزد که با ادب نبوّت بدیشان پاسخ دهد، ادب نبوّتی که بیانگر حقیقت احساس و شعور در بارهٔ پروردگارش، و احساس و شعور در بارهٔ وظیفه و کارش، و احساس و شعور در بارهٔ حقیقت نیروها و ارزشهائی است که در سراسر گسترهٔ این جهان هستی است:

﴿ قُلْ: إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُ فَلاَ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً. هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ. كَفَىٰ بِهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ. وَ هُوَ الْغَفُورُ ٱلرَّحِيمُ ﴾.

بگو: اگر من قرآن را از پیش خود ساخته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم، (قطعاً خدا مرا به مجازات می‌رساند و) شما نمی‌توانید کم‌ترین کاری در برابر خدا برایم بکنید (و مرا از عذاب و عقاب او برهانید. پس چگونه من چنین کاری را می‌کنم و بدین وسیله خویشتن را برای شما در معرض عذاب الهی قرار می‌دهم؟!). خداوند از هرکس دیگری بهتر می‌داند که به چه سخنانی (برای رخنه گرفتن از قرآن) فرو می‌روید (و گاهی آن را شعر، و زمانی ساخته و بافتهٔ بشر می‌نامید، و بدان نسبتهای ناروای دیگری می‌دهید). همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد. (خدا صدق دعوت و تلاش در ابلاغ رسالت مرا می‌داند، و کارشکنیها و دروغ‌پردازیهای شما را نیز می‌بیند، و همین برای من و شما کافی است از این کارها دست بکشید و به سوی خدا برگردید. خدا توبه‌کاران را می‌بخشد، و آنان را مشمول رحمت واسعهٔ خود می‌سازد. چرا که) او بخشاینده و مهربان است.

بدیشان بگو: چگونه من قرآن را از پیش خود می‌سازم و آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهم؟ به حساب چه کسی من آن را از پیش خود می‌سازم و به دروغ به خدا نسبت می‌دهم؟ به منظور چه هدفی من آن را از پیش خود می‌سازم و آن را به دروغ به خدا نسبت می‌دهم؟ آیا من آن را از پیش خود می‌سازم تا شما به من ایمان بیاورید و از من پیروی کنید؟ امّا:

﴿ إِنِ ٱفْتَرَيْتُهُ فَلاَ تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللهِ شَيْئاً ﴾.

اگر من قرآن را از پیش خود ساخته باشم و آن را به دروغ به خدا نسبت داده باشم، (قطعاً خدا مرا به مجازات می‌رساند و) شما نمی‌توانید کم‌ترین کاری در برابر خدا برایم بکنید (و مرا از عذاب و عقاب او برهانید. پس چگونه من چنین کاری را می‌کنم و بدین وسیله خویشتن را برای شما در معرض عذاب الهی قرار می‌دهم؟!).

خدا در برابر چیزی که به دروغ به هم بافته‌ام مرا گرفتار می‌سازد. این که شما با من و همراه من باشید و از من پیروی کنید، چه سودی برایم خواهد داشت؟ شما ناتوان‌تر و درمانده‌تر از آن هستید که بتوانید مرا در برابر خدا محافظت کنید و مرا از او برهانید، وقتی که خدا در برابر چیزی که به دروغ به هم بافته‌ام مرا گرفتار سازد، و شما ضعیف‌تر از آن هستید که مرا کمک کنید. این پاسخی است که سزاوار پیغمبری است که از پروردگار خود وحی دریافت می‌دارد، و در گسترهٔ جهان هستی جز یزدان را نمی‌بیند، و نیروئی جز نیروی او نمی‌شناسد. این پاسخ منطقی است، پاسخی که مخاطبان قرآن آن را درک و فهم می‌کنند، اگر خردهایشان را به قضاوت بطلبند و داور کنند . . . آن‌گاه کار و بارشان را به خدا وامی‌گذارد:

﴿ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ ﴾.

خداوند از هرکس دیگری بهتر می‌داند که به چه

سخنانی (برای رخنه گرفتن از قرآن) فرو می‌روید (و گاهی آن را شعر، و گاهی سحر، و زمانی ساخته و بافتهٔ بشر می‌نامید، و بدان نسبتهای ناروای دیگری می‌دهید).

خدا می‌داند به چه کرداری و گفتاری می‌پردازید. او برابر آنچه از گفتارتان و کردارتان می‌داند، کیفرتان می‌دهد.

﴿كَفىٰ بِهِ شَهيداً بَيْني وَ بَيْنَكُمْ﴾.

همین بس که خداوند میان من و شما گواه باشد.

او گواه و مطّلع است و قضاوت می‌کند. گواهی و آگاهی و قضاوت و داوری او بس است.

﴿وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحيمُ﴾.

او بسیار بخشاینده و مهربان است.

او نسبت به شما مهربان است، و از روی مهربانی شما را هدایت و رهنمود می‌کند، و گمراهی و ضلالتی را اگر پیش از هدایت و ایمان داشته‌اید می‌بخشاید.

پاسخی است که در آن برحذر داشتن و بیم دادن جلوه‌گر است. در آن به طمع انداختن و تشویق و ترغیب کردن پدیدار است. راه‌های دل را می‌گیرد، و تارهای آن را دست می‌کشد و به نغمه می‌اندازد. شنوندگان را متوجّه می‌سازد و بدیشان می‌فهماند که کار و بار بزرگ‌تر و سترگ‌تر از گفته‌های ناچیز آنان است، و فراتر از ادّعاهای بیهوده و پوچ ایشان است. کار و بار در دل و درون دعوت‌کنندهٔ به سوی یزدان، بزرگ‌تر و ژرف‌تر از چیزی است که احساس می‌کنند و بدان پی می‌برند. با ایشان چند گامی به جلو برمی‌دارد و در نقد و بررسی مسأله ـ مسألهٔ وحی ـ با ایشان جلو می‌رود، و از زاویهٔ دیگری که زاویهٔ واقعیّت دیدنی است با آنان همگام و همراه می‌گردد. آخر آنان چرا کار و بار وحی و رسالت را انکار می‌کنند؟ چرا آنان در تهمت سحر یا تهمت به هم بافتن و از پیش خود ساختن شتاب می‌ورزند؟ در این کار و بار، چیز غریبی یا عجیبی نیست و جای شگفت و شگرفی نمی‌باشد:

﴿قُلْ: ما كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ وَ ما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَ لا بِكُمْ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحىٰ إِلَيَّ. وَ ما أَنَا إِلاّ نَذيرٌ مُبينٌ﴾.

بگو: من نوبرِ پیغمبران و نخستین فرد ایشان نیستم (و چیزی را با خود نیاورده‌ام که کسی پیش از من آن را نیاورده باشد. بلکه پیغمبران بیشماری پیش از من آمده‌اند و توحید و مکارم اخلاق را به انسانها رسانده‌اند و من آخرین فرد آنان و ادامه‌دهندهٔ خطّ سیر ایشانم) و نمی‌دانم (در دنیا) خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد. (آیا سرنوشت من و شما در همین دنیا چگونه خواهد بود؟ زندگی چگونه خواهد گذشت؟ من پیش از شما و یا شما پیش از من می‌میرید؟ من ایمان آوردن همهٔ شما و یا اکثر شما را می‌بینم و یا نمی‌بینم؟ لحظه‌ها و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سالهای آینده غیب است و من غیب نمی‌دانم). من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، و من جز بیم‌دهندهٔ آشکاری نیستم.

پیغمبر ﷺ نخستین فرستادهٔ خدا نیست. پیغمبرانی پیش از او آمده‌اند. کار و بار او بسان کار و بار ایشان است. او نوبرِ پیغمبران نیست. او انسانی است و یزدان می‌دانسته است که او شایان رسالت است، و این است که بدو وحی می‌کند. او هم آشکارا چیزی را بیان می‌دارد که بدان دستور داده می‌شود. این سرشت رسالت و جوهرهٔ آن است . . . پیغمبر وقتی که دلش تماس پیدا می‌کند از پروردگارش دلیلی نمی‌طلبد، و برای خود چیزی نمی‌خواهد. بلکه راه خود را درپیش می‌گیرد و آن را می‌سپرد. رسالت پروردگارش را تبلیغ می‌کند و می‌رساند، آن‌گونه که بدو وحی شده است:

﴿وَ ما أَدْري ما يُفْعَلُ بي وَ لا بِكُمْ. إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما يُوحىٰ إِلَيَّ﴾.

و نمی‌دانم (در دنیا) خداوند با من چه می‌کند، و با شما چه خواهد کرد. (آیا سرنوشت من و شما در همین دنیا چگونه خواهد بود؟ زندگی چگونه خواهد گذشت؟ من پیش از شما و یا شما پیش از من می‌میرید؟ من ایمان آوردن همهٔ شما و یا اکثر شما را می‌بینم و یا نمی‌بینم؟

لحظه‌ها و روزها و هفته‌ها و ماه‌ها و سالهای آینده غیب است و من غیب نمی‌دانم). من جز از چیزی که به من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم.

پیغمبر ﷺ رسالت خود را ادامه نمی‌دهد و به پیش نمی‌برد بدان علّت که غیب را می‌داند، یا بدان خاطر که او آگاهی پیدا می‌کند بر هر آنچه کارش و کار قومش بدان می‌انجامد، و فرجام رسالتی که آن را به مردمان مژده می‌دهد چه خواهد شد. بلکه او به پیش می‌رود مطابق اشاره‌ای که بدان شده است، و موافق با رهنمودی که بدان گشته است. در حالی که به پروردگارش یقین و اطمینان دارد، و تسلیم اراده و مشیّت او است، و مطیع رهنمود و رهنمونش می‌باشد. گامهایش را آنجا می‌گذارد که خدا او را بدانجا امر و رهنمود کرده است و کشانده است. غیب بر سر راه او است و مجهول و نامعلوم است. راز غیب را خدا می‌داند و بس. او به راز نهان در پس پردهٔ غیب چشم نمی‌دوزد، زیرا دل مطمئنّی دارد، و ادبی که با خدا دارد او را از چشم دوختن به غیر آنچه بدو نموده شده است و گفته آمده است دوری می‌گزیند. او همیشه در کنار حدود و ثغور خود و حدود و ثغور وظیفهٔ خود می‌ایستد:

﴿ وَ مٰا أَنَا إِلاَّ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴾.

من جز بیم‌دهندهٔ آشکاری نیستم.

این ادبِ به خدارسیدگان است. این آرامش عارفان است. در آن به پیغمبر خدا ﷺ اقتداء می‌کنند و از او پیروی می‌نمایند و به دعوت خود برای خدا ادامه می‌دهند. مردمان را به سوی یزدان فرامی‌خوانند نه بدان خاطر که سرانجام دعوت را می‌دانند، یا از آیندهٔ آن خبر دارند، و یا این که از این دعوت کم یا زیاد مالک چیزی هستند. ولیکن چون این وظیفهٔ ایشان است و این بس است. آنان از پروردگار خود دلیل و برهانی نمی‌طلبند، چه دلیل و برهانشان در دل خودشان است. برای خویشتن هم ویژگی و خصوصیّتی نمی‌طلبند، چه ویژگی و خصوصیّت ایشان این است که یزدان آنان را برگزیده است و انتخاب فرموده است. آنان از خطّ سیر دقیق و باریکی که خدا برایشان کشیده است، و در آن جایگاه‌های پاهایشان را در طول راه ترسیم کرده است، تجاوز نمی‌کنند و درنمی‌گذرند . . .

آن‌گاه ایشان را با شاهد و گواه نزدیکی آشنا می‌سازد، شاهد و گواه نزدیکی که شهادت و گواهیش ارزش خاصّ خود را دارد، چون از زمرهٔ اهل کتابی است که سرشت فرو فرستاده را خوب می‌دانند:

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كٰانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ، وَ شَهِدَ شٰاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرٰائِيلَ عَلىٰ مِثْلِهِ، فَآمَنَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ؟ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ﴾.

بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما بدان ایمان نیاورید، و کسانی از بنی‌اسرائیل بر همچون کتابی گواهی دهند و ایمان بیاورند، و شما تکبّر بورزید (و خویشتن را بزرگ‌تر از این بدانید که از آن پیروی کنید، آیا شما به خود ظلم نمی‌کنید؟). بیگمان خداوند ظالمان را (به سوی خیر و به راه سعادت) رهنمود نمی‌سازد. (ظالمانی که راستای راه حقّ را می‌بینند و آن را در پیش نمی‌گیرند).

چه بسا این امر، واقعیّت حال باشد، و مراد فردی یا جمعی از بنی‌اسرائیل بوده، و دانسته باشد یا دانسته باشند که سرشت این قرآن همان سرشت کتابهای نازل شده از سوی یزدان است. به حکم آن که همچون کسی یا همچون کسانی با سرشت تورات آشنا بوده یا آشنا بوده‌اند، ایمان آورده یا ایمان آورده‌اند. روایتهای متعدّدی ذکر گردیده است که بیانگر این هستند این آیه در بارهٔ عبدالله پسر سلام نازل شده است. امّا این سوره مکّی است، و عبدالله پسر سلام در مدینه مسلمان گردیده است. روایت هم شده است که این آیه مدنی است تا تأکید بر نزول آن در بارهٔ عبدالله رضي الله عنه باشد. همچنین روایت هم شده است که این آیه مکّی است و در بارهٔ او نازل نگردیده است.

چه‌بسا اشاره به واقعهٔ دیگری در خود مکّه باشد. چه بعضی از اهل کتاب ـ هرچند هم کم بوده‌اند ـ در دوران

مکّی ایمان آورده‌اند.
ایمان آنان که اهل کتاب بوده‌اند، در میان مشرکان بیسواد، ارزش و دلالت خود را داشته است. بدین خاطر قرآن به ذکر آن در موارد متعدّدی پرداخته است، و آن را رو در روی مشرکانی گفته است که بدون علم و دانش، و بدون هدایت و رهنمون، و بدون کتاب روشنگری، به تکذیب می‌پرداختند.

﴿ قُلْ: أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللهِ . . . ﴾ .

بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد ...
... تا آخر . . .

بیشتر مراد سست و لرزان کردن اصرار و پافشاری و عناد و دشمنانگی موجود در دل و درون اهالی مکّه، و برانگیختن ترس و هراس در دل و درونهایشان و تقویت پرهیز از ادامهٔ تکذیبشان است . . . ایشان وقتی که درنظر بگیرند چه بسا واقعاً این قرآن از سوی خدا فروفرستاده شده باشد همان‌گونه که محمّد می‌گوید، در این صورت فرجام بدی در انتظار خواهد بود. برای ایشان بهتر است که احتیاط لازم برای این فرض را بنمایند، فرضی که چه بسا درست باشد، و هرآنچه ایشان را از آن می‌ترسانند گریبانگیرشان گردد. پس در این صورت بهتر آن است که از تکذیب دست نگاه دارند و درنگ روا دارند، و آزمندانه و ترسان در بارهٔ این امر بیندیشند و پژوهش کنند، پیش از این که به همچون فرجام ناگوار و نابهنجاری دچار آیند. مخصوصاً اگر بدین احتمال اضافه گردد که فردی یا بیشتر از اهل کتاب گواهی می‌دهد یا می‌دهند که سرشت این قرآن با کتابهای آسمانی پیشین همسان و همگون است، و به دنبال این احساس، ایمان می‌آورد یا ایمان می‌آورند. در صورتی که این ایشانند که قرآن برای آنان آمده است، و به زبان ایشان نازل گردیده است، و بر زبان یکی از خودشان به ارمغان آمده است، با این وجود آنان تکبّر می‌ورزند و بزرگ‌بینی می‌کنند و راه کفر و الحاد درپیش می‌گیرند . . . این هم ظلم و ستم روشنی، و کناره‌گیری آشکاری از حقّ است، و سزاوار انتقام خدا از ایشان و بیهوده ساختن اعمالشان می‌باشد:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يَهْدِي الْقَوْمَ الظّٰالِمِينَ ﴾ .

بیگمان خداوند ظالمان را (به سوی خیر و به راه سعادت) رهنمود نمی‌سازد. (ظالمانی که راستای راه حقّ را می‌بینند و آن را در پیش نمی‌گیرند).

قرآن راههای گوناگونی را پیموده است، و از شیوه‌های گوناگونی سود جسته است، تا با شکّ و تردیدهای دل انسان، و با انحرافها و آفتهای آن مقابله و مبارزه کنند ... راههای شکّ و تردیدها و انحرافها و آفتها را می‌بندد، و با هر شیوهٔ ممکنی به چاره‌جوئی آنها می‌پردازد. در شیوه‌های گوناگون قرآن، زاد و توشهٔ دعوت و دعوتگرانِ به سوی این آئین است. با یقین و باور قاطعانه به این امر که این قرآن از سوی خدا نازل گردیده است، یزدان سبحان شیوهٔ شکّ و تردید را به کار برده است نه شیوهٔ قطعی و جزمی را. این هم به خاطر هدفی است که جلوتر گفتیم. این شیوه یکی از شیوه‌های قانع کردن در برخی از احوال و اوضاع است.
بعد از آن، به بیان گفته‌های مشرکان در بارهٔ این قرآن و این آئین می‌پردازد. عذر ایشان در بارهٔ تکذیب قرآن و روی‌گردانی از آن را مطرح می‌کند، همان عذری که عذر متکبّرانی است که خویشتن را از مؤمنان بالاتر و والاتر می‌شمارند و می‌دانند:

﴿ وَ قٰالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا: لَوْ كٰانَ خَيْراً مٰا سَبَقُونٰا إِلَيْهِ. وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ: هٰذٰا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴾ .

کافران (تمسخرکنان) در بارهٔ مؤمنان می‌گویند: اگر (قرآن که برنامهٔ اسلام است) چیز خوبی بود، هرگز آنان برای رسیدن به آن از ما پیشی نمی‌گرفتند (و ما قبل از ایشان به اسلام می‌گرویدیم و به قرآن ایمان می‌آوردیم. چرا که ما سران بوده و از عقل برتری و خردمندی بیشتری برخورداریم). چون خودشان به وسیلهٔ آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغهای قدیمی است (و از افسانه‌های کهن فراهم آمده است).

تعدادی از فقیران و بردگان آزاده شده، هرچه زودتر در ابتدای کار به اسلام گرویدند و در این کار بر دیگران سبقت گرفتند. این امر موجب گردید که بزرگان متکبّر طعنه بزنند و رخنه بگیرند و عیبجوئی بکنند. آنان دست‌اندرکار شدند و گفتند: اگر این آئین خوب بود این فقیران و بردگان از ما بدان آگاه‌تر نبودند، و در گرویدن بدان بر ما سبقت نمی‌گرفتند. ما که با مکانت و منزلتی که داریم و با درک و فهم فراوانی که از آن برخورداریم می‌توانیم کارها را بهتر بسنجیم و ارزیابی کنیم و از اینان چیز خوب را بهتر بشناسیم!

ولی چنین نیست. آنان از اسلام دوری نمی‌گزیدند بدان خاطر که در بارهٔ اسلام شکّ و تردید داشته‌اند یا حقّ و خیر را نشناخته‌اند، حقّی که اسلام بر آن استوار است، و خیری که اسلام دربر دارد. بلکه این تکبّر بوده است که ایشان را از اقرار و اعتراف به محمّد ﷺ - همان‌گونه که می‌گفتند - بازمی‌داشته است. همچنین ترس بر از دست دادن مراتب و مقامات اجتماعی و منافع اقتصادی، از یک سو، و از دیگر سو افتخار توخالی کردن به پدران و نیاکان، و لاف زدن بدانچه که پدران و نیاکان بر آن بوده‌اند و بدان باور داشته‌اند، اینها دست به دست هم داده‌اند و ایشان را از اقرار و اعتراف به پیغمبری محمّد ﷺ بازداشته‌اند. و امّا کسانی که با سرعت به سوی اسلام دویدند و در پذیرش آن بر دیگران سبقت گرفتند همچون سدها و مانعهائی که بزرگان و سران را از اسلام بازداشته است، ایشان را بازنداشته است.

این هوا و هوس و آرزوپرستی است که بزرگان و سران متکبّر را برآن داشته است خود را بزرگ‌تر و والاتر از آن ببینند که به حقّ و حقیقت اعتراف کنند، و صدای فطرت را بشنوند، و در برابر حجّت و برهان تسلیم گردند و کرنش ببرند. این چیزها است که ایشان را بر آن می‌دارد که سرکشی و روی‌گردانی در پیش گیرند، و عذرها بتراشند و بیاورند، و ادّعاهای باطلی بر ضدّ حقّ و اهل حقّ داشته باشند. آنان هرگز مسلمان نمی‌گردند چون راه خطا می‌پویند. ایشان خود را محور زندگی به طور کلّی قرار می‌دهند. پیرامون این محور می‌چرخند، و می‌خواهند که زندگی را نیز پیرامون آن بچرخانند و بگردانند:

﴿ وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ: هٰذٰا إِفْكٌ قَدِيمٌ ﴾.

چون خودشان به وسیلهٔ آن هدایت و راهیاب نشده‌اند، می‌گویند: این همان دروغهای قدیمی است (و از افسانه‌های کهن فراهم آمده است!).

قطعاً باید چنین باشد! وقتی که آنان به حقّ دستیابی پیدا نکرده‌اند و بدان راه نیافته‌اند و اعتراف نکرده‌اند، باید در حقّ عیبی باشد، چون جائز نیست که ایشان به خطا روند و اشتباه بکنند! آخر آنان از دیدگاه خودشان مقدّس و معصوم هستند و به خطا نمی‌روند و اشتباه نمی‌کنند، و می‌خواهند به عامّهٔ مردمان هم همین مقدّس و معصوم بودن و به خطا نرفتن و اشتباه نکردن را الهام کنند و پیام دارند.

این چرخش و گردش پیرامون مسألهٔ وحی و رسالت را خاتمه می‌دهد با اشارهٔ به کتاب موسی، و این که این قرآن چنین کتابی را تصدیق می‌کند - همان‌گونه که قبلاً در شهادت و گواهی شاهد و گواهیِ از بنی‌اسرائیل اشارت رفت:

﴿ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتٰابُ مُوسىٰ إِمٰاماً وَ رَحْمَةً. وَ هٰذٰا كِتٰابٌ مُصَدِّقٌ لِسٰاناً عَرَبِيّاً، لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴾.

پیش از قرآن، کتاب موسی (تورات) پیشوا و رحمت بوده، و (هم اینک) این (قرآن) کتاب (دین و شریعت) است که تصدیق‌کنندهٔ (تورات و سائر کتابهای آسمانی) و به زبان عربی است تا وسیلهٔ بیم دادن ستمگران و مژده دادن نیکوکاران باشد.

قرآن بارها اشارهٔ به رابطهٔ قرآن و کتابهای پیش از آن را تکرار کرده است، به ویژه اشارهٔ به رابطهٔ قرآن و کتاب موسی را، به اعتبار این که کتاب عیسی مکمّل و ادامه‌دهندهٔ کتاب موسی است. اصل قانونگذاری و مقرّرات‌نگاری و عقیده و اعتقاد در تورات است. بدین

لحاظ کتاب موسی را «امام» یعنی پیشوا و رحمت نامیده است. (بدین معنی که تورات وسیلهٔ اقتداء در دین و شریعت، و مایه و سبب رحمت برای مردمان بوده است). و آن را با صفت رحمت توصیف فرموده است. هر رسالت آسمانی رحمت برای زمین و کسانی است که در زمین بسر می‌برند، رحمت با تمام معانی و مفاهیمی که رحمت در دنیا و آخرت دارد.

﴿ وَ هٰذٰا كِتٰابٌ مُصَدِّقٌ لِسٰاناً عَرَبِيّاً ﴾.

و (هم اینک) این (قرآن) کتاب (دین و شریعت) است که تصدیق‌کنندهٔ (تورات و سائر کتابهای آسمانی) و به زبان عربی است.

تصدیق‌کنندهٔ اصل نخستینی است که آئینهای آسمانی همه بر آن استوار و برقرار می‌گردند، و اصل برنامهٔ الهی است، برنامه‌ای که همهٔ آئینهای آسمانی آن را دارند و بر آن می‌روند، و اصل رویکرد اصیلی است که انسانها بدان رو می‌کنند تا با پروردگار یگانهٔ بزرگوار خود پیوند و تماس پیدا کنند.

اشاره‌ای که به عربی بودن قرآن می‌رود، فضل و فیضی در حقّ عربها است. تذکّری به نعمت یزدان است که بدیشان روا دیده است و بدانان بخشیده است. بیانگر رعایت و عنایتی است که شامل عربها گردیده است و ایشان را دربر گرفته است. نماد چنین نعمت و رعایت و عنایتی این است که عربها برای همچون رسالتی برگزیده شده‌اند، و زبان ایشان زبان این قرآن بزرگوار گردیده است و مندرجات و محتویات آن را در خود گنجانده است.

آنگاه سرشت این رسالت، و وظیفهٔ آن بیان می‌شود:

﴿ لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ بُشْرىٰ لِلْمُحْسِنِينَ ﴾.

تا وسیلهٔ بیم دادن ستمگران و مژده دادن نیکوکاران باشد.

❁

در پایان این مرحلهٔ نخستین سزا و جزای نیکوکاران را به تصویر می‌کشد، و برای ایشان مژده‌ای را توضیح می‌دهد که قرآن مجید آن را با خود برمی‌دارد، با رعایت شرطی که این مژده می‌طلبد، و آن اعتراف به ربوبیّت و خداوندگاری یزدان یگانه، و استقامت و ماندگاری بر این اعتقاد و بر مقتضیات آن است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ قٰالُوا: رَبُّنَا اللّٰهُ. ثُمَّ اسْتَقٰامُوا. فَلاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ. أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ خٰالِدِينَ فِيهٰا، جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها یزدان است، سپس (بر این توحید و یکتاپرستی) ماندگار می‌مانند، نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند. آنان به پاداش کارهائی که می‌کنند، ساکنان بهشت بوده و جاودانه در آن می‌مانند.

سخن: ﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾ ... پروردگار ما تنها یزدان است... فقط جمله‌ای نیست که گفته می‌شود. و تنها عقیده‌ای نیست که به درون بدود و به دل برود و بس. بلکه این سخن، برنامهٔ کاملی برای زندگی است، و هرگونه تلاش و هرگونه رویکردی و هرگونه حرکتی و هرگونه اندیشه‌ای را دربر می‌گیرد، و ترازوئی را می‌گذارد و نصب می‌دارد که برای اندیشه و احساس، مردمان و اشیاء، اعمال و افعال، واقعه‌ها و رخدادها، رابطه‌ها و تماسها، و خویشاوندیها و پیوندها، در سراسر گسترهٔ این هستی به کار می‌رود و بدان سنجیده و ارزیابی می‌شود.

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾ ... پروردگار ما تنها خدا است: عبادت برای او است، و روی کردن تنها بدو است. تنها باید از او ترسید، و فقط باید بر او تکیه کرد.

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾: برای هیچ کسی و هیچ چیزی حساب و کتابی در میان نیست جز او. از هیچ کسی و از هیچ چیزی ترسی در میان نیست جز از او.

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾: هرگونه تلاش و کوششی، و هرگونه اندیشه و تفکّری، و هرگونه تدبیر و تقدیر و ارزیابی و سنجشی، باید برای او و رو بدو شود، و برای رضا و خشنودی او انجام بگیرد و بشود.

﴿ رَبُّنَا اللّٰهُ ﴾: قضاوت و داوری به پیش کسی جز او برده نمی‌شود. هیچ گونه سلطه و قدرتی برای کسی و

برای چیزی جز شریعت او نیست. هیچ‌گونه رهنمود و رهنمونی جز در پرتو هدایت و توفیق او صورت نمی‌پذیرد.

«رَبُّنَا اللهُ»: هر کسی که وجود دارد و هر چیزی که وجود دارد، با ما انسانها در ارتباط است، و ما با تماس و پیوندی که با خدا داریم، با آن کس و با آن چیز در پیشگاه یزدان به یکدیگر خواهیم رسید و حساب و کتاب پس خواهیم داد.

لذا «رَبُّنَا اللهُ»: بدین نحو و بدین شکلی که گذشت، برنامهٔ کاملی است، نه این که تنها سخنی است که لبها آن را زمزمه می‌کنند، و نه تنها عقیدهٔ منفی دور از واقعیّات زندگی است.

﴿ ثُمَّ اسْتَقَامُوا ﴾.

سپس (بر این توحید و یکتاپرستی) ماندگار می‌مانند.

این هم چیز دیگری است. استقامت و ماندگاری و استمرار و دوام و ثبات بر این برنامه، پلّه‌ای است که به دنبال پذیرش همین برنامه پیش می‌آید: استقامت و پابرجائی و آرامش نفس و اطمینان دل و استقامت و ماندگاری احساسها و اندیشه‌هائی که بر دل می‌گذرد، اینها باید سست و لرزان و پریش و پریشان نگردند، و دچار شکّ و تردید نشوند، به وسیلهٔ جاذبه‌ها و کششها و انگیزه‌ها و تأثیرگذارهائی که بر سر راه این برنامه و پیروان آن، پدیدار و نمودار می‌گردد، و بسی دشوار و سخت و گوناگون و فراوان هستند. استقامت در کردار و رفتار برابر برنامهٔ برگزیدهٔ یزدان دادار . . . در این راه لغزشگاهها و پرتگاهها و خارها و سدها و مانعها قرار دارد. از اینجا و آنجا نداها و فریادهائی برای منحرف کردن و به کژراهه کشاندن بلند می‌شود و به گوش می‌رسد!

﴿ رَبُّنَا اللهُ ﴾ : برنامه است . . . استقامت و ماندگاری بر راستای این برنامه پلّه‌ای است که بعد از شناخت آن و برگزیدن آن قرار دارد و پیش می‌آید. کسانی که خدا شناخت و استقامت را بهرهٔ ایشان می‌سازد، گروه گزیده‌ای هستند. چنین کسانی:

﴿ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴾.

نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می‌گردند.

چرا ترسی باشد و چرا غمی باشد؟ برنامه به مقصود منتهی می‌گردد و به هدف واصل می‌شود. استقامت و ماندگاری بر راستای این برنامه، ضامن وصول به منظور و مراد است.

﴿ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴾.

آنان به پاداش کارهائی که می‌کنند، ساکنان بهشت بوده و جاودانه در آن می‌مانند.

واژهٔ «يَعْمَلُونَ: کار می‌کنند» معنی «رَبُّنَا اللهُ: پروردگار ما خدا است» را، و معنی استقامت و ماندگاری بر این برنامه در زندگی را روشن می‌کند. این واژه اشاره می‌کند به این که کار کردن پاداش آن جاودانه در بهشت بسر بردن است، کار کردنی که از این برنامه سرچشمه بگیرد و برابر آن باشد، برنامه‌ای که «رَبُّنَا اللهُ: پروردگار ما خدا است»، و استقامت و ماندگاری بر آن، و استمرار و ادامهٔ آن و ثبات و استقرار بر آن در طول زندگی است.

بدین خاطر متوجّه می‌شویم که واژه‌های اعتقادی در این آئین فقط واژه‌هائی نیستند که با زبان گفته شوند و بس. چه گواهی: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ»[1] فقط جمله‌ای نیست و بس. بلکه برنامه است و باید این برنامه را تحقّق بخشید و در زندگی پیاده کرد. زمانی که لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ تنها جمله‌ای گردد و بس، دیگر «رکنی» از ارکان اسلام نیست، ارکانی که در اسلام محدود و مطلوب هستند.

بدین جهت ارزش حقیقی همچون گواهی و شهادتی را درک و فهم می‌کنیم، گواهی و شهادتی که امروزه میلیونها نفر زبان بدان می‌گشایند و آن را می‌گویند، ولیکن این گواهی و شهادت از لبهایشان فراتر نمی‌رود، و تأثیری در زندگیشان به دنبال خود نمی‌آورد! زیرا که آنان بر جادهٔ برنامهٔ همگون بت‌پرستی قرار دارند و

۱- جز خدا خدائی نیست.

مطابق با برنامه‌ای زندگی را بسر می‌برند که همسان بت‌پرستی است، هرچند که لبهایشان این جمله را بدون معنی و محتوا زمزمه می‌کند!

﴿ لا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ﴾ . . . یا ﴿ رَبُّنَا اللهُ ﴾ . . . برنامهٔ زندگی است . . . این امر باید در دلها و درونها مستقرّ و جایگزین شود، تا دلها و درونها برنامهٔ کاملی را بجویند و دنبال کنند که چنین جمله‌ها و عبارتهائی بدان اشاره دارند و آن را برمی‌گزینند.

وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ۖ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۖ وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا ۚ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ۖ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ الْجَنَّةِ ۖ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾ وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَّكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللَّهَ وَيْلَكَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٧﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ ۖ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿١٨﴾ وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِّمَّا عَمِلُوا ۖ وَلِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُم بِهَا فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾

این مرحله با فطرت راه می‌رود، فطرتی که استقامت می‌ورزد، و فطرتی که منحرف می‌گردد. از چیزی صحبت می‌دارد که فطرتِ استوار بر راستای راه عاقبت بدان می‌رسد، و فطرت کجرو سرانجام گرفتار آن می‌گردد. با سفارش در حقّ پدر و مادر می‌آغازد. در بسیاری از موارد این سفارش متّصل به سخنی در بارهٔ عقیده و باور به خدا یا همراه با سخنی در این راستا است. بدان خاطر که پدری و فرزندی نخستین پیوند بعد از پیوند ایمان، از لحاظ نیرو و اهمّیّت است، و بعد از ایمان از همه چیز بیشتر باید مورد رعایت و عنایت و تعظیم و تکریم قرار گیرد. در این کنارِ یکدیگر بودن و دنبال همدیگر آمدن دو معنی است: نخست این بود که گذشت. دوم این است که پیوند ایمان سزاوارترین پیوند، و مقدّم بر هر چیز دیگر است. به دنبال آن پیوند خون است در استوارترین و محکم‌ترین شکل از اشکالی که دارد.

در این مرحله از دو نمونهٔ فطرت سخن می‌رود: در نمونهٔ نخستین پیوند ایمان و پیوند خویشاوندی والدین در راه راست و درست و منتهی به رضای خدا به همدیگر می‌رسند. در نمونهٔ دوم پیوند حسب و نسب از پیوند ایمان جدا می‌گردد و می‌گسلد، و این دو پیوند به همدیگر نمی‌رسند. نمونهٔ نخستین سرانجام و سرنوشتش بهشت است و بهره‌اش مژده و شادمانی است. نمونهٔ دوم سرانجام و سرنوشتش آتش دوزخ است و بهره‌اش درخور عذاب و عقاب گردیدن است. بدین مناسبت تصویری از عذاب و عقاب در صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت را نشان می‌دهد، و عاقبت فسق و فجور و تکبّر و خودبزرگ‌بینی را به تصویر می‌کشد.

❁

﴿ وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً ﴾ .

ما به انسان دستور می‌دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند.

این سفارشی است به جنس همگی انسانها، بدون این که نیازی به صفت دیگری فراتر از انسان بودن انسان باشد. سفارش بدون هرگونه قید و شرطی به نیکی کردن است. همچنین صفت پدر و مادر بودن مقتضی خود این نیکی کردن است، بدون این که نیازی به صفت دیگری باشد. این سفارش آفریدگار انسان است، و چه بسا همچون سفارشی بدین جنس باشد و بس. در دنیای

پرندگان یا حیوانات یا حشرات و یا غیر آنها دیده نشده است که کوچکهای آنها موظّف به رعایت و حفاظت از بزرگهای آنها بوده باشند. آنچه دیده شده است این است که سرشت این آفریده‌ها بر آن سرشته شده است که در میان برخی از آنها بزرگها کوچکها را بپایند و رعایت و حفاظت نمایند. در این صورت این سفارش چه بسا خاصّ جنس انسان بوده است و تنها بدو توصیه گردیده است.

سفارش به نیکی کردن به پدر و مادر، در قرآن مجید و در احادیث پیغمبر ﷺ تکرار می‌گردد، ولی نیکی کردن به فرزندان بسیار کم و آن هم به مناسبت حالتهای معیّنی ذکر شده است. این هم بدان جهت است که فطرت به تنهائی ضامن رعایت و عنایت پدر و مادر به فرزندان است. این رعایت و عنایت هم اتوماتیک و خودجوش است و نیازی به برانگیختن و تشویق و ترغیب کردن ندارد. پدر و مادر به طور طبیعی از خود فداکاری نشان می‌دهند، و خویشتن را قربان فرزندان می‌سازند، فداکاری و قربانی بزرگوارانهٔ کامل شگفتی که در موارد بسیار به مرز مرگ سر می‌کشد ـ افزون بر درد و رنجی که می‌کشند. این فداکاری و قربانی را بدون درنگ کردن و چشم انتظار عوضی داشتن، و بدون منّت گذاشتن و عشق و رغبت به چیزی ورزیدن، حتّی شکر و سپاس از فداکاری و قربانی خویش را هم نمی‌خواهند و چشم نمی‌دارند! ولی نسلی که پای به رشد می‌گذارند و نسل جوان نام دارند کم‌تر به پشت سر خود نگاهی می‌اندازند و پدر و مادر را می‌نگرند و بدانان لطف و عنایت می‌کنند. کم‌تر به نسلی توجّه می‌کنند و می‌نگرند که خویشتن را فداء کرده‌اند و وجودشان را بدیشان بخشیده‌اند و راه فنا و نیستی درپیش گرفته‌اند. بدان علّت که نسل جوان در دوران خود به جلو خیز برمی‌دارند، و نسلی را می‌طلبند که از خودشان متولّد می‌گردند و بزرگ می‌شوند تا ایشان هم به نوبهٔ خود خویشتن را فداء و قربان آنان کنند و ایشان را مورد رعایت و عنایت قرار دهند! زندگی این چنین به پیش می‌رود و می‌گذرد!

اسلام خانواده را آجر نخستین خود می‌کند و آنجا را پرورشگاهی می‌سازد که جوجه‌های سبز در آنجا پا می‌گیرند و بزرگ می‌گردند، و پشتوانهٔ محبّت و همکاری و همیاری و ضمانت اجتماعی و ساخت و ساز زندگی خود را برمی‌گیرند. کودکی که از پرورشگاه خانواده محروم می‌گردد، کجرو و غیرطبیعی در بسیاری از جوانب زندگانیش به بار می‌آید، هرچند هم وسائل آسایش و پرورش در محیط غیر خانواده برای او فراهم و فراوان باشد. کودک، نخستین چیزی را که در پرورشگاه دیگری جز پرورشگاه خانواده از دست می‌دهد احساس محبّت است. ثابت گردیده است که کودک به طور سرشتی دوست می‌دارد که مادرش در دوران دو سالگی نخستین زندگانیش فقط متعلّق بدو باشد. تاب و توان این را ندارد که دیگری در این دوران با او شریک شود. در پرورشگاه‌های مصنوعی اصلاً ممکن نیست چنین چیزی برایش فراهم گردد. چرا که مادرِ پرورشگاهی به پرورش چندین کودک می‌پردازد. آن کودکان کینهٔ همدیگر را به دل می‌گیرند، به سبب مادر مصنوعی مشترکی که دارند، و در دلهایشان بذر کینه پاشیده می‌شود، و بذر محبّت هرگز رشد نمی‌کند. همچنین کودک نیاز به سلطه و قدرت یگانه و ثابتی دارد که در دوران زندگانیش بر او نظارت داشته باشد، تا ثبات شخصیّت پیدا کند. این چیز هم میسّر نمی‌گردد مگر در پرورشگاه سرشتی خانواده. ولی در پرورشگاه‌های مصنوعی، سلطه و قدرت شخصیّت ثابت فراهم نمی‌شود، چرا که پرورش‌دهندگان به نوبه به نگاهداری و پرورش کودکان می‌پردازند. لذا شخصیّتهای کودکان متزلزل به بار می‌آید و محروم از ثبات شخصیّت می‌شوند . . . تجربه‌ها و آزمونهای راجع به پرورشگاه‌ها هر روز حکمت اصیلی را روشن و معلوم می‌دارند، در این که خانواده نخستین آجر بنیاد جامعهٔ سالم را تشکیل می‌دهد، جامعهٔ سالمی که اسلام آن را بر پایهٔ فطرت سلیم بنیانگذاری می‌کند و برپا و

برجا می‌دارد.

قرآن در اینجا آن فداکاری بزرگوارانه و کریمانه و بخشایشگرانه‌ای را به تصویر می‌کشد که کار مادرانه آن را تقدیم می‌کند و ارمغان می‌دارد، کار مادرانه‌ای که هرگز نیکی کردن اولاد جزا و سزای آن را نمی‌دهد هرچند که اولاد به سفارش خدا در حقّ پدر و مادر، زیبا و پسندیده عمل کرده باشند:

﴿ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً، وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً، وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً ﴾.

مادرش او را با رنج و مشقّت حمل می‌کند، و با رنج و مشقّت وضع می‌کند، و دوران حمل و از شیر باز گرفتن او سی ماه طول می‌کشد.

ترکیب‌بند واژه‌ها و طنین صداهای آنها، نزدیک است درد و رنج و درماندگی و خستگی را مجسّم سازد:

﴿ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً. وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً ﴾.

مادرش او را با رنج و مشقّت حمل می‌کند، و با رنج و مشقّت وضع می‌کند.

انگار آه خستهٔ غمزده‌ای است که زیر بار سنگینی می‌نالد و به سختی می‌تواند نفس بکشد. این است که نفسهای بریده بریده‌ای دارد و له له می‌زند! این تصویر حاملگی است، به ویژه در آخرین روزهای آن. تصویر وضع حمل و درد زایمان و دردها و رنجهای آن است! دانش جنین‌شناسی به پیش می‌رود و برای ما روشن می‌سازد که در کار و بار حاملگی چه فداکاری بزرگی و چه بزرگواری سترگی به شکل محسوس و مؤثّری انجام می‌پذیرد. تخمک پس از آمیزش با اسپرماتوزوئید به شکل سلول اوّلیّهٔ تخم درمی‌آید و سپس می‌کوشد به دیوارهٔ رحم متّصل شود. سلول تخم از ویژگی پرخوری برخوردار است. دیوارهٔ رحم را می‌شکافد و بدان نفوذ می‌کند. خون مادر وارد مجاری ویژه‌اش در بافت پیرامون جنین می‌شود، بدان‌گونه که این تخم لقاح یافته پیوسته در میان حوضچه‌ای از خون پر از چکیدهٔ موادّ غذائی بدن مادر شناور می‌گردد. تخم از این عصاره می‌مکد و می‌خورد تا زنده بماند و بالیده شود. دائماً از طریق دیوارهٔ رحم تغذیه می‌کند و موادّ حیاتی را می‌مکد و می‌خورد. مادر بیچاره می‌خورد و می‌نوشد و هضم می‌کند تا همهٔ اینها را به شکل خون پاک لبریز از موادّ غذائی، به سوی این تخم آزمند و پرخور و سیری‌ناپذیر سرازیر سازد! در دورانی که استخوانهای جنین تشکیل می‌گردند، جنین با شدّت هرچه بیشتر به جذب کلسیم خون مادر می‌پردازد. این است که مادر به کلسیم بیشتر نیاز پیدا می‌کند. چراکه مادر موادّ معدنی استخوانهای خود را از طریق خون اهداء می‌کند تا بدان این جنین کوچک از آن ساخته و پرداخته گردد. همهٔ اینها تنها اندکی از بسیاری و مشتی از خرواری است!

آن‌گاه نوبت وضع حمل درمی‌رسد که کار بسیار سختی و تکّه و پاره‌کننده‌ای است. ولیکن همهٔ دردهای وحشتناک آن در برابر فطرت تاب ایستادگی ندارد، و مادر شیرینی میوهٔ شیرهٔ جان خود را فراموش نمی‌کند که میوهٔ پاسخ به فطرت، و اهداء حیات به بوتهٔ تازهٔ نورسته‌ای است که می‌خواهد زنده بماند و به زندگی ادامه دهد . . . هرچند که مادر پژمرده بشود و بمیرد!

آن‌گاه مرحلهٔ شیر دادن و نگاهداری درمی‌رسد. آن زمان که مادر عصارهٔ گوشت خود را و استخوان خود را در قالب شیر اهداء می‌کند، و عصارهٔ دل خود را و اعصاب خود را در نگاهداری و رعایت و عنایت کودک دلبندش اهداء می‌کند. امّا مادر با وجود این و آن، شادمان و خوشبخت و دلسوز و مهربان می‌آید و می‌رود. هرگز نمی‌رنجد و هرگز خستگی این کودک را خستگی نمی‌شمارد و از آن نمی‌آزارد. بزرگ‌ترین پاداشی که انتظار آن را دارد این است که کودک او تندرست بماند و بزرگ شود. این یگانه پاداش دوست داشتنی او است!

راستی کی انسان می‌تواند پاداش این فداکاری را بدهد، هرکاری را هم که بکند؟ چه هرچه هم که بکند کم و ناچیز است.

پیغمبر خدا ﷺ راست فرموده است، بدان‌گاه که

مردی به پیش او می‌آید، مردی که در طواف مادرش را بر دوش گرفته است و او را پیرامون کعبه طواف داده است. از پیغمبر ﷺ می‌پرسد: آیا حقّ مادرم را به خوبی داده‌ام و بدان وفا کرده‌ام؟ پیغمبر ﷺ بدو پاسخ داد و فرمود:

(لاٰ، وَ لاٰ بِزَفْرَةٍ وٰاحِدَةٍ).

«نه. حتّی حقّ یک ناله و درد زایمان را (نیز اداء نکرده‌ای)».[1]

روند سخن، از توقّف در برابر سفارش در بارهٔ پدر و مادر، و به جوش و خروش درآوردن دلها و درونها با نشان دادن تصویری از فداکاری بزرگوارانه‌ای که در وجود مادر پدیدار و نمودار می‌آید، می‌پردازد، و به مرحلهٔ رشد و پختگی، و استوار و پایدار ماندن فطرت، و رهنمود و رهنمون دل، انتقال می‌یابد:

﴿ حَتّٰى إِذٰا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قٰالَ: رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ، وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ، وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي، إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ، وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلانی می‌رسد، و به چهل سالگی پا می‌گذارد. (این انسان لائق و باایمان رو به آستانهٔ آفریدگار جهان می‌کند و) می‌گوید: پروردگارا به من توفیق عطاء فرما تا شکر نعمتی را بجای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و کارهای نیکوئی را انجام دهم که می‌پسندی و مایهٔ خشنودی تو است، و فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکوئی را در میان دودمانم تداوم بخش. من توبه می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم، و من از زمرهٔ مسلمانان و تسلیم‌شدگان فرمان یزدانم.

زمان رسیدن به کمال قدرت و رشد عقلانی، میان سی سال و چهل سال است. چهل سال نهایت پختگی و راهیابی است. در چهل سالگی، همهٔ نیروها و توانائیها به کمال خود می‌رسند، و انسان آماده می‌گردد کاملاً به تدبّر و تفکّر بپردازد، و با آرامش تمام زندگی را وراندار سازد. در همچون سنّ و سالی، فطرت سالم و راست و درست، به چیزهائی می‌اندیشد که در فراسوی این زندگی دنیوی قرار دارند. سرنوشت و سرانجام زندگی را پیش چشم می‌دارد و عاقبت کار جهان را وراندار می‌کند و بدان می‌اندیشد.

قرآن در اینجا اندیشه‌ها و دغدغه‌هائی را به تصویر می‌کشد که در درون و دل انسان سالم در غوغا و گشت و گذار است، بدان هنگام که او بر سر دوراههٔ عمر قرار دارد. میان نصفی از عمری که گذشته است و سپری گردیده است، و میان نصفی از عمری قرار گرفته است که دارد می‌آغازد. در اینجا است که همچون انسانی رو به خدا می‌کند و می‌گوید:

﴿ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلىٰ وٰالِدَيَّ ﴾.

پروردگارا به من توفیق عطاء فرما تا شکر نعمتی را بجای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای ....

فریاد و درخواست دل کسی است که به نعمت پروردگارش پی می‌برد، و نعمتی را بزرگ و فراوان می‌شمارد که او را فرامی‌گیرد، و پیش از او پدر و مادرش را فراگرفته است. از دیرباز این نعمت او را دربر گرفته است. او تلاش خویشتن را کم و ناچیز می‌داند، تلاشی که برای شکر و سپاس نعمت پروردگارش ورزیده است. پروردگارش را به فریاد می‌خواند و از آستانه‌اش درخواست می‌نماید که او را کمک کند و توفیق دهد که خود را به تمام و کمال جمع و جور کند:

﴿ أَوْزِعْنِي ﴾: توفیقم ده. به من الهام کن. شور و شوق آن را در من به وجود آور.

تا وظیفهٔ شکرگزاری را بجای آورد، و تاب و توان و دقّت و توجّه خود را صرف کارها و سرگرمیهای جدای از این وظیفهٔ بزرگ و سترگ نسازد.

۱- حافظ ابوبکر بزّار - با اسناد خود - از بریده، و او از پدرش آن را روایت کرده است.

﴿ وَ أَنْ أَعْمَلَ صٰالِحاً تَرْضٰاهُ... ﴾.

و کارهای نیکوئی را انجام دهم که می‌پسندی و مایهٔ خشنودی تو است ... .

این هم نعمت دیگری است. چرا که چنین کسی کمک می‌خواهد و مدد می‌جوید تا توفیق کارهای نیکو نصیب او شود. کارهای نیکو را به تمام و کمال و زیبا و پسندیده انجام دهد، بدان‌گونه که پروردگارش از آن کارها راضی و خشنود گردد. چه رضایت و خشنودی پروردگارش هدفی است که بدان چشم می‌دوزد و بدان امیدوار است. این تنها آرزوئی است که آرزویش را دارد.

﴿ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي ﴾.

و فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکوئی را در میان دودمانم تداوم بخش.

این هم نعمت سومی است. این نعمت، میل و علاقهٔ دل ایماندار به این است که کارهای نیکویش در میان دودمان او بماند و تداوم داشته باشد، و دل او احساس کند در میان دودمان او کسانی خواهند بود که خدا را می‌پرستند و رضا و خشنودی خدا را می‌طلبند. دودمان خوب و فرزندان صالح، آرزو و امید هر بندهٔ خوب و صالحی است. دودمان خوب و فرزندان صالح، به عقیدهٔ او از گنجها و خزینه‌ها برتر و برگزیده‌تر است، و برای دلش آرام‌بخش‌تر و خوشایندتر از هرگونه زر و زیور و زیب و زینت زندگی است. دعا و فریاد پدر و مادر برای فرزندان و نوادگانشان برمی‌خیزد و بلند می‌گردد تا به گوش نسلهای آینده برسد، نسلهائی که پیاپی می‌آیند و به طاعت و عبادت خدا می‌پردازند.

چیزی راکه در پیشگاه پروردگارش واسطه قرار می‌دهد، همان واسطه‌ای است که در میان این دعای خالصانه و درخواست صادقانه قرار دارد، و آن توبه و بازگشت به سوی یزدان، و تسلیم شدن فرمان ایزد سبحان است:

﴿ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْکَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴾.

من توبه می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم، و من از زمرهٔ مسلمانان و تسلیم‌شدگان فرمان یزدانم.

این کارِ بندهٔ خوب و صالح است، بنده‌ای که دارای فطرت صالح و سالم و راست و درست با پروردگارش می‌باشد. و امّا کارِ پروردگارش با او چگونه است؟ این قرآن پرده از آن برداشته است:

﴿ أُولٰئِکَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مٰا عَمِلُوا، وَ نَتَجٰاوَزُ عَنْ سَيِّئٰاتِهِمْ فِي أَصْحٰابِ الْجَنَّةِ. وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي کٰانُوا يُوعَدُونَ ﴾.

آنان کسانیند که کارهای خوبشان را می‌پذیریم و کلّیّهٔ اعمال نیکشان را همسان نیک‌ترین آنها می‌گیریم، و همچون سایر بهشتیان از بدیها و گناهانشان درمی‌گذریم. این وعدهٔ راستینی است که پیوسته بدیشان داده شده است.

خداوند از روی لطف، خوب و خوبتر و خوبترین اعمال چنین بندگانی را به حساب خوبترین کردارشان می‌گیرد و پاداش می‌دهد. و بدیها و گناهانشان را می‌بخشاید و از آنها صرف نظر می‌فرماید! فرجام کارشان ورود به بهشت همراه با بهشتیان اصیل است. این هم وفای به وعدهٔ راست و درستی است که در دنیا بدیشان داده شده است. خداوند هرگز خلاف وعده نمی‌کند و بلکه قطعاً به وعدهٔ خود وفا می‌کند . . . این پاداش و جزائی است که از دریای پرفیض و کرم خداوند کریم و رحیم برمی‌جوشد و از لطف و مرحمت فراوان یزدان سبحان سرچشمه می‌گیرد.



هم اینک نمونهٔ دیگری از فرزندان به میان می‌آید که نماد انحراف و کجروی و فسق و فجور و گمراهی و ضلالت است:

﴿ وَ الَّذِي قٰالَ لِوٰالِدَيْهِ: أُفٍّ لَکُمٰا! أَتَعِدٰانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي؟.. ﴾.

کسی که به پدر و مادرش (که او را دعوت به ایمان و باور به آخرت می‌کنند) می‌گوید: وای بر شما! آیا به من خبر می‌دهید که من (زنده گردانده می‌شوم و از گور) بیرون آورده می‌شوم؟ در حالی که پیش از من اقوام و

ملّتهائی از جهان رفته‌اند (و هرگز زنده نشده‌اند و به زندگی دوباره برنگشته‌اند)....

پدر و مادر او مؤمن هستند. این پسر ناخلف هم نافرمان است. نخستین چیزی را که انکار می‌کند خوبی پدر و مادر در حقّ او است. پدر و مادرش را مخاطب قرار می‌دهد و با وای به حالتان گفتن تند و خشن و زشت و پلشت، سخن را می‌آغازد و بیشرمانه بدیشان می‌گوید:

﴿ أُفٍّ لَكُمَا! .. ﴾. وای بر شما!...

آن‌گاه با دلیل و برهان سست و نادرستی، آخرت را انکار می‌کند:

﴿ أَتَعِدَانِنِي أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي؟.. ﴾.

آیا به من خبر می‌دهید که من (زنده گردانده می‌شوم و از گور) بیرون آورده می‌شوم؟ در حالی که پیش از من اقوام و ملّتهائی از جهان رفته‌اند (و هرگز زنده نشده‌اند و به زندگی دوباره برنگشته‌اند)....

یعنی از جهان رفته‌اند و کسی از ایشان به جهان برنگشته است . . . فرارسیدن قیامت مقدّر و معیّن گردیده است و در زمان مشخّص خود فرامی‌رسد. رستاخیز مردگان، یکباره صورت می‌پذیرد، در آن زمانی که مدّت زمان زندگی دنیا به پایان برسد و همگان بمیرند و سرِ خود گیرند. کسی نگفته است که رستاخیز مردگان جدا جدا صورت می‌پذیرد، و مردمان یکی یکی در طیّ روزگاران زنده می‌شوند. مثلاً گفته نشده است: نسلی که مرده‌اند در روزگار نسلی زنده می‌گردند که پای به جهان می‌گذارند. زنده گرداندن مردمان شوخی و بازیچه نیست. حساب و کتابی دارد. رستاخیز مردگان پس از پایان گرفتن کوچ همگان صورت می‌پذیرد، و پاداش و پادافره و سزا و جزا به دنبال دارد.

پدر و مادر این پسر ناخلف، انکار او را می‌بینند و کفر او را می‌شنوند. از آنچه پسر سرکش از فرمان پروردگارش و سرکش از رهنمود ایشان می‌گوید به جزع و فزع می‌پردازند، و از این تاخت و تاز و گردنکشی و نافرمانی، بر خود می‌لرزند، و پروردگار جهان را به کمک می‌طلبند و به فریاد می‌خوانند:

﴿ وَ هُمَا يَسْتَغِيثَانِ اللهَ. وَيْلَكَ آمِنْ. إِنَّ وَعْدَ اللهِ حَقٌّ ﴾.

آنان پیوسته خدا را به یاری می‌خوانند (و به سبب گناهان زیاد و سخنان کفرآمیزش، خدایا خدایا می‌کنند، و فرزندشان را به ایمان دعوت می‌نمایند و می‌گویند:) وای بر تو! وعدهٔ خدا حقّ است، ایمان بیاور.

از نقل قول ایشان پیدا است چه اندازه از شنیدن چیزی که می‌شنوند به هراس افتاده‌اند و به جزع و فزع نشسته‌اند. در صورتی که پسرشان بر کفر و الحاد پافشاری می‌کند و به انکار خود ادامه می‌دهد و در آن غوطه‌ور می‌گردد:

﴿ فَيَقُولُ: مَا هٰذَا إِلاَّ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴾.

او می‌گوید: این سخنها چیزی جز افسانه‌های پیشینیان نیست.

در اینجا خداوند سرنوشت قطعی او و چنین کسانی را هرچه زودتر اعلام می‌فرماید:

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ؛ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴾.

آنان کسانیند که فرمان عذاب الهی راجع بدیشان و همهٔ ملّتهای انسان و پری پیش از ایشان صادر شده است. واقعاً آنان زیانمندند. (چرا که آخرت را باخته‌اند).

گفتاری که بر این پسرو امثال او واجب و لازم‌الإجراء گردیده است، عقاب و عذابی است که گریبانگیر منکران تکذیب‌کننده می‌گردد. آنان هم بسیارند. نسلها و ملّتهای فراوانی از انسانها و پریها در طی قرون و اعصارند. عقاب و عذاب بدیشان می‌رسد برابر وعدهٔ صادقانه‌ای که خدا داده است، وعده‌ای که خلاف آن نمی‌شود و تخلّف‌ناپذیر است.

﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴾.

واقعاً آنان زیانمند و زیانبارند.

آخر چه زیانی بزرگ‌تر از زیان از دست دادن ایمان و

یقین در دنیا است؟ گذشته از این، چه زیانی بزرگ‌تر از زیان از دست دادن خشنودی یزدان و نعمت آن جهان است؟ افزون بر اینها چه زیانی از این بیشتر که عقاب و عذاب سرمدی گریبانگیر منکران و منحرفان می‌گردد؟



پس از بیان عـاقبت و ذکـر سـزا و جـزای راهـیابان و گمراهان، به طور اجمال، روند سـخن دقّت حسـاب و کتاب و ارزیابی یکایک اینان و آنان را جداگـانه بـه تصویر می‌کشد:

﴿ وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا، وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ﴾.

هـمۀ (مـؤمنان و کـافران) دارای درجـاتی (و درکـاتی) هستند بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا بدین وسیله خداوند جزا و سزای رفتار و کردارشـان را بـه تـمام و کمال و بی‌کم و کاست بدهد و هیچ‌گونه ستمی بدیشان نشود.

هرکسی مرتبۀ والای خود را دارد یا به مرتبۀ فـرودین خویش گرفتار است. هرکسی آن درود عاقبت کار کـه کشت. هرکسی درگرو عمل خود است. در اینجا به طور مختصر به سزا و جزای هر گروهی اشاره شده است.

گذشته از این، اینان دو نمونۀ همگانی در میان مـردم هستند، ولیکن بدین شیوه و بدین‌گونه بدانـان اشـاره گردیده است، به شیوه و به گونه‌ای که انگار مراد تنها دو فرد ویژه است. این امر برای مجسّم کردن مـثال و جان دادن بدان تأثیر بیشتر و شدّت نیرومندتری دارد. مثال را به گونه‌ای جان می‌بخشد و به تصویر می‌کشد که انگار هم اینک در حال وقوع و رخ دادن است.

روایتهائی نیز وجود دارد که مراد از هریک از این نوع انسانها، شخص مخصوصی بوده است. ولیکن چیزی از این روایتها درست نیست و به صحّت نـپیوسته است. بهتر این است مثال و نمونۀ انسانها مراد باشد نه فرد و نه افراد ویژه‌ای. ساختار ادامۀ سخن هم بـیانگر ایـن مطلب است و می‌رساند که مـقصود هـر کسـی و هـر کسانی است که چنین بوده و باشند. در اینجا مراد ذکر نمونه است. مثلاً پیروی که بر نمونۀ نخستین مـی‌آید، این چنین است:

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مٰا عَـمِلُوا وَ نَتَجٰاوَزُ عَـنْ سَـيِّئٰاتِهِمْ فِي أَصْـحٰابِ الْجَـنَّةِ. وَعْـدَ الصِّدْقِ الَّذِي كٰانُوا يُوعَدُونَ ﴾.

آنان کسانیند که کارهای خوبشان را می‌پذیریم و کلّیّۀ اعمال نیکشان را هـمسان نـیک‌ترین آنـها مـی‌گیریم، و هـــمچون ســایر بــهشتیان از بـدیها و گـناهانشان درمـی‌گذریم. ایـن وعـدۀ راسـتینی است کـه پـیوسته بدیشان داده شده است.

پیرو گروه دوم چنین است:

﴿ أُولٰئِكَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَـدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، إِنَّهُمْ كٰانُوا خٰاسِرِينَ ﴾.

آنان کسانیند که فرمان عذاب الهی راجع بدیشان و همۀ ملّتهای انسان و پری پیش از ایشان صادر شده است. واقعاً آنان زیانمندند. (چراکه آخرت را باخته‌اند).

آن‌گاه پیرو عمومی چنین درمی‌رسد:

﴿ وَ لِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوَفِّيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَ هُمْ لاٰ يُظْلَمُونَ ﴾.

هـمۀ (مـؤمنان و کـافران) دارای درجـاتی (و درکـاتی) هستند بر طبق اعمالی که انجام داده‌اند، تا بدین وسیله خداوند جزا و سزای رفتار و کردارشـان را بـه تـمام و کمال و بی‌کم و کاست بدهد و هیچ‌گونه ستمی بدیشان نشود.

همۀ این پیروها و آیه‌ها بیانگر این واقعیّت هستند کـه مقصود نمونۀ مکرّر از اینان و از آنان است نه فـرد و شخص مخصوصی.



روند سخن آن‌گاه ایشان را با صحنۀ برجسته‌ای روبرو می‌گرداند که در روز حساب و کتابی دارند که آنان آن را انکار می‌کرده‌اند و نمی‌پذیرفته‌اند:

﴿ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النّٰـارِ. أَذْهَـبْتُمْ طَيِّبٰاتِكُمْ فِي حَيٰاتِكُمُ الدُّنْيٰا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهٰا. فَالْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذٰابَ الْهُونِ بِمٰا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ

بِغَیْرِ الْحَقِّ، وَ بِما کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴾.

روزی (را خاطرنشان ساز که در آن) کافران به آتش دوزخ نزدیک گردانده می‌شوند و به آن عرضه می‌گردند. (در این وقت بدیشان گفته می‌شود:) شما لذائذ و خوشیهای خود را در زندگی دنیای خویش برده‌اید و کام برگرفته‌اید (و برای امروز چیزی باقی نگذاشته‌اید. لذا حالا بهره‌ای از نعمتها و خوشیها ندارید و) امروزه شما به سبب استکباری که به ناحق در زمین می‌کردید، و به علّت گناهان و تمرّدی که می‌ورزیدید، با عذاب خوارکننده و ذلّت‌باری جزا داده می‌شوید.

در این صورت آنان از چیزهای خوب و پاک بهره‌مند بوده‌اند، ولیکن آنها را در زندگی دنیا به پایان آورده‌اند، و چیزی از آنها را برای آخرت نیندوخته‌اند و ذخیره نکرده‌اند. از آنها استفاده کرده‌اند و در آنها حسابی برای آخرت باز نکرده‌اند و اصلاً آخرت را در نظر نداشته‌اند، و شکر و سپاس نعمتهای یزدان را نگفته‌اند، و در استفادهٔ از آنها از گناه یا حرام پرهیز نکرده‌اند و پرهیزگاری ننموده‌اند. بدین جهت دنیا را داشته‌اند ولی آخرت را نداشته‌اند. آخرتِ سرمدی و فراخی را که جز خدا کسی حدود و ثغور آن را نمی‌داند به دنیا فروخته‌اند، دنیائی که لحظهٔ گذرائی بر این کرهٔ خاکی است و بس!

﴿ فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذابَ الْهُونِ بِما کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ، وَ بِما کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴾.

امروزه شما به سبب استکباری که به ناحق در زمین می‌کردید، و به علّت گناهان و تمرّدی که می‌ورزیدید، با عذاب خوارکننده و ذلّت‌باری جزا داده می‌شوید.

هر بنده‌ای که در زمین بزرگی بفروشد و تکبّر بورزد، به ناحقّ بزرگی نموده است و عظمت فروخته است. چه بزرگی و عظمت تنها از آن یزدان یگانه است و بس. بزرگی و عظمت نه کم و نه بیش متعلّق به بندگان نیست و ایشان را نسزد. سزای بزرگی نمودن و عظمت فروختن در زمین، عذاب خوارکننده‌ای است، عذابی که سرهای سرکشان را به زیر می‌اندازد و جزای دادگرانهٔ بزرگی نمودن و عظمت فروختن است. زیرا جزای بزرگی نمودن، خوار کردن است. جزای خروج از برنامه و راه خدا نیز رسیدن بدین خواری و رسوائی است. چه بزرگی و عزّت، متعلّق به خدا و پیغمبرش و مؤمنان است.

بدین منوال و بر این روال، این مرحله از سوره با عرضه کردن این دو نمونه از انسانها و پریها، و ذکر سرانجام و سرنوشت آنان در نهایت کوچ کاروانیان روی زمین، و نشان دادن صحنهٔ مؤثّری که تکذیب‌کنندگان آخرت، و بیرون‌روندگان از برنامهٔ خدا و راه او، و خود را بزرگ‌تر شمرندگان از این که از خدا اطاعت کنند، به پایان می‌رسد. این هم پسوده‌ای است که دلهای انسانها را می‌پساید و لمس می‌نماید، و فطرت سالمِ راستروو راستگرا را در راهی رهسپار می‌سازد که به خدا می‌رسد و پر از امن و امان است.

۞ وَاذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٢﴾ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُم مَّا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قَالُوا هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُم بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِنُهُمْ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾ وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِن مَّكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا أَفْئِدَتُهُم مِّن شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُم مِّنَ الْقُرَىٰ وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

این مرحله گردش و چرخشی در جولانگاه دیگری است، و به مسأله‌ای کمک می‌کند که این سوره بدان می‌پردازد. به دلهای انسانها از زاویه‌ای می‌پردازد و وارد می‌گردد که جدای از زوایائی است که مرحله‌های اول و دوم بدانها پرداخته‌اند و از آنها وارد گردیده‌اند. چرخش و گردشی در جایگاه نقش زمین شدن و نابود گردیدن قوم عاد، و در جایگاه‌های نقش زمین شدن و نابود گردیدن ساکنان شهرها و آبادیهای پیرامون مکّه می‌آغازد. قوم عاد با پیغمبرشان و همنژادشان هود علیه‌السلام موضعگیری‌ای داشته‌اند بسان موضعگیری‌ای که مشرکان در برابر پیغمبرشان و همنژادشان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم داشته‌اند. اعتراضهائی بسان اعتراضهای مشرکان مکّه داشته‌اند، و پیغمبرشان بدیشان پاسخی داده است که سزاوار ادب نبوّت او بوده است و با حدود و ثغور بشریّت او و با حدود و ثغور وظیفهٔ او خوانده است. آن‌گاه عذاب و عقاب و ویرانگری ایشان را فراگرفته است، زمانی که گوش به سخنان پیغمبر بیم‌دهنده فرانداده‌اند. در این وقت قدرت و قوّت ایشان آنان را نرهانیده است، هرچند از دیگران قدرتمندتر و زورمندتر بوده‌اند. و ثروت و دارائی ایشان آنان را نرهانیده است، گرچه از دیگران ثروتمندتر و داراتر بوده‌اند. از گوشها و چشمها و دلهایشان نیز سود نبرده‌اند، هرچند زرنگ و هوشیار بوده‌اند. خداگونه‌ها و بتهائی را که ـ به گمان خود ـ برای نزدیکی به خدا برگرفته‌اند نیز بدیشان سودی نبخشیده‌اند و آنان را نرهانیده‌اند.

هم بدین‌سان مشرکان مکّه را در برابر جایگاه‌های نقش زمین شدن و نابود گردیدن پدران و نیاکانشان که بسان ایشان بوده‌اند نگاه می‌دارد. سپس آنان را جلو خطّ سیر ثابت و مستمرّ و متّصلی نگاه می‌دارد، خطّ سیر استوار و برجای رسالتی که بر اصل واحد و یگانه‌ای قرار دارد، اصل واحد و یگانه‌ای که تغییر نمی‌پذیرد، و خطّ سیر سنّت و قانون خدا، خطّ سیری که تحوّل و دگرگونی نمی‌پذیرد، و تبدیل و تغییر پیدا نمی‌کند. درخت عقیده جلوه‌گر می‌آید با ریشه‌هائی که به ژرفاها خزیده‌اند، و با شاخه‌هائی که فراخنای زمان را فراگرفته‌اند، و با وجود اختلاف زمانها و مکانها عقیده یگانه است و از وحدت برخوردار است.



﴿ وَ اذْكُرْ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ ـ وَ قَدْ خَلَتِ النُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ـ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

(ای محمّد! برای مشرکان مکّه بیان کن سرگذشت هود) برادر (دلسوز و مهربان قوم خود) عاد را. بدان‌گاه که در سرزمین ریگستان احقاف (واقع در جنوب جزیرهٔ عربستان و نزدیکی یمن) قوم خود را (از عذاب خدا) بیم داد و گفت: جز خداوند یگانه را نپرستید. چرا که از عذاب روز بزرگ بر شما هراسناکم. پیش از او و هم در گذشته‌های نزدیک و دور پیغمبرانی آمده بودند (و مردمان را از عذاب استیصال دنیوی و عقاب اخروی ترسانده بودند).

مراد از همنژاد و برادر قوم عاد، هود علیه‌السلام است. قرآن هود را در اینجا با صفت خودش ذکر می‌کند، صفت همنژادی و برادری با قوم خودش، تا پیوند مودّت و محبّت را میان او و ایشان به تصویر کشد، و رابطهٔ خویشاوندی و قرابتی را پیش چشم ایشان دارد که ضامن این بوده است که آنان را به سوی دعوتش جذب و جلب کند، و گمان و اندیشهٔ ایشان را نسبت به دعوت و در حقّ خودش زیبا گرداند. این عین همان پیوندی است که میان محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و قوم او وجود دارد، آن کسانی که با او موضعگیری مبارزه و دشمنانگی درپیش گرفتند.

احقاف جمع حِقْف است که تپّهٔ بلندی از شنها است. خانه‌های قوم عاد بالای بلندیهای متفرّق و پراکنده‌ای در جنوب عربستان بود که گویا در حضرموت قرار دارد.

یزدان سبحان پیغمبر خود صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را رهنمود می‌فرماید به این که از برادرِ قوم عاد یاد بکند و از بیم دادن قوم

او در احقاف سخن بگوید. از او یاد کند و سخن بگوید تا خودش اقتداء و پیروی نماید از برادری از برادران انبیاء خود، برادری که بدو رسیده است همان چیزی که به خودش نیز می‌رسد. آن چیز روی‌گردانی قوم خود از او است، هرچند که برادر آنان و همنژاد ایشان است. از هود ﷺ یاد بکند تا به مشرکان مکّه سرنوشت و فرجام همکارانشان و همگنانشان را تذکّر دهد که چگونه سرِ خود گرفته‌اند و نابود گردیده‌اند، همان همکاران و همگنانی که بدیشان نزدیک و پیرامونشان هستند.

هود ﷺ قوم خود عاد را از عذاب و عقاب خدا بیم داد و برحذر داشت. او نخستین بیم‌دهنده و برحذرکنندهٔ قوم خود نبوده است، بلکه پیغمبرانی پیش از او آمده‌اند و بوده‌اند و اقوام خود را بیم داده‌اند و برحذر داشته‌اند...

﴿ وَ قَدْ خَلَتِ ٱلنُّذُرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ ﴾.

پیش از او هم در گذشته‌های نزدیک و دور پیغمبرانی آمده بودند (و مردمان را از عذاب استیصال دنیوی و عقاب اخروی ترسانده بودند).

پیغمبرانی دور یا نزدیک از لحاظ زمانی و مکانی، پیش از او آمده‌اند. لذا بیم دادن و برحذر داشتن پیاپی بوده است و حلقه‌های زنجیرهٔ رسالت از یکدیگر نگسیخته است و امتداد داشته است. پیامبری و کار بیم دادن و برحذر داشتن، کار شگفت و شگرف و نوین و ناشناخته‌ای نیست. بلکه پیامبری و بیم دادن و برحذر داشتن، برای همگان معروف و مأنوس است.

ایشان را بیم بده و برحذر بدار از همان چیزی که هر پیغمبری قوم خود را از آن بیم داده است و برحذر نموده است:

﴿ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ. إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

جز خداوند یگانه را نپرستید. چرا که از عذاب روز بزرگ بر شما هراسناکم.

پرستش خداوند یگانه عقیده‌ای در درون و برنامه‌ای در زندگی است. مخالفت با این عقیده به عذاب بزرگی منتهی می‌شود در دنیا یا در آخرت و یا همگون و همسان در هر دو سرا. اشارهٔ بدان روز بدین‌گونه است:

﴿ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴾.

عذاب روز بزرگی.

واژهٔ روز وقتی که مطلق گفته می‌شود مراد روز قیامت است که سخت‌تر و بزرگ‌تر از همهٔ اوقات و ازمنه است.

پاسخ قوم او در برابر رهنمون و رهنمود به خدا و بیم دادن و برحذر داشتن از عذاب او چه بود؟

﴿ قَالُوا: أَجِئْتَنَا لِتَأْفِكَنَا عَنْ آلِهَتِنَا؟ فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ ٱلصَّادِقِينَ! ﴾.

(قوم عاد بدو پاسخ دادند) گفتند: آیا تو آمده‌ای که با دروغهای خود، ما را خدایانمان برگردانی؟ اگر از راستگویانی، عذابی را که ما را از وقوع آن می‌ترسانی بر سر ما بیاور!.

کارشان سوء ظنّ و نادانی و مبارزه با بیم‌دهنده و برحذرکننده، و با شتاب عذابی را درخواست کردن است که ایشان را از آن بیم می‌دهد و برحذر می‌دارد، و استهزاء کردن و تکذیب نمودن و پافشاری بر باطل و بزرگی فروختن است!

ولی هودِ پیغمبر ﷺ با همهٔ اینها با تربیت و ادبِ نبوّت، و با اخلاص کامل و زدوده از هرگونه ادّعائی، روبرو می‌شد، و پا را از مرز خود فراتر نمی‌گذاشت و حدّ و حدود خویش را مراعات می‌کرد:

﴿ قَالَ: إِنَّمَا الْعِلْمُ عِنْدَ اللهِ. وَ أُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ. وَ لٰكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ﴾.

هود گفت: این را تنها خدا می‌داند و بس. من چیزی را به شما می‌رسانم که برای آن فرستاده شده‌ام. (وظیفهٔ من ابلاغ رسالت و رساندن پیام آسمانی است) ولیکن می‌بینم که شما مردمان نادانی هستید (چرا که وظیفهٔ پیغمبران را نمی‌دانید، و عجیب‌تر این که خواستار زود فرارسیدن عذاب و بلای کردگارید).

من شما را از عذاب و عقاب بیم می‌دهم بدان‌گونه که مکلّف شده‌ام و وادار گردیده‌ام که شما را بیم بدهم. من

نمی‌دانم موعد فرارسیدن آن عذاب و عقاب چه وقت و چه زمانی است، و شکل و شیوهٔ آن چگونه و چطور خواهد بود. آگاهی از آن واگذار به یزدان جهان است. من تنها پیام‌رسان یزدانم و بس. با خدا نه ادّعای علم و آگاهی را دارم و نه ادّعای قوّت و قدرت را . . .

﴿ وَ لٰكِنِّي أَرٰاكُمْ قَوْماً تَجْهَلُونَ ﴾.

ولیکن من می‌بینم که شما مردمان نادانی هستید (چرا که وظیفهٔ پیغمبران را نمی‌دانید، و عجیب‌تر این که خواستار زود فرارسیدن عذاب و بلای کردگارید).

نادانی می‌کنید. آخر کدام نادانی و کدام حماقت و جهالتی بدتر و شدیدتر از این است که با همچون مبارزه‌طلبی و تکذیب کردنی، پذیرهٔ بیم‌دهندهٔ دلسوز و برادر نزدیکی رفت و رویاروی شد؟

روند سخن در اینجا جدال و ستیز دور و درازی را خلاصه می‌کند و مختصر بیان می‌دارد که میان هود عليه‌السلام و قوم او بوده است و گذشته است، تا برسد به هدف مقصودی که در این جایگاه و مقام داشته است، و بدین وسیله پاسخ مبارزه‌طلبی و شتابگری ایشان را نیز بدهد.

﴿ فَلَمّٰا رَأَوْهُ عٰارِضاً مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَتِهِمْ قٰالُوا: هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا. بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ: رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ، تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا، فَأَصْبَحُوا لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسٰاكِنُهُمْ. كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴾.

هنگامی که ابری را دیدند که در افق آسمان گسترده می‌شود و به سوی سرزمینهای ایشان رو می‌آورد (خوشحال شدند و) گفتند: این ابر بر ما باران را می‌باراند. (هود بدیشان گفت: چنین نیست). بلکه این همان چیزی است که آن را با شتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! (تندبادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد. پس (از چندی، تندباد ایشان را دربر گرفت و هلاک گشتند و) به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد! ما این سان مردمان بزهکار را سزا و کیفر می‌دهیم.

روایتها چنین بیان می‌دارند: به مردمان گرمای سختی رسید. باران بر ایشان نبارید. فضای پیرامونشان بر اثر گرما و خشکی دودگونه گردید. آنگاه خداوند ابری را به سویشان راند. از دیدن آن ابر سخت شاد گردیدند. بیرون رفتند و در کوه و کمر پذیرهٔ آن ابر رفتند. گمان می‌بردند ابر باران‌زائی است و سراپا آب است:

﴿ قٰالُوا: هٰذٰا عٰارِضٌ مُمْطِرُنٰا ﴾.

گفتند: این ابر بر ما باران را می‌باراند.

به زبان واقعیّت بدیشان پاسخ داده شد:

﴿ بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ: رِيحٌ فِيهٰا عَذٰابٌ أَلِيمٌ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا ﴾.

بلکه این همان چیزی است که آن را با شتاب می‌خواستید. تندبادی است که عذاب دردناکی به همراه آورده است! (تندبادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد.

تندباد سرکشی است و در سورهٔ دیگری «صَرْصَرٍ عٰاتِيَةٍ»[1] ذکر شده است. در توصیف و شناسائی آن نیز آمده است:

﴿ مٰا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلاّٰ جَعَلَتْهُ كَالرَّمِيمِ ﴾.

به هر چیزی که برمی‌خورد برجایش نمی‌گذاشت، مگر این که همچون استخوانهای پوسیده و پودر شده‌اش می‌کرد. (ذاریات/۴۲)

نصّ قرآنی این باد را زنده و با شعور و مأمور نابودی و ویرانگری به تصویر می‌کشد:

﴿ تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهٰا ﴾.

(تندبادی است که) همه چیز را به فرمان پروردگارش درهم می‌کوبد و نابود می‌سازد.

این یک حقیقت جهانی است، حقیقتی که قرآن آن را به دلها و درونها اعلام می‌دارد. این هستی، زنده است. هر

۱- حاقه/۶ . . . صَرْصَر: باد تند و ویرانگر و سرد و پر سر و صدا است. «عٰاتِيَة»: سرکش. سخت ویرانگر. (مترجم)

نیروئی از نیروهایش دارای فهم و شعور است. همهٔ نیروها از جانب پروردگارشان بینش و دانش دریافت می‌دارند و به سوی چیزی روی می‌آورند که از جانب خدا مأمور انجام آن هستند. انسان هم یکی از این نیروها است. وقتی که انسان واقعاً ایمان می‌آورد، و دریچهٔ دلش را برای شناخت خدا باز می‌کند، می‌تواند زبان نیروهای جهانی پیرامونش را درک و فهم کند، و با نیروها همآوا و نیروها نیز با او همآوا شوند، بدان سان که زنده‌های باشعور از همدیگر می‌شنوند و به یکدیگر پاسخ می‌گویند، امّا با شکل و صورت و شیوه و روشی که جدای از شکل و صورت و شیوه و روش ظاهری و نمادینی است که انسانها از حیات درک می‌کنند و می‌دانند. در هر چیزی روح و حیات است، ولیکن ما از این روح و حیات سر درنمی‌آوریم و همچون روح و حیاتی را درک و فهم نمی‌کنیم. چون ما به سبب اشتغال به ظواهر و اَشکال از بواطن و حقائق در پس پرده‌ایم. جهان پیرامون ما پر و لبریز از اسرار و رموزی است که با پرده‌ها پوشیده و پنهان گردیده‌اند. تنها بینشهای باز آنها را درک و فهم می‌کنند ولی چشمها آنها را نمی‌بینند.

باد آنچه بدان امر شده است و دستور آن داده شده است انجام داده است، و هر چیزی را ویران و نابود گردانده است.

﴿ فَأَصْبَحُوا لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسٰاكِنُهُمْ ﴾.

به گونه‌ای درآمدند که جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد.

از خودشان، چهارپایانشان، چیزهایشان، و کالاهایشان، چیزی برجای نماند. تنها و تنها خانه‌ها، خالی و وحشتناک برجای ماند. نه ساکنی در آنها ماند، و نه برافروزندهٔ آتشی . . .

﴿كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْـمُجْرِمِينَ ﴾.

ما این سان مردمان بزهکار را سزا و کیفر می‌دهیم.

سنّت و قانون ساری و جاری است. قضا و قدر مستمرّ و همیشگی در بارهٔ بزهکاران است.

❁

بر بالای صحنهٔ نابود و هلاک و خرابی و ویرانی، به همسانها و همگونهای حاضرشان نظر می‌اندازد و می‌نگرد. دلهایشان را با چیزی می‌پساید و لمس می‌نماید که دلها از آن به لرزه و تکان می‌افتد:

﴿ وَ لَقَدْ مَكَّنّٰاهُمْ فِيمٰا إِنْ مَكَّنّٰاكُمْ فِيهِ. وَ جَعَلْنٰا لَهُمْ سَمْعاً وَ أَبْصٰاراً وَ أَفْئِدَةً. فَمٰا أَغْنىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُهُمْ وَ لاٰ أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ. إِذْ كٰانُوا يَجْحَدُونَ بِآيٰاتِ اللهِ. وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰا كٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

ما قوم عاد را از امکاناتی برخوردار کرده بودیم که چنین امکاناتی را به شما نداده‌ایم. ما بدیشان گوشها و چشمها و دلهائی داده بودیم (که در درک و دید و تشخیص واقعیّتها آنان را قوی‌تر از دیگران می‌کرد). امّا گوشها و چشمها و دلهایشان سودی بدانان نبخشید. چرا که آیات خدا را تکذیب می‌کردند و (رهنمودهای پیغمبران را نمی‌پذیرفتند. سرانجام همان) چیزی ایشان را فرو گرفت که مسخره‌اش می‌دانستند (و آن عذاب خدا بود).

به آنانی که بادِ مأمور تخریب و نابودی، ایشان را هلاک گرداند، امکاناتی داده بودیم که همچون امکاناتی را به شما نداده‌ایم و از آنها برخوردارتان ننموده‌ایم . . . این هم یک اشارهٔ اجمالی است و بیانگر نیرو و دارائی و دانش و کالا است. ما بدیشان گوشها و چشمها و دلهائی داده بودیم. قرآن از نیروی درک و فهم، گاهی با قلب، و گاهی با فؤاد، و زمانی با لب، و وقتی با عقل، تعبیر می‌کند. همهٔ اینها به شکلی از اشکال بیانگر درک و فهم است. ولیکن این حواسّ و شعور اصلاً بدیشان هیچ‌گونه سودی نرساند. چون آنان همچون چیزهائی را بی‌بهره گذاشتند و بیفائده رها کردند و از هدفشان پوشیده داشتند.

﴿ إِذْ كٰانُوا يَجْحَدُونَ بِآيٰاتِ اللهِ ﴾.

چرا که آیات خدا را تکذیب می‌کردند (و رهنمودهای پیغمبران را نمی‌پذیرفتند).

انکار و تکذیب آیات خدا، حواس و شعور و دلها را پوشیده می‌دارد، و حسّاسیّت و تابش و نور و درک و فهم را از آنها بازمی‌گیرد.

﴿ وَ حٰاقَ بِهِمْ مٰاكٰانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴾.

(سرانجام همان) چیزی ایشان را فرو گرفت که مسخره‌اش می‌دانستند (و آن عذاب خدا بود).

عذاب و عقاب و بلا و مصیبت دربرشان گرفت . . .
درس عبرتی که هر صاحب گوش شنوا و چشم بینا و دل سالمی از این چیز می‌آموزد، این است که دارندهٔ قدرت از قدرت خود مغرور نشود و بدان گول نخورد، و صاحب ثروت فریب ثروت و دارائی خود را نخورد، و دارندهٔ علم و دانش به سبب علم و دانش خویش مغرور نشود و گول نخورد. چه این قدرتی و قوّتی از قدرتها و قوّتهای هستی است که بر صاحبان قدرت و قوّت و ثروت و دارائی و علم و دانش و کالاها و امتعه چیره و مسلّط می‌شود، و همه چیز را نابود و هلاک می‌کند، و به گونه‌ای به ترک ایشان می‌گوید و آنان را رها می‌سازد که:

﴿ لاٰ يُرىٰ إِلاّٰ مَسٰاكِنُهُمْ ﴾.

جز خانه‌هایشان چیزی به چشم نمی‌خورد.

آن زمان که خداوند ایشان را با سنّت و قانون خود گرفتار کرد، سنّت و قانونی که مجرمان بدان گرفتار می‌آیند، جز خانه‌هایشان چیزی برجای نماند.
باد نیروئی است که پیوسته در کار است برابر نظم و نظام جهانی‌ای که یزدان آن را مقدّر و مقرّر فرموده است. این خدا است که باد را هر زمان که بخواهد برای ویرانی و هلاک مسلّط می‌گرداند، و باد در راه و طریق جهانی خود به وزیدن و انجام مأموریّت درمی‌آید، برابر قانون و سنّتی که تعیین گردیده است. دیگر نیازی به قانون‌شکنیهای قوانین جهانی نیست ـ همان‌گونه که معترضان چنان گمان می‌برند ـ چه آن کس که قوانین را وضع کرده است و پدید آورده است، قضا و قدر را نیز معلوم و مشخّص داشته است. هر رخداد و حادثه‌ای و هر حرکت و جنبشی، و هر رویکرد و گرایشی، و هر شخصی، و هر چیزی، به حساب آمده است و حساب آن مورد نظر بوده است، و در طرح قوانین و نقشهٔ نوامیس هستی، از دیده به دور نمانده است.
باد هم بسان سائر نیروهای هستی، مسخّر فرمان پروردگارش می‌باشد، و طبق فرمان یزدان جهان به اجراء وظیفه می‌پردازد، و در دائرهٔ قانونی که برای او و برای سراسر هستی مقدّر و مقرّر گردیده است وزان و روان می‌شود. نیروی بشری نیز بسان باد فرمانبردار یزدان و آماده برای انجام چیزی است که خدا از او می‌طلبد. مسخّر انسانها می‌شود آنچه از نیروهای جهان، یزدان سبحان بخواهد مسخّرشان گردد. انسانها وقتی که می‌جنبند و به تلاش درمی‌آیند نقش خود را در پهنهٔ این هستی اجراء می‌کنند، تا آنچه خدا اراده فرموده است و از ایشان خواسته است، مطابق خواست او صورت پذیرد. آزادی ارادهٔ انسانها در حرکت کردن و برگزیدن، جزئی از قانون کلّی و همگانی است و به هماهنگی عمومی جهانی منتهی می‌شود. هر چیزی مقدّر و مقرّر است به گونه‌ای که کاستی و پریشانی بدان راه نمی‌یابد.



این مرحله به پایان می‌آید با درس عبرت همگانی گرفتن از جایگاه‌های نقش زمین شدن اهالی شهرها و آبادیهائی که دور و بر ایشان است و سرزمین عاد و غیرعاد بوده است:

﴿ وَ لَقَدْ أَهْلَكْنٰا مٰا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرىٰ، وَ صَرَّفْنَا الْآيٰاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ. فَلَوْلاٰ نَصَرَهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللّٰهِ قُرْبٰاناً آلِهَةً! بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ. وَ ذٰلِكَ إِفْكُهُمْ وَ مٰا كٰانُوا يَفْتَرُونَ ﴾.

(ای اهل مکّه!) ما برخی از اقوامی را هلاک کرده‌ایم که در گرداگرد شما می‌زیسته‌اند، و ما آیات خود را به صورتهای گوناگون (برای آنان) بیان می‌داشته‌ایم تا (از کفر و فسق و فجور) برگردند (و آنان نمی‌پذیرفته و سرکشی می‌کرده‌اند). پس چرا آن معبودهائی که سوای الله برای نزدیکی به الله، به خدائی گرفته بودند (در این لحظات سخت و حسّاس) یاریشان نکردند؟! (نه تنها آنان را یاری ندادند) بلکه از ایشان گم و گور شدند! این (چیزی که بر سرشان آمد نتیجهٔ) دروغ و افترای ایشان بود.

خداوند اهالی شهرها و آبادیهائی را نابود فرموده است

که در جزیرةالعرب پیغمبران خود را تکذیب کرده‌اند، مثل قوم عاد که در احقاف می‌زیسته‌اند. احقاف در جنوب جزیرةالعرب است. و قوم ثمود که در حِجْر در شمال جزیرةالعرب بوده‌اند. و قوم سَبَأ که در یمن می‌زیسته‌اند. و قوم مَدْیَن که بر سر راه مسافرت اهالی مکّه به شام بسر می‌برده‌اند. همچنین اهالی شهرها و آبادیهای قوم لوط که اهالی مکّه در سفر تابستانی خود به شمال از آنجاها می‌گذشته‌اند.

خداوند آیات خود را به شکلهای گوناگون بیان داشته است تا تکذیب‌کنندگان به سوی پروردگارشان برگردند و توبه کنند. ولیکن آنان به گمراهی خود ادامه داده‌اند، تا عذابِ دردناک ایشان را دربر گرفته است و به شکلها و گونه‌های مختلف بر سرشان تاخته است. آیندگان در بارهٔ انواع عذاب ایشان سخن گفته‌اند، و نسلهای پیاپی بعد از آنان اقسام عقابشان را شناخته‌اند. مشرکان مکّه نیز انواع و اقسام عذابشان را شنیده‌اند، و آثار برجای ماندهٔ ایشان را بامدادان و شامگاهان دیده‌اند.

در اینجا خداوند ایشان را متوجّه حقیقت واقعی می‌گرداند. خداوند پیش از این مشرکان بر سر مشرکانی تاخته است و ایشان را نابود کرده است بدون این که خداگونه‌هایشان آنان را نجات بدهند، خداگونه‌هائی که بجز خدا می‌پرستیده‌اند و گمان می‌برده‌اند که با این خداگونه‌ها به خدا نزدیک می‌گردند و در پیشگاه او قربت پیدا می‌کنند. امّا همچون کاری باعث خشم خدا و سبب کیفر و انتقام از ایشان گردیده است:

﴿ فَلَوْلاَ نَصَرَهُمُ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ قُرْبَاناً آلِهَةً ﴾.

پس چرا آن معبودهائی که سوای الله برای نزدیکی به الله، به خدائی گرفته بودند (در این لحظات سخت و حسّاس) یاریشان نکردند؟!.

آنها نه تنها ایشان را یاری نکردند، بلکه:

﴿ بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ ﴾.

بلکه از ایشان گم و گور شدند!.

و ایشان را رها کردند و به خود واگذاشتند. اصلاً خداگونه‌ها راهی به سویشان پیدا نکردند، چه رسد به این که دستهایشان را بگیرند و نجاتشان دهند و از خشم خدا و یورش او آنان را برهانند.

﴿ وَ ذٰلِکَ إِفْکُهُمْ وَ مَا کَانُوا یَفْتَرُونَ ﴾.

این (چیزی که بر سرشان آمد نتیجهٔ) دروغ و افترای ایشان بود.

دروغ شاخدار بود. تهمت بود. این هم سرانجام دروغ شاخدار و تهمت ایشان بوده است. هلاک و نابودی هم حاصل کارشان و ثمرهٔ کردارشان گردیده است . . . مشرکانی که بجز خدا، خداگونه‌هائی را برمی‌گزینند و به پرستش آنها می‌نشینند، و ادّعا می‌کنند که خداگونه‌ها آنان را کاملاً به خدا نزدیک می‌سازد، انتظار چه چیزی را می‌کشند؟ این عاقبت ایشان و این سرنوشت آنان است!

وَإِذْ صَرَفْنَآ إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ ٱلْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ ٱلْقُرْءَانَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوٓا۟ أَنصِتُوا۟ فَلَمَّا قُضِىَ وَلَّوْا۟ إِلَىٰ قَوْمِهِم مُّنذِرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا۟ يَٰقَوْمَنَآ إِنَّا سَمِعْنَا كِتَٰبًا أُنزِلَ مِنۢ بَعْدِ مُوسَىٰ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِىٓ إِلَى ٱلْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَٰقَوْمَنَآ أَجِيبُوا۟ دَاعِىَ ٱللَّهِ وَءَامِنُوا۟ بِهِۦ يَغْفِرْ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾ وَمَن لَّا يُجِبْ دَاعِىَ ٱللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِى ٱلْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُۥ مِن دُونِهِۦٓ أَوْلِيَآءُ ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ فِى ضَلَٰلٍ مُّبِينٍ ﴿٣٢﴾ أَوَلَمْ يَرَوْا۟ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَلَمْ يَعْىَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَٰدِرٍ عَلَىٰٓ أَن يُحْۦِىَ ٱلْمَوْتَىٰ ۚ بَلَىٰٓ إِنَّهُۥ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٣﴾ وَيَوْمَ يُعْرَضُ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ عَلَى ٱلنَّارِ أَلَيْسَ هَٰذَا بِٱلْحَقِّ ۖ قَالُوا۟ بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا۟ ٱلْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٤﴾ فَٱصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُو۟لُوا۟ ٱلْعَزْمِ مِنَ ٱلرُّسُلِ وَلَا تَسْتَعْجِل لَّهُمْ ۚ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوٓا۟ إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ ۚ بَلَٰغٌ ۚ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا ٱلْقَوْمُ ٱلْفَٰسِقُونَ ﴿٣٥﴾

این مرحلهٔ پایانی، چرخش و گردش تازه و نوینی در جولانگاه مسأله‌ای است که سوره بدان می‌پردازد. روند داستان گروهی از جنّیانی را به تصویر می‌کشد که بدین قرآن گوش فرا داده‌اند، و همدیگر را فریاد داشته‌اند و به سکوت خوانده‌اند، و دلهایشان به سوی ایمان گرائیده است و بدان آرمیده است، و به سوی قوم خود بار سفر بربسته‌اند و رفته‌اند و ایشان را به ایمان به یزدان فراخوانده‌اند و از عذاب و عقاب خدا ترسانده‌اند و به مغفرت و مرحمت و نجات و رستگاری او مژده داده‌اند، و آنان را از روی‌گردانی و سرگردانی برحذر داشته‌اند، روند خبر دادن در این جولانگاه، و بدین شکل و صورت، و به تصویر زدن تماس قرآن با دلهای جنّیان، تماسی که در این گفتارشان مجسّم و جلوه‌گر است:

﴿ أَنْصِتُوا ﴾. خاموش باشید و گوش فرادهید.

بدان هنگام که تارهای پرده‌های گوششان را نواخته است، و از راه سوراخهای گوشهایشان به دلهایشان خزیده است و نشسته است، و این امر در چیزی جلوه‌گر و پدیدار است که برای قوم خود از قرآن نقل کرده‌اند و گفته‌اند و ایشان را به پذیرش آن دعوت نموده‌اند، لازمهٔ همهٔ اینها این است که دلهای انسانها را به تکان درآورد، انسانهائی که قرآن در اصل برای آنان به ارمغان آمده است. این بخش بدون شکّ آهنگ دلنوازی است که دلهای انسانها را سخت متوجّه ایمان به قرآن می‌سازد. در همین حال اشاره‌ای درمی‌رسد به پیوندی که میان کتاب موسی علیه‌السلام و این قرآن است، اشاره‌ای که بر زبان جنّیان می‌رود. پیدا است که چه الهام ژرف و پیام دقیق و عمیقی در این نگرش است، الهام و پیامی که هماهنگ و همآوا با چیزی است که در این سوره آمده است.

همچنین اشاره‌ای از زبان جنّیان به کتاب باز جهان می‌شود، اشاره‌ای که بیانگر قدرت آشکارای یزدان در آفرینش آسمانها و زمین است، و گواه بر توانائی یزدان سبحان بر زنده گرداندن و رستاخیز است. این هم مسأله‌ای است که برخی از انسانها در بارهٔ آن به جدال و ستیز می‌پردازند و آن را نمی‌پذیرند و انکارش می‌کنند. به مناسبت سخن از رستاخیز و زندگی دوباره، صحنه‌ای از صحنه‌های قیامت نشان داده می‌شود:

﴿ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ ﴾.

روزی کافران را به کنار دوزخ می‌برند و ایشان را بر آن عرضه می‌کنند.

در خاتمه، به پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم توصیه می‌شود که در برابر ایشان صبر و استقامت داشته باشد، و عجله‌ای در کارشان نورزد و نکند. بلکه آنان را به زمانی حواله دارد که سررسید جهان و معلوم و مشخّص از سوی یزدان است. آن زمان هم نزدیکِ نزدیک است. انگار ساعتی از یک روز است . . . این یک ساعت عمر جهان هم برای ابلاغ است و پیش از هلاک است!



﴿ وَ إِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ، فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا: أَنْصِتُوا. فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ. قَالُوا: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ، مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ. يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللهِ وَ آمِنُوا بِهِ يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ. وَ مَنْ لَا يُجِبْ دَاعِيَ اللهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ، أُولٰئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ. أَوَ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ يَعْيَ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ؟ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش فرادهید. هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلّغان و دعوت‌کنندگان (همجنسان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فراداده‌ایم که بعد از موسی فرستاده شده است و

کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند و به راه راست راه می‌نماید. ای قوم ما! سخنان فراخوانندهٔ الهی را بپذیرید و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد. هرکس هم سخنان فراخوانندهٔ الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویشتن را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا هیچ ولیها و یاورهائی نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند. آیا نمی‌دانند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفرینش آنها خسته و درمانده نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر کاری توانا است.

گفتار گروهی از جنّیان ـ هنگامی که قرآن را می‌شنوند و برای یزدان کرنش می‌برند ـ متضمّن ارکان و اصول اعتقاد کامل است: تصدیق وحی، وحدت عقیده میان تورات و قرآن، اعتراف به حقّ و حقیقتی که قرآن مردمان را بدان دعوت می‌کند و می‌خواند، ایمان به آخرت و مغفرت و بخششی که بدان می‌انجامد و عذاب و عقابی که برخی از اعمال، انسان را بدان گرفتار و سنگین‌بار می‌سازد، اعتراف به نیروی یزدان و توانائی او بر آفرینش، تنها او بر بندگان ولایت و سرپرستی دارد، و پیوند میان آفرینش جهان و زنده گرداندن مردگان . . . اینها اصول و ارکانی است که سراسر سوره دربرگیرندهٔ آنها و بیانگر آنها است. همچنین مسائلی است که در سائر مرحله‌های خود بدانها می‌پردازد. همهٔ این ارکان و اصول و مسائل از زبان جنّیان به میان آمده است. از جهانی مطرح گردیده‌اند که جدای از جهان انسانها است.

زیبا است که پیش از بیان این گفتار، در بارهٔ جنّیان و واقعه‌ای که پیش آمده است، سخنی بگوئیم.

قرآن که از واقعهٔ روانه کردن جنّیان برای شنیدن قرآن از پیغمبر ﷺ صحبت می‌کند و به ذکر آنچه گفته‌اند و آنچه کرده‌اند می‌پردازد، این امر خودش به تنهائی برای اثبات وجود جنّیان و حکایت وقوع حادثهٔ ایشان بسنده است. کافی است که قرآن بگوید همچون جنّیانی می‌توانند بدین قرآن گوش فرادهند و آن را با همین واژه‌های عربی و با خود تلفّظ پیغمبر خدا ﷺ درک و فهم کنند. همچنین قرآن می‌رساند که جنّیان آفریدگانی هستند که می‌توانند ایمان را بپذیرند یا کفر را در پیش بگیرند، و هدایت یابند و یا گمراه بشوند . . . دیگر نیازی به اثبات بیشتر این مسأله یا تأکید این حقیقت نیست. چه هیچ انسانی نمی‌تواند چیزی را بر حقیقتی بیفزاید که یزدان سبحان آن را اثبات می‌نماید.

امّا ما می‌کوشیم این حقیقت را برای اندیشهٔ انسان اندکی توضیح دهیم و آن را باز کنیم.

جهان پیرامون ما پر از رازها و رمزها است. لبریز از نیروها و آفریده‌هائی است که اصل و صفت و نشان آنها برای ما نهان و پنهان است. ما در آغوش این نیروها و رازها و رمزها زندگی می‌کنیم. اندکی از آنها را می‌شناسیم، و کمی در بارهٔ آنها می‌دانیم. بسیاری از آنها را هم نمی‌شناسیم و هیچی در بارهٔ آنها هم نمی‌دانیم. هر روزه برخی از این رازها و رمزها را کشف می‌کنیم، و با برخی از این نیروها آشنا می‌شویم. گاهی با خود این آفریده‌ها آشنا می‌گردیم، و گاهی به صفاتی از آنها پی می‌بریم، و زمانی هم فقط آثار آنها را در جهان پیرامونمان می‌بینیم.

ما هنوز در نیمهٔ راه هستیم، راه شناخت این جهانی که ما و پدران و نیاکانمان در آن زندگی می‌کنیم، و فرزندانمان و نوادگانمان در آن بسر می‌برند. روی ذرّه‌ای از ذرّات کوچکِ کوچک آن بسر می‌برند و زندگی را سپری می‌کنند . . . این ستاره‌ای که زمین نام دارد، زمینی که در برابر حجم جهان یا وزن آن، چیزی نیست و چیزی نمی‌ارزد!

آنچه ما امروزه ـ هرچند که در آغاز راه هستیم ـ شناخته‌ایم، نسبت به اطّلاعات و آگاهیها و دریافتها و برداشتهای فقط پنج قرن پیش مردمان، عجائب و غرائبی بشمار می‌آید که از مسألهٔ جنّیان شگفت‌تر و

شگرف‌تر است. اگر کسی پنج قرن پیش چیزی می‌گفت از رازها و رمزهای اتمی که امروزه از آن صحبت می‌کنیم، قطعاً او را دیوانه می‌نامیدند، یا گمان می‌بردند او از چیزی سخن می‌گوید که از وجود جنّیان بسیار شگفت‌تر و شگرف‌تر است!

ما به چیزها پی می‌بریم و چیزها را کشف می‌کنیم در حدود توان بشری خودمان، توانی که برای خلافت در این زمین آماده و مهیّا گردیده است. و مطابق با مقتضیات این خلافت، و در دائره‌ای که خدا آن را برایمان کشیده است و به اشیاء داخل آن اجازه فرموده است پرده از خود برایمان بردارند، و رام ما شوند، تا ما هم بتوانیم به وظیفهٔ خلیفه‌گری در زمین برخیزیم . . . علم و دانش و آگاهی و بینش ما، و کشفیّات ما در طبیعت و گسترهٔ آن از این دائره، یعنی دائره‌ای که ما در این زمین برای خلافت بدان نیاز داریم، بیرون نمی‌رود و فراتر نمی‌شود، هرچند عمر ما انسانها، یعنی بشریّت به طور کلّی، طول بکشد، و هرچند نیروهای هستی به تسخیر ما درآیند و پرده از اسرار خود بگشایند.

بسیار کشف خواهیم کرد. بسیار آشنائی پیدا خواهیم کرد. عجائب و غرائب بسیاری از رازها و رمزهای این جهان و نیروها و انرژیهای آن برایمان روشن خواهد گردید و در دسترسمان قرار خواهد گرفت، آن عجائب و غرائبی که اسرار اتم نسبت بدانها بازیچهٔ کودکانه‌ای بیش نخواهد بود! ولیکن ما در حدود و ثغور دائره‌ای خواهیم ماند که برای علم و دانش و آگاهی و بینش انسانها ترسیم شده است و مشخّص و معیّن گردیده است. در حدود و ثغور این فرمودهٔ یزدان سبحان خواهیم ماند:

﴿ وَ مٰا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّٰ قَلِيلاً ﴾.

جز دانش اندکی به شما داده نشده است. (اسراء/۸۵)

دانش اندک با مقایسهٔ با رازها و نهانیهائی که در گسترهٔ هستی است و جز آفریدگار آنها و محافظ آنها کسی بدانها پی نمی‌برد. در حدود و ثغوری خواهیم ماند که خدا با این مثال آن را به تصویر می‌کشد، مثالی که بیانگر علم و دانش نامحدود یزدان، و نشان‌دهندهٔ وسائل و ابزار آگاهی و اطّلاع محدود انسان است:

﴿ وَ لَوْ أَنَّ مٰا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلاٰمٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مٰا نَفِدَتْ كَلِمٰاتُ اللّٰهِ ﴾.

اگر همهٔ درختانی که روی زمین هستند قلم شوند، و دریا (برای آن مرکّب گردد) و هفت دریا کمک این دریا شود (و با آن مخلوقات خدا یادداشت گردد، قلمها می‌شکنند و مرکّبها می‌خشکند، ولی) مخلوقات خدا پایان نمی‌گیرند. (لقمان/۲۷)

در این صورت ما را نسزد ـ با همچون حال و احوالی ـ دربارهٔ بودن چیزی یا نبودن چیزی قاطعانه حکم صادر کنیم، و در بارهٔ تصوّر آن یا عدم تصوّر آن مؤکّدانه سخن بگوئیم، آن چیزی که به جهان نهان و غیب پنهان مربوط می‌گردد، و از جملهٔ رازها و رمزها و نیروها و انرژیهای این هستی است. تنها بدان خاطر است که این چیز مورد بحث خارج از مفهوم و مأنوس عقل ما یا فراتر از تجارب معروف و مشهور ما است. ما که هنوز همهٔ اسرار و رموز بدن خود را، و همهٔ دستگاهها و نیروهای پیکرمان را نشناخته‌ایم، چه رسد به درک و فهم اسرار و رموز خردهایمان و جانهایمان!

چه بسا اسرار و رموزی باشد که اصلاً در داخل دائرهٔ برنامهٔ چیزهائی نباشند که ما به اصل آنها پی خواهیم برد و با آنها آشنا خواهیم شد. چه بسا تنها صفت یا تأثیر و یا تنها وجود همچون اسرار و رموزی برایمان کشف و پدیدار گردد. چراکه این اسرار و رموز، در کار و بار خلافت زمین به ما سودی نمی‌بخشد.

وقتی که خداوند برایمان پرده از رازها و رمزها و نیروها و انرژیهائی برمی‌دارد از راه فرموده‌هایش ـ نه از راه آزموده‌ها و دانشهائی که پیدا می‌کنیم و به دست می‌آوریم، آزموده‌ها و دانشهائی که باز هم خدا آنها را در اختیارمان قرار می‌دهد ـ در این حالت راهی که باید در پیش بگیریم و روشی که باید داشته باشیم این است که همچون عطاها و داده‌هائی را پذیرا گردیم و شکر آنها را بگوئیم و تسلیم فرمان بخشایندهٔ آنها بشویم. بر

مقدار آنها نیفزائیم و از اندازهٔ آنها نکاهیم. زیرا سرچشمهٔ یگانه‌ای که همچون آگاهی و اطّلاعی را از آن برمی‌گیریم به ما جز این اندازه و مقدار را نبخشیده است. و اجازهٔ زیاده‌طلبی را به ما نداده است. سرچشمهٔ دیگری هم نیست که همچون رازها و رمزهائی را از آن برگیریم.

از این نصّ قرآنی، و از نصوص سورهٔ جنّ ـ ارجح هم این است که این نصوص راجع به خود واقعه باشد ـ و از نصوص دیگری که در بارهٔ جنّیان نازل گردیده‌اند و در قرآن پراکنده‌اند، و از آثار و اخبار صحیحی که در بارهٔ این حادثه نقل و روایت گردیده‌اند، می‌توانیم به برخی از حقائق در بارهٔ جنّ پی ببریم، و بدان مقدار بسنده کنیم و بیش از آن حقائق، راجع به جنّ نگوئیم.

این حقائق خلاصه می‌شود در این که: موجوداتی هستند که اسم آنها جنّ است. از آتش آفریده شده‌اند، به دلیل گفتار اهریمن در بارهٔ آدم:

﴿ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴾.

من از او بهترم. چرا که مرا از آتش آفریده‌ای و او را از خاک. (اعراف/۱۲)

اهریمن هم از زمرهٔ جنّیان است، برابر فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ إِلاَّ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ﴾.

مگر ابلیس که از جنّیان بود و از فرمان پروردگارش تمرّد کرد. (کهف/۵۰)

در این صورت اصل اهریمن از اصل جنّیان است. همچنین روشن می‌گردد که این موجودات ویژگیهائی دارند که جدای از ویژگیهای انسانها است. از جملهٔ این ویژگیها این است که جنّیان از آتش هستند، و آنان مردمان را می‌بینند و مردمان ایشان را نمی‌بینند. خداوند در بارهٔ اهریمن که از جنّیان است، فرموده است:

﴿ إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لاَ تَرَوْنَهُمْ ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید. (اعراف/۲۷)

آنان دسته‌ها و گروه‌های مشخّصی دارند بسان دسته‌ها و گروه‌های انسانها تحت نام قبیله‌ها و نژادها، به استناد گفتهٔ پیشین:

﴿ إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلُهُ . . . ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند ... (اعراف/۲۷)

همچنین جنّیان می‌توانند در این ستارهٔ زمین نام زندگی کنند ـ امّا نمی‌دانیم: کجا و چگونه. با استناد به فرمودهٔ خدا در بارهٔ هر دوی آدم و ابلیس:

﴿ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ﴾.

به آنان گفتیم: همگی (به زمین) فرود آئید، در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود، و برای شما تا مدّتی در زمین جا و قرارگاه و فرایند و بهره‌گیری است. (بقره/۳۶)

جنّیانی مسخّر سلیمان ﷺ بودند، کارهائی را برای او در زمین انجام می‌دادند، کارهائی که مقتضی این است که آنان توانائی این را دارند که زندگی را روی زمین بسر ببرند.

همچنین پدیدار و آشکار است که جنّیان قدرت این را دارند که در بیرون از کرهٔ زمین زندگی را به سر ببرند، با توجّه به این فرمودهٔ یزدان بزرگوار در بارهٔ نقل قول جنّیان:

﴿ وَ أَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَساً شَدِيداً وَ شُهُباً، وَ أَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ، فَمَنْ يَسْتَمِعِ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَاباً رَصَداً ﴾.

ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان و نگهبانان نیرومند (ملائکه) و شهابها(ی سوزنده) یافتیم. ما (پیش از این) در گوشه‌ها و کنارهای آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم (و کسب خبر می‌کردیم) ولی اکنون هرکس بخواهد گوش فرادهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. (جن/۸ و ۹)

همچنین جنّیان می‌توانند در درک و فهم انسانها تأثیرگذار باشند. آنان اجازه دارند انسانهای گمراه را به

راهی ببرند و رهنمود کنند که بخواهند. آنان تنها بر بندگان خوب خدا تسلّط ندارند، با استناد به نصوص پیشین، و با توجّه بدین فرمودهٔ خدا در بیان نقل قول حکایتی که یزدان از گفتگوی اهریمن مطرود و ملعون روایت می‌فرماید:

﴿ قَالَ: فَبِعِزَّتِکَ لَأُغْوِیَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ إِلاَّ عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْـمُخْلَصِینَ ﴾.

گفت: به عزّت و عظمتت سوگند که (در پرتو عمر جاویدان و تلاش بی‌امان) همهٔ آنان را گمراه خواهم کرد، مگر بندگان مخلص تو از ایشان را (که بر آنان سلطه و قدرتی نداشته و وسوسه‌ام در ایشان نمی‌گیرد). (ص/۸۲ و ۸۳)

جز این آیات، آیات دیگری همسان اینها داریم، ولیکن ما نمی‌دانیم شیطان چگونه وسوسه می‌کند و به کژراهه می‌برد و با چه وسیله‌ای چنین کاری را انجام می‌دهد.

جنّیان صدای انسان را می‌شنوند و زبان ایشان را درک و فهم می‌کنند. به دلیل این که گروهی از جنّیان به قرآن گوش فرا داده‌اند و آن را درک و فهم کرده‌اند و از آن متأثّر گردیده‌اند. جنّیان قابلیّت و آمادگی هدایت و ضلالت را دارند، به دلیل گفتار گروهی از آنان در سورهٔ جن:

﴿ وَ أَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ. فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِکَ تَحَرَّوْا رَشَداً، وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَکَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً ﴾.

در میان ما، فرمانبرداران، و منحرفان و بیدادگرانند. آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند. و امّا آنان که ستمگرند، هیزم و هیمهٔ دوزخ هستند.

(جن/۱۴و۱۵)

و به دلیل این که آنان به نزد قوم و قبیلهٔ خود می‌روند و ایشان را می‌ترسانند و بیم می‌دهند و برای ایمان آوردن دعوت می‌کنند، بعد از آن که قرآن را مؤثّر در دل و درون خود یافته‌اند، و دانسته‌اند که قوم و قبیلهٔ ایشان هنوز همچون تأثیری را در دل و درون خود نیافته‌اند و چنانکه باید از قرآن متأثّر نشده‌اند.

این مقدار در بارهٔ جنّیان که راست و درست و مورد اطمینان است ما را بس است. چیزی را بر آن نمی‌افزائیم که دلیلی بر صحّت آن نداریم.

و امّا رخدادی که این آیات بدان اشاره دارند، همان‌گونه که برابر ارجح اقوال سراسر سورهٔ جنّ بیانگر آن است، روایتهای بیشماری در این باره نقل گردیده است، و ما صحیح‌ترین آن روایتها را می‌نگاریم:

بخاری با استنادی که در دست دارد از مسدّد، مسلم از شیبان پسر فروخ، و او از ابوعوانه، روایت کرده است. امام احمد در مسند خود گفته است: عفّان برایمان نقل کرده است که ابوعوانه روایت نموده است. امام حافظ ابوبکر بیهقی در کتاب خود «دلائل النبوّة» گفته است: ابوالحسن علی پسر احمد پسر عبدان، احمد پسر عبید صفّار، اسماعیل قاضی، مسدّد، ابوعوانه از ابوبشر و او از سعید پسر جبیر، و او از ابن عبّاس ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمَا ـ برایمان روایت کرده‌اند. ابن عبّاس گفته است: «پیغمبر خدا ﷺ با گروهی از یارانش حرکت کردند و به سوی بازار عکاظ روان شدند. در آن زمان جنّیان از اطّلاع پیدا کردن و دسترسی به خبر آسمان بازداشته شده بودند. شهابهائی به سویشان پرتاب گردیده بود و آنان به ناچار به سوی قوم و قبیلهٔ خود برگشته بودند. قوم و قبیله بدیشان گفتند: شما را چه شده است و چه بر سرتان آمده است؟ پاسخشان دادند: میان ما و خبر گرفتن از آسمان حائل و مانع ایجاد گردیده است، و شهابهائی به سویمان نشانه می‌رود. بدیشان گفتند: میان شما و خبر گرفتن از آسمان حائل و مانع نگردیده است مگر به خاطر چیزی که رخ داده است. مشرقها و مغربها و گوشه‌ها و کنارهای زمین را بگردید و ببینید این چیزی که رخ داده است و شما را از کسب خبر آسمان بازداشته است چه چیزی است. آن گروه از جنّیان رهسپار تهامه شدند. پیغمبر خدا ﷺ در جائی از تهامه به نام نخله بود. می‌خواست به سوی بازار عکاظ رهسپار شود. داشت نماز جماعت صبح را با یارانش می‌خواند. هنگامی که آن گروه از جنّیان قرآن

را شنیدند بدان گوش فرا دادند. به خود گفتند: به خدا سوگند این همان چیزی است که میان شما و خبر آسمان حائل و مانع گردیده است و شما را از دسترسی به کسب اطّلاع بازداشته است. در اینجا بود که به سوی قوم و قبیلهٔ خود برگشتند و گفتند: ای قوم و قبیله ما!:

﴿ إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآناً عَجَباً يَهْدِي إِلَى ٱلرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ، وَ لَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَداً ﴾.

ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم. همگان را به راه راست رهنمود می‌سازد، و ما بدان ایمان آورده‌ایم (و دیگر از ایمان خود برنمی‌گردیم و یکتاپرستی را در پیش می‌گیریم،) و کسی را انباز پروردگارمان نمی‌سازیم. (جن/۱و۲)

خدا بر پیغمبرش ﷺ وحی فرستاد:

﴿ قُلْ: أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ ٱسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ . . . ﴾.

(ای محمّد! به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان، به (تلاوت قرآنِ) من گوش فراداده‌اند... (جن/۱)

مسلم و ابوداوود و ترمذی ـ با اسنادی که داشته است ـ از علقمه روایت کرده‌اند که گفته است: به ابن مسعود رضی الله عنه گفتم: آیا شب جنّ کسی از شما با پیغمبر ﷺ بوده است؟ گفت: کسی از ما با او نبوده است، ولیکن شبی در خدمتش بودیم. او را گم کردیم. در دشتها و درّه‌ها به دنبالش گشتیم. گفتیم: او را به پرواز درآورده‌اند و برده‌اند، یا این که او را ناگهانی دزدیده‌اند و برده‌اند. بدترین شبی را داشتیم، بدترین شبی که مردمان آن را به روز آورده باشند. وقتی که صبح شد ناگهان دیدیم که پیغمبر ﷺ از سوی حراء برمی‌گردد. گفتیم: ای پیغمبر خدا تو را گم کرده بودیم، و به دنبالت گشتیم و تو را نیافتیم. بدترین شبی را بسر بردیم، بدترین شبی که مردمان آن را به روز آورده باشند. فرمود:

(أَتَانِي دَاعِي الْجِنِّ فَذَهَبْتُ مَعَهُ، فَقَرَأْتُ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ).

دعوت‌کنندهٔ جنّیان به سویم آمد. با او رفتم. قرآن را بر جنّیان تلاوت کردم.

ابن مسعود گفته است: پیغمبر ﷺ ما را برد. ما آثار ایشان و آثار آتشهایشان را دیدیم. از پیغمبر ﷺ خوراک خواسته بودند. او بدیشان فرموده بود:

(لَكُمْ كُلُّ عَظْمٍ ذُكِرَ ٱسْمُ اللهِ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ، يَقَعُ فِي أَيْدِيكُمْ أَوْفَرُ مَا يَكُونُ لَحْماً، وَ كُلُّ بَعْرَةٍ أَوْ رَوْثَةٍ عَلَفٌ لِدَوَابِّكُمْ).

هر استخوانی که نام خداوند بزرگوار بر آن برده شده باشد خوراک شما است. استخوانی که به دستتان می‌افتد از گوشت برای شما سود بیشتری دارد. هر پشکل یا تپاله‌ای هم علف چهارپایان شما است.

این بود پیغمبر ﷺ به ما فرمود:

(فَلاَ تَسْتَنْجُوا بِهِمَا فَإِنَّهُمَا طَعَامُ إِخْوَانِكُمْ).

با پشکل و تپاله و سرگین استنجاء نکنید، چه آنها خوراک برادران شما (یعنی جنّیان) است.

ابن اسحاق در سخنی که ابن هشام در کتاب سیره روایت کرده است، از گروهی از جنّیان خبر می‌دهد که بعد از رفتن پیغمبر به طائف برای یاری طلبیدن از ثقیف، به دنبال مردن عمویش ابوطالب، و شدّت گرفتن اذیّت و آزار مشرکان در حقّ او و در حقّ یارانش در مکّه، و پاسخ زشتی که ثقیف بدو دادند، و ابلهان و کودکان را برای اذیّت و آزارش برانگیختند، و ابلهان و کودکان پاهای پیغمبر ﷺ را با سنگ خون‌آلود کردند، و او روی به آستانهٔ پروردگارش کرد و این دعای جانسوز و ژرف و بزرگ را سر داد:

(أَللّٰهُمَّ إِلَيْكَ أَشْكُو ضَعْفَ قُوَّتِي، وَ قِلَّةَ حِيلَتِي، وَ هَوَانِي عَلَى ٱلنَّاسِ. يَا أَرْحَمَ ٱلرَّاحِمِينَ، أَنْتَ رَبُّ الْمُسْتَضْعَفِينَ وَ أَنْتَ رَبِّي. إِلَىٰ مَنْ تَكِلُنِي؟ إِلَىٰ بَعِيدٍ يَتَجَهَّمُنِي؟ أَمْ إِلَىٰ عَدُوٍّ مَلَّكْتَهُ أَمْرِي؟ إِنْ لَمْ يَكُنْ بِكَ عَلَيَّ غَضَبٌ فَلاَ أُبَالِي، وَ لٰكِنَّ عَافِيَتَكَ أَوْسَعُ لِي. أَعُوذُ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي أَشْرَقَتْ لَهُ ٱلظُّلُمَاتُ، وَ صَلُحَ عَلَيْهِ أَمْرُ ٱلدُّنْيَا وَ ٱلآخِرَةِ، مِنْ أَنْ تَنْزِلَ بِي غَضَبَكَ، أَوْ تَحِلَّ عَلَيَّ سَخَطَكَ. لَكَ

الْعُتْبیٰ حَتّیٰ تَرْضیٰ. وَ لاٰ حَوْلَ وَ لاٰ قُوَّةَ إِلاّٰ بِکَ).[1]
ابن مسعود گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ از طائف به سوی مکّه برگشت، بدان هنگام که از خیر و خوبی ثقیف مأیوس گردید. وقتی که به سرزمین نخله رسید. در دل شب برخاست و به نماز شب پرداخت. گروهی از جنّیانی که خداوند بزرگوار از ایشان یاد کرده است از کنار او گذشتند. آن جنّیان ـ چنانکه برای من روایت کرده‌اند ـ هفت نفر از جنّیان نصیبین بوده‌اند. به تلاوت پیغمبر ﷺ گوش فرادادند. هنگامی که از نمازش بپرداخت پشت کردند و به سوی قوم و قبیلهٔ خود رفتند و به ترساندن و بیم دادن ایشان پرداختند. آنان ایمان آوردند و بدانچه شنیدند پاسخ مثبت دادند. خداوند داستان ایشان را به اطّلاع پیغمبر ﷺ رساند. خداوند بزرگوار در این راستا فرموده است:

﴿ وَ إِذْ صَرَفْنٰا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ... ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند... (احقاف/۲۹)

تا می‌رسد به این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ وَ یُجِرْکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ ﴾.

و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دار. (احقاف/۳۱)

خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ قُلْ: أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ... ﴾.

(ای محمّد! به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان، به (تلاوت قرآن) من گوش فراداده‌اند... (جن/۱)

تا آخر داستانی که خبر آنان در این سوره آمده است. ابن‌کثیر در تفسیر خود بر روایت ابن اسحاق چنین پیرو می‌زند: «این درست است، ولیکن سخن ابن اسحاق که می‌گوید جنّیان در همچون شبی گوش به قرآن فرا داشته‌اند، محلّ ایراد است. چرا که جنّیان در ابتدای نزول وحی باید گوش فرا داده باشند، همان‌گونه که سخن فوق‌الذکر ابن عبّاس ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ بیانگر آن است. در صورتی که بیرون رفتن پیغمبر ﷺ به سوی طائف پس از فوت عمویش بوده است که یک سال یا دو سال پیش از هجرت رخ داده است، همان‌گونه که ابن اسحاق و دیگران گفته‌اند. خدا هم بهتر می‌داند». روایتهای زیاد دیگری هم در این زمینه آمده است. ما در میان همهٔ روایتها بر روایت نخستین تکیه داریم که از ابن عباس ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ است. زیرا این روایت با نصوص قرآنی هماهنگی کامل دارد:

﴿ قُلْ: أُوحِیَ إِلَیَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ ﴾.

(ای محمّد! به امّت خود) بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان، به (تلاوت قرآن) من گوش فراداده‌اند... (جن/۱)

این آیه قاطعانه می‌گوید که پیغمبر ﷺ از طریق وحی متوجّه این رخداد گردیده است، و او جنّیان را ندیده است، و از وجودشان هم اطّلاع پیدا نکرده است. گذشته از این، این روایت از جنبهٔ اسناد و استخراج نیز از قوّت بیشتری برخوردار است، و در این نقطه با روایت ابن اسحاق نیز متّفق است. همچنین آنچه از قرآن در بارهٔ صفت جنّیان می‌دانیم، همچون روایتی را تقویت می‌کند:

﴿ إِنَّهُ یَرٰاکُمْ هُوَ وَ قَبِیلُهُ مِنْ حَیْثُ لاٰ تَرَوْنَهُمْ ﴾.

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند، در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید. (اعراف/۲۷)

این فرموده انسان را از تحقیق بیشتر در بارهٔ این حادثه بی‌نیاز می‌کند.



﴿ وَ إِذْ صَرَفْنٰا إِلَیْکَ نَفَراً مِنَ الْجِنِّ یَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ، فَلَمّٰا حَضَرُوهُ قٰالُوا: أَنْصِتُوا. فَلَمّٰا قُضِیَ وَلَّوْا إِلیٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِینَ ﴾.

(ای پیغمبر! خاطرنشان ساز) زمانی را که گروهی از

۱- برای ترجمهٔ این دعای پرشور مراجعه شود به جلد اوّل، صفحهٔ ۵۸. (مترجم)

جنّیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یکدیگر گفتند: خاموش باشید و گوش فرادهید. هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلّغان و دعوت‌کنندگان (همجنسان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند.

در این صورت این خواست خدا بوده است که این گروه از جنّیان را برای گوش فرادادن به قرآن روانه فرماید، نه این که یک رخداد اتّفاقی بوده باشد. قضا و قدر خدا بر آن رفته است که جنّیان خبر واپسین رسالت را بدانند و از آن اطّلاع پیدا کنند، همان‌گونه که در گذشته از رسالت موسی علیه‌السلام خبر پیدا کرده‌اند و با آن آشنا شده‌اند. و این که گروهی از جنّیان ایمان بیاورند و از آتش دوزخ برهند، آتشی که برای اهریمنان جنّ و همچنین برای اهریمنان انس آماده گردیده است.

نصّ قرآنی صحنه‌ای از این گروه ـ که میان سه تا ده نفر هستند ـ به تصویر می‌زند، در آن حال و احوالی که دارند بدین قرآن گوش فرا می‌دهند. نصّ قرآنی برایمان به تصویر می‌کشد که قرآن چه تأثیری در آنان داشته است و چگونه ایشان را دگرگون کرده است، و چه زیبائی و شکوه و تأثیر و ترس و هراس و خشوع و خضوعی به درونشان افکنده است.

﴿ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا: أَنْصِتُوا ﴾.

هنگامی که در خدمتش حاضر آمدند، (به یکدیگر) گفتند: خاموش باشید و گوش فرادهید.

این سخن، سایه‌روشن جایگاه و موقعیّت را در طول گوش فرادادن به تصویر می‌کشد.

﴿ فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ ﴾.

هنگامی که (تلاوت قرآن) به پایان آمد، به عنوان مبلّغان و دعوت‌کنندگان (همجنسان خود، به آئین آسمانی) به سوی قوم خود برگشتند.

این بخش بسان آن بخش از آیه، تأثیری را به تصویر می‌زند که بر دلهایشان بر اثر گوش فرادادن به قرآن نقش بسته است. آنان ساکت و آگاه تا پایان، به قرآن گوش فراداده‌اند و گوش دل داده‌اند. زمانی که تلاوت قرآن پایان می‌گیرد، فوراً به سوی قوم خود شتاب می‌گیرند، در حالی که قرآن درونهایشان را لبریز از چیزی کرده است و ذهن و شعورشان را آکنده از چیزی گردانده است که نمی‌توان بر آن خاموشی گزید، یا در رساندن پیام آن درنگ ورزید، و در بیم دادن با آن سکوت کرد. این حال و وضع کسی است که حسّ و شعورش از چیز تازه‌ای لبریز شود، و احساسات او از مؤثّر چیره و جذّابی پر گردد، مؤثّری که انسان را همراه خود به حرکت می‌اندازد و او را وامی‌دارد که بدان توجّه بکند و همّت بگمارد، و آن را با جدّ و جهد به دیگران برساند:

﴿ قَالُوا: يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَاباً أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ، مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ، يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فراداديم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند (و هماهنگ با کتابهای آسمانی پیشین است)، و به سوی حقّ رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید.

شتابان به سوی قوم خود برگشتند و بدیشان گفتند: ما به کتاب تازه‌ای گوش فراداديم که پس از موسی نازل گردیده است. کتاب موسی را در اصل و اصولی که دارد تصدیق می‌کند. در این صورت آن جنّیان کتاب موسی را شناخته‌اند، و همین که آیاتی از این قرآن را شنیده‌اند پیوند میان دو کتاب را درک و فهم نموده‌اند. چه‌بسا در آیاتی که شنیده‌اند ذکری از موسی نبوده است و از کتاب او سخن نرفته است، ولیکن آن آیات اشاره داشته است و پیام رسانده است که قرآن از همان سرچشمه‌ای برجوشیده است که کتاب موسی از آن سرچشمه گرفته است. گواهی این گروه از جنّیان که تا اندازه‌ای دور از انگیزه‌های زندگی بشری بوده‌اند، و همین که مزهٔ آیاتی از قرآن را چشیده‌اند، بر حقّانیّت آن شهادت داده‌اند، معنی و مفهوم خاصّی، و الهام و پیام

ویژه‌ای دربر دارد.

آن‌گاه جنّیان به بیان چیزی می‌پردازند که قرآن بر دلها و درونهایشان افکنده است، و دلها و درونهایشان از آن متأثّر گردیده است. این است که راجع به قرآن گفته‌اند:

﴿ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَ إِلىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾.

به سوی حقّ رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید.

تأثیر حقّ و هدایتی که در این قرآن است سترگ و بزرگ و شگفت و شگرف است. دلی که کور نباشد در برابرش تاب نمی‌آورد. روحی که سرکش و خودبزرگ‌بین نباشد و با هوا و هوس سرکش و پست آلوده و آمیخته نشده باشد در برابرش نمی‌ایستد و ایستادگی نمی‌کند. بدین جهت این قرآن همین که برای نخستین بار این دلها را می‌پساید، آنها را منقلب می‌نماید، و ناگهان آنها را به شور و غوغا می‌اندازد و همچون گواهی و شهادتی را بیان می‌دارند، و از این پسوده‌ای که بر آنها رفته است چنین تعبیری می‌کنند.

آن‌گاه این گروه از جنّیان با حماسه و شور به بیم دادن و برحذر داشتن قوم خود می‌پردازند، حماسه و شور کسی که در برابر دلیل و برهان به زانو درآمده است و برانگیخته شده است و احساس می‌کند بر او واجب است به بیم دادن و برحذر داشتن بپردازد و این وظیفه را اداء کند:

﴿ يٰا قَوْمَنٰا أَجِيبُوا دٰاعِيَ اللّٰهِ وَ آمِنُوا بِهِ، يَغْفِرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ، وَ يُجِرْكُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِيمٍ ﴾.

ای قوم ما! سخنان فراخوانندهٔ الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید، تا خدا گناهانتان را بیامرزد و شما را در پناه خویش (محفوظ و مصون از عذاب سخت آخرت) دارد.

آنان نزول این قرآن را به زمین، دعوتی از جانب خدا بشمار آورده‌اند برای هرکس از انسان و جنّی که بدو می‌رسد. محمّد ﷺ را دعوت‌کنندهٔ مردمان و جنّیان به سوی یزدان شمرده‌اند همین که این قرآن را تلاوت فرموده است و انسانها و پریها بدان گوش فراداده‌اند.

این است که قوم خود را فریاد می‌دارند:

﴿ يٰا قَوْمَنٰا أَجِيبُوا دٰاعِيَ اللّٰهِ وَ آمِنُوا بِهِ ﴾.

ای قوم ما! سخنان فراخوانندهٔ الهی را بپذیرید، و به او ایمان بیاورید.

همچنین به آخرت ایمان آورده‌اند، و دانسته‌اند که ایمان آوردن و اجابت فرمان خدا کردن باعث بخشش و آمرزش گناهان و پناه گرفتن از عذاب یزدان می‌گردد. آنان مژده دادند و بیم دادند با این چیزی که شناختند.

ابن اسحاق روایت می‌کند که سخنان جنّیان با این آیه به پایان می‌رسد. ولی روند سخن بیانگر این است دو آیهٔ بعدی نیز از گفته‌های گروهی از جنّیان است. ما این نظریّه را ترجیح می‌دهیم، مخصوصاً آیهٔ زیر را از زمرهٔ سخنان جنّیان می‌دانیم:

﴿ وَ مَنْ لاٰ يُجِبْ دٰاعِيَ اللّٰهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ، وَ لَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءُ. أُولٰئِكَ فِي ضَلاٰلٍ مُبِينٍ ﴾.

هرکس هم سخنان فراخوانندهٔ الهی را نپذیرد، نمی‌تواند خدای را از دستیابی به خود در زمین ناتوان کند (و خویشتن را از چنگال عذاب الهی پناه دهد، و از دست انتقام او بگریزد)، و برای او جز خدا ولیها و یاورهائی نیست. چنین کسانی در گمراهی آشکاری هستند.

این آیه مکمّلِ سرشتیِ بیم دادن و پند و اندرزی است که آن گروه به قوم خود می‌دهند، و ایشان را به پذیرش قرآن و ایمان بدان دعوت می‌کنند. احتمال قوی و برتر این است که آن گروه برای قوم خود بیان کرده باشند عدم اجابت، فرجام ناگواری دارد، و آن کس که به فرمان خدا پاسخ مثبت نمی‌دهد خدا را درمانده و ناتوان نمی‌گرداند در این که او را بیاورد و کیفر و سزایش را بدهد، و عذاب دردناک را بدو بچشاند، و او جز خدا هیچ‌گونه ولیها و یاورانی نمی‌یابد که او را کمک بکنند و به یاریش بشتابند. آن کسانی که به حقّ و حقیقت پشت می‌کنند و از اسلام روی می‌گردانند روشن است که گمراه بوده و از راه راست دور و منحرف هستند.

همچنین آیهٔ بعدی نیز به احتمال زیاد جزو سخنان جنّیان

است. از حال و وضع کسانی تعجّب می‌کنند که فرمان یزدان را اجابت نمی‌کنند و نمی‌پذیرند، و گمان می‌برند که آنان می‌توانند از کیفر خدا بگریزند و خویشتن را برهانند، یا معتقد هستند که اصلاً حساب و کتابی و سزا و جزائی در میان نیست:

﴿ أَوَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللهَ الَّذِی خَلَقَ ٱلسَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضَ وَ لَمْ یَعْیَ بِخَلْقِهِنَّ بِقٰادِرٍ عَلیٰ أَنْ یُحْیِیَ الْمَوْتیٰ؟ بَلیٰ. إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ﴾.

آیا نمی‌دانند خدائی که آسمانها و زمین را آفریده است و در آفرینش آنها خسته و درمانده نشده است، می‌تواند مردگان را زنده کند؟! آری، او بر هر کاری توانا است.

این هم نگرشی به کتاب دیدنی جهان است، کتابی که در سرآغاز سوره از آن سخن رفته است. روند قرآنی در موارد زیادی چنین هم‌آوائی و همنوائی موجود در میان سخن مطرح در خود سوره و میان سخنی که بسان آن است و در داستانی ذکر گردیده است، بیان می‌دارد، و بدین وسیله تطابق و توافق سرچشمه‌های آن دو سخن در حقیقت واحد و یگانه‌ای حاصل و پدیدار می‌گردد.

کتاب جهان گواهی می‌دهد که نخستین بار قدرت نوآفرین و زیبانگاری این آفریده‌های شگفت‌انگیز و سرسام‌آور آسمانها و زمین را آفریده است و خلعت هستی به تن آنها کرده است. کتاب جهان ساده و آسان به عقل و شعور انسان پیام می‌دهد که زنده گرداندن بعد از مرگ میسّر است و هیچ‌گونه مشکلی بر سر راه نیست. زنده گرداندن در میان است. ساختار مسأله به شیوهٔ پرسش و پاسخ، به بیان این حقیقت نیروی بیشتری می‌بخشد، و آن را بیش از پیش تأیید و تأکید می‌کند . . . آن‌گاه پیرو شامل و کاملی درمی‌رسد:

﴿ إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ ﴾.

او بر هر کاری توانا است.

این پیرو زنده گرداندن و جز آن را در دائرهٔ آن قدرت نوآفرین و زیبانگاری قرار می‌دهد که هر چیزی را دربر می‌گیرد، چه آن چیزی که بوده است و چه آن چیزی که خواهد بود.



هنگامی که یادی از زنده گرداندن می‌شود، صحنهٔ حساب و کتاب ترسیم می‌گردد، بدان‌گونه که انگار در برابر دیدگان مجسّم و نمودار می‌شود:

﴿ وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی ٱلنّٰارِ. أَلَیْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ قٰالُوا: بَلیٰ وَ رَبِّنٰا. قٰالَ: فَذُوقُوا الْعَذٰابَ بِمٰا کُنْتُمْ تَکْفُرُونَ ﴾.

روزی کافران را به کنار دوزخ می‌برند و ایشان را بر آن عرضه می‌کنند (و بدیشان گفته می‌شود:) آیا این حیقت ندارد؟! می‌گویند: بلی، سوگند به پروردگارمان. خدا بدیشان می‌گوید: پس به سبب کفر و ناباوریتان عذاب را بچشید.

این صحنه به عنوان نقل قولی یا مقدّمهٔ نقل قولی می‌آغازد:

﴿ وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِینَ کَفَرُوا عَلَی ٱلنّٰارِ ﴾.

روزی کافران را به کنار دوزخ می‌برند و ایشان را بر آن عرضه می‌کنند.

بدان هنگام که شنونده در انتظار وصف چیزی می‌ماند که خواهد شد، ناگهان خود صحنه پدیدار می‌آید، و یکهو گفتگو در صحنهٔ نشان داده شده درمی‌گیرد:

﴿ أَلَیْسَ هٰذٰا بِالْحَقِّ؟ ﴾.

آیا این حقیقت ندارد؟.

وای چه پرسشی؟! وای چه بلائی که بر سر کسانی می‌آید که عذاب و عقاب را تکذیب می‌کنند و آن را به تمسخر می‌گیرند و شتابان فرارسیدن آن را درخواست می‌کنند؟! امروز که عذاب و عقاب درگرفته است گردنهایشان در برابر حقّ و حقیقت کج گردیده است، حقّ و حقیقتی که آن را انکار می‌کردند و قبول نمی‌نمودند. پاسخ ایشان، با خواری و رسوائی و چندش و لرزش، این است:

﴿ بَلیٰ. وَ رَبِّنٰا ﴾.

بلی، سوگند به پروردگارمان.

این‌گونه آنان سوگند می‌خورند:

﴿ وَ رَبِّنا ﴾. به پروردگارمان سوگند.

پروردگارشان، آن کس که به دعوت‌کننده‌اش پاسخ نمی‌دهند، و به پیغمبرش گوش فرانمی‌دهند، و به ربوبیّت و خداوندگاری یزدان اعتراف نمی‌کنند. با وجود اینها امروز بدو سوگند می‌خورند که آن چیزی که آن را نمی‌پسندیدند و باورش نداشتند، حقّ است! بدین هنگام پرسش به تمام و کمال خوار می‌دارد و کاملاً سرکوب می‌کند و سرکوفت می‌زند. در اینجا کار به پایان می‌رسد، و گفتگو تمام می‌شود:

﴿ قالَ: فَذُوقُوا الْعَذابَ بِما كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴾.

خدا بدیشان می‌گوید: پس به سبب کفر و ناباوریتان عذاب را بچشید.

«سخنی گفت و سرپوشش نهاد» . . . همان گونه که گفته می‌شود: گناه آشکار است. جنایتکار خودش اعتراف می‌کند. پس به سوی دوزخ بروید!

سرعت صحنه در اینجا مورد نظر است. چه رویاروی شدن با سزا و جزا، قطعی و حتمی است. دیگر فرصت گرفتن و پاسخ گفتن نیست. آنان منکر عذاب و عقاب بوده‌اند و هم اینک هم اقرار و اعتراف می‌کنند. پس حالا باید بچشند و بسوزند!



هنگامی که نشان داده می‌شود صحنهٔ قاطعانه‌ای که سرنوشت کافران را پیش چشم می‌دارد، و نشان داده می‌شود صحنه‌ای که ایمان فرزندان جهان آخرت را به تصویر می‌کشد، و پایان سوره‌ای درمی‌رسد که سخنان کافران را در بارهٔ پیغمبر ﷺ و در بارهٔ قرآن مجید عرضه می‌دارد، واپسین آهنگ به گوش می‌رسد. آهنگی که پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌نماید که در برابر کافران شکیبائی نماید و هیچ‌گونه عجله‌ای در فرارسیدن عذاب و عقاب بدیشان نداشته باشد، چه او دیده است که چه چیز بر سر ایشان می‌آید و گریبانگیرشان می‌گردد. دیده است که عذاب و عقاب بدیشان بسی نزدیک است:

﴿ فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ، كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ ما يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاَّ ساعَةً مِنْ نَهارٍ. بَلاغٌ. فَهَلْ يُهْلَكُ إِلاَّ الْقَوْمُ الْفاسِقُونَ ﴾.

(در برابر اذیّت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن. روزی که ایشان چیزی را مشاهده می‌کنند که بدیشان وعده داده می‌شد، انگار که آنان مدّتی از یک روز در دنیا مانده‌اند (و زندگی کرده‌اند. این قرآن) ابلاغ است و بسنده است. مگر جز مردمان گناهکار و سرکش از اطاعت خدا، هلاک می‌گردند؟!.

هر واژه‌ای از آیه پشتوانهٔ بزرگی دارد. هر عبارتی جهانی از تصویرها و سایه‌روشنها، معانی و مفاهیم، الهامها و پیامها، قضیّه‌ها و مسأله‌ها، و ارزشها و ارجها، در فراسوی خود دارد.

﴿ فَاصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ، وَ لا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ﴾.

(در برابر اذیّت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن.

رهنمودی است که به محمّد ﷺ گفته می‌شود. او که تحمّل کرده است آنچه باید تحمّل کند، و از دست قوم خود چشیده است، آنچه باید بچشد. او همان کسی است که در حالت یتیمی بزرگ شده است، و دوست و سرپرست و نگاهبان و نگاهدار را یکی یکی از دست داده است، و اسباب و وسائل زمین یکی پس از دیگری از دست او به در رفته است. پدر، مادر، پدربزرگ، عمو، همسر باوفای دلسوز، یکایک به‌درودش گفته‌اند و روی در نقاب خاک کشیده‌اند. خالصانه از آنِ خدا و از آنِ دعوت خدا شده است، و از هر چیزی و از هر کاری دست کشیده است. همچنین او از هر پشتیبانی و تکیه‌گاهی محروم گردیده است. او از خویشاوندان مشرک خود چیزی را دیده است و چشیده است که بدتر و سخت‌تر از چیزی بوده است که از بیگانگان

دیده است و چشیده است. او بارها و بارها بیرون رفته است و از قبائل و افراد کمک و یاری خواسته است، ولی هر بار بدون کمک و یاری برگشته است. در یکی از این بیرون رفتنها و کمک و یاری خواستنها با تمسخر و استهزاء بیخردان و ابلهان روبروی می‌گردد و او را سنگباران می‌کنند تا بدانجا که پاهای پاکش خون‌آلود می‌شود. چیزی جز این نمی‌کند و جز این نمی‌خواهد که رو به آستانهٔ خدا می‌نماید و آن دعای فروتنانهٔ ارزشمند را سر می‌دهد.

پس از همهٔ اینها به رهنمود و رهنمون پروردگارش نیازمند می‌گردد:

﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ﴾.

(در برابر اذیّت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن.

هان! راه این دعوت راه سخت و دشواری است. راه نابهنجار و ناگواری است. حتّی شخصی همچون شخص محمّد ﷺ که از همه چیز بریده است و تنها از آنِ دعوت شده است، و ثابت و استوار و چابک و پایدار گام در راه کردگار نهاده است، و با وجود همهٔ خصال پاک و صفات نورانی خود، به رهنمود و رهنمون الهی نیاز پیدا می‌کند که او را به صبر و شکیبائی بخواند، و وی را از شتاب درخواست عذاب برای دشمنان آزاررسان و عیبجوی دعوت بازدارد.

بلی، سختی و دشواری این راه به دلجوئی و دلداری نیاز دارد، و نابهنجاریها و ناگواریهای آن، صبر و شکیبائی را می‌طلبد. تلخیهای آن به جرعهٔ شیرینی از شراب سر به مهر فضل و لطف الهی نیاز دارد.

﴿ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَ لَا تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ ﴾.

(در برابر اذیّت و آزار کافران) شکیبائی کن، آن‌گونه که پیغمبران اولوالعزم (در سختیها) شکیبائی کرده‌اند، و برای (عذاب) آنان شتاب مکن.

دل و جرأت بخشیدن، به صبر و شکیبائی خواندن، دلداری و دلجوئی نمودن، و گذشته از همهٔ اینها اطمینان دادن در میان است:

﴿ كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ ﴾.

انگار که آنان مدّتی از یک روز در دنیا مانده‌اند (و زندگی کرده‌اند).

واقعاً مدّت کوتاهی است. ساعتی از یک روز، بسی اندک است. زندگی گذرائی است. این مدّت حیاتی که پیش از فرارسیدن قیامت دارند بسی اندک و کوتاه است و به سرعت سپری می‌شود. آن اندازه اندک و ناچیز است که در دلها و درونها اهمّیّت و ارزشی جز بدان اندازه ندارد که ساعتی از یک روز دارد . . . پس از گذشت این یک ساعت به سرنوشت قطعی و حتمی خود گرفتار می‌آیند، و به جایگاه همیشگی خویش درمی‌آیند، و عمر ابد پیدا می‌نمایند، ابدی که پیوسته بر دوام می‌ماند، یعنی زمان جاویدان است و زندگی بی‌پایان! آن یک ساعت تنها مدّتی بوده است که در آن ابلاغ گردیده است: بیائید هلاک و نابودی و عذاب دردناک درمی‌رسد!

﴿ بَلَاغٌ. فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ﴾.

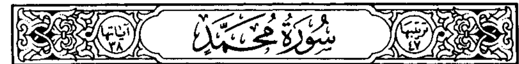
(این قرآن) ابلاغ است و بسنده است. مگر جز مردمان گناهکار و سرکش از اطاعت خدا، هلاک می‌گردند؟!.

نه، جز مردمان بزهکار و سرکش از اطاعت خدا هلاک نمی‌گردند. خدا نمی‌خواهد به بندگان کم‌ترین ظلم و ستمی بشود. نه، جز گناهکاران و نافرمانبرداران به مهلکه نمی‌افتند. باید که دعوت‌کنندهٔ به سوی خدا در برابر آنچه بدو می‌رسد استقامت و شکیبائی کند. چه دنیا جز یک ساعت از یک روز نیست. آن‌گاه خواهد شد آنچه خواهد شد . . .

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ محمّد مدنی و ۳۸ آیه است



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِن رَّبِّهِمْ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ ﴿٣﴾ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوَ بَعْضَكُم بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿٤﴾ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ ﴿٦﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَّهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ﴿٨﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٩﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴿١٠﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿١١﴾ إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ ﴿١٢﴾ وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّن قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿١٣﴾ أَفَمَن كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ كَمَن زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُم ﴿١٤﴾ مَّثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِّن مَّاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِّن لَّبَنٍ لَّمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ لِّلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ ﴿١٥﴾

این سوره مدنی است. نام دیگری دارد. سورهٔ قتال گفته می‌شود. چرا که جنگ موضوع آن است. جنگ عنصر برجستهٔ این سوره است، جنگ در شکلها و سایه‌روشنهایش، و جنگ در طنینها و آهنگهائی که دارد.

جنگ موضوع این سوره است. این سوره آغاز می‌شود با بیان حقیقت کسانی که کفر ورزیده‌اند، و حقیقت کسانی که ایمان آورده‌اند. بیانی که دارای ساختار واژگانی تاخت و تاز ادبی بر کسانی است که کفر ورزیده‌اند، و تعریف و تمجید از کسانی است که ایمان آورده‌اند. همراه با الهام این که یزدان دشمن کافران و دوست مؤمنان است، و این یک امر ثابت در مقیاس و معیار ارزیابی یزدان سبحان است. در این صورت این اعلان جنگ از سوی خداوند بزرگوار با دشمنان خود و با دشمنان دین خود است، از نخستین واژه‌ای که در این سوره ذکر گردیده است:

«الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللهِ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ. وَ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ ـ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ـ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بالَهُمْ. ذٰلِکَ بِأَنَّ الَّذینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْباطِلَ وَ أَنَّ الَّذینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ. کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللهُ لِلنّاسِ أَمْثالَهُمْ».

کسانی که کافر می‌گردند و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند، خدا همهٔ کارهای (نیک) ایشان را باطل (قلمداد و بی‌اجر) می‌نماید. و امّا کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند، و چیزی را باور دارند که بر محمّد نازل شده است ـ و آن هم حقّ

است و از سوی پروردگارشان آمده است - خداوند گناهانشان را می‌بخشاید و بدیهایشان را نادیده می‌گیرد، و حال و وضعشان را خوب می‌سازد. این بدان خاطر است که کافران از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان از حقّی پیروی می‌کنند که از سوی پروردگارشان آمده است. این گونه خدا برای مردم مثالهای (حسنات یا سیّئات) ایشان را بیان می‌دارد.

(محمّد/۱-۳)

به دنبال اعلان این جنگ از سوی خدا بر ضدّ کسانی که کفر ورزیده‌اند، فرمان آشکار به مؤمنان داده می‌شود که وارد جنگ با کافران گردند، فرمانی که با ساختار واژگانی طنین‌انداز نیرومندی درمی‌رسد. همراه با صدور فرمان، دستور رفتار با اسیران بیان می‌گردد، و گفته می‌شود که پس از شدّت و حدّت در جنگ و از پای درآوردن کافران و کشتار سخت ایشان در پیکار، چه کار کنند و چگونه رفتار نمایند:

﴿ فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ، حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثٰاقَ، فَإِمّٰا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمّٰا فِدٰاءً، حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا ﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد.

(محمّد/۴)

همراه با صدور این فرمان، حکمت و فلسفهٔ جنگ بیان می‌گردد، و به جنگ تشویق و ترغیب می‌شود، و بیان می‌گردد که شهادت در جنگ چه اندازه بزرگ و سترگ است. خدا وعده می‌دهد که شهیدان را گرامی بدارد، و کسانی را در جنگ پیروز نماید که برای پیروزی خدا بجنگند و وارد پیکار شوند. همچنین خبر می‌دهد که کافران نابود می‌گردند و کارهای ایشان بی‌اجر و مزد و باطل و پوچ می‌شود:

﴿ ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشٰاءُ اللّٰهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ، وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ، وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ. سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بٰالَهُمْ وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهٰا لَهُمْ. يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدٰامَكُمْ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمٰالَهُمْ ﴾.

برنامه این است، و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سائر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید). کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد. به زودی خداوند آنان را (به سوی مقامات عالیهٔ بهشت و گفتار نیک و کردار پسندیده) رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید. و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرّفی کرده است و (اوصافش را توسّط پیغمبران و کتابهای آسمانی بازگو نموده است). ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند) و گامهایتان را استوار می‌دارد (و کار و بارتان را استقرار می‌بخشد). کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بیسود گرداناد! این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند، و لذا حتماً کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند.

(محمّد/۴-۹)

همزمان با این دستور، سخت بیم دادن و ترساندن کافران از سوی یزدان انجام می‌پذیرد، و اعلان می‌گردد

که یزدان مؤمنان را سرپرستی می‌کند و یاری می‌دهد، و کافران را هلاک و خوار می‌نماید، و ایشان را ضعیف و ناتوان می‌فرماید، و بدون یار و یاور رهایشان می‌سازد:

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ دَمَّرَ اللهُ عَلَيْهِمْ، وَ لِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا. ذٰلِكَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لاَ مَوْلىٰ لَهُمْ ﴾.

آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده و چه شده است؟ خداوند آنان را نابود ساخته است (و دمار از روزگارشان به در آورده است). و برای کافران امثال این عواقب و مجازاتها خواهد بود. این (عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران) بدان خاطر است که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است، ولیکن کافران هیچ‌گونه سرپرست و یاوری ندارند. (محمّد/۱۰ و ۱۱)

همچنین تهدید شهری درمی‌رسد که پیغمبر ﷺ از آن بیرون کرده شده است:

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلاَ نَاصِرَ لَهُمْ ﴾.

چه شهرهای زیادی که (اهالی) آنها از (اهالی) شهری که تو را از آن بیرون کرده‌اند، قدرتمندتر و پرزورتر بوده‌اند، و ما آنان را هلاک و نابود کرده‌ایم، و هیچ یار و یاوری نداشته‌اند (که بدیشان کمک کند و آنان را از دست قهر ما برهاند). (محمّد/۱۳)

آنگاه پس از این تاخت و تاز سخت و آشکار، این سوره به شیوه‌های گوناگون پیرامون کفر و ایمان، و پیرامون حال مؤمنان و حال کافران در دنیا و آخرت، سخن می‌گوید، و میان بهره‌مندی مؤمنان از چیزهای پاک و حلال، و بهره‌مندی کافران از لذائذ زمین بسان حیوان، جدائی می‌اندازد:

﴿ إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَ النَّارُ مَثْوًى لَهُمْ ﴾.

خداوند کسانی را که ایمان بیاورند و کارهای شایسته و بایسته بکنند، به باغهائی از بهشت داخل می‌گرداند که رودبارها و چشمه‌سارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است. در حالی که کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذّت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از به‌درود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است. (محمّد/۱۲)

این سوره همچنین بهره‌مندی مؤمنان را بیان می‌دارد و از نوشیدنیهای خوشمزه‌ای در بهشت صحبت می‌راند. از قبیل: آبی که نمی‌گندد، شیری که مزهٔ آن تغییر پیدا نمی‌کند، شرابی که برای نوشندگان سراپا لذّت است، و عسل تصفیه شده، به شکل فراوان . . . و به شکل رودبارهای جاری . . . گذشته از اینها انواع میوه‌ها، و آمرزش و خشنودی یزدان در میان است. آنگاه پرسیده می‌شود: آیا اینان:

﴿ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ؟ ﴾.

بسان کسانیند که در آتش دوزخ جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند، (آبی که به محض نوشیدن) اندرونه و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد؟ (محمّد/۱۵)

وقتی که این گردش و چرخش نخستین در پیکار آشکار مستقیم میان مؤمنان و کافران به پایان می‌آید، در این سوره گردش و چرخش دیگری با منافقان می‌آغازد، منافقانی که با یهودیان مدینه خطری را بر ضدّ جماعت مسلمانان نوپا تشکیل می‌دادند که دست کمی از خطر مشرکانی نداشت که در مکّه بودند و برای جنگ با مسلمانان در آن دوران با قبائل پیرامون مکّه همدست شدند، آن دورانی که از زمرهٔ وقائعی است که این سوره بدانها اشاره می‌کند و بعد از جنگ بدر و پیش از جنگ احزاب درگرفته‌اند. در جنگ احزاب و

رخدادهای بعد از آن، شوکت و عظمت یهودیان درهم شکسته است، و مرکز منافقان ضعیف گردیده است، همان‌گونه که در تفسیر سورهٔ احزاب گفتیم.

سخن رفتن از منافقان در این سوره، سایه روشنهای خود را دارد، سایه روشنهای حمله کردن و جنگیدن، با نخستین اشاره‌ای که می‌رود. در اینجا سخن از غفلت منافقان از فرموده‌های پیغمبر خدا ﷺ است. بیان می‌شود که آنان خودشان در مجلس پیغمبر ﷺ هستند، ولی دلشان جای دیگری و خرد و هوششان در پیش کارهای دیگری است. بر این مسأله پیروی می‌زند و در آن به سبب گمراهی و آرزوپرستی سرکوبشان می‌کند و سرکوفتشان می‌زند:

﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ: مَاذَا قَالَ آنِفاً؟ أُولٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴾.

در میان منافقان کسانی هستند که به سخنانت گوش فرا می‌دهند، امّا هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، به کسانی (از علمای صحابه) که (از سوی خدا) بدیشان علم و دانش بخشیده شده است، می‌گویند: این مرد الآن چه گفت؟! (آنچه می‌گوید بی‌ارزش و یاوه است!) آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است، و از هواها و هوسهایشان پیروی می‌کنند. (محمد/۱۶)

ایشان را از قیامت می‌ترساند، آن روزی که نمی‌توانند به خود آیند، و چیزی را به یاد دارند:

﴿ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً؟ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا. فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ؟ ﴾.

انکار (کافران و منافقان تا قیامت فرا نرسد ایمان نمی‌آورند، و برای ایمان آوردن خود) قیامت را چشم می‌دارند که ناگهان برپا می‌شود؟! هم اکنون علائم و نشانه‌های آن ظاهر شده است (که از جملهٔ آنها بعثت خاتم‌الأنبیاء است). امّا وقتی که قیامت فرارسید، دیگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودی به حالشان دارد؟!. (محمد/۱۸)

آن گاه ترس و هراس و شتابزدگی و سکندری خوردن و بر دست و پای افتادن آنان را به تصویر می‌کشد. وقتی چنین چیزهائی بدیشان دست می‌دهد که قرآن آنان را به جنگ مکلّف می‌سازد ـ در حالی که ایشان به ایمان آوردنشان تظاهر می‌کردند ـ گذشته از این فرقی را به تصویر می‌زند که آن روزی آنان و مؤمنان راستین خواهند داشت:

﴿ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: لَوْ لَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ! فَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ! ﴾.

مؤمنان می‌گویند: کاش! سوره‌ای فرود می‌آمد (و ما را به جنگ با دشمنان می‌خواند). زمانی که سورهٔ محکمی نازل می‌گردد (که روشن و آشکار به جنگ دستور می‌دهد) منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانهٔ مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است. (محمد/۲۰)

ایشان را به اطاعت و صداقت و ثبات تشویق و ترغیب می‌کند. رویکردهایشان را خوار و پست می‌شمارد، و جنگیدن با ایشان و بیرون راندن و نفرین کردن آنان را اعلان می‌دارد:

﴿ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ. فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ. فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ ﴾.

مرگشان باد! اطاعت (از خدا و پیغمبر) و بیان سخنان نیک (و سنجیده‌ای که شرع پسند باشد، برای آنان بهتر و به حالشان سودمندتر است). هنگامی که کار جدّی می‌شود (و جهادگران آمادهٔ حرکت به سوی رزمگاه می‌گردند) اگر با خدا راست باشند (و ایمان صادقانه و فرمانبرداری مخلصانه داشته باشند، از دوروئی و بزدلی) برای ایشان بهتر خواهد بود. آیا اگر (از قرآن و برنامهٔ اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید

که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟ آنان کسانند که خداوند ایشان را نفرین و از رحمت خویش به دور داشته است. لذا گوشهایشان را (از شنیدن حقّ) کر، و چشمانشان را (از دیدن راه هدایت و سعادت) کور کرده است.

(محمّد/۲۰-۲۳)

ایشان را رسوا می‌سازد بدان خاطر که اهریمن را به دوستی گرفته‌اند، و با یهودیان ساخت و پاخت نموده‌اند. ایشان را تهدید به عذاب در هنگامهٔ مرگ می‌کند. آنان را از رسوائی معرّفی یکایک ایشان در جامعهٔ اسلامی می‌ترساند، جامعهٔ اسلامی‌ای که خود را در میان آن پنهان و نهان می‌دارند و خویشتن را از زمرهٔ مسلمانان قلمداد می‌کنند ولی از جملهٔ آنان نمی‌باشند، و بلکه بر ضدّ جامعهٔ اسلامی به نیرنگ می‌پردازند و توطئه می‌چینند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى، الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَ أَمْلَىٰ لَهُمْ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ. وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ. فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ؟ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ. أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغَانَهُمْ. وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ. وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ، وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴾.

کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلالِ پیشین خود برمی‌گردند، بدان خاطر است که اهریمن کارهایشان را در نظرشان می‌آراید و ایشان را با آرزوهای طولانی فریفته می‌دارد. این (چرخ زدن و از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم! خدا آگاه از اسرارشان می‌باشد. حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشتها (و سائر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند؟! این گونه (جان برگرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان به دنبال چیزی می‌روند که خدای را بر سر خشم می‌آورد، و از چیزی که موجب خشنودی او است بدشان می‌آید، و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را باطل و بیسود می‌گرداند. آیا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق و کینه‌توزی اسلام) است، گمان می‌برند خدا کینه‌ها و دشمنانگیهای ایشان را (که از اسلام و مسلمین در دل دارند) ظاهر و برملا نمی‌گرداند؟ اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم و تو از روی قیافه و علامتشان ایشان را می‌شناختی. تو قطعاً آنان را از روی طرز سخن و نحوهٔ گفتار می‌شناسی. خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد (و حقیقت پندار و گفتار و رفتارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد و پاداش و پادافره لازم را به هر کسی خواهد داد). ما همهٔ شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما کیانند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست عنصر کیان). و اخبار شما را بیازمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر. دعوت مستمرّ و خستگی‌ناپذیر داشته‌اید و از اسلحهٔ گفتار در قلع و قمع کفّار سود برده‌اید، یا از لوم لائم ترسیده‌اید).

(محمّد/۲۵-۳۱)

در گردش و چرخش سومین و واپسین سوره، به کافران قریش و هود و تاخت و تاز ایشان، برگشت می‌شود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ - مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ - لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

کسانی که کافر می‌شوند، و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند، و به دنبال آن که هدایت برایشان شناخته و روشن می‌گردد با پیغمبر به مخالفت و دشمنانگی می‌پردازند، هرگز کم‌ترین زیانی به خدا نمی‌رسانند، و

بلکه خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل می‌گرداند.
(محمّد/۳۲)

مؤمنان هم برحذر داشته می‌شوند که بپایند تا آنچه گریبانگیر کافران می‌گردد، گریبانگیر ایشان نیز نشود:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ، وَ لاٰ تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ. إِنَّ الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبیلِ اللهِ ثُمَّ ماتُوا وَ هُمْ کُفّارٌ، فَلَنْ یَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا و پیغمبر اطاعت کنید و کارهای خود را (با انجام معاصی) باطل مگردانید. کسانی که کافر گردند و مردمان را از راه خدا بازدارند و سپس بمیرند در حالی که کافر باشند، هرگز خداوند ایشان را نخواهد بخشید.
(محمّد/۳۳ و ۳۴)

مؤمنان همچنین تشویق و ترغیب می‌گردند که در هنگامهٔ جنگ ایستادگی کنند:

﴿ فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَی السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللهُ مَعَکُمْ وَ لَنْ یَتِرَکُمْ أَعْمالَکُمْ ﴾.

سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید. چرا که شما برترید و خدا با شما است، و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد.
(محمّد/۳۵)

مقام زندگی جهان و کالاها و بهره‌مندیهای آن خوار و ناچیز شمرده می‌شوند. بر بذل و بخششی تشویق و ترغیب می‌گردد که خدا از آن خشنود است. خداوند بذل و بخشش را برای ریشه‌کن کردن و از میان بردن همهٔ اموال قرار نداده است، چون نسبت به مؤمنان مهربان است، و بخل درون انسانها را می‌شناسد، و می‌داند اگر مصرّانه به بذل و بخشش دستور دهد، مردمان به تنگنا می‌افتند و بیزار می‌شوند:

﴿ إِنَّمَا الْحَیاةُ الدُّنْیا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ، وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا یُؤْتِکُمْ أُجُورَکُمْ وَ لاٰ یَسْأَلْکُمْ أَمْوالَکُمْ. إِنْ یَسْأَلْکُمُوها فَیُحْفِکُمْ تَبْخَلُوا وَ یُخْرِجْ أَضْغانَکُمْ ﴾.

زندگی دنیا بازی و سرگرمی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، خداوند پاداش شما را به نحو کامل می‌دهد و دارائی شما را هم نمی‌خواهد. اگر خدا از شما اموالتان را درخواست کند، و حتّی اصرار هم بورزد، شما (به خاطر دلبستگی شدید و مال‌دوستی سرشتی انسان) بخل نشان خواهید داد و تنگچشمی خواهید کرد، و باعث بروز کینه‌هایتان می‌شود. (پس خدا که شما را می‌شناسد چنین کاری را نمی‌کند).
(محمّد/۳۷)

این سوره با چیزی خاتمه می‌یابد که انگار مسلمانان با آن تهدید می‌گردند اگر در بذل و بخشش دارائی و ثروت تنگچشمی کنند، و در جنگ از جانفشانی و فداکاری خودداری نمایند:

﴿ ها أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فی سَبیلِ اللهِ، فَمِنْکُمْ مَنْ یَبْخَلُ، وَ مَنْ یَبْخَلْ فَإِنَّما یَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ اللهُ الْغَنِیُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا یَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَیْرَکُمْ، ثُمَّ لاٰ یَکُونُوا أَمْثالَکُمْ ﴾.

آگاه باشید که شما (از سوی آفریدگارتان) دعوت به انفاق در راه خدا می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند. هرکس هم بخل بورزد، در حقّ خود بخل می‌ورزد (و زیان آن متوجّه خودش می‌گردد). زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید. اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهند شد).
(محمّد/۳۸)



از سرآغاز این سوره تا به پایان آن، رزم است و پیکار. فضای جنگ بر سوره سایه می‌اندازد، و همهٔ بندها و بخشهای آن، قالب و سیمای جنگ به خود می‌گیرد. طنین فاصله‌ها و نواها از آغاز تا به انجام، انگار گدازه‌ها و گداخته‌های سنگینی است:

﴿ أَعْمالَهُمْ. بالَهُمْ. أَمْثالَهُمْ. أَهْواءَهُمْ. أَمْعاءَهُمْ... ﴾.

کارهایشان. دلهایشان. همسانهایشان. هواها و هوسهایشان. اندرونه‌هایشان....

زمانی هم که این گدازه‌ها و گداخته‌ها اندکی فروکش می‌کنند، باز هم به شمشیرهائی می‌مانند که در هوا به تکان و اشاره درآیند:

﴿ أَوْزٰارَهٰا. أَمْثٰالُهٰا. أَقْفٰالُهٰا . . . ﴾ .

گناهانشان. همگونهایشان. قفلهایشان . . . .

شدّت و حدّت شکلها و تصویرها درمی‌رسد، بسان شدّت و حدّت طنینها و نواهای واژگانی که از شدّت و حدّت تعبیر می‌کنند . . . جنگ است یا کشتن است. در این باره می‌گوید:

﴿ فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ ﴾ .

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید. (محمّد/۴)

کشتن و اسیر کردن را با شدّت و حدّت به تصویر می‌زند:

﴿ حَتّٰى إِذٰا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثٰاقَ ﴾ .

همچنان ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. (محمّد/۴)

نفرین کافران باواژگان تند و دشواری به میان می‌آید:

﴿ فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ ﴾ .

مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بیسود گرداناد! (محمّد/۸)

نابودی گذشتگان را با سایه‌روشنها و واژه‌های طنین‌اندازی ترسیم می‌کند:

﴿ دَمَّرَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ، وَ لِلْكٰافِرِينَ أَمْثٰالُهٰا ﴾ .

خداوند آنان را نابود ساخته است (و دمار از روزگارشان را به درآورده است)، و برای کافران امثال این عواقب و مجازاتها خواهد بود. (محمّد/۱۰)

تصویر عذاب آتش دوزخ، در همچون صحنه‌ای جلوه‌گر می‌آید:

﴿ وَ سُقُوا مٰاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ ﴾ .

و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند (آبی که به محض نوشیدن) اندرونه و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد. (محمّد/۱۵)

حالت ترس و هراس و جزع و فزع نیز در همچون صحنهٔ تند و سختی به میان می‌آید:

﴿ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ! ﴾ .

همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانهٔ مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است. (محمّد/۲۰)

حتّی برحذر داشتن مؤمنان از پشت کردن به جنگ و گریز از آن، با تهدید نهائی و قاطعانه‌ای به میان می‌آید:

﴿ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ ﴾ .

اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریّت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهند شد). (محمّد/۳۸)

بدین منوال و بر این روال، موضوع و تصویرها و سایه‌روشنها و آهنگ و نوای واژه‌ها و بندها در سورهٔ قتال، هماوا می‌شود.



﴿ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ أَضَلَّ أَعْمٰالَهُمْ. وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وَ آمَنُوا بِمٰا نُزِّلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ ـ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ـ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئٰاتِهِمْ وَ أَصْلَحَ بٰالَهُمْ. ذٰلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبٰاطِلَ؛ وَ أَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ. كَذٰلِكَ يَضْرِبُ اللّٰهُ لِلنّٰاسِ أَمْثٰالَهُمْ ﴾ .

کسانی که کافر می‌گردند و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند، خدا همهٔ کارهای (نیک) ایشان را باطل (قلمداد و بی‌اجر) می‌نماید. و امّا کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند، و چیزی را باور دارند که بر محمّد نازل شده است ـ و آن هم حقّ است و از سوی پروردگارشان آمده است ـ خداوند گناهانشان را می‌بخشاید و بدیهایشان را نادیده می‌گیرد، و حال و وضعشان را خوب می‌سازد. این بدان خاطر است که کافران از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان از حقّی پیروی می‌کنند که از سوی پروردگارشان آمده است. این گونه خدا برای مردم

مثالهای (حسنات یا سیّئات) ایشان را بیان می‌دارد.
سرآغازی است که بدون پیش درآمد و بدون دیباچه تاخت و تاز می‌برد! اعمال کسانی را هیچ و پوچ قلمداد می‌کند که کفر ورزیده‌اند و از راه خدا بازداشته‌اند، فرق نمی‌کند خود را از راه خدا بازداشته باشند، و یا خود را و دیگران را از راه خدا به دور کرده و بازداشته باشند. بازداشتن خود یا دیگران از راه یزدان جهان اعمال را ضائع می‌گرداند و افعال را باطل و پوچ می‌نماید. این ضائع و باطل گرداندن در حرکتی و جنبشی جلوه‌گر می‌آید. ما ناگهان می‌بینیم اعمال و افعال ایشان، گریزان و گمراه و حیران و ویلان می‌گردد. فرجام این گریز و گمراهی را مشاهده می‌کنیم. ناگهان می‌بینیم آنچه به بار می‌آید نابود گردیدن و ضائع شدن است. این هم حرکت و جنبشی است که سایه‌روشن زندگی را به تن اعمال و افعال می‌کند. انگار اعمال و افعال پیکرهای زنده‌ای هستند و گمراه می‌سازند و هلاک می‌گردانند. این حرکت و جنبش معنی را ژرفا می‌بخشد و سایه‌روشن خود را می‌اندازد. سایه‌های پیکاری است که در میان آنها اعمال و افعال از مردمان می‌گریزند، و مردمان نیز از اعمال و افعال فرار می‌کنند. تا بدانجا که کار به گمراهی و نابودی می‌کشد! این اعمال و افعالی که گمراه می‌سازند چه بسا مقصود از آنها مخصوصاً اعمال و افعالی باشد که در فراسوی آنها امید رسیدن به خیر و خوبی را دارند، و چه بسا به ظاهر نیک و پسندیده باشند. امّا عمل صالح و کار نیکوئی که همراه با ایمان نباشد ارزشی ندارد. همچون خیر و صلاحی، ظاهری و صوری است و حقیقتی به دنبال ندارد. مهمّ انگیزه‌ای است که کار از آن سرچشمه می‌گیرد. شکل ظاهری و نمای بیرونی کار ملاک نمی‌باشد. چه بسا انگیزه پاک و پسندیده باشد، ولیکن وقتی که بر ایمان استوار نمی‌باشد چیز گذرا و بی‌بنیادی بشمار می‌آید. همچون عملی با برنامهٔ ثابت و واضح برای دل و درون، و متّصل به خطّ سیر پهن و عریض زندگی، و با قانون اصیل هستی نمی‌خواند و پیوند ندارد. ایمان لازم است تا دل و درون را به اصلی استوار دارد که در همهٔ رویکردها و در همهٔ جهتهای خود از آن مدد و یاری بگیرد و برجوشد و بردمد، و در همهٔ تلاشها و پویشهای خود از آن متأثّر شود. بدین هنگام است که عمل صالح و کار پسندیده معنی خود را پیدا می‌کند. و هدف خود را خواهد داشت، و جریان و مسیر خویش را در پیش می‌گیرد، و آثار و پیامدهای خویشتن را خواهد داشت مطابق و موافق با برنامهٔ الهی‌ای که همهٔ اجزاء و ذرّات این جهان را در قانون به همدیگر پیوند خواهد داد، و برای هر کاری و هر حرکتی وظیفه و تأثیری در پیکرهٔ این جهان و ادای نقش خودش و رسیدن به هدف خودش تعیین می‌کند.
در سوی دیگری مؤمنان قرار دارند:

﴿ وَ الَّذينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلىٰ مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ﴾.

و امّا کسانی که ایمان بیاورند و کارهای نیک و شایسته بکنند و چیزی را باور دارند که بر محمّد نازل شده است -و آن هم حقّ است و از سوی پروردگارشان آمده است.

ایمانِ نخستین شامل ایمان به چیزی هم می‌گردد که بر محمّد ﷺ نازل گردیده است. ولی روند سخن ایمان به محمّد ﷺ را دیگر باره تکرار می‌کند تا آن را برجسته و نمایان نشان دهد و با صفت خودش توصیف نماید:

﴿ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ ﴾.

و آن هم حقّ است و از سوی پروردگارشان آمده است.

روند قرآنی این معنی را مقرّر و مؤکّد می‌دارد. در کنار ایمان نهان در دل و درون انسان، عمل ظاهر و نمایان انسان را در زندگی نیز پیش چشم می‌دارد، و آن را ثمرهٔ ایمان معرّفی می‌کند، ثمره‌ای که دالّ بر وجود ایمان و بیانگر سرزندگی و رستاخیز آن است. اینان:

﴿كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ ﴾.

خداوند گناهانشان را می‌بخشاید و بدیهایشان را نادیده می‌گیرد.

این در مقابل باطل گردانیدن کارهای کافران ـ هرچند کارهایشان در شکل و قالب خوبیها باشد و به ظاهر نیک و پسندیده بشمار آید ـ ذکر گردیده است . . . در برابر باطل گرداندن اعمال خوب کافران، ذکر می‌گردد که بدیهای مؤمنان بخشیده می‌شود. این دو امر تقابل تامّ مطلقی است که ارزش ایمان و ارج آن را در پیشگاه یزدان، و در حقیقت زندگی مردمان نمودار و پدیدار می‌نماید.

﴿ وَ أَصْلَحَ بٰالَهُمْ ﴾.

و حال و وضعشان را خوب می‌سازد.

اصلاح حال و وضع، نعمت بزرگی است که مرتبه و ارزش و تأثیر آن پس از نعمت ایمان قرار دارد. تعبیر سخن، سایه‌روشنهای آرامش و آسایش و باورمندی و خشنودی و امن و امان را می‌اندازد و می‌گستراند. هر زمان که حال و وضع بسامان آید، ذهن و شعور و اندیشه و بینش، راست و درست و سالم و استوار می‌گردد، و دل و درون می‌آرامد، و نیروهای درک و فهم و سلسله اعصاب به استراحت می‌نشیند و دچار طوفان پریشانی و نابسامانی نمی‌گردد، و نفس انسان خشنود می‌شود و امن و امان می‌یابد و به سلامت و سعادت می‌رسد و در خوشی و خوشبختی می‌غنود. آیا فراتر از این، نعمتی یا بهره‌ای هست؟ هان که این، افق درخشان و تابان و رخشانی است!

این چرا و آن چرا است؟ این جانبداری نیست. تصادفی هم نیست. کار ناسنجیده و گزافی هم نیست. بلکه کاری است که اصل ثابت خود را دارد. مرتبط به قانون اصیلی است که هستی بر آن استوار گردیده است، همان روز که خدا آسمانها و زمین را به حقّ آفریده است و بر بنیاد حقّ استوار داشته است، و حقّ را اساس و پایه قرار داده است:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبٰاطِلَ، وَ أَنَّ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ ﴾.

این بدان خاطر است که کافران از باطل پیروی می‌کنند و مؤمنان از حقّی پیروی می‌کنند که از سوی پروردگارشان آمده است.

باطل ریشه‌هائی در پیکرهٔ این هستی ندارد و ندوانده است. بدین جهت باطل گذرا و نابودشونده است، و هرکس هم از باطل پیروی کند و هر چیز هم از باطل سرچشمه بگیرد گذرا و نابودشونده است. از آنجا که کافران از باطل پیروی می‌کنند اعمالشان پوچ و بیهوده می‌گردد، و برای ایشان از کارهایشان چیزی برجای نمی‌ماند که سودی برساند.

حقّ ثابت و استوار است و آسمانها و زمین بر حقّ پایدار و ماندگار می‌گردند، و حقّ ریشه‌هایش را به ژرفای پیکرهٔ این هستی می‌دواند. بدین جهت هر چیزی که متّصل به حقّ و استوار بر حقّ باشد، برجای و استوار می‌ماند. از آنجا که مؤمنان، از حقٍّ نازل شده از سوی پروردگارشان، پیروی می‌کنند، بناچار یزدان گناهانشان را می‌زداید و حال و وضعشان را رو به راه و اصلاح می‌فرماید.

این کارِ روشن و مقرّری است و بر اصول و ارکان ثابت خود برجای و پایدار می‌ماند، و به اسباب و علل اصیل خود برمی‌گردد. دیگر این امر نه جهش و نه تصادف و نه ناسنجیده و گزاف است.

﴿ کَذٰلِکَ یَضْرِبُ اللهُ لِلنّٰاسِ أَمْثٰالَهُمْ ﴾.

این گونه خدا برای مردم مثالهای (حسنات یا سیّئات) ایشان را بیان می‌دارد.

خداوند این چنین برای آنان قواعد و قوانینی را وضع می‌کند تا خویشتن را و اعمال خویشتن را با آنها بسنجند و برآورد کنند، و مثالی را بدانند که خود را بدان مرتبط می‌کنند و بدان می‌سنجند و ارزیابی می‌نمایند، و این است که در سنجش و ارزیابی حیران و ویلان نمی‌گردند.



این اصل و قاعده‌ای است که آیهٔ نخستین این سوره آن را مقرّر می‌دارد، اصل و قاعده‌ای که رهنمود و رهنمون مؤمنان در جنگ با کافران بر آن استوار و ماندگار می‌گردد. مؤمنان بر حقّ ثابتی استوار هستند که باید در

زمین مستقرّ گردد، و برتری گیرد، و قدر و منزلت انسانها را بپاید و زندگی مردمان را محافظت نماید. تا مردمان را به حقّ پیوند دهد، و زندگی را براساس و پایهٔ آن استوار دارد. کسانی که کفر می‌ورزند بر باطلی استوار و ماندگارند که باید پوچ شود و از میان به در رود و آثار آن از صحنهٔ زندگی زدوده گردد:

﴿ فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقابِ. حَتّىٰ إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ. فَإِمّا مَنّاً بَعْدُ وَإِمّا فِداءً. حَتّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزارَها ﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید، و همچنان ادامه دهید تا به اندازهٔ کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید. بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت) تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نبرد پایان می‌گیرد.

ملاقات مورد نظر در این آیه ملاقات جنگ و نبرد است نه ملاقات معمولی و بس. تا زمان نزول این آیه، مشرکان در جزیرةالعرب برخیها با اسلام می‌جنگیدند و بعضیها با اسلام پیمان صلح داشتند. هنوز هم سورهٔ «براءة» نازل نشده بود، سوره‌ای که عهدها و پیمانهای محدود مشرکان را تا سررسید زمان لازم اجازه می‌دهد، و عهدها و پیمانهای نامحدود ایشان را تا چهار ماه معتبر می‌داند و بس، و به کشتن مشرکان بعد از آن دستور می‌دهد هر کجا در اطراف و اکناف جزیرةالعرب ـ مرکز اسلام ـ یافته شوند، مگر این که مسلمان گردند. تا بدین وسیله مرکز اسلام یکدست شود و از وجود مشرکان بپالاید.[1]

گردن‌زدنی که بدان دستور داده شده است در وقت رویاروئی اجراء گردد، وقتی صورت می‌پذیرد که پذیرش اسلام بدانان پیشنهاد گردد، و در صورت عدم پذیرش گردن‌زدن آزاد خواهد بود. این هم تصویری از عملیّات کشتن به صورت محسوس و مستقیم، و همراه با حرکت و جنبشی است که این سوره آن را ترسیم می‌کند. بدین وسیله این بخش نیز همگام با فضای سوره و سایه‌روشنهای آن می‌شود.

﴿ حَتّىٰ إِذا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثاقَ ﴾.

تا به اندازهٔ کافی دشمن را (با کشتن و زخمی کردن) ضعیف و درهم می‌کوبید. در این هنگام (اسیران را) محکم ببندید.

«إِثْخان» که مصدر ﴿ أَثْخَنْتُمُوهُمْ ﴾ است به معنی شدّت و حدّت به کار بردن در کشتن است، تا بدانجا که نیروی دشمن درهم می‌شکند و سقوط می‌کند، و دیگر قدرت تاخت و تاز یا دفاع نخواهد داشت. در این هنگام است نه پیش از این، هرکه اسیر می‌شود اسیرش می‌کنند و او را محکم می‌بندند و به غل و زنجیرش می‌کشند. امّا زمانی که دشمن هنوز قوی و نیرومند است، شدّت و حدّت کشتن و ضعیف کردن باید ادامه داشته باشد تا همچون خطری درهم شکسته شود و از پیش پا برداشته شود.

بدین وسیله هیچ گونه اختلافی ـ همان‌گونه که بیشتر مفسّران می‌بینند ـ در میان نخواهد بود میان مفهوم این آیه، و مفهوم آیهٔ سورهٔ انفال، آیه‌ای که خدا در آن پیغمبر ﷺ و مسلمانان را سرزنش می‌کند که در جنگ بدر اسیران زیادی را به اسارت درآورده‌اند. در صورتی که کشتن بهتر بوده است. آنجا که خداوند بزرگوار می‌فرماید:

﴿ ما كانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ، تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيا وَاللهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ، وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ. لَوْلا كِتابٌ مِنَ اللهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيما أَخَذْتُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ ﴾.[2]

۱- این حکم شامل مشرکان بیرون از جزیرةالعرب نمی‌گردد. چراکه از مشرکان خارج از جزیرةالعرب جزیه گرفته می‌شود، اگر آن را بر عهده گیرند.

۲- مراجعه شود به فی ظلال القرآن، سورهٔ انفال جزء دهم، صفحات ۶۱۳-۶۰۷

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد (در غیر این صورت باید با ضربات قاطع و کوبنده و پیاپی، نیروی دشمن را از کار بیندازد. امّا به محض حصول اطمینان از پیروزی خود و شکست دشمن دست از کشتار بردارد و به اسیر کردن قناعت کند. (ای مؤمنان!) شما (تنها به فکر جنبه‌های مادّی هستید و) متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید، در صورتی که خداوند سرای (جاویدان) آخرت (و سعادت همیشگی) را (برای شما) می‌خواهد و خداوند عزیز و حکیم است (و این است که کارهایشان سراسر از روی حکمت و تدبیر، و متوجّه عزّت و پیروزی است). اگر حکم سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ امّتی را کیفر ندهد، و مخطیِ در اجتهاد، مجازات نگردد) عذاب بزرگی در مقابل چیزی که (به عنوان فدیهٔ اسیران گرفته‌اید و شتابی که ورزیده‌اید) به شما می‌رسید. (انفال/۶۷و ۶۸)

نخست باید تاخت و تاز و کشت و کشتار شدید باشد تا نیروی دشمن از میان برود، و شوکت او درهم شکسته بشود. بعد از آن، نوبت اسیر کردن فرامی‌رسد. فلسفهٔ این کار هم روشن و پدیدار است. زیرا اوّلین هدف جنگ زدودن نیروی متجاوزی است که بر اسلام تاخته است. به‌ویژه زمانی که نیروی شماره و تعداد ملّت مسلمان کم و ناچیز و محدود بوده، و مشرکان از شماره و تعداد نفرات بیشتری برخوردار باشند. بدین هنگام کشتن یک جنگجو چیز زیادی است، و برابر معیار و مقیاس تعادل نیروها مهمّ بشمار می‌آید. حکم این آیهٔ سورهٔ انفال همیشه جاری و ساری در هر زمانی است، در قالب و شکلی که باعث درهم شکستن نیروی دشمن باشد، و دشمن را از حمله و دفاع فلج و ناتوان سازد. و امّا حکم اسیر کردن بعد از آن بدین آیهٔ مورد بحث در سورهٔ محمّد واگذار می‌گردد، و این آیه آن را مشخّص می‌کند و معلوم می‌دارد. این آیه یگانه نصّ قرآنی است که حکم اسیر کردن را دربر دارد:

﴿ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾.

بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال).

یعنی یا اسیران را بعد از آن بدون عوض مالی یا تبادل اسراء ایشان با اسراء مسلمانان آزاد می‌کنید، و یا از آنان فدیهٔ مالی یا کاری می‌گیرید و یا تبادل اسراء ایشان با اسراء مسلمانان را انجام می‌دهید.

در این آیه، حالت سومی مثل بنده و برده کردن یا کشتن اسیران مشرکان وجود ندارد.

ولیکن آنچه عملاً بوده است این است پیغمبر خدا ﷺ و بعد از او خلفاء اغلب برخی از اسیران را بنده و برده کرده‌اند، و گاهی ایشان را در حالتهای معیّن و مشخّصی کشته‌اند.

ما در اینجا چیزی را نقل می‌کنیم که در کتاب: «أحکام القرآن» امام جصّاص حنفی، پیرامون این آیه ذکر گردیده است، و در لابلای آن حاشیه‌ای را بیان می‌داریم که لازم می‌بینیم، پیش از این که حکمی را مقرّر و معلوم داریم که راست و درست می‌دانیم:

خداوند بزرگوار فرموده است:

﴿ فَإِذٰا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقٰابِ ﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید.

ابوبکر گفته است: بعد از شدّت و حدّت و تضعیف، کشتن واجب است نه چیز دیگری. این هم همسان این فرمودهٔ یزدان بزرگوار است:

﴿ مٰا كٰانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرىٰ حَتّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد. (انفال/۶۷)

(این صحیح است و میان این دو نصّ مخالفتی نیست).

«محمّد پسر جعفر پسر محمّد پسر حکم برایمان روایت

کرده است و گفته است: جعفر پسر یمان برایمان روایت نموده است و گفته است: ابوعبید برایمان نقل کرده است و گفته است: عبدالله پسر صالح از معاویه پسر صالح روایت نموده است از علی پسر ابوطلحه، از ابن عبّاس، در بارهٔ این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

ابن عبّاس گفته است: این امر در روز جنگ بدر بوده است. در آن حال مسلمانان اندک بودند. ولی زمانی که زیاد شدند و سلطه و قدرتشان بالا گرفت، خداوند بزرگوار در بارهٔ اسیران نازل فرمود:

﴿ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً ﴾.

بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال).

خداوند در بارهٔ اسیران به پیغمبر ﷺ و مؤمنان اختیار داده است. اگر بخواهند می‌توانند آنان را بکشند، و اگر بخواهند می‌توانند ایشان را بنده و برده کنند.

(بنده و برده کردن اسیران در سرآغاز سخنی که از ابن عبّاس روایت گردیده است جای شکّ و تردید است. ولی اجازهٔ کشتن اسیران، سندی برای آن در این آیه وجود ندارد. بلکه آنچه متن این آیه می‌فرماید منّت نهادن یا فدیه گرفتن است و بس).

«جعفر پسر محمّد برایمان روایت کرده است و گفته است: ابوعبید برایمان روایت کرده است و گفته است: ابومهدی و حجّاج هر دو برایمان از سفیان روایت کرده‌اند که گفته است: شنیدم سدیّ در بارهٔ این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءً ﴾.

می‌گفت: این آیه منسوخ است. این فرمودهٔ یزدان جهان آن را منسوخ کرده است:

﴿ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ﴾.

مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید. (توبه/۵)

ابوبکر گفته است: امّا این فرمودهٔ خدای بزرگ:

﴿ فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ ﴾.

هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه‌رو می‌شوید، گردنهایشان را بزنید.

و این فرمودهٔ یزدان:

﴿ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَىٰ حَتَّىٰ يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ ﴾.

هیچ پیغمبری حقّ ندارد که اسیران جنگی داشته باشد، مگر آن گاه که کاملاً بر دشمن پیروز گردد و بر منطقه سیطره و قدرت یابد.

و این فرمودهٔ یزدان:

﴿ فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ ﴾.

اگر آنان را در (میدان) جنگ رویاروی بیابی و بر ایشان پیروز شوی، آن چنان آنان را درهم بکوب که کسانی که در پشت سر ایشان قرار دارند (و دوستان و یاران ایشان بشمارند) پند گیرند (و پراکنده شوند و عرض اندام نکنند). (انفال/۵۷)

جائز است حکم ثابتی بوده و منسوخ نباشد. زیرا یزدان بزرگوار به پیغمبر خود ﷺ دستور فرموده است که در کشتار شدّت و حدّت داشته باشد، و اسیر کردن را بر او حرام کرده است، مگر زمانی که مشرکان خوار و ذلیل شوند و سرکوب گردند. زمانی که مشرکان سرکوب و ضعیف شدند و با کشت و کشتارشان خوار و پراکنده و متفرّق گردیدند، برجای گذاشتن آنان و اسیر کردن ایشان جائز است. لازم است این حکم ثابت باشد و بدان عمل بشود هر زمان که حال و احوالی پیش بیاید بسان حال و احوالی که مسلمانان در صدر اسلام داشته‌اند.

(ما می‌گوئیم: دستور کشتن مشرکان هرکجا که یافته شوند به مشرکان جزیرةالعرب اختصاص دارد. در صورتی که نصّی که در سورهٔ محمّد آمده است عامّ است. لذا هر زمان که شدّت و حدّت به کار رفت و مشرکان تضعیف شدند و از پای درآمدند، اسیر کردن اسیران جائز و درست می‌باشد. این چیزی بوده است که

خلفاء پس از پیغمبر خدا ﷺ و بعد از نزول سورهٔ براءة بالطبع بر آن بوده‌اند و بر آن رفته‌اند، و مشرکان را نکشته‌اند و بلکه آنان را اسیر کرده‌اند، مگر در احوال و اوضاع ویژه‌ای که بیان آن خواهد آمد).

و امّا فرمودهٔ یزدان که فرموده است:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾.

بعدها یا بر آنان منّت می‌گذارید (و بدون عوض آزادشان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید (خواه با معاوضهٔ اسراء و خواه با دریافت اموال).

ظاهر این بخش، مقتضی یکی از دو چیز است: منّت نهادن یا فدیه گرفتن. این هم اجازهٔ کشتن نمی‌دهد. سلف در این باره اختلاف داشته‌اند. حجّاج پسر مبارک پسر فضاله از حسن روایت کرده است که او کشتن اسیر را نپسندیده است، و گفته است: بر او منّت بنه یا فدیهٔ او را بگیر. جعفر برایمان روایت کرده است و گفته است: ابوعبید برایمان نقل کرده است و گفته است: هشیم به ما خبر داده است و گفته است: اشعث به ما اطّلاع داده و گفته است: از عطاء در بارهٔ کشتن اسیر پرسیدم، گفت: بر او منّت بنه یا فدیهٔ او را بگیر. عطاء گفته است: از حسن پرسیدم، او گفت: در حقّ اسیر همان می‌شود که پیغمبر خدا ﷺ در حقّ اسیران روا دیده است. بر اسیر منّت نهاده می‌شود یا فدیهٔ او گرفته می‌شود. از ابن عمر روایت گردیده است که بزرگی از بزرگان استخر بدو تحویل گردید تا او را بکشد. از کشتن او خودداری نمود، و این بخش از آیه را تلاوت کرد:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾ ...

از مجاهد نیز و از محمّد پسر سیرین هم پسند نکردن کشتن اسیر روایت شده است. از سدیّ برایمان نقل گردیده است که این فرموده:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾.

با این فرمودهٔ یزدان منسوخ شده است:

﴿ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ﴾.

مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید.

مثل همین سخن از ابن جریج نیز روایت شده است و گفته است: این بخش از آیه منسوخ است. بیان داشته است که پیغمبر خدا ﷺ عقبه پسر ابومعیط را در جنگ بدر با فجیع‌ترین شیوه کشت. ابوبکر گفته است: فقهاء امصار بر کشتن اسیر متّفق هستند و مخالفتی در میانشان نبوده است. اخبار به طور متواتر از پیغمبر ﷺ مبنی بر جواز کشتن اسیر نقل گردیده است. از جمله این که پیغمبر عقبه پسر ابومعیط، و نضر پسر حارث را پس از اسیر شدن کشته است. در جنگ احد ابوعزّهٔ شاعر را پس از اسیر گردیدن کشته است. بنی قریظه بعد از آن که رأی سعد پسر معاذ را پذیرفته‌اند، پیغمبر ﷺ دستور فرموده است ایشان را بکشند و کودکانشان را اسیر کنند. در میان آنان بر زبیر پسر باطا منّت نهاد. فتح خیبر برخی با صلح و بعضی با جنگ و زور صورت پذیرفت. با ابن ابوحقیق پیمان بسته بود که چیزی را پنهان نکند. هنگامی که خیانت او روشن گردید و کتمان چیزهائی پدیدار شد، او را کشت. مکّه را فتح فرمود. دستور داد هلال پسر خطل، و مقیس پسر حبابه، و عبدالله پسر ابوسرح، و دیگران کشته شوند. و فرمود:

﴿ أُقْتُلُوهُمْ وَ إِنْ وَجَدْتُمُوهُمْ مُتَعَلِّقِينَ بَأَسْتٰارِ الْكَعْبَةِ ﴾.

ایشان را بکشید، اگر هم آنان را بیابید که خویشتن را به پرده‌های کعبه آویخته باشند.

بر اهل مکّه منّت فرمود، و اموال ایشان را به غنیمت نبرد. از صالح پسر کیسان، و از محمّد پسر عبدالرحمن، به نقل از پدرش عبدالرحمن پسر عوف روایت گردیده است که او شنیده است ابوبکر صدّیق گفته است: «دوست داشتم روزی که به فجاءة می‌رسیدم او را نمی‌سوزاندم. بلکه فوراً او را می‌کشتم، یا فوراً او را آزاد می‌کردم». از ابوموسی روایت شده است که او ارباب سوس را کشت بعد از آن که بدو امان داده بود. علّت این بود که او مردمانی را نام برده بود ولی

خویشتن را فراموش نموده بود و در لیست امان‌نامه‌ها ذکر نکرده بود. اینها روایاتی است که به گونهٔ متواتر از پیغمبر ﷺ و از اصحاب در بارهٔ جائز بودن کشتن یا نگاه داشتن اسیر نقل گردیده است. (جائز بودن کشتن از آیه برنمی‌آید. ولی از کار پیغمبر ﷺ و برخی از اصحاب برمی‌آید. تحقیق و پژوهش احوال و اوضاعی که کشتن در آنها صورت پذیرفته است بیانگر این واقعیّت است که حالات ویژه‌ای پیش آمده است و شرائط خاصّی موجب کشتن گردیده است، نه این که خود جنگ و اسیر شدن علّت و سبب کشتن بوده باشد. مثلاً نضر پسر حارث و عقبه پسر ابومعیط هر دو نفر موضعگیری ویژه‌ای در اذیّت و آزار پیغمبر خدا ﷺ داشته‌اند و به گونهٔ خاصّی با دعوت اسلام درافتاده‌اند. همچنین ابوعزّهٔ شاعر . . . بنی‌قریظه هم موضعگیری ویژه‌ای پیش از رضایت به حکمیّت سعد پسر معاذ داشته‌اند. بدین لحاظ در تمام احوال و اوضاع، اسباب و علل معیّن و مشخّصی بوده است که این احوال و اوضاع را منحصر به خود کرده است و از حکم عام اسیرانی جدا ساخته است که این آیه مقرّر می‌فرماید:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً ﴾.

تنها اختلاف در فدیه داشته‌اند. همهٔ یاران ما (یعنی حنفیها) گفته‌اند: اسیر با مال فدیه داده نمی‌شود و بازخرید نمی‌گردد. بندگان و بردگان جنگی فروخته نمی‌شوند تا دیگر باره برای مبارزه برگردند. ابوحنیفه فرموده است: اسیران جنگی با اسیران مسلمانان نیز معاوضه نمی‌گردند، و هرگز به جنگ برگردانده نمی‌شوند. ابویوسف و محمّد گفته‌اند: مانعی نیست اسیران مشرکان با اسیران مؤمنان معاوضه گردند. این سخنِ ثوری و اوزاعی است. اوزاعی گفته است: مانعی نیست زنان و فرزندان اسیر دشمنان جنگی فروخته شوند. مردان اسیر فروخته نمی‌شوند امّا با اسیران مسلمانان معاوضه می‌گردند. مزنی به نقل از شافعی گفته است: پیشوا می‌تواند بر مردانی که بر ایشان پیروز گردیده است منّت نهد و ایشان را آزاد کند یا فدیهٔ آنان را بگیرد. کسانی که اجازه داده‌اند اسیران جنگی مشرکان با اسیران جنگی مؤمنان معاوضه گردند یا در برابر پرداخت فدیه آزاد شوند، بدین فرمودهٔ یزدان بزرگوار متّکی گردیده‌اند:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدَاءً ﴾.

ظاهر این آیه مقتضی جائز بودن آزادی اسیران مشرکان در برابر اموال یا معاوضه با اسیران مسلمانان است. دلیل دیگر ایشان این است که پیغمبر ﷺ فدیهٔ اسیران جنگ بدر را با اموال داد و ایشان را بازخرید فرمود. معاوضهٔ اسیران مشرکان با اسیران مسلمانان را درست می‌دانند با تکیه به چیزی که ابن مبارک روایت کرده است. او نقل می‌کند از معمّر، و او از ایّوب، و او از ابوقلابه، و وی از ابومهلّب، و وی از عمران پسر حصین،که گفته است: طائفهٔ ثقیف دو نفر از اصحاب پیغمبر ﷺ را اسیر کردند. و اصحاب پیغمبر ﷺ نیز یک نفر از بنی‌عامر پسر صعصعه را اسیر نمودند. پیغمبر ﷺ از کنار او که محکم بسته شده بود عبور فرمود. پیغمبر ﷺ را فریاد زد و گفت: چرا من باید زندانی باشم؟ فرمود:

(بِجَرِيرَةِ حُلَفَائِکَ).

به گناه همپیمانانت.

مرد اسیر گفت: من مسلمان می‌باشم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَوْ قُلْتَهَا وَ أَنْتَ تَمْلِکُ أَمْرَکَ لَأَفْلَحْتَ کُلَّ الْفَلَاحِ).

اگر این سخن را می‌گفتی بدان گاه که اختیار خود را داشتی کاملاً رستگار می‌شدی.

سپس پیغمبر ﷺ رفت. اسیر دوباره او را فریاد زد، و بدو رو کرد و گفت: من گرسنه‌ام، به من خوراک بده. پیغمبر ﷺ فرمود:

(هٰذِهِ حَاجَتُکَ). این نیاز تو و حقّ تو است.

سپس پیغمبر ﷺ او را با دو نفر از کسانی معاوضه فرمود که طائفهٔ ثقیف ایشان را اسیر کرده بودند. (به نظر ما دلیل کسانی که معتقد به فدیه دادن هستند بهتر و

برتر از دلیل پیروان امام جصّاص است، با وجود این که در فدیهٔ با مال یا با معاوضهٔ اسراء مشرکان با اسراء مسلمانان اختلاف است).

امام جصّاص سخن خود را در این قضیّه با ترجیح یاران حنفی خود به پایان می‌برد، و می‌گوید: در این آیه که منّت نهادن و فدیه دادن و گرفتن آمده است، و آنچه در بارهٔ اسیران بدر روایت گردیده است، اینها منسوخ با این فرمودهٔ الهی است:

﴿ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ . . . ﴾.

مشرکان (عهدشکن) را هر کجا بیابید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همهٔ کمینگاهها برای (به دام انداختن) بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند و به اسلام گرویدند و برای نشان دادن آن) نماز خواندند و زکات دادند، (دیگر از زمرهٔ شمایند و ایشان را رها سازید و) راه را برای آنان باز گذارید .... (توبه/۵)

ما این را از سدیّ و ابن جریج روایت کرده‌ایم. و امّا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار:

﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَ لَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ... ﴾.

با کسانی (از اهل کتاب) که نه به خدا، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند ... پیکار و کارزار کنید ... (توبه/۲۹)

تا می‌رسد به این فرمودهٔ یزدان بزرگوار:

﴿ حَتَّىٰ يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُونَ ﴾.

تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند و یا این که) خاضعانه به اندازهٔ توانائی، جزیه را می‌پردازند. (توبه/۲۹)

این دو آیه جنگ با کفّار را واجب می‌گردانند تا آن وقت که تسلیم می‌شوند یا جزیه را می‌پردازند. فدیه دادن و فدیه گرفتن اموال یا به وسیلهٔ دیگری جدای از اموال، مخالف این امر است. مفسّران و راویان احادیث و آثار اختلاف ندارند در این که سورهٔ «بَرَاءة» بعد از سورهٔ «محمّد» ﷺ نازل گردیده است. پس باید که حکم مذکور در سورهٔ براءة ناسخ فدیهٔ مذکور در غیر خود باشد . . . (قبلاً گفتیم که کشتن مشرکان یا پذیرش اسلام از سوی ایشان، مراد مشرکان جزیرةالعرب است. این حکم بدیشان اختصاص دارد. ولی شامل مشرکانی نمی‌گردد که بیرون از جزیرةالعرب سکونت دارند. از همچون مشرکانی جزیه پذیرفته می‌شود همان‌گونه که از اهل کتاب پذیرفته گردیده است. پذیرش جزیه پیش از تسلیم، منافی به اسارت درآمدن مشرکان به دست مسلمانان پیش از تسلیم نمی‌باشد. پس حکم این گونه اسیران چه می‌شود و باید در حقّ ایشان چه کرد؟ می‌گوئیم: اگر پیشوا مصلحت بداند بر ایشان منّت می‌نهد یا از ایشان فدیه می‌گیرد و در برابر دریافت اموال یا معاوضهٔ با اسیران مسلمانان، آنان را آزاد می‌سازد. این وقتی است که قوم و قبیلهٔ اسیران هنوز نیروئی بوده و تسلیم نشده، و جزیه را نپذیرفته باشند. ولی زمانی که تسلیم شده و جزیه را پذیرفته باشند، کاری که باید کرد منّت نهادن است. این هم حالت دیگری است. حکمی که در حقّ اسیران اجراء می‌گردد مثل حالتی است که هنوز کار به جزیه نکشیده است).

چکیدهٔ سخنی که بدان می‌رسیم این است: این نصّ تنها نصّی است که حکم اسیران را دربر دارد. سائر نصّهای دیگر مربوط به حالتهای دیگری، جدای از حالت اسیران هستند. این اصل همیشگی و دائمی مسأله است. اگر چیز دیگری خارج از این اصل روی داده باشد برای رویاروئی با حالتهای ویژه‌ای و اوضاع زمانی موقّتی بوده است و از این اصل سرچشمه نگرفته است. کشتن برخی از اسیران، در حالتهای منحصری، و مربوط به افراد خاصّی بوده است، و همیشه می‌تواند نظائری داشته باشد و همچون حالتها و افرادی پیدا بشود. چنین کسانی نه بدان خاطر کشته شده‌اند که اسیر بوده‌اند، بلکه قصاص ایشان به سبب کارهای گذشتهٔ آنان بوده است، نه به خاطر بیرون آمدنشان برای جنگ و پیکار با مسلمانان. برای نمونه اگر جاسوسی اسیر بشود و در

برابر کار جاسوسی محاکمه بشود و به قصاص محکوم گردد، کشتن او به خاطر جاسوسی است نه بـه خـاطر اسارت. چون اسارت تنها وسیلهٔ به دام افتادن او است، نه این که کشتن او به جرم اسیر بودن باشد.

چیزی که می‌ماند بنده و برده کـردن است. در مـوارد گوناگونِ فی ظلال القرآن بیان داشته‌ایم که بنده و برده کردن برای رویاروئی با اوضاع مـوجود جـهان بـوده است، و قوانین عمومی جنگی آن را مـی‌طلبیده است. ممکن نگردیده است که اسلام در همهٔ حالتها این نصّ عامّ را پیاده و اجراء کند:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾.

یا بر آنان منّت مـی‌گذاریـد (و بـدون عـوض آزادشـان می‌کنید) و یا (در برابر آزادی از آنان) فدیه می‌گیرید.

از جمله زمانی بنده و برده کردن به میان مـی‌آید کـه دشمنان اسلام اسیران مسلمانان را بنده و برده بکـنند. بدین جهت پیغمبر ﷺ ایـن حکـم را در بـرخـی از حالات اجراء فرموده است. بر بعضی از اسـیران مـنّت نهاده است و ایشان را آزاد کرده است. بعضی را نیز با اسیران مسـلمانان مـعاوضه فـرموده است. بـرخـی از اسیران را هم در برابر دریافت اموال رها ساخته است. در حالات دیگری نیز بـنده و بـرده کـردن بـه خـاطر رویاروئی بـا حـالات مـوجود صـورت گـرفته است، حالاتی که چاره‌ای از بنده و برده کردن نـبوده است و جز اجرای حکم بنده و برده کردن چاره‌ای وجود نداشته است.

هرگاه چنین اتّفاق بیفتد که همهٔ اردوگاه‌ها متّفق بشوند بر این که بنده و برده کردن اسیران وجود نداشته باشد، اسلام به یگانه قاعده و قانون مثبت خود برمی‌گردد که عبارت است از:

﴿ فَإِمَّا مَنّاً بَعْدُ وَ إِمَّا فِدٰاءً ﴾.

بدان خاطر که اوضاعی در میان نمی‌ماند که بنده و برده کردن را مـی‌طلبد. پس بـنده و بـرده کـردن قـطعی و تغییرناپذیر نیست، و قاعده و قانونی از قواعد و قوانین رفتار با اسیران در اسلام نمی‌باشد.

این رأی و نظری است که از نصّ قاطعانهٔ قرآنی، و از بررسی احوال و اوضاع و وقائع، پـیام آن را دریـافت می‌داریم . . . خـدا است کـه انسـان را بـه راه درست رهنمود می‌فرماید.

زیبا است که مفهوم و معلوم همگان باشد که من بدین رأی و نظر می‌گرایم چون نصوص قرآنـی و پـیجوئی رخدادها و بررسی شرائط و ظـروف، هـمچون رأی و نظری را تأیید و تأکید می‌کنند، نه این که به دلم بگذرد که بنده و برده کردن اسیران تهمتی است که من بخواهم اسلام را از آن تبرئه کنم! همچون چیزی هرگز بـه دلم نخواهد گذشت. اگر اسلام بنده و برده کردن را مـقرّر می‌داشت، قطعاً خیر و صلاح می‌بود. زیرا هیچ انسانی نیست چیزی از ادب داشته باشد، بتواند بگوید: او رأی و نظری بهتر از رأی‌و نظر خدا را دارد. بلکه من همگام با نصّ قرآن و روح قرآن حرکت می‌کنم، و با دریافت پیام از نصّ و برداشت از رویکرد آن، به ایـن رأی و نظر می‌گرایم.

این، یعنی جنگیدن و گردن زدن و محکم بستن و پیروی کردن از این قاعده در بارهٔ اسیران:

﴿ حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزٰارَهٰا ﴾.

تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می‌نهد و نـبرد پایان می‌گیرد.

یعنی تا زمانی که جنگ میان اسلام و دشمنان بدخواه آن به پایان می‌آید، این امر قاعدهٔ کلّی و دائمی است.

پیغمبر خدا ﷺ هم می‌فرماید:

(اَلْجِهٰادُ مٰاضٍ إِلىٰ يَوْمِ الْقِيٰامَةِ).

جهاد تا روز قیامت برپا و برجا است.[۱]

جهاد همیشه مـاندگار و بـرقرار است، تـا سـخن خـدا برتری و والائی گیرد.



خداوند این کار را بر عهدهٔ مؤمنان قرار نمی‌دهد، و این

۱- بـخشی از حـدیثی است کـه ابـوداوود بـا اسنادی که دارد آن را از انس رضی الله عنه نقل نموده است.

جهاد را بر آنان واجب نمی‌فرماید، بدان خاطر که او از ایشان کمک و یاری بطلبد ـ حاشا که چنین کند ـ بر ضدّ کسانی که کفر را برگزیده‌اند و کافر گردیده‌اند. چه خداوند سبحان می‌تواند یک راست ایشان را نابود بکند و از صفحهٔ روزگار بردارد. ولیکن واجب گرداندن این کار بر گردهٔ مؤمنان وسیلهٔ امتحان برخی از مردمان با بعضی از ایشان است، امتحانی که منازل و مراتب انسانها با آن سنجیده می‌شود و برآورد می‌گردد:

﴿ ذٰلِکَ وَ لَوْ یَشٰاءُ اللهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ، وَ لٰکِنْ لِیَبْلُوَ بَعْضَکُمْ بِبَعْضٍ. وَ الَّذِینَ قُتِلُوا فِی سَبِیلِ اللهِ فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ. سَیَهْدِیهِمْ وَ یُصْلِحُ بٰالَهُمْ، وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهٰا لَهُمْ . . . ﴾.

برنامه این است. و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سائر بلایا و مصائب، بدون جنگِ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. امّا خدا خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید). کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد. به زودی خداوند آنان را (به سوی مقامات عالیهٔ بهشت و گفتار نیک و کردار پسندیده) رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید، و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرّفی کرده است و (اوصافش را توسّط پیغمبران و کتابهای آسمانی بازگو نموده است).

این کسانی که کافر شده‌اند و از راه خدا دوری گزیده‌اند و دیگران را نیز از راه خدا به دور داشته‌اند، و افراد تباه‌پیشهٔ همسان ایشان در سراسر کرهٔ زمین در هر زمانی که بوده‌اند و خواهند بود، تباه پیشگانی که در جامهٔ تاخت و تاز و بزرگی و سترگی جلوه‌گر می‌آیند، و از دیدگاه خودشان و از دیدگان پیروان گمراهشان، توانا و نیرومند به نظر می‌رسند، همهٔ اینان مشتی از مردمان هستند که روی این گرد و غبار ریز و کوچک زمین نام زندگی می‌کنند، و در میان این ستارگان و سیّارگان و مجموعه‌ی فلکی و کهکشانها و جهانهائی بسر می‌برند که تعداد و اندازهٔ آنها را در این فضای بیکران جز یزدان جهان نمی‌داند، فضائی که این کهکشانها و جهانها به گونهٔ نقطه‌های پخش و پراکنده در آن پدیدار و نمودارند.

اینان و دنباله‌روان و پیروانشان، و حتّی همهٔ ساکنان روی زمین، مورچگان کوچکی هم بشمار نمی‌آیند، و بلکه آن اندازه و مقداری هم نمی‌باشند که گرد و غباری به حساب آیند که بادها آنها را بازیچهٔ دست خود می‌سازند. و اصلاً زمانی که در برابر قدرت و قوّت خدا نگاه داشته می‌شوند چیزی بشمار نمی‌روند!

خداوند بزرگوار وقتی که به مؤمنان دستور می‌دهد پس از محکم بستن کفّار و شدّت تاخت و تاز بر ایشان، گردن آنان را بزنند، در اصل مؤمنان را پرده‌ای برای نمایش قدرت خود می‌سازد. اگر یزدان سبحان بخواهد، آشکارا و بی‌پرده بر کافران پیروز می‌گردد و ایشان را شکست می‌دهد، همان‌گونه که بر بعضی از آنان پیروز گشته است و آنان را شکست داده است با طوفان و صاعقه و غرّش و تندباد بی‌خیر و برکت، و حتّی بدون هرگونه اسباب و عللی از این قبیل. امّا یزدان سبحان در آن حال که بندگان مؤمن خود را می‌آزماید، و با بلاها و سختیها گریبانگیرشان می‌نماید، برای آنان خیر و خوبی را می‌خواهد، و ایشان را تربیت می‌فرماید، و حال و احوالشان را اصلاح می‌نماید، و اسباب حسنات بزرگ و علل خوبیهای سترگ را برایشان میسّر و ممکن می‌سازد.

یزدان سبحان می‌خواهد مؤمنان را بیازماید. در این آزمایش است که ارزشمندترین نیروها و والاترین رویکردهای نفس بشری، در اندرون مؤمنان به جوش و خروش درمی‌آید. چیزی ارزشمندتر و والاتر در نفس بشری از این نیست که حقّ و حقیقتی که بدان ایمان دارد تا بدانجا برایش ارزشمند و والا باشد که بخواهد در راه آن بجنگد و بکشد و کشته بشود، و حقّ

و حقیقتی را رها نسازد که برای آن می‌زید و بدان می‌زید، و بدون وجود آن نتواند به زندگی ادامه بدهد، و اصلاً این زندگی را جز در سایهٔ آن دوست نداشته باشد.

یزدان سبحان می‌خواهد مؤمنان را تربیت کند، بدان گونه که از دلها و درونهایش عشق هر چیزی و میل هر چیزی از کالاهای فانی این زمین را بیرون بکشد، کالاهائی که بسی سخت و دشوار است دست از آنها بردارند و به ترک آنها بگویند. تا بدانجا که در دلها و درونهایشان هرگونه ضعف و سستی را قوی می‌سازد و هرگونه کم و کاستی را تکمیل می‌کند و کمال می‌بخشد، و هرگونه غلّ و غشّی را بیرون می‌کشد و به در می‌برد، و همهٔ خواستها و خواسته‌ها در کفّه‌ای قرار می‌گیرد، و در کفّهٔ دیگر فرمانبرداری از دعوت خدا برای جهاد، و چشم دوختن به ذات خدا و رضای خدا قرار می‌گیرد، و این کفّه بالا می‌رود و آن کفّه پائین می‌افتد. خدا می‌داند که این دلها و درونها برگزیده شده‌اند، این است که آنها همچون راهی را برگزیده‌اند، و این دلها و درونها تربیت گردیده‌اند، این است که آنها همچون راهی را شناخته‌اند، و این دلها و درونها بدون آگاهی و هوشیاری برنمی‌جهند و پا پیش نمی‌گذارند، بلکه آنها می‌سنجند و ارزیابی می‌کنند، و آن گاه برمی‌گزینند و انتخاب می‌کنند.

یزدان سبحان می‌خواهد مؤمنان را اصلاح کند و کارشان را به سامان آورد. در تحمّل درد و رنج جهاد در راه خدا، و در هر چرخش و گردشی خود را در معرض مرگ قرار دادن، چیزی موجود است که به دل و درون یاد می‌دهد این خطر هراسناک را سبک بدارد و هیچ انگارد، خطری که مردمان از خودشان و از اخلاق و معیارها و مقیاسها و ارزشهایشان بسی مایه می‌گذارند تا خویشتن را از آن به دور بدارند. امّا همچون خطری بسی هیچ و ناچیز برای کسی است که با رویاروی شدن با آن خوی می‌گیرد، چه از آن دور و در امان بماند، و چه با آن روبرو گردد و دست به گریبان شود. در رویاروئی با خطر ـ اگر مراد رضای خدا باشد ـ هر بار خطر کاری بر سر دلها و درونها می‌آورد که می‌توان تصوّر کرد برق با بدنها می‌کند! انگار هر بار در لحظه‌های خطر، ساختار نوینی از صفا و پاکی و شایستگی به دلها و جانها بخشیده می‌شود.

افزون بر این، اینها اسباب و علل ظاهری برای اصلاح همهٔ انسانها هستند، اصلاح آنان از راه رهبری ایشان با دستهای مجاهدانی که درونهایشان از همهٔ کالاها و هدفهای دنیوی، و از همهٔ آرایه‌ها و آرایشها و زرق و برق این جهانی، زدوده و پالوده است، و بدان هنگام که به جرگهٔ پیکار و پهنهٔ کارزار با مرگِ در راه خدا گام می‌نهند، زندگی برایشان بسی ناچیز می‌گردد، و حیات پشیزی نمی‌ارزد، و در دلهایشان چیزی باقی نمی‌ماند که ایشان را از خدا و چشم دوختن به رضای او بازدارد ... زمانی که رهبری در اختیار همچون دستهائی باشد، سراسر زمین رو به صلاح و فلاح می‌رود و بندگان شایسته و بایسته می‌شوند. برای همچون دستهائی بسی سنگین و بسیار سخت است که پرچم رهبری را به دست کفر و ضلال و فساد بسپارند، در حالی که چنین پرچمی را با خونها و جانها خریده‌اند و به دست گرفته‌اند، و هر چیز ارزشمند و گرانبهائی را کم‌ارزش و کم‌بها دانسته‌اند تا این پرچم را دریافت داشته‌اند، آن هم نه برای خودشان، بلکه برای یزدان جهان!

گذشته از همهٔ اینها یزدان وسیله را ساده و آسان می‌فرماید برای کسانی که برای ایشان خیر و خوبی می‌خواهد تا در پرتو آن به رضای او و به پاداش بدون حساب او نائل گردند. همچنین یزدان وسیله را ساده و آسان می‌سازد برای کسانی که برای ایشان شرّ و بدی می‌خواهد تا در سایهٔ آن چیزی را به دست بیاورند که به سبب آن سزاوار خشم و غضب و عذاب و عقاب خدا بشوند. هر کسی ساخته و پرداخته برای چیزی گردیده است که برای آن آفریده شده است، مطابق آن راز و رمزی که خدا در نهان او سراغ دارد.

پس از اینها خدا از سرانجام و سرنوشت کسانی پرده

برمی‌دارد که در راه خدا کشته می‌شوند:

﴿ وَ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ، فَلَنْ یُضِلَّ أَعْمالَهُمْ، سَیَهْدیهِمْ، وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ، وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ ﴾.

کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد. به زودی خداوند آنان را (به سوی مقامات عالیهٔ بهشت و گفتار نیک و کردار پسندیده) رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید، و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرّفی کرده است و (اوصافش را توسّط پیغمبران و کتابهای آسمانی بازگو نموده است).

این در مقابل چیزی است که در بارهٔ کافران نازل گردیده است و فرموده است: خدا همهٔ کارهای (نیک) ایشان را باطل (قلمداد و بی‌اجر) نموده است . . . کارهای کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، کارهای راهیاب و به خدا رسیده و مرتبط با حقّ ثابتی است که از خود حقّ نشأت گرفته است، و برانگیخته شده است تا از حقّ حفاظت و حمایت کند، و بدان رو کند. همچون کارهائی بدین خاطر جاویدان و ماندگار است، زیرا حقّ جاویدان و ماندگار است و هدر نمی‌رود و ضائع نمی‌شود.

آنگاه در برابر این حقیقت هولناک می‌ایستیم، حقیقت زندگی شهیدان راه خدا . . . حقیقت زندگی شهیدان راه خدا حقیقتی است که قبلاً در این گفتار آفریدگار بزرگوار مقرّر گردیده است:

﴿ وَ لا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فی سَبیلِ اللهِ أَمْواتٌ بَلْ أَحْیاءٌ وَ لٰکِنْ لا تَشْعُرُونَ ﴾.

به کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مگوئید، بلکه آنان زنده‌اند، و لیکن شما (چگونگی زندگی ایشان را) نمی‌فهمید. (بقره/۱۵۴)

ولی از حقیقت زندگی شهیدان در اینجا به گونهٔ جدیدی و به شیوهٔ تازه‌ای سخن می‌رود، و در حالت امتداد و رشد نموده می‌شود، در راهی که زندگی دنیا را در آن ترک گفته است، بدانگاه که آن را می‌پیموده است و می‌سپرده است، و آن راه، راه اطاعت و هدایت و خلوص و صفا و پاکی است:

﴿ سَیَهْدیهِمْ وَ یُصْلِحُ بالَهُمْ ﴾.

به زودی خداوند آنان را (به سوی مقامات عالیهٔ بهشت و گفتار نیک و کردار پسندیده) رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید.

خدا پروردگارشان، آن که در راه او کشته شده‌اند، پیوسته پس از شهادتشان ایشان را با هدایت می‌پاید، و با اصلاح دل و زدودن جان از باقیمانده‌های آلودگیهای زمین، از ایشان مراقبت می‌نماید. یا بر صفا و پاکی روح و روانشان می‌افزاید تا روح و روانشان هماهنگ و همآوا گردد با صفا و پاکی نور و روشنائی فرشتگان و صدرنشینان جهان بالائی که به سوی آن اوج گرفته‌اند و بالا رفته‌اند. این زندگی حیاتی است که پیوسته به راه خود ادامه می‌دهد و امتداد می‌یابد و گسیخته نمی‌شود مگر از دیدگاه ساکنان این زمین که از دیدن حقیقت آن در پس پرده‌اند. این زندگی حیاتی است که یزدان سبحان در جهان فرشتگان و صدرنشینان عالم بالا آن را می‌پاید و مراقبت می‌نماید و بر هدایت و راهیابیش می‌افزاید، و صفا و پاکیش را فزونی می‌بخشد و به رخشندگی و تابندگیش برکت می‌دهد. این زندگی حیاتی است که در پرتو الطاف الهی رشد و نمو می‌کند . . . سرانجام یزدان سبحان آنچه را که بدیشان وعده داده است تحقّق می‌بخشد:

﴿ وَ یُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَها لَهُمْ ﴾.

و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرّفی کرده است و (اوصافش را توسّط پیغمبران و کتابهای آسمانی بازگو نموده است).

حدیثی در بارهٔ تعریف خدا از بهشت شهیدان روایت گردیده است که امام احمد آن را در مسند خود بیان کرده است و گفته است: برایمان زید پسر نمر دمشقی، و ابن ثوبان از پدرش، و او از مکحول، و مکحول از کثیر پسر مرّه، و وی از قیس جذامی ـ که افتخار مصاحبت

را داشته است ـ روایت کرده‌اند که پیغمبر خـدا ﷺ فرموده است:

(يُعْطَى ٱلشَّهِيدُ سِتَّ خِصَالٍ: عِنْدَ أَوَّلِ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِهِ، تُكَفَّرُ عَنْهُ كُلُّ خَطِيئَةٍ؛ وَ يَرىٰ مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ، وَ يُزَوَّجُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ، وَ يَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَ مِنْ عَذابِ الْقَبْرِ، وَ يُحَلَّىٰ حُلَّةَ الْإِيمانِ).

به شهید شش چیز عطاء مـی‌گردد: بـا نـخستین قـطرهٔ خونی که از او بر زمین می‌افتد همهٔ گناهانش بـخشیده می‌شود، جایگاه خود را در بهشت می‌بیند، زنان سیاه چشـم و درشت چشـم بـهشتی بـه ازدواج او درآورده می‌شوند، از خوف و هراس بـزرگ قـیامت و از عـذاب گـور ایـمن مـی‌گردد، و جـامهٔ نـوین ایـمان بـه تـن او می‌گردد.

تنها امـام احـمد ایـن حـدیث را روایت نـموده است. حدیث دیگری را نیز روایت کرده است که نزدیک بـه همین معنی است. در آن به صـراحت آمـده است کـه شهید جایگاه بهشت خـود را مـی‌بیند. تـرمذی آن را استخراج کرده است، و ابن ماجه آن را صحیح دانسـته است.

این، معرّفی خدا از بهشت شهیدان راه خود است. این فرجام هدایت مستمرّ و ادامه‌دار، و اصلاح حال و مآلی است که بدان نائل مـی‌آیند هـمین کـه ایـن زمـین را به‌درود می‌گویند. این است رشد و نموّ و ترقّی و تعالی زنـدگانیشان و هـدایـتشان و صـلاح و فـلاحشان در پیشگاه خدا.



در پرتو این کرامت و عزّتِ کسانی که در راه خدا کشته مـی‌شوند، و در پـرتو آن خشـنودی و رضـائی کـه فراچنگ می‌آورند، و آن رعایت و عنایتی که بدان نائل می‌شوند، و آن مـقام و مـنزلتی کـه مـی‌یابند، یـزدان سبحان مؤمنان را به اخلاص با خـدا فـرامـی‌خوانـد و ترغیب و تشویقشان می‌گرداند، و از ایشان می‌خواهد که به کمک و یاری برنامهٔ خدا برای زندگی بگرایند و روی کنند. بدانان وعده می‌دهد که در برابر این کمک و یاری و پایداری و استقامت در کارزار، ایشان را پیروز و بهروز فرماید، و دشمنانشان و دشمنانش را نـابود و گمراه و بدبخت و بدبیار فرماید:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ يَنْصُرْكُمْ وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ. ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ ﴾.

ای مؤمنان! اگر (دین) خدا را یـاری کـنید، خـدا شـما را یاری مـی‌کند (و بـر دشـمنانتان پـیروز مـی‌گردانـد) و گـامهایتان را اسـتوار مـی‌دارد (و کـار و بـارتان را استقرار می‌بخشد). کافران، مرگ بر آنان باد، و خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بیسود گرداناد! این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند و لذا خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند.

چگونه مؤمنان یزدان سبحان را کمک و یاری می‌کنند تا به پیمان خود وفا بکنند، و دسترسی یابند به چیزی که بر سر آن با ایشان پـیمان بسـته شـده است، از قـبیل پیروزی و بهروزی و برقرار و استوار داشتن ایشان؟

حقّی که خدا بر آنان دارد این است که خالصانه از آن او شوند، و چیزی را چه در ظاهر و چه در باطن انباز او نکنند، و شرکِ پیدا و ناپیدا نداشته باشند، و کسـی و چیزی را با خدا در دلها و درونهای خود نگاه ندارند و باقی نگذارند، و خدا از ذات خودشان برایشان عزیزتر باشد، و از هر چیزی که بدان عشق می‌ورزند و آن را دوست می‌دارند، به خدا بیشتر عشق بـورزند و او را دوست‌تر داشته باشند، و خدا را در تمایلات و رغبات و حرکات و سکنات و کششها و جـهشها و ظـواهـر و بواطن و در همهٔ تلاشهای بیرون و خـاطره‌های درون خود، قاضی و داور و حاکم و فرمانروا کنند . . . ایـن کمک و یاری خدا در ذات خودشان است.

خدا دارای شریعت و برنامه‌ای برای زندگی است. این شریعت و برنامه، بر سـتونها و مـعیارها و مـقیاسها و جهان‌بینی ویژه‌ای برای سراسر هستی و زندگی، برپا و

برجا می‌گردد. کمک کردن و یاری نمودن یزدان سبحان باکمک کردن و یاری نمودن شریعت و برنامهٔ خدا، و با فرمانروا ساختن شریعت و برنامهٔ خدا در تمام زوایا و در همهٔ مسائل زندگی بدون استثناء، تحقّق پیدا می‌کند. این، کمک کردن و یاری نمودن یزدان سبحان در واقعیّت زندگی است و بس.

لحظه‌ای در برابر این فرمودهٔ خداوند بزرگوار می‌ایستیم و آن را وارانداز می‌کنیم:

﴿وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ . . . ﴾.

کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند ....

و این فرمودهٔ یزدان جهان:

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللهَ . . . ﴾.

اگر خدا را کمک کنید و یاری دهید ....

در هر دو حالت، حالت کشته شدن، و حالت پیروز گشتن، شرط پیمان این است که این کار برای خدا و در راه خدا باشد. این هم نگرش بدیهی و آشکاری است، ولیکن تاریکیهای بسیاری آن را می‌پوشاند و پنهان می‌گرداند، آن زمان که عقیده در میان نسلها منحرف می‌شود، و آن زمان که واژه‌های شهادت و شهداء و جهاد، سبک و ناچیز و بی‌ارزش جلوه‌گر می‌آیند، و از معنی یگانهٔ درست خود به دور می‌افتند.

باید دانست که جهادی در میان نیست، و شهادتی وجود ندارد، و بهشتی در میان نیست، مگر زمانی که جهاد تنها در راه خدا باشد، و مرگ تنها در راه خدا باشد، و کمک و یاری و پیروزی و بهروزیِ جانی و مالی و برنامهٔ زندگی تنها در راه خدا باشد.

باید دانست که جهادی در میان نیست، و شهادتی وجود ندارد، و بهشتی در میان نیست، مگر زمانی که هدف این باشد که فرمان و فرمودهٔ خدا برتری گیرد و والا رود، و شریعت و برنامهٔ خدا، هم بر دلها و درونها و اخلاق و رفتار و کردار مردمان، و هم بر اوضاع و احوال و قوانین و سیستم و نظام ایشان، حاکم و فرمانروا شود.

از ابوموسی رضی‌الله‌عنه روایت شده است که گفته است: از پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در بارهٔ مردی سؤال شد که برای نشان دادن شجاعت، یا نشان دادن غیرت و حمیّت، و یا محض ریا و خودنمائی می‌جنگد، کدام یک از اینها در راه خدا است؟ فرمود:

(مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللهِ هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ اللهِ).(۱)

«کسی که بجنگد تا فرمان و فرمودهٔ خدا برتر شود و والا رود، این در راه خدا است».

پرچم دیگری جز این پرچم در میان نیست، یا هدف دیگری جز این هدف ندارد، تا کسی که جهاد می‌کند، و به دنبال شهادت است، در زیر آن و در راه آن جهاد بکند و به درجهٔ شهادت برسد و سزاوار وعدهٔ خدا به بهشت بشود، در میان همهٔ این پرچمها و نامها و هدفهائی که جهان‌بینیها در میان نسلهای منحرف ترویج می‌دهند.

خوب است یاران و پیروان دعوت اسلامی، این نکتهٔ روشن و نگرش آشکار را درک و فهم کنند، و دعوت اسلامی را در اندرون خودشان از همهٔ شائبه‌ها و آلودگیها بپالایند و زدوده نمایند، شائبه‌ها و آلودگیهائی که منطق محیط و جهان‌بینی نسلهای منحرف آنها را آمیزه و آمیختهٔ دعوت اسلامی می‌نماید. خوب است یاران و پیروان این دعوت بپایند و پرچم خودشان رابا هیچ پرچمی نیالایند، و جهان‌بینی خودشان را با هیچ جهان‌بینی بیگانه برای سرشت عقیدهٔ اسلامی نیامیزند.

هیچ جهادی جهاد نیست مگر جهادی که برای برتر شدن و والا رفتن فرمان و فرمودهٔ خدا باشد. برتر شدن و والا رفتن فرمان و فرمودهٔ خدا در دل و درون، و در اخلاق و خصال و رفتار و کردار، و در اوضاع و احوال و سیستم و نظام، و در پیوندها و ارتباطها، و در همهٔ نواحی و جهات زندگی. جهادی بجز این جهاد برای خدا نیست، و بلکه برای اهریمن است. شهادتی بجز این شهادت وجود ندارد.

۱- مسلم و بخاری و ابوداوود و ترمذی و نسائی، آن را روایت کرده‌اند.

دنبال شهادت بودنی جز دنبال این شهادت بودن در میان نیست. جز با این جهاد و شهادت و شهادت‌خواهی بهشتی در میان نیست، و یاری و کمک خدا وجود ندارد، و استوار و برقرار داشتن گامها در میان نمی‌باشد. بلکه هرچه هست تاریکی و جهان‌بینی نادرست و انحراف و کجروی است.

اگر برای غیر یاران و پیروان دعوت به سوی خدا مشکل است از این تاریکی و جهان‌بینی نادرست و انحراف رهائی بیابند، دست کم دعوت‌کنندگان به سوی خدا خود را و ذهن و شعور خویش را و جهان‌بینی خویشتن را از منطق محیط برهانند، منطقی که با بند نخستین و آشکارای شرط پیمان یزدان با مؤمنان، تعارض دارد و نمی‌خواند . . .

بگذریم، این شرط پیمان یزدان، متوجّه مؤمنان است، و امّا شرط پیمان یزدان که متوجّه خود یزدان سبحان است، کمک و یاری و پیروزی و بهروزی و ثابت‌قدم نگاه داشتن مؤمنان در گیر و دار کارزار جهان است. وعدهٔ خدا هم تخلّف‌ناپذیر است. اگر وعدهٔ خدا گاهی در دوره‌ای از زمان به عقب می‌افتد، مدّت معیّن و مقدّری به خاطر حکمت دیگری است که با خودِ کمک و یاری و پیروزی و بهروزی و ثابت‌قدم نگاه داشتن مؤمنان تحقّق می‌یابد و پیاده می‌شود. این وقتی خواهد بود و خواهد شد که درست باشد گفته شود مؤمنان به شرط پیمان خود با یزدان وفا کرده‌اند، ولی مدّتی کمک و یاری خدا بدیشان تأخیر پیدا کرده است، و پیروزی و بهروزی بهرهٔ آنان نگردیده است.[1]

﴿ يَنْصُرْكُمْ، وَ يُثَبِّتْ أَقْدامَكُمْ ﴾.

خدا شما را یاری می‌کند (و بر دشمنانتان پیروز می‌گرداند)، و گامهایتان را استوار می‌دارد (و کار و بارتان را استقرار می‌بخشد).

در نخستین نگاه چنین به نظر می‌آید که استوار داشتن گامها مقدّم بر پیروزی، و عامل و علّت آن است. این درست است، ولیکن تأخیر آن در جمله‌بندی عبارت، بیانگر این واقعیّت است که معنی دیگری از معانی استوار داشتن گامها مورد نظر است، و آن معنی، استوار داشتن و ماندگار ساختن بر پیروزی و تکالیف و وظائف آن است. چه پیروزی پایان پیکار و کارزار موجود در میان کفر و ایمان، و بین حقّ و باطل نیست. پیروزی خودش و در واقعیّت زندگی، وظائف و تکالیفی را می‌طلبد. از جملهٔ وظائف و تکالیف پیروزی، مغرور و سرمست نشدن از پیروزی، و سستی و تنبلی در پیش نگرفتن بعد از پیروزی است. بسیاری از مردمان در برابر رنج و بلا ایستادگی می‌کنند، ولیکن اندکی از مردمان بر پیروزی و نعمت استوار و ماندگار می‌مانند و از جای به در نمی‌روند و خود را نمی‌بازند. پس از پیروزی سالم ماندن دلها و استوار ماندن آنها بر حقّ، منزلت و مقام دیگری است که در پی پیروزی به میان می‌آید و در فراسوی آن جای دارد. چه بسا این همان چیزی است که عبارت قرآن بدان اشاره می‌فرماید . . . علم و آگاهی از آن خدا است.

﴿ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْساً لَهُمْ وَ أَضَلَّ أَعْمالَهُمْ ﴾.

خداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل و بیسود گرداناد!.

این هم متقابل پیروز گرداندن و گامها را استوار داشتن است. چه دعای نابودی و مرگ، قضا و قدر یزدان سبحان در حقّ ایشان است، قضا و قدری که مشتمل بر نابودی و ناامیدی و خواری آنان است. گم گرداندن اعمال نیز به معنی هدر دادن و فانی نمودن اعمال است، و پیامد همچون دعا و نفرینی است . . .

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا ما أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأَحْبَطَ أَعْمالَهُمْ ﴾.

این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی‌دارند، و لذا حتماً کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند.

این تصویری است از چیزی که در دلهایشان و در درونهایشان در گشت و گذار است. این چیز کینه‌توزی آنان با هر آن چیزی است که خدا از قرآن و شریعت و برنامه و رویکرد نازل فرموده است. این کینه‌توزی

---

[1] - مراجعه شود به فی ظلال القرآن، جلد نهم، صفحات ۲۰۳-۲۱۷.

است که ایشان را به سوی کفر و سرکشی و دشمنانگی و کشمکش و مبارزه برمی‌انگیزد و می‌کشاند. کینه‌توزی پیشهٔ بسیاری از دلها و درونهای فاسد و تباهی است که به طور سرشتی از آن برنامهٔ راست و درست و استوار و ماندگار خدا بدشان می‌آید، و در داخل خود احساس بیزاری و ناسازگاری با این دین و با آنچه که بدین آئین می‌پیوندد دارند، و چنین دلها و درونهائی به سبب مغایرت سرشتشان با سرشت این آئین، در ژرفاهای خود با آن برخورد دارند و در ستیز و غوغا و نزاع و دعوایند. حتّی چنین دلها و درونهائی از به میان آمدن نام این آئین نیز به ترس و هراس و ناله و آه می‌افتند، بدان گونه که انگار کژدمها آنان را نیش می‌زنند! اصلاً همچون دلها و درونهائی بیزارند از این که نامی از این آئین به میان آید یا اشاره‌ای بدان شود در سخنانی که از افراد پیرامون خود می‌شنوند. اغلب ما در این روزها چنین حالت و وضعی از این قبیل مردمان را می‌بینیم و وجودشان از دیده‌ها نهان و پنهان نیست.

کیفر این کینه‌توزی با آنچه خدا نازل فرموده است، این است که اعمال چنین کسانی بر باد رود و نیست و نابود شود. بر باد رفتن و نیست و نابود شدن اعمال یک تعبیر تصویری از تعبیرات تصویری قرآن مجید و به شیوهٔ خاصّ آن است. حُبُوط که ثلاثی مجرّد إِحْباط است به معنی نفخ کردن و آماسیدن شکمهای چهارپایان است، بدان هنگام که در علفزار گیاه سمّی را می‌چرند و می‌خورند، و چنین نفخ کردن و آماسیدنی به مرگ و نابودی آنها می‌انجامد. همین‌گونه اعمال کافران نفخ می‌کند و می‌آماسد و تکّه و پاره می‌گردد . . . آن‌گاه نابود می‌گردد و هدر می‌رود! این شکل و حرکتی است که به تصویر کشیده می‌شود، و پایان کار مطابق و موافق با حال کسانی است که بدشان می‌آید از چیزی که خداوند بزرگوار نازل فرموده است، و گذشته از آن از کارهای بزرگ و سترگ خود در شگفت و شگرف خواهند بود، کارهای بزرگ و سترگی که بسان شکمهای چهارپایان نفخ می‌کند و می‌آماسد، چهارپایانی که از همچون گیاه‌های سمّی و زهرآگین می‌خورند!



آن‌گاه یزدان سبحان با شدّت و حدّت گردنهای کافران را می‌پیچد به سوی مهلکه‌ها و نابودگاه‌های گذشتگان پیشین ایشان:

﴿ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ؟ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ. وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴾.

آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده و چه شده است؟ خداوند آنان را نابود ساخته است (و دمار از روزگارشان به در آورده است)، و برای کافران، امثال این عواقب و مجازاتها خواهد بود.

نگاه تند و هراس‌انگیزی است. در آن فریاد و تاخت است. صحنه‌ای از کسانی در آن به نمایش درمی‌آید که پیش از ایشان بوده‌اند و همه چیز پیرامونشان ویران می‌گردد و بر سرشان خراب می‌شود، و همهٔ اموال و دارائیشان بر باد می‌رود. تنها چیزی که بر جای می‌ماند ویرانه‌های فروریخته و فروتپیده است. آنان ناگهان در زیر این آواره‌ها و ویرانه‌های رویهم انباشته دیده می‌شوند. این صحنه‌ای است که تعبیر سخن آن را ترسیم می‌کند با همین شکل و صورت و با همین حرکت و جنبشی که مراد و مورد نظر است. تعبیر سخن با همین صداها و فریادها و طنینهایش، تصویری از این صحنه و صداهای درهم شکستن و فرو ریختن را ترسیم می‌کند.

بر بالای صحنهٔ ویران کردن و درهم کوبیدن و درهم ریختن، به کافران حاضر در آن زمان و به هرکس دیگری که بعدها بدین صفت متّصف گردد اشاره می‌کند که همچون رخدادی در انتظارشان است، رخدادی که همه چیز را بر سرشان ویران می‌کند و ایشان را در زیر آوارها و ویرانه‌های درهم شکسته دفن می‌کند:

﴿ وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴾.

و برای کافران امثال این عواقب و مجازاتها خواهد بود.

این کار هراس‌انگیزی که خانه‌ها را بر سر کافران ویران می‌کند و مؤمنان را پیروز می‌گرداند، قاعدهٔ اصیل و قانون همیشگی است:

﴿ ذٰلِکَ بِأَنَّ اللهَ مَوْلَی الَّذِینَ آمَنُوا، وَ أَنَّ الْکَافِرِینَ لاٰ مَوْلیٰ لَهُمْ ﴾.

این (عاقبت نیک مؤمنان و عاقبت سوء کافران) بدان خاطر است که خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است، ولیکن کافران هیچ‌گونه سرپرست و یاوری ندارند.

کسی هم خدا سرپرست و یاور او باشد او را بس. این کفایت می‌کند و بسنده است. هر چیزی هم بر سرش بیاید و هر بلائی که بدان گرفتار آید، امتحان و آزمون است و خیر و خوبی به دنبال دارد. دیگر این مسأله نمی‌رساند که خدا از سرپرستی و یاوری او دست کشیده است، و در وعدهٔ پیروزی بدو و به امثال او از بندگانش تخلّف ورزیده است. کسی هم خدا سرپرست و یاورش نباشد، هیچ گونه سرپرست و یاوری ندارد، اگرچه انسانها و پریها را یکسره سرپرست و یاور خود بداند. همچون کسی سرانجام هدر می‌رود و ضائع و درمانده می‌شود، هرچند هم همهٔ اسباب حمایت و حفاظت و همهٔ اسباب قدرت و قوّت را تدارک دیده باشد و گردآورده باشد، قدرت و قوّتی که مردمان بدان آشنایند!



آن‌گاه یزدان سبحان میان بهرهٔ کالا و نعمت کسانی که ایمان آورده‌اند، و میان بهرهٔ کالا و نعمت کسانی که کفر ورزیده‌اند، سنجش و ارزیابی برقرار می‌کند، پس از آن که بهرهٔ اینان و آنان را در جنگی روشن می‌فرماید که میانشان درمی‌گیرد. پیدا است که چه فرق اصیلی و چه فاصلهٔ زیادی میان این بهره با آن بهره است:

﴿ إِنَّ اللهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ. وَ الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ، وَ النَّارُ مَثْوىً لَهُمْ ﴾.

خداوند کسانی را که ایمان بیاورند و کارهای شایسته و بایسته بکنند، به باغهائی از بهشت داخل می‌گرداند که رودبارها و چشمه‌سارها در زیر (کاخها و درختهای) آن روان است، در حالی که کافران (چند روزی از نعمتهای زودگذر جهان) بهره و لذّت می‌برند و همچون چهارپایان (بی‌خبر و غافل از سرانجام کار) می‌چرند و می‌خورند، و (پس از به‌درود حیات و گام نهادن به آخرت) آتش دوزخ جایگاه ایشان است.

کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای پسندیده کرده‌اند گاهی از خوشایندترین و بهترین کالا و نعمت روی زمین بهره‌مند می‌شوند و لذّت می‌برند، ولیکن سنجش و ارزیابی در اینجا میان بهرهٔ حقیقی و بزرگ مؤمنان است ـ که بهرهٔ ایشان در بهشت یزدان است ـ و میان بهرهٔ کلّی کافران است، بهره‌ای که جز آن، چیز دیگری و نصیب دیگری ندارند.

بهرهٔ مؤمنان بهره‌ای است که مؤمنان آن را از دست یزدان دریافت می‌دارند، در میان باغهای بهشتی که رودبارها در زیر درختان و کاخهای آنجا جاری و روان است. خدا است که ایشان را داخل بهشت می‌گرداند. در این صورت همچون بهره‌ای بهرهٔ ارزشمند و والا و بالا است. مؤمنان همچون بهره‌ای را از دستهای خدای بزرگوار در آن بالا بالاها دریافت می‌دارند. این بهرهٔ بزرگ که از دست خداوند بزرگ دریافت می‌دارند به پاداش باور و ایمانی است که داشته‌اند و به پاداش خیر و صلاحی است که بر آن بوده‌اند. بالائی و والائی این بهره متناسب با بالائی و والائی برخاسته از باور و ایمان و خیر و صلاح است.

بهرهٔ کافران لذّت بردن و خوردن است بسان لذّت بردن و خوردن چهارپایان:

﴿ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ ﴾.

همان‌گونه که چهارپایان می‌خورند.

این هم تصویر ننگینی است که همهٔ نشانه‌ها و علامتهای انسانیّت را می‌زداید و از میان برمی‌دارد، و سایه‌های خوردن همچون خوردن چهارپائی را به تصویر می‌زند که آزمندانه می‌چرد و می‌خورد.

بهره‌مندی زمخت چهارپائی را ترسیم می‌کند که بدون ذوق و سلیقه و ملاحظهٔ زشت و زیبا تندتند می‌خورد ... همچون بهره‌مندی و همچون خوردنی، هیچ گونه ضابطه و قاعده‌ای از اراده و اختیار بر آن حاکم نمی‌باشد، و تقوا و پرهیزگاری بر آن مراقب نبوده، و بازدارنده‌ای از دل و درون و جان و روان ندارد.

حیوانیّت در بهره‌مندی و خوردن حاصل می‌شود، هرچند هم ذوقِ تیزبینی مزه‌ها را تشخیص دهد، و احساسِ مجرّبی انواع بهره‌مندیها و خوراکیها را برگزیند. این کار برای بسیاری از نوخاستگان و نوجوانانِ خانه‌های دارا و صاحب نعمت میسّر می‌گردد. ولی این مقصود نیست. بلکه مراد حسّاسیّت انسان است، انسانی که بر خویشتن و بر ارادهٔ خویشتن توانائی داشته و زمام اختیار خود و ارادهٔ خود را در دست دارد، و دارای ارزشها و معیارهای خاصّ زندگی است. چنین کسی است که آنچه راکه خدا پاک می‌داند برمی‌گزیند، از روی اراده‌ای که فشار هوا و هوس آن را در برابر خود به کرنش درنمی‌آورد، و فریاد و ندای خوشگذرانی و لذّت آن را ضعیف نمی‌گرداند، و همهٔ زندگی را سفره و مجمعهٔ خوراکی، و یک فرصت بهره‌مندی و تمتّعی نمی‌داند. آن هم خوراکی و تمتّعی که هدفی به همراه نداشته باشد، و از این پرهیز نگردد و احتیاط نشود که حلال است یا حرام، و درست است یا نادرست!

فرق اصلی میان انسان و حیوان در این است: انسان دارای اراده و هدف و جهان‌بینی ویژه‌ای برای زندگی است. بر اصول و ارکان صحیح آن استوار و پایدار می‌ماند، اصول و ارکانی که از خدا ـ آفریدگار زندگی ـ دریافت شده باشد. هرگاه انسان همهٔ اینها را از دست بدهد مهمّ‌ترین ویژگیهای انسان را از دست داده است، ویژگیهائی که جنس انسان را از سائر موجودات جدا و ممتاز می‌سازد، و مهمّ‌ترین مزیّتها را از دست داده است، مزیّتی که یزدان سبحان به خاطر آن انسان را گرامی داشته است.



در میان زنجیرهٔ سنجشهای مؤمنان با کافران، نگرشی قرار می‌گیرد. در این نگرش به شهری نگاهی انداخته می‌شود که اهالی آنجا پیغمبر ﷺ را از آن شهر بیرون کرده‌اند. میان آن شهر و میان شهرهای دیگری که ویران گردیده‌اند، و با وجود این که قدرتمندتر از اینان بوده‌اند هلاک و نابود شده‌اند، مقایسه‌ای انجام می‌پذیرد:

﴿ وَ كَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ أَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴾.

چه شهرهای زیادی که (اهالی) آنها از (اهالی) شهری که تو را از آن بیرون کرده‌اند، قدرتمندتر و پرزورتر بوده‌اند، و ما آنان را هلاک و نابود کرده‌ایم، و هیچ یار و یاوری نداشته‌اند (که بدیشان کمک کند و آنان را از دست قهر ما برهاند).

روایت شده است که این آیه در راه میان مکّه و مدینه هنگام کوچ بیرون رفتن و هجرت نمودن نازل گردیده است، برای دلداری و غمزدائی پیغمبر ﷺ و ناچیز گرفتن و پائین آوردن شأن و مقام مشرکان قدرتمند و قلدری که رو در روی دعوت می‌ایستادند و با آن مقابله می‌کردند و اصحاب و پیروان آن را می‌آزردند و شکنجه می‌دادند، تا بدانگاه که از سرزمین خود و از میان اهل و عیال و اموال و املاک خود بار سفر بربستند و آئین و باور خود را نجات دادند و با خود بردند.



آنگاه یزدان سبحان سنجش و مقایسهٔ حال دو گروه مسلمان و کافر را ادامه می‌دهد، و بیان می‌فرماید: چرا خدا سرپرست و یاور مسلمانان است و ایشان را در آخرت به بهشتی داخل می‌گرداند که در زیر کاخها و درختانش رودبارها جاری و ساری است، بعد از آن که در دنیا مسلمانان را یاری می‌دهد و پیروز می‌گرداند و عزّت و کرامت بدیشان ارزانی می‌دارد؟ و چرا کافران سرپرست و یاوری ندارند و در دنیا به مهلکه می‌افتند

و نابود می‌شوند ـ پس از پشت سر گذاشتن زندگی حیوانی فرودینی که دارند ـ و در آخرت به عذاب و عقاب گرفتار می‌آیند و در آتش اقامت می‌گزینند و ماندگار می‌شوند:

﴿ أَفَمَنْ كانَ عَلىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ، كَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ، وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ؟ ﴾.

آیا کسانی که از دلائل روشن و براهین قطعی پروردگارشان برخوردارند، همسان کسانیند که اعمال زشتشان در نظرشان آراسته و پیراسته شده است و از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند؟.

این فرق اصیل و بنیادینی میان حال و وضع این دو گروه است، و همچنین فاصلهٔ بسیاری میان برنامه و روند و روش و رفتار و کرداری است که اینان و آنان دارند. چه کسانی که ایمان آورده‌اند شناخت کامل و صحیحی از پروردگار خود، و دلائل و براهین روشن و قوی از سوی او دارند که رهنمودهای آسمانی است ... حقّ را دیده‌اند و با آن آشنا گشته‌اند. به سرچشمهٔ حقّ یقین و ایمان دارند، و با پروردگارشان تماس پیدا کرده‌اند و از او پیام دریافت نموده‌اند، و بدانچه دریافت می‌دارند یقین و باور دارند. نه گول خوردگانند و نه گول‌زنندگان. نه گمراه‌شدگانند و نه گمراه‌کنندگان. ولی کسانی که کفر ورزیده‌اند و راه کفر و زندقه در پیش گرفته‌اند، اعمال بدشان برایشان زیبا و آراسته گردیده است، در نتیجه کارهای پلشت خود را خوب می‌بینند هرچند که کارهایشان بد و ناپسند است، و برایشان روایت نگردیده است و بدان یقین و اطمینان نیز ندارند:

﴿ وَ اتَّبَعُوا أَهْواءَهُمْ ﴾.

و از هواها و هوسهای خود پیروی می‌کنند.

به دنبال هواها و هوسهایشان راه می‌افتند بدون هرگونه ضابطه و قاعده‌ای که بدان مراجعه کنند، و بدون هرگونه اصل و اصولی که وسیلهٔ ارزیابی قرار دهند و بدان بسنجند، و بدون نوری که حق را از باطل برایشان جدا سازد.

آیا اینان بسان آنانند؟ اینان و آنان در حال و وضع و برنامه و رویکرد با یکدیگر اختلاف دارند. ممکن نیست که با همدیگر اتّحاد و اتّفاق داشته باشند نه در معیار و مقیاس و نه در سزا و جزا و نه در فرجام و سرانجام و سرنوشت و جایگاه.

این شکلهائی از شکلهای جدائی موجود میان اینان و آنان در فرجام و سرانجام و سرنوشت و جایگاه است:

﴿ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهٰا أَنْهٰارٌ مِنْ مٰاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَ أَنْهٰارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَ أَنْهٰارٌ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشّٰارِبِينَ، وَ أَنْهٰارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى، وَ لَهُمْ فِيهٰا مِنْ كُلِّ الثَّمَرٰاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ. كَمَنْ هُوَ خٰالِدٌ فِي النّٰارِ، وَ سُقُوا مٰاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعٰاءَهُمْ ﴾.

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است (چنین است که) در آن رودبارهائی از آبی (زلال و خالص) است که گندیده و بدبو نگشته است، و رودبارهائی از شیری است که طعم و مزهٔ آن متغیّر نشده است، و رودبارهائی از شرابی است که سراپا لذّت برای نوشندگان است، و رودبارهائی از عسلی است که خالص و پالوده است، و در آنجا آنان هرگونه میوه‌ای دارند، و (از همه بالاتر) از آمرزش پروردگارشان برخوردارند (آیا چنین کسانی) همانند کسانیند که در آتش دوزخ جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند، (آبی که به محض نوشیدن) اندرونه و روده‌های ایشان راپاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد.

این تصویر محسوس نعمت و عذاب، در جاهائی از قرآن به میان می‌آید. گاهی تصویر روحانی و معنوی با آن ذکر می‌شود، و گاهی تنها به صورت محسوس به میان می‌آید و بس. همچنین در جاهای دیگری از قرآن هم تصویر روحانی و معنوی نعمت و عذاب ذکر می‌گردد و خبری از محسوسات نیست.

خدائی که انسان را آفریده است بهتر می‌داند چه کسانی را آفریده است، و بهتر می‌داند در دلهایشان چه چیز مؤثّر واقع می‌شود و چه چیز ایشان را تربیت می‌کند و

برای تربیت آنان مفید می‌باشد. گذشته از این، خدا بهتر می‌داند که چه چیز برای رسیدن آنان به نعمت، یا چه چیز برای فرو افتادن ایشان به عذاب مؤثّر است. انسانها چندین نوع و چندین قسمند. دلها و درونها گوناگونند. سرشتها متفاوتند. همهٔ اینها آمیزهٔ فطرت انسان است. همهٔ اینها گوناگون می‌شوند و اختلاف پیدا می‌کنند بر حسب خمیرهٔ ذاتی هر کسی. بدین سبب یزدان سبحان انواع نعمتها و اقسام عذابها، و انواع بهره‌وریها و بهره‌مندیها و اقسام دردها و رنجها را برابر آگاهی مطلق خود از بندگان شرح و بسط داده است.

مردمانی هستند که خدا را می‌پرستند تا سپاس نعمتهای فراوانی را بگویند که نمی‌توانند آنها را شمارش کنند. یا بدان خاطر است که آنان یزدان جهان را دوست می‌دارند و با طاعتها و عبادتها بدو نزدیک می‌گردند، بسان نزدیک شدن عاشق و معشوق. یا این که شرم دارند که یزدان ایشان را بر حال و احوالی بیند که دوستش نمی‌دارد. جز این اصلاً به چیزی چشم نمی‌دوزند و نمی‌نگرند، چه بهشت باشد و چه دوزخ، و چه نعمت باشد و چه عذاب. این گونه افراد سزاوار تربیت هستند، و می‌ارزد که یزدان به پاداش کارشان بدیشان بگوید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدّاً﴾.

بیگمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبّت ایشان را به دلها می‌افکند. (مریم/۹۶)

یا سزاوار ایشان است که بدانند آنان جایگزین می‌شوند:

﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾.

در مجلس راستینی که (یاوه‌سرائی و بزهکاری در آن جائی ندارد ... در) پیشگاه پادشاه بزرگ و توانائی (که آفریدگار همهٔ کائنات) است. (قمر/۵۵)

در بارهٔ پیغمبر خدا ﷺ روایت شده است که او آن اندازه نماز می‌خواند که پاهایش ورم می‌کرد. عائشه رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا بدو عرض کرد: ای پیغمبر خدا آیا تو چنین می‌کنی، در حالی که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را بخشیده است؟ پیغمبر ﷺ فرمود:
(يَا عَائِشَةُ أَفَلاَ أَكُونُ عَبْداً شَكُوراً؟)[۱]
«ای عائشه آیا بندهٔ بسیار سپاسگزاری نشوم؟»
رابعهٔ عدوی می‌گوید: «آیا اگر بهشتی یا دوزخی نمی‌بود، کسی خدا را نمی‌پرستید، و کسی از او نمی‌ترسید؟..».
وقتی که سفیان ثوری از رابعهٔ عدوی می‌پرسد: حقیقت ایمان تو چه اندازه و چند است؟ بدو پاسخ می‌دهد و می‌گوید: «من خدا را به سبب ترس از دوزخش یا به خاطر دوست‌داشت بهشتش نمی‌پرستم. اگر چنین کنم بسان کارگر بدی خواهم بود. بلکه من خدا را می‌پرستم به خاطر عشقی که بدو دارم و بس».[۲]
میان این نوع و آن نوع انسانها، انواع دیگری از انسانها با احساسها و فهم و شعورها و طبعها و سرشتها، وجود دارند ... همهٔ آنان از نعمت و عذاب و از سزا و جزائی که خدا به وجود آورده است، همان چیزی را درمی‌یابند که در زمین برای تربیت ایشان خوب است، و با سزا و جزائی مناسبت دارد که در پیشگاه خدا حاضر و آماده است.
آنچه به طور عامّ دیده می‌شود این است که شکلهای نعمت و عذاب، ظریف و شفّاف می‌گردد هر زمان که در طول نزول قرآن شوندگان از پلّه‌های تربیت و تهذیب بالا رفته‌اند و اوج گرفته‌اند. شکلهای نعمت و عذاب

۱- مسلم در صحیح خود به روایت از عبدالله پسر وهب آن را نقل کرده است.

۲- البتّه به خاطر ترس از دوزخ یا امید به بهشت، دست از زشتیها کشیدن و به خوبیها اقدام نمودن، کار شایسته و بایسته است. (نگا: انسان/۷ و ۱۰، نحل/۵۰، نور/۳۷، زمر/۹ و ۱۳، فاطر/۲۹، عنکبوت/۳۶، فصّلت/۳۰، اسراء/۵۷، مائده/۲۸، یونس/۱۵ و ...). (مترجم)

مطابق با انواع و اقسام مخاطبان، و حالتهای گوناگونی که آیات بدانها رو می‌کرده است، لطیف و دقیق شده است. این حالتها و نمونه‌ها در همهٔ قرون و اعصار در میان انسانها تکرار می‌گردد.

دو نوع سزا و جزا وجود دارد: نوعی این رودبارها و همهٔ میوه‌ها و آمرزش خدا است. نوع دیگر:

﴿كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي ٱلنَّارِ وَ سُقُوا مَاءً حَمِيماً فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ﴾.

(آیا چنین کسانی) همانند و بسان کسانیند که در آتش دوزخ جاویدان می‌مانند و از آب داغ و جوشان نوشانده می‌شوند، (آبی که به محض نوشیدن) اندرونه و روده‌های ایشان را پاره پاره می‌کند و از هم می‌گسلد.

این تصویر محسوس زمختی از عذاب است که با فضای تند و تیزیِ جنگ، و با غلظت و خشونت سرشت آن مردمان، متناسب است، سرشت آن کسانی که از زندگی بهره می‌برند و می‌خورند و تغذیه می‌کنند بدان گونه که چهارپایان بهره می‌برند و می‌خورند و تغذیه می‌کنند. فضا، فضای بهره‌مندی نابهنجار و خوردن خشن و ناخراشیده است. سزا و جزای این امر آب داغ و گرم و پاره پاره کردن اندرونه و روده‌ها است. اندرونه‌ها و روده‌هائی که گرد می‌آورد و انباشته می‌کرد، و بسان چهارپایان می‌قاپید و می‌خورد!

این دسته با آن دسته از مردمان، سزا و جزای یکسان ندارند. بلکه آنان همان‌گونه که در حال و احوال و برنامه مساوی نمی‌باشند، سزا و جزای مساوی هم ندارند.



با این سخن، نخستین چرخش و گردش به پایان می‌آید، چرخش و گردشی که در دیباچه با تاخت و تاز آغاز شده؛ و با پیکار و کارزار پیاپی و پیوسته استمرار پیدا کرده، و تا آخر این چرخش و گردش نیز درشت و زمخت ادامه داشته است.

وَمِنْهُم مَّن يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰٓ إِذَا خَرَجُوا۟ مِنْ عِندِكَ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ مَاذَا قَالَ ءَانِفًا ۚ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَٱتَّبَعُوٓا۟ أَهْوَآءَهُمْ ﴿١٦﴾ وَٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْا۟ زَادَهُمْ هُدًى وَءَاتَىٰهُمْ تَقْوَىٰهُمْ ﴿١٧﴾ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا ٱلسَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَآءَ أَشْرَاطُهَا ۚ فَأَنَّىٰ لَهُمْ إِذَا جَآءَتْهُمْ ذِكْرَىٰهُمْ ﴿١٨﴾ فَٱعْلَمْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ وَٱسْتَغْفِرْ لِذَنۢبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ ۗ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَمَثْوَىٰكُمْ ﴿١٩﴾ وَيَقُولُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ ۖ فَإِذَآ أُنزِلَتْ سُورَةٌ مُّحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا ٱلْقِتَالُ ۙ رَأَيْتَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ ٱلْمَغْشِىِّ عَلَيْهِ مِنَ ٱلْمَوْتِ ۖ فَأَوْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٠﴾ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ۚ فَإِذَا عَزَمَ ٱلْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا۟ ٱللَّهَ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ ﴿٢١﴾ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا۟ فِى ٱلْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوٓا۟ أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾ أُو۟لَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ لَعَنَهُمُ ٱللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعْمَىٰٓ أَبْصَٰرَهُمْ ﴿٢٣﴾ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ ﴿٢٤﴾ إِنَّ ٱلَّذِينَ ٱرْتَدُّوا۟ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِم مِّنۢ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ ٱلْهُدَى ۙ ٱلشَّيْطَٰنُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ ﴿٢٥﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا۟ لِلَّذِينَ كَرِهُوا۟ مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِى بَعْضِ ٱلْأَمْرِ ۖ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ ٱلْمَلَٰٓئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَٰرَهُمْ ﴿٢٧﴾ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱتَّبَعُوا۟ مَآ أَسْخَطَ ٱللَّهَ وَكَرِهُوا۟ رِضْوَٰنَهُۥ فَأَحْبَطَ أَعْمَٰلَهُمْ ﴿٢٨﴾ أَمْ حَسِبَ ٱلَّذِينَ فِى قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَن لَّن يُخْرِجَ ٱللَّهُ أَضْغَٰنَهُمْ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ نَشَآءُ لَأَرَيْنَٰكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُم بِسِيمَٰهُمْ ۚ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِى لَحْنِ ٱلْقَوْلِ ۚ وَٱللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَٰلَكُمْ ﴿٣٠﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَا۟ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

این چرخش و گردشی است در بارهٔ منافقان، موضعگیری ایشان در برابر شخص پیغمبر خدا ﷺ، جبهه گیری آنان در برابر قرآن، موضعگیری ایشان در برابر جهادی که خداوند آن را بر مسلمانان برای برتری

گرفتن فرمان و فرمودهٔ یزدان واجب فرموده است، و در نهایت سخن می‌رود از موضع منافقان با یهودیان و ساخت و پاخت و اتّحاد نهانی و نیرنگبازانهٔ ایشان برای تاخت بر اسلام و مسلمانان.

حرکت نفاق در مدینه صورت گرفته است. حرکت نفاق در مکّه وجود نداشت. زیرا در مکّه انگیزه‌ای برای نفاق نبود. مسلمانان در مکّه مورد تاخت و تاز و تحت فشار بودند. کسی نیازی نداشت که با مسلمانان نفاق بورزد و خلاف آن‌گونه که هست خود را نشان بدهد. زمانی که یزدان سبحان در مدینه اسلام و مسلمانان را با قبیله‌های اوس و خزرج عزّت بخشید، و اسلام را در میان عشیره‌ها و خاندانها به گونه‌ای پخش کرد که خانه‌ای نماند اسلام بدان وارد نشود، مردمانی که محمّد ﷺ را دوست نمی‌داشتند، و نمی‌خواستند اسلام نیرومند بشود و شوکت و عزّت پیدا کند، و در عین حال نمی‌توانستند آشکارا به دشمنانگی بپردازند، مجبور گردیدند تظاهر به اسلام بکنند و بدون این که بخواهند خویشتن را مسلمان وانمود کنند. آنان کینه‌توزی و دشمنانگی خود را در دل نگاه می‌داشتند، و در انتظار بودند که بلایا و حوادث بر سر پیغمبر ﷺ و اصحاب - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ - بیاید و دمار از روزگارشان به در آورد. سردستهٔ ایشان عبدالله پسر ابیّ پسر سلول بود. او در رأس نفاق به معنی واقعی و مشهور خود قرار داشت.

وجود یهودیان در مدینه، و بهره‌مندی ایشان از قدرت و نیروی نظامی، و از قوّت و توان اقتصادی و مالی، و از نیروی نظم و نظام در روزگاران نخستین اسلام در مدینه، و همچنین عدم رضایت ایشان از پیدایش محمّد ﷺ و آئین او و پیروانش، بدین منوال و روال منافقان را جرأت می‌داد و دلیر می‌کرد. این بود هرچه زودتر کینه‌توزی و دشمنانگی یهودیان و منافقان با اسلام و مسلمانان باعث گردید یهودیان و منافقان متّحد و متّفق شوند، و نیرنگبازیها و دسیسه‌بازیها بکنند در هر مناسبتی که پیش می‌آمد و در هر فرصتی که دست می‌داد. اگر مسلمانان دچار گرفتاریها و دردسرهائی می‌شدند آنان آشکارا دشمنانگی خود را نشان می‌دادند و کینه‌توزیهای خود را بر زبان می‌آوردند. اگر هم مسلمانان در رفاه بسر می‌بردند و مشکلات آن چنانی نمی‌داشتند آنان دسیسه‌ها و نیرنگهای خود را نهانی در شبهای تاریک و ظلمانی انجام می‌دادند! تا نیمهٔ روزگاران اسلام در مدینه، یهودیان و منافقان خطر حقیقی برای اسلام و مسلمانان بودند و خطر اصلی را تشکیل می‌دادند.

به گونهٔ متواتر از منافقان سخن رفته است، و دسیسه‌هایشان بیان گردیده است، و از ساخت و پاخت ایشان با یهودیان، و از اخلاق آنان، در سوره‌های مدنی صحبت شده است. همچنین بارها از تماسهایشان با یهودیان، و دریافت رهنمون و رهنمود از ایشان، و از شرکت آنان در برخی از توطئه‌های خوفناک و شبکه‌های درهم تنبیده سخن رفته است. این هم موضعی از مواضعی است که در آن به منافقان، و همچنین به یهودیان اشاره شده است.



﴿ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ، حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ: مَاذَا قَالَ آنِفاً؟ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ، وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴾.

در میان منافقان کسانی هستند که به سخنانت گوش فرا می‌دهند، امّا هنگامی که از نزد تو بیرون می‌روند، به کسانی (از علمای صحابه) که (از سوی خدا) بدیشان علم و دانش بخشیده شده است، می‌گویند: این مرد الآن چه گفت؟! (آنچه می‌گوید بی‌ارزش و یاوه است!) آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است، و از هواها و هوسهایشان پیروی می‌کنند.

واژهٔ: «مِنْهُمْ» به معنی از میان آنان، احتمال دارد اشاره به کافرانی باشد که سخن پیرامون ایشان در گردش و چرخش پیشین این سوره بود. به اعتبار این که منافقان در حقیقت گروهی از کافرانند و ظاهر خود را نهان و

پوشیده می‌دارند. یزدان سبحان در این آیه از این گروه سخن می‌فرماید.

همچنین احتمال دارد اشاره به خود مسلمانان باشد، به اعتبار این که منافقان در میان ایشان جایگزین گردیده‌اند و همراه با مسلمانان به اسلامیّت تظاهر می‌کنند. با همچون منافقانی هم برحسب ظاهرشان رفتار می‌گردید و با ایشان بسان مسلمانان عمل می‌شد، و چنین کاری برنامهٔ اسلام در معاملهٔ با مردمان و رفتار با ایشان است.

ولی منافقان در هر دوی این احوال منافق بشمارند، بدان گونه که صفت و عمل ایشان در این آیه دالّ بر این امر است، و همان‌گونه که روند سخن در این جولانگاه سوره می‌رساند، و حال و احوالشان را می‌نمایاند، و سخن از منافقان در آن بیانگر چنین امری است.

این پرسش ایشان، بعد از گوش فرا دادن به پیغمبر ﷺ آن هم گوش فرا دادن با دقّت تمام، دالّ بر این است که آنان وانمود می‌کردند که به پیغمبر ﷺ گوش و دل می‌دهند، در حالی که دلهایشان غافل و ذهنها و هوشهایشان جای دیگر بود. دلهایشان بسته و مهر و موم شده بود. از دیگر سو دالّ بر رخنه گرفتن نهانی و پستی است. چرا که مرادشان این بود که با این پرسش خود به دانایان و آگاهان بگویند: چیزی که محمّد می‌گوید درک و فهم نمی‌شود، و یا این که بگویند: آنچه محمّد می‌گوید معنی و مفهومی ندارد، یا مراد و مقصود قابل درک و فهمی ندارد. این ایشانند که با وجود دقیق گوش فرا دادن بدان، معنی و مفهومی در آن نمی‌یابند و چیزی از آن فراچنگ نمی‌آورند! همچنین چه بسا مرادشان از این پرسش تمسخر باشد، تمسخر کردن به دانایان و آگاهانی که سراپا گوش بودند و با دل و جان هرچه را پیغمبر ﷺ می‌فرمود می‌شنیدند و با حرص و آز به سخنانش گوش فرامی‌دادند و معانی فرموده‌هایش را می‌آموختند، و الفاظ سخنان گهربارش را حفظ می‌کردند. همان‌گونه حال و احوال اصحاب ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ ـ چنین بود و هر واژه‌ای را که پیغمبر خدا ﷺ می‌فرمود فوراً می‌قاپیدند. منافقان از مسلمانان درخواست می‌کردند واژگانی را تکرار و بازگو کنند که آنها را شنیده‌اند. هدف ایشان از این درخواست تمسخر آشکار یا نهان بود. همهٔ اینها احتمالات است، احتمالاتی که بیانگر پستی و زشتی و کوری و کوردلی و هوا و هوس نهان و پنهان در گوشه و کنار دلها و جانهایشان است:

﴿ أُولٰئِکَ الَّذِینَ طَبَعَ اللهُ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ وَ اتَّبَعُوا أَهْوٰاءَهُمْ ﴾.

آنان کسانیند که خداوند بر دلهایشان مهر نهاده است و از هواها و هوسهایشان پیروی می‌کنند.

این حال و وضع منافقان بود، و امّا حال و وضع راه‌یافتگان برعکس این است:

﴿ وَ الَّذِینَ اهْتَدَوْا زٰادَهُمْ هُدىً وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ ﴾.

کسانی که راهیاب شده‌اند، خداوند بر راهیابی ایشان می‌افزاید و تقوای لازم را بدیشان عطاء می‌فرماید.

ترتیب وقائع و رخدادها در این آیه جلب توجّه می‌کند. کسانی که راهیاب گردیده‌اند آنان با راهیابی کار را آغازیده‌اند. خدا بدیشان راهیابی بیشتر داده است و پاداشی بدانان عطاء فرموده است که فراخ‌ترین و کامل‌ترین پاداش است:

﴿ وَ آتٰاهُمْ تَقْوٰاهُمْ ﴾.

و تقوای لازم را بدیشان عطاء می‌فرماید.

تقوا و پرهیزگاری، حال و وضعی در دل است که دل را پیوسته ترسان و هراسان از هیبت و عظمت خدا می‌سازد، و دل را آگاه از مراقبت و نظارت خدا، و خوفناک و ترسناک از خشم او می‌گرداند. دل را بر آن می‌دارد که چشم به راه رضای خدا باشد، و بپرهیزد از این که خدا او را بر هیئت و وضع و حالی ببیند که از آن ناراضی باشد . . . این حسّاسیّت تیزبینانه و هوشیارانه، تقوا نام دارد . . . این هم پاداشی است که خدا آن را به کسانی از بندگانش که بخواهد می‌دهد، وقتی که راهیاب می‌گردند و رغبت و محبّت و عشق و علاقهٔ دستیابی به رضای خدا را دارند.

هدایت و تقوا و حسّاسیّت، حالاتی هستند که در مقابل حالات نفاق و کوردلی و غفلت مذکور در آیهٔ پیشین ذکر گردیده‌اند.

آن‌گاه روند سخن پس از این نگرش برمی‌گردد و دیگر باره سخن از آن منافقانی می‌گوید که کوردل و غافل بودند. آن کسانی که از مجلس پیغمبر خدا ﷺ بیرون می‌آمدند، بدون این که چیزی از سخنانی را بیاموزند که می‌فرموده است، چیزی که بدیشان سودی برساند و راهیاب و رهنمون‌نشان گرداند، و دلهایشان را برای تقوا و پرهیزگاری برانگیزد و به جوش و خروش درآورد، و ایشان را به یاد حساب و کتاب و سزا و جزائی بیندازد که در انتظار مردمان است:

﴿ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً؟ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا. فَأَنَّىٰ لَهُمْ ـ إِذَا جَاءَتْهُمْ ـ ذِكْرَاهُمْ؟ ﴾.

انگار (کافران و منافقان تا قیامت فرا نرسد ایمان نمی‌آورند، و برای ایمان آوردن خود) قیامت را چشم می‌دارند که ناگهان برپا می‌شود؟! هم اکنون علائم و نشانه‌های آن ظاهر شده است (که از جملهٔ آنها بعثت خاتم‌الأنبیاء است). امّا وقتی که قیامت فرارسید، دیگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودی به حالشان دارد؟!.

دلیل و حجّت، جذّاب و قوی است. غافلان را سخت از غفلت می‌رهاند. بدان‌گونه که یقهٔ مستی را بگیری و او را سخت تکان بدهی!

راستی این غافلان منتظر چه چیز هستند؟ این غافلانی که به مجلس پیغمبر خدا ﷺ می‌روند و از آنجا بیرون می‌آیند، بدون این که چیزی را یادگرفته باشند و چیزی را به ذهن خود سپرده باشند و بیدار و هوشیار شده باشند! راستی اینان منتظر چه چیزی هستند؟

﴿ فَهَلْ يَنظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً؟ ﴾.

انگار (کافران و منافقان تا قیامت فرا نرسد ایمان نمی‌آورند، و برای ایمان آوردن خود) قیامت را چشم می‌دارند که ناگهان برپا می‌شود؟.

قیامت ناگهانی برپا می‌شود و یکهو بر سرشان می‌تازد، در حالی که آنان سرگردان و گول خورده و غافل و حیرانند!

انگار قیامت را چشم می‌دارند؟

﴿ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا ﴾.

هم اکنون علائم و نشانه‌های آن ظاهر شده است.

نشانه‌های آن پدیدار گردیده است. واپسین رسالت، بزرگ‌ترینِ این نشانه‌ها است. واپسین رسالت اعلام واپسین بیم دادن و برحذر داشتن از نزدیک شدنِ مدّت معیّن و سررسید عمر کرهٔ زمین است. پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ).

من برانگیخته و روانه شده‌ام و با قیامت بسان این دو تا (انگشت شهادت و انگشت میانه) هستیم.

و با دو تا انگشت سبّابه و انگشت کنار آنِ دست خود اشاره فرمود.[1] اگر روزگار دراز و طولانی به نظر می‌رسد از آن زمان که واپسین رسالت در رسیده است، روزگاران یزدان بسان روزگاران ما انسانها نیست. به هر حال از لحاظ حساب و کتاب خدا، علائم نخستین فرارسیده‌اند و به میان آمده‌اند. برای هیچ خردمندی صحیح نیست غافل و بی‌خبر شود تا قیامت ناگهان فرارسد، آن زمان که شخص خردمند دیگر نمی‌تواند به خود آید و پندپذیر گردد:

﴿ فَأَنَّىٰ لَهُمْ ـ إِذَا جَاءَتْهُمْ ـ ذِكْرَاهُمْ؟ ﴾.

امّا وقتی که قیامت فرارسید، دیگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودی به حالشان دارد؟!.

این تکان تند و سختی است که غافلان را از خواب غفلتشان بیدار و هوشیار می‌گرداند. این تکان تند و سخت همچنین با ساختار خشن این سوره متّفق و همساز است.

آن‌گاه به پیغمبر ﷺ و به راه‌یافتگان و پرهیزگاران و آگاهانی رو می‌شود که در خدمت او هستند، و بدیشان گفته می‌شود که راه دیگری را درپیش بگیرند، راه

۱- مسلم و بخاری آن را از سهل پسر سعد رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند.

دانش و آگاهی و ذکر و طلب مغفرت و آمرزش، و اطّلاع از نظارت خدا و علم فراگیر و همه‌جاگستر او. از ایشان خواسته می‌شود با همچون حسّاسیّت و هوشیاری و بیداری‌ای زندگی کنند و قیامت را چشم بدارند و از آن بترسند و برای آن آماده باشند:

﴿ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ؛ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ، وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ؛ وَاللهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰاكُمْ ﴾.

بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد. برای گناهان خود و مردان و زنان مؤمن آمرزش بخواه. خدا از حرکات و سکناتتان کاملاً آگاه است (و می‌داند به کجا می‌روید و در کجا زندگی می‌کنید و چه می‌کنید و چه نمی‌کنید).

نخستین حقیقتی تذکّر داده می‌شود که کار پیغمبر ﷺ و کسانی که در خدمت او هستند بر آن استوار می‌گردد:

﴿ فَاعْلَمْ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ ﴾.

بدان که قطعاً هیچ معبودی جز الله وجود ندارد.

بر اساس آگاهی از این حقیقت و حاضر آوردن آن در دل و درون، رهنمودهای دیگری می‌آغازد:

﴿ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ ﴾.

برای گناهان خود آمرزش بخواه.

در حالی که پیغمبر ﷺ گناهان پیشین و پسین او بخشیده شده است. امّا این امر وظیفهٔ بندهٔ مؤمن و آگاه و هوشیار و بیداری است که همیشه احساس گناه و کوتاهی می‌کند، و هر اندازه تلاش و کوشش داشته باشد خود را بزهکار و مقصّر می‌شمارد. اگرچه بخشیده شده است می‌داند که طلب آمرزش ذکر است و شکر مغفرت است. گذشته از این، تلقین دائم و درس مستمرّی برای کسانی است که پس از پیغمبر خدا ﷺ می‌آیند و جانشین او می‌گردند، آن کسانی که منزلت و مرتبهٔ او را در پیشگاه خدا می‌دانند، وقتی که می‌بینند پیغمبر ﷺ به ذکر خدا می‌پردازد و برای خود طلب آمرزش می‌کند، و آن گاه برای مؤمنان مرد و زن طلب آمرزش می‌فرماید، و او در پیشگاه خدا دعایش پذیرفته می‌شود و مستجاب‌الدعوه است، پی می‌برند که خدا چه نعمتی را با ارسال این پیغمبر بزرگوار ﷺ نصیب ایشان فرموده است. بلی می‌دانند وقتی که یزدان جهان پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که برای مردان و زنان مؤمن درخواست آمرزش بکند تا خدا ایشان را بیامرزد، چه فضل و لطفی را در حقّ آنان روا دیده است و چه اندازه بزرگواری نموده است!

واپسین پسوده در این رهنمود چنین است:

﴿ وَاللهُ يَعْلَمُ مُتَقَلَّبَكُمْ وَ مَثْوٰاكُمْ ﴾.

خدا از حرکات و سکناتتان کاملاً آگاه است (و می‌داند به کجا می‌روید و در کجا زندگی می‌کنید و چه می‌کنید و چه نمی‌کنید).

دل با ایمان در آن واحد احساس آرامش و احساس هراس می‌کند. احساس آرامش می‌کند چون او در پناه رعایت و عنایت خدا است هرکجا برود و بیاید یا اقامت بکند و منزل گزیند. احساس هراس می‌کند از این موقعیّتی که دارد و در آن خدا او را می‌پاید و علم خدا او را فرا می‌گیرد و در هر حالتی از حالات او را دنبال می‌کند و زیر نظر می‌دارد، و بر راز و رمز او اطّلاع دارد و در گوشی و پچ پچ وی را می‌داند...

تعلیم و تربیت این است، تعلیم و تربیتی که با بیداری همیشگی و حسّاسیّت دقیق، و با آینده‌نگری و برحذر بودن و انتظار کشیدن، دست می‌دهد...



روند سخن منتقل می‌شود به تصویر زدن موضعگیری منافقان در برابر جهاد، و آنچه در دلها و درونهایشان از ترسوئی و سستی و پریشانی و آشفتگی، هنگام رویاروئی با همچون وظیفه و تکلیفی، غوغا می‌کند. همچنین برایشان پرده برمی‌دارد از آنچه در انتظارشان است اگر بر این نفاق ماندگار گردند، و خلوص نداشته باشند و یک رنگ نشوند و فرمان نپذیرند و با خدا راست نباشند، بدان هنگام که کار جدّی و جهاد قطعی می‌گردد:

﴿ وَ يَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا: لَوْ لاٰ نُزِّلَتْ سُورَةٌ. فَإِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتٰالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ، فَأَوْلىٰ لَهُمْ طٰاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ، فَإِذٰا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ. فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحٰامَكُمْ! أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمىٰ أَبْصٰارَهُمْ. أَفَلاٰ يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلىٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا؟ ﴾.

مؤمنان می‌گویند: کاش! سوره‌ای فرود می‌آمد (و ما را به جنگ با دشمنان می‌خواند). زمانی که سورهٔ محکمی نازل می‌گردد و جنگ در آن ذکر می‌شود (و روشن و آشکار به جنگ دستور می‌دهد) منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به تو نگاه می‌کنند که (در آستانهٔ مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است. پس مرگشان باد! اطاعت (از خدا و پیغمبر) و بیان سخنان نیک (و سنجیده‌ای که شرع پسند باشد، برای آنان بهتر و به حالشان سودمندتر است). هنگامی که کار جدّی می‌شود (و جهادگران آمادهٔ حرکت به سوی رزمگاه می‌گردند) اگر با خدا راست باشند (و ایمان صادقانه و فرمانبرداری مخلصانه داشته باشند، از دوروئی و بزدلی) برای ایشان بهتر خواهد بود. آیا اگر (از قرآن و برنامهٔ اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟ آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین و از رحمت خویش به دور داشته است. لذا گوشهایشان را (از شنیدن حقّ) کر، و چشمانشان را (از دیدن راه هدایت و سعادت) کور کرده است آیا در بارهٔ قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند؟) یا این که بر دلهائی قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟.

چشم دوختن مؤمنان به فرو فرستادن سوره‌ای، یا تنها به خاطر شوق و عشق ایشان به سورهٔ تازه‌ای از این قرآن است، قرآنی که دوستش می‌دارند، و در هر سوره‌ای از آن توشه و زاد تازهٔ دوست داشتنی می‌یابند، و یا چشم دوختن مؤمنان به فرو فرستادن سوره‌ای است که کاری از کارهای جهاد را روشن گرداند، و مسأله‌ای از مسائل کارزار را شرح دهد، مسأله‌ای که دل ایشان را به خود مشغول داشته است. این است که می‌گویند:

﴿ لَوْلاٰ نُزِّلَتْ سُورَةٌ! ﴾.

کاش! سوره‌ای فرود می‌آمد.

﴿ فَإِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ . . . ﴾.

زمانی که سورهٔ محکمی نازل می‌گردد (و تغییرناپذیر و بیانگر مقصود است).....

سوره‌ای نازل می‌گردد که حقّ را از باطل جدا می‌سازد و روشن و آشکار مقصود را بیان می‌دارد.

﴿ وَ ذُكِرَ فِيهَا الْقِتٰالُ ﴾.

و جنگ در آن ذکر می‌گردد.

یعنی در آن سوره به جنگ دستور داده می‌شود، یا حکم متخلّفان از جنگ در آن بیان می‌گردد، و یا این که کاری از کارهای مربوط به جنگ در آن تذکّر داده می‌شود، ناگهان:

﴿ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ ﴾.

کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق) است ....

این وصفی از اوصاف منافقان است . . . خویشتنداری و استقامت خود را از دست می‌دهند، و پردهٔ ریائی که خود را در زیر آن پنهان می‌دارند از روی ایشان فرو می‌افتد و کنار می‌رود، و ترس و هراس و ضعف درونشان در رویاروئی با این وظیفه و تکلیف آشکار و علنی می‌گردد، و در حال و وضعی جلوه‌گر و پدیدار می‌آیند که ننگ مردان است. تعبیر زیبای قرآنی این حال و وضع را به شکل نادر و به گونهٔ شگفتی به تصویر می‌کشد، بدان شکل و گونه‌ای که انگار دیدگان آن را می‌بینند و به تماشای آن می‌نشینند:

﴿ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ ﴾.

منافقان بیماردل را می‌بینی همچون کسی به تو نگاه

می‌کنند که (در آستانۀ مرگ قرار گرفته است و) به سبب (سکرات) موت بیهوش افتاده است.

این تعبیری است که تقلید از آن ممکن نمی‌گردد، و توضیح آن با هیچ عبارت دیگری امکان ندارد، و ترجمۀ آن در قالب عبارت دیگری نمی‌گنجد. این تعبیر، ترس و هراس را به گونه‌ای ترسیم می‌کند که دارد به مرز دست‌پاچگی و شتاب‌زدگی می‌رسد. ضعف را به شکلی به تصویر می‌زند که دارد به لرزش و چندش تبدیل می‌شود. خواری و پستی را به صورتی نشان می‌دهد که دارد به بیهوشی و نقش زمین گردیدن منتهی می‌شود! گذشته از اینها منحصر به فرد و پر از سایه‌روشنها و جنبشهائی می‌ماند که خیال را شادی می‌بخشد! این یک تصویر جاودانه‌ای از هرکس و از هر نفس سست و فروتپیده‌ای است که به ایمان چنگ نمی‌زند، و به فطرت سالم راستگو گوش نمی‌دهد، و به حیا و شرمی پناه نمی‌برد تا خود را با آن در رویاروئی با خطر بیاراید و ایستادگی را آرایۀ خویشتن نماید. این ترس و هراس و خواری و پستی و لرزش و چندش و از دست و پا مردن و پریشان حال و دست‌پاچه شدن، سرشت بیماری و نفاق است و بس!

بدان هنگام که آنان گرفتار این خواری و پستی و فرو افتادن و فروتپیدن شده‌اند، دست ایمان به سویشان دراز می‌شود و زاد و توشه‌ای را بدیشان تقدیم می‌کند که اراده‌ها را قوی و پاها را استوار می‌گرداند اگر این زاد و توشه را با اخلاص و یک‌رنگی دریافت دارند و میل نمایند:

﴿ فَأَوْلىٰ لَهُمْ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ. فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللهَ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ ﴾.

برای ایشان اطاعت (از خدا و رسول) و بیان سخنان نیک (و سنجیده‌ای که شرع پسند باشد) برای آنان بهتر (و به حالشان سودمندتر) است. هنگامی که کار جدّی می‌شود (و جهادگران آمادۀ حرکت به سوی رزمگاه می‌گردند) اگر با خدا راست باشند (و ایمان صادقانه و فرمانبرداری مخلصانه داشته باشند، از دوروئی و بزدلی) برای ایشان بهتر خواهد بود[1].

بلی، برای ایشان از این رسوائی، و از این ضعف و سستی، و از این دست‌پاچگی و شتابزدگی، بهتر است ... برای آنان بهتر است:

﴿ طَاعَةٌ وَ قَوْلٌ مَعْرُوفٌ ﴾.

اطاعت (از خدا و رسول) و بیان سخنان نیک (و سنجیده‌ای که شرع‌پسند باشد).

اطاعت و فرمانبرداری از دستور خدا، اطاعتی که از روی یقین و اطمینان باشد، و فرمان خدا را از روی وثوق و باور گردن نهد. سخن نیکی که بیانگر پاکی احساس و برجائی دل و پاکیزگی درون باشد. برای ایشان بهتر است وقتی که کار جدّی می‌شود و وقت تلاش درمی‌رسد و با جهاد رویاروی می‌شوند، با خدا راست باشند. ارادۀ خود را با خدا راست بدارند. احساس خود را با خدا راست بدارند. درنتیجه دلهایشان را استوار نمایند، و عزم خود را جزم کنند، و گامهایشان را ثابت و برجا نمایند، و سختی را بر خود آسان گردانند، و خطری را سبک و ناچیز شمارند که آن را غولی می‌انگارند، غولی که دهان خود را باز کرده است تا آنان را قورت بدهد و ببلعد! خدا برای ایشان یکی از دو خوبی را واجب می‌فرماید: رهائی و پیروزی، یا شهید شدن و به بهشت رسیدن . . . این است چیزی که بهتر برای ایشان است. این زاد و توشه‌ای که ایمان تقدیم می‌دارد و اراده‌ها را بدان استوار، و پاها را با آن ثابت و برجا می‌نماید، و جزع و فزع و ترس و هراس را با آن از میان برمی‌دارد، و به جای آن ثبات و اطمینان را وارد و جایگزین می‌سازد.

در همان حال که از منافقان صحبت می‌کند، بلافاصله ایشان را مخاطب قرار می‌دهد، و آنان را سرکوب می‌کند و سرکوفت میزند و با فرجام بد تهدیدشان می‌نماید. این فرجام بد وقتی خواهد بود که ایشان بر

۱- معنی آیه با توجّه به برداشت سیّد قطب است. او جملۀ «فَأَوْلىٰ لَهُمْ» را اخباری گرفته‌اند نه انشائی، و آن را خبر مقدّم «طَاعَةٌ» دانسته‌اند. مترجم

این حال و وضع بمانند، حال و وضعی که آنان را سر به زیر می‌گرداند. بدیشان گوشزد می‌کند که پشت به حقّ و حقیقت کردن، به کفر گرائیدن و مبتلا گردیدن است، و یک روزی این پردۀ نازک نفاقشان از روی اسلام دروغینشان کنار می‌رود و برمی‌افتد:

﴿ فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَ تُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ؟ ﴾.

آیا اگر (از قرآن و برنامۀ اسلام) روی‌گردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید؟.

این تعبیر:

﴿ هَلْ عَسَيْتُمْ؟ ﴾. آیا توقّع و انتظار جز این را دارید؟.

بیانگر چیزی است که از حال و وضع مخاطبان انتظار می‌رفت. از دور به ترساندن و برحذر داشتن ایشان اشاره می‌کند. بدیشان می‌فهماند که برحذر باشید، زیرا دارید به سوی جاهلیّت برمی‌گردید، جاهلیّتی که در آن بودید. در زمین تباهی می‌ورزید و روابط خویشاوندی را می‌گسلید، بدان سان که پیش از اسلام کارتان بر این و کردارتان چنین بود.

بعد از این نگرش هراس‌انگیز و بیدارباش و هوشیارباش دهندۀ آنان، به سخن گفتن در بارۀ ایشان برمی‌گردد. انگار آنان به همان چیزی گرفتار آمده‌اند که ایشان را از آن ترسانده است و برحذر داشته است:

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ، فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ. أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟ ﴾.

آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین و از رحمت خویش به دور داشته است، لذا گوشهایشان را (از شنیدن حقّ) کر، و چشمانشان را (از دیدن راه هدایت و سعادت) کور کرده است. آیا در بارۀ قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند؟) یا این که بر دلهائی قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟.

آنان کسانیند که در بیماری خود و در نفاق خود می‌مانند، تا بدانجا که از این کاری که به ظاهر آن را پذیرفته اند، ولی در آن با خدا راست نبوده‌اند، و بدان یقین و ایمان نداشته‌اند، دست می‌کشند و بدان پشت می‌کنند:

﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللهُ ﴾.

آنان کسانیند که خداوند ایشان را نفرین و از رحمت خویش به دور داشته است.

خداوند آنان را رانده است و از هدایت محروم و محجوب کرده است.

﴿ فَأَصَمَّهُمْ وَ أَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ ﴾.

لذا گوشهایشان را (از شنیدن حقّ) کر، و چشمانشان را (از دیدن راه هدایت و سعادت) کور کرده است.

آنان گوشهایشان را از دست نداده‌اند، و چشمانشان را از دست نداده‌اند، ولیکن ایشان گوشهایشان را و چشمهایشان را بیکاره و بیفائده گذاشته‌اند. یا به عبارت دیگر نیروی درک و فهم را بیسود رها نموده‌اند که در فراسوی گوشها و چشمها قرار دارد. این است که برای این حواسّ کار و وظیفه‌ای نمانده است. چراکه به کار و وظیفۀ خود نمی‌پردازند و چیز مفید و مهمّی را رو به راه نمی‌سازند.

در یک پرسش انکاری سؤال می‌کند:

﴿ أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ؟ ﴾.

آیا در بارۀ قرآن نمی‌اندیشند (و مطالب و نکات آن را بررسی و وارسی نمی‌کنند؟!).

اندیشیدن در بارۀ قرآن و بررسی مطالب آن، پرده را کنار می‌زند، و سوراخهای پنجرۀ دید را باز می‌کند، و نور را به درون می‌تاباند، و ذهن و شعور را به تکان درمی‌آورد، و دلها را به جوش و خروش می‌اندازد، و درونها را پاک و پاکیزه می‌دارد، و جان را حیات می‌بخشد، حیاتی که جان بدان به پویش و کوشش می‌افتد و می‌درخشد و نورانی می‌گردد.

﴿ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؟ ﴾.

یا این که بر دلهائی قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟.

این قفلهای ویژه است که میان جان و میان قرآن، و میان جان و میان نور، مانع و حاجب می‌گردد. بستن دلها

بسان بستن قفلهائی است که نمی‌گذارد هوا و نور وارد گردد.



روند سخن به پیش می‌رود و حال و احوال منافقان را به تصویر می‌کشد، و علّت گریزشان از ایمان را بیان می‌دارد، ایمانی که بدان نزدیک شده‌اند. روشن می‌شود سبب گریزشان از ایمان، توطئه و ساخت و پاخت ایشان با یهودیان، و وعده دادن بدانان است. بدیشان وعده داده‌اند که در توطئه‌ای که چیده‌اند و در باره‌اش رایزنی کرده‌اند آنان را کمک کنند و یاری دهند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَىٰ لَهُمْ. ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ: سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ. وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴾.

کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلالِ پیشین خود برمی‌گردند، بدان خاطر است که اهریمن کارهایشان را در نظرشان می‌آراید و ایشان را با آرزوهای طولانی فریفته می‌دارد. این (چرخ زدن و از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم! خدا آگاه از پنهان‌کاری و از اسرارشان می‌باشد.

تعبیر قرآنی معنی رجوع و برگشت ایشان از هدایتی که برایشان روشن گردیده است به تصویر می‌کشد، به شکل حرکت محسوسی که حرکتِ عقب عقب برگشتن است. از چیزی پرده برمی‌دارد که باعث همچون حرکتی می‌شود، و آن وسوسهٔ اهریمن و آراستن و پیراستنِ برگشت از آئین و گول زدن و فریب دادن مردمان توسّط شیطان است. ناگهان ظاهر و باطن این حرکت عیان می‌شود و درک و فهم می‌گردد. آنان که شکار وسوسهٔ اهریمن و آراستن و پیراستن او می‌شوند و گول او را می‌خورند، منافقانند، آن کسانی که خویشتن را نهان و پنهان می‌کنند و در پشت پردهٔ نفاق مخفی می‌گردند. آن‌گاه تعبیر سخن سببی را ذکر می‌کند که این سلطه و قدرت را به شیطان می‌دهد تا بر منافقان غالب و چیره گردد، و ایشان را در نهایت به برگشت از آئین بکشاند، آن هم بعد از آن که آنان هدایت را شناخته‌اند و آن را درک و فهم کرده‌اند:

﴿ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ﴾.

این (چرخ زدن و از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم!

یهودیان نخستین کسانی بودند که در مدینه دشمن چیزی بودند که خدا فرو فرستاده بود. زیرا آنان انتظار داشتند که واپسین رسالت بدانان حواله گردد و در بین ایشان بوده، و خاتم‌الأنبیاء فردی از آنان باشد. ایشان امید فتح و پیروزی بر کافران را داشتند و کافران را بیم می‌دادند و تهدید می‌کردند با ظهور پیغمبری که ایشان را رهبری و رهنمود می‌کند، و زمین را تحت فرماندهی آنان درمی‌آورد، و ملک و مملکت و حکومت و قدرتشان را دوباره برمی‌گرداند. امّا زمانی که یزدان سبحان آخرین پیغمبر را از نسل ابراهیم برگزید و برانگیخت و او از یهودیان نبود، رسالت این پیغمبر را نپسندیدند و با او دشمنی ورزیدند. وقتی که به مدینه مهاجرت کرد از مهاجرتش بدشان آمد، مهاجرتی که پایگاه و جایگاه آنان را تهدید می‌کرد که در آنجا برایشان مانده بود. این بود که از همان روزهای اوّل بر ضدّ او گرد آمدند و دست به دست همدیگر دادند، و جنگ دسیسه و نیرنگ و حیله را علیه او و به راه انداختند، وقتی که از دشمنانگی علنی با او و در میدانهای جنگ درمانده شدند و با او برنیامدند. در این جنگ روانی و حیله گرانه، هرکینه‌توزی و هر منافقی بدیشان پیوست، و میان ایشان و پیغمبر خدا ﷺ جنگها درگرفت و پیروزی و شکست گاهی با مسلمانان و

گاهی با یهودیان رفیق بود، تا عاقبت یزدان ایشان را از جزیرةالعرب اخراج کرد و آن را دربست در اختیار اسلام قرار داد.

اینان که عقب عقب برگشته بودند و از دین دست کشیده بودند، آن هم وقتی که با دین آشنا شده و حقّانیّت آن را دیده بودند، به یهودیان گفتند:

﴿ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ﴾.

در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم!

ارجح این است که همچون اطاعتی در دسیسه و نیرنگ و توطئهٔ بر ضدّ اسلام و پیغمبر اسلام بوده است.

﴿ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴾.

خداوند آگاه از (اسرارشان و) نهان‌کاری ایشان است.

این پیروی است که سراپای آن تهدید و بیم دادن است. پس توطئهٔ ایشان کجا می‌رود و چه می‌شود؟ و نهان‌کاری آنان چه می‌ارزد و چه سودی دربر دارد؟ توطئه و نهان‌کاری ایشان چه تأثیری دارد؟ مگر نه این است که توطئه و نهان‌کاریشان برای علم خدا آشکار و عیان است، و در معرض قدرت یزدان است؟

آن‌گاه تهدید بی‌پرده و ترساندن از سپاهیان یزدان به میان می‌آید، و سرنوشت توطئه‌گران در پایان زندگی مطرح می‌شود:

﴿ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبَارَهُمْ! ﴾.

حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشتها (و سائر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند؟!

صحنهٔ هراس‌انگیز خوارکننده‌ای است. آنان در هنگامهٔ جان دادن و مردن هستند. هیچ قدرت و هیچ قوّتی ندارند. ایشان در پایان زندگیشان بر این زمین هستند، و در سرآغاز زندگی اخرویشان قرار دارند. این زندگی با زدن چهره‌ها و پشتهایشان می‌آغازد. در دم مرگ و در لحظهٔ وفات که وقت تنگنا و لحظهٔ گیر و دار و اندوه و هراس است، کتک زدنشان می‌آغازد. پشتهایشان را می‌زنند، پشتهائی که عقب عقب به سوی آنها برگشته‌اند و چرخ زده‌اند و به حقّ و حقیقت و هدایت و راه راست پشت کرده‌اند بعد از آن که حقّ و حقیقت و هدایت و راه راست را شناخته‌اند و با آنها آشنائی پیدا کرده‌اند! وای و وای چه کار بدی که کرده‌اند و چه عاقبت بدی که بدان درافتاده‌اند! بدا به حال زارشان!

﴿ ذٰلِكَ بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهَ، وَ كَرِهُوا رِضْوَانَهُ، فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

این گونه (جان برگرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان به دنبال چیزی می‌روند که خدای را بر سر خشم می‌آورد، و از چیزی که موجب خشنودی او است بدشان می‌آید، و لذا خداوند کارهای (نیک) ایشان را باطل و بیسود می‌گرداند.

آنان کسانیند که خودشان چنین سرنوشتی را خواسته‌اند و آن را برگزیده‌اند. آنان کسانیند که به سوی چیزی گرائیده‌اند و رفته‌اند که خدا را خشمگین می‌سازد، و آن نفاق و گناه و توطئه‌چینی با دشمنان خدا و پیغمبرش است. آنان کسانیند که رضایت و خشنودی خدا را نپسندیده‌اند و آن را بد دیده‌اند و برای آن کار نکرده‌اند. بلکه کاری کرده‌اند که خدا را خشمناک کرده است. این است که خدا:

﴿ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

کارهای (نیک) ایشان را باطل و بیسود می‌گرداند.

خدا کارهائی را باطل و بیسود می‌گرداند که بدانها نازیده‌اند و از آنها شگفت کرده‌اند، و آنها را مهارت و برجستگی و شاهکار دیده‌اند و گمان برده‌اند. از جمله بر ضدّ مؤمنان توطئه چیده‌اند و نیرنگ زده‌اند و دغلکاری نموده‌اند. ناگهان کار به جائی می‌کشد که این کارها انباشته می‌شود و می‌آماسد و باد می‌کند و می‌ترکد و هیچ و نابود می‌گردد!



در آخر این مرحله، ایشان را تهدید می‌کند که کارشان را برای پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان روشن و آشکار می‌سازد، همان کسانی که در میانشان زندگی می‌کنند و خویشتن را به گونهٔ دیگری بدیشان نشان می‌دهند. به اسلام تظاهر می‌کنند، و با مسلمانان نیرنگبازانه و

حیله‌گرانه بسر می‌برند:

﴿ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللهُ أَضْغَانَهُمْ؟ وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ، وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ، وَ اللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ. وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴾.

آیا کسانی که در دلهایشان بیماری (نفاق و کینه‌توزی اسلام) است، گمان می‌برند خدا کینه‌ها و دشمنانگیهای ایشان را (که از اسلام و مسلمین در دل دارند) ظاهر و برملا نمی‌گرداند؟ اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم و تو از روی قیافه و علامتشان ایشان را می‌شناختی. تو قطعاً آنان را از روی طرز سخن و نحوهٔ گفتار می‌شناسی. خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد (و حقیقت پندار و گفتار و رفتارتان را می‌داند و همگان را خوب می‌شناسد و پاداش و پادافره لازم را به هر کسی خواهد داد). ما همهٔ شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما کیانند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست‌عنصر کیان)، و اخبار شما را بیازمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر. دعوت مستمرّ و خستگی‌ناپذیر داشته‌اید و از اسلحهٔ گفتار در قلع و قمع کفّار سود برده‌اید، یا از لوم لائم ترسیده‌اید).

منافقان اغلب بر استادی و مهارت در هنر نفاق و دوروئی خود، و بر پنهان کردن کارهای خویش از مسلمانان، تکیه و اعتماد می‌کردند. آنان گمان می‌بردند که دسیسه‌بازی و نهانکاریشان پنهان خواهد ماند. قرآن این گمان ایشان را دیوانگی و بیخردی می‌شمارد، و آنان را با برملا کردن کارشان و کشف حالشان و پدیدار گرداندن کینه‌ها و دشمنانگیهایشان با مسلمانان، تهدیدشان می‌نماید. به پیغمبرش ﷺ می‌فرماید:

﴿ وَ لَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ ﴾.

اگر ما می‌خواستیم آنان را به تو نشان می‌دادیم و تو از روی قیافه و علامتشان ایشان را می‌شناختی.

یعنی اگر ما می‌خواستیم برای تو پرده از ایشان برمی‌داشتیم و خودشان و پیکرشان را معرّفی می‌کردیم، بدان‌گونه که اگر جماعتی از ایشان را می‌دیدی از روی قیافه و سیما آنان را می‌شناختی.[1] با وجود این، لهجهٔ ایشان و طرز سخنشان و تُن صدایشان و پیچ دادن گفتارشان از خطّ سیر راستی و درستی، و انحراف منطقشان در مخاطب قرار دادن تو، همه و همه تو را به نفاقشان رهنمود خواهد کرد:

﴿ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ ﴾.

تو قطعاً آنان را از روی طرز سخن و نحوهٔ گفتار می‌شناسی.

اشاره به علم و آگاهی از اعمال و انگیزه‌های افعال می‌شود:

﴿ وَ اللهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴾.

خداوند آگاه از کارهایتان می‌باشد.

برای علم و آگاهی خدا هیچ نهانی و پنهانی، پوشیده نمی‌ماند . . . آن‌گاه خدا وعدهٔ امتحان و آزمون می‌دهد . . . امتحان و آزمایش همهٔ امّت اسلامی را، تا جهادگران و شکیبایان شناخته شوند، و جدا و ممتاز گردند، و اخبارشان مشهور و شناخته شود، و میان صفهای مؤمنان و منافقان اشتباه نشود، و جائی برای پنهان ماندن کار منافقان و کار ضعیفان و بیتابان باقی نماند:

﴿ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَ الصَّابِرِينَ، وَ نَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴾.

ما همهٔ شما را (با وجود آگاهی از اعمالتان) قطعاً آزمایش می‌کنیم، تا معلوم شود مجاهدان (واقعی) و صابران شما کیانند (و مجاهدنماها و ناشکیبایان سست‌عنصر کیان). و اخبار شما را بیازمائیم (که آیا در راه اسلام صادقانه سخن گفته‌اید یا خیر. دعوت مستمرّ و خستگی‌ناپذیر داشته‌اید و از اسلحهٔ گفتار در قلع و قمع کفّار سود برده‌اید، یا از لوم لائم ترسیده‌اید).

خداوند حقیقت دلها و درونها و منبع و سرچشمهٔ آنها را

۱- این امر پیش از زمانی بوده است که یزدان سبحان جماعتی از منافقان را بدو معرّفی فرماید و شناسائی نماید. (مؤلّف)

می‌داند، و از رازها و رمزها و نهانیها و پنهانیهای دلها و درونهای مردمان آگاه است، و می‌داند اشخاص چه می‌کنند و کارشان به کجا می‌انجامد. آگاهی یـزدان از هرآنچه در جـهان است آگـاهی عـملی است و عـملاً اطّلاع دارد. پس این امتحان و آزمون چیست؟ اطّلاع از آنچه در پرتو امتحان و آزمون حاصل می‌گردد برای چه کسی است؟

خداوند بزرگوار از انسانها آن اندازه می‌خواهد و بدان اندازه بازخواست می‌کند که در توان دارند، و در حیطهٔ سرشتشان و استعدادشان است. انسانها از حقائق نـهان آن اندازه نمی‌دانند که خدا می‌داند. پس باید پـرده از حقائق برای ایشان برداشته شود تا آن حقائق را بدانند و بدانها آشنا گردند و از آنها یقین و اطمینان پیدا کنند، و آن‌گاه از آنها بهره‌برداری نمایند و سود ببرند.

امتحان و آزمون در خوشی و نـاخوشی، بـا داشـتن و فراچنگ آوردن و نـداشـتن و از دست دادن، سـود و زیان، نعمت و عدم نعمت، گشایش و آسایش و به تنگنا افتادن و گرفتار آمدن، شادی و اندوه، و . . . همه و همه پرده برمی‌دارند از چیزهائی که نهان در دلها و درونهای مردمان است، و چیزهائی که چگونگی آنها نامشخّص حتّی برای صاحبان خودشان است . . .

مراد از علم و اطّلاع خـدا از آنـچه پس از امـتحان و آزمون دلها و درونهای مـردمان بـدان پـی مـی‌برد و معلوم خودشان می‌گردد، تعلّق علم و اطّـلاع خـدا بـه محتویات دلها و درونهای مردمان بدان هنگامی است که محتویات ظاهر و نمودار می‌شود و مردمان آنها را مشاهده می‌نمایند و آشکارا بدانها پی می‌برند.

زمانی که مردمان چیزهای نـهان را بـه شکـل عـیان می‌بینند، و آنچه درک و فهم می‌کنند آشکارا پدیدار و نمایان می‌گردد و به نمایش درمی‌آید، در ایشان تأثیر می‌کند و ذهـن و شـعور و احسـاس و درون آنـان را دگرگون می‌سازد، و زندگیشان را با وسائل و اسباب و علل داخلی در اختیارشان می‌گذارد و در دائرهٔ تـاب و توانشان قرار می‌دارد. بدین وسیله و بدین‌گونه حکمت خدا در امتحان و آزمون صورت مـی‌پذیرد و حـاصل می‌آید.

با وجود این، بندهٔ مؤمن امیدوار است که در مـعرض امتحان و آزمون خدا قرار نگیرد، و به اعطاء سلامت و رحمت او چشم می‌دوزد. اگر هم امتحان و آزمونی از سوی خدا از او به عمل آمد و به بلا و مصیبتی گرفتار آمد، صبر و شکیبائی در پیش می‌گیرد، چـرا کـه بـندهٔ مؤمن می‌داند که در پشت سر امتحان و آزمون و بلا و مـصیبت حکـمتی نـهفته است. تسـلیم خـواست خـدا می‌گردد، و مطمئنّ است که خدا حکمتی در این امتحان و آزمون و بلا و مصیبت دارد. بعد از آن به سلامت و رحمت خدادادی چشم امید می‌دوزد و در انتظار لطف و کرامت او می‌ماند.

از فضیل عابد و زاهد روایت شده است که هر وقت او این آیه را می‌خواند، می‌گریست و می‌گفت: خداوندا ما را امتحان و آزمایش مفرما و به بلا و مصیبت گرفتار منما! چه تو اگر ما را بیازمائی و گـرفتارمان فـرمائی، رسـوایـمان مـی‌نمائی، و پـرده را از روی گـناهانمان برمی‌داری و عذابمان می‌دهی . . .

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَن يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ﴿٣٢﴾ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿٣٤﴾ فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَن يَتِرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٥﴾ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ۚ وَإِن تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ وَلَا يَسْأَلْكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾ إِن يَسْأَلْكُمُوهَا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا وَيُخْرِجْ أَضْغَانَكُمْ ﴿٣٧﴾ هَا أَنتُمْ هَٰؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ لِتُنفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنكُم مَّن يَبْخَلُ ۖ وَمَن يَبْخَلْ فَإِنَّمَا يَبْخَلُ عَن نَّفْسِهِ ۚ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ ۚ وَإِن تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿٣٨﴾

در نیمهٔ اوّل این مرحلهٔ واپسین سوره، سخن می‌رود از:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ ﴾.

کسانی که کافر می‌شوند، و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند، و به دنبال آن هدایت برایشان شناخته و روشن می‌گردد با پیغمبر به مخالفت و دشمنانگی می‌پردازند ... .

بهتر است مراد از اینان همان مشرکانی باشد که در سرآغاز سوره از ایشان سخن رفته است. چه این لاف و گزاف و خودنمائی و خودستائی در ایستادگی بر سر راه دعوت اسلامی، منطبق بر آنان و همساز با ایشان است، لاف و گزاف و خودنمائی و خودستائی‌ای که از آن با دوری گزیدن و دور گرداندن از راه خدا و دشمنی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تعبیر شده است. احتمال دیگری نیز در میان است، و آن این که سخن همگانی باشد و همهٔ کسانی را دربر گیرد که همچون موضعگیری و موقعیّتی را به خود گیرند. در این صورت سخن شامل یهودیان مدینه و شامل منافقان می‌گردد، و تهدید اینان و آنان را دربر دارد که اگر آشکارا یا نهان این موضعگیری و موقعیّت را به خود بگیرند، بر سر ایشان همان آید که خداوند می‌فرماید. ولی احتمال نخستین به هر حال به ذهن نزدیک‌تر و پسندیده‌تر می‌نماید.

و امّا سخن در نیمهٔ دوم و واپسین، تا پایان سوره از مؤمنان و خطاب بدیشان است. یزدان سبحان مؤمنان را به جهاد بی‌امان و همیشگی با جان و مال، فرامی‌خواند. از ایشان می‌خواهد بدون تأخیر یا بدون این که کافران تجاوزپیشهٔ ستمگر را به صلح دعوت کنند، به سبب هرگونه انگیزه‌ای که باشد، اعمّ از ضعف یا مراعات خویشاوندی و یا رعایت مصلحت، به جهاد جانی و مالی بپردازند و کار همچون کافرانی را یکسره سازند. و از بذل دارائی و اموال در راه جهاد تنگچشمی نکنند، دارائی و اموالی که خدا از ایشان بذل آن را جز بدان اندازه نمی‌خواهد که در حدود توان و استطاعت ایشان است. در این کار هیچ مانعی نیست که تنگچشمی سرشتی و بخل طبیعیِ فطرتِ انسانها را مراعات بدارند. اگر بدین تکالیف و وظائف دعوت برنخیزند و اقدام ننمایند، خدا ایشان را از کرامتِ برداشتن پرچم آن و بر دوش کشیدن مشکلات آن و از بزرگواری نمایندگی ایشان برای این دعوت والای آسمانی، محروم و بی‌نصیب می‌فرماید، و مردمان دیگری را به جای آنان برمی‌گزیند که به انجام تکالیف و وظائف این دعوت برمی‌خیزند و قدر و منزلت آن را می‌دانند. این تهدید سخت و هراس‌انگیز با فضای این سوره مناسبت دارد. از دیگر سو این تهدید اشاره دارد به این که همچون بیم دادن و ترساندنی دوای درد حالتهای روانی گروهی از مسلمانان ـ نه منافقان ـ بوده است، گروهی که در میان صفوف مسلمانان بوده‌اند. با وجود همچون گروهی، مسلمانان آن روزگار جان‌نثاریها و یکرنگیها و از خودگذشتگیها و دلیریها و فداکاریهائی داشته‌اند که روایتها آنها را شهرهٔ همگان نموده است و زبان‌زد خاصّ و عامّ کرده است. در میان مسلمانان هم اینان و هم آنان بوده‌اند. قرآن به مداوا و چاره‌جوئی و آموزش و پرورش پرداخته است تا دنباله‌روان و عقب‌ماندگان را برانگیزد و ایشان را به سطح عالی بزرگوارانه‌ای برساند و ارزشمندشان گرداند . . .



﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ، وَ شَاقُّوا الرَّسُولَ ـ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدىٰ ـ لَنْ يَضُرُّوا اللهَ شَيْئاً، وَ سَيُحْبِطُ أَعْمَالَهُمْ ﴾.

کسانی که کافر می‌شوند، و مردمان را از راه خدا بازمی‌دارند، و به دنبال آن که هدایت برایشان شناخته و روشن می‌گردد با پیغمبر به مخالفت و دشمنانگی می‌پردازند، هرگز کم‌ترین زیانی به خدا نمی‌رسانند و بلکه خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بیسود می‌گرداند.

این پیمان استوار یزدان جهان، و وعدهٔ واقعی خداوند مهربان است: کسانی که کافرند و بر سر راه حقّ می‌ایستند و نمی‌گذارند به گوش مردمان برسد، و

مردمان را با قدرت و نیرو، یا با دارائی و اموال، یا با گول زدن و نیرنگ‌بازی، و یا با هر وسیلۀ دیگری از وسائل، از حقّ بازمی‌دارند، و با پیغمبر ﷺ در زمانی که زنده است با اعلان جنگ بر ضدّ او، یا با مخالفت با راه و روش او، یا با ایستادن در صفّی جدای از صفّ او، یا بعد از وفات پیغمبر ﷺ با جنگیدن با دین و شریعت و برنامۀ او، یا با جنگیدن با پیروان راه و روش او، و با کسانی که مسؤول دعوت او و رهبران دین او هستند، دشمنی می‌ورزیدند، البتّه این امر:

﴿ مِنْ بَعْدِ ما تَبَیَّنَ لَهُمُ الْهُدیٰ ﴾.

به دنبال آن که هدایت برایشان شناخته و روشن می‌گردد.

و می‌دانند که این آئین حقّ است، ولیکن با وجود این از هوا و هوس پیروی می‌کنند، و دشمنانگی ایشان را به سرکشی وامی‌دارد، و غرض و مرض ایشان را کور می‌گرداند، و مصلحت جهان گذرا آنان را بدین جنگ و دعوا می‌کشاند . . . پیمان استوار یزدان جهان، و وعدۀ واقعی خداوند مهربان است که همچون کسانی:

﴿ لَنْ یَضُرُّوا اللهَ شَیْئاً ﴾.

هرگز کم‌ترین زیانی به خدا نمی‌رسانند.

آنان ناچیزتر و ضعیف‌تر از آن هستند که ذکری از ایشان در ضرر رساندن به یزدان سبحان و بزرگوار جهان رود، و کم‌ترین زیانی بدو برسانند. این معنی مراد نیست. بلکه مقصود این است که آنان هرگز نمی‌توانند به آئین خدا و به برنامۀ خدا و به مسؤولان و عهده‌داران دعوت او زیان برسانند، و هرگز نمی‌توانند در قوانین و سنن یزدان رخنه و زیانی پدیدار گردانند، هر اندازه هم توانا باشند و قدرتمند گردند، و هر اندازه هم بر اذیّت و آزار برخی از مسلمانان در دوره و مدّتی از زمان قادر و توانا باشند و بتوانند به اذیّت و آزار بپردازند. همچون اذیّت و آزاری بلا و مصیبت و امتحان و آزمون موقّت و گذرائی است، و با اجازۀ خدا به خاطر حکمتی که می‌خواهد انجام می‌پذیرد. در اصل یک زیان و ضرر بنیادین و حقیقی برای قوانین و سنن خدا و نظم و نظام و بندگان مسؤول و کار به دست نظم و نظام خدا و برنامۀ او نیست. فرجام کار، معیّن و مشخّص است:

﴿ وَ سَیُحْبِطُ أَعْمالَهُمْ ﴾.

و بلکه خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل و بی‌سود می‌گرداند.

درنتیجه کارهایشان بی‌سود و بیهوده می‌گردد و به ناامیدی و نابودی منتهی می‌شود. هم بدان سان که کار چهارپا و حیوان به سبب خوردن گیاه سمّیِ حُبُوط به هلاک و مرگ سر می‌کشد و منتهی می‌شود.

روند سخن در کنار سایۀ این سرنوشت هراس‌انگیزِ کسانی که کفر می‌ورزند و از راه خدا دوری می‌گزینند و دیگران را از راه خدا بازمی‌دارند و با پیغمبر ﷺ می‌جنگند، به کسانی رو می‌کند که ایمان می‌آورند، تا ایشان را از سایۀ این سرنوشت برحذر دارد و بترساند، و آنان را متوجّه اطاعت از خدا و اطاعت از پیغمبر ﷺ گرداند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوا اللهَ وَ أَطیعُوا الرَّسُولَ، وَ لا تُبْطِلُوا أَعْمالَکُمْ ﴾.

ای مؤمنان! از خدا و پیغمبر اطاعت کنید، و کارهای خود را (با انجام معاصی) باطل مگردانید.

این رهنمود بیانگر این واقعیّت است که آن روزی در میان جماعت مسلمانان کسانی بوده‌اند که اطاعت کامل را نداشته‌اند، یا کسانی بوده‌اند که برخی از وظائف و تکالیف بر دوششان سنگینی می‌کرده است، و برخی از جان‌نثاریها و فداکاریها بر آنان دشوار می‌آمده است، جان‌نثاریها و فداکاریهائی که جهاد آن را می‌طلبیده است، جهاد با آن طائفه‌ها و گروه‌های قوی و نیرومند گوناگونی که در برابر اسلام می‌ایستاده‌اند، و از هر سو با آن دشمنی و ستیز می‌کرده‌اند، و مصالح و ارتباطات خویشاوندی آنان را با مسلمانان پیوند می‌داده است، مصالح و ارتباطاتی که یکباره قطع آنها و دست کشیدن از آنها همان‌گونه که عقیده آن را می‌طلبیده است بسی سخت و ناگوار بوده است.

این رهنمود، سخت و ژرف در درونهای مسلمانان راستین تأثیر گذاشت. دلهایشان از آن به لرزه درآمد. ترسیدند کارهائی از ایشان سر بزند که اعمالشان را پوچ و افعالشان را بی‌اجر گرداند، و حسنات و خیراتشان را از میان ببرد.

امام احمد پسر نصر مروزی در کتاب نماز گفته است: ابوقدّامه، وکیع، ابوجعفر رازی، برایمان از ربیع پسر انس، و او از ابوالعالیه روایت کرده است که گفته است: اصحاب پیغمبر خدا ﷺ چنین می‌دیدند که با لاٰ إِلٰهَ إِلَّا اللهُ، یعنی توحید، هیچ گناهی زیان نمی‌رساند. همچنین با شرک هیچ عملی سود نمی‌بخشد . . . پس این آیه نازل گردید:

﴿ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ، وَ لاٰ تُبْطِلُوا أَعْمٰالَكُمْ ﴾.

از خدا و پیغمبر اطاعت کنید، و کارهای خود را (با انجام معاصی) باطل مگردانید.

اصحاب ترسیدند که گناه، عمل را باطل گرداند.

از طریق عبدالله پسر مبارک روایت شده است که گفته است: بکر پسر معروف برایم از مقاتل پسر حیّان، و او از نافع، و او از ابن عمر ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمٰا ـ نقل کرده است که گفته است: «ما گروه اصحاب پیغمبر خدا ﷺ معتقد بودیم هیچ حسنه‌ای از حسنات وجود ندارد مگر این که مقبول و پذیرفته می‌گردد، تا نازل شد:

﴿ أَطِيعُوا اللهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ لاٰ تُبْطِلُوا أَعْمٰالَكُمْ ﴾.[1]

پس گفتیم: این چه چیزی است که اعمال ما را باطل می‌گرداند؟ گفتیم: گناهان بزرگ و آشکاری که موجبِ ورود به دوزخ می‌گردند . . . تا این فرمودهٔ خداوند بزرگوار نازل گردید:

﴿ إِنَّ اللهَ لاٰ يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مٰا دُونَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشٰاءُ ﴾.

بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد. (نساء/۴۸ و ۱۱۶)

وقتی که این آیه نازل گردید، از سخن گفتن در این زمینه دست کشیدیم. بر کسی می‌ترسیدیم که مرتکب گناهان بزرگ و آشکار گردد (این که به دوزخ درافتد) و امیدوار بودیم (که نجات پیدا کند و به بهشت درآید) کسی که مرتکب گناهان بزرگ و آشکار نشود.

از این نصوص و روایات روشن می‌گردد که دلها و درونهای مسلمانان راستین چگونه آیات قرآن را دریافت می‌داشتند. چگونه مسلمانان در برابر آیات قرآن بر خود می‌لرزیدند و پریشان و نابسامان می‌گردیدند. چگونه از آیات قرآن به تکان درمی‌آمدند و به هراس می‌افتادند. چگونه خویشتن را برحذر می‌داشتند که نکند خلاف آیات قرآن عمل کنند. چگونه می‌خواستند موافق با آیات قرآن رفتار نمایند، و خود را با آیات قرآن بسازند و همآوا گردانند . . . با این نوع حسّاسیّت در دریافت فرموده‌های خدا، مسلمانان در آن سطح و در آن طراز، مسلمان بودند!

سپس خداوند در آیهٔ بعدی برایشان سرنوشت کسانی را بیان می‌فرماید که با پیغمبر خدا ﷺ دشمنی می‌ورزند، و از اطاعت او سرباز می‌زنند، و بعد از آن بر این امر پافشاری می‌کنند، و از این زمین با کفر می‌روند و کافرانه زندگی را بدرود می‌گویند:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللهِ، ثُمَّ مٰاتُوا وَ هُمْ كُفّٰارٌ، فَلَنْ يَغْفِرَ اللهُ لَهُمْ ﴾.

کسانی که کافر گردند و مردمان را از راه خدا بازدارند و سپس بمیرند در حالی که کافر باشند، هرگز خداوند ایشان را نخواهد بخشید.

فرصت توبه فقط در این جهان داده می‌شود. درگاه توبه باز است برای کافر و سرکش تا دم مرگ و هنگام فرارسیدن سکرات آن. هرگاه جان به گلوگاه رسید نه توبه‌ای در میان است و نه مغفرتی. چرا که فرصت به پایان آمده است، فرصتی که دیگر برنمی‌گردد.

آیاتی بسان این آیه هم مؤمنان را مخاطب قرار می‌دهد و هم کافران را. همچون آیاتی کافران را تهدید می‌کند

۱- ترجمهٔ آیه در بالا گذشت. (مترجم)

و بیم می‌دهد که خویشتن را دریابند و توبه کنند پیش از آن که درگاه توبه بسته شود. و امّا همچون آیاتی مؤمنان را برحذر می‌دارد که از همهٔ اسباب و عللی بپرهیزند که ایشان را بدین راه خطرناک و منحوس بیندازد.

این مفهوم را از ترتیب نهی کردن از سستی، و دعوت به صلح و آشتی در آیهٔ بعدی دریافت کرده‌ایم، آیه‌ای که مطالب آیهٔ پیشین را دنبال می‌کند، مطالبی که در بارهٔ بیان سرنوشت کافران کینه‌توز بود:

﴿ فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ، وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللهُ مَعَكُمْ، وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ ﴾.

سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید، چرا که شما برترید و خدا با شما است، و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد.

این همان چیزی است که مؤمنان را از آن برحذر می‌دارد، و سرنوشت کافران دشمن پیغمبر ﷺ را جلو چشمانشان نگاه می‌دارد، تا دورادور از شبح آن هم بترسند!

این برحذر داشتن اشاره دارد به وجود افرادی از مسلمانان که وظائف و تکالیف جهاد طولانی و دارای رنج و مشقّت همیشگی، بر آنان سنگینی می‌کرد، و اراده‌هایشان در برابر آن سست می‌شد. به صلح و آشتی و سازش و توافق رغبت می‌ورزیدند تا از رنج و مشقّت جنگها بیاسایند. چه‌بسا در میان مشرکان هم خویشاوندان و پیوستگانی هم داشتند، و یا مصالحشان و اموالشان در میان مشرکان بود. این امور باعث می‌گردید همچون مسلمانانی را به صلح و آشتی و سازش و توافق تشویق و ترغیب کند. چه نفس بشری همان نفس بشری است. تربیت اسلامی این سستی و این اندیشه‌های فطری را با وسائل خود و از راه‌های مخصوص چاره‌جوئی و چاره‌سازی می‌نمود، به ویژه در آن دوران نخستین مدنی و دولت نوظهور اسلام در مدینه. این آیه یکی از چاره‌جوئیها و چاره‌سازیهای این رسوبات و ته‌نشسته‌ها است. پس بنگریم و ببینیم قرآن چگونه دلها و درونهای انسانها را جلب و جذب می‌کرد. چه ما نیازمند گامهائی هستیم که قرآن در تعلیم و تربیت برمی‌داشت. آخر انسانها همان انسانها و دلها و درونها همان دلها و درونهای مردمان هستند. خلاصه بشر، بشر است:

﴿ فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ. وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ. وَ اللهُ مَعَكُمْ. وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ ﴾.

سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید، چرا که شما برترید و خدا با شما است، و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد.

شما برتر و والاتر هستید. پس سست مشوید و به صلح و آشتی مخوانید. شما برتر و والاتر از لحاظ اعتقاد و جهان‌بینی زندگی هستید. شما برتر و والاتر هستید از لحاظ تماس و ارتباطی که با یزدان سبحان جهان دارید. شما برتر و والاترید از لحاظ برنامه و هدف و فرجامی که دارید. شما برتر و والاترید از لحاظ احساس و فهم و شعور و اخلاق و خصال و کردار و رفتاری که دارید ... گذشته از اینها شما برتر و والاترید از لحاظ قدرت و قوّت و منزلت و مکانت و پیروزی و بهروزی‌ای که دارید. چه با شما بزرگ‌ترین قدرت و قوّت است:

﴿ وَ اللهُ مَعَكُمْ ﴾.

خدا با شما است.

پس شما تنها نیستید. شما همدم یزدان شکوهمند و قدرتمند و توانا و چیره هستید. او کمک‌کنندهٔ شما و حاضر در کنار شما است. او از شما دفاع می‌کند. وقتی که خدا با شما است، این دشمنان شما چه بشمار می‌آیند و چه هستند؟ هرچه را که می‌بخشید و مبذول می‌دارید، و هرچه می‌کنید، و هرگونه جان‌نثاری و فداکاری شما به حساب شما گرفته می‌شود و برایتان محسوب می‌شود، و چیزی از آن به زیان شما گم و گور نمی‌گردد و ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود:

﴿ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ ﴾.

و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد.

هرگز چیزی از اعمالتان را قطع نمی‌کند تا پیامد آن و نتیجه و پاداش آن به شما نرسد.

چگونه سست می‌شوند و ضعیف می‌گردند و به صلح و

آشتی و سازش دعوت می‌کنند کسانی که یزدان سبحان بدیشان می‌گوید که آنان برتر و والاترند، و او با ایشان است، و ایشان چیزی از اعمالشان را گم و گور نمی‌کنند و از دست نمی‌دهند. بلکه آنان معزّز و مکرّم و پیروزند و اجر خود را می‌برند و پاداش خویش را می‌گیرند.

این پسودهٔ نخستین است. پسودهٔ دوم خوار داشتن و ناچیز شمردن زندگی این جهان است، جهانی که چه بسا برخی از جان‌نثاریها و فداکاریها در آن از ایشان خواسته شود و قربانیها از آنان گرفته شود. در آخرت است که اجر و پاداش به تمام و کمال داده می‌شود بدون این که در مقابل این اجر و پاداش، بذل و بخشش مال و دارائی هنگفتی از شما خواسته شود، بذل و بخششی که بر شما سنگینی کند!

﴿ إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ. وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ، وَ لاٰ يَسْأَلْكُمْ أَمْوٰالَكُمْ ﴾.

زندگی دنیا بازی و سرگرمی بیش نیست، و اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، خداوند پاداش شما را به نحو کامل می‌دهد و دارائی شما را هم نمی‌خواهد.

زندگی دنیا بازی و سرگرمی است زمانی که در فراسوی آن هدف بزرگوارتری و جاودانه‌تری نباشد. زمانی که زندگی محض دنیا باشد و زندگی از برنامهٔ خدا گسیخته گردد و به دور باشد، آن برنامه‌ای که دنیا را مزرعهٔ آخرت می‌کند، و نیکو انجام دادن خلیفه‌گری در آن همان چیزی است که به ارث بردن سرای جاویدان را درپی دارد و انسانها را سزاوار آن می‌گرداند. این همان چیزی است که بخش دوم آیه بدان اشاره می‌نماید:

﴿ وَ إِنْ تُؤْمِنُوا وَ تَتَّقُوا يُؤْتِكُمْ أَجُورَكُمْ ﴾.

اگر ایمان بیاورید و پرهیزگاری کنید، خداوند پاداش شما را به نحو کامل می‌دهد.

ایمان و پرهیزگاری در زندگی دنیا همان چیزی است که دنیا را رها می‌سازد از این که بازی و سرگرمی شود، و دنیا را جدّی می‌گرداند، و دنیا را از سطح بهره‌مندی حیوانی بالاتر می‌برد و به سطح خلیفه‌گری راهیاب و متّصل به جهان بالا و عالم فرشتگان می‌رساند. در آن روز ضائع نخواهد شد و هدر نخواهد رفت و بی‌نتیجه و بی‌ثمر نخواهد گشت آنچه را که مؤمن پرهیزگار از اموال و دارائی زندگی این دنیا می‌بخشد و صرف می‌کند. بلکه اجر کامل در سرای جاویدان بدان تعلّق می‌گیرد و آن اجر به تمام و کمال داده می‌شود . . . با وجود این، خدا از مردمان نمی‌خواهد همهٔ دارائی و اموالشان را ببخشند، و در فرائض و واجبات و در وظائف و تکالیفی که برایشان معیّن و مقرّر می‌دارد، بر آنان سخت نمی‌گیرد و سختگیری نمی‌کند. چرا که یزدان سبحان می‌داند مردمان به طور فطری و سرشتی مال‌دوست هستند، و در بذل و صرف اموال تنگچشم می‌باشند، این است که خدا از هیچ کسی چیزی را نمی‌خواهد مگر به اندازهٔ تاب و توانی که دارد. او مهربان‌ترین مهربانان در حقّ ایشان و نسبت بدانان است. این است که خدا از ایشان بذل و بخشش همهٔ اموال را نمی‌خواهد. تا سینه‌هایشان به هم نیاید و کینه‌هایشان پدیدار نگردد:

﴿ إِنْ يَسْأَلْكُمُوهٰا فَيُحْفِكُمْ تَبْخَلُوا، وَ يُخْرِجْ أَضْغٰانَكُمْ ﴾.

اگر خدا از شما اموالتان را درخواست کند، و حتّی اصرار هم بورزد، شما (به خاطر دلبستگی شدید و مال‌دوستی سرشتی انسان) بخل نشان خواهید داد و تنگچشمی خواهید کرد، و باعث بروز کینه‌هایتان می‌شود. (پس خدا که شما را می‌شناسد چنین کاری را نمی‌کند).

این آیه بیانگر حکمت خداوند بس دقیق و بس آگاه است، همان‌گونه که بیانگر رحمت و لطف او در بارهٔ مردمان است. این آیه پرده از تقدیر دقیق و سنجش ظریفی برمی‌دارد که در وظائف و تکالیف این آئین به ودیعت نهاده شده است. آئینی که در آن فطرت مراعات گردیده است، و با انسانیّت انسان با همهٔ استعدادها و توانها و نیروها و حالتهائی که در خمیرهٔ ذاتی آدمی سرشته شده است هماهنگی دارد. این آئین عقیدهٔ یزدانی برای پدید آوردن سیستم ربّانی انسانی است.

سیستم ربّانی است از آن لحاظ که خدا برنامه و قواعد و قوانین آن را تهیّه می‌بیند و پابرجا می‌دارد. سیستم انسانی است از آن لحاظ که خدا در وظائف و تکالیف آن نیرو و توان و نیازمندی انسان را مراعات می‌فرماید. خدا است که انسانها را آفریده است، و او بس دقیق و بس آگاه از حال و وضع چیزی است که آفریده است.

در پایان یزدان سبحان مسلمانان را با واقعیّت حالشان در برابر دعوتشان رویاروی می‌سازد و بدیشان گوشزد می‌کند که این دعوت به بذل جان و مال در راه خدا نیاز دارد. آنگاه به چاره‌جوئی بخل مالی می‌پردازد که در سرشت انسانها سرشته شده است و مال‌دوستی و دارائی‌اندوزی خمیرهٔ ذاتی او گردیده است. این چاره‌جوئی را با وسائل و ابزار قرآنی انجام می‌دهد، همان‌گونه که بخل جانی را در هنگامهٔ جهاد با همین وسائل و ابزار چاره‌سازی فرموده است:

﴿ هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ. فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ. وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمٰا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ. وَ اللهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ. وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ ﴾.

آگاه باشید که شما (از سوی آفریدگارتان) دعوت به انفاق در راه خدا می‌شوید. بعضی از شما بخل می‌ورزند. هرکس هم بخل بورزد، در حقّ خود بخل می‌ورزد (و زیان آن متوجّه خودش می‌گردد). زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید. اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهند شد).

این آیه شکلی از توصیف واقعیّت مسلمانان آن روزی را، و واقعیّت مردمان در برابر دعوت به بذل مال و جان در هر محیطی را به تصویر می‌کشد. آیه بیان می‌دارد که برخی از آنان در بذل مال و جان بخل می‌ورزیدند.

معنی این سخن این است که بعضی نیز بودند که اصلاً در بذل مال و جان بخل نمی‌ورزیدند. این واقعیّت داشته است، و روایتهای بیشمار و درست، آن را نگاشته‌اند، و قرآن هم در موارد دیگری آن را ثبت و ضبط فرموده است. اسلام در این جولانگاه نمونه‌هائی را تحقّق بخشیده است و پیاده کرده است که از زمرهٔ مثالهای خارق‌العاده و معجزه‌آسا در بذل مال و جان و فداکاری و جان‌نثاری بشمار می‌آیند، فداکاری و جان‌نثاری با کمال رضا و رغبت، و بذل مال و جان با شادی و سرور! امّا افرادی هم بوده‌اند در بذل مال بخل و تنگچشمی داشته‌اند، ولی در بذل جان دریغ نورزیده‌اند! چه بسا بذل جان برای آنان ساده‌تر و کم‌بهاتر از بذل مال بوده است!

قرآن این بخل و تنگچشمی را در این آیه چاره‌جوئی می‌کند:

﴿ وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمٰا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ ﴾.

هرکس هم بخل بورزد، در حقّ خود بخل می‌ورزد (و زیان آن متوجّه خودش می‌گردد).

آنچه را که مردمان بذل می‌کنند و می‌بخشند، پشتوانه‌ای است که برای خود اندوخته می‌کنند، و آن را می‌یابند در روزی که به پشتوانه نیاز پیدا می‌کنند، روزی که گرد آورده می‌شوند دست خالی از هر آن چیزی که داشته‌اند، و جز آن پشتوانهٔ اندوخته چیز دیگری را نمی‌یابند. اگر در بذل مال تنگچشمی نمایند و دریغ ورزند، به زیان خود تنگچشمی می‌نمایند و دریغ می‌ورزند، و از پشتوانهٔ خود کم می‌کنند، و دچار زیان مالی در حقّ خود می‌گردند، و خویشتن را با دست خود محروم و بی‌بهره می‌گردانند!

بلی، خدا از ایشان بذل مال نمی‌طلبد مگر این که برایشان خیر و خوبی می‌خواهد، و وفور مال برایشان اراده می‌فرماید، و گنج و اندوخته برایشان خواستار است. اصلاً چیزی از آنچه می‌بخشند به خدا نمی‌رسد و بهرهٔ او نمی‌گردد، و او نیازی به چیزی ندارد که آنان می‌دهند و می‌بخشند:

﴿ وَ اللهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ ﴾.

خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید.
او است که اموالی را به شما داده است که دارید. او است که برای شما در پیشگاه خود اندوخته می‌فرماید آنچه را که از اموالتان می‌بخشید. او بی‌نیاز از آن چیزی است که در دنیا به شما داده است. او بی‌نیاز از پشتوانه‌های اندوختۀ شما در آخرت است. شما در هر دو جهان و در هر دو حال نیازمند هستید. شما نیازمند رزق و روزی در دنیا هستید. شما قدرت به دست آوردن چیزی از رزق و روزی ندارید مگر آنچه او به شما بدهد و بهرۀ شما گرداند. شما نیازمند اجر و پاداش او در آخرت هستید. او است که رزق و روزی را به شما عطاء می‌فرماید و به شما لطف و کرم می‌نماید. در حالی که شما چیزی از آنچه بر شما است به تمام و کمال اداء نمی‌کنید و انجام نمی‌دهید. گذشته از این، خدا در آخرت هرگونه فضل و کرمی که باید در حقّ شما اجراء و بهرۀ شما می‌فرماید.

پس بخل و تنگچشمی چرا؟ مگر نه این است که آنچه دارید، و هرچه از اجر و پاداش فراچنگ می‌آرید در برابر چیزی که بذل و بخشش می‌نمائید، از سوی خدا به شما می‌رسد و از لطف و کرم او است؟

آن گاه واپسین سخن درمی‌رسد که جداسازندۀ حقّ و باطل و ختم کلام است:

خدا که شما را برای دعوت خود برگزیده است و پرچم آن را به دست شما سپرده است، در حقّ شما بزرگواری فرموده است و بزرگتان داشته است و خلعت افتخار بر تنتان چست کرده است. اگر نکوشید که شایستۀ این فضل و کرم گردید، و اگر به وظائف و تکالیف این منزلت و مکانت برنخیزید، و اگر ارزش چیزی را درک و فهم نکنید که به شما عطاء گردیده است، و هر چیزی جز این عطیّه را در نظرتان سبک می‌دارد و ناچیز می‌شمارد، قطعاً یزدان جهان آنچه را که به شما بخشیده است بازپس می‌گیرد، و غیر شما را برای این منّت و فضیلت برمی‌گزینند، کسانی را که ارزش فضل و کرم خدا را می‌دانند و آن را ارج می‌نهند و بر دیدۀ منّت می‌گذارند:

﴿ وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ، ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ ﴾.

اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهند شد).

این تهدید هراس‌انگیزِ کسی است که مزۀ شیرینی ایمان را چشیده است، و منزلت و مکانت خود را در پیش خدا احساس کرده است، و جایگاه والای خود را در گسترۀ این هستی دیده است، در آن حال و احوالی که این راز بزرگ الهی را حمل می‌کند، و بر روی زمین در پرتو سلطه و قدرت یزدان راه می‌رود، و نور خدا در وجودش منوّر و تابان است، و می‌رود و می‌آید در حالی که درجه و نشان سَرور و مولایش بر بر و دوشش قرار دارد.

نمی‌تواند زندگی را تحمّل کند، و مزۀ خوش زندگی را نمی‌تواند بچشد، کسی که حقیقت ایمان را شناخته باشد و با آن زیسته باشد، و سپس حقیقت ایمان از او سلب و گرفته شده باشد، و از آستانۀ الهی طرد گردد و درهای توبه بر او بسته شود. نه، نه، بلکه زندگی به دوزخی تبدیل می‌گردد که قابل تحمّل نیست، برای کسی که با پروردگارش تماس می‌گیرد و پیوند پیدا می‌کند، و بعد از آن پرده میان او و پروردگارش فرومی‌افتد و به پس پردۀ محروم شدن از لطف ربّ می‌افتد.

ایمان عطیّۀ بزرگی است. چیزی در گسترۀ این هستی همتا و همطراز با آن نیست. زندگی ارزانِ ارزان است، و دارائی اندکِ اندک است، زمانی که ایمان در کفّه‌ای گذاشته می‌شود، و غیر از آن در کفّۀ دیگری نهاده می‌گردد.

بدین خاطر، این بیم دادن و برحذر داشتن، هراس‌انگیزترین چیزی است که مؤمن با آن رویاروی می‌گردد، چون آن را از خدا دریافت می‌دارد!

✿

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ فتح مدنی و ۲۹ آیه است

سُورَةُ الفَتْح

ترتيبها ٤٨ — آياتها ٢٩

بِسْمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحْمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا ﴿١﴾ لِّيَغْفِرَ لَكَ ٱللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنۢبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُۥ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَٰطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿٢﴾ وَيَنصُرَكَ ٱللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا ﴿٣﴾ هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ فِى قُلُوبِ ٱلْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوٓا۟ إِيمَٰنًا مَّعَ إِيمَٰنِهِمْ ۗ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿٤﴾ لِّيُدْخِلَ ٱلْمُؤْمِنِينَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ خَٰلِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّـَٔاتِهِمْ ۚ وَكَانَ ذَٰلِكَ عِندَ ٱللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٥﴾ وَيُعَذِّبَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْمُشْرِكِينَ وَٱلْمُشْرِكَٰتِ ٱلظَّآنِّينَ بِٱللَّهِ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ ٱلسَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَآءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾ وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾ إِنَّآ أَرْسَلْنَٰكَ شَٰهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿٨﴾ لِّتُؤْمِنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَتُعَزِّرُوهُ وَتُوَقِّرُوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٩﴾

إِنَّ ٱلَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ ٱللَّهَ يَدُ ٱللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ۚ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَٰهَدَ عَلَيْهُ ٱللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٠﴾ سَيَقُولُ لَكَ ٱلْمُخَلَّفُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَآ أَمْوَٰلُنَا وَأَهْلُونَا فَٱسْتَغْفِرْ لَنَا ۚ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِم مَّا لَيْسَ فِى قُلُوبِهِمْ ۚ قُلْ فَمَن يَمْلِكُ لَكُم مِّنَ ٱللَّهِ شَيْـًٔا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًۢا ۚ بَلْ كَانَ ٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًۢا ﴿١١﴾ بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَٱلْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰٓ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ فِى قُلُوبِكُمْ وَظَنَنتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ وَكُنتُمْ قَوْمًۢا بُورًا ﴿١٢﴾ وَمَن لَّمْ يُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ فَإِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلْكَٰفِرِينَ سَعِيرًا ﴿١٣﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ ۚ يَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ۚ وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا ﴿١٤﴾ سَيَقُولُ ٱلْمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ ۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُوا۟ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمْ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبْلُ ۖ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ۚ بَلْ كَانُوا۟ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴿١٥﴾

قُل لِّلْمُخَلَّفِينَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَٰتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ ۖ فَإِن تُطِيعُوا۟ يُؤْتِكُمُ ٱللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا ۖ وَإِن تَتَوَلَّوْا۟ كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَّيْسَ عَلَى ٱلْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى ٱلْمَرِيضِ حَرَجٌ ۗ وَمَن يُطِعِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ يُدْخِلْهُ جَنَّٰتٍ تَجْرِى مِن تَحْتِهَا ٱلْأَنْهَٰرُ ۖ وَمَن يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

این سوره، مدنی است. در سال ششم هجری پس از صلح حدیبیّه نازل گردیده است. این سوره در بارهٔ این حادثهٔ مهمّ و شرائط و ظروف آن صحبت می‌کند. حال مسلمانان و حال مردمان پیرامون ایشان را در وسط چنین گیر و داری به تصویر می‌کشد. در این راستا زمان نزول سورهٔ «فتح» و زمان نزول سورهٔ «محمّد» را که از لحاظ ترتیب سوره‌ها در قرآن پیش از این سوره است بیان داشته است. صلح حدیبیّه حدود سه سال پیش از نزول سورهٔ فتح صورت گرفته است. در مدّت این سه سال دگرگونیهای فراوان و مهمّی در احوال و اوضاع مسلمانان مدینه پیش آمد. دگرگونیهائی در موقعیّت ایشان و در موقعیّت دشمنانشان، و دگرگونیهای مهمّی در حالت روانی و صفت ایمانی مسلمانان و استقرار درک و فهم و پختگی کامل آنان بر

برنامهٔ ایمانی، صورت گرفت.
پیش از این که از این سوره و فضا و معنای آن صحبت کنیم، زیبا است که مروری بر حادثه‌ای داشته باشیم که این سوره راجع بدان نازل گردیده است. تا در فضائی بسر بریم که مسلمانان در آن بسر برده‌اند، در آن حال و احوالی که این قرآن بزرگوار و ارزشمند را دریافت می‌کرده‌اند و پیام آن را می‌گرفته‌اند:
پیغمبر خدا ﷺ در خواب دید که او همراه مسلمانان داخل کعبه می‌گردند. بعضیها موهای سرشان را می‌تراشند و برخیها موهای سرشان را کوتاه می‌کنند . . . مشرکان مسلمانان را از ورود به مکّه از زمان هجرت تا بدان وقت بازداشته بودند، حتّی در ماه‌های حرام که همهٔ عربها در دورهٔ جاهلیّت نیز حرمت این ماه‌ها را نگاه می‌داشتند، و اسلحه‌های خود را در آنها از خویشتن به دور می‌افکندند، و در ایّام آنها جنگ را گناه بزرگی می‌شمردند، و بازداشتن دیگران از مسجدالحرام را کار بسیار زشت و پلشتی قلمداد می‌کردند. تا بدانجا که افرادی که کسانی را از همدیگر می‌کشتند و خونبهاهائی بر یکدیگر می‌داشتند در سایهٔ این ماه‌ها گرد هم می‌آمدند و از همدیگر نمی‌ترسیدند. مثلاً مردی اگر با قاتل پدرش یا برادرش روبرو می‌شد شمشیر به سویش نمی‌کشید و او را از خانهٔ خدا کعبهٔ مشرّفه بازنمی‌داشت. امّا مشرکان مکّه مخالف آداب و رسوم کهنی که در ژرفاهای وجودشان ریشه دوانده بود رفتار کردند، و پیغمبر خدا ﷺ و مسلمانان همراه او را در مدّت شش سالی که از هجرت گذشته بود از ورود به مکّه بازداشتند. در سال ششم هجری که پیغمبر ﷺ این خواب را دید، و آن را برای اصحاب خود - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ - بیان فرمود، اصحاب از این خواب شادمان و خوشحال گشتند.
روایت ابن هشام در بارهٔ رخدادهای حدیبیّه کامل‌ترین و رساترین منبعی است که بر آن در به تصویر کشیدن حوادث حدیبیّه تکیه می‌زنیم و استناد می‌کنیم. روایت ابن هشام با روایت بخاری و امام احمد، و با چکیدهٔ ابن حزم در جوامع‌السیره و جز آنان، می‌توان گفت همخوان و همسان است.
ابن اسحاق گفته است: آن گاه پیغمبر خدا ﷺ در مدینه ماه‌های رمضان و شوّال به دنبال غزوهٔ بنی مصطلق، و داستان افکی که پیامد آن بود - ماندگار ماند. در ماه ذی‌القعده برای عمره از مدینه خارج شد و قصد جنگ نداشت. از عربهای مدینه و از عربهای آبادیهای پیرامون مدینه خواست جمع بشوند و همراه او عازم عمره گردند. او از قریشیها می‌ترسید، قریشیهائی که خود را آماده کرده بودند که با جنگ سر راه او را بگیرند، یا او را از خانهٔ خدا کعبهٔ مشرّفه بازدارند. این بود بسیاری از عربهای آبادیها کندی کردند و آمادهٔ حرکت در خدمت او نشدند. پیغمبر خدا ﷺ همراه مهاجران و انصاری که در خدمتش بودند و سائر عربهای دیگری که بدیشان ملحق گردیدند، بیرون آمدند، و حیوانات هدی، یعنی چهارپایان قربانی را با خود آوردند، و احرام عمره بستند، تا مردمان مطمئنّ باشند پیغمبر ﷺ و مسلمانان قصد جنگ ندارند، و بلکه برای زیارت بیت‌الله و بزرگ‌داشت آن بیرون آمده‌اند.
ابن اسحاق گفته است: جابر پسر عبدالله - آن‌گونه که به من خبر داده‌اند - می‌گفته است: ما در حدیبیّه چهارصد نفر بودیم.
زهری گفته است: پیغمبر خدا ﷺ با همراهان حرکت فرمود، تا به جائی رسید به نام عسفان.[1] بشر پسر سفیان کعبی بدو رسید و عرض کرد: ای پیغمبر خدا! اینها قریشیها هستند. شنیده‌اند که تو حرکت کرده‌ای. آنان همه بیرون آمده‌اند و حتّی زنان را با خود آورده‌اند. پوستهای پلنگ پوشیده‌اند، و در ذی طوی رحل اقامت افکنده‌اند. با خدا پیمان بسته‌اند که نگذارند هرگز تو به میانشان بروی و داخل مکّه بشوی.

۱- عسفان مکانی میان مکّه و مدینه است. دو منزل کاروان با مکّه فاصله دارد.

این خالد پسر ولید است که با سواران قریش بیرون آمده است، و او و سوارکاران در کراع الغمیم[1] رحل اقامت افکنده‌اند. زهری گفته است پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(یٰا وَیْحَ قُرَیْشٍ! لَقَدْ أَکَلَتْهُمُ الْحَرْبُ. مٰاذٰا عَلَیْهِمْ لَوْ خَلَّوا بَیْنِي وَ بَیْنَ سٰائِرِ الْعَرَبِ؟ فَإِنْ هُمْ أَصٰابُونِي کٰانَ ذٰلِکَ الَّذِي أَرٰادُوا، وَ إِنْ أَظْهَرَنِيَ اللهُ عَلَیْهِمْ دَخَلُوا فِي الْإِسْلٰامِ وٰافِرِینَ، وَ إِنْ لَمْ یَفْعَلُوا قٰاتَلُوا وَ بِهِمْ قُوَّةٌ. فَمٰا تَظُنُّ قُرَیْشٌ؟ فَوَاللهِ لٰا أَزٰالُ أُجٰاهِدُ عَلَی الَّذِي بَعَثَنِيَ اللهُ بِهِ حَتّیٰ یُظْهِرَهُ اللهُ، أَوْ تَنْفَرِدَ هٰذِهِ السّٰالِفَةُ).

«وای بر قریشیان! جنگ ایشان را خورده است. ایشان را چه می‌شد اگر میان من و میان سائر عربها را باز می‌گذاشتند و میان آنان و من رادع و مانع نمی‌گشتند؟ اگر عربها بر من پیروز می‌شدند و مرا می‌کشتند، همان چیزی بود که آنان می‌خواستند، و اگر خدا مرا بر عربها چیره می‌کرد، قریشیان اسلام را می‌پذیرفتند و بهرۀ زیادی می‌بردند. اگر هم اسلام را نمی‌پذیرفتند آن وقت مقتدرانه و نیرومندانه می‌جنگیدند. آیا قریشیان چگونه می‌اندیشند و چه در ذهن دارند؟ به خدا سوگند همیشه در راه چیزی می‌جنگم که خدا مرا با آن روانه کرده است و بدان برانگیخته است تا آن زمان که یزدان سبحان کمک و یاری می‌فرماید و آن را پیروز و جلوه‌گر و آشکار می‌نماید، و یا این که گردنم تنها و جدا می‌گردد و کشته می‌شوم».

سپس فرمود:

(مَنْ رَجُلٌ یَخْرُجُ بِنٰا عَلیٰ طَرِیقٍ غَیْرِ طَرِیقِهِمُ الَّتِي هُمْ بِهٰا؟).

«چه کسی ما را از راهی راه خواهد برد که جدای از راهی باشد که آنان در آن قرار دارند؟».

ابن اسحاق گفته است: عبدالله پسر ابوبکر برایم روایت کرده است که مردی از قبیلۀ اسلم گفت: من ای پیغمبر خدا. او مسلمانان را از راه سخت و سنگلاخی عبور داد که در میان درّه‌ها قرار داشت. هنگامی که از آن راه گذشتند ـ راهی که دشواریها برای مسلمانان تولید کرد ـ و به سرزمین صاف و صوفی در دامنۀ درّه رسیدند، پیغمبر خدا ﷺ به مردمان فرمود:

(قُولُوا نَسْتَغْفِرُ اللهَ وَ نَتُوبُ إِلَیْهِ).

«بگوئید: از خدا طلب آمرزش می‌کنیم و توبه می‌نمائیم».

مردمان چنین گفتند. آنگاه فرمود:

(وَ اللهِ إِنَّهٰا لَلْحِطَّةُ الَّتِي عُرِضَتْ عَلیٰ بَنِي إِسْرٰائِیلَ، فَلَمْ یَقُولُوهٰا).[2]

«به خدا سوگند این همان درخواست آمرزش گناهان است که به بنی‌اسرائیل پیشنهاد گردید، ولی آنان آن را نگفتند (و درخواست آمرزش نکردند)».

ابن شهاب زهری گفته است: به دنبال آن پیغمبر خدا ﷺ به مردمان دستور داد و فرمود:

(أُسْلُکُوا ذٰاتَ الْیَمِینِ).

«از سمت راست رهسپار شوید».

از وسط حمض،[3] در راهی که به پیچ مرار منتهی می‌شود، آنجا که محلّ روستای حدیبیّه[4] است و پائین مکّه واقع گردیده است. ابن شهاب زهری گفته است: سپاهیان آن راه را در پیش گرفتند. هنگامی که سوارکاران قریش گرد و غبار سپاهیان را دیدند که از راه ایشان به در رفته‌اند و از راه دیگری حرکت کرده‌اند، با تاخت به سوی قریشیان برگشتند. پیغمبر خدا ﷺ رهسپار شد. وقتی که به پیچ مرار رسید شترش روی زمین خوابید مردمان گفتند: شتر پای افشرد. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(مٰا خَلَأَتْ. وَ مٰا هُوَ لَهٰا بِخُلُقٍ. وَلٰکِنْ حَبَسَهٰا حٰابِسُ الْفِیلِ

۱- کراع الغمیم منزلگاهی است روبروی عسفان و هشت مایل از آن دور است.

۲- پیغمبر ﷺ به چیزی اشاره می‌فرماید که در قرآن مجید آمده است: ﴿ وَ ادْخُلُوا الْبٰابَ سُجَّداً وَ قُولُوا: حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَکُمْ خَطٰایٰاکُمْ وَ سَنَزِیدُ الْمُحْسِنِینَ. فَبَدَّلَ الَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَیْرَ الَّذِي قِیلَ لَهُمْ ... ﴾. (بقره/۵۸ و ۵۹)

۳- حمض اسم جائی است.

۴- حدیبیّه روستائی است که منزلگاه کاروانی از مکّه فاصله دارد.

عَنْ مَكَّةَ. لاٰ تَدْعُونِي قُرَيْشُ الْيَوْمَ إِلىٰ خُطَّةٍ يَسْأَلُونَنِي فِيهٰا صِلَةَ ٱلرَّحِمِ إِلاّٰ أَعْطَيْتُهُمْ إِيّٰاهٰا).

«شتر نبریده است و درمانده نگردیده است. این خوی آن نیست. بلکه بازدارندهٔ فیل از مکّه، آن را بازداشته است و برجای نگاه داشته است. امروز قریشیان هرگونه خطّ سیری را در پیش بگیرند و هرگونه طرحی را از من بخواهند اگر در آن خطّ سیر و طرح پیوند خویشاوندی باشد همچون خطّ سیری را در پیش می‌گیرم و چنین طرحی را می‌پذیرم».

در روایت بخاری چنین آمده است:

(. . . وَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لاٰيَسْأَلُونِي خُطَّةً يُعَظِّمُونَ فِيهٰا حُرُمٰاتِ اللهِ تَعٰالىٰ إِلاّٰ أَعْطَيْتُهُمْ إِيّٰاهٰا).

«. . . بدان خدائی سوگند که جانم در دست او است، قریشیان از من هیچ گونه خطّ سیری و هیچ‌گونه طرحی را درخواست نمی‌کنند که در آن مقدّسات یزدان بزرگوار را بزرگ بدارند، مگر این که آن خطّ سیر و طرح را بدیشان خواهم داد و از ایشان می‌پذیرم».

آن‌گاه به مردمان فرمود:

«إِنْزِلُوا». «فرود آئید».

بدو گفتند: ای پیغمبر خدا، در این دامنهٔ کوه آبی نیست تا بر آن گرد آیند. پیغمبر ﷺ تیری را از تیردان خود بیرون آورد و آن را به مردی از یارانش داد. آن مرد به گودالی از گودالهای آنجا فرو رفت، و تیر را در آن فرو برد. آب برجوشید . . .

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ فرود آمد و بیارامید، بدیل پسر ورقاء خزاعی همراه با مردانی از خزاعه به خدمتش آمد و با او سخن گفت و پرسید: چه چیز تو را رهسپار اینجا کرده است؟ بدیشان خبر داد که او برای جنگ نیامده است، و بلکه برای زیارت خانهٔ خدا آمده است. آمده است تا حرمت و عظمت آن را بجای آورد. آن گاه بدیشان گفت همان چیزهائی را که به بشر پسر سفیان گفته بود. آنان به پیش قریشیان برگشتند و گفتند: ای جماعت قریشیان، شما در بارهٔ محمّد شتاب می‌ورزید و عجولانه قضاوت می‌کنید. محمّد برای جنگ نیامده است. بلکه برای زیارت این خانه آمده است. قریشیان ایشان را متّهم به دروغگوئی و سازش کردند و در برابرشان جبهه‌گیری نمودند، و گفتند: اگر هم محمّد آمده باشد و نخواهد بجنگد، به خدا سوگند هرگز با درشتی و سرکشی به مکّه داخل نمی‌گردد و به میان ما نمی‌آید، و عربها چنین ننگی را از ما روایت نمی‌نمایند.

قبیلهٔ خزاعه پندپذیر و مخلص پیغمبر خدا ﷺ بودند، چه مسلمانانِ ایشان و چه مشرکان آنان. آنچه در مکّه می‌گذشت از پیغمبر ﷺ نهان نمی‌داشتند. آن گاه قریشیان مکرز پسر حفص پسر احنف هم‌پیمان قبیلهٔ بنی‌عامر پسر لؤی را به سوی پیغمبر ﷺ روانه کردند. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ او را دید که دارد می‌آید، فرمود:

(هٰذٰا رَجُلٌ غٰادِرٌ).

«این، مرد خیانتکاری است».

وقتی به پیغمبر ﷺ رسید و با او سخن گفت، پیغمبر خدا ﷺ همان چیزی را بدو فرمود که به بدیل و یارانش فرموده بود. مکرز پسر حفص پسر احنف به پیش قریشیان برگشت، و بدیشان اطّلاع داد چیزی را که پیغمبر ﷺ بدو فرموده بود. قریشیان حُلَیس پسر علقمه یا ابن زبان را به پیش پیغمبر ﷺ روانه کردند. در آن زمان او رئیس احابیش بود.[1] وی یکی از قبیلهٔ بنی حارث پسر عبد منات پسر کنانه است.

هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ او را دید، فرمود:

(إِنَّ هٰذٰا مِنْ قَوْمٍ يَتَأَلَّهُونَ. فَابْعَثُوا الْهَدْىَ فِي وَجْهِهِ حَتّىٰ يَرٰاهُ).

«این فرد از میان قومی است که عبادت و پرستش دارند. چهارپایان قربانی را به سوی او ببرید تا آنها را ببینند».

هنگامی که چهارپایان قربانی را دید از عرض دامنهٔ درّه با قلاده‌ها به سویش روان می‌شوند، و به علّت طول

۱- احابیش جمع حبشی است. حبشی منسوب به مکانی در بادیه است.

نگاهداری آنها در جایگاه ویژه، پشمهایشان را کنده‌اند و خورده‌اند. به سوی قریشیان برگشت، و به خدمت پیغمبر ﷺ نرسید به خاطر چیز مهمّ و بزرگی که دیده بود و در او سخت تأثیر گذاشته بود. آنچه دیده بود برای قریشیان ذکر کرد. بدو گفتند: بنشین تو یک عرب بدوی هستی و دانشی نداری!

ابن اسحاق گفته است: عبدالله پسر ابوبکر برایم نقل کرده است که حلیس در این وقت سخت خشمگین گردید و گفت: ای جماعت قریشیان، به خدا سوگند ما با شما بر همچون چیزی پیمان نبسته بودیم و همسوگند نشده بودیم. آیا کسی که آمده است تا خانهٔ خدا را تعظیم و تکریم کند او را باید از این کار بازداشت؟ به خدائی سوگند که جان حلیس در دست او است میان محمّد و میان آنچه برایش آمده است راه را باز می‌کنید، و یا این که احابیش را یکدست و یکپارچه گرد می‌آورم و به جنگتان برمی‌خیزم. قریشیان بدو گفتند: دست نگاه دار. دست از ما بکش ای حلیس، تا چیزی را برای خود برگزینیم که بدان خشنود شویم و تن در دهیم.

زهری گفته است: سپس قریشیان عروه پسر مسعود ثقفی را به پیش پیغمبر خدا ﷺ فرستادند. عروه گفت: ای جماعت قریشیان، من دیده‌ام کسی را که به پیش محمّد می‌فرستید پس از برگشت از شما چه سختیها و گرفتاریهایی می‌بیند و چه دشنامها و بد و بیراه‌هائی را می‌شنود. شما که می‌دانید شما پدر هستید و من فرزند.[1] شنیده‌ام بر سرتان چه آمده است. بدین خاطر هر کسی که از میان قوم من از من اطاعت کرده است او را گرد آورده‌ام، و سپس به پیش شما آمده‌ام تا با جان با شما غمخواری و همدردی کنم. گفتند: راست گفتی. شما را متّهم به چیزی نمی‌دانیم. از مکّه بیرون آمد و به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رسید و در حضورشان نشست و گفت: ای محمّد! اوباشِ مردمان را گرد آورده‌ای و ایشان را به سوی اهل و قبیلهٔ خود آورده‌ای تا اهل و قبیلهٔ خود را درهم شکنی؟ این قریشیان هستند که زنانشان را با خود بیرون آورده‌اند، و پوستهای پلنگها را پوشیده‌اند و آمادهٔ نبرد گردیده‌اند. با خدا پیمان بسته‌اند که نگذارند هرگز تو با زور به مکّه داخل بشوی و به میانشان بروی. به خدا سوگند انگار من اینان را می‌بینم که فردا تو را رها می‌کنند و از پیرامون تو پراکنده می‌گردند. زهری گفته است: ابوبکر در پشت سر پیغمبر خدا ﷺ نشسته بود. ابوبکر، عروه پسر مسعود ثقفی را هی زد و گفت: آهای! ما او را رها می‌کنیم و از پیرامون او می‌پراکنیم؟ عروه پسر مسعود ثقفی گفت: ای محمّد این کیست؟ فرمود:

(هٰذَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ).

«این پسر ابوقحافه است».

گفت: به خدا سوگند اگر مدیون کمکی نبودم که به من کرده‌ای، سزای این جسارت تو را می‌دادم. امّا این جسارت را بدان کمک می‌بخشم. زهری گفته است: سپس عروه پسر مسعود ثقفی وقتی که با پیغمبر ﷺ سخن می‌گفت ریش او را می‌گرفت. زهری گفته است: مغیره پسر شعبه بالای سر پیغمبر خدا ﷺ خشمناک ایستاده بود. هرگاه عروه ریش پیغمبر ﷺ را می‌گرفت، مغیره دست او را می‌زد و می‌گفت: دستت را از چهرهٔ پیغمبر خدا ﷺ بازدار، پیش از این که دستت به سویت برنگردد! زهری گفته است: عروه می‌گفت: وای بر تو! چقدر درشتخو و تندخو هستی! زهری گفته است: پیغمبر خدا ﷺ لبخند زد. عروه بدو گفت: این کیست ای محمّد؟ فرمود:

(هٰذَا ٱبْنُ أَخِيكَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ).

«این برادرزاده‌ات مغیره پسر شعبه است».

عروه گفت: ای خائن! آیا پلشتی خود را شسته‌ای مگر دیروز؟

ابن هشام گفته است: مراد عروه از این سخن این بوده است، مغیره پیش از پذیرش اسلام سیزده مرد

۱- از سوی مادر حسب و نسبش به بنی عبد شمس می‌رسد.

بنی‌مالک طائفهٔ ثقیف را کشته بود. دو قبیلهٔ ثقیف به هیجان درآمدند و به نزاع برخاستند: بنومالک از قبیلهٔ کشتگان، و احلاف از قبیلهٔ مغیره. عروه دیهٔ کشتگان سیزده‌گانه را داد و کار را روبه‌راه نمود و غوغا و کشمکش را زدود.

ابن اسحاق گفته است: زهری گفته است: پیغمبر خدا ﷺ به عروه فرمود همان چیزهائی را که به یارانش فرموده بود. بدو اطّلاع داد که او برای جنگ نیامده است و نمی‌خواهد بجنگد. عروه از خدمت پیغمبر ﷺ برخاست و رفت. عروه در این مدّت دیده بود که اصحاب پیغمبر ﷺ چگونه پیغمبر ﷺ را می‌پایند و در حقّ او چه کارهائی می‌نمایند. او دیده بود همین که پیغمبر ﷺ وضو می‌گیرد، اصحاب فوراً آب وضویش را می‌قاپند. اگر آب دهنی را بیندازد آن را شتابان برمی‌دارند. موئی از بدنش نمی‌افتد مگر این که آن را برمی‌گیرند. به سوی قریشیان برگشت و گفت: ای جماعت قریشیان! من به پیش کسری در اوج شوکت و عظمتش رفته‌ام، و به نزد قیصر در اوج توانائی و اقتدارش رفته‌ام، و به پیش نجّاشی در اوج قدرت و قوّتش درآمده‌ام. هرگز هیچ شاهی را در میان مردمان بسان محمّد در میان اصحاب و یارانش ندیده‌ام. من کسانی را مشاهده کرده‌ام که هیچ وقت او را به کسی و به چیزی تحویل نمی‌دهند و وانمی‌گذارند. حالا خود دانید چه می‌کنید و نظرتان چیست.

ابن اسحاق گفته است: فردی از فرزانگان برایم روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ خرّاش پسر امیّهٔ خزاعی را فراخواند و او را به پیش قریشیان در مکّه فرستاد. او را سوار شترش به نام ثعلب کرد. خرّاش را فرستاد تا به بزرگان قریش برساند که او هدفش چیست و به چه منظوری آمده است. شتر پیغمبر خدا ﷺ را پی کردند و کشتند، و خواستند خرّاش را نیز بکشند. احابیش جلو ایشان را گرفتند و آنان را از این کار بازداشتند. خرّاش را رها کردند. خرّاش به خدمت پیغمبر خدا ﷺ برگشت.

ابن اسحاق گفته است: کسی برایم روایت کرده است که او را متّهم به نادرستی و نارواگوئی نمی‌دانم. او از عکرمه غلام ابن عبّاس، و عکرمه از ابن عبّاس نقل کرده است و گفته است: قریشیان چهل یا پنجاه مرد خود را فرستادند و بدیشان دستور دادند که پیرامون لشکرگاه پیغمبر خدا ﷺ بگردند، بلکه بتوانند کسی از اصحاب و یارانش را بگیرند. همهٔ آنان سخت محاصره و گرفتار آمدند و ایشان را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آوردند. پیغمبر ﷺ ایشان را ببخشید و رهایشان ساخت تا بروند، گرچه آنان سنگهائی و تیرهائی را به سوی لشکرگاه پیغمبر خدا ﷺ انداخته بودند.

آن گاه پیغمبر ﷺ عمر پسر خطّاب را فراخواند تا او را به مکّه بفرستد، و او به سران قریش ابلاغ کند که پیغمبر ﷺ برای چه منظور و مقصودی آمده است. عمر عرض کرد: ای پیغمبر خدا من بر خویشتن از قریش می‌ترسم. در مکّه هم از قبیلهٔ بنی‌عدی پسر کعب کسی نیست تا مرا از دست قریشیان برهاند. قریشیان هم دشمنانگی من با خود را می‌دانند، و از تندی و تیزی و تندخوئی من با خود آگاه هستند. امّا من تو را به سوی مردی رهنمود و رهنمون می‌کنم که او از من در مکّه عزیزتر و مقتدرتر است. او عثمان پسر عفّان است. پیغمبر خدا ﷺ عثمان پسر عفّان را طلبید، و او را به سوی ابوسفیان و بزرگان قریش فرستاد، تا بدیشان خبر دهد که او برای جنگ نیامده است. بلکه برای زیارت این خانه و بزرگداشت حرمت آن آمده است.

ابن اسحاق گفته است: عثمان برای رفتن به مکّه بیرون رفت. با ابان پسر سعید پسر عاص برخورد کرد، وقتی که داخل مکّه شد، و یا پیش از این که وارد مکّه شود. ابان عثمان را با خود برد و او را پناه داد تا بتواند پیام پیغمبران خدا ﷺ را برساند. عثمان با او رهسپار شد تا به نزد ابوسفیان و بزرگان قریش رسید. از سوی پیغمبر خدا ﷺ پیامی که داشت بدیشان رساند.

وقتی که عثمان از ابلاغ پیام پیغمبر خدا ﷺ بپرداخت بدو گفتند: اگر می‌خواهی کعبه را طواف کنی برو کعبه را طواف کن. گفت: من طواف خانهٔ خدا را انجام نمی‌دهم تا پیغمبر خدا ﷺ آن را طواف نکند. قریشیان عثمان را در پیش خود نگاه داشتند. به پیغمبر خدا ﷺ و به مسلمانان خبر رسید که عثمان پسر عفّان کشته شده است.

ابن اسحاق گفته است: عبدالله پسر ابوبکر برایم نقل کرده است که پیغمبر خدا ﷺ وقتی که شنید عثمان پسر عفّان کشته شده است فرمود:
(لَا نَبْرَحُ حَتّیٰ نُنَاجِزَ الْقَوْمَ).
«نمی‌رویم تا با این مردمان نجنگیم».

پیغمبر خدا ﷺ مردمان را پیش خواند تا بیعت کنند. بَيْعَةُ ٱلرِّضْوَان در زیر درخت صورت گرفت. مردمان می‌گفتند: پیغمبر خدا ﷺ با مردمان بر سر مردن بیعت می‌کرد و پیمان می‌بست. جابر پسر عبدالله می‌گفت: پیغمبر خدا ﷺ بر سر مردن با ما بیعت نکرد و پیمان نبست. بلکه با ما بیعت کرد و پیمان بست بر سر این که ما نگریزیم. مردمان با پیغمبر خدا ﷺ بیعت کردند، و کسی از مسلمانانی که در آنجا بودند از بیعت سرباز نزد، مگر جد پسر قیس همپیمان بنی سلمه. جابر پسر عبدالله می‌گفت: به خدا سوگند انگار دارم به جد پسر قیس می‌نگرم و او به بغل شترش چسبیده است و خود را نهان از دیدگان در زیر بغل آن حیوان می‌کند و خویش را پنهان می‌دارد. سپس به پیغمبر خدا ﷺ خبر رسید که آنچه در بارهٔ عثمان گفته شده است باطل است. ابن هشام گفته است: کسی برای من روایت کرده است که مورد اعتماد من است، و او از کسی روایت نموده است که بدو اطمینان دارد، و آن شخص از ابن ابی ملیکه، و ابن ابی ملیکه از ابن عمر، روایت کرده است که پیغمبر خدا ﷺ با عثمان بیعت کرد، بدین نحو که یکی از دستهایش را بر دست دیگرش زد.

ابن اسحاق گفته است: زهری گفته است: بعد از آن قریشیان سهیل پسر عمرو همپیمان بنی عامر پسر لؤی را به خدمت پیغمبر خدا ﷺ فرستادند و بدو گفتند: برو به پیش محمّد و با او صلح کن. صلح او هم جز این نباشد که امسال از پیش ما برگردد. به خدا سوگند عربها هرگز نباید در بارهٔ ما بگویند محمّد با زور به مکّه وارد شد و به میان قریشیان رفت. سهیل پسر عمرو به خدمت پیغمبر ﷺ رسید. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ او را دید که به سویش می‌آید فرمود:
(قَدْ أَرَادَ الْقَوْمُ ٱلصُّلْحَ حِينَ بَعَثُوا هٰذَا ٱلرَّجُلَ).
«وقتی که مردمان قریش این مرد را فرستاده‌اند خواسته‌اند صلح بکنند».

وقتی که سهیل پسر عمرو به خدمت پیغمبر خدا ﷺ رسید، به سخن پرداخت و سخن را به درازا کشاند. پیغمبر ﷺ و سهیل مطالبی را ردّ و بدل کردند و سخنها گفتند و شنیدند. سرانجام صلح میانشان درگرفت و به صلح رسیدند.

وقتی که کار به سازش رسید و جز نگاشتن نماند، عمر پسر خطّاب برجست و به پیش ابوبکر آمد و گفت: ای ابوبکر! آیا او پیغمبر خدا نیست؟ گفت: بلی. عمر گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ گفت: بلی. عمر گفت: مگر قریشیان مشرک نیستند؟ گفت: بلی. عمر گفت: پس چرا در راه آئین خود خواری و پستی را بپذیریم؟ ابوبکر گفت: ای عمر! پا به پای او برو و پا در رکاب او بنه. من گواهی می‌دهم که او پیغمبر خدا است. عمر گفت: من نیز گواهی می‌دهم که او پیغمبر خدا است. سپس به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمد و گفت: ای پیغمبر خدا، مگر تو پیغمبر خدا نیستی؟ فرمود: بلی. عمر گفت: آیا ما مسلمان نیستیم؟ فرمود: بلی. عمر گفت: آیا قریشیان مشرک نیستند؟ فرمود: بلی. عمر گفت: پس چرا در راه آئین خود خواری و پستی را بپذیریم؟ فرمود:
(أَنَا عَبْدُ اللهِ وَ رَسُولُهُ، لَنْ أُخَالِفَ أَمْرَهُ، وَ لَنْ يُضَيِّعَنِي).
«من بندهٔ خدا و فرستادهٔ او هستم، هرگز با فرمان او مخالفت نمی‌کنم، و او هم مرا رها و ضائع نمی‌کند».

ابن اسحاق گفته است: عمر می‌گفت: پیوسته صدقه

می‌دادم و روزه می‌گرفتم و نماز می‌خواندم و بنده و برده آزاد می‌کردم، به خاطر کاری که آن روز کردم، و از ترس سخنی که آن را گفتم، آن زمان که امیدوار بودم کارم و سخنم وسیلهٔ خیر و صلاح گردد.
ابن اسحاق گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ علی پسر ابوطالب ؓ را طلبید و بدو فرمود:
(أُكْتُبْ بِاسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ).
«بنویس به نام خداوند مهرورز مهربان».
سهیل گفت: با این آشنا نیستم، ولیکن بنویس به نام تو خدایا. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
(أُكْتُبْ: بِاسْمِكَ اللّٰهُمَّ).
«بنویس: به نام تو خدایا».
سپس فرمود:
(أُكْتُبْ: هٰذا ما صالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو . . .).
«بنویس: این چیزی است که محمّد پیغمبر خدا، و سهیل پسر عمرو بر آن توافق کرده‌اند و صلح نموده‌اند . . .».
ابن اسحاق گفته است: سهیل پسر عمرو گفت: اگر گواهی می‌دادم که تو پیغمبر خدا هستی با تو نمی‌جنگیدم. ولیکن بجای رسول‌الله اسم خودت و اسم پدرت را بنویس. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:
(أُكْتُبْ: هٰذا ما صالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِاللهِ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو إِصْطَلَحا عَلىٰ وَضْعِ الْحَرْبِ عَنِ النّاسِ عَشْرَ سِنِينَ، يَأْمَنُ فِيهِنَّ النّاسُ، وَ يَكُفُّ بَعْضُهُمْ عَنْ بَعْضٍ، عَلىٰ أَنَّهُ مَنْ أَتىٰ مُحَمَّداً مِنْ قُرَيْشٍ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهِ رَدَّهُ عَلَيْهِ، وَ مَنْ جاءَ قُرَيْشاً مِمَّنْ مَعَ مُحَمَّدٍ لَمْ يَرُدُّوهُ عَلَيْهِ، وَ أَنَّ بَيْنَنا عَيْبَةً مَكْفُوفَةً. وَ أَنَّهُ لا إِسْلالَ وَ لا إِغْلالَ. وَ أَنَّهُ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَدْخُلَ فِي عَقْدِ مُحَمَّدٍ وَ عَهْدِهِ دَخَلَ فِيهِ، وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَدْخُلَ فِي عَقْدِ قُرَيْشٍ وَ عَهْدِهِمْ دَخَلَ فِيهِ . . .).
«بنویس: این چیزی است که محمّد پسر عبدالله، و سهیل پسر عمرو بر آن توافق کرده‌اند و صلح نموده‌اند. توافق کرده‌اند و صلح نموده‌اند بر این که جنگ را ده سال از مردمان کنار بگذارند و جنگ ننمایند. مردمان در مدّت این ده سال در امن و امان باشند، و برخی از آنان از بعضی دیگر دست بدارند. اگر کسی از قریشیان بدون اجازهٔ سرپرست خود به پیش محمّد بیاید او را برگرداند، و اگر کسی از کسانی که با محمّد هستند به پیش قریشیان بیاید او را بدو برنگردانند . . . میان ما صندوقچهٔ بسته‌ای است (که صندوقچهٔ سینهٔ پاک از کینه و نیرنگ و دربرگیرندهٔ وفای به صلح و ساز است). نه دزدی و تاخت نهانی، و نه خیانت و غارت پنهانی در میان است. هرکس دوست می‌دارد به عهد و پیمان محمّد درآید می‌تواند بدان درآید. و هرکس دوست می‌دارد به عهد و پیمان قریشیان درآید می‌تواند بدان درآید . . .».
افراد قبیلهٔ خزاعه برجستند و گفتند: ما به عهد و پیمان محمّد درمی‌آئیم. افراد قبیلهٔ بنی‌بکر نیز برجستند و گفتند: ما به عهد و پیمان قریشیان درمی‌آئیم . . . امسال تو از سوی ما برمی‌گردی و به مکّه داخل نمی‌گردی و به میان ما وارد نمی‌شوی. هر وقت سال دیگر فرا رسید، ما از مکّه بیرون می‌آئیم و تو همراه با یارانت بدانجا داخل می‌شوی، و سه روز در آنجا می‌مانی. تنها اسلحهٔ مسافر با تو خواهد بود و بس، یعنی: شمشیرها در میان غلافها. جز آنها با خود نخواهید داشت.
در همان هنگام که پیغمبر خدا ﷺ و سهیل پسر عمرو، عهدنامه را می‌نوشتند، ناگهان ابوجندل پسر سهیل پسر عمرو با غل و زنجیر آهنین پدیدار گردید. او به سوی پیغمبر خدا ﷺ گریخته بود. در این حال و احوال، یاران پیغمبر خدا ﷺ از مدینه بیرون آمده بودند، و در فتح و پیروزی، شکّ و تردیدی نداشتند. چرا که پیغمبر خدا ﷺ خواب فتح و پیروزی دیده بود. وقتی که یاران پیغمبر ﷺ مسألهٔ صلح را دیدند، متوجّه شدند که باید برگردند، و پیغمبر خدا ﷺ بر عهده گرفت آنچه بر عهده گرفت، آنان سخت نگران و بسیار پریشان شدند تا بدانجا که کمی مانده بود دق کنند و بمیرند. وقتی که سهیل ابوجندل را دید، برخاست و چهره‌اش را به زیر ضربات گرفت، و یقهٔ او را گرفت و کشید و گفت: ای محمّد! کار من و تو به پایان آمده

است و پیمان بسته شده است پیش از این که این به نزد تو بیاید. فرمود:
«صَدَقْتَ». «راست گفتی».
سهیل پسر عمرو، یقهٔ ابوجندل را می‌گرفت و می‌کشید تا او را به سوی قریشیان برگرداند. ابوجندل هم با صدای بلند فریاد می‌زد: ای جماعت مسلمانان آیا من به سوی قریشیان برگردانده می‌شوم تا مرا از دین و آئینم برگردانند؟ این امر بر درد مسلمانان می‌افزود.
پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
(یا أَبا جَنْدَل، إِصْبِرْ وَ اَحْتَسِبْ، فَإِنَّ اللهَ جاعِلٌ لَکَ وَ لِمَنْ مَعَکَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِینَ فَرَجاً وَ مَخْرَجاً، إِنّا قَدْ عَقَدْنا بَیْنَنا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ صُلْحاً، وَ أَعْطَیْناهُمْ عَلیٰ ذٰلِکَ وَ أَعْطَوْنا عَهْدَ اللهِ. وَ إِنّا لا نَغْدِرُ بِهِمْ).
«ای ابوجندل شکیبائی کن و جویای رضای خدا باش. خدا برای تو و برای مستضعفانی که با تو هستند گشایش می‌رساند و درگاه تنگنا را بازمی‌گرداند. ما و این قوم پیمان صلح بسته‌ایم، و ما بدیشان تعهّد خدائی داده‌ایم و آنان به ما تعهّد خدائی داده‌اند. ما بدیشان خیانت نمی‌کنیم».
ابن اسحاق گفته است: عمر پسر خطّاب برجست و پهلو به پهلوی ابوجندل حرکت کرد و گفت: ای ابوجندل شکیبائی کن. آنان مشرک هستند. خون هریک از ایشان بسان خون سگی است. ابن اسحاق گفته است: عمر پسر خطّاب دستهٔ شمشیرش را به ابوجندل نزدیک می‌کرد. ابن اسحاق گفته است: عمر پسر خطّاب می‌گفت: امیدوار بودم شمشیر را بیرون بکشد و پدرش را با آن بکشد، و قضیّه فیصله پیدا بکند.[1]
وقتی که نوشتن پیمان‌نامهٔ صلح به اتمام رسید، مردانی از مسلمانان و مردانی از مشرکان شاهد آن گردانده شدند، و آنان عبارت بودند: ابوبکر صدّیق، عمر پسر خطّاب، عبدالرحمن پسر عوف، عبدالله پسر سهیل پسر عمرو، سعد پسر ابووقّاص، محمود پسر مسلمه، مکرز پسر حفص[2]، و علی پسر ابوطالب، که خودش نویسندهٔ پیمان‌نامه بود.
زهری گفته است: وقتی که کار پیمان‌نامه به پایان آمد، پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به یاران خود فرمود:
(قُومُوا فَانْحَرُوا ثُمَّ حَلِّقُوا).
«بلند شوید و قربانی کنید، و بعد از آن سرها را بتراشید».
زهری گفته است: به خدا سوگند کسی از اصحاب بلند نشد. حتّی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این فرموده را تکرار نمود، کسی از آنان باز هم بلند نگردید. وقتی که کسی از ایشان بلند نشد، پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم به نزد أمّ سلمه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - رفت، و چیزی که از مردم دیده بود برای او بیان داشت. امّ سلمه - رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْها - عرض کرد: ای پیغمبر خدا، آیا انجام این کار را دوست داری؟ بیرون برو و با کسی از آنان یک کلمه هم صحبت مکن تا شتر خود را قربانی می‌کنی، و سلمانی خود را فرامی‌خوانی و سرت را می‌تراشید. پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیرون رفت و با کسی از ایشان سخن نگفت تا شتر خود را با دست خود قربانی کرد، و سلمانی خویش را فراخواند و او سرش را تراشید. وقتی که مردمان این کار را دیدند برخاستند و حیوانات قربانی خود را ذبح کردند، و سرهای همدیگر را تراشیدند، تا بدانجا که از غم و غصّه برخی می‌خواست برخی دیگر را بکشد.
ابن اسحاق گفته است: برایم عبدالله پسر ابونجیح از مجاهد، و او از ابن عبّاس روایت کرده است که ابن عبّاس گفته است: روز حدیبیّه بعضی از مردمان موی سرهایشان را تراشیدند، و برخی دیگر موی سرهایشان را کوتاه کردند. پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
(یَرْحَمُ‌اللهُ الْمُحَلِّقِینَ).
«خداوند کسانی را ببخشاید که موی سرهایشان را بتراشند».
گفتند: و کسانی را ببخشاید که موی سرهایشان را کوتاه

۱- از ابوجندل روایت شده است: چیزی که او را از بیرون کشیدن شمشیر و کشتن پدر بازمی‌داشت حرص و آز بر عهد و پیمان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود نه قصور در کشتن پدرش.
۲- مکرز پسر حفص در آن وقت از جملهٔ مشرکان بود.

کنند، ای پیغمبر خدا؟ فرمود:
(یَرْحَمُ اللهُ الْـمُحَلِّقِینَ).
گفتند: و کسانی را ببخشاید که موی سرهایشان کوتاه کنند، ای پیغمبر خدا؟ فرمود:
(یَرْحَمُ اللهُ الْـمُحَلِّقِینَ).
گفتند: و کسانی را ببخشاید که موی سرهایشان کوتاه کنند، ای پیغمبر خدا؟ فرمود:
(وَالْمُقَصِّرِینَ).
«و کسانی را ببخشاید که موی سرهایشان را کوتاه کنند».
گفتند: ای پیغمبر خدا، چرا بخشودن کسانی را آشکارا فرمودی که موی سرهایشان را تراشیده‌اند؟ فرمود:
(لَمْ یَشُکُّوا). «چون که شکّ و تردید نورزیدند».
زهری در سخنی روایت کرده است و گفته است: سپس پیغمبر خدا ﷺ از راهی که آمده بود برگشت. وقتی که به میان مکّه و مدینه رسید، سورهٔ فتح نازل گردید.
امام احمد ـ با اسنادی که دارد ـ از مجمع پسر حارثهٔ انصاری رضی الله عنه روایت کرده است. مجمع پسر حارثهٔ انصاری یکی از قاریان بود. او گفته است: در حدیبیّه حاضر شدیم. وقتی که از آنجا برمی‌گشتیم، ناگهان دیدیم مردمان شتران خود را به تک و پو درمی‌آورند و به شتاب می‌اندازند. برخی از مردمان از بعضی دیگر می‌پرسیدند: چه شده است؟ پاسخ می‌دادند: به پیغمبر خدا ﷺ وحی گردیده است. ما هم با مردمان شتران خود را به تک و پو درآوردیم و به شتاب انداختیم. پیغمبر خدا ﷺ را دیدیم که نزدیک کراع الغمیم بر شتر خود سوار است و مردمان پیرامون او گرد آمده‌اند، و او برایشان تلاوت می‌فرماید:
﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً . . . ﴾.
ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم ....
یکی از اصحاب پیغمبر خدا ﷺ گفت: ای پیغمبر خدا آیا صلح حدیبیّه فتح و پیروزی است؟ فرمود:
(إِي وَ الَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِیَدِهِ إِنَّهُ لَفَتْحٌ).
«بلی، به خدائی سوگند که جان محمّد در دست او است صلح حدیبیّه فتح و پیروزی است».
امام احمد با اسنادی که دارد از عمر پسر خطّاب روایت کرده است که گفته است: با پیغمبر خدا ﷺ در سفری بودیم. سه بار در بارهٔ چیزی سؤال کردم و به من پاسخ نداد. به خودم گفتم: ای پسر خطّاب مادرت بر عزایت بنشیناد پافشاری کردی و اصرار ورزیدی. سه بار سؤال خود را از پیغمبر خدا ﷺ تکرار کردی و به تو پاسخ نداد! بر شتر خود سوار شدم و آن را به حرکت درآوردم و جلو رفتم. از ترس این که نکند در بارهٔ من چیزی نازل شده باشد. ناگهان ندادهنده‌ای فریاد برآورد: آهای عمر! برگشتم. گمانم بر این بود که چیزی در بارهٔ من نازل گردیده است. پیغمبر ﷺ فرمود:
(نَزَلَ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ سُورَةٌ هِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا: إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ . . .).
«دیشب سوره‌ای بر من نازل گردیده است که برایم عزیزتر از دنیا و همه چیزی است که در آن است: ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را ببخشاید . . .».
بخاری و ترمذی و نسائی از راه‌های مختلف از مالک رحمه الله آن را روایت کرده‌اند.



این فضائی است که این سوره در آن نازل گردیده است. فضائی است که در آن جان پیغمبر خدا ﷺ با الهام و پیام خدایش آرمیده است. درنتیجه از هر اراده و خواستی دست کشیده است جز آنچه که این الهام و پیام درست آسمانی بیانگر آن است. پیغمبر ﷺ جلو می‌رود و در هر گامی و در هر حرکتی این الهام و پیام را با گوش جان می‌شنود. هیچ ترس و هراسی او را از دریافت این الهام و پیام بازنمی‌دارد و غافل نمی‌سازد، چه این ترس و هراس از سوی مشرکان باشد یا از سوی اصحاب و یاران خودش باشد، آن اصحاب و یارانی که در سرآغاز کار، دلهایشان تهدید و بیم مشرکان را به خود راه نمی‌داد، و جانبداری از جاهلیّت ایشان را

نمی‌پذیرفت. سپس خداوند آرام و قرار به دلهایشان افکند، و درنتیجه به چنین کاری راضی گردیدند و یقین پیدا کردند و ژرف و دربست قبول نمودند. بسان سائر مؤمنانی که از نخستین لحظات قضیّه چنین بودند، مثل ابوبکر صدّیقی که یک لحظه هم روحیّهٔ خود را نباخت و ارتباط داخلی و روانی خود را با روان پیغمبر خدا ﷺ نگسیخت، و بدین خاطر پیوسته آرامش خویش را حفظ کرد، و آرام و قرار هرگز از او جدا نگردید.

وقتی که دیباچهٔ سوره مژدهٔ فتح و پیروزی را به پیغمبر خدا ﷺ داد، دل بزرگ آن حضرت بسی شاد شد:

﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً، لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ وَ یَهْدِیَکَ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً. وَ یَنْصُرَکَ اللهُ نَصْراً عَزِیزاً ﴾.

ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را ببخشاید، و نعمت خود را بر تو تمام نماید، و به راه راست هدایتت فرماید، و پیروزی نادر و نایابی را بهرهٔ تو نماید.

همچنین در سرآغاز سوره، منّت نهادن بر مؤمنان با آرامش بخشیدن بدیشان، و اعتراف به ایمان پیشین ایشان، و مژده دادن به آمرزششان و اعطاء پاداش بدانان، آمده است:

﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّکِینَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِینَ لِیَزْدَادُوا إِیمَاناً ـ مَعَ إِیمَانِهِمْ وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَ کَانَ اللهُ عَلِیماً حَکِیماً، لِیُدْخِلَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا، وَ یُکَفِّرَ عَنْهُمْ سَیِّئَاتِهِمْ، وَ کَانَ ذٰلِکَ عِنْدَ اللهِ فَوْزاً عَظِیماً ﴾.

خدا است که به دلهای مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویشتن را تقویت نمایند). لشکرهای آسمان و زمین از آن خدا است، و خداوند بس آگاه و فرزانه است. (چنین کرد) تا مردان و زنان مؤمن را (در برابر فرمانبرداری و جهادشان) به باغهای بهشتی درآورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن رودبارها روان است، و جاودانه در آن بسر می‌برند، و تا این که گناهان و بدیهایشان را بزداید و ببخشاید، و این در پیشگاه ایزدی (و در جهان ابدی، کامیابی سترگ و) رستگاری بزرگ بشمار است. (فتح/۴ و ۵)

این برای مؤمنان، و امّا آنچه برای دشمنان مؤمنان، از قبیل مردان و زنان منافق و مشرک، آماده کرده است و تهیّه دیده است، خشم و غضب و شکنجه و عذاب است:

﴿ وَ یُعَذِّبَ الْمُنَافِقِینَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِکِینَ وَالْمُشْرِکَاتِ، الظَّانِّینَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ، عَلَیْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ، وَ غَضِبَ اللهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ، وَ سَاءَتْ مَصِیراً ﴾.

و تا این که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند. بدیها و بلاها تنها ایشان را دربر می‌گیرد (و فقط بر آنان چنبره می‌زند) و خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد، و آنان را نفرین می‌کند (و از رحمت خود محروم می‌سازد) و دوزخ را برای ایشان آماده ساخته است، و دوزخ چه جایگاه نهائی بدی است!.

آن‌گاه به بیعت پیغمبر خدا ﷺ رهنمون داده می‌شود و بیعت با خدا شمرده می‌شود. دلهای مؤمنان از این راه مستقیماً به خدا می‌پیوندد و ارتباط مستقیم میان چنین دلهائی و میان خدا برقرار می‌شود! با همچون بیعتی، دلهای مؤمنان با یزدان همیشه زندهٔ جاویدان، بدون واسطه پیوند می‌خورد:

﴿ إِنَّا أَرْسَلْنَاکَ شَاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذِیراً، لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصِیلاً. إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ، یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَیٰ نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفَیٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً ﴾.

ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم. (ما محمّد را به سوی شما مردمان فرستاده‌ایم) تا به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و خدا را (با یاری دادن دینش) یاری کنید، و او را بزرگ دارید،

و سحرگاهان و شامگاهان به تسبیح و تقدیسش بپردازید. بیگمان کسانی که (در بیعةالرضوان حدیبیّه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزلهٔ دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هرکس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند.

به مناسبت بیعت کردن و سرباز زدن - پیش از به پایان بردن سخن از مؤمنان و موضعگیریهایشان در حدیبیّه - به عربهائی رو می‌کند که از بیرون آمدن خودداری کرده‌اند. معذرتهایشان را رسواگرانه می‌شمارد، و از سوء ظنّی که در حقّ یزدان داشته‌اند، و از بدی و بلائی که برای پیغمبر ﷺ و همراهانش می‌خواسته‌اند و انتظار می‌کشیده‌اند، سوء ظنّ و انتظار بدی و بلائی که در دلها و درونهایشان در غوغا و گشت و گذار بوده است، پرده برمی‌دارد، و پیغمبر ﷺ را متوجّه چیزی می‌نماید که باید موضع او در آینده در برابرشان باشد. این توجّه دادن و رهنمود کردن به شیوه‌ای صورت می‌گیرد که به نیرومندی مسلمانان و ناتوانی سرباز زنندگان اشاره می‌نماید، همان‌گونه که اشاره دارد به این که غنیمتها و فتحهای نزدیکی در پیش است، غنیمتها و فتحهائی که در برابر آنها آب دهان سرباز زنندگان سهل‌انگار و خانه‌نشینان ترسو جاری می‌شود:

﴿ سَیَقُولُ لَکَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرابِ: شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا فَاسْتَغْفِرْ لَنا، یَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَیْسَ فی قُلُوبِهِمْ، قُلْ: فَمَنْ یَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللهِ شَیْئاً، إِنْ أَرادَ بِکُمْ ضَرّاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ نَفْعاً؟ بَلْ کانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبیراً. بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ یَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلیٰ أَهْلیهِمْ أَبَداً، وَ زُیِّنَ ذٰلِکَ فی قُلُوبِکُمْ، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ، وَ کُنْتُمْ قَوْماً بُوراً. وَ مَنْ لَمْ یُؤْمِنْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنّا أَعْتَدْنا لِلْکافِرینَ سَعیراً. وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ یَغْفِرُ لِمَنْ یَشاءُ، وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشاءُ، وَ کانَ اللهُ غَفُوراً رَحیماً. سَیَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلیٰ مَغانِمَ لِتَأْخُذُوها: ذَرُونا نَتَّبِعْکُمْ، یُریدُونَ أَنْ یُبَدِّلُوا کَلامَ اللهِ، قُلْ: لَنْ تَتَّبِعُونا. کَذٰلِکُمْ قالَ اللهُ مِنْ قَبْلُ. فَسَیَقُولُونَ: بَلْ تَحْسُدُونَنا. بَلْ کانُوا لا یَفْقَهُونَ إِلاّ قَلیلاً. قُلْ: لِلْمُخَلَّفینَ مِنَ الْأَعْرابِ: سَتُدْعَوْنَ إِلیٰ قَوْمٍ أُولی بَأْسٍ شَدیدٍ تُقاتِلُونَهُمْ أَوْ یُسْلِمُونَ، فَإِنْ تُطیعُوا یُؤْتِکُمُ اللهُ أَجْراً حَسَناً، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا کَما تَوَلَّیْتُمْ مِنْ قَبْلُ یُعَذِّبْکُمْ عَذاباً أَلیماً ﴾.

بازپس‌ماندگان عربهای بادیه‌نشین (که در سفر حدیبیّه، پیغمبر و اصحاب را همراهی نکرده‌اند) خواهند گفت: اموال و خانواده، ما را به خود سرگرم و مشغول داشت. برای ما آمرزش بخواه. آنان با زبانهایشان چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نمی‌باشد. (در دل نفاق دارند و بر زبان ایمان). بگو: چه کسی می‌تواند کم‌ترین کمکی در برابر خدا به شما بکند، اگر بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند؟ (آن چنان نیست که گمان می‌برید و می‌گوئید) بلکه خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید. بلکه شما گمان می‌بردید که پیغمبر و مؤمنان هرگز به سوی خانوادهٔ خود برنمی‌گردند (و قطعاً قتل عام خواهند شد! آری) این (پندار غلط و این وسوسه‌های شیطانی) در دلهایتان آراسته گشته بود، و گمانهای بدی می‌کردید و مردمان تباه و بیسودی بودید. کسانی که به خدا و پیغمبرش ایمان نداشته باشند (کافرند و) ما برای کافران آتش سوزان و فروزانی را تهیّه دیده‌ایم. مملکت و شاهی آسمانها و زمین از آن خدا است. هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را که بخواهد عذاب می‌دهد. خداوند دارای مغفرت عظیم و صاحب مهر فراخ است. بازپس ماندگان، هنگامی که برای به دست آوردن غنائمی (که خدا به شما داده است) بیرون رفتید، خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما شویم (و در این جهاد شرکت

کنیم). آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند! (خدا وعدهٔ غنائم خیبر را تنها به شرکت‌کنندگان سفر حدیبیّه اختصاص داده است و بس). بگو: شما هرگز همراه ما نخواهید شد. پروردگارتان پیش از این (مراجعت به مدینه) چنین فرموده است. خواهند گفت: (این را خدا نگفته است و) بلکه شما نسبت به ما حسد می‌ورزید (و نمی‌گذارید از چنین غنائم نفیس و بی‌دردسری بهره ببریم. چنین نیست که گمان می‌برند) بلکه (از قانونگذاری خدا) جز مقدار اندکی را فهم نکرده‌اند. به بازپس ماندگان عربهای بادیه‌نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت بیرون می‌روید. با آنان پیکار می‌کنید تا این که مسلمان می‌شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: رزم با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان). اگر فرمانبرداری کنید، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد، و اگر سرپیچی کنید، همان‌گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد.

در صدد ذکر این وضع و حال، از کسانی که واپس کشیده‌اند و خانه‌نشین بوده‌اند، و از کسانی که به سبب عجزشان از جهاد معاف گردیده‌اند، سخن می‌رود:

﴿ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ، وَ لاٰ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ، وَ مَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ، وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذٰاباً أَلِيماً ﴾.

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هرکس از خدا و فرستاده‌اش فرمانبرداری کند، خدا او را به باغهای بهشتی وارد می‌سازد که رودبارها در زیر (کاخها و درختان) آن روان است، و هرکس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد.

پس از این نگرش و نگاه، روند سوره برمی‌گردد به سخن گفتن از مؤمنان و موقعیّتهایشان و خاطره‌هائی که بر دلهایشان می‌گذرد، سخن گفتنی که سراسر آن رضایت و خشنودی و روشنائی و تابش و تکریم و بزرگداشت است. سراسر آن مژده به این اشخاص مخلص نیرومندی است که جان خود را به خدا فروخته‌اند و وجودشان را دربست بدو تحویل داده‌اند. سخن گفتنی است که در آن خدای بزرگوار بر این مجموعهٔ برگزیدهٔ انسانها متجلّی می‌شود. با رضایت و خشنودی و مژده‌های خود بدیشان، و با بزرگی کردن در حقّ ایشان و پابرجا و استوار داشتن آنان، برایشان متجلّی می‌گردد. به خود خودشان اعلام می‌دارد که او از ایشان خشنود است. خدا بدیشان ابلاغ می‌فرماید که در خود آن مکانی که آنان بیعت می‌کردند حاضر بوده است:

﴿ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾. زیر درخت.

خدا اعلان می‌فرماید که او بر دلها و درونهایشان اطّلاع داشته است، و او ایشان را راضی کرده است و از آنان هم راضی گردیده است، و پیروزی و غنیمتها و فتحها را برایشان در آینده واجب و لازم نموده است. همهٔ اینها را نیز به قوانین جهان و به سنن هستی ربط و پیوند داده است. این هم کاری است که سراسر هستی در برابرش می‌ایستد و آن را می‌نگرد و می‌پاید و تماشا می‌نماید، و از آن متأثّر می‌گردد، و آن حادثهٔ بزرگ و منحصر به فرد را در لابلا و درون خود می‌نگارد و ثبت می‌نماید:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبٰايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَعَلِمَ مٰا فِي قُلُوبِهِمْ، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ، وَ أَثٰابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً. وَ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهٰا وَكٰانَ اللّٰهُ عَزِيزاً حَكِيماً. وَعَدَكُمُ اللّٰهُ مَغٰانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهٰا، فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ، وَ كَفَّ أَيْدِيَ النّٰاسِ عَنْكُمْ، وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ، وَ يَهْدِيَكُمْ صِرٰاطاً مُسْتَقِيماً، وَ أُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهٰا قَدْ أَحٰاطَ اللّٰهُ بِهٰا وَكٰانَ اللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً. وَ لَوْ قٰاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبٰارَ ثُمَّ لاٰ يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصِيراً. سُنَّةَ اللّٰهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللّٰهِ تَبْدِيلاً ﴾.

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد. همراه با غنیمتهای بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیرهٔ شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای است که کارهایش براساس حکمت است. خداوند غنیمتهای فراوانی را به شما وعده داده است که آنها را به چنگ می‌آورید. ولی این یکی را (که غنائم خیبر است) زودتر برایتان فراهم ساخت، و دست تعدّی مردمان (کینه‌توز و بدنهاد یهودی پیرامون مدینه) را از شما بازداشت، تا نشانه‌ای (بر وفای به عهد پروردگار) برای مؤمنان باشد، و شما را به راه راست رهنمود کند. و غنیمتهای دیگری که شما قدرت بر آن را نداشته و ندارید، ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد (و آن را بهرهٔ شما می‌گرداند) و او بر هر چیزی توانا است. اگر کافران (قریش، در سرزمین حدیبیّه) با شما بجنگند، (از ترس شما) پشت می‌کنند و می‌گریزند، سپس سرپرستی (که کار و بار ایشان را به دست گیرد) و یاوری (که ایشان را کمک کند) پیدا نخواهند کرد. این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

خداوند در حقّ مسلمانان بزرگی می‌فرماید این که دشمنانشان را دستگیر می‌نماید، آن کسانی که اذیّت و آزار مسلمانان را خواسته‌اند و در صدد شکنجه و درد سرشان برآمده‌اند. دشمنانشان را تهدید می‌کند، دشمنانی که مسلمانان را از مسجدالحرام بازداشته‌اند، و نگذاشته‌اند هدایت به جای واقعی خود راه پیدا کند و برسد. خداوند بزرگوار با مسلمانان مهربانانه سخن می‌گوید و نازشان می‌کند و فلسفهٔ بازداشتن ایشان را از کعبه در این سال، روشن می‌فرماید، و فضل و لطفی را به تصویر می‌کشد که با خشنود گرداندنشان بدانچه شده است و بوده است در حقّ ایشان روا دیده است، و بیان می‌فرماید با آرامش و اطمینانی که به دلهایشان وارد کرده است نسبت به کاری که خدا آن را می‌دیده است و بزرگ‌تر از کاری بوده است که آنان آن را می‌دیده‌اند، بدیشان لطف و مرحمت کرده است و بزرگی فرموده است. این کار، فتح مکّه، و گذشته از آن، غلبهٔ این آئین بر همهٔ آئینها به فرمان ایزد سبحان و در پرتو تقدیر و تدبیر یزدان جهان است:

﴿ وَ هُوَ الَّذی کَفَّ أَیْدِیَهُمْ عَنْکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَکَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَکُمْ عَلَیْهِمْ، وَ کانَ اللّهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصیراً. هُمُ الَّذینَ کَفَرُوا وَ صَدُّوکُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ وَ الْهَدْیَ مَعْکُوفاً أَنْ یَبْلُغَ مَحِلَّهُ. وَ لَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ، أَنْ تَطَؤُوهُمْ فَتُصیبَکُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَیْرِ عِلْمٍ، لِیُدْخِلَ اللّهُ فی رَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ، لَوْ تَزَیَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذینَ کَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَلیماً. إِذْ جَعَلَ الَّذینَ کَفَرُوا فی قُلُوبِهِمُ الْحَمِیَّةَ حَمِیَّةَ الْجاهِلِیَّةِ، فَأَنْزَلَ اللّهُ سَکینَتَهُ عَلیٰ رَسُولِهِ وَ عَلَی الْمُؤْمِنینَ، وَ أَلْزَمَهُمْ کَلِمَةَ التَّقْویٰ، وَ کانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها، وَ کانَ اللّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیماً. لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْیا بِالْحَقِّ، لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ إِنْ شاءَ اللّهُ آمِنینَ مُحَلِّقینَ رُؤُوسَکُمْ وَ مُقَصِّرینَ لا تَخافُونَ. فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا، فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِکَ فَتْحاً قَریباً. هُوَ الَّذی أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدیٰ وَ دینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدّینِ کُلِّهِ، وَ کَفیٰ بِاللّهِ شَهیداً ﴾.

او همان کسی است که در درون مکّه (و در زیر پنجهٔ دشمن) دست کافران را از شما، و دست شما را از ایشان کوتاه کرد، بعد از آن که (در جنگهای قبلی) شما را بر آنان پیروز گردانیده بود، و خداوند می‌بیند هر چیزی را که بکنید. اینان همانهائی هستند که کفر ورزیده‌اند، و از ورود شما به مسجدالحرام جلوگیری کرده‌اند، و نگذاشته‌اند قربانیهائی که با خود نگاه داشته‌اید به قربانگاه برسد. اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی‌کردید که (در میان آنان هستند و) شما ایشان را نمی‌شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و

ضرری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد. دست شما را از ایشان کوتاه کرد) تا خدا هرکه را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و جامهٔ ایمانِ به اسلام را به تن او کند). اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکّه نهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا می‌بودند، کافران ایشان را (با غلبهٔ شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. آن‌گاه که کافران تعصّب و نخوت جاهلیّت را در دلهایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکّه راه ندهند)، خدا اطمینان خاطری بهرهٔ پیغمبرش و بهرهٔ مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دلهایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرو نشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند). همچنین خدا ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و (به حقیقت از هرکس دیگری) سزاوارتر برای روح ایمان و برازندهٔ آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است. خداوند خواب را راست و درست به پیغمبر خود نشان داده است. به خواست خدا همهٔ شما حتماً در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون ترس، داخل مسجدالحرام خواهید شد، ولی خداوند چیزهائی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید، و به همین جهت (قبل از فتح مکّه) فتح نزدیکی (که صلح حدیبیّه است) پیش آورد. خدا است که پیغمبر خود را همراه با رهنمون و آئین راستین (اسلام به سوی جملگی مردمان) روانه کرده است تا آن را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند. کافی است که خدا گواه (این چنین سخن و مسأله‌ای) باشد.

این سوره پایان می‌پذیرد با صفت ارزشمند تابانی که این گروه برگزیدهٔ بشری را ممتاز و جدا می‌گرداند، و آنان را با نشانهٔ ویژه‌ای منحصر به فرد می‌نماید، و از ایشان در کتابهای آسمانی پیشین از جمله در تورات و انجیل یاد می‌کند، و وعدهٔ بزرگوارانهٔ خدا مبنی بر آمرزش و پاداش بزرگ، بدیشان داده می‌شود:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ، تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً، سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ. وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ، فَاسْتَوىٰ عَلىٰ سُوقِهِ، يُعْجِبُ الزُّرّاعَ، لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ. وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

محمّد فرستادهٔ خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانهٔ ایمان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و امّا توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانانِ بشریّت را به شگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

بدین منوال و بر این روال، نصوص سوره مفهوم و روشن می‌گردد. در فضای خود قرار خواهد گرفت، فضائی که در آن نازل گردیده است، و آن را پدیدار و آشکار به تصویر می‌کشد و پیش چشم می‌دارد. این هم شیوهٔ ویژهٔ قرآن است، شیوه‌ای که رخدادها را پیاپی و زنجیره‌وار شرح و بسط نمی‌دهد. بلکه از رخدادها پرتوهای راهنمائی و پرورشی را پیش می‌کشد و رخداد جداگانه‌ای را با قانون همگانی پیوند می‌دهد، و موضعگیری و موقعیّت خاصّی را به اصل جهانی عامی

وصل می‌کند، و دلها و درونها را با اسلوب شگرفی و برنامهٔ شگفتی مخاطب می‌سازد و با آنها به سخن درمی‌آید.



از روند این سوره و فضای آن، و با مقایسهٔ این سوره با سورهٔ محمّد که از لحاظ ترتیب سوره‌ها در قرآن قبل از این سوره قرار گرفته است، روشن می‌گردد که چه اندازه تغییرات عمیقی و دگرگونیهای ژرفی در تمام موقعیّتهای گروه مسلمانان در فاصلهٔ سه سال صورت پذیرفته است، سه سالی که گمان می‌رود فاصلهٔ زمانی میان نزول این دو سوره بوده است. پیدا و هویدا می‌گردد که قرآن مجید چه اندازه در جماعت اسلامی تأثیر داشته است و تربیت مترقّیانهٔ نبوی با این جماعت چه کار کرده است، جماعتی که با رشد و نموّی که در زیر سایهٔ قرآن داشته است، و تحت رهنمودهای پیغمبرانهٔ به ارمغان آورندهٔ آن ترقّی و تعالی دیده است، خوشبخت گردیده است، و در طول تاریخ دور و دراز بشریّت آن چیزی بوده است که بوده است.

در فضای سورهٔ فتح و پیامها و اشاره‌هایش پیدا است که ما در برابر جماعتی هستیم که درک و فهمشان از عقیده پخته گردیده است، و سطوح ایمانی ایشان همطراز و همخوان شده است، و جانهایشان با انجام وظائف و تکالیف این آئین آرمیده است. دیگر این جماعت نیازی به انگیزه‌ها و دافعه‌های تند و سخت مؤثّری ندارد تا با مال و جان به انجام همچون وظائف و تکالیفی برخیزند. بلکه این جماعت بدانجا رسیده‌اند که به کسی نیاز دارند از غیرت و شورشان بکاهد، و از شدّت و حدّتشان کم کند، و زمام اختیارشان را به دست گیرد تا تسلیم آرامش و سازش گردند، و گاهی صلح و ساز را بپسندند، و برابر حکمت والای رهبری در کار دعوت، بیایند و بروند.

این جماعت مسلمان دیگر با همچون فرمودهٔ ایزد بزرگوار روبرو نمی‌گردد:

﴿ فَلاٰ تَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتِرَكُمْ أَعْمٰالَكُمْ ﴾.

سست مشوید، و (کافران را) به صلح مخوانید. چرا که شما برترید و خدا با شما است، و هرگز از (اجر و ثواب) اعمالتان نمی‌کاهد. (محمد/۳۵)

با همچون فرموده‌ای نیز روبرو نمی‌گردد:

﴿ هٰا أَنْتُمْ هٰؤُلاٰءِ تُدْعَوْنَ لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخَلُ، وَ مَنْ يَبْخَلْ فَإِنَّمٰا يَبْخَلُ عَنْ نَفْسِهِ، وَ اللهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمُ الْفُقَرٰاءُ، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ، ثُمَّ لاٰ يَكُونُوا أَمْثٰالَكُمْ ﴾.

آگاه باشید که شما (از سوی آفریدگارتان) دعوت به انفاق در راه خدا می‌شوید. بعضی از شما بخل می‌ورزند. هرکس هم بخل بورزد، در حقّ خود بخل می‌ورزد (و زیان آن متوجّه خودش می‌گردد). زیرا خدا بی‌نیاز است و شما نیازمندید. اگر شما (از فرمان خدا سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می‌گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز همسان شما نخواهند بود (و از ایثار و فداکاری و بذل جان و مال خودداری نخواهند کرد و از فرمان یزدان روی‌گردان نخواهند شد). (محمد/۳۸)

دیگر به انگیزه‌های نیرومندی که به جهاد فراخواند نیازی دیده نمی‌شود، از قبیل سخن گفتن از شهیدان و احترامها و پاداشهائی که در پیشگاه خدا خواهند داشت و خواهند دید، و بیان حکمت گرفتار آمدن به جنگ و دشواریهای آن، بدان سان که در سورهٔ محمّد آمده است. آنجا که ایزد بزرگوار می‌فرماید:

﴿ ذٰلِكَ وَ لَوْ يَشٰاءُ اللهُ لاَنْتَصَرَ مِنْهُمْ، وَ لٰكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ، وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمٰالَهُمْ. سَيَهْدِيهِمْ وَ يُصْلِحُ بٰالَهُمْ، وَ يُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَّفَهٰا لَهُمْ ﴾.

برنامه این است، و اگر خدا می‌خواست خودش (از طریقهای دیگری همچون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سائر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می‌گرفت. امّا خدا خواسته

است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید (و مؤمنان راستین را با جهاد با کافران امتحان نماید). کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، خداوند هرگز کارهایشان را نادیده نمی‌گیرد و بی‌مزد نمی‌گذارد. به زودی خداوند آنان را (به سوی مقامات عالیۀ بهشت و گفتار نیک و کردار پسندیده) رهنمود می‌کند و حال و وضعشان را خوب و عالی می‌نماید. و آنان را به بهشتی داخل خواهد کرد که آن را بدیشان معرّفی کرده است و (اوصافش را توسّط پیغمبران و کتابهای آسمانی بازگو نموده است). (محمّد/۴-۶)

بلکه در اینجا سخن می‌رود از آرامشی که خدا به دلهای مؤمنان انداخته است، و یا بر آنان فرو فرستاده است. مراد از همچون آرامش و سکینه‌ای فرونشاندن تنورۀ خشم ایشان، و پائین آوردن شعلۀ آتش غیرت و شور آنان، و اطمینان دادن به دلهایشان در حکم خدا و حکمت پیغمبرش ﷺ در مسألۀ صلح و ساز و نرمش و سازش، و ذکر راضی شدن یزدان از بیعت‌کنندگانِ زیر درخت است. این تصویر گویا و روشنی از پیغمبر ﷺ و همراهان او است که در آخر این سوره آمده است.

ولی سخن از وفای با بیعت، و ذکر نقض عهد در آن که در این فرمودۀ یزدان سبحان آمده است:

﴿ إِنَّ الَّذِینَ یُبَایِعُونَکَ إِنَّمَا یُبَایِعُونَ اللهَ، یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدِیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّمَا یَنْکُثُ عَلَیٰ نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفَیٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتِیهِ أَجْراً عَظِیماً ﴾.

بیگمان کسانی که (در بیعةالرضوانِ حدیبیّه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزلۀ دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هرکس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند. (فتح/۱۰)

در آن بیشتر اشاره می‌گردد به بزرگداشت بیعت‌کنندگان و بزرگ شمردن شأن و مقام بیعتی که شده است. امّا اشاره‌ای که به نقض عهد آمده است به مناسبت سخن گفتن از عربهای بادیه‌نشینی است که در منزل نشستند و بیرون نیامدند و در این کوچ زیارتی شرکت نکردند. همچنین اشاره به منافقان زن و مرد می‌رود، اشارۀ گذرائی که بر ضعف موقعیّت و موضعگیری این دسته از مردمان دلالت دارد، و بیانگر خلوص و رشد فکری و هماهنگی جماعت مسلمانی است که در مدینه بسر می‌برند. به هر حال اینها چیزهائی است که بدانها اشارۀ گذرائی می‌شود، و چیزی از گسترۀ این سوره را فرانمی‌گیرد، بدان اندازه که سخن از منافقان در سورۀ محمّد فراگرفته است. بدان خاطر که در آن هنگام منافقان و همپیمانان یهودی ایشان شأن و مقام و برو و بیائی داشتند. این هم ترقّی و تعالی دیگری در موقعیّت و منزلت خارجی جماعت مسلمانان بشمار است، موقعیّت و منزلت خارجی‌ای که همگام و همآوا با آن ترقّی و تعالی درونی‌ای است که در دلها و جانهای جماعت مسلمانان پدیدار و نمودار شده بود.

همچنین پیدا است که نیروی مسلمانان با مقایسۀ با نیروی مشرکان چه اندازه رشد و ترقّی داشته است. این امر در فضای کلّی این سوره و در برخی از آیات آن به صراحت جلوه‌گر آمده است. اشاره‌هائی که به فتوحات آینده، و به شوق و علاقۀ خانه‌نشینان و واپس‌کشیدگان به غنائمی که سهل و ساده به دست می‌آید، و ذکر معذرت‌خواهیهائی که از طرف ایشان شده است، و اشاره‌هائی که به غلبۀ این آئین بر همۀ آئینها رفته است، همه و همه بیانگر این واقعیّت است که نیروی مسلمانان در این دوره به کجا رسیده است، دوره‌ای که فاصلۀ زمانی میان نزول دو سورۀ محمّد و فتح را تشکیل می‌داده است.

ترقّی و تعالی روشنی در حقیقت دلها و درونها، و در حال و وضع جماعت مسلمانان، و در ظروف و شرائط

محیط بر جماعت مسلمانان، روی داده است. کسی این ترقّی و تعالی را درک و فهم می‌کند که خطّ سیر زندگانی پیغمبر ﷺ را در نصوص قرآنی دنبال و پژوهش کند. این ترقّی و تعالی ارزش ویژهٔ خود را دارد. همچنین این ترقّی و تعالی معنی و مفهوم خاصّ خود را در تأثیر برنامهٔ قرآنی و شیوهٔ تربیت محمّدی در این جماعت خوشبخت و ممتاز در تاریخ دارد. این ترقّی و تعالی دارای پیام ویژهٔ خویش به کسانی است که عهده‌داران امور و شؤون گروه‌های بشری هستند. بدیشان الهام می‌کند که نباید دلهایشان تنگ شود از این که نقص، ضعف، ته نشسته‌ها، آثار روزگاران گذشته، آثار محیط، کششها و جاذبه‌های زمین، سنگینی گوشت و خون، و چیزهای دیگری در میان جماعت مسلمانان مانده است و هنوز دست از یقهٔ ایشان برنداشته است . . . چه همهٔ اینها در نخستین گامهای دعوت، نیرومند و ژرف و دشوار به نظر می‌آیند. ولی همهٔ اینها با ایستادگی و فرزانگی و شکیبائی و ماندگاری بر راه چاره، رو به خوبی و خوشی و ترقّی و تعالی می‌روند، و خوب و خوش و مترقّی و متعالی می‌شوند. تجربه‌ها و آزمونها به خوب و خوش شدن و ترقّی و تعالی پیدا کردن کمک می‌کنند، زمانی که فرصت تربیت و رهنمود را داشته باشند. آن وقت است که سنگینیهای خاک و عشق به زمین اندک اندک کم‌تر و کم‌تر می‌شود، و اندوده و انباشتهٔ گوشت و خون کم‌کم نازک‌تر و نازک‌تر می‌گردد، و آثار محیط رخت برمی‌بندد و پنهان می‌شود، و ته‌نشسته‌ها و رسوبات گذشته شفّاف می‌گردد، و دلها به افقهای بالاتر و والاتر بال و پر می‌کشند و می‌نگرند، تا نور را در آن افق دور روشن می‌بینند. پیغمبر خدا ﷺ الگوی زیبائی برای ما است. در برنامهٔ قرآنی راه راست قرار دارد.



﴿ إِنَّا فَتَحْنَا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً، لِیَغْفِرَ لَکَ اللهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ مَا تَأَخَّرَ، وَ یُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَیْکَ، وَ یَهْدِیَکَ صِرَاطاً مُسْتَقِیماً، وَ یَنْصُرَکَ اللهُ نَصْراً عَزِیزاً ﴾.

ما برای تو فتح آشکاری را فراهم ساخته‌ایم. هدف این بود که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را ببخشاید، و نعمت خود را بر تو تمام نماید، و به راه راست هدایتت فرماید، و پیروزی نادر و نایابی را بهرهٔ تو نماید.

این سوره با این فیض و فضل الهی بر پیغمبر خدا ﷺ می‌آغازد: فتح آشکاری، مغفرت فراگیر و همه جانبه‌ای، نعمت تامّ و کاملی، هدایت ثابت و بردوامی، و پیروزی نادر و نایابی . . . اینها پاداش اعتماد تامّ و ایمان کامل به پیام و رهنمود خدا، تسلیم رضایت‌بخش پیام و الهام خدا شدن، از هرگونه خواست شخصی پالودن و زدودن، خالصانه از آن خدا بودن، بدون چون و چرا فرمان یزدان را شنودن، و اطمینان و یقین ژرف به رعایت و عنایت مهربانانهٔ خدا داشتن است . . . پیغمبر ﷺ خواب می‌بیند و برابر پیام آن به حرکت و تکان درمی‌آید. شتر می‌خوابد و مردمان فریاد برمی‌آورند: شتر قصواء برید و درمانده گردید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

(مَا خَلَأَتْ. وَ مَا هُوَ لَهَا بِخُلُقٍ. وَ لٰکِنْ حَبَسَهَا حَابِسُ الْفِیلِ عَنْ مَکَّةَ. لَا تَدْعُونِی قُرَیْشٌ الْیَوْمَ إِلَیٰ خُطَّةٍ یَسْأَلُونَنِی فِیهَا صِلَةَ الرَّحِمِ إِلَّا أَعْطَیْتُهُمْ إِیَّاهَا).

«شتر نبریده است و درمانده نگردیده است. این خوی آن نیست. بلکه بازدارندهٔ فیل از مکّه آن را بازداشته است و برجای نگاه داشته است. امروز قریشیان به هرگونه خطّ سیری مرا دعوت کنند، و هرگونه طرحی را از من بخواهند، اگر در آن خطّ سیر و طرح پیوند خویشاوندی باشد همچون خطّ سیری را در پیش می‌گیرم و چنین طرحی را می‌پذیرم».

عمر پسر خطّاب، غیرتمندانه و دلیرانه می‌گوید: پس چرا در راه آئین خود خواری و پستی را بپذیریم؟ بدو پاسخ می‌فرماید:

(أَنَا عَبْدُ اللهِ وَ رَسُولُهُ لَنْ أُخَالِفَ أَمْرَهُ وَ لَنْ یُضَیِّعَنِی).

«من بندهٔ خدا و فرستادهٔ او هستم، هرگز با فرمان او مخالفت نمی‌کنم، و او هم مرا رها و ضائع نمی‌کند».

گذشته از این، زمانی که شائع می‌شود که عثمان کشته شده است، می‌فرماید:
(لاٰنَبْرَحُ حَتّیٰ نُنٰاجِزَ الْقَوْمَ).
«نمی‌رویم تا با این مردمان نجنگیم».
مردمان را به بیعت کردن فرامی‌خواند. در نتیجه بیعةالرضوان رخ می‌دهد، بیعةالرضوانی که خیر و خوبی از آن برمی‌جوشد و نصیب کسانی می‌گردد که بدان دسترسی پیدا کردند و خوشبخت گردیدند.
فتح و پیروزی این است و بس، وقتی که سنجیده می‌شود با فتح و پیروزی دیگری که در صلح حدیبیّه مجسّم می‌گردد، و فتوحات و پیروزیهای گوناگونی که به دنبال آن می‌آیند و به شکلهای جوراجوری جلوه‌گر و پدیدار می‌گردند:
فتح و پیروزی حدیبیّه، فتح و پیروزیِ دعوت بود. زهری می‌گوید: پیش از آن در اسلام فتح و پیروزی‌ای دست نداده است که بزرگ‌تر از آن باشد. وقتی که مردمان به همدیگر رسیدند جنگ و جدال درگرفت. وقتی که صلح و ساز راه افتاد، و کارزار به پایان آمد، و مردمان همدیگر را امن و امان دادند و از یکدیگر ایمن شدند، و به هم رسیدند و یکدیگر را دیدند، و سخن به درازا کشاندند و از کشمکش و ستیز گفتند و شنیدند، هر فرد خردمندی که چیزی می‌دانست در بارهٔ اسلام چیزی نگفت مگر این که به اسلام گردن نهاد و به دائرهٔ آن درآمد. در مدّت آن دو سال ـ یعنی فاصلهٔ صلح حدیبیّه و فتح مکّه ـ تعدادی همسان یا بیشتر از آنانی که قبل از حدیبیّه اسلام را پذیرفته بودند، اسلام را پذیرا گردیدند.
ابن هشام گفته است: دلیل صحّت گفتار زهری این است که پیغمبر خدا ﷺ با هزار و چهارصد نفر به سوی حدیبیّه بیرون آمده بود، همان‌گونه که جابر پسر عبدالله نقل کرده است. بعد از آن در سال فتح مکّه که دو سال پس از حدیبیّه بوده است، همراه با ده هزار نفر بیرون آمده است.
از جملهٔ کسانی که در این فاصله ایمان آورده‌اند خالد پسر ولید، و عمرو پسر عاص بوده‌اند. فتح حدیبیّه فتح گسترهٔ فراخی از زمین بوده است. چرا که مسلمانان از شرّ قریشیان در امان گردیدند، و پیغمبر خدا ﷺ اقدام به نجات جزیرةالعرب از باقیمانده‌های خطر یهودیان فرمود ـ بعد از آن که از دست بنی قینقاع و بنی‌نضیر و بنی‌قریظه رهائی حاصل شد ـ این خطر یهودیان در دژهای محکم و استوار خیبر می‌گردید، دژهائی که راه شام را تهدید می‌کرد. خداوند آن دژها را با دست مسلمانان گشود، و مسلمانان از آن دژها غنائم زیادی را به دست آوردند، و پیغمبر ﷺ آن غنائم را فقط میان کسانی تقسیم کرد که در حدیبیّه حاضر آمده بودند، و چیزی از آن غنائم به دیگران نداد.
حدیبیّه فتح و پیروزی منزلت و جایگاه مسلمانان در مدینه، و در میان قریشیان در مکّه، و در بین سائر مشرکان دور و بر بود. استاد محمّد عزّت دروزه، در کتاب خود: (سِيرَةُ ٱلرَّسُولِ، صُوَرٌ مُقْتَبَسَةٌ مِنَ الْـقُرْآنِ الْكَرِيمِ) حقّ و حقیقت را بیان داشته است:
«شکّ و تردیدی نیست صلحی را که خداوند فتح بزرگ و پیروزی سترگ نامیده است، به تمام و کمال مستحقّ و سزاوار چنین توصیف و تعریفی است. بلکه درست خواهد بود که از زمرهٔ حوادث قاطعانهٔ بزرگ در زندگانی پیغمبر ﷺ و در تاریخ اسلام و در شوکت و شکوه و پایداری و استقرار اسلام، بشمار آید. به عبارت دیگر از بزرگ‌ترین حوادث اسلام قلمداد شود. چه قریشیان پیغمبر و اسلام را به رسمیّت شناختند و به قوّت و قدرت و هستی و وجود آن دو اعتراف کردند. بلکه پیغمبر ﷺ و مسلمانان را همتا و همسان خود شمردند، و بلکه به بهترین وجه از پیغمبر ﷺ و مسلمانان دفاع کردند. در صورتی که در مدّت دو سال دو بار به مدینه حمله کرده بودند. آخرین حمله یک سال پیش از این زیارت بوده است. قریشیان همراه با جمعیّت فراوانی از دسته‌ها و گروه‌های احزاب برای نابودی و ریشه‌کن کردن مسلمانان تاخت آوردند. این جمعیّت فراوان به دلها و درونهای مسلمانان هراس و

پریشانی زیادی انداخت، چراکه مسلمانان در برابر جنگجویان دشمن، ضعیف و اندک بودند. بدین خاطر همچون صلحی در دلها و درونهای عربها تأثیر بزرگی داشت. عربها قریشیان را پیشوا و الگوی خود می‌دیدند. از موضعگیری گریزشان از اسلام سخت متأثّر می‌شدند و پا به پای ایشان می‌رفتند. اگر پیش چشم بداریم که عربها چنین تصوّر می‌کردند که مسلمانان سالم از این سفر برنمی‌گردند، و منافقان هم بدترین گمانها را می‌بردند، گوشه‌ای از گوشه‌های مهمّ این فتح و گسترهٔ فراخ آن برای ما پیدا و هویدا می‌گردد.

حوادثی که پیش آمد صدق الهام پیغمبر ﷺ را در کاری که کرد اثبات نمود، و قرآن بر آن مهر تأیید زد. این حوادث فائده‌های مادی و معنوی و سیاسی و جنگی و دینی‌ای را نشان دادند که از این صلح بهرهٔ مسلمانان گردید و عائد ایشان شد. چراکه مسلمانان در دیدگان قبائل، قوی و نیرومند جلوه‌گر آمدند. خانه‌نشینان و واپس‌کشیدگان عرب به معذرت‌خواهی پرداختند. در مدینه صدای منافقان پائین کشید، و شأن و مقامشان ناچیز گردید. عربها از مکانهای دوردست گروه‌ها و دسته‌هائی را به خدمت پیغمبر ﷺ اعزام می‌کردند. پیغمبر ﷺ توانست سپاهیانی را به نواحی دوری مثل نجد و یمن و بلقاء بفرستد. بعد از دو سال توانست به مکّه حمله کند و آنجا را فتح کند. در این امر خاتمهٔ قاطعانه‌ای حاصل گردید، چراکه پیروزی و کمک خدا دررسید و فتح و ظفر نصیب مسلمانان گردید، و مردمان دسته دسته و گروه گروه به آئین اسلام مشرّف شدند و بدان درآمدند».[1]

ما دیگر باره برمی‌گردیم و تأکید می‌کنیم که در کنار همهٔ اینها فتح و پیروزی دیگری بوده است. فتح و پیروزی دلها و درونها صورت گرفته است که بیعةالرضوان آن را به تصویر کشیده است، بیعتی که خدا بدان راضی بوده است و از شرکت‌کنندگان در آن بیعت نیز راضی گردیده است، رضایتی که قرآن آن را ثبت و ضبط و توصیف و تعریف فرموده است، و در پرتو آن، این عکس روشن و ارزشمند آنان را در پایان این سوره ترسیم نموده است:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ. وَ الَّذِینَ مَعَهُ ... ﴾. الخ ...

«محمّد فرستادهٔ خدا است. و کسانی که با او هستند ...».
تا آخر ...

این فتح و پیروزی است، فتح و پیروزی‌ای که در تاریخ دعوتها و رسالتهای آسمانی پیشین خود جایگاه و حساب و معنی و مفهوم ویژهٔ خویش را دارد، و بعد از خود هم در تاریخ، آثار خویش را داشته و خواهد داشت.

پیغمبر خدا ﷺ از این سوره بس شاد و شادمان گردید. دل بزرگ او از باران رحمت این فیض و فضلی که بر او و مؤمنان همراهش باریدن گرفت شاد شد. از این فتح و پیروزی آشکار شاد گردید. از مغفرت فراگیر مسرور شد. از نعمت تامّ شادمان گردید. از هدایت به راه راست شاد شد. از نصرت ارزشمند و بزرگ شاد گردید. از خشنودی خدا از مؤمنان و توصیف زیبا و دلربای این خشنودی در قرآن، مسرور و شادمان گردید. در روایت آمده است که آن حضرت فرمود:

(نَزَلَ عَلَیَّ الْبارِحَةَ سُورَةٌ هِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیا وَ ما فِیها).

«دیشب سوره‌ای بر من نازل گردیده است که از دنیا و آنچه در آن است برایم گرامی‌تر و دوست‌داشتنی‌تر است».

در روایت دیگری این‌گونه آمده است:

(لَقَدْ أُنْزِلَتْ عَلَیَّ اللَّیْلَةَ سُورَةٌ هِیَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ).

امشب سوره‌ای بر من نازل گردیده است که برایم گرامی‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از هر آن چیزی است که خورشید بر آن می‌تابد.

جان پاک پیغمبر ﷺ لبریز از شکر و سپاس نعمتی

۱- جلد دوم، صفحات ۲۹۲ و ۲۹۳.

شد که پروردگارش از میان دیگران آن را بدو عطاء فرمود. این جوش و خروش شکر و سپاس نعمت در شکل نماز دور و درازی جلوه‌گر و منعکس گردید که عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ راجع بدان می‌گوید: پیغمبر خدا ﷺ وقتی که نماز می‌خواند تا بدانجا می‌ایستاد که پاهایش تاب مقاومت از دست می‌داد. عائشه ـ رَضِيَ‌اللهُ‌عَنْهَا ـ بدو عرض می‌کرد: آیا چنین کاری را می‌کنی در حالی که خداوند گناهان پیشین و پسین تو را بخشیده است؟ پیغمبر ﷺ می‌فرمود:

(یٰا عٰائِشَةُ، أَفَلاٰ أَکُونُ عَبْداً شَکُوراً؟)[1]

«ای عائشه، آیا بندهٔ بس سپاسگزاری نباشم؟».



این سرآغاز، نصیب ویژهٔ پیغمبر ﷺ بوده است. آن گاه روند سخن به پیش می‌رود و نعمتی را توصیف می‌کند که خدا با این فتح و پیروزی به مؤمنان داده است، و با دست کشیدن بر دلهایشان، آرامش بهرهٔ ایشان نموده است، و بیان می‌دارد که خدای جهان برای مؤمنان در آخرت مغفرت و رستگاری و نعمتهای فراوان اندوخته است و تهیّه دیده است:

﴿ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَاناً مَعَ إِيمَانِهِمْ، وَ لِلّٰهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيماً حَكِيماً. لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، خَالِدِينَ فِيهَا، وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ، وَكَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزاً عَظِيماً ﴾.

خدا است که به دلهای مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویشتن را تقویت نمایند). لشکرهای آسمان و زمین از آن خدا است، و خداوند بس آگاه و فرزانه است. (چنین کرد) تا مردان و زنان مؤمن را (در برابر فرمانبرداری و جهادشان) به باغهای بهشتی درآورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن رودبارها روان است، و جاودانه در آن بسر می‌برند، و تا این که گناهان و بدیهایشان را بزداید و ببخشاید، و این در پیشگاه ایزدی (و در جهان ابدی، کامیابی سترگ و) رستگاری بزرگ بشمار است.

سکینه، یعنی آرامش و قوّت قلب، واژهٔ تعبیرکننده و به تصویرکشنده و دارای سایه‌روشنها است. وقتی که یزدان سکینه را به دلی بیندازد، مایهٔ آرامش خاطر و آسایش جان، یقین و اطمینان، پایداری و استقامت، و تسلیم شدن فرمان یزدان جهان و خشنود گردیدن به خواست ایزد سبحان می‌شود.

در دلهای مؤمنان از این واقعه احساسها و اندیشه‌های گوناگونی به تلاطم و جوش و خروش درآمده بود. خیالهای جوراجوری به درون دلهایشان سرک می‌کشید. به دلهائی می‌گذشت که انتظار تصدیق خواب پیغمبر خدا ﷺ را بکشند و چشم به راه ورود به مسجدالحرام باشند. پس از رویاروئی قریشیان و قبول صلح و دست کشیدن پیغمبر ﷺ از ورود به مسجدالحرام در این سال، چه خیالها که به مغزها خطور می‌کرد. دست کشیدن و برگشتن آن هم بعد از نشانه‌گذاری و تعیین حیوانات قربانی و سوق دادن آنها به سوی مسجدالحرام! شکّ نیست واقعاً کار دشوار و ناگواری برای دلهای مؤمنان بود. از عمر رضی الله عنه روایت شده است که او به پیش ابوبکر آمد در حالی که هیجان‌زده و پریشان و نابسامان بود. از جملهٔ چیزهائی که ـ گذشته از آنچه ما در اصل روایت ذکر کردیم ـ به ابوبکر گفت این بود: آیا او به ما نمی‌گفت ما به بیت‌الله می‌رویم و آن را طواف می‌کنیم؟ ابوبکر که دلش با دل پیغمبر ﷺ پیوند داشت و ضربان دلش با ضربان دل او می‌زد گفت: بلی. آیا پیغمبر ﷺ به تو خبر داده است که امسال تو به بیت‌الله می‌روی و می‌رسی؟ گفت: نه. ابوبکر گفت: تو قطعاً به بیت الله می‌روی و می‌رسی و آن را طواف می‌کنی. عمر ابوبکر را رها کرد، و به سوی پیغمبر ﷺ رفت. از جمله چیزهائی که به پیغمبر ﷺ عرض کرد این بود: آیا تو به ما

۱- مسلم آن را در صحیح خود به نقل از عبدالله پسر وهب ذکر کرده است.

نمی‌فرمودی که ما به بیت‌الله خواهیم رفت و آن را طواف خواهیم کرد؟ فرمود:

(بَلىٰ. أَفَأَخْبَرْتُکَ أَنَّا نَأْتِيهِ الْعَامَ؟).

بلی. آیا من به تو خبر داده‌ام که ما امسال به بیت الله خواهیم رفت و خواهیم رسید؟.

عمر گفت: نه. پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(فَإِنَّکَ آتِيهِ وَ مُطَوِّفٌ بِهِ).

قطعاً تو به بیت‌الله خواهی رفت و خواهی رسید و آن را طواف خواهی کرد.

این تصویری از چیزهائی است که در دلها غوغا می‌کرد و در گشت و گذار بود.

مؤمنان از شروط دیگری که قریشیان پیشنهاد کردند و به تصویب رسید، دلتنگ و آزرده‌خاطر بودند. از جمله: هرکس مسلمان شود و بدون اجازهٔ سرپرست خود به پیش محمّد برود، باید که برگردانده شود. حذف بسم الله الرحمن الرحیم به خاطر جانبداری از غیرت و شور جاهلیّتی که داشتند. نپذیرفتن صفت رسول‌الله ﷺ آورده‌اند که علیّ ؑ خودداری کرد از این که این صفت را محو کند آن گونه که سهیل پسر عمرو خواسته بود. بلکه پیغمبر خدا ﷺ شخصاً آن را محو نمود و فرمود:

(أَللّٰهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّي رَسُولُکَ).

خداوندا قطعاً تو می‌دانی که من فرستادهٔ تو هستم.

غیرت جانبداری مسلمانان از دینشان، و حماسه و شورشان برای رویاروئی با مشرکان به اوج خود رسیده بود. این غیرت و شهامت و حماسه و شور در بیعتِ جمعیِ ایشان پدیدار و نمودار است. کار عاقبت به صلح و ساز و برگشتن کشید. سهل و ساده نبود. برای همچون کسانی کارها بدانجا بکشد و بینجامد که کشید و انجامید. ناراحتی ایشان در کندی کردن و درنگ ورزیدن در کار قربانی و تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر پدیدار و نمودار است. تا بدانجا کندی کردند و درنگ ورزیدند که پیغمبر خدا ﷺ سه بار دستور قربانی و تراشیدن یا کوتاه کردن موی سر را صادر فرمود. ولی کسی از جای برنخاست و فرمان نبرد! اصحاب هم روشن است چگونه فرمان پیغمبر خدا ﷺ را می‌بردند و دستور او را اجراء می‌کردند. نمونه‌ای از فرمان بردن و دستور را اجراء کردن را در چیزی می‌توان دید که عروه پسر مسعود ثقفی برای قریشیان در بارهٔ آنان نقل کرده است. اصحاب از شدّت ناراحتی قربانی نکردند و موی سر را نتراشیدند یا کوتاه نکردند تا زمانی که پیغمبر خدا ﷺ را دیدند که شخصاً اقدام به قربانی کردن و سر تراشیدن فرمود. این حرکت عملی، ایشان را سخت تکان داد، تکانی که سخن، ایشان را تکان نداده بود. آنان به خود آمدند و به سوی اطاعت و فرمانبرداری برگشتند. بسان کسانی که دهشت‌زده و حیرت‌زده شده باشند!

مسلمانان از مدینه به قصد عمره بیرون آمده بودند. هیچ‌گونه جنگی را در نظر نداشتند، و برای جنگ از لحاظ روانی و عملی خود را آماده نکرده بودند. امّا ناگهانی با موضعگیری قریشیان رویاروی گردیدند. شائع گردیده بود که عثمان کشته شده است. قریشیان گروهی را فرستادند تا به اردوگاه مسلمانان تیراندازی کنند. آنان تیرها و سنگهائی را به اردوگاه پرتاب کردند. وقتی که پیغمبر خدا ﷺ تصمیم گرفت بجنگد، و در این راستا از مسلمانان طلب بیعت فرمود، همه با او بیعت کردند و یکسره آمادگی خود را اعلام نمودند. ولیکن این امر منافی موقعیّت ناگهانی‌ای نیست که برایشان پیش آمد و بر سرشان تاخت و خلاف انتظار چیزی بود که برایش بیرون آمده بودند. این هم یکی از چیزهائی بود که فعل و انفعالاتی و شور و غوغائی به دلهایشان راه می‌انداخت. مسلمانان آخر هزار و چهارصد نفر بودند، ولی قریشیان در خانه و کاشانه خود بودند و عربهای بادیه‌نشین و مشرکان دیگر را پشت سر داشتند.

از آنجا که خدا می‌دانست آنچه در آن زمان در دلهای مؤمنان می‌گذشت و از ایمان برمی‌جوشید، و از غیرتِ ایمانی سرچشمه می‌گرفت، غیرتی که نه برای

جانبداری از خود و نه به خاطر جاهلیّت موجود در ایشان بود، بر آنان با همچون سکینه و آرامشی تفضّل فرمود و در حقّشان بزرگی نمود:

﴿ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ﴾.

تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویش را تقویت نمایند).

آرام و قرار گرفتن و آرامش خاطر یافتن، درجه‌ای بعد از غیرت و حماسه نشان دادن است. در آن اعتماد و یقینی است که پریشان و نابسامان نمی‌گردد. در آن خشنودی و رضائی است که از یقین و باور برجوشیده است.

بدین خاطر اشاره می‌نماید که پیروزی و چیرگی، دشوار و دور نبوده است، بلکه برای خدا آسان و ساده بوده است اگر حکمت او آن روز اقتضاء می‌کرده است که کار و بار آن‌گونه بشود که مؤمنان می‌خواسته‌اند. زیرا لشکرهائی خدا دارد که قابل شمارش نیستند و شکست‌ناپذیرند، و هر زمان که خدا بخواهد پیروز می‌گردند و چیره می‌شوند:

﴿ وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَكانَ اللّهُ عَليماً حَكيماً ﴾.

لشکرهای آسمانها و زمین از آن خدا است، و خداوند بس آگاه و فرزانه است.

حکمت او این است و علم او این است. کارها آن‌گونه که خدا بخواهد، برابر حکمت و علم او می‌گردد و می‌چرخد. برابر علم و حکمت:

﴿ أَنْزَلَ السَّكينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنينَ لِيَزْدادُوا إِيماناً مَعَ إِيمانِهِمْ ﴾.

به دلهای مؤمنان آرامش و اطمینان خاطر داده است تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند (و یقین و باور خویشتن را تقویت نمایند).

تا خدا برای ایشان محقّق کند و پیاده فرماید رستگاری و نعمت را:

﴿ لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنينَ وَ الْمُؤْمِناتِ جَنّاتٍ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ، خالِدينَ فيها، وَ يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئاتِهِمْ، وَكانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّهِ فَوْزاً عَظيماً ﴾.

(چنین کرد) تا مردان و زنان مؤمن را (در برابر فرمانبرداری و جهادشان) به باغهای بهشتی درآورد که در زیر (درختان و قصرهای) آن رودبارها روان است، و جاودانه در آن بسر می‌برند، و تا این که گناهان و بدیهایشان را بزداید و ببخشاید، و این در پیشگاه ایزدی (و در جهان ابدی، کامیابی سترگ و) رستگاری بزرگ بشمار است.

وقتی که این کار در حساب و کتاب خدا رستگاری و کامیابی بزرگ و سترگ است، پس قطعاً رستگاری و کامیابی بزرگ و سترگ است. رستگاری و کامیابی در حقیقت خود است. رستگاری و کامیابی در دلها و درونهای کسانی است که به چیزی می‌رسند که در پیشگاه خدا برایشان اندوخته و تعیین گردیده است و با ترازوی خدا سنجیده و برآورده شده است . . . مؤمنان در همان روز که خدا برایشان همچون نعمتی را مقرّر و مقدّر فرمود، بدان شاد و مسرور گردیدند. مؤمنان بعد از آن که سرآغاز این سوره را شنیدند، و متوجّه شدند که یزدان جهان به پیغمبر خود ﷺ چه لطف و عنایتی مبذول فرموده است، به بهرهٔ خودشان نیز چشم امید دوختند و از آن پرس و جو کردند. وقتی که مؤمنان بهرهٔ خودشان را هم شنیدند و از آن اطّلاع پیدا نمودند، جانهایشان لبریز و سرریز از رضا و فرح و یقین گردید. آن گاه یزدان سبحان مؤمنان را از جانب دیگری از جوانب حکمتش باخبر فرمود و بدیشان اطّلاع داد که چه چیزی را در این حادثه مقدّر و مقرّر کرده است. آنچه مقدّر و مقرّر کرده است مجازات مردان و زنان منافق و مشرک بوده است در برابر کارها و رفتارهائی که از ایشان سر زده است:

﴿ وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقينَ وَالْمُنافِقاتِ وَالْمُشْرِكينَ وَالْمُشْرِكاتِ، الظّانّينَ بِاللّهِ ظَنَّ السَّوْءِ، عَلَيْهِمْ دائِرَةُ السَّوْءِ. وَ غَضِبَ اللّهُ عَلَيْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ، وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ ساءَتْ مَصيراً. وَ لِلّهِ جُنُودُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ كانَ اللّهُ عَزيزاً حَكيماً ﴾.

تا این که مردان و زنان منافق، و مردان و زنان مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می‌برند. بدیها و بلاها تنها ایشان را دربر می‌گیرد (و فقط بر آنان چنبره می‌زند) و خداوند بر ایشان خشمگین می‌گردد، و آنان را نفرین می‌کند (و از رحمت خود محروم می‌سازد) و دوزخ را برای ایشان آماده ساخته است، و دوزخ چه جایگاه نهائی بدی است! لشکرهای آسمانها و زمین از آنِ خدا است، و خدا مقتدری شکست‌ناپذیر است؛ و حکیمی فرزانه است.

متن آیات قرآنی مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را گرد آورده است در سوء ظنّ به خدا، و در عدم یقین به یاری خدا به مؤمنان و پیروز گرداندن ایشان، و در این که همهٔ منافقان و مشرکان در دائرهٔ بدیها و بلاها محصورند، و بدیها و بلاها پیرامون و دور و بر آنان می‌چرخد و بر سرشان فرود می‌آید:

﴿ عَلَيۡهِمۡ دَائِرَةُ ٱلسَّوۡءِ ﴾.

بدیها و بلاها تنها ایشان را دربر می‌گیرد (و فقط بر آنان چنبره می‌زند).

و در این که خشم خدا و نفرین او هر دو دستهٔ منافقان و مشرکان را فرامی‌گیرد، و در این که خدا برای هر دو گروه ایشان سرنوشت ناگواری و جایگاه نابهنجاری را آماده فرموده است . . . این بدان خاطر است که نفاق صفت خوار و زشتی است و بدی و پلشتی آن کم‌تر از شرک نیست، و بلکه نفاق از شرک پست‌تر و منحطّ‌تر است. زیرا اذیّت و آزار مردان و زنان منافق برای جماعت مسلمانان از اذیت و آزار مردان و زنان مشرک کم‌تر نمی‌باشد، هرچند اذیّت و آزار اینان با اذیّت و آزار آنان در ظاهر و در نوع خود مختلف و متفاوت باشد.

خداوند صفت مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را سوء ظنّ به خدا اعلام داشته است. زیرا دل مؤمن حُسن ظنّ به پروردگار خود دارد. دائماً از پروردگار خود خیر و خوبی را انتظار می‌کشد. در وقت خوشی و شادی و در وقت غم و اندوه، و در زمان داشتن و نداشتن و دارائی و ناداری، چشم به راه خیر و خوبی از سوی پروردگار خود است. شخص مسلمان در هر دو حال غم و شادی و داشتن و نداشتن، ایمان دارد به این که یزدان جهان برای او خیر و خوبی می‌خواهد و صلاح و فلاح او را می‌طلبد. راز این امر این است که دل مسلمان با یزدان سبحان پیوند و ارتباط دارد، و باران خیر خدا هرگز از او قطع و جدا نمی‌شود و به ترک او نمی‌گوید. هروقت دل انسان با یزدان جهان پیوند و ارتباط داشته باشد، این حقیقت راستین را لمس می‌نماید و می‌پساید، و آن را بدون واسطه احساس می‌کند و می‌چشد. ولی منافقان و مشرکان، با خدا پیوند و ارتباطشان بریده است، و لذا این حقیقت را احساس نمی‌کنند و نمی‌یابند، و درنتیجه ظنّ و گمانشان در بارهٔ یزدان بد می‌گردد، و دلهایشان آویزهٔ نمادهای بیرونی و ظواهر امور می‌شود، و قضاوتها و داوریهای خود را بر نمادهای بیرونی و ظواهر امور استوار می‌دارند، و برای خودشان و برای مؤمنان شرّ و بدی را انتظار می‌کشند، هر زمان که نمادهای بیرونی و ظواهر امور بیانگر شرّ و بدی باشند. آخر آنان به قضا و قدر و به قوّت و قدرت خدا، و به تقدیر و تدبیر نهان و پنهان و دقیق و ظریف او ایمان ندارند.

خداوند در این آیه همهٔ دشمنان اسلام و دشمنان مسلمانان را با انواع گوناگونی که دارند گرد آورده است، و حال و وضعی را ذکر فرموده است که آن دشمنان در پیشگاه یزدان دارند، و بیان نموده است که در نهایت کار برایشان چه چیز تهیّه دیده است و آماده ساخته است. آن گاه بر همهٔ اینها با چیزی پیرو زده است که بیانگر قدرت و حکمت او است:

﴿ وَ لِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَاوَاتِ وَ ٱلۡأَرۡضِ، وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

لشکرهای آسمانها و زمین از آنِ خدا است، و خدا مقتدری شکست‌ناپذیر است، و حکیمی فرزانه است.

هیچ کاری از کارهایشان خدا را خسته و درمانده نمی‌کند، و هیچ کاری از کارهایشان بر او پنهان

نمی‌ماند. لشکرهای آسمانها و زمین از آنِ خدا است، و خدا مقتدری شکست‌ناپذیر و حکیمی فرزانه است.

❁

آن‌گاه به پیغمبر خدا ﷺ رو می‌کند و با او سخن می‌گوید. وظیفهٔ او را گوشزد می‌فرماید، و هدف از وظیفهٔ او را بیان می‌نماید. مؤمنان را به وظیفهٔ خودشان با پروردگارشان رهنمود و رهنمون می‌گرداند، و بدیشان می‌گوید که پس از دریافت پیام یزدان وظیفهٔ آنان کدام است. بدانان هم اعلام می‌دارد که در بیعتی که داشته‌اند مستقیماً با خدا پیمان بسته‌اند و درحقیقت با او بیعت نموده‌اند. این در هنگامی است که با پیغمبر ﷺ بیعت می‌کنند و با او پیمان می‌بندند. در این امر تعظیم و تکریم بیعت پیغمبر ﷺ آشکارا جلوه‌گر می‌آید:

﴿ إِنّٰا أَرْسَلْنٰاکَ شٰاهِداً وَ مُبَشِّراً وَ نَذیراً، لِتُؤْمِنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ تُعَزِّرُوهُ وَ تُوَقِّرُوهُ، وَ تُسَبِّحُوهُ بُکْرَةً وَ أَصیلاً. إِنَّ الَّذینَ یُبٰایِعُونَکَ إِنَّمٰا یُبٰایِعُونَ اللهَ، یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ، فَمَنْ نَکَثَ فَإِنَّمٰا یَنْکُثُ عَلیٰ نَفْسِهِ، وَ مَنْ أَوْفیٰ بِمٰا عٰاهَدَ عَلَیْهُ اللهَ فَسَیُؤْتیهِ أَجْراً عَظیماً ﴾.

ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستاده‌ایم. (ما محمّد را به سوی شما مردمان فرستاده‌ایم) تا به خدا و پیغمبرش ایمان بیاورید، و خدا را (با یاری دادن دینش) یاری کنید، و او را بزرگ دارید، و سحرگاهان و شامگاهان به تسبیح و تقدیسش بپردازید. بیگمان کسانی که (در بیعةالرضوانِ حدیبیّه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، درحقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دستهای ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزلهٔ دست خدا است و) دست خدا بالای دست آنان است! هرکس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند، و آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند.

پیغمبر ﷺ بر این انسانهائی که به سویشان روانه شده است گواه است. گواهی می‌دهد او آنچه را که بدان دستور داده شده است رسانده است و تبلیغ کرده است، و آنان از او استقبال کرده‌اند و پذیرهٔ او رفته‌اند آن گونه که از او استقبال کرده‌اند و پذیرهٔ او رفته‌اند. برخی از ایشان مؤمن بوده‌اند، و برخی دیگر از آنان کافر شده‌اند، و بعضی هم منافق بشمار آمده‌اند. بعضی از آنان نیز مصلح و بعضی دیگر از ایشان مفسد بوده‌اند. پیغمبر ﷺ همان‌گونه که رسالت و پیام آسمانی را رسانیده است، گواهی را نیز اداء می‌کند و می‌دهد. او مژده‌رسان خوبی و نیکی و مغفرت و رضایت و حسن جزای مؤمنان فرمانبردار ایزد دادار است. او بیم‌دهندهٔ کافران و منافقان و سرکشان و تباهکاران از جایگاه بد و خشم خدا و نفرین یزدان و شکنجه و عذاب ایزد سبحان است.

این وظیفهٔ پیغمبر ﷺ است. آن گاه خطاب را متوجّه مؤمنان می‌سازد، و برایشان پرده از هدف مقصود از رسالت را کنار می‌زند. برایشان روشن و آشکار می‌فرماید که هدف و مراد از رسالت، ایمان به یزدان و به فرستاده‌اش، و بعد از آن انجام وظائف و تکالیف ایمان است. آنان باید خدا را با یاری دادن و کمک کردنِ برنامهٔ خدا و شریعت او، یاری و کمک بکنند، و با حاضر آوردن سترگی و بزرگیِ خدا در دلها و درونهایشان او را بزرگوار بدارند و جلالت و عظمتش را پیش چشم آرند. با تسبیح و تقدیس یزدان در بامدادان و شامگاهان هر روز، او را پاک و منزّه بدارند و بدون نقص و عیب بستایند. بامدادان و شامگاهان نیز کنایه از سراسر روز است. زیرا دو سوی روز، زمان میان خود را دربر می‌گیرد. هدف از این هم تماس دل با خدا در هر لحظه و آن است. و این ثمرهٔ مطلوب ایمان برای مؤمنان از ارسال رسول به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده است.

پیغمبر ﷺ آمد تا ایشان را به خدا برساند، و میان

ایشان و خدا پیمانی برقرار کند که هرگز نگسلد و با رفتن پیغمبر ﷺ از میانشان گسیخته نگردد. پیغمبر ﷺ وقتی که دستش را در دست آنان برای بیعت می‌گذارد، در حقیقت از سوی یزدان با ایشان بیعت می‌کند و پیمان می‌بندد:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ. يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ ﴾.

بیگمان کسانی که (در بیعةالرضوانِ حدیبیّه) با تو پیمان (جان) می‌بندند، در حقیقت با خدا پیمان می‌بندند، و در اصل (دست خود را که در دست پیشوا و رهبرشان پیغمبر می‌گذارند، و دست رسول بالای دست ایشان قرار می‌گیرد، این دست به منزلهٔ دست خدا است و) دست خدا بالای دستهای آنان است.

این تصویر شگفت‌انگیز و ارزشمندی از بیعت مؤمنان با پیغمبر خدا ﷺ است. هریک از ایشان که دست خود را در دست پیغمبر ﷺ می‌گذارد احساس می‌کند که دست خدا بالای دست ایشان است. چه خدا حاضر در این بیعت است، و خدا مالک این بیعت است، و او است که بیعت می‌گیرد، و دست او بالای دستهای بیعت‌کنندگان است . . . چه کسی؟! خدا!.. وای که چه هراس‌انگیز است! وای که چه زیبا است! وای که چه جلالت و چه عظمتی!

این تصویر خاطرهٔ شکستن این بیعت و به هم زدن این پیمان را از گسترهٔ ذهن ریشه‌کن می‌نماید. چه اگر شخص پیغمبر خدا ﷺ هم نهان از دیدگان باشد، خدا حاضر و ناظر است و غائب نمی‌گردد. خدا است که در این پیمان بیعت می‌گیرد و بیعت می‌کند، و خدا است که مراقب همچون بیعتی است و آن را می‌پاید.

﴿ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ ﴾.

هرکس پیمان‌شکنی کند به زیان خود پیمان‌شکنی می‌کند.

پیمان‌شکن است که در هر سو و از هر سو زیانبار می‌گردد. پیمان‌شکن است که در پشیمانی از معاملهٔ سودمندی که میان او و میان خدای بزرگوار انجام گرفته است زیان می‌بیند. هیچ پیمانی میان خدا و میان بنده‌ای از بندگانش صورت نمی‌پذیرد، مگر این که آن بنده در آن از فضل و لطف خدا بهره‌مند می‌شود و سود می‌برد. چه خدا بی‌نیاز از جهانیان است. بنده است که زیان می‌بیند وقتی که پیمان خود را با خدا به هم می‌زند و می‌شکند و در معرض خشم و عذاب خدا قرار می‌گیرد به سبب پیمان‌شکنی‌ای که یزدان آن را دوست نمی‌دارد و از آن خشمگین می‌گردد. آخر یزدان وفای به عهد را و وفاکنندگان بدان را دوست می‌دارد.

﴿ وَ مَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

آن کس که در برابر پیمانی که با خدا بسته است وفادار بماند و آن را رعایت بدارد، خدا پاداش بسیار بزرگی به او عطاء می‌کند.

این گونه همگانی و به طور کلّی:

﴿ أَجْراً عَظِيماً ﴾. پاداش بسیار بزرگی.

دیگر نه آن را شرح و بسط می‌دهد و نه آن را محدود و مشخّص می‌کند. این پاداشی است که یزدان در بارهٔ آن می‌فرماید: پاداش بزرگی است. پاداش بزرگی است برابر حساب و کتاب خدا و مطابق مقیاس و معیار خدا، و برابر توصیفی که خدا از آن می‌کند، توصیفی که زادگان فقیر و محدود و فناپذیر زمین نمی‌توانند آن را به تصوّر درآورند و چنانکه هست به ذهن خود بسپارند!



روند قرآنی وقتی که به حقیقت این بیعت می‌رسد، و از خاطرهٔ پیمان‌شکنی و از خاطرهٔ وفای به عهد صحبت می‌کند، روی سخن به سوی عربهائی می‌گرداند که از پیغمبر ﷺ و اصحاب، برجای مانده‌اند و در این مسافرتِ زیارتی شرکت ننموده‌اند، به خاطر این که در بارهٔ خدا بدگمان بوده‌اند، و انتظار داشته‌اند که شرّ و بدی و زیان و ضرر گریبانگیر مؤمنانی گردد که از مدینه بیرون آمده‌اند و به سوی قریشیان در میان خانه و کاشانه‌شان رفته‌اند. همین عربهای متخلّف قبلاً دو بار

در دو سال متوالی به مدینه تاخته‌اند و یورش برده‌اند ... روند قرآنی به چنین عربهائی رو می‌کند تا پیغمبر خدا ﷺ را از چیزی بیاگاهاند که آنان بعداً آن را وسیلهٔ معذرت خود می‌سازند و بدان از پیغمبر ﷺ پوزش می‌طلبند وقتی که او و کسانی که در خدمت او هستند سالم و تندرست برگشتند، در حالی که قریشیان با ایشان صلح و ساز کرده‌اند و با آنان نجنگیده‌اند، و بلکه پیمان‌نامه‌ای هم امضاء کرده‌اند مبنی بر این که شرائط پیمان‌نامه هرچه هست ـ پیغمبر ﷺ و مؤمنان از سوی قریشیان برگردند . . . قریشیان محمّد ﷺ را دشمن نیرومند خود شمرده‌اند، دشمنی که باید با او صلح و ساز کرد و از دشمنانگیش ترسید و برحذر برگردید. روند قرآنی علّتهای حقیقی بیرون نیامدن و بار سفر برنبستن چنین عربهائی را برای پیغمبر ﷺ روشن می‌دارد، و ایشان را رسوا می‌گرداند و آنان را آشکار و عیان در جلو دیدگان پیغمبر ﷺ و مؤمنان نگاه می‌دارد و بدیشان می‌شناساند. همچنین روند قرآنی پیغمبر ﷺ را از چیزی می‌آگاهاند که در آن مژده بدو و مژده به کسانی است که با او بیرون آمده‌اند. مژده این است که پیغمبر ﷺ و مؤمنان هرچه زودتر به سوی غنیمتهای نزدیکی که ساده و آسان به دست می‌آید بیرون خواهند آمد، و عربهائی که تخلّف کرده‌اند و در این مسافرت زیارتی شرکت نکرده‌اند درخواست خواهند کرد که با پیغمبر ﷺ بیرون بیایند تا از این غنیمتهائی که ساده و آسان به دست می‌آید بهره‌مند گردند و نصیب خود را ببرند. روند قرآنی به پیغمبر ﷺ می‌آموزد چگونه در آن زمان با همچون عربهائی رفتار کند و بدیشان پاسخ دهد و آنان را در جمع خود نپذیرد. بیرون آمدنشان را با خود قبول نکنند و ایشان را در این رویکرد نزدیک و آسانی که به کسانی اختصاص دارد که قبلاً بیرون آمده‌اند و در حدیبیّه حاضر آمده‌اند نپذیرد. بلکه بدیشان خبر دهد که راه دیگری در پیش است که رنج و مشقّت و جنگ و پیکار با مردمان نیرومند و جنگجو در آن است. اگر آنان واقعاً می‌خواهند بیرون بیایند آن زمان می‌توانند رهسپار پهنهٔ کارزار گردند تا خدا قسمت ایشان فرماید آنچه که خود می‌خواهد. اگر آن عربها اطاعت کردند و فرمان بردند، اجر و پاداش بزرگی خواهند داشت. ولی اگر نافرمانی و سرکشی کردند همان‌گونه که قبلاً نافرمانی و سرکشی کرده‌اند، عذاب شدیدی گریبانگیرشان خواهد شد:

﴿ سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ: شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَ أَهْلُونَا، فَاسْتَغْفِرْ لَنَا، يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ. قُلْ: فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرّاً أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعاً؟ بَلْ كَانَ اللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً. بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَ الْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً، وَ زُيِّنَ ذٰلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ السَّوْءِ، وَ كُنْتُمْ قَوْماً بُوراً. وَ مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللهِ وَ رَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيراً. وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ، وَ كَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً. سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا: ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ. يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللهِ. قُلْ: لَنْ تَتَّبِعُونَا. كَذٰلِكُمْ قَالَ اللهُ مِنْ قَبْلُ. فَسَيَقُولُونَ: بَلْ تَحْسُدُونَنَا. بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلاً. قُلْ: لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ: سَتُدْعَوْنَ إِلَىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ، تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ، فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللهُ أَجْراً حَسَناً، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

بازپس‌ماندگان عربهای بادیه‌نشین (که در سفرِ حدیبیّه، پیغمبر و اصحاب را همراهی نکرده‌اند) خواهند گفت: اموال و خانواده، ما را به خود سرگرم و مشغول داشت. برای ما آمرزش بخواه. آنان با زبانشان چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نمی‌باشد. (در دل نفاق دارند و بر زبان ایمان). بگو: چه کسی می‌تواند کم‌ترین کمکی در برابر خدا به شما بکند، اگر بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند؟ (آن چنان نیست که گمان می‌برید و می‌گوئید) بلکه خدا آگاه از هر آن چیزی است

که انجام می‌دهید. بلکه شما گمان می‌بردید که پیغمبر و مؤمنان هرگز به سوی خانوادهٔ خود برنمی‌گردند (و قطعاً قتل عام خواهند شد! آری) این (پندار غلط و این وسوسه‌های شیطانی) در دلهایتان آراسته گشته بود. و گمانهای بدی می‌کردید و مردمان تباه و بیسودی بودید. کسانی که به خدا و پیغمبرش ایمان نداشته باشند (کافرند و) ما برای کافران آتش سوزان و فروزانی را تهیّه دیده‌ایم. مملکت و شاهی آسمانها و زمین از آنِ خدا است. هرکه را بخواهد می‌بخشد و هرکه را که بخواهد عذاب می‌دهد. خداوند دارای مغفرت عظیم و صاحب مهر فراخ است. بازپس‌ماندگان، هنگامی که برای به دست آوردن غنائمی (که خدا به شما داده است) بیرون رفتید، خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما شویم (و در این جهاد شرکت کنیم). آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند! (خدا وعدهٔ غنائم خیبر را تنها به شرکت‌کنندگان سفر حدیبیّه اختصاص داده است و بس). بگو: شما هرگز همراه ما نخواهید شد. پروردگارتان پیش از این (مراجعت به مدینه) چنین فرموده است. خواهند گفت: (این را خدا نگفته است و) بلکه شما نسبت به ما حسد می‌ورزید (و نمی‌گذارید از چنین غنائم نفیس و بی‌دردسری بهره ببریم. چنین نیست که گمان می‌برند) بلکه (از قانونگذاری خدا) جز مقدار اندکی را فهم نکرده‌اند. به بازپس‌ماندگان عربهای بادیه‌نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پرقدرت بیرون می‌روید. با آنان پیکار می‌کنید تا این که مسلمان می‌شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: رزم با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان). اگر فرمانبرداری کنید، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد، و اگر سرپیچی کنید، همان‌گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد.

قرآن بدین بسنده نمی‌کند که اقوالِ واپس‌کشیدگان را نقل کند و بدانها پاسخ بدهد. بلکه قرآن از این مناسبت فرصتی برای مداوای بیماریهای جانها و درونها، و برای مبارزهٔ با وسوسه‌ها و دغدغه‌های دلها، ترتیب می‌دهد، و از این راه به ژرفاهای جایگاه‌های ضعف و انحراف فرو می‌خزد تا آنها را بیابد و جانها و دلها را برای معالجه آماده کند و به مداوای آنها اقدام نماید. آن گاه حقائق پایدار و ارزشهای ماندگار، و پایه‌های استوار احساس و اندیشه و رفتار را برپا و برجا بدارد.

واپس‌کشیدگان و برجای‌ماندگان عربهای غفار، مزینه، اشجع، اسلم، و جز آنان که پیرامون مدینه زندگی می‌کنند بگذار برای عذرِ واپس کشیدن و برجای ماندن خود بگویند:

﴿ شَغَلَتْنا أَمْوالُنا وَ أَهْلُونا ﴾.

اموال ما و خانوادهٔ ما، ما را به خود سرگرم و مشغول داشتند.

این که عذر نیست. چه مردمان پیوسته اموال و اولاد و اهل و عیال دارند. اگر همچون چیزی جائز باشد ایشان را از وظائف و تکالیف عقیده برهاند و از وفای به حقّ و حقوق عقیده غافل گرداند و به خود سرگرم و مشغول دارد، هرگز هیچ کسی پیدا نمی‌گردد که وظائف و تکالیف عقیده را انجام بدهد و به جهاد بپردازد ...

واپس‌کشیدگان و برجای‌ماندگان خواهند گفت:

﴿ فَاسْتَغْفِرْ لَنا ﴾.

برای ما آمرزش بخواه.

آنان در طلب آمرزش و درخواست استغفار هم درست و صادق نمی‌باشند، همان گونه که یزدان به پیغمبرش صلّی‌الله‌علیه‌وسلّم اطّلاع می‌دهد:

﴿ يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ما لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ﴾.

آنان با زبانهایشان چیزی را می‌گویند که در دلهایشان نمی‌باشد.

در اینجا یزدان سبحان بدیشان پاسخ می‌دهد با بیان حقیقت قضا و قدری که واپس کشیدن و برجای ماندن آن را برطرف نمی‌گرداند، و دست یازیدن به کار و اقدام به کارزار نیز آن را دگرگون نمی‌سازد و آن را تغییر نمی‌دهد. همچنین ایشان را با حقیقت قدرتی پاسخ

می‌دهد که مردمان را دربر می‌گیرد و آن گونه که این قدرت بخواهد در امور و شؤون همگان دخل و تصرّف می‌کند. ایشان را با علم کاملی پاسخ می‌گوید که یزدان جهان برابر آن قضا و قدر خود را جابجا و پیاده می‌کند و محقق می‌گرداند:

﴿ قُلْ: فَمَنْ يَمْلِکُ لَکُمْ مِنَ اللهِ شَيْئاً إِنْ أَرادَ بِکُمْ ضَرّاً أَوْ أَرادَ بِکُمْ نَفْعاً؟ بَلْ کانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ خَبِيراً ﴾.

بگو: چه کسی می‌تواند کم‌ترین کمکی در برابر خدا به شما بکند، اگر بخواهد به شما زیانی یا سودی برساند؟ (آن چنان نیست که گمان می‌برید و می‌گوئید) بلکه خدا آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

این پرسشی است که الهامبخش تسلیم قضا و قدر خدا شدن، و اطاعت از دستور او کردن بدون درنگ و کندی نمودن است. چه درنگ کردن یا کندی نمودن، زیان و ضرری را دفع نمی‌کند، و سود و نفعی را به تأخیر نمی‌اندازد. به هم بافتن و سرهم کردن عذرها و معذرتها، بر علم خدا پنهان و نهان نمی‌ماند، و در جزا و سزائی که مطابق علم و اطّلاعش می‌دهد تأثیری نمی‌گذارد، علم و اطّلاعی که همه چیز را فرا گرفته است. این رهنمون تربیتی و رهنمود پرورشی است که به شیوهٔ قرآن در وقت و فضا و مناسبت خاصّ خود بیان می‌گردد.

﴿ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ ٱلرَّسُولُ وَ ٱلْمُؤْمِنُونَ إِلىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَداً، وَ زُيِّنَ ذٰلِکَ فِي قُلُوبِکُمْ، وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ ٱلسَّوْءِ، وَکُنْتُمْ قَوْماً بُوراً ﴾.

بلکه شما گمان می‌بردید که پیغمبر و مؤمنان هرگز به سوی خانوادهٔ خود برنمی‌گردند (و قطعاً قتل عام خواهند شد! آری) این (پندار غلط و این وسوسه‌های شیطانی) در دلهایتان آراسته گشته بود و گمانهای بدی می‌کردید و مردمان تباه و بیسودی بودید.

این‌گونه لخت و عریان و آشکار و عیان ایشان را نگاه می‌دارد روبروی چیزی که در دل دارند، و رویاروی حساب و کتابی که می‌اندیشند و نهان می‌دارند، و رو در روی گمانی که در بارهٔ خدا می‌انگارند. آنان گمان می‌برند که پیغمبر ﷺ و مؤمنانی که در خدمت او رهسپار شده‌اند به سوی مرگشان حرکت کرده‌اند و هرگز به سوی اهل و عیال خود در مدینه برنمی‌گردند. می‌گفتند: محمّد به سوی مردمانی می‌رود که در داخل خانه‌اش در مدینه بدو حمله کرده‌اند، و یارانی از او را کشته‌اند، و او با ایشان جنگیده است و کسانی از آنان را کشته است . . . مرادشان جنگ احد و احزاب بود.

امّا آنان رعایت و عنایت و حمایت یزدان از بندگان صادق و مخلص را فراموش کرده بودند، و حسابی برای آن باز ننموده بودند. همچنین آنان برابر جهان‌بینی و نگرشی که در بارهٔ امور داشتند، و به سبب خالی بودن دلهایشان از گرمی عقیده، نمی‌توانستند حساب و کتاب این را داشته باشند که وظیفه، وظیفه است، و انجام فریضه واجب است. هنگامی که وظیفهٔ واجبی در پیش است باید چشم‌پوشی شود از هرگونه پیامدی که خواهد داشت، و اطاعت از پیغمبر خدا ﷺ واجب است انجام بگیرد بدون این که به سود ظاهری و زیان ظاهری توجّه بشود. اطاعت از او واجب است و باید انجام بگیرد و کم‌ترین توجّهی به پیامدی نگردد که در پی آن پیش می‌آید و در فراسوی آن قرار دارد.

آنان همچون گمانی می‌بردند. این گمان در دلهایشان آراسته و پیراسته گردیده بود، تا بدانجاکه جز آن را نمی‌اندیشیدند، و جز آن را درست نمی‌دانستند. این گمان بدی در حقّ یزدان است، گمان بدی که از دلهای تباه ایشان برمی‌جوشد و برمی‌خیزد. تعبیر شگفت الهامبخشی است. چه زمینِ بائر است، یعنی مرده و لخت و بی‌گیاه است. دلهای ایشان هم بائر، یعنی تباه و بیسود است. همچنین آنان با تمام وجودشان بائر، یعنی تباه و بیسودند. نه حیاتی و نه سرسبزی و نه میوه و ثمره‌ای در میان است. آن دلی که حسن ظنّ به خدا در آن نباشد چه دلی است؟ مگر نه این است که چنین دلی پیوند و تماسش با رحمت خدا بریده است؟ چنین دلی تباه و بیسود است. مرده است و لخت از الطاف الهی گردیده است. سرانجامِ کار همچون دلی، نیست و نابود شدن و هلاک گردیدن است.

مردمان در بارهٔ جماعت مؤمنان این چنین می‌اندیشند و

گـمان مـی‌برند، مـردمانی کـه بسـان آن عـربهای بادیه‌نشینی باشند که از خدا بریده بودند. دلهایشان تباه گردیده بود، و از روح و حیات تهی مانده بود. مردمان همیشه این چنین در بارهٔ مؤمنان می‌اندیشند، وقتی که کفّهٔ باطل را سنگین و لبریز می‌بینند. زمانی که می‌بینند نیروهای ظاهری با اهل شرّ و ضلال هـمگام و هـمراه هسـتند و در جـانب ایشـان قـرار دارنـد، و مـؤمنان تعدادشان اندک و یا توشهٔ ایشان ناچیز است، و یا مکان و جاه و مال ایشان کـم است. عـربهای بـادیه‌نشین و اشخاص همسان ایشان چنین انـدیشیده‌انـد و هـمیشه چنین می‌اندیشند که مسلمانان به سوی اهل و عیالشان هـرگز بـرنمی‌گردند. چـراکـه مسـلمانان بـا بـاطلی جنگیده‌اند و می‌جنگند کـه بـا نـیروی ظـاهری خـود آماسیده است و باد به غبغب انداخته است. این است که خود را از مسلمانان دور داشته‌انـد و دور مـی‌دارنـد، چون سلامت را دوست داشته‌اند و دوست مـی‌دارنـد. پیوسته انتظار کشیده‌اند و انتظار می‌کشند که مسلمانان ریشه‌کن شوند و دعوتشان پایان بگیرد. پس چه بهتر که ایشـان دورانـدیش بـاشند و راه احـتیاط را در پـیش بگـیرند، و خـویشتن را از راه پـر از مـرگ و هـلاک مؤمنان دور بکنند! خداوند ایـن گـمان بـد را نـامید می‌فرماید، و موضعها و موقعیّتها و اوضاع و احوال را با شناختی که از آنها دارد و با تدبیر و تقدیری که در بارهٔ آنها روا می‌دارد، و برابر میزان نیروهای راستینی که در میان است، تغییر می‌دهد و دگـرگون مـی‌سازد. شاهین ترازوی احوال و اوضاع در دست نیرومند خدا است. شاهین ترازو را بالا و پائین می‌اندازد و گروهی را با آن پائین می‌کشد و گروه دیگـری را بـا آن بـالا می‌برد، به گونه‌ای که منافقانی که در هر مکانی و در هر زمانی به خدا گمان بد مـی‌برند مـتوجّه نـمی‌گردند و نمی‌فهمند!

ترازو ترازوی ایمان است. بدین خاطر است که یـزدان آن عربهای بادیه‌نشین را بدان برمی‌گردانـد، و قـاعدهٔ همگانی و عامی را برای جزا و سزائی مقرّر می‌دارد که با این ترازو برکشیده می‌شود. همراه با آن برای ایشان به رحمت دم دست و نزدیک یزدان اشاره می‌فرماید، و بدیشان پیام می‌دهد که هرچه زودتر فرصت را غنیمت بشمارند و از آمرزش خدا و رحمت او استفاده بنمایند:

﴿ وَ مَـنْ لَمْ یُـؤْمِنْ بِـاللهِ وَ رَسُـولِهِ، فَـإِنّا أَعْـتَدْنٰا لِلْکٰافِرِینَ سَعِیراً. وَ لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ، یَغْفِرُ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یُعَذِّبُ مَنْ یَشٰاءُ، وَکٰانَ اللهُ غَفُوراً رَحِیماً ﴾.

کسانی که به خـدا و پـیغمبرش ایـمان نـداشـته بـاشند (کافرند و) ما برای کافران آتش سـوزان و فـروزانـی را تهیّه دیده‌ایم. مملکت و شـاهی آسـمانها و زمـین از آنِ خدا است. هرکه را بـخواهـد مـی‌بخشد، و هـرکه را کـه بخواهد عذاب می‌دهد. خداونـد دارای مـغفرت عـظیم و صاحب مهر فراخ است.

آنان عذرخواهی می‌کردند که اموال و اولادشان ایشان را به خود مشغول داشته است. راسـتی آیـا امـوال و اولادشـان در ایـن آتش سـوزان و فـروزان بـدانـان هیچ‌گونه سودی می‌رساند، آتش سوزان و فروزانی که برای ایشان آماده می‌گردد اگر به خدا و پیغمبرش ایمان نیاورند؟ ایمان و کفر دو کفّهٔ ترازو هستند، هـرکدام از این دو تا راکه می‌خواهند این را یا آن را از روی باور و یقین برگزینند. خدائی که این چنین ایشـان را مـژده می‌دهد و برحذر می‌گرداند، او خداوندگار آسـمانها و زمین است. او است که صاحب آمرزش است و هرکس را که بخواهد می‌بخشد، و او است که صاحب عـذاب است و هرکس راکه بخواهد عذاب می‌دهد و به عقاب می‌رساند.

خداوند مردمان را در برابر کـارهایشان جـزا و سـزا و پاداش و پادافره می‌دهد. ولیکن مشیّت و خـواست او مطلق است و هیچ‌گونه قید و بندی بر آن نیست. خـدا این حقیقت را در اینجا بازگو می‌فرماید تا این حقیقت در دلها استقرار پیدا کند و استوار بماند. ایـن حـقیقت هیچ‌گونه تضادّ و تعارضی با مترتّب بودن سزا و جزا و پاداش و پادافره بر اعمال و افعال انسان ندارد. چه خودِ مترتّب بودن سزا و جزا و پاداش و پادافره بر اعمال و افعال انسان گزینش مـطلق مشـیّت و خـواست یـزدان

است.

مغفرت و مرحمت یزدان به انسان بسی نزدیک است. هرکس که مغفرت و مرحمت او را می‌خواهد آنها را غنیمت بداند و بدون درنگ فراچنگشان آرد، پیش از این که فرمان خدا در بارهٔ عذاب کسی صادر شود که به خدا و پیغمبرش ایمان نیاورده باشد، و دستور او دررسد که آتش سوزان و فروزانِ آماده برای کافران او را دربر گیرد.

آن گاه به برخی از چیزهائی اشاره می‌کند که یزدان برای مؤمنان مقدّر و مقرّر فرموده است، چیزهائی که برعکس گمان واپس کشیدگان و خانه‌نشینان، به مؤمنان داده می‌شود. این مطلب با شیوه‌ای بیان می‌گردد که اشاره به نزدیک بودن آن چیزها دارد:

﴿ سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأْخُذُوهَا، ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ. يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ. قُلْ: لَنْ تَتَّبِعُونَا. كَذَٰلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ. فَسَيَقُولُونَ: بَلْ تَحْسُدُونَنَا. بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا ﴾.

واپس‌ماندگان، هنگامی که برای به دست آوردن غنائمی (که خدا به شما داده است) بیرون رفتید، خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما شویم (و در این جهاد شرکت کنیم). آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند! (خدا وعدهٔ غنائم خیبر را تنها به شرکت‌کنندگان سفر حدیبیّه اختصاص داده است و بس). بگو: شما هرگز همراه ما نخواهید شد. پروردگارتان پیش از این (مراجعت به مدینه) چنین فرموده است. خواهند گفت: (این را خدا نگفته است و) بلکه شما نسبت به ما حسد می‌ورزید (و نمی‌گذارید از چنین غنائم نفیس و بی‌دردسری بهره ببریم. چنین نیست که گمان می‌برند) بلکه (از قانونگذاری خدا) جز مقدار اندکی را فهم نکرده‌اند.

اغلب مفسّران نظرشان این است که چنین آیه‌ای به فتح خیبر اشاره دارد. چه بسا هم چنین باشد. اگرهم نصّی در بارهٔ خیبر نباشد، نصّی است که پیوسته پیام و اشارهٔ خود را دارد. این آیه اشاره می‌کند به این که مسلمانان فتحِ نزدیک و آسانی نصیبشان خواهد گشت، و این واپس‌ماندگان آن را خواهند دید و خواهند گفت:

﴿ ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ ﴾.

بگذارید ما هم همراه شما شویم (و در این جهاد شرکت کنیم).

چه بسا چیزی که مفسّران را بر آن داشته است که این آیه را در بارهٔ خیبر بدانند این باشد که فتح خیبر به دنبال حدیبیّه صورت پذیرفته است، و غنائم زیادی از آن به دست آمده است. دژهای خیبر واپسین مراکز نیرومند و پرنعمتی بوده است که از یهودیان در جزیرةالعرب باقی مانده است. برخی از بنی‌نضیر و بنی‌قریظه به دژهای خیبر پناه برده بودند، کسانی که بعد از بیرون رفتن بنی‌نضیر و بنی‌قریظه از جزیرةالعرب، آنان نرفتند، و بلکه بدان دژها خزیدند.

اقوال زیادی از مفسّران نقل گردیده است مبنی بر این که خدا به حاضران در بیعت حدیبیّه وعده داد که غنیمتهای خیبر بدیشان می‌رسد و کسی در آن غنائم نباید با ایشان شریک و سهیم گردد. در این باره نصّی را نیافتم. چه بسا مفسّران همچون چیزی را از واقعیّتی برداشت کرده‌اند که عملاً رخ داده است، و پیغمبر خدا ﷺ غنائم آن را به حاضران در حدیبیّه داده است و بس، و کسی را با خود جز حاضران در حدیبیّه را به جنگ خیبر نبرده است.

به هر حال یزدان جهان به پیغمبر خود ﷺ دستور می‌دهد که واپس‌ماندگانِ عربهای بادیه‌نشین را نپذیرد اگر خواستند برای غنائم ساده و آسانِ نزدیک شرکت بکنند. مقرّر می‌فرماید که بیرون آمدن آنان برای شرکت در جنگ، مخالف با فرمان یزدان است. به پیغمبرش ﷺ خبر می‌دهد که واپس‌ماندگان وقتی که از بیرون آمدن و در جنگ شرکت کردن بازداشته می‌شوند می‌گویند:

﴿ بَلْ تَحْسُدُونَنَا ﴾.

بلکه نسبت به ما حسد می‌ورزید (و نمی‌گذارید از چنین غنائم نفیس و بی‌دردسری بهره ببریم).

ما را از بیرون آمدن و در جنگ شرکت کردن

بازمی‌دارید تا ما را از غنیمت محروم سازید. سپس یزدان سبحان بیان می‌فرماید که این سخن ایشان از کمی آگاهی آنان از حکمت و تقدیر و تدبیر خدا سرچشمه می‌گیرد. سزای واپس‌ماندگان طمعکار این است که محروم و بی‌بهره شوند، و جزای فرمانبرداران مخلص این است که از فضل و کرم خدا بدیشان داده شود، و غنیمت تنها بدانان برسد زمانی که خدا مقدّر و مقرّر می‌دارد. این هم پاداش آن است که تنها آنان اطاعت و اقدام کردند آن روزی که جز سختیها و دشواریهای جهاد و پیکار انتظار چیزی نمی‌رفت.

آن گاه خدا به پیغمبرش ﷺ دستور می‌دهد که به واپس‌ماندگان خبر دهد که ایشان امتحان می‌شوند با دعوت آنان به جهاد مردمانی که قوی و نیرومند هستند. باید در راه اسلام با چنین مردمانی بجنگند و برزمند. اگر در این امتحان قبول شدند، اجر و پاداش خود را خواهند داشت. اگر هم بر سرکشی و نافرمانی خود ماندند و بر واپس کشیدن خویش پای فشردند، این امتحان واپسین خواهد بود:

﴿ قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ: سَتُدْعَوْنَ إِلىٰ قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ، تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ، فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللهُ أَجْراً حَسَناً، وَ إِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

به واپس‌ماندگانِ عربهای بادیه‌نشین بگو: از شما دعوت خواهد شد که به سوی قومی جنگجو و پر قدرت بیرون می‌روید. با آنان پیکار می‌کنید تا این که مسلمان می‌شوند. (یعنی دو راه بیشتر در پیش نخواهند داشت: رزم با مسلمانان، یا پذیرش دین آنان). اگر فرمانبرداری کنید، خداوند پاداش خوبی به شما خواهد داد، و اگر سرپیچی کنید، همان‌گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد.

سخنان مفسّران در بارهٔ مردمانی که نیرومند و جنگجو بوده‌اند متفاوت است. آیا همچون کسانی در روزگار پیغمبر خدا ﷺ بوده‌اند؟ یا در دوران خلفاء پیغمبر ﷺ زیسته‌اند؟.. آنچه به ذهن نزدیک‌تر است این است که آنان در روزگار حیات پیغمبر خدا ﷺ بوده باشند، و یزدان سبحان ایمان این عربهای بادیه‌نشین پیرامون مدینه را با وجود چنین نیرومندان و جنگجویانی به محک آزمون زده باشد و سره را از ناسره جدا کرده باشد.

مهمّ این است ما شیوهٔ تربیت قرآنی را بنگریم، و راه معالجهٔ درونها و دلها را در پرتو رهنمودها و رهنمونهای قرآنی، و با آزمونها و آزمایشهای عملی، مشاهده و وارانداز کنیم. پیدا است که همهٔ اینها پرده از دلها و درونهای عربهای بادیه‌نشین و سائر مؤمنان برمی‌دارد، و ایشان را به حقائق و ارزشها، و به ارکان و اصول روش درست ایمانی، رهنمود می‌گرداند.

از آنجا که از این امتحان و آزمون، وجوب خروج همگان استنباط می‌گردد، یزدان سبحان دارندگان عذرهای حقیقی را مشخّص می‌فرماید، آن کسانی که می‌توانند به جهاد نروند و از جهادگران واپس بکشند و در خانه‌هایشان بمانند، بدون این که گناهی و عذابی داشته باشند:

﴿ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمىٰ حَرَجٌ وَ لاٰ عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ، وَ لاٰ عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ، وَ مَنْ يُطِعِ اللهَ وَ رَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ، وَ مَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِيماً ﴾.

بر نابینا و لنگ و بیمار گناهی نیست (اگر در میدان جهاد شرکت نکنند). هرکس از خدا و فرستاده‌اش فرمانبرداری کند، خدا او را به باغهای بهشتی وارد می‌سازد که رودبارها در زیر (کاخها و درختان) آن روان است، و هرکس که سرپیچی کند، خدا او را به عذاب دردناکی گرفتار می‌سازد.

کور و لنگ عذر دائمی خود را دارند که ناتوانی همیشگی از انجام تکالیف و وظائف بیرون رفتن و جهاد کردن است. بیمار عذر موقّت دارد و محدود به زمان بیماری است. تا وقتی که بیمار بهبودی حاصل می‌کند معذور خواهد بود.

فرمان در اصل متوجّه خود اطاعت کردن یا سرکشی نمودن است. فرمانبرداری یا نافرمانبرداری هم یک

چیز معنوی و درونی است و مربوط به اوضاع و احوال ظاهری نمی‌باشد. هرکس که از خدا و پیغمبرش ﷺ اطاعت کند، پاداش او بهشت است. و هرکس که پشت کند و نافرمانی نماید عذاب دردناکی در انتظار دارد. هرکسی می‌تواند میان سختیها و گرفتاریهای جهاد و پاداشی که دارد، و میان آسایش خانه‌نشینی و واپس‌نشستن از جهاد و کیفری که به دنبال دارد، مقایسه و سنجشی داشته باشد... آن گاه هرکدام از این دو چیز را که می‌خواهد می‌تواند برگزینند!

۞ لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۱۸﴾ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿۱۹﴾ وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَٰذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا ﴿۲۰﴾ وَأُخْرَىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿۲۱﴾ وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿۲۲﴾ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلُ ۖ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿۲۳﴾ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِن بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ﴿۲۴﴾ هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَن يَبْلُغَ مَحِلَّهُ ۚ وَلَوْلَا رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَن تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُم مِّنْهُم مَّعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ ۖ لِّيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ ۚ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿۲۵﴾ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا ۚ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ﴿۲۶﴾

لَّقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ ۖ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ ۖ فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِن دُونِ ذَٰلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۲۷﴾ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۚ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿۲۸﴾ مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ ۚ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ۖ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا ۖ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ ۚ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ۗ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿۲۹﴾

سراسر این درس سخن از مؤمنان و سخن با مؤمنان است. از آن جماعت ممتاز و منحصر و خوشبختی سخن می‌رود و با آنان سخن گفته می‌شود که با پیغمبر خدا ﷺ در زیر درخت بیعت کردند. آن بیعتی که خدا در آن حاضر و ناظر و پیمان گیرنده بود. دست خدا بالای دستهای ایشان بود. آن مجموعه‌ای که از خداوند بزرگوار شنیدند که در بارۀ ایشان به پیغمبر خود ﷺ می‌گوید:

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَعَلِمَ ما في قُلُوبِهِمْ، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ﴾.

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

و از پیغمبر خدا ﷺ شنیدند که در بارۀ ایشان می‌گوید:

(أَنْتُمُ الْيَوْمَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ).[1]

«شما امروزه بهترین سرنشینان زمین هستید».

یزدان سبحان سخنی را در بارهٔ ایشان با پیغمبرش ﷺ می‌گوید، و یزدان سبحان سخنی را با آنان دارد: بدیشان مژده می‌دهد به غنیمتها و فتحهائی که برای آنان آماده کرده است، و به رعایت و حمایت و عنایتی که در این کوچ در حق ایشان روا دیده است، و به چیزهائی ایشان را مژده می‌دهد که به دنبال این غنیمتها و فتحها و چنین رعایت و حمایت و عنایتی درمی‌رسد. همچنین بدیشان مژده می‌دهد که چه پیروزیهائی برایشان مقدّر و مقرّر فرموده است، پیروزیهائی که با سنّت خدا پیوند دارند، سنّتی که هرگز تغییر نمی‌کندو دگرگون نمی‌شود. یزدان سبحان دشمنان کافر ایشان را سخت تهدید می‌فرماید. برای آنان پرده از حکمتی برمی‌دارد که در صلح حدیبیّه و سازش و آرامشِ امسال وجود داشته است. برای این گروه مؤکّد می‌دارد صدق خوابی را که پیغمبر خدا ﷺ دیده است. او در خواب دید که دخول به مسجدالحرام صورت می‌پذیرد، و مسلمانان در امن و امان بدانجا وارد می‌شوند بدون این که ترس و هراسی داشته باشند. و این که آئین او بر همهٔ آئینهای سراسر زمین چیره خواهد شد.

این درس و این سوره با همچون تصویر ارزشمند و درخشانی پایان می‌پذیرند، تصویر جماعت ممتاز و منحصر و خوشبخت اصحاب پیغمبر خدا ﷺ آن اصحابی که صفت ایشان در تورات و در انجیل ذکر گردیده است، و خدا بدیشان وعدهٔ مغفرت و پاداش بزرگ را داده است.

✽

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ، فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ، فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ، وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً، وَ مَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا، وَ كَانَ اللهُ عَزِيزاً حَكِيماً ﴾.

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند. خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود، لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد. همراه با غنیمتهای بسیاری که آن را به دست خواهند آورد. خداوند چیرهٔ شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای است که کارهایش براساس حکمت است.

من امروز می‌کوشم از فراسوی هزار و چهارصد سال، آن لحظهٔ قدسی را ورانداز کنم که همهٔ هستی آن پیام آسمانی ارزشمند یزدان بزرگ و سترگ را شنیدند، پیامی که خدا به پیغمبر امین خود ﷺ در بارهٔ آن گروه مؤمنان ابلاغ فرمود. من می‌کوشم صفحهٔ هستی موجود در آن لحظه را بنگرم و ببینم که در نهانِ پنهان هستی چه می‌گذشته است. همهٔ هستی، فرمودهٔ ارزشمند الهی را در بارهٔ آن مردان حاضر در آن سرزمین مشخّص این جهان، منعکس می‌سازند و پژواک می‌کنند . . . من می‌کوشم خودم شخصاً چیزی از حال و احوال آن افراد خوشبخت را درک و فهم کنم، افراد خوشبختی که با گوشهای خویش می‌شنوند که آنان همان کسانی هستند، بلی خودشان همان اشخاصی هستند که خدا در بارهٔ ایشان می‌فرماید: قطعاً خدا از ایشان خشنود و راضی گردیده است. خدا مکانی را نیز مشخّص می‌دارد که آنان در آنجا بوده‌اند، و وضع و حالی را هم معیّن می‌کند و پیش چشم می‌دارد که داشته‌اند، در آن زمان که سزاوار همچون خشنودی و رضایتی گردیده‌اند:

﴿ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾.

همان دم که در زیر درخت با تو بیعت می‌کردند.

آنان این را از زبان پیغمبر صادق و تصدیق‌شدهٔ خود می‌شنوند. او هم آن را از زبان پروردگار بزرگ و

۱- بخاری آن را استخراج و در ۶۴ کتاب مغازی، ۳۵ باب جنگ حدیبیّه، حدیث ۱۶۸۵ از جابر پسر عبدالله ذکر کرده است.

سترگ خود روایت می‌دارد.

وای خدایا! آیا آنان ـ آن افراد خوشبخت ـ آن لحظهٔ قدسی و ملکوتی را چگونه دیده‌اند و چگونه با آن رویاروی گردیده‌اند؟ و آن ابلاغ الهی را چگونه دریافت داشته‌اند و پیام آن را چگونه برگرفته‌اند؟ آن تبلیغ و پیامی که به هر کسی اشاره می‌کند و شخص او را مخاطب می‌سازد و بدو می‌گوید: تو . . . تو خودت... خدا به تو پیام می‌دهد: او از تو خشنود و راضی است. تو که زیر درخت بیعت می‌کنی! خدا می‌دانسته است بر دلت چه می‌گذشته است، و این است که آرامش خود را بهره‌ات کرده است و اطمینان خاطر به تو داده است!

کسی از ما می‌خواند یا می‌شنود که:

﴿ وَ اللهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴾.

خداوند سرپرست و یاور مؤمنان است. (آل عمران/۶۸)

خود را سعادتمند می‌بیند، و به خویشتن می‌گوید: آیا امیدوار نیستم که در داخل این عموم بوده و یکی از آنان باشم؟.. می‌خواند یا می‌شنود:

﴿ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴾.

قطعاً خدا با شکیبایان است. (بقره/۱۵۳)

اطمینان خاطر پیدا می‌کند، و به خویشتن می‌گوید: آیا من امیدوار نیستم که در داخل این عموم بوده و از زمرهٔ شکیبایان باشم؟ آن مردان بزرگ می‌شنوند و به یکایک ایشان هم ابلاغ می‌شود که خدا او را مخاطب می‌سازد و خود او را در نظر دارد. خدا به او ابلاغ می‌کند: خدا از او راضی است. خدا دانسته است که در دل و درونش چه می‌گذشته است، و از آن خشنود بوده است!

وای خدا! چه کار شگفت و شگرفی است!

﴿ لَقَدْ رَضِيَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ﴾.

خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند.

﴿ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ﴾.

خدا می‌دانست آنچه را که در درون دلهایشان (از صداقت و ایمان و اخلاص و وفاداری به اسلام) نهفته بود. لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد، و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

می‌دانست چه غیرت و حمیّت و جوانمردی و شجاعتی برای دفاع از اسلام و از خویشتن در دلهایشان بود. می‌دانست چه راستی و صداقتی در بیعت ایشان بود. می‌دانست چه اندازه خون جگر می‌خوردند و چه اندازه خشم خود را قورت می‌دادند در برابر هیجان و جوش و خروشی که در درونشان به موج درآمده بود و آتشی که شعله زده بود، و آنان می‌بایست اعصاب خود را کنترل کنند و هیجانات درونشان را سرکوب نمایند و شعله‌های سرکش دلها را خاموش سازند و بر احساسات خود غلبه کنند تا در پشت سر فرمودهٔ پیغمبر خدا ﷺ بایستند و مطیع و تسلیم و شکیبا و گوش به فرمان بمانند.

﴿ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ ﴾.

لذا اطمینان خاطری به دلهایشان داد.

با همچون تعبیری اطمینان خاطر را به تصویر می‌کشد و شکلی از آرامش را می‌کشد که آرام و متین و موقّرانه نازل می‌گردد، و بدان دلهای گرم و سراپا حماسه و شور و آمادهٔ انفجار، سردی و سلامتی و اطمینان خاطر و آسایش و آرامش می‌بخشد.

﴿ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحاً قَرِيباً ﴾.

و فتح نزدیکی را (گذشته از نعمت سرمدی آخرت) پاداششان کرد.

این فتح و ظفر، همان صلح و سازشی است که با شرائط و موقعیّتهائی که داشت به فتح و پیروزی تبدیل گردید، و سرآغاز فتحها و پیروزیهای زیادی شد. چه بسا فتح و پیروزی خیبر یکی از آنها باشد که بسیاری از مفسّران فتح و پیروزی خیبر را همان فتح و پیروزی نزدیکی می‌دانند که خدا آن را نصیب مسلمانان فرموده

است.

﴿ وَ مَغانِمَ كَثيرَةً يَأْخُذُونَها ﴾.

همراه با غنیمتهای بسیاری که آن را به دست خواهند آورد.

این غنیمتها همراه است با فتح و پیروزی، اگر مراد فتح و پیروزی خیبر باشد، و یا به دنبال آن به دست می‌آید، اگر مقصود از فتح و پیروزی همین صلح و ساز حدیبیّه باشد، صلح و سازی که با انجام آن مسلمانان توانستند به فتحها و پیروزیهای گوناگونی دسترسی و دستیابی پیدا کنند.

﴿ وَكانَ اللهُ عَزيزاً حَكيماً ﴾.

خداوند چیرهٔ شکست‌ناپذیر و فرزانه‌ای است که کارهایش براساس حکمت است.

این هم پیرو مناسبی برای آیات پیشین است. چه در خشنودی و فتح و پیروزی و وعدهٔ غنائم، قدرت و قوّت و شکوه و هیبت جلوه‌گر می‌آید، همان‌گونه که حکمت و تدبیر و فلسفه و تقدیر پدیدار می‌گردد، و در پرتو آنها است که وعدهٔ بزرگوارانهٔ الهی محقّق می‌شود و پیاده می‌گردد.



بعد از این ابلاغ بزرگوارانهٔ آسمانی به پیغمبر امین ﷺ راجع بدان مسلمانانی که بیعت کردند، روند قرآنی روی به سخن گفتن از خود مؤمنان می‌کند. سخن از این صلح و ساز می‌رود، یا سخن از این فتح و پیروزی می‌شود، فتح و پیروزی و صلح و سازی که مؤمنان شکیبایانه و مطیعانه آن را دریافتند و پذیرفتند:

﴿ وَعَدَكُمُ اللهُ مَغانِمَ كَثيرَةً تَأْخُذُونَها، فَعَجَّلَ لَكُمْ هٰذِهِ، وَكَفَّ أَيْدِيَ النّاسِ عَنْكُمْ، وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنينَ، وَيَهْدِيَكُمْ صِراطاً مُسْتَقيماً. وَأُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْها قَدْ أَحاطَ اللهُ بِها، وَكانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَديراً ﴾.

خداوند غنیمتهای فراوانی را به شما وعده داده است که آنها را به چنگ می‌آورید، ولی این یکی را (که غنائم خیبر است) زودتر برایتان فراهم ساخت، و دست تعدّی مردمان (کینه‌توز و بدنهاد یهودی پیرامون مدینه) را از شما بازداشت، تا نشانه‌ای (بر وفای به عهد پروردگار) برای مؤمنان باشد، و شما را به راه راست رهنمود کند. و غنیمتهای دیگری که شما قدرت بر آن را نداشته و ندارید، ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد (و آن را بهرهٔ شما می‌گرداند) و او بر هر چیزی توانا است.

این مژده‌ای از جانب یزدان برای مؤمنان است، مؤمنانی که آن مژده را شنیدند و بدان یقین پیدا کردند و اطمینان داشتند، و دانستند که یزدان برای ایشان غنیمتهای فراوانی آماده فرموده است و تهیّه دیده است، و پس از آن زنده ماندند و زندگی کردند آن اندازه که می‌بایست بمانند و زندگی کنند، و مصداق این وعده را دیدند، وعده‌ای که خلاف نمی‌شود. در اینجا است که بدیشان می‌گوید: خدا هرچه زودتر این را برایشان تهیّه می‌بیند. این چیزی که تهیّه دیده می‌شود ـ آن گونه که از ابن عبّاس روایت گردیده است ـ باید صلح حدیبیّه باشد که از آن به فتح و پیروزی تعبیر می‌شود، و بدین وسیله فتح و پیروزی و غنیمتهای پیاپی آن تأکید و تأیید می‌گردد، همان گونه که گفتار پیغمبر خدا ﷺ را قبلاً در این راستا بیان کردیم، و واقعیّتهای حال و احوال، گویای صدق این اعتبار است. همچنین چه بسا مراد فتح خیبر باشد ـ همان گونه که از مجاهد روایت گردیده است. چون خیبر نزدیک‌ترین غنیمتی بود که بعد از حدیبیّه به دست آمده است. امّا نظریّهٔ نخستین، به ذهن نزدیک‌تر و مرجّح‌تر می‌آید.

خداوند بر مؤمنان منّت می‌نهد این که دستهای مردمان را از ایشان بازگرفته است و بازداشته است، و از جمله دستهای مشرکان قریش را و همچنین دستهای دشمنان دیگرشان را از آنان به دور داشته است، آن دشمنانی که پیوسته چشم به راه بلایا و حوادثی بودند که گریبانگیر مؤمنان شود، مؤمنانی که به هر حال کم و اندک بودند، و مردمان دیگر فراوان و بسیار بودند. امّا با این وجود مؤمنان به بیعت خود وفا کردند، و وظائف و تکالیف

خود را به تمام و کمال انجام دادند، این بود که خدا دستهای مردمان را از ایشان بازداشت و بازگرفت، و آنان را به امن و امان رساند، و ایمنشان فرمود.

﴿ وَ لِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ ﴾.

تا نشانه‌ای (بر وفای به عهد پروردگار) برای مؤمنان باشد.

تا این واقعه‌ای که در اوّل کار، آن را نمی‌پسندیدند و بر آنان سنگینی می‌کرد، نشانه‌ای بر وفای به عهد پروردگار برای مؤمنان باشد. خداوند بدیشان خبر می‌دهد که این واقعه برای آنان نشانه‌ای خواهد گشت. در آئینهٔ این واقعه، فرجام تدبیر الهی برای خودشان را، و پاداش اطاعتشان از پیغمبر خدا ﷺ و تسلیم فرمان یزدان گردیدنشان را خواهند دید. عاقبت متوجّه خواهند شد که این رخداد کار بزرگی بوده است، و خیر و صلاح زیادی داشته است. به دلهایشان آرامش و اطمینان و خشنودی و یقین می‌بخشد.

﴿ وَ يَهْدِيَكُمْ صِرَاطاً مُسْتَقِيماً ﴾.

و شما را به راه راست رهنمود کند.

هدایت دادنتان به راه راست، پاداش اطاعتتان و فرمانبرداریتان و صداقت درونتان است. بدین منوال یزدان جهان غنیمتهائی را که بدانها می‌رسند و هدایتی را که بدیشان عطاء می‌گردد جمع می‌آورد، و با این جمع‌بندی از هر سو بدانان خیر و خوبی می‌رساند، آن هم در سایهٔ کاری که آن را نپسندیده‌اند و بسی آن را سنگین دیده‌اند. بدین نحو خدا بدیشان می‌آموزد که گزینش خدا برایشان گزینش است. بدین وسیله دلهایشان را بر اطاعت مطلق و فرمانبرداری بدون چون و چرا بار می‌آورد و آموزش می‌دهد.

همچنین یزدان سبحان بدیشان بزرگواری می‌فرماید و بدانان مژده می‌دهد که بجز این نعمت، نعمت دیگری در انتظارشان است، نعمتی که با قدرت خود بدان نائل نمی‌گردند، و بلکه خدا است که آن را برایشان مقدّر و مقرّر می‌فرماید و با قدرت خودش آن را بدیشان عطاء می‌نماید:

﴿ وَ أُخْرىٰ لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللهُ بِهَا، وَ كَانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴾.

و غنیمتهای دیگری که شما قدرت بر آن را نداشته و ندارید، ولی خداوند قدرتش بر آن احاطه دارد (و آن را بهرهٔ شما می‌گرداند) و او بر هر چیزی توانا است.

در بارهٔ این نعمت دیگر، روایتهای مختلفی است. آیا مراد فتح مکّه است؟ آیا فتح مملکت ایران و فتح مملکت روم است؟ و یا این که مقصود همهٔ فتحهائی است که مسلمانان به دنبال این واقعه داشته‌اند؟

نزدیک‌ترین چیزی که به ذهن می‌رسد و با این روند سخن مناسبت دارد، فتح مکّه است، فتحی که پس از صلح حدیبیّه بوده است و به سبب همین صلح روی داده است. صلح حدیبیّه بیش از دو سال طول نکشید. مشرکان نقض پیمان کردند و این صلح و ساز را به هم زدند. خداوند بزرگوار تقریباً فتح مکّه را بدون جنگ نصیب مسلمانان کرد، و مکّه را بهرهٔ ایشان نمود، مکّه‌ای که قبلاً برای مسلمانان بسی دشوار بود، و اهالی آنجا به مسلمانان در وسط خانه و کاشانه‌شان حمله کرده بودند، و در سال حدیبیّه ایشان را از زیارت بیت‌الله برگردانده بودند. ولی بعد از آن یزدان جهان مکّه را احاطه فرمود، و آن را بدون جنگ تسلیم مسلمانان نمود.

﴿ وَ كَانَ اللهُ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيراً ﴾.

خدا بر هر چیزی توانا است.

این مژده‌ای است که در اینجا سربسته به میان آمده است، و خداوند بزرگوار آن را معیّن نفرموده است. زیرا مژده به چیزی است که در وقت نزول این آیه جزو غیب بوده است و غیب را خدا داند و بس. بدان چنین اشاره‌ای کرده است تا آرامش و خشنودی و امید و شادی به دلهای مؤمنان بیندازد و آنان را خوشحال و چشم به راه فتح و پیروزی سازد.

به مناسبت اشاره به غنیمت حاضر و آماده، و اشاره به غنیمت که خدا از آن آگاه است و بس، و مسلمانان در انتظار آن بسر می‌برند، یزدان سبحان به مؤمنان خبر

می‌دهد که ایشان پیروزند، و صلح و سازی که امسال صورت پذیرفته است، بدان خاطر صورت نگرفته است که مسلمانان ضعیف و ناتوانند، و یا این که مشرکان قوی و توانایند. بلکه این صلح و ساز حکمت و فلسفه‌ای داشته است که خداوند متعال آن را اراده فرموده است و خواستارش بوده است. اگر کافران با مسلمانان می‌جنگیدند، کافران شکست می‌خوردند و می‌گریختند. چه این قانون و سنّت خدا است: هرگاه مؤمنان و کافران در یک پیکار نهائی و پایان‌بخش رویاروی شوند، مؤمنان (که جانبداران حقّ هستند) پیروز می‌گردند و کافران (که طرفداران باطل هستند) شکست می‌خورند:

﴿ وَ لَوْ قٰاتَلَكُمُ الَّذينَ كَفَرُوا لَوَلَّوُا الْأَدْبٰارَ، ثُمَّ لاٰ يَجِدُونَ وَلِيّاً وَ لاٰ نَصيراً. سُنَّةَ اللهِ الَّتي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ، وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْديلاً ﴾.

اگر کافران (قریش، در سرزمین حدیبیّه) با شما بجنگند، (از ترس شما) پشت می‌کنند و می‌گریزند، سپس سرپرستی (که کار و بار ایشان را به دست گیرد) و یاوری (که ایشان را کمک کند) پیدا نخواهند کرد. این سنّت الهی است که در گذشته نیز بوده است، و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

بدین منوال پیروزی مؤمنان و شکست کافران را با سنّت جهانی ثابت و تغییرناپذیر خود ارتباط می‌دهد. آن مؤمنانی که از زبان خدا پیروزی خویش را و شکست دشمنانشان را به عنوان سنّتی از سنّتهای جاری و ساری در گسترهٔ جهان هستی می‌شنوند، چه آرامشی می‌یابند؟ چه اطمینانی پیدا می‌کنند؟ در دلها و درونهایشان چه ثبات و یقینی را می‌یابند؟ چه اندازه استوار و توانا و دلیر و پابرجا می‌گردند؟

این یک سنّت دائمی و تغییرناپذیری است. ولیکن گاهی تا وقت معیّن خود به تأخیر می‌افتد. گاهی تا مدّت مقرّر خود به تأخیر می‌افتد به خاطر اسباب و عللی که با ماندگاری مؤمنان بر راستای راهشان و با استقامت و پایداری ایشان پیوند دارد، استقامت و پایداری‌ای که یزدان در مؤمنان سراغ دارد. یا گاهی مربوط می‌گردد به آمادگی فضائی که در آن پیروزی مؤمنان و شکست کافران پدیدار می‌آید و نمودار می‌گردد، تا پیروزی ارج و بها و تأثیر خود را داشته باشد. یا پیروزی به چیزهای دیگری جز اینها مربوط می‌شود، چیزهائی که خدا از آنها آگاه است و بس. به هر حال سنّت خدا دگرگون نمی‌شود و تغییر نمی‌کند، و خدا راستگوترین گویندگان است:

﴿ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْديلاً ﴾.

و هرگز برای سنّت الهی تغییر و تبدیلی نخواهی یافت.

همچنین خداوند بر مسلمانان منّت می‌نهد و بزرگواری می‌فرماید با بازداشتن دست مشرکان از مؤمنان، و با کوتاه کردن دست مؤمنان از مشرکان، پس از آن که یزدان مؤمنان را بر کسانی پیروز می‌گرداند که بر سرشان تاخته بودند و یورش آورده بودند. در اینجا اشاره می‌شود بدان رخدادی که چهل نفر از مشرکان یا بیشتر و یا کم‌تر می‌خواهند به اردوگاه مسلمانان بتازند و کارشان را بسازند. امّا گرفتار می‌گردند و اسیر می‌شوند، و پیغمبر خدا ﷺ ایشان را عفو می‌فرماید:

﴿ وَ هُوَ الَّذي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ، وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ. مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ. وَ كٰانَ اللهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصيراً ﴾.

او همان کسی است که در درون مکّه (و در زیر پنجهٔ دشمن) دست کافران را از شما، و دست شما را از ایشان کوتاه کرد، بعد از آن که (در جنگهای قبلی) شما را بر آنان پیروز گردانیده بود، و خداوند می‌بیند هر چیزی را که بکنید.

این واقعه‌ای است که رخ داده است. شنوندگان بدان آشنا و از آن آگاهند. خدا آن را بدین شیوه برایشان بیان می‌دارد و یادآوری می‌کند، تا هر حرکتی و هر واقعه‌ای را که برایشان اتّفاق می‌افتد و روی می‌دهد به تدبیر و تقدیر بدون واسطهٔ خود برگرداند، و به دلهایشان این احساس مشخّص را در بارهٔ دست یزدان سبحان بیندازد، و متوجّه شوند دست یزدان سبحان

است که هر چیزی را اداره می‌کند و می‌گرداند، و گامهایشان را رهنمود و رهنمون می‌فرماید، هم بدان سان که اندیشه‌هایشان را رهنمود و رهنمون می‌نماید، تا مسلمانان خویشتن را سراپا تسلیم یزدان گردانند، بدون این که شکّ و تردید به خود راه دهند، و بدون این که ملاحظهٔ چیزی بکنند و به چیزی بنگرند. بدین وسیله جملگی به صلح و ساز درآیند، و با تمام وجود، و با همهٔ احساسها و اندیشه‌هائی که دارند، و با هرگونه رویکرد و تلاشی که در پیش می‌گیرند و می‌کنند، صلح و ساز را بپذیرند. یقین داشته باشند و کاملاً بر این باور باشند که کارها جملگی در دست خدا است، و فرمان فرمانِ او است و بس، و گزینش آن گزینشی است که خدا آن را برگزیده باشد، و ایشان در آنچه برمی‌گزینند و در آنچه نمی‌پسندند برابر قضا و قدر و اراده و مشیّت خدا عمل می‌کنند، و خدا هم برایشان خیر و خوبی می‌خواهد. هرگاه مسلمانان مخلصانه تسلیم خدا شوند، هرچه خیر و خوبی است از ساده‌ترین و آسان‌ترین راه نصیب ایشان می‌گردد. خدا از احوال و اوضاع آشکار و نهان ایشان آگاه است، و می‌بیند هر چیزی را که آشکار و نهان انجام می‌دهند. خدا از روی علم و اطّلاع و دانش و بینش آنچه را که می‌خواهد برایشان برمی‌گزیند، و هرگز آنان را بیهوده به خود رها نمی‌کند، و هرگز چیزی را از آنان دریغ نمی‌دارد که سزاوارش باشند:

﴿ وَكانَ اللهُ بِما تَعْمَلُونَ بَصيراً ﴾.

و خداوند می‌بیند هر چیزی را که بکنید.

❁

آن‌گاه در بارهٔ دشمنان مسلمانان برایشان صحبت می‌کند و می‌فرماید: چه کسانی دشمنان مسلمانان در معیار و میزان خدا هستند؟ به کارهایشان و به بازداشتن مؤمنان از بیت‌الله، چگونه می‌نگرد؟ اصلاً به مسلمانان، درست برعکس دشمنان می‌نگرد:

﴿ هُمُ الَّذينَ كَفَرُوا وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ، وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ، وَ لَوْلا رِجالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِساءٌ مُؤْمِناتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ، أَنْ تَطَأُوهُمْ، فَتُصيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللهُ في رَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ. لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذاباً أَليماً. إِذْ جَعَلَ الَّذينَ كَفَرُوا في قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجاهِلِيَّةِ؛ فَأَنْزَلَ اللهُ سَكينَتَهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنينَ، وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوىٰ، وَكانُوا أَحَقَّ بِها وَ أَهْلَها، وَ كانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليماً ﴾.

آنان همانهائی هستند که کفر ورزیده‌اند، و از ورود شما به مسجدالحرام جلوگیری کرده‌اند، و نگذاشته‌اند قربانیهائی که با خود نگاه داشته‌اید به قربانگاه برسد. اگر مردان و زنان مؤمنی را الگدمال نمی‌کردید که (در میان آنان هستند و) شما ایشان را نمی‌شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد. دست شما را از ایشان کوتاه کرد) تا خدا هرکه را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و جامهٔ ایمانِ به اسلام را به تن او کند). اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکّه نهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا می‌بودند، کافران ایشان را (با غلبهٔ شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم. آن‌گاه که کافران تعصّب و نخوت جاهلیّت را در دلهایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکّه راه ندهند)، خدا اطمینان خاطری بهرهٔ پیغمبرش و بهرهٔ مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دلهایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرونشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند). همچنین خدا ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و (به حقیقت از هرکس دیگری) سزاوارتر برای روح ایمان و برازندهٔ آن بودند، و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توانا است.

آنان برابر معیار و میزان خدا قطعاً کافرند، کافرانی که سزاوار این صفت زشت و پلشتند:

﴿ هُمُ الَّذينَ كَفَرُوا ﴾.

آنان همانهائی هستند که کفر ورزیده‌اند.

ایشان را به گونه‌ای به تصویر می‌کشد که انگار تنها آنان کافرند، و نسبت کهن و ژرفی به کفر می‌رسانند. این است که آنان زشت‌ترین و پلشت‌ترین چیز در پیشگاه خدائی هستند که از کفر و از کافران بدش می‌آید! همچنین کردار زشت و پلشت ایشان را هم به تصویر می‌کشد، و آن بازداشتن مؤمنان از مسجدالحرام، و جلوگیری ایشان از ورود حیوانات قربانی و رسیدن آنها به جایگاه شرعی ذبح است:

﴿ وَ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ ﴾.

و از ورود شما به مسجدالحرام جلوگیری کرده‌اند، و نگذاشته‌اند قربانیهائی که با خود نگاه داشته‌اید به قربانگاه برسد.

این کار در جاهلیّت و در اسلام گناه بزرگی بوده است. این کار در همهٔ آئینهائی که مردمان در جزیرةالعرب بدانها آشنا بوده‌اند از روزگار نیای ایشان ابراهیم گناه بزرگی بوده است. این کار، زشت و پلشت بوده است در عرف آنان و در عقیدهٔ ایشان و در عقیدهٔ مؤمنان . . .

در این صورت خدا که دست مؤمنان را از سر کافران بازداشته است بدان خاطر نبوده است چون گناهشان کوچک بوده است. هرگزا هرگز! بلکه این کار به خاطر حکمت دیگری است که خدا لطف می‌فرماید و آن را برای مؤمنان بیان می‌نماید:

﴿ وَ لَوْلاٰ رِجٰالٌ مُؤْمِنُونَ وَ نِسٰاءٌ مُؤْمِنٰاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ، أَنْ تَطَأُوهُمْ، فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ ﴾.

اگر مردان و زنان مؤمنی را لگدمال نمی‌کردید که (در میان آنان هستند و) شما ایشان را نمی‌شناسید و از این راه عیب و عار و زیان و ضرری ناآگاهانه به شما نمی‌رسید (خداوند هرگز مانع این جنگ نمی‌شد).

در مکّه برخی از افراد مسلمانِ مستضعف بودند. آنان نمی‌توانستند مهاجرت کنند. در میان مشرکان می‌زیستند و تقیّه می‌کردند و مسلمان شدن خود را پنهان می‌داشتند. اگر جنگ درمی‌گرفت و مسلمانان به مکّه می‌تاختند، چون چنین تازه مسلمانانی را نمی‌شناختند چه بسا ایشان را لگدمال می‌کردند و آنان را له و په می‌نمودند و می‌کشتند. آن وقت گفته می‌شد: مسلمانان، مسلمانان را می‌کشند! بر مسلمانان مهاجم لازم می‌آمد دیهٔ قتل خطأ را بپردازند زمانی که روشن می‌شد مسلمانانی را کشته‌اند . . .

گذشته از این، حکمت و فلسفهٔ دیگری در میان است، و آن این که یزدان سبحان می‌داند که در میان کافرانی که مسلمانان را از مسجدالحرام بازداشته‌اند کسانی یافته می‌شوند که هدایت نصیب ایشان می‌گردد، و اشخاصی پیدا می‌شوند که یزدان برایشان مقدّر فرموده است که مورد مرحمت او قرار گیرند، به سبب سرشتی و حقیقتی که خدا از آنان سراغ دارد. اگر این دسته از آن دسته تشخیص و تمییز داده می‌شد، خدا به مسلمانان اجازهٔ جنگ می‌داد، و به کافران عذاب دردناکی می‌رسانید:

﴿ لِيُدْخِلَ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشٰاءُ، لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰاباً أَلِيماً ﴾.

تا خدا هرکه را بخواهد غرق رحمت خود سازد (و جامهٔ ایمانِ به اسلام را به تن او کند). اگر (کافران و مؤمنان ضعیفی که در مکّه نهانی ایمان آورده‌اند) از یکدیگر جدا می‌بودند، کافران ایشان را (با غلبهٔ شما بر آنان) به عذاب دردناکی گرفتار می‌کردیم.

بدین‌گونه خدا برای گروه گزیدهٔ منحصر به فرد خوشبخت، گوشه‌ای از حکمت پنهان در فراسوی تقدیر و تدبیر خود را برایشان روشن و آشکار می‌سازد در شناسائی کسانی پیش می‌رود که کفر ورزیده‌اند. ژرفاهای وجودشان را ترسیم می‌کند و به تصویر می‌کشد، بعد از آن که چگونگی ظاهر ایشان و کیفیّت کردارشان را می‌نگارد و پیش چشم می‌دارد:

﴿ إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجٰاهِلِيَّةِ ﴾.

آن‌گاه که کافران تعصّب و نخوت جاهلیّت را در دلهایشان جای دادند (و تصمیم گرفتند که مؤمنان را به مکّه راه ندهند).

به خاطر تعصّب نه جانبداری از عقیده‌ای و برنامه‌ای . . . بلکه غیرت ناشی از خودبزرگ‌بینی و نازش و بالش و سرمستی و غرور و طعنه زدن و رخنه گرفتن است. تعصّب کورکورانه‌ای بود که ایشان را بر آن می‌داشت در برابر پیغمبر خدا ﷺ بایستند و با او و با کسان همراهش کشاکش و پیکار کنند، و آنان را از مسجدالحرام بازدارند، و از ورود حیوانات قربانی بدانجا جلوگیری کنند، و نگذارند حیواناتی که مسلمانان با خود برای قربانی آورده بودند به قربانگاه و محلّ ذبح برسند. آنان با این کار با هر عرف و عادتی و با هر عقیده و باوری مخالفت ورزیدند، تا عربها نگویند که پیغمبر ﷺ زورکی به میانشان رفت. در راه این تکبّر جاهلانه و فریاد ابلهانه، مرتکب این گناه بزرگ می‌گردند، گناه بزرگی که برابر هر عرف و عادتی و هر دین و آئینی زشت و ناپسند است، و حرمت بیت‌الحرامی را مراعات نمی‌کنند که در پرتو قداست آن زندگی می‌کنند، و حرمت ماه‌های حرامی را مراعات نمی‌دارند که در جاهلیّت و در اسلام حرمت آنها محفوظ و مصون مانده است! این تعصّب کور و غیرت ناجور همان زمان جلوه‌گر آمد که جبهه گرفتند بر ضدّ هر کسی که در آغاز کار بدیشان اشاره کردند صلح و صفا داشته باشند و مسالمت و سازش بکنند. جبهه‌گیری ایشان با هر کسی درگرفت که جلوگیری از محمّد ﷺ و از همراهانش به بیت‌الله‌الحرام را عار و ننگ شمردند و این کارشان را نادرست دیدند. این تعصّب کور و غیرت ناجور همچنین جلوه‌گر آمد همان زمان که نپذیرفتند سهیل پسر عمرو بسم‌الله الرحمن الرحیم را درسرآغاز پیمان‌نامه بنویسد، و صفت رسول‌الله ﷺ را در متن نوشته بگنجاند. همهٔ این کارها به ناحق از آن جاهلیّتِ خودستای سرزنشگر سرچشمه می‌گیرد.

خداوند تعصّب را در درونهایشان بدین شکل جاهلی قرار داده است، بدان خاطر که می‌دانسته است در درونهایشان دوری از حقّ و گریز از حقّ وجود دارد.

ولی یزدان مؤمنان را از همچون تعصّبی محفوظ فرموده است، و آرامش و پرهیزگاری را جایگزین آن کرده است:

﴿ فَأَنْزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ. وَ أَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ. وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَ أَهْلَهَا ﴾ .

خدا اطمینان خاطری بهرهٔ پیغمبرش و بهرهٔ مؤمنان کرد (و آرامشی خوش به دلهایشان راه داد، تا در پرتو آن، طوفان خشم و ناراحتی خویش را فرونشانند، و راضی به قضای خدا، و گوش به فرمان پیشوای خود باشند، و سر به شورش برندارند). همچنین خدا ایشان را بر روح ایمان ماندگار کرد و (به حقیقت از هرکس دیگری) سزاوارتر برای روح ایمان و برازندهٔ آن بودند.

سکینه آرامش خاطر است، بسان تقوا که پرهیزگاری فروتنانه است. هردوی آنها سزاوار دلِ باایمانِ به خدا رسیده است، آن دلی که با تماس با خدا می‌آرامد، و در پرتو یقین و اعتماد به پروردگارش آرامش می‌یابد و آسوده می‌گردد. پروردگارش را ناظر بر احوال و مراقب اوضاع خود در هر تپش و جنبشی و اندیشه و جهشی می‌بیند. این است که سرمست نمی‌شود و خودبزرگ‌بینی نمی‌کند و سرکشی نمی‌نماید. برای خودش خشمگین نمی‌گردد، بلکه برای پروردگارش و برای آئینش خشمگین می‌شود. هرگاه از سوی خدا بدو فرمان برسد که بیارامد و آرام باشد فرمانبرداری و اطاعت می‌کند و با رضا و رغبت و اطمینان خاطر کرنش می‌برد و فروتنانه تسلیم می‌شود.

بدین خاطر است که مؤمنان سزاوارتر از هرکس دیگری برای داشتن روحیهٔ پرهیزگاری و گفتن سخن پرهیزگارانه هستند. این هم ستایش دیگری است که پروردگار مؤمنان، مؤمنان را بدان می‌ستاید. این ستایش افزون بر بزرگواری کردن در حقّ مؤمنان با نازل کردن آرامش بر دلهایشان، و به ودیعت نهادن تقوا در دلهایشان است. مؤمنان برابر معیار و مقیاس یزدان شایستهٔ پرهیزگاری، و سزاوار گواهی یزدان بر آن

پـرهیزگاری هسـتند. ایـن هـم بـزرگداشـتی پس از بزرگداشتی و تکریمی به دنبال تکـریمی است کـه از روی علم و اطّلاع و دانش و سنجش صورت می‌پذیرد:

﴿ وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيماً ﴾.

و خدا از هر چیزی آگاه و بر هر کاری توان است.



قبلاً گفتیم که بعضی از مؤمنانی که برای زیارت بیت‌الله بیرون آمده بودند و رهسپار چنین سفری شده بودند، و از خوابی که پیغمبر خدا ﷺ دیده بود شاد و شنگول بودند، زمانی که متوجّه شدند چنین خـوابـی امسـال تحقّق پیدا نکرده است و پیاده نشده است، و ایشان را از مسجدالحرام بـازداشـته‌انـد، پـریشان و سـرگردان گردیدند و هول و هراس ایشان را برداشت. خـداونـد بزرگوار برایشان صداقت و راستی این خواب را تأکید می‌کند، و بدیشان خبر می‌دهد که چنین خوابی از سوی خدا بوده است و قطعاً تعبیر آن پیاده می‌گردد و قـطعاً روی می‌دهد. به دنبال آن هم چیزی نصیبشان می‌گردد که مهمّتر از ورود به مسجدالحرام نیز می‌باشد.

﴿ لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيا بِالْحَقِّ: لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ - إِنْ شاءَ اللهُ - آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لا تَخافُونَ. فَعَلِمَ ما لَمْ تَعْلَمُوا، فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذٰلِكَ فَتْحاً قَرِيباً. هُوَ الَّذي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَكَفىٰ بِاللهِ شَهِيداً ﴾.

خداوند خواب را راست و درست به پیغمبر خود نشان داده است. به خواست خدا همهٔ شما حتماً در امن و امان و سر تراشیده و مو کوتاه کرده و بدون تـرس، داخـل مسجدالحرام خواهـید شـد، ولی خـداونـد چـیزهائی را می‌دانست که شما نمی‌دانستید، و به همین جهت (قبل از فتح مکّه) فتح نـزدیکی (کـه صـلح حـدیبیّه است) پـیش آورد. خدا است که پیغمبر خود را همراه بـا رهـنمون و آئین راستین (اسلام به سوی جملگی مـردمان) روانـه کرده است تا آن را بر همهٔ آئینها پیروز گردانـد. کـافی است که خدا گواه (این چنین سخن و مسأله‌ای) باشد.

مژدهٔ نخستین که مژدهٔ مـحقّق گـردیدن و پـیاده شـدن خواب پیغمبر خدا ﷺ و وارد شـدن مسـلمانان بـه مسجدالحرام در حالت امن و امان، و تراشـیدن مـوی سرشان یا کوتاه کردن موی سرشان به دنبال انجام حجّ یا عمره است بدون این که ترس و هراسی داشته باشند، این مژده پس از گذشت یک سال محقّق گردید و پیاده شد. بعد از آن پس از مدّت دو سالی که از صلح حدیبیّه گذشت به صورت بزرگ‌تری و به شکـل روشـن‌تری تحقّق حاصل کرد و پیاده گـردید. چـرا کـه فـتح مکّـه برایشان میسّر شد، و دین خدا در آنجا فرمانروا گردید. ولی یزدان سبحان مؤمنان را با تـربیت ایـمان تـربیت می‌کند، بدان هنگام که بدیشان می‌گوید:

﴿ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ - إِنْ شاءَ اللهُ - ﴾.

به خواست خدا هـمهٔ شـما حـتماً داخـل مسـجدالحـرام خواهید شد.

پس ورود به مکّه قطعی و حتمی است، زیرا کـه خـدا بدان خبر داده است. امّا باید إِنْ شاءَ اللهُ، یعنی خواست و مشیّت خدا در دلها و درونهای مؤمنان بـه صـورت مطلق و به شکل آزاد جایگزین شود، و بدانند که چیزی خواست و مشیّت خدا را مـقیّد نـمی‌سازد. بـاید ایـن حقیقت در دلها مستقرّ گردد، و اساس جهان‌بینی و بنیاد اندیشهٔ مسلمانان در بارهٔ خواست و مشیّت یزدان گردد. قرآن بر این معنی و مقصود تکیه می‌کند، و این حقیقت را بیان می‌دارد، و در هر جـائی ایـن اسـتثناء را ذکـر می‌نماید. حتّی این استثناء - یعنی: إِنْ شاءَ اللهُ - را در جاهائی ذکر مـی‌کند کـه وعـدهٔ خـدا در آنـجاها داده می‌شود. روشن است وعدهٔ خدا هم تخلّف‌ناپذیر است و خلاف آن نمی‌شود. امّا تعلّق خواست و مشـیّت بـدان همیشه هست و قید و بندی نمی‌شناسد. إِنْ شاءَ اللهُ گفتن و خواست و مشیّت خدا را بر زبان رانـدن و در نـظر داشتن ادبی است کـه یـزدان جـهان آن را بـه دلهـای مؤمنان القاء می‌فرماید و می‌انـدازد تـا در ژرفـاهای درونها و ذهنهای ایشان مستقرّ شود و جای بگیرد.

به تحقّق یافتن و پیاده شدن ایـن وعـده بـرمی‌گردیم.

روایتها نقل کرده‌اند وقتی ماه ذوالقعدهٔ سال هفتم ـ یعنی یک سال بعد از صلح حدیبیّه ـ فرارسید، پیغمبر خدا ﷺ و مؤمنانی که در صلح حدیبیّه حضور داشتند، عازم مکّه شدند و حجّ را با عمره آغازیدند. پیغمبر خدا ﷺ در ذوالحلیفه احرام بست، و حیوان قربانی را با خود حرکت داد، بدان سان که سال پیش احرام بسته بود و حیوان قربانی را سوق داده بود. اصحاب پیغمبر ﷺ لبّیک‌گویان حرکت کردند. هنگامی که پیغمبر ﷺ به مر ظهران نزدیک شد، محمّد پسر مسلمه را همراه با اسبها و سلاحها پیشاپیش خود روانه کرد. هنگامی که مشرکان او را دیدند سخت وحشت‌زده و هراسناک گردیدند. گمان بردند که پیغمبر خدا ﷺ بر سرشان می‌تازد و با ایشان به جنگ می‌پردازد، و پیمانی را شکسته است که میان ایشان و میان او برای مدّت ده سال منعقد گردیده است و باید در آن جنگ نشود. رفتند و اهل مکّه را مطّلع کردند. هنگامی که پیغمبر خدا ﷺ آمد و در مر ظهران نازل گردید، آنجائی که بتهای حرم را می‌دید، اسلحه‌های همچون کمانها و تیرها و رمحها را به بطن یاجج فرستاد، و با شمشیرهائی که در غلاف بود ـ همان‌گونه که در شرائط و بندهای پیمان‌نامهٔ مشرکان گنجانده بود ـ به سوی مکّه حرکت کرد. بدان هنگام که در راه بود، قریشیان مکرز پسر حفص را به خدمتش فرستادند. مکرز گفت: ای محمّد، ما از آن زمان که تو را شناخته‌ایم عهدشکنی را از تو ندیده بودیم.
پیغمبر ﷺ فرمود:
(وَ مٰا ذٰاکَ؟). «آن کدام عهدشکنی است؟».
مکرز گفت: با اسلحه‌ها و کمانها و رمحها به میان ما آمده‌ای. پیغمبر ﷺ فرمود:
(لَمْ یَکُنْ ذٰلِکَ، وَ قَدْ بَعَثْنٰا بِهِ إِلیٰ یٰاجِجٍ).
«چنین چیزی نبوده است. ما اسلحه‌ها و کمانها و رمحها را به یاجج فرستاده‌ایم».
مکرز گفت:
مراعات عهد و پیمان از تو دیده‌ایم و با همین خصلت تو را شناخته‌ایم. کار تو خوبی و نیکی و وفای به عهد و پیمان بوده است.
سردستگان کافران براثر خشم و کینه‌ای که به دل داشتند از مکّه بیرون رفتند تا رخسار پیغمبر خدا ﷺ و دیدار اصحاب او ـ رَضِیَ اللهُ عَنْهُمْ ـ را نبینند. ولی مردمان دیگر مکّه اعم از مردان و زنان و کودکان بر سر راه‌ها و بالای خانه‌ها نشستند و به دیدن پیغمبر خدا ﷺ و یارانش پرداختند و آنان را ورانداز کردند. پیغمبر خدا ﷺ به مکّه وارد شد، در حالی که یارانش پیشاپیش او حرکت می‌کردند و لبّیک می‌گفتند. پیغمبر ﷺ حیوانات قربانی را به ذوطوی فرستاد. او بر شتر ماده‌اش قصواء سوار بود، همان شتر ماده‌ای که در زمان حدیبیّه بر آن سوار بود. عبدالله پسر رواحهٔ انصاری زمام قصواء را گرفته بود و آن را بدینجا و آنجا می‌راند و می‌برد.
بدین شیوه خواب پیغمبر خدا ﷺ راست گردید و وعدهٔ خدا محقّق شد. سپس در سال بعدی فتح و ظفر دست داد و آئین حقّ در مکّه، و سپس در سراسر جزیرةالعرب، غلبه پیدا کرد و چیره گردید. بعدها وعدهٔ خدا تحقّق یافت و مژدهٔ دیگر خدا پیاده شد، آنجا که می‌فرماید:
﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ، وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيداً ﴾.
خدا است که پیغمبر خود را همراه با رهنمون و آئین راستین (اسلام به سوی جملگی مردمان) روانه کرده است تا آن را بر همهٔ آئینها پیروز گرداند. کافی است که خدا گواه (این چنین سخن و مسأله‌ای) باشد.
دین حقّ غلبه پیدا کرد و چیره گردید، نه تنها در جزیرةالعرب، بلکه در نقاط آبادان آن روزی زمین، پیش از این که نیم قرن از زمان بگذرد. آئین راستین اسلام در امپراتوری شاهان ایران غلبه پیدا کرد و چیره گردید، و در بخش بزرگی از امپراتوری شاهان روم پخش و پراکنده شد. در هند، و در چین، و سپس در جنوب آسیا در ملایو و جز آن، و در جزیره‌های هند

شرقی (اندونزی) پخش و پراکنده گردید . . . در آن زمان چنین جاهائی سرزمین آباد کرۀ زمین در قرن ششم و نیمۀ قرن هفتم میلادی بود.

هنوز که هنوز است دین حقّ بر همۀ ادیان دیگر غلبه دارد و چیره است، با وجود این که از بخش بزرگی از سرزمینهائی که فتح کرده است، به ویژه در اروپا و در جزیره‌های دریای مدیترانه، واپس کشیده است، و نیروی پیروان این دین در سراسر زمین با مقایسه با نیروهائی که در شرق و غرب در این زمان هستند، واپس کشیده است و عقبگرد داشته است.

بلی هنوز که هنوز است دین حقّ بر همۀ ادیان دیگر غالب و چیره است، چون واقعاً دین راستین است. این دین به ذات خود نیرومند است، و از لحاظ سرشت نیرومند است. این دین بدون اسلحه و شمشیر و توپ و تفنگ پیروانش بر دشمنان می‌تازد و یورش می‌برد! بدان سبب که در سرشت خود با فطرت و با قوانین اصیل هستی همراه و همسو است، و بدان خاطر که پاسخ سادۀ ژرفی به نیازمندیهای خرد و جان، و به نیازمندیهای پیشرفت و عمران، و به احتیاجات محیطهای گوناگونِ ساکنان کوخها و ساکنان آسمان‌خراشها می‌دهد!

هرکس که پیرو دینی جدای از اسلام باشد، و به اسلام نگاه خالی از تعصّب و هوا و هوس بیندازد، راستی و درستی و پایداری و استواری این آئین، نیروی نهان در آن، قدرت و توان کامل و راهیابِ رهبری بشریّت، و نیروی پاسخگوئی به نیازهای فراوان و پیشرفته و گوناگون جوامع بشری را کاملاً ساده و آسان بدون شیله و پیله در این آئین مشاهده خواهد کرد.

﴿ وَكَفىٰ بِاللهِ شَهِيداً ﴾.

کافی است که خدا گواه (این چنین سخن و مسأله‌ای) باشد.

وعدۀ خدا در شکل ظاهری سیاسی پیش از گذشت یک قرن از بعثت محمّدی تحقّق پیدا کرد. وعدۀ خدا همیشه در شکل ثابت موضوعی تحقّق می‌پذیرد و پیاده می‌گردد، و پیوسته این آئین در حقیقتی که با خود دارد بر همۀ آئینهای دیگر برتری می‌گیرد و سر می‌افتد. بلکه اسلام یگانه دین باقی و جاودانی است که در همۀ احوال و اوضاع می‌تواند به کار بپردازد و رهبری کند. شاید پیروان این آئین تنها کسانی باشند که امروزه از این حقیقت بدون اطّلاع باشند! ولی دیگران این حقیقت را می‌دانند و از آن می‌ترسند، و در سیاستهای خودشان کاملاً حساب آن را در مدّ نظر دارند و آن را از هر جهت می‌پایند!



اکنون به پایان این سوره می‌رسیم، پایانی که با آن تصویر درخشانی خاتمه می‌یابد که قرآن آن را از واقعیّت اصحاب پیغمبر خدا ﷺ ترسیم، و با آن مدح و ثنای بزرگوارانه و ارزشمندی نهایت پیدا می‌کند که یزدان سبحان در بارۀ آن گروه ممتاز و خوشبختی بیان نموده است که از ایشان رضایت دارد و خشنود است، و رضایت و خشنودی خود را به یکایک آنان ابلاغ فرموده است:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ. وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ، تَراهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْواناً، سِيماهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ. ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْراةِ. وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ، فَآزَرَهُ، فَاسْتَغْلَظَ، فَاسْتَوىٰ عَلىٰ سُوقِهِ، يُعْجِبُ الزُّرّاعَ، لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفّارَ. وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِيماً ﴾.

محمّد فرستادۀ خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانۀ ایمان بر اثر سجود در پیشانیهایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و امّا توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های)

خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد. (مؤمنان نیز همین گونه‌اند. آنی از حرکت بازنمی‌ایستند، و همواره جوانه می‌زنند، و جوانه‌ها پرورش می‌یابند و بارور می‌شوند، و باغبانانِ بشریّت را به شگفت می‌آورند. این پیشرفت و قوّت و قدرت را خدا نصیب مؤمنان می‌کند) تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

تصویر شگفت و شگرفی است که قرآن مجید با شیوهٔ زیبا و فریبای خود آن را ترسیم می‌کند. تصویرِ آمیزه‌ای از عکسبرداریها و برداشتهای برجسته‌ترین حالتهای پنهان و نمایان این گروه برگزیده است.

عکسبرداری و برداشتی، حالت و وضع آنان را با کافران و با خودشان نشان می‌دهد:

﴿ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾.

در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

عکسبرداری و برداشتی، هیئت و سیمای ایشان را در وقت عبادت نشان می‌دهد:

﴿ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً ﴾.

ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی.

عکسبرداری و برداشتی نشان می‌دهد دلهایشان را و آنچه در دلهایشان در غوغا و جوشش است و دلهایشان را به خود مشغول می‌دارد:

﴿ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوَاناً ﴾.

آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند.

عکسبرداری و برداشتی، تأثیر عبادت و رو به خدا کردن و رفتن ایشان را در سیما و نما و نشانه‌هایشان نشان می‌دهد:

﴿ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ﴾.

سیمای ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است.

﴿ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ ﴾.

این، توصیف آنان در تورات است.

این صفت ایشان در تورات است . . . عکسبرداریها و برداشتهای پیاپی، ایشان را به تصویر می‌کشد آن گونه که در انجیل راجع بدیشان آمده است:

﴿ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ ﴾.

همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده است.

﴿ فَآزَرَهُ ﴾. آنها را نیرو داده است.

﴿ فَاسْتَغْلَظَ ﴾. سخت و سفت شده است.

﴿ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ﴾. بر ساقه‌های خود راست ایستاده است.

﴿ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ ﴾. برزگران را به شگفت می‌آورد.

﴿ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ﴾. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند.

این آیه با ثبت و ضبط صفت محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌آغازد، صفتی که سهیل پسر عمرو، و کسانی که از مشرکان با او بودند، آن را نپسندیدند و از آن به هم آمدند:

﴿ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ ﴾.

محمّد فرستادهٔ خدا است.

آن‌گاه این تصویر درخشان، با آن شیوهٔ زیبا و فریبا، ترسیم می‌گردد.

مؤمنان دارای حالتهای گوناگون و جوراجورند. ولی عکسبرداریها و برداشتها حالتهای ثابت و همیشگی ایشان در زندگیشان را پیگیری می‌کند، و نقطه‌های اصلی این زندگی را پیش چشم می‌دارد، و آنها را برجسته می‌نماید، و از آنها خطهای پدیدار و ستبری را در عکسهای روشن و درخشان، تهیّه می‌بیند . . . قصد تعظیم و تکریم در برگزیدن این عکسبرداریها و برداشتها، و از نگارش سیماها و از ثبت و ضبط نشانه‌هائی که عکسها و برداشتها آنها را نشان می‌دهند، پیدا و هویدا است، تعظیم و تکریمی که یزدان جهان نسبت بدین گروه خوشبخت اظهار می‌فرماید و بر

صفحهٔ روزگاران نقش می‌نماید.
قصد تعظیم و تکریم، روشن و آشکار است، در همان حال و احوالی که یزدان سبحان نخستین تصویر و برداشت را در بارهٔ ایشان می‌نگارد و پیش چشم می‌دارد:

﴿ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ ﴾.

در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

آنان در برابر کافران تند و سرسخت هستند، کافرانی که در میانشان پدران و برادران و خویشاوندان و دوستان مسلمانان وجود دارند. ولی مسلمانان همهٔ این رابطه‌ها و پیوندها را گسیخته‌اند. آنان در میان خودشان و با خودشان مهربان و دلسوزند. آنان تنها برادران دینی هستند و دین ایشان را به یکدیگر پیوند و ارتباط داده است. این تندی و سرسختی‌ای که با کافران دارند برای رضای خدا است، و این مهربانی و دلسوزی‌ای که با همدیگر هم دارند برای رضای خدا است. قهر ایشان و مهر ایشان برای جانبداری از عقیده، و برای جانبازی در راه عقیده است. برای خودشان چیزی نمی‌خواهند. در وجودشان برای خودشان چیزی وجود ندارد. آنان هم عواطف و احساسات خود را تنها بر پایهٔ عقیدهٔ خود استوار و پابرجا می‌دارند، و هم رفتارها و ارتباط‌های خود را تنها بر پایهٔ عقیدهٔ خود استوار و پابرجا می‌نمایند. با دشمنانشان شدّت و حدّت دارند برای دفاع از عقیده‌ای که دارند، و با برادران و دوستانشان نرمش می‌ورزند و مهربانی می‌کنند به سبب عقیده‌ای که دارند. آنان از خودخواهی بریده‌اند و از هوا و هوس گسیخته‌اند، و از کسی جز یزدان فرمان نمی‌برند، و پیوندی ندارند جز پیوندی که ایشان را با خدا ارتباط می‌دهد.

قصد تکریم و تعظیم آشکار است، آنگاه که سیماهایشان و حالاتشان را برمی‌گزینند، سیماهای در حال رکوع رفتن و سجده بردن، و حالات زمان عبادت کردن و پرستش نمودن:

﴿ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً ﴾.

ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی.

تعبیر سخن، الهامبخش این است که این هیئت و حالت ایشان، هیئت و حالت همیشگی آنان است و هر وقت کسی بدیشان بنگرد ایشان را چنین می‌بیند. زیرا هیئتِ رکوع و سجود، حالت عبادت را به تصویر می‌کشد، و حالت عبادت حالت اصیل ایشان در حقیقت ذات آنان است. این حالت اصلی و اصیل را به گونه‌ای به رشتهٔ سخن کشیده است که آن را در طول روزگارانشان ثابت و حاضر و آماده در برابر دیدگان همگان جلوه‌گر نموده است. تا بدان حدّ و تا بدانجا که انگار آنان همهٔ روزگاران خود در رکوع و سجود بسر می‌برند و پیوسته راکع و ساجدند.

تصویر و برداشت سوم نیز بدان‌گونه و بدان‌سان است. با این فرق که این تصویر و برداشت، تصویر و برداشتِ نهانیهای درونشان و ژرفاهای وجودشان است:

﴿ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ رِضْوَاناً ﴾.

آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند.

این تصویر فهم و درک و احساس و شعور ثابت و دائم ایشان است. هر آن چیزی که دلشان را به خود مشغول می‌دارد، و هر آنچه شوق و ذوقشان بدان سر می‌کشد و طمع می‌ورزد، فضل و لطف و رضا و خشنودی یزدان است. جز فضل و لطف و رضا و خشنودی یزدان چیزی وجود ندارد که بدان چشم امید بدوزند و خویشتن را بدان مشغول بدارند.

برداشت و تصویر چهارم، تأثیر عبادت بیرونی و تأثیر انتظار درونی، بر سیماها و نمادهای وجودشان را ثبت و ضبط می‌کند:

﴿ سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ﴾.

سیمای ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است.

نشانه‌های تابش و درخشش و صفا و پاکی بر چهره‌هایشان پدیدار است. آثار لاغری سرزنده و تابان و ظریف و لطیف عبادت در وجودشان نمایان است. این نشانه‌ها و آثار، در چهره‌ها و اندامها با چشم سر

مشاهده نمی‌شود، همان‌گونه که هنگام شنیدن این فرمودهٔ یزدان متبادر به ذهن می‌شود:

﴿ مِنْ أَثَرِ ٱلسُّجُودِ ﴾.

بر اثر سجده.

بلکه مقصود از اثر سجده، تأثیر عبادت است. ولی یزدان سبحان واژهٔ سجود را برگزیده است و به کار برده است، چون سجده بردن بیانگر حالت کرنش و فروتنی و بندگی خداوند بزرگوار را در کامل‌ترین شکل خود به تصویر می‌کشد. سجده اثر همین کرنش و فروتنی است، کرنش و فروتنی‌ای که نشانه‌هایش در چهره پدیدار می‌آید، بدان هنگام که تکبّر و خودبزرگ‌بینی و خودستائی و گردن‌افرازی از میان برمی‌خیزد و از بین می‌رود، و جای آنها را فروتنی بزرگوارانه‌ای، و صفای زیبا و دلربائی، و تابش و درخشش آرام‌بخشی، و لاغری سبک و نازنینی، پر می‌کند که بر چهرهٔ شخص مؤمن تابندگی و زیبائی و والائی می‌افزایند.

این صورت رخشان و تابانی که چنین برداشتها و تصاویری آن را ترسیم می‌کنند و پیش چشم می‌دارند، تازگی ندارد. بلکه این صورت زیبای ایشان، بر لوحهٔ قضا و قدر نقش بسته است. این است که چنین صورت زیبائی از دیرباز بوده است و در تورات از آن یاد گردیده است:

﴿ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي ٱلتَّوْرَاةِ ﴾.

این، توصیف آنان در تورات است.

این، صفت ایشان است و یزدان جهان آن را در کتاب موسی معرّفی فرموده است، پیش از این که این چهرهٔ زیبا برای مردمان جلوه‌گر آید، مژدهٔ آن را به ساکنان زمین داده است.

﴿ وَ مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ ﴾.

و توصیف ایشان در انجیل است.

صفت آنان، در وقت مژده دادن به بعثت محمّد ﷺ و چگونگی همراهی یارانش با او، این چنین آمده است:

﴿ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ ﴾.

همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده است.

کشتزار سرسبزی است که به خود بالیده است و بالا گرفته است و نیرو پیدا کرده است. جوانه‌هایش بردمیده است و تاب و توان یافته است و شاداب گردیده و خرّم شده است. این جوانه‌ها و خوشه‌ها نه تنها ساقه‌ها را ضعیف نمی‌گردانند، بلکه ساقه‌ها را قوی و توانمند می‌نمایند.

﴿ فَآزَرَهُ ﴾. آنها را نیرو و یاری داده است.

یا این که ساقه‌ها، جوانه‌ها و خوشه‌ها را نیرو و یاری داده است.

﴿ فَاسْتَغْلَظَ ﴾. سخت و سفت شده است.

کشتزار سخت و سفت گردیده است، و ساقه‌ها ستبر و پر شده است.

﴿ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ ﴾. بر ساقه‌های خود راست ایستاده است.

راست ایستاده است و پابرجا گردیده است. نه کج و کژ می‌شود و نه این سو و آن سو خم و چم می‌گردد. بلکه راست و قوی و یکسان ماندگار می‌ماند.

این خودِ شکل آن کشتزار است، و امّا تأثیر آن در دلها و درونهای آگاهان از کشت و کار، آشنایان از رشد و نموّ و پژمردن و بر باد رفتن کشتزار، و مطّلعان از کشتزاری که به بار می‌نشیند و یا بدون ثمر می‌ماند و حاصلی نمی‌دهد، شگفتی و شگرفی است. دلها و درونهایشان از همچون کشتزاری شاد و مسرور می‌گردد و متعجّب می‌شوند:

﴿ يُعْجِبُ ٱلزُّرَّاعَ ﴾. برزگران را به شگفت می‌آورد.

در قرائتی به جای «زُرّاع» زارِع آمده است، یعنی برزگر را به شگفت می‌آورد. آن برزگر هم پیغمبر خدا ﷺ است که مالک این کشتزار بالنده و نیرومند و سرسبز و خرّم است . . . و امّا تأثیر این کشتزار در دل کفّار برعکس تأثیری است که در دل مؤمنان دارد. آنچه این کشتزار به دلها و درونهایشان می‌اندازد سرسختی و کینه‌توزی و رنجش خاطر است:

﴿ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ ﴾. تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند.

ذکر خشمگین کردن کافران، بیانگر این است که همچون

کشتزاری کاشتهٔ خدا است، یا کاشتهٔ پیغمبر خدا ﷺ است، و مسلمانان پرده‌ای هستند که قدرت و قوّت و ابزار بر سر خشم آوردن دشمنان خدا بر آن، نمایش داده می‌شود!

این مثال نیز تازگی ندارد. چه همچون مثالی بر صفحهٔ قضا و قدر موجود و ماندگار است. بدین جهت از آن سخن رفته است پیش از آن که محمّد ﷺ و کسانی که در خدمت او هستند بدین زمین پای بگذارند. در انجیل چنین مثالی ثبت و ضبط است، آنجا که مژدهٔ به دنیا آمدن محمّد ﷺ و یارانش در آینده داده می‌شود.

بدین منوال و بر این روال یزدان جهان صفت این گروه برگزیده را در کتاب جاویدان خود ثبت و ضبط می‌فرماید . . . گروه برگزیده‌ای که اصحاب پیغمبر خدا ﷺ هستند . . . بدین وسیله همچون صفتی در پهنهٔ سراسر هستی ثبت و ضبط می‌گردد، و همهٔ نواحی و زوایای هستی پژواک این صفت را طنین‌انداز می‌کنند. آخر، سراسر هستی این صفت را از آفریدگار هستی می‌شنوند، و این صفت نمونه‌ای برای همهٔ نسلها می‌ماند، و همهٔ نسلها می‌کوشند آن را در زندگی خود پیاده کنند تا معنی ایمان را در والاترین مرتبه محقّق سازند.

گذشته از همهٔ این تکریمها و تعظیمها، یزدان جهان وعدهٔ آمرزش و پاداش بزرگ را بدیشان می‌دهد:

﴿ وَعَدَ اللهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَ أَجْراً عَظِیماً ﴾.

خداوند به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.

این وعده‌ای است که با این ساختار همگانی، پس از ذکر صفت ویژهٔ ایشان ذکر می‌شود، صفتی که آنان را نخستین کسانی می‌گرداند که در داخل دائرهٔ چنین ساختارِ همگانی قرار می‌گیرند.

آمرزش و پاداش بزرگی بهرهٔ ایشان می‌گردد . . . این تکریم و تعظیم خودش به تنهائی برایشان بس و بسنده است. آن رضایت و خشنودی نیز خودش به تنهائی برایشان بس و بسنده است. ولیکن فیض و لطف الهی حدود و ثغور و قید و بندی ندارد، و عطاء و بخشش الهی پیاپی و ناگسیختنی است. آنچه خواهد کند و آنچه خواهد دهد!

بار دیگر می‌کوشم از فراسوی چهارده قرن چهره‌های این مردان خوشبخت و همچنین دلهای ایشان را وارانداز کنم، در آن حال و احوالی که این فیض و لطف الهی را دریافت می‌دارند و مژدهٔ رضا و خشنودی و تکریم و تعظیم و وعدهٔ بزرگ و سترگ الهی را می‌شنوند. آن کسانی را بنگرم که خود را در ترازوی خدا و در کتاب خدا و برابر مقیاس و معیار خدا این چنین می‌بینند! می‌خواهم ایشان را وارانداز کنم بدان گاه که از حدیبیّه برمی‌گردند و این سوره هم نازل گردیده است، و بر آنان خوانده شده است! آنان را در آن حال و وضع وارانداز کنم که با تمام روح و دل و احساس و اندیشه و سیماهایشان در فضای این سوره می‌زیند، و برخی به چهره‌های بعضی از خود می‌نگرند و آثار نعمتی را می‌بینند که یکایک ایشان آن را در وجود خود احساس می‌کنند!

می‌کوشم لحظه‌هائی با ایشان در این جشن آسمانی و والائی بسر برم که آنان در آن بسر برده‌اند . . . امّا انسانی که در این جشن حاضر نبوده است و شرکت نداشته است کی می‌تواند مزهٔ آن را بچشد و خوشی آن را ببیند؟! باید از دور نگریست و به حال خود گریست و با تصوّر آن همه کرامت و سعادت زیست!

انسان چه می‌داند؟! چه بسا خداوند بزرگوار به کسی لطف و کرم کرد و بسان آن اشخاص خوشبخت او را مورد مرحمت قرار داد و دور را برایش نزدیک فرماید! خداوندا! تو که می‌دانی من بدان زاد و توشهٔ ارزشمند و کمیاب چشم امید می‌دوزم و برای دستیابی بدان می‌سازم و می‌سوزم!!

❁

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ حجرات مدنی و ۱۸ آیه است

سُورَةُ الحُجُرَاتِ
(ترتیبها ۴۹ — آیاتها ۱۸)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ۖ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ ۚ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٣﴾ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ۚ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ ﴿٦﴾ وَاعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ ۚ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ ﴿٧﴾ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَنِعْمَةً ۚ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾ وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا ۖ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ ۚ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا ۖ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴿٩﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴿١٠﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ ۖ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ ۖ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿١١﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ ۖ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا ۚ أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ ۚ وَاتَّقُوا اللَّهَ ۚ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴿١٢﴾ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾ ۞ قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا ۖ قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَٰكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ۖ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١٤﴾ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴿١٥﴾ قُلْ أَتُعَلِّمُونَ اللَّهَ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿١٦﴾ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا ۖ قُلْ لَا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ ۖ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿١٧﴾ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٨﴾

این سوره که آیات آن از هیجده آیه درنمی‌گذرد، سورهٔ گرانقدر و گران‌سنگ و بزرگ و سترگی است، و حقائق مهمّی از حقائق عقیده و شریعت، و حقائق مهمّی از حقائق هستی و انسانی را دربر دارد. حقائقی را دربر دارد که افقهای بلندی و فاصله‌های دوردستی را برای دل و خرد باز می‌کند و به دل و خرد می‌نمایاند، و در درون و ذهن خاطره‌های ژرف و معنیهای بزرگی را برمی‌انگیزد. برنامه‌هائی برای هستی و نظم و نظام، و اصول و ارکانی برای آموزش و پرورش و پاکی و پاکیزگی، و قواعد و دستوراتی برای قانونگذاری و راهنمائی دربر دارد که از حجم این سوره و شمارهٔ

آیات آن صدها برابر بیشتر و فراتر است.
این سوره، دو کار بزرگ را برای تدبّر و تفکّر، به جلو دیده‌ها می‌کشد و به دیده‌ها نشان می‌دهد.
نخستین چیزی که هنگام مطالعهٔ این سوره برای دیدگان جلوه‌گر می‌آید، این است که نزدیک است خود این سوره به تنهائی نشانه‌های کاملی را برای جهان والا و بزرگوار و پاک و سالمی وضع کند و بگذارد. نشانه‌های کاملی از ارکان و اصول و مقرّرات و برنامه‌هائی را دربر داشته باشد که همچون جهانی بر آن استوار و برقرار گردد. نشانه‌های کاملی که بیش از هر چیز برپائی چنین جهانی را عهده‌دار گردد، و آنگاه خودش آن جهان را بپاید و مصون و محفوظش نماید . . . همچون جهانی، جهانی است که ساختهٔ خدا است، و به سوی خدا رو می‌کند، و سزاوار آن است که به خدا نسبت داده شود . . . جهانی است دل و درون پاک، دارای احساسها و اندیشه‌های پاک، زبان پاک، و پیش از هر چیز رازها و رمزهای پاک است . . . جهانی است با خدا ادب دارد. با پیغمبر خدا ﷺ ادب دارد. با خودش ادب دارد. با دیگران نیز ادب دارد. سراپا ادب است در اندیشه‌ها و خاطره‌هائی که بر دل و درونش می‌گذرد، و در حرکات و سکنات اندامهائی که دارد. در عین حال دارای قوانین و مقرّرات منظّم برای اوضاع و احوال خود است. دارای قوانین و قواعدی است که آن را می‌پایند و نگاهداری می‌نمایند. این قوانین و قواعد و نظم و نظام نیز بر آن ادب استوار و برقرار می‌شوند، و از همان ادب برمی‌جوشند، و با خود آن ادب هماهنگ می‌گردند، و درون این جهان و بیرون آن به تمام و کمال همآوا می‌شود، و قوانین و احساسات آن با یکدیگر مرتبط می‌گردد و با همدیگر پیوند می‌خورد، و انگیزه‌ها و بازدارنده‌های آن هماهنگ می‌شود، و اندیشه‌ها و گامهای آن متّحد و متّفق می‌گردد، و رو به خدا می‌کند و رو به خدا می‌رود . . . بدین سبب برپائی این جهان والا و بزرگوار و پاکیزه و سالم، و حفاظت و نگاهداری آن، تنها به ادب درون، پاکی احساس، و همچنین تنها به قانونگذاری و تعیین مقرّرات، واگذار نمی‌گردد و حواله داده نمی‌شود. بلکه هر دوی این و آن با همآوائی و همنوائی دست به دست یکدیگر می‌دهند و به همدیگر می‌رسند. همچنین این جهان به احساس تنها و تلاش تنهای فرد، و همچنین به مقرّرات و قوانین دولت واگذار نمی‌گردد و حواله داده نمی‌شود. بلکه در آن افراد با دولت، و دولت با افراد، دست به دست همدیگر می‌دهند، و وظائف و تکالیف و فعّالیّتها و تلاشهای هر دوی افراد و دولت در کنار همدیگر و با یکدیگر به همکاری و همیاری و همنوائی و همآوائی می‌پردازند.
این جهان، جهانی است با خدا ادب دارد، و با پیغمبر خدا ﷺ ادب دارد. این ادب جلوه‌گر می‌آید در درک و فهمی که بنده از حدود و وظائف خود در برابر خداوندگار و در برابر پیغمبری دارد که پیامهای یزدان را بدو می‌رساند:
﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ سَمِیعٌ عَلِیمٌ ﴾.
ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید، و از خدا بترسید و پروا داشته باشید، چرا که خدا شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتان) می‌باشد.
لذا بندهٔ مؤمن در کار امر و نهی بر خدای خود پیشی نمی‌گیرد و پیشدستی نمی‌کند، و چیزی را در کار داوری و فرمانروائی به خدا پیشنهاد نمی‌دهد و پیشنهاد نمی‌کند، و از آنچه از آن نهی می‌گردد و بازداشته می‌شود، و از آنچه دستور انجام آن بدو داده می‌شود، تخطّی و تجاوز نمی‌کند، و برای خود با آفریدگارش هیچ گونه اراده و نظری قائل نمی‌شود، و آنچه استاد ازل گفت بگو و بکن، می‌گوید و می‌کند . . . چون از خدا می‌ترسد و می‌هراسد، و از خدا شرم می‌کند و با خدا ادب دارد . . . نسبت به خطابی که به پیغمبر خدا ﷺ شده است، ادب ویژه و احترام خاصّی دارد:
﴿ یٰا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَکُمْ فَوْقَ

صَوْتِ ٱلنَّبِيِّ، وَ لاٰ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُكُمْ وَ أَنْـتُمْ لاٰتَشْـعُرُونَ. إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوٰاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولٰـئِكَ الَّذِينَ ٱمْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظِيمٌ. إِنَّ الَّذِينَ يُـنٰادُونَكَ مِـنْ وَرٰاءِ الْحُـجُرٰاتِ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يَعْقِلُونَ، وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكٰانَ خَيْراً لَهُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضائع نشود. آنان که صدای خود را نزد پیغمبر خدا پائین نموده و آهسته برمی‌آورند، کسانیند که خداوند دلهایشان را برای پرهیزگاری پاکیزه و ناب داشته است. ایشان آمرزش سترگ و پاداش بزرگی دارند. بیگمان کسانی که تو را از بیرون اطاقها فریاد می‌زنند، اغلب ایشان نمی‌فهمند (که تو چه مقام والائی در پیش خدا داری و باید با تو محترمانه رفتار کنند). اگر آنان تأمّل کنند تا تو بیرون بیائی و به پیش ایشان روی، برای آنان بهتر خواهد بود. خداوند آمرزگار و مهربان است.

این جهان دنیائی است که برنامهٔ ویژهٔ خود را در اثبات اقوال و افعال، و در اطمینان از سرچشمهٔ اقوال و افعال دارد. باید پیش از صدور حکم، از ثبوت اقوال و افعال اطمینان پیداکرد، و از منبع آنها اطّلاع کامل داشت. این برنامه مستند به ترس و هراس از خدا، و ارجاع امور به پیغمبر خدا است. در آن هیچ حکمی بر حکم پیغمبر خدا ﷺ مقدّم داشته نمی‌شود، و چیزی به پیغمبر ﷺ پیشنهاد نمی‌گردد، چیزی که آن را نخواسته باشد، و به انجام آن دستور نداده باشد:

﴿ يٰا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جٰاءَكُمْ فٰاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهٰالَةٍ، فَتُصْبِحُوا عَلىٰ مٰا فَـعَلْتُمْ نٰادِمِينَ، وَ ٱعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ، لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ. وَ لٰكِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمٰانَ، وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ، وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيٰانَ، أُولٰئِكَ هُمُ ٱلرّٰاشِدُونَ. فَضْلاً مِـنَ اللهِ وَ نِعْمَةً، وَ اللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید در بارهٔ آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی ـ بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان ـ) آسیب برسانید، و از کردهٔ خود پشیمان شوید. بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است (قدر او را بدانید و بدو احترام بگذارید). هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد. امّا خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است. فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزیّن، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهیابند و بس. این لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزانگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایستهٔ هدایت، و بایستهٔ مرحمت و نعمت است).

این جهان دنیائی است که دارای نظم و نظام و قوانین و مقرّرات علمی خود در رویاروئی با چیزهائی است که در آن از اختلافات و فتنه‌ها و آزمونها و پریشانیها و نابسامانیها و پرشها و جهشها روی می‌دهد، چیزهائی که اگر به حال خود رها شوند و چاره‌جوئی نشوند، چنین دنیائی را متزلزل و نابود می‌کند. این دنیا با همچون چیزهائی با عملیّات عملی و برجوشیده از قاعدهٔ برادری میان مؤمنان، و برآمده از حقیقت عدالت و اصلاح، و نشأت گرفته از ترس و هراس از خدا و امید به رحمت و رضایت او، رویاروی می‌شود و می‌رزمد:

﴿ وَ إِنْ طٰائِفَتٰانِ مِـنَ الْمُـؤْمِنِينَ ٱقْـتَتَلُوا فَأَصْـلِحُوا بَيْنَهُمٰا؛ فَإِنْ بَغَتْ إِحْدٰاهُمٰا عَلَى الْأُخْرىٰ فَقٰاتِلُوا الَّـتِي تَبْغِي حَتّىٰ تَفِيءَ إِلىٰ أَمْرِ اللهِ؛ فَإِنْ فٰـاءَتْ فَأَصْـلِحُوا بَيْنَهُمٰا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا، إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، وَ ٱتَّقُوا اللهَ

لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حقّ دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدّی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای موادّ و انجام شرائط آن) عدالت بکار ببرید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.

این جهان دنیائی است که آداب و رسوم روحی و روانی خود را دارد در احساسها و اندیشه‌هائی که فردی و جمعی در آن مقابل فردی و جمعی دیگر روا می‌دارد. این جهان دنیائی است که دارای آداب و رسوم ویژهٔ خود است در شیوهٔ رفتار و نحوهٔ کردار در معاملاتی که برخی از مردمانش با بعضی دیگر دارند:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْراً مِنْهُمْ؛ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ عَسىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْراً مِنْهُنَّ؛ وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ، وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ. بِئْسَ الاِسْمُ: الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمانِ. وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولٰئِكَ هُمُ الظّالِمُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه‌بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجوئی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقّب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند).

این جهان دنیائی است با احساسها و اندیشه‌های پاک. در آن حفظ مقدّسات و احترامات تضمین می‌گردد. زمان حضور و زمان غیر حضور مصون از بدی و بدگوئی می‌ماند. کسی در آن از روی گمان گرفته نمی‌شود و گرفتار نمی‌آید. عیبها و ننگها دنبال نمی‌گردد و عیبجوئی و رخنه‌گیری آزاد نمی‌باشد. به امنیّت مردمان و کرامت و حرمت و حرّیّت ایشان به بهانهٔ کم‌ترین ظنّ و گمان، تعرّض نمی‌گردد:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ، وَ لا تَجَسَّسُوا، وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً. أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً؟ فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحِيمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ به یقین همهٔ شما از مرده‌خواری بدتان می‌آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن بپرهیزید و) از خدا پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.

این جهان دنیائی است که دارای اندیشهٔ کاملی در بارهٔ یگانگی بشریّت است. همهٔ مردمان را با نژادها و قبیله‌ها و ملّتهای گوناگونی که دارند یکسان می‌داند و می‌شمارد. این جهان دنیائی است که ترازوی یگانه‌ای دارد و همگان را با آن برمی‌کشد و می‌سنجد. این ترازو ترازوی خدا است، ترازوئی که با هواها و هوسها بالا و پائین نمی‌افتد و لرزان و نابسامان نمی‌گردد:

﴿ يا أَيُّهَا الَّذِينَ إِنّا خَلَقْناكُم مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ، وَ جَعَلْناكُمْ شُعُوباً وَ قَبائِلَ لِتَعارَفُوا. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقاكُمْ، إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾.

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء)

آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاصّ درونی و بیرونی از دیگری مشخّص شود، و در پیکرهٔ جامعهٔ انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متّقی‌ترین شما است. خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه کس و هم چیز) است.

این سوره بعد از بیان این حقائق بزرگ و سترگی که انگار به تنهائی نشانه‌های آن جهان والا و ارزشمند و پاک و سالم را ترسیم می‌کند، و نشانه‌های ایمان را معیّن و مقرّر می‌دارد، ایمانی که به نام آن مؤمنان دعوت گردیده‌اند به برقراری و پابرجائی آن جهان، و به نام آن فریاد زده شده‌اند که دعوت خدا را لبّیک بگویند، خدائی که مؤمنان را به انجام وظائف و تکالیف با همچون صفت زیبا و دلربائی فریاد می‌دارد، صفتی که ایشان را به فرمانبرداری و اطاعت برمی‌انگیزد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا ... ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید ....

این دعوت، ندای دوست داشتنی و دلربائی است که کسی که بدان از سوی یزدان فریاد زده شود، خجالت می‌کشد و شرمنده می‌شود آن را نشنود و پاسخ مثبت بدان ندهد. ندای دل‌انگیزی است که هرگونه وظیفه و تکلیفی را آسان می‌سازد، و هرگونه رنج و زحمتی را می‌زداید و ناچیز جلوه‌گر می‌نماید، و هر دلی را ترغیب و تشویق می‌کند که بشنود و بپذیرد و فرمان ببرد:

﴿ قالَتِ الْأَعْرابُ: آمَنّا. قُلْ: لَمْ تُؤْمِنُوا، وَ لٰکِنْ قُولُوا: أَسْلَمْنا. وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فی قُلُوبِکُمْ. وَ إِنْ تُطیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحیمٌ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا، وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فی سَبیلِ اللهِ، أُولٰئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ. قُلْ: أَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدینِکُمْ، وَ اللهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ، وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلیمٌ ﴾.

عربهای بادیه‌نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دلهایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچهٔ قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد. بیگمان خداوند آمرزگار و مهربان است. مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند. بگو: آیا شما خدا را از ایمان خود باخبر می‌سازید، در حالی که خدا از تمام چیزهائی که در آسمانها و زمین است باخبر است؟! و خدا از همه چیز دقیقاً آگاه است.

این سوره در پایان خود پرده از بزرگی عطاء و بخشش الهی برمی‌دارد، عطاء و بخششی که یزدان به مؤمنان مبذول می‌فرماید، و آن ایمانی است که بدان منّت می‌نهد بر هر کس که خود بخواهد، مطابق استحقاقی که در او سراغ دارد:

﴿ یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا. قُلْ: لاتَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ. بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقینَ. إِنَّ اللهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اللهُ بَصیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

آنان بر تو منّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منّت مگذارید، بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راست و درست هستید. خداوند رازها و نهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند، و او می‌بیند آنچه را که انجام می‌دهید.

دومین چیزی که به چشم می‌خورد و از لابلای این سوره جلوه‌گر می‌آید، و از مراجعهٔ به مناسبتهای انجام پذیرفته‌ای حاصل می‌گردد که همزمان با نزول آیات این سوره روی داده‌اند، آن تلاش فراوان و پیاپی و مستمرّی است که رهنمودها و رهنمونهای قرآن مجید،

و تربیت حکیمانۀ نبوی، برای پدید آوردن و تربیت کردن آن گروه مطیع و مسلمان، آن را به تصویر می‌کشند. آن گروه مطیع و مسلمانی که چنان جهان ارجمند و پاکیزه و سالمی را ایجاد می‌کنند، جهانی که حقیقتِ آن روزی و روزگاری روی این زمین پدید آمده است و وجود واقعی داشته است، نه این که یک اندیشۀ نمونۀ ماندگار از آن روزگار، یا خواب بلند پروازانه‌ای باشد و در رؤیای شیرین بوده باشد و بس!

این گروه نمونه، گروهی که حقیقتی را مجسّم می‌دارند که در دوره‌ای از ادوار تاریخ بوده است، ناگهانی سر برنیاورده‌اند و از دل زمین بیرون نیامده‌اند و تصادفی پیدا نشده‌اند، و در مدّت یک شبانه‌روز هم آفریده نگردیده‌اند. همچنین این گروه نمونه بر اثر یک جهش ناگهانی‌ای که سرشت همه چیز را در یک لحظه و چشم به هم زدنی یا بر اثر درخشش آذرخشی، تغییر می‌دهد و دگرگون می‌کند، پدید نیامده‌اند. بلکه به شکل طبیعی رشد کندی داشته‌اند، هم بدان‌گونه که درخت بزرگ و گشن و تنومندی که ریشه در ژرفاهای خاک دارد سبز مـی‌گردد و مـی‌روید و مـراحـل رشـد را پشت سـر می‌گذارد، و زمـان لازمـی بـرای رشـد خـود دارد، و فـعّالیّت پـیوسته و مسـتمرّی بـرای رشـد آن لازم و ضروری است. به نگـاهداری و مـواظـبت و عـنایت شـبانه‌روزی احـتیاج دارد، و شکـیبائی بـی‌امـانی را می‌طلبد، و تلاش آگاهانه‌ای برای آراستن و پیراستن، و سمپاشی و دفع آفات، و کود دادن و تقویت کردن لازم دارد. نیاز دارد به بکارگیری تجربه‌ها و آزمونها . . . در همۀ اینها نیز این گروه نمونه تحت نظر الطـاف الهـی بوده‌اند و از رعـایت و عـنایت یـزدانـی بـرخـوردار گردیده‌اند تا آگاهانه بـتوانـند ایـن امـانت بـزرگ را بردارند، و اراده و مشیّت خدا را در زمین پیاده گردانند و تحقّق بخشند. گذشته از این، این گروه گزیده فضائلی و استعدادهائی در درونشان داشته‌اند و در پرورش آنها کوشیده‌اند و آنها را به مرحلۀ ظهور رسانده‌اند. شرائط و ظروف نیز برای برکت به حرکت این نسل بـزرگوار آماده بوده است و لطف آفریدگار جهان آنان را دربـر گرفته است . . . با همۀ اینها و در پرتو همۀ اینها نـور رخشان شگفت و شگرف، در تاریخ بشریّت درخشیده است، و این حقیقتی که از دور دیده مـی‌شود پـدیدار گردیده است، حقیقتی که انگار خواب شـیرینی در دل است، و یا مرغ رؤیائی است کـه در جـهانِ خـیال در پرواز است!



﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیِ اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمیعٌ عَلیمٌ. یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْواتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ، وَ لا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ، أَنْ تَحْبَطَ أَعْمالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ. إِنَّ الَّذینَ یَغُضُّونَ أَصْواتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ أُولٰئِکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوىٰ، لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ أَجْرٌ عَظیمٌ. إِنَّ الَّذینَ یُنادُونَکَ مِنْ وَراءِ الْحُجُراتِ أَکْثَرُهُمْ لا یَعْقِلُونَ. وَ لَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتّىٰ تَخْرُجَ إِلَیْهِمْ لَکانَ خَیْراً لَهُمْ، وَ اللهُ غَفُورٌ رَحیمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید، و از خدا بترسید و پروا داشته باشید، چرا که خدا شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضائع نشود. آنان که صدای خود را نزد پیغمبر خدا پائین نموده و آهسته برمی‌آورند، کسانیند که خداوند دلهایشان را برای پرهیزگاری پاکیزه و ناب داشته است. ایشان آمرزش سترگ و پاداش بزرگی دارند. بیگمان کسانی که تو را از بیرون اطاقها فریاد می‌زنند، اغلب ایشان نمی‌فهمند (که تو چه مقام والائی در پیش خدا داری و باید با تو محترمانه رفتار کنند). اگر آنان تأمّل کنند تا تو بیرون بیائی و به پیش ایشان روی، برای آنان بهتر خواهد بود. خداوند آمرزگار و مهربان است.

این سوره با نخستین ندای دوست داشتنی، و با نخستین به جوش و خروش افکندن دلها می‌آغازد:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا . . . ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!..

از سوی خدا کسانی فریاد زده می‌شوند که نادیده به خدا ایمان آورده‌اند. دلهایشان با صفتی به جوش و خروش انداخته می‌شود که ایشان را به خدا پیوند می‌دهد، و بدانان می‌فهماند که ایشان متعلّق به خدایند، و مدال و نشان او را بالای دوش خود برمی‌دارند، و در این ستاره آنان بندگان و سپاهیان یزدانند، و ایشان در اینجا برای کاری هستند که خدا مقدّر و مقرّر فرموده است و خواهان انجام آن است. خدا است که ایمان را در دلهایشان آراسته و پیراسته و دوست‌داشتنی و گرامی کرده است تا ایشان را برگزیند و نسبت بدانان بزرگواری فرماید. پس سزاوار است آنان در آنجائی بایستند و بمانند که برایشان خواسته است که بایستند و بمانند. گوش به فرمان یزدان بایستند و بمانند، بسان آن کسی که در پیشگاه او ایستاده است و مانده است و چشم به راه قضا و قدر و رهنمود و رهنمون یزدان در بارهٔ خود و دیگران است. انجام می‌دهد آنچه را که بدو دستور داده شود، و راضی بدان چیزی است که بهرهٔ او می‌گردد، و اطاعت می‌کند و تسلیم دستور می‌شود:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لاٰ تُـقَدِّمُوا بَـیْنَ یَـدَیِ اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ سَمیعٌ عَلیمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید، و از خدا بترسید و پروا داشته باشید، چرا که خدا شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتان) می‌باشد.

ای مؤمنان، هیچ‌گونه پیشنهادی به خدا و پیغمبرش ﷺ نکنید، نه در بارهٔ کارهای ویژهٔ مربوط به خودتان، و نه در بارهٔ کارهای مربوط به زندگی پیرامونتان. در بارهٔ کاری سخن نگوئید پیش از این که راجع بدان فرمودهٔ یزدان را از زبان پیغمبرش ﷺ بشنوید. در بارهٔ کاری هم حکم صادر نکنید پیش از این که به سخن خدا و به سخن پیغمبرش ﷺ مراجعه ننمائید و دستورشان را ندانید.

قتاده گفته است: برایمان روایت شده است که مردمانی می‌گفته‌اند: کاش در بارهٔ این چیز و آن چیز آیاتی نازل می‌شد. اگر آن چیز صحیح می‌بود . . . خداوند بزرگوار چنین کاری را زشت شمرد. عوفی گفته است: مسلمانان نهی شدند از این که در حضور پیغمبر ﷺ سخن بگویند. مجاهد گفته است: برای پیغمبر خدا ﷺ به هیچ وجه حکمی را صادر نکنید و چیزی را مقرّر ندارید، تا زمانی که خدای بزرگوار فرمان خود را در بارهٔ آن صادر می‌فرماید و بر زبان پیغمبر ﷺ جاری می‌نماید. ضحّاک گفته است: حکمی از احکام دین خود را تا فرمان خدا و پیغمبرش ﷺ بر آن نباشد اجراء نکنید. علی پسر طلحه به نقل از ابن عبّاس ـ رَضِيَ اللهُ عَنْهُما ـ گفته است: چیزی برخلاف کتاب و سنّت نگوئید:

این یک ادب روانی با خدا و پیغمبر او ﷺ است. این یک برنامهٔ دریافت فرمان و اجرای آن است. این یک اصل از اصول قانونگذاری و همچنین عمل به آن است . . . همچون چیزی از ترس و هراس از یزدان برمی‌جوشد و به تقوا و پرهیزگاری برمی‌گردد. این ترس و هراس و تقوا و پرهیزگاری هم سرچشمه می‌گیرد از درک و فهم این که خدا شنوا و آگاه است . . . همهٔ این چیزها در یک آیهٔ کوتاهی بیان می‌شود، آیهٔ کوتاهی که دلها را می‌پساید، و همهٔ این حقائق اصیل و بزرگ را به تصویر می‌کشد.

مسلمانان این چنین نسبت به پروردگارشان و نسبت به پیغمبرشان ﷺ تربیت یافتند. دیگر مسلمانی از مسلمانان به خدا و پیغمبرش ﷺ هیچ‌گونه پیشنهادی نداد و نکرد، و فردی از ایشان رأی و نظری اظهار نکرد تا وقتی که پیغمبر خدا ﷺ از او رأی و نظر نمی‌خواست، و شخصی از آنان رأی و نظر خود را در بارهٔ کاری یا حکمی اظهار نمی‌داشت، مگر این که پیش از آن به گفتار خدا و به گفتار پیغمبر ﷺ مراجعه کند.

احمد، ابوداوود، ترمذی، ابن ماجه ـ با اسنادی که داشت ـ از معاذ ﵁ روایت کرده‌اند که پیغمبر بدو فرمود وقتی که او را به یمن فرستاد:

(بِمَ تَحْكُمُ؟). «برابر چه چیز قضاوت می‌کنی؟».

گفت: برابر کتاب خداوند بزرگوار. پیغمبر ﷺ فرمود: (فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟). «اگر (حکم آن را در کتاب خدا) نیافتی؟».

گفت: برابر سنّت پیغمبر خدا ﷺ قضاوت می‌کنم. پیغمبر ﷺ فرمود:

(فَإِنْ لَمْ تَجِدْ؟). «اگر (حکم آن را در سنّت پیغمبر) نیافتی؟».

معاذ ﵁ گفت: برابر رأی و نظر خودم اجتهاد می‌کنم. پیغمبر ﷺ به سینه‌اش زد و فرمود:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي وَفَّقَ رَسُولَ رَسُولِ اللهِ ﷺ لِمٰا يُرْضِي رَسُولَ اللهِ).

«حمد و سپاس خدائی را سزا است که فرستادهٔ پیغمبر خدا ﷺ را موفّق به انجام چیزی گردانده است که پیغمبر خدا را راضی می‌کند».

تربیت اصحاب تا بدانجا بود که اگر پیغمبر خدا ﷺ از ایشان می‌پرسید: امروز چه روزی است؟ شما در کجا هستید؟ هرچند آنان دقیق می‌دانستند، از پاسخ دادن خودداری می‌کردند، مگر این که همراه با پاسخ بگویند: (اَللهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ).

«خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند».

این هم از ترس آن بود که نکند سخنشان پیشی گرفتن و پیشدستی کردن بر خدا و پیغمبرش ﷺ بشمار آید!

در حدیثِ روایت شده از ابوبکره نفیع پسر حارث ثقفی ﵁ آمده است که پیغمبر ﷺ در حجةالوداع پرسید:

(أَيُّ شَهْرٍ هٰذٰا؟). «این ماه، چه ماهی است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. پیغمبر ﷺ ساکت شد، تا بدانجا که گمان بردیم نام ماه را عوضی خواهد گفت: سپس فرمود:

(أَلَيْسَ ذَا الْحِجَّةِ؟). «مگر ذوالحِجّه نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود:

(أَيُّ بَلَدٍ هٰذٰا؟). «این چه شهری است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. پیغمبر ﷺ سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را عوضی خواهد گفت. سپس فرمود:

(أَلَيْسَ الْبَلْدَةَ الْحَرامَ؟). «مگر شهر حرام نیست؟».

گفتیم: بلی. فرمود:

(فَأَيُّ يَوْمٍ هٰذٰا؟) «امروز چه روزی است؟».

گفتیم: خدا و پیغمبرش بهتر می‌دانند و آگاه‌ترند. سکوت کرد تا بدانجا که گفتیم نام آن را عوضی خواهد گفت. فرمود:

(أَلَيْسَ يَوْمَ النَّحْرِ؟). «آیا روز قربانی کردن نیست؟».

گفتیم: بلی! . . تا آخر . . .

این تصویری از ادب و دوری از گناه، و تصویری از پرهیزگاری است، پرهیزگاری‌ای که مسلمانان پس از شنیدن آن ندای ملکوتی و آن رهنمود الهی و اشاره بدان پرهیزگاری و ترس و هراس از یزدان شنوا و آگاه، بدان دسترسی یافتند.

تصویر دوم، ادبی است که مسلمانان در گفت و شنود با پیغمبرشان پیداکردند و متوجّه شدند چگونه پیغمبرشان را مخاطب قرار دهند، و در دلهایشان تعظیم و تکریم او را داشته باشند، تعظیم و تکریمی که بر آهنگها و صداهای زبان و کلامشان تأثیر بگذارد، و شخص پیغمبر ﷺ را در میانشان و در مجلسشان ممتاز و جدا گرداند. خدا ایشان را به چنین کاری با آن ندای دوست داشتنی فرامی‌خواند، و آنان را از مخالفت با آن بیم و هراس هولناک برحذر می‌دارد.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لاَ تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ، وَ لاَ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ، أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَ أَنْتُمْ لاَ تَشْعُرُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته

اعمالتان بی‌اجر و ضائع نشود.

ای مؤمنان! باید که پیغمبر ﷺ را تعظیم و تکریم کنید، پیغمبری که شما را به سوی ایمان دعوت کرده است، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضائع نشود . . . باید شما از این لغزشگاهی که شما را به جائی می‌کشاند که اعمالتان بی‌اجر و ضائع می‌شود بپرهیزید، لغزشگاهی که بدان پی نمی‌برید و از آن آگاه نمی‌گردید تا خودتان را از آن دور نگاه دارید.

این ندای دوست داشتنی، و این برحذر داشتن هراسناک، کار خود را کاملاً در ژرفاهای درونشان کرد: بخاری گفته است: بسره پسر صفوان لخمی، و نافع پسر عمر، برایمان از پسر ابوملیکه روایت کرده‌اند که گفته است: دو نفرِ خوب نزدیک بود هلاک شوند: ابوبکر و عمر ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ . . . آن دو نفر صدای خود را نزد پیغمبر ﷺ بلند کردند، وقتی که کاروان بنی‌تمیم در سال نهم هجری به خدمتش رسیدند. یکی از آن دو به اقرع پسر حابس ؓ همپیمان بنی‌مجاشع اشاره کرد تا او را امیرشان فرماید. و دیگری به مرد دیگری برای این کار اشاره کرد. نافع گفته است: اسم آن مرد را از یاد برده‌ام . . . در روایت دیگری آمده است که نام او قعقاع پسر معبّد بوده است . . . ابوبکر به عمر ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُما ـ گفت: تو جز مخالفت با من منظور دیگری نداشته‌ای. عمر گفت: نخواسته‌ام با تو مخالفت داشته باشم. صدای آن دو نفر در این باره بلند گردید، و خداوند بزرگوار نازل فرمود:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ، وَ لَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ، أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضائع نشود.

ابن زبیر ؓ گفته است: عمر ؓ پس از نزول این آیه چیزی به پیغمبر ﷺ نمی‌گفت، مگر وقتی که از او درخواست توضیح و تبیین چیزی می‌فرمود!.. از ابوبکر ؓ روایت شده است که پس از نزول این آیه گفته است: به پیغمبر خدا ﷺ عرض کردم، ای فرستادهٔ خدا به خدا سوگند با تو سخن نمی‌گویم مگر بسان در گوشی!

امام احمد گفته است: هاشم، و سلیمان پسر مغیره برایمان از انس پسر مالک ؓ روایت کرده‌اند که گفته است: وقتی که این آیه نازل گردید:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ، . . . تا: وَ أَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید . . . تا: شما ندانید و متوجّه نشوید.

ثابت پسر قیس پسر شمّاس صدای بلند داشت. به خود گفت: من بوده‌ام که در پیش پیغمبر خدا ﷺ صدای خویش را بلند کرده‌ام. من از دوزخیانم. اعمال من هدر رفته است و ضائع گردیده است! در میان اهل و عیال خود غمگین نشست. پیغمبر خدا ﷺ از حال و احوال او پرسید یکی از مردمان به سوی او رفت و بدو گفت: پیغمبر خدا ﷺ تو را می‌جوید، تو را چه شده است؟ گفت: من بوده‌ام که صدای خود را بالاتر از صدای پیغمبر ﷺ برده‌ام و با صدای بلند با او سخن گفته‌ام. اعمالم هدر رفته است و ضائع گردیده است! من از دوزخیانم! مردمان به خدمت پیغمبر ﷺ آمدند و او را از آنچه ثابت پسر قیس پسر شمّاس گفته بود باخبر کردند. پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَا. بَلْ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ).

«نه. بلکه او از زمرهٔ بهشتیان است».

انس ؓ گفته است: ثابت پسر قیس پسر شماس در میان ما می‌رفت و می‌آمد و ما او را از زمرهٔ بهشتیان می‌دانستیم.

بدین سان دلهای ایشان بر اثر تأثیر چنین ندای دوست داشتنی، و تأثیر آن برحذرباش هولناک، به خود لرزید و هراسید. و این چنین در خدمت پیغمبر خدا ﷺ مؤدّبانه آرام می‌گرفتند، از ترس این که نکند نادانسته

اعمالشان هدر رود و ضائع شود. اگر آنان می‌دانستند که اعمالشان هدر می‌رود و ضائع می‌شود، به خود می‌رسیدند و کارشان را جبران می‌کردند! ولیکن این لغزشگاه نهان و پنهان بر ایشان، برای آنان ترس و خوف بیشتری داشت. این بود که از همچون لغزشگاهی می‌هراسیدند و خویشتن را از آن به دور می‌داشتند.

خداوند سبحان با تعبیر شگفتی از این ترس و هراس و تقوا و پرهیزگاری ایشان، و صدا را پائین آوردن آنان، سخن می‌گوید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ، أُولَٰئِكَ الَّذِينَ امْتَحَنَ اللهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَىٰ. لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ﴾.

آنان که صدای خود را نزد پیغمبر خدا پائین نموده و آهسته برمی‌آورند، کسانیند که خداوند دلهایشان را برای پرهیزگاری پاکیزه و ناب داشته است. ایشان آمرزش سترگ و پاداش بزرگی دارند.

تقوا و پرهیزگاری عطاء بزرگی است. خداوند برای تقوا و پرهیزگاری دلهائی را برمی‌گزیند، پس از آن که آنها را امتحان می‌کند و می‌آزماید، و پس از آن که آنها را می‌پالاید و پاکیزه می‌نماید. خداوند تقوا و پرهیزگاری را به دلی وارد نمی‌گرداند مگر این که آن دل برای پذیرش تقوا و پرهیزگاری آمادگی پیدا کرده باشد، و ثابت شده باشد که آن دل سزاوار تقوا و پرهیزگاری است. کسانی که صدای خود را نزد پیغمبر خدا ﷺ پائین آورده‌اند و آهسته برآورده‌اند، خدا دلهایشان را امتحان کرده است و آزموده است و آن دلها را برای دریافت آن عطاء آماده نموده است، عطای تقوا و پرهیزگاری. خداوند همراه با این عطاء، مغفرت و پاداش بزرگی را برایشان مقرّر فرموده است و لازم گردانده است.

تشویق ژرفی به دنبال ترساندن هولناکی است. بدین وسیله یزدان جهان دلهای بندگان برگزیدهٔ خود را تربیت می‌کند، و آن دلها را برای کار بزرگی آماده می‌سازد، کار بزرگی که مسلمانان صدر اسلام در پرتو هدایت این تربیت و نور بدان برخاستند.

از امیرالمؤمنین عمر پسر خطّاب ﷺ روایت شده است که صدای دو مرد را در مسجدالنّبی ﷺ شنید. دید که صداهایشان بلند گردیده است و اوج گرفته است. به پیش ایشان رفت و گفت: آیا می‌دانید کجا هستید؟ سپس فرمود: اهل کجائید؟ گفتند: اهل طائف هستیم. فرمود: اگر از اهالی مدینه بودید با کتک زدن به دردتان می‌آوردم!

علماء این امّت از چنین کاری اطّلاع داشته‌اند و آگاهانه گفته‌اند: بلند کردن صدا نزد گور پیغمبر ﷺ مکروه است، بدان سان که در زمان حیات پیغمبر ﷺ بلند کردن صدا در خدمتش مکروه بوده است. این هم برای احترام پیغمبر ﷺ در هر حال و احوالی است.

آنگاه قرآن به واقعه‌ای اشاره می‌فرماید که از گروه اعزامی بنی‌تمیم سر زده است، در آن زمان که به خدمت پیغمبر خدا ﷺ آمدند، در سال نهم هجری که عام‌الوفود، یعنی سال گروه‌های اعزامی، نامیده شده است . . . چرا که گروه‌های اعزامی عربها به دنبال فتح مکّه سرازیر شدند و مردمان دسته دسته به اسلام گرویدند. گروه اعزامی بنی‌تمیم عربهای خشنی بودند. از پشت درهای منازل همسران پیغمبر ﷺ که مشرّف بر مسجد نبوی شریف بودند، فریاد می‌زدند: محمّد، بیرون بیا نزد ما! پیغمبر ﷺ از این تندی کردن و آشفته نمودن ناراحت شد. این بود این فرمودهٔ خداوند بزرگوار نازل گردید:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ، وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّىٰ تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَهُمْ، وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بیگمان کسانی که تو را از بیرون اطاقها فریاد می‌زنند، اغلب ایشان نمی‌فهمند (که تو چه مقام والائی در پیش خدا داری و باید با تو محترمانه رفتار کنند). اگر آنان تأمّل کنند تا تو بیرون بیائی و به پیش ایشان روی، برای آنان بهتر خواهد بود. خداوند آمرزگار و مهربان است.

یزدان سبحان ایشان را چنین معرّفی می‌کند و می‌گوید: بیشتر آنان نمی‌فهمند و شعور ندارند. همچون صدا زدنی را از ایشان نمی‌پسندد، این صدا زدنی که منافی ادب و احترام شایان شخص پیغمبر ﷺ است، و با حرمت و ارج پیغمبر خدا و پیشوا و مربّی انسانها نمی‌خواند. برایشان روشن می‌دارد که بهتر و شایسته‌تر این است که صبر کنند و انتظار بکشند تا پیغمبر ﷺ بیرون بیاید و به نزدشان درآید. توبه و پشیمانی را در نظرشان گرامی می‌دارد، و ایشان را علاقه‌مند به مغفرت و رحمت می‌نماید.

مسلمانان این ادب والا را آموختند و به خاطر سپردند، و گذشته از شخص پیغمبر خدا ﷺ هر استادی و آموزگاری را مورد احترام قرار دادند و آهسته و مؤدّبانه با او صحبت کردند. مسلمانان پیغمبر ﷺ را پریشان و هراسان نمی‌نمودند، و تا صدایشان نمی‌زد به خانه و کاشانه‌اش وارد نمی‌گردیدند . . . از ابوعبید که مرد فرزانه و پارسا و روایت‌کنندهٔ مورد اطمینانی بود، روایت گردیده است که گفته است: «هرگز درِ عالمی را نزده‌ام. بلکه انتظار کشیده‌ام تا وقت بیرون آمدن خودش بیرون بیاید».

❁

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلیٰ ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ. وَ اعْلَمُوا أَنَّ فیکُمْ رَسُولَ اللهِ، لَوْ یُطیعُکُمْ فی کَثیرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ؛ وَ لٰکِنَّ اللهَ حَبَّبَ إِلَیْکُمُ الْإیمانَ، وَ زَیَّنَهُ فی قُلُوبِکُمْ، وَ کَرَّهَ إِلَیْکُمُ الْکُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْیانَ، أُولٰئِکَ هُمُ الرّاشِدُونَ، فَضْلاً مِنَ اللهِ وَ نِعْمَةً، وَ اللهُ عَلیمٌ حَکیمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید در بارهٔ آن تحقیق کنید. مبادا به گروهی - بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان -) آسیب برسانید، و از کردهٔ خود پشیمان شوید. بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است (قدر او را بدانید و بدو احترام بگذارید). هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد. امّا خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است. فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزیّن، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهیابند و بس. این لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزانگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایستهٔ هدایت، و بایستهٔ مرحمت و نعمت است).

ندای نخستین برای بیان رهبری و منبع دریافت است. ندای دوم برای بیان ادب با رهبری و احترام آن است. هم این و هم آن، اساس جملگی رهنمودها و قانونگذاریها در این سوره است. لازم است منبعی که مؤمنان از آنجا قوانین و مقرّرات دریافت می‌دارند کاملاً روشن باشد، و جایگاه رهبری معیّن گردد، و مکانت و منزلت آن بیان شود، تا آن گاه رهنمودها و رهنمونها ارزش و بهای خود را داشته باشند و از آنها اطاعت گردد. بدین خاطر ندای سوم فرارسیده است و برای مؤمنان روشن می‌دارد که چگونه اخبار را دریافت دارند و چگونه آنها را به کار بندند. همچنین بیان می‌دارد که باید منبع اخبار را کاملاً شناخت و از راستی و درستی اخبار اطمینان پیدا کرد و شکّ و گمانی باقی نماند:

﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِنْ جاءَکُمْ فاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَیَّنُوا، أَنْ تُصیبُوا قَوْماً بِجَهالَةٍ، فَتُصْبِحُوا عَلیٰ ما فَعَلْتُمْ نادِمینَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید در بارهٔ آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی - بدون آگاهی (از حال و احوالشان و شناخت راستین ایشان -) آسیب برسانید، و از کردهٔ خود پشیمان شوید.

فاسق را به طور خاصّ ذکر می‌کند چون بدو گمان

دروغگوئی می‌رود. هم بدان خاطر که شکّ و تردید در میان گروه مسلمانان شائع نگردد و پخش نشود راجع به اخباری که مسلمانان بیان می‌دارند و به همدیگر می‌رسانند. زیرا اگر چنین شود در آگاهی از اخبار نقص و خلل پیش می‌آید و کارها آشفته و نابسامان می‌شود. اصل و اساس در میان گروه مؤمنان این است که همهٔ افراد این گروه مورد اطمینان و محلّ وثوق هستند، و خبرهائی که می‌دهند جای باور است و برابر آنها عمل می‌شود. ولی شخص فاسق، مورد شکّ و گمان است، و تا خبری که می‌دهد آزموده نگردد و راست درنیاید، بدان نباید عمل کرد. بدین وسیله کار و بار گروه مسلمانان معتدل می‌گردد، و میان پذیرفتن و نپذیرفتن اخباری که بدیشان می‌رسد قرار می‌گیرند. گروه مسلمانان در عمل به خبری که فاسقی می‌دهد شتاب نمی‌ورزند، تا نکنند به گروهی نادانسته و شتابزده ظلم و ستم بکنند، و بر ارتکاب چیزی که خدا را خشمگین می‌سازد پشیمان گردند و شرمندگی برند، و از حقّ و عدل به خاطر برجهیدن و شتاب ورزیدن دور گردند.

بسیاری از مفسّران روایت کرده‌اند که این آیه در بارهٔ ولید پسر عقبه پسر ابومعیط نازل گردیده است. وقتی از اوقات پیغمبر خدا ﷺ ولید را به سوی قبیلهٔ بنی مصطلق برای دریافت زکات از ایشان فرستاد. ابن کثیر گفته است: مجاهد و قتاده بیان داشته‌اند که پیغمبر خدا ﷺ ولید پسر عقبه را به سوی بنی مصطلق فرستاد تا از ایشان زکات بگیرد. آنان زکات خود را بدو دادند. ولید پسر عقبه برگشت و گفت: بنی مصطلق زکات نداده‌اند و جنگجویانی را برای جنگیدن با تو گرد آورده‌اند. (در روایت قتاده این جمله نیز هست: و ایشان مرتدّ شده‌اند و به ترک اسلام گفته‌اند). پیغمبر خدا ﷺ خالد پسر ولید رضي الله عنه را به سوی بنی مصطلق فرستاد و بدو دستور فرمود کاملاً مسأله را روشن سازد و شتاب نورزد. خالد پسر ولید به سوی بنی مصطلق رفت و در شب بدانجا رسید. جاسوسان خود را فرستاد. وقتی جاسوسان برگشتند به خالد رضي الله عنه خبر دادند که بنی مصطلق متمسّک به اسلام هستند، و اذان و نماز ایشان را شنیده‌اند و دیده‌اند. بامدادان خالد رضي الله عنه به سوی بنی مصطلق رفت. چیزی را دید که مایهٔ شگفت و خوشحالی او بود. به سوی پیغمبر خدا ﷺ برگشت، و او را از واقعیّت امر خبر داد. خداوند بزرگوار نیز همچون آیهٔ مهمّ و ارزشمندی را نازل فرمود. قتاده گفته است: پیغمبر خدا ﷺ می‌گفت:

(اَلتَّثَبُّتُ مِنَ اللهِ وَ الْعَجَلَةُ مِنَ اَلشَّيْطانِ).[1]

«تحقیق و اطّلاع از واقعیّت، الهی و خدائی است، و شتاب کردن از جانب اهریمن است».

نه یکی از سلف، بلکه بسیاری از آنان، از جمله: پسر ابولیلی، یزید پسر رومان، ضحّاک، مقاتل پسر حبّان، و جز آنان، در بارهٔ این آیه گفته‌اند: این آیه در بارهٔ ولید پسر عقبه نازل گردیده است. خدا هم داناتر و آگاه‌تر است . . . (سخن ابن کثیر در تفسیر، در اینجا به پایان می‌آید).

مدلول و معنی آیه همگانی است. بیانگر اصل بررسی و وارسی و تحقیق و پژوهش خبری است که فاسق می‌دهد. ولی فرد صالح وقتی که خبری را می‌دهد باید آن را معتبر شمرد و برابر آن عمل کرد. زیرا بنیاد کار در میان گروه مؤمنان بر این استوار و پایدار است، و خبری که شخص فاسق می‌دهد از این حکم مستثنی است. رفتار به خبر شخص صالح جزو برنامهٔ محقّق دانستن و بدان اطمینان داشتن است. زیرا خبر شخص صالح یکی از مصادر و منابع برنامهٔ بررسی و وارسی و تحقیق و پژوهش است. ولی شکّ کردن و تردید ورزیدن در بارهٔ همهٔ مصادر و منابع، و راجع به همهٔ خبرها و گزارشها، مخالف با اصل و اساس اطمینان و اعتماد واجب در میان گروه مؤمنان است. افزون بر این، باعث جلوگیری از خطّ سیر زندگی و تنظیم آن در میان جماعت مؤمنان می‌گردد. اسلام زندگی را آزاد و رها می‌سازد تا مجرای طبیعی خود را در پیش بگیرد و

۱- این حدیث را ابن کثیر به همین شیوه در تفسیر خود آورده است.

بسپرد، و تضمینها و مانعهائی که ایجاد می‌کند تنها برای محافظت و مراقبت از سلامت زندگی است نه پیش از هر چیز برای تعطیل کردن و از کار انداختن زندگی است. آنچه گذشت نمونه‌ای از اطلاق و استثناء در مصادر و منابع اخبار است. اصل بر باور کردن و راست انگاشتن است، و مستثنی کردن در موارد خاصّ خود است.

چنین پیدا است که برخی از مسلمانان همین که خبر را از زبان ولید پسر عقبه شنیده‌اند و متوجّه اشارۀ او به پیغمبر ﷺ برای شتاب در تنبیه بنی‌مصطلق شده‌اند، برجسته‌اند و آمادگی خود را اعلام داشته‌اند. این هم بدان خاطر بوده است که این دسته از یک سو خواسته‌اند آئین خدا را پاس بدارند، و از دیگر سو از ندادن زکات بر سر خشم آمده‌اند و تافته گردیده‌اند و برتابیده‌اند. این است آیۀ زیر آمده است و ایشان را به حقیقت سترگی و نعمت بزرگی تذکّر داده است، حقیقت سترگ و نعمت بزرگی که بهرۀ ایشان گردیده است و باید ارزش آن را بدانند و پیوسته متوجّه وجود آن در میان خود باشند:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ ﴾.

بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است (قدر او را بدانید و بدو احترام بگذارید).

این حقیقتی است که ساده و آسان می‌توان آن را تصوّر کرد و پیش چشم داشت، زیرا که روی داده است و بوده است. ولیکن وقتی که انسان می‌اندیشد و می‌نگرد می‌بیند که کار بسیار بزرگ و هراس‌انگیزی است و نمی‌توان آن را تصوّر کرد و پیش چشم داشت! آیا ساده و آسان است که انسان تصوّر بکند و پیش چشم بدارد این را که آسمان با زمین همیشه پیوند زنده و دیدنی داشته باشد؟ آسمان با زمین سخن بگوید؟ به ساکنان زمین از حال و احوال بیرونشان و از پیدا و ناپیدای درونشان خبر بدهد؟ همین که گامهایشان بلغزد راستشان کند؟ در بارۀ خودشان و کار و بارشان بدیشان اشاره کند و رهنمودشان گرداند؟ یکی از آنان کاری بکند، و سخنی را بگوید، و رازی به دلش بگذرد، ناگهان آسمان مطّلع شود؟ ناگهان خداوند بزرگوار پیغمبر خود ﷺ را از آن باخبر فرماید، و او را رهنمون گرداند که چه بکند و چه بگوید در بارۀ این چیزی که رخ داده است؟ . . این کار شگفتی است! این خبر بزرگی است! این حقیقت هراس‌انگیزی است! چه بسا کسی که همچون چیزی در حضور او صورت گرفته است بزرگی و سترگی آن را احساس ننماید و آن را نپساید. بدین جهت است که همچون بیدارباش و هوشیارباشی درمی‌رسد، و با این شیوه از وجود آن خبر داده می‌شود:

﴿ وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللهِ ﴾.

بدانید که پیغمبر خدا در میان شما است (قدر او را بدانید و بدو احترام بگذارید).

این را بدانید و چنان که باید قدر و منزلت آن را مراعات دارید. چه این کار مهمّ و بزرگی است.

از مقتضیات آگاهی از این کار مهمّ و بزرگ این است که بر خدا و پیغمبرش ﷺ پیشی نگیرند (و هیچ حکمی را بر حکم خدا و پیغمبرش ﷺ مقدّم ندارند، و پیش از فهم و دریافت سخن و دستور خدا و رسول در بارۀ حکم چیزی، سخنی نگویند، و عملی را انجام ندهند، و در جائی که خدا و پیغمبرش ﷺ حکمی دارند، آنان حکم نکنند...). آگاهی از این کار گذشته از این امر، مایۀ روشنگری بیشتر و توان افزون‌تر می‌گردد، بدان‌گاه که به مؤمنان خبر می‌دهد که تدبیر پیغمبر خدا ﷺ برایشان، و ادارۀ امورشان توسّط آن حضرت، در پرتو وحی خدا یا الهام خدا است، و در آن خیر و صلاح و رحمت و آسایش ایشان است. اگر پیغمبر ﷺ در چیزی که برایشان پدیدار و نمودار می‌گردد و به نظرشان خیر و صلاح می‌آید پیروی بفرماید، مؤمنان دچار رنج و زحمت می‌شوند، و کارشان دشوار می‌گردد. چه خدا از ایشان بهتر می‌داند چه چیز برایشان خیر و خوب است، و پیغمبر خدا ﷺ برایشان رحمت است در کاری که برای آنان می‌کند و

برمی‌گزیند:

﴿ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ ﴾.

هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقّت خواهید افتاد.

در این بخش بدیشان پیام و الهام می‌گردد که کارشان را به خدا و پیغمبرش ﷺ واگذارند، و جملگی به صلح و صفا درآیند، و همگی تسلیم قضا و قدر و تدبیر و تقدیر خدا شوند. از خدا فرمان دریافت دارند، و چیزی را بدو پیشنهاد ننمایند.

آن‌گاه خدا ایشان را به نعمت ایمان رهنمود و رهنمون می‌گرداند، ایمانی که ایشان را به سوی آن راهنمائی و هدایت کرده است، و دلهایشان را برای محبّت و عشق بدان به تکان و جنبش درآورده است، و از زیبائی و برتری آن برایشان پرده برداشته است، و جانهایشان را آویزهٔ آن کرده است، و کفر و بزهکاری و نافرمانی را در جلو دیدگانشان زشت و پلشت نموده است، و دلهایشان را از آنها بیزار فرموده است. خوب اینها هم همه از رحمت و برکت و عطاء و لطف خدا است:

﴿ وَ لٰكِنَّ اللّٰهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ. أُولٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. فَضْلاً مِنَ اللّٰهِ وَ نِعْمَةً وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴾.

امّا خداوند ایمان را در نظرتان گرامی داشته است و آن را در دلهایتان آراسته است، و کفر و نافرمانی و گناه را در نظرتان زشت و ناپسند جلوه داده است. فقط آنان (که دارای این صفات هستند، یعنی ایمان در نظرشان محبوب و مزیّن، و کفر و فسق و عصیان در نظرشان منفور و مطرود است) راهیابند و بس. این، لطف و نعمتی از سوی خدا است (که بدانان ارزانی داشته است) و خداوند دارای آگاهی فراوان و فرزانگی بیشمار است (و می‌داند چه کسی شایستهٔ هدایت، و بایستهٔ مرحمت و نعمت است).

این که یزدان جهان دسته‌ای از بندگان خود را برگزیند تا سینه‌هایشان را برای پذیرش ایمان بگشاید و فراخ نماید، و دلهایشان را برای پذیرش ایمان به تکان درآورد، و ایمان را برایشان بیاراید تا جانهایشان به سوی آن عاشقانه بال و پر بگشاید و پرواز نماید، و به جمال و خیری برسد که در ایمان است، همچون گزینشی فضل و لطف و نعمت خدا است، فضل و لطف و نعمتی که هرگونه فضل و لطف و نعمتی پائین‌تر از آن است. حتّی فضل و لطف و نعمت حیات هم به پای آن نمی‌رسد، و در حقیقت کم‌تر از فضل و لطف و نعمت ایمان است! این فرمودهٔ یزدان بزرگوار خواهد آمد:

﴿ بَلِ اللّٰهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدٰاكُمْ لِلْإِيمٰانِ ﴾.

بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است. (حجرات/۱۷)

ان شاءالله در جای خود در بارهٔ این منّت نهادن و بزرگواری فرمودن، به تفصیل سخن خواهیم گفت.

چیزی که در اینجا دیدگان را به سوی خود خیره می‌کند تذکّر دادن به مؤمنان بدین امر است که خدا است خواسته است این خیر و خوبی را بهرهٔ ایشان گرداند. خدا است که دلهایشان را از آن شرّها، یعنی از کفر و فسوق و عصیان، نجات داده است. خدا است که آنان را در پرتو فضل و لطف و نعمت خود راهیاب کرده است. همهٔ اینها هم در سایهٔ دانش و کاربجائی خدا صورت گرفته‌اند و پدیدار آمده‌اند. در ذکر این حقیقت بدیشان اشاره می‌شود و بدانان پیام می‌گردد که تسلیم رهنمود و رهنمون و تدبیر و تقدیر خدا شوند، و اطمینان داشته باشند که در فراسوی آن خیر و خوبی و نعمت و برکت ایشان است. همچنین در ذکر این حقیقت بدیشان اشاره و پیام می‌گردد که به ترک پیشنهاد و شتاب و جهش و پرش بگویند در کارهائی که گمان می‌برند خیر و صلاح ایشان در آن است. بلکه منتظر باشند خدا کارها و راهکارها را برایشان برگزیند. چه خدا خیر و خوبی را برای آنان برمی‌گزیند، و پیغمبر خدا ﷺ در میان ایشان است و دستشان را می‌گیرد و به سوی خیر و صلاحشان می‌برد. در پیرو این آیه چنین رهنمود و رهنمونی است.

انسان شتاب می‌ورزد. در حالی که نمی‌داند آن سوی گام او چیست و چه می‌شود. انسان برای خود و برای دیگران پیشنهاد می‌دهد، در حالی که نمی‌داند خیر و خوبی و شرّ و بدی در پیشنهاد او چیست:

﴿ وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ، وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولاً ﴾.

انسان (چه بسا در وقت خشم یا بلایا، دست دعا به سوی خدا برمی‌دارد و علیه خود و خویشاوندان و دوستان) دعای شرّ می‌کند، همان‌گونه که (به هنگام شادی یا عادی) دعای خیر می‌کند. اصلاً انسان همیشه شتابگر بوده است (و خوبی و بدی را آزمندانه و عجولانه از خدا خواسته است، و سود و زیان خود را چنان که باید ندانسته است). (اسراء/۱۱)

اگر انسان تسلیم فرمان شود، و سراپا به صلح و صفا درآید، و بدانچه خدا برای او برمی‌گزیند خشنود شود، و اطمینان داشته باشد که گزینش خدا برای او بهتر از گزینش او است، و خدا برای او مهربان‌تر است و خیر بیشتری بهرهٔ او می‌سازد، می‌آساید و می‌آرامد، و این کوچ کوتاه را بر سطح این کره با آرامش و آسایش و رضا و خشنودی بسر می‌برد . . . ولیکن این هم بسان آن، فضل و لطف و کرامت و نعمتی است و خدا آن را به هرکس که خود بخواهد عطاء می‌فرماید.



﴿ وَ إِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا. فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللهِ. فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَ أَقْسِطُوا. إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

هرگاه دو گروه از مؤمنان باهم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید. اگر یکی از آنان در حق دیگری ستم کند و تعدّی ورزد (و صلح را پذیرا نشود)، با آن دسته‌ای که ستم می‌کند و تعدّی می‌ورزد بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا برمی‌گردد و حکم او را پذیرا می‌شود. هرگاه بازگشت و فرمان خدا را پذیرا شد، در میان ایشان دادگرانه صلح برقرار سازید و (در اجرای مواد و انجام شرائط آن) عدالت بکار برید، چرا که خدا عادلان را دوست دارد. فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.

این یک قاعدهٔ شرعی و عملی برای حفظ جامعهٔ اسلامی از دشمنانگی و فروپاشی است، دشمنانگی و فروپاشی‌ای که براثر کششها و سرکشیها و جهشها و پرشها پدید می‌آید. این قاعده به عنوان پیروی بر روشن ساختن و تحقیق کردن در بارهٔ خبری ذکر می‌شود که فاسقی آن را به اطّلاع می‌رساند، و از مسلمانان خواسته می‌شود پیش از روشن شدن و یقین پیدا کردن از صحّت و سقم خبر شتاب نورزند، و غیرت و شجاعت ایشان را به جهش و پرش و تاخت و تاز نکشاند.

چه نزول این آیه به سبب واقعهٔ معیّنی باشد ـ همان‌گونه که روایتها بیان داشته‌اند ـ و خواه قانونگذاری برای حلّ مشکل چنین حالتی باشد، این آیه بیانگر قاعدهٔ استوار و ماندگاری برای حفظ جامعهٔ اسلامی از فروپاشی و پراکندگی و تفرقه و دودستگی و چند دستگی است. گذشته از آن بیانگر حقّ و عدل و خیر و صلاح است. در همهٔ اینها هم باید بر تقوا و ترس از خدا تکیه داشت، و مهر و رحم خدا را جست، با استقرار عدل و عدالت و صلح و صفا در میان بندگان خدا.

قرآن رویاروی شده است ـ یا این که قرآن فرض کرده است ـ اگر جنگ و ستیز میان دو گروه از مؤمنان در بگیرد چه باید کرد. قرآن به هر دو گروهِ همچون مؤمنانی صفت ایمان داده است، هرچند هم با یکدیگر جنگیده‌اند یا بجنگند، و هرچند هم احتمال داشته باشد گروهی از آنان بر گروه دیگری سرکشی کرده است و سرکشی بکند به ناحقّ جنگیده است و بجنگد. بلکه چه بسا احتمال این هم باشد هر دو گروه بر یکدیگر

سرکشی کرده‌اند و سرکشی می‌کنند و جنگیده‌اند و می‌جنگند.
قرآن مؤمنان را ـ طبعاً مؤمنان جدای از دو گروه درگیر جنگ با همدیگر ـ مکلّف می‌سازد که میان جنگندگان به اصلاح بپردازند و صلح و صفا برقرار سازند. اگر یکی از آن دو گروه سرکشی کرد، و برگشتِ به سوی حقّ و حقیقت را نپذیرفت، یا این که هیچ کدام حقّ و حقیقت را نپذیرفتند و صلح و صفا را قبول ننمودند، و یا در مسائل مورد نزاع و کشمکش میان خود به حکم خدا گردن ننهادند، در این صورت بر مؤمنان دیگر واجب است با سرکشان و نافرمایان بجنگند، و جنگ را با ایشان ادامه دهند تا آن زمان که جنگندگان به ترک جنگ می‌گویند و فرمان یزدان را می‌پذیرند. فرمان یزدان هم رها کردن جنگ و جدال و دشمنانگی و پیکار مؤمنان با یکدیگر، و پذیرش حکم خدا در مسأله یا مسائلی است که در آن یا در آنها اختلاف پیدا کرده‌اند، و اختلاف سر به دشمنانگی و جنگ کشانده است و منتهی به پیکار با یکدیگر گردیده است. هرگاه سرکشان فرمان یزدان را پذیرفتند، مؤمنان باید به اصلاح بپردازند و صلح و صفا میانشان برقرار سازند، اصلاح و صلح و صفائی که بر دادگری دقیق استوار بوده، و در آن اطاعت از خدا و کسب رضای او منظور و مراد باشد و بس.

﴿ إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾.

قطعاً خدا عادلان را دوست می‌دارد.

قرآن بر این دعوت و فراخوانی، و بر این حکم و فرمان پیرو می‌زند با به جوش و خروش انداختن دلهای کسانی که ایمان آورده‌اند، و با زنده گرداندن پیوند استواری که در میانشان است، پیوندی که آنان را پس از پراکندگی و تفرقه گرد هم آورده است و متّحدشان کرده است، و بعد از دشمنی و ستیزه‌گری بدیشان انس و الفت بخشیده است. آنان را به تقوا و ترس از خدا تذکّر می‌دهد، و به حرمت یزدان اشاره می‌کند، رحمتی که با تقوا و پرهیزگاری و ترس و هراس از او می‌توان بدان رسید:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ، وَ اتَّقُوا اللهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾.

فقط مؤمنان برادران همدیگرند، پس میان برادران خود صلح و صفا برقرار کنید، و از خدا ترس و پروا داشته باشید، تا به شما رحم شود.

چیزهائی که بر این برادری مترتّب می‌گردد، این است که محبّت و مودّت و صلح و صفا و تعاون و همکاری و اتّحاد و اتّفاق، اصل کار در میان گروه مسلمانان است، و مخالفت و منازعت یا جنگ و جدال مستثنی است و باید همین که روی داد آن را به اصل خود که محبّت و مودّت و صلح و صفا و تعاون و همکاری و اتّحاد و اتّفاق است برگرداند. باید برای استوار داشتن همچون اصل و اساسی سائر مردمان دیگر به جنگ مؤمنانی برخیزند که سرکشی و نافرمانی می‌ورزند و جنگ‌طلبند، تا ایشان را بر سر جایشان بنشانند و به صف متّحد مؤمنان برگردانند، و این قیام و شورش بر ضدّ اصل و قاعدهٔ خدائی و عطیّهٔ الهی را برطرف سازند. این اصل و قاعده را باید قاطعانه و دوراندیشانه به مرحلهٔ اجراء درآورند، و برای تحقّق بخشیدن و پیاده کردن آن جنگ را حلال و آزاد بدانند. از مقتضیات این اصل و قاعده است که زخمیان همچون پیکاری کشته نشوند، و اسیران را نکشند، و فرارکنندگان از همچون جنگی و بر زمین‌گذارندگان اسلحه، تعقیب و پیجوئی نشوند، و اموال و دارائی سرکشان و جنگ‌طلبان غنیمت بشمار نیاید. زیرا هدف از جنگ با مسلمانان سرکش و جنگ‌طلب، ریشه‌کن کردن و نابود نمودن ایشان نیست. بلکه مراد این است که آنان را به صف مسلمانان برگردانند، و ایشان را در زیر پرچم برادری اسلامی گرد آورند.

اصل و اساس در نظام و سیستم ملّت اسلامی این است که مسلمانان در تمام مناطق و نواحی کرهٔ زمین دارای رهبریِ یگانه‌ای باشند، و وقتی که با پیشوائی بیعت گردید، واجب است پیشوای دوم کشته شود، و او و

بیعت‌کنندگان با او گروه سرکش و جنگ‌طلب بشمار آیند، و سائر مؤمنان در رکاب پیشوای خود با ایشان جنگ نمایند. بر همین اصل و اساس بود که حضرت علی رضی‌الله‌عنه با سرکشان و جنگ‌طلبان واقعهٔ جمل و واقعهٔ صفّین جنگید، و بزرگان اصحاب ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ ـ در این جنگها در رکابش رزمیدند و جنگیدند. بعضیها هم از شرکت در پیکار سرباز زدند، از قبیل: سعد، محمد پسر مسلمه، اسامه پسر زید، و ابن عمر ـ رَضِیَ‌اللهُ‌عَنْهُمْ ـ بدان خاطر یا حقّ و حقیقت در این موقعیّت برایشان روشن نشده بود، و آن را فتنه و بلا به حساب آورده بودند، و یا این که بدان خاطر بود که امام جصّاص می‌گوید: «چه بسا همچون کسانی حضرت علی علیه‌السلام و اشخاصی را که در خدمتش بودند برای جنگ بسنده می‌دیدند و گمان می‌بردند بدین سبب می‌توانند همراه آن جناب نباشند و در جای خود بنشینند» . . . احتمال نخست ارجح و پسندیده‌تر است، و اقوالی که در این زمینه وارد شده است بر آن دلالت دارد. همچنین آنچه که از ابن عمر رضی‌الله‌عنه روایت شده است بر این امر دلالت دارد. گویا بعدها ابن عمر رضی‌الله‌عنه پشیمان شده است از این که در خدمت امام نجنگیده است.

با بودن این اصل و اساس می‌توان این نصّ قرآنی را در همهٔ حالات ـ از جمله در حالات استثنائی که پیش می‌آید و دو رهبر یا بیشتر در مناطق و نواحی گوناگون و دور از همدیگرِ کشورهای اسلامی بر سر کار خواهند بود ـ می‌توان پیاده و بدان عمل کرد. بر مسلمانان لازم است که با سرکشان و مخالفانِ یگانه رهبر بجنگند، اگر بر ضدّ او بشورند و قیام کنند. یا اگر طائفه‌ای بر ضدّ طائفه‌ای در زمان رهبری او سرکشی کنند، هرچند هم بر رهبری او نشورند. بر مسلمانان واجب است که با سرکشان و شورشیانی بجنگند که بر ضدّ یکی از رهبران اسلامی در حالات استثنائی قیام می‌کنند. بدین معنی که اگر رهبران متعدّد اسلامی وجود داشته باشند و کسانی بر ضدّ یکی از آنان سرکشی و شورش کنند، مسلمانان دیگر باید بر ضدّ سرکشان و شورشیان متّحد شوند و آنان را بر سر جای خود بنشانند و به پذیرش فرمان خدا برگردانند. بدین منوال و بر این روال این نصّ قرآنی در تمام شرائط و ظروف و در همهٔ احوال و اوضاع پیاده می‌گردد و اجراء می‌شود.

روشن است این سیستم و نظام، سیستم و نظام فرمانروائی و جنگ با گروه شورشیان و سرکشان تا به فرمان یزدان برمی‌گردند و گردن می‌نهند، از لحاظ زمانی بر همهٔ فعّالیّتها و تلاشهای بشری در این راستا سبقت دارد، و دارای کمال و پاکی از عیب و نقصی است که به وضوح در همهٔ فعّالیّتها و تلاشهای بشری دیده می‌شود، فعّالیّتها و تلاشهای مأیوسانه و کوتاه‌بینانه‌ای که در آزمونهای ویرانگر خود نشان داده‌اند! گذشته از این و از آن، صفت پاکی و امانت و عدالت مطلق در این اصل و اساس حکومتی اسلامی پدیدار و نمودار است. زیرا داوری و حاکمیّت در آن به فرمان یزدان جهان واگذار می‌گردد، فرمانی که غرض و مرضی و هوا و هوسی آن را نمی‌آلاید، و نقص و قصوری بدان راه ندارد . . . ولیکن بشریّتِ بیچاره گاهی سر برمی‌زند و اوج می‌گیرد، و گاهی سکندری می‌خورد و می‌افتد، در حالی که این راه روشن و آماده و راست و درست جلو دیدگان او است.



﴿ یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا، لا یَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ، عَسیٰ أَنْ یَکُونُوا خَیْراً مِنْهُمْ؛ وَ لا نِساءٌ مِنْ نِساءٍ، عَسیٰ أَنْ یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ. وَ لا تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ، وَ لا تَنابَزُوا بِالْأَلْقابِ. بِئْسَ الاِسْمُ: الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِیمانِ. وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولٰئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند، زیرا چه‌بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجوئی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید، برای مسلمان چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و

گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجوئی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن! کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقّب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند).

جامعهٔ برتر و بهتری که اسلام آن را بنیان می‌گذارد و با هدایت قرآن رهنمون و رهنمودش می‌دارد، جامعه‌ای است که دارای آداب و رسوم والا و خلق و خوی زیبا است. هر فردی در آن کرامت و شخصیّتی دارد که نباید آن را لکه‌دار نمود و با زشتی و پلشتی پسود. کرامت و شخصیّت هر کسی از جملهٔ کرامت و شخصیّت مجموعهٔ افراد است. عیبجوئی از هر فردی عیبجوئی از خود بشمار می‌آید. زیرا گروه مسلمانان همه وحدتی را تشکیل می‌دهند، و کرامت و شخصیّت واحدی را دارند. قرآن در این آیه مؤمنان را با این ندای دوست داشتنی فریاد می‌دارد:

﴿ یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا . . . ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! . . .

ایشان را بازمی‌دارد از این که مردمانی مردمانی را، یعنی مردانی مردانی را مورد تمسخر قرار دهند. چه ممکن است آنان خوبتر و بهتر از ایشان در پیشگاه یزدان باشند. یا این که زنانی زنانی را تمسخر کنند، زیرا ممکن است آنان از اینان برابر معیار و مقیاس یزدان خوبتر و بهتر باشند.

در تعبیر سخن اشارهٔ نهانی بدین امر است که ارزشها و معیارهای ظاهری که مردان در خود می‌بینند و زنان در خود مشاهده می‌کنند، ارزشها و معیارهای حقیقی بشمار نمی‌آیند، ارزشها و معیارهائی که باید مردمان را بدانها سنجید و برکشید. بلکه ارزشها و معیارهای دیگری در میان است، و چه بسا آنها برای مردمان نهان و پنهان باشند، و خدا از آنها مطّلع باشد و بس، و خدا بندگان را با آنها بسنجد و برکشد. گاهی مرد ثروتمندی مرد فقیری را، مرد نیرومندی مرد ناتوانی را، مرد سالمی مرد بلازده‌ای را، مرد هوشیار و استادی مرد سادهٔ ناپخته‌ای را، مردی که دارای اولاد و فرزندان است مرد عقیم و بدون اولاد و فرزندانی را، مرد صاحب حسب و نسبی مرد بدون حسب و نسبی را مورد تمسخر قرار دهد . . . گاهی ممکن است زن زیبائی زن زشتی را، زن جوانی زن پیری را، زن خوش‌اندام و بالا بلندی زن چروکیده و کوتاه‌قدی را، زن دارائی زن نادار ی را مورد تمسخر قرار دهد . . . امّا این ارزشها و معیارها، و ارزشها و معیارهای دیگری بسان اینها، ارزشها و مقیاسهای زمین هستند و ارزشها و مقیاسهای واقعی و حقیقی بشمار نمی‌آیند. چه ترازوی خدا با همچون ارزشها و مقیاسهائی کسی را بالا یا پائین نمی‌برد!

قرآن بدین اشاره و الهام نیز بسنده نمی‌کند. بلکه عاطفهٔ برادری ایمانی را به جوش و خروش می‌اندازد، و به کسانی که ایمان آورده‌اند تذکّر می‌دهد و به یادشان می‌آورد که آنان فرد واحدی هستند، هرکس از این فرد واحد عیبجوئی کند در اصل از خود عیبجوئی کرده است و خویشتن را به تمسخر گرفته است:

﴿ وَ لاَ تَلْمِزُوا أَنْفُسَکُمْ ﴾.

از خودتان عیبجوئی نکنید و به خویشتن طعنه نزنید.

«لمز» یعنی عیب. ولیکن این واژه طنین و سایه‌روشن خود را دارد. انگار نیشتر مادی و محسوسی است، نه این که عیب غیرمادی و معنوی باشد. یعنی طعنه است نه رخنه!

از جملهٔ تمسخرها و عیبجوئیها مردمان را ملقّب به القاب زشت و قبیح کردن است، القابی که مردمان از آنها بدشان می‌آید و احساس می‌نمایند ایشان را مورد استهزاء قرار می‌دهند و بدان القاب ننگینشان می‌کنند. ادب مؤمن هم اقتضاء می‌کند که برادر خود را با همچون القابی اذیّت و آزار نرساند. پیغمبر خدا ﷺ اسمها و لقبهائی را تغییر داد که در دورهٔ جاهلیّت بر کسانی گذاشته بودند. با احساس تیزبین و هوش سرشار و دل بزرگوارش درک و فهم فرموده بود که همچون نامها و

لقبهائی دارندگان خود را ننگین می‌دارند و ایشان را می‌آزارند، یا آنان را به صفت نکوهیده و ناپسند متّصف می‌سازند.

این آیه پس از اشاره به ارزشها و معیارهای حقیقی در ترازوی خدا، و پس از به جوش و خروش در انداختن احساس و شعور برادری، بلکه احساس و شعور جای گرفتن در پیکرهٔ فرد یگانه‌ای، معنی ایمان را برمی‌انگیزد، و مؤمنان را از فقدان این وصف بزرگوارانه، و از در رفتن از آن، و انحراف از آن، به سبب تمسخر کردن و عیبجوئی نمودن و به القاب زشت و پلشت ملقّب ساختن، می‌ترساند و برحذر می‌دارد:

﴿ بِئْسَ ٱلاِسْمُ: الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ ﴾.

(برای مسلمان) چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود (دالّ بر تمسخر، و طعنه زدن و عیبجوئی کردن، و به القاب بد خواندن) گفتن و بر زبان راندن!.

تمسخر کردن و عیبجوئی نمودن و دیگران را به القاب زشت و پلشت خواندن، چیزی است که به برگشت از ایمان می‌ماند! این آیه تهدید می‌کند که همچون کارهائی ظلم بشمار می‌آید، و ظلم یکی از تعبیراتِ شرک است:

﴿ وَ مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولٰئِکَ هُمُ ٱلظَّالِمُونَ ﴾.

کسانی که (از چنین اعمالی و اقوالی) دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند (و با سخنان نیشدار، و با خرده‌گیریها، و ملقّب گرداندن مردم به القاب زشت و توهین‌آمیز، به دیگران ظلم می‌کنند).

بدین وسیله این آیه پایه‌های ادب درونی و خلق و خوی روحانی را برای بنیاد جامعهٔ فاضل و بزرگوار بالا می‌برد و استوار می‌دارد.

❁

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيراً مِنَ ٱلظَّنِّ، إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ، وَ لاٰ تَجَسَّسُوا، وَ لاٰ يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً. أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً؟ فَكَرِهْتُمُوهُ. وَ ٱتَّقُوا اللهَ، إِنَّ اللهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید! آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ به یقین همهٔ شما از مرده‌خواری بدتان می‌آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن بپرهیزید و) از خدا پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.

این آیه هم پرچین دیگری را در این جامعهٔ پرفضیلت و کرامت، پیرامون حرمتها و بزرگواریها و آزادیهای مردمان پدید می‌آورد. با شیوهٔ متأثّر و شگفتی هم به مردمان یاد می‌دهد چگونه احساسها و اندیشه‌ها و دلها و درونهای خود را پاک و تمییز بدارند.

با شیوهٔ معمول این سوره، این آیه با آن ندای دوست داشتنی می‌آغازد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا... ﴾.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید!...

آن گاه بدیشان دستور می‌دهد که از بسیاری از گمانها بپرهیزند، و نگذارند دلها و درونهایشان به تاراج هرگونه گمان و شبهه و شکّی رود که در بارهٔ دیگران به دلها و درونها می‌خزد و انسانها را وسوسه می‌کند. علّت این کار را چنین بیان می‌دارد:

﴿ إِنَّ بَعْضَ ٱلظَّنِّ إِثْمٌ ﴾.

قطعاً برخی از گمانها گناه است.

نهی از بسیاری از گمانها است. این قاعده هم می‌گوید: برخی از گمانها گناه است. این تعبیر به دلها و درونها پیام می‌دهد باید به طور کلّی از گمانِ بد دوری کرد، چون انسان نمی‌داند کدام یک از گمانها گناه محسوب می‌گردد.

بدین وسیله قرآن دلها و درونها را از ژرفا پاک می‌دارد از این که با گمان بد آلوده گردد و به گناه بیفتد. دلها و درونها را بر آن می‌دارد پاک باشند و دور از وسوسه‌ها و شکّها و تردیدها بمانند. دلها و درونها باید سفید و درخشان و محفوظ از لکّه‌های شکّ و گمان

باشند تا مودّت و محبّت برادران در آنها جایگزین گردد و بدگمانیها آنها را تیره و تار نگرداند و خدشه‌دار ننماید. اصل برائت و پاکی را شکّها و گمانها نیالاید و آلوده به پلشتیها و زشتیها نگرداند. آرامش و اطمینانی بر دلها و درونها حاکم باشد که اضطرابها و انتظارهای نابجا آنها را تیره و تار نکند . . . زندگی چه زیبا و خوش خواهد بود در جامعه‌ای که از گمانها دور و برکنار باشد!

کار تربیت دلها و درونها در اسلام در کنار این کرانهٔ آسمانی و بزرگوار و درخشان متوقّف نمی‌ماند. این نصّ قرآنی تنها قاعده و قانونی برای همزیستی وضع می‌کند، و پرچینی را پیرامون حقوق مردمانی می‌کشد که در جامعهٔ پاک اسلامی زندگی می‌کنند. شهروندان مملکت اسلامی به سبب شکّ و گمانی که بدیشان می‌رود گرفتار نمی‌گردند و زندانی نمی‌شوند، و به خاطر شکّ و گمانی که بدیشان می‌رود محاکمه و دادگاهی نمی‌گردند، و ظنّ و گمان اساس محاکمهٔ ایشان نمی‌شود. بلکه ظنّ و گمان حتّی نباید مبنای تحقیق و بازجوئی از ایشان یا پیرامون ایشان شود.

پیغمبر ﷺ می‌فرماید:

(إِذا ظَنَنْتَ فَلاٰ تُحَقِّقْ).[1]

«هرگاه گمان بردی، تحقیق و پیجوئی مکن».

معنی این امر این است که مردمان باید همیشه پاک بشمار آیند، و حقوق ایشان محفوظ باشد، و آزادیهایشان و اعتبارهایشان مصون گردد، تا زمانی که کاملاً روشن خواهد شد که آنان مرتکب چیزی شده‌اند که باید به سبب آن گرفتار آیند. ظنّ و گمان در حقّ مردمان دلیل پیجوئی ایشان نمی‌گردد، و ملاک تحقیق در بارهٔ روشن شدن ظنّ و گمان بدیشان نمی‌شود.

این نصّ قرآنی مرز حفظ کرامت و حرّیّت و حقّ حرمت و شخصیّت مردمان را تا به کجا می‌کشاند و می‌رساند؟! بالاترین و والاترین نقطه‌ای که تصوّر می‌شود بهترین کشورهای دموکراسی و پاسدار آزادی و حفظ حقوق انسانها آن را ورانداز می‌کنند و در انتظار رسیدن بدان هستند، آیا جز چیزی است که قرآن مجید مؤمنان را بدان فریاد می‌دارد، و جامعهٔ اسلامی عملاً بر آن بنیاد گردیده است، و آن را در واقعیّت زندگی تحقّق بخشیده است و پیاده کرده است، بعد از آن که آن را در دنیای درون تحقّق بخشیده است و پیاده کرده است؟!

آن‌گاه قرآن مجید به ضمانتهای اجتماعی ادامه می‌دهد و به قاعدهٔ دیگری می‌رسد که مربوط به دوری گزیدن از گمانها است:

﴿ وَ لاٰ تَجَسَّسُوا ﴾. «و جاسوسی و پرده‌دری نکنید».

تجسّس گاهی حرکتی است که به دنبال گمان سر می‌زند. گاهی هم حرکتی است که از ابتداء برای کشف اسرار و اطّلاع از معایب مردمان صورت می‌پذیرد.

قرآن مجید با همچون عمل پست اخلاقی می‌رزمد تا دلها را از کارهائی بسان این رویکرد پلشت و عملکرد زشتی که دنبال عیب و عار و پرده‌دری معایب مردمان رفتن است، پاکیزه کند، و مردمان را با اهداف آسمانی خود در پاکی اخلاق و دل‌پاکیها همگام و همراه بدارد. ولیکن تأثیر این کار فراتر از این است. این امر قاعده‌ای از قواعد اصلی اسلام در سیستم و نظامی اجتماعی، و در مقرّرات قانونگذاری و اجرائی اسلامی است.

مردمان دارای آزادیها و احترامها و بزرگواریهای خود هستند، آزادیها و احترامها و بزرگواریهائی که جائز نیست به هیچ وجه و به هیچ شکلی رخنه ببیند، و به حریم آن در هیچ حالی از احوال تعدّی بشود.

چه در جامعهٔ والا و بزرگوار اسلامی مردمان در امن و امان زندگی می‌کنند، و بر خود، بر خانه‌های خویش، بر رازهای خویشتن، و بر عیب و عار و مقدّسات خویشتن، ایمن هستند و باید ایمن باشند. هیچ‌گونه جواز و دلیلی ـ هرچه باشد ـ برای تعدّی به حرمتها و

۱- طبرانی با استناد به سخن حارثه پسر نعمان آن را استخراج کرده است.

کرامتهای خودشان و خانه‌هایشان و رازها و عیبها و عارها و مقدّساتشان، وجود ندارد. حتّی در اسلام علّت تحقیق گناه و پیجوئی بزه نیز نمی‌تواند در سیستم و نظام اسلامی دلیل تجسّس از مردمان و پرده‌دری از عیب و عار مردمان گردد. زیرا با مردمان از روی ظواهرشان رفتار می‌شود، و کسی حقّ ندارد بواطن ایشان را دنبال و پیجوئی کند. و کسی حقّ ندارد مردمان را مؤاخذه و گرفتار سازد جز در برابر مخالفتها و بزهکاریهائی که آشکارا از ایشان سر می‌زند. کسی حقّ ندارد که نسبت به مردمان گمان بد ببرد یا چشم به راه انجام بدی از ایشان داشته باشد. حتّی کسی حقّ ندارد که بداند مردمان چه بسا نهانی مخالفت می‌ورزند و کار خلاف می‌کنند، و لازم است جاسوسی کرد و حال ایشان را روشن کرد و آنان را دستگیر نمود! آنچه لازم است این است و بس: مردمان در برابر گناهی که از ایشان سر می‌زند و بزهکاری روشنی که از آنان دیده می‌شود، باید دستگیر گردند و کیفر ببینند، ولی همهٔ ضمانتهای اجتماعی دیگری که نسبت به هر گناه و بزهی، آشکارا بیان شده است و نصّ صریح بر آن است، باید در حقّ اشخاص دستگیر شده مراعات گردد.

ابو داوود گفته است: ابوبکر پسر ابوشیبه برایمان روایت کرد که گفته است: ابومعاویه از اعمش، و او از زید پسر وهب نقل کرده است و گفته است: کسی به پیش ابن مسعود آمد و گفت: این فلانی است، می از ریشش می‌چکد. بندهٔ خدا ابن مسعود گفت: ما از جاسوسی کردن و پرده‌دری نمودن نهی شده‌ایم. ولیکن اگر چیزی برای ما روشن و آشکار شود برابر آن عمل می‌کنیم و دست‌اندرکار می‌شویم.

از مجاهد روایت گردیده است که گفته است: جاسوسی و پرده‌دری نکنید. برابر چیزی عمل کنید و دست‌اندرکار شوید که برایتان روشن و آشکار می‌گردد. چیزی را رها کنید که خدا آن را پوشانده است و پنهان فرموده است.

امام احمد ـ با سندی که دارد ـ از دجین نویسندهٔ پیمان‌نامهٔ عقبه روایت کرده است که گفته است: به عقبه گفتم: ما همسایگانی داریم که شراب می‌خورند. من پاسبانان را مطّلع می‌کنم تا ایشان را دستگیر کنند. عقبه گفت: چنین کاری را مکن. ولی ایشان را پند و اندرز بده و آنان را بترسان. دجین گفته است: هر کاری که کرد آنان دست نکشیدند. دجین به پیش عقبه آمد و گفت: من ایشان را نهی کردم ولی کار را پایان ندادند. پس من برای ایشان پاسبانانی را فرامی‌خوانم تا آنان را دستگیر کنند. عقبه بدو گفت: واویلا به حالت! چنین نکن. چه من از پیغمبر خدا ﷺ شنیده‌ام که فرمود: (مَنْ سَتَرَ عَوْرَةَ مُؤْمِنٍ فَكَأَنَّمَا اسْتَحْيَا مَوْءُودَةً مِنْ قَبْرِهَا).[۱]

«هرکس عیب و عار مؤمنی را بپوشاند و پنهان دارد، انگار او دختر زنده به گوری را زنده کرده است و از گور به در آورده است».

سفیان ثوری از راشد پسر سعد، و او از معاویه پسر ابوسفیان روایت کرده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمود:

(إِنَّكَ إِنِ اتَّبَعْتَ عَوْرَاتِ النَّاسِ أَفْسَدْتَهُمْ أَوْ كِدْتَ أَنْ تُفْسِدَهُمْ).

«اگر تو به دنبال عیب و عار و پرده‌دری مردمان باشی، ایشان را تباه خواهی کرد، یا چه‌بسا به تباهی بکشانی». ابودرداء رضی الله عنه گفته است: این سخنی است که معاویه رضی الله عنه آن را از پیغمبر خدا ﷺ شنیده است. خداوند بزرگوار در پرتو این حدیث بدو سود برساند و از خوبی آن بهره‌مندش گرداند.[۲]

بدین منوال و بر این روال، این نصّ راه خود را در نظام عملی جامعهٔ اسلامی باز کرده است، و تنها به پاک داشتن دلها و درونها هم بسنده نکرده است، و بلکه پرچینی پیرامون حرمتها و حقوق و آزادیهای مردمان

۱- ابوداوود و نسائی از قول لیث پسر سعید، آن را روایت کرده‌اند.

۲- تنها ابوداوود آن را از قول ثوری روایت نموده است.

گردیده است، حرمتها و حقوق و آزادیهائی که نباید نزدیک یا دور دست زده شوند و پسوده گردند، اصلاً نباید تحت هرگونه بهانه‌ای و به وسیلهٔ هر نوع وسیله‌ای و زیر هر پرده‌ای که باشد، بدانها دستبرد و آنها را پسود و لمس نمود.

این نقطهٔ دوردست کجا است؟ این کرانهٔ بالا و والا کجا است؟ این چیزی که دموکراسی‌ترین و آزادیخواه‌ترین و نگاه‌دارنده‌ترین حقوق انسانها در میان ممالک جهان، بعد از هزار و چهارصد سال از آن به شگفت و شگرف می‌افتند، کجا است؟

پس از این، نهی از غیبت به گونهٔ شگفت و شگرفی درمی‌رسد که قرآن نوآور و مبتدع آن است:

﴿ وَ لا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضاً. أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتاً؟ فَكَرِهْتُمُوهُ ﴾.

و یکی از دیگری غیبت ننماید! آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مردهٔ خود را بخورد؟ به یقین همهٔ شما از مرده‌خواری بدتان می‌آید (و از آن بیزارید، غیبت نیز چنین است و از آن بپرهیزید).

یکی از دیگری غیبت نکند. آن گاه صحنه‌ای را پیش می‌کشد و عرضه می‌دارد که سنگین‌ترین دلها و سخت‌ترین درونها و کم‌احساس‌ترین جانها را می‌آزارد. صحنهٔ برادری است که گوشت برادر خود را می‌خورد، در حالی که مرده است! آن گاه قرآن از زبان مردمان اعلام می‌دارد که آنان این عمل نفرت‌انگیز و بیزارکننده را زشت می‌شمارند و دوست نمی‌دارند، و این است که ایشان غیبت کردن را نیز نمی‌پسندند و دوست نمی‌دارند!

آن گاه قرآن مجید بر همهٔ این چیزهائی که در این آیه از آنها نهی گردیده است و از مردمان خواسته شده است که از آنها دوری کنند، از قبیل: گمان بد بردن و غیبت کردن، پیرو می‌زند با برانگیختن احساس تقوا و پرهیزگاری، و اشاره کردن به کسی که چیزی از این چیزها را انجام داده است هرچه زودتر توبه بکند و چشم به رحمت خدا بدوزد:

﴿ وَ اتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ تَوّابٌ رَحيمٌ ﴾.

از خدا بترسید و پروا کنید، بیگمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.

این نصّ در زندگی گروه مسلمانان به پیش می‌رود و به پرچینی پیرامون کرامت مردمان، و به ادب ژرفی در دلها و درونها تبدیل می‌شود. پیغمبر خدا ﷺ در بارهٔ غیبت سختگیری می‌کند، برای همگامی و همراهی با اسلوب شگفت قرآنی در برانگیختن بیزاری و پدید آوردن ترس و هراس از شبح مبغوض غیبت.

در حدیثی که ابوداوود آن را روایت کرده است و گفته است: قعنبی از عبدالعزیز پسر محمّد، و او از علاء، و وی از پدرش، و پدرش از ابوهریره، برایمان نقل نموده است که گفته است: از پیغمبر خدا ﷺ پرسیده شد: غیبت چیست؟ فرمود:

(ذِكْرُكَ أَخاكَ بِما يَكْرَهُ).

«در بارهٔ برادرت بگوئی چیزی را که دوست نمی‌دارد».

بدو عرض شد: اگر آنچه من می‌گویم در برادرم موجود باشد چه؟ فرمود:

(إِنْ كانَ فيهِ ما تَقُولُ فَقَدِ اغْتَبْتَهُ، وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فيهِ ما تَقُولُ فَقَدْ بَهَتَّهُ).

«اگر آنچه را که (در بارهٔ برادرت) می‌گوئی در او موجود باشد او را غیبت کرده‌ای، و اگر آن چیز که (در بارهٔ برادرت) می‌گوئی در او موجود نباشد، بدو تهمت زده‌ای و مرتکب بهتان شده‌ای».

ترمذی این حدیث را روایت کرده است و آن را حدیث صحیح دانسته است.

ابوداود گفته است: مسدّد برایمان روایت کرده است که یحیی از سفیان، سفیان از علی پسر اقمر، و او از ابوحذیفه، و وی از عائشه ـ رَضِيَ اللهُ عَنْها ـ نقل کرده است که گفته است: به پیغمبر خدا ﷺ گفتم: از صفیّه چنان چیز و چنان چیز تو را بس است. (مسدّد می‌گوید: مرادِ عائشه کوتاه‌قدی صفیّه بوده است). پیغمبر ﷺ فرمود:

(لَقَد قُلْتِ كَلِمَةً لَوْ مَزَجَتْ بِماءِ الْبَحْرِ لَمَزَجَتْهُ).

«سخنی گفتی که اگر با آب دریا آمیخته شود، با آن می‌آمیزد (و دریا را آلوده می‌سازد)».

عائشه گفته است: در بارهٔ انسانی برای پیغمبر ﷺ صحبت کردم. فرمود:

(مٰا أُحِبُّ أَنّي حَكَيْتُ إِنْسٰاناً وَ أَنَّ لي كَذٰا وَ كَذٰا).

«دوست نمی‌دارم که من در بارهٔ انسانی سخن (غیبت) بگویم هرچند آن اندازه و آن مقدار (دارائی و ثروت) به من تعلّق گیرد».

ابوداوود با سندی که دارد از انس پسر مالک روایت کرده است که گفته است: پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

(لَمّٰا عَرَجَ بي مَرَرْتُ بِقَوْمٍ لَهُمْ أَظْفٰارٌ مِنْ نُحٰاسٍ يَخْمُشُونَ وُجُوهَهُمْ وَ صُدُورَهُمْ. قُلْتُ: مَنْ هٰؤُلاٰءِ يٰا جِبْرٰائيلُ؟ قٰالَ: هٰؤُلاٰءِ الَّذينَ يَأْكُلُونَ لُحُومَ ٱلنّٰاسِ وَ يَقَعُونَ في أَعْرٰاضِهِمْ).

«وقتی که خدا مرا به معراج برد، از کنار مردمانی گذشتم که دارای ناخنهائی از مس بودند و چهره‌ها و سینه‌هایشان را می‌خراشیدند. گفتم: اینان چه کسانیند ای جبرائیل؟ گفت: اینان کسانیند که گوشتهای برادرانشان را می‌خوردند و به ناموسهایشان درمی‌افتادند».

هنگامی که ماعز به زنا کردن با غامدیّه اعتراف کرد، و پیغمبر خدا ﷺ پس از اقرار آن دو و پافشاری آزادانهٔ آن دو بر این که آنان را با سنگسارشان پاک گرداند، و پیغمبر ﷺ ایشان را سنگسار کرد، پیغمبر ﷺ شنید مردی به مردی می‌گوید: ندیدی این کسی را که خدا عیب و عار او را پوشانده بود، ولی خودش خویشتن را رها نکرد تا همچون سگ سنگسار شد؟! آن گاه پیغمبر ﷺ از کنار ماعز و غامدیّه دور شد و حرکت کرد تا رسید به لاشهٔ الاغی. فرمود:

(أَيْنَ فُلاٰنٌ وَ فُلاٰنٌ؟ إِنْزِلاٰ فَكُلاٰ مِنْ جيفَةِ هٰذَا الْحِمٰارِ).

«فلانی و فلانی کجایند؟ پائین بروید و از لاشهٔ این الاغ بخورید».

آن دو مرد گفتند: ای پیغمبر خدا! خدا تو را ببخشایاد مگر این لاشه خورده می‌شود؟ پیغمبر ﷺ فرمود:

(فَمٰا نِلْتُمٰا مِنْ أَخيكُمٰا آنِفاً أَشَدُّ أَكْلاً مِنْهُ. وَ الَّذي نَفْسي بِيَدِهِ إِنَّهُ الْآنَ لَفي أَنْهٰارِ الْجَنَّةِ يَنْغَمِسُ فيهٰا).[1]

«آنچه همین چندی پیش از برادرتان خوردید، خوردن آن سخت‌تر از خوردن این است. به خدائی سوگند که جانم در دست اختیار او است، ماعز هم اکنون در میان رودبارهای بهشت است و در آنها غوطه‌ور است».

با چنین چاره‌سازی و چاره‌جوئی مستمرّی، جامعهٔ اسلامی پاک و پاکیزه گردید و اوج گرفت و والا رفت، و بدانجا رسید که رسید. می‌توان گفت: جامعهٔ اسلامی خواب و خیالی بود که بر سطح زمین راه می‌رفت، و الگو و نمونه‌ای بود که در واقعیّت تاریخ پیاده می‌شد.



پس از نداها و فراخواندنهای مکرّر و پیاپیِ کسانی که ایمان آورده‌اند، و برگرفتن و بردن ایشان بدان کرانهٔ بلند و والا و درخشان آداب و رسوم روحانی و اجتماعی، و پابرجاداشتن و استوار کردن آن پرچینهای قوی و تنیده از ضمانتهای اجتماعی پیرامون بزرگواری و آزادی و شخصیّت و حرمتهای مسلمانان، و تضمین همهٔ اینها با آن حسّاسیّتی که در ارواح و جانهایشان با درنظر داشتن حضور خدا و ترس و هراس از او، پس از طیّ همهٔ این پلّه‌ها و مرتبه‌ها به آن افق والا و بالا، همهٔ انسانها را فریاد می‌دارد، همهٔ انسانها با همهٔ نژادها و رنگهائی که دارند، فریادشان می‌دارد تا ایشان را به سوی یک اصل واحد، و به سوی یک ترازوی واحد برگرداند، آن ترازوئی که چنین جماعت برگزیدهٔ فرارونده بدان کرانهٔ بلند و والا با آن برمی‌کشند و برجا و ماندگار می‌مانند:

﴿ يٰا أَيُّهَا ٱلنّٰاسُ إِنّٰا خَلَقْنٰاكُم مِنْ ذَكَرٍ وَ أُنْثىٰ، وَ جَعَلْنٰاكُمْ شُعُوباً وَ قَبٰائِلَ لِتَعٰارَفُوا. إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقٰاكُمْ. إِنَّ اللهَ عَليمٌ خَبيرٌ ﴾.

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی (به نام آدم و حواء)

۱- ابن کثیر آن را در تفسیر خود روایت کرده است و گفته است: سند آن صحیح است.

آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید (و هر کسی با تفاوت و ویژگی خاصّ درونی و بیرونی از دیگری مشخّص شود، و در پیکرهٔ جامعهٔ انسانی نقشی جداگانه داشته باشد). بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است. خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه کس و هم چیز) است.

ای مردمان! ای کسانی که نژادها و رنگهای گوناگونی دارید، و ای کسانی که تیره‌ها و قبیله‌ها و ملّتهای مختلف هستید، شما همه از یک اصل یگانه‌اید. پس اختلاف نورزید و پراکنده نگردید و به پیکار همدیگر برنخیزید و شاخه شاخه و دسته دسته نشوید و تفرقه پیدا نکنید.

ای مردمان! آن کسی که شما را با ندا فریاد می‌دارد همان خدائی است که شما را آفریده است . . . شما را از یک مرد و از یک زن آفریده است . . . او است که شما را باخبر می‌گرداند از این که چرا شما را تیره تیره و قبیله قبیله کرده است. هدف از این تیره تیره و قبیله قبیله کردن این نیست که خون همدیگر را بریزید و با یکدیگر دشمنانگی کنید و برزمید. بلکه هدف از آن شناخت همدیگر و اتّحاد و انس با یکدیگر است. و امّا اختلاف زبانها و رنگها، و دگرگونی سرشتها و خویها، و اختلاف داده‌ها و استعدادها، اختلاف و تنوّعی است که مقتضی کشمکش و دشمنانگی نمی‌باشد. بلکه باعث همکاری و همیاری در اقدام به جملگی وظائف، و انجام همگی تکالیف، و برآوردن تمام نیازمندیها است. رنگ، نژاد، زبان، میهن، و سائر این چیزها و مقاصد و معانی، در ترازوی خدا حساب و کتاب و ارج و بهائی ندارند. آنچه آنجا بشمار می‌آید ترازوی یگانه‌ای است که ارزشها و معیارها با آن یکدست و متّحد می‌گردد، و فضل و برتری مردمان با آن شناخته می‌شود:

﴿ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ ﴾.

بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خدا متقی‌ترین شما است.

گرامی کسی است که واقعاً در نزد خدا گرامی باشد. خدا شما را از روی علم و دانش، و از روی اطّلاع از ارزشها و مقیاسها می‌سنجد:

﴿ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾.

خداوند مسلّماً آگاه و باخبر (از پندار و کردار و گفتار شما و از حال همه کس و همه چیز) است.

بدین منوال و بر این روال همهٔ امتیازها فرو می‌افتد، و همهٔ ارزشها و معیارها سقوط می‌کند، و معیار یگانه‌ای با ارزش یگانه‌ای بالا می‌رود، و هم بدین معیار یگانه، انسانها داوری می‌برند، و هم بدین ارزش، اختلاف انسانها در ترازوی الهی رجوع داده می‌شود و حواله می‌گردد.

بدین منوال و بر این روال همهٔ اسباب کشمکشها و دعواها در زمین از میان برمی‌خیزد و از دیده‌ها نهان می‌شود، و همهٔ معیارها و ارزشهائی که مردمان بر آنها گرد می‌آیند سبک و ناچیز می‌گردد، و سبب بزرگ روشنی برای همایش و همکاری پدیدار می‌گردد، و آن الوهیّت خدا برای همگان، و آفرینش انسانها از اصل یگانه‌ای است. همچنین پرچم یگانه‌ای بالا می‌رود و جملگی برای ایستادن در زیر آن بر همدیگر سبقت می‌گیرند، و آن: پرچم تقوا در ظلّ توجّهات خدا است. این پرچم در حقیقت یگانه پرچمی است که اسلام آن را برافراشته است تا انسانها را از مانعها و سدّهای نژادگرائی، زمین‌پرستی، قبیله‌گرائی، و خانه و کاشانه‌پرستی، نجات می‌دهد. همهٔ اینها از جاهلیّت برمی‌خیزد و به جاهلیّت برمی‌گردد، و در جامه‌های گوناگونی جلوه‌گر می‌آید، و نامهای گوناگونی بدان داده می‌شود. همهٔ آنها جاهلیّت است و دور از اسلام است!

اسلام با این تعصّب جاهلی در همهٔ شکلها و صورتهائی که به خود می‌گیرد می‌جنگد، تا سیستم و نظام انسانی جهانی خود را در سایهٔ پرچم یگانه‌ای که پرچم خدا است برقرار و استوار دارد . . . این پرچم، پرچم میهن‌پرستی، پرچم نژادگرائی، پرچم خانه و

کاشانه‌پرستی، و پرچم قبیله و عشیره نیست. چه همهٔ این پرچم‌ها پوچ و نادرست هستندو اسلام آنها را به رسمیّت نمی‌شناسد.

پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(کُلُّکُمْ بَنُو آدَمُ، وَ آدَمَ خُلِقَ مِنْ تُرابٍ. وَ لَیَنْتَهِیَنَّ قَوْمٌ یَفْخَرُونَ بِآبائِهِمْ، أَوْ لَیَکُونَنَّ أَهْوَنَ عَلَی اللهِ تَعالیٰ مِنَ الْجُعْلانِ).[1]

«همهٔ شما فرزندان آدم هستید، و آدم از خاک آفریده شده است. مردمانی که به آباء و اجدادشان افتخار می‌کنند و می‌نازند باید این کار را به پایان ببرند و از آن دست بکشند، والّا در پیشگاه یزدان بزرگوار خوارتر و پست‌تر از جعلها خواهند بود».

این اساسی است که جامعهٔ اسلامی بر آن برقرار و استوار می‌گردد. جامعهٔ اسلامی همان جامعهٔ انسانی جهانی است که انسانها می‌کوشند در عالم رؤیاهای بلندپروازانهٔ خود نوعی و شکلی از انواع و اشکال آن را پیاده کنند و تحقّق بخشند، ولی شکست می‌خورند، چون راه یگانه‌ای را در پیش نمی‌گیرند که راست و درست است و به خدا می‌رسد . . . آن راهی که به سوی خدا است . . . هم بدان خاطر انسانها شکست می‌خورند چون در زیر پرچم یگانه‌ای که همه را در زیر خود گرد می‌آورد نمی‌ایستند . . . و آن پرچم خدا است . . .



در پایان سوره، مناسبت موجود در میان حقیقت ایمان و میان ارزش آن ذکر می‌شود، بدان گاه که به عربهائی پاسخ داده می‌شود که می‌گفتند: «ایمان آورده‌ایم». ولی آنان حقیقت ایمان را نمی‌دانسته‌اند. آنان کسانی بودند که بر پیغمبر خدا ﷺ منّت می‌نهادند چون مسلمان گردیده بودند، ولی قدر بزرگواری و لطف خدا را نمی‌دانستند، بزرگواری و لطفی که با توفیق در پذیرش ایمان در حقّ بندگان خود روا دیده است:

﴿ قالَتِ الْأَعْرابُ: آمَنّا. قُلْ: لَمْ تُؤْمِنُوا، وَ لٰکِنْ قُولُوا أَسْلَمْنا. وَ لَمّا یَدْخُلِ الْإِیمانُ فِی قُلُوبِکُمْ. وَ إِنْ تُطِیعُوا اللهَ وَ رَسُولَهُ لا یَلِتْکُمْ مِنْ أَعْمالِکُمْ شَیْئاً، إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ. إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللهِ وَ رَسُولِهِ، ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا، وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللهِ، أُولٰئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ. قُلْ: أَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدِینِکُمْ؟ وَ اللهُ یَعْلَمُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ، وَ اللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ. یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا. قُلْ: لاتَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ، بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. إِنَّ اللهَ یَعْلَمُ غَیْبَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَ اللهُ بَصِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

عربهای بادیه‌نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دلهایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچهٔ قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد. بیگمان خداوند آمرزگار و مهربان است. مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند. بگو: آیا شما خدا را از ایمان خود باخبر می‌سازید، در حالی که خدا از تمام چیزهائی که در آسمانها و زمین است باخبر است؟! و خدا از همه چیز دقیقاً آگاه است آنان بر تو منّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منّت مگذارید، بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راست و درست هستید. خداوند رازها و نهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند، و او می‌بیند آنچه را که انجام می‌دهید.

گویند که این آیه‌ها ذر بارهٔ عربهای قبیلهٔ بنی‌اسد نازل گردیده است. گفتند: ایمان آورده‌ایم. این وقتی بود که

۱- ابوبکر بزاز آن در مسند خود از قول حذیفه نقل کرده است.

تازه مسلمان شده بودند. بر پیغمبر خدا ﷺ منّت می‌گذاشتند و می‌گفتند: ای پیغمبر خدا! ما مسلمان شده‌ایم. عربها با تو جنگیده‌اند، ولی ما با تو نجنگیده‌ایم . . . خداوند خواست حقیقت چیزی را بدیشان بفرماید که بدان هنگام که این سخن را می‌گفتند در درونهایشان بوده است و در دلهایشان غوغا می‌کرده است. آنان تسلیم اسلام شده بودند، ولی هنوز دلهایشان به مرتبۀ ایمان نرسیده بود. بدین وسیله بدیشان فهماند که حقیقت ایمان در دلهایشان مستقرّ و جایگزین نگردیده است، و جانهایشان مزۀ حقیقت ایمان را نچشیده است:

﴿ قُلْ: لَمْ تُؤْمِنُوا. وَ لٰكِنْ قُولُوا: أَسْلَمْنَا. وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ ﴾.

بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دلهایتان راه نیافته است (و نور ایمان سراچۀ قلوبتان را روشن نکرده است).

با وجود این، کرامت و عنایت یزدان مقتضی بوده است که در برابر همۀ اعمال خوبی که انجام داده‌اند بدیشان پاداش دهد و چیزی از پاداش ایشان را نکاهد. همین اسلام ظاهری که هنوز با دلها نیامیخته است تا ایمان متقن و مطمئنّی گردد، همین اسلام برای پذیرش اعمال خوبشان بس است، و اعمالشان ضائع نمی‌شود و هدر نمی‌رود، آن گونه که اعمال کافران ضائع می‌شود و هدر می‌رود. از مزد کارهایشان در پیشگاه یزدان چیزی کاسته نمی‌شود، مادام که فرمان ببرند و تسلیم باشند:

﴿ وَ إِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً ﴾.

اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد.

این بدان خاطر است که خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوانی است. این است که نخستین گامی را که بنده برمی‌دارد خدا آن را می‌پذیرد، و از اطاعت و فرمانبرداری او خشنود می‌گردد، تا زمانی که دلِ بندۀ او مزۀ ایمان را می‌چشد و به حقیقت ایمان و اطمینان می‌رسد:

﴿ إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾.

بیگمان خداوند آمرزگار و مهربان است.

آنگاه برایشان حقیقت ایمان را روشن کرده است:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ. ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا. وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ. أُولٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ﴾.

مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند، و با مال و جان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند.

ایمان این است که دل، خدا و پیغمبر خدا ﷺ را تصدیق بکند و باور داشته باشد، تصدیق و باوری که شکّ و تردیدی آمیزۀ آن نگردد، تصدیق و باوری که ثابت و مطمئنّ باشد و لرزان و پریشان نگردد، و وسوسه‌ها بدان راه نیابد، و دل و خرد در بارۀ آن متزلزل و نگران نشود. آن ایمانی که جهادِ با مال و جان در راه یزدان از آن برجوشد و سرچشمه بگیرد. چه دل وقتی که شیرینی این ایمان را بچشد و بدان اطمینان پیدا کند، و بر آن ثابت و ماندگار گردد، قطعاً برای پیاده کردن حقیقت ایمان در خارج از دل برمی‌جهد و به تلاش می‌ایستد، و در راه پیاده کردن آن در واقعیّت زندگی و در دنیای مردمان، از پای نمی‌نشیند همچون دلی می‌خواهد میان حقیقت ایمانی که در درون خود احساس می‌کند، و میان جریانات امور و واقعیّتهای زندگی که در بیرون خود می‌بیند، اتّحاد و هماهنگی برقرار سازد. او نمی‌تواند میان صورت ایمانی موجود در آئینۀ احساس درونش، و میان صورت ایمانی موجود در جهان واقعیّت بیرونش، جدائی و تفرقه ببیند. زیرا چنین جدائی و تفرقه‌ای او را می‌آزارد و هر لحظه پتک عذاب بر سر او وارد می‌آورد. بدین خاطر با مال و جان در راه یزدان به جهاد می‌پردازد. روان شدن به

دنبال جهاد، یک حرکت ذاتی مؤمن است. او می‌خواهد آن جهان‌بینی زیبائی را که از ایمان در دل دارد آن را در جهان واقعیّت نیز نشان بدهد، و آن را در حیات و در دنیای مردمان مجسّم ببیند و بدان بنگرد. دشمنی موجود در میان مؤمن و در میان زندگی جاهلیِ پیرامون او، دشمنی سرشتی و ذاتی است. این دشمنی سرچشمه می‌گیرد از این که او نمی‌تواند زندگی دوگانه‌ای میان جهان‌بینیِ ایمانی خود و میان واقعیّت عملی خود مشاهده کند، و همچنین نمی‌تواند از جهان‌بینی ایمانی کامل و زیبا و راست و درستی که دارد دست بردارد برای واقعیّت عملی ناقص و ننگین و منحرفی که پیرامون خود می‌بیند. به ناچار میان او و میان جاهلیّت پیرامون او جنگ درمی‌گیرد، تا آن زمان که همچون جاهلیّتی کرنش می‌برد و به جهان‌بینی ایمانی و زندگی ایمانی گردن می‌نهد:

﴿ أُولَٰئِكَ هُمُ ٱلصَّادِقُونَ ﴾.

آنان (بلی آنان، در ایمان خود) درست و راستگویند.

آنان در عقیدهٔ خود راستگویند. ایشان وقتی که می‌گویند: مؤمن هستیم، راستگویند. وقتی که این احساس در دل جایگزین نشود، و آثار آن در واقعیّت زندگی پیاده نگردد، ایمان محقّق نمی‌شود و حاصل نمی‌گردد، و صداقتِ در عقیده و در ادّعای عقیده وجود نخواهد داشت.

اندکی در برابر این دیده‌بانی و نگاهبانی معترضهٔ آیه می‌ایستیم:

﴿ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ـ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا ـ ﴾.

مؤمنان (واقعی) تنها کسانیند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند - سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند -

این تنها عبارت‌پردازی نیست. بلکه پسودن یک آزمون واقعی احساس و شعور است. معالجه و چاره‌جوئی حالتی است که در نفس انسان پدیدار می‌آید، حتّی پس از ایمان آوردن آن:

﴿ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا ﴾.

سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند.

همگون این حالت، دیده‌بانی و نگاهبانی موجود در این فرمودهٔ یزدان بزرگوار است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ... ثُمَّ اسْتَقَامُوا... ﴾.

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها یزدان است، سپس (بر این توحید و یکتاپرستی) ماندگار می‌مانند...

(احقاف/۱۳ و فصلت/۳۰)

شکّ نداشتن و تردید نورزیدن، و ماندگاری بر گفتارِ: پروردگار ما تنها یزدان است، بدین اشاره دارد که چه بسا تحت تأثیر آزمونهای سخت و گرفتاریهای ناگوار و امتحانهای دشوار، شکّ و تردید و پریشانی و نابسامانی، گریبانگیر شخص مؤمن شود. شخص مؤمن در زندگی سختیها و دشواریهائی بدو دست می‌دهد که او را می‌لرزاند، و بلاها و مصیبتهائی بدو رو می‌کند که او را هراسان و پریشان می‌سازد. آن شخص مؤمنی که ثابت‌قدم می‌ماند و آشفته و پریشان نمی‌شود، و اعتماد و اعتقادی به هم می‌رساند که دچار شکّ و تردید نمی‌گردد، و راست و درست می‌ماند و راستای راه منتهی به خدا را رها نمی‌کند، شخص مؤمنی است که سزاوار این مرتبه و درجه در نزد یزدان جهان است.

تعبیر سخن بدین نحو و بدین شکل، دلهای با ایمان را متوجّه لغزشگاه‌های راه و خطرهای کوچ می‌سازد، تا عزم خود را جزم کند، تصمیم خود را قاطعانه بگیرد، حساب و کتاب این چند روزهٔ حیات را داشته باشد، کارها را محض رضای خدا بکند، راست بایستد و راستای راه را در پیش بگیرد، و دچار شکّ و تردید و حیرانی و ویلانی نشود، بدان گاه که کرانه‌های آسمان تیره و تار می‌شود، و فضا و هوا تاریک می‌گردد، و بادها و گردبادها از هر سو او را بازیچهٔ دست خود قرار می‌دهند!

آن‌گاه قرآن با عربهای بادیه‌نشین به صحبت می‌نشیند و همگام می‌شود. بدیشان یاد می‌دهد که یزدان از دلهای ایشان و آنچه در آنها در غوغا و فریاد است از

خود ایشان آگاه‌تر است. یزدان جهان بدیشان خبر می‌دهد از آنچه بر دلهایشان می‌گذرد. در این باره از آنان کسب خبر هم نمی‌کند:

﴿ قُلْ: أَتُعَلِّمُونَ اللهَ بِدِينِكُمْ؟ وَ اللهُ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ، وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

بگو: آیا شما خدا را از ایمان خود باخبر می‌سازید، در حالی که خدا از تمام چیزهائی که در آسمانها و زمین است باخبر است؟! و خدا از همه چیز دقیقاً آگاه است.

انسان ادّعای علم و آگاهی را دارد، در حالی که از وجود خود علم و آگاهی کامل ندارد، و دقیقاً نمی‌داند در وجودش چه احساسها و اندیشه‌هائی می‌گذرد. انسان حقیقت ذات خود را درک و فهم نمی‌کند، و از حقیقت احساسها و اندیشه‌های خود نیز آگاهی ندارد. عقل خودش نمی‌داند چگونه عمل می‌کند. زیرا عقل در اثنای پرداختن به کار نمی‌تواند خود را بپاید و از خود مراقبت نماید. وقتی هم خود را می‌پاید و از خودش مراقبت می‌نماید، باید از عملکرد طبیعی خود دست بردارد و دست بکشد، و از چیزی نمی‌تواند مراقبت کند و چیزی را بپاید! زمانی که عقل به کار طبیعی خود می‌پردازد نمی‌تواند در همان وقت مواظبت و مراقبت چیزی را انجام دهد! بدین لحاظ عقل از شناخت خودش و از شناخت راه و روش عمل خودش عاجز و ناتوان است! تازه عقل ابزاری است که انسان با آن به کار می‌پردازد و امور و شؤون زندگی را می‌گرداند و می‌چرخاند!

﴿ وَ اللهُ يَعْلَمُ مٰا فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي الْأَرْضِ ﴾.

خدا از تمام چیزهائی که در آسمانها و زمین است باخبر است.

خدا آگاهی کامل و علم حقیقی از پیدا و ناپیدای همه چیز جهان را دارد، نه این که فقط از ظواهر و آثار پدیده‌های جهان مطّلع باشد و بس. بلکه حقائق آنها را و ماهیّتهای آنها را می‌داند. آگاهی و علم خدا فراگیر و محیط است و مقیّد به حدود و ثغور و امکنه و ازمنه نیست.

﴿ وَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴾.

خدا از همه چیز دقیقاً آگاه است.

این گونه چکیده و فراگیر و دربرگیرنده، به علم و دانش خدا اشاره می‌شود.

پس از بیان حقیقت ایمان، حقیقتی که آنان آن را درک و فهم نکرده‌اند و بدان نرسیده‌اند، قرآن به پیغمبر ﷺ رو می‌کند و از منّت نهادن ایشان بر او به سبب مسلمان شدنشان سخن می‌گوید. خود این منّت نهادن دلیل بر این است که هنوز حقیقت ایمان در آن دلها جایگزین نگردیده است، و شیرینی ایمان را هنوز آن ارواح و جانها نچشیده‌اند:

﴿ يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا. قُلْ: لاٰ تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلاٰمَكُمْ. بَلِ اللهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدٰاكُمْ لِلْإِيمٰانِ، إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ. ﴾.

آنان بر تو منّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منّت مگذارید، بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راست و درست هستید.

آنان منّت می‌گذارند که اسلام را پذیرفته‌اند، و گمان برده‌اند این پذیرش، ایمان بشمار است. جواب ردّ و پاسخ منفی بدیشان داده می‌شود و بدانان گفته می‌شود با پذیرش اسلام منّت مگذارید. اگر در ادّعای ایمان آوردن خود راست می‌گویند خدا بر ایشان منّت گذاشته است و در حقّ آنان بزرگواری کرده است.

ما در برابر این پاسخی که حقیقت بزرگی را دربر گرفته است و بسیاری از مردمان از آن غافل و بی‌خبرند، و چه بسا بعضی از مؤمنان نیز از آن غافل و بی‌خبر باشند، اندکی می‌ایستیم.

ایمان بزرگ‌ترین نعمتی است که خدا آن را به بنده‌ای از بندگانش در زمین ارزانی می‌دارد. ایمان بزرگ‌ترین ارمغانی است که بسی بزرگ‌تر از ارمغان وجودی است که خدا پیش از هر چیز آن را به انسان ارزانی می‌فرماید. ایمان بزرگ‌تر از همهٔ نعمتهائی چون رزق و

روزی و صحّت و تندرستی و زندگی و بهره‌مندی از کالاها است.
ایمان نعمتی است که به هستی انسان حقیقت ممتازی را می‌بخشد و او را جدای از همه چیز و همگان می‌سازد، و بدو در سیستم و نظام جهان نقش اصلی و بزرگی می‌دهد.
نخستین کاری که ایمان در وجود آدمی انجام می‌دهد، بدان هنگام که حقیقت آن در دل انسان مستقرّ می‌گردد، وسعت گرفتن جهان‌بینی او و در بارهٔ این جهان، استحکام ارتباطهای او با جهان، نقش فعّال او در هستی، صحّت جهان‌بینی او در بارهٔ ارزشها و معیارها و اشیاء و اشخاص و حوادثی که پیرامون او رخ می‌دهد، آرامش و آسایش پیدا کردن در کوچی که بر سطح این ستارهٔ زمین، به سوی خدا دارد، انس و الفت پیدا کردن با هر آنچه که در دنیای پیرامون او است، و انس و الفت پیدا کردن با یاد خدائی که او را آفریده است و این هستی را خلقت بخشیده است، کرامت و بزرگواری خود را احساس کردن و ارزش خود را دانستن، احساس این را کردن که او می‌تواند نقش چشمگیری را بازی کند و خدا را از خود راضی کند، و خیر و خوبی را به همهٔ هستی و به هرچه و به هرکه در آن است تقدیم و ارمغان دارد.
از جملهٔ فراخی دیدگاه و وسعت جهان‌بینی او این است که از کمربند وجودش که محدود به زمان و مکان است و کوچک و ناتوان است، بیرون می‌آید و پای به اقیانوس همهٔ هستی می‌گذارد با همهٔ نیروهائی که در آن است، و با همهٔ رازهائی که نهان بدان است. با اقیانوس هستی روان می‌شود، اقیانوسی که حدودی و قیودی در پایانِ گشت و گذار ندارد.
او با مقایسهٔ با همنوعانش فردی از انسانها است، و انسانها همه به اصل یگانه‌ای برمی‌گردند. این اصل یگانه هم در آغاز از روح متعلّق به خدا انسانیّت خود را دریافت داشته است، و نفخهٔ آسمانی‌ای جان به پیکر او دمیده است که این پدیدهٔ خاکی را با نور الهی پیوند و ارتباط داده است، آن نور آزادی که آسمانی و زمینی و آغازی و پایانی، او را محدود و محصور نمی‌سازد. نه حدّ و مرزی در مکان دارد، و نه حدّ و مرزی در زمان دارد. این عنصر آزاد است که از آفریدهٔ بشری، این انسان را ساخته است . . . کافی است این جهان‌بینی در دل انسانی جایگزین شود تا دیدگاه او را بالا ببرد و اوج بدهد، و احساس و شعور او را مکرّم و معزّز بکند، و رخشندگی و آزادگی را احساس بنماید. پاهایش بر سطح زمین راه برود، ولی دلش با بالهای نور به سوی سرچشمهٔ نورِ نخستینی پرواز کند که این نوع زندگی را بدو بخشیده است.
او با مقایسهٔ با گروهی که بدانان منتسب است، فردی از ملّت مؤمن است، ملّت یگانه‌ای که در درّه‌ها و بیابانهای زمان لمیده است و ریشه دوانده است، و با کاروان بزرگواری در حرکت بوده است که قافله‌سالارانش نوح و ابراهیم و عیسی و محمّد و سائر پیغمبران ـ صَلَوٰاتُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ـ هستند . . . کافی است این جهان‌بینی در دل انسانی جایگزین شود تا احساس کند او شاخه‌ای از آن درخت پاکِ بلندبالای گشنی است که دارای ریشه‌های دویده در ژرفاها، و دارای شاخه‌های دراز و سر به فلک کشیده‌ای که در عمر طولانی خود با آسمان تماس و ارتباط داشته است . . . کافی است که انسان همچون احساس و شعوری داشته باشد تا مزهٔ دیگری از زندگی پیدا کند، و در بارهٔ زندگی احساس تازه‌ای داشته باشد، و به این زندگی‌ای که دارد زندگی بزرگوارانه و ارزشمندی را بیفزاید، زندگی‌ای که از این حسب و نسب ریشه‌دار، برگرفته و بردمیده می‌شود.
آن‌گاه جهان‌بینی او فراخ‌تر و فراخ‌تر می‌شود تا بدانجا که از ذات و ملّت و نژاد انسانی او درمی‌گذرد، و گسترهٔ همهٔ این هستی را می‌بیند، هستی‌ای که خدا آن را آفریده است، همان خدائی که او را نیز آفریده است، و با دمیدن روح متعلّق بدو او انسان گردیده است.
ایمان همچون کسی او را مطّلع می‌کند که سراسر هستی

پدیدهٔ زنده‌ای است که از پدیده‌های زنده فراهم آمده است. و این که هر چیزی در پهنهٔ هستی دارای جانی است، و تمام این هستی هم جانی دارد . . . جانهای اشیاء، و جان این هستی بزرگ، با دعا و تسبیح رو به آفریدگار والای خود می‌کنند ـ همان‌گونه که جان او هم رو بدان آفریدگار والا می‌کند ـ و به آفریدگار والای خود با حمد و ستایش و اطاعت و عبادت، فرمانبرداری خویش را اعلام می‌دارند، و با اعتراف و اقرار و تسلیم، سرانجام به سوی او برمی‌گردند و سر بندگی بر آستانه‌اش می‌گذارند. همچون کسی ناگهان خود را در میان هستی این هستی جزئی از کلّ می‌بیند، جزئی که از کلّ جدا نمی‌گردد و دور نمی‌افتد. او از سوی آفریدگار خود آمده است، و با جان به سوی آفریدگار خود رو می‌کند، و سرانجام به سوی او برمی‌گردد. ناگهان او می‌بیند که بسی بزرگ‌تر از ذات محدود خود است، بدان اندازه بزرگ‌تر که جهان‌بینی او در بارهٔ این هستی بزرگ و سترگ بوده است. ناگهان خود را با همهٔ جانهای پیرامون خویش مأنوس می‌بیند. گذشته از همهٔ اینها خود را با آفریدگار جان می‌بیند، آفریدگاری که او را می‌پاید و بدو لطف و عنایت می‌نماید. بدین هنگام است که او احساس می‌کند می‌تواند با تمام این جهان هستی پیوند و اتّصال داشته باشد، و در طول و عرض این جهان هستی بیاید و برود و قد و بالا بکشد. او می‌تواند چیزهای زیادی را انجام دهد، و رخدادهای بزرگی را پدید آورد، و در هر چیزی تأثیر بگذارد و از هر چیزی متأثّر شود. گذشته از این، او می‌تواند از آن نیروی بزرگی که او را آفریده است و همه چیز جهان اعم از نیروها و انرژیها را آفریده است، بدون واسطه کمک بگیرد و استمداد بجوید، آن نیروی بزرگی که نه سستی می‌پذیرد و نه ضعیف می‌شود و نه غائب می‌گردد.

از این جهان‌بینی فراخ و فراگیر، معیارها و مقیاسهای تازهٔ راستین را در بارهٔ اشیاء و اشخاص و رخدادها و ارزشها و کوششها و تلاشها و هدفها درخواست می‌نماید و دریافت می‌دارد، و نقش خود را در این هستی می‌بیند، و وظیفهٔ حقیقی خود را در این حیات می‌داند. چراکه او هم قضا و قدری از قضاها و قدرهای یزدان در گسترهٔ این جهان است. یزدان او را رهنمود و رهنمون می‌فرماید تا با او و در او تحقّق بخشد و پیاده بکند آنچه راکه بخواهد. و او در این کوچ خود بر سطح این ستاره، با گامهای استوار، و با چشمان باز، و با دل و درون آشنا و مأنوس با جهان، حرکت بکند و به پیش برود.

از این آشنائی و آگاهیِ از جهان پیرامونش، و از حقیقت نقش معیّن و مقرّرش، و از حقیقتِ تاب و توان آمادهٔ او برای اجرای نقشش، آرامش و آسایش و اطمینان پیدا می‌کند از هرآنچه پیرامون او می‌گذرد، و بدو دست می‌دهد و بر سر او می‌آید. او می‌داند از کجا آمده است. برای چه چیز آمده است. به کجا خواهد رفت. او در آنجا چه چیزی را خواهد یافت. او دانسته است و می‌داند او در اینجا برای کاری است، و هرآنچه بدو برسد و بر سر او بیاید مقدّر و مقرّر برای اتمام این کار است. او دانسته است و می‌داند دنیا کشتزار آخرت است، و او در برابر کار کوچک و بزرگ جزا و سزا داده می‌شود، و او بیهوده آفریده نشده است، و هرگز بیهوده رها نمی‌گردد و بیهوده نمی‌رود، و هرگز تک و تنها راه را نمی‌سپرد و به خود رها نمی‌شود.

در پرتو این شناخت و آگاهی، احساس نگرانی و پریشانی و شکّ و تردید و ویلانی و حیرانیِ ناشی از ناآگاهی از سرآغاز و سرانجام، مبدأ و معاد، ندیدن راه طی شده، و ناباوری به حکمت و فلسفه‌ای که در فراسوی آمدن و رفتن او، و در فراسوی کوچ او و در راستای آن راه است، از میان برمی‌خیزد.

احساس و شعوری بسان احساس و شعور خیّام که ترجمهٔ اشعارش چنین است، از میان برمی‌خیزد:

لَبِسْتُ ثَوْبَ الْعُمْرِ لَمْ أُسْتَشَرْ
وَ حِرْتُ فِيهِ بَيْنَ شَتَّى الْفِكَر

وَ سَوْفَ أَنْضُو ٱلثَّوْبَ عَنِّي وَ لَمْ
أَدْرِ لِماذا جِئْتُ أَيْنَ الْمَقَرّ؟

«جامهٔ عمر به تنم شد بدون این که با من مشورت شود. در مدّت عمر میان اندیشه‌های جوراجور حیران گشتم. بعدها جامه از تنم به در آورده می‌شود. نمی‌دانم چرا آمده‌ام و جایگاه کجا خواهد بود؟».

مؤمن با دل مطمئنّ و درون آسوده و روح شادی که دارد می‌داند که جامهٔ عمر را قضا و قدر خدا به تن او کرده است، خدائی که کار و بار سراسر جهان هستی حکیمانه و آگاهانه می‌گرداند. دستی که جامه را به تن او کرده است از خود او داناتر و کاربجاتر است، و نسبت بدو از خود او مهربان‌تر و دارای مرحمت بیشتر است. دیگر نیازی به رایزنی با او نیست. چرا که او نمی‌تواند رأی و نظری و اشاره‌ای داشته باشد، بدان‌گونه که صاحبِ آگاه و بینای این دست رأی و نظر و اشاره دارد. خدا جامهٔ حیات را به تن انسان می‌کند تا نقش مشخّصی در این جهان هستی اداء بکند و انجام بدهد. از هر چیزی که در جهان هستی است متأثّر بشود، و در هر چیزی که در جهان است تأثیر بگذارد. این نقش هماهنگ با همهٔ نقشهائی است که هر پدیده‌ای از جماد و نبات و جاندار و بیجان، از آغاز تا به انجام، اداء می‌کند.

انسان مؤمن در این صورت می‌داند چرا آمده است. همچنین می‌داند به کجا می‌رود و جایگاه کجا است. او میان اندیشه‌های جوراجور حیران و ویلان نمی‌گردد. کوچ خود را ادامه می‌دهد، و نقش خود را اداء می‌کند، با اطمینان و اعتماد و یقین و باوری که دارد. گاهی انسان مؤمن در شناخت و آگاهی ایمانی اوج می‌گیرد و بالا می‌رود، و کوچ زمینی خود را طی می‌کند و نقش ویژهٔ خود را بازی می‌کند، شادان و آزاد و خندان و دست‌افشان. زیبائیِ هبه و بزرگیِ عطیّه را احساس می‌کند. هبهٔ عمر ـ یا جامهٔ حیات ـ را دست بخشایشگر و لطیف و مهربان و رحیمی بدو ارمغان داشته است. او نقش ویژهٔ خود را با همهٔ رنجها و دردهائی که دارد اداء می‌کند تا آن‌گاه که به پایان می‌رسد، و او در عین ادای نقش، عاشقانه به پیشگاه پروردگارش برمی‌گردد!

احساسی داشتم، به ترک آن گفتم و آن را پشت سر گذاشتم. بدان گاه که در دوره‌ای از دوره‌های تضییع عمر و پریشانی و نابسامانی برنامهٔ زندگی که دانم و دانی، پیش می‌آید. دوره‌ای بود جلوتر از زمانی که در سایه‌های قرآن بیارامم و زنده بشوم. پیش از آن بود که خدا دستم را بگیرد و مرا به زیر سایهٔ لطف و کرم بزرگوارانهٔ خود ببرد. احساس نابجا و ناگواری بود که جانِ خسته‌ام آن را در بارهٔ سراسر هستی داشت. این احساس نابهنجار را چنین اظهار کرده بودم:

وَقَفَ الْكَوْنُ حائِراً أَيْنَ يَمْضي؟
وَ لِماذا وَ كَيْفَ ـ لَوْ شاءَ ـ يَمْضي؟
عَبَثٌ ضائِعٌ وَ جُهْدٌ غَبينٌ
وَ مَصيرٌ مُقَنَّعٌ لَيْسَ يُرْضي

«جهان حیران ایستاده است و نمی‌داند کجا برود و کجا می‌رود؟ چرا و چگونه اگر بخواهد برود می‌تواند برود؟ همه چیز بازیچه است و هدر می‌رود. سعی و تلاش بیهوده و زیانبار است. فرجام نهان و سرنوشت پنهان است. چیزی که روبند بر چهره دارد انسان را راضی و خشنود نمی‌گرداند».

امروز من می‌دانم ـ حمد و سپاس خدا را که می‌دانم ـ تلاشِ زیانبار و سعیِ بیهوده‌ای در میان نیست. هر سعی و تلاشی سزا و جزا دارد. هیچ سعی و تلاش هدر رفته و ضائع شده‌ای در میان نیست. هرگونه رنجی نتیجهٔ خود را می‌دهد، و هر درختی را که بکاری میوهٔ خود را به بار می‌آورد. فرجام و سرنوشت، رضایت‌بخش است. جایگاه فرجام و سرنوشت، پیشگاه خدای دادگر مهربان است. امروز من می‌دانم ـ حمد و سپاس خدای را که می‌دانم ـ جهان هرگز آن ایستادن ناگوار و نابهنجار را ندارد. جان جهان هستی به پروردگار خود ایمان دارد، و به سوی پروردگار خود رو می‌کند و می‌گراید، و به حمد و ثنا و شکر و سپاس او می‌پردازد. جهان هستی مطابق قانون خود حرکت

می‌کند و به پیش می‌رود، قانونی که خدا برای آن برگزیده است. جهان با اطاعت از فرمان یزدان و خشنود از دستور ایزد سبحان و تسلیم امر خدای مهربان، می‌گردد و می‌چرخد و به پیش می‌تازد!

این هم دست‌آورد و اندوختهٔ بزرگ و سترگی در جهان احساس و در دنیای اندیشه است. همچنین دست‌آورد و اندوختهٔ بزرگ و سترگی در جهان جسم و تن و اعصاب است، گذشته از این که دست‌آورد و اندوختهٔ بزرگ و سترگی در جمال و جلال کار و تلاش و تأثیرپذیری و تأثیرگذاری است.

ایمان ـ گذشته از همهٔ اینها ـ نیروی محرّک و انرژی فشرده‌ای است. همین که حقیقت ایمان در دل جایگزین شود به تلاش و تکاپو می‌افتد تا به کار بپردازد و خود را در جهان واقعیّت نشان دهد و پیاده کند، و میان تصویر درونی و تصویر بیرونی خود سازش بدهد و هم‌آوائی برقرار کند. همچنین حقیقت ایمان بر همهٔ مصادر و منابعِ حرکتِ موجود در وجود انسان چیره می‌شود و غلبه می‌کند تا حرکتِ آنها را برانگیزد و در راستای راه زندگی جنبان و روان گرداند.

«این راز سر به مهرِ نیروی عقیده در وجود آدمی است. این راز سر به مهرِ نیروی حاصل از عقیده در وجود آدمی است. راز آن معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی است که عقیده آنها را در زمین ساخته و پرداخته کرده است و آنها را پدید آورده است، و همیشه در هر روز آنها را در زمین ساخته و پرداخته می‌کند و آنها را پدید می‌آورد، معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی که چهرهٔ زندگی را روز به روز تغییر می‌دهد و دگرگون می‌سازد، و فرد را و گروه را برمی‌انگیزد که عمر فانی محدود را در راه زندگی بزرگی فدا سازند و قربان کنند که نیستی نمی‌پذیرد و بر باد فنا نمی‌رود. فرد ناچیز ضعیفی را در برابر نیروهای سلطه و قدرت، و در مقابل نیروهای دارائی و اموال، و در جلو نیروهای آهن و آتش، نگاه می‌دارد، ناگهان می‌بینیم همهٔ اینها در برابر عقیدهٔ پویا و محرّک موجود در جان فرد مؤمن شکست می‌خورند و می‌گریزند. فرد فانی محدودی که همهٔ این نیروها را شکست می‌دهد و فراری می‌کند چیست؟ بلکه نیروی بزرگ و شگفتی چنین می‌کند و چنان می‌سازد که جان فرد مؤمن از او استمداد می‌گیرد و مدد می‌جوید. آن چشمهٔ جوشان و خروشانی چنین می‌کند و چنین می‌سازد که از جوش و خروش نمی‌افتد و آب آن کم نمی‌گردد و نمی‌خشکد».[۱]

«آن معجزه‌ها و خارق‌العاده‌هائی که عقیدهٔ دینی آنها را در زندگی افراد و در زندگی گروه‌ها پدید می‌آورد، بر خرافات پیچیده استوار نمی‌گردد، و بر آرایه‌های ذهنی و خوابهای شیرین تکیه نمی‌کند. بلکه بر اسباب روشن و علل معیّن و قواعد محکم و پایه‌های استوار برپا و برجا می‌گردد و تکیه می‌کند. عقیدهٔ دینی یک اندیشهٔ کلّی است که انسان را با نیروهای پیدا و ناپیدای جهان پیوند می‌دهد، و جان انسان را با یقین و اطمینان ثابت و استوار می‌دارد، و به انسان با نیروی یقین و اطمینان به پیروزی، و با نیروی اعتقاد و اعتماد به خدا قدرت و توان مقابلهٔ با نیروهای زوال‌پذیر و اوضاع و احوال باطل ارمغان می‌دارد. عقیدهٔ دینی برای انسان پیوندها و ارتباط‌های فرد با انسانها و رخدادها و چیزهای پیرامونش را تفسیر و تعبیر می‌کند، و برای او توضیح می‌دهد و روشن می‌سازد که هدفش کدام و رویکردش کدام و راهش کدام است، و همهٔ نیروها و انرژیهای فردی را گرد می‌آورد، و همه را به رویکردی می‌اندازد و در جهتی سوق می‌دهد. از اینجا است نیروئی که عقیده دارد، نیروئی که قدرتها و قوّتها را پیرامون یک محور جمع می‌نماید، و آنها را در یک جهت هدایت می‌کند. قدرتها و قوّتها با هدف روشن، و با تاب و توان معیّن، و با یقین و اطمینان کامل، به سوی آن جهت رهسپار می‌شود».[۲]

نیروی عقیده چندین برابر افزوده می‌گردد، وقتی که

۱- گلچینهائی از کتاب: «السلام العالمی و الإسلام». فصل: «عقیده و حیات».

۲- مرجع قبلی.

می‌بیند او در خطّ سیر راست و استواری روان است که سراسر هستی، پیدا و ناپیدای آن در آن خطّ سیر روان است، و این که همهٔ نیروها و انرژیهای نهان و پنهان جهان در جهت ایمانی پیش می‌روند، و فرد مؤمن در راهی که در پیش دارد بدان نیروها و انرژیها می‌رسد و همسو می‌شود، و بدان لشکر عظیم و هراس‌انگیزی می‌پیوندد که برای چیره کردن حقّ بر باطل تجهیز گردیده است، هرچند آن باطل در جلو چشمهای مردمان نیروی آشکاری داشته باشد که درخشنده و خیره‌کننده باشد.

خداوند بزرگوار راست فرموده است:

﴿ یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا. قُلْ: لاتَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ. بَلِ اللهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ، إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ. ﴾.

آنان بر تو منّت می‌گذارند که اسلام آورده‌اند! بگو: با اسلام خود بر من منّت مگذارید، بلکه خدا بر شما منّت می‌گذارد که شما را به سوی ایمان آوردن رهنمود کرده است، اگر (در ادّعای ایمان) راست و درست هستید.

این است فضل و لطف بزرگی که کسی آن را ندارد و کسی آن را عطاء نمی‌کند و روا نمی‌دارد، مگر خداوند بزرگوار و بخشایشگری که آن را دارد و آن را عطاء می‌کند و روا می‌دارد به کسی که می‌داند سزاوار این فضل و لطف است.

خداوند بزرگوار راست فرموده است. کسی که بدان انس و الفت برسد که با آن حقائق و یافته‌ها، و با آن معنیها و احساسها پیدا کرده است، و با آنها زیسته است، و با آنها کوچ زمینی خود را بر سطح این ستاره طی کرده است، چه چیز را از دست داده است؟ و کسی که اینها را از دست داده باشد، هرچند هم در میان نعمتها و در لابلاهای کالاها بغنود و غلط بخورد، چه چیز را به دست آورده است؟ همچون کسی از نعمتها و کالاها می‌خورد و بهره می‌برد، هم بدان سان که چهارپایان می‌خورند و بهره می‌برند. تازه چهارپایان راهیاب‌ترند، زیرا در پرتو فطرت خود ایمان را می‌شناسند، و در سایهٔ ایمان با آفریدگار بزرگوار خود آشنا می‌شوند و از او فرمان می‌برند.

﴿ إِنَّ اللهَ یَعْلَمُ غَیْبَ ٱلسَّماواتِ وَ الْأَرْضِ، وَاللهُ بَصِیرٌ بِما تَعْمَلُونَ ﴾.

خداوند رازها و نهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند، و او می‌بیند آنچه را که انجام می‌دهید.

آن کسی که رازها و نهانیهای آسمانها و زمین را می‌داند، قطعاً رازها و نهانیهای دلها و درونها را هم می‌داند، و از احساسها و اندیشه‌های ذهن و شعور باخبر است، و چیزهائی را که مردم انجام می‌دهند مشاهده می‌کند و می‌بیند. او دیگر مردمان را از روی واژه‌هائی نمی‌شناسد که زبانهایشان می‌گوید. بلکه انسانها را از روی احساسها و اندیشه‌هائی می‌شناسد که در دلهایشان به جوش و خروش می‌افتد و غوغا می‌کند، و ایشان را از روی اعمال و افعالی می‌شناسد که تصدیق می‌کنند چیزهائی را که در دلهایشان به جوش و خروش می‌افتد و غوغا می‌کند.



در آخر، این سورهٔ بزرگواری است که نزدیک است با آیه‌های هیجده‌گانهٔ خود نشانه‌های راهِ جهان بزرگ و پاک و والا و محلّ امن و امانی را تعیین کند، در آن هنگام که دارد پرده از حقائق بزرگ برمی‌دارد، و اصول و ارکان آنها را در ژرفاهای دل و درون جایگزین می‌سازد.

بسم الله الرحمن الرحیم

سورهٔ ق مکّی و ۴۵ آیه است

سورة ق (۵۰) آیاتها ۴۵

بسم الله الرحمن الرحيم

ق والقرآن المجيد ﴿١﴾ بل عجبوا أن جاءهم منذر منهم فقال الكافرون هذا شيء عجيب ﴿٢﴾ أإذا متنا وكنا ترابا ذلك رجع بعيد ﴿٣﴾ قد علمنا ما تنقص الأرض منهم وعندنا كتاب حفيظ ﴿٤﴾ بل كذبوا بالحق لما جاءهم فهم في أمر مريج ﴿٥﴾ أفلم ينظروا إلى السماء فوقهم كيف بنيناها وزيناها وما لها من فروج ﴿٦﴾ والأرض مددناها وألقينا فيها رواسي وأنبتنا فيها من كل زوج بهيج ﴿٧﴾ تبصرة وذكرى لكل عبد منيب ﴿٨﴾ ونزلنا من السماء ماء مباركا فأنبتنا به جنات وحب الحصيد ﴿٩﴾ والنخل باسقات لها طلع نضيد ﴿١٠﴾ رزقا للعباد وأحيينا به بلدة ميتا كذلك الخروج ﴿١١﴾ كذبت قبلهم قوم نوح وأصحاب الرس وثمود ﴿١٢﴾ وعاد وفرعون وإخوان لوط ﴿١٣﴾ وأصحاب الأيكة وقوم تبع كل كذب الرسل فحق وعيد ﴿١٤﴾ أفعيينا بالخلق الأول بل هم في لبس من خلق جديد ﴿١٥﴾

ولقد خلقنا الإنسان ونعلم ما توسوس به نفسه ونحن أقرب إليه من حبل الوريد ﴿١٦﴾ إذ يتلقى المتلقيان عن اليمين وعن الشمال قعيد ﴿١٧﴾ ما يلفظ من قول إلا لديه رقيب عتيد ﴿١٨﴾ وجاءت سكرة الموت بالحق ذلك ما كنت منه تحيد ﴿١٩﴾ ونفخ في الصور ذلك يوم الوعيد ﴿٢٠﴾ وجاءت كل نفس معها سائق وشهيد ﴿٢١﴾ لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرك اليوم حديد ﴿٢٢﴾ وقال قرينه هذا ما لدي عتيد ﴿٢٣﴾ ألقيا في جهنم كل كفار عنيد ﴿٢٤﴾ مناع للخير معتد مريب ﴿٢٥﴾ الذي جعل مع الله إلها آخر فألقياه في العذاب الشديد ﴿٢٦﴾ قال قرينه ربنا ما أطغيته ولكن كان في ضلال بعيد ﴿٢٧﴾ قال لا تختصموا لدي وقد قدمت إليكم بالوعيد ﴿٢٨﴾ ما يبدل القول لدي وما أنا بظلام للعبيد ﴿٢٩﴾ يوم نقول لجهنم هل امتلأت وتقول هل من مزيد ﴿٣٠﴾ وأزلفت الجنة للمتقين غير بعيد ﴿٣١﴾ هذا ما توعدون لكل أواب حفيظ ﴿٣٢﴾ من خشي الرحمن بالغيب وجاء بقلب منيب ﴿٣٣﴾ ادخلوها بسلام ذلك يوم الخلود ﴿٣٤﴾ لهم ما يشاءون فيها ولدينا مزيد ﴿٣٥﴾

وكم أهلكنا قبلهم من قرن هم أشد منهم بطشا فنقبوا في البلاد هل من محيص ﴿٣٦﴾ إن في ذلك لذكرى لمن كان له قلب أو ألقى السمع وهو شهيد ﴿٣٧﴾ ولقد خلقنا السماوات والأرض وما بينهما في ستة أيام وما مسنا من لغوب ﴿٣٨﴾ فاصبر على ما يقولون وسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس وقبل الغروب ﴿٣٩﴾ ومن الليل فسبحه وأدبار السجود ﴿٤٠﴾ واستمع يوم يناد المناد من مكان قريب ﴿٤١﴾ يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج ﴿٤٢﴾ إنا نحن نحيي ونميت وإلينا المصير ﴿٤٣﴾ يوم تشقق الأرض عنهم سراعا ذلك حشر علينا يسير ﴿٤٤﴾ نحن أعلم بما يقولون وما أنت عليهم بجبار فذكر بالقرآن من يخاف وعيد ﴿٤٥﴾

پیغمبر خدا صلّی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلّم این سوره را در عیدها و جمعه‌ها خطبه می‌کرد، و آن را مادهٔ خطبه و موضوع سخنرانی در میان گروه‌های فراوان می‌فرمود . . . این سوره دارای منزلت و مکانت ویژه و سترگی است.

این سوره، هراس‌انگیز است. با حلقه‌ها و بندهائی که دارد سخت تأثیر می‌گذارد. آهنگها و آواهای تندی در ساختار تعبیری خود دارد. تصویرها و سایه‌روشنها و

طنینهائی در فاصله‌های آن است که همۀ زوایای نفس انسان را فرامی‌گیرد و به خود مشغول می‌دارد. اندیشه‌ها و جنبشهای دل و درون انسان را دنبال می‌کند. نهان و پنهان و آشکارا و عیانِ دل و درون انسان را پیگیری و پیجوئی می‌کند. ذات انسان را با مراقبت و نگاهبانی یزدان دنبال می‌نماید، مراقبت و نگاهبانی‌ای که یک لحظه هم از تولّد تا وفات، و از رستاخیز مردگان تا همایش ایشان در محشر، و تا حساب و کتاب با آنان، به ترکشان نمی‌گوید. این مراقبت و نگاهبانی، شدید و دقیق و هراس‌انگیز است. این مراقبت و نگاهبانی کاملاً این آفریدۀ انسان نام ضعیف را فرامی‌گیرد و از هرسو او را می‌پاید و زیر نظر می‌دارد. انسان در اختیارِ قدرتی است که هرگز از او غافل نمی‌گردد. هم از کار کوچک و هم از کار بزرگ او غافل نمی‌شود، و کم یا زیاد به ترک او نمی‌گوید. هر نَفَسی از نفسهایش شمرده می‌گردد، و هر خطره‌ای از خطره‌هائی که بر دلش می‌گذرد معلوم و مشخّص می‌شود، و هر واژه‌ای از واژگانش نوشته شده است، و هر حرکت و جنبشی به حساب آمده است. مراقبت و دیده‌بانی کامل و هراس‌انگیز از وسوسه‌های دل و درون، بسان مراقبت و دیده‌بانی کامل و هراس‌انگیز از حرکات اندامهای بیرون، انجام پذیرفته است و حساب آنها شده است، و هیچ‌گونه پرده و مانعی مقابل این مراقبت و دیده‌بانی فراداشته نشده است، مراقبت و دیده‌بانی‌ای که انجام پذیرفته است و مطّلع و آگاه از رازها و نجواها بوده است بدان‌سان که مطّلع و آگاه از کردارها و تلاشها بوده است و بر کوچک‌ترین حرکات و سکنات درون و بیرون نظارت کامل داشته است، و در هر وقتی و در هر حالی آنها را پائیده است.

همۀ اینها حقائق معلوم و مشخّصی هستند. ولیکن در قرآن مجید آنها به شیوه‌ای عرضه می‌شوند که انگار آنها را نشان می‌دهد و چیزهای نوینی هستند، بدان گونه که حسّ و شعور را با ترس و هراسِ رویاروئی ناگهانی به ترس و هراس می‌اندازد، و دل و درون را به تکان درمی‌افکند، و سخت می‌لرزاند و می‌جنباند، و لرزۀ بیم، و لرزۀ شگفت، و تکان بیداری از غفلت از کار خوفناک و هولناک شگرفی را به تن و پیکر می‌اندازد!

اینها همه در کنار تصویرهای زندگی، تصویرهای مرگ، تصویرهای فرسودن و پوسیدن، تصویرهای گردآوری همگان و به محشر گسیل داشتن، تازیانه‌های قیامت که بر دل و درون فرود می‌آید و بر حسّ و شعور آشنا می‌شود، و در کنار بیان حقائق آشکار هستی در آسمان و زمین و در آب و گیاه و در میوه و شکوفه، قرار دارد.

﴿ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾.

(همۀ اینها) به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کار است. (ق/۸)

واقعاً مشکل است در همچون سوره‌ای، چکیده‌وار چیزی گفت و آن را شناساند و معرّفی نمود، و از حقائق و معانی و تصویرها و سایه‌روشنهایش با شیوه‌ای جز شیوۀ قرآنی سخن راند، شیوه‌ای که این سوره با آن بیان گردیده است و در آن آمده است، و جز با عبارتهای قرآنی خودش از آنها سخن‌پردازی کرد، عبارتهائی که خودشان پرتو آن چنان حقائق و معانی و تصویرها و سایه‌روشنها را مستقیماً به حسّ و شعور و دل و درون می‌اندازند.

پس چه بهتر بر سرِ خودِ این سوره برویم و از آن بشنویم، و از خدا کمک و یاری بجوئیم. یاور و مددکار او است و بس.



﴿ ق. وَ الْقُرْآنِ الْمَجيدِ. بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، فَقالَ الْكافِرُونَ: هٰذا شَيْءٌ عَجيبٌ. أَ إِذا مِتْنا وَ كُنّا تُراباً؟ ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعيدٌ. قَدْ عَلِمْنا ما تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ، وَ عِنْدَنا كِتابٌ حَفيظٌ. بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ، فَهُمْ في أَمْرٍ مَريجٍ. أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنّاها؟ وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ. وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها وَ أَلْقَيْنا فيها رَواسِيَ، وَ أَنْبَتْنا فيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهيجٍ. تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ

عَبْدٍ مُنِيبٍ. وَ نَزَّلْنا مِنَ ٱلسَّماءِ ماءً مُبارَكاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصِيدِ. وَ ٱلنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضِيدٌ. رِزْقاً لِلْعِبادِ، وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً. كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ﴾.

قاف. سوگند به قرآن مجید (تو فرستادهٔ خدائی! اهل مکّه نه تنها ایمان نیاورده‌اند) بلکه آنان در شگفت هم هستند از این که پیغمبر بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان بیاید. این است که کافران می‌گویند: این، چیز شگفتی است (که کسی بیاید و بگوید: دوبار زنده می‌شوید، و حساب و کتابی، و بهشت و دوزخی در میان است). آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی برمی‌گردیم؟!). چنین بازگشتی بعید (و دور از عقل) است. ما می‌دانیم (بعد از این که مردند) زمین چه اندازه از (پیکر) آنان را (می‌خورد و) می‌کاهد، و نزد ما کتابی است (به نام لوح محفوظ که همه چیز را) دقیقاً حساب می‌کند. بلکه آنان (در بارهٔ حقّ و حقیقتی که پیغمبر برای ایشان آورده است نمی‌اندیشند و) حقّ و حقیقت همین که بدیشان برسد فوراً دروغش می‌نامند و تکذیبش می‌کنند. اصلاً آنان دارای حال پریشان و کار نابسامانی هستند. آیا آنان (تاکنون سربلند نکرده‌اند و) به آسمان ننگریسته‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و آراسته‌ایم و هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟ و زمین را گسترانیده‌ایم، و در آن کوه‌های محکم و پابرجائی را فروافکنده‌ایم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرّت‌بخش در آن رویانده‌ایم. (همهٔ اینها را آفریده‌ایم) به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کار(ی که بخواهند به سوی آفریدگارشان برگردند). و از آسمان آب پربرکتی را بارانده‌ایم، و بدان باغها رویانده‌ایم، و دانه‌های کشتزارهائی را برآورده‌ایم که درو می‌گردد. و درختان خرمای بلندی را که دارای شکوفه‌های متراکم و چین چین هستند. (همهٔ اینها) به منظور بخشیدن روزی به بندگان است. ما به وسیلهٔ آب باران، سرزمین مرده را زنده گردانده‌ایم. (آری! زنده شدن مردگان، و) از گورها سر برآوردن آنان نیز همین گونه است.

﴿كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحابُ ٱلرَّسِّ وَ ثَمُودُ، وَ عادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوانُ لُوطٍ، وَ أَصْحابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ. كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ. أَفَعَيِينا بِالْخَلْقِ ٱلْأَوَّلِ؛ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴾.

پیش از اینان، قوم نوح، و اصحاب الرّسّ، و قوم ثمود (پیغمبران را) تکذیب کرده‌اند. و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط. و اصحاب ایکه، و قوم تبّع، هریک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کردند و وعدهٔ عذاب من در بارهٔ ایشان تحقّق یافت. آیا ما از آفرینش نخستین، درمانده و ناتوان بوده‌ایم (که قادر بر آفرینش دوم، یعنی رستاخیز نباشیم؟! آنان در آفرینش نخستین تردید ندارند؛ زیرا خالق انسانها را خدا می‌دانند) ولی ایشان در بارهٔ آفرینش مجدّد (بعد از مرگ، یعنی رستاخیز مردگان) تردید دارند!.

❁

این بند نخستین در این سوره است. این بند به مسألهٔ رستاخیز و زنده شدن مردگان می‌پردازد، و سخن می‌گوید از این که مشرکان رستاخیز و زنده شدن مردگان را نمی‌پذیرند، و از یاد آن و سخن گفتن در بارهٔ آن تعجّب می‌کنند. ولی قرآن تنها این مسأله را که مشرکان رستاخیز و زنده شدن مردگان را نمی‌پذیرند مطرح نمی‌کند و بس. بلکه گذشته از طرح چنین مسأله‌ای و پاسخ بدان، با دلهای منحرف ایشان هم رویاروی می‌شود و سخن می‌گوید، تا آن دلهای کجرو را چنان که باید به سوی حقّ و حقیقت برگرداند، و کجرویها و کژیهائی را برطرف گرداند که در آنها است. قرآن پیش از هر چیز تلاش می‌کند این دلها را بیدار سازد و آنها را تکان بدهد تا هوشیار شوند و دریچه‌های سراچهٔ خود را بر روی حقائق بزرگی که در اصل این جهانِ هستی است باز بکنند. بدین جهت با مردمان به مجادلهٔ لفظی و فلسفه‌بافی ذهنی برای اثبات رستاخیز و زنده شدن دوبارهٔ مردگان نمی‌پردازد. بلکه

دلهای مردمان را زنده و بیدار می‌کند تا بیندیشند و به تدبّر و تعقّل بپردازند. وجدانهای مردمان را می‌پساید و لمس می‌نماید تا از حقائقِ مستقیم و بدون واسطهٔ پیرامون خود متأثّر شوند و پاسخ بگویند و پاسخ بدهند . . . زیبا است کسانی از این درس سود ببرند و بهره برگیرند که می‌کوشند به معالجه و مداوای دلها بپردازند!

این سوره با سوگند می‌آغازد، سوگند به حرف: «قاف»، و سوگند به قرآن مجید که از همچون حرفهائی تشکیل و تألیف گردیده است. این حرف، نخستین حرفِ واژهٔ «قرآن» است.

از آنچه بر آن سوگند خورده می‌شود ذکری به میان نمی‌آید. سوگندی است که در سرآغاز سخن آمده است. خود این به تنهائی الهام‌بخش بیداری و هوشیاری و دقّت و توجّه است. چه کار بزرگی در میان است و مسألهٔ مهمّی مطرح است. یزدان سبحان سخن را با سوگند خوردن می‌آغازد. پس در این صورت باید کار بزرگ و سترگی در میان باشد. چه بسا با این چنین شروعی چنین چیزی مقصود و منظور باشد. زیرا بعد از آن با حرف اِضراب «بَلْ» یعنی بلکه، از آنچه بر آن سوگند یاد می‌شود، صرف نظر می‌گردد ـ البتّه پس از این که سوگند تأثیر خود را در ذهن و شعور و دل و درون گذاشته است ـ تا سخن دیگری را بیاغازد که انگار سخن نوی از شگفت ایشان و باور نداشتن ایشان به چیزی است که پیغمبرشان در قرآن مجید برایشان می‌آورد و برایشان مطرح می‌کند. این چیز راجع به رستاخیز و زنده شدن مردگان و سر از گور به در آوردن آنان است:

﴿ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ، فَقالَ الْكافِرُونَ: هٰذا شَيْءٌ عَجِيبٌ. أَ إِذا مِتْنا وَكُنّا تُراباً؟ ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ ﴾.

بلکه آنان در شگفت هم هستند از این که پیغمبر بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان بیاید. این است که کافران می‌گویند: این چیز شگفتی است (که کسی بیاید و بگوید: دوباره زنده می‌شوید و حساب و کتابی، و بهشت و دوزخی در میان است). آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی برمی‌گردیم؟!). چنین بازگشتی بعید (و دور از عقل) است.

بلکه آنان در شگفت هستند از این که پیغمبر بیم‌دهنده‌ای از خودشان به سویشان بیاید. این که جای تعجّب ندارد. بلکه این یک کار طبیعی است، و فطرت سالم، ساده و آسوده آن را می‌پذیرد. این یک کار طبیعی است که خدا از میان مردمان فردی از خودشان را برگزیند، فردی که بسان ایشان احساس کند، و همچون درک و فهم آنان درک کند و بفهمد، و به زبان ایشان سخن بگوید، و در زندگانیشان و تلاشها و کوششهایشان شرکت بکند، و انگیزه‌ها و کششهایشان را بداند و بفهمد، و تاب و توانشان را درک بکند . . . چنین فردی را به سویشان بفرستد تا ایشان را بترساند از چیزی که در انتظارشان است اگر آنان در آنچه بر آن هستند بمانند. او بدیشان بیاموزد چگونه رویکرد درست و جهت صحیح را در پیش بگیرند. اصلاً بفهمند رویکرد درست و جهت صحیح کدام است. تکالیف و وظائفی را بدیشان برساند که رویکرد و جهت نوین آن را بر آنان واجب و لازم می‌گرداند. این فرد هم خودش با آنان است و نخستین کسی است که بار این تکالیف و وظائف را بر دوش می‌کشد.

آنان از خود رسالت هم شگفت کرده‌اند. بویژه از کار رستاخیزی تعجّب نموده‌اند که این بیم‌دهنده پیش از هر چیز دیگری از آن با ایشان سخن گفته است. به دلیل این که مسألهٔ رستاخیز یک رکن بنیادین در عقیدهٔ اسلامی است. رکن بنیادینی است که عقیده بر پایهٔ آن پابرجا و استوار می‌گردد، و جهان‌بینی کلّی راجع به مقتضیات این عقیده بر آن برقرار و ماندگار می‌شود. زیرا از مسلمان خواسته می‌شود بر جانبداری از حقّ بایستد تا باطل را دفع کند و از میان بردارد، و به خیر و خوبی

دست بیازد تا شرّ و بدی را بر باد دهد و نابود نماید، و همهٔ فعّالیّتها و تکاپوهای خود را در زمین عبادت و پرستش خدا کند. این کار هم وقتی امکان‌پذیر است که در همهٔ فعّالیّتها و تکاپوهایش خدا را در مدّ نظر داشته باشد. قطعاً هم عمل باید پاداش و پادافره داشته باشد. این پاداش و پادافره چه بسا در این کوچی که بر روی زمین دارد فراهم نیاید و بدو نرسد. لذا خدا این سزا و جزا را تا پایان این کوچ به تأخیر می‌اندازد تا حساب و کتاب نهائی که در نهایت کوچ زمینی همگانی انجام می‌گیرد. در این صورت باید که جهان دیگری باشد، و باید که حساب و کتابی در جهان دیگر باشد . . . وقتی که جهان دیگر در نفس انسان فرومی‌ریزد، همراه با آن هر اندیشه و تفکّری در بارهٔ حقیقت این عقیده و تکالیف و وظائف آن فرومی‌ریزد، و همچون نفسی هرگز در راستای راه اسلام قرار نمی‌گیرد و استقرار نمی‌پذیرد.

ولیکن آن مردمان اصلاً بدین مسأله از این زاویه ننگریستند. بلکه بدان از زاویهٔ دیگری که بسیار ساده‌لوحانه بود، و بسی دور از درک و فهم حقیقت زندگی و مرگ بود، و بسیار دور از درک و فهم حتّی گوشه‌ای از حقیقت قدرت خدا بود، نگاه کردند و گفتند:

﴿ أَإِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰاباً؟ ذٰلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ! ﴾.

آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی برمی‌گردیم؟!). چنین بازگشتی بعید (و دور از عقل) است.

در این صورت مسأله از دیدگاه ایشان مسألهٔ بعید دانستن زندگی دوباره بعد از مردن و فرسودن است. این دیدگاه هم دیدگاه ساده‌لوحانه است همان‌گونه که گفتیم. زیرا معجزهٔ حیاتی که یک بار صورت گرفته است، ممکن است بار دیگر نیز صورت بگیرد، همان‌گونه که این معجزه در هر لحظه‌ای مقابل دیدگانشان رخ می‌دهد، و در همهٔ گوشه و کنار هستی، ایشان را احاطه می‌کند. این گوشه‌ای است که قرآن ایشان را در این سوره به سوی آن فراخوانده است و رانده است.

جز این که ما پیش از این که با پسوده‌های قرآن و با آیه‌های جهانی آن در نمایشگاه حیات و زندگی پیش برویم، اندکی در مقابل پسودهٔ فرسودن و پژمردنی می‌ایستیم که در نقل قول و پیرو زدن بر آن مجسّم و جلوه‌گر می‌آید:

﴿ أَإِذٰا مِتْنٰا وَكُنّٰا تُرٰاباً؟ . . ﴾.

آیا هنگامی که ما مردیم و خاک شدیم (دوباره به زندگی برمی‌گردیم؟!).

در این صورت انسانها می‌میرند، و آنان خاک می‌شوند. هرکس که داستان گفتار مشرکان را می‌خواند فوراً متوجّه خودش، و متوجّه زندگان دور و برش می‌گردد. متوجّه این نکته می‌شود که باید در بارهٔ مردن و فرسودن و پژمردن بیندیشد. بلکه باید صدای پای فرسودن بدنش پس از زنده بودن بالای خاک را احساس کند! هیچ چیزی مثل مردن دل انسان زنده را تکان نمی‌دهد، و هیچ چیزی مثل فرسودن دل انسان زنده را با لرزش و تپش نمی‌پساید و لمس نمی‌نماید. پیرو این آیه بدین پسودن و لمس نمودن ژرفا می‌بخشد و تأثیر آن را نیرو می‌دهد، در آن حال که زمین را چنین به تصویر می‌زند که اندک اندک از پیکرهایشان را می‌خورد:

﴿ قَدْ عَلِمْنٰا مٰا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ، وَ عِنْدَنٰا كِتٰابٌ حَفِيظٌ ﴾.

ما می‌دانیم (بعد از این که مردند) زمین چه اندازه از (پیکر) آنان را (می‌خورد و) می‌کاهد، و نزد ما کتابی است (به نام لوح محفوظ که همه چیز را) دقیقاً حساب می‌کند.

انگار تعبیر سخن، حرکت زمین را مجسّم می‌دارد و آن را حیات می‌بخشد، در آن حال که دارد لاشه‌های ایشان را در خود حلّ می‌کند. زمین لاشه‌هائی را کم‌کم می‌خورد که در آن دفن و پنهان گردیده‌اند. لاشه‌هایشان را به تصویر می‌کشد، در حالی که پیاپی فرسوده می‌شوند و خورده می‌گردند. تا بدیشان بگوید: خدا

می‌داند زمین چه مقدار از پیکرهایشان را می‌خورد، و آن مقدار در کتابی که بسیار نگاه‌دارندهٔ تفصیلات و دقائق هر چیزی است، و محفوظ از خطر اشتباه و به دور از دسترس است، ثبت و ضبط می‌گردد. در این صورت ضائع نمی‌شوند و بیهوده نمی‌روند وقتی که مردند و خاک گردیدند. مسألهٔ برگرداندن حیات بدین خاک، قبلاً که روی داده است، و پیرامون ایشان عملیّات زنده کردن مجدّد و حیات بخشیدن دوباره پیوسته روی می‌دهد و به پایان نمی‌آید.

بدین منوال و بر این روال پسودنها و لمس کردنهائی پیاپی می‌شود که دلها را آب می‌کنند و رقیق می‌گردانند، و آنها را آمادهٔ پذیرشِ نیکو رها می‌نمایند. این هم پیش از آغاز تاخت و تاز به خود مسأله است! آن گاه پرده از حقیقت حالشان را برمی‌دارد، حالی که این همه اعتراضهای سست از آن برمی‌جوشد. این هم بدان خاطر است که آنان حق ثابت و استوار را رها کرده‌اند، و این است که زمین زیر پاهایشان آنان را می‌لرزاند و می‌جنباند، و هرگز بر چیزی استقرار نمی‌پذیرند:

﴿ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمّا جاءَهُمْ، فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ ﴾.

بلکه آنان (در بارهٔ حقّ و حقیقتی که پیغمبر برای ایشان آورده است نمی‌اندیشند و) حقّ و حقیقت همین که بدیشان برسد فوراً دروغش می‌نامند و تکذیبش می‌کنند. اصلاً آنان دارای حال پریشان و کار نابسامانی هستند.

تعبیر شگفتی است. حال کسانی را به تصویر می‌کشد که حقّ ثابت را رها می‌کنند، و از آن به بعد آرام و قراری نمی‌شناسند.

حقّ نقطهٔ ثابتی است، کسی بر آن می‌ایستد که به حقّ ایمان داشته باشد و پاهایش نجنبد و نلغزد. زیرا چنین کسی زمین زیر پاهایش سفت و سخت است. نه تکان می‌خورد و می‌جنبد، و نه می‌شکافد و فرو می‌رود. همه چیز پیرامون شخص مؤمن ـ بجز حقّ ثابت ـ پریشان و لرزان و آشفته و نابسامان است. نه ثباتی دارد و نه استقراری. نه سخت و سفت است و نه دارای تحمّل و تاب و توانی. کسی که از نقطهٔ ثابت حق تجاوز بکند پاهایش می‌لغزد و بدان پریشانی و آشفتگی می‌افتد، و ثبات و استقرار و آرام و قرار را از دست می‌دهد. او همیشه کارش آشفته و آمیخته و پریشان و نابسامان می‌گردد، و کارش بر حال و وضعی ثابت و استوار نمی‌ماند.

کسی که به ترک حقّ بگوید هواها و هوسها او را بدینجا و بدانجا می‌اندازند و پرت می‌کنند، و اندیشه‌های پریشان و دغدغه‌های نابسامان او را به خود می‌خوانند و بازیچهٔ دست خود می‌گردانند. حیرانی و ویلانی او را تکه و پاره می‌کنند. شکّها و تردیدها آشفته‌اش می‌سازند. سعی و تلاشش در اینجا و آنجا مضطرب و نابهنجار می‌شود. موقعیّتها و موضعگیریهایش به راست و چپ و این سو و آن سو می‌آید و می‌رود و تاب می‌خورد. از حیرت و سرگردانی خود به پایگاه استواری و به پناهگاه امینی پناه نمی‌برد ... او دارای کار پریشان و حال نابسامانی است . . .

واقعاً تعبیر شگفتی است. خاطره‌ها و دغدغه‌های دلها را مجسّم می‌دارد، بدان گونه که انگار چشمها آنها را می‌نگرند و می‌پایند!

همراه با آواهای حقِّ ثابت و برقرار و پایدار و بلند و استوار ـ در راهی که برای نقد و انتقاد اعتراض ایشان از رستاخیز در پیش است ـ برخی از نماها و سیماهای حقّ در ساختار جهان را نشان می‌دهد، و چشمان مردمان را متوجّه آسمان و زمین و کوه‌های استوار می‌سازد. چشمان مردمان را متوجّه آبی می‌کند که از آسمان می‌بارد، و متوجّه درختان خرمای بلند بالا، و باغها و گیاهان می‌گرداند، آن هم با تعبیری که هماهنگ و همنوا با صفتِ حقِّ ثابت و استوار و زیبا و پایدار است.

﴿ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنّاها؟ وَ ما لَها مِنْ فُرُوجٍ ﴾.

آیا آنان (تاکنون سربلند نکرده‌اند و) به آسمان

نــنگریسته‌انــد کــه مــا چگونه آن را بـنا کـرده‌ایـم و آراسته‌ایم و هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟.

این آسمان صفحه‌ای از کتاب جهان است و گویای حقّی است که آنان به ترک آن گفته‌اند. آیا آنان به بلندائی و برافراشتگی و ثـبات و پـایداری و چـیزهای دیگـری نمی‌نگرند که در آسمان است؟ به زینت و زیبائی، و به دور از رخـــنه و خـلل و نـابسامانی و نـاهماهنگی‌ای نمی‌نگرند کـه در آن است؟ ثـبات و کـمال و جـلال، صفتهای آسمان است، صفتهائی که هماهنگ بـا رونـد سوره در اینجا هستند. هماهنگ با حقّی هستندکه در آن هم ثبات و کمال و جمال است. بدین خـاطر است کـه صفت ساختار و صفت خـالی از درزهـا و شکـافها و رخنه‌ها و سوراخها ذکر می‌گردند.

همچنین زمین صفحه‌ای از کتاب جهان است، جهانی که بر حقّی استوار است که برقرار و پایدار و زیبا و دلربا است:

﴿ وَ الْأَرْضَ مَدَدْناها، وَ أَلْقَيْنا فِيها رَواسِيَ، وَ أَنْبَتْنا فِيها مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾.

زمـین را گسـترانـیده‌ایـم، و در آن کـوه‌های مـحکم و پابرجائی را فروافکنده‌ایم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرّت‌بخش در آن رویانده‌ایم.

گســـترش زمــین، پـــابرجـائی و اسـتواری کـوه‌ها و بهجت‌انگیزی گیاهان، و غیره، همچنین صفت استقرار و ثبات و جمال را پیش چشم می‌دارد، صفتی کـه قـرآن دیدگان را متوجّه مشاهدهٔ آن می‌گرداند.

در صحنهٔ ساختار برافراشته و زیبا و دلربای آسمان، و در صحنهٔ زمین گسترده و دارای کوه‌های استوار و سر به فلک کشیدهٔ دل‌انگیز و حیرت‌انگـیز، قـرآن دلهـای ایشان را می‌پساید و لمس مـی‌نماید، و دلهـایشان را مـــتوجّه گـــوشه‌ای از حکـمت و فـلسفهٔ آفـرینش، و صفحاتی از کتاب جهان می‌گرداند:

﴿ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ ﴾.

(همهٔ اینها را آفریده‌ایـم) بـه مـنظور بـینش و بـیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کار(ی که بخواهند بـه سوی آفریدگارشان برگردند).

بینا کردن و بینش بخشیدنی است کـه پـرده‌ها را کـنار می‌زند، و دیدهٔ دل را روشـن مـی‌کند، و دلهـا را بـاز می‌گرداند، و جانها را با این شگفت پیوند می‌دهد، و با چیزهای فراسوی این دنیای شگرف، از قبیل نوآفرینی و حکمت و فلسفهٔ خلقت و نظم و ترتیب فـراگـیر آن مرتبط می‌سازد . . . بینا کردن و بینش بخشیدنی است که هر بندهٔ توبه‌کاری از آن بهره‌مند می‌شود، بنده‌ای که هرچه زودتر به سوی آفریدگار خود برمی‌گردد.

این پیوند و ارتباطی است که میان دل انسان با نواهای این جهان بزرگ و سترگ و زیبا و فریبا موجود است. این پیوند و ارتباطی است که نگریستن به کتاب جهان و آشنائی با آن را مؤثّر در دل انسان می‌گرداند، و بـه زندگی بشری ارزش و اعتبار می‌بخشد. این پـیوند و ارتباطی است که قرآن آن را مـیان آگـاهی و دانش و میان انسان آگاه و دانا پدیدار و برقرار می‌سازد. ایـن پیوند و ارتباطی است که برنامه‌های پژوهشی که آنها را در این زمـان «عـلمی» مـی‌نامند، آن را فـرامـوش می‌کنند و نادیده می‌گیرند. ایـن است پـیوندی را کـه یزدان میان مردمان و میان جـهانی کـه در آن زنـدگی می‌کنند برقرار کرده است، هـمچون بـرنامه‌هائی آن را گسیخته می‌دارنـد. مـردمان پـاره‌ای از ایـن جـهانند. زندگانیشان راست و درست نمی‌گردد و راستای راه را در پیش نمی‌گیرد، مگر این کـه ضـربان دلهـایشان بـا ضربان این جهان هم‌آوا بشود و همنوا بزنند، و مگر این که پیوند میان دلهایشان و میان آهنگهای ایـن جـهان بزرگ، مـحکم و اسـتوار بشـود. هـر شـناختی کـه از ستاره‌ای از ستارگان، کـره‌ای از کـرات، ویـژگی‌ای از ویژگیهای گیاهان و جانداران، و یا از ویـژگیهای هـمهٔ هستی به طور خلاصه، و از جهانهائی که زنده یا مرده ـ تازه اگر جهانهای مرده، یا اصلاً یک چیز مـرده‌ای در این هستی باشد! ـ حاصل بشـود، و هـرگونه شـناخت «علمی» دست بدهد، باید فوراً به آهنگ و نوائـی در دل بشری تبدیل گردد، و به انس و الفت با این هستی

تبدیل بشود، و سر به شناسائی‌ای بکشد که پیوندهای دوستی میان مردمان و زندگان و اشیاء جهان را محکم و استوار سازد. منتهی بشود به احساس وحدتی میان چیزهائی که و کسانی که در این جهانند، و یکپارچه آفریده‌ها و آفریدگان آفریدگار یگانهٔ منّانند. هرگونه شناخت یا دانشی، و یا بررسی و پژوهشی نرسد به این هدف زنده و رهنمون و مؤثّر در زندگانی انسانها، شناخت ناقصی یا علم نادرستی، و یا پژوهش بیفائده و بدون نتیجه‌ای خواهد بود!

این جهان کتاب باز یزدان است. کتابی است که با هر زبانی خوانده می‌شود. با هر وسیله‌ای درک و فهم می‌گردد. می‌تواند آن را مطالعه کند و بخواند شخص ساده‌ای که در خیمه و کوخ زندگی می‌کند، و شخص متمدّنی که در قصرها و کاخها بسر می‌برد. هر کسی به اندازهٔ درک و فهم و استعداد و آمادگی خودش می‌تواند آن را مطالعه کند و بخواند و توشه‌ای از حقّ در آن بیابد، زمانی که آن را با احساس و شعور پی بردن به حقّ مطالعه کند و بخواند. این کتاب حقّ یزدان در همه لحظه و آن گشوده و باز است:

﴿ تَبْصِرَةً وَ ذِكْرىٰ لِكُلِّ عَبْدٍ مُنيبٍ ﴾.

به منظور بینش و بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کار(ی که بخواهند به سوی آفریدگارشان برگردند).

ولیکن دانش نوین این بینش و بیداری بخشیدن را کور و پنهان و نهان می‌دارد! به عبارت دیگر: دانش نوین آن پیوند موجود در میان دل انسان و جهان گویای عیان قطع می‌کند! زیرا دانش نوین در کلّه‌های کوری است که خرافات «برنامهٔ علمی» آنها را زنگ زده و فرسوده کرده است، برنامه‌ای که پیوندی را می‌گسلد که میان جهان و آفریدگانی است که در آن زندگی می‌کنند!

برنامهٔ ایمانی هیچ چیزی را از فرآورده‌ها و به دست آورده‌های «برنامهٔ علمی» در بارهٔ درک و فهم یکایک حقائق نمی‌کاهد. بلکه برنامهٔ ایمانی افزون بر آن یکایک حقائق را به یکدیگر ربط می‌دهد، و تک تک آنها را به حقائق بزرگ متّصل می‌کند و می‌پیوندد، و دل انسان را هم آویزهٔ آن حقائق بزرگ می‌سازد. یعنی دل انسان را به قوانین جهان و به حقائق هستی می‌پیوندد، و این قوانین و حقائق را به آهنگها و نواهای مؤثّری در احساسات و ادراکات مردمان و زندگان ایشان تبدیل می‌کند، نه این که آن آهنگها و نواها را به معلومات راکد و خشک و گوشه‌نشین و منزوی در افکار و اذهان تبدیل نماید، آن گونه معلوماتی که هیچ چیزی از رازها و رمزهای زیبای خود را نمایان و جلوه‌گر نمی‌گرداند و به دیگران نمی‌نماید! برنامهٔ ایمانی آن برنامه‌ای است که باید بدان میدان داد و دیگر باره به صحنه‌های پژوهشها و بررسیها برگرداند تا حقائق علمیِ به دست آمده و فراچنگ آورده را با آن رشتهٔ محکم، به یکدیگر بپیوندد . . .

قرآن بعد از این نگرش، به ورق زدن و نشان دادن صفحات حقّ کتاب جهان می‌پردازد، در راهی که به سوی مسألهٔ زنده گرداندن و رستاخیز در پیش دارد:

﴿ وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَكاً، فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصيدِ، وَ النَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضيدٌ. رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ أَحْيَيْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً. كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ﴾.

از آسمان آب پربرکتی را بارانده‌ایم، و بدان باغها رویانده‌ایم، و دانه‌های کشتزارهائی را برآورده‌ایم که درو می‌گردد. و درختان خرمای بلندی را که دارای شکوفه‌های متراکم و چین چین هستند. (همهٔ اینها) به منظور بخشیدن روزی به بندگان است. ما به وسیلهٔ آب باران، سرزمین مرده را زنده گردانده‌ایم. (آری! زنده شدن مردگان، و) از گورها سر برآوردن آنان نیز همین گونه است.

آبی که از آسمان نازل می‌گردد، پیش از این که زمین مرده را زنده کند، دلهای مرده را زنده می‌گرداند. بدون شکّ صحنهٔ بارش باران از آسمان تأثیر ویژه‌ای در دلها دارد. این تنها کودکان نیستند که از باران شادمان می‌شوند و سبک از جای برمی‌خیزند و به پرواز درمی‌آیند. بلکه دلهای بزرگانِ حسّاس هم از این صحنه

ذوق‌زده و شادمان می‌گردند و از آن به کف زدن می‌افتند بسان دلهای کودکان پاکی که هنوز به فطرت نزدیک هستند!

قرآن آب را در اینجا با صفتِ برکت توصیف می‌کند، و آن را در دست خدا وسیلهٔ رویاندن باغهای میوه و دانه‌های کشتزارهائی می‌گرداند که درو می‌شوند. «حَبَّ الْحَصِيدِ» روئیدنیهائی است که درو می‌گردند. از جملهٔ آن چیزهائی که با آب می‌رویند درختان خرما هستند. قرآن درختان خرما را با صفاتِ بلندی و زیبائی توصیف می‌کند:

﴿ وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ ﴾.

و درختان خرمای بلندی را که دارای شکوفه‌های متراکم و چین چین هستند.

بر صفت شکوفه‌های متراکم و چین چین و مرتّب و منظّم افزودن، مورد نظر است، چه بیانگر زیبائی شکوفه‌های انباشته و ردیف ردیف در درختان بلند خرما است، و این چنین بیانی با فضای حقّ و سایه‌روشنهای آن سازگار و همگام است. چراکه حقّ هم بلندبالا و والا و زیبا و دلربا است.

قرآن دلها را می‌پساید و لمس می‌نماید، در آن حال که یزدان بر دلها منّت می‌گذارد و بزرگی می‌فرماید با اعطای آب و باغها و دانه‌ها و درختان خرما و شکوفه‌های چین چین و زیبای خرمابنها:

﴿ رِزْقاً لِلْعِبَادِ ﴾.

(همهٔ اینها) به منظور بخشیدن روزی به بندگان است.

رزق و روزی‌ای که خداوند وسیلهٔ آن را سوق می‌دهد، و رویاندن گیاهان آن را عهده‌دار می‌شود، و میوه‌های آن را بیرون می‌آورد و پدیدار می‌گرداند، برای بندگان، آن بندگانی که قدر نعمت را نمی‌دانند و شکر آن را نمی‌گذارند!

در اینجا کاروانِ جهانی را به پایان می‌برد و به هدف واپسین می‌پردازد:

﴿ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلْدَةً مَيْتاً. كَذٰلِكَ الْخُرُوجُ ﴾.

ما به وسیلهٔ آب باران، سرزمین مرده را زنده گردانده‌ایم. (آری! زنده شدن مردگان، و) از گورها سر برآوردن آنان نیز همین گونه است.

این کاری است که پیوسته تکرار می‌گردد و پیرامون ایشان انجام می‌پذیرد، و بدان انس و الفت گرفته‌اند. ولیکن متوجّه آن نمی‌گردند و پیش از رخ دادن و به شگفت انداختن، آن را نمی‌بینند . . . بیرون آمدن از گورها در روز قیامت نیز این چنین است . . . بدین منوال و بر همین روال است، و با همین سادگی انجام می‌گیرد . . . هم اینک آن را می‌گوید که آواهای جهانی را بر دل انسان گرد آورده است، مجموعهٔ آواهائی که دراز آهنگ و زیبا و مؤثّر و الهام‌بخش برای هر دلی هستند که به سوی خدا برگردد و توبه کند ... آفریدگار دلها این گونه، دلها را مداوا می‌کند . . .



آن گاه قرآن به دنبال ورق زدن و نشان دادن صفحاتی از کتاب جهان، صفحاتی از کتاب تاریخ را ورق می‌زند و نشان می‌دهد. این صفحات، فرجام کسانی را نشان می‌دهند که پیغمبران را تکذیب کرده‌اند و در مسألهٔ رستاخیز ستیزه‌گری نموده‌اند، همان‌گونه که این مشرکان به تکذیب می‌پردازند و ستیزه‌گری می‌کنند. بر سرِ گذشتگان، تهدید و بیم یزدان، تحقّق پیدا کرده است و بلا و مصیبتی گریبانگیرشان گردیده است که هیچ‌گونه راه گریزی و خویشتن راکنار زدنی در میان نبوده است و نمانده است:

﴿ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرَّسِّ وَ ثَمُودُ، وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ، وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ، وَ قَوْمُ تُبَّعٍ. كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ. أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ؟ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴾.

پیش از اینان، قوم نوح، و اصحاب الرّسّ، و قوم ثمود (پیغمبران را) تکذیب کرده‌اند. و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط. و اصحاب ایکه، و قوم تبّع، هریک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعدهٔ عذاب من در بارهٔ ایشان تحقّق یافت. آیا ما از آفرینش نخستین، درمانده و ناتوان بوده‌ایم (که قادر بر

آفرینش دوم، یعنی رستاخیز نباشیم؟! آنان در آفرینش نخستین تردید ندارند؛ زیرا خالق انسانها را خدا می‌دانند) ولی ایشان در بارهٔ آفرینش مجدّد (بعد از مرگ، یعنی رستاخیز مردگان) تردید دارند!.

«رَسّ»: به معنی چاه است، چاهی که سنگ‌چین نشده باشد. گودال و حفره. «أَیْکَة»: به معنی درختان سر درهم کشیده و انبوه است. أَصْحَابُ الْأَیْکَةِ ـ اغلب ـ به قوم شعیب گفته می‌شود. امّا أَصْحَابُ ٱلرَّسِّ جز این اشاره بدیشان نرفته است و از آنان صحبت نگردیده است.[۱] همچنین از قوم تبّع نیز تنها به همین صورت بدیشان اشاره شده است و شرح و بسط احوالی از ایشان نیست.[۲] تبّع لقب شاهان حِمْیَر است که در یمن است. بقیّهٔ اقوام دیگر که در اینجا از آنان سخن رفته است، معلومِ خوانندگانِ قرآن هستند.

روشن است که هدف از این اشارهٔ سریع و گذرا، شرح و بسط کار و بار و وضع و حال این اقوام نیست. بلکه آهنگ و نوائی برای دلها است که هان! به محلّهای نقش زمین شدگان گذشتگان بنگرید، گذشتگانی که پیغمبران را تکذیب کرده‌اند و دروغگویشان نامیده‌اند. چیزی که در این نصّ قرآنی جلب توجّه می‌کند این است که هریک از آن اقوام را تکذیب‌کنندهٔ پیغمبران قلمداد فرموده است:

﴿ كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴾.

هریک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کردند، و وعدهٔ عذاب من در بارهٔ ایشان تحقّق یافته است.

این هم نگرش مورد نظری است. مقصود از آن بیان وحدت عقیده و وحدت رسالت است. چه هرکس که پیغمبری را تکذیب کند، جملگی پیغمبران را تکذیب نموده است. زیرا او رسالت یگانه‌ای را تکذیب نموده است که همگی پیغمبران آن را به ارمغان آورده‌اند. پیغمبران برادران یکدیگرند، و ملّت یگانه‌ای بشمارند، و درختی هستند که ریشه در ژرفاهای زمان دارد، و هر شاخه‌ای از آن چکیدهٔ ویژگیهای آن درخت گشن، و تصویری از آن است. کسی که به شاخه‌ای از آن درخت لطمه بزند، در حقیقت به تنهٔ آن و همهٔ شاخه‌های دیگر آن لطمه زده است.

﴿ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴾.

وعدهٔ عذاب من در بارهٔ ایشان تحقّق یافته است.

بدیشان رسیده است آنچه که شنوندگان می‌دانند!

در سایهٔ این نقشِ زمین شدنها و ذکر مهلکه‌ها به مسأله‌ای برمی‌گردد که مشرکان و کافران آن را دروغ می‌دانستند، و آن مسألهٔ رستاخیز و زنده شدن دوباره است. یزدان می‌پرسد:

﴿ أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ؟ ﴾.

آیا ما از آفرینش نخستین، درمانده و ناتوان بوده‌ایم (که قادر بر آفرینش دوم، یعنی رستاخیز نباشیم؟!).

آفرینش نخستین شاهد حاضر و گواه آماده‌ای است و نیازی به پاسخ ندارد!

﴿ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ﴾.

(آنان در آفرینش نخستین تردید ندارند؛ زیرا خالق انسانها را خدا می‌دانند) ولی ایشان در بارهٔ آفرینش مجدّد (بعد از مرگ، یعنی رستاخیز مردگان) تردید دارند.

آنان به گواهی آفرینش نخستین و حاضر و آماده نمی‌نگرند! پس کسی که به تکذیب بپردازد در حالی که جلو او آن گواه آماده و شاهد حاضر باشد، سزاوار چیست؟!

❁

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ ٱلشِّمَالِ قَعِيدٌ. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾.

ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد، و ما از شاهرگ

۱- در سورهٔ فرقان آیهٔ ۳۸ به همین شکل از آنان صحبت شده است. (مترجم)

۲- در سورهٔ دخان آیهٔ ۳۷ به همین شکل از آنان سخن رفته است. (مترجم)

گردن بدو نزدیکتریم، بدان گاه که دو فرشته‌ای که در سمت راست و در طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت می‌دارند (ما از همه چیز و همه کس - حتّی از این دو فرشته - به او نزدیکتریم). انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

﴿ وَ جٰاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ مٰا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ . . . ﴾.

سکرات مرگ (سرانجام فرامی‌رسد و) واقعیّت را به همراه می‌آورد (و دریچهٔ قیامت را به رویتان باز می‌کند، و حوادث و صحنه‌های دنیای جدید را کم و بیش نشانتان خواهد داد. بدین هنگام انسان را فریاد می‌زنند که) این همان چیزی است که از آن کناره می‌گرفتی و می‌گریختی.

﴿ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ، ذٰلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ. وَ جٰاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِيدٌ. لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ. وَ قٰالَ قَرِينُهُ: هٰذٰا مٰا لَدَيَّ عَتِيدٌ. أَلْقِيٰا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنِيدٍ. مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ. الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيٰاهُ فِي الْعَذٰابِ الشَّدِيدِ. قٰالَ قَرِينُهُ: رَبَّنٰا مٰا أَطْغَيْتُهُ وَ لٰكِنْ كٰانَ فِي ضَلاٰلٍ بَعِيدٍ. قٰالَ: لاٰ تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ. مٰا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مٰا أَنَا بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِيدِ. يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ: هَلِ امْتَلَأْتِ؟ وَ تَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ. هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ. مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ. ادْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ، ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ. لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُونَ فِيهٰا وَ لَدَيْنٰا مَزِيدٌ ﴾.

و (سرانجام برای دومین بار) در صور دمیده می‌شود. آن (روز) روز (تحقّق و پیاده شدن) بیم دادنها(ی الهی به کافران) است. در آن روز هر انسان (اعم از نیکوکار و بدکار، به میدان محشر) می‌آید همراه با راهنمائی (که او را رهبری و رهنمود می‌کند) و همراه با گواهی (که بر پندار و گفتار و کردار او شهادت می‌دهد. سپس به انسان بی‌باور خطاب می‌شود:) تو از این (دادگاه بزرگ و چیزهائی که می‌بینی و خواهی دید) غافل بودی، و ما پرده از جلو چشمان تو به کنار زده‌ایم و امروز چشمانت کاملاً تیزبین شده‌اند. فرشتهٔ همدم او می‌گوید: اینها چیزهائی است که در پیش من آماده است (و من آنها را ثبت و ضبط کرده‌ام. پروردگارا! خود دانی که برابر اینها در حقّ او چه کار می‌کنی. خدا به دو فرشتهٔ مأمور ثبت و ضبط اعمال دستور می‌دهد:) هر کافر سرکش و کینه‌توزی را به دوزخ بیندازید). آن کسی را که سخت از انجام کارهای نیک دست بازداشته (و دیگران را) نیز از انجام خوبیها بازداشته است، و متجاوز (از حدود احکام الهی) و متعدّی (به حقوق دیگران) بوده است، و (در دین خود) شکّ داشته است و (دیگران را نیز راجع به دین) به شکّ انداخته است و بدبین کرده است. آن کسی که با خدا، معبود دیگری را برگزیده است. پس او را به عذاب سخت (دوزخ) بیندازید. (شیطانی که در دنیا پیوسته) همدم او (بوده است) می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و سرکشی (از فرمان یزدان) وانداشته‌ام، بلکه او خود در گمراهی ژرف (و دور از ساحل نجاتی) بوده است. خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم. سخن من (مبنی بر عذاب دادن کافران و نعمت رساندن به مؤمنان) تغییرناپذیر است و دگرگون نمی‌شود، و من کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کنم. روزی به دوزخ خواهیم گفت: آیا پر شده‌ای؟ (قطعاً که پر شده‌ای و ما به وعدهٔ خود وفا کرده‌ایم). و دوزخ می‌گوید: مگر افزون بر این هم هست؟! و بهشت به پرهیزگاران نزدیک گردانده می‌شود و فاصلهٔ چندانی از آنان نخواهد داشت. این همان چیزی است که به شما وعده داده می‌شد، و به همهٔ کسانی که (از معاصی دست بکشند و به سوی اطاعت خدا) برگردند، و (فرائض خدا و قوانین و عهدها و پیمانهای او را) مراعات بدارند. همان کسی که در نهان از خداوند

مهربان بترسد و با دلی توبه‌کار (به محضر او) بیاید. (فرشتگان بدیشان می‌گویند:) به سلامت وارد بهشت شوید. امروز، روز جاودانگی است، (جاودانگی بهشت با تمام مواهب و نعمتهایش، روز بقاء و ماندگاری همیشگی). هرچه بخواهند در بهشت هست، و افزون بر آن نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد (که هرگز به فکر انسانی نرسیده است و به دل کسی نگذشته است).



این هم بند دوم سوره است: با مسألهٔ رستاخیز به پیش رفتن، مسأله‌ای که مرحلهٔ نخستین بدان پرداخت، و با دلهای تکذیب‌کننده با پسوده‌های تازه‌ای به چاره‌جوئی پرداخت، ولیکن پسوده‌هائی که ترسناک و هراسناک بودند. آن پسوده‌ها عبارت بودند از: مراقبت و مواظبتی که در سرآغاز سوره از آنها سخن گفتیم. صحنه‌های پسوده‌هائی که این سوره آنها را به تصویر می‌کشد و معلوم و روشن می‌دارد. آن گاه صحنهٔ مرگ و سختیها و دشواریهای آن است. سپس صحنهٔ حساب و کتاب و عرضه داشتن نامه‌های اعمال است. آن گاه هم صحنهٔ دوزخِ دهان باز کرده‌ای که هر بار که افزوینهٔ انسان نامِ آن را بدان می‌اندازند لبهای خود را می‌لیسد و می‌گوید:

﴿ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ؟ ﴾.

مگر افزون بر این هم هست؟!.

در کنار صحنهٔ دوزخ، صحنهٔ بهشت و نعمت و بزرگداشت قرار دارد.

کوچ یگانه‌ای است که با تولّد می‌آغازد و از مرگ می‌گذرد، و با رستاخیز و حساب و کتاب به پایان می‌رسد. کوچ یگانه‌ای و پیاپی و بدون توقّف است. برای دل انسان راه یگانه‌ای را ترسیم می‌کند که چاره‌ای از آن نیست و نمی‌توان از آن کناره‌گیری کرد. انسانی که از سرآغاز راه تا پایان آن در دست اختیار خدا است. نه می‌تواند خویشتن را بدزدد و نه می‌تواند بگریزد. زیر نظر مراقبت و مواظبتی است که سست نمی‌گردد و غافل نمی‌شود. کوچ ترسناک و هراسناکی

است که ذهن و شعور را از بیم و خوف پر می‌کند. انسانی که در دست قدرت خداوند مقتدر و آگاه بر رازهائی است که در سینه‌ها است باید چه حالی داشته باشد؟ چه حالی باید داشته باشد کسی که یزدان یگانه و قاضی‌القضاتی پیگرد و بازجوی او باشد که فراموش نمی‌کند و غافل نمی‌شود و نمی‌خوابد؟!

همچون انسانی بر خود می‌لرزد و پریشان می‌شود و توازن خویش را از دست می‌دهد، وقتی که احساس می‌کند و می‌فهمد که شاه در زمین با جاسوسها و خبرچینهایش او را دنبال می‌کند و می‌پاید، و حرکات و سکنات او را زیر نظر می‌دارد. شاه زمین جاسوسها و خبرچینهایش هر اندازه که باشند جز حرکت ظاهری او را زیر نظر نمی‌دارد و نمی‌پاید. او خود را از دید شاه پنهان می‌کند وقتی که به خانه‌اش می‌رود، و زمانی که درگاه منزل را بر روی خود می‌بندد، یا وقتی که دهان خود را می‌بندد و سخن نمی‌گوید! امّا سلطهٔ خدای عظیم و قدیر بر انسان است هر کجا که رحل اقامت افکند، و به هر کجا که سیر و سفر کند. مراقبت و مواظبت خدا مسلّط بر دلها و درونها و رازها و نهانیها است . . . پس انسان چه می‌کند؟ انسان چه می‌کند وقتی که در دست قدرت خدا اسیر است؟! انسان چگونه از مراقبت و نظارت خدا خویشتن را می‌تواند نهان و پنهان بکند؟!



﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ، وَ نَعْلَمُ ما تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ، وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ. إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمالِ قَعِيدٌ. ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاَّ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾.

ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد، و ما از شاهرگ گردن بدو نزدیک‌تریم، بدان گاه که دو فرشته‌ای که در سمت راست و در طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت می‌دارند (ما از همه چیز و همه کس ـ حتّی از این دو فرشته ـ به او نزدیک‌تریم). انسان هیچ سخنی

را بر زبان نمی‌رانـد مگـر ایـن کـه فـرشته‌ای، مـراقب و آماده (برای دریافت و نگارش) آن سخن است.

سرآغازِ آیه که می‌فرماید:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسٰانَ ﴾.

ما انسان را آفریده‌ایم.

اشاره به محتوای عـبارت و مـفهوم ضـمنی آن دارد. سازندۀ ابزاری بهتر از دیگـران تـرکیب‌بند و رازهـا و رمـزهای آن ابـزار را مـی‌دانـد. در صـورتی کـه او آفریدگار آن ابزار هم نیست و مادۀ آن را از نیستی به هستی نیاورده است، و بر تشکیل و ترکیب مادۀ آن نیز چیزی نیفزوده است. پس خداونـدی کـه انسـان را از نیستی به هستی آورده است و به جهان گسیل داشـته است باید چگونه و چه انـدازه از احـوال و اوضـاع و درون و بیرون انسان آگاه باشد؟ انسان در اصل ساختار دست یزدان است. حقیقت و صفت و راز انسان بـرای یـــزدان جـهان پـدیدار و نـمودار است. خـداونـد از سرچشمۀ پدید آمدن و جایگاه بزرگ شدن و بالیدن و حال و احوال و سرانجام و سرنوشت و فرجـام انسـان کاملاً مطّلع و باخبر است . . .

﴿ وَ نَعْلَمُ مٰا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ﴾.

و می‌دانیم به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد.

بدین گونه و بدین شیوه انسان خود را در پیشگاه یزدان آشکار و عیان می‌یابد. نه پرده‌ای او را از خـدا نـهان می‌دارد و نه مانعی او را از خدا مخفی مـی‌سازد. هـر وسوسه و هر خاطرۀ آهسته و نهانی که بر دل می‌رود و در درون می‌گذرد برای خدا آشکار و معلوم است . . .

این هم دیباچه و پیش درآمـدی بـرای روز حسـاب و کتابی است که انسان کافر و مشرک، آن را نمی‌پذیرد و بدان باور ندارد!

﴿ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ﴾.

و ما از شاهرگ گردن بدو نزدیک‌تریم.

از شاهرگی بدو نـزدیک‌تریم کـه خـون انسـان در آن جریان می‌یابد. این تعبیر سلطۀ صاحب اختیار و مراقبت و نظارت مستقیم ایزد دادار را می‌رساند. انسان وقتی که این حقیقت را به تصوّر درمی‌آورد، بر خود می‌لرزد و از خود حساب می‌کشد. اگر دل تنها مفهوم و مدلول این عبارت را پیش چشم بدارد دیگر جـرأت نـمی‌کند کلمه‌ای را بگوید که خدا از آن راضی و خشنود نباشد. اصلاً جسارت نمی‌کند خاطره‌ای در درون بگذراند که مورد قبول حقّ ـ جلّ جلاله ـ نباشد. همین بس که انسان پیوسته بر حذر باشد و همیشه بترسد و بیدار و هوشیار بماند و از حساب و کتاب غافل نگردد. قرآن به استوار داشتن و استحکام بخشیدن مراقـبت و نـظارت ادامـه می‌دهد. ناگهان انسان خـود را در مـیان دو فـرشته‌ای می‌یابد که مأمور و مواظب او هسـتند و در راست و چپ نشسته‌اند، و هر سخن و هر حرکتِ او را دریافت مـی‌دارنـد و فـوراً آن را ثـبت و ضـبط مـی‌کنند و می‌نگارند، چه انسان زندگی کند و بجنبد و بخوابد و بخورد و بیاشامد و بگوید و خاموش باشد و بکوچد، و چه جز اینها . . . حال همین است و کوچ زندگی سراسر بر این:

﴿ إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيٰانِ عَنِ الْيَمِينِ وَ عَنِ الشِّمٰالِ قَعِيدٌ. مٰا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلاّٰ لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ ﴾.

بدان گاه که دو فرشته‌ای که در سمت راست و در طرف چپ انسان نشسته‌اند و اعمال او را دریافت مـی‌دارنـد (ما از همه چیز و همه کس ـ حتّی از این دو فرشته ـ به او نزدیک‌تریم). انسان هیچ سخنی را بـر زبـان نـمی‌رانـد مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای دریـافت و نگارش) آن سخن است.

یعنی مراقبی حاضر و آماده است. نه این که معنی آن چنین باشد که به ذهن برخـیها مـی‌گذرد و مـی‌گویند: رقیب و عتید اسمهای دو فرشته‌اند!

ما نـمی‌دانـیم ایـن دو فـرشته چگـونه مـی‌نویسند و می‌نگارند و ضبط و ثبت می‌دارند. هیچ انگیزه‌ای هم نیست که انسان به خیالبافیهائی بـپردازد کـه اسـاس و بنیادی ندارند. موضع ما در قبال همچون مسائل غیبی این است: آنها را آن گونه دریافت می‌داریم که از آنها

سخن می‌رود. مفهوم و مدلول آنها را بر دیدگان می‌نهیم و با جان و دل می‌پذیریم، بدون این که به دنبال کیفیّت و چگونگی آنها رهسپار شویم، کیفیّت و چگونگی‌ای که شناخت آنها هیچ گونه سودی به ما نمی‌رساند، گذشته از این که از محدودۀ دائرۀ تجربه‌ها و آزموده‌ها و علوم و معارف بشری فراتر و بالاترند.

ما انسانها ـ در حدود دانش بشری و ظاهری خودمان ـ به وسائل و ابزارهائی برای ثبت و ضبط و نگاشتن ونوشتن دست یافته‌ایم که به خیال نیاکان ما نگذشته است. به وسائل و ابزارهائی دسترسی پیدا کرده‌ایم که حرکات و سکنات و صداها و آواها را می‌نویسند و می‌نگارند و ثبت و ضبط می‌دارند. مثل نوارهای گویا و نوارهای سینما و نوارهای تلویزیونی، و . . . تازه اینها در محیط ما انسانها هستند. دیگر هیچ انگیزه‌ای نیست ـ برای مثال ـ ما فرشتگان را مقیّد و محدود به روش و شیوه‌ای از نوشتن و نگاشتن و ثبت و ضبط سازیم که از اندیشه‌ها و تصوّرهای محدود بشری سرچشمه می‌گیرد، و بسی دور از آن جهانی هستند که برای ما مجهول و ناشناخته است، جهانی که چیزی از آن نمی‌دانیم مگر آنچه خدا به ما از آن خبر بدهد و مطّلعمان فرماید. دیگر ما بیش از آن، از آن جهان نمی‌دانیم!

ما را این بس که در سایه‌های این حقیقت مصوّر بغنویم و بسر بریم، و بدانیم وقتی که ما آزمندانه سرگرم حرکتی و در صدد گفتن کلمه‌ای هستیم، کسی در سمت راست و در سمت چپ ما است که آن حرکت و آن کلمه را به حساب ما می‌نویسد و به حساب ما می‌گیرد تا در دفتر حساب و کتاب ما بماند، و در آن روز که در پیشگاه یزدان هیچ چیزی هدر نمی‌رود، هرچند که به اندازۀ گودی هستۀ خرما یا به اندازۀ رشتۀ نازک موجود در هستۀ خرما باشد، مورد محاسبه قرار بگیرد و به حساب بیاید!

ما را این بس که در سایۀ این حقیقت هراس‌انگیز بغنویم و بسر بریم، حقیقتی که واقعاً حقیقت است. هرچند هم ما کیفیّت و چگونگی آن را ندانیم و درک و فهم نکنیم. این حقیقت به شکلی از اشکال وجود دارد. هیچ‌گونه گزیری و گریزی از وجود داشتن آن در میان نیست. یزدان سبحان از آن به ما خبر داده است تا حساب آن را داشته باشیم و بیدار و هوشیار گردیم. نه این که تلاش و پویش خود را بیهوده در راه شناخت چگونگی آن حقیقت هدر دهیم و بیفائده در همچون راهی بکوشیم و بجوشیم!

کسانی که از این قرآن سود برده‌اند، و در پرتو رهنمودهای ویژۀ پیغمبر خدا ﷺ در بارۀ حقائق قرآن غنوده‌اند و بسر برده‌اند، این راه ایشان بوده است: بفهمند و درک بکنند، و برابر آنچه فهمیده‌اند و درک کرده‌اند کار بکنند.

امام احمد فرموده است: ابومعاویه برایمان روایت کرده است، و محمّد پسر علقمۀ لیثی برایمان از پدرش و او از نیای خود علقمه، و علقمه از بلال پسر حارث مزنی رضی الله عنه روایت کرده است که گفته است: پیغمبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ ٱلرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ رِضْوانِ اللهِ تَعالىٰ، ما يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ ما بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهُ بِها رِضْوانَهُ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقاهُ. وَ إِنَّ ٱلرَّجُلَ لَيَتَكَلَّمُ بِالْكَلِمَةِ مِنْ سُخْطِ اللهِ تَعالىٰ ما يَظُنُّ أَنْ تَبْلُغَ ما بَلَغَتْ، يَكْتُبُ اللهُ تَعالىٰ عَلَيْهِ بِها سُخْطَهُ إِلىٰ يَوْمِ يَلْقاهُ).

کسی سخنی را برای خشنودی خداوند بزرگوار می‌گوید، و گمان هم نمی‌برد که آن سخن به گونه‌ای بوده باشد که انتظار دارد. خداوند گرامی و بزرگوار در برابر چنین سخنی خشنودی خود را بهرۀ او می‌سازد تا روزی که خدا را ملاقات می‌کند. و کسی سخنی را می‌گوید که موجب ناخشنودی خداوند بزرگوار می‌گردد، و گمان هم نمی‌برد که آن سخن به گونه‌ای بوده باشد که انتظار دارد، خداوند بزرگوار در برابر چنین سخنی ناخشنودی خود را بهرۀ او می‌سازد تا روزی که خدا را ملاقات می‌کند.

امام احمد گفته است: علقمه می‌گفت: سخنان بسیاری

بوده است که سخن بلال پسر حارث مرا از گفتن آنها بازداشته است. (ترمذی و نسائی و ابن ماجه آن حدیث را از زبان محمّد پسر عمرو روایت کرده‌اند. ترمذی گفته است: حدیث حسن صحیحی است).

در بارهٔ امام احمد روایت شده است که امام احمد در شدائد مرگ می‌نالید. شنید که نالیدن نوشته می‌شود و به حساب می‌آید. این بود خاموش ماند و ننالید تا جان به جان آفرین تسلیم کرد و جهان را به درود گفت. خدا از او خشنود باد.

آن‌گونه مردان بزرگ، این حقیقت را چنین دریافت می‌داشتند و آویزهٔ گوش جان می‌کردند، و با اعتقاد استوار و باور راستین، در پرتو آن می‌زیستند.



این صفحه‌ای از صفحات زندگی است. به دنبال آن در کتاب اعمال انسان صفحهٔ دم مرگ ورق می‌خورد و پیش چشم جلوه‌گر می‌آید:

﴿ وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ. ذٰلِکَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ ﴾.

سکرات مرگ (سرانجام فرامی‌رسد و) واقعیّت را به همراه می‌آورد (و دریچهٔ قیامت را به رویتان باز می‌کند، و حوادث و صحنه‌های دنیای جدید را کم و بیش نشانتان خواهد داد. بدین هنگام انسان را فریاد می‌زنند که) این همان چیزی است که از آن کناره می‌گرفتی و می‌گریختی.

مرگ دشوارترین چیزی است که آفریدهٔ انسان نام می‌کوشد خویشتن را از آن بدزدد و رها گرداند، یا دست کم شبح آن را از دل دور سازد. امّا کی می‌تواند چنین کند: مرگ خواستاری است که از خواستن ملول و رنجور نمی‌گردد. گامهایش را کند برنمی‌دارد. خلاف وعده نمی‌کند. اصلاً کافی است که از شدّت مرگ سخن رود تا لرزه بر بند بند بدن چیره شود!.. بدان هنگام که صحنه نشان داده می‌شود، انسان می‌شنود:

﴿ ذٰلِکَ ما كُنْتَ مِنْهُ تَحيدُ ﴾.

این همان چیزی است که از آن کناره می‌گرفتی و می‌گریختی.

انسان از پژواک صدای مرگ به لرزه می‌افتد، در حالی که هنوز در جهانِ زندگی است! حال انسان چگونه خواهد بود زمانی که او در سختیها و دشواریهای دم مرگ قرار دارد و بدو چنین چیزی گفته می‌شود! در حدیث صحیح آمده است که پیغمبر خدا ﷺ هنگامی که مرگ او را فرا گرفت، عرق را از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود:

(سُبْحانَ اللهِ. إنَّ لِلْمَوْتِ لَسَكَراتٌ).

پاک و منزّه خدا است. مرگ سختیها و دشواریهائی دارد.

پیغمبر ﷺ چنین می‌فرماید، در حالی که خودش رفیق اعلی را برگزیده است و مشتاق ملاقات خدا گردیده است. پس دیگران باید چه حالی داشته باشند؟

ذکر واژهٔ حقّ در این تعبیر جلب توجّه می‌کند:

﴿ وَ جاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ﴾.

سکرات مرگ (سرانجام فرامی‌رسد و) واقعیّت را به همراه می‌آورد.

این واژه می‌رساند که انسان زمانی که به سکرات و شدائد و مستی و منگی مرگ می‌افتد، حقّ را به تمام و کمال می‌بیند. حقّ را بدون پرده و حجاب نگاه می‌کند. از حقّ می‌فهمد آنچه را که از آن نمی‌دانسته است و آنچه را که از آن انکار می‌کرده است. امّا فرصت از دست رفته است و زمانی فرارسیده است که دیدن و درک کردن سودی نمی‌بخشد و فائده‌ای را نمی‌رساند، و توبه‌ای پذیرفته نمی‌گردد، و ایمان آوردنی به حساب نمی‌آید و پذیرفته نمی‌شود. آن حقّ همان است که آن را دروغ نامیده‌اند و به پریشان حالی و درماندگی افتاده‌اند! به زمانی رسیده‌اند که حقّ را می‌فهمند و درک می‌کنند و آن را هم تصدیق می‌نمایند ولی درک و فهم و تصدیق آن سودی نمی‌بخشد و مفید فائده‌ای نیست!



﴿ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ. ذٰلِکَ يَوْمُ الْوَعيدِ. وَ جاءَتْ كُلُّ

نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهيدٌ. لَقَدْ كُنْتَ فِى غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ، فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَديدٌ. وَ قٰالَ قَرِينُهُ: هٰذٰا مٰا لَدَىَّ عَتيدٌ. أَلْقِيٰا فِى جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنيدٍ. مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُريبٍ. الَّذى جَعَلَ مَعَ اللهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيٰاهُ فِى الْعَذٰابِ الشَّديدِ. قٰالَ قَرِينُهُ: رَبَّنٰا مٰا أَطْغَيْتُهُ وَ لٰكِنْ كٰانَ فِى ضَلٰالٍ بَعيدٍ. قٰالَ: لٰا تَخْتَصِمُوا لَدَىَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعيدِ. مٰا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَىَّ وَ مٰا أَنَا بِظَلّٰامٍ لِلْعَبيدِ. ﴾.

و (سرانجام برای دومین بار) در صور دمیده می‌شود. آن (روز) روز (تحقّق و پیاده شدن) بیم دادنها(ی الهی به کافران) است. در آن روز هر انسان (اعم از نیکوکار و بدکار، به میدان محشر) می‌آید همراه با راهنمائی (که او را رهبری و رهنمود می‌کند) و همراه با گواهی (که بر پندار و گفتار و کردار او شهادت می‌دهد. سپس به انسان بی‌باور خطاب می‌شود:) تو از این (دادگاه بزرگ و چیزهائی که می‌بینی و خواهی دید) غافل بودی، و ما پرده از جلو چشمان تو به کنار زده‌ایم و امروز چشمانت کاملاً تیزبین شده‌اند. فرشتهٔ همدم او می‌گوید: اینها چیزهائی است که در پیش من آماده است (و من آنها را ثبت و ضبط کرده‌ام. پروردگارا! خود دانی که برابر اینها در حقّ او چه کار می‌کنی. خدا به دو فرشتهٔ مأمور ثبت و ضبط اعمال دستور می‌دهد:) هر کافر سرکش و کینه‌توزی را به دوزخ بیندازید). آن کسی را که سخت از انجام کارهای نیک دست بازداشته (و دیگران را) نیز از انجام خوبیها بازداشته است، و متجاوز (از حدود احکام الهی) و متعدّی (به حقوق دیگران) بوده است، و (در دین خود) شکّ داشته است و (دیگران را نیز راجع به دین) به شکّ انداخته است و بدبین کرده است. آن کسی که با خدا، معبود دیگری را برگزیده است. پس او را به عذاب سخت (دوزخ) بیندازید. (شیطانی که در دنیا پیوسته) همدم او (بوده است) می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و سرکشی (از فرمان یزدان) وانداشته‌ام، بلکه او خود در گمراهی ژرف (و دور از ساحل نجاتی) بوده است. خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از این سرنوشت شوم) بیم داده بودم. سخن من (مبنی بر عذاب دادن کافران و نعمت رساندن به مؤمنان) تغییرناپذیر است و دگرگون نمی‌شود، و من کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کنم.

این صحنه‌ای است، همین بس که آن را پیش چشم انسان داشت تا سراسر کوچ خود را با ترس و هراس بسپرد و خویشتن را پیوسته بپاید و برحذر نماید.

پیغمبر خدا ﷺ فرموده است:

(كَيْفَ أَنْعَمُ، وَ صٰاحِبُ الْقَرْنِ قَدِ الْتَقَمَ الْقَرْنَ، وَ حَنىٰ جَبْهَتَهُ، وَ انْتَظَرَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُ؟).

«چگونه شاد بشوم در حالی که صاحب شیپور، شیپور را در دهان گرفته است، و پیشانیش را خم نموده است، و منتظر است که بدو اجازه داده شود (که آن را بزند)».

گفتند: ای پیغمبر خدا، چه بگوئیم؟ فرمود:

(قُولُوا: حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ).[1]

«بگوئید: خدا ما را بس است، و او بهترین مدافع است».

پس مردمان گفتند: ﴿ حَسْبُنَا اللهُ وَ نِعْمَ الْوَكيلُ ﴾.

﴿ وَ جٰاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهيدٌ ﴾.

در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار، به میدان محشر) می‌آید همراه با راهنمائی (که او را رهبری و رهنمود می‌کند) و همراه با گواهی (که بر پندار و گفتار و کردار او شهادت می‌دهد).

هر نفْسی می‌آید. نفْس است که در اینجا مورد محاسبه قرار می‌گیرد و حساب و کتاب پس می‌دهد. نفس است که سزا و جزا دریافت می‌دارد. با نفس راننده و سوق‌دهنده‌ای است که او را می‌برد و راه را بدو نشان می‌دهد، و با نفس شاهد و گواهی است که بر او شهادت و گواهی می‌دهد. چه بسا این دو فرشته همان دو نویسنده و همان دو محافظی باشند که در دنیا همراه او بوده‌اند، و چه بسا دو فرشتهٔ دیگر باشند. نظریّهٔ

۱- ترمذی آن را روایت کرده است.

نخستین بهتر است. صحنه‌ای است بیش از هر چیز به سوق دادن و بردن به سوی دادگاه برای محاکمه می‌ماند. ولیکن این دادگاهی است که در حضور خدای مقتدر و شکوهمند انجام می‌گیرد.

در این جایگاهِ دشوار و موقعیّتِ نابهنجار، بدو گفته می‌شود:

﴿ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذٰا. فَكَشَفْنٰا عَنْكَ غِطٰاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ ﴾.

(سپس به انسان بی‌باور خطاب می‌شود:) تو از این (دادگاه بزرگ و چیزهائی که می‌بینی و خواهی دید) غافل بودی، و ما پرده از جلو چشمان تو به کنار زده‌ایم و امروز چشمانت کاملاً تیزبین شده‌اند.

چشمانت نیرومند و تیزبین می‌شوند، و هیچ پرده و مانعی جلو آنها را نمی‌گیرد. این وعده‌گاهی است که از آن غافل بوده‌ای و غافل شده‌ای. این جایگاهی است که حسابی برای آن باز نکرده‌ای و آن را بشمار نیاورده‌ای. این سرانجامی است که فرارسیدن آن را انتظار نداشته‌ای و منتظرش نبوده‌ای. هم اینک بنگر. امروز دیدگانت تیزبین و قوی هستند.

در اینجا قرین، یعنی همدم او جلو می‌آید . . . ارجح این است که او همان شاهد و گواهی است که کارنامه و دفتر اعمال زندگی وی را با خود برمی‌دارد:

﴿ وَ قٰالَ قَرِينُهُ هٰذٰا مٰا لَدَيَّ عَتِيدٌ ﴾.

فرشتهٔ همدم او می‌گوید: اینها چیزهائی است که در پیش من آماده است (و من آنها را ثبت و ضبط کرده‌ام. پروردگارا! خود دانی که برابر اینها در حقّ او چه کار می‌کنی).

اینها چیزهائی است که در پیش من حاضر و آماده و فراهم است. نیازی به تهیّه کردن یا آماده نمودن ندارد! روند سخن چیزی از بررسی و وارسی این کارنامه و دفتر اعمال نمی‌گوید، و بلکه در امضاء و اجرای حکم شتاب می‌گردد، و مستقیماً فرمان والای یزدان بزرگوار به دو فرشتهٔ محافظ، یعنی فرشتهٔ راهنما و فرشتهٔ گواه، درمی‌رسد که:

﴿ أَلْقِيٰا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفّٰارٍ عَنِيدٍ. مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ مُرِيبٍ. الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ فَأَلْقِيٰاهُ فِي الْعَذٰابِ الشَّدِيدِ ﴾.

هر کافر سرکش و کینه‌توزی را به دوزخ بیندازید! آن کسی را که سخت از انجام کارهای نیک دست بازداشته (و دیگران را) نیز از انجام خوبیها بازداشته است، و متجاوز (از حدود احکام الهی) و متعدّی (به حقوق دیگران) بوده است، و (در دین خود) شکّ داشته است و (دیگران را نیز راجع به دین) به شکّ انداخته است و بدبین کرده است. آن کسی که با خدا، معبود دیگری را برگزیده است. پس او را به عذاب سخت (دوزخ) بیندازید.

بیان این صفتها تنگی و نابهنجاری و شدّت و حدّت موقعیّت را افزایش می‌دهد. خشم خداوند مقتدر و شکوهمند را در آن جایگاه سخت و هراسناک می‌رساند. اینها صفتهای بد و ناجوری هستند که بیانگر استحقاق شدّت و حدّت عذاب و عقاب هستند: ﴿ كَفّٰار ﴾: بسیار کفرپیشه و بس ناسپاس. ﴿ عَنِيد ﴾: سرکش. کینه‌توز. ﴿ مَنّٰاعٍ لِلْخَيْرِ ﴾: کسی که خویشتن را از انجام خوبیها به دور داشته است، و یا مانع دیگران از انجام خوبیها بوده است. ﴿ مُعْتَدٍ ﴾: تجاوزپیشه. کسی که از قوانین آسمانی سرپیچی کند و از حدودِ مقرّرات بگذرد، و یا به حقوق دیگران تجاوز کند. ﴿ مُرِيب ﴾: متردّد. شکّ‌انداز. ﴿ الَّذِي جَعَلَ مَعَ اللّٰهِ إِلٰهاً آخَرَ ﴾: آن کسی که با خدا، معبود دیگری را برگزیده است . . . برشمردن این صفتها با تأکید فرمانی که نیازی به تأکید هم ندارد، به پایان می‌رسد:

﴿ فَأَلْقِيٰاهُ فِي الْعَذٰابِ الشَّدِيدِ ﴾.

پس او را به عذاب سخت (دوزخ) بیندازید.

این هم برای ذکر مکان او در دوزخ است، دوزخی که فرمان صادر می‌شود او را در آن بیندازند.

در اینجا است که همدم او می‌ترسد و می‌لرزد، و هرچه زودتر شبح تهمت را از خود به دور می‌دارد. زیرا چه بسا او را به گناه وی بگیرند. مگر نه این است که در

دنیا همدم و همراه او بوده است؟:

﴿ قٰالَ قَرِینُهُ: رَبَّنٰا مٰا أَطْغَیْتُهُ وَ لٰکِنْ کٰانَ فِی ضَلاٰلٍ بَعِیدٍ ﴾.

(آن کس کـه در دنـیا پـیوسته) هـمدم او (بـوده است) می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و سـرکشی (از فرمان یزدان) وانداشـته‌ام، بـلکه او خـود در گـمراهـی ژرف (و دور از ساحل نجاتی) بوده است.

چه‌بسا این قرین و همدمی کـه در ایـنجا از او سـخن می‌رود جدای از قرین و همدم پیشینی باشد که کارنامه و دفتر اعمال را پیش می‌کشد و تحویل می‌دهد. چه‌بسا او اهریمنی باشد که مأمور گمراه کردن او بـوده است. این اهریمن است که خود را از تهمت گـمراه کـردن او تبرئه می‌کند، و بیان می‌دارد که او را گمراه دیده است و ذاتاً گمراه بوده است، و به گمراه‌سازی اهریمن نیز گوش فراداده است و به گمراهـی ادامـه داده است! در قـرآن صحنه‌های مشابهی است که در آنها همدمِ اهریمنی از همدمِ بشـری، بـدین روال و بـر ایـن مـنوال بـیزاری می‌جوید و خویشتن را تبرئه مـی‌کند. هـرچـند نـظریّهٔ پیشین هم دور از ذهن نیست. چه بسا آن قرین و همدم، همان فرشته‌ای باشد که کارنامه و دفتر اعمال را آماده کرده است. گرچه او فرشته و پاک است، ولی موقعیّت آن اندازه هراس‌انگیز و خوفناک است که او هم شتابان به تبرئهٔ خود می‌پردازد و اظهار بیگناهی می‌کند. ایـن فرشتهٔ پاک می‌خواهد توضیح بدهد و روشن بکند که درست است من با او بوده‌ام و با این بـدبخت هـمدم شده‌ام، ولیکن در کارهائی که از او صادر شده است و سر زده است اصلاً قدرت و توانی نداشته‌ام و دخالت نکرده‌ام . . . وقتی که شخص بیگناه خود را از گناه تبرئه مـی‌کند، از هـر چـیز بـیشتر بـیانگر هـول و هـراس پریشان‌کننده و غم و اندوه هـراس‌انگـیز و آشـفته‌ساز است.

در اینجا سخنِ فیصله‌بخش فـرامـی‌رسد و هـر سـخن دیگری را پایان می‌دهد:

﴿ قٰالَ: لاٰ تَخْتَصِمُوا لَدَیَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَیْکُمْ بِالْوَعِیدِ ـ مٰا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ لَدَیَّ وَ مٰا أَنَا بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ ﴾.

خدا می‌فرماید: در پیشگاه من ستیزه مکنید. من پیش از این شما را (از ایـن سـرنوشت شـوم) بـیم داده بـودم. سخن من (مبنی بر عذاب دادن کافران و نعمت رساندن به مؤمنان) تـغییرناپذیر است و دگـرگون نـمی‌شود، و من کم‌ترین ستمی به بندگان نمی‌کنم.

اینجا جایگاه دشمنانگی و ستیزه‌گری نیست. پـیش از این در دنیا وعدهٔ جزا و سزای هر عملی داده شده است. هر چیزی هم ثبت و ضبط گردیده است و تـغییرناپذیر است و دگرگون نمی‌شود. کسـی هـم سـزا و جـزا داده نمی‌شود مگر برابر آنچه ثبت و ضبط گردیده است. به کسی کم‌ترین ظلم و ستمی نمی‌شود. آن کس که سزا و جزا می‌دهد قاضی دادگری است.

بدین وسیله صحنهٔ حساب و کتاب هراس‌انگیز، با همهٔ هول و هراس و شدّت و حدّتی که دارد به پایان می‌آید. ولیکن سراسر صحنه به اتمام نـمی‌رسد. بـلکه رونـد سخن گوشه‌ای بس خوفناک این صـحنه را بـه تـماشا می‌گذارد:

﴿ یَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ: هَلِ امْتَلَأْتِ؟ وَ تَقُولُ: هَلْ مِنْ مَزِیدٍ؟ ﴾.

روزی به دوزخ خواهیم گفت: آیا پر شده‌ای؟ (قطعاً که پر شده‌ای و ما به وعدهٔ خـود وفـا کـرده‌ایـم). و دوزخ می‌گوید: مگر افزون بر این هم هست؟!.

صحنه همه و همه صحنهٔ گفتگو است. دوزخ در صحنهٔ گفتگو نشان داده می‌شود. با این پرسش و پاسخ، صحنهٔ شگفتی و شگرفی و ترسناکی و خـوفناکـی جـلوه‌گـر می‌آید . . . در این سو همهٔ کافران ستیزه‌گر و سرکش و کینه‌توز و متجاوز و متعدّی و متردّد و بدبین، آماده و حاضرند. اینان گروه فراوانی هستند که پیاپی به دوزخ انداخته می‌شوند. داخل دوزخ رویهم انباشته می‌شوند. آن گاه دوزخ را فریاد می‌دارند:

﴿ هَلِ امْتَلَأْتِ؟ ﴾. آیا پر شده‌ای؟.

آیا تو را بس است؟ امّا دوزخ لبهای خود را می‌لیسد و شعله‌ور می‌شود، و انگـار شـخص پـرخـور و خـوش

اشتهائی است و گرسنهٔ گرسنه است و می‌گوید:

﴿ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ؟ ﴾.

آیا افزون بر این هم هست؟.[1]

وای چه هول و هراس شگفتی!

در سوی دیگر این هول و هراس، صحنهٔ دیگری است. صحنه‌ای است دل‌انگیز و انیس و مونس و رضایت‌بخش و زیبا. این صحنه، صحنهٔ بهشت است که به پرهیزگاران نزدیک گردانده می‌شود، تا بدانجا که از نزدیک دیده می‌شود و آنان آن را می‌بینند. با تکریم و تعظیم آن را بدیشان نزدیک می‌کنند:

﴿ وَ أُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ غَیْرَ بَعِیدٍ. هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوّٰابٍ حَفِیظٍ. مَنْ خَشِیَ ٱلرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ. ٱدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ. لَهُمْ مٰا یَشٰاءُونَ فِیهٰا وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ ﴾.

بهشت به پرهیزگاران نزدیک گردانده می‌شود و فاصلهٔ چندانی از آنان نخواهد داشت. این همان چیزی است که به شما وعده داده می‌شد، و به همهٔ کسانی که (از معاصی دست بکشند و به سوی اطاعت خدا) برگردند، و (فرائض خدا و قوانین و عهدها و پیمانهای او را) مراعات بدارند. همان کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد و با دلی توبه‌کار (به محضر او) بیاید. (فرشتگان بدیشان می‌گویند:) به سلامت وارد بهشت شوید. امروز، روز جاودانگی است. (جاودانگی بهشت با تمام مواهب و نعمتهایش، روز بقاء و ماندگاری همیشگی). هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست، و افزون بر آن نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد (که هرگز به فکر انسانی نرسیده است و به دل کسی نگذشته است).

بزرگ‌داشت در هر واژه‌ای و در هر حرکتی است. بهشت نزدیک گردانده می‌شود و جلو آورده می‌شود. پرهیزگاران زحمت داده نمی‌شوند که رنج حرکت به سوی بهشت را تحمّل کنند. بلکه این بهشت است که می‌آید:

﴿ غَیْرَ بَعِیدٍ! ﴾. فاصلهٔ چندانی نخواهد داشت.

نعمت رضایت‌بخش بهشت هم با بهشت به سراغ آنان می‌آید:

﴿ هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِکُلِّ أَوّٰابٍ حَفِیظٍ. مَنْ خَشِیَ ٱلرَّحْمٰنَ بِالْغَیْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ ﴾.

این همان چیزی است که به شما وعده داده می‌شد، و به همهٔ کسانی که (از معاصی دست بکشند و به سوی اطاعت خدا) برگردند، و (فرائض خدا و قوانین و عهدها و پیمانهای او را) مراعات بدارند. همان کسی که در نهان از خداوند مهربان بترسد و با دلی توبه‌کار (به محضر او) بیاید.

پرهیزگاران از سوی یزدان جهان این گونه توصیف می‌شوند. پرهیزگاران می‌دانند که آنان در ترازوی یزدان، توبه‌کاران، محافظان (دین خدا و فرائض و عهدها و پیمانهای ایزد سبحان)، آن کسانی که از خداوند مهربان می‌ترسند در حالی که او را ندیده‌اند، برگردندگان به سوی پروردگارشان، و فرمانبرداران، به شمار می‌آیند.

آن گاه بدیشان اجازهٔ ورود به بهشتی داده می‌شود که در امن و امان بدان وارد می‌گردند و بیرون آمدنی از آن در میان نیست:

﴿ أُدْخُلُوهٰا بِسَلاٰمٍ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُلُودِ ﴾.

(فرشتگان بدیشان می‌گویند:) به سلامت وارد بهشت شوید. امروز، روز جاودانگی است، (جاودانگی بهشت با تمام مواهب و نعمتهایش، روز بقاء و ماندگاری همیشگی).

آن گاه در مَلَأ اَعلیٰ و جهان فرشتگان والا، نداء داده می‌شود، و شأن و مقام پرهیزگاران اعلام می‌گردد، و بهره‌ای که در پیشگاه خدا دارند و نامحدود و ناگسیختنی است اعلان می‌شود:

﴿ لَهُمْ مٰا یَشٰاءُونَ فِیهٰا، وَ لَدَیْنٰا مَزِیدٌ ﴾.

هرچه بخواهند در بهشت برای آنان هست، و افزون بر

۱- ﴿ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ؟ ﴾ دارای دو معنی روشن است: الف ـ مگر افزون بر این هم هست؟! ب ـ آیا افزون بر این هم هست؟ معنی اوّل بیانگر تعجّب از فراوانی دوزخیان، و معنی دوم بیانگر افزون‌طلبی دوزخ است. (مترجم)

آن نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد (که هرگز به فکر انسانی نرسیده است و به دل کسی نگذشته است).

هر اندازه پیشنهاد بکنند و هر اندازه برگزینند، بدان چیزی نمی‌رسند که برای آنان آماده گردیده است. نعمت فراوانی که برای ایشان در پیشگاه پروردگارشان است نامحدود است.



آن گاه واپسین بند سوره درمی‌رسد. انگار هم واپسین آهنگ در این شیوهٔ نوا است. بلندترین نغمه‌هایش را با پسودهٔ تند و سریعی برگشت می‌دهد. در این نغمه‌ها یک پسودهٔ تاریخ و مهلکه‌های پسینیان و نابودشوندگان است. در این نغمه‌ها همچنین یک پسودهٔ کتابِ باز و خوانا و روشن هستی است. پسودهٔ دیگری پسودهٔ رستاخیز و همایش همگان است که در صحنهٔ تازه‌ای نمایش داده می‌شود. همراه با این پسوده‌ها، رهنمون و رهنمود الهام‌بخش و ژرفی است که ذهن و شعور و دلها و جانها را جهت می‌دهد:

﴿ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً، فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ؟ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ. وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَ مَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ. فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. وَ مِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبَارَ السُّجُودِ. وَ اسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ. يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ. إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ. يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعاً. ذٰلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ. نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ، وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ، فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴾.

ما پیش از آنان (یعنی جلوتر از قریشیان) اقوام زیادی را هلاک ساخته‌ایم، اقوامی که از ایشان بسی قوی‌تر و نیرومندتر بوده‌اند و در جهان پیشروی کرده‌اند و کشورها را گشوده‌اند و بر شهرها تسلّط یافته‌اند، (امّا بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و فسق و فجور، عاقبت به خشم خود گرفتارشان ساخته‌ایم) و نابودشان نموده‌ایم. آیا این گونه افراد راه فراری (از مرگ و کیفر الهی) داشته‌اند (تا قریشیان هم داشته باشند؟!). واقعاً در این (سرگذشت پیشینیان) بیدارباش و اندرز بزرگی است برای آن که دلی (آگاه) داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد. ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ‌گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است (و کم‌ترین مشکلی برای ما نداشته است. پس چگونه زنده گرداندن مردگان برای ما رنج‌آور و مشکل خواهد بود؟ حال که چنین است) پس در برابر چیزهائی که می‌گویند پایدار و شکیبا باش، و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجای آور. (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است). و نیز در پاره‌ای از شب و به دنبال نمازها، او را بستای و تسبیح و تقدیسش نمای. (ای محمّد! این سخن را) بشنو! روزی منادی از مکان نزدیکی ندا درمی‌دهد (و در صور می‌دمد و فریاد رستاخیز برمی‌کشد، و همگان را به زنده شدن فرامی‌خواند). روزی فریاد (رستاخیز) را راست و درست و چنان که باید می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (مردگان از میان قبورشان) است. ما، بلی ما فقط زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس. روزی زمین از روی مردمان می‌شکافد و کنار می‌رود، و ایشان به سرعت (از میان خاکها) بیرون می‌آیند. آن روز، روز گردهمآئی است و برای ما سهل و آسان است (و کم‌ترین رنج و زحمتی برای ما در بر ندارد). ما از آنچه (در بارهٔ رسالت تو) می‌گویند، آگاه‌تر (از هر کس دیگری) هستیم. تو مأمور نیستی که آنان را وادار (به ایمان) کنی (و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی). چون چنین است، کسانی را به وسیلهٔ قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می‌ترسند.

با وجود این که همهٔ این پسوده‌ها در روند سوره آمده‌اند، امّا وقتی که در پایان سوره دیگر باره ذکر

می‌گردند، با آهنگها و نواهای تازه و مؤثّری گوش جان را یکجا و سریع می‌نوازند، و چشائی و مزهٔ دیگری جدای از چشائی و مزهٔ پیشین نصیب انسان می‌سازند، و این چکیده و فشرده طعمی جدا از طعم آن شرح و بسط پیدا می‌کند و بهتر بر دلها می‌نشیند. این هم ویژگی شگفت و شگرف قرآن است که فرمودهٔ ایزد سبحان است!

خداوند قبلاً در این سوره فرموده بود:

﴿ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ أَصْحَابُ ٱلرَّسِّ وَ ثَمُودُ، وَ عَادٌ وَ فِرْعَوْنُ وَ إِخْوَانُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تُبَّعٍ. كُلٌّ كَذَّبَ ٱلرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ ﴾.

پیش از اینان، قوم نوح، و اصحاب الرّسّ، و قوم ثمود (پیغمبران را) تکذیب کرده‌اند، و همچنین قوم عاد و فرعون و قوم لوط، و اصحاب ایکه، و قوم تبّع، هریک از آنان، فرستادگان الهی را تکذیب کرده‌اند و وعدهٔ عذاب من در بارهٔ ایشان تحقّق یافته است. (ق/۱۲-۱۴)

در اینجا نیز می‌فرماید:

﴿ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشاً، فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ. هَلْ مِنْ مَحِيصٍ؟ ﴾.

ما پیش از آنان (یعنی جلوتر از قریشیان) اقوام زیادی را هلاک ساخته‌ایم، اقوامی که از ایشان بسی قوی‌تر و نیرومندتر بوده‌اند و در جهان پیشروی کرده‌اند و کشورها را گشوده‌اند و بر شهرها تسلّط یافته‌اند، (امّا بر اثر کفر و ظلم و بیدادگری و فسق و فجور، عاقبت به خشم خود گرفتارشان ساخته‌ایم) و نابودشان نموده‌ایم. آیا این گونه افراد راه فراری (از مرگ و کیفر الهی) داشته‌اند (تا قریشیان هم داشته باشند؟!).

حقیقتی که یزدان سبحان بدان اشاره می‌فرماید همان است که بود، ولیکن به شکل تازه‌ای که جدای از شکل نخستین است. سپس بدان حرکت مردمان قرون و اعصار را می‌افزاید که دارند در کشورها و ناحیه‌ها و شهرها می‌چرخند و می‌گردند و برو و بیائی دارند. به دنبال وسائل زندگی هستند و به کاوش نواحی و کند و کاو مکانها می‌پردازند. در حالی که در دست قدرتی گرفتارند که کسی از ایشان از آن نمی‌تواند بگریزد، و رهائی و گریزی از آن نیست:

﴿ هَلْ مِنْ مَحِيصٍ؟ ﴾.

آیا گریزگاهی و راه فراری هست؟.

بر این حقیقت با چیزی پیرو می‌زند که بر تازگی و سرزندگی آن می‌افزاید:

﴿ إِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرَىٰ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ، أَوْ أَلْقَى ٱلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ ﴾.

قطعاً در این (سرگذشت پیشینیان) بیدارباش و اندرز بزرگی است برای آن که دلی (آگاه) داشته باشد، یا با حضور قلب گوش فرا دارد.

در مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگان پند و اندرز و تذکّر و یادآوری است. پند و اندرز و تذکّر و یادآوری برای کسی که دلی داشته باشد. کسی که این پسوده او را بیدار نکند و متذکّر نسازد، او کسی است که دلش مرده است، یا این که اصلاً دلی بدو داده نشده است! نه بلکه دلی بدو داده شده است ولی برای متذکّر شدن و عبرت گرفتن باید گوشی باشد که آرام و هوشیار به داستان فراداشته شود تا داستان کار خود را در دلها و درونها بکند و تأثیر خود را بگذارد . . . این امر، حقّ است. چه دل و درون انسانها در برابر مهلکه‌ها و نقش زمین شدنهای گذشتگان حسّاس است و از حسّاسیّت شدیدی برخوردار است. کم‌ترین بیداری در نفس انسان و کم‌ترین شکوفائی در آن، برای به جوش و خروش انداختن یادها و یادآوریها و برای تکان اندیشه‌های الهامگرانه، در همچون موضعها و موقعیّتهای مؤثّر و برانگیزنده، کافی و بسنده است.

قبلاً صفحه‌هائی از کتاب جهان نشان داده شد:

﴿ أَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى ٱلسَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّنَّاهَا؟ وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ، وَ الْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَ أَلْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ، وَ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴾.

آیا آنان (تاکنون سربلند نکرده‌اند و) به آسمان ننگریسته‌اند که ما چگونه آن را بنا کرده‌ایم و

آراسته‌ایم و هیچ‌گونه خلل و شکافی در آن نیست؟ و زمین را گسترانیده‌ایم، و در آن کوه‌های محکم و پابرجائی را فروافکنده‌ایم، و از هر نوع گیاه بهجت‌انگیز و مسرّت‌بخش در آن رویانده‌ایم. (ق/۶و۷)

در اینجا فرموده است:

﴿ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمٰاوٰاتِ وَ ٱلْأَرْضَ وَ مٰا بَيْنَهُمٰا فِي سِتَّةِ أَيّٰام، وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ ﴾.

ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ‌گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است (و کم‌ترین مشکلی برای ما نداشته است. پس چگونه زنده گرداندن مردگان برای ما رنج‌آور و مشکل خواهد بود؟).

این حقیقت تازه را بر آن پسودهٔ پیشین اضافه کرده است، حقیقت:

﴿ وَ مٰا مَسَّنٰا مِنْ لُغُوبٍ ﴾.

و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است (و کم‌ترین مشکلی برای ما نداشته است).

این حقیقت بیانگر ساده و آسان بودن آفرینش و پدید آوردن هستی از نیستی بدین شکل شگفت و شگرف، برای خدا است. زنده گرداندن مردگان نسبت به آفریدن آسمانها و زمین کار بسیار ساده و ناچیزی است. پس زنده گرداندن مردگان برای یزدان چه مشکلی دارد؟

همچنین بر حقیقت تازه و نوین، با پیام تازه و سایه‌روشن نوین پیرو می‌زند:

﴿ فَاصْبِرْ عَلىٰ مٰا يَقُولُونَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ ٱلشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوبِ. وَ مِنَ ٱللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَ أَدْبٰارَ ٱلسُّجُودِ ﴾.

(حال که چنین است) پس در برابر چیزهائی که می‌گویند پایدار و شکیبا باش، و ستایش و سپاس پروردگارت را پیش از طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بجای آور. (چرا که عبادت در آن اوقات، بزرگ و ارزشمند است). و نیز در پاره‌ای از شب و به دنبال نمازها، او را بستای و تسبیح و تقدیسش نمای.

طلوع خورشید و غروب آن، و صحنهٔ شبی که به دنبال غروب سر می‌رسد، همهٔ آنها پدیده‌هائی هستند که با آسمانها و زمین پیوند و ارتباط دارند . . . قرآن تسبیح و تقدیس و حمد و سپاس و سجده بردن را با آسمانها و زمین پیوند و ارتباط می‌دهد، و در سایهٔ آنها از شکیبائی بر چیزی که کافران و مشرکان می‌گویند، از قبیل: انکار رستاخیز و باور نداشتن به قدرت خدا بر زنده گرداندن و زندگی را از نو پدید آوردن و اعاده بخشیدن، صحبت می‌کند. ناگهان با فضای تازه‌ای روبرو می‌شویم که آن پسودهٔ مکرّر را احاطه می‌کند، فضای صبر و شکیبائی و حمد و ثنا و تسبیح و تقدیس و سجده بردن. همهٔ اینها هم با صفحهٔ جهان و پدیده‌های هستی ارتباط دارند. هر زمان که انسان به آسمانها و زمین بنگرد، و هر وقت طلوع خورشید، یا سرآغاز شب را بنگرد، و هر زمان که برای خدا در وقت طلوع یا غروب سجده ببرد، آن پسوده برانگیخته می‌گردد و حاصل می‌شود.

گذشته از اینها، پسودهٔ تازه‌ای درمی‌رسد که با صفحهٔ نشان داده شدهٔ هستی ارتباط دارد . . . شکیبائی کن و تسبیح و تقدیس نما و سجده ببر. تو در هر لحظه انتظار داری کار بزرگ و سترگی رخ بدهد، کار بزرگ و سترگی که در هر لحظه‌ای از لحظات شب و روز منتظر آن هستی. از این امر جز غافلان کسی غافل نمی‌گردد، همان امری که سراسر سوره دور و بر آن می‌چرخد، و موضوع اصلی سوره است:

﴿ وَ ٱسْتَمِعْ يَوْمَ يُنٰادِ الْمُنٰادِ مِنْ مَكٰانٍ قَرِيبٍ. يَوْمَ يَسْمَعُونَ ٱلصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ يَوْمُ الْخُرُوجِ إِنّٰا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصِيرُ. يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرٰاعاً. ذٰلِکَ حَشْرٌ عَلَيْنٰا يَسِيرٌ ﴾.

(ای محمّد! این سخن را) بشنو! روزی منادی از مکان نزدیکی ندا درمی‌دهد (و در صور می‌دمد و فریاد رستاخیز برمی‌کشد، و همگان را به زنده شدن فرامی‌خواند). روزی فریاد (رستاخیز) را راست و درست و چنان که باید می‌شنوند، آن روز، روز بیرون آمدن (مردگان از میان قبورشان) است. ما، بلی ما فقط

زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس. روزی زمین از روی مردمان می‌شکافد و کنار می‌رود، و ایشان به سرعت (از میان خاکها) بیرون می‌آیند. آن روز، روز گردهمآئی است و برای ما سهل و آسان است (و کم‌ترین رنج و زحمتی برای ما در بر ندارد).

صحنهٔ تازهٔ برانگیزنده‌ای از آن روز سخت و ناجور است. قرآن بار اوّل به شکل دیگری و در صحنهٔ دیگری از آن تعبیر کرده است. آنجا که فرموده است:

﴿ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ ذٰلِکَ يَوْمُ الْوَعِيدِ. وَ جاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَها سائِقٌ وَ شَهيدٌ . . . ﴾ . . . الخ . . .

و (سرانجام برای بار دوم) در صور دمیده می‌شود. آن (روز) روز (تحقّق و پیاده شدن) بیم دادنها(ی الهی به کافران) است. در آن روز هر انسانی (اعم از نیکوکار و بدکار، به میدان محشر) می‌آید همراه با راهنمائی (که او را رهبری و رهنمود می‌کند) و همراه با گواهی (که بر پندار و گفتار و کردار او شهادت می‌دهد) ... ... تا آخر ... (ق/۲۰ و ۲۱)

و امّا در اینجا از دمیدن در صور، به صیحه و فریاد تعبیر کرده است. تصویرهای صحنهٔ بیرون آمدن و سر برآوردن مردگان از گورها، صحنهٔ شکافته شدن و درز برداشتن زمین و کنار رفتن آن از بالای سر مردمان، صحنهٔ این همه انسانهائی که در طول تاریخ بوده‌اند و رفته‌اند و هم اینک همه و همه به پایان کوچ این جهانی رسیده‌اند، صحنهٔ شکاف برداشتن و کنار رفتن گورهای فراوانی که قابل شمارش نیستند و از بس که زیادند شمرده نمی‌شوند، صحنه‌ای که مردگان در آن عقاب و عذاب داده می‌شوند، بدان گونه که معرّی می‌گوید:

رُبَّ قَبْرٍ قَدْصارَ قَبْراً مِراراً
ضاحِکٌ مِنْ تَزاحُمِ الْأَضْدادِ
وَ دَفينٍ عَلىٰ بَقايا دَفينٍ
في طَويلِ الْآجالِ وَ الْآمادِ

«گورهای بسیاری است که بارها و بارها گور شده‌اند، و از اشخاص گوناگون و دارای سلیقه‌ها و آئین‌های جوراجوری که در آنها دفن گردیده‌اند می‌خندند و به شگفت می‌افتند. در آنها افرادی را در میان باقیمانده‌های اندامهای دیگران دفن کرده‌اند و مردگان را در لاشه‌های مردگان در طول قرون و اعصار به خاک سپرده‌اند».

همهٔ این گورها می‌شکافند، و لاشه‌های مردگان و استخوانهای فرسوده و پوسیده و ذرّه‌های سرگشتهٔ اندامهای ایشان در هوا یا فرو رفته در گودالها و لایه‌های زمین را رو می‌کنند و نشان می‌دهند که جز خدا کسی جایگاه آنها را نمی‌داند . . . صحنهٔ شگفت و شگرفی است تا بدانجا که خیال هم آن را نمی‌تواند تصوّر کند و به گرد آن برسد!

قرآن در سایهٔ این صحنهٔ آشفته کننده و برانگیزنده، حقیقتی را بیان می‌دارد که کافران و مشرکان در بارهٔ آن ستیزه می‌کنند و منکر آن می‌گردند:

﴿ إِنّٰا نَحْنُ نُحْيي وَ نُميتُ وَ إِلَيْنَا الْمَصيرُ ﴾ .

ما، بلی فقط ما زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم، و بازگشت مردمان به سوی ما است و بس.

﴿ ذٰلِکَ حَشْرٌ عَلَيْنٰا يَسيرٌ ﴾ .

آن روز، روز گردهمآئی است و برای ما سهل و آسان است (و کم‌ترین رنج و زحمتی برای ما در بر ندارد).

این مطالب در مناسب‌ترین وقتِ بیان، به میان می‌آید. در سایهٔ این صحنه نیز خدا پیغمبر ﷺ را رهنمود می‌فرماید که در برابر ستیزه‌جوئی و تکذیب آنان که این حقیقت روشن را انکار می‌کنند و نمی‌پسندند حقیقتی که با دیدگان دل و درون دیده می‌شود، شکیبائی کند:

﴿ نَحْنُ أَعْلَمُ بِما يَقُولُونَ. وَ ما أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبّٰارٍ. فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخٰافُ وَعيدِ ﴾ .

ما از آنچه (در بارهٔ رسالت تو) می‌گویند، آگاه‌تر (از هر کس دیگری) هستیم. تو مأمور نیستی که آنان را وادار (به ایمان) کنی (و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی). چون چنین است، کسانی را به وسیلهٔ قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من

می‌ترسند.

﴿ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ﴾.

ما از آنچه (در بارهٔ رسالت تو) می‌گویند، آگاه‌تر (از هر کس دیگری) هستیم.

این هم تو را بس است. علم و آگاهی از احوالشان عواقب خود را برای ایشان در پی دارد . . . این نیز تهدید هراس‌انگیزی است که در ضمن سخن نهان است و در لابلای آن پنهان است.

﴿ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ﴾.

تو مأمور نیستی که آنان را وادار (به ایمان) کنی (و با قهر و اجبار به سوی اسلام بکشانی).

تو که غالب و چیره بر آنان نیستی تا ایشان را وادار به ایمان آوردن و تصدیق حقائق کردن کنی. این کار تو در این راستا نیست. بلکه این کار به ما مربوط است و به ما حواله می‌گردد. ما مراقب ایشان هستیم و آنان را می‌پائیم و زیر نظر می‌داریم.

﴿ فَذَكِّرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ﴾.

چون چنین است، کسانی را به وسیلهٔ قرآن پند و اندرز بده که از بیم دادن و تهدید کردن من می‌ترسند.

قرآن است که دلها را به تکان درمی‌آورد و آنها را می‌لرزاند. هر دلی که آگاه و با شعور باشد، در برابر قرآن تاب ایستادگی نمی‌آورد، و از حقائقی که قرآن برای او و از آنها صحبت می‌کند به لرزه می‌افتد، حقائقی که قرآن بدین شیوهٔ شگفت و روال شگرف از آنها سخن می‌گوید و آنها را به تصویر می‌کشد.

وقتی که چیزی بسان این سوره نشان داده می‌شود و از مطالب عجیب آن سخن می‌رود، دیگر نیازی به قدرتمند و زورمندی نیست که گردنها را پیچ بدهد و به سوی ایمان آوردن بچرخاند. چه در این سوره و امثال آن، قدرت و قوّت و سلطه‌ای است که قدرتمندان و زورمندان چنین قدرت و قوّت و سلطه‌ای ندارند. و در این سوره و امثال آن، آهنگها و نواهائی بر تارهای دل انسان نواخته می‌گردند و آشنا می‌شوند که سخت‌تر از تازیانه‌های قدرتمندان و زورمندان هستند!

خداوند بزرگوار راست فرموده است . . .

پایان جزء بیست و ششم

به دنبال آن جزء بیست و هفتم
به میان می‌آید که با سورهٔ نازعات
آغاز می‌گردد.